١٤٦ ع

~~خلاصة التواريخ~~

خلاصة المنهج

B. L. No. 146

Khulasatul Manhaj

by

Ibn Shukar Fath

۱

هذا نسخة خلاصة المنهج ومولفه العالم الكامل والبحر الحلاحل الورع التقي الزاهد ملا فتح الله ابن شكر الله شكر الله سعيه

در ملک حاجی محمد علی

سورة الفاتحة ١	سورة البقرة ٢	سورة آل عمران ٣	سورة النساء ٤	سورة العقود ٥	سورة الأنعام ٦
سورة الأعراف ٧	سورة الأنفال ٨	سورة التوبة ٩	سورة يونس ١٠	سورة هود ١١	سورة يوسف ١٢
سورة الرعد ١٣	سورة إبراهيم ١٤	سورة الحجر ١٥	سورة النحل ١٦	سورة الإسرى ١٧	سورة الكهف ١٨
سورة مريم ١٩	سورة طه ٢٠	سورة الأنبياء ٢١	سورة الحج ٢٢	سورة المؤمنون ٢٣	سورة النور ٢٤
سورة الفرقان ٢٥	سورة الشعراء ٢٦	سورة النمل ٢٧	سورة القصص ٢٨	سورة العنكبوت ٢٩	سورة الروم ٣٠
سورة لقمان ٣١	سورة السجدة ٣٢	سورة الأحزاب ٣٣	سورة سبأ ٣٤	سورة الملائكة ٣٥	سورة يس ٣٦
سورة الصافات ٣٧	سورة ص ٣٨	سورة الزمر ٣٩	سورة المؤمن ٤٠	سورة فصلت ٤١	سورة الشورى ٤٢
سورة الزخرف ٤٣	سورة الدخان ٤٤	سورة الجاثية ٤٥	سورة الأحقاف ٤٦	سورة محمد ٤٧	سورة الفتح ٤٨
سورة الحجرات ٤٩	سورة ق ٥٠	سورة الذاريات ٥١	سورة الطور ٥٢	سورة النجم ٥٣	سورة القمر ٥٤
سورة الرحمن ٥٥	سورة الواقعة ٥٦	سورة الحديد ٥٧	سورة المجادلة ٥٨	سورة الحشر ٥٩	سورة الممتحنة ٦٠

سورة	رقم
سورة الصف	٦١
سورة الجمعة	٦٢
سورة المنافقون	٦٣
سورة التغابن	٦٤
سورة الطلاق	٦٥
سورة التحريم	٦٦
سورة الملك	٦٧
سورة ن	٦٨
سورة الحاقة	٦٩
سورة المعارج	٧٠
سورة نوح	٧١
سورة الجن	٧٢
سورة المزمل	٧٣
سورة المدثر	٧٤
سورة القيمة	٧٥
سورة الدهر	٧٦
سورة المرسلات	٧٧
سورة النبأ	٧٨
سورة النازعات	٧٩
سورة عبس	٨٠
سورة التكوير	٨١
سورة الانفطار	٨٢
سورة المطففين	٨٣
سورة الانشقاق	٨٤
سورة البروج	٨٥
سورة الطارق	٨٦
سورة الاعلى	٨٧
سورة الغاشية	٨٨
سورة الفجر	٨٩
سورة البلد	٩٠
سورة الشمس	٩١
سورة الليل	٩٢
سورة الضحى	٩٣
سورة الانشراح	٩٤
سورة التين	٩٥
سورة العلق	٩٦
سورة القدر	٩٧
سورة البينة	٩٨
سورة الزلزال	٩٩
سورة العاديات	١٠٠
سورة القارعة	١٠١
سورة التكاثر	١٠٢
سورة العصر	١٠٣
سورة الهمزة	١٠٤
سورة الفيل	١٠٥
سورة قريش	١٠٦
سورة الماعون	١٠٧
سورة الكوثر	١٠٨
سورة الكافرون	١٠٩
سورة النصر	١١٠
سورة المسد	١١١
سورة الاخلاص	١١٢
سورة الفلق	١١٣
سورة الناس	١١٤

هو

وانتقل الی و دخل فی الملک بیس

ثم الی العبد الاحقر عبده حسین بن محمد

فی سنة ۱۲۰۳ ... ۱۲۷۹ ...

قد اشتریت فی تاریخ العشرین من ذی القعدة سنة ماتین

وسبع وستین بعد الالف من الهجرة النبویة علیه الف تحیة

والف الطیب الطاهر من الصلوة والسلام ومن التحیات اعلاها

وانا العبد المذنب ابن الحکیم الکامل الفاضل العالم

العامل حکیم الملوک میرزا علی آقا بهار المشتهر بمعاجلی

عفی الله ذنوبهما وستر عیوبهما

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی جمیل که کلمات ربانی بغایت شایسته لطیفی است که از محض لطف ابدی بسط وجه با جود واحدی بندگان را از بادیه ضلالت کفر [illegible] هدایت

ایمان رسانیده و شکری نامتناهی که مثل قرآن سزاوار کریمی است که از کمال کرامت ازلی و عین عنایت لم یزلی به وسیله نور فرقان از ظلمتکده جهالت

بفضای فضای معرفت [illegible] اشرف مخلوقات گردانیده و در روز موعود [illegible] فصیحی است که از روی فصاحت بیان وجوه قرآن و بیان معانی و دقایق

و صلوات نامحدود لایق بلیغی است که از وجه بلاغت کشف مجملات و تفسیر متشابهات آن فرمود و تسلیمات غیر متناهی و تحیات [illegible] بر آل اطهار

و عترت ابرار او باد که هر یک از ایشان نص آیات کشاف اصول دین متین و مبین فروع شرع مبین [illegible] جامع آیات ظاهر و اوامر محکم

سید المرسلین [illegible] صلوات علیهم اجمعین و لعنهم اجمعین [illegible] و اذکار [illegible] که علی [illegible] و مصالح امور دنیوی

علم قرآن [illegible] اصول شرع مصطفوی و مصدر فروع ملت نبوی است که عمل کردن به آن سبب رستگاری ابدی است [illegible] دانستن این علم شریف

ضروری باشد و چون [illegible] توفیق [illegible] تفسیر منهج الصادقین [illegible] روایات المفسرین که محتوی بر [illegible] مشکلات [illegible] ده هزار بیت که [illegible] کامل

[illegible] احتمام [illegible] خواص و عوام [illegible] جمیع الملاهی و المناهی [illegible] فی [illegible]

[illegible] اللطف [illegible] الکاشف عن [illegible] تفسیره [illegible]

[illegible] مخالفین [illegible] شبهات [illegible] معانی [illegible] المعصومین

صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] علما و فقها [illegible] مسائل کلامیه [illegible] قصص [illegible] احکام [illegible]

[illegible] علوم [illegible] محروم [illegible] قصص اخبار [illegible]

آن کمال [illegible] ترجمه [illegible] که کلام [illegible] المنهج [illegible]

[illegible] تفسیر و تعمیم [illegible] اقوال مشهوره مفسرین [illegible] قرآن [illegible] خواهد [illegible] اسباب نزول [illegible]

و فضل سور و آیات [illegible] خیر الکلام [illegible] روایات [illegible] معتبره [illegible]

عجم [illegible] اقتصار خواهد [illegible] کلمات [illegible] لغت [illegible] کلام [illegible] اختلاف [illegible] خواهد

و بعد از شروع در مقصود مقدمه در سلک تحریر می‌آید که مشتمل است بر بیان احادیث و اخباری که دلالت میکند بر ترغیب قرائت قرآن و دانستن معنی

آن و چون ذکر احادیث نبوده و [illegible] ترجمه هر یک از آن سررشته کلام را بتطویل میکشاند از ترجمه اکتفا بمضمون آن نموده میشود و از الفاظ احادیث که

فارسی را با بسیاری از آن [illegible] و من الله التوفیق و از طریق خاص و عام از طریق موافق و مخالف مرویست که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث صحیح فرموده که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی کتاب خدا است و دیگری اهل البیت من و هرگاه چنگ بایشان زنید

هرگز بعد از من گمراه نشوید و این هر دو از هم جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من رسند . و در حدیث قدسی آمده که هر که مشغول شود بتلاوت

قرآن و بسبب آن اشتغال نتواند کردن دعا کردن و حاجت خود را از من عرض کردن من بهترین عطای سائلان را باو عطا فرمایم و نام او را در زمره صابران و حامدان

ثبت کنم و حاجت او را روا گردانم . و عبد الله بن مسعود از حضرت صلی الله علیه و آله نقل کرده که قرآن خوان [illegible] که جمیع کلام [illegible]

بس از خوان نعمت او آنچه میسر شود و هر چند تواند فائده از او فراگیرید چه از اسباب محکم که هر که دست در آن زند هرگز از رحمت الهی محروم نشود

و نور روشن که هرگاه ابر ضلالت بتابد مقصود [illegible] شفا بخشد سود مند در دنیا و آخرت [illegible] از شفای سودمند آن عالم دعا

و نجاتی است که هر که تابع آن شود و [illegible] و درجه ارجمند برسد [illegible] آن [illegible] از آن [illegible] و [illegible] الم را ده

[illegible] الف را ده حسنه است و لام را ده و میم را ده . و حفص بن غیاث از زهری روایت کرده که گفت از علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام

شنیدم که میفرمود قرآن خزانهای علم است پس هرگاه که در آن خزینه را بگشایید در آن نظر کنی و از درهای موعظت آن در [illegible] کنی

و عبد الله بن عباس از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که اکثر است [illegible] و بزرگوارترین امت من خوانندگان قرآنند [illegible] که در [illegible] مشغول

عبادت باشند . و محمد بن یعقوب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که خدای تعالی او را داستن قرآن توفیق دهد و او تصور نماید که کسی دیگر زیاده

از آنچه او را عطا کرده است در میان [illegible] عظیمی کرده باشد و از آن حضرت منقول است که هرگاه کارهای دنیا بر شما مشکل شود طریق [illegible] در میان شما

[illegible] و در وقت [illegible] و آخرت شمار [illegible] هر که او را در پیش خود اندازد و تلاوت کند و بر خلاف طریق آن [illegible]

که هر که او [illegible] کند بهشت [illegible] که هرگاه [illegible] او [illegible] و از راه او [illegible] نزد هر که [illegible]

طریق [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] . و حارث [illegible] از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که گفت شنیدم

که از رسول خدای صلوات الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود زود باشد که فتنهای عظیم در میان امت من بهم رسد گفتم یا رسول الله چه چیز از آن [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] کتاب خدای که در وی است [illegible] کسانی که پیش از شما بوده‌اند و خبر آنها که بعد از شما خواهند بود و حکم آنچه در میان شما واقع میشود و هر که از روی

[illegible] آن [illegible] و علما از [illegible] و [illegible] تکرار [illegible] و هر که او را [illegible] خدای تعالی او را [illegible]

و هر که طلب رستگاری از غیر آن کند حق تعالی او را گمراه گرداند . و [illegible] روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود روشن [illegible]

خانهای خود را بخواندن قرآن و [illegible] خانهای خود را تاریک [illegible] چنانچه [illegible] و نصاری [illegible] در [illegible] خود [illegible] خانهای خود

[illegible] هر که در خانه تلاوت قرآن بسیار [illegible] در آن خانه بسیار [illegible] از تلاوت قرآن [illegible] اهل خود [illegible]

[illegible] . و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هرگاه [illegible] در خانه خود تلاوت قرآن نماید اهل آسمان [illegible]

بیکدیگر می‌نمایند چنانکه اهل زمین ستاره درخشنده را در آسمان بیکدیگر می‌نمایند • و نیز فرموده که من تعجب دارم از آنکه در خانه قرآن باشد و خدا شیاطین را از آن
دور نگرداند • و نیز آنحضرت فرموده که باید بنده مؤمن نمیرد تا آنکه قرآن را یاد گیرد یا در یاد گرفتن آن باشد • و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که خانهای خود را بعضی از وقت به تلاوت قرآن نورانی کنید چه هرگاه در خانه خود بعضی از اوقات قرآن خوانده شود
نماید کارهای دشوار اهل آن خانه آسان گردد و خیر و برکت در آن بسیار گردد و هرگاه در آن تلاوت نکنند کارها بر اهل آن خانه تنگ شود و خیر و برکت در او کم گردد و
ساکنان آن خانه بی برکت باشند • و انس بن مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که اهل قرآن کرامت یافته اهل الله اند و از مخصوصان درگاه و مقربان
بارگاه او و بهترین عبادتها که بنده مؤمن کند خواندن قرآن است • و حسن دیلمی در کتاب خود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که خواندن آیه فضیلت
از ذکر و ذکر افضل است از صدقه و صدقه افضل است از روزه و روزه سپر است از آتش دوزخ • و نیز از حضرت رسول منقول است که خوانندهٔ قرآن را بالای هر
حرفی که در نماز خوانده اگر ایستاده است صد حسنه و اگر نشسته است پنجاه و اگر در غیر نماز است با طهارت بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه
و از حسین بن علی علیهما السلام منقول است که هرکه در شب ختم قرآن کند در شبگاه و وقت صبح ملائکه بر او صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم قرآن کند
در شبگاه تا شبانگاه آید برای او طلب آمرزش کنند • و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هر مسلمی حرفی که از کتاب خدا از برای خدا بخواند حسنه
نوشته شود و سیئه محو کنند و درجه بردارند • و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که قرآن خواند گویا پیغمبری در میان دو پهلوی او داخل
و مرتبه پیغمبری به وی داده الا آنست که وحی بر او نازل نشده • و ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که قاریان قرآن و مهتران اهل
بهشت خواهند بود • و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور آن ده هزار
ساله راه برسد و حله در وی پوشانند که دنیا در برابر هیچ جزوی از آن مقابل صد هزار نباشد با آنچه در دست از جمیع چیزهای نفیس دنیا
حله بپوشانند ... آنگاه به قاری گویند که قرآن بخوان و بالا برو که منزل تو نزد آخر آیتی خواهد بود که از آن ختم نمایی
و چون پدر و مادر او حلهای خود و تاج عزت بر سر خود ببینند گویند بار خدایا این شرف و بزرگواری از کجا به ما رسید که ما در این مرتبه نبودیم که ما
به این درجه رسیم کرام الکاتبین در جواب گویند که این ثواب آنست که فرزند خود را تعلیم قرآن کردید • و نیز از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت است که چون معلم بسم الله الرحمن الرحیم به متعلم تعلیم نماید حق تعالی از برای متعلم و پدر و مادر متعلم را بیامرزد که هیچ گناه در نامه اعمال ایشان نماند
و از آنحضرت سؤال کردند که بهترین عملی که بنده مؤمن کند کدام است فرمود الحال و المرتحل گفتند حال و مرتحل چیست فرمود ختم قرآن کردن و باز از اول
آن ابتدا کردن • و باید قاری را سنت است که قرائت او به آواز خوش باشد • علقمة بن قیس گفته که چون مرا آواز خوش بود قرآن می‌خواندم عبدالله بن مسعود
مرا طلبید و گفت که آواز ترجیع و ترتیل کن من آیتی چند خواندم گفت پدر و مادرم فدای تو باد که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود
آواز نیکو زینت قرآن است • و انس بن مالک نیز از آنحضرت روایت کرده که هر چیزی را زینتی است و زینت قرآن آواز نیکوست • و عبدالله
بن ... گفته که ... ای برادر ... و از حضرت ... علیه ... از رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم که قرآن به حزن نازل شده پس به حزن او بخوانید ... هدایت رساند هرگاه که قرائت کنید
گریه نمایید و اگر گریه نیاید خود را به گریه دارید و به حسن صوت و حزن قرآن خوانید • و نیز سنت است که قاری قرائت را از روی مصحف کند

و اگرچه حافظ باشد اورا ثواب قرائت و ثواب نظر کردن باشد چنانکه کلینی از عمار روایت کند که از ابا عبدالله پرسیدم که یا ابن رسول الله من حافظ قرآنم

تلاوت از روی مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود از مصحف کن نشنیده که نظر در قرآن کردن عبادتست و هم از صادق علیه السلام مرویست که سه چیز

است که شکایت میکنند بخدای عز و جل یکی مسجد خراب که اهل او در آن نماز نکنند دوم عالمی که در میان جهال باشد و ایشان اطاعت او نکنند سوم مصحفی که در خانه معلق

آویخته و گرد بر آن نشسته و هیچ کس از آن نخواند و در ثواب آن حضرت روایتست که هر که قرآن را از روی مصحف خواند از چشم خود بهره دار باشد

و از پدر و مادر او تخفیف عذاب شود و اگرچه کافر بوده باشند و باید که قاری بآواز کند تلاوت قرآن را نه بخاموشی و زبان حرکت کند •

و عبدالله بن سکان از یعقوب الاحمر روایت میکند که بابی عبدالله علیه السلام گفتم که من سوره را فراموش کرده ام فرمود که فردای قیامت آن سوره بصورتی نیکو بر صورت خود بیاید

عرض کند و برتری درجه طلب خود نماید و با او که سلام الهی بر تو باد چه کسی که این صورت زیبا و زینت دارد گوید آن سوره که او را

فلان سوره ام که در تلاوت آن مسامحه کردی و ببذل از آن مرا فراموش کردی اگر مرا فراموش نکردی این درجه عالیه را بتو میرسانیدم و

در صورت آنکه و چون معلوم شد که مقصود از قرائت قرآن کتابت و ادراک معانی آنست باید که نیت و ادا

اخلاص کند و از نواهی پرهیز و لبس ... لفظ و ترتیل آن جمع کند تا هم ثواب قرائت کرده و هم اجر معانی آن دریافته باشد ابن

عباس گوید که هر که قرآن خواند و تفسیر آن نداند مثل کسی باشد که نداند که چه میگوید و حسن بصری میگوید که سوگند میخورم بخدا که هیچ

آیتی نفرستاد الا که خواست که مقصود از آن بدانند و بآن عارف شوند اگر چه در ... در مقصود ... الملک الوحید

سورة الفاتحة

از ابن عباس روایتست که هر چیزی را اصلیست اصل دنیا مکه است و اصل آسمانها آسمان هفتم و اصل زمینها

زمین هفتم و اصل بهشتها بهشت عدن و اصل دوزخها درک اسفل و اصل مخلوقات آدم و اصل پیغمبران نوح و اصل بنی اسرائیل یعقوب و اصل

کتابها قرآن و اصل قرآن فاتحه و اصل فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که فاتحه شفای همه دردهاست

ابو سلیمان روایت کند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته بودیم مردی در میان ما صرع پیدا کرد یکی از اصحاب سورهٔ فاتحه در گوش او خواند برخاست

و شفای تمام یافت این قصه بعرض آنحضرت صلی الله علیه و آله رسانیدند فرمود که این سوره اصل قرآنست و شفای همه دردها و مرضهاست و مسلم بن حجاج

در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی فرموده که من فاتحه را قسمت کرده ام میان خود و میان بنده خود نصفی از برای خود

و نصفی از برای بنده خود هرگاه بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی گوید بنده من ابتدا بنام من کرد بر من واجبست که تمام کارهای او

را برای او تمام گردانم و در حال او برکت دهم و چون بگوید الحمد لله رب العالمین حق سبحانه فرماید بنده من دانست که ... مشغول شد و چون

بگوید الرحمن الرحیم ... خدای ... مرا ستایش میکند ... و چون گوید مالک یوم الدین

حق تعالی فرماید بنده من بزرگی مرا ... میگوید و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی گوید اینست میان من و بنده من و این

عهدیست که در روز ازل ... و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر

حق تعالی فرماید ... و از رسول خدای صلوات الله علیه

نقلست که فاتحة الکتاب گنجیست از گنجهای عرش ... سلمان ... از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

که هر که فاتحه او را بر زن زهر شربتی دوا و بلا او را نخواهد ساخت . ابو سعید خدری روایت کند که با جمعی از اصحاب رسول صلعم بر قبیله از عرب گذر کردیم

یکی از ایشان را دیدیم که مار گزیده بود و چاره علاج خود نمی‌دانستند یکی از آنها از ما طلب علاج آن کرد و گله گوسفند قبول کرد که بما دهد تا علاج او بکنیم

یکی از یاران ما فاتحه را بر آن مار گزیده خواند و صحت یافت از عضو او زهر دفع شد و آن گله گوسفند را بما دادند . ابی بن کعب روایت کرده

که هر که فاتحه را بخواند ثواب قرائت چهار دانگ قرآن برای او نوشته شود . و در روایتی دیگر ثواب قرائت جمیع قرآن بدو دهند و ثواب کسی که بر جمیع مومنان

صدقه کرده باشد بدو دهند . و نیز از ابی منقولست که فاتحه را نزد رسول خدا صلعم خواندم آنحضرت فرمود که بحق آن کسی که جان من در قبضه قدرت اوست که خدا

مثل این سوره را در توریه و انجیل و زبور و فرقان فرو نفرستاده هر که اینرا بخواند جمیع مقصودات دنیا و آخرت او روا گردد . محمد بن مسعود

عیاشی از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت جابر بن عبد الله انصاری را گفت ای جابر ترا تعلیم کنم بهترین سوره که حق تعالی در کتاب خود

فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله فرمود که آن فاتحه الکتاب است که شفای همه دردها ست مگر مرگ . و از امیر المومنین صلوات الله علیه

روایتست که حق تعالی بمعجزها از همه بندگان برگزیده داد ما را فاتحه الکتاب مکرم و بزرگوار ساخت که هیچ پیغمبری را در این امر و در ثواب آن

با او شریک نساخت مگر سلیمان بن داود علیهما السلام را که از جمله آن سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا فرمود چنانکه از زبان بلقیس این

خبر داده که انه القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر که قرائت فاتحه کند حق تعالی او را جزای از آن حسنه ها دهد

که الف مرتبه بهتر از جمیع دنیا باشد . حذیفه یمانی روایت کرده که قومی نزول عذاب ایشان واجب شده بود طفلی از ایشان در مکتب الحمد لله

رب العالمین را قرائت کرد حق تعالی ببرکت آن عذاب را از ایشان بمدت چهل سال تاخیر ساخت . ابن عباس روایت کرده که من نزد رسول

صلی الله علیه و آله بودم ناگاه فرشته نزد آنحضرت ظاهر شد گفت بشارت ترا ای محمد که دو نور را بتو داده اند که بهیچ پیغمبری نداده اند اول

فاتحه الکتاب است و دوم آخر سوره بقره یعنی آیه آمن الرسول تا آخر هیچ حرفی از این دو نور نخوانی مگر داده شوی آنچه طلبیده از حق تعالی . و در خبر

آمده که خدای تعالی صد و چهار کتاب از آسمان فرو فرستاده از آنجمله توریه و انجیل و زبور و قرآن را برگزیده و علوم همه کتب را در این چهار درج کرد

بعد از آن از آن چهار کتاب قرآن را برگزیده و ثواب و برکات دنیا و آخرت در آن درج ساخت بعد از آن همه علوم و برکات و ثواب قرآن را

جمع کرده در سورهای مفصل که از سوره محمد است تا آخر قرآن وضع نموده بعد از آن فاتحه را اختیار کرده همه علوم و برکات و مثوبات

و دانستن آنها را در او جمع کرد پس هر که فاتحه خواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدا را خوانده باشد و هر که بعضی آن را

چنان باشد که همه معانی آنها را دانسته . و از احادیث که ابن عباس از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که ای عبد الله

اگر جمیع معانی و حقایق فاتحه الکتاب را از بسم تفسیر کنم هفتاد شتر از آن بار کنم . و نیز از ابن عباس روایت کرده که امیر المومنین علیه السلام از اول

تا وقت صبح برای من تفسیر فاتحه الکتاب میکرد هنوز از تفسیر با بسم الله در نگذشته بود و بعد از آن فرمود که من از آن تفسیر ... و در روایات

و در اماراتی آمده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود چهار نوبت متضرر و با تاسف گریسته و نالان و غمناک در آمده در اول وقتی که طوق لعنت بگردن

او در آمد دوم زمانی که از بهشت بیرونش کردند سوم وقتی که حضرت رسالت مبعوث گشت چهارم هنگامی که فاتحه الکتاب نازل گشت

و جمهور از قراء و علماء آنرا که قدم در حریم حرم قرآن نهاد ابتدا استعاذه باید بدلیل قوله تعالی فاذا قرات القرآن

و استعاذه بالله من الشيطان الرجيم يا از وسوسهٔ شيطان ايمن است از انچه پيش از شروع [illegible] فاتحه ابتدا باستعاذه نموده در مثل آنست که [illegible]
اعوذ بالله پناه ميگيرم بمعبود يکتا و خداوند بی همتا من الشيطان الرجيم از شر وسوسهٔ ديو سرکش از فرمان حضرت عزت با دور
از رحمت الرحيم رانده شده از روضهٔ جنت بسبب ترک [illegible] رانده گشته از طبقات آسمان چه هرگاه قصد آسمان کند بجهت شنيدن
کلام فرشتگان ستارها بر او بر آن شونده و او را از آن منع ميکنند و به اين استعاذه سبب رستگاری دنيوی و اخروی [illegible]
نزد حضرت باری و از اينجاست که همه انبيا و اوليا باين استعاذه بمقام قرب آلهی رسيده اند و بدين کار عمل کرده چنانکه نوح عليه السلام
وقتی که گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما ليس لی به علم حق تعالی طوفان سلامت در کشتی در وی نهاد و فرمود يا نوح اهبط بسلام منا و برکات
عليک و ابراهيم خليل صلوات الله عليه و آله وقتی که نمرود او را در آتش می انداخت گفت اعوذ بالله [illegible] من شر اعصاه فاذا
حق تعالی آتش نمرود امر کرد که ای آتش سرد و سلام باش علی ابراهيم و او را خليل خود ساخت که و اتخذ الله ابراهيم خليلا و يوسف صديق عليه السلام
با حق تعالی مناجات کرد که معاذ الله حق تعالی او را از مکر زنان نگاه داشت چنانکه فرمود کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء و موسی عليه السلام
با حق تعالی مناجات کرد که انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون حق تعالی او را کليم نام نهاد و کلم الله موسی تکليما و مادر مريم گفت انی
اعيذها بک و ذريتها من الشيطان الرجيم حق تعالی مريم را که مادر [illegible] دعا عطا فرموده در حق او فرمود فتقبلها ربها بقبول
حسن و مريم نيز عليها السلام در وقتی که گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقيا حق تعالی عيسی عليه السلام را بدو داد و بحکم [illegible]
او بود [illegible] امر کرد که در وقت تولد گفت انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبيا و حضرت خاتم انبيا وقتی که گفت اعوذ
بک من همزات الشياطين و اعوذ بک رب ان يحضرون حق تعالی او را بمقام قرب رسانيده در حق او فرمود که ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسين او ادنی و او را شفيع همه مخلوقات گردانيده در حق او گفت که ما ارسلناک الا کافة للناس و او را رحمت عالميان
گردانيد و ما ارسلناک الا رحمة للعالمين و منصب شفاعت بدو داد که عسی ان يبعثک ربک مقاما محمودا و اهل بيت که استعاذه او نمودند
انما يريد الله ليذهب عنکم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا بس بنده مؤمن نيز بايد که باين کلمات استعاذه نمايد تا بمقام رضی الله عنهم و رضوا عنه
رسيده حضرت درگاه آلهی شود و از معقل بن يسار مرويست که حضرت رسول صلی الله عليه و آله و سلم فرموده هر که در وقت صبح سه بار
بگويد اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و سه آيت از آخر سورهٔ حشر بآن ضم کند حق تعالی هفتاد هزار فرشته بر او موکل گرداند که او را صلوات
فرستند تا شب و اگر در آن روز [illegible] و اگر در وقت شام اين طريق استعاذه کند هم اين ثواب يابد و از ابن عباس مرويست
که حق تعالی اول رسول خود را باستعاذه امر [illegible] از آن فرمود که افتتاح کلام بنام نامی او کند باين وجه که بسم الله بنام خدای
که واجب الوجود و جامع جميع صفات کمال است و مستحق پرستش است الرحمن بسيار بخشنده بر خلقان در دنيا بدادن وجود و روزی
و [illegible] و وسيله آن ساخت او کمال کنند و بطاعت او مشغول شوند الرحيم بخشنده بر بندگان در آخرت بمغفرت و رسانيدن
ايشان بروضهٔ جنت از عکرمه روايتست که رحمن [illegible] و رحيم [illegible] و مصداق اينست قول حضرت رسالت صلی الله عليه و آله و سلم
صد پاره جزو رحمتست و از جملهٔ آن يکجزو بدنيا فرو فرستاده و در ميان همه خلقان پراکنده و نود و نه رحمت را ذخيره کرده تا در قيامت از آن يکجزو

و از دیده خود و دیگران را در خبر است از جهت خود و جهت بنده و در آن حضرت رسالت پناه بوده و دیدم که در آن صحیفه خود را کامل گردانیده و نیکان شمار کنند

و در اخبار آمده که او سخن از حضرت رسالت است که جمیع مردمان از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار را بمعنی که خالق و رازق ایشان است و رحمن است مؤمنان

با وجود آنکه توفیق دهنده ایشان است در طاعت و آمرزنده ایشان در آخرت و رساننده ایشان به روضه رضوان و فرمود در شب ازاله تاریکی قبر و در ودیعت

حشر و فزع و دخوانان و خوف نزول و صراط خالصا گاه از حضرت رسالت مروی است علیه السلام که چون بنده مؤمن را در قبر آورند و سر قبر را بپوشند و خویشان

و متصاحبان همه باز گردند و او را در کنج لحد ملک تاریک تنها بگذارند حقتعالی و تعالی از روی لطف و بنده نوازی خطاب کند که ای بنده من

کنج لحد تنها مانده و آن خویشان و یاران که از برای ایشان در حق من عصیان میکردی و رضای ایشان را بر رضای من اختیار میکردی ترا اینجا تنها گذاشتند

امروز ترا برحمت خود نوازم چنانکه خلایق از آن تعجب نمایند پس لوسکان خطاب فرماید که ای ملائکه من این بنده من غریب است و بیکس و یار

و از وطن و دیار خود جدا افتاده و از همنشینان خود دور مانده و اکنون در منزل لحد مهمان من است بروید و او را در لحد مونس باشید و دری از بهشت

بگشایید و قبر او را وسیع و پر نور گردانید و از انواع ریاحین و میوه و طعام نزد او حاضر کنید و او را در آنجا بگذارید که مونس و همنشین او خواهم بود

تا روز قیامت ۞ و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که چون روز قیامت شود بنده از اهل ایمان را حاضر کنند و فرمان آید که

قبایح بنده را ... او را آنجا ببینند بعد از آن اول حق تعالی خطاب کند که ای بنده من نعمت مرا در بارها معصیت ساختی و چندانکه نعمت بر تو

زیاده گردانیدم تو در عصیان بیشتر افزودی بنده سر بخجالت در پیش افکنده خطاب آید که ای بنده من سر بردار که آن ساعت که معصیت کردی من ترا

آمرزیدم و قلم عفو بر آن کشیدم و بنده دیگر را حاضر کنند که بسیاری گناه و بسیار ترس کشیده از اعمال خود دیگر به در آید حق تعالی فرماید که ای بنده من

امروز که گناه میکردی و میخندیدی ترا رسوا نکردم امروز که گناهکار شدی و تضرع و زاری میکنی چگونه ترا عذاب کنم گناهت آمرزیدم و در بهشت جاودان دادم

و از اهل البیت علیهم السلام منقول است که چون روز قیامت رسد حق تعالی جمیع اهل ایمان را در یکجا جمع کند و خطاب کند با ایشان که من از حقوق که در دنیا

داشتم گذشتم شما هم حقی که در ذمت یکدیگر دارید ابرا کنید و هم به بهشت من در آیید ۞ و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت است که امت مرا در روز قیامت

در موقف حساب بدارند و عملهای ایشان را در ترازوی عمل نهند حسنات ایشان بر سیئات ایشان بچربد ملائکه گویند که امت محمد با وجود کمی عمل

چرا حسنات ایشان افزون شد بر معاصی ایشان گویند که سبب آنکه ابتدای کلام ایشان بسم الله بود از نامهای الهی که اگر بنام بسم الله در کفه حسنات

و سیئات در میزان اعمال ایشان در کفه دیگر آن بسم الله بر آن همه بچربد و آن بسم الله الرحمن الرحیم است ۞ و در خبر است که چون بنده مؤمن قدم بر صراط

نهد آتش جهنم در زیر قدم او چون یخ افسرده شود و گوید ای مؤمن زود بگذر که نور ایمان تو ... ۞ از ابو سعید خدری از پیغمبر

صلی الله علیه و آله روایت کرده که شرمساران گناه کار را بر در بهشت نهند و منع بر بنده ... آتش ... بنده ... بر گناهکاران آن الگاه خطاب آید

که شکان که از فضل دارم و رحمت من بهشت در آیید که دریای رحمت من بی پایان است و فضل و احسان من بی نهایت ۞ از ابن عباس

روایت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه معلم بگوید بکودک و امر کند که بگو بسم الله الرحمن الرحیم خدا تعالی برات آزادی از جهنم برای آن کودک

و پدر و مادر و معلم او بنویسد ۞ آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله روزی بگورستان بقیع گذر کرد و در نزدیک قبری رسید عظیم برای وی فرمود که تعجیل بکنید بگذرید این تعجیل

بکنید و در وقت بازگشتن در آنجا رسید و ایستاد که تعجیل کنید حضرت فرمود تعجیل بکنید گفتند یا رسول الله در وقت رفتن تعجیل فرمودی که صاحب این قبر عذاب میکرد

دو

طاقت نالهٔ و فریاد او نیستم اکنون خدای تعالی بر وی رحمت فرمود گفتند یا رسول الله سبب عقوبت و رحمت او چه بود فرمود که مردی بود عاشق لب و افراط و فسق
تا این ساعت در عذاب بود که دیگر از وی مانده بود و فرزند او را به مکتب داده معلم وی را تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کرد که او این را بر زبان راند حق جل
عزت و در سینه گرفتگان عذاب که حجت از ایمنی نگاه دارید و ویرا عذاب مکنید روا نباشد که پدر را عذاب کنیم و این پسر نام ما بر زبان راند از امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه منقول است که فرمود هر که خواهد حق تعالی او را از زبانیهٔ جهنم که نوزده اند برهاند باید که بنوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم مشغول شود که نوزده
حرف است حق تعالی هر حرفی را از آن سپری گردانیده از برای دفع هر یک از ایشان چه آن نوزده فرشته اند غضب صاحبانه و این نوزده حرف علامت
رحمت نامتناهی و رحمت او سبقت گرفته بر غضب او غالب و نیز از آنحضرت منقول است که هر که این آیه را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی از آن چهار هزار حسنه
بنویسد و چهار هزار سیئه محو کند و چهار هزار درجه بردارد و در نقل صحیح آمده که هر که در وقت طعام خوردن بسم الله بگوید شیطان از آن
تناول نکند و اگر نگوید و بطعام خوردن مشغول شود شیطان شریک او گردد و اگر در وقت جماع کردن بسم الله بگوید فرزندی که میان آن دو حاصل شود
از ضرر شیطان ایمن گردد و نیز از آنحضرت روایت است که در روز قیامت بندهٔ گناهکار را امر شود که بدوزخ رود چون بکنار دوزخ رسد بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد و در روایت آمده که در روز قیامت بنده را بحساب گناه از
نامهٔ عمل وی که پر از گناه باشد بر دست وی دهند بنده در وقت گرفتن آن نامه رسول علیه السلام که در دنیا گفته بود بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند و نامه را بستاند حق سبحانه گوید ای ملائکه بنده هیچ گناه نظر وی در نامه کرده که در وی هیچ گناه نیست تمام فرشتگان گویند که دیدیم
این همه سیئات و خطایا دیدیم علما گفته بودند اما از برکت بسم الله الرحمن الرحیم همه زایل گشت منقول است که عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم
را در کفن من بنویسید چون قیامت شود و همه مردمان از قبر خیزند گویم بار خدایا برای کتاب خود ساخته ای اول آن بسم الله الرحمن الرحیم بکردی امروز
با اول کتاب خود با ما همین معامله فرما مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کار بزرگ که در وی ابتدا بذکر خدا نکنند آن کار ناتمام ماند و از امام علی
موسی الرضا روایت است که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن اورده اند که قیصر روم بدردسری مبتلا شد نامه
در صلاح آن بحضرت امیر المؤمنین فرستاد صورت حال عرض کرد حضرت طاقیه ساخته بوی فرستاد و فرمود که آن را بر سر نهند
تا شفا یابد قیصر روم چون آن را بر سر نهاد فی الحال شفا یافت وی از این متعجب شده بفرمود تا آن طاقیه را بشکافتند در آنجا کاغذی یافتند بر آن نوشته که
بسم الله الرحمن الرحیم و دانست که شفای وی از این کلمهٔ بزرگوار است نه از کمال سلطان در خبر است که فرعون پیش از آنکه دعوی خدائی کند امر کرده بود
در کوشک وی این کلمهٔ بزرگوار را نوشته بودند و چون دعوی خدائی کرد و موسی علیه السلام از ایمان او ناامید شد و شکایت او را
بحضرت عزت کرد خطاب آمد که یا موسی تو نظر بکفر او میکنی و ما نظر بر آن کلمهٔ عظیم است که در کوشک او نوشته و سوگند بعزت و جلال
که تا آن نام در آنجا نوشته باشد او را عذاب نکنیم و چون خدای تعالی خواست که او را عذاب کند اول آن نوشته را از آن کوشک زایل گردانید و بعد از آن
عذاب و غرق شد و چون بسم الله الرحمن الرحیم افتتاح کتاب است بسم جمیع المراتب الوهیت دلالت دارد بر فضل و رحمت او دادن
اغلب است مشغول شدن بحمد و شکر او از جهت او بسیج بود از اسم طرق کیفیت حمد را تعلیم بندگان کرده فرموده که الحمد لله یعنی ماهیت
و حقیقت هر ستایش حاصل و هر ثنا و جمیل که از ازل تا ابد بود و خواهد بود مر خدای را که موصوف است باسماء حسنی و صفات کمال

سیبه بن خیاط از فضل روایت کرده و گفت ابا عبدالله علیه السلام را گفتم که دعایی که مشتمل بر جمیع مقاصد دارین باشد تعلیم فرمای فرمود که حق تعالی را بلفظ الحمد

ستایش کن و از بعضی روایات هر کاری که اول آن الحمد نباشد ابتر و ضایع شود و باخر نرسد و نیز از آنحضرت منقولست که سبحان الله نصف ترازو است

و الحمد لله پر کند ترازو را ثواب الحمد برابر سبحان الله است و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده مؤمن

بگوید الحمد لله کما هو اهله و مستحقه فرشتگان از نوشتن آن عاجز شوند از جانب الهی خطاب آید چرا این کلمه که بنده من در زبان رانده در نامه عمل او ثبت نکردید

گویند خداوندا ما چه دانیم که ثواب آن کلمه که متضمن استحقاق و اهلیت حمد است چه مرتبه است تا بنویسیم حق تعالی امر فرماید که همچنان کلمه که بنده گفته است بنویسید

ثواب حمدی که سزاوار منست با او کرامت کنم و نیز از آنحضرت مرویست که هر گاه حق تعالی نعمتی به بنده عطا کند و او در مقابل آن الحمد لله بگوید با او

خطاب کند که نظر کنید به بنده من که او را چیزی حقیر عطا کردم داد در برابر آن کلمه بزبان رانده که شامل همه حمدها در مقابل همه نعمتها فعل گشت بر من

لازمست که در آخرت نعمت غیر متناهی بدو دهم و ابو مسعود از ابا عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که در وقت صبح چهار بار بگوید الحمد لله رب العالمین

وی از عهده شکر نعم آن روز بیرون آمده باشد و هر گاه که در شب بگوید شکر نعمت آن شب ادا کرده باشد او گفته است که نوح پیغمبر چون از طعام خوردن

فارغ شدی گفتی الحمد لله و چون آب نوشیدی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون سوار شدی گفتی الحمد لله لاجرم حق تعالی در حق او فرمود

که انه کان عبدا شکورا و چون معنی حمد اوصاف جمیله و صفات کمالست از جهت اوصاف نبود از ذکر جمیع صفات کمال حق و ستوده باین وجه که

رب العالمین یعنی حقیقت حمد مر خدایرا است که آفریننده و پرورنده همه عالمیانست از فرشتگان و پریان و آدمیان و حیوانات و نباتات

آورنده همه اینها از وهب بن منبه روایتست که حق تعالی هیجده هزار عالمست که دنیا یکی از آنهاست و آبادانی و عمارت و ویرانی این عوالم

کسی بداند و اعتبار آفریدگار و پروردگار همه است و از ابی کعب روایتست که مراد از هیجده هزار عالم هیجده هزار فرشته اند چهار هزار و پانصد بطرف مشرق

و چهار هزار و پانصد بطرف مغرب و چهار هزار و پانصد بطرف شمال و چهار هزار و پانصد بطرف جنوب و با هر یکی از ایشان چندان فرشتگان

هستند که عدد ایشان غیر از خدای نداند و در خبر آمده هر که صبح یک بار بگوید یا رب پروردگار جمیع عالم هر دعا که بعد از آن کند مستجاب شود

و نیز از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایتست چون بنده مؤمن گوید یا رب حق تعالی گوید لبیک و چون بار دیگر و سیم این کلمه گوید از جانب عزت ندا آید که

هر چه میخواهی از من بخواه تا ترا دهم و در روایات گفته اند بار دیگر بسیار که در دعای بزرگوار با مر اظهار الجمیل و تحقیق و پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل

که چون بنده مؤمن این کلمه را بگوید حق تعالی گوید ای فرشتگان من گواه باشید که من آمرزیدم این بنده را و او را اجر عظیم کرامت فرمودم بعد هر که آن کلام

در بهشت و حلقه و در هر آسمان و زمین هر چه در آن در درجات آفتاب و ماهتاب ... از انواع طعامها و رنگهای گران

و سکونت و هر چه آفریده ام در عرش و کرسی و غیر آن ... آمده از خیر بزرگواری خود ... و آن

بار صفات دیگر فرموده الرحمن الرحیم یعنی خدایی که بخشنده نعمتهای بزرگست بر خلق و آمرزنده مهربان در آنجهان تکرار این دو صفت مبالغه

و گوید که ذکر این صفات در بسم الله نظر بر اول آفرینش است که ... و مهربانی و مکافات ... این صفت را در ... ذکر آن در این نظر تا

که آفریننده و وجود ایشانست تا ... معاد ایشان در آخرت برای جزا و سزا دادن هر یک از اهل ایمان و طغیان است که در عقب آن فرمود

ملک یوم الدین یعنی پادشاه و خداوند روز جزا دادنست و این روز قیامتست که جمیع بندگان را در آن روز بجزای کردار ایشان رسانند

این وجه که مستحق ثواب دهد و عاصیان را عقاب نماید و پادشاهی او اگر چه عام است دنیا و آخرت را اما تخصیص آن بآخرت بجهت تعظیم آن روز است
و یا بجهت اینکه در آن روز هیچکس نخواهد که دعوی پادشاهی کند مگر او بخلاف دنیا از امام محمد باقر علیه السلم مرویست که این یعنی حساب یعنی حاکم روز حساب
که میان خلق بحق حکم کند و از حساب و بکند زود و بدانکه این آیه دال است بر اثبات روز معاد و امیدوار گردانیدن بندگان بثواب و ترسانیدن ایشان
از عقاب پس هرگاه بندگان درین آیه تامل کنند رجا و خوف را منظور نظر خود میدارند و در دل را انکار او تسلیم می آورند و دل بر پرستش او می نهند
از جهت او سبحانه چون بندگان خود را بتوسط تامل درین آیه بمرتبه رسانید در عقب آن این آیه را تعلیم کیفیت پرستش فرموده گفت ای بندگان من توجه
بمن کنید و بمن خطاب کرده بگویید که ای آنکسی که صاحب صفتهای مذکوره ایاک نعبد ترا میپرستیم و بس و غیر تو را در پرستش شریک نمی سازیم
زیرا که غیر تو هیچکس دیگر سزاوار پرستش نیست وایاک نستعین و همین از تو یاری میخواهیم در تمام پرستش تو و جمیع مقاصد و حوائج خود نه
از غیر تو و در گفتن این کلمات نور کو از انوار بسیار است ابو طلحه روایت کند که من با رسول خدای بودم در بعضی حربها چون کار حرب تنگ شد
و کار زار گرم گشت رسول صلی الله علیه و آله سربرداشت و گفت یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین سرها را دیدم که می افتاد و کسی را نمی دیدم
که شمشیر زند و کافران روی بهزیمت نهادند و چون حرب تمام شد صورت این حال از حضرت صلی الله علیه و آله پرسیدیم فرمود که سر کشتگان گردن ایشان میزدند
و ما نمی دیدیم و در روایت آمده که هرگاه کار بنده مومن تنگ شود او باین کلمات تضرع نماید حق تعالی آن کار بر آن سهل و آسان گرداند و چون تخصیص
پرستش و یاری خواستن از حق سبحانه موجب روا شدن حاجتهاست و بر آمدن مرادها و بزرگترین حاجتها هدایت است از او سبحانه که موجب رستگاری دنیا
و عقبی است از جهت آن را مقدم طلب هدایت بندگان نمود و در عقب آن منوده کرد که بندگان بگویند از روی نیاز که ای آنکسی که عبادت مخصوص است بتو و یاری
خواستن مخصوص است از غیر تو اهدنا الصراط المستقیم بنما بما راه راست که صراط راه است بسوی بهشت جاودانی و روضه رضوان یعنی توفیق ده
و طاعت و عبادت تا بوسیله آن بسعادت اخروی برسیم و گویند که چون اصل هدایت حاصل است مر اهل ایمان را پس مقصود از طلب هدایت ثابت است
اثبات است بر ایمان و یا توفیق طاعت و یا حصول مثوبات بر آن و از امیرالمومنین علیه السلم روایت است که معنی اینست که ما را براه راستی که نموده
ثابت قدم دار تا دائم مطیع تو باشیم در اوامر و نواهی و نگاه دار بر پرستش غیر تو نپردازیم حنبلی از ابو بریده اسلمی که از صحابه حضرت رسول است
نقل کرده که صراط مستقیم طریق محمد و آل محمد است که مبتنی بر اصول دین است که توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است و شکی نیست که طریق
اهل البیت صراط مستقیم است که سلوک کردن آن موجب نجات و رستگاریست و اخبار در آن خبر از زبان کاری مجملا در اخبار صحیح طریق اهل البیت
روایت است که مثل اهل البیت من مثل سفینه نوح [illegible] کسی که [illegible] نشست از غرق نجات یافت و هر که در آن ننشست غرق شد و نبود آخر گرفتار
[illegible] صراط الذین انعمت علیهم راه کسانی که انعام کردی بر ایشان بنعمت هدایت
و طریق طاعت خود [illegible] و صدیقان و شهدا و صلحا ابن عباس گفته صراط جماعتی اند که تابع موسی و عیسی بودند و مطیع امر ایشان بودند یعنی بنما
بما راه کسانی که تبدیل نعمت نکرده و از جاده شرایع خود نگردیده و آن طریق اهل البیت است صلوات الله علیهم غیر المغضوب علیهم نه طریق کسانی
که غضب و خشم [illegible] بر ایشان و این جماعت یهوداند بسبب عناد و طغیان [illegible] و تحریف تورات حق تعالی ایشان را خشم فرمود [illegible] ایشان فرمود
غضب الله علیهم لعنهم ولا الضالین و نه راه جماعتی که گمراهند از طریق حق مراد ترسایانند [illegible]

گمراه گشته و از راه راست که جادهٔ ایمان و تصدیق بجمیع پیغمبران و کتابهای ایشانست بگردیده میل ضلالت و گمراهی کرده‌اند کقوله تعالی
وضلّوا عن سواء السبیل • روایتست که رسول خدا در وادی القری با جهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از اصحاب اشارت بیهودان
کرده گفت یا رسول الله چه کسانند اینها که با تو حرب میکنند فرمود هم المغضوب علیهم بعد از آن اشارت بترسایان کرد گفت ایشان
چه طایفه‌اند فرمود هم الضالون

سورة البقرة

ابی بن کعب روایت کرده که آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که سوره البقره
قرائت کند مستوجب صلوات الهی شود و رحمت نامتناهی و ثواب هر کسی که در راه خدای یکسال اخلاص و رباط در اسلام کرده باشد از کفار و دین
رستگار و از دل او زایل شده باشد و در نامهٔ عمل او نوشته شود و بعد از آن فرمود که ای امت مسلمانان اسلام کنید بآموختن این سوره که در آموختن آن برکت
و ترک آن حسرت و ندامت در روز قیامت باشد و ساحران و باطلان طاقت خواندن و شنیدن این سوره ندارند • و [illegible] روایت کرده که
هر که سوره البقره و آل عمران بخواند نور او را از غرها با عجب برده و غرها [illegible] و محیا [illegible] • و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مرویست که هر که این سوره بخواند خانهٔ او از جمیع خرابی خالی ماند • و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله لشکری بغزا میفرستاد خواست
تا یکی را بر ایشان امیر کند یک یک را نزد خود میخواند و میگفت تو از قرآن چه سوره میدانی او میگفت فلان و فلان سوره تا آنکه جوانی آمد
که در سال از همه کمتر بود گفت یا رسول الله من سوره البقره را میدانم فرمود تو امیر این لشکر گردی ایشان گفتند یا رسول الله جوانی که در سال از همه کمتر است بر ما
امیر میسازی فرمود او البقره را میداند و شما نمیدانید از این حدیث [illegible] معلوم میشود که [illegible] و حکومت [illegible]
پس امیرالمؤمنین که هادی شریعت نبوی و جامع جمیع علوم قرآن بود و [illegible] محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل آن رسیده و از منصبات خدا داده
و قضایای مشکله گشوده در رتبهٔ علی انا مدینة العلم و علی بابها رسیده و در فضل فوقیت بر اولو الابواب مقدم [illegible] باشد بر جمیع [illegible] اولی
او بخلافت از این حدیث معلوم میشود که سید انبیا علیه الصلاة و السلام فرموده که ای علی هر چیزی را سیدی است سید بنی آدم و تو سید عرب و سلمان سید فارس و صهیب
سید روم و بلال سید حبشه و طور سید کوهها و سدره سید درختها و اشهر حرم سید ماهها و قرآن سید کلامها و سید قرآن سوره البقره و سید
آیات سوره البقره آیة الکرسی • از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که سوره البقره و آل عمران بخواند در روز قیامت این دو سوره چتر
شوند بر سر او و از تابش آفتاب [illegible] • و نیز روایتست که هر که خواهد در دنیا از جمله [illegible] باشد و در عقبی بمرتبهٔ بلند رسد باید که تلاوت
این سورها بکند بسم الله الرحمن الرحیم الم [illegible] الف رب [illegible] و لام [illegible] و میم [illegible] یعنی منم خدای که دانا ترم الم
و یا الف [illegible] و لام جبرئیل و میم محمد [illegible] و از ائمه صلوات الله علیهم مرویست که
حروف مقطعه از اسرار قرآنست و هر کس بر آن اطلاع ندارد [illegible]
و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که هر کتابی را خلاصه‌ای است و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است و گفته‌اند که حروف مقطعه جهت عاجز گردانیدن
منکران است [illegible] • و در بعضی تفاسیر آمده که سبب در آمدن
سورها بحروف مقطعه افتتاح کلام آنست که چون رسول خدا قرآن خواندی کفار جمع شدندی و بشور خواندن و صفیر زدن و [illegible] مشغول
شدندی تا مردمان استماع کلام الهی نکنند و [illegible] رغبت نمایند [illegible] آن [illegible] کرده خاموش شدند.

باستماع قرآن میکردند تا ذکر مثل این حروف الم شنوند و سبب این نمط قرآن بر سینه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خبر [illegible] ایشان

لازم میکردانند · و اولی آنست که حق سبحانه حضرت رسالت را وعده داده بود بفرستادن کتابی که بر صفحه روزگار بماند و هرگز محو نگردد و چون وقت

فرود آمدن قرآن در سینه حبیب خود را خبر داد که ذلک یعنی آن کتابی که قبل ازین بوعده آن بشارت شده بود الکتاب این کتاب کاملست

و کامل بعینه آنست که آن کتابیست که خدای در کتب متقدمه چون توریت و انجیل و زبور و غیر آن انزال آنرا وعده داده بود این کتابست لا ریب فیه که هیچ

شکی و شبهه نیست در آن یعنی از غایت ظهور حجت و وضوح دلالت بر مرتبه ایست که هر که در وی تأمل کند هیچ شکی در وی نکند و داند که شبهه در حقیقت آن نیست

و محض وحی الهی است و از سر تحقیق عالم شود بآنکه آن کتاب هدی نیک دلالت کننده است و راه نماینده یعنی للمتقین مر جماعتی که پرهیزکارانند

یعنی ثابت در آن [illegible] بر راه راست جامع اصل الهدایه اینست حاصلست و با نماینده راه بهشت ایشانرا و بآنکه متقی کیست که خود را نگاه دارد از

هر چه ضرر باو رسد در آخرت · امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که متقی آنست که اگر همه اعمال او در طبقی نهند و تمام بر جهانیان عرض کنند هیچ چیز در آن نباشد

که او را از آن شرم باید داشت · از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت در راهی که پر از خار و خاشاک باشد رفته اید گفتند بلی گفت چه کردید گفتند

دامن خود را از آن برداشتیم تا هیچ خاری دامن گیر ما نشد و در اقتضای آن حاله گفت تقوی ازین قبیلست یعنی در راه دین از معاصی چنان اجتناب کنند

که از خار و خاشاک خود را نگاه میدارند · و چون کفار بقرآن منتفع نمیشدند از جهت هدایت را مخصوص [illegible] گردانید و گفت [illegible] هدایت کننده پرهیز

کارانست الذین مرکبی که [illegible] یعنی یؤمنون بالغیب میگروند و تصدیق میکنند بآنچه از ایشان غایبست [illegible] و هدا

نیست آن چیزیست که [illegible] ثابت و [illegible] و اجماع ائمه [illegible] ایمان عبارتست از تصدیق

اصول خمسه که توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است باقرار زبان · و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد از غیب صاحب الزمان

علیه صلوات الملک المنان است [illegible] اند که [illegible] صاحب الزمان و خروج او در آخر الزمان و چون نماز افضل اعمال بدنیست ذکر کرد

افضل اعمال [illegible] از جهت اوستی در سیاق بر اعمال تفصیل ذکر آن [illegible] پرهیزکارانست که اند که

از جمیع ما به النسبی و یقیمون الصلوة و برپا میدارند نمازهای فریضه خود را با جمیع شرایط و ارکان و مما رزقناهم ینفقون و از آنچه روزی

داده ایم ایشانرا و ملک آن [illegible] نفقه میکنند [illegible] حقوق [illegible] المستحقان [illegible] از زکوة و خمس و [illegible] نفقه [illegible] عیال و غیر آن

و نزد بعضی انفاق [illegible] جمیع نفقات [illegible] صدقات [illegible] و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مراد انفاق

علم است یعنی از آنچه تعلیم [illegible] والذین [illegible] پرهیزکاران [illegible] اند که یؤمنون بما انزل الیک

تصدیق میکنند بآنچه [illegible] و ما انزل من قبلک و بآنچه که نازل کردانیده شده است [illegible] پیغمبران

چون توریت و انجیل و زبور و غیر آن یعنی اعتقاد دارند که [illegible] از نزد خدا نازل شده و اگرچه قرآن ناسخ

کتب و احکام منسوخه · و بالآخرة هم یوقنون و سرای دیگر که قیامت ایشان یقین اند [illegible] ندارند اولئک

آن متقیان که این صفتها آراسته اند علی هدی من ربهم بر راه راستند [illegible] از جانب پروردگار خود [illegible] ایشان

آغوز [illegible] است [illegible] عدم اختیار ایشان [illegible] ایمان [illegible] ایمان [illegible]

بافایده پس اگر عذاب کند ظلم کرده باشد تعالی عن ذلک علواً کبیراً ملخص مراد آنست که استیجاب وجود عقل ایشان و الهام و بعثت انبیا را تمهید

و این دعوت که قبول ایمان وعده ثواب داده و بر ترک آن که ارکان اهل ایمان باختیار خود انقیاد کرده اند و اولئک و آنجا غایت کرده اند

باختیار خود هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب و رسنده کان بمرتبه ثواب بی غایت ایشان بحق رستگاری خاص است بمتقیان و گرفتاری باهل

کفر و طغیان   از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علیا و شیعته هم الفائزون یعنی بدرستی که علی و شیعیان او

رستگارانند و غیر ایشان از فوز و فلاح بی بهره اند   از مجاهد مرویست که چهار آیت از اول سوره البقره در مدح مومنان نازل شده و دو آیت در مذمت

کافران و از عقب آن سیزده آیت در ذم منافقان و نزول آنچه در ذم کافران است اینست که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه از روی عناد

کافر شده اند و پوشیده نور ایمان بظلمت شرک و کفر و اصلا التفات نکرده اند بدلیلهای روشن بر حقیت ایمان ایشان از کمال [illegible] رستگاری رسانه

سواء علیهم یکسانست بر ایشان ء انذرتهم آیا بیم کنی و بترسانی ایشان را از عذاب ام لم تنذرهم یا آنکه نترسانی ایشان را یعنی اگر

ایشان را بترسانی و اگر نترسانی ایشان لا یؤمنون ایمان نیارند زیرا که در آیات و معجزات تو نظر نمیکنند از غایت عنادی که دارند و

اگر تفکری میکنند بمعجزی ترا و نمیگروند تو اگر پس که نظر کردن بمعجزات ظاهره تو از غایت رسوخ کفر ایشان بمرتبه رسیده که گویا ختم الله

مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان و علی سمعهم و بر گوشهای ایشان و علی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة

پرده پس هر فایده دل که در یافتن حق است و فایده گوش که شنیدن آیات است و فایده دیده که دیدن معجزاتست از ایشان زایل شده و پس گویا حقیقت

در حق ایشان را کور و کر و بیعقل خواهد که ... علامتی است که حق تعالی بر عضو کافران وضع کرده تا ملکان ایشان را ...

لوکی ایشان و ... مراد از مهر نهادن حق تعالی بر عضو حقیقة یا که آن ایمان نیارند زیرا که حق تعالی ...

جبر و حقیقی از قبیل ... آنست که چون کفار از روی عناد و جحود اصلا التفات بمعجزات ظاهره نمیکنند بمرتبه رسیده اند

که ایمان از ایشان مسلوبست و دور یافتن حق بمنزله کسی اند که مهر بر عضوها نهاده باشند ولهم و مر کافران راست عذاب عظیم

عذابی بزرگ در دنیا کشتن و اسیر کردن و در آخرت در دوزخ مخلد بودن   آورده اند که عبدالله بن ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع ایشان با یکدیگر مقرر

ساختند که بزبان اظهار اسلام کنند و بدل بر اعتقاد خود باشند تا از حرب مسلمانان رهایی یابند و اگر تفرقه در مسلمانان شود همچنان پیوسته باشند و از اسرار

مسلمانان مطلع شده کفار را از آن خبر کنند پس باتفاق بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمده اظهار اسلام کردند حق تعالی از کفر باطن ایشان رسول

خبر داده فرمود که و من الناس و بعضی از مردمان من یقول کسی است که میگویند [illegible] ایمان آورده ایم بخدا و بالیوم الآخر و بر

بازپسین که قیامتست و ما هم بمؤمنین و حال آنکه ایشان گروندگان نیستند [illegible] گمان یخادعون الله فریب میدهند

در اظهار اسلام و ابطال کفر و جمعی منافقان بر آنند که خدای تعالی را فریب نتوان داد زیرا که عالم السر و الخفیات است و باطن ایشان را میداند

پس این کلام بر وجه مجاز باشد نه حقیقت معنی آنکه معامله ایشان مانند معامله کسیست که در این عمل ... غیر خود را فریب دهد و گویند

معنی آنست که زعم باطل ایشان آنست که در این عمل فریب میدهند خدا را و الذین آمنوا و آنان را که ایمان آورده اند یعنی از روی

وادن میگویند با مومنان که ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم ... و ما یخدعون و از روی حقیقت فریب نمیدهند با این عمل الا انفسهم مگر نفسهای

خود را از آن کار و بال فریب دادن ایشان که عذاب الیم است و عقاب عظیم در دنیا و آخرت بجانب ایشان راجع میشود وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی‌دانند که
عاقبت جزای این عمل که عذاب آخرت است بایشان باز خواهد گشت فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان که محل اعتقاد است مَرَضٌ بیماری نفاق است
و کینه مؤمنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس بیفزود خدای تعالی در ایشان بیماری نفاق را یعنی غم و الم ایشانرا زیاده کرد بسبب زیاده
گردانیدن علو مرتبه پیغمبر خود و قوت دین اسلام چه هر چند کار اسلام ترقی مینمود و اهل اسلام را قوت و کثرت میشد ایشان در نفاق و کینه و حسد
می‌افزودند از غایت خشم و غضب ایشان بر مسلمانان وَلَهُمْ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که مخلد باشند در آن
بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند از دعوی اسلام و اظهار ایمان و بعد از آن از افعال قبیح ایشان خبر کرده
باین وجه که لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بجهت عصیان و نافرمانی کردن و بازداشتن مردمانرا از ایمان و فریب
دادن مؤمنانرا و اظهار کردن بطلان دین اسلام بنوکاران قَالُوا گویند در جواب مؤمنان بر وجه جحود و عناد و با اعتقاد باطل خود که إِنَّمَا نَحْنُ
جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ باصلاح آورندگانیم کارها خود را یعنی آنچه میکنیم بر وجه صلاح و صواب است و چون افعال قبیح خود را صواب میدانستند
حق تعالی رد قول ایشان کرد فرمود که أَلَا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند تباه کاران و فساد
کنندگان نه مؤمنان وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ و لیکن ایشان نمیدانند که مفسدند و عمل ایشان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تفکر در معجزات ظاهره
و دلیلهای واضحه و اگر عناد و انکار را سالک نگشتندی و دیده بصیرت در آیات و معجزات روشن نظر میکردندی دانستندی که آنچه میکنند عین فساد است
نه صلاح و با اگر عذاب و عقاب آنرا امید داشتندی هرگز این نوع عمل نمیکردندی و در راه صواب که ایمان آوردن است سلوک میکردندی وَإِذَا قِيلَ
و چون گفته شود یعنی بگویند مؤمنان گویند لَهُمْ مر آن منافقانرا که آمِنُوا ایمان آرید بدل و تصدیق پیغمبر کنید كَمَا آمَنَ النَّاسُ همچنانکه
گرویده اند آدمیان یعنی مؤمنان مخلص که اصلا نفاق ندارند قَالُوا گویند با نفس خود یا در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم
هرگز نگرویم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه گرویده اند سفیهان و بیخردان و چون بیشتر مؤمنان درویش و فقیر بودند و بعضی از ایشان بنده مانند صهیب
و بلال از جهت ایشان سفیه خواندندی و از غایت [illegible] ایشان گمان بود که اگر عقل میداشتندی طریق آبای خود را ترک نمیدادندی و [illegible] حق تعالی تکذیب
ایشان کرد و معلوم کرد که أَلَا بدانید ای مؤمنان حقیقی که إِنَّهُمْ بدرستی منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان و نادانان نه اهل ایمان
و اینکه انکوه اطاعت بر ایمان اختیار کرده اند و معصیت بر طاعت وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که هیچ [illegible] و این علامت جهل و نادانی است
[illegible] علیه السلام [illegible] اهل اسلام ملاقات کنند و هر یک را از روی [illegible] گفته اکثر فرمود
[illegible] نفاق [illegible] ایمان آوردی [illegible] نفاق [illegible] ایمان آورده ایم و رسول
گرویده [illegible] ایشان [illegible] علیه السلام [illegible] این آیت فرستاد که وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون ملاقات کنند منافقان با کسانی که
ایمان آورده اند قَالُوا گویند ایشان از روی نفاق آمَنَّا ایمان آورده ایم [illegible] و چون باز گردند وَإِذَا خَلَوْا و چون خلوت کنند
إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان [illegible] خود [illegible] بمرتبه [illegible] ایشان و [illegible]
[illegible] قَالُوا گویند از روی اتفاق که إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شما ایم [illegible] إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما [illegible] کنیم با مسلمانان

مستهزئون استهزا و سخریه کننده‌ایم مؤمنان را حق تعالی از عقب مومنان در جواب ایشان فرمود که الله یستهزئ بهم خدا جزای استهزا

میدهد ایشان را [illegible] جزای استهزا را [illegible] است که از باب مقابله لفظ مانند جزاء سیئة سیئة مثلها و گویند معنی آنست که خدا

وبال استهزا با ایشان راجع میسازد مثل کسیست که استهزا کند بغیر خود و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که در قیامت منافقان را

بگذارند تا نور مؤمنان از صراط بگذرند چون به بهشت رسند و ایشان [illegible] تا در بهشت [illegible] چون

در رسند [illegible] کنند ایشان گویند [illegible] تا با مؤمنان [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] این خطاب [illegible] این جزای استهزا است که در دنیا بمؤمنان میکردید حاصل که حق تعالی منافقان را برای خود [illegible] و یمدهم و فرو میگذارد

ایشان را فی طغیانهم در سرکشی و از حد در گذشتن ایشان در کفر و نفاق یعمهون در حالتی که حیران و سرگردان اند [illegible] و قدم

در راه راست نمی‌نهند مراد آنست که بجهت [illegible] و ایشان [illegible] ایشان در آیات و معجزات [illegible]

حق تعالی ایشان را بخود وامیگذارد و لطف و توفیق از ایشان بر میدارد اولئک آن گروه منافقان الذین اشتروا کسانی اند که

بخریدند یعنی بدل کردند الضلالة گمراهی را که آن کفر است و نفاق و هلاکت بالهدی براه راست که ایمانست [illegible] رستگاری

مراد آنست که گمراهی را براه راست اختیار کردند فما ربحت پس سود نکرد تجارتهم بازرگانی و معامله ایشان در اختیار کفر بر ایمان و ما کانوا

مهتدین و نبودند راه یابندگان فکان مثلهم مثل و داستان این منافقان [illegible] کمثل الذی همچو مثل و داستان کسیست که در شب تیره

ابرناک استوقد نارا برفروخت آتش را [illegible] بجهت دیدن راه تا گرداگرد خود را ببیند و [illegible] راه برود و از [illegible] خود را

بجای امن برساند فلما اضاءت پس آنهنگام که روشن کرد آتش ما حوله آنچه را که گرداگرد ایشانست ذهب الله بنورهم

برد حق تعالی روشنی ایشان را و ترکهم و واگذاشت ایشان را فی ظلمات در تاریکیهای بسیار لا یبصرون در حالتی که هیچ نمی‌بینند

مراد آنست که همچنانکه کسیکه بجهت دیدن راه و خوف گم کردن راه در شب تار آتش برافروزد چون آتش [illegible] حق تعالی

روشنی آنرا [illegible] و ایشان [illegible] تاریک [illegible] و حیران و سرگردان شوند در بیابان همچنین منافقان اظهار کلمه اسلام نمایند [illegible]

ایمن شوند حق تعالی در وقت مرگ نور ظاهر ایشان را که آن اقرار ایمانست [illegible] تاریک گرداند بجهت کفر باطن ایشان و آن روشنی [illegible] تاریکی

عقوبت بدل شود و در تاریکی عذاب و عقاب بمانند و [illegible] از آن نه بینند [illegible] حالتی که حال ایشان [illegible] صم کرانند یعنی

از گوش [illegible] شنیدن حق نمیکنند بکم گنگانند یعنی که سخن حق نمیگویند عمی [illegible]

نمی‌شنوند [illegible]

مرتبه رسیده‌اند لا یرجعون باز نگردند از کفر با ایمان و از گمراهی نفاق براه راست ایمان او کصیب یا مثل ایشان چون مثل اصحاب باران

بزرگ قطره است یعنی مانند کسانیکه گرفتار شده باشند در میان باران درشت قطره که فرود آید من السماء از جمله اطراف آسمان باران آید

فیه که در آن باران یعنی در وقت [illegible] ظلمات تاریکیها [illegible] ابر [illegible] و رعد و در آن [illegible]

و برق و درخشیدن آن [illegible] و بعضی گفته‌اند که رعد آواز فرشته ایست که ابر را [illegible] میراند و از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت که برق روشنی تازیانه ایست از آهن که فرشتگان بآن ابر را میزنند و میرانند و در روایت دیگر تازیانه ایست از نور که فرشتگان ابر را بر
میزنند و گویند رعد صدای برهم خوردن پارهای ابرست بهم و برق آتشی که بجهد از برهم خوردن پارهای آن حاصل که منافقان مثل اهل آن بارانند
که با رعد و برق گرفتار شده اند یجعلون گردانند یعنی در آورند اصابعهم انگشتان خود را فی آذانهم در گوشهای خود
من الصواعق از جهت شنیدن صدای صاعقها که از آن بجهد و گویند صاعقه آتشی است که از دهن فرشته ابر میجهد وقتی که خشم میگیرد بر ابر و کاشفی
در تفسیر خود آورده صاعقه آوازیست با هیبت که در وی آتشی است که زبانه که بهر جا رسد بسوزد و از غایت صدای آن اصحاب باران
انگشتان در گوش کنند حذر الموت بجهت ترس مردن و خوف هلاک شدن والله محیط و خدای تعالی بعلم شامل خود احاطه کننده
است و دریابنده بالکافرین کافران را یعنی علم او بهمه احوال ایشان رسیده و هیچ چیز از اسرار و ضمایر ایشان از او پوشیده نیست پس همه
را البته جزا خواهد داد از ابن عباس مرویست که حق تعالی تشبیه کرده باران را که از آسمان نازل شده بقرآن و ظلمات و رعد و برق را بجهت [illegible]
تشبیه کرده بانچه در قرآنست از تهدید و تخویف از عذاب و روشنی صاعقه که در دست لوعید آخرت و جهاد دنیا و از ابن مسعود روایتست که جمعی از منافقان
از پیغمبر گریختند از مدینه فرار کردند و در راه باران سخت بر ایشان رسید که حق سبحانه و تعالی در این آیت ذکر کرده باران رسید ایشان را در آن باران و تاریکی متحیر شدند هر گاه که برق
درخشیدی گامی چند میرفتند و چون تاریک شدی می ایستادند و چون صاعقه پیدا شدی انگشت در گوش نهادندی از هول آنکه هلاک شوند و چون صباح
شد پشیمان گشته گفتند کاشکی زودتر صبح میشد تا نزد پیغمبر میرفتیم و اطاعت او میکردیم و چون صبح شد نزد پیغمبر آمدند و ایمان آوردند و باعتقاد تمام مؤمن شدند حق تعالی
حال منافقان مدینه را بحال آن جماعه تشبیه کرده فرمود که ایشان چون منافق کسانند که بجهت ترس انگشت در گوش نهند تا صاعقه ایشان را
هلاک نکند یکاد البرق نزدیکست که آن برق درخشنده یخطف ابصارهم بر باید روشنی دیدهای ایشان را
کلما اضاء لهم هرگاه که آن برق درخشید و ایشان آن راه روشن شد مشوا فیه و اذا اظلم علیهم و چون تاریک شد راه بر ایشان بواسطه پنهان شدن
نور برق قاموا و لو شاء الله و اگر خواستی خدای که ببرد شنوای گوش و روشنی دیده ایشان را بسبب صدای رعد و درخشندگی برق لذهب بسمعهم
هر آینه بردی شنوایی ایشان را از رعد و ابصارهم و دیدهای ایشان را به درخشندگی برق ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء
بر همه چیزها ممکن قدیر تواناست پس البته قادر باشد بر بردن شنوایی و بینایی ایشان مرویست که چون منافقان نزد پیغمبر می آمدند انگشتها
در گوش مینهادند از ترس آنکه مبادا حکمی متضمن هلاک ایشان در باب ایشان نازل شود حق تعالی تشبیه فرموده ایشان را بکسانی که بجهت ترس هلاک از شنیدن صدای صاعقه انگشتها
در گوش مینهند و چون میدیدند بصیرت و غنیمت و فتوح اسلام امید می داشتند نزدیک بآن میرسید که دلهای ایشان بجهت نور آن آیات ربوده گردد از کفر و
ایمان حاصل شود حق تعالی تشبیه فرمود برقی که نزدیک بآن درخشندگی نزدیک باشد که دیدهای اصحاب باران را بر باید و هر گاه سود و نور آن هر گاه که
ظفر و فتح مسلمانان و غنیمت میدیدند بدین اسلام رغبت میکردند و وقتی که سختی بمؤمنان میرسید متحیر میشدند و توقف میکردند حق تعالی این حال ایشان را
تشبیه کرده بحال اهل باران که چون برق درخشد شروع در رفتن کنند و چون درخشندگی آن برطرف شود توقف کنند و بعد از آن فرموده که حق سبحانه
و تعالی تواناست بر بردن شنوایی و بینایی اهل باران بسبب رعد و برق همچنین قادرست بر آنکه شنوایی و بینایی منافقان ببرد بجهت کفر و نفاق
ایشان و بستاند از ایشان آنچه بایشان داده است که آن فهم معجزات ظاهره این سیزده آیت در شأن منافقانست و بعد از آن همه مکلفانرا بپرستش خود امر میکند

لهم برای فایده ایشان مشوا فیه و ... در آن روشنی ... [illegible]

که یا ایها الناس ای گروه آدمیان اعبدوا ربکم بپرستید و پرستش نمایید پروردگار خود را الذی آنکه او به قدرت کامله خود خلقکم
آفرید شما را والذین من قبلکم و آنها را که بودند پیش از شما از آبا و اجداد شما و غیر آن لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از عذاب یعنی
برکت خلوص عبادت و پرستش کمال شما شده از آتش دوزخ رهایی یابید و عبادت خدای کنید در حالی که امیدوار باشید که در سلک متقیان
درآیید و فایز و رستگار گردید و از بعضی مفسران منقول است که کلمه لعل و عسی از برای وجوب و لزوم است زیرا که از کرم الهی نباشد که کسی را در طمع اندازد
و او را از آن محروم گرداند یعنی بر عبادت وجوب و لازم است که پرستندگان خود را از عذاب برهاند الذی آنکه او به قدرت کامله جعل لکم کرد آفرید
برای فایده شما الارض فراشا زمین را فرش گردانید آرام گیرید و حرکت نمایید بر آن والسماء بناء و آسمان را سقفی برافراشته
و در خبر است که چون حق خواست که آسمان و زمین را بیافریند اول جوهری سبز آفرید پس از هیبت آسمان و هیبت زمین و بعد از آن نظر هیبت در آن کرد
آن جوهر آب از آن شد و کف و بخاری از موج آن پدید آمد هفت طبقه آسمانها از آن بخار بیافرید و هفت طبقه زمین را بیافرید از آن کف و در اخبار
آمده که سطبری هر طبقه از طبقات آسمان و زمین مقدار پانصد ساله راه است و بعد از آفریدن آسمان و زمین حاملان عرش را بیافرید و طبقات آسمانها
بر گردن ایشان نهاد و فرشته دیگر بیافرید و امر کرد دستها بگسترد از مشرق تا مغرب و زمین را بر پشت او [illegible] قدم او بر جای قرار نگرفت گاوی را
آفرید که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار چشم و پا بود و آن فرشته را بر سنام آن گاو نهاد و قرار گرفت پاهای او از جوانب زمین تا زیر عرش
برآمده و دهن او در دریا هر روز یکبار نفس بکشد زیاد و کم آب دریا از آنست و چون پاهای گاو قرار نگرفت سنگی را آفرید [illegible]
و زمین و آسمانها و ارکاه گاو [illegible] از ماهی خلق کرد [illegible] و بعد از آن ماهی را بر بالای آب داشت و آب را بر بالای هوا
و هوا به قدرت او مستقل است و بعد از آن زمین مانند کشتی بر سر آب حرکت میکرد کوهها را بیافرید و آن را میخ زمین ساخت و قرار گرفت [illegible]
و بر تحت دلالت کان بر وجوب پرستش خود میفرماید که و انزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی مبارک [illegible]
یعنی مراد السماء ابرست که آب دریا را [illegible] متوجه هوا میشود و باد آن را [illegible] میزند و آن را الهام میافرستد و باران از آن ریزان میشود
فاخرج به پس بیرون آورد بسبب آن [illegible] که با خاک آمیخته من الثمرات از انواع میوهها و اصناف حبوب و نبات رزقا لکم
روزی شما و آماده کرد برای شما حق تعالی در این آیه تنبیه مردمان میفرماید [illegible] و از رزق جمیع مردمان [illegible] که به عبادت او
میل کنند از جهت رغبت این آیه فرمود که فلا تجعلوا پس مگردانید لله اندادا [illegible] انبازان و شریکان در عبادت
وانتم تعلمون و حال آنکه میدانید که آنها را که پرستش میکنید قادر نیستند که چیزی را [illegible] بتهای مذکوره [illegible]
سزاوار پرستش باشند و چون دانسته که الهیت مستحق پرستش [illegible] دیگر سزاوار پرستش
مگر او بعد از بیان وحدانیت و یگانگی خود در عقب آن ذکر اعجاز قرآن میکند که دلیل است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله زیرا که ایمان تمام نشود مگر با اقرار
توحید و اعتراف به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و میفرماید که و ان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و شبهه مما نزلنا از آنچه فرو
فرستادیم تدریج فرو فرستادیم آن را علی عبدنا بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و آله [illegible] فاتوا
پس بیارید شما که در فصاحت و بلاغت [illegible] کلام که در فصاحت و نظم [illegible] من مثله مانند آن [illegible]

که ما فرستاده‌ایم وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ و بخوانید حاضران خود را از عرب فصیح زبان و خطیبان بلیغ بیان که اعوان و انصار شمااند در تکذیب رسول
یعنی اگر تنهای قدرت ندارید که معارضه کنید با قرآن بالکلامی که مثل او باشد التماس معاونت کنید بهر کار یاری شما دهد مِنْ دُونِ اللهِ بجز از خدای
یعنی غیر خدا هر کس را میخواهید جهت یاری خود خوانید در آوردن مثل قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان در آنکه این کلام ساخته
محمد است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکردید یعنی مثل این سوره نیاوردید و عاجز شدید وَلَنْ تَفْعَلُوا و هرگز نتوانید نمود از زمان با اغراض عالم مثل
آن را بیاورید یعنی چون شما در زمان ماضی و مستقبل از آوردن مثل این کلام عاجزید و با وجود این از غایت عناد و انکار معجزه ایمان نمی‌آرید فَاتَّقُوا
پس بپرهیزید النَّارَ الَّتِي از آتش دوزخی که وَقُودُهَا النَّاسُ برافروزانندهٔ آن مردمانند نیکان و از متقیان [illegible] عاصی وَالْحِجَارَةُ و سنگهای
کبریت که حرارت آتش تیزتر و عقوبت آن ناخوشتر است قول اصح آن است که مراد از حجاره بتانند که کفار از سنگ تراشیده و میپرستیدند کقوله تعالی
إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ یعنی شما و آنچه آن را می‌پرستید جز از خدا هیزم دوزخید در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آتش
دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقول است که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته‌اند آنگاه به دنیا فرستاده‌اند
و مرویست که آنحضرت در اثنای خطبه میفرمود که اگر درین مسجد صد هزار مرد باشند و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه ایشان از حرارت
نفس او هلاک شوند و این نوع آتش أُعِدَّتْ آماده و مهیا شده لِلْكَافِرِينَ برای کافران تا در آن جاوید باشند در خبر است
داود علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتند که ای داود گریه کم کن و بسیار جفا بر نفس خود روا مدار گفت ای یاران بگذارید تا گریه کنم پیش از آنکه گریه دهید(?)
استخوانها در دوزخ برخیزد و که حرمت شود منصور عمار گوید یک شب حج میرفتم در کوفه فرود آمدم شبی در کوچه از کوچهای کوفه میگذشتم از سرایی آوازی
شنیدم که یکی میگفت خداوندا به عزت و جلال تو که آن گناه که کردم مخالفت تو نخواستم و لیکن از تو جاهل بودم اما خطا عارض شد و پرده فرو گذاشت تو
مغرور شدم خداوندا مرا از عذاب تو که رهاند و اگر چشم از ریسمان رحمت تو بگسلد دست که آویزم منصور گوید من خواستم تا امتحان کنم دهن بر شکاف
در نهادم و این آیت برخواندم که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ تا آخر نعره زد و باقی اضطراب و ناله کرد گشتم(?)
در آن سرا نشان کردم روز دیگر باز آنجا آمدم جنازه دیدم بر در سرا نهاده و پیره زنی در آن سرا میرفت و میگریست و میآمد گفتم ای پیره زن این مرد
کرا ماند است گفت حال او خدا داند پس از فرزندان رسول خدا دوش در دل ... بود مردی از اینجا گذشت و آیتی از قرآن بخواند که متضمن ذکر
اضطراب کرد و بجوار رحمت ایزدی پیوست من گفتم اولیای خدا چنین باشند و با آنکه حق تعالی خبر فرستاد و مستعد شدن پیغمبر ترسانیدن کافران و عاصیان را از عذاب
اخروی تا از کفر و عصیان باز ایستند و ... مؤمنان و مطیعان ثواب ابدی را در ایمان و طاعت قدم ثابت تا از جهت ... وعده با انعام و
وعده خوش میفرماید که ای محمد ... جمیل ... لازم ساختی در جهت ترغیب ایشان گردی پس بر عقب و مهم داده دلیل فرمای
وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده آنها را که به توفیق الهی گرویدند به توحید من و نبوت تو و با آن ثابت در الخ شدند چون بوت وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند از برای من کارهای شایسته چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از واجبات مضمون بشارت آنکه أَنَّ لَهُمْ مر ایشان راست
در آخرت جَنَّاتٍ بهشتهایی که در آن انواع میوه و طعامهای لذیذ و جمیع آنچه در جهان باشد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا میرود در زیر
درختان یا غرفه‌های آن الْأَنْهَارُ جویهای فراوان آب و شیر و خمر و عسل مصفی و مرویست که جویهای بهشت بر ظاهر زمین است

زایل شود و در حضور بهشت صفای آب بیشتر و حمرة عسل در حد یکدیگر بر روی زمین کشند و از هم متفرق باشند چنانچه انهار دنیا که بکدیگر آمیخته

نشوند آورده‌اند که امام جعفر صادق علیه السلام ابن عمیر را ازین سؤال نمود یکی از علما گفت اگر خدای ... غسل قبول این ممکنه که چهار منبع در پهلوی یکدیگر

باشند و مانعی در میان آنها نباشد و با یکدیگر آمیخته نشوند اگر چه فرمود که ای سبعه نمی‌بینی که خدای تعالی در کبوتر تخم مرغ صانع جمع کرده که زرده

و طعم و طبع مختلفند و اصلا با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند آن که چنین ... لازم شد و بآن اعتراف کرد ● از انس روایت است که جویهای بهشت که در زمین جاری‌اند و کنارهای

آن مرواریدها و ساق درختان آن یاقوت و گل او مشک اذفر باشد ● مجاهد روایت کرده که زمین بهشت از نقره باشد و خاک آن از مشک و اصل

درختان از مروارید سفید و لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و بهشتیان اگر ایستاده باشند شاخهای آن بمیوه رسد و اگر نشسته باشند شاخ در پیش

فرود آرد تا میوه چینند و بستان بر غرفها برآمده نظاره درختان و آبهای روان کنند و از میوه‌های بهشت خورند کلما رزقوا هر گاه که روزی

داده شوند منها از ان بهشتها من ثمرة از میوه‌های درختان آن رزقا روزی خوش و آماده قالوا گویند با یکدیگر هذا الذی

رزقنا این نوع میوه‌ایست که روزی داده شده بودیم من قبل پیش ازین یعنی در دنیا یعنی صورت مثل میوه دنیا باشد زیرا که در چشم

طعم و لذت مراتب در پیش خواهد بود و حکمت در آنکه صورت میوه‌ها دنیا باشد آنست که ... بهشتیان در اول امر میل بآن کنند و رغبت

تمام آرند و اگر چه طعم‌ها مثل دنیا باشد الف آن که قبلاً و شنوده از غیر آن ... در بهشت میوه مثل آن بینند که در دنیا دیده‌اند مایل

و مایل آن شوند و از رغبت تمام اخذ کنند و اگر از آن جنس معهود نه بینند بیان التفات نخواهند کرد بجهت مظنه آنکه نه دلنشین در آن است و نقل

بعضی دیگر از اهل تفسیر مراد از قبل در بهشت یعنی هر گاه در مانی ماکول بهشتیان میوه خورند گویند که این طعم و رنگ و لون ... میوه

آن میوه‌ایست که قبل ازین بما داده شد چنانکه از حسن مروی است که ظرفی از طعام نزد بهشتیان حاضر سازند و او از آن تناول کند و بعد از آن

ظرفی دیگر حاضر سازند مثل اول گویند هذا الذی رزقنا من قبل و فرشته گوید طعام ... باشد گوید که این رنگ ... طعم آن مختلف

می‌باشد ... چون مومن در بهشت میوه‌ها تناول کند تا اکل تمام نکند مثل آن باز جای آن خلق فرماید ... حاضر ... گوید هذا الذی رزقنا

من قبل ... زیرا که این کلام ... کرده میوه‌ها و اتوا به متشابها یعنی ... بهم مانند ... در

روز باشد ... از میوه ... در حالی ... و در رنگ میوه‌ها ... داده ... الطعم مختلف باشد ● و مروی است که ... میوه

دنیا در رنگ میوه بهشت باشد ● روایت است از ... که درختان بهشت ساده‌اند بلکه اول و آخر او ... خوشه ... بسته‌اند

هر گاه میوه از آن بچینند حتی ... مثل آن ... ● و بعضی دیگر گفته‌اند ... در لطافت و خوبی مانند یکدیگر باشند ... دوم

... باشد ... نوع طعام موافق نوعی دیگر ... محمد صلی الله علیه و آله ... که در بهشت ...

... هر گاه ... میوه ... نوعی از آن ... صبح آنچه ... از هر یکی ... طعام ... آید ...

... و از ... در لطافت و لذت و بوی ... باشند و ... غرفه‌ای ... زده ...

و فارغ البال بخوردن این نوع طعامها و میوه‌ها مشغول باشند و لهم و ایشان را باشد فیها در آن بهشتها ازواج زنانی که جفت

ایشان باشند از حوری و آدمی مطهرة پاک کرده شده باشند از عیبهایی که زنان دنیا را است از بول و غایط و منی و استحاضه و حیض و نفاس و چرک و ...

متعوذات دیگر از بوی حلی و تسبیح مشک و عنبر آن · از سعید بن عامر روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر زنی از زنان بهشت یکبار بدنیا نگرد همه روی
زمین پر از بوی مشک شود و نور آفتاب و ماه را ببرد · و از ابن عباس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر یکی از حور العین
آب دهن در بحر دریای تلخ و شور اندازد همه آبهای آن جهت بهم شیرین شود · و در خبر آمده که اگر بنده مؤمن زن مجرده داشته باشد که بانواع عیب
و کدورتها مبتلا باشد و در غایت زشتی حق تعالی او را در بهشت از جمیع آن عیبها پاکیزه سازد و جمال و صفات که حور العین را باشد باو عطا شود و محبت شوهر خود
سازد و خلاف [?] دین که در طی در بهشت خواهد بود چنانکه در اخبار صحیح آمده که حق تعالی قوت صد مرد به بنده مؤمن دهد در اکل و مباشرت کردن
و حاصل که حق تعالی جمیع این نعمتهای مذکوره بمؤمنان کرامت نماید وَهُمْ و مؤمنان فِيهَا در آن نعمتهای بهشت که بانواع نعمتها آراسته است
خَالِدُونَ جاوید باشند و هرگز این کرامت و نعمتها از ایشان منقطع نشود چنانکه هرگز عقاب و عذاب از کفار و منافقان مرتفع نگردد · از ابن عباس
و ابن مسعود روایت است که چون حق تعالی مثل منافقان بمثل زدگی آتش فروزاننده آتش و دیگر اصحاب باران چنانکه گذشت ایشان گفتند خدای تعالی از آن
بزرگوارتر است که این نوع مثلها زند حق تعالی رد سخن منافقان کرده فرمود که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَسْتَحْيِي شرم نمیکند و چون
حصول حیا از انقباض النفس است و حق تعالی از این مرتبت منزه است پس مراد از آن لازم است که آن امتناع و ترک است یعنی حق تعالی امتناع نمی نماید از آن أَنْ
يَضْرِبَ مَثَلًا مَا از آنکه بیان کند مثلی از مثلها · از قتاده روایتست که یهود چون در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیدند زبان باستهزا گشودند
و گفتند که این از نزد خدا نازل نشده زیرا که این سخنان بکلام خدا نمی ماند این آیه که حق تعالی ترک نمیکند آنرا از برای منافقان و کافران [illegible]
که آن بَعُوضَةً پشه است فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر رود یا زیاده بر آن باشد یعنی بزرگتر از آن چون مگس و عنکبوت چه این نوع مثلها
مشتمل [illegible] پس محض حکمت و مصلحت باشد و هیچ قبحی در آن نباشد تا ترک آن بر خدای واجب باشد حاصل که حق تعالی بجهت مصلحت بندگان با حجت
مثل میزند و عذاب و سرزنش اهل کفر را در آن بر ملا میداند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنکسانیکه ایمان آوردند و تصدیق خدا کرده
فَيَعْلَمُونَ پس یقین میدانند از روی تفکر و اندیشه صواب أَنَّهُ الْحَقُّ که آن ضرب المثل درست است و بجهت حکمت و مصلحت زده گان
نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از جناب پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها که کفر ورزیده اند که چون این مثل میشنوند فَيَقُولُونَ
پس میگویند از روی عناد و انکار و اعراض از طریق حق بر وجه استهزا مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز را اراده کرده است خدای بِهَذَا باین گفتار
مَثَلًا از روی مثل بودن یعنی این کلام غلط است و هیچ فایده و مصلحتی در آن نیست حق در جواب ایشان میفرماید که يُضِلُّ بِهِ یعنی اراده
خدا این است که گمراه سازد بسبب آن كَثِيرًا جماعت بسیار را و چون اضلال فعل قبیح است و حق تعالی از آن منزه است پس مراد آنست که
اهل کفر بسبب فرط عناد [illegible] در جحود و انکار تمسک کنند و تأمل ننمایند در این مثلها که بحکمت و مصلحت آن پی برده عارف شوند بتحقیق آن
و بجهت این گمراه میگردند و مراد از اضلال تخلیه است یعنی حق تعالی کافر را بحال خود میگذارد و توفیق بایشان نمیدهد بجهت عدم التفات ایشان
در معجزات ظاهره و راسخ شدن انکار و کفر ایشان و چون حصول ضلالت ایشان بجهت ضرب المثل است که حق تعالی ذکر فرموده از جهت [illegible]
آنرا بخود نسبت فرموده و چون کفار بجهت عدم تفکر در مثل نه کرده گمراه میگردند و در کفر خود راسخ میشوند پس گویا که حق تعالی بآن ضرب المثل ایشانرا
گمراه میگرداند وَيَهْدِي بِهِ و راه مینماید بآن كَثِيرًا جماعت بسیار را یعنی مؤمنانرا که بجهت تفکر و تدبر تصدیق بآن میکنند

و راه راست می یابند و جمعی دیگر از ایشان در مرض الضلال شده از جهت نسبت هدایت را انکار داده و عوض حق تعالی از ذکر مثل مذکور آنکه تا بر عالمیان
ظاهر شود که کدام از ایشان از روی تفکر فهم در آن می نماید و هر کس در آن تدبر کرده راه راست می یابد پس مراد از ذکر آن امتیاز اهل ضلال از
اهل حق و از منه که مراد به اضلال حکم است به ضلالت یعنی حق تعالی حکم میکند بگمراهی ایشان و ما یضل به و گمراه نمی سازد بآن ضرب المثل یعنی
نمی کند حکم بگمراهی بسبب تخلیه الا الفاسقین مگر فرقه که از حد ایمان بیرون رفته اند بکمال انکار و فرو رفتن در عناد و جحود و یا حکم میکنند
بضلالت ایشان بعکس بر کافران که دل ایشان زنگ کفر گرفته و بتیرگی نفاق و ظلمت انکار و عناد تاریک گشته و بسبب آن خود مستعد آن نیستند
که نور حکمت و نور معرفت آن مثل بر دلهای ایشان تابد و اهل جمیع نظر التفات که امثال این نشان داده اند از ایشان باز گرفته بکمال جحود ایشان و الله سبحانه و تعالی
مؤمنان را که تصدیق او کرده اند و نبوت معجز او کرده و حکم انقیاد او در میان جان نشسته دل ایشان بنور ایمان منور شده با سهل وجهی علم کلمات آن مثلها
پیدا کرده اند و منفعت آن پی برده و در قرآن هر جا که اضلال منسوب باو سبحانه محمول برین معنی مذکور است و اکثر مفسرین نسبت دادن معنی الضلال
باو سبحانه جایز نباشد و حال آنکه جمیع در کتاب خود نسبت آن به شیطان و فرعون و سامری کرده چنانکه فرموده و لقد اضل منکم جبلا کثیرا و اضل
فرعون قومه و ما هدی و اضلهم السامری و جمعی از ایشان در صفت کفار که استهزا میکردند بمثلهای مذکوره میفرماید الذین کسانی که
از روی عناد و ستیز ینقضون عهد الله می شکنند پیمان خدا را من بعد میثاقه از پس استواری که آن عهد را داده استوار
کرده بعضی مراد دلیلهای عقلیه و حجتهای روشن است بر توحید او سبحانه و صدق رسول او میگویند و ایشان بسبب رسوخ عناد و حمیت
جاهلیت و فای آن نمیکنند و ترک آن نموده و یقطعون ما امر الله به و می برند آنچه را که امر کرده خدای تعالی به او فرموده است بآن
ان یوصل که پیوند مراد هر چیزیست که حق تعالی بریدن از آن راضی نباشد چون تفرقه میان پیغمبران و کتابهای ایشان
یعنی ایمان آوردن به بعضی نه به بعضی دیگر و از جمله اغراض ایشان است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و قرآن و از
خدای گسستن و بریدن ایشان آن پیوستن و یا قطع رحم کردن و غیر آن و یفسدون فی الارض و فساد میکنند در زمین یعنی
که منع مردمان میکنند از ایمان و استهزا میکنند و قطع طریق میکنند و مردمان را میترسانند و ضرر به مؤمنان میرسانند
و از هرچه نظام عالم بآنست قطع آن میکنند اولئک آن گروه که این صفت دارند هم الخاسرون ایشانند زیانکاران
در هر جهان که سرمایه ایمان و صلاح و ثواب اخروی را فروخته اند بانکار و فساد و عذاب و سعد بن وقاص روایت کند که مراد
باین فاسقان خوارج اند که بعد از عهد ایمان بیرون آمده ایمان آورده بودند عهد آنرا شکستند و فضایل و کمالات که حضرت رسالت
پناه در حق شاه ولایت فرموده بود نشنیده انگاشتند و با وی در مقام محاربه در آمدند و چون ازان خطاب بایشان که مؤمنانند
که ای معاندان ملحدین و ای منکران تشبیه الهی چه حرف دهید که کیف تکفرون چگونه کافر میشوید بالله بخدای و چه ایمان
نمی آرید و کنتم و حال آنکه بودید شما امواتا مردگان یعنی جسمهای که احتیاج بود جمع عناصر اربعه و اغذیه و اخلاط
و نطفه و مضغه ابن عباس گوید که مراد باموات معدوم است یعنی بودید شما معدوم فاحیاکم پس زنده کرد شما را و بوجود آورد
رجوع در بدنهای شما ثم یمیتکم پس بعد از آن میراند شما را معدوم صرف نزد انقضای اجل ثم یحییکم پس از آن در قبر بجهت سوال زنده کرد

شما را یا در وقت حشر و نشر ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بعد از حشر بسوی او جنبی بجای که حکم حق تعالی امر آن فرمحم کرا است و حواب بازگردانیده

شوید برای جزای کردار و چون که شما علم دارید بکمال خود باز سر یقین میدانید زنده گردانیدن و میرانیدن بعد اسماء الله وجه حال

کافر شدن و عناد ورزیدن محل تعجب است و بدانکه زنده شدن میت در قبر برای منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده و هیچکس از اهل

السلام دران نزاع ندارد و در حدیث آمده که میت آواز نعلین مردمان که از سر قبر وی باز میگردند میشنود و در صحیح بوسته که حضرت فاطمه بنت اسد رضی الله عنها

وفات شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنفس نفیس خود لحد او را قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد و پس از انکه او را در قبر نهادند در قبر او

نخفت و چون سر قبر او پوشیدند بر سر قبر او نشست و زمانی گوش بر قبر او داشت و بعد از ان گفت ابنک ابنک یعنی پسرت پسرت و امامت امامت

تکرار فرمود و چون از انجا بازگشت اصحاب گفتند یا رسول الله یا هیچکس آنچه از ترحم و لطف نفرمودی که با این زن فرمودی کرا در امر حق

تربیت مادرانه بود ردای خود را کفن او کردم و بجهت حرمت در قبر او خسبیدم تا از جانوران زمینی مضرت نیابد و این که بسیار این کلمه را تکرار

نمودم بجهت آن بود که چون سر قبر او را پوشیدند منکر و نکیر آمدند و او را گفتند خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست محمد گفتند

امام تو کیست فرو ماند من تلقین وی کردم که پسرت پسرت بعد از ان او را بحال خود گذاشتند و برفتند و از نجات که نیز گفت که بسیار

بگویند علی امامی و در صحیح بوسته که چون مرده را در قبر نهند حق تعالی روح او را به بدن آورد تا سینه زنده شود در همین سوال و جواب بعد از ان

منکر و نکیر او را از خدای و رسول و ائمه سوال کنند اگر از عهده آن بیرون آید گویند بخسب چون خوابیدن عروس در خوابگاه خود پس قبر

بر برزند تا قبر او بر او فراخ شود و دری از بهشت بر وی بگشایند تا نسیم بهشت بر او وزد و اگر از جواب ایشان عاجز شود گرزی آتشین بر سر

قبر او برآید و در آتش شود و دری از دوزخ بر وی گشایند و از نجات که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر

النیران یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت یا کودالی است از کودالهای دوزخ و نیز از جهت اظهار قدرت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي

ایشان آنکه ایست که بقدرت کامل خود خلق لکم یا فرید برای انتفاع شما نه انتفاع خود زیرا که غنی مطلق است مَا فِي الْأَرْضِ

آنچه را که در زمین است جَمِيعًا همه آن از کوهها و معدنها و چشمها و حیوانات و غیر آن تا از آن نفع گیرید ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ و بعد از ان

قصد کرد با فریدن آسمان قصد مستوی بی ضعف و سستی فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد آسمانها را بر وجه اعتدال بی قصور و خلل سَبْعَ

سَمَاوَاتٍ هفت آسمان یعنی جهت ایشان را در اعدال ... یکدیگر آفرید وَهُوَ و او سبحانه که این همه چیزها آفریده بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ به همه چیز ... بینا

و داناست و عالم بکنه حقیقت هر یک از آنها و حق در این آیت ذکر نعمت حیات نمود خلق آسمان و زمین را که بقای آدمی بآن متعلق است بیان کرد

و بعد از ان ذکر نعمت آفریدن آدم مسکنه و بیان شرف نفس او که اصل همه آدمیانست و ذکر شرف و فضیلت او که موجب سرافرازی و بزرگواری اولاد او است

میفرماید که ای محمد یاد کن این را که وَإِذْ قَالَ چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر همه فرشتگان را إِنِّي جَاعِلٌ

بدرستی که من گرداننده ام یعنی آفریننده ام فِي الْأَرْضِ در جمیع زمین خَلِيفَةً شخصی را که نایب من باشد در روی زمین و ادای حق ولی

ختم نایل مراد آدم است علیه السلام از عبدالله عباس و عبدالله مسعود روایت است که غرض خدای تعالی پیش از آفریدن آدم علیه السلام ملائکه را

خبر داده بود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون ناحق ریزند چون این قول شنیدند

قالوا گفتند از روی تعجب و علم طلبی چه حکمت در آفریدن اوست بر وجه التعرض اتجعل فیها آیا می آفرینی بر زمین من یفسد فیها کسی را که فساد کند و مشغول بود بمعصیت در زمین و یسفک الدماء و بریزد خونهای امثال خود را الغرض این تعجب از بعضی مصلحت است و نحن و حال آنکه ما
نسبح بحمدک تسبیح و تنزیه میکنیم ترا تسبیحی و تنزیهی مقرون بحمد و ثنای تو یعنی ما که ترا تسبیح میکنیم و ثنا و سپاس تو قیام مینماییم و نقدس لک
و پاکی ترا یاد میکنیم و صفتهای نقص و عیب را از تو دور میدانیم و بزرگی و عظمت ترا یاد میکنیم قال گفت حق تعالی در جواب ملائکه انی اعلم بدرستی
من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و از جمله آن اظهار کرد و تعجب و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت
و ظاهر میکرد و فضل انبیا و ائمه هدی که بعضی اولیا از صلب آدم و غیر آن از سایر مصالح از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرشتگان از حق تعالی
درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد و گفتند که ما تسبیح تو میکنیم و طاعت تو بجا می آریم و عصیان تو نمی ورزیم و غیر ما که خواهی آفرید
فرمان تو نخواهد برد و حق در جواب انی اعلم ما لا تعلمون را شنیدند دانستند که ایشان را به این مرتبه نداند از سؤال خود منفعل شدند
و پناه بکرسی الهی آوردند و باستغفار اشتغال نمودند و وقتی که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاد و از بهشت بزمین آمد خطاب با در رسید که ای آدم
در زمین خانه ای بنا کن تا عاصیان و گناهکاران از اولاد تو پناه آورده بصیقل استغفار زنگ عصیان بزدایند چنانکه فرشتگان معترف شده بکرسی آورده
اند و باستغفار مشغول شدند و چون بنا را تمام کرد عاصیان خطاکار آن سر و پا برهنه ژولیده موی و غبارآلود متوجه آن شدند تضرع و زاری بالسوی نیة
و اسباب این امر آمرزیده میگشتند حق تعالی خطاب کرد به فرشتگان که این از جمله آن حکمتها و مصلحتهاست که در آفریدن آدم میدانستم و شما آن را ندانستید
القصه حق سبحانه بعد از جواب انی اعلم از اجزای مختلفه زمین خاک را با باران رحمت و آب زلال مخلوط کرد و بدین وجه که روایت است که ربانیه ما امر کرد تا چهل روز
باد جنوب رحمت بر آن خاک بر آن لیث و چنان تخمیر فرمود که در مدت چهل روز بر آن خاک باریده و ابلیس وجوه به از سر آن بر بالای آن عناد را کل
جستجو کند و از پس آن صورت رسید و از آن اعضا بصورت آدمی مصور گردانید و روح در آن دمید و گفت آنکه گندم گون بود او آدم نام
نهاد چه ادیم گندم گون است و او را خلیفه زمین گردانید و علم آدم و در آموخت آدم را یعنی الهام کرد او را الاسماء کلها
همه نامهای مخلوقات را از علوی و سفلی از ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر و اکثر متأخرین روایت است که حق تعالی تعلیم آدم کرد نامهای موجودات
حتی کاسه و غیر کاسه و جمیع صنعتها را گویند مراد خواص همه ادویه است و اطعمه و غیر آن از آنچه متعلق است بمصالح دین و دنیا ثم عرضهم بعد از آن عرض
فرمود مسمیات آنها را علی الملائکة بر فرشتگان فقال پس گفت ای فرشتگان انبئونی خبر دهید مرا باسماء هولاء
نامهای اینها که بر شما معروض شده ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان یعنی اگر شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود که بعضی شما
با وجود عدم کمالات علم نامهای آن ندارید چه جای آنکه دهید خواص تا الی که مقتضای خلافت است و تدبیر و عمارت زمین سزاوارتر
و اخبار روایت است که چون حق تعالی خواست که فضیلت آدم را بر فرشتگان اظهار فرماید امر فرمود تا منبری از آسمان هفتم نهادند و پایهای آن از نور نهادند
و فرشتگان را فرمود تا آن منبر حاضر شدند و آدم را امر فرمود تا بالای منبر رفت و لعد از عرض نامهای اینها و فرمود ملائکه را که خبر دهید مرا هر یک از این نامها چند
ایشان از عجز و قصور خویش معترف شده بطریق اعتذار قالوا گفتند که سبحانک تسبیح میکنیم و تنزیه میکنیم ترا از آنکه غیر تو عالم باشد یا امور غیبی
و کسی را شاید که در فعل و اقوال تو زبان اعتراض کشاید لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمتنا مگر آنچه مرا تعلیم داده ای و تعلیم نامهای این

از آنچه خبر دادی إنك أنت العليم بدرستی که تو بسیار دانایی بجمیع اشیا از وجهی که هیچ بر تو پوشیده نیست الحکیم محکم کار و جواب کار که هر چه
کنی در کرده بر وجه علم و حکمت باشد پس میدانی در منصب خلافت به علم باسماء اشیا ترا بکار می باید و چون فرشتگان اظهار عجز خود کردند حق تعالی خطاب کرد
با آدم و از جهت اظهار فضیلت و شرف او بر ملائکه قال فرمود که یا آدم انبئهم ای آدم خبر ده این ملائکه را که در باب من خبر تو گشته اند باسمائهم بنامهای
آن اشیا یعنی نامهای این اشخاص و مکانات که عرض ایشان کرده بودم فلما انبأهم باسمائهم پس چون خبر داد ایشان را بنامهای آن مسمیات یعنی اسم هر شیئی را و منافع و مضار آن را اعلام
کرد قال فرمود خدای تعالی ملائکه را برسبیل تنبیه و آگاهی نه از روی استفهام که الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را انی اعلم
بدرستی که من میدانم غیب السموات پوشیده ها از احوال آسمانها والارض و آنچه نهانست از امور زمین [illegible] میدانم آنچه که شما
حاضر کرده اید از مهمات یعنی دانای نهان و آشکارم و هیچ چیز بر من پوشیده و پنهان نیست واعلم و میدانم ما تبدون آنچه
ظاهر میکنید از اقرار و عجز و ما کنتم تکتمون و آنچه بودید که پنهان میکردید از اعتقاد و از فضیلت آدم [illegible] چون آدم اسماء جمیع
مسمیات را اعلام ملائکه کرد و ملائکه بعجز خود اعتراف کردند و بفضل آدم معترف شدند حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام آدم امر کرد [illegible]
و او را در آن بستان بگردانید و [illegible] با عجایب آسمانها [illegible]
و در آسمانها میگردید و بر همه فرشتگان سلام میکرد که السلام علیکم و ایشان در جواب میگفتند و علیک السلم و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی [illegible]
خطاب کرد که ای آدم سلام و تحیت تو و فرزندان صالح تو تا روز قیامت [illegible] تعظیم آدم فرشتگان را بسجده آدم امر کرد [illegible]
و یاد کن ای محمد اذ قلنا للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا لآدم سجده کنید مر آدم را سجده تعظیم نه سجده عبادت زیرا که سجده
عبادت مر غیر خدا را نیست فسجدوا پس سجده کردند ایشان الا ابلیس مگر شیطان لعین [illegible] ابی سر باز زد
از آن سجده واستکبر و تکبر و گردن کشی کرد و کان من الکافرین و بود او در علم ازلی از کافران [illegible] در علم خدا
[illegible] نزد فرشتگان [illegible] کافر بود چون حق تعالی او را بسجده امر کرد [illegible] این امتحان ظاهر [illegible] حق آنکه ابلیس از
جن بود نه از ملائکه [illegible] کان من الجن ففسق عن امر ربه [illegible] داخل ماموران بسجده [illegible]
خطاب او با فرشتگان [illegible] و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که سوره از سور که سجده
و سجده کند ابلیس [illegible] گوید وای بر من فرزند آدم سوره [illegible] خواند و سجده کرد [illegible] سجده آدم
[illegible] روایت کنند که چون نوح علیه السلام در کشتی نشست ابلیس [illegible] در دنبال کشتی [illegible] نوح گفت ای ابلیس [illegible]
خود را و مردمان را هلاک کردی [illegible] اگر قبر آدم را سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد که من آدم را وقتی که زنده بود سجده
نکردم اکنون که مرده است سجده چگونه کنم [illegible] ابلیس از سجده آدم [illegible] حق تعالی او را لعنت کرد و او را از صف فرشتگان دور کرد [illegible] همه ملائکه او را لعنت کردند
و آدم [illegible] از بهشت [illegible] جمیع لذات بهشت [illegible] و قلنا یا آدم و گفتیم [illegible] از محض فضل و کرم خود که ای آدم اسکن انت
ساکن شو تو و زوجك الجنة و جفت تو یعنی حوا در بهشت و از ابن عباس و ابن مسعود روایت است که چون آدم در بهشت رفت [illegible]
[illegible] خواب [illegible] از پهلوی چپ او حوا را پیدا کرد و حوا را [illegible] صورت [illegible] و [illegible] بهشت [illegible]

پس انبئهم کلام آدم علیه السلم خبر داد کلام ایشان را باسمائهم

واورا با انواع زیب و آرایش بیاراست و چنین بهشتی و جمال مشاهده نمود با وی انس گرفت و محبت تمام با هم پیدا کرد و نمود حقیقی حوا را از لقب کل آدم فرمود

بعد از آن فرمود که در بهشت ساکن شوید و کُلَا مِنْهَا و بخورید از بهشت یعنی از میوهای آن رَغَدًا خوردنی بسیار و با فراغ حَیْثُ شِئْتُمَا

هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه آرزو کنید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید یعنی مخورید هٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را که درخت گندم است فَتَکُونَا

پس شوید آنهنگام که نزدیک شوید به آن درخت مِنَ الظَّالِمِینَ از ستمکاران بر نفسهای خود یعنی از کسانی که حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشند

و چون ابلیس و الفتیه و در بهشت ... ایشان را که ابنا بعضهم از اول عمر تا آخر عمر ابلیس نهی منزل الهی که ... ترک کرده در ... که اولست انهی فضل آن را

چاره بیافت زیرا که آن منافات دارد به عصمت او گفته اند که چون حق بجای آدم را بر سر کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه زرکاری در وی پوشانید

و غلمان و وصیفان در مقام خدمتکاری تعیین فرمود و خوبان و حوران در پای ملازمت او مقرر نمود ابلیس را حسد برد و اندیشه کرد که چگونه آدم را از این

منزل دور کند و چون حقیقت او از درخت گندم منع فرموده وقت یافت و همواره در خاطر آن بود که آدم را با آدم در آن باید بسپاری طاوس و ما

بهشت برد و ابلیس به و برابر آدم و حوا ایستاده و گرید که از دهن مار بیرون آمده به ملک ملکوت و هم او آمده خود را با آدم و حوا نمود و آغاز گریه کرد ایشان

او را نشناختند و گفتند چرا میگریی گفت بر شما میگریم و زوال این نعمت عظیم از شما گفتند علاج آن چیست گفت خوردن درخت خلد که موجب خلود و دوام

است و گفتند درخت گندم است که خدا از آن نهی کرده است گفت ملکی نخورید و کی نه از آن درخت است که شما را از آن منع کرده اند و سوگند یاد کرد که من در این امر

نیکوخواه شماام و از محض نیکخواهی شما را این دلالت میکنم و چون ایشان گمان نداشتند که کسی به نام خدا سوگند به دروغ بخورد و بنابر فریب خورده به سخن او مشغول شده

آن درخت مشغول شدند فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید قدم آدم و حوا را الشَّیْطَانُ ابلیس عَنْهَا از آن درخت یعنی از جهت آن

قدم ایشان را بلغزانید و ایشان را از بهشت دور گردانید فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را سبب اخراج ایشان از آن شیطان گشت

او سبب اخراج ایشان شد و اگر در حقیقت حق تعالی آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد مِمَّا کَانَا فِیهِ از آنچه بودند در آن از مرتبه عظیم و انواع نعمت و آنکه

بیرون کردن آدم و حوا را از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه به مصلحت و حکمت بود و تعیین علم اوست تعالی تقاضا میکرد که از بهشت بیرون آمده به دار التکلیف که دار دنیا

نقل باید و منتقل به دولت بکشند تا موجب زیادتی مرتبه و درجه شود و رتبه او زیاده از آنچه در بهشت بود شود مهما که بیت مصلحتی را فقیر بسیار در وجه

بیان میکرده اند و این که علمای اهل سنت از ذریع کرده که جهت آن بود که اگر از وجه تفضیل با دولت تعلیه نماز روی استحقاق پس از موجب عقوبت باشد

و نیز به اکمل بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری بود اگر چه درخت گندم نمیخورد زیرا که او از برای زمین آفریده شده بود تا خلیفه آنجا باشد در آن دلیل قوله تعالی

إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً لکن خروج او از بهشت اگر بخوردن گندم میشد آن بهتر بود و چون بود از خوردن آن و قصه بیشتر فرمود چنانکه آورده اند

چون آدم و حوا گندم تناول کردند لباسها ... تاج از ... کلاه و اکال تاج و شرف از سر ایشان پرید و علمای اهل سنت از سر ایشان فرود کرد و غلمان

حوران و اعوان که در خدمت ایشان بودند و دوری گزیدند ایشان بر هنه و برهنگی ایشان شدند و از جمال ... در پس درختان بهشت نهان میشدند عاقبت برگ انجیر خود

پوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند آدم حیران گشت و خواست که از بهشت بیرون آید کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل گفت

ای آدم کلمه بزرگوار گفتی زبان باش به که حق تعالی برکت این نام بر تو بخشد خطاب آمد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون رود که اگر امروز بر وی رحم کنم و بیرون نکنم

گفتم نمیخواهم که فردا که امروزی به بهشت بیاید و هر آن که از عاصیان از فرزندان ... آنگاه بر ایشان رحمت کنم تا سوگند و عذر ... را از دوزخ بیرون آرم

ایشان را از بهشت بیرون کردیم وَقُلْنَا و گفتیم که ای آدم و حوا و ابلیس اهْبِطُوا فرو روید از بهشت بَعْضُكُمْ و حالی که برخی از شما
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی دیگر را دشمنند چه ابلیس و ذریت او دشمن آدم و ذریت او یند و بعکس عداوت آنها بجهت کفر و طغیان و عداوت
اینها بجهت ایمان و اطاعت وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست و ذریت شما را در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار یعنی آرامگاه وَمَتَاعٌ
و جای برخورداری و منفعت گرفتن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجل شما یا وقت قیام قیامت * آورده اند که چون آدم و حوا بزمین آمدند
حکم شد که آدم و حوا از یکدیگر جدا مفارقت گزینند و هر یک بجای دیگر افتاد پس آدم بر سر کوه سرندیب افتاد و حوا بر لب [illegible]
دریای هند در موضعی که آن را جده گویند آدم دویست سال بر سر کوه سراندیب بگریست * ابن عباس روایت کند که هر گاه آدم [illegible]
حوا را یاد کردی بیهوش شدی و در بهشت خندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین حسرت باریدی که در جنب رخسار او جوی جوی به بیابان آمدی آدم از
بسیاری گریه در هفت بیهوش شد جبرئیل آمد و سر او را در کنار گرفت و در واقعه دید که حوا بر کنار رود نشسته میگرید و میگوید ای حسرت و مونس من
و همدم و یار من چگونه آیا خبر بی تو بسر بری و بیداری یا در خواب آدم خواست که حوا را بیند ناگاه از هوش رفت و فغان و زاری در گرفت و جهان
از درد و رنج وی جبرئیل ناله در آمد و مناجات کرد که یا الهی بر این غریب درمانده رحم کن خطاب آمد که ای جبرئیل آدم را بگو که [illegible]
که فراق بسر آید و ماه مراد از مشرق امید بر آید * و در روایت اهل البیت آمده و در اکثر کتب معتبره مذکور است که چون حق تعالی آدم را آفرید
با آسمان بود بر ساق عرش الهی چند دید از نور بر صورت خط و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا این اشخاص بر صورت من خلق آفریده
گفت نه پس کیستند اینها گفت خدای من فرمود که ایشان اند که اگر غرض من وجود ایشان نبودی ترا هرگز نیافریدمی گفت پس اینها گرامی ترین بندگان تو اند گفت آری
این جماعت را یاد کرد در وقت درماندگی تو با توبه آدم اینها را واقف ساخت خلق حق از آن جمله است که فَتَلَقَّىٰ آدَمُ پس فرا گرفت آدم
بر آگاهی و قبول کردن مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود كَلِمَاتٍ سخنانی که تعلیم کرد آن نامهای آل عبا است و در قبول توبه
جبرئیل گفت ای آدم بگو آن نامها که بر ساق عرش نوشته دیدی و فراموش کردی چون شنید [illegible] متوجه قاضی الحاجات شد و گفت بارخدایا بحق محمد و آل
و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین که توبه مرا قبول کن فَتَابَ عَلَيْهِ پس باز گشت حق تعالی به قبول توبه و توبه او را پذیرفت
إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستی که خدای تعالی رجوع کننده است بقبول توبه الرَّحِيمُ بسیار بخشاینده و مهربان بر بندگان و حسن و قتاده
و عکرمه و سعید بن جبیر گفته اند که این کلمات اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ والحق آنکه حق تعالی بسبب
جستن آدم آل عبا قبول توبه او فرموده و [illegible] که از اکابر اهل سنت است * ابو عمرو بن مقدام که از علمای ایشان است از ابن عباس نقل کرده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که آدم بنام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را شفیع خود ساخت حق تعالی توبه او را قبول کرد بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام
عبارتست از عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمان شدن از ترک اولی و توبه غیر ایشان عزم است بر ترک فعل حرام و پشیمان شدن از گناه از معصیت [illegible]
شیطان سبب زیادتی معصیت است و در آداب طاعت [illegible] بسیاری نوایب عبادت از جهت حق تعالی [illegible] آدم و حوا از زمین [illegible]
قُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم ما که فرو روید مِنْهَا از بهشت از طبقات آسمان جَمِيعًا همه شما بزمین فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید شما را خطاب بآدم
و حوا است و ذریت ایشان که داخل اند [illegible] ای موعدان که بیاید شما را مِنِّي از جانب من هُدًى [illegible]

فمن تبع پس کسانی که پیروی کنند هُدَایَ دلالت و بیان مرا که پیغمبران و کتابهاست فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترسی نیست برایشان از فرود
آمدن عقوبت و عذاب در دنیا و آخرت وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت هیچ مطلوب و مقصود در دنیا و آخرت ایشان را
زیرا که به مرادات خود خواهند رسید در هر دو سرا و ثواب کردار خود بر وجه کمال خواهند یافت. بعد از ذکر اهل ایمان بیان ثواب ایشان
در باره کفار میفرماید که وَالَّذِینَ کَفَرُوا و کسانی که کافر شدند و نگرویدند بخدا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و بدروغ داشتند دلیلهای وحدانیت او و کتب
فرستاده و کتابهای ما أُولَئِكَ گروه أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش دوزخند هُمْ فِیهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ
جاوید مانندگان اند بعد از خطاب عموم خطاب بیهودان کرده امر میکند ایشان را بیاد کردن نعمتی که او بتفضل خود بایشان ارزانی داشته و بوفا کردن عهدها
و بسخن کردن پیروی خویش و نظر کردن در معجزات خاتم الانبیاء و بکتابی که بر او نازل شده تا بآن ایمان آورند پس میفرماید یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ
ای فرزندان یعقوب مراد یهود آنجه اند ایشان از نسل یعقوب اند اذْکُرُوا نِعْمَتِيَ یاد کنید نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتها که محض فضل و کرم خود أَنْعَمْتُ
عَلَیْکُمْ انعام کردم بر شما و مراد بیاد کردن نعمت فکر کردن در آن و شکرگزاری آن و آن نعمت عبارت است بسیاری اموال و فرزندان و دانش و حکمت
و کتب و مراد نعمتی است که خدای تعالی به پدران ایشان داده بود که آن نجات آنها بود از فرعون و غرق کردن و عفو از ایشان بعد از گوساله پرستیدن بعد از
توبه کردن ایشان و مراد از نعمت در این زمان ختم الانبیاست صلی الله علیه و آله زیرا جمیع نعمتها [illegible] نعمتهای بزرگ خود که بایشان [illegible]
و با نعمت وجود با وجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله قیاس نیست وَأَوْفُوا بِعَهْدِي و وفا کنید بعهدی که فرموده ام به پیغمبر آخر الزمان با شما است در توریة جمیع
انکه رسول بر بنی اسرائیل در توریة خبر داده بود و خوانده که وفا کنید بایمان آوردن بوی نبوت او و تصدیق کنید
محمد صلی الله علیه و آله أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وفا کنم بعهد شما به بیکران ثواب دادن و پاداش وفاداری آن کردن وَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ و از من
بترسید در شکستن این عهد و وفا نکردن آن وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ و بگروید به آنچه فرستاده ام از قرآن مُصَدِّقًا در حالی که آن قرآن تصدیق کننده
است لِمَا مَعَکُمْ مر آنچه را که با شماست یعنی توریة مراد آنست که موافق آنست در توحید و وعد و وعید و نعت رسول صلوات الله علیه و آله و بعض
پیشینیان و امر بعبادت و عدل و بیان و نهی از معصیت و فحش وَلَا تَکُونُوا و نباشید أَوَّلَ کَافِرٍ بِهِ اول گروه کافر
یعنی و چون [illegible] که اول کسی که ایمان آوردن بآن زیرا که نظر در معجزات آن میکنید و علامات آن در توریة و پیش از نزول آن مردمان را مژده میدادند بنزول
آن وَلَا تَشْتَرُوا بِآیَاتِي و بدل مکنید آیتهای کتاب مرا که توریة است ثَمَنًا قَلِیلًا بهای اندک را مراد علمای یهودند چون کعب بن اشرف
و امثال او که هدیه و تحفه از یهود میگرفتند و آیات توریة را میگردانیدند و صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آنجا بود تغییر میدادند از او جمع علم
منقولست که علمای بنی اسرائیل اند چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف که هر ساله گندم و جو و میوهها از قوم خود میگرفتند و از بیم آنکه این هدیه
از ایشان گرفته نشود ترسیدند که اگر تابع رسول شوند از مرسوم خود محروم مانند و کتب خود منسوخ شود صفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را تغییر
فرمود که آیات کلام را بمرسوم و هدیه بدل میکنند وَإِیَّایَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید در بدل کردن کتاب بطعام فانی دنیا وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
و آمیخته مسازید سخن درست و راست را که در توریة و انجیل است از صفات محمد صلی الله علیه و آله بِالْبَاطِلِ بسخن باطل که اختراع میکنید و بدستهای خود
در توریة می نویسید تا مشتبه میکند میان حق و باطل فرق نکنند وَتَکْتُمُوا الْحَقَّ و میپوشید حق را که صفات مصطفی است وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و حال آنکه شما میدانید که این امر معولست که در توریة وعده بآن داده شده و لهذا زشتی این عمل قبیح ایشانرا بارکان ایمان امر میفرماید که
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز اهل اسلام را بآن وجه که ایشان میگذارند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة اموال خود را بمسلمانان وَارْكَعُوا
مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان و تخصیص رکوع بذکر جهة آنکه در نماز اهل دین رکوع نیست پس از آن توبیخ و سرزنش
میفرماید که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا امر میکنید مردمانرا به نیکوئی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فراموش میکنید یعنی ترک میکنید نفسهای خود را
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال آنکه شما میخوانید توریة را که در وصف محمد است و وعید بر عناد و ترک نیکوئی و مخالفت قول العمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا پس عقل خود را کار نمیفرمائید در قبح فعل خود تا بازایستید از آن آورده‌اند که بعضی از علمای یهود مدینه گفتندی که یاران خود را ترغیب میکردند باسلام و
انقیاد احکام شرع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و قبول اسلام نمیکردند از آنکس [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جمعی را دیدم که لبهای ایشانرا
بمقراض می بریدند گفتم یا جبرئیل اینها کیستند گفت [illegible] در دنیا مردمانرا به نیکوئی میفرمودند و خود ترک آن میکردند و چون جمعی کفار ایشانرا از کفر و عناد
نهی کردند رغبت آن نمودند باطاعت فرمودن وجه که وَاسْتَعِينُوا یاری خواهید در کارهای خود بِالصَّبْرِ با شکیبائی کردن بر شداید و از ائمه هدی
علیهم السلام منقولست علمای جمهور روایت کرده‌اند که مراد بصبر روزه است که متضمن صبر است بر ترک مشتهیات یعنی استعانت نمائید بر مقاصد دنیوی و اخروی خود بروزه
گرفتن وَالصَّلَاةِ و نماز گزاردن تا حق تعالی برکت آن مقصود شما را بر آورد مقصود دنیا و آخرت وَإِنَّهَا و بدرستی که استعانت
بصبر و صلوة لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوارست اکثر مرجع ضمیر اظهار احدیت صلوة یعنی نماز دشوارست بر همه کس إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر ترسکاران
و فروتنان از ترس حق و آرام یافتگان بطاعت او و اینها مومنانند از مجاهده نفس است که مومنان چون متیقن اند برسیدن ثواب طاعت [illegible] بلند
گردد بر ایشان [illegible] عبادت بر ایشان دشوار نمی نماید [illegible] بصفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ آن مومنان ترسکاران که ایشان يَظُنُّونَ
توقع دارند یا ظن معنی یقین است و در کلام عرب اطلاق ظن بر یقین بسیار است یعنی بیقین میدانند أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ که ایشان ملاقات کنندگان
جزای پروردگار خود وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و آنکه ایشان بسوی رحمت پروردگار خود و با ثواب عمل خود بازگردندگانند از ان
جهت که مبالغه در دیگر نبی اسرائیل را بیاد کردن نعمت امر میفرماید که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید
نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي و این را نیز یاد کنید که من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کردم آبا و اجداد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان مراد عالمیان که در عهد موسی علیه السلام بود و زمانها که بعد از وی بود تا آنکه بالجمع علم و ایمان و عمل صالح برگزیده کرد و ای
و بعضی را پیغمبر و پادشاه و عادل ساخت و اولاد ایشان تبعیت پدران نکرده بکفر و معصیت مشغول شدند پس براهنه میفرماید که وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید
از حساب و عذاب روزی که در آن روز لَا تَجْزِي حق گزاری نکند یعنی ادای حق گذاری تواند نمود نَفْسٌ هیچ نفسی مومن عَنْ نَفْسٍ از نفس کافر
شَيْئًا اندک چیزی اگر از حقوق مردمان در ذمت او باشد یا کفایه نکند هیچ شخصی از هیچکس چیزی از عذاب را وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و نه پذیرفته شود از ان نفس
شَفَاعَةٌ در خواستی بر تقدیر آنکه کسی شفاعت او کند وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا و فرا گرفته شود از آن نفس عَدْلٌ فدایی که عوض خود دهد برای گرفتن
عذاب و دفع عذاب خود وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان در آن روز یاری داده شوند یعنی در دفع عذاب هیچکس نصرت ایشان نه دهد مراد باین آیت
کفاره چه نزول آن جهت [illegible] است که میگفتند که پدران ما انبیا اند شفیعان ما باشند و در رد جزاء مومنان [illegible] زیرا که [illegible]

ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و نیز فرموده که در روز قیامت من اول
شفاعت دهنده ام و اول کسی که شفاعت کنم و اهل بیت من از جهت شفاعت دهند تا ایشان گناهکاران را شفاعت کنند و نیز آنحضرت فرموده که کمترین مؤمنان
در شفاعت کردن کسی باشد که تا چهل کس از برادران مؤمن خود شفاعت کند که هر یک از ایشان سزاوار دوزخ بوده باشند و چون نعمت بر بنی اسرائیل
میفرماید که وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که رهانیدیم شما را یعنی آبا و اجداد ایشان را پس در زمان ایشان بوده زیرا که در اول
به این موجب سزاوار فرزند ایشان میگشت که ای بنی اسرائیل این نوع نعمت را یاد کنید که ما خلاص دادیم پدران شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از متعلقان
فرعون يَسُومُونَكُمْ ستم و رنج میرسانیدند و عذاب میکردند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخت‌ترین و بدترین عذاب پس در بیان این عذاب میفرماید که
يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و باقی میگذاشتند دختران شما را تا اینها در خانه های خود
و با ایشان مقاربت کنند و خدمت فرمایند و بعضی مراد از سوء العذاب عملهای پر مشقت بوده چنانچه آورده اند که ایشان را بخدمت پادشاه و برخی از برای ایشان
زراعت میکردند و بعضی را بکار گلکاری و خشت زدن و جمعی را بحفاری و برخی را که صلاحیت عملی نداشتند جزیه بر ایشان نهادند و سبب کشتن پسران ایشان
آن بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک او و خرابی ملک او بر دست او بود و در مجمع آورده اند که فرعون در خواب
دید که آتشی از طرف بیت المقدس مشتعل گشته و همه خانه های مصر را بسوخت و بنی اسرائیل را ضرری نرسید فرعون از این خواب هراسان گشت کاهنان و منجمان
و آن خواب را بر ایشان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو بر دست او باشد فرعون قابله ها را بر زنان حامله
موکل گردانید که هر پسری که متولد شود بکشند وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران شما و امر کردن همه شما را بکارهای سخت
بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و بغایت بود آورده اند که فرعون عمران را امین داشته که
نگاه خود در همه شب خوف آنکه مبادا با زنان خلوت کند و از وی پسری متولد شود شبی فرعون در کوشک خسپیده بود و عمران نزد او در خواب بود
چون از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او حاضر شده متعجب شده گفت که چگونه اینجا آمدی با آنکه این همه درها بسته بود و پاسبانها بر درها نشسته گفت
بجز خدا اینجا نیامدم عمران دانست که این از جانب حق است پس با او خلوت کرد و نطفه موسی در رحم او قرار گرفت و چون وقت آن آمد که بزاید
خوف بر وی چنان غالب شد که او را از لطف غافل کرد پس چون موسی متولد شد کاهنان آمدند تا تفحص و تفتیش کنند مادر موسی از خوف موسی را در تنور انداخت
و سر تنور را پوشید و دیگری نخواهد که غافل بود او را در تنور نهاد و سر تنور را پوشید تا نان بپزد در وقتی که زبانه آتش از تنور بر هوا
میرفت که فرعون در سینه دید همه جا را تفتیش کردند و موسی را بیرون آورده و از آنجا بیرون رفتند و از تنور رفته آتش عظیم از تنور بر می آمد
و چون از تفحص و جمع آن غافل فرعون را خبر داده که علما عرض رسانیده اند فرعون خوشحال گشت و چون مادر موسی از تنور آمد و زبانه آتش دید
بر او افتاد و چون در تنور نگریست دید که موسی در تنور با آتش بازی میکند دانست که در حفظ آن سر هست پس موسی را برگرفت و در حجره
تربیت او میکرد و تتمه این حکایت در مواضع خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از آن نعمت دیگر را بیاد ایشان می آورد و میفرماید وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ
الْبَحْرَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل که چون شکافتیم جهت شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر فرعون از عقب شما
می آمد فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس رهانیدیم شما را از ضرر ایشان وَأَغْرَقْنَا و غرق گردانیدیم آلَ فِرْعَوْنَ فرعون و قوم او را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

و حال آنکه شما می‌نگریستید در دریا که چگونه شکافته شد یا فرعونیان نگاه می‌کردید که چسان غرق می‌شدند یا به لب آمدن آب دریا بر ایشان و گفته‌اند
ایشان که دریا آن را انکار کردند هر آینه تفصیل این حکایات در اثنای آیات که خواهد آمد وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى و یاد کنید وقتی که وعده دادیم
موسی را برای دادن کتاب توریه أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانه‌روز یعنی گفتیم که بعد از انقضای مدت چهل روز که تمامی ذوالقعده بود و ده روز از ذوالحجه
توریه را بتو دهیم پس موسی بر مدعای الهی با بعضی از خواص خود متوجه کوه طور شد تا حقیقت توریه را بدهیم ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ بعد از آن فرا گرفتید
گوساله را بجهت پرستش مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکاران بودید که شرک آوردید و باعث این امر سامری بود
چنانکه در موضع خود معلوم گردد ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
پس از گوساله پرستیدن لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید شما شکر کنید بر نعمت عفو یعنی اراده آنکه شکر نعمت عفو کنید ای آیه و بعبادت مشغول
شوید بعد از آن یاد نعمت دیگر می‌کند بر ایشان و می‌گوید وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید هنگامی که دادیم موسی را الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ کتاب توریه
و حجتی و دلیل جدا کننده میان حق و باطل و آن معجزات بود لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ شاید شما راه راست یابید یعنی اراده این که شما هدایت یابید
به تدبر در توریه و تفکر در معجزات و اگر نه که مراد بکتاب و فرقان توریه است چه توریه هم کتاب است و هم حجتی جدا کننده میان حق و باطل وَإِذْ قَالَ
مُوسَى و یاد کنید وقتی که گفت موسی بعد از آنکه فرود آمد از طور لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که بگوساله پرستیدن مشغول شده بودند يَا قَوْمِ ای
گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خود بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را بخدایی فَتُوبُوا پس بازگردید
بتوبه و زاری و توبه کنید از عمل قبیح و رجوع نمایید إِلَى بَارِئِكُمْ بسوی آفریننده که از خود که بریست از نقص و عیب در آفرینش خود یا از تفاوت در خلق
که فرموده ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی یکدیگر را بکشید که قبول توبه شما موقوف است
بر این ذَلِكُمْ این کشتن شما خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از زنده ماندن عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما چه این موجب پاکی شما است از کفر
و مرگ و سبب رسیدن شما بحیوة جاوید و سرور ابدی آورده‌اند که بعد از این حکم بنی اسرائیل بفرموده موسی علیه السلام غسل میت کردند و کفن پوشیدند و
بزانو در آمده سرها در پیش افکندند و هارون با دوازده هزار مرد که گوساله نپرستیده بودند شمشیرها کشیده بقتل ایشان مشغول شدند
و حق تعالی ابری تاریک بر سر ایشان بداشت تا جهان تاریک شد و شفقت و رحم ایشان را از کشتن خویشان باز ندارد پس چون ایشان دست بکشتن یکدیگر گشادند
بیرون آمدند تا آنکه از اول روز تا وقت عصر هفتاد هزار کس کشته شدند و بعد از آن موسی و هارون بر ایشان رحم آمده بگریستند و از روی تضرع و زاری بدرگاه
حضرت باری تعالی گفتند که بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش حق تعالی ابر را برداشت تاریکی برطرف شد و چون موسی کشتگان را بشمرد هفتاد هزار
بودند بسیار غمگین شد حق تعالی وحی فرمود که ای موسی کشتگان ایشان مجاهد اند و کشندگان ایشان همه را بهشت خواهم داد پس موسی خشنود شد حاصل که چون
چون فرمان خدا بجای آوردند فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد خدا بر شما بمغفرت و قبول توبه إِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست التَّوَّابُ
بسیار بازگردنده بشما بعفو و مغفرت و قبول توبه الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر توبه کاران آورده‌اند که چون بنی اسرائیل بعد از قتل توبه از اغراق کردند
حق تعالی موسی را خطاب کرد که بار دیگر مناجات کن جماعتی از بنی اسرائیل را با خود بیاور تا عذر کنند که ایشان از پرستش گوساله بخواهند و شرف شنیدن کلام
من دریابند موسی هفتاد کس از بزرگان بنی اسرائیل اختیار کرد و ایشان را بکوه طور برد و موسی چون خواست که مناجات کند میان او و آن هفتاد کس ابری

ایشان فریاد برآوردند که حضرت حق تعالی با موسی سخن گفت با امر و نهی و وعظ و نصیحت و ایشان آنرا میشنیدند که خطاب بر ایشان کرد که منم خدای که جز من خدایی
نیست خداوند همین منم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم ... مرا پرستید و غیر مرا پرستش مکنید چون موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد و آن جماعت را با ایشان گفت
که کلام خدا را شنیدید گفتند آوازی شنیدیم اما ندانیم که گوینده آن خدا بود یا شیطان و تا خدا را آشکارا نبینیم باور نکنیم که کلام خدا است چون
این گفتند آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت کما قال الله تعالی وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتند پدران هفتاد تن از بزرگان شما که با موسی بطور
رفته بودند یَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی باور نداریم مر ترا که میگویی که این سخنی که از پس حجاب شنیدیم سخن خدا است حَتَّى نَرَى اللَّهَ
تا وقتی که خدا را ببینیم به دیده سر جَهْرَةً دیدنی ظاهر آشکارا و هویدا فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت بزرگان شما را آتشی که از
آسمان فرود آمد بجهت عناد و انکار طلب امر محال وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما مینگریستید یعنی بزرگان شما نگاه میکردند بدان آتش که بایشان
رسید و گویند که صدای آواز صاعقه هلاک شدند حاصل که ایشان یک روز و یکشب مرده افتاده بودند و موسی بجهت ایشان [illegible] چون با خود آمد
متحیر ایشان شد و گفت بار خدایا بنی اسرائیل ملامت کنند و چون احوال ایشان پرسند چه جواب گویم حق تعالی ایشان را زنده کرد چنانکه میفرماید
ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم و زنده کردیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مردن شما بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما
سپاس داری کنید مر حق تعالی را در زنده کردانیدن چه زنده کردن نعمت است یعنی از زنده که بعبادت مشغول شوید • مرویست که در وقتی که موسی
بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با جباران جنگ کنید ایشان انکار کردند ... ایشان از این امتناع کردند حق تعالی بر ایشان غضب کرد و تیه
چهل سال ایشان را در تیه که بیابانی بود [illegible] سرگردان کرد ایشان در این مدت در گرمای آن بیابان و تاب آفتاب [illegible]
و هر گاه از آن موضع رحلت میکردند و تا شب میرفتند چون نگاه میکردند باز در همان موضع میبودند که رحلت کرده بودند چون از تاب آفتاب
شدند تضرع و زاری از موسی علیه السلام درخواستند تا از خدای تعالی التماس کند که ایشان را سایه کرامت کند تا از حرارت آفتاب ایمن شوند حق تعالی ابری
[illegible] دخان از آسمان آمد بر سر ایشان ... در زیر آن استراحت کردند گفتند ای موسی از گرما خلاص یافتیم اما طعام [illegible]
تا این [illegible] حق تعالی امر کرد باران [illegible] و مرغ بریان [illegible] چنانکه میفرماید وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ
و سایه ساختیم بر شما ابر را از حرارت [illegible] وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم بر شما ترنجبین وَالسَّلْوَى
و مرغ سمانی و آن مرغی بود از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و ترنجبین [illegible] از اول طلوع صبح تا برآمدن آفتاب بر ایشان میبارید
[illegible] امر کرد تا مرغ سمانی بر ایشان ... [illegible] آنرا که آن مرغ بریان [illegible] نشستندی و مرغهای بریان
پس [illegible] کُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌های آنچه روزی کردیم شما را ... ایشان خلاف کردند و ذخیره مینهادند و بعضی متعفن شد
وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که ایشان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند
[illegible] ذخیره از آن میکردند و آنچه ... از ثواب ابدی و از این نعمت محروم میماندند پس از آن حق تعالی جز نعمتهای
آنها [illegible] چون مدت چهل سال در تیه سرگردان ... حکم الهی شد در شهر مقدس داخل شوند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید چون گفتیم

ادخلوا هذه القریة درآیید درین دیه یعنی در بیت المقدس فکلوا منها پس بخورید ازین دیه حیث شئتم هر جا که خواهید
رغدا خوردنی فراخ و بسیار وادخلوا الباب و درآیید به درهای این دیه و آن هشت در بود سجدا در حالی که سجده کنندگان
باشید برای شکر که ارزانی داشت بر اینکه شما را از آن بیابان برهانید و از آن سرگردانی خلاص کرد وقولوا حطة و بگویید که بار خدایا درخواست
از تو حطه است و این کلمه استغفار ایشان بود یعنی ما را بیامرز و ببخش گناهان ما نغفر لکم بیامرزیم شما را خطایاکم گناهان شما را
برکت سجده و دعا و سنزید المحسنین و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را ثواب ایشان فبدل الذین پس بدل کردند و بگردانیدند
آنانکه ظلموا ستم کردند بر خود آن کلمه استغفار را که بدان مامور شده حطه قولا غیر الذی قیل لهم بگفتاری غیر آنچه گفته شد مر ایشان را
نوعی ... بگویید حطه ایشان گفتند حنطه یا حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ مراد آنست که ترک استغفار را بدل کردند با آنچه مطلوب ایشان بود
از نعمتهای دنیا و جهت آن چون ایشان گفتند ... در آیه ایشان شامخ شود برای تواضع و فروتنی برای ... ایشان یعنی ...
در رفتند ... فانزلنا پس فرو فرستادیم علی الذین ظلموا بر آنانکه ستم کردند به تغییر گفتار و کردار رجزا عذاب
و عقوبتی مقدر من السماء از آسمان بما کانوا یفسقون بسبب آنچه بودند که بیرون میرفتند از فرمانها مر دولت که مراد ... طاعون
چه در روایت واقع شده که در یک ساعت بیست و چهار هزار و در روایتی هفتاد هزار کس از بزرگان ایشان بمردند و فرزندان ایشان بماندند ...
چون بنی اسرائیل در تیه من و سلوی بخوردند تشنه شدند هفتاد هزار مرد ایشان زبان بعطش گشوده نزد موسی آمدند و از روی عجز از موسی طلب
آب کردند کما قال الله تعالی و اذ استسقی موسی و یاد کنید آن را که موسی آب خواست از ما لقومه برای گروه خود بعد از خوردن من و سلوی
تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب بعصاک بزن بعصای خود که از شعیب علیه السلام موروث بود الحجر سنگی معین
و آن سنگی بود مربع بزرگ که سر آدمی که حق تعالی از بهشت بوی فرستاده بود یا از زمین طور برداشته بود و گویند آدم آن را از بهشت آورده بود و میراث
بشعیب افتاده و شعیب آن را با عصا بموسی داده در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که چون از موسی آب خواستند موسی بدعا برداشت
و گفت الهی بحق محمد سید الانبیا و علی سید الاوصیا و بحق فاطمه سیده النسا و بحق الحسن سید الاولیا و بحق الحسین افضل الشهدا و بحق عترتهم و خلفائهم
سادة الازکیا که آب ده این بندگان تشنه مرا حق تعالی فرمود که ای موسی عصا را بر سنگ زن چون موسی عصا بر سنگ زد فانفجرت منه پس گشاده
و روان شد از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانست کل اناس هر یک از
مردمان یعنی هر سبطی از دوازده سبط مشربهم آبشخور خود را یعنی چشمه معین خود را که از آن آب میخوردند ... از ابو بکر وراق روایت است
که آن سنگی سست بود از دوازده چشمه آب عذب بیرون آمدی و چون از و مستغنی شدندی دیگر باره عصا بر وی زدی منقطع گشتی و هر روز شصت هزار کس
را آب دادی غیر از چهارپایان کاسل که هر جدول از آن دوازده مخصوص بسبطی بود از دوازده سبط و گفتیم ایشان را کلوا واشربوا بخورید و بیاشامید
من رزق الله از روزی که خدا بی رنج و تعب شما را داده یعنی بخورید از من و سلوی و بیاشامید از آب این چشمها و لا تعثوا و از حد در
مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که تباه کاران باشید آورده اند که چون حق تعالی نعمت من و سلوی به بنی اسرائیل ارزانی فرمود
ایشان ناسپاسی کرده طلب خوردنیهای دیگر کردند چنانکه می فرماید و اذ قلتم یا موسی و یاد کنید که چون گفتید ای موسی لن نصبر هرگز صبر نتوانیم کرد

عَلىٰ طَعامٍ واحِدٍ بر طعامی یکسان یعنی بر یک طعام که من و سلوی است و اگرچه دو طعام بود اما در هم سرشته بودند(?) فَادْعُ لَنا رَبَّكَ
پس بخوان از برای ما پروردگار خود را يُخْرِجْ لَنا تا بیرون آورد و موجود سازد از برای ما مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ یعنی از آنچه که میرویاند
آن را از زمین یعنی زمین آن را برویاند(?) و در بیان آن مِنْ بَقْلِها از ترهها و سبزیهای زمین وَقِثّائِها و از خیار بادرنگ آن وَفُومِها
و از سیر آن وَعَدَسِها وَبَصَلِها و از عدس آن و از پیاز آن و چون از موسی این را درخواستند قالَ گفت موسی یا حق تعالی بواسطه(?)
موسی از روی انکار و تعجب أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي آیا بدل میکنید آنچیزی که هُوَ أَدْنىٰ آن فروتر و زبونتر است بِالَّذِي
بآن چیزی که هُوَ خَيْرٌ آن بهتر و نیکوتر است چه من و سلوی گوشت مرغ که در لذت و نفع و عدم احتیاج بسی بهتر است از آنچه(?) چون
از دعا امر الهی چنین کردند اهْبِطُوا مِصْرًا فرود آیید از تیه در شهری از شهرهای ارض مقدسه و یا شهر مصر رویه(?) که شهر فرعون
فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که در آن شهر مر شماراست ما سَأَلْتُمْ آنچه خواستید از ترهها وَضُرِبَتْ و بجهت کافر نعمتی زده شد یعنی
لازم گشت عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر ایشان خواری و جزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی بینوا
و محتاج و گدا(?) نمایند بجهت ترس آنکه مبادا جزیه بر ایشان افزون سازند وَباؤُا و باز گشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ بخشمی از خدای تعالی
یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذٰلِكَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آن بود که ایشان کانُوا يَكْفُرُونَ
بودند که کافر میشدند بِآياتِ اللهِ بآیتهای خدای تعالی یعنی معجزات که موسی را عطا کرده و با آیات توریه که متضمن نعت حضرت پیغمبر بوده
صلی الله علیه و آله و سلم وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب و غیر ایشان از انبیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق بوده
یعنی با آنکه میدانستند که چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود آنها را میکشتند بلکه باعث قتل ایشان حب دنیا و ریاست بود
ذٰلِكَ آن کفر و کشتن و غضب الهی بِما عَصَوْا بسبب آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای وَكانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در
میگذشتند در احکام خدای تعالی نیکو(?) و در خبر آمده که یک بار هفتاد پیغمبر را بکشتند و در وقت نماز دیگر در همان روز در بازار(?)
موضع ... (?) ابوهریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که یهود آن بود از موسی مدت ... سال اختلاف کردند و هفتاد فرقه
طریق اختیار کرده ... إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه از روی نفاق اظهار ایمان کرده
یعنی بمجرد زبان اقرار کرده‌اند بآن یعنی اعتقاد ندارند(?) وَالَّذِينَ هادُوا و آنانکه یهود شدند وَالنَّصارىٰ و گروه ترسایان وَالصّابِئِينَ
و آنانکه از دین کفر بدین دیگر از ادیان کفار گرائیده‌اند که از هر دینی چیزی فرا گرفته‌اند باین وجه که ملائکه را میپرستند و زبور میخوانند
و در نماز روی بکعبه می‌آرند و گویند ایشان ستاره پرستند و بهر تقدیر از این گروه‌ها که مذکور شد مَنْ آمَنَ بِاللهِ هر کدام که گرویده بخدای تعالی
با خلاص تمام بجهت صفات سلبی و ثبوتی او و تصدیق کرده به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اقرار کرده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و گرویده بروز بازپسین
که قیامت و متعلقات آن باشد وَعَمِلَ صالِحًا و کرده کارهای شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد ایمان و عمل صالح
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نباشد بر ایشان از عذاب وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک گردند و هیچکس
بفوت و نقص ... (?) که از گروه اسرائیل بار خطاب با ایشان کرده میگوید وَإِذْ أَخَذْنا و یاد کنید آن وقت که فرا گرفتیم از شما

دا،

مِیثَاقَکُمْ یاد کنید شما را المنافع موسی و عمل باحکام توریة که از جمله آن این بود که شرک میاورید بخدا و بپیغمبران دیگر ایمان بیارید و امرهای او را

کار بندید و از منهیات او حذر نمایید وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر شما کوه طور را تا آن پیمان را قبول کردند و سبب آنکه بنی اسرائیل

بعد از نزول توریة سرکشی آغاز کردند و احکام آنرا قبول نمیکردند حق تعالی جبرئیل را امر کرد که کوهی از فلسطین که بر اندازه لشکرگاه ایشان

بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بکند و بر بالای ایشان بایستاند بمقدار قامت مردی و در پیش ایشان آتشی افروخته و در پس ایشان

دریای ذخار پدید آمد و چون از هیچ جانب راه گریز نیافتند بتضرع و بیزاری در افتادند و نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه مینگریستند از ترس

آنکه مبادا بر ایشان فرود آید از اینجاست که سجده ایشان در یک نیمه روی است و گفتیم ایشانرا خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ فرا گیرید آنچه دادیم

شما را از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهد قوی که هیچ سستی در آن راه نیابد وَاذْکُرُوا و یاد کنید و فراموش مکنید و بر آن یاد کنید

و یاد دارید مَا فِیهِ آنچه در وست از ثواب و عقاب و عمل بمضمون آن کنید لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزید باراده الهی که شما بپرهیزید

از هلاکتها که انواع معصیت است ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ پس روی گردانیدید از وفا بآن عهد مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ از پس فرا گرفتن و قبول کردن

آن بجد تمام فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ پس اگر نه فضل و بخشش خدای بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشش او بشما بتوفیق

دادن شما را بتوبه و یا بوجود محمدی صلی الله علیه وآله وسلم که شما را الی دعوت کرد و راه راست نمود لَکُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِینَ هر آینه بودید

از جمله زیانکاران و داوران زدگان و بر خطاب با ایشان که پیغمبر ما کرد وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که بدانستید الَّذِینَ احوال آنانرا که

اعْتَدَوْا مِنْکُمْ از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایله فِی السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع فرموده بودیم که در آن روز صید ماهی مکنند

و در شنبه تمام عبادت کنند و ایشان در آن روز بحیلها ماهی میگرفتند چنانکه در روایت آمده که روز شنبه همه ماهیان دریا بان موضع جمع میشدند

و سر از آب بر میکردند و باقی هفته از آنجا کم دیده میشد و تعرض با ایشان نمیرسید چون منادی لعجز کسی در این روز فراهم نمی‌شدند ایشان

آخر الامر اندیشه دیگر کردند که جمع میشدند و چون روز آخر میرسید همه میرفتند و ایشان کسی از پی نمیشدند آخر ایشان شیطان آمده

آخر حیله کرده که در برابر آن دریا حوضها کنند و آب دریا را در آن سر دهند و روز شنبه آن حوضها از آب ماهی پر شد و ایشان روز آخر

از سر ایشان میبستند تا ماهیان بدریا باز نروند روز یکشنبه آن صید میکردند و میگفتند ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و مخالفت امر نمیکنیم و در آن

شهر هفتاد هزار مرد بودند چون سالی بر این بر آمد مردمان دلیر شدند روز شنبه نیز بصید کردن ماهی مشغول شدند و هر چند صلحای ایشان منع کردند

از آن باز نمی‌ایستادند و آخر داود علیه السلام بر ایشان دعا کرد حق سبحانه و تعالی ایشان را بصورت بوزینه مسخ فرموده کما قال الله تعالی فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم

مر ایشانرا کُونُوا قِرَدَةً باشید بصورت بوزینگان خَاسِئِینَ رانده شدگان و خوار گشتگان فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم

مسخ و عقوبت ایشانرا نَکَالًا عبرت و عقوبتی لِمَا بَیْنَ یَدَیْهَا مر آنهایی را که در پیش ایشان بودند وَمَا خَلْفَهَا و آنهایی را که بعد از ایشان

بیایند و خبر مسخ ایشان مذکور بود در کتب پیشینیان و قصه ایشان مشهور در میان پیشینیان و آیندگان مراد با ماهی نیز با انهار ما ایشان و برای کسانی

که بعد از ایشان بیایند وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ و پندی برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا برای هر که پرهیزد از این نوع معصیت وَإِذْ قَالَ

مُوسَى و یاد کنید وقتی که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافتند عامیل نام و ندانستند که قاتل او معلوم کرد

إنّ الله يأمركم بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را أن تذبحوا که بکشید بقرةً گاوی را قالوا گفتند قوم موسی از روی استهزاء أتتخذنا
ایا فرا میگیری ما را هزوًا افسوس ریشخند یعنی ما از تو بیان حال کشته [illegible] و تو میگوئی که گاوی بکشید قال أعوذ بالله
گفت موسی پناه میگیرم بخدا أن أكون من الجاهلين از آنکه باشم از نادانان زیرا که ریشخند در مثل این حال محض جهل است و چون دانستند که جد موسی
راه است قالوا ادع لنا گفتند بخوان از جهت ما سؤال کن از برای ما ربّك پروردگار خود را يبيّن لنا تا بیان کند برای ما که ما هي
چیست آن گاو چه سن و صفت دارد قال گفت موسی إنّه يقول بدرستی که میگوید خدای إنها بقرةٌ بدرستی که آن گاویست لا فارضٌ
نه پیر است و از کار افتاده و لا بكرٌ و نه در اول جوانی و نارسیده که کار نتواند کرد عوانٌ بين ذلك وسط است میان پیری و جوانی
فافعلوا ما تؤمرون پس بکنید آنچه فرموده میشوید قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا ربّك که از برای ما پروردگار خود را يبيّن لنا
تا ظاهر سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ آن گاو قال إنّه يقول گفت میگوید خدا که إنها بقرةٌ بدرستی که آن
گاویست صفراء زرد رنگ فاقعٌ لونها در غایت زردی رنگ آن بروجهی که تسرّ الناظرين شاد گرداند از رنگ خود نظر کنندگان را
بی چون هنوز اشتباه ایشان باقی بود از جهت تکرار سؤال کرده قالوا گفتند که ادع لنا بخوان از برای ما ربّك پروردگار خود را
يبيّن لنا تا آشکار گرداند برای ما ما هي که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده و بعد از آن جهت اعتذار تکرار سؤال گفتند إنّ البقر
تشابه علينا مشتبه شده بر ما چه بسیار گاو زرد رنگ بسیار اند و إنّا إن شاء الله بدرستی که ما اگر خواهد خدای لمهتدون هر آینه
جمله راه یافتگانیم بدین گاو و یا بکشیم و [illegible] از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که اگر بنی اسرائیل إن شاء الله نگفتندی هرگز گاو
نیافتندی و چون ایشان طلب تبیین آن کردند بروجهی که مشتبه نبود آن گاو قال گفت موسی با ایشان که إنّه يقول بدرستی که حق تعالی
میفرماید إنها بقرةٌ بتحقیق که آن گاویست لا ذلولٌ نه رام گشته و نرم شده که بحکم زراعت کنند تثير الأرض شیار کند و بر گرداند
زمین را و لا تسقي الحرث و نه آب دهد کشت را مسلّمةٌ درست از [illegible] و آزاد شده است از همه کارها و بر خود [illegible]
لا شية فيها نیست هیچ رنگی مخالف رنگ زردی در آن فيها بروجهی که همه اندام آن زرد است قالوا الآن گفتند اکنون که این صفتها
بیان کردی بروجهی که ارتفاع ریب شد جئت بالحق آوردی راستی یعنی تمام صفت را [illegible] از برای ما پس تفحص آن گاو کرده و آن را در خانهٔ
یافتند پرهیزکار و بنهایت صلاحیت مادر پیری داشت و پدرش که در کاری مشغول بودی و نام آن گاو مذهب بود و قیمت آن سه درم
هر چند بنی اسرائیل در بها افزودندی از روی [illegible] و چه مادر او از بیع آن منع میکرد [illegible] از فرمان مادر [illegible]
راضی شدند که قیمت آن گاو را از زر پر کنند و با [illegible] در عرض کردند [illegible] و در روایتی منقول است که وزن آن زر [illegible]
آن گاو بود القصه که [illegible] بهای آن گاو بایشان رسید آمدند بنی اسرائیل و گرفتند فذبحوها
پس بکشتند آنرا و [illegible] آن گاو [illegible] و بهای [illegible]
[illegible] و ما كادوا يفعلون و نزدیک نشدند که بکنند این کار را [illegible]
بجهت [illegible] بهای آن گاو [illegible] خطاب به بنی اسرائیل [illegible] و إذ قتلتم نفسًا

و یاد کنید که چون کشتید نفسی را که آن عامیل بود فادارأتم پس خلاف و نزاع کردید در آن مقتول یعنی در انکار او در افکندید هر یک از شما آن را بگردن

دیگری می انداخت والله مخرج و خدای بیرون آرنده و ظاهر سازنده است ما کنتم تکتمون آنچه را که هستید شما که پوشیده آن را از قتل عامیل

فقلنا اضربوه ببعضها پس گفتیم بزنید آن کشته را ببعضها پاره ای از آن گاو که بیخ دم آن بود یا زبان یا گوش و چون بروی زدند زنده شد و چون

از کردن او پرسیدند نام کشندگان خود را گفت و گفته اند برادرزادگان او [illegible] ایشان بقتل رسانیده بعد از آن مقتول افتاده و مرده

چون نام کشنده را خود را گفت و اکل نفتاد و بمرد کذلک همچنین که آدم را زنده گردانید یحیی الله الموتی زنده گرداند خدای همه مردگان را

در روز قیامت و یریکم و می نماید شما را ای منکران بعث آیاته دلیلهای قدرت خود را در زنده گردانیدن مردگان لعلکم تعقلون

تا باشد که شما بسبب بارادهای گذشته تفکر کنید و دریابید این را که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن یک نفس هر آینه بر زنده کردن همه نفوس قادر خواهد بود

و در ذکر این قصه دلالت است بر صدق نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که آنحضرت امی ناخوانده بود و نه از اهل کتاب از این قصه خبر داده [illegible]

این قصه ممکن نیست مگر کسی را که کتابهای پیشینیان خوانده باشد پس معلوم جهودان شد که این بطریق وحی است [illegible]

و عقب بیان طغیان ایشان میفرماید بر وجه که ثم قست پس از آن سخت گشت قلوبکم دلهای شما من بعد ذلک از پس زنده شدن

آن کشته و بالجمله از دیدن شما جمیع معجزات را که مذکور شد فهی کالحجارة پس آن دلهای شما است مانند سنگ در سختی و درشتی او اشد

قسوة یا سخت تر است از سنگ از روی غلظت یعنی در سختی و غلظت مثل سنگ است بلکه زیاده از مراد آنست که هر گاه حال دلهای شما را دانسته

باز دانسته مثل سنگ یا سخت تر آن زیاده از سنگ باشد پس در بیان غلظت قلوب میفرماید که و ان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنگهای

لما هر آینه آن چیز است یعنی آن سنگیست که یتفجر منه الانهار روان میشود از آن جویهای بزرگ و ان منها و بدرستی که بعضی دیگر از آن

سنگها لما یشقق آن سنگیست که می شکافد فیخرج منه الماء پس بیرون می آید از آن آب خرد و ان منها و بعضی که بعضی دیگر از آن

لما یهبط سنگیست که فرود آید از بلندی و بغلطد بزمین من خشیة الله از ترس خدای یعنی جمیع سنگها متاثر میشوند بوجه [illegible]

و شکافته میگردند و آب از آن روان میشود و بعضی از آن از بالا بپایین می افتد و دلهای شما اصلا متاثر نمیگردد از امر خدای [illegible] پس سخت تر

باشد از سنگ خاره و ما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه میکنید بلکه داناست بآن و شما را [illegible] الیم که قادر

خواهد کرد و چون [illegible] قطع طمع کردن از ایمان این نوع یهود خطاب با اهل ایمان میکند و میگوید بوجه انکار که افتطمعون ایا طمع میدارید

ان یؤمنوا لکم آنکه تصدیق کنند جهودان مر شما را در آنچه میگویید از دعوت ایشان بدین اسلام و قد کان و حال آنکه بوده فریق منهم

گروهی از ایشان یعنی از آن هفتاد کس [illegible] یسمعون کلام الله میشنیدند سخن خدا را بر کوه طور ثم یحرفونه پس میگردانیدند

آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند و دریافته حقیقت آن را [illegible] و چون بسیار قوم آمده گفتند ما سخن خدا را

در باب امر و نهی شنیدیم و لکن در آخر گفت که [illegible] و هم یعلمون و حال آنکه ایشان

میدانستند که افترا میکنند ○ و از ابوجعفر روایت است که مراد جهودان زمان حضرت رسالت پناه اند که کلام خدا در توریه بود می شنیدند و [illegible] تحریف میکردند

نعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و آیه رجم و بهر نوعی از روی خود تغییر آن میکردند ○ و گفته اند روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جهودان [illegible]

چون آمدن ایشان در مدینه قریظه ظاهر میشد و پس بعضی از منافقان یهود اول روز در مدینه آمدندی که ما مسلمانیم مثل شما و در آخر روز باز گشته باز از خود
می پیوستند و حق از آنجا دریافتند که وَإِذَا لَقُوا چون ملاقات کنند یهودان الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد
صلی الله علیه و آله قَالُوا آمَنَّا گویند گرویده ایم ما مثل شما یعنی تصدیق کرده ایم که محمد آن رسولیست که در توریة بشارت داده و فرموده وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ
و چون خلوت کنند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ با برخی که کافر بودند قَالُوا گویند آن کافران این منافقان را از روی سرزنش که أَتُحَدِّثُونَهُم
آیا خبر میدهید اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بآنچه گشاده است خدا از آیات و بیان کرده عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما لِيُحَاجُّوكُم بِهِ
تا حجت گیرند بر شما بآن عِندَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند بشما که حق را دیدید و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا چرا در نمی یابید که اسرار خود را در میان ایشان نباید نهاد و قول آنست که بعضی از یهود حمیر را اول بعث رسول صلی الله علیه و آله از نعت و صفت که
که در توریة مذکور بود خبر دادند رؤسای ایشان چون که وقتی از آن آگاه شدند سرزنش ایشان کردند که شما اصحاب محمد را از صفات محمد خبر میدهید
تا ایشان را بر شما حجت باشد در روز قیامت حق تعالی در جواب ایشان گفت أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند جهودان أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه حق تعالی میداند
مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از کفر وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از آیات وَمِنْهُمْ و از ایشان جهودان جماعتی اند ناخوانده
و ناخوانده لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریة را و نمی شناسند آنچه در وی است مراد عوام ایشانند که علم کتاب و قرائت ندارند
تا مطلع شوند باحکام توریة إِلَّا أَمَانِيَّ لیکن میدانند آرزوهای خود را یعنی اعتقاد ایشان آنست که در توریة است موافق آرزوهای ایشان
و از آنجمله آنست که اعتقاد دارند بعضی وعده های دروغ که از علمای خود شنیده که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت
خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان میبرند بدون علم و یقین یعنی آنچه میگویند محض گمانست و هیچ علم بآن ندارند
و بعد از [illegible] به تحریف کننده گان آیات توریة میفرماید فَوَيْلٌ پس عذاب و هلاکت باد یا چاهی در جهنم است قعر آن چهل ساله راه لِّلَّذِينَ
يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ مر آنان را که مینویسند نوشته تحریف داده بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود یعنی خود مباشر کتابت آن میشوند و به دیگری نمی فرمایند
ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ این نوشته از نزدیک خدا است لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند یعنی بدل کنند بآن کلام تحریف داده
ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را که متاع فانی دنیا است یعنی علمای یهود از بسط رشوت گرفتن تغییر صفات حضرت رسالت پناه میکردند چه صفت
حضرت در توریة این وجه بود که مردی باشد نیکو روی جعد موی سیاه چشم میانه بالا ایشان تغییر آن داده بجای آن نوشته که منتظر ما آن شخصی باشد دراز قد
ازرق چشم سفید پوست و درهم موی یک چشم و این صفت دجال است و اعوام خود گفتند که این صفت آن پیغمبر موعود است فَوَيْلٌ لَّهُم پس وای
مر ایشانرا مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ از آنچه نوشته دستهای ایشان یعنی تحریف کرده اند وَوَيْلٌ لَّهُم و دیگر بار وای مر ایشان را مِّمَّا يَكْسِبُونَ
از آنچه کسب میکنند از رشوت گرفتن و بعد از آنکه ایشان تکذیب قول ایشان میکند بقوله وَقَالُوا و گفتند یهود بزعم باطل خود لَن تَمَسَّنَا
النَّارُ هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً مگر بمقدار روزهای شمرده که آن هفت روز است و بمقدار ایام چهل روز
که در روزهای [illegible] گوساله پرستیدند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان بسبیل انکار أَتَّخَذْتُمْ آیا فرو گرفته اید عِندَ اللَّهِ از نزد خدای
عَهْدًا پیمانی که شما را از آنچه میگویید عذاب نخواهد کرد و اگر فرض چنانست که شما میگویید فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس هرگز خلاف نکند خدای عهد خود را

ام تقولون یا میگویید یعنی افترا میکنید علی الله بر خدا انچه ما لا تعلمون آنچه نمیدانید بلی نه چنانست که ایشان میگویند که مر ایشان را
در زمانی اندک باشد بلکه من کسب سیئة هر که کسب کند خصلت بد را که آن شرکست و احاطت به خطیئته و فرو گیرد او را خطیئه او
و فرا گیرد او را که او بی گناه شامل همه احوال او شود فاولئک پس آن گروه اصحاب النار اهل دوزخند هم فیها خالدون ایشان
در آتش جاوید باشند همه بر آن و شرف اهل ایمان میفرماید که و الذین آمنوا و آنانکه گرویدند به خدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای
نیکو شایسته اولئک اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشتند هم ایشان نه غیر ایشان فیها خالدون در آن بهشت جاوید مانند که
و بعد از آن و شرف اهل ایمان میفرماید که و اذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة میثاق بنی اسرائیل عهد و سوگند فرزندان یعقوب را که
یهود آنند و گفتیم ایشان را که لا تعبدون الا الله که مپرستید مگر خدای را که سزای پرستش اوست نه غیر او و بالوالدین و نیکویی کنید به پدر و مادر
احسانا نیکویی کردنی از شفقت و مرحمت و انفاق و دعای خیر و ذی القربی و نیکویی کنید به خویشان و الیتامی و به یتیمان یعنی فرزندان پدر
و المساکین و به درویشان و قولوا للناس حسنا و بگویید مر مردمان را گفتاری نیکو یعنی با خلق به خلقی نیکو سلوک کنید و ایشان را به راه صواب
دلالت کنید و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را موافق آنکه در شرع شما مقرر شده و آتوا الزکوة و بدهید زکوة را بر وجه مأمور ثم تولیتم
پس پشت بگردانیدید بعد از آن پیمان و برگشتید از آن عهد الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد کسانی بودند که با آنچه که بدان مأمور بودند قبل از
نسخ ملت یهودی التزام مینمودند و کسانی که ایمان آوردند از ایشان و انتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کننده گانید از حکم توریت که در متابعت
محمد صلی الله علیه و آله صادر شده یعنی عادت شما همیشه اعراض است از وفا به میثاق و اطاعت و اذ اخذنا و نیز یاد کنید وقتی که فرا گرفتیم میثاقکم
پیمان از اباء و اجداد شما و همه ایشان این عهد بستیم که لا تسفکون دماءکم مریزید خونهای خود یعنی خون یکدیگر را و هم دینان خود را و لا تخرجون انفسکم
و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی کسان خود را بظلم و ستم من دیارکم از خانها و جایهای خویش ثم اقررتم پس اقرار کردید و قبول نمودید این عهد را
و انتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید بر نفس ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که بآن مذکور در گذشته اید با وجود که تقتلون
انفسکم میکشید کسان خود را و تخرجون فریقا منکم و بیرون میکنید گروهی را از خود من دیارهم از سرایها و منزلهای ایشان تظاهرون علیهم
در حالتی که هم پشت میشوید بر آن قوم و یاری یکدیگر میدهید در بیرون کردن ایشان بالاثم به بزه کاری و العدوان و افزون طلبی مرویست که در مدینه
دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با یکدیگر مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه
با اوس هم عهد شده و بنی نضیر با خزرج اتفاق کرده و هر فرقه از یهود به معاونت معاهد خود با آن دیگر قتال کردندی و چون یکی از غلبه در خانه ایشان را
کشته و یا ایشان را مغلوب و مضطر شده جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی او را باز خریدندی چنانکه میفرماید که و ان یأتوکم اساری
و اگر آیند به شما اسیران یعنی جماعتی از بنی اسرائیل که در دست دشمن افتاده اند تفادوهم باز میخرید به اسیری دیگر که دشمن گرفته اید یعنی اسیر خود را میدهید به عوض آن اسیری
را که دشمن گرفته با ایشان رها میکنید و هو محرم علیکم این مشغول است با فعل یعنی قوم خود را از دیار خود بیرون کرده و حال آنکه بر شما حرام است
که حرام کرده شده است بر شما بحکم عهد و میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون ایا میگروید ببعض الکتاب به پاره از احکام کتاب توریه
که فدیه اسیران است و تکفرون ببعض و کافر میشوید و نسبت ندارید به بعضی دیگر که آن کشتن و بیرون کردنست از دیار خود فما جزاء من یفعل

پس نیست مکافات آنکس که کند ذلک این عهد شکستن و نافرمانی منکم از شما که یهود اید الا خزی مگر خواری و رسوایی فی الحیوة الدنیا
در زندگانی این سرای که قتل بنی قریظه است و غارت ایشان و بیرون کردن بنی نضیر از دیار خود و وضع جزیه بر ایشان و یوم القیمة و در روز رستخیز
یردون باز گردانیده شوند از حشر الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذاب که آتش دوزخ است و ما الله بغافل و نیست خدای
غافل بی خبر عما تعملون از آنچه میکنند یهودان از شکستن عهد و غیر آن از معاصی اولئک آن شکسته کاران عهد الذین آنانند که
بخودی اشتروا الحیوة الدنیا خریدند و بدل کردند زندگانی محقر دنیا را بالاخرة بنعمت جاوید سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود
عنهم از ایشان العذاب مطلق عذاب نه در دنیا بکم کردن جزیه و نه در آخرت بنقص عذاب و لا هم ینصرون و نه ایشان
یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات و بلیات از ایشان و نه در عقبی برفع عقوبات و بعد از آن ذکر نعمت کتاب توریه و ارسال پیغمبران بایشان
و بیان کفران ایشان بتکذیب و در مقابل آن میکند که و لقد آتینا موسی و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الکتاب توریه که در بیان احکام شریعت
ایشان بود و قفینا و از پی در آوردیم من بعده از پس موسی بالرسل بفرستادگان چون یوشع و اشمویل و شمعون و داود و سلیمان
و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام و آتینا عیسی بن مریم و دادیم عیسی را که پسر مریم بود البینات
نشانهای روشن معجزات هویدا که مصدق نبوت او بود چون زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادر زاد و مبروص و بیماران
و خبر دادن از غیب و انجیل که مبین حلال و حرام و حق و باطلست و ایدناه و قوت گردانیدیم او را بروح القدس بروح پاکیزه مراد
جبرئیل است که همراه و همنشین عیسی بود و یا روح عیسی که بصفت طهارت و پاکی آراسته بود و یا اسم اعظم که ببرکت آن زنده کردی و یا انجیل که
بآن که دل زنده کنی جان ازان یافتندی افکلما آیا هر گاه که از نزد ما جاءکم رسول آمد بشما فرستاده بما لا تهوی بآنچه دوست نمیدارد
انفسکم نفسهای شما و سخن او موافق مدعای نفس و هوای شما نیست استکبرتم سرکشی کردید بآن یعنی گردن نهادن بدانها و ایمان باو امرا و نواهی
او ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتند چون محمد و عیسی علیهما السلام و فریقا تقتلون و گروهی را میکشتید چون زکریا
و یحیی علیهما السلام و قالوا و گفتند یهودان که قلوبنا غلف دلهای ما در غلاف است یعنی ندای آنرا در زیر پرده آورده و محجوب از هر چه
بر ما میخوانی و ما آوری در نمی یابیم و فهم نمیکنیم حق تعالی قول ایشان را رد میفرماید که بل نه چنانست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان
آفریده شده است بر فطرت اسلام و استعداد در یافتن و قدرت دلالت بر قبول حق دارند لکن لعنهم الله ولیکن رانده است خدای
ایشان را از لطف و توفیق و مخذول ایشان کرده و حجاب ایشان گشته بکفرهم بسبب کفر و دیدن ایشان از روی عناد و لجاج و
انکار با وجود علم ایشان بوجود معجزات ظاهره قاهره پیغمبران که مر کاملان میکند بر صدق نبوت او و آیت و لیست بر انکه کفر فعل بنده است
زیرا که اگر فعل خدای بود سزاوار لعن نشدندی فقلیلا ما یؤمنون پس ایمان آوردند کراندکی و اندک بود ایمانی که ایشان می آوردند و آن ایمان ایشان است
ببعضی از کتاب و میشد آن انکار بعضی میکنند و منکر دنه و با ایمان می آورند در حالتی که اندک اند یعنی اندکی ازیشان ایمان می آورند چون ابن سلام
و اصحاب او و لما جاءهم و آنهنگام که آمد بایشان کتاب من عند الله فرستاده از نزد خدای یعنی قرآن مصدق که تصدیق
کننده است یعنی موافق است لما معهم مر آنچه را که با ایشان است یعنی توریه در توحید و نبوت و وقوع بعثت و نبوت و غیر آن از اصول السلام

ایشان بآن نگرویدند و تصدیق بآن نکردند وَکانُوا مِن قَبلُ و حال آنکه بودند پیش از فرود آمدن این کتاب که وقت در مانده یَستَفتِحُونَ

عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا طلب فتح و نصرت میکردند بنبی و کتاب و نبیی که این کتاب بوی فرود آمده و سبب آن بود که هرگاه کفار عرب قصد یهود میکردند

و کار بر ایشان تنگ میشد دستها برداشته میگفتند بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بحق پیغمبر آخر الزمان که در توریة صفت او دیده ایم که بر انگیزی بر ما یاری ده

از مشرکان عرب و گویند یهود قبل از بعث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به بزرگان عرب بعلمی که ایشان را مدد بود میگفتند و ظاهر خواهد شد

گزیده که پیغمبری مبعوث شود و بیان کند که ما حقیم و شما بر باطل و تصدیق باید بکتاب او و پیغمبر او فَلَمّا جاءَهُم پس آنگاه که آمد ایشانرا

ما عَرَفُوا آنچه را که شناخته بودند در توریة از حق که آن محمد و قرآن است کَفَرُوا بِهِ کافر شدند بآنچه که گمان ایشان آن بود که پیغمبر آخر الزمان از

ایشان باشد چون از نسل اسمعیل بود حسد و عناد ورزیدند و کافر شدند و بسبب فوت ریاست از ایشان با و نگرویدند فَلَعنَةُ اللهِ پس لعنت خدا

و دوری از رحمت او عَلَی الکافِرِینَ بر آن کافران است که بعلم خود کار نکردند و عناد و جحود ورزیدند پس و بیان نمود ایشان بر اختیار کردن

دنیا بر دین میفرماید که بِئسَما اشتَرَوا بِهِ أنفُسَهُم بد چیزی که فروختند و بدل کردند حظ نفسهای خود را أن یَکفُرُوا بِما أنزَلَ اللهُ

آنکه کافر میشوند بآنچه فرو فرستاده است خدای از حق که قرآن است یعنی کفر را بر هلاک نفس خود اختیار میکنند بَغیاً از جهة طلب آنچه که ستم

است و بسبب آن حسد است یعنی کافر شدند بان جهت حسد بردن که أن یُنَزِّلَ اللهُ بر آنکه فرو فرستاد خدای مِن فَضلِهِ از فضل و بخشش

خود که آن کتاب مطلق وحی است عَلی مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ بر آنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار این باشد که او را برای پیغمبری برگزیند

نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فَباءُو بِغَضَبٍ پس بازگشتند بخشمی از خدای عَلی غَضَبٍ بر بالای خشمی دیگر یکی بجهت کفر و دیگری بجهت حسد

بر این موجود که محمد است صلی الله علیه و آله یا اول بجهت انکار عیسی و انجیل دوم بجهت انکار محمد صلی الله علیه و آله و قرآن و میتواند بود که تکرار بجهت

تأکید باشد وَلِلکافِرِینَ و مر کافران راست عَذابٌ مُهِینٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَإذا قِیلَ لَهُم و چون گفته شود

مر یهود را که آمِنُوا بِما أنزَلَ اللهُ ایمان آورید بآنچه فرو فرستاده است خدای تعالی از انجیل و قرآن و سایر کتابها قالُوا نُؤمِنُ

گویند میگرویم بِما أُنزِلَ عَلَینا بآنچه فرو فرستاده شده است بر ما یعنی توریة وَیَکفُرُونَ بِما وَراءَهُ در حالیکه کافر میشوند بآنچه که غیر

کتاب ایشان است وَهُوَ الحَقُّ و آنچه غیر است قرآن درست و راست است و از نزد حق تعالی نازل شده مُصَدِّقاً در حالیکه تصدیق کننده است و موافق

لِما مَعَهُم مر آن کتاب را که با ایشانست یعنی توریة و بعد از آن بر قول ایشان اعتراض کرده میفرماید بقوله قُل بگو ای محمد در جواب ایشان که میگویند

بتوریة ایمان داریم فَلِمَ تَقتُلُونَ پس چرا میکشتید أنبِیاءَ اللهِ پیغمبران خدا را مِن قَبلُ پیش از این إن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر بودید که

بتوریة نسبت قتل بیهودان زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت آنست که آن فعل پدران ایشان بود و ایشان بدان راضی بودند در حصه قتل انبیا

شریک بودند وَلَقَد جاءَکُم مُوسی و بدرستی که آمد شما را موسی بِالبَیِّناتِ بمعجزهای روشن مراد از معجزات آنست که در آیه و لقد آتینا موسی تسع آیات

بینات ذکر رفته ثُمَّ اتَّخَذتُمُ العِجلَ پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی مِن بَعدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأنتُم ظالِمُونَ و شما

ستمکاران بودید بجهت آنکه گوساله پرستیدید و با وجود دیدن معجزات وَإذ أخَذنا مِیثاقَکُم و یاد کنید هنگامی که فرا گرفتیم عهد

پیمان شما را وَرَفَعنا فَوقَکُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور سینا یعنی کوهی از کوههای فلسطین که از بهرهای شام

بگیریم شما که خذوا ما آتیناکم فراگیرید آنچه بشما داده‌ایم از توریة بقوّة بقوتی تمام و درستی تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان بپذیرید احکام

قالوا سمعنا گفتند شنیدیم گفتار ترا بگوش وعصینا و نافرمانی کردیم مر امر ترا واشربوا و خورانیده شد یعنی سرایت داده شد

فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان محبت گوساله را بر وجهی که آن دوستی در دلهای ایشان در آمده راسخ شده تمام اعضا بکفرهم بسبب

ناگرویدن و جحود و انکار و عناد ایشان چه ایشان مذهب تجسیم داشتند و جسمی نیافتند از آن گوساله زرین بدیده لاجرم حب آن در دل ایشان استوار گشت

قل بگو ای محمد ایشان را که بئسما یأمرکم به بد چیزیست که میفرماید شما را به آنچه ایمانکم ایمان شما بتوریة که آن گوساله محمد صلی الله علیه و آله

ان کنتم مؤمنین اگر هستید گروندگان بتوریة این اثبات عدم ایمان ایشانست بتوریة یعنی اگر گرویده بودید نمی‌فرمود شما را باین قبایح

امر نکرد و چون این افعال قبیح از شما صادر شده پس البته بتوریة ایمان ندارید و با وجود این قبایح دعوی میکنند که بهشت خاص ما را خواهد بود

حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد در جواب دعوی ایشان که ان کانت لکم الدار الآخرة اگر هست بزعم شما که مر شما راست آن سرای دیگر

که بهشت است عند الله نزد خدای خالصة در حالتی که آن خالص است مر شما را یعنی خاصه شماست من دون الناس غیر از دیگر مردمان

فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاصه شماست زیرا که هر که مستحق است که

از اهل بهشت است مشتاق آن خواهد بود و در آرزوی آنکه هر چه زودتر از این دار محنت خلاص شده بآنجا رود که موضع استراحت است ولن

ولن یتمنوه ابدا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از موجبات حرمان

چون قتل انبیا و تحریف توریة و حذر از رسالت صلی الله علیه و آله و انکار آنحضرت با وجود علم ایشان بحقیقت آن والله علیم بالظالمین و خدای داناست

بستمکاران و دروغ گویان این تهدید است مر ایشان یهود را که ستمکارانند و دروغ گوی در آنچه دعوی میکنند ولتجدنهم و هر آینه تو می‌یابی جهودان را احرص الناس

حریصترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از آنانکه مشرک شده‌اند و ذکر مشرکان بعد از ناس با آنکه در ناس داخل‌اند

بجهت آنست که حرص ایشان بیشترست چه غیر از حیوة دنیا چیزی نمی‌شناسند با وجود آنکه حرص بسیار دارند بزندگانی دنیا حرص اهل کتاب

از ایشان بیشترست و حق که یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان لو یعمر الف سنة کاشکی عمر داده شود هزار سال

وما هو بمزحزحه ونیست آن عمر دور کننده و رهاننده او من العذاب از عذاب چون ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی

عمر ایشان هر چند که دراز باشد دفع عذاب ایشان نکند بلکه موجب زیادتی عذاب است بسبب بسیاری معاصی در آن والله بصیر و خدای بیناست

بما یعملون بآنچه میکنند یهود از نیک و بد ایشان و همه را جزا و سزا خواهد رسانید مرویست که بعضی از یهود گفتند که مصاحب محمد جبرئیل است و وحی

میرساند و ما پدران ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اگر بلاها بایشان فرود آمده و هلاک کرده و شهرهای ایشان را خراب کرده و اگر بجای

او میکائیل بودی با محمد ایمان می‌آوردیم این آیه نازل شد که قل بگو ای محمد در جواب ایشان که من کان عدوا لجبریل هر که باشد دشمن

جبرئیل این از نادانی است و سبب آن عداوت است و امین خدای بر وحی آمیت پس هر که دشمن او باشد ناگزیر دشمن خداست فانه نزله

پس بدرستی که او فرود آورده قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است

لما بین یدیه مر آنچه پیش از او سابق بر آن است از کتابها که پیش از آن نازل شده و حالا ایشان است چون توریة و زبور و انجیل وهدی و راه نماینده

وَبُشْرَىٰ و مژده لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را برستگاری از درکات جحیم و رسیدن بدرجات بهشت کسی که دشمن جبرئیل

خدا و ملائکه و رسولان است و از نیات کرده در حق این قوم که مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هر که باشد دشمن مر خدای را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او را

وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ و این دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و پیغمبران اند پس لا محاله یهود از اهل جهنم باشند آورده اند که ابن صوریا که اعلم علمای یهود بود گفت ای محمد

آنچه با او آورده ای آیه ایست که ما بشناسیم و آنچه بر تو نازل شده تابع شویم در آن حق تعالی قول او رد کرده فرمود که وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آینه

فرستادیم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نمیشوند بآن إِلَّا الْفَاسِقُونَ مگر فاسقان که از فرمان

خدای بیرون رفته اند و اول کفر ایشان ابن صوریا و اتباع او مرویست که مالک بن ضیف یهودی گفت که حق تعالی از زبان موسی با ما فرا گرفته

که چون محمد از زمان ظاهر شود بوی بگروید و تصدیق او نمائید گفت پیغمبر با ما هیچ عهدی نیست در یمینی و در توریه حق تعالی این آیه فرستاد که أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا

عَهْدًا همزه بمعنی انکار است یعنی آیا هر گاه عهد کرده اند گروهی نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ انداختند و شکسته آنرا گروهی از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

بلکه بسیاری از ایشان منکر اند بتوریه وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بایشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده از نزدیک خدا یعنی محمد

مُصَدِّقٌ که تصدیق کننده است لِمَا مَعَهُمْ مر آنچه را که با ایشان است یعنی توریه نَبَذَ فَرِيقٌ بینداختند گروهی مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا

الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب توریه یعنی علمای ایشان بینداختند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدا را که توریه است وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ

در پس پشتهای خود زیرا که نکرده بیان آن بر آنکه مصدق توریه است موجب نکرده این است توریه در انجا آن رسول بتصدیق آن کرده و شکستن

عهدی کرده است از وجوب ایمان برسول که معجزات ظاهر بخصوصه كَأَنَّهُمْ گوئیا آن عهد شکنان که علمای یهودند لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند

که آن کلام خداست و محمد رسول است یعنی ایشان نیز میدانند حقیقت آنرا لکن بجهت عناد و تمرد تجاهل میکنند و چنان وانمایند که نمیدانند

آورده اند که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام سحرها و کلمات ضم کرده نوشته بودند و آنرا در میان عوام الناس نشر کرده و سلیمان بر آن مطلع شده بود

آن نوشتها را آورده در صندوقی نهاد و قفل بر آن زده در زیر تخت خود پنهان کرد بعد از آنکه وفات کرد دیوان آنرا از زیر تخت وی

بر آورده چنان نمودند که سلیمان با آن سحرها و شعبدها ملک میکرد که آن احبار یهود آن کتابها را بحسب میدادند حق تعالی تکذیب ایشان

کرده فرمود که وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند جهودان مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ آنچه را که میخوانند دیوان عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ و هر گاه که سلیمان

یعنی جادویی نکرد و نسبت سحر بوی نکرده دلالتست بر آنکه سحر بر وجه استحلال کفر است و هر که معتقد باشد از آن معصوم خواهد بود وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ

ولکن دیوان در زمان او كَفَرُوا کافر شدند بسبب سحری يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ در حالتی که می آموزانیدند مردمان را جادوئی تا ایشان را در گمراهی

اندازند و کافر سازند وَمَا أُنْزِلَ و دیگر یهود پیروی کردند آنچه را که فرو فرستاده شده بود از جادو عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ

در شهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه و کوفه داده است هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است سبب آن بود که در زمان ادریس علیه السلام

سحر در میان مردمان فاش شد و آن عمل میکردند و انواع فسق و فجور بجهت آن بظهور میرسید و آنچنان مستمر بود تا آنکه بعد از زمان نوح علیه السلام مردمان

بجادوئی مشغول شده ترک دین اسلام کرده حق تعالی این دو فرشته را فرستاده بصورت آدمی تا ایشان را از آن نهی کرده و از عقوبت و سزای [illegible]

و حقیقت سحر را بایشان تعلیم کردند تا بطلان آنرا دانسته از آن اجتناب نمایند و این مثل آنست که شخصی را حقیقت زهر هلاهل مطلع سازد تا از اکل او
وَمَا يُعَلِّمَانِ و تعلیم نمیدادند این دو فرشته مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی از مردمان را حَتَّىٰ يَقُولَا تا آنکه بطریق نصح و موعظه میگفتند او را پیش از آموزش
که إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که ما بلیّه و امتحانیم از خدا تا ظاهر شود که تعلیم کرده بآن عمل خواهد کرد یا آنکه علم بطلان حاصل کرده از عمل
کردن بآن احتراز خواهد کرد و بر ایمان خود ثابت خواهد بود فَلَا تَكْفُرْ پس کافر مشو تو باعتقاد کردن آنکه بعمل سحر کاهی بت و در روا
اند که سبب تعلیم سحر این دو فرشته مردمان آن بود که در آن زمان سحره ادعای پیغمبری میکردند پس حق تعالی آن دو فرشته را امر کرد تا تعلیم سحر کنند تا کسانی
از بزرگان آن روزگار تا بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض آن مدعیان نبوت گردند و بر مردمان ظاهر کنند که ساحران در آن دعوی کاذبند
و سحر نمودهای ایشان سحر است نه معجزه پس کسانی که سحر را از این دو فرشته دانا گرفتند فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا پس آموختند از ایشان مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ
آنچه را یعنی سحری را که جدا میکنند بجهت آنکه تفرقه کنند بسبب آن بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زن او تا از عمل کردن بآن ایشان را منع میکرد
وَمَا هُمْ و نیستند ساحران بِضَارِّينَ بِهِ ضرر رساننده بسبب سحر مِنْ أَحَدٍ هیچ کسی را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بعلم خدای تعالی و هیچ اثر نکنند
و بآن ضرر بغیر مگر بعلم خدای و این تعلق گرفته مراد آنست که حق تعالی ایشان را باز ندارد جبر و قهر و مراد باذن تخلیه است
سحر ضرر نتوانند رسانید مگر آنکه مشیت خدای تعالی بر آن تعلق گیرد و منع نکردن او ایشان را بجبر و قهر و اگر خواهد منع ایشان تواند کرد بجبر لکن اراده او
مانع تکلیف است و این قول از صادق علیه السلام مرویست و گفته اند که اذن بمعنی قضا و قدر است یعنی هر که مستحق ضرر است باشد آن سحر او را
ضرر رسد وَيَتَعَلَّمُونَ و می آموختند مَا يَضُرُّهُمْ آنچه را که زیان رساند ایشان را اگر بآن عمل کنند وَلَا يَنفَعُهُمْ و سود ندهد ایشان را
که مجرد علم فایده بر آن مترتب نمیشود وَلَقَدْ عَلِمُوا و بدرستی که دانستند یهود لَمَنِ اشْتَرَاهُ هر که سحر اختیار کرد بدل کتاب الهی حق تعالی
که بیاموزد و مشغول شود بآن بدین وجه که بیاموزد سحر را و بآن عمل کند مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ نباشد او را مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی که او را
کفایت و خلاص است یعنی در آخرت او را خلاصی نباشد از عذاب وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا و هر آینه بد چیزیست که فروختند یعنی بدل کردند بِهِ أَنفُسَهُمْ یعنی
نفسهای خود را یعنی حظ نفس خود را بآن فروختند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند که تفکر کنند در آن و عالم باشند بقبح آن و بحقیقت آنکه
تابع آنست از انواع عذاب چون ایشان عمل کردند بآنچه دانستند پس گویا که علم بآن نداشته اند وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اگر ایشان یعنی یهود
بمحمد صلوات الله علیه و آله و قرآن وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کفر و سایر معاصی لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداش که آن ثوابست مِنْ عِندِ اللَّهِ
از نزد خدای خَيْرٌ بهتر است از ثروت و ریاستی که بآن دست زدند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که دانستندی که ثواب خدای بهتر است
و مراد کفایت بآن ترک نموده است و اثبات ترک علم چونکه عمل بآن نمیکنند پس گویا که علم بآن ندارند و چون یهود بر آن اعتقاد بسحر
کردند عقب آن نهی مؤمنان میکند از گفتار راعنا و میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مگویید
لفظ راعنا را در وقت خطاب کردن بآنچه که یهود گفتار خود را دست آویز ساختند با آنحضرت این کلام میگویند و قصد دشنام داشتند میکنند و مؤمنان این
کلام را بمعنی سخن گفتند که مراعات کن ما را و ملاحظه احوال ما کن و بما نظر فرما و در انجا مرا میخواستند از آیات قرآن تا از ایشان بعضی یهود این کلام را
این لفظ کرده آنحضرت را بآن خطاب میکردند و مراد ایشان سب رعونت و احمق بود و پس حق تعالی مؤمنان را از این نهی کرده امر نمود که بجای این کلمه

فایده دهد و تعابیر آن نیز لیث باشد که یهود آن را فحش و دشنام کنند فرمود که قولوا انظرنا و بگوئید که ای آنکه انظر ما را که معنی آن اینست که

بنگر بسوی ما و ملاحظه حال ما کن و یا مهلت ده ما را تا بیابیم سخن تو را و ادراک نمائیم و آنکه سخن تو امر فرمائی واسمعوا و بشنوید ای مؤمنان سخن رسول را

تا محتاج نیز نشوید بطلب مراعات و یا مراد از اسمعوا قبول است بشنوید نه مثل شنیدن یهود که گفتند سمعنا و عصینا چنانکه گذشت وللکافرین و مر کافران را

یعنی یهود را که از روی بدی و دشنام این کلمه میگویند عذاب الیم عذابی دردناک که بهر کدام بآخر رسد آورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی میکردند

با مؤمنان و گمان مؤمنان آنکه ایشان خیرخواه ایشانند حق تعالی تکذیب قول آن یهود کرده فرمود که ما یود الذین کفروا دوست نمیدارند

آنانکه کافر شدند و پوشیده اند مر حق را [illegible] من اهل الکتاب از اهل تورات یعنی یهود و لا المشرکین و نه از مشرکان ان ینزل علیکم

آنکه فرستاده شود بر شما من خیر هیچ نیکوئی و نیز وحی و خیری من ربکم از نزدیک پروردگار شما مرویست که یهود کاره بودند از آنکه نبوت باولاد

اسمعیل انتقال یافت و مشرکان را نیز داعیه آن بود که نبوت بولید بن مغیره و یا بعروة ثقفی رسد حق تعالی فرمود والله یختص برحمته و خدای خاص میگرداند

برحمت خود یعنی نبوت و وحی که محض رحمت اوست من یشاء هر که را خواهد و مصلحت بیند والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است

بر هر که او را نبوت کرامت کند آورده اند که جهودان و مشرکان طعنه میزدند که محمد یاران خود را امری میفرماید و بعد از آن حکمی میکند و بعد از آن پشیمان میشود

و حکمی دیگر خلاف آن میکند حق تعالی قول ایشان رد کرده فرمود که این کار تعلق بما دارد و بحکمت همچنانکه نبوت تابع مصلحت است احکام شرع

نیز تابع مصلحت است پس همچنانکه در وقتی مصلحت آن بود که موسی پیغمبر ایشان باشد و تورات کتاب ایشان و در وقتی دیگر مقتضی آنکه عیسی و انجیل باشد

و اکنون مصلحت آنست که محمد پیغمبر باشد و کتاب قرآن احکام نیز همچنین است چه بعضی اوقات تقاضای حکمی میکند و زمانی دیگر مقتضی خلاف آنست

پس بحسب مصلحت خلقان و در تکالیف عبادات که ایشان علم بآن ندارند آیتی منزل میسازیم و حکمی بحکمی منسوخ میسازیم و آن احکام ما ننسخ هرچه منسوخ

میگردانیم من آیة از آیتی از قرآن بر وفق مصلحت خلقان و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلهای مردم میبریم

نأت بخیر منها می آریم بهتر از آن آیه منسوخه در نفع بندگان چنانکه جهاد با کفار غازی یا ده تن منسوخ کردیم بدو تن و با در بسیاری ثواب که

در ناسخ باشد و در منسوخ نه او مثلها یا می آریم مانند آن چنانکه گفته ام در منفعت و مثوبت یا در رعایت مصلحت چنانکه دانند قبله از بیت المقدس بکعبه

مرویست که مردی در مجلس آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله برپای خواست گفت یا رسول الله چند آیت قرآن میدانستم و در نماز تهجد میخواندم دی شب

برخواستم و فراموش کرده بودم و هرچند جهد کردم که یاد من آید میسر نشد و دیگری برخواست و گفت مرا نیز همین صورت روداده دیگری برخواست گفت

حضرت فرمود که حق تعالی آنرا نسخ فرموده و هر آیتی که نسخ نماید آنرا از یاد مردم ببرد روایت است که جهودان گفتند که نسخ آیت برضای روا نیست زیرا که

آن استنباط [illegible] از آن برکت و از حکمت و مصلحت الهی در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی از روی انکار و سرزنش فرمود ای [illegible]

کننده الم تعلم آیا نمیدانی ان الله آنکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزها از نسخ و اثبات و غیر آن قدیر تواناست

پس بر وفق مصلحت نسخ حکمی میکند بحکمی دیگر الم تعلم آیا نمیدانی ان الله آنکه حق تعالی له ملک السموات والارض مراد از [illegible] است

[illegible] آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد تواند کرد و ما لکم و نیست مر شما را من دون الله از غیر حق تعالی من ولی از دوستی که کار شما

تواند ساخت و لا نصیر و نه یاری که از شما دفع ضرر تواند کرد دلالت میکند بر [illegible] از نسخ و اثبات امر میکند مرویست که جهودان از محمد صلی الله علیه و آله

بروجه تحکم چیزها طلب میکردند و از آنجمله میگفتند که ما ایمان نمی آریم تا بعیان نبینیم که خدای یکبار کتاب از آسمان نازل سازد حق تعالی فرمود
أَمْ تُرِيدُونَ و این علی سبیل تعلیم است آیا میخواهید که بعد از آنکه جمیع امور است و میخواهید أَنْ تَسْأَلُوا آنکه سوال کنید رَسُولَكُمْ
پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ چنانکه سؤال کرده شده بود مُوسَى مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی شما از محمد همان چیزها میطلبید که پدران شما از موسی طلب میکردند و میگفتند
أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ و هر که بدل کند کفر را بِالْإِيمَانِ بایمان یعنی کفر را بر ایمان اختیار کند فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه
گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میانه راه راست یعنی هر که از ادراک معجزات معجز کند و اکتفا بآن نکرده از روی عناد طلب معجز دیگر
کند بی طریق راست سالک گرده و در کوره وادی ضلالت افتاده آورده اند که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس و دو نفر دیگر از احبار یهود عمار یاسر را
و حذیفه یمان را گفتند که اگر محمد شما حق بودی این شکست بشما نرسیدی از وی برگردید و بدین ما در آیید که شما را بهتر خواهد بود عمار گفت ما عهد کرده ایم که
از دین اسلام بر نگردیم و تابع شما نشویم پس هر دو نزد رسول آمدند و رسول را ازین خبر دادند آنحضرت در حق ایشان دعای خیر کرد و حق تعالی
این آیه فرستاد وَدَّ كَثِيرٌ خواستند بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی اهل توریه چون فنحاص بن عازورا که از دانشمندان
ایشانست و امثال او لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه بگردانند شما را ای مؤمنان مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ از پس گرویدن شما كُفَّارًا در حالتی که کافران
باشید یعنی میخواهند که شما را کافر گردانند حَسَدًا از جهت حسدی که در دل ایشان بر شما که آن صادر شده مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از نزد نفسهای
ایشان یعنی از طبع ایشان بظهور رسیده مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را راه درست که آن رسالت
محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام که معجزات ظاهر و نعوت مذکوره او در توریه فَاعْفُوا پس در گذرید
ای مؤمنان از عقوبت ایشان و کار زار کردن با ایشان وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از تعرض رسانیدن بایشان حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ
تا بیاورد خدای تعالی فرمان خود را که آن اذنست در قتال ایشان و جزیه گرفتن از ایشان از ابن عباس مرویست که این آیت بآیه القتال
منسوخ شده إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست پس انتقام شما از ایشان بکشد وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بمستحقان یعنی مشغول عبادت شده تعرض
کوتاه کنید تا حکم قتال نازل شود وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و آنچه از پیش فرستید از برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از کارهای نیکو چون
نماز و زکوة و انواع خیرات تَجِدُوهُ بیابید آنرا نوشته و ثبت کرده عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا یا ثواب آنرا از نزدیک وی بیابید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از خیرات بَصِيرٌ بیناست پس از آن هیچ چیز ضایع نخواهد بود و در خبر آمده
که هر که یک لقمه نان بخیر ما صدقه دهد حق تعالی آنرا از برای وی پرورش دهد تا چندان شود که کوه عظیم مرویست که چون رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شد
و نسخ شرایع یهود و نصاری فرمود این هر دو قوم حسد بردند بر آنحضرت بسیار و همه در صدد دفع و رفع وی کوشیدند و هر دو فرقه ایشان گفتند
که بهشت مخصوص است با و هر که بر دین ما نیست به بهشت نخواهد رفت حق تعالی از سخن هر دو فرقه ایشان خبر میدهد وَقَالُوا و گفتند یهودان
و ترسایان لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز داخل نشود در بهشت إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا مگر کسی که باشد یهودی أَوْ نَصَارَى یا ترسا یعنی یهود گفتند
در بهشت در نخواهد آمد مگر یهودی و ترسایان گفتند که در بهشت نرود مگر نصرانی تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ این آرزوی مذکوره آرزوهای باطله یهودان

وبست این است قل بگوی ای محمد در جواب ایشان که هاتوا برهانکم بیارید حجت خود را از این دعوی که میکنید ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان در این گفتار محال است که ایشان میگویند بلی آری در آیند بهشت و اهل میشود من اسلم وجهه هر که خالص سازد
همه خود را من جمیع الوجوه منقاد شود لله مر امر خدا را یا اکبره کرداند نفس خود را برای طاعت خدا و غیر او را در عبادت او شریک
نگرداند و هو محسن و حال آنکه او نکوکار است در کردار و گفتار و بعضی گفته اند یا آنچه نکرداند بر وجه مامور که آورد فله اجره
پس مر او راست مزد او عند ربه نزدیک پروردگار او که ضایع و نقص نشود و لا خوف و هیچ ترسی نیست مر ایشان را از دوزخ
ایشان را و لا هم یحزنون و نه اند و هگین شوند از تصور زوال آن مزد در آخرت آورده اند جمعی از ترسایان نجران به مدینه
و با علمای یهود در روش ایشان مناظره کرده و حرملة ... یهود با بود ایشان را گفت که شما بر هیچ نیستید و انکار عیسی کرده تکذیب نبوت
او نمود یکی از ترسایان گفت که بلکه شما بر هیچ امر نیکو عمل نمیکنید و انکار نبوت موسی و کتاب او کرد حق تعالی این آیه فرستاد و قالت
الیهود و گفتند جهودان لیست النصاری نیستند گروه ترسایان علی شیء بر چیزی که معتد به باشد از دین حق و قالت النصاری
و گفتند ترسایان لیست الیهود نیستند جهودان علی شیء بر چیزی که روا باشد و هم و حال آنکه ایشان یتلون الکتاب میخوانند
کتاب را یعنی یهود آن توریة میخوانند که ... کتب انبیاء است و فرزند مرضیه ایرا برا ... باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود
انکار عیسی و انجیل کافر ... کذلک همچنین که ایشان میگویند قال الذین گفتند آنکه لا یعلمون هیچ نمیدانند یعنی عرب اهل کتاب
از مجوس مشرکان مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی هم گفتار که صاحب کتاب نیستند و بر هیچ نیستند در باره یکدیگر همین
گفتند فالله یحکم پس خدای حکم کند بینهم در میان ایشان یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا در آنچه که هستند
فیه یختلفون که در آن اختلاف میکنند از حق و باطل و هر یک را بجزای خود خواهد رسید آورده اند که ... ایشان
... نصاری را جمع کرده ... و مردمان ایشان را بکشت و زنان و کودکان ایشان را غارت کرد و بیت المقدس را خراب
کرد حق تعالی از این خبر داد و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکه باز داشت مساجد الله مسجدهای خدا ان یذکر
فیها اسمه از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدا یعنی مانع شد از آنکه در آن موضع یاد خدا کنند و پرستش او نمایند و سعی فی خرابها
و سعی کرد در خراب آن یعنی بیت المقدس که موضعی از آن مسجد است سجده گاه ... و بعضی مراد آن کس ططوس ... و سپاه او در رومی بود
که بیت المقدس را خراب کرد و علمای بنی اسرائیل را بقتل آورد و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که مراد مشرکان قریش اند که رسول
منع کردند در یوم حدیبیه از دخول مکه و مسجد الحرام و بنا برین مراد بخرابها آن تعطیل خراب است از عبادت چه عمارت مسجد بنماز کردنست در آن
و خراب آن ترک عبادت در آن و منع کردن مومنان از آن و بر هر تقدیر اولئک آن گروه که منع ذکر خدا کردند و در خراب مسجدها کوشیدند
ما کان لهم نبود مر ایشان را یعنی سزاوار نیست ایشان را ان یدخلوها که در آیند در آن مسجدها الا خائفین مگر در حالی که ترسان
باشند در زمان دولت اسلام چه ترسایان و سایر کفار را قوت رفتن در بیت المقدس و یهود و سایر اهل کفر را قدرت بر دخول مسجد الحرام
ظاهر شد و هیچکدام جرات ندارند که در مسجد ... در آید مگر بخوف از اهل اسلام لهم مر اهل کتاب راست فی الدنیا خزی در دنیا

رسوائی و خواری که آن قتل است و غارت و وضع جزیه بر ایشان و گرفتن شهرهای ایشان از کل ایشان تا موجب رسوائی و خواری ایشان باشد

وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ مرویست که عذاب رسوائی ایشان در دنیا در زمان

خروج صاحب الامر باشد صلوات الله علیه که فتح قسطنطنیه نماید و همه را بقتل رساند از ابن عباس منقولست که چون آیت تحویل قبله نازل شد

مسلمانان روی بکعبه آوردند و جهودان بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند و انکار ایشان نمودند حق تعالی این آیه فرستاد وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

و مر خدا راست جای بر آمدن آفتاب چون مکه و کعبه و جای فرو رفتن آفتاب چون بیت المقدس فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هر جای که روی آورید

فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ پس آنجا جهت طاعت خداست که بآن مأمور شده اید نزد بعضی آنست که در اول اسلام مسلمانان مخیر بودند در میان آنکه توجه بکعبه کنند

یا به بیت المقدس بعد از آن این آیه منسوخ شد بآیه فول وجهک شطر المسجد الحرام و در بعضی از تفاسیر آمده که مشرکان مانع مؤمنان میشدند از دخول

در مسجد الحرام حق تعالی این آیت فرستاد و بنابرین مراد بمشرق و مغرب همه زمین است زیرا که همه آن منحصر است بشرق و غرب یعنی همه زمین مر خدای

راست پس اگر ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همه زمین را از مشرق تا مغرب پس در هر مکانی که باشید بقبله توجه کنید آن جهتیست که بآن

مأمور شده اید و گویند که نزول این آیت در دعا و اذکار است نه در نماز و از جابر روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعضی از لشکر را بغزا

فرستاده بود شبی بسبب ابر و تاریکی در جهت قبله اختلاف کردند و هر کس برای و اجتهاد خود متوجه جهتی شدند و نماز گزاردند چون روز شد و آفتاب برآمد

ظاهر گشت که در نماز از قبله گردیده بودند و بعد از آنکه بمدینه آمدند اعاده آن نماز را از حضرت استفسار کردند این آیت نازل شد که بعد از آنکه بتعذر امکان

در قبله اجتهاد کرده اید اعاده آن نماز روا نیست چه همه جهات از آن اوست سبحانه إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ بدرستی که حق تعالی فراخ نعمت است و بسیار عطا

و رحمت و بجهت این زیادتی تکلیف بر بندگان نمیکند و از جهت امر نمیکند باعاده نماز که بظن و اجتهاد گزارده باشند و یا نهی نمیکند از نماز گزاردن

در غیر مسجد عَلِيمٌ داناست بمصلحت احوال مسلمانان و اعمال ایشان و چون حق تعالی منع انکار یهود نمود در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز

در عقب آن بیان گفتار مشرکان فرمود بقوله وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا و گفتند مشرکان و ترسایان که فرا گرفت خدای فرزندی یعنی عزیر و مسیح و ملائکه

را سُبْحَانَهُ پاکست او یعنی منزه است از آنکه او را فرزند باشد چه این صفت تشبیه و حاجت و سرعت فناست بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

بلکه مر او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست و چون همه اهل آسمانها و زمین مخلوق و مملوک وی باشند که از جمله آن عزیر و ملائکه اند پس چگونه بود

که ایشان ولد او باشند چه ولد مناسب والد باشد كُلٌّ همه آنچه در آسمانها و زمین است لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمان بردارانند

و همه در تحت حکم او و هر چه باین صفت باشد از جنس آفریننده خود نخواهد بود که واجب الوجود بالذاتست پس چگونه ولد او باشد بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ از نو پدید آرنده همه آسمانها و زمینهاست بی ماده و بی مدت وَإِذَا قَضَى أَمْرًا و چون اراده کند کاری را یعنی خواهد که چیزی

موجود شود فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را كُنْ باش فَيَكُونُ پس آن باشد و چون نباشد که او سبحانه فرمانی

هر چیزی که [illegible] موقوف باشد بماده و مدت پس [illegible] که متصور نیست بعضی جسم و جوهر زیرا که فعل جسم و جوهر بسبیل تدریج است

پس فرا گرفتن ولد که از لوازم جسمیت است ممتنع باشد بر وجود ولد [illegible] و [illegible] است و تحقیق این سخن آنست و چون حق تعالی حال

کفار یهود و انکار توحید و دعوی فرا گرفتن خدا ولد را در عقب آن ذکر جمالی ایشان [illegible] وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

بگفتند آنانکه نمیدانند یعنی جاهلان اهل شرک و اهل کتاب لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای با ما بی‌میانجی چنانکه با پیغمبران سخن میگوید و همچنانکه
بما پیغام سخن نمیکند چرا با ما وحی نمیکند که تو پیغمبر و فرستاده اویی او تاتینا آیة یا چرا نمی‌آید بما حجتی بر صدق تو این سخن از روی لجاج و عناد میگفتند
و اگر نه معجزات آنحضرت دلالت صریح داشتند بر صدق او و ایشان بجهت انکار بسیاری که داشتند معجزات دیگر را از وی طلب میکردند کذلک همچنانکه این
کفار میگویند قال الذین گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان مثل قولهم مانند گفتار این بی‌ایمانان بر انکار وجود آیات داله
بر صدق انبیا خود از این آیات دیگر درخواستند و از آنجمله یهود موسی را گفتند که خدا را با ما بنما و نصاری عیسی را میگفتند که مائده از آسمان ما
فرود آر که ما ایمان بیاوریم تشابهت قلوبهم مانند یکدیگر شد دلهای این گروه و گذشتگان ایشان از آن بودند در کوری و ستیز که و عناد
قد بینا الآیات بتحقیق که روشن گردانیدیم نشانها را بر توحید و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی که طلب یقین میکنند آن آنانکه
تابع عناد و لجاج پس بجهت رد قول این مشرکان فرمود که انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بالحق بدین درستی و راستی
یعنی ترا بحق کلی فرستادیم بشیرا در حالتی که مژده دهنده مومنان را بثواب عظیم و نذیرا و بیم کننده کافران را بعذاب الیم پس بر تو
حرجی نیست اگر اهل عناد و الحاد ایمان نیارند و انکار و مکابره کنند و لا تسئل عن اصحاب الجحیم و پرسیده نخواهی شد از آنکه اهل
دوزخند یعنی از تو سوال نخواهند کرد که چرا ایشان ایمان نیاوردند از مقاتل مرویست که روزی بر زبان حضرت گذشت که اگر امر یهودان در
از عذاب ایشان و از غضب خود بر ایشان غالب آیت که از هم عذاب الیم ... آنحضرت فرمود لا تسئل عن اصحاب الجحیم
یعنی ایشان از یاران جحیم اند و ترا نخواهند پرسید که چرا ایمان نیاوردند پس تو بمهم ادای رسالت و بر ما عذاب اهل ضلالت بود از آن که توقع کرداند
برسول اسلام یهود و نصاری فرمود که و لن ترضی عنک الیهود و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان و لا النصاری و ترسایان حتی تتبع
ملتهم تا اگر پیروی کنی کیش ایشان بر توجه نیست پس هرگز اسلام نیارند قل بگو ای محمد بدیشان که ان هدی الله بدرستی که راه نمودن
خدای بصواب که دین اسلام است هو الهدی آنست راه نمودن بحق نه آنچه شما مرا بآن میخوانید از دین یهودی و نصرانی و لئن اتبعت و اگر
پیروی نمایی ای محمد اهواءهم آرزوهای ایشان را که راه شیطانست بعد الذی پس از آنچه که برسی جاءک من العلم آمده ترا
از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان ما لک من الله نباشد مر ترا از عذاب خدا من ولی هیچ کسی که نگاهدارنده تو باشد از آن
و لا نصیر و نه یاری دهنده در دفع آن این کلام بر سبیل فرض است و آنحضرت از این مبراست و بعد از ذکر احوال کفار اهل کتاب در شان مومنان
ایشان میفرماید الذین آتیناهم الکتاب آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب توریة یتلونه میخوانند آن کتاب را و پیروی آن میکنند
حق تلاوته و تدبر چنانکه حق خواندن و پیروی کردن است بی‌تغییر و آنها عبدالله بن سلام و اتباع اویند اولئک آن گروه یومنون به ایمان
آورده اند بکتاب خدا نه آنها که تحریف و تبدیل آن کنند و من یکفر به و هر که کافر شود بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد یا حلال و حرام آن اعتقاد نکند
فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکارانند در دنیا بخواری از قتل و غارت و جزیه دادن و در آخرت بگرفتاری در عذاب
دوزخ یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا نعمتی التی یاد کنید نعمتهای مرا انعمت علیکم انعام کردم بر شما و بر پدران شما
و انی فضلتکم و آنکه تفضیل دادم پدران شما را علی العالمین بر همه عالمیان زمان ایشان پس شکر آن نعمت بگزارید که ایمان آورید به محمد رسول الله

همان آیه وَاتَّقُوا یَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ کفایت نکند کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب
وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او از نفسی چیزی که عوض آن عذاب کند یعنی چیزی که بعوض بدهد و خود را از عذاب
باز خرد وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ نفسی را درخواه کردن او بر تقدیر شفاعت کردن آن وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و ایشان یعنی
کافران یاری کرده نشوند در دفع عذاب ایشان بنا سودی کنند یاری هر که هست حق جل و علا در اول قصه اهل کتاب ذکر کرده در آخر اعاده
کرد که جهت مبالغه در شکر گزاری نعمت و ترسانیدن ایشان از کفران آن و بعد از ذکر احوال موسی و بنی اسرائیل بیان قصه ابراهیم نموده که وَإِذِ ابْتَلَى
إِبْرَاهِيمَ و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی باوامر و نواهی فَأَتَمَّهُنَّ
پس ابراهیم اتمام رسانید آنها را و بقیام نمود بتمام آن بر وجهی که رضای الهی در آن بود و گویند مراد بکلمات مناسک حج است و عباس ابراهیم در تفسیر خود گفته
که مراد اینست شکافتن موی سر است و در تن مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و ازاله موی زهار
و ختنه و استنجا بآب و بعضی آنست که مراد جمیع طاعات عقلیه و شرعیه باشد و در هر تقدیر چون ابراهیم آنرا باتمام رسانید قَالَ گفت خدای تعالی که چون
امتثال فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که گرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان إِمَامًا پیشوایی در دین که همه علمای بعد از تو اقتدا نمایند
و الحکمة بتو پیغمبر ما را امر فرمود که اتبع ملة ابراهیم و امت وی مامور شدند که فاتبعوا ملة ابراهیم برای وفا نمودن بآن وعده و چون ابراهیم
شرف امامت بر یافت قَالَ گفت ابراهیم [illegible] وَمِن ذُرِّيَّتِي و بعضی از فرزندان من نیز بزرگان را امام گردان قَالَ گفت حق تعالی در جواب
لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامت است بستمکاران یعنی عاصیان و فاسقان ذریت ترا این منصب بلکه بعدل و انصاف آن
کرامت فرمایم و درین دلیلست که انبیا و ائمه معصوم باشند از جمیع گناهان صغیره و کبیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و در کتاب مناقب ابن مغازلی مسطور
است که روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود منم دعوه ابراهیم را از خدای طلب نمود و آرزو کرد پس صحابه گفتند که [illegible]
کفته یا رسول الله کیفیت طلب ابراهیم و آرزو کردن چگونه بود فرمودند که ابراهیم از حق تعالی سؤال کرد که آیا از نسل من کسی خواهد
بود که او مرتبه امامت در باره خلق یابد وحی کرد که عهد امامت بظالمان نرسد و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم است و چون ابراهیم
علیه السلام این کلام بشنید مضمون و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام بر زبان راند یعنی بار خدایا مرا و فرزندان مرا از پرستیدن بتان دور دار پس حق تعالی
دعای او را در حق من و برادرم امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام اجابت فرمود و مرا و علی را از پرستیدن بتان نگاه داشت فاتخذنی نبیا و اتخذ
علیا وصیا پس مرا نبی خود گردانید و علی را وصی و این کلام صریحست در آنکه از نسل ابراهیم هر که ساعتی بت پرستیده باشد از منصب امامت محروم و ممنوع است
و فایده در آیه مطلع و آیه وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و یاد کن ای محمد وقتی که گردانیدیم خانه کعبه را مَثَابَةً لِّلنَّاسِ جای بازگشت برای مردمان
یا موضع ثواب ایشان مراد آنست که هر سال بآن رجوع کنند و بکار زیارت ربت وَأَمْنًا و موضع ایمنی گردانیدیم که هر کس در آنجا آید ایمن شود و متعرض آزار او نشوند
و جای ایمنیست از عذاب چه حج و عمره موجب معفرت گناهانست وَاتَّخِذُوا و گفتیم مومنان را که بگیرید از بهر خود مرتبه فراگیرید
مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقامی که منسوب است بابراهیم مُصَلًّى موضع نماز از جابر روایت است که چون رسول صلی الله علیه و آله از طواف حج فارغ
متوجه مقام ابراهیم شد دو رکعت نماز در آن بگذارد و این آیه بخواند که و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و این دلالت بر آنکه نماز طواف فریضه است

در مقام ابرهیم و آن صخرهٔ است که در وی سنگی نشانه‌های اثر قدمهای مبارک آنحضرت در وی است وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان کردیم اِلٰی اِبْرٰهِیمَ
وَاِسْمٰعِیلَ بسوی ابرهیم و اسمعیل اَنْ طَهِّرَا بَیْتِیَ آنکه پاک سازید خانهٔ مرا از بتان و انواع نجاسات و مناهی و هر چه لایق آن نباشد
لِلطَّائِفِینَ برای طواف کنندگان آن وَالْعَاکِفِینَ و از برای مجاوران و اقامت کنندگان نزد آن وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان
و سجود کنندگان یعنی نماز گزارندگان در خبر آمده که حق تعالی شبانروزی صد و بیست رحمت بکعبهٔ معظمه میفرستد شصت برای طواف کنندگان
و چهل برای نماز گزارندگان و بیست برای نظر کنندگان و چون خانه کعبه در موضعی نهفته که از آب و گیاه دور است و این موجب اضطرار و عجز
حاجیانست حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی طلب روزی فراخ کرد در آنجا که حق تعالی فرمود که وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ
و یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابرهیم یعنی دعا کرد رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا این مکان را که برای تو در آن عمارت خواهم
بَلَدًا اٰمِنًا شهری ایمن از قحطی و خسف و مسخ و غیر آن از انواع عذاب وَارْزُقْ اَهْلَهٗ و روزی ده اهل این شهر را مِنَ الثَّمَرٰتِ از
از انواع میوه‌ها حق تعالی این دعا را اجابت فرموده حکم کرد تا جبرئیل دهی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین
برکنده بمکه آورد و هفت بار بر گرد خانه طواف داده در زمینی که تمام بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن ده را بجهت طواف خانه کعبه طائف گویند
و میوهٔ اهل مکه از آن جایگاه است چون ابرهیم روزی را بمؤمنان تخصیص فرموده گفت روزی ده مَنْ اٰمَنَ هر که ایمان آورد مِنْهُمْ از اهل مکه
ساکن این شهر باشند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدا و بروز بازپسین که قیامت قَالَ گفت خدای در جواب او که من روزی دهم همه را مؤمنان را
وَمَنْ کَفَرَ و هر که کافر باشد فَاُمَتِّعُهٗ قَلِیلًا پس برخوردار گردانم کافر را برخورداری اندک ثُمَّ اَضْطَرُّهٗ پس مضطر گردانم
و بعجز و بیچارگی کشم او را اِلٰی عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد بازگشتی است دوزخ وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرٰهِیمُ
الْقَوَاعِدَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که بر داشت ابرهیم اصلها و پایهارا مِنَ الْبَیْتِ از خانهٔ کعبه وَاِسْمٰعِیلُ و اسمعیل نیز برک
میر ملند ساخت پایهای آن خانه را باین وجه که هر یک از طرفی از خانه کار میکردند و یا بنوبت خانه را بر می آوردند و اصح آنکه اسمعیل
سنگ جمع میکرد و بدست ابرهیم میداده و او بکار میبرد و بنا برین چون که اسمعیل را دخلی بود در بنا این نسبت از جهت آنست در رفع بنا باشد
و از ائمه معصومین علیهم صلوات الله مرویست که آدم علیه السلام بنای کعبه کرد و چون روزگار بسیار بر آن بگذشت ویران شد حق تعالی ابرهیم را
امر کرد تا بموافقت اسمعیل تجدید آن کرد و چون بنا را تمام گردانیدند گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار
خیر را اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیعُ بدرستی که تو بی شنوای مر دعای ما را الْعَلِیمُ دانا به نیتهای ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا
و گردان ما هر دو را مُسْلِمَیْنِ لَکَ ثابت در اسلام گردن نهنده مر ترا وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا و گردان بعضی از فرزندان ما اُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ گروهی
گردن نهنده و فرمان برنده مر ترا و از صادق علیه السلام مرویست که مراد بذریت اولاد بنی هاشم بن عبد مناف اند وَاَرِنَا و بنما ما را
مَنَاسِکَنَا مواضع را که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و غیر آن
افعال حج وَتُبْ عَلَیْنَا و بپذیر توبه ما را بر ما توبه بمعنی ارسال خضوع و خشوع است و بریدن از ماسوا بتمامی و توجه باو سبحانه
اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق که تو بسیار پذیرنده توبه تقصیر کنندگان در طاعت و عصیان نمایندگان الرَّحِیمُ بخشاینده بر گناهکاران

و تقصیر نمایندگان رَبَّنَا ای پروردگار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ و برانگیز در میان ذریت ما رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از ایشان تا موجب عز و شرف
ایشان باشد حضرت الهی دعای ابراهیم را در حق مصطفی صلی الله علیه و آله مبعوث گردانید چه غیر آنحضرت پیغمبری دیگر از ذریت ابراهیم و اسمعیل نبود بلکه انبیا
بنی اسرائیل از نسل اسحق بودند و گفتار آنحضرت که انا دعوة ابی ابراهیم اشارت بدین معنی است یعنی من دعای پدر خودم ابراهیم که از خدای در خواست
يَتْلُوا عَلَيْهِمْ صفت رسولست فرستاده که خواند بر ایشان آيَاتِكَ آیتهای کتاب منزل ترا نشانهای وحدانیت تو وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و بیاموزاند
ایشان را معانی قرآن وَالْحِكْمَةَ و آنچه را که بدان نفسهای ایشان کامل باشد از معارف و احکام شریعت وَيُزَكِّيهِمْ و پاکیزه گرداند ایشان را
از شرک و معاصی بسبب شرایع و احکام إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تویی توانا و غالب که هرگز مغلوب نشوی از آنچه اراده کنی الْحَكِيمُ
دانا و محکم کار یعنی هر چه کنی بر وجه حکمت باشد مرویست که عبدالله بن سلام مسلمه و مهاجر دو پسر برادر خود را باسلام دعوت کرد و گفت که شما
میدانید که محمد صلی الله علیه و آله در توریه وصف اوست پس سلمه اسلام آورد و مهاجر ابا کرد و آیت نازل شد که وَمَنْ يَرْغَبُ و کیست که باز گردد
یعنی هیچکس باز نگردد و رغبت نکند عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ از کیش ابراهیم إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ مگر کسی که سبک گرداند و خوار و محقر سازد
نفس خود را وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و بتحقیق که برگزیدیم ابراهیم علیه السلام را فِي الدُّنْيَا در دنیا برای کرم و جوانمردی و با شرف پیغمبری
با و طاعت و فرمان برداری و بصفت خلت و دوستی و با عمارت خانه کعبه وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ و بدرستی که او در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ
از جمله شایستگان و بصفت صلاح آراسته چون او باین صفات است پس هر که از دین او رغبت نکند هر آینه سفیه باشد و نفس خود را خوار گردانیده
باشد و برگزیده در میان صفات ستوده او مذکور باد که إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او أَسْلِمْ گردن نه
فرمان مرا و با تسلیم شو در هر چه بر تو واقع شود از احکام قضا قَالَ أَسْلَمْتُ گفت ابراهیم گردن نهادم و تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
برای پروردگار عالمیان تا هر چه خواهد مرا امر فرماید و در حق من جاری سازد وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ و وصیت کرد ابراهیم در حین وفات خود
بَنِيهِ پسران خود را یعنی ایشان را امر کرد به پیروی ملت و التزام مضمون آن وَيَعْقُوبُ و یعقوب نیز اولاد خود را بدان وصیت فرمود
باین وجه که يَا بَنِيَّ ای پسران من و ایشان چه از اهل لفظ چنانکه در سوره یوسف آمده إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى بدرستی که حق تعالی برگزید لَكُمُ الدِّينَ
برای شما دین اسلام فَلَا تَمُوتُنَّ پس باید که نمیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر در حالتی که مسلمانان باشید یعنی بر دین اسلام ثابت باشید تا
هنگامی که مرگ شما را دریابد بعد از آن بر سبیل انکار خطاب باهل کتاب میکند أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما حاضر بوده اید یعنی نبودید إِذْ حَضَرَ
يَعْقُوبَ الْمَوْتُ وقتی که آمد یعقوب را مرگ و در آن حال وصیت فرمود پسران خود را پس از کجا شما دعوی میکنید که وصیت او بدین یهودی
بود پس کیست زیادتی مانی بیعوریه که بعضی شما حاضر بوده اید إِذْ قَالَ در وقتی که گفت یعقوب لِبَنِيهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُونَ
مِنْ بَعْدِي چه خواهید پرستید از پس وفات من غرض یعقوب ازین کلام فرا گرفتن عهد بود از ایشان بر توحید و دین اسلام ایشان در جواب این سخن گفتند
قَالُوا گفتند در جواب او که نَعْبُدُ إِلَهَكَ خواهیم پرستید خدای ترا وَإِلَهَ آبَائِكَ و خدای پدران ترا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
ابراهیم که جد بود پدر گفته برای آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم پدر خوانده زیرا که عرب عم را اب میگویند و در حدیث آمده
و از اینجاست که حضرت آورده اند ابراهیم ... الاکرم عم او بود و حامل کرد ایشان گفتند که خواهیم پرستید خدای تو و پدران ترا إِلَهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا

وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و حال آنکه ما مر این خدای را که یکتاست گردن نهندگانیم و فرمان برداران تِلْكَ این جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان
أُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شماراست آنچه کرده‌اید و هریک
از شما و ایشان را بر کردار با ایشان خواهند داد وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شماراست آنچه کرده‌اید و هریک از شما و ایشان جزا بر کردار با ایشان خواهند
وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند ایشان که میکردند یعنی شما را بسیئات ایشان عقوبت نکنند
همچنانکه بحسنات ایشان ثواب نمی‌یابید اعتقاد یهودان این بود که اولاد در اطاعت آبا جزا خواهند داد و برگناه ایشان عقوبت خواهند کرد حق تعالی
درین آیه رد قول ایشان فرمود که شما باعمال ایشان مثاب نشوید و ایشان باعمال شما مواخذه نمیکردند مرویست که ابن صوریا با جمعی از یهود به پیغمبر
و اصحاب او گفتند که طریق هدایت مذهب ماست ای محمد پس تابع ما شوید تا راه راست یابید و نصاری نجران نیز گفتند حق تعالی این آیت فرستاد که
وَقَالُوا و گفتند اهل کتاب كُونُوا هُودًا باشید یهودان أَوْ نَصَارَى یا ترسایان یعنی یهودان با اهل اسلام گفتند که بر دین یهودی
باشید و نصاری گفتند که بر دین نصرانی تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگوی ای محمد در جواب ایشان که از جانب که شما میگویید بَلْ بلکه متابعت کنیم
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ملت ابرهیم را و اصل این اسلام حَنِيفًا در حالتی که آن ملت میل کننده است از همه کجیها براه راست ابرهیم مائل بود از همه دینهای
باطله بدین حق که اسلام است وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان این کنایت با اهل کتاب و عرب است چه ایشان دعوی
کردند که تابع ابرهیم اند و حال آنکه مشرک بودند چه یهود را اعتقاد آنست که عزیر پسر خداست و نصاری را اعتقاد آنکه عیسی پسر خداست قُولُوا بگویید ای اهل ایمان
در جواب یهود و نصاری که شما را بملت خود میخوانند آمَنَّا گرویده‌ایم بِاللَّهِ بخدا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن
وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است إِلَى إِبْرَاهِيمَ بابرهیم که آن صحیفه‌هاست وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و باسمعیل و اسحق که فرزندان اواند
وَيَعْقُوبَ و یعقوب که نبیره اوست وَالْأَسْبَاطِ و فرزندان یعقوب اگرچه صحف ابرهیم فرود آمده بود نه بر اولاد او لکن چون ایشان بآن
عمل میکردند پس گویا که از برای ایشان فرستاده شده همچنانکه قرآن بر ما نیز فرود آمده وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى و بآنچه داده شده است موسی و عیسی را
یعنی توریه و انجیل وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و بآنچه داده شده است بهمه انبیاء دیگر از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هیچ جدایی نمی‌افکنیم میانه یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم نه مانند یهود که ببعضی ایمان دارند و ببعضی نه وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
و ما مر خدا را گردن نهندگانیم و بر هدایت او گرویدگانیم فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آرند همه اهل کتاب از یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ
بمانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ای مهاجر و انصار یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافته‌اند وَإِنْ تَوَلَّوْا
و اگر برگردند از ایمان فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در خلاف و نزاعند با حق و از آن جهت تسلی مؤمنان را
خوف و فکرت [illegible] میکرده ای محمد از دشمنی و نزاع ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند و باز دارد از تو
شر یهود و نصاری را و همه ایشان را خوار و ذلیل گرداند وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای گفتار موحدان و [illegible] الْعَلِيمُ
دانا باعتقاد هر گروه [illegible] صِبْغَةَ اللَّهِ
با مسلمانان در مقام مفاخرت درآمدند [illegible]

و ترسایان بزرگی وا نزد ایشان معمودیه گفتندی الغسل ذات بآن بود که آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا قایم مقام ختنه دانستندی و گفتندی
که ما او را رنگ کردیم بعلامت ملت نصرانیت و گویند جهودان نیز رنگی در فرزندان خود مالیدندی و ترسایان نیز رنگی بخلاف رنگ جهودان در اولاد خود مالیدندی و آن
از یکدیگر ممتاز شدندی حق تعالی آیه فرستاد که صبغة الله یعنی ای مسلمانان در جواب ایشان بگویید که رنگ که لست خدای ما را رنگ کرده از خود این صنع
فطرت خداست که همه مردم را بر آن مخلوق ساخته چه فطرت ایشان از زوال است همچنانکه رنگ زیور جامه است و ما را بصبغه هدایت یعنی هدایت کرده
ما را خدای هدایت کرد بحجت خود و ما را تطهیر قلوب یعنی پاک و پاکیزه کرده است دلهای ما را پاکیزه گردانید و من احسن و کیست نیکوتر من الله
از خدای صبغة از روی استعاره رنگ تو علامت دین و پاک گردانیدن از انجاس شرک مراد آنست که هیچ دینی بهتر از دین او نیست و نحن له عابدون
و ما مر او را پرستندگانیم ای تابعان ملت او اهل شرک یعنی شرک نمیگوییم چنانچه شما شریک میگیرید آورده اند که یهود و نصاری از شنیدن این سخنان
در تعب افتاده گفتند ما را که شرف فرزندی و ابنا اینست بوی سزاوارتریم از مسلمانان حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگو ای محمد در جواب ایشان
که اتحاجوننا آیا حجت میکنید با ما فی الله در دین خدای و در دعوی اولویت در لطف دادن خود ما را و هو ربنا و حال آنکه او
پروردگار ماست و ربکم و آفریدگار شما خصوصیتی نیست او را بقومی چون قومی چنانچه او آفریدگار همه است پس پرستش او بر همه واجب
و پرستش بنا فات ... و لنا اعمالنا و مراست جزای کردارهای ما و لکم اعمالکم و شما راست مکافات عملهای شما و نحن له مخلصون
و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل بوصدق اخلاص ایمان و طاعت به شما ام تقولون آیا میگویند اهل کتاب و حفص بتا خوانده یعنی شما میگویید ای جهودان
و ترسایان ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و فرزندان یعقوب این همه پیغمبرزادگان کانوا هودا بودند جهودان
او نصاری یا ترسایان کیش نصرانی ... قل بگو ای محمد ایشان را بر سبیل سرزنش که ءانتم اعلم
آیا شما داناترید بدین پیغمبران ام الله یا خدا که ... در سورت ... فرمود ما کان ابراهیم یهودیا
و لا نصرانیا پس از کجا حکم بیهودیت و نصرانیت میکنید ایشان و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن کتم از آنکس که پوشیده شهادة
عنده گواهی که نزد او باشد من الله از خدا که بوسیله کتاب الهی بدو رسیده مراد آنست که هیچ ظالم تر از اهل کتاب نیست زیرا که
ایشان این نوع گواهی را پوشیده اند و ما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه میکنید از پوشیدن حق و انکار محمد و در
شما نیز کتمان شهادت مکافات خواهد داد تلک امة آن جماعت مذکوره قومی بودند که قد خلت بدرستی که درگذشته لها ما کسبت
مر ایشان راست آنچه کسب کرده اند و لکم ما کسبتم و شما راست آنچه کسب کرده اید یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شما را و اخواهند داد
و لا تسئلون و پرسیده نخواهید شد عما کانوا یعملون از آنچه ایشان کرده اند ... آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در مکه ... نماز بکعبه ... بعد از هجرت ... فرمان الهی در مدینه که روی به بیت المقدس کرده نماز گزارد یهودان
از این صورت مسرور شده میگفتند که اگرچه محمد دین ما ندارد اما نماز بقبله ما میگذارد و از ابن عباس نقلست که یهود میگفتند این مرد دین ما را ... بقبله ما ... نماز ما را
نمیبیند و قبله ابائی ... خاطر حضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی خود را از بیت المقدس بکعبه متوجه گردان جهودان و منافقان ... تحول
قبله زبان طعن گشوده گفتند محمد صلی الله علیه و آله مشتاق بمولد خود است و از جهت این روی بآن کرده نماز میگذارد حق تعالی قبل از آنکه ایشان این گفتگو

از آنجه او که سیقول السفهاء زود باشد که گویند کم خردان من الناس از مردمان یعنی یهودان و منافقان و مشرکان که ما ولیهم چه بازگردانید

مسلمانان را عن قبلتهم التی کانوا علیها از قبله ایشان که بودند بر آن یعنی بیت المقدس قل لله المشرق والمغرب بگو ای محمد

در جواب که مر خدا راست جهت مشرق که [illegible] است و هم مغرب که بیت المقدس در آن [illegible] نیست مالک جهت مشرق و مغرب و جهات [illegible]

که مصلی میشود آن را قبله میگرداند و بآن امر میکند یهدی من یشاء راه مینماید بالطاف خود هر که را که خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه

راست که امور دینیه است و از جمله آن امر است توجه به بیت المقدس و باز گردانیدن از آن بکعبه معظمه و فی بعض [illegible] و کذلک [illegible] اهل کفر [illegible]

فضل امت مرحومه میکند بقوله وکذلک همچنانکه گردانیدیم شما را راه [illegible] جعلناکم گردانیدیم شما را امة وسطا گروهی برگزیده و جمعی [illegible]

بعلم و عمل لتکونوا شهداء تا باشید که امامان راه انبیا علی الناس بر مردمان [illegible] منکر نبوت انبیا و یکون الرسول و تا باشد رسول

مر که [illegible] علیکم شهیدا بر شما گواهی [illegible] شده و اعدلت محض [illegible] در [illegible]

شده [illegible] از کتاب که حقیقت [illegible] طلب نموده [illegible] طریق حق [illegible] تبلیغ رسالت کرده

و بعضی [illegible] و لیکن [illegible] تبلیغ [illegible]

[illegible] از قبل [illegible] و رسول [illegible] گواهی [illegible]

که امم انبیا [illegible] تبلیغ [illegible] از انبیا [illegible] تبلیغ [illegible]

[illegible] تبلیغ [illegible] رسالت [illegible] تبلیغ [illegible]

تبلیغ [illegible] در کتاب [illegible] خود [illegible] سؤال کنند

[illegible] گواهی [illegible] از سلمان بن قیس هلالی روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

لتکونوا شهداء علی الناس [illegible] رسول [illegible] گواه [illegible] حق [illegible]

و جعلناکم امة وسطا [illegible] فضل امت مرحومه [illegible] تحویل قبله [illegible] بقوله و ما جعلنا القبلة [illegible]

[illegible] التی کنت علیها [illegible] کعبه [illegible]

[illegible] هجرت [illegible] متوجه [illegible] کعبه

که قبل از هجرت [illegible] قبله [illegible] الا لنعلم [illegible] امتحان کنیم

[illegible] من یتبع الرسول [illegible] تحویل بکعبه ممن ینقلب [illegible]

از [illegible] علی عقبیه [illegible] و ان کانت [illegible]

[illegible] لکبیرة [illegible]

الا علی الذین هدی الله [illegible] احکام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام

[illegible] تحویل [illegible] الایمان [illegible]

مرویست که یهود بعد از تحویل یهود دلشکسته در باب تحویل قبله و در آنجا میگفتند که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنها که قبل از این

نماز گزاردند از اصحاب و پیش از تحویل قبله وفات یافتند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور حال ایشان چه خواهد بود حق تعالی آیت فرستاد که وَ مَا

كَانَ اللّٰهُ و نیست خدای و نسزد او را لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع گرداند ایمان شما را یعنی نمازی را که بر وجه اتفاق و صحیح روی به بیت المقدس گزاردید

إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ بدرستی که خدای تعالی بمومنان مهربانست که ثواب ایشانرا ضایع نکند رَحِيمٌ بخشاینده است صلاح ایشانرا

فرو نگذارد در روایت است که در اول حال که حضرت صلی الله علیه و آله در نماز روی به بیت المقدس میکرد یهودان میگفتند محمد روی بقبله ما نماز میگزارد

آنحضرت ملول شده آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است و همین با جبرئیل اظهار کرد جبرئیل متوجه مقام شده سید کائنات هر

ساعت از روی ... باسمان مینگریست و منتظر وحی بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که قَدْ نَرَىٰ بدرستی که می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن

روی ترا فِي السَّمَاءِ از جهت آسمان برای انتظار وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بقبله که تو بخواهی

فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بجانب مسجد الحرام که محیط بکعبه است مرویست که آنحضرت روز

دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دوم از هجرت پیش از وقعه بدر بدو ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد در اثنای

نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه نمود که محاذی کعبه معظم است و آن مسجد بذی القبلتین شهرت یافت و از آن بعد بتصریح حکم عام

حضرت رسالت فرمود که وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هرجا که باشید در بر و بحر و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید

رویهای خود را شَطْرَهُ بجانب مسجد الحرام و چون از این جانب عناد یهود میگفتند بقوله وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ

داده شده اند کتاب توریه یعنی علمای یهود لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ هرآینه میدانند که تحویل از بیت المقدس بکعبه درست است و حکم آن

صادر شده مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان چه در توریه خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و القرآن قبله گزاردن بر او

کعبه باشد و با وجود این انکار و عناد میورزیدند وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای تعالی غافل و بیخبر عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه میکنند یهود از

انکار قبله با وجود علم ایشان بحقیقت آن آورده اند که یهود گفتند که اگر محمد معجزه بیاورد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما او ایمان آوریم

و روی بکعبه کنیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که وَلَئِنْ أَتَيْتَ و بخدای که اگر بیاوری تو ای محمد الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

بآنانکه داده شده اند توریه و انجیل یعنی یهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ هر معجزه که از تو خواهند در باب حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ

پیروی نکنند ایشان قبله ترا مرویست که اهل کتاب گفتند که اگر محمد بر قبله ما نماز گزارد ما بوی ایمان آوریم حق تعالی قطع طمع ایشان فرمود

وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیستی پیروی کننده مر قبله ایشانرا وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعض ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیرو قبله

بعضی یعنی قبله نصاری مشرقست و آن یهود مغرب پس ایشان نسازند یکدیگر موافقت کرده با هم بر روی قبله نکنند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ

و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشانرا در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد ترا مِنَ الْعِلْمِ

از دانستن آنکه قبله ابراهیم حقست إِنَّكَ إِذًا بدرستی که تو آنگاه که متابعت ایشان نمائی لَمِنَ الظَّالِمِينَ از جمله ستمکاران

بر خود این مبالغه است در قطع طمع ایشان از متابعت محمد و بعید ساختن ایشان و نزد بهانه عناد اهل کفر منقولست الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه دادیم ایشانرا

کتاب توریة يَعْرِفُونَهُ می شناسند پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ چنانکه می شناسند پسران خود را یعنی اورا باوصافی که در توریة و صحف
می شناسند صدق نبوت آنحضرت را شناختن ایشان پسران خود را که تمییز میکنند میان ایشان لیکن کتمه جحود کرده اند که تصدیق او نمیکنند وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی که گروهی
گروهی مِنْهُمْ از ایشان چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه می پوشند حق را که صفت حضرت رسالت در توریة
از عوام خود وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که می پوشند پس خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید که الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ این حق است
از پروردگار تست مراد وحی است که کتمان آن میکنند از نبوت آنحضرت یا مراد امر قبله است فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب بحضرت است و مراد
امت وی یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در آنکه آن از نزد حق تعالی است یا در کتمان اهل کتاب آنرا با آنکه عالم اند و خبر در باب قبله میفرماید
وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ و مر هر امتی را قبله ایست که متوجه آنند و یا هر صاحب شریعتی را قبله ایست هُوَ مُوَلِّيهَا که آن متوجه شونده است آنکه روی خود را
یا خدای گرداننده روی اوست بجهت یعنی بسوی آن امر کرده و چون هر امتی و صاحب شریعتی را قبله ایست پس چرا اهل سفاهت میگویند ما ولیهم عن قبلتهم
التی کانوا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر دیگران در نیکوییها از امر قبله و غیر آن باسباب آن سعادت دنیا و آخرت
أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای
امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احضار و تمیز و میرانیدن و زنده کردن و جمع کردن و غیر آن
قَدِيرٌ تواناست پس جهت تاکید در تحویل بتکرار قول مکرر میکند و میگوید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکانی که بیرون آیی از برای سفر
فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد الحرام وَإِنَّهُ و بدرستی که این امر لَلْحَقُّ هر آینه درست و راست
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از توجه بکعبه معبود و غیر آن همه را وفق جزا خواهد داد
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر جا که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس متوجه ساز روی خود را در وقت نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
و هر جا که باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را یعنی بدن خود را شَطْرَهُ در جانب آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ
تا نباشد مر یهود را عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ حجتی که خواهند که بآن بر شما غالب شوند یعنی یهود نگویند که محمد منکر دین ماست و با وجود آن
قبله ما بقبله دارد و بآن توجه میکند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود و عناد و مکابره مِنْهُمْ از یهود که میگویند و مشرکان
که چه یهود گفتند که کعبه میل بقبله های خود روی بکعبه آورده و مشرکان طعن میزنند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ
پس مترسید ای مؤمنان از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از مخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي و تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را
که آن اختصاص است بکعبه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و تا شاید که شما راه یابید بشرایع و احکام دین كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه تمام کردیم نعمت خود را
بر شما بانکه فرستادیم فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ فرستاده از شما یعنی از عرب و آن محمد است صلی الله علیه و آله يَتْلُو عَلَيْكُمْ که میخواند بر شما
آيَاتِنَا آیتهای ما که قرآنست وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میسازد شما را از چرک شرک بآب شریعت وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ و می آموزاند شما را قرآن وَالْحِكْمَةَ
و علم شریعت و احکام آن از حلال و حرام وَيُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید که میدانستید آنرا بفکر و نظر زیرا که
طریق معرفت آن منحصر است در وحی فَاذْكُرُونِي پس یاد کنید مرا بطاعت و عبادت أَذْكُرْكُمْ تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت وَاشْكُرُوا لِي

و سپاس داری کنید برای من بر نعمتهایی که بشما انعام کرده‌ام در دنیا و آخرت وَلَا تَکْفُرُونِ و ناسپاسی مکنید مرا بانکار نعمت و عصیان من از حضرت

عیینه روایت کرده‌اند اخبار بسیار رسیده که حق تعالی فرموده که آن خوشا جزای داده‌ام که اگر جبرئیل و میکائیل بداده‌ام و هر آینه یعنی بزرگ این

تمام کرده‌ام سوم و آن این است که گفتیم اذکرونی اذکرکم و در منهج الصادقین و تفسیر ابن ... و در این آیت مذکور گشته در بعضی روایات که در باب ... ذکر

واقع شده انتهی آنکه می‌شود از ابا عبدالله علیه السلام روایت است که حق تعالی فرموده هر که بکسب مشغول باشد که مرا از یاد کردن حاجت خود بنماید فضل سوم ...

به بخواهم یا ... عطا فرمایم و نیز فرموده بر دایم ننه که مشغول بودی به رجعی از در رفتن و نشستن و طعام خوردن و سخن کردن با مردمان

در یاد خدا بودی و ... پیغمبر که زبانش همیشه بود بکلمه طیبه لا اله الا الله و شش اصحاب ما جمع میکرد و نیز فرموده هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت

قرآن بسیار باشد حق تعالی برکت در آن زیاده کرده و فرشتگان در آن حاضر شوند و شیاطین از آن بگریزند و روشن شود آن خانه برای اهل آسمان

مانند درخشیدن ستارگان برای اهل زمین و هر خانه که در آن ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت آن کم شود و ملائکه از آن دور شوند و شیاطین در آن ساکن

شوند ... از آنحضرت روایت که ... هرچند ... ذکر خدا بسیار کنند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت که چهار خصلت که مؤمن

... نباشد که ... برای خدا ... در همه احوال چهارم کمی مال از صادق علیه السلام روایت که فرمود مؤمن ...

نوع مرگ که هست فوت شود مانند غرق شدن و فرود آمدن خانه و دیوار بر او و هلاک کردن سباع او را و گرفتار شدن صاعقه غیر آن اما اگر ذکر

خدای تعالی این نوع هلاک نشود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت که حق تعالی ... که ذکر من مشغول شود ... را داده

... میکنم ... او را ... و اگر مردمان ... آن مانند که خدا ... بیان نازل شود ... آن ذکر خدا

... از آنحضرت مرویست که موسی علیه السلام از خدای تعالی سوال کرد که بار خدایا تو نزدیکی با من تا با تو راز گویم یا دوری تا آواز بلند

... حق تعالی فرمود ... من همنشین کسی‌ام که مرا ذکر کند و نیز حضرت علیه و آله فرمود هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند مگر حق تعالی

از آسمان ... که ... بسیار ... الحسنات ... هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند مگر حق تعالی ملائکه را امر کند در آن

ذکر شریک نمایند ... ذکر خدا ... و از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت است ... هر که ... ذکر خدا

مشغول شود فرشتگان در آن بیابان ... مشغول شوند برای وی ... از ... بدان یا ... الله

مصاحب ... و ذکر ... مصالح ... و حرام ... از ... و غیر آن

ذکر میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید اِسْتَعِینُوا یاری جوئید بر قیام نمودن بحقوق الهی بِالصَّبْرِ بشکیبائی کلید در

نجاتست وَالصَّلَاةِ و نماز که اصل عبادتست و معراج مؤمن و مناجات با رب العالمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی مَعَ الصَّابِرِینَ با صابران است

بحفظ و حمایت و نصرت و اعانت در جمیع حالات ... و توفیق طاعت و ... صبر در آیت ... صبر بحسب ...

رجوع ... و ... و ... جهاد است ... مستلزم ... و در ... استعانت بصبر و صلوات بر عبادات

... که معظم آن جهاد است ... آن فرمود که وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ و مگوئید مر کسی را که ... کشته شوند فِی سَبِیلِ اللَّهِ

در راه خدای ... در جهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند ... از حضرت ... ذکر شهیدان ... جهاد ... نفسه

شش از مهاجر و هشت از انصار و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند که فلان و فلان مردند و از لذات نعیم دنیا محروم شدند حق تعالی فرمود که ایشان

مرده و محروم نه‌اند بل احیاء بلکه ایشان زنده‌اند نزد حضرت ما و لکن لا تشعرون و لکن شما نمیدانید کیفیت حیات ایشان را در قبر [illegible]

مکرمند از ابن عباس روایت است که شهید زنده است از [illegible] و ارواح ایشان [illegible] روزی ایشان [illegible] خرم [illegible]

بهشت [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت فرموده یکی آنکه با اول قطره خون که از وی [illegible]

جمله گناهان او را عفو فرماید دوم آنکه بهشت را منزل او نماید سیم هفتاد و دو حور العین را زوجه او گرداند چهارم او را از فزع اکبر

ایمن گرداند پنجم تاج شرف و وقار بر سر او نهند که هر یاقوتی از آن بهتر از دنیا باشد و هر چه در وی است ششم شفاعت او را در حق هفتاد کس

از اقربای او قبول فرماید بعد از امر نمودن به صبر و عبادات و بیان آنکه [illegible] ایشان را به آزمایش بکنند از انواع مصائب میفرماید که و لنبلونکم

و هر آینه می‌آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم اگر چه حال شما بر ما پوشیده نیست اما میخواهیم که عیار کار و بار هر کس بر محک امتحان ظاهر گردد

تا بر عالمیان معلوم شود که کدام از شما صابرید بر بلا و در تسلیم رضای او نهاده و چه کس صبر و عدم رضا به قضا از این ممتاز شده‌اند

و این آزمایش بچند نوع است بشیء من الخوف بچیزی اندک از ترس دشمن و قضا و قتل آن لشکر با تحری است که حق تعالی ایشان را از آن آگاه

میدهد تا طبعیت [illegible] و الجوع و از گرسنگی که قحط است و یا روزه داشتن و نقص من الاموال و نقصان بعضی از مالها که [illegible]

رود و یا به آفات روزگار تلف گردد و الانفس و نقص نفسهای شما به قتل در غزا یا بیماری و ضعف و پیری و الثمرات نقصان برخی میوه‌ها

و تلف محصولات به آفات سماوی و ارضی و مراد از مرگ فرزند است که میوه باغ دلند مرویست که چون فرزند بنده مؤمن بمیرد حق تعالی با ملائکه گوید که

چون قبض روح میوه مؤمن و میوه دل او کردید [illegible] چه گفت [illegible] و استرجاع نمود خطاب آید که خانه در بهشت از برای او بنا کنید و آن را بیت الحمد

نام نهید و بشر الصابرین و مژده ده ای محمد صبر کنندگان را بر رنجها و مکروهات ثواب بسیار و این صابران کسانی باشند الذین

آنانند که اذا اصابتهم مصیبة هرگاه که برسد ایشان را بلیتی و اذیتی و مکروهی قالوا گویند به وجه انقیاد حکم قضا و تسلیم رضا انا لله

به درستی که ما از آن خداوندیم و مملوک اوییم و بندگان [illegible] هیچ از ما بنده را به جز تسلیم و رضا چاره نباشد و انا الیه راجعون و به درستی که ما به سوی

او بازگشت کنندگانیم در رجوع با جز کند [illegible] و جزا و اجر گردار با خواهد داد پس کلمه اول خرسند باشیم به قسمه حق

ثواب ابدی گردیم امام جعفر صادق از آبای کرام خود علیهم السلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چهار خصلت که در کسی باشد

از اهل بهشت بود اول تکلم بکلمه لا اله الا الله دوم چون نعمتی باو رسد بگوید الحمد لله سیم چون گناهی کند گوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی

به او رسد گوید انا لله و انا الیه راجعون انس بن مالک روایت کند که مردی از اصحاب رسول که همیشه در ملازمت آنحضرت بودی [illegible] شوقی شد

وی بسیار شکایت به رسول صلی الله علیه و آله فرمود و بسیار بیقرار شد فرمود آیا نمی‌خواهی که بهشت را هشت در است و چون فرزند تو در هر یک از آنها

ایستاده باشد و تو را به دیدن فرزند داخل شوی [illegible] گفت یا رسول الله این کرامت مخصوص

به دست است یا هر کس را مصیبت فرزند رسد [illegible] فرمود که این کرامت همه اهل ایمان خواهد بود [illegible] که صبر کنند و به قضا تن داده

قائل شوند بکلمه انا لله و انا الیه راجعون اولئک آن گروه که در مصایب صبر کنند و زبان به رجوع بکلمه استرجاع گشایند علیهم صلوات من ربهم

رحمتهای بسیار مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان وَ رَحمَةٌ و نعمت عظیمه و گویند که مراد آن اینجا بهشت است کقوله تعالی وَ اَمَّا الَّذِینَ ابیضت
وُجُوهُهُم فَفِی رَحمَةِ الله وَ اُولٰئِکَ هُمُ المُهتَدُونَ و آن گروه ایشانند که راه یافتگانند بثواب عظیم و از صادق علیه السلام
مرویست که بشر الصابرین در حق امیر المؤمنین است صلوات الله علیه چون خبر شهادت برادرش جعفر از موته آوردند زبانش بکلمه انا لله و انا الیه راجعون
جاری شد و هیچکس پیش از امیر المؤمنین این کلمات را نگفته بود و حق تعالی فرمود که این آیت را تا که هر بنده از وی هر مصیبت زده که ادا کند او را
که بر صلوات و رحمت با منتهی باو کرامت فراهم و چون حق تعالی از امتحان بندگان بلوغ مکلفیات شده و مصیبات شده در عقب آن
ذکر احکام حج میفرماید که متضمن فوائد عظیم است و میگوید اِنَّ الصَّفَا وَ المَروَةَ بدرستی که صفا و مروه که دو کوهند در مکه مِن شَعَائِرِ الله
از نشانهای دین است در حج خانه کعبه یعنی از علامات مناسک او است که حق تعالی تعیین فرموده فَمَن حَجَّ البَیتَ پس هر که قصد کند خانه کعبه را
باعمال مخصوصه حج اَوِ اعتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مخصوصه فَلَا جُنَاحَ عَلَیهِ پس هیچ گناهی نیست بروی اَن یَطَّوَّفَ
بِهِمَا اینکه طواف کند بین هر دو کوه یعنی سعی نماید در میان آن وَ مَن تَطَوَّعَ خَیرًا و هر که بطوع و رغبت خود بکند کاری نیکو از طواف حج
و عمره و سعی میان صفا و مروه فَاِنَّ الله شَاکِرٌ پس بدرستی که خدا جزا دهنده شکر کنندگانست عَلِیمٌ دانا باحوال بندگان
از ابن عباس مرویست که سبب نزول این آیت آن بود که در جاهلیت دو بت بود از سنگ یکی اساف نام داشت و دیگری نائله اساف را
بر صفا نهاده بودند و نائله را بر مروه چون زمان اسلام در رسید و خانه را از بتان پاک کردند آن دو سنگ را بشکستند مسلمانان کراهه سعی
آن کردند بزعم ایشان آن بود که در موضعی که بت در آن نصب کرده باشند سعی آن کردن گناه باشد حق تعالی این آیت فرستاد و توهم ایشان [illegible]
و بعد از بیان حکم حج بندگان را امر میفرماید باظهار حق و نهی از کتمان آن بقوله اِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه یَکتُمُونَ می پوشند مَا اَنزَلنَا
آنچه فرو فرستادیم مِنَ البَیِّنَاتِ از نشانهای روشن مراد احبار یهودند چون کعب بن اشرف و عبدالله صوریا که علامات و صفات
حضرت رسالت را که در توریه بود اخفا میکردند وَ الهُدَیٰ و آنچه راه نماینده است بوجوب اتباع آنحضرت و ایمان باو از دلیلهای عقلیه
مِن بَعدِ مَا بَیَّنَّاهُ از پس آنکه بیان کردیم آنرا لِلنَّاسِ فِی الکِتَابِ مردمانرا در توریه یعنی آنچه ما در توریه آشکارا کرده بودیم
از نعت محمد و وجوب اتباع او ایشان مخفی کردند اُولٰئِکَ آن گروه پوشندگان حق را یَلعَنُهُمُ الله لعنت میکند و دور میکند
ایشان را خدای از رحمت خود وَ یَلعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان از ملائکه و مؤمنان جن و انس اِلَّا الَّذِینَ
تَابُوا مگر آنانکه باز گردند از کفر ایشان و از کتمان نعت بسوی اظهار آن وَ اَصلَحُوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده خود را از تحریف و غیر آن
و تدارک آن کردند وَ بَیَّنُوا و بیان کردند حق تعالی آنرا در کتاب ایشان در صفات محمد فَاُولٰئِکَ پس آن گروه که بسبب توبه
و صلاح و تبیین حق اَتُوبُ عَلَیهِم باز گردم بر ایشان بقبول توبه و آمرزش وَ اَنَا التَّوَّابُ و منم بسیار قبول کننده توبه بندگان
الرَّحِیمُ مهربان بر ایشان بفضل رحمت و عدم تعجیل در عقوبت ایشان از اعمال کسانی که توبه نکردند تا مرده اند بر کفر و کتمان مرتد
و میفرماید اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند از احبار یهود و کتمان نعت محمد صلی الله علیه و آله کردند مطلقا یا از اهل کفر
کسانی که توبه نکردند بخدا و رسول او وَ مَاتُوا وَ هُم کُفَّارٌ و مردند در حالتی که ایشان کافر بودند اُولٰئِکَ آن گروه عَلَیهِم لَعنَةُ الله بر ایشان است

لعنت خدای و دوری از رحمت او بود از مرگ وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ و لعنت مردمان أَجْمَعِينَ همه ایشان را فالی صحیح بلکه
و آدمیان بر ایشان لعنت کنند که انه و آن لعنت خدا و ملائکه و آدمیان بر ایشان است خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی جاوید مانند که مانند در آن لعنت لَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمُ الْعَذَابُ و سبک کرده نشود از ایشان عذاب آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا زمانی یا عذر خواهند
چه عذر ایشان مسموع نباشد. از ابن عباس نقل است که کفار قریش گفتند ای محمد وصف خدای کن تا ما بگرویم حق تعالی سوره اخلاص را با این آیه نازل
گردانید که وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما ای عالمیان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا که هیچ شریکی در ذات و صفات ندارد لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبودی
که مستحق عبادت باشد إِلَّا هُوَ مگر او که او است در ذات واحد و در صفات الرَّحْمَٰنُ بخشنده است در نعمت ایمان الرَّحِيمُ مهربانست در عقوبت
ارواح چون منعم جمیع نعم از اصول و فروع اوست نه غیر او پس غیر او مستحق پرستش نباشد تا بعد از آن بر دلیل ارشاد میکند بر وحدانیت
خود و میفرماید که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها که خیمه ایست بی ستون بر افراشته و معلق بی ستون وَالْأَرْضِ و در آفرینش زمین
که بر طبقی گسترده وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمدن و رفتن شب و روز در پی یکدیگر یا اختلاف ایشان در درازی و کوتاهی وَالْفُلْكِ
الَّتِي تَجْرِي و در کشتیها که روانست در دریا فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ با آنچه نفع رساند مردمان را و سبب دخل و معاش ایشانست وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ مَاءٍ از آب فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه گردانید بان آب
زمین را از نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و پژمردگی آن وَبَثَّ فِيهَا و در آنجا پراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهائم
و سباع و وحوش و طیور و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها از هر جهتی چون باد شمال و جنوب و صبا و دبور وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ
و در ابر رام گردانیده و فرمان بردار امر خدای بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ میان آسمان و زمین که باین نمی آید و از هم جدا نمیشود تا بامر الهی باران ریزد
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست از انواع امور که از صنایع ملک و کمال قدرت او و ستایش دلالت تام بر علم و حکمت اوست لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را
که خود دارند و نظر تامل و تفکر در آن میکارند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که وای بر کسی که این آیت بخواند و در آن تفکر نکند
مرکب دختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ و از مردمان کسی است که فرا میگیرد مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای أَنْدَادًا اصنام را و شریکان بعضی تبان که بزعم باطل ایشان شریک میدارند خدای را يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ
همچو دوست داشتن خدای یعنی تعظیم و طاعت ایشان میکنند مانند تعظیم و طاعت کردن خدای یا مراد مشرکان عرب اند که باز او در تعظیم و طاعت و محبت مانند
برابر کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایشان قوی ترند و ثابت ترند از روی محبت مر خدای را یعنی محبت ایشان
بخدای بیشتر است از محبت کفار با بتان زیرا که محبت ایشان بخدای هرگز منقطع نشود بخلاف محبت بتان که آن بسبب زایل شود و دو از ایشانست که کفار از خدای تا
خود عدول میکنند بخدای در وقت رسیدن بلا و مصیبت و در بعضی اوقات عبادت بتی میکنند و بعد از آن ترک آن کرده بتی دیگر میل میکنند و میگویند چون ابن ابزار است
وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند یعنی ببینند آنها که ظلم کردند بر خود و از حق در گذشتند بشرک آوردن إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ در وقتی که
ببینند مونس عذاب را روز قیامت أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا بدرستی که همه قدرت و غلبه مر خدای راست و مر بتان ایشان را نیست وَأَنَّ اللَّهَ
و آنکه بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذاب است بر ایشان هر آینه بدانند مضرت شرک آوردن را و حسرت و ندامت ایشان بی نهایت باشد

که ببینند و دریابند عطا کنند یعنی آنست که چون ظالمان در روز قیامت ببینند که هیچ نفع با ایشان نیست سالها را باستقبال ایشان آید همچنانکه میخواهند

ایشان را چنین نه که قوت و قدرت ملکوت و جبروت مر خدای راست و عذاب سخت است ایشان را علم بدرستی خدای و نیز عقوبت او پیدا کنند

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا یعنی که بیزاری کنند آنانکه پیروی کرده شده بودند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از آنکه پیروی کرده اند ایشان را یعنی پیشوایان

اهل شرک از ضعیفان و اتباع خود بیزار شوند وَرَأَوُا الْعَذَابَ در حالتی که ببینند این پیشوایان با اتباع این عذاب را وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ

و بریده شود بایشان این سببها و رابطها که در دنیا بایکدیگر داشتند از خویشی و جهت مصاحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنانکه پیروی کردند

که یعنی اتباع چون بیزاری پیشوایان خود را مشاهده کنند گویند که لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را بازگشتی بودی بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ

پس بیزاری میکردیم از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه بیزاری کردند از ما اینجا كَذَٰلِكَ همچنانکه خدای در آن روز بنماید ایشان را این امر عظیم

يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای ایشان را أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها بر ایشان یعنی ایشان را از اعمالی که طمع ثواب داشتند

بر آن از حج و ضیافات و تصدقات که وقتی قربت بجا آورده اند رد کنند و قبول نکنند و سبب حسرت ایشان شود و اعمال بد را که کرده اند از قبایح و معاصی

و غیر آن سبب حسرت ایشان شود و گویند چرا چنین کردیم وَمَا هُمْ و نباشند ایشان یعنی کافران بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ بیرون آیندگان از آتش

چو هیچ ملک در آن مخلد باشند و در اکثر تفاسیر مذکور است که قبیله ثقیف و خزاعه و بنی عامر و بنی مدلج حرام کرده بودند بر خود بعضی از چهارپایان را

از بحیره و سائبه و وصیله و حام که پیش ذکر خواهد آمد خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرده بر سبیل عموم فرمود يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ بخورید

از آنچه که در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاکیزه یعنی هر چیزی که بر شما حلال و طیب است بر خود حرام مکنید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید

خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس را یعنی وسوسه او مروید در تحریم حلال إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است

آشکارا چه میخواهد مر شما را بوسوسه خود در آورد إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بدرستی که امر میکند شیطان شما را یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ

بدی و کار زشت وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید اینکه بگوئید و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید مانند شریک گرفتن

بخدا و تحلیل حرام و تحریم حلال و غیر آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده • از ابن عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله یهود را باسلام

دعوت فرمود گفتند ما تبع آبا و اجداد خود میکنیم و آنچه ایشان میکردند میکنیم چه ایشان از ما داناترند در باب حلال و حرام حق تعالی این آیت فرستاد که

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر کفار را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن

در حلال و حرام قَالُوا گویند که قرآن متابعت نمیکنیم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آنچه یافته ایم بر آن آبَاءَنَا پدران خود را

پس بر سبیل انکار میفرماید أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند اگر چه هستند پدران ایشان که لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا فهم نمیکنند چیزی را

از امور دین شرعی منکر نمیشوند در توحید و عدل و در احکام شرعیت وَلَا يَهْتَدُونَ و راه نیافته اند پس این مثل میکند برای کفار

در ترک اجابت دعوت توحید است و میفرماید مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا ای محمد صلوات الله علیه کافران در توحید كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ مانند صفت

کسیست که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمیشنود إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندن و آوازی هیچ از آن فهم نمیکند یعنی همچنانکه

حیوان بهیمه آواز آواز کننده خود را میشنود و هیچ فهم نمیکند معنی آن همچنین کافران از بیم کننده و پند دهنده خود جز آوازی میشنوند

و حقیقت سخن او را در نمی یابند بجهت تامل نکردن در آن از روی عناد و استکبار پس ایشان صم کرانند از شنیدن کلام حق بکم گنگانند از گفتن حق کوران
عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان عقل ندارند یعنی در نمی یابند آنچه معجزات ایشان میگوید بجهت ترک فکر و تامل
و از پس ذکر کافران و اعراض کرده مومنان خطاب میکند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید کلوا بخورید بر وجه اباحت من طیبات
ما رزقناکم از پاکیزه های از چیزهای لذیذ که روزی دادیم شما را و اشکروا لله و شکر کنید خدا را بر روزی پاکیزه و لذیذ خود ان کنتم
اگر هستید شما که از روی اخلاص ایاه تعبدون او را می پرستید نه غیر او را و در حدیث قدسی وارد شده که حق تعالی میفرماید که مرا با آدمیان و پریان
عجب کاری عظیم افتاده است برای آنکه من آفریدم و عبادت غیر من میکنند و روزی میدهم ایشان را و غیر مرا شکر گزاری میکنند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که هر که خواهد که دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب او پاکیزه و حلال باشد مرویست که شخصی گفت یا رسول الله میخواهم که دعاهای که میکنم
مستجاب شود فرمود که خوردن خود را پاکیزه گردان و حرام را در شکم خود راه مده و نیز در حدیث قدسی آمده که ای بنده از تو دعا کردنست و از من اجابت
کردن پس هیچ دعایی را رد نمیکنم مگر دعای خورنده حرام و نیز از سید عالم صلوات الله علیه و آله روایتست که ترک لقمه حرام نزد خدا بهتر است از
دو هزار رکعت نماز سنتی و لهذا که ما حرام را بر افعال واجبست و حق سبحانه ذکر اباحت طیبات نمود در عقب آن بیان محرمات میفرماید انما حرم
علیکم جز این نیست که حرام گردانید حق بر شما المیتة مرده را یعنی خوردن آنرا و انتفاع آنرا از هر حیوانیکه بطریق شرع از ذبح
کرده نباشند و الدم و خون را غیر از خونی که در بدن بعد از ذبح باشد و در گوشت و رگ بعد از کشتن حیوان و لحم الخنزیر و گوشت خوک و همه اجزای آن
در حکم حرمت و نجاست و ما اهل به و حرام کرده اند آنچه آواز برداشته باشند در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدا یعنی نام بتان فمن اضطر
پس هر کانکه درمانده و بیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد و هیچ ماکول حلال نیابد که بآن سد رمق خود کند
غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود یا که او ستمکار نبود از مضطر دیگر باشد یا بر امام معصوم خروج کند یا قطع طریق کند یا بقصد
لذت خورد و لا عاد و نه تجاوز کننده از سد رمق فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست بر او در خوردن آن ان الله غفور بدرستی که خدای
آمرزنده است مر کسی را که از ضرورت از محرمات بخورد رحیم مهربانست بندگان بر رخصت دادن ایشان در خوردن محرمات قبل از این
که علمای یهود صفات پیغمبر را در توریت تغییر داده بودند بترس آنکه مبادا مردمان تابع او شوند و رسوم و وظایف هر ساله که از یهود میگرفتند از آن
محروم مانند حق تعالی میفرماید که ان الذین یکتمون بدرستی که آنانکه میپوشند از علمای یهود ما انزل الله آنچه فرو فرستاده است من الکتاب
از توریه از صفات پیغمبر و غیر آن چون آیه رجم و یشترون به و میخرند و بدل میکنند بجای نوشتن ثمنا قلیلا بهای اندک و عوض حقیر را که
مرسوم ایشانست و رشوتست که میستانند از ایشان بجهت تغییر صفات آنحضرت اولئک آن گروه پوشنده کان ما یاکلون فی بطونهم
نمیخورند در شکمهای خود الا النار مگر آتش و لا یکلمهم الله و سخن نکند خدا با ایشان یوم القیمة در روز قیامت سخنی که متضمن نعمتی
و رحمتی باشد یا سلام و سخن با ایشان نکند و قهر و تحقیر ایشان بنهد همچنانکه شخصی از کسی که در غضب باشد سخن نکند و لا یزکیهم و پاک نگرداند ایشان را
از چرک اعمال و بر ایشان ثنا نکند و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک و رنج دهنده اولئک الذین
آن گروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بالهدی بخریدند گمراهی را بجای راه نمودن که نشان مصطفی است بالهدی بایمان موصوف که عین هدایت

و بی‌سعادتی نهایت وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودان را بآمرزش یا و این سودای آخرتست فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه
شکیبا گردانید ایشانرا یا چه شکیبااند ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش چون نوع این تعجبست از حال ایشان و اشتغال بموجبات آتش گویا که ایشان از آن
از ابن عباس روایتست که معنی آنست که چه دلیرند بر عملی که موجب آتش دوزخست و امتناع نمیکنند از آن عمل و ابن بمرتست ذَٰلِكَ آن عذاب از
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد تورته را براستی و درستی ایشان آنرا وا گذاشتند و مکذبان آن شدند
و بالحق محمد را آن بپوشیدند و ما فرو فرستادیم قرآنرا و ایشان بروی آن نکردند و میگویند [illegible] وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی
آنانکه اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ یعنی از تورته تحریف و تبدیل باطل و وضع باطل کردند در مقام حق بتحریف و تغییر صفات محمدی صلی الله علیه و سلم
و آنانکه اختلاف کردند در قرآن بمعنی که بعضی آنرا سحر گفتند و بعضی نسبت افترا بآن کردند و برخی گفتند این افسانهٔ پیشینیانست در هر تقدیر
ایشان که اختلاف کرده‌اند لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی و عنادی دورند که آن عداوتست از حق باطل آورده‌اند که یهودان در نماز
روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و هر یکی بقبلهٔ خود فخر کردندی چون در اول اسلام مسلمانان مأمور شدند بتوجه بکعبه هر قومی از اهل کتاب
گفتند قبلهٔ ما بهترست و بنای کار خود را بر آن نهاده همه اوقات خود را در این صرف میکردند و هر طایفه بر صحت جانب خود سخن میگفتند
[illegible]
رویهای خود را قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود زیرا که آن منسوخست وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ
و لیکن نیکوئی که سزاوارست که بان اهتمام نمایند مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ نیکوئی کسیست که بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَالْمَلَائِكَةِ
و بفرشتگان وَالْكِتَابِ و بهمه کتابهای او نه چون علمای یهود و نصاری که بعضی را تصدیق کرده‌اند و بعضی را نه وَالنَّبِيِّينَ و بگروید به
همه پیغمبران نه چون اهل کتاب که بعضی گرویدند ببعضی دیگر وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی آن مال یعنی
با آنکه دوست میدارد از سر آن میگذرد و در راه خدای میدهد ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان خود را که محتاجند وَالْيَتَامَىٰ و بی‌پدران را
که بحد بلوغ نرسیده باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجان را که سؤال نکنند و از قوت سالیانه عاجز باشند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریرا
یعنی مسافری را که هیچ در دست نداشته باشد تا بوطن خود باز گردد وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده که قوت یک روزه ملک نداشته باشند بگوا
وَفِي الرِّقَابِ و در خلاص کردن بندگان از بند بندگی یعنی در وجه کتابت مکاتبان بخرند و آزاد کنند و بندگان اسیر را از قید عاجز باشند
ایشان مددکاری دهند در ادای مال و آزاد کنند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بر پای دارد نماز را بکیفیت بجای داشتن با لوازم آن وَآتَى الزَّكَاةَ
و بدهد زکوة مال را وَالْمُوفُونَ و وفا کنندگان بعهد خود بِعَهْدِهِمْ بعهد خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند
و این عهد با خلق است یا با حق چون وَالصَّابِرِينَ منصوب بر مدح است یعنی صبر کنندگان فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ
و در رنج و سختی و بیماری وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد از زهری و هیبت که ایشان در امور
مانند فقر و ضرا در نفس چون مرض أُولَٰئِكَ آن گروه که این صفات دارند الَّذِينَ صَدَقُوا آنانند که بحقیقت راست گفتند در دین
و بر دعوی حق و طلب خیر و أُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از کفر و غیر آن از آنکه ایشان این آیه جامع

کمالات انسانست و هر که این صفتها را دارد ایمانش کاملست چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که من عمل بهذه الآیه فقد استکمل الایمان یعنی هر که این آیه
عمل کند در ایمان کامل باشد و باید دانست که تصدق بر گروه مذکوره موجب ثواب جلیل و اجر جمیل است اما ذوی القربی که خویشان اند اگر ضعیف احوالند تا مرد
ثواب دو برابر می دهد صدقه و از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که او فرمود [illegible] که اگر میخواهی بر خویشان تمام [illegible] هر گاه [illegible]
بایشان نیکوئی کنی و صدقه رسانی و صله رحم کنی که این عمر را زیاده کند و درویشی را ببرد و هفتاد نوع مردن را از صاحبش دفع کند لیکن صدقه بر قرابت
موجب اجر و ثواب عظیمی است و لهذا از حضرت رسالت مرویست که بهترین صدقه آن است که بر خویشی رحم خود کرد در مانده باشند اما بر یتیمان آن هم
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که یتیمی را با خود کرد و طعام و شراب [illegible] تا آنکه یتیم از و مستغنی شود حق تعالی بهشت مراورا واجب گرداند
و نیز فرموده که بهترین خانهای شما خانه ایست که در و یتیم باشد که نیکوئی کنند و رعایت احوال او نمایند بانواع شفقت و مرحمت و بدترین خانهای شما خانه ایست
در و یتیمی باشد که بد و بدی رسد و رعایت حال او نکنند و اما مساکین در حدیث صحیح آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا فرمود که بار خدایا مرا مسکین بمیران و مسکین گردان
در دنیا و در آخرت [illegible] از زوجات آنحضرت گفت یا رسول الله چرا این نوع مسکنت فرمود برای آنکه ایشان پیش از توانگران بچهل سال به بهشت روند
و بعد از آن فرمود زنهار که مسکین را زجر نکنی و اگر چیزی خواهد ردش نکنی اگرچه بنیم خرما باشد و مساکین را دوست داری و بانواع صله و تفقد
ایشان را بنوازی تا حق تعالی ترا بحب خود نزدیک گرداند و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی میفرماید هیچ چیزی نیست مگر کسی را موکل
ساخته ام که آنرا قبض میکند مگر صدقه که بدست [illegible] که هر چه بدست قدرت آنرا قبض میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نمیگردانم و اگرچه مقدار نیم خرما باشد
که من خود آنرا قبض کنم و آنرا [illegible] دهم چنانکه کسی شتر بچه یا کره اسب [illegible] تا آنکه در روز قیامت آن صدقه بمقدار کوه احد باشد [illegible]
[illegible] و اما ابن السبیل مرویست که هر که غریبی را بنوازد حق تعالی [illegible] دنیا و آخرت [illegible] و اگر [illegible] در قبر و در حساب و صراط و میزان
غریب نباشد بلکه در هر موضع با او جمعی باشند که انیس او باشند و از هول آن [illegible] و اما فی الرقاب عبدالله بن سهل از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که بنده مکاتب را یاری دهد قدری از مال [illegible] خود را از [illegible] خود [illegible] بنده [illegible] خلاص شود در سایه [illegible] خدای
در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او [illegible] روایت کرده که اعرابی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی بیاموز تا مرا بهشت رساند
فرمود که بنده را آزاد کن [illegible] گردن کسی که [illegible] بنده [illegible] باشد خلاص کردن [illegible] و [illegible] اما [illegible]
این صفت [illegible] فرموده که [illegible] الذی [illegible] در حق امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که [illegible] در حدیث صحیح آمده که [illegible]
ندارد [illegible] ندارد [illegible] جهاد اکبر است با نفس و شیطان [illegible] اولیا [illegible]
در کافی است عبدالله بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز قیامت منادی از قبل رب العالمین ندا کند [illegible]
[illegible] این جواب باز دهند [illegible] پس [illegible] خطاب کند [illegible] دنیا را [illegible]
باز گرفتم برای کرامت شما بود [illegible] برای خواری شما [illegible] هر کس شما را لقمه یا شربتی آب داده با خود در آرید [illegible] صبر
بسیاری در خبر است که فردای قیامت [illegible] بلا [illegible] عوضهای بسیار [illegible] اندازه [illegible] بر وجهی که [illegible] کس
[illegible] خاطر نگذرانیده [illegible] اهل صحت آن مرتبه [illegible] تمنا کنند که کاش در دنیا [illegible] میکردند

و در آنجا جای بهای گرفتاری بودند تا این مرتبه میرسید و الا ثواب صبر در کارزار با کفار است که میفرماید اولئک علیهم صلوات من ربهم
و رحمة • و در حدیث آمده که ثواب ایشان بمرتبه باشد که هیچ کس بآن مرتبه ایشان نرسد • و در مجمع آورده اند که امامیه
گفته اند که مراد از این آیه امیر المؤمنین است علیه السلام زیرا که میان امت هیچ خلافی نیست در آنکه آنحضرت جامع جمیع اخلاق سنیه بود
و معلوم نیست که غیر او جامع این صفات کمال باشد و چون حق سبحانه بیان فرمود که تمام متقی کسی شود که بایمان و بتمسک شرایع و بعد از آن بیان احکام
شرایع میکند و چون حفظ نفس از قتل و جرح اهم بود ابتدا باحکام کرده میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید
کتب علیکم القصاص فرض کرده شده بر شما قصاص کردن و آن واجب است بدون تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان یعنی
سبب کشتن ایشان وقتی که قتل بعمد بود مروی است که پیش از اسلام چون میان دو قبیله جنگ اتفاق افتادی آن قبیله که غالب بودندی از قبیله
دیگر که ایشان را بود بعوض بنده آزادی کشتندی و بدل زن مردی و بعوض مردی دو مرد و بیشتر و بدین جهت این صورت بعوض
آنحضرت رسانیدند حکمی نازل شد که در قتل قصاص بر اساس مساوات نه زیاده الحر بالحر آزاد را بآزادی و العبد بالعبد
و بنده به بنده و الانثی بالانثی و زن بزن فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای او مراد قاتل است یعنی اگر قاتل را عفو کنند
من اخیه از قصاص از برادر دینی که مقتول است شیء چیزی از عفو یعنی که ولی خون از قصاص قاتل درگذرد و راضی بدیت شود
فاتباع پس بر قاتل است بعد از عفو از پی رفتن بالمعروف به نیکی که آن دادن دیت است بی عنف و خوشی و اداء و ادا کردن
دیت بوجه دیت الیه بولی مقتول باحسان به نیکویی بروزی نه با اهمال و به خوشی و با تفکر کند ذلک که تابع معروف شود
یعنی سختگیری نکند و طلب دیت و ادای آن بمهلت دهد اگر ممکن باشد و زیاده نخواهد ذلک این حکم مذکور که عفو است از قصاص
و طلب دیت تخفیف سبکباری است من ربکم از پروردگار شما و رحمة و مهربانی از و در آن باب که داده اند امر دو سبیل
نفع بر اهل تورات قصاص لازم بود و عفو کردن و دیت گرفتن حرام بود و بر اهل انجیل عفو بود و دیت گرفتن و قصاص کردن حرام حق تعالی
این امت مرحومه را مخیر ساخت میان قصاص و عفو و دیت تا سهیل امر بر ایشان فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد بعد ذلک
پس از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستده باشد یعنی که بعد از عفو و دیت گرفتن قاتل را بکشد برای قصاص و یا قاتل ستم کند بعد از آنکه یکی را کشته
باشد و دیت داده باشد یکی دیگر را بکشد فله پس مر او راست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک و گویند که در دنیا امام او را بکشد
بقصاص و لکم فی القصاص و مر شما راست در حکم قصاص حیوة زندگی و بقایی چون کسی قصد قتل کسی کند و بترسد قصاص
از کشتن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او نیز از قصاص ایمن شود پس گویا در قصاص زندگی نهاده است یا اولی الالباب ای
خداوندان عقل کامل لعلکم تتقون شاید که شما پرهیزید از قتل ناحق بعد از بیان حکم قصاص که متعلق بدیت است ذکر حکم
وصیت میکند که متعلق بمال است و میفرماید که کتب علیکم نوشته شد یعنی فرض کرده شده بر شما اذا حضر چون حاضر شود یعنی ظاهر گردد
احدکم یکی از شما را الموت علامات مرگ از مرض صعب و غیر آن چون کار ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی الوصیة
للوالدین وصیت کردن برای پدر و مادر و الاقربین و برای خویشان بالمعروف بنیکویی یعنی بعدل و انصاف که در یک ثلث است

از ثلث مال و این حکم ثابت است حَقًّا ثابت بود عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران از محروم کردن مادر و پدر و خویشان و رعایت
برای وصیت میکردند و والدین و اقربا را محروم میداشتند حق تعالی از آن منع کرد و وصیت برای این جماعت فرض گردانید و بآیه حکم این آیت
بآیت میراث منسوخ شد اکنون وصیت سنت است نه فرض فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که بدل کند امر وصیت را یا قول وصیت کننده را
بَعْدَمَا سَمِعَهُ پس از آنکه شنیده باشد آن را یعنی آن رسیده باشد و متحقق شده نزد او فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل آن عَلَى
الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنهاست که بدل میکنند حکم وصیت را یا قول وصیت کننده را إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای تعالی شنواست کلام
وصیت کننده را عَلِيمٌ داناست بنیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که بترسد یعنی دریابد و بداند خواه وارث یا وصی
یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بجهت خطا در وصیت أَوْ إِثْمًا یا گناهی بجهت میل از حق بباطل فَأَصْلَحَ
بَيْنَهُمْ پس اصلاح کند میان موصی له و ورثا جاری بر منهج شریعت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر آن اصلاح کننده از تبدیل
باطل بحق إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است مر کسی را که تبدیل باطل کند بحق رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت
درگذرد و چون از حکم وصیت ذکر حکمی دیگر میکند از احکام شریعت و میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الصِّيَامُ فرض کرده شده بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانکه فرض شده بود عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی
همه انبیا و امم از آدم تا خاتم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما پرهیزید از معاصی چه روزه می شکند قوت نفس اماره را پس روزه دارید
أَيَّامًا روزهای چند مَعْدُودَاتٍ شمرده شده یعنی بوقت معین و معلوم مراد روزه رمضان است که سی روز است یا بیست و نه روز
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما که مکلف است بروزه مَرِيضًا بیمار چنانکه قوت روزه ندارد یا مرض بجهت روزه زیاده شود
أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا بر سفری باشد که در آن قصر باید کرد فَعِدَّةٌ پس واجبست شمار آن روزها که افطار کرده در مرض یا در سفر مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ
از روزهای دیگر یعنی در مرض یا سفر افطار کند و بعد از آن روزها متحول در روزهای دیگر بدارد وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنانکه يُطِيقُونَهُ
طاقت آورند و توانند روزه داشتن [illegible] واجبست در آن روزها که بخورند فِدْيَةٌ فدا دادن که آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خورش درویش
هر درویشی را از هر روزی مدی از طعام فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بطوع و رغبت خود خَيْرًا نیکویی را یعنی زیاده از مقدار معین
فدیه بدهد فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ پس آن بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و اگر روزه دارید ای طاقت دارندگان
خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما دانایان فضل روزه را و در کنز العرفان آورده که بعضی
این حکم در ابتدای اسلام بجهت ... بود و بعد از آن بآیه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ منسوخ شده چه در اوایل روزه داشتن بر ایشان بسیار دشوار بود که اگر
بآن معتاد نشده بودند و چون عادت کردند حکم تخییر منسوخ شد و واجب گشت روزه داشتن و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد باین زن حامله
نزدیک بوضع حمل باشد و زنی که کم شیر باشد و مرد و زنی که بسیار پیر شده باشند و کسی که مرض تشنگی داشته باشد و این قول از صادق علیه السلام
مرویست و معمول فقهای ما شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي ماه رمضان ماهیست که أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ فرو فرستاده شده است در وی قرآن
مراد ابتدای انزال است و گفته اند در لیلة القدر بجهت همه آن بآسمان دنیا نازل شده و بعد از آن آیه آیه و سوره سوره بر حسب مصلحت نازل گشته

و در عوض بیت المال و این قول از ابو عبدالله علیه السلم مرویست حاصل کرد قرآن در این ماه فرود آمد هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ و حالی که
راه نماینده است مردمانرا و دلالتهای روشنست مِنَ الْهُدَى از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از جدا کننده احکام و شرایع اسلام که
جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم بوده باشد الشَّهْرَ در ماه رمضان
فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد و از این موضع ظاهر میشود که روزه ماه رمضان از ثواب اسلامست و احادیث بسیار در فضیلت آن وارد شده از جمله احادیث معتبره
و حق تعالی شیاطین را در این ماه به بند کنند و درهای جهنم را ببندند و درهای بهشت را بگشایند و خواب کردن روزه دار را عبادت نویسند و نفس کشیدن او را
تسبیح و چون اول ماه رمضان شود حق تعالی امر فرماید بادی از زیر عرش بجنبد که آنرا مثیره خوانند و برگ درختان بهشت آید و بر کنگرهای قصرهای بهشت
و حلقهای در بهشت بجنباند و آوازی و صدائی از در بهشت صادر شود که هیچکس مانند آن آوازی نشنیده باشد و حور العین چون در آن آوازها بشنوند زینت کنند و بر غرفهای
بهشت آینه و ندا کنند که هیچکس هست که ما را خواستگاری نماید از حق تعالی پس رضوان را گویند که ای خازن بهشت کیست که این شب اول ماه رمضانست
حق تعالی امر فرماید برای امت محمد صلی الله علیه و آله درهای بهشت را بگشایند و درهای جهنم را ببندند و دیوان را بند کنند و در قید و زنجیرها اندازند تا روزه
امت محمد را فاسد نتوانند کرد و از امام جعفر علیه السلم روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آخر جمعه ماه شعبان خطبه خواند و حمد و ثنای الهی
بجا آورد و فرمود ای گروه مردمان ماهی عظیم القدر بر شما سایه افکنده که در آن شبی هست بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر حق تعالی روزه این ماه را فرض
کرد و قیام شبها را سنت گردانید هر که در این ماه فعل سنتی بکند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه گزارده و هر فریضه در این ماه برابر
هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این ماهیست که اولش رحمتست و میانش آمرزش و آخرش آزادی از آتش جهنم هر که روزه داری
هر که روزه داری را در این ماه روزه بگشاید حق تعالی همه گناهانش بیامرزد و گردنش از آتش جهنم آزاد کرده باشند و مثل ثواب آن روزه دار او را بود
و بیان فرمود که اگر شخصی بر افطار قادر نباشد همین که شربت آبی سرد روزه داری را افطار دهد حق تعالی او را از حوض کوثر سیراب گرداند چنانکه
هرگز تشنه نشود و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هر که در این ماه از زیردستان خود تخفیف کند حق تعالی او را بیامرزد و از آتش جهنم آزاد کند
و ابو سعید خدری گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه برای او بنویسد
و بنا کند در بهشت برای او بنائی که از یاقوت سرخ که آنرا هفتاد هزار در بود از مروارید و یاقوت و چون بگذرد از ماه رمضان روزه بدارد همه گناهان
که کرده حق تعالی بیامرزد و کفاره گناهانش بود تا ماه رمضان دیگر و بهر روزی که روزه داشته قصری در بهشت و عطا کند هر قصری را هزار در باشد
از زر و برای وی هفتاد هزار فرشته تا به آخر ماه از برای گناهان او استغفار کنند و بهر سجده که کند خواه در روز و خواه در شب درختی در بهشت برای
او بنشاند که سواری در سایه آن درخت صد سال برود بآخر نرسد و در کتاب الاخبار روایت کرده که حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان
بر بندگان خود فریضه کردم هر که او را روز قیامت آید و در صحیفه عملش ده ماه رمضان بود از جمله محسنان است و اگر در صحیفه او بیست ماه بود از جمله ابرار بود
و اگر سی ماه بود ثواب او از مرتبه شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید حاملان عرش را فرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و هر گاه که ایشان دعای روزه داران
دارند تا هر گاه که ایشان دعا کنند فرشتگان آمین گویند و من بر خود لازم کرده ام که دعای ایشان را رد نکنم ای موسی رضا نمیدهم در الواح تورات امتی سابق
باشم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند تو کل ماه که در است ... از ... گردان حق تعالی و خود ثواب امت محمد صلی الله علیه و آله

دانستن ساز باید و باید از ثواب که هیچ ساعت دیگر نباشد و بعد از آن حکایت آنکه امر افطار مریض و مسافر کرد از آن سخن بقوله فمن کان مریضا
و هر که باشد بیمار بر وجهی که روزه داشتن مر وی را حرج باشد یا مرض او شود او علی سفر یا در سفر بود که مسافر رسیده باشد و سفر معصیت نباشد و کثیر السفر نبود
فعدة من ایام اخر پس بر وی است قضای آن روزها که بمرض و در آن سفر افطار کرده باشد از روزهای دیگر یرید الله بکم الیسر
میخواهد خدای بشما آسانی یعنی حکم او تقاضای آن کند که در وقت مرض و سفر شما را بروزه داشتن تکلیف نکند ولا یرید بکم العسر
و نمیخواهد بشما دشواری را جهت آنکه مسافر و مریض را به افطار امر مخصوص پس اراده یسر و عدم اراده عسر برای آنست که کار بر شما آسان کند
و لتکملوا العدة و تمام کنید عدد ایام سفر و مرض را که در ماه رمضان افطار کرده اید یعنی قضا کنید تمامه آن را و تکلیف کرد او عدد تمامه
و لتکبروا الله و تا به بزرگی یاد کنید خدا را علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بروزه و احکام آن و بعضی علما آورده اند مراد این تکبیرات
که در عقب چهار نماز که از آن شام شب عید است و خفتن و صبح و نماز عید گوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد علی ما هدانا
و له الشکر علی ما اولینا و لعلکم تشکرون و تا باشد که شما شکر کنید بر نعمت تسهیل و تیسیر و بیان ثواب روزه داشتن و چون حق تعالی
ذکر احکام روزه کرد در عقب آن بیان دعا میکند و در اجابت دعا کنند و میفرماید که و اذا سألک و چون بپرسند ترا ای محمد عبادی
بندگان من عنی از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس بگو ایشان را که من نزدیکم با ایشان و بعلم من احاطه کرده است
با حوال ایشان و به اجابت دعای ایشان مرویست که اعرابی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله خدای ما نزدیک است تا آهسته با او
راز گوییم یا دور است که آواز بلند کنیم این آیت نازل شد و از ابن عباس مرویست که جمعی از یهود گفتند که یا محمد خدای چگونه دعا میشنود و حال آنکه از اینجا
تا آسمان پانصد ساله راه است و همچنین هر آسمانی پانصد ساله راه تا آسمان هفتم و اعتقاد ایشان آن بود که حق تعالی بر عرش نشسته است که بر آسمان
هفتم است حق تعالی قول ایشان رد کرده که من به بندگان نزدیکم پس اینجا نوع که مرا بخوانند من میشنوم و نخواهد بود اجیب دعوة الداع اجابت میکنم
خواندن خواننده را اذا دعان وقتی که مرا خواند و حاجت او روا گردانم اگر حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد و یا سؤال او محال عقلی نبود
فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان اجابت کنند مرا یعنی اجابت ایشان اراده کرده ام از طاعت ایشان همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم
ولیؤمنوا بی و باید که ایمان آورند یعنی ثابت بر آن باشند بر قدم ثابت باشند و تمام اوامر ایشان که از من مستحق و لعلهم یرشدون تا باشد که راه
راست یابند یعنی پایه بنگرند بر طریق ثواب یابند و بعضی مراد این بندگان دعا کنندگان و روزه داران که دعای ایشان مقارن اجابت است و ایکه وحی
داده شده که دعای روزه دار را کسی ندانیه است و وی خبر است که در عهد عمر بن الخطاب یکی از علمای یهود از وی سؤال کرد که خبر ده مرا که خدای در کجاست
وی گفت فی السماء علی العرش در آسمانست و بالای عرش یهود گفت پس جهت از وی خالی باشد او گفت این کلام زندیقانست از من دور شو و اگر نه تو را
گردنت بزنم یهودی برفت و اسلام را استهزا میکرد امیرالمؤمنین علیه السلام او را پرسید و گفت ای فلان انچه پرسیدی و جواب آن شنیدی بمن پرسید جواب آنرا از من بشنو
که تکلیف و فرمود که ای یهودی بدانکه او سبحانه مکان مکان را او هست و مکان ندارد و هیچ جای از وی خالی نیست با علم و قدرت اگر خواهی
از آنچه در کتاب شما است تصدیق قول من بکنی که ازین گفتم که در توریه شما نوشته است که روزی موسی علیه السلام نشسته بود و چهار فرشته
موسی از ایشان پرسید از کجا می آیی یکی گفت از آسمان هفتم از نزد یک خدای می آیم دوم گفت از زمین هفتم از منوضه او سوم گفت از اقصای مشرق زمین از نزد خدا

می‌آیم چهارم گفت این زمین خشم می‌آیم از نزد خدا موسی گفت ای اگر خداوندی که هیچ مکان از او خالی نیست و او در هیچ مکان نیست که نزدیکتر باشد

از آن مکان دیگر و چون از امر به صوم شهر رمضان و بیان اجابت دعا فارغ شد بعضی دیگر از احکام روزه بیان می‌فرماید بقوله أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شده

برای شما لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه الرَّفَثُ جماع کردن إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود مرویست که در اول اسلام مسلمانان

در شبهای رمضان تا وقت ادای نماز خفتن زیاده اجازت اکل و شرب و مجامعت بود از جمله عمر بن خطاب بعد از نماز خفتن شهوت بر وی غلبه کرد

با زن خود مواقعه کرد و بعد از پشیمان شده صورت حال را موقف عرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید گفت و در کام معصیت کردی و جمعی دیگر بر خود کنند

و گفتند یا رسول الله ما نیز این اقدام کرده و لکن شرم داشتیم که عرض نماییم آیه در این رخصت نازل شد و در تکلیف تخفیف نمایند حضرت فرمود

این امر و حرمت منسوخ محض فضل خود این تکلیف را از ایشان برداشت و فرمود شما را حلال است مباشرت با زنان خود در تمام شب روزه

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ زنان پوشش‌اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز پوشش‌اید مر ایشان را این کنایت است از شدت اختلاط

و چسبیدن به یکدیگر مانند چسبیدن لباس به بدن و جهت این شما را رخصت مواقعه داده در تمام شب عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای أَنَّكُمْ آنکه شما

كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ هستید خیانت می‌کنید أَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود و ستم می‌کنید بر خود بعوض عقاب و عذاب فَتَابَ پس رجوع کرد به

رحمت و لطف خود عَلَيْكُمْ بر شما در رخصت اکل و شرب و مباشرت تا صبح وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را که کرده بودید فَالْآنَ

پس این هنگام که از گناه شما درگذشت و حکم آن را منسوخ گردانید بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با زنان در شبهای روزه وَابْتَغُوا و طلب کنید

مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه ثابت کرده است خدای تعالی و تقدیر کرده است برای شما در لوح محفوظ از ولد یعنی باید غرض شما از مباشرت تعالی نسل است

نه مجرد لذت شهوت چه حکمت از خلق شهوت و تشریع نکاح ولد است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت است که هرگاه زن صالحه شوهر خود

نوعی سلوک کند که در حین صلاح شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات او را مضاعف گرداند و چون از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد است

که کسی در جمیع عمر قائم اللیل و صائم النهار باشد و هر گاه یک بار کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر باز گیرد

منادی ندا کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا آمرزیدند عمل را از سر گیر ای هم ثواب زنانست و مروانست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست که هر گاه مرد دست زن خود بگیرد بر طریق محبت و میل حق تعالی او را حسنات کرم فرماید و اگر دست در گردن او کند ده حسنه و اگر بوسه

بر روی او بنهد حسنه بنویسد و اگر او را نزدیکی کند چندان ثواب دهد که از همه دنیا بهتر باشد و چون غسل کند بر هر موئی آب برود ملکی از فرشتگان محو کند

و در جزع بایر و ثوابی جهت غسل او در اعلا فرماید بهتر باشد از دنیا با هر چه در دست و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که شما را گواه گرفتم

او را آمرزیدیم و از صادق علیه السلام مرویست که مردی از اصحاب سید ابرار صلی الله علیه و آله که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده بود و در یکی از

شبهای ماه رمضان نزد زن و طعام دیر ترتیب آورد و پیش از افطار بخواب رفت و چنین پنداشت که افطار کرده اکل بر وی حرام شد و پیش افطار

روزه رفت و چون روز شد بکنده خندق در روز احزاب حاضر شد و در میان روز بیهوش شد رسول صلی الله علیه و آله چون او را بدید رقت کرد حق تعالی

این آیه فرستاد وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای روزه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا ظاهر شود و روشن شود شما را الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ

رشته سفید که عبارت از روشنی روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه و آن ظلمت تاریکی شب است مِنَ الْفَجْرِ از صبح عدی بن حاتم

کفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله تا نزول روزه را تعلیم فرمود و در باب روزه فرمود چون آفتاب فرو رود روزه کشاید و آن هنگام طعام و شراب بر تو حلال است

تا رشته سفید از رشته سیاه ممتاز شود و من رشته بر خود بستم و در میان آن نظر کردم پس خود نهادم یکی سفید و دیگری سیاه و در وی می‌نگریستم و گاهی بر من مشتبه می‌شد

و گاهی بیان می‌کشت من بامدادم رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادم تبسم فرمود و گفت همانا که مراد از رشته سفید صبح و سیاهی شب است و در صحیحین آورده

که سهل سعدی روایت کند که در آیت من الفجر نبود و خلقی از قوم ما بر عادت خود ... و بعضی دیگر از اصحاب که عمل بر آن عمل می‌کردند من الفجر نازل فرمود حتی

پیغمبر صلی الله علیه و آله از این خواند دانستند که مراد از رشته صبح است و چون بیان آخر وقت افطار کرد در بیان آخر وقت امساک فرمود **ثُمَّ أَتِمُّوا**

الصِّيَامَ پس تمام کنید روزه را **إِلَى اللَّيْلِ** به شب یعنی از اول وقت صبح صادق تا وقت دخول شب روزه دارید بعد از آن بیان حکم

اعتکاف می‌نماید بقوله **وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ** و مباشرت مکنید با زنان **وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ** و حال آنکه شما اعتکاف کرده باشید **فِي الْمَسَاجِدِ**

در مسجدها و اعتکاف در شرع عبارت است از درنگ کردن در مسجد برای عبادت بقصد قربت و از قتاده مرویست که مردان چون اعتکاف می‌کردند

از مسجد بیرون می‌رفتند و با زنان مباشرت می‌کردند و باز به مسجد رجعت می‌نمودند حق تعالی این آیه را فرستاد و ایشان را از این نهی فرمود و در نهج ... از شیخ

جایز نیست از امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در ماه رمضان معتکف شود چنان بود که

حج و عمره کرده باشد **تِلْكَ** آنچه مذکور شد از احکامی که نهی کرده است در روزه و اعتکاف **حُدُودُ اللَّهِ** حدهای خداست که از آن منع فرموده

فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک مشوید آن منهیات را در ایام روزه و اعتکاف از آن احتراز کنید و در انوار گفته که این نهی است از نزدیک شدن

بحدی که میان حق و باطل است تا نزدیک نشود به جای آنکه از آن تجاوز کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر پادشاهی را قرقی است و قرق خدا

محارم اوست پس هر که چرا کند در کرد اکرد قرق نزدیک باشد که در و درافتد **كَذَٰلِكَ** همچنانکه روشن کردانید این احکام **يُبَيِّنُ اللَّهُ**

روشن می‌کرداند خدای **آيَاتِهِ** نشانهای خود را از امر و نهی و وعده و وعید **لِلنَّاسِ** برای مردمان **لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** شاید که بپرهیزند

و از صدها خدا در نگذرند و مخالفت اوامر و نواهی ننمایند بعد از آن بیان حکمی دیگر از احکام شرعیت میفرماید **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ** و مخورید

اموال خود را که در دست **بَيْنَكُمْ** میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را **بِالْبَاطِلِ** بناراستی و مراد از آن حکم شرع چون دزدی و قمار و خیانت و غصب

و عقود فاسده یا مالهای خود را با شرع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و امثال آن **وَتُدْلُوا** و در مکذارید و القا مکنید **بِهَا** آن مالها

را **إِلَى الْحُكَّامِ** بسوی حکم کنندگان ستمکار و ایشان را رشوت کامکاران هدیه **لِتَأْكُلُوا** تا بخورید بمرافعه بحکام **فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ** پاره از مالهای مردمان **بِالْإِثْمِ** بظلم و ستم که موجب گناه است **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و حال آنکه شما میدانید

که باطل‌اند و از جهت عاصیان و ظالمان در عمل و موجب تعزیر است آنکه مرویست که عبدان حضرمی دعوی قطعه زمینی میکرد بر امرء القیس کندی

و او را کواهی نبود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکم فرمود تا امرء القیس سوگند بخورد امرء القیس چون قصد سوگند کرد حضرت این آیت برو خواند که

ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا امرء القیس از سوگند باز ایستاد و قطعه زمین را تسلیم عبدان کرد حق تعالی این آیت فرستاد و از صادق

علیه السلام مرویست که مراد از باطل در این آیت سوگند دروغ است و بعد از آن بیان حکمی دیگر میکند از احکام شرع **يَسْأَلُونَكَ** سؤال میکنند ترا ای محمد

عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو مرویست که معاذ جبل و ثعلبه انصاری از جمله انصار بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند سبب چیست که ماه

ماه باریک نشسته باید مانند ریسمان و بعد از آن زیاده میشود تا آنکه تمام میگردد و دیگر باره روی بکمی مینهد تا باز بمرتبه اول برسد و چون حق تعالی [illegible]
از آنکه فهم ایشان [illegible] دانستن تفصیل و کمال [illegible] از جهت جواب در شناخت فایده آن فرستاد که قل بگو ای محمد که هی هلالها
مواقیت للناس نشانها و وقتهاست برای مردمان در مزد و در آن و عده زنان و مدت حمل ایشان و مدت شیر دادن و سر بازگشتن و انقضای دین
و تحقیق اموری که مربوط بتعیین زمانست والحج و علامات اوقاتست برای حج که موسم آن [illegible] مراد آنست که علامات عبادات موقته
است که اوقات آنها بدین شناخته شود خصوصا [illegible] حج که ادا و قضای آن [illegible] در زمان جاهلیت هر که [illegible] احرام گرفتی [illegible] بودی
از در خانه [illegible] بلکه بام خانه بر می آمدند و [illegible] دیوار [illegible] سوراخ میکردند و [illegible] می آمدند و اگر [illegible] بودندی
از پس خیمه [illegible] در آمدندی [illegible] و اعتقاد [illegible] خوانندی و [illegible]
مگر اهل حمس [illegible] قبیله قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف [illegible] و این قبایل را بسبب صلابت در دین [illegible] حمس گفتندی
چنان منقولست [illegible] در ایام احرام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دری بیرون آمد و در عقب آن حضرت رفاعه انصاری هم از آن
در قدم بیرون آمد و مهاجر و انصار [illegible] و چون حضرت از وی پرسید [illegible] جواب داد [illegible] صلی الله علیه و آله
[illegible] جایز بود [illegible] بیرون آمدم [illegible] رفاعه گفت ای سید عالمیان اگر تو از حمسی من از تابع حمس ام زیرا که
دین من دین تست و [illegible] جبرئیل علیه السلام نازل شد و حکم مذکور را باطل کرد که و لیس البر و نیکویی نیست بان تاتوا
البیوت آنکه در آیید بخانها من ظهورها از پشتهای آن یعنی بام خانه برآمده و بخانه فرو روید و لکن البر من اتقی و لیکن نیکوی
نیکوی کسیست که بترسد و بپرهیزد از محارم و شهوات غیر مشروع و یا خدا و نیکوی کسیست که بترسد و بپرهیزد از خشم خدا و اتوا البیوت و در آیید
در خانها بحال احرام و غیر آن من ابوابها از درهای آن زیرا که در ترک [illegible] نیکویی نیست [illegible] از خانه در آیید [illegible] و اتقوا
الله و بترسید از خدای در تغییر احکام و اعتراض بر افعال او بلکه فرمان برید جمیع امر و نهی او را لعلکم تفلحون شاید شما رستگار شوید
[illegible] فیروزی یابید [illegible] از عقوبات الهی برهید و وجه اتصال این آیت [illegible] صلی الله علیه و آله
از [illegible] سوال [illegible] هلال و دیگری [illegible] دخول از درهای خانه در وقت احرام حج [illegible] جهاد [illegible] و قاتلوا
و کارزار کنید و جهاد نمایید فی سبیل الله در راه خدای [illegible] دین او الذین یقاتلونکم آنان که کارزار میکنند با شما و لا تعتدوا
و از حد در مگذرید [illegible] ایشان [illegible] کنید [illegible] ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه [illegible] منع کردند
از دخول حرم و آخر [illegible] صلح [illegible] سال آینده [illegible] بمکه آیند سه روز [illegible]
[illegible] صحابه [illegible]
[illegible] جایز باشد [illegible] حرم [illegible] جنگ کنند [illegible]
و اقتلوهم و بکشید ایشان را [illegible] حیث ثقفتموهم هر جا که بیابید ایشان را [illegible] و اخرجوهم

و بیرون کنید ایشان را مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با این آیه عمل کرده در روز فتح مکه هر که ایمان نیاورد
مکه را اهل شرک بیاورد وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان در زمین حرم و منع کردن ایشان شما را از آن أَشَدُّ سخت‌تر است مِنَ الْقَتْلِ
از کشتن ایشان شما را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزد مسجد حرام که حرم است حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ
تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در زمین حرم و حرمت آن را بشکنند یعنی باید که ابتدای قتال در زمین حرم و شکستن حرمت آن از شما نباشد
بلکه از ایشان باشد فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا به قتال کنند با شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ
الْكَافِرِينَ پاداش کافران پس بکشید ایشان را هر جا که ایشان را بیابید فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از قتال و کفر و مسلمان شوند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
پس به درستی که خدای آمرزنده است گناهان ایشان را که در زمان کفر کرده اند رَحِيمٌ مهربان که به برکت اسلام ایشان را به بهشت رساند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار
کنید با مشرکان حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتی که نباشد فتنه یعنی نماند اثر شرک که فتنه است وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد دین و طاعت خالص
لِلَّهِ مر خدای را و الله ... و آن دین باشد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند مشرکان از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس هیچ ستمکاری نیست
آن هنگام ستم مکنید و تعدی ... بعد از باز ایستادن از شرک زیرا که مستحق عقوبت ظالم و تعدی کننده إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران
آورده اند که در ذی القعده که ماه حرام است مقاتله کردند با اهل اسلام در سال حدیبیه و اتفاق سال دیگر قرار یافت که اهل اسلام از مدینه به مکه جهت قضای
عمره ... بیایند و قتال ... حرمت ... مقاتله کنند اگر ایشان در مقام مقاتله درآیند حق تعالی فرمود الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام
یعنی ذی القعده این سال که قضای عمره می‌روید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ به عوض آن ماه حرام است که مشرکان با شما در مقام کارزار درآمدند پس اگر ایشان این را
شکستند از ایشان ... وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها ... است و عقوبت ... که واجب ... کردن آن قصاص جاری می‌شود
چون کشتن کسی ... پس چون ایشان اول حرمت ماه را شکستند و با شما قتال کردند پس شما نیز مثل ایشان عمل کنید و بر
ایشان ... اگر ایشان آغاز قتال کنند مطلق فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که ظلم کند بر شما ... فَاعْتَدُوا
عَلَيْهِ پس تعدی کنید بر او ... قتال ... بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ...
... وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای از تعدی کردن و در گذشتن از آنچه ...
وَاعْلَمُوا و بدانید ای مسلمانان أَنَّ اللَّهَ که خدای تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است ...
قتال را واجب کرد ... وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه کنید ای توانگران در راه خدای
که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید به دستهای خود نفسهای خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ به ورطه هلاک ...
چه ... مسلمانان ... دشمنان ... سبب هلاک ایشان است و در سبب نزول این آیت آورده اند
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزم قضای عمره فرمود ... این آیت
که ای توانگران ... نفقه ... از امام حسن علیه السلام ... رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از مال خود
... در راه خدای ... حج و جهاد ... هفتصد درهم ... و حج و جهاد ... هزار درهم ...

که قرار تهلکه است وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید در بسیار صدقه کنید بر اهل احتیاج خصوصا بر غازیان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و گفته‌اند معنی آنست که گمان نیکو برید بخدای تعالی که نیکوکاران را دوست میدارد و رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که ظن نیکو بخدا بهای بهشت است و چون قیامت شود حق تعالی بنده را که ظن نیکو برده سرفراز گرداند و گوید ای بنده گمان تو بمن چه بود گوید که گمان تو بمن
نیکو بود گوید اکنون مرا بیامرزی و از سر گناهان من درگذری حق تعالی فرماید ترا عفو کردم و از سر گناهان تو درگذشتم پس او را بازگردانند و به بهشت برند و آیه
در بیان فرض حج و عمره نازل شد وَأَتِمُّوا الْحَجَّ و تمام کنید افعال حج را وَالْعُمْرَةَ و عملهای عمره را الحج فریضه است [illegible]
لِلَّهِ خالص برای خدای نه مانند کفار که طواف و قربان بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر بازداشته شوید به بیماری یا بخوف دشمن از
از تمام کردن افعال حج و عمره فَمَا اسْتَيْسَرَ پس آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی یعنی قربان کنید و حلال شوید در وقتی که مانع
برطرف شود و بعد از آن قضا کنید خواه در همین سال اگر موسم باقی مانده باشد و یا در سال آینده وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خود را
یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ بموضع خود که مکه است اگر در عمره و اگر در حج منی است
یعنی واجب است که هدی را بکسی دهید و بموضع خود فرستند و با او وعده کنند که در چه روز آن هدی را بموضع خواهد رسید و چون آن روز رسد سر تراشید
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت احرام که بدان محتاج شود به تراشیدن أَوْ بِهِ أَذًى یا باو رسیده رنجی مِنْ رَأْسِهِ
از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه شپش و لازم او شود که پیش از رسیدن هدی بمحل سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بر اوست فدا دادن مرویست که کعب بن عجره رضی
الله عنه محرم بود چندانکه در سر شپش داشت که [illegible] بر روی او میریخت حضرت رسالت از آن اطلاع یافت فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش و
در روایتی دیگر آنکه گفت یا رسول الله بر آن چه کنم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه سه روز أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه یعنی
طعام دادن شش مسکین هر مسکینی نیم صاع یا هر مسکینی یک مد أَوْ نُسُكٍ یا قربانی و کمترین آن گوسفندی است که ذبح کنند و بخورد فقرا دهند
فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس اگر ایمن شوید از دشمن فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ پس هر که بهره‌ور شود و منتفع شود باعمال عمره إِلَى الْحَجِّ در حالتی که قصد
کننده است بحج فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر اوست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آن شتر است یا گاو یا گوسفند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یعنی
قربانی یا بر بهای آن قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس بر وی است روزه داشتن سه روز فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه هفت روز دیگر
إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این روزها که سه و هفت است عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است یعنی این قدر برای کفایت روزه [illegible]
سال و تمام گردانید ده روز ذَلِكَ این عمره و حج تمتع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مر کسی راست که نباشد أَهْلُهُ اهل او حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
مجاور و ساکنان مسجد الحرام مراد کسی است که چهل و هشت میل یا بیشتر از مکه دور باشد و اگر کمتر از این باشد حج او افراد است یا قران و بیان تفصیل حج تمتع
و افراد و حج قران و احکام آن در کتب فقه مسطور است و بعضی از آن در تفسیر منهج الصادقین مذکور گشته وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در جمیع اوامر و نواهی
خصوصا در باب حج که مذکور شد پس محافظت آن نمائید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است مر کسی را که
نترسد از او الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهور است که شوال است و ذی القعده و ذی الحجه و رجب یعنی اعمال عمره و حج در این چهار ماه
جایز است ولیکن بعضی از افعال حج مخصوص است به اول ذی الحجه چون وقوف عرفه و مشعر و منی و ... فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ پس هر که فرض گرداند بر خود

در این باب هم حج را المجازه بیت تلبیه و این سنت متمتع و معمول است انکار بر محز است میان این و میان مقارنه بیت تلبیه زن برکه این شعر بالاه گفتن

تا که در آن نماز گزارده باشد فَلَا رَفَثَ پس جماع نیست یعنی ابدا بایدت جماع کردن وَلَا فُسُوقَ و نه از حد گذشتن وَلَا جِدَالَ

و نه مجادله و جنگ کردن با مردمان فِي الْحَجِّ در ایام حج یا در این امور ثلث را اختلافست نفی نیست مراد به رفث جماعت و بعضی کذب و جدال حلف

بقول لا والله و بلی والله و این قول اکثر و اشهر است و بعضی گفته مواعده است به زنان برای جماع ولیکن رحیم از برای آن جماع و مقدمات آن

از لمس و تقبیل و امثال آن و فسوق تنابز است بالالقاب یعنی یکدیگر را بنام بد لقب کردن و بآن ندا کردن یا دشنام دادن یکدیگر وَمَا تَفْعَلُوا

و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی افعال و اقوال يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آنرا خدای و مزد آن شما را خواهد داد وَتَزَوَّدُوا و توشه بردارید

مرویست که قومی از اهل یمن بی زاد و توشه حج کردندی و گفتندی که ما متوکلیم و در مکه اظهار احتیاج نمودندی از اهل مکه طعام و مبالغه در طلبیده و در سؤال

بجهت الحاح در سؤال کلال و ملال پیدا شده حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر اهل مردمان گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس به درستی که

بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و ترک سؤال مردمانست یا آنست که مراد توشه طاعتست برای روز معاد و ظاهر فان خیر الزاد التقوی آخر

دلالت میکند بر این پس مراد آنست که بهترین زاد در آخرت پرهیز کاریست از محرمات وَاتَّقُونِ و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان

عقلها چه عقل کامل مقتضی خوف و خشیت است از خدای اولاد [illegible] بعضی از عرب چون بسوق حج رفتندی تجارت نکردندی و آنرا گناه دانستندی

و چون دهه ذوالحجه در آمدی تجارت از خرید و فروخت بازداشتندی و جمعی از تجار الحج آمدندی گفتندی که اینها داج لا حاج [illegible] هیچ کار

و مکاری ایشان نه حاجی حق تعالی رفع این گروه فرمود که لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در ایام حج و موسم آن

فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ افزونی از پروردگار خود که تجارتست یعنی سود دادی که شما را از ثواب حج بی بهره نمیکند و آن گناهی نیست

فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون بازگردید بکثرت و انبوهی مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای را

عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام که موضعی مشهور و معروفست وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را در آن مکان بتلبیه و تهلیل و دعا و گویند مراد

نماز شام و خفتن است كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه راه نمود شما را یعنی بر طریقی که شما را تعلیم فرمود از کیفیت ذکر و سایر افعال حج یا ذکر نیکو کنید همچنانکه

هدایت نیکو شما ارزانی فرمود در دانستن مناسک حج و غیر آن وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش از این هدایت لَمِنَ الضَّالِّينَ

از جمله راه نادانان و ناآشنایان بایمان و احکام آن [illegible] روایت از ابن عباس و عطا و مجاهد و حسن و قتاده [illegible] قریش

و [illegible] ایشان که از حمس بودند در عرفات با مردمان وقوف نمیکردند و از آنجا بازگشتند بمشعر و میگفتند که ما از اهل حرمیم از آن بیرون نرویم

پس در مشعر وقوف میکردند و از آنجا بمنی آمدندی و اکثر بعرفات رفتندی و از آنجا بمشعر آمدندی این صورت بر مردمان ترفع کردندی و [illegible] گفتندی که

ایشان باشند در وقوف بعرفات و در مشعر نیز راهی دیگر باز گشتندی حق تعالی ایشانرا امر کرد به بازگشتن از عرفات و فرمود که ثُمَّ أَفِيضُوا پس بازگردید

ای قریش مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز میگردند مردمان یعنی از عرفات و از مشعر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید

از خدای از تغییر اعمال حج و غیر آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَحِيمٌ مهربان است بر ایشان در دادن

نعم دنیا و آخرت بایشان و در حدیث صحیح وارد شده که حاجیان مقربان بارگاه الهی اند [illegible] جمعی که نزدیک پادشاه روند و از مقربان ایشان باشند.

اگر خدای را بخوانند اجابت فرماید و اگر آمرزش خواهند بیامرزد آورده‌اند که در جاهلیت عادت بزرگان عرب آن بود که چون حج گزاردندی
نزدیک خانه کعبه بایستادندی و بآواز بلند ذکر حسب و نسب آبا و اجداد خود کردندی و فخر کردندی و یکدیگر را تعریف کنندی پس از فراغ حج چنین کردندی
و برخی گفته‌اند که پس از تمامی حج جشن کردندی و جمعی ذکر کنندی که آبای ما در زمان چنین طعام دادندی و امثال این حق تعالی رد این کار فرمود که
فَاِذَا قَضَیْتُمْ پس چون بگزارید مَنَاسِکَکُمْ عبادتهای حج و عملهای خود را فَاذْکُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدای را به نعمتهای او و شکر
کَذِکْرِکُمْ همچنانکه یاد کردید شما اٰبَآءَکُمْ پدران خود را یعنی خدای را بسیار یاد کنید و در آن مبالغه نمایید همچنانکه آبای خود می‌کنید در مفاخرت
ملخص سخن آنست که خدای را یاد کنید همچنانکه پدران را یاد می‌کنید اَوْ اَشَدَّ ذِکْرًا یا یاد کردنی که قوی‌تر و بیشتر باشد و آن یاد کردن نعمتهای او
سبحانه است و شکر دوام نعما و آلاء او و شکر گزاری آن بر وجهی که لایق باشد و بعد از آن تقسیم ذاکران می‌فرماید بدو قسم یکی آنکه مطلوب او از ذکر
حق تعالی اغراض دنیویه باشد از مال و جاه و خدم و حشم و غیر آن از حظوظ دنیویه دیگر آنکه مطلوب او اغراض اخرویه باشد پس می‌فرماید که
فَمِنَ النَّاسِ پس بعضی از مردمان مَنْ یَّقُوْلُ کسی است که می‌گوید رَبَّنَا اٰتِنَا ای پروردگار ما بده ما را فِی الدُّنْیَا در دنیا فلان چیز را از جز
این نعمت محقره دنیا را می‌طلبد و از آخرت نمی‌کند وَمَا لَهٗ و نیست مر او را خواهنده دنیا را فِی الْاٰخِرَةِ در سرای آخرت مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی
و بهره زیرا که همت او در ذکر مقصور است به دنیا اکثر مفسران برآنند که مراد بدین کسی کافر است که منکر حشر است و اگر مؤمن بود پس او را آن خواهد بود که نصیبی
که خواهنده آخرت داشته باشد وی از آن محروم بود وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّقُوْلُ و بعضی دیگر از مردمان کسی است که می‌گوید رَبَّنَا اٰتِنَا ای خداوند ما
عطا فرما ما را فِی الدُّنْیَا درین سرای حَسَنَةً نیکوئی یعنی صحت بدن و کفاف معیشت و توفیق طاعت برای زاد آخرت وَّفِی
الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی ثواب و رحمت که نیکوئی حسنه این جهان قناعت است و حسنه آن جهان عافیت وَّقِنَا
و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش بوسیله عفو و مغفرت و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه عقبی
حور بهشتی و عذاب النار زوجه بد خلق است و در زمین حق سخن گوی بدلقا و از ابی عبدالله روایت است حسنه دنیا فراخی روزی و نیکو
خوئی و حسنه آخرت خشنودی الهی اُولٰٓئِکَ آن گروه خیر دنیا و آخرت طلبانند لَهُمْ نَصِیْبٌ مر ایشان راست حظی و بهره مِّمَّا کَسَبُوْا
از آنچه عمل کرده‌اند و اجر آن را لایق و مناسب آنست وَاللّٰهُ سَرِیْعُ الْحِسَابِ و خدای زود شمار است یعنی مقدار لمحه شمار همه خلایق کند
بی حاجت به کثرت [illegible] اعمال ایشان و در روایتی دیگر به مقدار آنکه کسی گوسفندی بدوشد حساب همه خلایق برسد و همه را جزای عمل ایشان
خواهد داد [illegible] حضرت صلی الله علیه و آله به عیادت بیماری رفتم [illegible] کبوتر بچه گردیده
کنند [illegible] حضرت فرمود که [illegible] دعا می‌کنم خدایا هر عقوبتی مرا خواهی کرد
در آخرت امروز در دنیا بکن [illegible] طاقت آن ندارم رسول صلی الله علیه و آله فرمود دعائیست که می‌گوئی چرا نمی‌گوئی اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار آن مرد این دعا کرد و حق تعالی شفا داد او را از آن فرمود از عبدالله عباس مرویست که از آن روز که
حق تعالی عالم را آفریده فرشته در رکن یمانی ایستاده می‌گوید هرکه بدین دعا کند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
او گوید آمین آمین بعد از آن بعضی دیگر از احکام حج بیان میکند وَاذْکُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدای را به تکبیر گفتن بعد از نمازها فِیْٓ اَیَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ

در روزهای شمرده شده یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه و این سه روز را ایام تشریق گویند و در کنز العرفان گفته که مراد تکبیرات است عقیب پانزده
نماز که اول آن نماز ظهر عید است و در عقب ده نماز اگر در غیر منی باشد صورت تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا والحمد لله علی ما اولانا والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و بقول آخر صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر علی ما هدینا وله الشکر علی ما اولینا و رزقنا من بهیمة الانعام و این امر بتکبیر بر سبیل سنت است نه وجوب فمن تعجل
پس هر که شتاب کند در بازگشتن از منی برود فی یومین در دو روز که آن یازدهم و دوازدهم است یعنی در دو روز از ایام تشریق بعد از آنکه هر سه جمره را همه سنگ
انداخته باشد و در منی نه ایستد برای رمی جمرات در روز سیم فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست بر وی و من تأخر و هر که تأخیر کند
و هر سه روز در منی باشد فلا اثم علیه پس بر وی نیز حرجی و گناهی نیست لیکن درین صورت بر وی واجب باشد که رمی جمرات ثلاث کند در روز سیم
و دلیل است اتقاء و بعضی عرب در جاهلیت چنان بود که هر که در روز دویم از منی رود گناهکار باشد و بعضی دیگر را اعتقاد آنکه هر که تا سه روز در منی
نایستد آثم باشد حق تعالی درین آیه قول هر دو گروه رد فرمود که هیچ گناهی نیست و اگر روز دویم از منی برود یا در سوم اما درین حکم مطلقا
نیست بلکه لمن اتقی مر کسی راست که پرهیزنده باشد از صید و مباشرت زنان و از برای حج نساء حج کردن و اگر حج نمانده تا روز سیم ایستادن
واجبست و قبل از آن او را جایز نیست که از منی کوچ کند واتقوا الله و بترسید از خدای در جمیع احوال تا از عذاب او رستگار شوید و ثواب جمیل او
برسید واعلموا انکم و بدانید بدرستی که شما الیه تحشرون بسوی خدا حشر کرده خواهید شد بعد از فوت و جزای خود خواهید رسید و نزلت در
اخنس ثقفی مردی بود شیرین سخن و نیکو صورت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را از طراوت روی او و حلاوت گفتن و گوی خوش آمدی روزی پیش
آنحضرت آمده باضمار کفر دعوی کرد که آمده ام تا حلقه مسلمانی در گوش ارادت کنم و غاشیه خدمت سید انام بر دوش طاعت افکنم
و این سخن را بر کلمه مرکب نخست خدا را بگواهی آورد و رسول از نفاق او بیخبر بود و چون باز گشت از زمین محمود به نبیره در گذشت و زراعت قومی
با آتش بسوخت و چارپایان ایشان را بیشتر باز کرد حق تعالی این آیه فرستاد و من الناس و از مردمان من یعجبک کسی هست که بشگفت می آرد
چنانچه مر ترا سخن او قوله گفتار او فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا و نه برای معاش و یشهد الله و گواه میگیرد خدا را
علی ما فی قلبه بر آنچه در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و خدا بر گفتار من گواه است و هو و حال آنکه او الد الخصام
ستیزنده ترین خلقست در مخاصمت با اهل اسلام و دشمنی کردن با ایشان و اذا تولی و چون برگردد سعی فی الارض بشتابد در زمین بدین
لیفسد فیها تا تباهی کند در آن و یهلک الحرث و نابود گرداند کشت زار را و النسل و هلاک گرداند چارپایان را والله
لا یحب الفساد و خدای تعالی دوست ندارد تباهکاری و معصیت را پس رحمت و غضب او ضد یکدیگرند و اذا قیل له و چون گویند مر این منافق را
اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را غیرت و حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب گناهی که او را از آن ترسانیده باشند
و بکینه لجاج غیبا و بآن مشغول تر شود فحسبه پس بسنده است و کفایت مر او را جهنم و این طبقه ایست از طبقات آتش دوزخ
که تا گویدگان سیاه دلان را بدان عذاب کنند و یا جاهلیت در دوزخ که مکان او نیست ولبئس المهاد و هر آینه بد آرامگاهیست آتش
دوزخ و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل کفر پنهان می داشتند بعد از آن ذکر مؤمنان میکند که زبان ایشان

با احوال ایشان یکسان نیست آنچه بزبان میگویند بدل تصدیق نمیکنند پس فرمود که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي واز مردمان کسی هست که میفروشد
نَفْسَهُ نفس خود را یعنی بذل میکند بجهاد یا در امر معروف یا نهی منکر ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ بجهت طلب خشنودی خدای وَاللَّهُ رَؤُوفٌ
وخدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند و ایشانرا بمثوبات عظیم میرساند واز ابن عباس مرویست که
این آیت در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و نیز در میان مهاجر و انصار شخصی هست که جان خود را از طلب رضای خدا بذل میکند
و نفس نفیس خود را فدای حبیب او میکند و باین کردار خدا را خشنود است بحیثیتی که او ثواب عظیم و غزالی که یکی از اعاظم
اهل سنت است در احیاء که کتاب حدیث که آن احیای علوم و کیمیای سعادتست آورده که در شب غار این آیت در شان علی بن ابیطالب
علیه السلام نازل شده وقتیکه آنحضرت در فراش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خوابید و ثعلبی هم که یکی از روات اهل سنت است در تفسیر خود آورده
که در شب غار چون سید ابرار بامر پروردگار رفتنی شد خواست که از کفار علی بن ابیطالب را بخواند و در آن وقت شاه اولیا پیش
فرمود که ای علی کفار قریش اتفاق کرده اند که بر سر من آیند و مرا هلاک کنند حکم خدا آنست که تو در فراش من بخوابی و گلیم را در خود بپوشی
تا ایشان بدانند که من در خوابگاه خود خفته ام و من بجانب روم و خود را بجایی رسانم که از شر ایشان ایمن شوم شاه اولیا چون این سخن از آنحضرت
بشنید فرمود مرا اجازه که اگر چنین کنم آسیبی بتو نرسد بمعجز فرمود ای علی اگر تو بجای من بخوابی آزاری از کفار بمن نرسد شاه اولیا چون
این سخن بشنید فرمود یا رسول الله این جان که مرا است فدای تو باد من از مرگ خود خوشحال شدم و هیچ باکی از کشتن و مردن ندارم
جان شیرین که قبول چون تو جانانی بود کم بجانی باز ماند هر که را جانی بود پس آنحضرت فرمود که ای علی باید این گلیم سبز را بر خود اندازی
چون ایشان از دور این را بر تو پوشیده ببینند خیال کنند که محمد است که در خوابگاه خود خفته است و اگر آنها ببینند از بدن من جامه را تفحص نکنند
و من خود را از منزل ایشان بیرون برم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از منزل خود بیرون رفت و شاه اولیا را فرمود که از خدای تعالی در خواست که چون من
از مکه بیرون روم تو در مکه توقف کن و امانات مردمان را که هر که او را نزد محمد صلی الله علیه وآله امانتی هست بدهد واز من طلب بنماید و هر که را از
محمد چیزی هست بدهد و دین خود را از من بستاند و چون دین مرا ادا کنی و امانتها تسلیم صاحبان رسانی متوجه مدینه شو با فاطمه بنت اسد که مادر تست
و فاطمه بنت محمد و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب پس امیر المؤمنین علیه السلام بموجب فرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله گلیم سبز را بر خود انداخت و دزدان
و کافران باتفاق یکدیگر گرد اگرد منزل پیغمبر فرو گرفتند و نگذارند که آنحضرت از منزل بیرون رود و مقصود خود حاصل کنند پس ایشان در آن
شب سنگ بسیار از هر طرف در خوابگاه آنحضرت می انداختند و امیر المؤمنین علیه السلام خود را به پروردگار خود سپرده اصلا از آن خوابگاه
تحرک نمیشد و اضطراب نمیکرد تا چون صبح دمید ایشان یکبار بهم هجوم کردند و در آن سرا در آمدند و شمشیرها کشیده بکنار خوابگاه میل کردند
تا یکبار ضربها بر آنحضرت زنند و او را هلاک کنند چون نزدیک خوابگاه رسیدند امیر المؤمنین علیه السلام از جای خود برجست و بانگ بر ایشان زد
از آن بانگ و حمله ترسان بشدند و بسرای ایشان در آنشب ابو جهل لعین بود و خالد بن ولید و ولید و حنظله و ابی سفیان چون دیدند که علی است مردانه
بپرسیدند که ای علی ما را با تو کاری نیست مقصود ما بس محمد است که او کجاست و اکنون راست بگو که او کجا رفت آنحضرت فرمود که من چه دانم که کجا رفت در امان
پروردگار خود است و از شر شما ایمن است پس نومید برگشتند و باجماع عقلا هیچ جوانمردی در عالم بشریت بجوانمردی امیر المؤمنین علیه السلام نمیرسد

و این حال مقدمه همچنین بگریخت و از اینجاست که بعضی از فضلا و علما در کتب خود نوشته اند که چون خواستند امیر المؤمنین بر فرش سید المرسلین
بخوابد اعضا و اوصال مبارک میان چشمان دشمنان فاصله و بعد از متفاوت شدن اسمعیل علیه السلام است پنج بر حضرت بر فرش بر آنکه او امنیه وارد بود
بشفقت پدری و مرحمتی که پدر را بفرزند می باشد و الحق تعالی بلطف و مکرمت در این سهیم نکرده و او را از ذبح قرة العین خود منع فرموده بود خدای
و امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه اعوان و انصار نداشت و خویش و بیگانه از عوارض که لحقه او بود اتقیا داشت امر مصطفی صلعم را بقوی و اطمینان خاطر
بر فرش پیغمبر صلوات الله علیه و آله قرار گرفت چنانکه سبب که این حال از طبع بشری و تعالیف بعید است و بتأیید و توفیق الهی میسر شد و حضرت حق تعالی از
کار مشهور از اهل سنت در کتاب مناقب آورده اند که صباح شب غار جبرئیل بحضرت رسالت آمد بسیار خوشحال و خرم بود آنحضرت پرسید که ای جبرئیل
ترا امروز بسیار شادمان می بینم سبب این فرح چیست فرمود یا رسول الله چگونه خوشحال نباشم که حق تعالی برادر و پسر عم و وصی ترا اکرام فرمود و مباهات
در شب او و آن عمل که از وی صادر شده با ملائکه حاملان عرش مباهات کرد و فرمود که من چنین بنده دارم فرمان بردار که نقد جان را فدای حبیب من کرد
و او را از شر اعدا رهانیده خود را بر تیر بلا کرده اند و تفصیلی از این خبر خود آورده اند چون این حال از علی بن ابی طالب علیه السلام صادر شد ملائکه زمین
و آسمان حیران و انس از این تعجب کردند و حق تعالی وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من آفریده کار شما هر دو را برادری دادم شما را یکی را عمر بیشتر از دیگری نهادم
از عمر دیگری اکنون کدام از شما آن زیادتی عمر خود را بآن دیگری می بخشد ایشان گفتند الهی ما درازی عمر خود را بدیگری نمی دهیم حق تعالی
فرمود که آیا شما چرا چون علی بن ابی طالب نیستید که من برادری دادم میان او و حبیب خود او نقد حیات خود را نثار حبیب من نمود و در فرش او
با اطمینان خاطر و قوت دل قرار گرفت پس بامر شما هر دو نزول کنید و او را از دشمن نگاه دارید پس هر دو نزول کردند جبرئیل بکنار فرق
مبارک آنحضرت و میکائیل از جانب دیگر قدم وی محافظت و نگهبانی او می نمودند تا وقت قیام نمودند جبرئیل علیه السلام منادی میکرد بخ بخ یا
ای پسر ابو طالب کیست مثل تو که امشب تو را حق تعالی بتو مباهات میکند و با ملائکه مقربین و حاملان عرش خود خطاب میکند و میگوید که کیست
همچنین بنده مطیع که علی بن ابی طالب است و چون حق تعالی ذکر مؤمن و کافر و منافق فرمود در عقب آن اهل نفاق را بطاعت و انقیاد در درجه نفاق
و اعتقاد دعوت مخصص فرموده که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بظاهر مر اهل منافقه که اظهار ایمان میکنید و در باطن کافر اید
ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار یعنی همه دل تصدیق کنید و بظاهر و باطن اطاعت نمائید ولا تتبعوا و پیروی
مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان یعنی از جهت وسوسه های شیطان کفر را در باطن پنهان مکنید و با منزل اسلام موافق باشید ایمان
آوردن انه بدرستی که شیطان عدو مبین دشمنی است هویدا و آشکارا که ... شما را از منزل ایمان دور سازد ... نقلست
که روزی عمر خطاب گفت که یا رسول الله از یهودان سخنان میشنوم که مسرور میشوم ... تا آن را بنویسیم فرمود متردد و متحیر شدید چنانکه یهود و
نصاری در باب دین خود تردد و متحیر گردیدند در دین خود تحقیق که من آورده ام شما ملت نورانی و پاکیزه و اگر موسی زنده بودی او هیچ راه دیگر نمیشود مگر پیروی
کردن من فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده دین اسلام من بعد ما جاءتکم البینات پس از آنکه آمد بشما علامات روشن و دلیلهای
هویدا که شاهد اند بر حقیت دین اسلام و از منهج ... فاعلموا پس بدانید که ان الله بدرستی که خدای عزیز غالبست و قادر
بر عقوبات مخالفان دین و عاجز نمیشود بر انتقام ایشان حکیم محکم کار است که انتقام نکند مگر بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند مراد

نفی است یعنی چشم نمیدارند و انتظار نمی کشند ایمان کنندگان که در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بیاید بایشان امر خدای

یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید مثل عذاب قوم شعیب از ابر سفید بود با آنکه مظنه رحمت است و گمان

ایشان آن باشد که از و باران رحمت بارید خواهد شد عذاب نازل گردد و صعب‌تر باشد وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکلند

بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس باو رسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا نه بجای او تُرْجَعُ الْأُمُورُ

باز گردانیده شود همه کارها یعنی آنکه امرها و حکمها که بایشان امروز بر غیب میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان روای غیر حق تعالی نباشد

سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بپرس علمای بنی اسرائیل را كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند دادیم بدیشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن یعنی

معجزهای ظاهر و مقصود ایشان تکذیب ایشان کرده اند مراد آنست که بنی اسرائیل معین آنکه تکذیب کرده اند بکتب از تو با معجزات خود

بر حقیت کرده و معجزات انبیاء که دلالت میکرد بر صدق پیغمبر ایشان چون اژدها شدن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام دادن از من و سلوی

و غیر آن حجتی بر آن کردیم و کردهی انکار آن کردند وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که بگرداند بدل کند و بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا یعنی آیات

تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایت است مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بوی رسیده است باو و ممکن است او را معرفت

آن و تفکر در حقیقت آن فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است او را پس در آخرت عقوبت

عذاب کند در دنیا بقحط و قتل و غارت و جزیه و در آخرت بنار سرمدی * از ابن عباس روایتست که اغنیای قریش چون ابو جهل

و هشام و مانند آن از مشرکان عرب که مال دار بودند بر درویشان صحابه مانند عبدالله مسعود و عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان استهزا

و سخریه کردندی و بسیاری مال و منصب و حشم خود بر ایشان فخر کردندی و گفتندی که محمد را بنگرید که میگوید ما این کار جهان است میکنیم

و عظمت و بزرگی اشراف عرب و دین و ملت ایشان را در هم می شکنیم اگر کار وی حق بودی باتباع وی اشراف و بزرگان عرب تابع او بودندی

نه ضعفا و مسکینان حق تعالی فرمود زُيِّنَ آراسته گردانیده شده یعنی شیطان آراسته است لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای کسانی

که پوشیده اند دین حق را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریه میکنند

مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که ایمان آورده اند یعنی فقرای اهل ایمان وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی ایشان در دو

فَوْقَهُمْ زبر ایشان باشند یعنی مرتبه و مکان بالای موضع استهزا کنندگان یَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز چه مؤمنان در درجات

عالیه باشند از جنت الحق و کافران در درکات اسفل بانواع عذاب و عنا وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدا روزی دهد در دنیا و آخرت مَنْ يَشَاءُ

هر کرا خواهد و حکمت و مصلحت او در آن باشد بِغَيْرِ حِسَابٍ در حالتی که بیشمار و اندازه باشد پس فراخ گردانیدن روزی در دنیا

بر سبیل استدراج است و بر طریق امتحان و در آخرت بجهت مثوبات بر اعمال صالحه او که قسم ... از امام رضا علیه السلام

روایت کرده اند که آنحضرت از آبای کرام خود علیهم السلام نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مؤمنی یا مؤمنه را خوار و حقیر داند

درویشی حق تعالی او را رسوا گرداند در میان اهل محشر و هر که بر مؤمنی یا مؤمنه بهتان گوید یعنی در حق او چیزی گوید که در وی نباشد حق تعالی

فردای قیامت او را بر بلندی از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته است بیرون آید و مؤمن نزد خدای گرامی تر از فرشته مقرب است و هیچ چیزی نزد حق تعالی

و پس از ذکر مذاهب امم ماضیه و اختلاف ایشان مومنان را خبر میدهد که بعضی اهل دوله خود را ... بودند از آن خبر می‌دهد

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ذکر احوال کفار میکند پیش از زمان حضرت پیغمبر و میفرماید که كَانَ النَّاسُ بودند همه مردمان از زمان آدم

و هم او را أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک ملت یعنی همه متفق بودند بر دین حق و آن در زمان آدم بود و ادریس و چون اختلاف کردند

میان یکدیگر فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را مُبَشِّرِينَ در حالتی که مژده دهندگان بودند اهل طاعت را

بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقوبات وَأَنْزَلَ و نازل کرد مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که احکام

شرایع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ در حالتی که آن کتابها مقرون بود براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند خدا یا رسول یا کتاب بَيْنَ النَّاسِ

میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در چیزی که در حق آن اختلاف کردند مردمان در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق

او در کتاب إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنها که داده شده بودند کتاب مانند یهود و نصاری که تغییر و تبدیل او کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ

الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد ایشان را حجتهای روشن و حجتهای هویدا بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهت حسدی که در میان ایشان بود و ستمکاری

و تعدی بر یکدیگر برای حرص دنیا فَهَدَى اللَّهُ پس راه راست نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانی را که ایمان آورده‌اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ

مر آنچه که اهل خلاف [illegible] کرده بودند در او مِنَ الْحَقِّ از امر راست و در تبیین حقیقت مومنان را بجهت اختلاف در و جهت ان

بِإِذْنِهِ بامر خود و ارادت و لطف خود و گویند این اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب حق تعالی

مومنان را راه نمود بکعبه معظمه که قبله است و با خلاف در افضل روزهای هفته که یهودان شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی

این امت را جمعه که افضل روزهاست راه نمود وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه می‌نماید بتوفیق خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد

مراد کسانی اند که تفکر و اندیشه کنند در آیات و الهام حق یابند و طالب حق باشند حق تعالی ایشان را راه نمود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

بسوی راه راست مراد کسانی اند که تفکر طریق انبیا و اولیا کنند و مراد طریق سنت است بعد از آن ... مومنان را بثبات بر مقاتلت اهل

عناد و صبر بر آزار و اذیت ایشان و میفرماید که أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خانمان کرده در محنت فاقه و ...

گرفتار شده‌اید و آزار ... از جهت کفار أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ که در آیید در بهشت وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و حال آنکه نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ

خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ حال آنانکه گذشتند پیش از شما یعنی ... محن و آزارها که گذشته است پیش از شما یعنی ... بیان

ایشان که از کفار آزار دیده‌اند گوئیا مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ رسید بدیشان سختی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و گرسنگی و ...

وَزُلْزِلُوا و مضطرب و متزلزل گشتند و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلا که بدیشان رسیده حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه

میگفتند پیغمبران وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مَعَهُ با او ... از غایت شدت و محنت ...

صبر ایشان ... متفق الکلمه شده میگفتند مَتَى نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما ...

طاقت ایشان طاق شده ... تحمل ... بر آن ... جواب فرمود أَلَا إِنَّ

إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ بدرستی که یاری دادن خدا مومنان را نزدیک ...

برسید کشیدن محنت و بلیت و ترک لذت و هوای نفس را ازو می پذیرد روایتست که در کتب بعضی از حواریون خوانده ام که ای فرزند آدم
چون خدای تعالی بر تو در بلایی بگشاید شادمان شو که آن راه انبیا و اولیاست و چون راه نعمت و آسایش بر تو گشوده شود غمگین شو که با تو خلاف
آن کرده که با انبیا و اولیای خود کرده و در خبر آمده که عیسی علیه السلام وزیری داشت که در جمیع احوال یار و مددکار او بودی اتفاقا روزی از صحرا
شیری او را بدرید عیسی مناجات کرد که بار خدایا این مرد وزیر و یاری دهنده من بود و در رسانیدن احکام شریعت ثابت و در هر حکم با من بود
که شیر را بر او مسلط کردی تا او را هلاک کرد خطاب آمد که خواستیم که او را منزلتی علیه باشد در دار کرامت و عمل او بدان مرتبه نبود
و برای آن منزلت رسانیدن پس وی را بدین بلا مبتلا کردم تا او را بدان درجه رسانم و در حدیث واقع شده که اهل بلا و محنت و مشقت و مصیبت
در دنیا درجات عالیه یابند در عقبی که به بسیاری نماز و روزه و دیگر طاعات آن نتوان رسید حتی که بنده مؤمن چون در آخرت منازل رفیع
اهل بلا را که از اهل ایمان بوده باشند ببیند آرزو کند که کاشکی تن او در دنیا بمقراض ریزه ریزه میکردند تا باین درجه عالیه میرسیدم و آورده اند
که عمرو بن الجموح لب ریش پیر سال خورده بود و مال بسیار داشت خواست که آن را در وجه صدقه کند که موجب خشنودی خدا باشد و سبب سرور ابدی در عقبی
از حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله چه چیز را انفاق کنیم در راه خدا تا وسیله رضای الهی و ثواب نامتناهی باشد
این آیت نازل شد که یسئلونک می پرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند در راه خدای قل بگو ای محمد ما انفقتم
آنچه خرج میکنید من خیر از مال نیک که مباح است نه حرام فللوالدین پس برای پدر و مادر است سؤال از وجه نفقه بود و جواب
و بیان مصرف کرد آیه زیرا که اهتمام در آن بیشتر است چه نفقه وقتی معتبر است که در محل خود واقع شود و از جمله آن انفاق مال برای پدر
و مادر والاقربین و برای خویشان نزدیک والیتامی و برای پسران خرد سال که قادر نباشند بر معیشت والمساکین
و برای درویشان که عاجز باشند از معاش خود و ابن السبیل و برای راهگذریان یعنی غریبان که در شهر غربت باشند و مستحق آن
نباشند که در شهر خود روند و یا مراد مهمانان اند و ما تفعلوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال نیکو با هر کس که باشد
فان الله پس بدرستی که خدای به آنچه که نفقه کرده اید علیم داناست و بدان ثواب عظیم خواهد داد و بعد از بیان
معنی جهاد و مسکنه بقوله کتب علیکم القتال نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما قتال کردن با دشمنان دین و هو و حال
آنکه قتال کره لکم مکروه است مر طبع شما را یعنی نفس شما خواهان آن نیست و بسیار شاق میباشد بر شما و عسی ان تکرهوا
شیئا و شاید که شما کراهت داشته باشید چیزی را که بحسب طبع خود و هو و حال آنکه آن چیز خیر لکم نیکی باشد شما را یعنی
کاره جمیع تکلیفات شرعیه اید با آنکه مصلحت دینیا و فوز شما در آنست و از آن جمله غزا کردنست که شما کاره اید و حال آنکه خیر شما
در آنست هم در دنیا از ظفر و غنیمت و غالب شدن بر اعدا و هم در آخرت از رتبه شهادت و نعیم جنت و عسی ان تحبوا شیئا
و شاید که محبت داشته باشید چیزی را که بحسب میل طبع و هو شر لکم و حال آنکه بد باشد مر شما را یعنی جمیع آنچه را که از آن نهی کرده
شده اید نفس شما تمنا و خواهش آن میدارد با آنکه سبب مذلت در هر دو سرا مانند از جهاد بازماندن که در دنیا موجب مذلت و خواری و غلبه
دشمنان و در عقبی نومیدی از ثواب غزا و درجه شهادت والله یعلم و خدا میداند آنچه خیر شما در آنست و انتم لا تعلمون

وشهادت ... آورده‌اند که در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله عبدالله بن جحش که پسر عم حضرت بود با بعضی از اصحاب به بطن نخله
فرستاد تا کاروان قریش را قتل و اسیر کنند پس میان ایشان و کاروان قریش که از طائف می‌آمد مقاتله واقع شد و عمرو حضرمی را که از کفار بود
کشتند و باقی را اسیر نمودند و هلال ماه رجب ظاهر شد اهل اسلام در آن حال ندانستند که آن روز سلخ جمادی الآخر بود یا غره رجب و لهذا مشرکان این خبر
کاروان شنیدند و طعن کردند که محمد حرام را حلال گردانید و اصحاب خود را بخون ریختن در ماه رجب رخصت داد این سخن که به عبدالله جحش رسید
و گفت ما نفهمیده بودیم که ماه حرام قتال کنیم و کسی را در آن بکشیم و اسیر کنیم عبدالله کتابی به رسول الله صلی الله علیه و آله نوشت که آن روز سلخ جمادی الآخر یا غره
بود و اسیر کردن کفار ظن ما غالب شد که غره رجب بود پس حضرت اموال غنیمت و اسیران را رد کرد و در آن توقف نمود و در اثنای
این حال کفار قریش کتابی به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند از روی تشنیع و الزام و سؤال کردند از قتال در ماههای حرام حق تعالی این آیه فرستاد
يَسْأَلُونَكَ می‌پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از شهر حرام قِتَالٍ فِيهِ کارزار کردن در آن قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگو که حکم
کارزار در ماه حرام كَبِيرٌ گناهی بزرگست وَصَدٌّ و باز داشتن مردمان عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که اسلامست وَكُفْرٌ بِهِ
و کفر بخدا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و باز داشتن از مسجد الحرام وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اصحاب او
مِنْهُ از مسجد الحرام که مکه است که مسجد حرام مشتمل است بر آن یعنی این چهار چیز که مذکور شد أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرگتر است نزد خدا تعالی از قتل عمرو حضرمی
و اسیر کردن دیگران بوجه خطا و ظن سلخ جمادی نه عمد در ماه رجب و کتب این سخن تسلی عبدالله و اتباع او است که عفو فرمود و بر تقصیر ایشان در باب
تجسس و تفحص ماه ایشان را مؤاخذه ننمود وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدا و اخراج اهل اسلام از زمین حرم أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ
بزرگتر است از کشتن حضرمی که خطا واقع شد وَلَا يَزَالُونَ و همیشه مشرکان که معهودند يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار کنند با شما ای مؤمنان
حَتَّى يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلامست إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر باشند بر آن وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ
و هر که برگردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه کافر باشد یعنی بکفران مرده باشد
نمیرد فَأُولَئِكَ پس آن گروه مرتد حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای خوب ایشان و هیچ جزا و ثواب بر آن نباشد فِي الدُّنْيَا
در این سرای چه ایشان را مال نماند و از مال و زوجه و میراث محروم شوند وَالْآخِرَةِ و نه در آن سرای که مستحق ثواب نیستند وَأُولَئِكَ
و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید مانند با سایر کفار و مراد آنکه حبط مرتدان که بحسب قصور
اعتقاد است و در زمان مضی و راسخ نبودن ایمان در دل ایشان پس اعمال ایشان هم بحسب الحقیقت و در نفس آن که نامزد بود
بر آن مترتب نشود و اولیاء چون عبدالله جحش و اتباع از ترک تفحص و احتیاط توبه کردند بعضی از اصحاب گمان بردند که ایشان اگر گناه
ملامی یافته‌اند ایشان را اجری نخواهد بود بر آن جهاد حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که
آنانکه گرویدند بخدا و رسول صلی الله علیه و آله وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه مهاجرت کردند از وطنهای خود وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند
در راه خدا مراد عبدالله جحش است و یاران او أُولَئِكَ آن گروه يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ امید میدارند رحمت و بخشش حق تعالی اکنون
ثواب ایشانست وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده عبدالله و اتباع اوست از آنچه از ایشان صادر شده از خطا و ترک احتیاط در ملاحظه ماه حرام

کرده است و جهنم مهیا از برای ایشان به دوا ثواب و جزا و بدانکه از قبایل منهی ملکی دیگر از احکام شرع مقدسه بقوله یسئلونک می‌پرسند

ای محمد عن الخمر و المیسر از تناول خمر و مباشرت کردن قمار مرویست که در جاهلیت مردمان بشرب خمر و قمار بازی اقدام می‌نمودند

چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب نزد رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما را فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقلست و قمار که سبب ربودن

مال است حق تعالی فرمود قل فیهما اثم کبیر بگو ای محمد در این هر دو گناهی بزرگست و منافع للناس و منفعتهاست مردمانرا منافع خمر

باعتبار بدن چون قوت حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت طبیعت بلغمی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات جبانان اما چون

سود از آن که خریده و فروختن آن و فواید قمار کسب مال است بی تعب و طرب و التذاذ و فراخی معیشت درویشان چه رسم جاهلیت چنان بود

که مال قمار را بر درویشان قسمت کرده‌اند و اثمهما و گناه خمر و قمار اکبر من نفعهما بزرگتر است از نفع ایشان چه فسادی که از ایشان ناشی گردد

اعظم است از نفعی که از آن متوقع است و لهذا در شرع هر دو حرام شده چون فساد راجح شود بر مصلحت حکمت مقتضی حرمت است با مراد

اثم عقوبات الهی است در خزانه و به اکثر باجماع امامیه خمر حرام بوده در جمیع شرایع و در هیچ شریعتی مباح نبوده و همچنین مسکرات و اخبار متواتره

و احادیث صحیحه درین باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست و حسن بصری گفته که آیه فیهما اثم کبیر دلیلست بر تحریم خمر و جمیع

منها • و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که روزی جمعی از اهل شام نزد عبدالله عمر آمده گفتند ما را خبر ده از آنچه در باب خمر شنیده

که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که ... هر که شربتی از شراب مسکر خورد چهل روز حق تعالی نماز او را

قبول نکند و اگر توبه کند قبول باشد و اگر سه شربت از آن بخورد چهل روز نمازش قبول نباشد و چون بمیرد بر خدا که او را

ردغة الخبال بچشاند گفتند یا رسول الله ردغة الخبال چیست فرمود خون و چرک و زرداب است که از شکم زناکاران آید و جای او در وادی‌ایست

از جهنم فراخی آن از مشرق تا مغرب دو ... در آن موج زند و لهذا از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آن قطره ...

و ستاده که شارب الخمر روز قیامت سیاه روی باشد و کبود چشم و لبها از دهن باز افتاده و آب از دهنش ریزد و هم خلایق از هیبت او

کنند و او تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و روز قیامت تشنه مبعوث شود و هزار سال بانگ العطش زند که او را از آب دهد

از دوزخ چون آن که چون نزدیک لب رساند گوشت رویش بیفتد و دندانها در دهنش افتد و چشمهایش فرو آید و چون بخورد

در شکمش باشد از آلات درونش همه فرو افتد و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که اگر قطره از خمر در چاهی افتد و در آن موضع مناره

سازند من بر بالای آن اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از آن دریا خشک شود و گیاه در آن بروید من از آن چرا نکنم و از نبی صلی الله علیه و آله

مرویست که هر مستی کننده حرام است و حق تعالی لعن کرده است خمر را و فشارنده آن را و فشرده گیرنده آن را و فروشنده و خرنده آن را و ساقی آن

و خورنده بهای آنرا و بردارنده آن را و برنده آنرا و دلالت کننده آنرا • و در مجمع آورده که خمر مادر گناهان است و ...

روایت کرده که هفت کسند از امت من که دعوی ایمان میکنند و حال آنکه ایمان ندارند تارک الصلوة و مانع الزکوة و خورنده ربا و کشنده زنا

و دلالت کننده خمر و خورنده و ... سخن چین و فتنه انداز در میان مردمان ... کننده و آزار رساننده همسایه خود و سعی کننده در میان

اهل ظلم و ستم بآنکه کفایت ایشان نماید مرویست که در قیامت هفتاد از عذابهای جهنم بعوای قیامت آید که سراو در مشرق باشد

دوم آنکه موجب رسیدن باشد و آنکه از نوادر که جبرئیل گوید ای محمد اگر امتی کند بر شش خصلت اول از ترک الصلوة و اگر چه کوتاه باشد دوم مانع
از زکوة اگر چه بخیل باشد سیم در الخمر اگر چه لقط باشد چهارم خورنده ربا اگر چه ملیح باشد پنجم عاق پدر و مادر اگر چه بکلام باشد ششم
جمعی که در مسجد با امور دنیا مشغول شوند و سخن دنیا گویند این شش طایفه را بهر چند بهشت نیست کبوتر کنجد برچند و دری جهد و نفع نهند و الحاوی مذکور
این باب واقع شده الکتب اختصار رود در مختصر لیمین الکتاب المحمد شده و هر که نخم باری و کرد کان و نرد و شطرنج و جز ایشان قمار و امثال آن از قسم
قمار است و مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام بر قومی بگذشت که شطرنج می باختند در غضب شده پاره خاک بر گرفت و در میان آن قوم انداخت
و فرمود ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون چیست این صورتها که گرد آن نشسته اید مانند بت پرستان آنرا پرستش میکنید و در کافی از
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نرد و شطرنج از جمله قمار است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بنشستن با دکر حق شونده از حوالی بنی نرد و شطرنج
که هر دو قمار اهل عجم اند و عذاب و عقوبت قمار از همه و حصر منتفی است و صاحب الکشاف در بیان و الفت منسوب و زبان کار دو شمار است
اولم اند که عمرو بن جموح در نوبت اول سؤال کرد در اکثر در چه مال انفقه کنند که موجب قربت باشد و جواب در بیان مصارف آن بیان شد
چنانکه گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله دانستیم که صدقه بکه می باید داد اما نمیدانیم که چه دهیم این آیه که ويسألونك سؤال میکنند ترا
ماذا ينفقون که چه نفقه کنند قل العفو بگو ای محمد که نفقه کنند انچه زیاده باشد از نفقه خود و عیال یعنی مادامی که خود محتاج آن
باشید در صرف و انفاق تصدق مکنید و زیاده بر آن در راه خدا صدقه بدهید چنانکه مرویست که مردی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و مقداری
طلا بشکل تخم مرغ در دست داشت و آن از غنیمت در یکی از غزوات بدو رسیده بود گفت یا رسول الله این را از من بستان که صدقه است و غیر از آن چیزی
ندارم حضرت صلی الله علیه و آله اعراض فرمود و روی بگردانید و از طرف دیگر رفت و همین گفت رسول از آن طرف نیز روی بگردانید
و در بار سیم حضرت در غضب شد و آنرا از دست او گرفته چنان بینداخت که اگر بر او آمدی عضوی از او بشکستی و فرمود یکی از شما
می آید و همه مال صدقه میکند و بعد از آن در سر راه می نشیند و دست سؤال پیش مردمان دراز میکند و کدام مسکینه صدقه آنست که از سر توانگری
بود پس ابتدا به العیال خود کنید و اگر چیزی از آن فاضل باشد صدقه کنید كذلك همچنانکه احکام انفاق و غیر آن بیان کرد يبين الله لكم
بیان میکند و روشن میگرداند خدا برای شما الآيات نشانهای رحمت و قدرت خود لعلكم تتفكرون تا باشد که تفکر کنید
در دلایل و احکام في الدنيا والآخرة در کار این سرای و آن سرای پس در امور هر دو سرا مشغول چیزی شوید که صلاح و نفع در آن باشد و مجتنب
از آنچه مرجح ضرر شما باشد مرویست که چون آیه خوردن مال یتیم یعنی آیه ان الذين يأكلون اموال اليتامى و آیه ولا تقربوا مال اليتيم
نازل شد آنها که قیم اموال یتیمان بودند و در آن معامله تصرف میکردند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان کناره گیرند
صورت حال عرض نمودند حق تعالی این آیه فرستاد که ويسألونك و میپرسند ترا عن اليتامى از حال یتیمان قل اصلاح لهم
بگو بصلاح آوردن حال ایشان و حفظ مال ایشان خیر بهتر است از دور شدن از ایشان و در بعضی تفاسیر آمده که جمعی طعام یتیمان را
از طعام خود جدا کردندی و در آن تصرف نکردندی و با ایشان اکل و شرب نکردندی و با ایشان ننشستندی و هیچ نوع راه اختلاط با ایشان
نگشودندی حق تعالی فرمود که اصلاح حال ایشان کنید و ان تخالطوهم و اگر مخالطه کنید با ایشان و طعام ایشان با طعام خود خلط کنید

و در خوردن با ایشان شریک شوید فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ پس ایشان برادران شما اند در دین و از حق برادری خلط باکی نیست وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ
و خدای میداند تباه کننده مال یتیمان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح کننده کار ایشان و هر را بر وفق آن جزا خواهد داد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خواستی خدای لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی و اگر شما تنگ گرفتی در باب مخالطت یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
در رستی که خدای غالبست و قادر بر همه چیز حَكِيمٌ دانا بانچه مقتضای حکمت است از ترک تنگ گیری · آورده‌اند که سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم
مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا جمعی مسلمانان درمانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد و مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه
عناق نام که در جاهلیت طالب او بود و در جاهلیت باهم بازی گرم داشتندی و میان ایشان عشقبازی بود نزد وی آمده گفت مرثد قدیم را تجدید
دور آورده گفت بیا تا باهم صحبتی داریم و از خوان وصال خود متمتع باشیم مرثد گفت اسلام میان من و تو حایل شده مواصلت بوجه زنا ممکن نیست عناق گفت
پس مرا بنکاح در آور مرثد جواب داد که این موقوف باجازت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عناق در غضب شده مشرکان را از سر او خبر کرد
ایشان بطلب او در آمده و ویرا بزدند وی از ایشان لا جرم چون بمدینه مراجعت کرد و این صورت بعرض آنحضرت رسانید این آیه آمد که وَلَا تَنْكِحُوا
الْمُشْرِكَاتِ و در نکاح میارید ای مؤمنان زنان مشرکه را حَتَّى يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان آرند وجه اتصال این آیت بما قبل آنست که آیت
اول در امر اختلاط بود به یتیمان و این آیت در نهی اختلاط است با مشرکان مرویست که در همین وقت عبدالله بن رواحه کنیزک خود را که سیاه بود طپانچه کرد
مردی لغم بود و ابدالا خواهی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رفته بود و آن حضرت بطریق تلطف از عبدالله حال کنیزک پرسید گفت ای رسول
کنیزک خدا و رسول خدا را تصدیق میکند و نماز و روزه میگذارد و پاکیزه کار و فرمان بردار است حضرت فرمود که چون او مؤمنه است او را بگو
کن عبدالله او را آزاد کرد و بزنی بخواست و با آنکه همسایه او زن مشرکه بود با کثرت مال و جمال که با او میل داشت بجهت رضای خدا و رسول کنیزک را
که مؤمنه بود بنکاح در آورد و آن مشرکه را نخواست جمعی زبان طعن کشودند که عبدالله بن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و فلان زن مشرکه را با
در نهایت جمال و کثرت مال بود و میل میداد وی قبول نکرد حق تعالی فرمود که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزکی تصدیق کننده بوحدانیت خدا
و نبوت مصطفی خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه بشگفت اندازد آن زن شما را
بکثرت مال و جمال و حسن شمایل وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و بنکاح در میارید زنان مؤمنه را با مردان مشرکان حَتَّى يُؤْمِنُوا تا وقتی که
ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده مؤمن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگرچه بشگفت آورد
آن مشرک شما را بجهت صورت یا کثرت مال و منال أُولَئِكَ آن مردان مشرک و زنان مشرکه يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند مردمان را بسوی
آتش دوزخ بجهت ترغیب مردمان بکفر وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بر زبان انبیا مر بندگان مردمان را إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی
بهشت و آمرزش یعنی بوسیله اعتقاد صحیح که ثمره ایمانست و عمل صالح مر مردمان را به بهشت و مغفرت میخواند بِإِذْنِهِ بتوفیق خدا و با امر و اراده
خود وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ روشن میکند خدای احکام خود را که آن حلال و حرام است لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
تا ایشان پند گیرند و بتفکر را قدرت یابند · آورده‌اند که جهودان در حالت حیض طرفی ابوده و بکسی سلوک میکردند در حال حیض زنان از ایشان کناره
کردندی و چشم در روی آن نینداختندی و کلام با ایشان حرام دانستندی و با ایشان ترک اکل و شرب کردندی و نصاری بعکس این در اکل ...

بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند و این حال مستمر بود تا در زمان اسلام ابو الدحداح با بعضی از صحابه که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند گفتند

یا رسول الله در حال حیض زنان با ایشان چگونه سلوک کنیم آیه نازل شد که ویسئلونک و می پرسند ترا عن المحیض از حیض زنان قل هو

بگو تو که حیض اذی کراهت و نفرت طبیعت است و سبب اذیت فاعتزلوا النساء پس کناره کنید و یکسو شوید از زنان یعنی از جماع

ایشان فی المحیض در حال حیض اگر ترک کلام و اختلاط کنید از ایشان و حکمت آنکه این حکم و بیان عاید بآن منع باشد ولا تقربوهن

و نزدیک مشوید بایشان بمجامعت حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع خون و حفص یطهرن میخواند بسکون طا و ضم ها

یعنی تا وقتی که غسل کنند و پاک شوند و خون ایشان منقطع گردد و نزد علمای امامیه مستحب است که مجامعت بعد از غسل باشد و قبل از غسل و انقطاع

خون مکروهست فاذا تطهرن پس چون غسل کنند یا طاهر فرج شوند بعد از ایستادن خون حیض فأتوهن پس بیایید بایشان

من حیث امرکم الله از جایگاه که مأمور است مر شما را و محلل است و آن فرج است در زمان طهر ان الله یحب التوابین بدرستی که خدای

دوست میدارد توبه کنندگان را از مناهی و یحب المتطهرین و دوست میدارد پاکیزه کاران را از کارهای بد چون مجامعت حائض و غیر آن از

امور منهیه از جابر مرویست که یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت پشت زوجه جانب او باشد فرزند احول آید مسلمانان که بر این نوع

اقدام کردند حکایت بعضی سؤال کردند جواب آیه که نساؤکم حرث لکم زنان شما موضع کشت شمااند که آن بمنزله زمین اند اولاد

الله الفرزندان فأتوا حرثکم پس بیایید بکشتزار خود یعنی بجای نفع کشت خود انی شئتم هر گونه که خواهید خواه از

زنان بجانب شما باشد خواه پشت و غیر آن از هیئت جماع حتی تا زرا نشنه که دلمزرعه و مواضع زراعت نطفه است که نتیجه ولد است از زرع

و اکثر علمای امامیه بر آنند که این دلالت بر جواز وطی در دبر دارد بر سبیل کراهت و اکثر مخالفین منع این کرده اند و مالک بر جواز است و لیکن

کراهت و قدموا لانفسکم و در پیش دارید برای نفسهای خود آنچه برسد امتثال از خدا و اجتناب از محرمات طلب ثواب کنید

که از برای شما مقدر شده در آخرت و طلب فرزند کنید چون صالح باشد ثواب عظیم است و از زن صالح نکاح در آید که فرزندانی شایسته

از و پیدا شود چه عمل او منقطع گردد مگر از سه چیز فرزند صالح که برای او دعا کند و صدقه جاریه که از او مانده باشد چون پلی و رباط و مساجد

اسبی رسوده و امثال این و علمی که مردمان از او منتفع شوند و گفته اند که بعضی از پیش فرستید برای خود و آن فرزندی است که پیش از

تا شفیع شما باشد و تهیه الصلاح ... شما کوشید پیش از رفتن شما بآن و از حضرت رسالت مرویست که هر که اسم فرزند غیر بالغ ...

وی در بهشت در ... بمقدار ... سوگند که حق تعالی ... آیه لا ... ان ... گرد در ... باشد و اتقوا الله و بترسید

از خدای در مخالفت امر او و اعلموا انکم ملاقوه و بدانید که شما رسنده کانید بجزای خدا و بشر المؤمنین و مژده ده ...

... که کامل اند در ایمان بنعیم ... اولیاء اند که عبدالله رواحه ... شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان رنجید و قسم خورد که ... الهی یاد کرد که با وی

سخن نگوید و میان وی و زن صلح نیاورد در حق وی ... و او با خصمان وی صلح ندهد پس هر گاه او را گفتندی که در حق او ...

و میان او و خصم او اصلاح کن گفتی که من سوگند خورده ام ... خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیت فرستاد که و لا تجعلوا الله و مکر

نام خدا را عرضة ... که عارض شود لایمانکم مر سوگندهای شما را ... اند و لیکن سوگند ... خود مکرر ... جمیع امور ...

بهر امر آن تبروا بجا آرید که نکوئی کنید با خویشان و خویشان و تتقوا و بپرهیزید از ترک مروت خویشان و ترک مکالمه و اصلاح میان ایشان

وتصلحوا و بصلاح آرید بین الناس میان مردمان و منع حضور نکنید در میان ایشان والله سمیع و خدای شنونده است سوگندهای شما

علیم داناست بآنچه در ضمیر شماست عبد الله بن رواحه [illegible] این آیه از آنچه کرده بود در گذشت و با بشیر در مقام رحمت و شفقت و اصلاح آمد

بعد از آن بیان از لغو یمین میکند بقوله لا یؤاخذکم الله مؤاخذه نکند خدا شما را باللغو بیهوده فی ایمانکم

در سوگندان شما و در لغو سوگند لغو آنست که بی اختیار بر زبان کسی در رود بی تعجیل و بی اراده و قصد سوگند باشد پس در مثل این سوگند کفارت نیست

و خدای این مؤاخذه نکند ولکن یؤاخذکم و لیکن مؤاخذه میکند شما را بما کسبت قلوبکم بآنچه کسب کند دلهای شما یعنی بعمد و قصد سوگند

خورید پس در یمین کفارت بر شما لازم است اگر خلاف آن کنید و بآن مؤاخذه خواهید شد و بیان کفارت آن در مائده مذکور است والله

غفور و خدای آمرزنده است بنده را و لیکن سوگند لغو او را عذاب نکند حلیم بردبار است در سوگند بعمد بر عقوبت تعجیل نفرماید تا که

شاید توبه کند از آن. آورده اند که در جاهلیت چون مردی با زنی میل نبودی و نخواستی که چون او را بگذارد تا دیگری بخواهد سوگند خوردی

که چند وقت بوی نزدیکی نکند و او را از آن اذیت بسیار رسیدی که نه بشکستی و آن بیچاره نه بیوه بودی و نه شوهر داشتی حق تعالی

این نوع ضرار را نپسندیده این آیت فرستاد للذین یؤلون مر آنان را که سوگند خورند من نسائهم از زنان خود یعنی از ترک جماع ایشان

تربص اربعة اشهر انتظار کردن چهار ماه است فان فاءوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند بسوی زنان و مباشرت

کنند با ایشان فان الله غفور پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناه خلاف کننده سوگند را چون کفارت داده باشد رحیم مهربان

که مباح کرد خلاف سوگند را بکفارت وان عزموا الطلاق و اگر قصد کنند طلاق یعنی این کسان که سوگند خورده اند بترک وطی

فان الله سمیع پس بدرستی که خدای شنونده است قول ایشان را در صیغه طلاق علیم داناست بغرض او والمطلقات و زنان طلاق

داده شده مدخوله که حامله نباشند و حیض بینند چه بآیات و اخبار متواتره ثابت شده که اگر بدین صفت نباشند حکم ایشان چنین نیست پس زنان

مطلقه که باین صفات باشند یتربصن انتظار برند بانفسهن بنفسهای خود ثلثة قروء سه پاکی یا سه حیض و بیان آمده

آورده اند که عبد الله بن اسمعیل غفاری زن خود را که قتیله نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود و اسمعیل نمیدانست و زن بجهت

کراهت رجوع اظهار آن نکرد و اسمعیل چون بر آن واقف شد رجوع کرد و زن را بخانه برد حق تعالی فرمود ولا یحل لهن و حلال نیست

زنان را ان یکتمن که پنهان کنند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند جهت پوشیدن

فرزند و موجب بطلان حق رجوعت پس زنان را پوشیدن آن جایز نباشد ان کن یؤمن اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الآخر

بخدا و بروز آخر که قیامت است یعنی زنانی که بخدا و روز قیامت ایمان دارند نشاید و سزاوار نیست که مانند این عمل از ایشان صادر شود

وبعولتهن و شوهران ایشان احق بردهن سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان عده که طلاق رجعی باشد

ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجوع اصلاحا باصلاح آوردن کار زنان نه ضرار رسانیدن ایشان که در ابتدای اسلام

زنان را طلاق رجعی میدادند چون نزدیک میشد که عده منقضی شود رجوع میکردند باز طلاق میدادند چون نزدیک میشد که عده منقضی شود رجوع میکردند باز طلاق میدادند.

و غرض ایشان اضرار بود نه اصلاح حق تعالی ایشان را از آن منع فرمود و لهن و مر زنان راست بر مردان از حقوق مثل الذی

علیهن مانند آن حقوق که مر مردان راست بر ایشان بالمعروف بحسب شرع و نیکوئی معاشرت بدین وجه که زن فرمان شوهر برد و امور

او را نگاه دارد و قدم از عفت و ستر و صلاحیت بیرون ننهد و خود را تمکین شوهر خود کند در استمتاع از وطی و توابع آن که در آن مانع

شرعی نباشد و مرد نیز ملاحظه حال زن کند در نفقه او و حسن خلق با او [illegible] و تعلیم وی دهد للرجال علیهن و مردان راست بر زنان

درجة افزونی و زیادتی در حقوق از جهت مهر و نفقه و [illegible] آن از امور واجبه ایشانست یا مراد به درجه فضیلت و شرفست

مردان را که از زنان [illegible] ایشان و شریک ایشانند و [illegible] مخصوصند بفضیلت رعایت و انفاق و ضعف [illegible] و مزید عقل

والله عزیز و خدای غالب است [illegible] فضل میدهد مردان را بر زنان و [illegible] انتقام از آنکه خلاف احکام شرعیه کند حکیم

دانا است بحکمتها و مصلحتهای احکام [illegible] و در خبر است که زن معاذ جبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که ای رسول

حق زنان بر مردان چیست فرمود که [illegible] زنان [illegible] و [illegible] ایشان را [illegible] و هر چه خورند

ایشان را نیز از آن بدهند و از آنچه پوشند بایشان بپوشانند [illegible] و در حدیث است که از زنان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت

کرده اند که فرمود که بهترین مردان [illegible] که [illegible] با شوهران [illegible] و هر زنی که با شوهر خود [illegible] کند

حق تعالی [illegible] ثواب [illegible] الطلاق [illegible] اولهم [illegible]

[illegible] طلاق [illegible] طلاق [illegible] رجوع کند [illegible] طلاق [illegible] انقضای عده رجوع

[illegible] طلاق [illegible] حکایت آن [illegible]

[illegible] الطلاق طلاق رجعی که در آن رجوع باشد مرتان دو بار است [illegible] طلاق [illegible] از رجوع [illegible]

فامساك بمعروف پس [illegible] طلاق [illegible] نگاه داشتن است [illegible] معاشرت اگر در عده باشد او تسریح باحسان

یا [illegible] عده [illegible] نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد حلال نشود تا آنکه بنکاح شوهری

دیگر در آید [illegible] مباشرت در آن واقع شود [illegible] طلاق [illegible] و لا یحل لکم و حلال نیست شما را

ای مردان ان تأخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از آنچه داده اید زنان را شیئا چیزی بعوض طلاق الا ان یخافا مگر آنکه

[illegible] الا یقیما [illegible] حدود الله احکام الهی را [illegible] معاشرت [illegible]

این آیه در حق جمیله [illegible] خواهر عبد الله بن ابی سلول نازل شده و شوهرش ثابت بن قیس [illegible] شوهر [illegible]

[illegible] او [illegible] آمد [illegible] شوهر [illegible] شکایت کرد

[illegible] شوهر [illegible] رسول صلی الله علیه و آله آمد [illegible] ای رسول [illegible]

دارم از شوهر خود [illegible] طلاق دهد [illegible] ای زن

[illegible] ای رسول [illegible]

در وسع مالی و حسن معاشرت و لیکن یک اکره سیاه و کوتاه بالا و قبیح منظر است از و کراهت دارم اگر طلاق مرا نه دهد ترسم که از حق بیرون شود

که زوج هلاک مرا شد حضرت ثابت را گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله من نخلستانی بوی داده‌ام بعوض مهر بفرما تا پس دهد مرا طلاق او بدهم زن گفت یا رسول الله

من بگذاشتن آن باز چیزی دیگر او دهم تا مرا طلاق دهد رسول گفت همین نخلستان را بوده نه زیاده بر آن زن آن نخلستان را کرد و ثابت طلاق

وی گفت و اول خلعی که در اسلام واقع شد این بود و حق تعالی این آیه فرستاد که آنچه زن داده باشد اخذ آن مکنید مگر در طلاق خلع مگر آنکه واهمه حرامیت حیف

نمیتوانند کرد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید از احکام از علامات معلوم کنید أَلَّا يُقِيمَا آنکه اقامت نتوانند کرد مرد و زن حُدُودَ اللَّهِ

حکمهای خدا را در زوجیت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناه نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن خود را

بازخریده باشد آن را از قید زوجیت یعنی از شوهر در طلاق از وی گرفته باشد تِلْكَ این احکام مذکوره از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ

اندازهای خدا است فَلَا تَعْتَدُوهَا پس درمگذرید از آن و تجاوز مکنید آن کنید وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ و هر که درگذرد از

اندازهای خدا که مقرر فرموده فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود پس فَإِنْ طَلَّقَهَا

پس اگر مرد طلاق دهد زن خود را بعد از طلاق دوم فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس حلال نباشد آن زن مر آن مرد را مِنْ بَعْدُ پس از طلاق سوم

حَتَّى تَنْكِحَ تا وقتی که نکاح وی در آورد زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری را غیر از شوهر اول و شوهر دوم با وی مباشرت کند اول

دختر عبد الرحمن قرظی که طلاق شده بود از رفاعة بن وهب قرظی و بعقد شوهر دیگر در آمده و پیش از مباشرت با شوهر دوم قبل از مباشرت

زوج ثانی حضرت رسول فرمود که ای زن میخواهی که برفاعه رجوع کنی و حال آنکه لذت جماع زوج ثانی در نیافته و زوج ثانی لذت تو نچشیده

پس بی مباشرت زوج ثانی جایز نیست رجوع بزوج اول و حکم در این منع است از تحلیل کردن طلاق فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد

شوهر ثانی برغبت خود بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و بر زن طلاق داده أَنْ يَتَرَاجَعَا

آنکه با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای مدت عده از شوهر دوم إِنْ ظَنَّا اگر ظن غالب داشته باشند أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ

آنکه بپای دارند احکام خدا را در حقوق زوجیت وَتِلْكَ و آنچه مذکور شد از احکام تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای مقرر

حق تعالی است يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند که این احکام از نزد حق تعالی است و عمل میکنند

بمقتضای علم خود وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایت عده خود یعنی نزدیک

انقضای عده فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشانرا بِمَعْرُوفٍ بنیکوئی که آن عدم قصد ضرر و آزار است أَوْ سَرِّحُوهُنَّ

بِمَعْرُوفٍ یا رها کنید و بگذارید ایشانرا تا از عده خود بیرون آیند و مالک نفس خود شوند آنکه هر گاه که نزدیک بانقضای عده شود رجوع کنید

بقصد ضرر رسانیدن بایشان چنانکه میفرماید وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و نگاه مدارید ایشانرا رجوع مکنید ضِرَارًا از روی ضرر رسانیدن تا

لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان به درازی مدت عده وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند چنین ضرر زدن بر زن بعد رجوع مذکور

فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بتحقیق ظلم کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رسانیده بر آن حسن معاشرت

که در حدیث صحیح واقع شده وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ و فرا مگیرید احکام الهی را هزوا

بتجربی که آن بتجربی کنید و از آن اعراض نمایید وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمتهای خدا را که فاضل کردانید بر شما از جمله
شرف اسلام و بعثت سید انام و آنکه تکلیف در احکام چنین نهاد در باب نکاح چه در شریعت امم سابق هیچکس را زیاده از یکزن در نکاح روا نبودی
مگر بعضی از انبیا و در شرع ما چهار زن در یک عقد جایز است و اینها را از طلاق مراجعت جایز نبودی و ما را روا است و مادام که زن مطلقه زنده بودی
عقد زن دیگر جایز نبودی و در شریعت ما حلال است پس بر نعمتها شکرگزاری کنید و یاد کنید آنها را وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و آنچه را که فرستاده
شده است بر شما مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام صحیحه شریعت يَعِظُكُمْ بِهِ پند میدهد خدای شما را بدان تا بکار بندید و
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و مخالف احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز خصوصا اعمال
و مصالح روزگار شما عَلِيمٌ داناست آورده اند که جمیله بنت یسار که خواهر معقل یسار بود شوهرش ابو الدحداح بود و ویرا طلاق گفت
و بگذاشت تا عده او بسر آمد بعد از آن با او اراده نکاح او کرد و برادر جمیله در خشم شد که نمی خواهم خواهر خود را با وی بدهم و منع طلاق
و مانند آنچه گفت و از نکاح کنه بخدای که هرگز وی را با او ندهم حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان خود را
فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایت عدت خود یعنی عده ایشان بسر آید فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را أَنْ يَنْكِحْنَ از آنکه نکاح کنند
أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیش خود را إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند شوهران و زنان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ آنچه در شرع
نیکوست مانند نکاح حلال و مهر جایز و حسن معاشرت ذَلِكَ آنچه مذکور شد از نهی منع زنان يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدین مَنْ كَانَ
مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز پسین ذَلِكُمْ این پند گرفتن شما
و ترک منع و ضرر أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه ترست مر شما را از روی معاشرت و زینه کاننده وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر از پلیدی گناه آن انه به
حرامست وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند صلاح مردان و زنان اگر رغبت یکدیگر کنند در نکاح وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آنرا
مرویست که معقل یسار مردی صالح و خدای ترسی بود چون پیغمبر صلی الله علیه و اله این آیت را برو خواند بگریست و گفت یا رسول الله از این توبه کردم
و کفارت سوگند بدهم و خواهر خود را با ابو الدحداح عقد بست و چون از مباحث طلاق ذکر اطفال میکند و بیان ترتیب شیر دادن ایشان می فرماید
وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی که میان ایشان فراق واقع شده باشد میان شوهران و ایشان و طفل شیرخواره در میان بود حکم آنست که آن
مادران يُرْضِعْنَ شیر دهند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام و این حکم مذکور لِمَنْ أَرَادَ برای
کسی که خواهد أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ اگر تمام کرداند شیر دادن فرزند و این دلیل است بر آنکه زیاده از دو سال شیر دادن واجب نبود
بر آنکه جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و برای کسی که فرزند برای او زاییده شده یعنی اولیای اطفال که پدرانند
رِزْقُهُنَّ روزی دادن این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریقی نیکو
که آن اعتدالست نه تنگ گیری در آن لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف کرده نشود هیچ نفس إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر تواناییش یعنی بر پدر
نه زیاده از وسع خود نفقه دهند نه زیاده و نقصان لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرسانند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخواره
خود در آنکه ابا از وی خود کند و شیر ندهد وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که ضرر نرساند آنکه فرزند برای او متولد شود بِوَلَدِهِ بفرزند خود

که ایشان شیر خوار که آنها را شیر دهند و علی الوارث و بر وارث خواه که پدر است چنین روز شود مثل ذلک مانند آنکه بر پدر بود

از نفقه و کسوه و ضرر رسانیدن بطفل فإن أرادا پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند از شیر خوردن پیش از آنکه

دو سال تمام شود عن تراض منهما از روی خوشنودی و آن هر دو و تشاور و از روی مشورت کردن با یکدیگر مصلحت آن فلا جناح

علیهما پس نیست هیچ گناهی و آفتی بر ایشان در این امر و اعتبار رضای والدین و مشورت کردن مراعات صلاح طفل است و ضرر رسانیدن باو

و ان اردتم و اگر خواهید ای پدران اطفال ان تسترضعوا که شیر داده شود از زنان شیر دهنده اولادکم فرزندان خود را

پس هرگاه خواهید دایه گرفتن که شیر دادن اولاد خود را مادر ایشان مانع باشد از شیر دادن و خواهد شوی دیگر یا مادر اجرت بیشتر از اجرت

دایه راضی باشد فلا جناح علیکم پس نیست هیچ گناهی بر شما در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید ایشان را ما آتیتم آنچه اراده کرده اید

دادن آن را به ایشان پس تسلیم آنها کنید بالمعروف بوجهی که نیکو باشد در شرع یعنی بخوشنودی بصحت و نیکی گوی و اتقوا

الله و بترسید از خدای در باز گرفتن اجرت شیر دادن و تقصیر کردن در امر فرزندان خود و اعلموا ان الله و بدانید که خدای بما تعملون

بآنچه میکنید از نیکی و بدی بصیر بیناست پس با شما بر آن جزا خواهد داد و چون از ذکر عده طلاق بیان عده وفات میکند بقوله والذین

یتوفون منکم و آنانکه میرند از شما و یذرون ازواجا و میگذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن

انتظار برند بنفس خود بعد از مردن آن شوهران اربعة اشهر وعشرا چهار ماه و ده روز فإذا بلغن اجلهن پس هرگاه

برسند بنهایت عده خود که آن تمام شدن چهار ماه و ده روز است فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و باکی نیست بر شما ای حکام که منع

ای ورثه و اولیای شوهران فیما فعلن در آنچه آن زنان کنند فی انفسهن در نفسهای خود که شوهر کردن است بالمعروف

بنیکوی یعنی بچیزی که در شرع و عقل جایز است و موافق شریعت از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان عقد والله بما تعملون و خدای

بآنچه میکنید ای مردان و زنان خبیر داناست و بر سایر آن جزا خواهد داد و لا جناح علیکم و نیست گناهی بر شما ای مردان

فیما عرضتم به در آنچه کنایه گوید شما من خطبة النساء از خواستگاری زنان که هنوز در عده باشند بی تصریح

ذکر کنید او اکننتم یا آنکه پوشیده فی انفسکم در نفسهای خود و ذکر آن نکنید نه بکنایه و نه بتصریح مراد آنست که زن در عده باشد

بکنایه خواستگاری میکنید و نه بتصریح علم الله میداند خدای انکم ستذکرونهن که شما زود باشد که یاد کنید آن زنان را

و صبر نتوانید کرد بر سکوت و عبارت ایشان بجهت خوف آنکه مبادا کسی دیگر ایشان را بنکاح در آورد که ... مباح گردانید خواستگاری

را در حال عده بکنایه نه بتصریح ولکن لا تواعدوهن سرا ولکن وعده مدهید ایشان را پنهانی که آن ازینها میکشیدن یعنی مباشرت

مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید الا ان تقولوا مگر آنکه بگویید قولا معروفا سخنی نیکو مشتمل بر حسن معاشرت

ولا تعزموا عقدة النکاح و قصد مکنید عقد نکاح آن زنان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی آنچه نوشته و فرض

کرده از عده اجله بنهایت خود و مدت او منقضی گردد و اعلموا ان الله و بدانید که خدای یعلم ما فی انفسکم میداند آنچه در دلهای شماست

از عزم بکارهای ناکردنی فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عذاب او در قصد فعل حرام مکنید و اعلموا ان الله و بدانید که خدای غفور آمرزنده است او بلا کرشه

از عقوبت او در ترک احکام حلیم بردبار است و لهذا تعجیل نکند آورده اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار دادندی و مهر حق کردندی

رسول صلی الله علیه و آله این سنت و فرمود چه میشود این قوم را که احکام خدای را بازی میکنند زنان را طلاق میدهند بی تکلف نهی و گمان میکنند که این سنت

بستند که گمان ... مهر طلاقی زنان نمی خواهد بود حق تعالی رفع این توهم آیه فرستاد که لا جناح علیکم گناهی بر شما نیست ان طلقتم

النساء اگر طلاق دهید زنان خود را که مفروض المهر نباشند ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی جماع او

تفرضوا لهن یا گاهی که فرض نکرده باشید ایشان را نام مهر که تسمیه در صیغه نکاح برای ایشان فریضة مهری مفروض و مقدار که در هنگام

نصف مهر لازم است ومتعوهن و بعد از آن طلاق غیر مفروض المهر را متعه دهید یعنی آن مقدار مالی که متمتع و برخوردار شوند

از آن مرویست که مردی انصاری زنی خواست و در عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول وی را طلاق داد این آیه آمد و سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود

وی را متمتع سازد اگر چه قلنسوه باشد غرض آنست که متعه دادن واجب است و آن در حال طلاق دهنده را علی الموسع قدره بر توانگر

باندازه او و بر توانگری وعلی المقتر قدره و بر مفلس و درویش نیکوست بقدر او متاعا متعه دادن بالمعروف بوجهی که

نیکو باشد در شرع حقا متعه واجب و لازم علی المحسنین بر نیکوکاران یا نیکو کنندگان بنفسهای خود که مبادرت نمایند بامتثال امر الهی

فقها تصریح کرده اند که بر غنی لباس یا جامه قیمتی یا ده رطل و بر متوسط پنج دینار است یا جامه میانه و بر فقیر دیناری یا انگشتری وان طلقتموهن

و اگر طلاق دهید زنان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید ایشان را یعنی مجامعت نمایید وقد فرضتم و حال آنکه مقرر

کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس بر شما لازم است ادای نیمه آنچه فرض کرده اید یعنی نصف مهر

الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهل عفو باشند از بلوغ و رشد و عقل یعنی ابرای ذمت زوج خود نمایند از آن

نیمه او یعفو الذی یا عفو کند آنکس که بیده عقدة النکاح بدست اوست بستن نکاح و زوجه مراد ولی زوجه است که ... صغیری

گاهی که زوجه صغیره بود با ملاحظه غبطه صغیره وان تعفوا و عفو کردن شما ای اولیای عقد با ملاحظه غبطه اقرب نزدیکتر است للتقوی

برای پرهیزکاری از تهمت و یا نفس ثواب و لا تنسوا الفضل و فراموش مکنید تفضل و احسان بینکم در میان یکدیگر یعنی اولیای زنان مانده

کرده که زوج از عقد زوجه خود محروم ... هیچ مهر از دست ... ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بانچه میکنید از فضل و

با یکدیگر بصیر بیناست و تفضل و احسان شما را ضایع نخواهد کرد و چون حق تعالی غرض کان را در اطلاع احکام ... بعد از آن که تفصیل صلوة

فرمود از آن محافظت بر آن زیرا که اعظم طاعات است و اجل شکرگزاری بیان احکام طلاق امر بصلوة میفرماید که حافظوا علی الصلوات

مواظبت کنید بر نمازهای فریضه و ادای آن نمایید در وقتهای آن با ملاحظه حدود و شرایط آن والصلوة الوسطی و مداومت کنید خصوصا نمازی که

متوسط است میان پنج نماز یعنی نماز دیگر یا نماز پیشین زیرا که فضل او الفضل است ... نمازهای پنجگانه اکثر اصحاب بر آنند که مراد نماز عصر است که در هر طرف آن

دو نماز است که در او ... است یعنی نماز پیشین و خفتن در طرف دیگر قصر ... دارد یعنی نماز صبح و شام و ... دیگر مراد نماز ... است

که میان سیاهی شب و روشنی روز گزارده میشود و یا صبح است که ... نماز لیلی و دو نماز نهاری موده میشود ... از هر طرف آن نماز است و در ذکر کنند

و یا نماز پیشین است که در وسط نهار میگزارد و یا نماز شام که میان نمازهاست در مقدار ... میان دو نماز اخفات و میان دو صلوة جهریه است و جمعی

کرسان چون نماز جهریه و با میان نماز است که صدر او از اکثر امت و قول اول اشهر و اصح است وَقُومُوا و دیگر امر فرمود که بپای بایستید لِلَّهِ
برای خدا و محض اخلاص او قَانِتِينَ در حالتی فرمان‌بردار او باشید از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام مرویست مراد
بقنوت در نماز دعاست در رفع یدین و بعد از امر بمحافظت نماز بیان کیفیت نماز خوف کند بقوله فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید از دشمن
حمله کننده و یا از سبع ضرر رساننده و یا از حشرات آزار رساننده و امثال آن فَرِجَالًا پس نماز گزارید در حالتی که پیادگان باشید در زمین
أَوْ رُكْبَانًا یا سواران و بر قدر امکان ملاحظه افعال آن کنید فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد فَاذْكُرُوا اللَّهَ
پس یاد کنید خدا را یعنی نماز گزارید با جمیع شرایط و آداب كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در آموخت شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید که
دانید بخودی خود از آداب و احکام نماز و کیفیت آن در حالت امن و خوف آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال
عده میگذاشتند و جامهای کهنه پوشیده و زینت بر خود حرام کرده و اگر شهری بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی با اولیای زن
در همان منزل حجره و خانه جدا کردندی و اگر صحرانشین بودندی از پلاس خانه جدا کانه برای ایشان ساختندی و یکسال از منزل بیرون نرفتندی
و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و کسی که از خانه متوفی بر آمدی نفقه قطع شدی چون حضرت بمدینه آمد حکم بحارث طائفی
که با آن حضرت بمدینه هجرت کرده بود و درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری ماند حضرت ترکه را به پسر داد و پدر و مادر را نصیبی
تعیین فرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه آن زن بدهند در آن محل این آیه نازل شد که وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه وفات کنند از شما
وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان وَصِيَّةً فرض شده بر ایشان وصیت و بعضی بنصب خوانده اند یعنی امر کنید وصیت کردن
لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان خود مَتَاعًا متعه دادن را بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ
نه بیرون کردن ایشان از مسکن متوفی خود شان این حکم در اول اسلام بود و بعد از آن بآیه اربعة اشهر و عشرا منسوخ شد فَإِنْ خَرَجْنَ
پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بعد از یکسال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست شما ای اولیای شوهران یا ای حکام شرع
فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه کنند آن زنان فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آنچه موافق شرع باشد
یعنی شوهر و زینت بعد از انقضاء عدت وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست و انتقام کشنده از هر که مخالفت حکم او کند حَكِيمٌ صواب کار است
در آنچه فرمود از مصالح مرویست که چون حق تعالی آیت متعوهن فرستاد بعضی گمان بردند که متعه دادن سنت باشد و ترک آن میکردند حق تعالی
بجهت تاکید حکم متعه تکرار آن فرمود وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید و فرض مهر نکرده مَتَاعٌ
متعه است که بدان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریقی نیکو که آن ملاحظه احوال ایشانست از غنا و فقر و توسط حَقًّا حق گردانیده
حقی ثابت این حکم را واجب گردانید عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران از زنان گرفتن بر همه مسلمانان كَذَلِكَ همچنانکه احکام طلاق
و عده بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میکند خدای تعالی لَكُمْ برای شما آيَاتِهِ دلایل و احکام خود را اسلام در معاش و معاد
باین محاجه لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را کار فرمائید در تفکر آن و قبول آن نمائید و حق تعالی درین فرمود که ...
آیه للناس و عقوبت آن بیان آنی از آیات خود میفرماید بقوله أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده و نظر نکردی ای ... إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا

حال آنکه بیرون رفتند مِن دِیارِهِم از شهرها و سراهای خود وَهُم اُلوفٌ و حالی که ایشان چند هزار بودند حَذَرَ المَوتِ بجهت
احتراز کردن از مرگ داستان اهل داوردان بودند و این قریه ایست نزدیک واسط که چون طاعون در میان ایشان واقع شده بود
اکثر ایشان جلای وطن کردند و آنها که از دیار خود بدر رفتند سلامت ماندند و بیشتر ایشان فوت شدند و آنها که در شهر ماندند اغلب ایشان بمردند
چون طاعون برطرف شد آنها که جلای وطن کرده بودند باز آمدند و در دیار خود ساکن گشتند و هم اتفاق کردند که اگر بعد از این طاعون عود کند
جملگی از شهر بیرون روند تا آسیبی بدیشان نرسد دیگر سال طاعون عود کرد همه اهل آن دیه بقول اشهر از ابن عباس چهل هزار نفر از آن
دیه بیرون رفتند بجهت حذر کردن از موت و ناگهان میرفتند تا در وادی که در میان دو کوه بود فرود آمدند فَقالَ لَهُمُ اللّهُ پس گفت مر
ایشان را خدای بلفظ فرشته یا امر خدای ایشان را گفت مُوتُوا بمیرید ایشان همه بمردند با چهارپایان خود بجهت آن معصیت و چون
مدتی برین بگذشت همه گوشت و پوست ایشان خاک شد و ازیشان جز استخوان نماند ثُمَّ اَحیاهُم بعد از آن زنده گردانید حق تعالی
ایشان را بدعای حزقیل بن بوزی که خلیفه سیم موسی بود با قوم خود بر آن موضع که ذکر شد گذر کرد استخوانها دید تفکر
میکرد حق تعالی بوی وحی کرد که ای حزقیل میخواهی که آیتی بتو بنمائیم که چگونه زنده میکنیم گفت نعم بار خدایا آنگه فرمان کلمه بگوی
تا ایشان را زنده گردانم حزقیل چون آن کلمه بگفت استخوانها با یکدیگر متصل شده گوشت و پوست برآمد ظاهر شده برخاستند
و میگفتند سبحانک و بحمدک لا اله الا انت اِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای لَذو فَضلٍ هر آینه خداوند صاحب فضل و رحمتست
عَلَی النّاسِ بر همه مردمان چه مرده‌ها را زنده میکرداند تا از آن اعتبار کنند و یقین شود در حشر و معاد و این قصه ایشان را جواب
از آن عبرت گیرند و تدبر کنند وَلکِنَّ اَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان چنانکه باید لا یَشکُرونَ شکر الهی نمیکنند و آن
نمیکنند و فایده این قصه ذکر کردن مسلمانانست بر جهاد و ترغیب ایشان بر آن و توکل کردن بر قضای الهی و لهذا در عقب آن امر
بقتال کرده میفرماید که وَقاتِلوا و کارزار کنید فی سَبیلِ اللّهِ در راه خدای برای آشکارا کردن دین اسلام چون بدانستید که
مرگ و فرار از موت فایده نمیدهد چنانکه معلوم شد پس بر قوی جهاد کنید در راه او سبحانه وَاعلَموا اَنَّ اللّهَ و بدانید که خدای تعالی
سَمیعٌ شنواست قول کسی را که بعذرهای ناپسندیده از جهاد باز می ایستند عَلیمٌ داناست به نیت متخلفان از جهاد و سابقان بآن هم
را بر وفق نیات جزا و سزا خواهد داد و بعد از امر بجهاد که از اعمال بدنیه است ترغیب میکند باعمال مالیه مَن ذَا الَّذی
یُقرِضُ اللّهَ کیست آن کسی که قرض دهد خدای را یعنی بمسکین درمانده قرض دهد بجهت او از رضای قَرضاً حَسَناً
قرضی نیکو یعنی در وقت طلب قرض از وعده نکردن یا منت نهادن یا طمع زیادتی نکند در حدیث صحیح واقع شده که بر در بهشت نوشته است که ثواب قرض
دادن هجده برابر است و ثواب صدقه دادن ده فَیُضاعِفَهُ لَهُ پس مضاعف گرداند خدای تعالی و زیاده بر زیاده میسازد اجر آن را برای او اَضعافاً
کَثیرَةً زیاد و بسیار یعنی مراد از قرض صدقه است در راه خدای و حق تعالی آن را قرض گفته بجهت آنکه همچنانکه قرض را عوض لازم است ثواب صدقه نیز
مرضه لازمست که بصدقه دهنده برسد وَاللّهُ یَقبِضُ و خدای تنگ میکند روزی را بر بعضی مردم فی ملک وَیَبسُطُ و گشاده میکند بر
بعضی بر وفق مصلحت وَاِلَیهِ و بسوی حق تعالی یعنی بجزای او تُرجَعونَ باز گردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیه

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی و از تو آب طلبیدم امتناع کردی
و از تو جامه طلب کردم ندادی بنده گوید بارخدایا این کجا بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه من از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه
از تو جامه طلب کرد او را از آن محروم گردانیدی قسم بجلال خودم که امروز فضل خود را از تو باز گیرم چنانکه تو آنرا از او باز گرفتی پس حق تعالی
به سائل باید خود گفته تا معلوم شود که هر چه به درویش دهند همانست که بحق تعالی داده اند و روایتست که حق تعالی خطاب کرد بداود علیه السلم
که ای داود اگر مرا بر در خانه خود بیابی چه می کنی داود گفت بارخدایا مرا طاقت جواب تو نیست فرمود که درویشان نایب مناب منند
پس هر چه در حق من خواهی کرد در باره ایشان بجای آور و در حدیث صحیح آمده که امام زین العابدین علیه السلم چون سایل را صدقه دادی
بوسیدی این سوال را ازو پرسیدند فرمود که چون صدقه دهنده واقع میشود در دست خدا پیش از آنکه در دست سائل واقع شود از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که هر که چیزی قرض به برادر مومن دهد حق تعالی بوزن هر درمی بوزن کوه احد و طور سینا در نامه اعمال
او بنویسد و بدانکه چون حق تعالی ذکر جهاد فرموده بیان آنچه ممد و معاون آنست از قرض و صدقه در عقب آن بیان قصه سلیمانی نمود تا
میان بنی اسرائیل و تنعیم تخلف ایشان از ترک جهاد و مستلزم جد و جهد کردن در این باب و تعلل و اهمال نا کردن در آن فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی
ای بیننده نبی و به بینی و دانستی و علم تو منتهی شد إِلَی الْمَلَإِ بجمعی از اشراف و ارباب رای و تدبیر مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ از
فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَی پس از وفات موسی إِذْ قَالُوا در وقتی که گفتند لِنَبِیٍّ لَهُمُ مر پیغمبر خود را و آن
یوشع بن نون بود و بقول اصح اشمویل که حق تعالی او را بعد از یوشع به بنی اسرائیل فرستاد و بر هر نبیه گفتند با او که ای
ابْعَثْ لَنَا برانگیز از برای ما و نصب کن برای ما مَلِکًا پادشاهی را تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای
با جالوت که پادشاهی بود ظالم و کافر و دست قوم او در نهایت ظلم و گویند ما را اینه او زار از مرتست قَالَ گفت آن پیغمبر
هَلْ عَسَیْتُمْ آیا هیچ امید و متوقع است از شما إِنْ کُتِبَ اگر فرض کرده شود عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمن دین
أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه کارزار نکنید قَالُوا گفتند در جواب او که وَمَا لَنَا و نیست ما را هیچ غرض ما را أَلَّا نُقَاتِلَ آنکه مقاتله
نکنیم فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از سرای خود وَأَبْنَائِنَا و از پسران
خود یعنی ما را از دیار خود بیرون کرده اند از ایشان جالوت و اعوان او ایران ملوک و ... چهارصد و چهل تن از فرزندان ایشان اسیر کرده
از منازل ایشان بیرون کرده از بنی اسرائیل در جمع میان ایشان گشتند فَلَمَّا کُتِبَ پس آنگاه که نوشته شد و فرض گشت عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ
بر ایشان کارزار کردن با دشمنان دین تَوَلَّوْا اعراض کردند و فرمان نبردند إِلَّا قَلِیلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان سیصد و سیزده بعدد اهل بدر
وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِینَ بستمکاران که از جهاد تکلف کردند و چون اشمویل از ایشان ملک خواست از حق تعالی التماس پادشاهی برای
ایشان نمود حق تعالی عصای بوی داد و فرمود که هر کس که قد او به درازی این عصا باشد و ... در آید او پادشاه
باشد اشمویل این را بقوم رسانید هر یک از بزرگان بنی اسرائیل که با او ترود آغاز کردند برای ... عصا ... برابر
نشد تا روزی مردی شبانی که ... اول کم بود و بطول درازی قامت او طالوت گفتندی بخانه اشمویل در آمد ... کرد

و عصیان او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان اشموئیل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ
بتحقیق برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاهی بفرمان خدای و او از فرزندان بنیامین بن یعقوب بود قَالُوا گفتند در جواب اشموئیل که
أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ چگونه باشد و از کجا سزاوار بود مر طالوت را پادشاهی کردن عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و حال آنکه ما سزاوارتریم
بِالْمُلْكِ بپادشاهی که از سبط یهوداییم و پادشاهی از دیرباز داریم و صاحب ثروت و جاهیم پس ما سزاوارتریم بپادشاهی مِنْهُ از طالوت که
از سبط ابن یامین است و در آن سبط نه نبوت و نه مملکت بوده و با وجود این مردی سقا است یا خربنده وَلَمْ يُؤْتَ و داده نشده است سَعَةً
بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر وارث مملکت نیست و صاحب ملک و خزائن و مال نیست که بدان تجهیز لشکر نماید و ضبط مملکت کند
قَالَ گفت اشموئیل إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزیده طالوت را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزود او را
بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش سیاست و تدبیر مملکت داری و حفظ عالم یا آن رعیت کردن و گویند مراد علم الدین است
آداب حرب وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود او را در تن یعنی هیکل او در بلندی و کیفیت یعنی حسن وجه یعنی طالوت مردی بلند و با جمال بود
و نیک سرور کردن از اسرائیل زیرا که چون دلیر و بلند بود وَاللَّهُ و خدای مالک الملک يُؤْتِي مُلْكَهُ میدهد ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
و میداند او را صلاحیت ملکداری هست وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر کرا خواهد عَلِيمٌ
دانا است بمستحق کسی که او را برگزیند العقصه چون بنی اسرائیل این کلام بشنیدند با دیگر چنانچه آداب ایشان بود و از طریق لجاج در آمده
گفتند طالوت را علامتی باید و برهانی و بیان برداری و هو اداری او رغبتی پیدا آید اشموئیل از خدای در خواست حقیقت و یا از علامات بادشاهی
او العلم واللہ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانهای پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ
التَّابُوتُ آنست که بیاید تابوت و آن صندوقی بود صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش کرده و آن تابوت از چوب
شمشاد بود بطلا زینت داده سه گز طول آن بود و دو گز عرض آن فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه است و آرامش مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما از آن باشد و گویند که سکینه جانوری بود طبقه از گربه و در چشم داشت چون مشعله از چشم او کسی را
قوت دیدن آن نبود و از امیرالمؤمنین منقولست که روی او بروی آدمی ماننده بادی که تند وزد و روی چون انسان چشپی و بال ملتفوف تیخی
و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر می بستندی که این خاطر ایشان مطمئن بودی در کارزار و لهذا اشموئیل گفت در تابوت طمانینه
و آرامی دلهاست وَبَقِيَّةٌ و چیزی باقی مانده مِمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشتند آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ اولاد موسی و هرون
مراد انبیای بنی اسرائیل اند که ابنای عم موسی بودند و بخار ایشان در آن تابوت مانده بود و نعلین و عصا و جامهای موسی بود و عمامه هارون و پاره برنجی در
لوحی که می پرید و رزه های الواح و چون طالوت بعد تابوت را از بنی اسرائیل گرفته بقهر و جفا بهر موضع که گذاشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی
و آخر و جوابی از بلدی قریه دفن کردند چون علامت پادشاهی طالوت آمد تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ برداشته فرشتگان تابوت را از بلاد جالوت و نگاه تا آنکه
دکو بنه حق تعالی آن را بعد از موسی بآسمان برده بود از آن که علامت پادشاهی طالوت فرشتگان باز آورده تا آنجا بزمین آورده و در میان بنی اسرائیل
در آن منزل نهادند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجتی است شما را بصدق دعوی پادشاهی طالوت

إن كنتم مؤمنين اگر هستيد باور دارنده كان القصة بنى اسرائيل بعد از رسيدن تابوت حكم طالوت را اطاعت كردند و تهيه مقاتله با او
كرده بيرون از شهر ايليا رفتند آمده و ايشان بقول اشهر هشتاد هزار جوان لشكر بودند كه تمام مترصد حرب جالوت شده همراه او بودند
فلما فصل طالوت پس آن هنگام كه جدا شد طالوت بفرمان اشمويل از شهر ايليا بالجنود با آن لشكرها بگرمى قال گفت طالوت
بامر شمويل با الهام ربانى كه اى قوم إن الله مبتليكم بدرستيكه خداى تعالى آزماينده شماست يعنى با شما معامله آزماينده كان خواهد كرد
درين هواى گرم بنهر بجوئى از آب كه ميان اردن و فلسطين ظاهر شود تا ظاهر شود مطيع و منافق و عاصى از آن امتحان فمن شرب منه
پس هر كه از شما بياشامد ازين جوى فليس منى پس نيست او از من يعنى به هيچ وجه اتباع من نيست ومن لم يطعمه وهر كه نچشد آنرا فإنه منى
پس بدرستيكه او از منست يعنى پيرو من آنكست كه آن آب را نخورد إلا من اغترف مگر آنكس كه بردارد غرفة بيده بيك كف آنرا
بدست خود آورده اند كه حق تعالى بقدرت كامله جوى آب در راه ايشان پيدا آورد و چون لشكر را در آن هواى گرم تشنگى غالب شده بآن جوى
رسيدند فشربوا منه پس آشاميدند ازان جوى زياده از كف دست إلا قليلا منهم مگر اندكى از ايشان كه سيصد و سيزده تن
و مروى چهار هزار و يك كف آب اكتفا كردند و هم از آن سيراب شدند و مطهرهاى ايشان از بقيه آب كه در كف ايشان مانده بود پر
و آنانكه زياده از كف آب خوردند لبهاى ايشان سياه گشت و هر چند آب بيشتر خوردند تشنه تر شدند و در كنار جوى مانده از لشكر باز مانده
و از فتح و نصرت درمانده فلما جاوزه پس آن هنگام كه گذشتند از آن هو طالوت و الذين آمنوا و آن كسانيكه ايمان آورده بودند
و قول ايشان را تصديق كرده معه با وى يعنى باتفاق او از آن آب گذشتند قالوا گفتند بايكديگر اين هذه كرت و قوت
لا طاقة لنا اليوم نيست ما را توانائى امروز بجالوت و جنوده بجالوت و لشكريان او و از بعضى علماى تاريخ مرويست كه از آن لشكر
هفتاد و هشت هزار از جوى نگذشتند و چهار هزار گذشتند چون چشم ايشان بر لشكر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت كس از ايشان
ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداريم قال الذين يظنون گفتند آنان كه بيقين ميدانستند أنهم ملاقوا الله
كه ايشان ملاقات كننده اند يعنى بخواهند رسيد بجزاى خداى و مثوبات عظيم است و آن جماعت سيصد و سيزده تن بودند از لشكريان طالوت
كه از روى يقين و خلوص اعتقاد گفتند كم من فئة قليلة بسيارى از گروه اندك از مومنان غلبت غالب شده اند فئة كثيرة
بر گروه بسيار از اهل كفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و يارى خداى تعالى و الله مع الصابرين و خداى با صبر كنندگان
است بتوفيق و نصرت و لما برزوا و آن هنگام كه مومنان صادق الاخلاص ظاهر شدند براى صف كارزار لجالوت
وجنوده براى جالوت و لشكريان او قالوا از روى نياز گفتند ربنا اى پروردگار ما افرغ علينا صبرا فرو ريز بر ما شكيبائى
و شكيبائى بسيار بر دلهاى ما ريز گردان و ثبت أقدامنا و نگاهدار بتوفيق و تائيد خود قدمهاى ما در ميدان حرب و انصرنا و يارى ده
ما را على القوم الكافرين بر گروه كافران فهزموهم پس در هم شكستند كافران را باذن الله بفرمان خداى تعالى يعنى
باعانت و توفيق او و قتل داود جالوت و بكشت داود بن ايشا جالوت را بسنگ فلاخن كه بر خود وى زده خود در سرش شكسته شد
و مغز سرش بيرون شد و لشكر او منهزم گشتند و جالوت از اولاد عمليق بن عاد بود و مردى عظيم الجثه و شديد الشوكه بود گويند

لشکری بود که در برابر او بود هزار رطل آهن بود و خودی که بر سر داشت بشکست طالوت [illegible] علیه السلام سنگی تمام یافته و هم کفار منهزم و منکوب شدند
و طالوت چون شجاعت داود دید دختر خود را بوی داد و [illegible] ملک داری را [illegible] داود گشت [illegible] نه دو
طرفه عدل مرعی داشته همه مردمان مطیع شدند وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و داد او را خدای پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و پیغمبری با زبور وَعَلَّمَهُ
و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبران را بکار آید یعنی علم شرایع و بیاموزانید او را علم زره گری که [illegible] آهن را
صنعت داشتن و زبان مرغان و سایر حیوانات [illegible] وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه بازداشتن خدای بودی مردمان را
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان به برخی یعنی اگر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان ایشان لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی
زمین بظلم و کفر و غالب شدن کفار بر اهل اسلام وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل است عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان یعنی بر مؤمنان
در دنیا و آخرت تِلْكَ این قصه‌های مذکوره آيَاتُ اللَّهِ نشانهای قدرت خداوند است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل
آنرا بر تو میخواند بِالْحَقِّ براستی و درستی و مطابق واقع که ارباب تواریخ اصلا در آن شکی و شبهه ندارند وَإِنَّكَ و هر آینه تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
هر آینه از فرستادگانی [illegible] تِلْكَ الرُّسُلُ آن جماعت پیغمبران که قصه‌های ایشان کرده شد فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ افزونی دادیم
برخی از ایشان را به خصایص و زیادت فضایل عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان که در فضیلت و مرتبه ایشان نرسیده‌اند اگرچه در نبوت مساوی
یکدیگر بودند پس تفصیل میکند بقوله مِنْهُمْ بعضی از آن پیغمبران مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که سخن کرد خدای با وی مانند آدم و موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی از ایشان دَرَجَاتٍ بپایه‌های بلند و درجه‌های ارجمند باتفاق مراد [illegible] محمد صلی الله علیه و آله که مخصوص است
بدعوت عام و حجج متکاثره و معجزات مستمره و آیات متعاقبه و فضایل علمیه و عملیه وَآتَيْنَا و دادیم عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم را
الْبَيِّنَاتِ معجزه‌های روشن و هویدا چون شفا دادن کور مادرزاد و زنده کردن مردگان و امثال آن وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را
بِرُوحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه که جبرئیل است وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای هدایت همه مردم را باکراه و اجبار مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ
اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ پس از انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بایشان نشانهای روشن یعنی
معجزات وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن اختلاف کردند بروجه اختیار و بعضی بتوفیق براه راست رفتند و جمعی بعناد در گمراهی ماندند کما قال فَمِنْهُمْ پس بعضی
ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که بگرویده و بر دین اسلام ثبات ورزید وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کسی بود که نگرویده و از دین حق اعراض کرد
این کنایه است از یهود و نصاری که بعد از موسی و عیسی از راه راست بگردیدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ایشان را ملجی سازد بایمان و بزور بر ایمان
داشته مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ میکند آنچه میخواهد از مقتضیات حکمت و مصلحت که آن زمام حیات
در قبضه اقتدار بندگان [illegible] نکرد ایشان را بایمان چه این منافی حکمت و فضل حق [illegible] محض حکمت و عین مصلحت [illegible] اکراه بر ایمان
ذلک بگذاشت تا اختیار [illegible] از راه حق و باطل [illegible] وعید [illegible] بود بر عمل باطل و وعده [illegible] براه راست رفتن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید أَنْفِقُوا انفاق کنید [illegible] مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی کردیم شما را [illegible] حقوق مستحقان
آن [illegible] از زکوة [illegible] انفاق [illegible] مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول آن لَا بَيْعٌ فِيهِ

خرید و فروخت نباشد و در آن کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی که کسی را اعانت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی از دوست
ملول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که ضایع کنند حق خدا را از مستحق و حق خود را از دوام مهد
و اختلاف ایشان با معجزات در توحید و غیر آن ذکر رفت خواست بنماید که اصل اسلام توحید است و فرمود اللَّهُ خدای سزای پرستش لَا إِلَٰهَ
هیچ خدای نیست در وجود حقیقت إِلَّا هُوَ مگر او که مستحق عبادت و پرستش است الْحَيُّ زنده است بحیوة ابدی و حیوة
او بی نهایت است الْقَيُّومُ پاینده بر وجه دوام و بقا در ذات و صفات و قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات این هر دو اسم بهترین نامهای
خدا است و اسم اعظم در روایت صحیح ثابت گشته که بیشتر دعای رسول صلی الله علیه و آله این بود که یا حی یا قیوم و ابو امامه نقل کرده
که مهتر و بهترین نام خدای در سه سوره است یکی در سوره البقره اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ دویم در آل عمران اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ
الْقَيُّومُ سیوم در طه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ و در خبر است که این هر دو اسم دافع جمیع بلاهاست لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ
و نگیرد او را مقدمه خواب وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که باطل کننده حواس است مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که قوم موسی او را گفتند که خدای ترا خواب باشد یا نه موسی فرمود که بار خدایا تو بگفتار این جماعت عالمی خطاب آمد که ای موسی من ترا
برین چیز آگاه کنم یکشب از خواب ممکن موسی امر الهی را بتقدیم رسانید بعد از آن فرشته فرستاد با دو شیشه تنگ و گفت خدای میفرماید
که امشب این دو شیشه را در دست نگهدار تا روز شود موسی بحکم آن شیشه ها در دست نگاه داشت و خود را ضبط میکرد تا خوابش برد
عاقبت خواب بر وی غلبه کرد چشمهایش بهم باز آمد شیشه ها بر یکدیگر خورد و بشکست فی الحال جبرئیل آمد و گفت خدای میفرماید که تو در خواب
دو شیشه را نگاه نتوانستی داشت اگر بخسبم آسمان و زمین را که نگهدارد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است همه در قبضه قدرت اوست مَن ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان
عِندَهُ نزد او گناهکاران را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد مرویست که مشرکان میگفتند که بتان شفاعت
کنندگان ما خواهند بود حق تعالی بجهت ابطال ایشان فرمود که هیچ کس شفاعت نکند مگر باذن او و بیان نعم اینست یَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ آنچه پیش اهل آسمانها و زمین است از امور جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای آن جهان
وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نمیرسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر آنچه خواهد که ایشان
عالم شوند و بدانند وَسِعَ فرا رسیده است كُرْسِيُّهُ کرسی او که از زیر عرش است و گویند مراد بکرسی علم است یعنی فرا گرفته است
علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر روی است قول اول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
مرویست و از علی نقل است که معصوم صلی الله علیه و آله فرموده که همه آسمانها و زمین نسبت بکرسی همچو حلقه ایست در بیابان وَلَا يَئُودُهُ
و در رنج نمیکند و بر او گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از ضد و شبیه و متعالی از امثال
و اشباه الْعَظِيمُ و بزرگتر از اندیشه ها و فهمها و در نهایت بزرگواری و چون این آیه شریفه مشتمل است بر اصول اسلام از توحید و عدل و قدرت و حیوة
و غیر آن از جهت فضل بسیار خواص بیشمار در وی وارد شده و رحمت و ثواب کثیره بر تلاوت آن مترتب و ما این را بجهت تفصیل در منهج الصادقین ذکر کرده

و در مختصر ترجمه صحیفه در باب مثوبات و خواص آیة الکرسی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که او را بخواند در وقت شام نگاه حق تعالی
او را از جمیع بلاها و آفتها نگاه دارد تا وقتی که صبح طلوع کند و اگر در بامداد بخواند او را از همه آفتها و بلاها نگهدارد تا وقت شام نگاه و آن دو آیه یکی
آیة الکرسیست و دیگری اول سوره حم مؤمن تا الیه المصیر و نیز فرمود که آیة الکرسی را در هیچ خانه نخوانند مگر که شیاطین سی روز از آن خانه دور شوند
و تا چهل روز سحر هیچ ساحری باهل آن خانه اثر نکند بعد از آن خطاب بامیر المؤمنین علیه السلام کرد و فرمود ای علی تعلیم ده این آیه را بفرزندان خود و مأمور ساز
با اهل خود و همسایهای خود که حق تعالی هیچ آیتی بزرگوارتر از این آیه فرو نفرستاده و نیز فرمود که عظیمترین آیتی که در کلام مجید واقعست آیة الکرسیست هر که
آن را تلاوت کند حق تعالی هزار فرشته بوی فرستد تا عملهای نیکوی او در نامه او نویسند و عملهای بد او را محو کنند تا روز دیگر از آن ساعت که
آیة الکرسی خوانده و هر که در عقب هر فریضه آن را بخواند منع نکند او را از دخول بهشت مگر موت یعنی بعد از مرگ داخل بهشت گردد
و هر که در وقتی که بجامه خواب رود آیة الکرسی بخواند حق تعالی او را از همه فتنها و بلاها ایمن گرداند و همچنین همسایه او را از بلاها ایمن سازد و نیز فرمود
که بهترین سورهای قرآن البقره است و بهترین آیتهای سوره البقره آیة الکرسی است و جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه موکلان آسمان دریده شوند و بهم متصل نشوند تا آنکه حق تعالی بلطف و مرحمت خود در خواننده
آن نظر فرماید و کسی که آن را بخواند بیامرزد و بعد از آن فرشته بفرستد تا عملهای نیک او را بنویسد و کردارهای بد او را محو کند تا روز دیگر همان
ساعت که آیة الکرسی خوانده باشد و هر مؤمنی که آیة الکرسی بخواند و ثواب آن را باهل گورستان بخشد حق تعالی چهل قندیل نور در قبر هر که
از مشرق تا مغرب مرده باشد داخل کند و قبرهای ایشان را پر نور گرداند و قبور آنها را فراخ گرداند و از برای هر مؤمنی که مرده
درجه بلند گرداند و برای خواننده ثواب شصت پیغمبر را ثبت فرماید و بعدد هر حرفی از آیة الکرسی فرشته‌ها خلق فرماید که برای او تسبیح کنند تا روز قیامت
و نیز فرمود که عظیمترین آیات قرآن آیة الکرسیست و آیه‌ای نیست که نه هزار تسبیح و تقدیس میکند نزد ساق عرش و نیز از آن حضرت منقولست که هر که
آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه حق تعالی بذات پاک خود متصدی قبض روح او شود و چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده تا در راه خدا
شهید شده و عبد الله بن مسعود گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت که آیة الکرسی عظیمتر است از هر چیزی که حق تعالی آفریده است امام جعفر صادق علیه السلام
از آبای کرام خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون آیة الکرسی فرود آمد بتهای عالم فرود آمد آیه از گنج عرش
و هر بتی که در مشرق و مغرب بود بر روی در افتاد و ابلیس ترسید و بقوم خود گفت که امشب حادثه عظیم واقع شده من میروم تا مشرق و مغرب را
و ببینم که چه حادثه واقع گردیده پس همه اطراف عالم میگشت تا بمدینه رسید مردی را گفت که دیشب چه حادثه واقع شده که کدام امر عظیم بار گشته
گفت که حضرت رسالت ما را خبر داد که آیه عظیم الشان که از گنجهای عرش نازل شده است نزول یافته و از هیبت آن همه بتهای عالم بروی افتادند
ابلیس نزد قوم خود آمد و خبر داد همه غمگین شدند و نیز از آن حضرت منقولست که هر که آیة الکرسی بخواند در وقت بیرون آمدن از خانه حق تعالی
هفتاد هزار فرشته امر کند تا برای او استغفار و دعا کنند و چون بخانه باز آید حق تعالی تنگدستی و درویشی از او بر دارد و نیز فرمود که در آیة الکرسی پنجاه
کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکروهات دنیا از او
بگرداند و هزار مکروه از مکاره آخرت از او دور گرداند که کمترین مکاره‌های دنیا درویشی باشد و کمترین مکروهات آخرت عذاب قبر

و نیز در نقل آمده که هر که مداومت کند بقراءت آیة الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و بخلایق محتاج نشود و حق تعالی از فضل و کرم خود
مال بسیار بوی دهد و روزی او فراخ گرداند و از جایی روزی بوی رسد که در خیال او نگذشته باشد و هر که در صبح و شام بخواند از شر دزد و حرامی
ایمن گردد و مدد امکان حق با او و از عذاب حق محفوظ ماند و اسباب و امتعه او از خوف ایمن گردد و از خواب پریشان دیدن و در خواب ترسیدن ایمن گردد
چنانکه از زمین ... عقوبت ... آن محفوظ باشد و از همه آفات و بلیات ایمن شود و جن و انس با وی ضرر نتوانند رسانید و اگر آنرا نوشته در مزارع و درختان
از آفت و دزدی و نقصان محفوظ ماند و برکت عظیم در آن پدید آید و اگر در دکان نهد دکان بهتر رواج یابد و نفع بسیار کند و اگر در آستانه خانه آویزد هرگز
دزد در آن خانه نرود و اگر آیة الکرسی بسیار خواند آتش ... از موت منزل خود را در بهشت بیند عبد الله بن عوف روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت قایم
شده و هول و هیبت در دلها نشسته و خلایق را در عرصات ... اند مرا با ورده بموقف عرصات و حساب مرا کرده و مرا به بهشت بردند و چون
بهشت در آمدم قصرهای بلند و کوشکهای ... بر من عرض کردند که از جمال و نیکوی آن حیران بماندم و مرا گفتند این قصرها را بشمار چون بشمردم پنجاه و دو بود
پس گفتند غرفهای آنها را بشمار چون بشمردم صد و هفتاد و پنج غرفه بود مرا گفتند که این همه از آن تست ... بیدار شدم و ... شکر کردم و ... پیش ... محمد بن
سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود و آن خواب بوی گفتم گفت ... تو آیة الکرسی بسیار میخوانی گفتم بلی از کجا دانستی گفت ... آیة الکرسی
پنجاه کلمه است و صد و هفتاد و پنج حرف چون خواص این آیه شنیدم از حفظ علم او و مهارت او در تعبیر و علم قرآن تعجب کردم پس مرا گفت ای عبد الله
هر که آیة الکرسی بسیار خواند سکرات مرگ بر وی آسان گردد و بیان ... خواص این آیه ... اکثر است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب
آورده اند مردی از انصار که او را ابو الحصین گفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارت از شام به مدینه آمدند و پسران او ... ترغیب
کرده ترسا ساختند و با آن جماعت متوجه شام شدند ابو الحصین بعد از این واقعه بر سید عالم آمد و گفت یا رسول الله کسی از عقب ایشان فرست
و ایشان را باز گرداند و زجر فرماید تا باسلام باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد که لا اکراه فی الدین هیچ اکراهی و جباری نیست در قبول
کردن دین اسلام یعنی اکراه ... و ... مجوس ... اسلام ... قد تبین الرشد بدرستی که روشن گشت راه راست
من الغی از گمراهی ... ایمان ... دلایل ... روشن گشته که ایمان راه راستیست که موصل سعادت ابدی و کفر
گمراهی است که کشنده ... شقاوت ... هر که ... اختیار ... خواهد کرد ... کسب طلب رسیدن
بسعادت و نجات و احتیاج نخواهد گشت ... اکراه و اجبار و گویند این مخصوص است باهل کتاب ... منسوخ شده به آیه جاهد الکفار والمنافقین
واغلظ علیهم فمن یکفر بالطاغوت پس هر که کافر شود بشیطان یا بتان ... خدای چون ... و ملایکه
... و یؤمن بالله و بگرود ... بتوحید و ... فقد استمسک پس بتحقیق چنگ زد
بالعروة الوثقی به بندی ... محکم لا انفصام لها که هیچ انقطاعی نیست آنرا ... کنایت ...
ایمانست و ... احکام آن ... کسی که متمسک شده ... منقطع نشود ... هلاک ... با ایمان تمسک جست
... والله سمیع و خدای شنوای قول کسی ... بعروة الوثقی ... علیم داناست ... او
الله ولی الذین آمنوا خدای ...

و راه نمودن صراط مستقیم که موصلست بجنات نعیم یُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا بهدایت و توفیق مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر و ضلال و اتباع هوا

إِلَى النُّورِ بروشنائی ایمان که هدایتست بایمان وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند یعنی یهود و نصاری و جمیع کفار أَوْلِيَاؤُهُمُ

الطَّاغُوتُ دوستان ایشان شیاطین اند یا رؤسای اهل ضلال و اغوا يُخْرِجُونَهُمْ بیرون می آورند این شیاطین یعنی منع میکنند مِنَ النُّورِ از روشنی

ایمان فطری إِلَى الظُّلُمَاتِ بسوی تاریکیهای کفر أُولَٰئِكَ آن کافران با شیاطین خود أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند و ازانجا که ... حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ذکر قصه نمرود با ابرهیم علیه السلام میفرماید بقوله

أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی بروجه تعجب و بنظر بصیرت نظر کردی إِلَى الَّذِي بسوی آنکس که از روی عناد حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ حجت کرد و خصمی کرد با ابرهیم

فِي رَبِّهِ در دین خدای او در اثبات وحدانیت و ربوبیت پروردگار او و این مجادله أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بسبب غرور او بود که داده بود خدای او را

پادشاهی یعنی مغرور شده بود بپادشاهی و بدان مجادله و خصومت در داشت إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ وقتیکه گفت ابرهیم او را رَبِّيَ الَّذِي پروردگار من آنکسیست

که از روی قدرت يُحْيِي زنده میکند و از عدم بوجود می آورد وَيُمِيتُ و میمیراند و از منزل حیات بفنا میبرد قَالَ گفت نمرود در جواب او که

أَنَا أُحْيِي من هم زنده میکنم بعفو از قتل وَأُمِيتُ و میمیرانم بقتل پس زندانی که مستوجب قتل بود طلبید و او را آزاد کرد و گفت اینک او را زنده کردم

و دیگری را که گناهی نبود طلبید و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را میرانیدم القصه آن مرد طاغی آن بود که زنده کردن مرده است و میرانیدن قتیل نه

که میرانیدن و زنده کردن فعل خداست که آفریننده روح و جسد است و ... ابرهیم علیه السلام بحجتی روشنتر انتقال نمود

قَالَ إِبْرَاهِيمُ گفت ابرهیم فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای يَأْتِي بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افق شرقی که محل طلوعست

فَأْتِ بِهَا پس بیار تو آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جانب غرب که محل فرو رفتن آفتابست فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ پس مبهوت شد و حیران گشت آنکس که

کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت و نتوانست که در برابر کلام ابرهیم سخن گوید وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید بطریق حجت آوردن

الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را أَوْ كَالَّذِي یا ندیدی بنظر بصیرت مثل آنکس که مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت بر دهی مراد ازان کس

عزیر بن شرخیاست که توریت حفظ داشت و او را کار روا از رفتن بود و مراد بقریه بیت المقدس است که بخت نصر آنرا خراب کرده بود وَهِيَ خَاوِيَةٌ

و حال آنکه آن ده افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاده بود و دیگر دیوارها بر آن فرو افتاده و این خرابی چون عزیر

بر دراز گوشی نشسته بکار رسیده و پاره انجیر در سله کرده و پاره عصیر همراه داشت و خرابی بیت المقدس بدید و مرده های آن دید که از روی

تعجب و حیرانی گفت قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي گفت چگونه و بچه وجه زنده گرداند هَٰذِهِ اللَّهُ این ده را خدای یعنی چگونه اهل اینرا زنده گرداند بَعْدَ مَوْتِهَا

پس از مردن آن فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید او را خدای مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر او نیز بمرد یعنی مدت صد سال او و خر او مرده بودند

ثُمَّ بَعَثَهُ بعد از آن زنده گردانید او را و خر او را بهمان صورت و شکل که اول بود دید که خوردنی او ... هنوز آفتاب

غروب نکرده بود ... بحکم خدا ... و وقتی که عزیر زنده شد حق سبحانه ... قَالَ گفت او را كَمْ لَبِثْتَ چند مدت درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ

يَوْمًا گفت درنگ کردم اینجا روزی چون نگریست هنوز آفتاب بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا بعضی از روز درنگ کرده ام قَالَ گفت فرشته

نه چنانست که تو گمان بردی بَلْ لَبِثْتَ بلکه درنگ کرده اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال ... در صد سال مرده بودی عزیر در ترکیب اوضاع آنموضع بطرزی

و یکبار دیگر [illegible] که فانظر الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله انداخته بودی و
شرابک و بنگر بسوی شراب خود یعنی شیره انگور که در چلیک ریخته بودی لم یتسنه که هیچ متغیر نشده هیچکدام از این دو و انظر الی حمارک
و بنگر در بنگر بسوی دراز گوش خود که استخوانهاش مانده و باقی اجزا متفرق شده و لنجعلک و تا این کار کردیم بینی ترا و مرکوب ترا بعد از مرگ
بعد صد سال زنده گردانیدیم و بگردانیم ترا آیة نشانه عبرة للناس برای مردمان که در حشر بودن شک دارند و انظر الی العظام
و نظر کن بسوی استخوانهای دراز گوش خود تا ببینی بقدرت کامله کیف ننشزها چگونه او را بلند بر بالای یکدیگر می نهیم و بهم می پیوندیم
ثم نکسوها لحما پس می پوشیم آن استخوانها را لحما گوشتی عزیر در استخوانها نگریست دید که اینها صدای کنند و پوست ریخته و اجزای متفرق شده
جمع شوند بقدرت کامله رب اجزای آن بجمیع صورت و [illegible] دراز گوش ظاهر شد و جان بخشش در آمد و فی الحال زنده شد و [illegible] و بعضی گفته اند
که [illegible] فلما تبین له پس آنهنگام که روشن شد عزیر را نشانهای قدرت حق در زنده کردن مردگان بر طریق معاینه و [illegible]
قال گفت که اعلم میدانم حالا بعیان چنانکه دانسته بودم قبل از این باستدلال و برهان ان الله علی کل شیء که خدای بر همه چیز از زنده
کردن و جز آن و غیر آن قدیر قادرست و توانا و از ابن عباس مرویست چون عزیر بر دراز گوش خود نشست و بیامد به محله خود [illegible] خراب
دیوارها و خانها [illegible] بر خلاف عادت دید پس بسرای خود آمد و در سرا کنیزی که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین عود او صد و بیست ساله
شده بود و نابینا گشته آواز داد و گفت [illegible] در سرای [illegible] جواب داد که این سرای عزیرست گفت آری و [illegible] ای مرد تو [illegible]
عزیر را میشناسی [illegible] صد سال شد که گم شده و کسی [illegible] گفت منم عزیر حق تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده گردانید [illegible]
و [illegible] که [illegible] عزیر [illegible] مستجاب [illegible] دعا کرد [illegible]
[illegible] و صفات [illegible] پس [illegible] گواهی میدهم که تو عزیری پس بنی اسرائیل آمدند [illegible] از این صورت خبر داد
[illegible] تعجب کردند [illegible] عزیر [illegible] پسرش [illegible] ساله بود [illegible] عزیر [illegible] بود [illegible]
[illegible] عزیر [illegible] آن حال [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] توریه را جمع کرده [illegible] از [illegible] و [illegible] از آب [illegible] چون بخورد توریه تمام
[illegible] و اکنون [illegible] توریه [illegible] نهان کرده بود و اگر تو
[illegible] توریه را [illegible] توریه مطابق [illegible] عزیر [illegible] چون چنین کردند [illegible]
او عزیر [illegible] از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که وقتی که عزیر از میان کسان خود بیرون رفت [illegible] ساله بود و زن او حامله بود و چون حق تعالی او را
مرده بعد از صد سال زنده گردانید و [illegible] حمل خود [illegible] صد ساله بود [illegible] اظهار قدرت کامله خود [illegible]
[illegible] و اذ قال ابرهیم و یاد کن که چون گفت ابرهیم [illegible] ای پروردگار من بنما مرا [illegible] که بقدرت کامله خود
کیف تحیی الموتی چگونه زنده میکنی مردگان را قال گفت خدای او اولم تؤمن آیا ایمان نیاوردی و تصدیق نکرده
[illegible] و [illegible] مردگان [illegible] عالم بود [illegible] متضمن [illegible] در مقابل سؤال [illegible] کلام [illegible] جواب [illegible]

معلوم کنند و جواب او این بود که قال بلی که آری ایمان دارم و بکمال قدرت تو گرویده ام و لکن این سوال کردم لیطمئن قلبی تا آرام و
ساکن شود دل من بمعاینه آن یعنی علم الیقین بعین الیقین منضم شود و معاینه موجب انکشاف آن گردد قال گفت خدای تعالی که اگر اراده معاینه این حال
آرزو داری فخذ پس فراگیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان و آن کبوتر بود و خروس و زاغ و طاوس فصرهن پس
ذبح و ضم کن آنها را الیک بسوی خود یعنی همه را نزد خود تا بدرستی که در صورت و شکل آنها نیکو تأمل کنی و هم جزئیات بنیه همه را نیک ضبط کنی تا
بعد از زنده شدن ایشان این بر تو مشتبه نگردد و بعد از آنکه آنها را پاره پاره کرده باشی مجتمع ساز اجزای ایشان را و سرهای ایشان را بدست خود نگاه دار
ثم اجعل بعد از آن وضع کن علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن بود و بر تو آسان باشد منهن از آن مرغان و بهم کوفته و ممزوج جزءا پاره پاره
ثم ادعهن پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدای اجابت نموده یأتینک بیایند بسوی تو و شتابند سعیا شتابان در آن
بادر بدن و اعلم و بدان بروجه معاینه ان الله که خدای تعالی عزیز غالب و عاجز نیست از آنچه اراده کند حکیم محکم کار است در هر چه
میسازد القصه ابراهیم مرغان را بکشت و همه اجزای آنرا پاره پاره کرد و بیکدیگر بیامیخت و گفته اند بر ده کوه و بعضی گفته اند بر چهار کوه نهاد
و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید بکالبدهای خود پس بفرمان خدای اجزای هر
از یکدیگر جدا شده بیکدیگر پیوستند و بدنهای ایشان درست شد و بر زمین دویدن گرفتند و آمدند تا ابراهیم بجهت امتحان سر مرغی پیش مرغ دیگر نهاد
تن از وی دور میشد و چون بسر بدن خود میرسید ملایم و پیوسته میشد و دویدن میگرفت حق تعالی در این آیه ذکر توحید خود فرمود و بیان معجزات
و اثبات صدق انبیا و بعد از آن ترغیب بندگان فرمود در مجاهدت کفار و اهل شرک که منکر توحید و رسل اند و فرمود مثل الذین
مثل نفقه کردن کسانی که بی شائبه غرض دنیوی ینفقون صرف مینمایند اموالهم مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای
غازیان و مجاهدان از زین و لجام و ابواب جهاد این قول اکثر است و منقول از ابو عبدالله علیه السلام که نفقه کردن این منفقان کمثل حبة مثل دانه ایست
که افکنده باشند در زمین طیب انبتت برویانید آن دانه سبع سنابل هفت خوشه باین نوع که از هر ساق از اصل آن برآید و در هر
خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه از آن مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد حاصل شده باشد والله یضاعف و خدای تعالی دو
میکند این هفتصد را بهزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از نفقه کنندگان بفضل و رحمت برحسب حکمت و مصلحت خود
والله واسع علیم و خدای بسیار بخشنده است که یکی را بهفتصد و زیاده میدهد و تنگ نمیشود در آنچه تفضل میکند علیم داناست به نیات
منفقان و قدر انفاق ایشان از ضحاک مرویست که در دنیا یکی را هفتصد میدهد و در آخرت یکی را دو هزار و در خبر صحیح آمده که روزی حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام در حجره فاطمه علیها السلام آمد و او را با دو فرزند امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیخواب یافت و ایشان از غایت گرسنگی میگریستند
فاطمه گفت ای ابن عم اینها که گرسنگی میگریند چه آوردی که طعام بخورند امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمد و نزد عبدالله عوف رفت تا یک دینار قرض
کند عبدالله کیسه زری که در وی صد و بیست و نه دینار بود بیرون آورد و گفت این را هم هدیه و تصدق قبول فرماید و بی عوض فرمود که دانسته که هرگز نستانم
و قبول نکنم چه از پیغمبر خدا شنیدم که دهنده از گیرنده بهتر است و من نمیخواهم که کمی از من حقیر و پستی کنم یا و لکن یک دینار قرض بمن ده که رسول
صلی الله علیه و آله فرموده صواب صدقه ده است و ثواب قرض هجده پس یک دینار از وی قرض کرد و متوجه بازار شد تا از برای اولاد امجاد خود چیزی خرد

دید که بر سر راه نشسته بود گفت ای مرد او در هوای چنین گرم چرا بیرون آمده و بچنین موضعی نشسته گفت چهار روز است که طعام نخورده‌ام و ترسم

و نزدیک بهلاک رسیده‌ام و طاقتم نمانده از منزل بیرون آمده‌ام که باشد چیزی که بآن سد رمقی کنم پس امیرالمؤمنین علیه السلام آن

یکدینار را با وی داد و گفت تو باین سزاوارتری چه ما سه روز است که طعام نخورده‌ایم و تو چهار روز و مرد آنرا بستد و امیرالمؤمنین علیه السلام

بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت حقیقت این آیت در شان او نازل است که یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی با آنکه خود در نهایت احتیاج

و فاقه‌اند غیر خود را بر خود اختیار میکنند روز دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود اعرابی بر ناقه نشسته نزد وی آمد گلیم

بزرگ سالها بود او گفت این را بستان که از تست و فی الحال ناپدید شد آنحضرت آمد و در خدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد و صورت واقعه بیان

فرمود رسول صلی الله علیه و آله فرمود در آنجا مقصود ... بود فرمود یا علی آن اعرابی را شناختی گفت نه یا رسول الله

فرمود که او جبرئیل بود و حق تعالی او را فرستاد با گنجی از گنجهای بهشت تا بتو دهد بعوض آن یکدینار که بآن مرد دادی و این عوض دنیا بود و در دنیا

میدهد و در آخرت بعوض چنان نعمت بتو دهد که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچکس نگذشته امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود که صدق الله ... جل قال مثل الذین ینفقون الآیه پس از آنجا بخانه ... واقی را اهل بیت ... فقرای مهاجر

و انصار نفقه فرمود الذین ینفقون آنکسانی که نفقه میکنند اموالهم مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدا در جهاد یا سایر جهات

ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا آنچه را که نفقه کرده‌اند منت نهادن بر آنکس که صدقه داده

ولا اذی و نه آزاری یعنی درویش فقیر را نه داده صدقه ترک ... بقول زشت و فعل قبیح مثل روی ترش کردن و اظهار کراهت

کردن لهم مر ایشانراست اجرهم مزد ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و نیست ترسی

ایشان را از کم شدن مزد ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت صواب مروی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که

کسانیکه صدقه دهند ... خوش نکنند و منت ننهند ... در دنیا مرد و ... لشکر ... بغیر سلامت از ... صدقه و علی

و اهل بیت عزت در شان امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ... تصدق کردند بمسکین و یتیم و اسیر بر سبیل حکایت از قول ایشان

خبر میدهد که لا نرید منکم جزاء ولا شکورا ... قول معروف سخنی نیکو ... ردّ

درویش بقول جمیل و مغفرة و در گذشتن از درشتی سخن سائل یا عفو کردن از الحاح و ابرام خیر بهتر است من صدقة

از صدقه که در دادن آن بیل یتبعها از پی در آید اذی رنجی و آزاری از سرزنش و غیر آن زیرا که صاحب این صدقه محروم است از ثنای

جمیل در دنیا و از ثواب و اجر در عقبی و قول معروف و عفو از سختی موجب ثنای دنیوی و اجر اخروی است والله غنی و خدای بی‌نیاز است

از صدقه آنها که منت بر آن نهند و آزار حلیم بردبار که بتعجیل نکند در عقوبت منت نهنده و آزار رساننده در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین

و حضرت علیهما السلام ... امیرالمؤمنین ... از ... بکری یا از ... کرم ... شفقت و مرحمت توانگران ...

در صواب ... امیرالمؤمنین فرمود نیکوتر ... توانگران ...

... ایشان ... یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تبطلوا

باطل مکنید و ناچیز مسازید صَدَقاتِکُم صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه این منافی قربت است بلکه ثواب مترتب نشود وَالْأَذىٰ

و به رنجانیدن او بود مگردانید صدقهای خود را و بدین رنج رسانیدن چه این هر دو منافی اخلاص است و عدم ترتب ثواب بر آن از معجم جابر علیه السلام مرویست

که اگر قدرت نداری که بمال خود مردم را یاری نمائی پس تشدد ایشان را از مکارم و مردمی از آنکه یاری بحسن و خلق خود کنی پس سلوک کنید چون آن

من و اذیت منافی اخلاص است از اجتنابات آنرا بآنچه تشبیه میفرماید که منافی قربت و اخلاص است و میگوید که نفقه خود در هبت و اذیت باطل مکنید

کَالَّذي مانند باطل کردن آنکس که از طریق اخلاص در گذشته که نفقه خود را بسبب نفاق متهم گشته يُنفِقُ مالَهُ نفقه میکند مال خود را

رِئاءَ النّاسِ برای نمودن بمردمان نه برای یزدان وَلا يُؤمِنُ و ایمان نمیآورد بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای

گرویده بودی صدقه برای او دادی نه برای روی و ریا و اگر تیقن بقیامت داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرائات فَمَثَلُهُ

پس مثل او در ریاکاری منافی کَمَثَلِ صَفوانٍ همچون مثل دار سنگ خاره املس است کِه عَلَيهِ تُرابٌ بر آن سنگ خاک خشک است

فَأَصابَهُ پس رسیده باشد بدان سنگ وابِلٌ باران بزرگ قطره فَتَرَكَهُ پس گذاشته باشد آنخاک را از سنگ و ملوث گردانیده صَلدًا

سنگی صاف و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافی است و خاکی که بر آن سنگ بود از نفقهای او که بریا کرده چون قطره باران عذاب از سحاب حساب

ریزان گردد آثار آن نفقها محو شده سنگی صاف بماند و تمام اعمال اهل ریا باطل و ناچیز گردد لا يَقدِرونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان ریا

عَلىٰ شَيءٍ بر ثواب چیزی مِمّا كَسَبوا از آنچه که کسب کرده باشند یعنی تصدق محض نتیجه مراد آنست که آن صدقه ریا مستقیم

و برای ریا ثواب نیابند در روز قیامت وَاللَّهُ لا يَهدِي و خدای راه نماید بخیر و ثواب الْقَومَ الْكافِرينَ گروه کافرانرا

یعنی لطف نمی‌کند بایشان بر وجه اجبار زیرا که راه طاعت گم کرده‌اند چه این منافی حکمت است ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت

کرده که در روز قیامت حق تعالی گوید که من قبول نمیکنم کرداری را که هرگز غرضی از اغراض دنیا در آن آمیخته شده باشد و از امیرالمومنین علیه السلام

مرویست که حضرت عزت فرمود که عملی که برای من کرده و غیر مرا شریک سازد من تنها و اگذارم برای آن شریک وَمَثَلُ الَّذينَ و مثل نفقه

آنان که باعتقاد اخلاص يُنفِقونَ أَموالَهُمُ انفاق میکنند مالهای خود را ابتِغاءَ مَرضاتِ اللَّهِ برای طلب رضای

خدا وَتَثبيتًا مِن أَنفُسِهِم و تثبیت نمودن و ثابت گردانیدن بعضی از نفسهای خود را بر ایمان چه مال شقیق روح است پس هر که بذل مال خود

کند برای خدا تثبیت همه نفس خود کرده باشد و گویند مراد تثبیت تصدیق است باسلام و تحقیق جزای آن یعنی تصدیق ایشان بانعام و ثواب

بعبارت او و آن و تصدیق دانستن جزای آن بایشان مشابه باشد انفاق از نفسهای ایشان و مثل نفقه این جماعت در نمو کَمَثَلِ جَنَّةٍ

مانند بوستانیست که واقع شده باشد بِرَبوَةٍ در موضعی بلند که تاب آفتاب بر وی زود برسد و بادهای خنک بر درختان او بیشتر وزد

و بر او و دیگر باشد و از آفات ارضی دور بود بجهت آن میوه آن در حسن منظر و نمو بمرتبه کمال باشد و آن بستان بر سیره أَصابَها رسیده بوی

وابِلٌ از آن بزرگ قطره فَآتَت پس بدهد و بار آورد أُكُلَها میوه خود را ضِعفَينِ در حالتی که دو برابر باشد در مکیال چه

بر دهد از زمینهای دیگر به همان هنگام فَإِن لَم يُصِبها پس اگر نرسیده باشد بان باغ وابِلٌ باران درشت قطره روا نبود آن مراد

آنست که نفقات ای جماعت پاک و پاکیزه و نامیه است نزد خدای و به هیچ حال ضایع نمیشود و اگر چه متفاوت باشد در کم و بیش بالنسبة الی الحکم

بود از زیادت و مثوبت بر سبیل تفضل یا مکافات شیء به نقصه بر سبیل عدل وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید بر وجه اخلاص
یا از روی ریا بَصِيرٌ بیناست و ثواب هر یک را خواهد داد و باز سررشته کلام را بمبحث ریا کار کشیده بر وجه تهدید میفرماید که
أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ آیا دوست میدارد یکی از شما [illegible] یعنی کار [illegible] و دوست میدارد یکی از شما أَنْ تَكُونَ لَهُ آنکه باشد
مر او را جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ بوستانی از درخت خرما وَأَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل بر این اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
که میرود از زیر درختان آن جویهای آب لَهُ مر آن کس را باشد که صاحب باغ است فِيهَا در آن بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه انواع
میوهها نه همین خرما و انگور وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه رسیده باشد آن صاحب باغ را پیری و بزرگ سالی و از همه کارها بازمانده و عاجز گشته
وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او را نسلی باشد در پیری فرزندان ضُعَفَاءُ که خورد سال و ناتوان و در کسب عاجز باشند معیشت همه فرزندان او همین بوستان
باشد فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس برسد بدین بوستان [illegible] گردبادی سخت فِيهِ نَارٌ که در وی آتشی باشد و بعضی باد آتشی را
سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوزد آن باغ بسبب آن سموم و صاحب باغ متحیر شده مغموم شود و در کار خود فرو ماند تمثیل حال کسیست
که افعال نیکو کرده باشد و آنرا بریا کردن باطل کرده [illegible] بحال کسی که باغ پر از میوه دارد [illegible] باشند که بسبب معیشت او همین باغ بس سموم
بدو رسد و همه را بسوزد و هیچ نفع بدو نرسد [illegible] همچنین کار این باغ با وجود احتیاج بآن زوال پذیرد صاحب آن [illegible] حسرت
خورد ریاکار نیز در روز قیامت که محل شدت احتیاج است از عمل خود نفع نیابد و حسرت خورد كَذَلِكَ همچنانکه در باب صدقه بیان
کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ
شاید که شما در آن تفکر کنید و از آن عبرت گیرید و در عبادت و عمل غیر را شریک وی نسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گروندگان أَنْفِقُوا نفقه کنید در راه خدای مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزهها آنچه کسب کرده اید یعنی از حلال آن نه حرام وَمِمَّا
أَخْرَجْنَا لَكُمْ و از آنچه بیرون آوردیم از برای شما مِنَ الْأَرْضِ از زمین از غلات و میوهها که زکوة در آن واجب باشد و آن معادن که خمس
در آن فرض باشد آورده اند که اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه گزیده و رسیده بود [illegible] بمسجد [illegible] آویختندی
تا درویشان فقرا مهاجر از آن تناول کردندی روزی یکی از ایشان [illegible] خرما از متاع که هیچ قیمتی نیرزید آورده در میان
نیکوتر [illegible] و کالای خبیث خود را [illegible] متاعهای پاکیزه برابر [illegible] از آن نهی فرمود وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ و قصد مکنید بچیزی
خبیث که از وی فایده و نتیجه [illegible] هست مِنْهُ تُنْفِقُونَ از آن نفقه کنید وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ و حال آنکه نیستید شما فرا گیرنده بچیزی
اگر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا مگر آنکه چشم فرا خوابانید فِيهِ در گرفتن آن بجهت کراهت از آمدن آن پس آنچه
بخود نپسندید بدیگری مپسندید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ و بدانید که خدای بی نیاز است از آنکه [illegible] صدقه کنید بمال خبیث و مانع
حَمِيدٌ ستاینده بندگانست که صدقه از مال پاکیزه دهد و در حدیث صحیح آمده که حق تعالی پاک و پاکیزه است جز پاک و پاکیزه قبول نکند
الشَّيْطَانُ دیو که ابلیس است يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را بفقر و احتیاج یعنی در وقت اراده انفاق شما را از درویشی میترساند
تا از آن باز ایستید وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ و میفرماید شما را بخصلت زشت که بخل و امساک است وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ و خدای وعده میدهد شما را [illegible]

دادن مَغفِرةً مِنه آمرزش گناهان شما از عذاب خود وَ فَضلاً و افزونی روزی در دنیا بعوض صدقه دادن و ثواب در عقبی وَاللهُ

واسِعٌ و خدای بسیار رحمت بر نفقه کننده کان عَلیمٌ و دانا بنفقه دادن بر وجه اخلاص پس تبعیت شیطان عین شقاوت و تبعیت

رحمن عین سعادت یُؤتِی الحِکمَةَ میدهد خدای حکمت را که آن علمیست که با آن القای رحمان و وسوسه شیطان تمیز توان کرد مَن یَشاءُ هر کرا

میخواهد از کسانی که طالب آنند و این بوسیله اتباع شریعت نبوت صلی الله علیه و آله و یا مراد بحکمت تحقیق علمست و اتقان عمل تا آن بنده

که چه میباید کرد و بکه میباید داد وارد و عنه علیه السلام مراد بحکمت درین آیه علم قرآنست و فقه و این قول اهل حق قول اولست و در حدیث

نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که آنحضرت فرموده که حق تعالی بمن عطا کرده از حکمت قرآن هیچ خانه نباشد که در وی چیزی از حکمت باشد مگر که خراب و ویران

باشد پس فقه بیاموزید و در دین تعلیم گیرید و دانا بمیرید وَمَن یُؤتَ الحِکمَةَ و هر کرا که داده اند حکمت را که علم دین است فَقَد اُوتِیَ پس بتحقیق

که داده اند او را خَیراً کَثیراً نیکوئی بسیار چه او جامع خیر دنیا و عقبی و حق تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلیلٌ

و علم دانستن را بسیار خیر صفت کرده که فقد اوتی خیراً کثیراً پس عالم باید که اهل دنیا را امانت نکند و دولت ایشانرا بر حسن احوال خود

که او را خیر کثیر داده اند و متاع قلیل وَما یَذَّکَّرُ و پند پذیر نشوند با آنچه ذکر شده از آیات روشن و مواعظ حسن اِلّا اُولُوا الاَلبابِ

مگر خداوندان عقول خالص از شوائب هوا و هوس وَما اَنفَقتُم و آنچه صرف کردید ای مؤمنان مِن نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بر وجه

طریق فرض یا صدقه بر وجه اخلاص یا ریا در طاعت یا معصیت اَو نَذَرتُم یا بر خود واجب و لازم گردانید مِن نَذرٍ از نذری معین یا غیر معین در طاعت

یا در معصیت فَاِنَّ اللهَ پس بدرستی که خدای یَعلَمُهُ میداند آنرا و بحکم دین و حلال و حرام آن عالمست و بر وفق آن جزا خواهد داد وَما لِلظّالِمینَ

و نیست مر ستمکاران را که نفقه کنند در معاصی و ریا و نذری که در طاعت کرده اند وفا نکنند مِن اَنصارٍ هیچ یاری دهنده کان در آخرت که

عذاب ایشان باز دارد اِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را اوقات ادای آن فَنِعِمّا هِیَ پس نیکو خصلتی است آشکارا

کردن آن چه ممکن که دیگران بر آن رغبت نمایند و بر بخلان صحت لازم شود و دهانهای بدگمانان بسته شود اهل حق میل بکنند وَاِن تُخفُوها و اگر نهان دارید

صدقات را وَتُؤتُوهَا الفُقَراءَ و بدهید آنرا بفقیران در خفیه فَهُوَ خَیرٌ لَکُم پس آن خفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از

ریا دور میباشد و دورتر است بلکه این در نفلست و از امام موسی محفوظ میماند و علی بن ابراهیم از صادق علیه السلام روایت کرده که صدقه در خفیه

مخصوص است بصدقه مستحبه اما در فروض چون زکوة و خمس اظهار آن افضل است تا متهم نشود به نا دادن آن و مردمان بآن اقتدا کنند در فعل و اداء و [illegible] بهتر است

که صدقه سر و ... افضلیت از سر ... و در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که صدقه نهان غضب را بر طرف میکند و دفع گناهان

میکند و محو میکند آن را چنانکه آب آتش را و حاصل که حق تعالی میفرماید که اگر صدقه دهید با خفا آن بهتر است از علانیه وَیُکَفِّرُ عَنکُم مِن سَیِّئاتِکُم و در گذارد

و بپوشد از شما بعضی از گناهان شما را یعنی الا حقوق الناس باشد وَاللهُ بِما تَعمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید از اظهار صدقه و اخفای آن

خَبیرٌ داناست و بمقدار و وفق آن جزا خواهد داد لَیسَ عَلَیکَ هُداهُم نیست واجب بر تو ای محمد هدایت ایشان راه نمودن مردمانست و بر آن داشتن بلکه

بر تو همین دعوت دادن با افعال حسنه مثل صدقه دادن بهترین مالها ... و از [illegible] غیر آن و نهی از افعال قبیحه مثل [illegible] نهادن و دادن ...

در صدقه و چیزی خبیث که ... دادن و امثال آن وَلٰکِنَّ اللهَ و لیکن خدای بهدایت لطف و توفیق لطف ... بهر کس که خواست

نذر کنند که طالب هدایت اند و نفع کننده در اول ما و به ترک که جا صد و معانده اند و دیده به بصیرت ایشان از آن بر بسته اند وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید
مِنْ خَيْرٍ از مال نیک از صدقات مفروضه و مندوبه فَلِأَنفُسِكُمْ پس از برای نفسهای شماست یعنی ثواب آن راجع بشماست پس حیا
در انفاق منت منهید و خبیث مال نفقه مکنید وَمَا تُنفِقُونَ و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب
ثواب و خشنودی وی پس ایذا با رد کردن از کسب خبیث وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال خود يُوَفَّ إِلَيْكُمْ جزای آن تمام
برسانند بسوی شما وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نشوید یعنی ثواب اعمال شما را اجری کم نکنند و صدقهای که بمن و آزار باطل
و از طیب اموال بود لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست یعنی مستحق آن درویشانند الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه باز داشته اند در راه خدای
یعنی مشغول ایشان بجهاد و باید ادام طاعت لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند تو بسبب اشتغال بعبادات و طاعات ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ
سیر کردنی در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینها درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال ایشان
که در مدینه منزل و ملکی نداشتند که بآنجا گریزند بلکه مسکن ایشان در صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و اینها اند اصحاب صفه که شب
و در روز ملازم آنحضرت بودند و نظر التفات برکسب ننداخته و بسؤال و طلب روزی نمی پرداختند و از جهت يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد
ایشانرا کسی که نادان بحال ایشان باشد أَغْنِيَاءَ توانگران مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن ایشان از سؤال و استغنا از طلب
تَعْرِفُهُم بشناسی ایشانرا ای محمد بِسِيمَاهُمْ بنشان و علامت ایشان که زردی رنگ و ضعف بدن و خستگی است لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ
سؤال نمیکنند مردمانرا چیزی و نمی خواهند از ایشان إِلْحَافًا در حالتی که الحاح و ابرام کننده گان باشند یعنی لا عدم سؤال بالکلیه و قوله
يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ مؤید اینست وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان
فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدای بآن داناست و بر وفق آن جزا خواهد داد مرویست از ابن عباس که روزی رسول صلی الله علیه و آله
باصحاب صفه بگذشت و فقر و مسکنت ایشانرا دید فرمود که بشارت مر شما را باد که شما بدین حال باشید و بدان خرسند باشید فردای قیامت در بهشت از
رفیقان من باشید و در خبر است که درویشان در عرصات قیامت آیند فرشتگان ایشانرا گویند که کجا بودید که حساب شما کنند گویند ما را چیزی نبود
تا حساب باز دهیم پس ایشانرا به بهشت برند پیش از توانگران بپانصد سال در اسباب نزول و بعضی دیگر از تفاسیر مرویست که
که روزی امیر المؤمنین علیه السلام از متاع دنیا چهار درم بیش نبود یکی را در شب تصدق نمود و یکی را در روز و یکی را در سر و یکی را در علانیه
چون عمل بدین نهج از سید اولیا صادر شد اما در مطلع شده برسید که یا علی برین داشت که بدین طریق تصدق نمایی [illegible] و اولیا
کرا رسول الله طریق تصدق بر آن خشنودی خدای بر آن مترتب گشت غرض از این چهار قسم این وجه تصدق کردم تمنای آنکه یکی
از اینها شرف قبول یافته بموضع رضا رسد حضرت صلی الله علیه و آله چون این جواب بشنید فرمود که یا ابا الحسن آنچه سعی تو بر آن شد آیه
و از نودی حضرت رب الارباب تو رسانید حق در شأن علی این آیه فرستاد که الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند در راه خدای
بر مستحقان أَمْوَالَهُم مالهای خود را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز سِرًّا وَعَلَانِيَةً در نهان و آشکار فَلَهُمْ پس مر ایشانراست
أَجْرُهُمْ مزد و صدقات ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که ثابت باقی و نعیم جاوید ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نباشد ترسی از عقوبت بر ایشان

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ايشان اندوهگين نشوند نقلست از ابن عباس رضي الله عنه روايت که در حق امير المؤمنين علي عليه السلام فرود آمد که چهار درهم که علي تصدق کرد

مسبوق است بچهار هزار درهم و بعد از ترغيب بندگان بر انفاق و بيان اجر آن ذکر ربا ميکند که [illegible] در آن زيادتي [illegible] و حال آکلان در حقيقت

موجب نقص آنست ميفرمايد الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا آنانکه ميخورند ربا را لَا يَقُومُونَ برنخيزند از قبرهاي خود در وقت نشور

إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر چنانکه برخيزد الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ آنکه ميکوبد او را ديو مِنَ الْمَسِّ از جهت سودن مراد ديوانگي بود و عادت

زعم عرب آن بود که چون جني مس آدمي نمايد عقل او زايل شود و دماغ او [illegible] و ديوانگي پيدا شود [illegible] بر وجهي که متعارف ايشان

است بود اجراي آن کلام ميکند و ملخص سخن آنست که خورندگان ربا روز قيامت بشکل ديوانگان از قبور برخيزند و اهل عرصات ايشانرا

بدين نشان بشناسند ذَلِكَ آن عذاب ايشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ايشان گفتند إِنَّمَا الْبَيْعُ جز اين نيست که بيع مِثْلُ الرِّبَا

مانند رباست که کفار يکدرم به دو درم بيع ميکردند و ميگفتند اين بابت [illegible] و ميان [illegible] بيع فرق نميکردند وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ

و حق تعالی حلال گردانيده است جميع بيعها وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته است ربا را فَمَنْ جَاءَهُ پس هر که بيايد بوي مَوْعِظَةٌ

مِنْ رَبِّهِ پندي از پروردگار او که آن نهي است از ربا فَانْتَهَى پس باز ايستد از فعله فَلَهُ مَا سَلَفَ پس مر او راست آنچه گذشته از گرفتن

ربا پيش از تحريم و او را از آن مؤاخذه نيست [illegible] وَأَمْرُهُ و کار او بازگشت إِلَى اللَّهِ [illegible]

زمان آينده [illegible] وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد [illegible]

ربا بعد از آنکه خداي آنرا حرام کرده فَأُولَئِكَ پس آن گروه که حلال دانند ربا را و امر و نهي الهي را نشنوند أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ايشان در آن آتش جاويد خواهند بود زيرا که حلال دانستن ربا کفر است [illegible]

در حق [illegible] يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم و کاست ميکند خداي مال ربا را و ميبرد برکت آنرا هر چند [illegible] عاقبت نقصان

و حيران ميکند وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و افزون ميکند خداي صدقها را يعني هر چند کم شده باشد [illegible] در آخرت زياده [illegible]

اين وجود با برکت [illegible] وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خداي دوست ندارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاسي که [illegible] تحريم محرمات أَثِيمٍ گناهکاري

که [illegible] ربا [illegible] محارم مرويست که روز قيامت شکم رباخورندگان پر از مارها باشد [illegible] ضعيف بود

که [illegible] از پيغمبر صلی الله عليه وآله مرويست که ربا [illegible] نزديک خداي [illegible]

[illegible] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستي که آنانکه گرويده اند بخدا و رسول او [illegible]

[illegible] وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ [illegible] وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ [illegible] وَآتَوُا الزَّكَاةَ

و داده زکوة [illegible] لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ايشانراست مزد ايشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ايشان روز قيامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نيست ترسي

بر ايشان از [illegible] وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ايشان اندوهگين نشوند [illegible] مرويست که در جاهليت

بني مغيره ربا [illegible] معامله ميکردند [illegible] ثقيف [illegible] يا ايها

الَّذِينَ آمَنُوا اي گروهي که ايمان آورده ايد اتَّقُوا اللَّهَ بترسيد از عذاب خداي وَذَرُوا و واگذاريد مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا آنچه باقي مانده از ربا

إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارنده کان حرمت ربا را چه قبول ایمان امتثال اوامرست فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید یعنی تقریر ربا
ترک نکنید فَأْذَنُوا پس اعلام کنید یکدیگر را و حمزه فَآذِنُوا خوانده یعنی اعلام کنید بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بجنگ کردن که صادر شده
باشد از خدا و رسول مراد جهاد و قتل اسلامست اثر این است که حرب خدای آتش دوزخست و حرب رسول شمشیر او وَإِن تُبْتُمْ و اگر توبه کنید
از روی گرفتن ربا فَلَكُمْ پس مر شماراست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ مایهای مالهای شما لَا تَظْلِمُونَ ستم نکنید بر مدیون و زیاده از
راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه شما چیزی بکاهند مرویست که بعد از نزول این آیه مسلمانان مرابی
که سرمایه خود بستانند و جمعی که تنگدست بودند گفتند ما را مهلت دهید تا محصول زراعت ما برسد ادای دین شما کنیم آیت آمد درین باب
تعجیل کردند حق تعالی فرمود که وَإِن كَانَ و اگر باشد ذُو عُسْرَةٍ خداوند تنگداری یعنی الغرض دار مفلس باشد و تنگ دست
فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری وام دار وَأَن تَصَدَّقُوا و آنکه ببخشید وام دادگان قرض
دار مفلس را و آزاد کردن شما از دین خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را یعنی ثواب آن بیشتر از مهلت دادنست چه هر روز ثواب تصدق در نامه
اعمال شما ثبت خواهد شد إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید ذکر جمیل و ثواب جزیل آنرا وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب
روزی که تُرْجَعُونَ فِيهِ باز گردانیده شوید همه شما در آن روز یعنی روز قیامت إِلَى اللَّهِ بجانب جزای او ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام
داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند به نقص
ثواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنتُم چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی کنید
که یکی از دو عوض آن دین باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله
و اسم هر دو معامله کننده و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت بان رجوع کنید این امر بر سبیل ندبست نه وجوب وَلْيَكْتُب
و باید که بنویسد وثیقه دین را كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ نویسنده بداد و راستی یعنی زیاده و کم نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند
كَاتِبٌ هیچ نویسنده أَن يَكْتُبَ از آنکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ چنانکه مامور است او را خدای یعنی بدان نوع که امر کرده او را
فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ و باید املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ هر کسی که بروست حق دین و بزبان خود اقرار کند بر حق خود
وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ آن خدای که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ
از آن حق که بر وست شَيْئًا چیزی یعنی اگر خواست املا کند بی نقصان فَإِن كَانَ الَّذِي پس اگر باشد آنکسی که عَلَيْهِ الْحَقُّ
بروست حق یعنی بر ذمه اوست سَفِيهًا بالغ ناقص عقل و غیر رشید که صرف اموال کند در اغراض صحیحه و بر جوزد در جمله أَوْ ضَعِيفًا
یا عاجزی یا تو از نوع کودکی یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ یا عاجزی باشد از آن توانایی نداشته باشد و نتواند أَن
يُمِلَّ هُوَ که او املا کند یعنی قرض دار تحت اگر گنگ باشد یا لکنتی بزبانش پیدا آمده باشد فَلْيُمْلِلْ پس باید که املا کند آن حق را
وَلِيُّهُ ولی هر کس از ایشان که گفتیم بِالْعَدْلِ براستی یعنی ولی او زیاده و کم املا نکند مراد بولی قیم است مر طفل را و سفیه را و کیل
و ترجمان عاجز مستطیع را وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه این امر نیز برای ندبست یعنی سنت است شما را

دو گواه گیرید بر معامله مِن رِجالِکُم از مردمان خود یعنی از اهل ایمان فَاِن لَم یَکُونا پس اگر هر دو گواه نباشند رَجُلَینِ دو مرد یعنی تعذر
پذیرد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ وَامرَأتانِ پس یک مرد و دو زن یعنی باید که گواه باشد مردی و دو زن مِمَّن تَرضَونَ از آن کسانی
که راضی باشید به ایشان مِنَ الشُّهَداءِ از گواهان یعنی عادل باشند و آنکه دو زن با مردی گواهی دهند اَن تَضِلَّ بجهت آنکه اگر
فراموش کند اِحداهُما یکی از این دو زن معامله را که بر آن گواه بوده فَتُذَکِّرَ پس یاد دهد اِحداهُمَا الاُخری یکی از ایشان دیگری را
آنکه چون بجهت ضعف عقل و غلبه نسیان او چون معامله را فراموش کند یکی دیگر او را یاد دهد وَلا یَأبَ الشُّهَداءُ و باید که ابا نکنند
و سر باز نزنند از قبول شهادت اِذا ما دُعُوا چون خوانده شوند برای گواه شدن و این فرض کفایت است وَلا تَسأَمُوا و باید که
ملال نکنید اَن تَکتُبُوهُ از آنکه بنویسید صَغِیراً در حالتی که آن حق حقیر و خرد باشد اَو کَبِیراً یا بزرگ و بسیار تا بنویسید اِلی اَجَلِهِ تا مدت
که مقرر شده با اقرار مدیون ذٰلِکُم این کتابت شما اَقسَطُ عِندَ اللهِ راست‌تر نزدیک خدای وَاَقوَمُ لِلشَّهادَةِ وَاَدنی اَلّا
تَرتابُوا و ثابت‌تر و پایدارتر دهنده‌تر برای اقامت شهادت چه صحیفه بیاد دهنده گواهان است آنچه گواهی از خاطر رفته باشد پس کتابت بکنید
اِلّا اَن تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً مگر آنکه باشد معامله که حضور تُدِیرُونَها که می‌گردانید آن را بَینَکُم میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست
و نقد بنقد بی تعیین اجل در ادای عوضین فَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ پس نیست بر شما گناهی اَلّا تَکتُبُوها اگر ننویسید آن را چه بعید بود آن از نزاع
و نسیان وَاَشهِدُوا اِذا تَبایَعتُم و گواه گیرید چون خرید و فروخت کنید نقد اولی برای آنکه احتیاط در همه کار حال گواه
نباشد ممکن هست که یکی از بایع و مشتری منکر بیع شود و در نزاع کشد از کتب در ادای عوضین و یا در شرط با خیار و غیر آن وَلا یُضارَّ و باید که ضرر
رسانیده نشود کاتِبٌ نویسنده یعنی او را باز ندارد از کتابت بی وقت وَلا شَهِیدٌ و نه گواه را ضرر رسانند و قبول شهادت چون مانعی
داشته باشد و یا معنی آیه آنست که باید کاتب ضرر نرساند بیکی از بایع و مشتری بدینوجه که در مقدار نولیسد و از خیانت در کتابت احتراز کند
و گواه نیز از راستی نگذرد و گواهی نپوشد و از ادای شهادت اباء نکند وَاِن تَفعَلُوا و اگر بکنید ای معامله کنندگان آنچه شما را از آن نهی کردیم از اضرار
کاتب و شهید و غیر آن از منهیات فَاِنَّهُ پس بدرستیکه آن فعل منهی فُسُوقٌ بِکُم نافرمانی باشد لاحق بشما و بیرون آمدن از فرمان حق
وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدای در فرمان او خلاف مکنید در امور دین و دنیای شما وَیُعَلِّمُکُمُ اللهُ و می‌آموزاند خدای شما را احکام دین و مصالح
دین و دنیای شما وَاللهُ بِکُلِّ شَیءٍ و خدای به همه چیز عَلِیمٌ داناست وَاِن کُنتُم عَلی سَفَرٍ و اگر هستید بر سفر و با شما معاملت رود وَلَم تَجِدُوا
کاتِباً و نیابید نویسنده که بنویسد حقوق که ادوات کتابت نباشد فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ پس گروی بقبض درآورده
و قبض رهن شرط است در جواز آن نزد اکثر فقها و لزوم آن بی رهن و بدون قبض صحیح نبود فَاِن اَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعضُکُم بَعضاً برخی از شما
قرض دهنده برخی را که قرض گیرنده است بجهت حسن ظن و توسط این رهن از او نگیرد فَلیُؤَدِّ الَّذِی اؤتُمِنَ پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است
یعنی قرضدار اَمانَتَهُ وام قرض دهنده را و انکار حق نکند وَلیَتَّقِ اللهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ پروردگار او است و در امانت
خیانت نکند وَلا تَکتُمُوا الشَّهادَةَ و مپوشید گواهی را ای گواهان وَمَن یَکتُمها و هر که بپوشد گواهی را فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ پس بدرستی که
گناهکار است دل او چه محل اراده کتمان از جهت اثم است بدو وَاللهُ بِما تَعمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان آن

عَلِيمٌ و دانا است و هر آنچه خواهد الحمد لله مرضای ذات اوست لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ الخ آنچه در آسمانها است از ستارگان و صنوف و سکان او

وَمَا فِي الْأَرْضِ الخ و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن ملک خدا است از ملکیت و نهی میفرماید مخلص صلاح و نفع شما بجهت احتیاج او

و این وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ الخ و در دلهای شما است از قصدهای بد و بد أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید آن را يُحَاسِبْكُمْ

بِهِ اللَّهُ شمار کند شما را بآن پس کلا این جزا خواهد داد و مروی است که حق تعالی در قیامت اعمال بنده را بر وی عرض کند از گفتار زبان

و کردار اعضا و قصد بد فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ هر را خواهد بفضل خود وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر که را خواهد بعدل خود

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از مغفرت و عقوبت قَدِيرٌ توانا است و این آیه علامت بر تمام آنچه بخاطر رسد از ذات ما …

معاصی که خطور کند در دل و عزم بر فعل آن کرده باشد حق تعالی بآن مواخذه نفرماید بلکه مواخذه آن بآن جرایست که بنده عزم آن باید و عزم بود در فعل

همچنانکه بمجرد عزم بطاعت حسنات ثواب آن طاعت را داراست میفرماید چنانکه در اخبار آمده که منتظر وقت صلوه مانند شخصی است که در نماز باشد و

این از الطاف نعم حق تعالی است بر بنده و در خبر است که روز قیامت بنده را حاضر گرداند و صحیفه عمل او بدست او دهند وی در آن ملک بد در اول آن صحیفه

حجی مقبول بیند بعضی را آن انکار کند و گوید بار خدایا سهو و غلط بر تو رفته است و تو عالمی که من حج نکردم و اینجا حجی مقبول نوشته حسنات که ای ... کرده

حج نکردی اما فلان روز قافله حاج را دیدی که از حج باز میگشت و تو آرزو میکرد اندی و میگفتی کاشکی من با ایشان ... حج ... فرض

و العقد ... و از برای تو حجی مقبول کردم ... از این آیت در ... بیان ... آمَنَ الرَّسُولُ

گرویده و تصدیق کرد رسول صلی الله علیه و آله یعنی محمد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بآنچه فرو فرستاده شده بوی مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او و کران آیات و

احکام شرع و این شهادتیست از حق تعالی بر صحت ایمان آنحضرت ... و خود ... وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی گرویده مؤمنان

بذات او كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ همه ایشان گرویده اند بخدای ... وَمَلَائِكَتِهِ و ملائکه او

مؤمنان حضرت کبریا اند ... وَكُتُبِهِ و بجمیع کتابها که فرو فرستاده است ... و کلام او

وَرُسُلِهِ و بجمیع فرستادگان او ... و اهل کتاب ... و رسل گرویده اند و منکر بعضی

و گروهی بعضی پیغمبران ... عیسی ... لَا نُفَرِّقُ ... بَيْنَ أَحَدٍ

... مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او ... ایمان ... وَقَالُوا و گفتند

مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم ... وَأَطَعْنَا ... غُفْرَانَكَ ... رَبَّنَا ای

پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تو بازگشت است ... این آیه تا آخر سوره بی واسطه جبرئیل علیه السلام در شب معراج بر حضرت

رسول نازل شده چنانکه در صحیح مسلم روایت از ابن مسعود وارد است که آن حضرت در شب معراج بسدرة المنتهی رسید سه چیز او را اعطا کرده

اول ... دوم خواتیم سوره البقره سیم ...

معراج ... التحیات لله والصلوات الطیبات

الطاهرات المبارکات ... السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته ... السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

اشهد ان لا اله [الا الله] وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی فرمود آمن الرسول بما انزل الیه من ربه پیغمبر صلی الله علیه و آله ... کرد

این مضمون را ... این آیات ... که از ... جمیع قوم که و المؤمنون کل آمن بالله تا آخر ... از معجز صلی الله علیه و آله

کرات ... و در قبول احکام ... میکنند فرمود که قالوا سمعنا و اطعنا جواب آمد که ... جمیع اوامر و نواهی لا یکلف الله نفسا

تکلیف نکند الله ... هیچ نفسی را الا وسعها مگر بمقداری که ... طاقت ... [illegible] ... از رکعه

رکعتی نماز فرض ... بیشتر از ... روزه ... طاقت زیاده از آن ... لها ما کسبت مر آن نفس ... بجا آورد

از نیکویها ... و علیها ما اکتسبت ... بجا آورد ... [illegible]

مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب معراج ... کلمات ... بالهام الهی بر زبان ... کلام ... [illegible]

که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را ... ان نسینا اگر فراموش کردیم ... او اخطأنا یا خطا

کردیم ... [illegible] ... خضوع و خشوع ... اظهار عجز ... [illegible]

... ربنا ای پروردگار ما و لا تحمل علینا بار مکن بر ما اصرا باری گران ... تکلیف ... بار کرده

کما حملته همچنانکه بار کردی ... تکلیف ... کما حملته همچنانکه بار کردی ... تکلیف ... [illegible]

علی الذین من قبلنا ... [illegible] ... در اخبار آمده ... [illegible]

نماز ... فرض ... [illegible] ... طهارت ... [illegible]

... [illegible] ... تیمم ... گناهی کردندی ... [illegible]

در سر المعصیتی مشغول شدندی ... [illegible] ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

این تکلیف ... ربنا ای خداوند ما و لا تحملنا ... ما لا طاقة لنا به ... طاقت ... [illegible]

... خضوع ... [illegible] ... ما لا یطاق ... [illegible]

... و اعف عنا و عفو کن ... و اغفر لنا ... [illegible]

ذنوب ... [illegible] ... و ارحمنا ... [illegible]

... انت مولینا تو کارساز و یاری دهنده ... فانصرنا ... علی القوم الکافرین ... [illegible]

... [illegible] ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible] ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible] ... عبادت ... [illegible]

جمیع ... [illegible] ... رسول ... [illegible]

تا ... آخر سوره البقره ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

حق تعالی گوید غفرانک ربنا بیامرزیدم ترا و چون گوید ربنا لا تؤاخذنا گوید بر نگیرم شما را و چون گوید و لا تحمل علینا گوید بر شما ننهم آنچه طاقت آن
ندارید نباشد و چون گوید واعف عنا گوید که عفو کردم و چون گوید واغفر لنا گوید بیامرزیدم شما را و چون گوید وارحمنا گوید رحم کردم بر تو و چون گوید
فانصرنا علی القوم الکافرین گوید نصرت کردم و یاری دادم مسلمانان بر جمیع کافران سورهٔ آل عمران ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سورهٔ آل عمران را در روز جمعه بخواند حق تعالی و فرشتگان بر او صلوات فرستند تا آفتاب غروب کند و در روایت دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده سورهٔ البقره و آل عمران را بیاموزید که این دو سوره زهراوین اند یعنی دو سوره درخشنده و روشنی دهنده اند و این هر دو سوره در روز قیامت مانند دو قطعه
ابر بالای سر او سایه اندازند و در روایت دیگر آمده که هر که شب آدینه آل عمران بخواند فردای قیامت او را بر جهند تا چون برق از صراط بگذرد
بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ البقره کرده بر توحید و ایمان افتتاح این سوره نیز بر توحید و ایمان کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
الم منم خدای که داناترم از جمیع کاینات الله خدای سزاوار پرستش لا اله الا هو نیست هیچ مستحق عبادت مگر او الحی زنده است
زنده کننده هر زنده و از اوست القیوم پاینده و قیام هر چیز بدوست مروی است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که اسم اعظم آنست که در سه سوره است
یکی الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سورهٔ البقره است دویم الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سورهٔ آل عمران است سیم وعنت الوجوه للحی القیوم
که در سورهٔ طه است و آصف برخیا بهمین اسم مبارک تخت بلقیس را از شهر سبا نزد سلیمان آورد بدانکه هشتاد و آیه از اول این سوره در وفد نجران نازل شده
و ایشان شصت سوار بودند که چهارده تن از ایشان از اشراف ایشان بودند و از ایشان سه کس بزرگتر بودند یکی عاقب که امیر ایشان بود دویم ایهم که کارگذار و مدبر ایشان بود
سیوم ابو حارثه بن علقمه که مدرس ایشان بود و او را هر سه ملوک روم و حکام ایشان بغایت محترم میداشتند و معابد برای او بنا کرده بودند آنگاه
بمسجد رسول در آمدند وقتی که آنحضرت نماز عصر گزارده بود نزد او نشستند و از هر جا سخن در پیوستند تا وقت نماز ایشان در رسید پس برخاستند
خواستند و روی بمشرق کرده در مسجد نماز خود را در مسجد گزاردند و همه از آن مجلس حجت رجوع کردند رسول صلی الله علیه و آله ایشان را باسلام دعوت
نمود عاقب و ایهم گفتند ما قبل از تو مسلمان بودیم در کوشش علانیت حق سبحانه ایشان را خبر فرمود که شما اسلام نیاوردید و دروغ میگوئید
الوهیت و عبادت صلیب و اکل خنزیر از اسلام باز داشته است ایشان گفتند ما اگر فرزند عیسی بود انکار میکنیم اگر عیسی پسر او نیست پس پدرش کیست
رسول صلی الله علیه و آله فرمود در همه شما قرار دادید و میدانید که عیسی علیه السلام پیش از اول خواهد چشید و دیگر اعتقاد دارید که صورت
عیسی در رحم مریم بتقدیر خدای بود و میدانید که عیسی اکل و شرب داشت و بتدریج از کودکی نشو کرده بزرگ شد و رفتن و آمدن و خواب و بیداری
داشت بیک سکینه و حق تعالی از همه اینها منزه است و همه این اعتقاد دیگر ایشان ملزم گشتند و از مجلس برخاستند حق تعالی هشتاد آیه از این سوره در باره ایشان
نازل ساخت جهت تصریح الوهیت عیسی بود و باری دیگر دعوت حق را قائم الابد الدهر و اول سوره ذکر الوهیت حقه و جحود و تقدیر خود و قصه
و نیز آنکه نزول کتب عالیه فرمود نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بتدریج بالحق براستی مصدقا و تائید
تصدیق کننده است مر موافقت این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها که پیش از آن بوده و آن موافق در توحید است و نبوت و معاد و دیگر
اصول دین و انزل التوریة و الانجیل و فرو فرستاد توریة و انجیل را یکجا من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس در حالی که راه
نماینده اند مر نیازمندان را بحق و دین حق کتاب ایم و فرقه ... باید و باعث ... و عبرت ... زید بن حق اهل یهود و نصاری

در نبشته است بعزیر و عیسی میگویند باطل است و انزل الفرقان و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و گویند که مراد الفرقان
معجزات است ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بآیات الله به آیتهای قدرت الهی یا آیات قرآن لهم عذاب شدید
مر ایشانراست عذابی سخت بسبب کفر و عناد ایشان والله عزیز و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار که هیچکس او را از آن منع نتواند کرد ذو انتقام
خداوند عقاب و عقوبت ایشان ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نیست بر او چیزی فی الارض و لا فی السماء نه در زمین
و نه در آسمان بلکه علم او سبحانه محیط بجمیع کلیات و جزئیات و علم غیبی بمعنی مغیبات بوده و آن مر امام حق را بود پس بیان علم [illegible] کرد
بر ربوبیت او هو الذی یصورکم اوست آنکه خدای آن تصویر میکند و میکشد شما را فی الارحام در رحمهای مادران کیف یشاء بهر نوع
که خواهد و بهر وجه که حکمت او تقاضا میکند از صور مختلفه چون کوتاهی و درازی و ذکورت و انوثت و سیاهی و سفیدی و نقص و کمال و درستی و زیبائی و غیر
عیسی هم در وجه مولود بلکه در رحم مریم تصویر یافته چگونه تصویر کننده خود تواند بود چه مصور مخالف و محتاج بخالق و خالق خداست لا اله الا هو
نیست هیچ خدای مستحق عبادت مگر او چه او داننده اند و غیر او ملیند و آنچه او میکند از افعال محکم کسی دیگر نتواند العزیز غالب الحکیم
محکم کار و این اشارت است بکمال قدرت و تمامی حکمت او هو الذی اوست آن خداوندی که انزل علیک الکتاب فرو فرستاد بر تو قرآن را
منه آیات محکمات بعضی از آن کتاب آیتهای محکمست و مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نیست هن آن آیات محکم ام
الکتاب اصل و معظم قرآنست که غیر آن آیات بآن رد کرده شود و اخر و آیتهای دیگر که غیر محکمات اند متشابهات مانند اند یکدیگر
و حکمت آنکه مجملات و اضح المعنی نیست تا تفکر و نظر تام در آن نمایند فضل علما ظاهر گردد و حرص ایشان بر اجتهاد زیاده شود و ثواب بسبب آن مر
ثواب ایشان شود فاما الذین اما کسانی که در دلهای ایشان فی قلوبهم زیغ در دلهای ایشان کجی و میل است بسوی بیرون حق
فیتبعون پس پیروی میکنند ما تشابه منه آنچه را که لفظ او متشابهست آن مشکلست منه از کتاب و بآن احتجاج می آرند بر امر باطل
خود باین وجه که میگویند اگر این از نزد خدای بود ظاهر المعنی میبود نه متشابه ابتغاء الفتنه بجهت طلب کردن فتنه که شرک [illegible] و شک در قرآن
و تلبیس کنند بر جهال و ابتغاء تأویله و بجهت تاویل باطل که بر وفق مدعای ایشان باشد و ما یعلم تأویله و نمیداند تأویل آنرا بحقیقت
و حمل آن بر حسب مراد الا الله مگر خدای که انزال فرموده و الراسخون فی العلم و کسانی که ثابت قدم اند در دانش و متمکن در بینش
که علمای اهل ایمان اند یقولون میگویند این راسخان علم که آمنا به گرویده ایم بمتشابه کل همه محکمات و متشابهات من عند ربنا
از نزد پروردگار ماست و ما یذکر و پند نمیگیرند و متنبه نمیشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه از دانش خلل و کمی
و عبد الله عباس حبر این آیت قرائت کردی گفتی انا من الراسخین فی العلم من از راسخان علم که تاویل متشابه دانم در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است
که مراد براسخان علم اهل بیت نبوت اند که علم ایشان از علم رسول است و علم رسول از تعلیم جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابت لوح محفوظ
از جانب رب العزت و حضرت رسالت در شان علی علیه حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام فرمود که از ما مردی باشد که بر تاویل قرآن کارزار کند همچنانکه من
بر تنزیل آن کارزار میکنم و بعد از آنحضرت که افضل راسخان در علم کیست که عالم باشد بجمیع الحق و آگاه از تنزیل و تاویل الا امیر المؤمنین
و سایر ائمه هدی علیهم السلام چه جمیع صحابه و تابعین در همه امور مشکله و احکام مشتبه رجوع بایشان میکردند و ایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند و بعد از آن

از قول راسخان حکایت میکند که ربنا یعنی ایشان میگویند ای پروردگار ما لا تزغ میل مگردان و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از حق بسوی بدی

متشابه بتاویلی کننده نتوانسته بعد اذ هدیتنا پس ازانکه ما را راه نمودی بحق و بمدد توفیق طریق هدایت بالهدی بنمودی تا بدانکه

واسطه لطف ادله واضح اعلام ما را بدین حق مستقیم گردانیدی آن را از ما باز مگیر تا نعوذ از آن از حق منحرف نگردیم و ملکه ما را راسخ گردان بر حق و هب

لنا و بخش ما را من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی لطفی که سبب آن درجه طمأنینه و مرتبه راسخین در توحید گردد ای ارحم

ما را توفیق فرما بر ثبات در استقامت و روزی کن آن رحمت محض رحمت تا از شک و شبهه خلاص شده بدین مستقیم تو متیقن گردیم و بهیچ وجه از آن

بر نگردیم انک بدرستیکه تو انت الوهاب بخشنده هر عطیه ربنا انک جامع الناس ای پروردگار ما تو جمع آرنده و جمع

کننده مردمانی بعد از مردن ایشان لیوم برای حساب و جزای روزی که لا ریب فیه هیچ شکی نیست ما را در وقوع آن و آنچه در وی از خیر و جزا

ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در آن روز حساب و جزا فرموده از آن در بیان حال کفار که

دلهای ایشان منحرف است از حق میفرماید که ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند لن تغنی عنهم هرگز دفع نکند و باز ندارد

اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها مفاخرت میکنند من الله از عذاب

خدای شیئا هیچ چیزی نه در دنیا از محنت و بلیت که گرفتار شوند و نه در آخرت که ایشان را از تنگنای جهنم رهانند و اولئک و آن گروه هم وقود النار

ایشان هیزم آتش دوزخند بحکم هیزم خشک آتش بر ایشان افروزد عادت این جماعت کفار در تکذیب حضرت رسالت کداب آل فرعون مانند

عادت متابعان فرعون در تکذیب موسی و الذین من قبلهم و رسم عادت آنانکه پیش از فرعون بودند چون عاد و ثمود کذبوا بایاتنا

بدروغ داشتند آیتهای ما را فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را بعقوبت گردانیدن بذنوبهم بگناهان ایشان که تکذیب

انبیا بود و انکار دعوت ایشان و الله شدید العقاب و خدای سخت عقوبت است کافران را قل بگو ای محمد للذین کفروا مر آنکسانی را

که کافر شدند از ضایعه و یهود ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بغلبه مؤمنان بر شما و در روز قیامت تحشرون و حشر کرده شوید

در عقبی الی جهنم بسوی دوزخ و بئس المهاد و بد آرامگاهی است دوزخ و چون حق تعالی وعده ظهور اسلام و هلاک اهل کفر

فرمود که در روز بدر اهل کفر و طغیان را آورد و از عذاب المستقبل گفت قد کان لکم بدرستیکه بود مر شما را ای قریش آیة علامتی دال

در صدق نبوت محمد فی فئتین التقتا در دو گروه که بهم رسیدند و در مقابله یکدیگر صف کشیدند در حرب بدر فئة تقاتل گروهی کارزار میکردند

فی سبیل الله در راه خدای و ایشان لشکر مظفر رسول بودند علیه السلام که سیصد و سیزده کس بودند هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست و سی و شش

انصار و اخری کافرة و گروهی دیگر کافر بوده بودند یعنی لشکر ابوجهل نهصد و پنجاه تن بودند یرونهم مثلیهم میدیدند مسلمانان

ایشان را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود رأی العین دیدنی بچشم و لشکر کفار اگر چه سه برابر مؤمنان بودند حق تعالی دو چندان

که بود مؤمنان را بنمود تا دل ایشان قوی گردد بر آنکه غالب گردند کما قال الله تعالی فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین ماثنین پس چون زیاده از دو برابر

خود ندیدند بوعده الهی قوی دل شده بر ایشان حمله کردند و الله یؤید و خدای قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر کرا

خواهد چنانکه وعده نصرت داد اهل بدر را ان فی ذلک بدرستیکه در غلبه قلیل بی سلاح بر کثیر با سلاح لعبرة هر آینه اعتباری دیدنی

لِاُولِی الْاَبْصَارِ مر صاحبان بینش را که اهل بصیرت و صاحبان عقول باشند و بعضی بر آنند که صاحب رایت در این جنگ حضرت امیر المؤمنین بود علیه السلام

و در میان لشکر ایشان که سیصد و سیزده تن بودند بیش از دو اسب نبود یکی مقداد اسود و دیگری مرثد بن ابی مرثد و لشکر

کفار که نهصد و پنجاه تن بودند صد کس از ایشان سوار بودند و اول جنگی که در اسلام واقع شد این بود و با وجود این توفیق الهی بر کفار غالب شده ایشان را مغلوب ساختند

و بعد از این حق تعالی اخبار میفرماید از حال مردمان که [illegible] عدول از حق و هدایت به باطل و ضلال نمودند زُیِّنَ لِلنَّاسِ آراسته شد از برای مردمان

حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس مراد آن است که شیطان در نظر مردمان آراسته گردانید دوستی شهوات نفسانی را مِنَ النِّسَاءِ از زنان که [illegible] دام شیطان

خانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که زنان دام شیطانند و [illegible] خلوت مکنید هیچ مردی با زنی مگر آنکه شیطان سیم ایشان خواهد بود و در اخبار آمده که

[illegible] کرده عالم واقع شده از زنان است وَالْبَنِینَ و از پسران که محبوب پدر و مادرند و ایشان باعث بخل و جبن و حزن پدر و مادرند به سبب محبت

ایشان والدین [illegible] مال بخیل میشوند [illegible] و ایشان را [illegible] و همیشه غمناک و

[illegible] وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ و از قنطارهای فراهم آورده شده مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از طلا و نقره و قنطار بمعنی مال بسیار

که آن هزار مثقال طلا [illegible] از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام نقل که قنطار [illegible] از دینار [illegible]

وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ و از اسبان نشان دار [illegible] و از اسبان [illegible] و نیکو سیر رفتار و مردمان [illegible]

[illegible] از عبارات آلهی غافل میکردند وَالْاَنْعَامِ و دیگر از مشتهیات نفس چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و دیگر کشت زار ذٰلِکَ

این که مذکور شد از امور [illegible] نفس مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا [illegible] از آن [illegible] دنیا و از [illegible] نفع [illegible] وَاللّٰهُ و خدای

[illegible] عِنْدَهُ نزد اوست حُسْنُ الْمَآبِ نیکوی بازگشت یعنی نعیم اخرویه [illegible] بهتر از [illegible] متاع دنیوی

[illegible] نعیم آخرت [illegible] مردمان [illegible] ثواب [illegible] قُلْ اَؤُنَبِّئُکُمْ بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را

ای مردمان بِخَیْرٍ مِنْ ذٰلِکُمْ بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِینَ اتَّقَوْا برای آنانکه پرهیز کردند از شرک و اجتناب کردند از کارهای زشت عِنْدَ رَبِّهِمْ

نزد پروردگار ایشان جَنَّاتٌ [illegible] بهشتهایی که از آن [illegible] تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ میرود از زیر درختان

آن جویهای آب [illegible] خَالِدِینَ فِیهَا [illegible] وَاَزْوَاجٌ [illegible] زنان حوری

مُطَهَّرَةٌ [illegible] وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ و دیگر [illegible] خشنودی از خدای [illegible] بهشت

و نعمتهای آن بهتر است وَاللّٰهُ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ [illegible]

[illegible] رضای الهی بهشت [illegible] خشنودی [illegible]

[illegible] محمد و آل محمد علیهم السلام [illegible]

الَّذِینَ [illegible] یَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما اِنَّنَا آمَنَّا [illegible]

[illegible] فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا [illegible] وَقِنَا عَذَابَ

النَّارِ و نگاه دار ما را از عذاب [illegible] الصَّابِرِینَ یعنی [illegible] صبر کنندگان [illegible]

در وقت رسیدن بلیات وَالصَّادِقِينَ و راستان در قول و فعل و نیت و خبر است که چون شخصی راست گفت پاسی از خود ساز و در راست گفتن مرور

کرده نام او در صحف صدیقان نوشته و اگر دروغ گوید دروغ زن نویسند و بر عکس این باشد وَالْقَانِتِينَ و فرمان برداران امر خدای را در نهان و آشکار وَالْمُنْفِقِينَ

و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق یا صرف طاعت و انفاق و در حدیث صحیح آمده که هیچ روزی آفتاب برنیاید الا که بر اهالی آن دو فرشته ندا

کنند یا رب هر نفقه کننده را عوض ده و هر امساک کننده را مال او تلف کن وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگان بِالْأَسْحَارِ در سحرها

که وقتهای اجابت دعا است زیرا که اکثر علما برآنند که این وقت نفس مطمئن تر و از شواغل فارغ تر است و در خبر است که حق تعالی آواز

سه کس را دوست دارد آواز خروس و آواز قاری قرآن و آواز استغفار کنندگان در وقت سحرگاه و از امام ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که در وتر هفتاد بار استغفار کند

از اهل این آیه باشد و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که مراد مستغفرین نماز گزارندگانند در سحرگاه و در اسباب نزول آورده اند که دو حبر از احبار شام به مدینه

آمدند و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله بنام و نشان که در کتاب خود خوانده بودند بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله است اگر جواب گویی ایمان آوریم فرمود بپرسید گفتند خبر ده ما را

که بزرگترین کلمه و شریف ترین شهادت در کلام خدای کدام است این آیت آمد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای یعنی بیان فرمود بدلایل العقلیه روشن و از آیات

نقلیه آن را روشن کرد به آنکه أَنَّهُ آنکه او خدای یکیست که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد مگر او وَالْمَلَائِكَةُ

و فرشتگان نیز گواهی دادند بر وحدانیت او وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مؤمنانند نیز شهادت دادند بر توحید او باعتراف و تصدیق حق

قَائِمًا در حالتی که او سبحانه قیام کننده است بِالْقِسْطِ بعدل در جمیع افعال و اقوال خود و در تفسیر اهل البیت مذکور است که اولو العلم انبیا و مرسلین

و دوازده نوریه معصوم و صلوات الله علیهم اجمعین و متعارف اولو العلم با سبحانه و ملائکه در شهادت دلالت است بر تعظیم ایشان و شکی نیست که اولو العلم شامل

مجتهدان امامیه رضوان الله علیهم نیز هست و جابر بن عبدالله از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که یک ساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند و در علم نگرد

بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال عبادت کند انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است

و درس آن تسبیح است و بحث آن جهاد است و فرشتگان در حلقه های مجلس عالمان رغبت کنند و پرهای خود را بر ایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند

و هر تر و خشکی که باشد برای ایشان آمرزش خواهد حتی ماهیان دریا و هوام و سباع و چهارپایان و ستارگان و بدانید که علم زندگی دلهاست و نور چشم

و فکر کردن در علم معادل روزه است و درس کردن برابر قیام شب و علم سبب صله رحم است و حلال و حرام آن و بهشت و نیکبختان با آن ملهم کردند و بدبختان از آن

محروم باشند و جهت آنکه اولو العلم متعارف حق تعالی و ملائکه شده اند در این آیت که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار کلمه شهادت جهت آن کرده است و دیگر آنکه

بآنکه الْعَزِيزُ خدای که غالب است در جمیع ممکنات هم محکوم و مامور اویند الْحَكِيمُ محکم کار در آنچه بکند و منقول است که این آیه از افضل کلمات

و از انس بن مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این آیت را بخواند و در آخر آن بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی هم

حق تعالی او را هفتاد هزار فرشته برای او استغفار و آمرزش خواهند تا روز قیامت و هر که این آیت را بخواند حق تعالی ثواب هزار هزار هفت در

صرف ... هر که در وقت خواب کردن این آیت را بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته خلق کند تا روز قیامت برای او استغفار کنند

و ابو غالب قطان گفته که وقتی که بکوفه رفتم در همسایگی اعمش فرود آمدم وی در آخر شب این آیت را مکرر میخواند و هر بار در آخر آن میگفت و انا اشهد

بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادة و هی عند الله ودیعة حتی یرد بها الیّ یوم القیمة چون روز شد از او پرسیدم و گفتم ذلک آیت شهادت میخواندی

و در آخر کلام بگفتی در آن خبری از بعضه خدای شنیده که گفت گفتم مرا از آن آگاه ساز که اکنون تمام خدمت می‌کنی من تنها ابو بکرم و من بر سر راه
بودم بار هلاک شدم و کمال خدمت او کردم حضرت بر آنکه گفتم ای شیخ سالها تمام شد که ... و این حدیث کرد مرا ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که این آیه بخواند بر طریق تفکر حق تعالی روز قیامت او را حاضر کند و گوید که ای بنده من وفا کردی بعهد من که توحید است من سزاوارترم از آنکه
بعهده وفا کننده ای و بندگان من در آری بهشت برای او که تمامی بهشت که خواهد داخل شود و بغیر از آن حضرت مرویست که چون نوشته در هوا ایستاده بر سینه
یکی دیگر از آن گروه از کجا می آید که از نزدیک بنده عاصی گرامی روز بهر او معصیت نکرد و خدای سلامی آرزو دارد که دیوان عمل سیاه اوست که با آسمان می‌برم
آن فرشته دیگر گفت عجب حالتیست که غم تمام او در آزادی از آتش حق تعالی بر این مبرم فرشته اول از این متعجب شده فرشته چشم کنی که حق تعالی تو را ندا
شدی او آیه نهاد بخواند حق تعالی فرموده که من گناه معصیت را بیامرزم و مغفرت بخشیدم از سعید بن جبیر روایتست که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه
بودند چون این آیه نازل شد همه بروی افتادند چون توحید اهل ایمان از عجب بودند از این و بیان اسلام میفرماید إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده
عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزد خدای اسلامست نه ملت یهودیه و نصرانیه که آنچه ایشان کردند وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و خلاف نکردند در امر دین
اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله یکی از ایشان أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب توریت و انجیل إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد
بدیشان دانش بحقیقت امر اسلام که آن آیات و معجزات ظاهر است از جمله آن قرآنست که موافق کتاب ایشانست و اختلاف ایشان درین وجه بود که بعضی
گفتند که دین اسلام حقست و قومی دیگر گفتند که آن مخصوص است بعرب و جمعی دیگر نفی مطلق آن کرده کردند حاصل که ایشان اختلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ
بجهت حسد و جور که در میان ایشانست و میل بریاست دنیا که قوم گذشته که ایشان بنا کنند تا در حقیقت اسلام پس از ایشان منفرد گردند وَمَن يَكْفُرْ
هر که کافر شود بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای که قرآنست یا بمعجزات حضرت خاتم صلی الله علیه و آله یا توریه و انجیل که نعت حضرت در آنست فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی عقوبت اهل نفی جحود و عناد فرستنده عذاب آخرت که گرفتار خواهند
فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر یهود و ترسا محاجه و مخاصمه کنند تو را در وجه عناد در دین اسلام بعد از اقامت حجت و بالنصاری در مقام جدل آیند فَقُلْ
أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را و خالص گردانیدم همه خود را لِلَّهِ برای خدای و هیچ غیر را با او شریک
نمیگردانم وَمَنِ اتَّبَعَنِ و هر که متابعت کرد مرا تسلیم کردم و خالص گردانیده اند همه خود را برای که پیروی کرده اند مرا او را با منست یعنی از نفسهای
خود را از برای خدا خالص ساخته ام و باخلاص تمام توحید او گزیده ام وَقُل و بگوی ای محمد لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنانرا که کتاب داده شده اند
و علماء ایشان یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مشرکان عرب که نا خوانده و نا نوشته اند یعنی کتاب ندارند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آورده اید
بجهت وضوح دلیل بر حقیقت آن همچنانکه من آورده ام و اتباع من یا هنوز بر کفر خودید و بگو به استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام آورید فَإِنْ أَسْلَمُوا
پس اگر اسلام آوردند و امر ترا اتباع کردند فَقَدِ اهْتَدَوا پس بدرستی راه یافتند بمقصد رستگاری و از وادی گمراهی خلاص شدند وَّإِن تَوَلَّوا
و اگر اعراض کنند و اسلام آورند ترا هیچ ضرری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و پس تو تبلیغ کرده ای
حجت کرده وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست به بندگان یعنی داناست بتکذیب و تصدیق ایشان و بر وفق آن جزا خواهد داد إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ
بدرستی آنانکه کافر میشوند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و بمعجزات و حجتهای روشن که بر حقیقت دلالت دارد و از جمله آن کسانی که ... توحید

وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و می‌کشند پیغمبران را بِغَيْرِ الْحَقِّ کشتنی ناحق ناروا و از پیغمبر صلى الله عليه وآله مرویست که بعد از نزول این آیه فرمود که یهودان
چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت کشتند پس صد و هفتاد کس از عباد و زهاد ایشان برخواستند تا ایشان را امر بمعروف و نهی از منکر کنند ایشان را نیز کشتند چنانکه میفرماید
وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشند آنانرا نیز که يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ امر میکنند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی عباد ایشان فَبَشِّرْهُمْ پس مژده ده
ایشانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک أُولَئِكَ آن گروه مذکوره یعنی کشندگان انبیا و آمران بمعروف الَّذِينَ آنانند که حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
تباه گردیده شد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا و آخرت که کسی ستایش آن نکند بلکه بر ایشان لعن کنند و خون و مال ایشان مباح گردد وَمَا لَهُمْ
و نیست مر ایشانرا در روز قیامت مِنْ نَاصِرِينَ یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند مرویست که در عهد رسول صلى الله عليه وآله مردی و زنی از اشراف اهل خیبر
زنا کرده بودند و در توریه حکم ایشان رجم بود و برخواستند که بنزد رسول صلى الله عليه وآله آیند با امید آنکه حکم آنحضرت سهل‌تر باشد یعنی سوای رجم و فرستادند چون این قضیه معروض گشت
حکم حضرت موافق حکم توریه شد نعمان بن اوفی و بحری بن عمرو [illegible] گفتند جور کردی بر ما بر ایشان رجم نیست رسول صلى الله عليه وآله فرمود که دروغ میگوئید در توریه حکم
ایشان رجم است گفتند چنین نیست رسول صلى الله عليه وآله فرمود تا توریه حاضر کردند پس بایشان گفت کیست داناترین شما گفتند مردی اعور است
و در فدک میباشد او را ابن صوریا گویند پس کس فرستادند و او را بمدینه آوردند چون نزد رسول آمد و آغاز خواندن توریه کرد چون بآیه رجم رسید انگشت بر آن
نهاد و عبدالله سلام برخواست و این آیه را خواند و رسول گفت دانستید که حکم آن بود که من کردم و توریه موافق قول منست و در توریه چنین بود که
مرد محصن و زن محصنه چون زنا کنند و شهود بر ایشان گواهی دهند ایشانرا رجم باید کرد و اگر زن آبستن بود او را رها کنند تا بار بنهد و بعد از آن او را
رجم کنند پس رسول بفرمود تا او را رجم کردند و حق تعالی این آیه فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنها که أُوتُوا نَصِيبًا داده شدند
بهره مِنَ الْكِتَابِ از توریه یعنی نعمان بن اوفی و امثال او يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریه لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند توریه
میان ایشان ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس رو گردان شوند گروهی از ایشان وَهُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه ایشان اعراض کنندگانند از حکم خدا
علما این آنکه رجوع آن بحجت ذَلِكَ این اعراض از حکم توریه مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ
نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده شده که هفت روز است [illegible] جهل و تغلب زعم ایشان که عذاب آخرت
سبکست از حکم توریه وَغَرَّهُمْ و فریفت ایشانرا فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه افترا میکردند که [illegible]
[illegible] آبای ایشان مرا [illegible] فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ مر این حساب روزی
که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن روز مرویست که در روز قیامت اول رایتی از رایات کفار که بر اهل محشر ظاهر شود رایت یهود باشد
[illegible] اهل محشر [illegible] وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی تمام
جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان یعنی هیچکدام از نفس ستم کرده نشوند [illegible]
اعمال خواهد بود [illegible] رسول صلى الله عليه وآله [illegible]
وارد شد قُلِ اللَّهُمَّ بگوی ای محمد که ای بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی [illegible] از ملک دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] در جنگ احزاب وقتی که خندق میکندند سنگی عظیم و سخت پدید آمد که آهن بر آن کار نمیکرد

آنحضرت بدان موضع آمده در آن سنگ نگاه کرد و تبر آهن از دست سلمان فارسی گرفت بدست مبارک را و نور دیده و بقوت تمام بلکه جامه بر تن خود جامه ضربتی

وقت آورده که جزو دانگ آن سنگ بشکست و برقی از میان سنگ و آهن بجست که از روشنی چراغ در شب تار و از درخشندگی آن آتش کوههای

مدینه روشن شد چنانچه این رسید و سنگهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد پس رسول و اصحاب تکبیر گفتند و چون ضربتی دیگر زد ملتی دیگر از آن سنگ بشکست

و از آن روشنی تابان قصور و صفاهای یمن مشاهده شد و در ضرب سیوم قیاصره و قصور روم بالتمام بنظر در آمد رسول و اصحاب تکبیر گفتند پس حضرت

فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که عنقریب آثار دین اسلام باطراف و جوانب عالم رسیده همه نواحی جهان مسخر اهل اسلام شود الحمد لله بشکرگزاری این نعمت

مشغول شدند و منافقان طریق سخریه و استهزا افکنده گفتند چه عجب کاریست که این محمد از بیم کارزار مردمان عرب خندق میکند و با این خود را فتح

روم و فارس وعده میدهد حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد بار خدایا تو پادشاه ملک و همه ملک بید قدرت تست تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی

پادشاهی را مَنْ تَشَاءُ هر کرا که خواهی و مصلحت بینی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که خواهی و مصلحت بینی

و از جمله حکومت مکه و حرم آن از کفار قریش بود نزع کرده بمهاجران حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله حواله فرموده و ملک روم و فارس و ملل ایشان را با

آن اتباع مخلص این امت مرحومه ارزانی داشت و نزد بعض مفسران مراد ملک نبوتست که از بنی اسرائیل ستده و بفرزندان اسمعیل و اولاد او یا امامت

که بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرموده وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی هر کرا میخواهی بتوفیق ایمان و موفق حسن بنعمت و مسلمانان او

وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میکردانی هر کرا میخواهی بخذلان بسبب عناد و کفر او چنانچه ابوجهل بجهل و بیایمانی او و گویند مراد بعزت

قناعتست و بذلت حرص چنانچه الاستغناء عز و الفقر ذل و کسی که بر وی حرص رو آورد از وصف نوال افکنده در تفسیر لطایف آورده که سلطان محمود

غزنوی روزی بحضه زیارت شیخ ابو الحسن رفت که در آن مقام خواجه عصر بود رفته التماس نمود که شیخ بحضرت او در وصف نوال الست داده از آنچه مرا

وقتی اوقات نکند در خواست شیخ فرمود که در سینهٔ من دو چیز است معنی این آیه الست که تو را هزار و هفتصد چنگ و هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار

سوار مکمل بخانه همچو منی گدای آوردی و در وصف نوال باز داری مرا این کلیم کهنه و این بر جهشم ملک قناعت بخشیده و در صدد آزادی های دهند

الکو نقیا علی الشیاء از فضل تعز من تشاء و المکره حرص خوار نمود مقهور بذل اعز کند بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرت تست تحصیل

نیکوییها از دادن ملک و عزت بمؤمنان و خیر تعذیب کفار و عقوبات محض عدل است پس آن نیز در تحت خیر داخل است إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

بدرستی که تو بر همه چیزی از عطای ملک و نزع آن و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانایی و بهر که مصلحت بینی دهی تُولِجُ اللَّيْلَ در می آری شب را

فِي النَّهَارِ در روز یعنی بتدریج شب را در روز می افزایی تا که در اول جدی که اقصر ایام سال است در اطول ایام سرطان اطول ایام میشود وَتُولِجُ

النَّهَارَ و در می آوری روز را فِي اللَّيْلِ در شب از افزار روز بتدریج کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی در آخر جوزا

کوتاه ترین شبهاست آخر قوس درازترین شب میشود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده

که آن نطفه است یا مانند مرغ را از تخم مرغ و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و دانه و تخم مِنَ الْحَيِّ

از زنده و کا حیوان و درخت و مرغ است و گفته اند طیب و مؤمن را از خبیث و کافر و کافر را از مؤمن و در حدیث رسول صلی الله علیه و آله آمده که مؤمن از حیات خود در زندگی

با نکره منظر خوب صورت و سیرت انکار نمود حضرت رسید کرا این کیست گفتند یکی از عاملهای تو و نمود که ام خالد گفتند خالده بنت الاسود بن عبد یغوث [illegible]

مرده بود و ابن سودکه به پسر نوح کافر فرمود که سبحان الله یخرج الحی من المیت و ترزق و روزی میدهی از خزانه رحمت خود من تشاء هر کرا
میخواهی بغیر حساب بیشمار یعنی بطریقه که خلق عده و مقدار آنرا ندانند معاذ بن جبل روایت میکند که کتب مطالبه قرض خواهان بجمعه نماز
حاضر نشدم رسول صلی الله علیه و آله فرمود چه چیز ترا از نماز جمعه باز داشت گفتم یا رسول الله یوحنای یهودی را در نزد من حبه وقیه گندم است
مرا گمان کرد که شرح نماز حاضر شوم فرمود این آیه بخوان تا القول بغیر حساب و آنگاه بگو یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما تعطی من تشاء منهما
فاقض عنی دینی هر که این آیه را بخواند اگر قرض او چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد حق تعالی از برای ادا کند جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام فرمود که چون حق تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک را بزمین نازل سازد این آیه از
عرش مجید او تعلق کردند و گفتند میان ما و حق تو حجاب مبر و کشته بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معصیت است ما بعرش مجید تو معلقیم که محل طهور
و عدالت است حق تعالی فرمود که بعزت و جلال من که هر بنده از مومنان شما را قرائت نکند در عقب هر نماز [illegible] و در حظیره قدس جای دهم
و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت در وی نگرم و هر روز هفتاد حاجت او را روا کنم که کمترین آن حاجتها آمرزش او باشد و از دشمنان نگاه دارم
و او را بر اعدا ظفر دهم و هیچ چیز او را از بهشت منع نکند مگر مرگ چون حق تعالی درین آیه بیان فرمود که مالک دنیا و آخرت و اعزاز و اذلال
اوست نه غیر او در عقب آن مومنان را نهی کرد از دوستی کردن با کافران که قادر نیستند بر اعزاز و اذلال و فرمود که لا یتخذ المؤمنون
باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان خدا اند و معزز و مکرم نزد او الکافرین با کافران که دشمن او اند و ذلیل و خوار نزد او
اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بجز مومنان یعنی با ایشان دوستی [illegible] ابن عباس [illegible]
جمعی از انصار با گروهی از کفار طرح دوستی افکنده بودند و عبادة بن جبیر ایشان را منع میکرد فایده نمیکرد حق تعالی این آیه فرستاد و ایشان را
از آن نهی کرد و بعد از آن تهدید کرد و فرمود که و من یفعل ذلک و هر که بکند این فرا گرفتن دوستی با ایشان و امثال ایشان
فلیس من الله پس نیست از دوستی خدای فی شیء در چیزی یعنی از دوستی خدای هیچ بهره نخواهد داشت الا ان
تتقوا منهم مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از ضرر کفار تقیة ترسیدنی یا که واجب باشد پرهیز کردن از آن که درین صورت جایز است
که با ایشان اظهار دوستی کنید و بوجه تقیه با ایشان مدارا نمائید و یحذرکم الله و می ترساند خدای شما را از موالات کافران او
نفسه از عذاب ذات خود یعنی از عذابی که از [illegible] صادر شده باشد از محض قهر [illegible] و الی الله و بسوی حکم خداوند جزای
اوست المصیر بازگشت همه پس از نواهی او بترسید و این آیه مصرح است بر آنکه مومنان را واجب است که تقیه کنند تا مخالفان دین را
در [illegible] و بحسب ظاهر پیروی ایشان کنند ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله اعتقادیه آورده است که تقیه واجب است تا ظهور صاحب الامر هر که آنرا
ترک کند همچنان است که نماز ترک کرده صادق علیه السلام را گفتند یا ابن رسول الله ما مردی را در مسجد میبینیم که آشکارا با آواز بلند لعن میکند
دشمنان شما را نام برده [illegible] فرمود که مالک لعنه الله تعرض ما چه میشود [illegible] از رحمت خود دور کرداناد [illegible]
به حق تعالی فرمود که و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و هم صادق علیه السلام فرمود که متورع ترین مردم [illegible]
کسی است [illegible] العلم و العمل با تقیه [illegible] دین [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم

کرد و اول اسلام با کفار علامت مینمود و امیر المؤمنین علیه السلام که با اهل خلاف بطریق ملاطفه سلوک میکرد چون نوبت به او رسید با اهل کفر
و خلاف محاربه کردند و روایت کرده‌اند که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله تو امر کرده‌ای به هلاک و تکی گرفتار شدم فرمود که جهت
کفار تو را گرفته و عذاب میکردند البته بحکایت تو ناسزای بگویم من معاقب شدم و بجهت اراده ایشان لفظ بر زبان من جاری شد و مرا دل
مطمئن بود گفت پس از آن کاره بود فرمود که اگر دیگر بار ایشان تو را بگیرند و این حال بر تو رود و اکراه ایشان کنند بگوی و در دل انکار داشته باش
و ابن مسعود گفته که اهل خلاف مصافحه کنند و آنچه ایشان میگویند بگویند مردی گفت که در دل کاره ایشان باشید و جز حیله نوع مدارا
والا در پیشه این حق و کوب آنها کافران و مخالفان این جهت دفع ضرر ایشان و عقوبت آن جان بود که اگر کسی اجنبی را کار بنهد به تحت جرف و عذر
بلکه از روی اعتقاد و عزیمت از اهل کفر و خلاف محسوب شود و بعذاب ابدی با ایشان گرفتار گردد و پس فرمود که قُلْ بگوای محمد إِنْ تُخْفُوا
مَا فِي صُدُورِكُمْ اگر پنهان دارید آنچه در سینه‌های شماست یعنی موالاة کفار در دل راه دهید أَوْ تُبْدُوهُ یا آشکار کنید آنچه در ضمیر شماست
يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند خدای تعالی و شما را بجهت آن بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهد کرد وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و میداند آنچه در آسمانها
از انواع علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از اصناف سفلیات پس پنهان و آشکار شما علم خواهد بود وَاللَّهُ و خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز توانا است پس هر چه میکنند در سر و علانیه میداند و شما را بآن جزا خواهد داد
و چون حق است پس او را ملکیت در سر و علانیه و میل او را انقیاد تمامست و از نواهی او باز ایستید و جز بجای اهل کفر و عصیان گردد از عقاب
و عقوبت آن جهان وقت آن میکند بقوله يَوْمَ تَجِدُ روزی که بیابد كُلُّ نَفْسٍ هر کسی از عمل کننده‌گان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده باشد
از نیکوئی مُحْضَرًا حاضر گردانیده شده نزدیک خود در صحیفه حسنات او وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی و مجموع آنها
تَوَدُّ دوست دارد هر کس لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا اگر باشد میان او وَبَيْنَهُ و میان آن روز و با عمل بد او أَمَدًا بَعِيدًا زمان دور و دراز مراد آنکه خواهد
مطلقا آن روز عمل بد وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و میترساند خدای شما را از عذاب خود مگر بجهت توکیل است وَاللَّهُ رَءُوفٌ
و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ به بندگان و بجهت آن اینهامی نمودند از عمل که سبب عذاب و عقوبت ایشان باشد روایتست که یهودی گفت که ما عزیز را
پسر خدا نمیدانیم و نصاری گفتند که ما مسیح را پسر خدای میدانیم و بجهت آنکه در تعظیم او سلوک مینمائیم و مشرکان گفتند که ما بتان را جهت آن دوست داریم و نصارای آنها
امید داریم این آیه آمد که قُلْ بگوای محمد إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما اهل کفر تُحِبُّونَ اللَّهَ دوست میدارید خدا را و اولیای او را فَاتَّبِعُونِي
پس پیروی کنید مرا در اوامر و نواهی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ تا خدای شما را دوست دارد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای آمرزنده گناهست کسی را که در پیروی من راسخ شوند رَحِيمٌ مهربانست بایشان برحمت خاصه روایتست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه
تلاوت فرمود عبد الله بن ابی منافق با اصحاب خود گفت میخواهد که محمد حکم خود را همچو حکمت خدا دانیم او را دوست داریم همچنانکه نصاری عیسی را دوست داریم
گردانیدند عیسی را خشنود چون ایشان گفتند قُلْ بگوای محمد أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام
شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید از طاعت خدا و رسول فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ دوست نمیدارد کافران را
یعنی از ایشان راضی نیست و مهر که پیروی آن نکند از رسول صلوات الله علیه روایتست که گفتند ایشان موقوف بر آنکه همچنان خدا دوست داریم و همچنان دوستی

وچون در بعضی آیه کیفیت اطاعت رسول را او حجت کرده اند در عقب آن ذکر بعضی ... ایشان میفرماید تا ترغیب در طاعت ایشان نمود اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی
آدَمَ بدرستی که خدای برگزید آدم را بتعلیم اسما و از ملائکه سجده داد و بهشت آورد و ابتدا اصفیا و اولیا از نسل او وَنُوحًا و نوح را بدرازی عمر
والهام ... کشتی و نجات او از غرق وَآلَ اِبْرٰهِیْمَ و آل ابراهیم را که اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان بنبوت و امامت و دعا و ...
و خلافت و از جمله اولاد او یعقوب و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الانبیا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
وَآلَ عِمْرٰنَ و آل عمران که موسی و هارون اند برسالت و سخن گفتن و مستجاب ... و این هر دو پسران عمران بن یصهر بن فاهث بن لاوی
بن یعقوب اند ویا مراد عیسی است و مادر او مریم که دختر عمران بن ماثان است و میان این دو عمران هزار و هشتصد سال بود و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
وارد است که مراد آل عمران علی بن ابی طالب و اولاد امجاد او علیهم السلام و عمران اسم ابو طالب است و احادیث متواتره از ائمه هدی علیهم السلام در این باب
وارد شده و ابن عباس و امام ... روایت از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که ... آل ابراهیم و آل عمران علی بن ابی طالب ... حسن ...
میفرماید همه انبیا و اولاد ایشان را برگزیدیم و تفضیل دادیم عَلَی الْعٰلَمِیْنَ بر عالمیان زمان ایشان این آیه دلالت ... بر ... ایشان تفضیل ...
... ایشان ... میان ... تفضیل ... ذُرِّیَّةً در حالتی که ایشان فرزندان اند بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ بعضی از ...
... از نسل ... برگزیده ... وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنوا است اقوال مردمان عَلِیْمٌ دانا است با
ایشان ... مستقیم القول والعمل است ... ایشان در میان عالمیان ... اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ
عِمْرٰنَ یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه ... بود که حامله شده ... رَبِّ ای پروردگار من اِنِّیْ
نَذَرْتُ لَکَ بدرستی که من نذر کردم برای تو مَا فِیْ بَطْنِیْ آنچه در شکم من است مُحَرَّرًا در حالتی که آزاد کرده شده باشد از قید ...
و ... مشغول ... خاص ... و خدمت مسجد ... و در آن زمان خدمت مسجد ... امری عظیم بود و ... عبادت ...
... مسجد ... و ... و ... روشن کردندی ... ایشان ... میان مقام
... و بیرون آمدن ... ایشان ... پسران ... و علمای ایشان بوده ... بیت المقدس
کردندی برای خدمت بیت المقدس و ... عمران گفت ... در شکم تو ...
و خدمت ... بر زبان ... جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ بدرستی که تو شنوا
سخن ... الْعَلِیْمُ دانا ... فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آنگاه که نهاد ...
قَالَتْ گفت از روی ... رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا ای پروردگار من بدرستی که نهادم آن ... اُنْثٰی در حالتی که فرزند ... است
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بآنچه نهاد ... خدای داناتر ...
وَلَیْسَ الذَّکَرُ و نیست ... که من ... برای خدمت بیت المقدس کَالْاُنْثٰی ... وَاِنِّیْ سَمَّیْتُهَا
مَرْیَمَ و بدرستی که نام نهادم او را مریم ... که ... خدای وَاِنِّیْٓ اُعِیْذُهَا بِکَ و بدرستی که من
در پناه می آورم او را بتو وَذُرِّیَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ از ... رانده شده ... دعای ...

بر روزگار مریم و عیسی رسیده از کسی شنیدن ما مقصود ما نیز نه و در تفسیر ثعلبی مذکور است که رسول صلی الله علیه و آله فرموده بهترین زنان جهان مریم بنت عمران و آسیه
زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اند پس معلوم شد که چون خدیجه و فاطمه علیهما السلام مانند کسی از زنان نبوده اند
و از زن عمران بهتر هم و محسنه از عمران نه بهتر است من این فرزند را محرر کردم حق تعالی وحی کرد به رسول صلی الله علیه و آله که خدیجه را بگوی که آزاد کردن بنده
از ملک خارج شود و اکنون از عمل خود ایمن گرداند صفیه و برگزیده من است و مادر امامان است و آزاد کرده من از جوع خدیجه است اگر چه [illegible]
چه او مادر اصفیا و امامان است القصه چون مریم متولد شد فتقبلها ربها پس قبول کرد او را پروردگار او بقبول حسن به قبولی نیکو
جهت خدمت خانه خود و راضی شد با آنکه او بجای ذکر با ما باشد در خدمت بیت المقدس وانبتها و برویانید او را نباتا حسنا
نشو و نما دادنی نیکو یعنی توفیق داد او را تا پرورش یافت بر صلاح و عصمت و موفق بود چنانکه چون به سالی رسید از انواع عبادت بهره ها از زنان عالم
مروی است که چون مریم متولد شد مادر او او را در خرقه پیچیده به بیت المقدس آورده خدمه را گفت که او را [illegible] این نذر کرده شده را که از آن حق است
و میان ایشان اختلاف افتاد چه عمران امام مسجد مقدس بود و بسیار در تعظیم او میکوشیدند و بجهت آن هر یک را داعیه آن بود از جمله زکریا گفت او را
اولی ام به تربیت چه خاله او در حکم مادر است ایشان بان راضی نشدند پس قرار بر قرعه دادند بدین وجه که قلمهای خود را که بدان کتاب توریة نوشتندی
بکنار نهر اردن بردند و در آب افکنند هر قلمی که بر سر آب آید پرورش مریم او را باشد قلم زکریا که از اولاد سلیمان بود و از نعمت ایشان بود بر سر آب
آمد کفالت مریم بر او قرار گرفت وکفلها زکریا و ضامن شد حق تعالی مریم را به زکریا و زکریا او را به خانه برده دایه برای او مقرر فرمود چون از حد
طفولیت درگذشت او را در مسجد غرفه ای که بجز از نردبان بر بالای آن رفتن میسر نشدی برای او بنا کرد و هرگاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی
در آن غرفه را قفل محکم کردی و کلید با خود داشتی تا آنکه مریم بزرگ شد و انوار کرامت از او ظاهر گشت کلما دخل علیها هرگاه که درآمدی بر مریم
زکریا المحراب که غرفه که مریم در آنجا بود وجد عندها رزقا یافتی نزد او رزقی روزی از میوه تابستان بود در میان زمستان و عکس آن زکریا
متعجب شده قال گفت یا مریم انی لک هذا ای مریم این از کجاست قالت گفت مریم هو این روزی که میوه غیر وقت است
من عند الله از نزد خداست ان الله بدرستی که خدا یرزق من یشاء روزی میدهد هر کس را میخواهد بغیر حساب بی شمار از عطای باری
[illegible] بلکه از محض تفضل از طرفی مراقی و مخالف نصیحت [illegible] که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در زمان قحط و تنگی بخانه فاطمه علیها السلام آمده و گرسنه
که از خورش در ماه [illegible] که [illegible] روز است که طعام نخورده اند فاطمه و امیر المومنین و حسن و حسین علیهم السلام [illegible] که طعام [illegible] فاطمه به خانه در رفت و سجاده
مبارک بگسترده دو رکعت نماز بگزارد و بعد از آن مناجات کرد و از سر سوز گفت الهی از غیب طعامی [illegible] ما را از اندوه جوع پدر و شوهر و فرزندان باز رهان
اشتغال دید که جفنه [illegible] که در آن [illegible] ازان [illegible] چون از دعا برداخت [illegible] در آن جفنه کرد آن را مملو از طعام دید [illegible]
و امیر المومنین و فرزندان را آورد حضرت [illegible] طرفی بود پر از نانهای لطیف و مملو از گوشتهای لذیذه و از آنجا بوی [illegible] حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله
فرمود انی لک هذا ای از کجاست [illegible] فاطمه علیها السلام بالهام الهی فرمود هو من عند الله این از نزد خداست ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حضرت
فرمود که الحمد لله حق تعالی ترا بسیده زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران مانند گردانید که هرگاه خوشی او را روزی [illegible] زکریا از وی پرسیدی که این از کجاست
همین جواب دادی که هو من عند الله پس همه از آن طعام تناول کردند [illegible] و هنوز جفنه از طعام مملو بود پس فاطمه علیها السلام [illegible] همسایگان [illegible]

آورده‌اند که چون زکریا علیه السلام مشاهده نمود که حق تعالی روزی بی سبب بمریم میرساند و او را در زمستان میوه تابستان و در تابستان میوه زمستان میدهد
رغبت کرد که حق تعالی او را نیز فرزندی دهد صاحب کرامات و دلالت باشد مانند مریم و با آنکه پیر شده بود و زن او از زاییدن افتاده و پیر گشته اما
دانست که این امر بر خدای آسانست پس زبان بمناجات گشوده هُنَالِكَ در آن مکان که ولایت و کرامت مریم را مشاهده نمود دَعَا زَكَرِيَّا
رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را و از روی نیاز قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من هَبْ لِي بخش مرا مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
از نزد خود فرزندی پاک از آلایش گناه چنانکه بخشیدی مریم را بحنه که پیر شده بود إِنَّكَ به درستی که تو از محض کرم سَمِيعُ الدُّعَاءِ
شنونده دعایی یعنی اجابت کننده آن فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان وَهُوَ قَائِمٌ در حالی که زکریا ایستاده بود يُصَلِّي
فِي الْمِحْرَابِ نماز میگزارد در محراب أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بِيَحْيَى بفرزندی که نام او یحیی باشد و معنی یحیی آنست
که نام پدر او بدین زنده شد مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده و راست گوینده باشد و ایمان آرنده بعیسی بِكَلِمَةٍ که بکلمه کن موجود گشته مِنَ اللَّهِ از نزد خدا
و در اخبار آمده که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود و او شش ماه از عیسی بزرگتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی را پیش از آن گفتند که عیسی
را بسجده وَسَيِّدًا و در حالتی که مهتر قوم باشد در حلم و علم و کثرت عبادت و تقوی و زهد و غیر آن از اخلاق حسنه وَحَصُورًا
و در حالتی که باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع ملاهی و مناهی و مرویست که وقتی یحیی بکودکان رسید که بازی میکردند ایشان رغبت کردند جهت بازی
گفت ما برای بازی آورده نشده‌ایم و از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که فضیلتی از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرمای که منطق الکریم یا مختصر
کننده مختصر فرموده ما هم لمعصیة هرگز قصد نکرد و هیچ گناهی را اسم نکرد یحیی معصوم علیه السلام و از ابن عباس مرویست که حصور کسیست که بهیچ زن
نرسیده باشد و یحیی که باشتغال او بعبادات و طاعات و توجه تام که داشت بزنان و امور آخرت متزوج نشد وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ
و پیغمبری از پیغمبری شده از شایستگان که زکریا و آبای او بوده‌اند القصه چون زکریا را بخشش فرزندی بشارت دادند از روی تعجب قَالَ رَبِّ
گفت ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی
وَامْرَأَتِي و زن من یعنی اشاع که خاله مریم بود عَاقِرٌ نازاینده است در خبر آمده که زکریا صد و بیست ساله بود و زن او نود و هشت ساله
مرویست که غرض زکریا از این سخن آن بود که معلوم کند که حق تعالی او را و زن او را جوان خواهد ساخت یا در همین پیری فرزند خواهد داد و از آن خواهد رسید قَالَ
گفت خدای تعالی یا جبرئیل كَذَٰلِكَ همچنین بر همین حال که هستید در پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند آنچه میخواهد بر خلاف عادت قَالَ زکریا
رَبِّ اجْعَلْ لِي ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آيَةً نشانی که مرا از حامله شدن اشاع خبردار کند تا بشکرگزاری آن مشغول شوم
قَالَ گفت جبرئیل یا خدای آيَتُكَ نشان تو اینست أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت زبان
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز إِلَّا رَمْزًا مگر باشارت کردن بروی یا چشم و حکمت در این آن بود تا در این مدت که در شکرگزاری او مشغول شود
وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را كَثِيرًا یاد کردن بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح گوی او را بِالْعَشِيِّ در طرف آخر روز که از زوال تا عصر است
وَالْإِبْكَارِ و در وقت بامداد که از طلوع صبح است تا چاشت و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد و چون حق تعالی ذکر زن عمران کرد
بیان فضل حنه او و سبیل اجمال بود از آن تفصیل آن مبتکر فرمود بقوله وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یعنی یاد کن ای محمد آنگاه که جبرئیل با جمعی از ملائکه که با او همراه بودند

یا گفتند که یا مریم ای پرستارنده خدا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای برگزید ترا برای عبادت یا قبول کرد ترا بجای ... وَطَهَّرَكِ
و پاکیزه ساخت ترا از لوث شرک یا از چیزهای چرکین که زنان را میباشد از حیض و نفاس یا از صفات ذمیمه وَاصْطَفَاكِ و برگزید ترا از برای
تا کرامت ... برگزید ترا عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان روزگار تو یا مگر ترا دهد بی شوهر فرزند و به نفخ جبرئیل مخصوص گردانید یا مگر
سیده جمیع زنان ... باشد علی الاطلاق و چون این صفت فاطمه زهراست و مخصوص او چنانکه ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود ... فاطمه
سیده زنان عالمست از ملک اولین و آخرین و او پاره از تنست و نور چشم منست و میوه دل من و روح منست در پهلوی من هر گاه او در محراب خود با
در پیش خدای خود برای عبادت نور او فرشتگان را روشنی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را روشنی میدهند و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که ای فرشتگان من
فاطمه را ببینید که سیده زنان و بهتر ایشان است و بنگرید که ترسان در محراب طاعت روی آورده گریان و لرزان است شما را گواه گرفتم او را و شیعه او را
از آتش دوزخ ایمن گردانیدم ... در حق مریم گفت وَاصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ در حق اهل بیت رسول علیهم السلام فرمود که وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و همچنانکه
مریم بتول بود فاطمه نیز بتول بود و از رسول صلی الله علیه پرسیدند که یا رسول الله مکرر از تو شنیده ایم میفرمایی که مریم بتول است فاطمه نیز بتول است بتول چه
معنی است فرمود که او را حیض و نفاس نباشد و مریم و فاطمه چنان ... بعد از آن مریم را امر فرمود ... گزاری نعمت اصطفی و تطهیر او را ... که
يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان برداری کن لِرَبِّكِ ای آفریدگار خود وَاسْجُدِي و سجود کن او را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ
و رکوع کن با رکوع کنندگان ... امر است بنماز و جماعت ... ارکان آن ... تقدیم سجود بر رکوع جهت آنست که ...
... سجود مقدم بر رکوع ... ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد در این آیتها از قصه مریم و زکریا مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که ...
نمیشود مگر بوحی ... نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم ... بر زبان جبرئیل ... وَمَا كُنْتَ و نبودی تو لَدَيْهِمْ نزدیک علمای
بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ آنگاه که می انداختند برای قرعه أَقْلَامَهُمْ قلمهای کتابت خود را در جوی اردن ... أَيُّهُمْ كدام يَكْفُلُ
مَرْيَمَ ضامن شود تربیت و تعهد مریم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان إِذْ يَخْتَصِمُونَ آن وقت که ... و منازعه میکردند برای کفالت مریم
و قبول تربیت او ... قرعه ... زکریا علیه السلام ... هیچ قومی ... قرعه ... کار خود ...
قرعه ... در میان ... إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یاد کن ای محمد ... که گفتند فرشتگان ... جبرئیل علیه السلام گفت يَا مَرْيَمُ
إِنَّ اللَّهَ ای مریم بدرستی که خدای يُبَشِّرُكِ ... بِكَلِمَةٍ مِنْهُ ... اسْمُهُ
نام آن کلمه ... الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب و عیسی اسم ... تعظیم است ... مصطفی محمد
... علیه ... وَجِيهًا در حالتی که آن کلمه که عیسی است ...
و شرف فِي الدُّنْيَا ... و ... در آخرت ...
و جاه وَالْآخِرَةِ و در آخرت ... وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از جمله نزدیک کرده شدگان ...
... اهل البیت ... عیسی علیه السلام ... آل محمد ...
... وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید ... ای مریم با مردم فِي الْمَهْدِ در حالتی که ...

که بجای گهواره او باشد وَكَهْلًا و در حالی که مرد تمام شده باشد یعنی سخن گفتن او در زمان طفولیت و مردی یکی باشد و گویند که عیسی در وقت جوانی که سی و سه ساله

او بود با آسمان بردند پس مراد از کهل بعد از نزول او خواهد بود وَمِنَ الصَّالِحِينَ و در حالی که او از جمله انبیای شایسته بود و سخن کردن عیسی در زمان

طفولیت معجزهٔ او بود تا بر مردمان ظاهر شود که معجزه دلالت و مادر او پاک دامن است و چیزی که بدین باب در راه نرفته مجاهد گفته که چون مریم تنها بودی

عیسی در شکم او با او سخن گفتی و چون مشغول امری شدی در شکم او تسبیح گفتی عبدالله عباس روایت کرده که در تفسیر آورده که چون فاطمه علیها السلام حامله بود در رسول

صلی الله علیه و آله نزدیک او آمد یافت که فاطمه سخن میگفت فرمود که ای فاطمه با که سخن میگفتی گفت یا رسول الله با این بچه که در شکم منست فرمود که بشارت باد

ترا ای فاطمه که جبرئیل مرا آگاه میدهد که این فرزند دختر باشد و مادر امامان که از نسل او امامان بیرون آیند که همه کامل فاضل باشند ان افته اکنند

چون مریم علیها السلام کلام ملائکه را استماع کرد قَالَتْ گفت از روی تعجب رَبِّ ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ از کجا باشد مرا بچه و چگونه

مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ بشری و وجود فرزند بی شوهر محالست و خلاف عادت قَالَ گفت جبرئیل

در جواب او كَذَٰلِكِ بر همین حال که هستی یعنی بی مس بشری خدا بتو فرزندی دهد اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای می آفریند آنچه میخواهد

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون خواهد که امری کند بکاری فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست كُن باش از

عدم بوجود آی فَيَكُونُ پس باشد و بوجود آید مراد آنست که چون اراده آوردن چیزی کرد فی الحال بهم میشود بی تاخیر وَيُعَلِّمُهُ

الْكِتَابَ و بیاموزد خدای او را کتابهای که فرستاده شده پیش از وی چون صحف ابراهیم و غیر آن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که علم

شریعت است وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ و تعلیم دهد او را توریة و انجیل و ذکر این کتاب با آنکه از یعلمه الکتاب معلوم میشود جهت فضل و شرف

این هر دو است بر کتابهای دیگر وَرَسُولًا و گردانیم او را فرستاده پیغام فرستاده شده از خدای إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب

و خبر گوید أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم آنکه من بتحقیق که آمده ام بشما بِآيَةٍ علامتی و نشانه مِّن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و این علامت که هست

بر صدق من و مراد به جنس است نه یک آیه زیرا که او چهار آیه از برای او ذکر کرده یکی آنکه أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم یعنی گوید بدرستی که من میسازم

برای شما مِّنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَأَنفُخُ فِيهِ پس میدمم نفخ خود را در آن چیزی که بشکل مرغ از گل ساخته ام

فَيَكُونُ پس میگردد آن گل مصور طَيْرًا مرغی زنده پرواز کننده بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای با تحولات او و علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ

و بهتر میسازم کور مادر زاد را از علت نابینائی و علامت سیم وَالْأَبْرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت پیسی مبتلا باشد آن مرض از وی زایل سازم

و علامت چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ نقل است که خدای تکرار این کلمه بجهت دفع وهم الوهیت او است مرویست که عیسی

همین چهار کس را زنده کرد یکی عازر که از جمله دوستان او بود چون سه روز بر مرگ او گذشته بود پس زنده شد و بعد از آن فرزند آورد ...

خی ... او را زنده ساخت سیم زنی ... قوم او از موت او بسیار جزع میکردند و ... میکردند ... او را بدعای

عیسی زنده کرد چهارم سام بن نوح که از مرگ او چهار هزار سال گذشته بود و قوم او گفتند اگر او را زنده کنی ما ایمان آریم عیسی بر قبر او آمد و

قم باذن الله گفت ... سام از آنجا بر آمد موی سر او سفید شده گفت ... عیسی گفت ... ولکن ... از خدای در خواستم تا ترا

زنده سازد ... جوان مرده بود ... موی سفید شده گفت چون آواز ترا شنیدم پنداشتم که قیامت بر خاسته ... از هول آن موی سرم سفید گشت

پس او را کور مادرزاد [illegible] به فرمان خدای [illegible] وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه میخورید وَمَا تَدَّخِرُونَ و بآنچه ذخیره
میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خویش مرویست که [illegible] اتفاق کرده هر یکی طعامی که [illegible] طعامهای دیگر بود که بخانه برده و مقداری [illegible]
از آن که خورده و قدر معلوم در موضع متفرق نهاده پس نزد عیسی آمده گفتندی ما را خبر ده که چه خورده‌ایم و چه قدر خورده‌ایم و چه قدر نهاده‌ایم و کجا نهاده‌ایم جبرئیل آمده
و او را خبر دادی و او یک یک را از آن خبر دادی إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هر آینه علامتیست شما را بر صدق دعوی من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما گرویدگان [illegible] وَمُصَدِّقًا و آمده‌ام باور دارنده [illegible] لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه را که پیش من بوده
مِنَ التَّوْرَاةِ از توریة که کتاب موسی است وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و آمده‌ام تا حلال کنم برای شما بَعْضَ الَّذِي برخی از آنچه در شرع موسی
حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما از پیه و چربی روده و گوشت شتر و گوشت ماهی و تعظیم شنبه وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ و آورده‌ام بشما علامتی
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما مراد معجزات اوست فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول دعوة حق
إِنَّ اللَّهَ رَبِّي بدرستی که خدای من پروردگار منست وَرَبُّكُمْ و پروردگار شما فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ این
راه راست [illegible] بمنزل مقصود [illegible] این آیات ظاهره و معجزات [illegible] از عیسی علیه السلام عناد و جحود
ورزیده تصدیق او نکردند و قصد قتل وی کردند فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى پس آنگاه که دریافت عیسی مِنْهُمْ از ایشان الْكُفْرَ [illegible]
برکفر ایشان و [illegible] اجتماع ایشان بود در مشورت قتل وی قَالَ گفت [illegible] مَنْ أَنْصَارِي کیستند از شما یاران
من در حالتی که ملتجی باشند إِلَى اللَّهِ بسوی خدای از شر دشمن [illegible] قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان [illegible] جمعی از صیادان [illegible]
بودند نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران خدائیم یعنی یاری کننده دین وی [illegible]
[illegible] حواریان [illegible]
کننده یاری [illegible] آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بیگانگی خدا وَاشْهَدْ و گواه باش ای عیسی بِأَنَّا مُسْلِمُونَ [illegible]
یعنی [illegible] رَبَّنَا ای پروردگار ما آمَنَّا ایمان آوردیم بِمَا أَنْزَلْتَ
[illegible] وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم [illegible] فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را مَعَ الشَّاهِدِينَ [illegible]
[illegible] وَمَكَرُوا و مکر کردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

المنه خوش میفرماید که یهود مکر کردند در قتل عیسی وَمَکَرَ اللهُ و خدای جزای مکر ایشان رسانید بآنکه عیسی را باسمان برد و صورت او را بر یهودای
افکند تا او را بجای عیسی بکشتند وَاللهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ و خدای بهترین مکر کنندگانست یعنی تواناترین رسانندگان ضرر از جایی که گمان ایشان نیست
و بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را بجزا دادن یهود را بر مکر ایشان اِذْ قَالَ اللهُ وقتی بود که گفت خدای یَا عِیسَی اِنِّی مُتَوَفِّیکَ
ای عیسی بدرستی که من تمام کننده اجل توام و تأخیر کننده آن تا اجل مسمی یعنی نگه دارنده توام از قتل یهود تا وقتی که اجل مکتوب تو در رسد یا میرانم
ترا و باز آورنده توام از روی زمین بدون موت و از ابن عباس نقلست که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد و بعد از آن او را زنده کرده باسمان برد وَرَافِعُکَ
اِلَیَّ و بردارنده توام بسوی کرامت خود یعنی بموضع ملائکه خود که آسمانست و در صحیح بخاری و غیره مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که زود باشد
که پسر مریم از آسمان نزول کند و امام شما از شما باشد و از آیات معجزه بکر و حافظ محمد بن یوسف گنجی بعد از ذکر احادیث بسیار در نزول عیسی صلی الله
نقل کرده که از جمله آن احادیث که عیسی علیه السلام از آسمان نازل شود در بیت المقدس و امام ایشان مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه باشد پس آمد عیسی علیه السلام
پیش ایستاده اقتدا کند و مردمان را واقف گرداند که عیسی علیه السلام در خدمت او ایستاده که ایشان امام اند و کو دیگری تقدم نورزد بر ایشان و امامت که آن
منزلتست و اخبار اهل البیت درین باب از صد حدیث زیادت اللهم ارزقنا لقاءه بحق محمد و آله حاصل که حق تعالی عیسی را که من بردارنده توام باسمان
وَمُطَهِّرُکَ و پاک کننده توام مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از مصاحبت کسانی که کافر شدند و رهاننده توام از خبث و نکایت ایشان و از پلیدی قصد ایشان
درباره تو وَجَاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ و گرداننده آن کسانم که متابعت کردند ترا از اهل ایمان فَوْقَ الَّذِینَ کَفَرُوا بر آنانکه کافر شدند
یعنی یهود و این وقتی بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان و اما بعد از رسالت محمد علیه السلام غالب شدند بشمشیر تا غایت که مسلط شد بر یهود
مسلمانان و نصاری که ایمان دارند بعیسی و بحث غالب خواهند بود بر یهود اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ تا روز قیامت ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ پس بسوی من است
بازگشتن شما مراد عیسی است و متابعان و منکران او فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ پس حکم کنم میان شما براستی و عدل ایمان فِیمَا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ در آنچه
که شما هستید که در آن اختلاف میکنید و اختلاف آنست که یهود معتقد موسی اند و منکر عیسی و محمد و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند
و محمد صلی الله علیه و آله را منکر اند و میگویند که خدا اند و مؤمنان میگویند که موسی و عیسی و محمد رسولان خدا اند بحق و خدا را شریکی نیست پس در آن حکم
برین طائفه میفرماید که فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا پس اما آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَاُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِیدًا
عذابی سخت فِی الدُّنْیَا درین سرای بقتل و غارت و اسیر و جزیه و خواری بر ایشان وَالْآخِرَةِ و در آن سرا بانواع عقوبات و ظلمه در دوزخ
وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشان را که کافرانند مِنْ نَاصِرِینَ نصرت دهندگان در دفع عذاب از ایشان وَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا و اما آنانکه ایمان آوردند بحق محمد
صلی الله علیه و آله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته فَیُوَفِّیهِمْ پس تمام دهیم ایشان را و حفص یوفیهم میخواند یعنی خدای بدهد
بر وجه تمام اُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را در دنیا بحمیدی و نیکنامی و در عقبی بجنات و لقای وَاللهُ لَا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ و خدای دوست ندارد ستمکاران را
که کفر و معصیت ستمکاران ... ذٰلِکَ آن کلام که مذکور شد در قصه عیسی و غیر آن نَتْلُوهُ عَلَیْکَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآیَاتِ در حالتی که از جمله
علامات نبوتست وَالذِّکْرِ الْحَکِیمِ و از یاد کردنی است مشتمل بر حکم حلال و حرام و بیان حق و باطل یا محکم و استوار از نقص و اختلال مراد قرآنست
یا لوح محفوظ آورده اند که چون بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض گشادند که گفتند ای محمد عیسی را دشنام میدهی و نام بنده بر وی مینهی ازو

بستند نزد سید عالم صلی الله علیه وآله و در حضرت نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده الله و رسول اوست و نسبتی الله خدای ایشان غضبناک شد عاقب و سید گفتند

ای محمد هرگز دیدی که هرگز بنده بی پدر دیده و شنیده هرگز فرزندی بی پدر مخلوق گشته جبرئیل آیه فرستاد إِنَّ مَثَلَ عِيسَى بدرستی که صفات عیسی و شان عجیب

او عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای تعالی در قدرت او كَمَثَلِ آدَمَ همچو صفت آدم است و شما با وجود آنکه او بی پدر و مادر خلق شده با وجود این حال و سال این بسخن

بسخن که از مادر و پدر بوجود آمد و آنکه او را پدر نبود این وجه مشابهت عیسی با آدم موجود شدن است خَلَقَهُ آفرید آدم را

قالب او را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب را بحکم كُنْ باش بشری مستوی الخلقه فَيَكُونُ پس بود مر او را

چند اراده آلهی تعلق گرفت بزنده شدن او فی الحال زنده گشت الْحَقُّ خبر نکور که وصف حال عیسی است درست و راست و نهایت راست

مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک کنندگان مراد آنست که ثابت قدم باش در آنکه عیسی بنده خداست و بعضی

وظاهر خطاب متوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مراد هر یک از امت اوست یعنی ای مومنان شما مباشید از جماعتی که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون

مثل آدم است و بعد از این میگوید فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که حجت کند با تو و مجادله نماید با نصاری فِيهِ در باب عیسی علیه السلام و در انتقال با حجت

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمده بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه عیسی بنده برگزیده و رسول حق است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو بیایید تا

با قصد درست از برای مباهله نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران خود را و پسران شما یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را

وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ و ما نزدیکان خود را که از غایت محبت و یگانگی و نهایت اتحاد مانند نفس ما اند بخوانیم و شما بخوانید نزدیکان خود را

را بدین وجه ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس لعن کنیم بر کاذبان خود فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ پس بگردانیم لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان

یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدا متوجه او شده حق از باطل جدا شود چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصاری را طلبیده

گفت هر چند در حجج می افزاییم شما در عناد و مکابرت می افزایید اکنون بیایید تا مباهله کنیم تا حق و صادق از کاذب ممتاز گردد ایشان گفتند

ما را مهلت ده تا با یکدیگر مشورت کنیم پس بمنزل خود شدند عاقب که اعلم و اعقل ایشان بود با ایشان گفت که والله بر شما ظاهر است که محمد

پیغمبر است اسقف که از جمله احبار ایشان بود گفت ای قوم اگر محمد فردا با اصحاب خود بیرون آید با او مباهله کنید و اگر با اهل بیت خود آید با او مباهله نکنید

و اگر با خواص اقربای خود بیرون آید از مباهله او حذر کنید که پیغمبر حق است پس روز دیگر صحابه در مسجد جمع شدند هر یکی توقع داشتند که

رسول الله صلی الله علیه و آله او را اختیار کند حضرت فرمود که مرا امر فرموده اند که خواص اقارب خود را از زنان و مردان و کودکان برم که حق تعالی بر ایشان

عذاب نازل سازد پس دست امیر المؤمنین علیه السلام بگرفت و حسن و حسین علیهما السلام از پیش او میرفتند و فاطمه در عقب ایشان و با ایشان گفت چون دعا کنم شما آمین

بگویید اسقف گفت اینها کیستند که با محمد اند گفتند آن جوان ابن عم و داماد اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان دختر زادگان وی اند پس اسقف با یاران

گفت که محمد چگونه واثق است که فرزندان و خاصگان خود را بمباهله آورده بخدای که اگر او را درین باب خوفی بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی

و از مباهله حذر کردی مصلحت آنست که با او مباهله نکنیم اگر یک تن خوف قیصر روم نبودی ایمان می آوردیم با وی مصالحه کنید بر هر چه او خواهد و با شهر خود

مراجعت کنید گفتند آنچه میگویی عین صواب است پس اسقف خطاب بحضرت رسالت کرد و گفت یا ابا القاسم انا لا نباهلک ولکن نصالحک فما لک

مباهله نمیکنیم و لکن مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن بر چیزی که بر آن قیام توانیم کرد حضرت با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حله های اواقی قیمت

بوعده خویش که در مباهله حاضر شوند وفا نکردند و کاتب پس امیرالمؤمنین علیه السلام بود پس متوجه دیار خود شدند و در راه عاقب با یاران خود گفت که والله

که ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از قبل خداست و بخدا که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مگر که مستاصل شد و از کوچک و بزرگ

ایشان یکی زنده نماند و اگر مباهله میکردیم همه هلاک میشدیم و بر روی زمین هیچ نصرانی نمی ماند و بخدا که من بر ایشان نگاه میکردم رویهائی میدیدم که اگر

از خدا درخواستندی که کوهها را از موضع خود زایل میکرد البته زایل میکرد و حضرت رسول فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی حق تعالی

مسخ کردی بوزینه و خوک و آتش در وادی ایشان [illegible] و جمله اهل نجران را مستاصل کردی حتی مرغان بر درختان ایشان نماندی هلاک میشدند جامع

همه مفسران از موافق و مخالف مراد از ابنائنا حسن و حسین اند و ابوبکر رازی گفته که این دلیل است بر آنکه حسن و حسین پسران رسول خدا اند و [illegible]

فرزند اوست و از طرق مخالف و موافق برین بسیار است و از جمله حدیث ابنای ریحانتای من الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا [illegible]

برین علامه مضمون هر دو حدیث آنکه این هر دو پسران من حسن و حسین ریحانه منند در دنیا و این هر دو پسران امام و پیشوای امت اند در حال نشستن و برخاستن

[illegible] احوال [illegible] که محمد حنفیه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اشهد [illegible]

تحقیق گفته امیرالمؤمنین حسن و حسین [illegible] فرمود و هما ابنا رسول الله ایشان پسران رسول خدا اند و نیز باتفاق مفسرین [illegible] فاطمه زهرا است

علیها السلام و این دلیل افضل اوست بر جمیع زنان عالم و آنکه حضرت رسالت در حق او فرموده فاطمه پاره تن است از اعضای من هر که او را آزرد مرا

آزرده و هر که مرا آزرده خدا را آزرده [illegible] مطلوب [illegible] امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه [illegible]

غایت محبت او که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را نفس خود گفته [illegible] روایت کرده که حضرت رسالت فرموده [illegible]

[illegible] از یک نور مخلوق شده ایم

[illegible] اختصاص و کمال رتبه [illegible] حضرت رسالت در حق او فرموده که هر که خواهد آدم را [illegible] علم او و نوح [illegible]

او و ابراهیم خلیل را در حلم او و موسی را در هیبت او و عیسی را در عبادت او پس باید نظر کند در روی علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

و این حدیث مسلم [illegible] افضل است پس از اینجا معلوم [illegible] خلیفه رسول بعد از پیغمبر [illegible] کسی دیگر نمی تواند بود و آنکه اهل سنت گفته اند افضل

مردمان بعد از رسول ابوبکر است و بعد از آن عمر و بعد از آن عثمان و بعد از آن علی محض عناد است و عصبیت جاهلیت [illegible]

إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه مذکور شد از قصه عیسی و مریم و غیر آن لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هرآینه خبر راست و درست وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست هیچ معبودی

سزاوار پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر آنکه مستحق عبودیت او [illegible] وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هرآینه او غالب

[illegible] در جمیع امور و محکم کار در همه افعال و اقوال [illegible]

[illegible] فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی گردانند [illegible] از مباهله [illegible] توحید اعراض [illegible]

فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ [illegible]

[illegible] آمدند [illegible] یهود [illegible] نجران [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] مسلمان بود [illegible] اهل اسلام [illegible]

یهودان گفتند که مرضی ما تو آنی که ما در بارهٔ تو آن گوییم که یهود در بارهٔ عزیر گفتند حقتعالی فرمود که بجهت رد قول ایشان ای محمد قل بگو ایشانرا
یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری تعالوا الی کلمة سواء بیائید بسوی سخنی که راست و درست بیننا و بینکم میان ما و شما که هیچ تغیری در آن
اختلاف نکرده و از آن منحرف نشده و همه کتب آسمانی بر آن متفق اند آن سخن چیست الا نعبد الا الله آنکه نپرستیم الا الله مگر خدای
را بوحدانیت پرستش کنیم ولا نشرک به شیئا و شریک نسازیم بخدا چیزی را یعنی هیچکس را از ماسوای او معبود ندانیم ولا یتخذ بعضنا بعضا
و فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا خدایان من دون الله بجز خدا یعنی نگوییم که عزیر و مسیح پسر خدا اند فان تولوا پس اگر روگردانند اهل کتاب
از این کلمه حق با وجود وضوح دلالت پس فقولوا اشهدوا پس بگویید ای اهل اسلام مر ایشانرا که گواه باشید بانا مسلمون بآنکه ما مسلمانیم
یعنی چون حجت بر شما لازم شد پس اعتراف کنید بآنکه ما مسلمانیم نه شما یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا مجادله میکنید
فی ابرهیم در دین ابراهیم یعنی شما که یهود اید میگویید که او یهودی بود و شما که ترسایانید میگویید که او نصرانی بود و ما انزلت التوریة و فرو فرستاده نشد
و نشده توریه که یهود بر شریعت آن عمل میکنند والانجیل و نه انجیل که نصاری حکم از احکام آن میکنند الا من بعده مگر از پس زمان ابراهیم
علیه السلام متواترست که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی به دو هزار سال و چون چنین باشد چگونه یهودی و نصرانی تواند بود افلا تعقلون
آیا پس در نمی‌یابید که این دعوی محالست که میکنید و با وجود آنکه شما در توریه و انجیل میخوانید که او مسلمان موحد بود و در آن مذکور نیست که او یهودی و نصرانی بود
پس ما که مسلمانیم با او اولی باشیم از یهود و نصاری دیگر متمسک بود بجمیع اصول اسلام و بعضی از فروع احکام توریه و انجیل پس بر جمیع افعال و وجه
بر شریعت موسی و عیسی بعضی از اوامر را یهود و نصاری ترک کنند ها انتم بدانید و آگاه باشید که شمائید ای یهود و نصاری هؤلاء آن گروهی هستید که
حاقیه و این حقیقت شما همین پس که حاججتم خصومت کردید از روی عناد فیما لکم به در آنچه که هست شما را بآن علم و دانشی از آنچه در توریه
و انجیل خوانده اید از ذکر نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و صفات او در این جهت کتب و با ذکر ابراهیم فلم تحاجون پس چرا محاجه میکنید
فیما لیس لکم به علم در آنچه نیست شما را بآن دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی مخصوص آنست که شما بسیار خصومت کردید
و عناد نمودید در آنچه دانسته و در کتب خود خوانده اید اکنون این بنده است که محاجه میکنید از سر جهل خصومت کنید یا بمحاکمه در اول معاند بودید در آخر از روی غباوت سخن میگویید
والله یعلم و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچکس از شما نبود زیرا که عالم بجمیع معلوماتست وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او پس درین
باب سخن مگویید و انچه نمیدانید نگویید بلکه این علم را از کسی بگیرید که عالمست بحال او که حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است پس بقول او
بفرمایید ما کان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا نبود ابراهیم جهود و نه ترسا ولکن کان ولیکن بود حنیفا میل کننده و گردنده از عقاید باطل
بدین حق مسلما گردن نهنده و انقیاد کننده بدین اسلام و منقاد اوامر و نواهی الهی وما کان من المشرکین و نبود از شرک آرنده ان اولی الناس
بدرستی که سزاوارترین مردمان بابرهیم بابراهیم للذین اتبعوه آنهااند که متابعت او کرده اند و او را در زمان او در جمیع اوامر و نواهی او
شده اند وهذا النبی و اولی مردمان به ابراهیم این پیغمبر است که در اصل اوست والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند به پیغمبر والله
ولی المؤمنین و خدای دوست مومنانست یعنی یاری دهنده کار و باری دهنده ایشان است و ایشان دهنده ثواب ایمان ایشان و درین آیه دلالتست بر آنکه خدای
و اولی مردمان به پیغمبر کسی است که تابع او باشد در اوامر و نواهی نه اکمل از او که قربت و از اینجاست که امیرالمؤمنین فرمود که اولی مردمان به پیغمبران اعلم ایشان است

بنجا و آنچه از عهده‌ی ایشان [illegible] از این آیه [illegible] فرموده که او عالم کسیست که اطاعت خدای کند و اگر چه دور و اجنبی باشد از وی و جاهل کسیست
که عصیان کند اگر چه خویش نزدیک بود و این آیه در سوره البقره مذکور شد چون یهود عمار و معاذ و حذیفه را بدین خود دعوت کردند منع ایشان
آنست که دین اسلام است که دین حق فرمود که وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دوست دارند و آرزو میکنند گروهی از اهل کتاب یعنی یهود
لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر گمراه کنند شما را که عمار و معاذ و حذیفه اند وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و حال آنکه گمراه نسازند مگر نفسهای خود را یعنی وبال
اضلال ایشان از شما در نگذرد بلکه راجع بنفسهای ایشان شود زیرا که مؤمنان از کتاب قبول ایشان نکنند و آن دعوت ایشان موجب زیادتی عذاب
ایشان گردد در دنیا و آخرت وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند از غایت جهل که وزر و وبال آن مخصوص ایشانست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود
و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید و منکر میشوید بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای توریه و انجیل که در نعت محمد آخر الزمانست وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ
و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریه و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست و یا چرا کافر میشوید بآیات قرآن که از معجزات دالّ است
بصدق نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا مخلوط میسازید راستی را بِالْبَاطِلِ
بکجی و ناراستی که آن تحریف توریه است و اظهار باطل در صورت حق وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راست که نعت محمد مصطفی است و نبوت او
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید آنچه کتمان آن میکنید [illegible] احبار [illegible] اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد صلی الله
علیه و آله درآیند از روی مکر و حیله و با آخر روز چنان فرا نمایند که ما در کتاب خود تأمل کردیم و با علمای خود مباحثه کردیم بطلان دین وی دانستیم
[illegible] نشانهای پیغمبری که در توریه است در محمد موجود نیست تا باشد که این حیله اصحاب محمد در تردد افتند و گویند که اهل کتاب اعلم اند
از روی که او نخواهند گشت و با وجود علم و انصاف ایشان اگر حق باشد نخواهند [illegible] از طریق محمد بگشتند [illegible] احتمال
[illegible] این مکر خبر داد فرمود وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و گفتند گروهی یهود [illegible] آمِنُوا ایمان
آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بآنچیزی که أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده شده بر کسانی که گرویده اند یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ
در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز آنچه در اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان یعنی مؤمنان
انکار شما بواسطه‌ی اقرار در شک افتاده از دین خود برگردند وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید بصمیم قلب إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مگر مر کسی را که پیروی
کند دِينَكُمْ کیش شما را که یهودیست قُلْ بگو ای محمد ایشان را که إِنَّ الْهُدَى بدرستی که راه حق هدایت مطلوب هُدَى اللَّهِ دین حق
[illegible] بر صواب [illegible] تمام کلام ایشان میکنند و میگویند اهل کتاب [illegible] تصدیق مکنید
و اقرار منمائید أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ آنکه داده شده است از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ یا آنکه حجت کنند با شما عِنْدَ رَبِّكُمْ
نزد پروردگار خود یعنی این کلام را با اهل اسلام اظهار مکنید تا ایشان بر شما حجت نیاورند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان إِنَّ الْفَضْلَ
بدرستی که افزونی در علم و حکمت و برتری و افزودن مرتبه و حضرت عزت بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت حق است يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد
آنرا بهر کس که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت عَلِيمٌ دانا بمستحق و درو ادن فضل يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ خاص میسازد برحمت خود که
نبوت است و اسلام مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که مستحق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدا خداوند فضل و بزرگیست بر مؤمنان

مرویست که مردی هزار و دویست اوقیه طلا را نزد عبدالله بن سلام بودیعت نهاد عبدالله همه را با وی رد کرد و اصلا در وی خیانت نکرد و شخصی دیگر یک دینار نزد فنحاص
بن عازورا یهودی نهاد او در آن خیانت کرد و منکر شد حق تعالی از حال هر دو خبر فرمود که وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ
کسی باشد که اگر امین سازی او را بِقِنْطَارٍ بهزار و دویست اوقیه طلا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا کند آن مال را بتو مراد عبدالله است وَمِنْهُمْ و از ایشان
مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر امین کردانی او را بِدِينَارٍ بیک دینار طلا لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و باز ندهد آنرا بتو إِلَّا مَا دُمْتَ
مگر آنکه همیشه باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر او ایستاده و مبالغه کننده در مطالبه آن مراد فنحاص است ذَلِكَ آن خیانت و ترک ادای امانت یهود را بِأَنَّهُمْ
قَالُوا بسبب آنست که گفته‌اند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت اعراب که خوانندگان و نویسندگان نیستند سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی
در آخرت اعتقاد ایشان آن بود که هر که توریة نداند و بر کیش یهودی نیست امی است و مال وی خود حلال است وَيَقُولُونَ و میگویند درین سخن
که ما را عذر اهل یهود در یهود حلال عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ادیان و شرایع ادای امانت حکم رسیده است وَهُمْ يَعْلَمُونَ
و ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلَى نه چنانست که اعتقاد کرده‌اند بر ایشان گناهی هست بلکه بر آنها اثم عظیم است در خیانت مال عرب
مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهد خود یا بعهدی که خدا با او بسته در توریة از ادای امانت و ترک خیانت وَاتَّقَى و بپرهیزد از حرام فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست دارد پرهیزگاران را از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که در وی سه خصلت باشد منافق است اگر چه
نماز گزارد و روزه دارد یکی آنکه چون سخن کند دروغ گوید دوم چون وعده دهد خلاف کند سیوم چون امانت بدو دهند خیانت کند و نیز فرمود که باز دارندگان
امانت که روی ایمن در روز قیامت باشد تعالی و سفیه باشد هر که ادای امانت کند حق تعالی او را تزویج حور العین کند کلبی روایت کرده که جمعی از علمای یهود
در سال قحط نزد کعب بن اشرف آمدند و از وی گندم خواستند او گفت چه میگویید درباره این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند که او پیغمبر است کعب از این سخن در غضب
شد و گفت میخواستم که عطای بسیار بشما بدهم شما بگفتن این سخن خود را از آن محروم گردانیدید بروید که از من بشما چیزی نرسد ایشان از این سخن پشیمان شده
گفتند ما را مهلت ده تا برویم و محمد را ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت و صفت او را با کتاب خود مقابله کنیم و ببینیم که موافق است یا مخالف کعب چنین کرد پس نزد
پیغمبر آمدند او را دیدند حضرت منتظر در توریه که صفات او را موافق وی دیدند تغییر آن کردند و صفاتی که ضد آن بود بجای آن نوشتند و نزد کعب آمده
گفتند ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در توریه نوشته مخالف این شخص است که دعوی نبوت میکند پس ایشان را کعب عطا داده بقصد خود رسانید
که از ایشان بسیار خوشحال شده ایشان را طعام داد و انواع عطایا کرد حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میخرند و بدل میکنند
بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی که با خدای بسته‌اند که آن ایمانست بمحمد وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب مخالفت صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در توریة
است میخورند ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک که متاع حقیر دنیاست و گویند که آن متاع حقیر بود از علم و خرما که از کعب بن اشرف گرفته بودند
و نعت پیغمبر را تحریف و تغییر کردند از آن قوم عوام سوگند میخوردند که صفات که در توریه نوشته خلاف صفت محمد است أُولَئِكَ آن گروه عهد شکنان
و سوگند دروغ خوران لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نکند
ملائکه که از روی غضب با ایشان سخن که نیکو نکند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و نگرد بنظر رحمت بسوی ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ
و پاک نگرداند ایشان را از پلیدی گناه بعفو و مغفرت یا ثنا و مدح ایشان نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک که الم آن

هرگز منقطع نگردد بجهت تغیر آنچه کرد در توریة است از صفات محمد صلی الله علیه و آله و در حدیث آمده که هر که سوگند بدروغ خورد تا مال مومنی در حق خود

برد و حجت کرد و اندر بهشت برو حرام و سوگند بدروغ سرا ها را ویران کند و فاسد را از مردم خالی گرداند و بروجوب اهل تحریف و تغیر میفرماید

وَاِنَّ مِنْهُم و بدرستی که از ایشان لَفَرِيقًا گروهی هستند یعنی کعب بن اشرف و حی بن اخطب و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان

يَلْوُونَ اَلْسِنَتَهُم میگردانند زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که ایشان بر افترا ساخته اند یعنی از خواندن منحرف میشوند از نعت محمد و ذکر

او بجانب باطل که تغیر داده اند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریة است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و

حال آنکه نیست از توریة وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ و میگویند که آن تغیر و تحریف از نزدیک خداست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ و

حال آنکه نیست از نزد خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که سخن جز او را سخن او میگویند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه

ایشان میدانند که دروغ میگویند و بعد از بیان تحریف توریة ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده

و ترسایان را بعبادت خود فرمود کقوله تعالی ما فرمود که مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد هیچ آدمی را یعنی عیسی اَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ

که بدهد خدای او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا علم حلال و حرام و دیگر احکام شریعت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ پس بگوید

لِلنَّاسِ مردمان را بعد از آن که حق تعالی او را نبی گردانید كُونُوا عِبَادًا لِي باشید بندگان و پرستندگان مرا مِنْ دُونِ اللهِ جز از خدای وَلٰكِنْ و لکن گوید

كُونُوا رَبَّانِيِّينَ باشید کاملان در علم و عمل و نیکوکاران و دانایان و در خدای شناسی و متمسک بامور دینیه و احکام آن بِمَا كُنْتُمْ

بسبب آنکه باشید از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ می آموزید یکدیگر را کتاب که از نزد حق تعالی فرو آمده وَبِمَا كُنْتُمْ و بسبب آنکه باشید

که پیوسته تَدْرُسُونَ بخوانید آن کتاب را و درس گوئید وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نفرماید شما را عیسی او ای خدای تعالی او و پیغمبری دیگر از او امر کند

شما را اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰئِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ اَرْبَابًا که فرا گیرید فرشتگان و پیغمبران را خدایان که مخصوص بی ملائکه که ابن نزول آنست که قومی از

ملائکه پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را چون عیسی و عزیر را از حق تعالی و این قول کفر است و طریق الکفر میفرماید اَيَأْمُرُكُمْ آیا فرماید آن پیغمبر شما را بِالْكُفْرِ بپرستیدن غیر خدا

و شرک آوردن بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس از آنکه هستید شما مسلمانان گردن نهادگان مر فرمان اسلام را وَاِذْ اَخَذَ اللهُ و یاد کن چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ

النَّبِيِّينَ پیمان و عهد پیغمبران یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت بمکر لَمَا اٰتَيْتُكُمْ هر آینه بدهم شما را مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب و فهم آن و علم شریعت

ثُمَّ جَاءَكُمْ پس بیاید بشما رَسُولٌ فرستاده از نزد من که آن محمد است مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آنچه را با شماست از کتاب و حکمت

لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ البته ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و البته نصرت دهید و یاری کنید او را بقبل یاری خود با اظهار نبوت و صفات او که در کتب شما مذکور است از امیر المؤمنین

علیه السلام روایت است که حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر که از او عهد گرفت که بمحمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و قوم خود را بایمان آوردن بوی بکفرت

امر کند قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءَاَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَاَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلٰى ذٰلِكُمْ بر این که گفتم

اِصْرِي عهد مرا و وحی که این بند فاکنند قَالُوا اَقْرَرْنَا گفتند انبیا که ما بدان اقرار کردیم و میثاق ترا پذیرفتیم قَالَ گفت خدای فَاشْهَدُوا

پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی ای انبیا گواه باشید بر امم خود وَاَنَا و من نیز که خدایم مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ با شما از گواهانم بر اقرار و گواه

شدن شما فَمَنْ تَوَلّٰى پس هر که بر گردد و اعراض کند از ایمان آوردن بدین رسول و نصرت دادن او بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از میثاق و انکار کند

اقرار و شهادت خود پس فاولئك هم الفاسقون ایشان گروه اعراض کننده اند از حق بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان و عهد و پیمان آورده اند که

مروی است که چون اهل کتاب پیش ما مخاصمه کردند در باب اولویت ابرهیم و مرافعه نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بردند و هر یکی از یهود و نصاری گفتند ما بر دین ابرهیمیم آن حضرت

انکار فرمود که هر دو فریق یهود و نصاری از دین ابرهیم بری اند ایشان در غضب شده گفتند ما راضی نیستیم بحکومت تو و دین ترا قبول نمیکنیم حق تعالی فرمود افغیر

دین الله یبغون آیا اعراض میکنند از ایمان و جز از دین خدا میطلبند و بکسر یا خوانده یعنی دیگران را آیا غیر دین خدا طلب میکنند وله اسلم و او را

استسلام کردن و انقیاد نمودند من فی السموات هر که در آسمانها است والارض و هر که در زمین است طوعا از روی رغبت بنظر در دلایل و حجج

برهان حقیقی وکرها و از روی نفرت و کراهت چون منافقان که کلمه ... قبول اسلام کرده اند یا اول طوع اختیار است یعنی باختیار خود

اولیا اند و دوم ملائکه و اهل ایمان و مراد بکره تسخیر است چنانکه او را که نحو و مانند در کتب ... و از آن گریزی ندارند و ابو قتاده گفته

ملائکه بطوع و رغبت ایمان آورده اند و مومنانند که باختیار خود ایمان آورده اند در وقتی که ایمان نافع بودی ایشان را ... و اهل کره ... اند در

برزخ که معاینه عذاب کنند ایمان آورند و سود ندهد والیه یرجعون و بسوی جزای حق تعالی بازگردانیده خواهند شد ای طالعان و کاره ... و حفص

بیا خوانده یعنی همه اهل زمین و آسمان بدو رجوع خواهند کرد قل بگوی ای محمد امنا ایمان آورده ایم بالله بخدا و کلمات او و بهشت و دوزخ

وما انزل علینا و گرویده ایم بدانچه فرو فرستاده شده بر ما یعنی قرآن وما انزل و بانچه فرو فرستاده شده علی ابرهیم واسمعیل واسحق

ویعقوب والاسباط بر ابرهیم و پسران او و نبیرگان وی و کتاب ایشان همان صحف ابرهیم بود چه ایشان در کتب ... ابرهیم ... وما اوتی موسی

و آنچه داده شده موسی را توریت وعیسی و بعیسی انجیل است والنبیون و بعین ... دیگر چون شیث و ادریس و داود و حبقوق و شعیا که

بر ایشان نازل شده بود من ربهم از نزد پروردگار ایشان لا نفرق جدایی نمیکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان

آورده ایم به بعضی چون بعض چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما امر الهی را گردن نهاده گانیم و فرمان بردار در همه اوامر و نواهی او ومن یبتغ

غیر الاسلام دینا و هر که طلب کند غیر اسلام دینی فلن یقبل منه پس هرگز پذیرفته نشود آن دین از وی یعنی خدا ... ازو قبول نکند

وهو و او بسبب ترک اسلام فی الاخرة در سرای آخرت من الخاسرین از جملهٔ زیانکاران باشد بعد از آن در شان آنها که از قبول اسلام مرتد شده

میفرماید کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای تعالی یعنی بسیار دور است که خدای راه نماید قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم پس از

ایمان آوردن ایشان و در اکثر تفاسیر آمده که اینها جمعی اند ... و قبول ... ایمان روی برتافتند ... و اللوست ... چون طعمه بن

ابیرق و حارث بن سوید و قیس بن ضبابه و امثال ایشان که بعد از آنکه گرویده بحضرت بخدا وشهدوا و گواهی داده بعد از ان الرسول حق و گواه صدق

نبی محمد صلی الله علیه و آله حق حقیقت و فرستاده صدق وجاءهم البینات و آمده بدیشان آیتها و تبیانهای روشن یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت آن

زیاده از طاقت بشر است یا سایر معجزات که آن حضرت صلی الله علیه و آله والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را

که بجهت عناد و جحود بعد از ظهور حقیت دین اسلام بر ایشان از آن اعراض کنند اولئك آن گروه مرتد جزاؤهم پاداش ایشان ان علیهم

لعنة الله آنست که بر ایشان باشد لعنت خدا که آن دوریست از رحمت او والملائكة و لعنت فرشتگان که براند ایشان را والناس

اجمعین و لعنت همه مومنان که آن نفرین کردن است ایشان را و طلب کردن از خدا دوری ایشان از رحمت خود خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در لعنت

لا یخفف سبک گردانیده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب صعب و لا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا بدین رجوع
کنند و ایمان آرند و یا تأخیر عذاب کنند از ایشان از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردند که از کفر و عزت و تصدیق تمام بوده است
او بکردند و تصدیق کنند به پیغمبر او من بعد ذلک پس از آنکه برگشته بودند از دین اسلام و اصلحوا و اصلاح آرند بری اعتقاد فان
الله پس بتحقیق که خدای تعالی غفور آمرزنده توبه کاران است رحیم مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید آن انصاری است [illegible]
برادر و سنادر حارث بعد از تلاوت تو برگشان سوی مدینه نهاد و وقت رجوع به مدینه این آیت بر آن [illegible] خواند ایشان
از توبه ابا کردند این آیه درباره ایشان نازل گشت که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم پس از گرویدن
ایشان و اظهار ایمان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بکفر ثبات ورزیدند بر آن لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته
نشود توبه ایشان و اولئک و آن گروه که بر کفر ثبات ورزیدند هم الضالون ایشانند گمراهان از طریق هدایت دور افتادگان
بر ضلالت ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند و ماتوا و هم کفار و مردند در حالتی که ایشان کافر بودند یعنی در کفر مردند فلن
یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین از زر و لو افتدی به و اگر چه او
فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافر مقدار زری که روی زمین از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب صعب باز رهد از وی قبول نکنند
اولئک آن گروه که کافر مردند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذاب دردناک و ما لهم من ناصرین و نباشد مر ایشان را یاری دهندگان
در دفع عذاب از ایشان آورده اند که در روز قیامت کافر را حاضر گردانند و گویند ایشان را که اگر شما را پری زمین زر بودی خود را بآن باز خریدی
گوید آری گویند چون از شما کمتر از این میخواستند اجابت نکردید اکنون نبخشند عذاب صعب شما لن تنالوا البر هرگز نرسید بحقیقت نیکوئی
آن کمال خیر است یا نرسید برضا که آن کمال رحمت و رضای حق است حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست
میدارید از مال که بر فقرا تصدق کنید تا بدین که دوستی آنها [illegible] دل که آنها [illegible] محبت الهی میکردانید یا جان که در راه خدا در بازید
ابوطلحه انصاری چون این آیت بشنید نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله باغی دارم که هیچ چیز محبوب‌تر از آن ندارم آنرا هر کجا که خدای
حکم کند صرف فرما حضرت آنرا در میان اقربای او قسمت فرمود و زید بن حارثه گفت اسبی دارم که دوستترین اموال منست آنرا صدقه میکنم حضرت آنرا
باسامه بن زید بخشید نقل است که امام حسن بن علی علیهما السلام قند و نبات بسیار تصدق میفرمود [illegible] ازو پرسیدند فرمود این چیز را دوست میدارم
حق تعالی میفرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از هر چیزی خواه اندک و خواه بسیار از
محبوب‌ترین اموال و غیر آن فان الله به علیم پس بدرستی که حق تعالی بآن چیز داناست و بر آن جزا خواهد داد و بدانکه اگر مراد بانفاق در این آیه
زکوة واجب است چنانچه قول ابن عباس است پس مراد آنست که [illegible] مال تا از برای چه آن زکوة ندهید [illegible]
بوده [illegible] از برای [illegible] صحیح زکوة ندهند و باتفاق فقها این جایز است و اگر مراد صدقه و نفل است پس معنی آنست که بر کامل و کمال
خیر آنست که دوست‌ترین مالهای خود را بصدقه دهید مرویست که چون رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ابراهیم یهود گفتند که تو دعوی آنکه بر کیش ابراهیمی
و از شتر میخوری و شیر آن که بر ابراهیم حرام بود رسول فرمود صلی الله علیه و آله که بر ابراهیم این هر دو حلال بود ایشان گفتند چنین نیست بلکه از زمان نوح حرام است

براهیم حرام بود حجتی بجهت تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود این آیه فرستاد که كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
بود حلال مر فرزندان یعقوب را إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنکه حرام گردانید إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ یعقوب بر خود و از گوشت شتر و شیر آن بود و
آنچنان بود که یعقوب را عرق النسا عارض شد نذر فرمود که اگر خدای مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوست‌تر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی او را شفا داد
و گوشت شتر و شیر او را که از همه مطعوم و مشروب دوست‌تر داشتی بر خود حرام ساخت یکبار و وفا به نذری کرد که کرده بود یهود آن را مطلقا اولاد ابراهیم
می‌گفتند که در توریه بجهت آنها حکم کرده حق تعالی فرمود که چنین است بلکه یعقوب آنها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ
پیش از آنکه فرو فرستاده شده توریه و اگر یهودان انکار این می‌کنند قُلْ بگو ای محمد ایشان را فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ پس بیارید توریه را فَاتْلُوهَا پس بخوانید آن را
یعنی آنچه را که در باب تحریم این چیزها واقع است تلاوت کنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست‌گویان یهودان این دلیری کرده بجهت
آنکه می‌دانستند که پیغمبر راست می‌گوید و ایشان دروغ می‌گویند فَمَنِ افْتَرَىٰ پس هر که افترا کند و بربندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحریم
آنچه دعوی می‌کنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ پس از آنکه ظاهر شد که تحریم از یعقوب بوده نه از علام الغیوب فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه افترا کنندگان هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران و هیچ ظالمی از ترک انصاف و از مکابره با حق بعد از وضوح آن نیست قُلْ بگو ای محمد صَدَقَ اللَّهُ راست گفت خدای در خبر تحریم
یعنی صدق خدا راست در آنچه از آن فرموده و کذب شما را در آنچه دعوی می‌کنید فَاتَّبِعُوا پس پیروی کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم و دین درست
او را حَنِيفًا در حالتی که میل کننده بود از همه کیشهای باطل به دین اسلام یعنی تابع دین اسلام شوید که در اصل ملت ابراهیم بود تا خلاص شوید از ملت
یهودیت که آن را تغییر داده‌اند و تحریم کرده‌اند آنچه خدا حلال آن حکم فرموده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم از شرک آرندگان و بدین تعریض است
که پیغمبر ما متبع بود شریعت انبیا را و لکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم بود و لهذا حق تعالی فرمود فاتبعوا ملة ابراهیم و نقل از تفسیر
و جواب یهودیان تمام شد و اما آنچه یهود با اهل اسلام خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهتر است
از خانه کعبه زیرا که موضع هجرت انبیاست و زمین مقدس است و مسلمانان گفتند که کعبه فاضل‌تر است این آیه آمد إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه
که بر روی زمین وُضِعَ لِلنَّاسِ وضع کرده شده از برای مردمان تا اهل اسلام عبادت کنند و طواف نمایند لَلَّذِي بِبَكَّةَ آن خانه است که در مکه است و در صحیح آن
حق تعالی مروی است که کعبه اول خانه بود که آدم علیه السلام آن را بنا کرد و در زمان طوفان خراب شد و ابراهیم بنای آن فرمود و در روایت صحیح آمده که پیش از آدم
در موضع آن خانه بود که بیت المعمور می‌گفتند و ملائکه طواف آن می‌کردند و چون آدم بزمین آمد مأمور شد که حج کند و طواف آن نماید و در زمان طوفان آن را بر آسمان
و ملائکه آسمان طواف آن می‌کردند و از مجاهد و قتاده و سدی روایت است که معنی آنست که اول بقعه از زمین که بر روی آب وضع کرد کعبه بود حق تعالی
آن را از کف سفید پیدا فرمود از آن پس هزار سال بیش بود که زمین را از زیر آن بر کشید و در اطراف عالم منتشر ساخت و اما حاصل آنست که اول خانه
که در زمین بنا کرد کعبه معظمه بود مُبَارَكًا در حالتی که آن خانه با برکت و کثیر الخیر و بسیار منفعت است مر کسی را که حج و عمره آن گذارد و در روایت آمده که
حسنه هر که در آن بقعه مبارکه به صد هزار است در جای دیگر و مسلمانان نماز که ادا می‌کنند
ثواب اول بنا و آنان همه گناه طواف کنندگان در آن آمرزیده شود وَهُدًى و خداوند هدایت لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را زیرا که قبله ایشان است
و جهت توجه ایشان در نماز راه راست می‌نماید و بجز و نماز آخرت می‌رسند و اکثر عبادات در آن مقابل صد هزار عبادت است در غیر آن جای که کنند

فيه آيات بينات در آن خانه مبارک نشانهای روشن است در شرف و بزرگواری آن و از آنجا هیچ مرغی بر بالای آن نپرد و بلکه چون
نزدیک آن رسد برگردد و طواف و تبرک بجو شود و در حرم آن جانور را نخورند و هیچ حیوان ضرر نرساند و هر که قصد آن کرد هلاک گشته مثل
اصحاب فیل و غیر آن از کفار و مرغان وحشی در آنجا از مردمان نمی رمند و بیماران از شرف صحت می رسند و حاجیان قرب فیض می کنند و از دوری
بیشتر هیچ مرغی در مسجد الحرام سرگین نمی اندازد و هر که نظر در آن خانه کند دیده او اشتیاق بار گردد و هر روز و شب که در آن داخل می شوند تا روز رفتن
هیچ کدام باز دیگر آن رجوع نمی کنند و اولیا همه هرت در حوالی آن حاضر کردند و جنیان طواف آن کنند و بعضی دیگر از آیات نشانهای
عجب مقام ابراهیم موضع ایستادن ابراهیم است و آن سنگیست که اثر قدم آنحضرت را گرفت و این آیه مشتمل بر سه آیتست اول
در نرفتن قدم ابراهیم در آن سنگ تا کعبین دوم باقی ماندن اثر در مدتهای طویل سیم محفوظ بودن آن سنگ از دشمنان از چندین هزار سال
و این اثر قدم آنحضرت در آن وقتی بود که با نهادن کعبه [illegible] سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای آن پایهای استوار کرد [illegible]
هر چو قدم او در آن فرو رفت ابو حمزه ثمالی روایت کرده از امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام فرمود ای ابو حمزه [illegible]
میان رکن یمانی است و مقام ابراهیم اگر مردی عمر یابد بقدر عمر نوح که هزار سال است و در آن مدت در روز روزه دارد و همه شب احیا دارد در آن
مکان شریف بعبادت مشغول باشد و بعد از آن وفات کند بی محبت ما هیچ نفع باو نرساند و من دخله و هر که در آید
بدین خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی هر گناه کاری که پناه با آن خانه آورد بلکه بحرم حرام با کسی متعرض وی نشود [illegible]
[illegible] باشد و گفته اند که معنی آنست که هر که داخل حرم شود بعد از ادای حج و عمره ایمن شود از عقوبت گناهان که قبل از حج کرده بلکه مغفور شود از جمیع
معاصی و از ابو جعفر منقولست که هر که در حرم در آید در حالتی که عارف باشد بحق ما [illegible] ایمن باشد
در آخرت از عذاب حق تعالی و لله و مر خدایرا راست و لازم علی الناس بر همه مردمان حج البیت قصد خانه کعبه بجهت ادا کردن
اعمال حج و عمره من استطاع الیه سبیلا هر که توانائی دارد بسوی آن خانه رفتن و آن تکلیف صحت است و وجود راحله و نفقه و [illegible]
و ایمن بودن از دشمن و در حدیث آمده که هر که حج برو واجب شود و نکند با یهود و نصاری محشور شود و من کفر و هر که نکرد [illegible] ترک
حج کند فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین بی نیاز است از همه عالمیان [illegible] که حج بلفظ کفر [illegible]
در وجوب حج [illegible] بلکه ترک آن از کبایر است و موجب عقوبت [illegible] و غضب [illegible] مذکور [illegible] دال [illegible]
بر [illegible] محمد بن فضیل از امام موسی الکاظم علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در تفسیر آیه قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا فرمود [illegible]
[illegible] کار [illegible] از [illegible] صادق علیه السلام [illegible] یوم القیمة اعمی
کسی اند که [illegible] رسالت [illegible] علیه و آله [illegible]
بلکه از بهر روزه ماه رمضان بگیرد و ادای زکوة کند و حج خانه خدا ادا نماید تا در بهشت پروردگار خود داخل شود [illegible]
که حج [illegible] گناهان را زایل [illegible] چنانکه کوره های آهنگران زنگ آهن را زایل می کند [illegible]
کرد [illegible] ملت ابراهیم و از جمله آن تعظیم مسجد الحرام فرمود و بیان فضل آن [illegible] بعد از آن [illegible] کلام [illegible] اهل کتاب کرده

و بود قل یا اهل الکتاب بگو ای محمد اهل کتاب را لم تکفرون بآیات الله چرا منکر میشوید آیتهای خدا که دلایل عقلی است و سمعی بر صدق
محمد صلی الله علیه و آله در آنچه دعوی میکند از وجوب حج و غیر آن از احکام شرایع و الله شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعملون
بر آنچه میکنید از پوشیدن حق و مکر و حیلت با آیات حق پس شما را از آن سزا و جزا خواهد قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لم تصدون
چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید من آمن کسی را که گرویده بدین خدا و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است
و قصد آن داشتند که یهودیان او را بکیش خود میخوانند تبغونها عوجا در حالتی که طلب میکنید راه خدا را عوجا کجی یعنی چنان میکنید مردمان
و هم این میاندازید که در و گمیت که از کتاب موسی نسخ است و دین محمد صلی الله علیه و آله نسخ است و تغییر صفت او میکنید که در توریت است
میکوید محمد را آن صفات نیست و انتم شهداء و حال آنکه شما گواهید بر آنکه راه راست دین پسندیده اسلام است چه این را از وصیت ابراهیم و یعقوب
دانسته اید و ما الله بغافل و خدای تعالی بیخبر نیست عما تعملون از آنچه میکنید و البته شما را بر آن سزا خواهد داد آورده اند که شاس بن قیس
یهودی مردی پیر بود و غلیظ القلب و شدید الکفر و العناد و کینه ور و حسود و عیب جوی وی دید که مسلمانان روزی در مجمعی اوس و خزرج یکجا
دید که ایشان از روی محبت و کمال صحبت با یکدیگر سخنی میگویند و در جاهلیت دائم میان ایشان حرب و قتال بودی چون مسلمان شدند
آن خصومتها و حربها بدل گشت و حسد [illegible] آتش حسد در سینه پر کینه او برافروخت یکی را گفت
تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حرب عظیم بود میان قبیله اوس و خزرج در میان افکند و قصیده که در آن ایام در
مذمت خزرج گفته بخواند چون خزرجیان نام آن حرب شنیدند بمجموع آن استماع کردند برآشفتند و زبان بالجواب ایشان گشادند
و میان تحمل نگاه آغاز دشنام کردند و آخر کار بمقاتله کشید و بنیاد تیراندازی و تیغ زنی کردند جبرئیل این آیتها نازل شد حضرت صلی الله علیه و آله
در میان معرکه ایشان درآمد و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمام دعوی رسم جاهلیت میکنید بشنوید که خدای چه میفرماید این آیتها
را ایشان خواند ایشان استغفار کنان سلاحها بینداختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که از فرمان یهود نفاق آمیز
بکار کرده اند حق تعالی این وجه خطاب میکند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان تطیعوا اگر فرمان برید فریقا من
الذین اوتوا الکتاب گروهی را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم بعد از گرویدن شما بدین
اسلام کافرین کافران و کافر گردانند اگر متابعت شاس و تابعان او کنید شما را میرسد که کیف تکفرون و چگونه کافر میشوید و انتم
تتلی و حال آنکه شما به که خوانده میشود علیکم آیات الله بر شما آیتهای خدا که قرآن است و فیکم رسوله و در میان شماست رسول خدای
و من یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای فقد هدی پس بتحقیق که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست
و اما حکایت روضه چنین میگوید مرویست که ثعلبة بن غنم اوسی و سعد بن زراره خزرجی بر یکدیگر مفاخرت کردند در نسب و این مفاخرت بمنازعه کشید
خزرجی گفت از ما رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شده با ما در شهر ما [illegible] ثعلبه گفت که اسلام از هم [illegible] از خانه بیرون آمد پس چگونه
این دعوی میکنید پس نزاع بمقاتله کشید این خبر بحضرت رسالت رسید و در آن وقت سوار شد و ایشان را از هم دور کرد و در همان حال جبرئیل این آیت آورد
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروهان از اوس و خزرج و همه ایشان اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزاوار ترسیدن است

انه و آن بقیام نمودن است بواجبات و اجتناب از محرمات از ابی عبدالله علیه السلام منقولست که معنی آنست که فرمان برداری خدای کنند و هیچ وقت

حق او عصیان نورزید و بشکر گزاری او مشغول شوید و همیشه کار او بفراموشی نکنید و در همه وقت از و غافل نشوید و لا تموتن الا و انتم

مسلمون و نمیرید مگر و حالی که شما مسلمان باشید مراد آنست که جهد نمائید در اسلام باشید تا وقتی که مرگ شما را در یابد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از تلاوت این

آیه فرمود که اگر قطره از زقوم که درختیست در زمین چکیده شود هر آینه تباه سازد بر اهل دنیا زندگی ایشان را پس چگونه بود حال آنکسی که همه طعام او در آخرت از آن بود و لباس او هم از صدید

کلمه ما از و بار ملک کیسه واعتصموا و چنگ در زنید بحبل الله بریسمان خدای که ریسمان محکمست جمیعا در حالتی که همه مجتمع باشید و هرگز

چنگ از آن نه کشید هرگز گمراه و هلاک نمیشوید مراد انقیاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جمیع حالات و هر که چنگ در ریسمان اتباع آنحضرت زند راه مقصد اصلی نبرد

و مطلب خود که نجات است رسید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که در وقت رحلت مسعود فرمود ای مردمان من میروم و در میان شما دو حبل متین گذاشتم

اگر تمسک بآن هر دو شوید هرگز گمراه نشوید و یکی از آن از دیگری بزرگتر است و آن هر دو یکی کتاب خداست که ریسمانیست کشیده از آسمان تا زمین و دوم

اهل بیت من و هر دوی این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه نزد حوض کوثر بمن رسند و علی بن ابان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود

که مائیم حبل متین حق تعالی در کلام مجید فرموده و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف میان شما چون اهل

کتاب بلکه همه مجتمع و متفق شوید بر ایمان و معاونت کنید بطاعت و ترک عصیان زادان روایت کرده که روزی در مسجد امیرالمؤمنین حاضر بودم و آنکو

راه سراجار و مهتر یهود بود و جاثلیق که امام ترسایان بود نزد آنحضرت آورده حضرت روی مبارک بجاثلیق کرد و گفت ولیکن بار ای کوت مید الف

که یهودان بعد از موسی بچند فرقه شدند گفت در کتاب بکرم و بگویم فرمود که الف هرتا در نوع الف قوم سکنی که هرگاه مسئله از حلال و حرام از تو پرسند

ترکویند در کتاب بنگرم و بگویم اگر آن کتاب سوخته شود تا آنکه ما بدرزند تو چه خواهی کرد پس جاثلیق نگاه کرد و گفت ترسایان بچند فرقه شدند گفت

بر جهل و بهیچ فرمود دروغ میگوید بخدا اگر تورات را از تو میپرسیدم و انجیل را از تو امت موسی هفتاد و یک فرقه شده اند هفتاد از آن هالکند و یکی ناجی

و رستگار و آنها آنانند که حق تعالی در قصص در قوم موسی امة یهدون بالحق و امت عیسی از آن هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان رستگار است و باقی هالک و آنها

آن جماعت اند که در حق ایشان فرمود که تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت مصطفی صلی الله علیه و آله هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان

رستگار باشد و آنهای دیگر هالک و آن فرقه ناجیه آنها اند که حق تعالی در شان ایشان فرموده که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم شیعیان ایشان

شیعه من اند و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که حق با علی است و علی با حق است و حق میگردد با علی هر جا که میگردد یعنی هر دو لازم یکدیگر اند و از همه ثابت

و دلالت میکند بر آنکه حق با شیعیانست و طرق اهل باطل و غیر محق زیاده که هفتاد و سه گروه شوند یکی از آن رستگار باشند و هفتاد و دو هالک

و از اینکه کار و به گفتند یا رسول الله فرقه ناجیه کدام اند فرمود که اهل بیت من و اتباع ایشان و بعد از آن فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است

هر که در نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هر که باز نشست غرق شد پس هر که متمسک باهل بیت من شود و محبت ایشان ورزد و بطریق ایشان رود

در آخرت رستگار باشد و بدرجات عالی رسد و هر که چنگ در محبت ایشان نزند و بر مذهب و طریقه ایشان نرود در آخرت از کفار باشد و در درکات نار گردد

حاصل که حق تعالی میفرماید که از دین حق متفرق مشوید و اذکروا و یاد کنید نعمة الله علیکم نعمتهای خدا که بر شما لطف فرموده از جمله نعمتها

توفیق است بدین اسلام و اتباع مذهب حق اذ کنتم اعداء ملک یکدیگر و دشمن و در زمان جاهلیت یکدیگر در راه خدای پس یاد این نعمت کنید اذ کنتم وقتی که بودید

أعداء دشمنان در زمان جاهلیت فألّف پس خدای الفت داد و انداخت محبت را بین قلوبکم در میان دلهای شما ببرکت اسلام و محبت حضرت رسالت‌پناه
صلی الله علیه و آله ظالع و خلاف از میان شما زایل گشت فأصبحتم بنعمته پس گشتید برحمت و فضل خدا اخوانا برادران یکدیگر نیکو محبان و دوستان
هم شدید و مراد از این یکدیگر کشتید و کنتم و بودید در زمان ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کنار گودالی من النار از آتش یعنی نزدیک
بآن رسیده بود که در جهنم افتید بجهت کفر و ضلالت چه اگر در حال کفر مرگ شما میرسید در جهنم می افتادید فأنقذکم پس رهانید شما را از آن
از آن سبب که آن بعثت پیغمبر علیه السلام و شرف ایمان کذلک همچنانکه بیان کرد احوال شما را از عداوت قدیمی و الفت جدید دینی یبین الله لکم بیان میکند خدای
و روشن میگرداند برای شما آیاته دلایل وحدانیت و قدرت خود را و محمد رسول بودن حق لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه راست یابید [illegible]
رستگار شوید از عذاب ابدی و برسید بثواب سرمدی ولتکن منکم و باید که باشد از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند
مردمان را بنیکویی یعنی اسلام ویأمرون بالمعروف و بفرمایند بنیکی که خدا و رسول آن امر کرده اند وینهون عن المنکر و باز دارند مردمان را
از فعل ناشایست که حق تعالی و پیغمبر از آن نهی فرموده و اولئک و آن گروه که امر بمعروف میکنند و نهی از منکر هم المفلحون ایشانند رستگاران
یعنی مخصوصان بکمال رستگاری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بهترین مردمان آنهااند که بیشتر از مردمان امر بمعروف کنند و نهی از منکر نمایند
و پرهیزکارترین ایشان باشند و در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ترک امر بمعروف مکنید و نهی از منکر اگر ترک آن کنید ظالمان بر شما
حاکم شوند و هر چند شما دعا کنید دفع شر ایشان از خدا درخواه کنید اجابت شما نکند ولا تکونوا کالذین تفرقوا و مباشید مانند آنانکه متفرق
شدند یهود و نصاری که هر یک چند فرقه شدند و هر فرقه دشمن فرقه دیگر واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود که یهود بعد از انقضاء ایام موسی
و نصاری بعد از رفع عیسی این اختلاف میان ایشان واقع شد من بعد ما جاءهم البینات پس از آنکه آمده بود بدیشان حجتهای
روشن در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود در توحید و تصدیق بآخرت واولئک و آن گروه مخالف کنندگان در اصول دین لهم
عذاب عظیم مر ایشان راست عذاب بزرگ یوم تبیض وجوه روزی که سفید شود رویها وتسود وجوه و سیاه گردد رویها
فأما الذین اسودت وجوههم پس آنکه سیاه شود رویهای ایشان خطاب کرده شود مر ایشان را از روی سرزنش که أکفرتم
آیا کافر شدید بعد ایمانکم از پس ایمان آوردن شما فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید
که کافر شدید [illegible] مراد اهل کتابند که پیغمبر را [illegible] پیش از بعثت و از امیر المؤمنین علیه السلام
روایتست که مراد اهل بدعت اند [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] از اصحاب [illegible]
[illegible] کردند [illegible]
وأما الذین ابیضت وجوههم و اما آنانکه سفید باشد رویهای ایشان یعنی مؤمنان که پیروی شرع خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله نمودند
ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت و ثواب مخلد هم فیها خالدون ایشان در آنجا جاویدانند در رحمت خدا [illegible]
تلک آن [illegible] از اخبار و احکام و وعده و وعید آیات الله آیتهای خداست نتلوها علیک میخوانیم آن را بر تو [illegible] بالحق در حالی که

و این سخن حق است که هیچ شبهه و ریبی و کجی در آن نیست وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا به احدی از نزد خود لِلْعَالَمِينَ مر جهانیان را

یعنی بر ایشان ستم کند بنقص ثواب و بحرم عقوبت لفزاید وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه

در زمین است وَإِلَى اللّٰهِ و بسوی حکم خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها پس جزا دهد هر کس را بآنچه وعده کرده وعده و وعید

روایت کرده که مالک بن ضیف و وهب بن یهودا که هر دو عالم بودند از علمای یهود مسلمانان را گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما خوبتر است حق تعالی این آیه فرستاد

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ هستید شما ای امت محمد بهترین گروهی که از عالم غیب أُخْرِجَتْ بیرون آورده شده‌اند لِلنَّاسِ از برای مردمان تا ملا را

دعوت کنید خیریت این امت در حین روشن است که بیان میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایید بهر خیری که شرع فرموده آنرا وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

و نهی میکنید از هر چه شرع نهی کننده آنست وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ و میگروید بخدا بر وجه ثبات و رسوخ تاخیر این قسم از دو قسم اول با آنکه مقدم است

و لیکن برای آن قسم که دلالت برآنکه ایشان امر معروف میکنند و نهی از منکر که ایمان آوردن بخدا و تصدیق آن و اظهار دین اوست در تفاسیر

اهل البیت علیهم السلام مرویست که آیت خاص است در حق ائمه معصومین علیهم السلام و ما نحن ایشان که شیعیان صالحند چه خیریت موقوف بر طاعت و تقوی

و اطاعت هر چه حق تعالی امر آن کرده و اجتناب از هر چه نهی فرموده و شبهه نیست در آنکه ایشان متصف باین صفات اند نه غیر ایشان السن و اتیت کرده

که متصف از ترسایان نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله میخواهم مسلمان شوم فرمود سبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت برخاسته و مردمان در مقام

ایستاده و انبیا بر خدای عرض میکنند گروهی دیدم که حق و با سفید در مراط میگذرند گفتند ایشان کیستند گفتند انبیا اند و میکان گفتند ایشان امت محمد

مرا از محمد رغبت شد که مسلمان شوم پس رسول الله بر وی عرضه کرد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده که اول امم بهشت درنیایم بهشت بر پیغمبران

حرام باشد تا من در وی درآیم و بر امتهای دیگر حرام باشد تا امت من در وی در آیند مر امم دیگر حرام باشد السن و اتیت کرده که با معمر شعبی

رسیدم آوازی از آن شنیدم که من در آن نگاه کردم مردی دیدم که در زیر درخت ناز میکرد الله و این دعا میکرد که یا رب مرا از امت مرحومه گردان

امت محمد صلی الله علیه و آله که ایشان رحمت کرده‌اند و گناهان ایشان آمرزیده و دعای ایشان اجابت کرده و متابعت ایشان کرده من یا مرد و رسول را اجرا دادم و مرده

و ابویکر گفت رسول خدای که اسلام عرضه میکرد که توچه کسی من یا صد مرد الیاس کنم که رسول ما از من سلام برسان و بگو برادرت خضر است از خدای درخواست

میکند که او را از امت تو گرداند کلبی بن سعاد فرموده که این آیه در حق آن جماعت و صلوات الله علیه که قومی را مدح کنند ایشان را و نفع بود انحصار از قوم دیگر

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ و اگر ایمان آوردندی بنی اسرائیل بنبوت محمد و قرآن و آنچه از نزد خدا آورده لَكَانَ هر آینه باشد آن ایمان آوردن

خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را در دنیا و آخرت از آنچه ایشان هستند از کفر و عناد زیرا که سبب آن کار امر ایمه در مجاز قبل عادت وجه ایشانرا از آخرت

و عقوبت و رسیدن بجنت مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگان بمحمد و کتاب او مانند عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود که بشرف اسلام رسیده

اند و نجاشی و اتباع او از نصاری که ایمان آورده اند وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از فرمان خدا و رسول بجهت آن از کفر

و عناد از مقاتل مرویست که روسای یهود چون کعب و ابو رافع و ابو یاسر و کنانه و ابن صوریا نزد عبد الله سلام و اصحاب او آمده عیب اسلام آوردن او

کردند این آیه آمد که لَنْ يَضُرُّوكُمْ هرگز ضرر نرسانند بشما إِلَّا أَذًى مگر اندکی رنجی مانند طعن در اسلام شما و دعوت شما بکفر و بهتان بر شما و دشنام را

تبدیل خود نمایند وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ هر آینه برگردانند پشتها را بشما و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ

پس از هزیمت یاری کرده نشوند از خواری و از ذلتی که بر ایشانست و چنین بود که بنی قریظه و بنی النضیر و یهود خیبر و بنی قینقاع [illegible] منهزم [illegible]

کرده و منهزم شدند بعد از طعن و تشنیع بر اهل اسلام ضرری نرسانیدند و آخر بندگان خیبر گرفتار شدند چنانکه میفرماید که ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ وضع کرده شد بر یهود

الذِّلَّةُ خواری بندگی از هدر [illegible] و مال و اهل و با جزیه و بعضی گفته که یهود قبل از اسلام جزیه بمجوس میدادند [illegible] بندگی استیلائیه

أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر کجا که یافته شوند إِلَّا لیکن بازنهار میدادند ایشانرا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدی از خدا که قبول جزیت وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ

و عهدی از مؤمنان که آن امان دادن ایشانست وَبَاءُوا و بازگشتند یهود بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب و خشم الهی شدند

وَضُرِبَتْ و زده شد و لازم گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان درویشی و احتیاج و از اینجاست که اکثر یهود بفقر و فاقه گرفتارند و اگر توانگر

باشند بروی [illegible] بتخفیف جزیت [illegible] ذَٰلِكَ این ضرب ذلت و مسکنت و رجوع ایشان بغضب بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنست که بودند که از

روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ منکر میشدند بآیتهای خدا که قرآنست یا معجزات حضرت رسالت وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ و میکشتند پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ

نا حق و مانند [illegible] و بعض [illegible] قتل انبیا [illegible] ذَٰلِكَ این کفر و قتل یهود بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی

کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که در میگذشتند از حد خدا [illegible] چون عبد الله سلام و یاران او ایمان آوردند یهود

زبان طعن گشوده گفتند که ایشان اشرار قوم ما اند که خلاف ما کردند و دین ما را گذاشتند آیه آمد که لَيْسُوا سَوَاءً نیستند مؤمنان اهل کتاب مساوی

با کافران ایشان زیرا که مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین [illegible] یَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ

میخوانند قرآنرا آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب وَهُمْ يَسْجُدُونَ و حال آنکه ایشان سجده میکنند خدایرا و گفته اند در نماز تهجد [illegible] قرآن میخوانند

و سجده تلاوت بجای می آرند يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان می آرند بوحدانیت الهی و صفات او [illegible] وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و تصدیق

میکنند بوقوع [illegible] وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند [illegible] وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند

از تکذیب [illegible] وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و می شتابند در نیکوییها [illegible] کردارهای پسندیده در نماز و روزه و زکوة

و غیر آن وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که گفته شد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله نیکانند [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] و تلاوت قرآن کنند [illegible] اهل [illegible] برای اهل زمین [illegible]

[illegible] درمانده [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

[illegible] در نصف آخر شب [illegible] فرض کردمی [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

[illegible] کلمات [illegible]

وَمَا يَفْعَلُوا و آنچه میکنند مِنْ خَيْرٍ از کار نیکو فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز [illegible] نخواهد شد یعنی نقصان ثواب اعمال ایشان نخواهد رسید

و ضایع نخواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ با حوال پرهیزکاران [illegible] در جزای ایشان جزا خواهد داد [illegible]

مؤمنان پرهیزکار [illegible] کافران [illegible] میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه و آله

[illegible] لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان [illegible]

خود را صرف تحصیل آن کرده‌اند و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بدان خوشی کنند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی یعنی هیچ

از اموال و اولاد نفع بایشان نرسد ابدا از عذاب خدا و اولئک و آن گروه کفار اصحاب النار یاران و ملازمان دوزخ

هم فیها خالدون ایشان در آتش جاویدانند مثل ما ینفقون مثل آنچه صرف میکنند یهودان بر علمای خود و یا ابوسفیان و ملاء او

در حرب احد و مشرکان کفار یکدیگر را بر آنچه بر ایشان میدهند فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادیست

که فیها صر در آن باشد سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی و نفاق بر یا ظلموا انفسهم

ستم کرده‌اند بر نفسهای خود فاهلکته پس هلاک کرد آن باد سرد کشت ایشان را همچنین عقوبت و نکال ایشان تشبیه

انفاق ایشان بحرث و وقوع قهر الهی و ناچیز شدن آن بیاد سرد که حرث را نابود سازد وجه تشبیه ضایع شدن است و ما ظلمهم الله

و ستم نکرد خدای بر ایشان بضایع ساختن نفقات ایشان و ثواب ندادن بر آن و لکن انفسهم و لکن ایشان بر نفسهای خود یظلمون

ستم میکنند که کاری کردند که مستحق عقوبت شده‌اند از معصیت و ریا مرویست که جمعی از مسلمانان با یهودان صحبتی میکردند بسبب خویشی و

مصاحبتی که در میان ایشان بود قبل از اسلام حق تعالی ایشان را از آن نهی کرد و فرمود یا ایها الذین امنوا ای گروه گروندگان

لا تتخذوا بطانة من دونکم فرا مگیرید محرمی خالص و مصاحبی مخصوص از غیر مومنان که از نهایت محبت ایشان را بطانه گیرید یعنی اعتقاد

تمام بوی و اسرار باطنی خود را با وی گویید پس معنی آنست که سخنهای باطنی خود را با یهودان مگویید زیرا که لا یألونکم تقصیر نمیکنند ایشان در باره شما

خبالا تباهی و فساد و گمراهی یعنی ایشان کوتاهی نمیکنند در فساد که شما را گمراه گردانند و کارهای شما را تباه سازند ودوا ما عنتم

دوست دارند سختی ضرر و مشقت و رنج شما را قد بدت البغضاء بتحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت ظاهر گشته است

من افواههم از دهنهای ایشان چه بکثرت بیشتری بغض و عداوت ایشان ضبط خود نمیتوانند کرد از زبان ایشان صادر میشود و ما تخفی

صدورهم و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از کمال بغض و عداوت اکبر بزرگتر است از آنچه بر زبان میراندند چه آنچه بر

زبان ایشان ظاهر میشود بی اختیار ایشانست قد بینا لکم الآیات بتحقیق بیان کردیم برای شما آیتها و دلایل را که موجب اخلاص

در دوستی مومنانست و اهل ایمان نه کافران ان کنتم تعقلون اگر هستید که تعقل کنید و در یابید که دوستی با کفار عین ضرر است و سبب خسران در روزگار

ها آگاه باشید ای الغیاب و العدای خود دوستی کنید اکنون اثبات کینه انتم اولاء شما ای گروه خطاکار یا شما که تحبونهم دوست میدارید ایشان را

و لا یحبونکم و دوست نمیدارند ایشان شما را و درست دارند که ایشان شما را از دین خود گردانند مراد آنست که اگر شما با ایشان دوستی کنید در آن

حالت ایشان با شما در کفر و معصیت و تؤمنون بالکتاب کله حال آنکه شما ایمان دارید به همه کتابهای الهی و جمع کتب منزله

و معنی آنکه ایشان دوست نمیدارند شما را و حال آنکه شما ایمان دارید به همه کتابهای الهی و ایشان ایمان ندارند بکتاب شما و درین توبیخ است مر کفار

در امر باطل خود از شما صلب ترند در امر حق خود ایشان مقابل کفر مراد منافقانند که مسلمانان ایشان را دوست میداشتند بر اظهار کلمه ایشان و بنیاد

که در دل ایشان نبود و ایشان مسلمانان را دوست نمیداشتند بجهت اسلام او در ایشان افاده کرده است که مومن را منافق رحم آید و آن مکن و تسلط مومن

بر منافق است اگر منافق اسیر دو بلا است چه ظاهر بکردن ایمان و نهان داشتن کفر اهل کفر سرگردان که و اذا لقوکم و هرگاه که ملاقات کنند با شما

و [اذا لقوکم] و چون ملاقات کنند شما را قالوا آمنا گفتند بروجه دروغ که ایمان آورده‌ایم مثل شما وَاِذا خَلَوا و چون خلوت کنند با یکدیگر عَضّوا
عَلَیکُمُ الاَنامِلَ بخایند و بگزند بر شما سرهای انگشتان را مِنَ الغَیظِ از غایت خشم که بر شما دارند قُل بگو ای محمد مُوتوا بِغَیظِکُم
بمیرید بخشم خود یعنی خشمی و دردی را که از جانب مؤمنان در دل دارید هر آینه از زیاده کرده‌اند توسط قوت اسلام و عزت مسلمانان بر شما که مرگ
را آن حالت دریابید و آن غیظ و خشم شما را بعذاب ابدی گرفتار کرداند اِنَّ اللهَ عَلیمٌ بدرستی که خدای داناست بِذاتِ الصُّدُورِ بآن چیزها
که در سینه‌ها است و شما را از شرا خواهد داد عداوت ایشان با شما بمرتبه رسیده که اِن تَمسَسکُم حَسَنَةٌ هرگاه برسد بشما نصرتی و غنیمتی
تَسُؤهُم بد آید ایشان را و اندوهناک شوند وَاِن تُصِبکُم سَیِّئَةٌ و اگر برسد شما را غمی و المی چنانکه در جنگ احد واقع شد یَفرَحوا بِها خوشحال
شوند و فرحناک گردند بآن وَاِن تَصبِروا و اگر شما مؤمنان صبر کنید بر جفای ایشان که منافقان و یا از آزار کفار و تَتَّقوا و بپرهیزید
از اختلاط ایشان و از جمیع معاصی لا یَضُرُّکُم ضرر نکند شما را کَیدُهُم شَیئاً مکر و حیله ایشان هیچ چیز و ابن فضل و مکر ایشان شما را
از آن اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای بِما یَعمَلونَ مُحیطٌ بآنچه میکنند از صبر و تقوی و غیر آن رسنده است بعلم خود و احاطه کننده است بآن
مجازات آن خواهد داد چنانچه خطاب فرمود که اگر صبر کنید و تقوی با شعار خود سازید حیله و مکر کفار ضرر بشما نرساند و اگر فرمان خدا و رسول
نبرید البته ضرر بشما رسید چنان که آیه را از آن فرود در واقعه احد که بجهت مخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله ضرر بمسلمانان رسید و گفت
وَاِذ غَدَوتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِن اَهلِکَ از منزل اهل خود که خانه عایشه بود و آن هفتم شوال بود در سال از
هجرت که سنه تُبَوِّئُ المُؤمِنینَ فرود می‌آوردی مؤمنان را مَقاعِدَ لِلقِتالِ در جاهای ایستادن برای کارزار و مهیا میساختی برای ایشان
مواقف جهاد یعنی مقرر میکردی که هر کدام در صف قتال چگونه بایستند و در چه موضع ثبات ورزند وَاللهُ سَمیعٌ و خدای شنواست قولهای شما را
که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتید عَلیمٌ داناست بر نیتهای شما و صحت و فساد اعتقاد هر یک از شما و سبب غزات احد بر وجه منقول
از ابی عبدالله علیه السلام آن بود که چون واقعه بدر روی نمود و قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس از ایشان کشته شدند و هفتاد کس دیگر اسیر مسلمانان
شدند و بقیه فرار نموده ترجه مکه شدند ابوسفیان که سردار قریش بود کس به مکه فرستاد از قبایل عرب فراهم آرند تا انتقام از محمد و یاران او
بکشیم پس هزار سوار و دو هزار پیاده فراهم آورده و بار از مکه برون آمده و در حوالی احد فرود آمدند و چون این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رسید اصحاب خود را جمع کرده از مدینه بیرون آمده و در اثنای راه عبدالله بن ابی منافق با اصحاب نفاق از میان لشکر اسلام برگشت لشکر مؤمنین
و بنو سلمه و بنو حارثه که از خزرج و اوس بودند از جمله انصار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودند چون دیدند که عبدالله ابی با سیصد کس قصد کرده
که بمدینه مراجعت کنند توفیق الهی شامل ایشان گشته ثابت قدم ورزیده برگشتند چنانکه میفرماید که اِذ هَمَّت یاد کن که چون قصد کرد طائِفَتانِ
مِنکُم دو طایفه از شما که مسلمانند و منافقان اَن تَفشَلا اگر بددل گشته و باز گردند در وقتی که عبدالله ابی برگشت وَاللهُ وَلِیُّهُما و خدا یار
و نگهدار آن دو گروه بود یعنی توفیق آن گروه تابع عبدالله ابی نشدند و یا منع آنست که خدا مدد ایشان است پس چرا بددل میشوند و توکل نمیکنند
وَعَلَی اللهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنونَ باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد و از دیو شیطان خوف و ترس
نفس برهانند القصه لشکر اسلام با صرات تام بحوالی احد آمده و در مقابل لشکر کفار صف کار بستند و آغاز حرب کردند اول کسی که از جانب کفار مبارزت طلبید

ابوطلحه بود که لوای کفار در حرکت او بود و امیرالمؤمنین علیه السلام از میان لشکر خود بیرون آمده در مقابل او در آمده و در میان ایشان ضرب و طعن واقع شد

تا آخر کار امیرالمؤمنین علیه السلام ضربتی بر پیش سر او زد که [illegible] سر او را با یک چشم [illegible] روی بر آن ساخت و بجهنم فرستاد برادرش مصعب لوا برداشت

و بر [illegible] عاصم بن ثابت او را به تیری بزد و بیفکند عثمان که برادر دیگرش بود لوا برگرفت عاصم او را به تیری بزد و بکشت غلام که صواب

نام داشت لوا برداشت و او بسیار دلاور بود امیرالمؤمنین علیه السلام خود را به او رسانیده ضربتی بر دست راستش زد و بینداخت و لوا به دست چپ گرفت و آن را

نیز بینداخت و لوا بر زمین افتاد لشکر مشرکان منهزم شدند و اهل اسلام در غنیمت افتادند و کفار [illegible] کردند تیراندازان که محافظ رخنه کوه بودند

[illegible] داشت و با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود که اگر ما غالب شویم یا مغلوب باید که از این موضع بجای دیگر نروید [illegible] غنیمت روی

به لشکرگاه آوردند و هر چند عبدالله جبیر که امیر ایشان بود در منع ایشان مبالغه کرد و از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را آگاه کرد [illegible]

رسید و جمعی اندک که عدد ایشان به ده نمی کشید با عبدالله توقف کردند و باقی سخن امیر خود و نهی حضرت رسالت التفات ننموده [illegible] غنیمت شدند

[illegible] خالی فرمان [illegible] لشکر اسلام رسید خالد ولید و عکرمه ابوجهل که با جمعی در پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را از نگهبانان

خالی دیدند و اهل اسلام مشغول غنیمت [illegible] بر سر عبدالله تاختند و او را با یارانش بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام در تاختند و صف اسلام از هم

پاشیدند و خبر کفار [illegible] به گریختگان ایشان رسیده بازگشتند و اهل اسلام را در میان گرفتند و جمعی [illegible] را کشتند و برخی دیگر روی به گریز نهادند

و بجانب مدینه رفتند و بعضی اندک سراسیمه و حیران گردیدند [illegible] با رسول صلی الله علیه و آله نماند مگر امیرالمؤمنین و ابودجانه انصاری و سهل بن

حنیف و آخر ابودجانه و سهل هم فرار کردند و همین امیرالمؤمنین ماند و هر جمعی کفار که متوجه حضرت رسالت می شدند [illegible]

امیرالمؤمنین علی الحال متوجه آن قوم شده دمار از روزگار ایشان بر می آورد و بعضی را به قتل می رسانید و برخی را متفرق می ساخت جبرئیل

نازل شد و گفت یا رسول الله این کمال جوانمردی [illegible] است که علی با تو بجای می آورد و ملائکه [illegible] از جوانمردی او متعجب شده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

فرمود علی از من است و من از اویم جبرئیل فرمود که من از شما هر دوام [illegible] شنیدند که [illegible] می گفت که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و از او [illegible]

علیه السلام مروی است که [illegible] جبرئیل [illegible] در میان آسمان و زمین [illegible] می گفت که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی [illegible]

آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام در روز احد با کفار مقاتله می فرمود تا آنکه [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] ندا رسید که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی [illegible]

جنگ [illegible] حضرت رسالت را [illegible] مجروح ساخت و ابن قمیه علیه اللعنه سنگی بر لب و دندان حضرت زد [illegible]

بشکافت و دندان رباعیه آن حضرت بشکست و ابلیس آواز برداشت که محمد کشته شد و این خبر به مدینه رسید فاطمه علیها السلام سراسیمه [illegible] آمد

و در محلی که [illegible] کفار در حرب امیرالمؤمنین گریخته بودند و همه ایشان منهزم شده [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible] رسیده نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

آمد و چون روی آن حضرت را خون آلوده دید گریه [illegible] فاطمه [illegible] کفار [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] فاطمه داد [illegible] وفاداری [illegible]

و در کتاب معالم العترة النبویه از [illegible] نقل کرده [illegible] امیرالمؤمنین فرموده که در روز احد [illegible] ضربت [illegible] رسیده بود

که به چاه غربت آن زن افتادم مردی نکوروی خوشبوی نزد من آمد و انگشت مبارک فرو برد و بیرون آورد لکن گرفت که جز به خشنودی خدا و رسول

از تو خشنود نیستم پس من نزد رسول خدا رفتم و این صورت را وی گفتم فرمود که ای علی خدای چشم ترا روشن کرداناد مخلص او تر اگر انگشت تو گرفت

و بر جراحت به بجرت خشنودی خدا رغبت نمود و جبرئیل بود پس من بدین نعمت قوت تمام یافتم و اهر جراحت دشمنان خدا را بکشتم الحمد لله علی ذلک و شکر او را

وقت سلامت و عاکه ملک ایمان اخلاص و مبایعه آلهی نصرت و ظفر یافتم و حشمت و رتبتهای میان حرب احد فتح روز بدر را تا دل مؤمنان میدهد تا آن شکرگذاری

کنند و یاد آن کرده آمد اما هم چون جراحت و شکستگی خود کرده اند که در حرب احد یافت این رسیده بود و میفرماید و لقد نصرکم الله ببدر و بدرستی که نصرت داد

شما را خدای بموضعی که آنرا بدر گویند و آن میان مکه و مدینه است و انتم اذلة در حالتی که شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی اندک بودید و

ایشان بسیار و گفته اند ذلت بیکسی است ضعف حال شما و قلت مراکب و سلاح از ابن عباس روایت کرده اند که مهاجر و انصار در آن روز بیست و هشت مجموع سیصد و

سیزده تن بودند و مشرکان قریب هزار کس بودند و لیکن در میان ایشان اینها بودند با وجود این حال خدای تعالی شما را بر ایشان نصرت داد فاتقوا الله پس بترسید از

خدای و بگریزید از مشرکان اندک یکسینه لعلکم تشکرون شاید که شکرگذاری کنید یعنی قیام بادای شکر نصرت شما بر کفار در جمیع گردانید که

مذکور است که امیرالمؤمنین علیه السلام درین جنگ مقاتلات تمام و سعی تمام در آن کلام نمود تا غایتی که قتل سی تن کفار در حرب او بود و قتل سی دیگر با تمام

صحابه و باتفاق خاص و عام از جمله کفار سی و سه تن شجاع دلاور مشهور بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را بجهنم فرستاد و چون ایشان کشته شدند کفار دل شکسته

شده روی بهزیمت نهادند و اصحاب ایشان غنیمت کرده هفتاد کس از ایشان اسیر کردند و بمدینه باز آمدند و در این جنگ ملائکه یاری دادند مسلمانان را یعنی چنانکه میفرماید

اذ تقول للمؤمنین یعنی حق نصرت داد شما را در روز بدر وقتی که میگفتی تو ای محمد گروه را که چون قلت عدد خود و کثرت عدد دشمنان مضطرب

شده بودند الن یکفیکم آیا کفایت نکند شما را ان یمدکم ربکم مدد کاری کند شما را پروردگار شما بثلثة الاف من الملائکة

سه هزار از فرشتگان منزلین در حالتی که فرو فرستادگان باشند از عالم بالا بلی آری خواهد فرشتگان را مددکاری شما فرستد ان تصبروا اگر صبر کنید

در جنگ و ثابت قدم باشید در آن و تتقوا و بپرهیزید از مخالفت خدا و رسول یعنی صبر و تقوی را شعار خود سازید و یاتوکم و بیایند بشما دشمنان شما

من فورهم هذا از خشم خود در همین وقت علی الفور بیایند و در یک نگسته مخصوص آنکه اگر صبر و ثبات ورزید و اطاعت امر الهی و رسول او نمائید

و بیایند دشمنان در همین حال بر شما بلا تاخیر و تعلل یمددکم مدد کند شما را ربکم پروردگار شما بخمسة الاف من الملائکة به پنج هزار فرشته

در حال آمدن اعداء شما مسومین در حالتی که آن فرشتگان نشان کننده باشند اسبان خود را و نشان ملائکه در آن روز آن بود که عمامه های سفید

بر سر داشتند و دم اسبان بسته بودند با جامهای سفید و طرفهای آن میان دو کتف خود فرو گذاشته از قتاده روایت است که فرشتگان اسبان ابلق نشسته بودند

و علامت بر خود داشتند کرده اند که ملائکه یاری بودند و اول حق تعالی هزار فرشته فرستاد کقوله تعالی فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین و بعد از آن

بسه هزار گردانید کقوله تعالی بثلثة الاف من الملائکة منزلین و آخر پنج هزار تمام فرمود کما قال بخمسة الاف من الملائکة مسومین و گفته اند

آن روز بدر قتال اکثر کفار را امیرالمؤمنین بود و باقی بعضی مقتول صحابه گشتند و بعضی مقتول ملائکه و چون فرود آمدن ملائکه فتح ممکن بود اما حق تعالی بجهت زیادتی

نصرت و تسلی خاطر مومنان ملائکه را بایشان فرستاد چنانکه میفرماید و ما جعله الله و نگردانید حق تعالی امداد ملائکه را بنزول ایشان الا بشری لکم

مگر بشارت و مژدگانی شما را بر فتح و نصرت و لتطمئن قلوبکم به و تا که آرام یابد دلهای شما به ملائکه و خوف اعدا از دلهای شما بر خیزد

وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزد خدای از بسیاری عدد و شوکت شما الْعَزِيزِ خدای که غالب است وهو الْحَكِيمِ دانا که

کار نصرت دادن او به مقتضای حکمت باشد پس یاری شما داده در بدر لِيَقْطَعَ تا هلاک گرداند طَرَفًا طائفه را از کافران مِنَ الَّذِينَ

كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند بدین وجه که بعضی از ایشان مقتول شوند و برخی اسیر گردند چه در این جنگ لشکر عظیم صنادید قریش و ابو جهل کشته شد از

سرداران و اکابر ایشان هفتاد کس و هفتاد را اسیر کردند أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا نهزمت دهد ایشان را تا خشمناک سازد و خوار و نگونسار گرداند ایشان را

فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ پس باز گردند و نا امید شوند در حالتی که نا امید و نا امید باشند و در لباب التفاسیر آورده که چون در روز احد دندان مبارک حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله بشکست جفای مشرکان آزرده شده و حمزه عم آنحضرت شهادت یافت ما لم بسیار و غم بیشمار بخاطر اشرف عالم راه یافت

که بر کفار نفرین کند و از حق سبحانه و تعالی درخواهد که جمیع کفار را مستاصل سازد آیه آمد که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ نیست مر ترا از کار کفار

لست بر کفار شیء چیزی و حکمت در نفرین علم آن بتو نداده ام مگر بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد یا بعضی از اولاد ایشان در حکم

شرف اسلام پس باز بر سر سخن کلام رفت و بیان نصرت اهل اسلام میکند و میفرماید که أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یعنی نصرت شما را سبب است از جهت

آن که چون شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل و اسیر شدن مرزکان ایشان و ظاهر شود از صلابت و شوکت مسلمانان دیگر توبه دهد ایشان را

و مسلمان شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ و یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود اصرار نمایند فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که بجهت کفر

و شرک خود در آتش مستحق عقوبت گردانیده اند و حضرت حق تعالی فرمود که ای محمد اختیار استیصال و هلاک گردانیدن کفار در حق تو نیست در حق آن زمان که

هر امور در قبضه قدرت او سبحانه است و میفرماید که وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و مر خدای راست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است یعنی

مالک و ملک همه مخلوقات علوی و سفلی اوست پس همه امر او راست يَغْفِرُ می آمرزد یا توبه یا بی توبه از روی عفو و فضل لِمَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد

از اهل اسلام وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر که را خواهد از کسانی که بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب کند عاصیان اهل اسلام را بازو

بر سبیل عدل وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بندگان خود چون ایمان آورند رَحِيمٌ مهربان تا بر ایشان که تعجیل عذاب نکند بر ایشان بسبب

بر نفرین کردن بر ایشان و چون بیان تعذیب و مغفرت فرمود در عقب آن نهی بندگان کرد از چیزی که سبب عقوبت است و فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربا را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً در حالتی که افزوده شده باشد و مکرر جاهلان اوائل اسلام

مال خود را بر یا میدادند بوقت معین و چون مدت منقضی میشد در مدت ربا افزوده در دین میبایست تا آنکه بیکدرم مال که بیک درم بر سید پس حق تعالی

مومنانرا از ربا نهی فرمود و تحذیر ازان کرد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید

یعنی ترک ربا کنید با میدان که رستگار گردید و از عقوبت رهائی یابید و تفصیل ربا از میان محرمات در کتب الشرک آمده که این فعل در میان مردمان بسیار واقع بود

تا آنکه اگر معامله ایشان بدین طریق بود بجهت مبالغه در نهی آن تهدید ایشان بدین سیاق فرموده که وَاتَّقُوا و بترسید ای گروه مسلمانان از ارتکاب امثال

ایشان که از جمله آن ربا است و نگاه دارید خود را باز دارید النَّارَ الَّتِي از آن آتش که أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ آماده شده است برای کافران وَأَطِيعُوا

اللَّهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و از عذاب رهیده شوید

یعنی حق تعالی بر شما رحمت کند از آتش خلاص نجات ارزانی فرماید وَسَارِعُوا و بشتابید و سبقت کنید بر یکدیگر إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی کاری که موجب آمرزش شما است

مین و تیکم از معبود کارساز و آفریدگار اوّل است و جنات از محرّمات و جنّت نسبت به عالمی کرسی بر سبیل بهشتی که عرضها السموات یعنی پهنای آن ما
پهنای همه آسمانها والارض و همه زمینها مخصوص عرض است که کنایت که طول آن در وهم نگنجد در تفسیر که اوّله الا الرحمن آسمانها و زمینها را
طلب و جستجوی که هر یک از این طبقات مانند برگ باز شود و همه طبقها اشکال بر نمونه عرض است آن قدر باشد اعدّت آماده شده است للمتقین
برای پرهیزکاران از معاصی و در صحیح وارد شده است که موضع بهشت بالای هفت آسمان در زیر عرش خداست و در زیر معمور زمین است یعنی
میفرماید که الذین ینفقون یعنی متقیان آنانند که نفقه میکنند صرف اموال خود مینمایند برای خدا فی السرّاء در حال آسانی والضرّاء و در
سختی بر او هم احوال است یعنی در هیچ حالی باز نه ایستند از انفاق آنچه موجود ایشان است از اندک و بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که بهشت برای اهل
سخاوت است و نزدیکتر مردم به سخی نزدیک است بخدا و نزدیک بهشت و نزدیک بمردمان و بخیل دور است از خدا و دور است از بهشت و دور است از مردمان
و بخیل دوزخی است در جواب نیست جای آن در دنیا او بجهه است هر کرد دلاور که او را در دل نیست والکاظمین الغیظ و در که هر کار را فرو خورندگان
خشم را یعنی قدرت ایشان بر انتقام کسی که ایشان را بخشم آورده و در حدیث آمده که هر که خشم فرو خورد با آنکه تواند انتقام کند و ترک آن کند
و عفو سازد خدای تعالی دل او را از امن و ایمان پر گرداند و در خبر آمده که صاحب قوت آن کس نیست که مردم را بر زمین زند بلکه آن کس است که مالک
نفس خود شود در وقت غضب آن کس خشم را آب حلم فرو نشاند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت که هیچ جرعه نزد خدا محبوبتر از جرعه خشم فرو
خوردن نیست و از جرعه صبر بر مصیبت و هر که خشم فرو خورد خدای تعالی او را با حور العین بهشت حشر کرداند والعافین عن الناس و در گذرندگان
عفو کنندگان از مردمان در ترک یا مکافات عقوبت کسی که مستحق باشد بجهت آنکه ستمی و بدی بر ایشان کرده باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هیچکس نیست
که عفو کند و در گذرد از جرم و ظلمی که بر او رفته باشد مگر که حق تعالی او را عزیز و ارجمند کرداند و هیچکس نیست که در سؤال بر خود بگشاید برای زیادتی
مال الا که حق تعالی در رویشی او را زیاده کرداند و هیچ کس نیست که در عطا بگشاید برای صله و عطا دهد مگر که حق تعالی مال او را بیفزاید و در روز قیامت منادی ندا کند
که کجا اند آنان که اجرهای عظیم ایشان بر خدا است پس برخیزند مگر آنکه عفو کرده باشند از کسی که ستم بر ایشان کرده باشد والله یحب المحسنین
و خدای دوست دارد نیکوکاران را انس بن مالک روایت کرده که رسول فرمود که شب معراج در بهشت کوشکها دیدم در اعلی مرتبه جبرئیل را گفتم که این
کراست گفت مر للکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والمحسنین علما نقل میکنند از معتمدان خود بعد از بیان کردن این آیه اول آن سبطانی داکر که از نسل
حسن بن علی علیهما السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان با علم و ادب بر سر خوان نشسته بود خادمش با کاسه طعام گرم در مجلس در آمده و از عادت
دهشت پایش بلغزید و آش گرم آن کاسه آش بر سر و روی مبارک آن حضرت فرو ریخت خادم از آن روی با دب بر روی خود نظر کرد و گفت خادم
ترس هوش و متحیر شد و ناگاه بر زبانش جاری شد والکاظمین الغیظ امام حسن علیه السلام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس
امام گفت ترا عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین امام فرمود ترا آزاد کردم و معیشت ترا بر خود لازم گردانیدم حضار مجلس از این خلق و خوی حسن
متعجب شدند گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته بخدا میه آنکه جنابت که احسان داده و در مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر این حکایت از امام زین
العابدین علیه السلام نقل کرده اند که کنیزک امام زین العابدین آب بر دست مبارک او میریخت جمیل خواست که را است شود کوزه از دستش افتاد و بر سر آنحضرت علیه السلام خورد
و بشکست و آنحضرت در کنیزک نگریست کنیزک ما نند دی ختمی میفرماید والکاظمین الغیظ امام فرمود خشم فرو خوردم کنیزک گفت والعافین عن الناس حضرت فرمود که

خدای ترا عفو کنم دیگر گفت وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ امام فرمود برو که ترا آزاد کردم و تو آزادی و این صورت از هر حالتها نیکوتر است وَالَّذِینَ
و دیگر متقیان کسانی اند که اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری زشت مانند زنا و امثال آن اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند
بر نفسهای خود و کردن معاصی بجز آنکه مراد از فاحشه کبایر است و ظلم اصرار بر صغایر یعنی کبیره بکنند ذَکَرُوا اللّهَ یاد کنند عقوبت خدا را
فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند از حق تعالی لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود یعنی توبه کنند با جمیع گناهان و پشیمان شوند و عازم باشند که دیگر آن گناه نکنند
وَمَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللّهُ و کیست که بیامرزد گناهان را مگر خدای و لَمْ یُصِرُّوا و اصرار نکنند
عَلَی مَا فَعَلُوا بر آنچه کرده اند و بر آن نروند وَهُمْ یَعْلَمُونَ و حالی که ایشان دانند قبح آن و عقوبت عظیم آن را و آن الحق وارد است از ابن مسعود
نقل است که جمعی از اصحاب با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل از ما گرامی ترند نزد حق تعالی چه گناهی که میکردند بر در سرای ایشان نوشته بودی که بر خود
عقوبتی کنید چون گوش و بینی بریدن و غیر آن از انواع عقوبات تا کفارات گناهان شود ایشان را عقوبت بر خود کردندی و ... دیگر
مرتکب معصیت نشدندی و ما چنین نیستیم حق تعالی این آیت فرستاد که شما گرامی ترید نزد من زیرا که از شما بتوبه و استغفار
راضی شده ام و آنرا کفارت گناهان شما گردانیده ام و آن عقوبتی که بنی اسرائیل را امر میکردم از شما برداشته ام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که مصر بر گناه آنست که هر کس استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشحال کسی که چون نامه عمل
خود را بگشاید در زیر هر گناهی استغفاری نوشته باشد و از صادق مرویست که هر که در عقب نماز صبح بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم و اتوب الیه حق تعالی برای او هفتصد گناه کبیره بیامرزد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که کبیره نیست با استغفار و صغیره
نیست با اصرار یعنی اگر با کبیره استغفار کنند رفع شود و اگر صغیره را اصرار کنند در حکم کبیره شود و هر که استغفار بسیار کند حق تعالی او را
از جمیع غم و اندوه فرج دهد و از هر تنگنای او را فرج آورد و روزی بخورد از جایی که هیچ گمان نداشته باشد و از امیر علیه السلام
روایت است که هر گاه که بنده استغفار کند نامه عمل او را بآسمان برند مانند ستاره درخشان باشد و از امام رضا علیه السلام منقولست که
مستغفر از گناه تا ترک آن ... از درخت ریزان شود ... از درختان بریزد گناه از استغفار کننده ... مرد
... مثل ... خدای ... که ... الم خون ... کند ...
که بیامرزم ایشان را و ایشان استغفار کنند اُولئِکَ آن گروه متقیان که بدین صفات موصوفند جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ
رَبِّهِمْ آمرزش از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِی و بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر آنها یا درختان جویهای فراوان
خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند در آن وَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِینَ و نیکوست مزد عمل کنندگان که ...
حق تعالی در آیات سابقه ... اجرای ... از ... و عقوبت در عقب آن تبیین ... اهل ...
و ... از ... قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ ... گذشته ...
سُنَنٌ ... فَسِیرُوا فِی الْاَرْضِ پس سیر کنید
و ... قوم لوط ... تکذیب و عصیان ... هلاک کردیم ...

فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت بآثار هلاک ایشان تا ویرانها کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان
تا پند گیرید از آن و باز ایستید از کفر و عصیان هذا آنچه گذشته از واقعهای امم گذشته بیان للناس پیدائی روشنست برای مردمان عموماً یا این بیان
زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا قرآن دلالت روشن و هدایت است برای همه مردمان و هدی و زیادتی بصیرت و ایمان طریق رشد و موعظة
و پندی تمام للمتقین برای پرهیزکاران اگرچه قرآن مر غیر متقیان را نیز لطف است اما چون متقیان بآن پند میگیرند غیر ایشان از جهت
ذکر تخصیص فرموده اند و آورده اند که چون سید عالم صلی الله علیه و آله کثرت کفار بلاد و تجلد ایشانرا در روز احد مشاهده فرمود و کار اصحاب بسبب کشته شدن
یاران حقیر می پنداشتند بر سرها بازنه و بسا هلاک شدند این آیه آمد و لا تهنوا و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار و لا تحزنوا و اندوهگین مشوید
از جراحات که بشما رسید و انتم الاعلون و حال آنکه شما برترید که هر مرتبه شما بر حقید و ایشان بر باطل و کشتگان شما در صدر جنت نعیم اند و از آن
ایشان در قعر جحیم با عذاب الیم و نیز شما بر ایشان مظفر و منصور خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق و محمد
ان جندنا لهم الغالبون یعنی لشکر ما که مؤمنانند غالب اند بر کفار ابن عباس گوید که چون روز احد شکست باهل اسلام آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بجانب غار رفت و فرموده بود که او در شهر خراب کرده ... نشسته گرا ... اگر هلاک شوم هیچکس نبود تا ... ایشان حق تعالی این آیه فرستاد و در
تفسیر ابن سعد روایت کرده که چون رسول صلی الله علیه و آله از احد باز آمد صحابه جمعی کشته و بعضی مجروح شده و ... فرمان و کردگان ... مکرد
رسول از من صورت ... رو ... و کمر ... صد ... و اندر کار رسول ... گشته ... این آیه آمد ان یمسسکم قرح اگر رسیده شما را جراحتی و زخمی در غزا
فقد مس القوم پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح مثله زخمی مانند آن زخم و جراحت شما و ایشان با وجود زخم
و جراحت بسیار در جنگ سست نشدند و بجنگ آمدند پس شما که امیدوار برحمت الهی دارید سزاوار ترید که در تسلیم دین راه کنید و از آنچه بشما رسیده
دلتنگ نشوید و صبر کنید و تلک الایام و این روزها که دار زنده کانی است نداولها میگردانیم بینا بین الناس میان مردمان
روزی بدولت و عزت کفار و روزی بنکبت و عسرت و گاهی خوشحالی و گاهی مشوش الاحوال اهل ایمان حریص نشوند بر لذت فانیه و از امر
آخرت سعی کنند که نعمت باقیست پس گردانیدن ایام نصرت و خذلان را در میان شما و کفار میگردانیم و لیعلم الله الذین آمنوا و تا بدانیم
بداند خدا بعلم مشاهده یعنی علم او تعلق گیرد بظاهر شدن ثابت قدم آنانکه گرویده اند با وجود شکستگی ایشان و یتخذ و تا فرا گیرد منکم شهداء
از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشند برآنکه کدام از شما در معرکه جهاد ثابت قدم ورزیده و کدام روی بگردانیده اند و بعضی گفته اند که جمعی را
از شما مرتبه بلند شهادت بخشد و ایشان و الله و خدای لا یحب الظالمین دوست ندارد ستمکاران که ثابت قدم و راسخ نشدند در معرکه
جهاد و با وجود دعوی ایمان سکینه و باطن کافر و لیمحص الله و تا خالص و پاک گرداند ایشان را از غبار معصیت و نکبت و عسرت در میان مردمان
آنست که از گناه پاکیزه گرداند خدای تعالی الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند از گناهان در وقت مغلوب شدن ایشان چه بلاها که با اهل ایمان رسد موجب
کفارت گناهان ایشانست و یمحق الکافرین و نیست کند و هلاک سازد کافرانرا اگر ایشان مغلوب شوند ام حسبتم بلکه آیا گمان بردید شما
ای مؤمنان ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید به بهشت و لما یعلم الله و حال آنکه هنوز ندانسته باشد یعنی علم او تعلق نگرفته باشد الذین
جاهدوا منکم و یعلم الصابرین آنانکه جهاد کردند از شما یعنی مر بلا صبر کردند و حال آنکه هنوز جهاد شما بفعل نیامده تا علم حق بوجود آن تعلق گرد

بهشتی با وجود آنکه مستحق الوقوع نبود علم بآن تعلق نگرفته است وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بتحقیق که بودید از روی اشتیاق و رسیدن بمراتب شهادت تَمَنَّوْنَ
الْمَوْتَ آرزو میکردید مرگ را و اسباب حرب اعداء بهم رسانیدن در راه خدا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب
مرگ را که آن وقوع شدائد و مخاطرات حرب است فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق دیدید اسباب موت را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما مینگریستید
مال آن و برادران خود را کشته میدیدید و رنجور شدید از آن این آیه سرزنش ایشان است برای آنکه تمنای حرب کرده و آماده شده برای آن و چون جنگ واقع
شد و اسباب بگریختند از آن و در کتب تواریخ مذکور است که رسول صلی الله علیه و آله با هفتصد کس در مقابله ولشکر که سه هزار بودند
صف آرایی فرمود و عبدالله جبیر را با جماعتی پنجاه تیرانداز بر رخنه کوه بداشت تا مشرکان از آن رخنه بر ایشان تاختن نیاورند و در این باب مبالغه نمود
و بعد از آنکه جدال و قتال در پیوست امیرالمؤمنین علی علیه السلام جماعتی از بزرگان ایشان را بقتل رسانید و مشرکان منهزم شدند و اصحاب بغنیمت مشغول شدند و آن جماعت
تیرانداز بطمع غنیمت فرمان امیر خود نبرده رخنه کوه را گذاشته بغنیمت افتادند و مشرکان از پس آن رخنه بیرون آمدند و چون تیراندازان آنجا ندیدند اهل اسلام
ریختند و مسلمانان در میان گرفتند و بسیاری از اهل اسلام شهید کردند چنانکه نقل کرده‌اند و مسلمانان بگریختند و ابلیس آواز داد که محمد کشته شد
و بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام مردانگی تمام و شجاعت مالاکلام ظاهر گردانید و مشرکان را مغلوب ساخت و گریختگان که این شنیده بازگشتند و حضرت رسالت پناه زبان ملامت
بر ایشان گشوده و فرمود چرا گریختید ایشان عذر آورده گفتند که ما آوازه قتل تو شنودیم و روز کار بر ما شوریده گشت و از غایت دهشت گریختیم حق تعالی
بجهت دفع عذر ایشان فرمود که وَمَا مُحَمَّدٌ و نیست او و نبوده محمد إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش خدا قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان که پس موت بر او محال است چنانچه بر او مانند او گذشته‌اند نه مخلد باشد چنانچه معجزات انبیای گذشته‌اند أَفَإِنْ مَاتَ
آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ باز میگردید بر پاشنهای خود یعنی مرتد میشوید یا ترک جهاد میکنید وَمَنْ
يَنْقَلِبْ و آنکه برگردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود یعنی مرتد شود یا ترک جهاد کند فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس هرگز ضرر نرساند بخدا
شَيْئًا چیزی را بلکه ضرر آن بنفس خود ایشان راجع شود وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدا الشَّاكِرِينَ سپاس داران که ثابت قدم
بوده‌اند و زینت ایشان حضرت رسالت محمد است و محمد و احمد و محمود و ... از اسمای محمد و احمد در قرآن یاد کرده شده
از نام حق تعالی خواست چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که انا المحمود و انت محمد از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که چون فرزند را نام محمد نهید او را تعظیم کنید و چون مجلس که او را جای دهید و در روی او روی ترش مکنید و جمیع گروه‌ها که در او باشد بگرامی
کنند و در میان این گروه که نام او محمد باشد اهل برکات باشد و آن منزله خیر رسد و جمیع مجلسی که در آن خوان نهند و بر آن خوان
کسی باشد که او احمد یا محمد نام داشته باشد هر روز دو بار برکت در آن خوان نازل شود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگز حق تعالی اهل جهان
برکات فرماید یکی از آنها که نام من داشته باشند بر من جفا کرده باشد و از ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام منقول است که در هیچ خانه در دنیا نازل نشود درد
و تنگی مگر که نام او محمد یا محمود یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد و از امام جعفر علیه السلام روایت است که شیطان هرگاه
که بشنود که کسی نداء کند یا محمد یا علی گداخته میشود ... و از ... شود و در روایت که چون روز قیامت باشد حق تعالی ندا کند که
کدام مؤمنی که نام او محمد است بر خیزد و ... که ... کرامی محمد صلی الله علیه و آله و بعد از این سرزنش گریختگان بمؤمنان

ترغیب میکند و دلیر میکند ایشان را بر جهاد و میفرماید که وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد هیچ نفسی را أَنْ تَمُوتَ که بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بخواست خدا

و فرمان او و ملک الموت را که قبض روح آن نفس کند و این حکم نوشته است در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی که مؤقت است و معین وقت آن که

از آن متقدم و متأخر نشود و حق حیات است پس سودی نبرد کسی بسبب جهاد بلکه آن اجل مؤقت است در لوح محفوظ وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد

ثَوَابَ الدُّنْيَا یعنی اهل این جهان بجهادی که میکند نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از آنچه مقرر کرده ایم و لا ... در آخرت نصیبی نباشد

مر آن ... غنیمت ... در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ

یعنی اهل آن جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از آنکه نعمت جنات است وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش دهیم شکر کنندگان را

بنعمتهای ما از جمله آن نعمت جهاد است که سبب ثواب است در روز معاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و بسیار پیغمبران قَاتَلَ مَعَهُ که کارزار کردند با او

رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ عالمان و زاهدان بسیار بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نکردند پیغمبران خود لِمَا أَصَابَهُمْ بآنچه رسید بدیشان از رنج فِي سَبِيلِ اللَّهِ

در راه خدای یعنی جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند در حرب بسیار و با دروی سست نشدند وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی و اظهار عجز نکردند

با دشمنان بلکه در حرب ثابت قدم ایستادند و مردانگی تمام جنگ میکردند تا نصرت یافتند وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و خدا دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد

و نصرت ایشان میدهد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود گفتار عالمان و زاهدان آن پیغمبران نزد رسیدن بایشان الم ... إِلَّا أَنْ قَالُوا

مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا بیامرز ای پروردگار ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را وَإِسْرَافَنَا و درگذار از حد در گذشتن ما

فِي أَمْرِنَا در کار خود یعنی درگذار از افراط ما در معصیت و تقصیر ما در طاعات وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار کن قدمهای ما را در موقف قتال اعدا

وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس داد خدای ایشان را به برکت این دعا و استغفار و صبر

بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا یعنی اهل این جهان یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنیمت وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و عطا فرمود ایشان را نیکوی

یعنی اهل آن جهان یعنی مغفرت و نعیم جنان و رسیدن بر رضای رضوان وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را که صبر کنند

بر تکلیفات ... [illegible] ... در وقتی که بعضی مسلمانان منافقان ... کنند که ... خود ... بر سر اهل و عیال خود رویم که اهل اسلام

... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید آنهایی را که کافر شدند

یعنی ... منافقان ... يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی شما را بکفر باز گردانند ... فَتَنْقَلِبُوا پس بازگردید

... خَاسِرِينَ زیانکاران ... بَلِ اللَّهُ ... مَوْلَاكُمْ ... یاری دهنده

... وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای بهترین یاری کنندگان است ... ابو سفیان ... [illegible]

در ... ابو سفیان ... مسلمانان ... و متفرق گشته باز گردید ... هجوم ...

پس عزم کردند ... سَنُلْقِي

... فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا ... الرُّعْبَ ... بِمَا أَشْرَكُوا ...

بِاللَّهِ ... مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا ... عذری ... بود در آن

وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرامگاهیست ستمکاران را نقلست که چون اصحاب بر آنحضرت صلعم

بمدینه آمدند با خود گفتند که آیا این شکست از کجا بر ما رسید و حال آنکه خدای تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود حق تعالی این آیه فرستاد که

لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر آینه راست کرد خدای وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بود بصبر و تقوی و بر خبر دادن از مخالفت پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم یعنی تا صبر میکردید و اطاعت فرمان پیغمبر مینمودید ظفر یافتید و چون ترک صبر کردید و مخالفت فرمان پیغمبر نمودید مغلوب شدید

و چنین نیز ثبات قدم ورزیدید حق تعالی شما را نصرت داد و این وعده نصرت بر شما راست شد إِذْ تَحُسُّونَهُمْ وقتی که میکشتید کفار را باذنه

بحول خدای و فرمان او و بتوفیق و تأیید او و این ظفر در اول در شما را بود حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که ضعیف شدید و در رای بی

ترک ثبات قدم کردید و بغنیمت مشغول شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب و در اختلاف تیر اندازان که بعضی

تابع امر رسول صلی الله علیه و آله شدند و در خیمه کوه را محافظت کردند و برخی دیگر مخالفت نموده بغنیمت افتادند و بعضی نکو نمودند وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید

در امر امیر خود که عبدالله جبیر است و ترک مرکز گرفتند و کجاست آن مغلوب گشتید مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود خدای شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه

دوست میداشتید از نصرت و غنیمت و این بی رفتن اعدا مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی هست که میخواهد دنیا یعنی غنیمت و آنهم بیشتر آن

طایفه بودند که پای از دایره فرمان بیرون نهاده مرکز را گذاشتند و روی بغارت و غنیمت کردن آوردند وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و از شما کسی است که

خواهد رستگاری آخرت را و این گروهی بودند که مخالفت امر رسول اکرم در مرکز کوه ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند

ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس باز گردانید شما را خدای و برگردید روی شما عَنْهُمْ از قتال کافران بعد از غلبه شما بر ایشان مراد آنست که آنحضرت

بی التفات اصحاب رفع نصرت کرد از ایشان و ایشان را بحبوث از کشتن و کشتن آن نمودند لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را بمصائب

یعنی بسبب رفع نصرت با شما معامله آزماینده کان کند تا بر عالمیان آشکارا گردد ثبات قدم شما را بر ایمان و تحمل و صبر بر مصائب وَلَقَدْ

عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما یعنی از سر شما در گذشت و بگناه سوء مخالفت تیر گشته شد کجا تعجیل کرد

و علم او بپشیمانی شما از آن مخالفت وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و خدای خداوند فضل و رحمت بر گروهیکان است بس تفضل ما در شما

بعفو بود از ندامت شما بر مخالفت بعد از آن و در این احوال منهزمان اهل اسلام مغلوب بر کار یاد کنید إِذْ تُصْعِدُونَ آنگاه که دور میرفتند

از معرکه کارزار از پشت وَلَا تَلْوُونَ و التفات نمیکردید و نمیکشتید عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچکس از مردمان یعنی از غایت خوف و دهشت بر

نگاه نمیکردید وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر میخواند شما را فِي أُخْرَاكُمْ در میان جماعتی که ساقه لشکر شما و از پس شما بودند و میفرمود بآواز بلند که باز

گردید بسوی توجه بی نمایید که من رسول خدایم و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را از آن مخالفت غَمًّا بِغَمٍّ غمی که متصل بود

بغمی دیگر و آن قتل بود و جراحت و ظفر مشرکان و وقوع اراجیف بقتل رسول صلی الله علیه و آله حاصل که حق تعالی غمها بر شما رسانید

لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوه نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده است از شما بعد از عادت کردن شما بر تحمل مشقت و غم وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه بآنکه

اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده تا کیفیت عادت شما بر صبر و شدائد بسیار متحمل نگردید بر فوت نفع از شما و وقوع ضرر بشما بعد از این حال

در استقبال وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای دانا و آگاه هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از طاعت و معصیت و غم شما را جزا دهد ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرو فرستاد

خدای بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ بعد از اندوه و ملال أَمَنَةً ایمنی و آرامش نُعَاسًا که آن خواب سبک بود یَغْشَى می‌پوشید و فرو می‌گرفت آن

طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند و اهل صدق و یقین عبدالله زبیر روایت کرده از پدر خود که او گفت من با رسول خدا بودم چون خوف و غم

بر ما سخت شد بمرتبه خواب بر ما فرو گرفت که بعضی از ما از شدت آن افتاده و برخاستند و در روایت صحیح آمده که ابو طلحه و اکثر اصحاب

امیر المؤمنین علی و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از یاران ایشان که ایمان کامل داشتند و حق تعالی بر ایشان خواب گرفت آن امیر ستاده

دور زمان فرمود که بعد از غم و اندوه و زخم بسیار ایمنی تمام بشما از آن رسیدیم بمرتبه که خواب بر شما غلبه کرد و متواتر است که خواب با راحت و ایمنی باشد

نه با خوف و ترس و اهل نفاق بجهت عدم رسوخ ایمان و خوف جان و مال در نهایت اضطراب بودند و ایشان را این خواب نبود چنانکه میفرماید

وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در هم و غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای

ایشان بجهت اضطراب و بی‌آرامی و سستی اعتقاد يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می‌بردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ گمانی ناسزاوار ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمان

اهل جاهلیت یعنی همچنانکه اهل شرک آن بود که مهم محمد تمام نخواهد شد و وعده که میدهد تمام و واقع نیست گمان این طایفه نیز چنین است يَقُولُونَ

میگفتند در وقت که چنین مغلوب شدند اهل اسلام از روی انکار هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ آیا باشد ما را از کار ظفر و نصرت مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی

طمع داریم غلبه و نصرت خود را گشتیم و وعده که محمد صلی الله علیه و آله با ما کرد بمیعاد نرسید قُلْ بگوای محمد ایشان را که إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بدرستی که همه

کارها از غلبه و هزیمت لِلَّهِ مر خدا راست و بفرمان اوست و آخر نصرت مرد مؤمن است و حکم اوست يُخْفُونَ پنهان میدارند این منافقان

فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود شک و انکار و تکذیب و نفاق را مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه آشکارا نمی‌سازند مر ترا که بجهت ترس مسلمانان

يَقُولُونَ میگویند در نفس خود که لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی نصیبی از فتح و نصرت چنانکه محمد با ما آن

وعده کرد مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا کشته نمیشدیم اینجا یعنی اصحاب ما که مقتول گشتند و هزیمت بار آمد ما را قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگوای محمد اگر میبودید ای

منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود و ملازم نشسته که بر آیه لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنکه در لوح محفوظ کُتِبَ عَلَيْهِمُ

الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشتن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتگاه خود بجهت رسیدن اجلهای ایشان چه از اجل گریزی نیست وَلِيَبْتَلِيَ

اللَّهُ و این قتل و هزیمت و جراحت فیصه برای آنکه بیازماید معامله آزماینده کان کند با شما تا بر عالمیان ظاهر گردد مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای

شماست از اخلاص و نفاق وَلِيُمَحِّصَ و تا پاک و خالص گرداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از خلوص و نفاق که آن اعتقادات خواست نیز آنها

از وساوس شیطان پاکیزه میگرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهای شماست از سرایر خفیات و بعد از آن ذکر

حال منهزمان روز احد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا بدرستی آنانکه روی بگردانیدند مِنْكُمْ از شما و از حرب رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که

روی بروی یکدیگر آوردند جمعی گروه مسلمانان و کافران در روز احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که لغزانید ایشان را شیطان بِبَعْضِ

بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا از شومی برخی از آنچه کرده بودند یعنی سبب گناهی که آن بود که شیطان طلب لغزیدن کرد از ایشان و آنها فرمان او بردند و مخالفت رسول کردند

و بسبب آن وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و بدرستی که درگذرانید خدا از ایشان گناه را بجهت توبه إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدا آمرزنده است حَلِيمٌ بردبار

و بتعجیل کننده در عقوبت گناه کاران توبه باید از آن در کار کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند کسانی که

کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران نسبی و سببی خود که کشته شده بودند یعنی گفتند در حق کسانی که متفق بودند با ایشان در مذهب
با مذهب إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ و رفتنی که رفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودند غازیان و جهاد کنندگان
و کشته شدندی لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی نزد ما و بسفر و غزا نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی این روز وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی در آن حرب
پس این قائلان قائل شده اند لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا عاقبت امر ایشان این گشته که گرداند حق تعالی ذَٰلِكَ آن اعتقاد باطل را حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای
ایشان و اندوهی در دلهای ایشان برای مومنان شما مانند ایشان مباشید درین گفتار و اعتقاد حق تعالی عدم موافقت شما را با ایشان سبب مزید غم و اندوه ایشان
گرداند وَاللَّهُ يُحْيِي و خدا زنده میکند وَيُمِيتُ و میمیراند و این رد قول منافقانست یعنی خدا [illegible] و حیات و ممات ایشان نه آنکه
مسافرت [illegible] کاه هست که مسافر و غازی را عمر میدهد و مقیم و متقاعد را میمیراند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بدانچه میکنید ای گروه یکان از صبر
و ثبات بَصِيرٌ بینا است و شما را بدان جزا خواهد داد وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ و در راه خدای یعنی در جهاد با اهل کفر
و عناد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در سفرها و در حضرها خشنودی خدای را لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر آینه آمرزش از خدای وَرَحْمَةٌ و بخشش از ثواب او سبحانه
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع کنند از مال دنیا و حطام [illegible] یعنی آمرزش و بخشش حق تعالی شما را خوبتر است از آنچه کافران فراهم
می آورند از متاع غرور دنیا وَلَئِنْ مُتُّمْ و اگر بمیرید ای مومنان خشنودی خدا أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ هر آینه بسوی
[illegible] خدا که معبود بحق است تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید و شما را اجر عظیم رسد [illegible] ذکر [illegible] آنحضرت [illegible] گرام [illegible]
[illegible] فَبِمَا رَحْمَةٍ پس بسبب [illegible] رحمتی از خدا مِنَ اللَّهِ [illegible]
لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی [illegible] اهل [illegible] بلوازم [illegible]
[illegible] وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر بودی تو درشت خوی تند کوی غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل [illegible] لَانْفَضُّوا
هر آینه پراکنده شدندی اصحاب تو مِنْ حَوْلِكَ از گرد تو [illegible] فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذر [illegible]
ترک کرده اند [illegible] وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش طلب [illegible] وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَإِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی
[illegible] فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر خدای [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ [illegible] يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دمیده‌اید إِن يَنصُرْكُمُ اللَّهُ اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه در جنگ بدر و حنین فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وَإِن يَخْذُلْكُمْ
و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم پس کیست آنکه نصرت دهد شما را مِّن بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ
و بر کرم خدا نه بر عدد فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند گروندگان و به اگر نصرت بر دو قسم است یا قبل در امور کارزار که آن حجت حقه
هدایت اهل ایمان کرده به اوامر و دشمن پس مؤمنان به سبب نصرت یافته اند اگر غالب شده بر کفار در کارزار پس نصرت یافته بر ایشان و اگر کشته شده و کشته شوند
کشته پس حجت و دلیل بر ایشان نصرت یافته اند اولی اند برخی از اقوام از پیغمبر صلی الله علیه و آله درخواست کردند غنیمتی در فتح …
از حصه ضعفا ده آیه آمد وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ و نباشد هیچ پیغمبری را أَن يَغُلَّ اگر خیانت کند در غنیمت این وجه که در قسمت آن طریق عدالت نکند
و از عبد الله عباس روایت که سبب نزول این آیه این بود که قطیفه سرخ رنگ از غنایم بدر گم شد بعضی منافقان از روی نفاق گفتند که رسول …
صلی الله علیه و آله و سلم را به خود گرفته حق تعالی تکذیب ایشان … از خیانت این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود که وَمَن يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنایم
يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بدانچه خیانت کرده است و در بعضی اخبار آمده که آن چیز را که در آن خیانت کرده بر گردن گرفته آید …
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تا در عرصات رسوا شود و اگر چه … حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که باید که نبینم یکی از شما را روز قیامت که آید
شتری بر گردن گرفته و آن شتر بانگ و فریاد کند و آنکس گوید که یا رسول الله بفریاد من رس من گویم که من فریاد رس شما نیستم …
هیچ فایده به تو نرسانم مروی است که یکی از اصحاب روز خیبر بمرد گفتند یا رسول الله بر وی نماز کن فرمود شما بر وی نماز کنید گفتند یا رسول الله چه گناه کرده فرمود جامه
متاع او را جستند مهره از غنیمت خیبر دزدیده بود که دو درم نمی ارزید ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود در روز قیامت كُلُّ نَفْسٍ هر کسی را مَّا كَسَبَتْ
جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در آن روز به نقص ثواب مطیع ناقص نمانند و عقاب عاصی افزوده …
که در جنگ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود متوجه احد شوید بعضی از منافقان فرمان نبردند و جمعی مؤمنان تابع ایشان شدند در خانه خود نشستند آیه آمد
أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا پس هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدای را در متابعت امر پیغمبر او کَمَن بَاءَ همچو کسی باشد که باز گردد بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی از خدای
به سبب معصیت و نافرمانی وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتن است هُمْ ایشان که تابع خشنودی حق اند
دَرَجَاتٌ خداوند درجه و پایه‌های بلند اند عِندَ اللَّهِ نزد خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند از طاعت و معصیت و هر
را موافق کردار جزا خواهد داد بعد از آن از نعمت حضرت رسالت سکینه بر مؤمنان بقوله لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ به درستی که منت نهاد خدای انعام فرمود عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ بر گروندگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون برانگیخت در میان ایشان رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ پیغمبری از ایشان یعنی از جنس ایشان تا انس گیرند
با او و سخن شنوند از او و با آنکه از نسب ایشان یعنی عرب مثل ایشان تا به سهولت فهم کلام کنند از او يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای او را
یعنی قرآن با دلیلهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را از شهوات خبیثه طبیعت و کارهای ایشان را با صلاح می آورد که رسیده احکام شرعیه وَ
يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزاند ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و یا احکام شرعیه و معارف عقلیه وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ و به درستی که بودند همه مردمان پیش از بعثت رسول
لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا ظاهر که نه حق را میشناختند نه از باطل کناره میکردند مراد ضلالت و کفر و شرک است و بعد از تعداد نعم رسالت …
باز سرزنش کلام … بر جهاد کنندگان میفرماید أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم یعنی آیا چون به مخالفت رسول … هنگامی که رسید شما را مُّصِيبَةٌ مصیبتی از هزیمت و قتل در احد

قد اصبتم مثلیها حال آنکه رسیده بودید مثلیها بدو چندان از آن یعنی روز بدر از کافران چه برابر این بلیت که امروز بشما رسید هفتاد تن از ایشان
کشتند و شما در بدر هفتاد تن کشته بودید و هفتاد تن اسیر کرده و بروایتی دیگر صد و چهل کس کشته بودید قلتم گفتید از روی تعجب
و اضطراب که انی هذا از کجا این یعنی از چه جهت این بما رسید و حال آنکه ما مسلمانیم و پیغمبر خدای در میان ماست و او وعده نصرت ما داده بود
قل بگو ای محمد در جواب ایشان هو آنچه شما را پیش آمد من عند انفسکم از نزد شماست یعنی از ترک وفا که کرده‌اید
خطا رخنه کرده‌اید و ترک آن موضع برای طلب غنیمت آورده‌اید و وعده نصرت مشروط بود به ثبات قدم شما و اطاعت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت و غیر آن قدیر تواناست پس قادر بود بر آنکه
نصرت شما دهد الا آنکه چون مخالفت کردید از آن محروم گشتید و ما اصابکم و آنچه رسید بشما از قتل و جراحت و هزیمت یوم التقی
الجمعان در آن روزی که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و گروه کافران یعنی روز احد که لشکر ابوسفیان با سپاه مومنان روی بروی یکدیگر
آوردند فباذن الله پس آن ثابت بود بفرمان خدای یعنی بتسلیط او کفار را بر مسلمانان بجهت مخالفت قول پیغمبر و در اکثر تفاسیر از اذن
نفی علم است یعنی خدا عالم بود بآنچه بشما رسید خلاصه سخن آنست که مصیبت و بلیت در آن روز بشما واقع شد نه آنکه خدای کافران را بر شما (?)
بسبب مخالفت شما بود با امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و لیعلم المؤمنین و بجهت آنکه تمیز سازد مؤمنان شما را از منافقان و لیعلم الذین
نافقوا و بجهت آنکه بداند آنانرا که منافق اند یعنی نفاق ایشان را ظاهر سازد بر عالمیان و بر همه کس روشن شود که در میان شما مومن
کیست و منافق کیست و قیل لهم تعالوا و گفته شد مر اهل نفاق را که بیایید و از حرب باز مگردید و این قول عبدالله بن عمرو الغفاری (?) بود
که در وقتی که ابن ابی با سیصد تن از اهل نفاق برگشته بود از میانه لشکر ایشان را گفت بیایید و باز گردید قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید
با مشرکان در راه خدای او ادفعوا یا دفع کنید مشرکان را از قصد قتل و غارت اهل مدینه مراد آنست که بجهت نفع آخرت با ایشان
مقاتله کنید و یا بجهت نفع دنیا ایشان را از خود و اهل خود دفع کنید قالوا گفتند ایشان در جواب او که لو نعلم قتالا اگر دانستیمی
که جنگ واقع خواهد شد لاتبعناکم هر آینه پیروی میکردیم شما را هم للکفر ای منافقان بسوی کفر یومئذ در آن روز که این سخن گفتند
اقرب نزدیکتر منهم للایمان از آنکه ایشان نزدیک باشند بسوی ایمان یعنی آنکه ایشان در آن روز با اهل کفر نزدیکتر بودند در یاری
دادن که با اهل ایمان زیرا که برگردیدن ایشان از میان مؤمنان تقویت اهل کفر بود یقولون بافواههم میگویند بزبانهای خود ما لیس
فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف آن چیزی میکنند که اضمار آن مینمایند و دل ایشان برخلاف زبان ایشان است
در آنکه رسوم حرب [illegible] و الله اعلم و خدای داناتر است بما یکتمون بآنچه میپوشند منافقان از عداوت و کینه و نفاق الذین
و آن منافقان کسانی اند که از روی غرور (?) قالوا لاخوانهم گفتند از برای برادران خود در حق امثال خود که در احد کشته شده و قعدوا
و حالی که نشسته بودند در خانه‌های خود و بقتال نرفته بودند در این حال گفتند لو اطاعونا اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما و بقتال نرفتندی
ما قتلوا کشته نشدندی چنانکه ما نشدیم قل بگو ای محمد ای اخبار کننده بسلامت فادرءوا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای
خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که جهاد سبب دفع اجل میشود ازان مرتبه اعلی که در احد کشته شده و بدرجه شهادت رسیده‌اند

بر شهیدان مؤمنان شادی رسیده رغبت کننده در جهاد و شهادت و منافقان خوار و ذلیل کرده میفرماید که و لا تحسبن و مپندار ای محمد الذین قتلوا

فی سبیل الله آنان را که بقتل رسیده‌اند در راه خدا امواتا مردگان ... از عبد الله عباس نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با اصحاب گفت که چون برادران

شما در روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز جای داد که در جویهای بهشت طواف کنند و بر میوه‌های ...

و از جویبار و حوض آن خورند و طعامهای بهشت خورند و بقندیلها که ... در سایه عرش آویخته ایشان ساکن شوند

گفتند ای کاش خبر دهید برادران ما را از این حالت که ما در آنیم تا رغبت ایشان به جهاد زیاده گردد حق تعالی برای ... ایشان این آیه فرستاد

ایشان مردگان نیستند بل احیاء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزد پروردگار خود و مقربان درگاه یرزقون روزی داده میشوند

میوه‌ها از بهشت فرحین شادمانند ... بما آتیهم الله بدانچه عطا کرده است خدای ایشان را من فضله از فضل خود ... آن خشنودی

او ... که بالای همه نعمتهای اوست و یستبشرون و مسرور میشوند بالذین لم یلحقوا بهم بآنانکه هنوز نرسیده‌اند بایشان من خلفهم

از پس ایشان یعنی خوشحال و شاد میشوند ببشارت دادن ملائکه ایشان را بآنکه برادران دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و بایشان واصل شوند و در کرامات

با ایشان شریک گردند ... که ... ایشان ... و طاعت ... قدم ... و ... عبادت ...

رسند و هم مسرور کنند بخبر دادن ایشان الا خوف علیهم آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان ... ولا هم یحزنون و ایشان

اندوهناک گردند بمفارقت از آن نعمت چه نعمت آخرت هرگز زوال نپذیرد و دائم باشد یستبشرون شادی میکنند آن شهیدان بنعمة من الله

برحمتی که رسیده از خدا ایشان را ... و فضل و افزونی ... زیاده بر قدر استحقاق ایشان و ان الله و آنکه خدای

لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نکرداند مزد کار مؤمنان را امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون مؤمن شهید ...

شود حق تعالی ... ازو ... و هفتاد هزار ... خود را ... بهشت ...

... که بر ... واقع شود ... آب ... در هوای گرم ... از ... ضربت ...

رسیده باشد که حور العین از بهشت ... و ... خود ... و ... بهشت ... هفتاد غرفه ... از غرفها ...

... آن غرفه ... که ... شرق و مغرب از آن ... و بر هر غرفه هفتاد در ...

... و در هر غرفه هفتاد خیمه و در هر خیمه هفتاد تخت از طلا و ... آن از زبرجد ... هر یکی از آن حوری از

حور العین نشسته که ... و ... هفتاد ... و هفتاد هزار غلام ...

و لؤلؤ ... و کوزها ... از ... که جان محمد در قبضه قدرت اوست که ... در روز قیامت

... عظیم ... بر ... که اگر ... ایشان ... و ...

کسی را از اهل بیت ... خود شفاعت کنند ... آن شهیدان ... و ... چون ابو سفیان و ...

... السلام ... ابو سفیان ... گشته ... اصحاب ... و ...

گفتند ... حسبنا الله و نعم الوکیل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... در ... عبد القیس ...

و فات حضرت رسالت صلى الله عليه و آله و اصحاب از وعده عزم حرب ايشان مطلع شده متوجه حرب شدند حق تعالى اين آيه را در باب اهل حرب فرستاد كه

الَّذِينَ يعنى مؤمنانى [illegible] در جهاد ايشان كه الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ اجابت كردند فرمان خداى را مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ

پس از آنكه رسيده بود ايشان را جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ مر كسانى را كه نيكوئى كردند از ايشان بر وفاى عهد و فرمان بردارى وَاتَّقَوْا

و پرهيز كردند از غضب خداى و مخالفت امر پيغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدى بزرگ كه آن بهشت است و نعمت و مزد و صفت آنها مى‌فرمايد كه الَّذِينَ يعنى اهل ايمان

حقيقى آنانند كه از جهت ترسانيدن قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ايشان را مردمان يعنى جماعت عبد القيس إِنَّ النَّاسَ بدرستى كه ابو سفيان

و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا جمع شده و اتفاق كرده لَكُمْ براى كشتن شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسيد از ايشان كه شما را با ايشان طاقت حرب نيست

چه شما اندكيد و اكثر مجروح و ايشان بسيار و با قوت و صحت بدن فَزَادَهُمْ پس زياده كرد اين سخن مؤمنان را إِيمَانًا تصديق يعنى يقينى در كار خود

يعنى تحقيق ايشان در نبوت پيغمبر و وعده نصرت حضرت عزت وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گفتند كافيست ما را خداى در يارى دادن و كفايت كردن

وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نيكو كارسازى است حضرت پروردگار روايت است از بعضى از مفسران كه آيه دوم در غزوه بدر الصغرى فرود آمده و حال اين غزوه

برين نهج بود كه روز احد ابو سفيان متوعد گرديد با مسلمانان كه وعده حرب ما در سال ديگر موضع بدر است و پيغمبر صلى الله عليه و آله كه در جواب بگو چنين باشد

چون سال ديگر وعده جنگ نزديك شد ابو سفيان پشيمان شده نعيم بن مسعود اشجعى را مقرر كرد كه به مدينه رفته لشكر اسلام را [illegible] ترسانيد از

كثرت لشكر و بسيارى سلاح مشركان اهل ايمان چون اين خبر شنيدند حسبنا الله و نعم الوكيل گفتند و حضرت صلى الله عليه و آله با ايشان و جمعى ديگر كه مجموع

هزار و پانصد نفر بودند ببدر رفت و [illegible] روز انتظار ابو سفيان و لشكر او كشيده [illegible] پس از آنجا برگشت و حق تعالى آيه [illegible] در شان ايشان

چون اهل ايمان كار خود را با خداى باز گذاشتند حق تعالى همه ايشان را از حرب و جنگ [illegible] فَانْقَلَبُوا پس بازگشتند از [illegible] اوّل باز

موضع بدر بِنِعْمَةٍ با عافيتى تام و ثواب كامل مِنَ اللَّهِ از جانب خداى وَفَضْلٍ و زيادتى [illegible] لَمْ يَمْسَسْهُمْ

سُوءٌ نرسيد ايشان را مكروهى از قتل و جراحت و كيد عدو بلكه [illegible] و مكر ايشان باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ و پيروى كردند

خشنودى خدا را بسبب [illegible] وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خداى خداوند فضل [illegible] مؤمنان و توفيق اهل

ايمان در ثبات ايمان [illegible] بر جهاد دشمنان و اظهار جرأت ايشان [illegible] عليه السلام مرويست كه فرمود من عجب دارم از كسى كه بترسد

از چهار چيز [illegible] حسبنا الله و نعم الوكيل [illegible] عقب آن

مى‌فرمايد فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ [illegible] وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ [illegible] عقب آن فرموده

كه فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا [illegible] لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و عجب دارم [illegible] قول آن

مى‌فرمايد فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ چهارم آنكه زيادتى مال طلبد و نگويد ما شاء الله لا قوة الا بالله و مى‌شنود حق تعالى در عقب آن فرموده

كه عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا [illegible] اهل ايمان [illegible] إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ

جز اين نيست كه آن [illegible] و منع جهاد كردن [illegible] شيطان است يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ مى‌ترساند دوستان خود را كه منافقانند [illegible]

[illegible] كار مؤمنان [illegible] فَلَا تَخَافُوهُمْ پس مترسيد اى مؤمنان از [illegible] ابو سفيان و اصحاب او [illegible] وَخَافُونِ و بترسيد از من [illegible]

امر اِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید تصدیق کننده کان بوعد و وعید یا ایمان مقتضی اختیار خوف خدا است نه خوف مردمان وَلَا یَحزُنکَ الَّذِینَ
و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه یُسَارِعُونَ فِی الکُفرِ می شتابند در یاری اهل کفر یا در رغبت در کفر می افتند یا که تامل کنند در بطلان آن
اِنَّهُم لَن یَضُرُّوا اللهَ شَیئاً بدرستی که هرگز ایشان زیان نرسانند دوستان خدا را چیزی یعنی تسارع در کفر بلکه ضرر آن راجع بنفس خود ایشانست
و سبب آن تعقب آنکه کفار همیشه مستحق عذاب دائمی میکردند یُرِیدُ اللهُ میخواهد خدا اَلَّا یَجعَلَ لَهُم آنکه نگرداند برای ایشان که تسارع کنندکان در کفر
حَظّاً فِی الآخِرَةِ بهره در ثواب آن جهان وَلَهُم عَذَابٌ عَظِیمٌ و مر ایشانراست عذابی بزرگ از آتش دوزخ اِنَّ الَّذِینَ اشتَرَوُا الکُفرَ
بدرستی که آنانکه خریدند کفر را یعنی بدل کردند آنرا بِالاِیمَانِ بکرویدن بجای این یعنی که کفر را بر ایمان اختیار کردند لَن یَضُرُّوا اللهَ شَیئاً هرگز زیان نکنند
خدا را چیزی بسبب اختیار کفر بلکه آن ضرر بایشان راجع گردد وَلَهُم عَذَابٌ اَلِیمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناک وَلَا یَحسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا و باید
که نپندارند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُملِی لَهُم آنکه مهلت میدهیم ایشانرا بنا و دیر خَیرٌ لِاَنفُسِهِم بهتر است مر نفسهای
ایشان تا از آنکه ایمان آرند و بدرجه شهادت رسند اِنَّمَا نُملِی لَهُم بدرستی که مهلت میدهیم ایشانرا در زندگانی لِیَزدَادُوا اِثماً تا افزون
این شکنند که زیاده میکنند گناه او در دین خود بکناهان مسرور زنده وَلَهُم عَذَابٌ مُهِینٌ و مر ایشانراست عذاب خوار کننده و در سبب نزول
منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هستی نمود ذریت آدم را بر آدم عرض کردند آنگاه مرا بصورت و طینت پس بعضی مرا آگاه کرد از آنکه
که کدام از ایشان قبول اسلام کنند و کدام در بادیه ضلالت گردند منافقان با یکدیگر گفتند که عجب است از محمد که دعوی میکند که این جماعت در عدم
و هنوز موجود نگشته میدانم که کدام ایشان مومن باشند و کدام منافق و از حالات ما غافل و بیخبر است اگر راست میگوید بگوید که کدام از ما مخلص
و کدام منافق چون این سخن بسمع اشرف رسید بمنبر برآمد و خطبه بلیغ بخواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که چیست مردمان را معاوم و مرتبه مرا
و در علم من طعنه میزنند از من بپرسید آنچه امروز تا قیامت واقع شود خبر دهم بر آن هر که دعوی خواهد عبدالله بن حذافه سهمی برخواست
و گفت یا رسول الله کیست پدر من فرمود حذافه پس از منبر فرود آمد حق تعالی این آیه فرستاد که مَا کَانَ اللهُ هرگز نباشد که خدای
لِیَذَرَ المُؤمِنِینَ که بگذارد مومنان را عَلَی مَا اَنتُم عَلَیهِ بر آنچه که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در نهان و اشتهار ایشان در آشکار
بلکه مقتضای حکمت الهی آنست که حال شما را معلوم کند امتحان حَتّی یَمِیزَ الخَبِیثَ تا آنکه جدا کند پلید را که منافق است مِنَ الطَّیِّبِ از پاکیزه
از مومن مخلص و این تمیز ایشان یا باظهار خبث باطن ایشانست که بطریق وحی بسید عالم صلی الله علیه و آله معلوم کند و مبتنی بر اطلاع ما فقه امر در جهاد با کافران
با منافقان بکلفت محض اعدای دین حق گشتند چنانکه در روز احد و از جمله علامات منافقان آنست بغض امیرالمومنین علیه السلام چنانکه نقل صحیح از حضرت
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود علی را که دوست ندارد ترا مگر مومن و دشمن ندارد ترا مگر منافق وَمَا کَانَ اللهُ لِیُطلِعَکُم و نباشد
خدا مطلع گرداند شما را ای مومنان عَلَی الغَیبِ بر پوشیده که کدام ایمان آورد و کدام کافر شود وَلٰکِنَّ اللهَ یَجتَبِی ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع بر غیب
مِن رُسُلِهِ مَن یَشَاءُ از فرستادگان خود هر کرا خواهد پس وحی کند بوی بعضی از آن فَآمِنُوا بِاللهِ پس ای مومنان ایمان آرید بخدای با اخلاص
و اعتقاد خالص وَرُسُلِهِ و بگروید به پیغمبران او که هر آینه آنچه خبر دهند بطریق وحی است از حق تعالی وَاِن تُؤمِنُوا و اگر ایمان آرید بحق
که گفتند وَتَتَّقُوا و پرهیزید از ناگرویدن یا از شرک و نفاق فَلَکُم اَجرٌ عَظِیمٌ پس مر شمار است مزد بزرگ در عاقبت مرتب باشد و آنکه

خبر داده و جمیع شیعیان خود را نیز دانسته و عالم بوده‌اند بلکه تا روز قیامت شیعیان کدام باشند و نامهای ایشان و پدران ایشان اطلاع داشته
و به احاطه خبر داده‌اند و معجزه بود چه این سخن علم نبوی است که کتابی که مشتمل بر جمیع حوادث و وقایع بود تا روز قیامت بطریق میراث از حضرت
فاطمه رسیده و از ایشان منتقل شده صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه این سخن صحیح ثابت شده و چون منافقان همچنانکه از جهاد امتناع میکردند و در
همه وقت مسکونند از انفاق حقوق مالی نیز امتناع میکردند و حق تعالی از اطاعت [illegible] از جهت [illegible] و عبادت ایشان وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و باید که
گمان نبرند آنها که [illegible] يَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بآنچه حق تعالی ایشان را داده یعنی اموال و غیره مِنْ فَضْلِهِ
از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَهُمْ که آن بخل بهتر باشد ایشان را بَلْ نه چنانست که می‌پندارند بلکه هُوَ شَرٌّ لَهُمْ آن بخل بدتر است ایشان را
هم در دنیا به سبب [illegible] و هم در آخرت به استحقاق عذاب دائمی سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق کنند مَا بَخِلُوا بِهِ
آنچه بخل کرده‌اند بآن از مالهای زکوة و سایر حقوق و آن [illegible] اخراج نکرده‌اند و این رسوایی ایشان خواهد شد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز
چنانکه در حدیث آمده که هر که حق تعالی او را مال عطا فرموده و بخل کند از زکوة آن مال در روز قیامت آن مال را بصورت ماری کنند که از بسیاری
زهر او موی بر سر او نمانده باشد و نقطه سیاه بر بالای چشمهای وی بود و چنین ماری را که بدترین و زشت‌ترین مارهاست بر گردن او طوق کنند
و این مار هر دو کناره روی و دهن او را در دهن گیرد و زبان بر [illegible] او کشیده و گوید من آن مال توام که در دنیا بآن فخر میکردی و تکبر مینمودی
میدویدی و آن گنج توام که تا [illegible] و مفاخرت میکردی و در زمین گنج را از دل بهتر [illegible] مال را [illegible]
مال تو مارست و در کنج اژدهاست و از امام محمد باقر علیه السلام و ابن مسعود و ابن عباس نقل است که آن مال که بآن بخیلی کرده باشند بصورت طوق
آتشین در گردن ایشان طوق زنند وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث
گیرد از ایشان آنچه آن بخل میکنند و در راه او صرف نمیکنند به موجب که همه ایشان هلاک کند و جمیع ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان
او را مسلم باشد پس چرا قبل از مرگ [illegible] از آن کوتاه شود حقوق و جمیع انفاق نمیکنند تا موجب حسرت و عقوبت ایشان شود
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از انفاق و امساک خَبِيرٌ داناست پس هر کس را بر وفق نفقه دادن و امساک جزا دهد
پس عاقل باید [illegible] در انفاق بکوشد و بخل نورزد و حریص نشود و بداند که آنچه آن موجب [illegible] مال اوست و غیر آن
مال دیگران و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بخیل‌ترین حسرت روز قیامت کسی است که مال جمع کرد و اخراج حقوق آن نکند
و بمیرد و آن مال منتقل بوارث او شود و آن وارث اخراج حقوق آن کند در قیامت مال او [illegible] در میزان عمل او نهند و او را امر کنند
به دوزخ به سبب مال او و وارث او را امر کنند به بهشت به سبب مال غیر او و نیز فرموده مردی که او را انواع هفتاد نعمت باشد و او تیم جز مال
غیر دیده باشد به بهشت رود مرویست که چون آیه مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا نازل شد بعضی از یهود گفتند خدای درویش است که از ما
قرض مطلبد و ما توانگریم حق تعالی این آیه فرستاد که لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ به درستی شنید خدای عز و جل و تعلق گرفت قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا
سخن آنها که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ به درستی که خدای درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگرانیم سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم
یعنی ملائکه را امر فرمائیم تا بنویسند در نامهای عمل ایشان مَا قَالُوا آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود نسبت کردند تا ایشان را جزا دهیم

وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بنویسیم کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی آبای یهود را که همه ایشان دانسته که کشتن انبیا عز حوالت ایشان را می کشتند و ما
در صحیفه اعمال ایشان ثبت کنیم وَنَقُولُ و گوییم ایشان را نزدیک مرگ یا در وقت بعث ایشان از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب
آتش سوزنده ذَٰلِكَ آن عذاب بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب چیزی که از پیش فرستاده دستهای شما یعنی با آنکه مرتکب شده اید از کشتن انبیا
و گفتار ایشان که ان الله فقیر و نحن اغنیاء و غیر آن از معاصی وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر عقوبت ایشان بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
بستمکار بر بندگان جهت نفی چو که ایشان مستحق عذابند از جهت ستا عقوبت ستمکیم بلکه عقوبت ایشان با ستحقاق و ایشان بعد ما منزل
کعب بن اشرف و مالک بن صیف و فنحاص بن عازورا که رؤسای یهود بودند گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که خدای به پیغمبری فرستاده و کتاب بر تو فرستاده و
خدای با ما عهد کرده است که ایمان نیاریم بهیچکس که دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی کند و آتش از هوا نازل گردد و اگر تو در این دعوی صادقی قربانی کن تا آتش از آسمان
نازل شده آنرا بخورد تا ما بتو ایمان آریم حق تعالی فرمود الَّذِينَ قَالُوا آنهائیکه گفتند از روی افترا که بشما این اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که
خدای عهد کرده با ما در توریه یا در امر کرده أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ که ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا بیارد بما قربانی
مال از چیزها قربانی را که تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا بعلامت قبول و در آمد آتش و این کلام ایشان محض افترا بود حق تعالی الزام ایشان کرده فرمود قُلْ بگو ای محمد
قَدْ جَاءَكُمْ بتحقیق آمد شما را رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ معجزهای روشن و ظاهر مانند زکریا و یحیی
و عیسی وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین چیز که شما گفتید یعنی بقربانی که آتش خورد فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه میگوئید خلاصه سخن آنست که ای محمد اگر امتناع ایشان از ایمان بتو بجهت آنکه از تو
این نوع معجزه طلب کنند و دعوی میکنند که در توریه است و تو نمی‌نمائی پس چرا پدران ایشان ایمان نیاوردند بآن کسی که او این معجزه را اظهار
و پدران ایشان ملحق این پیغمبران کشتند با وجود آنکه در صحیفه توریه است آن نوع اعتراض است و از روی عناد از تو این معجزه مطلبند اگر بنمائی ایمان نیاورند
منکر شوند فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول و محزون مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ
فرستادگان که پیش از تو بودند جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و موعظها که زجرکننده و منع کننده ایشان بود
از کفر و معصیت وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریه و انجیل چون عادت ایشان این مرتبه است پس تکذیب
ایشان اینها بخاطر عاطر خود مگردان چه ایشان از جهت آنکه معجزه خود را که مظهر صدق قول می‌دانستند مشاهده کنند پس چنانکه معجزات رسل بر ایشان
ظاهر شد ایشان تصدیق نکردند اگر معجزه قربانی را با ایشان ظاهر میکنی نیز تصدیق نکنند و بر تکذیب و عناد لجاج ورزند پس اینکه بعضی از ایشان ترا که
این نوع معجزه را با ایشان بنمائی قصد ایشان در صدد قتل آنها در آمدند از این جهت ترا زحمت دادیم که این نوع معجزه را با ایشان بنمای پس از
با وجود آنکه بر آنها در ستم دهنده ایشان خواهیم بود و لهذا از موت كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است پس آنها این اهل تکذیب
و الحاد بسبب آنکه همه عسکر این سرای را مرگ خواهد بود وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که داده شوید مزدهای اعمال خود را از خیر و شر يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز برخواستن از قبر چه دنیا دار عمل است و آخرت سرای جزا فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ وَ
أُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شود در بهشت فَقَدْ فَازَ پس بتحقیق که رستگاری یافت و بمراد رسید چه حضرت رسالت پناه فرمود از خواندن این آیه فرمود هر که

بجنت داخل گردانیده شود پس در آرزو رسید به بهشت باید که مرد کسی را در حالتی دریابد که مرده باشد بوحدانیت خدا و بروز آخرت قطع

کننده حقوق است و حقوق الناس را وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری از چیزهای

فریبنده است دار زندگانی کمتر از آخرت و مع ذلک ثواب با بهار است و با مقدار و در بی دولت است برای کمالات سهل اتقل نعمت آخرت

تبدیل است از همه نعیم بها و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده موضع تازیانه از بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و می ولیکن گروهی

بیچاره به مکر و فریب دنیا مشغول شده دنیا را از خدا و از آخرت بهتر دانسته اند از آن است که بعد از هجرت مهاجران به دست اهل شرک گروهی

به مال و متاع و هر یک که در مکه داشتند از کعبه و سوختند و هر کرا از ایشان که در راه میدیدند عذاب میکردند و نوعی زحمت میکشیدند حق تعالی

قدم بر صبر کردن مؤمنان بر ایذا و آزار کردن مشرکان خطاب با ایشان کرد و فرمود که لَتُبْلَوُنَّ بخدا که شما آزمایش کرده شوید فِي أَمْوَالِكُمْ

در مالهای خود بنقصان و تلف وَأَنْفُسِكُمْ و در نفسهای خود با آزار کفار و قتل آن از امراض بدن وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه بشنوید مِنَ الَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که کتاب داده شده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری که صاحب کتاب توریت و انجیل اند وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

و از آنها که شرک آوردند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنان که در جرح کشیدند طعن ایشان بر معبود و بر نسبت ایشان به شما وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر

صبر کنید بر آزار ایشان کرده وَتَتَّقُوا و پرهیزید و باز ایستید از مکافات ایشان و از آنچه بازکند که انتقام کشند فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس هر آینه

که این صبر و پرهیزکاری مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ هر آینه از استواری و محکمی کارهای دین است و از حقایق ایمان و عهدهای ثابت قدم بر آن است و مرد عازم

و جازم باشید و ثابت ورزید و بعد از آن در نقض عهد اهل کتاب و عدم عزم ایشان بر ادای امر الهی میفرماید که وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن ای محمد صلی الله

که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد این است

لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردمان یعنی صفت محمد را که در آن نوشته شده است برای مردمان و پنهان نکنید

وَلَا تَكْتُمُونَهُ و پوشیده نکنید آن صفت محمد را و خصلت از هر کجا خواهید پیغمبر حق تعالی است از آنکه رحمان کرده صفت معین است و آثار آن پوشیده

فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یعنی پیمان و عهد را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشتهای خود یعنی اصلا مراعات میثاق نکردند و آن

التفات ننموده عمل بآن نکردند وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند بآن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را یعنی بدل گرفته آنرا اندکی از حطام که مراد است

که هر سال از عوام هدیه و تحفه میگرفتند و گفتند آن ترسیدند که از اظهار صفت پیغمبر کنند ایشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورند و از آن تحفه و طمع

که از ایشان میگرفتند محروم مانند پس که کتمان این حال احبار و علمای را از اظهار صفت آنحضرت باز داشته و اختیار لحظه فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیز

که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودان را به طعام فانی و کتمان آن مستحق عذاب الیم دایمی میکردند و آیه دال است بر وجوب اظهار حق و تحریم کتمان آن و علی

در تفسیر خود با دار نجم حران روایت کرده که گفت از علی ابن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود حق تعالی فرا نگرفت از اهل جهل که تعلیم گیرند

تا آنکه فرا گرفت از اهل علم که تعلیم دهند پس بر عالم واجب است که احکام الهی را به جاهلان رسانند و بر جاهلان لازم است که آنها را فرا گیرند تا بعذاب

و عذاب اخروی گرفتار نشوند و بعد از آن خصلتی دیگر از خصلتهای بد اهل کتاب میفرماید که لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ و مپندار ای محمد

آنانکه شاد میشوند بِمَا أَتَوْا بآنچه آورده اند یعنی کرده اند از پوشیدن نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و دوست میدارند که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا

بانچه کرده‌اند یعنی وفا بمیثاق نکرده وصف آنحضرت را که در توریت بود بنهفتند بلکه ضد آنرا با اهل اسلام گفتند و با وجود این چنین اشتغال شادمانی

داشتند میخواستند که در حق ایشان گویند که اهل علم علمای عصرند و فضل فضلای اهل کتاب و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از علمای اهل کتاب حکمی از

احکام توریه پرسید ایشان آنرا مخفی داشتند بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که راستی خبر داده‌اند و با وجود این دروغ داعیه‌ها

و محمدت داشتند از آنحضرت این آیه نازل شد و از ابن عباس مرویست که جمعی منافقان در عهد رسول صلی الله علیه و آله گفتند که اگر غزایی باشد ما همه با شما

کیم و با اعدای دین جهاد کنیم و چون وقت غزا رسیدی خلاف آن کردندی و باز ایستادندی و چون رسول از جهاد باز گشتی زبان باعتذار گشودندی که فلان

چیز مانع آمد ما را و اگر نه در ملازمت تو جهاد میکردیم و با وجود این توقع تحسین داشتندی حق تعالی این آیه درباره ایشان فرستاد و عجب از آنکه فرمود فلا

تحسبنهم پس گمان مبر ای محمد آنها را که فرح کنند و شادمان شوند بآنچه کرده‌اند از تلبیس و کتمان حق و معذرت مصنوع بمفازة من العذاب برستگی

اهل رستگاری اند از عذاب قیامت یا عقوبت دنیا چون قتل و خواری و رسوایی و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک در روز

رستخیز و لله و مر خدا راست ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس مالک امور همه کاینات و روزی که ایشان را بجزا

و سزا رساند و الله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از عقوبت بدکاران و غیر آن از جمیع امور ممکنه قدیر تواناست

آورده‌اند که قریش از یهود و نصاری معجزات موسی و عیسی علیهم السلام معلوم کرده به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند ما از یهود و نصاری از معجزات موسی و عیسی خبر یافته‌ایم

و طلب معجزات تو آمده‌ایم اگر کوه صفا را از برای ما زر سازی آنرا علامت یکتایی معبود تو گردانیم حق تعالی این آیه فرستاد که اگر طالب دلایل وحدانیت میکنید ان فی

خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است از امور غریبه عجیبه و الارض و در آفرینش زمین و آنچه در وی است از انواع اشیاء عجیبه

و اختلاف اللیل و النهار و آمدن شب و روز و اختلاف آنها در نور و ظلمت و بالنقصان و زیادت لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع

و وحدت و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که در آن تفکر کنند و راه بصانع آن برند و بلطیفات کمال او عارف شوند

و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که وای بر کسی که این آیه بخواند و در آن تفکر نکند ثعلبی در تفسیر خود از محمد بن حنفیه نقل کرده که چون حضرت

صلی الله علیه و آله در شب از حجره بیرون آمدی نظر در آسمان کردی گفتی ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات

لاولی الالباب الذین اولو الالباب آنکسانند که از روی اخلاص یذکرون الله یاد میکنند خدا را قیاما در حالتی که ایستاده‌اند و قعودا

و در وقتی که نشسته‌اند و علی جنوبهم و در آن زمان که افتاده‌اند بر پهلوی خود یعنی دایم با ذکر حق‌اند در جمیع حالات و در حدیث آمده

هر که خواهد بچرد در روضهای بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند و یتفکرون و اندیشه میکنند بر وجه استدلال فی خلق السموات و الارض در آفرینش

آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و حکمت بنیت که تفکر در صنع الهی افضل عبادات است چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود

[illegible] هیچ عبادت مثل تفکر نیست [illegible] تفکر یکساعت در مصنوعات الهی بهتر است از هفتاد ساله عبادت مرویست که داود پیغمبر صلی الله علیه

از حق تعالی سؤال کرد که بار خدایا بگو تا ما را از برای چه آفریدی جواب آمد که من گنجی بودم پنهان خواستم که شناخته شوم یعنی مرا بشناسند [illegible]

آفریدم [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible] مؤمن بر پشت افتاده باشد سر بآسمان کند و نظر در آسمان و ستارگان کند پس بگوید

که گواهی میدهم که تو پروردگاری و آفریدگار [illegible] الهی بیامرز حق تعالی بنظر رحمت در وی نگرد و او را بیامرزد و در خبر اهل البیت آمده که این آیه در شأن [illegible]

کرده‌اند حال او که حضرت عزت قیاماً فرموده چه در حال قیام تلاوت و قعود مشغول‌اند و بعد از فراغ نماز و ترمی نشسته در تعقیب آن و بعد از تعقیب بر پهلوی راست
تکیه میکنند و حق سبحانه ایشان را مدح میکند که از روی تعجب تفکر میکنند در اینکه چگونه حق تعالی این همه کسانی معلق بی‌ستون بر هوا افراشته و به تمام
آن انوار کواکب آراسته و این زمین را بر زبر یکدیگر نهاده و به انواع حیوانات آبادان کرده و به اصناف نباتات آراسته و چشمه‌های آب روان
زنده داشته و بعد از این اندیشه یقین میشوند که این افعال محکم و مرتب به صانعی که قادر و عالم و قدیم و ازلی و واحد باشد در الوهیت و وجوب وجود
پس شرط این تفکرات شوق و نشاط ایشان در عبادت خود در می‌آید و به درجه تضرع و زاری با خطاب میکنند که ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا
نیافریدی این مخلوقات را که آسمانها و زمین است باطلاً آفریننده باطل و عبث بلکه آفریدن آن محض حکمت و مصلحت که از جمله آن مبدأ وجود
ایشان است و سبب معاش ایشان و دلیل بر معرفت تو تا که بر آن برسند به نعیم ابدی و سعادت سرمدی لیکن از آن تنزیه و تقدیس میکنند از هر چه لایق ذات
و صفات او نیست و میگویند سبحانک پاکی و منزهی از اینکه هیچ چیز را باطل بیافرینی فقنا پس نگهدار ما را به لطف خود عذاب النار
از عذاب آتش که نتیجه تقصیر در طاعت است و در این آیه دلالت است بر اینکه کفر و ضلال و قبایح آفریده خدا نیست زیرا که همه این باطلند
پس به سبیل زاری استغاثه میکنند که ربنا ای پروردگار ما انک بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر که را که درآری در آتش فقد
اخزیته پس بدرستیکه خوار و رسوا گردانیدی او را و ما للظالمین و نیست ستمکاران را از مشرکان و یهود و نصاری و امثال ایشان
از عاصیان من انصار هیچ یاری که عذاب الهی را از ایشان دفع کنند و اینکه از نفی نصرت نفی شفاعت عاصیان از اهل اسلام لازم نمی‌آید زیرا که
نصرت مستلزم دفع عذاب به قهر و غلبه است و اگر مراد از ظالمان اهل کفر باشند نه عاصیان اهل ایمان و باجماع امت شفاعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
برای اهل کبایر امت ثابت شده و احادیث متواتره در این باب واقع شده و از جمله فرموده ذخیره کرده‌ام شفاعت خود را برای اهل کبایر امت خود
و بخاری در صحیح خود از انس بن مالک روایت کرده که حضرت فرموده بعضی از مردمان باشند که بعد از مدتی طویل که در جهنم معذب باشند از شفاعت من
بایشان رسیده از جهنم بیرون آیند و به بهشت درآیند اهل بهشت ایشان را جهنمی نام نهند یعنی کسانی که منسوب به جهنم‌اند و معذب شده‌اند
به آتش ابدی و ابوسعید خدری از آنحضرت روایت کرده که به شفاعت من جمعی از جهنم بیرون آیند که از غایت سوختن چون انگشت سیاه شده باشند پس
ایشان را در نهری که آن را نهر الحیات خوانند درآورند و پوست و گوشت از سوختن از ایشان زایل شود و بعد از آن به بهشت درآیند و در رسالة الاعتقادات
ابن بابویه رحمه الله علیه مذکور است که هیچکس در جهنم مخلد نماند مگر اهل کفر و شرک اما عاصیان اهل توحید به سبب شفاعت از آن بیرون آیند و بعد از
حکایت کفار اهل ایمان خبر میدهد که ربنا یعنی مؤمنان که تفکر میکنند در خلق آسمان و زمین میگویند که ای پروردگار ما اننا سمعنا
منادیا بدرستی که ما شنیدیم ندا کننده را که ما را آشکارا ینادی میخواند مردمان را للایمان برای گرویدن به وحدانیت تو و پیروی رسول تو و امر
و نهی و این ندا کننده محمد است صلی الله علیه و آله که ندا میکرد ما را ان آمنوا بربکم بگروید به پروردگار خود فآمنا پس ایمان
آوردیم ربنا ای پروردگار ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بپوش گناهان ما را که از آن تایب شده باشیم ما را بدان در روز قیامت رسوا مساز
و عقوبت مفرما و کفر عنا و محو کن از ما سیئاتنا بدیهای ما را که بعد از ... درزیده باشیم و گویند که مراد به ذنوب کبایر است و سیئات
صغایر و یا اول گناهان گذشته‌اند و دوم گناهان آینده و توفنا مع الابرار و بمیران ما را با نیکوکاران یعنی ما را در زمره ایشان درآور و با ایشان محشور گردان

رَبَّنَا ای پروردگار ما و بعلاوه آنچه گذارده وَآتِنَا و بده ما را مَا وَعَدْتَنَا آنچه وعده کردی ما را عَلَىٰ رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود کرده

باشد که آن نعیم جاودانی بهشت است و ما را بده آنچه وعده دادی ما را بر زبان پیغمبران خود وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و رسوا مگردان ما را روز رستخیز یعنی ما را

نگهدار از آنکه چیزی صادر شود از ما که بدان سزاوار فضیحت و رسوایی شویم و ما را بسبب صدور تقصیرات از ما امروز رسوا مساز إِنَّكَ بدرستی که

بدرستی که تو لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکنی وعده خود را که آن ثواب دادن است مؤمنان را و اجابت کردن تو دعای ایشان را [illegible] وعده

از فضای جاریست پس غرض مؤمنان از این گفتار که آتنا ما وعدتنا تضرع و زاریست بدرگاه حضرت باری و انقطاع از ماسوی گفته‌اند که

و مانند آنست قول تو اللهم احکم بالحق از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کنند که هر کرا خدا او را وعده ثواب دهد البته وفا کند و هر کرا او وعده

عقاب دهد مختار است اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند و بصحت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده هر که هر شب این پنج آیه را تلاوت نماید

صحیفه‌ای [illegible] که همه آن عبادت کرده و در آثار آمده که صادق علیه السلام فرموده که هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا حق تعالی او را

حاجت او روا کرده از وی پرسیدند که ای رسول الله [illegible] این چه سبب بود حق تعالی بر [illegible] این پنج کلمه دعای مؤمنان نقل کرده و فرموده

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ پس اجابت کرد دعای ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان [illegible] المعصوم [illegible] ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که گفتم

پرسیدم که یا رسول الله در قرآن ذکر مردان می‌شنوم که بهجرت و ثواب جهاد و مرتبت عظیم خواهند رسید و در آن ذکر زنان نکرده حق تعالی این آیه فرستاد

من اجابت دعای مؤمنان [illegible] أَنِّي لَا أُضِيعُ ضایع نگردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از شما از برخی دیگر زیرا که زنان از مردانند و مردان از زنان و [illegible] کنایه از اختلاط و اتصال ایشانست [illegible] هم در

ثواب عمل شریکند فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند از بلاد شرک و از منازل و اوطان خود [illegible] وَأُخْرِجُوا

مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سراهای خود با ضطرار [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] از مکه [illegible]

وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي [illegible] بسبب ایمان آوردن [illegible] و دشنام دادن [illegible] صهیب و عمار

امثال ایشان [illegible] وَقَاتَلُوا و کارزار کردند با کفار [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام و اتباع او وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد

[illegible] لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ [illegible] سَيِّئَاتِهِمْ [illegible] وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را

جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که می‌رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان [illegible] منازل آن جویها [illegible] ثَوَابًا

[illegible] مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای نزدیک اوست حُسْنُ الثَّوَابِ نیکوئی [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] امر کنند [illegible] بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لَا يَغُرَّنَّكَ [illegible]

نفریبد شما را تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت و جمع مال مَتَاعٌ قَلِيلٌ آن جمع مال بهره‌ای
اندک است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که نیست آنچه در دنیاست در جنب آخرت مگر مانند آنکه یکی انگشت خود را در دریا فرو برد پس آن را ترکند
و با وجود این قلت سریع الزوال است و اندک زمانی فانی و نیست شود پس کفار هر چند در تحصیل نعم و محقرات دنیا تازند الا عاقبت در نار ثُمَّ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ پس آرامگاه و جای بازگشت ایشان جهنم است وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهی است که از برای ایشان گسترده شده است لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا
لکن آنها که بترسیدند و تهیه از عذاب پروردگار خود و متابع دنیا فرو گذاشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان راست بوستانها که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ می‌رود از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند در آن بوستانها نُزُلًا
نعمت مهیا نُزُلًا در حالتی که پیشکشی است مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از
نعمتهای عظیم و دایم خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهتر است مر نیکوکاران را از تمتع حقیر فانی که کفار در آن می‌تازند از انس مرویست که روزی رسول صلی الله علیه و آله
بر حصیری که از لیف خرما بود خفته بود و اصحاب آمدند دیدند که آن لیف بر پهلوی مبارک حضرت اثر کرده یکی از صحابه بگریست و با حضرت گفت که کسری
و قیصر بر حریر و دیبا نشسته و خسپند و تو بر این حصیر [illegible] ایشان را دنیاست و ما را آخرت از ابن عباس روایت است که چون نجاشی
پادشاه حبشه بود وفات کرد جبرئیل رسول را از فوت او خبر داد رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را جمع کرد و فرمود که بیایید تا بر برادر خود که در غیر زمین شما
فوت شده نماز گزاریم پس متوجه بقیع گشت و حق تعالی حجاب را از پیش رسول صلی الله علیه و آله برداشت تا جنازه او را از حبشه دید و بر وی نماز
گزارد منافقان گفتند محمد نماز بر کسی می‌گزارد که او ترسای حبشه است هرگز او را ندیده این آیه آمد که وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و به درستی که از اهل
کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی است که می‌گرود و دین مستمر بود بر گرویدن بِاللَّهِ به وحدانیت خدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بدانچه فرو فرستاده شده به شما که
قرآن است وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بدانچه فرو فرستاده شده به ایشان که توریه و انجیل است و در بعضی نزول این آیه در حق چهل کس است از اهل نجران
و سی کس از حبشه و هشت کس از مردم روم که نصرانی بودند و به اسلام آوردند و بعضی گفته‌اند در حق جمیع اهل کتاب است که ایمان آورده‌اند و می‌گروند به خدا
و قرآن و توریه و انجیل خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالی که ترسکاران و فروتنان مر خدا را لَا يَشْتَرُونَ نمی‌خرند بِآيَاتِ اللَّهِ به احکام توریه
و نعت محمد ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانکه علمای یهود رشوت می‌گیرند و نعت حضرت و احکام توریه را می‌پوشند و تغییر می‌دهند أُولَئِكَ
آن گروه که موصوف‌اند بدین صفات لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان کارشان إِنَّ اللَّهَ به درستی که خدای تعالی
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است یعنی [illegible] حساب مؤمنان خواهد کرد مرویست که حساب مؤمنان را در یک لحظه کند و جمیع خلق
حساب همه کند [illegible] بعد از آن مطلق اهل ایمان را امر می‌کند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید بر طاعات
و بر آنچه می‌رسد از محنتهای دنیا وَصَابِرُوا و شکیبایی ورزید [illegible] اعدای دین و قدم استوار دارید در میان کارزار وَرَابِطُوا
و اسبها آماده باشید برای مقاتله اعدای خدا و [illegible] اسلام را [illegible] برای حفظ سرحد اسلام تا [illegible] کفار را از مؤمنان باز دارید از حضرت رسالت
مرویست هر که مرابطه کند یک شبانه روز در راه خدای [illegible] تمام ماه رمضان روزه داشته باشد [illegible] که در [illegible]
میان او و [illegible] خندق [illegible] و [illegible] هر خندق [illegible] آسمان و زمین باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیز از معاصی

لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یعنی بمبتغای خود فایز شوید و بدرجات عالیه رسید

سورة النساء

ابی بن کعب از پیغمبر نقل کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد که صدقه داده بهر وارثی که مستحق میراث شده و او را مثل ثواب آن کس باشد که آزاد کرده از اسیری یا خریده و از شرک بری باشد و [illegible] از جمله کسانی باشد که [illegible] عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که سوره نساء را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای جمیع مردمان اتقوا ربکم بپرهیزید از خشم و عذاب پروردگار خود در امتثال اوامر و نواهی او الذی خلقکم آنکه آفرید شما را [illegible] من نفس واحدة از یک تن که آدم است علیه السلام و خلق منها زوجها و آفرید از آن نفس آدم جفت او که حوا است [illegible] که جبرئیل را امر کرد تا [illegible] از پهلوی چپ آدم [illegible] بیرون آورد [illegible] آدم با آن انس گیرد [illegible] و بث و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بطریق توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار و نساء و زنان فراوان و اتقوا الله الذی و بپرهیزید از [illegible] خدای که تساءلون به [illegible] مطالبه از یکدیگر [illegible] و حاجت طلب میکنید [illegible] میگویید [illegible] چنین کنید [illegible] تعظیم او [illegible] والارحام [illegible] مراد آنست که هر یک [illegible] از [illegible] و [illegible] از عادت [illegible] طلب حاجت از یکدیگر [illegible] ان الله کان علیکم رقیبا [illegible] [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] ان الله کان علیکم رقیبا [illegible] احوال و اقوال شما رقیبا مطلع و نگهبان [illegible] جمیع احوال [illegible] و آتوا الیتامی و بدهید یتیمان [illegible] اموالهم مالهای ایشان را [illegible] نفقه کنید [illegible] و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب [illegible] و حرام [illegible] حلال [illegible] از اموال یتیمان [illegible] و حرام است [illegible] [illegible] از مقاتل [illegible] این آیه درباره مردی از غطفان [illegible] [illegible] اموال [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

ای آیه در مال یتیمان تصرف مکنید وَلا تَأْكُلُوا أَمْوالَهُمْ و مخورید اموال ایشان را إِلى أَمْوالِكُمْ مخلوط با اموال خود إِنَّهُ بدرستی که خوردن

مال یتیمان با خیانت و آن كانَ حُوباً كَبِيراً هست گناهی بزرگ جمعی عظما این آیه شنیدند گفتند نعوذ بالله من الحوب الکبیر و تمامی مال

یتیم برادر زاده خود را که چون بالغ شد مال را قبض کرد و در راه خدا صرف نمود رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ثواب ثابت شد مر پسر را و وزر ماند

و گو چه که آن ... آن فرمود که پسر احتراز میکرد از شبهات در تحصیل اموال و چون پسر از امیه است و حلال بود واضح است که مراد از وزر

حسرت پسر باشد در روز قیامت که چرا در زندگانی خود آن را در راه خدا صرف نکرد تا آن ثواب که از پسر ... اولیای

یتیم در دامن تربیت شخصی بود و رغبت در مال او تعلق ... دولت ... او را در قید نکاح در آورد و تصرف تمام در مال او کند حق تعالی

دادن مهر او و گذارد این آیه آمد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید ای اولیا أَلَّا تُقْسِطُوا که عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتامى در امر

یتیمان ... اگر ... نکاح ... مال ایشان نخواهید کرد به وجه عدالت فَانْكِحُوا پس نکاح کنید ما طابَ لَكُمْ

آنچه شما را خوش آید و موافق طبع باشد مِنَ النِّساءِ از زنان دیگر غیر یتامی با حلال مر شما را غیر محرمات باشند که در آیه حرمت عليكم امهاتكم

مذکورند مَثْنى و حالی که دو دو باشد وَثُلاثَ و سه سه وَرُباعَ و چهار چهار یعنی اختیار دارید مردان که ازین اعداد هر کدام که خواهید

نکاح کنید زیاده از این شمار را جایز نیست که بعقد دوام نکاح در آرید فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید أَلَّا تَعْدِلُوا که عدل نتوانید ورزید میان

زنان فَواحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ یا آنچه مالک است ایمان شما یعنی کنیزان

بملک تصرف کرده اید در آن چه عقد ... لست نسبت بزنان آزاد ذلِكَ این اختیار یک زن آزاد و یا پرستاری أَدْنى أَلَّا

تَعُولُوا ... است ... بسیار شما و جور کنید مروی است که در جاهلیت اولیای زنان کابین را از شوهران گرفتندی و در آن تصرف نمودندی

و زنان را محروم کردندی این آیه آمد وَآتُوا النِّساءَ و بدهید ای اولیا زنان را که بنکاح غیر در آورده اید صَدُقاتِهِنَّ کابینهای ایشان را

که از شوهران گرفته اید ... و در آن بعضی ... اگر ... خطاب با شوهران است یعنی ای شوهران بدهید

زنان خود را ... کابین که باید ... نِحْلَةً در حالتی که آن مهرها هدیه و عطیه است از شما بایشان از طیب نفس

صحبت روایت که از رسول خدا ... عوض ... و هر که ... خواهد بمهری و قصد او ندادن

آن باشد ... فَإِنْ طِبْنَ پس اگر خوش شد ... لَكُمْ مر شما را ... عَنْ شَيْءٍ از چیزی مِنْهُ

از کابین نَفْساً از روی نفس ... فَكُلُوهُ پس بخورید آن را هَنِيئاً مَرِيئاً خوردنی ... گوار

و حتی که ... عقوبتی در ... که او ... هنیء و مریء ... از حضرت ... صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمود هنیء آن است که در

وی گناهی ... و مریء ... و در ... مروی است که مردی بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و او را درد شکم بود و علاج پرسید حضرت فرمود

از زن خود ... از مهر ... و آن ... عسل بخرد و آب ... جمع کرده ... هنیء و مریء و ... شفا ... کلوه هنیئا مریئا

و قوله ... شفاء للناس و قوله و نزلنا من السماء ماء ... که ... هنیء و مریء جمع شود در ... شفا یابد ان شاء الله حضرت آن مرد ... کرد

شفا یافت ... مرض ... در آیه ... تا ... که ...

کرا بدو بخشند و هم مال ایشان را میفرماید وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید ای اولیا سفیهان را که خرد ندارند أَمْوَالَكُمُ مالهای خود یعنی مالهای ایشان را که

در دست تصرف شماست و نسبت بشما از آن جهت داده شد که شما تسلط دارید الَّتِي آن مالهائی که از جنس آن خیرات که جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ گردانیده است خدای برای شما قِيَامًا مایه قوام

معیشت و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقات و نفقات و خیرات و کفایت وجه معاش آنست که مالهای خود را بدهید بفرزندانی که سفیه

و ناقص عقل باشند بیم آنست که تصرف مسرفانه در آن کنند از جهت آنکه سفاهت ضبط آن نکنند و تلف کرد [illegible] از [illegible] علیه السلام

روایت است که حق تعالی از برای سفیهان آورده و این کلمه را سه بار تکرار نمود و بعد از آن فرمود که مراد سفیهان زنانند این آیه [illegible]

آیه و گفت یا رسول الله [illegible] خدای شما را سفیه گفته در آیه و لا تؤتوا السفهاء اموالکم [illegible] چرا ناقص گفته فرمود [illegible]

هر ماهی چند روز [illegible] بعد از آن فرمود شما را همین بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که [illegible] ایستاده باشد

برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مرد شهیدی باشد که در خون خود غلطیده باشد و چون کودک را شیر دهد او را بهر مکیدن ثواب کسی [illegible]

از فرزندان اسمعیل علیه السلام آزاد کرده باشد و چون [illegible] از خواب برخیزد [illegible]

بنده ای آزاد از اولاد اسمعیل برای او بنویسند و بعد از آن فرمود این ثواب مخصوص است بزنان مؤمنه صالحه که بر مشقت صبر کنند و ناسپاسی [illegible]

برگشته و گفت این فضل عظیم است اگر باین شرط موقوف نمیبود و اصح آنست که [illegible] اموال را در غیر غرض صحیح صرف کنند ایشان سفیه اند و در

آیه داخل خواه زنان باشند و خواه بالغ و خواه غیر بالغ پس ایشان را از تصرف در اموال منع کنید وَارْزُقُوهُمْ و نفقه بدهید ایشان را [illegible]

مقرر کنید فِيهَا در آن مالها [illegible] وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال هر یک وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر ایشان را

بعد از منع تصرف قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده که نفس ایشان بآن خوشحال گردد مثلا اگر یتیم باشد بگوید که این مال از آن تست و من خزینه

دار توام و بعد از بلوغ تسلیم تو خواهم کرد [illegible] وعده [illegible] دل ایشان بآن خوش شود وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمائید یتیمان را قبل از

بلوغ اگر مرد باشد بعقل و تمیز و ضبط اموال و وقوف [illegible] بیع و شری و اگر زنانه [illegible] و بافتن و ترتیب امور خانه حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه

که برسند بحد نکاح و این کنایه است از بلوغ که وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ در مردان با احتلام [illegible] روییدن موی درشت بر زهار و پانزده سالگی

تمام و در زنان [illegible] نه سالگی تمام یکی از آن [illegible] علامت دیگر فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر ببینید [illegible] بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان

رشد که راه راست در تصرف مال و کاردانی و ضبط آن فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را بلا [illegible]

[illegible] وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهای یتیمان را [illegible] إِسْرَافًا از روی گزاف و در گذشتن از حد [illegible]

از آنچه مقرر است در شرع وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی شتافتن پیش از بلوغ ایشان أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند

یعنی شتابنده در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما بازستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر

فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که عفت ورزد یعنی نگهدارد خود را از خوردن مال یتیم وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از آنجماعت که مال یتیم در دست اوست

فَقِيرًا درویش محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی او

در حفظ آن مال فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون دفع کنید إِلَيْهِمْ بسوی ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان

بعضی ازان در بیاید شما بدان حضرت واقع شود و یا متهم شوید و این امر بر سبیل استحباب است وکفی بالله و بسنده است خدای حسیباً
حساب کننده و در روز جزا از محافظت اموال و کمیت و از صدود او ورود بگذرید آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنانرا و مردان خرد سال
را تعلق بمیراث نبودی و میگفتند مال کسی را دهیم که با دشمن قتال و جدال تواند کرد و اعدا را از خود و اهل خود دفع تواند نمود و چون حضرت هجرت کرد
طریقه میراث همچنین قانون مستمر بود روزی ام کجه نامی بحضرت آمد و گفت یا رسول الله اوس بن ثابت وفات کرده و من از وی سه دختر خرد دارم و مال
که گذاشته پسران عم او آمده اند و تصرف کرده اند و دختران مرا و اطفال مرا که در نهایت احتیاج اند محروم گذاشته اند حضرت صلی الله علیه و آله ایشانرا
طلبیده گفتند این قانون قرار گرفته در میان ما که زنان و اطفال را میراث نمیدهیم و هرکه دفع دشمن کند مال ازان اوست حق سبحانه این آیه فرستاد که للرجال نصیب
مر مردانراست خواه بزرگ و خواه کوچک بهره است مما ترک الوالدان از مالی که گذاشته باشند پدر و مادر ایشان والاقربون و خویشان
نزدیک وللنساء نصیب و زنانراست نصیبی مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه مادر و پدر و خویشان نزدیک گذاشته اند یعنی مردان
و زنان تواند میراث می برند خواه بالغ یا خواه نابالغ مما قل منه از آنچه باشد از مال گذاشته او کثر یا بسیار بود نصیبا
مفروضا بهره و نصیبی اندازه کرده و مقرر و مقدر شده که از آن در نتوان گذشت بعد از نزول این آیه حضرت صلی الله علیه و آله پسران عم اوس
فرمود که هیچ نصیبی از میراث اوس برای دختران او از کم و کاست بیرون نکنید و تعرض ننمایید که قسمت آن موقوفست بوحی آلهی و چون آیه یوصیکم الله
که بعد ازین مذکور خواهد شد نازل شد حضرت همه آن مالرا اسلام بام کجه داد و باقی بپسر عمان او داد و بعد از بیان حال کسی که میراث میبرند ذکر کسی
میکند که نصیبی از آن ندارد و سخن بازگو واذا حضر القسمة و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث اولوا القربی خویشان که
میراث نمی برند والیتامی و یتیمان که بیکانه باشند از میراث والمساکین و درویشان و محتاجان فارزقوهم پس بدهید ایشانرا
چیزی منه از مال میراث تا دل ایشان خوش شود وقولوا لهم و بگویید مر ایشانرا قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب خوشی خاطر ایشان شود
باین وجه که ایشانرا دعای خیر کنند و در دادن چیزی بر ایشان منت منهند و بقول بعضی این آیه منسوخ است بآیه ارث و نزد جمعی دیگر بر سبیل ندب است
و منسوخ نیست و این اصح است و چون حق تعالی مردمانرا بقول معروف امر فرمود در عقب آن نهی کرد ایشانرا از خلاف و امر کرد بقول پسندیده
و کردار صواب و فرمود که ولیخش الذین و باید بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم پس از مرگ خود ذریة ضعافا
فرزندان ضعیف و عاجز خافوا علیهم بترسند بر ایشان از ضایع شدن ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس
قسمت ترکه حاضر آیند شفقت نمایند و فکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بجای ایشان در مجلس در آیند محروم و حیران
ایشان را چه حسرتی بر دل رسد عقل ایشانرا مجروح نگردانند آیا ایشان ظلم خواهند کرد و لیس آنچه بخود روا ندارند بایشان و دیگران هم
روا ندارند و بقول بعضی در این آیه امر است که بترسند در امر یتیمان و در حق ایشان نوعی سلوک کنند که خواهند با اولاد او بعد از وفات ایشان
ضعیف ایشان بکار آید فلیتقوا الله پس باید بترسند از عذاب خدای از هر چه که با یتیمان و مستحقان با شفقت و مرحمت باشند و سخنی نگویند
که موجب آزار خاطر ایشان باشد ولیقولوا و باید بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی است درست یعنی عذری نیکو و وعده خوب
مشتمل بر شفقت و مرحمت و بعد ازان نهی میفرماید از خوردن اموال یتیمان بدون حق بوعید و میفرماید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی بدرستی که

آنانکه میخورند و تصرف میکنند اموال یتیمان ظُلْمًا از روی ستمکاری و ناحق إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتش عظیم

یعنی چیزی را که میخورند بسبب آن خورده‌اند آتش جزء نفع میکشد امام محمد باقر علیه السلام از حضرت رسالت نقل فرموده که حق تعالی روز قیامت قومی را

از قبر برانگیزاند که آتش از دهان ایشان برافروخته باشد اهل عرصات گویند این جماعت کیانند آیه که ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما

انما يأكلون في بطونهم نارا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و زود باشد که درآیند در آتش سوزنده کسانی که مال یتیم خورند در آتش افروخته و شعله کشیده یعنی

ملازم شوند در آن در آتشی برافروخته و زبانه کشنده و در تفسیر کبیر مذکور است که روز قیامت خورنده مال یتیم را اهل عرصات در آرند و آتش

شکم او را مملو گردانیده و زبانه زند و دود از دهن و بینی و گوش و دو چشم او بیرون آید و بدین علامت همه کس شناسند که خورنده مال یتیم است و امام رضا علیه السلام

فرموده که خورنده مال یتیم خواه اندک و خواه بسیار در آتش جزء نفع درآید و در خوردن مال یتیم دو عقوبت روی آورده یکی از آن عقوبت دنیاست که ابتلا

بنوائب و بلاها و دیگر در آخرت که آتش سوزان جزء نفع است و از صادق علیه السلام نقل است که خورنده مال یتیم زود باشد که وبال آن با و رسد هم در دنیا و هم در آخرت

و قبل ازین گذشت که در جاهلیت میراث به پسران قسمت میدادند نه بزنان و کودکان چون آیه للرجال نصيب آخر نازل شد حضرت پسران عم

اوس را طلبید و گفت در مال او تصرف مکنید تا بیان این آیه نازل شود و بعد از آن حق تعالی بجهت تبیین آن این آیه فرستاد که يُوصِيكُمُ اللَّهُ وصیت میکند

خدای تعالی امر میفرماید و عهد فرا میگیرد از شما فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و مقدار سهمهای ایشان این حکم که لِلذَّكَرِ مردی را باشد

مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ یعنی بهرۀ دو زن یعنی سهم مردی مثل سهم دو زن باشد فَإِنْ كُنَّ پس اگر باشند اولاد میت نِسَاءً زنان

که با ایشان مردی نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو که بیشتر زیاده بود و این وجه که سه یا بیشتر فَلَهُنَّ پس مر ایشانراست ثُلُثَا مَا تَرَكَ

دو بخش از سه بخش از آنچه میت گذاشته وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد یک دختر پس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از ترکه

و در میراث دو دختر اختلاف است نزد ابن عباس حکم او حکم یک دختر است و نزد غیر او حکم سه دختر است یعنی ایشانرا دو بخش است از سه بخش

و این حق است بجهت نص اهل البیت علیهم السلام و اجماع امامیه و دیگر آنکه حق تعالی فرموده که حظ ذکر مثل حظ انثیین است که اگر …

و این مقتضی آنست که سهم انثیین … وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا هر یکی از ایشان السُّدُسُ شش یک

مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند متوفی إِنْ كَانَ لَهُ اگر باشد مر آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی خواه پسر و خواه دختر فَإِنْ

لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از وی پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او را

سه یک باشد از مال و باقی نصیب پدر فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشند مر آن متوفی را برادران پدری و مادری یا پدری تنها و بعضی مادری

فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مر مادر او راست شش یک که یعنی اخوه رد ثلث مادر میکنند بسدس و اگر چه میراث نمی‌برند …

و خواهران نیز همین حکم دارند خواه دو باشند یا بیشتر و این سهمها که گفته شد ایشانرا که فرض شده در صورتی است که مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ

از پس اخراج وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شود بدان و حفظ کرده باشد میخواهد یعنی بعد از آن که وصیت کرده باشد أَوْ دَيْنٍ یا بعد از

ادای دینی که در ذمت میت باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ نمیدانید شما که کدام از ایشان أَقْرَبُ

نزدیکتر است لَكُمْ مر شما را نَفْعًا از روی منفعت یعنی نمیدانید که نفع او بشما بیشتر رسد در دین و دنیا در حال شفقت و در آخرت

بنفع هست و چه زیان رسانیم که کدام از ایشان نفع رساننده‌تر است شما را پس از جهت تفصیل نفع ایشان نموده‌ایم و در دادن میراث یا دوری دیگرا

محروم ساخته‌ایم پس کسب علم او سپرده حوالت دار ایشان سهام مواریث را فرض کرده‌اند برای ایشان فَرِيضَةً فرض کرده شده ثابت مِنَ اللَّهِ

از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ به همه چیز خدای هست عَلِيمًا دانا بمراتب و مصالح هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان و تفصیل

مباحث میراث بر وجهی اکمل و اتم در منهج الصادقین محرر شده و بعد از آن بیان میراث ازواج میفرماید وَلَكُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا

تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه گذاشته‌اند زنان شما از میراث إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ اگر نباشد مر آن زنان را فرزندی خواه یکی و خواه بیشتر خواه

از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث و خواه صلبی و خواه ولد ولد هر چند پایین رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر باشد مر آن

زنان را فرزندی به هر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس مر شما راست چهار یک مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه گذاشته‌اند زنان شما و این نصف یا ربع مر شما راست

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ پس از وصیتی که زنان شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بآن أَوْ دَيْنٍ یا پس از گزاردن قرضی که در ذمت ایشان

بود باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان شما راست چهار یک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته‌اید شما خواه یک زن باشد و خواه زیاده که همه در ربع شریکند

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزندی خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مؤنث و خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَإِنْ كَانَ

لَكُمْ وَلَدٌ پس اگر باشد مر شما را فرزندی به هر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس مر آن زنان راست هشت یک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته‌اید از اموال

و این ثمن یا ربع میراث ایشان مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ پس از ادای وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت کرده باشید بآن أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد

وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ و اگر باشد مردی یعنی میتی که يُورَثُ میراث گرفته شود از وی كَلَالَةً کسی که او را نه پدر باشد و نه اولاد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی

که از وی میراث گرفته شود کلاله وَلَهُ و مر این مرد و زن میراث‌گذار را أَخٌ برادری مادری أَوْ أُخْتٌ یا خواهری مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ

پس هر یکی را مِنْهُمَا از این برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک است از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث یکسانست و اجماع اهل [illegible]

باخ و اخت [illegible] مخصوص برادران و خواهران مادری [illegible] فَإِنْ كَانُوا پس اگر باشند این اولاد مادری أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ

بیش از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان تمامی خواه مذکر خواه مؤنث شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انبازند در سه یک [illegible]

[illegible] و این میراث بطریق مذکور [illegible] مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ پس از ادای وصیتی که يُوصَى بِهَا وصیت کرده شود بآن أَوْ دَيْنٍ

یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که [illegible] زیان رساننده نباشد [illegible] بوصیت و دین [illegible] از ثلث وصیت کند و اقرار کند بدین

برای کسی [illegible] وصیت [illegible] از میراث [illegible] وَصِيَّةً

فرض [illegible] مِنَ اللَّهِ از جانب خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست [illegible] حَلِيمٌ بردبار [illegible] عقوبت عصیان [illegible]

[illegible] احکام [illegible] در منهج الصادقین [illegible] تِلْكَ آن احکام که یاد کرده شد در حق یتامی و

نکاح و میراث حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست [illegible] وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای را

و رسول او [illegible] يُدْخِلْهُ درآرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان

[illegible] خَالِدِينَ فِيهَا [illegible] وَذَلِكَ و این [illegible] الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است

وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از اندازهای مقرره او بتجاوز در مراسم احکام از حلال
و حرام يُدْخِلْهُ نَارًا در آرد خدای او را در آتشی عظیم خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن گاهی که مستحل محرمات باشد وَلَهُ و مر آن
عاصی مستحل راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و بعد از بیان میراث و نکاح حکم زنان زانیه بیان میفرماید و میگوید وَاللَّاتِي و آن زنان که
تابع هوای نفس شوند يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بخصلتی زشت که زناست مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد زنان شوهر دارند که بزنا اقدام
نمایند فَاسْتَشْهِدُوا پس طلب گواه کنید ای حکام شرع عَلَيْهِنَّ بر ایشان یعنی بر فعل ایشان که زناست أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ عادل
مِنْكُمْ از شما که مؤمنانند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار مرد بزنای ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ
پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانهای خود در اول اسلام عقوبت زنان زناکار بر این وجه بود که ایشان را در خانهای خود محبوس کنند
حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت و قبض روح ایشان کند أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای تعالی پیدا سازد
لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی معین که از حبس خلاص یابند حکم این آیه منسوخ است برجم وَاللَّذَانِ و آن دو کس که مرد و زن که
محصن نباشند يَأْتِيَانِهَا بیایند بزنا مِنْكُمْ از شما که مسلمانانید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان و آن سرزنش ایشانست بر آن
فعل قبیح فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن وَأَصْلَحَا و بصلاح آرند کار خود را فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید از ایشان یعنی حجت
باز دارید از ایشان حکم این آیه بحد منسوخ گشته و نزد بعضی مراد باین اصلاح است پس منسوخ نباشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی
که خدای هست قبول کننده توبه از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ جز این نیست که قبول توبه بر خدا لازمست بحکم
مقتضای وعده یعنی بر او بجهة قبول توبه واجب نشده اما وعده کرم فرموده و جز وفا بوعده او را سزا نیست پس البته توبه را قبول میفرماید
لِلَّذِينَ برای کسانی که يَعْمَلُونَ السُّوءَ میکنند بدی بِجَهَالَةٍ بنادانی و سفاهت نفس نه بر وجه عناد و جحود و در تفسیر مجمع البیان
از ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده روایت کرده که معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالتست و اگر چه عمدا از وی صادر شده باشد زیرا که جهل باعث او
شده بر جرات کردن بر آن و او را بنظر او آراسته و نیز از ابو عبد الله علیه السلام منقولست که هر گناهی که بنده میکند و اگر چه عالم باشد ولکن در حقیقت جاهل است چه نفس
خود را بتوسط معصیت در معاطب افکنده و جمعی حکایت کرده اند از قول [illegible] علیه السلام که مراد از آن کسی که مراد او جهت وی در آنجا
جهت آنکه جاهل بوده معذور بود و نبود در نفس ایشان آن کار قیام کند و اگر نفس خود را بسبب معصیت در معاطب نمی افکند بنده و از زجاج نقلست که در
جهالت جهت آنست که اختیار لذت فانیه بر لذت باقیه محض جهالت است پس کسی که بجهت لذت فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد و کلم
حق تعالی قبول توبه میکند برای کسی که بر وجه جهالت معصیتی کند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس توبه و بازگشت کنند مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک
یعنی پیش از حضور موت چه همه عمر نسبت بعمر آخرت نزدیکست و گویند مراد بتوبه قبل از مرض است یا قبل از آنکه گناه در دل او راسخ
شود و قول صحیح آنست که زمان قریب پیش از مرگست و اگر چه معتبر و واقع [illegible] از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که اگر بنده معصیتی بکند
و باز توبه کند توبه او قبول باشد فرمودند نعوذ بالله از خشم او اساءت کنند ... توبه او قبول فرمود و قتی که شیطان از وی کناره کند
و مشهورست که زمان موت شیطان از بنده جدا میشود و در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خطبه آخرین فرمود

که هر که توبه کند پیش از موت بیک سال حق تعالی توبه او را قبول کند بعد از آن فرمود که یک سال بسیار است هر که توبه کند یکماه قبل از موت حق تعالی او را بیامرزد و باز
فرمود که یکماه نیز بسیار است هر که توبه کند پیش از موت بیک روز حق سبحانه و تعالی قبول فرماید و بعد از آن فرمود که یک روز نیز بسیار است هر که توبه کند یک ساعت
پیش از موت حق تعالی او را قبول کند باز گفت یک ساعت بسیار است هر که توبه کند در حالی که نفس او فوت شده برسیدن بحلق حق تعالی قبول کند توبه او را و هم
این حدیث را از عباده بن صامت روایت کرده و در آخر آن گفته ان الله یقبل التوبة ما لم یغرغر یعنی حق تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که جان
در گلوگاه او بند نشده باشد و نیز ثعلبی باسناد خود از حسن نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان لعین که مردود درگاه حضرت کردگار گشت
بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزندان آدم جدا نشوم مادام که روح از تن او جدا نشود حق تعالی فرمود در جواب او بعزت و عظمت خود سوگند میخورم
که باز ندارم قبول توبه را از بنده خود مادام که روح او بغرغره نرسد پس ازین احادیث معلوم شد که توبه عاصی در همه حال مقبولست اگرچه در مرض الموت باشد
و بعد از ظهور علامات موت تا آنگه روح او بغرغره رسد و عین الیقین آن واقع گردد آنجا که پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استقبال و
خوشحالی گویند ... درگاه الهی ... بعد رسیدن اجل و عیان نزول موت معلوم نیست پس عاقل آنست که از
سر جهل گذشته هر نفسی را دم آخر تصور کند و از رجوع بحضرت ذی الجلال غافل نشود نظم غافل مشو ای عاصی ... هر دم دم آخر شمرده ...
فاولئک پس آن گروه که بعد از توفیق از گناه توبه کرده باشند یتوب الله علیهم قبول توبه کند خدای و باز گردد بمغفرت علیهم بر ایشان ...
بوعده انما التوبة علی الله و کان الله علیما و هست خدای دانا باخلاص ایشان در توبه حکیما صواب کار پس ... عقوبت نکند
و لیست التوبة و نیست قبول توبه للذین مر آنکسان را که باصرار یعملون السیئات میکنند بدیها حتی اذا حضر تا چون حاضر شود
پیش و رسد احدهم الموت یکی از ایشان را مرگ یعنی توجه کند علامات مرگ و امید از حیوة خود قطع کند و آن وقتی که
روح بغرغره رسیده باشد و از آنکه روح بحنجره رسد قال گوید انی تبت الان بدرستی که من توبه کردم اکنون و لا الذین یموتون
و نیز توبه قبول نیست مر آنها که بمیرند و هم کفار و حال آنکه ایشان کافرانند یا توبه عاصی ... است از معاصی و جرم ... آن ...
و توبه کافران ایمان آوردن و عدم قبول توبه درین وقت جهت آنست که بنده ایوقت ملجی است و مضطر و از اختیار بیرون پس ... تکلیف ...
... حد تکلیف ... خواهند بود و توبه ایشان معتبر نخواهد اولئک آن گروه عاصیان مومن که در رسیدن ... بحنجره ...
و از حد تکلیف در رفته توبه کنند اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت ... عذابا الیما عذاب دردناک
و اگر خواهیم عفو کنیم ... اولئک ... لا الذین یموتون و هم کفار ... البته کفار ... درد
موت توبه کنند عذاب کنیم آورده اند که رسم اهل جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه او باز ماندی از اقربای آن مرد متوفی
که مستحق میراث بودی جامه بر سر آن زن انداختی و او ... حق خود آوردی پس اگر خواستی ... که مرد متوفی ...
بود او را بنکاح در آوردی و اگر بشوهری دادی مهر از وی گرفتی ... تصرف کردی ... محبوس ...
از متوفی ... میراث او ... در اوائل اسلام همین قانون
رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی که نام او کبیشه بود ... ابو قیس ...

و اولیاء او بجای او نکاح کردی و میکرد در جاهلیت و غرض آن بود که مهر او را بدو دهد کیشه گفته عرض میکنند علما که رسم آن قوم آن بود که چون کسی

بمردی از خویشان وی پسرش یا برادرش بیامدی و جامه بر آن زن افکندی و بعضی دیگر از زنان بعد که بر ابن عباس تبعد روز دیگر بر کاه موت شوهر آمده بود که

گفت یا رسول الله ما میراث شوهر گرفتیم و زن او را این مردم اند و دینی و گریستند آیه این قصه رسیده حقتعالی از روی رحمت و شفقت این آیه فرستاد که

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید لا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید از زنان كَرْهًا از روی

اکراه و کراهت ایشان یا اینکه چون ایشان را خواهند طمع در میراث شوهران ایشان وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید ایشان را از شوهر کردن

لِتَذْهَبُوا تا ببرید از ایشان بعد از موت ایشان بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ برخی از آنچه داده اید ایشان را از مهر و گویند خطاب با شوهران است

یعنی منع مکنید با زنان خود به آن که از سر مهر خود بگذرند و آن را تسلیم شما نمایند و از قید نکاح شما خلاص شوند إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه

بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بکاری زشت که روشن کننده است زشتی آن را و ظاهر کننده آن و بکسر یا میخوانند یعنی بکاری زشت که هویدا

و ظاهر باشد زشتی آن و آن فرمان بودن ایشان است از آنکه حقوق زوجیت است و کج خلقی و بدزبانی کنند و شما را رسد در این صورت که طلب

خلع کنید از ایشان یعنی چیزی از ایشان بستانید و ایشان را اطلاق کنید و بعضی گفته اند در بدایت اسلام حکم زن زانیه آن بود که مهر او را

و چون آیه جلد فرود آمد منسوخ شد وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی در قول و انفاق نفقه و مسکن و جمیع مصالح

ایشان امر و معصیت ایشان بیانید که ایشان را نیکو کنند فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر کراهت دارید از صحبت ایشان کراهت نمائید فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا

شَيْئًا پس شاید که شما کراهت داشته باشید از چیزی وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا در آن که از آن

کراهت دارید نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل و صبر بر آن پس مجرد کراهت نفس از زنان مفارقت نکنید بلکه باید نظر شما در چیزی باشد که خیر

و صلاح دین شما در آن باشد مردی گفت که در اول اسلام اگر کسی زنی را صاحب جمال میدید زن خود را بتهمتی بر بدکاری نسبت میداد

و او را ایذا میرسانید تا آنکه زن بترک آنچه از مهر میگذشت و مرد او را اطلاق میگفت حقتعالی نهی کرد و فرمود وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید

شما و شرط کراهت از صحبت زنان خود بی وقوع مخالفت از ایشان و کار برای ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ

بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ و داده باشید یکی از ایشان را که در عقد طلاق او اراده کنید قِنْطَارًا مال بسیار گفته اند فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ پس مگیرید

از آنچه داده اید بدو شَيْئًا چیزی را خواه اندک و خواه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی را از آن زنان بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا

و گناهی ظاهر و گناهی هویدا وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا میگیرید از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ و حال آنکه رسیده است

بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما برخی دیگر در صحبت و مباشرت و در میان افتاده وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ و فرا گرفته اند آن زنان از شما مِيثَاقًا

غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه ایجاب و قبول است در نکاح که موجب حقوق زوجیت است میان شما و صداق معین مقرر آورده اند که بوقیس

که از صلحای انصار بود فوت شد پسر او [illegible] بر عادت جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح در آورد و زن که حرمت او زن شده میدانم

و تو از صلحای قومی چگونه تو عقد کنم این صورت را بر خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید حضرت فرمود که بخانه خود در آی تا حکم حقتعالی در آن باب

فرود رسد و بعد از مدتی ادای این آیه آمد وَلَا تَنْكِحُوا و بنکاح در میارید زنان را که مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنکه بنکاح آورده اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ

از زنان پدر بنکاح در آورده باشید معذب نشوید إلّا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از زمان تحریم که عفو است و در آن عقوبتی نیست چه عقود

بوده حکم است بجرت قبل از آن إنّه بدرستی که نکاح زن پدر خود کان بود قبل از نهی و بعد از تحریم فاحشة خصلتی زشت

و ناپسندیده و جمیع امتهای امم گذشته این خصلت را و مقتا و مبغوض و دشمن داشته نه حتما و فرزندان [illegible] عقلا و اشراف جاهلیت

آن را مکروه میداشتند و فرزند که از زن پدر متولد شدی او را مقیت گفتندی یعنی دشمن داشته شده و ساء سبیلا و بد راهیست که [illegible]

و آن از کتاب [illegible] بود از آن زمان تحریم شود حرّمت علیکم امّهاتکم حرام کرده شده بر شما نکاح مادران شما و مادر پدر و مادر مادر

پدر هرچند بالا روند و بناتکم و دختران شما و دختر دختر هرچند پائین روند و اخواتکم و خواهران شما خواه پدر و مادری باشد یا پدری تنها

یا مادری تنها و عمّاتکم و خواهران پدران شما هرچند که بالا روند و خالاتکم و خواهران مادران اگرچه بر طرفین عمات و بنات الاخ دختران

برادر بر هر وجه که باشد از نسب خواه پدر و مادری و یا پدری و یا مادری و بنات الاخت و دختر خواهران بر قیاس دختر برادر و امّهاتکم

و مادران شما اللاتی ارضعنکم آنها که شیر داده اند شما را یعنی مادر رضاعی در حرمت مثل مادران نسبی اند و اخواتکم من الرضاعة

و خواهران که از جهت شیر خوردن خواهران شما اند و امّهات نسائکم و مادران زنان شما و مادران ایشان هرچند بالا روند و ربائبکم

اللاتی و دختران شما که فی حجورکم در دامنهای تربیت و پرورش می یابند اگرچه متولد شده باشند من نسائکم از زنان شما اللاتی دخلتم

بهنّ که دخول کرده باشید بایشان مراد [illegible] فان لم تکونوا دخلتم بهنّ پس اگر نباشید که دخول کرده باشید بایشان فلا جناح علیکم

پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح دختران و حلائل ابنائکم و نیز محرم است بر شما زنان پسران شما الذین من اصلابکم آنانکه از پشتهای

شما باشند این قید احتراز است از پسر خوانده ها و در وقت آیه آن بود چون حضرت رسالت زینب را بنکاح خود در آورد و بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده

آن حضرت بود او را طلاق داد مشرکان عرب آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود را [illegible] آیه آمد که زن پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را

پسر خوانده باشد و ان تجمعوا و نیز حرامست که جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر آنچه [illegible] گذشته

یعنی قبل از نهی که آن عفو است و در آن مؤاخذه نخواهد شد [illegible] آن که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر که آن

لیا بود مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام که در دین او حلال بود انّ الله بدرستی که خدا تعالی کان غفورا هست آمرزنده اهل ایمان

که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند و رحیما مهربان [illegible] در اسلام این عمل کرده اند بعد از آن توبه کرده و تکمیل محرمات نسبی و [illegible]

در منهج الصادقین مذکور است والمحصنات و نیز محرمست بر شما شوهر داران من النساء از زنان [illegible] واقع [illegible] حرام

شده اند الا ما ملکت ایمانکم مگر آنچه مالک شده باشد دستهای شما از زنانی که از کفار اسیر کرده باشید [illegible] شوهران کافر [illegible]

اند بجهت سبی [illegible] زنان شوهری [illegible] لکن واجب است که [illegible] استبراء [illegible] یک حیض [illegible]

وطی کنند [illegible] کتاب الله [illegible] علیکم بر شما [illegible]

آن [illegible] و احلّ لکم و حلال کرده شد برای شما ما وراء ذلکم آنچه غیر از این محرمات مذکوره اند [illegible]

خوانده [illegible] حلال [illegible] ان تبتغوا باموالکم [illegible]

مذکوره باشند این وجه که خود صرف کنید اموال خود را در مهرها و در بهای کنیزان محصنین در حالتی که آن تزویج با شرط عفت نگاه دارندگان خود باشند از عفاف
غیر مسافحین و نباشید زنا کنندگان خلاصه معنی آنکه اموال خود را صرف مهرها و بهای زنان غیر محرم کنید تا بجهت آن خود را از زنا نگه دارید و عفیف
آیه چه فما استمتعتم به منهن پس هر که برخوردارید و بهره مند شوید از زنان منکوحه فاتوهن پس بدهید ایشان را اجورهن
مهرهای ایشان چه مهر در مقابل استمتاع است و حلال کننده آن فریضة در حالتی که آن مهرها فرض است بر شما مقرر و مبین آن استمتاع جایز و مراد
این نکاح متعه است چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد و لا جناح علیکم و نیست گناهی بر شما ای شوهران و زنان فیما تراضیتم به در آنچه
از یکدیگر راضی شوید بآن من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض شده است در هنگام عقد تا آنکه زن را بگیرند از مهر و مدت در عوض آنچه زیاد
و هر کدام از مهر کم کنند و مدت را زیاده نمایند و این اشارت است در نفقه یا در صحبت تا متعارف کنند و در کنز العرفان آورده که این آیه دلالت بر آن دارد که زن
و شوهر را جایز است که بعد از انقضای مدت متعه دیگر اجرت و اجل آن زیادت نمایند و بر آن متعارف کنند ان الله کان علیما بدرستی که خدا هست دانا بمصالح شما و از آن
آن مباح گردانید این نکاح متعه است حکیما محکم کار در جهات نکاح شما و وضع کننده اشیا در موضع خود و لیکن حکمت این وضع متعه فرموده است در زمان دولت
نفیسه چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اگر عمر نهی فرمان نمیکرد از متعه هیچکس زنا نمی افتاد مگر کسی که در نهایت شقاوت و بدبختی بوده باشد و مراد
از این آیه نکاح متعه است اول اجماع اهل البیت علیهم السلام است بر این اجماع که در علم اصول مقرر شده و دوم نقل خاصه و عامه که ابن عباس فتوی بجواز متعه میداده
و عمل بآن میکرد و مناظره او با ابن زبیر در این باب مشهور است و قول ابن عباس حجت است موافق و مخالف و ابی بن کعب و ابن عباس و ابن جبیر و ابن ابی کعب و ابن مسعود
و جمعی کثیر چنین قرائت کرده اند که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن فریضة و مراد از این آیه عقد متعه است و نقل کرده یکی از
اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود نه که در صحیح مسلم روایت مشهوره از عمر بن الخطاب است که دو متعه که در عهد رسول خدا بود من آنرا حرام کردم
مروی است از عمر که گفت سه چیز در زمان رسول خدا بود من آنرا حرام کردم یکی متعه حج دوم متعه زنان سیم حی علی خیر العمل در اذان و معلوم است که عمر را رتبه آن نبود که چیزی را که خدا حلال کرده حرام گرداند چهارم آنکه نسخ متعه
مشروع نیست و اگر خصم گوید که بعد از آن منسوخ شده گوییم مرجع آن در آیه است و نسخ در روایت و ما طعن در این میکنیم برای روایت عمر که مذکور شد و نیز
متعه منقول است تا زمان خلافت عمر و در زمان او آخرت منقول است و هیچ اجماعی نبود در باب تحریم متعه و دلایل که خصم در باب نسخ آن آورده جواب
آن در زمان عدم نسخ آن با جمیع احکام و مسایل متعه است و ترغیب آن و کثرت ثواب آن و حسن و طرز تمام در اکمال و در نهج القاصدین مذکور است
که تو خواهی بر آن سوی نعمت رو بمانی گلستان کن و در بیان اجر آن کتاب که ثواب آن میشود این بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام جعفر صادق علیه السلام
نقل کرده که آنحضرت فرموده که از ما نیست هر که حلال نداند متعه ما را و نیز از آنحضرت روایت است که گفت هر که زن را متعه کند قال الله تعالی بجای آنچه انفاق کرده
و حصول ثواب آن و مخالف الکفر متعه را منع کند هر کلامی که این زن گوید حقتعالی برای او حسنه بنویسد و چون دست خود را بسوی آن دراز کند حقتعالی برای او
بنویسد و چون بادی نزدیکی کند حقتعالی گناه او را بیامرزد و چون غسل کند حقتعالی بعدد هر مویی که آب بر آن گذشته باشد مغفرت بوی از زلات و مادی
کوید من گفتم که بعدد هر مویی که آب بر آن گذشته باشد فرمود آری بعدد هر مویی که آب بر آن مرور کرده است و در کتاب تحفه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
سوگند خورده ام که متعه نکنم الکوان امام آیا جایز هست که من متعه کنم فرمود تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی و گناهی او نمائی پس جایز نیست و هر که

شنو که چشمش مانند کسی باشد که حال بیکر او چنین باشد روایت است از جبرئیل که هر که یکبار بشنو کند خداوند اورا آزاد شود از دوزخ و هر که دو بار بشنو کند خداوند او را
آزاد شود از دوزخ و هر که سه بار بشنو کند همه او آزاد شود از آتش دوزخ و نیز فرمود هر که او را بامر ... وشنو نکرده باشد روز قیامت مبتلا شود ... باشد
مانند کسی که فی او بدبوده باشد و نیز از آنحضرت روایت است که فرمود هر که یکبار بشنو کند درجه او چنین درجه حسن باشد و هر که دو بار بشنو کند درجه او چنین درجه
حسین باشد و هر که سه بار بشنو کند درجه او چنین درجه من بود و نیز فرمود هر که یکبار بشنو کند ایمن شود از خشم خدای قهار و هر که دو بار بشنو کند با نیکوکاران
محشور گردد و هر که سه بار بشنو کند در روضه جنان با من باشد و از سلمان فارسی و مقداد کندی و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند روزی نزد رسول
خدا صلی الله علیه و آله بودیم آنحضرت برخاست و خطبه بلیغ بخواند و بعد از آن فرمود که ای مومنان بدانید که برادرم جبرئیل گفت از نزد پروردگار من آورده
و آن بشنو کردن زبان مومن است و بیش از من او این تحفه را بهیچ پیغمبری ندادند از آن ایشان مرا ... سه بار آن ... که ... آن شب ... دوزخ ... و بدان که
و هر که آنرا قبول کند و بر آن عمل کند و بعد از آن بر آن مداومت نماید از من باشد و من از وی و هر که آنرا قبول نکند و بر آن عمل نکند و بعد از آن بر آن ... نماید
انچه بای امر کردم بجا نیاورد ... که از اهل این مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آنرا معطل گذارد بجهت نقص اول من لیس من ... گواهی میدهیم که او از اهل
دوزخ است لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت امر کند در این هر که انکار بشنو کردن کرده باشد و هر که مخالفت من کند مخالفت خدا کرده باشد و هر که مخالفت خدا کند
از اهل دوزخ باشد و هر که یکبار در مدت عمر خود بشنو کند از اهل بهشت باشد و هر که ترک کند ... خود بشنو ... از ... ایشان نازل شود و ... آن ...
بسیار کند مادام که از آن مجلس برخیزد و اگر باهم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چنین ... هر که با یک ... هر کس هر که ... از ...
و چون ... برخیزد حق تعالی ... و چون خلوت کند ... حسنات ... مانند کوههای ...
و چون برخیزد ... کردن مشغول شوند حق تعالی ... نظر کند ... کردن مشغول ... از کرم پروردگار
ایشان کرامت ... امر ... از ... ایشان نکند ... خدای تعالی ... برای ایشان ...
... امیر المومنین علیه السلام ... و ... که ... که ... فرمود ...
... از ... علی چون ... از غسل فارغ شود ... آب ... ایشان ... التسبیح والتقدیس
... کند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت ای علی هر که این ... اجابت ...
... و نیز از آنحضرت روایت صحیحه مرویست که روزی با اصحاب خود نشسته بود فرمود که اکنون جبرئیل ... ای محمد حق تعالی ترا سلام
میرساند ... خود را ... کردن امر فرما که آن سنت ... روز قیامت ... حسنات ...
ای محمد ... کند حق تعالی ... هزار ... ای محمد در بهشت جمعی از حور العین هستند حق تعالی
ایشانرا از برای اهل ... ای محمد ... از جای خود برنخیزد ... و آن ...
و منادی از آسمان ... که ای بنده خدای ... آن ... آمرزیدن ...
و ... حسنات ... هر ... خواه ... خواه ... حق تعالی در هر درهمی چهل هزار ... از نور در بهشت
... هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او روا کند و ... هفتاد ... بهشت ...

و بهر درستی تمام و هزار درهم ... که تا برای او حسنات می نویسند و درجات و بعد از ذکر نکاح حرام متعه و بیان نکاح کنیزان فرموده و من لم

یستطع منکم و هر که استطاعت ندارد از شما طولاً ازدواجی و توانگری یعنی آن قدر مال ندارد که ان ینکح المحصنات المؤمنات

اگر بتواند آن نکاح کند زنان عفیفه آزاد که گرویده باشند بخدا و رسول صلی الله علیه و آله فمما ملکت ایمانکم پس بخواهید آنچه مالک شده است دستهای شما

من فتیاتکم المؤمنات از کنیزان شما که گرویده باشند کنایه از آنکه نکاح کردن کنیز ... بی زوج بکنیز خود جایز است و الله اعلم

و خدای داناتر است بایمانکم بگرویدن شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان چه او سبحانه است که عالم است بحقیقت سرایر شما پس نظر بایمان که ...

کسی نه در حسب و نسب بعضکم برخی از شما آزادان و بندگان حاصل شده اید من بعض از برخی دیگر یعنی مناسب یکدیگرید ...

ادست و بایم مشترکید در ایمان و اسلام فانکحوهن پس نکاح کنید کنیزان را باذن اهلهن بدستوری خداوندان ایشان ...

و آتوهن و بدهید بکنیزان ... نکاح کرده شده اجورهن مهرهای ایشان ... باذن ...

از آن مهر است بصاحبان ایشان بالمعروف ... محصنات ... که کنیزان نگاه دارنده

فرج خود غیر مسافحات ... کنندگان آشکارا و لا متخذات اخدان و نه فراگیرندگان دوستان پنهان فاذا احصن

پس آنگاه که ایشان نگاه دارنده اند فرج خود را از حرام بسبب تزویج ... یعنی هنگامی که شوهر کرده باشند

فان اتین بفاحشة پس اگر بیایند بکار زنا فعلیهن پس بر ایشان لازم بود نصف ما علی المحصنات نیمه آنچه لازم است

بر زنان آزاد بی شوهر من العذاب از حد ... است ... پس اگر کنیزان ... باشند

ذلک آن نکاح کنیزان لمن خشی العنت برای کسی است که ترسد ... منکم از شما

و ان تصبروا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزان خیر لکم بهتر است مر شما را ...

... والله غفور و خدای آمرزنده است ...

... از نکاح کنیزان رحیم مهربان است ... یرید الله میخواهد خدای

لیبین لکم تا بیان کند برای شما احکام حلال و حرام و یهدیکم سنن الذین و راه نماید شما را ... من قبلکم

... و یتوب علیکم و باز گردد ...

بتخفیف احکام ... والله علیم و خدای داناست ...

... حکیم ... و الله یرید و خدای میخواهد ان یتوب علیکم ... قبول کند

توبه ... و یرید الذین و میخواهند آنان که از ...

... یتبعون الشهوات ... ان تمیلوا ... میلاً عظیما ...

... و ... نکاح دختر عم و دختر خاله

حلال شد اگر خاله و عمه حرامست پس اگر خواهر حرامست چرا خواهرزاده حرام نباشد و بعضی بشهوت خواستند که اهل اسلام را بکار باطل میل دهند
این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را از راه راست بگردانند وَیُرِیدُ اللّٰهُ میخواهد خدای أَنْ یُخَفِّفَ
عَنْكُمْ که سبک گرداند از شما در احکام نکاح و سختی کم کند بر شما ولهذا امر و نهی فرمود برای شما نکاح دختر عمه و دختر خاله و کنیزان مسلمان را
وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم تکلیف او را سبک گردانیدیم از محض فضل و
رحمت و چون خدای تعالی بیان تحریم زنان نمود بر عقب آن تحریم صرف اموال شما در وجوه باطل فرمود که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای آنانکه گرویده اید لَا تَأْكُلُوا مخورید مالهای خود أَمْوَالَكُمْ اموال یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان خود بِالْبَاطِلِ بوجه حرام و ناروا و آنرا در شرع
غصب و ربا و قمار و خیانت و دزدی و یا بعقود باطله و دعوی باطل و گواه زور حاصل که ناحق از اموال یکدیگر تصرف کنید
إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً مگر آنکه باشد تجارت و تصرف از روی کار معامله که صادر شده باشد عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خشنودی و خوشدلی
هر یک از شما که عقد کننده باشند وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید بناحق و ناروا أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه
مؤمنان از روی حقیقت در حکم نفس واحده اند إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست شما ای مؤمنان رَحِيمًا مهربان و امر و نهی
میفرماید از غایت رحمت است وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از محرمات عُدْوَانًا از روی تعدی و در گذشتن
از حق وَظُلْمًا و از روی ستم و بیداد و مراد بعدوان تعدی بر غیر و بظلم ظلم بر نفس خود باشد او را در عوض عذاب در آورد
فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتشی عظیم سوزنده وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این در آوردن در آتش
عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا بر خدا سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر اجتناب نمایید و دور شوید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده
شده اید عَنْهُ از آن یعنی خدا شما را از آن نهی کرده نُكَفِّرْ عَنْكُمْ در گذرانیم و عفو کنیم از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان خرد شما را
یعنی اجتناب کبائر شما را کفارت صغایر که کرده اید و هر صغیره از شما صادر شده باشد از نمازی بنمازی یا از رمضان تا رمضان
دیگر از شما در گذرانیم و عفو کنیم چنانکه در حدیث ثابت شده وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرگ و شریف که
بهشت است ابو هریره روایت کند که روزی رسول خدا بر منبر فرمود که بآن خدایی که جان من بامر اوست و این کلمه را سه بار تکرار کرد بعد از آن
گفت که هیچ بنده نباشد که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند مگر که درهای بهشت برای او گشاده شود پس این آیه بخواند
که إِنْ تَجْتَنِبُوا تا آخر و گناه کبیره آنست که در قرآن یا حدیث صحیح وعید بر آن متوجه شده مانند شرک بخدا و زنا و لواطه و شرب خمر
و ربا و عقوق والدین و قمار و فرار از جنگ کفار در حین حضور امام و قتل ناحق و خوردن مال یتیم و دشنام فرزند و سحر و گواهی دروغ
و نومید شدن از رحمت خدای و ایمن شدن از عقوبت او و آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها عرض کرد به رسول الله صلی الله علیه و آله که یا رب
که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن ثواب محرومند و مردان با وجود که غنیمت و قوت تحصیل کسب مال برای ایشان است برابر زنان میبرند
و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان میگیرند کاشکی ما در درجه مردی و فعلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره
مند بودیم این آیه آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللّٰهُ آنچه زیادتی داده خدای تعالی او را داد و به بِهِ بَعْضَكُمْ از جهت آن بعض را بعضکم

برخی از شما که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر که زنانند چون [illegible] در عدم آن با لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان راست بهره مِمَّا اكْتَسَبُوا

از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان راست نصیبی مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه کسب کرده اند

چون عفت و طاعت شوهران پس چون هر یکی نصیبی معلوم دارید آرزوی بهرهٔ دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدا و طلب کنید

مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مقاصد شما را بحصول پیوندد و سفیان بن عیینه گفته خدای تعالی امر کرده که از وی سؤال کنیم الا که [illegible]

[illegible] آن کند و سایل را از فضل خود محظوظ سازد و اگر عطای [illegible] نمیخواست بار سؤال آن امر نفرمودی [illegible] طلب فضل او کنید تا بشما دهد

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزی دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست و بهرچه دهد بهر که دهد چنان [illegible]

مرویست که در جاهلیت فرزندان اجنبی را برخود میخواندند و ایشان را در میراث داخل میکردند حق تعالی از آن نهی فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر کسی

جَعَلْنَا مَوَالِيَ ساختیم وارثان میراث خواران [illegible] تصرف کنند در نصیب خود مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذاشته اند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ

و خویشاوندان نزدیک [illegible] رسم جاهلیت چنان بود که [illegible] نهاده با یکدیگر عهد میکردند و هر یک از متعاقدین بدیگری میگفت [illegible]

[illegible] ترثنی و ارثک میراث بری از من و من از تو و عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخن [illegible] که مرگ یکی [illegible] هر یک سدس میراث

بهم میگرفتند چون آیه میراث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما هم عهد یکدیگرند و با [illegible] میراث یکدیگر [illegible] حکم الهی در باب

میراث ایشان چیست این آیه آمد که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ که عقد بسته [illegible] صحبت [illegible] فَآتُوهُمْ پس بدهید

نَصِيبَهُمْ بهره ایشان [illegible] و حکم این آیه [illegible] اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله منسوخ گشت [illegible] که اولی الارحام بهتر میراث

باشند إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا آگاه بر عهد و میثاق و سوگند شما آورده اند که حبیبه زوج

سعد بن ربیع انصاری ناشزه شد شوهرش از غایت اضطراب طپانچه بر روی او زد وی شکایت پیش پدر برد و باتفاق بخدمت حضرت رسالت صلی الله [illegible]

رفته قصه گفتند [illegible] این آیه آمد الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان [illegible] عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قائم بامور

[illegible] بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنکه تفضیل کرد خدای تعالی [illegible] بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را که مردانند

عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و بسیاری فهم [illegible] و جهاد

[illegible] و قصاص [illegible] و میراث و امثال آن [illegible] فضایل اشرف و اکمل است وَبِمَا أَنْفَقُوا [illegible]

[illegible] بسبب آنکه [illegible] میکنند بر زنان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش در مهر و نفقه فَالصَّالِحَاتُ [illegible] قَانِتَاتٌ فرمان [illegible]

[illegible] حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه [illegible] شوهران [illegible] در غیبت شوهران رعایت

کننده [illegible] بِمَا حَفِظَ اللَّهُ [illegible]

و [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بهترین زنان زنی است که چون در تو [illegible]

[illegible] وَاللَّاتِي [illegible] تَخَافُونَ

نُشُوزَهُنَّ [illegible] فَعِظُوهُنَّ [illegible]

ایشان لازم کرده و با تعلیم و هیبت ایشان را از حقوق زناشوهری وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید و کناره روید فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی در یکجا

خواب مباشید با ایشان و پشت برایشان کنید و گویند مراد ترک جماع است وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که عضو را نخراشد و نشکند

و زشت نکند فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از نشوز باز آیند فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ پس مجویید و مطلبید بر ایشان سَبِيلًا راهی به توبیخ و سرزنش

یعنی از فرمان برداری و توبه از نشوز حجت آزار ایشان مجویید إِنَّ اللَّهَ كَانَ به درستی که خدای هست عَلِيًّا برتر از آنکه بر ایشان ظلم رضی

شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد پس از وی بترسید و حذر کنید وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید بجهت ظهور علامات نشوز ای حکام شرع

شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید برای دفع نشوز حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ مصالحی کننده که صلاحیت

حکم داشته باشد از قبیله مرد وَحَكَمًا و مصالحی کننده دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن و از برای آنکه

زیرا اطلاع صحبت و سبل وقوف اولیا [illegible] بر حقیقت احوال و این بر وجه سنت است که اگر اجنبی را برای حکومت نصب کنند نیز جایز است

إِنْ يُرِيدَا اگر خواهند هر دو حکم إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار مرد و زن يُوَفِّقِ اللَّهُ سازکاری افکند خدای تعالی بَيْنَهُمَا میان شوهر و زن

و یا اگر شوهر و زن اراده صلاح نمایند و رفع خلاف و نزاع حق تعالی الفت افکند میان ایشان إِنَّ اللَّهَ كَانَ به درستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمصالح

شوهر و زن خَبِيرًا آگاه بمقاصد حکمین و چون حق تعالی در این آیات امر فرموده که در حسن معاشرت در امر میان دو زوج از ازواج و عیال

و این قسم عبادت اولی است بر وجه وحدانیت و تنزیه او از شرک و عبودیت مثمر مثوبت اخروی بود از جهت این امر بتوحید و تمجید حق

وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدا را بوحدانیت وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ و شریک مگردانید بوی چیزی را از بتان و غیر آن وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید

به پدر و مادر خود إِحْسَانًا نیکویی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و بخویشان نزدیک بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و بر یتیمان به نوازش

و سازکاری وَالْمَسَاكِينِ و به درویشان که بر توسل خود درمانده‌اند بانواع صدقات وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و به همسایگان که نزدیک‌اند که

هم یکی دارند و هم حق خویشی بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و به همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و یا [illegible] در صحیح مسلم

النبی صلی الله علیه و آله که به بهشت در نیاید که همسایه از شر او ایمن نباشد وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و همراه نیکو با هم پهلوی خود یعنی همراهان

[illegible] یعنی سفر [illegible] با شریک در علم [illegible] همنشین در مجلس و یا زوجه و یا خادم و غیر آن و نیکویی [illegible] حق صحبت او

و [illegible] وَابْنِ السَّبِيلِ و رهگذریان غریب [illegible] وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و بندگان [illegible]

که در [illegible] تصدق کنند بشفقت و مرحمت و حسن انفاق إِنَّ اللَّهَ به درستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمی‌دارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا کسی را که باشد خرامنده

بکبر [illegible] فَخُورًا نازنده [illegible] تفاخر کند [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله [illegible]

[illegible]

یا رسول الله حق همسایه [illegible] آنست که [illegible] از حقوق [illegible] اگر [illegible] اجابت کنی و اگر [illegible] دستگیری او کنی و اگر قرض خواهد

بدهی و اگر [illegible] او کنی و اگر [illegible] بجنازه او حاضر شوی و دیوار [illegible]

ازو و اوراز تجاوز نمیکند مطلوبات خود و بعد ازان فرموده همسایه طایفه اند یکی آنست که اورا سه حقست بر تو یکی بسلام و یکی آنکه او اهل همسایه مسلمان

کا و دارد و اقربای باشد با تو چه او را هم حق جوارست و حق قرابت و سیم حق اسلام دوم همسایه مسلمانست که حق همسایگی و حق اسلام دارد

سیم همسایه کافر همین حق همسایگی دارد و انس از حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که آزار همسایه کند ازار من کرده و هر که آزار من کرده ازار

خدا کرده و بعد ازان فرموده بمنزلی چند مثل اما وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که ازو میراث یابد و چون مختال و فخور صاحب تکبر بود و تفاخر

همسایه و غیر ایشان از جهت نعمت او ایشانرا وصف ایشان میفرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ آنانکه بخیل اند و مال را از کل مصرف زنند و حقوق ازان مستحق

ایشان نمیرسانند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمانرا بِالْبُخْلِ به بخیلی یعنی منع میکنند ازحقوق خیر وَيَكْتُمُونَ و میپوشانند و مخفی

ما آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدا داده ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود آن غنایت وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلْكَافِرِينَ برای کسانیکه

کافر نعمتند و ادای حقوق الهی نمیکنند و منع مردمان میکنند از ادای تصدق عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده عذابی که لیق

وَالَّذِينَ و جمعی اند که وضای الهی گذاشته يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردم و حفظ ناموس و اظهار جاه

و جاه خود نه برای حق سبحانه یعنی کسانیکه بمردم از جهت مردمان که امیدوار سمعه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هاخر میکردند و ایشان

خرج میکردند وَلَا يُؤْمِنُونَ و ایمان ندارند از روی حقیقت بِاللَّهِ بخدای یعنی بوحدانیت او وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز بازپسین روز

قیامت وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو کسی که ... لَهُ قَرِينًا مراد را همنشین و یار فَسَاءَ قَرِينًا پس

بد همنشینیست ... مردمان کفر وعصیت وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه ضرر بودی برکافران یعنی چه زیان و مشقت ... لَوْ آمَنُوا

بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و خرج کردندی حق ... بی

غرض ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده خدای ایشانرا وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ و هست خدای بایشان و با اقوال و افعال ایشان عَلِيمًا

دانا پس جزا خواهد داد افعال ایشانرا إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستیکه خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ بسنگ ذره و ذره

ذره حرکت کرد در شعاع آفتاب که از روزنه افتد ظاهر در هوا نمود ... و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم وَإِنْ تَكُ و اگر

باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در وزن ذره يُضَاعِفْهَا افزون گرداند ثواب آنرا اضعاف مضاعف وَيُؤْتِ و بدهد خدای

زیاده بر ثواب عملی مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل خود بی استحقاق اهل عمل أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بدانند اهل ایمان

هدی که بعد از ابوهریره روایت میکنند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میدهد مؤمن را بیک حسنه ثواب هزار حسنه هم مراد ازین عجب آمد

پس نزد ابوهریره رفتم و ازان خبر دادم که من چنین گفتم بلکه از پیغمبر شنیدم که میگفت حق تعالی میدهد بیک حسنه هزار حسنه را ...

اگر تو را اینجا تعجبی داری این آیه بخوان که إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ... که

حق تعالی اجر عظیم گوید که قدر او را اعمر ادراک نمیکند پس ... در آخرت و بیان احوال مؤمنان در عقب آن وصف حال منکران میفرماید فَكَيْفَ

پس چگونه باشد حال کفار و ظلمه إِذَا جِئْنَا چون بیاریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی و پیغمبران

خواهد بود که بر افعال ایشان گواهی خواهد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَى هَؤُلَاءِ بر این گروه امت تو

شهیدا گواه و گواهی دهنده بر ایشان بجهت علم تو بر عقاید ایشان یومئذ در آن روز که گواهی دهی یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه
کافر شدند بخدای و عصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول را لو تسوی بهم الارض کاشکی راست کرده شود بدیشان زمین
یعنی دفن کنند ایشان را و خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و یا ایشان را هرگز زنده نکردندی و لا یکتمون الله و نپوشند یعنی نتوانند
که از خدای بپوشند حدیثا سخنی زیرا که اعضا و اندام و ملائکه و اعضای ایشان و ارکان مکان بر ایشان گواهی دهند و چون حق تعالی در آیه متقدمه
امر کرده بود که ما له بعبادت در عقب ذکر اعظم عبادات می‌فرماید که نماز است و میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای آنکه گرویده‌اید بخدا و
رسول لا تقربوا الصلوة نزدیکی مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید و انتم سکاری و حال آنکه مستان باشید از خمر و سایر مسکرات آورده‌اند
که روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند و در زمان بیهوشی صدای اذان شام بگوش ایشان رسید
بنماز برخواستند امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت مستی در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع است حذف کرد این آیه نازل شد
که بنماز نزدیکی مکنید در حالتی که مست باشید حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچه را که میگوئید یعنی بیخود نباشید در نماز و لا جنبا
و نه در حالتی که جنب باشید الا عابری سبیل مگر آنکه رونده‌گان باشید در راه یعنی مسافر باشید و یا شما آب نبود که در آن محل تیمم
نماز توانید گزارد و نزد بعضی مراد الصلوة مواضع صلوة است که مساجد است و عابری سبیل گذرنده‌گان از آن و معنی آنکه مست
و جنب در مسجدها مروید تا وقتی که با هوش آیید و نه در حالت جنابت مگر برسبیل گذشتن از در مسجد بدر دیگر و هر تقدیر مپوید که
که در حالت جنابت نماز مگذارید یا بمسجد مروید حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید مگر وقت نیافتن آب که آن هنگام تیمم کافی است
و ان کنتم و اگر باشید وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماری است که در آن خوف استعمال آب باشد چه در بیمی استعمال آب جایز نیست
او علی سفر یا باشید بر جناح سفر یعنی در سفر آب نیابید و جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از جائی که بر زمین
می‌آمد از پس بن و غایط زمینی است که متعفن باشد و کنایت بدن حدث غایط آن که در غالب احوال در کوزهین واقع میشود او لامستم
النساء یا بسوده باشید زنان را این کنایت است از جماع که غسوبه جنسیت است فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا
پس قصد کنید صعیدا طیبا طاهر زمینی که پاک است از آنکه خاک باشد یا سنگ فامسحوا پس مسح کنید باطن هر دو کف خود که بر زمین
زده باشید بوجوهکم روی خود را تا بنا گوش و هر جا که و هر دو لحیین تا طرف الفصل و ایدیکم و دستهای خود را تا آرنج
ان الله کان بدرستی که خدای هست عفوا در گذراننده از شما سختی تکلیف را غفورا آمرزنده کسی را که تیمم کنند و جهت
کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف را بر شما آسان گردانیده رخصت تیمم داده در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص این امت مرحومه است بجهت
تسهیل امر بر ایشان خدا که معمور بود که تفضیل داده ما را بر مردمان بر سه خصلت زمین را مسجد ما گردانیده و خاک آنرا برای ما طهور ساخته و صفهای
ما را در نماز مانند صفوف ملائکه گردانیده و چون حق تعالی ذکر احکام نمود و احسن عمل آن در عقب آن تحذیر نمود از کردار مخالفان آن فرمود
برسبیل تعجب الم تر آیا نمی‌بینی و منکری ای محمد الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا من الکتاب داده شده‌اند بهره از علم
توریه مراد علمای یهود اند یشترون الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت مراد ایشان این بود که نعت مصطفی

عارف بودند و ضلالت اختیار نمودند بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند از روی عناد و استکبار وَيُرِيدُونَ و میخواهند گمراهان از روی حسد و عداوت آن
أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ که گم کنید ای مؤمنان گم کنید راه راست را که طریق اسلام است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان
شما که یهودند و خبر داد شما را بعداوت ایشان پس از ایشان حذر کنید وَكَفَى بِاللَّهِ وکافی و بسنده است خدای وَلِيًّا در حالتی که دوست شماست و متولی
امور شما وَكَفَى بِاللَّهِ وکافی و بسنده است خدای نَصِيرًا در حالتی که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس التفات بدیشان مکنید و از عداوت ایشان مترسید
مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از کسانی که یهودی شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند آنرا عَنْ مَوَاضِعِهِ از
از جایهای خود مراد تغییر نعت محمد است و نوشتن غیر آن در موضع آن و یا تأویل کلمات توریه بر وفق آرزوی خود و در اکثر روایات آمده که
بعضی از یهودان بملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سؤال کرده بودند قبول میکردند و چون از مجلس
آنحضرت بیرون میرفتند جواب آنحضرت را متغیر ساخته لاجرم حق تعالی از روی کار ایشان پرده برداشته فرمود که یهودان معانی سخنانی که
حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَيَقُولُونَ و میگویند از روی عناد سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا
و این را آشکارا میگفتند که بسیاری عناد و استکبار را اولها اظهار سمعنا میکردند و در خفیه لفظ عصینا را میگفتند و دیگر میگفتند که
وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که غیر شنوانیده باشی این کلمه ایشان را دو وجه است مدح و ذم وجه ذم آنکه قصد ایشان بآن
این بود که بحیث کری امر ترا گوش تو چیزی نشنواد و وجه مدح آنکه بشنو قول ما را که هرگز مباد که هیچ مکروهی شنوانیده بسوی تو پس یهودان
قصد هیجا نفاق میساختند و مقصود ایشان وجه ذم بود و همچنین میگفتند که وَرَاعِنَا و در حال ما رعایت کن که این کلمه
نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدح آنکه رعایت حال ما کن و ما را نگاه کن تا بشنویم کلام ترا و ما را از کار منتظر وجه ذم آنکه
میساختند براعنوا که کلمه عبرانی است و این کلمه بر ایشان دشنام میبود و بآن تلفظ رعونت حمق میگفتند یعنی احمق و مغفل لازم بود
پس میپیچیدند این کلمه را لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود یعنی آنرا منحرف میکردند بآن چیزی که مراد بود دشنام است
وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و طعن و قدح میکردند در دین اسلام طعنی از روی استهزا و سخریت و از جمله میگفتند که پیغمبر او نبی بودی بدانستی که مراد ما دشنام است
اگر او نبی خواهد بود و حال آنکه ایشان همه بموسی معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی که سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا
و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و نگاه کن در ما یعنی ملاحظه کن حال ما را و توقف فرما تا کلام ترا نیک بشنویم
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هرآینه بودی این گفتار بهتر ایشان را از استهزا بسید انام صلی الله علیه وآله و از طعن در اسلام وَأَقْوَمَ و راست
تر و صوابتر وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ولیکن لعنت کرده است حق تعالی ایشان را و از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و شدت عناد و استکبار
ایشان فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمیگروند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک و ضعیف که معتبر و معتنی به نباشد و آن ایمان ببعضی کتب است
هر چند در اکثر تفاسیر آمده که حضرت رسالت علمای یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبیده گفت ای گروه یهود از خدا بترسید و قدم در دایره اسلام
نهید من سوگند میخورم که شما میدانید که قرآن کلام خداست و احکام که از نزد عالم آورده ام حق است و شما را در توریه از حال من خبر داده و در آنجا با کتب
و اقرار ایشان از روی عناد گفتند که ما نمیدانیم و نه از صفت تو در توریه خبر داریم این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسانی که

شما را داده اند کتاب یعنی توریة آمِنُوا ایمان آورید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستادیم بر بنده خود که قرآنست مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده

و تصدیق کننده است یعنی اصول احکام آن مطابق و موافق است لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریة پس ایمان بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ

نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا روها را یعنی از صورت آن اثر بیت بازیم تا اصلا نه ابرو و چشم و لب و بینی و دهن ماند فَنَرُدَّهَا

پس باز گردانیم آن رویها را که آثار آن محو شده عَلَى أَدْبَارِهَا بر هیئت قفای آن یعنی شکل آن بصورت پس سر بدل کنیم و در سیر آمده

هم چشمها و ابروها بکسها و شبهای ایشان در موضع خود باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیئتی است در غایت زشتی

و در سیر آورده اند که چون این آیه نازل شد عبدالله بن سلام استماع آن کرده بخدمت حضرت رسالت شتافته ایمان آورد و در عهد عمر چون این آیه را

بر کعب الاحبار خوانده اند گفت یا رب ایمان آوردم و اسلام قبول کردم أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا لعن کنیم و از رحمت خود دور گردانیم ایشانرا كَمَا لَعَنَّا

همچنانکه راندیم از رحمت أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه یعنی آنانکه از فرمان خدای سر بپیچیدند در روز شنبه بصید ماهی مشغول گشتند مراد

که جزای ایشان هیچ نیست همچنانکه جزا دادیم آن اصحاب سبت را وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدا کار او در ایجاد شیء مَفْعُولًا کرده شده

یعنی لامحاله واقع خواهد شد پس البته آنچه موعود شده اید بآن از وقوع عذاب بشما رسد اگر ایمان نیارید مرویست که چون آیه یا عبادی الذین

اسرفوا فرود آمد رسول خدای بر بالای منبر رفت و آنرا بر اصحاب خواند مردی بر پای خاست و گفت یا رسول الله و اگر چه شرک باشد خشم یافت

رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچ جواب نداد تا آنکه آن مرد سه بار این کلام اعاده نمود حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای

نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شریک آرند به وی یعنی شریک گیرند در عبادت او زیرا که حکم خدا نافذ گشته برانکه اهل شرک در دوزخ مخلد باشند

کافر را بصفت شرک بمیرند وَيَغْفِرُ و می آمرزد مَا دُونَ ذَلِكَ آن گناهی را که غیر از شرک بود خواه صغیره باشد خواه کبیره لِمَنْ يَشَاءُ

هر کسی را که خواهد از روی تفضل و احسان و اگر بعدل عمل فرماید بعد معصیت عذاب فرماید و فضل و عدل او بر وجه حکمت بی میل است وَمَنْ

يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آورد بخدا فَقَدِ افْتَرَى پس بدرستی که افترا کرده باشد و بربافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگ را که مستحق عذاب گردد

کاهی که از آن توبه نکرده بمیرد و حکم مضمون این آیه که شرک مغفور نیست بعد از آنکه پرستنده عزیر باشند و کو سایر المعبود حق میپرستند

بهتانی عظیم حاصل شد از روی انکار و جحود و گفتند که ما مشرک نیستیم خود را از خواص بارگاه الهی و مقربان درگاه او میدانیم حق تعالی در شان ایشان

بر نفسهای خود دانان و فرمود بر سبیل تعجب که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی جهد بعدت إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ

می ستایند نفسها خود را بپاکیزگی و بیگناهی و قرب ایشان نزد الهی مرویست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بخدمت

رسالت صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که اینها پاکند هند سوگند خوردند که ما نیز مثل ایشان بیگناهیم

زیرا که گناهان شب ما را بروز در میگذرانند و خطاهای روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که ستایش مکنید نفسهای خود را بلکه از

بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ پاکیزه میسازد هر که را خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ و این گروه که نفسهای خود را

می ستایند ستم رسیده نخواهند شد بسبب عقوبت فَتِيلًا بمقدار رشته که در میان شکاف دانه خرما باشد غرض آنست که ایشان عقوبت

این کفار خود خواهند کشید از روی عدل نه بر وجه ظلم انْظُرْ بنگر ای محمد در این یهودان از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ چگونه افترا میکنند

می‌بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی اینکه میگویند گناهان ما را در روز می‌آمرزند یا در این قول که نحن ابناء الله و احباؤه
وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است آن افترا و زعم ایشان بکفر إِثْمًا مُبِينًا گناهی ظاهر که هیچ کس را شبهه نیست یعنی همین گناه بس است در استحقاق
عذاب ایشان آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در حیز
ترحل شدند و بعد از [illegible] از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان و اتباع او را بر حرب حضرت رسالت و اصحاب او تحریص کردند و باتفاق
کسان از کفار قریش بمسجد الحرام در آمدند و در پس پردهای حرم پنهان بر دیوار خانه بازچسبانیده سوگندها خوردند بر حرب اهل اسلام یاد کردند
و خاطر ایشان بر حرب جمع شد بمباشرت نشستند در آن مجلس بعضی از قریش از روی اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را طعام میدهیم و کعبه را
معمور میداریم و طواف آن میکنیم و صله رحم بجای آوریم و بعبادت اصنام بطریق آبای خود مشغول میباشیم بهتر است یا دین محمد که از دین آبای خود برگشت و
دست از آیین ما بداده و دین نو آورده ما را کافر میخواند یهود از جهت اتباع این سخنان گفتند که شما حق ترید ابوسفیان گفت ما
را بر اعتقاد شما اعتقاد حاصل نمیشود مگر آنکه بتان ما را سجده کنید چون ایشان جبت و طاغوت [illegible] ایشان بت قریش را سجده کردند حقیقت از عناد و مکابره و کفر
ایشان خبر داد أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی و نمی‌نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنکه داده شده اند نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از توریة
بواسطه علمای ایشان يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بهر دو بت که قریش است وَيَقُولُونَ و میگویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا
برای کافران یعنی در حق ایشان که هَٰؤُلَاءِ این گروه کفار أَهْدَىٰ راه یافته‌تر اند بهتر است مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنهایی که ایمان
آورده اند یعنی محمد و اصحاب او سَبِيلًا از روی دین یعنی راه یافته‌ترند در دین و دین ایشان قایم‌تر و طریق ایشان صواب‌تر أُولَٰئِكَ
آن گروه معاند متعصب الَّذِينَ آنانند که لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر که را خدای
براند و دور سازد از رحمت خود فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را نَصِيرًا یاری که دفع عذاب کند از وی أَمْ لَهُمْ آیا یهود را است این کلام
بر سبیل انکار است یعنی نیست ایشان را نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از ملک یعنی ایشان را [illegible] زعم یهود آن بود که ایشان پادشاهی و پیغمبری از غیر خود
وا زنند بدین سبب از متابعت [illegible] دلشته‌اند و میگفتند آخر مملکت داری و حکم گذاری و پیغمبری با ما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را
از پادشاهی بهره نیست اگر فرضا از ملک و مال بهره‌مند شوند فَإِذًا پس آنگاه لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نمیدهند مردمان را نَقِيرًا آن مقدار
که در پشت هسته خرماست أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد میبرند بر مردمان [illegible] که قبایل عرب اند عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
بر آنچه خدای داده است ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن کتاب و نبوت و بعثت رسول است از ایشان و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از امام
محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از ناس محمد است و آل محمد و مراد بحاسدان آنانند که حسد میبرند بر نبوت رسول صلی الله علیه و آله و بر امامت آل اطهار علیهم السلام
فَقَدْ آتَيْنَا پس بتحقیق عطا کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد اند صلوات الله علیهم الْكِتَابَ توریة و زبور و
انجیل و قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ که نبوت است یا ملک داری چنانکه
یوسف و سلیمان و داود داشتند و در تفسیر اهل البیت مرویست از امام محمد باقر علیه السلام که آل ابراهیم محمد است و آل وی و مراد از کتاب قرآن و حکمت
نبوت و ملک عظیم امامت [illegible] در زمان حضرت خاتم الانبیا علیهم الصلوة و السلام و عیاشی در تفسیر خود [illegible]

نقل کرده که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض نموده طاعت ما را بر شما و ما راست غنایم دار الحرب و ما راست صفایای

ملوک از دار الحرب و ماییم راسخان در علم و ماییم آن جماعتی که بر ایشان حسد برده‌اند چنانچه حق تعالی فرموده ام یحسدون الناس تا آخر و بعد از آن فرمود که مراد

بکتاب نبوت است و مراد بحکمت فهم و قضا و مراد بملک عظیم فرض طاعت بر شماست فمنهم پس از یهود من آمن به کسی است که ایمان آورد به محمد

ومنهم و از ایشان من صد عنه کسی هست که اعراض کرد از آن حضرت و تصدیق نکرده به نبوت او وکفی بجهنم بس است دوزخ سعیرا

آتش افروخته برای عذاب کافران ان الذین کفروا به درستی که آنانکه پوشیده‌اند حق را و کافر شده‌اند بآیاتنا بدلائل وحدانیت ما از آیات قرآن

یا معجزات محمد صلی الله علیه و آله سوف نصلیهم زود باشد که در آریم ایشان را نارا در آتشی عظیم که حرارت کلما نضجت هرگاه که پخته شود

یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشان بدلناهم بدل کنیم ایشان را پوستهای ایشان جلودا غیرها پوستهای غیر آنکه سوخته

شده یعنی همان پوستهای سوخته ایشان را اعاده کنیم بصورت دیگر لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را پیوسته بی انقطاع

والمی تازه و در روایت آمده که در یک ساعت صد بار پوست ایشان بدل کنند و از فضیل عیاض نقلست که آتش جهنم ایشان را در روزی هفتاد بار بخورد

ان الله کان عزیزا به درستی که هست خدای عزیز غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع تواند کرد حکیما دانا بعقوبت هر یکی چنان بر وفق حکمت

بعد از آن وعده ابرار میفرماید که والذین آمنوا و آنانکه گرویده‌اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کارهای نیکو کرده‌اند

سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات بهشتها تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر درختان آن جویهای

خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آنجا ابدا همیشه که هرگز بیرون نروند لهم فیها مر ایشانراست

در آن بهشتها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس و از جمیع چیزها که طبیعت از آن نفرت کند ونُدخلهم

و در آریم ایشان را ظلا ظلیلا در سایه پاینده که آفتاب از اهل ممکن نیست

والمی وقتی که در بهشت درخت است که سوار در سایه او صد سال رود آخر نشود بعد از آن امر میفرماید باداء امانت و حکم بعدالت که موجب

انتظام معاش و سبب رستگاری روز معاد است و میگوید ان الله یأمرکم به درستی که خدای میفرماید شما را ان تؤدوا الامانات ادا کنید امانتها

الی اهلها باهل امانت و خداوندان آن واذا حکمتم بین الناس و میفرماید شما را که چون خواهید که حکم کنید میان مردمان ان تحکموا

بالعدل آنکه حکم کنید براستی و انصاف که نه میل باشد و نه خلاف ان الله نعما یعظکم به درستی که خدای نیکو چیزی

که پند میدهد شما را بآن که اداء امانت و عدل در حکم ان الله کان سمیعا به درستی که خدای هست شنوا باقوال شما بصیرا بینا بافعال

میکنید از رد امانت و عدل در حکومت مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فتح مکه کرد عثمان بن طلحه که کلیددار خانه کعبه بود در

بلست و بالای بام کعبه برآمد و از دادن کلید کعبه بحضرت صلی الله علیه و آله امتناع نمود و گفت اگر بدانم که محمد رسول خداست کلید باو میدادم امیر المؤمنین

علیه السلام دست او را پیچید و کلید از او بگرفت و در را گشود و حضرت صلی الله علیه و آله در اندرون در آمده و دو رکعت نماز بگذارد

و چون بیرون آمد عباس التماس نمود که کلید خانه را باو عطا فرماید تا سقایه زمزم و سدانت خانه کعبه هر دو باو متعلق باشد این آیه نازل شد حضرت امر

کرد امیر المؤمنین علیه السلام را که کلید را بعثمان دهد و امیر المؤمنین همچنان نمود و عثمان با قهر زبان ... در این حال کلید را باو رد کرد و گفت ای علی

اول تلقین کلمه را از او گرفتی و مرا رها کردی و اکنون ملامت میکنی و میخواهی که حق تعالی در شأن تو آیتی فرو فرستاده پس این آیه را بر او خواند عثمان گفت
شده گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله فی الحال جبرئیل فرود آمد که امر حق تعالی چنان است که [illegible] کلمه را او داد عثمان را
پس عثمان ملازمت حضرت صلی الله علیه و آله اختیار کرد که کلمه را برادر خود شنیده [illegible] امر در کلمه [illegible] که آن قوم گفت و امام محمد باقر و جعفر صادق
علیهما السلام و زید بن اسلم و مکحول و زید بن جوشب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که مراد باین آیه ائمه اند و امانت یعنی حق تعالی امر
کرده است ائمه اول را که امانت یعنی امامت را تسلیم کنند یکی بعد از دیگری تا بصاحب الامر صلوات الله علیهم اجمعین و نیز مروی است از اهل بیت
علیهم السلام که دو آیه در قرآن واقع شده یکی از برای ما و دیگری از برای شما آیه اول اینکه ان الله یامرکم تا آخر پس بر ما واجب است که ادای امانت
کنیم باهل خود و بر شما لازم است که اطاعت ما کنید در جمیع امر و نهی آیه دوم که متضمن آنست که بر شما لازم است که اطاعت ما کنید در جمیع امر و نهی آیه
یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدا را در اوامر و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول
او را در احکام و اولی الامر منکم و اطاعت کنید صاحبان امر را از شما و نیز از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام مروی است که اولی الامر ائمه
معصومین اند از آل محمد که حق تعالی طاعت ایشان را واجب گردانیده بر همه کائنات چنانکه واجب گردانیده است طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست که حق تعالی
واجب گرداند طاعت کسی را علی الاطلاق مگر آنکه او متصف بعصمت از گناه باشد و باطن او مثل ظاهر او باشد و مأمون باشد از غلط و از قبیح و این معنی در امرا و
علما که غیر از ائمه معصومین باشند تحقق نمی یابد و مؤید این است که حق تعالی جمع کرده میان ایشان و میان خود و رسول خود در حکم طاعت و فرمود طاعت ایشان را
مقارن گردانیده بطاعت خود و طاعت رسول خود پس چنانکه حق تعالی از همه قبایح منزه است و رسول او از همه معاصی معصوم و مطهر اولی الامر نیز باید چنین باشند
و باتفاق بعد از پیغمبر غیر از ائمه ما غیر معصوم نبوده اند پس مراد از اولی الامر ایشان باشند نه غیر و دیگر آنکه اگر مراد از اولی الامر علی العموم باشد لازم آید که هر حاکمی و عالمی
که با حق حکمی کند [illegible] و اطاعت او واجب باشد [illegible] لفظ اولی الامر و این با اجماع [illegible] و احادیث صحیحه نیز دلالت میکند بر آنکه مراد از اولی الامر ائمه اثنا عشر
و از جمله روایت مشهوره متواتره میانه موافق و مخالف از جابر بن عبدالله انصاری که گفت من از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله خدا و رسول او را دانستیم
اما اولی الامر کیستند رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای جابر ایشان خلیفهای من اند و امامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از او
حسن و آنگاه حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی که در توریه معروفست بباقر و تو او را دریابی چون او را دریابی سلام من بر او برسان بعد از آن
ائمه [illegible] الحجة قائم صلوات الله علیهم [illegible] او [illegible] و کنیت او کنیت من [illegible] غایب شود [illegible] در میان
مشارق و مغارب [illegible] او [illegible] غایب [illegible] که از غایت درازی مدت غایب شدن [illegible] مگر مومنی که حق تعالی
دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت گفتم یا رسول الله شیعه او در غیبت از او نفع گیرند فرمود آری [illegible] انتفاع میکنند [illegible] آفتاب [illegible] ای جابر
از مکنون سر خداست و مخزون علم او این سخن را از من نگاه دار [illegible] جابر گفت چون [illegible] روزی
علی بن الحسین [illegible] ناگاه [illegible] محمد بن علی الباقر [illegible] در [illegible] موی
[illegible] گفتم یا غلام [illegible] روی بمن کرد گفتم [illegible] گفتم شمایل رسول الله
این شمایل رسول [illegible] پس گفتم ای پسر تو چه نام داری گفت محمد گفتم پسر کیستی گفت پسر علی بن الحسین گفتم ای جان من فدای تو باد [illegible] تو باقری

فرمود آن پیغام رسول خدای که از من ازین قول جابر متعجب شدم گفتم یا غلام رسول خدای [illegible] تو او را دیدم و کی خبر [illegible] از من سلام برسان

پس گفتم رسول خدای را سلام برسان گفت علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وآله ما دامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت السلام سلام الهی بر رسول

خدای باد مادام که زمین و آسمان باشد و بر تو باد چنانکه سلام رسول خدا به من رسانیدی پس من هر روز بخدمت او میرفتم و مسایل مشکل از او میپرسیدم

و می آموختم روزی از وی مسئله پرسیدم گفتم بخدای که من جرأت نکنم [illegible] رسول خدا از آن نهی کرده و گفت [illegible] خلفای او [illegible]

و علیم ترین مردمانیم بگویم که داناترین مردمانیم [illegible] بیاموزید که ایشان را علم [illegible] امام فرمود صدق جدی رسول الله

ذلک گفت رسول خدای من این مسئله را از تو بهتر میدانم [illegible] که ما را علم حکمت داده اند و این از فضل خداست بر ما و برکت رسول او [illegible] الیقین

و فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible] از جابر [illegible] روایت کرده که از رسول خدای پرسیدم که یا رسول الله اولو الامر که حق تعالی طاعت ایشان را

بطاعت خود پیوسته گردانیده چه کسانند فرمود که ای جابر اولو الامر خلفای منند [illegible] ای جابر اول ایشان علی بن ابی طالب است علیه السلام

و عیسی بن [illegible] روایت کرده از ابی الحسن [illegible] از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت

فرمود که من از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم [illegible] اند که خدای طاعت ایشان را [illegible] گردانیده [illegible] خود و در حق ایشان

فرموده اولو الامر منکم پس [illegible] بایدکه در آن واقعه رجوع بقول خدا و رسول و اولو الامر کنید و از فرمان ایشان بیرون

مروید و من چون این سخن شنیدم از آنحضرت پرسیدم که یا رسول الله [illegible] اولو الامر که ایشان چه کسانند فرمود [illegible] ای علی تو اول ایشانی [illegible]

و ازین احادیث و روایات صحیحه معلوم گردد که [illegible] از مخالفین تفسیر اولو الامر [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] ایشان

گردانیده و [illegible] فرستاده [illegible] خالد بن ولید و امثال آن [illegible] مخصوص [illegible] باید معصومین [illegible] عناد و مکابره است [illegible]

که از طرق شیعه و اهل سنت صحیح [illegible] که چون حضرت رسالت خالد بن ولید را به بنی خزیمه فرستاد تا ایشان را باسلام دعوت کند [illegible] قتال

ایشان امر نفرمود خالد چون بآن قبیله رسید [illegible] خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] با ایشان محاربه کرد

و [illegible] قول پیغمبر [illegible] چون این حال [illegible] بعرض حضرت رسانیدند آنحضرت [illegible] رو بجانب قبله

آورد و دستها برداشت و تضرع و مناجات کرد که اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد بار خدایا من بیزارم از آنچه خالد بن ولید کرد از محاربه بنی خزیمه

پس اگر تفسیر اولو الامر خالد و امثال او صحیح باشد لازم آید که [illegible] امر کرده باشد [illegible] معصیت زیرا که [illegible] عاصی [illegible] نعوذ بالله من ذلک

علاوه اگر چنین [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] حضرت رسالت [illegible] آنحضرت [illegible] ایشان

از جهت [illegible] ازین امر [illegible] رسول [illegible] منازعت و ذکر اولو الامر نکرده و فرموده فان تنازعتم پس اگر [illegible] فی شیء در چیزی

از امور دینیه فردوه الی الله پس باز گردانید آنرا بحکم خدا والرسول و رجوع کنید برسول [illegible]

از ائمه [illegible] علیهم السلام بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون بالله میگروید بخدا والیوم الآخر و روز

رستخیز [illegible] ذلک این رجوع خیر بهتر است [illegible]

واحسن تأویلا [illegible] این رجوع [illegible]

آورده‌اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد و بحاکمی که رشوه عرض مرافعه کنند محتاج گشتند یهودی گفت حضرت محمد رشوه نمیستاند نزد او برویم پس منافق
را بحکم او بر میکشید و منافق بمحاکمه کعب بن اشرف میل مینمود تا نزد حضرت رسالت آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد چون از مجلس بیرون آمدند
منافق گفت در دوم بیهودی نزد که بحکم محمد راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم پس بدر خانه عمر رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر
باز گفت عمر از منافق این سخن پرسید وی تصدیق قول یهودی کرد و گفت قصه بر وجه است که یهودی گفت اما من بآن حکم راضی نیستم واز تو حکم میطلبم
عمر شمشیر کشیده او را هلاک کرد و گفت اینست سزای کسی که بحکم خدا راضی نشود و این آیه درباره آن نازل شد که أَلَمْ تَرَ آیا ننگریدی یعنی از روی تعجب
نگاه کن إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ بسوی آنانکه گمان میبرند أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویده‌اند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده شده
بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه پیش از تو فرستاده شده از کتب انبیا يُرِيدُونَ میخواهند با وجه دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا
که مرافعه کنند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کسی که بسیار طاغی و یاغیست مراد کعب بن اشرف است و هر که حکم باطل کند از بهر حکام وَقَدْ أُمِرُوا
و بتحقیق امر شده‌اند یعنی بایمان همه مکلفان نیز مأمورند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بآنکه نگروند بحکم طاغوت وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و میخواهد دیو
شده از رحمت الهی پس أَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه کرداند ایشان را که اهل طاغوت‌اند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور که هرگز از آن راه بازگشت رجوع
نکنند از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که هر حاکم که بغیر حکم کفار را با اهل مبیتم حکم کند او طاغوت است پس این آیه بجا آرید یریدون ان یتحاکموا الی
الطاغوت تا آخر و بعد از آن فرمود که هر که کسی که از حکومت ننه طاغوت شد و گمراه کردانیده شیطان شده اینکه آیه و از این کتاب فتنه
الا ما و شنیعه و غیر آن هلاک کردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود منافقان را که در وقت منازعه و مرافعه تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بیائید بحکمی که
خدای فرستاده است در کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ و بحکمی که پیغمبر او کند رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ می بینی منافقان را که از روی عناد يَصُدُّونَ عَنْكَ
اعراض میکنند از تو صُدُودًا اعراض کردنی از غایت عداوت فَكَيْفَ پس چگونه باشد وجه کنند إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد بدیشان مُصِيبَةٌ
عقوبتی بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی با نچه از کار مخصوص اند که آن مراجعه است بطاغوت و گویند مراد مصیبت
قتل عمر بود مر آن منافق را ثُمَّ جَاءُوكَ پس بیایند بسوی تو و زبان بعذر بگشایند و دیت قتیل خود طلبند يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای
مضمون سوگند آنکه إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم با بردن آن مجلس حکم تو إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکوئی که با خصم بکنیم و ما را جهت رعایت او از آواز
بلند کردن در مجلس عالیشان تو مرافعه را بغیر تو عرض کردیم وَتَوْفِيقًا و مگر موافق کردانیدن هر دو خصم و صلح کردن میان ایشان اینکه مراد الفت
تو بحث با أُولَئِكَ آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ آنانند که میداند خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای
ایشانست از نفاق فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از قبول عذر ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده ایشانرا یعنی منع کن ایشانرا از نفاق و دروغ وَقُلْ
لَهُمْ و بگوی مر ایشانرا فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای ایشان قَوْلًا بَلِيغًا سخنی رسنده و اثر کننده در دلهای ایشان که از آن عمناک گردند و از آن
ایشان بعقل و هلاک نفس بکوی ایشانرا که از این توبه نکنند شما را قتل باشم وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم هیچ پیغمبر را بخلق
إِلَّا لِيُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان برده شود بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای و حکم او عمل کنند نه بحکم طاغوت وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر منافقان إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
آن هنگام که ستم کردند بتو وار مراجعه بطاغوت شان شدند فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای بتوبه و اخلاص وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ

الرَّسُولُ و آمرزش خواستی برای ایشان رسول لَوَجَدُوا اللّٰهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را تَوَّاباً قبول کننده توبه رَحِیماً
مهربان برایشان نقل است که این آیه در بارهٔ جماعت منافقان آمد که بیکدیگر در نفاق اتفاق کرده حق تعالی رسول خود را از آن اخبار نمود رسول صلی الله علیه وآله
مجتنب شد و ایشان را احضار کرده فرمود ... جماعت کسی را نفاق اتفاق کرده اند اگر بر خیزند و استغفار کنند من برای ایشان شفاعت کنم هیچ کس بر خاست رسول این
کلام را مکرر ساخت و هیچ کس از ایشان بر نخاست پس رسول هر یک از آن جماعت کسی را بنام و نشان ذکر ساخت ایشان و در میان مردمان رسوا کردانید گفتند یا رسول الله
برای ما استغفار کن حضرت ایشان را فرمود اکنون اول با طلب آمرزش می‌کردید شما را بی آمرزیدم چون چنین نکردید اکنون شما رانده خدا و رسول اید الهی
پس فرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کردند و دیگر ایشان را نزد خود راه نداد فَلَا پس نه چنان است که گمان برده اند با وجود مخالفت ایشان حکم تو را با ایمان
دل ایشان نه وَ رَبِّكَ سوگند بپروردگار تو که لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان به وجه حقیقت و راستی حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ تا آنکه حکم
سازند ترا فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در هر چه اختلاف افتد میان ایشان و ترا حکم کنی ثُمَّ لَا يَجِدُوا پس باز نیابند فِي أَنفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجاً
تنگی و کراهتی مِّمَّا قَضَيْتَ از آنچه حکم کنی آن هر چه کنی از طرف ایشان وَيُسَلِّمُوا و گردن نهند فرمان ترا تَسْلِيماً گردن نهادنی با تمام ظاهر و باطن
و از صادق علیه السلام مرویست که اگر جماعتی عبادت کنند خدای را و نماز را بپای دارند و زکوة را بدهند و ماه رمضان روزه دارند و حج بیت الله کنند و بعد از آن گویند
که فلان کاری که رسول خدا کرد و فرمود آن نه بهتر بود یا گویند نکو کرد و در دل گرانی یابند ایشان مشرک باشند پس این آیه تلاوت فرمود که فلا و ربک لا یؤمنون تا آخر
وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا و اگر ما می‌نوشتیم یعنی فرض می‌کردیم عَلَيْهِمْ بر ایشان أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ که بکشید نفسهای خود را یعنی خود را بعوض قتل
کردن گوساله اَوِ اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم یا بیرون روید از سراهای خود مَّا فَعَلُوهُ نکردندی آنرا بعوض قتال شدن ندی و کفار فرینی
إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که مخلصند و از سر لقصه کرده کان وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقند فَعَلُوا کردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه پند داده می‌شوند بآن
از متابعت رسول و اطاعت امر او از روی مراقبت لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در دنیا و عقبی وَأَشَدَّ تَثْبِيتاً و سخت تر بودی از روی
تثبیت و تحقیق ایمان ایشان زیرا که آنچه بدان داده می‌شوند لست برای تحصیل علم و ازاله شک وَإِذاً و آن هنگام که حاصل مر ایشان را تحقیق
ایمان لَآتَيْنَاهُم هر آینه بدهیم ایشان را مِّن لَّدُنَّا از نزد خود أَجْراً عَظِيماً مزدی بزرگ و ثواب و اوکرایت نعمیست وَلَهَدَيْنَاهُمْ
و هر آینه راه نمائیم ایشان را صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً راهی راست که رسیدن آن متوان درگاه ما شوند و ابواب علم بر ایشان گشوده شود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
فرموده هر که عمل کند بآنچه دانسته حق تعالی دهد و عطا فرماید علمی که ندانسته باشد تحصیل آن کی ایشان را تعلیم دهیم بجهت طریق مستقیم که آن
هدایت است بمطالب دنیویه و اخرویه بجهت آن معنیم ابدی برسند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه مولای رسول خدا بود روزی کنان خوف کامنی
زار و ضعیف شده و زنده رنگ گشته حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود ای ثوبان ترا چه شده و روی کرده گفت یا رسول الله
نه مرا رنجی است و نه المی لیکن هرگاه از تو غایب شوم و ملاقات تو میسر نشود چون بیاد آرم شوق و مفارقت ضروری اتفاق افتد چاره نیابم
و بیچاره می‌شوم و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل جنت باشم ترا که ببینم و اگر ببهشت روم با آنکه مرتبه رفیع تست ملکی نرسیم و ... نیفتد
این تخصیص بعبدالله انصاری بود و بهر تقدیر حق تعالی تسکین دل ایشان از فراق ایشان بمبارک دهان نسخ آید فرستاد که مَن يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد
خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و رسول را در احکام شرعی فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فرمان برداران روز قیامت باشند مَعَ الَّذِينَ با آنکه

أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسولان و اولو العزم و پیغمبران وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان

که پیش از همه تصدیق انبیا کرده‌اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان در راه خدای وَالصَّالِحِينَ و نیکوکاران در اعمال و اقوال وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقًا

و نیکو اند ایشان از روی همنشینی بجهت نیکو رفیقی و یاری اجتماع در روضه جنت در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد

از پیغمبر محمد مصطفی است و از صدیقان علی مرتضی و شهیدان حسن رضا و حسین شهید کربلا و از صلحا اولاد حسین علی از امام زین العابدین تا حسن عسکری و از حسن

اولئک محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابو نصر از امام جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت مراد کرد که حق تعالی شما را یاد کرده است در کتاب خود

پس این آیه تلاوت کرد که مراد به نبیین رسول خداست و صدیقان و شهیدان ما هم و صالحان شمائید پس بصلاح آراسته شوید و نام نیکو که حق تعالی

شما را آن نام نهاده ... است که روزی ابوذر غفاری از رسول خدای صلی الله علیه و آله حدیثی روایت میکرد قومی آنرا ... تکذیب او

میکردند ابوذر دل تنگ شده نزد رسول آمد و شکایت کرد ... در خبر ... که ابوذر

حسن این کلام ... امیر المؤمنین علیه السلام ... فانه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم ...

صدیق اکبر و فاروق اعظم است ذٰلِكَ آنچه ... از اجر عظیم ... الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ محض فضل و کرامت

از جانب خدای وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بس است خدای عَلِيمًا دانا بجزای کسی که اطاعت او کرد ... عالم است بجمیع عاصیان و مخلصان و بکیفیت ...

جماعت ... بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر میفرماید ... مجاهده کافران و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خُذُوا حِذْرَكُمْ و ... سلاح خود را ... فَانْفِرُوا ... بیرون روید

ثُبَاتٍ ... جماعت ... أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ...

... وَإِنَّ مِنْكُمْ ...

ایمان ... لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ ... سکینه ... جهاد ...

از ... فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ ... مومنان ...

قَالَ ... قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ ... إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ ... مومنان شَهِيدًا

... جهاد ... وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ ... فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ ... از خدای ...

و غنیمت لَيَقُولَنَّ ... از جهاد كَأَنْ لَمْ تَكُنْ ... بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ ... مَوَدَّةٌ ...

و سخن ... يَا لَيْتَنِي كُنْتُ

مَعَهُمْ ... فَأَفُوزَ ... فَوْزًا عَظِيمًا ...

منافقان ... سکینه ... غنیمت ...

... از جهاد ... آن قوم ...

فَلْيُقَاتِلْ ... فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای ... الَّذِينَ ... يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ...

کرده‌ای در قفا دارد بالآخرة برای جاودان و نعیم باقی و متاع فانی را داده‌اند و نعیم ابدی را خریده ومن یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله
در راه خدای فیقتل پس کشته گردد و درجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید و بر دشمن ظفر یابد فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم
او را در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت نگنجد پس بجهت مبالغه در جهاد و ترغیب مسلمانان در آن بر سبیل تعجب میفرماید وما لکم و چیست مر شما را
ای جماعت اهل اسلام که بجهدی کامل و جدی تمام لا تقاتلون جهاد نمیکنید و کارزار نمیکنید فی سبیل الله در راه خدای و در فرمان برداری او
والمستضعفین و در باره بیچارگان یعنی در خلاص کردن ایشان که در دست کفار اسیر شده‌اند و گرفتار گشته مانند ابن جمیع الجمحی در مکه مسلمان
و کسانی که ایشان را بمدینه هجرت کردن منع میکردند و بعلت این در مکه مانده از کفار آزار و ایذا می یافتند من الرجال والنساء والولدان
از مردان و زنان و کودکان ابن عباس گوید که من و مادرم از مستضعفان بودیم و هم از خدای تعالی مسئلت خلاصی میکردیم از کفار و ایشانند الذین مستضعفان
که بجهت که بزبان تضرع یقولون میگفتند که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه القریة ازین ده یعنی مکه الظالم
اهلها که ستمکارانند اهل آن بسبب شرک که ظلمی نهایت بزرگ است کقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا و بگردان برای ما من لدنک
از نزدیک خود ولیا کسی که حمایت دارد و متولی کارها باشد واجعل و مقرر فرما برای ما من لدنک از نزدیک خویش نصیرا یاری دهنده که یاری
کند بر دشمنان ما و هم که حق تعالی دعای ایشان اجابت کرد تا بعضی را اخراج از مکه و رهانید و برخی را که آنجا مانده بودند ولی حضرت محمد علیه السلام
ایشان بود تا در روز فتح مکه همه را از اذی خلاص داد و مهمات ایشان را سر انجام فرمود و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که
حضرت رسالت حکومت مکه بوی داده و او با ضعیفان و بیچارگان بود و هم کفار را ذلیل و خوار گردانید و بر دو بسبب سخن مومنان بر جهاد کاوش
میفرماید الذین امنوا آنانکه گرویده‌اند بخدا و رسول یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای یعنی در چیزی که سبب ثواب است
مراتب ایشان والذین کفروا و آنانکه کافر شده‌اند از ارباب بتان و ترسایان یهود یقاتلون مقاتله میکنند فی سبیل الطاغوت
در راه شیطان که طاغی و یاغی است یعنی بفرمان برداری او که موجب رسیدن بعقوبات الهی و چون حال برین منوالست فقاتلوا
پس کارزار کنید ای مسلمانان اولیاء الشیطان با دوستان و فرمان برداران شیطان و از کید ایشان مترسید ان کید الشیطان بدرستی
که حیله و وسوسه شیطان کان ضعیفا هست و بقوت حجت که از مومنان نظر بکید خدا کاو اضعف و دلهای ایشان آنرا برکید او ضعیف سست
[illegible] مروی است که عبدالرحمن بن عوف زهری و مقداد بن الاسود کندی و قدامة بن مظعون جمحی و سعد بن
ابی وقاص و اتباع ایشان در مکه قبل از هجرت آزار بسیار از کفار می یافتند شکایت این حال بعرض رسانیدند و گفتند یا رسول الله
ما را دستوری ده که با اهل شرک بسیار حرب کنیم که آزار ایشان از حد بگذشت رسول فرمود که من مامور نشده‌ام بقتال ایشان صبر کنید تا
چه در رسد چون از مکه بمدینه هجرت کردند حق تعالی همه اهل اسلام را امر کرد بغزای بدر بعضی از آنها که در مکه آرزوی کارزار میکردند
و استدعا میکردند [illegible] کراهت کردند و ضعف در جبلت ایشان ظاهر گشت حق تعالی آیت فرستاد که الم تر آیا نظر نکردی الی
الذین بسوی آنکه قیل لهم گفته شد مر ایشان را که کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار تا فرمان الهی در رسد واقیموا
الصلوة و بپای دارید نماز را بشرایط و ارکان وآتوا الزکوة و بدهید زکوة را بمستحقان فلما کتب پس آنگاه که [illegible] آمده [illegible]

یعنی واجب گشت عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با کفار إِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ آن وقت گروهی از ایشان که ضعف الاسلام بودند یَخْشَوْنَ النَّاسَ

می‌ترسند از جنگ مشرکان کَخَشْیَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْیَةً بلکه ترسی سخت‌تر از آن و خشیت ایشان

را نجهت ضعف بشریت بود نه بجهت کراهت امر خدای تعالی بلکه بطبع از موت و فوت ترسیدند وَقَالُوا و گفتند از غایت جزع و ترس رَبَّنَا

ای پروردگار ما لِمَ كَتَبْتَ ای چرا واجب کردانیدی عَلَیْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی ایمن و فارغ

إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ تا اجلی که نزدیک است یعنی مرگ و بتفسیر کاشفی آورده که اگر این سخن از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مؤمنان واقع شده

از روی خوف و بددلی آمده باشد و باز توبه کرده قُلْ بگوی ای محمد مر این ترسندگان را که از درجات دنیا دل بسته‌اند مَتَاعُ الدُّنْیَا بهره [illegible] لکن

نفع [illegible] از دنیا قَلِیلٌ اندک است در جنب آخرت و سریع الزوال وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَیْرٌ بهتر است از دنیا و حاصل لِمَنِ اتَّقَىٰ

هر کس را که پرهیزد از شرک و از همه منهیات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم کرده نخواهید شد ای جهاد کنندگان یعنی ثواب جهاد شما کم نخواهد کرد فَتِیلًا

بقدر رشته که در شکاف خرما است پس بوعده استیفای ثواب جهاد مستظهر باشید و از مرگ که بتقدیر وقوع خواهد پیوست که هیچ

را از آن گریزی نیست و هیچ مانعی از صدمات آن [illegible] أَیْنَمَا تَکُونُوا هر جا که باشید خواه در بستر و خواه غیر آن یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ

دریابد شما را مرگ وَلَوْ کُنْتُمْ و اگر چه باشید فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ در قلعه‌ها و حصارها محکم و بلند کرده شده یعنی چون اجل بهر حال بهر جای که

از مرگ چاره نیست و جز حیلت نیست پس به که شهادت رسیدن در معرکه جهاد بهتر از مرگ در بستر در انوار آمده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت

فرمود و میوه‌ها در آن سال بر نهال [illegible] بود [illegible] یهود گفتند [illegible] آن حضرت میکردند همچنانکه در حق موسی گفته

که لَو [illegible] وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسَیٰ حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان این آیه فرستاد که وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بایشان حَسَنَةٌ

نیکوئی یعنی نعمتی بسیار و ارزانی یَقُولُوا هَٰذِهِ گویند که این نیکوئی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ و اگر

برسد ایشان را سختی و قحط یَقُولُوا هَٰذِهِ گویند این سختی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست ای محمد یعنی بسبب آمدن تو بدین صوب قُلْ

بگوی ای محمد کُلٌّ همه از آن و از این چون دگرگشت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوندست یعنی بحکم اوست و توان هیچ کس [illegible]

محروم در آن دخلی نیست فَمَالِ پس چیست و چه حالت لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه جهود را لَا یَکَادُونَ یَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم

کنند حَدِیثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه و پند که قرآن است اگر فهم آن میکردند و تفکر در معانی آن مینمودند میدانستند که همه حسنه و سیئه از نزد

خداست و بحکم اوست مَا أَصَابَكَ وآنچه میرسد ای آدمی مِنْ حَسَنَةٍ از فراخی و ارزانی و سایر نعمت فَمِنَ اللَّهِ پس از فضل خداست

هرچه آدمی میکند از انواع طاعت برابری نمیکند با نعمت وجه او پس هر چه نعمت بآدمی میرسد تفضل است وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَیِّئَةٍ و آنچه رسد

از قحط و تنگی و سایر مصیبت فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس تست چه معاصی تو باعث آن شده و این منافات ندارد بقوله تعالی قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ زیرا که

نعمت و مصیبت از جانب اوست بر سبیل ایصال الا آنست که حسنه احسان است و امتحان و سیئه مجازات معصیت است و انتقام و لهذا در خبر آمده است

که هیچ مؤمنی را رنجی و اندوهی نرسد حتی خاری که بعضو او فرو رود [illegible] مگر که سبب [illegible] تا آن سبب کفارت گناهان و معفرت

او شود و بر آنحضرت [illegible] که هیچ [illegible] خلاصه [illegible] واقع شود [illegible] و بعد از آن [illegible]

و فرستادیم ترا ای محمد للناس برای همه آدمیان رسولاً فرستاده که احکام ما را بایشان برسانی و اطاعت ترغیب کنی با ایشان آنچه بر ایشان حسنه بود
برسانی ایشان را از عقیبت بمعصیت کفار رشته. وکفی بالله و بسنده خدای شهیدا گواه بر رسالت تو بنمودن معجزات بعد از آن ترغیب میکند
در اطاعت رسول و میفرماید که من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس بدرستی که فرمان برده است خدای را ومن تولی
و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس نفرستادیم ترا علیهم حفیظا بر ایشان نگهبان که نگاه داری ایشان را از معاصی باز داری چه بر تو همین
پیغام رسانیدنست و بس و بار حساب و عقاب و ثواب بعد از آن از حال منافقان که اظهار اطاعت میکنند و در باطن از خلاف آن خبر میدهد میفرماید ویقولون
و میگویند منافقان در حضور تو که کار ما طاعة فرمان برداریست مر امر ترا فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک از نزد تو
بیت طائفة منهم شب گذرانند طایفه از ایشان یعنی در شب اندیشه کنند غیر الذی تقول غیر از آنکه در روز با تو میگویند و ما غیر آنکه با تو میگویند
والله یکتب و خدای می نویسد در نامهای عمل ایشان یعنی ملائکه را میفرماید تا بنویسند ما یبیتون آنچه در شب تدبیر میکنند و میگویند از خلاف قول تو تا
ایشان را آن جزا دهد چون حال چنین است فاعرض عنهم پس روی بگردان از عتاب ایشان که تو را تسلط اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست و توکل
علی الله و توکل کن بر خدای در همه احوال خصوصا در کار ایشان و همه کار خود را بدو بگذار وکفی بالله و بس است خدای تعالی وکیلا قائم بامور
و متعهد در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان بعد از آن توبیخ و سرزنش ایشان میکند و میگوید افلا یتدبرون القرآن آیا تأمل
نمیکنند این منافقان در معانی قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ آن تا ایشان را آن ظاهر گردد و بدانند که آن حق است و نازل از نزد خداوند مطلق
ولو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزد غیر خدای یعنی کلام مخلوق چنانکه گمان کفار و منافقان است لوجدوا فیه هر آینه یافتندی
اهل عقل و فهم در آن اختلافا کثیرا اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت در نظم و فصاحت بعضی و رکاکت بعضی دیگر و صعوبت بعضی در مواضع
و سهولت بعضی دیگر در آن و مطابقه برخی از اخبار مستقبله آن هم بعضی دیگر و موافقت بعضی از احکام آن با عقل هم برخی دیگر زیرا که جمیع متنوع
مستوی الکلام بشر خالی از غلط نیست خواه الحب لعب و خواه از روی معنی مروی است که هر گاه پیغمبر علیه و آله السلام سرایا را بجهاد بیرون فرستادی منافقان
خبرهای ایشان را از مادر واله تعجیل کرده افشا کردندی و این معنی ضرر بسیار دادندی زیرا که خبر نکو سبب شکستن فتنه است در میان
دشمنان و آهنگ ایشان بحرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و [illegible] ایشان از جهت حق تعالی این صفت مذمت ایشان کرد
و فرمود و اذا جاءهم و چون بیاید بمنافقان امر کاری یعنی خبری من الامن از آنچه موجب ایمنی است چون ظفر لشکر اسلام و غرم حشم
بسیار بیشمال قوم او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون مغلوب لشکر اسلام با اجتماع دشمنان اذاعوا به افشا کنند آنچه را
پیش از ملاحظه صلاحی و فسادی آن و تفحص در کیفیت آن ولو ردوه و اگر بازگردانند آنچه را الی الرسول برای پیغمبر تا اگر صلاح داند خبر آن آشکارا کند
والی اولی الامر منهم و به بزرگان امر منهم از اهل اسلام خبر از اصحاب و امرای لشکر لعلمه الذین هر آینه دانند آنرا آنانکه یستنبطونه
استخراج میکنند خبر را و میکوشند تفحص آن را منهم از پیغمبر و اولو الامر پس ایشان کیفیت خبر کنند ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیکم
بر شما بارسال رسول و رحمته و بخشش او بانزال قرآن و گویند فضل حضرت رسالت است و رحمت قرآن [illegible] اگر نه برکت ایشان بودی لاتبعتم الشیطان
هر آینه پیروی میکردید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی از شما که بعقل کامل و تدبیر تام که مستلزم ادراک الطاف و توفیق الهی است [illegible] وسوسه شیطان

این بار وعده کرده مرا ابو نفیل جا تمییز که پیش از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض لطف و توفیق الهی راه راست یافته چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل
و بحیرا راهب و امثال ایشان و باز سر رشته کلام بجهاد کفار کشیده میفرماید فَقَاتِلْ پس کارزار کن فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای نزول این آیه
در وقتی بود که حضرت رسالت غزوه بدر صغری وعده کرده بود و نعیم بن مسعود مردم را از لشکر ابوسفیان میترسانید و بعضی از اصحاب بکارزار رفتن کاره بودند حضرت صلی الله علیه و آله
سوگند خورد که اگر همه تنها مانم که مردم پس تنها بیرون روم پس بیرون رفت با هفتاد کس پس نزول این آیه که اگر دیگران تکلف ورزند از کارزار کفار تو برو و بقتال کن لَا تُکَلَّفُ
تکلیف کرده نشده در جهاد إِلَّا نَفْسَکَ مگر فعل نفس خود را نه فعل غیر خود را زیرا که از تکلف دیگران از جهاد ضرری بتو نرسد بلکه ضرر ترک بعضی
ترک امر جهاد است پس سعی تو بجهاد و اگر چه کسی یاری تو نکند در آن چه حق تعالی نصرت دهنده است تو را وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ و ترغیب نما مؤمنان را بقتال
کافران که بر تو ترغیب است و تحریص مسلمانان بر جهاد نه تکلیف و اجبار و اکراه ایشان بر جهاد عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَکُفَّ شاید که خدای باز دارد از
مسلمانان بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا سختی کارزار آنهارا که کافر شدند یعنی قریش را بدین وجه که ترس در دل ایشان اندازد چنانکه در بدر صغری
ابوسفیان نرسید و بمدینه نیامد چنانکه در سوره آل عمران گذشت وَاللّٰهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت‌تر است در صولت و هیبت و بندت از قریش
وَأَشَدُّ تَنْکِیلًا و سخت‌تر در عقوبت و تعذیب از ایشان و چون حضرت امر کرد اتباع پیغمبر را بجهاد فرمود مَنْ یَشْفَعْ هر که در خواهد شَفَاعَةً
حَسَنَةً در خواستی نیکو در حقی بر آن ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی دفع کند یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْهَا باشد مر این شفیع را بهره از ثواب آن
شفاعت و از جمله آن دعای مؤمن است در حق مؤمن چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده هر که غائبانه دعا کند در حق مؤمنی دعای او مستجاب شود و فرشته گوید
او را که مر تراست مثل آنچه دعا کردی برای برادر مؤمن وَمَنْ یَشْفَعْ و هر که در خواهد شَفَاعَةً سَیِّئَةً در خواستی بد که بدان حقی فوت شود و ضرری
بکسی رسد یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلَی کُلِّ شَیْءٍ مُقِیتًا بر همه چیز توانا و حافظ
قدرت و گواه و نگهبان پس اگر نیکوئی کنید در حق خود نیکوئی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد و حاصل آنست هر که طلب جهاد
کند از مؤمن و او را ترغیب کند بر آن ثواب آن رسد و هر که شخصی را از جهاد باز دارد و بسخن تر سانده و بد دل گرداند وبال آن بر او راجع شود
و بعد از امر مؤمنان بقتال مشرکان امر میفرماید ایشان را بتحیه و سلام برادران مؤمن و میفرماید وَإِذَا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام
فَحَیُّوا پس تحیت گوئید بِأَحْسَنَ مِنْهَا بنیکوتر از آن تحیت یعنی اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب بگوئید السلام علیکم و رحمة الله
و اگر سلام با رحمت جمع کند در جواب برکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید و علیک السلام
و این مقدار فرض است و ابتدا اول کردن سنت إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای کَانَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ حَسِیبًا هست بر همه چیز حساب کننده پس بر
تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد و ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که بگوید السلام علیکم ده حسنه برای او نوشته شود و اگر گوید
السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه برای او نوشته شود و اگر گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه برای او نوشته شود و از ابن عباس نقل کرده که سلام
کند بر کسی در سلام کردن نیکی یا بیشتر بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه آن را باشد که سلام کند
و یکی آنرا که جواب گوید زیرا که ابتدا و اختیار این خیر از اول شده و در آمده که در روزی بزیارت عبدالله جعفر رفت در عطای نیکو دل و درش الاستطاع
اگر نبود که مکافات آن کند روزی عبدالله در بازار سبکبار رفت و درویش روی از و بگردانید عبدالله از وی پرسید که در پیش روی او در آمد و گفت السلام علیک

او برعث جواب وله عبدالله کفت چرا روی بکردانیدی کفت برای آنکه او سلام کفتی و مرا جواب بایستی داد او ثواب بسیار برابر داده که مرا جز مرا و مکافات
عطای تر نبود الا این نوع و از رسول صلی الله علیه وآله مرویست که افشای سلام کنید بر همه کس سلامتی یابید و بعد از ان مردانی بنه کان [illegible] ثواب و عقاب
بیکه بقوله اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خدای است که سزاوار پرستش نیست هیچ معبودی بجز او لَیَجْمَعَنَّکُمْ هر آینه جمع کند شما را از قبور اِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ
تا روز رستخیز که برانگیزد لَا رَیْبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در آن روز وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ وکیست صادق تر از خدای یعنی نیست از وی راست کوتر
حَدِیثًا از روی گفتار چنین که نه برای سخن و وعده او را [illegible] آورده اند که جمعی از مکه هجرت کرده و در اثنای طریق پشیمان شده باز کشتند و بعام فرستادند
به پیغمبر که ما مسلمانیم و از مکه نگذشته ایم مومنان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی با ایمان ایشان قایل شدند و بعضی بنفاق ایشان حکم میکردند آیه آمد
فَمَا لَکُمْ پس چیست شما را فِی الْمُنَافِقِینَ در شأن منافقان که متفرق شده اید فِئَتَیْنِ بدو فرقه و از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده اند که جمعی از
نا خوشی هوای یثرب بهانه ساخته از حضرت اجازت آب و هوای بادیه خواستند و از مدینه بیرون رفتند و بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان
تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید در کار ایشان اتفاق نمیکنید وَاللّٰهُ اَرْکَسَهُمْ و حال آنکه خدای باز گردانید ایشان را
بحکم کفر که آن قتل است و سبی و اسر و نیز ثابت است بِمَا کَسَبُوا بسبب آنچه عمل کردند که آن اعراض ایشانست از مومنان و لاحق شدن بمشرکان
اَتُرِیدُونَ اَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ آنرا که خدای وی کذاشته لنهدای او را از ضلالت پس فرط غیرت در جحود
ایشان با حکم و تحمه بضلالت ایشان و توفیق هدایت از ایشان باز داشت و ایشان را بضلالت کم کرده و با کمراهی باقی داشت از راه حقیقت
کمراه ماند پس چگونه ایشان را راه راست نمایید وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که اضلال خدای [illegible] بضلالت موسوم شد یا حکم بضلالت او کند
و یا از راه جنت بکرداند بعلت توغل او در جحود و عناد و انکار با وجود علم او تکلیف اسلام فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی مر او را سَبِیلًا راهی
بحق و طریقی بهدایت وَدُّوا [illegible] دوست دارند این کشکان از دین و تمنا میکنند لَوْ تَکْفُرُونَ اگر کافر شوید شما کَمَا کَفَرُوا چنانکه کافر شدند ایشان
فَتَکُونُونَ سَوَاءً تا باشید مساوی یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ پس فرا مگیرید از ایشان اَوْلِیَاءَ دوستان حَتّٰی یُهَاجِرُوا تا وقتی
ایمان آورده هجرت کنند از بلده کفر بمله اسلام فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای نه بجهت [illegible] از غرضی از اغراض دنیویه محض
اخلاص و قربت فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُمْ پس بکیرید ایشان را باسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را
حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید ایشان را از زمین حل و حرم بسبب کفر وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ و فرا مگیرید از ایشان وَلِیًّا دوستی
وَلَا نَصِیرًا و نه یاری و مددکاری بلکه بکریزید ایشان را و بقتل آورید اِلَّا الَّذِینَ یَصِلُونَ مگر آنانکه [illegible] میپیوندند و پناه میبرند اِلیٰ قَوْمٍ بکروهی
که در میانه بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ مِیثَاقٌ میان شما و ایشان پیمان است و آن قبیله خزاعه بودند با پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] و معاهده
بود هو کردند [illegible] اَوْ جَاءُوکُمْ یا آمده باشند بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ در حالتی که تنگ بود سینهای ایشان
اَنْ یُقَاتِلُوکُمْ از آنکه کارزار کنند با شما [illegible] از آنکه مقاتله نمایند با شما اَوْ یُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود کفار
و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته بودند [illegible] مقاتله نکنند [illegible] وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای [illegible] و کمک
او تعالی کردی لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما [illegible] فَلَقَاتَلُوکُمْ پس هر آینه با شما قتال

کردندی و حجت بازایستندی از جدال شما فَاِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر کناره کنند از شما بی مردان و محاربه از شما فَلَمْ یُقَاتِلُوكُمْ پس کارزار
نکنند با شما وَاَلْقَوْا اِلَیْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و آشتی یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللهُ پس نگردانید خدای
لَكُمْ مر شما را عَلَیْهِمْ سَبِیلًا بر ایشان راهی در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در قتل و سبی ایشان و بنا بر
این آیه آیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِینَ زود باشد که بیابید قومی دیگر را مراد غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده
اظهار اسلام کردند یُرِیدُونَ اَنْ یَاْمَنُوكُمْ خواهند که ایمن شوند از شما چون از مدینه باز گردند کافر شوند وَیَاْمَنُوا قَوْمَهُمْ و ایمن شوند از قوم
خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که خوانده شوند اِلَی الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام اُرْكِسُوا فِیهَا باز گردانیده شوند در آن فتنه یعنی
قصد کفر کنند و قتال مسلمانان فَاِنْ لَمْ یَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر کناره نکنند از قتال شما وَیُلْقُوا اِلَیْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح را
و طلب امان نکنند وَیَكُفُّوا اَیْدِیَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را
حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید ایشان را وَاُولٰئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم مر شما را عَلَیْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِینًا
حجتی روشن در تعرض قتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و غدر و مکر ایشان بود و یا مراد تسلط ظاهر است بر ایشان در قتل و سبی و صادق
علیه السلام فرموده که این آیه درباره عتبة بن حصین نازل شده که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت شرط کرد
بر آنکه در بطن نخل اقامت نماید و آن حضرت تعرض بحال او و قوم او نرساند و او منافق بود آورده اند که عیاش بن ربیعه که قبل از هجرت مسلمان
شده از اقارب خود پنهان میداشت بی برکت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابوجهل و برادرش حارث
برادران مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفته و از نزدیک مدینه او را بافسون و فریب باز گردانیده
و در مکه محکم و با رشته بسته در آفتاب می انداختند تا از اسلام باز گردد حارث بن زید روزی بر وی بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت
چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری این ایذا و آزار کلمه کفر از وی طلبیدند گفت و دیگر باره حارث او را
سرزنش کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد
که اگر روزی بر تو دست یابم تو را بکشم پس عیاش هجرت نموده بمدینه آمد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش را از مسلمان شدن حارث خبر نبود
حارث حاضر بود روزی حارث را در محلت قبا تنها یافت و بنا بر سوگند او را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را ناحق
کشتی در قیامت چه جواب خواهی گفت عیاش از صورت نادم شده بحضرت آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم
و بخطا امری واقع شده و منتظر جزای آنم تا چه حکم فرمایی در آن این آیه نازل شد وَمَا كَانَ و نسزد و روا نبود لِمُؤْمِنٍ مر مؤمنی را اَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِنًا
که بکشد مؤمنی را بناحق اِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که بکشد مؤمنی را بخطا فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ
پس بر وی است آزاد کردن بنده گرونده و یا در حکم ایمان چون صغیری که یکی از پدر یا مادرش مسلمان باشد وَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بر وی دیه
ادا کرده شده اِلَی اَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر ترکه اِلَّا اَنْ یَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل
و دیت را او را عفو نمایند فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از گروهی دشمن شما یعنی از کفار وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد

فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل است آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیت باهل او نه زیرا که میان مؤمن و کافر توارث نیست و ان کان
من قوم و اگر باشد مقتول از قومی که بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمان است یعنی اهل ذمه پس حکم آن حکم مسلم است
در وجوب کفارت و دیت چنانکه میفرماید که فدیة مسلمة پس بر قاتل است دیت ادا کرده شده الی اهله باهل آن و تحریر رقبة
مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین
پس بر وی است روزه دو ماه از پی یکدیگر نه پراکنده شده توبة قاتل سبب این دیه و کفارت توبة من الله از جانب خدای و بحق تو این حکم سابق
و مجموع میان بندگان تحت قبول شدن توبه قاتل از وی بنجاة و کان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده
در باب دیه و کفارت باصواب کار در هر چه فرماید و چون بیان قتل خطا شد قتل عمد مشخص و موکد کرد و من یقتل مؤمنا متعمدا و هر که بکشد
مؤمنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس جزای او دوزخ است خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن و غضب
الله علیه و خشم گرفت خدای بر او و لعنه و رانده او را از رحمت خویش و اعد له و آماده ساخت برای او
عذابا عظیما عذابی بزرگ که بیش از گناه بزرگ سبب نزول این آیه آنست که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت
که خبر به رسول صلی الله علیه و آله آمد صورت حال بوقوع عرض رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او بنزد بنی النجار فرستاد که اگر دانید که کشنده
هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه او بدهید پس زهیر بنزد بنی النجار رفت از این پیغام آگاه شدند گفتند ما قاتل او را نمی‌دانیم لکن دیت او ادا کنیم
پس صد شتر تسلیم مقیس کردند و او با زهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک بشهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که مرا دیت خواهند
گرفتن و دیت در این شدن آن و قاتل برادر را کشتن پس رای آنست که زهیر را بکشم تا برابر خون برادر باشد پس شتران را راند و بمکه
باز گردانید پس در وقتی که زهیر غافل بود سنگی بزرگ بر سر او زد و او را بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران را براند و روی بمکه نهاد و مرتد شد
چون این خبر برسول رسید فرمود که من او را هرگز امان نکردانم نه در حل و نه در حرم پس در روز فتح مکه کشته شد و بحکم حضرت خطاب این آیه درباره وی نازل شد
و حکم خلود قاتل بعمد مخصوص است با آنکه استحلال قتل مؤمن نماید و اگر کافر و ما قرین باشد چه ما جامع اگر مؤمنی مؤمنی را بکشد بعمد بی اعتقاد استحلال
آن در دوزخ مخلد نخواهد بود اول آنکه رسول صلی الله علیه و آله لشکری بر قومی فرستاد و از ایشان مرد مسلمان بود قوم او بگریختند
و او مال و متاع و غنم خود بکوهی پناه گرفت همینکه لشکر اسلام تکبیر گویان در رسیدند مرد پس آواز تکبیر ایشان شنیده و دانست که لشکر اسلام‌اند
او نیز تکبیر گفت و ایمان مسلمانی را گردانید و زبان بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله آمد که وی از کوه فرو آمد اسامة بن زید فی الحال بر او تاخت و بکشت و گوسفندانش
ببرد چون خبر حال این غارت که ده کوسفندانش او را براند این خبر بحضرت رسید بغایت متألم شده فرمود که ای اسامه کسی را کشتی که از شرک تبرا کرده بود و بکلمه
حق متوجه شده اسامه بر اغلی اللسان شده گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرد پس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود که آیا دل او را شکافته بودی تا بدانی که راست
میگوید یا دروغ و در این باره نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای بجهت
جهاد و روی فتبینوا پس تحقیق رسید و با حتیاط تام تفحص کنید و تعجیل ننمایید تا مبادا مثل همان که کار واقع شده و لا تقولوا و مگویید
لمن القی الیکم السلم مر کسی را که القا کند سلام پس سلام نیکی که اهل اسلام گویند لست مؤمنا نیستی مؤمن و کشت احبی از مانع کلمه کفی

تبتغون و مالی که طلب کنید عرض الحیوة الدنیا از کالا و متاع دنیا مراد غنیمت و مال است و اگر شما طالب غنیمت اید فعند الله پس نزدیک خدا است
مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار که بشما خواهد رسید بی آنکه بیازار شوید و مسلمانان را بکشید کذلک کنتم همچنان بودید شما من قبل پیش ازین
اول بار که باسلام در آمدید و توسل بکلمه شهادت میجستید که مرا قبول شما از زبان شما معلوم بود و بجهت آن از خون و مال ایمن شدید فمن الله علیکم پس منت نهاد
خدای بر شما باستقامت در دین اسلام و رسوخ در ایمان فتبینوا پس بتحقیق معلوم کنید مهم خود را و در قتل مردم تعجیل مکنید و در حق کافران چه و بال زنده کنندگان
هر کافر نه خدای بکمر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که خدای تعالی هست بما تعملون بانچه میکنید شما خبیرا دانا و آگاه پس در قتل
سرعت مکنید و طریق احتیاط و آنچه مرعی دارید مروی است که حضرت پیغمبر این آیه را بر اسامه خواند وی بسیار مضطرب شد و از آن قتل بسیار اندوه خورد و گفت
یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت فرمود چگونه کنم بکلمه لا اله الا الله که اسامه اصرار بسیار در طلب آمرزش کرد حضرت آنکلمه را سه بار اعاده فرمود و بعد از آن برای او
استغفار کرد و او را امر کرد که بنده آزاد کن و از جمله نسخه ها و تفسیر خود آورده که در رفتن بغزای تبوک جمعی تخلف کرده بودند که بن مالک از بنی سلمه و مرارة
ابن ربیع و هلال بن امیه و عبد الله بن ام مکتوم که بحکم کوری زبان باعتذار گشوده گفت یا رسول الله من نابینا ام و بجهت آن از حرکت معذورم با وجود این حق تعالی
این آیه در باره ایشان نازل ساخت لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشستگان و نرفتگان بغزا من المؤمنین از مومنان غیر اولی
الضرر که بیاشند خداوندان بیماری و عجز و المجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمالهای خود در تهیه
اسباب قتال و تجهیز مقاتلان بی کیسه و انفسهم و بنفسهای خود و بعوض قتال میآورند و چگونه برابر تواند بود کسی که رنج برادری که با کم
در عوض جهاد غازی نماید فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود علی القاعدین
بر نشستگان از جهاد درجة پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو و کلا و همه را از نشستگان که میل جهاد دارند و بی تو انسته
و مجاهدان که مباشر جهاد شده اند وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که ثواب است بجهت حسن عقیده و خلوص نیت اما در
درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و فضل الله المجاهدین و تفضیل داد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان
بی عذر یا با عذر مطلق اجرا عظیما مزد بزرگ درجات منه پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند که آن هفتاد درجه است
که میان هر دو درجه مقدار هفتاد سال راه است و یا هفتاد سال و مغفرة و آمرزش و رحمة و بخشایش از خدای و بعضی گفته اند که بعضی گویند تفصیل
مجاهدان در سبیل اجمال است و تفصیل جهت تعظیم جهاد است و بر غیر مومنان و برین نمط بعضی مرادا به غنیمت و ظفر است ذکر جمیل و درجات در جهان
عالیه در آخرت و مراد به درجه اول ارتفاع مراتب است نزد خداوند و بدرجات منازل آن درجات و نمط بعضی دیگر مراد قاعدین اول اصحاب عذر
و قاعدین ثانی آنها که مامور شده بودند که بکفایت دیگران و مامجاهدین اول مجاهده با کفار و ثانی مجاهده با نفس و موید این است که
حضرت بعد از مراجعت از جهاد فرمود چون رجوع کردیم از جهاد اصغر که جهاد است با کفار رو به کنیم تا جهاد اکبر که جهاد است با نفس و کان الله
غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان که شناسنده درجات رحیما مهربان بر اصحاب درجات آورده اند که جمعی از مسلمانان بحسب ظاهر کلمه گفته
بودند چون حضرت بمدینه هجرت کرد و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت ازهجرت مکه بمدینه هجرت نکردند و حضرت روز بدر قریش بکارزار بدر می آمدند ایشان
همراه کفار بجنگ گاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شأن ایشان فرمود ان الذین بدرستی که آنانکه توفیهم الملائکة جان میستانند

از آن فرشتگان که اعوان ملک الموت‌اند ظالمی أنفسهم در حالتی که ستمکار بوده‌اند بر نفس خود بترک هجرت و موافقت کفار قالوا گفته فرشتگان از روی

سرزنش مر ایشان را فیم کنتم در چه چیز بودید در کار دین خود و با کدام طایفه بودید از مشرکان و یا مؤمنان ایشان بر سبیل اعتذار جواب گفتند قالوا کنا

مستضعفین گفتند بودیم ضعیفان عاجزان فی الأرض در زمین مکه کفار ما را بعقبه نگذاشتند که هجرت کنیم بمدینه و از اظهار کلمه اسلام نیز

عاجز بودیم قالوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب ایشان ألم تکن أرض الله واسعة آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار فتهاجروا فیها

که هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانکه مهاجران حبشه کردند فأولئك پس آن گروه تارکان هجرت بی عذر موجه مأواهم جهنم جای ایشان

دوزخ است وساءت مصیرا و بد بازگشتی است ایشان را چون بجهت ترک امر واجب بی عذر کفار الا المستضعفین لیکن کسانی که

ضعیف و عاجزند من الرجال والنساء از مردان و زنان والولدان و از کودکان لا یستطیعون حیلة که توانا نباشند و چاره ندارند برای

مهاجرت را ولا یهتدون سبیلا و نمی‌شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را از مکه و صبیان هر چند مکلف نیستند در امر هجرت و لیکن

الا که برای اولیای ایشان واجب است که ایشان را با خود بیرون برند در وقت مهاجرت و با آنکه ایشان در صدد وجوب هجرت نیستند ذکر ایشان بجهت تحسین

که چون اطفال ایشان بالغ شوند و قادر شوند بهجرت تا مبالغت باشد مهاجرت در اخراج اطفال فأولئك پس آن گروه بیچارگان

عسى الله شاید ای خدای أن یعفو عنهم که عفو کند از ایشان و از عسی عفو مستفاد است آنکه ترک هجرت امری خطیر است حتی که عاجز

و مضطر ایمن نمی‌باید بود و کان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از همه ورای غفورا آمرزنده گناهان ایشان عمرو بن دینار از عکرمه روایت

کرده که در مکه بسیار کسی اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه وعید بر ترک هجرت نازل شد و این خبر بآن مستضعفان مکه رسید جندع بن ضمره

بر ابنای خود گفت هر چند من پیر و بیمارم الا از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی ذکر ایشان کرده و لکن با اینها بر وقفه و جهت ترک هجرت و موجه چاره ندارم

می‌توانم در راه مدینه یافت مرا بر گیرید تا بمدینه رسانید ایشان او را برگرفتند در اثنای راه چون بمنزل تنعیم رسیدند اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر چپ نهاد و گفت خدایا

این بیعت از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت می‌کنم تو برانچه بیعت کرد رسول تو با تو این گفت و در گذشت خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند

اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل‌تر بودی و ثواب او مضاعف بودی چه با وجود ایمان به مهاجران پیوستی حق تعالی این آیه فرستاد و من یهاجر فی سبیل الله

و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای فی الأرض یجد در زمین مراغما کثیرا از اماکن بسیار که بآن نقل کند و سعة و فراخی در روزی و

در اظهار دین و کلمه توحید و من یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا إلى الله ورسوله در حالتی که هجرت کننده باشد

بخدا و رسول او یعنی خاصه از برای رضای ایشان نه بغرضی از اغراض دیگر ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ در اثنای راه و هجرت

کاه ترک فقد وقع أجره على الله پس بتحقیق ثابت شد مزد او بر خدای نامه نوشت امری که واجب شد چرا که اجر او باید و مزد ملکت

و سعی او باشد در ترک مکت و سنجه را جابرت و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهی که در تأخیر هجرت کرده است رحیما مهربان بر او

در وعده مثوبت او و چون حق تعالی بنده را امر کرد به جهاد و هجرت و عقب آن بیان کیفیت نماز سفر و خوف میکند و تخفیف آن برای ایشان میفرماید

وإذا ضربتم في الأرض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی أن تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه کنید از نماز

یعنی چهار رکعتی را دو رکعت گزارید اِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید اَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا آنکه در فتنه اندازند یعنی بکشند یا اسیر کنند شما را آنانکه
کافر شدند این شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت در حوالی مسلمانان از دشمن خالی نبوده و حال آنکه تزیین قصر باید کرد در سفر باجماع در روایات متواتره
و ترک جناح در امر واجب و سنت و مباح مستعمل است و انجام لفظ امر واجبست چه قصر صلوة واجب در سفر باجماع اِنَّ الْکَافِرِینَ بدرستی که کافران کَانُوا
لَکُمْ هستند شما را عَدُوًّا مُبِینًا دشمنی آشکارا و بعد از امر بقصر صلوة در سفر و خوف بیان کیفیت صلوة خوف میفرماید که وَاِذَا کُنْتَ فِیهِمْ
و چون باشی ای محمد در میان اصحاب در وقت خوف از دشمنان بنزد فقهای آنحضرت که ائمه هدا اند صلوات الله علیهم نیز در این خطاب داخل اند زیرا که قائم مقام
آنحضرت اند صلی الله علیه و آله فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ پس خواهی که اقامت کنی مر ایشان را نماز را لشکر خود را دو قسم کن فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس باید که بایستند
گروهی از ایشان مَعَکَ با تو و نماز گزارند و گروهی دیگر روی بروی دشمن ایستند وَلْیَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاحهای
خود را از روی احتیاط فَاِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نماز گزارندگان فَلْیَکُونُوا پس باید که باشند آنهاکه نماز نمیگزارند مِنْ وَرَائِکُمْ از پس شما
در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر بازروند وَلْتَاْتِ طَائِفَةٌ اُخْرٰی و بیایند آن طائفه دیگر که لَمْ یُصَلُّوا نماز نگزارده باشند و پاس
میداشتند فَلْیُصَلُّوا مَعَکَ پس باید که نماز بگذارند با تو یک رکعت دیگر را وَلْیَاْخُذُوا و باید که بر دارند ایشان حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر کنند
از دشمن چون سپر و خود و زره وَاَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را که بدان جنگ کنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان پس بدان ظاهر میشود در وجوب اخذ سلاح
و سیف باید وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا آرزو دارند آنانکه کافر شدند و تمنا میکنند لَوْ تَغْفُلُونَ اگر غافل شوید عَنْ اَسْلِحَتِکُمْ از سلاحهای خود وَ
اَمْتِعَتِکُمْ و از متاعهای خود چون اسب [illegible] فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ پس حمله آورند بر شما مَیْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و همه بتازند و چون در بعضی
احوال برداشتن اسلحه بر جماعتی دشوار است از جهت [illegible] وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما اِنْ کَانَ بِکُمْ اَذًی
اگر باشد بشما رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران گرداند اسلحه را اَوْ کُنْتُمْ مَرْضٰی یا باشید بیماران و ناتوانان در برداشتن سلاح اَنْ تَضَعُوا از آنکه بنهید
اَسْلِحَتَکُمْ سلاحهای خود را چه عدم اخذ سلاح مظنه هجوم دشمنانست بر مسلمانان از جهت تکرار اخذ سلاح فرمود وَخُذُوا حِذْرَکُمْ و فراگیرید آلت
نگاهداشتن خود را در وقت قدرت تا خصم بر شما هجوم نکند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای اَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ آماده ساخت برای کافران عَذَابًا مُهِینًا عذاب خوار
کننده و در سبب نزول این آیه آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بغزوه رفته بود در موضع عسفان رسید مشرکان عرب آماده حرب صف بسته
بجدال و قتال مهیا شدند حضرت صلی الله علیه و آله نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان
حایل شد حضرت رسالت با اصحاب باتفاق بنماز مشغول شدند و کفار مشاهده رکوع و سجود ایشان مینمودند بعد از فراغ مسلمانان از آن نماز کافران گفتند
خود دیدید که چرا ایشان را هجوم نکردیم و بیک حمله دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم بعد از این نمازی دیگر هست که در نظر ایشان
غایت مبالغه بتقدیم میرسد پس باید در وقت نگاهداشته تا آن وقت که در ایشان رانیم و بکام دل از این دشمنان انتقام کشیم هنوز وقت نماز عصر
در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف باین آیه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را تعلیم داد و چون [illegible] موجب [illegible] تفصیل
و در رد [illegible] پس از امر بصلوة خوف میفرماید که فَاِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون گزارید نماز خوف را و ادای آن نمودید فَاذْکُرُوا اللّٰهَ
پس یاد کنید خدای را قِیَامًا ایستاده وَقُعُودًا و در حال نشستن [illegible] وَعَلٰی جُنُوبِکُمْ و در حالتی که بر پهلوی خود افتاده

زخم خوردگان قول اشهر آنست که مراد یاد کردن خداوند است در همه حال فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون آرام یابید و ایمن شوید فَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ پس
بگذارید نماز را با جمیع شرایط و ارکان اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ هست بر مؤمنان کِتَابًا مَوْقُوتًا فرض شده
و معین کرده شده باوقات خمسه که تقدیم آن از وقت آن جایز نیست و باز عود کلام میکند در ترغیب جهاد و ترغیب مؤمنان بر آن و منع ایشان از وَلَا تَهِنُوا
و سستی مکنید فِی ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان اِنْ تَکُونُوا تَاْلَمُونَ اگر هستید شما که دردمند میشوید از جراحتها فَاِنَّهُمْ
یَاْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز دردمند میشوند از زخم خوردن کَمَا تَاْلَمُونَ همچنانکه شما دردمند میشوید وَتَرْجُونَ و شما امید دارید مِنَ اللّٰهِ
از خدای مَا لَا یَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا غرض ازین کلام تعلیل است در ثبات قدم در موکر
جهاد و منع از سستی ایشان نمودن در مقاتله و خلاصه سخن آنست که ضرر قتال مشترک میان شما و ایشان و مخصص شما نیست با وجود این امید
دارید از خدا بغلبه دین اسلام و رسیدن بثواب آن در دار السلام و ایشان ازان محروم اند پس سزاوار آنست که رغبت شما از ایشان بیشتر باشد
و صبر شما بر آن اکثر بود وَکَانَ اللّٰهُ عَلِیمًا و هست خدای دانا بمصالح و احوال شما حَکِیمًا محکم کار در امر و نهی و جز آن نقل است که مسکنه و نهی بمیان
آورده اند که طعمه بن ابیرق که از بنی ظفر بود شبی نقب در خانه قتاده بن نعمان زده و زرهی در انبان آرد نهان کرده بدزدید قضا را انبان سوراخ
داشت و همراه آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه آن را بخانه یهودی که زید بن سمین سپرده بود گذاشت و طعمه را طلب کردند و قتاده بر اثر
آرد بخانه طعمه رفت و طلب زره او نمود سوگند یاد کرد که این کار نکرده و ازان خبر ندارد قتاده بر همان اثر که طعمه بخانه زید یهودی
رفته بود برفت و زره را بخانه یهودی یافت زید گفت زره را طعمه بامانت نزد من نهاد و جمعی از یهود گواهی دادند صورت حال
بمحکمه علیه نبویه رفع کردند طعمه و قوم او بخدمت آمده از خوف رسوائی آن تعصب کردند که طعمه متهم نشود و یهودی دزد باشد و همین در آید آغاز کردند
و خصومت کردند و رای حضرت صلی الله علیه و آله نیز بر آن بود که خیانت بر یهودی ثابت شود و مسلمانان ازان خیانت بری باشند و طعمه قوم طعمه
برای برائت ذمه او گواهی میدادند پس بحکم شرع حضرت رسالت با مسلمانان بود خواست که قصه قطع یهودی کند از حضرت
رب الارباب خبر رسید اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَیْکَ الْکِتَابَ بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و درستی لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ
تا حکم کنی میان مردمان بِمَا اَرٰیکَ اللّٰهُ بآنچه شناسا گردانید ترا خدای تعالی و آن وحی کرده بتو وَلَا تَکُنْ لِلْخَائِنِینَ و مباش برای خیانت کنندگان
در دفع خیانت ازیشان خَصِیمًا خصمی کننده یعنی میل مکن از حق وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ و آمرزش خواه از خدای بالکلیه تو به بهیچ کردن و توفیق از
طلب در جمیع امور اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده و بخشاینده کسی را که طلب آمرزش کند رَحِیمًا مهربان او وَلَا تُجَادِلْ
و خصومت مکن عَنِ الَّذِینَ از قبل آنکه یَخْتَانُونَ اَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی طعمه و قوم او که با خیانت او در رشوح اند و سعی
گواهی برائت ذمه او داده اند و مبالغه کرده اند و تحقیق او را خیانت را راجع بنفس است اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ بدرستی که خدای
دوست ندارد مَنْ کَانَ خَوَّانًا هر کرا که بسیار خیانت کننده است یعنی مصر است بر آن اَثِیمًا گناهکاری که مستوجب گناه خود است
است بر امر طعمه و تعلل او در اثم و خیانت که آیه ولا تجادل آنکه بر اینکه از رسول صلی الله علیه و آله جرئی تا بدرستی و بجهت توانع
داعکم للنبی خصیما و قوله ولا تجادل و هیچکدام دلالت نمیکند بر اینکه آنحضرت اظهار خصومت و جدال کرده باشد بلکه اینست که نهی متوجه است

گناهی از وی صادر نشده باشد جهت مبالغه و الحاح در نهی آن و قوله و استغفر الله نیز دلالت بر آن نمیکند که گناهی از آنحضرت واقع شده باشد زیرا که استغفار
مخصوص مذنبین نیست بلکه گاه هست که بر وجه کسر نفس و توجه تام بوده باشد یا جهت قصد مثوبت زیرا که استغفار طاعتیست مستقل و موجب ثواب و دلایل
عقلیه بر عصمت انبیا علیهم السلام از صغایر و کبایر مصدق است و در مجمع البیان آورده که خطاب اگرچه ظاهرا با آنحضرت رسالت است لیکن مراد امت است و اینکه گفته
و اگر مبادرت گفته بمجادله از قبل خصم مکر بود از ظاهر شدن وجه حق زیرا که آنحضرت از جمیع معاصی بری است و اگر حقیقه خطاب آنحضرت باشد قصد می‌داشته برای خصم نه
بر فعل آنکه او را از ظن غالب باشد که علامات ظاهر حسن شهادت شهود و غیر آن مستلزم اثم نیست و از تتمه قصه مذکوره است که میفرماید یستخفون من الناس
پنهان میکنند خیانت را از مردمان جهت حیا و خوف و لا یستخفون من الله و پنهان نمیدارند از خدای که سزاوارتر است باینکه پنهان دارند از
بر وجه خوف از عقوبت او و هو معهم و حال آنکه خدای با ایشان است و ضمایر اسرار ایشان از وی پنهان نیست پس باید و نباید ... خیانت او و ترک
آن جز طریقی دیگر نیست ... اگر ... و در آن مواضعه میکنند و ایشان ... میکنند خیانت را اذ یبیتون الحکام که ...
میکنند خیانت را ما لا یرضی آنچه را که نمی‌پسندد خدای من القول از گفتن دروغ مرطبت که ... و تکیه ... و ...
... دروغ ... مسلمان است قبول خواهد کرد و گواهی ما را خواهد شنید و بقول یهودی که کافر است
التفات نخواهد کرد و کان الله بما یعملون و هست خدای بآنچه میکنند شما از بد و نیک محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از علم او فایت
نیست همه ... را بر وفق عمل حق ... جزا و سزا خواهد داد ها انتم آگاه باشید که شما ای بنی ظفر هؤلاء ای گروه هؤلاء از رحمت جادلتم
جادلتم عنهم دفع کردید از ایشان ... خیانت ... بجدال خصومت فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت
و جدال کند با خدای و دفع خیانت کند عنهم از ایشان یوم القیمة در روز رستخیز ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان
نگاهبان که نگذارد ... عذاب کند و من یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس
که آن بغیر سرایت نکند بلکه راجع بنفس خود شده باشد و گویند مراد بسوء صغیره است و بظلم کبیره یا اول دون شرک است و دوم شرک ...
از ... ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزنده گناهان او را
رحیما مهربان بفضل خود برو و درین آیه ترغیب طعمه است و قبیله او بتوبه و استغفار و من یکسب اثما و هر که گناهی بکند و خواهد ملکا ...
... کند فانما یکسبه علی نفسه پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود یعنی ضرر آن از نفس او بدیگری نرسد و کان الله
و هست خدای علیما دانا بهر دانده زره حکیما حکم کننده در مجازات آن ... و من یکسب خطیئة و هر که بکند گناهی صغیره با
از روی خطا واقع شود او اثما یا گناهی کبیره ... از وی صادر شود ثم یرم به پس بیندازد آن گناه را بیگناهی ...
... فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که بر داشت دروغی را که از آن مبهوت و متحیر میشود ...
و اثما مبینا و گناهی ظاهر ... و لولا فضل الله علیک و اگر فضل خدای نبودی بر تو
... و رحمته و بخشایش او که ترا از قصه ... آگاه کرد ... گواهی دروغ ...
لهمت طائفة منهم هر آینه قصد کردی گروهی از بنی ظفر ان یضلوک اینکه ترا از راه راست ... و ما یضلون و در خطا

و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن عمل خبیث بر ایشان راجع است وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ و ترا زیان نمیتوانند
رسانید هیچ چیز هر چند که قصد تمام در این باب داشتند چه تو در پناه عصمت خدایی و آنچه در خاطر خطور تو کرده بود بجهت اعتقاد تو بود بظاهر امر نه میل در حکم
وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ و فرو فرستاده است خدای تعالی بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموزانید ترا مَا لَمْ تَكُن
تَعْلَمُ آنچه نبودی که بدانی آن از خفیات خلایق یا از امور دین و احکام و نزد بعضی آن علم است بآنچه واقع شده و آنچه بوده و آنچه واقع شود تا قیامت
در خبر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در کافی مرویست که در شب معراج فرمود که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند که از آن دانستم آنچه در زمان
ماضی واقع شده و آنچه در مستقبل واقع خواهد شد و این علم بوراثت بائمه اطهار علیهم السلام انتقال یافته و در کتاب بصائر الدرجات فی علوم آل محمد که تصنیف شیخ جلیل
ابو عبدالله محمد بن حسن صفار است مذکور است که روایت کرده از عباس بن معروف از حماد بن عیسی از حریز و حریز از ابو بصیر از امام جعفر صلوات الله علیه که حضرت
حضرت خاتم الانبیا عالم بود بعلوم جمیع پیغمبران و بهرچه در ماضی واقع شده و در مستقبل واقع شود تا روز قیامت و بعد از آن فرمود که سوگند میخورم بآن خدای که جان من بید
قدرت اوست که منم میراث علم همه انبیا را و عالمم بهرچه در ماضی واقع شده و آنچه بوده و آنچه واقع شود تا قیامت و نیز روایت کرده از احمد بن محمد که عبدالرحمن بن ابی نجران
از یونس بن یعقوب روایت کرده که حارث بن مغیره و عبدالاعلی و عبیده بن بشیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کردند که آنحضرت فرمود که والله انی لاعلم ما فی
السموات و ما فی الارض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما کان و ما یکون الی ان تقوم الساعة یعنی بخدا سوگند که میدانم آنچه در همه آسمانهاست و آنچه در همه
زمین است و آنچه در بهشت و دوزخ است و آنچه واقع شده تا وقتی که قیامت قائم شود و اینکه ائمه هدی از مغیبات خبر میدادند از ثمره این علم است
و این از فضل الهی است در غایت بزرگی چنانکه میفرماید وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ و هست فضل خدای تعالی بر تو عَظِيمًا بزرگ که علوم غریبه
بر تو تعلیم کرده و بر تمام مراتب فضل ترا بر انبیا و خلق عوالم علویه و سفلیه را برای تو کرده که لولاک لما خلقت الافلاک لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ
از همه قصه طعمه است یعنی نیکوئی در بسیاری از رازگویی کسانی که قوم طعمه که با ایشان کردند در حمایت طعمه یعنی خیری در راز گفتن ایشان نیست
إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر راز گفتن کسی که فرماید بِصَدَقَةٍ به تصدق دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن هر کاری است که در شرع مستحسن باشد أَوْ إِصْلَاحٍ
بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح کردن میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان و الفت افکندن در قلوب ایشان و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است
که از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی در این آیه امر فرموده که اگر کدورتی در روی کوشش از برادر تو باشد پس اظهار نیست کن برای
برادر خود و نیز در این تفسیر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که همچنانکه حق تعالی زکوة اموال را بر شما فرض کرده زکوة جاه را بر شما فرض کرده
و زکوة جاه اظهار نیت جهت حوائج مردمان وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند اینها را که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که در شمار حساب نیاید در کافی
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر سخنی که فرزند آدم میگوید بر ضرر است او را و فایده با او ندارد مگر امر بمعروف و نهی از منکر و ذکر خدای
سفیان ثوری با این حدیث استدلال کرده که هیچ سخنی نیست که خدای در کتاب خود فرموده لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ تا آخر و قوله و العصر ان
الانسان لفی خسر مرویست که چون از بنو ابیرق طعمه از خوف قطع ید گریخت و بمکه رفت و در مکه گشت و نقب در خانه کسی زد دیوار فرود آمد و در زیر
آن ماند روزی دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست کردند که از مکه بیرون کنند او را با قافله کفر رفت

پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قصه طعمه بنی ابیرق غرض نمود و در مدینه کار بر او مشغول ساخت پاره از متاع این بزدید و مکر کی احرام
و را گرفتند و بکشتند و قول آنست که از جده در دریا نشسته بود کشتی در کشتی بردید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند و هو الیغرق
آب رسیده بود که آتش صاعقه بر او ظاهر شد و جمعا را در اور فرموده که وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر کی مخالفت کند رسول مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ
از پس آنکه ظاهر شد مر او را هدایت که طریق حق است و بسط و وقوف بر معجزات و ظهور دلایل و آیات وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ و پیروی کند
غیر آن راه که مومنان بر آنند از اعتقادات صحیحه و اعمال حقیقه نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ گردانیم او را دوست آن سرای که حجت آنچه دوست داشته
از ولایت برای که آن کفر و رده و ضلالت است موجب که او را در دنیا کفر و جهل رسید او را ضلالت اصل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و دائم او را بدو رفع
وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است حق تعالی در باره طعمه که مرتد شد فرمود که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نیامرزد أَن يُشْرَكَ بِهِ
آنکه شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آنچه غیر شرک است لِمَن يَشَاءُ هر که را خواهد از ابن عباس روایت که نزول این آیه در شأن
پیری بود که بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیرم و در گناه غرق شده الا آنکه تا خدا را شناخته ام شرک
نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معاصی از روی جرأت و عناد با خدای نکرده ام و تصور آن نکرده ام که از خدای پنهان کنم حال من چه خواهد
و حال آنکه پشیمان از گناه و توبه کننده و در درگاه حق حال من چگونه است حق تعالی این آیت فرستاد که الا بغیر از شرک امید آمرزش هست
وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت چه شرک اعظم
انواع ضلالت است إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ نمی پرستند مشرکان غیر خدای إِلَّا إِنَاثًا مگر بتان ماده را که نام هر یک از آن بتان بلفظ مؤنث بود
چون لات و عزی و منات و غیر آن و گفته اند هر قبیله را بتی بود که آن را می پرستیدند و آن را انثی چون فلان می نامیدند و بالجمله عدم عقل ایشان را
اثبات کرده در نهایت نقص عقل الرحمن مطلق تعبیر خود او را که در میان هر یکی از بتان شیطان از اتباع شیاطین بود که در اجوف مکار آنکه
میبودند و با ایشان تکلم میکردند و این اعتبار ربتان را اناث میگفتند و لهذا میفرماید وَإِن يَدْعُونَ و نمی پرستند بحقیقت إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا
مگر دیو سرکش در ضلالت بر غیر رفته از فرمان برداری از حضرت عزت لَّعَنَهُ اللَّهُ رانده است خدای او را و دور کرده از رحمت او و آورده که در زمان
آن حضرت علیه السلام روزی جمعی از مشرکان در مکه جمع شده بتان را سجده میکردند دیو در شکم بت جهین رفت و بانگ آواز داد که فانا بیته علیها ذات اثاثا
احیاه و الکرام حمی جمعی آمده بر او مجمع آن و الحکم او در پای ساختند و این آیه بر ما را امت میکنند با آنکه ما ایشان و کرمان ایشان را
مشرکان گشتند یکبار آواز برآوردند و گفتند که محمد کجا است تا بشنود که خدا ایشان را چه میگویند پس موعدی کردند تا رسول خدا حاضر شده
قول بتان را بشنود حضرت رسالت پناه با کلام شیطان آمد و در این اندیشه بود که جنی مؤمن منادی آمد و گفت یا رسول الله عباراتی که خاطر خود را مده
که آن شیطان که در روز سبت آواز داده و مسعر نام داشت من او را کشتم تو لجاجت میکن مشرکان حاضر شو تا من جواب او دهم رسول خدا قبول کرد
روز دیگر مشرکان جمع شدند و از بتان گفتند یا رسول الله حاضر شد و بتان را التماس کردند و شمار ایشان را بر عیب حقیقت ایشان گفتند و بعد از آن نکره
ایشان در آمدند و گفتند ای معبودان ما این چه مکر و روش است که میگویند که محمد بشنود چون این کلمه از شکم بت جهین بیرون آمد نشنیدند که مضمون آن این بود که
منم آنکه مسعر را کشتم که طاغی بود و انکار حق میکرد و لعنت کرد او را بهر چه گویی محمد پس برو دیگر حاضر شد پیغمبر بنشست و بتان دینی

دعوای ایشان در ادای امر و نهی او مشرکان چون این شنیدند با یکدیگر گفتند محمد را غایب ما اینقدر بس است ما وعده او این است که مسلمانان تمامی غرق میشوند و از این روز کار اسلام
ترقی کرد روز بروز قرار میگرفت تا قوت تمام گرفت کفار مغلوب و منکوب شدند و چون شیطان بر ایشان دولت و دور ضلال بندگان سبب تمام از آن
حقیق حکایت از قول او میکند که دلالت بر اعتراف او باضلال مکلفان از وی احتراز و اعراض کنند و بر وسوسه او از راه نروند و مغرور نشوند
وَقَالَ و گفت شیطان اتخاذ او رد حقیق او را گفت که البته بگیرم لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه فرا گیرم از بندگان
تو بسبب اضلال و اغوا نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره معین که اکثر ایشانند تابع خود سازم در ضلالت و کفر و در حدیث آمده که از هزار هزار
از آدمیان یکی مر خدای راست و باقی اهل دوزخ و نیز از گفتار شیطان حکایت میکند که او گفت وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و هر آینه گمراه کردانم ایشان را
از طریق حق بوسوسه و وسواس وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و البته در آرزو افکنم ایشان را در رجا و آرزوهای باطل چون طول عمر و تاخیر
توبه و عدم بعث و عقاب و ثواب و دخول بهشت با ارتکاب ذنوب و غیر آن وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ
تا هر آینه بشکافند و از روایت تا بوره از ابن عباس هر آینه ببرند از اصل آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایان را تحریم کرده اند
و بحیره را بر خود حرام کرده اند و این اشارت است بانچه عرب میکردند که بحیره و سائبه و وصیله و حام که از آنها نصیب تام است و تفصیل این در سوره
مائده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ تا البته تغییر دهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدای را از صورت
یعنی نقش طول آنها چون خصی کردن بندگان و تیز ساختن دندان و وشم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای و مثال آن و از امام
صادق علیه السلام مروی است که مراد آن است که دین خدا را تغییر و تبدیل دهند که قوله تعالی فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله وَمَنْ
يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطان را وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی بجز خدای یعنی هر که شیطان را تابع او شود و امر او را بر امر خدا
اختیار کند فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا پس بدرستی که زیان کند زیان روشن چه سرمایه عمر و وقت را در معصیت صرف کرده پس از بهشت
نعیم بهشت و دخول دوزخ و هیچ خسرانی بالاتر از آن نباشد که شخصی تبدیل مکانی کند که در بهشت تاکنون او را هیچ است از دوزخ يَعِدُهُمْ
وعده میدهد ایشان را شیطان با نجوا و کمکها وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بامری که باطل است و نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب که عبارت است از اظهار نفع در آنچه متضمن ضرر است یعنی آنچه مرحض است بصورت نفع در نظر ایشان
میآید أُولَٰئِكَ آن گروه پرستندگان شیطان و تابعان او مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از آن
دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدان نقل کنند و از شدت عذاب پناه بآن برند و چون ذکر وعید بیان وعده میکند که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهائی که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه که ابدا تاکید خلود است یعنی خلودی که هرگز انقطاع
نپذیرد وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی حَقًّا راست که هیچ خلاف در آن نیست وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و کیست راستگوتر از خدای
در سخن همانا این آیت که در شأن مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی بیکدیگر جمع شدند یهود و نصاری آغاز تفاخر کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما
مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل گشته و در این مرتبه که ابوی و نصاری است مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبران است و کتاب ما ناسخ کتب شما

پس بهشت سزاوارتریم آیه آمد لَیْسَ بِاَمَانِیِّکُمْ نیست آن وعده که حق کرده از ثواب بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَآ اَمَانِیِّ اَهْلِ الْکِتٰبِ
و نه بآرزوهای اهل کتاب که گفتند بهشت نرود مگر یهودی و نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ثابت و مستقیم باید گشت در ایمان آوردن و در طاعات
و عبادات و اجتناب از منهیات که اهل ایمان بهشت برند مَنْ یَّعْمَلْ سُوْٓءًا هر که بکند کاری بد یُّجْزَ بِهٖ جزا داده شود بآن در دنیا یا در آخرت
این حکم عامست همه عاملان را اوّل از حق این آیه صحابه متألم شده گفتند یا رسول الله پس از نزول این آیه چه رستگاری باشد غیر از تو هیچکس از کردارها
نیست خبر و موقنی ما بهای سوء به وزنه آنه و هنا که میکردیم و نه بیا ما بشما مرتبه گفتند یا رسول الله فرمود آن جزای است در دنیا و بر مصیبتی هیچکس را
که او را مصیبتی نرسد الا که خدای تعالی آنرا کفارت گناهان کرداند تا آنکه اگر خاری در پای شکند کفارت گناه وی شود وَلَا یَجِدْ و نیابد آن بدکار
لَهٗ برای نفس خود مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای وَلِیًّا حمایت کننده‌ای که مدد وی کند وَّلَا نَصِیْرًا و یاری که از عذاب برهاند وَمَنْ یَّعْمَلْ
مِنَ الصّٰلِحٰتِ و هر که بکند آنرا بعضی از اعمال صالحه هیچکس قدرت ندارد تمام آن نیست مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی از مرد و زن وَهُوَ
مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه عمل کنندگان مؤمن یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ در آیند به بهشت
و حصر بعضی با وصف حامی خواه از رحمت نیست وَلَا یُظْلَمُوْنَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِیْرًا بمقدار گودی پشت
هسته خرما یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نکنند وَمَنْ اَحْسَنُ دِیْنًا و کیست نیکوتر از راه دین و از وی دینی هیچکس نیکوتر
و صوابکارتر در دین مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهٗ از آنکس که تسلیم نمود و خالص کرد روی خود را لِلّٰهِ برای خدا یعنی بالکلیه خود را متوجه او ساخت
و ضد آن هر غیر او باشد ساخت روی خود را در سجده برای او بر زمین نهاد وَهُوَ مُحْسِنٌ در حالتی که او آینده است نیکوییها و ترک کننده
بدیها وَّاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ و پیروی کرد دین ابراهیم را که موافق اصل دین اسلام است حَنِیْفًا در حالتی که ابراهیم مایل بود از همه ادیان
بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللّٰهُ و فرا گرفت خدای اِبْرٰهِیْمَ خَلِیْلًا ابراهیم را دوست و او را گزیده و مخصوص ساخت کرامتی مر او را که از رحمت
با محبت دوروح است ابراهیم بخلیل چنین نقل کرده‌اند که در عهد ابراهیم خلیل علیه السلام قحط بعید آمد و چون مردم بسبب آن از خواص آن خلیلی فوائد یافتند
در سال قحط بیشتر رجوع با او کردند ابراهیم از انبار فرمود و همین انبارها تهی شد قطار شتر طلبید نزد یکی از دوستان
او بود تا قدری طعام از مصر بیارد و چون غلام خلیل به دست مصر رسید که در ولایت آنجا قحط ظاهر شده واقع الواقع ابراهیم از برای خود طلبید
به هر نوع که بود چاره نیست آنچه کرده فاما نشنیده‌ام که کسی فاقه زده‌کان النجا که بر در کرم وی المردی چه میخواهد که این طعام برای آن مرد کند القصه کسان
ابراهیم نه او از این بهانه بر نیامدند گندم بخرند القصه بازگشتند و چون نزدیک رسیدند ریگ نرم آمد شتر خالی را در آن
نیکو باز کرده و خواب چشم او در ستان خلیل از مصر طعام فراوان خواهند آمد پس شتران در خواب رفتند ...
و آوردند ابراهیم چون از کنعان حال اطلاع یافت متکدر شده روی بسجده نهاد و در آن حال زوجه ابراهیم علیه السلام در خواب بود چون بیدار شده جوالها را دید
خرم و خوشحال شده هر یک را گشاد آرد سفید دید در غایت سفیدی و پاکیزگی فرمود که از آن خمیر کنند نان بپزند و اطفال را خوش گردند
چون ابراهیم علیه السلام از سجده سر برداشت بوی نان شنید پرسید که این از کجاست گفت از نزد دوست مصری تو ابراهیم فرمود که این از نزد دوست حق تعالی است
حق تعالی دوست او ساخت خود را ... از علو همت ابراهیم از ما فرستاده وی اسلام ... داد از علیه السلام نقل کرده‌اند

آن که حق تعالی ابراهیم را بجهت آن خلیل خود خواند که وی را امتحان کرد بتن و جان و مال و فرزند وی از مهمان و فرزند بقربان و تن را بآتش نمرود و مال را بکرم

از روی لیس بسبب آن است تسمیه وی و چون اتخاذ خلیل موهم احتیاج حق تعالی است بخلیل از جهت رفع آن فرمود بقوله وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و هر چه در زمین است پس محتاج بهیچ چیز و بهیچ کس نباشد و هر که را خواهد از اهل آسمان

و زمین بدوستی برگزیند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت پس عالم باشد باعمال

ایشان و جزا دهنده بر همه چیز و شرایط از آن عود کلام میکند بذکر زنان و یتیمان که بعضی از احکام آن در اول سوره رفته و مذکور شد

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ و طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث ایشان مراد بخبران ام کجه است خالکه کدست و حوا

اعراض عتبه بن حصین بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که چرا هر یک از دختر و خواهر النصف مال میدهی و امراث میدهیم مگر کسی را که کارزار کند

و غنیمت آرد قُلِ بگوای محمد در جواب معترض اللَّهُ يُفْتِيكُمْ خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را فِيهِنَّ در باب میراث ایشان وَمَا يُتْلَى

عَلَيْكُمْ و بیان میکند آن چیز را که خوانده میشود بر شما فِي الْكِتَابِ در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در زنان یتیمان مراد امنامه اللَّاتِي آنانکه

لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهید بدیشان مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت میکنید أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ

در آنکه بخواهید ایشان را برای آن بجز ایشان وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و دیگر فتوی میدهد خدای در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ

از فرزندان خرد که ایشان را میراث نمیدادند و عرب پیشینیان بکر مرا که زنان نمیدادند با اطفال نیز نمیدادند وَأَنْ تَقُومُوا و دیگر حکم میکند بقیام

نمایند لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ برای یتیمان بعدل در مهر و میراث ایشان بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکو بیک در باره یتیمان و کودکان

و غیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ پس بدرستی که خدای هست بآن نیکوییها عَلِيمًا دانا و در آخر خواهد داد ازرجوع علی السلم ... که خوله

بنت محمد بن مسلم و حالهٔ رافع بن خدیج بود چون پیر شد رافع زنی جوان بر سر او خواست و قصد آن داشت که او را طلاق دهد زن گفت مرا طلاق مکن

که نوبت خود بزن تو بخشیدم قبول کرد و ... شوهر را بعوض سه کابین رسانیده این آیه وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا

ترسد یعنی داند بقرینه از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدن از صحبت او در یافتن کراهت از وی و منع حق او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدن از صحبت

و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلح آرند میان یکدیگر صُلْحًا صلحی آن چنانکه بگذرد زن

مقداری از مهر خود یا بخشد نوبت خود بزن دیگر یا ... قسمی او را نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و صلح نیکوتر

است از مفارقت و طلاق بهر آنکه حضرت رسالت سوده بنت زمعه را طلاق داد و او بر راه آنحضرت صلی الله علیه و آله نشست و گفت

که سیده عالم رسیده ام بر زنان تفرع کنی از رسول الله مرا حاجتی که بجای سوگند و حسرتی که در دل من مانده است لکن میخواهم که روز قیامت در زمره

زنان تو محشور شوم و نوبت خود بزنان دیگر می بخشم حضرت بوی رجوع فرمود و این آیه نازل شد که صلح از مفارقت بهتر است وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ

الشُّحَّ و حاضر گردانیده شده است نفسها را بخل یعنی طبیعت انسان تقاضای میکند که بخل لازم او باشد و از وجه ... و لهذا هر یک از زوجین در صلح

با یکدیگر بخل می ورزد چه طبع مرد کراهت دارد از انفاق و کسوت و قسمت و غیر آن و طبع زن تیغ المکنی حق خود را از نفقه و کسوه و قسمت و مانند آن زن

دیگر بخشد مراد آنچه عبارت است از منع تقیم میان زن و شوهر چنانکه بر یکدیگر مضایقه کنند معذورند پس باید که بداد و مصالحه کنند که بخل را از خاطر دفع کنند

که حقه مضایقه از اثر طبیعت است و خود داران را از دست نه و غایت حرص است پس بخل و طبیعت خود نمایند ثواب عظیم یابید وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکو
ورزید در زنان کای اولیای مکلفان وَتَتَّقُوا و پرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا و بینا پس جزای شما خواهد داد وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده بر یکی زن دارید
أَنْ تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و برابری [illegible] نگهدارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان چرا که عدل حقیقی آنست که البته میل واقع نشود و میل قلبی بسبب
زنان مساوی باشد و البته میل طبیعی بیکی بیشتر باشد از دیگری و این متعذر است وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید در ارتکاب عمل او با
غایت جد و جهد شما در آن کار آری به کرمان قدرت نخواهید داشت ولهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با آنکه در قسمت میان ازواج ملاحظه عدل میفرمود
میگفت بار خدایا این قسمت منست در آنچه میتوانم از صحبت و نفقه پس مواخذه مکن در آنچه من بر آن قدرت ندارم که آن محبت قلبی است و میل طبیعت بسبب یکی
و آن دیگری چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل بترک آنچه بر آن قدرت دارید یعنی میل اختیاری را
با میل غیر اختیاری ضم مکنید فَتَذَرُوهَا پس بگذارید آن زن را که از او بالکلیه عدول کرده اید كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنی که معلق باشد میان
آنکه بیوه باشد یا شوهر دار یعنی آنکه شوهر دار نیست که رعایت نکرده اند شوهر حقوق شوهر را و نه مطلقه است تا او کند کسب علاقه زوجیت و در
آیه که هر کرا دو زن باشد و او باختیار میل کند بیکی هم در ادای حقوق واجبه و زفاف [illegible] او میل کند [illegible] وَإِنْ تُصْلِحُوا
و اگر اصلاح آرید آنچه فاسد ساخته اید از حقوق زنان ورزیدن که گذشته وَتَتَّقُوا و پرهیزید از میل [illegible] در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
پس بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده گناهان گذشته در زمان گذشته رَحِيمًا مهربان به توفیق طاعت [illegible]
بر وجه قسمت میان زنان و تسویه در انفاق و صحبت و غیر آن از صادق علیه السلام مرویست که در قسمت [illegible] [illegible]
[illegible] کفه و امیر المؤمنین علیه السلام دو زن داشت هر گاه که روزی از آن دو زن بود و [illegible] در خانه زن دیگر [illegible]
دو زن او فوت شده [illegible] میان ایشان قرعه زد در تقدیم غسل و کفن و دفن وَإِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هر یک از زن و شوهر
از صاحب خود بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی نیاز گرداند خدای هر یکی را مِنْ سَعَتِهِ از جود و کرم خود [illegible] هر یکی را باید برای هر
پدید آرد و بجای آن او خشنود گرداند وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشش [illegible] حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام خود وَلِلَّهِ
و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست [illegible] بر اعطای روزی [illegible] در باب رعایت
حقوق [illegible] و حقوق [illegible] وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کردیم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شده اند تورات
وانجیل مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما که یهودی و نصاری اند وَإِيَّاكُمْ و شما را وصیت کنیم یعنی میفرمایم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ آنکه بپرهیزید از شرک و سایر معاصی
وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید [illegible] فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است [illegible] جمیع [illegible] همچنانکه ایمان و اطاعت عباد
[illegible] وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از خلق
[illegible] حَمِيدًا ستوده [illegible] وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست

از ملائکه و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و معادن تکرار این قول از جهت مبالغه است در کمال غنای او وَكَفَىٰ

بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کفایت کننده مهمات بندگان پس متوجه بارگاه او شوید و باری از طلب نعمت بعد از آن بیان کمال

قدرت خود میکند بقوله إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد خدای که ببرد همه شما را و فانی سازد می برد و فانی میسازد شما را أَيُّهَا النَّاسُ

ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و بیارد دیگران را بجای شما یکی را بجای دیگری اگر فرمان بردار او نباشید همچنانکه امم سابقه را مانند قوم عاد و ثمود و نمرود

و فرعون که در عدد و جمعیت از شما بیشتر بودند هلاک کردیم بجهت طغیان و عصیان شما را نیز توانیم هلاک کردن شما میباید که این خطاب با کسی

بسیار است که بکثرت ... نزول این آیت شامل بود از آنجا که ... در خبر است که جبرئیل روزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آمد و رقعه‌ای که در آن ... دعوی میکردند و ... جبرئیل علیه السلام ... نزد حضرت رسالت پناه رسید

گفت ... وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر آوردن دیگران قَدِيرًا

قَدِيرًا توانا ... که هیچ ... خواهد عاجز نگرداند مَّن كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پس ...

دنیا ... مجاهد ... فَعِندَ اللَّهِ پس نزدیک خدای است ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پس دنیا و آخرت ...

و ... آخرت و آن ... است ... دارد و اگر ... آخرت ... خواهد ... اگر مجاهد ... برای خدا ...

کند ... است که ... و ... در آن ... ثواب ... و ... غنیمت دنیا ... پس ... اصل ...

اصل است وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده سخنها بَصِيرًا بیننده همه ... پس همه کس را ... جزا خواهد داد

جزا خواهد داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل ... کنید ... قاعده

عدالت و مراقبت ... شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشید گواهان برای خدای ... وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ و اگر چه بر نفس شما باشد

... اقرار کنید ... گواهی ... خویش ... بر غیر او أَوِ الْوَالِدَيْنِ و یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ

و خویشان ... إِن يَكُنْ اگر باشد ... که گواه ... او غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا توانگر یا درویش ... اگر غنی است برای رعایت

او ... شهادت ... و اگر فقیر است ... ترحم ... از ادای شهادت ... فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدای

سزاوارتر است بتوانگر و درویش ... شهادت ... برای ... آن حکم ... که ادای شهادت

رعایت غنا و فقر ... بلکه ... گواهی ... فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس متابعت مکنید هوای نفس را أَن تَعْدِلُوا

برای آنکه میل کنید از حق وَإِن تَلْوُوا و اگر ... زبانهای خود را از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای شهادت و کتمان آن

کنید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا پس ... مکافات خواهد کرد ...

... اسلام ... بامان ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ... خطاب با اهل اسلام ... که اظهار

اسلام ... کتاب ... اصحاب او ... رسول ... ایمان داریم بتو و قرآن ... و تورات دیگر

... کتاب و پیغمبری ... ایمان ... آمنوا ... ایمان ... از آن ...

و بر جمیع منافقان را میگوید که ایمان آرید بدل یعنی که بزبان ایمان آورده‌اید بعضی گویند خطاب با مؤمنان اهل کتاب است میگوید که همچنانکه ایمان آوردید به بعضی
کتاب و رسل ایمان آرید بالله و رسوله بخدا و رسول او که محمد است صلی الله علیه و آله و الکتاب الذی نزل و بکتابی که فرو
فرستاده است خدا بتدریج علی رسوله بر پیغمبر خویش قرآن و الکتاب الذی انزل و بکتابهایی که یکبار فرو فرستاده است
من قبل پیش از قرآن و من یکفر و هر که کافر شود بالله و ملائکته بخدا و فرشتگان او و کتبه و رسله و بکتابهای او و فرستادگان او
و الیوم الآخر و روز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی دور از راه حق
ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بموسی مراد یهودند ثم کفروا پس کافر شدند به پرستیدن گوساله ثم آمنوا پس باز ایمان آوردند
و توبه کردند ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بکافر شدن بمحمد صلی الله علیه و آله و مانند آن
از ایشان صادر شود و بعد از آن بر کفر اصرار نمایند و زیاده سازند انکار و جحود لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشان را
چه حقیقت اسلام ... این نوع کسی هرگز ایمان نیاورده و ایمان نیز بدل ایشان مقصور نبود و لا لیهدیهم و نه آنکه راه نماید
ایشان را سبیلا راهی که ... ایمان است بلکه ایشان را در ضلالت و ضلالت فرو گذارد و ایشان را ... و لا لیهدیهم طریقا
الا طریق جهنم از ابن عباس نقل است که هر منافقی در عهد رسول صلی الله علیه و آله بود در ... این آیه داخلست ... که
میفرماید بشر المنافقین بشارت ده منافقان را یا رسول بحکم استهزاء بان لهم عذابا الیما بآنکه ایشان راست عذابی دردناک الذین
منافقان آنانند که یتخذون الکافرین میگیرند کافران را اولیاء دوستان من دون المؤمنین از غیر مؤمنان ا یبتغون
آیا طلب میکنند عندهم العزة نزدیک کافران ... ان ارجمندی و قوت و مرتبه را فان العزة پس بدرستی که عزت و ارجمندی لله
مر خدای راست جمیعا همه آن یعنی جمیع عزت از آن خداست ... و ارجمند میشود کسی که وی او را عزیز گرداند و اثبات عزت را از برای دیگری
... کرده که لله العزة و لرسوله و للمؤمنین پس عزت ... و حق ... الکفار ... و قد
نزل علیکم و بدرستی که خدای فرو فرستاده بر شما ای مؤمنان فی الکتاب در قرآن و آن آیه ... الذین یخوضون تا آخر ...
ان اذا سمعتم بدرستی چون بشنوید آیات الله آیتهای خدا را یکفر بها در حالتی که کافر شوند بآن و یستهزأ بها و استهزا
میکنند بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که شروع کنند فی حدیث غیره در سخنی غیر استهزاء انکم اذا
بدرستی که شما آن هنگام که ... مثلهم مانند ایشان ... زیرا که با وجود قدرت ... اعراض از ایشان
راضی شده‌اید ... ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدا جمع کننده منافقان
و الکافرین و کافران است فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشان را ... مجتمع ... عداوت مؤمنان ... نقل کرده که
علی بن موسی الرضا علیه السلام ... این آیه ... مکر خواست و ... اهل حق ...
... الذین یتربصون ... انتظار ... وقوع ...
بکم ... فان کان لکم فتح من الله ... قالوا الم نکن معکم ...

ومدد کاری نکردیم شما را پس سهم غنیمت ما را بدهید فان کان للکافرین نصیب و اگر بودی مر کافران را بهره از حرب یعنی کرد ند بر مؤمنان قالوا

گفتند مر کافران را ألم نستحوذ علیکم آیا ما غالب و مسلط بودیم بر شما و نکشتیم شما را که اسیر نکردیم شما را پیشتر ما امساک کردیم

و نمنعکم و آیا باز نداشتیم شما را یعنی ایشان ممنوع ساختیم شما را من المؤمنین از مؤمنان یا که سستی کردیم از مددکاری ایشان و بخشان کردیم

شکسته دل شدند ما شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدا حکم کند میان شما که مؤمنانید و منافقان

یوم القیمة در روز رستخیز که هیچکس را اعزاز و دعوی حکومت نباشد و لن یجعل الله و هرگز نگرداند خدای للکافرین مر کافران را علی المؤمنین

بر مؤمنان سبیلا حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند نه در دنیا و نه در آخرت و اگرچه در دنیا گاهی از ایشان در پیش باشند غرض که هرگاه در حجت بر مؤمنان غالب

نخواهند شد یا معنی آنست که حق تعالی نهی کرده تسلط کفار را بر مؤمنان پس جائیکه جز مسلمانان در تصرف کافران باشند لهذا آن را از افعال شنیعه اهل جرم شمرده

ان المنافقین یخادعون الله بدرستی که منافقان مکر میکنند با رسول خدای و اظهار اسلام و خفای کفر و هو خادعهم و خدا جزا دهنده

ایشان است بر مکر و فریب ایشان و تحقیق ایشان در روز قیامت مانند نوری چند که مؤمنان را داده باشد و چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان

باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان فرو میرد و در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند و اذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی

الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند در حالتی که کاهلان باشند مانند کسی که بر وی دشوار بود کاری که بدان مشغول شود یراؤن الناس بنمایند مردم را

مؤمنان و ریا نماز میکنند و از نماز گزاردن دل ایشان که ایشان مؤمنان اند و اگر کسی یکی از اصحاب ایشان را نماز نمی بیند ترک نماز میکنند و لا یذکرون الله

و یاد نمیکنند خدا را الا قلیلا مگر یاد کردنی اندک که آن در حالتیست که کسی ایشان را نماز کنند بیند خود از مسعدة بن زیاد نقل کرده از جعفر

از آبای خود صلوات الله علیهم نقل کرده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که فردا نجات بچه چیز باشد فرمود که بآنست که با خدای مخادعه

و مکر نکنید او مکر با نفس خود کرده باشد گفتند چگونه مخادعه با خدای تواند بود فرمود که شخص عمل کند با آنچه حق [illegible] و مراد از آن عمل آدمی

باشد پس از شرک بخدا بترسید که فردای قیامت ریاکار را بچهار نام خوانند یا مشرک یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر عملت ناچیز شد

و اجرت باطل شد پس امروز هیچ نصیبی نیست ترا طلب اجر خود از آن کس کن که عمل از برای او کردی حاصل که منافقان نماز بر ریا میگزارند مذبذبین

در حالتی که مترددند و متحیر بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء نه باز گرده مؤمنان اند بحکم ظاهر یا ایشان نسبت ندارند که مؤمنان را ثابت

و لا الی هؤلاء و نه با کافرانند بجهت اظهار اسلام [illegible] با آنچه برکفار است خلاصه معنی آنست که نه مؤمن مخلصند و نه کافر صریح و من یضلل الله

و هرکرا اضلال کند و فروگذارد خدا از آنکه سبب عناد و جحود او با وجه علم او بحقیقت اسلام توفیق لطف و توفیق از او باز دارد فلن تجد له سبیلا

پس نیابی مر او را راهی بحق و صواب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مثل منافقان مثل گوسفندیست که در میان دو گله گوسفند ایستاده باشد متحیر و سرگردان و نظر

بهر دو گله کند که با کدام گله رود و نداند که تابع کدام شود و بکدام ملحق شود و لهذا از آن نهی کرد مؤمنان را از دوستی کردن با کافران بموجب عادت اهل نفاق

و فرمود یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا الکافرین فرا مگیرید کافران را اولیاء دوستان من دون المؤمنین

بجز از مؤمنان چه آن عمل منافقان که با دشمنان خدا دوستی کنند پس چون مثل ایشان مباشید اتریدون آیا میخواهید ان تجعلوا لله

علیکم آنکه گردانید خدا را بر خود سلطانا مبینا حجتی روشن [illegible]

برنفاق و جزای نفاق خود است که إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اند از دوزخ یعنی در قعر
جهنم باشند پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه مثل کافر و کوشش با کار و استهزای مسلمانان جمع کرده اند پس خبث ترین کفره باشند و در کشف آورده که
منافقان بلا به ... ظلم کنند و بدرکه اول در آرند مالک کوید که ای آتش بگیر ایشانرا آتش کوید علم ما بزبان است و زبان ایشان بکلمه اداری ... حجتی ...
و در خوف ایشان و دل منیکنیم و همچنین سؤال در هر درکه از احراق ایشان کنند تا بدرکه هفتم برسند آتش آن درکه کوید علم ما بر دلست بر زبان ما نیامد
کفر و ایمان و ایشان را بنیم حمت و در دل ایشان خوف ... شرک بود شد آتش ایشانرا بجد و دایم الابد در عذاب باشند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و هرگز نیابی تو مر ایشان را
نَصِيرًا یاری که ... خلاص ایشان ... از آن درکه بیرون آورد و در خبر است که حق تعالی در این درکه تابوتها وضع فرموده از آتش و آن جای منافقانست و این
عذاب چنین مر ایشان راست و کسی که باصف نفاق بگریزد که اگر از آن تائب شده باخلاص تمام ایمان آرد از جمله اهل ایمان خواهد بود چنانکه میفرماید إِلَّا الَّذِينَ
تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند آنچه فاسد کرده اند بسبب آن در حالت نفاق از خبث عقیده وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنند
به رشته خدای و سنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را لِلَّهِ برای رضای حق طاعت نکنند مگر برای رضای خدای تعالی بر خلاف آنکه
در وقت نفاق قصد میکردند از ریا فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بتوبه و صلاح و اعتصام و اخلاص موصوف شدند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنان باشند و در شمار ایشان
در هر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای تعالی مؤمنان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثواب جمیل بعد از ان خطاب
با اهل نفاق میکند که چون تائب و مؤمن شده باشند و جزا یا صلاح آورده میکوید مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چه اغراض کند شما را
إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کوئید بر نعمتهای او و نعیم حقیقی خود را بشناسید وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا و هست خدای
ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق شکر و ایمان و مرویست که ... بالضیافت بعضی طعامی ... کرد آن ... خبر ... کرد ... از ...
او حکایت میکردند مردمان ایشانرا بشکایت عتاب کردند این آیه درباره آن آمده که لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای تعالی آشکارا کردن
بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بدی از گفتار إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی که بروی ستم کرده باشند یعنی دعا کردن بر ظالم و اظهار تظلم از جهت او که مظلوم
محق است ... بر ظالم ... انتقام کند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی سَمِيعًا عَلِيمًا شنوا بقول و دانا باحوال إِنْ تُبْدُوا
خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکوئی ... طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان کنید ... أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ از بدی ...
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی خدای هست عَفُوًّا بسیار عفو کننده از عاصیان با وجود قدرت بر انتقام ایشان قَدِيرًا توانا بعذاب ظالمان و ...
عفو کننده کان و درین آیه تحریص مظلومانست بر عفو تا ... خدای تخلق شوند اگر جه قدرت انتقام دارند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بدرستی آنانکه کافر میشوند
بخدا وَرُسُلِهِ و پیغمبران او وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا و میخواهند که جدا افکنند بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدا و رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدا
و کافر شوند به پیغمبران وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و کویند که ایمان می آریم ببعض از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهودند که میگفتند که ایمان
داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلی الله علیه و آله وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا و میخواهند فرا کیرند بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا میان کفر و ایمان راهی که
ایمان بدان تمام میشود و مرتبه تفریق ... أُولَئِكَ آن کروه که میان کفر و ایمان طریقی فرا کرفته اند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشانند کافران که کامل اند
در کفر حَقًّا ثابت است کفر ایشان وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده ایم برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که

ایمان آورده‌اند بالله و رسله بخدا و پیغمبران او و لم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده‌اند
اولئک آن گروه مؤمنان حقیقی اند سوف نؤتیهم زود باشد که بدهیم و حفظ می‌خواهند یعنی بدهیم اجورهم مزدهای ایشان را
که بهشت عدن است و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان ایشان رحیما مهربان بزیاده دادن ثواب ایشان بعد از آن عناد
اهل کتاب را بیان میفرماید یسئلک اهل الکتاب سؤال میکنند از تو اهل کتاب و ایشانها علمای یهود بودند مانند کعب بن اشرف و فنحاص
بن عازورا که بکفر گفتند که اگر رسولی بیکبار کتابی بیار چنانکه موسی آورد پس خطاب از بهر دلالت علمای یهود از تو درخواهند
ان تنزل علیهم آنکه فرود آری بایشان یکبار کتابا من السماء کتابی از آسمان چنانکه تورات و در روایتی دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله درخواستند
کتابی که نامهای ما بر آن نوشته که فرود می‌آید بنام هر یک از کتاب یا ما که از فرستاده باشد که تو رسول خدایی چون سؤالات ایشان از روی عناد و لجاج بود حق تعالی بجهة خاطر
و برای تسلیه آنحضرت که از این سؤال ملول شده فرموده ای محمد ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستیکه یهود که این گروه از نسل ایشانند درخواستند
از موسی علیه السلام اکبر من ذلک بزرگتر ازین که تو درمیخواهند فقالوا پس گفتند ای موسی ارنا الله بنمای بما خدای را تا ببینیم او را جهرة
عیان آشکارا فاخذتهم الصاعقة پس فرو گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و همه را بسوخت بظلمهم بسبب ظلم ایشان
یعنی سؤال محال ایشان که طلب رؤیت خدای تعالی بود ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند جمعی دیگر از ایشان گوساله را بخدائی من بعد ما
جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بایشان معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را
با وجود عظم آن بعد از توبه ایشان و آتینا موسی و دادیم موسی را سلطانا مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان و از جمله آن بود که گوساله پرستان را
امر کرد که یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود و ایشان فرمان او کردند آنگاه خنجر در یکدیگر نهادند و یکدیگر را میکشتند تا آنکه ایشان کشته
چنانکه در سوره البقره گذشت و رفعنا فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان کوه را بیثاقهم بعوض [illegible] در وقتی که از احکام توریه امتناع کردند
و آنچه موسی بایشان آورده بود قبول نمیکردند بر بالای سر ایشان برداشتیم بمیثاقهم بسبب پیمان ایشان یعنی تا بجهت خوف وقوع کوه بر ایشان
قبول پیمان و عهد کردند که آنچه موسی گوید از احکام شرایع قبول کنند و بعد از آن نقض آن عهد کردند و قلنا لهم و گفتیم ایشان را بعد از شکستن
عهد بر زبان موسی یا یوشع بن نون که ادخلوا الباب درآیید بدروازه شهر اریحا سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید و آن وقتی بود که
بیت المقدس رسیده خواستند که بدر دیگر باز درروند ما گفتیم از باب ادا درآیید بکلمه حطه که بزبان شما کلمه استغفار است قابل نشوید و سجده
امتناع کردند و از در دیگر داخل شدند و بجای کلمه حطه حنطه گفتند و تفصیل آن نیز در سوره البقره گذشته و قلنا لهم و گفتیم ایشان را بر زبان
داود که لا تعدوا فی السبت ستم مکنید و از حد درمگذرید در حکم روز شنبه درین روز کسب مکنید و بطاعت مشغول شوید در زمان موسی فرمان بعد
از او در زمان داود نقض کرده از احکام آن درگذشتند و بجهت این بوزینه مسخ شدند و اخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یکی ازین حکمها
میثاقا غلیظا پیمانی استوار چه آن قول ایشان بود که سمعنا و اطعنا فبما نقضهم میثاقهم پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را و کفرهم بآیات الله و بسبب کفر
ایشان بآنچه در کتاب ایشان است و قتلهم الانبیاء و بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق و قولهم و بسبب گفتار ایشان که
قلوبنا غلف دلهای ما ظرفهای علوم است یعنی از دانش پر شده و محتاج بعلم کسی نیستیم یا دلهای ما در پوست است و فهم آنچه محمد میگوید نمیکنیم

بل نجات که میگوید طبع الله علیها مهر نهاد الله بر دلهای ایشان ندای ایمان بکفرهم بسبب کفر و عناد و جحود ایشان و مدد توفیق از ایشان ب
باز گرفته فلا یؤمنون پس ایمان نیارند الا قلیلا مگر اندکی چون عبد الله سلام و بکفرهم و بسبب کفر دیگر ایشان به عیسی بعد از موسی
و بعد از آن محمد و قولهم و بسبب گفتار ایشان علی مریم بر مریم بهتانا عظیما بهتانی بزرگ که آن نسبت زنا بود با او
و قولهم و بسبب گفتار ایشان که انا قتلنا المسیح بدرستی که ما کشتیم مسیح عیسی ابن مریم که عیسی بن مریم است رسول الله که فرستاده
خداست این صفت و مدح خدای مر عیسی را نه قول ایشان و ممکن است که قول ایشان بود که استهزا گفته باشند و ما قتلوه و نکشتند او را
و ما صلبوه و بر دار نکردند او را و لکن شبه لهم و لکن مشتبه شد بر ایشان قتل شبیه عیسی بر تهمت ایشان اما بدین وجه که یهود اکثر
در بیتی یهود را جمع کرد بر آنکه او را بکشند ایشان قصد وی کردند او در خانه نهان شد که در سقف آن روزنی بود حق تعالی فرستاد جبرئیل
و تا عیسی را از آن روزن به آسمان برد یهود امر دی که طیطیانوس نام داشت و از جمله مهتران یهود بود گفت که درین خانه رو و عیسی را بکش او
در خانه رفت کسی را نیافت و در کنجهای خانه هرچند بجست او را ندید چون بیرون آمد او دیر شد یهود ان گمان بردند که عیسی با او در کارزار است
مکیا بود آن خانه در آمد حق تعالی شبه عیسی بر وی افکند گفتند که او عیسی است و او را گرفتند هرچند فریاد کرد که من عیسی نیستم قبول نکردند و او
بکشتند و بر دار کردند و او را آویختند و بعد از آن با یکدیگر گفتند درین کار عیسی بود و صاحب ما اگر این مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب ماست
عیسی کو و ابن وهب و قتاده و مجاهد و سدی نقل است که عیسی با هفده مرد حواری در خانه بود چون یهود گرد ایشان فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی را
بر همه افکند چون خواستند که بگیرند متحیر شدند و گفتند که ما را سحر کردید اگر نگویید که عیسی در میان شما کدامست همه را
بکشیم عیسی گفت کیست که جان خود را فدای جان من کند تا او را کامیاب گردد یکی از ایشان که سرجس نام داشت گفت من خود را فدای تو کنم
پس بیرون آمد و گفت عیسی منم و یرا بکشتند و از جهت حال بر ایشان مشتبه شد و یقین ندانستند که آن کس عیسی بود یا رفیقی از رفقای او و ان
الذین اختلفوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فیه در شأن عیسی بدو وجه که بعضی گفتند او کاذب بود و کشتیم و بر دار کردیم و جمعی تعجب کردند
که اگر عیسی است صاحب ما کجاست و گروهی دیگر گفتند که روی او روی عیسی است و تن او تن صاحب ما بعضی که از او شنیده بودند که حق تعالی مرا به آسمان
خواهد برد پس گفتند او به آسمان رفت و قومی گفتند که ناسوت که بدن است بر دار کردند و لاهوت که روح اوست به آسمان رفت و جماعتی گفتند که او
خدای بود چگونه کشته شده باشد و بعضی گفتند که او رفته است پس کیست این که بر دار کردند و این جماعت مختلف الاقوال لفی شک منه هر آینه در گمان
و تردد اند و یقین ندانستند که صورت حال بر چه وجه بود ما لهم فیه نیست مر این جهودان را بعیسی قتل او من علم هیچ دانش الا
اتباع الظن لیکن پیروی کردن گمان یعنی بر طریق ظن و گمان چیزی میگفتند نه بر سبیل علم و یقین و ما قتلوه یقینا و نکشتند عیسی را کشتنی
بیقین و از سر گمان میگفتند که انا قتلنا المسیح بل نجات کرد او را که نکشتند بلکه رفعه الله الیه برداشته است خدای او را بجای
که آن محل اوست در آسمان چهارم است و کان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حکیما حاکم کننده
بلعنت یهود و اینها برکننده و رهم عیسی و ان من اهل الکتاب و نیست و نباشند از اهل کتاب یکی الا لیؤمنن به مگر البته
ایمان آرد بعیسی و تصدیق کند بآنکه او بنده و فرستاده خداست قبل موته پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از آسمان و در وقت صحیح

مراتب از موافق و مخالف روایت شده که عیسی وقتی که از آسمان فرود آید هیچ اهل کتاب نماند مگر آنکه ایمان آرند چه همه ایشان بر دین اسلام باشند
ملتهای متفرقه از میان برخیزد و عیسی علیه السلام متابع مهدی آل محمد باشد و بر احکام شریعت او عمل کند و چهل سال در زمین
باشد آنگه متوفی شود و اهل ایمان بر وی نماز گذارند و در آن زمان امنیت بر وجهی باشد که شیر و پلنگ با گاو و گوسفند و گرگ با هم چرا کنند و اطفال
با ثعبان بازی کنند و هیچ حیوان جانوری را آزار نرساند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ و در روز قیامت باشد عیسی علیه السلام عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب گواه
بر ایشان که او نهی ایشان تبلیغ رسالت خدای کرد و اقرار به عبودیت و نبوت خود نمود و تکذیب او کردند و نصاری او را ابن الله گفتند و بعضی گفته‌اند که ضمیر موته
راجع است به یکی از اهل کتاب یعنی هیچ کدام از اهل کتاب نباشد مگر که پیش از موت خود در حین عقوبت و عذاب به مشاهده که ایمان آرد به عیسی اما ایمان او
مقبول نباشد چه ایمان وقتی در حال غرق شدن چه ایمان در حال تکلیف مقبول است و در وقت مشاهده عذاب که موجب سقوط تکلیف است
فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بسبب ستمی و تعدی گروهی از آنکه یهود شدند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ
طعامهای پاکیزه که حلال کرده شده بود برای ایشان از طیور و حیوان و تفصیل این در سوره انعام مذکور خواهد شد وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
و دیگر بسبب منع کردن و بازداشتن ایشان از راه خدای كَثِيرًا مردمان بسیار را و تحریف احکام توریة کردند و بعضی گفته‌اند که
تغییر و تبدیل ایمان کردند که مستحسنه ایمان بسیار را و نعمت موعودیت وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ
و حال آنکه نهی کرده شده بودند از گرفتن ربا در توریة وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ بر روی باطل
چون رشوت و غصب اموال و غیر آن از امور محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده‌ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ برای کافران از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا
عذابی دردناک مگر کسی که ایمان آورده باشند و توبه کرده لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که در علم توریة ثابت‌اند
و با اخلاص اعتقاد صحیح در اسلام آورده‌اند و از اخفا و تحریف احکام آن مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و همه گروندگان
از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ ایمان می‌آرند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ به آنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
و به آنچه فرو فرستاده شد پیش از تو از سایر کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ایمان می‌آرند که از برپا دارندگان نمازند و مراد بدیشان اهل ...
کننده‌گان نمازند وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة و ایمان آرندگان وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و روز قیامت
أُولَئِكَ آن گروه که جمع کرده‌اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن جنت
و رضای الهی و رسیدن بثواب جاودانی است إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کردیم بتو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح علیه السلام
که شیخ المرسلین است و اول کسی که شریعت آورد و دعای او است که هلاک شدند امت او وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از نوح چون هود
و صالح و شعیب وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ و وحی کردیم بابراهیم علیه السلام وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و مراد باسباط
...اند که دوازده فرزند یعقوب وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران با آنکه در النبیین بوده
بجهت تعظیم و تفضیل ایشان است وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و عطا کردیم داود را زبور که نام آن کتاب است و زبور کتابی مشتمل بر حمد و ثنای الهی و مواعظ
بود و از احکام شرعیه چیزی نداشت و شریعت توریة بود و داود علیه السلام زبور را بلغت عبرانی و بعضی گویند سریانی و علمای بنی اسرائیل در ...

او باستادندی و مرغان از پس جنبان از عقب یم و دواب صحرا از عقب جنبان و مرغان هوا بر در پر کرده‌ندی و سایه بر آن افکنده‌ندی از گرمی
الحان و اصوات داود بهلوی نشستندی روزی رسول صلی الله علیه و آله در منقبت امیر المؤمنین علی علیه السلام حدیثی طویل فرمود و بعد از آن گفت روز قیامت
حق تعالی علی بن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان زهد که نور آدم و چندان جمال دهد که یوسف را و چندان آواز دهد که آواز
داود و او خطیب اهل بهشت باشد وَ رُسُلًا و فرستادیم پیغمبران را قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ که بتحقیق خوانده‌ایم قصه ایشان را
بر تو و نام ایشان برده‌ایم در قرآن مِنْ قَبْلُ پیش از این سوره یعنی از امروز چون قصه یوسف و زکریا و یحیی و الیاس والیسع و عزیر علیهم السلام در سوره انعام
وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و بعضی دیگر رسولان را قصه ایشان بر تو نخوانده‌ایم و نام ایشان ظاهر نکرده‌ایم وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَىٰ و سخن
گفت خدای با موسی علیه السلام بتوسط درخت یا موج که سخن در درخت آفرید و درخت با موسی سخن گفت تَكْلِيمًا سخن گفتنی رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ
فرستادیم همه فرستادگان را در حالتی که مژده دهندگان بهشت مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر کافران را لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد مر مردمان را
عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ پس از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که ما را دعوت کند و از شرک باز دارد وَ كَانَ اللّٰهُ
عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از فرستادن رسولان حَكِيمًا محکم کار در آنچه برگزارد از امر نبوت و در عام ولیکن داد اختصاص محمد
بنوعی از وحی و اعجاز مر ایشان که یهود گفتند که بر رسالت که ما را هیچ گواهی نیست که گواهی دهد بر صدق دعوی تو حق تعالی فرمود که اگر یهود گواهی نمی‌دهند
از روی عناد و لجاج لَٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد به نبوت تو از جهت اظهار معجز بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده است بتو از قرآن
که معجزی روشن است و دالی هویدا بر نبوت تو أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ فرو فرستاد آن را در حالتی که متلبس بود بعلمی خاص یا در آن علم او بود یا تألیف آن بنظمی که
بلیغی را عاجز سازد از آوردن مثل آن و با علم او بود بکمال که گشته و قابل نبوت وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو
وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا و کافیست خدای گواه بر نبوت تو یا گواه بحجت پس باید که تو ملول و غمگین نشوی از اینکه اهل کتاب تکذیب فرط عناد و لجاج
تصدیق نکنند به نبوت تو إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَ صَدُّوا و باز داشتند مردمان را بکتمان نبوت محمدی
و تغییر آن عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راهی که خدای نعت و صفت نبوت آن حضرت قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا هر آینه این گروه گمراه شدند گمراهی بنهایت دوری
رسیده زیرا که هم گمراه‌اند و هم گمراه کننده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه پوشیده‌اند حق را وَ ظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه و آله بکتمان
نبوت او یا بر مؤمنان بمنع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نه آنکه راه نماید
ایشان را براهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ لیکن راه نماید ایشان را براه دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در دوزخ همیشه که آن
وَ كَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم خلود و دخول ایشان در دوزخ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا بر حق آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ
الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما این فرستاده که محمد است بِالْحَقِّ براستی و درستی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَيْرًا لَكُمْ
که نیک‌ترست مر شما را آن بجهت دنیا و آخرت شما است وَ إِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید به نبوت محمد فَإِنَّ لِلّٰهِ پس بدرستی که خدای راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ آنچه در آسمان و زمین است پس بی‌نیازیست از ایمان شما وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا باحوال شما حَكِيمًا و کار
درهم که کند با حکم کننده است در بار شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود یهود [illegible]

عیسی غلو مکنید یهود که او را بزنا نسبت میکنید و ترسایان که در شان عیسی غلو مینمایید بوجهی که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
و هیچکدام شما مگویید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر راست و درست باشد و آن اینست که عیسی و عزیر پسران او نیستند بلکه بندگان اویند و نشاید که
او را او سبحانه منزه است از زن و فرزند و انباز إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح که عیسی ابن مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده
خدا است وَكَلِمَتُهُ و کلمه او سبحانه وجه تسمیه او بکلمه در سوره آل عمران گذشت أَلْقَاهَا رسانید این کلمه را خدا إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی عیسی را در رحم
فرمود وَرُوحٌ مِنْهُ و دیگر عیسی روح است از خدا و بدو حیات صادر شده از حق تعالی بی توسط پدر و لفظ در مجمع البیان گفته که او را از آن اعتبار روح گفت که
حدوث او از نفخ جبرئیل بوده در گریبان مریم بامر حق یا از آن اعتبار که احیای اموات میکرد فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید که او یکتا است و
او بفرستادگان او وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگویید خدایان سه اند اب و عیسی و مریم و این زعم بعض از نصاری بود چنانچه میفرماید انْتَهُوا باز ایستید
ازین گفتار باز ایستادنی خَيْرًا لَكُمْ بهتر است مر شما را یا از تثلیث باز ایستید و قصد کنید چیزی که بهتر است مر شما را که آن توحید است إِنَّمَا اللَّهُ
جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکتا است و یگانه در ذات سُبْحَانَهُ پاکی یاد کنیم او را پاکی یاد کردنی و او منزه و مبرا است
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزندی باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمان و آنچه در زمین است همه
مخلوق اویند و مخلوق مثل خالق نباشد پس چرا اهل آسمان و زمین او را فرزند بود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان و
مستغنی از یاری دهنده کار و در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد تو میگویی که عیسی بنده خدا است و بندگی عیب است حق تعالی بنابر آنکه اعادت جواب
حسم ماده اوهام ایشان بقول حضرت صلی الله علیه و آله فرمود لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ هرگز ننگ و عار ندارد عیسی أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ از آنکه باشد بنده مر
خدا را چه پرستندگان ملائکه بر آنند که فرزندان خدای میپرستند حق تعالی ابطال این بر که میفرماید وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ
و نه ملائکه عار دارد از بندگی و مقربان درگاه ربوبیت اند که بندگان صاحب شهنه وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای تعالی
وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ پس زود باشد که حشر کند خدای ایشان را إِلَيْهِ بسوی خود یعنی بموضعی که ایشان را برای مکافات
و مجازات ایشان و آن روز قیامت است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی جمیع اهل تکلیف را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
پس اما آنها که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای صالح فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام دهد خدای مزدهای ایشان وَيَزِيدُهُمْ
و بیفزاید جزای ایشان مِنْ فَضْلِهِ از افزونی و کرم خود آنچه در آن وقت تا اضعاف ده و هفتصد زیاده وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا
و اما آن کسانی که ننگ داشتند از پرستش الهی و سرکشی کردند از آن فَيُعَذِّبُهُمْ پس خدای عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ
لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیابند برای خود بجز خدای وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا دوستی و یاری و مددکاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمْ
بدرستی که آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی و دلیلی روشن از نزد پروردگار شما که محمد است صلی الله علیه و آله با معجزات وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ
و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُبِينًا نوری ظاهر که قرآن است از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که مراد از برهان رسول خاتم النبیین است و نور
امیر المؤمنین فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس اما آنها که ایمان آوردند بخدا وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او یا به او و بحبل او
فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشان را فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در رحمتی از خود یعنی در ثوابی که جزای ایمان و عمل ایشان است موعود و محفوظ آن

است که محض رحمت او سبحانه است و فضیل و زیادتی بر آن که آنرا او در آن ثواب است در مرتبه از مراتب بهشت که فوق عمل ایشان است و زیادتی بر آن
وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و راه نماید ایشانرا بسوی یعنی بتوفیق ایشان دهد تا بالکلیه متوجه او شوند و تا رسانند ایشانرا بآنچه وعده فرموده صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
راهی است بطریق بهشت و مدارکه چون حق تعالی در اول سوره بیان بعضی از سهام فرایض فرمود ختم آن کرد به بیان آنچه از آن باقی مانده و فرمود که يَسْتَفْتُونَكَ
طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است از وارثان و بکر از جابر انصاری منقولست که گفت من بیمار بودم و بعیادت من سید عالم صلی الله علیه و آله
آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و کلاله ام یعنی ولد و والدین ندارم و مرا خواهری چند هست و بس آیا حق وی را چگونه قسمت کنم بر ایشان آنحضرت هیچ جواب
نداد و بیرون رفت نوبت دیگر که آمد فرمود که ای جابر ترا ازین بیماری مرگ نخواهد بود ولیکن حق تعالی در باب تو و خواهران تو فرمود که ای محمد از تو طلب فتوی
میکنند در میراث کلاله قُلِ بگو که اللَّهُ يُفْتِيكُمْ خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است بر نحوی که إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ
اگر مردی بمیرد لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ در حالتی که او را فرزند نباشد خواه نر و خواه ماده وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها فَلَهَا
نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نصف متروکه آنچه که مانده است از مال وَهُوَ و آن مرد يَرِثُهَا میراث برد از خواهر در صورتی که حال
بعکس باشد إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر مر آن خواهر را فرزندی نباشد فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران دو تن یا بیشتر فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشان راست
دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه که گذاشته است مرده وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها رِجَالًا
وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ پس مر مرد را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بیان میکند خدای احکام میراث را
برای شما و حق و صواب را أَنْ تَضِلُّوا کراهت آنکه گمراه شوید یعنی بجهت آنکه نخواهد که شما در احکام میراث گمراه شوید و حکم بغیر صواب کنید
بیان احکام کرده است بر وجه صواب تا بدان عمل کنید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها از مصالح بندگان در حیات و ممات عَلِيمٌ داناست و مصالح ایشان
حکم میفرماید سُورَةُ الْمَائِدَةِ ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره مائده بخواند حق تعالی او را بعدد هر یهودی و نصرانی که
در دنیا نفس کشیده ده حسنه بدهد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید و عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبدالله روایت کرده که او گفت از جد خود شنیدم که
میگفت پدرم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که آیات در سوره قرآن بعض ناسخ بعض دیگر است و آخر سوره که بر آنحضرت نازل شده سوره مائده است
و آن ناسخ ما قبل خودست و هیچ آیه ناسخ آن نیست و نزول آن در وقتی بود که آنحضرت بر بغله شهبا سوار بود و در آن حال وحی آنحضرت را سنگین ساخت
بحیثیتی که بغله از راه باز ایستاد و نزدیک بآن رسید که شکم او بر زمین رسد از غایت گرانی آنحضرت بیهوش شد و دست مبارک خود بر سر شیبه بن وهب جمحی نهاده بود و از
بر بود است و این سوره را بر ما خواند آنچه در این سوره بود و بآن عمل فرمود و ما نیز بآن امر نمودیم و عیاشی از اسناد خود از ابی جارود نقل کرده که ابی جعفر محمد بن
علی علیهم السلام فرمود که هر که سوره المائده تلاوت کند در هر روز پنجشنبه ایمان او بظلم و شرک آمیخته نشود و ابی حمزه ثمالی روایت کرده که او گفت از
ابو عبدالله جعفر الصادق شنیدم که فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته سوره المائده را نزد حضرت رسالت آورد و حضرت در خطبة الوداع فرمود
که سوره المائده آخرین سوره است از قرآن که نازل شده حلال آن حلال کنید و حرام آنرا حرام شمارید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که ایمان آوردید أَوْفُوا بِالْعُقُودِ وفا کنید عهدها که با خدا یا با یکدیگر میکنید یا العقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال
آن پس احکام دیگر که متضمن احکام شرعیه است نقل کرده میفرماید أُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شده بر شما بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چهارپایان است بسته زبان از شتر و گاو

و گوسفند و بچه می گویند آن از آهو و گاو کوهی و حمار وحشی الّا ما یتلی علیکم مگر آنچه خوانده خواهد شد بر شما در این سوره و آن این است که حرمت علیکم المیتة
والدم تا آخر بهیمة الانعام بر شما حلالست غیر محلّی الصید در حالی که حلال دارنده نباشید صید را و انتم حرم و حال آنکه شما احرام گیرنده باشید
بحج و عمره مراد آنست که همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست ان الله یحکم ما یرید بدرستی که خدای
حکم میکند در حلال و حرام آنچه میخواهد و مصلحت میبیند از ابن عباس رضی الله عنه روایتست که حطیم بن هند که نام او شریح بن ضبیعه بود بسفاهت و نابکی
و جهالت و نابکی در عرب شهرهٔ تمام داشت بمدینه آمده گفت ای محمد بچه دعوت میکنی حضرت فرمود که خدا را یکی دانند و مرا بر رسالت تصدیق
کنند و نماز پنجگانه را بجای آرند و زکوة دهند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امیران هستند که کار ما بمشورت ایشان میکنیم بروم و این سخنان
با ایشان در میان نهم اگر مصلحت بینند دین ترا قبول کنیم حضرت پیش از آمدن او فرموده بود صحابه را امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن کند کافر درآید
غادر بیرون رود پس حطیم ایمان قبول ناکرده بیرون رفت و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سال دیگر که رسول و صحابه بعمرهٔ قضا
توجه فرمودند و متعهد شنیدند که او از بنی بکر با حاجیان عام میآید چون حطیم کنیه راویه و شتران نفایس همراه آورده بود رسید که صحابه
صحابه خواستند که دست تعرض دراز کنند و ویرا بگیرند و شتران و دیگر مواشی که غارت کرده بود ازو باز ستانند و گفتند انتقام مومنان ازو کشیم
از بکر منع کرد حق تعدی بر حاجیان عامه دراز کنند حضرت فرمود ایشان احرام گرفته اند و شتران را تقلید کعبه کرده اند از اسمعیل تا آنکه در حرم
در ماه حرام با ایشان متعرض شوید و آتش جدال و قتال بر افروزید ایشان گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم و درین باب سوال کردند
این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج را که نشانهای دین خداست
و لا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال و غارت در وی و آن ماه رجب است و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و لا الهدی و نه آنچه را
که هدی کعبه سازند از شتر و گاو و گوسفند و لا القلائد و نه صاحبان قلادها را از هدی و قلاده خرقه بود که در گردن چارپایان میکردند تا
در جنگهای حرم اعراب آن معلوم شود که هدی است و کسی تعرض او نرساند و مراد از آن گاو و گوسفند و شتر است که این علامت بر وی بود تا ذکر قلاید با آنکه هدی
شامل آنست بجهت اتصاف آن بشرفی دیگر است و لا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانهٔ کعبهٔ معظمه را بزیارت و طواف آن میروند یبتغون میطلبند
قاصدان حرم فضلا من ربهم افزونی از پروردگار خود اگر مؤمن باشند ثواب و اگر کافر باشند از خدای بازرگانی و سود تجارت و اگر کافر باشند می طلبند
روزی و رضوانا و میطلبند بحسب اعتقاد خشنودی خدا اگر مؤمن باشند اما کافران طلب میکنند از ایشان تا آن حاصل و اذا حللتم و چون
از حرم بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید و لا یجرمنکم و باید که بر آن ندارد شما را شنئان قوم دشمنی گروهی
از کافران ان صدوکم برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد درگذرید بانتقام
آن خواهید که قاصدان حرم را آزار کنید و گویند که حکم این آیه بر نهی قتال منسوخ است بآیه و اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و آیه فلا یقربوا المسجد الحرام
بعد عامهم هذا اما صد کردن کفار از حرم بیرون آمده و کافر را از هدی و قلاید ایشان و از ابن عباس روایت است که هیچ آیتی از این سوره منسوخ نیست و بعضی
از آیه زیرا که جایز نیست که در ماه حرام ابتداء با کافران قتال کنند مگر کافری که ابتدا بقتال ایشان کرده و این موافق قول حضرت رسالت است که در وقت نزول
این سوره فرموده که حلال او حلال است و حرام او حرام است چنانکه گذشت و تعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نکوئی که آن عفو است و متابعت امر الهی

وَالتَّقْوىٰ و بر پرهیزکاری که آن مخالفت هوای نفس است وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر یکدیگر بر ترک فرمان خدا وَالْعُدْوَانِ
و بر ستمکاری که آن انتقام است در زمین حرام اثم معصیتی است که بغیر تعدی نکند و عدوان آنکه بغیر تعدی کند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از نافرمانی خدای إِنَّ
اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبت است کسی را که از فرمان او در گذرد و بعد از آن بیان آنچه که مستثنا کرده بود در اول سوره
یعنی قوله إلا ما یتلی علیکم میفرماید حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن هر حیوانیست که بمیرد و بدون ذبح شرعی از بدن او بیرون رفته باشد
وَالدَّمُ و دیگر حرامست بر شما خون و اهل جاهلیت در حالت قحطی خون را در رودها میریختند و می‌پختند و میخوردند وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و دیگر حرام شده است بر شما گوشت
خوک با جمیع اجزای آن از پیه و استخوان و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته شد یعنی یاد کرده باشند غیر خدا را بر وی در وقت ذبح آن مراد ذبح
کفار است که بنام بتان میکشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و آنچه خفه شده باشد گلوی او و اهل جاهلیت گوسفند را چنین میکردند تا بمیرد و آنرا میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ
و آنچه بچوب و سنگ و مانند آن زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و یا در چاه افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه سرو زده باشد
حیوان دیگر او را تا بمیرد وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و آنچه خورده باشد درنده بعض آنرا و بمیرد و اگر چه بعد تفرق [illegible] و اگر چه [illegible] باشد
و حکم اکل آن جایز است بعد از ذبح شرعی چنانچه میفرماید إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید از اینها که ذکر کرده شد [illegible] بدن حیات است و مجری
طعام و هر جوی هوا باشد و این حکم در غیر سگ است چه خوردن آن قطعا حرام است در کوشت آن وَمَا ذُبِحَ و دیگر حرام شده است بر شما آنچه ذبح
کرده شده باشد عَلَى النُّصُبِ بر سنگها که منصوب است در حوالی حرم و آن سیصد و شصت سنگ بود که اهل جاهلیت تعظیم آن میکردند و [illegible] و بر آن
قربان میکردند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و دیگر حرامست که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ به تیرهای اقداح و آنچنان بود که سه تیر بود [illegible]
که آنها ازلام و اقداح میگفتند و بر یکی نوشته بود که امرنی ربی یعنی خدای مرا امر کرد و بر دوم نوشته بود نهانی ربی یعنی خدای مرا ازین نهی کرد و سیم غفل بود
یعنی چیزی بر آن نوشته نبود و اگر اراده سفری یا تجارتی و غیر آن از مهمات بدان تفال کردندی و این سه تیر در خریطه کردندی و تیری بیرون آوردندی اگر تیری
که امرنی ربی بر آن بود در آن مهم اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی بر آمدی ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بر آمدی باز رجوع نمودندی [illegible]
بر شما [illegible] ذٰلِكُمْ این استقسام بازلام فِسْقٌ بیرون رفتن است از دایره فرمان خدای زیرا که [illegible]
اگر مراد [illegible] و [illegible] باشد و شرکت [illegible] و [illegible] بروایت [illegible] از قبیل زیرا که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] و امثال آن [illegible] و امثال آن [illegible]
و اهل البیت علیهم السلام [illegible] خلاف آنچه کفار [illegible] الْيَوْمَ امروز که این آیه نازل شده [illegible]
کفار يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا امید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از باطل کردن دین شما و رجوع [illegible] فَلَا تَخْشَوْهُمْ
پس مترسید از ایشان [illegible] وَاخْشَوْنِ و بترسید از من [illegible] امور [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] خطبه خواند [illegible]
[illegible] و [illegible] اهل اسلام [illegible] الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ امروز کامل گردانیدم
برای شما دین شما را [illegible] وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمام کردم بر شما نعمت خود را [illegible]

و ترقی و اکمال احکام دین با نقیض که و هدم بنای جاهلیت که باطنیان تمام بود از این جهت که از این هیچ مشرکی با سلام چشم طمع ندارند و رضیت لکم الاسلام

اختیار کردیم برای شما اسلام را دینا و دینی پاکیزه از همه دینها که بعد از من همین دین باشد تا روز قیامت و دین دیگر و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام مرویست

که این آیه نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را خلیفه خود کردانید در غدیر خم در وقت انصراف از حجة الوداع و فرمود من کنت مولاه

فعلی مولاه و این آخر فریضه بود از فرایض و بعد از آن هیچ فریضه نازل نشد پس کامل شد فرائض الهی به ولایت و خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام

ابو القاسم عبید الله بن عبد الله حسکانی باسانید صحیح خود روایت کرده از ابو هریره و عبدری و از ابو سعید خدری که رسول صلی الله علیه و آله در وقت نزول

این آیه فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و بولایة علی بن ابی طالب من بعدی و بعد از آن فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و بعضی گفته اند در همین سال [illegible] خود با سلاح خواص و عوام امتی که

و منافقان چون این شنیده اند که اگر محمد بمیرد دین او خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و ذریه و اموال ایشان را غارت کنیم چون رسول

در غدیر خم نصب امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام کرد و این سخن اشتهار یافت اهل شرک و نفاق گفتند افسوس که کید ما باطل شد و حیله که در ما

می پختیم نابود و عاطل گشت حق تعالی این آیه فرستاد و فرمود که اهل نفاق و کفر از دین شما نومید شدند و من دین شما را معطل نخواهم گذاشت بانکه بان منصب کردم

و نعمت خود را بر شما تمام کردانیدم پس متمسک او شوید تا در ایمان کامل و تمام باشید و خطیب خوارزمی که از اعلم و افضل علما و فضلای اهل سنت است روایت کرده

از حذیفه یمانی و او از ابوذر غفاری که چون حضرت رسالت در غدیر خم علی بن ابی طالب سلام الله علیه را علی الاعلی نصب نمود بآن مامور فرمود اصحاب را

در شان علی بن ابی طالب امر فرمود که سلام کنند علی علی بامرة المؤمنین و ایشان انقیاد کردند حق تعالی این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم

دینکم پس حضرت از نزول این آیه بسیار مسرور و خوشحال گشت و توجه باصحاب کرد و فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی

و الولایة لعلی بن ابی طالب و ظاهر گشت است اگر در این روایات صحیحه منقوله از موافق و مخالف اندک تامل کرده شود واضح میگردد که

ولایت علی بن ابی طالب [illegible] که خلاف مذهب اوست و [illegible] دین او [illegible] تمام باشد و خشنودی و رضای پروردگار و نعمت تمام

او برو معقود باشد و بعضی گفته اند که این روز را عید اکبر نام نهاده اند و احادیث بسیار در بیان فضیلت این روز وارد شده و ثواب عبادت و روزه آن روز

نسبت بروزهای دیگر اضعافاً مضاعفه است و از جمله طارق بن شهاب روایت کرده که مردی از احبار یهود نزد عمر خطاب آمد و گفت در کتاب شما

آیتی است که بر ما فرود آمده بود اگر در کتاب ما بودی آن روز را عید یا بودی عمر گفت آن آیه الیوم اکملت لکم دینکم است تا آخر و آن روز که این آیه نازل شد

عید ما و عید جماعت مسلمانان تا روز قیامت و از امام رضا علیه السلام مرویست در باب فضیلت این روز فرمود عید الله اکبر و اسم فی السماء یوم العهد المعهود و فی الارض

یوم [illegible] آن روز عید خداست که بزرگترین عیدهاست این روز در آسمان مشهورتر است از زمین و در باب روزه این روز وارد شده که ثواب آن معادل است

با ثواب کسی که از اول تا آخر دنیا روزه بدارد و ثواب عبادت این روز بر طریقی که از اهل البیت علیهم السلام منقولست مثل صد هزار حج و صد هزار

عمره است و افطار مؤمنی آن روزه آن روز را برابر ثواب کسی است که صد هزار [illegible] و قیام صد هزار [illegible] است و صدقه [illegible] و ثواب

درهمی در این روز نفقه کند برابر صد هزار درهم است که در روزهای دیگر صدقه کنند حاصل که حق تعالی [illegible] که در فضیلت [illegible] از آن

از جمله دین کامل و نعمت تمام اسلام مرضی که امت و اکملت آن بعثت رسالت مصطفوی و ولایت مرتضوی است صلی الله علیه و آله فمن اضطر

پس هر که مضطر و بیچاره شود به تناول چیزی از محرمات فی مخمصة در گرسنگی و ناقتی طعام غیر متجانف در حالتی که میل کننده نباشد لإثم مر گناهی را

یعنی بلذت آنرا نخورد و زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزگار است او را بدین گناه رحیم مهربان برادر که بار

انعقاد از جهت دلیل و او را بدین مواخذه نفرماید در حکایات الصالحین آورده است که مردی صالح در دمشق به احوال فقر خود کسبه و بحسب ظاهر خود را بخان

و امینه دگر توانگر است و حقیقت حال فقر و سبب احتیاج خود را با هیچکس نگفت و او را همسایه توانگر بود و این همسایه را فرزندی بود که نوبت او را حرمت گرسنگی

روزی نگاه این درویش آمد دیگی دید که از بازار گرفته و طعامی در آن پخته خورده هیچ از آن بدین کودک نداد کودک نگاه به راه دلتنگ گریان صورت حال

بازگفت هر چند انواع طعامها بنمودی آوردند تسلی نمی‌شد و میگفت من آن طعام میخواهم که همسایه پخته بود پدر از آن حال بر ایشان شد و آن درویش را حاضر کردند

و گفت چگونه روا باشد که از تو بیمار بیچاره کودک گرسنه را این نوع رنجی رسد و تمام قصه باز گفت درویش بغمی فرو ماند پس سر آورده گفت در من سری است و اگر آن

ضرورت شد کشف کنم و اگر این واقع نشدی هرگز نگفتمی بدانکه آن طعام که میخوردیم مکودک تو ندادیم که اکل آن بر ما مباح بود و بر تو و اولاد تو حرام

گفت سبحان الله یک چیز چگونه بر یکی حلال بود و بر دیگری حرام درویش این آیه تلاوت کرد که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم لهذا از آن گوشت مردار بعد

و ما بجهت اضطرار حلال بود و شما را بجهت توانگری حرام آن مرد دلتنگ شد و گفت چگونه باید که تو در همسایه من بدین مرتبه باشی و مضطر باشی و من از این

بیخبر باشم پس گفت خداوندا تو از برای من بیرون زدی با آنچه دارم تو مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را میان خود و او مناصفه کرد چون متوفی شد او را

در خواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد گفت بسبب مواسات که با همسایه خود کردم مرا با علیین رسانید که مرتبه صالحین است آورده‌اند که سعید بن جبیر روایت کرد که عدی

حاتم و زید الخیل الطائی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی مقیم هستیم که سگان و مرغان شکاری صید کرده

و بیاوری میکنیم سگان آل ذریح و آل حبیر به جانوران وحشی میگیرند بعضی از آنجمله است که ما در می‌یابیم و پیش از آنکه سگ او را هلاک کند ذبح میکنیم و برخی

آنکه پیش از رسیدن ما سگ آنرا تلف کرده است و حقیقت حکم مردار حرام است اما حکم آن چگونه باشد آیه آمد که یسئلونک از تو پرسند که ماذا احل لهم

چه چیز حلال کرده شده است ایشان را از طعام قل احل لکم الطیبات حلال کرده شده است شما را چیزهای پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند و چیزی که

و ما علمتم و نیز حلال کرده شده است شما را صید آنچه تعلیم داده‌اید من الجوارح از سگان شکاری مکلبین در حالتی که ادب کننده آنها باشید آنها را

که از اعلام فهم میشود جهت مبالغت در تعلیم و نیز بجهت آنکه در تعلیم سعی فرماید که تعلمونهن می‌آموزانید سگان شکاری را مما علمکم الله از آنچه

آموخته است خدای شما را از طریق تأدیب و امتحان که از ساختن شکار را و فرق میان صاحب آن بازارها کنند و صید تخلیص نماید و نخوردند او را نزد شکار

نگاه دارند و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آن چیزی که نگاه داشته‌اند شکاری شما و نخورده‌اند و اذکروا اسم

الله و یاد کنید نام خدا علیه بر آنچه که تعلیم داده‌اید یعنی در وقت ارسال او بجانب صید نام خدا ببرید یا در وقت ذبح نام خدا یاد کنید انجاس که چیزی که

آنرا دریابید و اتقوا الله و بترسید از خدای در تناول آنچه حرامست ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب است و از حلال و حرام

سؤال کند و باید دانست که جوارح اگر چه در موضع لغت از برای مطلق جانوران شکاری از سگ و یوز و باز و غیر آن لیکن لفظ که بعد از آن است کلمه مکلبین

دلالت میکند بر آن و این قول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم که صید جانوران شکاری بجز سگ اگر اکل از ذکوة آن کنند حلال نیست مگر آنکه خود

اگر سگ او را صید کرده باشد و با جانوری دیگر حکم آن چنین است که اگر ذکوة آن کرده باشند و این قسم از قول کلیت حلال است و اگر صید جانوری دیگر است حرام و این گفت

از ابو جعفر و صادق علیهما السلام اَلْیَوْمَ در روز نزول این آیت أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ حلال کرده شد از طعامهای لذیذ خوش آینده که منع از طیب شرع نشده

و حکم بحلیت آن کرده و آن ذبایح است که بنام خدا ذبح شده باشد و غیر آن از اطعمه محلله وَطَعَامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ و طعام آنها که داده شده اند کتاب یعنی

یهود و نصاری حِلٌّ لَکُمْ حلال است مر شما را وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز حلال است مر ایشان را و مراد از این طعام ... مراد طعام غیر ذبایح اهل

کتاب است و غیر طعامی که مباشرت آن کرده باشند چه ایشان نجس العین اند و تصرف در آن حرام چنانکه احادیث ... اهل بیت ... بس آیه

بر عموم خود نباشد و اینکه در عرف شرع اطلاق طعام بر جو و گندم میکنند مؤید این است وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلال کرده شد برای شما زنان پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ

... خواه حره و خواه امه چه امه مؤمنه نیز حلال است وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ از آنها که داده

شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما خواه بنده و خواه آزاد و حلال است تخصیص محصنات اهل کتاب که ... اول

در دین اهل کتاب ... و بعد از ان ایمان آورده و تخصیص آن بنکاح متعه کردن یا ملک یمین حاصل که جمع میشود ... زنان ... مذکور ... ملة

وَإِذَا آتَیْتُمُوهُنَّ چه هنگامی که بدهید أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان و این قید بر سبیل اولویت و افضلیت است و اگر نه بی دادن حلالست و طی ...

گاهی که زنان ... بدون دادن مهر مُحْصِنِینَ ... زنا کنندگان وَلَا مُتَّخِذِی أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان دوستان ... در عرب

عادت بودی که مردی زنی را دوست گرفتی ... مردی ... این آیه انکار ... کرده ... بر سبیل

نکاح نه بر سبیل زنا ... وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمَانِ و هر که کافر شود به ... ایمان ... از اصول و فروع ایمان و انکار ... السلام

که از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل باشد کردارهای او ... عدم ترتب ثواب ... ایمان است وَهُوَ فِی

الْآخِرَةِ و او در آن سرای مِنَ الْخَاسِرِینَ از زیان کاران است ... عذاب ابدی ... و ...

امر ... از جمله آن اقامه صلوة است و ... طهارت است فرمود یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا قُمْتُمْ

إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز ... فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ پس بشوئید رویهای خود را از قصاص ... در عرض ...

که ... وَأَیْدِیَکُمْ و بشوئید دستهای خود را إِلَى الْمَرَافِقِ تا مرفق

و ابتدا از مرفق کردن باجماع امامیه و احادیث ... از اهل البیت علیهم السلام ... مفصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِکُمْ

و مسح کنید سرهای خود را ... وَأَرْجُلَکُمْ و مسح کنید پاهای خود را إِلَى الْکَعْبَیْنِ تا ... وَإِنْ کُنْتُمْ

جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ کُنْتُمْ مَرْضَى و اگر باشید بیمار ... أَوْ عَلَى سَفَرٍ

یا در سفر باشید ... أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ ...

أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را ... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آبی ...

... فَتَیَمَّمُوا صَعِیدًا طَیِّبًا پس قصد کنید ... فَامْسَحُوا بِ ... پس مسح کنید

بِوُجُوهِکُمْ وَأَیْدِیکُمْ مِنْهُ ... رویها و دستهای خود را ... از

... مَا یُرِیدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای ...

لیجعل علیکم من حرج تا بگرداند بر شما تنگی و نه بر شما تنگی کند ولکن یرید و لیکن میخواهد لیطهرکم تا پاک گرداند شما را از حدث بکرد
استعمال آب و خاک یا از گناه شما را پاک سازد ولیتم نعمته علیکم و تا تمام کند نعمت خود را بر شما باسقاط الکم در رفع حرجی را امور کم چه آن
پاک کننده بدنهای شما است و کفاره گناهان شما لعلکم تشکرون تا شاید شکر کنید بر نعمتهای او و در آثار آمده که هر که وضو یا غسل کند بر طهر
بر قطره که از بدن او بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کند تا روز قیامت سلمان فارسی روایت کرده از رسول خدای صلی الله علیه و آله که شنیدم از
آنحضرت که می فرمود هر که وضو سازد نیکو کند گناه او فرو ریزد چنانکه برگ از درخت و نیز از آنحضرت روایت است که هیچ کس از بندگان نیست که در برای معصیه و المعصوم
مگر که هر گناه که از وی که شد فرو ریزد و سخنی هر عضوی که بشوید گناهی که بآن کرده باشد فرو ریزد چنانکه چون آن وضو را کند و جمیع گناهان اعضای او
آرد از همه گناهان بیرون آید چنانکه گویا همان وقت از مادر متولد شده باشد از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست که جمعی از احبار یهود نزد رسول خدای صلی الله علیه
آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که علت چیست در آنکه از آب منی غسل باید کرد و از بول و غایط نباید کرد و حال آنکه هم پلیدند حضرت فرمود برای آنکه چون آدم
از آن درخت بخورد آن در عروق و اعصاب او فرو گرفت چون آدمی جماع کند این آب از هر موی از آن نزول کند حق تعالی غسل را بر او واجب گردانید تا
کفارت گناه هم اعضای وی و طهارت آن باشد و شکر آنکه حق تعالی این نعمت و لذت را بر او ارزانی فرمود محض نزول نبی گفتند راست فرمودی اکنون بگو
ثواب غسل جنابت چیست فرمود که مؤمن چون جنب غسل کند حق تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند و هیچ بنده نباشد که چون غسل کند حق تعالی او را بنگان
بد و مباهات کند و بگوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید که از غسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر من خدا و من گواه باشید که من او را آمرزیدم از هر موی
که در زیر هر موی است هزار حسنه برای او نوشتم و هزار سیئه محو کردم و هزار درجه بلند گردانیدم احبار چون این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک
رسول الله و کیفیت وضو و غسل و تیمم در کتب فقهیه مذکور است و در منهج الصادقین بر وجه تفصیل و تبیین مسطور و چون وضو و غسل و تیمم را ثواب بسیار است الحاصل
نعم الهی نه باشد از جهت در عوض آن میفرماید واذکروا نعمة الله علیکم و یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بر شما با سلام و احکام و شرایع آن
شما باید در شکرگذاری آن و میثاقه الذی واثقکم به و یاد آورید پیمان او را که بسته است با شما آن پیمانی که در لیلة العقبه و حجر
رسالت بستند و سماعه بیعت کرده که در آن شب در حجرات اعراف وی و عهد وی اذ قلتم چون گفتید سمعنا شنودیم قول ترا و اطعنا فرمان بردیم
امر ترا گفته مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره شد و در حدیث دیگر آنکه هر مؤمن بیعت در محل خودش میکرد و خواهند شد آن امر حق و از امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که مراد المیثاق عهد است که رسول صلی الله علیه و آله از ایشان گرفت در حجة الوداع بولایت امیرالمؤمنین و تحریم خمر و بر کیفیت حج واتقوا الله و بترسید
از خدای در فراموشی نعمت و شکستن بیعت ان الله به درستی که خدا علیم بذات الصدور داناست بانچه در سینها مخفی باشد پس شما را بدان
جزا خواهد داد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان کونوا قوامین باشید قیام کننده کار حق لله برای خدای و قائلین برای او شهداء بالقسط
گواهان براستی و لا یجرمنکم و باید که حمل نکند شما را شنآن قوم خصومت و دشمنی گروهی از مردمان علی ان لا تعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب آن
و نقص عهد ایشان کنید نقل و سبی اعدلوا عدل کنید و سویت در دشمنی و دوستی هو اقرب للتقوی که عدل نزدیکتر است برای پرهیزکاری و حرکات
که عدل با کفار اقرب باشد بتقوی الیس است از ظلم و ستم در مقام یا واتقوا الله و بترسید از خدای در ستمکاری ان الله خبیر به درستی که خدای بینا است
بما تعملون بآنچه میکنید از عدل و ظلم پس شما را بدان جزا دهد وعد الله الذین آمنوا وعده داده است خدای تعالی آنکه ایمان آوردند و عملوا

الصّالحات و کرده‌اند کارهای ستوده که آن را کرامت بعده و مرایشان راست لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناه و اجر عظیم و مزدی بزرگ

که بهشت و نعیم است والّذین کفروا و آنان که کافر شدند و کذّبوا بآیاتنا و تکذیب آیتهای ما کردند و آن آیات معجزات نبوی و صدق نبوت خاتم الانبیا

صلّی الله علیه وآله اولئک اصحاب الجحیم آن گروه یاران دوزخ اند و همیشه در آن از واحدی مرویست که حضرت رسالت در غزای غطفان بحرب محمّی

از بنی ثعلبه توجه فرمود و بعد از آن حرب بازگشت با حضرت خود که و عشیره و تمام داشت منحصر در ملک اسلام آمده بود و وقتی که یاران پراکنده بودند حضرت صلّی الله علیه وآله لشکر

خود را زیر درختی کشیده فرود آمده بود و حمایل شمشیر بر درخت آویخته و اعرابی آمده مشاهده میکرد که حضرت خود را افکنده و بی‌سپاه و محافظ تنها در پای درخت نشسته

و مارانش از دور نگرید بر پی حرب و نیامده آن فرصت غنیمت شمرده کشیده پیش آمد و گفت کی ترا حمایت کند و شمشیر را از تو کفایت کند فرمود

شر ترا از من بکند الله فی الحال جبرئیل برسید و عشیره خانه بکشت و او بیفتاد و سید عالم آن را برداشته و بر سر وی رفت و گفت که منع کند مرا از تو که عشیره

گفت هیچ کس از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و میان قوم بازرفته ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد یا ایّها الّذین آمنوا

ای گروه مؤمنان اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرد بر شما اذ همّ قوم چون قصد کردند قومی یعنی عشیره و یاران او

ان یبسطوا الیکم ایدیهم آنکه بگشایند بسوی شما دستهای خود را بقتل و اهلاک فکفّ ایدیهم عنکم پس بازداشت خدای دستهای ایشان را از شما و

مضرت ایشان را از شما واتّقوا الله و بترسید از خدای در کفران این نعمتها و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکّل المؤمنون پس باید که

توکل نمایند مؤمنان چه او کافیست در دفع مضرت ایشان و دفع شر ایشان و بعضی گویند قصه قتل بنی نضیر است و با او صد و عمارت بودند

حق تعالی شر ایشان را از وی بازداشت چنانکه بیاید و در قصه خاتم الانبیا بتبع ایشان سوم و در جای مقرر و لقد اخذ الله و بتحقیق گرفته

خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان محکم بنی اسرائیل را در موافقت موسی و محاربت با جباران وبعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان

اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر که کارگذار مردمان خود بودند از اسباط یعقوب دوازده سبط بودند هر سبطی از نسل یکی از پسران دوازده گانه او که حضرت

حضرت موسی برای هر فرقه از آن دوازده فرقه مهتری نصب فرمود و کار زار ایشان بر ایشان فرموده و در آثار آمده که حق تعالی موسی را وعده داده بود که زمین مقدسه الیا و اریحا

بایشان و اولاد بنی اسرائیل ارزانی داریم و آن سرزمین مسکن جباران بود و ایشان عمالقه مسکن میان ایشان بود و آنجا که ایشان بودند از بقیه قوم

چون لشکر فرعون غرق شده و مصر بنی اسرائیل را مقرر شد فرمان آمد که به ارض مقدسه روید که خود را دار قرار دهید و هر دو را بهر دو لشکر است و جباران که

با جباران پس موسی دوازده نقیب را از لشکر اختیار کرد که هر یک کفیل نگاهداشت سبطی باشند از دوازده اسباط پس قوم نزدیک اریحا رسیدند و نقبا تجسس

عمالقه مشغول شدند یکی از جباران ایشان را دریافت که او را عوج بن عناق گفتندی درازی وی بطول اگر سه هزار و سیصد و سی گز بود و باقی عادیان برو مثل او

نبود و در تفسیر ابوالفتوح مذکور است که قد او سیصد و سی هزار و سی گز بود و بلندی از گز و در گردن او از او که گذشته بودی و ابر بایستاده بودی

و از ابر آب خوردی و ماهی از دریا بگرفتی و در آفتاب کباب کردی و بخوردی و در ایام نوح که آب از سر کوهها چهارصد گز گذشته بود تا کعبین او بود

و او سه هزار سال عمر بود و عنق که مادر او بود دختر آدم بود هر انگشتی از انگشتان عنق بر گرهی از گرهها چندان ای مرویست که روزی از عنق امی آمده و شب

هیزم کرده بود و در خورشید بسته بود این دوازده نقیبا را رسیده چون ایشان را بدید از کوه همی تا ایشان را بتعجب کرد ایشان هر یک از ایشان

چیل گز بالا بود پس ایشان را در میان ... و در میان ... و ایشان را آورده و در پیش نهاد و گفت ایشان آمده اند تا با ما قتال کنند و در زمین و شهر ما تصرف نمایند

با بزرگی ایشان با علم دنیا بجدال کنیم با او برسش کرفت و او بود ایشان را بکذار تا بروند و خبر ما را بقوم خود برسانند که ایشان باز کردند و با با قتال گفتند چون بار دار ایشان

در آمدند هر خوشه انکور را دیدند که هیچ کس بر تواند داشت و هیچ کس بر پوست انار ایشان می گنجد پس باز گشتند بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال

این قوم خبر مدهید که نا فرمانی کنند ولیکن باز کردند پس این سبک کار خبر آمده قوم را بر جنگ ایشان تحریص کردند و موسی از حقیقت حال خبر داد

موسی با آن قوی قوم را بر کشته مرز جبارات عوج خبر دار گشته بیامد و بر لشکر موسی نگریست و لفته و غرض لشکر موسی پاره از کوه ببرید و بر سر گرفت تا بر ایشان

موسی فرود آرد و همه را یکبار بکشد حق تعالی مرغی را فرستاد تا پاره الماس در منقار گرفته بر گرد آن کوه سر او در یکید و سوراخی در کرد و آن سنگ در گردن

افتاد و مانند طوقی عوج هر چند خواست که آن را بر آرد نتوانست موسی بیامد و او بالای ده گز بود خوشحال شده عصای خود را که چهل گز بود و خود چهل گز

بالا جست و چهل گز بر جست و آن را بر عوج زد بر کعب عوج آمد و از آن زخم و گران سنگ بیفتاد بنی اسرائیل یکبار بر وی تاختند و تنها بوی کشتند و او را

پاره پاره کردند و سر سنگ بریدند و در خبر آمده که مدت عمر او سه هزار سال بود استخوانهای او پل رود نیل بود پس موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از قتل جباران

امر کرد و ایشان چون این معجز فرمان بردند و یاد کردند گفتند که امسال ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای إِنِّي مَعَكُمْ به یاری

ام بر نصرت و اوان کار ایشان لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ اگر بپای دارید نماز را وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را با ارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي

و تصدیق کنید معجزات رسل را وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تعزیر کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجا بیاورید وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ و قرض دهید مر خدای را یعنی نفقه کنید در راه او

قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی نفقه از وجه حلال و در سبیل قربت و اخلاص لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ هر آینه در گذارم از شما گناهان شما را

وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ و در آورم شما را در بوستانهایی تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جاریست از زیر درختان آن جویهای آب فَمَنْ كَفَرَ

بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ پس هر که کافر شود پس ازین شرط از شما که در جزای آن ثواب عظیم است فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست

را به وجهی که هرگز بمطلب خود نرسد و بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و مستوجب لعن گشتند چنانکه میفرماید فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بشکستن

ایشان پیمان خود را یعنی بسبب شکستن ایشان وا گرفته بودیم لَعَنَّاهُمْ راندیم ایشان را از رحمت خود و مسخ کردانیدیم با خواری جزیه بر ایشان و منع کردیم

وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و گردانیدیم دلهای ایشان را بسیار سخت بدرجه که الطاف که دلهای ایشان لیس آن نرم شود و ایشان را بستیم تحت عناد

و جحود این مراد است که ایشان در ضلالت خود ایشان را گذاشتیم و توفیق و لطف از ایشان منع کردیم تا آنکه دلهای ایشان سخت گشته از استماع تحولف و انذار

متاثر نشده و یا معنی آنست که حکم کردیم بقساوت قلوب ایشان و بجهت این یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند سخنان توریه را که از جمله آن نعت محمد صلی الله علیه و آله

بود و حکم رجم عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی احکام توریه را زایل میسازند و احکامی که خود میخواستند بجای آن مینهند وَنَسُوا حَظًّا و فرو گذاشتند

بهره تمام را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریه از متابعت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه مطلع

میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از جهودان إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نکنند چون ابن سلام و اصحاب او که ایمان آورده اند فَاعْفُ عَنْهُمْ

پس در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از انداء ایشان اگر التزام جزیه کنند إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد

نیکوکاران را پس عفو اسباب احسان خود سازد و بعد از بیان حال یهود ذکر حال نصاری میکند و وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از آنانکه گفتند إِنَّا نَصَارَىٰ بدرستی که

ما نصاری ایم خود را انصار الله گفتند که یاری دادن خود را بنا صره که عیسی علیه السلام در آنجا بود اکه گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر میفرماید أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ

گرفتیم با ایشان پیمان ابا حاکم از جهة آنکه گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ترک کردند بهره وافی را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند

در انجیل از ایمان آوردن به پیغمبر خاتم محمد است صلی الله علیه وآله فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم لزوم گردانیدیم میان ایشان بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ دشمنی

ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و کینه پنهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بسبب نقض عهد ایشان که کردیم و باز گذاشتیم و توفیق لطف از

ایشان باز گرفتیم تا آنکه فرقهای مختلف شدند چون نسطوریه که گفتند عیسی ابن الله و یعقوبیه ان الله هو المسیح ابن مریم و ملکائیه ان الله ثالث ثلثة

و هم‌شان یکدیگر وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ و زود باشد که آگاه کند و خبر دهد خدای ایشان را بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ به آنچه ایشان میکردند و این خبر دادن

بجزا دادن ایشان خواهد بود پس ... بعد از آن خطاب الزام حجت فرمود که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ

رَسُولُنَا به درستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکند برای شما كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ بسیار از آنچه هستید که پنهان

میکنید مِنَ الْكِتَابِ از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه وآله و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی به احمد صلی الله علیه وآله وَيَعْفُو عَنْ

كَثِيرٍ و درمیگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد آن را زیرا که اظهار ... یهودی آنحضرت ... که ... آن ... ازان

عفو کردی حضرت از آن ... بود ... مبالغه نمود حضرت روی از وی بگردانید و قصه آن یهودی این بود که ... از آنچه ظاهر کرد

ترک عفو ... جواب ... سؤال خود ... مستحق ... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ

به درستی که آمد بشما از نزد خدای نُورٌ روشنائی که رفع کننده ظلمت ضلالت ... که رافع ظلمات شرک و ضلالت وَكِتَابٌ مُبِينٌ

و کتابی که روشن است ... بعضی ... نور حضرت رسالت صلی الله علیه وآله است که ... و تهتدی ... بنور او

و صدیق ... اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر مصداق این است يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه مینماید خدای بان نور

مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا که پیروی کند خشنودی او را بوسیله ایمان و عمل صالح سُبُلَ السَّلَامِ راههای سلامتی از عذاب که آن راه اسلام

است ... وَيُخْرِجُهُمْ و بیرون آرد ایشان را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر و شرک و جهل إِلَى النُّورِ بروشنائی ایمان ... علم

بِإِذْنِهِ باراده و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ و راه نماید ایشان را بسبب ... الطاف و توفیق إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست

نزدیکترین راههاست بحق و آن راه راست اسلام است که در هیچ کجی نیست لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ به درستی که کافر شدند آنان که قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که

خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است که پسر مریم است و این قول یعقوبیه است ... قُلْ بگو ای محمد فَمَنْ يَمْلِكُ

پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از قدرت و اراده خدای چیزی یعنی هیچکس مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد

إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وَأُمَّهُ و مادر او را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و آنها که بر روی

زمین اند مراد آنست که مسیح با سایر ممکنات است ... پس حکم ... وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست

پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می‌آفریند هر چه میخواهد یعنی ایجاد ... چون آسمان و زمین و برخی

را از ماده چون معادن و نبات و حیوان و بعضی را از اصلی ... چون آدم از خاک و برخی را از اصلی که از جنس اوست چون ... متولد

از والدین و از مرد بی زن چون حوا و یا از زن بی مرد چون عیسی وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها تواناست و هر چه خواهد بر وفق

کلمت و معنی آفریند وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى و گفتند یهود و ترسا نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خداییم یعنی اتباع هر دو پسرانیم

که عزیر و مسیح اند و ما مقربان اوییم مانند قرب پسران و ولد بوالد از روی مرتبت که نصاری دعوی کردند که خدای وحی کرد بیعقوب که فرزند تو

اول فرزند من است [illegible] ما پس از جهل روز در دوزخ نگاه دارم تا آتش ایشان را بسوزد و پاک کند و بعد از آن بار بهشت در آورد و در روایت

آمده که رسول صلی الله علیه و آله کعب بن اشرف و کعب بن اسید و امثال ایشان را از عقاب ترسانید گفتند ای محمد ما را چه میترسانی هر چه گناه کنیم خدای

ما را عفو کند زیرا که پسران اوییم وَ أَحِبَّاؤُهُ و دوستان او و خدای هرگز بر دوستان خود عذاب نکند حق تعالی فرمود قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان

که اگر بحسب فرض درین دعوی صادقید فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ پس چرا عذاب میکند خدای شما را بِذُنُوبِكُمْ بگناهان شما و آن عذاب ثابت است در دنیا بقتل

و اسر و مسخ و در آخرت باعتراف شما که چهل روز ما را عذاب خواهد پس اگر پسر او بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر پسر را بقتل و اسر و مسخ و آتش

عذاب نکند و محب بر عذاب و عقوبت دوست روا ندارد و چون شما مستحق عقوبات دنیا و آخرت شدید پس شما پسر و دوست او نباشید بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ

بلکه شما آدمیانید مِمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدای آفریده است یعنی مانند سایر بنی آدم اید که بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و آمرزد

خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند که بواسطه آلای دعوت جمیع پیغمبران او گرویده اند وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها

مشرکانند پس با شما معامله سایر مردمان خواهد کرد بی مزیتی که شما را بر ایشان باشد وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها

و زمین وَ مَا بَيْنَهُمَا و پادشاهی آنچه میان آسمان و زمین است وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه یعنی همه مملوکات نزد او برانند تا جزای

عمل خود خواهند یافت يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما که محمد است صلی الله علیه و آله يُبَيِّنُ لَكُمْ

روشن میکند از برای شما راه حق را که دین اسلام است عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر زمان فتور و انقطاع پیغمبران أَنْ تَقُولُوا کراهت آنکه گویید

مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ نیامد بما هیچ مژده دهنده وَ لَا نَذِيرٍ و نه هیچ بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بتحقیق آمد بشما بَشِيرٌ مژده دهنده مومنان

بثواب بیکران وَ نَذِيرٌ و ترساننده کافران بعذاب نیران وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز تواناست پس قادر است بر آنکه بفاصل

رسولها با یکدیگر پیوسته چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال در میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد و بر آنکه در زمان فترت ارسال محمد نمود و از رفع عیسی

مرورا [illegible] میان پیغمبر ما و عیسی [illegible] [illegible] چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل و یکی از عرب که خالد بن سنان

بود و بعد از آن زمان خالی بود از انبیا حق سبحانه وَ إِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن ای محمد این را که چون گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند

يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای را بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون گردانید در میان شما پیغمبران

تا شما را راه راست نمایند و بعدد رسیده که در هیچ امت آن قدر نبی نبود که در بنی اسرائیل وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شما را یعنی بعضی از شما را پادشاهان در میان شما پادشاهان

بسیار و گویند که چون این ملوک [illegible] قبط [illegible] رهانیده و مالک نفس خود گردانیده و منزلهای وسیع و آبهای جاری بود

از آن [illegible] وَ آتَاكُمْ و داد شما را از من و سلوی و [illegible] آمدن آب از سنگ و شکافتن دریا و غیر آن از نعم عظیم

مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد یکی را مِنَ الْعَالَمِينَ از جهانیان يَا قَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آیید بزمین پاک کرده شده از

مبارک [illegible] الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای در لوح محفوظ

که مسکن شما است بشرط ایمان و جهاد با جباران و امتثال اوامر ملک منان چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند گفتند کاشکی ما را از مصر بیرون نیاوردی تا بمصر

باز گشتیم بمصر فرمود وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بر پشتهای خود یعنی بهمان راه که آمده اید بسبب خوف جباران که از جبن کنید فَتَنقَلِبُوا

پس باز گردید خَاسِرِينَ در حالتی که زیانکاران باشید در دنیا و آخرت قَالُوا گفتند يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ

گروهی اند بسیار با شوکت و قوه که مقاومت با ایشان نتوان کرد وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا و بدرستی که ما در نمی آییم در آن زمین حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند

جباران از آن فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون روند از آن زمین فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس بدرستی که ما در آینده گانیم در آن شهر طاقت جهاد کردن با ایشان نداریم

قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنها که میترسیدند از خدای و آن یوشع بن نون و کالب بن یوفنا بود سبطان بودند که

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام کرده بود حق تعالی بر ایشان بایمان و ثبات بعهد و پیمان ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیید بر جباران از در دروازه ایشان ناگهان

و بر ایشان در حمله از تنگی کوچه و مکان ایشان فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آیید از آن در که گفتیم فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستی که شما غالبانید بجهت

تنگی کوچه و عظم جثه های ایشان متعذر است بر ایشان که بر شما حمله کنند و خدای موسی را وحی کرده است که اگر در آن داخل شوید بر ایشان غالب گردید وَعَلَى اللَّهِ

و بر خدای نه بر غیر او فَتَوَكَّلُوا پس توکل کنید إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارنده گان وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی

إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین شهر مَّا دَامُوا فِيهَا مادامی که جباران درین موضعند پس از روی جهالت و حماقت کلام بی ادبانه گفتند

فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ پس برو تو و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید با ایشان إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی که ما اینجا نشسته ایم تکیه کرده

فراموش کنیم چه طاقت محاربه با ایشان نداریم موسی از ین سخن دلتنگ شده حق تعالی دست و شکایت قوم را بحضرت عزت عرض کرد قَالَ رَبِّ

گفت ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را و یوشع و کالب را هم بجهت اتفاق

الا العقاد بر آنها است که ظاهر می گفت قوم برادر فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدایی افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان گروه بیرون رفتگان

از دایره فرمان حکم کن بانچه مستحق آنیم و ایشان سزاوار آنند قَالَ گفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستی که زمین مقدس مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام کرده

شده است بر ایشان یعنی که بکیفیت عقوبت این نافرمانی مقدس نباشد در آن در آیند أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر

در زمین تیه گشتند پس قوم موسی چهل سال در مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردند و شام در همانجا بودندی

که از آنجا رحلت کرده بودندی این نیز وجه آنکه حق تعالی طولهای آن زمین گردی نموده و کیف این همه هنگام آن زمین پیوسته آن قطر

ایشان در می آمد کردگار و چراغ در آن بیابان یعنی چهل سال القصه حق تعالی موسی را خطاب کرد که ایشان را چهل سال سرگردان در زمین تیه نگه دارم موسی از آن

پشیمان شد حق تعالی وحی فرستاد که چون حکم کردیم بر گشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه و فاسقان

یعنی این کیفیت و سزاوار این نوع عقوبت اند پس دعا کردن بر ایشان پشیمان مشو و در تواریخ مذکور است که موسی علیه السلام صد و بیست سال عمر داشت بیست سال

در زمان پادشاهی فریدون بود و صد سال در زمان منوچهر و چون در تیه مدت چهل سال بر آمد حق تعالی او را بجوار رحمت خود برد و برادر او هارون در تیه قبل از وی وفات یافت

و یوشع بعد از وفات موسی بجای وی نشست و بنی اسرائیل را بجهاد جباران امر کرد و ایشان بواسطه آن عقوبت که کشیده بودند فرمان او را

باز بجای آوردند و با جباران قتال آغاز کردند و آن شهر را احصار کردند و بتوفیق الهی همه بنی اسرائیل زنده بودند بجز آنکه در تیه مرده بودند و هنوز

جمعی از جبابره ماندند و روز تاریک شده [illegible] تا حقیقت آفتاب را باز گردانید تا آنکه از قتل کفار بپرداختند و بعد از آن یکبار بعد از غروب آفتاب [illegible]

موافق و مخالف آفتاب از برای کسی باز نگشت مگر برای یوشع که وصی موسی بود و سلیمان که وصی داود بود و علی بن ابی طالب که وصی سید انبیا صلی الله علیه وآله

و از جمله روایات و اخبار ابو اسحق ابراهیم ثعلبی با سند صحیح از عبدالله بن عباس [illegible] طرق آورده که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع

وصی موسی و لعلی وصی محمد صلوات الله علیه وآله و آنچه مشهور است دو بار آفتاب از برای امیرالمؤمنین علیه السلام باز گشته یکبار در حیات رسول [illegible]

که حضرت رسالت را وحی رسید و سر خود را بر زانوی امیرالمؤمنین نهاد و چندان [illegible] وقت نماز منقضی شد امیرالمؤمنین نماز را بایماء ادا کرد [illegible] رسول بعد از آنکه از وحی فارغ

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] سبب [illegible] امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله نماز را [illegible] ادا کردم [illegible] سر مبارک تو در کنار من بود و خاطرم ازین نماز تسلی [illegible]

حضرت گفت [illegible] رضا [illegible] علی در طاعت تو و رسول تو بود [illegible] قیام نماز [illegible] آفتاب [illegible] برای خاطر وی باز گردان تا با طمانینه [illegible] نماز گزارد

فی الحال آفتاب باز گشت و او را آوازی بود مانند آواز [illegible] که [illegible] و [illegible] بر عالم افتاد و آنچنان ایستاده بود تا آنکه امیرالمؤمنین نماز

عصر را ایستاده بگذارد [illegible] سلام باز داد [illegible] آفتاب فرو شد بر طریق عادت [illegible] و این روایت از ابن عباس و ابوذر و مقداد و عمار

و [illegible] از صحابه کبار منقول است و [illegible] بعد از وفات [illegible] آنچنان بود که جویریه بن مسهر روایت کرده که من رفیق امیرالمؤمنین بودم

در سفری [illegible] به بابل رسیدیم وقت نماز عصر در آمد آنحضرت [illegible] که این زمینی است [illegible] هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری را نشاید

که در اینجا نماز کند پس [illegible] تا آفتاب غروب کرد [illegible] با خود میگفتم [illegible] نماز بگذارم [illegible] وقت نماز فوت [illegible]

در اینکه [illegible] از حضرت [illegible] پس [illegible] آب [illegible] لبهای مبارک را [illegible] فی الحال [illegible] آفتاب

به موضعی [illegible] نماز عصر [illegible] چون از نماز فارغ شدیم آفتاب [illegible] من گفتم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] که تو وصی محمدی [illegible] و قصه باز گشتن آفتاب برای آنحضرت اظهر من الشمس است [illegible] ظهور و تواتر [illegible] انکار آن [illegible]

ثابت و امثال او [illegible] با [illegible] صاحب [illegible] و [illegible] چون [illegible] اهل [illegible] بعض [illegible]

[illegible] بیان فرمود [illegible] آن بیان حال فرزند آدم [illegible] برادر [illegible] که از [illegible]

حضرت رسالت [illegible] بنعمه [illegible] واتل علیهم [illegible] بر اهل روزگار [illegible] از جمله

[illegible] نبأ ابنی آدم [illegible] پسر آدم [illegible] قابیل و هابیل بالحق [illegible]

[illegible] قبول توبه آدم [illegible] حوا [illegible] حامله گشت [illegible] پسری و دختری [illegible]

[illegible] متولد گشت و چون بزرگ شدند آدم علیه السلام [illegible] بطن دیگر [illegible] آدم [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] اولین فرزندان او قابیل و توام او اقلیما بود که در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا

[illegible] چون [illegible] آدم لیوذا را به هابیل [illegible] و اقلیما را [illegible] قابیل [illegible]

[illegible] آدم علیه السلام [illegible] خدای [illegible] قابیل [illegible]

هابیل را [illegible] آدم [illegible]

اقلیما از آن او باشد و جمع از این خبر بدهد اذ قربا قربانا یعنی که قربان کردند یعنی تقرب جستند آن بکدام قربانا قربانی که آن چون ظاهر شد الغرض

که هابیل که گله دار بود بره فربه چرب کرده بهترین گوسفندان با خود آورد و بر سر کوهی نهاد و قصد کرد که اگر قربان من قبول کرده شد اقلیما کنم و قابیل صاحب

زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت اگر قربانی من قبول شده و اگر نه من حسب از خواهر خود باز ندارم

فتقبل من احدهما پس قبول شد قربانی از آن که هابیل بود بدین نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد و لم یتقبل

من الآخر و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود چه آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن آن التفات نکرد و قابیل از غصه شده حسد به برادر

او زیاده کرد قال گفت قابیل هابیل را از غایت حسد لاقتلنک بخدای که هر آینه بکشم ترا و از غم تو فارغ شوم قال گفت هابیل انما یتقبل الله

جز این نیست که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربانی خود نیت خالص کرده اند از هوای نفس و عدم قبول تو بر تو گشت آن بود که

تقوی نکردی پس مرا چه گناه است که قصد قتل من کرده لئن بسطت الی یدک اگر دراز کنی بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا بباسط

من نیستم گستراننده یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا بکشم ترا انی اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای رب العالمین

که پروردگار عالمیان است و با آنکه هابیل بقوت تر بود از قابیل اما از جهت خوف الهی دست او نگشود چه دفع قابیل در آن زمان مباح نبوده و گویند معنی آنست

که اگر تو ابتدا کنی بقتل من کنی من بسبیل ظلم من قصد ابتدای قتل تو نکنم انی ارید بدرستی که من میخواهم ان تبوء آنکه باز گردی باثمی بگناه کشتن تو مرا

و اثمک و بار گناه خود پس که حاصل شده از قتل من کرده سبب آنکه قربان تو پذیرفته نشد مراد آنست که اگر لازم قتل میان من و تو واقع خواهد شد میخواهم

که از من واقع نشود بلکه از تو صادر گردد و غرض اصلی [illegible] آن بود که قتل از وی واقع نشود بلکه قتل از جانب مقابل آید پس [illegible] اگر قتل از تو

صادر شود فتکون پس باشی تو بدان عمل قبیح من اصحاب النار از ملازمان دوزخ ذلک جزاء الظالمین و این است سزای ستمکاران که قتل ناحق

کنند فطوعت له نفسه پس آسان کرد و آراسته مر قابیل را نفس او قتل اخیه کشتن برادر او را [illegible] پس [illegible] هابیل او را فرمان [illegible]

کرد و قتل برادر پس در کمین قتل او نشست و چون که آدم غایب شد [illegible] قابیل [illegible] و [illegible] هابیل را در

دید سنگی برداشت و بر سر هابیل کوفت چنانکه سر او بر زمین رسید فقتله پس بکشت او را این سنگ فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیانکاران

اما در دنیا [illegible] بود اما در آخرت نصفی عذاب [illegible] او را خواهد بود [illegible] او [illegible] که او را جا بگیرد در جایی [illegible]

[illegible] و ابن عباس فرموده که سال او را [illegible] و سباع و طیور بر [illegible] تا چون [illegible] قابیل

[illegible] فبعث الله غرابا پس انگیخت خدای زاغی را یبحث فی الارض تا می کاوید زمین را بمنقار و [illegible] خود [illegible] لیریه

تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سوأة اخیه جثه برادر خود را [illegible] قابیل [illegible] جثه برادر را [illegible]

[illegible] دو زاغ [illegible] یکی دیگری را بکشت [illegible] زاغ [illegible] و در آن [illegible] نهاد و خاک در آن [illegible]

آن زاغ و [illegible] قابیل [illegible] کرد قال گفت [illegible] یا ویلتی ای وای بر من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم

مثل هذا الغراب مانند این زاغ در این عمل فاواری سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را [illegible] مرده را این زاغ آن را

پس [illegible] که آن زاغ مرده را در خاک کرد تن برادر خود را دفن نمود فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمانان بر قتل او [illegible]

باو رسید چنانکه مذکور شد آورده اند که آدم بر مصیبت هابیل صد سال اندوهناک بود و لب بخنده نگشود و بعد از قتل هابیل بپنجاه سال یا بصد و سی رسیده شیث را و

بظهور آمد حق تعالی پنجاه صحیفه باو نازل ساخت و بر او وصی عهد آدم گردانید و چون آدم قابیل را از خود براند وی بالفروره بعدن رفت و بوسوسه ابلیس

آتش پرست شد و اولاد او نیز اقتدا بپدر کردند و این کیش اختیار کردند و بلهو و لعب و غنا و ملاهی و مزامیر و شرب خمر و زنا و سایر محرمات اشتغال

نمودند تا آنکه در طوفان نوح همه هلاک گشتند نسل شیث باقی ماند مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ از جهت این قتل ناحق كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم

یعنی حکم کردیم بنی اسرائیل را أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر کس بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بی آنکه نفسی را کشته باشد و بقصاص او رسیده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ

و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین از شرک و قتل طریق و زنا و غیر آن از اسباب قتل فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که همه مردمان

را کشته باشد جهت آنکه آن عمل بمنع ما سلف این و کبره ایشان از حیثیت آنکه و امدی و حسیع کیست در استحقاق غضب الهی و عذاب عظیم وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که

سبب بقای حیوة نفسی شود بعفو از قصاص یا منع شخصی از چنگ قاتل او یا از بار استادن تبیل ناحق فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا

پس همچنان باشد که سبب زندگانی همه مردمان شده باشد در ثواب او مثل ثواب کسی باشد که همه مردمان را از هلاک نگاهداشته وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بتحقیق آمد

مر بنی اسرائیل را رُسُلُنَا رسولان ما بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از فرستادن

رسولان و از آن معجزات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین اسراف کننده گان بودند در قتل و غیر آن از کبائر آورده اند که در سال ششم از هجرت

جمعی از عرنیه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده و مسلمان شدند و ملازمت حضرت را اختیار کردند هوای مدینه بمزاج ایشان موافق

نیفتاد بیمار شدند و چشم ایشان زرد شد حضرت از ایشان را بیابان که شتران صدقه در آنجا در کرده بودند جبل العیر بود چند روزی از بول و

شیر و بول شتران آشامیدند و چون صحت یافتند صباحی اتفاق کرده یار و شتربان خاصه آنحضرت را بکشتند و روی بقبیله خود نهادند یسار که مولای رسول بود

با چند نفر از عقب ایشان رفته بدیشان رسیده و مقاتله کردند و ایشان بسیار را گرفته دستهای وی را بریدند و خار در چشم وی فرو بردند تا شهید شد

حضرت از این حال واقف شده کرز بن جابر را با بیست سوار سلاح دار از عقب ایشان فرستاد و ایشان را گرفته دست و گردن بسته نزد آنحضرت آوردند حق تعالی این آیه

فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جز این نیست جزای آنکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با خدای و رسول او مراد محاربه اولیای این

کرسلمانان تا بع خدا و رسول اویند یعنی کسانی که با مسلمانان محاربه نمایند و قتل ایشان و غارت مال ایشان کنند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و بشتابند در زمین

فَسَادًا بجهت تباهی که قتل و غارتست أَنْ يُقَتَّلُوا آنست که بکشند ایشان را أَوْ يُصَلَّبُوا یا بردار کنند أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ

یا بریده شود دستها و پایهای ایشان مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ یا برانند ایشان را از زمین بیاز نگذارند

بشهری در هیچ موضعی قرار گیرند اما آنکه چون این آیه نازل شد حضرت بفرمود تا دستهای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند تا آنکه

ایشان را بردار کردند ذَٰلِكَ این مذکور شد لَهُمْ برای ایشان خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائیست در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

و مر ایشان را در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که نزرگ گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آن محاربه مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا

عَلَيْهِمْ پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ آنکه خدای آمرزنده گناه است بتوبه رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان اما حق

الناس از قتل و جرح و غارت اموال ساقط نمیشود و حکم قصاص و ادای آن در جای خود ذکر خواهیم کرد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

و بطلبید بسوی او آنچه توسل میتوان کرد بطلب قرب که عبارت از اوامر و نواهی و فعل طاعت و ترک معاصی وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید

در راه او با عدای دین لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید رستگار شوید بسبب این اعمال از امام محمد باقر علیه السلام مرویست در تفسیر این آیه فرمودند که توسل کنید

بخدای تعالی برضای ائمه بغضا او راضی باشد و بر جای اصحاب اصبغ بن نباته روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که در بهشت دو لؤلؤ است که میان

در بهشت و سقف آن تا بطنان عرش رسیده یکی سفید و یکی زرد در هر یکی هفتاد هزار غرفه آنکه سفید است وسیله محمد است صلی الله علیه و آله و آنکه زرد است

وسیله ابراهیم انس بن مالک روایت از رسول صلی الله علیه و آله کند که وسیله حاجات میان بنده و خدای و آن علی ابن ابی طالب است علیه السلام چون بنده

با او توسل کند حق تعالی حاجت او بر آورد و در خبر آمده زهری روایت کرده که بیمار شدم چنانکه بهلاک نزدیک شدم گفتم که مولا با خدای وسیلتی با دیگری درجه

خود از علی بن الحسین بهتر نیافتم نزد او رفتم و گفتم که یا بن رسول الله حال من این است که می بینی بر من عطا ی و در حق من دعا کن که تا از این مرض

شفا یابم و از غم و اندوه خلاص شوم و سبب آمرزش من گردد چه تو خدای از تو رامی ترسم و موجب من دعا کنم و تو آمین بگوی یا تو دعا کن

این کردم گفتم تو دعا کن و من در اثر تو آمین گویم آنحضرت چنین مرد است و گفت یا رضا یا ابن شهاب در زمین که اگر است دشمن و سبب ... و وسیله جست کجی آن

که بدان مرض نجات یافتی و رسته ام حاجت او را روا کن و او استغفار کرد افر باری در روزی بر وی فراخ گردان و مرتبه او را در علم رفیع ساز زهری

که بکند ای چه بیم جانها با مرقد رب او راست که بود از آن هر که بیمار شدم و رحمتی که بکند هیچ سختی بمن نرسید امید ارم خدای بمیمنت دعای آنحضرت

ملامرزیده باشد و لیکن بیان حال تعوی بیان حال کفار می فرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بر پرستش بتان و شکستن عهد خدا لَوْ أَنَّ لَهُمْ

اگر باشد ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا هر آنچه در زمین است از اصناف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن با همه آن چیز اگر آنچه در زمین

است از نقد و جنس کالا و مواشی باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا فدا کنند خود را با آن چیزها مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ

قبول کرده نشود از ایشان همان عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست در آن روز عذابی دردناک يُرِيدُونَ

خواهند و طمع دارند و قصد کنند أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ که بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و حال آنکه نیستند ایشان

بیرون آینده گان از آتش دوزخ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دائم که هرگز انقطاع نیابد و در روایت آمده که حق تعالی در تکار

در دوزخ کند بر اهل آن چنان آرامی بنهد قصد کنند که شتاب زده که بر یکدیگر افتند تا از آن بیرون روند چون نزدیک آن در رسند در را از روی ایشان

در بندد و ایشان محروم شده باز گردند چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم محاربه برگزیر لعلاج مستعمل مرد مال قصه کند در عقب آن حکم سرقه که ... بجهت

العرض تعرض کند و میفرماید السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ مرد و زن دزد فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا پس ببرید دستهای راست ایشان را گاهی که از ربع دینار کم

نباشد و اگر تعزیر لازم آید جَزَاءً بِمَا كَسَبَا از جهت مکافات آن باکسبا آنچه کرده اند نَكَالًا مِنَ اللَّهِ از جهت دادن عقوبت از خدای

وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است بر حکم خود حَكِيمٌ دانا بحکمت آنچه آن حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ از پس ستمکاری خود

از دزدی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يَتُوبُ عَلَيْهِ قبول کند توبه او را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناه او را رَحِيمٌ

مهربان بر وی که در محو او را از عذاب نگاه دارد أَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی که أَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند هر که را میخواهد چنانچه دزد را بدست بریدن امروز و بعذاب آخرت برای او مقرر کرده

وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می‌آمرزد هر که را خواهد هرگاه توبه کند وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها از آمرزیدن و عذاب کردن توانا است
در ما تقدم ذکر یهود و نصاری کرد در عقب آن بخطاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اکرام ایشان فرموده یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده ما
لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ باید که اندوهناک نسازد ترا اکراه کسانی که از روی عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می‌شتابند و خود را می‌اندازند در کفر یعنی
در اظهار کفر هر گاه که فرصتی می‌یابند مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند که آمَنَّا ایمان آوردیم و آن گفتن ایشان بِأَفْوَاهِهِمْ بزبان‌های ایشان است
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان بود که با کفار صحبتی میکردند و در خلوت با ایشان
اظهار کفر مینمودند و با مؤمنان گفتن اسلام میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا و از آنانکه گرویدند بدین یهودیه و از ایشان مسارعت میکنند در کفر و اظهار کفر نیز
در انکار و جحود و جهل ایمان سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ همه ایشان شنوندگانند مر کلام ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو و چیزی که نگفته باشی بتو نسبت دهند
سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ شنوندگانند مر برای گروه دیگر لَمْ يَأْتُوكَ که نیامده‌اند بمجلس تو بجهت تکبر و عناد و ننگ داشتن از آنکه صحبت تو
مراد یهود خیبرند که یهود مدینه برای ایشان جاسوسی میکردند و خبرهای بدروغ بایشان میفرستادند مجمع البیان چنین میگوید از امام محمد باقر و بعضی
از صحابه و تابعین منقول است که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریه رجم بود یهود ملاحظه ایشان کرده
نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که دعوی پیغمبری میکند رجم نیست و ما بجهت جدال و قتال که با او داریم
نمی‌توانیم بمجلس او رسیم مصلحت آنست که کسی را که متکلم است از بنی قریظه و بنی النضیر که هم سوگند ما و با او اند بمجلس او روند و حد زانی محصن بپرسند اگر او
حد فرماید قول او را قبول کنیم و اگر رجم حکم کند سخن او نشنویم پس جمعی از ایشان با آن زن و مرد بمدینه آمدند و صورت حال یهود مدینه در میان
آوردند اشراف یهود بمجلس آنحضرت آمده و از او از حد زنای محصن و محصنه سؤال کردند حضرت فرمود که بحکم من راضی هستید گفتند آری پس آن حال جبرئیل
بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم میباید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریه فرموده که ایشان را چهل تازیانه بزنند و روی ایشان
ایشان را روی ایشان سیاه کرده و باز گونه بر دراز گوش نشانده گرد محلات بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند گفت ایشان را
بگو تا ابن صوریا را حکم سازند که عالمترین ایشان است باحکام توریه حضرت باخبار جبرئیل ایشانرا گفت در میان شما در فدک جوانی هست ساده
روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناترین همه اهل زمین است بتوریه گفت او را کجا دیده‌اید فرمود او را بیاورید ما بحکم
او راضی‌ایم و گفتند که او میان ما و شما حکم کند بانچه در توریه است گفتند ما بحکم او راضی‌ایم حضرت بحضور او امر فرمود پس کسی را بخیبر فرستادند و او را
حاضر کردند حضرت فرمود ابن صوریا توئی گفت آری فرمود تو در میان جهودان اعلمی گفت آری حضرت گفت میان من و اینها حکم باش ابن صوریا قبول کرد
حضرت او را سوگند داد که بحق آن خدای که توریه بموسی نازل گردانید و دریا برای وی شکافت و شما را از فرعون برهانید و من و سلوی بر شما فرستاد
و ابر را سایه‌بان شما گردانید و حکم حلال و حرام در توریه بیان کرد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن داشتم
که آتش از آسمان فرود آید و مرا بسوزاند دروغ میگفتم و تغییر میدادم توریه را گفت تو بگوی که خدای تو چه گفت حضرت فرمود که خدای چنان حکم کرده
که چون چهار گواه عدل بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریه نیز چنین حکم کرده حضرت فرمود
تا هر دو را رجم کنند یهودان با ابن صوریا گفتند که چرا اعتراف کردی گفت آن سوگند که محمد مرا داد مانع شد آن گفت که سبب چیست که شما تغییر حکم کرده‌اید

کنند بجهت رعایت حال اشراف قوم خود و ملاحظه حرمت ایشان حق تعالی درباره ایشان فرمود که یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ تغییر میدهند کلمات الهی آیت رجم مِنْ بَعْدِ

مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه وضع کرده بود خدای تعالی در مواضع آن مراد آنست که حرام را نهادند در موضع حلال و حلال را در موضع حرام یَقُولُونَ میگویند

یهود خیبر اِنْ اُوتِیتُمْ هٰذَا اگر داده شوید این حکم محرف یعنی اگر حکم کند محمد بتحمیم و جلد فَخُذُوهُ پس قبول کنید آنرا و عمل بآن نمایید وَاِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر داده

نشوید این حکم یعنی اگر محمد حکم رجم نماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ و هر که خواهد خدای ازمایش او و رسوایی و فضیحت

و رسوایی او با اظهار خبث و آنچه اخفای آن کنند یا هر که خدا اراده عقوبت او کند بجهت کفر و عناد فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ پس مالک نتوانی شد برای او

مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فضیحت یا عقوبت چه زمام اختیار این در قبضه قدرت اوست اُولٰئِکَ الَّذِینَ آن گروه آنانند که لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ

نخواسته است خدای تعالی بحکمت و مصلحت او مقتضی آنست اَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ اینکه پاک سازد دلهای ایشانرا از علامات کفر که طبع و ختم است

بجهت فرط عناد و جحود ایشان یا بوجه ظهور دلایل و سمع که ظاهر نسازد قلوب ایشانرا بسکینه ایمان باین وجه که سینه ایشانرا روشن گرداند بنور هدایت

یا اعطای الطاف یا بوسیله آن زنگ ضلالت از دل ایشان زدوده میشود و نور ایمان در دل ایشان راسخ میگردد لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ و مر ایشانراست

در دنیا رسوایی با گرفتن جزیه و ترسیدن از مؤمنان ترسنده وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانرا در آن سرای عَذَابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ که خلود

در دوزخ سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن یا قبول خلاف آنچه شنوند یا بازی خبر خود گویند اَکّٰالُونَ لِلسُّحْتِ

سحت خورندگان مال حرام را یعنی رشوت ستانند بر تغییر حکم فَاِنْ جٰاؤُکَ پس اگر آیند اهل کتاب بمحاکمه نزد تو فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان

اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان یعنی در حکم و عدم حکم مخیری وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی

فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَاِنْ حَکَمْتَ و اگر اراده حکم کنی فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان

براستی و عدل بر وجهی که بآن مأموری اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَکَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ

و چگونه ترا حکم میسازند وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰیةُ و حال آنکه تورات نزد ایشانست فِیهٰا حُکْمُ اللّٰهِ در آن ثابت است حکم خدای در رجم پس اگر ایشان

حکم میخواهند از کتاب آسمانی حکمی که مستقیم در آن که نباشد برای ایشان و تحریف و اگر چه زعم ایشان این باشد که حق تعالی اتلاف کرده ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ پس میگردانند

و اعراض میکنند از حکم تو مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمٰا اُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ و نیستند این گروه باور دارندگان

کتاب خود را یا حکم ترا و کیست از آن اعراض میکنند اِنّٰا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰیةَ بدرستی که ما فرستادیم توریة را فِیهٰا هُدًی در حالتی که در وی راه نمودن

حق و نور روشنی که ظلمات ضلالت و شبهه را دفع کند و احکام را کشف سازد یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ حکم میکردند بآن پیغمبران بنی اسرائیل که بودند

بعد از ایشان که بعد از موسی مبعوث شدند یا در وقت موسی تا الَّذِینَ اَسْلَمُوا آنها که منقاد انبیا و تابع احکام خدا بودند و او بودند یعنی توریة وَالرَّبّٰانِیُّونَ

و نیز حکم میکردند علمای ربانی از بنی اسرائیل وَالْاَحْبٰارُ و زاهدان ایشان یعنی علما و زهاد ایشان که تابع انبیای خود بودند در انقیاد احکام توریة بِمَا

اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتٰابِ اللّٰهِ بسبب آنچه مأمور بودند باینکه محافظت کنند توریة را از تحریف و تضییع وَکٰانُوا عَلَیْهِ و بودند بر کتاب توریة شُهَدٰاءَ گواهان

که بیان کنند احکام خفیه توریة را براستی چنانکه ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا النّٰاسَ پس از برای احکام مترسید از مردمان در اجرای حکم وَاخْشَوْنِ و بترسید از من

در تغییر حکم و در آن مداهنه مکنید وَلٰا تَشْتَرُوا بِاٰیٰاتِی و بدل مکنید احکام که در توریة است ثَمَنًا قَلِیلًا بهای اندک را که رشوه دنیا است و جاه دنیا است

وَمَن لَّمْ يَحْكُم و هر که حکم نکند بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بانچه فرو فرستاده است خدای از روی انکار و استحلال فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن گروه ایشانند

کافران بجهت تمرد و عناد از آیات او و سرکشی از احکام نبی حکم کنند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل فِيهَا در توریة أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ

که نفس را بکشند بقصاص کشتن نفس ... خدای عوض ... میکشتند ... وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و چشم بچشم و حکم کردیم ... قصاص

کنند ... وَالْأَنفَ بِالْأَنفِ و بینی به بینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ

و جراحتها ذات قصاص است یعنی قصاص کنند در جراحات آنچه را که ... ممکن باشد چون ... دست و پای و در آنچه ممکن نباشد ... توان داشت

چون ... شکستن ... حکم ... فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَّهُ کفاره

است مر او را ... وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ و آنانکه حکم نکردند بانچه خدای منزل گردانیده بود چنین ... که در عوض ... میکشتند

فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران ... در غیر موضع آن ... از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر مسلمانی را

که بر وی جنایتی کنند ... عفو کند ... درجه او را رفع گرداند و گناهان ... و جابر از آنحضرت روایت کرده که هر مومنی که

... که آن ... عفو ... العین ... قاتل ... عفو ...

... رسول الله ... آورد ... بعد از ...

یهود ... وَقَفَّيْنَا و در قفای در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِم بر اثرهای پیغمبران بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عیسی بن مریم را ...

و عقب ایشان مبعوث کردیم مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده بود لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه را که پیش آن ... بود مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب

توریة وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در حالتی که در آن هدایتی بود ... وَنُورٌ ...

وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ و پندی مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل ... بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ بانچه

... وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ و هر که حکم نکند بانچه خدای فرو فرستاده است ... در توریة ... فَأُولَٰئِكَ

پس آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ... از حکم خدای ... از روی استحلال وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرو فرستادیم

بسوی تو این کتاب یعنی قرآن بِالْحَقِّ براستی ... مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده است ... لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ

مر آنچه را پیش از وی بود از توریة و انجیل ... وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگهبان بر کتب ... آن ...

... فَاحْكُم بَيْنَهُم پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ

بانچه فرو فرستاده است خدای ... وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ... عَمَّا جَاءَكَ ...

مِنَ الْحَقِّ از حکم ... لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ مر هر یکی از شما ... موسی و عیسی و محمد ...

شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا شریعتی و راهی روشن ...

... حلال و حرام ... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ...

... احکام حلال و حرام ... وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ

ولکن خواست تا آزمایش کند شما را فيما آتيكم در آنچه داده است شما را از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و قرنی تا مطیع از عاصی تمیز شود و معنی ظاهر کردد که کدام
شما فرمان میبرد و از عمل میکنید با آن بی اختلاف ... و کدام فرمان بردار نمیشوند و آن تعصب ... فاستبقوا
الخيرات پس پیشی گیرید ... بسوی خیرات ... الى الله مرجعكم جميعا بسوی خدای عز و جل است بازگشت شما همه
فينبئكم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما كنتم فيه تختلفون بآنچه هستید در آن اختلاف میکنید از امور دین و دنیا ... هر یک از محق و مبطل
بکمال و بقدر سزا جزا خواهد داد وان احكم بينهم و دیگر تو فرو فرستادیم این را که حکم میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای تعالی مروی است
که بعضی از علمای یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا نزد محمد رویم و بگوییم که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم چون ما متابعت
تو کنیم اراذل و اسافل یهود در تصدیق ما موافقت کنند اکنون در میان ما و قومی خصومتی هست اگر حکم کنی ... ما
رسالت ترا مسلم داریم حضرت رسول ... و حکم کن ... نازل شده ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشان را
واحذرهم و حذر کن از ایشان ان يفتنوك از آنکه در فتنه اندازند ترا و برگردانند عن بعض ما انزل الله اليك از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده
است ... از روی مکر ... وعده دهند که ما ایمان خواهیم آورد بتو و تو بواسطه این ... میل کنی و از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده است ...
فان تولوا پس اگر برگردند از حکم منزل فاعلم انما يريد الله پس بدانکه جز این نیست که میخواهد خدای ان يصيبهم ببعض ذنوبهم آنکه برساند
بانواع عقوبتهای برخی از گناهان ایشان در دنیا که آن عقوبت اعراض ایشان است از حکم خدای و ذکر عقوبت بعضی گناه ... گناهان ایشان
که اعراض از حکم محمدی یکی از آنست وان كثيرا من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند ... در کفر و ...
کنندگان در کفر ... از نزول این آیه جهودان گفتند که بحکم تو راضی نیستیم این آیه آمد که افحكم الجاهلية آیا پس حکم جاهلیت را يبغون طلب میکنند که آن
میل است از حق و هوای ایشان ومن احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای حكما از روی حکم و داوری لقوم يوقنون برای گروهی که برحق
یقین ... و میدانند که بهترین احکام حکم خدا است ... عبادة بن صامت بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده گفت مرا از طوایف یهود دوستان
... در همه حوادث و وقایع ... ایشان ازآن ... بسوی خدا از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله بن ابی گفت که من از عواقب
روزگار ... و نهار میترسم و از معاونت ... یهود گزیری ندارم این آیه آمد يا ايها الذين آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتخذوا
اليهود والنصارى مگیرید یهود و ترسایان را اولياء دوستان ... بعضهم اولياء بعض برخی از ایشان دوستان
برخی دیگرند ... موافقت ... مخالفت ... ومن يتولهم منكم و هر که
دوستی کند با ایشان از شما ... فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان است ... ان الله لا يهدي بدرستی که خدای راه نمینماید
القوم الظالمين را ... گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان ... بر خود ظلم میکنند ... اهل کفر را
... فترى الذين پس می بینی آنان را في قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاق است ... يسارعون
فيهم می شتابند در دوستی ... يقولون میگویند از روی معذرت ... نخشى ان تصيبنا دائرة میترسیم
از آنکه برسد ما را ... از گردشهای روزگار ... مغلوب گردند و کفار غالب شوند ...

ایشان که فرموده که فَعَسَی اللهُ أَنْ یَأْتِیَ پس امید هست که خدای بیاورد بِالْفَتْحِ فتحی را برای رسول و یاران او مراد فتح مکه است و یا نصرت مسلمانان دیگر [illegible]
و غیر آن أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا نوشته [illegible] از نزد خود که قتل یهود و اجلای ایشان و اظهار اسرار منافقان و حکم بکشتن ایشان فَیُصْبِحُوا پس گردند منافقان
عَلَی مَا أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از حسد با یهود یا شک در کار محمد صلی الله علیه و آله نَادِمِینَ پشیمان شدگان
و آن پشیمان شوند همه ایشان وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا و گویند مؤمنان مر یکدیگر را از روی تعجب از حال منافقان أَهٰؤُلَاءِ الَّذِینَ آیا این گروه
آنانند که أَقْسَمُوا بِاللهِ سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ سخت ترین و غلیظ ترین سوگندها إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ که ایشان با شمایند و امروز کرده
ایشان [illegible] معلوم گشت دروغ ایشان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و نابود شد عملهای ایشان یعنی ثواب آن [illegible] بجهت عدم ایمان ایشان
فَأَصْبَحُوا خَاسِرِینَ پس گشتند زیانکاران در دنیا و آخرت [illegible] و ثواب آخرت [illegible] بعد از وفات [illegible] صلی الله علیه و آله که اکثر اهل عرب
مرتد شدند و جمعی از دادن زکوة ابا کردند و بعضی بمسیلمه کذاب گرویدند حق تعالی قبل از وقوع این صورت از آن خبر داد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ هر که مرتد شود از شما و برگردد عَنْ دِینِهِ از دین حقه که اسلام است [illegible] از اظهار آن میکردند فَسَوْفَ
یَأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یُحِبُّهُمْ دوست دارد ایشان را وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ [illegible] عَلَی الْمُؤْمِنِینَ
متواضع و فروتنان باشند و مهربان بر مؤمنان أَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ سخت دل و درشت بر کافران یُجَاهِدُونَ جهد کنند فِی سَبِیلِ اللهِ در راه رضای
خدای وَلَا یَخَافُونَ و نترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده از غایت صلابت در دین ذَلِکَ آنچه گفته شد از صفات حسنه فَضْلُ اللهِ
افزونی و کرم خدای یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ عطا میکند آن را بهر که میخواهد از مؤمنان صادق العقیده وَاللهُ وَاسِعٌ خدای بسیار فضل است عَلِیمٌ
دانا بکسی که مستحق آنست [illegible] از امام باقر و صادق علیهما السلام از امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره فرمود که بخدا سوگند که هیچکس
اهل این آیه کارزار نکرده تا امروز و ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده مؤید
آنکه در روز خیبر حضرت رسالت در شأن علی [illegible] فرمود که فردا علم بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد
و از جنگ برنگردد تا حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند و چنان بود که حضرت فرموده بود [illegible] مشهور است و در صحیفه روزگار مسطور [illegible] از غایت ظهور
[illegible] هیچکس انکار آن نکرده و در [illegible] حضرت آورده دعا [illegible] بار خدایا کسی را که [illegible] تو [illegible]
در حضور او جمع شریک شود امیر المؤمنین ع از در در آمد با آنحضرت در خوردن آن شریک شد و در [illegible] متواضع بود بر مؤمنان که روزی زنی بسوی آنحضرت
بود [illegible] خدایا [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] آمده گفت ای زن [illegible] کرده که شوهر مرا [illegible] ده
و این [illegible] آب [illegible] حضرت فرمود [illegible] ده تا [illegible] شوهر ترا [illegible] آورد پس [illegible]
[illegible] زن [illegible] امیر المؤمنین [illegible] مشغول شده [illegible] حضرت [illegible]
و گفت یا امیر المؤمنین مرا [illegible] حضرت فرمود ای [illegible] که ترا کاری [illegible]
[illegible] السلام [illegible] آنحضرت [illegible] جحیم [illegible] آورده که این آیه
در شأن [illegible] آل محمد است [illegible] که بعد از [illegible] ظلم [illegible]

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این نیست که اولی بتصرف و حکم در امور دینی و دنیوی شما خدا است وَرَسُولُهُ و فرستاده او که محمد است صلی الله علیه وآله وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آن کسانی که ایمان آورده اند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنانکه بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة
وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال آنکه ایشان رکوع کننده اند جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت بر آنند که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام
و امامیه بدین آیه استدلال میکنند که خلافت بلا فصل آنحضرت است زیرا که ولی درین آیه اولی بتصرف است در امور مسلمانان و حق در تصرف خلفا [illegible]
آنکس باشد که در رکوع تصدق کرده باشد زیرا که باتفاق این وصف باو مخصوص است و از جمله ثعلبی که از افاضل اهل سنت است در تفسیر
خود آورده که این آیه در شأن علی بن ابی طالب است که از کبار [illegible] و ابن مغازلی شافعی نیز در کتاب خود تصریح کرده که این آیه در حق او نازل
و حدیث طویل که یکی از راویان اهل سنت روایت کرده از انس بن مالک که من روزی در خدمت پیغمبر بوده ام آن سرور دین از خانه بیرون آمده
متوجه مسجد شد چون بمسجد درآمد دید که علی بن ابی طالب علیه السلام در نماز است تا که یکی از حاضران چیزی طلبید و در سؤال الحاح و تضرع مینمود و از پی رکوع
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] در رکوع [illegible] انگشتری از انگشت مبارک خود
اشارت کرد سائل [illegible] آن شاه سریر [illegible] و ولایت و سلطان منزلت [illegible] انگشتری را از انگشت
مبارک آنحضرت بیرون کرد و از آنحال [illegible] حق تعالی از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا این آیه فرستاد و سید رسل صلی الله علیه وآله
[illegible] طلبید و فرمود ای علی گوارنده باد ترا و خوشحال و خوشدل باش که حق تعالی در حق تو آیتی فرستاد در تعظیم و تفخیم [illegible]
این آیه برو خواند و بدین وجه روایات از موافق و مخالف درین باب وارد شده و [illegible] شبهات مخالفان که درین آیت کرده اند و جوابهای
آن بر وجهی که دفع جمیع آن شبهات کند و غیر آن از حکایات و اخبار در فضایل مرتضوی علی سبیل التفصیل در منهج الصادقین
سمت ذکر یافته هر که اراده آن داشته باشد [illegible] باید که عنان توجه بکتاب آن [illegible] معطوف [illegible] و تقدیم [illegible]
[illegible] آن جواهر [illegible] سرمایه بازار آخرت [illegible] و فایده [illegible] آن از همه کس [illegible]
الهادی الی الصواب و چون حق تعالی درین آیات اثبات ولایت خود و رسول و وصی او کرده در عقب آن فرموده وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست دارد
خدای را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس جز این نیست که لشکر خدای که اهل
ایمان اند هُمُ الْغَالِبُونَ ایشان غالبان بر اهل طغیان [illegible] اظهار اسلام میکردند و آخر منافق شدند و بعضی از صحابه را مودت و مصاحبت با
ایشان بود حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ [illegible]
گرفته اند دین شما را که اسلام است هُزُوًا وَلَعِبًا [illegible] اظهار اسلام میکنند و [illegible] مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ از آنانکه کتاب [illegible] مِنْ قَبْلِكُمْ [illegible] وَالْكُفَّارَ [illegible] أَوْلِيَاءَ [illegible]
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای [illegible] إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید [illegible] مومنان چه ایمان حقیقی تقاضا میکند [illegible]
[illegible] مومنان [illegible] نماز [illegible]
این آیه فرستاد که وَإِذَا نَادَيْتُمْ [illegible] إِلَى الصَّلَاةِ [illegible] اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا [illegible]

تا از سر سخریه و استهزا و بازی ذٰلِكَ این استهزا از ایشان بان است که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند که در استهزا
چه عقوبت ایشان خواهد بود در معالم التنزیل آورده که ترسایی بود در مدینه هر گاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله گفتی خدای دروغ گو را بسوزاناد
شبی خادم او آتش بخانه او آورده و آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بودند شراره از آن آتش بجست و خانه را با جماعتی که در وی بودند تمام بسوخت
آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع و جمعی از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که تو بکدام یک از پیغمبران ایمان داری حضرت فرمود
ایمان دارم بخدا و بآنچه نازل شده و بآنچه بابراهیم و اسحق و اسمعیل و موسی و عیسی فرستاد که چون نام عیسی بگوش ایشان رسید انکار نبوت وی کردند و گفتند که ما هیچ
کیشی بدتر از دین شما و نه هیچ اهل دینی کم بهره تر از دنیا و آخرت از شما دیدیم در شان ایشان این آیه آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای محمد یهود را
هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا آیا عیب میکنید از ما و انکار میکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر ایمان آوردن ما بِاللَّهِ بخدای حق وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا
و بآنچه فرستاده شده بما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده شده است پیش از این چون توریت و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ
و مگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ بدتر از آنکه گفتید که دین شما بدترین دینهاست
مَثُوبَةً از روی پاداش که ثابت است عِنْدَ اللَّهِ از نزد خدای و آن مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ دین کسی است که لعنت کرده خدای او را یعنی دور کرده او را
از مقام قرب کسی که لعنت او را از رحمت خود دور کرد وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت بر وی و آن یهودانند که هدف تیر لعن و غضب الله اند
وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشان را بصورت بوزینه چنانکه اصحاب السبت وَالْخَنَازِيرَ و خوکان
چنانکه منکران مائده عیسی که در آخر این سوره مذکور خواهد شد وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا شیطان
است که از غایت فرمان برداری مخدوم ایشان [illegible] معبود باطل بوده أُولَٰئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدترانند از روی مکان و جایگاه
که موضع نشستن ایشان دوزخ است [illegible] از آن بدترند وَأَضَلُّ و گمراه ترند عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از میانه راه که راه حق است
و متوسط میان غلو نصاری در عیسی و قدح یهود در وی [illegible] از صفت منافقان میفرماید وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند منافقان یهود یا مطلق
اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم بپیغمبر شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در آمدند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون
رفتند بکفر یعنی در وقت خروج و دخول کفر ایشان یکسانست و آنچه از تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خداوند داناتر است بِمَا كَانُوا
يَكْتُمُونَ بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و جزای آن را خواهد داد وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری از یهود
یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتاب میکنند در تحصیل حرام یا گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و ظلم یا گناه و از حد در گذشتن در معاصی یا گناهی که اثم گناهی است
که از عامل بغیر رسد و عدوان آنکه بغیر رسد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد است
آنچه میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا منع نکنند ایشان را علمای ایشان که خداپرستانند وَالْأَحْبَارُ و زاهدان ایشان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ
از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ هر آینه بد است آنچه میکنند [illegible] ایشان
نمی پردازند این آیه دلالت بر وجوب نهی از منکر و امر بمعروف و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت است که هیچ شخصی نباشد در قومی که ایشان
بمعصیتی مشغول باشند و او منع ایشان از آن نکند مگر که نزدیک بود که حق تعالی عذاب بر وی فرود فرستد [illegible]

عذاب کنند گفته‌اند بار خدایا تو عالمتری که فلان بنده عابد در میان ایشانست و معهذا ترحم بر کاهلان و دفاع و عداوت در خطاب آمد که آواز ایشان بشنو
و او را هلاک کنید که قوم او بقبایح حرام مشغول میشوند و روی او متغیر نمیشد که بخشم و غضب ایشان در خطر است که حقتعالی وحی فرمود که اگر قوم
زصد هزار را هلاک خواهم کرد که چهل هزار از ایشان نیکان باشند و خشم من بر این جمعیت آنست که خشم نکردند بقومی که مرتکب قبایح شدند و با ایشان
نشست و برخاست کردند و طعام و شراب خوردند و در خبر است که مثل صالحان که فاسقی در میان ایشان باشد و او را نهی نکنند مثل جماعتی است که در کشتی
نشسته باشند چون کشتی در میان دریا آید یکی از ایشان تبری بردارد و کشتی را بشکند و همه غرق شوند و اگر او را منع کنند سلامت یابند آورده‌اند که پیش از
هجرت حضرت رسالت پناه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و فراغت حال میگذرانیدند و چون حضرت با تکذیب و مخالفت ایشان بانکار و عناد کوشیدند
و ایمان نیاوردند حقتعالی برکت از اموال ایشان برداشت و کسب و معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان شیخان یهود بکشادند که دست خدا مغلولست خدای
تعالی این آیه آمد که وقالت الیهود و گفتند جهودان ید الله مغلولة دست خدای بسته است از عطا و بخل کرد و چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میدارد
غلت ایدیهم بسته باد دستهای ایشان از خیر تا همیشه ذلیل و خوار و فقیر و عاجز باشند ولعنوا بما قالوا و لعنت کرده شد ایشان بانچه گفتند بل یداه مبسوطتان
بلکه هر دو دست او گشاده است و این کنایت است از سعت نعمت او یعنی جواد و کریم است او ینفق کیف یشاء میدهد چنانکه میخواهد
بر هر که خواهد عطایا ینفق کیف یشاء روزی میدهد چنانکه میخواهد یعنی بر وفق حکمت و مصلحت گاهی تنگ میسازد و گاهی فراخ
ولیزیدن کثیرا منهم و هر آینه زیاده میکند بسیاری را از یهود ما انزل الیک من ربک آنچه قرآن فرستاده شده بتو از پروردگار تو
طغیانا و کفرا طغیان و کفر یعنی چندانکه از آن علمی میشنوند بجای آنکه ایمان آرند طغیان ایشان زیاده میشود و در کفر خود ابرام
مینمایند والقینا بینهم و افکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر العداوة والبغضاء دشمنی و کینه الی یوم القیمة تا روز
رستخیز بسبب عناد و جحود ایشان کردیم و تخلیه ایشان کرده نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم تا سبب آن در میان ایشان
دشمنی و اختلاف و فتنه تا روز قیامت و هر فرقه تکفیر دیگری نمودند که وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء الآیه کلما اوقدوا هرگاه که
افروختند نارا للحرب آتشی برای جنگ کردن با رسول صلی الله علیه و آله اطفأها الله فرو نشاند آن آتش را خدای یعنی نزاعی در میان ایشان
افکند که بآن مشغول شدند بکار دیگری نتوانستند پرداخت اکثر گاه قصد حربی کردند مغلوب شدند پس بحکم تورات مخالفت ایشان زیرا که
بر ایشان مسلط گشت و بخت نصر بر ایشان استیلا یافت و آن تباهی کردند در زمین مجوس بر ایشان استیلا یافت و بار دیگر تباهی
کردند در زمین مجوس بر ایشان فتنه و بار دیگر افساد کردند مسلمانان بر ایشان مسلط شدند ویسعون فی الارض و میکوشند ایشان آنچه
میشنوند در زمین فسادا برای تباهی و فتنه انگیزی و هتک محرمات الهی و اخفای نعت محمدی والله لا یحب المفسدین و خدای دوست نمیدارد
تباهکاران پس جزا ایشان نمیدهد مگر خذلان که آن خواری و ذلت ایشان بود در دنیا بقتل و اسیر و جزیه دادن و در آخرت بانواع عذاب
ولو ان اهل الکتاب و اگر بدرستی اهل کتاب آمنوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله علیه و آله واتقوا و پرهیز کردندی از معاصی لکفرنا عنهم
هر آینه دور میگردانیدیم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را و بآن مواخذه نمیکردیم ولادخلناهم و هر آینه داخل میکردیم ایشان را جنات النعیم
در بهشتهای پر نعمت ولو انهم اقاموا التورية والانجیل و اگر ایشان بجای آوردندی احکام توریة و انجیل را یعنی بآن عمل کردندی وما انزل الیهم

و اقامت کردندی انجیل و تورات و هر چه فرستاده شده بسوی ایشان من ربهم از نزد پروردگار ایشان که قرآن است لاکلوا من فوقهم هر آینه خوردندی روزی از بر
خویش و من تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی ایشان فراخ میکردیم بباریدن باران و رویانیدن گیاه و کثرت ثمرها و طغیان عناد
روزی بر ایشان تنگ شد منهم از ایشان امة مقتصدة گروهی اند راست رو است کار یعنی ایمان آورده اند و کثیر منهم و بسیاری از ایشان
ساء ما یعملون بد است آنچه میکنند از اقامت کفر و عناد و جحود بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و از امر فرموده پیغمبر خود را بتبلیغ و وعده عصمت داد
میفرماید و میگوید یا ایها الرسول بلغ ای فرستاده بگوی برسان بکافه اهل ایمان ما انزل الیک جمیع آنچه فرو فرستاده شده بتو من ربک از نزد
پروردگار تو از احکام شرعیه و ان لم تفعل و اگر نرسانی تمام آنها را فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده پیغامهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع
میکند آنچه را رسانیده چنانکه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل است نماز را یا گویا تبلیغ هیچ از آن نکرده جهت آنکه کتمان بعضی و کل یکی است در
استحقاق عقوبت والله یعصمک و خدای نگاه میدارد ترا من الناس از شر مردمان که همه کس را بر قتل تو دست کوتاه بود پس در تبلیغ خود جهد
تمام نما ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الکافرین راه ننماید کافران را به تسلط بر تو و ایشان را تمکین نه دهد بر هلاک تو و یا راه ننماید ایشان را
بالطاف و توفیق خود بجهت فرط عناد و جحود ایشان و روایت است که آنحضرت را پاسبانها نگاه میکردند چون این آیه نازل شد گفت ای [illegible]
[illegible] بمعاندان بازگردید که خدای مرا نگاه میدارد اگرچه بعضی از اعاظم اهل سنت و اجماع اهل البیت است که این آیه در غدیر خم نازل شده و از جمله
علی بن احمد واحدی از اعیان اهل سنت است در تفسیر خود که اسباب نزول است آورده که این آیه در حق علی بن ابی طالب نازل شده در غدیر خم و ثعلبی
نیز که از اکابر اهل سنت است میگوید که براء بن عازب روایت کرده که چون با رسول خدای از حجة الوداع مراجعت کردیم تا بغدیر خم رسیدیم و آن روز بسیار گرم بود
آنحضرت در سایه درختی که در آن موضع بود بنشست و معاندان که در آن منزل بودند از مهاجر و انصار همه را جمع فرموده دست علی بن ابی طالب علیه السلام بگرفت و فرمود
ای جماعت آیا من اولی نیستم بشما از نفسهای شما همه آواز برآوردند که بلی تو اولیتری بما از نفسهای ما پس حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست
بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد عمر برخاست و گفت ای پسر ابوطالب مبارک باد ترا این [illegible]
سروری بر جمیع مؤمنان و مؤمنات و در روایت دیگر هست که حاضران در آن روز هفتاد هزار کس بودند بعدد قوم موسی که از ایشان چون موسی پیمان گرفت از برای
برادر خود هرون پیمان بسته و همه این بیعت را قبول کردند و در آخر نقض بیعت کردند اینجا نیز این صورت [illegible] مستحق غضب [illegible]
در کار نفاق آورده و عبدالله بن مسعود فرموده که ما در زمان حضرت رسالت این آیه را چنین میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته [illegible] چون حکایت غدیر شایع شد در [illegible] منتشر شد و مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد
و با حضرت رسالت منازعه کرده گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بتمام [illegible] امر فرمودی اجابت کردیم و بروزه
و حج و جهاد امر کردی پذیرفتیم و بهمه اینها راضی نشدی [illegible] اکنون که [illegible]
[illegible]
فرمود بخدای که جز او پروردگاری نیست که آنچه در باره علی بن ابی طالب گفتم بامر خدا بود [illegible] آن منافق تیره ضمیر روی خود را [illegible]
السلام گردانیده برخاست و در راه میرفت و میگفت خداوندا اگر آنچه محمد در حق علی میگوید درست و راست است پس بباران بر ما سنگی از آسمان یا بفرست بر ما عذابی دردناک

ند احوال سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او خورد و از دبرش بیرون رفت و بجهنم پیوست و این آیت سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ
در حق او است و ثعلبی از جابر بن عبد الله نقل کرده که چون حضرت مأمور شد بنصب امیر المؤمنین ترسید اگر در ملا آن خبر دهد گویند بابن عم خود محابا میکند
و از نزد خود نصب ولایت او میدهد و او را طعن کنند حق تعالی این آیه فرستاد و آن حضرت در غدیر خم امیر المؤمنین را نصب خلافت داد و این خبر الخاص و العام رسید
و این روایت از اهل حدیث است علیه السلام مروی است و اتی تفاصیل روایات و اخبار در مرتبه او غدیر خم بر امام و الکرامات و منافات
کتاب المبین و درین باب وارد جواب هر یک از آن بطرق مستوفی و مستقصی در منهج الصادقین مذکور است که شأن نزول این آیه آن است که جماعت یهود
بکفر [illegible] از ابن عباس روایت است که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا محمد تو بتوریه ایمان داری که کتاب خدا است گفت آری گفتند ما
متفقیم در آن و ما بتو نمی گرویم و انکار [illegible] و آن حضرت فرمود [illegible] راه مستقیم باز کرد این آیه آمد که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای محمد
اهل کتاب را لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی که در دین معتد به و صحیح باشد حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا برپا دارید احکام توریت
و انجیل را یعنی اخبار اکتفی [illegible] و از جمله آن ایمان آوردن است بمحمد وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه فرستاده شده بشما از اوامر
و نواهی [illegible] فرستاده شده بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما است قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میکند بسیاری را از ایشان
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرستاده شده بتو از پروردگار تو یعنی قرآن می افزاید ایشان را طُغْيَانًا وَكُفْرًا از سرکشی و [illegible]
و عناد که دارند چون آیات میشنوند طغیان ایشان زیاده میگردد فَلَا تَأْسَ پس اندوه مخور عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ [illegible] طغیان و کفر کافران
چه ضرر آن [illegible] بایشان میشود و [illegible] مسکنه و اهل ایمان که منقاد تو اند بر ایشان [illegible] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنان که ایمان آوردند بزبان وَالَّذِينَ
هَادُوا و آنان که یهود گشته اند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى و صابیان و ترسایان [illegible] مَنْ آمَنَ هر که ایمان آورد [illegible]
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ [illegible] وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ خوفی [illegible] ایشان از هجوم عقاب
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان اندوهناک [illegible] در تفصیل [illegible] لَقَدْ أَخَذْنَا هر آینه فرا گرفتیم
بزبان انبیا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران
اول ایشان موسی است و آخر ایشان عیسی كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هر گاه آمد بایشان رسولی بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ بچه که [illegible]
[illegible] از تکالیف شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و گروهی را میکشتند چون زکریا و
یحیی وَحَسِبُوا و پنداشتند این بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ [illegible] بنی اسرائیل و تکذیب انبیا
فَعَمُوا پس کور شدند از دیدن دین حق و دلایل آن [illegible] وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن [illegible]
[illegible] و سخن [illegible] ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس توبه [illegible] ثُمَّ عَمُوا
وَصَمُّوا [illegible] كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری از ایشان [illegible] وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بینا است بِمَا يَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible] لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ هر آینه کافر شدند آنان که [illegible]
قَالُوا گفتند إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ که خدای [illegible] عیسی [illegible] وَقَالَ الْمَسِيحُ [illegible] يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ

ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار منست و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب همچو شما پس غالی مباشید و غالی خود آفریدگار مپندارید
مرا که مخلوقم همچو شما این قول تعقیب آنست إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ به درستی که هر که شرک آورد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بتحقیق
خدای حرام کرد بروی بهشت را که هرگز در آن درنیاید وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او دوزخ است که آماده است برای مشرکان وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را که
بسبب شرک بر خود ستم کرده اند مِنْ أَنصَارٍ هیچ یاری دهنده که ایشان را از وقوع عذاب برهاند لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ به درستی که کافر شدند آنها که قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند خدا سیمی از سه آلهه است این حکایت است از قول نسطوریه که قائلند بآنکه الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان
خدای اند و اتحاد ازین است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست در وجود هیچ خدای مستحق عبادت إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا
و اگر باز نایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از ایشان
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی الم رساننده و الیم بمعنی مؤلم أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند إِلَى اللَّهِ بطاعت خدای که آن ترک شرکست و رجوع بوحدانیت او
وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند از وی بسبب توحید و تنزیه او از اتخاذ ولد و شرک وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کارها را رَّحِيمٌ
مهربانست مستغفران را بعد از آن قول ایشان را میشکند بطریق احتجاج و میفرماید مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح که پسر مریم است یعنی عیسی آن ایشان
خدای میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ به درستی که گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای و ایشان معجزات
داشتند چنانچه انبیا از عطا و مقصور اگر عیسی مرده را زنده کرد عصای موسی اژدها شد و آن عجیبتر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و
مادر موجود گشته و آن غریبتر است پس معجزات انبیا از عبودیت بیرون نبرد و در الوهیت داخل نمی زود وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و مادر او مریم که آفریده
بود به تصدیق جمیع انبیا و آیات ایشان كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند هر دو که طعام میخوردند و مانند جانوران محتاج بودند بغذا پس چگونه
ربوبیت را بایشان اطلاق کرد انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلیل توحید را ثُمَّ انظُرْ پس بنگر که
أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند از تأمل کردن قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را بسبیل انکار أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ آیا میپرستید
بجز خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آن را که مالک نیست و قدرت ندارد مر شما را ضَرًّا وَلَا نَفْعًا بر زیان و نه سود یعنی عیسی قدرت آن ندارد که بخود هر
ضرری ... صحت ... وَاللَّهُ و خدای که معبود حقیقی است هُوَ السَّمِيعُ او شنوا
است ... را الْعَلِيمُ دانا بعقاید فاسده شما پس شما را از آن خواهد پرسید قُلْ بگو ای محمد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي
دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی باطل مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهْوَاءَ
قَوْمٍ آرزوهای گروهی را از سلف و پیشوایان خود که بی راه شدند قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ گمراه شده اند پیش ازین زمان در شریعت خود یعنی قبل از مبعث
انبیا وَأَضَلُّوا كَثِيرًا و گمراه ساختند بسیاری را از پیروان خود وَضَلُّوا و ایشان شدند در ضلالت و گمراهی عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ از راه راست که اسلام
طریق اعتدال است و دوری از افراط و تفریط لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لعنت کرده شدند آنان که کافر شدند مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب یعنی جهودان
عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ بر زبان داود که اهل ایله را نفرین کرد ... که از حکم سبت در گذشتند و ملعون گشتند و در زبور بر زبان داود خوانده شد
وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بر زبان عیسی ... اصحاب مائده را لعن کرد و ملعون شدند در انجیل ... ذَٰلِكَ این لعن ... بِمَا عَصَوا

بسبب آنکه بودند نافرمانی کننده و کانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود کانوا بودند لا یتناهون نهی

نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از عمل زشتی که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون هر آینه بد چیزیست که ایشان میکردند و در حدیث

آمده که امر معروف کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بگیرید و او را باز دارید از حق و اگر چنین نکنید دلهای بعضی از شما را ببعضی زند و لعن کند همچنانکه لعن کرد

اهل کتاب را ترى مى بینى اى محمد کثیرا منهم بسیاری از اهل کتاب که از غایت حسد چه یتولون الذین کفروا دوست میگیرند کافران را چون کعب بن اشرف

که بمکه رفت و مشرکان را بحرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت لهم هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان

انفسهم نفسهای ایشان ان سخط الله علیهم آن بدیست که خشم گرفت خدای بر ایشان و فی العذاب هم خالدون و در عذاب ایشان جاویدانند

و لو کانوا یؤمنون و اگر ایشان ایمان آرندی از روی حقیقت بالله و النبی بخدا و پیغمبر و ما انزل الیه و بآنچه فرو فرستاده شده است به پیغمبر

ما اتخذوهم اولیاء هر آینه فرا نگرفتندی مشرکان را بدوستی و نیز اگر منع آنست که اگر یهود ایمان میداشتند بخدا و موسی و توریة مشرکان را دوست میکردند چون

خدا و موسی ملکم توریة آنست با کفار دوستی نکنند و لکن کثیرا و لیکن بسیاری منهم از یهود فاسقون خارجند از دایرهٔ ایمان پس از شدت حسد و

عداوت یهود با اهل اسلام خبر میدهد که لتجدن اشد الناس هر آینه بیابی سخت ترین مردمان عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا

بآنکه گرویده اند الیهود و الذین اشرکوا یهود را و آنانکه شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان بتر دشمنانند مر مؤمنان را و در میان ایشان

اسلام موافقت دارند و لتجدن اقربهم و هر آینه می یابی نزدیکترین مردمان مودة للذین آمنوا از روی دوستی مر مؤمنان را الذین

قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم کفته اند که بی آنکه ترس بردند و بسیاری از ایشان بعلم و عمل بر خلاف یهود

و مشرکان و بر سبب اهل شرک سطهار میکردند خاک میشوند ذلک بان منهم آن نزدیکی ایشان بآنست که از ایشان هستند قسیسین

دانایان که کنند و رهبانا و عابدان صومعه نشین و انهم لا یستکبرون و بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق و چون شنیدند و آن علامت

کرم اند ازینها که در مودت با مسلمانان داشته اند نجاشی و اصحاب او بوده اند نصاری حبشه هستند که در قبول مسلمانان و تکذیب ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری

حبشه که و آن از جعفر طالب شنیدند که مسلمانان اهل سنه و اکثر ایشان ایمان آوردند و چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد

تن از علمای حبشه که در ... عالم ... علیه السلام فرستاد ایشان بشهر رسیدند آنحضرت سوره یس را بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام

قبول کردند و با یکدیگر گفتند که اینست همان آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده و مقصود از قائلان انا نصاری این کسانند و تفصیل اینکه جعفر علیه السلام

با نجاشی در باب حبشه اسلام آورد و دو هزار بر ایشان خواند و اکثر ایشان بسبب آن ایمان آوردند و در منع الصادقین ... و حق تعالی در شان این قوم

و اذا سمعوا و چون بشنوند این علما و عابدان سید مختار را چون طیار ما انزل الی الرسول آنچه فرو فرستاده شده است بر رسول تری اعینهم

می بینی چشمهای ایشانرا از غایت رقت دل تفیض من الدمع بریزد اشک را مما عرفوا من الحق از آنچه شناخته اند از حق است یقولون میگویند

روی نیاز ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از جمله گواهان ادای گواهی کنیم از

بحقیقت قرآن و نبوت محمد یعنی ما را از امت محمد گردان که گواهان بر امتهای ایشان در روز قیامت در خبر است که روزی قیصر جبرئیل را بر ایشان کرده که چرا قومان

آورده اند که با عرض میکنند قبول نمیکنیم جمع میشوند ایشان در جواب گفتند و ما لنا لا نؤمن بالله و چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدا و بوحدانیت او اقرار کردیم

وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه با آمده از حق که کتاب و پیغمبر است وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و چون طمع نداریم که درآرد پروردگار ما ما را بهشت مَعَ

الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند ایشان از روی خلوص عقیده این دعا کردند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا پس جزا داد

خدا ایشان را بآنچه گفتند از روی اخلاص جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر منازل ایشان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا

در حالتی که جاوید باشند در آن وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ و اینست پاداش نکوکاران در قول قبول عروه بن زبیر و ... که بعضی از علمای ترسایان

انجیل را تغییر و تبدیل کرده و حق تعالی ... و وعده مؤمنان اهل کتاب در وعید کفار ایشان فرمود وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا

بِآيَاتِنَا و دروغ داشتند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه یاران دوزخ اند در اکثر تفاسیر مذکور است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

برای صحابه وصف قیامت میکرد و ایشان از هول آن ... چندی از اصحاب که امیر المؤمنین علیه السلام و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان و عمار مولای حذیفه

و عبدالله بن عمر و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن از جمله ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون جمع شده اتفاق کردند بر آنکه همه عمر روزه دارند و

عبادت کنند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و از زنان ... کنند و ترک دنیا کنند ... سوگند خوردند این خبر بحضرت رسید

بایشان گفت من امر نکردم بچنین کاری ... که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب نماز گزارید و بخسپید که من نماز

میگذارم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و با زنان مباشرت میکنم هر که از سنت من رغبت کند و روی بگرداند از من نیست

و حق تعالی درباره ایشان این آیه فرستاد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید بر خود طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ چیزهای

پاکیزه و لذیذ که خدا بر شما حلال کرده است وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید از حد و آنچه حلال است بر خود حرام کنید ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

بدرستی که خدا دوست ندارد ... از حد ... از ابن عباس روایت که امیر المؤمنین سوگند خورد که هرگز در شب خواب نکند إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

و بلال قسم خورد که هیچ روزی روزه نگشاید و عثمان مظعون قسم خورد که با هیچ زن مباشرت نکند حق تعالی این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود وَكُلُوا مِمَّا

ای مؤمنان بخورید از آنچه رَزَقَكُمُ اللَّهُ روزی داده است شما را خدای ... حَلَالًا طَيِّبًا روزی مباح و پاکیزه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در تحریم

حلال الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ که شما بدو گرویدگانید ... روایت است که حضرت مرغ بریان خوردی و پالوده ... و شیرینی دوست داشتی و ...

حلو ... من الخلوات ... و ... در شکم مؤمن ... که ...

این آیت اصحاب گفتند که یا رسول الله ... سوگند خوردیم ... لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مؤاخذه نمیکند خدای شما را بِاللَّغْوِ

فِي أَيْمَانِكُمْ ... سوگند شما ... و علمای ... این قول است ... قصه ... بی‌قصد

... فقهای امامیه متفق اند ... مؤاخذه عدم ... وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولیکن مؤاخذه میکند

بعذاب شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ ... سوگند ... بزبان ... کنید ... فَكَفَّارَتُهُ

پس کفاره آن یعنی کفارت شکستن آن إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده مسکین است هر یکی ... مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ

أَهْلِيكُمْ از میانه آنچه ... خود را ... أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا پوشش ده درویش ... أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا آزاد کردن بنده

... مؤمن ... فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

پس هر که نیابد از این کفاره را فصیام ثلثة ایام پس کفاره او روزه داشتن سه روز است ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم
کفاره سوگندهای شماست اذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگندهای خود را از شکستن کذلک همچنین
که کفاره سوگند از احکام کرد یبین الله بیان میکند و روشن میسازد لکم آیاته برای شما آیات و نشانهای شرایع اسلام لعلکم تشکرون
شاید شما شکر کنید بر نعمت تبیین و تعلیم که موجب رفع [illegible] است از کفاره و حلف سوگند و مسائل نذر و بحث یمین و اختلاف اقوال در آن
بر وجهی تمام در منهج الصادقین مذکور است و چون حق سبحانه احکام یمین فرمود که در میان اهل جاهلیت شایع بود بعد از آن بعضی از [illegible]
از افعال قبیحه جاهلیت از شرب خمر و قمار باختن و غیر آن فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان انما الخمر جز این نیست که خمر
و همه مسکرات [illegible] و المیسر و قمار و این نیز عام است و شامل نرد و شطرنج و گنجفه و جوز بازی و غیر آن والانصاب و بتان
که نصب کرده اند برای عبادت والازلام و تیرها و اقداح که تفسیر آن در اول سوره مذکور شد رجس پلید است و [illegible]
که عمل و ترویج آن از کارهای [illegible] من عمل الشیطان از وسوسه شیطان است [illegible] فاجتنبوه پس اجتناب کنید از این پلید که امور
مذکور اند لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید با اجتناب از این انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم
که افکند میان شما العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر والمیسر در خوردن خمر و باختن قمار و یصدکم و باز دارد شما را
عن ذکر الله از یاد کردن خدای و عن الصلوة و از نماز گزاردن فهل انتم منتهون پس آیا هستید شما باز ایستادگان [illegible]
از روی مبالغه یعنی البته از اینها باز ایستید [illegible] بر حرمت این منکرات مطلع شده [illegible] در این آیه ده دلیل است بر حرمت خمر
اول آنکه خمر [illegible] و قمار [illegible] حرام است [illegible] دوم آنکه [illegible]
[illegible] حرام است [illegible] سوم [illegible] چهارم آنکه از عمل شیطان است [illegible] حرام [illegible]
[illegible] اجتناب کنید و [illegible] حرام است ششم [illegible] اجتناب آن [illegible] حرام بود هفتم
[illegible] سبب دشمنی و خصومت است [illegible] سبب عداوت بود حرام است هشتم [illegible] از یاد خدا [illegible]
حرام است نهم [illegible] از نماز [illegible] حرام است دهم [illegible] یعنی ترک آن کنید [illegible] فرض است [illegible]
علیه السلم [illegible] امیر المؤمنین علیه السلم روایت [illegible] فرمود که هر که خمر خورد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از اهل [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] خمر [illegible] بایع و مشتری [illegible]
[illegible] در منهج الصادقین [illegible] احکام [illegible] اجتناب خمر و قمار و انصاب و ازلام
[illegible] اطیعوا الله [illegible] اطیعوا الرسول [illegible].

رسول او را در جمیع آنچه شما را از آن نهی فرمود وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از امر و نهی فَاعْلَمُوا
پس بدانید که إِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا جز این نیست که بر رسول ماست الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن روشن تحقیق بدانید که شما ضرری برسول نمی‌رسانید باعراض
از امر و نهی او چه بر او همین رسانیدن است و آنچه از شما عاید شود وبال عقوبت نشنیدن آن بر شما راجع است و چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند
یا رسول الله حال برادران ما که شراب خمر خورده و از دنیا رفته‌اند چیست حق سبحانه آیه فرستاد که لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر آنان که ایمان آورده‌اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند کارهای شایسته جُنَاحٌ گناهی و وزری فِيمَا طَعِمُوا در آنچه خورده‌اند إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کرده باشند
از شرک و سایر منهیات پیش از علم بتحریم آن وَآمَنُوا و گرویده و ثبات ورزیده باشند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ثابت شده باشند بر عمل صالح
و ثابت بوده باشند ثُمَّ اتَّقَوْا پس بپرهیزند و مستمر شده باشند بتقوی وَآمَنُوا و راسخ باشند در تصدیق بتحریم شرک و سایر منهیات ثُمَّ اتَّقَوْا پس مستمر باشند
بر پرهیزیدن از معاصی وَأَحْسَنُوا و نیکویی کرده باشند در اعمال جمیله و افعال حسنه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست میدارد نیکوکاران را
و غرض از تکرار لفظ ایمان و اتقا و عمل صالح مبالغه است در کمال ثبات در تقوی و دوام [illegible] از آن [illegible] اهل [illegible] در عام حدیبیه
جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان [illegible] بسیار [illegible] در می‌آمدند بکنار خر وحشی ابو الیسر بن عمرو آمده وی را
بزد و او را بکشت مسلمانان [illegible] گفتند که چرا در حرام این عمل کردی چون بسمع رسول آمد و صورت حال عرض کردند این آیه نازل شد یا أَيُّهَا الَّذِينَ
ای گروه گروندگان لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ هر آینه بیازماید شما را خدای شما [illegible] بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید
در وقت احرام تا ظاهر سازد بر عالمیان که کدام از شما مرتکب صید شود و کدام انقیاد حکم الهی نموده از آن مجتنب شود تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ
یعنی جزئی از صید که میرسد بآن دستهای شما وَرِمَاحُكُمْ و نیزه‌های شما و این ازمایش ایست که لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا بداند یعنی تمیز سازد خدای مَنْ يَخَافُهُ
آنکس را که از عذاب وی میترسد بِالْغَيْبِ در حالت غیب عذاب حق از وی یعنی با آنکه عذاب الهی را هنوز ندیده امکان قوت ایمان
و الطاف نفسانی باشد فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از این ازمایش بصید فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست عذاب
دردناک یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مکشید شکار را اگر وحشی است و الفی وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما احرام
گرفته‌اید بحج یا بعمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ و هر که بکشد این صید را از شما مُتَعَمِّدًا در حالتی که عمد کننده باشد بکشتن یعنی داند که محرم است و قتل صید
حرام است [illegible] در عام صید بعمدا کرده بکشت پس متعمد است [illegible] و اگر هر محرمی صید بکشد بخطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ
مَا قَتَلَ پس بروی واجبست جزائی که مانند آنچه باشد که کشته است یعنی بدهد مانند آن صید مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند
يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ حکم کنند بر آن جزا دو مرد عدل مِنْكُمْ از اهل ملت شما یعنی دو مرد مؤمن که عادل باشند بگویند که مماثل کشته از نعم کدام حیوان
بوده و گوسفند مماثل است هَدْيًا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسیده بکعبه یعنی بحرم برد و آنجا ذبح کنند أَوْ كَفَّارَةٌ
یا واجبست بروی کفارت که پوشنده و رفع گناه او کند طَعَامُ مَسَاكِينَ و آن کفارت طعام دادن درویشان است و تفصیل آن در کتب فقهیه مذکور است
أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ یا برابر آن طعام و آنچه مساوی آن صِيَامًا از روی روزه داشتن یعنی بازای طعام هر مسکینی روزه بدارد پس واجبست این جزا
لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ تا بچشد گرانی و سختی کار خود را جزا آن مرتبه شدت تکلیف است که جرم او راست عَفَا اللَّهُ در گذشت و عفو کرد خدای

عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت نفی صیدی که محرم قبل از حکم حرمت کرده عقوبتی براو نیست بلکه از آن بیت الحرام کرده

وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس انتقام کشد خدای از او و کفارت تلافی آن نکند وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است

در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام بر کسی که اصرار میکند در معصیت باشد و حج احکام صید در حرم و مسائل متنوعه بر آن در منهج الصادقین مذکور است

أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا که حیوانیست که در غالب زیست کند مگر خوردن حلال نشد با محرم مراد ماهی است وَطَعَامُهُ

و نیز حلال شده بر شما طعام دریا و آن ماهی شور است که ذخیره کنند برای خوردن و یعنی ماهی تازه و شور بر هم شما حلالست مَتَاعًا لَكُمْ جهت برخوردار شدن

مر شما را وَلِلسَّيَّارَةِ و مر کاروانیان را که توشه سازند آنرا وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شده بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان که

هر حیوانی که در صحرا بیضه نهد و جوجه آورد اگر در بعضی اوقات در آب زیست کند و این حرمت ثابت است مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید

احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آنکه بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد بعد از موت و بجزای کردار

حرمت حرم و ماه حرام و شهر حرام میکند بقوله جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که حرمت حرم و غیر آن

قِيَامًا لِلنَّاسِ الْخَيْرِي که قیام است آن امور معاش ایشان و دین ایشان بسبب آنکه قیام حج و مناسک میدهند در دنیا و الکمل ایمنی از غارت و قتل در آن و

وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و گردانید ماه حرام نیز ربط قوام مهمات ایشان یعنی کارهای حج در آن زنند و آن ماه ذی الحجه است که منظم مناسک حج در وی و [illegible]

امرای جمیع شهر حرام است که مردمان در آن از قتل و غارت ایمن اند و آن چهار ماه است سه در پی یکدیگر و آن ذی القعده و ذی الحجه و محرم است و یکی منفرد و آن

رجب است و تسمیه بین الحرم اعتبار آنست که هر که با ده ماه و هده محترم و مکرم کرده و کسی ایشانرا نکاهند و نیازارد و اگرچه قاتل پدر و مادر او باشد

و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند و در آنجا آهو و شیر و گرگ و میش و کبوتر و باز مستانس باشند و این از آیات کعبه منظره است وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ

و نیز گردانید و بپاداشت قلائد را که ذوات القلائد بسبب قیام امور معاش ایشان که حج و مساکین بآن منتفع میشوند و مراد بآن القلائد شتر و گاو گوسفند

است که قبل بآن آن سلوک زمره تمییز شوند از غیر معلوم کسانی شود که آن صدقه است ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از ارتباط حرمت حرم و غیر آن

لِتَعْلَمُوا برای آنکه بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه حق تعالی يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست

جه شرع احکام که جهت دفع مضار قبل از وقوع آن و جلب منافع مترتب اند بر آن دلیل حکمت بالغه اوست و کمال علم او و خلاصه معنی آنست چون مطلع

شده در حکمت و تاسیس کعبه برای قیام مردمان و آنچه در حج است از طرق مناسک و کیفیات آن همه آنست علی الاجمال دانسته که حقیق عالمست بآنچه در آسمانهاست و آنچه

در زمینهاست از جزاهر و اجسام و اعراض و حتی کلی و جزوی که بنسبت الله صدور این حکمت از کسی که جاهل باشد نباشد وَأَنَّ اللَّهَ و نیز برای آنست که حق تعالی

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بر همه چیزی داناست پس آنچه متوجه میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است این تعمیم بعد از تخصیص است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است هر کسی را که اصرار انتهاک محارم کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و این که خدای آمرزگار است و مهربان

بر کسی که از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشانرا عذری نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ

و خدای میداند آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان میدارید از تصدیق و تکذیب بر وفق آن جزا خواهد داد قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ

بگو مساوی نیست پلید و پاک و حرام و حلال وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری پلید چه اعتبار بجودت و رداءت است نه بقلت و کثرت

و محبت و قلیل بهتر از بسیار حرام که زلت است فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از خداوند و بگذارید استحلال محرمات و اختیار از محلات یا اُولِی الْأَلْبابِ ای صاحبان عقلهای
صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا بود که شما رستگار شوید مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤالها میکردند حضرت که کثرت سؤال در غضب شده
بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و فرمود سؤال نکنید مرا از چیزی مگر که جواب گویم مردی که مطعون بود در نسب برخواست و گفت پدر من کیست فرمود
حذافة بن قیس مردی دیگر گفت یا رسول الله پدر من کجا است فرمود در دوزخ عمر بن خطاب برخواست و گفت ای حضرت رسالت بر ما ببخش یا رسول الله ما جدید الاسلام و در زمن کفر
از سر ما در گذر پس زن پیداست که چون غضب حضرت ساکن شد و فرمود که چه شد از جان من بادا که در این غضبت و خوف در برابر من تصور کرده بودی
من در روی می نگریستم و حال آنکه ماینه بودم و دانستم که کدام از شما در بهشت باشد و کدام در دوزخ اکنون که ایمنید از سؤال بسیار بمانید حق تعالی آیه فرستاد که
یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تَسْئَلُوا عَنْ اَشْیاءَ مپرسید از چیزها که اِنْ تُبْدَ لَكُمْ اگر ظاهر کرده شود برای شما
جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین کند شما را و اِنْ تَسْئَلُوا عَنْها و اگر بپرسید از چیزهای که اگر بپرسید از آن حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرود آید
قرآن تُبْدَ لَكُمْ ظاهر کرده شود برای شما و شما از آن اندوهناک شوید عَفَا اللهُ عَنْها عفو کرد خدا از شما از سؤال نمودن از کارها
و برای تکلیف نکرد پس بعد از این سؤال از چیزی چند مکنید که جواب آن موجب اکراه و مشقت شما شود وَ اللهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است و ارتکاب
گناهان در گذرنده حَلِیمٌ بردبار است که بعقوبت تعجیل نکند قَدْ سَأَلَها بدرستی که پرسیدند از چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون
ثمود که طلب ناقه کردند و قوم موسی که طلب رؤیت کردند و حواریون که در خواست مائده نمودند ثُمَّ اَصْبَحُوا بِها كافِرِینَ پس گشتند بآن کافران و انکار آن کردند
منعرج طلبیده تصدیق آن نکردند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس شما از حال ایشان عبرت گیرید و بعقول قاصر و فضول المتنقل نمایید تا مثل آن
بلیه گرفتار نگردید از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی فرض کرد بر شما فرایض پس تضییع آن مکنید و حدود را برای شما تعیین فرمود پس از آن
در مگذرید و نهی کرد شما را از چیزها که میل آن نکنید و در گذشت از برای شما از چیزی چند و بیان آن نفرمود نه از جهت فراموشی او از آن
بود بلکه برای مصلحت شما بود پس خود را بتکلیف در آن مدارید تجسس آن مکنید اول کسی که عمرو بن لحی بود که قبیله بزرگی از قبایل عرب که یکی از آن خزاعه است
بین جاهلیت دعوت کرد از دین اسمعیل علیه السلام منصرف ساخت به بت پرستی و نصب اصنام تحسین کار و سوابب از ستن او بود و قطع روایات
در باب آن که حق تعالی فرمود که ماده شتر پنج بطن زادی و بطن آخرین نر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و منع او را برادی
و هیچ از آب و گیاه از زمین منع نکردندی و او را بحیره گفتندی و اگر کسی را بیماری بودی یا از سفر دشمنی که آمدی گفتی اگر شفا یابم یا از سفر رسم ناقه
من سائبه است پس آن ناقه را سر داندی و در همه احکام حکم بحیره داشته و آن را سائبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن زادی بطن هفتم آن اگر نر بودی
بکشتندی و از آن مردان خوردندی نه زنان و اگر ماده بودی در میان رمه سر میدادندی و اگر نر و ماده بودی گفتندی که از ان خدایان ماست آن نر را ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی
و از برای ماده نگه داشتندی و گفتندی وصلت اخاها یعنی این انثی نر برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت و آن را وصیله خواندندی و شتر نر که ده سال از او
آبستنی حاصل شدی حمی ظهره گفتندی یعنی پشت خود را حمایت کرد و بر سواری نشستندی و از آب و گیاه هیچ منع نمی کردندی و او را حام گفتندی و از زبان عمرو بن لحی
تا زمان بعثت اهل جاهلیت این سنتها قایل بر این آیین بودند و عمل ایشان بر آن بود حق تعالی بنابر این فرمود حق تعالی در ابطال این آیین که ما جَعَلَ اللهُ
تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مشروع نساخته هیچ چیز مِنْ بَحِیرَةٍ از ناقه گوش شکافته وَلا سائِبَةٍ و نه ناقه بر کار گذاشته وَلا وَصِیلَةٍ

و نه گوسفند که برادر پیوسته بود و لا حام و نه حامی گشنی که ... آن و لکن الذین کفروا و لکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی

و اتباع او یفترون افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که حرام کنانید و نسبت میکنند و اکثرهم لا یعقلون و بیشتر

کافران نمیدانند حلال و حرام و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه تقلید گذشتگان را پیروند و اذا قیل لهم و چون گویند مرایشان را که ای اهل

افترا تعالوا الی ما انزل الله بیائید بانچه خدا فرو فرستاده و بیان کرده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بانچه رسول بیان کند آن حکم را قالوا

گویند حسبنا از غایت جهالت بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم بر آن پدران خود را آن او لو کان آباؤهم آیا بس است ایشان را

آنچه یافته اند پدران خود را بر آن و اگر چه بوده اند پدران ایشان لا یعلمون شیئا که ندانسته چیزی را و لا یهتدون و راه نمی یافته بطریق حق

و جاهل و گمراه بوده یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد که محافظت کنید نفوس خود را و الزام کنید صلاح آن لا یضرکم

زیان نرساند شما را من ضل کسی که گمراه شد یعنی گمراهی او شما را ضرری نرساند اذا اهتدیتم چون راه یافته باشید مرویست که چون مردی اسلام

می آورد او را سرزنش میکردند سفها که پدران را بسفاهت نسبت کردی و خود را در هیچ گرفتی حق تعالی این آیه فرستاد و شما حافظ خود باشید که ضرر جهل و ضلال ایشان بشما نرسد

و شما باهتدای خود باشید الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خدایست بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون

بانچه بودید میکردید که شما را جزا دهد آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدی که از نصاری بودند بتجارت بجانب شام رفتند و مسلمانی بدیل نام که مولی

عمرو بن عاص بود با ایشان همراه [illegible] چون بولایت شام رسیدند بیمار شد و آنچه با خود داشت از نقود و امتعه در صحیفه ثبت کرد و در رخت خود نهاد و بایشان [illegible]

بعد از وفات او رخت و امتعه وی با اهل او رسانند [illegible] از نقره [illegible] و از میان امتعه او [illegible]

بدیشان آورده و تسلیم اهل او کردند و ورثه بدیل آن صحیفه را که مشتمل بر تفصیل رخت او بود یافتند و چون [illegible] رجوع بتمیم

و عدی کردند ایشان انکار آن نمودند و مرافعه بمجلس حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله کردند این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان

در آنچه شما را فرمودند شهادة بینکم گواهی وصیت در میان شما اذا حضر وقتی که حاضر شود و واقع گردد احدکم الموت یکی را از شما

مرگ یعنی چون مرض در موت شود و علامات موت ظاهر گردد باید که گواه شوید حین الوصیة هنگام وصیت اثنان ذوا عدل منکم

دو تن که صاحبان عدل و انصاف باشند او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی اهل ذمت که [illegible] اسلام [illegible]

حاصل کرده گواه گیرید ان انتم اگر باشید ضربتم فی الارض که سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد شما را مصیبة الموت رسیدن مرگ

نزدیک شود [illegible] تحبسونهما باز دارید این دو تن را من بعد الصلوة از پس نماز دیگر که وقت اجتماع مردمانست [illegible]

حاضر [illegible] یکی از نمازهای [illegible] اهل حجاز بعد از عصر سوگند میدادند [illegible] اجتماع [illegible]

فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک داشته باشید [illegible]

ایشان [illegible] لا نشتری به [illegible] ثمنا [illegible] و لو کان

ذا قربی و اگر چه [illegible] سوگند [illegible] و لا نکتم شهادة الله و نمی پوشیم گواهی خدا [illegible]

[illegible] انا اذا لمن الآثمین از زمره گناهکاران باشیم و سوگند دادن گواه مخصوص [illegible]

صورت بیت اجماع بود از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشانرا بعد از نماز عصر نزد منبر سوگند داد که ما خیانت نکرده‌ایم و این سوگند

ایشان مجوز شد پس بعد از مدتی جامی زرین از آن ... نزد آن کسانی یافتند و در میان این دو نفر بود در آن باب مجادله

از ایشان نکذیب این سخن شد که این ظرف را از میت خریده بودیم اما سبب آنکه گواهی بود انکار کردیم و الکار ... آوردیم دیگر باره پس

لعلی حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله مراجعت کردند و نقل آیه آمد فَإِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلىٰ أَنَّهُمَا بر آنکه آن دو گواه اسْتَحَقّا إِثْماً

که مستحق گناه شدند به سبب خیانت که از ایشان صادر شده فَآخَرانِ پس دو گواه دیگر يَقُومانِ مَقامَهُما بایستند بجای

آن دو مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قومی که استحقاق گناه کرده‌اند بر ایشان الْأَوْلَيانِ دو نزدیکتر به میت

مقدم شده در اثبات و شهادت که اخلاق این قرابت و ... فَيُقْسِمانِ اولیا بِاللهِ

والله ... پس قسم خورند به خدا که اگر ... پس در هر دو تقدیر

برخیزند فَيُقْسِمانِ بِاللهِ پس سوگند خورند بخدا مضمون آنکه لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما هر آینه شهادت ما سزاوارتر و راست‌تر از گواهی

آن دو تن که قبل از این گواهی دادند وَمَا اعْتَدَيْنا و تجاوز نکردیم از حق در قسم إِنّا إِذاً بدرستیکه ما آنگاه که حق

کنیم لَمِنَ الظّالِمِينَ از ستمکارانیم که باطل را در موضع حق وضع کنیم پس حضرت ... عمرو بن العاص و مطلب ... بر خواسته و سوگند

خوردند که ... از این ظرف ... و این خیانت که از ... ظاهر شد ... این حضرت حکم فرمودند ... بدیشان داد

ذلِكَ این حکم که مذکور شد أَدْنىٰ أَنْ يَأْتُوا نزدیکتر است به آنکه بیایند بِالشَّهادَةِ به گواهی دادن عَلىٰ وَجْهِها بر وجه راستی

... أَوْ يَخافُوا یا بترسند أَنْ تُرَدَّ أَيْمانٌ بَعْدَ أَيْمانِهِمْ که سوگندها رد کرده شود

بعد از ایمان ایشان ... از رسوا شوند وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید

از خدا در خوردن سوگند دروغ وَاسْمَعُوا و بشنوید امر و نهی او وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ و خدای راه ننماید

فاسقانرا ... از روی جحود و عناد ... و خلق ... حتی ... یَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ روزی که جمع گرداند خدای پیغمبرانرا فَيَقُولُ پس گوید ماذا

أُجِبْتُمْ چه جواب داده شدید ... از ... به ... دعوت کردید ... جواب دادند ... این سؤال از ... زمان

ایشان ... علم نخواهد بود ... قالُوا لا عِلْمَ لَنا گویند نیست ما را علمی ... ما را ... ماده

علم ... باطن احوال ... إِنَّكَ أَنْتَ عَلّامُ الْغُيُوبِ بدرستیکه تو دانای پنهانهائی

... ای عیسی ... إِذْ قالَ اللهُ یاد کن چون گفت خدای يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی

پسر مریم اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم بر تو وَعَلىٰ والِدَتِكَ و بر مادر تو إِذْ أَيَّدْتُكَ وقتی که تقویت کردم و مدد

کردانیدم بِرُوحِ الْقُدُسِ ... جبرئیل ... تُكَلِّمُ النّاسَ سخن میکردی با مردمان فِي الْمَهْدِ

در گهواره و این معجزه تو بود وَكَهْلاً و در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت ... وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ

و یاد کن ای عیسی چون تعلیم دادم ترا کتاب و خط را والحکمة و فهم حکمتها را والتوریة والانجیل و متن و حقایق توریة و انجیل واذ

تخلق و آنگاه که می‌ساختی من الطین کهیئة الطیر از گل مانند شکل مرغی باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس می‌دمیدی در آن

صورت از گل فتکون طیرا پس میگردید مرغی زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه و از علت برص می‌آوردی کور مادرزاد را

او را درست کردی والابرص و پاک کردی عیب پیسی ابرص را باذنی بفرمان من واذ تخرج الموتی و چون بیرون آوردی مردگان را از گور

باذنی بفرمان من واذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل را عنک از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم

وقتی که آمده بودی بایشان بالبینات بمعجزات روشن که مذکور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان

هذا نیست این که آورده از امور غریبه و عجیبه که رو الا سحر مبین مگر جادویی روشن که هیچکس را ... و بعضی گفته‌اند که عیسی

این مرتبه عظیم داشت که با مردم نشستی و گیاه زمین خوردی و هرگز ذخیره نکردی و مانند کسی که در فکر آن باشد که مبادا ... نبود و زن

و فرزندی که خاطر او مشغول ... نبود و هر جا که شب رسیدی بخفتی و بعد از آن عرض نعت دیگر میکند بقوله واذ اوحیت الی الحواریین

و یاد کن ای عیسی که چون وحی کردم حواریان را که اصحاب تو بودند یعنی الهام ساختم ایشان را یا امر کردم ایشان را بزبان پیغمبران ان آمنوا

بی که ایمان آرید بمن وبرسولی و بفرستاده من که عیسی است قالوا آمنا گفتند ایشان که ایمان آوردیم ما واشهد و گواه باش باننا

مسلمون بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا باخلاص اذ قال الحواریون یاد کن وقتی که گفتند حواریان یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک

ای عیسی ابن مریم هیچ میتواند پروردگار تو ان ینزل علینا اینکه فرو فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان این کلام را قبل از

استحکام معرفت گفتند و گویند مراد از استطاعت توجیه است که حکمت وارده الهی مقتضی آن باشد پس بعد از استحکام معرفت گفته باشند

یعنی آیا اراده و حکمت پروردگار تو تقاضا میکند که مائده از آسمان بر ما انزال فرماید قال گفت عیسی در جواب ایشان که اتقوا الله بترسید از خدای

و سؤال این نوع مکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارنده کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قالوا گفتند بر وجه معذرت از این

سؤال ما در قدرت کامله او شکی نداریم لکن نرید ان ناکل منها میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مائده وتطمئن قلوبنا

و آرام گیرد دلهای ما بیقین بر تیقن بخواهد با نضمام علم عیان با علم استدلال بر کمال قدرت او و هر چه در این هست جمع کنیم ونعلم ان

قد صدقتنا و بدانیم که راست گفتی با ما در آنکه ... ونکون علیها من الشاهدین و باشیم

مائده از گواهان ... روایت است که چون حواریون طلب مائده کردند عیسی گفت سی روز روزه دارید آنگاه از خدای طلبید

آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند عیسی پلاس پوشید و روی توجه بقبله دعا کرد و جناب حق تعالی از این خبر میدهد که قال عیسی ابن مریم

گفت عیسی ابن مریم بعد از اذن از حق تعالی که اللهم ای بار خدایا ... کلمه که هفتاد و دو نام از نامهای الهی در اللهم تعبیه است

و از نوربن شمیل نقل کرده اند که هر که گوید اللهم خدایا بهمه نامها خوانده باشد و بعضی گفته اند عیسی در وقت طلب مائده که دعا میکرد

باین کلمه خواند و بعد از آن گفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد

آن خوان ما را عیدی ... روز نزول آن عید باشد که هر سال چون آن روز رسد تعظیم آن کنیم و از اینجاست ... آن روز را ... آزاد کنند

از کتب خلاص کنند و جمل صنایع حجت از کار خود بکنند القصه عیسی گفت که مایده برما نازل ساز تا عید بود مر ما را لاولنا واخرنا مر اول ما را که
اکنون هستیم و آخر ما را از پس آینده و یا معنی آنست که اول و آخر ما از آن خوان بهره یابد و نزول مایده در روز یکشنبه بود و از جهت آنست که نصاری آن روز را عید
خوانند وَآيَةً مِنْكَ و تا باشد آن مایده علامتی صادر از تو که دلالت کند بر کمال قدرت تو و بر صحت نبوت من وَارْزُقْنَا و روزی ده ما را از آن خوان
وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی زیرا که او هیچ کار روزی نبخشیده آن بی عوض قَالَ اللَّهُ گفت خدای که ای عیسی که من
إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ بدرستی که من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما بحسب التماس سوال شما فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ پس هر که کافر شود بعد از نزول مایده
مِنْكُمْ از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ پس بدرستی که من عذاب کنم او را عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
یکی را از عالمیان یعنی عالمیان زمان شما یا از جمیع عالمیان چه ایشان بعد از جحود و انکار بوزینه و خوک مسخ شدند و این نوع عذاب هیچ کس دیگر را از معذبان نشد
از ابن عباس مرویست که آن خوان چون نازل شد بر آن هفت نان بود و هفت ماهی و همه مردمان از اول تا آخر از آن بخوردند و سیر شدند و هنوز از آن باقی بود و از سلمان
فارسی روایتست که حق تعالی ابری فرستاده سفره سرخ در میان آنها و آنها نگاه میکردند تا بر زمین آمد عیسی علیه السلام بگریه در آمد و گفت خدایا این خوان را رحمت گردان
و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز بگذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سفره برداشت ظاهر آن سفره ظاهر شد و بر آن ماهی بریان
بود و بر وی عضو از آن پیچیده نزدیک سر آن نمک و نزد دم او سرکه و گرد آن انواع ترها مگر گندنا که نبود و پنج گرده نان نهاده بر یکی زیتون
و بر دیگری عسل و بر دیگری روغن و بر چهارم پنیر بود و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی بود گفت یا روح الله این از طعام دنیاست یا از آخرت عیسی گفت
که از هیچکدام نیست طعامیست که حق تعالی بقدرت خود ایجاد کرده پس بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گذاری کنید تا نعمت زیادتی شود هزار و سیصد تن
از آن خوان بخوردند و از آنچه بر آن بود هیچ چیز کم نشده بود و فقیر از آن بخورد مگر توانگر شد و هیچ بیمار از آن نخورد مگر که شفا یافت پس آن مایده
باسمان رفت روز دیگر وقت چاشت باز آمد و اغنیا و فقرا از آن تناول کردند و بر این منوال تا چهل روز و بعد از چهل روز یک روز می آمد و روزی نه چون
ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی نه ادی پس وحی آمد که ای عیسی مایده را مر الفقرا ده نه اغنیا توانگران از این حکم مضطرب شده و مایده را دروغ
و سحر و جادو حمل کردند و سیصد و سی تن از ایشان مسخ گشتند و بعد از سه روز هلاک شدند و بعد از ذکر مایده توبیخ نصاری میفرماید بقوله وَإِذْ قَالَ اللَّهُ
يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گوید خدا ای عیسی ابن مریم أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آیا تو گفتی مردمان را که اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ فرا گیرید مرا و مادر مرا
إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای حق و معبود مطلق قَالَ گوید عیسی سُبْحَانَكَ تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیهی مَا يَكُونُ لِي
نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ اینکه بگویم آن چیزی را که مرا سزاوار نباشد گفتن آن إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا
فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه نهان میکنم آنرا در نفس خود بمعنی که میدانی آنچه انکار میکنم وَلَا أَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِكَ و من نمیدانم آنچه در ذات تست یعنی آنچه احاطه کنی از معلومات خود إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بدرستی که تو دانای پوشیدهای
مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم ایشان را بنی اسرائیل حرفی إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که آن این است أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که بپرستید خدایرا
رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردگار من و پروردگار شما یعنی گفتم که من مربوب و مخلوق توام نه خالق و رب وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم من بر احوال و افعال ایشان
شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ گواه مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس هنگامی که فرا گرفتی مرا و باسمان بردی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ

بودی تو نگهبان بر ایشان عالم باحوال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی

ایشان را بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را با مالک مطلق اعتراض نه و هر چه کنی بر وجه جزا و [...]

مقتضی حکمت و مصلحت وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را بعد از آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

پس بدرستی که تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا و محکم کار هر چه کنی از عفو و عذاب بر وجه حکمت و صواب و چون عیسی این سخن

ادا کرد قَالَ اللَّهُ گوید حق هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ این روزیست که در وی سود دهد راستگویان را صِدْقُهُمْ راستی ایشان

که قایل شده‌اند بوحدانیت حق و اقرار کرده بجمیع انبیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر آن صادقان راست که اهل توحیدند بهشتهایی

که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان باغهای آن جویهای روان خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند در آن أَبَدًا همه زمان

بودن ایشان بنهایت رسیده باشد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد خدای از ایشان بطاعت و انابت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود باشند ایشان

از خدای بقبول کرامت ذَٰلِكَ این دخول جنان و حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست بعد از آن تنبیه میفرماید بر کذب نصاری

و فساد دعوی ایشان در الوهیت مسیح و مادر او بقوله لِلَّهِ مر خدای راست نه غیر او را مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا

فِيهِنَّ و آنچه در آسمانها و زمینهاست وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تواناست بقدرت کامل از عجز و ضعف منزه و مقدس تعالی شأنه و عظمته

و قدرته

سورة الانعام

مرویست از ابی بن کعب که این سوره در مکه یکبار در شب نازل گشت و هفتاد هزار فرشته حامل این سوره شریفه

در وقت نزول و با آواز عظیم تسبیح و تحمید الهی میکردند چنین حضرت رسالت آواز ایشان را بشنید فرمود که سبحان الله العظیم و بحمده و بسجده افتاد

و بعد از آن کاتبان را بخواند و فرمود در همان شب آن را نوشتند هر که آنرا قرائت کند بعدد هر آیتی که در وی است این هفتاد هزار فرشته

صلوات فرستند بر او در شب و روز جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت کرده که هر کس سه آیه از اول سوره انعام بخواند تا قوله

یعلم ما تکسبون حق تعالی چهل هزار فرشته را بر او موکل گرداند که مثل عبادت خود برای او بنویسند تا بروز قیامت و دو فرشته از آسمان هفتم نازل شود

و با او گرزی از آهن باشد هر گاه که شیطان خواهد وسوسه او کند این فرشته این گرز را بر روی زند و او را از او دور کند تا که هفتاد هزار حجاب

واسطه شود میان او و شیطان عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود سوره انعام یکدفعه فرود آمد و هفتاد

هزار فرشته تشییع او میکردند و تعظیم و اجلال او مینمودند پس در هفتاد موضع این سوره اسم خداست اگر مردمان بدانند فضل قرائت این را

هرگز ترک آن نکنند و پیوسته بقرائت آن مشغول شوند و از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که هر که این سوره را قرائت کند این هفتاد

هزار فرشته که این سوره را نازل ساخته‌اند بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای او تسبیح کنند تا روز قیامت و نیز از کعب الاحبار روایت است که حق تعالی

روز قیامت قاری این سوره را خطاب کند که ای بنده من در بهشت من آی و از میوه‌های بهشت متمتع شو و آب کوثر بیاشام و از چشمه سلسبیل غسل کن

که تو [...] خداوند تو ام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدای راست الَّذِي آن خداوندی که بقدرت

کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را با آنچه در آنهاست [...] وَالْأَرْضَ و آنچه در زمین [...] وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ

و بیافرید تاریکی و روشنی این کلام [...] قول مجوس است که گفته‌اند [...] نور است [...] ظلمت و نیز اگر مراد از ظلمت و نور شب و روز است

ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس با وجود این همه نعم مخلوقه برای بندگان آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ به پروردگار خود يَعْدِلُونَ عدول میکنند از عبادت
غیر او از اصنام و با اینکه برابر میکنند به پروردگار خود تا باصنام جا دهند حاصل معنی آنست که حقتعالی این اشیا را که سبب معیشت مردمان است با خود
پس سزاوار آنست که بر آن حمد کنند و کفران نکنند و کفار بر خلاف این برابر میکنند با وی غیر او را که قادر نیست بر آوردن چیزی از آن هُوَ الَّذِي
اوست آنکسی که خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ بیافرید شما را از گل یعنی ابتدای خلق شما را از آن کرد ثُمَّ قَضَى أَجَلًا پس حکم و مقدر کرد مدتی را که چون بسر آید
مراد اجل موت است وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی که نام برده شده و معین و مقرر گشته نزدیک اوست که کسی علم بآن ندارد و بعد از انقضای آن قیامت
باشد مراد اجل قیامت است ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک می آرید در بعث آنکه ثابت شد مر شما را که به دلیل از است و حال آنکه معاد اسهل است
از مبدأ وَهُوَ اللَّهُ و اوست خداوند مطلق و معبود حقیقی فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ در آسمانها و زمینها و همه را خود بخدائی يَعْلَمُ سِرَّكُمْ
وَجَهْرَكُمْ میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید و آنچه آشکارای شماست یعنی بزبان می آرید وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و میداند آنچه کسب میکنید
از خیر و شر و شما را بدان سزا و جزا خواهد داد و بعد از آن خبر میدهد از حال کفار بقوله وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ
رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان مراد معجزات است مانند شکافتن ماه و تسبیح سنگ ریزه در دست حضرت رسالت و غیر آن یا نمی آید آیتی از آیتهای قرآن
بایشان إِلَّا كَانُوا مگر هستند عَنْهَا از آیات و معجزات مُعْرِضِينَ اعراض کنندگان و ترک کنندگان نظر در آن فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ پس بدرستی که
دروغ داشتند حق را که قرآنست لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد ایشان را فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بایشان یعنی ظاهر شود بر ایشان
أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرها از آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند مر وعده های عذاب و آن بوقت نزول عذاب باشد بایشان در دنیا هنگام
ارتفاع رایات اسلام و شوکت آن یا بعد از مرگ هنگام ممات یا در آخرت [illegible] عقوبت که عذاب جاودانی است أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند
که بتواتر شنیده اند كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی از اهل زمانها [illegible]
و گویند قرن مدت [illegible] سال است و اصح آنست که قرن اهل هر عصری اند که میان ایشان بعضی [illegible] بعضی را [illegible]
مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ صفت قرن است یعنی آنچنان قرنها و گروهی هلاک کردیم که ایشانرا در زمین آرامگاه داده بودیم و مکنت و نعمت بدیشان عطا کرده
بودیم مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آنچه شما را تمکین نداده ایم از وسعت منازل و مساعها و عمر دراز و قوت تمام و خدم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم
برایشان عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا باران ریزنده پی در پی وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویهای آب را پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در زیر ایشان در جانب
باغها و زیر قصرهای ایشان یا انهاری که در تحت تصرف ایشان بود [illegible] مراد آنست که ایشان در رفاهیت و عیش و خصب
بودند و انهار و اشجار فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشانرا با این همه نعمتها بسبب گناهان ایشان و سود نداد ایشانرا آن همه نعمت و فراغت وَأَنْشَأْنَا و ایجاد کردیم
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر بدل ایشان غرض آنست که حقتعالی چنانکه قادر بود که هلاک کند قرون پیش را
چون عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان قوم دیگر [illegible] قادر است که [illegible] در حق شما بجای آرد [illegible]
[illegible] نضر بن حارث و امثال او نزد رسول آمدند و گفتند ای محمد ما ترا ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته [illegible] از آسمان نازل شوند
[illegible] از خدای آسمان [illegible] وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر فرستیم بر تو

کتاباً فی قرطاس نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس بسودندی آنرا بدستهای خود یعنی برای الیقین ببینند و بمس بسایند کفار از غایت
ضلالت و شدت شبهه لقال الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه کافر شدند بوجه عناد و جحود ان هذا نیست این الا سحر مبین
مگر جادویی روشن بر همه کس و قالوا و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو فرستاده نشده بمحمد فرشته که با ما گوید این پیغمبر است
و لو انزلنا ملکا و اگر فرو فرستیم فرشته را لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه ایشان چه سنت الهی جاری شده که اگر معجزه ببینند و ایمان نیارند
چنانچه طلب کرده اند هلاک گردانیده شوند چنانکه بر امم سابقه مثل این واقع شده مانند قوم عاد و لوط ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از
نزول فرشته زدنی و لو جعلناه ملکا و اگر گردانیم رسول را فرشته لجعلناه رجلا هر آینه گردانیم او را بصورت مردی چنانکه جبرئیل بصورت
دحیة الکلبی متمثل میشد و این صورت کردن آنست که قوه بشری بدیدن ملائکه بصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی را از انبیا که بقوت قدسی مشاهده
ایشان میتوانند کرد پس ملک بصورت بشر فرو فرستیم و للبسنا و هر آینه در آن حال پوشیده کردانیم علیهم بر ایشان ما یلبسون
آنچه پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانکه اکنون رسالت پیغمبر را مسلم نمیدارند و آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت این مرد آدمی است نه فرشته
رسول میفرماید تسلیه و لقد استهزئ برسل و هر آینه تکذیب کرده شده پیغمبران از من قبلک پیش از تو فحاق پس احاطه نمود و فرود آمد
بالذین سخروا منهم بآنانکه سخریه کردند از پیغمبران کفار ایشان که احاطه کرده و فرود آمد ما کانوا به جزای آنچه بودند
یستهزءون سخریه میکردند یعنی جزای عذاب و نکال الهی بود که بر ایشان در آمد و همه هلاک شدند قل بگو ای محمد کفار مکه را سیروا
فی الارض سیر کنید در زمین کاهی بیمن و کاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت کیف کان که چگونه بود
عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان که بجهت تکذیب انبیا بعذاب استیصال هلاک گشتند تا از آن اعتبار گیرید از کفر و طغیان باز آیید
قل لمن ما فی السموات والارض بگو ای محمد پرسش از ایشان بر وجه الزام که مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خلق و ملک اگر
بر سبیل عناد و لجاج جواب ندهند قل لله بگو مر خدای راست یعنی باتفاق ما و شما خالق و مالک همه اوست نه غیر او پس مستحق عبودیت اوست
نه غیر او کتب علی نفسه نوشته بر ذات خود یعنی بر خود لازم گردانیده است الرحمة رحمت را یعنی نعمت هدایت نمود و خود معرفت او
بمکین دادن برسالت و از ال کتب و مهلت دادن کفار بمکین گرایان آرند و بازداشتن بکرده و نیز از جمله رحمت قبول توبه و عفو از معصیت
از کبائر و الا حالی روایت که اول چیزی که حق نوشت بر دروازه بهشت و لوح بر سبیله قلم دو آن این بود که الا انا سبقت رحمتی غضبی
فاری ... از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق سبحانه صد جزو رحمت آفریده و آن در نهان منقسم است و همه نعمتهای دنیا از آن یکجزو است و نود و نه
جزو را در خزانه کرم خود نهاده تا روز قیامت آن یکجزو را با آن نود و نه جزو ضم کند و همه را بر گناه کاران ببخشاید ... لیجمعنکم
هر آینه جمع کنند حق شما را از قبور در انحا گیرد الی یوم القیمة تا در روز رستخیز که زمان بر انگیختن شماست از قبور لاریب فیه هیچ شک
نیست در وقوع آن روز و او در جمیع شما از آن الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کرده در نفسهای خود که عقل سلیم خود را که سرمایه ایشان بود
ضایع ساخته فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نیاورند و له ما سکن و مر خدا راست آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب و روز
یعنی او مالک ساکنان و در هر مکان و زمان و از فرد و هو السمیع و اوست شنوا همه مسموعات را العلیم دانا بهمه معلومات ...

بتوان کافران و دانا بحال ایشان و هیچ یک برآن خبر داده خبر است که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و بیکسی ترا براین

کار میداده چه بیش گرفته ما برای تو در میان قوم خود تو را بیخ نهیم آنقدر مال که توانگرتر از جمله خویشان سوی ما بر طرح از این دعوی رجوع

کنی و [illegible] هیچ [illegible] در [illegible] آن است [illegible] خواهد بسر خود [illegible] توانگرترین خلق گرداند قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ

بگو بر سبیل انکار که آیا غیر خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا گیرم [illegible] هر که غیر [illegible] کریم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده آسمانها

و زمین است وَهُوَ يُطْعِمُ و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق محتاج

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که من مامور شدم أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ آنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را [illegible] با

دین وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و ما میگوید مباش از شرک آورندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي

اگر عاصی شوم بامر پروردگار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روزی بزرگ که قیامت است مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ

هر که بگردانند از او عذاب از حفص [illegible] و فتح [illegible] را خوانده یعنی هر که [illegible] شود عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بتحقیق

بخشایش کرده است حق تعالی او را [illegible] از عذاب [illegible] وَذَٰلِكَ و این گردانیدن عذاب از وی الْفَوْزُ الْمُبِينُ

رستگاری هویداست [illegible] از آن بیان میکند که معبودان اهل شرک بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع و ضر قادر نیستند [illegible] آن تواناست

بس او سزاوار عبودیت نه غیر او میگوید وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدا بتو بلیتی و سختی [illegible] فَلَا كَاشِفَ لَهُ

پس هیچ کشف کننده و باز دارنده نیست آنرا إِلَّا هُوَ مگر او سبحانه [illegible] وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر برساند

بتو نیکوئی [illegible] فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس او بر همه چیز از [illegible] تواناست [illegible] آن [illegible]

غیر او قادر [illegible] آن ابن عباس روایت کند [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] بود روزی [illegible]

[illegible] خود [illegible] بود [illegible] راه [illegible] گرد [illegible] ای پسر [illegible]

[illegible] تو [illegible] کنه [illegible] خواهی [illegible] طلب [illegible] از [illegible] طلب [illegible] قلم [illegible]

برای [illegible] تو چیزی [illegible] از خیر [illegible] برای تو [illegible] اگر [illegible] کار [illegible]

[illegible] کار [illegible] بسیار است [illegible] و [illegible] و هُوَ الْقَاهِرُ و او

قهر کننده و غلبه کننده فَوْقَ عِبَادِهِ بر بالای بندگان خود یعنی بر همه غالب است و هیچکس بر وی غلبه نتواند کرد وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کار

در [illegible] از نفع و ضر [illegible] الْخَبِيرُ دانا و آگاه باحوال همه بندگان [illegible] آمده که [illegible] ای محمد ما کسی نمی بینیم

که [illegible] از علمای یهود و نصاری پرسیدم [illegible] در کتب خود [illegible] انکار کردند اکنون کسی [illegible] رسالت تو

کتاب [illegible] گواهی دهد [illegible] قُلْ بگو ای محمد أَيُّ شَيْءٍ چه چیز است أَكْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از روی گواهی [illegible] بزرگ گواه [illegible]

[illegible] جواب [illegible] قُلِ اللَّهُ بگو [illegible] خدای [illegible] بزرگتر است [illegible] شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواه [illegible]

و شما [illegible] او گواه است [illegible] دعوی نبوت [illegible] تکذیب وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ و وحی کرده شد [illegible]

لأنذركم به تا بیم کنم شما را بآن و من بلغ و هر که بوی رسد تا قیامت از عرب و عجم و جن و انس تا روز قیامت محمد بن کعب قرظی روایت کرده که هر کس
که قرآن باو رسید چنان باشد که رسول را دیده و از و شنیده بود آنگاه بر سبیل سرزنش کفار میفرماید ائنکم لتشهدون آیا شما میدهید گواهی
میدهید ان مع الله آنکه با خداست آلهة اخری خدایان دیگر گفتند قل لا اشهد بگو من گواهی نمیدهم بر آنکه شما گواهی میدهید
قل بگو بلکه گواهی میدهم که انما هو اله واحد جز این نیست که او سبحانه الله واحد یگانه و من بدین وجه گواهی میدهم و اننی بری و بدرستی
که من بیزارم مما تشرکون از آنچه شرک می آورید بوی از بتان و غیر آن از اول سوره انعام تا اینجا احتجاج است بر مشرکان مکه و از آن
آغاز کلام میکند با اهل کتاب و میگوید الذین آتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشانرا کتاب یعنی توریه و انجیل یعرفونه میشناسند
رسول را باسماء و صفات که در توریه و انجیل مذکور است کما یعرفون ابناءهم چنانکه میشناسند پسران خود را بعضی از ایشان که از
که چون حضرت رسالت به مدینه آمد عمر از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما حضرت پیغمبر را که خدای از آن خبر میدهد که همچو معرفت شماست بپسران
بر چه وجه بوده گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله مستیقن ترم از آنکه بپسر خود چه این را از توریه دانسته ام که کلام حق است
و این را معلوم ندارم که زنان چه در ضمن کرده اند و چه کرده بود آنرا از عالم گرفته اند و چه معنی ایشان نعت نبوت آنحضرت را
چه میگویند الذین خسروا انفسهم آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن از مشرکان فهم لا یؤمنون پس ایشان
ایمان نمی آرند بسبب فرط عناد و جحود و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسیکه افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ
را مانند ملائکه دختران وی اند و بتان او شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت
نام نهد انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران جاحد که بسبب فرط عناد بر خود ستم میکنند و نفس خود
محل غضب الهی میگردانند و یوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزیرا که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثم نقول پس گوئیم از روی
توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند این شرکاؤکم کجا اند شریکان شما که ایشانرا شریک خدای گردانیدید الذین
کنتم تزعمون گمان میبردید آنها را شریکان خدا و شفیعان شما مرویست که چون مشرکان ببینند که جمیع اهل توحید آمرزیده از ایشان
ایشان در گذشت بتکذیب گویند که بگیرید از موحد ایشان ما شما را با ما مرزید پس حق در روز قیامت از ایشان پرسد این شرکاؤکم کجا اند شریکان
شما ایشان انکار آن کنند ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان که توهم کرده باشند که بآن متخلص شوند الا ان قالوا مگر آنکه گویند
والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین نبودیم شرک آورندگان یعنی بر وجه کذب این سوگند خورند که ما مشرک نبودیم بلکه دانسته باشند
که نفعی بدیشان از عبادت ایشان نرسید و چون سؤال نشوند انظر کیف کذبوا نگر که چگونه دروغ گویند علی انفسهم بر نفسهای خود بنفی شرک از خود
و ضل عنهم و گم شود از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شرک یعنی نفع بتان بایشان نرسد در خلاصی از عذاب ابدی مرویست که
ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و نضر بن حارث جمع بودند در موضعی از مسجد الحرام استماع قرآن کردند از حضرت رسالت نضر بن حارث
گفت من نیز تواریخ ملوک عجم را برای شما میخوانم چنانکه محمد از حکایات و قصه‌های پیشینیان میخواند حق تعالی درباره او فرمود که و منهم من یستمع الیک
و از ایشان کسی هست که گوش فرا میدارد بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و جعلنا علی قلوبهم اکنة و گردانیده ایم یعنی افکنده ایم بر دلهای ایشان پوششها

نیز چنین از فرط عناد و جحود و انکار حقیقت و حجت اسلام بیرون اندیشه نمیکنند و بار گران عنیز لکن اند که گویا پرده‌ها ای ایشان بر دلهای ایشان
ان یفقهوه بجهت کراهت آنکه فهم کنند آنرا و فی آذانهم و نهاده‌ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا نشنوند و باقی وجوه دلیل این
کلام در آیه ختم الله علی قلوبهم مذکور شده و در منهج بسطی و لبعه بر سطر کشته و ان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجز که از آن سلسله لا یؤمنوا
بها ایمان نیاورند بدان از غایت عناد و استحکام تعلیه ایشان جه فرط تکذیب ایشان بجائی رسیده حتی اذا جاءوک تا آنگاه چون بیایند بتو یجادلونک
مجادله کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنانکه کافر اند ان هذا نیست این کتاب الا اساطیر الاولین مگر افسانه
پیشینیان مانند قصه رستم و اسفندیار و غیر آن و این غایت تکذیب است که اصدق حدیث را مانند کرده‌اند به خرافات اولین که فایده در تحت آن نیست
و اگر آن در رغبت وهم و کافران ینهون عنه باز میدارند مردم را از ایمان برسول و ینأون عنه و خود دور میشوند از وی یعنی باآنکه
خود ایمان نمی‌آورند دیگران را از آن نهی میکنند و ان یهلکون و هلاک نمیکنند کافران بنهی مردمان از ایمان و نای خود الا انفسهم
مگر نفسهای خود را و ما یشعرون و نمیدانند که ضرر آن بایشان عاید میشود و لو تری و اگر ببینی ای محمد اذ وقفوا چون بازداشته شوند
کفار علی النار بر آتش دوزخ تا آن را معاینه ببینند و بران مطلع شوند یا در آن داخل شوند در آن وقت مقدار عذاب خود را هر آینه ببینی امری
در غایت شناعت فقالوا پس گویند ای کاش یا لیتنا نرد کاشکی باز گردانیده شویم بدنیا و لا نکذب بآیات ربنا و تکذیب نکنیم
آیات پروردگار خود را و نکون من المؤمنین و باشیم از جمله گروندگان بل نه چنانست که ایشان تمنا و دعوا ایمان از دل میکنند بلکه بدا لهم
ظاهر شود مر ایشانرا بشهادت اعضا یا ظهور عذاب ما کانوا یخفون آنچه نهفته بودند از کفر بمعاصی و در نفاق من قبل پیش از این
در دنیا و بازروی جهل بر خود ملتبس کرده و تکلفی ایشان این واقع شود و گویی مگر ... ولو ردوا و اگر فرض بازگردانیده شوند بدنیا
لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بر آنچه پیش از آن نهی کرده شده‌اند یعنی باز میگیرند ترک عصیان و تکذیب شوند و انهم لکاذبون
و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چنین آیات که در وعده قیامت که کافران خواندند ایشان بعث و نشور انکار کنند
و قالوا و گفتند ان هی نیست زندگانی ما الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیا و ما نحن بمبعوثین و نیستیم ما برانگیختگان از قبور
و لو تری و اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم وقتی که بازداشته شوند کافران در قیامت بحکم پروردگار ایشان و یا بر موقف عرض قال
گوید خدای بر سبیل توبیخ الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب براستی و درست قالوا بلی گویند آری حق و درست است
و ربنا قسم بپروردگار ما اقرار کنند بجهت آنکه بجهت کمال ظهور امر موعود را ان قال گوید خدای تعالی و تسکانا را
که بچشید ایشان فذوقوا العذاب بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بانچه بودید که کافر میشدید یعنی بان رنج عذاب بسبب کفر و دیگر
بوحدانیت خدا و بنبوت پیغمبر او قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند برسیدن بثواب و عقاب خدای
که انکار وعده بعث و حشر و آنرا دروغ داشتند حتی اذا جاءتهم الساعة تا آنگاه که بیاید بایشان یا مر قیامت یعنی مقدمات آن که آن مرگ است هذه
عقوبات ایشان تا بمرگ بغتة ناگهان قالوا گویند یا حسرتنا ای حسرت ما علی ما فرطنا فیها بر آنچه تقصیر کردیم در دنیا کانه
و هم یحملون و ایشان یعنی کفار بر دارند اوزارهم بارهای گناه خود علی ظهورهم بر پشتهای خود یعنی بار گران گناهان لازم ایشان باشد و آن

بدانند الا ساء ما یزرون بدانید که بد چیزیست بار گناه که میکشند و در معالم از قتاده و سدی نقل کرده که چون مؤمن از قبر بیرون آید مستقبل کند او را

چیزی در غایت خوبی و خوش بوی و گوید مرا میشناسی مؤمن گوید نه وی گوید من عمل صالح توام بار من سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم

و آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا عبارت از آنست و چون کافر سر از خاک بردارد چیزی بغایت زشتی و ناخوش بوی نزد او آید و گوید مرا

میدانی کافر گوید نه او گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز بر تو سوار میشوم که و هم یحملون اوزارهم اشارت بآنست

وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که کفار بدان مغرورند الا لعب و لهو مگر بازی کودکان و مشغولی بیهوده و اندک زمانی

تمتع و زوال او پدید و للدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهترست برای کسانی که پرهیزکاری میکنند چه آن

سرای ثابت و لذات از شوائب مصائب و آفات و ایمن از بیم زوال و عاهات افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و حفص بتا و دیگران بیا

تعقل میکنند یعنی شما و ایشان شعور ندارید که کدام از این دو سرا بهترست قد نعلم بتحقیق که ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون

آنکه هر آینه اندوهگین میکند ترا آنچه کفار میگویند در باب تکذیب تو و ان را بجای خود خواهیم رسانید آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل

بر جبل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شأن محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود صادقست یا کاذب ابو جهل گفت والله که

راستگوی تر از محمد کسی نیست و لیکن چون بنی قصی لوا و حجابت و سقایت و نبوت همه داشته باشند دیگر قریش را چه ماند

و سرا و ارند از لوا و منوبت و ... و عمارت مسجد ... قصی ... باشد ... پس حق تعالی برای تسلی حبیب خود ... فرمود

حقیقی و موجه آنکه ایشان ترا تکذیب نمیکنند فانهم لا یکذبونک پس ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و در سر

تو تصدیق دارند ولکن الظالمین ولیکن ستمکاران بآیات الله یجحدون بآیتهای خدا که قرآن است و معجزات انکار میکنند از روی جحود

لیس در سینه انکار او وده میکنند و لقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده شد رسل من قبلک پیغامبران پیش از تو فصبروا

پس صبر کردند علی ما کذبوا بر آنچه تکذیب کردند و اوذوا و رنج رسانیده شد حتی اتاهم تا وقتی که آمد بایشان

نصرنا یاری دادن ما ایشان را بهلاک کردن دشمنان ایشان تو نیز صبر کن بر آزار قوم تا زمانی که موعود شده ترا

یاری دادن ما و ایشان را مغلوب گردانیم لا مبدل نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعدهای خدای را آنکه فرموده کتب الله لاغلبن انا و رسلی

و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین ... و غلبه اهل ایمان ... و لقد جاءک و هر آینه آمد ترا

من نبإ المرسلین بعضی از خبرهای پیغامبران که ایشان چه آزارها کشیدند و ایشان بر آن صبر کردند ... تو نیز

... صبر کن ...

و ان کان کبر علیک و اگر هست بزرگ و گران بر تو اعراضهم روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس

اگر توانی ان تبتغی آنکه بجوئی نفقا فی الارض سوراخی در زمین ... او سلما فی السماء یا نردبانی در آسمان

بر روی آن بآسمان ... فتأتیهم بآیة پس بیاری ایشان آیتی ... و لو شاء الله و اگر خواستی خدای

اقتضا کردی ... لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی ایشان را بر هدایت ...

بختی را ایمان آرند نه باجبار و اگر به سبب فرط عناد و جحود ایشان را بنظر در آیات تو تمکین نه تامل در آن نمایند و در وجه اقتراح از تو آیات مطالبه نمایند

پس حکمت الهی چنین تقاضا میکند که آنها را در وادی ضلال بگذارد به لطف و الطاف ایشان مرد الله فلا تکونن من الجاهلین از نادانان

تا بگو ایمان اجباری منافی حکمت و منافی ثوابست انما یستجیب الذین جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه یسمعون میشنوند بسمع قبول

و بوجه فهم و تامل در آن می نگرند والموتی یبعثهم الله و مردگان را بر انگیزد خدای از قبر آنگاه به اندوه حق ایشان را بکوه و آن دانستن

و آن گروه سود نکنند ثم الیه یرجعون پس بسوی او باز گردانیده شوند در قیامت خلاصه معنی آنست که اجابت دعوت تو نمیکنند مگر مومنی سامع

حق بین و بوجه تامل تفکر در آن نگرند کافر و منکر اجابت دعوت تو نمیکنند تا مگر حق ایشان را دریابند بسبب آنکه وقالوا و گفتند کوی

قریش لولا نزل علیه چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آیة من ربه آیتی از خدای او که اول معجزه ها از مطالب ایشان مثل عصای موسی و ید بیضا

و احیای موتی و امثال آن چه از روی عناد و لجاج این آیات را اقتراح میکردند از جهت درجواب ایشان فرمود قل ان الله قادر بگو بدرستی که خدا

قادرست علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی را از آیات مقترحه ولکن اکثرهم لا یعلمون ولکن بیشتر ایشان نمی دانند که حق تعالی

قادرست بر انزال آن حکم او و در جهان کرده کاه کاه معجزه طلبیده اند آنرا ظاهر کرداند و مقترحات ایمان نیاورند عذاب استیصال بر این فرقه

چنین قوم نوح و اصحاب مائده از جهت آیات مقترحه است این بیشتر ایشان نمی دانند که بعد از بیان قدرت خود بر انزال آیات مقترحه ذکر قدرت خود چنین بر کمال حکمت خود

میکند بقوله و ما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین از حیوانات ولا طائر و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه میپرد

بدو بال خود الا امم امثالکم مگر ایشان گروهها اند مثل شما در آنکه مخلوق اند بمحافظت احوال و مقدور الارزاق و الآجال اند و لطف کار او برایشان

و حیاة و ممات در کمال قدرت و توالد و تناسل و در دلالت بر وجود صانع که مدبر و فاعل در عالم وحیست ما فرطنا فی الکتاب فرو گذاشتیم

در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را که بلکه آن مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی و از هر جنس حیوانات و جمادی در آن و رقم کرده شده

و اگر مفسران بر آنند که مراد کتاب قرآنست چه آن متضمن هر چیزیست که محتاج الیه مردم است مفصلا یا مجملا از بیان حلال و حرام و قصص امثال و مواعظ

و اخبار آنچه مجمل است ما اتی مفصل سرای آن از که الیقین و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار

برود کار ایشان حشر کرده خواهند شد تا مطیعان را ثواب دهد و عاصیان را عقاب کند و نامکلفان را بر آلام عوض دهد والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه دروغ

داشتند آیتهای ما را که قرآنست تا شنیدن دلایل قرآن صم کرانند از شنودن دلایل و حدانیت و ربوبیت و بکم و گنگانند از سخن گفتن حق فی الظلمات

افتاده اند در تاریکیهای کفر که هیچ چه راه بحق نمیبرد و در ظلمت جهل و عناد و ظلمت تقلید گرفتارند من یشإ الله هر کرا خواهد خدای یضلله فرو گذارد

او را و در ضلالت بلکه الله و لطف و توفیق باز دارد کسی که بسبب فرط عناد و جحود او را که عارف باشد بحجی نی حکم کند بضلالت او با علامت ضلالت در وی پیدا کند

تا نوشتگان بر آن علامت او را لعن کنند و جستن کرنه و من یشاء و هر که را خواهد از اهل ایمان که در طلب هدایت است یجعله علی صراط مستقیم کردانده

بر راه راست بوجه لطف و توفیق قل بگوای محمد کفار بر وجه محاجه و الزام ارأیتکم خبر دهید مرا ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای

چنانچه بر کافران گذشته آمده در دنیا مانند عاد و ثمود او اتتکم الساعة یا بیاید بشما روز رستخیز با اهوال و عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر

خواهید آن عذاب از شما بر داند ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که بتان خدایانند لیکن خواهید غیر او بل بلکه حال آنست که شما را اخوا

آیا بلکه ایاه تدعون اورا خوانید و تضرع بدرگاه او کنید و غیر او را نخوانید برای رفع عذاب فیکشف پس کشف کند و رفع کند از شما در دنیا
ما تدعون الیه آنچه او را بخوانید بکشف و رفع ان شاء اگر خواهد ذلک او مقتضی کند آن را و تنسون و فراموش کنید در وقت
دعا بتان را ما تشرکون آنچه شریک حق ساخته اید بجهت آنکه خود را بگذارید و در رفع عذاب متوجه او شوید و لقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم
رسولان الی امم بامتان من قبلک پیش از تو پس ایشان را تکذیب کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بالبأساء
بسختی و تنگی و درویشی و قحط و الضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون تا شاید ایشان زاری کنند و از شرک اعراض کنند و بحق باز گردند
و استغفار نمایند فلولا اذ جاءهم بأسنا پس چرا وقتی که آمدی بدیشان عذاب ما تضرعوا زاری نکردند و روی تضرع بدرگاه ما نیاوردند
تا بلا را از ایشان رفع میکردیم و لکن قست قلوبهم لیکن سخت شده بود دلهای ایشان و زین لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس
ما کانوا یعملون آنچه هستند که بعمل می آوردند از شرک و عصیان فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران ما ذکروا به آنچه پند داده
شده بودند از بأساء و ضراء و از سر عناد از آن پند نگرفتند فتحنا علیهم گشادیم بر ایشان ابواب کل شیء درهای همه چیز را از انواع نعمت و راحت
بدل بلا و محنت … و نعمت برای امتحان گفته حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بآنچه داده شده
از انواع نعم و دل بر آن بسته و بلذات آن مشغول شده از منعم باز ماندند و بشکر گزاری آن بر نخیزند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان
را ناگهان فاذا هم مبلسون پس ناگاه ایشان … عذاب بایشان رسید … بودند فقطع دابر القوم الذین ظلموا
پس بریده شد آخر آن گروه که ستم کردند … از ایشان باقی نماند و الحمد لله رب العالمین و شکر و سپاس مر خدای راست که پروردگار عالمیان
بر اهلاک ظالمان و مشرکان چه هلاک ظالم سبب فلاح مردمانست از ستم … نعمتی بزرگ و غنیمتی … پس هلاک کننده ایشان
سزاوار حمد و ثنا باشد و فضیل بن عیاض از … علیه السلام نقل کرده که … که هر که بقای ظالم را دوست دارد … اهل عصیان کرده
و حال آنکه حق تعالی ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان … فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین قل ارأیتم بگو چه می بینید ان اخذ الله
اگر بگیرد خدا سمعکم شنوائی شما را یعنی کر سازد و ابصارکم و بینائیهای شما را کور گرداند و ختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و درک نمانند
من اله غیر الله کدام خدای غیر الله که بقدرت خود … یأتیکم به بیاورد بشما آنچیزها که گرفت انظر بنگر که کیف نصرف الآیات
چگونه میگردانیم آیتها را … گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوئیم … تنبیه و گاهی از جهت مقدمات عقلیه ثم هم یصدفون
پس ایشان اعراض کنند از آن … از غایت لجاج و عناد و جحود قل ارأیتکم بگو چه می بینید … ان اتیکم اگر بیاید
عذاب الله عذاب خدای در دنیا بغتة ناگهان بی مقدمه که شما را آگاه کند او جهرة یا آشکارا که علامات طلوع آن ظاهر گردد هل یهلک
هلاک کرده شوند بآن عذاب الا القوم الظالمون مگر آن گروه که … ستمکار … خود و ما نرسل المرسلین و نمی فرستیم پیغمبران را الا
مبشرین مگر در حالتی که مژده دهنده گان … و منذرین و بیم کننده گان کافران را فمن آمن و اصلح پس هر که ایمان آورد و صلاح کار
خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس نیست ترسی بر ایشان از عذاب و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب و الذین
کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما یمسهم العذاب برسد ایشان را عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بیرون رفتند از دایره ایمان و طاعت

بود از درجواب مقترحات آیات مسئوله که قُل بگو ای محمد مر ایشانرا لا اقولُ لکم که نمیگویم شما را عِندی خَزائِنُ الله نزد منست خزانهای مقدورات

و ارزاق تا هر چه طلبید شما را دهم وَلا اَعلَمُ الغَیبَ و نمیدانم غیب را تا هر چه از من پرسید جواب گویم وَلا اَقولُ لَکُم اِنّی مَلَکٌ

و نمیگویم شما را که از جنس فرشتهام تا هر چه ایشان قدرت دارند من بر آن قادر باشم بلکه من بشرم از بشر اِن اَتَّبِعُ پیروی نمیکنم اِلّا ما یوحیٰ اِلَیَّ

مگر آنچه را که وحی کرده میشود بمن از احکام حلال و حرام قُل بگو از روی تمثیل هَل یَستَوِی الاَعمیٰ آیا یکسان است نابینا وَالبَصیرُ و بینا یعنی

گمراه و راه یافته و جاهل و عالم اَفَلا تَتَفَکَّرونَ آیا هیچ اندیشه نمیکنید در این سخن تا اهل آن بینید و از عناد برگردید وَ اَنذِر بِهِ و بیم کن

بآنچه ترا وحی کرده میشود الَّذینَ یَخافونَ آنانرا که میترسند از تقصیر در عمل و کثرت زلل میترسند اَن یُحشَروا اِلیٰ رَبِّهِم آنکه حشر کرده شوند بسوی پروردگار خود

تخصیص ترسندگان بانذار آنکه ... ایشانند که دل بدان نهند و از پند پذیرند لَیسَ لَهُم نیست مر ایشان را

مِن دونِهِ وَلِیٌّ وَلا شَفیعٌ بجز از خدای ... ایشان دوستی ... و نه شفاعت کننده که ایشانرا از عذاب خدا برهاند پس اهل

خوف را بیم کن لَعَلَّهُم یَتَّقونَ تا بود که بپرهیزند ... آورده اند ... رسالت صلی الله علیه و آله که جمعی ... فقرا

چون ابن مسعود و بلال و عمار و صهیب و سلمان و خباب و غیر ایشان از ... ضعفا اگر این بندگان ... از مجلس خود دور کنی تا ... کنیم

و سخنان ... و قرآن ... عار می آید که با مسکینان بنشینیم و غرض ایشان ازین گفتار آن بود که آنحضرت از مجلس آنحضرت ... ترک صحبت

ایشان کنند و ... را بآن نیت حضرت آنحضرت نیامد این آیه درباره ایشان وَلا تَطرُدِ الَّذینَ و مران از مجلس خود آنانرا که یَدعونَ

رَبَّهُم میخوانند پروردگار خود را ... بِالغَداةِ وَالعَشِیِّ در بامداد و شبانگاه مراد ... نماز ... روز و شب ... یُریدونَ وَجهَهُ

... قرآن ... طرف روز یُریدونَ وَجهَهُ ... ذکر و دعا ... رضای الهی ... اخلاص ما عَلَیکَ مِن

مِن حِسابِهِم مِن شَیءٍ ... اعمال ایمان ایشان چیزی وَما مِن حِسابِکَ عَلَیهِم مِن شَیءٍ ... ایمان ... از چیزی

فَتَطرُدَهُم ... ایمان ... اگر ... پس

فَتَکونَ ... ایمان ایشان فَتَکونَ

مِنَ الظّالِمینَ پس باشی از ستمکاران ... والله ... ایمان ... اغنیا ... و فقرا ... ایمان

... فقرا ... ایمان ... رسول الله ...

... وَکَذٰلِکَ و همچنانکه ... فَتَنّا بَعضَهُم ... بعضی

بِبَعضٍ برخی از ضعفا در امور ... ایمان ... اشراف و توانگران

... لِیَقولوا تا گویند ... اَهٰؤُلاءِ آیا این گروه ...

مَنَّ اللهُ عَلَیهِم ... مِن بَینِنا از میان ما ... اکابر ...

درجواب ایشان ... اَلَیسَ اللهُ بِاَعلَمَ آیا نیست خدا داناتر ... بِالشّاکِرینَ ...

خدای داناتر ... ایمان ... آن ...

و ابو سعید خدری نقل میکند که با جمعی ضعفاء مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما بر بعضی جامه می‌پوشیدند و یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع آن میکردیم
رسول الله آمده سلام کرد و گفت در چه کار بودید گفتیم یا رسول الله یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع آن میکردیم فرمود الحمد لله که از امت من جمعی پیدا آمده‌اند که من
مأمور شدم که با ایشان بنشینم و در صبر برابر باشم با ایشان شریک شوم پس در میان ما بنشست و نشستن ما را برابری کرد و زانوی خود را برابر زانوهای ما
و بعد از آن فرمود که حلقه شوید چنان کردیم پس بر ما نگاه کرد و گفت بشارت باد شما را ای درویشان مهاجر که بنور تمام در روز قیامت پیش از
توانگران به بهشت روید به نیم روز و مقدار آن پانصد سال باشد بعد از آن پیغمبر خود را بتعظیم مؤمنان امر فرمود که و إذا جاءك الذين و چون بیایند نزد تو
آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر شما باد و مرویست که بعد از نزول این آیه در شأن صحابه هرگاه بنزد
حضرت آمدندی حضرت رسالت ابتدا فرمودی بسلام و نکته لطیفی آنست که رعایت حسن ادب کند بدین سلام از بعضی علماء تفسیر مرویست که قومی بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ از ما صادر شده هر عذر آن و چاره استغفار آن بر چه وجه کنیم آنحضرت جواب ایشان نفرمود
و ایشان ناامید از عتبه نالان بازگشتند و الحال این آیه نازل شد که چون مؤمنان گناهکار بتوبه نزد تو آیند و حی قرآن کرده اند نزد تو آیند
پس ایشان را سلام کن که متضمن بشارت بسلامتی دینی و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام کتب ربکم نوشته است پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر ذات
بزرگوار خود بخشش پس آن اینست انه من عمل منکم هر که بکند از شما سوءا کاری بد بجهالة در حالتی که نادان باشد بکیفیت آنچه در پی است از
انواع مضار که عقوبت دنیویه و اخرویه است ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل و اصلح و بصلاح آرد کار خود را یعنی عزم کند بر عدم
عود بآن گناه فانه غفور پس بدرستیکه خدا آمرزنده است گناهان را رحیم مهربان بر ایشان و کذلک و همچنانکه بیان کردیم در این سوره دلیل
توحید و نبوت را همچنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شده حجت بر عاصیان لازم شود و اهل
ایمان بآن اقتدا نمایند و لتستبین و تا روشن گردد سبیل المجرمین راه گناهکاران یعنی تا حق از باطل امتیاز یابد قل انی نهیت بگو ای محمد
مشرکان را که بدرستیکه من نهی کرده شده‌ام ان اعبد الذین از آنکه پرستم آنها را که شما تدعون من دون الله میخوانید یعنی میپرستید بجز خدای تعالی که
آرزوی شما آنست که من نیز پرستش ایشان کنم قل لا اتبع بگو پیروی نمیکنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا بدرستیکه گمراه شوم آنگاه
که متابعت هوای شما کنم و ما انا من المهتدین و نباشم از جمله راه یافتگان قل انی علی بینة بگو بدرستیکه من بر حجتی و دلیل روشنم من ربی
از پروردگار من و آن قرآنست و وحی و حجج عقلیه مرویست که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد خبر ما را بعذاب الیم تخویف داده‌ای بفرما تا
آنچه از عقوبت توانی بما رسان و پس از این ما ملازم آن حجت و محمد باشیم پس آیه آمد که بگو که من بر دلیل روشنم از پروردگار خود و کذبتم به و
و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی نیست نزد من ما تستعجلون به آنچه شما بآن شتاب میکنید یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تعجیل و تأخیر عذاب
الا لله مگر خدا را یقص الحق بیان میکند سخن حق را یعنی حقیقت آنچه حق است و از آن در تکذیب و هو خیر الفاصلین
و او بهترین حکم کنندگانست و جدا کننده میان حق و باطل قل لو ان عندی بگو اگر باشد نزد من و در تحت قدرت من ما تستعجلون به
آنچه شتاب میکنید از عذاب لقضی الامر هر آینه گذارده شدی کار بینی و بینکم میان من و میان شما یعنی شما را هلاک کردمی بتعجیل
بجهت فرط غضب و خشم برای رضای پروردگار خود و الله اعلم بالظالمین و خدای داناتر است بستمکاران و وقت کردن عذاب ایشان

وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ و نزدیک اوست خزانهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق خزاین ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال و غیر آن لَا يَعْلَمُهَا
نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او یعنی عالم است بذات او آنچه در ضمن تعجیل و تأخیر آنست از وجوه حکم و مصالح پس اظهار میسازد بر وجهی که حکمت او
مقتضی آنست وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ و میداند آنچه در بیابان است از نباتات و حیوانات و غیر آن وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی
وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر که میداند خدای تعالی و عالمست بآنکه چند برگ از درخت افتاده و چند برگ باقی مانده
و آن برگ از درخت بر زمین چند نوبت برگشته و روی منقلب گشته بر زمین وَلَا حَبَّةٍ و نه هیچ دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکیهای زمین [illegible]
[illegible] که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ و نه تری و نه خشکی إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ مگر آنکه ثابت است در کتاب روشن که عبارت از علم او
سبحانه است و مراد آن لوح محفوظ است که علم ما کان و ما یکون در وی ثبت است وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم و اوست خداوندی که متوفی میسازد [illegible]
میخواباند شما را بِاللَّيْلِ در شب وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم و میداند آنچه کسب کردید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس بر انگیزاند شما را از خواب
فِيهِ در روز لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى تا وقتی که نام کرده شود اجل [illegible] و معین هر یک آخر رسیده و در یک قدم در وادی موت نهند ثُمَّ إِلَيْهِ
مَرْجِعُكُمْ پس بسوی جزای اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید
یعنی جزا دهد شما را و توفی گرداند شما را وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قادر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً و میفرستد
بر شما فرشتگان نگاهبان [illegible] اعمال شما را [illegible] در روز قیامت بر روی شما بشهادت [illegible] پس حکمت در فرستادن حفظه آنست
که بنده از سوال روز رستخیز اندیشه کند و بر ارتکاب معاصی دلیری نکند [illegible] و عمل [illegible]
و این محض لطف [illegible] فرشتگان [illegible] حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تا آنکه بیاید یکی از شما را مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا
[illegible] جان او فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند [illegible] فرشتگان رحمت و هفت ملائکه عذاب [illegible] ملک الموت روح مؤمن
قبض کند به فرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر [illegible] بملائکه عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و فرشتگان که قابض ارواح اند تقصیر نمیکنند در قبض ارواح
تأخیر نمایند از وقت [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که در شب معراج چون مرا بآسمان [illegible] فرشته [illegible] نشسته بود [illegible]
همه فرشتگان [illegible] در روی [illegible] لوحی [illegible] جبرئیل را پرسیدم که این کیست گفت ملک الموت از آن [illegible]
[illegible] حال کسی [illegible] پس [illegible] قبض ارواح خلقان [illegible] در مشرق و یکی در مغرب [illegible]
و چون آن نوشته است [illegible] لوح [illegible] آجال خلقان است [illegible] در آن سال اجل [illegible]
[illegible] هرجا خواهد [illegible] آنچه خواهد بردارد [illegible] حافظ اعمال
[illegible] ملائکه موت قبض [illegible] ثُمَّ رُدُّوا [illegible] إِلَى اللَّهِ [illegible] خدای
مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ [illegible] أَلَا لَهُ الْحُكْمُ
[illegible] وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و اوست [illegible] حساب [illegible]
[illegible] حساب [illegible]

و از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردند که چگونه حق سبحانه حساب خلقان کند و حال آنکه ایشان او را نمی‌بینند فرمود همچنانکه روزی مخلوقات میرساند و ایشان او را نمی‌بینند

قل بگو ای محمد از روی تقریع من ینجیکم کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان والبحر و از ظلمتهای دریا

مراد شداید احوال بر و بحر است یعنی کیست که نجات دهد شما را از سختیها و بلاهای بیابان و دریا تدعونه تضرعا وخفیة از روی

خوانید نجات دهنده خود را زاری کنندگان آشکارا و نهان و در همه اوقات او را میخوانید تا آن شداید و اهوال از شما زائل گرداند و میگوئید

لئن انجانا و اگر نجات دهد خدای ما را من هذه از این شداید و محنتها لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم از شکرگویندگان نعمتهای تو

قل الله ینجیکم بگو ای محمد که خدای نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر و بحر و من کل کرب از هر اندوه و غمی که باشد ثم انتم

تشرکون پس شما از رجوع بسکینه بشرک و لهو گردید و ناسپاسی کنید قل هو القادر بگو او تواناست علی ان یبعث علیکم بر آنکه

فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگ که بر قوم لوط و اصحاب فیل فرود آمد او من تحت ارجلکم

یا از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند و قارون که بزمین فرو رفت و از ابو عبد الله مرویست که مراد از عذاب فوق حکام ظلمه و عذاب

تحت بندگان و خدمتکاران بد معاش این قول از ابن عباس مرویست او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را با هم کرده گروه گروه هر گروهی

دارنده هوایی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمحاربت انجامد و همه در هم افکنند مراد آنست که بکشت و قطع عناد و انکار شما را با بعض خود واگذارد

و طریق الفت و وفق از شما بردارد تا شیطان بر شما مستولی شده و سنگ مخالفت در میان شما اندازد و در میان شما علم قتال و جدال بر افرازد

و یذیق بعضکم و بچشاند بعضی از شما را بأس بعض رنج و سختی بعضی مراد بعضی از این مخالفت که از خلاف برخیزد کنند و بعضی بر بعضی کار کنند انظر

کیف بنگر که چگونه نصرف الآیات میگردانیم آیتهای خود را با انواع متعدده از وعد و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان بفهمند

جابر بن عبد الله از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که من از خدای خود درخواستم که اهل کوه را بر امت من مسلط نکند اجابت فرمود و از خدای درخواستم

جمیع امت مرا بر ضلالت و گمراهی جمع نکند آنرا نیز اجابت فرمود و باز از خدای درخواستم که مخالفت و باس در میان ایشان نیفکند مرا از آن منع کرد و فرمود

از ابتدای آنکه از دوری بتو فرمود تا بس من جبرئیل را گفتم که همه مخالفت در میان امت من باشد و بعضی با بعضی هلاک شوند جبرئیل گفت ای محمد چنین

خواهد بود آیه الم احسب الناس ان یترکوا برو آیه من خواند ولی الستة فتنه عظیم در میان امت تو واقع شود و همه را در آن سلک کشد یا صادق از کار

ممتاز شود و بحسب این امتیاز بعد از انقطاع وحی بحضرت رسالت از عالم رفته شود تا روز قیامت و افتراق کلام در میان ایشان واقع شود و از حضرت امیر علیه السلام

منقولست که چون بحضرت در میان امت من نهاده شود بر دو ایشان تا روز قیامت و کذب به قومک و تکذیب کردند بوقوع عذاب یا بقرآن قومک که

کفار قریش اند وهو الحق و حال آنکه آن عذاب حق است و وقوع او یا کتاب قرآن درست و راست است قل لست علیکم بوکیل بگو نیستم

بر شما بوکیل نگهبان که نگهبان کارهای شما باشم تا شما را بجبر از تکذیب منع کنم یا بنده جزا دهم جز رسانیدن رسالت و حفظ

او منوط است لکل نبا مستقر هر خبری را از وعد و وعید و قتی که در آن وقت قرار یابد و واقع شود

وسوف تعلمون و زود باشد که بدانید آنرا بوقوع آن در دنیا یا در آخرت و در اخبار آمده که خاص این آیه آنست که حضرت رکاب و لشکر و در

نزدیک ایشان آید و قریش را بسر و العاد ولوا آید هر کس که مسلمان بدین کار نشستند که کلام تکذیب قرآن و استهزا آن مشغول شدند حق تعالی خود را

وَاِذَا رَاَیْتَ الَّذِینَ و چون ببینی آنان را که بتکذیب و استهزا یَخُوضُونَ شروع میکنند و گفتگوی میکنند فِی آیَاتِنَا در آیتهای ما که قرآنست و در آن
طعن میکنند فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّی یَخُوضُوا تا وقتی که در آیند فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ در سخنی غیر قرآن
وَاِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ و اگر فراموش کند بر تو شیطان اعراض کردن از ایشان خطاب با حضرت است و مراد امت او جهت اکثر که عصمت از آن
حضرت است فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّکْرَی پس از یاد کردن تو سخن خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ با گروه ستمکاران که وضع
تکذیب میکنند در موضع تصدیق این حکم در ابتدای اسلام بود که مسلمانان با کافران مجالست [illegible] و این آیه [illegible] و بسبیل احتجاج
با ایشان سخن میکردند بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و نشستن در مسجد الحرام چاره نیست و کافران در بیت [illegible]
و همواره سخن میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما منع نمیتوانیم کرد [illegible] ایشان را [illegible] آیه آمد که وَمَا عَلَی الَّذِینَ یَتَّقُونَ و نیست
بر آنانکه پرهیز از خوض کنند مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی مراد آنست که قبائح اعمال و اقوال
آنانکه مؤمنان با ایشان مجالست میکنند ایشان را [illegible] وزر و بال جواب آن با اهل خوضست وَلٰکِنْ ذِکْرَی ولیکن پند دادن ایشانست [illegible]
[illegible] از خوض و قبائح [illegible] اظهار کراهت کنند از آن لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ شاید که ایشان پرهیز کنند از این عمل [illegible]
وَذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دِینَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و لهو یعنی بنای دین خود را بر هوا
و بازی نهاده اند [illegible] که هیچ نفعی بر آن مترتب نیست در دنیا و عقبی [illegible] معتقد اند که
عقوبت میکنند بسخریه و استهزا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا و فریب داد ایشان را زندگانی دنیا [illegible] انکار حشر میکنند وَذَکِّرْ بِهِ
و پند ده ایشان را بقرآن اَنْ تُبْسَلَ [illegible] بِمَا کَسَبَتْ [illegible]
کرده است لَیْسَ لَهَا نیست مر آن نفس را [illegible] مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای وَلِیٌّ دوستی [illegible] وَلَا شَفِیعٌ و نه شفاعت
کننده که او را از عذاب برهاند وَاِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب برهاند
لَا یُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته نشود از وی فدا اُولٰئِکَ آن گروه الَّذِینَ اُبْسِلُوا آنانند که سپرده شدند بعذاب بِمَا کَسَبُوا بسبب آنچه کسب کردند از قبائح
اعمال [illegible] لَهُمْ مر ایشانراست شَرَابٌ مِنْ حَمِیمٍ [illegible] از آب جوشیده [illegible] وَعَذَابٌ اَلِیمٌ و عذابی
دردناک [illegible] بِمَا کَانُوا یَکْفُرُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قُلْ بگو ای محمد [illegible] اَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ آیا پرستیم بجز خدای [illegible] مَا لَا یَنْفَعُنَا
[illegible] وَلَا یَضُرُّنَا [illegible] وَنُرَدُّ عَلَی اَعْقَابِنَا [illegible]
[illegible] اِذْ هَدَانَا اللهُ [illegible] کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیَاطِینُ [illegible]
[illegible] فِی الْاَرْضِ [illegible] حَیْرَانَ [illegible]

له اصحاب مر او را یاران و رفیقان یدعونه که میخوانند او را الی الهدی بسوی راه راست و هدایت نامند او را ائتنا بیاید بجانب ما مراد آنست که دیو او را براه خود دعوت کنند و اصحاب او را از آن منع کنند و بطریق حق خوانند او متردد باشد در رفتن و مثل کسی است که در ره طلب هلاک افتد و اگر سخن اصحاب شنود بسر منزل نجات رسد و حاصل آنست که هر که مرتد شد مانند کسی است که غولان و دیوان فریفته او را از میان کاروان بیرون برده در بادیه خطرناک و موضع هلاک بگذاشته و رفیقان کاروان که موحدانند او را براه شرایع خوانند اگر بگفته خود رود بکار و الا بیابان ... و در زمین ... داخل شود و به منزل مراد رسد و اگر او را ... بماند در کفر و زندقه و بمیرد و بهلاک ابدی رسد قل ان هدی الله بگو ای محمد بدرستی که راه خدای و اسلام هو الهدی آنست دین درست و راست نه غیر آن زیرا که ما عدای آن ضلالت است و امرنا و فرموده اند مارا لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر فرمان پروردگار عالمیان را و ان اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتقوه و بترسید از خدای در همه احوال و هو الذی الیه تحشرون و اوست خداوندی که بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد روز قیامت و هو الذی خلق السموات والارض و اوست که بیافرید آسمانها و الارض و زمین را بالحق در حالی که قائم است بحق و محض حکمت او و یوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید مرآن چیزی را که خواهد که در روز قیامت ایجاد کند کن باش فیکون پس باشد آن چیز و محشور شود قوله الحق سخن او راست و درست و له الملک و مر او راست پادشاهی یوم ینفخ فی الصور در روزی که دمیده شود در صور عالم الغیب والشهادة و اوست داننده غیب یعنی علم ملکوت و شهادة یعنی علم ملک و هو الحکیم و اوست خداوند حکمت در ایجاد و خلق الخبیر دانا بآنکه هر چیز را بگزید و جه خبر کننده در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مر اسرافیل را دیدم دهن بر سر صور در دهن گرفته بر شکل شاخ و آن از ... چهار ... بود و چشم در زیر عرش گشاده بود و جبرئیل را گفتم که در انتظار است که این صور در دهن داشته که از آن وقت که حق تعالی او را بیافریده این صور در دهن گرفته منتظر آنست که کی فرمان آلهی در رسد و بدمد آن تا نفخ واقع شود و در مجمع آورده که اسرافیل چهار صور دمد در نفخه اول همه خلایق بمیرند و در دویم همه زنده شوند پس نفخه اول برای انتهای دنیا باشد و دوم برای ابتدای آخرت و سید صدی از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود چگونه تن آسان گذرانید و حال آنکه صاحب صور صور در دهن گرفته و گوش فرا داشته منتظر آنکه مامور شود و بدمد آن ... تا خبر و مدد طلب از میان احتجاج بر کفار در علت آن فرموده که حال امت تو چنین بیکیه که این ابراهیم خلیل است و هم شما بعزت قدر و مرتبه او معتقد و در میان شما خود باو در عالمیان افتخار میکنید پس پیغامبر و اذ قال ابراهیم و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس او را اگر بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست که گفت لابیه مر پدر خود را آزر مراد عم اوست چه باجماع امامیه و دلیل عقلی و نقلی از اهل البیت علیهم السلام جمیع آبا انبیا علیهم السلام تا بحضرت آدم علیه السلام مؤمن اند و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع است و الیه اشار او با تفاق نسابین و اصحاب تواریخ تارخ است پس معنی آنست که ابراهیم مر عم خود را که آزر نام داشت و بت پرستی بود گفت اتتخذ اصناما الهة آیا فرا میگیری بتها را خدایان پرستنده بحق انی اریک بدرستی که من می بینم ترا و قومک و گروه ترا که ایشان تابع تو اند فی ضلال مبین در گمراهی هویدا در آثار آمده که چون آزر بت تراشیدی و با ابراهیم میدادی تا ببازار برد و بفروشد و در بازار میرفت بر زمین میکشید و بازار آورده میگفت چه میخرد چیزی که نه سود دهد و نه زیان کند و هیچکس را نفع و ضرر نتواند رسانید پس هیچ وردی و خود آزرده نمیکشت این را کسی نمیخرید و چون این حکایت ابراهیم به آزر کردند و بدی ابراهیم بر زبان آمد ملامت کرد ابراهیم جواب دادی که شرم ندارید چرا بادی ... الاهم

نفع و ضرر از و متصور نیست و شنیدن و دیدن از و مسلوب است پرستش میکنید وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ما ابرهیم را بینا گردانیدیم بر ضلالت و گمراهی قوم او

همچنین نُرِي إِبْرَاهِيمَ مینمودیم ابرهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدایع آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت

الثری تا همه را بروی منکشف ساختیم تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله ما وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و تا باشد از جمله کاملان در وحدانیت من

ابو بصیر از امام علیه السلام روایت کرده که چون حق تعالی ملکوت سموات و ارض با براهیم نمود مردی را دید که زنا میکند بر وی دعا کرد هلاک شد دیگری را دید که بان عمل

قبیح مشغول است بر وی نیز دعا کرد و همچنین سیم را چون دید که زنا میکند دعا کرد تا فرو شد و با وی خطاب آمد که ای ابرهیم دعای تو مستجاب است بر بندگان من

دعا مکن چه اگر من خواستمی همه را هلاک کردمی بدعای تو اما من آفریده ام خلقان را سه صنف آفریده ام صنفی که عبادت من میکنند هیچ چیز را با من شریک نمیدانند

و ایشان را مثوبات عظیمه بایشان کردیم و صنف دوم عبادت من و عبادت غیر من میکنند و صنف سیم عبادت غیر من کنند و [illegible] در آن [illegible]

من از اصلاب ایشان جمعی بیرون آرم که همه عبادت من کنند علمای تاریخ نقل کرده اند که ابرهیم علیه السلام در روزگار نمرود بن کنعان متولد شد و مجمل این قصه آنست

که نمرود بخواب دید که کوکبی از افق آن شهر طلوع کرد که از شعشعه جمال آن نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت دهشت و فزع منجمان و کاهنان و حکیمان

تعبیر این واقعه باز جست گفتند که درین سال در این ولایت مولودی بخت طالع از مطلع تکامل عدم بفضای صحرای وجود قدم نهد که هلاک تو و زوال ملک تو بر دست او باشد

و هنوز این مولود در مستوصل مستودع رحم بسر نبرده نمرود فرمود تا میان زنان و مردان تفرقه کنند و در آن سال هر زن که بزاید اگر پسر بود بکشند

تا هر کودکی که درین سال بزاید اگر پسر باشد آنرا بکشند تا آنکه یکی از محرمان و مقربان نمرود که بوی سپرده بود زن خود که پنهان از مقربان نمرود آن زن پنهان

از موکلان نمرود آمد تا نوعی خلوت کرده حامله شد و چون قرب وضع حمل رسید از ترس نمرود از شهر بیرون آمد بغاری رفت و در آن غار ابرهیم علیه السلام

در وجود آمد و در خرقه پیچیده همانجا بگذاشت و در غار بسنگی استوار کرد و باز گشت روز دیگر بغار آمد دید که ابرهیم انگشتان خود میمکد از یکی شیر و از

دیگری عسل بیرون می آید خوشحال شد و بشهر رفت و هر روز یکبار آمده او را دیده ی و باز گشتی القصه چون ابرهیم شیر تربیت از پستان عنایت الهی میمکید

روزی چنان می بالید که کودک دیگر در ماهی و در ماهی چنان بزرگ میشد که دیگری در سالی چون با پنج پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله برابر شد و چون

بحد رشد رسید مادرش را از این قصه مطلع ساخت تا ترا بسیار خوشحال شد که او را بیاور و روزی نمرود بکوه در راه ... مادر ابرهیم از غار بیرون آورد

و نماز شام بود در پایان آن غار گلهای گوسفند در جهای گوسفند جمع شده بعد ابرهیم از مادر پرسید که اینها چه حال است مادرش خبر داد ابرهیم گفت اینها را

پروردگاری و روزی دهنده هست که آفریننده و تربیت کننده اینهاست و مرا نیز هم در آن ... و بعضی ستاره و آفتاب و ماه پرستیده و بعضی بت پرستیده

و جمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با مادر گفت با ایشان نظر کرد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس چون درآمد بر وی تاریکی همه زمین رَأَىٰ كَوْكَبًا

دید ستاره ای را که زهره که مشتری در نهایت نورانیت بود پس چون دید که بعضی ستاره پرست بودند روی با آن ستاره کرده گفت قَالَ هَٰذَا رَبِّي

هَٰذَا رَبِّي این است پروردگار من بر سبیل فرض بزعم قوم خود و این مثل آنست که شخصی بقول خصم خود قایل شود در اول کلام تا برو تبع او شود و بعد از آن ابطال

آن مراد باشد تا الزام حجت بر خصم لازم آید چه ایشان نظر در آسمان کرده ستاره را دیدند که این قدیم است حال آنکه هر چه بر جسم است و جسم در مرتبه تغیر

تغییر و تبدیل که از لوازم حادث است ابطال ربوبیت آن با برهان ثابت شده آن ... آن ... ابرهیم چون که این قصه ...

فَلَمَّا أَفَلَ پس آنگاه که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را ... عبادت اینها کنم زیرا که

و انتقال نیز ورد کار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث است و منافی الوهیت پس صورتی دیگر گزاره برفتند و آن شب چهاردهم بود و طلوع مه
برکناره خوان فلک نمودار شد فلما رای القمر بازغا پس چون دید او ماه را بازغا در حالتی که برآمده بود و ابتدا نماینده در طلوع و جمعی ماه پرستان او را
سجده در افتادند قال هذا ربی گفت این است پروردگار من بر طریقی که مذکور شد فلما افل پس آنگاه که فرو رفت و روی بنقاب نهاد
یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت ابراهیم علیه السلام لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بلطف خود در
لطف و توفیق لاکونن من القوم الضالین هرآینه باشم از گروه گمراهان مراد وی ازین گفتار آنست که قوم بوده تنبیه است که
قمر نیز متغیر الحال است صلاحیت الوهیت ندارد و هر که او را خدای گیرد البته گمراه است و چون صبح طالع شد ناگاه از سر زمین آفتاب از فلک خود
سر برآورد و زمین العطش از جهه منور گردانید و بهر جانب و بقعه تافت بجرم از همه بهتر و نور از همه بیشتر و آفتاب پرستان سجده او مشغول
شدند ابراهیم علیه السلام بقصد احتجاج و جمعی دیدند که این بیشتر از نور ماهست و بسبب فرط نور خود بر همه انوار غالب شده هر چند که نور
و با این همه نیز بود و باشی کنم و تامل صادق در غور او نظر کنم و فهم کنم او را رتبه الوهیت هست چنانکه زعم شماست فلما رای الشمس بازغة
دید ابراهیم آفتاب را بازغة برآینده و جهان را بنور خود تابنده قال هذا ربی گفت که این کوکب پروردگار منست که فرض تعبد
زعم شماست هذا اکبر این کوکب بزرگتر در جرم و بیشتر در روشنی این کلام بر وجه اظهار خصم است فلما افلت پس آنگاه که فرو رفت و از
و انتقال او ظاهر شد قال یا قوم گفت ای گروه من انی بری مما تشرکون بدرستی که من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید بخدای از
اسمای محدثه محتاج بمحدث و مرصدی و بدانکه میتواند بود که صدور این کلام از ابراهیم بر وجه نظر و استدلال بوده باشد تا حق تعالی ابراهیم را عارف ملک کند
بود با علم ضروری حاصل بود تا احتیاج بنظر و استدلال نیفتد پس اکنون علم بطریق نظر او را ضروری باشد پس او مثل کسی بوده باشد که بر وجه نظر
تجربه امری کند و چنین در افتد مقدمات مشتبه و خطا باشد از آن عدول کند و حکم بخلاف آن کند تا حق بر او ظاهر شود و تفصیل و تبیین این بحث و شبهات
که مخالفان درین باب وارند و جوابهای آن بر وجه احسن که رفع آن شبهات است و بیان اقوال مختلفه مفسرین در آن کشف قول حق از آن از منهج الصادقین
بر طریق و لیند بر مسطور است القصه چون ابراهیم از قوم خود تبرا کرد و متوجه موجد و مبدع جمیع ممکنات شد فرمود انی وجهت وجهی
بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین خود را یا روی دل خود را متوجه گردانیدم للذی مر آنکس را که از عدم محض پیدا کرد
فطر السموات والارض آفرید آسمانها را و زمینها را حنیفا در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان باطله و روی آورنده بدین توحید
و ما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان آورده اند که دلیلست بر وجوب تقدیم تبرا از قول و کلمه طیبه لا اله الا الله نیز متضمن نفی اول راه
توحید را از خار و خاشاک شرک پاک و مصفا ساختن الا الله بر روی آورده و بر صدر دل خرسندیه جان نشسته آورده اند که چون ابراهیم بشهر آمده و با
بدین نمرود دعوت نموده که اولتر بود که المستطاب او را برتخت زرین نشسته غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر که بخدمت او صف کشیده پرسید این چه کسی است گفت این
ببین او او که آفریننده خدای همه اوست پرسید این غلامان برجاهای جز که منت کشید آفریننده کان او بسیار ابراهیم تبسم فرمود و گفت ملکوت است
این خدایی که دیگران را از خود آفریده است البته او را این خوبتر بودی حاصل کرد ابراهیم موسی صفت تمام نکردی و پرستندگان اصنام دل
و قوم او مجادله کردند بحجت که حق تی جز خدا و حاجه قومه و حجت کرد وی را قوم او میخواستند در حق وی قال اتحاجونی

که بر وجه انکار که آیا مجادله و مخاصمه میکنید با من وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه راه نمود مرا خدای بر حجت خود و بلطف و توفیق از آن انکار توحید
کرده‌اند که معبودان ایشان سکینی ایشان با ما خواهند رسید و گفتند وَلَا أَخَافُ و نمیترسم و باک ندارم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ آنچه شریک آورده‌اید بدان
بتی و هیچ وقت از جانب شما اندیشه ندارم چه جمادند و کسی ضرر نمیتواند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي مگر آنکه خواهد پروردگار من شَيْئًا چیزی را از مکاره
که بجانب من برسد با بوجه که هیچ و بکس ضرر رسانند وَسِعَ رَبِّي فراخ است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا همه چیزها را از روی
دانش یعنی علم او بهمه چیز محیط شده پس چه دورست که در علم او باشد که بمن مکروهی رسد أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید و تمیز نمیکنید میان عاجز
و قادر و جاهل و عالم تمیز نمیکنید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه بترسم از آنچه انباز گرفته‌اید از جمادات وَلَا تَخَافُونَ و نمیترسید أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ
بِاللَّهِ از آنکه شرک می‌آرید بخدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچه نفرستاده است خدای بشریک کردن آن عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا بر شما کتابی یا حجتی عقلی
یعنی حکم میترسم از معبودان شما که بهیچ عقل حکم میکند که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و شما نمیترسید که بترسید از خدای عالم و قادر و هر که شریکی آرد
با وی بی حجتی و بینتی بلکه بمحض تقلید فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارتر بامن یعنی از سزاوار
رهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید که سزاوار است کدام از وی پس الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که ایمان آورده‌اند بخدای و توحید او
وَلَمْ يَلْبِسُوا و نیامیختند إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ ایشان‌اند که مر ایشانراست ایمنی از عذاب وَهُمْ مُهْتَدُونَ
و ایشان راه یافتگان‌اند وَتِلْكَ حُجَّتُنَا و آن آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابراهیم بر قوم خود حجت ماست که در عالم با او بود که بر وجه آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ
دادیم آنرا با ابراهیم تا حجت گیرد عَلَى قَوْمِهِ بر گروه خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بلند میداریم پایهای بلند مَنْ نَشَاءُ هر که خواهیم در علم و حکمت از
مؤمنان بموجب مقتضی حکمت الهی ایشان را با ایمان و عمل صالح هر یک از اهل ایمان را بر قدر استحقاق مراتب عالیه درجات رفیعه بخشیم إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ
بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت است در رفع و بلند گردانیدن بندگان عَلِيمٌ دانا باستحقاق و شایسته اهل هرکس وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم
علیه السلام إِسْحَاقَ پسری اسحق که پدر همه انبیای بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ و یعقوب بن اسحق را که اسرائیل است و لقب او یعقوب كُلًّا هَدَيْنَا هر یک را
از ایشان راه نمودیم بموقف خود و احکام شریعت بمحض لطف و توفیق وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم علیه السلام
وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایت کردیم از ذریت نوح یا ابراهیم دَاوُودَ داود را که از اولاد یهودا بن یعقوب است وَسُلَيْمَانَ و سلیمان بن داود
وَأَيُّوبَ و ایوب بن آموص را وَيُوسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوسَى وَهَارُونَ و موسی بن عمران و برادر او هرون بن عمران را
وَكَذَلِكَ و همچنانکه ابراهیم را با ایشان دادیم رفع درجات ثواب بر دین و مجاهده او در راه موافقت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را
و در خور استحقاق ایشان مثل ثواب کرامات وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را وَيَحْيَى و یحیی بن زکریا وَعِيسَى و عیسی بن مریم را
وَإِلْيَاسَ و الیاس را كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران کاملند در صلاح و شایستگی تفصیل آنچه این پیغمبران که منتهی میشوند نسب ایشان بابراهیم
مذکورست در خرائج که روزی مأمون با علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت که ای پسر رسول الله در کتاب خدا آیتی هست که دلالت کند بر آنکه تو فرزند رسول خدا
از صلب تو که غیر ... [illegible] ... قبل تعالی ... متضمن این ذریت است و علی در آن مذکور است که از جانب مادر ابراهیم ... حرمت
عليكم امهاتكم و بناتكم است که ... این آیه دلالت میکند بر همه ... و دیگر ... اگر رسول خدا ... شود دختر ... از تو خواهد

خواهی داد کی ملکوت نه هم و کی باشد که این رغبت نماید کی اکرام خواهد یافت هم کی حال ذریه و مه زیرا که اجابت کرده و فرزندان خود را خواه
از پسر عموم حرمت و دیگر انکه اگر من زن خود را طلاق دهم بعضی نتوانند او را نکاح کنند کی از کلی سکوند ذریه و توالی و حلایل ابناءکم الذین من اصلابکم
وَاِسْمٰعِیلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل که پسر ابراهیم است وَالْیَسَعَ و یسع که پسر اخطوب بن عجوز است وَیُونُسَ و یونس و او پسر متی است وَلُوطًا
و لوط را که پسر هاران است و برادر زاده ابراهیم است صلوات الله علیهم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَکُلًّا فَضَّلْنَا و همه این جماعت را دادیم فضیلت
و برتری عَلَی الْعَالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان وَمِنْ آبَائِهِمْ و فضیلت دادیم بعضی از پدران ایشان وَذُرِّیَّاتِهِمْ و برخی از فرزندان ایشان
وَاِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشان ... از آن بعضی انبیا و اوصیای پیغمبران و اولیا وَاجْتَبَیْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَیْنَاهُمْ
اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ و راه نمودیم ایشان را بر راه راست ... ذٰلِکَ آن دینی که ... انبیای مذکوره بر آن
هُدَی اللّٰهِ ... که مستلزم هدایت و ... در دنیا و آخرت یَهْدِی بِهِ راه می نماید بآن مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود از روی لطف و توفیق وَلَوْ اَشْرَکُوا و اگر این پیغمبران بر فرض شرک آورده بودی با وجود این فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه باطل
و ... مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ ... [illegible]
اُولٰئِکَ آن گروه انبیا الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ ... وَالْحُکْمَ و حکم ... وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَاِنْ یَکْفُرْ بِهَا
... هٰؤُلَاءِ این گروه ... فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا ...
برای ایمان بآن قَوْمًا گروهی را که از روی صدق ... لَیْسُوا بِهَا بِکَافِرِینَ ... اُولٰئِکَ الَّذِینَ
آن گروه انبیا آنانند که هَدَی اللّٰهُ راه نمود خدای ... فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ...
... [illegible]
... قُلْ بگو ... لَا اَسْاَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا ...
هیچ ... اِنْ هُوَ نیست این تبلیغ اِلَّا ذِکْرٰی لِلْعَالَمِینَ ...
... [illegible]
تورات ... موسی نازل گردانید ... [illegible]
... وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ ... حَقَّ قَدْرِهِ ...
تعظیم او ... [illegible] ... اِذْ قَالُوا ...
... مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ ... عَلٰی بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ ...
قُلْ ... مَنْ اَنْزَلَ الْکِتَابَ الَّذِی جَاءَ بِهِ مُوسٰی ... نُورًا ...
روشنی ... وَهُدًی لِلنَّاسِ ... تَجْعَلُونَهُ ... قَرَاطِیسَ ...
... تُبْدُونَهَا ... وَتُخْفُونَ کَثِیرًا ... مصطفی ...

وَعُلِّمْتُمْ و آموخته شدید ای یهود مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانسته اید أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ شما و نه پدران شما از امور دینی و حلال و حرام زیاده بر آنچه در توریت
و بشما طلب شد یا بیان آن مراد احکام قرآنست قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای فرستاد آنرا که نه شناسند ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ در اباطیل و خرافات خود
يَلْعَبُونَ در حالتی که بازی میکنند و با بیهوده باطل خود مشغول شوند جز تو غرض تبلیغ و الزام حجت وَهَٰذَا و این قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست
که فرستادیم آنرا مُبَارَكٌ با برکت بسیار فایده و با برکت مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارنده آنچه پیش از وی بود از کتب چون توریة و انجیل فی
آن در توحید و اصول دین و گواهی دهنده بر حقیقت آن کتب و فرستادیم برای برکات و خیرات کثیره وَلِتُنْذِرَ و تا بترسانی و بیم کنی
هم که و حفص بیا مخاطب قرائت برای آنکه بترسانی ای محمد أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا و هر کرا گرداگرد مکه است یعنی جمیع اهل شرق
و غرب را وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و آنکسانی که ایمان آرند بآخرت يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان می آرند بکتاب و به پیغمبر چه تصدیق بآخرت
خوف عاقبت و خوف باعث تدبر و تفکر در امر حق وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و ایشان بر نمازهای خود محافظت میکنند
تخصیص صلوة بذکر آنست که ستون دین است و نشان ایمان و علامت آن و نازل شد در مسیلمه کذاب و اسود عنسی که دعوی نبوت کردند و رسالت علاوه
دعوی دروغ [illegible] وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ
از آنکس که افترا کرد و بست عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را که گفت من پیغمبرم أَوْ قَالَ یا گفت أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شده بمن
وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و حال آنکه وحی کرده نشده است بوی چیزی [illegible] اباطیل و خرافات [illegible] وَمَنْ قَالَ
و [illegible] که سخن ظاهر میشود [illegible] عبدالله بن سعد بن ابی سرح است که کاتب رسول خدای بود
چون وحی آنحضرت نازل شدی وی بجای غفور رحیم حکیم علیم [illegible] سمیع علیم غفور رحیم چون این آیه فرود آمد وَلَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ [illegible] فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
رسول [illegible] [illegible]
و اگر [illegible] الحال [illegible]
که وحی است [illegible] وَمَنْ قَالَ و کیست ستمکارتر از آنکس که گفت سَأُنْزِلُ زود باشد که نازل کنم مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
مانند آنچه خدای نازل کرده است و عبدالله [illegible] آخر باسلام رجوع کرد و ایمان آورد [illegible] کفار و اهل کفر
خرم [illegible] وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر بینی تو چون ستمکاران [illegible] فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات [illegible] وَالْمَلَائِكَةُ
و [illegible] عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ [illegible] دستهای خود را برای قبض روح [illegible] دستهای خود [illegible]
برای عذاب [illegible] أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید جانهای خود را از جسدها [illegible]
و [illegible] الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز [illegible] عَذَابَ الْهُونِ [illegible]
بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ بسبب آنکه [illegible] عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ [illegible]
وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ و بودید از آیتهای او تَسْتَكْبِرُونَ [illegible] وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا [illegible]

یک یک و جدا جدا فرادی و حالی که منفرد باشید نه مال باشما است و نه فرزند و نه خدم و حشم و نه یار و نه مددکار کما خلقناکم برهنه چنانکه آفریدیم
شما را اول مرة نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه شوید و بعرا از همه چیز و ترکتم و بگذاشتید ما خولناکم آنچه عطا کرده بودیم
شما را وراء ظهورکم یعنی آنچه بدان می نازید پیش دیگران سبب مفاخرت می کردید و وراء ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش نهاده و نه با خود داشتید
پس بر نفس ایشان کنید و ما نری معکم و ما نمی بینیم با شما شفعاءکم شفیعان شما الذین زعمتم آنان که گمان میبردید روح ایشان
انهم فیکم شرکاء در هستی ایشان در تربیت شما و استحقاق عبادت شما شریک خدا اند لقد تقطع بینکم هر آینه بریده شود پیوند کار و کده
کن جمیع شما و ضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان میبردید که ایشان شفیعان شما اند و بآن اظهار ولاء بر خواهد بود
و بر کنت اصحاح سفر ما را ان الله فالق الحب و النوی بر سینه کرد خدا شکافنده تخم زراعت است تا نباتات از آن بر وید و النوی و شکافنده
دانه است تا نهال از آن بر آید یخرج الحی بیرون می آورد زنده را یعنی نبات و اشجار را که نمو و بهار حیوة دارد من المیت از مرده
که تخم و دانه و خشک است و بیرون می آورد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل و مخرج المیت و بیرون آرنده مرده است
چون تخم و نطفه و بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده و میراننده است که سزاوار عبادت
فانی تؤفکون پس از کجا بر گردانیده میشوید از و بغیر او جل او را که مستحق پرستش عبادت نیست فالق الاصباح شکافنده
عمود صبح است از ظلمت شب یعنی بر آرنده تاریکی شب و آورنده روشنایی روز و جعل اللیل سکنا و گردانید شب را آرامگاه خلق از حرکات
روز برای آنکه و الشمس و القمر و گردانید آفتاب را و ماه را حسبانا تا نشانهای اوقات باشند و دورهای مختلف دلیل تا آن حساب سال
و ماه و هفته معلوم شود و آن سررشته حساب خود را نگاه دارند ذلک این کار که سیر داد آفتاب و قمر است بمدار مختلف برای حساب معلوم
تقدیر العزیز اندازه کرده خداوند غالب است که حکم او بر همه جاری است العلیم و داناست بر مملکت خود و مصالح خلق و هو الذی و اوست
خداوندی که بقدرت کامله خود جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارگان را لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آن فی ظلمات البر
در تاریکیهای شب در بیابان و البحر و در دریا یعنی بضوء و طلوع و غروب و مواضع آن راهها را بیابید قد فصلنا الآیات بدرستی که روشن کردیم
نشانهای قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند نفع گرفتن خود را از آن و بدان استدلال کنند بر وجود قادر حکیم و رئوف رحیم و بدانکه حق
سبحانه شمس و قمر و نجوم را سبب منافع دنیویه گردانیده تا بندگان بوسیله آن معاش و مطالب خود را سلوک نمایند و گمراه نشوند همچنین ضوء مصطفی صلی الله علیه و آله که شمس نبوت
نمس است سبب هدایت بندگان کرده تا از ظلمات کفر و ضلالت بنور موفق اند و راه یابند و بعد از غروب آن ضوء باقی اوست نور مصطفوی که تا ماه انوار
از مطلع هدایت طالع است تا این راه از ظلمت شک و نفاق بر هند و نکته انا کالشمس و علی کالقمر اگر ظهوری تمام دارد و بعد از ان ائمه هدی
را که مانند کواکب نیره و رهنمای بندگان است تا متمسک شده و از تاریکیهای شقاوت ابدی رستگار شده سعادت دارین مستفید کرده و مثل اهل بیتی
کمثل النجوم و الی تمام داده [illegible] و از اینجاست که علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته مراد بنجوم آل محمد اند و هو الذی انشاکم و اوست آنکه آفرید
شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است علیه السلم فمستقر پس شما راست قرارگاهی و مستودع و جای ودیعت نهادنی مستودع است
مستودع صلب یعنی قرار است مستودع دنیا و حقیقت آن که هر جا که آدمی قرار داده مستودع است چون صلب و رحم و قبر و منتهی الامر مستقر

کاهنت است اچونیع قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت بالغه و وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم
ایشان را وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماءً آب را فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بدان آب
نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی یعنی هر صنفی از نباتات فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم از آن آب خضراً چیزی سبز یعنی گیاهی
که از تخم رسته باشد و بیخ و شاخ پیدا کرده باشد نخرج منه بیرون می‌آریم از گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر نشسته و برهم نشسته یعنی خوشه و من النخل
و بیرون می‌آریم از خرما بنان و درختان خرما که حاصل میشود من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان دانیة خوشها نزدیک بیکدیگر و نزدیک بچیننده
بسیاری بار و جنات من اعناب و بیرون می‌آوردیم از آن آب بوستانها از انگور و الزیتون و الرمان و درخت زیتون و درخت انار مشتبها
در حالتی که مشتبه هر یک مانند یکدیگر در برگ و غیر متشابه و نامانند یکدیگر باشند در طعم چه بعضی انارها ترش و بعضی شیرین و برخی ترش و شیرین
و یا آنکه بعضی متشابه در هیئت و قدر و لون و طعم است انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر یک از این درختان اذا اثمر چون بر آرد میوه خود را
نابسته و خوردنی و بعد مرگ و ینعه و بنگرید در رسیدن و پختگی آن که چگونه شکلی و مزه دیگر شده و پدید می‌آید در میان هر حالی
و ببینید که چگونه حق تعالی بتدریج آنها را از حالی بحالی میبرد ان فی ذلکم بدرستی در اینها که ذکر کردیم لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم و
لقوم یؤمنون مر گروهی را که ایمان آرند چه حدوث این اجناس مختلفه الاصل واحد و نقل آن از حالی بحالی نباشد مگر با حداث قادری که میداند
تفاصیل آنها از احوال همه آن و صنعت آنها که در عرض وجود در آید و جعلوا لله و گردانیدند کافران برای خدای شرکاء الجن انباز از جنیان
یعنی ملائکه را شریکان خدا گردانیدند و پرستش آنها کردند و گفتند که ملائکه بنات الله اند و تسمیه ایشان بجن از جهت آنست که از نظر پوشیده اند همچنانکه جنیان و یا مراد
شیاطین اند که طاعت آنها کردند همچنانکه طاعت خدا باید کرد و خلقهم و حال آنکه میدانند که حق تعالی آفریده است ایشان را چه جن و آن بر مخلوق است و خالق
مثل خالق نباشد و این از غایت جهالت مخلوق را شریک خالق میگویند و خرقوا له و برمی‌بافند و افترا میکنند برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی
و بنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم داشته باشند بانچه میگویند یعنی دلیل براین معنا ندارند بلکه محض دعوی و تقلید است سبحانه و تعالی
پاک است خدای و برتر عما یصفون از آنچه وصف میکنند مر او را فرزند و شریک هست بدیع السموات و الارض اوست که آفریننده آسمانها
و زمینها و آورنده آسمانها و زمینهاست و ماده است که بی نظیر و مثل است در آسمانها و زمینها انی یکون له ولد از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی
و لم تکن له صاحبة و حال آنکه نبود مر او را زن که فرزند از وی پدید آید و چگونه او را زن باشد که او را منزه از هر کفات و جنس و طلبت و اولاد اکفو
و میان دو جنس مجانست و خلق کل شیء و آفرید همه چیزها را و خالق را مانندی نیست مخلوق و هو بکل شیء علیم و او به همه چیزها داناست عالم او
این ما دانای حق است از والد اسل ساید ذلکم آنکه بدین صفات موصوف است الله خداوند است متصف بجمیع صفات کمال ربکم پروردگار شماست لا اله
الا هو هیچ معبودی نیست بسزا مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست فاعبدوه پس او را پرستید که مستحق عبادت اوست نه غیر او
و هو و او با جمیع این صفات علی کل شیء وکیل بر همه چیز نگهبانست و متولی امور بندگان پس توکل بر او کنید و همه امور خود را بدو تفویض نمایید
و تعبیر لا تدرکه الابصار در نمی‌یابد او را دیده‌ها یعنی او را بصر نمی‌بیند و بعضی گویند نمی‌رسد ادراک آن چنانکه از جوهر لطیفه نامند الصایر و او در می‌یابد
الابصار و هو اللطیف و اوست لطف کننده و نیکوکار با بندگان و دارنده بدقایق است الخبیر آگاه با سرار همه و دانا باعمال و تدبیر بندگان و احوال ایشان

قد جاءکم بدرستی که آمده است شما را بصائر نشانهای روشن یعنی دلایل ظاهر من ربکم از نزد پروردگار شما که موجب آن بینائی باصره

امر الهیه است فمن ابصر پس هر که ببیند حق را و تصدیق کند آن فلنفسه پس از برای نفع خود آنرا دیده و نفع آن راجع باوست ومن عمی

و هر که نابینا شود یعنی نبیند آن دلایل و الحق را بسبب عدم تدبر و تفکر در آن و بسبب آن گمراه گردد فعلیها پس ضرر و وبال آن بر وست وما انا

علیکم بحفیظ و نیستم من نگهبان که محفوظ اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم جز همین تبلیغ رسالت و پس حق تعالی که حافظ اعمال شماست و شما را

بر آن جزا خواهد داد و کذلک و مانند آنچه مذکور شد نصرف الآیات میگردانیم آیات را از حالی بحالی از خوف برجا و وعد بوعید و قرآن را در معانی

آن نظر کنند ولیقولوا درست و تا بگویند عاقبت و عاقبت آن این میشود که میگویند اهل مکه که تو خوانده آنرا و تعلیم گرفته از دیگری ولنبینه

و تا بیان کنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند حق از باطل ممتاز میسازند یعنی کفار آنرا حمل بر تعلیم و درس کنند و مومنان تصدیق آن

کنند و حضرت رسالت را بجهت تسلی آن حضرت فرمود اتبع ما اوحی الیک پیروی کن آنچه وحی کرده شده بتو من ربک از پروردگار تو

یعنی ثابت باش بر توحید لا اله الا هو هیچ معبودی نیست بغیر او واعرض عن المشرکین و روی بگردان از مشرکان و اقوال باطله

ایشان و ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما اشرکوا شرک نیاوردندی لکن این منافی تکلیف است چه تکلیف مستلزم اختیار است و اجبار مانع آن است

نیست و توابع آن باطل است و عقاب کرده وما جعلناک علیهم حفیظا و نگردانیدیم ترا ای محمد بر ایشان نگاهبان وما انت علیهم

بوکیل و نیستی تو بر ایشان وکیل که کار ایشان بتو باز گذاشته شده است جز همین تبلیغ رسالت و اجبار نمودن ایشان بر ایمان

اولی است و در تفسیر آمده که مشرکان گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان کوتاه کن و الا ما نیز خدای ترا

دشنام دهیم حق سبحانه آیه فرستاد ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله و دشنام مدهید آنها را که می پرستند بغیر از خدای

فیسبوا الله پس دشنام دهند خدای را عدوا از روی ظلم و تجاوز بغیر علم کذلک همچنانکه آراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان

همچنان زینا لکل امة آراستیم برای هر گروهی عملهم کردار ایشانرا از نیک و بد یعنی اعمال ایشان را بوجه توفیق و لطف و اکراه از روی

خذلان مانند آن است که شیطان ظلم است از بلا لیست

فاعل تزیین اعمال بد شیطان است و اگر لازم آید حق سبحانه کار اکفر و معصیت ثم الی ربهم مرجعهم

پس بسوی جزای او کار ایشان است فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا وقت مکافات بما کانوا یعملون بآنچه بودند

که میکردند از خیر و شر اوقات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی عصا بسنگ زد و آب از آن

جاری شد و عیسی مرده زنده کرد و صالح علیه السلام ناقه از سنگ بیرون آورد و از این نوع آیات تا ما ایمان آریم بحضرت وی اگر این معجزه ظاهر شود

تصدیق تو خواهیم کرد و جابر بر قول عهد کردند پس گفتند آن غلاظ ایمانها که اگر این معجزه نازل شود اهل توحید باشیم و تو

و بعضی از صحابه گفتند اگر آن معجزه آید شاید که ایمان آرند و آن عادت حق سبحانه جاری شده که چون امم را نبوت اعطای

نخواهند و آن بظهور رسید و ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر خواهی این معجزه ظاهر سازیم لکن عذاب در رسد و اگر خواهی

بگذار تا ایشان ایمان آرند حضرت قسم اختیار کرد و این آیه درین باب نازل گشت واقسموا بالله و سوگند خوردند کفار

آیة

جهد ایمانهم سخت‌ترین سوگندان خود لئن جاءتهم آیة اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل بگو ای محمد

انما الآیات جز این نیست که این آیتها که شما می‌خواهید معجزات است عند الله نزد خدای است و او بر اظهار آن قادر است و ما یشعرکم

و چه دانا گردانید شما را ای مؤمنان انها اذا جاءت که این معجزات مقترحه چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند لا یؤمنون ایمان نیارند آن جماعت که ما دانسته‌ایم

که ایشان ایمان نیارند و نقلب افئدتهم و بگردانیم دلهای ایشان از تصدیق آن و برگردانیم ابصارهم و دیده‌های ایشان را از دیدن حق طرفی

تحلیه بعد از ظهور معجزات مقترحه پس که ایشان ایمان نیارند در آخر کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه نازل شده بر ایشان از آیات اول مرة

نخستین بار چون شق قمر و غیر آن بسبب فرط عناد و جحود و نذرهم و گذاریم ایشان را فی طغیانهم در راه بیهوده خود یعمهون در حالی که سرگردان

شده باشند و راه بجائی نبرند لیکن ایشان را بعمل خود وا نگذاریم و بقهر و جبر مسلمان نکنیم از آن ضلال و طغیان منحرف و لو اننا نزلنا و اگر ما فرو

فرستیم الیهم الملائکة بسوی ایشان فرشتگان را چنانچه معاینه ببینند و کلمهم الموتی و سخن گویند با ایشان مردگان

چنانکه اقتراح کنند از تو و حشرنا علیهم و جمع سازیم بر ایشان کل شیء هر چیزی را قبلا گروه گروه تا

بر صدق آنچه تو میگوئی گواهی دهند یعنی جمیع معجزات که مطلوب ایشانست ظاهر سازیم ما کانوا لیؤمنوا نباشند که ایمان آرند

الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد که برخی از ایشان بر وجه قهر و جبر ایمان آرند و لکن اکثرهم یجهلون و لیکن بیشتر کفار نمیدانند که اگر معجزات

بطوع و رغبت خود ایمان نیارند پس کسی که در پی معجزات میگردند بر وجه عمل ایشان آن و کذلک و همچنانکه برای محمد دشمنان ساختیم جعلنا لکل نبی

گردانیدیم برای هر پیغمبری عدوا دشمنان شیاطین الانس و الجن دیوان آدمی و پری

تحلیه اعدای انبیای پیشین کردیم و ... این نکردیم همچنین تحلیه اعدای تو کردیم و ... بکردیم

چه ... یوحی بعضهم

و وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعض بسوی بعضی و ... شیاطین انس ... زخرف القول سخنان

آراسته ... غرورا ... و لو شاء ربک و اگر خواستی ... ما فعلوه نکردندی ...

فذرهم پس بگذار ایشان را و ما یفترون ... و لتصغی الیه و تا میل کند بآن

... افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة ... و لیرضوه

و ... و لیقترفوا و تا کسب کنند ... ما هم مقترفون ... افغیر الله ابتغی

حکما ... و هو الذی انزل الیکم الکتاب

... مفصلا ... و الذین آتیناهم الکتاب و آنکسان که دادیم ایشان را کتاب

علمای یهود و نصاری یعلمون انه منزل من ربک بالحق ...

... فلا تکونن من الممترین

... و تمت کلمة ربک ...

کمال رسیده و معجزه او و برهان توحید و نبوت بغایت انجامیده صدقاً از روی راستی در اخبار و مواعید وعدلاً و بر وجه عدالت در احکام لا مبدل لکلماته

هیچکس نیست که تبدیل دهنده باشد کلماته مر اخبار و احکام او را اخبار که تبدیل داوند توریه را از برای آنکه حق تعالی فرموده که ما نگاهدارنده قرآن را از تبدیل نحن نزلنا الذکر و

وانا له لحافظون وهو السمیع و او شنوای گفتار ایشان العلیم دانا است بر اسرار ایشان همه را بر وفق عمل جزا دهد و ان تطع اکثر

من فی الارض و اگر فرمان بری بیشتر کسی را که در زمین اند از کفار و جهال در اتباع هوا یضلوک عن سبیل الله گمراه کنند ترا از سبیل

راه حق که بحق راه میبرد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را و ظن ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق بوده اند یا مطلع

اند چنان بود که فکرهای ایشان و خیالات باطله ایشان حق است وان هم الا یخرصون و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای

در تحلیل و تحریم و در نسبت اتخاذ ولد و عبادت اصنام اینکه پسندیده تو است و غیر آن از تحلیل میته و تحریم بحیره و سائبه ان ربک هو اعلم

بدرستی که آفریدگار تو داناتر است من یضل عن سبیله بانکس که گم میشود از راه وی و از طریق قویم و ملت مستقیم دور میشود وهو اعلم

و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان بحق و از همه داناتر است مروی است که کفار مر مسلمانان را گفتند چون مسلمانان سر از الله را

گفتند چرا آنرا که خود میکشید میخورید و آنچه خدای میکشد نمیخورید حق تعالی آیه فرستاد که از اهل حق و ... فکلوا پس بخورید

مما ذکر اسم الله علیه ازان چیزی که یاد کرده شده است نام خدای بر ذبح آن ان کنتم بآیاته مؤمنین اگر هستید بآیتهای او گروندگان

او در حلال و حرام کردن وما لکم و چیست و چه غرض است شما را الا تاکلوا که نخورید مما ذکر اسم الله علیه ازانچه یاد کرده شده

باشد نام خدای بر ذبح وقت ذبح وقد فصل لکم و حال آنکه تفصیل و تبیین کرده است برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده است بر شما

بتفصیل الا ما اضطررتم الیه مگر آنچه مضطر و محتاج شده باشید بسوی آن از مخمصه آن حرام ... شما را حلال است عند الضرورة

شده وان کثیرا و بدرستی که بسیاری از مردمان لیضلون هر آینه گمراه میکنند مردمان را بتحلیل حرام و تحریم حلال باهوائهم بآرزوهای

بغیر علم بی دانشی ... ان ربک هو اعلم بدرستی که پروردگار تو او داناتر است بالمعتدین بآنها که از حد در گذشته

و از حلال بحرام میل کردند ... و ذروا و بگذارید ظاهر الاثم آشکار از گناه وباطنه و پنهان آن

گناهان آشکارا و پنهان را ... گناهان ... و ... حرام

و ... گناه ... ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناهان

ظاهر او باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون آنچه هستند که کسب میکنند ... مرکان

... کفتند ای محمد ... خبر ده ... ما را ... ده

حلال ... خدای ... حرام ... از ... ولا تاکلوا

و مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه ازانچه یاد کرده نشده باشد نام خدای بر ذبح آن وانه لفسق و بدرستی که ... دیگر

بر فسق ... وان الشیاطین لیوحون و بدرستی که دیوان ... الی اولیائهم ... دوستان خود

کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند ... و ان اطعتموهم و اگر ... ایشان

آنچه او برید اما و استحلال آن حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ یعنی که شما مشرک آمده باشید چه هر که ترک فرمان خدای کند در دین و اتباع دیگران کند در استحلال

ما احل الله و تحریم ما احل الله مشرک خواهد بود و اگر در استحلال آید فاسق است ازیرای اهل حق و الکتاب طلب ایمان بر اهل سکینه أَوَمَنْ كَانَ

مَيْتًا یعنی کسی که مرده بود بکفر و جهل فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردانیم او را باسلام و علم و رسیدن لطف او و توفیق الطاف وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و کردانیدیم

برای او مر او را نوری از حجتهای روشن تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان در راه راست مانند آن کس

كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که او در تاریکیهای کفر و جهالت بماند لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا مانند بیرون آینده از آن از غایت عناد

كَذَٰلِكَ همچنانکه ضد ایمان از ایشان ایمان در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده شده است بسلطان آراسته ای کافران مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام در آثار آمده است که این آیت در حق حمزة بن عبد المطلب رحمة الله و در ابوجهل لعنه الله نازل شده و آنروز که ابوجهل

بر حمزه نشسته گفت ای رسول الله اعلی الحق او که حمزه آن ابی حال بود و مرا ابی سبب مخلصان است و حمزه از آن روز در شکار بود چون آمد

شکایت حمزه ابوجهل را حکایت کرد حمزه خشمناک بر سر آن ابا کرد و کمان بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند و شروع بنور اسلام گشت

و کرد ظلمات کفر و ابوجهل العین وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه اکابر کردیم کارهای ستبه جَعَلْنَا آورده ام فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی

أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان گنهکاران موضع انداز همچنانکه مومنان را آورده ام کافران را نیز آورده ام و آنچه در حق آنها بجا آورده ام با ایمان

مرغی دستیم از تمکین و اقتدار و حیات و کمال عقل و لطف اوله الا آنکه آنها بحسن اختیار خود ایمان آورده و اینها بحسن اختیار بکفر خود مانده

لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا عاقبت امر ایشان و سرانجام کار ایشان این باشد که مکر کردند در آن موضع و مردمان را از ایمان باز دارند و نسبت ایشان بسحر

ساحر و عرو کاهن است بعد از سویه وَمَا يَمْكُرُونَ و مکر نمیکنند کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان بایشان راجع است

وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که عقوبت مکر راجع بصاحب مکر است بغیر و لا یحیق المکر السیئ الا باهله مرویست که ابوجهل و امثال او گفتند که ما با بنی

عبد مناف هر چیزی کرده از شرف و کرم الکنون میگویند در میان ما پیغمبری است که وحی بوی می آید کجا ای کرا تابع او نشویم مگر که وحی بما نازل شود چنانچه

نازل میشود حق تعالی از این خبر میدهد و میفرماید وَإِذَا جَاءَتْهُمْ و چون بیاید بکفار و نبس آيَةٌ آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت محمد علیه الصلوة و السلام

قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند بر وجه عناد و حسد که ایمان نمی آریم بآیت یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ تا داده شویم و داده شود بما مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه

داده شده است رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرستاده آید چنانچه بایشان فرود می آید حق تعالی قول ایشان کرد و فرمود اللَّهُ أَعْلَمُ

خدای دانا تر است حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ موضعی که مینهد پیغام خود را و مخصوص میکند بآن کسی که مینهد پیغامهای خود را از کسی که

رسالت خود را مخصوص میسازد بآن هر که را باید از صلاحیت آن دارد و کرم محل رسالت و رسالت نبوت باشد سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا

صَغَارٌ زود باشد که برسد آنکسانی که مجرم شدند بکفر و حسد خواری و ذلت عِنْدَ اللَّهِ نزد یک خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ و عذاب سخت بِمَا كَانُوا

يَمْكُرُونَ بسبب مکر کردن ایشان با مومنان و کسانیکه ایشان را بحق دعوت کنند فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ پس هر که خواهد خدای أَنْ يَهْدِيَهُ که براه راست آرد او را ببایاب و منفعت ایمان

و بطریق حق رساند يَشْرَحْ صَدْرَهُ میگشاید سینه او را لِلْإِسْلَامِ مر اسلام را برای قبول اسلام و سینه او مستعد ایمان کرداند و تسلیم اقتدار و تمکین و لطف او و ازاله مانع

وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد أَنْ يُضِلَّهُ که گذارد او را و گذارد او را در طریق ایمان بگردانیدن تکلیف و وا گذارد او را بکار خود باز گذارده و کسب عناد و جحود يَجْعَلْ صَدْرَهُ

گردانید سینه او را ضیقاً حرجاً تنگ و سخت بمثابه که از صلاحیت حق قبول کند و از آن امتناع کند کانما یصعد فی السماء گویا بالا میرود در آسمان یعنی ممکن نبود

از قبول حق و میخواهد که به آسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تباعد است از ایمان کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را بر وجه تحمیل و تکلیف

یجعل الله الرجس میافکند خدای عذاب یا لعنت علی الذین لا یؤمنون بر آنانکه نگرویدند و توحید را تصدیق ننمودند به وجه عناد و لکن

و تربیت یقین در رتبه صدور و سوی اسلام قبول تحمله مغیرین در منهج الصادقین مسطور است و هذا و این اسلام صراط ربک راه پروردگار توست

مستقیما در حالتی که راست است و در وی کجی نیست قد فصلنا الآیات بتحقیق بیان کردیم آیات را لقوم یذکرون برای گروهی که پند میپذیرند

و میدانند که فاعل مطلق اوست نه غیر او و آنچه میکند و میخواهد محض حکمت و عدالت لهم مر این پند پذیرندگان راست دار السلام سرای سلامت از آفات

و مکاره و خوف انقطاع که آن هست عند ربهم نزد پروردگار ایشان یعنی در عهده ضمان او یا ذخیره نهاده شده نزد او و هو ولیهم و او دوست

و متولی امور ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که عمل میکردند از اعمال صالحه و یوم یحشرهم و یاد کن روزی که

حشر کنیم جن و انس را و جمع نماید خدای حشر کنند ملائکه را جمیعا همه ایشان را و گوئیم به ایشان که یا معشر الجن ای گروه دیوان قد

استکثرتم من الانس بتحقیق بسیار گرفتید از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان و قال اولیاؤهم و گویند دوستان ایشان من الانس

از آدمیان یعنی از آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخوردار شد بعضنا ببعض بعضی از ما به بعضی یعنی تمتع آدمیان

از دیوان آنست که راه نمودند ایشان را به شهوات و لذات نفس و انتفاع گرفتند دیوان از آدمیان که ایشان را مطیع خود ساختند و تحصیل مراد خود کردند

از ایشان و گویند که استمتاع انس بجن آنست که در جاهلیت معتقد میشوند چنانکه مرویست که چون یکی از ایشان سفر کردی و در راه چون [illegible]

پناه بردی به این وادی که از آن وادی پیش آمدی [illegible] میگفتم [illegible] و ادی من [illegible] قدم در راه نهادی [illegible] حاصل کرد و [illegible]

انتفاع گرفتیم از ایشان و بلغنا اجلنا الذی اجلت لنا و رسیدیم بوقتی که مقرر کرده بودی برای ما یعنی تا وقتی که بعث شیاطین جن کرده ایم اکنون حال

ما چون خواهد بود قال گوید خدای ای زمان کافران النار مثواکم آتش آرامگاه شماست خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آن

الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد که شما را از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم صاحب حکمت است و از آنچه کند با جن

و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان و کذلک و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس که تبعیت عناد ایشان را بکدیگر مسلط میشوند نولی مسلط

گردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا و فرو میگذاریم ایشان را بر یکدیگر تا اختیار هر چه خواهند کنند و بجا آرند آنچه کنیم [illegible]

هم گذاریم الکریه نیز که این تسلط در آخرت باشد یعنی در آن روز ظالمان جن و انس را باهم گذاریم و ایشان را تیر تبرا کنیم همچنانکه در دنیا تخذ ایشان کردیم بما کانوا

یکسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند در دنیا از معاصی بر وجه عناد و از ابن عباس روایت کرده که هر گاه حق تعالی از قومی راضی شود جباران شریر ایشان را

امیر کند و اگر سخط کند بر قومی شریر ایشان را بر ایشان مسلط سازد بر وجه تکلیف تجلی داد ایشان را بر اعمال قبیحه و مالک دینار روایت کند که من در بعضی از کتب الهی

خواندم که حق تعالی میگوید منم خدا مالک الملوک دلهای پادشاهان بدست منست هر که اطاعت من کند بر ایشان رحمت گردانم

عاصیان را بر ایشان نقمت سازم پس مشغول مگردانید خود را به دشنام ملوک بلکه توبه کنید و باز گردید بمن تا ایشان را بر شما مهربان گردانم و مثل این است قول امیر المؤمنین

علیه السلام که ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر را تا مسلط نشود بر شما اشرار شما پس هر چند دعا کنید مستجاب نشود یا معشر الجن و الانس ای گروه

ای گروه جن و آدمیان أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ آیا نیامد بشما پیغمبرانی از جنس شما اگرچه پیغمبران از آدمیان مخصوص اند اما چون انس با جن جمع کرد
پس بر سبیل تغلیب است این خطاب صحیح باشد و گویند مراد برسولان جن هم کسانی اند که ایشان بقوم خود پیغام رسانیدند [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بقوم خود رسانیده در تفسیر [illegible] آمده که [illegible] حق [illegible] پیغمبران [illegible] بود الا آنکه [illegible] رسول الجن [illegible]
حاصل [illegible] بر سبیل [illegible] آدمیان و بیان کرده که [illegible] رسولان [illegible] يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ میخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا
وَيُنْذِرُونَكُمْ و میترسانند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از دیدن این روز که قیامت است قَالُوا گویند در جواب شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا گواهی میدهیم
بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق خود وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته کرد ایشان را زندگانی دنیا [illegible]
چنین [illegible] احوال قیامت [illegible] وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ آنکه ایشان
بودند [illegible] کافران [illegible] آخرت و احوال آن ذَلِكَ آن [illegible] بزرگ [illegible] رسولان است أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ [illegible] پروردگار تو
مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک کننده ساکنان دهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ در حالتی که اهل شهرها و دهها غافلان باشند
[illegible] پیغمبری بدیشان نیامده باشد [illegible] از خدای [illegible] هلاک کردن هیچ قوم [illegible] از تقدیم وعید و انذار [illegible]
[illegible] رسول [illegible] و این مستلزم ظلم است وَلِكُلٍّ و هر یکی از مکلفان راست دَرَجَاتٌ مراتب [illegible] ثواب و عقاب مِمَّا عَمِلُوا
از برای عملهای که کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه [illegible] میکنند [illegible] وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ
و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان [illegible] ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت [illegible] إِنْ يَشَأْ اگر خواهد [illegible] يُذْهِبْكُمْ
ببرد شما را ای کافران وَيَسْتَخْلِفْ و جانشین سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هر که را خواهد [illegible] كَمَا أَنْشَأَكُمْ
همچنانکه آفرید شما را [illegible] مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از [illegible] گروهی دیگر [illegible]
[illegible] إِنَّمَا تُوعَدُونَ [illegible] آنچه وعده کرده میشوید [illegible] لَآتٍ
هرآینه آینده است [illegible] وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان [illegible]
[illegible] احوال قیامت [illegible] قُلْ بگو ای محمد کفار را يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای گروه من عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر حالت
کفر و عداوت خود [illegible] إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که
من عمل کننده ام [illegible] فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ
سرانجام [illegible] إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ [illegible] ستمکاران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَجَعَلُوا لِلَّهِ

و مقرر کردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه آفریده است خدای مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا بهره و برای بتان

بهره فَقَالُوا پس گفتند که هَٰذَا لِلَّهِ این بعض مر خدا راست بِزَعْمِهِمْ با دعای باطل و گمان دروغ خود وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این بعض دیگر

برای شریکان ما است که انباز برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ پس آن نصیب که برای بتان بود فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بجای [illegible] در آن

تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ پس آن میرسد به بتان یعنی اگر از نصیب خدا بر مدار

[illegible] بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد است حکم کردن ایشان این حکم ناصواب وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش باطل که شیطان کرده است زَيَّنَ آراسته

لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خدمتکاران بتخانه که

آرایش میدادند کشتن فرزندان را بیان ایشان چنانچه [illegible] ایشان و مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران زنده است و این از عادات جاهلیت که دختران را

زنده در گور میکردند [illegible] هر کرا دختر متولد میشد [illegible] آن دختر را زنده در گور میکرد [illegible]

اولاد است برای قربان بتان [illegible] شیطان بود که در دل مشرکان می انداختند که [illegible]

[illegible] لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک سازند [illegible] گمراه کرده اند [illegible]

[illegible] وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را [illegible] از ملت اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

و اگر خواستی خدای [illegible] مَا فَعَلُوهُ نکردندی [illegible]

[illegible] فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را وَمَا يَفْتَرُونَ با آنچه افترا میکنند [illegible]

وَقَالُوا هَٰذِهِ و گفتند این نصیبهای خدا این أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ که چهارپایان و کشت است حِجْرٌ حرام است لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ

[illegible] بِزَعْمِهِمْ [illegible]

وَأَنْعَامٌ و این چهارپایان حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا حرام گردانیده شده است پشتهای آن یعنی سوار شدن و بار نهادن بر آن مراد بحیره و سائبه و حام [illegible]

که در بابه گذشته وَأَنْعَامٌ و این چهارپایان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا [illegible] آن چهارپایان را ذبح میکردند

[illegible] افْتِرَاءً عَلَيْهِ [illegible] سَيَجْزِيهِمْ [illegible]

[illegible] بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ [illegible] وَقَالُوا [illegible] مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ آنچه در شکمهای

این چهارپایان است [illegible] خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا حلال است [illegible] وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده بر زنان

[illegible] وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً [illegible] فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ [illegible] سَيَجْزِيهِمْ

وَصْفَهُمْ [illegible] إِنَّهُ حَكِيمٌ [illegible] حلال

و حرام [illegible] عَلِيمٌ [illegible] قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ [illegible] قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ [illegible]

[illegible] سَفَهًا [illegible] بِغَيْرِ عِلْمٍ [illegible]

[illegible] وَحَرَّمُوا [illegible] مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ [illegible]

والرائت هدایت نیابند یعنی بحرمت مؤمنه وغیر آن افتراء علی الله بجهت افترا کردن بر خدا قد ضلوا بدرستی که گمراه شدند وما کانوا مهتدین و نبودند
راه یافتگان بطریق حق وجادهٔ صواب بعد از آن میفرماید که وهو الذی و اوست آنکس که برای شما انشأ بیافرید از عدم و از نیست هست گردانید
جنات بستانهای پر انگور معروشات بر داشته بر چوب و بسته وغیر معروشات و نابسته و بر زمین افتاده والنخل
و بن ماو به یعنی درخت خرما را والزرع و کشتها را از جو و گندم و برنج و ارزن و نخود و غیر آن مختلفا اکله در حالتی که مختلف و گوناگون است میوه آن
در هیأت و کیفیات یعنی در لون و طعم و حجم در احکام والزیتون و دیگر بیافرید زیتون را والرمان و انار را متشابها در حالتی که مانند
یکدیگر در لون و طعم و برگهای آن مانند یکدیگر است وغیر متشابه و مانند نیست بعضی از آن ببعضی یعنی برخی از آن شیرین است و بعضی ترش
و بعضی میان این است کلوا من ثمره بخورید از میوهای هر یک از این اذا اثمر چون میوه بدهد اگر چه نارسیده باشد واتوا حقه
و بدهید حق آن میوها را یوم حصاده در روز درویدن زراعت و بریدن خرما و انگور و غیر آن و قول مشهور آنست که مراد از این صدقات
زکوة مفروضه نیست زیرا که زکوة مفروضه در مدینه فرض شد و این آیت مکیه است و نزد بعضی مراد زکوة است و آیه مدنیه است که ثابت بن قیس نخلهای خرمای
در آمد آنرا و تصدق کرد و هیچ از برای خود و عیال خود نگذاشت و بجهت این عاجز شد از انفاق عیال خود حق تعالی فرمود که ولا تسرفوا و از حد
در مگذرید در صدقه دادن یعنی همه چیز را یکبار تصدق مکنید نزد اکثر آنست که اگر شخصی مقدار کوه ابو قبیس را در راه خدا صرف کند اسراف نیست
و اگر یک درم در وجهی صرف کند که رضای الهی در آن نباشد اسراف است انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست ندارد اسراف کنندگان را
یعنی نمی پسندد عمل ایشان را ومن الانعام و اوست که آفریده از چهارپایان حمولة آنچه بر دارنده بارها چون شتر و گاو وفرشا و آنچه بر زمین ایشان افتد
شود مانند گوسفند برای ذبح چون گوسفند کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه روزی داده خدای شما را و حلال گردانید برای شما ولا تتبعوا
و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی براه او مروید و بوسوسه او حلال را حرام مسازید و حرام را حلال انه لکم بدرستی که
شیطان مر شما راست عدو مبین دشمنی است آشکارا یعنی ظاهر العداوة ثمانیة ازواج آفریده از چهارپایان هشت زوج و زوج
کنند چیزی با جنس خود مباشرت کنند پس نر زوج انثی و انثی زوج ذکر بود من الضان یعنی آفریده از آنچه پشم دارند یعنی گوسفند ومن المعز و از آنها
که موی دارند یعنی بز اثنین دو زوج نر و ماده قل بگو ای محمد بر وجه انکار بکسانی که انعام را بر خود حرام کرده اند آ الذکرین
حرم آیا آن دو نر را حرام کرده خدای ام الانثیین یا دو ماده را از بز و گوسفند اما اشتملت علیه یا حرام کرده است آنرا
که در اشتمال کرده است بر او ارحام الانثیین رحمهای آن دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد یا نر نبئونی خبر دهید مرا بعلم
یا امری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای حرام کرده است یعنی از اینها ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که تحریم از نزد خداست ومن الابل اثنین
و آفریده از شتر دو زوج نر و ماده ومن البقر اثنین و از گاو دو زوج نر و ماده قل بگو ایشان را که آ الذکرین حرم آیا حرام کرده است خدا
هر دو نر را از شتر و گاو ام الانثیین یا هر دو ماده را از آن اما اشتملت علیه ارحام الانثیین یا آنچه که فرا گرفته است آنرا ارحام الانثیین
رحمهای هر دو ماده و این سخن انکار است بر آنکه حق تعالی حرام کرده باشد این اجناس چهارگانه را از نر و ماده یا آنچه اناث فاکل از بچهای
کرد نکلم ام کنتم شهداء آیا بودید حاضر هنگامی که اذ وصیکم الله بهذا آن هنگام که حکم کرد خدا شما را باین

معنی او وصیت کرده است شما را بدین تحریم را چه شما هیچ پیغمبری ندیده‌اید و نیست طریقی دیگر جز شنیدن پس این سخن از کجا بدست آورده‌اید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکار

تر از کسی که افترا کند عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را یعنی دروغ نسبت تحلیل و تحریم چیزها را بخدا دهد لِيُضِلَّ النَّاسَ

تا گمراه کند مردمان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و حجتی و دلیلی إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه ننماید مر گروه ستمکار

را که ظالمان اند که مثل این جاهلان اند قُلْ بگو ای محمد لَا أَجِدُ نمی‌یابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ در آنچه وحی کرده شده است بمن مُحَرَّمًا طعامی را که

حرام کرده شده باشد عَلَى طَاعِمٍ بر خورنده که بخورد آن را و درین تنبیه است بر آنکه تحریم معلوم نمیشود الا بوحی نه بهوا و نفس مر آن کس که خورد

در شرع هیچ حرام نکرده‌ام إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر آنکه باشد آن طعام مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده مراد خون [illegible] که از

وقت ذبح از مذبوح روان و ریزنده که از و بیرون آید أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که خوک

یا گوشت آن پلید است و مستقذر طبع أَوْ فِسْقًا یا مگر آنکه باشد کشته شده بفسق و آن هر حیوانی است که أُهِلَّ آواز برداشته شده باشد

لِغَيْرِ اللّٰهِ برای غیر خدا بدو یعنی بوقت ذبح آن نام بتان یاد کرده باشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود و مضطر شود بخوردن [illegible] مردار

بر خوردن او و گرسنه باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالی که ستمکار نبود بر بیچاره‌ای مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد در گذشته باشد در خوردن آن زیاده از مقدار

و تفصیل این در سوره البقره گذشته فَإِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو غَفُورٌ آمرزگار است و مؤاخذه نکند او را که بضرورت اکل محرمات کند

رَحِيمٌ مهربان است بر بیچارگان و از جهت ذلک بود از آن چیزی که بر یهود حرام کرده بود و میفرماید وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنکه

که یهود شدند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون طیور و سباع وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا

عَلَيْهِمْ حرام کردانیدیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه‌های هر دو یعنی پیه بطن و پیه گرده إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته باشد ظُهُورُهُمَا پشتهای

ایشان إِلَّا الْحَوَايَا یعنی آنچه بر پشت و پهلوی ایشان از دو چربی أَوِ الْحَوَايَا یا آنچه مشتمل است بر رودها یعنی چربی که چسبیده بر رودها أَوْ مَا اخْتَلَطَ

بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته شده باشد باستخوان چون پیه دنبه و پیه پا و سر و میان استخوان ذَلِكَ این تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ جزا دادیم ایشان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم

ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویانیم در خبر دادن از همه چیزها در وعد و وعید و در آثار آمده که هر وقت که جهودان گناهی کردندی

و معصیتی از ایشان صادر شدی آن گناه اقتضا کردی که نعمتی از آنچه بر ایشان حلال بودی حرام کردی و اگر معاصی نکردندی بر ایشان حلال بودی فَإِنْ كَذَّبُوكَ

پس اگر تکذیب تو کنند یهود و مشرکان در خبری که من تو وحی کرده‌ام فَقُلْ پس بگو ایشان را رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشش فراخ است

بر اهل طاعت و در مهلت دادن شما بر تکذیب و تعجیل عقوبت نکردن باشد که از کفر و تکذیب باز گردید پس مغرور مشوید باهمال او زیرا که در اهمال اهمال

وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت معین عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه گناهکاران تکذیب سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

زود باشد که گویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی‌آوردیم وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا

مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز یعنی شرک و تحریم ما بمشیت و اراده اوست و رضای او و اگر نه شرک نمی‌آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم حق تعالی تکذیب

ایشان کرده میفرماید که كَذَلِكَ همچنانکه قوم تکذیب میکنند ترا كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند آنان که پیش از ایشان بودند حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا

تا آنکه چشیدند عذاب ما یعنی دریافتند عذاب ما را که بر آن تکذیب قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که صحیح باشد که آن را

حجت آرید بر سخنان خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان بی‌اعتبار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر دروغ میگوئید بر خدای و چنین گمان اثبات

حجت نمیتوانند نمود در بدعای خود قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بگو ای محمد مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت و متانت و قوت در اثبات قول حق

و ابطال قول شما فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی خدای هدایت شما را راست نماید و بتهیهٔ ایمان لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه را لیکن

تکلیف منافی جبر است و ملکی منافی قهر قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ گواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ که گواهی دهند أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا

که خدا حرام کرده است این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن چنین گواهان بیارید پس حجت لازم آید برایشان و انقطاع ایشان از ضلال ظاهر گردد و قول

ایشان محض تقلید فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر خود گواهی دهند بتعصب رای خود که ایشان گواهی نه فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق

مکن ایشان را چنانچه در قول ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و از پی مرو أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای کسانی را که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند

آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و پیروی کسانی که ایمان نمی‌آرند بسرای آخرت ایشان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ

و ایشان به پروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را و آنها را عدیل او میدانند قُلْ تَعَالَوْا بگو ای محمد ای مردمان بیایید تا بخوانم أَتْلُ مَا

بر شما مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ آنچه را حرام کرده است پروردگار شما بر شما از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا آنکه شریک میارید به او شَيْئًا چیزی را

وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید به پدر و مادر إِحْسَانًا نیکو کردنی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی

و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشان را یعنی روزی دهندهٔ شما و ایشان ماییم وَلَا تَقْرَبُوا

الْفَوَاحِشَ نزدیکی مکنید بر گناهان بزرگ و گفته اند مراد زنا است و مقدمات آن چنانچه از ابن عباس روایت

که اکابر عرب پنهان زنا کردندی و آشکارا را عیب دانستندی حق تعالی هر دو را حرام کرد مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد

از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که ما ظهر زنا است و ما بطن دوستی مردان با زنان بر وجه عاشقی و معشوقی

اگر مراد جمیع گناهان است آشکارا و پنهان است و در تیسیر آورده که محققان گویند که ما ظهر افعال جوارح است و ما بطن افعال قلوب وَلَا تَقْتُلُوا

النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ و مکشید آن نفسی را که حرام کرده است خدای کشتن او إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحقی که قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ

این چیزها که نهی کرد و امر وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید که راه راست این است

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ و نزدیک مشوید بمال یتیمان و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که نیکوترین چیزی باشد که آن او را مرعی

باشد یعنی حفظ آن و فایده حاصل کردن از آن حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوتهای خود یعنی بلوغ

و رشد و وقت قوت و توانایی است وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بدهید کیل را در مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل

و مساوات لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ... از نزول این آیه بعضی گفتند یا رسول الله ما کار دشوار است که در وزن زیاده ترازو با دل داریم

سیل بکنند حق و مگر لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا تکلیف نمیکنیم کسی را مگر بقدر طاقت او اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد واقع

شود شما را مؤاخذه نخواهیم کرد وَإِذَا قُلْتُمْ و چون سخن گوئید در حکومت و یا گواهی فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ

كَانَ و اگرچه باشد محکوم و محکوم علیه ذَا قُرْبَىٰ صاحب خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که تبلیغ احکام شرع است و ملازمت عدل

و به بندری که بر ادای دَو فَوادا عاکنید و برین طریق که از شرع بشما رسیده با آن قیام نمایید ذٰلِکُمْ این سه امر دیگر ایشان وَصّٰکُمْ بِهٖ وصیت کرده شما را
شما را بآن لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ تا مگر شما پند پذیرید چه آنچه مامور است با آن قیام نمایید و آنچه منهی است از آن دور شوید وَاَنَّ هٰذا
و بدرستی که این حکم که بسمع شما رسانیدم و آن آیتی که آنجا مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و رسالت صِراطی راه منست مُسْتَقیماً
در حالتی که راه راست چه آن موصل بثواب و خیال است [illegible] راه دیگر فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی نمایید این راه را وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
و متابعت مکنید راههای پراکنده و ادیان مختلفه که محض تقلید است یهودی و نصرانی فَتَفَرَّقَ بِکُمْ پس متفرق سازد آن طرق مختلفه شما را دور
عَنْ سَبیلِهٖ از راه خدا که اتباع وحی است و پیروی دلیل و برهان ذٰلِکُمْ این پیروی کردن دین حق وَصّٰکُمْ بِهٖ وصیت و فرمود خدای
و امر کرده بحفظ آن لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ تا مگر شما بپرهیزید از ضلالت و جدایی از حق عبدالله مسعود نقل میکند که حضرت رسالت خطی از برای
ما کشید و فرمود هذا صراط الله این راه خداست و بعد از آن خطها از چپ و راست آن خط بکشید و فرمود هر راهی ازین راهها که دیدی
که میخواند مردمان را بآن پس این آیه را برخواند که وَاَنَّ هٰذا صِراطی مُسْتَقیماً ثُمَّ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ پس دادیم موسی را توریة تَماماً برای تمامی
کرامت و نعمت عَلَی الَّذی اَحْسَنَ بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وَتَفْصیلاً لِکُلِّ شَیْءٍ و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید
وَهُدًی وَرَحْمَةً و جهت هدایت بنی اسرائیل و رحمت ایشان لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ تا ایشان بجزای پروردگار خود یُؤْمِنُونَ ایمان
آورند و چون حسن است پس با جمله که درین سوره مذکور شده قیام نماید چه آن احسن احکام است وَهٰذا و این قرآن کِتابٌ اَنْزَلْناهُ کتابیست
که فرستادیم ما مُبارَکٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید او را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت آن لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ تا مگر رحمت
کرده شوید بسبب متابعت آن و عمل کردن بآن و انزال قرآن کریم بود اَنْ تَقُولُوا از جهت کراهت این که گویید شما ای مردم عرب اِنَّما اُنْزِلَ
الْکِتابُ جز این نیست که فرستاده شده است کتاب عَلی طائِفَتَیْنِ مِنْ قَبْلِنا بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَاِنْ کُنّا و بدرستی که بودیم ما
عَنْ دِراسَتِهِمْ از خواندن ایشان کتب خود را لَغافِلینَ بیخبران نمیدانیم که ایشان چه میگویند و چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست
اَوْ تَقُولُوا یا جهت کراهت این که گویید لَوْ اَنّا اُنْزِلَ اگر فرستاده شدی عَلَیْنَا الْکِتابُ بما کتاب چنانکه بر یهود و نصاری نازل شده لَکُنّا اَهْدی
هرآینه میبودیم راه یافته‌تر مِنْهُمْ از ایشان بجهت حدت ذهن ما و اینکه جمیع علوم را متقن ساختیم چون علم قصص و اشعار و خطبها
فَقَدْ جاءَکُمْ پس بدرستی که آمد شما را بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما که همه شما اهل آن بفهمید وَهُدًی و راه
رهنمایی که هر که متابعت آن کند مهتدی شود وَرَحْمَةٌ و بخشایشی برای مومنان این همه صفت قرآنست فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر
مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیاتِ اللّٰهِ از آنکس که تکذیب کرد آیتهای خدا را وَصَدَفَ عَنْها و اعراض کرد از آن با وجود علم بصحت آن و با تمکین از معرفت حقیقت
آن سَنَجْزِی الَّذینَ یَصْدِفُونَ زود باشد که جزا دهیم آنانرا که اعراض میکنند عَنْ آیاتِنا و روی گردانیدند از آیتهای ما سُوءَ الْعَذابِ بدی عذاب
بِما کانُوا یَصْدِفُونَ بسبب آنکه همیشه اعراض میکردند از قرآن با وجود وضوح دلایل بر حجیت آن هَلْ یَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند مراد این منکران نبی منتظر
نیستند اهل که [illegible] تکذیب قرآن و معجز اِلّا اَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ مگر آنکه بیاید بدیشان فرشتگان قبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب
بر ایشان یعنی ایشان [illegible] هستند که منتظر ملک موت یا ملائکه عذاب شوند اَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ یا بیاید امر خدای تو بعذاب یا قتل و یا هم ایشان [illegible]

و آمدن بعضى آيات و از جمله وقايع عظيمه آن خروج دجال است و دابة الارض و نزول عيسى و ظهور مهدى عليه السلام و بيرون آمدن ياجوج و ماجوج
و طلوع آفتاب از جانب مغرب يعنى هر آينه بيايد او يأتى بعض آيات ربك يا بيايد بعضى از آيتهاى آفريدگار تو كه اول آن نزد اكثر مفسران طلوع شمس
است از جانب مغرب و درازى شبى كه آفتاب صبح آن از مغرب برآيد و درازى آن را متهجدان دانند و اهل اوراد و ريا ضت كه چون از اوراد فارغ شوند انتظار
صبح برند و صبح برنيايد در گمان افتند و ديگر باره ورد را از سر گيرند و چون تمام شود و اثرى از صبح پديد نيايد دانند كه كارى عظيم از ملكوت غيب روى داده
شهادت مى‌آيد به تضرع و زارى و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر كند و آفتاب از افق مغرب پديد آيد و آنها از رسول بود و همه خلق از آن هراسنده گردند
و چون اين آيت عظيم ظاهر گردد و غيب عين شود و امر عيان گردد و ايمان اضطرارى شود پس اين لا ينفع نفسا سود نكند هيچ نفسى را ايمانها
ايمان آن نفس لم تكن آمنت صفت است كه ايمان آورده باشد من قبل پيش از اين و امروز ايمان آورده او كسبت فى ايمانها خيرا
يا بوده كه كسب كرده باشد در ايمان خود نيكويى كه عمل صالح است يعنى آن هنگام ايمان نفع ندهد نفسى را كه تقديم ايمان نكرده باشد و كار خير
نبوده باشد در آن حال كه در آن روز ايمان آورد و توبه فايده ندهد قل انتظروا بگو اى محمد انتظار بريد اين آيات را انا منتظرون
ما نيز منتظران هلاك شماييم و چنين ظاهر گردد و اى رجال شما و خروج حال و تفصيل علامات قيامت و وقايع حوادث كه در آن واقع گردد در منهج الصادقين
مذكور است ان الذين فرقوا دينهم بدرستى كه آنانكه تفرقه كردند دينهم كيش خود را كه بعضى از انبيا و برخى كتب ايمان آوردند به بعضى كافر شدند
و كانوا شيعا و گشتند گروه گروه هر فرقه تابع امامى شده از حضرت رسالت صلى الله عليه و آله مروى است كه يهودان بر هفتاد و يك فرقه شدند هفتاد
همه ايشان در هاويه باشند و يكى گروه ناجيه باشند و امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو در هاويه باشند الا يك فرقه كه رستگار باشند
لست منهم فى شىء نيستى تو از ايشان در چيزى يعنى تو از ايشان و ايشان از تو نيستند پس تو از حال ايشان مپرس و از تفرق ايشان عتاب
گفته بلكه وبال تفرق ايشان با ايشان راجع شود نه بغير انما امرهم جز اين نيست كه كار ايشان الى الله با خداست اوست كه جزا دهد
ايشان است ثم ينبئهم پس خبر دهد ايشان را روز قيامت بما كانوا يفعلون بآنچه هستند كه ميكنند و فق آن بايشان جزا رساند فضل
بن عبد الملك از امام روايت كرده كه روزى نزد امير المؤمنين عليه السلام نشسته بودم در مسجد نگاه كردم راس الجالوت و جاثليق النصارى آوردند و در آن
شمعاف سكرانه الكفر قومه كه با ايشان مدارا كنيد ليس انا نه حضرت براى ايشان گفت الكفر راس الجالوت بكرامت و قومه داى ا
موسى بعد از وى چند فرقه شدند گفت نام در كتاب بگم و بكوم قومه الكتاب سوخته اند بوده شود نام بدر در كتاب بگير پس روى بجاثليق كرد و قومه اى
جاثليق دانى كه ترسايان بعد از عيسى بر چند گروه شدند گفت بر چهل و چهار گروه فرقه دروغ ميگويى بلكه امور كند بمتورته عالم تر از راس الجالوت
و انجيل دانا تر از جاثليق به بايد كه امت موسى بر هفتاد و يك فرقه شدند هفتاد هالك و يكى ناجى و اين گروه آنانند كه حق ايشان گفته كه ومن قوم
موسى امة يهدون بالحق و به يعدلون و امت عيسى هفتاد و دو فرقه شدند يكى از آنها ناجى گشتند و باقى هلاك شدند و اين فرقه آنانند كه در باره ايشان فرموده
و ادا سمعوا ما انزل الى الآيه و امت خاتم الانبيا صلى الله عليه و آله هفتاد و سه فرقه شوند يكى از ايشان ناجى شود و باقى هالك و اين فرقه آنانند كه
در حق اين فرقه ومن خلقنا امة يهدون بالحق و به يعدلون و بعد از آن فرمودكه اى زاذان دانى كه در حق چند گروه هلاك شوند گفتم يا امير المؤمنين
در حق تو نيز اختلاف كنند فرقه بلى جز اين فرقه كه يكى ناجى باشد و باقى هالك و تو از ايشان ناجى و حضرت رسالت صلى الله عليه و آله بين ليس و فرقه تقدم

الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث دار و بعد از ذکر وعید فجار بیان وعده ابرار میفرماید که مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بطاعتی و نیکو

خصلتی پسندیده فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس مراو راست ده بار مانند آن یعنی بعوض آن او را ده مثوبت و انعقاد و معضد بود حق

نیز فرموده و بعضی گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار کثرت است وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی یا بخصلتی از

منهیات فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا پس جزا داده نشود مگر مانند آن یعنی یکی بیکی بی زیاده وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان را که اهل حسنه و سیئه اند

ستم کرده نشود بنقصان ثواب و زیادت عقاب و در احادیث قدسیه آمده که حضرت عزت عزشانه فرموده که حسنه را ده عوض دهم

یا بیشتر و سیئه را یکی جزا دهم یا بیامرزم و بر آن کس که آحاد وی اعشارش غلبه کند یعنی سیئاتش بر حسناتش غالب شود و هر کس توفیق آمده بر

زمین گناه کرده باشد و در آن میان تمام نه مغفرت و آمرزش لیکن وهم از سفیان ثوری روایت است که چون حق این آیه فرستاد که مَن جَاءَ

بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا رسول صلی الله علیه و آله فرمود اللهم زد لامتی بار خدایا بیفزای امت مرا پس حق تعالی فرستاد مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا

حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً فرمود بار خدایا بیفزای برای امت من آیه آمد که إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ قُلْ بگو ای محمد

این قوم را که تفرقه در دین افکنده اند و بعضی از بعض از ایمان آورده اند و بعضی انکار کرده اند و بعضی از احکام شرع گردیده اند و منکر برخی شده اند

إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي بدرستی که راه نموده است مرا پروردگار من إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست بوسیله وحی و ارشاد و باجج و نصب ادله و

دِينًا قِيَمًا بدلست از صراط مستقیم یعنی نموده است مرا دینی پاینده و درست که اصلا کجی در وی نیست مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ یعنی

آن ملت و طریقه ابراهیم است حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم از دینهای باطل گردیده بود و بدین حق میل وی وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و از شرک آرنده گان یعنی از پرستندگان چنانچه یهود و نصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي بگو بدرستی که نماز من وَنُسُكِي و عبادت من یا حج و باجمیع اعمال و حج

عمره او لکنم وَمَحْيَايَ و زندگانی من لِلَّهِ و آنچه بر آن بمیرم از ایمان و طاعت لِلَّهِ مر خدایراست رَبِّ

الْعَالَمِينَ که او پروردگار عالمیانست لَا شَرِيكَ لَهُ هیچ انبازی نیست مراو را وَبِذَٰلِكَ و باین قول و اخلاص أُمِرْتُ مامور شده ام

وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و من اول مسلمانم چه اسلام هر نبی مقدمست بر اسلام امت او و گویا بیان اخلاص او در دین و ابطال اهل شرک میفرماید قُلْ بگو ای محمد

مشرکان را أَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدای را أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگار یعنی در عبادت او دیگری شریک سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال آنکه اوست

کارساز همه چیزهاست پس سوای او مربوب و مخلوق باشند پس چگونه سزاوار ربوبیت است وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و کسب نمیکند هیچ نفسی بدی

إِلَّا عَلَيْهَا مگر که وبال آن بر وی است نه بر غیر او و این جواب ایشانست که میگفتند ای محمد تابع ما شو کناهان شما در گردن

ما باشد وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و برندارد هیچ نفس بردارنده وزر دیگری یعنی هیچکس گناه دیگری عقوبت نخواهد کرد

بلکه هر کس عذاب گناه خود را خواهد کشید ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم پس بسوی پروردگار شماست مَّرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُم پس خبر دهد شما را

در آخرت بِمَا كُنتُمْ فِيهِ بآنچه بودید در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن پس ظاهر خواهد ساخت

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ و اوست آنکسی که گردانیده شما را ای آدمیان خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم پیشینیان و باهل هر عصری

از شما جانشین اهل عصر سابق گردانید و ای مؤمنان امت خاتم الانبیا شما را خلیفهای امم گذشته گردانید وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی از شما را

فوق بعض برخی دیگر درجات پایهای بلند در رزق و در شرف و توانگری و امثال آن بر وجهی که لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما آتاکم در آنچه
بشما داده از مال و جاه یعنی با شما معامله آزماینده کان کند تا بر عالمیان ظاهر گردد که کدام از شما شاکر است بر غنا و صابر بر فقر ان ربک
سریع العقاب بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت کننده است مر کسیان را و کفران را وانه و بدرستی که او لغفور رحیم آمرزنده
و مهربانست بر صابران و شاکران سورة الاعراف ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الاعراف تلاوت کند
حق تعالی میان او و ابلیس ستری پیدا کند تا او را وسوسه نکند و آدم شفیع او باشد در آخرت و عیاشی در اسناد خود از ابی بصیر روایت کرده از ابی عبد الله
علیه السلام فرمود که هر که سوره الاعراف هر ماه تلاوت کند در روز قیامت از من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشد و اگر در هر جمعه
بخواند حق تعالی در قیامت حساب او نکند و بعد از آن فرمود که آیات این سوره محکم اند پس بر هم ترک قرائت آن مکنید که روز قیامت گواهی خواهد داد
برای خواننده خود نزد حضرت عزت عز شانه بسم الله الرحمن الرحیم المص نزد علمای تفسیر این حروف مرکبه اسم سوره
است و اسم قرآن و یا هر حرفی از این اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایت است از صفتی چون
اکرام و لطف و مجد و صدق یا بیان الست اسم المعبود و یا بمعنی انا الله اعلم و افصل یعنی منم خدای که میدانم همه چیز را و بیان میکنم احکام را یا
بمعنی انا الله المجید الصادق الوعد یعنی منم خدای بزرگوار و راست کننده وعده کتاب این سوره یا قرآن کتابیست انزل الیک فرو فرستاده
شده بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج منه تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام الهی و اندیشه مکن
مباش از تکذیب قوم و این کتاب از آن فرستاده شده لتنذر به تا بیم کنی بان کافران را وذکری للمؤمنین و پند و تذکیر مؤمنان را اتبعوا
پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه را که فرستاده شده بسوی شما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت آن کنید بنگاه داشتن اوامر
و اجتناب از نواهی آن ولا تتبعوا من دونه و پیروی مکنید بجز از خدای اولیاء دوستان مراد ایشان اند که [illegible] یا احبار [illegible]
یا شیاطین که شما را در گمراهی افکنند قلیلا ما تذکرون اندک پند میگیرید در تبلیغ حضرت ختمی علیه السلام [illegible] ای فرزندان آدم [illegible]
خدای و متصدی سنت رسول او و کلمه ای که جمیع [illegible] آیتی [illegible] که گفته اند که [illegible] معنی آن چه خبر است بدان اعمال [illegible]
و بعد از امر متابعت اوامر و نواهی تحذیر میفرماید بر ترک متابعت آن بقوله وکم من قریة و بسیار از اهل دیهها و شهرها کفار و فجار اهلکناها
که اراده هلاک کردیم اهل آنرا [illegible] فجاءها پس آمد اهل دیهها و شهرها را باسنا عذاب ما بیاتا در حالی که
در شب خوابیده بودند چون قوم لوط که در شب [illegible] او هم قائلون یا در حالی که ایشان خفتگان بودند در نیم روز چون قوم [illegible]
و تخصیص این دو وقت [illegible] فما کان دعواهم پس نبود خواندن و فریاد ایشان اذ جاءهم باسنا
در حالی که آمد بدیشان [illegible] عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستمکاران [illegible] تکذیب رسولان کردیم
[illegible] بظلم خود [illegible] آن وقت تضرع و زاری ایشان [illegible] فائده
ندارد زیرا که نزول عذاب و رفع تکلیف مقارن یکدیگرند و قوم [illegible] مستثنی اند [illegible] و بعد از اعلام عقوبت اخرویه
میفرماید فلنسئلن الذین ارسل الیهم پس هر آینه بپرسیم [illegible] سؤال ایشان در قبول رسالت

خواهد بود یعنی همه رسولان تبلیغ رسالت خود کرده با امتان ظاهر شما در جواب ایشان چه گفتید و این سؤال بر وجه تعنیف و توبیخ باشد وَلَنَسْأَلَنَّ
الْمُرْسَلِينَ و هر آینه بپرسیم و نشاید که امانت پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تقریب است و فایده این
سؤال آن باشد که خلایق بدانند که حق پیغمبران فرستاده و لطف ادله و حجج و کفار رکیک عناد و سنگدلی را اثبات کرده [illegible] حقیقت پیغمبران را
فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ پس هر آینه بخوانیم بر رسولان و امتان ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ از سر دانش خود یعنی بر داننده عالم ظاهر و باطن
ایشان وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبوده‌ایم با پنهان و حاضر و هیچ از اقوال و افعال ایشان بر ما مخفی نشده باشد از احوال ایشان بلکه ما با ایشان بوده‌ایم
و مطلع بر احوال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر یک نوشته در روز قیامت الْحَقُّ حق است و عدل و گوید در معنی قضاست
حکم خداوند در آن روز حق است و بنا بر این تسمیه حکم عدل به میزان باعتبار تسویه است یعنی همچنانکه کسی چیزی را برابر و سنجیده کند که هر که حق
حکم بعدل کند نه زیادت و نقصان و قول اول اشهر است و اکثر بر خبر صحیح و نقشه که صحیفه‌های اعمال را وزن کنند به میزانی که او را عمودی
و دو کفه باشد و هم خلایق در آن نگرند به جهت اظهار معدلت و قطع معذرت و در تبیان از ابن عباس نقل کرده که درازی عمود میزان پنجاه هزار سال راه است
و هر دو کفه او یکی از نور است و دیگری از ظلمت حسنات در پله نور نهند و سیئات در کفه ظلمت و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که شخصی را
تا روز آورند و نود و نه دفتر گناه او که پر از گناه باشد بگشایند و درازی هر نامه به بصری پس بطاقه از برای او بیرون آرند که در آن کلمتین شهادتین نوشته باشد
همه را در یک کفه نهند و این را در کفه دیگر این را بر آن بچربد فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس هر که را گران بود اعمال سنجیده او حسنات فَأُولَئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آن گروه ایشانند رستگاران و رسندگان به نجات و فوز و ثواب ابدی وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و هر که سبک باشد عملهای وزن
کرده او یعنی قلت طاعت و کثرت معصیت فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آن گروه آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود که آن را در معرض
عذاب و عقاب آوردند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ به آیتهای ما ستم میکردند و وضع تکذیب میکردند در موضع تصدیق لهذا از حق دادن نعم
خود سکته بندگان [illegible] وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستی که جای دادیم شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین و شما را ممکن و جایگاه دادیم
در زمین وَجَعَلْنَا لَكُمْ و آفریدیم برای شما فِيهَا مَعَايِشَ معیشتها یعنی اسباب زندگانی شما را از انواع کشت قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک شکر
میگزارید با وجود بسیاری این نعم عظیم وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و بتحقیق آفریدیم شما را یعنی پدر شما را که آدم است از گل آفریدیم ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس از آن تصویر
کردیم پدر شما را که آدم است بصورت خوب و روح افضال ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را بعد از خلق و تصویر و نفخ روح در آدم اسْجُدُوا لِآدَمَ
سجده کنید سجده تعظیم و تکریم مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را بی تأخیر و تعلل از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان که از راه
کبر در آمده و حسد برد و بعضی لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ نبود از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ گفت خدای مر ابلیس را مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا
أَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی مر آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ وقتی که فرمودم ترا بسجده آدم قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ گفت ابلیس من بهترم از آدم
یعنی مانع سجده کردن بر آدم آنست که من بهترم و نیکوترم و فاضل بر مفضول سجده نکند پس در بیان فضل خود گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ آفریدی مرا
از آتش و آن جوهری لطیف علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و آفریدی آدم را از گل و آن جسم کثیف سفلی ظلمانیست و ابلیس غافل شد که گل افضل
خواهد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر اعتبار فاعل کرد ملعون نمیشد عبارتست از آن و بسبب حقیقه که نفخت فیه من روحی [illegible] این ذکر نسبی کرد

افضلیت و خیریت آدم را بود نه او را و نیز قیاس او در افضلیت آتش از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش را زایلست هر چه بدو چیزی که داده

و خاک امینست هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد و دیگر آتش متکبر و سرکش است و خاک متواضع و افتاده و تواضع از تکبر نکوتر

بود و نیز خاک نفس نه بود چنانکه آدم نفس معرفت بدو رفت که فی قلوبهم الایمان و آتش نفس سوزد چنانکه نفس معرفت ابلیس را بسوخت که فسق

عن امر ربه در تفسیر ابی ابن عباس روایت کنند که اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود و خطا کرد پس هر که در دین قیاس کند در آن قرین ابلیس گرداند الفقه جعفر ابن محمد [illegible]

از سجده امتناع کرد قال گفت حق او را چون سجده نکردی و فرمان مرا قبول نکردی فاهبط منها پس فرو رو از آسمان یا از بهشت زیرا

فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا ان تتکبر فیها که کبر کنی در آسمان و تعظیم بر بزرگان که همه عاصیان و مطیعند فاخرج پس

بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک من الصاغرین پس بدرستی که تو از خوار شدگانی از بعض صحابه علیه اکرم روایتست که هر که تواضع و فروتنی کند

حق او را بر دارد و هر که تکبر کند حق تعالی او را بینه از دو بیست گرداند و چون حق ابلیس را از درجات بهشت دور گردانید و لعنت چون او کینه

و از رحمت خدای ناامید شد قال گفت انظرنی بگذار مرا و مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت

مرا ممیران و عقوبت مکن قال گفت خدای تعالی انک من المنظرین بدرستی که تو از مهلت دادگانی تا وقتی که معلوم است و حکمت در مهلت دادن

شیطان با آنکه حق تعالی عالم بود با مکر او اضلال بندگان کند آنست که ابتلای عبادست و تا فضل ایشان بثواب بجهت مخالفت ایشان او را و امر او و عصیان و جور

معلوم گردد اینجا پس چون حق او را مهلت داد قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنکه مرا گمراه گردانیدی از رحمت خود ناامید کردی

بتوانم لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای گمراه کردن فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که راه راست یعنی دین اسلام

و انتظار آن کشم که راه زنم ایشان را و از صراط مستقیم بگردانم ثم لآتینهم پس بیایم بایشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی از قبل دنیا

و ایشان را در چشم ایشان بیارایم و عن ایمانهم و در آیم از راست ایشان که جهت حسنات است و ایشان را در عجب و ریا اندازم و عن شمائلهم

و از چپ ایشان که جهت حسنات است و ایشان را در عجب و ریا اندازم و عن شمائلهم که طرف سیئات است ایشان را در دل ایشان شیرین کردانم و مراد

آنست که از جمیع جهات ایشان در آیم تا ایشان را از هدایت بگردانم و بضلالت دارم و امام محمد باقر را از این آیه پرسید فرمود که من بین ایدیهم ای

آخرت را در دل ایشان خوار و حقیر کردانم و من خلفهم ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند و بآن بخل کنند و زکوة ندهند و عن ایمانهم از جهت دین

ایشان کار دین بر ایشان تباه کردانم و شبهه در دل ایشان افکنم و عن شمائلهم لذات و شهوات در دل ایشان شیرین کردانم و ایشان را بهوای نفس دارم

و لا تجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر ایشان را شاکرین شکر کننده که ایشان منکران باشند که نعمت خود را نشناسند قال گفت خدای

مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذؤما در حالتی که نکوهیده باشی و عیب کرده مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک منهم

بخدای که هر که پیرو تو باید از اولاد آدم لاملأن جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از همه شما یعنی از تو و متابعان تو و یا آدم

و بعد از اخراج ابلیس از بهشت گفتیم که ای آدم اسکن انت و زوجک الجنة ساکن شو تو و جفت تو که حواست در بهشت فکلا پس بخورید از میوها

و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر کجا که خواهید و با هر چه اراده کنید و لا تقربا هذه الشجرة و نزدیک مشوید بخوردن این درخت که

گندم است یا درخت انگور که اگر بخورید فتکونا من الظالمین پس شوید از ستمکاران بنفس خود که نقص ثواب کنید از خود که بسبب ترک [illegible]

و تفصیل آن در سورهٔ البقره مذکور شد فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد آدم و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا گرداند
مر ایشان را مَا وُورِيَ آنچه پوشیده کرده شده بود عَنْهُمَا از آدم و حوا مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان یعنی تا بکشد و برسر ایشان و تبعیهٔ ایشان
او را عورات ایشان برهنه شود مرویست که حق تعالی آدم و حوا را جامه‌ها پوشیده برای ستر عورت و ابلیس دانست که چون گندم بخورند لباس از تن
ایشان جدا شود و لیس در روضه آن است که ترک اولی از ایشان بفعل آید تا جهت کشف عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند پس جهت این
آغاز وسوسه کرده بدستیاری مار و طاوس در بهشت در آمد و خود را بر آدم نمود بر صورت کرام الله قَالَ و گفت مر آدم و حوا را
مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا پروردگار شما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر جهت آنکه گشتن
انکار کرده مَلَكَيْنِ دو فرشته و در علو مرتبه یا جهت صورت أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ یا باشید از جاویدان که در بهشت که هر که برگ آن بسازد
وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد برای رغبت آدم و حوا در خوردن آن و گفت إِنِّي لَكُمَا بدرستی که من مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم
یعنی از روی شفقت میگویم که این درخت بخورید تا ... آدم گمان نبرد که کسی بخدای سوگند بدروغ خورد پس گفت آن فریفته شد فَدَلَّاهُمَا پس فرو
آورد شیطان ایشان را بخوردن آن درخت بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آنگاه که چشیدند یعنی یافتند طعم میوهٔ
آن درخت و اکل بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر را
بدیدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند و شروع کردند در آنکه برگی می‌چسبانیدند بر یکدیگر بالای برگ و بر الهام دادند عَلَيْهِمَا بر عورت خویش
مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت و مشهور آنست که برگ انجیر هم بسته تا چون جامه ازاری شد عورت خود را بآن پوشیدند
و از معانق آن طرف بر یکجا شدند وَنَادَاهُمَا و ندا کرد آدم و حوا را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا آیا نهی کرده بودم شما را عَنْ
تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم شما را و تحذیر کرده إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که شیطان
هست مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا که دشمنی او از روی امتناع از سجود آدم علیه السلام بر ملائکه روشن بود و این گفتار بر
سبیل توبیخ و استجاره بود آدم را و حوا را بر ترک اولی مرویست در وقتی که حق تعالی ایشان را عتاب کرد آدم گفت رَبِّ مِنِّي أَمَا از من قرار گرفتی
و میگریزی آدم گفت بل حیاء منك ملکا الرحمن من کجا جاودان ... از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمود از روی زاری قَالَا گفتند هر دو
رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم بر نفسهای خود بنقصان ثواب ... وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو ما را نیامرزی
برای زلت ما ... که ترک اولیست وَتَرْحَمْنَا و نبخشائی ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر آینه باشیم از زیان کاران آدم از گناه
شده و گفته خود را ظالم و خاسر خواند زیرا که عادت اولیا آنست که ذلت حقیر را عظیم شمرند ... عظیم را صغیر دانسته ...
که مراد ... زیرا که باجماع امامیه انبیا معصوم اند از جمیع صغایر و کبایر از مجمع البیان روایتست که ابلیس را ... و مار و حوا
و حوا و آدم ... خطاب کرد ... ای آدم و حوا و ابلیس اهْبِطُوا فرو روید بزمین بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
مر بعضی را دشمنید و از اینجاست که آدم و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگرند و گویند خطاب با آدم و حوا و ذریت ایشان است کرده ...
بوده وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و جای آرامی وَمَتَاعٌ و برخورداری إِلَى حِينٍ تا هنگام مرگ

آدم ازین غمناک شد و نه آنست که دیگر به بهشت نخواهد رسید قال گفت حق فیها تحیون در زمین می زیید و فیها تموتون و در زمین

میمیرید و منها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم علیه السلام چون این مضمون بشنید بدانست که بار بهشت خواهد رسید

و بآن خرسند شد بعد از آن تعداد انعام خود نسبت به بنی آدم و میفرماید یا بنی آدم ای فرزندان آدم مراد همه آدمی است قد انزلنا بتحقیق

فرستادیم علیکم لباسا بر شما پوششی یواری آورده ایم برای شما لباسی متبدرات السماء که آن فرو فرستادن باران است امر و ازان گیاه و پنبه

و کرمی و آفتاب اسباب رستن و دادن آن و قسمی کنان السماء و پنبه ازان گیاه حاصل میشود یواری سوآتکم می پوشد آن لباس عورتهای شما را

که سلطان قصد کشف آن کرده بود و ریشا و پوششی که زینت است و بآن متجمل میشوید و می آرایید و گویند لباس آنست که عورت را بپوشد

و ریش عبارت از جامهای زیبا است و در تفسیر زاهدی مذکور است که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و لباس التقوی

و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای ترک صنع پوشند چون پشمینه و جامهای درشت ذلک خیر آن بهتر است از لباسهای نرم و بتکلف که متکبران

و متجبران می پوشند و گویند مراد از لباس تقوی خشیه است که غذای اطاعت را دهد یا آن و سیمای که جامه که احاطه بدن میکند و یا مراد

ایمانست که محیط است بعیب و یا جامهای حرب چون زره و خفتان که خود را از شر تیغ و تیر نگاه دارند و از ابن عباس منقول است که مراد

عمل صالح است ذلک آن انزال لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خدا است که بدان عورات آدمیان را پوشانید

و بسیار از برهنه بودن بر کرده و پوشش حاصل شد لعلهم یذکرون تا بوکه ایشان پند گیرند و قدر این لباس بشناسند و از قبایح برهنه بودن

برسبیل نصیحت و موعظه میفرماید که یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان باید که در عذر یابید شما را فریب ندهد

شیطان و با شما مکر نکند و از راه حق بیرون نبرد و بگمراهی شما را از طریق بهشت باز ندارد کما اخرج ابویکم چنانکه بیرون آورد پدر و مادر

شما را من الجنة از بهشت و ایشان را در فریب و محنت انداخت ینزع عنهما در حالتی که برکشید ازیشان جامهای ایشانرا لیریهما

تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که او جامهای ایشان را از بهشت بیرون آورده و مکشوف العورة گشتند پس شما از مکر او

حذر کنید انه بدرستی که ابلیس یریکم هو و قبیله می بیند شما را او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جایی که شما ایشانرا نمی بینید

یعنی از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بسبب غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم است از می هد

روایتست که از جمله خواصی که شیطان و جنود او بر آدمیان تفاخر میکنند آنست که آدمیان را می بینند و آدمیان ایشان را نمی بینند

و از زیر زمین بیرون می آیند و بر زمین فرو میروند و در هوا در می آیند و بر آن حیوان میشوند پس از آنکه نهایت حیات رسید پیدا از آن

میفرماید که انا جعلنا الشیاطین بدرستی که ما گردانیده ایم دیوان را اولیاء للذین لا یؤمنون دوستان مر آنهایی را که ایمان نمی آرند یعنی حکم کردیم

که شیاطین یاران گروهی که انه کسب حقیقت و مناسبت میان ایشان و ما تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان و بر وجه جبر منع ایشان نکردیم تا مطیع

فرمان ایشان در اوان گشتند و دوستان یکدیگر شدند بخلاف مؤمنان که اتصال ایشان بسبب تدبر در دلائل هادیه مستعد الطاف الهی شده از ربایش شیاطین

محفوظ مانده اند مرویست که عربان و مردان طواف کردندی و عورت خود را برهنه نمودندی و گفتندی که ما طواف خانه را چنین میکنیم که جامهای ما محرم و درجامه

که در آن گناه کرده ایم طواف نمیکنیم و زنان جزوی از دوال یا خرقه پاره بر عورت ایشان بستندی و پوشیده بودی در میان بستندی در حج

زنی از بنی عامر طواف میکرد و این مضمون می‌خواند که امروز بعضی از عورت یا همه آن ظاهر میشود و آنچه ظاهر میشود من حلال نمیدانم و طواف ... از کوشیده

صحیح نشمارم و چون زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را برین طواف ملامت کردند ایشان گفتند پدران خود را برین یافتیم و بامثال ایشان میکنیم حق تعالی

این آیه فرستاد که وَاِذَا فَعَلُوا و چون بکنند فَاحِشَةً خصلتی بنهایت زشت چون کشف عورت در طواف و اصح معلوم حرکت از کشف

عورت و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قَالُوا گویند از روی تقلید که وَجَدْنَا عَلَيْهَا یافتیم برین عمل آبَاءَنَا پدران خود را وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا

و خدای فرموده است ما را بدین پس ایشان احتجاج آوردند برین امر قبیح بدو چیز یکی تقلید پدران دوم افترا بر خدای و حق تعالی از ذکر احتجاج ایشان اعراض نمود

بجهت ظهور فساد آن لهذا پیغمبر را گفت قُلْ بگوی ای محمد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ امر نمیفرماید بزشتی و ناپسندی در قول

و فعل جهت آنکه عادت او جاری شده که امر کند بمکارم خصال اَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ آیا میگوئید بر سبیل افترا بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید

که او فرموده است استفهام ... قُلْ بگوی ای محمد مر کفار را اَمَرَ رَبِّي فرموده است پروردگار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستی که میانه افراط و تفریط است

که ... و اولی آنست که مراد جمیع طاعات او ... وَاَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ و راست گردانید روهای خود را بقبله

عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نماز است ... امر است بنماز در هر مسجدی که اتفاق افتد وَادْعُوهُ و بپرستید

خدای را مُخْلِصِينَ در حالتیکه خالص کنندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای خدای طاعت ... او را مخصوص گردانید بعبادت و غیر او را در آن شریک مکنید

... هم ... و خدای ... كَمَا بَدَاَكُمْ ... تَعُودُونَ بازخواهید گشت ...

... فَرِيقًا هَدَى گروهی را راه نمود ... و توفیق ... وَفَرِيقًا و گروهی دیگر را ...

... حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار شد بر ایشان گمراهی اِنَّهُمْ بدرستیکه

این گمراهان اِتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا گرفتند ... اَوْلِيَاءَ ... مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای ...

وَيَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ و گمان میبرند ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانند ...

... يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم خُذُوا

زِينَتَكُمْ ... عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد هر سجدی ... مفسران ... کفار عرب

... طواف کردندی ... از طعام ...

... تعظیم کعبه ... بتعظیم و تکریم کعبه سزاوارتر ...

... امام حسن بن علی علیهما السلام ... بنماز جامهای پاکیزه ...

... امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست ... جامه پاکیزه ...

... ازمنه ... وَكُلُوا ...

الحرام ... وَاشْرَبُوا ... وَلَا تُسْرِفُوا ...

طعام ... اِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست ندارد اسراف کنندگان ... اسراف در طعام

خوردن لیک مبین است بر سبیلی که در آن منفعت است و از ابن عباس منقولست که هرچه خواهید بخورید و هرچه خواهید بپوشید مادام که در خوردن
آن اسراف نبود و پوشیدن لباس بقصد تکبر اسراف بود اگر از زن کوه اما در طاعت خدا صرف کنند اسراف نباشد و اگر درمی در معصیت خرج کنند اسراف بود
از علی بن الحسین واقد نقلست که حق تعالی جمیع طب را در آیه کلوا واشربوا ولا تسرفوا جمع فرموده و بعضی گویند که هرون الرشید طبیبی حاذق داشت
ترسا نام او بختیشوع بود علی بن واقد را گفت در کتاب شما چیزی از علم طب هست واقد گفت حق تعالی جمله طب در نیم آیه جمع کرده است و هو قوله
کلوا واشربوا ولا تسرفوا گفت از پیغمبر شما هیچ روایت هست گفت بلی جمله طب را در کلمه چند جمع کرده و فرموده المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء واعط
کل نفس ما عودته معده خانه بیماریهاست و پرهیز کردن سر جمله دواهاست و هر نفس را آنچه بدان عادت کرده باید داد بختیشوع گفت کتاب شما و پیغمبر شما
هیچ از طب وا نگذاشت که جالینوس را بگوید و از برای جالینوس چیزی نگذاشته و چون حج و غسل … رفتن … بر خود حرام کرده بودند حق تعالی
از این نهی فرموده قل من حرم بگو کیست که حرام کرده است زینة الله آرایش خدای را از جامه و غیر آن … التی آن زینتی
که بمحض قدرت اخرج لعباده بیرون آورد و از برای بندگان خود از نباتات چون کتان و پنبه و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن
چون زره و جوشن والطیبات و کیست که حرام کرده پاکیزها من الرزق از روزی چون مستلذات از ماکول و مشروب از گوشت و پیه و …
و ملاذات آن … قل هی بگو این زینت و طیبات للذین آمنوا آن مر کسانی راست که ایمان آورده اند یعنی حلال برای مومنان گشت
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار در مجاز بتبع ایشان … در آن جمیع مستلذات و اهل ایمانراست خالصة … برای مومنان
یوم القیمة در روز رستخیز یعنی اگرچه کافران در طیبات دنیا شریک اند اما طیبات آخرت مخصوص است باهل ایمان کذلک همچنانکه تفصیل دادیم این
کلمها نفصل الآیات تفصیل کنیم نشانهای احکام دیگر لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و منقولست که عیاشی باسناد خود از امام علیه السلام
روایت کرده که وقتی امیرالمومنین علی ابن عباس را نزد خوارج فرستاد … و بعضی گفته اند از طریق … باز کرد اما بهترین جامها پوشیده
بود و بخوشترین بویها معطر بود و بر خوبترین مرکبی سوار چون نزد خوارج آمد گفتند تو بهترین مردمانی و آمده که ما را نصیحت کنی و جامه زری که
جبابره پوشند پوشیده … ابن عباس در جواب این آیه تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی تا آخر آیه و گفت متجمل شو که …
نیکو کرد حق تعالی نیکوست و چیزی نیکو دوست دارد اما بعد از ذکر حلالها قل بگو ای محمد باهل شرک انما حرم جز این نیست که حرام کرده است
ربی آفریدگار من الفواحش کارهای زشت را که مستعفنه اند … گناهان کبیره گویند مراد هر خصلتی است که متعلق بفرج است ما ظهر منها آنچه
پیداست از آن و ما بطن و آنچه نهانست … اهل جاهلیت زنا را در روز … ظهور بود حرام دانستندی و … مخفی بود
حلال دانستندی حق تعالی بدین آیه هر دو را حرام کرد والاثم و هر حرام که گناهی باشد … صغائر را مراد خمر است
والبغی و حرام ساخت ستمکاری را بغیر الحق بنا حق … زیرا که بغی الا بغیر حق نباشد وان تشرکوا و دیگر حرام ساخت آنکه شریک آرید
بالله بخدا … عبادت ما لم ینزل به آنچه را که خدای فرو نفرستاده است بدو سلطانا حجتی و برهانی وان تقولوا و آنکه …
حرام کرده است که گوئید … علی الله ما لا تعلمون بر خدای آنچه ندانید … تحریم حرث و انعام و … طواف … حرام کردن و …
… ولکل امة و هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است …

ایشان وعقوبت رسیده که هر امتی را از مومنان وقتی است که در آن عذاب مستاصل ایشان فرود آید فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب

وهلاک ایشان یا چون مدت عمر بسر آید لا یستاخرون ساعة واپس نمانند از آن اجل قی ولا یستقدمون وپیشی نگیرند

بر آن اجل یعنی ایشان هیچ وقت اجل متقدم ومتاخر نشوند یا بنی آدم اما یاتینکم ای فرزندان آدم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران

از شما یعنی از جنس شما یا بزبان شما از قبل شما یقصون علیکم آیاتی خوانند بر شما آیتهای مرا یا احکام شرایع مرا فمن اتقی

پس هر که پرهیزد از شما از نافرمانی یا کفر ایشان واصلح وصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان

یعنی از هیچ چیز نترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون ونه ایشان اندوهناک گردند از چیزی که از ایشان فوت شود ... امیدوار

برسند واگر از بعضی معاصی اجتناب نکرده باشند حرفی نیست با صفت ایمان باشند موقوف بر لطف حق باشد اگر خواهد عفو کند واگر عقاب نماید چنین

دار مومنان کرده ایشان است در عقب آن ذکر مکذبان ومتکبران میکند ونتیجه برای ایشان است وسوء مآل والذین کذبوا وآنانکه

دروغ شمردند بایاتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند در آیات واستکبروا عنها وگردن کشیدند از ایمان آوردن بدلایل

وصدق اولئک اصحاب النار آن گروه یاران دوزخ اند ... هم فیها خالدون ایشان در آتش اند جاویدان ابدی

فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر در کفر وعناد سخت تر ممن افتری از کسی که افترا کرده بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ ای چه کس

خدا از زن وفرزند وشریک واجری ایشان دکه گفتند خدا بحرم سایبه وبحیره وغیر آن او کذب بایاته یا دروغ شمرد آیات قرآن او

منعم الکافرون ... اولئک آن گروه مکذبان ومفتریان ینالهم نصیبهم میرسد بایشان نصیب ایشان من الکتاب از لوح محفوظ

از ارزاق واجالت وعقوبات که برای ایشان نوشته شده یعنی بایشان میرسد آنچه معلوم تقدیر بر لوح نوشته شده از ارزاق وعذاب ... حتی اذا

جاءتهم رسلنا تا وقتی که بیایند بایشان رسولان ما یعنی فرشتگان ما که ملک الموت واعوان اویند یتوفونهم در حالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را

قالوا گویند بایشان از روی سرزنش این ما کنتم تدعون کجا اند آنچه بودید که میخواندید ومیپرستیدید ایشان را من دون الله بجز از خدای

امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند وهیچ اثری از ایشان پیدا نیست وشهدوا علی

انفسهم وگواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه بودند ایشان کافران یعنی اعتراف کنند ... انکار ... آنچه ...

قال گوید خدای ادخلوا فی امم درآیید در میان امتها قد خلت من قبلکم بتحقیق گذشته اند پیش از شما من الجن والانس

از پریان وآدمیان مراد کافران گذشته اند از هر دو طایفه یعنی با آنها درآیید فی النار در آتش دوزخ ومراد آنست که ... از کفار ...

میسر باشد کلما دخلت امة هر گاه که درآید گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کند گروه دیگر را که هم دین او است وپیشوا بوده

در آن دین ... خود را لعنت کند ... حتی اذا اداركوا تا آنگاه که چون یکدیگر رسند فیها جمیعا

در آنجا ... قالت اخریهم گویند ... لاولیهم ...

گویند که ربنا ای پروردگار ما هولاء اضلونا این گروه گمراه کردند ما را فاتهم پس بده ایشان را عذابا ضعفا عذاب دو چندان ... من النار

از جهت کفر ایشان وگمراهی ... قال گوید خدای در جواب ایشان لکل ضعف هر یک را عذاب دو چندانست ...

بحسب ضلال و اضلال و بهره اوسط کفر و تقلید و لکن لا تعلمون و لیکن شما نمی‌دانید که چه حصه شما خواهد بود نمی‌شما علیه تهمه و از حال یکدیگر خبر ندارید
بلکه هر یک علم نصیب خود دارید و از احوال دیگران بی‌خبرید وقالت اولیهم لاخریهم و گویند پیشوایان مر پس روان را فما کان لکم علینا من فضل
پس نیست شما را از ما هیچ فضلی که مستحق تخفیف عذاب باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون
بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و جواب عذاب بیکدیگر میگویند ان الذین کذبوا بدرستی که آنها که دروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن
و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لا تفتح لهم گشاده نشود برای دعای ایشان ابواب
نزول رحمت بر ایشان و بسبب رفع اعمال و ارواح ایشان ابواب السماء درهای آسمان چنانکه از برای اهل ایمان گشوده شود بلکه اعمال
ایشان را بر روی ایشان باز زنند و ارواح ایشان را به سجین برند که زیر زمین هفتم است ولا یدخلون الجنة و در نیایند بهشت را این مشرکان در کل از بهشت
حتی یلج الجمل تا وقتی که درآید شتری فی سم الخیاط در سوراخ سوزن چنانکه این صورت هرگز وجود نگیرد کافران نیز هرگز به بهشت نروند
وکذلک و مانند این پاداش سخت نجزی المجرمین جزا میدهیم مجرمان را یعنی کافران بر گناهها لهم من جهنم مر ایشان را باشد از آتش دوزخ
مهاد فراشی که بر آن نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از آتش دوزخ یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وکذلک
و مانند جزای قطیع این گروه نجزی الظالمین پاداش میدهیم همه کافران و مشرکان را و بعد از وعید کافران در وعد مؤمنان میفرماید که والذین آمنوا
و آنانکه گرویدند بخدا وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته چون تصدیق رسولان و فرمان برداری کتابها چون اعمال صالح بسیار است اما مداومت
بهمه آن خود طاقت بشری نیست از اینجهت میفرماید لا نکلف نفسا تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را الا وسعها مگر بقدر وسع
و طاقت او ... بر آن کار قادر باشند و بر وجه سهولت بجای آرند اولئک اصحاب الجنة آن گروه ملازمان بهشت اند هم فیها
خالدون ایشان در بهشت جاویدانند ونزعنا و برکشیم ما فی صدورهم آنچه در سینهای ایشان بود من غل از کینه و حسد یعنی
اسباب عداوت را از ایشان بر کنیم تا بغیر از محبت و صفا و دوستی خالص در میان ایشان نباشد و هیچکدام حسد بر فرق مرتبه غیر خود نبرند
از سدی منقولست که چون اهل بهشت بدر بهشت رسند آنجا درختی باشد که از ساق آن دو چشمه بیرون آید از یکی چشمه آن بیاشامند هر غل و غش
و حقدی که در دل ایشان باشد زایل گردد و آن شراب طهور بود و چون از دیگری غسل کنند آثار لطافت بر ایشان و تازگی و نضارت نعیم بر ایشان
ظاهر گردد که هرگز پس از آن گرد آلوده و پژمرده نشوند در خبر است که در بهشت کمترین ملک شخصی زیاده از ملک دنیا باشد چنانچه گمان برد که
آنچه او راست کسی دیگر را نیست و بجهت این هیچکدام بر یکدیگر حسد نبرند بعد از آن در بیان وصف منازل ایشان در بهشت میفرماید تجری من تحتهم الانهار
میرود از زیر مساکن و غرفهای ایشان جویهای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود در آن بینند الحمد لله الذی
حمد و ثنا مر آن خدا را که بفضل خود هدانا لهذا راه نمود ما را باین مقام وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که راه یابیم بقوت خود بی توفیق و لطف او سبحانه
باین منازل لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما راهنمونی بسبب توفیق و الطاف عمیم خود هرگز راه باین نمی‌یافتیم در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون
اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ حق تعالی از میان حجاب بردارد تا یکدیگر را ببینند و آنچه در آنجا باشند از منازل و درجات و درکات مشاهده
کنند اهل دوزخ از روی تحسر گویند که کاشکی ما هدایت یافته بودیم تا باین مرتبه میرسیدیم و اهل بهشت گویند اگر لطف و توفیق الهی نمی‌بود باین مرتبه نمی‌رسیدیم

و اهل بهشت گویند اگر لطف و توفیق الهی نمی‌بود باین مرتبه نمی‌رسیدیم بعد از آن فرمود که هیچ مؤمنی و کافری نباشد الا که او را منزلی در بهشت و جای در دوزخ باشد
چون حجاب بردارند و آن منازل ایشان را بنمایند دوزخی را گویند که این قصور و منازل و درجات را که می‌بینی برای تو آفریده بودند اگر ایمان می‌آوردی
باینجا می‌رسیدی و بهشتی را گویند که این درکات و عقوبات را که مشاهده میکنی از برای تو بود اگر طریق کفر اختیار میکردی و در معاصی توغل مینمودی
پس از آن ندا آید که این مراتب عالیه و درجات ارجمند میراث ارزانی داشتیم و آن موضع را که از آن ایشان بود بایشان دادیم پس دیگر باره ندا آید
که ای اهل بهشت شما را همیشه تندرستی باشد که با آن بیماری نبود و جوان باشید که با آن پیری نبود و زنده باشید که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا
نبود و نعمتی که محنت نیست پس اهل بهشت چون این بشنوند و این نعمت ببینند گویند از روی خوشی ما که لقد جاءت رسل ربنا
بدرستی که آمدند پیغمبران پروردگار ما بالحق براستی و درستی پس هدایت یافتیم ما [illegible] آن باین پایه عالی رسیدیم و نودوا
و ندا کرده شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت را از دور ببینند یا بعد از دخول آن ان تلکم الجنة اینکه آن بهشتی که وعده کرده شده بودید
این بهشت است که مملو است از انواع نعم لذیذه اورثتموها میراث داده شدید بهشت را بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید
و نادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را از روی کمال شادی و نهایت سرور ان قد وجدنا
که بدرستی که یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبات حقا از روی راستی و درستی فهل وجدتم پس آیا
شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود آفریدگار شما از عقوبات حقا بیشک و شبهه قالوا گویند دوزخیان نعم آری یافتیم
چنانچه خدای گفته بود فاذن مؤذن پس آواز دهد آواز دهنده بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله که لعنت
خدای علی الظالمین بر کافرانست که ستم بر خود کردند بترک وعظ الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای
و یبغونها عوجا و طلب میکردند آن را از روی کجی و نارستی و منحرف میساختند از آن وهم بالآخرة و ایشان برای آخرت کافرون ناگروندگانند
ابوصالح از ابن عباس نقل کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام در کتاب خدای اسمهاست که مردمان آن را نمی‌شناسند و از جمله آن فاذن مؤذن
بینهم چه این مؤذن آنحضرتست و بینهما حجاب و میان بهشت و دوزخ پرده است مانند حصار شهر که اهل دوزخ نتوانند که به بهشت درآیند و نفع
بعضی از حجاب اعراف است و در بعضی روایات آمده که اعراف تلیست از مشک سفید و علی الاعراف رجال و بر اعراف یعنی اعالی آن مردان
باشند بر فراز بهشت و دوزخ که هر دو را بینند یعرفون کلا بسیماهم بشناسند هر یکی را از اهل بهشت و دوزخ بسیماهم بعلامتهای ایشان چه ایشان
سفیدروی باشند و دوزخیان سیاه روی و گویند آن موضع را که ایشان اند اعراف گویند که ساکنان آن عارف باشند باحوال و بعضی گویند ساکنان اعراف انبیا
و شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بصورت مردان و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشانست چه از بلند منازل خود در بهشت
[illegible] و از آن [illegible] میشوند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و [illegible] از آن سرور [illegible] و گویند اصحاب اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان
مساوی باشد یکی از ابن مسعود [illegible] و جمعی [illegible] در اهل بهشت و دوزخ [illegible] و مؤید این است که ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که اعراف موضعی
بلند است از صراط که امیرالمؤمنین علیه السلام و حمزه و عباس و جعفر طیار رضوان الله علیهم بر آنجا باشند و محبان خود را بشناسند بسفیدی روی و دشمنان خود را
بتیرگی و سیاهی روی [illegible] از [illegible] اهل بیت روایت کرده‌اند [illegible] گفت [illegible] حسن بن علی [illegible] شنیدم [illegible]

اصبغ بن نباته گفت روزی در مجلس منور امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام نشسته بودم که عبد الله بن الکوا درآمد و گفت یا امیر المؤمنین مرا آگاه کن از تفسیر آیه و علی الاعراف
رجال آنحضرت صلوات الله علیه فرمود ای پسر الکوا آگاه باش که ما اهل بیت نبوت و معدن کرامتیم فردای قیامت زمام اختیار بدست ما دهند و خطاب
حق در رسد با ما که اگر کسی از اهل جهنم که با ما ولایت و دوستی داشته و انکار ما نکرده از اهل جنت است او را به بهشت درآرید و اگر کسی که در دار دنیا نصرت ما کرده باشد
و در محبت ما کوشیده و شراب مودت ما نوشیده [illegible] بعلامات محبتی شناسیم و بتعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت درآریم و اگر کسی که در این جهان عداوت ما ورزیده باشد
و ایذا و آزار محبان ما رسانیده او را بعلامات بغض شناسیم و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانیم و موکد این گفتار حدیث ابن عمر است که
گفت که حضرت رسالت خطاب کرد با امیر المؤمنین و فرمود که یا علی گویا من ترا میبینم در روز قیامت و در دست تو عصائی هست از عوسج و تو آن عصا را در بهشت
میرانی [illegible] آن عصا بجهنم میرسد و میگوید ای دوزخ که فلان را بگیر که از دشمنان ماست و فلان را بگذار که از محبان ماست و از [illegible] روایت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده [illegible] آتش [illegible] از علوم [illegible] در روایت آمده که حارث همدانی که یکی از محبان [illegible] بود و اگر [illegible]
آنحضرت بود روزی با امیر المؤمنین علی گفت یا امیر المؤمنین من از حال [illegible] در حالت نزع و بیکسی در حالت گذشتن از صراط آنحضرت فرمود
ای حارث بترس [illegible] حسنات خود [illegible] در حالت [illegible] و در حسرت خود [illegible] و من [illegible] شناسم و این [illegible]
[illegible] و من یتبعونی [illegible] و آتش [illegible] را گویم که این را بگذار که از محبان و مخلصان ماست [illegible] شناسم و من [illegible] شناسم
و این [illegible] و من یتبعونی [illegible] و آتش [illegible] و از امام محمد باقر روایت کرده که مراد از رجال در این آیه سید النبیین و ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم
و در مجمع البیان [illegible] امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بهشت [illegible] که اهل النار [illegible] و محب آن [illegible]
[illegible] و از صادق روایت کرده که فرمود اعراف [illegible] میان بهشت و دوزخ
هر پیغمبری و خلیفه [illegible] گناهکاران [illegible] ایشان [illegible] بهشت درآمده و خلیفه آن پیغمبر با گناهکار
او گوید [illegible] نیکوکار [illegible] به بهشت رسیده اند [illegible] سلام کنند که قال الله تعالی و نادوا [illegible] الاعراف
یعنی گناهکاران [illegible] آواز دهند اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را [illegible] محبان [illegible] که [illegible]
[illegible] اَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ [illegible] تحیت [illegible] لَمْ يَدْخُلُوهَا [illegible] اهل اعراف
یعنی گناهکاران [illegible] بهشت [illegible] وَهُمْ يَطْمَعُونَ [illegible] بهشت درآیند [illegible]
که بهشت درآمده [illegible] حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] و آن آخرین [illegible] اهل اعراف [illegible] حسنات [illegible] بهشت [illegible]
فَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ [illegible] تِلْقَاءَ
أَصْحَابِ النَّارِ [illegible] قَالُوا رَبَّنَا [illegible] لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ [illegible] الاعراف [illegible]
[illegible] وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ [illegible]

رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ مردانرا که ایشانرا میشناسند بعلامات ایشان که از سیاهی و کبودی چشم و آثار خشکان ربانی که ... چون میمن
و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که ورد نمی ساختند و از خدای ایشان بلال و عمار و صهیب و مانند ایشان را دون دانسته و ملامت میکردند که خدای
بنده گان ... بر ما تفضیل کند قَالُوا گویند اهل اعراف که شما در دنیا مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ گروه انصار یا جمع مال
که میکردید وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بوده که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی جمع و استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشاره کنند
بسوی بلال و صهیب و عمار و سلمان و خباب و امثال ایشان که فقرا بودند گویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این گروه آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که
لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز بدیشان نرسد بخشش خود را و حالا بر حق در بهشت اند چون اصحاب اعراف این سخن فارغ شوند
حق تعالی بکرم خود بایشان یعنی اهل ایمان خطاب کند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترس نیست شما را از مخاوف آینده وَلَا أَنتُمْ
تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطلوب و مقصود ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند در جای مطلع حال در جات که
گویند خدایا ما را اخوان ... در بهشت حسرتی دارد با این بحث که هم حق تعالی از ان فرماید به بهشتیان تا در حقیقت بنگرند چون نگاه کنند حال این خود را آنجا
دخلوا ان سوی شده با آنکه در جنان ایشان زا ... و نام و کنیت زا بخوانند و ایشان طعام و شراب خواهند چنانکه میفرماید وَنَادَىٰ
أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا آنکه بریزید عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر ما از آب بهشت
که تشنگی برده اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه و با انواع طعام تا آن رفع گرسنگی
خود کنیم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان که إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا بدرستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ
بر کافران که الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ آنانکه فرا گرفتند شعار دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازیچه یعنی در دین که ایشان را دعوت کرده آمدند
تحریم میدانند و بازی میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفت مر ایشانرا زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کرده و دین نبستند
کردند با عداوت کنند و مکافات بازی دهند فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ پس امروز با ایشان معامله کنیم و فرو گذاریم ایشانرا در آتش
كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فرو گذاشته و خاطر نگذرانیدند و مستعد نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا چنانچه بودند
که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای کتب ما علامات ربوبیت ما انکار میکردند و چون حق تعالی ذکر حال فرق کرد در عقب آن بیان انزال
کتاب و حجت میکند بر ایشان بقوله وَلَقَدْ جِئْنَاهُم و بتحقیق آوردیم برای گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم مفصل از او دلیل
خیم هر چه بکار آید در از عقاید و احکام و مواعظ عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش خود یعنی در حالتی که عالمیم بوجه تبیین و تفصیل آن و در حالتی که آن کتاب
مشتمل بود بر علم نافع از اصول و فروع هُدًى راه نماینده مر کسان را براه راست وَرَحْمَةً و ضد او بخشش لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند
بنبی مرسل این گروه منحی ایشان از ضلالت هَلْ يَنظُرُونَ انتظار نمیبرند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کار یعنی اخراج شود بآن امر وان از
تبیین صدق آن ظاهر شدن آنچه ناطق است آن از وعده و وعید خلاصه معنی آنست که ایمان نمی آرند تا برای ایشان وعده و وعید آن ظاهر شود يَوْمَ يَأْتِي
تَأْوِيلُهُ روزی که بیاید عاقبت انجام کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ گویند آنانکه فراموش
کرده یعنی ترک گرفته کتاب مِن قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون صدق سخن او امروز ظاهر شود و ترکان از قرآن نکرده اند گویند

قد جاءت رسل ربنا بالحق براستی که آمده بودند فرستادگان آفریدگار ما بالحق براستی و درستی و ما تکذیب ایشان کردیم و وقوع امروز بینا شد فهل

لنا من شفعاء آیا هست ما را از شفاعت خواهان کسی که فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای امروز او نرد بازگردانیده شویم بدنیا فنعمل تا بکنیم

غیر الذی کنا نعمل غیر آنچه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم آنچه تکذیب آن میکردیم و بوحدانیت خدا قایل شویم نه شرک و آنکه کسی ایشان را

شفاعت کند و نه بدنیا بازگشتن ایشان را قد خسروا انفسهم بدرستی که زیان کردند بنفسهای خود که سرمایه عمر را صرف بت پرستی کردند و ضل

عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما خواهند بود نزدیک خدای پس هیچ

نفعی بایشان نرسید و در عذاب ابدی گرفتار شدند بعد از آن از روی احتجاج ذکر ربوبیت خود میکند و بیان مصنوعات خود تا بوسیله آن او را بشناسند و بدانند

که عبادت سزاوار معبودی حقیقی نیست دیگری را ای جمیع مکلفان ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما خداییست الذی که مستجمع جمیع صفات کمالست خلق

السموات والارض آفرید آسمانها و زمین را و آنچه در آسمانها و زمین است فی ستة ایام در مقدار زمان شش روز و اگر خواستی

قادر بود که بیک لحظه همه را بیافریند اما بجهت تعلیم بندگان در کارها که تعجیل نکنند و تأنی کار فرمایند به شش روز آنها را بیافرید و در

مجمع البیان آورده که حق تعالی ابتدای آفرینش از روز یکشنبه فرمود و تا آخر روز جمعه جمیع مکونات علوی و سفلی را ایجاد کرد ثم استوی پس مستولی

شد اراده او علی العرش بر آفرینش عرش و ایجاد کرد عرش که عظیم ترین مخلوقات اوست و هیچکاه که بر آن قادر و غالب باشد پس عرش

طراق را ازالتسع جبرئیل بتفسیر خود نقل کرده که حق تعالی عرش را بصورت تخت آفریده و در خبرست که جبرئیل علیه السلام خواست که عرش را

ببیند از حق تعالی طلبید و از اطراف آن مدت چند سال می پرید تا اکنون مقصود حاصل شد از حق تعالی طلبید و اجازه یافت تا بستر

قدرت بر بستگی کند تا تمام دیده شد و فرشتگان دیگر این صورت واقف شد از پرواز و ماندند که خداوند امر سلام یکساعت بگشتند

از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل چند هزار سالست که میپری و هنوز یک قایم از قوایم عرش را سیر نکردی جبرئیل گفت سبحان من لا یعلم کیفیته الا هو

پاک است خداوندی که هیچکس چگونگی آفرینش او را آگاه نیست مگر او یغشی اللیل النهار در می‌پوشاند خدای شب تاریک را در روز روشن و پوشیده

میکرداند روز روشن را بتاریکی شب و عکس یطلبه حثیثا می طلبد شب روز را از شتاب در می آید از پی او در حالتی که شتاب کننده است مانند کسی که طلب چیزی

کند بوجه سرعت و شتاب کند و طالب لیست سرعت سیر طالب روز لیست سرعت مراد آنست که آمدن روز در عقب شب لیست و لکن همچو چیزی

و جای چیزی از طالب آن باشد و الشمس والقمر و آفرید آفتاب و ماه و النجوم و ستارگان را مسخرات در حالتی که رام شده باشند بامر او تابع ما

که مطیع فرمان اویند در مجاری خود و طلوع و غروب ایشان بنابر این پس اینکان است الا له الخلق بدانید که مر خدایراست آفرینش جمیع مخلوقات و الکونات

والامر و مر او راست فرمان نافذ در تصرف ملکش است و متصرف جمیع امور اوست نه غیر او تبارک الله بزرگ خدای که بوهب دائم الوجود

در ربوبیت رب العالمین پرورده کار و آفریده کار همه عالمیان و بعد از ذکر دلایل قدرت و وحدانیت خود امر میکند بندگان را که ادعوا ربکم بخوانید

پروردگار خود را که طلب بی پرستش او کنید تضرعا در حالتی که زاری کننده باشید با خضوع و تضرع و زاری و خفیة و در حالتی که پنهانید از نظر مخلوقان و دعا

از روی یکسره پنهانی تر و در خلوت دلیل اخلاص است و محتاج مخلص از روی امیدی نیست انه بدرستی که خدای لا یحب المعتدین

دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را نمی شاید که دعای ایشان درخور حق تعالی در دعا و دگر دسته با آنچه سود نیابد ایشان را از خدای که اولی آن طلبند

مانند رتبه انبیا و بالا رفتن بر کمالات علما از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده که [illegible] که قومی پیدا شوند که در دعا زیاده از فوق رتبه خود طلبند

قدر کافیست که بنده در دعا گوید که بار خدایا از تو بهشت میطلبم و آنچه نزدیک گرداند بهشت را از گفتار و کردار و بعد از آن این آیت را تلاوت فرمود که انه

لا یحب المعتدین و جزالت که میان دعای سر و علانیه هفتاد ضعف است و در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اصحاب بسی عبادت کردندی و دعا

اظهار نکردندی تمام و [illegible] بلند ایشان شنیده نشدی و بی‌شبهه آن بیان آن است که خدا و [illegible] از مضمون ادعوا ربکم تضرعا و خفیة

در گذشته‌ای که بنده صحیح تضرع یعنی زبر و [illegible] خدا را بخوانید در آن که اسلا و پنهان و لا تفسدوا فی الارض و تباهی مکنید در زمین بکفر و انواع

معاصی و عدوان بعد اصلاحها پس از اصلاح آن بایمان و عدل و تقوی وادعوه و بخوانید خدا را خوفا در حالی که ترسنده باشید از عذاب

وطمعا و امیدوار از رحمت او ان رحمة الله بدرستی که رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیک است به نیکوکاران در عمل چون ایمان از اهل

حسن عاصیان که امیدوار به مغفرت او چه جابر [illegible] چشم برحمت و عنایت و فضل بی‌نهایت او دارند [illegible] از زاهدان [illegible] خود گفته که بار خدایا اگر

وفاداران نمی‌امیدوار از رحمت [illegible] غیر از تو ماهی [illegible] در ارکان الخطاب مذکور است که هر که این دعا بخواند در عقب آن که گوید استغفر الله الذی

لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگر چه [illegible]

بنده را آمرزیم و نیز در بیان کمال قدرت خود میفرماید و هو الذی یرسل الریاح و اوست آنکه میفرستد بادها را که [illegible] از پیش و دور [illegible]

بشرا حالی که [illegible] بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که باران است مرویست از بعضی اصحاب [illegible] که [illegible]

که [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] کلمه کفر گفته در [illegible] و از آن توبه نمیکنند و خود حجت کنند که میگویند که [illegible]

[illegible] رحمت میداریم [illegible] حضرت علیه السلام [illegible] چه این عبارت و طاعت کنند [illegible] امیر المؤمنین فرمود [illegible]

[illegible] گواهی [illegible] خدا گواهی [illegible] که خدا [illegible] و آنکه [illegible] رحمت میداریم مراد وی [illegible] انما اموالکم و اولادکم

فتنة [illegible] از رحمت [illegible] مراد وی [illegible] هو الذی یرسل الریاح بشری بین یدی رحمته حامل [illegible] ابر [illegible]

باران [illegible] حتی اذا اقلت تا چون بردارند [illegible] سحابا ثقالا ابرها را [illegible] ابرهای گران [illegible]

سقناه [illegible] آن ابر را لبلد میت برای زنده کردانیدن زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء بآن زمین آب را فاخرجنا به

پس بیرون آریم بوسیله آن آب من کل الثمرات از هر نوع میوه‌ها کذلک همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردیم نخرج الموتی بیرون آریم

مردگان را لعلکم تذکرون شاید که [illegible] و [illegible] استدلال کنید و بدانید که هر که قادر باشد بر احیای ارض و اخراج ثمرات [illegible]

قادر باشد بر احیای اموات [illegible] فرموده [illegible] همچنانکه [illegible] زمین مرده را بنبات زنده کنیم [illegible] از گور

زنده بر [illegible] آوریم [illegible] که چون همه مردگان در نفخه اول [illegible] حق تعالی زنده گرداند [illegible] من مرقدنا [illegible]

کار [illegible] از خواب [illegible] از عالم [illegible] در آن [illegible] الحیوان [illegible]

در قبور زنده [illegible] همچنانکه [illegible] در آن [illegible] و بعد از آن خواب [illegible] در نفخه

دوم [illegible] از خواب [illegible] پس از نزول باران [illegible]

والبلد الطیب و زمین پاک و پاکیزه که نرم باشد و صالح زرع بود یخرج نباته بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدا والذی خبث
و آن زمین که ناپاک و شوره باشد که لا یخرج بیرون نمی آید گیاه او الا نکدا مگر در حالی که اندک است و نفعی در آن نیست از ابن عباس و مجاهد و حسن
مرویست که این مثلی است که حق تعالی ایراد فرموده از برای مؤمن و کافر پس تشبیه فرموده دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره بار آن هر گاه
که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انواع طاعات و عبادات بر اعضای او ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین دل
تخم نفعی قبول نکند و از هیچ صنفی گیاهی آید بظهور نیاید مرویست که روزی امام حسن بن علی ابن ابی طالب علیهما الصلوة والسلام نزد معاویه رفت معاویه
بقصد الزام آنحضرت گفت که ای حسن حق تعالی فرموده که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر که در قرآن مذکور و موجود است
لحیه من و ترا در قرآن کجا ذکر کرده و محاسن آنحضرت بسیار انبوه بود و بغایت دراز و معاویه کوسه بود پس آنحضرت در جواب فرمود که حق تعالی محاسن و لحیه تو را در این
آیه ذکر کرده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا معاویه چون استماع این آیه کرد بسیار منفعل و خجل شد و ترک
مجلس کرد کذلک همچنانکه این مثل را بیان کردیم نصرف الآیات مکرر میگردانیم و مردف آیات در فنون احوال لقوم یشکرون برای گروهی که شکر
نعمت فهم و ادراک بجای می آرند و در بینشها تفکر میکنند و اعتبار میگیرند و چون حق تعالی در این آیه بیان ادله فرمود بر وحدانیت و قدرت کامله خود
در عقب آن ذکر معاندان و مکذبان وحدانیت او و رسل او کرد جهت تسلیه حضرت پیغمبر و فرمود لقد ارسلنا نوحا بدرستی که فرستادیم نوح بن ملک
بن متوشلخ بن ادریس علیهما السلام و وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی گروه او که از اولاد قابیل بودند و بت پرستیدند فقال پس گفت نوح علیه السلام
یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای یگانه را مالکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت
او و یکی را با او شریک مسازید انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم از عذاب روز
بزرگ که یوم الطوفان است یا روز قیامت و از کعب الاحبار مرویست که نوح دو هزار و پانصد سال عمر یافت صد و پنجاه سال پیش از بعثت
و نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت کرد و دویست سال در ساختن کشتی بود و بعد از نزول از کشتی شهرها بنا کرد و در عرض این مدت هر چند
قوم را از عقوبات الهی ترسانید هیچ متنبه نشدند و هر روز طغیان ایشان بیشتر شد و هر گاه که بدعوت مشغول میشد او را چندان میزدند که بیهوش
میشد و چون از آن بهوش آمدی او را در نمدی پیچیده در کاری انداختندی و در زعم ایشان آن بودی که او مرده است روز دیگر از آنجا بیرون آمدی و باز دعوت شروع کردی و گویند
هر روز چندین سنگ بروی زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل در شب بیامدی و او را از زیر سنگ بیرون آوردی و در جوف او مالیده
از کشتی و مایده بهشتی بیاوردی و گفتی بگوید لا اله الا الله تا رستگار شوید مرویست که روزی کهن سالی طفلی خود را بر گرفته نزد نوح آمد و بر آن طفل نمود
و گفت ای فرزند این مرد ساحر است با حذر باش چون بمیرم ترا فریب ندهد آن کودک گفت ای پدر مرا که میخواهی از تو تا من سنگی چنین ده تا بزنم بر وی سنگ
تا والد وی سنگ را بر نوح زد و سر مبارک آنحضرت را بشکست و خون بر روی مبارک او روان شد نوح بدرگاه حق نالید و این دعا کرد که رب لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا و در بعضی روایت دعوت زیاده از هزار سال بود و بعد از قال الملأ من قومه گفتند بزرگان از قوم او که ای نوح
انا لنریک بدرستی که ما می بینیم و میدانیم ترا فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی
قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم لیس بی ضلالة ای گروه من هیچ گمراهی از حق نیست مرا ولکنی رسول و لکن من

فرستاده شده‌ام مِن رَبِّ العالَمينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُم رِسالاتِ رَبّي می‌رسانم بشما پیغامهای پروردگار خود وَأَنصَحُ لَكُم
و نصیحت میکنم شما را و خواهم صلاح شما وَأَعلَمُ مِنَ اللهِ و میدانم از وحی خدا که بمن آید ما لا تَعلَمونَ آنچه شما ندانید ایشان چون نام قوم
وحی شنیده متعجب گشتند نوح علیه السلام از روی انکار و تعجب ایشان فرمود أَوَعَجِبتُم آیا عجب میدارید أَن جاءَكُم ذِكرٌ آنکه آید بشما
پیغامی و وحیی و موعظه مِن رَبِّكُم از پروردگار شما عَلى رَجُلٍ مِنكُم بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی که همزبانست لِيُنذِرَكُم
تا بیم کند و بترساند شما را از سرانجام کفر و معصیت وَلِتَتَّقوا و تا بپرهیزید از خشم خدا بسبب ترسانیدن وَلَعَلَّكُم تُرحَمونَ
و شاید که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح را چون نوح آگهی داشت که ایشان ایمان نیارند
دعا کرد و هلاک ایشان خواست حق تعالی فرمود تا کشتی ساخت و معرض طوفان شد چنانکه گذشت تا مؤمنان بکشتی در آمدند و حق تعالی طوفان فرستاد
و همه کافران را هلاک کرد و نوح با اهل کشتی سالم ماندند چنانکه میفرماید فَأَنجَيناهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذينَ مَعَهُ
و آنانرا که با وی بودند فِي الفُلكِ در کشتی و جمیع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و مروی است که اهل البیت هشت تن بودند پسران او سام
و یافث و حام و باقی از آنها که ایمان آورده بودند وَأَغرَقنَا و غرق کردیم بطوفان الَّذينَ كَذَّبوا بِآياتِنا آنها را که بدروغ داشتند
دلالات و صدق او را معجزات را بر نبوت إِنَّهُم كانوا بدرستی که بودند قوم نوح قَومًا عَمينَ گروهی کوران یعنی کوردل و غیر عارف بتوحید
و وحدانیت خدا و معجزات نبی و تفصیل قصه نوح در سوره هود و سوره نوح مذکور خواهد شد و بعد از آن قصه هود را بر قصه نوح عطف کرده
فرموده که وَإِلى عادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخاهُم برادر نسبی ایشان را نه برادر دینی هُودًا که آن هود بود علیه السلام و هود پسر
عبدالله بن رباح بن حلوث بن عاد بن عوص بن سام بن نوح است علیه السلام و قبیله عاد مردمی تن آور و بلند بالا بودند و از ایشان
در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر نبود و معموم بسیار لطیفه و مال و اولاد گشته و عمرهای دراز و در پرستش بت مسکن ساخته بودند و بعد از بعثت
آن قبیله آمده و ایشانرا بحق دعوت کرد قالَ يا قَومِ گفت ای گروه من اعبُدُوا اللهَ بپرستید خدای را یگانه و بیگانگی وی قایل شوید ما لَكُم مِن إِلٰهٍ
نیست مر شما را هیچ معبودی غَيرُهُ بجز او أَفَلا تَتَّقونَ آیا پس نمی‌پرهیزید از عذاب خدای قالَ المَلَأُ گفتند گروهی از اشراف و بزرگان الَّذينَ
كَفَروا مِن قَومِهِ آنانکه کافر شدند از قوم هود چه کفر صفت است که بعضی از اشراف قوم ایمان آورده بودند پس کافران گفتند که إِنّا لَنَراكَ
بدرستی که ما می‌بینیم ترا فِي سَفاهَةٍ در سفاهت و بیخردی که دین قوم را سبک داری و دینی نو پیش گرفتی وَإِنّا لَنَظُنُّكَ و بدرستی ما گمان میبریم ترا
مِنَ الكاذِبينَ از دروغ گویان در آنچه میگوئی قالَ يا قَومِ گفت ای گروه من لَيسَ بي سَفاهَةٌ نیست با من سفاهت و بیعقلی و سفاهت
وَلٰكِنّي رَسولٌ ولیکن من فرستاده‌ام مِن رَبِّ العالَمينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُم رِسالاتِ رَبّي میرسانم بشما پیغامهای پروردگار
خود را از امر و نهی و وعد و وعید وَأَنا لَكُم ناصِحٌ أَمينٌ و من شما را نصیحت کننده‌ام امین که هیچ خیانت در آن و بی تغییر
داده آنچه از رسالت بمن آمد أَوَعَجِبتُم آیا عجب میدارید شما را أَن جاءَكُم ذِكرٌ مِن رَبِّكُم آنکه بیاید بشما پندی از پروردگار عَلى رَجُلٍ مِنكُم
بر زبان مردی از شما یعنی هم از جنس شما لِيُنذِرَكُم تا بیم کند شما را از عقوبات الهی وَاذكُروا و یاد کنید نعمت خدا را إِذ جَعَلَكُم خُلَفاءَ چون گردانید
شما را جانشینان و مالکان زمین احقاف مِن بَعدِ قَومِ نوحٍ از پس گروه نوح علیه السلام وَزادَكُم فِي الخَلقِ و بیفزود در آفرینش شما

بسطة قامت و قوت یعنی زیاده بر دیگران در ولیت که مهتر او کوتاه ترین قد ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز و تمیز آورده اند که بنام الحفیفه
فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خدا را لعلکم تفلحون تا باشد که شما رستگار شوید بجهت شکر نعمت مولای نجات قالوا گفتند
گروه هود را از روی انکار اجئتنا لنعبد الله آیا آمده بما بنزد ما تا بپرستیم خدا را وحده در حالتی که یگانه و تنهاست و نذر
و ترک کنیم و بگذاریم ما کان یعبد آباؤنا آنچه بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را وعده میکنی
از عذاب ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راستگویان در آنکه از نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام قد وقع علیکم بدرستی که واجب و ثابت شد
بر شما و فرود آمد من ربکم از پروردگار شما رجس عذاب از رانده و مضطرب سازنده و غضب خشمی جهت اراده انتقام اتجادلونني آیا مجادله میکنید
با من فی اسماء در کار چیزهایی که نام نهاده اید بتان را که هر یک را نامی نهاده بودند یکی را الهیه در اثنای بیت و در روایتی بعضی نامها صمود و یکی
ایشان آن بود که باران از ایشان باز گرفت و بعضی الفاظ تخوانند حفظه الکبر لکا هبای ایشان در شعر و همچنین برخی را زده سکفسه یعنی روزی دهنده و بر
سالم میخوانند یعنی رنج رساننده و این مجموع اسما بود که معبودان ایشان جمادات اند لیکن بروی جهل صدا میکنند این اسمای سمیتموها
انتم نام نهاده اید و شما اسمای انتم و آباؤکم و پدران شما آنها ما نزل الله بها فرو فرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی
و حجتی ظاهر شد و با وجه این بر عناد و مکابره اصرار دارید فانتظروا پس منتظر نزول عذاب باشید انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین
از انتظار برندگانم عذاب را فانجیناه پس برکات دادیم هود را والذین معه و آنانکه با وی بودند در دین برو با او بیگروید برحمة منا
بخشش و بخشایش از ما بر ایشان و قطعنا و ببریدیم دابر الذین کذبوا باآیاتنا اصل آنانکه تکذیب کردند و دروغ داشتند آیات ما را یعنی همه را قد رنج تمامی ایشان
مستاصل ساختیم و از بیخ بر کندیم و ما کانوا مؤمنین و نبودند گروهی که از روی رحمت معهود و دلالت هود و بیان کیفیت وقوع عذاب ایشان بر وجه اجمال
بر بروجه بود که چون بعد و عصیان ایشان به کمال رسید حق تعالی باران از ایشان باز گرفت و بعد از آن ابر سیاه بر ایشان فرستاد و آن ابر کار کرد و وادی
ایشان فرود آمد و چون آن ابر را دیدند بصورت انکار ایشان خواهد بارید دانستند و همه در یک جا جمع شدند و آن باد سیاه بود و در آن بادی آتش هر که
و زنی مرد اطفال اولاد هلاک کردی بر هفت شبانروز آن باد بر ایشان مسلط و شتران بر بار گران بار برگرفتی و در هوا بردی و بر زمین بزدی و از ایشان
هیچکس باقی نماند مگر کسانی که با هود ایمان آوردند و مال گران با خود ساخته بودند به جای دیگر رفتند و از آنجا بگاه بازگشتند
و تفصیل این قصه در منهج الصادقین سطری تمام مذکور است و در سوره الاحقاف برخی از آن مسطور خواهد گشت و بعد از ذکر قصه هود بیان حال صالح میکند و قوم او
و میفرماید و الی ثمود و فرستادیم بسوی قوم ثمود اخاهم صالحا برادر نسبی ایشان صالح را و نسب صالح ثمود بن عامر بن ارم بن سام بن نوح و ثمود
و چون صالح بر ایشان مبعوث شد قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای گروه من بپرستید خدای را یگانه ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبودی
که مستحق الوهیت باشد غیر او بجز او که قوم ثمود به کثرت عدد و وفور اسباب چون تکذیب صالح کردند و گفتند ما را آیتی بنما که بر آن استدلال کنیم بر رسالت
تو صالح و معجزه می طلبیدند که از سنگی که گفتند ای صالح از این سنگ برای ما شتری بیرون آر که بشتری که بسیار بموی و بسیار شیر صالح و وعده کرد و از خدای خواست
تا نوع معجزه که صالح عادتهای بود بدایت او العزة کنید که گفت آری و همین سوگند غلیظ خوردند صالح دعا کرد و فی الحال آن سنگ شکافته شد ناقه بر آن وجه که
طلب کرده بودند بیرون آمد و تمام عجائب از و متولد شد و جمعی از آن منکران بدیدن ایشان در حال الکار ایشان سکنا بر حق کرده ایمان آوردند و دایرنشد

در میان جویگاه آب بیرون آید و آب جمله را بخورد و هم آن قدر شیر دهد که بسیار باشد و بزرگ آن ملک صالح بود از بیم معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم
بدرستی که آمد بشما بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ معجزه روشن از نزد پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر ماده است
منسوب بخدای که مخصوص است بقدرت از سنگ بیرون آورده لکم برای شما آیة در حالتی که آیت و دلیلی است بر صحت پیغمبری من فذروها پس بگذارید
این ناقه را تأکل فی ارض الله که بخورد گیاه را در زمین خدای که شما را در رویانیدن آن هیچ رنجی نرسیده و لا تمسوها بسوء و مرسانید
بوی هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک و اذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم خلفاء چون گردانید شما را
جانشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد و بوأکم فی الارض و جای داد شما را در زمین تتخذون من سهولها میگیرید از
نرم زمین قصورا کوشکها برای تابستان و تنحتون و میتراشید برای سکنی الجبال از کوهها ... بیوتا خانهها زمستان فاذکروا
آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خدای را از تمکین در زمین و قوت کندن کوهها و ... و لا تعثوا فی الارض و ... در زمین
مفسدین در حالتی که قصد کنندگان فساد باشید ... از جواب صالح اعراض کرده ... قال الملأ
گفتند گروهی از بزرگان قوم الذین استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی کردند من قومه از گروه صالح للذین استضعفوا مر آنان را که
ضعیف و عاجز ... لمن آمن منهم ... أتعلمون أن صالحا مرسل
آیا میدانید که صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار خود و این سخن باستهزا میگفتند قالوا گفتند ضعفای قوم انا بما ارسل
به ... از توحید و اخلاص عبادت برای معبود یکتا به مؤمنون ... قال الذین استکبروا
گفتند ... انا بالذی آمنتم به ... کافرون ...
فعقروا الناقة ... و عتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از فرمان
پروردگار خود ... و قالوا و گفتند ... یا صالح ائتنا بما تعدنا ای صالح بیار
... ان کنت من المرسلین ... فأخذتهم الرجفة ...
... فأصبحوا ... فی دارهم
... جاثمین ... فتولی عنهم ... و قال ... یا قوم
ای گروه من لقد ابلغتکم ... رسالة ربی ... و نصحت لکم ...
... و لکن لا تحبون الناصحین ...
...
...
...
...
...

و تیغ برکشید و او را پی کرد و ناقه بیفتاد و آوازی بلند کرد و بچه آواز او را شنید و به جانب کوه گریخت و بر بالای کوه برآمد و بانگ کرد و کوه شکافته شد

و در رفت صالح گفت ای قوم حرمت خدا را نگاه نداشتید اکنون مستحق عذاب شدید ایشان بر طریق استهزا گفتند این عذاب کی نازل خواهد شد صالح گفت

عقوبت بر شما رسید … ناقه را چهارشنبه کشتند صالح وعده نزول عذاب سه روز داده است و علامت آن این است که فردا … روهای شما

زرد شود و روز جمعه سرخ و روز شنبه سیاه … از میان قوم … چون روز پنجشنبه از خواب برخاستند روهای خود را زرد یافتند

گفتند … هر چند در طلب صالح … او را نیافتند … روز جمعه روهای خود را سرخ یافتند … روز شنبه

روی خود را … سیاه دیدند … پس بهم نشستند و … خود را حنوط کردند … صبح یکشنبه بود … آسمان …

صدای از کدام جهت … آوازی از آسمان برآمد هر که در دنیا بود آن آواز شنید و زمین از هول آن بلرزید

و دلهای ایشان … آن … پس … بر جای خود … آن … از آسمان … ولیکن صالح … از

هلاک … بود … و عبادت میکرد تا متوفی شد و در تفصیل این قصه … [illegible]

از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که … امیرالمؤمنین علیه السلام … بدبخت ترین پیشینیان کیست

گفت خدا و رسول خدا بهتر دانند … ناقه صالح را پی کرد … بدبخت ترین پسینیان … رسول الله علم

فرمودند کشنده … بدبخت ترین پسینیان آن کس است که … از خون سر تو خضاب کند …

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه … [illegible]

… [illegible] …

نام … قصه صالح و ثمود … قصه لوط و قوم او … و لوطا … لوط بن هاران بن تارخ

… ابراهیم خلیل … لوط … [illegible]

… [illegible] …

… [illegible] …

… و لوطا اذ قال لقومه … [illegible]

… اتاتون الفاحشة … ما سبقکم بها …

… من احد من العالمین … [illegible]

… [illegible] …

… انکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء

… بل انتم قوم مسرفون … [illegible] … و ما کان جواب

قومه … الا ان قالوا … [illegible]

بری اهل آنجا و لوط را من قریتکم از دیه خودتان که سدوم است انهم بدرستی که لوط و پیروان او اناس یتطهرون مردمانی اند که طلب پاکی میکنند

از این عمل که ما میکنیم و درین باب تمسخر مینمودند فانجیناه پس نجات دادیم لوط را واهله و کسان او را یعنی اهل البیت او و کسی که ایمان آورد

که ویرا از عذاب نازل بر قوم او الا امرأته مگر زن او که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بمکاره تکذیب لوط ترغیب

میکرد کانت من الغابرین بود از باقی ماندگان در دیار خود نه با لوط و در روز بیرون رفتن از آن شهر منفی نشد و میان قوم خود هلاک شد

و امطرنا علیهم و بارانیدیم بر کفار قوم لوط مطرا بارانی عجب آن سنگ باران بود که بر قوم بارید فانظر پس بنگر

ای بیننده بدیده بصیرت کیف کان عاقبة المجرمین چگونه بود سرانجام و آخر کار گناهکاران و از حد برگذرندگان در طغیان و عصیان گویند

چون ورث لوط با پیروان از آن شهر بیرون رفت جبرئیل بفرمان ملک جلیل بال خود را در زیر آن شهر کرده و از زمین هفتم برداشت و باسمان

برد چنانکه آواز سگان و خروسان بگوش اهل آسمان اول رسید و بعد از آن منقلب ساخت و پس بعد از آن بود که سنگ باران بارید از مجمع

البیان منقول است که قوم لوط صاحب باغها و بستانها بودند و غربا از نواحی آمدندی و از ایشان طلب میوه کردندی و ایشان از این جهت

بسیار در رنج بودند ابلیس بصورت امردی نزد ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از غربا برهید با ایشان لواطه کنید و طریق آن با ایشان

تعلیم داد پس باین عمل مشغول شدند تا که میترسیدم که از آن طلب گرد آسمان و زمین و عرش الهی که این عمل قبیح بخدای میرسید حق تعالی

از آسمان سنگ باران فرستاد و بدین سبب ایشان را بر زمین فرو برد و درین کیفیت آنچه گفته است که فاعل و مفعول را بکشند هیچ خلافی نیست و اما فی الامام مختار است

اگر خواهد با شمشیر بکشد یا دیواری بروی افکنده یا از بلندی او را بزیر اندازد اما در مقدمه اگر محصنه با هم ماخوذ است زنند و رجم کنند

که غلامی را نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه آوردند و گفتند این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان برین گواهی دادند حضرت غلام را گفت

چه میگوئی گفت بلی امیر المؤمنین من میگویم که راست است فرمود چرا چنین میکردی گفت برای آنکه او با من لواطه اکراه میکرد و من مانع او میشدم فایده نکرد

تا آنکه بقصد او از خود کشتم فرمود آیا بر گواه بایدت گفت گواهی از کجا آرم که خواجه تنها در سرای خود در شب با من میبود گفت ومن

من که او را کشتم فرمود چون او را زخم زدی آیا تو را دشنیدی گفت نه فرمود اگر همین است ظاهر شود که راست میگوئی پس اولیاء دم

پس فرمود برو با وقرا او را شکافتند اگر در قبرش غلام در روغ میگوید قصاص کنند و اگر در قبرش نباشد راست میگوید و براءه کنید نفی از وی

ما میکنیم که علی امروز بر زنده کان حکم میکرد و اکنون بر مرده گان حکم میفرماید پس رفتند و سر قبر وی را شکافتند او را نیافتند خبر بحضرت

آوردند فرمود که این غلام را رها کنید و درین قول صادق است گفتند یا امیر المؤمنین این راز کجا گفتی فرمود از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که

عمل لواطه کند و بی توبه از دنیا برود حق تعالی او را با قوم لوط حشر فرماید تا آنجا با ایشان باشد و بقیه قصه لوط در میان سوره و الذاریات گفته خواهد

شد انشاء الله تعالی و بعد از آن از قصه شعیب و قوم او خبر میدهد و میفرماید و الی مدین و فرستادیم بسوی اهل مدین که از ابراهیم خلیل بودند اخاهم شعیبا

برادر ایشان را در نسب شعیب بود و او پسر میکائیل بن یشجر بن مدین بود و او را خطیب الانبیاء میگویند که بسیار حسن محاورت با قوم خود داشت قال یا قوم

گفت ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را و حده لا شریک ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبود بحق بجز او قد جاءتکم بینة من ربکم بدرستی که آمد

بشما معجزه روشن من ربکم از نزد پروردگار شما و معجزه او همان عصای او بود که چون بار قصه گوسفندان که از دهان او ... و اژدها دفع کردی و در شب [illegible]

گوای و اما شمع روشن بودی و آنچه مرغوب سوی بود از جنس و آنکه طعم از و به ولکه کی جای عصا از شعیب او برسید چه تا نه شعیب بود آن نوع معجزات
از دها دیگر نیست معجزه او همانا معجزه موسی بود که از عصا ظاهر شد حتی و نیز موسی را وعده بود که گوسفندان تو هر ولدی که از ایشان سپید باشند در یک دیگر
باشد و این صورت نهان کیفیت صحه قصه زیا بود اولاد گوسفندان موسی سپید ابلق بغیر آن مرتبت است از جمله معجزه شعیب آن بود که چون
خواستی که بکوه بلند برآید کوه سر فرود آوردی تا شعیب آن را بالای آن برآمدی و او مشهور شده نقل است که هر یک از
قوم او صاحب مکیال و صاحب ترازو بودی یکی از دیگر بزرگتر بزرگ خریدندی و به آن خرد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی
شعیب امثال کرد بر شما را اگر ای میخواهم و آیتی روشن بشما فرستادم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و درست سازید آن کیل را وَالْمِيزَانَ و آلات وزن
را بازایستی و رزینه و سویت مرعی دارید کیل و وزن وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان را بتمامی حقوق ایشان
که کم مکنید و در حریه در حق خیانت مورزید بر مردم وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت و ظلم فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا
پس از صلاح و حق حق آنرا ببعث انبیا و انزال کتب و یا پس از آنکه بر شما الصلاح آن میکردند بتمام نمودن کیل و وزن ذَٰلِكُمْ عمل کردن
شما بانچه شما را آن میفرمایم و اجتناب شما از آنچه شما را از آن نهی میکنم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان
چه قبول احکام و ترتب ثواب آن فرع ایمان است که از رسول او و مراد بخیر زیادتی مطلقا است نسبت بانچه میکردند از نقص کیل و وزن
چه اصلا در آن نیکویی نیست و چون قوم شعیب در شهرها بود کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه بند کردندی و با بواقی باج و تمغا از کفار
مالی میستاندند از جهت ... ایشان از بخس و نقص کیل و وزن نهی ایشان کرد از راه زدن و تعدی در اموال خلق گفت وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ
صِرَاطٍ و منشینید بر هر راهی که ... تُوعِدُونَ میترسانید مومنان را وَتَصُدُّونَ و باز میدارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ
آن کس را که ایمان آورده است بخدا وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجویید راه را کجی یعنی طلب بطلان آن میکنید و ... باطل ... آن میکنید
باطل و کجی برای طعن وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدای را إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا چون بودید اندک در عدد و عُدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کرد شما را
خدای شما ... برکت در اموال و اولاد شما و مروی است مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط ... تناول زندگی
بسیار ... گردانید و شعیب آنجا این نعمتها یاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ و بنگرید چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
سرانجام کار تباه کاران از امم گذشته چون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط ... از آن عبرت گیرید وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ و اگر هست
گروهی از شما آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ گرویده اند بانچه فرستاده شده ام بان وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان ...
لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده اند فَاصْبِرُوا پس صبر کنید و شکیبائی ورزید در طاعت خدای و جفای قوم حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا تا وقتی که حکم کند خدای
میان ما و شما ... حق بر اهل باطل وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگان است ...
و گویند خطاب بکفار است ...
... قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
گفتند اشراف که ... لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ ...

وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را که گرویده‌اند مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ یا البته عود کنید فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کیش ماست گفت شعیب آیا ما را به کیش

حرام خواهد بود اخراج شما از دیه ما و یا عود شما در کیش شما قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ اگر هستیم خواهان

نبی که سه بطوع و رغبت این آییم و حال آنکه ما انکار کنیم که کینه ظلال است ما اسلام خدا بر که شما کبر و قهر خواهید ما را با دین خود آرید

قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم بر افتراء عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را إِنْ عُدْنَا اگر باز گردیم فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا

اللَّهُ پس از آنکه رهانید ما را خدای مِنْهَا از ملت باطل ادله هادیه وَمَا يَكُونُ لَنَا و نیست ما را و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا

آنکه باز گردیم بکفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر اگر خواهد خدای رَبُّنَا پروردگار ما این استثنا برای قطع طمع ایشان است از آنکه

چه اسلام معلق گردانیده است چیزی که محال است که اراده آلهی بآن تعلق گیرد زیرا که اراده کفر قبیح است و قبیح بر حکیم محال است پس گویی می‌گوید

که محال است که اراده حق تعالی بکفر ما تعلق گیرد و ما کفر اختیار کنیم بمکر شما وَسِعَ رَبُّنَا رسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزی عِلْمًا از روی

دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیزها که از جمله علم او است بعاقبت کار ما و شما از ایمان و کفر و ما او اعلم است بصلاح ما و ملت

عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای توکل کردیم در ثبات ما بر ایمان و تخلص ما از شرار و کار خود را باو باز گذاشتیم پس شعیب روی از معاندان

بر تافت و بنیاز حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ ای پروردگار ما حکم فرما بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا میان ما و میان قوم ما بِالْحَقِّ

براستی یعنی ظاهر گردان امر ما را تا محق از مبطل متمیز گردد وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف

قوم الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بجای مِنْ قَوْمِهِ از گروه شعیب لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر پیروی کنید شعیب را و سلوک طریق او و دین خود را

که ایدر إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که شما آنگاه لَخَاسِرُونَ زیان کاران و زیان زدگان که دین قدیم را گذاشته و دین مجدد را ملتزم شده‌اند

شعیب شده و از کفر رجعت کرده فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرو گرفت ایشان را زلزله مراد صیحه عظیم جبرئیل است که از هیبت و سطوت

صدای آن زمین بلرزه در آمد و همه هلاک شدند فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ پس گشتند در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بروی در افتادگان و مردگان بی

روح افتاده و جدای جان از ایشان الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا هرگز نبوده‌اند در آن شهر و هم منازل

ساخته بودند گویا هرگز در آن شهر اقامت نکرده‌اند الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه دروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان

کاران در دین و بهلاکت دو عقبی بتقریب از ابن عباس روایت است که عذاب قوم شعیب بر وجه بود که حقق در وی از درهای دوزخ بر ایشان گشاد

و شعله از حرارت بایشان رسید نفسهای ایشان در تنگ بانقطاع رسید هر چند که در ایوانهای خانه در سردابها خانه‌ها که در آن آبی بود ...

هوای آنجا گرم و ساکن بود ... از خانه‌ها و خانه بیرون رفتند به صحرای که سایه ابر دیده بودند ... همه در زیر آن ابر جمع شدند

آتش از آن ابر بر ایشان باریدن گرفت ... فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس اعراض کرد شعیب از ایشان وَقَالَ و گفت بروجه تحسر

بر هلاک ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود را وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی

شفقت و مهربانی ... فَكَيْفَ آسَى پس چگونه اندوه خورم عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ

بر هلاک گروهی کافر ...

خود که حق تعالی بود از ایشان هلاک شدن مکذبان کفار قریش را تهدید میفرماید بقوله وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ شهری و دهی
مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبر را که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر گرفتیم اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و رنج و بیماری
لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ تا باشد که زاری کنند و زاری نمایند و عجز نمایند به پیغمبر خود گشته تا از بلا ایشان دفع شود چون از آن متنبه نشدند و ایمان
نیاوردند ایشان را بطریق دیگر امتحان کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ بجای بلا و مرض و شدت و تنگی الْحَسَنَةَ سلامتی و راحت
و فراخی حَتَّىٰ عَفَوْا تا فراوان شدند هم بمال و هم بعیال بحیثی که ... وَقَالُوا و گفتند در حین ... راحت
و نعمت بغیر ... این حال از طبیعت روزگار است و گردش فلک دوار قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا بتحقیق رسید پدران ما را الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ
سختی و ... در زمان گذشته ... و فراخی و ... و هنگامی غم و بیماری این نه بسبب کفر و ایمان است ... خود ...
بود و از آن ... فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگاه ... عذاب ...
نازل خواهد شد ... این نوع عذاب ... وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر ... اهل
آن دهها ... آمَنُوا ایمان آوردندی ... وَاتَّقَوْا و پرهیزکاری کردندی از شرک و مخالفت ...
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه میگشادیم بر ایشان ... بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ برکتها و زیادتها از آسمان وَالْأَرْضِ و زمین ...
... از اطراف و جوانب ... و نباتات ... و زراعات و اشجار
بسیار برای ایشان ... وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان خود را فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را ... بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بسبب آنچه ... از کفر و معاصی ... أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند اهل ... أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه
بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در حالت ... وَهُمْ نَائِمُونَ و حال آنکه ... عذاب ... أَوَأَمِنَ
أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند ... أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه ... عذاب ما ضُحًى ... وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ...
... أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای ...
... فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروهی زیانکاران ...
و نفاق و ترک ... أَوَلَمْ يَهْدِ آیا راه ننمود
لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ ... مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک اهل ...
... أَنْ لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم ...
... أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ ... وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ ...
... فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
...
... تِلْكَ الْقُرَىٰ

آن شهرها که اهل آن بلاد مذکوره بودند چون اصحاب و ثمود و مؤتفکات و غیر آن نقص علیک خوانیم بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن
ولقد جاءتهم و بدرستی که آمده بود اهل آن دیها رسلهم پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم بالبینات بمعجزات روشن و دلائل
واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن آن رسولان بما کذبوا من قبل بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی
مستمر بودند بر تکذیب و عناد و جحود و بعثت نبی نگرده تکذیب و عناد و جحود از آن نگسستند کذلک همچنانکه مهر نهاد بر دلهای کافران گذشته
یطبع الله مهر مینهد علی قلوب الکافرین بر دلهای کافران که علم ازلی تعلق گرفته بعدم ایمان ایشان مراد کفار زمان اند که حق تعالی
بر حال خود ایشان را باز گذاشت و از لطف و توفیق ایشان را برداشت تا زنگ کفر و عناد ایشان بیشتر شده آینه دل ایشان تیره و سیاه
تا غایتی که گوییا مهر بر آن نهاده که اثر سخنان حق بدان راه نمی‌یابد وما وجدنا لاکثرهم و نیافتیم مر بیشتر امم مذکوره من عهد وفای عهدی
که روز میثاق خوف و ضرورت و شدت میکردند که اگر این بلیه و مصیبت کشف شود ایمان آریم اگر آن وفا نکردند وان وجدنا و بدرستی یافتیم اکثرهم
لفاسقین بیشتر ایشان را شکننده گان عهد و پیمان و قیل اکثر بیت الکفر [illegible] از ایشان در آمده ثم بعثنا پس برانگیختیم
من بعدهم پس از پیغمبران موسی پسر عمران را بایاتنا بمعجزات که داده بودیم الی فرعون بسوی فرعون و ملائه و اکابر قوم او
فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن معجزات و وضع نمودند کفر را در موضع ایمان فانظر پس نگر به دیده بصیرت ای دانای حق
کیف کان عاقبة المفسدین چگونه بود آخر کار تباه کاران که غرق شدند آورده‌اند که فرعون چهارصد سال عمر داشت و در این مدت درد سر و بیماری
ندید و گفته‌اند که هرچه ... بر کنار او قضا حاجت ... و او را سال ... بیرون آمدی و از قوم پنهان کردی و شیرخواره
او مدبر بود تا ... افضل ... دعوی خدایی کرد مردم را به پرستیدن خود امر کرد و چون طغیان او بنهایت رسید حضرت موسی علیه السلام چون از مصر فرار نمود
کشتن قبطی چنانکه در سوره القصص مذکور خواهد شد بمدین آمده بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او را ... بعد از آن ... در ولد ... عزم مصر
بمصر در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت نبوت یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانکه تفاصیل این قصص در سایر آیات این سوره
و سوره دیگر مذکور خواهد شد و حق سبحانه حکم کرد بمصر رفته فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی استعداد کرد
تا او و برادرش هارون ... مصر آمده مدتی ... بر در سرای فرعون مقام کردند حاجبان بارگاه ... کسی ... ملاقات کند
... در ... آمده ... هر کس ... بود و کلاه پشمین بر سر نهاده و ... عصا در دست
و مجلس در ... و عصا ... مدت ... روزی ... فرعون ... فرعون ... گفت
... فرعون گفت که ... مستند ... از فلان ... این ... که ... این ...
مقام که ... خدایم ... فرعون و قوم او ... تا ... خدای ... ایمان آرد ... فرعون گفت ... این چه سخن
... که ... و ... و اکنون ... قوم ... که فرعون ... که ما رسولان خداییم
... خدا ... فرعون ... و ... و گفت ... آن ... آمده و
بالش ... فرعون ... که ... موسی آغاز دعوت کرد وقال موسی یا فرعون و گفت موسی ای فرعون ای فرعون انی رسول من رب العالمین

به پیغمبری من فرستاده شده ام از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو فرعون گفت ای موسی دروغ میگوئی پس موسی فرمود که حقیق علی
ان لا اقول سزاوارست بر آنکه نگویم علی الله الا الحق بر خدای مگر سخن درست و راست یعنی واجب و لازمست بر من که نگویم مگر سخن حق و از جمله
فرعون گفت بر چه دعوی حجتی و گواهی داری موسی فرمود قد جئتکم بتحقیق که آمده ام بشما ببینة بحجتی روشن و معجز ظاهر من ربکم از نزد پروردگار شما
که بر صحت رسالت من گواه است و آن عصا و ید بیضا فارسل معی پس بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از ضبط ایشان بدار
که ایشانرا بارض مقدسه که موطن آبای ایشانست ببرم و سبب در انداختن فرعون بنی اسرائیل را آن بود که مسکن ایشان کنعان بود که چون یعقوب علیه السلام و اولاد
و احفاد او بمصر آمده و همانجا قرار گرفته نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک مصر بآن که فرعون زمان موسی علیه السلام
بود رسید بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد پس چون او بمرد ولید فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست و زمان ملک
بر گرفت انا ربکم الاعلی گفت چون بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند گفت شما درم خریده پدر ما بودید و همه بنده زادگان ما باشید پس ایشان
را بنده گرفت و [illegible] موسی گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار [illegible] فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی خود
جئت بایة آمده بنشانه و معجزه و حجتی از نزد پروردگار خود فات بها پس بیار آن را و بنما ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان
در این دعوی که میکنی [illegible] فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی پس آنگاه آن عصا بناگاه
ثعبان مبین اژدهای شد ظاهر و هویدا [illegible] لب زیرین را بر زمین نهاد و لب بالایین را بر کنگره قصر فرعون و روی بفرعون آورد
[illegible] فرعون بر زمین [illegible] بر بالای تخت [illegible] در آن روز چهل [illegible]
[illegible] و هزار آدمی هلاک شدند فرعون [illegible] ای موسی [illegible] ترا بآن خدا [illegible]
[illegible] که عصای خود را بگیر تا من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را با تو بگذارم موسی دست دراز کرد [illegible] همان عصا
[illegible] و نزع یده
و بیرون کشید دست خود را فاذا هی پس آنگاه بود دست او بیضاء سفید [illegible] للناظرین مر نگاه کنندگان [illegible]
[illegible] آن را [illegible] در آن [illegible]
[illegible] آدم بود [illegible] میراث [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] عصای دیگر [illegible]
[illegible] این عصا [illegible] عصای دیگر [illegible] عصا [illegible]
و دیگر [illegible] همان عصا [illegible]
[illegible] عصا [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]

وبالا و هفتاد ذراع و پهنای ... با کر در پس وی روند و او را می‌خواهند کنند و از برای او استغفار کنند تا با اهل خود معاودت کنند و آن عصا را ... نهند

آنگه چون فرعون این سخن از موسی شنید خواست که ایمان آورد هامان که وزیر او بود بر خواست و گفت ای فرعون ... است که دعوی خدایی

و عالمی را مسخر خود ساخته و به پرستش خود خوانده و هم عبادت تو می‌کنند اکنون بنده میخواهی که و مریدی بنده این امری شنیع و قبیح است ... از عجز

موسی سوال کرد که مرا مهلت ده تا فردا ... پس چون موسی از نزد فرعون بیرون آمد حق تعالی به وی وحی کرد که فرعون را بگو که اگر ایمان آری این بادی

... تسلیم دارم و جوانی و قوت ... چون موسی این پیغام بگذارد فرعون این صورت با هامان باز گفت هامان گفت آن مرد ساحر است تواند بود

این فعل از وی صادر شود اما یک روز ... قوم ترا پرستش کنند ... ملک ... می‌ارزد و بعد از آن گفت من هم ... که ترا ... نمود ...

ما ور ... و موسی و فرعون ... آن خطاب کرد ... فرعون این خبر ... از این خبر ... که قال الملأ گفتند بزرگان من قوم

فرعون از کرده فرعون هامان و اتباع او ان هذا بدرستی این موسی لساحر علیم جادوی کننده است دانا ... سحر ... آن

که چوب را اژدها سازد ... کنیم ... یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم ... کند شما را من ارضکم

از زمین شما که مصر است ... ملک ... بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت فماذا تامرون پس شما چه ... مرا ... چه

این امر ... آن عمل کنیم قالوا ارجه گفتند تاخیر کن ... مهلت ده او را و اخاه و برادر او که هرون است ... زود ...

کن و ارسل فی المدائن ... در شهرها که ... مصر است حاشرین ... ایشان ... کنند ... ساحران ...

یأتوک تا بیارند ... بکل ساحر علیم ... ساحری ... علیم دانا و حاذق در سحر ... که ... دو

در تفسیر ... آورده ... فرعون ... ساحری ... نام بود چون ... فرعون ... رسید ... گفتند ...

... کرد ... آواز داد ... گفتند ای ... ملک مصر ما طلبیده ... اگر ... ساحر ...

و کار ... اما ... که ... زمین ... اژدها میشود ... فرعون ... که ما ...

جواب ... که چون ... عصا ... اژدها ... اگر اژدها میشود ...

... ساحری ... که ... او ... برادران ... کرد ... معجزات

... هزار ... گفته ... هزار ... هزار ... هزار ... در مصر در آمدند ...

فرعون ... و جاء السحرة ... فرعون ... طلبیده بود ... قالوا

گفتند ان لنا لاجرا ایا مزدی ... اول ... ان کنا نحن الغالبین اگر باشیم ...

... قال نعم ... فرعون آری ... و انکم ... لمن المقربین از نزدیکان و خواص ... که

خواهید ... آنچه خواهید ... اجابت ... معجزه ... موسی ... عجز و ضعف ...

... سحر ... حطط ... بود ...

... سوال و جواب ... گفته ... خواب ... موسی ... که هر گاه موسی در خواب

عصاها اژدها شده در حرکت میکند آب خلایق غوغا در خاطر در افتاد و تماشا ایشان منتظر ایستاده تا وقتی که فرعون موسی را طلبید و مقرر شد که با ساحران معارضه کنند

ساحران عصاها و ریسمانها میان آوردند و این مجمع در زمین اسکندریه بود خلایق عالم از تمامی لشکرها جمع شده بودند و فرعون بالای تخت خود نشسته

بنشست و آن هفتاد و دو هزار ساحر بر یکطرف صف کشیده بودند و موسی و هارون علیهما السلام بر یک جانب ایستاده بودند پس ساحران بطریق ادب پیش آمده قالُوا

یا مُوسی گفتند ای موسی اِمّا اَنْ تُلْقِیَ یا آنکه تو می افکنی عصای خود را وَاِمّا اَنْ نَکُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِینَ ما افکنندگان ریسمانها

و عصاهای خود قالَ گفت موسی از روی تخلق که اظهار آن [illegible] باید که ایشان ابتدا کنند اَلْقُوا بیفکنید فَلَمّا اَلْقَوْا پس آنگاه که بیفکندند

ساحران آنچه [illegible] بود یعنی ریسمانهای بزرگ اجوف که پر بوده بود بسیماب و چوبهای دراز [illegible] بیفکندند [illegible]

و ریسمانها پر سیماب کرده بودند از آنجا که حرارت آفتاب اثر کرد بر سیماب در حرکت آمد و آن ریسمانها و چوبها شکل مار بر یکدیگر پیچیدن

گرفت و این تلبیس سَحَرُوا اَعْیُنَ النّاسِ جادوی کردند چشمهای مردمان یعنی نمودند بایشان چیزی که حقیقت نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند

مردمان را بترسانیدن سخت وَجاؤُا بِسِحْرٍ عَظِیمٍ و آوردند جادوی بزرگ در فن خود وَاَوْحَیْنا اِلی مُوسی وحی کردیم بسوی موسی اَنْ اَلْقِ

عَصاکَ که بیفکن عصای خود را پس موسی بیفکند اژدهای سیاه از شتر بختی بزرگتر با چهار دست و پای [illegible] دو دندان دراز [illegible]

[illegible] فرو میبرد و پای هر یک [illegible] دیگر را [illegible] و از دهنش آواز هیبت [illegible] و چشمانش [illegible]

چون [illegible] فَاِذا هِیَ پس ناگاه آن عصا که اژدها شده بود تَلْقَفُ ما یَأْفِکُونَ فرو میبرد آنچه تزویر کرده بودند [illegible]

و آن جمله خروار [illegible] چوب [illegible] ریسمانها و چوبهای ایشان [illegible] مردمان بگریختند و [illegible] در آن [illegible] هلاک

گشتند فرعون منهزم شده [illegible] موسی [illegible] عصا [illegible] ریسمانها و عصاها [illegible]

فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد امر حق [illegible] وَبَطَلَ و باطل و زایل گشت ما کانُوا یَعْمَلُونَ آنچه بودند عمل میکردند از سحر و معارضه [illegible]

کننده که این سحر بودی باقی [illegible] چوبها را باطل کردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند [illegible] فرعونیان هُنالِکَ آنجا که موسی غالب شد وَانْقَلَبُوا

و بازگشتند از آن موضع صاغِرِینَ خوار شدگان [illegible] ساحران دانستند که این صورت بالای سحر است و معجزه خارق عادت [illegible]

بشر [illegible] وَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند آن ساحران بر روهای خود ساجِدِینَ در حالتی که سجده کنندگان [illegible]

و چون سجده افتادند قالُوا آمَنّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعالَمِینَ به پروردگار عالمیان رَبِّ مُوسی وَهارُونَ پروردگار موسی و هارون [illegible]

[illegible] رَبِّ الْعالَمِینَ [illegible] فرعون کرده [illegible]

ایمان آورده [illegible] قالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون [illegible] آمَنْتُمْ بِهِ آیا ایمان آوردید [illegible]

قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَکُمْ [illegible] اِنَّ هذا لَمَکْرٌ مَکَرْتُمُوهُ [illegible] فِی الْمَدِینَةِ

در شهر مصر [illegible] لِتُخْرِجُوا مِنْها اَهْلَها [illegible] اهل آنجا را که قبطیان اند و این

ملک و مملکت خالص شود [illegible] بنی اسرائیل فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید [illegible]

لَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَکُمْ [illegible] وَاَرْجُلَکُمْ [illegible] مِنْ خِلافٍ [illegible] ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُمْ اَجْمَعِینَ

پس بر درخت کشیم و از دار بیاویزیم شما را تا دیگران عبرت گیرند در روایت که اول کسی که تقطیع و صلب امر کرد فرعون بود قالوا گفتند ساحران ما را از کر

چه ترس و وعید کشتن چه باکست که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه به آب زلال زیرا که سبب مرگ إنّا إلى ربّنا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود

بمثوبات عظیمه و درجات رفیعه او منقلبون بازگردندگانیم پس چرا خواهان آن نباشیم و ما تنقم منّا و تو منکر نمیشوی از ما و عیب نمیکنی ما

إلّا أن آمنّا مگر آنکه بگرویدیم بآیات ربّنا بنشانهای قدرت آفریدگار خود لمّا جاءتنا آن هنگام که آمد بما و دیدیم آن کرامت حضرت موسی این

فرعون روی بگردانیده و متوجه حضرت حق شده گفتند ربّنا ای پروردگار ما أفرغ علینا بریز بر ما و افاضه کن صبرًا شکیبایی در بلا تا جزع

نکنیم و توفّنا مسلمین و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم بر آن عجب از حال جماعتی که ابتدای کار و گفته و شبگاه ساحر بوده و در سحر

اظهار مبالغه کرده و سوگند میخوردند بعزت فرعون و نماز پیشین مؤمن شدند و نماز دیگر کشته بتیغ جفای فرعون که قطع دست و پای ایشان کرده بر دار کشید

و نماز شام به بهشت رسیده بودند مرویست که بعد از ساحران ایمان آوردند ششصد هزار مرد از بنی اسرائیل بدایره ایمان درآمدند و منقاد موسی شدند

وقال الملأ و گفتند اشراف و اعیان من قوم فرعون از گروه فرعون و ملازمان او بر وجه انکار که ای فرعون أتذر موسى وقومه آیا

میگذاری موسی را و جماعت بسیاری که قوم اویند لیفسدوا فی الأرض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را از تو برگردانند ویذرک و میگذارد

ترا موسی و فرقه او پرستش تو میکنند و آلهتک و خدایان ترا از صنم‌ها که پرستش خدایان نه مرویست که فرعون مردم را به پرستش خود میفرمود

و خود ... بتان را بجهت ... پرستید و الحق آنکه او بصورت خود تمثالها ساخته بود و هر یکی از قوم را یکی داده که او را بپرستید تا شما را بمن نزدیک گرداند

و از اینجا میگفت أنا ربّکم الأعلى من خدای این خدایان خردم و من خدای بزرگ ترم التصلیحان گمان فرعون او با تحریص گفته بر قتل موسی و فرعون چون دانست

بر قتل موسی قادر نیست قال گفت در جواب ایشان سنقتّل أبناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را باز بر رسم قتل خود و تقسیم کردن ایشان ونستحیی نساءهم

و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا مدتی که همچنانکه پیش از این میکردیم و إنّا فوقهم و بدرستی که ما بر بالای ایشان قاهرون غالبانیم و ایشان

مغلوب و مقهور ماند چون اتباع موسی این را بشنیدند مضطرب گشتند و بطرف حضرت موسی آوردند و کیفیت اضطراب قال موسى

لقومه گفت موسی گروه خود را بجهت تسلیه ایشان استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بر اذیتها که ان الأرض

لله بدرستی که زمین مصر از آن خداست یورثها میراث دهد آنرا و بهر که خواهد من یشاء من عباده از بندگان خود که خواهد از آنکه هر که والعاقبة

و سرانجام نیکو ظفر و نصرت ... للمتقین مر پرهیزکاران راست و این خبر روزه و دولت که فرعونیان دارند عقوبت

زوال پذیر و بنی اسرائیل از آنکار شکایت کرده قالوا گفتند از روی تضجر و توجع أوذینا رنج داده شدیم ما از فرعونیان و ذلیل و بنده شدیم تا قبطیان ما را رنجانیدند

و انکار کرده و میکشتند من قبل أن تأتینا پیش از آنکه بیایی بما و من بعد ما جئتنا و بعد از آنکه آمدی بما پس از آمدن تو آنچه ما را حاصل کار بود محنت

بیشتر است و در صدد قتل تو شدند قال گفت موسی هیچ غم مخورید و جزع مکنید عسى ربّکم شاید پروردگار شما که من طمع میدارم و امیدوارم از او أن

یهلک عدوّکم آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است و قوم او و در تحقیق گفته‌اند عسی از حق و از جانب خدا واجب است و از ملوک بمنزله‌ای

هلاک گرداند و یستخلفکم و خلیفه گرداند شما را یعنی قائم مقام سازد شما را بعد از هلاک ایشان فی الأرض در زمین مصر فینظر پس ببیند خدای تعالی

علم ازلی که ترا توجه رحمت و دولت کیف تعملون که چگونه عمل میکنید و چه خیر کار میکنید از شکر یا کفر و طاعت و معصیت تا شما را جزا

توجه اهل بیان بتوبات هلاک گشتند سکینه بقوله و لقد اخذنا آل فرعون و هر آینه گرفتیم ما اتباع فرعون را بالسنین بقحط و تنگی چند سال

و نقص من الثمرات و نقصان ثمرات یعنی از میوه‌های ایشان لعلهم یذکرون شاید ایشان پند گیرند که این سبب شامت کفر و معاصی ایشانست و از آن باز

گردند و القیاد و اوامر الهی کنند پس از آن متنبه نشدند فاذا جاءتهم الحسنة پس چون آمدی بدیشان الحسنة نیکوئی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه

گفتندی برای ماست این نیکوئی و مستحق آنیم و ان تصبهم و اگر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط و غلا یطیروا فال بد گرفتندی بموسی و من معه

بموسی و آنکه با وی بودند از مؤمنان و گفتندی این بلیه و محنت از شومی ایشانست حق سبحانه جواب کفار را بیان میکند و گفت الا آگاه باشید که

موسی و آنکه گفته‌اند و گفته که از شومت او رسیده است بلکه انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزد خداست و آن اعمال

بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته‌اند و کیفیت او عرض کرده و ثبت آن عملها را بدیشان رسیده نه بسبب شومی موسی و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان

لا یعلمون نمیدانند که تحصیل این چیز از مکاره و اهوال دنیا و آخرت بواسطه شومی اعمال ایشانست قالوا مهما تاتنا به گفتند قوم فرعون

ای موسی اگر بیاری از آنچه سکه میکنی و دعوی میکنی هر گاه بیاری هر چیزی که آوری بما من آیة از نشانه که زعم تو آنست که معجزه است مثل عصا و مرض و امثال آن

لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما نحن لک بمؤمنین پس نیستیم مر ترا بگرویدگان چون قبطیان عناد و انکار را بدرجه اطناب کشیدند فارسلنا پس

فرستادیم علیهم الطوفان بر ایشان طوفان را و آن هر چیزیست که طواف کند بر مواضع و اماکن و اینجا مراد آنست که باران و سیل و گویند مراد طاعون

و ابرا آن هر که مرد [illegible] و طاعون و الجراد و فرستادیم ملخ بر ایشان و القمل و ملخ ماده را یا کرم بزرگ یا شپش که کشتهای ایشان را خورده

شدن آبهای ایشان و الضفادع و بزغ که طعامهای خوان ایشان در می‌آمدند و در طعامهای ایشان در می‌افتادند و بر سر و روی ایشان میجهیدند و

سخن گفتن ایشان بر ایشان میرفتند و الدم و خون که هر آب که ایشان می‌بردند خون میشد آیات مفصلات در حالتی که نشانهای قدرت ما بود

بیّن و هویدا که هر یکی از ایشان جدا بود و آن آیات ظاهر گشت و معجزات ایشان و نشانهای ما که ازهم جدا بودند یعنی متصل بیکدیگر نبودند از جهت امتحان احوال

جهت میان هر دو آیت یکماه بود و انسیه الهه آیتی کمیت دادند تا متنبه نشدند فاستکبروا و سرکشی کردند از فرمانبرداری و کانوا

قوما مجرمین و بودند گروهی نیک کناهکار و معاند از کفر ما جز او آیات ظاهره ایمان نیاوردند و در نقل آمده که چون فرعون ایمان آورده

فرعون و اتباع او چون از گشتند و بر کفر و معصیت خود اصرار کردند حق سبحانه بتمام عطا و تفضل او و بتعلیم امتحان کرد و متنبه نشدند موسی دعا کرد که بار خدایا آیتی دیگر

بایشان بنما از بزرگی و صعوبت که چون آن بنمایی کرده حق تعالی طوفان فرستاد بر ایشان هشت روز و در آن آب ظلمت ابرهای تیره و فرود آمد و در خانهای

قبطیان در آمد و مردم را تا زانو رسید و بر دکانها و طبقه‌ها نشستند و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و هم طعام و لباس ایشان

ضایع کرد و اگر خانهای ایشان فرو آمده کشت و زرع ایشان تباه شد و با وجود این در خانهای بنی اسرائیل و منازل ایشان که متصل خانهای قبطیان بود

قطره آب در آن خانها در نیامد پس نزد موسی آمدند بشرط و عده ایمان از مولی و استدعای رفع آن کردند موسی دعا کرد و رفع شد پس ایشان بوعده وفا نکردند بر کفر خود

اصرار نمودند حق تعالی دیگر ملخ بر ایشان فرستاد تا آنکه جمله کیاه و زرع و گیاه ایشان را بخورد و نیز از صحرا بخانهای ایشان در آمده درها و چوبهای

ایشان میخوردند و در خانهای بنی اسرائیل در نمی‌آمدند و هیچ ضرری بدیشان نرسید و دیگر باره پناه بموسی آوردند و التماس کردند و عهدها کردند که ازو رفع

این بلا ایمان آرند موسی دعا نمود و بلا منکشف شد ایشان چیزی دیدند که جزوی از مزروعات ایشان مانده گفتند این محصول مارا بس است یعنی آنکه

آن فراغ کرده بودند از جهت ایشان هیچ پس عهد خود را شکستند و کفر خود را [illegible] شدند حق تعالی قمل را بر ایشان فرستاده در جامه‌ها و اندامها و طعام و شراب ایشان
می‌افتادند و در تفسیر علائی است که [illegible] افتاده بسیار بخوردند ایشان باز بطلب موسی آمدند و وعده ایمان کردند موسی دعا فرمود و دفع شد ایشان گفتند ما متیقن
شدیم که تو در فن سحر ماهری و دیگر باره لشکر ضفدع بر ایشان تاختند همه سراها و جامها و مواضع از آن پر شد و هر کوزه و ابریق و دیگ و خوردنی و مسکن و جامهای
ایشان پر از ضفدع شد و چون خواهیدندی در شب [illegible] ایشان جستندی و در وقت سخن گفتن در دهنهای ایشان می‌جستند باز التجا به موسی کردند و تضرع
و زاری آغاز کردند بشرط ایمان موسی این بلا از ایشان دفع کرد و چون یکماه ازین بگذشت و ایمان نیاوردند حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی
سبو از آب پاک بود و چون قبطی سبو پر کردی خونابه شدی و اگر از یک ظرف خوردندی آن طرف که سبطی خوردی آب صافی بود و آن طرف که قبطی خوردی
خون صرف بودی پس از تشنگی بهلاک افتادند پس پوست درخت [illegible] آوردندی و می‌مکیدند چون آب [illegible] می‌کردندی در دهن ایشان خون شدی و یک هفته برین
منوال بود تا آخر بتضرع و زاری نزد موسی آمده توبه و پشیمانی تمام [illegible] کردند و گفتند التماس [illegible] این نوبت ایمان آریم چون موسی دعا کرد این بلا
از ایشان دفع شد باز شرط وفا نکرده ایمان نیاوردند کما قال الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ و هرگاه که فرو آمد بر ایشان الرِّجْزُ عذاب این
انواع مذکوره قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است
نزد تو که دعای تو اجابت کند و این عهد که اگر قوم قبول کنند ایمان آرند عذاب از ایشان بردارد پس او را بخوان برای دفع این بلیه
لَئِنْ كَشَفْتَ که اگر از ما زایل کردی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ هر آینه ایمان آریم و تصدیق کنیم لَكَ مر تورا
وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که بردیم بدعای موسی
و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از زمان که هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسندگان اند بدان
تا اجلی که ایشان را غرق گردانیم إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ آنگاه ایشان عهد را شکستند و برگشتند از آن قرار که بموسی کرده بودند [illegible]
و قوم او [illegible] فَانْتَقَمْنَا پس اراده انتقام کردیم مِنْهُمْ از ایشان [illegible]
عذاب [illegible] فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در قعر دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ داشتند
آیتهای قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ و بودند از تامل و تفکر در آن غافلین بجزای آن غرق گردانید ایشان را بسبب تکذیب ایشان بود و تفکر نکردن در آن
تا آنکه [illegible] کنند در آن وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم گروهی را كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ که ضعیف شمرده شدندی
بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان درمانده بودند و بعد از آنکه فرعون و اتباع او را غرق ساختیم میراث دادیم ایشان را مَشَارِقَ
الْأَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و نواحی غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا که برکت کرده ایم در آن از روی بسیاری محصولات با قدوم
انبیای عظام علیهم السلام وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى و تمام گشت وعده [illegible] نیکو که [illegible] بود
عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل و آن نصرت [illegible] بود و تمکین ایشان در زمین مصر و وفا کردن بآن بِمَا صَبَرُوا
بسبب آنکه صبر کردند بر شداید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که می‌ساخت فرعون وَقَوْمُهُ
و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلها [illegible] وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه [illegible]

ویا از بابهای لبه جون درج ها ان وجاوزنا ببنی اسرائیل وگذرانیدیم بنی اسرائیل را البحر از دریا بسلامت فأتوا پس بیامدند که بگذشتند علی قوم
بر گروهی از قبیلهٔ لخم از زمین [illegible] یعکفون علی اصنام لهم اقامت میکردند بر پرستش بتان که مر ایشانرا بود وگویند از صورت گاو بود
قالوا یا موسی اجعل لنا گفتند ای موسی بساز برای ما الها خدایی یعنی صورتی [illegible] که او را بپرستیم کما لهم آلهة همچنانکه ایشانرا خدایان هست که می‌پرستند
قال انکم گفت موسی بدرستی که شما هستید قوم تجهلون گروهی که جاهل میشوید [illegible] که توهم آن کرده اید که غیر خدای را عبادت باید ان هؤلاء
بدرستی که این گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه آنچه ایشان در آنند یعنی عبادت خدای دیگر این ابرادرم خواهد شکست
وباطل این جرت بارها خواهد شد وباطل و زایل و نابود است ما کانوا یعملون آنچه هستند ایشان میکنند از عبادت بتان قال گفت موسی
اغیر الله ابغیکم الها آیا جز خدا طلب کنم برای شما معبودی وهو فضلکم و حال آنکه او تفضیل داد شما را علی العالمین بر عالمیان زمان
و انواع نعمت کفضل فرمود چنانکه بعضی را بر شما سوف سخن کنم و برادرم هرون و خلاصی دادن شما را از دست فرعون و قوم او و ملک و دیار او
رابعه و شما دادن و غیر آن خاکه بیفزاید واذ انجیناکم و یاد کنید چون رهانیدیم شما را من آل فرعون از اتباع فرعون یسومونکم
میچشانیدند شما را سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم میکشتند پسران شما را وجبت مطلع ویستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند
زنان شما را کنیزکی خدمتکاری و دیگر خود وفی ذلکم و در این حال بلاء نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم عظیم از پروردگار
نعمتی بزرگ و یا محنتی سخت و بسیار آورده اند که موسی وعده کرده بود با بنی اسرائیل که چون هلاک فرعون کند بیارم شما را از نزد خدای تعالی کتابی
در آن بیان حلال و حرام پس چون از دریا بگذشتند و فرعونیان غرق شدند طلب آن کتاب کردند موسی از خدا درخواست که آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز
روزه دار پس از آن بطور آی تا با تو سخن کنیم موسی سی روز روزه داشت روزی دیگر بطور رفت و چون بوی دهان او بجهت روزه متغیر شده بود دراهت
داشت از آنکه با خدا تعالی سخن گوید پس برای دفع آن بویه مسواک کرد بدان آیه زایل شد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشنیدیم آن را بمسواک ضایع کردی
حق تعالی فرمود تا ده روز دیگر روزه دارد تا آن رایحه عود کند و اشاره بدین خبر میکند و واعدنا موسی و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثلثین لیلة
که سی روز از ذو القعده بود حساب باعتبار شب هلاک کرد و آن در شب دیده میشود از جهت ذکر آن بشب مقدمت واتممناها و تمام
کردیم آن سی روز را بعشر بده روز دیگر از ذو الحجه فتم میقات ربه پس تمام شد وقت پروردگار او موقت گشته اربعین لیلة چهل
رسیده بود چهل شبانه روز وقال موسی و گفت موسی در وقت رفتن بمیقات لاخیه هرون برادر خود را هرون که در طلب کتاب بطور میرفت
اخلفنی خلیفه باش فی قومی در میان قوم من یعنی در میان ایشان خلیفه من باش واصلح و اصلاح آر هر کاری که گشته صلاح با از امور ایشان بصلاح
از نه این باش ولا تتبع سبیل المفسدین و پیروی مکن راه تباه کاران را یعنی پیروی کسی مکن که در آن طریق فساد خواهد ولما جاء موسی و سلم
که آمد موسی با هفتاد کس از برگزیده گان قوم خود لمیقاتنا بوقتی که مقرر کرده بودیم و کلمه ربه و سخن گفت با وی پروردگار او بی‌واسطه آنجا کلام خود را
موسی از درخت و گویند در هر موضع سخن را از برمی شنید و در تبیان آورده که چون حق تعالی خواست که با موسی سخن گوید نوری محیط ساخت و درج کرد اگر در طور وی
کرد چنین موسی قوم را در ظلمت نهاد و فرشته که بر آدمی موکل اند از وی دور کرد تا آسمانها بنظاره در آورد و ملائکه ساده بر هوا استاده دید پس عظیم
موسی ظاهر کرد حق تعالی با وی سخن گفت و در بیان آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه شنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح آن دو چهار هزار در ...

گفته‌اند چون هفتاد کس با موسی همراه بودند چون موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس از خیار قوم که همراه او بودند در صحرا ایستاده بودند

گفتند ای موسی ما چیزی می‌شنیدیم اما نمی‌دانیم که کلام خداوند است یا مخلوق ما آن را کردیم و تصدیق نکنیم تا او را بچشم سر ببینیم هرچند موسی ایشان را منع کرد [illegible]

از محالات قبول نمی‌کردند و می‌گفتند که آخر تو سؤال او بکن تا جواب می‌آید پس موسی بزبان قوم خود قال رب ارنی گفت ای پروردگار من بنمای ذات

خود را انظر الیک تا نظر کنم بسوی تو قال لن ترانی حق در جواب او گفت لن ترانی هرگز نتوانی دید مرا و لکن انظر الی الجبل و لکن نظر کن الی الجبل بکوه که بزرگ

بزرگترین کوهها است فان استقر پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه در جای خود هنگام فرود آمدن نور من بر آن فسوف ترانی پس زود باشد که

تو نیز ببینی مرا و اگر کوه را طاقت آن نباشد تو نیز قوت و قدرت دیدن من نداشته باشی فلما تجلی پس آن هنگام که تجلی کرد [illegible] پروردگار او یعنی ظاهر گردانید

نور خود را از نور عرش که مقدار سوراخ سوزنی متجلی شد للجبل مر کوه را [illegible] آورده‌اند از سهل بن عبدالله نقل می‌کنند که حق تعالی نور خود را از هفتاد هزار

حجاب بمقدار درمی ظاهر کرد [illegible] هر درختی که بر روی زمین بود [illegible] و هر چه [illegible] شکافته [illegible]

[illegible] و آبهای شور شیرین شد [illegible] و آتشکده‌ها همه فرو مرد [illegible] تجلی آن نور جعله دکا گردانید حق آن کوه را [illegible]

و در میان کوه آن عظمت [illegible] و [illegible] کوه دیگر [illegible] که هر یک [illegible] و در مدینه [illegible] افتاد و [illegible] کوه [illegible]

و خر موسی صعقا بیهوش شد و از هول [illegible] که از آن پاره‌ها شدن کوه [illegible] موسی [illegible]

تا شام [illegible] فلما افاق پس چون بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه می‌کنم ترا از همه [illegible]

[illegible] تبت الیک [illegible] و انا اول المؤمنین و من اول

[illegible] نه بنزد [illegible] آن کوه [illegible] طور [illegible]

[illegible] حضرت موسی سؤال رؤیت کرد حق تعالی ابری [illegible] رعد و برق [illegible] آن کوه [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] اکنون [illegible]

که فرو گرفتند [illegible] آسمان [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible] آواز [illegible] سکان آسمان [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible] زمین [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] بر زمین [illegible] ای موسی [illegible]

[illegible] آسمان سوم [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible]

[illegible] سکان آسمان چهارم [illegible]

[illegible] تسبیح و تهلیل [illegible] آسمان پنجم [illegible]

موسی [illegible] آسمان [illegible]

آسمان [illegible] آتش [illegible] تسبیح

و تهلیل [illegible] رب العزة [illegible] موسی [illegible]

خداوندا اگر از اینجا بیرون روم و اگر باشم بمیرم [illegible] فرشتگان آسمان ششم [illegible] ای موسی صبر کن که از این عجب‌تر خواهی دید پس خزنهٔ آسمان

آسمان هفتم را امر کرد که حجاب بردارید [illegible] از نور عرش [illegible] ایشان حجاب برداشتند و آنقدر که اراده حق بود از عرش [illegible] چون

نور بر کوه تافت پاره پاره و ریزه ریزه گشت و از عظمت و هیبت آن هر سنگ و درخت که پیرامون آن بود [illegible] موسی [illegible] بیهوش شد چنانکه

گویا روح از تن او مفارقت کرده و فرشتگان او را تسبیح و تهلیل [illegible] و چنین [illegible] موسی بر آن بود [illegible] گردانیدند موسی از [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] آسمان فرود آمده و آن هفتاد کس [illegible] موسی [illegible] لطف و کرم الهی [illegible]

و برای ترک آن [illegible] کرد و گفت [illegible] اعظم ملائکت [illegible] فرشتگان تو [illegible] رب الارباب و مالک الملک [illegible]

شیئی [illegible] الملک و الحمد لله [illegible] رب العالمین و از جمله عجایب [illegible] موسی [illegible] ایمان و از زبان قوم [illegible]

این سؤال که جواب لن ترانی شنیده [illegible] هذه امور [illegible] قوم او [illegible] که از موسی [illegible]

هلاک شدند و کوه از عظمت نور تجلی [illegible] موسی با هفتاد [illegible]

جهت [illegible] قال یا موسی ای موسی [illegible] انی اصطفیتک

[illegible] علی الناس [illegible] برسالاتی [illegible] و بکلامی [illegible]

[illegible] فخذ ما آتیتک [illegible] و کن من

الشاکرین [illegible] و کتبنا له فی الالواح [illegible] برای موسی در لوحها [illegible]

هر لوحی [illegible] تورات [illegible]

[illegible] من کل شیء [illegible] احکام حلال و حرام

و [illegible] موعظة [illegible] و تفصیلا [illegible] لکل شیء [illegible]

فخذها [illegible] بقوة [illegible] و أمر قومک [illegible] یأخذوا باحسنها

و اگر [illegible] افضل [illegible]

[illegible] سأوریکم دار الفاسقین [illegible]

[illegible]

[illegible]

عن آیاتی [illegible] الذین یتکبرون [illegible] فی الارض بغیر الحق [illegible]

[illegible]

[illegible] این آیات

[illegible] و ان یروا [illegible] کل آیة [illegible] لا یؤمنوا بها

گروهند این جماعت از فرط عناد و تکبر وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت را که معجزات و دلالت بر آن و طریق حق لَا يَتَّخِذُوهُ
سَبِيلًا نگیرند آنرا راه خود یعنی در آن سلوک نکنند و پیروی ننمایند و بنظر تأمل در آن ننگرند وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه گمراهی
که بلا از آرای باطله و شبهات مبطلات يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه خود گیرند و پیروی کنند ذَٰلِكَ آن عدم متابعت سبیل رشد و پیروی راه باطل بِأَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ و بودند از آن یعنی از نظر کردن در آن بنظر اعتبار روگردان غافلین
بی خبران از غفلت الهی و دلالت [illegible] جهل نهی [illegible] والمراد بحقیقت آن میکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را
که دلالت میکند بر دلایل قدرت ما وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ گفتند رسیدن سرای آخرت و معاد را حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد کارهای ایشان
که در این جهان کرده بودند در آخرت از آن منتفع نشوند چه آن اعمال بر وجهی که باید که از آن مستحق ثواب شوند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند إِلَّا مَا كَانُوا
مگر جزای آنچه بودند که در دنیا يَعْمَلُونَ میکردند بعد از آن عود کلام بقصه بنی اسرائیل کرده و بازنمود احداث آن گروه خبر داد که موسی بمیقات رفت و فرمود
وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ و فرا گرفتند گروه موسی مِن بَعْدِهِ از پس رفتن وی بکوه طور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان یعنی از پیرایها که از قبطیان بعاریت
گرفته بودند و در تصرف ایشان بود عِجْلًا جَسَدًا گوساله که محض تن بود و در پیکر او روح نبود یعنی جسدی از طلا [illegible] کرده و روح
در وی نبود لَّهُ خُوَارٌ مر او را آوازی بود چون آواز گاو و در سوره البقره مذکور شد که بنی اسرائیل از مصر بیرون می آمدند [illegible] قوم فرعون را از این جهت
بهانه گفتند که ما عروسی داریم و بدین [illegible] زیورهای فرعونیان و بستدند برای عاریت گرفته و بعد از گذشتن از دریا و غرق شدن فرعونیان
بستدند برای عاریت گرفته و بعد از گذشتن از دریا و غرق شدن فرعونیان آن حلیها در میان ایشان بود چون غرق طور رفت سامری همه آن حلیها را
از ایشان بگرفت و او در زرگری کامل بود شکل گوساله از آن ساخت و قدری خاک که از زیر قدم اسب جبرئیل در وقت غرق شدن فرعونیان برداشته بود
در دهان آن گوساله انداخت آواز گوساله از وی بر آمد بنی اسرائیل گاو را پرستیدند اکثر ایشان بسجده در افتادند و تفصیل این حکایت در سوره طه گفته شود
و حق ایشان [illegible] أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله محض جماد است سخن نمیگوید از خیر و شر بلکه جماد است
و نفع و ضرر از او مطلوب وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نمی نماید ایشان را راه صواب تا کمال آن سود و طالب چه معبود تواند بود اتَّخَذُوهُ و فرا گرفتند آنرا خدای
وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ایشان ستمکاران از خود که غیر خدای را عبادت کردند وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ و چون افکنده شد در دستهای ایشان کنایت
از شدت ندامت و حسرت است چه کسی که نادم و حزین میشود بسیار امری از غایت غم و غصه سر در پیش خود افکنده و سر بر دست می نهد چون
دستهای ایشان در دهن افتاد و هر یک انگشت ندامت میگزیدند از غایت پشیمانی از پرستیدن گوساله وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا و دیدند یعنی دانستند
که ایشان گمراه شدند به پرستش گوساله قَالُوا گفتند از روی نیاز لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا اگر رحم نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ لَنَا
و نیامرزد خطیئه ما لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و هلاک شده کان هلاک ابدی وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ و آنهنگام
که باز گشت موسی از طور إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه خود غَضْبَانَ در حالتی که خشمگین بود أَسِفًا اندوهناک و عکس و اجزع کننده مرون که حق تعالی
بیان اخبار کرده قوم ترا که گوساله پرستیدند و فتنه کرده اند و نام لسان قوم خود را گشته و از غایت غضب و اسف قَالَ گفت به پرستندگان گوساله
بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد جانشینی که مِن بَعْدِي از پس من که از نقل قدم من پرستش گوساله مشغول شدید أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید یعنی پیش گرفتید بعبادت گوساله

أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم و روایت است که چون روز از موعد بگذشت موسی نیامد بسامری گفت موسی متوفی شده است
از برای خود نصب کنید تا پرستش آن کنید ایشان سخن او پذیرفتند و او وصف آنچه گفته‌ایم بساخت و ایشان را بر آن ترغیب کرد و ایشان بسجده او مشغول شدند
چون موسی بازگشت ایشان را عتاب در آن کرد وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و از غایت غضب افکند الواح توریه را بیانداخت و از آنجمله شش سبع آنچه در آن نوشته بود تمام
بر رفت و در آن تفصیل اشیا بود و یک سبع در آن ماند موعظه بود و باندر وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ و گرفت موسی سر برادر خود يَجُرُّهُ إِلَيْهِ میکشید آنرا بسوی خود
موسی اگرچه میدانست که از هرون تقصیری واقع نشده و در باب اتخاذ موسی برادر را گرفت و سر خود کشید تا بر ایشان ظاهر شود که امری عظیم از ایشان صادر شده که موسی را
مرتبه در غضب رفته و معاتب شده و به هر که چون با برادر بزرگ گناهی بر او چنین میکند پس حال ایشان در چه مقام باشد غرض او آن بود که ایشان را بهتر از افعال زشت
قَالَ گفت هرون مر موسی را که يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه این برادر پدر و مادری بود اما گفت از دیار شفقت و رحمت تا دل او را بر او نرم گرداند تا غضب او ساکن شود
و بعد از آن گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي بدرستی که این قوم بیچاره و بی‌زور و تنها یافتند زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بود که بکشند
مرا از بسیاری مبالغه من در منع ایشان و عدم متابعت و ناصری در باب ایشان و من مقاومت نمی‌توانستم با ایشان فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ
پس شاد مکن از من دشمنان را و چنان مکن که ایشان توهم کنند از من تقصیری رفته و بجهت آن موسی سر مرا در خود میکشد و مرا اهمال و اهانت و خواری
میکند وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و مگردان مرا با ستمکاران در عداد ایشان در اظهار غضب با ایشان که به درجه من نزدیک هرون موسی
تسکین گردید و چون برهم معلوم گشت که هرون را تهمتی نیست و گمان بد از وی مرتفع گشت قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي گفت موسی ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِأَخِي و برادر مرا ای عادل در خطا
بجای او مرتب نمود او و همچنین بقصد آن که فضل ثواب و رفع درجات خود و برادر خود کند نه بجهت آنکه از وی و برادر او فعل قبیحی صادر شده تا از گناه صغیره
که محتاج استغفار است چه دلایل عقلیه ثابت شده که انبیا معصوم‌اند از جمیع قبایح وَأَدْخِلْنَا و درآر ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشش خود بر انعام
و تفضل بر ما وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی و بخشش همه از بخشش تست و بعد از دعا در حق خود و برادر رانده که سالم
بستان و مجد گر إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه از روی گمراهی اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را بجهت سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد بدیشان
غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ خشمی از پروردگار ایشان و آن امر الهی بود مر ایشان را بتوبه آن که یکدیگر را بکشند وَذِلَّةٌ و دیگر رسد ایشان را خواری فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که جزیه است ایشان را و بیرون آوردن از خانه‌های ایشان وَكَذَلِكَ و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستان را
نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان را هیچ دروغی از آن عظیم‌تر نیست که گوساله را خدای خود دانستند وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ و آنانکه کردند
بدیها از کبایر و صغایر ثُمَّ تَابُوا پس بازگشتند مِنْ بَعْدِهَا پس از وقوع آن وَآمَنُوا و گرویدند ایمان حقیقی که خدا را یکی و رسول او
پیغمبری و امامت قائم شدند برامان خود پس توبه کنایه اعمال إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ رَحِيمٌ هر آینه آمرزنده
است گناهان و مهربان بر ایشان بقبول توبه و اگرچه گناه عظیم باشد چنانکه گوساله پرستان را کرده که پشیمان شده بر موسی آمدند و از وی استغفار کردند حق تعالی
قبول توبه ایشان کرده بجز در گناه بکشتن یکدیگر با کنایه پس این بجز بکدیگر نهادند و طلب گناهی مینه تا شفقت و رحمت مانع مقاتله ایشان نشود
و چنین هفتاد هزار کشته شده بعد موسی بر ایشان رحم آمد و از خدا خواست که عفو از ایشان درگذرد وَلَمَّا سَكَتَ و چون ساکن شد
فی کنایه عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیه الواح را که افکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در نسخه که نوشته بود در آن هُدًى

راه نمون بود از گمراهی بطریق حق و رحمة و بخشش یعنی ارشاد و بصلاح و فضل بکار للذین هم لربهم یرهبون مر آنان را که ایشان از پروردگار
خود را ترسکاری کننده یعنی از عذاب خدای ترسند بود از آن اخبار مفسران از هفتاد کس که موسی ایشان را بمیقات برد [illegible] واختار
موسی قومه و برگزید موسی از قوم خود سبعین رجلا لمیقاتنا هفتاد مرد را از برای میعاد ما وقتی که وعده کرده بودیم و چون طلبکار رسیدند
و سخن خدا شنیدند او را که گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ما سخن ترا باور نکنیم و اعتقاد نکنیم که این سخن خدا است تا خدا را آشکارا ببینیم
حتی صاعقه بیامد و آن هفتاد کس را بسوخت [illegible] این اهم [illegible] از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده که چون موسی بطور رفت [illegible] توریه را
باو عطا فرماید هفتاد کس را همراه خود ببرد از خیار بنی اسرائیل و چون بمیقات حاضر شدند و سخن خدای شنیدند سؤال رؤیت کردند صاعقه ایشان
را بسوخت بمردند بعد از آن حق تعالی ایشان را زنده کردانید پس حقیق اول بآن صدیت میقات [illegible] بعد از آن در اثنای ذکر قصه عجل فرموده والکاه عود به
قصه کرده هفتاد کس که بجهت آن جراتی که کردند هلاک شدند فلما اخذتهم الرجفة پس آنگاه که فرو گرفت ایشان را [illegible] آن لرزه
در آمده و سوخته شدند قال رب گفت موسی ای پروردگار من لو شئت اهلکتهم اگر میخواستی هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از فرستادن
از میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی [illegible] برهلاک کردن ایشان رحم کنی در وقت غرق شدن فرعون و اتباع او
پس رحم کردی بر ایشان و اکنون [illegible] رحم کنی از عظیم [illegible] [illegible] رحمت [illegible]
اتهلکنا ایا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء منا بسبب آنچه کردند سفیهان و بیخردان از ما یعنی [illegible] ازان هفتاد کس این جراة
کردند و طلب رؤیت نمودند [illegible] ان هی الا فتنتک [illegible] امتحان تو [illegible]
کردن [illegible] سؤال رؤیت [illegible] [illegible] از آن [illegible]
[illegible] تضل بها گمراه میکنی [illegible] من تشاء هر که را خواهی
[illegible] و تهدی
[illegible] من تشاء هر کرا میخواهی از طالبان راه [illegible] و [illegible] امتحان [illegible]
هلاک میکنی آن هر کرا میخواهی [illegible] آن هر کرا اراده میکنی انت ولینا تویی یار و [illegible] کار ما فاغفر لنا پس [illegible]
[illegible] و ارحمنا و رحم کن ما را [illegible]
وانت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی [illegible] واکتب لنا و [illegible] برای ما [illegible]
[illegible] فی هذه الدنیا [illegible] حسنة نکویی [illegible] و توفیق طاعت و قبول [illegible]
و فی الآخرة و در آخرت [illegible] انا هدنا الیک [illegible] ما بازگشتیم [illegible]
[illegible] قال گفت خدای عذابی اصیب به [illegible] من اشاء [illegible] و رحمتی و سعت کل شیء
و رحمت من [illegible] ورزی [illegible]
و در آن رحمت [illegible] دعوت [illegible] [illegible]

فسأكتبها پس زود باشد که بنویسم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة
مفروضه را والذین هم و برای آنکسان که بآیاتنا یؤمنون بآیات ما ایمان می‌آورند عطیه عزوجل که هر کرا رحمت خدا بسیط و واسع است بهر کس الا آنکه
از روی وجوب مؤمنان راست فسأكتبها للذین یتقون در وجه تفضیل بر ایشان پس خدا بسیط در دنیا کافر و اهل الطفیل مؤمنان و در آن
روز بر ایشان و عذاب از ایشان ازین آیه مهمنا که که در تاریکی در روشنائی غیر در راه روند چنانکه غیر تو بتابند و در تاریکی با ایشان همچنین مؤمنان
و رفقای در رحمت متفرع فراگیرند و الا نور روشنی ایشان در راه رفتند بنور رحمت در ظلمتها و بگرفتار شده از فساد نفس که یهود و نصاری
این رحمت کم کنند بآیات ایمان داریم و رکن مال ایشان هیم پس برای ما بر خواهد بود حق رسانند بسیار بسعی ختم آن رحمت برای ایشان مخصوص کرد
و فرمود سعیشان مؤمنان که رحمت برای ایشان مینویسم الذین آنانکه از روی صدق یتبعون الرسول پیروی میکنند و شاد شده اکرم صفت او آنست که
النبی الامی پیغمبر ناخوانده و ناخواننده و درین وصف تنبیه است برانکه کمال علم او با وجود این صفت که امیست از معجزات اوست
تعلیم مسئله آموزنده نرسیده و از جمله صفات است علی نعل است کرامت سید ام القری که مکه است یعنی پیغمبر که در مکه متولد شده
الذی یجدونه مکتوبا آنکه می‌یابند پیغمبری که نام او مکتوبا عندهم نزدیک ایشان فی التوریة در توریة آنکه میگوید احمد العاقل
ترک البعیر و برانگیخته آخر یعنی پیغمبر که نام او احمد است ... قسم کنان باشد و قتال کننده با اهل طغیان و عدو من و شتر سوار کنند و مسلم بود
وسیله آنی عز عطیها و او حضرت لاة عظیمه زنده باکرامت بزرگ از نسل او متولد شود و با خرزمان او کرام برای آن عظیم آن والانجیل
و در انجیل آنکه از قول عیسی مرحبا کرانی ذاهب الی ربی وسیأتیکم الفارقلیط که عیسی گفت که من رحمت پروردگار خود دوم و در قول او که فارقلیط ماه
است و سماء ابن السلام و حق کنند یأمرهم بالمعروف این رسول میفرماید مؤمنان را برو کردی او میکنند بگوید که توحید است و رانکم آزاد
وینهاهم و باز میدارد ایشانرا عن المنکر از کارها ناپسند که شرک است و ملازم آن ویحل لهم الطیبات و حلال میکند برای
ایشان مطعومات پاکیزه اهل جاهلیت بر خود حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و غیر آن ویحرم علیهم الخبائث و حرام میکند بر ایشان
خوردنیهای پلید را چون مردار و گوشت خوک ویضع و فرو مینهد و تخفیف کند عنهم اصرهم از ایشان بارگران ایشان یعنی سنگ نکرد اند بر ایشان خود
تکالیف شاقه که بودند بر ایشان که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل لازم کرده بود چون قطع عضوی که گناه از آن صادر شده باشد و قطع مقدار جامه که بجای
بول رسیده و پنجاه رکعت نماز در شبانروزی و قتال روزه و النسب والاغلال و بند سنگ میکرد اند در بند ایشان غلها و بندها التی کانت علیهم
که بوده بر ایشان در زمان موسی در تعیین قصاص در عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه و غیر آن از عهود ثابته که حق در زمان کم بود که آن و امثال
غلها در گردنها باشد فالذین آمنوا به پس آنانکه گرویدند بوی از بنی اسرائیل و غیر ایشان وعزروه و تعظیم کردند او را ونصروه و یاری
دادند او را بر دشمنان واتبعوا و پیروی کردند النور الذی انزل معه آن نور که فرو فرستاده شده با نبوت او مراد قرآن است اولئک
آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت او کردند هم المفلحون ایشانند رستگاران از عذاب و رسیدگان بجنت و نواب از کوره الاحبار در
که در توریة مذکور است که زود باشد که پیغمبری بفرستد ادیان را ختم کند و ... شده و گمراهان را ... اهل ایمان و رشت خوی و بد خلق نباشد و بانک نزنده
و فریاد کننده نباشد در بازارها و مجزی نباشد بد را ببدی عفو کند و ما او را با جوار خود ببریم تا دین کج را راست گردانیم و دلهای بسته را و گوشهای ببسته

باور و شب زنم و کوه‌های کرانبار و شنوا اکرام مولد او بمکه باشد و هجرت او بمدینه و ملک او بشام است او همه اهل صدق و شکر باشند و با و منوچهر ایشان برگزیده

تا با کیره بیتها والحمد بگویند و ملاحظه آفتاب کنند برای ادای نماز و هر کجا که وقت نماز ایشان شود در آنجا مشغول شوند و نماز چنان صف کشند که صف قتال و آواز ایشان

اسمعیل آنها و آخرین پیغمبران بود و بردن ابرهیم و غیر زبان و ازار درمیان بندند و اطراف خود را غسل دهند تا بسروه جسم او رحمی آید و از برون درمیان هر حرف کنف او تا

و درازیها و کوتاه بود کلیم گفت و باید که خیری قناعت کنند و بر در ازکرسی نشینند و در بازار رعد و ضد او بحرب و غارت باشند مع حسن … همچنین

باکونه … نبشه اگر با قوم نوح بودی هلاک نشدندی و اگر درمیان عاد بودی مستاصل نگشتندی و اگر با ثمود بودی بصیحه گرفتار نشدندی و همی تا

و در همه احوال رضا بندت … گرایند و شکان مصاحب او باشند و از قوم خود بسیار آزار بینند و در نبرد مقاتله بسیار درمیان ایشان واقع شود

و در بعضی اوقات او غالب شود و در بعضی مغلوب … عاقبت مراشان غالب مطلق گردد و جمعی با او باشند … شنیدند … کرده

جامی … عان کارزار و رهدان روزگار باشند هیبت و صولت او بر نهجی باشد که دشمنان او … هر راه … نفس خود

کارزار کنند … مجد … امر … رسالت … کتاب … العلوم کرد … اوصاف او در توریه و انجیل مذکور است

تا … اوصاف او … روشن شود و رغبت … آنحضرت صلی الله علیه وآله … جمیع اهل عرب و عجم را … درمیان آن … عام درده

قُلْ بگو با ایشان یَا اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ بدرستی که من فرستاده خدایم اِلَیْکُمْ جَمِیعًا بسوی همه شما …

چنانکه رسل دیگر بوده‌اند اَلَّذِی آنخدائیکه لَهُ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مراورا است پادشاهی آسمانها و زمینها و بقدرت او …

و تدبیر او آن لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او یُحْیِی وَیُمِیتُ زنده میکند و میمیراند فَآمِنُوا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید بآن

خدای که صفت او شنیدید وَرَسُولِهِ و بفرستاده او النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ پیغمبری ناخوانده و نانوشته اَلَّذِی یُؤْمِنُ آن پیغمبری که ایمان دارد

بِاللّٰهِ بوحدانیت خدای وَکَلِمَاتِهِ و بسخنان … وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را

و فرمان برداری تا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ باشد که شما راه یابید … کلام … بنی اسرائیل … وَمِنْ قَوْمِ مُوسٰی اُمَّةٌ

از قوم موسی گروهی هستند که یَهْدُونَ بِالْحَقِّ … وَبِهِ یَعْدِلُونَ … درمیان خلق …

جماعتی اند از اهل ایمان … ثابت و راسخ … عبدالله بن سلام و اصحاب او … بعد از وفات

حضرت موسی علیه السلام … درمیان بنی اسرائیل … قتل انبیا و انواع معاصی …

تمام از حضرت ملک علام … قوم هدایت … راهی در زمین … در آن راه درآمده …

تا ورای دریای چین رسیدند … صلی الله علیه وآله … سوره … از قرآن …

ایمان آوردند …

و این آیه …

…

…

اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و متمیز و متفرق گردانیدیم ایشان را اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا نبیره یعنی سبطی سبط و لد ولد را گویند و اینجا مراد
فرزندان نبیره و فرزندان یعقوب اند أُمَمًا گروه گروه اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت متعدده هر سبطی امتی و تخصیص این با عدد آنست که هر سبطی
از نسل فرزندی بود از فرزندان یعقوب که جدا اند یعنی و تفرق ایشان بجهت آنست تا فاضل از مفضول متمیز شود وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم بسوی موسی
إِذِ اسْتَسْقَاهُ وقتی که آب خواستند از وی قوم او در بیابان تیه أَنِ اضْرِب که بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای خود در آن سنگ حجری که
بسته و وحی آمد که با تو سخن گفت که مرا بردار که ترا بمن احتیاج خواهد شد و حال در توریت مذکور است که بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان شدند راه بر فتند از آن
تشنه شدند و از حرارت آفتاب متأذی شدند و تشنگی ایشان غلبه کرد از موسی طلب آب کردند حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بر سنگ زن موسی آن سنگ از توره بر آورد
و عصا بر او زد فَانْبَجَسَتْ پس بگشاده شد و کشاده گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته
كُلُّ أُنَاسٍ هر گروهی از سبطی مَشْرَبَهُمْ آبخور خود را و منزلگاه دیگری نرفتندی وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ و سایبان کردیم بر ایشان ابر را
تا از حرارت آفتاب متأذی نشوند وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم بر ایشان من را که مانند ترنجبین بود در صورت و طعم وَالسَّلْوَىٰ و مرغی
مرغ که سمانی و تفصیل این در سوره البقره مذکور شد و گفتیم ایشان را كُلُوا بخورید مر شما را مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آنچه
محض عنایت روزی دادیم شما را و از آن ذخیره منهید ایشان خلاف کردند بعضی از من و سلوی را ذخیره نهادند فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند
بر ما در آن ذخیره نهادن و غیر آن از مناهی وَلَٰكِنْ كَانُوا و لکن بودند از ما و آنها أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند که جزای آن بدیشان عاید شد
وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن ای محمد چون گفته شد بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و طور ایشان اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ ساکن شوید درین دیه از
قرای بیت المقدس است و آن دیار ارکا و ایلیا وَكُلُوا مِنْهَا و بخورید از طعامها و میوهای این دیه حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ
و بگوئید که در خواست ما حطه است مراد این کلمه استغفار است یعنی بگوئید بار خدایا گناهان ما را بیامرز وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری از درهای این دیه
سُجَّدًا در حالتی که سجده کننده گان باشید برای شکر گذاری یا بر خلاصی از بیابان تیه نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم برای شما خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
زود باشد که افزون کردانیم جزای نیکوکاران را یعنی ثواب و درجات ایشان زیاده کردانیم و مجرد جزای کردار ایشان این حکایت بر طریق تفصیل در سوره البقره مذکور شد
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تغییر دادند آنانکه ستم کرده بودند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخنی را که مامور بدان بودند غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ غیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را
روز که حنطة کفتند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرو فرستادیم بر ایشان که رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان که طاعون بود و ماهیها
بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنکه همه ستم میکردند بر خود بتغییر و تبدیل [illegible] و بعد از آن حضرت رسالت را میفرماید وَاسْأَلْهُمْ و بپرس
یهود را بر وجه تقریع و تقدیم و کفر و عصیان ایشان و بر طریق اعلام بانچه دانسته بی تعلیم الهی و وحی این معجزه تو باشد بر ایشان بپرس از ایشان سؤال کن عَنِ
الْقَرْيَةِ الَّتِي از حال دیهی که كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ بود نزدیک دریا آن دیه ایله بود میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و اهل آن دیه از قوم موسی
تشرع بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم شنبه بود و در آن روز صید ماهی بر ایشان حرام بود و غیر آن بهیچ کار جایز نبود که با عمال دنیویه مشغول شوند از خلاف امر الهی
که بر زبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند چنانکه مشهور است و اهل کتاب را از این خبر این دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد الهی یعنی تعظیم
که مامور بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید ماهی بود و ایشان از این امر تجاوز کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ در وقتی که می آمد بدیشان حِيتَانُهُمْ

ماهیان ایشان یَوْمَ سَبْتِهِمْ در روز شنبه که آن بزرگداشتن ایشان بود یعنی روزی که در آن حرام بود بر ایشان شکار ماهیان
می آمدند شُرَّعًا در حالی که ظاهر شده بودند بر روی آب و سرها بر داشته وَیَوْمَ لَا یَسْبِتُونَ و روزی که عمل سبت نمیکردند یعنی تعظیم آن روز
مامور نبودند چون یکشنبه و غیر آن از ایام هفته لَا تَأْتِیهِمْ نمی آمدند بایشان ماهیان مرویست که چون روز شنبه در آمدی ماهیان بسیار ظاهر شدندی
بر روی آب و بازی کردندی و چون روز شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنین آزمایش کردیم ایشان را یعنی مثل
آزمایشها کان که کردیم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بآنچه هستند که از حد فرمان بیرون از دایره فرمان آمده اند که چون اهل ایله ماهیان بسیار بر روی
آب میدیدند و هر یک مقدار گوسفندی و بجهت نهی آن در آن روز بر ایشان مشکل بود صید آن کردن و دیگر روزها یکی را نمیدیدند بر ایشان … کردن
برین … بسیار دشوار بود و آخر بوسوسه شیطان رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا بر آن حوضها جویها بردند و در شنبه
زمان ظهور ماهیان بود … ماهیان در حوضها راندندی و راه … را … کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و گویند مجاری آب …
ساختندی تا ماهیان بدریا نتوانستندی رفت و در یکشنبه بگرفتندی چون چند نوبت این عمل کردند و آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شده از …
یکشنبه … در آن شهر هفتاد هزار مرد … سه فرقه شدند قومی بآن عمل مشغول شدند … نهی میکردند جمعی نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی
و قوم ماهی … کردندی حق … از این خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس ای محمد از خبر اهل ایله چون گفتند أُمَّةٌ مِّنْهُمْ گروهی از اهل
ایله که نهی میکردند و نه نهی کنندگان … لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا چرا پند میدهید گروهی را که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای
هلاک کننده ایشانست در دنیا … و ترک تعظیم شنبه أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در … آتش
دوزخ … آن گفتند … ظاهر شده بود … که موعظه و نصیحت ایشان نفع ندهد قَالُوا گفتند
فرقه نهی کنندگان مَعْذِرَةً ای عظنا … معذرة … إِلَىٰ رَبِّكُمْ …
کنیم … موعظه … إِلَىٰ رَبِّكُمْ …
… وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و باشد که ایشان بترسند از خدای و ترک … کنند از این اعمال و توبه کنند …
خدای … فَلَمَّا نَسُوا پس آنگاه که ترک کردند … آن فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند …
… و قبول آن نکردند أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ رهانیدیم ما آنها را که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی … وَأَخَذْنَا الَّذِينَ
ظَلَمُوا و گرفتیم آنها را … بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت … بِمَا كَانُوا
… يَفْسُقُونَ … از راه فرمان برداری مرویست که چون … موعظه … نهی کنندگان …
… شهر … آن شهر را قسمت کردند و دیواری … در میان خود و ایشان … چون …
… عذاب … روزی این نهی کنندگان … آوازی …
… کنند … و … دیوار …
و … آن … فَلَمَّا عَتَوْا پس آنگاه که … کردن … از آن …

کرده بودند از آن یعنی منهی قُلْنٰا لَهُمْ گفتیم مر ایشان را کُونُوا قِرَدَةً باشید بوزینگان خٰاسِئِینَ رانده و دور کرده و ناامید از رحمت
از قتاده نقلست که جوانان ایشان بوزینه شدند و پیران خوکان حسن گوید نهی کنندگان در محلهای ایشان رفتند ایشان را دیدند و چون ایشان را می‌شناختند ایشان
خود را بدیشان می‌مالیدند و می‌گریستند و نهی کنندگان ایشان را می‌گفتند که ما شما را ازین نهی می‌کردیم و می‌گفتیم که عقوبت خدای شما را رسد ایشان سر می‌جنبانیدند
بعد از روز چهارم بمردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد علیه السلام که آگاهی داد رَبُّكَ پروردگار تو لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که البته بگمارد بر یهود و مسلط سازد
إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذٰابِ عذاب سخت از کشتن و اسیر کردن و از ایشان جزیه ستدن و اوامر
و جزیه بر ایشان نهادن و بعضی برآنند که سلیمان علیه السلام جزیه بر ایشان نهاد و بعد از آن بخت النصر ایشان را بقتل و غارت و خراب کردن شهرها ایشان هلاک
بنی بر ایشان مسلط کرد و بعد از آن ملوک فارس از نصاری بر ایشان مسلط شدند و ایشان را از قتل و سبی و تخریب بلاد ایشان اقدام کردند و بعد از آن ملوک فارس و روم
که ایشان را اسیر ساختند و با ایشان خراج و جزیه ستدند و گویند جزیه مجوس بود تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که مسلط شد بر ایشان و
در شهرهای ایشان تا اکنون اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقٰابِ زود
عقوبت کننده است مر کافران را هم در دنیا عقوبت ایشان را و إِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزگار است مر کسی را که توبه کند رَحِيمٌ مهربانست
تا بیکبارگی وَقَطَّعْنٰاهُمْ و پراکنده و متفرق گردانیدیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمین جماعه جماعه که هیچ ولایتی از جهان از یهود خالی نیست
مِنْهُمُ الصّٰالِحُونَ برخی ازین جماعت نیکوکاران اند چون قوم موسی علیه السلام و تغییر نکردند احکام ایشان را یا ایمان آوردند بعیسی علیه السلام وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر
از ایشان دُونَ ذٰلِكَ فروتر از ایشانند کافر و فاسق وَبَلَوْنٰاهُمْ و آزمودیم ایشان را بنعمتهای بسیار آزمایش کردیم بِالْحَسَنٰاتِ
بنیکوییها چون فراخی نعمت و توانگری و تندرستی وَالسَّيِّئٰاتِ و بدیها چون شدت و فقر و مصیبتها لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا بود که بازگردند
و بحق باز آیند و طاعت کنند و ایشان را در محنت و مشقت و نعمت کفران کردند و ترک شکر کردند و تکبر ظاهر کردند و در فقر و محنت صبر
صبر کردند و ترک شکر کردند پس ایشان را آزمایش تمام نمودیم فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس از ایشان از پس صالحان در آمدند خلف که
وَرِثُوا الْكِتٰابَ میراث گرفتند تورات را یعنی علم توریت را از پدران یَأْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا الْأَدْنىٰ و می‌گیرند متاع این جهان
فروتر و نزدیکتر که مراد علمای یهودند در زمان حضرت رسالت که رشوه می‌گرفتند در حکم تغییر و تحریف وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنٰا و می‌گویند زود باشد
که آمرزیده شود ما را و این سخن آنکه میگفتند با آنکه بر گناه اصرار داشتند وَإِنْ يَأْتِهِمْ و اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ
متاعی مثل آن متاع دیگر یَأْخُذُوهُ فرا می‌گیرند مراد آنست که اصرار بر گرفتن رشوه و مال حرام دارند و امید آمرزش دارند
و ملازمت آن میکنند و پشیمان نمیشوند أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا فرا گرفته نشده است بر ایشان مِيثٰاقُ الْكِتٰابِ عهدی در توریت أَنْ لٰا يَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ
که نگویند بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست یعنی آنکه حکم تحریم کرده که آمرزیده شوند بی توبه محض افترا است و حق تعالی نگفته و این طریق در توریت عهد کرده
و ایشان خلاف کردند وَدَرَسُوا مٰا فِيهِ و خوانده اند آنچه در توریت است و احکام و ردی برتری وَالدّٰارُ الْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ بهترست از متاع دنیا لِلَّذِينَ
يَتَّقُونَ مر آنان را که پرهیز میکنند از حرام و رشوت أَفَلٰا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و حقیقت این را نمی‌دانید یعنی عقل این چیز را درمی‌یابد وَالَّذِينَ
يُمَسِّكُونَ بِالْكِتٰابِ مر آنان را که تمسک میکنند باحکام کتاب وَأَقٰامُوا الصَّلٰوةَ و برپای داشتند نماز را که افضل عبادات است إِنّٰا لٰا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

به درستی که ما ضایع نکنیم مزد کار مصلحان آنها که کار خود را بکنند تمام بنی اسرائیل و اذ نتقنا الجبل و یاد کن ای محمد برای یهود زمان خود که چون برکندیم

و برداشتیم کوه طور را فوقهم بر زبر بنی اسرائیل کانه ظلة گویا که آن کوه سایبان بود بر سر ایشان وقتی بود که بنی اسرائیل احکام توریة قبول

قبول نمیکردند و آنرا کاری دشوار دانستند حق تعالی جبرئیل را فرمود کوهی از جا برکند و بالای سر بنی اسرائیل بداشت تا ایشان که کفر ورزیدند [illegible]

و چون از این بترسیدند و ظنوا انه واقع بهم و دانستند که آن کوه واقع شدنی است بر ایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد پس سجده در افتادند

و گفتیم روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه نگریستند از ترس که مبادا کوه بر ایشان افتد و از اینجاست که یهود در سجده پاره روی بر زمین نهند و در خبر آمده است

علیهم السلام آمده که ایشان را که سجده میکردند روی کعبه منافقان گفتند که ما در سجده بیشتر زمین نهاده گفتند چون بنی اسرائیل سجده افتادند

از ترس وقوع کوه بر ایشان گفتیم بدیشان خذوا ما اتیناکم بگیرید آنچه دادیم شما را از احکام بقوة بجد و عزم تمام و اذکروا ما فیه و یاد کنید

آنچه در وی است از عهود و میثاق که آن اوامر و نواهی است و انرا نگذارید و ترک مکنید لعلکم تتقون تا باشد که پرهیزکاری کنید و در ترس از عقاب [illegible]

و در ترک فرایض و الزام واجبات و بعد از ذکر میثاق که در کتاب سماوی بود میثاق دیگر که جمیع بندگان را فرموده بود که شمه بیان [illegible]

و میفرماید و اذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو من بنی ادم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان فرزندان

او لاد و اعقاب ایشان ذریتهم نسل ایشان را نسلا بعد نسل و اشهدهم علی انفسهم و گواه کرد ایشان را بر نفسهای ایشان

یعنی برای ایشان دلایل ربوبیت خود کرد و در عقول ایشان مرکوز ساخت آنچه را که داعی ایشان بود بر اقرار بر ربوبیت تا گوئی که

گفت بایشان الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی شهدنا گواهی دادیم ما بر این که

تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تا نگوئید روز قیامت که ما بودیم از این بیخبران او تقولوا

یا گوئید که انما اشرک اباؤنا من قبل جز این نیست که شرک آوردند پدران ما پیش از ما و کنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم

از پس ایشان ما تقلید ایشان کردیم زیرا که تقلید ما بقول ایشان و کی ما را از علم و دانش افتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را

یکی و نسبت میدهی ما را بما فعل المبطلون آنچه کردند آن گمراهان و [illegible] مراد آنکه بنای شرک کردند و اگر تقریر بدو کرد حق تعالی

در آن حجت و در علوم ایشان برهان عقل و نقلی در ایشان آورده و در توحید خود [illegible] عرض کرد و ایشان قبول کرد

کردند ما را و ار خود گواه ساختیم [illegible] گفتند حقیقة ملائکه را گفت که گواه باشید بر این گفتند که شهدنا [illegible] گفتند

از خود و [illegible] خبر دهد که ما را بر اقرار و زینه گواه بدیم حاکم ابو عبدالله از ابن عباس نقل کرده [illegible] فرا گرفت میثاق

را از ذریت آدم در نعمان و آن وادیست نزدیک عرفات [illegible] در باب اولاد آدم میثاق در جهان [illegible]

و آنکه خدای تعالی بود [illegible] و در آن که [illegible] آدم و قبل از دخول بهشت بود در فضای [illegible]

که هزار سال [illegible] آدم [illegible] عقل و نقلی عرض کرد [illegible] خود کرد

بر ایشان [illegible] در میان ذرات [illegible] در آن میان نوری بود [illegible]

[illegible] بود [illegible] این [illegible] از فرزندان [illegible] عمر او [illegible]

قالوا بلی چنین رفته و تفسیر آن خلاف معقول است چه از اصل میثاق فرموده از دریاد آدم بنابراین کافیست که بنی آدم مرا حجت گیرند تا از شما یکی یاد نداشته فرقان را آن

کنیم وَكَذَلِكَ و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و بیان میکنیم آیات قدرت خود را تا اندیشه کنند در آن و استدلال کنند بر وحدانیت

وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که ایشان باز گردند از تقلید و اتباع باطل بعد از آن امر کرد پیغمبر خود را که یاد کند قصه دیگر از علمای بنی اسرائیل برای

ایشان و میفرماید وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر بنی اسرائیل نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ خبر آنکس که دادیم او را آیتهای خود یعنی کتب منزل

و گفته اند بعضی امیه بن ابی الصلت ثقفی بود از عرب که کتب سماوی مطالعه کرده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و طمع داشت که آن رسول

وی باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر شد و از آن آیتهای که خوانده بود قطع نظر کرد و از کوشش خود بیرون آمد

فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن آیات و از بسط کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید بیرون آمد کافر شد و الحاصل مراد از آن فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ

پس لاحق او شد و از پی وی رفت شیطان یا او را به پی رفتن خود وا داشت فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ پس گشت آن راننده آیات از گمراهان و بقول اکثر این

کس بلعام بن باعورا بود و ابن عباس روایت کرده که چون موسی علیه السلام قصد کارزار جباران کرد و با لشکر عظیم بزمین کنعان فرود آمد مردمان قوم

بلعام آمده گفتند تو میدانی که موسی مردی با حدت است و لشکر بسیار دارد و بکارزار آمده تا ما را بکشد و زنان ما را اسیر کند و شهرهای ما بتصرف

خود در آورد و ما طاقت مقاومت آن نداریم که با وی مقاومت کنیم و تو مردی مستجاب الدعوة بیرون آی و دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از ما دفع کند گفت

وای بر شما وی پیغمبر خداست و با وی ملائکه و مؤمنان اند چگونه بر وی دعا کنم و اگر چنین کنم از دین و دنیا برآیم ایشان مبالغه کردند در این باب بلعام گفت

با خدای خود مشورت کنم اگر مأمور شدم بر وی دعا کنم پس طریق آن مشورت کردی عمل کرد هیچ جواب نیامد ایشان گفتند اگر خدای تعالی از این کار خشنود نبودی

نهی کردی و چون از وی این نهی نیامد معلوم میشود که راضی است بلعام بدین گفتار باطل فریفته شد و بر دست که دعا کند بر بنی اسرائیل

دعای بد کند و چون آن التفات نکرد و بر خر خود سوار شد و روی بر کوه آورد تا بر بالای کوهی برآید و حال لشکر موسی مطلع شود و دیده ور شود در اثنای راه

دراز گوش او بخفت وی دراز گوش را بسیار زد تا برخاست و رفت و این صورت سه بار واقع شد بار سوم خر او را بزبان آمد که ویلک یا بلعام

کجا میروی و چرا مرا میزنی نمی بینی که فرشتگان در پیش من ایستاده اند و مرا منع میکنند از رفتن این جا بازگشت و بر سر کوه که رسید فرشتگان نگذاشتند که بر پیغمبر خدای

دعای بد کند ازین سبب با فرشتگان جنگ کرد تا ایشان را از کوه فرو گذاشت تا که بالای کوه برآمد و قوم او با او بودند و چون لشکر موسی را دید دعای بد

و در صورت آن آمد که بر وی و قوم او دعای بد کند زبان او گردید و بر قوم خود دعای بد کرد قوم وی گفتند ای بلعام چرا چنین کردی گفت قدرت من بر این نبود

و لکن زمام اختیار آن عاریتی از من گرفتند از دهن بیرون آمد و بر سینه اش افتاد و گفت این زمان کیفیت دین و دنیا از من رفت

و اکنون جز از حیلت چاره نیست بروید و زنان خود را بیارایید و آراسته بلشکر موسی فرستید تا با ایشان زنا کنند و چون زنا کنند حق تعالی بر ایشان غضب کند

اگر یک کس از ایشان زنا کند عذاب بر همه نازل شود پس ایشان چنین کردند و زنان آراسته را بلشکرگاه موسی فرستادند در میان این زنان زنی بود کسبی نام

بود و زمری بن شلوم که یکی از اکابر بنی اسرائیل و رئیس سبط شمعون بن یعقوب بود آن زن را دید فریفته جمال او شد دست وی گرفت

زن را به پیش موسی آورد و گفت ای موسی این زن چنین است تا گویی که بر من حرام است گفت آری حرام است گفت پس بخدای مبارزت

حق از آنچه ارکی و اتیته فرمان آنچه بزم وحق از او بکند ام تا مطلب خود را از و حاصل کنم هرچند موسی درین باب مبالغه کرد فایده نداشت حق او را از درجه
خویش در آورد و با او خلاف کرد چون موسی ان دیگر این صورت دید در کتب این معامله نه حقیق طاعن بر ایشان فرستاد و در یک ساعت
آنرو هفتاد هزار مرد از ایشان بمردند و مردی از لشکریان موسی که او را فنحاس گفتندی از فرزندان هارون که با شکوه تر و قوی تر از دیگری بود و از
سپهسالاران لشکر موسی بود در آن وقت غایب بود چون باز آمد و آن حال را مشاهده کرد و صورت واقعه طاعن یا حربه بر دست و در خیمه زمری در آمد
و او را با آن زن خفته دید آن حربه فرو آورد و هر دو را با هم برشکافت و سر هر دو را برنیزه کرد و آنرا در میان لشکر موسی میگردانید و میگفت بار خدایا
این جزای کسی است که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی طاعن را از ایشان برداشت و از آنچه است که بنی اسرائیل ساعات آن کرد در هر ذبح که کشته نسبتی
تمیز بدان فنحاس دهند وَلَوْ شِئْنَا و اگر خواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر آینه برکشیدیم مر درجات عالیه این کس را که عالم بود بآیات ما بِهَا بسبب این آیات
صحف و کلمات و منزل الرحیم وَلَٰكِنَّهُ و لکن او آرمید و میل کرد أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بنفس بر دوال مائل شده
و بار بار اختیار کرد وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود را در اختیار دنیا و رضای قوم و اعراض از مقتضای آیات و رضای او فَمَثَلُهُ
پس صفت او در خست و دنائت مرتبه كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است و در خسیس ترین حالات او که آن است که إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی بر
و بر آن او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری او را و زحمت ندهی يَلْهَث همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی سگیست که
رانده ان سگ و یا رانده از او کس نیست و هیچ حال صفت قبیح خود را رها نمیکند بلعام سگ صفت نیز همین حال داشت که هیچ چیز از دنائت و خست
خود برنگشت چه اوّل در خواب بعضه که بنی اسرائیل را دعای بد میکرد و در دل میخواست در دنیای موسی متوجه لشکر موسی بود تا بر ایشان نفرین کند در آن وقت او را وی
سخن آید که از این راه باز گرد و از سر این عمل در گذر هم متنبه نگشت و با اینکه هرچند آیات واضح را در باره رسول خدای میخواند ان متنبه نمیگشت و دیدن
و ما دیدن نعت او علی التسویه بود سگ با گرسنگی و سیری و رنج و در راحت مساویست در زبان بیرون کردن ذَٰلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ
الَّذِينَ مثل آن گروه است که از روی حجود و سرکشی كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند آیتهای ما را گروهی است و این گروه کفار مکه اند و میگویند که تکذیب
آیات نمیکنند و نمیدانند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بس میفرماید که فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان برایشان قصهها که مذکور شد و از جمله آن قصهها
آن کسی است که منسلخ شد از آیات حق قصه بلعام او از آیات ما مستحق آنکه تکذیب ایشان مرا ایشان را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان
تفکر کنند و حذر کنند از آن ستادی بود که دیده ور شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد است مثل گروهی الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات
ما را و بر سبب علم ایشان بدین و قیام حجت بر ایشان وَأَنفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند مَن يَهْدِ اللَّهُ هر کرا
که راه راست نماید خدای به سبب لطف و توفیق خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است که راه حق او دین اسلام است وَمَن يُضْلِلْ و هر کرا او گذارد
خدای در گمراهی و تخلیه کند بجز فرط جحود و عناد او پس از او لطف و تمکین و توفیق را باز دارد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان
زیانکاران اند در هر دو سرای و ایمه گفته اند که خدای حکم بضلال او کند او از خاسران باشد و بعد از آن از حال کفار خبر میدهد که وَلَقَدْ ذَرَأْنَا بتحقیق آفریدیم لِجَهَنَّمَ
برای دوزخ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ بسیاری از دیو و آدمیان مراد آنکه بسیاری از آدمیان و پریان هستند که عاقبت ایشان آتش دوزخ است و تجربه فرط
کفر اصرار کنند و گوش بعوت رسولان نکنند و هیچ عقیده را کار نبندند و اختیار کفر کنند که عاقبت ایشان بخواهد که ما میتواند ردهم مرادها

بانکه بسیاری از جن و انس برای دوزخ آفریده‌ایم زیرا که این موجب آنست که ایشان قادر نباشند بر اختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت و این نقض آیه و ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون است و مستلزم اجبار و اکراه ایشان بر کفر و معصیت و اکراه ایمان و طاعت از ایشان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مراد از این اهل کفر و عناد است
و منع مسکنه معه فهم و قلب لهم تفکر و ترک انتفاع از مقتضای عقل و حواس خود بر وجه مبالغه می‌فرماید که لهم قلوب مر ایشان راست دلها که لا یفقهون
بها هیچ در نمی‌یابند بآن زیرا که آنرا متوجه شناخت ملکوت نمی‌گردانند و از غایت عناد آئینه دل را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت نمی‌زدایند
و لهم اعین و مر ایشان راست چشمها که هیچ لا یبصرون بها دلایل حق را در نمی‌بینند بآن و بنظر اعتبار در مخلوقات نمی‌نگرند تا راه بخالق برند
و لهم آذان و مر ایشان راست گوشها که بهیچ وجه لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی‌شنوند زیرا که بگوش هوش آیات و مواعظ را استماع نمی‌کنند
اولئک آن گروه دراکه حواس خود را متوجه لذات جسمانیه و بهیمیه گردانیده و مقصور در لذات فانیه جسمانیه کالانعام مانند چهارپایان
که همه اهتمام خود در خوردن و خفتن و التفات مقصور بر لذات دائمی نیست بل هم اضل بلکه این گروه گمراه‌ترند از انعام زیرا که انعام ادراک
چیزی نکنند که ممکن است ایشانرا ادراک آن از منافع و مضار و جهد نکنند در جر منافع و دفع مضار آنچه غایت جهد ایشان است و گمراهان چنین نیستند بلکه
اکثر ایشان همه که معاند و جاحدند بی‌اقدام می‌نمایند بر آتش که موجب ابدیت و نیز انعام را تکلیفی نیست بخلاف اهل ضلال و نیز انعام را تکلیفی نیست
و زجر می‌شنوند و اثر می‌کنند در طریق راه اسلام نمی‌کنند و این کفار بجهت قطع عناد دعوت هادی نمی‌شنوند بجزی از جزئیات ... عقول و اکثر
و صواب و مصالح فرو نیارند و ما صواب راه هست و موتر نیست جز عقل خود را کار نمی‌فرمایند و وسیله آن حواس ایشان منتفع نمی‌شوند از بهایم گمراه‌تر باشند
اولئک آن گروه گمراهان که مذکور شد هم الغافلون ایشانند غافلان و در عقل خود کاملان بجهت عدم تدبر و تفکر ایشان در آیات ظاهره که مکلفند
بآن بخلاف بهایم که نه چنین‌اند و آنچه برای ایشان کار می‌آورند و بعد از ذکر عناد کفار و ملامت ایشان در بر کردن در جمیع عبادات ترغیب مؤمنان می‌نماید بتوجه
کردن بحضرت الله و بنامهای نیکو خواندن و ستودن و می‌فرماید و لله الاسماء الحسنی و مر خدایراست نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را
بآن نامها و او را بدین اسم‌ها بر زیرا که در خواندن برنیکوترین معنی و کرامت مراد باشد و در نام او سبحانه در حدیث واقع شده که حق سبحانه و تعالی نود و نه اسم هست
احصا کند آنرا بهشت درآید و اکثر مراد هزار و یک نام او سبحانه ذکر کرده‌اند که از ... منقول است و بعضی را حجت بصفات ذاته او است
چون الله و قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و بعضی بصفات فعل چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی صفات مجید و قدیس او چون قدوس و سلام و غنی
و واحد و غیر آن و گفته‌اند مراد از الحسنی اسمهائی است که نفوس انسانی را مایل سازد و آن هر اسمی است که متضمن عفو و رحمت باشد نه سخط و عقوبت و مروی است که سبب نزول
آن بود که مردی در نماز رحمن یا الله را ذکر کرد و باسم رحمن نیز خواند ابوجهل گفت محمد و اصحاب او می‌گویند که ما یک خدا را می‌پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را می‌خواند
این آیه نازل شد که اسمای الهی بسیارند و همه نیکوست پس او را بآن اسماء بخوانید و ذروا الذین و بگذارید مر آنانرا که از روی ضلال و جهالت یلحدون
میل می‌کنند یعنی در اسمائه در نامهای او می‌پیچند حق را بنامهائی که اذن شرع بدان متعلق نگرفته چنانکه اعراب حق را یا ابا المکارم و بعضی
الوجه می‌گفتند و نصاری ابا المسیح و حکما علت اولی می‌خوانند و گفته‌اند مراد الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات
از منان سیجزون زود باشد که جزا داده شوند با آنچه کانوا یعملون بجزای آنچه هستند عمل می‌کنند و بعد از ذکر جمعی که عاقبت ایشان منتهی است بآتش
دوزخ و اوصاف کفار رو بعد آن ذکر اهل بهشت می‌کند و می‌گوید و ممن خلقنا و از آنانکه آفریده‌ایم امة گروهی اند که ایشان یهدون بالحق راه می‌نمایند

و ما نبلا کی کردن ایشان راست ... آن و به یعدلون و بحق عدل میکنند در احکام آن ابن جریج از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده

که این آیه را قرائت فرموده و گفت این آیه در حق امت منست که بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و پیش از شما قومی چنین بوده اند پس این آیه را فرمود

که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ربیع بن انس روایت کند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که از امتان من قومی باشند که بر حق ثابت

کنند و ثابت باشند تا آنگاه که عیسی فرود آید و در خبری دیگر آمده که همیشه گروهی از امت من بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای در رسد باین

و خلاف مخالفان ایشان را زیان نرساند و در تفسیر اهل البیت مذکور است که نحن هم یعنی ماییم اهل این آیه و مخصوص است بائمه هدی که این صفات

بایشان لایق است برای آنکه حق تعالی حکم فرماید در این آیه بانکه ایشان بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و این صفت متحقق نشود مگر در کسی که امام باشد از جانب

او سبحانه و متصف بعصمت و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد از این آیه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و مهدی با اتباع خود از امیر المؤمنین

علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ... [illegible] ... که این امت بهفتاد و سه فرقه شوند و همه در آتش جز یک

که آن فرقه که حق تعالی در صفت ایشان فرموده که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و ایشان ائمه اند و طایفه حقه ... [illegible] ... سوی ایشان

اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هر که در آن ننشست و از آن تخلف کرد غرق و هلاک

ابدی گشت و از آن بیان حال کفار ... [illegible] ... و معامله او با ایشان ... والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای

ما را یعنی کفار ... سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته آهسته ایشان را

بهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون از آنجا که ندانند باین وجه که گناه کنند ما نعمت بر ایشان زیاده میکنیم و ایشان بگمان آنکه

این نعمت لطف است از ما در عصیان بیشتر افزایند تا آنکه بنهایت طغیان برسند پس بیکبار عذاب بر ایشان نازل گردانیم بظهور علامات وقوع آن

که ایشان را آگاهی حاصل گشته باشد و ظاهر حال ایشان است و در حقیقت ضلال ان و املی لهم و مهلت دهیم ایشان را تا

پس بگیریم ایشان را ناگاه بتعجیل العقوبة کسی که میترسد از فوت آن اندیشه کند و از این هیچ خوف نمیشود ان کیدی متین بدرستی که اخذ من

محکم باشد بی بظهور علامات وقوع آن متین محکم است و ... استوار ... بر کفار و اهل ... آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

بر بالای کوه صفا بر آمده یک یک را از قریش از عذاب خدای میترسانید ... [illegible] ... گفت این یار شما دیوانه شده ... تا روز بامداد

این آیه که اولم یتفکروا آیا فکر نکردند و اندیشه نمودند در این که ما بصاحبهم نیست یار ایشان را که محمد است و با وی من جنة

هیچ نوع جنونی چه آن همان عاقل کامل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند و چون دعوت حق کرد کفار او را دیوانه میخواندند

بلکه نسبت جنون بسبب آن بود که شخصی که میان ایشان بعلم و وقار و کمال عقل و ذکا و وفور فضل و انواع خصال خیر است دیوانه میگویند کفار

آنحضرت را گاه دیوانه میگفتند و گاه ساحر و گاهی کاهن و گاهی شاعر ... [illegible] ... جنون و سحر ... [illegible]

... از سحر ... [illegible] ... اخبار غیب ... کاهن است و چون معجزات ... خارق عادت ... شاعر

و چون نظم قرآن ... شاعر است و چون حق تعالی ... [illegible] ... و از استماع ...

کرده دیوانه است بلکه ان هو الا نذیر مبین نیست او مگر بیم کننده از عذاب الهی ... روشن ...

و انذار ایشان کرده تا همه کس ایشان بشنود و بر کسی مخفی نماند بعد از آن ترغیب ایشان میکند بنظر کردن که أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکرده‌اند و ننگریسته‌اند فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین که تنبیه ملکوت آسمان کواکب و شمس و قمر است و ملکوت زمین دریا و کوه و شجر و ما در آسمان نگاه
نمیکنند که آثار اعظم علوی و ارکان جرم که چگونه بر هوا معلق ایستاده بی‌عماری و ستونی از زیر آن و بی‌علاقه از زبر آن و فرو گرداننده اجرام آسمان که آن
و هو الفرد دیگر ستارگان و در زمین نمیکنند که با انواع نباتات و کثرت خلایق و اصناف بدایع از جمادات و حیوانات مارأیتم وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ
و نگاه نکرده‌اند در آنچه آفریده از هر جهت از ممکنات تا بر ایشان کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد و که آن پیغمبر حکیم محمد
سکینه صادق است و آنچه بر ایشان میخواند حق است وَأَنْ عَسٰى أَنْ يَكُونَ و آیا که نظر نکرده‌اند در آنکه شاید این و قصه این است که قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ
همچنین که نزدیک رسیده باشد مدت فنای ایشان تا ترک عناد و جحود کنند پیش از وقوع فوت و حلول موت و نزول عقوبت بتعجیل اقدام کنند
که سبب رستگاری ایشان شود و اگر این مشرکان بقرآن نمیگروند که جامع حقیقت دین و دنیا و مجمع معجزات صوری و معنوی است فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ
پس بکدام سخن بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ هر کرا خدای فرو گذارد در ضلال و تخلیه او کند در گمراهی بکسب و
عناد و انکاری که با وجه القرآن نکرده و با وجه ظهور دلایل بر حقیت آن حقیقت او را باز گذارد و نظر توفیق و لطف از او باز دارد فَلَا
هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نباشد او را که وی را براه آورد وَيَذَرُهُمْ و میگذارد خدای گمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی و ناحقی خود تا
يَعْمَهُونَ که سرگردان و حیران میگردند و براه حق سلوک نمیکنند آورده‌اند که جمعی از یهود بعد از آنکه حضرت رسالت را از احوال قیامت و اهوال آن
پرسیده بودند گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت حدوث آن داریم و این سؤال امتحان بود زیرا که در کتب گذشته خبر
داده‌اند که هیچ کس آن علم نیست این آیه که يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از قیامت که وقوع آن در یک ساعت باشد بظهور علامات آن قبل
از وقوع آن أَيَّانَ مُرْسٰهَا کی باشد اثبات و ایقاع آن یعنی از تو سؤال میکنند که آمدن قیامت کی خواهد بود قُلْ بگوی ای محمد إِنَّمَا
عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور قیامت عِنْدَ رَبِّي نزد پروردگار منست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بر آن اطلاع نیست لَا يُجَلِّيهَا
لِوَقْتِهَا [illegible] إِلَّا هُوَ مگر او [illegible] خدای او [illegible] تا بوقت وقوع آن [illegible] در اخفای
آن [illegible] از وقوع آن [illegible] و در اول حال [illegible] کتب [illegible] وقوع آن
و در آخر [illegible] و این [illegible] تکلیف است ثَقُلَتْ گران و عظیم است [illegible] و اهوال [illegible]
فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها [illegible] از اهل آن از ملائکه و جن و انس لَا تَأْتِيكُمْ نیاید بشما إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگاه
[illegible] که قیامت ناگاه حادث شود [illegible] که همه مردمان مشغول کار خود باشند [illegible] مشغول آب دادن و بعضی [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] حوض آب و اصلاح متاع و امثال آن يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا از وقت وقوع و حدوث
آن [illegible] كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا [illegible] از پرسیدن آن [illegible] کشف آن [illegible]
سؤال [illegible] علم غیب است [illegible] قُلْ بگو [illegible] إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که
علم قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزد خداست [illegible] وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان

لا یَعْلَمُونَ یعنی نمی دانند که جز خدای آن را نمیداند و لطف او در آن است که نکشد ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد که تا اگر نرخ طعمه است که از ارزان گران شود
تا در ارزان خریدی کنی و در گران بفروشی و فایده و ربح بسیار از آن بهم رساند آمد قُلْ لا أَمْلِکُ بگو ای محمد نمی توانم لِنَفْسِی
از برای نفس خود نَفْعًا وَلا ضَرًّا اجر منفعتی و نه دفع مضرتی این اظهار بندگیست و تبری از علم غیب یعنی هیچ امر غیبی عالم نیستم إِلَّا ما شاءَ
اللّٰهُ مگر آنچه خدای خواهد که مرا آن تعلیم دهد وَلَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ و اگر بودمی که به تعلیم حق دانستمی غیب را لَاسْتَکْثَرْتُ
هرآینه طلب بسیار کردمی مِنَ الْخَیْرِ از مال و منفعت و غنیمت و غیر آن وَما مَسَّنِیَ السُّوءُ و نرسیدی به من هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و غیر آن
إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ نیستم من مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِیرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ برای گروهی که بگروند به من و احکام
من است از احکام شریعت و می تواند بود هم انذار و بشارت هر دو از برای اهل ایمان زیرا که ایشانند که منتفع میشوند از آن بعد از آن بیان وحدانیت
و قدرت خود می فرماید که هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ اوست آنکه آفرید شما را مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ از یک تن که آدم است وَجَعَلَ مِنْها و آفرید
از جنس وی یعنی از استخوان پهلوی چپ او زَوْجَها جفت او را که حواست لِیَسْکُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلام إِلَیْها بوی و الفت گیرد
با وی که الجنس مع الجنس یمیل فَلَمَّا تَغَشَّاها پس آن هنگام که فرو پوشید آدم حوا را یعنی با وی خلوت کرد حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفًا بار گرفت باری سبک
که نطفه آدم بود در رحم او در آن فَمَرَّتْ بِهِ پس مستمر بود بآن بار در برخاستن و نشستن و رفتن و ایستادن یعنی این حمل که خفیف بود او
از تصرف او و رامی از امور که می خواست همچنانکه قبل از حمل با روزگاری برین بر آمد فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آن هنگام که گران بار گشت یعنی بزرگ شد
فرزند در شکم او و نزدیک بود به وضع دَعَوَا اللّٰهَ بخواندند هر دو یعنی آدم و حوا خدای را رَبَّهُما که پروردگار ایشان است متضمن دعا که لَئِنْ آتَیْتَنا
هرآینه اگر بدهی ما را صالِحًا فرزندی مستوی الخلقه که بدن او با صلاح و صحت باشد و از نقص و عیب بری لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ هرآینه باشیم از شاکران
و سپاس داران بر این نعمت مجدد فَلَمَّا آتاهُما پس آن هنگام که عطا کرد خدا بایشان صالِحًا فرزندی صالح البدن و مستوی الخلقه جَعَلا لَهُ گردانیدند آدم و حوا
یعنی اولاد ایشان او را شُرَکاءَ خدا و شریکی فِیما آتاهُما در آنچه داده بود ایشان را یعنی آن فرزندی را که خدای باولاد آدم و حوا داده بود
شریک ساختند اولاد ایشان آن را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و مثال این نام نهادند فَتَعالَی اللّٰهُ پس برترست خدای پاک عَمَّا یُشْرِکُونَ
از آنچه برای او انباز میکنند و نفی تواند بود هم مراد این باشد که آدم و حوا فرزند خود را شریک خدا گردانیدند در تسمیه چنانکه ضعفای عامه مخالفین گفته اند
چه این منافی عصمت است و بیضاوی و زمخشری که از رؤسای اهل خلاف اند در انوار و کشاف آورده اند که این قول لایق انبیا نیست و بعد از آن
گفته اند احتمال دارد که مراد از نفس واحده قصی باشد از اجداد پیغمبر که خدای او را بیافرید و جفت او از جنس او یعنی عربیه قرشیه که او زن و شوهر
شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزندی شایسته دهد شکرگزاری و سپاسداری آن قیام نمایند چون خدای تعالی ایشان را چهار فرزند داد در تسمیه
شریک ساختند و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند و ضمیر اشراکست در تسمیه و این مستلزم کون دعا
کشف الغمه از نقل این قول کرده که هذا تفسیر حسن لا اشکال فیه و وجه تفسیری نیکوست و هیچ اشکال در آن نیست و اصح آنست که حمل اولاد بر
این است که حمل اولاد و حال خانکه ... شد و این قول اکثر مفسران است و عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی علیهم السلام نقل کرده که مراد شرک طاعت است
نه شرک عبادت یعنی ایشان در تربیت اهل شرک شدند أَیُشْرِکُونَ آیا انباز میکنند در عبادت حق ما لا یَخْلُقُ شَیْئًا آنچه را که نمی آفریند چیزی

و قدرت ندارند بر آفریدن چیزی وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشانرا کار میکنند و آفریده اند یعنی جماد اند که پرستنده قادر نیست الحاصل اصول نعم

آن کسی عبادت شونده و عبادت خدای کرا مستحق است و بهمه مقدورات قادر و عابدان اصنام میکنند مخلوقه وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ

و نمیتوانند برای پرستندگان خود نصرا یاری و اوسط دفع مضرات ایشان یا جلب منافع ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و نفسهای خود یاری

میدهند در وقتی که ایشانرا بشکنند یا بکرین و چه [illegible] وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر خوانید شما ای مسلمانان مشرکان را إِلَى الْهُدَى بسوی دین اسلام

لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه شما

خاموش باشید این آیه خاص است بقومی که معلوم بود که بر کفر خود [illegible] از قبول دعوت محروم ماندند ابوجهل و امثال او إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی

آنانکه شما می پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی یعنی آلهه شما عِبَادٌ بندگانند که همه تحت فرمان و مملوک اند و ذلیل و عاجز اند

أَمْثَالُكُمْ مانند شما یعنی ایشان چون شما در تحت تصرف و در قبضه قدرت حق اند و اگر این را باور ندارید فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشانرا چون بجهت

فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان در آنکه ایشان آلهه اند چه آلهه کسی است که دعای

بندهای پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر بتانراست پایها که بدان در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بآن پایها چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ

أَيْدٍ یا مر ایشانراست دستها که بجهة يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند آن چنانچه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا مر ایشانراست چشمها که يُبْصِرُونَ بِهَا

که ببینند آن چیزها چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا مر ایشانراست گوشها که يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بآن شنیدنیها و حال آنکه شما خود قابلید

که آن اعضای روا درست که چشم بینا و گوش شنوا است و شما هست پس ایشان افضل اند و از غایت جهل است فاضل مفسران آیه

مشرکان بعد استماع این سخنان و الزام ایشان از آن بحجت [illegible] حضرت رسالت پناه علیه السلام کردند با آنکه خود و کشته ما نکوهش کنی کرد آلهه

و بیم کرد ایشان [illegible] قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و همه مجتمع و متفق شوید برای عداوت من

ثُمَّ كِيدُونِ پس کید کنید و حیله و مکر [illegible] فَلَا تُنْظِرُونِ پس مهلت مدهید مرا که من هیچ از شما باک ندارم زیرا که اعتماد کرده ام بر حفظ

و حمایت الهی و از قصه [illegible] إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که [illegible] کارساز من خدای است الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ آنکه فرو

فرستاده قرآن [illegible] وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ و وی [illegible] کار ایشان [illegible] وَالَّذِينَ

تَدْعُونَ و آنانرا که میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ نمیتوانند یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ

و نفسهای خود يَنْصُرُونَ یاری کنند [illegible] وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر خوانید ای مسلمانان کافران را

إِلَى الْهُدَى بدین [illegible] لَا يَسْمَعُوا نشنوند [illegible] وَتَرَاهُمْ و می بینی ای محمد ایشانرا يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ که [illegible] مینگرند

بسوی تو وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند [illegible] بصورت [illegible] حضرت نبوت

و تبلیغ رسالت [illegible] مکارم اخلاق [illegible] خُذِ الْعَفْوَ [illegible]

[illegible] وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و امر کن [illegible]

[illegible] وَأَعْرِضْ [illegible] عَنِ الْجَاهِلِينَ [illegible]

از جانب ایشان ابدا و رنجی بتو رسد ستیزه مکن بلکه ملاطفت و ملایمت شعار خود گردان چون این آیه نازل شد حضرت از جبرئیل تفسیر خذ العفو پرسید گفت نمیدانم
باش تا سؤال از ملک علام معلوم کنم پس رفت و باز آمد گفت ای محمد حق تعالی میفرماید عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و عطا کن کسی را که ترا محروم سازد
و بپیوند با کسی که از تو بریده باشد و از صادق علیه السلام مرویست که حق تعالی بدین آیه رسول خود را بمکارم اخلاق امر فرمود و در قرآن هیچ
آیتی نیست از این آیه جامع تر در مکارم الاخلاق از ابن زید مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت فرمود بار خدایا گاه هست که غضب بر من مستولی شود
تو آن حال چه کنم آیه آمد که وَاِمّا یَنزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیطانِ و اگر برانگیزد ترا از جانب شیطان نزغ زخمی [illegible] بوسوسه بر خلاف آنکه ترا امر
اند مراد آنکه اگر شیطان در صدد وسوسه تو شود و خواهد ترا بر غضب وادارد و منع ملاطفت و ملایمت تو نماید پس [illegible] آزار و ایذا انبوه [illegible] تا
فَاستَعِذ بِاللهِ پس پناه گیر بخدای از شر او تا ترا از مکر و وسوسه نگاه دارد از بعضی علما مرویست که نزغ اول وسوسه است و [illegible] آن مس که بعد از
تمکن و جای گرفتن آن در نفس [illegible] اول النسب [illegible] و [illegible] اما ینزغنک [illegible] از این [illegible] اذا مسهم طائف من الشیطان
[illegible] بعضی صورت خطاب بحضرت [illegible] او [illegible] و [illegible] معصوم اند و محفوظ پس [illegible] از آن [illegible] حضرت [illegible] شیطان [illegible]
در آرد و ترا بر خلاف عفو وادارد پس پناه گیر بخدا اِنَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ بدرستی که خدای شنونده است گفتار ترا داناست بآنچه صلاح تو در آنست [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] علیم است [illegible] پس [illegible] داند [illegible] از آن و [illegible] حال متقیان میفرماید اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوا بدرستی که
آنانکه پرهیزکردند از شرک و معاصی و [illegible] از حق تعالی اِذا مَسَّهُم چون برسد بدیشان طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ وسوسه [illegible] و [illegible]
[illegible] از جانب شیطان تَذَکَّروا یاد کنند خدای را و از وعید او [illegible] فَاِذا هُم مُبصِرونَ پس ایشان بینندگان [illegible] راه صواب [illegible]
[illegible] خطا و مکاید شیطان پس احتراز کنند از آن وَاِخوانُهُم و برادران شیاطین [illegible] کافران که نمی پرهیزند از وسوسه [illegible] یَمُدّونَهُم
[illegible] فِی الغَیِّ در گمراهی و غوایت [illegible] در نظر ایشان ثُمَّ لا یُقصِرونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان [illegible]
ایشان [illegible] که [illegible] پرهیز از گمراهی [illegible] وَاِذا لَم تَأتِهِم و چون نیاوری تو بکافران بآیتی از قرآن
[illegible] از روی عناد و [illegible] قالوا لَولا اجتَبَیتَها گویند چرا فراهم نیاوردی آن آیت را از نزد خود [illegible] انچه [illegible]
[illegible] اهل مکه از روی [illegible] آیات قرآن [illegible] آن عاجز شود [illegible] نزول آن تاخیری [illegible] از روی [illegible]
[illegible] چرا خود [illegible] دیگر [illegible] این آیه [illegible] چون آیتی از قرآن که [illegible] [illegible] او [illegible]
قُل اِنَّما اَتَّبِعُ بگو جز این نیست که پیروی میکنم ما یوحی اِلَیَّ آنچه وحی کرده میشود بمن [illegible] من [illegible] هذا
بَصائِرُ این قرآن دلیلهای روشن است [illegible] حق [illegible] [illegible] وَهُدًی وَرَحمَةٌ
و سبب رحمت لِقَومٍ یُؤمِنونَ برای گروهی [illegible] در رسول او [illegible] آن منتفع میشوند [illegible] وَاِذا قُرِئَ القُرآنُ و چون خوانده
شود قرآن در نماز فَاستَمِعوا لَهُ پس بشنوید آنرا [illegible] جابر انصاری [illegible] رسول صلی الله علیه و آله در نماز [illegible]
[illegible] چون امام در نماز قرائت کند [illegible] آن کنید [illegible] وَاَنصِتوا و خاموش باشید [illegible] لَعَلَّکُم تُرحَمونَ
شاید رحم کرده شوید [illegible] آن [illegible] آن [illegible] خطاب [illegible] که در نماز [illegible] امام

قرات مکنید و بعضی از جمهور رحمهم الله فرموده مراد وجوب استماع قرآنست در نماز و در غیر آن و جنب [illegible] حامل حقیقی میشود از جزء در وقت تلاوت
کردن قرآن کنید و اوامر و نواهی آنرا نیک فرا گیرید و بمواعظ و احکام آن پند گیرید وَاذْکُرْ رَبَّکَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِکَ
در دل خود تَضَرُّعًا از روی زاری وَخِيفَةً و ترسکاری یعنی تضرع و خیفت اولیست باجابت و قبول و گویند مراد تفکر است در نعمت الله بسبب آن
علم بصانع و صفات کمال او و جلال او حاصل شود وَدُونَ الْجَهْرِ و کمتر از آواز خواننده فروتر از جهر و لیکن زیر مِنَ الْقَوْلِ از گفتار یعنی میانه جهر
و اخفا بخوان بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ در بامدادها و شبانگاه مراد دوام ذکر است و این دو وقت که افضل اوقات است بنا بر آنست که اکثر و شکر آن
در روز زیر هر وقت حاضر میشود [illegible] ذکر را هر چه خواهند نوشت و گویند این امر است مر امام را که آواز در نماز بلند کند در حین قرات مقداری
که مومن بشنوند نه زیاده از آن وَلَا تَکُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و مباش از غافلان [illegible] از آنچه مامور میشوند از ذکر و دعا و لیکن آن که خطاب با نکته است و مراد
امت اوست چه آنحضرت از سهو و غفلت مبراست لهذا آن حضرت را بیان امری میکند که موجب ذکر است و منع از آن إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّکَ بدرستی آنانکه
نزد پروردگار تواند یعنی ملائکه که مقربان بارگاه اویند لَا يَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ ابا نمی کنند از پرستش او وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند او را
از هر چه نا لایق کبریای اوست وَلَهُ يَسْجُدُونَ و مراو را سجده میکنند و در عبادت او آنچه غایت خضوع و خواری و شکاری [illegible]
و عبادت او [illegible] این [illegible] نقل است [illegible] مومنان را [illegible] از تلاوت این آیه سجده است [illegible] باجماع امامیه سجده در چهار
موضع از قرآن بر قاری و مستمع واجب است و آن در سوره الم سجده و حم سجده و النجم و اقرا است و در نواحی است و آن یازده موضع دیگر اعراف و رعد
و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع آن و فرقان و نمل و ص و انشقاق مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که چون فرزند آدم سجده
تلاوت کند شیطان از او کناره کند و بگرید و گوید وای بر من فرزند آدم مامور شد بسجده و سجده کرد او را بهشت است و من مامور شدم بسجده و نکردم
پس مرا دوزخ واجب گشت

سورة الانفال

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره انفال و برائت تلاوت کند من
شفیع او باشم و در روز قیامت گواهی دهم برای او که وی بریست از نفاق و بعدد هر مرد و زن منافق که در دنیا است ده حسنه برای وی نوشته شود و ده سیئه محو کنند
و ده درجه بر دارند و تا در دنیا باشد عرش و حاملان عرش صلوات بر وی فرستند و عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده که او از ابو عبد الله
علیه السلام خبر داده که هر که سوره انفال و برائت تلاوت کند در هر ماهی هرگز نفاق در دل او داخل نشود و از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام باشد
بحق و در روز قیامت از موائد بهشت خورند با شیعیان او تا حساب فارغ شوند و هر یک [illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَکَ
می پرسند از تو ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که برای آنست [illegible] حلال است یا نه مرویست که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند و گفتند [illegible]
[illegible] غنیمت از آن ماست و پیران گفتند [illegible] کار [illegible] و عباده بن صامت [illegible] اختلاف کردیم
در باب غنیمت و اختلاف [illegible] حق حکم آن را برسول صلی الله علیه و آله تفویض نمود و گفت قُلِ الْأَنْفَالُ بگو ای محمد که حکم غنیمتها لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
مر خدا راست و رسول او را قسمت کند هر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا در مخالفت و منازعت با یکدیگر وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِکُمْ و اصلاح
آرید حالی که میان شماست از خصومت و منازعت [illegible] وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدا را و رسول او را
در آنچه فرماید در غنایم إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و مرجع امتثال اوامر و نواهی [illegible]

چون این آیه نازل شد حکم اموال را برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان بقسمت عدل فرمود و ما طلبهای خود را باصلاح آوردیم و خلاف و نزاع را

از خود دفع کردیم و همه مجاهدین را از انفال خمس است که از برای آن اهل واجب گردانیده و بروایت صحیحه از ابی حمزه و ابی عبدالله علیهما السلام مراد

از انفال هر چیزیست که از دار الحرب گرفته شود بی قتال و هر زمینی که اهل آن بدون قتال از آن جلای وطن کنند و میراث کسی که وارث نداشته باشد

و صفایا ملوک و بطون اودیه و اراضی موات و فقها این را فی میگویند و بروایت از صادقین علیهما السلام مرویست که آنچه مذکور شد مر خدا راست و رسول را و

و بعد از وی هر که قائم مقام او باشد در آنها هر چه که خواهد از مصالح خود و هیچ کس را از رعیت در وی حقی نیست و در زمان غیبت امام شیعه را رخصت داده‌اند در آن

تصرف کنند و نزد [illegible] مخصوص حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود [illegible] و بعد از ذکر انفال از صفات اهل ایمان خبر میدهد که

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که مومنان کامل در ایمان الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنانند که چون یاد کرده شود خدای تعالی وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ

ترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال از خود در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ و چون خوانده

شود بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کرداند آن آیات ایشان را در ایمان مراد آنست که یقین ایشان بمواد

و التصدیق ایشان بالتصدیق قرین شود که سبب زیادتی اطمینان نفس و رسوخ یقین ایشان میشود زیرا که نزد اهل حق ایمان قابل زیاده و نقصان

نیست مراد ثمرات ایمانست که آن سبب تصدیق بآیات است [illegible] هرگاه آیتی از آیات بر ایشان نازل شود تصدیق کنند

آن تصدیق علاوه تصدیق اول شود [illegible] ایمان است وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود توکل کنند

[illegible] از خوف و رجای ایشان [illegible] الَّذِينَ و این مومنان کامل الایمان آنانند که از روی

اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را با شرائط و ارکان وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی دادیم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند

أُولَئِكَ آن گروه که [illegible] از خوف و رجا و توکل [illegible] هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا

این گروه [illegible] کامل در ایمان لَهُمْ مر ایشان راست دَرَجَاتٌ مرتبه‌های بلند و درجات

عِنْدَ رَبِّهِمْ [illegible] وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش [illegible] وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار

[illegible] در جات [illegible] هر درجه [illegible]

[illegible] آن [illegible] زیرا که [illegible] در این آیه ذکر [illegible] اهل ایمان [illegible]

[illegible] اهل ایمان [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ [illegible]

[illegible] هر که دعوی کند [illegible] گواهی دهد [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ [illegible] مسلمانان [illegible] انفال

[illegible] مِنْ بَيْتِكَ از خانه تو [illegible] بِالْحَقِّ [illegible]

[illegible] مسلمانان از آن کراهت داشتند [illegible]

نالوف و رعب خود از رفتن بر تحمل مشقت کارزار کردند همچنانکه میفرماید و ان فریقا بدرستی که گروهی من المؤمنین از گروندگان لکارهون هر آینه
کارهند از رفتن به بدر یجادلونک مجادله میکنند با تو فی الحق در اختیار کارزار که جهاد است بعد ما تبین پس از آنکه روشن
شد ایشان که جهاد و حرب بی اسلامیه با علام تو که حضرت ظفر خواهند یافت لیکن از قتال کراهت دارند کانما یساقون همچو کسی که رانده شوند
الی الموت بسوی مرگ و هم ینظرون و حال آنکه ایشان نگرند اسباب و علامات مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد و جهی است که گویا
ایشان را بجانب مرگ می رانند و ایشان علامات مرگ را می بینند و این بجهت قلت عدد و عدد و کمی زاد و المستعد ابو ایشان [illegible]
نبود بده [illegible] دستور گشته چو [illegible] زره [illegible] و چو [illegible] طبیعت متمنی آنست که [illegible] از مشقت و [illegible]
رغبت کنند و مواضع امنیت و کرنه از مواطن هلاک و سبب این غم آن بود که کاروان قریش با متاع بسیار [illegible] مرجع کرده [illegible]
با نیت ارضیا [illegible] قریش [illegible] عمرو عاص و [illegible] و مخرمه بن نوفل با چهل سوار سرداری آن قافله میکرد جبرئیل آمده صورت واقعه بعرض سید عالم
صلی الله علیه و آله رسانید حضرت انجمن [illegible] با مومنان [illegible] گفت [illegible] اگر وقت [illegible] شدند که سر راه بر کاروان گرفته جمع بسیار [illegible]
[illegible] این قصه پیر آمده [illegible] ابوسفیان رسید ضمضم غفاری را بمکه فرستاد [illegible] ضمضم به مکه [illegible] اهل
مکه را [illegible] ردیه و [illegible] خود [illegible] کشیده [illegible] بآن صورت [illegible] جمع [illegible]
لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم [illegible] امروز هیچکس [illegible] غالب [illegible] و مدد کار [illegible]
اهل [illegible] این [illegible] جاهلیت [illegible] و در [illegible] کرده [illegible] گشته و [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله در وادی زفران نزول فرموده جبرئیل [illegible] از آمدن لشکر کفار قریش خبر داده [illegible] میفرماید یکی از دو طایفه که کاروان
و کفار قریش است ترا خواهد بود [illegible] کاروان [illegible] کفار قریش [illegible] گفتند که ما اسباب حرب آماده نساخته ایم اگر کاروان [illegible]
[illegible] حضرت از این سخن [illegible] و اکابر مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند [illegible] خواسته [illegible] انقیاد [illegible]
مبالغه نمودند [illegible] یا رسول الله [illegible] کی [illegible] از حکم تو
[illegible] نمیکنیم [illegible] میان جان [illegible] اگر امر فرمائی [illegible] امتثال امر تو کنیم و از [illegible]
و اگر [illegible] دریا که [illegible] ذره [illegible] در میان آن در آئیم رسول صلی الله علیه و آله [illegible] دیگر [illegible] مشورت کرد [illegible]
[illegible] سعد [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] انصار [illegible] سعد گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] تو آن [illegible] عهد [illegible] سعد [illegible] ایم [illegible] توان [illegible]
[illegible] کنند [illegible] عهد [illegible] حضرت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بنام خدای [illegible] حضرت [illegible] طایفه کاروان [illegible] رسول [illegible]
چون قریش [illegible] کاروان [illegible] بود [illegible] کار زار بود [illegible]
و [illegible] کاروان و [illegible] در میان [illegible] از جهاد با کفار [illegible]

ایشان گفتند در کارزار و میانداختند که وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ یاد کنید چون وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه کاروان یا
و یا لشکر کاروان أَنَّهَا لَكُمْ که آن مر شما راست وَتَوَدُّونَ و دوست میداشتید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ که غیر خداوند سلاح یعنی کاروان
تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را چه میپنداشتید که کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر کفار یعنی قریش نهصد و پنجاه مرد ... شما آسان تر است
وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیتهای خود ... به ذات الشوکه و ساز ... قتال
مشرکان ... فتح و ظفر ... بِكَلِمَاتِهِ ... و اسیر ... و امر ملائکه را ...
بنی اراده آلهی متعلق کردد ... اسلام را ثابت کرداند ... مؤمنان ... وَيَقْطَعَ و ببرد ...
دَابِرَ الْكَافِرِينَ ... و همه را هلاک کند ... آنست که شما میخواهید ... مستغرق ... کردی
... میخواهد لِيُحِقَّ الْحَقَّ ... که اسلام است ... مشرکان کفر
... وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ ... وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کاره ...
کافران ... إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ ... از ... کارخود ...
از قتال ... پیغمبر ... و گفته اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون ...
مشرکان ... خدایا اگر این گروه مؤمنان هلاک شوند کسی دیگر ... که ترا بوحدانیت پرستش ... خود ...
... فَاسْتَجَابَ لَكُمْ ... أَنِّي مُمِدُّكُمْ ... بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ...
... مُرْدِفِينَ ... الف ...
... و در سورة آل عمران
مذکور شد ...
... هزار ... جبرئیل ... و میکائیل
... جبرئیل و میکائیل ...
...
... و ابن عباس ...
...
...
... وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ... إِلَّا بُشْرَى ...
... جبرئیل علیه السلام ...
... وَلِتَطْمَئِنَّ

و تا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهای شما و برسد قلق و اضطراب شما از دل شما جز نشود و ما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزد
خدای جل ثناؤه و ملائکه و کثرت عدد این و آن سبب نصرت اند پس یاری و فتح از جهت اوست ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست بر همه کسان و قادر
حکیم راست کار است همه کند بر وفق صواب کند از عبد الله بن مسعود روایتست که گفت در روز قتال با ابوجهل غالب شدم و او را گفتم آن ملائکه
از هوا می آمد و کسی بچه بود و کشتم و کشتگان بعضی از ایشان را بطلوب خفته نیستند اذ یغشیکم النعاس یاد کنید آن را که فرو پوشید
بر شما خواب سبک سامر رفت صحابه را در شب که در روز جنگ واقعه عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستان بود که روضه
راه در آن قدم فرو میرفت و آب نیز نگرفته و مشرکان بر ایشان سبقت گرفته بر کنار آب فرود آمده بودند حق تعالی خواب ایشان کامنت امنة برای امن
حاصل منه از نزد او ساخت از ترس و خوف خطر استراحت یافتند و در آن خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد
که شما را نماز میباید کرد و بعضی جنب اند و بعضی حدث اصغر دارند و آب ندارید و از پای شما بر روی ریگ فرو میرود و کافران در زمین سخت و همواراند
و بر کنار آب و شما سکوت چه کنید این خدایم و بمیان ایشان حکومت است حق در آن محل باران آورد کما قال و ینزل علیکم من السماء و فرود آورد
از ابرها از طرف آسمان ماء آبی چه روان شد و جوی ها پر گشت لیطهرکم به تا پاک گرداند شما را بآن از حدث و جنب و یذهب عنکم
و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان را که میگفت نصرت اصحاب ابوجهل است و لیربط علی قلوبکم و تا ببندد در دلهای شما امید واری بلطف
حضرت باری مجیب یاری و یثبت به و برای آنکه ثابت گرداند بآن باران الاقدام قدمهای شما را چه باران که بر زمین ریگ آمد باعث استحکام
و قدم گاه مؤمنان محکم شد و در زمین کفار زوال فرمود لطیفه ای عظیم آمد و کنند در آنجا قدم و در معرکه حرب ایشان را رسانیده
و ظرفها را پر کردند و غسل و وضو کردند و حوض ها ساختند و وسوسه شیطان از ایشان زایل گشت اذ یوحی ربک یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو
الی الملائکة بسوی فرشتگان که با ملائکه لطیفه برای یاری اهل ایمان انی معکم انکم با شما ام در لشکر اسلام فنا مر و نگاه دارنده
فثبتوا الذین آمنوا پس استوار دارید و ثابت قدم کردانید ایمان آورندگان را و بگریزید از بسیاری عدد خود و مکاریه العدا ایشان
و شکان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان برفتند و سکوت رب را کرد آن شما غالب شده و خدا ایشان را مدد داده که دشمنان شما را هلاک کند
و نصرت مر شما راست پس ای ملائکه نصرت دهید مومنان را سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنکه کافر شدند
الرعب ترس و بیم بلا در هیبت آنچه مرا هست لشکر اسلام دادم که صف هست و ترس من کفار را ظاهر فاضربوا پس بزنید ای ملائکه
کافران را فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان برمحل ذبح بکلهای ایشان زنید و الهدی از اخبار نقل میکنند چنین که ملائکه مأمور شدند
به استعمال ضرب کدام عضو از کرد حق تعالی و مخیر شدند بر رگهای ایشان و اضربوا منهم و بزنید از ایشان یعنی بر هر و قطع کنید کل بنان
هر انگشت را در آب و سل هر کت را آنکه ملائکه روز بدر کافران را کردند و کفار از ترس ایشان هلاک شدند و کسی مانع این حال است رواج مؤمنان میدارد
و این خلاف ظاهر است ذلک این ضرب و قطع برای آن بانهم بسبب آنکه ایشان شاقوا الله مخالفت کردند خدای را و رسوله و پیغمبر او را
و من یشاقق الله و رسوله و هر که مخالفت کند خدای و رسول فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مر
مخالفان را در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی بانواع خواری ذلکم این امر و عقوبت مر شما را ای مشرکان فذوقوه پس بچشید آن را عاجل

وَاَنَّ لِلْکَافِرِینَ و امر بابکم مر کافران است اَیضاً عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش حوالی عبدالله بن عباس روایت کرده که مردی از بنی الغفار برای من حکایت کرد
که من و پسر عمم روز بدر بر بالای کوهی شدیم منتظر آنکه ظفر کرا باشد تا ما خود را در میان آن اندازیم و غنیمتی بدست آریم ناگاه دیدیم ابری برآمد
و گروهی لشکر موافق و مخالف فرو گرفت و در میان آن ابر آواز حمحمه اسبان می‌شنیدیم و مؤمنان آن سواران را میگفتند که حیزوم مقدم آن سواران
یکدیگر را میگفتند که کشیده این مرکبان را آواز حمحمه اسبان با ما می‌رسید ما ایشان را نمی‌دیدیم پسر عم از هیبت و هول آن سواران بتوانست و بمرد
من خود را نگاه داشتم ولیکن مرده و هیچ قوت نمانده بود و چون از دل شکست کفار و لشکر کشیده بعضی از آن سواران کی همراه بود در ...
چون خبر نصرت و فتح مسلمانان بمکه رسید ابولهب که از تهمتان اهل شرک را مانده بود طلبیده و کی ای ... صورت این حال بگو چه بود و این حادثه عظیم از کجا
بر ما رسید گفت که چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد خوفی عظیم از ایشان بخاطر ما نشست و پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ کشیده در عقب ما روان
شدند و در میان ایشان جمعی را دیدیم بر اسبان ابلق نشسته و در میان آسمان و زمین بر هوا ایستاده حرکت هیچ یک مشخص نی و از تازیانه هر که میزدند
هلاک میشد و در جنگ عباس بن عبدالمطلب اسیر اهل اسلام شد از ابن عباس نقلست که شخصی که عباس را اسیر کرده بود از بنی سلم بود و او را ابوالیسر گویند
کوتاه بالا و ضعیف البنیه بوده و عم من دراز بالا و قوی هیکل و فربه بود رسول صلی الله علیه و آله او را گفت که عباس را چگونه گرفتی گفت مردی مرا
یاری داد در گرفتن او که پیش از این هرگز ندیده بودم و بعد از آن نیز ندیدم و بدین شکل و هیبت بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که آن فرشته بزرگوار
بود که اعانت تو کرد و در تفسیر عیاشی و ابو جابر و سهل بن حنیف از پدر خود روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سواران در میان ما شمشیر را
حواله مشرکان میکردند پیش از آنکه شمشیر ما بدیشان رسد سر ایشان از تن جدا میشد القصه چون حق تعالی ملائکه را به مدد مسلمانان فرستاد و ایشان را وعده
نصرت و ظفر داد و بعد از آن ایشان را از فرار نهی کرد و فرمود یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده‌اید اِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا چون ملاقات کنید
آنانرا که کافر شدند زَحْفاً در حالتی که انبوه و در هم شونده‌اند برای حرب فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْاَدْبَارَ پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت
مکنید و اگرچه گروهی اندک باشید ... علی بن ابراهیم ... و در اول اسلام بعض ... مرد ده کافر را ... و با آیه الآن خفف الله
که تخفیف ... منسوخ گشت وَمَنْ یُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند برایشان یَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را اِلَّا مُتَحَرِّفاً مگر در حالتی
میل کننده و برگردنده باشد از طرفی دیگر برای حیلت و مکیدت لِقِتَالٍ برای کارزار یعنی خود را چنان فرا نماید که میگریزد تا خصم از پی او
... بعد از ... بروی ... از کمینگاه ... کند اَوْ مُتَحَیِّزاً یا ... اِلَی فِئَةٍ بسوی گروهی
هم از مسلمانان ... تا با ایشان ... فَقَدْ بَاءَ پس بتحقیق بازگردد
بازگردد بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد جای بازگشت
او است ... در ... لشکر کفار ... حمله ... حضرت ... کفار ...
و ... خاک ... کفی خاک بردار و ... افکن ...
... کفار ... خاک و سنگریزه ... مشرکان ... هیچکس ... سنگریزه ... چشم ...
... و ... کفار ... و مؤمنان ...

پس جهل به بزرگیه تفاخر میکردند این میگفت من کشتم و آن میگفت من اسیر کردم آیه آمد فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید ایشانرا بقوت و استقلال خود وَلَٰكِنَّ
اللَّهَ قَتَلَهُمْ ولیکن خدای کشت ایشانرا بانکه شما را امداد داد بملائکه و دلهای شما را قوی کرد آن وقت رعب در دل ایشان مسلط گردانید و ترس عظیم در دل
ایشان انداخت وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ وقتی که افکندی چه افکندن تو نرسانیده بود بچشم همه
لشکر کفار را آن خاک را [illegible] وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ولیکن خدای افکند از او که بچشم همه ایشان رسانید اکثر [illegible] و ارباب فرق اصحاب تحقیق
را در کلام [illegible] و ما رمیت [illegible] سخنان بسیار است [illegible] مطالع نبع العارفین است [illegible] کفار [illegible]
ساخت [illegible] وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ و تا عطا دهد مؤمنانرا [illegible]
مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطائی نیکو و نعمتی بزرگ که آن نصرت و غنیمت است [illegible] دعوای [illegible]
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنونده است دعای شما را عَلِيمٌ داناست بنیات و احوال شما لاجرم دعای شما را اجابت کرد [illegible]
ذَٰلِكُمْ این کار [illegible] اهل حق [illegible] وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ [illegible] نصرت است که خدای موهن سست کننده
[illegible] كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیله کافران [illegible] کید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِن تَسْتَفْتِحُوا [illegible] فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ [illegible]
[illegible] وَإِن تَنتَهُوا [illegible] رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ [illegible]
[illegible] وَإِن تَعُودُوا [illegible] نَعُدْ [illegible] وَلَن
تُغْنِيَ عَنكُمْ [illegible] فِئَتُكُمْ [illegible] شَيْئًا [illegible] وَلَوْ كَثُرَتْ [illegible]
[illegible] وَأَنَّ اللَّهَ [illegible] مَعَ الْمُؤْمِنِينَ [illegible]
[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
[illegible] أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ [illegible] وَلَا تَوَلَّوْا [illegible] عَنْهُ [illegible]
[illegible] وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ [illegible]
[illegible] وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا [illegible]
[illegible] وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ [illegible]
[illegible] إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ [illegible]
[illegible] عِندَ اللَّهِ [illegible] الصُّمُّ الْبُكْمُ [illegible]

الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ آنانکه در نمی یابند حق را یعنی خود را بر نادانی زده اند که ترک کنند آن را که مهتدی شوند یعنی بدترین از بهایم جهت آنکه از خود که
سبب تفضیل ایشانست بر سایر حیوانات روی برتافته اند و بکار بستن مقتضای طبع و هوای نفس شده اند وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ و اگر دانستی خدای فِیهِمْ خَیْراً
در ایشان نیکوئی که نفع کردی شنیدن آیات قرآن و قبول هدایت و طلب آخرت لَأَسْمَعَهُمْ هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی
فرمودی تا بشنودندی سخنان را بر وجه خیر چنانکه مؤمنان که طالب حق اند می شنوند و بدان منتفع میشوند ولیکن ایشان اختیار کفر و عناد کرده
و از غایت عناد و انکار سمع و بصر خود را از شنیدن و دیدن دلالات هادیه باز داشته لاجرم حقتعالی ایشان را فرو گذاشت از کمال کفر
و اصرار بر عناد وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشان را بوسیله لطف لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از آن وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتی که ایشان
اعراض کنندگان باشند از قبول حق یعنی چون که لطف فایده با ایشان نمی بخشد ایشان را فرو گذاشتیم و تخلیه کردیم و در آیه دلالتست بر آنکه حقتعالی لطف ممکنه
از مکلفان و عدم لطف او نسبت بکسی است که دانسته باشد که او بدان منتفع نشود و بعد از آن بنده کان را باطاعت رسول امر فرموده که یا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ اجابت کنید فرموده های خدای را وَلِلرَّسُولِ و فرستاده او را بطاعت و قبول اوامر و نواهی إِذا دَعاکُمْ
چون بخواند رسول او شما را لِما یُحْیِیکُمْ مر آن چیزی را که شما را زنده گرداند یعنی ایمان و علوم دینیه که حیات دل از آنست و حقیقت حیات شماست که
کفر و جهل سبب موت دلست و اعتقاد صحیح و اعمال صالحه موجب حیات ابدیست در نعیم مقیم کما قال مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ
حَیاةً طَیِّبَةً یا جهاد که سبب بقای شماست چه اگر ترک آن کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک گرداند یا شهید شدن در راه او که موجب حیوة ابدیست
نزد او سبحانه کما قال أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ یا قرآن که زنده سازنده دلها و اصل نجاتست وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللّٰهَ
یَحُولُ که خدای حایل شود یعنی جدا گرداند بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او و این تمثیلست مر غایت قرب او سبحانه را به بنده که او اقرب
الیه من حبل الورید و تنبیه بر آنکه او سبحانه مطلعست بر مکنونات و ضمایر دلها که صاحب او از آن غافل باشد و گفته اند مراد آنست که حقتعالی حایلست
مر دل بنده را از فسخ عزایم و نقض مقاصد و کلام معجز نظام امیر المؤمنین صلوات الله علیه عرفت الله بفسخ العزائم [illegible] ارباب
بر تقصیر آن خلوص آن پس از آنکه خدا که حقتعالی میان مرد و دل او بموت فرصت عمل از دو فوت شود و گفته اند که خدا افکند میان بنده
و مراد او که بنده مؤمن از دو فرقت محاربه ایشان کرده بودی از کثرت سپاه ایشان و عدد اندک و کثرت خوف در دل ایشان آمدی حقتعالی نبود
که من با شما ام میان دل ایشان آن خوف را ایشان تا خایف نشنوند و قایل سوم آنکه بنده مؤمن حق را باطل داند و باطل را حق داند و من علم
نزد آنحضرت همین روایت کرده و عیاشی نیز این را از تفسیر خود از محمد بن مسلم نقل کرده وَأَنَّهُ و بدرستیکه او سبحانه قصه او بیحق حق نیست
إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ بسوی حکم و جزای او محشور خواهید شد و مکافات عمل خواهد رسید ان خیرا فخیر و ان شرا فشر وَاتَّقُوا فِتْنَةً
و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا نرسد تنها بستمکاران مِنْکُمْ از شما خاصَّةً در حالتی که خاص
ایشان باشد بلکه عام باشد ظالم و غیر ظالم از آن برسد و آن بهر آنست که وا این بوقت ظهور بدعتست و مداهنه در امر بمعروف
و نهی از منکر و کاهلی از جهاد و از ابن عباس مرویست که حقتعالی در این آیه میفرماید که بر منکر حاضر مباشید و از آن چشم ممپوشید و آن ا بر هید
که حق عذاب خدای بر شما و ظالم و غیر ظالم خاص و عام در آن داخل شوند اما ظالمان بکسب ظلم و اما غیر ایشان بترک امر بمعروف و نهی از منکر

و مکلفان از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان عذاب رسد و لطف مرغیر ایشان از شمول این عذاب که وقتی دستورا شده ترک معصیت کنند و اینکه مکلفان نمایند

از معاصی و بر شبهات . از سدی منقولست که این آیه در روز بدر نازل شد و در روز جمل نتیجه آن فتنه وی بظهور انجامید امیرالمؤمنین در مقام مقاتله با آنها

وقت عظیم از آن ترسیدند از زبیر و طلحه روایتست که ما این آیه بخواندیم و نمی دانستیم که از اهل آنیم تا هنگام دانستیم که مراد از آن ماییم

پس مخالفت کردیم و رسید بما آنچه رسید یعنی مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلم کردیم و با او در مقام محاربه در آمدیم و بسبب آن در فتنه افتادیم

از ابن عباس نقلست که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که بر علی ظلم کند در این جایگاه که من نشسته ام و بمقام رسالت

بعد از وفات من چنانستکه انکار نبوت من کرده و انکار نبوت جمیع پیغمبران که قبل از من بوده اند چنانکه حذیفه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که

بعد از من جزی جنسایع گردد که حینی بلا مانند شب تاریک که ایشان مذهب و اهلاک اخروی گرفتار گردند و ابو ایوب انصاری نقل

کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه های عظیم ظاهر گردد تا آنکه در میان ایشان شمشیر کشیده شود و بعضی بعضی را بکشند

و بعضی از بعضی بیزاری جویند و بیزاری نمایند چون این حال را مشاهده کنی پس بر تو باد که متمسک شوی باین اصلع و جانب راستی من نشسته که آن علی

ابن ابی طالب است علیه السلم و اگر همه مردمان در وادی سلوک کنند و علی در وادی دیگر در وادی علی سلوک کن و بگذار مردم را ای عمار بدرستی که

علی ترا از راه راست بگرداند و بر هلاک راهنمون نکند ای عمار طاعت علی طاعت منست و طاعت من طاعت حقتعالی و این حدیث را اکثر اهل سنت از پیغمبر

صلی الله علیه و آله نقل کرده اند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست کسی را که ظلم او نموده

ملعون است علی بر ظالم محمد و آل محمد و غضب الله علی من اذاهم حق مقامهم و منعهم عن مناصبهم که ایشان نه کرد اهل ایمان بسکینه و مطالبه حق ایشان را

ادا و اطهار ایشان ملکینه از ایشان نمودند و بکفران ایشان و منقوله کرده وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ چون بودید

شما اندک مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ بیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ می ترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه

بربایند شما را کفار قریش و مخالف بودند از آنکه جمعی از کفار قریش آمده مر کافران شما را بربایند فَآوَاكُمْ پس جای داد خدای شما را در مدینه وَأَيَّدَكُمْ

و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود با کمک انصار یا با مدد ملائکه وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنیمتهای

پاکیزه که پیش از این حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا مگر شما سپاسداری کنید این نعمتها را کو نه خطاب بکافه عربست که ذلیل بودند

در جنب فارس و روم و مردگی و سختی داشتند تا رسالت رسالت آیه علیه و آله عزیز و ارجمند شدند و بر همه ملوک فارس و روم غالب گشتند نقلی از ثعلبی و جمعی

آورده که بعضی صحابه بخصوص از پیغمبر صلی الله علیه و آله می شنیدند و در میان آن کو شنیدند منافقان را اطلاع می دادند بآن خبر که کفار می شنیدند حقتعالی فرمود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار و از جابر

عبدالله انصاری نقلست که سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ابوسفیان فلان جای فرود آمده است

با جمعی مشرکان در تعقیب حرب ایشان مشغول شوید و این خبر را پوشیده دارید تا کافران خبر نیابند از بد یکی از منافقان بر صورت حال مطلع

نامه نوشت و ابوسفیان را از آمدن مسلمانان خبر کرد این آیه نازل شد و از زهری روایتست که آیه در حق ابولبابه نازل شد بسبب آنکه بود که رسول

صلی الله علیه و آله حصن بنی قریظه را بیست و یک روز محاصره فرمود ایشان ملتمس شدند طلب صلح کردند آنچه بنی نضیر کردند یعنی جلای وطن خود نمایند که از

وبا او غارت شهام رو ندر رسول فرمود صلح کنیم لکن حکم معاذ فرموده آیه تا آنجا رای او را لازم دار کنیم چنان کنیم ایشان گفتند ابولبابه را نزد ما فرست تا با وی

مشورت کنیم حضرت ابولبابه را نزد ایشان فرستاد و او را با ایشان رابطه بود برای آنکه مال او و فرزندان او میان ایشان بود پس او را گفتند

که در حکم سعد معاذ چه گویی و آنکه ما را امر فرموده بر حکم او فرود آئیم اطاعت کنیم یا نه وی انگشت اشاره بحلق خود کرد یعنی همه شما را خواهند

کشت این اشارت ابولبابه گوید هنوز این حلقی ناشنیده و قدم از قدم بر نداشته بودم که دانستم که خیانت کرده‌ام با خدای و رسول او

از آن پشیمان شدم و بمسجد آمدم این آیه فرود آمده بود راوی گوید ابولبابه خود را بر ستون مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم

تا بمیرم یا خدای توبه من قبول کند پس هفت شبانه روز آن چنان بود و طعام نخورد تا بیفتاد و بیهوش شد حق تعالی توبه او را قبول کرد وی را گفتند

خدای توبه تو را قبول کرد گفت والله خود را باز نگشایم تا آنکه رسول بدست مبارک خود مرا بگشاید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله بیامد و او را بگشاد

ابولبابه گفت تمام توبه من آن است که هجرت کنم دیار قوم خود را و از مال خود بیرون آیم رسول صلی الله علیه و آله فرمود ثلث مال

الخ تصدق کن با کفار ز گناهان تو پاک شوی و این روایت از ابوعبدالله صلوات الله علیه مرویست حاصل کلام حق تعالی مومنان را از خیانت نهی کرده

با خدا و رسول او آنجا که فرمود وَلا تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که آن

خیانت بسیار زشت است که فعل آن ناپسندیده است و عقلای روزگار در حسن آن اتفاق دارند وَاعْلَمُوا و بدانید ای

مومنان أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی است از خدای که بدان شما را می‌آزماید پس محبت

ایشان باعث خیانت شما نشود مانند ابولبابه بسبب وقوع آن شود در اثم و عقاب احمد الطاف کنید که حب مال و فرزند را سبب آن فتنه

مکنید و امر آن فتنه را از یاد مکنید و شیخ مصلح الدین سعدی رحمه الله فرموده که جوان و پیر و بال و زن فرزند ... طفلان ... فتنه

وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ نزدیک اوست مزدی بزرگ و در طلب آن سعی کنید و جمع مال و حب دنیا مگذارید امیرالمومنین

علیه السلام فرموده که هیچکس از شما نگوید که بار خدایا پناه میبرم بتو از فتنه زیرا که هیچکس نیست مگر که مشتمل است بر فتنه و لیکن پناه گیرد

از فتنه گمراه کننده و از راه حق گردانند چه حق تعالی فرموده و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدای و تقوی پیشه خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ گرداند برای شما فُرْقَانًا فرقانی یعنی هدایتی در دل شما که بدان حق و باطل

فصل کنید ... یا نوری در دلهای شما لطفی که موجب هدایت شما شود که بدان میان حق و باطل

تمیز کنید وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشد از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را گناهان و عفو کند از شما

صغایر است و ذنوب کبایر اول کنایاتت متقدم و متاخر است زیرا که آیه در اصل بدر آمده و حق تعالی گناهان اهل بدر را آمرزیده چنانکه حدیث

نبوی صلی الله علیه و آله منقول است از آن وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل و نعمت بزرگ است ... که ... ایمان آورد

و لیس بر سینه اکابر و مشایخ ایشان در دار الندوه که سرای قصی بن کلاب بود جمع شدند با یکدیگر در کار پیغمبر مشورت کنند و این صورت وقتی بود

که هنوز رسول را اجازت هجرت نشده بود بمدینه و بعد از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و ابوبکر کسی دیگر در خدمت سید انام علیه الصلوة و السلام نمانده

بود القصه ... ایشان از دیگری مشورت گفتند با یکدیگر ... صورت پیری آمده خود را ... گفته و گفتی که مردی ام از اهل نجد

وکرم و سرور روزگار چنینم و نیک دیده بنا اند آن دیده ام شنیدم که شما در باب محمد مشورت خواهید کرد خواستم تا من نیز حاضر باشم اگر رای صواب

تابع آن باشم و اگر در آن خطا کنید شما را از آن آگاه سازم و رای صحیح خود را در آن باب اعلام کنم تا بآن عمل کنید و او را هلاک کنیم پس ابو البختری آغاز کرد

و گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در را بر او سد کرد و از روزن آب و نان بدو دهند تا رصد رقیب کرد او در آن تنگی بمیرد ابلیس بد رائی زده

اگر اهل بیت او آگاه شوند و از آن قوم بسیار جمع آیند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را از حبس خلاص دهند گفتند این شیخ

راست گفت هشام بن عمرو گفت صلاح آنست که او را بر شتری نشانده از ولایت اخراج کنیم تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت این نیز رای باطل است چه

مردمان حسن خلق و فصاحت و عذوبت زبان او هر جا که رود مردمان را دعوت کند و ایشان را فریفته دین خود گرداند و با ایشان باز آید و با شما مقاتله

کند و دمار از اهل روزگار شما برآرد گفتند صدق الشیخ النجدی ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش جوانی را جمع کنیم تا باتفاق او را

بکشند و خون او میان قبایل منتشر شود و آنگاه بنی هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند کرد و البته بدیت راضی شوند ابلیس گفت این نکو رای است و درست

که این رای ابلیس بود پس ابوجهل از هر قبیله یکی را طلبیده و مقرر شد که در آن شب آنحضرت را بقتل آرند جبرئیل بصورت حال بعرض آنحضرت رسانید و گفت حق تعالی میگوید

که امشب در بستر خود مخواب پس آنحضرت امیر المؤمنین را گفت که خدای مرا امر کرده است که ازین شهر بیرون روم و تو امشب بر بستر من بخواب تا اگر دشمنان تفحص حال من کنند

جای من خالی نبینند و برادر من بپا خیزد و مرا با خود ببرد پس جامه خود را بر کنده و بوی پوشانید و داد و خود چون خواب یا بینند و از آنجا با ابوبکر بیرون آمد

کفار را دید آیه انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا تا آخر بر ایشان خواند و مشتی خاک گرفته بر سر ایشان ریخت و از آنجا بگذشت کفار

حضرت امیر را دیدند که در بستر خوابیده و گمان کردند که آنحضرت است و تا صبح اهل خانه خود را و آنحضرت را نگاه میداشتند

آنجا بگشتند و در قتل او بر سر لحاف نزدیک صبح یکبار در اندر رفتند دیدند امیر المؤمنین از جای خود برخاست و گفت چکار آمده

و چه میخواهید گفتند محمد کجاست فرمود من نگهبان او نبودم پس از سرای بیرون آمدند و بر سول اثر گفتند که محمد بیرون رفته همانا از خاک وی بر

با رنجه بسیار روی بدر رفتند تا در غار جمع عنکبوت را دیدند که در غار را تنیده است چون چنان دیدند گفتند هیچکس باین غار نرفته اگر در

غار شده بودی این تار عنکبوت دریده شدی و ازینجا برگشتند و آسمان بعد از آن برگشتند و حضرت سه روز در غار ماند و بعد

رفت و حق تعالی در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله فرستاد و در بیان مکر و حیله کفار

و خلاصی آنحضرت از آن ایشان این آیه فرستاد وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن ای محمد که چون مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند لِيُثْبِتُوكَ

تا حبس کنند ترا در جائی که نتوانی حرکت کرد و با مجروح کنند ترا و نمی تو حرکت در تو نماند و بآن ثابت کنند او را و گفتند اَوْ يَقْتُلُوكَ

یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکنند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و خدای جزای مکر ایشان میدهد

بصورت مکر و آن واقع ایشان بود که ایشان را از مکه بیرون آورد تا در بدر با شوکت و کثرت جمع مغرور شده زعم ایشان آن بود که

لشکر اسلام مستاصل شود و آخر مخذول شده کشته و قتیل آنحضرت و اصحاب او گشتند و اللّه خیر الماکرین و خدای بهتر

جزا دهنده مکر کنندگانست بعد از آن از فرط عناد ایشان خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب

قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا گویند بتحقیق که ما شنیدیم این کلام را لو نشاء یعنی اگر خواهیم از مثل این روزگار می شنویم و این کتب آن گفته‌اند نضر بن حارث لو نشاء

بلاد فارس و قصه رستم و اسفندیار بخرید و بزبان عرب کرد و بمکه آورده گفت افسانه شیرین آورده‌ام شیرین‌تر از افسانهایی که محمد با شما میخواند

از عاد و ثمود و اتباع او جمعی که خبرها از قرآن میشنوند میگویند که ما این شنیده‌ایم لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا اگر خواهیم هر آینه گوییم مانند این

إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصه‌ها و نوشته‌های پیشینیان و من نیز مثل این قصه دارم و این غایت سفاهت و عناد ایشان بود زیرا که در

که بمعجزه ایشان را گفت یک سوره مثل آیات بیارید ایشان از آن عاجز شدند و سر در پیش افکندند و اگر می‌توانستند البته مثل آن را اظهار کردندی تا از الزام آنحضرت

و با او تعارض کنند و اگر عاجز نبودند مثل آن آوردندی که ایشان با وجود بکرد و استنکاف ایشان با معدودی چند که ...

مقابله میکردند و تعب و رنج و حرج که از مکر و شمشیر محاربه برخود می‌نهادند و معارضه نکردند این عین عجز و عار ... از خود دفع میکردند و از آنجا که عثمان

بن مظعون این سخن را از نضر شنید و با وی گفت از خدای بترس و این نوع سخن مگوی چه محمد بر حق است و آنچه میگوید صدق است گفت من نیز حق

میگویم که محمد میگوید لا اله الا الله جواب داد که من نیز میگویم لا اله الا الله ولکن این صنم میگویم هؤلاء بنات الله یعنی بتان دختران خدااند

استماع این قول کرد و سوره‌ای ... بر تو ای کلام ... نضر و مقابله سخن حضرت رسالت بر وجه اظهار تمسخر و ابطال آن گفت

بار خدایا اگر سخن محمد بر حق است ... وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن چون گفت نضر و یاران او که

با وی متفق بودند بار خدایا إِنْ كَانَ هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و فرود آمده مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا

پس ببار بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل باریدی أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ یا بیار بما عذابی دردناک

نضر بن حارث که حق سبحانه نزول عذاب واقع نازل کرد پس در روز بدر بشمشیر حضرت رسالت کشته شد و بجهنم برفت و بعد از آن در بیان تمهیل کفار میفرماید

که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر بعجل بطلبند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی چه سنت الهی و عادت ربانی

جاری نشده که هیچ امتی را استیصال کرده باشد که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمة للعالمینی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب

کننده ایشان را وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی میان ایشان مسلمانانند که استغفار کنند از امیرالمومنین علی علیه السلام منقول است که

در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقی است آنکه رفت حضرت رسول است و آنکه باقی است استغفار است و شیخ ... استغفار امان ... از عذاب پس

پس بعد از آنکه حضرت رسول و ... از مکه بیرون رفتند ... که مستوجب عذاب گشتند و حق سبحانه درین حال فرمود وَمَا لَهُمْ

و چیست مر ایشان را و چه منع بود ایشان را أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ که عذاب نکند خدای ایشان را وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را

عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد الحرام و ... میکنند در عام الحدیبیه منع دخول ایشان میکنند بمکه وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ و نیستند ایشان اولیاء او

متولیان امر مسجد الحرام بسبب شرک این سخن کفار است که میگفتند ما صاحب اختیار حرمیم هر کرا خواهیم منع دخول او کنیم و هر کرا خواهیم اذن

اذن دخول دهیم و این سخن در وجود ایشان با وجود شرک ... إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار ولایت مسجد الحرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران

از شرک وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند ... در میان ایشان ...

سکونت وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نبود دعای مشرکان یا نماز ایشان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر هم

زدن ... عادت بود که کفار برهنه مردان و زنان ... و دست بر هم زدندی ... فَذُوقُوا الْعَذَابَ

بچشید ای کافران عذاب را از قتل و اسر در روز بدر و حرق و زجر در روز حشر بما کنتم تکفرون بآنچه هستید که کافر بودید هم باعتقاد و هم بعمل ان الذین

کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را لیصدوا تا باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از متابعت رسول

آورده اند که چون خروج کفار قریش از مکه بحرب بدر واقع شد پس از اشراف عرب چون ابو جهل و عتبه و شیبه منبه کفار هر یکی روزی لشکر را

طعام دادند پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند و ایشان را بحرب ترغیب میکردند حق تعالی این آیه را درباره ایشان نازل ساخت

و گویند روسای قریش دو هزار مثقال طلا جمع کردند و بحرب احد فرستادند این آیه آمد که اهل خود را جمع ملکیه فسینفقونها پس زود باشد که نفقه

کنند تمام مالهای خود را ثم تکون علیهم حسرة پس باشد آن نفقه بر ایشان پشیمانی و ستم چه مال از دست رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثم یغلبون

پس مغلوب گشته در آخر کار که روز فتح مکه بود این آیه از دلایل اعجاز قرآن است که خبر داد خبری پیش از وقوع آن والذین کفروا و آنانکه کافر شدند

بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون حشر کرده و رانده شوند لیمیز الله الخبیث تا جدا سازد کافران جهان آن کسی که عمدا که او را

خدای پاک ساخت از کافر است من الطیب از پاک که مومن است ویجعل الخبیث و جمع کند همه کافران را بعضه علی بعض

برخی بر برخی فیرکمه جمیعا پس بر هم افکند کافران را در حالی که مجتمع باشند و همگان از ایشان بهم برآیند و با هم که کافران را

که باشند موجب زیادتی عذاب ایشان شود فیجعله پس درآورد آنها را فی جهنم در دوزخ اولئک آن گروه هم الخاسرون

اند زیانکاران که نفس و اموال خود را در باخته‌اند و در آخرت قل للذین کفروا بگو مر آنانکه کافر شدند یعنی درباره ابو سفیان

واتباع او ان ینتهوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول خدای و بسلامت دخول در اسلام یغفر لهم امرزیده شود برای ایشان ما قد سلف

آنچه گذشته صادر شده از ایشان از کفر و ان یعودوا و اگر باز گردند بدشمنی و کارزار با پیغمبر فقد مضت پس بدرستی که گذشته است

سنة الاولین سنت الهی عادت ربانی درباره پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشی کردند و آخر مستاصل شدند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس این

گروه نیز باید همچنین باشند و قاتلوهم و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حتی لا تکون فتنة تا نباشد فتنه که آن شرک و کفر

جهت آنکه کافران داعی مسلمانان است بکفر و آن موجب فتنه است یعنی مقاتله کنید تا هیچ شرک نماند ویکون الدین کله و باشد همه دین خالص

و خاص لله مر خدای را و اسلام و دین همه ایمان و کفر باطل مغلوب شود و همین است که فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر و شرک و دخول در اسلام

الی آن عطا خواهد داد فان الله پس بدرستی که خدای بما یعملون بصیر بآنچه میکنند بیناست و جزای آن عمل را خواهد فرمود از ابن عباس

علیهم السلام مرویست که ... این آیه ظهور او ... ملک در آن زمان باشد که قیام ما کند مردی قیام نماید مهدی را حکم اعلام عالم رساند

تا که هیچ ... و ان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند و قبول حق نکنند از ایمان فاعلموا ان الله

پس بدانید که خدای مولیکم یاور و مددکار شماست نعم المولی نیکو یاریست که هر کس را نصرت داده و نعم النصیر و نیکو یاری

و هذه آیت که مومنان ... غالب سازد و ... از غنایم کفار غنی گرداند و سبب آنکه حرب کفار توانا و دلیر گرداند و اعلموا و بدانید ای

مومنان انما غنمتم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران من شیء از هر چیزی بر آن طلق ... فان لله خمسه پس بدرستی که مر

خدای راست خمس آن و للرسول و مر رسول را و لذی القربی و مر خویشان رسول را که ... و الیتامی و یتیمان را والمساکین

درویشان محتاج اهل بیت را وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران ایشان را که از وطن منقطع باشند که بوطن خود باز گردند اگر چه در وطن خود متمول باشند و باجماع امامیه در زمان

خمس شش قسم بود سه قسم خاصه آنحضرت بود و بعد از وی خاصه امامی که قائم مقام او بود تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و سه قسم دیگر برای ایتام و مساکین و ابن سبیل هاشمی

و مخالفین بحکم عنادی که با اهل البیت علیهم السلام داشتند … که در آخره و … مسلمانان قسمت کنند و تفصیل این مبحث بالادله در … مخالفین

بمکه … رسول از آن … که خمس … مستحقان آن رسانید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید که از روی تحقیق آمَنْتُمْ بِاللهِ ایمان آورده اید بخدا وَمَا أَنْزَلْنَا

و آنچه فرو فرستادیم از آیات … و نزول ملائکه و نصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْفُرْقَانِ در روز بدر يَوْمَ الْتَقَى

الْجَمْعَانِ در روزی که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در … از جهت از صادق علیه السلام مرویست

نزول … بود در … ماه رمضان … وَاللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزی قادر است … محروم اند که … بسیار … زد

و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حق خمس را حرام گردانید بر ما صدقه … زکوة … خمس … حرام

خمس را حلال … اهل اسلام … إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا … که بوده … نزدیک تر بود

بمدینه و آن … بود که در آن … وَهُمْ … بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ …

… از مدینه … وَالرَّكْبُ … سواران …

… أَسْفَلَ مِنْكُمْ … مکان … از راه …

وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ و اگر وعده قتال … که در وعده … بسیاری …

لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه اختلاف … فِي الْمِيعَادِ در وعده … اندک بودید و … بسیار …

وَلَٰكِنْ و لیکن … لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْرًا … كَانَ مَفْعُولًا بود که شده … لِيَهْلِكَ

… و قهر اعدا … لِيَهْلِكَ … هلاک شود … مَنْ هَلَكَ هلاک شود

عَنْ بَيِّنَةٍ … وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ … عَنْ بَيِّنَةٍ …

… و معجزات ظاهر …

… اسلام … وَإِنَّ اللهَ بدرستی که خدای

لَسَمِيعٌ شنواست … عَلِيمٌ دانا …

…

… إِذْ يُرِيكَهُمُ اللهُ … فِي مَنَامِكَ

در خواب تو قَلِيلًا گروهی اندک … وَلَوْ أَرَاكَهُمْ و اگر خدای …

كَثِيرًا بسیار … لَفَشِلْتُمْ هر آینه … وَلَتَنَازَعْتُمْ … فِي الْأَمْرِ در کار قتال …

وَلَٰكِنَّ اللهَ لیکن خدای سَلَّمَ … إِنَّهُ … عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ …

در شبهات از جرأت و بیم و رجوع و تسلیم و اعلام تا که اگر علم کثرت عدو رسیده تقیقال نمیکردید و قرار بر فرار میدادید وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ و یاد کنید ای اصحاب

این وقت که نمود خدای چشمهای شما را اِذِ الْتَقَيْتُمْ وقتی که ملاقات کردید با ایشان فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا اندک تا دل شما قوی شود در جنگ

ایشان و دوام همت و وقوع بر فرق آورده ایشان را که سود و در وقت التقای صفین یکی که در پهلوی او بود گفت مرکان هفتادند گفت صد کس

احتمال والله دانا اگر اهل مدینه عقبه و یُقَلِّلُكُمْ واندک گردانید شما را فِي أَعْيُنِهِمْ در چشمهای ایشان که مشرکان ... دلیر شدند در کار زار

نقل است ابو جهل در روز بدر گفت اصحاب ایشان خلک کمتر که گرای آنرا مشکنید ملازمان کلاه بیکر بیرون و در ... بسیار انداز بند دوختن ... مسئول اینده

حسبی و مومنان را در نظر ایشان ... بود که همه ... تعلیم مسلمین ... و شکسته شده شکست بر ایشان افتاد وانچه معرفت ارا عظیم

حقیقت صرح اگر ... القتل ... اکثر ... قلیل ... و در ... و ... از ... ده ... دیگر و ... مسعود ... عبید منیه

و هر آینه قدرت ... بر شمارا ... از ... که ... و ... لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا حکم کند خدا کاری را که

كَانَ مَفْعُولًا هست کرده شده بعنی بر وقوع آینده در علم او وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا نه غیر او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود کارها بعد از آن هم

سکینه مومنان ... در قتال ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً چون برسید بگروهی از کفار ... حرب

کنند با شما ایشان در مقام کارزار در آیند فَاثْبُتُوا پس ثابت باشید از ... شما ایشان را وی شتابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و یاد کنید بسیار او را

بسیار به ... و زبان در مواطن حرب و دعا کنید برای غالب شدن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید شما فیروزی یابید ... از جستان ... جزع ... مثوبت

ای رسیده ... مر ... تکبیرات ... بر کفار دعای ... کفار وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدا را و رسول او را

در امر جهاد و ثبات قدم و ... قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید با اختلاف آرا فَتَفْشَلُوا پس بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود

دولت و قوه شما ... باد ... آنکه حوادث در ... امور ... آن ... به باد ... و زبان و نفوذ کردن و ... احمد

نصرت ... که باد ... ارسال ... وَاصْبِرُوا و شکیبائی کنید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

... خدای ... از ... که شکستگی در روز ... مومنان رسیده بود ... کرد ... تنازع و اختلاف ایشان که ... کردی

... نکرده ... وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا و مباشید مانند آنکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از ... ها

و ... خود بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش ... کار ... چون ... رسیده رسول ابو سفیان

... رسید که ... را کاروان ... ابو جهل گفت ... مشغول ... و زنان

مغنیه برای سرود ... و ... شتر کشیم و مردم ما طعام دهیم تا آوازه ... و ... گرم ما در جهان عرب ... کعبه و ... از

... جهت ... خمر ... دیار خود ... کفار ... که ... مسرور ... وَيَصُدُّونَ

و باز میدارند ... عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بانچه که ... مُحِيطٌ عالم است ... ایشان ... جزا خواهد داد ... آورده اند

جنگ کفار ... از ... آمده ... رسیده ... که ... ایشان ... و ... خواستند که ... کمتر

... بن مالک که ... و ... آمده با ایشان ملاقات کرد و گفت ... که ... خود ... از ... شما ... مرا ... کام

و بر جاده ... ابلیس ... از طعن ... این روی ... و جملت از قصه خبر دهد که وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و یاد کنید آنگاه را که آراسته کرد

دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را در چشم ایشان ... علیه وآله و غیر آن وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنْ غلبه کننده مر شما را

امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان که بر شما ... وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و بدرستی که من زنهار دهنده و فریادرسنده‌ام شما را از قوم کنانه

... لکن ... فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنگاه که ... هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ باز گشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر هر دو

پاشنه خود ... و در خبر است که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ... بر روی ... نهاده و ... حارث

بن هشام بود ... ای سراقه ... و ... وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستی که من بیزارم از

زنهار دادن شما إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می‌بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی‌بینید ... إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من

می‌ترسم از ... ای ابن عباس ... که ... آن ... که ... که ... از حرم ...

سراقه ... و ... سراقه ... تا ... خبر ... از ... به ... پس هر ... معلوم

گردد ... بود که ... بصورت سراقه بود ... از ... این خبر ... السلام ... خود ... شدند وَاللَّهُ

شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است مر اهل عناد و ... که ... عذاب او ... مروی است از رسول علیه السلام

که هیچ روز شیطان ... و خوارتر نبود ... روز بدر ... جبرئیل را دید ... و ملکان می‌آمدند ... روز عرفه ...

آن روز ... رحمت ... بندگان ... گناه ... محمد صلی الله علیه وآله ... إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آنگاه را که

گفتند منافقان ... وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنها که در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق بود ... منافقان ... بیماری کفر ...

آن ... قومی ... اظهار اسلام کرده با وجود قدرت ... توقف کردند و در ... و ... ایشان ...

... ایشان ... پس ... مؤمنان ... کردند گفتند غَرَّ هَٰؤُلَاءِ فریفته کرد ایشان را

... دِينُهُمْ ... ایشان را با وجود قلت و عدم سلاح در برابر چندین لشکر ... آمدند ... در جواب ایشان وَمَنْ يَتَوَكَّلْ

عَلَى اللَّهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود ... فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ پس بدرستی که خدای غالب است ... و نگاه دارد حَكِيمٌ

حکم کننده ... توکل ... و نگاه دارد ... منافقان ... مؤمنان ... مؤمنان ...

... افتاد ... بر روی ... زدند ... اهلاک ... از ... و کوشش ... و اگر

ببینی ای محمد حال کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض می‌کنند ارواح ... الْمَلَائِكَةُ فرشتگان ...

در حرب يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ ... وَأَدْبَارَهُمْ ... از ابن عباس ... فرشتگان

... و فرشتگان ... ایشان ... و ... رسیده ... ایشان ...

وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید ای اهل شرک و نفاق عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان ... مقدم ... عذاب ... و ...

آهنین ... آتش ... ذَٰلِكَ ای ... بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ

که آتش برنهاده بود به آنچه پیش فرستاده دستهای شما از شرک و سایر معاصی که از جمله آن ترک هجرت شما بود از مکه وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ
لِلْعَبِيدِ نیست ستم کننده مر بندگانرا که ایشانرا بی جرم مؤاخذه کند پس عذاب کردن کفار عین عدلست بعد از آن بر وجه تشبیه حضرت رسالت
بیان حال کفار میکند بحال کفاری که قبل از ایشان تکذیب رسول خود کردند و میفرماید که ای محمد عادت مشرکان قریش مانند کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت
متابعان فرعونست که با حضرت موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و مانند عادت آنها که از پیش فرعونیان بودند چون عاد و ثمود با پیغمبر خود كَفَرُوا
بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدا یعنی بدلایل که دال است بر وحدت خدا و معجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشانرا خدای بِذُنُوبِهِمْ
بگناهان ایشان چون کفر و تکذیب و همچو معاصران ایشانرا بسبب آن مؤاخذه فرمود إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای با قوت و قدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان که هیچکس بر وی کار در غلبه نتواند شد و دفع عذاب از وی نتواند کرد و طاقت کشیدن عذاب نتواند داشت ذَلِكَ آن عقوبت
منکران و [illegible] بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تبدیل دهنده یعنی عادت او نیست که تغییر دهد
نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است بر سبیل تفضیل عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از بندگان که آن از امن و فراخی عیش و توانگری و تندرستی و امنیت
حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست آن حال که مقارن نعمتهای ایشانست بدتر مراد احوال ایشان
حال خود را که بت پرستی بود و مردار خواری بدشمنی حضرت رسالت و قطع رحم و تکذیب قرآن و استهزا ایشان و آزار مسلمانان و سعی در ریختن خون ایشان
بدل ساختند همچنانکه امم سابقه که تکذیب رسل و قصد قتل ایشان بر کفر و شرک خود بنمودند و بسبب آن مستاصل شدند وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدرستی که خدای
شنوای سخنان ایشانست مر کافرانرا عَلِيمٌ داناست بعقاید باطله و اعمال قبیحه ایشان دیگر باره برای تاکید قول [illegible] که کار قریش در تکذیب
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو کار قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنها که قبل از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار
خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان قریش تکذیب قرآن نمودند بالآن ایشانرا بقتل و اسیر [illegible]
وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر یک از گروه غرق شدگان قبط و کشتگان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ
بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان پس بعد از ایشان فرمود إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند و اصرار نمودند بکفر و راسخ شدند در آن مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و امثال ایشان یا مکاران یهود چون کعب
بن اشرف و حیی بن اخطب و اتباع ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند و چون حق سبحانه گفت ای محمد توقع ایمان از ایشان [illegible]
خود را [illegible] الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ آنانکه تو معاهده کردی و عهد بستی با ایشان که [illegible] بنو قریظه که با محمد عهد کرده
با ایشان عهد [illegible] ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند آورده اند که بنو قریظه عهد کرده بودند
[illegible] رسول [illegible] پس نقض عهد کرده در روز بدر کافرانرا بسلاح مددکاری کردند و بعد از آن با رسول گفتند که ما عهد [illegible] کردیم دیگر عهد
ببستند و بار دیگر بشکستند و در حرب خندق با ابوسفیان اتفاق کردند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان در هر کرت نمیترسند از نقض عهد یا نمیترسند از عقوبت خیانت در عهد
فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشانرا فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس پراکنده گردان [illegible] مَنْ خَلْفَهُمْ
[illegible] لَعَلَّهُمْ

باشد که آن رسیدگان پند گیرند و عبرت پذیرند و هیچ یک از ایشان بعد از آن دلیری نتواند که بر نقض عهد قیام نماید و محاربه تو وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بترسی

و اندیشه کنی بحسب دریافتن امارات مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلامات ظاهر بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان

عهد ایشان یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را باطل کردم عَلَىٰ سَوَاءٍ بر تسویت یعنی بر وجه عدل چه اگر اظهار نقض نکنی با ایشان

و ایشان گمان برند که تو بر عهد خودی و تو در حرب ایشان کنی مانند غدری باشد از تو صادر شده باشد و آن تهمت سوی و تسویه منتفی گشته باشد

از تو همان و آنکه تو از ایشان داری از نقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست ندارد خیانت کنندگان را و راضی نیست بعمل ایشان

و چون از قتال کفار وعده نصرت داده اهل اسلام را و ایشان از فرو ماندن برای قتال با بر نجح وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارند آنانکه

کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما و اکثر ایشان بدر رسته اند که عهد شکنی باید کرد اند ما عاجز گشتیم از عقوبت

ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمی توانند کرد ما را از عذاب خود و خفض بحسب جای غیب مستحق اند یعنی باید کافران بدر ما ارکه

ایشان علیهم وَأَعِدُّوا و آماده سازید برای نبرد ایشان لَهُمْ برای عهد شکنان و نیز مهاجران مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آنچه توانید از توانایی

آنچه قدرت دارید بر آن از زور و برگ حرب که لشکر بر آن قوی شود و گویند مراد تیر و کمان است و بالجمله در جهات قوی و توانا بودن

تقویت او را به نیفتد و بکار مراد حصار ها است آماده سازید قلعها سلاحها دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید از اسبان بسته در

تُرْهِبُونَ بِهِ بترسانید بدین بسته داشتن عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ دشمن خدا را و دشمن خود را که کفار اند وَآخَرِينَ و دیگر ترسانید

باسب و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُونِهِمْ غیر از کافران مکه لَا تَعْلَمُونَهُمُ نمی دانید شما ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای می داند ایشان را

یقول مفسران یهودی قریظه اند و یا فارس و یا جمیع منافقان اند و این منافقان که از مسلمانان از و در دیار مهاجران و کلبیان نهادند میگویند

که خدای ایشان را بداند جهت آنکه مطلع است بر اسرار و ضمایر و منطوی جنباید و در بدر کوشند کافران جن از آواز اسبان بترسند وَمَا تُنْفِقُوا

مِنْ شَيْءٍ و آنچه نفقه کنید از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای از ترتیب سلاح و نفقه اسب يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد

بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم کرده نخواهید شد بنقص ثواب و تضییع عمل وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ

بصلح و سلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای و مترس از آنکه مکر و حیله طوع اند اخته باشد

چه خدای نگهدارنده تست از مکرایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنونده است مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست بر نیات ایشان

مروی است که این آیه در مقام بکر است و پیش از آن نگاه ایشان بکرایشان بر اندازد و گفته اند فَاجْنَحْ اگر مطلق است و اقتضا مخصوص است یعنی تو حال اهل

حال معنی در خلاف صحیح باشد جایز صلح مکتب و سبیل بر نجح اهل کتاب علیکم وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ و اگر خواهید که بفریبند ترا بصلح

خود را از جنگ نگاهدارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای چه او کفایت کننده مقاصد اولیای خود است هُوَ الَّذِي

اوست آنکه أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ قوت داد ترا بیاری کردن خود و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بمومنان و آنکه مر الانصار از اوس

خزرج اند و این از او جمع علیه السلام برزلیت وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و الفت داد و پیوند افکند در میان دلهای ایشان یعنی میان اوس و خزرج

که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و دشمنی بود و جنگ و قتل و غارت قائم مشتغل و تیر خصومت بر تو دلهای ایشان با یکدیگر الفت داد تا دائم میان

آن را پیدا کرد و این از معجزات آنحضرت بود لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه در زمین است از اموال و امتاع
مَا أَلَّفْتَ الفت ندادی و فایده نبودی در الفت دادن بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و بغض که با یکدیگر داشتند وَلَكِنَّ اللَّهَ
و لکن خدای بحکمت خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ الفت افکند میان ایشان چه او مقلب القلوب است بهر وجه که خواهد إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب و قادر است بر هر چه
خواهد کند حَكِيمٌ داناست بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر گزیده حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پیروی تو
کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان این آیه قبل از غزوه بدر فرود آمده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد از آن امیر المؤمنین علیه السلام
و اتباع او و ظواهر اخبار شاهد این قول است و دیگر آنکه آنچه از کسانی که بودند نصرت و نصرت رسول الله بایشان ... امیر المؤمنین ظهور یافت از جمیع
ظاهر شد پس ... این آیه خاص باشد بآنحضرت و اتباع نصرت او يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلند مرتبه حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریض کن و ترغیب کن
مؤمنان را و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اگر باشند از شما عِشْرُونَ صَابِرُونَ بیست تن صبر کنندگان در موطن
يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان این کلام در معنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از ایشان بایستد و روی
نگرداند وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ و اگر باشند از شما صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بر هزار تن مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و این غلبت
بسبب آن باشد بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند خدای را و روز معاد را و نمی شناسند و اعتقاد
ثواب عظیم و بهشت و نعیم ندارند ... در زمان مقاتله ثبات و شکیبائی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده ابا کردند
پس ... آیه حق این آیه را منسوخ کرد و فرمود که الْآنَ ... اکنون حکم شما را گران است خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ سبک گردانید خدای از
شما وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا و دانست که در شما سستی هست ضعف بدن فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ پس اگر باشند از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ
غالب شوند بر دویست تن یعنی باید که یکی از شما با دو تن در مقابله صبر کند و نگریزد وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ و اگر باشند از شما هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ
غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ بر رضای و فرمان او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای یاری کننده است با صبر کنندگان ... که بر کار ... کند ظاهر
حکم آیه اول در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند بحکم این آیه تخفیف کرد و در کنز العرفان آورده که آیه الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ ...
و سبب آن بود که رسول صلی الله علیه و آله ... سوار ... و ... ابو جهل بجهت کفار مقاتله کرد ... کثرت مسلمین
بدیشان رسیده بود حق تعالی ایشان را تخفیف فرمود و امر کرد بمقاومت یک با دو و باقی احکام جهاد در ... مفصلا بیان کرده اند ... روز بدر هفتاد
اسیر شدند و از جمله ایشان عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب بود حضرت صلی الله علیه و آله در باب ایشان با اصحاب مشورت کرد ابو بکر گفت ایها
کی یا رسول الله ... قوم ... اقارب ... اگر هر یک ... فدا بایشان ... باشد که روزی باسلام ... و مال آن ...
و ... عمر گفت یا رسول الله ایشان اهل کفر ... از ... خود ... ایشان را ... و ... هر ... از دین ...
تا از ... کردانید ... عقیل ... علی ... و عباس ... حمزه ... فلان ... ایشان ... بکشند ... از کفار ...
معاد ... بشارت ... ایشان ... در کودک ... جمع کنند ... هیزم ... آتش در ... اندازند ...
کار ایشان ... از ... آنحضرت علیه السلام ... فدیه ... و ... مقاتله کنند ...

اخذ فدیه را اختیار کردند و دیگر رسول او بودند و لشکر نشسته و بسیار غضبناک گشته ابوبکر گوید از وی پرسیدم فرمود که چه طمع اصحاب در فدیه

فدا عذاب خدای ایشان نزدیک شده بود چنانچه نزدیک این درخت بود و دلیل بر تحقیق این آیه فرستاد که ما کان للنبی نشاید هیچ پیغمبری را

ان یکون له اسری که باشند مر او را اسیران که ایشان را فدا گیرد حتی یثخن تا آنکه بسیار بکشد ایشان را فی الارض در زمین چه این صورت

سبب قلت و ذلت کفار و موجب عز اسلام و ظهور شوکت مسلمانان نیکوکار است تریدون می‌خواهید شما عرض الدنیا مال دنیا را که عرضی

سریع الزوال است مراد فدیه است والله یرید الآخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت ابدی است و جای آن جز بسبب

کشتن دشمنان دین است و خوار ساختن ایشان بر کین والله عزیز و خدای غالب است بر آنکه دشمنان را قهر کند حکیم داناست در آنکه بکدام کار کند و تجلی

بحال هر یک از ایشان بتار کشتن و منع از فدا در وقت شوکت مشرکان و تخیر میان فدا و قتل بعد از شوکت مومنان لولا کتاب من الله اگر نه حکمی

از خدای بودی که از پیش سبق کرده شده اثبات آن در لوح محفوظ که بی حکم عقوبت نفرماید اهل بدر را لمسکم هر آینه

می‌رسید شما را فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب عظیم عذابی بزرگ در کشاف آورده که بعد از نزول این آیه دست باز داشتند از فدیه قبل الحکم

و در فدیه کرده از هر قبیلی اسیران در که شنیده اکثر فدا چهار هزار درم بود و کمترین هزار درم و از صادق علیه السلام مرویست که اکثر فدیه بود و مرا عباس

که فدای او صد اوقیه که چهل مثقال است و مرویست که در روز بدر عباس علی التحقیق اسیر کرده بود و بعد از آن رسول فرمود که ای عم فدای

خود را و فدای پسر خود عقیل بده و عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو در دوش شود و در گرد مردم بگدایی دست دراز کند حضرت فرمود که آن زر کجاست

که آن همه را بیرون زرد کرده و پوشیده از نظر من نهاده ام الفضل دادی و گفتی که این زر را نگاه دار اگر مرا از حادثه پیش آید حوادث روزگار

این زر از تو باشد و پسران من عبدالله و عبیدالله و قثم عباس گفت این سخن را جز ام الفضل با هیچ کس نگفته بودم و بکدام ... مطلع بوده و آن ... را

تا بر ام الفضل دادیم سالم از این که خبر کرد و مگر پروردگار من عباس گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و فدای

خود و فدای کسان خود داد و بعد از آن ... اخذ فدا کرده در آیه ... حکم ... ساکت بود و سبیل ... از قتل اساری بود

احتمال ... و الله اعلم ... بود ... اکثر اصحاب ... ایشان ... تا ... غنایم ... غاب ... باشد و ... او

... و مرویست که ... از ... این آیه ... غنایم ... اصحاب ... سرا ... باز ... که ... حق

فرستاد که فکلوا مما غنمتم پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید از فدیه حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله

و بترسید از خدای در ترک اوامر و فعل نواهی ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است شما را با آنچه مغفرت ... رحیم مهربان است

که مباح کرد آنچه از کفار اخذ کرده اید از فدیه و غنایم و چون عباس ... از دادن فدیه ... اسلام آمد این آیه که یا ایها النبی ای پیغمبر بگو قل لمن

فی ایدیکم بگوی مر کسی را که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای و ببیند فی قلوبکم خیرا در دلهای شما

ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را بهتر مما اخذ منکم بهتر از آنچه فرا گرفته از شما ... برای ... و یغفر لکم و بیامرزد شما را

والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را که در وجود ... واقع شده رحیم مهربانست ... عباس ... فرمود

خدا ... مرا ... عوض ... بهتر از آنچه از من گرفته ... بی ... عده ... که ... در ... هر یکی ... بیست هزار دینار ... تجارت میکنند

و ثقات برم بن ولاص از اموال جستر داریم و وعده رحیم مغفورست امیدوارم که آن جزو فاکنه و مرا بامن ندهد او کریم است و عقد کرم

خلاف نیست پس در باب اسیران که فدیه گرفته‌اند فرمود وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند اسیران خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهرت مشرکان

فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت کردند با تو با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر و نقض عهد میثاق اخذ و بقتل آمدن با کفار

بهر رکار در روز بدر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر تو گرفتار شدند بعد ازین ممکن است که ترا تمکین دهد بر ایشان

وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا بنیات حَكِيمٌ حکم کننده بر اهل عالم و عالم بر احوال ایشان بعد ازان ختم سوره میفرماید بوجوب کردانیدن دوستی مومنان و

قطع موالات کافران و میگوید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده‌اند وَهَاجَرُوا و هجرت کرده‌اند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خود

وَجَاهَدُوا و جهاد کرده‌اند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقه مجاهدان صرف کرده‌اند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که مباشر قتال شده‌اند فِي سَبِيلِ

اللَّهِ در راه خدای یعنی در اعزاز دین و اعلای کلمه اسلام و ایشان قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا

و نصرت کردند حضرت رسالت را مراد گروه انصارند أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه یعنی ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بعضی ازیشان برخی دیگرند در میراث

در مبدء اسلام حکم چنان بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گرفتندی نه اقارب و بعد ازان منسوخ شد بآیه و اولوا الارحام بعضهم

اولی ببعض و از انجا که علیه السلام در وقت صلح میان هر دو کس که مواخات بودی میراث گرفتندی و یا مراد او لویت است بنصرت و مظاهرت وَالَّذِينَ

آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکرده‌اند مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولای ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز

حَتَّى يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر میان

ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما مدد طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که هست

بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد معاهده مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد

و نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی ازیشان دوستان برخی دیگرند در مظاهرت و معاونت

و یا در میراث إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنچه امر کرده‌ایم از دوستی با یکدیگر و دوستی با هم و قطع دوستی میان شما و میان کفار تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل شود

فتنه و جه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان جمع یکدیگر نباشند و تا یکی هم کنند میان ایشان دوری

بحصول پیوندد و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود و دیگر باره از باب اهل هجرت و نصرت اهل ایمان خبر میدهد وَالَّذِينَ آمَنُوا

و آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدا و طاعت او وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه

بعد از نصرت نبی و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا و یاری کردند بمعونت در قتال مشرکان أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند

گروندگان حَقًّا براستی و درستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و منت و حرج

و نقص و فوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کرده‌اند وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ و جهاد کردند

با شما یعنی موکار شما شدند در کار زار با کفار فَأُولَئِكَ پس آن گروه مِنْكُمْ از جمله شمااند که مهاجر و انصار یعنی در احکام و تبجیل

یکیانه در ایمان و در هجرت و جهاد وَأُولُوا الْأَرْحَامِ و خداوندان رحم یعنی اقربا بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ برخی ازیشان سزاوارترند ببعضی در میراث

گرفتن آنکه تا کی میان ایشان موافات شده بود از مهاجر و انصار فی کتاب الله در حکم خدای و در لوح محفوظ یا در قرآن این آیه ناسخ توارث است که
بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله بکل شیء علیم بدرستی که خدای بهمه چیزها از میراث دادن و حکمت در اعتبار نسبت هجرت و کفر
اولی در اعتبار قرابت اینجا علیم دانا است بجمیع مصالح بندگان سورة البراءة این سوره را نامهای متعدده است اول
براءت که بمعنی برائت از کفر و نفاق است دوم توبه زیرا که متضمن تکرار توبه مؤمنان است کقوله ویتوب الله علی من یشاء فان یتوبوا یک خیرا
لهم ثم تاب علیهم لیتوبوا سیم فاضحه یعنی رسوا کننده اهل نفاق چهارم مخزیه یعنی رسوا کننده ایشان پنجم مقشقشه
یعنی پاک کننده از نفاق ششم سورة العذاب زیرا که در آن بحث از عذاب کفار میکند هفتم مبعثره یعنی ظاهر کننده و زیر و زبر
سازنده منافقان کاوش کننده هشتم مثیره یعنی راننده ایشان نهم مشرده یعنی برانگیزاننده حال ایشان و آشکارا سازنده آن دهم
حافره یعنی بکرر فرو برنده و پی روزبون کننده ایشان یازدهم منکله یعنی عقوبت کننده ایشان بنوعی ترین وجهی دوازدهم مدمدمه
یعنی هلاک سازنده ایشان سیزدهم منفره یعنی رماننده ایشان چهاردهم بحوث و بحوث یعنی بحث کننده از احوال ایشان ابی بن کعب
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره انفال و سورة البراءة قراءت کند من شفیع او باشم و در روایت آمده که با این سوره هفتاد هزار
فرشته با جبرئیل که پیش از آن نازل نشده بود نازل گشتند از ابا عبدالله علیه السلام روایت است که انفال و برائت یک سوره است و از این جهت است که در اول او
بسم الله نیست و گویند که حکمت آنکه بسم الله از برای امان و رحمت است و برائت برای رفع امان و کشیدن شمشیر است بر منافقان و برای ضد
ایشان و وقوع عقوبت بر ایشان از جهت در اول آن بسم الله واقع نشده و باجماع است چون این سوره نازل گشت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
چهل آیه از اول این سوره با ابوبکر داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که در موسم حج بر سر کافران و جمیع اهل موسم خواند و بعد از رفتن ابوبکر که
روز جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد که ای محمد حق تعالی سلام میرساند و میفرماید که باید ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را طلبیده و ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد تا آیات از ابوبکر گرفته
خود بر اهل موسم خواند و ابوبکر را مخیر سازد در رفتن و بازگشتن پس امیر المؤمنین علیه السلام با ابوبکر لاحق شده و آیات از وی بستد و در روز هشتم
ذی الحجه ابوبکر خطبه خواند و مردم را مناسک حج تعلیم کرد و در روز عید امیر المؤمنین علیه السلام نزد جمره عقبه ایستاد و فرمود ایها الناس انی رسول
رسول الله الیکم ای مؤمنان بدرستی که من فرستاده رسول خدایم بشما پس آن حضرت این آیات بر ایشان خواند که براءة این برائت است
واصل من الله و رسوله از نزد خدا و از فرستاده او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان من المشرکین
از مشرکان و خلاصه معنی آنست که خدا و رسول خدا بیزارند از عهدی که شما با مشرکان بسته زیرا که ایشان نکث عهد کرده مگر بنی ضمره و
بنی کنانه که بر عهد خود ایستادند پس حق تعالی مؤمنان را امر کرد بشکستن عهد ناکثین و مهلت داد ایشان را تا چهار ماه تا سیر کنند هر جا
خواهند و فرمود فسیحوا فی الارض پس سیر کنید در زمین یعنی بیائید و بروید و ایمن باشید از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه که از
روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم روز ربیع الآخر ... اهل نقض عهد که مدت عهد ایشان از چهار ماه کمتر بود و از آن بعضی
دیگر بیشتر پس ایشان را اجل ایشان کمتر بود چهار ماه مهلت داد تا در کار خود فکر کنند و هر که اجل او بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در هم خونریزی

و اما آنانکه عهد شکسته بودند ایشانرا انقضای مدت ایشان مهلت داده تا کسان عهد را لکن «وَاعْلَمُوا» و بدانید ای عهد شکنان «أَنَّكُمْ غَيْرُ

مُعْجِزِي اللَّهِ» که شما نیستید عاجز کنندگان خدا از دفع عذاب او از خود هر چند که شما را مهلت داد «وَأَنَّ اللَّهَ» و بدرستی که خدای «مُخْزِي

الْكَافِرِينَ» رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بدوزخ مرویست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه مهلت را بخواند مشرکان گفتند که ای علی

ما بیزاریم از عهد تو و عهد پسر عم تو مگر از … و چون ادای این سوره فرمود و حج بگذارد با مدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله سال دیگر که سال

دهم بود از هجرت بحج رفت و حج الوداع بگذارد و با مدینه آمد و بقیه ذی الحجه و محرم و صفر و روزی چند از ماه ربیع الاول برحلت و بعد از ان بجوار

رحمت ایزدی پیوست صلی الله علیه و آله و تحقیق بود از بن اعلام مشرکین میکند برائت از ایشان تا زبان عذر ایشان بسته شود دو مهینه «وَأَذَانٌ»

و این اعلامیست و آگاه ساختنی واصل «مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» از خدا و رسول او «إِلَى النَّاسِ» بسوی مردمان یعنی کفار «يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»

روز حج بزرگ که عید قربانست که تمام حج و اعمال طواف و قربان کردن و سر تراشیدن و انداختن سنگ جمرات در روزست و اکبر باعتبار آنست که

عید اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز … عز مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد یا بجهت آنکه در آن روز مشرکان و مسلمانان مجتمع

بودند و بعد از آن سال هیچ مشرکی در آن حج نکرد یحیی بن الجزار روایت کند که امیر علی علیه السلام در روز عید قربان دیدم بر استر اشهب سوار

مروی … و لجام آن بگرفت گفت روز حج اکبر که است فرمود این روز که تو در اوی مضمون اعلام اینست «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

که خدای بیزارست از مشرکان و عهد ایشان «وَرَسُولُهُ» و پیغمبر او نیز بیزارست از عهد ایشان «فَإِنْ تُبْتُمْ» پس اگر باز گردید از کفر و غدر «فَهُوَ» پس آن

باز گشتن شما «خَيْرٌ لَكُمْ» بهتر است شما را از آنچه بران بودید «وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ» و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید «فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ» پس بدانید که شما

«غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ» عاجز کننده نیستید خدا را یعنی نتوانید که از او بگریزید و در مقام … در آیه «وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا» و مژده ده آنانرا که کافر

شدند … در مقام … «بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» بعذابی دردناک در دنیا و آخرت …

و … که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نکرده … «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» مگر آنانکه عهد کردید با ایشان از مشرکان

«ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا» پس کم نکردند چیزی از شروط عهد … شکستند پیمان شما را «وَلَمْ يُظَاهِرُوا» و یاری و پشتی نکردند «عَلَيْكُمْ أَحَدًا»

بر قتال شما کسی از دشمنان … «فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ» پس تمام کنید بسوی ایشان «عَهْدَهُمْ» عهد ایشان را «إِلَى مُدَّتِهِمْ» تا مدت ایشان …

چون نقصان عهد بر چهار ماه و پیش مهلت دهید «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» بدرستی که خدای دوست دارد متقیان را و … از جمله تقوی وفا

بعهد است و تمام کردن شرایط آن بعد از ان در حکم مشرکان ناقض العهد … «فَإِذَا انْسَلَخَ» پس چون بگذرد «الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ» ماههای حرام

یعنی چهار ماه که مشرکان را مهلت داده شده اند در کریمه «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» که مذکور شد و … ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و رجب است قول اول

… مقام … «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده …

عهد شما را شکسته اند «حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» هر جا که بیابید ایشانرا در حل و حرم و در اشهر حرم … این آیه ناسخ هر آیتیست که در باب صلح …

«وَخُذُوهُمْ» و بگیرید ایشانرا باسیری «وَاحْصُرُوهُمْ» و باز دارید ایشانرا از … مسجد الحرام … «وَاقْعُدُوا

لَهُمْ» و بنشینید برای قتل ایشان «كُلَّ مَرْصَدٍ» بر هر ممری … «فَإِنْ تَابُوا»

پس اگر باز گردند از شرک بایمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة اموال خود را و از این همه حاصل شود
ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند بروند اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای آمرزنده است مر کسانی که توبه کنند از شرک رَحِيمٌ مهربانست مر ایشانرا بثواب بخشیدن وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و اگر یکی از مشرکان که بعد از انقضای اشهر متعرض قتال باشد اسْتَجَارَكَ زنهار خواهد از تو فَاَجِرْهُ پس زنهار ده او را و امان ده
حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ تا بشنود سخن خدای را که قرآنست و در آن تأمل و تدبر کند و بر حقیقت آن مطلع شود ثُمَّ و بعد از شنیدن قرآن اگر اسلام
نیاورد اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهُ برسان او را بموضع امن او که دیار اوست و بعد از آن با او قتال کن اگر با تو غدر و خیانت کرده باشد ذٰلِكَ این امان
دادن و با امر با مأمن ایشان رسانیدن بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند حقیقت ایمان را و نشناخته اند خدای را پس
امان ده تا بدرستی سماع قبول آیات بشنوند و در آن تأمل و تفکر کنند كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ چگونه تواند بود مر مشرکانرا عهدی
و پیمانی عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزد رسول او یعنی چون ایشان در عهد غدر کردند و آنرا شکستند پس امان نماند از خدا و رسول
ایشانرا نباشد اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُّمْ مگر آنانکه عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلى الله علیه وآله با ایشان
عهد بسته بود عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام که ایشان مستقیم باشند
بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ پس شما مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که خدا دوست
میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه مشرکان بر عهد خود باشند وَاِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ و حال آنکه اگر ایشان
ظفر یابند بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ مراعات نکنند و نگاه ندارند در باره شما اِلًّا خویشی و قرابت وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهد يُرْضُونَكُمْ
خشنود میگردانند شما را بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خود یعنی وعده میدهند ایمان و طاعت و سخنان شیرین میگویند وَتَاْبٰى قُلُوبُهُمْ و سر باز
میزنند دلهای ایشان از آنچه بزبانها میگویند یعنی دل ایشان با زبان ایشان یکی نیست وَاَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون شوند از دایره
فرمان بازگشته از قبول ایمان و اند که از ایشان بسبب عادتی از نقض عهد تحرز نمایند اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ بدل کردند آیتهای
خدای یعنی قرآن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی چیزی که بهای حقیر و قلیل دارد از متاع دنیا مرویست که ابوسفیان بعضی از مشرکانرا طعام داد
انداخته برای قتل اهل ایمان جمع کرد و این آیت در قرآن به تقبیح قتل مسلمانان آمد فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از راه دین
طاعت او و باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست که میکنند لَا يَرْقُبُونَ نگاه
نمیدارند مشرکان نقض العهد فِي مُؤْمِنٍ در حق هیچ مؤمنی اِلًّا قرابت و خویشی وَلَا ذِمَّةً و نه عهد و ذمه وَاُولٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ
ایشانند از حد گذرندگان در شرارت و طغیان فَاِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة را
فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام و در احکام آن با شما یکسانند و در ادای احکام برابر باشند وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان
میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَاِنْ نَكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان اَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را
مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کرده باشند وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ و طعن کنند در دین شما و عیب جویی کنند فَقَاتِلُوا اَئِمَّةَ الْكُفْرِ پس کارزار کنید با پیشوایان کفر و سران اهل

شرکرا، إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت چه اگر پیمان ایشان درست بودی نشکستندی پس جنگ کنید با ایشان
لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین اسلام از ابن عباس نقل است مراد ائمه کفر ابو سفیان بن حرب و حارث بن هشام
و سهیل بن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و سایر رؤسای قریش که عهد رسول بشکستند حذیفه یاد فرموده که اهل این آیه هنوز موجود نشده اند و بعضی از اهل بیت روایت
کرده اند که این مقاتله کننده ولی الله او ولی خدای و امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل این آیه تلاوت فرمود و گفت والله که رسول خدای با من عهد فرمود که
ای علی البته مقاتله کنی با گروه ناکثان عهد و قاسطان و مارقان از دین أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا آیا کارزار نمی‌کنید قومی نَكَثُوا را که بشکستند أَيْمَانَهُمْ
پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه وَهَمُّوا و قصد کردند بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول از مکه وقت مشورت کردن با یکدیگر در دار الندوه
در دار الندوه چنانکه گذشت در کریمه وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چرا کارزار نمی‌کنید با ایشان وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنکه ایشان ابتدا کردند
بنقض عهد با شما أَوَّلَ مَرَّةٍ در اول بار معادات و مقاتله چه رسول ایشان را دعوت کرد از اعجاز کتاب ایشان از معارضه آن عدول نمودند
و مقاتله کردند در روز بدر پس چه منع میکند شما را از آنکه معارضه کنید با ایشان أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان و ترک قتال
ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مکروهی بشما رسد فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال
کفار پس بجز او از هیچ کس نترسید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید ایمان آرنده گان چه ایمان مقتضی آنست که نترسند الا از وی قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید
با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا عذاب کند خدای ایشان را بقهر و مغلوب ساختن بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما تا بدستهای شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ
و خوار سازد ایشان را بذل و اسیر وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و یاری دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا دهد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مؤمنان
یعنی بنو خزاعه یا جمعی از اهل یمن که آمده اسلام آورده بودند و مشرکان ایذای ایشان بسیار نموده بودند چنانچه شکایت بعرض حضرت رسالت رسانیدند بقتل …
با ایشان بفتح و ظفر نزدیک وَيُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای ایشان که از کفار
ملول بوده این آیه از معجزات است چه اخبار است قبل از وقوع آنچه بعد از آن واقع شد از قتل و اسر وَيَتُوبُ اللَّهُ و قبول توبه کند خدای و باز گرداند بفضل
عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مراد عکرمة بن ابی جهل است و سهیل بن عمرو و امثال ایشان که ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بآنچه کند
حَكِيمٌ حکم کننده است در توفیق هر کس أَمْ حَسِبْتُمْ آیا پنداشتید ای مؤمنان که کراهت داشتید از قتال کفار و گویند خطاب بجمعی از اهل
نفاق است یعنی پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما را واگذارند برین وجه که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و حال آنکه خدای نه از … الَّذِينَ جَاهَدُوا
آنان را که جهاد کننده مِنْكُمْ از شما در راه او یعنی هنوز جهاد نکرده اند تا خدای شما را مجاهد داند چه مجاهده قبل از علم و قبلی نکرده بجهاد و اگر چه علم
در ازل است بر ملازمات لا علم بوجه جزئی … مرجوست وَلَمْ يَتَّخِذُوا و هنوز واگرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَلَا رَسُولِهِ
و بجز از رسول او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بجز مؤمنان وَلِيجَةً محرم اسرار … یعنی خلاص نمی‌شوید … شما بمجرد دعوی ایمان
تا … ظاهر شود که کدام از شما جهاد میکند با کفار و با مشرکان محرمانه ندارد … در میان شما منافق و مؤمن
حقیقی است و منافق … وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ آنچه میکنید و بعد از آنکه قبائل مشرکان …
از … مؤمنان … کفار … مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ نسزد و سزاوار نباشد مر مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ

مسجدهای خدا را چه جای مسجد حرام که معظم همه است آورده‌اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان او را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند
عباس جواب داد که شما بدیهای ما میگویید و از نیکوهای ما یاد نمیکنید امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که شما را چه خوبی است که آن را خوبی توان
شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت آب میدهیم و اسیر را آزاد میکنیم پس حق تعالی این آیه نازل
کرد مشرکان را عمارت مسجد الحرام حرامست در حالتی که شاهدین گواهی دهندگان باشند علی انفسهم بر نفسهای خود بالکفر بکفر در سجود
اصنام است و تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة و السلام یعنی نشاید جمع کردن میان این دو چیز متنافی که عمارت خانه خداست و عبادت غیر او اولئک
آن گروه مشرکان حبطت اعمالهم باطل شده است و حبط شد کردارهای ایشان که آن را فخر میدانند از حج و عمارت و سقایت و دادن
حاجیان و فی النار و در آتش دوزخ هم خالدون ایشان جاویدانند بسبب کفر انما یعمر جز این نیست که عمارت میکند مساجد الله مسجدهای
خدا را من آمن بالله کسی که گرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست مگر ایمان برسول و الیوم الآخر و بروز بازپسین و اقام الصلوة
و بپای داشته باشد نماز را و آتی الزکوة و داده باشد زکوة را و لم یخش و نترسیده باشد در امور دین الا الله مگر از خدای مراد از
عمارت مساجد در خواندن است که لایق علم و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارت آن فرش انداختن است و چراغ روشن کردن
و مداومت کردن بعبادت در آن و ذکر و درس علوم شرعیه مشغول شدن و در حدیث قدسی آمده که خانهای من در زمین مسجدهاست و زایران من عمارت
کنندهای آنانند خوشحال بنده که در خانه خود طهارت کند و بعد از آن زیارت من کند در خانه من پس سزاوار است بر کسی که زیارت او کرده باشند
که زایر خود را اکرام کند فعسی اولئک پس شاید که آن گروه عمارت کنندگان که جمع علم و عمل کرده‌اند ان یکونوا من المهتدین که باشند از راه
یافتگان بسوی بهشت ابوسعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود که چون بینید مردی را که آمد و شد میکند بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی
دهید بایمان او از برای آنکه حق تعالی میفرماید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و واحدی که یکی از علمای اهل سنت است در تفسیر خود که
مسمی است باسباب النزول و کواشی نیز در تفسیر خود که بتفسیره مشهور است آورده‌اند که عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با امیر المؤمنین علی علیه السلام
در مقام مفاخرت در آمدند طلحه گفت من صاحب خانه خدایم و کلید در آن بدست من است پس افضل از شما باشم عباس گفت من صاحب آب زمزم
و صاحب سقایه‌ام و این بیت الله نیز در دست منست پس افضل از شما باشم شاه اولیا علیه الصلوة و السلام فرمود نمیدانم چه میگویید چرا افتخار
بر من میکنید زیرا که من ایمان آورده‌ام بمحمد و تصدیق نبوت او و رسالت او روز قیامت کرده‌ام و اقرار برسالت او کرده‌ام و نماز میگزاردم قبل از همه مردمان
بشش ماه و شما پرستش بتان میکردید و سجده لات و عزی میکردید و من جهاد کننده بودم در راه خدای و در خدمت نبی و نصرت او بجان میکوشیدم
و شما در مدد بتان و پیروی شیطان بودید پس شما را فخر بر من نباشد و در حق من لیکن ... کفر گفت این
آیه فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج آیا میگردانید اهل سقایت حاجیان را و عمارة المسجد الحرام و اهل عمارت مسجد الحرام را کمن آمن بالله
همچو کسی که ایمان آورده است بخدای و الیوم الآخر و بروز جزا و جاهد و جهاد کرده با مشرکان فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون برابر نیستند
این دو قوم عند الله نزد خدای و الله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه ننماید بمقصود گروه ستمکاران را که بر خود ستم کرده‌اند در حکم به
مساوی کردن ... الذین آمنوا آنانکه گرویدند بخدا ... و هاجروا

هجرت کرده از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کرده با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ به بذل کردن مالهای خود در مجاهده ایشان و ساختن
اسباب قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ و نفسهای خود در معرکه جهاد أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه یعنی مرتبه و کرامت ایشان بلندترست
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و این صفتها نداشته باشند وَأُولَئِكَ و آن گروه که جامع این کمالاتند
هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بمقاصد دو جهان و مذهب مشهور و متواتر از مخالف و موافق که علی و شیعه هم الفائزون در حق ایشان آمده
مراد از این گروه برگزیده امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شیعیان او والحمد لله علی ذلک يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ
برحمتی نازل از وی وَرِضْوَانٍ و بخشنودی کامل از وی که رضوان است وَجَنَّاتٍ لَهُمْ و بهشتهای کرامت برای ایشان فِيهَا نَعِيمٌ
مُقِيمٌ در آن نعمت بی انقطاع که زوال نپذیرد و دایمی آن و آن خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که این گروه جاوید باشند در آن بهشتها أَبَدًا همیشه
إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ بدرستی که خدای نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعیم بهشت و درجات آن حقیر باشد در آن و جمای احسان و خشنودی
او نسبت با آن از شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب قرظی و حاکم ابوالقاسم الحسکانی باسناد خود از ابن بریده از پدرش مرویست که این آیه
آیه در شأن علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین نازل شد و روایتست که عباس بن عبدالمطلب و طلحة بن شیبه با یکدیگر مفاخرت کردند عباس گفت من آنم که سقایه
حاج بمن متعلقست طلحه گفت من آنم از تو که کلید خانه کعبه بمنست و عمارت آن با منست اگر خواهم همه شب در خانه مقیم بودی پس یکدیگر را
گفتند بیا کسی که از این دو کار بر ما که برتر است حاکم کنیم تا میان ما حکم کند و نگاه کردند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند که می آید گفتند اینست که ما او را از بهر حاکم ما
راضی است او گفت قصه را با او نمودند حضرت فرمود که شما را از آنچه بر من از بر شما فخر کنید و اگر بخواهم بگویم که مرا بر شما فضلیتست
که پیش از شما و خرطوم شما از کفار آنگه شما را باسلام آوردند گفتند ای علی آن چیست بسیاری از خود فرمود آری من آنکه مرا این سخن گوید از اول کسی
تا حال مصدق رسول بوده ام و صاحب جهاد و رضای خدا و رسول خدای نماز کرده ام و پیش از شما هم عبادت خدا کرده ام با رسول خدای که تا الحال موحد
از این تفاخر خود او از بس که بروی ما آورد گفتند اکنون با حضرت تو افتاده بیائید تا نزد رسول رویم تا میان ما حکم کند و خود چنین کردند پس رسول
نزد رسول صلی الله علیه وآله آمدند عباس و طلحه بر رسول تفاخر کرده گفتند یا رسول الله این کودک بر ما تفاخر میکند و حضرت تمام عرض کرد و در حضرت او مهر ما ای علی ...
از شنید که بر روی عباس و ... محمد رسول الله بکلام حق تفاخر و او را بگو هر که خواهد کو حکم کند و آن را میی ... رسول الله علیه وآله
هیچ نگفت الحق که ... مر اعمال علی تسکین او منتظر وحی بود که جبرئیل علیه السلام از نزد ملک جلیل در رسید و گفت یا محمد خدای تبارک و تعالی سلام میرساند و میگوید که
این هر آیه را بر ایشان خوان که اجعلتم سقاية الحاج تا آخر آیه پس چون حضرت این آیه را بر ایشان خواند ... طلحه و عباس ...
منسوخ شده ... فخر بر ما ... و پدر و فرزند و صاحب خویش که ... ترجیح میدادند و حسبی در ... از آن ... عیال و اطفال سوگند که ...
تا ام ... سکون و آرام در منزل مقام ... شدند ... فتنه ... خویش و صاحب ... فرزند ... هجرت ... این آیه درباره ایشان نازل شد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ و امکر ... پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان
یعنی این گروه را به دوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر کفر نسبت بایشان گزیدند عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان کما از هجرت باز داشته اند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ
مِنْكُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل ایشان ... فَأُولَئِكَ پس آن گروه که دوست دارند هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که ... مصلحت را

جمعی با مؤمنان با پدر و با کافران در جنگ این آیه نازل شد متخلفان از هجرت گفتند حالا ما در میان قبایل عرب خویشانیم و معاملات و کارها مشغول هستیم
اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک پدر و فرزند باید کرد و سلک تجارت از دست برود و مسکن و مال ضایع ماند آیه دیگر آمد که بگوی ای محمد مر تارکان
مهاجرت را إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ اگر هستند پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما
وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالها که کسب کرده اید آنها را وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانی که میترسید کَسَادَهَا از روا
نرفتن وَمَسَاكِنُ و مسکنهایی از غایت نزهت و آراستگی تَرْضَوْنَهَا می‌پسندید آنها را أَحَبَّ إِلَيْكُمْ محبوبتر بسوی شما یعنی اینها که مذکور شد دوستی
اختیار شما بیشتر است مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید
چشم دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود را در دنیا یا عقبا که امر آن کند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای راه
نماید گروه بیرون رفتگان را از فرمان الهی ایشان بجهت عناد و تقلید انکار با وجود ما هذه الآیات دال بر حقیقت دین اسلام میکنند و لطف و توفیق
از ایشان باز میگیرد و با آنکه ایشان را در آخر راه بهشت ننماید بلکه در آن ایشان را بعذاب ابدی معذب سازد و ازین آیه انجا امید اگر مردم از
رستگاری اسلام متوکل کرده چه طلب اند در مقام آنکه دین خود را از اموال و ازواج و غیر بر [illegible] اختیار کنند و حظ دنیوی را بر آن
اختیار میکنند پس ای عزیز من ... ابر گرد آخرتیم و از روی از کون بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین الا اینجا اهل جهان و فرزند را فدای قربان
و خود را فدای آتش سوزان کند یعنی قطع تعلق از این و آن [illegible] بوجه توجه نمیکند در دعوی محبتی صادق باشد و نعم ما قیل
... از آنجا که ... فرزند و عیال و خان و مان را ... کنند و بعد از آن مؤمنان تقبیل امر خدا را بر طبع ... باید این مدد و منفعت ...
لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بدرستی یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در مواطن بسیار در مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و
بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در موضع روز حنین که وادیست میان مکه و طائف
که حرب لشکر هوازن و ثقیف در آن موضع محاربت فرمود و آنجا [illegible] که این حرب شد ... مسلمانان گفتند چون کثرت سپاه
با ما ... دوازده هزار مرد ... و ایشان چهار هزار مرد ... لشکر کفار و کثرت لشکر اسلام ... امروز ما را
لشکری ... و کثرت سپاه خود مغلوب نخواهیم شد این سخن که در ... رسید ... آن عجب ... اول ... لشکر اسلام آمد
تا این قصه ... مؤمنان ... خدای یاری داد ... و در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ چون ... شما را بسیاری شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ
پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را از بلا از جهت حنین وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ و تنگ شد بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ
با فراخی که داشت ... در آن زمین فراخ ... که ... بجانب ... از شدت و ... ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس برگشتید
که ... از حرب مُدْبِرِينَ ... گریزندگان ... اول لشکر ... مسلمانان ... غلبه کردند
... و ... گرفتن مشغول شدند و مشرکان ... و غیرت ... آمده ... آواز داد ... میکرد
... خود را ... اتفاق ... مسلمانان ... از ...
... عظیم ... افتاد و منهزم شدند ... رسول ... الا ... از ... انصار ... ام ایمن بود و در آن جنگ ...

و آن نه کس امیرالمؤمنین علیه السلام بود و عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و نوفل بن حارث و ربیعة بن الحارث و عبدالله

بن زبیر و عتبه و معتب پسران ابولهب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ایستاده بود و در رکاب راست آنحضرت و قتال میکرد و عباس در جانب

راست آنحضرت و فضل بر جانب چپ او و ابوسفیان در عقب او و دم استر را گرفته بود آنحضرت در آنروز بر استری سوار بود و چون لشکر هوازن

حمله می آوردند آنحضرت آورده حضرت استر خود را بجانب ایشان میراند و میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبدالمطلب و عباس

رکاب ... را گرفته بود ... آنحضرت میان دشمنان درآمد و از صورت ... آنحضرت ... در جنگ ... لشکر

حرب که دو هزار سوار بود و بجهت کار توجه حرب کفار شده بود خود را اظهار میکرد و چون عباس آنحضرت را دید که کار بر آنحضرت و مؤمنان

کرد اصحاب خود را بخوان عباس بصدای بلند آواز نمود که ای گروه انصار و ای اصحاب شجره و ای اصحاب سورة البقره

کرد که ... بس بدین روز باز ... ای معشر المهاجرین و الانصار یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة ... آن ... رسول خدا

لبیک ... از ... عباس ... برگشتند ... حضرت رسالت ... ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ

پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب سکون و آرام دل است عَلَىٰ رَسُولِهِ بر رسول خدا تنها ... وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ

و بر مؤمنان ... عباس ... علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام منقول است ... از جنت ... حضرت

روی آدمی ... با تمام ... و این ... رسول خدای در میان وادی بود و مشرکان ... ده ... مسلمانان

چون مسلمانان ... گشته ... مشرکان ... آنحضرت ... کف ... ونمود ... آنحضرت ... سواره

خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت و فرمود شَاهَتِ الْوُجُوهُ و بطرف کفار ریخت و فرمود منهزم شوید ... خدای ... لشکر کفار

مگر آنکه چشم ... او از خاک و سنگ ریزه ... و سنگ ... افتاد ... آمده که در جنگ حرب ... مردی از هوازن ... سوار

سیاه ... گرفته ... مسلمانان ... بردی ... او زدی و او را هلاک کردی ... ایشان ...

و در عقب هر ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... ضربتی بر ... کردی ... از پشت ... و ... دیگر ... در جنگ ... آنحضرت

... مشرکان ... مسلمانان ... و به تیغ ... هلاک کردند ...

ملائکه علیهم السلام فرستاد که حق تعالی وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا ... لشکرها ... که شما ایشان را ... کفار ... مردان ... مشرکان

با جامه های سفید و عمامه های ... و علامه میان ... بسیاری ... مبین ... یکی از مشرکان ... گفت

که در جنگ حنین ... مسلمانان ... از ... خود ... زدیم ... که ... خبر ... سفید ... محمد صلی الله علیه وآله مردان

را دیدیم ... جامه های سفید ... شاهت الوجوه ... منهزم شدیم وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ...

خدای ... و ... بسیار ... کشته شدند ... هزار ... چهار هزار ... و ...

از چهل هزار ... آیه وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ... ابن ... و ...

و ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... العالمین ... روایت ... هوازن ... حضرت ... صلی الله علیه وآله

آنکه بشرف اسلام مشرف گشته و حق تعالی فرمود که ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ پس قبول توبه میکند خدای مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این جنگ عَلٰى مَنْ
يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان و گویند این آیه در شأن هوازن و در حنین نازل شده و در باره ابو بکر که زبان اسلام [illegible] و قول اول اصح است
وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه آن توبه کننده را رَحِيمٌ مهربان است که بعد از توبه مؤاخذه نکند و حضرت حق تعالی نهی کرد از حجت کردن کافران
و عمره آن و منع دخول ایشان در مسجد الحرام میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان
نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن ایشان که اعتقاد دارند [illegible] از خبث کلاب و از ابن عباس مروی است که ایشان نجس العین
اند فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس باید نزدیک نشوند بمسجد الحرام که محیط است به حرم بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا پس از سالی که امیر المؤمنین
علیه السلام سوره برائت را بایشان خوانده و آن سال نهم بود از هجرت مروی است که چون این آیه فرود آمد مؤمنان گفتند یا رسول الله حضور مشرکان در موسم بمکه جهت
و طعام تجارت بود و سود و معامله گشته طعام بمکه نشود و ما را کار ساز گردد و منافع ما فوت شود حق تعالی فرمود که وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی
بسبب منع ایشان از آن فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای تو انگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد این
قید [illegible] بالکلیه [illegible] از مکان خود [illegible] بلکه [illegible] رزق [illegible] بعضی را باشد [illegible]
و حق تعالی این وعده وفا فرمود [illegible] از اقطار زمین متوجه حرم شدند [illegible] بارانها [illegible] انواع نعمات
و اصناف [illegible] در نواحی حرم روییده و توفیق اهل [illegible] اسلام آوردند و از برای این انواع غلات و امتعه [illegible] می آوردند
و معامله میکردند [illegible] و خلق [illegible] از غنایم غنی شدند إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم
کننده [illegible] و منع عطا کننده بروفق حکمت [illegible] آنچه دری [illegible] نهاده [illegible]
با اهل کتاب امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا کارزار کنید ای مؤمنان با کسانی الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ آنانکه ایمان ندارند بخدای چنانکه یهود
بتشبیه قائلند و نصاری که بتثلیث اعتقاد دارند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمی گروند بروز قیامت و احوال آن [illegible] یهود میگویند که در بهشت
اکل و شرب نخواهد بود و نصاری [illegible] اعتقاد ندارند [illegible] و آتش [illegible] ایمان
ایشان بروز آخر [illegible] وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدارند مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و آنچه حرام
کرده است رسول او [illegible] حرام [illegible] آن [illegible] و منقلب [illegible] و مرتکب اموری میشوند [illegible]
وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب تورات و انجیل این جماعت
الذین لا یؤمنون است یعنی کفار اهل کتاب مقاتله کنید حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه را عَنْ يَدٍ از دست خود یعنی هر یک مال خود
را بدست خود بدهند [illegible] و نفرستد [illegible] وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه باشند ایشان خوار [illegible] حکم [illegible]
دهند و نشینند تا [illegible] تسلیم آن گرفته [illegible] از اقوال شنیعه اهل کتاب خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند یهود که عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خداست
و قایل این قول [illegible] ابو [illegible] و [illegible] عزیر [illegible] از نسل یعقوب [illegible] اسباط [illegible] عمران [illegible]
بخت النصر بر یهود مستولی شد [illegible] و همه مصاحف تورات را بسوخت و بیت المقدس را خراب کرد و هرکه از تورات [illegible]

لسیر که عزیر از جملهٔ اسیران بود و لیکن از تنه کار اسیری خلاص شد روی به بیت المقدس نهاد و چون در اثنای طریق در قریه‌ای که خراب بود بگذشت خدا او را صد سال
زنده کردانید چنانکه در سورهٔ البقره گذشت و چون زنده شد میان قوم آمد و دعوت نبوت کرد و بعضی تصدیق او نکردند و معجز آن این بود که هیچ قلم به هیچ
الکی کتابت توریة میکرد از ظهر قلب تمام توریة قرائت میمود قوم شبهه کردند که چون کسی توریة داند و خواند در میان ما نیست جز عزیر
که این توریة است یا غیر توریة بود و در میان ایشان یکی گفت من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده که وقتی که بخت نصر توریة را از طرفی بعضی
در شکاف کوهی پنهان کردم جمعی آن موضع رفتند توریة را از آن موضع برداشته بهمیج آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله کردند تفاوت نیست
و گفتند توریة بامین بزرگی و مشکلی معهود از بشریت که حفظ تواند کرد حق تعالی توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت و این آن کرامت
بجز این گفتند که عزیر ابن الله است و قالت النصاری و گفتند ترسا ان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست بهمت و این هر دو جمعی از آن
که وجه فرزندی وجهی در محال دانسته‌اند با آنکه چون ابرص و اکمه را بیکر دانیده و کم ساخته و بی پدر حرکت کرده و مال مرده گفتند
ذلک آنچه مذکور شد قولهم گفتار یهود و نصاری است بافواههم بدهنهای ایشان یعنی این قول محض گفتار است و حقیقتی ندارد
یضاهئون می‌مانند در سخن خود قول الذین کفروا سخن آنکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی آنکه بتان را خدای قدیم
گفتند این گونه قدیم در میان ایشان و با گفتار این روی گفتار بنی ملیح است که ملائکه دختران خدای‌اند قاتلهم الله هلاک کناد
خدا ایشان را و ملعون ابدی گرداناد أنی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل یعنی با وجود دلایل روشن و حدانیت او سبحانه
وقدم او در ذات و صفات و حدوث ممکنات قابل شدن با آنکه عزیر و عیسی پسران خدا است محل تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم
علمای خود را و رهبانهم و زاهدان و عابدان خود را اربابا خدایان من دون الله بجز خدای تعالی فرمان ایشان در تحریم و تحلیل چنانکه
فرمان خدای باید برد در آن و با آنچه میکنند اینها والمسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را نیز خدا گرفتند یعنی او را الهیه انسه وما امروا
و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشده‌اند و اگر نه کان آن بجای امور نسبته در هیچ کتابها الا لیعبدوا الها واحدا مگر آنکه پرستند
یک خدای را که در وحدانیت لا اله الا هو هیچ معبودی نیست الا او سبحانه پاک است او عما یشرکون از آنچه شریک او میکنند روایت است از عدی بن حاتم
که گفت من ترسا بودم روزی به حضور رسول صلی الله علیه و آله رفتم و صلیبی از زر در گردن داشتم مرا گفت یا عدی این بت را از گردن خود دور کن
من آن را دور کردم و چون نزدیک او رسیدم آن حضرت سورهٔ برائت میخواند چون بدین آیه رسید که اتخذوا احبارهم من گفتم ما ایشان را نپرستیده‌ایم فرمود نه چنین است
که حلال را حرام میکردند و حرام را حلال گفتم آری فرمود همین است پرستش ایشان که اطاعت میکنند در فرمان ایشان
عبادت ایشان و از امام جعفر صادق علیه السلام نیز مروی است که فرمود نصاری و یهود نماز و روزه برای احبار و علمای خود بجا نیاوردند بلکه حلال
ایشان را حلال داشتند و حرام ایشان را حرام و در جمیع امر و نواهی تابع ایشان شدند پس گویا که ایشان را پرستش کردند در اوامر و نواهی ایشان
علمای خود را به وسیله عبادت کردند یریدون میخواهند ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدای را یعنی آن دلیل روشن و هدایت او
او از زن و فرزند پاک است و این نور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و هر چند برهان او در دین بافواههم
بدهنهای خود یعنی به تکذیب که بر زبان میرانند ویأبی الله و نمیخواهد خدای الا ان یتم نوره مگر آنکه تمام گرداند نور دین

خود را با علای ترجیح و الحاق الاسلام وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند آنرا کافران پس در بیان اتمام نور خود میفرماید هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
اوست که بفضل عمیم خود از سِل رَسُولَهُ فرستاد پیغمبر خود را که محمد است صلی الله علیه و آله بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است و بیان منهاج ظاهر حق خود
وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر سازد و غالب گرداند این دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و جمیع احکام آنرا منسوخ سازد
و این معنی بعد از نزول عیسی و خروج مهدی علیهما السلام خواهد بود که در روی زمین غیر دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کراهت دارند مشرکان
ابوبصیر در مجمع از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که ظهور دین اسلام و غلبه آن بر جمیع ادیان بخروج مهدی آل محمد باشد علیهم السلام که در آن زمان
هیچکس نماند مگر که مقر باشد بنبوت محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن از حال احبار و رهبان اخبار میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید
إِنَّ كَثِيرًا بدرستیکه بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ هر آینه میخورند یعنی فرا میگیرند
مالهای مردمانرا بِالْبَاطِلِ بباطل و ناروا که آن رشوت و تغییر احکام الهی است وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای
یعنی منع ایشان میکنند از دخول در اسلام پس اینها جمع کرده اند میان این دو خصلت کینه وَالَّذِينَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص دنیا
يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج مینهند طلا وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند آن گنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راههای حق که
نموده‌اند چه در روایت آمده که هر چه زکوة آن داده اند گنج نیست یعنی گنجی که آن وعید در باب اوست فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک در آن
يَوْمَ يُحْمَىٰ در روزی که گرم شود یا موجه که برافروزند آتش را سخت گرم کنند عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَىٰ بِهَا
پس داغ کرده شود بدان گنجهای طلا و نقره جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان چه در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان
که از اهل فقر اعراض کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان چه روی از ایشان گردانیده اند و گویند بایشان که هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ این گنجهاییست که نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ
برای منفعت نفسهای خود و امروز عین مضرت نفسهای شما و سبب تعذیب آن شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که جمع میکردید
آنرا ثوبان روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که چون این آیه فرود آمد فرمود هلاک باد زر و نقره را و این لفظ را سه بار تکرار فرمود و اصحاب
ازین سخن بسیار بر ایشان گران آمد و گفتند یا رسول الله ما کدام مال اخذ کنیم و بچه مال سرمایه سازیم فرمود زبان ذاکر و دل شاکر کننده
و زن مؤمنه که یاری دهد در دین و معنی چنین که وبال بر آن متفرع شده احمال صالحات پس مال تهیه آن است که اگر ذکر اضداد مال کنند او را منع
انکار کنند و اگر دیگران کنوز اعمال صالحه جویند او در سود آن سراب جوید و اما ابوذر غفاری مردیست که در زمان رسول الله آگهی گرفته بود و در عهد خلفا در زمان سخت‌تر
گفت هر کس که مال خود را بجهت رضای الهی در میان بندگان صرف کند و آن ایشان را بکار دارد آنکه زر نقره که هر که هزار درم زکوة نداده یکجا اندوخته
صحیفه‌های کتاب و آن ازمان دلیل کنند که حقوق ایشان ضایع شود آنرا امام که مردی از اصحاب صفه است و در عام او پیاده رفته
خبر فحطین... که مردم و دیگری فرمان خدای را بجا آورده این حرمت مرا و این وعید آنست که مال را جمع کنند و از آن حقوق خدا را ادا نکنند
و اگر حقوق الله را ادا کنند مال جمع کردن مباح است و اگرچه حرج و حلال باشد از ابوذر منقول است که از رسول شنیدم که این آیه در حق ایشان که احتکار اجناس
نمایند در ایام و دنانیر را در وقت داغ کنند در روزی که حق تعالی آن اعادت را هر ارکال را واگر مؤمن صاحب گنجی آن زکوة ندهد به دور او سال در گردن او افکنند و آن
بر سر او بر سر و سبب آن آخرین بر سر این بگذارند و پس از آن بر سر ایشان کنند و بدین طریق بر ایشان تعذیب کنند تا که قضا تا حساب خلق فارغ شود و همچنین حکم اصحاب

بازنه و در آن صحرا بر روی افکنند و آن گوسفندان اولکه [illegible] زنند تا کرختی او از حب برواند و ثوبان از حضرت روایت کرده که هر گنجی نهند و زکوة آن

نداده باشند حق تعالی از آن گنج ماری با قرنیه سازد بر بالای چشم او دو نقطه سیاه بود و هر جا که گنج نهد مار ملازم او باشد و از وی میگریزد و میگوید و مالک تو چه کسی

گوید من آن گنجم که تو جمع نهاده بودی که از تو جدا نشوم تا ترا خوار و مبتلا کنیم و در هم شکنیم و فرو برم پس هر چه در دست اوست در دهن گیرد و بشکند و همچنین یک یک

اعضای او را بشکند و فرو برد و هم او را فرو برد بعد از آن حال علم میکند در شهر حرم بر عاقب آن به تر از کال ما فعال زکوة است و شهور را اِنَّ عِدَّةَ

الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که [illegible] عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای اِثْنَا عَشَرَ شَهْراً دوازده ماه است فِی کِتَابِ اللّٰهِ در لوح محفوظ او در حکم او

و یا در کتب منسقه [illegible] و ایام تعبد احوال کتاب دایره ماه قمری و سال اکثر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از روز است نقوی باشد و سال قمری

سیصد و پنجاه روز و کسری است [illegible] در هر سال این نقص ماه میگردد جز عدد ماه و سال در حکم خدا ماههاست پس حق تعالی برای اکثر اعمال اهل اسلام

را ماههای قمری نهاده و احکام حج و روزه و عید و غیر آن را بر [illegible] مربوط ساخت و فرمود که عدد آن نزد خدا [illegible] یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ

در روزی که بیافرید آسمانها و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است در وی محاربه با اعدا مکر کاهی [illegible] این حرمت ماه [illegible]

نداره و مسلمانان کفار محاربه کنند [illegible] هنگام [illegible] محاربه در آن چهار ماه [illegible] ذو القعده و ذو الحجه و محرم است و یکی [illegible]

که ماه رجب است و آن [illegible] محرم است و صفر ذی الحجه ذٰلِکَ این چهار ماه الدِّینُ الْقَیِّمُ [illegible] تحریم این چهار ماه [illegible]

که دین ابراهیم و اسمعیل است [illegible] از ابراهیم و اسمعیل میراث گرفته اند و بدان عمل می نمایند [illegible] از جمله [illegible] که [illegible] حق [illegible] ماهی

که صلاح و معاش خلایق [illegible] و فرمود [illegible] فی کتاب الله و [illegible] این ماههای حرام [illegible]

که ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ [illegible] بنی اسرائیل [illegible] اِثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً [illegible] موسی [illegible]

[illegible] وَالنُّجُومِ [illegible] صلاح دین و معاد [illegible] تقوی [illegible]

و [illegible] چهار ماه حرام [illegible] فَلَا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ پس ستم مکنید در این چهار ماه اَنْفُسَکُمْ بر نفسهای خود [illegible] آن [illegible]

محرمات در آن و از ابن عباس [illegible] راجع [illegible] در این چهار ماه ظلم [illegible]

از [illegible] تخصیص ترک ظلم در چهار ماه [illegible] ترک معاصی واجب و لازم است [illegible] معصیت در آن [illegible] ثواب عبادت

آن مضاعف است وَقَاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ و کارزار کنید با مشرکان کَافَّةً همه این [illegible] کَمَا یُقَاتِلُونَکُمْ کَافَّةً [illegible] کارزار میکنند با همه شما

مجتمع [illegible] وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که حق مَعَ الْمُتَّقِینَ با پرهیزکاران است [illegible] اهل [illegible] عادت

عادت [illegible] و این عادت از عهد ابراهیم در میان ایشان [illegible] بود [illegible] حرام [illegible] ماه [illegible]

[illegible] و حرمت [illegible] محرم [illegible]

[illegible] قبول [illegible] المحرم [illegible] ماه محرم [illegible]

تا خبر [illegible] حلال [illegible] چهار ماه حرام [illegible] اعتبار کردندی و این [illegible]

نسی [illegible] اِنَّمَا النَّسِیءُ [illegible] زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ [illegible] کفر [illegible] تحریم [illegible]

کرا کفر است این ضم شده و تضلیل کفار میکردانند جمعی بعضی را و فسخ ماه میخوانند یعنی گمراه گردانیده میشوند بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند
گمراهی زیاده بر زیاده یُحِلُّونَهُ حلال میکنند نسی را که آن ماه حرام است عَامًا سالی وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا و حرام میکردانند سالی دیگر
لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ تا موافق کنند عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنچه خدای حرام کرده است چهار ماه حرام فَيُحِلُّوا پس حلال کنند مَا حَرَّمَ اللَّهُ
آنچه خدای حرام گردانیده بموافقت عدد و تخصیص مر ماه را زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شد برای ایشان یعنی شیطان بیاراست در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ
بدی کردار ایشان را وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و خدا راه ننماید گروه کافران را یعنی لطف نکند و فروگذاشته کرده ایشان را
در وبال خود ... در طریق اهتدا ... در جامع آورده که جاهلان عرب ... ماه حرام ...
... از ضرر خود ... و کذا ... مکافات آزار ...
... سال نهم از هجرت که حضرت رسالت ... غزوه تبوک ... بود ...
... جهاد ... قتال ... و کثرت اعدا و قلت زاد ... هوا ...
کاهلی میکردند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان مَا لَكُمْ چیست شما را إِذَا قِيلَ لَكُمْ چون گفته شود شما را
انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بیرون روید در راه خدای اثَّاقَلْتُمْ گران گشتید ... إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین ...
... أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید ... بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... مِنَ الْآخِرَةِ ...
... فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... فِي الْآخِرَةِ ... إِلَّا قَلِيلٌ ...
... متاع این جهان ... نعیم آن جهان ...
... إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید ... يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را عَذَابًا أَلِيمًا ...
... وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند ... قَوْمًا غَيْرَكُمْ ...
وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا ...
... وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ...
إِلَّا تَنْصُرُوهُ ... فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ
... إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ...
ثَانِيَ اثْنَيْنِ ... إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ ...
...
...
...
...

وقتاده گوید که عبد الرحمن در خفیه بدان مغاره شبانگاه آمدی و برای ایشان طعام آوردی القصه کفار در همان شب که پیغمبر آنجا آمد بر کوه ثور رسیدند [illegible] بر جای او خفته دید

بازگشتند که صاحب برکات امیر المؤمنین علی است و چون روز شد بطلب آنحضرت از کوه بر آمدند و سراقة بن مالک که پیش کری عظیم بود در پی ایشان بجهار تمام در

همراه خود برد و سراقه بر آنحضرت رسیده [illegible] تا بدر غار رسیده [illegible] و بر در غار زیرا که عنکبوت بر جای خود لیت

در زمین دید و کبوتران آشیانه نهاده [illegible] آن علامات که دلالت میکرد بر عدم ورود آنحضرت بغار [illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم غار رفتند و چون ابوبکر در غار کفار را دید مضطرب شد [illegible] و گفت یا رسول الله اگر یکی از ایشان در زیر قدم خود نگاه کند

هر آینه ما را ببیند حضرت فرمود که ای ابوبکر چه گمان داری بدو کسی که خدای تعالی سوم ایشان باشد و حق سبحانه از این خبر میدهد که اذ یقول چون گفت محمد صلی الله علیه

لصاحبه یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله معنا بدرستی که خدا با ماست بنصرت و [illegible] و ما را نگاه دارد از شر ایشان [illegible]

[illegible] از کفار [illegible] در غار [illegible] رسول الله علیه و آله [illegible] و ابوبکر [illegible] که ما را [illegible]

[illegible] مشاهده [illegible] از دیدن ما کور گردان [illegible] کور گردانید از دیدن پیغمبر [illegible]

و رخنهای کوه که [illegible] در غار [illegible] فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که [illegible] علیه بر رسول [illegible]

از صمیم قلب [illegible] کفار [illegible] و ایده و قوی ساخت او را بجنود بلشکرهای ملائکه لم تروها که ندیدید ایشان را [illegible]

[illegible] در غار [illegible] و [illegible] سکینه [illegible] ابوبکر [illegible] مضطرب [illegible] بود [illegible]

و [illegible] علیه و آله [illegible] و آن ضمیر [illegible] و اذ اخرجه [illegible] و ایده [illegible]

[illegible] انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین [illegible] در سوره فتح [illegible] و جعل

و گردانید خدای کلمة الذین کفروا کلمه آنها که کافر شدند السفلی فروتر [illegible] و کلمة الله

[illegible] علیه السلام [illegible] هی العلیا آن بلندتر و رفیع‌تر [illegible] رسول [illegible] کفار [illegible]

[illegible] اسلام بود [illegible] اهل شرک [illegible] پیغمبر [illegible] اسلام قوی [illegible] و الله عزیز و خدای

غالب [illegible] حکیم [illegible] امر [illegible]

[illegible] جهاد [illegible] پیغمبر [illegible] در [illegible]

[illegible] انفروا

بیرون روید [illegible] خفافا [illegible] و ثقالا [illegible]

[illegible] جوانان و پیران [illegible] سلاح [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] جهاد [illegible]

[illegible] و جاهدوا [illegible] و انفسکم بنفسهای خود [illegible] فی سبیل الله در راه خدا [illegible] کردن

خیر لکم بهتر است مر شما را از ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید حال خود را و عارف ثواب جهاد و عقاب تکلف و چون حضرت رسالت علیه السلام
مردم را بغزوهٔ تبوک امر کرد ایشان سفر دور و شدت گرما و رسیدن میوها ملاحظه فرمودند اجابت ننمودند و ایشان کاهلی و تقاعد نمودند و بعضی منافقان
مؤمنان نیز از آن آمدند از فرمان خدا و حکم رسول او بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تکلف طلبیدند و آنها منافقان بودند در شان
ایشان آمد لو کان عرضا اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی مال و متاع دنیا قریبا نزدیک بغنیمت بی رنج و سفرا قاصدا
و سفری میانه یعنی آسان و نزدیک نه دور و با مشقت لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال و لکن بعدت و لیکن دور شد علیهم الشقة
بر ایشان شقه یعنی مسافتی که قطع آن باید کرد و سیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند بخدای این جماعت منافقان وقتی که تو باز آیی از غزو
خود و ایشان از ترک یاری تو عذر خواهی کنند و سوگند یاد کنند که لو استطعنا اگر میتوانستیم سفر کردن لخرجنا معکم
هر آینه بیرون می آمدیم با شما در مرافقت و موافقت جهد مینمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را به سوگند دروغ
خود و مستحق عذاب میشوند و الله یعلم و خدای میداند انهم لکاذبون که ایشان دروغ گویانند در آنکه میگویند اگر میتوانستیم بیرون می آمدیم
آورده اند که چون رسول عزم غزای تبوک فرمود و آن وقتی بود که دو دوم منافقان طمع کردند که حضرت رسول و اصحاب او آنجا در دست رومیان هلاک شوند
از برای رسول و اصحاب او در آیم و غارت کنیم و زنان و اطفال را برده کنیم حق سبحانه جبرئیل را فرستاد و رسول را از این حال خبر داد حضرت فرمود این امر
جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که در این غزا تو بروی و علی بماند که در غیبت تو منافقان بدان مکر اهل بیت را نخواهند رسید و علی باید که در مدینه بر جای تو بماند
و منافقان که از او میترسند کم کنند و هم ایشان اطاعت کنند و نیز دانند که جانشین تو در زمان حیات تو علی است و بعد تو والی پس از وفات تو او است
عهد ذات تو او باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را بر جای خود نصب فرمود و مدینه را بدو سپرد منافقان چون این را دانستند که کید ایشان
باطل شد و تدبیر ایشان بی ثمر ماند اهل نفاق زبان طعن دراز کردند و گفتند محمد علی را گران گرفت و از او ملال یافت که او را با زنان و کودکان گذاشت
حضرت امیر چون این سخن بشنید روی به آنحضرت نهاد و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد و متوجه حضرت رسالت شد وقت نماز عصر بود رسید و رسول از
خیمه بیرون آمده بود و در راه نگاه میکرد امیر المؤمنین علیه السلام را دید گفت این شخص شمائل علی دارد چون نزدیک رسید گفت ای علی چه ترا بدین جا آورد که از مدینه بیرون
آمدی گفت طعنه منافقان که در حق من و تو چنین و چنین گفتند رسول فرمود ای علی راضی نیستی که تو وزیر و وصی و خلیفه من باشی و قاضی دین من و وفا کننده عهد من
مانند که هرون بود موسی را مگر آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود امیر المؤمنین رضا داد و باز گشت و حضرت رسول را بعد از اینکه
شد پس بمدینه مراجعت فرمود و در غلبت سفر تبوک منافقان عذر تکلف آوردند و حضرت اجازت داد و فرمود
بر سبیل تلطف و تعطف و دعا بر جهت خیر و صلاح عفا الله عنک حق عفو کناد از تو و این عبارت که بر سبیل دعا گفته تعفو در جمله و در
موقع خطاب او نیست تا از روی خطا باشد و آن کوید غفر الله لک و رحمک الله و الحال آنکه در خاطر خطور نکند که فی الحقیقه از وی گناه
باشد غرض او در خطاب تلطف است و در خطاب تعظیم و توقیر و مخاطب چنانکه عادت بر آن جاری است گفته اند که بجز خطا کنند برای نفی آن کلام حمل بر چیز
سکنند یعنی حق تعالی این خطاب از تو در گذرانید و چون ترک اولی اصل حق تعالی و او از بندگان است پس حال آن بر لطف و تلطف و دعا و عار کرد
نه بر جنایت و خطای که مستوجب جزا باشد لم اذنت چرا دستوری دادی و در بار گشتن ایشان لهم مر ایشان را و عذرهای حیله آمیز ایشان را نشنیدی

و جایز نگوید که از این عتاب بر فعل قبیح و موجب وقوع صغیره از پیغمبر زیرا که عتاب در امر مباح بعضور است و بلکی که فعل مباح که نکنند چرا ترک اولی کردی
و این سخنی است واهی و رکیک زیرا که جایز است که گویند در حق کسی که مرتکب غیر افضل شده باشد از امور مباحه که چرا چنین کردی یعنی چرا افضل را
که اولی و مفضول را اختیار کردی پس کلام محمول آید بر ترک اولی که موجب نقص ثواب است و کسی که ترک ندب کند بر او لفظ که چرا ترک آن کردی وارد
تسمیه ترک الکار پس گویا خطاب حضرت سکینه بحبیب خود کرد اولی آن بود که با جابت مبادرت ننمودی و آن توقف کردی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ تا
روشن شود ترا الَّذِينَ صَدَقُوا آنکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و تا بدانی دروغ گویان را اگرچه از باطن همه کلام عالم بودی
پس اولی آن بود که از آن تخلف منع نمودی تا بر تو ظاهر شدی که کدام از ایشان در اعتذار صادقند و کدام کاذب از ابن عباس ... که آن حضرت
... آن بود که علم تعالی ... است و بی‌شرط این اعتذار ... حمل صدق ... و بعد از بیان حال منافقان در صفت مومنان
... لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ دستوری نخواهند از تو آنانکه بتحقیق ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز باز
أَن يُجَاهِدُوا از جهاد بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود بلکه عادت مومنان خالص آنست که اذن طلب کنند از تو جهاد کردن با کفار
بلکه خود ... تو در تهیه اسباب جهاد آن مبادرت کنند و ... ترا اذن نمی‌دانند چه جای آنکه اذن طلبند از تو در تخلف از آن
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ و خدای داناست بپرهیزکاران که تخلف ایشان را بثواب عظیم ... و منافقان بعذاب الیم ...
إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری میخواهند از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت
وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان در نبوت حضرت رسالت علیه السلام متردد فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان میگردند چه اگر مومنان
مخلص بودند و اعتقاد صحیح داشتند ... بشک و ریب ... خدای و ... بودند و ثواب آخرت ... آن جهاد
مبادرت کردند و طلب اذن نمیکردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً آماده و مهیا ساختندی برای
خروج عدتی سازی و برگ که در سفر بکار آید وَلَٰكِن كَرِهَ اللَّهُ و لیکن کراهت داشت خدای و نپسندید انْبِعَاثَهُمْ برانگیخته شدن ایشان در سفر زیرا که
میدانست که ایشان این خروج فساد و القای شر ... چیزی دیگر حاصل نشدی و چون چنین است فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشان را و سلب
... خوف ... ایشان وَقِيلَ اقْعُدُوا و گویند ... نشستند ... مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان ... زنان و کودکان
و بیماران و معلولان و گویند قائل این سخن هم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود ... بعضی ... بعضی ... بر سبیل
... چون ... منافقان ... عبدالله بن ابی ... منافقان ... آمده در مقابل ... ذی ...
... آن حضرت علیه السلام ... منزل ... منافقان ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ...
... شمار ... اشرار ... قول الکفر ... لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ اگر بیرون آمدندی در میان شما
مَّا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی ... و مکر و عذر ... و ضلال ... شما را ... ساختندی ... که کار ... در باب
جهاد ... آن فتور و قصور ... وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ ... در میان شما ... و ...
در میان ... کردندی در حق شما يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ ... برای شما فتنه که آن اوکنند ... بود در میان شما ... از جانب ایشان

و مخالفان فی ترسایند وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ و در میان شما جاسوسانند مر ایشان را که خبرهای شما بدیشان میرسانند و در میان شما واقع شود با ایشان اخبار

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست بستمکاران یعنی بمنافقان و بر وفق آن ایشان را سزا خواهد داد لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه

طلبیدند فتنه یعنی تفرقه اصحاب و پریشانی امر ایشان مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم

وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ و بگردانیدند برای تو کارها را یعنی تفرقه اصحاب و پریشانی امر را حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ تا آنکه نصرت آمد وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ و غالب شد

کار خدا که اسلام است یعنی آن اعلای دین اسلام است بر جمیع ملتهای اهل کفر وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهان بودند و در آن ایام اهل بیت

واقع اراده خدا است از ... در آن ... که کسی از منافقان در غزوه تبوک و در عقبه ... کمین کردند تا پیغمبر را هلاک کنند

بس بر آن موضع حیله ... در این امر کفتند الحمد لله حق بمعجزه خود ... و آوردند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حرب

... که نقل ... صورت ... جد بن قیس که ... بنی سلمه ...

که جمع زنان بنی الاصفر ... و ... وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَقُولُ کسی هست که ... ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا تا از ... کار

وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میفکن ... ضایع و عیال ... یعنی منافقان ... که ای محمد ما را اذن ده ... و ما را در فتنه میانداز

بسبب ضایع شدن ... عیال ... أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ... در فتنه افتاده‌اند که آن ظهور نفاق ایشانست

و عدم ... آن ... سابقه ... وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمُحِيطَةٌ احاطه کننده است در آخرت بِالْكَافِرِينَ

بکافران ... إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد ترا ای محمد در بعضی غزوات حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت ... تَسُؤْهُمْ اندوهگین

سازد ایشان را ... وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد ترا در برخی جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی یا شکستی ... دراید

يَقُولُوا گویند از روی ... قَدْ أَخَذْنَا بدرستی که فرا گرفتیم أَمْرَنَا احتیاط خود مِنْ قَبْلُ پیش از ... حذر ... و طریق احتیاط

... وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از ... خود وَهُمْ فَرِحُونَ و ... قُلْ بگو ای محمد لَنْ يُصِيبَنَا

نرسد بما إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدا برای ما در لوح محفوظ ... اختصاص ... و ...

... هُوَ مَوْلَانَا او یار ... وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای ... فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان ...

اعتماد و توکل ... قُلْ بگو ای محمد ... هَلْ تَرَبَّصُونَ

بِنَا آیا چشم میدارید ... إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ... نصرت ... و ...

... وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما ... أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ ... بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ

... أَوْ بِأَيْدِينَا ... عذاب ... ظهور کفر و نفاق

... فَتَرَبَّصُوا ... إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ... منتظریم ...

... قُلْ أَنْفِقُوا ... طَوْعًا ... أَوْ كَرْهًا ...

لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول نخواهد شد از شما ... اموال ...

حق این آیه و سنا و کرای محمد با ایشان بگو که انفاق شما مقبول الهی نشود و تقبل نیابد انکم کنتم قوما فاسقین بدرستی که شما هستید گروهی بیرون
رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافران بعد فات ایشان مقبول نیست پس در بیان تقریر همین معنی میفرماید که و ما منعهم و باز نداشت ایشان را ان تقبل
منهم نفقاتهم آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقهای ایشان الا انهم کفروا مگر آنکه ایشان کافر شدند بالله بخدا و برسوله و کافر شدند برسول او
و لا یاتون الصلوة و نمی آیند بنماز جماعت الا و هم کسالی مگر در حالتی که ایشان کاهلان یعنی کاهلانه بنماز می آیند نه برغبت و ارادت
و لا ینفقون و نفقه نمیکنند در راه خدا الا و هم کارهون مگر در حالتی که ایشان ناخواهان یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که ادای نماز و زکوة
امید ثواب ندارند و ترک آن را از عقاب نمی ترسند فلا تعجبک پس باید که بشگفت نیارد ترا خطاب با حضرت است و مراد امت یعنی مومنان شگفت
نمی کرد اند شما را اموالهم مالهای منافقان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان چه بسیاری اموال و اولاد وبال است بر ایشان انما یرید الله
جز این نیست که میخواهد خدای لیعذبهم بها تا عذاب کند ایشان را بهما با آن اموال و اولاد فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بتعب و مشقت در جمع مال
و حفظ آن و آنچه ایشان را میرسد از مصائب فرزندان و تزهق انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان از بدنها بصعوبت بسیار و هم کافرون
و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی بر کفر میرند تا ایمان احتساب کرده فرزند ثواب بایشان رسد و بود آن از اسرار ایشان خبر میدهد که و یحلفون بالله
و سوگند میخورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلام و ما هم منکم و حال آنکه ایشان از شما نیستند بلکه پنهان کردن کفر
و لکنهم قوم یفرقون و لکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان آن نوع کنید که با مشرکان میکنید از قتل و اسر ایشان پس بتقیه اظهار اسلام میکنند
لو یجدون ملجأ اگر یابند پناهی که بدان روند از کنجی حصن قلعه یا سر کوهی او مغارات یا غارها و کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی
که در انجا توانند پنهان شد لولوا الیه هر آینه روی بگردانند بدان از شما و هم یجمحون در حالتی که ایشان شتابندگان باشند یعنی که گریختن بکنند ز
نوعی بشتاب تمام از شما برگشتندی و با کافران پیوستندی و چون بعضی بغی اینه الغزوه که ظاهر با شما در مخیم اند اولیا حضرت قسمت غنیمت موعود
ابو الجواظ منافقی گفت صاحب شما می بینید صدقات شما را بر ارباب غنم و مواشی میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیه آمد که و منهم و از منافقان
من یلمزک کسی هست که عیب میکند ترا و طعن میزند فی الصدقات در قسمت صدقات و در روایت آمده که این آیه در بیان ابو الجواظ تمیمی است حرقوص
بن زهیر که سر خوارج بود در قسمت غنایم هوازن در روز حنین که حضرت بمولفة القلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم ایشان دادی ابو الجواظ طعن کرده
گفتا یا نبی الله بالعدل امیر المومنین علیه السلام از نبی روایت کرده که حضرت تمام آنچه بکسی از اشراف عرب عطا فرمود خرقوص حاضر آنکرده گفت عدل کن یا رسول الله
حضرت در جواب فرمود که وای بر تو اگر من عدل نکنم عدل که کند پس عمر گفت اجازت ده تا گردن او بزنم حضرت فرمود که او را بگذار که او را اصحابی هستند
تو با این قوم قتال کنی و نیلی و در تفسیر خود از ابو سعید خدری آورده که در آن روز حاضر بودم که مرتضی علی علیه السلام با ایشان قتال کرد و از او عبد الله علیه السلام مروی است
که مردمان از اهل این آیه اند عرض طلب غنائم و قسمت غنایم جز نفع خود نبود چنانکه میفرماید فان اعطوا منها پس اگر داده شوند منها
از صدقات خدای تعالی و تحول ایشان را رضوا راضی و خشنود شوند و لیشنوند که از قسمت ایشان و ان لم یعطوا منها و اگر داده نشوند از آن [illegible]
اذا هم یسخطون آنگاه ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند و لو انهم و اگر این منافقان که از قسمت صدقات مسکینه و بار عیب [illegible] رضوا
ما اتیهم الله آنچه دهد ایشان را خدای و رسوله و رسول او و از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند و قالوا و گویند بتصدیق تمام حسبنا الله

حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود صدقه یا غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ

و دوستان او بر عطا کند ما را بیشتر از این که حال با عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللّٰهِ بدرستی که ما بسوی خدای رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم و امیدواریم که ما را در ... ما را از فضل

خود غنی گرداند از ابراهیم ادهم نقل است که هر که بقضای خدا راضی شد از غم و ملال بازرست که الرضا بالقضا اسم باب الله الاعظم ... صاحب ... سبب

خروج ایشان موجب محبت شد از آن بیان مصرف صدقات میکند تا دانند که آنحضرت در قسمت غنایم که عین صواب بود و میگوید إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که

صدقات یعنی زکوة موضوعه لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را و هر یک از درویش که قدرت کسب ندارند به قوت سال خود و عیال

واجب النفقه خود و اگرچه فقیر آن است که مال نداشته باشد یعنی اصلا مال و کسب نداشته باشد و مسکین میگویند آنکه او را کسبی باشد لیکن کافی نباشد

در قوت سنه و از صادق علیه السلام مرویست که مسکین از فقیر حال بدتر است و قول آنحضرت نص است درین باب و قول ائمه لغت بر روایات و فایده خلاف ظاهر

نمیشود در باب زکوة که باجماع اعطا به هر یک از ایشان بلکه ظهور فایده آن در فصل عطایات و در کفارات و نذر و وقف و وصیت که اگر کسی نذر کند

یکی از فقیر و مسکین واقع شده باشد وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و بکارکنان بر صدقات که تحصیل کنند که ایشان را است قدر آن جنس جمیع سعی کنند و تحصیل و جمع آن وَالْمُؤَلَّفَةِ

قُلُوبُهُمْ و قومی که الفت داده شده است دلهای ایشان بالاسلام و ایشان جمعی از اشراف و مطاع کفار بودند که رسول صلی الله علیه و آله سهمی از زکوة بایشان میداد تا بدین

اسلام الفت گیرند بکثرت اتباع و قبیله خود و گروهی از ایشان به تقویت مسلمانان و منع کفار رهبانیه و داخل شدن در لشکر مسلمانان و در زمان نبی امام حضرت

است این و علمان موقوف بر وجه امام عادل و قول تتمه آنست که ... از کفار و ضعفا المسلمین و اگرچه خصاص ... این اجمل کفار ... نیست

ما بالصحاب و در روایات آمده که صفوان بن امیه گفت که رسول صلی الله علیه و آله داد مرا ... هیچ کس پیش من از او دشمن تر نبود ... از دوستتر

در جهان شد وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن در گردن بردگان به تاخیر کاتب و بنده کنان تا مراد ... کان ... از بنده کان مسلمان در بخشش

شدن باشند و بنده را که صاحب زکوة بخرد آزاد کند و اگرچه در شدت نباشد لیکن بشرط عدم مستحق و با مکاتبان که از ادای مال کتابت عاجز شده باشند

وَالْغَارِمِينَ و دیگر داده از ایشان که قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده خواه در نفقه واجب خود باشد یا در مکاسب مباح وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ

و دیگر صرف زکوة در راه خدا مانند کمک غازیان و مرابطان و نفقه کنند یا سلاح و اسب خرند و جهاد کنند در راه خدا خواه غنی باشند یا فقیر و بنای عمارت مسجد

پل و رباط و مثال آن از وجوه قرب وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای صرف آن در راه گذری که از مال خود در مانده باشد و جزی از آنچه ببرد که با آن بشهر خود

معاودت کند و اگرچه در وطن خود غنی بوده باشد و اصناف مذکوره در ابن السبیل و احتیاج در آن ... شامل کرد زکوة فرض کرده شده است برای ایشان

مذکوره فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ فرض کرده شده است از جانب خدا وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حاکم کننده بحسب توجیه که ... در وضع احکام

زکوة و ملاحظات آن منهج الصادقین و غیر آن از کتب مبسوطه مسطور است اولی امر آن ملاحظ بن سوید و ابن مالک و ... بن نعمه و ... نزد ... علیه المبین

و امثال ایشان که ... علم صلی الله علیه و آله بر بوده و در خلوت آنحضرت ... از اجرام با ... زبان بالاسلام ادای آن ... مکروه از ملامت ... با

که اگر ... جمیع ما ... رسوا شوید ... گفته که ... و هر چه ... ما میگوییم چون ... او ... سوگند ... که ... مکروه ... و ... حارث ... سوگند

سخن ... گفتی ... از اسلام ... در میان ایشان ... خبر او ... که مجمع ... و ... ما میگوییم ... کند ... آیه که وَمِنْهُمُ

و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ و میگویند که او گوش است که هر چه او میگوید

تشنیع نمایند و او را بدین سبب گویند قُلْ بگو ای محمد أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ شنوای خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجه که شما بدین سبب می‌گویید بلکه شنونده و قبول کننده گفتار نیکو

بود از آن تعبیر از او به اذن خیر شده یُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق کند خدای را در هر چه گوید و مکتوبه وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ و تصدیق کند مؤمنان خالص را و سخن ایشان

بقبول مقرون سازد بسبب علم خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمت است لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آن کسانی را که اظهار ایمان کرده‌اند مِنْکُمْ از شما یعنی نه

آنست که بقول شما و امانت بلکه صدق و کذب شما را می‌داند اما بجهت از روی کرم بر شما می‌پوشد و از روی رحمت با شما رفق می‌کند وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ

رَسُولَ اللَّهِ و آنانکه می‌آزارند رسول خدا را بقول و فعل و تشاده صد اذیتها لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ مر ایشان راست عذاب دردناک در آخرت مرویست که جمعی از منافقان

از غزای تبوک تخلف کردند چون مؤمنان باز آمدند ایشان زبان اعتذار گشوده سوگند خوردند و در آن باب اضطراب ایشان بجویند آیه آمد که یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ

سوگند می‌خورند بخدای لَکُمْ برای شما ای اهل ایمان بر صدق قول خود در اعتذار لِیُرْضُوکُمْ تا شما را خشنود کنند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدا

و رسول او أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ سزاوارترند که خشنود سازند منافقان او را یعنی رسول او را چه سخن در آنکه رضای رسول تبع رضای خداست و چون خشنودی خدا

وابسته بخشنودی رسول است پس او را خشنود باید ساخت إِنْ کَانُوا مُؤْمِنِینَ اگر هستند مؤمنان چنانچه دعوی می‌کنند بعد از آن توبیخ منافقان کرده می‌گوید

أَلَمْ یَعْلَمُوا آیا نمی‌دانند أَنَّهُ مَنْ یُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد درگذراند فَأَنَّ لَهُ پس مر او راست

اگر بایسته مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِیهَا جاوید در آن که جاوید باشد در آن ذَلِکَ آن خلود در دوزخ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ رسوایی بزرگ است

مرویست که منافقان در میان یکدیگر [illegible] می‌گفتند و باستهزا سخنان او می‌کردند و بعضی از ایشان تمنا می‌کردند که چون بودی که ما را [illegible]

تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نازل نمی‌شدی که سبب فضیحت ما باشد آیه آمد که یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر می‌کنند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ

از آنکه فرستاده شود بر مؤمنان سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که آگاه سازد آن سوره مؤمنان را و خبر دهد بِمَا فِی قُلُوبِهِمْ بآنچه در دلهای منافقان است

از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگو ای محمد استهزا کنید امر برای تهدید است یعنی سخریه و استهزا کنید که جزای آن خواهید یافت و آن خبر است

که إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ بدرستی که خدا ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آنچه پرهیز می‌کنید از اظهار آن یعنی ظاهر کرد اسرار و نفاق ذمیمه و اخلاق سیئه شما

و هر آنچه در سینه دارد [illegible] مرویست که منافقان [illegible] چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] می‌رفتند و با یکدیگر می‌گفتند [illegible]

که می‌خواهد حصارهای شام [illegible] و قصرهای [illegible] آن اندیشید [illegible] این سخن [illegible] بر باطن آنحضرت ظاهر شد [illegible] این قوم [illegible]

که [illegible] می‌گفتند [illegible] آنحضرت آمده [illegible] این سخن [illegible] ما بازی می‌کردیم [illegible] آنست که بازی [illegible]

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد ایشان را [illegible] لَیَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّمَا کُنَّا نَخُوضُ جز این نیست که بودیم ما [illegible] در آن بخوض

خوض می‌کردیم در هر نوع سخنی وَنَلْعَبُ و بازی می‌کردیم در آنچه می‌گفتیم و از ابو جعفر علیه السلام نقل است که آیه درباره جماعتی [illegible] بود و بقولی [illegible]

کس از منافقان آمده بودند در غزوه تبوک [illegible] بر سر راه رسول الله [illegible] عقبه کمین کردند و [illegible] تاریکی بود [illegible] که رسول الله

را هلاک کنند [illegible] تا او را بیفکنند و [illegible] قرار داده که اگر رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان مطلع شود گوییم بخوض و لعب جبرئیل آمد حضرت رسالت

را مطلع ساخت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] علی علیه السلام [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله در

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

و گفت ای فلان با فلان این سخن را نشنیده که حضرت پیغمبر از این مطلع شد پس چون بیامدند گفتند یا رسول الله ما بازی و مزاح میکردیم قل بگو ای محمد

ایشان را از روی توبیخ أبالله وآیاته آیا بخدا و سخنان او ورسوله و فرستاده او کنتم تستهزؤن هستید که استهزا میکنید

لا تعتذروا عذر مگوئید که آن عذر از شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول و ایذای او بعد ایمانکم

پس از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة منکم از گروهی از شما که باخلاص توبه کنند از نفاق و استهزا

و تصدیق تمام بکرده بجناب رسول و آن مخشی بن حمیر الاشجعی بود از منافقان که توبه کرد و بتصدیق تمام ایمان آورد و از حضرت درخواست که شرف شهادت

دریابد و دعای وی اثر قبول یافته در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طائفه دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه ایشان هستند مجرمین

گناهکاران از اصرار بر نفاق بعد از آن از حال و مآل اهل نفاق خبر میدهد که المنافقون مردان منافق که سیصد نفر بودند و المنافقات و زنان

منافقه که صد و هفتاد بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی مشابه یکدیگرند در نفاق یأمرون بالمنکر میفرمایند بکارهای زشت

که آن کفر است و معاصی یا تکذیب محمد صلی الله علیه و آله و ینهون عن المعروف و باز میدارند مردمان از نیکوئی که ایمان است و طاعت یا تصدیق

و متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و یقبضون أیدیهم و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو می‌بندند دستها را از خیرات و صدقات و در اول کشف

که این کنایت است از بخل نسوا الله ترک کردند فرمان برداری خدا را و یاد کردن او را فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشان را [illegible]

فضل و رحمت خود ان المنافقین بدرستی که منافقان از زن و مرد هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان

و متمردان در بخل و عصیان وعد الله المنافقین وعده داده است خدای مردان منافق را و المنافقات و زنان منافقه را

و الکفار و ماکره دیگران از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها در حالی که جاوید باشند در آن هی حسبهم آن بس است ایشان را

از جهت جزای عقوبت و جزا و لعنهم الله و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و بلا خوار و ذلیل گردانیده و لهم و مر ایشان را

در آخرت عذاب مقیم عذابی پاینده که انقطاع نیابد پس ای منافقان شما کالذین من قبلکم همچو آنانید که بودند پیش از شما که بر کفر و نفاق

مستمر بودند کانوا اشد منکم قوة بودند سخت تر از شما که بر کفر و نفاق مستمر بودند از روی توانائی یعنی بدن ایشان قوی تر بودند و اکثر

بیشتر از شما بودند اموالا و اولادا از روی مالها و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان بیشتر از شما بود فاستمتعوا پس برخورداری گرفتند بخلاقهم

بنصیب خود از لذتهای دنیوی و از مال و فرزند بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما برخورداری گرفتید به نصیب خویش از آرزوها و لذتهای دنیای فانی

کما استمتع الذین همچنانکه برخورداری یافتند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم به نصیب خویش و خضتم و خوض کردید در دروغ و بیهوده

و باطل که آن کفر و لغو است کالذی خاضوا همچو خوضی که آنها کردند و در آن فرو رفتند اولئک حبطت اعمالهم

آن گروه نابود و تباه گشت کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزند ایشان را فایده نکرد و الآخرة و در آخرت که ثواب آن عملها

نخواهند یافت و اولئک و آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در هر دو جهان [illegible] از حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که گرامی [illegible]

منافقان بیشتر اند از منافقان عهد رسول صلی الله علیه و آله زیرا که ایشان نفاق را پوشیده داشتند و منافقان این عهد آن را آشکارا کردند و اظهار عداوت امام حق کردند

که امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه الم یأتهم آیا نیامد ایشان را این خبر که منافقان [illegible] نبأ الذین من قبلهم

خبر عذاب و نکال امتهای پیش از ایشان بود از قوم نوح که آنها گروه نوح بودند که بطوفان غرق شدند و عاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند و ثمود
و قوم ثمود که بصیحه مردند و قوم ابرهیم و گروه ابرهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند از نمرود و اتباع او که بزخم پشه هلاک گشتند و اصحاب
مدین و اهل مدین که قوم شعیب بودند و بآتش یوم الظله هلاک گشتند والمؤتفکات و اهل شهرهای زیر و زبر شده که قوم لوط بودند و شهرهای ایشان سرنگون شد
و بر آن سنگ بارید اتتهم رسلهم آمده بودند بایشان فرستادگان ایشان بالبینات با حجتهای روشن و معجزهای هویدا فما کان الله لیظلمهم پس نبود خدای
از عادت او نیست لیظلمهم که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم عذاب فرستد ولکن کانوا انفسهم یظلمون ولکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم کردند
بکفر و تکذیب و حکمت اقتضای عقوبت [...] ایشان بر وجه عدل [...] ظلم و چون از ذکر منافقان فارغ شد حال مؤمنان بیان میکند والمؤمنون و مردان گرویده
والمؤمنات و زنان گرویده بعضهم بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان و محبان برخی دیگرند و یاری دادن در حق یکدیگر و [...]
کردن بر وجهی که یأمرون بالمعروف میفرمایند بنیکوئی که ایمان و فرمان برداریست در جمیع اوامر و ینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی
و ناشایستی که کفرست و انواع مناهی و یقیمون الصلوة و بپای میدارند نماز را با همه شرائط و ارکان و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة را
و یطیعون الله و فرمان میبرند خدای را و رسوله و پیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه [...] سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای
بر ایشان یعنی لا محاله ایشان را مستغرق رحمت خود کرداند در دنیا و آخرت ان الله بدرستی که خدای عزیز غالبست بر هر چه خواهد حکیم داناست
بوضع هر چیزی در موضع آن وعد الله وعده کرده خدای المؤمنین والمؤمنات مردان و زنان گرویده را جنات تجری بوستانها که میرود
بر [...] من تحتها الانهار از زیر درختان و جویها خالدین فیها جاویدان باشند در آن ومساکن طیبة و وعده کرده مسکنهای
پاکیزه و خوش که از آن لذت یابند و در [...] فی جنات عدن در بوستانهای اقامت در حدیث آمده [...] از لؤلؤ
و زبرجد و یاقوت [...] و [...] بوستانهای او [...] سؤال کردند [...]
و [...] در آن [...] هفتاد [...]
[...] از لؤلؤ و در هر یک از آن هفتاد [...] از یاقوت سرخ و در هر [...] هفتاد [...]
از الوان [...] و بر هر خوان هفتاد لون طعام [...] مؤمن را چندان قوة طعام و جماع دهد
با همه از [...] طعام [...] و آن در [...] عدن [...] و در آن [...]
[...] در [...] و رضوان من الله اکبر و خشنودی از نزدیک خدای [...] بزرگتر است
از جنات عدن و انواع نعمتهای آن [...] رضای حق [...] و [...] بارگاه [...]
[...] رضای [...] گفته [...] اهل الجنه [...]
و [...] خشنود [...] عطا [...]
[...] خشنودی [...]
ذلک هو الفوز العظیم آن [...] بزرگ [...] ای [...] النبی

ای پیغمبر برگزیده جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بالزام حجت و اقامت براهین واغلظ علیهم

و درشتی کن بر ایشان و روی ترش کن در جهاد و محاجا کن وماویهم جهنم و بازگشت ایشان همه دوزخ است وبئس المصیر و بد بازگشتی است

مرویست که رسول صلی الله علیه و آله در تبوک نشسته بود صحابه را از عیب منافقان آگاه میکرد آنچه سلطان بیان میکرد چون این سخن بگوید مردی منافق

از رحمت رسول آنرا بخواند که تو ولی تو حرام است مسلمین میخواهید انکار کرد صحابه خود را جمع کرد و آنها بر منوال کفر آوردند و سوگند خوردند

که ما نگفتیم این آیه آمد یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که ما قالوا نگفته‌اند آن سخن را ولقد قالوا و بتحقیق گفتند کلمة الکفر کلمه کفر را

که دشنام دادن پیغمبر است و قول مشهور آنست که این آیه در باره جلاس بن سوید آمده که در وقت غزوه تبوک با بعضی مردمان گفت سوگند از جانب

بدین آمده برای پیغمبر مردم از آن سخن گفت اگر آنچه محمد میگوید حق است ما بدتر از خرانیم و عامر بن قیس این سخن را از وی شنید گفت رسول

وی را طلبید انکار کرد و با اصحاب خود سوگند خورد که این سخن نگفتیم حق تعالی فرمود که سوگند میخورند که نگفتند آن کلمه کفر را و کفروا

و کافر شدند بعد اسلامهم پس از اظهار اسلام وهموا بما لم ینالوا و قصد کردند بانچه نرسیدند و مقصود ایشان اخراج رسول بود و مهاجران از مدینه

که نام عزت بر سر این آیه نهند و امثال این دعوی هیچ بر دارند و بعضی برآنند که اصحاب عقبه اند که قصد کشتن پیغمبر داشتند و ما نقموا و کینه نگرفتند

با رسول و مومنان الا ان اغنیهم الله مگر آنکه بی نیاز کرد ایشان را خدای و رسوله و رسول او من فضله از فضل و کرم خود یعنی پیش از

محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدوم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنجا رسید برکت آنحضرت غنائم بسیار بدست ایشان در آمد و توانگر شدند پس بوجب عداوت

ناگفته مگر آنرا و دوستی و منزل کرده اند شرمی است از آنکه بر سر ایشان که طایفه که جلاس مولای او را کشته بودند حضرت امر کرد

تا دیه او ده هزار درهم بدو دادند پس که این آیه فرود آمد جلاس بعد از آن توبه کرد و پیغمبر قبول فرمود و از آن جهت که توانگری فان

یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک خیرا لهم بهتر باشد ایشان را وان یتولوا و اگر روی گردانند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعذبهم

الله عذاب کند خدای ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن والاخرة و در آخرت بدوزخ وما لهم فی الارض و نیست ایشان را

در زمین من ولی هیچ دوستی و هواداری ولا نصیر و نه یاری و مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد و منقول است که جلاس بعد از نزول این آیه توبه کرد

و از جمله منافقان یکی ثعلبة بن حاطب الانصاری مشهور بود بزهادت و عبادت روزی بملازمت حضرت آمده از فقر و فاقه شکایت کرد و التماس کرد

از آنحضرت که از حق تعالی درخواهد که او را توانگر گرداند حضرت او را نصیحت کرد که مالی اندک که شکر آن بگزاری بهتر از بسیاری که طاقت آن نداری

که برابر بسیار گردانند بهتر از بسیاری که شکر آن نگزاری باری سوم نیز تقاضا کرد روزی چند برفت و باز آمده همان التماس کرد و گفت یا رسول الله عهد کردم که اگر

حق تعالی مرا مالی دهد حق مستحقان بازدهم و صله رحم کنم و چون مبالغه در طلب رسید رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بار خدایا ثعلبه را مالی ده و گوسفندی چند

خرید و بعد از آن برکت حق تعالی چنان بزیاد کرد که سخن از آن تنگ شد و از مدینه بیرون رفت بوادی رسید که در حوالی مدینه بود و آن جای ماند و روزی جماعت

و جمعه ترک نمود و حال آن از آفات بار چند از رسول خدای جمع و تشیید و جز در جمعه بمسجد نیامد و بازگذارد و آخر الامر از مواضع بالا تر رفت از جماعت و جمعه هم باز ماند

روزی رسول صلی الله علیه و آله از حال وی پرسید که حال ثعلبه چون گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نمیگنجد گفت ای ویل ثعلبه و دیگر فرمود

که حضرت فرمود با وجه ثعلبه بر این آیه را فرود آمد و حضرت از زکوة نار آنرا امر فرمود و دو کس از بنی سلیم را برای آن فرستاد و نوشته ثعلبه بنمود و بر وی خواند

و زکوة از او بگیرد و در باب کتابتی که متضمن طلب زکوة بود مصحوب او کتاب او فرستاد و با جهنی گفت که چون زکوة از ثعلبه بگیرید نزد فلان مرد سلمی روید که شتران
بسیار دارد و از و نیز زکوة بستانید پس هر دو برفتند و آیه زکوة و نامه رسول را بثعلبه دادند و از و زکوة خواستند گفت اول بنزد آن کسان که از و
بزی سر کشیده گفت اینکه محمد از ما طلبیده مانند جزیه است پس زکوة نداد و گفت بجای دیگر روید تا من درین باب خود اندیشه کنم ایشان از نزد آن مرد سلمی
رفتند و نامه بر او خواندند گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله پس در میان شتران رفت و آنچه رسول گفته بود بهترین شتران خود را از آن
جدا کرد و گفت اینها را نزد رسول خدا برید ایشان گفتند رسول خدا ما را نفرموده است که بهترین مال بستانیم گفت حاشا که من جز خیار مال خود را بجهة رسول
خدا بفرستم ایشان آن را بستدند و باز نزد ثعلبه آمدند وی همان مقاله که اول گفته بود گفت و اندک جزیه است بر زبان راند و از دادن امتناع کرد و گفت بروید تا بجای
دیگر تامل کنم ایشان و دیگر آمدند که پیش از آن نزد رسول خدا آمدند و صورت حال عرض کردند فرمود یا ویح ثعلبه حق تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد که و منهم
من عاهد الله یعنی از اهل نفاق کسانی هستند که با خدای عهد کرده اند لئن آتانا اگر بدهد ما را خدای من فضله از فضل خویش مال
لنصدقن هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم و لنکونن و هر آینه باشیم من الصالحین از جمله نیکان و نیکوکاران در امر و حج
فلما آتاهم پس آنگاه که بداد ایشان را مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند و تولوا و روی گردانیدند از عهد با
وطاعت خدای و هم معرضون و ایشان در حالتی که این اعراض کننده اند از امر و فرمان الهی عادت ایشان است اعراض از انقیاد امر حق فاعقبهم پس از پی
در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاقی ممکن در دلهای ایشان که راسخ باشد در آن و زائل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند
عمل خود یعنی جزای آن را و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده او کردند و بما کانوا یکذبون و بسبب آنکه
بودند که دروغ میگفتند در خلف وعده متضمن کذبست الم یعلموا آیا نمیدانند منافقان عهده ان الله یعلم آنکه خدا میداند سرهم اسرار ایشان
از نفاق و عزم بر خلاف عهد و نجواهم و آنچه راز گویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است و ان الله و آنکه خدای علام الغیوب داننده
نهانها و پوشیده ها مر ایشان در قصه آن آیه نازل شد اقربای ثعلبه که حاضر بودند نزد ثعلبه رفتند و گفتند ای ثعلبه در حق تو آیه
آمده است که دلالت بر کفر و نفاق تو میکند ثعلبه برخواست و نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله اکنون زکوة که فرمودی صدقه آوردم اگر خواهی
دهی بهر وجه که مصلحت بینی صرف کن رسول فرمود که حق تعالی مرا از گرفتن زکوة تو منع کرده است و صدقه ترا قبول نکنم وی برخواست و خاک بر سر کرد و فریاد در داد
رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر چند گفتم که در اکتساب طلب غنا مکن قبول نکردی لاجرم این قصه مشتهر شد پس با وی و نکوهیده بموضع خود رفت
و رسول صلی الله علیه و آله در آن نزدیکی بجوار رحمت ایزدی پیوست و در عهد ابو بکر بیامد و درخواست کرد که صدقه او را قبول کند گفت چون رسول صدقه ترا قبول نکرد من
نیز قبول نکنم و چون عمر بخلافت نشست او نیز قبول نکرد و در عهد عثمان بدار البوار رفت آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک
تحریص فرمود عبد الرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت یا رسول الله مرا هشت هزار درهم بود چهار هزار برای عیالان گذاشتم و چهار هزار بقرض دادم رسول او را
دعا کرد و برکت و گفت بارک الله لک فیما اعطیت و فیما امسکت حق تعالی چندان برکت داد در مال او که ثمن مال او صد و هشتاد هزار درهم بود و هر زنی را صد و هشتاد هزار درهم رسید
و همچنین هر یک از اغنیای صحابه بعضی از اموال خود آوردند و از آن عاصم بن عدی صد وسق خرما که چهار هزار درهم بها داشت بجهت تجهیز لشکر تبوک آورد و ابو عقیل
انصاری صاعی خرما آورد و گفت امشب تا صباح بجهت مزدوری آب کشیده ام دو صاع خرما اجرت من دادند یک صاع برای عیال خود گذاشتم و یک صاع آورده ام

حضرت فرمود تا آن صاع خرما را بر بالای صدقات دیگر کرد صحابه آورده‌اند بعد از آنکه منافقان آغاز لمز و غمز کردند گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال را

برای ریا داده‌اند و خدا و رسول از صاع ابو عقیل بی‌نیازند اما او خواست که خود را یاد مردم آورد تا از صدقات حظی یابد آیت نازل شد الَّذِينَ آنانکه از روی

استهزا يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب می‌کنند رغبت‌کنندگان به طوع که کائنند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه که کان فِي الصَّدَقَاتِ در ادای صدقه‌ها مراد عبد الرحمن

است و عاصم بن عدی که منافقان ایشان را به ریا نسبت دادند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و طعنه می‌زنند بر آنانکه نمی‌یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر اندازه طاقت

و قوت خود یعنی ابو عقیل را که می‌گویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی‌اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس استهزا می‌کنند بدیشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا داد ایشان را

خدای بر سخریت وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک بر آن سخریت آورده‌اند که عبد الله بن عبد الله بن ابی از جمله مخلصان

مطیعان بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درخواست کرد که برای پدر وی آمرزش طلبید آیه آمد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ آمرزش خواه برای

این گروه منافقان أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که استغفار و عدم استغفار هر دو مساوی است در فایده نبخشیدن

با اهل نفاق حضرت فرمود اگر ان تستغفر لهم را امر است طلب برای ایشان إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً اگر هفتاد مرتبه فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ حضرت

فرمود من زیاده از هفتاد کنم خصوص عدد هفتاد نه اکثر است و مراد عدم مغفرت است و اگر استغفار از حد و حصر در گذرد ذَلِكَ آن عدم قبول استغفار

برای آن است که بخل است از جانب ما و نه قصوری از تو بلکه بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند به خدای وَرَسُولِهِ و به رسول

او یعنی سبب آن محض کفر است وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای راه نماید به مقصود گروه بیرون شدگان از اطاعت متمردان در کفر و عنادان در نفاق

بود آنکه جمعی از فرق اهل نفاق به سبب جهاد و تبوک تعلل کردند فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند بازپس ماندگان از غزای تبوک بِمَقْعَدِهِمْ به نشستن

از غزو خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ در خلاف رسول خدای یعنی بعد از رفتن او به جهاد یا به قعود و از تبوک که مخالفت رسول خدای وَكَرِهُوا و کراهت

داشتند به جهت اعتقاد أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ به مالها و نفسهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بلکه و اعراض

نمودند از طلب و تحصیل ثواب ابذال اموال و انفس بر راحت نفس اختیار کردند وَقَالُوا و گفتند آن منافقان مومنان را لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید

به غزا فِي الْحَرِّ در گرما یعنی خود رفتند و خواستند که مومنان را نیز باز دارند از آن و با یکدیگر سلازین مقوله گفتند و با هم تقریر کردند که در غزوه تبوک

قُلْ بگو مر ایشان را نَارُ جَهَنَّمَ آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت‌تر است از این گرمی از جهت حرارت اکنون از این گرما پرهیز است و از آن که جهات

و عقوبات آنرا از بی اختیار کرده لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر هستند که دریابند و نیک دانستند کمال اتیان را آن تن را احتیاط اختیار آن نمودند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا

پس باید که بخندند خنده اندک در دنیا که سرای فانی است و بسیار غم در دل بشر از اسباب خنده است وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید بگریند گریستن بسیار در آخرت

زیرا که باقی است و اسباب آن نهایت ندارد جَزَاءً بِمَا جزا دادن و حیرانی از بسیار علاوه بر بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ به آنچه بوده‌اند که کسب کردند از نفاق و بدی

اخلاق و تخلف بی عذر از جهاد و از معتمدان آورده‌اند که مراد است که اگر چه اینجا من بپرسم هر آینه اندک خنده کنید و بسیار گریه کنید فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز آورد

ترا ای محمد إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان که از جهاد تخلف کرده‌اند فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ پس رخصت طلبند از تو برای بیرون آمدن در غزوه

دیگر بعد از تبوک از آن دیگر فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو هرگز بیرون نمی‌آیید جبرا این فرمان باید مَعِيَ أَبَدًا با من هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار نکنید

در صحبت و مراهی من عَدُوًّا با هیچ دشمنی إِنَّكُمْ به درستی که شما رَضِيتُمْ خوشنود شدید بِالْقُعُودِ بنشستن و تخلف از دین أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که غزوه تبوک بود فَاقْعُدُوا

پس بنشینید دیگر باره مَعَ الْخَالِفِينَ با باز پس ماندگان که اهل کارزار نه‌اند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد است و مبارزان میدان نبرد

و از هر تردامنی این کار نیاید و نامرد مرد مبارزت نبود که جهاد نکند آورده‌اند که چون حضرت رسالت در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن

حضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرماید تا کفن وی سازند و فرمان خاص شد که بر وی نماز گزارد و چون آن حضرت پیراهن خود بوی داده بجنازه وی آمد

خواست که نماز گزارد این آیه آمد که وَلَا تُصَلِّ و نماز مگزار عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یک مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا از ایشان که بمیرد هرگز و عوض این حضرت از کفن دادن

خود و نهی نماز کردن بر وی سبب مکافات بود که از ابن ابی در حق عباس کاری آمده بود وقتی که در روز بدر اسیر کرده بودند و برهنه بود ابن ابی پیراهن خود

در وی پوشانید و در روایتی آنکه آن حضرت را گفتند یا رسول الله این منافق بود چرا پیراهن خود در او کردی و بر او نماز کردی جواب داد که پیراهن دفع عذاب الله

از او نخواهد کرد و من امید دارم که بسبب این معامله بسیار در دایره اسلام درآیند و در روایت آمده که بسبب این کار ابن ابی بیش هزار کس از

طلبیده و آن حضرت آمادگی و الهام هزار کس از خزرج بسلام آمدند در روایتی آن حضرت اراده نماز نمود که جبرئیل دامن وی گرفته و مانع آمد

و این آیه برخواند که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ و مایست بر گور وی برای دفن و زیارت و دعا و استغفار إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ

بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای که پروردگار خلق است و اهل وَرَسُولِهِ و بفرستاده او از ایمان برگشتند وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ و مردند در حال الکفر

از این قوم منافقان از طریق ایمان و مصر بر کفر و نفاق وَلَا تُعْجِبْكَ و باید ترا شگفت نیاید مراد این است که طاهر خطاب آن حضرت است و مراد

مؤمنان اند أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار است وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با قوت اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست

که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا که عذاب کند ایشان را بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای اولاد و احوال

اولاد ایشان بسیار محنت اند و بمحن مغرور و مشغول گشته وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان بحسرت وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافر باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند که از اهل طاعت کنند که العیاذ بالله الا انقطاع از مال و نام جمع میکنند تا مال پیش آرند و نزدیک نگاه داشته از منافقان

بلی مشغول و آخر فرو میروند و میگذرند از ایشان بحسرت وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ و چون فرستاده شود سوره از قرآن که در وی مذکور باشد

أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ که ایمان آرید بخدا وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در صحبت پیغمبر اسْتَأْذَنَكَ دستوری خواهند از تو در باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ

خداوندان توانایی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا ذَرْنَا و گویند بگذار ما را و بگذار ما را نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ تا باشیم با نشستگان در خانه‌ها

خرسند و راضی گشتند بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ بآنکه باشند با زنان باز پس مانده وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از اتفاق

ابن ابی و ازین آیه او ... و نیکان که آن علامت علم نفاق ایشان است کنند و بر آن لطف کنند و با آنکه خوانند با وجه ظهور آیات دال بر حقیقت اسلام قبول ایمان نمیکنند

عناد و جحود پس گویا حق تعالی مهر نهاده بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند که چه سعادت در جهاد است و چه شقاوت در تخلف

از آثار سعادت لیکن ایمان مع حضرت رسالت ایمان میکند لَٰكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان که ایمان آورده اند با وی

و رفتند جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ و آن گروه مر ایشان راست نیکوییهای هر دو سرای که نعمت

و عنایات دنیا و بهشت در آخرت وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن گروه ایشانند فیروزی یافتگان و مقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخت خدای برای ایشان

جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

آنست بکاری بزرگ و فیروزی تمام رسید از آن مال و ثواب بکنند و العذار برای تخلف میکوید وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بتبوک
ترک عذر گوینده کان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان بنی اسد و غطفان از قلت مال و کثرت عیال و قوم عامر بن طفیل که گفتند اگر با تو آییم
بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت کنند و این عذر را می گفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری داده شوند در تخلف منه اکثر مفسران عذر ایشان بدروغ نفسیر
بود و ابن عباس گفته که ایشان نفری بودند از بنی غفار که عذر صحیح داشتند و دال بر این قول او وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ و نشستند آنها که دروغ گفتند با خدا
وَرَسُولَهُ و با رسول او در دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند نیامدند و العذر از بر تکرار سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنها را
که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در دنیا بقتل و در آخرت بحرق بود از آن جمله اهل عذر صحیح بودند که لَيْسَ عَلَى
الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَى و نه بر بیماران وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنکه نیابند مَا يُنْفِقُونَ حرجی
که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند و آن قوم جهینه و مزینه و بنی عذره بودند بر بی طاقتی ایشان حرجی و گناهی در بازنشستن از غزا إِذَا نَصَحُوا چون
نیکخواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدا را و فرستاده او را با ایمان و طاعت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصح‌اند مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی
عتاب و سرزنشی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است ایشان را که بسبب عذر از غزا باز مانند رَحِيمٌ مهربان که معذور داشت ایشان را وَلَا عَلَى الَّذِينَ
و نه عتاب و حرجی است بر آنها که این درمانده‌اند إِذَا مَا أَتَوْكَ چون آمدند بسوی تو و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشان را سوار کنی و با خود بحرب بری
قُلْتَ گفتی در جواب لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ نمی یابم چیزی که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا باز گشتند از پیش تو وَأَعْيُنُهُمْ و دیدهای ایشان
از آن تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ ریزان شود از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا بجهت اندوه کین شدن أَلَّا يَجِدُوا که نمی یابند
مَا يُنْفِقُونَ آنچه خرج کنند در سفر و آنها هفت کس بودند از انصار معقل بن یسار و صخر بن خنسا و عبدالله بن کعب و سالم بن عمیر و عبدالله بن مغفل و علیة بن
زید و ابو لیلی که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را عزم جهاد است و مال نداریم مرکبان عنایت فرما تا بر آن سوار شده ملازم حضرت
باشیم حضرت فرمود که هیچ نمی یابم که شما را بر آن سوار کنم ایشان گریان باز گشتند و ابن عمر و عباس ایشان را دو شتر و توشه دادند و همراه بردند
که جمعی که متوجه تبوک شدند سی هزار بودند ده هزار سوار و باقی پیاده الغرض حق میفرماید که بر مردم اهل عذر گناه تخلف از جهاد نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ
جز این نیست که عتاب و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنان است که يَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوری میخواهند در بازنشستن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه
ایشان توانگرانند رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ راضی شدند بآنکه باشند با زنان و کودکان و بیماران باز مانده وَطَبَعَ
اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند که آخر کار خویش و عقوبتی که بریشان فرود آید
و از آن از حال مستقبل خبر میدهد که ای اهل ایمان این منافقان که از جهاد تخلف کرده‌اند و بهانها آورده‌اند يَعْتَذِرُونَ عذر خواهند از شما
إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی ایشان و بمدینه باز آیید قُلْ بگو ای محمد
لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید و بهانها دروغ میارید لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت شما را قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق خبر
داده است ما را مِنْ أَخْبَارِكُمْ از خبرهای شما یعنی آنچه در خاطر شماست از شر و فساد و نفاق وَسَيَرَى اللَّهُ و زود باشد که ببیند خدای
عَمَلَكُمْ کردار شما را وَرَسُولُهُ و فرستاده او یعنی خواهد دانست علم او و رسول او و هو تعالی خواهد آن شما که از نفاق توبه میکنید یا بر آن میمانید

بیان بود رسول ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی خدای دانا بهر پوشیده و آشکار فَيُنَبِّئُكُم

پس خبر دهد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بوده اید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و این اخبار توبیخ و عتاب خواهد بود از ابن عباس مرویست

که این آیه و آنچه بعد از این است در باره جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان از اهل نفاق که هشتاد کس بودند چون پیغمبر از تبوک باز گشت [illegible]

کرد تا ایشان را تنبیه [illegible] و سخن بگوید ایشان این آیه [illegible] و عذرهای کاذب بزبان آوردند و بران سوگند دروغ خوردند حق تعالی میفرماید سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد

که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای خشنود شدن شما از ایشان إِذَا انقَلَبْتُمْ چون باز گردید شما از سفر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی گردانید

از سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید إِنَّهُمْ رِجْسٌ که ایشان پلیدند و نکوهیده و در نهایت کار بد و معاد [illegible]

وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است پس ترک عتاب ایشان کنید که ایشان را [illegible] جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

بانچه بوده اند که کسب کرده اند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا خشنود شوید از ایشان و از [illegible]

مر ایشان را [illegible] از رجوع [illegible] سوگند [illegible] و عبد الله بن [illegible] سوگند [illegible] خود [illegible]

ایشان برای طلب رضای شما [illegible] از برای خشنودی خدای فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ پس اگر خشنود شوید ای مومنان از منافقان [illegible] فَإِنَّ اللَّهَ

پس بدستی که خدای لَا يَرْضَىٰ خشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان [illegible] رضای شما [illegible] رضای [illegible] با وجود خشم خدای

ایشان را سودی ندارد [illegible] مومنان [illegible] ایشان [illegible] مومنان [illegible]

ایشان [illegible] الْأَعْرَابُ [illegible] بنی تمیم و بنی اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه [illegible] اهل بادیه

[illegible] أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت ترند از روی کفر و نفاق [illegible] نفاق و کفر ایشان [illegible] سخن دل

و با اهل علم [illegible] وَأَجْدَرُ [illegible] أَلَّا يَعْلَمُوا [illegible] حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ [illegible]

عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرائض و سنن شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده [illegible]

ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَن يَتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد مَا يُنفِقُ آنچه نفقه میکند [illegible] مَغْرَمًا [illegible]

[illegible] وَيَتَرَبَّصُ [illegible] بِكُمُ الدَّوَائِرَ [illegible]

روزگار [illegible] اسلام [illegible] نفاق [illegible] عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا [illegible] عَلِيمٌ داناست بانچه در دل پنهان [illegible]

از احوال اعراب مخلص خبر میدهد وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بادیه مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسی هست که ایمان دارد بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ [illegible]

[illegible] وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ [illegible] قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّهِ [illegible]

خدای [illegible] وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ [illegible] دعای [illegible]

[illegible] أَلَا إِنَّهَا [illegible] قُرْبَةٌ لَّهُمْ [illegible]

[illegible] سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ [illegible] فِي رَحْمَتِهِ [illegible] إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ [illegible]

بمغفرت فانه آمرزنده رحیم مهربان بر مستغفران و بعد از ان بیان حال سابقان میفرماید که وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان که سابقان پیشینیان اند اکبر

گرونده بر عامه مؤمنان و ایمان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران که از مکه هجرت کردند و بمدینه آمدند مراد ایشان اند که بدو قبله با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز گزاردند و در

دعوای ایشان امیر المؤمنین است علیه السلام که تنو کرده المصلی للقبلتین وَالْأَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از سابقان اند واهل مکه ازاری داد

و آنها که بیعت اهل عقبه اول و ثانیه و کسانی از اهل عقبه اند وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقان را بِإِحْسَانٍ با ایمان و طاعت مراد الی

از تابعین مهاجر و انصار که بروی سابقان میکردند و گویند هر که متابعت کند ایشان را تا قیامت از ازمنه تا بحال رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان

بقبول طاعت ایشان و ارتفاع درجات وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای

برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بهشتها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن

أَبَدًا همیشه ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستگاری تمام و فیروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد و این آیه دلالت بر فضل سابقان و مزیت ایشان

بر غیر ایشان و این کلمه آنست که سبقت باسلام متحمل انواع مشقت در اعلای دین حق بفارق و اعداء و نصرت اسلام با وجود قلت عدد و کثرت عدو

و سستی ایمان و دعوت محتاط که آن بر هیچ صحیح نزد اهل البیت علیه السلام اول کسی از مردان مهاجر که قصد نبوت حضرت رسالت کرد امیر المؤمنین علی بن

ابی طالب بود علیه السلام و از ابن عباس و جابر بن عبدالله و انس و زید بن ارقم و مجاهد و قتاده و ابن اسحق و غیرهم نقل است که اول کسی که از زنان اسلام آورد

بحضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله خدیجه بنت خویلد بود و اول شخصی از مردان که ایمان آورد علی بن ابی طالب بود علیه السلام و از حسن بصری که ...

از اکثرت روایت کرده که هفت سال و بمکان آن کرد و علی صلوات خدا بر ایشان نماز کرد در آن هفت سال غیر از من و علی کسی کلمه توحید لا اله الا الله نگفت

و بعضی روایت کرده که ابو طالب گفت ای علی این چه دینیست که تو بر آنی جواب داد که ای پدر ایمان آورده ام بخدا و رسول او و تصدیق او کرده ام و همراه او نماز کرده

و نماز میگزارم ابو طالب گفت ای پسر محمد ترا دعوت نکند الا بخیر پس ملازم او باش و متابعت او کن ... از سهل بن عمرو روایت است که

از عباد بن عبدالله شنیدم که گفت شنیدم از علی علیه السلام که گفت من بنده خدایم و برادر رسول خدای و صدیق اکبرم این را نگوید بعد از من مگر دروغ گوی افترا کننده

نماز گزاردم پیش از مردمان هفت سال ... کسی غیر ما و رسول خدای نماز نمیکرد ... از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده ام که گفت

بر سر منبر بصره که ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و اسلام آوردم پیش از آنکه اسلام آورد ... در میان مردمان

اختلاف ... متمسک ... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و لازم این ... رسول خدا ...

ابی طالب اول کسی است که ایمان آورد و اول کسی با من روز قیامت مصافحه کند و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم میان حق و باطل و او یعسوب

مؤمنان است و مال یعسوب ظالمان ... و بعد از آن ذکر ... رجوع باحوال منافقان کرده میفرماید وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند

مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه مُنَافِقُونَ منافقانند ... و اشجع و غفار ... کلمه شهادت ... و

در روزه قیام ... وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا و از اهل شهر ... که ... اند بر ... عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق

... لَا تَعْلَمُهُمْ ... و ...

... ایمان ... نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ... سَنُعَذِّبُهُمْ ...

عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی بفضیحت و قتل در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و بتکلیف جهاد و از ابن عباس مرویست که عذاب
ایشان در دنیا یکی آن بود که رسول صلی الله علیه و آله روز جمعه بر منبر خطبه خواند و بعد از آن اشارت کرد باهل نفاق و گفت ای فلان و فلان از مسجد بیرون روید که از اهل
نفاقید و چون جمع ایشانرا نام برد و نفاق ایشانرا ظاهر کرد اهل مسجد بر ایشان نگریستند و ایشان از مسجد بیرون رفتند و این فضیحت و رسوائی که ذکر آن رفت و دوم عذاب قبر ثم یردون
بعد از آنکه بازگردانیده شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذاب بزرگ که آتش جهنم است اورده اند که متخلفان اهل اسلام ده تن بودند که از جمله ایشان
ابولبابه انصاری بود و مرداس و ابو قیس و ثعلبه و اوس بن حذام بی عذری تخلف ورزیدند و آخر بسیار از آن نادم و پشیمان شده گفتند که ما در نعیم
گذرانیده ایم و گوشه جای بنشسته که ما در سایه و در جای آسایش بمانیم و رسول او و اصحاب او در جهاد باشند و کلفت و رنج سفر کشیده و چنین از آنچه پیشین بود درباره متخلفان آمده
بود چون ایشان بسیار مضطرب و بی تاب گشتند و بعضی از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بستند و سوگند خوردند که از هیچ کس این را نگشایند تا وقتی که حکم خدا
رسیده باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از تبوک رجوع نمود و بمدینه نزول نمود بعادت معهود بمسجد در آمد ایشانرا دید فرمود که این جماعت چه حال
دارند عرض نمودند که بسبب تخلف ملول و اندوهناک صلوات الله علیه و آله بند از ایشان بگشاید حضرت فرمود که سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر در ایشان بیاید
و از جهاد باز ماندند و در جهاد رغبت نکردند حق تعالی این آیه فرستاد که و آخرون و قومی دیگر از متخلفان که غیر منافقانند اعترفوا بذنوبهم
اقرار کردند بگناهان خود و متوجه شدند که آن معاصی در کار ایشان تخلف است از نکردن جهاد با اهل نفاق خلطوا عملا صالحا آمیختند کردار نیک را با معنی
از ایمان و در جهاد آمدن پیش از این و اظهار ندامت و اعتراف بذنب و آخر سیئا و عمل دیگر بد بود و آن تخلف ایشان بود از تبوک و موافقت با اهل نفاق
عسی الله شاید که خدای ان یتوب علیهم که توبه ایشان بپذیرد و بر ایشان رجوع کند بمغفرت و رحمت ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
گناهان را رحیم مهربانست بقبول توبه ایشان چون این آیه نازل شد حضرت فرمود که ایشانرا بگشایند و چون آزاد شدند اموال خود را
بخدمت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند یا رسول الله این مالهای ماست که ما را از جهاد باز داشت آنرا قبول کرده در راه خدا تصدق کن حضرت فرمود
که من بقبول آن مامور نیستم این آیه نازل شد خذ من اموالهم صدقة بگیر از مالهای ایشان یعنی از آن صدقه زکوة و فریضه تطهرهم تا پاک گردانی
ایشانرا از گناهان و تزکیهم بها و زیاده گردانی حسنات ایشانرا یعنی در مراتب نیکی و منازل مخلصان بسبب آن صدقه و صل علیهم و دعا کن برای
ایشان بطلب عفو از ایشان و استغفار ان صلوتک سکن لهم بدرستی که دعای تو آرامش است برای دلهای ایشان یعنی سبب اطمینان قلب
و طیب نفس ایشان در حصول آن است که خدای تعالی قبول میفرماید و الله سمیع و خدای شنونده دعای تست علیم دانا بجمیع اعمال ایشان و اعترافات
ایشان بذنوب و مرتب میسازد جزای آن ذکر کرده از آن جهت متخلفان نادم بودند بر قبول توبه و صدقه و بعضی از توبه
کردن سر باز زدند الم یعلموا آیا نمیدانند توبه کنندگان و آنها که توبه نکنند معلوم ندارند ان الله یقبل التوبة آنکه خدای می پذیرد توبه
را قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود و یاخذ الصدقات و فرا میگیرد صدقه های ایشان یعنی قبول آن میکند بجهت خلوص نیت ایشان
و ان عذاب عظیم را از ایشان بر میدارد و ان الله و آنکه خدای هو التواب الرحیم اوست پذیرنده توبه و مهربان بر توبه کنندگان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای جمعی که مال حرام را در دست دارید که اهل نفاق نباشید که صدقه دهید از کسب حلال که خدای صدقه را قبول کند و او را پرورده
جانب بیلی ارشما کرانی شتری را پرورد تا آنکه یک لقمه از وجه حلال کرده که او را مانند کوهی عظیم شود و قل اعملوا و بگو عمل کنید ای بندگان که بقبول آن

مستغفران تو زود به عمل خود ای گروه نیکوکاران بکنید آنچه میخواهید و بنا بر این امر برای اندیشه فَسَیَرَى اللّٰهُ عَمَلَکُمْ پس زود باشد که ببیند خدای کار
شما از خیر و شر بواسطه صدور آن از شما و بوجود آمدن آن وَرَسُولُهُ و ببیند رسول او نیز به جهت آنکه وَالْمُؤْمِنُونَ و ببینند گروهی از مؤمنان آنکه حق تعالی
حق تعالی رسول و مومنان را بر آن آگاه گرداند و نزد اهل البیت علیهم السلام مراد از مؤمنان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که عارفند بر اعمال بندگان وَسَتُرَدُّونَ
و زود باشد که باز گردانیده شوید بعد مرگ اِلٰی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ بمجازات دانای نهان و آشکار در محکمه فَیُنَبِّئُکُمْ پس آگاه کند شما را
بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بجزای آن خواهد بود و مراد از عمل در مجمع آورده که در تعلق علم رسول و مومنان باعمال بندگان حق
که آنچه گفته شد در خبر صحیح آمده که اعمال امت هر دوشنبه و پنجشنبه بر رسول و ائمه علیهم السلام
عرض میکنند پس از مؤمنان مقصود ایشانند قبل از این گذشت که متخلفان از رسول علیه السلام ده تن بودند هفت تن که توبه کردند و سه کس دیگر کعب بن مالک و هلال
بن امیه و مرارة بن ربیع که از ایشان دروغ نیامد و خود را بستون نبستند اما توبه نکردند تا آنکه مدتی متحیر شدند حضرت حکم فرمود که با ایشان مکالمه و مجالسه نمایند
و کسی از ایشان دور بودند تا به آنکه حق تعالی حکم کند و آیه در باره ایشان نازل شد که وَآخَرُونَ و دیگران از متخلفان مُرْجَوْنَ تأخیر کرده شدگان تا زمان آنکه
یعنی موقوف حکم ایشان لِاَمْرِ اللّٰهِ برای نزول فرمان خدای در باره ایشان اِمَّا یُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بر گناه وَاِمَّا یَتُوبُ
عَلَیْهِمْ و یا قبول توبه ایشان اگر از آن توبه کنند وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای دانا است باحوال ایشان حَکِیمٌ حکم کننده است بنا بر خیر ایشان نقل است که از این
کس که مالک توبه کردند از تخلف و منقاد امر الهی شدند حق تعالی رحم کرده از ایشان در گذشت و مروی است که پنجاه شبانروز در آن حال بودند تا سخن گردد
بسیار و خوار شدند و زمین با این فراخی بر ایشان تنگ گشت و در نهایت خوف و حیرت افتادند و در کمال تضرع و زاری و خوف و اضطراب میگذرانیدند تا آنکه توبه
ایشان قبول کرده در حق ایشان این آیه آمد که وَعَلَی الثَّلَاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا الآیه از این مومنان تصدیق علی تمام نمود این رفتند و بعد قبول توبه ایشان رسیدند
کعب بن مالک روایت کرده که چون بعد از پنجاه شب حکم خبر رسالت شنیدم و روی مبارک رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که که بر روی وی مانند قمر منور و درخشان شده بود
و علامت سرور از آن ظاهر بود گفتم یا رسول الله این بشارت از نزد تو است یا از نزد خدای مرا گفت از جانب خدا است و گفتم یا رسول الله این از توبه من است که از صدق آن نمودم
من عنه از تمام حکایت او این است که چون عبد او و کعب و ملازمان او در خوف بودند نقل است که بنی عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کردند و رسول را دعوت نمودند
و بنی غنم بن عوف که ابو عامر راهب در ایشان بود ایشان نیز مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم تورات و انجیل مهارت تمام داشت
و مورخی نیکو و عالم با علم صلی الله علیه و آله و اهل مدینه بسیار از خبر آن حضرت او را خبر دادی و پیش از آن حضرت خبر سعادت او میداد و چون آن حضرت ابو عامر در مدینه و کسی دیگر روی
او کرد و ابو عامر از حسد و حقد که آنچه نفع او گشت مشغول شده او را ترک کرد و لقب او فاسق شد و بعد از غزوه بدر که کفار شکست یافتند بمکه آمد و او را
لشکر اسلام آمده و در جنگ اُحد با کفار بود و در جنگ حنین بر کار بود و از آنجا فرار نموده بشام رفت و از آنجا منافقان را نوشت که از روم لشکری
سازم و کنگره مسلمانان را از بیخ بر کنم شما در مقابل مسجد قبا در محله خود مسجدی بسازید تا چون بمدینه آیم آنجا فرود آیم و علم مسلمانان بشکنم
منافقان بنا بر حسن عزم عزوه تبوک کرد و آنرا بنام نماز در آن مسجد بگزارد تا آنرا برای ضعفا و بیماران در شب باران و سرما بنا کردیم التماس میکنیم که
در آن مسجد نماز گزاری عرض ایشان آن بود که چون وقت رفتن بتبوک بود فرمود که اکنون عزم سفر دارم چون باز آیم انشاء الله و چون از تبوک
عزیمت مراجعت فرمود در وقت نزول جبرئیل آمد و حق تعالی از حقیقت حال آن مسجد و اهل آن خبر داد

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آن منافقان که فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی را ضِرَارًا بجهت ضرر رسانیدن اهل بنو غنم را لجنبی ... خود را که این مسجد

بنا نهادند وَكُفْرًا و بجهت قوت دادن کفر که اظهار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنان که ایشان در مسجد قبا مجتمع بودند

وَإِرْصَادًا و برای نگاه داشتن لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر کسی را که حرب کرده با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است

که در احد حنین تحت ... وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند منافقان که اگر کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر

خصلتی نیکو که نماز است و ذکر و آسایش ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ

ای محمد مایست در آن مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنیاد کرده شده عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از اول روزی از روزها

بنای آن مراد مسجد قبا است در محله بنی عمرو بن عوف مروی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هجرت نمود بمحله قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود

و در آن اساس مسجد قبا افکنده و آن اول مسجدی است در اسلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارد و از ابن عمر نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هر روز شنبه

سواره و پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که ثواب دو رکعت نماز در مسجد قبا گزاردن ثواب عمره است حقتعالی میفرماید که

آن مسجد که اساس آن بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ فِيهِ که قیام کنی در وی از برای نماز فِيهِ رِجَالٌ در آن مسجد مردانی اند که مراد

مردان انصارند یا کسانی که طلب میکنند يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاک گردند از آلایش ظاهری و باطنی بتطهیر سنت مروی است که

بعد از نزول این آیه حضرت از اهل قبا پرسید که آن کدام طهارت است که خدای تعالی ستایش شما میکند جواب دادند که آب از عقب سنگ استنجا استعمال میکنیم و بعضی گفته

مراد تطهیر است از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدای دوست میدارد پاکیزگان را مروی است که حضرت رسول مالک بن دخشم

و معن بن عدی را امر کرد که بروید و آن مسجد را خراب کنید و بسوزانید ایشان برفتند و آتش در آنجا زدند و کنند که در آنجا نجاست ریختند و بعضی را آن مسجد را سوختند

و رسول امر کرد تا آن موضع را مزبله و خاکروبه سازند و ابو عامر راهب در شام غریب و تنها بمرد و در خبر است که مجمع بن جاریه که امام مسجد ضرار بود

در عهد عمر خطاب آمده و از وی التماس کرد که دعوت امامت قبا کند او گفت امام مسجد ضرار بود و با منافقان ... او قسم یاد کرد که از آن کید وقوف نداشتم

مسجد قبا و مسجد ضرار میفرماید که أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر کسی که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَىٰ تَقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنَ اللَّهِ از خدای

وَرِضْوَانٍ و خشنودی او که قاعده محکم است خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا کسی که اساس کند بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ

بر کناره رودی که زیر آن آب بر رود و سیل برده و ظاهرش بجای خود ایستاده هَارٍ شکافته شده و نزدیک بود بافتادن و همچنین زمینی که سست باشد

و چون بنا بر آن نهند فَانْهَارَ بِهِ پس بیفتد بنی لعنت آن زمین سست که ... فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ مراد آنست که عمل متقی و عمل منافق

نتیجه عمل مؤمن متقی ثابت است و مستقیم و مبنی بر اصل صحیح تا سبب وصول بهشت گردد و عمل منافق سست است و بی ثبات و سریع الزوال و علت وصول بآتش

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید ستمکاران را بآنچه مقصود ایشان است از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که گفت اول کسی که

در مسجد ضرار که سوخته شد دود دیدم که از آنجا بر می آمد و اطراف آن سوزان گردید پس باید خود یک مرتبه تا آن مسجد رسیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله در وی نماز گزارده بود

تا در مسجد قبا و محراب آن بجانب بیت المقدس بود و این در روزگار ... که بر خلاف آن جهت ... قبله بگردانند بلکه مسجد اقصی را

آن جانب نماز که مسجد ضرار را بنا کرده بودند که آن مسجد را که سوخته شد و بقایای آن در آن مسجد ... نیز زوال ... هست بنیانهم

بنای ایشان الذی بنوا آن بنائی که بنیاد نهادند آن را بر اغراض فاسده ریبة سبب شک و نفاق فی قلوبهم در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاق
که داشتند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشان است که در حین رجوع از تبوک ایشان التماس نمودند که حضرت در مسجد ایشان نماز بگزارد و حضرت آیه لا تقم فیه
ابدا نازل شد حضرت بفرمود تا مسجد ایشان را خراب کنند و بسوختند و حق تعالی میفرماید که بعد از خراب بنای ایشان در دلهای ایشان زیاد شد شک و نفاق ایشان یعنی همیشه
در غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره گردد دلهای ایشان بحیثیتی که قابل دریافتن
چیزی در آن نماند و گفته اند که آن بوقت قتل و وقوع ایشان بر ترک باشد در قبر یا در جهنم و الله علیم و خدای داناست بموضع بنای ایشان بر تخریب بود
حکیم حکم کننده بجای آن از روی حکمت که آن تخریب آن بود از محمد بن کعب قرظی نقلست که چون در لیلة العقبه هفتاد و دو تن از اهل یثرب با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بیعت کردند عبد الله بن رواحه گفت یا رسول الله اخذ شرط و عهد کن برای خدای که او را بپرستید و شریک نیارید و برای خود و برای ما
هر چه بخواهید حضرت فرمود که عهد و شرط خدا بکنیم آنست که او را اطاعت و عبادت کنید و شرط من آنکه مالهای خود و نفسهای خود را نگاه میدارید از کفش
چون بر این امر قیام نمائیم جزای ما چه باشد حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند خرید و فروخت سود کرده ایم ما درین بیع سود کردیم
هرگز فسخ آن نکنیم و حق تعالی از آن بیع و شری خبر میدهد که ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از گروندگان انفسهم
نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند و اموالهم و مالهای ایشان را که در راه خدا نفقه کنند بان لهم الجنة بآنکه مر ایشان راست بهشت این
تمثیل است در ثواب دادن مؤمنان به بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتری زیرا که بیع و شری جایی واقع شود که مالک غیر
مالک شری باشد و حال آنکه مالک هر دو حضرت خداوند است که مالک مطلق است الحسن تحریص است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل نفس و مال
و از من عطا دادن بهشت که نفس تو بشر و شور است و مال سبب طغیان و غرور این هر دو ناقص معیوب در راه من فدا کن و بهشت باقی مرغوب را
بستان عزیزی فرموده که هر که بنده بخرد در حقیقت او را آزاد کند و لیکن حق تعالی او را بخرید تا آزاد نکند امام خواجه است که صادق بود امید آنست بازار
کرم خود لطف نماید یکی از اکابر فرموده که بیع موقوف است بر بایع و مشتری و دلال و ثمن مشتری خدای غفار است و دلال محمد مختار و بایع بنده مؤمن
دین دار و ثمن دار القرار فنعم المشتری الرب الرحیم فنعم الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن جنات النعیم بعد از آن بیان اکبری میفرماید که بعث آن
شری نمود و میگوید که یقاتلون کارزار میکنند این مؤمنان که نفسهای ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدا و طلب رضای او
فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان را و یقتلون و گاهی کشته میشوند بجهت اعلای حق تعالی ایشان را درین بیع و شری وعده داد وعدا علیه
وعده دادنی بر خود حقا ثابت و ثابت در او خلاف نیست و این وعده ثابت است فی التوریة و الانجیل و القرآن در این کتب و این دلیل است
بر آنکه اهل توریة و انجیل نیز بر جهاد مأمور بودند و من اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدا که کریم است و کریم خلاف وعده روا ندارد فاستبشروا
پس شادمان شوید بسیار خوشحال گردید ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به که مبایعه کردید با وی حضرت متعال عظیم و تعاقب بزرگ برای
خود و حرمت بنجات کند محروم و ذلک و آن بیع و شری هو الفوز العظیم آن رستگاری بزرگ از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که ای مؤمنان
قیمت نفسهای شما بهشت شد خواست که بنفس خود را بغیر آن بفروشید پس تا نکنید که قیمت نفسهای شما بهشت است التائبون مؤمنان مذکور
بازگردانندگان از معاصی و رجوع کنندگان اند بدرگاه باری العابدون پرستندگان حق باخلاص و قیام بطاعت و شکر الحامدون ستایندگان

خدای را بر نعمت و بلا السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا برای جهاد و حج و زیارت الراکعون رکوع کنندگان

در صلوة با خشوع کنندگان در درگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در صلوة الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و الناهون عن المنکر و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و الحافظون لحدود الله و نگهدارندگان حدود الله

در احکام شرایع مدنها او بشر المؤمنین و بشارت ده مؤمنانرا که بدین صفات موصوف‌اند مرویست که اهل اسلام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله التماس

کردند که از برای آبای ما که در جاهلیت مرده‌اند استغفار فرما آیه آمد که ما کان للنبی صحیح نیست نبی را و الذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده‌اند

ان یستغفروا للمشرکین آنکه آمرزش طلبند برای مشرکان و لو کانوا اولی قربی و اگرچه باشند مشرکان اولی قربی خداوندان خویشی من بعد ما تبین لهم

از پس آنکه روشن شود مر ایشانرا انهم اصحاب الجحیم که ایشان اصحاب دوزخند ... علی استغفار ابراهیم برای عم یا پدر ... و ما کان

استغفار ابراهیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لابیه برای پدر خود یعنی عم خود آزر که در تربیت و محافظت وی در حین طفولیت بمنزله پدر او بود

الا عن موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در فرمان ... وعدها ایاه وعده کرده بود ابراهیم

را حیث قال لاستغفرن لک ربی که برای تو از خدای طلب مغفرت کنم و در ... آورده‌اند که آزر وعده داده بود ابراهیم علیه السلام را ...

پس ابراهیم باستغفار ... فلما تبین له پس آنگاه که روشن شد مر ابراهیم را انه عدو لله

که آزر دشمن خداست ... و در کفر مرد تبرأ منه بیزار شد ازو و قطع استغفار فرمود ان ابراهیم لاواه

بدرستی که ابراهیم علیه السلام بسیار آه کننده بود و این کنایه است از رقت قلب و کثرت ترحم و فرط شفقت او حلیم بردبار و صبور بود

بر اذیت ... که آزر ... ساستغفر لک من از برای تو استغفار خواهم کرد ... الاحجار ... اواه ... که از خوف آتش ... آه کننده

کاواه آنست که او ... ودر اثنای آن بسیار آه کند ... ابراهیم علیه السلام بسیار ... آه ...

از آنکه آه سود ندارد ... علیه السلام ... السواه ... استغفار ...

... اسلام ... برای کافران

استغفار کنند ... قبل از نهی باستغفار برای کفار ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... یا رسول الله پس حال ...

که از ... برای کفار استغفار ... آیه نازل شد که و ما کان الله لیضل قوما و نیست خدای ...

... ضلال ... استغفار برای کفار قبل از نهی ... بعد اذ هدیهم بعد از آنکه راه نمود ایشانرا باسلام و حکم ...

... حتی یبین لهم تا وقتیکه روشن کند برای ایشان ما یتقون آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند ...

قبل از تحویل قبله ... ان الله ...

بکل شیء علیم ... استغفار برای مشرکان ...

... ان الله له ملک

السموات و الارض ... یحیی و یمیت ...

ای مؤمنان نیست شما را مِن دُونِ اللهِ مِن وَلِیٍّ بجز از خدای کارسازی که متولی امور شما شود وَلا نَصِیرٍ و نه یاری که مددکاری شما نماید لَقَد تابَ اللهُ

بدرستی که خدای بازگشت بقبول توبه از ترک ادب عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر خود که آن اذن او بود مر منافقان را در تخلف وَالمُهاجِرِینَ

وَالأَنصارِ و بر مهاجران و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را بالطبع یا آنها دو دل مجیب مذکورست که اگرچه خبری که برجوع توبه

از آنحضرت صادر نشده بود در تحت دلایل و ادله بر وجوب عصمت انبیا [illegible] ذکر آن کتب الکتب که [illegible] و انصار [illegible] آن اکثر

کرده ترک بر تو [illegible] مشغول بوده [illegible] تابع پیغمبر خود در جمیع اقوال و افعال [illegible] اکثر [illegible] علیه و آله بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع او

بخدای و توبه قبول اوست که از امام رضا صلوات الله علیه منقولست که چنین قرائت کرده لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار یعنی خدای بسبب پیغمبر

توبه مهاجر و انصار قبول کرد و در شان رحمت کرد و لیس درحق مهاجر و انصار میفرماید که الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ آنان که پیروی کردند پیغمبر را صلی الله علیه و آله

فِی ساعَةِ العُسرَةِ در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسره میگفتند که اکثر عسرت عظیم ایشان بود هم در مرکب که ده کس یک شتر داشتند

و هم در توشه که دو کس را روزی یک خرما بیش نمیرسید و هم در آب که از وجود قلت آن شتر را میکشتند و رطوبات احشا و امعای آن در حلق

میکردند و هوا نیز گرم بود چنانچه جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده که مهاجر و انصار را سه عسرت بود عسرت [illegible] عسرت چهارپای

و خشکی زاد آن ضم شده بود و قلت چهارپای بر وجهی بود که هر ده تن را یک شتر بود که بنوبت بر آن سوار شدندی و زاد ایشان خرمای بد طعم

و روغن گاو متغیر شده بود و با وجود این هر روزی هر دو کس یک خرما که زانیدندی با بزرگ که آن را مکیدی در دهن نهادی و باره مکیدی پس از آن صاحب خود

دادی و او نیز لقمه آن مکیدی و ابن عباس فرمود که [illegible] بر وجهی بود که روزی بمنزلی فرود آمده بودیم و از فرط حرارت هوا تشنگی بر ما

غالب شد چنانچه نزدیک بود که ارواح منقطع گردد پس بوجهی یعنی مضطر شده شتر را میکشتند و آبی و تری که در شکم وی بودی خوردندی اصحاب

نزد رسول آمده و گفتند یا رسول الله ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا خدای ما را آب دهد حضرت دست بدعا برداشت و دعا کرد ابر عظیم آمد تا آب خوردیم

و ظرفهای خود را پر ساختیم چون از لشکرگاه فرا رفتیم زمین خشک یافتیم و باران در لشکرگاه باریده بود پس [illegible] در زمان تشنگی

[illegible] مِن بَعدِ ما کادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت تَزِیغُ میل کند و از جای برود قُلُوبُ فَرِیقٍ

دلهای گروهی مِنهُم از ایشان یعنی کار ایشان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند و بازمانند از متابعت رسول [illegible] ثُمَّ تابَ

عَلَیهِم پس خدای بازگشت بر ایشان [illegible] توفیق و لطف [illegible] آن دلها ثابت شده [illegible] إِنَّهُ بِهِم

[illegible] بدرستی که خدای بر ایشان وَعَلَی الثَّلاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا و [illegible] توبه [illegible] بر آن سه کس [illegible]

تخلف کردند از غزوه و [illegible] ایشان موقوف بحکم الهی بود و [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]

کسی با ایشان مکالمه [illegible] از زنان خود [illegible]

[illegible] حَتَّی إِذا ضاقَت عَلَیهِمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت [illegible] تنگ شد بر ایشان

زمین با وجود [illegible] وَضاقَت عَلَیهِم [illegible] تنگ شد بر ایشان

أَنفُسُهُم دلهای ایشان [illegible] وَظَنُّوا و دانستند أَن لا مَلجَأَ مِنَ اللهِ إِلّا إِلَیهِ

ازخدای الا الیه بدر بر عی آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس توبه پذیرفت خدای برایشان بتوفیق داد ورا لیتوبوا تا مستقیم شوند

بر توبه خود و خدای توفیق و لطف ارزانی فرمود باختیار توبه کردند ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست بسیار قبول کننده توبه از بندگان

و اگرچه در روزی صد بار توبه شکنند [illegible] الرحیم مشفق بر ایشان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بپرهیزید از خدای

بجمیع افعال که مخالف امر او باشد و معاودت نکنید بگناه و کونوا مع الصادقین و باشید با راستگویان در اقوال خود و با دوستان خدا و از روی نیات و اقوال

و اعمال [illegible] از ابی صالح که ابن عباس [illegible] آنست که کونوا مع علی و اصحابه یعنی اشبه باعلی و متابعان او و مقتدی بروی باشید که او معصوم

است [illegible] جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که کونوا مع آل محمد صلی الله علیه و آله و حافظ ابونعیم که یکی از علمای اهل سنت است روایت کرده

که کونوا مع آل محمد [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته و مراد از صادقین علی ابن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او

الی [illegible] از نافع از عبد الله بن عمر روایت کرده که الصادقین [illegible] خود [illegible] اصحاب محمد [illegible] از خدای بترسید [illegible]

[illegible] کونوا مع الصادقین محمد و اهل بیته [illegible] محمد [illegible] اینکه [illegible]

[illegible] صدیقان [illegible] و همچنین [illegible] دروغ [illegible] زبان [illegible] و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و [illegible] دروغ [illegible] فجور [illegible] از تخلفان از حرب تبوک [illegible]

[illegible] که [illegible] نفاق [illegible] ما کان روا نبود لاهل المدینة مر اهل

مدینه و من حولهم و آنانکه گرداگرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان [illegible] جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و غفار ان یتخلفوا

[illegible] عن رسول الله از مرافقت رسول خدای بجهاد [illegible] و لا یرغبوا بانفسهم عن [illegible] خود

عن نفسه از نفس رسول [illegible] بهتر [illegible] ذلک آن [illegible]

و ترک تخلف [illegible] بانهم [illegible] لا یصیبهم ظمأ [illegible] و لا نصب و [illegible] و لا مخمصة

و [illegible] فی سبیل الله در راه خدای و لا یطؤن [illegible] موطئا [illegible]

[illegible] یغیظ الکفار [illegible] و لا ینالون من عدو نیلا [illegible] الا کتب

لهم [illegible] به عمل صالح [illegible] ان [illegible]

از ابن عباس [illegible] ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیکند [illegible]

اجر المحسنین [illegible] و لا ینفقون نفقة صغیرة و نفقه نکنند [illegible]

[illegible] و لا کبیرة [illegible] و لا یقطعون و قطع نکنند

در [illegible] وادیا هیچ [illegible] الا کتب لهم [illegible]

[illegible] لیجزیهم الله [illegible] احسن ما کانوا یعملون [illegible]

[illegible]

بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد اکرم الثواب بما هدایتهم که [illegible] کرده و گویند مراد باحسن جمیع عمل و جزا بدان که نیکوتر از ثواب

نیکوتر از آن دهد بر ایشان ثواب و هاء آنست که ثواب عمل نیکوتر باشد از عمل او و مضاعف بر آن از امیر المؤمنین علی علیه السلم روایتست که رسول صلی الله علیه و آله

وسلم هر نفقه برای غازیان بود بر ستم و خود رسانیده بود حق [illegible] هر درمی هفتصد هزار درم عوض باو دهد پس این آیه تلاوت فرمود که و اذ [illegible]

و آیه لیست بر آنکه هر تب و طاعه و نفقه و جمیع و انفاق کرد و زیارات ائمه معصومین علیهم السلم و در طلب علم و امر و اجب و اقتضا و در جواب خیل اسلام را این

عکس سول و لیت که حیز انواع [illegible] از تخلفان از مومنان لازم شد بر آنکه چون نفیر جهاد بر آمد تمامی عازم حرب شدند و خواه رسول خود متوجه جهاد شود

با لشکری سیه پس خبر رسول لشکر را [illegible] جهاد کردی حق سبحانه [illegible] در بواتها که نشستندی آن آیه حق و ما کان المؤمنون و نشاید مر

مومنان را لینفروا کافة که بیرون روند بجهاد همه ایشان از مدینه همه و مجمل [illegible] که همه ایشان آنجا بروند فلولا نفر پس چرا بیرون

روند من کل فرقة از هر جماعتی کثیر منهم از ایشان اهل قبیله و اهل بلده [illegible] طایفة گروهی بجهاد و باقی اند تا لیتفقهوا

تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند و ازین خبر رسالت و لینذروا و تا بیم کنند قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم

چون باز گردند بسوی اهل خود و این دلیلست بر آنکه تفقه در دین و تعلیم از فرض کفایت است و ازان که حرص تعلم در فقه است ... [illegible]

و اعلام غزا به حضور غزو در [illegible] لعلهم یحذرون تا باشد که اهل قبیله ایشان حذر کنند از آنچه بیم داده و بیم کرده میشود از آن ایشان را از مومی

اجتناب کنند و نزد کلبی آیه مذکوره در حق بنی اسد آمده است بنابر قحطی عظیم رسیده بود بمدینه آمدند و کوکان به آینده و گشنگی تعلیم کرده از رسول

صلی الله علیه و آله [illegible] و بعضی را اظهار کردند حق سبحانه بر اعراب [illegible] از هر قبیله گروهی را از ایشان علم دین فرا آمدند و هم باید آن

و امر بقتال مشرکین بر کریایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنکه یلونکم من الکفار نزدیک شما اند از کافران

و آنها یهودی بنی قریظه و بنی نضیر بودند حق [illegible] عرض آنست که مقاتله کنید با کفاری که اقرب باشند بشما و آنها خطاب است بشما

از اقوی و انها حضرت مقاتلۀ قوم بنی النضیر و بنی قریظه و قبل از حرب هوازن فتح کرد و با اهل فارس محاربه کرد و کتب [illegible] ان و لیجدوا و باید که

بیابند کافران فیکم غلظة در شما درشتی لشکر و شدت تمام و غلظتی [illegible] در کلام قبل از وقوع قتال و اعلموا و بدانید ای مومنان ان الله

مع المتقین که خدای با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت از جانب [illegible] اوامر و بازیافتن آن پس در باب نفاق منافقان

و اذا ما انزلت سورة و چون فرستاده شود سوره یا پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید یا منافقی دیگر از روی انکار

استهزا با ضعفای مومنان گویند ایکم زادته هذه کدام از شما که افزود اورا هذه این سوره ایمانا گرویدن الحاصل که این سوره و این مانند آن

بفرماید حق در جواب او میفرماید که فاما الذین آمنوا اما آنها که گرویده اند فزادتهم ایمانا پس زیاده میکرد ایشان را این سوره ایمان از انزل علیکم حاصل می شود از تدبر

سوره و انضمام ایمان بآن و هم یستبشرون و ایشان شادی میشوند بنزول آن بجهت زیادتی کمال و انبساط ارتفاع کمال ایشان و اما الذین و اما آنانکه فی قلوبهم مرض

در دلهای ایشان بیماری نفاق حقد و حسد بقبول اسلام فزادتهم پس زیاده میکنند این سوره رجسا الی رجسهم کفری بکفرهم که از ایشان

در سورهای دیگر ثابت است پس ثابت در سوره این بیک و کمال و در جنب زیادتی کفر الحاصل این آیات و ماتوا و مردند ایشان و هم کافرون و ایشان

تا وقتی که مردند و هم کافرون در حالی که ایشان کافر باشند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون که ایشان را امتحان کرده میشوند در سالی افتنه و عنایت

بیات از مرض و قصها ایجاد و ابرسل بیدا و مسلوب الیشان است آن ابچه وکر الیشان قبل از آن آمده و علمیان بر ظهور نفاق و کذب الیشان بر مسلمانان و

عار شدن اکمه نفاق جبنه الیشان نه و کل عام در هر سالی مرّةً او مرتین یک بار یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمی‌کنند از نفاق و لا هم یذکرون

و نه پند می‌گیرند و متعظ نمی‌شوند در آیات و غیره و امثال آن از تفکر و این نمی‌کنند و اذا ما انزلت سورة و چون فرود آید سوره از سوره قرآن که در آن عیب ایشان

ذکر باشد نظر بعضهم الی بعض نگاه کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر هل یریکم گویند یا گروه الیشان که نبینند از روی انکار و سخریت این سوره و یا از روی خشم

که می‌شنوند عیوب خود را نغمزون باهم اشارت کنند برای فرار از مجلس و با یکدیگر می‌گویند که هل یریکم من احد آیا می‌بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید

پس اگر کسی نبیند آغاز کنند و اگر نه بر خیزند ثم انصرفوا پس بازگردند از مجلس بعد یک نحوی رسوایند اگر نه صرف الله گرداند الله قلوبهم دلهای ایشان را

دلهای ایشان را از انشراح صدر و فهم قرآن و قبول ایمان که بسبب فرط عناد و انکار و جزا کفر ایشان و عدم تدبر در آیات منزله و معجزات ظاهره و مستور بودن

این کلام معنی لغوی است و دعای بدی حسب حال دلهای ایشان از راه حق بگرداند و لایق ایشان است و هم بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که

کور و نمی‌یابند حق را و فهم آن نمی‌کنند و از غایت نفاق و رسوخ کفر و عناد در باطن ایشان در آن تدبر نمی‌کنند بعد از ذم اهل کفر و نفاق و وعید ایشان الحاق

بر سبیل عموم خطاب کرده که لقد جاءکم بتحقیق آمده بسوی شما ای کافه مکلفان رسول فرستاده بحکم خدای من انفسکم از شما یعنی از جنس

و از بشر تا بی‌واسطه جنسیت او را ملاحظه نموده در درجه سهولت افاده و استفاده وجود کرد یا آنکه شما ای اهل عرب رسولی از شما مثل شما از قبیله شما از

عباس ... قبیله ... از عرب ... عزیز علیه ما عنتم حریص ...

... از کفر و ضلال ... آن ... لطف و رحمت و شفقت او ... جهت ... صد ...

و جهت ... صد ... ظاهر ... عذاب ...

و بنا بر ... علیه ما عنتم ... العنت ...

... حریص علیکم ... بالمؤمنین رؤوف رحیم ...

... رؤوف رحیم ...

رؤوف رحیم ... بالمؤمنین ... رحیم ...

او را ... فان تولوا ... از ایمان آوردن فقل حسبی الله

... لا اله الا هو ... علیه توکلت ... توکل کردم

و کار خود ... و هو رب العرش العظیم ... عرش بزرگ ... عظیم ... حسبی العظیم

... عرش ...

... عظمت ... نگاه

...

...

سوره یونس علیه السلام

و مروی است این روایت که در عرض هر نمازی دو آیه از آخر سوره برائت خوانده لقد جاءکم رسول تا و هو رب العرش العظیم

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند بعدد هر که تصدیق یونس علیه السلام کرده و تکذیب او نموده و بعدد هر که با فرعون

غرق شده حسنه برای او بنویسند و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که تلاوت سوره یونس کند در هر دو ماه یا سه ماه از جاهلان نبود و در قیامت از مقربان

بارگاه عزت و نزدیکان درگاه صمدیت باشد بسم الله الرحمن الرحیم الر یعنی انا الله الرحمن الر انا انا الله اری یعنی منم خدای بخشنده

یا منم خدای که می بینم جمیع افعال بندگان را تلک آیات الکتاب الحکیم این آیه های قرآنست مشتمل بر حکمت ها محکم و متقن که در وی نقص و احتمال

نیست یا آنکه هرگز در وی نسخ روی نکند و الکن بر تغیر آن قادر نبود مراد بکتاب حکیم اسم های نور محمدی صلی الله علیه و آله که ... و حروف عزت عزیز تمام

او در آن اختصاص داده شده و ... از روی انکار کشند و گفتند ... خدای رسولی از عالمیان نفرستاد جز یتیم ابو طالب را اختیار کرده حق تعالی ایشان را گرد

فرمود اکان للناس عجبا آیا هست مر مردمان را عجبی و شگفتی ان اوحینا الی رجل منهم آنکه وحی کردیم بسوی مردی که از قبیله ایشانست و معنی آن

در وی از فرط حمق و قصور نظر این بود در امور عاجله چه اعتقاد ایشان آن بود که قرب و فضیلت و مرتبه ... مردم بکثرت مال و جاه دنیویست و اکثر رسل

از علمای خود که مرتبه ... مال بود و چون ملک اکبر تحت حکومت ... حکام دنیوی است از همه مغروران که مغرور شده از تعظیم و تفخیم ایشان با بندگان بار گرفتگان

مال و جاه او علی ... در مرتبه قرب و کفار از فرط جهالت این ... فقیه و تعجب میکردند و حق تعالی از روی انکار تعجب فرمود که آیا تعجب میکنند از آنکه وحی

کرده ایم بمردی که از اهل زمان ایشانست مضمون وحی ان انذر الناس آنکه بترسان همه مردمان را از عقوبات الهی و بشر الذین آمنوا و مژده ده

آنان را که گرویدند بآنکه ان لهم آنکه مر ایشانرا است قدم صدق پایه بلند عند ربهم نزد پروردگار ایشان و آن سابقه ازلیست و بعضی

گفته اند آن وعده الهی است مومنان را و گفته اند از قدم صدق پیغمبر مراد است و آن شفاعت است که آن حضرت شفیع بر ... ایشان خواهد

شد روز قیامت که گناهکاران بیاری آن حضرت شفاعت اکبر راست قال الکافرون و گفتند کافران که ایشان نبودند از آن

بیغمبر یاسین و منکران معجزات او ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوی آشکار است از غرائب ... آنکه سحر معجزات آنحضرت

که عاجز کننده ایشان بود از معارضه ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما آن خدای است الذی خداوندی که بقدرت تام خلق السموات و الارض

بیافرید آسمانها و زمین ها را باصول مکنات ... فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا و در

انجام کرده با جهت ... و مقدار ... دنیا بود تا آنکه ... بندگان را در کارها تعجیل نکنند ثم استوی پس مستولی گشت

علی العرش بر عرش و ... مستولی گشت ... مملکت ... از عرش ... مخلوقات ... و امر و ... کار

تدبیر ... آنچه ... امر ... الامر ... بمقتضای ملک مامن شفیع نیست هیچ شفاعت کننده ... روز

الا من بعد اذنه ... عظمت او ... و جلال او ... که ... ذلکم الله ربکم آن

خداوند ... الله الکریم ... ذلکم ... خدای ... ربکم ... و ... او ... عبادت ...

... فاعبدوه پس بپرستید ... افلا تذکرون آیا ... متذکر نمی شوید ... مستحق عبادت اوست ... الیه مرجعکم

... مرجعکم جمیعا باز گشت همه ... بعد از ... وعد الله حقا ... وعده ...

حقّ است و درست اِنّه یبدأ الخلق بدرستی که خدای در اول می‌آفریند خلق را ثمّ یعیده پس باز از مردن زنده کرداند لیجزی الذین آمنوا تا جزا
دهد آنها را که گرویده‌اند و عملوا الصالحات و کرده عملهای پسندیده بالقسط بعدل یعنی مکافات این جهه بر وجه عدل که در آن هیچ نقصی نباشد
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم شراب من حمیم مر ایشان راست آشامیدنی از آب گرم که چون بخورند جگر و معاهای ایشان پاره پاره کردد
وعذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک که خفیف نباشد بما کانوا یکفرون بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول او کفر می‌ورزیدند هو الذی
اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس ضیاء کردانید آفتاب را صاحب روشنی والقمر نورا و ماه را صاحب نور وقدّره و تقدیر کرد برای هر یک از آن سیر
منازل [illegible] منزلهای مر فلک را [illegible] تقدیر کرد برای [illegible] بیست و هشت [illegible]
آن منازل این است شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل
قلب شوله نعایم بلده ذابح سعد بلع سعد الاخبیه فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن الحوت و بروج [illegible] حمل
و ثور و جوزا [illegible] آخر [illegible] منازل [illegible] احکام شرع [illegible]
لتعلموا عدد السنین تا بدانید شمار سالها [illegible] والحساب و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها
و ساعات ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر [illegible] یفصّل الآیات [illegible]
[illegible] لقوم یعلمون برای گروهی که [illegible]
[illegible] از آیات الهی [illegible] علم و قدرت او [illegible]
[illegible]
[illegible] انّ فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد و شد شب و روز [illegible] و ما خلق الله
و در آنچه آفریده است فی السموات والارض در آسمانها و زمینها از انواع کائنات چون آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت و انواع [illegible]
و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و جمادات لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و [illegible] کمال علم و قدرت او لقوم یتقون
مر گروهی را که بترسند از عاقبت احوال [illegible]
[illegible] انّ الذین لا یرجون لقاءنا [illegible]
[illegible] ورضوا بالحیوة الدنیا [illegible] واطمأنوا بها [illegible]
[illegible]
[illegible] والذین هم عن آیاتنا غافلون [illegible]
[illegible] اولئک [illegible] مأویهم النار [illegible]
[illegible] بما کانوا یکسبون [illegible] انّ الذین
آمنوا [illegible] وعملوا الصالحات [illegible] یهدیهم ربّهم بایمانهم

بسبب ایمان ایشان بدین طریق که اگر مردی بهشت رود تجری من تحتهم الانهار میرود جاری میشود از زیر مساکن ایشان جویهای آب فی جنات النعیم در بوستانهای

با نعمت و ایشان بر بالای غرفها باشند دعویهم فیها خواندن ایشان مر خدای را در بهشت این بود که سبحانک اللهم پاکا پاکیم ترا ای خدا

از هر چه لایق کبریای تو نیست و این کلمه لذت ایشان بود چنانکه هر گاه که آرزوی ایشان آید حاضر گردد و تحیتهم و درود ایشان

بر یکدیگر و ثنا و درود حق و تحیت ملائکه بر ایشان فیها در بهشت سلام سلامتست و سلام کلمه ایست مشتمل بر سلامتی از جمیع آفات و نقایص و مکاره و آخر دعویهم

و آخر دعای ایشان ان الحمد لله آنست که گویند حمد مر خدای را رب العالمین که پروردگار عالمیانست مروی است که چون مؤمنان به بهشت

در آیند و انوار عظمت و کبریای حق عز و جل مشاهده کنند زبان به تسبیح و تقدیس ملک متعال بگشایند و ملائکه با تحف از ملک علام آیند با انواع کرامات

و علو مقامات بشارت دهند و خطاب [illegible] اولیای [illegible] کلام [illegible] حمد کنند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان از جمیع لذتهای بهشت

خوشتر آید [illegible] و مرویست که چون مرغی بر بالای سر ایشان پرواز کند اگر ایشان را آرزوی گوشت

آن کرده گویند سبحانک اللهم فی الحال [illegible] بریان شود [illegible] افتد و چون از آن تناول کنند الحمد لله رب العالمین در حال

[illegible] که [illegible] در آید [illegible] از مجاهد نقل است [illegible] ایشان را [illegible] راه

[illegible] بر صراط [illegible] رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را [illegible] بر صراط [illegible] جبرئیل [illegible] شده [illegible]

[illegible] سلام [illegible] تو بر صراط [illegible] علی [illegible] نور علی [illegible] از نور تو و نور تو از نور

[illegible] در آیند [illegible] گفته [illegible] عذاب استعجال [illegible] ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم

[illegible] الشر اجابت دعای [illegible] استعجالهم بالخیر [illegible] دعای خیر لقضی الیهم هر آینه [illegible]

اجلهم [illegible] هلاک [illegible] دعای [illegible] را [illegible] دعای خیر [illegible] اجابت [illegible] هلاک [illegible]

فنذر الذین پس [illegible] لا یرجون لقاءنا [illegible] فی طغیانهم [illegible]

یعمهون سرگردان [illegible] و اذا مس الانسان الضر

[illegible] دعانا [illegible] لجنبه

[illegible] او قاعدا [illegible] او قائما [illegible] فلما کشفنا

[illegible] عنه ضره [illegible] مر

کان لم یدعنا [illegible] الی ضر مسه [illegible] کذلک [illegible] زین

[illegible] للمسرفین [illegible] ما کانوا یعملون [illegible]

[illegible] از عقوبات کفار [illegible]

[illegible] و لقد اهلکنا القرون [illegible] من قبلکم [illegible]

لما ظلموا [illegible] و جاءتهم رسلهم بالبینات [illegible]

روشن و معجزهای ظاهر کرده الیه در صدق ایشان وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فرط عناد در انکار
و جحود كَذَلِكَ همچنین که ایشانرا جزا دهیم با هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم داد قوم مجرمانرا از اهل مکه که تکذیب معجز
ها میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث شده خَلَائِفَ خلیفهای که ساکنان و جانشینان ایشانید فِي الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ
بعد از قرنها که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت مشاهدت مجاز اگرچه دانسته ایم در غیب ازل كَيْفَ تَعْمَلُونَ که چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا بحسب آن مقتضای
آن گردا جزا دهیم مروی است که عبدالله بن ابی امیه مخزومی و ولید بن مغیره و مکرز بن حفص و عمرو بن عبدالله عامری و امثال ایشان از کفار قریش بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
گفتند ای محمد اگر میخواهی که سادات عرب ترا از عبادت لات و عزی و منات باز دارد و مذمت آن درین قرآن بود حق آیه فرستاد وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران
مکه آيَاتُنَا آیتهای ما که در قرآن است بَيِّنَاتٍ روشن و واضح المعنی قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا گویند آنانکه امید ندارند از رسیدن بعقاب و ثواب
در روز حساب ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هَذَا بجز این که ما میخوانیم که در وی ذکر ثواب و عقاب و مذمت لات و منات و عبادت
اصنام باشد أَوْ بَدِّلْهُ یا بدل کن و آیات در موضع آیتی که مشتمل است بر امور مذکوره آیتی دیگر را وضع کن که در آن ذکر عذاب و ذم اصنام نباشد قُلْ بگو ای محمد
در جواب ایشان مَا يَكُونُ لِي نسزد مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ که بدل کنم آنرا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل خویش و تغییر دهم بخود چون که سزاوار نیست که تبدیل کنم و در آن
زیادت و کم کنم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم در هیچ چیز إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ مگر آنچه که وحی کرده میشود بمن از حق تا زیادتی و نقصان إِنِّي أَخَافُ
بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل و تغییر قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ که آن قیامت است
و حتی موت اکثر [illegible] قُلْ بگو ای محمد لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ نخواندمی بر شما این قرآن را وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ و اعلام نکردی شما را
دانا کردی خدای به او قرآن پس فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد که بخوانم بشما و اعلام کرد بر زبان من قرآن را که این حجت است بر نبوت من
تا ایمان آرید و حجت کردانم که موافق آرزوی شما نباشد فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ پس بدرستی که من درنگ کردم فِيكُمْ عُمُرًا در میان شما عمری دراز مدت چهل سال مِنْ قَبْلِهِ
پیش از نزول قرآن که در آن مدت خواندن و نوشتن نمیدانستم و سخنان حکیمانه نمیگفتم أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید در آن که کسی که چهل سال در میان
شما بوده باشد علمی نخوانده و با علما صحبت نکرده کلامی بیاورد که فصحای عرب از آوردن مثل آن عاجز باشند و آن بی تعلیم الهی نتواند بود که
با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر دهد و در یک صد و کلامی چنین ازو سرزند خارق عادت است پس از آثار غرور شما از غایت عناد و انکار است
که قرآن کلام منست از جانب خدای فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا کند و بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی چنانکه
نسبت دهد او را بشریک و فرزند أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را و این کافران که نسبت شریک میکنند و آیات او را تکذیب إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستی که رستگار
نشوند مجرمان یعنی کافران که غرق جرم اند و مستوجب عقوبت وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و میپرستند بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ آنچه را که ضرر نرساند
بایشان اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بایشان اگر مداومت بر پرستش کنند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد قادر نیست بر نفع و ضرر
و حال آنکه معبود باید که قادر باشد بر ثواب و عقاب مستحقان بندگان و بر دفع ضرر و جلب نفع وَيَقُولُونَ و میگویند بتپرستان هَؤُلَاءِ این بتان
شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای یعنی در امور دنیا شفاعت میکنند و از خدای در خواست مینمایند ما را که کار ما بسازد و گفته اند که حکیم زعم ایشان
ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب رهانند حق تعالی رسول را امر کرد قُلْ بگو ای محمد أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ بچیزی که نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ

در آسمانها و نه در زمین اما انتفای علم جهت انتفای معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت ایشان میکنید و خدای
نمی‌داند که عالم بجمیع معلومات است پس از این لازم آید که شریک او وجود ندارد که علم او تعلق بآن نگیرد و اگر موجود بودی هر آینه معلوم او سبحانه بودی که عالم بجمیع
معلومات است و هیچ گاه او را شریک نباشد پس شفاعت شریک معقول نباشد سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و بلند مرتبه عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان او را
شریک وی میسازند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی همه بر ملت اسلام یعنی از ابن عباس روایت است که میان
آدم و نوح ده قرن بود و در میان خلاف واقع نشده تا بطوفان فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بعضی کافر شدند و برخی بر ایمان خود ماندند وَلَوْلَا
كَلِمَةٌ و اگر نه حکمتی سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی و قضیه با تأخیر عذاب تا روز قیامت کرده و اگر نه
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا در آنچه کار ایشان فِيهِ در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک
گشتی و محق باز رهیدی وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان که لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد صلی الله علیه و آله آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
معجزه از پروردگار او یعنی از آن معجزات که ما طلبیدیم و بآنچه خود میخواستیم مطلوب ماست فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ پس بگو در جواب ایشان که غیب و دانستن
غیب مخصوص است بعلم او و این سر در علم او متعلق [illegible] اگر آیات مقترحه از جمله مغیبات است که [illegible] انزال آن اگر صلاح شما در آن بود و انزال آن کرد
و چون انزال آن نفرمود معلوم میشود که علم او تعلق گرفته بعدم صلاح ایشان بانزال آن فَانْتَظِرُوا پس انتظار برید نزول نعمت را
إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا به بینم که چه حکم خواهد کرد و انکار شما را جزا خواهد کرد [illegible]
وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی و فراخی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس بیماری و قحط که مَسَّتْهُمْ
رسیده باشد بایشان إِذَا لَهُمْ ناگاه ایشان را مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و درباره معجزه کید کنند مروی است
اهل مکه هفت سال بقحط و خشکسالی مبتلا شدند [illegible] حق تعالی بر ایشان رحم کرده باران فرستاد و ایشان [illegible]
و آیات [illegible] و تنعم گشتند [illegible] رسول [illegible] آیات الهی و معجزات [illegible]
[illegible] قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا [illegible]
[illegible] نزول عذاب [illegible] خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که رسولان ما [illegible] يَكْتُبُونَ مینویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه مکر میکنید
[illegible] نهان خواهد بود [illegible] هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ اوست آن خداوندی که
سیر میدهد شما را [illegible] فِي الْبَرِّ در خشکی [illegible] وَالْبَحْرِ و در تری در کشتی
حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ تا چون باشید در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و روان شوند کشتیها با ایشان بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بادی خوش [illegible] وَفَرِحُوا بِهَا
و شادمان شوند بدان جَاءَتْهَا بیاید آن را رِيحٌ عَاصِفٌ بادی تند [illegible] وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جائی [illegible] وَظَنُّوا و گمان برند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ [illegible]
[illegible] دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را [illegible] مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کننده باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا [illegible]
[illegible] لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر برهانی ما را مِنْ هَٰذِهِ از این احوال لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

در آیه بسیم الهی اساس وانه کان ربنا نجات طلب فلمّا انجیهم پس چون بازرهانید ایشان را از آنچه میترسیدند اذا هم ناگاه ایشان یبغون فی الارض ستم کنند
در زمین و سیّئات نهمان کار را بر آنکه بودند از شرک و فساد بغیر الحق بناحق و نارد الیه سلطان که در آن این احتراز است از تخریب سلطان دار کفره
دعوت مرغوبات ازینه و کنند در حال این جمله فساد حق یا ایها الناس انما بغیکم ای مردمان جز این نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شماست که
ماصی متاع الحیوة الدنیا برخورداری از زندگانی دنیاست نفع و متمتع صورت روزه نهاید انک لذت آن روز کمند دعوت آن باقی ماند ثم الینا
مرجعکم پس بسوی ماست بازگشت شما فننبّئکم بما کنتم پس خبر کنیم شما را بآنچه کنتم تعملون آنچه هستید که عمل میکنید و مراد آن است جزا دهیم ایشان را
انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال و او بار آن بعد از اقبال کما، ماند آب است که انزلناه فرو فرستادیم آنرا من السماء
از آسمان بازار فاختلط به پس آمیخته شد بان آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب و ثمار و بقول
والانعام و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاههای تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود را بانواع
نبات و اشکال و الوان مختلف آن و ازینت و آراسته شد و بزینت مخضرات گوناگون و شکوفهای رنگارنگ و ظن اهلها و گمان بردند اهل زمین
انهم قادرون علیها آنکه ایشان قادرند بر بهره برداشتن از آن اتیها امرنا آید بر آن زمین عذاب ما یعنی وبال که باران در پر سلاله
او نهارا در شب یا در روز فجعلناها پس گردانیدیم هم کشت و زرع آن زمین را حصیدا مانند درو کرده بادها از اصل برکنده کان لم تغن گویا که هیچ
در جو نگشته و از آن نبنت بالامس بروز گذشته کذلک همچنین که درین مثل تفصیل کردیم نفصّل الایات روشن میسازیم و تفصیل میدهیم دلیل قدرت خود را
لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند درین ضرب المثل و بدانند که زحمت دنیا و آخرت و زوال نعیم و ارمال ظهور او بعد از اقبال
کمال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تباه شود و در وقتی که بمنفعت مشغول گردد اول گیاه مستعد طراوت دنیا را گویند که آخرت مشتمل بر کثرت است
و از روی حالت و مقصای آن که از اسلاک و بکنند ... کمال المطر با سیل باران است باران بود دوام که ... و ساکت بر خود بر موضعی که
که و ته در سکی ما و در آن تغیر کند و سقطی ... نیک دنیا است الفای حو ... آن و روان کند ... مجهول ... که خاک و آب
باز بکوهیده و بد جوم بود آنکه زمان را کار دنیا به داخته نهای ... ضرب ... از بالای دارد ... آن ... روان فیض ... از اهل جهان
چند روزی حظ کنند بلی در یک که ره ... جان ... جز آن ... باران ... آن آدمیان
و از ... علیکم ... چون ... از ... و از ... کند ... بسبب حوادث عالم ... بنی آدم ... دنیا ... احتیاج ... تعاهد دین
و دنیا نجات ... آن ... و ... و ... آن ... روی ... و ... شود ... سبب ... شود آن ... آن
لستغنی ... دیگر ... چون ... کمال ... و طراوت آن ... حرمت ... کدر ... که او ... حال ... حون
سبب ... صلاح ... آن در ... نعم المال الصالح للرجل الصالح ... و ... و ... باز ... حق
نه کار ... مجل ... دعوت ... خلاص ... والله یدعوا و خدای میخواند بندگان را الی دار السلام
بسوی سرای سلامت ... سلام ... آن ... سلام ... اهل آن ... سلام
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین ... سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ... و تحیتهم فیها سلام ... قیلا سلاما سلاما ... دار السلام

خانه‌ای از خانه‌های بهشت که بکرم او حق بنده خود را میخواند از راه کرامات و لطف عطا و آخرش تمام که بهشت عطا اول [illegible]
جوار حضرت حق وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه می‌نماید هر کرا میخواهد از طالبان حق بتوفیق و اسباب لطف و ثواب مر او را هدایت راه نماید إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بسوی راه راست که طریق شریعت است و ادای اسلام لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنکسانی را که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند و عمل صالح کردند و از نواهی اجتناب نمودند
الْحُسْنَىٰ شود نیکوکاران نعیم دار السلام است وَزِيَادَةٌ و افزونی از اصل الثواب تفضل است چنانکه کقوله و یزیدهم من فضله و گفته‌اند جزای حسنات
و یکی به ده و زیاده ده که یکی را ده دهد الی سبعمائة ضعف و زیاده خشنودی حضرت عزت و دیدار وی و گفته‌اند که زیاده مراتب که بهشت [illegible]
و هر چه خواهند بر آن باشد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که زیاده غرفه‌ایست در او چهار هزار در از مروارید وَلَا يَرْهَقُ
وُجُوهَهُمْ و نپوشد روهای ایشان را قَتَرٌ گردی و غباری بعد از کمال طراوت و نضارت وَلَا ذِلَّةٌ و نه خواری یعنی خواری
بر بشره ایشان نباشد أُولَٰئِكَ آن گروه نیکوکاران أَصْحَابُ الْجَنَّةِ اهل بهشت‌اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آنجا جاوید باشند
ایشان را زوال نباشد چون [illegible] بخلاف زخارف دنیا که غرور را در صدد فنا و زوال است فصل [illegible]
[illegible] از نعمت [illegible] هیچ چیزی از خوف خدا که ایمان بود [illegible] از آتش حرام گردانند و از خوف [illegible]
او در [illegible] آن روی [illegible] خواری [illegible] نضارت و طراوت باشد و بعد از وعد مطیعان در وعید عاصیان میفرماید وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ
و آنانکه کسب کردند بدیها را از شرک و نفاق و طغیان و عصیان جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا جزای بدی ایشان مانند آن بدی که کرده‌اند نه زیاده
زیاده عقاب بر قدر استحقاق معصیت است وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ و فرو گیرد ایشان را خواری [illegible] مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ
مِنْ عَاصِمٍ نیست ایشان را از عذاب خدای هیچ نگهدارنده [illegible] از ایشان [illegible] دفع نتواند کرد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ
[illegible] وُجُوهُهُمْ روهای ایشان قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ پاره‌ها از شب مُظْلِمًا در حالتی که تاریک بود [illegible] از غم و اندوه و حرارت
[illegible] أُولَٰئِكَ آن گروه کافران [illegible] أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ‌اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن
خَالِدُونَ [illegible] از عذاب [illegible] وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مکلفان و بدان جَمِيعًا همه را
ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا پس گوئیم مر آنانرا که شرک آوردند مَكَانَكُمْ بایستید بجای خود أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شریکان شما [illegible]
پرستیده [illegible] فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ [illegible] کنیم میان [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و گویند شریکان ایشان [illegible] مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
آغاز [illegible] فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا [illegible] بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ
میان ما و شما [illegible] إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ [illegible]
[illegible] هُنَالِكَ [illegible] تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ [illegible]
از [illegible] وَرُدُّوا [illegible] إِلَى اللَّهِ [illegible]

مولیٰهم الحقّ که خداوند و متولی امر ایشانست بحقیقت وَضَلَّ عَنْهُم و گم گردد و ناپدید شود از کافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بسته بودند از شفاعت
بتان و دعوی الوهیت ایشان بعد از ان اوله توحید و بطلان شرک مقارن قول نه کرر کردانیده میکوید قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بکو کیست که شما را روزی دهد مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان بباران ما یتصل به وَالْأَرْضِ و از زمین بگیاه و میوه و امثال آن حاصل میکردد باسباب بادی و سیراب اصلا أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ یا کیست خداوندی
قادر بر آفرینش سمع وَالْأَبْصَارَ و دیده‌ها که آن بینی و از آن بسیع و بصر مانع شوند احفظ آن کنند از آفات وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آورد
زنده را که حیوانست مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است و وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون آورد مرده را که نطفه است مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست
وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کار این عالم را چون سؤالها کنی کافران از غایت ظهور متواتر عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود باشد
که کویند در جواب که آن کس که برسید آنست خدای این امر از بزرگی حجت بطلان طریق ایشان که شرکست فَقُلْ پس بکوی ای محمد مر ایشانرا أَفَلَا
تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از خشم خداوندی که ما بتان را شریک او میسازید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ پس آن که او را این صفات کمال است الله است رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار
شماست ثابت در ربوبیت که شرکت در آن را بتقاضای البته جایز است فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ پس از راستی چیست إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّى تُصْرَفُونَ
پس بکجا کردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک مراد انکارست یعنی نیست بعد از حق مگر ضلال پس هر که گذرد از حق که عبادت الله است با آنچه
دلایل و حجج بر وحدانیت او دلالت میکند كَذَٰلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوارست بر عباد حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ سزاوار است حکم پروردگار تو
و واجب گشت عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفته‌اند از دایرهٔ ایمان باستعداد و متمرد شدند در کفر و عناد أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ که ایشان ایمان نیارند یعنی علم
الهی تعلق گرفته است به ایمان نیاوردن و از دایرهٔ استعداد قبول بیرون رفته‌اند در کفر مردند با معنی آنکه عذاب الهی واجب شد بر اهل کفر و عناد بجهت آنکه ایمان نخواهند آورد بعد از آن آیات
دلیلی دیگر میکند در باب توحید و تقریر حجت و برهان قُلْ بکوی ای محمد این مشرکان معاند و کافران جاحد را هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا از شریکان شما
یعنی آنهایی که ایشانرا شریک خدا گرفته‌اید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسی هست که آغاز کند آفرینش را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از زنده سازد بعد از موت چون کفار اینرا
منکر بودند و یاسانکردند از روی عناد و لجاج بر این اعتراف نمیکنند خصم و مدعی قُلِ اللَّهُ بکوی ای محمد مر ایشانرا که خدای تعالی است اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ آغاز آفرینش
میکند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس زنده کرداند بار دیگر بعد از فنا فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس بکجا بکردانیده میشوید از راه راست و بنی و صرف حجت قُلْ بکو مر ایشانرا
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان که شریک شما اند مَنْ يَهْدِي کسی که راه نماید بفرستادن رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت و نصب حجج
راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق و چون معاند است هرگز این صفت از آنها ایشان مسلوبست و الحاح و عناد و منکران انکار مینمایند نکذا اللهم ...
قُلْ بگو تو اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ خدای تعالی راه مینماید بحق که آن کسانرا که از حکمت اوست در نظر کردن در ادله‌ها و توفیق بر آن درست بمنون حجج حقه
و حقیقت نعمت هر که را انابت او بشناسد أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ آیا پس کسی که راه نماید بحق باسباب توفیق الطاف أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است بمتابعت
که شنود امرش أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا کسی که راه بخود نیابد إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نمایند او را و این حال اشرف شرکای شماست چون ملائکه و مسیح و عزیر علیهم السلام
بطریق اولی حال بتان که نه راه نمایند و نه بخود راه یابند نه کور است که مر ایشانرا نه حجت بر اثبات حال میستانند و از جایی بجایی نقل میکنند از حق حقیقت و میدهد آنرا برابر بود
الحمد لله که راهها کیستی ترا فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید در ربوبیت بتان که کمال موصوف بصفات کسی که ادنی کمال
کمینه ... در عاجز ... آن ... بعدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل اکابر وفاق ذات عام دینی و دنیوی ... و ... و مَا يَتَّبِعُ

و بر وی عیب کننده اکثرهم بیشتر کفار الا ظنا مگر گمانی از غیر آنکه از خیالات موهومه و قیاسات فاسده است حجتی قاطع بدان معاضد گشته و مجلوب باید که مثل ادراک موهوم

در ادراک حیله است که آنچه بنای بر هیچ دلیلی و برهانی ننهاده باشند و رأی بعقلیه صرف شده باشد ان الظن بدرستیکه گمان لا یغنی باز ندارد کسی را من الحق

از علم و یقین در شناختن حق شیئا چیزی یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین تواند بود و کفار بمظنه کفار آن بود که بتان را شفاعت خواهند کرد و خوف گمان ایشان

سکینه و مانع ایشان از عذاب فضیحت بود ان الله علیم بدرستیکه خدای داناست بما یفعلون بآنچه میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و بر آن جزا

و سزا خواهد داد و در آیت دلیل است بر آنکه تحصیل علم در اصول واجب است و اکتفا بتقلید و ظن جایز نیست و در جائی که علم ممکن نباشد تا در مسائل اجتهادیه و ازان

در اقوال کفار مشهور بود که و ما کان هذا القرآن و نیست این قرآن با این اعجاز و کمال فصاحت و بلاغت ان یفتری آنکه بربافته شود و کسی تواند که من دون الله

بجز از خدای تعالی سزاوار نیست که این سخن افترا باشد و لکن تصدیق الذی و لیکن هست تصدیق کننده آنچه بود بین یدیه پیش از وی از توریة و انجیل و زبور

نبی با وجود آنکه محمد مرتاضی کتب نخوانده است و تفصیل الکتاب و بیان کردن آنچه بر شما نوشته شده است از اوامر و نواهی لا ریب فیه

هیچ شکی و شبهه در وی نیست و نه در حقیقت آن من رب العالمین نازل شده است از نزد پروردگار عالمیان و در تحت اثبات الزام منکرین جهل عناد و انکار

میفرماید ام یقولون آیا میگویند منکران افتراه بربافته است محمد این کلام را از خود قل بگو اگر این سخن را بر توان یافت چنانکه زعم شماست فأتوا

پس بیارید بسورة مثله سورتی مانند آن در بلاغت و فصاحت و قوت معنی که در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دوران اید اگر کوه معارضه خواهید استعانت

نمایید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در آوردن سورة مثل قرآن من استطعتم هر که توانید از دعوی خواهید من دون الله بجز از خدای تعالی

مددکاری کنند و ... ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که محمد صلی الله علیه و سلم از خود زد بل کذبوا بلکه از فرط جحود و عناد تکذیب کردند

بما لم یحیطوا بعلمه بچیزی که فرا نرسیده اند بدانش آن مراد آن قصص و اخبار قرآن و قبل از تدبر در آن بتکذیب و انکار مشغول شدند که اگر قرآن متضمن کفر و حرامی است

بر آنچه میدانند و لما یأتهم تأویله و هنوز نیامده است ایشان را بیان عاقبت آن تا ظاهر گردد ایشان را که تا و بلند شود و جهت قرآن در ادای الفاظ و معانی بر ایشان

و دانی که رسیدن بر اول علم بحقیقت آن نرسیدند اما با آخر اعجاز آن ظاهر شد و قصه که مکرر چهار رسالت بر ایشان دعوی کردند و ایشان

خود را در معارضه آن صرف کردند و اشتغال نشستند و عاجز گشتند و بر آنچه فوق طوق ایشان است اما از فرط عناد و جحود در تکذیب آن کوشیدند کذلک همچنان

تکذیب کفار زمان تو داریم کذب الذین تکذیب کردند انبیای خود را من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس بنگر و ببین کیف کان عاقبة

الظالمین چگونه بود سرانجام ستمکاران که تکذیب رسل نمودند و معاقب خواهند شد و در این آیت تسلیه است رسالت را و تهدید اهل کفر

و ضلالت و منهم و از ایشان کسی است که من یؤمن به گروهی هست که میگرود بقرآن و تصدیق میکند او که حق است و لیکن از روی

عناد اظهار نمیکنند و منهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی هست که نمیگرود بآن از فرط عناد و غباوت و ربک اعلم و پروردگار تو داناتر بالمفسدین

بتباهکاران که معاندان یا مصرین بر تکذیب و کفر اند یعنی آنکه از قوم تو ایمان آورد بقرآن از کفر دور گشته و برخی از سعادت محروم اند

کفار و ان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا ایشان بر اصرار و تمادی ایشان ناامید شوی فقل پس بگو ایشان را لی عملی مرا است جزای کردار من

و لکم عملکم و مر شما راست جزای عمل شما انتم بریئون شما بیزارید مما اعمل از آنچه من میکنم و مر شما را است از آنچه میکنید نیز شما را جزای عمل تو

تحقیق خواهد کرد و انا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه میکنید یعنی با خود و عمل ما که هر یکی بجزای خود میرسد آیت السیف حکم این منسوخ است

از ایشان و تخلف ایشان و نه نفی منع وعید است بلکه مراد وعید است که جزای اعمال ایشانست وَمِنْهُم و از اهل شرک یا از اهل یهود مَن یَستَمِعُونَ کسانی هستند که گوش

وا میدارند اِلَیکَ بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام شرع را بایشان تعلیم میکنی لیکن استهزا میکنند آیا أَفَأَنتَ تُسمِعُ الصُّمَّ آیا تو میشنوانی کرانرا

یعنی نمیتوانی که ایشان را که در عدم سماع حق بمنزله کرانند مراد آنست که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان وَلَو کَانُوا و اگر چه هستند که با وجود کری لَا یَعقِلُونَ در نمی یابند یعنی با صمم

ایشان عدم تعقل الفهام [illegible] و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که کار چه منوال باشد وَمِنهُم مَن یَنظُرُ و از ایشان کسی است که نظر میکند اِلَیکَ بسوی تو

و میبیند طلعت و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده میکند اما از غایت عناد و خیانت [illegible] هیچ خبر از آیات رسالت ندارد أَفَأَنتَ تَهدِی العُمیَ آیا تو

راه مینمائی کورانرا یعنی آنها را که در عدم انتفاع از هذه آیات مانند کورانند وَلَو کَانُوا و اگر چه هستند که با وجه عدم بصر لَا یُبصِرُونَ نمی بینند یعنی بچشم

یعنی قادر نیستی بر هدایت کردن کسانی که اعمی بصیرت گشته اند و چون مقصد از ابصار اعتبار است و استبصار و عمده در آن بصیرت است از این هر دو محروم اند پس گویا که

دیده ظاهر و باطن از ایشان [illegible] إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا یَظلِمُ النَّاسَ شَیئًا ستم نمیکند بر مردمان بهیچ چیز از حواس و عقول ایشان

و نقصان ایشان در استحقاق و تفضل و احسان ایشان وَلَکِنَّ النَّاسَ ولیکن مردمان أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ ستم میکنند بر نفسهای خود که بسبب

حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرتست در مقام اشتغال کنند [illegible] از برای دیدن آیات قدرتست و کسی از [illegible] اختیار حکمت

هر که حق سبحانه و تعالی بشنود و کسی که ببیند آیات و بلکه از دیدن بترسد وَیَومَ یَحشُرُهُم و یاد کن روزی را که جمع کنیم کافرانرا و حشر بعضی با بعضی

جمع کنند و از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر ایشان کوتاه نماید در وجهی کَأَن لَم یَلبَثُوا گویا درنگ نکرده اند در دنیا و قبر إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ

مگر ساعتی از روز مکث در دنیا و قبر اگر چه طول کشد اما نسبت مکث آخرت بمنزله قلیلی باشد و حشر از قبر بمحشر بسوی یَتَعَارَفُونَ بَینَهُم میشناسند

در میان یکدیگر را یعنی همدیگر را شناسند چنانکه گویی که قبل از آن متعارف یکدیگر را میشناختند و اگر چه طول مدت همه یکدیگر را با یکدیگر این اول ملاقات

و بعد از آن ایشان را احوال قیامت آن شناخت انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش گشته قَد خَسِرَ الَّذِینَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ خرت آنانکه

کَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللهِ تکذیب کردند لقای خدای را و جزای کردار روز حساب را انکار کردند وَمَا کَانُوا مُهتَدِینَ و نبودند راه یافتگان با بکار بستن

حس و عقول خود در تحصیل معارف حقه بلکه از فرط غفلت و غرور مشغول شدند بطعام دنیا از تدبر در آیات و معجزات غافل شده خود را در مهالک عذاب ابدی

انداختند وَإِمَّا نُرِیَنَّکَ و اگر بنمائیم ترا ای محمد بَعضَ الَّذِی نَعِدُهُم برخی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب مانند هلاک جمعی از ایشان در روز

بدر أَو نَتَوَفَّیَنَّکَ یا بمیرانیم ترا قبل از آنکه عقوبات ایشان را هم مشاهده کنی و بیند اگر انتقام کشیم از ایشان در دنیا و اگر نه فَإِلَینَا

مَرجِعُهُم پس بسوی ما است بازگشت ایشان تمامی در آخرت بالضرور عذاب ایشان ثُمَّ اللهُ پس خدای گواه است بعذاب ایشان تو یا پس متوجه شدن تو

شَهِیدٌ عَلَی مَا یَفعَلُونَ گواه است بر آنچه ایشان میکنند و جزای آنرا خواهد داد وَلِکُلِّ أُمَّةٍ و هر گروهی را از امتهای گذشته رَسُولٌ و فرستاده بود

که ایشان را بحق دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ پس چون آید رَسُولُهُم رسول ایشان که مبعوث بوده بایشان و تکذیب او کردند قُضِیَ بَینَهُم پس حکم کرده شد میان رسول

و مکذبان او بِالقِسطِ براستی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُم و ایشان یعنی رسول و مکذبان او لَا یُظلَمُونَ ستم دیده نشوند نه از نجات رسول و حکم کنند

و عذاب مکذبان زیاده استحقاق ظلم نبود از اول تا آخر بعد از نزول آیه اِمّا نُرِیَنَّکَ الآیه کفار بر استعجال عذاب موعود کردند و آیه وَیَقُولُونَ و میگویند کافران

از روی تکذیب و استهزا مَتَی هَذَا الوَعدُ کی باشد این وعده عذاب موعود و خطاب بمؤمنان اِن کُنتُم صَادِقِینَ اگر هستید راستگویان در این وعده خطاب بمؤمنانست و رسول

اهل شرک را تخویف کرده. قُل لا أملِکُ بگو ای محمد که من مالک نیستم لِنَفسی برای نفس خود ضَرًّا وَلا نَفعًا زیانی از مرگ و بیماری و قحطی و نه
سودی از زندگانی و صحت و فراخی یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جلب نفع برای خود إلّا ما شاءَ الله مگر آنچه خواهد خدای که من مالک شوم یعنی همه در تحت
تصرف اوست و مرا از قدرت نه دارم مگر آنکه تمکین دهد بر آن پس چگونه استعجال کنم در وقوع ضرر که نزول عقوبت و عذاب است بر شما لِکُلِّ أُمَّةٍ أجَلٌ
مر هر گروهی را وقتی معین برای هلاک ایشان إذا جاءَ أجَلُهُم چون بیاید وقت عذاب ایشان فَلا یَستَأخِرونَ پس ایشان پس نمانند از اجل خود ساعةً
اندک زمانی وَلا یَستَقدِمونَ و پیشی نگیرند بلکه چون آن وقت در رسد همه هلاک شوند این تهدید مر کسانی که ساعت فی عذاب الهی بر شما فرود آید [illegible]
تکذیب روزگار شما رسد قُل بگو ای محمد أرَأیتُم آیا چه دیده بودید و دانسته اید إن أتاکُم اگر آید بشما عَذابُهُ عذاب خدای که نزول آن تعجیل
میکنید بَیاتًا در وقت شب که شما بخواب رفته باشید أو نَهارًا یا در روز که در زمان اشتغال شما است بطلب معیشت هر آینه پشیمان شوید از استعجال
عذاب و چنین حال پس ماذا یَستَعجِلُ چه چیز را شتاب میکنند مِنهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند المُجرِمونَ گناهکاران
یعنی مشرکان و حال آنکه همه عذاب با الم است أثُمَّ إذا ما وَقَعَ آیا بعد از استعجال عذاب چون واقع شود و بهلاک برسند آمَنتُم بِهِ ایمان آورید بوی
یعنی بعد از وقوع عذاب که مستلزم عدم نفع ایمان است ایمان خواهید آورد و بعد از وقوع آن ملائکه گویند آلآنَ آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان
می آرید وَقَد کُنتُم و حال آنکه بودید بِهِ بدان عذاب از روی تکذیب و استهزاء تَستَعجِلونَ شتاب میکردید بر وجه تکذیب و استهزاء
ثُمَّ قیلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذینَ ظَلَموا مر آنانی را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب ذوقوا بچشید عَذابَ الخُلدِ عذاب
جاوید را هَل تُجزَونَ آیا جزا داده شوید بجزای خالده شما إلّا بِما کُنتُم مگر بسبب آنچه بودید تَکسِبونَ کسب میکردید از کفر و عصیان و از
ابو جعفر [illegible] مرویست که مراد از این نزول عذاب است از آسمان بر فرقهٔ اهل قبله در آخر الزمان نعوذ بالله منها و [illegible] حی بن اخطب از یهود [illegible]
قبل از هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله بتجارت بمکه رفته بود چون بمکه رسید [illegible] حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله [illegible] استماع
قرآن [illegible] ای محمد [illegible] وَیَستَنبِئونَکَ و خبر میپرسند از تو
در باب قرآن و ادعای نبوت أحَقٌّ هُوَ آیا حق است او [illegible] قُل بگو ای محمد إی وَرَبّی آری بحق پروردگار من إنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که
وعدهٔ قرآن [illegible] راستست وَما أنتُم بِمُعجِزینَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه ندارد و
عذاب وی از خود باز نتوانید داشت و از قبضهٔ قدرت او بیرون نتوانید رفت وَلَو أنَّ و اگر باشد لِکُلِّ نَفسٍ ظَلَمَت مر هر نفسی را که ستم کرد بر خود بکفر
یعنی کافر را ما فِی الأرضِ آنچه در زمین است از جمیع اموال و متاع و خزاین لَافتَدَت بِهِ هر آینه فدیه دهد آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَأسَرّوا
النَّدامَةَ و پنهان کنند پشیمانی خود را [illegible] از هول عذاب [illegible] لَمّا رَأَوُا العَذابَ
آنهنگام که ببینند عذاب را وَقُضِیَ بَینَهُم و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران [illegible] بِالقِسطِ بعدل وَهُم
لا یُظلَمونَ [illegible] ألا إنَّ لِلّٰهِ بدانید بدرستی که مر خدای راست ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها است
وَالأرضِ و آنچه در زمین است [illegible] ألا إنَّ وَعدَ اللهِ بدانید بدرستی که وعدهٔ
خدای در ثواب و عقاب حَقٌّ درست و راستست [illegible] وَلٰکِنَّ أکثَرَهُم و لیکن بیشتر اهل کفر لا یَعلَمونَ نمیدانند [illegible]

عقل است این و ظاهر نیم دنیوی و منور بودن است این است هُوَ یُحْیِی وَیُمِیتُ اوست که زنده میگرداند و می میراند در حالتی که قادر باشد بر همه چیز اغیار که

قادر بالذات است بر حیوة و موت اما لیس بعید است از حیوة و ممات ممکن باشد وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی جزای او در روز قیامت باز گردانیده خواهید شد پس در

بیان حقیقت قرآن میفرماید که یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ بدرستی که آمد شما را پندی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفا

و دوا لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آنچه در سینه‌ها است از امراض جهالت وَهُدًى و راهنمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و رحمتی برای گرویدگان که قرآن

کتابی است نازل شده برای مومنان جامع جمیع این صفات که مذکور شد هر آینه چنین کلام عین هدایت و محض رحمت خواهد بود قُلْ بگو ای محمد بندگان را شادی کنید

بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت خدای که دین اسلامست و گویند فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت و یا فضل توفیق است و رحمت عصمت

و یا فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید و یا موافق توفیق و یا نعم ظاهره و نعم باطنه و یا دخول جنت و نجات از عقوبت یا کشف غطا و کمال قدرت که نزع

و کشف اسرار و کلید از روی کرامت سکوت که ای بنده مومن بفضل و رحمت من شاد کن نه بطاعات و عبادات خود چه العبادات حجب فضل من و آسایش تو حکم

هر کس از ما یا سرمایه مومنان فضل من هر کس خزانه الست خانه مومنان رحمت من از امام محمد بن علی الباقر علیهما السلام منقولست که مراد از فضل حضرت

رسالت است صلی الله علیه و آله و رحمت ولایت امیر المومنین علی علیه السلام و نزد بعضی آنست که فضل و رحمت مرتب است بر آنکه موعظه و شفا فَبِذَٰلِكَ

پس بدین فضل و رحمت با تنها هیچ چیز دیگر فَلْيَفْرَحُوا باید که شاد شوند مومنان هُوَ آن فضل و رحمت با آنکه منضم است خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است

از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض زوال و فنا است قُلْ بگو ای محمد کفار را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ از آنچه فرو فرستاده خدای

لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی که سبب بقای شما است از خوردن آن حلال فَجَعَلْتُمْ پس ساختید و نام نهادید مِنْهُ از آن روزی حَرَامًا وَحَلَالًا

حلال و حرامی یعنی بعضی از آن کشتید حلال و بعضی را حرام کردید که حرام چون بحیره و سائبه و مانند آن که در سوره المائده گذشت و بعضی از کشته که جنین حرام

حلال که ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ بگو آیا خدا دستوری داد شما را در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ

تَفْتَرُونَ یا بر خدا افترا میکنید و میگوئید که ما مأمور بآنیم وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان آنانکه يَفْتَرُونَ میبندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ

را در تحلیل و تحریم چنان که از مرضی خدای این ملکه يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که روز مکافات است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ خداوند بخشش است

عَلَى النَّاسِ بر مردمان با انزال کتب و ارسال رسل وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس نمیدارند این نعمت را پس از تحلیل نعمت

سکینه و پیدا نمودن است پس از عذاب نکند چون تکمیل احکام است میفرماید وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد فِي شَأْنٍ در کاری از کارهای خود وَمَا

تَتْلُو مِنْهُ و نخوانی از آنکه و شأن است مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ و نمیکنید ای جمیع آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ

مگر که هستیم بر شما شُهُودًا گواهان و نگهبانان إِذْ تُفِيضُونَ آنگاه که خوض میکنید و در میروید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ و غایب نمیشود و دور نیست

از علم پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خورد یا مقدار ذره هوا وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن که بعضی خبر از امور کرده إِلَّا مگر

مکتوب است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن که لوح محفوظ است و گفته اند کتاب آن فعلی که همه آن نبشته است و هر یک را برو فی عمل خواهد داد

و بعد از تسلیت و ارشاد وعید است که اولیا را عقوبت و ازاله از صادق علیه السلام که هر گاه رسول صلوات الله علیه و آله این آیه تلاوت فرمودی بسیار گریستی

و بعد از ذکر مجازات اهل ایمان و مشرکان خبر میدهد که أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ بدانید بدرستی که دوستان خدا که سعادت جمع او امر دینی و منتخب از نواهی و آگاه علیم

هیچ ترسی نیست ایشان را از رسیدن مکاره و ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت مقاصد و مطالب در کشف الاسرار آورده که اولیا

بر سه وجه میباشند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شریعت آراسته و باطن ایشان بانوار فتوت و حقیقت و گفته اند جمعی اند که ایشان را بکمال حقیقتی که برای ایشان ضیا

او سه صفت داری از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از اولیا انه حسنا فی اجاکث و مجد اکثر [illegible] الیه نیاز [illegible] که ابدال کنند و ابدال ایشان روی

و بدار این عین لطف الهی است و صدق مظهر النور علی وجه المومن عباده مونه [illegible] از امام الحسن صلوات الله علیه منقولست که اولیا [illegible] اندکاز [illegible]

و در جهان چشمهای ایشان آب [illegible] و از صاحبه بسیاری عبرتهای روزگار روی زرد گشته و لب خشک گرسنگی و در دوره [illegible] شکمهای ایشان باریک شده و از فروتنی

لبهای ایشان خشک گردیده و علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام فرمود که اولیای خدا آنانند که ادای فرایض کنند و بر سنت رسول صلی الله علیه و آله مواظبت کنند

و از محارم پرهیز نمایند و از حطام [illegible] و در انچه خدا [illegible] و از کسب حلال روزی خورند و [illegible] خود [illegible]

و [illegible] حقوق و [illegible] برحمت [illegible] کتاب این صفات حسنه در کسی [illegible] در آخر [illegible] عالیات [illegible]

و در خبر است که از رسول خدا پرسیدند که [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] رحمت خدا [illegible]

و اکرام کنند [illegible] و کمال تقوی [illegible] امیر المومنین

و امام المتقین [illegible] اولیا ایشان [illegible] پرهیزکار [illegible] الَّذِینَ آمَنُوا اولیا آنانند که گرویده اند [illegible]

[illegible] وَکَانُوا یَتَّقُونَ و هستند که پرهیزکاری میکنند [illegible] لَهُمُ الْبُشْرَىٰ [illegible] فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا

در زمان [illegible] بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن [illegible] وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم

و قوله یبشرهم ربهم برحمة منه [illegible] ملائکه [illegible] فی

الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون [illegible] فی الآخرة

[illegible] آخرت [illegible] سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین [illegible]

[illegible] از قبور [illegible] در بهشت [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

و [illegible] الَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ

فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ لَا تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللَّهِ [illegible]

ذَٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ [illegible]

[illegible] وَلَا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ [illegible]

[illegible] إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعًا [illegible]

[illegible] هُوَ السَّمِیعُ [illegible] الْعَلِیمُ [illegible]

آن چه خواهد کند و بود از آن زمان غلبه مطلق خود میفرماید که أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید که مخصوص خدا است مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از ملک
وَمَن فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است از جن و انس چون اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند و بنده و مقهور او پس هیچ کس سزاوار آن نباشد که دعوی
کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق خواندن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت وَمَا يَتَّبِعُ و چه چیز را
متابعت میکنند الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند و می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز از خدا شریکان را یعنی آنها که از فرط ضلالت و جهالت شریک خدا
میخوانند إِن يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند در عبادت شرکا إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی بر بنای گمان شریک خدا گرفته اند وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ
مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بکذب تقدیر و تخمین شرکا را اثبات میکنند و نسبت بباطل و محال اسناد شرکت بایشان میدهند و بعد از نفی اثر کردن نفس
میکند بر کمال قدرت و کمال حکمت خود استدلال بر وحدانیت او و محصورت را مستحق عبادت او است و میفرماید که هُوَ الَّذِي او است آنکس که
بقدرت کامله جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ گردانید شب را برای شما لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در آن و از تعب تردد روز برآسایید وَالنَّهَارَ
مُبْصِرًا و روز را روشن تا ببینید در آن جهات معاش خود را تمام إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آفرینش روز و شب و اختلاف ایشان لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بر وجه تدبر و اعتبار و در آن تفکر و تدبر نمایند و کفار بجهت فرط عناد و جحود در آیات دالّه بر وحدانیت
و قدرت او تفکر نکرده قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند فرا گرفت خدا وَلَدًا فرزندی مثل کفار العرب که گفتند الملائکة بنات الله و یهود و نصاری
و ما جهودان گفتند عزیر ابن الله و نصاری گفتند المسیح ابن الله سُبْحَانَهُ پاکست خدا از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ او است بی نیاز از فرزند
فرزند چه طلب فرزند یا ضعیفی کند که بوقت پیری دستگیری و اعانت او روزگار کند یا [illegible] پس فرزند غرض [illegible] یا جهت آنکه نام او
اسم و رسم پیدا کند و یا کسی خواهد که نسب او باقی ماند و مجموع اینها علامات احتیاج و صفت [illegible] و او سبحانه قدیم و غنی الذات است از اتخاذ ولد
مستغنی است لَهُ مراو راست از روی ملک مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از سفلیات إِنْ عِندَكُم
نیست نزد شما ای مشرکان مِّن سُلْطَانٍ هیچ حجت و برهانی بِهَٰذَا باین که خدا فرزند فرا گیرد أَتَقُولُونَ آیا میگویید عَلَى اللَّهِ بر خدای بدروغ و افترا
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید و علم آن ندارید قُلْ بگو ای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بدرستی آنانکه افترا کنند و بربندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ
یا اتخاذ ولد و اضافه شریک وی لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی هرگز از جهنم نرهند و ببهشت نرسند مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا این افترا و کذب در اینکه
خدا را ولدی هست برخورداری اندک است در دنیا تا آن اوقات ریاست خود کنند در کفر و عقوبت آن ابدالآباد حسرت و ندامت بگذارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی
ما جزا باشد مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان بعد از مرگ بسبب آن شقاوت ابدی ثُمَّ نُذِيقُهُمْ پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذاب سخت
بمشقت عذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار شوند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند [illegible] و تکذیب و معجزات [illegible] يَكْفُرُونَ کافر میشدند بعد از آن رسول
میفرماید که قصه نوح را بر ایشان بخوان تا نظر در بدی عاقبت ایشان کنند و از کفر و شرک تبری نمایند پس میفرماید که وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر ایشان یعنی کفار مکه
نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر علیه السلام و یاد کن إِذْ قَالَ چون گفت نوح علیه السلام لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که [illegible] يَا قَوْمِ ای گروه من إِن كَانَ
كَبُرَ عَلَيْكُم اگر هست بزرگ و گران بر شما مَّقَامِي اقامت من یعنی بودن من و طول مکث من در میان شما یا قیام من بر دعوت [illegible]
چه بعضی گویند که حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدا دعوت کرد و جفا از ایشان تحمل فرمود و چون جفای قوم بنهایت رسید و [illegible]

کہ ای قوم اگر هست بر شما شاق میگیرد و گران می آید مقام من میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن پروردگار مرا هدایت ضداوند تعالی

آموزه و ملامت بر من کنید فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ پس بر خدای توکل کردم و اعتماد کلی بر او نمودم در دفع کید شما و لفظ من بر ابعاد حرف الف و کلی خدای کرده ام

و هم کار خود را با او گذاشته ام فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ پس همه باتفاق و هم آریه کار خود را یعنی عزم کنید بر امر خود تا در هلاک و کشتن کار هکم وَشُرَكَاءَكُمْ

یعنی الملکه بزعم خود شرکا حق میدهید خلاصه سخن آنکه تصمیم امر خود کنید در هلاک من و بخوانید شریکان خود را بسبب این ثُمَّ لَا يَكُنْ پس ایدر تا نباشد أَمْرُكُمْ

کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی در خفیه بر هلاک من کید مکنید بلکه آشکارا در هلاک من سعی کنید و بنظاهر متوجه دفع من شوید ثُمَّ اقْضُوا

إِلَيَّ پس ادا کنید و بر سانید بمن آنچه میخواهید یعنی آنچه آرزو دارید درباره من بجا آورید وَلَا تُنْظِرُونِ و مرا مهلت مدهید یعنی در کار من تاخیر مکنید

بابیه از شعف مقام من و محنت کلام من کر من اصلا از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بر خداوند کرده ام و مالک کار خود را با او گذاشته ام پس از کید هر ده

ایذا و اعتماد تمام کردن ملک علام گذشته و منحرف گشته از اقوام او و یعنی به هیچ قدم در طریق متابعت او ننهند ایشان از فرط عناد و غایت جهالت از قول او ای

العراض کردند و چون نوح بدیشان گفت فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید بدیدا و از قبول قول من اعراض کرده فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس نخواستم

از شما برای رسالت خود مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا عراض شما از من قوت شده باشد بلکه مزد آن بر کامات إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من برادای رسالت إِلَّا عَلَى اللَّهِ

مگر بر خدای و او مرا آن تواب خواهد داد بخواهم که ایمان آرید و خواه نه وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ باشم از گردن نهادگان

مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود را از غیر او نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی امر او رد کردند و تکذیب او

پس از الزام حجت بر ایشان لاجرم مستوجب عذاب شدند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَمَنْ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند فِي الْفُلْكِ

در کشتی و اهل کشتی بقول اصح هشتاد تن بودند از مرد و زن وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل آن کشتی را خَلَائِفَ پس ایشان کان یعنی نائب کان از زمین

از پس هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا و غرق کردیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانرا که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که معجزات نوح فَانْظُرْ پس در نگر ای

کننده بدیده عبرت بین كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ چگونه بود سرانجام بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح و در این آیات تسلی حضرت

رسالت است و بیم بهدایت اهل کفر و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا پس بر انگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از پس نوح علیه السلام رُسُلًا فرستادگان را إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم

ایشان یعنی هر رسولی بقوم خود هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را با اصحاب ایکه و اهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند

رسولان با امتان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن مبین صدق ایشان بود فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بمعجزات و

براهین بِمَا كَذَّبُوا بِهِ بآن چیزی که تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بدان دین حق مِنْ قَبْلُ پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را

عادت کرده بودند قبل از بعث رسل بعد از بعث رسل همچنان و تا سر کردند و بجهت عادت ایشان بتکذیب اطاعت رسولان نکردند امام این

قوم نوح بعد از تکذیب و عناد كَذَلِكَ مثل آن مهر نهادن و بکلیه بر دلهای مکذبان امم گذشته بود و بجهت فرط عناد و اصرار بر کفر و شرک

در این آیات واضح نَطْبَعُ مهر می نهیم عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان و معاندان و اصل این کلمه

و در وادی ضلال میگذاریم و باین جهت علامتی بر دلهای مکذبان امم گذشته وضع کردیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیارند و بر کفر بمیرند بسبب آنکه ایشان

الی آخره دفع طبع دلهای بعد از معاینه و انکار از ایشان صادر شد ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس بر انگیختیم از پس پیغمبران مُوسَى وَهَارُونَ موسی بن عمران و برادر او

هارون علیهما السلام الی فرعون بسوی ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود و ملائه و اشراف قوم او بآیاتنا بنشانهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن
معجزات نه گانه فاستکبروا پس گردن کشی کردند از قبول متابعت موسی و هارون نمودند و کانوا قوما مجرمین و بودند ایشان گروهی گناهکاران یعنی معتاد بر
ایذا و تهاون بآیات کبریا و مصر بر اجرام و معاصی فلما جاءهم الحق پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی چون موسی آیة
سخن حق بر ایشان اظهار کرد و فرق آن معجزات بدیدند قالوا گفتند از فرط عناد و غایت طغیان ان هذا لسحر مبین بدرستی که اینکه تو آورده‌ای سحریست
هر آینه جادویی آشکار. قال موسی گفت موسی مر فرعونیان را اتقولون آیا میگویید شما للحق مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم
آنهنگام که بشما آمد که این سحر است موسی در جواب بر سبیل انکار گفت که اسحر هذا آیا این جادوئیست منع آنست که سحری باشد بلکه آیات قاهره الهیست
که گواه صدق دعوی منست و لا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند ساحران هرگز. آورده‌اند این از تتمه کلام موسی است و گفته‌اند که دلیل است
بر آنکه اعجاز او جادوئی نیست و سحر نیست چه اگر سحر بودی مضمحل شدی و سحر شما زیرا که سحر را باطل سازند. قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را اجئتنا آیا آمده
لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته‌ایم علیه آباءنا پدران خود را یعنی آنچه ما و ایشان پیش از فرعون معبود را پرستیده‌ایم و نداری و تکون
لکما و باشد مر شما هر دو برادر را الکبریاء فی الارض پادشاهی در زمین مصر و ما نحن لکما و نیستیم مر شما هر دو برادر را بمؤمنین از آن گفته‌اند
زعم قبطیان آن بود که دعوی موسی که بر اراده سلطنت است. و قال فرعون و گفت فرعون جمعی از اعوان خود را که ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر جادوی
علیم که در سحر دانا باشد و در سحر معارضه کند با موسی پس ساحران جمع کردند و چنانچه در سوره اعراف گذشت و وعده بدیدند و طرف موضع معلوم آوردند
فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابل موسی علیه السلام قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی القوا ما انتم ملقون بیفکنید آنچه شما
افکننده‌اید از رسنها و عصاها فلما القوا پس آنهنگام که بیفکندند جادوان رسنها و عصاها را که اجواف آنها را از زیبق کرده بودند و چنان بنظر آمد
در چشم مردمان. قال موسی گفت موسی ما جئتم به آنچه آورده‌اید السحر آن جادویست نه آنچه من آورده‌ام و اصحاب او سحر میگویند از معجزه من
ان الله سیبطله بدرستی که خدای زود باشد که تباه کند سحر شما را و بسم باطل گرداند و ... بطلان آن ظاهر کرداند ان الله لا یصلح بدرستی که خدای نیک نسازد
بصلاح نیاید و تقویت ننماید عمل المفسدین کار تباه کاران یعنی کار ایشان را ثبات و پایدار ندارد و یحق الله الحق و ثابت گرداند خدای حق را
بکلماته بسخنان خویش یعنی بامر و قضای خود و بوعده نصرت و غلبت که موسی کرده و لو کره المجرمون و اگر چه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان تحقیق
حق و وعده نصرت ... و کنند ... اهل معجزه موسی سحر قبطیان را باطل کرد ... ساحران ایمان آوردند
و قبطیان بر اصرار و عناد خود بماندند و در اول که موسی دعوت نمود و اظهار معجزه فرمود فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی در اول الا ذریة من قومه
مگر فرزندانی از قوم موسی ... و گفته‌اند ... بنی اسرائیل ... دعوت ... پدران و بزرگان ایمان نیاوردند یعنی جوانان
... علی خوف من فرعون ... از فرعون و ملائهم و از گروه ... از خوف ... که جمعی از بنی اسرائیل
ایمان آورده بودند ... ان یفتنهم ... از دین برگردانند و ان فرعون لعال و بدرستی که فرعون متکبر
و طاغی بود فی الارض در زمین مصر ... و انه لمن المسرفین ... از حد ... در گردنکشی تا بحدی که دعوی
کرد و بنی اسرائیل ... و قال موسی و گفت موسی علیه السلام مر آن مومنان ... خوف از ... یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم

اگر هستید شما که اعتقاد کرده‌اید بالله بخدا ایمان آورده‌اید پس بخدای که اظهار سکینه و تثبیت آیه کرده ایصال منافع و دفع مضار منحصر باقتدار اوست فعلیه توکلوا پس بر او توکل
کنید و کار خود را با او باز گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان مر احکام و قضاهای او را فقالوا پس گفتند علی الله بر خدای نه بر غیر او
توکلنا توکل کردیم و بلطف او دل نهادیم و چون دعای متوکلان باجابت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کردند و گفتند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة
مگردان ما را محل امتحان و بر ما عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی مسلط مگردان بر ما ستمکاران را تا ما را معذب سازند و نجنا و خلاصی ده ما را
برحمتک بمهربانی و بخشش خود من القوم الکافرین از کید و قصد گروه ناگرویدگان در تقدیم توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را اول باید که توکل کند
تا دعای او مستجاب شود آورده‌اند که چون قوم موسی ایمان آوردند مساجد بنا کرده اوقات خود را صرف عبادت کردند و همه در آن مساجد پرستش و طاعت الهی
مشغول بودند و فرعون فرمود تا مساجدی که در محلات و در میان بازار ساخته بودند خراب کردند و بنی اسرائیل را از ادای نماز منع کرد حق تعالی موسی را فرمود تا در خانهای خود
مسجدی مقرر کنند تا از عبادت الهی معطل نمانند چنانچه میفرماید و اوحینا و وحی کردیم الی موسی و اخیه بموسی و برادر او ان تبوءا آنکه فرا
گیرید جای باز گشت لقومکما برای قوم خود بمصر در شهر مصر خانهای که رجوع کنند بآن جهت پرستش خود را واجعلوا و بگردانید ای کلیم ای برادر او شما
برادر و قوم شما بیوتکم خانهای خود را واجعلوا و بگردانید ای کلیم و برادرش بیوتکم خانهای خود را قبلة مسجدها متوجه قبله یعنی بکعبه روی بآن
بجانب کعبه آرید و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن مواضع و بشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات دنیا و درجات عقبی و قال موسی
و گفت موسی علیه السلام در دعای خود ربنا ای پروردگار ما انک آتیت بدرستی که دادی تو فرعون و ملأه فرعون و گروه او را زینة حرفها ای ارایش
سکینه از لباس و پیرایه گرانمایه و متاع خانه و مرکب جمیله و اموالا و داده مالها از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبش کوهها که در آن معادن زر و نقره و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرعون در بیع و شری بود
و بدین اموال بسیار بفرق قبطیان داده همه متمول شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت که آن از ان لیطغی ان راه استغنی پس موسی علیه السلام بعد از آنکه
دعای خود کرده گفت ای پروردگار فرعون و قوم او را مال بسیار و زینت بیشمار داده و دیگر باره برای الحاح و تضرع تکرار کرد که ربنا ای پروردگار
این اموال بایشان داده لیضلوا تا عاقبت ایشان این شده که گمراه میکردند مردمان را عن سبیلک از راه عبادت تو و مبادا فرعون مؤمنان یعنی بر اکرام
ایشان و ضلال مردمان که سبب عجب و غرور ایشان است این اموال تو بسر و میتوانند که برای عطای نعم بر کفران شکر ربنا اطمس ای پروردگار
اثر محو و نابود گردان علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت بگردان که بسنگ تا نزول اثر ایشان شکسته ازغاده مر حق در ایشان هم
بسنگ گردانید مردمان سکه ها و نقشها گشت و سعی که کرده تمام اموال ایشان از نقود و جواهر روانها همه سنگ گردانید و دیگر باره در دعا ایشان
و اشدد علی قلوبهم و سخت کن دلهای ایشان نیز که امر ایمان و خاطر ایشان مهر نهاد و تکلیف دل ایشان را فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند
موسی را حی معلوم کرده بود که ایشان ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان سخت سازد تا ایمان نیارند و ایمان ایشان حتی یروا العذاب
الالیم تا آنکه ببینند عذاب دردناک را آن غرق در بحر قلزم چون موسی تمام کرد قال گفت خدای قد اجیبت دعوتکما بدرستی اجابت کرده شد دعای شما برادر
هرچند که موسی دعا کرد هارون آمین گفت و آمین کننده در دعا شریک داعی است در حکم دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تحمل کنید
امهال را در هلاکت ایشان خواهد رسید و لا تتبعان و مروی که در تعجیل سبیل الذین راه آنانکه از فرط جهل

لا یعلمون یعنی ایشان وعده حق را تعجیل نخواهند یافت و بوقت آنکه کارها موقوف وقت آنست که بنهاده است عذاب بر وجه که ... و از ابو عبدالله علیه السلام رحمه

در این آیه موسی و هارون دعا کرد از آنکه تا بعد که نومید گردیده اند بکفر او و از ایشان وجه آن شناخته از ابنای ایشان تا ایمان نیاورند که از بنی الکفار ایشان

و بس هلاک گشتند و در دعوت خود تا ... باشید تا رسیدن وقت و تعجیل مکنید که ما برای سبیل این آیه از چون وقت عذاب آن قوم در

وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که فرعون را هنگام عذاب رسیده وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را

از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی ایشان در آمد فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکر او بَغْيًا جهت ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا

و گذشتن از حد در کشتن و جفای ایشان چون نزدیک دریا رسیدند فرعون بموی ما دید جبرئیل بر آن سوار بود بدریا در آمد لشکر از پی او رفتند و هم چون

در دریا افکندند فرعون با لشکر بدریا در آمد امر کرد آب را حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا آنگه که چون دریافت او را غرق شدن دانست که هلاک خواهد

قَالَ آمَنْتُ گفت بروجه الحاح و یأس که ایمان آوردم و بگرویدم أَنَّهُ بآنکه شأن اینست که لَا إِلَهَ نیست هیچ معبودی مستحق عبودیت إِلَّا الَّذِي مگر آنکه

گرویدند موسی علیه السلام آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگانم حکم او را ... اگر کرده فرعون

این سخن را ... عبارت ... از کار خارج ... قول ... و ... در وقت که بیرون رفتن زبان بتکلف بود مقبول نشد و ... نیکو

و ... کافی ... اگر فرعون این سخن ... بخود ... که جبرئیل ... بکل ... فرعون ... بر وجه انکار ایمان او آلْآنَ

آیا اکنون ... ایمان می آوری وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین و فرمان ... وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

و بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در تفسیر ... و مجمع ... مذکور است که در اول حال حق تعالی موسی را امر کرد که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون برد

... از مصر ... و ... فرعون ... کرفته ... بسیار ... آمدند ... ایشان را ... فرعون

... بنی اسرائیل ... هزار مولود ... سال ... سرای فرعون ... کرد

... بنی اسرائیل ... در آنکه گفته ... دیگر ... بنی اسرائیل ... بر عادت

خود ... ایشان ... و در سرای ... فرعون از ... مطلع کرد ...

فرعون ... لشکر خود جمع کرد هزار هزار و ششصد هزار ... و از محمد بن کعب روایت کرده که در لشکر صد هزار اسب سیاه بود غیر از

... دیگر ... از خواص فرعون ... فرعون آن بود که ... سیاه ... و در اسب سیاه نشستی و این صد هزار ... سیاه ...

در ... سیاه ... بنی اسرائیل ... دریای قلزم رسیدند ... لشکر فرعون ... هزار ... خود ... کرد ...

و خود ... قوم موسی ... گفتند ای موسی چاره این امر چیست ... دریای خونخوار و از ...

دریا ... غرق ... حق تعالی بموسی وحی فرستاد که عصای خود بر دریا زن موسی چون عصا بر دریا زد ...

راه خشک در دریا ... بنی اسرائیل ... چون ... گفتند ... از بنی اعمام خود ... مباد ... غرق شده ...

حق تعالی ... طاق طاق شده ... یکدیگر را ... بنی اسرائیل ... دریا ... فرعون ...

که طاق طاق شده و راهها خشک در آن ... برسیده ... که آن ... لشکر گذشته ... فرعون ... جواب ... کرد

جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته در پیش اسپ فرعون راند و در دریا رفت اسپ فرعون نر گشنی کرد بر مادیان رفت فرعون هر چند سر او را میکشید فرمان
نمی‌برد تا آنکه به دریا فرو شد لشکریان دیدند که فرعون به دریا در رفت همه یکبار فرو رفتند و در مدارک و تبیان و غیر آن از ثعلبی آورده‌اند
که روزی جبرئیل علیه السلام به صورت مردی به دیوان مظالم فرعون آمده گفت من از راه دور آمده‌ام بجهت مسئله که از تو استفتا کنم پس رقعه که مضمون
آن [illegible] در شأن بنده که نشو و نما یافته در میان مال و نعمت خواجه خود و تربیت او از سایر ممالیک ممتاز کرده پس کفران نعمت او کرده
دعوی خواجگی [illegible] انکار کند فرمان [illegible] فرعون به خط خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای آن بنده آنست که خود
برخیزد و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق کنند جبرئیل آن خط را گرفت و از مجلس او بیرون آمد و در محل که فرعون در گرداب فنا در افتاده اظهار
ایمان مینمود جبرئیل آن خط او را بدو نمود که این خط تست آری فرمود که الفتوی تو با تو عمل کرده‌اند فَالْیَوْمَ پس امروز هنگام نزول عذاب از جای
که او نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ رها کنیم ترا از فرو شدن در آب همه قوم ترا در قعر دریا در آریم و بدن ترا در روی آب اندازیم اول آنکه چون فرعون
و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل را شبهه شد که فرعون هلاک نشده و مادام که [illegible] لشکر را از دریا بیرون [illegible] در آید حق تعالی فرعون را
بر روی آب او که از زره [illegible] کرده [illegible] بنی اسرائیل تن فرعون را [illegible] که بر روی آب دریا موج زده او
لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً [illegible] بقایای قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن فرعون را [illegible] او قوم خود
[illegible] ماهی [illegible] که به دریا فرعون [illegible] در دریا انداخت [illegible] پس دریا او را از زمین بلند کرده [illegible]
او را به [illegible] جبرئیل [illegible] از زمین لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ برای کسی که از پس تو باشد آیَةً [illegible]
و [illegible] از دعوی الوهیت [illegible] که خود را از غرق شدن در گرداب [illegible] اناربکم الاعلی
[illegible] وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از علامات قدرت ما لَغَافِلُونَ [illegible] در آن فکری نکنند
[illegible] علی بن ابراهیم [illegible] از صادق علیه السلام روایت کرده که هیچ گاه که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمد
غمناک میبود [illegible] فرعون [illegible] که این آیه را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خواند [illegible] جبرئیل
[illegible] خدای [illegible] جواب داد [illegible]
فرعون غرق شد گفت آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ [illegible] آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ
[illegible] اکنون [illegible] مرا [illegible] کردم
[illegible] از آن ماه [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
شدن فرعون و لشکریان او [illegible] وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بتحقیق که جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب علیه السلام را بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ
صِدْقٍ بجای [illegible] صدق [illegible] آن بیت المقدس [illegible] وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ [illegible]
فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم تورات و احکام آن [illegible] خواندند و دانستند
اختلاف کردند [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زیرا که آن حضرت معلوم بود [illegible] اختلاف کردند [illegible]

واکرام ایشان کرده اند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم میکند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچه بودند که از روی

عناد فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند از حکم تورات یا از معجزها از علامات آنحضرت و حکم او در آنروز میان ایشان جمیع مومنان از مبطل و کافر مؤمنان

و تعذیب کافران بود از آن در میان حق محمد صلی الله علیه و آله میفرماید فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ پس اگر هستی تو در شک و گمان بر سبیل فرض و تقدیر مِمَّا أَنْزَلْنَا

إِلَيْكَ از آنچه فرستادیم بتو از قصص فَسْئَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنها که يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را مراد تورات است مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو

یعنی از اهل کتاب چه این قصص ثابت است در کتاب ایشان مراد تحقیق است و گواه آوردن بآنچه در کتب متقدمه است ما و بدانکه قرآن مصدق آنست که

در آنست که مراد امکان و وقوع شک باشد از آنحضرت و لهذا فرمود لا اشک و لا اسال یعنی شک در حقیقت آن ندارم و نمی پرسم و گویند خطاب

بآنحضرت است و مراد امت اند و نزد اهل سیر گفته که این معنی نفی است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادت بصیرت سؤال کن از اهل کتاب مانند قول ابراهیم

وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستی که آمد بتو بیان درست مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش

از شک آورندگان و اصح اقوال آنست که در امثال این صورت خطاب متوجه حضرت است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شک و شبهات

در آنچه بروی نازل شده و این قبیل است خطاب دیگر وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا و مباش از کسانیکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتهای

خدا را که قرآن است فَتَكُونَ پس باشی از تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و گویند امثال این از برای آنست که کفار قطع طمع کنند از آنحضرت

بر این دلیل که إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستی آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو یعنی قول حق در لوح محفوظ که

کافران بر کفر میرند و یا حکم و علم او باشند و ملائکه از ایشان خبر داده و گفته کلمه آنست لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ قسم است که خود که جهنم را پر سازم

از آدمیان و جنیان یا هولاء فی النار ولا ابالی یعنی اینگروه در آتش خواهند و هیچ از آن باکی ندارم و بر هر تقدیر مقرر است علم ازلی تعلق گرفته که ایمان

ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند ای محمد ولو اتیان ابن حبیبه که تصدیق بکنند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ و اگرچه آمده باشد ایشان كُلُّ آيَةٍ هر آیتی از آنچه اقتراح

حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذاب دردناک را که آنوقت ایمان آرند و لیکن از نزول عذاب ایمان آوردن نفع نرساند چنانکه قوم فرعون دیدند ما

سودی نداشت و حق سبحانه بیان فرمود که ایمان و عزم مقبول است و معاینه عذاب و رعب آن بیان قبول ایمان بر قوم یونس علیه السلام پیش از نزول

عذاب میفرماید که فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ پس چرا نبود قریه یعنی اهل دهی از دیهها که ایمان آوردند پیش از دیدن عذاب فَنَفَعَهَا پس سود داد

اهل این دیه را إِيمَانُهَا ایمان ایشان و عذاب از ایشان رفع شود إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لیکن قوم یونس لَمَّا آمَنُوا آنهنگام که ایمان آوردند پیش از دیدن عذاب و مشاهده

علامه عذاب كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم و بردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار کردانیدیم

إِلَى حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و در میان گفته اند که بجای حرف استثنا است که الا است استثنا متصل نفی نموده اهل دهها

که در حین نزول عذاب ایمان آوردند ایشان نفع یا ایمان نرسید مگر قوم یونس که حضرت ازاله دیده علامات عذاب ایمان آوردند و بار دفع عذاب کردیم از ایشان

و تمتع حسنیم تا مدت اجل ایشان و مشهور آنست که ایمان قوم یونس بر سبیل اخلاص و اختیار بوده نه بر وجه اجبار چه ایمان قبل از نزول عذاب

ایمان آوردند و قوم فرعون علاقی از علامات آن دیده پس مثل ایشان مثل مریضی است که در مرض خود توبه کند و امید شفا داشته باشد و از موت ترسد و مجمل این

روایات متواتره آنست که حق تعالی یونس علیه السلام را با هل نینوی فرستاد و دعوت کرد ایشان را که ایمان آورند و ایمان نیاوردند و مردم و بیمار انکار نمودند

یونس شکایت ایشان بخدا کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود که ای یونس قوم خود را بترسان که اگر امروز تا سه روز ایمان نیارند عذاب نازل شود و هلاک
یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفت در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیوم که زمان موعود بود رسید حق تعالی مالک را خطاب کرد که مقدار شعیری
از سموم جهنم بر آن قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و سموم جهنم بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شراره آتش گردید نینوی فرو گرفت
چون قوم یونس این حال بر خود مشاهده علامات عذاب ایشان را بدیدند ترسان و لرزان شده دانستند که یونس راست گفته روی بجانب خود نهاده و چاره این امر از
ملکی کردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را بطلبید چندانکه یونس را طلب کردند نیافتند با یکدیگر گفتند اگر یونس رفت خدای او که با ما دعوت کرد باقیست و دانا
دستوری با ما طلب او را اجابت آن بود تا ایمان آوریم تا شاید که عذاب از ما رفع شود اکنون که رفته است جامه ها چاک بصحرا رویم و سجود و تضرع
و زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم شاید که بر ما رحم کند پس بر سرها خاک و جامه های درشت پوشیده و در غلاده اینهم صورت روی بصحرا نهادند و مرد و زن و خرد
و بزرگ خروش و نوا در گرفته کودکان را از مادران جدا کردند و چهارپایان و ستوران نیز همچنین و جمله بیکبار نشتها با اخلاص آواز برداشتند که ایمان آوردیم
بآنچه یونس آورد و اول ذی الحجه تا آخر دهم محرم الحرام بر این حال لبیک در این چهل روز زاری و ناله ها بر آسمان میرسید و در دمندی و بیچارگی عرض میکردند
و بزبان حال مضمون این مقال میگفتند بیت چاره ما ساز که بیچاره ایم گر تو برانی بکه رو آوریم معترفیم از همه سازنده جز تو نداریم بکار [illegible] هر که بتو آوردیم
هم با امید تو ضد آمده ایم با دست روی بر خاک نهادند و گفتند خداوندا امید ما چنانست که یونس از در رفع این عذاب ورد این عقاب و سکنم زیم اکنون او نیست که پناه ما
از میان قوم بیرون رفته بدرگاه تو آمده ایم و چون تسلیم کرده ایم و تصدیق نموده ایم تو را هست که تو را دیدیم خدایا بر ما رحم کن و بفرست و بعد از او [illegible] یونس
در درگاه تو گرای عذاب نیامده از ما بردار و توبه قوم بپذیر که خدایا یونس را گفته بود که خدای من گفته که ایشان بخبر و ارادت کسی شدگان توایم بکرم عظیم خود ما را
آزاد و ما جانی دیگر نیافته ایم که خداوندا ما را یونس خبر داده بود که تو خداوندی که فرموده ای بر کارها در دمندان را دست گیری کنی بفضل و کرم خود ما را
دستگیر باشی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو میفرمود که هر کس تائب شود و روی بدرگاه آید خدایا ما بگناه بسیار رجوع بتو نموده ایم
از ما عفو و کرم دیگر بگو که پادشاه کریم خدایا یونس ما را گفت که پروردگار و آفریننده کار من کریم است که سایلان را باز نمیگرداند و محروم نمیسازد
پس صبحی از ملک این ندا بر ایشان رسید که هر چیزی که از یکدیگر گرفته اند آن را رد کنند تا آنکه مردی سنگی از مال غیر در بنای خانه نهاده بود آن را برکنده
و بصاحبش رد نمود پس در میان ایشان پیری بود از بقیه علمای آن گروه که بر دست ایمان آورده این کلمات بزبان راند که یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی
و یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب از ما رفع شود پس ملا خدایا این کلمات که از عذاب رحمت ... ... که بعضی از عرفا گفته
که خواندن این کلمات رفع عذاب شود یونس از شبهه که بنده مومن در ابتدای استجابه که اند حاجات دین و دنیای او با اجابت متوقف بقصه و جمله کرحم بود
و عاشورا این مناجات ولسو زدی این طور محض بر آن کلمات اکنون از رحمت ... و ظلمات عذاب رفع کردند از رحمت الهی آن کرده شد
و یونس که در شکاف کوه بود آن روز رفتن از آن از میان قوم بدون اذن الهی چهل روز در شکم ماهی محبوس شد و چون روز چهلم او
در کنار دریا از دهن خود افکنده در زیر درخت کدو که حق تعالی در کنار دریا رویانیده بود قرار گرفت تا قوت یافت وحی الهی در رسید که میان قوم خود رو که
ایمان آورده اند و عذاب از ایشان مرتفع شده چون یونس بمیان قوم آمده با دیده گریان از معیشت و خوشحالی شده در کار
او عبادت و طاعت حضرت رب العزت میکردند تا رحمت الهی واصل شد و تفصیل این مبحث در سوره والصافات وهم ذکر خواهد یافت او کلما ادرکت

رسالت محمد صلی الله علیه وآله بر ایمان قوم خود نبوت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آیینه دل آنحضرت می نشست حق تعالی این آیه فرستاد که ولو شاء ربک
و اگر خواستی پروردگار تو که باجبار مؤمن آیند لآمن من هر آینه ایمان آوردندی بر وجه الجا و اضطرار من فی الأرض هر که در زمین است کلهم جمیعا
همه ایشان أفأنت تکره الناس آیا تو اکراه میکنی مردمان را حتی یکونوا مؤمنین تا گردند گروندگان یعنی نمی توانی ایشان را اکراه بر ایمان داری چه
این در حیز قدرت تو نیست و خدای که بر همه چیز قادر است نیز اکراه و اجبار ایشان را بر ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت و تکلیف است وما کان لنفس و نباشد و نبود
هیچ نفسی را أن تؤمن که ایمان آرد إلا بإذن الله مگر بتوفیق و لطف خدای که آن اعطای تمکین و آلات و نصب ادله عقلیه و نقلیه است تا عقول خود کار فرمایند
وگفته اند در آیات قدرت بمحض ایمان آرند و گویند اذن بمعنی علم است یعنی هیچکس ایمان نمی آرد مگر که علم الهی تعلق بآن گرفته و در ازل دانسته که او باختیار خود ایمان آرد
ویجعل الرجس و میگرداند عذاب و لعنت و غضب خود را و خذلان خواند یعنی خدای سبحانه رد عذاب و غضب خود را علی الذین لا یعقلون بر آنها که
تعقل نمیکنند در آیات قدرت او تا اثر ایمان آرند و با حکم نجات کافران قل انظروا بگو ای محمد مر کافران را که از تو آیات تعرض طلب میکنند که نظر کنید بچشم احتیاط
کننده بدیده بصیرت ماذا فی السموات چه چیز است در آسمانها از عجایب فطرت والأرض و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و حکمت
نامتناهی وما تغنی الآیات و دفع نمیکند دیدن آیتها والنذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عن قوم لا یؤمنون از گروهی
که نخواهند گروید و ایمان نخواهند آورد فهل ینتظرون پس چشم نمیدارند این مشرکان إلا مگر ایامی سالفه و اوقات را مثل أیام الذین مانند روزهای آنانکه
خلوا من قبلهم گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و امثال ایشان که مراد از ایام وقایع است قل فانتظروا بگو پس انتظار برید عذاب را
که بر شما نازل خواهد شد إنی معکم بدرستیکه من با شما من المنتظرین از منتظران هلاک شما ام ثم ننجی رسلنا پس میرهانیم پیغمبران خود را وقتی که عذاب
بمکذبان فرود آید والذین آمنوا و کسانی را که ایمان آوردند بایشان اگر و بسبب ایشان کذلک همچنان که نجات دادیم رسل سابق را حقا علینا
وعده ایست دور از ما که لازم است هلاک مشرکان را ننجی المؤمنین نجات میدهیم گروندگان را که محمد و اصحاب او قل یا أیها الناس بگو ای مردمان
مراد اهل مکه اند إن کنتم فی شک اگر هستید شما در شک من دینی از صحت دین من که بیان میکنم امروز برای شما فلا أعبد الذین پس نمی پرستم آنها که
تعبدون شما میپرستید من دون الله بجز خدای از بتان و ملائکه و مسیح و عزیر ولکن أعبد الله ولیکن میپرستم خدای را الذی یتوفاکم آنکه میگیرد
می میراند شما را برای جزای کردار شما در روز شمار وأمرت أن أکون و فرموده اند مرا که باشم من المؤمنین از گروندگان باحکام الهی وأن أقم و دیگر امر کرده مرا
بآنکه راست گردان وجهک للدین روی خود را از برای دین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام گردان و مکلف خود را معروف دار بر کسی و امر نیز
و نماز خود را مستقبل قبله گردان که آن پیغامبر اسلام است حنیفا در حالتی که از این مایل است از همه ادیان باطله بدین اسلام در حالتی که تو مایلی از همه ادیان بدین
اسلام ولا تکونن من المشرکین و مباش از شرک آرندگان خطاب متوجه بتو حضرت است و مخصوص است امتی منظور امت ولا تدع من دون الله و مخوان بجز خدای
ما لا ینفعک آنچه را که سود نکند تو را اگر خوانی و پرستی آن را ولا یضرک و زیان نرساند ترا اگر ترک پرستش آن کنی فإن فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی غیر
خدا را و پرستی آن را فإنک إذا پس بدرستی که تو آنگاه من الظالمین از ستمکاران باشی بر نفس خود باینکه خود را در مهلکه عقوبت افکنی وإن یمسسک الله بضر
و اگر برساند خدای تو را مرضی یا شدتی فلا کاشف له پس هیچ زایل کننده نیست مر آن را إلا هو مگر او وإن یردک بخیر و اگر خواهد بتو صحت
و غنا فلا راد لفضله پس هیچ رد کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل را یصیب به میرساند فضل را من یشاء بهر که خواهد من عباده از بندگان خود

رو فی مصلحت و حکمت وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از عنوان بعثت نامبرده سوره الرَّحِيمُ مهربان پس بعاقبت امیدوار داد نا امید را از رحمت و

میکند موعظه حسنه جهت ایشان در رسالت پیغمبر قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما معجزی حقی یا کلامی درست

و یا دین اسلام مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که

راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفع خود نه نفع او عاید باشد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب و عناد فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود

عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال گمراهی بر وی است وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ و نیستم من بر شما نگهبان کار شما یعنی که لازم نیست بر من که واجب و لازم باشد

کار صلاح و شما کنم و شما را باجبار مهتدی گردانم و یا نگه دارم شما را در منع عذاب از شما جز آنکه امر شما را و بر من تبلیغ است و آنچه را بایدم کرد و بسیاط

این آیه بآیه السیف منسوخ است وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بسوی تو باستماع و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت

و درانه ایشان بر تو رسد از آن مردم مشرکان حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای میان تو با ایشان و مایشان بقتال و سبی و جزیه کند وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که ممکن نیست در حکم او خطا و میل و ستم و کذب اطلاع او بر سرایر و ضمایر بیشتر که مطلع است بر ظاهر و حتیاج نیست که و

ندارد و حاکمان دیگر بر سرایر مطلع نیستند و بر ظاهر حکم میکنند

سوره هود علیه السلام

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده

که هر که این سوره بخواند حق تعالی بدهد او را بعدد هر که تصدیق نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی کرده و هر که تکذیب ایشان کرده ده حسنه و او را بود

و روز قیامت از سعدا باشد و حسن بن ... از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که در هر جمعه سوره هود بخواند حق تعالی او را روز قیامت در زمره پیغمبران

مبعوث گرداند و حساب او آسان گرداند و در آن روز هیچ گناه او ظاهر نشود و ابی جحیفه روایت کرده که صحابه به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله بر تو پیری

در آمد گفت پیر گردانید مرا سوره هود و اخوات آن الحاقه و الواقعه و عم یتسائلون و هل اتیک و نزد اینکه سوره هود و حاقه و واقعه و عم و هل

اینک ... خبر چه در سوره ظلم کرده که فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ یعنی مستقیم باش بر آن وجهی که بآن امر کرده شده و در سورهای دیگر ... از احوال آن روز ... است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر مذهب اکثر و اشهر آنست که الر اسم این سوره است یعنی بنام خدای کریم رحیم طالع ... مبعث ... و هر

در انشا ... اجزا ... و این کلام ... کِتَابٌ این کتابیست ... أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ استوار کرده شده آیات

او بحجتهای روشن و ... ثُمَّ فُصِّلَتْ پس تفصیل کرده شد بسوره سوره و آیه آیه

و بالمفصل ... از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ از نزد خداوند حکم کننده آگاه

و دانا ... أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ... إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ ...

بیم کننده ... وَبَشِيرٌ و مژده دهنده ... وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا

و دیگر ... رَبَّكُمْ ... ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید و باز گردید از معاصی بطاعات

و ... يُمَتِّعْكُم ... مَّتَاعًا حَسَنًا ... برخورداری نیکو

... إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ...

... وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ ...

ابن مسعود نقل کرده که فضل کسب حسنات او فاضل بر سیئات او عبارت است که هر کاه او سیئه کند یک سیئه برای او نوشته شود و هر حسنه کند ده حسنه نوشته
و اکر برای هر سیئه که کند باشد در دنیا عقوبت کشته ده حسنه خالص و باقی ماند و اکر نه یک حسنه مقابل یک سیئه برده و نه حسنه باز ابن عباس نقل کرده که
حسنات و سیئات نیز برابر رفته و هر کرا سیئات بر حسناتش بیفزاید در دوزخ رود و هر کرا سیئات و حسناتش برابر باشد از اهل اعراف باشد و بعد از آنکه
و بعد از آن به بهشت رود وَإِن تَوَلَّوْا و اکر ستمکاران روی کردانید از اسلام فَإِنِّي أَخَافُ پس بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ
از عذاب روز بزرگ که قیامت است و کفته اند روز شدت و سختی است که کفار کشیدند از قحطی تا حدی که مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی جزای خدا است مَرْجِعُكُمْ
بازکشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی از ثواب دادن و عقوبت کردن تواناست ... آورده اند که ...
عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میورزیدند ... روزی ... چون ... و چون ... سینه
و سینه‌های خود را ... در عداوت محمد صلی الله علیه وآله ... حق تعالی ... أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ بدانید که ایشان ... میکردانند
صُدُورَهُمْ سینه‌های خود را ... میکنند ... بعداوت ... میل ... کردانیده ...
لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ تا پنهان شوند از خدای ... رسول ... عیاشی باسناد خود از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده ...
عبداللّه ... مشرکان رسول را ... نفاق ... سر ... در ... روی ... ما ...
جمیع ... این ... کفر و نفاق و عداوت محمد صلی الله علیه وآله را از خدای ... أَلَا حِينَ بدانکه هنگامی که يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ ... جامه‌های خود ... يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ میداند خدای آنچه پنهان میکنند ... وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا
میکنند ... إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ ... وَمَا مِن دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین ... إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا
... روزی ... وَيَعْلَمُ ...
میکند وَيَعْلَمُ و میداند مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه ... وَمُسْتَوْدَعَهَا ...
حیوانات از زمین ... مستودع ... قبل ... كُلٌّ همه ...
و مستودع ... فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن که لوح محفوظ است وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
... فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز ... آخر ...
... تعلیم ... وَكَانَ ... عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ...
از خلق سموات و ارض ... عرش ... آب ... حق ...
... آن ... آب ... بالای آن ... عرش ...
آب ... عظیم ... اهل ... عرش ... لوح و قلم ...
و آن ... کائنات که موجود خواهد ... لِيَبْلُوَكُمْ

و تا بیازماید شما را یعنی تا با شما معامله آزماینده کند تا ظاهر کند بر عالمیان أَيُّكُمْ که کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترید از روی عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل [illegible]
مراد آنست که تا ظاهر شود که کیست که بنده را در تفکر عالم میگرد و به صفات وحدت و علم او و اطاعت و عبادت او میکوشد و کیست که بجهت عدم تفکر
بر کفر اصرار میکند و مرتکب عصیان جری میشود وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را که إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته شدگانید
مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ برای مجازات عمل نیک و بد لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این سخن که در باب بعث
میگویی إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ الا جادویی ظاهر و باطل است وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر باز پس داریم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب استیصال را که وعده کرده ایم إِلَىٰ أُمَّةٍ
مَعْدُودَةٍ تا جماعتی از اوقات یعنی بعضی از اجزای وقت شمرده منتهی شود آن هنگام عذاب نازل سازیم لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا
مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع از ابو عبدالله و ابو جعفر علیهما السلام مرویست که مراد اصحاب مهدی اند علیه السلام که سیصد
سیزده باشند بعدد اصحاب بدر که در یک ساعت مثل ابر خریف جمع شوند یعنی کفار ایمان [illegible] و بوعده عذاب استهزا کنند تا آنکه [illegible] مهدی ع
اصحاب او متواصل شوند أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روزی که بیاید عذاب ایشان را که روز بدر است یا حرب ظهور مهدی علیه السلام لَيْسَ مَصْرُوفًا
نباشد عذاب باز داشته شده عَنْهُمْ از ایشان یعنی هیچ دفع آن [illegible] ایشان منع نکنند وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کند بدیشان
مَا كَانُوا بِهِ آنچه که از روی جهل و فرط ضلالت بدو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و بوقوع آن تعجیل مینمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ
و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد خود نعمتی که دریابد لذت آنرا ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ پس باز ستانیم آنرا از وی إِنَّهُ
لَيَئُوسٌ بدرستی که او بسیار نا امید است از فضل الهی بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم پادشاهی كَفُورٌ بسیار ناسپاس در نعمت گذشته که [illegible]
ناسپاسی نا امیدیست و این هر دو صفت از جهل منبعث است وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر در چشانیم مرو را نَعْمَاءَ نیکویی چون صحت
و توانگری بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ پس از سختی که بدو رسیده باشد چون فقر و بیماری لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ برفت بدیهای یعنی
مصایب و مکاره که مرا می آمد عَنِّي از من إِنَّهُ بدرستی که آدمی لَفَرِحٌ هر آینه بسیار شادمانست بنعمت و مغرور آن فَخُورٌ نازنده
و فخر کننده بر مردمان بوقوع فرح و اشتغال بفخر از شکر نعمت إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبایی نمودند در محنت و بلا و مصائب و شدائد
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی بوسیله ادای واجبات و مندوبات و اجتناب از منهیات و وظایف شکر نعمتهای که بدیشان رسید در نعمت
رخا أُولَٰئِكَ آن گروه بصفت صبر و شکر موسوم اند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرگ بنعیم جنات
و کمال تقرب بحضرت منان آورده اند که کفار عرب از روی تعنت و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات میکردند و بکلام کرام و آنرا
استهزا مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداده اند یا فرشته را مصاحب تو نفرستاده اند حضرت رسالت از عدم قبول
دعوت و استهزا و سخریه ایشان تنگدل میشد حق سبحانه برای تخلیص آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات او بدیشان و انکار ایشان فرموده
فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید تو ترک کننده باشی مراد آنست که ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ برخی از آنکه وحی کرده شد بتو [illegible]
[illegible] کار است از سب آلهه و عیب [illegible] استهزا [illegible] وَضَائِقٌ بِهِ و تنگ [illegible] صَدْرُكَ
سینه تو أَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ چرا فرو فرستاده نشده است بر وی گنجی که نفقه کند [illegible] آن [illegible]

خیل و پیاده‌ها أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا چرا نیامده با او فرشته که گواهی دهد بر نبوت او پس بسبب این مقالات از ادای رسالت باز نمان و باکی مدار که

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ جز این نیست که تو بیم کننده و بر تو همین انذار است و تو در آن تقصیر نه‌ای اگر ایشان از اله و انکار باز نیستند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

و خدای بر همه چیزها وَكِيلٌ گواهست و کارگذار که کار خود بدو گذاری و نگاه دارنده اگر خود بدو سپاری دل تو کامل [illegible] و از کفر ایشان

هر چه وعده داده است أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند که قرآن که محمد آورده است آنچه میگوید که از وحی است [illegible] و از نزد خود قُلْ فَأْتُوا

بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مانند قرآن در کمال بلاغت و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بربافته شده از نزد شما چنانچه زعم شما آنست که من آورده‌ام

بر منوال افترا و بمن این گمان [illegible] از خود [illegible] شما فصحای عرب پس شما قادرتر باشید بر [illegible] این کلام [illegible] قادر [illegible]

بر قصص و اخبار و عادات [illegible] وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت در معارضه هر که توانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان [illegible] این کلام [illegible] چون از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیه دیگر [illegible] فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ

و چون [illegible] عاجز آمدند [illegible] فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکنند مر شما را ای مؤمنان [illegible] سوره مثل

قرآن و [illegible] فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا أُنْزِلَ آنچه فرو فرستاده شده بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم [illegible]

بر آن قادر [illegible] وَأَنْ لَا إِلَٰهَ [illegible] إِلَّا هُوَ [illegible] عالم [illegible]

[illegible] فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس آیا هستید [illegible] اسلام [illegible] اعجاز قرآن [illegible]

[illegible] مَنْ كَانَ هر که باشد [illegible] يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن [illegible] اعمال خیر

[illegible] اهل ریا [illegible] یهود و نصاری و منافقان [illegible] اعمال حسنه [illegible] دنیوی [illegible]

[illegible] نُوَفِّ إِلَيْهِمْ تمام دهیم بایشان أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان [illegible] رزق [illegible] اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان

در دنیا لَا يُبْخَسُونَ [illegible] کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه [illegible] لَيْسَ لَهُمْ نباشد مر ایشان را فِي الْآخِرَةِ

در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش [illegible] وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا فِيهَا آنچه کردند در دنیا [illegible] آخرت [illegible] اخلاص

[illegible] اخلاص عمل نکرده‌اند بلکه از برای غرض دیگر [illegible] وَبَاطِلٌ [illegible] مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا [illegible] ثوابست [illegible]

[illegible] خوانند و همه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس هر که باشد علی بینة من ربه بر برهانی روشن از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب و یتلوه و از پی درآید برهان را و گردد دلیل عقلی او را شاهد منه

گواهی از وی صاحب بینه مرتضی است که کتاب الله اندر هر مومنی مخلص و هم پیغمبر است یا اینکه هم پیغمبر است و [illegible] او جبرئیل [illegible]

و شمائل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که بدید بالطاف و روی مبارکش انوار حق و آثار صدق در بشره او [illegible] مؤدی و برهان [illegible]

صاحب بینه رسول است صلی الله علیه و آله و شاهد امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ثعلبی که از ائمه اصحاب حدیث است و از علمای اهل سنت است در تفسیر خود آورده

باسناد از کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس و جمعی کثیر از رواة روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بخدای که در زیر زمین و آسمان [illegible]

صورت نگاه کرد که اگر برای من بالش نهند و بر آن نشینم حکم کنم میان اهل تورات بتورات و اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل فرقان بفرقان و هیچ

موی نیست از قرآن الا که من میدانم [illegible] که در کجا نازل شده [illegible] مگر [illegible] موی [illegible] ولیکن اگر [illegible]

که این آیه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه [illegible] رسول خدای است که بر حجت روشن است از نزد خدای [illegible]

و [illegible] سلیمان [illegible] از عبد الله عباس [illegible] افمن کان علی بینة من ربه

رسول خداست و [illegible] شاهد منه علی بن ابی طالب است [illegible]

و [illegible] امامت [illegible] فضیلت [illegible] اهل [illegible]

و [illegible] و المجتبی [illegible] و اولیاء [illegible]

آیات قرآن و اخبار نبوی [illegible] و الضحی [illegible] و الیل [illegible] فلا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله [illegible]

رحیق [illegible] و من قبله کتاب موسی [illegible] تورات [illegible] مصدق [illegible]

[illegible] اماما و رحمة [illegible] اولئک

آن گروه [illegible] یؤمنون به [illegible] قرآن محمد صلی الله علیه و آله و من یکفر به [illegible] قرآن محمد صلی الله علیه و آله من الاحزاب

از گروهی اهل [illegible] فالنار موعده [illegible] فلا تک

فی مریة [illegible] انه الحق من ربک [illegible]

[illegible] و لکن اکثر الناس لا یؤمنون و لیکن بیشتر مردمان [illegible] ایمان نمی‌آورند [illegible]

اظلم [illegible] ممن افتری علی الله کذبا [illegible]

اولئک آن گروه [illegible] یعرضون علی ربهم [illegible]

[illegible] و یقول الاشهاد [illegible] الکاتبین [illegible]

[illegible] هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم [illegible]

الا لعنة الله علی الظالمین [illegible] الذین یصدون عن سبیل الله

از راه [illegible] و یبغونها عوجا [illegible]

اهل آن مکتب اند ابناء روزگار از راه بر کردانند وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای آخرت هُمْ کَافِرُونَ ایشان کافرانند اُولٰئِکَ آن گروه لَمْ یَکُونُوا
مُعْجِزِینَ نیستند عاجز کننده آن مر خدایرا از عذاب خود فِی الْاَرْضِ در زمین در دنیا وَمَا کَانَ لَهُمْ و نیست مر ایشانرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای
مِنْ اَوْلِیَاءَ هیچ کس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد لیکن تأخیر عقاب ایشان کند تا روز قیامت تا عقوبت ایشان سخت‌تر و باینده‌تر باشد
یُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند جهت گمراه شدن و گمراه کردانیدن مَا کَانُوا نبودند که یَسْتَطِیعُونَ
السَّمْعَ توانسته شنیدن حق را جهت از شنیدن آن کراهیت وَمَا کَانُوا یُبْصِرُونَ و نبودند که ببینند یعنی آیات قدرت را از دیدن آن کور بودند یعنی
خود را کور و کر کردانیده از دیدن و شنیدن آیات حق مر ایشانرا کر وجه تأمل و تدبر نظر در آیات نکنند تا بآن مهتدی شوند پس گویا کر و کور بودند
از آن اُولٰئِکَ الَّذِینَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ زیان کردند بنفسهای خود یعنی زیانکار شدند بدین بازار کرد وَضَلَّ عَنْهُمْ
و گم شد از ایشان مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ آنچه بودند افترا میکردند از شفاعت بتان و در خواست ایشان عذر از حضرت خدا ...
لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ بی شک و شبهه ایشان فِی الْآخِرَةِ در آن سرای هُمُ الْاَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان بر پرستش
خدای تعالی برگزیده اند و متاع فانی دنیا را بر نعیم عقبی اختیار کرده اند و لعنت ازلی کفار و عذاب ایشان بیان ابرار و ثواب ایشان میکند اِنَّ الَّذِینَ
اٰمَنُوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند آن کارهای شایسته از ادای فرائض و سنن و واجبات وَاَخْبَتُوا
اِلٰی رَبِّهِمْ و آرام کرفته اند بپروردگار خود و خضوع کرده اند برای خدا اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنان ملازمان بهشتند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ
ایشان در بهشت جاویدانند مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ صفت دو گروه مؤمن و کافر کَالْاَعْمٰی وَالْاَصَمِّ مانند کور و کر از شنودن و دیدن حق وَالْکافر
وَالْبَصِیرِ وَالسَّمِیعِ و مانند بینا و شنوا از آن صفت مؤمنانست هَلْ یَسْتَوِیَانِ آیا برابرند در صفت مَثَلًا از روی صفت یعنی برابر نیستند
اَفَلَا تَذَکَّرُونَ آیا پند نمیگیرید به تشبیه و تأمل نمیکنید در آن یعنی آنکه حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود
و بدین عمل کند و بصیر کسیست که حق را حق بیند و پیروی آن کند و باطل را باطل بیند و از آن اجتناب کند و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند
و باطل را باطل شنود و از آن احتراز نماید و چون حق ذکر وعد و وعید و ترغیب و ترهیب نموده در عقب آن بیان اخبار انبیاء گذشته کرد تا آن تخویف ملحق شود
بلسنه و تنبیه ایشان است و ایشان از انبیاء و ترسانیدن ایشان را عذاب ... وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
و بدرستی که فرستادیم نُوحًا اِلٰی قَوْمِهِ نوح را که پیغمبر بود بسوی قوم او پس گفت مر ایشانرا اِنِّی لَکُمْ بدرستی من مر شما را نَذِیرٌ مُبِینٌ بیم کننده ام هویدا بیم کننده
از موجب عذاب و ... از آن ... اَنْ لَا تَعْبُدُوا اینکه مپرستید اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را که پرستش او نماید اِنِّی اَخَافُ
عَلَیْکُمْ بدرستی من میترسم بر شما عَذَابَ یَوْمٍ اَلِیمٍ عذاب روزی دردناک یعنی روز قیامت فَقَالَ الْمَلَاُ پس گفتند اشراف و رؤسا
الَّذِینَ کَفَرُوا آنان که کافر شدند از قوم نوح مَا نَرٰیکَ نمی‌بینیم ترا اِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر آدمی مانند ما پس ترا بر ما
کی است که مستحق نبوت باشی ... اطاعت تو ... فضل ... رسول ... بدانکه اگر ... باشد ...
این تعجب کردن از ... در خوردن و آشامیدن و نکاح ... پس ... خاص
مر ترا وَمَا نَرٰیکَ اتَّبَعَکَ و نمی‌بینیم ترا که پیروی تو کرده باشند اِلَّا الَّذِینَ مگر آنانکه هُمْ اَرَاذِلُنَا ایشان فرومایگان ما اند ...

بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی ترا بمان آوردند بی آنکه تفکر و تامل کنند در کار تو و حجت و دلایل تو بر ایشان ظاهر شود و بی آنکه در شان [illegible] اندیشه کرده

صدق و زوال و ریب ایشان مشاهده کنند و بی آنکه جز اتباع نوح از ایشان دنیویه فانیه الغرض کی تحت ایشان بار داشته بعد ایمان خود را معرض [illegible] کرده لطف

لطایف و عبادت کی سرمایه نعم باقیه اخرویه است و کیف این لفقر و فاقه و [illegible] قوم نوح گفتند که ما نمی بینیم تا آنجا ما را از اول وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ

و نمی بینیم مر شما را یعنی ترا و پی روان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در نهایت [illegible] حسب که بدان شما را سزاوار کرده داد عان

نبوت ترا باید بود بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان که ایشان را دعوی نبوت [illegible] علم [illegible] قَالَ

گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای قوم مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا و دلیلی روشن و لکن [illegible] مِنْ رَبِّي

از نزد پروردگار من بر صحت [illegible] گواهی دهد وَآتَانِي و داده است مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایشی از نزد خود که نبوت است فَعُمِّيَتْ

عَلَيْكُمْ پس پوشیده شده است بر شما [illegible] خواندن [illegible] کرد [illegible] محبت [illegible] شما در آن تامل نکنید [illegible]

[illegible] کار [illegible] اگر [illegible] حجت [illegible] روشن [illegible] از جانب خدا [illegible] تصدیق [illegible] از جانب [illegible]

پس [illegible] أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا الزام کنیم شما را قبول آن و اکراه و اجبار کنیم شما را بر آن [illegible] الزام [illegible] شما را

[illegible] وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما آن را مکاره و ناخواهنده [illegible] اجبار و اکراه منافی تکلیف است [illegible] تبلیغ است

و اظهار معجزه [illegible] وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ وای گروه نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مَالًا

مالی [illegible] کار [illegible] شما [illegible] إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای [illegible]

آخرت [illegible] اشراف قوم [illegible] نوح از اراذل [illegible] مجلس خود [illegible] تو [illegible] این گروه اراذل

[illegible] وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا

راننده [illegible] خود [illegible] إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ [illegible] کننده [illegible] بجزای [illegible]

پس [illegible] وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که [illegible] وَيَا قَوْمِ وای گروه مَنْ يَنْصُرُنِي

کیست که مرا یاری دهد و دفع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب و انتقام خدای إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشان را [illegible] أَفَلَا تَذَكَّرُونَ [illegible]

[illegible] کنید [illegible] از مجلس [illegible] است و [illegible] خطا [illegible] هم [illegible] و قال [illegible]

[illegible] وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را که عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزد من است خزینهای علم خدای

وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیگویم [illegible] از [illegible] خدای [illegible]

[illegible] وَلَا أَقُولُ و نمیگویم شما را که إِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام [illegible] گویند که [illegible]

وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنان را که [illegible] أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما [illegible] فقرا [illegible] اراذل میگوید

لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای ایشان را خَيْرًا [illegible] اللَّهُ أَعْلَمُ

خدای داناتر است بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ [illegible] در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص [illegible] إِنِّي إِذًا [illegible] الظالمین

لمن الظالمین از ستمکاران بر خود چه ایشان را حکم ظاهر است قالوا گفتند قوم نوح که یا نوح قد جادلتنا ای نوح بدرستی که با ما جدال و خصومت کردی

فاکثرت جدالنا پس بسیار کردی جدال ما را و از حد در گذرانیدی و درین باب از اندازه بیرون رفتی سخن کوتاه بکردی فأتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه

ما را وعده دادی از عذاب ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان در دعوی نبوت و وعید چه سخن تو در ما اثری نمیکند قال گفت نوح

علیه السلام انما یأتیکم به الله جز این نیست که بیارد خدای بر شما ان شاء اگر خواهد در دنیا و آخرت نه آوردن آن بدست منست و حرفی نشود و ما انتم

بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از تعذیب او شما را الا که در وقت عذاب او گریزید و یا بگریزید و لا ینفعکم نصحی و سود ندهد شما را نصیحت کردن من

ان اردت ان انصح لکم اگر خواهم نصیحت کنم شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که خواهد ان یغویکم آنکه شما را اغوا کند و گمراه گرداند تا بغی

اگر خدای بسبب فرط عناد شما هلاک شما را خواسته باشد پس اگر من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند شما را هو ربکم اوست آفریدگار شما و

متصرف در امور شما بر وفق ارادت و الیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد و بر کردار خود جزا خواهید یافت الشان از این کلام بر منتقبة

لنه ام یقولون بلکه میگویند افتریه بربافت و برخی نهد وحی را فهو وحی را از پیش خود نوح را گفتیم قل ان افتریته بگو اگر افترا کردم

فعلی اجرامی پس بر منست گناه کردن من و انا بریء و من بیزارم مما تجرمون از آن گناهی که میکنید و اوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی

نوح علیه السلام انه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهد آورد من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکس که ایمان آورد فلا تبتئس پس اندوهگین مباش

بما کانوا یفعلون بانچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا این بهر از ایمان ایشان بازرس که اجتهاد در بنده و اصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا

بمکاهده ما و حفظ و رعایت ما و وحینا و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن از انجا طرفی است از ابن عباس و محمد که نوح علیه السلام ندانست که کشتی

چگونه سازد وحی آمد که کشتی را بر چون سینه مرغ و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا و خطاب مکن با من در بارهٔ آنانکه ستم کردند یعنی از من در خواه

مکن در دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی حکم کرده ام بغرق شدن ایشان از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که حق

از هلاک قوم نوح و محمود رحمهای زنان آمیل معقم ساختن مدتی چهل سال از ایشان هیچ فرزندی بوجود نیامد و چون آمد که نوح بحت کشتی طلبید

از خدای فرمان رسید که از درخت ساج بکارد و در مدت بیست سال که درخت برسد هیچ فرزندی از قوم او متولد نشد و درین مدت اطفال

ایشان بالغ شده و ایشان از عذاب آبا کفه از قبول دعوت نوح علیه السلام پس نوح در ساختن کشتی مشغول شد و یصنع الفلک و او میساخت کشتی

و کلما مر علیه و هرگاه که بگذشتندی بر وی ملأ من قومه گروهی از قوم او سخروا منه استهزا کردندی بوی چون نوح کشتی را در بیابان

می ساخت دور از آب ایشان بروی سخریت کردندی که ای نوح کشتی میسازی آب کو و بعضی طعنه زدندی که اول نبی بودی و آخر نجار شدی قال

گفت نوح علیه السلام که ان تسخروا منا اگر سخریت میکنید با ما فانا نسخر منکم پس بدرستی که ما سخریه خواهیم کرد بر شما در حین غرق شما در دنیا و در

در عقبی بر وجه شماتت لطف و عقوبت کما تسخرون چنانچه شما امروز سخریت میکنید با ما در ساختن کشتی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که نوح علیه السلام

درمیان قوم هزار سال کم پنجاه سال مکث نمود و درین مدت قوم را بخدا دعوت کرد و در آخر کار حق تعالی فرمود تا از خرما درختی بکارند

و چون آن درخت بزرگ شد او را ببرید و از وی کشتی می ساخت که ایشان برو بسکه نشستند و میگفتند چون نوح خانه میسازد و برای زمستان تا از سرما متاذی نشود دیگری

گفت نهانی می سازد دیگری گفت انبار خانه بنا کرده و جمعی میگفتند که این مرد دیوانه است که بر زمین خشک کشتی میسازد نوح علیه السلام فرمود فسوف تعلمون

پس زود باشد که بدانید مَن یَأتِیهِ عَذابٌ یُخزِیهِ کسی را که بیاید بوی عذابی که خوار کند او را و رسوا کند در دنیا که غرق است وَیَحِلُّ عَلَیهِ و فرود آید بر وی
عَذابٌ مُقِیمٌ عذابی دایم در آخرت که حرق است از ابن عباس نقل است که نوح علیه السلام کشتی در دو سال از چوب ساج ساخت و طول آن سیصد
ذرع بود و گفته اند هزار و دویست و عرض آن پنجاه ذرع و بقولی ششصد و ارتفاع آن سی ذرع و بقولی سی و سه و آنرا سه طبقه مرتب ساخت
و بقیر بیندود و بحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد طیور را در طبقه علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان که از اهل ایمان بودند
با امتعه و اغذیه در وسطی و تنور موعد و علامت که اسباب نوح را خبر داده بود که ابتدای طوفان وقتی است که آب از تنوری که [illegible] بود
برجوشد با قوم خود در کشتی نشین و نوح منتظر این حال بود حَتّی إذا جاءَ أمرُنا تا وقتی که آمد عذاب با امر ما بنزول عذاب وَفارَ التَّنُّورُ
و برجوشید آن تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی و میراث بنوح رسیده بود و گویند تنور هر خبازی [illegible] از میان آن تنور
آب برجوشید و مفضل بن عمر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که این تنور در خانه عجوزه بود مؤمنه در جانب راست مسجد کوفه من کعبه
رسول الله در آن روز بود [illegible] نعم آن مصلای انبیاست و در موضع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنجا رسید جبرئیل او را گفت یا رسول الله اینجا
فرود آی که سجده گاه پدر تو آدم است حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن جبرئیل او را بآسمان برد و ابو عبد الله گفت که [illegible]
روایت که مسجد کوفه در [illegible] از [illegible] بهشت که یک نماز در آن برابر هفتاد نماز است در غیر آن و هزار و هفتاد پیغمبر در آن مسجد نماز گزارده
اند و در آن آب از تنور برجوشید و نوح کشتی در آن تراشید القصه چون علامات طوفان ظاهر شد قُلنَا احمِل فِیهَا گفتیم نوح را علیه السلام بردار در آن
کشتی مِن کُلٍّ زَوجَینِ از هر نر و ماده که نفع از آن متصور باشد اثنَینِ جفتی تا نسل هر نوع حیوان [illegible] منقطع نگردد و حفص
منون کل خوانده یعنی بردار از هر نوعی از حیوانات نر و ماده [illegible] وَأَهلَکَ و بردار و آور کسان خود را در کشتی [illegible]
زن او و پسران و زنان ایشان الّا مَن سَبَقَ مگر کسی [illegible] عَلَیهِ القَولُ [illegible] علم ازلی [illegible]
[illegible] آن حکم [illegible] مراد کنعان است و واعله که زن نوح [illegible] وَمَن آمَنَ و بردار در کشتی هر که را
گرایمان آورده از غیر اهل تو وَما آمَنَ و ایمان نیاورده بود مَعَهُ با نوح علیه السلام إلّا قَلِیلٌ مگر اندکی از مردان [illegible] بود
و سه پسر او حام و یافث و سام و زنان ایشان و هفتاد و دو تن [illegible] دیگر از اهل ایمان و [illegible] هشتاد تن [illegible] پس نوح علیه السلام
نزدیک کشتی آورد و [illegible] بر بالای کشتی [illegible] خود [illegible] در کشتی [illegible]
مقاربه کرد نوح [illegible] نطفه او را متغیر گردانید حق تعالی [illegible] در رحم [illegible] سیاه [illegible] فرزندی [illegible] از وی بوجود آمد
و نسل او همه [illegible] هند و حبش [illegible] و عرب و روم و فارس و [illegible] عجم [illegible] و ترک و چین و [illegible] یاجوج
و ماجوج [illegible] حاصل [illegible] آب [illegible] کشتی [illegible] حق [illegible] کرد نوح [illegible] ای نوح
با قوم خود بگو ارکَبُوا فِیهَا سوار شوید در کشتی [illegible] بِسمِ اللهِ بنام خدای [illegible] مَجرَیها [illegible]
کشتی وَمُرسَیهَا [illegible] در کشتی [illegible]
روان [illegible] چنین [illegible]

إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده مؤمنانست رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که از بلای طوفان ایشانرا نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ

و کشتی میبرد ایشانرا فِي مَوْجٍ در میان موجها که از غایت عظمت كَالْجِبَالِ مانند کوههای بلند یعنی هر موجی از طوفان هر موجی از آن مانند کوه بود در بلندی و

بزرگی و مشهور آنست که کشتی نوح علیه السلام از بالای همه کوههای بلند چهل گز برآمده بود و با کمال آن در روی آب سیر کرد وَنَادَى نُوحٌ

و آواز داد نوح ابْنَهُ پسر خود را یعنی کنعان وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و او بکناره از کشتی جدا ایستاده بود و همراه [illegible] در اول طوفان از روی

شفقت او گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ و مباش با کافران تا غرق نشوی و مرویست که آنکه [illegible]

علیه السلام [illegible] کافران منافق بودی و نوح نمیدانست که [illegible] او کافر است الا کفر که اسلام آورده [illegible] در کشتی نشین و با کافران مباش [illegible]

تا با ایشان غرق نشوی قَالَ گفت کنعان در جواب پدر سَآوِي زود باشد که جای گیرم و پناه برم إِلَى جَبَلٍ بسوی کوهی از بلندی يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ نگه دارد

مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاهدارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ

مگر آنکس که می بخشد یعنی خدای که بخشنده و بخشاینده است [illegible] در اثنای این گفت و گوی میان پدر و پسر طوفان [illegible] وَحَالَ بَيْنَهُمَا

الْمَوْجُ و حایل شد میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت از جمله غرق شدگان [illegible] ارباب [illegible] که [illegible] کوهی

میان پدر و پسر حایل [illegible] که آب از زمین [illegible] و از آسمان [illegible] و [illegible] از جبل [illegible] آب بهم رسیدن کنعان

غرق شد و همه عالم آب گرفت و بر سر کوههای عالم چهل گز بر گذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر روی زمین نماند و چون قصه طوفان بنهایت رسید

و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ و گفته شد یعنی حق گفت که يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بر تو است وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي

و ای آسمان باز گیر آب را [illegible] وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک

کفار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی [illegible] روز عاشورا [illegible] محرم [illegible] وَقِيلَ و گفته شد

بُعْدًا دوری و هلاکت باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را [illegible] وَنَادَى نُوحٌ و بخواند نوح رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ

پس گفت ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بود و تو وعده کرده بودی که اهل ترا نجات دهیم و او هلاک شد

وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستیکه وعده تو راست است وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو [illegible] حکم کنندگانی [illegible] حکم تو از همه حکام [illegible]

[illegible] نوح [illegible] این سؤال کردی [illegible] حق [illegible] و گفته بود وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا [illegible]

قَالَ گفت حق يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستیکه او لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نبود از اهل تو یعنی از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه [illegible]

کرداری است غَيْرُ صَالِحٍ [illegible] فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ آنچه ترا بآن دانش نیست [illegible]

که علم بصلاح [illegible] و آن [illegible] هلاک کنعان [illegible] إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم

ترا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ [illegible] قَالَ گفت نوح

ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ [illegible]

[illegible] وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي [illegible]

وَتَرْحَمْنِي و نبخشایی مرا أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران در نقص ثواب که از عمر ترک اولی ضایع شده باشد و نیز از ذکر عقاب بزرگ
مذنب هم ... جراحت عذاب وی ... قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد یعنی خطاب ملکی از نزد او که ای نوح اهْبِطْ فرود آی
از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از جهت ما و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و برکتها بر تو بازیادتیها در نسل تو تا آدم ثانی باشی
در انتساب آدمیان بتو چه آنکه از اهل کشتی بغیر نوح علیه السلام و سه پسر او در عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین کسان منتهی میشود سام و حام
و یافث ... برکات و عام بهر هندیان وَعَلَى أُمَمٍ و سلام و برکات بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تواند یا از آنهایی که با تو اند نشئه
از جمعی که با تو اند ... مردمان ... وَأُمَمٌ و از آنها ... که با تو اند آنها چند طایفه از ذریه ایشان امتی بار خواهد شد سَنُمَتِّعُهُمْ
زود باشد که برخوردار کنیم ایشان را در دنیا بانواع عیش و فراخی معیشت ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس رسد ایشان را مِنَّا از جانب ما عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک در آخرت مراد کفارند و گویند مراد قوم هود و لوط و صالح و شعیب اند و مراد از ثواب آنکه آیه نازل شد در سبط آدم و اولاد اند از وجه
که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از آن روز باز در قیامت الا که داخل در این سلام و برکات بود و کافری نبود الا که داخل در این تمتیع و عذاب
تِلْكَ این قصه نوح که مذکور است مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که بتوسط جبرئیل علیه السلام نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو
مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آنرا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ تو و نه گروه تو مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش از وحی کردیم تو
... اکثر این بلاد از کسی تعلیم نگرفته بود و ... مختلط نشده بود و با وجه کثرت اسرار ... بود ... از کسی ... آنرا فرا گرفته باشند
فَاصْبِرْ ... بر ... و اذیت قوم چنانکه نوح صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که سرانجام نیکو در دنیا بظفر و در آخرت بثواب لِلْمُتَّقِينَ
مر کسانی است که پرهیزکار اند از شرک و معاصی ... این قصه قوم هود بر قوم نوح عطف کرده میفرماید وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا و فرستادیم بقوم
عاد برادر نسبی ایشانرا هود ... قَالَ هود علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را
معبودی غیر او ... شریک آنرا ... إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای بتان شریک يَا قَوْمِ
لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ای قوم من نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی همه رسولان خود را از مطمع خوف خبر داده اند جهت ... زایل
نصیحت و دعوت موعظت و ... با یکدیگر ... که از طمع ... إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي مگر بر آنکس
که بیافرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس نمی یابید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا ... حق را از باطل ... که ...
دعوت هود را قبول کردند ... آن سه سال باران ... بر ایشان ... در زمین ... هر ...
... اعراب ... و ... تشنگان ... هود علیه السلام ... وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا و ای گروه من ... استغفار کنید ... از ...
... از شرک ... ایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بسوی او از ... يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا فرستد باران عَلَيْكُمْ بر شما ...
مِدْرَارًا ... وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید شما را ... قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ قوتی با قوت شما ... وَلَا تَتَوَلَّوْا
و روی مگردانید ... مُجْرِمِينَ ... روایت کرده اند حسن بن علی علیهما السلام ...
... آن ... استغفار ... در روز ...

استغفار از ... بیدی خوی ... وی ... ده ... خبر ... به ... کی ... از وی ... کی ... گلی ... ازان ... ابن ...
و ... ه ... ، ... هود ... دیم قوة الی قوتکم در قصه نوح ... دیگر ... و ... ابن عباس ... قوم ... از هود ...
قالوا یا هود ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی با ما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو یا آنکه معجزات ... بسیار ... عاد ...
... و انکار می‌نمودند ... گفتند لولا انزل آیة من ربه وما نحن بتارکی آلهتنا وما نیستیم ترک کننده عبادت ... خود
عن قولک از گفتار تو ... بپرستیم ... و ترک ... وما نحن لک بمؤمنین ونیستیم ترا بگرونده ... ان نقول
... الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء ... از خدایان ما بسوء ... و ... دیوانه ... چون ...
... آمده ... و ... سخنان ... از تو ... قال هود انی
اشهد الله ... واشهدوا ... انی بریء مما تشرکون ... از آنچه ... شریک
من دونه ... خدای ... در عبادت او ... فکیدوا ... جمیعا ... همه ... یک ...
... ثم لا تنظرون ... هیچ ... خواهید ... از آن ...
... از جمله معجزات هود بود که تن تنها ... جمعی ... از جباران ... ایشان ...
... اتفاق ... هلاک ... و ... اختیار ... اندک ...
علیکم ... انی توکلت علی الله ربی وربکم ... توکل کردم علی الله بر خدای ربی وربکم پروردگار من و پروردگار شما
... ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ... بموی پیشانی ... الک ...
... ان ربی علی صراط مستقیم
... توکل ... فان تولوا ... اعراض ... خود ...
فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم ... ربی ... بیم ...
... ویستخلف ربی قوما غیرکم ولا تضرونه
شیئا ... ان ربی علی کل شیء حفیظ ...
... الهی ... قوم هود ... این سخنان ...
ولما جاء امرنا ... نجینا هودا ... والذین آمنوا معه ... برحمة منا
... ونجیناهم من عذاب غلیظ ... عذاب ...
... عاد ... وتلک عاد جحدوا
... بآیات ربهم ... وعصوا رسله ... هود ...
هود ... واتبعوا ... امر کل جبار عنید ...

و مطیع گشتند تا ایشان را که ایشان را بکفر و ضلالت میخواندند از رؤسای کفره وَأُتْبِعُوا و از پی در آورده شدند فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لَعْنَةً دوری از رحمت که
هلاکت است وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است و عذاب ابدی لازم ایشان است در يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قبیله عاد
كَفَرُوا رَبَّهُمْ کافر شدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند قَوْمِ هُودٍ گروه هود وَإِلَىٰ ثَمُودَ
و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان را در نسب که صالح بود قَالَ گفت صالح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من
بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی بجز او هُوَ أَنْشَأَكُمْ او آفرید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین
یعنی آدم که پدر شماست و مر اشما را از نطفهها از زمین حاصل شود پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زنده گذاشت و بقا بخشید شما را فِيهَا در زمین و دراز
شما را عمر دراز داد مروی است که سال عمر هریک از قوم ثمود سیصد تا هزار بود یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین بانشاء ابنیه خوب و انهار کشیده
فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آورید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي
بدرستی که آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیک است بهمه از روی رحمت مُجِيبٌ اجابت کننده دعای بندگان قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم صالح که
ای صالح قَدْ كُنْتَ فِينَا بدرستی که تو بودی در میان ما مَرْجُوًّا امید داشته یعنی تو امیدگاه ما بودی در باب خیر و صلاح و برسیدن منافع بما از قبل تو
قَبْلَ هَٰذَا پیش از این که دعوی پیغمبری کنی یعنی چون اثر رشد در جبین حال تو میدیدیم امیدواری داشتیم که ترا با دین خود گردانیم یا مواسی دانیم
که مهتر ما باشی اکنون از این سخن که تو میگوئی امید ما از تو بریده شد پس بر سبیل انکار گفتند أَتَنْهَانَا آیا نهی میکنی ما را أَنْ نَعْبُدَ از آنکه بپرستیم
مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنها را که بودند پدران ما پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و بدرستی که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو میخوانی ما را إِلَيْهِ بدان مُرِيبٍ
آن از توحید و ترک پرستش اصنام مریب شکی در تهمت افکننده یعنی گمان که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و علما گفته اند
بیگدار وجهی میبینند از یاهر گزند جهالت و ضلالت محیط اند پس این سخن موجب رد و نفی است و تزلزل آن مستدعی انتفای او اصل دین میکند
قَالَ گفت صالح يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار خود و
وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری که لازم رحمت و لطف اوست فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد
مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت و نهی شما از شرک آوردن فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزائید مرا
غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز نسبت دادن زیانکاری من با بطال و تضییع شما آنچه حق بمن داده از نبوت و بعضی گفته اند شما مرا بر دین و ملت پدران خواندن
قوم ثمود بعد از صدور این سخن طلب معجزه کردند چنانچه در سوره اعراف گذشت و صالح علیه السلام از سنگ ناقه بیرون آورد چنانچه مطلوب ایشان بود صالح آن
صحیح کرد و در باب ناقه تعیین کفار کرد وَيَا قَوْمِ و ای گروه من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای بمحض قدرت خود آفریده لَكُمْ آيَةً برای
شما از آن آیه در حالتی که نشانه است بر کمال قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد در آب و گیاه فِي أَرْضِ اللَّهِ
در زمین خدا که روزی او بر ماست نه بر شما وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی آزاری را از بدی قصد او کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس فرا گیرد شما را
عَذَابٌ قَرِيبٌ عذابی نزدیک یعنی وقوع آن از رسیدن گزند بوی مهلت نیابد گرفتار شوید پس ناقه را یک روز بهر آن آب بود
و آب یک روز و همان مقدار شیر از آن میداد در روزی دیگر و حیله ها کردند در دفع او کوشیدند فَعَقَرُوهَا پس پی کردند

آن ناقه را و تفصیل آن در سوره الاعراف یاد داشته شد و بعد از پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمد سه بار بانگ کرد صالح در آن وقت در میان قوم خود

نبود چون بیامد و حال را دید بگریست فقال لهم پس گفت صالح تمتعوا برخوردار شوید و برخوریه از زندگی خود فی دارکم در سرای خود ثلثة ایام سه روز

چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه آنگاه روز شنبه شما را عذاب رسد ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب دروغ نه اول روز چهارشنبه روی

ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و جمعه سیاه و روز شنبه عذاب نازل گشت فلما جاء پس آن هنگام که آمد امرنا فرمان ما بعذاب نجینا صالحا

رهانیدیم صالح را والذین امنوا و آنانرا که گرویده بودند از مؤمنان معه برحمة منا برحمتی و بخششی از نزد ما که اعطای لطف و توفیق بود و نجات

ایشان آن چهار هزار [illegible] از آن عذاب رهانیدیم ومن خزی یومئذ و از رسوائی آن روز که هلاک ثمود بود بصیحه و ما از عذاب [illegible] ان ربک

بدرستی که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات مؤمنان العزیز غالب بهلاک کردن کفار واخذ الذین ظلموا و فرو گرفت آنانرا که ستم کردند

بر خود بکفر الصیحة و آن آوازی عظیم بود از صیحه جبرئیل [illegible] در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود [illegible]

[illegible] منتظر عذاب بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب واقع نشد از منازل بیرون آمدند یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت

اصلی خود [illegible] زمین [illegible] برای خود [illegible] از مشرق تا مغرب [illegible]

[illegible] طاهر [illegible] آن [illegible] دو [illegible]

جبرئیل [illegible] علیکم لعنة الله [illegible] فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سراهای

خود جاثمین مردگان [illegible] کان لم یغنوا فیها گویا هرگز نبوده‌اند در آن سراها [illegible] هلاک کرده

قوم ثمود [illegible] بر کفر [illegible] برسید [illegible]

الا ان ثمود بدانید که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا لثمود [illegible] قوم ثمود [illegible]

بیان قصه ابرهیم و لوط علیهما السلام [illegible] ولقد جاءت [illegible] رسلنا فرستادگان ما از ملائکه [illegible]

[illegible] بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بصورت جوانان [illegible] ابرهیم بالبشری [illegible]

[illegible] قوم لوط علیه السلام [illegible] جبرئیل [illegible] اسرافیل [illegible] ابرهیم [illegible] میکائیل [illegible] لوط [illegible]

[illegible] القصه [illegible] قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابرهیم علیه السلام [illegible] سلام

بر شما ابرهیم [illegible] فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء بعجل حنیذ [illegible]

[illegible] ابرهیم [illegible]

[illegible] فلما رای پس آن هنگام که دید ابرهیم علیه السلام ایدیهم دستهای ایشانرا لا تصل الیه [illegible]

بدین طعام و دراز نمی‌کنند نکرهم منکر شمرد ایشان را و اوجس و جای داد در دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی

بد داشتی از طعام او تناول نکردی و چون ایشان از طعام او نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند فرشتگان از روی احساس ترس وی

قالوا گفتند ای ابرهیم لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی گروه لوط تا ایشان را عذاب

کنیم و دست بطعام دراز نکردیم جهت آنست که ما از طعام مستغنی و بی‌نیازیم و ارسال طعام خوردن نیست وامرأته و زن ابرهیم ساره

که دختر عم او بود قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه می‌شنید یا برای خدمت بر سر ایشان ایستاده بود و گفته‌اند ایشان قیام نموده ساره

عقیمه بود و پیر گشته و از کسی وی نمی‌شنید همین که سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید از کمال فرح و سرور و بسبب زوال خوف ابرهیم یا برای

هلاک اهل فساد و یا بجهت نزول ملائکه بمنزل او فبشرناها پس بشارت دادیم او را بر زبان ملائکه باسحق بوجود فرزندی اسحق نام ومن

وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق یعقوب علیهما السلام که فرزند اسحق است بشارت داده جهت آن بود که الهی و بر زمان ببیند شرکت و دیگر آنکه ابرهیم

از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود دلش خواست که فرزندی شود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا ءالد آیا من بزایم وانا عجوز

و حال آنکه من پیرزنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی و این شوهر منست شیخا در حالتی که پیر است صد ساله

ان هذا بدرستی که این چیزی که میگوئید لشیء عجیب چیزی عجب است تعجب وی از عادت بود نه بر وجه قدرت از انکار قالوا اتعجبین

گفتند آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای که نبی است و از او شگفتی از صنع الله و فعل عجب از نیسان چه هر فرزندی در هر آورد

رحمت الله بخشایش خدا و برکاته و برکتهای او نه برکات او علیکم اهل البیت بر شما باد ای اهل بیت ابرهیم و از

برکات الهی بر ایشان آن بود که انبیا جمیع بنی اسرائیل از ابرهیم و رسیدند و در مجمع آورده که این کرامت ساره را از اهل بیت ابرهیم کردانید

و دلالت میکند که زوجه مرد از اهل بیت او باشد چه ساره دختر عم ابرهیم بود و گفته‌اند او را اهل البیت شمرد انه بدرستی که خدای حمید ستوده

با عطای نعم مجید بزرگوار است با ظهار کرم و لطف که ساره از حسن او در حالت منتظر وقوع ولد از و علامتی دید بطلبید جبرئیل چوب خشکی برگرفت

و بهار دستان ایشان خود در آورد در حال بجنبید آمده و سبز و خرم گشت فلما ذهب پس آنگاه که برفت عن ابرهیم الروع از ابرهیم

ترس و فزعی که او را بود و جاءته البشری و آمد او را بشارت یجادلنا فی قوم لوط مجادله میکرد با فرستادگان ما در باب قوم لوط

که از روی استسلام کرد هلاک ایشان که اهلاک میکنید اهل قریه اگر در وی پنجاه مؤمن باشند گفتند نه گفت چهل ده ده تا ده یکی [illegible]

ملائکه گفتند در هر دو حالت اگر در وی یک مؤمن باشد او را هلاک نکنیم [illegible] ابرهیم فرمود که لوط در آنجاست فرشتگان گفتند ما داناتریم باهل آن

[illegible] ابرهیم او و از نسل ان ابرهیم لحلیم بدرستی که ابرهیم بردبار بود و تحمل کننده در انتقام از بدکاران اواه بسیار آه کننده از گناه

بندگان [illegible] منیب بازگشته و رجوع کننده [illegible] بکرم [illegible]

شاید که عذاب قوم در توقف افتد ایشان توبه کنند گفتند یا ابرهیم اعرض عن هذا ای ابرهیم روی بگردان و درگذر از این جدال انه قد جاء

بدرستی که آمده است امر ربک فرمان پروردگار تو [illegible] وانهم آتیهم و بدرستی که ایشان آینده است

بدیشان عذاب غیر مردود عذابی نابازگردانیده [illegible] پس ملائکه ابرهیم را وداع کردند و روی بشهر لوط نهادند و آن [illegible] بود

و در هر یکی صد هزار مرد بیشتر زن چون نزدیک سدوم رسیدند یکی از زنان با ایشان بود و لوط در آنجا حاضر بود نگاه کرد و دیدند که وی از زمین خود زراعت [illegible]

رفتند و سلام کردند و گفتند امروز مهمان توایم وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آنگاه که آمدند فرستادگان ما لُوطًا به لوط علیه السلام سِيءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان

یعنی آمدن ایشان بدو بیازرد و هیچ کار نیست وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگدل شد به سبب ایشان و ذرع یعنی طاقت و تنگی سینه کنایت از بیچارگی و عجز

باشد و آنکه وی به سبب آن بود که ایشان را به صورت جوانان خوب روی دید و از بدی و بی‌باکی قوم اندیشید و با خود گفت قوم با ایشان کار بد کنند

و از مهمانان خود شرم‌زده شود وَقَالَ و گفت هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ این روزی سخت است و کوه [illegible] از حضرت ملائکه گفته بود که تا لوط به چهار بار

زن بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید پس لوط علیه السلام گفت ما رسیده‌ایم شهر اهل این شهر و کار بد ایشان گفته کارهای بد ایشان لوط از قوم

آنگه گفت گواهی می‌دهم که این قوم بدترین اهل عالم‌اند جبرئیل میکائیل را گفت و رسول گواه باش که این یکبار گواهی داد لوط با ایشان روی به شهر نهاد و چون برون آمد

رسید همان سخن گفت و چون به شهر در آمد باز گواهی داد و چون به خانه رسید دیگر باره ادا کرد و چهار گواهی درست گفت مهمانان لوط را در خانه [illegible]

رسانید و گویند لوط ایشان را در راهی به شهر آورد که کسی ایشان را نبیند مگر زن لوط که بر بالای بام بر آمد و مردمان را خبر داد که

در سرای لوط مهمانان آمده‌اند که هیچ کس بدین خوبی ندیده و طالب ایشان شدند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند به لوط علیه السلام قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ شتابان به جانب لوط

می‌دویدند به سوی او و به سبب هوای نفس [illegible] و آنکه به جانب لوط علیه السلام وَمِن قَبْلُ و پیش از این وقت كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عمل‌های

بد می‌کردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجلس و بر سر راه‌ها نشستن برای ستنبهی و مثال آن از قبایح پس بر خانه لوط حاضر شدند و گفتند لوط مهمانان را

از سرای خود بیرون کن و به ما بازده قَالَ گفت لوط يَا قَوْمِ ای گروه من هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي اینها دختران منند آن را بخواهید هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ایشان

پاکیزه‌ترند مر شما را تزویج دختران با ایشان به شرط ایمان ایشان بود و در شریعت او تزویج مؤمنات با کفار جایز بود چنانکه در ابتدای اسلام جایز بود دختری از

دختران خود را به عتبه داد و دختری دیگر را به ابوالعاص داد و بعد از آن این حکم منسوخ شد و گویند مراد وی دختران امت است و اضافت بخود کرد که پیغمبر به منزله پدر

در شفقت و مهربانی است و در هر حال لوط گفت که ای قوم این دختران تزویج شوند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک کنید اعمال زشت وَلَا تُخْزُونِ و شرمسار

مسازید مرا فِي ضَيْفِي در میان مهمانان من أَلَيْسَ مِنكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَّشِيدٌ مردی راه یافته و راست که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد

قَالُوا گفتند در جواب لوط لَقَدْ عَلِمْتَ به درستی که دانستی مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ نیست ما را در دختران تو هیچ حقی و حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ

و به درستی که تو می‌دانی مَا نُرِيدُ آنچه ما می‌خواهیم قَالَ گفت لوط علیه السلام لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً کاشکی مرا بودی با شما قوتی تا از شما دفع کردمی

به خود و بیرون کردمی أَوْ آوِي یا باز گردیدمی و پناه گرفتمی إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ به رکنی سخت یعنی به قبیله که یاری دهند و این دفع توانم کرد

در خبر است که جبرئیل چون این سخن از لوط بشنید و بدید که قوم او بر وی غلبه کردند گفت هیچ غم مخور که لوط در خانه تنها و دست بسته بود و در

صدای ایشان و دیوار و [illegible] و آن جماعت در آمده لوط علیه السلام مضطرب شد آنگاه جبرئیل او را از اضطراب خارج کرد قَالُوا

يَا لُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ به درستی که ما فرستادگان پروردگار توایم و به عذاب ایشان آمده‌ایم دل قوی دار که لَن يَصِلُوا

إِلَيْكَ نرسند به تو بد [illegible] و ایشان را [illegible] و در آن حال از لوط در آنکه دیوار [illegible] آمده و قصه

فرستادگان که جبرئیل پر برآورد و بر روی ایشان زد همه کور شدند و از خانه لوط بیرون رفتند و گفتند که مهمانان لوط جادوانند [illegible]

جبرئیل علیه السلام گفت ای لوط فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره‌ای از شب یعنی بوقت گذشتن برخی از شب و امر عذاب و قوع

کرد بر آنها را در تاریکی شب تا کسی نداند ایشان را که چند وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که واپس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه را با خود ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن

خود را که او کافرست و در روایت آمده که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد از ایشان هلاک گشت از پس بنگرید عذاب بایشان رسید چه زن باره راه برفتند آواز صیحت

شنیدند همگی بنگریدند مگر زن لوط که از پس بازنگریست و اقوماه و بر ایشان تاسف خورد فی الحال سنگی بر سر او فرود آمد و هلاک شد و القصه آنکه لوط

دون خود از شهر بیرون برد إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستیکه رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسنده است بایشان نقلست که لوط از جبرئیل پرسید که کی هلاک خواهند شد لوط از غایت

دلتنگی قوم که خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط قوم هنوز

تا صبح بسیارست جبرئیل گفت چه تعجیل است أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک که نزدیک است صبح فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد

فرمان ما بهلاک ایشان جبرئیل بال فرو برد تا زیر هفت شهر ایشان در آورد و برداشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند

پس حکم کردیم تا نگونسار کرد و القصه کار ما جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا و بارانیدیم

بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از گل پخته شده و آتش پخته شده چون آجر و آن سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم نهاده

پی در پی فرود آینده مُسَوَّمَةً نشان کرده شده در حالتی که نشان کرده شده بود که خط سیاه و سفید یا سیاه و سرخ و در زاد المسیر آورده بعضی از آن سفید بود و برو

نقطهای سیاه و برخی سیاه بود بر و نقطهای سفید نام هر کس که بر آن باران شد بر آن نوشته بود عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو یعنی در علم

او در خزانه او و بعضی گفته آمده که سنگ بزرگ مانند آن و در حجم بود و حجم آن برابر سیصد و نود آنکه سنگ در حجم با دید از آن قوم در آن حرم

بود پس هر کس از ایشان که در دیار عرب حج بود سنگی مقرر نام وی بر آن نشسته آمد و لیکن یکی از ایشان که بحرم در آمده بود چهل روز سنگ نام او در هوا

معلق ایستاده بود چون از حرم بیرون رفت بر روی آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ و نیست آن سنگ عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ستمکاران دور چون از اغوا

مستحق آن هستند که بر ایشان این سنگ بارد و از ابو سعید خدری مرویست که آنانکه لواطت میکردند از قوم لوط از پی سنگ بیفتد و از جمله بکر حنیف جمله هر از سیل

هلاک ساخت چنانکه از امیر المؤمنین ... و نهی از منکر کرد ابوبکر عباس که از امام و علیه السلام پرسیدم که زمان ایشان بلکه مردان بزنان فرا نشستند و مرد جامه

مردان در برد امیر ... شغول شده و زنان بزنان مشغول شده از آن قصه شعیب را ابلاغ میکنند قوله و إِلَى مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین بن ابراهیم و باهل آن

بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را که پیغمبر علیه السلام بود قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من پرستید خدای را یکتا مَا لَكُمْ

نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و مکاهید در کم کنید پیمودن بکیلها وَالْمِيزَانَ و ترازو و سنگ در سنجیدن

موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستیکه من می بینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیانت بلکه توانگرید

و ترسم که شکر آن که موجبات زوال خود می شود سازید اگر از خوی ایشان باز نگردید وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه من میترسم بر شما

خیانت در مال عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی فرا گیرنده که در آن باشد که هیچکس از شما از آن نرهد وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ

تمام بدهید پیمانها وَالْمِيزَانَ و تمام سنجید ترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند بها

آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار را بر میبریدند وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مر مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی هر چه میخرید بها

کم از درم و دینار بی بهره و لا تعثوا فی الارض و تباهی مکنید در زمین شهر خود مفسدین در حالتی که تباه کارانید مردمان خود را و مصالح ایشان خرابی

بقیت الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما بعد از ترک حرام خیر لکم بهتر است شما را از آنچه بجور جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور

دارنده گان مرا بشرط اگر ایمان آرید چه خیرت آن بهره و ثواب نفع ایمان است و ما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما بحفیظ نگهبان که شما را

نگه دارم از قبایح اعمال از عذاب بجای فعل شما و خبر نیستم جز آنکه نماز و طاعت میکند از نهی قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک تأمرک

آیا نماز تو که میگذاری میفرماید ترا ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد آباؤنا آنچه پرستیدند پدران ما از بتان او ان نفعل

یا ترک کنیم آنکه بکنیم فی اموالنا آنچه خواهیم ما نشاء آنچه خواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن انک لانت الحلیم الرشید

زهی تو بردباری و امور الرشید را فهم کنند این سخن استهزا است که آن بود که او نزد ایشان بسفه و غی موصوف بود

و رسید ایشان را این نوع سخنان از تو بدیع بود قال یا قوم گفت ای گروه من ارأیتم ان کنت علی بینة خبر دهید اگر باشم بر حجتی

من ربی از خدای خود و رزقنی منه رزقا حسنا و روزی داده است مرا از نزد خود رزقی حسن و روزی نیکو یعنی نبوت و عطای مال حلال

چه روا باشد که خیانت کنم در وحی او و آیا درست که من شما را بپرستش بتان و کم فروشی امر کنم و ما ارید ان اخالفکم

و نمیخواهم که خلاف کنم شما را الی ما انهاکم عنه بسوی آنچه نهی میکنم شما را از آن

از خود بکنم آن را من بلکه از همه آنچه شما را از آن نهی میکنم ان ارید الا الاصلاح نمیخواهم مگر اصلاح

ما استطعت مادام که توانم الاصلاح و ما توفیقی

و نیست توفیق من در اصلاح امور ایشان الا بالله مگر بیاری خدای علیه توکلت بر وی توکل میکنم

و الیه انیب و بسوی او باز میگردم و یا قوم و ای گروه من لا یجرمنکم

باعث نشود شما را شقاقی خلاف کردن من ان یصیبکم بر آنکه برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنچه رسید

قوم نوح گروه نوح را از طوفان او قوم هود یا گروه هود را از باد صرصر او قوم صالح یا گروه صالح را از صیحه و ما قوم لوط منکم

ببعید و نیست گروه لوط از شما بدور در زمان و مکان و استغفروا ربکم

و آمرزش خواهید از پروردگار خود ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او ان ربی

رحیم ودود بدرستی که پروردگار من مهربان است و دوست دارنده

قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول گفتند ای شعیب نمی فهمیم بسیاری از آنچه میگویی

و انا لنریک فینا ضعیفا و بدرستی که ما می بینیم ترا در میان خود ضعیف

و لولا رهطک و اگر نبودی قوم تو لرجمناک هر آینه سنگسار کردیم ترا

و ما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما عزیز و گرامی قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله

گفت ای گروه من آیا قوم من عزیزتر است بر شما از خدای

عزیزتر نه بیشتر مِنَ اللهِ از خدا وَاتَّخَذْتُمُوهُ و فرا گرفته اید شما امر خدا را وَرَاءَكُمْ از پس پشت خود ظِهْرِيًّا همچو چیزی فراموش شده و انداخته
شده در پس پشت یعنی خوی قبیله دنیا را نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من بما کار من نیز علم
او بِمَا تَعْمَلُونَ آنچه میکنید شما مُحِيطٌ احاطه کننده است بروی هیچ چیز پوشیده نیست و شما را بران جزا خواهد داد وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا
وای گروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالت و هیئت خود از شرک و خیانت در کیل و وزن إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من هم عمل کننده ام در کار خود
سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَن يَأْتِيهِ آن کس را که بیاید به وی عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا کند او را یعنی تمام او را هلاک کند
وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و بدانید آن کس را که او دروغ گوی است یعنی شما را آن وقت که زود باشد معلوم کنید که من خصم شما وَارْتَقِبُوا و انتظار برید
که من میکویم از آمدن عذاب إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ بدرستی که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنگام که آمد عذاب نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات
دادیم شعیب را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنها را که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِّنَّا به بخشایش از ما که آن اعطای توفیق و الطاف بود که ایشان را هدایت شده
از عذاب رهانیدیم وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفت آنها را که ستم کردند الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل که صوت مهیب بود ایشان کرهم بمردند فَأَصْبَحُوا
فِي دِيَارِهِمْ پس گشتند در سرای خود جَاثِمِينَ مردگان و بر زمین افتادگان بر جای خود مردند كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا هرگز اقامت نکرده اند
در آنجا أَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ بدانید که دوری از رحمت و هلاک است قوم مدین را كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک گشتند قوم ثمود
از برای قوم ثمود کشته شدن و هلاک عذاب هر دو قوم صیحه بود و از ابن عباس نقل است که هیچ جماعت مکررا هلاک کرده نشدند مگر قوم شعیب و صالح را
قوم ثمود را صاعقه از زیر بود و اهل مدین را از فوق بعد از آن در بیان قصه موسی علیه السلام میفرماید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بتحقیق فرستادیم
موسی علیه السلام بِآيَاتِنَا با تورات و معجزات خود که آیتهای صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ و با حجتی ظاهر و روشن که آن عصا بود که نقص آن
نکرد زنار و صنوبر آن است که منیر باد موسی را با آیات و حجج و بفرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوا
پس پیروی کردند آن گروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کار شدن و تکذیب موسی علیه السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون برشید
براه رشد و صواب يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش رود فرعون قوم خود را در آن روز یَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ
پس درآورد ایشان را به آتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد آبشخوری است که در آن درآمده شده در دوزخ آتش چون آب هر کرا غلبه آن باشد در آن
رسند و ملامت نباشد وَأُتْبِعُوا و از پی در آورده شدند فرعون و قوم او فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً در این سرای لعنت که دوری از رحمت و نزدیکی هلاک
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز دوری از رحمت که موجب عذاب است و بدا بئس الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطائیست لعنت
بر لعنت که بر ایشان واقع شد از ابن عباس منقول است که لعنت پی در پی فرستاده شد ذَٰلِكَ این خبر مِنْ أَنبَاءِ الْقُرَىٰ از اخبار دیهها
نَقُصُّهُ عَلَيْكَ میخوانیم قصه آن را بر تو مِنْهَا بعضی از آن دیهها قَائِمٌ باقیست آبادان از آن دیهها قائم ایستاده وَحَصِيدٌ و برخی از آن
مفقود شده خراب گشته در هم شکسته خرمن درویده و کوبیده قائم آن که از آن دیهها نشود چنانکه دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی
چنانکه دیار قوم نوح وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر اهل دیهها به هلاک ایشان وَلَٰكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود
با کفر و تکذیب و عصیان فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ پس نفع نرسانید و دفع نکرد از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي الهه ایشان که

عبادت جمادات یدعون میخواندند و میپرستیدند من دون الله بجز خدای از آلهه طلب ایشان باز نداشت من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک
فقتی که آمد امر پروردگار تو بهلاک ایشان و ما زادوهم و نیفزود ایشان را غیر تتبیب جز هلاک کردانیدن و زیان تمام رسانیدن و کذلک و همچنین
رفتن است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها وهی ظالمة و حال آنکه اهل آن دیهها ظالم باشند بر خود و بارتکاب
کفر و شرک ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و رهائی نیست ان فی ذلک بدرستی که
در آنچه یاد کردیم از نزول عذاب بر امتان گذشته لآیة هر آینه عبرتیست لمن خاف هر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای
یعنی تأمل کند در آن تا عالم شود که آنچه بایشان گذشته نمونه آنچیزیست که حق برای مجرمان مهیا ساخته در آخرت تا از آن متزجر شود و ترک عمل
کند ذلک آن روز قیامت یوم مجموع له الناس روزیست که جمع کرده شده از برای آن مردمان یعنی همه خلایق را در وی جمع کنند و ذلک و آن روز
یوم مشهود روزیست حاضر کردانیده شده در وی اهل آسمانها و زمین و ما نؤخره الا لأجل معدود و پس نمی داریم آنرا مگر برای مدتی شمرده و تعیین کرده
تا آن مدت که کلمه تحقیق آن منتهی شود و قیام قیامت بکند یوم یأت روزی که بیاید جزا یا آن روز لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ نفسی
نفع بخشد از جواب یا شفاعت الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقعی خاص است و موقعی دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن باشد لقوله هذا
یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس بعضی از اهل موقف شقی بدبخت باشند که مقتضای وعید از خود نفی ... اولو دون
اهل کفر و طغیان باشند و سعید و بعضی نیکبخت که مستوجب وعد او بهشت و ای او بود و آنها مؤمنان باشند و اهل تقوی و صلاح و در خبر است که روز قیامت
حق خلایق در صفهای ... باشند ندا از قبل رب العزة ندا رسد که ای همه ... پس ... حاضر آیند و ... ایشان کنند ... آید که
خدا کرا ... است ... از ... آن باشد جواب دهد دیگرباره ندا رسد ... که همه عمر خود از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای
در ... آواز برآرند و زبان عجز ... کشته که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و این ملائکه آن باشند که همه عمر در رکوع یا سجود
یا ... تسبیح ... یسبحون اللیل و النهار لا یفترون ... است از شقی و بلی نعلت که علامت سعادت ... است ... و دل ... و بیزاری
و نفرت از دنیا و کوتاهی امل ... و علامت شقاوت ... سختی دل و خشکی دیده و رغبت ... دنیا و طول امل ... فاما الذین شقوا
پس اما آنکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش باشند لهم فیها مر ایشانراست در آتش ... زفیر ... و شهیق ... از ... صورت ...
... آن ... صورت ... و ... صوت ضعیف و آن ... آواز ... است ... شهیق ... خالدین
خالدین فیها جاوید باشند در آن ما دامت السموات و الارض مادامی که آسمانها و زمینها باشند این کلمات در عرف عبارت از تأبید و همیشگی است
پس ... جاودان ... آسمانها و زمینها ... باشند ... الکه ... و ... دوام ... و انقطاع ... دوام ارض ... و ... آسمانها
آخرت ... ارض ... است ... یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات ... و ... السموات ... فوق ... است یعنی ما دام ... باشد
باشد ... الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد خدای ... از عذاب ... بعذاب ... دیگر ... و ... دیگر از عذاب
آتش ... نوع ... عذاب و عقوبت ... از آنها ... که ... عذاب ... از ... عذاب ... از ... دو ... نوعات
ان ربک بدرستی پروردگار تو فعال لما یرید کننده است هر چیزی که خواهد از تعذیب ... بی اعتراض معترضی و منع مانعی و اما الذین سعدوا

واما آنکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس در بهشت باشند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که باشند آسمانها و زمینها و مراد
غرض تابید و تخلید است و مراد آسمانها و زمین آخرت است و آنها فوق و تحت یعنی در بهشت باشند و مادام که آسمان و زمین آخرت یا جهة
فوق و تحت باشند ایشان در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نوعی نعیم جنان فرا خور عمل ایشان
برتبه بلندتر از آن ساز درجه بر رتبه ایشان باشد و مراد منتقل شدن باشد بمحالی که آن منتهای آمال ایشان بود و ایشان را بهشت عَطَاءً عطا داده شد
اصل آن بهشت غَيْرَ مَجْذُوذٍ نه منقطع و بریده یعنی نعمت ایشان را غایت و نهایت نیست و چون حق تعالی قصه کفار کرد از آنچه بایشان رسید از عذاب دنیا و عقاب آخرت
در عقب آن جهت تسلیه خاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و تهدید کفار مکه و سفر بار گرفت فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک از آنکه احوال ایشان هم علم شد
و به عاقبت اولاد الیسی خطاب با حضرت است و حقیقت راجع است به امت یعنی در شک مباش مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این مشرکان در آنکه ضلالت است
موذی اهلاک ایشان نکه نه در آنکه آن عبادت که خواهیت که آخر اهلاک ایشان کند چنانکه اقوام سابقه سبب عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل
شرک [illegible] إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر چنانکه می پرستند آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش از این از زمان و شمار رسیده و جز آنچه ایشان لاحق شده از انواع نکال و عذاب
بر ایشان نیز همچنان خواهد بود وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما تمام رساننده ایم با ایشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشان را از عذاب [illegible] بهره ایشان رساینده ایم
غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد و با ما روزی را تمام با ایشان رساینده ایم با ایشان که آن محض عبادت است [illegible] پس عذاب ایشان
لازم باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را تورات فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس خلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی آن
گرویدند و بعضی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود [illegible] و حکمی مکردان و بار غم بر دل منه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر سخنی نبودی سابقه
پیش گرفته مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو با تاخیر عذاب ایشان تا قیامت که حکمت و مصلحت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی
و عقاب مبطل بود استیصال ایشان [illegible] مبطل و محق از آن کتاب [illegible] آن امتیاز میان محق و مبطل و آنها در شکی [illegible] بدرستی که کفار قوم تو
لَفِي شَكٍّ هر آینه در شکی اند مِنْهُ از قرآن مُرِيبٍ در ریب افکننده یعنی نفوس ایشان مضطرب و عقل ایشان شوریده کننده و زایل کننده یقین و آرام
موی و شک اند از نبوت تو یا از قرآن وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که همه مختلفان از مومن اند و کافر خواه امت تو و خواه امت موسی لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ هر آینه
از آن که اند تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ بآنچه میکنند دانا و آگاه
بآنچه میکنند و جزای از وفور [illegible] و چون از میان امر مختلفان در توحید و نبوت و حکم وعده و وعید رسول خود را امر میکند باستقامت
در شرایع بر آن راه که بر وی نازل شده و مستقیم باش فَاسْتَقِمْ پس مستقیم در آن کیش كَمَا أُمِرْتَ چنانکه فرموده شده وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و آنکه توبه کند
آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو وَلَا تَطْغَوْا و از حد مروید و از حد خود در مگذرید زیاده و نقصان إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بآنچه
میکنید بَصِيرٌ بینا است پس جزا دهنده شماست بر آن راه مستقیم در طرق دین و قوم کسی است که او امر و نواهی آن ثابت قدم و راسخ دم باشند
و از راه حق بر نگردد [illegible] منزل وصال برسد و چون حقیقت استقامت سلوک است در جمیع احوال بر جاده حق بر آن وجه که مامور و مرضی الهی است [illegible]
[illegible] باشد و از اطراف افراط و تفریط محفوظ باشد چشم دل از [illegible] بر روح حقیقت الکلیه [illegible] باشد و این در غایت
عسر است از این جهت [illegible] از این آیه بوده بر آنحضرت [illegible] سوره هود یعنی [illegible] سوره هود [illegible]

بسعادت نهی میفرماید مسلمانان را ... در امور دینیه و میل بظلمه میفرماید وَلَا تَرْكَنُوا میل مکنید هیچ میل بسیار إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه

ستم کرده‌اند بر خود و بر غیر و ... میل مکنید بسبب آنکه ... راضی شدن بآن و شریک آن شدن ... در خبر آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر

ظالمی را دعا کند ببقا ... دوست داشته باشد که عاصی شود ... و تزیین زی ظلمه و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و اظهار محبت با ایشان و طمع در

هدایای ایشان از جمله میل است ... سفیان ثوری ... هر که قلمی ... ظالمی تراشد ... [illegible]

... چیزی که موجب ظلم ... با ... باشد ... که در جهنم ... [illegible] ... ملازم ... ظالمین ...

حاصل ... میفرماید که میل اندک بظلم ... فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ پس برسد بشما آتش ... و هر که میل اندک ... ظلم ... [illegible]

... حال کسی که میل ... که موسوم باشد بظلم و ستم ... از آن میل را زیاده کند ... و از آن ترقی که ... ظلم شود ... از

... و در آن ... وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا مِنْ أَوْلِيَاءَ ... ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ

... موجب ... ظلم ... خبر ... الْعَزِيز ... الظلمة ... الظالمان ...

و ... [illegible] ... خبر ... [illegible]

آتش ... [illegible] ... عسل ... [illegible]

مردار ... [illegible] ... ظلمه و عمال ظلم ... ظالمی ... [illegible]

آن ... [illegible] ... امام ... وَلَا تَرْكَنُوا

الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ تلاوت کرد ... [illegible] ... این آیه درباره

... میل اندک بظلم ... [illegible]

... وَأَقِمِ الصَّلَاةَ ... طَرَفَيِ النَّهَارِ ... وَزُلَفًا

مِنَ اللَّيْلِ ... [illegible] ... نماز ... صبح ... نماز ظهر و عصر ... نماز ...

و ... ابن عباس ... النهار ... طلوع ... اللیل ... ابو الیسر انصاری ...

... [illegible] ... آیه ابو الیسر ...

... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible] ... صلی الله علیه و آله

... إِنَّ الْحَسَنَاتِ ... يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ...

... ابو الیسر ... رسول الله ... [illegible]

... [illegible] ...

صلوات ... امیر المؤمنین علیه السلام ... رسول ... وَأَقِمِ الصَّلَاةَ ... [illegible]

كه ابشنوند بر سبيل كرامت كه اگر يكى از شما قيام نمايد بوضو ذنوب از اعضاى وى متساقط و ريزان شود و چون توجه قلب نمايد بقبله شود
از آن مشغول نگردد تا آنكه جمع كند هان از ورزش شود و هيچ گناه بر صحيفه عمل او نماند همچنان روزى كه از مادر متولد شده بود و اگر مابين هر دو نماز از پنجگانه
گناه از وى صادر شده باشد حسنات آن نماز بعد از آن كفارت آن گناه باشد اگر لله صلوات خمس براى امت من مانند نهرى كه بر در خانه يكى جارى باشد اگر كسى هر روز پنج بار
و هر روز پنج نوبت از آن نهر غسل كند هيچ از آن چرك در بدن او نماند گفتند نعم فرمود پس اگر نمازهاى پنجگانه مر ايشان را چنين است ذلك آن امر باستقامت و ملوة
ذكرى للذاكرين پندى مر يادكنندگان را و يادكرده كاملا واصبر و صبر كن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهى فان الله پس بدرستى كه خداى تعالى لا يضيع
اجر المحسنين ضايع نگرداند اجر نيكوكاران را فلولا كان پس چرا نبود من القرون از اهل قرنها من قبلكم كه از شما بودند اولوا بقية
خداوندان عقل و راى و فضل كه از روى عاقبت بينى ينهون عن الفساد باز ميداشتند مفسدان را از تباهى در زمين تا عذاب بر ايشان فرود نيايد الا قليلا
ليكن اندكى بودند ممن انجينا از آنها كه نجات داديم ايشان را از عقوبات منهم از كسانى كه ايشان را نهى ميكردند مراد انبيا و اهل ايمان اند واتبع الذين
ظلموا و پيروى كردند آنانكه كافر بودند ما اترفوا فيه آنچه را كه متنعم شدند در آن نعمت مانند آرزوهاى نفس كرده تمام اهتمام بتحصيل اسباب شهوات مصروف
گردانيدند و كانوا مجرمين و بودند كافران بسبب آن مستاصل شدند و ما كان ربك و نبود پروردگار تو و لايق حكمت و مصلحت او ليهلك
القرى كه هلاك كند اهل ديهها را بظلم بسبب شرك و اهلها مصلحون و حال آنكه اهل آن بصلاح آمده كار باشند در ميان يكديگر يعنى بمجرد شرك
هلاك نكند تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد و از اينجا گفته اند كه پادشاهى با كفر باقى بماند و با ظلم باقى نماند و لو شاء ربك و اگر خواستى خداى تو
لجعل الناس هر آينه گردانيدى بجبر و قهر و الجا مردمان را امة واحدة يك گروه يعنى بر يك دين و آئين و ليكن اين منافى تكليف است چه از شرط
تكليف اختيار است و لا يزالون و هميشه باشند مختلفين اختلاف كنندگان در حق و باطل چون يهود و نصارى و مجوس كه بسبب عدم تدبر در دلائل
الا من رحم ربك مگر آنانكه رحم كرده پروردگار تو او را بلطف و توفيق بوساطت تدبر او در دلائل و مراد اهل ايمان اند كه اختلاف
در مسائل اصليت نكنند مراد اختلاف معاملات روزى كه بعضى توانگرند و برخى درويش مگر آنكه خدا ايشان را قناعت دهد و لذلك و از براى
تمكين و اختيار كه اختلاف از آن ناشى شده خلقهم آفريده است ايشان را تا اثابت دهد اختيار كننده حق را و معاقب سازد اختيار كننده باطل را
و يا معنى آنست كه از براى رحمت خود كه احسان و فضيلت ايشان آفريده است و تمت كلمة ربك و تمام شد سخن پروردگار تو يعنى وعيد او كه لاملأن
جهنم هر آينه پر سازم جهنم را من الجنة و الناس از ديوان و آدميان اجمعين همه ايشان از اصحاب باطل و كلا نقص عليك و هر خبرى
و قصه كه ميخوانيم بر تو من انباء الرسل از خبرهاى پيغمبران ما نثبت به فؤادك اين خبرها كه ما ثابت ميگردانيم بآن دل ترا تا دل تو بآرام
و تمكين تو بيفزايد و در اداى رسالت ثابت تر باشى و از ايذاى كفار شكيبائى و جاءك و آمده است ترا في هذه الحق درين سوره آنچه درست و راست
و در معالم گويد تخصيص اين سوره بحق براى تشريف است و الا حق در همه سوره قرآن هست و گفته اند هذه اشاره باخبار مذكور است كه درين
سوره يعنى اين خبرها درست و راست و موعظة و پندى است و ذكرى و يادكردنى للمؤمنين مر گرويدگان را و قل و بگو اى محمد مر اهل للذين لا يؤمنون
مر آنها كه ايمان نمى‌آرند اعملوا على مكانتكم عمل كنيد بر حالتى كه بر آن متمكن ايد و قدرت داريد انا عاملون بدرستى كه ما نيز عمل كننده‌ايم بر همه حالى كه داريم و انتظروا
و چشم داريد بما انتظار نزول عذاب ... از شكست كار ما انا منتظرون بدرستى كه ما منتظريم نزول عذاب را بر شما و لله و مر خداى است غيب السموات و الارض

علم جمیع آنچه غایب است از آسمانها و زمینها و هیچ چیز از وی پوشیده نیست وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ و بسوی او نه غیر او باز گردد همه کارهای بندگان و حفص و جمع
میخوانند بصیغه مجهول یعنی باز گردانیده شود همه کارها بسوی او فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بر وی
تقدیم عبادت بر توکل از آنست تا که نفع توکل عابد را میرسد و توکل مجرد گفتار بی اعتبار است وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص و شامی بتا میخوانند در مخاطبه هم در آیت یعنی خدای بیخبر نیست از هر چه میکنید ای بندگان

سوره یوسف علیه السلام

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که بندگان را سوره یوسف بیاموزید که هر مسلمانی که آنرا تلاوت کند و اهل خود و بندگان خود را تعلیم دهد حق تعالی سکرات موت را
بر وی آسان گرداند و او را قوتی ارزانی دارد که هیچ مسلمانی را حسد نبرد و ابوبصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره یوسف علیه السلام را بخواند در هر روزی و در هر
شبی در روز قیامت روی او مثل جمال یوسف علیه السلام گرداند و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از بندگان صالح شود و این سوره در توریة نیز هست بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر مفسران گفته اند که بعضی این کلمات اسمای سوره است یعنی منم خداوند که میبینم همه چیزها را و بعضی گفته اند جمیع اسماء است و الف از الله است و لام از لطیف
و را از رؤف و یا الف از الله است و لام از لطیف و را از رحمن یعنی قسم بنور الهی و ربوبیت و لطف او با اهل معرفت و رحمت او بر کافه بریه و قول اول
اصح است تِلْكَ آيَاتُ این آیات و این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتابیست که واضح است معنی آن و ظاهر است اعجاز آن و بیان کننده حلال و حرام
است و در روایت آمده است که یهود بعضی اشراف عرب را گفتند از محمد سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر چه بود این سوره
نازل شد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرو فرستادیم که با مر الهی این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنست بلغت عرب یعنی از قرآن کلام ما [illegible]
قسمی خبرها کل یعنی این سوره بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید و معنی آن بدانید و چون شما را لازم شود چرا که لغت دیگر
نفهمید در فهم آن عذری می آورید نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ ما میخوانیم بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترین قصهها را که خوانده شده در مجالس اولیا و بهتر از آنچه
لشتمال آن بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیاء و صلحا و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر ملوک و آداب ممالک و طریقه تجار
و ذکر علما و سفها و اختلاف احوال آدمی و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و تدبیر معیشت و لهذا از [illegible] کرده قصه
و وجه تفصیل بعبارت روشن و لهذا بر همه تحریر خواهد یافت تو یعنی بر سبیل حسن القصة بمنزلت که ما بر تو میخوانیم نیکوترین قصهها بِمَا أَوْحَيْنَا بسبب آنچه وحی کردیم
إِلَيْكَ بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ این سوره را که خوانده شد وَإِنْ كُنْتَ و بدرستی که بودی مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ پیش از این از آن آگاهان بیخبر از این قصه
غافل بودی و این حکایت بگوش تو نرسیده و این غفلت مذموم نیست و در تفسیر ثعلبی مذکور است که نزول این سوره جهت تسلی خاطر رسالت پناه صلی الله علیه و آله بود از استماع و هم ملال از
حسن و حسین علیهما السلام [illegible] صلی الله علیه و آله رسید پس حسن و حسین علیهما السلام را کنار خود نشانده [illegible] حسین
ملول شد تا که ناگاه آنحضرت جبرئیل امین در رسید خطاب رب العالمین رسانید که ای رسول الله [illegible] حسن و حسین [illegible] حضرت فرمود نعم اولاد ما اکباد ما [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] یک دقیقه [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] جبرئیل گفت ای [illegible]
آگاه باش [illegible] حسن [illegible] جبرئیل قصه [illegible] حسن و حسین [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حسن از بیت هر دو سینه و بجای آن چنین را با خنجر آبدار برازین جدا کنند که محبتی که از ان صادر شده با شنبای جفا سپارد و دار [illegible] و فرض جفا از خود

و جفای خبری فرو نمکد از سینه عالم صفا علیه و آله از جفای آن بسیار [illegible] از برای خرسندی دل آنحضرت پیغام آمد که نحن نقص

علیک احسن القصص و فرمود از معامله عاشقان این عجب بیاموز که قصه برادران یوسف برایشان اگر آنها [illegible] از خلل [illegible] اگر آنها

آنها را [illegible] و وجه [illegible] این سوره همین گفته اند اصل این قصه درد و محنت است [illegible] سوز و بکا و حزن است احسن گفته [illegible] در

حسن و جمال است پس برای تسلی دل مبارک مصطفی [illegible] إذ قال یوسف یاد کن ای محمد آن وقت را که گفت یوسف لأبیه مر پدر خود را

یعقوب بن اسحق بن ابراهیم یا ابت ای پدر من خوابی عجب دیدم إنی رأیت بدرستی که دیدم أحد عشر کوکبا یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب

و ماه را [illegible] دیدم [illegible] این ستارگان [illegible] رأیتهم دیدم ایشان را لی ساجدین

مر مرا سجده کنندگان [illegible] یعقوب علی نبینا و علیه السلام [illegible] یوسف [illegible] جمال [illegible]

[illegible] صورت جمال او [illegible] جمال [illegible] صورت جلوه میکرد [illegible]

[illegible] یعقوب علیه السلام [illegible]

[illegible] عصا [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] ای پدر [illegible] عصا [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] عصای [illegible] عصا [illegible]

و برادران [illegible] عصای یوسف علیه السلام [illegible] آسمان [illegible]

و عصاهای برادران [illegible] عصاهای برادران [illegible] عصای او [illegible] در آمده [illegible]

[illegible] ای فرزند [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] خواب [illegible]

برادران [illegible] این خواب [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] آفتاب و ماه و [illegible] ستارگان [illegible] آسمان [illegible] سجده [illegible]

[illegible] یعقوب علیه السلام [illegible] برادران [illegible] ستارگان [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] برادران [illegible] تعبیر خواب [illegible] قصه [illegible]

یا بنی ای پسرک من [illegible] لا تقصص رؤیاک [illegible] خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود

فیکیدوا لک پس حیله کنند برای تو کیدا حیله کردنی [illegible] ان الشیطان بدرستی که دیو [illegible] للانسان مر آدمی را عدو

مبین دشمنی [illegible] و کذلک [illegible] برادران

[illegible] یجتبیک ربک [illegible] و یعلمک [illegible]

من تأویل الاحادیث از تعبیر خوابها از قتاده روایتست که در عهد یوسف هیچکس بتعبیر خواب داناتر از وی نبود و یتم نعمته و تمام کند نعمت خود را که نبوتست

و وصل کند نعمت دنیا بنعمت آخرت علیک بر تو و علی آل یعقوب و بر اهل یعقوب یعنی از آنهای که پیغمبر شدند از اولاد او و مراد از آل یعقوب اند که حق تعالی

ایشانرا بر ایشان توبه از آنچه صادر شده بود از گناهان و مغفور از ایشان گردانید کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت نبوت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از تو

پیش از تو مراد جد و پدر جد تو یعنی ابراهیم و اسحق را ابراهیم خلت و برهانیدن از آتش نمرود و اسحق را نبوت و اخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان ربک

بدرستیکه پروردگار تو علیم داناست باهل استحقاق چنانچه حکیم است کارها و رتبت کرده است یعنی آنچه که بر وفق حکمت و مصلحت است و بعد از ذکر مقدمه

این قصه در آن شروع نموده میفرماید لقد کان فی یوسف بتحقیق هست در قصه یوسف علیه السلام و اخوته و در حکایت برادران او آیات نشانهای قدرت

یا دلایل قدرت للسائلین مر پرسندگانرا از این قصه یا در آن [illegible] بود و وی برادر [illegible] بود و شش دیگر علاتی [illegible] یوسف

[illegible] و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و [illegible] علاتی بودند [illegible] آنچه یوسف [illegible] و نقصان [illegible]

[illegible] بود در یوسف در حسن صورت و سیرت از همه پیش بود [illegible] یوسف [illegible] دیگر [illegible] او

[illegible] از معجزات [illegible] که [illegible] آنحضرت [illegible] یوسف [illegible] عجب [illegible] از آن متعجب شدم [illegible]

گفت [illegible] یوسف [illegible] از [illegible] سؤال [illegible] کردم [illegible] چهارده [illegible] کرده [illegible] صورت [illegible]

آدم علیه السلام [illegible] یوسف [illegible] تاج [illegible] نهاده [illegible] نهاده [illegible]

هزار [illegible] هفتصد هزار [illegible] نور [illegible] خوانده [illegible]

آدم [illegible] یا رب [illegible] نور [illegible] خواهی [illegible]

آدم علیه السلام [illegible] یوسف [illegible] تو [illegible]

یوسف [illegible] علیه السلام [illegible] که آدم [illegible] صورت [illegible] یوسف [illegible] نور [illegible]

و حق [illegible] نور [illegible] چشم [illegible]

و [illegible] نور [illegible] چشم [illegible] ماه [illegible] نور [illegible]

او [illegible] لطافت [illegible] حسن [illegible]

و [illegible] صورت [illegible] یوسف علیه السلام خواب [illegible]

و [illegible] از [illegible] یوسف [illegible] صورت [illegible]

[illegible] مشغول شدند [illegible] اذ قالوا [illegible] یاد کن آنهنگام که گفتند برادران یوسف [illegible] لیوسف و اخوه [illegible] یوسف و برادر او بنیامین [illegible]

مادری [illegible] احب الی ابینا دوست‌تر [illegible] منا از ما و نحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی [illegible] و [illegible]

[illegible] انّ ابانا [illegible] لفی ضلال مبین [illegible]

[illegible] اقتلوا یوسف [illegible]

وکجهت ناقص مادر او ما رحمت گیرد کی از ایشان گفت که تدبیر این امر آنست که اقتلوا یوسف بکشید یوسف را که منشأ این سخن وی بوده و هر چند آمد که

شود از ان یعقوب بری از ایشان ظاهر گشت و کی یوسف نخواهد گشت شما را به بنده مکر کرد کشته بر او جهت کنی او را ایکه او اطرحوه ارضا بیفکنید او را

ارضا زمینی دور از نسباع لیستار تا یخل لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی پدر شما یعنی او را با بدبختی روی بشما آرد و تمامی بشما روی آورده

بعد الغاث بکنید و تکونوا من بعده و باشید پس از یوسف یعنی بعد از فراغ امر او قوما صالحین گروهی نیکان یعنی توبه کنند کان از عمل

این خوار که سلطان است که او را امروز کشته و خود آورد و ابن اغافل میزد از آنکه عذر فردا از عمر فردا ... قال

قائل منهم گفت گوینده از ایشان یعنی یهودا که عقل و رای از ایشان در بس لیوکن لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل ملکان گناهی عظیم است

و القوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه فرا گیرد او را بعض السیارة بعضی از کاروان که بدان کار رسند و او را

برفراز آورده ان ماجرا ... شما از و برهید ... عرض ... ان کنتم فاعلین اگر هستید کنندگان

فرزندان ... که روزی یعقوب طعامی پخته بود و در بیش بود بوی آن طعام میشنید و کسی را ... از آن طعام نداد ...

آنکه یعقوب ... آن در دل ... محروم ... یوسف ... واقعه ...

یوسف ... فصل بهار رسیده و سبزها بر زمین ... یوسف ... روزی ...

... بهار ... یوسف ... فرزندان یعقوب ...

... یوسف ... موسم گل ...

... یوسف ... آنکه ...

مضمون ... گلستان ... یوسف ...

ای ... یعقوب ... قالوا گفتند برادران یوسف

یا ابانا ای پدر ما مالک لا تأمنا چیست ترا که امین نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف و ... و انا له و ما او را لناصحون

نیکو خواهانیم و ... ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا ... یرتع و یلعب ... نعلها ... خورد

و یلعب و بازی کند ... و انا له و بدرستی که ما مر او را لحافظون نگاه دارندگانیم از همه مکروهی

قال گفت یعقوب انی لیحزننی بدرستی که اندوهگین می‌کند مرا ان تذهبوا به آنکه ببرید او را ... مفارقت او ...

و ... و اخاف و میترسم ان یاکله الذئب از آنکه بخورد او را گرگ ... زمین ...

... و انتم عنه غافلون و شما از آن بیخبر باشید ... از آن ...

... قالوا گفتند لئن اکله الذئب ... و نحن عصبة و ما

... انا اذا ... لخاسرون ...

...

یوسف را کشتند و [illegible] جامهای نو را [illegible] پیراهن ابراهیم علیه السلام که جبرئیل از بهشت آورده بود وقت انداختن او را در آتش بر وی
بود و بمیراث بیعقوب رسیده چنین گویند [illegible] و او را برادران [illegible] بردند [illegible] دروازه کنعان در زیر شجرة الوداع توقف کردند تا [illegible]
[illegible] شجرة الوداع [illegible] [illegible] برادران [illegible] و داع [illegible] [illegible] که [illegible] آن درخت
[illegible] [illegible] برادران [illegible] آمدند و [illegible] آن درخت [illegible] یعقوب
[illegible] [illegible] [illegible] عصا [illegible] بر دروازه [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] [illegible] نظر فرزندان بر یعقوب افتاد [illegible] یعقوب علیه السلم [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] گفت ای فرزندان [illegible] [illegible] [illegible] از دیدار [illegible] گفت ای فرزند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فراق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آتش فراق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت ای قرة العین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الهی ای فرزند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از زبان و دل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الهی [illegible] [illegible] ابراهیم خلیل [illegible] در آتش [illegible] [illegible] آتش [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
یوسف [illegible] [illegible] برادران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] [illegible] یوسف [illegible] برادران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شجرة الوداع [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ای یعقوب [illegible] [illegible] [illegible] یعقوب علیه السلم [illegible] یوسف علیه السلم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یعقوب [illegible] [illegible] [illegible]

ندانم سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری مرا فراموش مکن که من بر سر خیال تو خواهم بود پس یوسف علیه السلام بجانب پدر بزرگوار روی خود را
بوسید و وداع کرد ... میگفت آن ودایع حسان [illegible] تازه و داغی مینهم بر سینهای ایشان پس بار دیگر بوزید و ... مجاور یوسف مبالغه
بسیار فرمود برادران یوسف را چون شیر گرفته روی براه آوردند یعقوب آواز داد که من از اینجا بشهر نخواهم رفت تا شما باز آیید و در وصل آنگی تو را هم
زیر گری یوسف سلام بتو میسپارم [illegible] از حال وی غافل نشوی رسول قبول کرد و روی براه کردند تا چند قدمی رفته بودند یعقوب آواز داد که آهسته روید
وز دیده من غایب نشوید ایشان آهسته برفتند و یعقوب بر اثر ایشان میشتافت و چون نزدیک بود که از نظرش غایب شوند یعقوب آهی زد و گفت کای
فرزندان یوسف مرا باز آرید تا یکبار دیگر بینم واز بوستان جمالش میوه وصال بچینم برادران باز گشتند و یوسف را نزد پدر بزرگوار بردند یعقوب او را در
کنار گرفت و گفت ای فرزند ارجمند دل از وصال تو برداشتن و [illegible] فراق بکدل گشتن یوسف را [illegible] وداع کرد و روی براه آورد و چون غایب شد یعقوب
با سوز تمام [illegible] چون بزد [illegible] آواز الفراق الفراق شنید [illegible] در زیر [illegible] آنجا است و در دو
درخوابه یوسف را از یکدیگر میگرفتند و چون منزل از [illegible] فرق نهادند فلما ذهبوا به پس چون برادران بردند یوسف را و از نظر یعقوب غایب شدند
او را از زمین زدند و گفتند چند از تو کشیم و [illegible] چشم باده روان شد و پس مرد یوسف گریه در [illegible] ای برادران عزیز چه کرده ام که با من این خواری
میکنید و مرا باده [illegible] ایشان آغاز طعن کردند که ای دروغ گوی آن ستاره ها و ماه و آفتاب چه را سجده کردند در خواب تا امروز تو را از
دست ما [illegible] خلاص کنند [illegible] آخر یکی از حال بر گشتند بر سینه و بر گردن و ضعف حال من رحم آرید ایشان بسخن او التفات ننمودند طپانچه بر
رخ روی میزدند و او را میدوانیدند و چون پاره راه او را بردند و اندر نعلین او بکشیدند پس پای برهنه بر خار و خاشاک میدوید و پاهای او مجروح شده
[illegible] پس او را خاک خواری از دل نشسته بر روی میکشیدند و او هر چند جزع میکرد و بجانب هر یک میدوید و تضرع و استغاثه میکرد
طپانچه بر روی او میزدند و هر سوال او را جواب نمیدادند و بخاک و خاشاک میکشیدند تا وقتی که آفتاب بلند شد و هوا چون سینه یعقوب سوزناک شد تشنگی
بر یوسف غلبه کرد روی بر روبیل آورد که ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا بمنزله پدری و با وجود این مرا بتو سپرده است رحم کن و جرعه
[illegible] روبیل بسخن وی التفات نکرده طپانچه [illegible] زد [illegible] [illegible] بمنزل
کار تشنگی جانم بلب رسیده تا وقتی آب خورم یعقوب از برای یوسف قدری آب [illegible] [illegible] کرده و کوه [illegible]
باز کرد او بوی [illegible] آمد [illegible] تشنگی نخواهد بود [illegible] و بر [illegible] چون یوسف آب طلبید [illegible] بر زمین ریخت
[illegible] کرد ای [illegible] برسیلی [illegible] داده ام [illegible] جای [illegible] آب در [illegible]
[illegible] گشتن [illegible] از [illegible] فراموش کرده و در آن محل یوسف از تشنگی کام و زبان خشک شده بود
و چند [illegible] از پای در افتاد و آغاز ناله کرد و چون [illegible] برادران [illegible] دعا آورد و گفت ای خداوندی
که [illegible] از شر و ضرر آتش [illegible] خلاص دادی [illegible] و [illegible] رحمت کن [illegible]
[illegible] برادری [illegible] عرق مروت [illegible] روی یوسف کرد [illegible] ای برادر دل [illegible] تا جان در تن باشد
نگذارم [illegible] قصه [illegible] برادران [illegible] گفتند آخر [illegible] قتل یوسف بکنید

غضب آن مسکین با همه از سر گذشتن او در گذشتند و اجمعوا رای خود را محکم کردند ان یجعلوه اگر بیفکنند او را فی غیابة الجب در قعر چاه که را بای احوال

بر سه فرسخی از کنعان بود بر سر چاه ملک بود و بانی آن کرده و عمقا و گرمی آنست و زیاده نیز گفته اند و از طرق جاده جدا افتاده بود پس برادران بر سر آن چاه آمدند

و یوسف را آنجا کشیدند هر چند یوسف جهد در دامن کمک میزد فایده نداشت گاهی بزرگی پدر و نانی عجز و خردی خود را شفیع می آورد سود نمیکرد و هر چند از

ایشان آب خواست میگفتند از زهر جز برادران کاره و فانهرست یوسف چون دید که از ایشان مدد نمیکنند تضرعات و حال زار او را نمی نگرند فرمود مهلتم دهید

تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز گزاردن چه دانی گفت آخر پیغمبرزاده ام با پدر بسیار در محراب ایستاده ام ایشان از برادران درخواست کرد تا یوسف را

بگذاشتند و دست از گریبان او باز داشتند تا دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز روی بخاک نهاد و گفت خداوندا خود را بتو سپردم و کار خود را تفویض نمودی

تو باز که ایستم مانده ایم و بعلی الصالحین خواهی بخش و خواه مکش رای رای تست چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون کن

پیراهن را عورت یوسف گفت ای برادران پیراهن مرا بگذارید که اگر بمیرم مکفن باشم و اگر زنده بمانم ستر عورت و لباس من باشد گفتند چون

برهنه باشی یازده ستارگان و ماه و آفتاب ترا بر هنه بگذارند و جامه در تو پوشند یوسف مبالغه از حد گذرانید گفتند البته پیراهن بیرون کن و غرض ایشان

آن بود که پیراهن را بخون آلوده کرده پیش پدر برند و گویند او را گرگ از هم درید پیراهن خون آلود کرده حال یوسف در چه گریبان گرفته بود و فریاد

و زاری میکرد ایشان بغوت چنانچه تمام کرده و پیراهن از سر کشیدند و رسن بمیان وی بسته بچاه فرو کردند ای برادران خود چه کرده اید

و خدای آورد مرض ... مسکینم بشنوید و از این سخن هیچ در دل نیاوردند گفته چه بعضی سکینی گفت در راه نگاه دارید من نیز جانب او فرو بگذارید که او را دشمنانش

بام جو کرده اند اگر برادر بر شما خشم گیرد و دعای بد کند و شما انواع عقوبت کنند اگر شما را توان آن هست که با من جفا کنید در اطاق آن کسی که عقوبت

پدر و رنج ... ایشان این سخن نمی شنیدند و کار خود کردند و بر یوسف در میان چاه بود که رسن را بریدند که در قعر چاه در ... دیده در رشته امید از ... منقطع

و در چاه هلاک افتادم پس دل از جان برداشت و خود را بمرگ تن در داده بود در آن حال جبرئیل بر سید حق تعالی جبرئیل را گفت برو در آن حال از سدرة المنتهی در میان چاه بر

یوسف رسید و در هوا او را بگرفت و آن زمان بیش از یک لحظه نبود که آهسته او را بر سنگ چاه بنشاند و بر بالای سنگ خوابانید خطاب آمد ای جبرئیل چاهای نوری روشن

و از شبهای انهار بهشتی برای کرامت او و سر او را در کنار خود نهاد و بر بالای او خود را به دو دست بال گشاد چون یوسف باز آمد سلام بر وی باز گشت و گفت ای

غم مخور که ما را برای تو به چاه آورده ام و برای تخت جای جبرئیل گفت الهی اجازت فرما که فرخ خود را العزت یعقوب نبی تمام بازگشته بدان پس بفرمان در

کنعان کن جبرئیل العزت یعقوب برآمده بر یوسف ... جبرئیل باز آمد سر خود را در کنار وی نهاده بر جست و هر چه در کار او در ربع اللهی او را فرمود

و فرشته ای گفت ای پدر بزرگوار کجا بودی که برادران با من چه کردند و مرا از صدف تو محروم ساختند و تا البراق فرستادند و مرا برهنه در میان چاه

چاهی نهادند و آنچه از ستم و جفا ممکن بود بمن رسانیدند و آن زمان از من باز گشته در اکرام سیاه و نشانه یک پیشانی در چاه افکندند که در گنبد

مرا از خاک و خون برانگیخته برادرم چون تو بدیدی چون در من پوشیده بودی ازو کشیدند و رسن چون بر میانم بسته بودند از نیم راه فرو گذاشتند و در تاریکی

ای پدر در دمی بکن و در چاه مرا بنگر و در آن ولولی من نگاه کن و از جراحات و خط فرمایی یوسف این سخن بگفت و از دیوارهای چاه آواز ناله می آمد

سینه و ملائکه بگریستند آخر جبرئیل بطاق شده گفت ای یوسف من تو را ... بن روح الامین و رسالت رب العالمین پس سلام آورد و گفت از طعام و شراب

بهشت بوی خورانید و بر او حلل کرامت پوشانید و از بار دلی یوسف ... گشوده در وی بنهاد و آنگاه گفت خلاص و نجات از چاه و یوسف را بشارت داد

ادریسیه بمجاهده حقیقی از آن خبر دهد و اوحینا الیه و ما وحی کردیم بسوی یوسف و الهام فرستادیم جبرئیل را که اندوهگین مباش که زودی ترا از حضیض چاه بمدارج اوج

برادران را که حاجت نزدیک تو آریم لتنبئنهم هر آینه تو خبر دهی برادران را بامرهم هذا باین کاری که امروز با تو می کنند و هم لا یشعرون و حال آنکه ایشان

ندانند که تویی یوسف بسبب علو شان و رفعت مکان تو و این وقتی بود که غلات و محتاج طلب غله بدر او آمده و او ایشان را شناخته و هم له منکرون چنانچه بیاید ان شاء الله

و جبرئیل چون آنکه بمقام خود برده متوجه از خبر غربت دریابم که ای جبرئیل چه روزی در تنگ چاه قرار گیرد یوسف در کنار که غریب است و تنها از پدر دور و با جمعی

جدا افتاده و دل بر کربت غربت و حسرت فرقت نهاده او که اگر فرزندان یعقوب آتش بکنعان رفتند و یعقوب همه روز بانتظار یوسف بوده در زیر درختی که او را داغ

با خواهر یوسف بحکم شوق و در بوستان بر سر راه در آید و از آمدن فرزندان پرسید چه از ایشان یعقوب برآید که ای دینا برادرانت را چه شد که دیر کردند و هیچ خبر ماه رخ

یوسف از مطلع جمال طالع نمی شود و شمع جمال حسن کلبه احزان ما را روشن نمی کند و از انوار حضور روشنی نمی بخشد ای دختر از تحمل نعاق و القصور ...

آتش حسرت و اشتعال آمد که کشتی قرار و آرام در گرداب اضطراب افتاده و بنیاد پرسانی نهاده و انواع سببها و عذرها ترتیب داده ... یعقوب ...

بر در و بام ... که از صبح تا شام در آمد و شد و حیرانی بود و چشم بر راه نهاده تا فرزندان ...

در این غلیه که ابوا در خواب بیند که جبرئیل برادران در خواب اند و وقت افتاده نهان بسر چاه رفت و آواز داد که ای برادر من یوسف آیا ...

آیا تو زنده ای در این چاه یا مرده یوسف گفت که تو کیستی که از حال بیچارگان غریب خبر می پرسی گفت منم برادر تو ابوا ای برادر با جان ...

حال تو چیست یوسف گریان شد که چنانچه حال کسی که از کنار پدر جدا بود و در تنگ چاه در صدد فوت و فنا نه مونسی و نه غمگساری و در زندان ...

و در زیر ... از مردگان ابوا از درد دل یوسف در خروش آمد و در جزع و غریو ... بسیار گریست یوسف در قعر چاه آواز داد که ای برادر وقت ...

... ابوا که چون قوتی ... در ... آن چه خبر داری برادران ... بکس ... در وقت طعام خوردن از ...

... از ... و در وقت شادی و ... آن ... از خاطر ...

ابوا از سوز این ... خروشی بکشید ... و آواز او ... آن آواز ...

ابوا بر سر چاه نشسته ... ای ابوا ... حال ... آواز ... برادر ... ابوا ...

در چاه افکنده ابوا ... آن که ... بر سر چاه نهاده روی بکنعان آورده و ... یوسف ... که سنبله ... ساخته ... یعقوب بود

... آن ... یعقوب ... بالای آن بود هر روز انتظار ... و دیده ... بر سر راه نهاده ناگاه گردی ... آن صحرا ... یعقوب ... که این

چه گرد است ... که برادران ... که ... آن ... و ... یعقوب ... جای ... برادرانت

ای ... برادرانت آمدند اما یوسف با آن ... یعقوب ... ای ... از ... آواز داده که ... بالای ... برآید ...

که ای اولاد یعقوب ... که ... انتظار ... فرزند ... آن ... برادرانت ... بی ... و ... جان ...

... یعقوب ... آن ... ای ... خبر ... یعقوب ... که ...

... این چه ... از ... آن ... بسته ... ای ... آن ... از ... دیده ... گوش

... و ... یعقوب ... ای ... آن ... از ... برادران ... که ...

کردان دیگر کردن شد و فغان از ایشان برخاست چون این بگفت وی نیز بشتافت و یهودا و بنیامین را پیش کرد و جاءوا اباهم آمدند نزد پدر خود عشاءً کیانگاه

یبکون بگریستند و فغان میکردند و خاک بر سر میریختند و میگفتند و ابوسعاده و اماماه چنین نه پیداست نه فریاد و فغان این بیشتر شد رحیل بدیده و بسر و دل کار زار گرفت

در این میان کسی که از لطف سیر حق بیکسی بود الهی ای برادران از چه حال است که با خود کرده دیده پر از آب و خستگی و برادر را کجا اید و زبان کلمات علی

با خود دور از که ... در ای قوم ... سخت میگریستند بر خود و بر سبب قطعه ... پس یعقوب زبان و فریاد ... پدر را آورد گشت

و بجانب آورد یعقوب علیه السلام همچنان یوسف ... سر چشم باز کرد و کلی در چشم مرکوب ... سخن الکلم گشته قالوا گفتند یا ابانا ای پدر انا ذهبنا

بدرستی که ما رفتیم نستبق میرفتیم بر یکدیگر ... تیر افکندن و ترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را عند متاعنا نزدیک رخت ما

فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ و ما انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده مر ما را و لو کنا صادقین و اگر چه باشیم راستگویان

و بر همه کارها الا اینجا تهمت ... دروغ گوی ... گرگ ... و آن بر آوردند و جاءوا آوردند علی

قمیصه بدم بر بالای پیراهن یوسف کذب ... دروغ ... پیراهن یوسف را چون گوسفند آلوده ... خون

بر سر او یعقوب علیه السلام چون حال ... و پیراهن خون آلوده ... یوسف ... بر روی او نهاد و بگریست

دیده یعقوب ... و قطره آب از دیده ... یعقوب ... دو گوش ... از خود ... روی

گفته ... گرگ ... و کار ... پس پیراهن یوسف را طلبید و ...

دید و باز پیراهن خون آلوده ... خود افکند ... گرگ ... بر هیچ جای ... پاره نشده ... از آن دریده باشد

که عجب گرگی بود که یوسف را ... تعرض ... پس از بسیاری و الم و غصه ... پس گفت قال گفت یعقوب

بلکه بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای شما ... امرا کاری بزرگ ... هلاک یوسف

فصبر جمیل پس کار من صبر نیکوست ... والله المستعان و خدای یاری خواسته شده است ... برای

علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف ... برادران یوسف ... از پدر ... منفعل گشته روز دیگر ... گاه

و با خود گفتند که ... این ... یعقوب ... تصدیق کند ... کار ... و ... از چاه بر آوریم

و ... پاره ... کنیم ... یوسف را ... پس ...

... را ... اگر ... آن ... یوسف ... تا صدق قول ما ... معلوم کنیم ...

... یعقوب ... گفت این ... یوسف ... روی او ...

... نزد ... آن ... یعقوب ... یعقوب ... اگر ... حال ...

... گرگ ... یوسف ... ما ... و ... گرگ ...

... یوسف ... آورد ... گرگ ...

... بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل ... یعقوب علیه السلام ... یوسف ...

بفرمای که آمده گفتند الهی یوسف را بده و باز ده یا یعقوب را خاموش گردان یا ما را اجازت ده تا بدو بیاریم و با یعقوب درآویزیم و عالم بر هم زنیم مرد گفت رها کنید یعقوب

بعجز او بر من آید و چون آن کنعان مسکن شنید و سکینی یابی ای فرزند بسته مهر وای نور دیده من وای باغ دل و داغ من وای جگر گوشه من کجا جستم من ای جان

آیا ترا در کدام چاه افکندند ای یوسف قتلوک ترا بکدام تیغ هلاک کردند ای جگر غرق کرا یا تا بکدام دریا انداختند ای فاکند ای ارض فرزند

بکدام قطعه از زمین ستادی که خاکش بر کشته از آن وادی بلا گذشت و آه حسرت از دل بیارید و بسوزی که آتش در افلاک زدی بیاید جبرئیل در رسید که ای

یعقوب شکایت مکن که خود دیگر آمدی و محنت [illegible] حال زاری و آه و زاری یعقوب جواب داد که ای جبرئیل چه کنم که نگریم جان غم من و خطر دارم حسن غالم آه

آه درد آلود دارم حسن نگریم را زار زار آورده‌اند که جبرئیل در چاه آمد سه روز رفیق یوسف بود و در تسلی او میکوشید و او را بصبر میفرمود و انواع مژدها

او میداد و چون خواست که از او مفارقت کند یوسف گفت از وحشت و بیکسی خود بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا بخوان تا از زندان این چاه خلاصی یابی

یا صریخ المستصرخین و یا غیاث المستغیثین و یا مفرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من امری حق تعالی برکت این کلمات او را

از حبس چاه و جاه زندان از صادق علیه السلام روایت کرده که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل او را ندا کرد که ای پسر ترا در چاه انداخت که برادران

از جهت حسد بردن بر تو [illegible] جبرئیل گفت که اگر خواهی که از این چاه خلاصی یابی این کلمات بگو که اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت

بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ان ترزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب

حق تعالی بحکمت این دعا او را از این چاه خلاصی کرد و پادشاه مصر گردانید القصه روز چهارم نوبه نجات از مهب لطف الهی بوزید و جاءت سیارة و آمد

کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فارسلوا واردهم پس بفرستادند وارد خود را بسوی آن چاه و آن وارد کسی را گویند

کاروانیان که طلب آب کنند و آن مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه رسید فادلی دلوه پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را

وحی بیوسف رسید که برخیز که این دلو برای تو در چاه آمده یوسف علیه السلام در نشست در [illegible] دلو [illegible] چاه برآمد یوسف [illegible] بسته

[illegible] مالک [illegible] دلو [illegible] دید چون بچاه [illegible] قال

یا بشری ای قوم مژده باد هذا غلام این پسری است که دلو را گران [illegible] یوسف را از چاه برآورد و اسروه و پنهان داشتند او را یعنی

او یوسف را از رفقای خود که اهل کاروان بودند بضاعة [illegible] که متاع تجارت بود [illegible] و حسن [illegible] پنهان [illegible]

کاروانیان و گفتند که اهل آب او را بما دادند [illegible] مصر [illegible] و گفتند با کاروانیان [illegible]

و از ما [illegible] والله علیم بما یعملون [illegible] پنهان کردن یوسف و مکر [illegible]

و یعقوب [illegible] که هر روز یکبار بر سر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی و طعام آوردی و [illegible] کاروان

آنجا رسید و یوسف را [illegible] طعام دهد [illegible] احوال [illegible] یوسف [illegible] کاروان آمده [illegible]

نزدیک [illegible] مالک [illegible] اگر خواهید [illegible]

[illegible]

[illegible]

یوسف و برادران بسیار گریستند و سخنان عتاب‌آمیز می‌شنیدند و قوت و یاری سخن گفتن نداشتند پس بزبان عبری با یوسف گفتند که اگر در آنچه ما می‌گوییم و می‌کنیم سرکشی کنی و خلاف

آن کنی ما بشمشیر آبدار ترا از میان دو نیم کنیم یوسف گفت شیئاً لقضاء او را در عوض بیع در آورد و مالک گفت من زر بسیار داشتم ام [illegible] خریده ام و یا من در می

چند ناسره مانده است گفتند تو بیا که بهای غلام بسیار است الا منو و سیم اینچه داری بیار یوسف را بدست او دادند و بیت و ولو خرجتنا او را

بثمن بخس بهای اندک و بی‌ثمن یعنی زر دراهم معدودة که در عدد آید چند لقمه شمرده عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از چهل درم

را شمرده و زیاده بر آن را وزن میکردند مالک درمهای خود را شمرده هفده درم بود که بعدد هر برادری درمی [illegible] و گویند از عیبه السلم

مروی است که هجده درم بود و در وسیط آورده که بود اهیچ ... الملک لیس یوسف را بخرید و کانوا فیه من الزاهدین

الزاهدین از بی رغبتان او آن دراهم از غایت قلت و یا منحرفیتست که لیست یوسف را آن ناکارده بخرید او رغبت [illegible] کرده بود و نیز

و حکایت کرده که روزی یوسف در آینه نگاه کرد و جمال خود را دید از آن تعجب کرد و با خود گفت که اگر من بنده بودمی بهای من از عدد حصر بیرون بودی حق سبحانه

امتحان را این بخس بها ساخت ثمن بخس نمود ... از تفسیر خواجه آورده چون مالک یوسف را بخرید از جمیع شیر انواع جرها و بر سینه الکه در مدار الورد

آن خرده برگ یاز و معقود او شده است که آن از برکات یوسف بود پس یوسف ... کفت تو چگونه کنی ای ابن یعقوب ابن اسحق ابن ابراهیم مالک او را اولاد در بدر

و بسیار برکت است و مالک مردی عاقل بود و هر کار او را فرمی نشد از یوسف التماس کرد که دعا کند حق سبحانه و تعالی او را ولد دهد بطنی چون این الغضه از او حامل

گردید مالک یوسف را بخرید لقمه ای تا لیا از یاران خود گفت که غل و زنجیر حاضر کردند و چون یوسف را هم بر غل و زنجیر اتفاق افتاد مالک گفت ای غلام

اصوات الکریم چه بندگان که بر پای او را زد از غل و شور ززنجیر جاره ... یوسف فرمود که من بند از غل و زنجیر کامل نعمت آنچه از ملک آن حال او را باید آتش [illegible]

زبانیه چون ملک اویا میزند بکند تا پای ببند ما و غل و گردن او بنهید کردن از طوق ... و الیس در زنجیر کشیده صد قدم از قرمان پس

نهاده است مالک از این گفتار متحیر شده آهسته گفت ای غلام من در نظر خواطفکان بنه میکنم و دل خوشدار که چون این ... بیرون شده از این منزل کوچ کنیم

بند از پای و غل از گردن تو بردارم پس در حضور برادران زاهی بنه بر ... بهار و در گردن طوق ... نهاده است پلاس کهن که ... در تو بنده ... دانواع ...

شنوانید و فرزند یعقوب علیه السلم فاطر حمه که روی مکتوب ... یوسف علیه السلم و کاره که بیره لعانگر و مالک گفت ای غلام چرا میگریی و در حبس و سکون بر خود

نمیکنی گفت ای مالک حاجتی فراق دارم حسین بره تا بروم و سینه کان جو را بینم و ابدا وداع کنم مالک گفت اگر ای ای ان از مهر و محبتی است موذیم

و جز تو هیچ چیز از تو چیزی دیگر از آن بیابیم توجه زیبا که ای ای مسکین که اگر این فرمان تو است مرا این رغبت است و اگر ایشان مرا

حمت ... ابدا حجت میدارم تو کرامی فرمای ... دابلگیری تا توقف گشت ما کی آواز داد او حی ای جوانان آهسته بینه که این غلام میخواهد که با شما

الی یوسف را اکنون ای ... بود و خواجگان را وداع کن یوسف بخرکت ... ای برادران آمد گفت ای عزیزان هر جه کرده بر تحمل کردم توقع من آن گرد و

که بعد از من ... که جمله ... نوع کرده اند مرا لعنات آن بر مقبل ابجران گینه و من غریب مستمند را از یاد مکذارید اگر چه در آمده یوسف را در کنار گرفتند و گری ای

جان برادر مرو اینها پس و کار خود را ما خدای کذار این سری آورد هر دو یوسف را با پلاس و غل و زنجیر بر بالای شتر افکنند و غلامی به جوی و رسن روی

را بر دو موکل لطفه و کاروان کار بجانب مصر روان شد یوسف را عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بنده ماست که در غربی و ذل بکشند و ام ای خواهر و برادر این که

کردن شفقتها و دلها از ایشان دارم کار و کار من هم ... ای نقار ای ... سینه یوسف در کسیت قسمی او خود را دید خود را ای احسان

از بالای شتر بر قبر مادر افکند و از ترتیب عهده که داشت یاد کرد و مهر و شفقت مادری بخاطر آورد و قطرات عبرات چون باران نیسان بر روی ارغوان ریختن گرفت و آواز

داد که ای مادر مهربان سر خود را بردار و بحسرت حال این پسر دیده درکن و نگاه کن که حال فرزند دلبندت اما ابنک المقتول منه پسر تو را غل در گردن نهاده

دلبند و بیکس پشت بسته و بازو بحبل بسته نهب میکنند و از خویشان و پدر دور ساخته اند و در کنار هیچ ... ای آمده جای فرزند سینه

وای بر من هر روز دیده ... بسیار کردانند ای غم ... ای فرزند ناز پرورده ... ما را در داد ... ای آن ... که

مرتبه خدا با صابران است و در وقت ... صبر در روی کشته علم ظفر دمید ... و تواند او است تا چون روز ... جمله ... موکل یوسف بود

نگاه کرد یوسف را بالای شتر ندید باز پس گشت او را دید که بر قبر نشسته زار زار میگرید آن مرد جفاکار از روی قهر طپانچه بر روی او کشید زد

که رخسار ... از زخم آن طپانچه شکافت و روی مبارکش خراشیده و چنانکه گفت و گفت ای غلام خوابکار ... کشته ... نخواهی

کنی الا خیانت ... علغله در ملکوت افتاد ... پیدا شد قهر الهی در آمد و غبار بر خاست قطعه ... ابر در هوا آمد و ... سوز ...

بالای سر ظاهر گشت کاروانیان ... از خود ... چند روز گناه تازه ... ببینیم که موجب این عقوبات ... انقلاب ... ای بدبختی

معلوم است که من این ... طپانچه بر روی این غلام عبرانی ... دامنه ... با کردند ... افتاده ... ای غلام

سبب این طپانچه ... چه بود گفت او خود را از شتر انداخته بود و ... دارد ... مقبل ... غل ... بر تو ...

و گفت ای جوان قصد ... ای مالک ... آنچه دیدم ... صبر و قرار ... وقت طاقتم ...

بر بنده گشت ... هرگز ... من با غل و زنجیر بر ... رسید ... خواهند ... چون قبر او را دیدم

بی اختیار خود را از بالای شتر در ... و غم دل را ... و قصه رنج خود بروی ... که این غلام ... طپانچه بر روی من زد و من ... نکردم بعد

گواهی از ... کار ... و ... تضرع و زاری کرد ... ای ... خداوند ...

... الحکل ... پادشاه ... ای ... بشرط ... اگر ... وقت ...

در روز ... القصه ... مصر ... و ... ریان بن ولید عملیق بود از اولاد ... عملاق ...

نوح و گویند ... یوسف ایمان آورده ... بوده ... ولیس ... مصعب افتاده ... عزیز ... بوده از زمان ...

زمان یوسف بود و یوسف او را بایمان دعوت کرد و قبول ... زمام امور ملک خود ... قطفیر ... بود ...

... نزدیک ملک مصر ... عزیز ... کار او ... عزیز ... یوسف ...

... ولد ... غلام ... زلیخا ... عزیز ... یوسف ... مالک ... غلام ... روز دیگر

مالک یوسف را ... بیم ... تمام ... آن جمال ... از مصریان ...

... آمده ... مصر ... عزیز ... خریداری ...

بابت ... خریده ... وقال الذی اشتراه ... یوسف من مصر ... عزیز ...

زلیخا اکرمی مثواه ... غلام کنعانی ... تعهد ... خاطر ... مکرم ... اعتمال ...

عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را او در کارها از ضیاع و عقار و سرانجام روزگار ما و مستظهر شویم در مصالح حال و مال خود چه علامات رشد از جبین

او لایح است او نتخذه ولدا یا او را فرزند گیریم که عزیز عقیم بود و ... این گفت که او را فرزندی کریم چه آثار رشد و صواب از ناصیه

او ظاهر است از بعضی آثار نقلست که عزیز زلیخا را امر کرد که یوسف را در موضعی فرود آورد که نیکوترین اماکن باشد زلیخا جایی که احسن منازل باشد بهتر از دل خود نیافت

پس او را در خانه دل خود فرود آورد و کذلک و همچنانکه عزیز را بر یوسف مهربان گردانیدیم و او را بر تعهد حال او گماشتیم بعد از آنکه او را از مذلت چاه [illegible] مکان دادیم

مکنا لیوسف جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم او را فی الارض در زمین مصر با تصرف در آن ولایت و لنعلمه و تا بیاموزیم او را من تاویل

الاحادیث از تعبیر خوابها و یا معنی کتب الهی ملخص سخن آنست که غرض ما از رهانیدن یوسف از چاه و رسانیدن او بجاه و تمکین او دادن در آن این بود که

بعدل قیام نماید و همت بر معاش مردمان اقدام کند و از ما تعلیم معانی کتب و احکام آن گرفته انفاذ آن کند [illegible] تعبیر خوابها [illegible] کند

از حوادث واقعه استعداد آن شوند و همت بر آن مشغول شوند قبل از آنکه واقع شود [illegible] تفصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله

والله غالب و خدای غالب است علی امره بر کار خود هیچ کس خبر او را از امر او باز نتواند کرد و غالب است بر امر یوسف که برادران او در هلاک او کوشیدند و مشیت

خدای بر خلاف آن [illegible] آنچه خدای خواست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند که زمام امور بقبضه اقتدار و مشیت او است و علم

نداند [illegible] و لما بلغ و آنگاه که رسید یوسف اشده نهایت [illegible] خود که آن میان سی و چهل [illegible]

و گویند مراد سن [illegible] است که منتهای بلوغ است [illegible] از ابن عباس [illegible] سالگی آتیناه دادیم او را حکما [illegible]

بعمل یا حکم کردن میان مردمان و علما و دانش [illegible] عبارتست از علوم دینیه و علم بمصالح مردمان و تعبیر خواب [illegible]

چون [illegible] عرض [illegible] بطور کمال عقل و صواب [illegible] و کذلک و همچنین نجزی المحسنین [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] این مرتبه [illegible] جوانی [illegible] و در بعضی روایات آمده که

یوسف علیه السلام هفده ساله بود که عزیز او را بخرید و سی ساله بود [illegible] و چهل ساله بود [illegible] او را نبوت داد [illegible] ساله

[illegible] چون یوسف علیه السلام بخانه عزیز در آمد سلطان عشق [illegible] دل زلیخا [illegible] محبت [illegible] صبر و سکون او

[illegible] یوسف [illegible] عشق زلیخا [illegible] عشق [illegible] شوق [illegible] کمال یوسف [illegible]

و راودته و طلب مراد خود کرد از وی التی هو فی بیتها آنکه یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا عن نفسه از نفس او [illegible]

[illegible] مراد خود کند و بانواع حیله مطلوب خود را از یوسف حاصل کند ابن عباس [illegible] حیله گری او در طلب مراد خود [illegible]

نیکو داری در جواب گفت [illegible] ای یوسف چه روی نیکو داری [illegible]

حسن روی [illegible] ای یوسف عشق تو آتشی در دل زده این آتش را با آب لطف [illegible]

تو [illegible] آتش [illegible]

خود [illegible] یوسف در جواب [illegible]

[illegible]

که خدای من بر همه سرای و جنات معلوم است میگویند از نور شنیده شود لکن حسب دو امر تا اطمینان دهم که عزیز آن او نگرانست که این عزیز ... دستم
بیرد و من حیله تو شوم که میگویند از عذاب و عقاب حق تعالی با پای ارسندی مروت کرمرا او داده او یوسف آن بود که خود را می آراست در روی عرض
میکرد و زلیخا خود را عرض میکرد گاهی ترغیب و گاهی ترهیب و میگفت ای یوسف حسن و جمال من غنیمت که میگویند نگری نگاه کنم صورت در خاک آرمیده شوم
که مشاهده مویهای مجعد من مشکین که حرف فانیه تا خاک آمیخته خواهد شد چون یوسف مشتی بیکباره روی از وی بگردانید و چون از مراد او
عاجز شد نوع دیگر حیله دیگر گویا توجه کرد فارسی ساخت که از زیر و بالا و در و دیوار آن آینه بود و صورت خود و آینه را نقش که هر جا نگرد از جمال خود لقمه
چون خانه تمام شد از یوسف التماس کرد در آید که ... هرگز این نوع خانه دیده یوسف التماس او در آن خانه در آمد و زلیخا در عقب او در رسید
و در خانه در آمد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و ببست درها را امروزی آن هفت خانه بود در یکدیگر در هر خانه دری بسته زلیخا در آمد وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ
که من تو را ای یوسف چون زراه قال مَعَاذَ اللَّهِ که پناه میگیرم بخدا از اینکه تو را جواب ... إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که سال این است که پرورد کار من
أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخت منزل مرا از دیگر بارگاه قرب خود و مرا دیه جلیله در رتبه رفیعه که ... در تحت عامل شده این ... اقدام کنم و خود را
از آن ... محروم کنم و با غیر تو ... که ... کنند ... و ... که ... حرف حق تعالی او را عتاب ... در ... دارم
إِنَّهُ بدرستی که ... لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگار نشوند ستمکاران ... کار عوض نیکوئی کنند یا کار کردند زناکاران که
زناه ... طاعات وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن ... زلیخا ... یوسف علیه السلام وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف علیه السلام ...
... لَوْلَا أَنْ رَأَى اگر نه این بودی که بدیدی بُرْهَانَ رَبِّهِ راه ... و ... کار خود را ... قصه ... و ... برهان ... بعقول ... صحبت
الهی بود ... یوسف ... کرده ... شد میان یوسف ... خدای بود لیس یوسف ... قوت ... در آن حال خود را ... نمود بود
که مراد از همّ بها قصه ... یوسف ... زلیخا ... عصمت ... جمیع انبیا معصوم ... قصه ... و مردانگی ... حال
و ... صورت یعقوب ... ظاهر شد ... یوسف علیه السلام آنرا ... که ... كَذَلِكَ همچنین نمودیم او را برهان
لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ تا بگردانیم از وی ... خیانت ... وَالْفَحْشَاءَ و عمل زنا إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
از بندگان خالص است ... که ... شده از ... نباید ... قصه ... عزم ... اکبر ... العظم ...
و ... خالص ... قصه آن ... از علی بن الحسین علیهما السلام روایت که برهان یوسف که او را ... از ... آن بود که در گوشه ... بود
و زلیخا ... مرا او ... بر آن ... یوسف ... که ... در ... یوسف ... پوشیده ... یوسف ... او ... و او ...
از آنکه ... شرم ندارم از خدای که ... ادب ... و در روایت آمده که چون زلیخا مراوده کرد با یوسف روی از وی بگردانید و ... دیگر
صورت خود و صورت زلیخا را ... در کردن یکدیگر که تصویر ... کرده ... بسقف نگاه کرد همچنین دید ... طرف ... نگرید ... مضطر
شده ... روی بسوی ... زلیخا ... وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند ... در ... که ... زلیخا ... کرد
و زلیخا ... از ... در ... بود که ... خانه بود ... یوسف ... رسید
که ... آن ... می افتاد ... زلیخا ... و ... قَدَّتْ ... و ...

و در وقت کشیدن قمیصه پیراهن یوسف بشکافت از پس آن وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و یافتند هر دو شوهر زن یعنی عزیز را که شوهر زلیخا بود لَدَا الْبَابِ نزدیک در

چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده هر دو آشفته اند پس اراده کرد که تفحص این مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده دلیرانه سخن در آمد قَالَتْ

گفت [illegible] مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا چه جزا باشد کسی را که خواهد باهل تو بدی یا مراد وی ازین سخن آن بود که براءت ذمه از گناه ظاهر سازد

و خیانت را بر گردن یوسف نهد [illegible] إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر که زندان کرده شود [illegible] أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یا عذابی دردناک [illegible] این سخن [illegible] انتقام کشیدن از امتناع یوسف از مراوده [illegible] بر زبان راند چون یوسف

[illegible] قَالَ گفت یوسف ای عزیز هِيَ رَاوَدَتْنِي زلیخا در خواست کرد مرا عَنْ نَفْسِي از نفس من و من امتناع کردم [illegible] عزیز گفت

[illegible] این سخن [illegible] واقعه آگهی [illegible] در آن خانه کودکی چهار ماهه بود در گهواره [illegible] و آن کودک [illegible] زلیخا بود [illegible]

چهار ماهه [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] کودک [illegible]

در آمد [illegible] وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داد گواهی مِنْ أَهْلِهَا از کسان زلیخا [illegible] ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست

پیرهن قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده از پیش فَصَدَقَتْ پس راست میگوید زلیخا وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف [illegible] از دروغگویان [illegible] وَإِنْ كَانَ

قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف علیه السلام قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راستگویان

[illegible] یوسف [illegible] گواهی [illegible] فَلَمَّا رَأَى پس آن هنگام که دید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن

یوسف را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده از پس [illegible] قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ [illegible] این [illegible] مکر و حیله

شما زنانست [illegible] إِنَّ كَيْدَكُنَّ [illegible] عَظِيمٌ بزرگ [illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

در قرآن [illegible] إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

روزی جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] صدق یوسف و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده [illegible] یُوسُفُ

أَعْرِضْ عَنْ هَذَا ای یوسف [illegible] وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا [illegible] لِذَنْبِكِ برای گناه خود [illegible]

[illegible] إِنَّكِ كُنْتِ [illegible] مِنَ الْخَاطِئِينَ از گناهکاران

[illegible] وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی از زنان مصر

[illegible] فِي الْمَدِينَةِ

در شهر مصر [illegible] امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز [illegible] زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا [illegible] عَنْ نَفْسِهِ [illegible]

[illegible] قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا [illegible] یوسف [illegible]

انا لنرایها یعنی که ما می‌بینیم زلیخا را فی ضلال مبین در گمراهی هویدا بسبب دوری از راه صواب و خطائی که از وی در وجود آمده که عزیز شیفته غلام درم

خریده شده است فلما سمعت چون شنید زلیخا بمکرهن مکر ایشان را یعنی قول ایشان را بمکر باعتبار آنکه آنرا از وی پنهان میگفتند و نمیخواستند که مکر

کننده مکر خود را پنهان کند و اما غرض ایشان این بود که یوسف را ببینند چه یوسف هرگز از خانه عزیز بیرون نرفت و اگر زلیخا عشق خود را بر ایشان

پوشیده ... این اتفاق که حاصل کرد چون زلیخا سخن ایشان بشنید ارسلت الیهن فرستاد بسوی ایشان و بدلجوئی ایشان و بسته های آن نمود بدعوت وی

حاضر کرد مرویست که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ... که در میان ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند تعظیم ایشان کامل داد و اعتدت لهن

و آماده کرد برای ایشان متکأ تکیه گاهی از بالشهای لطیف و گفته اند مراد از متکا طعامیست که خوردن آن احتیاج بکارد داشته باشد و در هنگام

بریدن آن تکیه شده تکیه بر چیزی کنند یا بر آن ... طعام متکا بر سبیل مجاز باشد و آتت کل واحدة منهن و داد هر یکی را از آن زنان سکینا

کاردی که ... بریده کنند پس زلیخا بنزد یوسف آمد و جامهای مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد و بآراستگی تمام و آراستگی کلام او را امر

کرد ... بود که یوسف در اندرون آن بود و قالت اخرج علیهن و گفت او را که بیرون آی بر این زنان جهت خدمت یا سلام کردن ایشان

یوسف ... بوده و ... مطیع و فرمان برداری ... بر من آمد ... بیرون آمد چون گل از شکفته فلما رأینه

پس آن هنگام که زنان او را دیدند اکبرنه بزرگ داشتند ... و در جمال او حیران ماندند و یکبارگی همه شیفته دیدار او گشتند از خود

وقطعن ایدیهن و ببریدند دستهای خود را ... در حالی که گوشت یا ترنج می‌بریدند ... جمال یوسف ... و کارد دستهای خود

... بر آن بود که گوشت یا ترنج میبریدند ... السلام ... احساس نکردند مرویست که زلیخا هر یک را ترنجی و کاردی داده گفت

چون یوسف ... هر یک ازین ترنج پاره ببرید ... چون یوسف ... دستهای خود را ببریدند

و از غایت حیرت ... احساس نکردند و از وهب منقولست که از آن چهل زن نه زن بمردند و بعضی از ایشان ... خود ... چون با خود آمدند

دستهای بریده خود را دیدند وقلن و گفتند از غایت تعجب حاش لله پاکست خدای از عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این غلام

از جنس آدمی زیرا که چنین حسن معهود بشر نیست که این جمال نه در حد آدمی زاد است ان هذا نیست این الا ملک کریم مگر فرشته گرامی و بزرگوار نزد خدا

چه جمال ... زیبائی و کمال ... و عصمتی ... از خواص ملک است ... در حقایق سلمی ... حقیقت ... محبت خود را

... مخلوق ... مخلوقی ... عقل ... جمال خود ... در تجلی ...

شود ... از جابر انصاری نقل ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل ... خدای تعالی سلام ...

که ای حبیب من حسن روی ترا از نور عرش تو ر کردم و حسن یوسف را از نور کرسی دادم و ما خلقت خلقا احسن منک و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم

... یوسف ... جمال ... شهود جمال یوسفی دستها بریده شده و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت و در همین گفته اند ... یوسف ...

سهل است ... دلها ... العصه چون زلیخا حیرت زنان ... مشاهده کرد قالت گفت ... فذلکن الذی

پس این آن بنده کنعانی ... لمتننی فیه ملامت کردید در محبت او ... و لقد راودته ...

کام ... از نفس خود ... فاستعصم ... و لئن لم یفعل ما آمره ...

تا آنچه فرمایم او را از عامل کردن مراد من لَيُسْجَنَنَّ در زندان کرده شود وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ و باشد از خوار شدگان یعنی ذلیل در زندان ایشان یوسف که

این سخن بشنید روی از مجلس بتافت و زبان در عذر وی برفت [illegible] در کلیس انکر و بر امام کنیم [illegible] او را [illegible] یوسف از مقالات

ایشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ زندان محبوبتر است نزد من از ملاقات ایشان مِمَّا يَدْعُونَنِي از آنچه می‌خوانند

این زنان مرا إِلَيْهِ بسوی آن از مطاوعت و وصل ایشان [illegible] و بند و دام در کار زندان [illegible] وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي و اگر گردانی

از من كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان [illegible] عصمت [illegible] أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی [illegible] سخن ایشان کنم و طبع در مقتضای

شهوت خود وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان [illegible] آنچه [illegible] فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ پس اجابت کرد دعای او را رَبّش [illegible] فَصَرَفَ عَنْهُ

پس گردانید از وی كَيْدَهُنَّ مکر آن زنان را بتوفیق عصمت إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنونده است مر دعای کسی را که [illegible] الْعَلِيمُ دانا بحال کسی که از همه [illegible] کرد

او را [illegible] از زبان [illegible] زلیخا را گفتند [illegible] آنست که او را چند روزی در زندان باز داری [illegible]

رحمت و نعمت را [illegible] تسلیم بر خط فرمان تو نهد [illegible] زلیخا این سخن را قبول کرده

عزیز آمد و گفت [illegible] غلام کنعانی [illegible] مصلحت آنست که او را [illegible] گرفتار کنی در زندان [illegible] مردم

گمان برند که او گناهکار است [illegible] عزیز را این سخن معقول افتاد و حکم کرد که [illegible] ثُمَّ بَدَا لَهُمْ

[illegible] عزیز و اهل او مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد [illegible] یوسف [illegible]

و قطع شهوات [illegible] لَيَسْجُنُنَّهُ [illegible] حَتَّىٰ حِينٍ

تا هنگامی [illegible] پس زلیخا آهنگر را بخواند و گفت [illegible] محکم [illegible] غلام عبری [illegible] روزی [illegible]

هم آهنگر [illegible] یوسف [illegible] جهان [illegible] زلیخا [illegible] تو

برنهادیم [illegible] آهنگر [illegible] یوسف [illegible] زلیخا [illegible]

و منادی [illegible] در حرم عزیز [illegible] یوسف [illegible]

تا [illegible] خواهد گفت یوسف علیه السلام [illegible] یوسف [illegible] از غم پدر [illegible]

وانگاهم [illegible] جفای برادران [illegible] جبرئیل آمد [illegible]

[illegible] زلیخا [illegible]

خواهد بود [illegible] گل احمر [illegible] یوسف زلیخا آمده [illegible]

[illegible] جمع خواهی [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] از گلستان [illegible] زندان [illegible] یوسف [illegible] عزیز

[illegible] نظاره یوسف [illegible] مردان [illegible] زندان [illegible] اهل مصر [illegible]

[illegible] ناله [illegible]

که این چه بیرحمی و دل آزاری است و این طعنه میزد که این چه بی‌ادبیست و ستمکاری کو دکه سلام صحبت حور از زیار دوری برای جاهل او در حیرت ... حکایت زلیخا

گرفتن دلبران سنگین موی در آرزوی آن مقید بقید حسرت است سینه و ریخته است هر کرا چشم بر جمال یوسف افتادی به آمال دیوانه شکفته عشق گشته

دل از خود دادی و مردی چون یوسف برادر زلیخا رسید بر زبان منادی او جاری که هذا غلام من کنعان این غلام کنعانی به عبری زبان والوز علی عصیان

و عزیز روی خشمناک است و عقاب او و جبرئیل آمد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هذا جزاء من غضب الرحمن این جزای آنست از غضب رب و عصیان

الشیطان و این نار و ما جویم تا از عصیان بیشتر و دخول النار و رسیدن باتش و سرابیل القطران و پوشیدن لباس قطران تا مال فرو خود آورد

بکوشش زلیخا بزندان و هیچکس دیگر نشد و یوسف چون این بگفت زلیخا بنشسته در حجره خود بخندید و برخواست و کاشانه باز آمد و بغلام ... زندانیان که این غلام

را در جای بلند و تنگ باز دار و بطعام و شراب بر وی تنگ گیری که لیس یوسف بلای زندان در و دخل معه السجن فتیان و در آمدند با او بزندان

فتیان دو بنده از بندگان ریان بن ولید که ساقی ملک بود با کشتی و دیگر طباخ او که مجلا خواندی چه ملک عرب ... کمان بود که دو صد

که او را از هر جنس ... که طباخ ... خود طعام نزد ملک آورد و بنهاد و شراب ... بگفت که این را مخور زهر آلوده است طعام ...

شراب زهر آلوده است طعام این مخور ... این دروغ میگوید ملک ساقی را گفت این شراب بخور چون بخورد ضرری بوی نرسید طباخ را گفت

این طعام را بخور امتناع کرد پس ... پاره‌ای از آن طعام بوی دادم بخورد در حال بمرد پس ملک ... طباخ را بزندان بردند و شراب دار

نیز بجهت مظنه تهمت با او یار کرده حکم کرد تا هر دو را بزندان کردند اتفاق در آن وقت که یوسف را بزندان در آوردند ایشان نیز بزندان کردند

و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و جست و جوی احوال هر یک بجای آوردی و عیادت بیماری ... و معالجه نمودی و طعام

دادندی ایشان ... و دلجوئی دادی و در خبر است که چون یوسف در زندان شد اهل زندان دلتنگ ... که خوشدل باشید و صبر کنید ...

شما را مژده دهد بفرج ... و ثواب عقبی ... ایشان خوشحال شدند و گفتند ... علیک تو چه ... نیکو خوی ... کیستی و از کدام قبیله ای گفت

بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله ... زندان گفت ای پیغمبرزاده ... اگر توانستم ترا رها کردمی اکنون در ...

نصیحت هم کردمی ... زندانیان در ... هر روز نزد او آمدندی و صحبت نشستندی و با او اظهار محبت و مودت کردندی یوسف فرمود برای ...

ز ... علو ... که هر ... من محبت ورزید ... محنت ... غم ... بر من ... و ... مرا ... خود ... ابراهیم ...

رسیده بود ... ... بودم ... آن ... تهمت ... دزدی ... آن ... سالها ... خود ... نگاه داشت ... جزای دزد

... است ... بر ما ... در محنت ... افتادم ... محبت ورزید ... زندان گرفتار شدم ... متوالی گرفتارم ...

بعوذ ... او ... بانواع سخنان ... و اگر خواب ... تعبیر فرمودی موافق افتادی و ... این هر روز

زندانیان نزد یوسف آمدندی و خوابهای خود را تقریر کردندی و یوسف تعبیر آن فرمودی ... زندان ... خوابها دیدند که ... خواب دیگر را

... کدام خواب ... امتحان یوسف را قال احدهما انی ارانی اعصر خمرا ...

... اکور ... بملک ... اعصر خمرا می افشردم ... شراب ... انگور ...

آن که ... و قال الآخر ... طباخ انی ارانی احمل فوق رأسی

کرد که من دیدم بر سر خود خبزاً نانی که مرغان از آن بودی تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ می‌خوردند مرغان از آن نان و پرسیدند نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ خبر ده ما را به تعبیر این خواب

إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران اهل زندان و عبرت این و انیکو دانا در علم تعبیر چه خواب را که تعبیر فرمودی موافق آن واقع شده تعبیر خواب

خواست که تعبیر خواب ایشان بروی از کوری در آن هلاک یکی از ایشان بود پیش از تعبیر ملال نکرد و تقدیم کرد توحید ارشاد فرمود اسلام

اول بیان معجزه خود فرمود که آن خبر دادن از غیب است که صدق قول وی کنند در دعوت ایشان به اسلام صحیح تعبیر ... که طریقه انبیا است که اول اظهار معجزه کرده

و به آن ... الطریق السلام دعوت ... پس گفت این اول باره از تعبیر که در بیان معجزه خود قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ

نیاید به شما خوردنی که روزی شما شود إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ به حقیقت آن یعنی بگویم که روزی چه و از چه و چه رنگ و قدر الطعام قَبْلَ

أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید به شما یعنی اخبار کنم شما را از غیب این گفتند اهر که از کاهنان امثال این شنیده ایم گفت وقع کهانت از خود نفی

ذَٰلِكُمَا این که تعلیم شما مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي از آنچه الهام کرده مرا پروردگار من آن الهام و وحی است نه از قبیل کهانت باشد پس در بیان انکار کهانت فرمود

إِنِّي تَرَكْتُ به درستی که من ترک کرده‌ام و بازگذاشته‌ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ کیش گروهی که ایمان نمی‌آورند بِاللَّهِ به وحدانیت خدای وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان

به سرای آخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگان‌اند مکرر ضمیر برای تاکید که ایشان آخرت را وَاتَّبَعْتُ و پیروی کرده‌ام مِلَّةَ آبَائِي دین

پدران خود را إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ اظهار انکار اسم پیغمبرزادگی است قصد زیادتی رغبت ایشان است به استماع کلام وی و قبول کردن

سخن وی در آنچه گوید مَا كَانَ لَنَا نباشد و نیست روا ما را که پیغمبرانیم أَنْ نُشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ به خدای چیزی را که به طریق اولی که

پرستش او کنیم ذَٰلِكَ این توحید و پرستش خدای یکتا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا از فضل خداست بر ما که وحی ارسال آن کرده وَعَلَى النَّاسِ

و از فضل اوست بر آدمیان که انبیا را ارشاد ایشان فرستاد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان که مشرکان‌اند لَا يَشْكُرُونَ

سپاس داری نمی‌کنند آن فضل و موهبت را و از آن اعراض کرده و آن حضرت نمی‌شنوند پس در ترغیب ایشان به توحید و تنفیر ایشان از شرک فرمود يَا صَاحِبَيِ

السِّجْنِ ای یاران زندان یکی از آن أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خداوندان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و چوب و سنگ خَيْرٌ بهتر اند أَمِ اللَّهُ

الْوَاحِدُ یا خدای یگانه در ذات و صفات الْقَهَّارُ غالب بر همه ممکنات که هیچ کس با وی معارضت نتواند کرد مَا تَعْبُدُونَ نمی‌پرستید مِنْ دُونِهِ به غیر

خدای إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامهای بی چیزی که آن را اعتبار کرده‌اید و هیچ مسمی سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده‌اید آن را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما یعنی

پرستیده خدایان باعتبار اطلاق اسم و مفهوم بدون معنی که دلالت کند بر استحقاق الوهیت این مراد آن که همین اسم دارند و از حقیقت الوهیت معرا اند

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا فرو نفرستاده خدای به پرستش آنها مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که دلالت کند بر آنکه ایشان سزای معبودیت اند پس کار پرستیده ایشان چیست

إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در پرستش إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را که مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داده بر زبان پیغمبران أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ که نپرستید مگر او را

که او را هیچ شریک و دلالت می‌کند بر وجوب عبادت او و توحید ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این دین حق درست و راست است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانند راه حق را به سبب عدم تفکر در دلایل عقلیه و حجج نقلیه و به تبعیت هوای نفس و وسوسه شیطانی ... از تعیین

کیش آنها و امر معبودیت معبود و یکتا ... در تعبیر خواب ایشان کرده فرمود يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَمَّا أَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی

ملک است روزی چند بر همین شغل باشد فَيَسْقِي رَبَّهُ پس بیاشامد ... خداوند خود را یعنی ملک خَمْرًا شراب خانگی ... وَأَمَّا الْآخَرُ

و اما آن دیگر که طباخ است فیصلب پس او بر دار کرده شود و بر او بگذارند فتاکل الطیر پس بخورند مرغان مردار از سر او

پس ایشان گفتند دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم و بازی میکردیم با تو گفت خواهد بود آنچه گفتم یوسف علیه السلام فرمود قضی الامر الذی

فیه تستفتیان حکم کرده شد این ... در احوال یوسف ... تعبیر ... خواب ... است ... القرآن

... تعبیر آن کرده ... خود ... از حبس ... خواب ...

... فقال للذی ظن انه ناج منهما ...

اذکرنی عند ربک ...

... طباخ ...

...

...

...

...

... الطاهرین ...

...

...

...

...

...

...

...

... فانساه الشیطان ذکر ربه ...

... فلبث فی السجن بضع سنین ...

...

...

گفته ای یوسف بود که یکی زلیخا فانوس بکش تا ما را آوارشی باشد تا شب میگری در روز جا بکشی شود تا ما را آب لشکی باشند زلیخا از این حال خبر دار بود

تا در زندان موضعی جا کرده و در بچه بربع عام کشیده و حکم کرد تا یوسف سوار بشود و در شبانه تا به بن طعام مشغول شده که زلیخا و ندیمان سال

آرامی به آمد قضا را روزی کاروان کنعان رفته بود خبر رسیدی یوسف در پیش آن پیر جستی و آغاز کرد که ای دهقان ای که از کنعان وزیری برای حال از

حال یوسف پرسیدی او گفتی که بطرف کنعان رفتی بیام و در حضور شادی بنشسته بود دیده در راه انتظار نهاده از جور دیده که اعرابی بر شتر سوار بر او بر رفت

شتر بر راند و در کینه و بطرف زندان متوجه شد هر چند اعرابی او را بر بزد و مهار او را بپیچید او تمکین میکرد اعرابی تنگ آمده پیاده شد و شتر که او را نخر را در کشید

و بسوی دیوار زندان توجه نمود و در پیش روزنه که یوسف آنجا بود بایستاد و به زبان فصیح بر یوسف سلام کرد و گفت ای الحسن خرم خوش باد ای که از کنعان بمصر

آمده بودم و حالا از مصر بکنعان میروم ای برادر هیچ حاجتی داری و برای آن پیر فراق دیده الم کشیده هیچ خبر بفرستی یوسف چون نام پدر و ذکر کنعان شنید

خروشی بر آورد و زار زار بگریست تا که اعرابی از آن خروش بترسید عجب کشته چون آن که بر شتر زد زمین او را بگرفت تا بیهوش شد اعرابی در خاک فرو در یوسف

آواز و الحزن یا آل یعقوب برآمد باش ای مسکین که بیم اعرابی گفت زمین مرا گرفته و گفت که جای دیگر توانم رفت هیچ مسخواهی برسیدی یوسف گفت از کجا می آئی گفت

از کنعان پرسید که شتر تو بر که ایم چرا گاه میبود گفت چرا گاه آل یعقوب چه بود وآن از خیمه کنعان آمده یوسف فرمود که در زمین کنعان هیچ درختی

که او را حالتی بود یکی از آن جماعت بشنو اکنون چند سال است که شیخ آن درخت در فراق یوسف خود مینالد و مثال آن شجر در آرزوی فرع خود بنفشه

مسکینه را اعرابی گفت آنکه تو میگوئی صورت حال یعقوب است علیه السلام که چه انتظار پسر داشت و یکی از آن جوانان غایب شده و اوست که در فراق او میگرید و فرزند او غایب

را کمانه حسرت بیت الاحزان نام نهاده هر که از آن راه بگذرد حال الم خود مرسید و کسی از نام نشان او خبر ندهد یوسف سلام السماع این خبر در برادر و گفت

و گفت ای اعرابی از اینجا عزم کجا داری گفت بادیه میروم که متاع مناسب آنجا خریده ام اما اگر رسم بود از آن کنعان روم یوسف فرمود در این عالم چند روز داری

که قصه و رنج یوسف گفت ای قوی خواهم که همه روز او بار از فکر اینجا از کرده و بکنعان رود چون بکنعان در آید در بیت الاحزان رود و بگوی ای پیغمبر خدای

رسول غریبان و مهجوران زندانم و از آن فرح دولت تمام رسیده ای آیا دوستی فراق بیهات الحاصه چون تیغ ترع بر کمتر بیا زارد و ما به غار باد که و جاهکار از

فراموش کرده ایم تو بیز ما را فراموش مکن اعرابی گفت چه نام داری که مرا مستوری ام گفت این السلام ادر روی من نگاه کن و صورت کل و صورت من بر ورق دل

نقش کن و حرف حرف از صورت روی و موی من بر صحیفه خیال رقم زن و از این علامت که بر من صحرا از من سلا خبر های و از کار و حال و زار چنان ... تمام خبر بر

بگو آن مظلوم محروم کنی که آن نقطه خال بر رخ که ز سیلاب آب دیده افتاده است از بس که در فراق تو   خون مکرم زده زیر رخ زنگ الوده ... آن گل اسب مجموعه دار عارض

ای اعرابی سلام غریب و پیام من المسیر زندان بر آن پیر که تو را از شادی که بهار ادرنیم بوک لیسا رو دی خواهد بود ای اعرابی چنین بگو خانه ز بیت بر سر دی جبه گاه

هر کجا صحرای ازرق کند زرد و عوغا و هنگام ملام فر د نشسته و نفس چراغ رخ خط از خوش اشتیاق من برخیزد و یعقوب از درد و داغ کرد تو بر دکلید او ز

و بگو السلام علیک ایها المغموم سلام بر تو باد ای خورده عمهای ایام من الوزیر المهموم از غریب مبتلا با نوع الم عمر بگو که آن مظلوم سکو بر تا زنده تو محروم

مانده ام از گریه ام نابینا شده ام و تا جمال ترا نمی بینم بر بستر غم رحمت و در آن شکل شوند و اندر تنم ای اعرابی اینها تو رسیدی از لسان و از یعقوب هر دعا ای که

خواهی درخواه که دعای آن پیر از درمنه بدرگاه خدا مستجاب است اعرابی گفت ای جوان چگونه پیش او آیم که زمین مرا گرفته است یوسف گفت ای اعرابی زمین

شتر را از دل برفرکن تا از زمین برکند و ایشتر را مرکبان او بار از حالات آن مکرم بیت الاحزان خبردار که وگفت این مرا از حال خود بخبر گردانیده اعرابی

که از زندان بیشتر بر گذشتم فلبث فی السجن پس درنگ کرد یوسف در زندان به سبب آن هفت سال و بیشتر از آنکه مبتلا شد ... و بیرون آمد از حبس مبارک فی الجمله

کنعان برکف لطیف از غصه مشکلات و زاری میکرد و میگفت یا ربّ اجعل لی ... ای کاشکی از اجل امان دادی تا دل من از درد حزن مجنون گشتی بغدادی

پس اعراب بکنعان آمد صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت به سبب الاحزان آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب سالها از آنکه اراه حی ل رسید بر حسرت

و از خانه بیرون آمد و گفت علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا عبد الله چه کسی و از کجا می آید گفت غلامی آورده ام که رسول کیستی و پیام که داری گفت من رسول

غریبانم و پیک گمراهان و قاصد زندانیان از زمین مصر می آیم و تمام قصه باز گفت یعقوب علیه السلام چون این حکایت استماع نمود فریاد برآورد و گفت اگر تو رسول

غریبانی من بسوز فراق غریبان مبتلایم و اگر تو پیک گمراهانی من بسوخته آتش هجران بلایم و اگر تو فرستاده زندانیانی من در مشکلی سخت تر از آنم ای اعرابی

تحفه دادی که از بوی وصال یار من رسید و خبری دادی که بار گره حسرت از دل من گشادی گفت اکنون حاجتی خواهی گفت یا نبی الله آنچه مقصود منست از دیگر خدام

از تو توقع دعا دارم یعقوب گفت الهی سکرات موت بر وی آسان گردان گفت اعرابی تحفه دیگر در آمد که سبب این پیام سی سال ... و اعرابی می بود

زندان هر سه روز کرده ام و در کنار دارم این سال ... بنزدیکی هست و از تو طمع دعا دارم یعقوب فرمود الهی این سال از ناقه های این گردان اعرابی

گفت ای برگزیده خدا آن غریب زندانی را دعا کن که خدا او را از زندان خلاصی دهد و از بلا خلاص دهد این مشکل را آسان گرداند پس اعرابی ... دعای یعقوب یوسف از

که بیرون آمدن او سبب آمد الملک ریان خوابی دید و تمام حکما و منجمان را خبر طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ریان إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من

بخواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت گاو فربه که از جویبار خشک برون آمدند و بعد از آن يَأْكُلُهُنَّ میخوردند و فرو میبردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ

هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیادتی نشد وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ و دیدم هفت خوشه سبز و تازه که دانهای آن منعقد شده بود

وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ خشک شده یعنی رسیده و بدرو آمده پس آن خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیده و برکنار

ایشان آویختند و بعد از دیدن این خواب گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم من أَفْتُونِي فِي فتوی دهید یعنی تعبیر جواب کنید مرا

فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من إِن كُنتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ که مر خوابها را تعبیر کنند و نشان آن عالمند و آگاه گشتند

قَالُوا گفتند معبران در جواب ملک که این خوابها أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ خوابهای شوریده و پریشانست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ

معبر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ دانایان چه ما تعبیر خوابهای راست میگوییم و این از قبیل خوابهای باطلست ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته

در دریای فکر غوطه خورد که ایا این مشکل مرا که گره درراه تعبیر این چه کس ... بگشاید یاد این خواب بر من مرا تعبیر جست ساقی که ملک را متفکر دید بود

از حال یوسف یاد آمد وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکس که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف که گفته بود

که مرا نزد رب خود یاد کن بَعْدَ أُمَّةٍ پس از مدتی دراز أَنَا أُنَبِّئُكُم من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان

که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو داند ملک از این خبر شادمان گشته حکم فرمود تا زندانبان دیگر حاضر شد ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ ای یوسف

أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای بسیار راست گوینده و صفت او بصدیق که صیغه مبالغه است جهت آن بود که احوال او بتجربه معلوم بود و صدق او در تعبیر خواب

او و خواب صاحب او دانسته بود أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه يَأْكُلُهُنَّ میخورند ایشان را

سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و در هفت خوشه دیگر خشک که بر آنها پیچیده بود

هم حکما درین حیرت‌اند تو جواب کوی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام و تعبیر آن إِلَى النَّاسِ بسوی مصریان یعنی ملک و بزرگان او

لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید بدانند [illegible] آن برکت تو [illegible] بل این قوم را شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ تَزْرَعُونَ گفت یوسف [illegible] کشت کنید

سَبْعَ سِنِينَ هفت سال [illegible] دَأَبًا [illegible] بر عادت مستمر خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه درو کنید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید

فِي سُنْبُلِهِ در خوشه [illegible] از [illegible] آفات [illegible] آن خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا [illegible]

مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه [illegible] اجتماع [illegible] از خوردن آن [illegible]

ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت [illegible] عبارت از آن آفات يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ [illegible]

سالها [illegible] إِلَّا قَلِيلًا [illegible] مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه [illegible]

[illegible] برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالهای قحط عَامٌ [illegible] فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ [illegible]

برای [illegible] وَفِيهِ و درین سال يَعْصِرُونَ [illegible] مثل انگور و زیتون و کنجد [illegible]

[illegible] و کونه [illegible] این عبارت از فراخی [illegible] یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد [illegible]

ملک [illegible] و در آن محفل [illegible] از یوسف شنیده بود [illegible]

ملک را [illegible] وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ [illegible]

[illegible] فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ [illegible] ملک [illegible] ای یوسف [illegible]

[illegible] ملک [illegible] قَالَ ارْجِعْ گفت یوسف علیه السلام

[illegible] إِلَى رَبِّكَ بسوی [illegible] فَاسْأَلْهُ [illegible] مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي [illegible]

قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ [illegible] إِنَّ رَبِّي بدرستی [illegible] بِكَيْدِهِنَّ [illegible] عَلِيمٌ [illegible]

[illegible] از زندان [illegible]

[illegible]

[illegible] مَا خَطْبُكُنَّ [illegible] إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ [illegible]

عَنْ نَفْسِهِ [illegible] قُلْنَ گفتند [illegible] در جواب حَاشَ لِلَّهِ [illegible]

[illegible] مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ [illegible] یوسف [illegible] زلیخا [illegible] یوسف اقرار کرد

قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز [illegible] الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ [illegible] أَنَا رَاوَدْتُهُ

عَنْ نَفْسِهِ [illegible] وَإِنَّهُ [illegible] لَمِنَ الصَّادِقِينَ [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] اللهم اجعل لی من امری فرجا و مخرجا [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

وگفت اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بوجه آبائی الصالحین ابرهیم و اسحق و یعقوب حق تعالی او را از آن فرج داد من گویم این

رسول الله این دعا را الحق تعلیم داد ما امت اسلام را [illegible] بخوانید که اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة

و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه علیهم السلم الفرج حضرت یوسف [illegible] از غم زندان خلاصی داد و ملک ریان را به پیغام داد که زنان [illegible]

نموده اند زنانی که دست بریدند تا ظهور [illegible] عفو کنم یوسف رسول ملک گفت که غرض من از این سؤال آن بود ذلک این درخواست من برای آن بود که

لیعلم تا بداند عزیز انی لم اخنه بالغیب که من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت وی [illegible] و ان الله و دیگر معلوم کند که

لا یهدی راه ننماید و [illegible] انفاذ نکند و [illegible] کید الخائنین مکر خائنان [illegible] در خیانت او با شوهر خود [illegible]

و پاکدامنی خود [illegible] زلیخا [illegible] از خیانت مرا [illegible] نفس [illegible] شغل [illegible] در اظهار [illegible]

از [illegible] و ما ابرئ نفسی و تبرئه نمیکنم نفس خود را [illegible] طلب [illegible] ان النفس که نفس

[illegible] لامارة بالسوء [illegible] امر کننده است به بدی [illegible] معاصی [illegible]

الا ما رحم ربی مگر [illegible] رحمت [illegible] و عصمت [illegible] ان ربی غفور رحیم

[illegible] غفور [illegible] رحیم [illegible] و توفیق و لطف [illegible] خبر رسول با ملک [illegible]

شنیده بود [illegible] یوسف [illegible] و قال الملک و گفت ملک مصر ائتونی به بیاورید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی

تا خالص گردانم او را برای خود [illegible] و [illegible]

و [illegible] یوسف علیه السلم از زندان [illegible] زندانیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و ملک [illegible] اللهم [illegible]

سلام [illegible] فلما کلمه پس آنگاه که سخن گفت ملک [illegible]

[illegible] زبان عربی [illegible] زبان [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و سنبلهای ایشان بلکیده و تر از آن بیرون میکرد پس هفت خوشه گندم سبز و تازه از زمین برآمده و هفت دیگر سیاه و خشک هم در پهلوی آن از زمین برآمده
که هیچ در میان خوشه چنین سبز و خرم و هفت دیگر چنین سیاه و خشک رسته بودند از بادی برآمده و خوشهای سیاه و خشک را بر آن خوشهای سبز زد و
آتش از آن در آن آمد و در خوشهای سبز افروخت خواب ... پس از دهشت و خوف این واقعه از خواب بیدار شدی ملک از مهابت منظر بیخود شد و لرزه در اندام افتاد
جمعی که ترکیبی از خواص عمیق نظر است گویا گرد این واقعه تو دیدی که اگر همه اصحاب کهف و ملائکه از آن فرا گوش شده بود و اکنون که تعبیر کنی بخاطر رسید تعبیر
آن را طریق حکمت گذشت تعبیر کرد که اکنون ای صدیق روزگار رای و صواب دید تو در این امر چه اقتضا میکند تا آن عمل کنیم یوسف علیه السلام فرمود که ای ملک
آن که تو دیدی ما هر گندم و جو که در ملک تو هست جمع کنی و آنچه در خزینه داری جمع زراعت آن کنی چه اضعاف آن بار خواهی داد چون محل درویدن آن رسد
تو باید به زر و با خوشه در انبارها بنهی تا از آفت ایمن باشد و از آن برای ادمیان باشد و کاه آن برای چهارپایان باشد در قوت اکثر بر دارد تا
ذخیره کنی برای سالهای قحطی چون این هفت سال منقضی شود هفت سال قحطی باشد و مردم از اطراف و اکناف عالم آیند و از تو طعام خواهند و اگر در
این سال واجب باشد این همه سالها را خود فرو دهی و گنجهای آن خزینه تو از سیم و زر مملو شود بجهت که هیچ پادشاهی ندیده باشد والقصه چون ملک این سخن از یوسف علیه السلام شنید
قال گفت ای یوسف انک الیوم لدینا مکین امین بدرستی که تو امروز لدینا مکین تو در نزد ما صاحب قدری و در غایت تقرب امین موتمن بر همه چیز ها هر چه میخواهی
از ما طلب کن و آنچه آرزو داری با من بگو که بر وفق مدعای تو سرانجام خواهد شد قال اجعلنی گفت یوسف علیه السلام که ای ملک مرا حاکم کن بر خزاین الارض
بر خزینهای روی زمین مصر که ما را بر آنچه حاصل و بار الت ... از نقود و طعم فارغ کرد آن را بر طریق آنچه گویم و صرف کنم انی حفیظ بدرستی که من نگاهدارنده ام
و نیکو حفظ کننده و چیزی از آن ضایع نکنم علیم و دانایم بمصالح ملک در هر چه سازم و از صلاح ملک غافل نباشد و نگاهدارنده حسابم و دانایم هر کار که بسخن گوید
در تفسیر معتبر مذکور است که ملک کتابی از زر که مرصع بانواع جواهر جهت یوسف علیه السلام نوشت و مملکت مصر بوی داد و کلید های خزائن او بوی کرد و زمام اختیار
مملکت در قبضه تصرف او در آورد و آخر عزیز را معزول کرده مهمات وی بر یوسف علیه السلام کرد و در اندک زمانی عزیز در گذشت و ملک از علم و فضل و حسن معاشرت
و سداد یوسف علیه السلام متحیر شد هر روز مجلس او تا وقت یوسف علیه السلام بسر میشد از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که رحم الله اخی یوسف اگر او ملک
ان الملک را مستثنی کرد و میگفت ... پس بعد از آن در مرتبه ملکی چون ملکی که در مصر بود در یکسال این معنی رسیده در شکل ابتلا
میکرد و ملک ... او مستفید میشد یک روز با یوسف گفت که آرزو دارم که همه با تو مکالمه و مواکله کنم اما ملال آن ندارم از آنکه یوسف گفت من این اولیترم زیرا که یعقوب
ابن اسحاق ابن ابراهیم خلیل الله است گفت ... ای یوسف از او مکالمه میکرد و چون یک سال ... بر آمد مملکت بر سر او نهاد و خاتم
خاص خود در دست او نهاد و شمشیر خاص خود حمایل وی کرد و او را بر تخت مرصع نشاند و تاجی از مشرق و مغرب از مملکت او بیفراخت ... او کرده و از جانب
بر سر او نهاد و ایشان ... و امرا او ... که یک سال بر او ... در بارگاه او حاضر شدند و ... او را کلید خزائن او داده و کار مصر را با او گذاشت و در آن حال
که عزیز فوت شد ملک الکبیر ... یوسف ... از این مذکور خواهد شد چون یوسف ... کرد و در ایام ... آن
دلاله عزیز ... عاشق یوسف بود ... در ... یوسف ... از ... حضرت ... رسالت ...
... که ... در ... آن ... یوسف علیه السلام ... که ...
میکرد اهل ... یوسف علیه السلام ... و از ... دهم ...

وکذلک و همچنین که یوسف علیه السلام از بند و زندان خلاصی دادیم و او را محبوب پادشاه گردانیدیم مکّنّا لیوسف فی الارض جای دادیم یوسف را
در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم او را بحکومت و پادشاهی یتبوّأ منها جای میگرفت از آن زمین که خواهد و بهر جا که خواهد تصرف میکرد در آن
حیث یشاء هر جا که خواهد نصیب برحمتنا میرسانیم رحمت خود را از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی من نشاء بهر که خواهیم و لا نضیع
و ضایع و باطل نمیکنیم اجر المحسنین مزد نیکوکاران را در دنیا و آخرت و لاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت که باقی و دوام خیر للذین
آمنوا بهتر است مر آنانرا که ایمان آورده اند و کانوا یتقون و هستند که پرهیز میکنند از [illegible] یوسف را احسان و تقوی ارزانی داشته
رسید القصه یوسف علیه السلام ملک را گفت پس تدبیر کار مردم بر زراعت مشغول باشند و انبارها مهیا نمود و از هر سال از هر غله که حاصل میشد
جزوی بمردم میداد و باقی را با خوشه ضبط میکرد تا سالهای قحط در رسید و در شب اول از سال قحط امر کرد که در میان شب طعام پختند طعامی که عادت
ملک را عادت نبود که در نیم شب طعام خورد یوسف علیه السلام گفت از آنچه میگویم اقدام باید نمود الحاصل در شب طعام مهیا ساختند چون نیم از شب گذشت ملک از
خواب درآمد و گفت هیچ طعامی که مهیا شود بیارید که گرسنگی بر من غالب شده و فریاد الجوع الجوع میکرد یوسف گفت تا طعامهای پخته حاضر کردند ملک گفت در این
شب چگونه دانستید که ما را طعام احتیاج خواهد شد گفت یوسف که این امر موقوف بود ملک یوسف را گفت ای یوسف چگونه دانستی گفت در این شب که گرسنگی
فرمودی شب اول سالهای قحط است و از علامات قحط و اسباب آن یکی آنست که مردم را اشتهای طعام بیشتر از سالهای دیگر واقع باشد و بگفت این دانستم که ملک را
بر خلاف عادت در میان شب طعام ضرورت شود پس از نمودم تا طعام طعام مهیا کردند ملک از این سخن متعجب شد و از علم و ذکای او متحیر گشت و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقول است که چون سالهای فراخی سپری شد و سالهای قحط در رسید در زمین مصر و دیگر بلاد قحطی فرو افتاد اهل مصر روی بیوسف آوردند در سال اول نقره
گرفت سال دوم زر گرفت در سال دوم حلی و پیرایه و جواهر گرفت در سال سیم غلامان و کنیزکان و در سال چهارم چارپایان و در سال پنجم ضیاع و عقار گرفت در سال ششم تا آخر
و در هفتم همه خود را بنده او ساختند در مصر ملکی حاصل شد که هیچ ملکی را نبود و خزینه ای که هیچ پادشاهی را نبود پس یوسف گفت ای ملک عزیز
تو چگونه دیدی که مرا بر چه فایز گردانید گفت تو بهتر دانی یوسف علیه السلام همه مردم را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار ایشان را بایشان باز داد
و جهت ملک ازین جود و کرم و فضایل انسانیه و فضیلت بینای او عجب و حیرت کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک رسوله و ملک در این
آن بود که مصریان یوسف را صاحب خزینه و مرجع امور ساختند و بعد از قدرت و تمامی سلطنت بنده او شدند و هر گردن نهادند تا کسی را اراده حرمی در باره او نه
اولی باشد که در حال اکرام یوسف در این سال هر گز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند و امر کرده بود که هر روز در نان رشتن یک بار طعام نهند
ملک و بندگان ملک گفتند ای یوسف چرا بر خلاف عادت همه روز و شب یکبار طعام میخوری یوسف گفت تا لذت گرسنگی را بیابم و درویشان را فراموش نکنم گفت
تکوینی او لهم ادرهم از قحط بکنعان رسید کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که همه فرزندان را منیوانده و کار غربا و ابنای سبیل
راست میکند اگر رخصت دهی ما برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاوریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود بنیامین برادر یوسف را پیش پدر گذاشتند و خود
بازگشتند و زر و نقره در آن اکرم بیک سال از آن بری و بضاعتی از آن پشم و رنگ کم و کلک و پنیر و هر یک از آن شتری برداشتند روی براه آوردند و بیک ماه کبت منازل بضاعت
او بمراه ایشان بود و جاء اخوة یوسف و آمدند برادران یوسف از کنعان بمصر فدخلوا علیه پس در آمدند بر وی و بزبان عربی تکلم کردند
و هر کدام حکایت آورد فعرفهم پس شناخت یوسف علیه السلام در نظر اول ایشان را وهم له منکرون و ایشان مر او را نشناختند که ایشان بجهت طول عهد و تبدیل هیئت

چهل سال از دو فصل او گذشته بود و برادران او را کودک رها کرده بودند و اکنون پادشاهی دیدند بر سریر پادشاهی نشسته و جامهای ملوکانه پوشیده و تاج مرصع بجواهر بر سر
نهاده و طوق زرین در گردن کرده حکما گفته اند که ملک در اکثر برادران یعقوب را نشناختند آن بود که معهود دیده عامی از آثار ملکی دارد که نه عجب اگر مکروف
پس چون با ایشان سخن میگفت یوسف علیه السلام پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعتی ساکنانیم و قحط رسیده آمده ایم تا ما را نوازش کنی و از طعام محظوظ گردانی
یوسف فرمود که مبادا جاسوس باشید و بجهت آمده تا از کیفیات و حالات ملک من واقف شده اعلام اعادی کنید گفتند زینهار معاذ الله ما از آن گروهیم
ای ملک ما فرزندان یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت شما چند فرزند دارد گفتند فرزند داشت یکی را در صحرا گرگ خورد و یکی را که
با دراو حاصل شده بود پدر برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بطلب آمده ایم یوسف علیه السلام فرمود که اینجا کسی شما را بشناسد گفتند مردم مصر را
نمیشناسیم یوسف علیه السلام گفت که آن برادر دیگر را بیارید تا صدق و کذب شما در آنچه میگوئید معلوم شود گفتند این نوبت او با ما همراه نخواهد آمد یوسف علیه السلام فرمود که یکی
از شما اینجا باشید تا بروید و آن برادر را بیاورید تا حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی را یوسف علیه السلام نوعی
لفافها ... بستند و عوض گندم بها نهادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آنگاه که حاضر ساخت یوسف کار ایشان و ساز ایشان را بار ایشان را تمام کرده بهر یکی
شتر بار داد گفتند یک شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام فرمود که شما را معلوم شد که شما را ... مبالغه کردند قَالَ
ائْتُونِي گفت یوسف علیه السلام که بیارید پیش من بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادری که شما راست از پدر شما تا علاقه از ... شما أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي در
الْكَيْلَ که من تمام میدهم پیمانه را و هیچ کس را از کرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن مهمانان و اکرام و احسان
بایشان و تهیه و ... فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس نیست شما را نزد من کیل یعنی
طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من در نیایید و گرد من نگردید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ زود باشد که مراوده کنیم یعنی بکام
و به هر حیله برادر را از پدر بیرون آریم وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستی که ما کنندگانیم آنچه را اگر گوئیم و در آن باب سعی و اهتمام کنیم وَقَالَ گفت یوسف
علیه السلام لِفِتْيَانِهِ بغلامان خود و گماشتگان ... اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید آن زر که بهای گندم آورده اند در میان بارهای ایشان گویند
که آن پوستی و نعلین چند بود یوسف علیه السلام نخواست که گندم بها بایشان فروشد فرمود تا بضاعتهای ایشان را بنهند فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان
و چون ... کردند ... که خواهد کرد که آن بضاعتها چون گندم ... لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان
بشناسند بضاعت خود را ... إِذَا انْقَلَبُوا چون بازگردند إِلَى أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بارها را بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که ایشان باز
گردند و برادر مرا بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنگاه که بازگشتند فرزندان یعقوب علیه السلام إِلَى أَبِيهِمْ بسوی پدر خود و بر گفتی احوال خود گفتند ای پدر ملک مصر گوشه
ای پدر ما وصف کرم و احسان و فضل ملک مصر نتوانیم کرد ما را چندان احسان و انعام کرد که اگر از فرزندان یعقوب بودی همانا بیش از این نکردی یهودا
گفت قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام ندهند تا آنکه بنیامین را نبریم
و یهودا را نزد خود نگاه داشت ... فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا پس بفرست با ما برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم کیل را از برای خود و از
برای او وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستی که ما او را نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروه بوی یعقوب علیه السلام گفت ملک مصر چگونه دانست که شما را برادری هست گفتند
برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کرد و چون از حال خود گفتیم او گفت که شما میگوئید که ما ده برادرانیم یکی را گرگ خورد و دیگری کجاست گفتیم ... نگاه داشت

است که کیل او را منع کرده و دیگر طعام نستانیم اگر نبرید او را با ما فرست کیل خواهیم و نگاهداریم که گزندی باو نرسد قال یعقوب علیه السلام ای فرزندان

هل آمنکم علیه الا شما را امین دارم برو الا کما امنتکم زینهار امین داشتم شما را علی اخیه برادر او من قبل پیش ازین

که گذشته اند الحافظون بیش چگونه بر شما اعتماد کنم که شما در حق آن برادر دیگر گفتید که نگاه دارنده اویم و آخر گفتید که او را گرگ خورد

فالله خیر پس خدا بهترست حافظا از روی نگاهدارنده حمزه و حفص حافظا خوانده یعنی در حالتی که دارنده است پس توکل برو کنیم و کار خود را بدو سپارم

و هو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندگان است بر ما نظر دارد و محفوظ دارد در ملا لطیف گفته است بر زبان نیک فرزندان

نخواهی سپرده ام نه بشما و خداوند نگاهدار او را امین رسانده بر بری و ضعف نیز بپذیرد و لما فتحوا و آنهنگام که گشودند متاعهم بارهای خود

وجدوا بضاعتهم ردت الیهم یافتند سرمایه خود را باز گردانیده بایشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز طلبیم ازین کرم ملک زیاده ازین

هذه بضاعتنا ردت الینا باز گردانیده شده است بما بی زیاده از آنچه طلب کنیم بر علم را با بضاعت داده پس ملک این اکرام داشته

از و بدیم باز گردیم و رجوع کنیم و نمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را و نحفظ اخانا و نگاه کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن

و نزداد و زیاده بستانیم کیل بعیر کیل بار شتری که برادر زیاده بستانیم ذلک کیل یسیر

کیلی اندک است و ملک را آن مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب لن ارسله معکم نفرستم او را با شما حتی تؤتون

تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی که خدای در میان من و شما گواه باشد که باز آرید او را لتأتننی به

که هر آینه باز آرید او را بمن الا ان یحاط بکم مگر آنکه گرد شما در آورده شود بلیتی و بلائی که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد و بمرگ هلاک شوید

الفعلا بن سوگند ها خوردند فلما آتوه موثقهم پس چون دادند یعقوب را موثقهم پیمان و عهد خود را در طلب بنیامین

قال الله علی ما نقول وکیل گفت یعقوب خدای بر آنچه می گوییم گواه و نگاهبانست و مطلع پس بنیامین را همراه برادران کرد و چون خواستند

که بروند یعقوب را صبر کرد و قال و گفت از روی شفقت ای پسران من لا تدخلوا در میاییند در شهر مصر من باب واحد

از یک در یعنی همه برادران از یک دروازه شهر در نیایید تا کسی چشم بد نرساند چون شما را با جمال و وجاهت و شوکت و قوت اوری و طول قامت

به پیشند و مع ذلک وادخلوا در آیید هر جماعتی من ابواب متفرقة از درهای پراگنده

و آن شهر را چهار دروازه بود و این کلام دلالت برآنکه چشم زخم را اثری هست و در لطایف آورده که یعقوب در اول امر بر ظهور آورده و در آخر

که بر مکن نگاه کرد و گفت و ما اغنی عنکم من الله و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از حکم و مشیت خدای من شیء چیزی

را اراده او بوقوع آن تعلق گرفته ان الحکم الا لله نیست حکم و فرمان الا لله مگر خدای را در هر چه خواهد علیه توکلت

کردم نه بر غیر او و علیه فلیتوکل المتوکلون و بر وی باید که توکل کنند توکل کنندگان و اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع مهمات و مقصودات و مرادات از وی

توکل است و لما دخلوا و آنهنگام که در آیند من حیث امرهم ابوهم از آنجا که فرموده بود ایشانرا پدر ایشان ما کان یغنی

نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب علیه السلام من الله از حکم خدای و اراده او که درباره ایشان رفته بود من شیء چیزی الا حاجة

حاجتی اندیشیدن و دفع چشم زخم رسانند که ایشان کرده بود ... چشم زخم نهی فرزندی و برادر آن هم هنگام ... گفت

هذه بضاعتنا ردت الینا
که غله بهای ما باز گردانیده است

متفرقة ای

پس بنا بر یعقوب در وقوع مکاره و تنبع حوادث فائده نداد إِلَّا حَاجَةً لکن حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ و نفس یعقوب علیه السلام نبی منفعتی براو نداد

و المقدر اتفاق قبل حدت خوف وقوع بلا بر پسران از هلکه زخم چشم قضاها که ظاهر کرده در آن وقت و بار [illegible] کرد وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستیکه

یعقوب علیه السلام خداوند دانش بود و صاحب بینه است لِمَا عَلَّمْنَاهُ ای خبر [illegible] آموخته بودیم بالقای وحی و او از عقلی و ازان بود که گفت مَا أُغْنِي عَنكُم

مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند مرتبه و علو درجه یعقوب را [illegible] مرتبه

و مرتبه است [illegible] همچنین [illegible] و [illegible] الهیه [illegible] از نبوی صلی الله علیه و آله

روایت کرده اگر چیزی قضا سبقت گرفتی هر آینه چشم بر آن سبقت گرفتی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر

ائمه علیهم السلام آن از چشم بد استعاذه [illegible] در کتب ادعیه [illegible] منقول است وَلَمَّا دَخَلُوا و آنهنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام عَلَىٰ يُوسُفَ

بر یوسف و بارگاه او [illegible] یوسف [illegible] نشسته بود و نقاب [illegible] کنعانیانیم که ما را [illegible] برادر خود [illegible]

[illegible] و [illegible] برادر [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] نشستند [illegible]

[illegible] یوسف علیه السلام [illegible] برادر [illegible] و طعام [illegible] نشستند بنیامین تنها ماند [illegible]

[illegible] یوسف علیه السلام [illegible] ای جوان [illegible]

[illegible] خود [illegible] برادر [illegible] یوسف نام [illegible] خود [illegible] بودی [illegible] تنها ماندی [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] برادر تو باشم [illegible] نشستند [illegible] طعام [illegible]

آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود آخاه برادر خود را یوسف علیه السلام [illegible] طعام [illegible] بنیامین [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

یوسف علیه السلام [illegible] ای ملک [illegible] برادرم یوسف [illegible]

[illegible] بنیامین قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ [illegible] برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ [illegible] بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [illegible] برادران

[illegible] بنیامین [illegible] یوسف [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] ای برادر [illegible]

اگر [illegible] بنیامین [illegible]

[illegible] برادران [illegible] بنیامین [illegible] طعام [illegible]

[illegible] برادر [illegible] بنیامین تنها ماند یوسف [illegible] خواب [illegible] بنیامین [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] برادران [illegible] ای [illegible] یعقوب [illegible] برادر [illegible]

[illegible] فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ [illegible] جَعَلَ السِّقَايَةَ [illegible]

[illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

[illegible] فِي رَحْلِ أَخِيهِ [illegible] برادر خود [illegible]

چون برادران یوسف از عقب کاروان رفته ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده از میان غلامان أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی که
شما دزدانید یا نسبت دزدی با ایشان که یوسف را از پدر دزدیده‌اید و گفته‌اند منادی این سخن را بی فرمان یوسف علیه السلام گفت و اخفای سقایه و ندا کردن از رضای یوسف بود
چنانچه گفت و گفته‌اند یوسف این سخن را بفرمان خدای گفت برای خود و خشنودی خواست تا کربت یعقوب علیه السلام بنهایت رسد فرج و فرح روی نماید القصه چون این آواز
فرزندان یعقوب علیه السلام رسید قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ در حالتی که روی آوردند بر عاملان یوسف که مَاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز گم کرده‌اید قَالُوا نَفْقِدُ
گفتند می‌جوییم صُوَاعَ الْمَلِكِ پیمانه ملک را که ساخته بود از طلا بود و بعد از آن منادی این گفت با کاروانیان که وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ و برای هر کس که بیارد آن را حِمْلُ بَعِيرٍ بار شتری
طعام است وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ و من بدین ضامنم گفته‌اند که این زعیم کفیل ام و ضامن قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای که از روی تعجب که ای لَقَدْ عَلِمْتُمْ شما دانسته‌اید و معلوم شماست مَا جِئْنَا
که ما بار دیگر در اول نیز چون این کرت باز آوردیم و می‌بینید چون شتران بسته‌ایم از زرع مردمان که نیامده‌ایم از کنعان
لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و مال مردم را بناحق در تصرف خود در آوریم وَمَا كُنَّا و نبوده‌ایم و نیستیم ما سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار ما
قَالُوا گفتند غلامان یوسف علیه السلام فَمَا جَزَاؤُهُ پس چیست جزای دزدی در دین شما إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر باشید دروغ گویان و در ادای دعوی خود یعنی اگر پیدا شود که ما دزدیم
از رحل و متاع شما قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند جزای دزدی مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ هر کس که یافته شود در بار او
فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس او جزای دزدی است یعنی دزد باید که به بندگی گرفته شود كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ همچنین جزا دهیم ستمکاران را که دزدی کنند
پس یک یک ایشان را باز گردانیدند بمصر و در درگاه ملک بار ایشان فرو گشادند فَبَدَأَ پس آغاز کرد منادی که گفته‌اند یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ بجوالهای
ایشان قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از جوال برادر بنیامین جهت دفع تهمت پس چیزی در آن جوالها نیافتند و آنگاه تجسس جوال بنیامین کردند
ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ پس بیرون آورد آن را از جوال برادر او که بنیامین است كَذَلِكَ کِدْنَا لِيُوسُفَ همچنین تدبیر کردیم یوسف را تعلیم دادیم
یوسف را الهام دادیم تا برادر را بازگرفتن بخود داین تدبیر کرد تا کید برادران یوسف کرده بودند این نوع جزای کید ایشان داد و عمل این است که
امر الهی بود پس یوسف علیه السلام سر بار بگشاد و بار بنیامین بگشود و در میان طعام پیمانه را بیرون کرد ... مَا كَانَ نبود یوسف را سزاوار
که بگیرد لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فرا گیرد برادر خود را بجهت کیفر او و بند خود نگاهدارد فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر یعنی حکم ملک مصر در باب دزدی
بود حکم او در باره کسی که دزدی کرده بود آن بود که او را غرامت گیرند و بزنند یا آنکه تا بر گیرند یوسف برادر خود را بند کند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
مگر که خواهد خدای دستوری او پس آن کید دست بقضای آن بود که بر زبان برادر جاری ساخت و گفت دزد را بندگی گرداند مکافات جرم و جنایت او و چون برادران یوسف
در جواب گفتند که آن جزای اوست ... و این عبارت را که گفته ... آن است که ... علم او را بسر رسانیدیم چون یوسف آن تدبیر را کرد برادر خود را
که بنده ساخت در شریعت خود نیست و برادر را از تهمت بگشاید ... نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم در جهان و مرتبه‌ها در علم مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم همچنانکه
درجه یوسف را برداشتیم و مرتبه او را بلند کردانیدیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ و بالای هر صاحب دانشی دانایی است که دانش او را نهایت بنده است تا آنکه منتهی شود
بحضرت الله که بجمیع معلومات عالم است و فوق او دانایی نیست و بعد از ظهور این مرتبه از یاری بنیامین یوسف علیه السلام و غیر ... از کنعانیان این جمله بیکبارگی شکسته
... را در جمله او در فعل ... منتهی گشتند ... که این کار اعمال این جماعت را ... گردانیدن ...
روی ما سیاه کردی و همه ... کردی این چه محنت و بلا بود که ما از غم او شرمسار آخر این صاع ملک را که در میان بار خود نهاده بودی

که هیچ کس آن را ندانست بنیامین گفت که در سایه کرم ملک ... [illegible] ... از این جمله ... [illegible] ... برادر ما بود و در میان
بیابان در معرض هلاک بگذاشتند و گفتند که گرگ او را خورده و اکنون می‌خواهید که ... برادری تهمت کنید پس وی از ورد داشته ... متوجه یوسف علیه السلام و برادران بنیامین
قالوا گفتند که إن یسرق اگر دزدی کند بنیامین عجب نباشد فقد سرق پس بدرستی دزدی کرده بود أخ له برادر او از اول برادر وی من قبل پیش از این
یعنی یوسف و در بیان آن آورده‌اند که جاریه یعقوب علیه السلام ... [illegible] ... یوسف علیه السلام آن ... [illegible] ... از دو سلاله ... [illegible]
و گفته‌اند که آن تخم مرغی بود ... [illegible] ... و گفته‌اند اخته ... [illegible] ... مرویست که یوسف علیه السلام در
طفولیت عادت بودی که هر چه بر خوان نهادی پاره طعام برگرفتی و پنهان کردی برای سائلان برادران این نسبت دزدی با وی دادند و قول اصح آنست که
چون مادر یوسف راحیل رحلت کرد یوسف علیه السلام طفل بود یعقوب به خواهر خود که دختر اسحق بود به تربیت داد ... یوسف علیه السلام ... [illegible]
خواهر خود گفت یوسف را به من ده تا با من باشد ... [illegible] ... خواهر ... یعقوب ... [illegible] ... خواهر که او را
... [illegible] ... خواهی که ... [illegible] ... و از وصال ... یعقوب ... [illegible] ... یوسف ... [illegible]
از اسحق میراث رسیده بود در میان یوسف ... [illegible] ... یعقوب ... [illegible]
... [illegible] ... ظاهر شود ... [illegible]
تا یوسف ... [illegible] ... یعقوب ... [illegible]
چند که خواهی ... [illegible] ... دزدی ... فأسرها یوسف پس پنهان داشت ... في نفسه
در نفس خود ولم یبدها لهم و ظاهر نکرد ... [illegible] ... قال گفت ... أنتم شر مکانا
... [illegible] ... از دزدی ... [illegible]
... [illegible] ... والله أعلم و خدای داناتر است بما تصفون
بانچه وصف میکنید ... [illegible] ... یوسف علیه السلام ... [illegible] ... طعام ... [illegible]
... [illegible]
یوسف ... [illegible] ... برادران ... [illegible]
... [illegible] ... بنیامین ... [illegible] ... یوسف ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف ... [illegible] ... بنیامین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
خود ... [illegible] ... برادران ... [illegible]
... [illegible] ... یعقوب علیه السلام ... [illegible] ... از آل یعقوب ... [illegible]

کرد بنیامین دیگر باره در غضب شد و آهنگ آن کرد که بانگ کند لیکن دست یوسف بر وی رسید آرام گرفت و او ساکن شد و چون آگاه شد و گفت ای کنعانیان شما در خود محمود و در خود

مسجد شده می پندارید که من شما را از پس برده چه چیز دیده ام پس چون از پس برده از در زاری و تضرع در آمده قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز

ان له ابا شیخا کبیرا بدرستی که بنیامین را پدریست پیری بزرگ سال و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف با این انس الفت دارد

فخذ احدنا پس فرا گیر یکی از ما را بند کن مکانه بجای او و او را رها کن انا نریک من المحسنین بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران

خوش اخلاقی او با تمام ما و عادت تو احسان کردن است عادت خود را تغییر مده قال معاذ الله گفت یوسف پناه میگیرم بخدا از آنکه

ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده که فرا گیریم مگر آنکه یافتیم متاع خود را نزدیک او و اگر کسی او را بگیریم انا اذا بدرستی

ما آنگاه باشیم لظالمون از ستمکاران در مذهب شما فلما استیأسوا منه پس چون نومید شدند از یوسف

از مجیب و استنباط او رسیدند خلصوا نجیا یک سو شدند در حالتی که راز گویان بودند و از هر گوشه برگشتند از جمله اسرار

با یکدیگر و خلوت این بود که قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در عقل و رای شمعون یا در سن یهودا و علی بن ابراهیم گفته لاوی بود و گفت الم تعلموا

آیا نمیدانید شما ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله که پدر شما فرا گرفته است بر شما پیمانی محکم از خدای و گفته بود که

باز آرید او را مگر آنکه احاطه کند بشما و سوگند خورده اید که ما او را باز آریم و عذری نگفته اید و اکنون این صورت واقعه و من قبل

ما فرطتم فی یوسف و پیش ازین تقصیر کردید در یوسف و حال آنکه صورت حال چنین است فلن ابرح الارض پس هرگز جدا نشوم از زمین

مصر تا پدر من حکم کند حتی یاذن لی ابی تا دستوری دهد مرا پدر من او یحکم الله لی یا حکم کند خدای برای من

یعنی بیرون کشد مرا به تقدیر الهی یا آنکه نفس خلاص کند ازین ملک مصر یا بمرگ یا خلاص کردن با همراهان

و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگان است ارجعوا الی ابیکم بازگردید شما بسوی پدر خود

فقولوا یا ابانا پس بگوئید ای پدر ما ان ابنک سرق بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد و ما شهدنا و ما گواهی ندادیم

الا بما علمنا مگر بانچه دانستیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا للغیب حافظین و نبودیم مر غیب را نگاهدارنده که دانیم

او دزدیده یا در رحل او نهاده اند و ما با تو عهد میکردیم و نمیدانستیم که او دزدی کند واسئل القریة التی کنا فیها

و بپرس از اهل آن ده که بودیم در آن و العیر التی اقبلنا فیها و از کاروانی که روی آوردیم در میان آن

و انا لصادقون و بدرستی که ما راستگویانیم پس چون بیامدند و بیعقوب علیه السلام حکایت کردند

بموقع عرض رسانیدند یعقوب این سخن را باور نکرد قال بل سولت لکم انفسکم گفت بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما

امرا کاری را فصبر جمیل پس صبر من صبری جمیل است

عسی الله

ان یاتینی بهم جمیعا شاید خدای که بیارد بمن ایشان را همه انه هو العلیم بدرستی که او داناست

بجال مرو قال انه هو الحکیم رات کرد او را رنج سکینه پس یعقوب از غایت ملال توجه بر برادران نمود وَتَوَلَّى عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَى

و گفت ای اندوه سخت من عَلَى يُوسُفَ بر فراق یوسف ذکر یوسف بن [illegible] برادر دیگر که آن بود که مفارقت یوسف در دل او بیشتر کار کرده بود که علم بحیوة

یوسف داشت اما کیفیت میان در آن برادر دیگر عالم بود در حیات و آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که حزن یعقوب علیه السلام

مرتبه بود در مفارقت یوسف جبرئیل گفت باندازه حزن هفتاد مادر فرزند مرده حضرت سؤال کرد که او را اجر چند داد گفت مزد صد شهید آری هر کس مانند مفارقت بیشتر یعقوب

از ابتدای زمان فراق یوسف تا وقت وصال او قریب چهل سال بود و چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از آب [illegible] فراق علاج نکرد [illegible]

وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ و سفید شد هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه و نیز گفته‌اند که تاریک شد از اندوه و گریه روشنی آن زایل گشت فَهُوَ كَظِيمٌ پس او بود از خشم

فرزندان و پس ممتلی بود از غم و اندوه یوسف و از [illegible] و شکایت و [illegible] که امثال این درک لطف و اخبار [illegible]

کسی حال خود نمی‌آورد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در فراق فرزند خود ابراهیم [illegible] فرمود دل محزون شد و چشم گریان گشت [illegible]

که خدا [illegible] ای ابراهیم بر فراق تو [illegible] قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ

گفتند [illegible] همیشه [illegible] تَذْكُرُ يُوسُفَ [illegible] حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا [illegible] أَوْ تَكُونَ مِنَ

الْهَالِكِينَ یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي [illegible] وَحُزْنِي [illegible] غم و اندوه خود را

[illegible] إِلَى اللَّهِ بخدای [illegible] و قصه اندوه و رنج خود [illegible] غیر او [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ

[illegible] یوسف علیه السلام [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

[illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

[illegible]

یعقوب [illegible] ملک الموت [illegible] یعقوب [illegible]

قبض کن قال ملک الموت [illegible] یعقوب [illegible] يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من [illegible] فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ

از حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از فضل و رحمت خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ [illegible]

او [illegible] از رحمت الهی [illegible]

روایت کرده‌اند که یعقوب نامه نوشت به یوسف بدین مضمون که این نامه‌ایست از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای ملک
اهل بیتی هستیم که همیشه بلا بر ما موکل بوده است جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش انداختند خدای او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند
خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود محبوب‌ترین فرزندان نزد من برادران او را به صحرا بردند و پیراهن خون آلود آوردند و گفتند گرگ او را خورد و من از فراق
او چندان گریستم که چشمم سفید شده و او را برادری بود از مادر که من بوی تسلی داشتم او را بدزدی گرفته نگاه داشته‌اند و ما از آن خاندانیم که از ما دزدی
نیاید اگر این فرزند را به من باز دهی والا بر تو دعایی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام پس مهر نهاده بایشان داد و ایشان [illegible]
[illegible] مصر فرستاد [illegible] آمده [illegible] و ملاقات کردند باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس چون در آمدند
برادران یوسف علیه بروی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز [illegible] رسید ما را و اهلنا الضر [illegible]
وجئنا ببضاعة مزجاة و آورده‌ایم بضاعتی اندک [illegible] و قول [illegible] عباس [illegible]
[illegible] السدی [illegible] الشیبان [illegible]
[illegible] فاوف لنا الکیل تمام کن برای ما کیل طعام وتصدق علینا و تصدق کن بر ما زیاده [illegible] ابن جریج و ضحاک [illegible]
کن [illegible] ان الله یجزی المتصدقین [illegible]
نامه یعقوب [illegible]
روی به برادران کرد قال گفت ای برادران هل علمتم دانستید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه به یوسف و برادر او اذ انتم جاهلون
[illegible]
[illegible]
[illegible] قالوا گفتند ائنک
لانت یوسف [illegible] قال انا یوسف گفت منم یوسف وهذا اخی
و این برادر منست قد من الله علینا [illegible]
[illegible]
[illegible] انه من یتق الله [illegible] ویصبر
[illegible] فان الله لا یضیع اجر المحسنین [illegible]
[illegible] قالوا تالله گفتند بخدای
[illegible] لقد آثرک الله علینا [illegible] وان کنا لخاطئین [illegible]
[illegible] قال لا تثریب علیکم الیوم [illegible]
یغفر الله لکم [illegible] وهو ارحم الراحمین [illegible]

حلقه در خانه کعبه بدست گرفت و معلوم کرد که امروز از برکت اسلام خانه کعبه که قبله اهل الله است ای اهل مکه بارها مرا بکذب نسبت کردید و از شهر خود بیرون کردید

آیا امروز گمان شما چیست و ظن شما آنست که با شما چه خواهم کرد گفتند گمان خیر بتو داریم کریمی و پسر کریمی و امروز قادری که ما را هلاک کنی و قطع حق ما کنی الا آنکه

برکرم عمیم و خلق عظیم تو داریم حضرت فرمود که من امروز همان میگویم که برادرم یوسف صدیق با برادران گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و چون یوسف

نوازش بسیار کرد برادران را پرسید احوال پدر گفتند از گریه بسیار و اندوه بینائی خود را از دست داد گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیرهن مرا و آن پیرهن خلیلی بود که جبرئیل در قعر چاه

از بازوی وی گشوده بود و بوی پوشانیده و چون امر شد که بیعقوب فرستد جبرئیل نزول فرموده گفت ای یوسف این پیراهن بهشتی است و در وی بوی بهشت است هر بیماری

مبتلا بدان را بشوید و مگر آنکه شفا یابد این پیرهن بکنعان فرست تا بر چشم پدر نهند و روشن شود از هجر یوسف و فرمود که ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی

بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینا و چشمش بکمال اول عود کند و روشن گردد و أتونی و بیائید بمن باهلکم اجمعین با همه کسان خود از ذکور و اناث

و همه را آورده آید که ایشان را بینم ای یوسف هر چند که آلوده اش پیرهن من بوده می خواهم که من بپرم یهودا گفت این پیرهن که ترا آغشته بخون کرده یوسف پیرهن ... بود الکبار

راه حق به دستگاه تو رسانیم برادران را تسلیم کردم و دولت کردم با آنکه بسوی او بودند یهودا از مصر بیرون آمد با برادران متوجه کنعان شد

و در مجمع آمده که یهودا گفت که من پیرهن یوسف را بخون آلوده بودم پس آن بر روی پدر نهادم پس من مژده دهم و سر و پای برهنه روی به کنعان نهاد و مسافت میان مصر و کنعان هشتاد فرسخ بود

از عباس علیه السلام چنانکه بود از غایت شعف وی در راه نعی از کنعان گویند خود بجانب کنعان شتافتند و لما فصلت العیر و از قدم

جدا شد کاروان یعنی چون آمد از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید و صبا از جمیع جوانب پیوست و بوی پیرهن یوسف سلام الله علیه ... از آنجا که نزدیکان

کنعان و صبا آمد و بوی یوسف بمشام یعقوب رسید قال ابوهم گفت پدر ایشان جمیع اولاد حاضر بودند و از نزدیکان انی لاجد من می یابم

می یابم ریح یوسف یعنی بوی یوسف علیه السلام لولا ان تفندون اگر نه آنکه منسوب کنید مرا بخرفی و کم عقلی نمیکنند که نکوهیده برسید و گفتند خرفت قالوا

تالله انک لفی ضلالک القدیم آیا گفتند تو همچنان در همان ضلال قدیم و همان محبت قدیمی و از راه صواب دور افتاده که یکباره از یوسف یاد کرده

دارد و توقع ملاقات او بعد از چهل سال فلما ان جاء البشیر پس آنگاه که آمد مژده دهنده که یهودا بود از کنعان سر و پا برهنه و چون آغاز کرد کنعان

رسید و نزدیک پدر آمد القاه بیفکند پیرهن یوسف علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا پس گشت بینا و پیرهن بخشید که از شاد کردی او بزرگان

بانزدیکان و خویشان خود گفت ای فرزندان الم اقل لکم آیا نگفتم بشما انی اعلم من الله بدرستیکه من میدانم من الله از الهام خدای ما لا تعلمون

آنچه شما نمیدانید از حیوة یوسف و ملاقات من با او پس ایشان را مشغول ننمود و هر کرا اندک راه قرابت با یعقوب داشت از همه وزن متوجه مصر شدند و برادران کمر و زر

در حرم های بر ایشان نهاد و از روی عجز و زاری دست قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما استغفر لنا ذنوبنا آمرزش طلب برای ما از خدای گناهان ما را انا کنا

بدرستیکه ما هستیم خاطئین گناهکاران از دختر قوم معترف گشته از ترک او و سوال آمرزش طلبیدند پس ما را عفو کن و از

گناه ما در گذر و برای ما از حق تعالی استغفار کن قال سوف استغفر لکم گفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود

انه هو الغفور الرحیم بدرستیکه آمرزنده است گناهان ذنوب الرحیم مهربان بر بندگان که کشف کرده از ابو عبد الله علیه السلام دان که عمل ... که

سبب در توقف استغفار او تا سحر بود که مهلت دریابد وقت سحر را یا آنکه استغفار کرد در وقت سحر بعد از آن از وی منقول است که

یعقوب از بیست سال هر شب جمعه از برای فرزندان استغفار میکرد تا حق تعالی از سر گناهان در گذشت و در وقت جمع ... و بعد از آن ... کرد

تا در پس او صف میکشیدند و او دعا و استغفار میکرد در پای ایشان و ایشان آمین میگفتند تا بعد از بیست سال توبهٔ ایشان قبول شد و نقل بعضی از علما تفسیر یعقوب
تاخیر دعا فرمود تا بداند که یوسف از ایشان عفو کرده یا نه چه بعد از آن که بمصر آمد و علم یعقوب بعفو یوسف حاصل کرد شب جمعه از خدا خواست و بعد از تجدید دعا تعلیم
ایستاد و یوسف را در قفای خود و برادران را در عقب او بداشت و تحت دعا بود و ایشان آمین میگفتند تا اجابت فرمود و در روایت آمده که
دعا در وقت سحر زودتر باجابت میرسد القصه یعقوب با اولاد و احفاد و اسباب او با نزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان گفت مرا پدریست که پیغمبر خداست
و پیغمبرزاده و برادران ما همه پیغمبرانند امروز با جمیع آل البیت خود از کنعان میرسد توقع آنست که باستقبال وی بیرون آیی ملک ریان با چهار هزار از خواص حشم و خدم
تمام و شوکت لا کلام سوار شد و یوسف با کافهٔ امرا و اشراف مصر سوار شد که اهل مصر تماشا را بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی
برآمده نظر کرد و شوکت مشاهده کرد و از آن تعجب مینمود جبرئیل فرود آمد و گفت از تجمل و کبر این لشکر تعجب میکنی بالا نگر که جنود ملائکه از زمین تا آسمان
صف کشیده بتفرج آمده اند بدیدن تو مسرور شده اند چنانچه در مدت ایام اندوه تو محزون بودند چون یعقوب یوسف را از دور بدید گفت
[illegible] یوسف [illegible] هر دو از مرکب فرود آمدند و یعقوب پیاده شد یوسف خواست سلام کند جبرئیل گفت [illegible] تو
سلام کنیم و گوید یوسف خواست تا سلام کند یعقوب پیاده سبقت کرده گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان سلام [illegible]
کنندهٔ جمیع غمها و المها و هر دو دست در گردن یکدیگر در آوردند و از غایت [illegible] های های بگریستند و در کتاب [illegible] از محمد بن [illegible]
[illegible] از [illegible] نقل کرده چون یعقوب نزدیک مصر رسید و یوسف آگاه شد بعظمت تمام باستقبال او بیرون آمد چون پدر را بدید قصد کرد که پیاده شود
اما نظر در علو پادشاهی و مرتبه خود کرده پیاده نشد و چون سلام کرد و یکدیگر را در بر کشیدند جبرئیل نازل شد و گفت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] از میان انگشتان او بیرون آمد یوسف گفت این چه نور بود جبرئیل گفت این نور نبوت بود [illegible]
[illegible] که [illegible] پیغمبری [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] و [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] مملکت و ولایت [illegible] و امروز [illegible]
خبر [illegible] استقبال [illegible] یوسف [illegible] زلیخا در آن روز [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] زلیخا [illegible] یوسف [illegible] جواب دادی [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] علیه السلام [illegible] زلیخا [illegible]
[illegible] زلیخا [illegible] فراق [illegible]
[illegible] در فراق تو [illegible] در فراق تو [illegible] ملک و مال [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] سبحان من جعل العبید ملوکا بالطاعة و جعل الملوک عبیدا
بالمعصیة [illegible] بطاعت [illegible] بمعصیت [illegible] جبرئیل نازل شد [illegible] ای یوسف اکنون [illegible]

مرهم راحت بر جراحت والم زلیخا نهی و آب وصال بر آتش مفارقت ریز سوزی عالی تا چشم او را روشن گرداند و چنانکه ... [illegible] از نابینایی

از آن فرمایم یوسف حجت بعد از آنست از حضرت باری تعالی این التماس کرد و مهمه اکال بر دعای او بهدف اجابت رسید و چشم او روشن و جوان و

عود کرد ... یوسف او را الحقه در او ... آورد ... یکی از ... یوشع بن نون بود و دیگری ... یوسف ... [illegible]

نیا کرده بود ... آیه فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ... پس چون در آمدند ... یوسف در آن قصر آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَبَوَيْهِ

پدر و خاله را که در حرمت داری بجای مادر بود ... پدر ... و دیگر ... در کنار گرفت و خاله را ... [illegible]

نوازش کرد وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آیید بمصر إِن شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای اراده او ... آمِنِينَ در حالیکه ایمن باشید

از قحط و عنا و ... مکاره ... که ... اگر اراده الهی باشد ... و استراحت و فراغ در شهر مصر

آیه ابن عباس ... که ... در آن وقت ... از ملوک مصر ... یعقوب ... و اول ... [illegible]

بود ... که ... یعقوب ... [illegible] هزار ... یعقوب ... و

... هزار ... و فاصله میان آن ... سال بود ... مصر ... از منزل خود ... وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و بر ... عَلَى الْعَرْشِ

عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا و در افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ برای تعظیم یوسف سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان ... و تعظیم ...

در آن زمان سجده بود و یوسف که ... مشاهده کرد ... وَقَالَ يَا أَبَتِ ای پدر من هَٰذَا این سجده کردن شما تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ

تعبیر خواب منست که دیدم مِن قَبْلُ پیش از این در ایام ... قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي ... گردانید آن را پروردگار من حَقًّا ... وَقَدْ أَحْسَنَ بِي ...

... یوسف ... سجده کرد ... و ... در میان ... اهل مصر ... حاضر بود ...

... یوسف ... سجده ... یعقوب ... که سجده ... یعقوب ...

ای ... که ... سجده ... [illegible] ... آزاد کردم ... جبرئیل

با رسول ... [illegible] ... یوسف ... نوبت دیگر ... السلام ...

... خداوند ... که ... این سجده ای بود ... یوسف ... [illegible]

... سجده تعظیم بود ... عبادت ... سجده ... و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین روایت کرده که یحیی بن اکثم از امام محمد تقی

ابن موسی الرضا علیهما السلام مسئله چند پرسید از جمله یکی این بود که ... یعقوب و فرزندان ... سجده یوسف کردند ... یعقوب ... بود و اولاد

... حضرت جواب داد که سجده یعقوب و فرزندان او برای یوسف ... برای اطاعت خدای بود ... یوسف ... سجده ملائکه آدم را ... طاعت خدای و ... آدم

و ... شکر گزاری ... یوسف یعقوب و فرزندان سجده خدای کردند ... سجده ... در آن زمان ... [illegible]

... یوسف ... این حال ... این سجده ... تعبیر خواب منست که قبل از این دیده بودم ... وَقَدْ أَحْسَنَ بِي

... که ... إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ... برادران ... وَجَاءَ بِكُم

و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ ... زمین فلسطین ... یعقوب ... کنعان بود ... یوسف ... [illegible]

که حق مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم مِن بَعدِ اَن از پس آنکه نَزَغَ الشَّیطانُ افساد کرد و دیو آنکه
شیطان بَینی وَبَینَ اِخوَتی میان من و میان برادران من اِنَّ رَبّی بدرستی که پروردگار من لَطیفٌ نیکوکار است در آنچه میخواهد لِما یَشاءُ برای هر که
بخواهد چه هیچ امری مشکل نیست او را و آن نزد او دشوار نیست اِنَّهُ هُوَ العَلیمُ بدرستی که اوست دانا بوجوه مصالح الحَکیمُ محکم کار در فعل و تدبیر روایت است
که یوسف یعقوب را بخزائن خود میبرد و اسباب و اموال و تجمل های خود را عرض میکرد تا بخانه ای رسید که کاغذ بسیار در آنجا بود گفت ای
یوسف چرا مرا غافل ساختی که درین مدت پاره کاغذی ننوشتی و احوال خود بمن نفرستادی گفت جبرئیل مرا منع کرده بود یعقوب گفت از جبرئیل
از وی سؤال کن گفت جبرئیل گفت مرا خدای تعالی منع کرد از آن که ترسید که یعقوب از وی سؤال کند که حق تعالی مرا از آن منع کرد که گفتی انی اخاف ان یاکله الذئب
مرا گفت که ترا از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی بعزت و جلال خودم که مفارقت میان تو و یوسف واقع کردانم و با وجود محبت
اندک میان شما هزار سال بعید ازو خبر نشنیدی در کتاب النبوة آورده که این عباس نقل کرده که یعقوب یوسف را گفت ای یوسف مرا خبر ده که برادران با تو چه کردند
گفت ای پدر مرا ازین معاف دار یعقوب گفت سوگند دادم ترا که البته مرا ازین خبر دهی یوسف گفت مرا در چاه آوردند و گفتند پیراهن را از خود جدا کن و از برای این
کاه را ستر و پوشش خود گردان این سخن گفت یعقوب بیفتاد و بیهوش شد چون بخود آمد گفت ای پسر متوجه گردید که التماسی دارم که ابراهیم و اسمعیل و اسحق علیهم السلام
که مرا ازین معاف دار پس یعقوب دیگر از تفحص این سخن نکرد و در خبری دیگر آمده که یوسف گفت ای پدر از من مپرس که برادران با من چه کردند بلکه ازین سؤال کن که خدای تعالی با من
با من چه کرد یعقوب علیه السلام خوشحال شد بجانب توجه کرد و گفت وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو در لطائف آورده که چون یوسف بیست سال
از پدر جدا ماند پس یعقوب را وفات رسید و اجماع است از ائمه هدی علیهم السلام روایت کرده اند که یعقوب صد و چهل و هفت سال عمر داشت و در خبری چنین آمده که مدت
عمر او در آن زمان که یوسف هفده ساله بود و بعضی گفته اند که بیست و چهار سال با یوسف بود چون وفات یافت او را از مصر بیرون بردند و در بیت المقدس دفن کرد
و بنا بر آنچه ابن عباس و ابن عباس روایت کرده اند یوسف علیه السلام هفده ساله بود که بزندان گرفتار شد و هفت سال در آن مکث کرد و بعد از آن
در آن هشتاد سال دیگر زیست پس عمر او صد و ده سال بود و در بعضی تفاسیر آمده که چون بیست و سه سال از وفات یعقوب علیه السلام گذشت یوسف در وقت مرگ
برادران را گفت که ای یوسف بجانب آن عالم مشتاق گردید تمام شد با وی در نیاید یوسف از خواب در آمد برادران را طلبید و وصیتها کرد و اهل و اولاد
را باعهد خود گرد آورد و فرزندان را به ایشان سپرد و بعد از آن مناجات کرد و گفت رَبِّ ای پروردگار من قَد آتَیتَنی بدرستی که دادی مرا مِنَ المُلکِ از پادشاهی
و ملک داری مصر و نواحی آن وَعَلَّمتَنی و آموختی مرا مِن تَأویلِ الأحادیثِ از تعبیر خوابها احکام حلال و حرام و شرایع اسلام فاطِرَ
السَّماواتِ وَالأرضِ ای پدید آرنده آسمانها و زمینها اَنتَ وَلِیّی تو یاری دهنده و کارسازی فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ در این سرای و در آن سرای
تَوَفَّنی مُسلِمًا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا فرمان برداری کنم مسلمان میران وَاَلحِقنی بِالصّالِحینَ و در رسان مرا بالصالحین بپدران شایسته من از انبیا
علما در تفسیر و تاویل آورده اند که پیغمبران خود را از واقعه گرده بود در حالتی که قادر بود ای انا و انا الرحمن و او را در نیل فرو کرده در صندوقی
از رخام و سبب آن بود که چون یوسف وفات یافت اهل مصر با هم نزاع کردند و هر کسی میخواست که او را در محله خود دفن کند تا برکت او بدیشان رسد بعد از آن قرار دادند
که او را در نیل دفن کنند تا آب بر او بگذرد و بهر محله برسد برکت وی و خدا را آن محله برسد و چون موسی علیه السلام مبعوث شد او را از آنجا بیرون آورد و به حرم ابراهیم
او دفن کرد و در تفسیر مذکور است که قصه یوسف خطاب با پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام کرد و نیز در ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف مِن اَنباءِ الغَیبِ از خبرهای غیب است

ظهور دلایل اعجاز تو نُوحِیهِ اِلَیکَ وحی میکنیم آنرا بتو بعد از آن اخبار را دلیل میکند بر آنکه این از اخبار غیب است بقوله وَمَا کُنتَ لَدَیهِم و تو نبودی نزدیک برادران

یوسف اِذ اَجمَعُوا اَمرَهُم آنگاه که جمع کردند و قرار دادند عزیمتهای خود را بر افکندن یوسف بچاه وَهُم یَمکُرُونَ و ایشان مکر میکردند بیوسف و بپدر او

از جهت آنکه او را با خود ببرند و چون تو این قصه را نه معاینه دیدی و نه از کسی شنیدی و از آن خبر میدهی پس حجتی است بر آنکه این از وحی است و دلیل روشن است بر آنکه تو پیغمبری

وَمَا اَکثَرُ النَّاسِ و نیستند بیشتر مردمان وَلَو حَرَصتَ و اگر حرص ورزی بر ایمان ایشان در اظهار معجزات و بیان بِمُؤمِنِینَ گروندگان که ایشان بسبب فرط عناد و رسوخ و اصرار

ایشان در کفر و از حرص ایشان بر حال خود ایمان نیارند و بدان کوشش وَمَا تَسأَلُهُم و نمیخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت و ادای احکام شرعی و خواندن

قصص قرآن مِن اَجرٍ مزدی چنانکه قصه خوانان میخواهند تا ایشان از اجابت دعوت تو باز دارد اِن هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِکرٌ مگر پندی از خدای

لِلعَالَمِینَ مر عالمیان را که بخوانند و بپند آن پند گیرند وَکَاَیِّن مِن آیَةٍ و بسا از نشانهای قدرت دال بر وجود صانع و حکمت او و توحید او فِی

السَّمٰوَاتِ وَالاَرضِ در آسمانها و زمینها از انواع حیوانات و نباتات و جمادات مشتمل بر انواع منافع و مصالح که آن منافع را یَمُرُّونَ عَلَیهَا

میگذرند بر آنها وَهُم عَنهَا و ایشان از آن آیتها مُعرِضُونَ روی گردانیدگانند و در آن تفکری نمیکنند و از آن عبرت نمیگیرند وَمَا یُؤمِنُ اَکثَرُهُم

و نمیگروند بیشتر مردمان بِاللهِ بخدای که متصف است بصفات کمال و نعوت جلال او اقرار نمیکنند اِلَّا وَهُم مُشرِکُونَ مگر آنکه ایشان شرک آرندگانند

غیر او بسبب آنکه ... که ... کسی را که ... از آن بت را ... میکنند بتهارا

انباز خدای و شفیعان درگاه او ... آلِ هر ایمان دارند که او ... و توریة و انجیل و ...

نکند انکار ... معجزات ... اَفَاَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان اَن تَاتِیَهُم از آنکه بیاید بایشان غَاشِیَةٌ عقوبتی

پوشنده ... مِن عَذَابِ اللهِ از عذاب خدای که همه ایشان را فرو گیرد ... اَو تَاتِیَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بایشان قیامت بَغتَةً

ناگهان ... وَهُم لَا یَشعُرُونَ ... قُل بگو ای محمد هٰذِهِ این دعوت توحید و آماده شدن

برای معاد سَبِیلِی راه منست ... اَدعُوا اِلَی اللهِ میخوانم مردمانرا بسوی خدای عَلٰی بَصِیرَةٍ در حالتی که مطلع و دیده ورم ...

و حجت روشن ... اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی من و هر که پیروی کند مرا این راه حق وَسُبحَانَ اللهِ و پاکست خدای از شرک

... وَمَا اَنَا مِنَ المُشرِکِینَ ... از شرک ... کافران ...

... وَمَا اَرسَلنَا مِن قَبلِکَ ...

رِجَالًا ... نُوحِی اِلَیهِم ... مِن اَهلِ القُرَی ...

... اَفَلَم یَسِیرُوا فِی الاَرضِ ...

... فَیَنظُرُوا ... کَیفَ کَانَ ... عَاقِبَةُ الَّذِینَ ...

مِن قَبلِهِم ... وَلَدَارُ الآخِرَةِ ...

... خَیرٌ ... لِلَّذِینَ اتَّقَوا ... اَفَلَا تَعقِلُونَ

... زمان تو

تمادی ایام و طول مدت خود منتظر شوند چه ما ایشانرا مهلت دادیم حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ آنگاه که نومید شدند و گمان بردند وَظَنُّوا
و دانستند رسولان أَنَّهُمْ بدرستیکه ایشان قَدْ كُذِبُوا بتحقیق تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده ایمان ایشانرا دروغگوی گفتند یا کافران گمان بردند که رسولان با ایشان
دروغ میگویند در وعده و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بپیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب آن قوم آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواستیم نجات
ایشان او وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا و باز گردانیده نشود عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست
فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلهای خالص را از شک
مراد آنکه کرده اجتناب کنند و بر آیات و معانی ... و از رسل کفار و انکار این خطاب با ... السعادت ... از حضرت صادق علیه السلام
نقل کرده که مراد از الباب ارباب الست ... اعتبار ... از قصها ارباب اسرار را ... حقایق کلام ... مَا كَانَ نیست قرآن
حَدِيثًا يُفْتَرَى سخنی که بربافته شده باشد وَلَٰكِنْ و لکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي مصدق آنچه که بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از و وا زکتب الهی بود وَتَفْصِيلَ
آن در است و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان کننده هر چیزها که آدمیان بدان محتاج باشند در دین و دنیا هیچ امر نباشد که بدان بیان نکرده باشد آنرا
بقسط الوسط وَهُدًى و راه نماینده مر سالکان طریق حق را وَرَحْمَةً و سبب رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که ایمان آورند بوی چه
دعوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم

سورة الرعد

این کتاب از نعمت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الرعد بخواند حق تعالی ده حسنه برای
هر روی هوا ... شده ... و در قیامت از جمله وفاکنندگان بعهد خدای ... و از ابر و برق ...
هر که سوره الرعد را بسیار خواند حق تعالی ... بی حساب ... شفاعت دهد ... اهل بیت ... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
المر منم خدای که میدانم احوال خلق ... و میبینم اقوال و افعال ایشان تِلْكَ این آیتها آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای قرآنست وَالَّذِي أُنْزِلَ
و این آیتهای آن چیزیست که فرو فرستاده شده إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو الْحَقُّ راستست ... وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لکن بیشتر مردمان ... لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آورند ... اللَّهُ خدای که الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنکس که برداشت آسمانها را
... بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونها تَرَوْنَهَا ... که آسمان را ستونی ...
... ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ...
... وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
... كُلٌّ هر یکی از آنها يَجْرِي میرود ... لِأَجَلٍ مُسَمًّى
... يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ...
... يُفَصِّلُ الْآيَاتِ ...
... لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ...

قدرت الله بر اعاده بیجا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه گسترانید زمین را بر روی آب یعنی بسط آن کرد در طول و عرض تا از آن منتفع بود در زیر گامها حیوانات

جای گزیده و سیر کنند و قدمهای این بر آن قرار گیرد وَجَعَلَ فِيهَا و آفریده در آن رَوَاسِيَ کوههای محکم که بر جای خویش بایستند وَأَنْهَارًا و جویها که در زمین جوی‌های

روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوه‌ها جَعَلَ فِيهَا گردانید در زمین یعنی آفرید در آن از جمیع انواع ثمرات زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف چون سیاه

و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و سرد و گرم و بری و کوهستانی و درختستانی و امثال آن يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می‌پوشاند در تاریکی شب را بر روز تا هوا که

روشن بود تاریک شود و از پی یکدیگر در آورد و همچنین از پی شب روز در آوردن روز در پی شب تا هوا از تیرگی روشن گردد إِنَّ فِي ذَلِكَ

بدرستی که در این آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست روشن لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند و دانند که تکوین این دلیلی روشن است

بر وجود صانع قدیم و حکیم وَفِي الْأَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پاره‌ها پیوسته بیکدیگر و این یکی از دلایل قدرت است که قطعه‌های مختلفه زمین با یکدیگر

متصل است بعضی صالح زراعت و برخی شوره زار و پاره ریگ آمیز و قطعه سنگستان و بعضی سخت و برخی نرم و پاره‌ای صالح زرع و برخی صالح غرس و اگر قادر مختار

تخصیص هر یک نمی‌کرد در حکمتی منفی بعضی و برخی را به افعال خود لازم وادع نمی‌کرد این همه جهت اختلاف در آن راه نمی‌یافت کتب اکثر از آن قطعه‌ها

والسبع ... وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر از آیات باهره بر قدرت کامله او آنست که در زمین بوستانهاست از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرمابنان

صِنْوَانٌ جنبیده از یک اصل رسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و درختان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک از بیخی جدا رسته و چون زرع و نخل آخر مرفوع ...

معطوف بر جنات و ضراوک العقیم ... آنکه همان بعضی صنوان یکی ... يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده شوند این اشجار و زرع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا

و تفضیل میدهیم بعضی از آن عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه‌ها که شکل و رنگ و بو و طعم و با وجه آنکه همه یک آب میخورند مختلف المقادیر اند ... داده

بر وجه صانع حکیم که اختلاف آن آثار ... الصول ... بر تخصیص قادر مختار و عاصم ... تقدیر ... انکه نه کور شد آب ... ملی شود

بیک است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضحست لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تأمل و تعقل کنند که اختلاف ثمرها

برانگیزد ... از برکات ... نمیتواند بود الا بارادهٔ قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات

و اخلاق و تفاوت در طول و قصر و توسط با وجه آنکه پدر این همه یکی است ... که یکی از زاد ... معتبر اصل است روایت کرده از ... ابن عطا کرد ...

بن محمد بن عقیل نقل کرده که جابر بن عبدالله فرموده که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب فرمودند با علی بن ابیطالب علیه السلام که مردمان از درختان مختلف‌اند

و من و تو از یک درخت رستیم پس ... و خوانده وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ تا قول او يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ و ابو هریره ... مروی است که ... از ابو سعید خدری ... بر سیدم

که از حال علی بن ابی طالب علیه السلام ... آگاه کن ... از فضایل او ... جواب داد که ... ... آگاه ... که من از رسول خدا شنیدم

... مردمان از درختان متعدده اند و من و علی از یک درخت ... اصل آن درخت و علی بن ابی طالب علیه السلام فرع آن ... ثعلبی ... که ... اصل

شجر ... و ... شاخهای او ... کنند و ... از دلایل قدرت کامله خود ... از تکذیب ... وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب ... ای

محمد از انکار کفار ... رسالت و عدم ... در دلایل وحدت و قدرت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس ... سزاوار است که تعجب کنی از قول ایشان ... که

خدایی که ... قادر ... تا آنچه ... ... خواهد بود و ... قادر باشند ... از عدم ... داده

... قادر ... را ... آنکه ... أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا وقتی که باشیم ما خاک یعنی ... از ...

که ما خاک شویم و ءانا ایا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آینه باشیم در آفرینش نو اندازه کرده امند اُولَئِكَ آن گروه باحق و انکار اند مر قدرت الهی را و مر بشنیده و

غایب و منکر نشکسته که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود الَّذِينَ آنانند که كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ کافر گردیده اند بپروردگار خود بجهت انکار و عدم اذعان

بقدرت او بر حشر و نشر وَأُولَئِكَ و آن گروه الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ غلها در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال و بجهت اغوا اتیان در

غناوران ضلالت نخواهند داد و یا در قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و این از علامات کفار باشد در جزع وَأُولَئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ

ملازمان آتش جهنم هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید نیز در خبر است که نضر بن حارث و اتباع او استعجال عذاب میکردند بطریق استهزاء

و انکار حق تعالی و می فرماید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای بر ایشان مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت و حسن

ختم عذاب استعمال از این است مرد که وتکذیب مکذبان اکثر سالها خیر و محو با قیامت از خبر خالیست و آن استعمال استهزاء و کافران

استعجال عذاب استعمال میکردند قبل از حسان آنکه بر ایشان ما خبر آن و بر وجه انکار و استهزاء در آن استعجال میکردند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه

گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتهای امثال این از مکذبان چون خسف و مسخ و رجم و صیحه ایشان چرا اعتبار نمیکردند و تجویز

مثل آن نمیکنند بر خود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان که فی نفس کافر اند

چون ایمان آرند و تصدیق کنند حق تعالی را مرا از بعد از آنکه بعد از آنچه عَلَى ظُلْمِهِمْ بر ستم ایشان یعنی گناهانی که بعد ایمان مرتکب شوند و از گناهی این در گذرد و هم ابتداء

ما دم جرائم کو است مراد از حقوق الناس چه با جماع رد حقوق لازم است نمیکند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ

سخت عقوبت است مر کافران را که مصر باشند بر کفر و تکذیب و کفر از ذنوب مغفور نه بی توبه و استغفار و سخت عقوبت است مر کافران انکار و استکبار

سعید بن مسیب روایت کرده که بعد از نزول این آیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند اگر عفو خدا نبودی عیش هیچ احدی گوارا نشدی و اگر وعید حق نبودی

هر کسی تکیه بر عفو کرده از طاعت باز ماندی و بعد از آن فرمودند که اگر بندگان قدر رحمت الهی و عفو و مغفرت او را دانستندی چشمهای ایشان روشن شدی

و اگر قدر عذاب و عقوبت و نکال او شناختندی هر آینه خواب ایشان از گریه باز ایستادی و چشم ایشان هیچ خبر و نکردندی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا

و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم چون عصای

موسی و شفای عیسی علیهما السلام إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده کسی که قابل شده برای بیم کردن و بر تو همین ابلاغ است و آن ظاهر نیز اگر

بر صدق آن دلالت کند اظهار آیات مقترحه بر ارادهٔ حق است وَلِكُلِّ قَوْمٍ و هر گروهی را هَادٍ راه نماینده است نبی یعنی که ایشان را بمعجزه

در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی و فصاحت در زمان محمد علیهم السلام مطلبیه اختصاص نباشد این دسته و جمعی فصاحت

بیانا غالبت قوی تر پس معجز هم قرآنست مثل آن ما بر تر باطل آن کسانه فخر الدین رازی هم از اعاظم اهل سنت در تفسیر کبیر خود آورده چنانکه

ما را رسول حضرت مبارک بر سینه خود نهاد و فرمود منم منذر و بعد از آن حضرت مبارک بر سینه علی ابن ابی طالب نهاد و فرمود که ای علی تو از من فرقان تو هادیی

شوند به تو و بر فقط اول مسلم نصرت کرد از ما هیرال است در تفسیر خود آورده که از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل کرده که چون آیه نازل شد سرور انبیا

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انا المنذر و علی الهادی منم منذر خلقان و علی هادی و علی راه نمای ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر خود این حدیث را ذکر کرده و سعید

بن مسیب از ابو هریره روایت کرده که هادی حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و بعد از آن بر حقیقت در بیان کمال قدرت خود میفرماید که اللَّهُ يَعْلَمُ خدای می‌داند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد

كُلُّ أُنْثَى هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و غیر آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و آنچه کم کند و کاهد رحمها یعنی کمتر [illegible]
در رحم از کودک که تمام خلقت مرغی [illegible] وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده کند از مدتی که خدای افزون کرده از حیثیت ولد از اعضای زاینده و گویند مراد [illegible]
چه رحم مشتمل بر یک ولد یا چهار و نه یعنی نهایت اولاد در رحم چهار است و گفته‌اند که زیاده بر آن ممکنست و نقل کرده‌اند که در یمن زنی بود که در بطنی
در هر بطنی پنج دختر و از بعضی زنان منقولست که در چهار بطن بیست کودک آورد و آن فارغ در آن و صواب آنکه بود وَكُلُّ شَيْءٍ
همه چیزی عِنْدَهُ نزدیک او بِمِقْدَارٍ باندازه‌ایست که هرگز زیاده و کم نشود کقوله إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ عَالِمُ الْغَيْبِ او داننده پوشیده‌ها از حس
وَالشَّهَادَةِ و آشکار الْكَبِيرُ بزرگوار عظیم الشان الْمُتَعَالِ برتر بر همه بقدرت کامله یا منزه و برتر از صفات مخلوقات سَوَاءٌ مِنْكُمْ
یکسانست از شما در علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشیده سخن را از غیر خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آن را و مکرر وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ
و هر که او پنهان شده و پوشیده عمل خود بِاللَّيْلِ در شب وَسَارِبٌ و هر که ظاهر و آشکارا کننده قول و فعل خود بِالنَّهَارِ در روز یعنی همه از قول
فعل و سر و علانیه را او بیننده و دانا است و علم او مستولی بر جمیع امور است آن کس را که پوشیده است با کسی که آشکار کننده قول و فعل خود است لَهُ مُعَقِّبَاتٌ
او ملائکه‌اند که در پی در آینده‌اند که آن کس را حفظ او و اعمال و اقوال او مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند
او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و تدبیر او و آنچه از او صادر میشود می‌نویسند و آنها کرام الکاتبین و بعضی گویند در میان آدم و ابلیس ده ملکه بروز
و ده بشب و ... اللیل والنهار آنکه حفظ و نگاه میدارند از مضار و مکاره و در روایتی از کعب الاحبار نقلست که اگر نه ایشان نگاه
کردی آدمیان را که چیزی از بلا ... از دیو و جن که خدای ... موکل که حفظ ... ناس ... هیچ کس ... الکمین
... هر کسی از ... بر سر ... و دو کس ... حق ... اجری
[illegible]
[illegible] ... و الله ... ذلک قول ابن
[illegible]
[illegible]
صلوات ... محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله ... و ده ...
و روز ده ... إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بقومی است از عافیت و نعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا
تا وقتی که آن گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست یعنی احوال جمیله را با خلاق رذیله یعنی که تغییر دهند زبان‌ها از ذکر
... و دام کرد ... فضل ... و نعمتی عطا ... داد
شکرگزاری آن ... آن نعمت ... زیاده کرد ... خبر ... رسول
از کوه ... انصاری ... رسول ... خدای ...
اگر ... رسول صلی الله علیه و آله ... سلام کرد ... صلی الله علیه و آله

حیث اینکه در سرداری جوان این سخن گفت رسول الله باز به سر کرد گفت [illegible] با چشم وی با خوف تمام جمع از آن وایرا از سر برافکند و باره از آن

جمع رسول صلی الله علیه و آله رخت سر که با کرده صاف شده بود رسول از آن بخندید و یاران نیز بخندیدند تعجب و فرمود که ای رسول الله بدان خدای که ترا

بحق فرستاده که من چه در خواب که بودم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی چون مرا دیدی و در دل تو به تضرع کردی و با خدای خود عهد کردی

که اگر بلا رسد [illegible] بعد از این خطا نکنم حق تعالی تصدیق نیت تو نظر فرمود [illegible] بلا سر که کرد [illegible] و فرمود که آن آیه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا

ما بانفسهم و اذا اراد الله و چون خدای خواهد [illegible] حکمت او تقاضا کند که برساند بقوم سوءا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فلا مرد له

پس باز گرداننده نیست مر آن بلا [illegible] نتواند کرد آن بلا که کند از خود یا دیگری از و باز تواند داشت و ما لهم و نیست مر آن قوم را من دونه بجز از خدای

من وال کسی که متولی امر ایشان شود و در دفع عذاب یاری ایشان کند و [illegible] از کمال قدرت خود خبر میدهد که هو الذی اوست آنکه یریکم البرق

بنمایاند شما را برق را و آن لمعه است [illegible] ظاهر [illegible] باران [illegible] خوفا برای ترس [illegible] باران او

ضرر رساند و طمعا و برای طمع [illegible] باران محتاج باشد و ینشئ السحاب الثقال و پدید آرد [illegible] الله

و یسبح الرعد و تسبیح میکوید رعد بحمده [illegible] بحمد خدای تعالی تسبیح با تحمید مقرون [illegible] و در روایت آمده از ابن عباس که رعد ملکیست [illegible]

و برق تازیانه اوست [illegible] رعد صاعقه [illegible] و برق آه [illegible] و باران [illegible] مراد است که شنوندگان رعد [illegible]

بلند تسبیح و تحمید خدای میکنند [illegible] حال رعد [illegible] و کمال قدرت اوست و دال بر نزول رحمت او و باین تسبیح و حمد [illegible] سجده [illegible]

یعنی همه مکونات از جهت امکان [illegible] آفریدگاری [illegible] مستجمع جمیع صفات کمالست و در روایت که چون پیغمبر آواز رعد شنیدی فرمودی که سبحان من

یسبح الرعد بحمده یا آن خداوندی که رعد تسبیح و حمد او میکند والملائکة من خیفته و پاک آن خداوندی که تسبیح و حمد او میکنند فرشتگان [illegible]

از ترس خدای از ابن عباس نقلست که هر که آواز رعد بشنود و بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر اگر

صاعقه رسد دیت او بر من [illegible] روایتست که رعد [illegible] آوازی دارد [illegible] تسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند [illegible] آواز به تسبیح خدای [illegible] والله

[illegible] و یرسل الصواعق و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فیصیب بها پس میرساند بها من یشاء هر کرا میخواهد که با هلاک

سازد [illegible] روایتست عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند بقصد قتل او [illegible]

مشغول [illegible] و اربد [illegible] رسول [illegible] خواست [illegible] [illegible] ابن [illegible]

بکشت و عامر [illegible] طاعون [illegible] و [illegible] این آیه [illegible] [illegible] معجزات [illegible]

[illegible] صاعقه [illegible] وهم یجادلون و ایشان

جدل میکنند فی الله در حق [illegible] از کمال علم و [illegible]

ذکر [illegible] میکنند [illegible] آن وهو شدید المحال و خدای سخت [illegible] در تعذیب مجادلان و در روایت آمده [illegible]

[illegible] بود [illegible] اسلام دعوت کنند [illegible] آن دعوت کردند [illegible] که خدای محمد از چه چیز است [illegible] از [illegible]

[illegible] خدای [illegible]

بجز او بنیم یا ذکر و نام نیم صورت توقف عرض نزند و محض یکبار دیگر بیاد عوض کسینه [illegible] بروی لازم شود این نوبت برهان امثال کنه اکمال از
سحاب قهر الهی صاعقه ظاهر شده و او بسوخت و این نازل شد و بعد از آن فرمود که له مراد است دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است
یا مراد است سزاوار بودن [illegible] ابعباد او حج مراد است اجابت کسی را که او را خالص او بسا بخواند و الذین یدعون و آنانکه میخوانند من دونه
بجز او [illegible] بتان را مشرکان میخوانند لا یستجیبون لهم بشیء اجابت نکنند مر ایشان را بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر همچون آن
کسی که بگسترد دو کف خود را الی الماء بسوی آب از چاهی که آب از دو جهت [illegible] ماند تشنه که بر سر چاهی رسد و اسباب دلو و رسن همراه نبود دو کف خود را
بسوی چاه یکبار بگشاید و در آرزوی آب طلبید لیبلغ فاه تا بدهن او رسد و ما هو ببالغه و نیست آب رسنده بدهن او پس همچنان که جمادات دانا نیست
بخواننده و قدرت ندارد در اجابت او الاصنام نسبت اعمال خود همین حال دارند و معنی آنست که مثل کسی که [illegible] و بگشاده آن یک را بر کف خود او را آرزو کرد
تا بدهن نرسد اجابت الاصنام علی کونها حجر است و ما دعاء الکافرین و نیست خواندن کافران مر بتان را الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و تباهی
و ضایع بعضی بعد از آن بیان کمال قدرت خود و شمول ملک خود میکند بقوله و لله یسجد و مر خدای را سجده میکند من فی السموات هر که در آسمانهاست
و الارض و هر که در زمین است طوعا از روی فرمان برداری مراد مومنان اند از ملائکه و جن و انس که در آسایش و خوشی [illegible] سجده کنند خدا را
و کرها و از روی کراهت و بد رغبتی مراد کافران اند که در شدت و محنت [illegible] سجده کنند و ظلالهم و سجده میکنند سایهای ایشان یعنی
مر خدا را بتبعیت اشخاص بالغدو و با مدادها و الاصال و شبانگاهها و ابن عمر و موضعی بسوی مشرق [illegible] و تخصیص این دو وقت جهت آنکه
امتداد ظل در این دو وقت ظاهر است و حقیقت آنست که طوع صفت ایمانست که لطف الهی [illegible] او شده [illegible] ایمان در دل او [illegible] دیده کند و کرها
و کراهت [illegible] کافرانست که بجهت غلط عناد و تهدید تخم ضلال در مزرع نفس [illegible] خبر حقیقت در این آیه بیان فرمود که [illegible] عبادت و سجده کنند سموات
و ارض برای او است در عرب آن بیان حجت میکند بر آن بقوله قل بگوی ای محمد من رب السموات و الارض کیست آفریدگار آسمانها و زمینها
پس از کافران [illegible] آسمان و زمین [illegible] جواب داده [illegible] عناد جواب [illegible] قل الله بگوی ای محمد آفریدگار
عالم علوی و سفلی الله خدای یکتای [illegible] جواب [illegible] جواب دادن [illegible] جواب ایشان این خواهد بود الزام کن
ایشان را [illegible] قل افاتخذتم آیا فرا گرفتید من دونه اولیاء بجز او معبودان [illegible] خوانند آفریننده
آسمان و زمین [illegible] لا یملکون نمیتوانند مالک لانفسهم برای نفسهای خود نفعا و لا ضرا
سودی و زیانی [illegible] برای خود [illegible] نفع [illegible] دفع ضرری از خود [illegible] دیگری چگونه توانند رسانید [illegible] زبان [illegible]
[illegible] قل هل یستوی الاعمی [illegible] و البصیر [illegible]
[illegible] ام هل
تستوی الظلمات [illegible] و النور [illegible] ام جعلوا لله [illegible]
ساخته برای خدا شرکا [illegible] خلقوا [illegible] کخلقه [illegible] فتشابه الخلق [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] خدای [illegible] قل الله خالق کل شیء

و از فرط شرکائی که کافران پرستند برایشان خلق خدا را وا ننهند چه جای آنکه کافران بایستند برابر آنچه خالق کردند قادر است قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

آفریننده همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و اصناف ملکی و جواهر و اعراض و شریک ندارد در آفریدن ایشان تا شریک او باشند در

پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ و اوست یگانه در الوهیت الْقَهَّارُ غالب بر همه چیزها بعد از آن مثل میکند برای حق و باطل بقوله أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ

فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس روان شد رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار

خود بحسب خردی و بزرگی و فراخی آب برداشت و یا باندازه که خدای تعالی مقرر کرده که آن سود دهد و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت سیل از آن

آب زَبَدًا رَابِيًا کفی بلند یعنی کف بالا برآمده از آب که بر سر آب میرود وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره می افروزند و خفض میکنند

یعنی می دمانند و می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر آن در آتش یعنی سکه از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ برای طلب زیور أَوْ مَتَاعٍ

یا برای اوانی و آلات مثل ظروف و ادوات زراعت یعنی از آنچه آتش بر آن می افروزند از فلزات زَبَدٌ مِثْلُهُ کفیست مانند آن کف که بر روی آب است

كَذَٰلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل میزند خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآب که بر جای ماند و منافع حق است

و در آنچه از فلزی که برای پیرایه و منافع مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر روی فلزات گداخته می آید

فَأَمَّا الزَّبَدُ پس کف روی آب و چیزهای بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً پس برود ضایع و باطل و برطرف شود و قطعا ثابت نماند وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود دهد

مردمان را چون آب صاف و فلز خالص فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا از آن منتفع شوند كَذَٰلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ

الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها برای تفهیم و تأمل در آن بعض سخن آنست که اهل باطل اگرچه بسیار باشند مانند کف روی آبها و کف فلزات در حین جوشیدن

در اندک مدتی محو و ضایع گردند و مانند کف بی فایده و مضمحل گردند و اهل حق اگرچه اندک باشند مانند آب صافی و فلز پاک بمانند و مردمان نفع گیرند

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ مر آنان را که اجابت کردند پروردگار خود را و فرمان بردند و کار کردند الْحُسْنَىٰ ثوابیست نیکو وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه

اجابت نکردند مر خدای را لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر آنکه مر ایشان را باشد مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه در زمین است همه آن از نقود و جنس و انواع ضیاع وَمِثْلَهُ و مانند آن

مَعَهُ با آن یعنی اگر آن قدر از نقود و جنس و ثروات آن مانند آن و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا

یعنی خواهند که خود را بدین جمله از دوزخ و از عذاب برهانند اما کسی از ایشان نستانند و آن فدیه قبول نکنند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست

سُوءُ الْحِسَابِ بدی حساب یعنی حسنات ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ است

وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاهیست دوزخ در محل استقرار و نزول ایشان و نکوهیده است أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ آیا کسی که میداند آنچه فرو فرستاده شده

إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راستست كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچو کسیست که نابینا باشد و انکار قرآن کند مراد

... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند میگیرند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی از شوائب اوهام الَّذِينَ يُوفُونَ

آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ بعهد خدای که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمان را

... والَّذِينَ يَصِلُونَ

و آنانکه می پیوندند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرد خدای بآن أَنْ يُوصَلَ که پیوسته شود و آن از صله رحم و موالات مؤمنان و ایمان بجمیع انبیا و ادای آن از رعایت حقوق است

و حقوق الناس وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می‌ترسند از عذاب پروردگار خود عموما وَيَخَافُونَ و خوف دارند سُوءَ الْحِسَابِ از سختی حساب خصوصا پس حساب نفس خود
می‌کنند قبل از آنکه محاسب شوند ابو ایوب انصاری روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا را پرستید و شرک میارید و نماز بپای دارید و زکوة بدهید و
رحم بجای آرید و از خدای بپرسید که صله رحم نیکو ... و فرزند آدم از خدا بپرسید ... در منکویان و رحم پیوند تا عمرت دراز شود و کارهات
آسان کنم و ... و ابو جعفر علیه السلام گفته که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ... صله رحم آسان می‌کند حساب ... در این آیت نازل شد و
صفت این ... که وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ برای طلب رضای پروردگار خود و
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروض را وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضی از آنچه روزی دادیم ایشان را نفقه واجب از آن
اخراج کنند سِرًّا پنهان همچون که معروف المال است وَعَلَانِيَةً و آشکارا آنچه سخن گاه گاه ... بیان وَيَدْرَءُونَ و دفع کنند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ
به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کنند و گفته‌اند سفاهت را بحلم مقابله کنند و نخست بسلام و منکر را بمعروف یا گناهی را دفع کنند بتوبه یا معصیت را
بطاعت أُولَئِكَ آن گروه ... موصوفه لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ مر ایشان راست سرای انجام نیکو یعنی جزای عمل دادن و عاقبت آن جنات عدن
بستانهای با اقامت که همه در آنجا يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَنْ صَلَحَ و در آیند ... که شایسته ایمان و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ از پدران
ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان یعنی ملحق ... ایشان اگر چه بفضل آن رتبه نرسیده باشند جهت تعظیم ایشان
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان در آیند بر ایشان مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای منازل ایشان و هر دری مقدار یک روز راه ... بهشت
گویان ... و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی از آفات ... بر شما و این بشارت ... خواهد بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنچه صبر کردید و بسیار ... و فقر در
دنیا و ... حق ... خبر ... آمده ... صلی الله علیه و آله گفت ... از فقرای ... ان الکافرم ... تحمل
و صبر کرده ... فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکوست سرانجام آن سرای که آن ... جنات عدن ... در محضر ... آن ... اسمعیل
گردان ... و ... راوی از آن ... اهل ایمان باشند و آنها را چهار هزار ... از هر دری ... هزار ... هر ...
برای اهل آن ... وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ و آنانکه می‌شکنند عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدا را مِنْ بَعْدِ
مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن بإقرار و قبول وَيَقْطَعُونَ و می‌برند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه خدای فرموده است ... آن ... أَنْ يُوصَلَ که پیوسته کنند ... رحم
با ایمان ... و غیر آن از حقوق ... و حقوق الناس وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و تباهی می‌کنند در زمین بکفر و ظلم ... أُولَئِكَ
آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشان راست دوری از رحمت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست بدی سرای آن ... عاقبت در دنیا و آخرت
... يَعْطُونَ ... در ... قرآن آمده و مراد ... الارض ... ایمان
... اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده می‌گرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که می‌خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ می‌سازد ... اراده می‌کند
بر ... وَفَرِحُوا و شاد شدند ... بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... فِي الْآخِرَةِ در جنب آخرت إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک ...
... وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند ... لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه‌ای از پروردگار او
... قُلْ إِنَّ اللَّهَ بگو بدرستی که خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ ... گمراه می‌کند هر که را ... آنچه ... ظهور معجزات

و یهدی الیه من اناب و راه نماید بسوی طاعت و لطف خود کسی را که بازگردد بوی و از جمله کسانی الذین آمنوا ایشانکه گرویدند بخدا و تطمئن و آرام یابد
قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدای بذکر خدای انس گیرند و بدان آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی
ترین معجزات است الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب آرام یابد دلهای مومنان الذین آمنوا ایشانکه گرویدند و عملوا الصالحات
و کردند عملهای شایسته طوبی لهم زندگانی خوش مر ایشانراست و حسن مآب و نیکوئی بازگشت و باحادیث صحیحه آمده که طوبی درختی است در بهشت
عدن که بیخ آن در حجره رسالت صلی الله علیه و آله در بهشت و شاخهای آن ... و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن روان باشند و شکوفه
و میوه بار که ... باشد و از سعه ... کسی که ... از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که طوبی چیست فرمود نام درختی در بهشت ... سال
راه ... جامهای اهل بهشت از شکوفهای آن بیرون آید و از مقابل ... که هر یک از آن ... و ... که صد ... سال
... درختی که آنرا طوبی گویند ... صد سال در سایه او ... و ... از یاقوت است ... او ...
از اصل آن ... بیرون می آید و آن موضع اهل بهشت ... تکیه ... با جنیبهای از نور ...
زر ... یاقوت ... از زر ... آن از سندس و استبرق ... و در ... کرده
... و در آن ... تعلیق ... و تفسیر خود از کلبی نقل کرده ... ابن عباس
روایت کرده که درخت طوبی در سرای علی بن ابی طالب علیه السلام و در سرای هر مومنی از آن شاخی باشد و در ... اهل البیت ... رسالت
صلی الله علیه و آله ... علی ... درخت طوبی ... خاتم الانبیاء علیه و آله
... و وصول بنعیم جنت ... کذلک همچنان ... رسولان ... را ... از ... ارسلناک ... در
فی امة قد خلت من قبلها امم ... لتتلوا علیهم ... الذی اوحینا الیک
... از ... و هم یکفرون ... بالرحمن ... رحمن نام ...
... قل هو ربی ... محمد که رحمن
... لا اله الا هو ... علیه توکلت توکل کردم ...
... و الیه متاب ... ابو جهل ... صلی الله علیه و آله ... گفتند
... قرآن ...
... چشمهای آب ...
... و لو ان قرآنا ... سیرت به الجبال ... کوهها ...
... او قطعت به الارض ... او کلم به الموتی ...
... آن ... قرآن ... کوهها ...
... بل لله الامر جمیعا ...

بل اگر خواهد و معلق داند آن آیات را ظاهر گرداند و چون معلق منوط باظهار آنست جهت علم و بعدم ایمان معرضان عوض وقوع آن از جهت اظهار آن نمیکند ...

أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا نا امید نشده اند آنهایی که گرویده اند یعنی مومنان از ایمان مقترحان آیات و نمیدانند یعنی افلم یعلم ...

که أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنکه اگر خواهد خدای لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید مردمان را همه ... بر وجه اجبار ... وَلَا يَزَالُ

... از ایمان آوردن ... اگر خواهد ... الَّذِينَ كَفَرُوا ...

الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ ... از کذب و عناد ... مصیبتی ... از قتل و قحط و ...

و غارت أَوْ تَحُلُّ ... قَرِيبًا ... مِنْ دَارِهِمْ ...

و مصائب ... [illegible] ...

... حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ ...

... إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ... خلاف نکند وعده را ... کذب در کلام ...

... وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ ... فَأَمْلَيْتُ ...

لِلَّذِينَ كَفَرُوا ... ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ...

عناد و انکار فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ... أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ

... بِمَا كَسَبَتْ ...

... وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ ... قُلْ سَمُّوهُمْ ...

باسما ... [illegible] ...

... أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ

فِي الْأَرْضِ ... [illegible] ...

... أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ ...

... بَلْ زُيِّنَ ... لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ ...

... وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ ... وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ

... فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ... لَهُمْ ...

... عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ ...

أَشَقُّ ... وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ...

... مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ... تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ...

... أُكُلُهَا دَائِمٌ ... وَظِلُّهَا ...

تِلْکَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا مآل حال و منتهای کار آنان است که پرهیزگاری کردند وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ و عاقبت ایشان که کافرانند النَّارُ آتش دوزخ است
وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانکه عطا کرده ایم ایشان را کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری
يَفْرَحُونَ شادمان میشوند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از گروههای کفر و ضلال یعنی اهل کتاب چون کعب
احبار و اتباع او از یهود و نصاری مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ کسی هست که انکار میکند بعضی از او را که موافق نیست با ایشان قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ
بگوای محمد مر ایشان را که جز این نیست که من مأمور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بآنکه پرستم خدای را بیگانگی وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و شریک نیارم با او چنانچه
او طوائف از عزیر و مسیح إِلَيْهِ أَدْعُو بسوی خدا نه بغیر او میخوانم خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذَلِكَ و همچنانکه فرستادیم
کتابها بر انبیای سابق بزبان امم ایشان أَنْزَلْنَاهُ فرستادیم قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که تغییر و نسخ بوی راه نیابد حکم کننده میان حق و باطل
عَرَبِيًّا بلغت عرب تا آسان باشد فهم آن بر ایشان وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی فرض بر تقدیر أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای مشرکان که ترا میخوانند
آباء و عرب [illegible] آرزوهای یهود [illegible] بَعْدَ مَا جَاءَكَ پس از آنچه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بطلان [illegible]
و نسخ حکم قبله یهود مَا لَكَ نباشد مر ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَلَا وَاقٍ و نه نگهداری که عذاب حق از تو
باز دارد [illegible] یهود [illegible] سرزنش میکردند حضرت رسول را [illegible] که این چه پیغامبر است [illegible] بزنان [illegible]
اگر او پیغمبر بودی [illegible] امر نبوت او را از اشتغال بایشان باز داشتی آیه آمد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ و بدرستی که فرستادیم پیغمبران پیش از تو
وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم ایشان را أَزْوَاجًا زنان زیاده از زنان تو وَذُرِّيَّةً و فرزندان چنانچه سلیمان را هزار زن بود وَمَا كَانَ و نبود و نسزد لِرَسُولٍ
مر هیچ فرستاده را [illegible] أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ که بیارد معجزه [illegible] إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای [illegible]
که بحکم [illegible] معجزات از آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible] لِكُلِّ أَجَلٍ
مر هر وقتی [illegible] كِتَابٌ [illegible]
که هر [illegible] يَمْحُو اللَّهُ محو میکند خدای مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد [illegible] وَيُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد [illegible]
و میخواهد [illegible] وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست أُمُّ الْكِتَابِ اصل کتاب [illegible] لوح محفوظ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ [illegible] بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ [illegible]

اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا بمیرانیم ترا پیش از آن بر وجهی که ترا آن کار نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ جز رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ
و بر ماست شمار کردار ایشان و جزا دادن بر آن نه ترا مراد آنست که مجازات بر تو نیست بلکه تبلیغ است و تحمل و استعجال عذاب ایشان مکن که ما البته ایشان را جزا
دهیم و سزای اعمال ایشان بدیشان رسانیم یا در زمان تو و یا بعد از تو پس از آن بترس اینچنین که گفتیم اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و نمی دانند اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ که ما می آییم زمین کفار
نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا کم میکنیم آن را از کناره های آن یعنی از اطراف آن به فتح مسلمانان و بدست مسلمانان در می آریم وَاللّٰهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند میان
زمینهای کفار و از دیار ایشان بر اهل اسلام لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهٖ هیچ رد کننده نیست حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و او زود حساب کننده است
بروزی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا و نقل است از ابن عباس که نقصان زمین و خراب آن بمرگ علما است و مرگ علما رخنه ها در مسلمانان
که آن را هیچ چیز بند نیارد تا قیامت وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند جهودان یا مشرکان که پیش از ایشان بودند از کفار زمان تو با پیغمبران خود
فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدای راست جزای مکر همه ایشان یعنی بر او امر جزا است پس که ایشان را باز دارد يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ میداند هر
آنچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای آن آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران از یهود و مشرکان که فردای قیامت از ما کراست
لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کراست عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنان که کافر شده اند از مشرکان یا از رؤسای یهود
لَسْتَ مُرْسَلًا تو نیستی فرستاده از نزد خدای به نبوت و دعوت قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ بگو بس است خدای شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
میان من و شما بگواهی به صحت دعوی من بنا بر اظهار معجزات بر تصدیق دعوی من وَمَنْ عِنْدَهٗ عِلْمُ الْكِتَابِ و بگواهی کسی که نزدیک اوست علم کتاب
یعنی لوح محفوظ یعنی جبرئیل است که وحی از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مؤمنانند یا علم توریه که ابن سلام است و اصحاب او در زاد المسیر آورده
که من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب علیه السلام است و ابوسعید خدری روایت کرده که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله چه معنی دارد
قول حق تعالی که من عنده علم الکتاب حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ذلک اخی علی بن ابی طالب ابن شیرویه از علی بن ابی طالب علیه السلام
که یکی از فضلای اهل سنت است ابن عمر روایت کرده و از ابو صالح مرادست من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب زیرا که او عالم بود بتفسیر و تاویل و ناسخ
و منسوخ و حرام و حلال و ثعلبی بروایت ... از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب و عبدالله ... کرده
که او علیه السلام ... و من عنده علم الکتاب ... علم کتاب

سوره ابراهیم علیه السلام

ابی بن کعب از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره ابراهیم قرائت کند حق تعالی بعدد هر که عبادت اصنام کرده و هر که عبادت آن نکرده ده حسنه
و عنه بن مصعب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که هر که سوره ابراهیم و حجر در هر جمعه بخواند درویشی و دیوانگی و بلیت بدو نرسد
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓرٰ منم خدای بیننده و منم ... مراد از حروف مقطعه اسم قرآن است قرآن
كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستاده ایم اِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای
کفر و نفاق و شک اِلَى النُّورِ بروشنی ایمان و اخلاص بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او ...
اِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ براه خدای غالب ستوده اَللّٰهِ الَّذِي خدای ... براه خدای ...
لَهٗ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مراد از آسمانها موجودات علویه است وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از موجودات سفلیه وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ و ...

مر ایشان را که کافرانند مِنْ عَذَابٍ شَدِیدٍ از عذابی سخت که ببینند ایشان الَّذِینَ کافرانی که ایشان از فرط ضلالت یَسْتَحِبُّونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا دوست میدارند
و برمیگزینند زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر سرای آخرت وَیَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان وَیَبْغُونَ
و در آن وَیَبْغُونَهَا عِوَجًا و میطلبند مر آن راه حق را عوج کجی یعنی میگویند که این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد أُولَئِكَ آن گروه که باین صفتها موصوف اند
فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ در گمراهی اند دور از حق [illegible] بر لغت عجم فرود آمده و کتابی که بعجمی آید عرب آنرا [illegible]
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم هیچ پیغمبری را إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او [illegible]
[illegible] پیغمبر اول دعوت نزدیکان خود را میکرد لِیُبَیِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی الهی را و ایشان فهم کنند و عذر
نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی یابیم فَیُضِلُّ اللَّهُ پس در ضلالت فرو گذارد خدای مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی بواسطه عناد او را فرو گذارد و لطف و توفیق
از وی باز گیرد تا بدان گمراه گردد وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد کسی را که طالب اهتداست راه یابد وَهُوَ الْعَزِیزُ و او
غالب در حکم خود الْحَکِیمُ راست کار و صواب کردار در همه افعال بعد از ان بیان ارسال موسی علیه السلام میفرماید بقوله وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بتحقیق فرستادیم
موسی را بِآیَاتِنَا با دلایل قدرت و معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن أَنْ أَخْرِجْ که بیرون آر قَوْمَكَ ای موسی قوم خود را که بنی اسرائیل اند
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت و شبه إِلَى النُّورِ بروشنائی علم و یقین وَذَکِّرْهُمْ و پند ده ایشان را بِأَیَّامِ اللَّهِ بروزهای خدا یعنی بوقایع و نوازل
که بر امم متقدم نازل شده تا از آن متنبه گشته از معاصی اجتناب کنند إِنَّ فِی ذَلِكَ بدرستی که در آنچه یاد کردیم لَآیَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی
لِکُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده در بلا شَکُورٍ شکر کننده بر آلا و نعم وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن آن وقت را که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را که بنی اسرائیل
یَا قَوْمِ ای گروه من اذْکُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را از انعام و احسان عَلَیْکُمْ بر شما إِذْ أَنْجَاکُمْ وقتی که برهانید شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از کسان فرعون یَسُومُونَکُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای صعب بشما میرسانیدند و بر شما کارهای سخت فرموده
وَیُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَکُمْ و میکشتند پسران شما را در وقتی که منجمان گفته بودند در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بدست او بود [illegible] پسران شما را
میکشتند وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان آل فرعون کنند وَفِی ذَلِکُمْ و در آن کشتن و زنده گذاشتن بَلَاءٌ آزمایشی
مِنْ رَبِّکُمْ از آفریدگار شما و در آنکه خلاص شما را از آن محنتها بود عَظِیمٌ بزرگ و با مقدار وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد
و یاد داد رَبُّکُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَکَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمتهای من لَأَزِیدَنَّکُمْ هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی کنید
إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ بدرستیکه عذاب من سخت است [illegible] از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آنرا
بکمی شکر [illegible] و در حدیث آمده که شکر نعمت [illegible] زایل شود [illegible] وَقَالَ مُوسَى
و گفت موسی ای گروه من إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا و هر که هست در زمین همه ایشان از جن و انس فَإِنَّ اللَّهَ
لَغَنِیٌّ بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر گذاری شما حَمِیدٌ ستوده است [illegible] چه همه ذرات مخلوقات [illegible]
[illegible] أَلَمْ یَأْتِکُمْ آیا نیامده است بشما ای بنی اسرائیل نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ
خبر آنان که پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح وَعَادٍ و قبیله عاد وَثَمُودَ و ثمود وَالَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ و جماعتی که بعد ایشان بودند لَا یَعْلَمُهُمْ

و نمی‌داند عدد ایشان را بسیاری الا الله مگر خدای از ابن عباس نقل است که میان عدنان و ابراهیم علیه السلام سی قرن گذشته بود و اهل آن قرن هیچ کس خبر ندارد الا
حتی جاءتهم رسلهم آوردند بدیشان پیغمبران ایشان بالبینات حجتهای روشن که آیات و معجزات است فردوا ایدیهم پس باز گردانیدند دستهای خود را
فی افواههم در دهنهای خود یعنی انامل این دستهای خود را بدندان گزیدند از خشم رسولان و یا استهزا بر ایشان بخندیدند چنانکه کسی را ضحک بر او غلبه کند
وقالوا انا کفرنا و گفتند ما منکر شدیم و کافر گردیدیم بما ارسلتم به بآنچه که فرستاده شده‌اید بدان بزعم خود وانا لفی شک و ما در شکیم مما تدعوننا
از آنچه می‌خوانید ما را الیه مریب بسوی آن از توحید و ایمان مریب بشک اندازنده در تهمت اندازنده که آن اضطراب و تزلزل دل است و عدم اطمینان آن یکی از سخنان پیغمبران
قالت رسلهم گفتند پیغمبران ایشان را که شما را بجز آن دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای یکی هست همزه برای انکار است یعنی نیست اولی وجه
او شک یا در الوهیت او فاطر السموات والارض خدای که آفریننده آسمانها و زمین‌هاست یدعوکم می‌خواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را
نیز بر طاعات بیامرزد من ذنوبکم و بعضی از گناهان شما را امر المغفرة است در حقوق الناس که آن قطع آن نمیکنند ویؤخرکم و باز
پس دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شماست قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم
نیستید الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیات و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص به نبوت از میان ما گردید
خواسته‌اید بعضی ازین جهت فضل از ما تریدون ان تصدونا می‌خواهید که باز دارید ما را عما کان یعبد آباؤنا
پرستش آباؤنا ... الاصنام فأتونا بسلطان مبین حجتی روشن بر صحت دعوی خود بر استحقاق فضیلت نبوت
... الا معجزه ... ازروی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر کردند قالت لهم رسلهم
گفتند مر ایشان را رسولان ایشان ان نحن نیستیم الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما ... ولکن الله یمن ولیکن خدای منت می‌نهد
بنعمت نبوت ... علی من یشاء بر هر که می‌خواهد من عباده از بندگان خود وما کان لنا و نیست ما را ان نأتیکم بسلطان
اگر ما را ... معجزه ... الا باذن الله مگر بفرمان خدای ... از خود ... خدای کاری
... وعلی الله و بر خدای ... فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند ... وما لنا
... الا نتوکل علی الله ... وقد هدانا و حال آنکه ... سبلنا ...
یعنی ... ولنصبرن ... علی ما آذیتمونا ...
... وعلی الله و بر خدای ... فلیتوکل المتوکلون ...
وقال الذین کفروا و گفتند ... لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم ... من ارضنا از زمین خود او لتعودن
یا ... فی ملتنا ... فاوحی الیهم ربهم ... لنهلکن
الظالمین ... ولنسکننکم الارض ... من بعدهم
از ... ذلک لمن خاف مقامی ... وخاف وعید ...
... واستفتحوا

وطلب فتح کردند یعنی از نبی نصرت خواستند و از خدای هلاک دشمنان با حکم طلبیدند میان خود و اعادی وَخَابَ و نومید ماند و بی‌بهره گشت از رحمت
كُلُّ جَبَّارٍ هر گردن‌کش متکبر بر خدا عَنِيدٍ ستیزه‌کننده با حق و اهل حق باز مانده از طاعت مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ و از پس حیات او
پس روز حشر رجوع او بدین خواهد بود که از او بدان وَيُسْقَىٰ و نوشانیده شود مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آب چرک و ریم و از پوست دوزخیان
یعنی زرداب که از تن دوزخیان چکد يَتَجَرَّعُهُ به تکلف و رنج تمام جرعه جرعه خورد آن را وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ و نتواند که فرو برد
آن را از غایت تلخی و گندگی بلکه در گلوی او فرو گرفته شود و بشکند و همه در این عذاب گرفتار باشند وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ و آید به وی آلام و شداید مرگ
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جانبی از جوانب او یعنی احاطه کند به همه اطراف وی انواع عذاب سخت وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نیست او مرده تا از آن
و این عذاب خلاص یابد و مروی است که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا بمیرد و نه به تن باز گردد تا زنده باشد بلکه میان مرگ و زندگی باشد و گفته‌اند
مراد آن است که هر گاه بمیرد و باز او را زنده گردانند وَمِنْ وَرَائِهِ و در پس او است خود چنین محنتی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت یعنی در هر وقت
عذاب او سخت‌تر از عذابی شود که قبل از آن بوده مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنچه بر تو خوانده شود صفت عجیب و حال عجیب آنان
که کافر شدند بِرَبِّهِمْ به آفریدگار خود و کفر و عصیان ایشان أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ همچون خاکستری است که سخت بگذرد
بِهِ الرِّيحُ به وی باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد باد آن همچنین عملهای کافران در صورت خیر مانند صله رحم و آزاد کردن بنده
و اکرام مهمانان و امثال آن از صدقات مانند توده خاکستری است که در روز باد سخت وزد و به هوا برده و اطراف پراکنده سازد که هیچکس بر جمع
آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد همچنین در روز جزا لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کسب کرده‌اند در دنیا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز
یعنی ثواب آن را نیابند که کفر اعمال ایشان را در هیچ فرصت محو ساخته باشد تا ثواب بر آن مترتب شود ذَٰلِكَ آن ضلال باید اثر آن که ایشان
که ایشان هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آن گمراهی دور است یعنی در غایت دوری از راه حق بود از آن جهت که غرض از خلق انسان عبادت است و ایمان
نه معصیت و کفر و شرک الَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و ما فیهما
و ما بینهما بِالْحَقِّ بر وجهی که حق است یعنی بر نهجی که حکمت و مصلحت مقتضی آن است بر آن طریق است إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای که هلاک ادراک کند
يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای مکذبان و نیست گرداند همه شما را وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و ما را بیافریند تو بجای شما اهل شما را که در کفر و تکذیب
همه مؤمن و مصدق باشند وَمَا ذَٰلِكَ و نیست این نیست کردن شما و آوردن گروه دیگر عَلَى اللَّهِ بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار چه او قادر بالذات است و در هیچ
چیزی توانا وَبَرَزُوا و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها لِلَّهِ برای امر خدای در یک صعید جَمِيعًا همه کسان از کفار و مؤمنان و ابن عباس گفته
که همه پیشوایان با اتباع خود در روز جزا محشور شوند فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفلگان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
مر آنان را که گردن‌کشی کردند از اشراف و رؤسای قوم خود تا که مردم را به کفر کشیدند یعنی پیشوایان خود را گویند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا بودیم در دنیا
مر شما را بر دین و در تکذیب رسولان و اهل آن از فرمان فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع‌کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ
مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی یعنی چون ما در آن عالم تابع شما بودیم شما در این عالم چیزی از عذاب خدای از ما دفع چون ما در آن عالم
تابع شما بودیم شما در این عالم چیزی از عذاب خدای بردارید و دفع کنید قَالُوا گویند متکبران مر آن قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای نمودی ما را طریق

نجات از عذاب لهديناكم هر آينه ما شما را راه نموديم ليكن امروز طريق خلاصي نيست و دولت شفاعت ما را برين درگاه مرتبه اي نه آن ما ايشان را كه گويند ما را با تفاق
بجزع و تپش و آه و زاري يكي نيست در خلاصي ما را ليس تفاوت ما را هرچند جزع كنيم سودي نمي دهد گويند صبر كنيم بركت كه الصبر مفتاح الفرج بر ما چون صبر كنند گردد
با نفس الحال ديگر شكيبائي ورزند هم نجات نرسد سواء علينا يكسانست بر ما اجزعنا جزع كنيم و جزع كنيم ام صبرنا يا صبر كنيم ليكن هر دو يكي است و هيچ
فائده ما لنا نيست ما را من محيص هيچ گريزگاهي و هيچ ملجائي از عذاب خدا وقال الشيطان و گويد ديو يعني ابليس لما قضي الامر آنگاه كه حكم كرده
شود كار خلق و حساب ملي كنند حكم الهي در شود اهل بهشت در آيند و اهل جهنم را به دوزخ اندازند همه دوزخيان زبان ملامت بر ابليس گشايند اي كسي كه ما را
از آتش در آورد و گويد براي ملامت كنندگان ان الله وعدكم بدرستي كه خداي وعده داد شما را وعد الحق وعده راست از درست كه خير و جزا خواهد بود
ووعدتكم و من وعده دادم شما را وعده دروغ كه قيامت نيست و حساب و عقاب و ميزان فرض نيست با آن كه شما را شفاعت خواهم كرد فاخلفتكم پس وعده كه
دادم شما را دادم و ظاهر شد كه دروغ گفته بودم وما كان لي و نبود مرا عليكم بر شما من سلطان هيچ تسلطي كه شما را اجبار و اكراه كنم بر كفر و معصيت
يا حجتي بود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتكم مگر آنكه من شما را بخواندم بوسوسه و فريب فاستجبتم لي پس اجابت كرديد مرا بي دليل و مايل گرديد در
عاقبت كار خود فلا تلوموني پس ملامت مكنيد مرا امروز كه من شما را از راه حق به كجي بردم و من بدعت گردم مستحق ملامت نيستم جهت آنكه نيز ما
در عين خود كند ولوموا انفسكم و ملامت كنيد نفسهاي خود را كه سخن مرا قبول كرديد و وعده خدا را كه به او اعتماد كرد با شيطان نشد از وعده كردن بشنيد
ما انا بمصرخكم نيستم من فرياد رسنده شما و فرياد رس شما از عذاب وما انتم بمصرخي و شما فرياد رسنده رهاننده و فرياد رس من اني كفرت
بدرستي كه من امروز كافر شدم بما اشركتمون بانچه انباز گرفتيد مرا با خداي من قبل پيش از اين در دنيا كافر شده بودم چه ابليس از آوردن سجده
قبول امر خدا كردم در سجده كفر پس امروز بيزارم از شرك شما ان الظالمين بدرستي كه ظالمان يعني كافران ستمكار لهم عذاب اليم مر ايشان راست
عذابي دردناك و جاويد اين معني روايت كرده از رسول صلي الله عليه و آله در باب شفاعت كه اگر روز قيامت علي را در عرصات به ايشان گويند ما كيستي
خود گويد من اين آن معنا الهي است كه مرتبه دادم شما را الهي كه ديد ما قائم النبيين بر خير و شفاعت عاصيان است كه من بر خيزم از براي شفاعت
تا هيچ اثم و كبري نماند كان بود ازان برخيز نشيند و شفاعت كنم و ختم الكتاب كند و انوري هيدار فرق ما قدم جهنم اهل عرصات را افتاده
كافران خيزان برخيزند و بديدن جهت شفاعت ما ببيني كه از نور مي شود و تكلم برو و گويند اهل ايمان شفيع پيدا آمد ما را شفاعت كند تا ابليس
برائ ما شفاعت كند چون برخيزد و در مجلس او نتني عظيم پيدا آيد گرمي خان نشسته باشد گويد اي معشر كفار ان الله وعدكم وعد الحق
تا آخر آيه پس همه سلاطين بر نقع كنند بدو از وعده كفار در وعده اهل ايمان مي فرمايد وادخل الذين آمنوا و در آورده شوند آنان كه ايمان آوردند و به توحيد الهي
وعملوا الصالحات و كردند كارهاي شايسته جنات تجري در بهشتهاي مي رود من تحتها الانهار از زير درختان و مساكن آن جويهاي آب
و شير و انگبين خالدين فيها در حالتي كه جاويدان باشند در آن و در آرندگان مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ايشان را به اكرام و تعظيم تمام بر حاضر دار السلام
در آرند باذن ربهم بدستوري و فرمان پروردگار ايشان تحيتهم تحيت ملائكه مر ايشان را فيها در بهشت يا تحيت خدا ايشان را يا تحيت هر يك مر يكديگر
سلام سلام است بر سلامتي از جميع آفات بعد از آن بيان ضرب المثل ميكند براي بردن راه حق بقوله الم تر آيا نمي بيني و ندانستي اي محمد
بنا و ذاكر براي فهم ايشان كيف ضرب الله مثلا چگونه بيان فرموده خداي مثلي سالف كرد اين خداي كلمة طيبة كلمه پاكيزه كلمه توحيد را دعوت اسلام

كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درختی پاکیزه که آن نخل است یا شجره ایست در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ که بیخ آن در زمین محکم و پایدار باشد وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ و شاخ آن
جانب آسمان کشیده این مبالغه است در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد میوه خود را كُلَّ حِينٍ در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و اکثر اهل تفسیر برآنند که مراد از حین
[illegible] شش ماه است از وقت شکوفه تا پخته شدن و رسیدن [illegible] در همه سال میوه میدهد بِإِذْنِ رَبِّهَا باراده آفریننده و پرورنده آن وَيَضْرِبُ
اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا مگر ایشان پند گیرند [illegible] مفصل این مثل آنست که همچنانکه
درختی [illegible] آب از عروق [illegible] و شاخ آن در رفعت و بلندی سر براوج کشیده همچنین کلمه شهادت در دل مؤمن راسخ و ثابت شده و آب از رحمت الهی
میخورد و فرع او که گفتار است چنانکه از زبان برآید بآسمان رسد بی حاجبی و مانعی کقوله تعالی إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و در تفسیر
کاشفی آورده که حق تعالی تشبیه کرده درخت ایمان را اصل آن در دل مؤمن ثابت است و اعمال که بالا میرود إِلَى عِلِّيِّينَ مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل
چون درختی که [illegible] در زمین و فرع آن [illegible] کتاب علم و نفع آن ابدالابد [illegible] رسیده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که اصل
[illegible] اصل آن ایمان است که [illegible] آن نماز [illegible] است و زکوة ساق آن و روزه رمضان [illegible] آن و حج [illegible] از امام جعفر
علیه السلام روایتست که این شجره رسول خدا است و فرع آن علی بن ابی طالب علیه السلام است و غصن شجره فاطمه و ثمر آن اولاد او و ورق آن
شیعه ما [illegible] از آن درخت برگی میافتد و چون یکی از ایشان متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی بروید و عیاشی
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل [illegible] اصل آن درختم و علی غصن آن و فاطمه ورق آن و حسن و حسین میوه آن وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ
و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درختی ناپاک چون حنظل [illegible] ناخوش بوی و مکروه طبع و ناخوش
اجْتُثَّتْ جنبانیده شده و بریده و برکنده شده جثه آن مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ از زبر زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست مر آنرا هیچ ثبات و استحکامی
یعنی بیخ [illegible] در زمین [illegible] محصل سخن آنست که حق تعالی تمثیل فرموده کلمه کفر را و عبادت [illegible] که [illegible] حجتی [illegible]
[illegible] و عملی [illegible] مقصد قبول [illegible] همچو شجره حنظل که از اصل [illegible] و نه فرع [illegible] بیان کلمه
طیبه میکند بقوله يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت میکند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بکلمه که ثابت است
و محکم بحجت قاطع [illegible] فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و [illegible] ورزند
مستقیم [illegible] وَفِي الْآخِرَةِ [illegible]
یعنی [illegible] منزل اول آخرتست [illegible]
از دنیا [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
او آمده [illegible]
[illegible] قوله تعالی يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ [illegible]
[illegible] خدا و رسول و امام [illegible]
[illegible]

چنانکه همه کور او را بر آسمی برد و او فریادی کند همه حیوانات زمین بشنوند مگر جن و انس هر که بشنود او را هلاک کند و از آن است که میفرماید و یضل الله الظالمین
و زود که الله اضلال ظالمان بلکه کافران و معاندان است و نظر لطف و توفیق از آنها باز گیرد و لیس بکلمه توحید راه نیابند و در وقت سؤال قبر جواب بر روی ندهند
و یفعل الله ما یشاء و میکند خدای آنچه میخواهد از هدایت مؤمن مخلص و تخلیه کافر معاند بعد از آن بیان بعضی احوال کفار معاند میفرماید الم تر آیا ندیدی
و نگاه نکردی ای محمد الی الذین بسوی آنکسانی که بدلوا نعمة الله کفرا تبدیل کردند شکر نعمت خدا را بکفران و ناسپاسی یعنی اهل مکه را که در حرم امن
سکان حرم محترم گردانیده و ابواب رزق بر ایشان گشوده و بنعمت وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرف ساخته بدل این نعمتها کفر آوردند تا در هفت سال
بقحط در ماندند و مردار خوردند و همه هلاک گشتند و بعضی در حرب بدر مقتول گشتند و از صادق علیه السلام مرویست که مائیم نعمت خدای بر بندگان که فائز میشود هر که
رستگار میگردد و مخالفان ما را که بکشتند اتباع خود را در ضلال افکندند و احلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع خود را بکسب حمل
بکفر و ضلال دار البوار در سرای هلاک جهنم و آن دار البوار دوزخست یصلونها در آیند در آن و بئس القرار و بد آرامگاهیست دوزخ و جعلوا لله
و ساختند برای خدای همتایان اندادا همتایان در عبادت تا در پرستش بتان انبازها که تمام کردند لیضلوا تا گمراه کردند عن سبیله از راه وی
گرداندن تحیتست قل تمتعوا بگو ای محمد برخوردار شوید و برخورداری خود را بکفر رانید عمر را بعبادت بتان یعنی روزی چند بکفر بگذرانید فان مصیرکم
پس بدرستی بازگشت شما الی النار بآتش دوزخست قل بگو ای محمد یعنی امر کن لعبادی الذین آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آوردند
نماز بپای دارید و زکوة بدهید یقیموا الصلوة تا بپای دارند نماز فرض را و ینفقوا مما رزقناهم و نفقه دهند مراد زکوة است
و دیگر نفقات واجبه از آنچه عطا دادیم ایشان را سرا نفقه کردن نهان و علانیة و آشکارا یعنی در همه احوال بنفقه اشتغال نمایند و نفقه
اگر مراد از صدقه تطوع است و علانیه صدقه واجب زیرا که در مذهب اخفای تطوع اولی است از ابداء و زکوة اظهار آن اولی است
میفرماید که استعجال کنید بنماز گذاردن و زکوة دادن من قبل ان یأتی یوم پیش از آنکه بیاید روزی که لا بیع فیه روزی که خرید و فروش در آن نباشد تا مقصر
چیزی بخرد و بآن تدارک تقصیر تواند کرد و لا خلال و نه دوستی کردن تا کسی بدوستی او شفیع او شود یعنی کار بجز از جهت کردار نیست
او کند بعد از آن بیان استحقاق الوهیت خود میکند بقوله الله الذی خلق خدای آنکسست که آفرید السموات و الارض آسمانها و زمینها را و انزل من السماء
ماء آب را که باران است فاخرج به پس بیرون آورد بآن من الثمرات از انواع میوها رزقا لکم روزی برای شما و سخر لکم الفلک
و مسخر ساخت برای شما کشتیها را بر روی آب و الانهار و انواع جویهای آب و سخر لکم الشمس و القمر و مسخر گردانید برای نفع شما آفتاب و ماه را دائبین
در حالتی که مستمرند در عادت خود در سیر کردن و نور دادن و صلاح آوردن مکونات از پختن میوها و پرورش دادن گیاه و غیر آن از منافع و سخر
لکم اللیل و النهار و رام گردانید برای شما شب و روز را که متعاقب یکدیگرند یکی از برای خواب و راحت و دیگری از برای کسب معاش و آتیکم
و بداد شما را من کل ما سألتموه از هر آنچه خواسته اید یعنی هر چیزی که سؤال شما بدان متعلق شود و متضمن منفعت باشد در دین یا در دنیا و مصالح شما بود
عطا فرمود و ان تعدوا و اگر خواهید که شمار کنید نعمة الله نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده لا تحصوها شمار آن نتوانید کرد و قدرت بر تعداد آن
نتوانید داشت چه نعم الهی غیر متناهیست ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم هر آینه ستمکار است کفار ناسپاس بسیار است ظلم میکند بر نفس خود بترک شکر
گزاری آن و کفران میورزد … بر نفس خود … ظلم میکند و … کفران … میکند

و بعد از نهی از عبادت اصنام امر مسکنت به کار برد ابراهیم خلیل که درود الهی بر وی باد یاد کن وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام در مناجات
خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من گردان هٰذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را اٰمِنًا ایمن از نهب و غارت و مکاره تا کسی بازو ارکان و گوسفند با یکدیگر باشند و تعرض
بهم نرسانند و اگر کسی خونی کرده باشد چون در آن گریزد ایمن بود از تعرض ضرر وَّاجْنُبْنِیْ و دور گردان مرا وَبَنِیَّ و فرزندان مرا اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ
از آنکه بپرستیم بتان یعنی لطف فرما و توفیق نما تا از نفرت آن حال از عبادت اصنام اجتناب کنیم از ابن عیینه نقل است که فرزندان اسمعیل هیچ جای حجر
خلیل بت نپرستیدند بلکه اول ساکنی بعضی آزاد و از نام نهاده و گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است پس هر حجر را که ببینیم مانند آن
باشد پس حجر را بمثابه محراب میدانستند این قول ضعیف است زیرا که بت پرستی از نسل اسمعیل علیه السلام بعد از وی مستی است این مشهور و محقق
آنست که چون دعای انبیا مردود نمیشود و در فایده نیست پس باید سوال او مخصوص باشد بر اولاد صلبی او و آن کسانی که علم الهی تعلق گرفته باشد
بر مومن باشند از اولاد او و حقیقت او سلام ان دلطابیدم دعا کند در حق ایشان و او دعا کند بر وجه انقطاع و تذلل و تعبد و اگر دعای او مجاب نباشد
باشد و عبث زیرا که آنچه در علم الهی است که موجود شود ممکن است به تبدیل می آید دعا که باشد پس دعای او نه بر وجه ایجاد مطلوب است مستلزم تکمیل حاجت
و دانه این دعات قوله رَبِّ اجْعَلْنِیْ مُقِیْمَ الصَّلٰوةِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ بعید از آن کرد رَبِّ پروردگار من اِنَّهُنَّ بدرستی که بتان اَضْلَلْنَ كَثِیْرًا گمراه کردند بسیار را
یعنی سبب گمراهی بسیار کسان شدند مِّنَ النَّاسِ از مردمان و لهذا بتو پناه میجویم از ضلال ایشان و از تو سوال عصمت میکنم از آن فَمَنْ تَبِعَنِیْ پس هر که
پیروی کند مرا در دین من فَاِنَّهٗ مِنِّیْ پس بدرستی که او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِیْ و هر که نافرمانی کند مرا در امر شرک فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ
پس بدرستی که تو آمرزنده رحیمی مهربان یا قادری که بیامرزی ابتدا و رحمت کنی بر ایشان به توفیق ایمان و طاعت و توبه از کفر و معصیت رَبَّنَا ای پروردگار ما
اِنِّیْۤ اَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره غیرت نمود و ابراهیم
را خلیل الرحمن بعد از سنگدلی آن ابراهیم و خوف وال این چنان میخواهد که پسر هاجر را برای لطف و جای در آب داده و این نمانند خلیل متامل شد جبرئیل
وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام براق نشسته و هاجر و اسمعیل سوار کرده ماند که تا از شام بزمین حرم آمد و در وادی که
آن بیابانی بود و ضیعی بکذاشت و تفصیل این قصه در سوره البقره گذشت القصه چون ابراهیم ایشان را در زمین حرم فرود آورد و عزم مراجعت نمود فرمود ربنا بِوَادٍ
بیابان تو ساکن ساختم بِوَادٍ غَیْرِ ذِیْ زَرْعٍ بر رود خانه که صاحب نه زرع است نه آب آرد که کشت در آن تواند کرد عِنْدَ بَیْتِكَ الْمُحَرَّمِ
نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در آن صید و قتال یا حرام است هتک حرمت آن و تعرض جبابره در آن مراد از رفع خانه حرام آنست در زمان آدم
علیه السلام بوده در قصه دعای ابراهیم خانه نبود و نیز این که اکثر تعظیم آنست و بیت نام آن یا آنکه خانه اگرچه نبود که علم ابراهیم بود علیه السلام که در سابق
علم الهی مقرر شده که آنجا خانه شود که تعظیم عالم از اطراف آن متوجه شوند و در بعضی تفاسیر گفته که آن خانه بلند در وقت طوفان نوح به آسمان رفته بود پس بگذارد
فرموده رَبَّنَا ای پروردگار ما ایشان را در این مسکن ساکن گردانیدم لِیُقِیْمُوا الصَّلٰوةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو کنند آوردند فَاجْعَلْ پس بگردان
اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان را که بگذشت محبت تَهْوِیْۤ اِلَیْهِمْ شتاب کند بسوی ایشان از غایت شوق و حقیقت دعای آنحضرت آنکه مکان و بقعه را بر
زمین خلیل که تشنیع این زمان در آن وادی ماند که تا از قدم اسمعیل چشمه زمزم برآمد چنانچه مفصلا در سوره البقره گذشت و قبیله جرهم آنجا عمارت آمدند
و روز بروز شد و متوطن آنجا و در آنجا ساکن شدند وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این شهر را که غیر ذی زرع است مِّنَ الثَّمَرٰتِ از انواع میوه‌ها لَعَلَّهُمْ یَشْكُرُوْنَ

باید جهت این سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا از شرف اجابت پیوسته یا آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع میوه در او پیدا شود حتی که در اکثر ایام
صیفیه و خریفیه و شتویه بیکدیگر در مکه توان یافت دیگر باره فرمود ربنا ای پروردگار ما انک تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم
و ما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم یعنی پنهان و آشکارای ما را میدانی از احوال و مصالح ما اعلم از ما و بنفسهای ما ارحم از ما پس حاجت نیست ما را اظهار
سخنه خود کردن از تو لکن ترا میخوانیم و از روی تضرع مفاضه خود را بر تو عرض میکنیم بجهت اظهار عبودیت و افتقار بر رحمت و ما یخفی
و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالم است لذات خود و
آن علم او بهمه معلومات یکی است این کلام حق است بر سبیل حکایت ابراهیم علیه السلم و بعد از آن باز نقل کلام ابراهیم میفرماید که الحمد لله الذی
شکر و سپاس آن خدایرا که بمحض فضل خود وهب لی بخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر پیری و بزرگسالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند
بمن بخشید دو پسر را اسمعیل و اسحق اسمعیل را در نود و نه سالگی و یا در نود و سه سالگی و اسحق را در نود و سه سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستی که
پروردگار من لسمیع الدعاء شنونده است دعا را یعنی اجابت کننده دعاست رب اجعلنی ای آفریننده من گردان مرا مقیم الصلوة بر پای دارنده
نماز و من ذریتی و از فرزندان مرا نیز توفیق ده بر مواظبت نماز از ابن عباس فرموده که بدانست که بعضی اولاد ابراهیم بر فطرت اسلام نخواهند بود و ما
ربنا ای پروردگار ما کرم فرما و تقبل دعاء و قبول فرما نیز اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدی و بیامرز
پدر و مادر مرا این آیت دالست بر آنکه پدر و مادر ابراهیم کافر نبودند زیرا که آنحضرت سؤال مغفرت کرده برای ایشان و در روز قیامت اگر کافر مستور بودند عاید مغفرت
بحکمت کریمه ... و للمؤمنین و بیامرز مومنانرا یوم یقوم الحساب در روزی که قائم شود حساب فلانی ابن عباس فرموده که مراد مومنان
امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اند و بعد از ذکر روز حساب میگوید که ظالمان بجهت غفلت است بلکه برای آنکه حکمی است میفرماید که و لا تحسبن
الله و مپندار ای محمد مر امت ترا ای بینندگان مپندارید مر خدای را غافلا غافل عما یعمل الظالمون بیخبر از آنچه میکنند ستمکاران یعنی با ایشان مهل
داشته اند از عقاب کردن ظالمان انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند خدای عذاب ایشانرا لیوم تشخص فیه برای روزی که خیره شود در آن
الابصار دیده‌ها از هیبت آن هول مهطعین در حالتی که شتابندگان باشند بسوی خواننده خود که آن اسرافیل است یا کردن کشیدگان
بسوی خواننده مقنعی رءوسهم بر دارندگان سرهای خود را با آسمان بجهت اهل حیرت لا یرتد الیهم باز نگردد بدیشان طرفهم چشمهای
ایشان یعنی چشم باز مانده بر وجهی که نتوانند بر خود بر هم نهادن از اطراف و جوانب خود نگاه کردن و افئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی باشد از فهم و خرد
از غلبه دهشت و حیرت و دلهای ایشان مرتفع شود بحلقهای ایشان که بر قرار نماند و بجای خود عود نکند مانند چیزی که در میان هوا ایستاده باشد و کتابت
محتمله برده و انذر الناس و بیم کن ای محمد مر مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان یوم یاتیهم العذاب از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت
فیقول الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کرده‌اند یعنی بشرک و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را امروز از عذاب و تاخیر کن و باز گردان ما را و
مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک که آن مدت زندگانی دنیاست تا اهمال آن زمانه که ایمان توان آورد نجب دعوتک اجابت کنیم دعوت ترا
یعنی آنچه تو خوانده و نتبع الرسل و پیروی کنیم پیغمبرانرا و ایشان را گویند که اولم تکونوا آیا نبودید که از روی بطر اقسمتم من قبل
سوگند میخوردید پیش از این در دنیا که بما مرگ خواهد بود ما لکم من زوال یعنی نیست شما را هیچ زوال از آنچه هستید و در دنیا خواهیم بود و برای ... نقل

بر قرار داشت بسبب بطر و غرور پیشه خویش وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود بکفر

و شرک چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر گشت شما را بمشاهده و بشنیدن اخبار از آثار انجا آنچه ازعذاب كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ که چگونه کردیم بایشان

یعنی چه وجه با ایشان کردیم و بیان کردیم هلاک ایشان دراوردیم بسبب کفر و طغیان ایشان وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و بیان زدیم برای شما از احوال ایشان

وَقَدْ مَكَرُوا و بدرستی که مکر کردند مَكْرَهُمْ مکری که در جمله ایشان ممکن بود در ابطال حق و اثبات باطل وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ و نزدیک خدای است جزای مکر

ایشان وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و اگر چه بود مکر ایشان در شدت و عظمت بحیثیتی که

لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ تا زایل شود از آن کوهها ای مثل است برای احکام شرایع انبیا و معجزات رسل و ادلّه

کانها در خلال و ثبات و بر جای خود ...

در قصه نمرود ... و در آن قصه ... ابراهیم علیه السلام ...

از این آتش عظیم ...

و نمرود ...

و ... سوره النحل مذکور خواهد شد ...

روم ...

دو ...

برای ...

...

...

...

...

... آن ...

... فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ پس مپندار خدا را مُخْلِفَ وَعْدِهِ

خلاف کننده وعده خود رُسُلَهُ پیغمبران خود ... إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است ذُو انْتِقَامٍ

خداوند انتقام ... از ظالمان يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ در روزی که تبدیل کرده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر

تبدیل کنند وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها ... امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است ...

...

هر ... وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از قبرها لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای خدای یگانه قهر کننده ...

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و بینی گناه کاران را اگر کافرانند یَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ با هم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها و غلها سَرَابِيلُهُم پیراهنهای ایشان مِن قَطِرَانٍ

از قطران و آن روغنی است سیاه که بدین بدن اهل آتش کرده شود و بر بشره کشند مبالغه تا بجهت حرارت سوزان تر شود و او در پوستهای دوزخیان افروخته

تا بجهت چسبیدگی و رنج بیشتر رسد و بعضی گویند حکمتی آنست که آن بعقوبت کرده و تفاوت میان قطران جهنم و قطران دنیا بما نند تفاوت میان آتش جهنم و آتش دنیا

وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و پوشد روهای ایشان را آتش یعنی در آن بجهت لِيَجْزِيَ اللَّهُ تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا كَسَبَتْ آنچه کرده است

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حساب است میکند کار را هرکه خیر یا شر کرده باشد هَٰذَا این قرآن از سوره است از مواعظ

بَلَاغٌ لِّلنَّاسِ کفایت مردمانراست تا پند داده شوند بآن وَلِيُنذَرُوا بِهِ و بیم کرده شوند بآن وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند بدلایل درو از قدرت أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ

وَاحِدٌ خدای یکی است وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ و تا پند گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی سورة الحجر

و این کی از سوره مکی است علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد مهاجر و انصار و مستهزیان محمد صلی الله علیه و آله حسنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر گویند الف رب است و لام اسم جبرئیل و راء اسم حضرت رسول یعنی این کلام از حضرت رب بواسطه جبرئیل بر رسول

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ این آیتها که می آید آیات کتاب است یعنی از سوره است وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ و آیتهای قرآن روشن که پیدا کننده حق از باطل و بین حلال

و حرام رُّبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ای بسا فرح در آن حسرت دارند کافران لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ کاشکی بودندی مسلمان

و این آرزو در آن روز باشد که کافران نصرت مومنان و غلبه ایشان بینند و در حالت موت و در قبر و در قیامت و در دوزخی که اهل توحید از دوزخ بیرون آیند

و در آن وقت که اهل جهنم بینند که گروهی از اهل ایمان بیرون آیند از آتش گویند کاشکی ما نیز از اهل ایمان بودیم ذَرْهُمْ بگذار

ایشان را ای محمد يَأْكُلُوا تا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا و برخورداری یابند از انواع لذات

و منافع آن وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول کند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و شهوات فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را و عرض این آیه تهدید است از رسول از ایمان ایشان و اهل هدایت و عدم

نفع نصیحت در ایشان وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِن قَرْيَةٍ هیچ دهی را إِلَّا وَلَهَا کِتَابٌ مَّعْلُومٌ مگر که مر هلاک آنرا کتابی بود معلوم

در لوح محفوظ که وقت آن در وی ثبت بود مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ پیشی نگیرد هیچ گروهی أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ از هلاک خود

و باز پس نمانند از آن وقت هلاک که نزد ما مقرر است و کفار از جهت استهزا گفتند از اهل عذاب و عدم معدومیت

خواهند وَقَالُوا و گفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ ای کسی که فرو فرستاده شد بر او الذکر قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه

از غایت تعجب و استهزا این کلام گفتند لَّوْ مَا تَأْتِينَا چرا نمی آری بما بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگان را تا گواهی

بدهند إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان در دعوی پیغمبری حق تعالی در جواب ایشان فرمود مَا نُنَزِّلُ

الْمَلَائِكَةَ فرو نفرستیم فرشتگان را و حفص نزل الملائکه خوانده إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا عذاب

بعد بیمی و در زمان صیحه و نزول عذاب بر ایشان وَمَا كَانُوا إِذًا مُّنظَرِينَ و نباشند آنگاه مهلت داده شدگان

که حال این صورت منظور ازین است که اجل ایشان آنست إِنَّا نَحْنُ

و به درستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآن را که یادکرد مؤمنان و ایشان بر حجت شرف خوانند کان لهت و انا له و به درستی که ما او را لحافظون

نگهبانانیم از تغییر و تبدیل که شیاطین نتوانند که در وی چیزی از باطل بیفزایند یا چیزی را از حق کم کنند یا نگهدارندگانیم از نقص و خلل و لقد

ارسلنا و به تحقیق که فرستادیم ما من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروهان پیشینیان و در میان ایشان پیغمبران کردیم

و ما یاتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ رسولی الا کانوا الا که بودند از روی عناد و کبر به آن پیغمبر به یستهزؤن استهزا کنندگان

جای این هاذران تسکینه لحبیب از رسانیدن ایشان و تخفیف حسرتی با نه اقوام که ایشان ... کذلک نسلکه همچنانکه در آوردیم ذکر حق را در دلهای کفار

به عوض معجزات ... همچنین درمی آریم ذکر را که قرآن است فی قلوب المجرمین در دلهای کافران

تو ... از کثرت عناد لا یؤمنون به ایمان نمی آرند به آن ... دل ایشان از ذکر ما ... و درمی آریم که حجت بر ایشان

و قد خلت و به درستی که گذشت سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر کدام ایشان هلاک شده به ترک قبول حق و تکذیب

رسل ... از ابن عباس ... کذلک عادت پیشینیان در تکذیب ... معجزات ...

از روی عناد ... معجزات ... و لو فتحنا علیهم و اگر بگشاییم بر ایشان دری بابا من السماء دری از آسمان

فظلوا فیه پس همه روز در وی یعرجون ... لقالوا ... از غایت عناد ...

انما سکرت ابصارنا ... بل نحن قوم مسحورون

گروهی ... و لقد جعلنا و به درستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء

بروجا در آسمان ... و زیناها و آراستیم آسمان را ... للناظرین ... و حفظناها

... و نگاه داشتیم آسمان را من کل شیطان رجیم از هر دیو رانده شده ... الا من استرق

السمع ... فاتبعه پس از پی او درآید ... شهاب مبین ستاره

روشن ... از ابن عباس ... آدم علیه السلام ... عیسی ... آسمان ...

... آسمان ... البنین ...

... و الارض مددناها و زمین را باز کشیدیم

از روی آب ... و القینا فیها رواسی ... کوهها ... و انبتنا فیها ... من کل شیء

موزون ...

... و جعلنا لکم فیها معایش ... و من لستم له برازقین

...

... و ان من شیء الا عندنا خزائنه ...

جزئی را در خزانه نهاده باشند که در وقت احتیاج کلفت و زحمت باشد وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو نمی‌فرستیم آنرا از خزانه رحمت خود إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازه
دانسته که نزد ما است از آن بیرون نه زیاده از آن باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ و فرستادیم بادها را لواقح آبستن کنندگان ابرها را و آبستن کنندگان درختانرا
بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان مَاءً آبی که آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس خورانیدیم شما را از آن آب و شما را از آن سیراب کردیم وَمَا أَنْتُمْ
و نیستید شما مر آنرا لَهُ بِخَازِنِينَ نگه دارندگان یعنی که در زمان بر نکاه دارید و قدرت ندارید که آنرا در خزانه ذخیره کنید برای روز احتیاج بلکه ما نگاه میداریم آنرا در آسمان
نزد خود و وقت حاجت فرو میفرستیم وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي و بدرستی که ما زنده میکنیم جمیع عالم را وقت ایجاد وَنُمِيتُ
و میمیرانیم جمیع را از آن وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای همه خلایق و میراث همه از آن ما است
رسد و هیچ در عوض آن نه وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ و بدرستی که دانسته‌ایم پیش روندگان از شما را در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ
و بتحقیق که دانسته‌ایم واپس ماندگان از آن و دانسته‌ایم هر که مرده است از زمان آدم تا روز قیامت و در اسباب نزول آورده‌اند که زنی جمیله در عقب صف
نماز با علماء و اکابر میگذارد و جمعی از اهل طاعت در صفهای پیش میرفتند تا او را نبینند و جمعی از پس می‌آمدند تا در رکوع از زیر بغل خود نگاه
او کنند حق سبحانه و تعالی از مقدم و مؤخر اهل صفوف خبر میدهد و قصه دیگر آنکه حضرت رسول علیه السلام ترغیب کرده بر
اول صف مردمان بسیار درآمدند و خانه‌ها دور بود بعضی گفتند که خانه‌ها را بفروشیم و در جوار مسجد
سراها بخریم تا فضل صف اول را دریابیم حق سبحانه این آیت فرستاد که ما عالم باحوال و نیات شمائیم اگر سرای شما دور است
از مسجد و ثواب آن گامها که میروید حق سبحانه وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ و بدرستی که پروردگار تو او حشر کند مستقدم و مستأخر را
و جزای هر یک بدهد إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بدرستی که او درست کردار است در کار عَلِيمٌ دانای نهان و آشکار وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که آفریدیم انسان
آدم را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون بر او زنند آواز کند مِنْ حَمَإٍ از گل سیاه رنگ مَسْنُونٍ بوی گرفته و بسیار بودن آن در آب جنبان
در رنگ حوض و حوض بامداد تمام گفته که حق سبحانه آدم را از خاک آفرید پس آن خاک را بآب تر کرده گل شد بعد از آن گل سیاه گشت پس آنرا صورت
ساخت تا بگذاشت تا خشک شد پس صلصال شد وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان را که پدر پریانست و گویند آن ابلیس است آفریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آدم
مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش باد گرم که از لطافت وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ و یاد کن چون گفت پروردگار تو مر فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ
بدرستی که من آفریننده‌ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که آن است مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای گندیده مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم
صورت او را و جهت مستعد گردانم وَنَفَخْتُ فِيهِ و در آرم در وی مِنْ رُوحِي از روح آفریده خود داده باشم که فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید برای او
سَاجِدِينَ سجده کنندگان سجده تعظیم و تکریم چون در آدم نفخ روح کرد فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ
مگر ابلیس که از روی تکبر أَبَى أَنْ يَكُونَ سر باز زد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا غرض از
أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ گفت نیستم من که سجده کنم یعنی صحیح نیست و نمی‌شاید مرا
که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریده مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که آن مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه بوی ناک است یعنی او از جنس
عنصری آفریده که خاک ظلمانی و من از شرف آن که آتش نورانی ام لطیف چرا سجده کنم کثیف را نظر بظاهر آدم کرد و از باطن او غافل بود

برانده و دیده است که گنج اسرار در خرابه فقیر است قال گفت خدای مر ابلیس را که چون از سجده امتناع کردی فاخرج پس بیرون رو منها از اهل آسمان یا از
یا از مرتبه دستی فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت و ان علیک اللعنة و بدرستی که بر تو دوری از رحمت و رانده از ان الی یوم الدین
تا روز جزا مراد آنست که تا روز جزا بر تو لعنت کننده و بعد از ان عذاب بر تو باشد که آن لعنت فراموش گردد قال رب گفت ابلیس ای پروردگار من فانظرنی
پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس ازین سخن این بود که نمیرد چه بعد از بعث موت نیست و حق اجابت نکرده
قال گفت در جواب او که فانک پس بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقت دانسته شده و مقرر کرده شده و آن زمان
انقراض همه مکلفانست با نفخه اول که نفخه صعقه گویند چه بنا بر قول جمهور آنکه نفخه اولی نفخه موتست و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان هر دو نفخه چهل سال
چهل سال پس میان مردن ابلیس و بعث چهل سال گذشته باشد العصر چنین القلب بهلت دادگان قال رب گفت ای پروردگار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغوای تو مرا که تو گمراه کردی
مرا از رحمت لازینن لهم هرآینه آراسته گردانم برای آدمیان گناهان را فی الارض در زمین دنیا که سرای غرورست و امنیتی آنست که پس اگر مرا
اغوا کردی من بار ایشان را گمراه کنم و لاغوینهم اجمعین و هرآینه گمراه کنم ایشان را همه الا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین که
خالص کرده شده‌اند از شرک جلی و خفی که مکروه ایشان اند از بیم ... آل محمد اند از ائمه علیهم السلام و چون ابلیس اغوای خود معمیم شد و بندگان
خالص را استثنا کرد قال گفت خدای تعالی هذا این خلاص و ایمان صراط راهیست علی بر من مراعات آن مستقیم راست و گوینده این هدایت
ورحمت بمنزل مرا قربت ان عبادی بدرستی که بندگان من که مخلصان اند لیس لک نیست مر ترا علیهم بر ایشان سلطان تسلطی و توانایی در اغوا و اضلال
جهت آن نعمت و لطفی که ایشان را از مکاید و وسوسه تو محفوظ میدارد الا من اتبعک مگر آنکه متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که تو را بر ایشان تسلط است
سعیان عیینه در تفسیر آیه گفته که تو بندگان مرا در گناه نیفکنی که عفو من بدیشان نرسد و آنرا که دلیل کرده‌اند از تو اغوا و از غوایت با هیچ بطل عمل خود اغوای
غم مکن عقاب زم لیکن آنکه پیروی کنند از غاویان و گمراهان و اهل ضلالت ... ایشان سلطنت توانایی داری و ان جهنم و بدرستی که دوزخ لموعدهم
وعده گاه همه ایشانست اجمعین همه ایشان لها سبعة ابواب مر دوزخ راست هفت در لکل باب مرهر دری را منهم از گمراهان
جزء مقسوم بهری قسمت کرده شده از ایشان در آن در آیند مراد از ابواب درکاتست از اهل توحید ... که مقام ترسایانست سیم حطمه جای جهودان
چهارم سعیر از آن صابیان پنجم سقر منزل گبران است ششم جحیم محل مشرکانست هفتم هاویه که درک الاسفل گویند منافقان است
از امیر المومنین علیه السلام مرویست که دوزخ را هفت در است که بعضی بالای بعضی است پس یک در بالای دیگر نهاد و فرمود این چنین طبقات بعضی بالای بعضی
مرویست که رسول صلی الله علیه و آله در مسجد تنها نماز میگذارد و زنی اعرابیه میگذشت با آواز آمد ... گرد حضرت آمد رسید آن زن نعره زد و بیهوش شد
و بیفتاد چون رسول صلی الله علیه و آله نماز تمام کرد آن کافر مسلمان ... آب بروی او زد تا بخود آمد و گفت وای هر عضوی از اعضای من
نصیب خواهد شد و دوری از درهای هفتگانه دوزخ ... از مکلفان را دری از درهای دوزخ عذاب کننده و قدر
کردار این کنیز یا رسول الله من هفت بنده دارم و نیز از این چیزی ندارم ترا گواه گرفتم که همه را آزاد کردم هر یکی را برای خلاصی از دری از درهای دوزخ
جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله بشارت ده این زن را که حق تعالی هم درهای دوزخ بر تو حرام گردانید و درهای بهشت بر روی تو بگشاد و بعد از آن و عید
فرمود ان المتقین بدرستی که پرهیزکنندگان از پیروی شیطان در کفر و گناهان در باغهای ... جنات و عیون

در بستانها اند و چشمها یعنی در باغهای پر از درخت که در آن چشمهای روان باشند آرایش و سرو حمزه گویند بوقت در آمدن بهشت ایشانرا ادْخُلُوهَا در آیید در بوستان و نهالها

بِسَلَامٍ آمِنِينَ با سلامتی از همه آفتها و در حالی که ایمن باشید از زوال و تغیر وَنَزَعْنَا و برکشیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان است مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد

ایشان و سینه با صفا چند را از این نزع کرده باشد جانب یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در حالی که برادران یکدیگر باشند در مهربانی و محبت از ایشان

عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها از زر مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ رو بروی یکدیگر و آن گویند که ... لَا يَمَسُّهُمْ نرسد ایشانرا فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و سعی ... از ای

نوع در احوالات وَمَا هُمْ مِنْهَا و نیستند ایشان از آن بهشت بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدگان نقلست که ... روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله

مسجد حرام در آمد جمعی صحابه را دید که میخندیدند فرمود که شما را خنده ... صحابه را از این سخن ... اکثر از آنکه در گذشت و هو ... بحجر بازگشت

و گفت جبرئیل این آیه آورد ... نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ آمرزنده ام کسی را

که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشاینده ام بر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار اباکند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذاب

دردناک است ... قصه ابراهیم و لوط ... وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده ایشانرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمان ابراهیم یعنی خبر ده ای محمد

بندگان مرا از مهمانان ابراهیم یعنی فرشتگان ... که بر هلاک قوم لوط ... إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر او

فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ بدرستی که ما از شما ترسانیم ... آن بود که بی وقت و بی اذن در آمدند

یا آنکه ما حضر را نخوردند ... قَالُوا گفتند لَا تَوْجَلْ مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما مژده میدهیم ترا بِغُلَامٍ بفرزندی پسر عَلِيمٍ دانا

بنبوت و ... قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا مژده میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ بر آنکه رسید مرا پیری

... بزرگ ... و ... بر سبیل ... از جوان کردم ... ابراهیم ... وجود ... فَبِمَ تُبَشِّرُونَ

پس بچه چیز مژده میدهید قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی ... فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از نومیدان

... قَالَ ابراهیم ... از رحمت

... وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نومید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از رحمت پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان ...

... از رحمت ... علم ... سعد ... ابراهیم ... و ...

... قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان ...

... قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروهی گناهکاران یعنی قوم لوط ... إِلَّا آلَ لُوطٍ

لیکن آل لوط ... إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ... إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او قَدَّرْنَا تقدیر کردیم ...

... إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ... فَلَمَّا جَاءَ پس چون آمدند آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ

فرستادگان قَالَ گفت لوط إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ... قَالُوا گفتند ...

... بَلْ جِئْنَاكَ بلکه آمده ایم ترا بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ... قوم تو ... در آن شک ...

... وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم ترا ... عذاب ... وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویانیم ...

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر شب برادر زن شهر اهل خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ پاره‌ای گذشته از شب وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و برو از پس ایشان تا تمام
آنها را از آن شهر دور کنی وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی تا هول عذاب نه بیند وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ
و بروید آنجا که فرموده شده‌اید از سوی شام یا مصر یا [illegible] که شهرستان [illegible] است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کردیم و وحی فرستادیم
إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را تفسیر این است أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و برکنده شود مُصْبِحِينَ
در حالی که بصبح در آیند قوم تو در صبح مستأصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند و بتحقیق زن لوط مهمانان نیکو روی را خبر کرد قوم را وَجَاءَ
أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر بخانه لوط يَسْتَبْشِرُونَ شادی کنان از بهر مهمانان و هر یک طمع [illegible] داشتند قَالَ گفت لوط إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان من اند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت [illegible] مهمانان [illegible] وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای در کردن فحش وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی نکرده‌ایم عَنِ الْعَالَمِينَ از حمایت
عالمیان [illegible] قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک دختران من اند [illegible] زنان قوم [illegible]
[illegible] دختران خود را [illegible] إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید کنندگان کار [illegible] لَعَمْرُكَ قسم بزندگانی تو [illegible] إِنَّهُمْ بدرستی
که ایشان قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ در مستی خود [illegible] يَعْمَهُونَ سرگردان میشدند و [illegible] از ابن عباس [illegible] هیچکس
گرامی‌تر از پیغمبر [illegible] فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا [illegible] جبرئیل [illegible]
مُشْرِقِينَ در حالی که در وقت روز در آمده [illegible] آفتاب از مطلع خود [illegible] جبرئیل [illegible]
خود را از زیر شهرهای ایشان [illegible] فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا پس گردانیدیم زبر آن شهرها را سَافِلَهَا
زیر آن یعنی زبر و زیر گردانیدیم آنرا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان [illegible] حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
سنگی از گل محکم [illegible] نام هر کسی [illegible] و تفسیر این قصه در سوره الاعراف مذکور شده است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک کردن
قوم لوط لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ مر صاحبان فراست [illegible] علامات [illegible]
وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرستان مؤتفکه لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ براهی دایم [illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در آنچه یاد کردیم لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه‌ایست برای [illegible] تخصیص مؤمنان [illegible]
[illegible] وَإِنْ كَانَ و بدرستی که بود أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ یاران ایکه یعنی قوم شعیب لَظَالِمِينَ ستمکاران [illegible]
[illegible]
[illegible] فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از ایشان [illegible]
وَإِنَّهُمَا و بدرستی که اهل سدوم و ایکه [illegible] لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ هر آینه براه روشن [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب کردند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر [illegible]
الْمُرْسَلِينَ [illegible] صالح [illegible]

کردار ایشان که می‌بودند و آتیناهم و دادیم ثمود را آیاتنا آیتهای ما که معجزات ظاهره او بود تا خروج ناقه از سنگ و بزرگی ملک او که هر که شتری بعظمت این نوع زادن

آن بچه از پی وی آمدن و سیرابی که همه قوم ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت و تمام خوردن آب را روز نوبت فکانوا عنها معرضین و بودند از آن معجزات

معرضین روی گردانندگان و کانوا ینحتون و بودند که می‌بریدند و می‌تراشیدند من الجبال از کوهها بیوتا خانه‌ها آمنین در حالتی که ایمن بودند از فرو افتادن

آن و نقب زدن دزدان در آن و یا پنداشته که آن خانه‌ها ایشان را نگاه خواهد داشت از عذاب و از آنکه این خواهد بود فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشان را

صیحهٔ عذاب مصبحین در حالتی که در آینده گان بودند در صباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحهٔ جبرئیل هلاک گشتند چنانکه در سورهٔ هود گذشت فما اغنی عنهم

پس دفع نکرد از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند از اشتران و اموال و بناها که ساختند از بنای خانه‌ها و ما خلقنا السموات و الارض

و نیافریدیم آسمان و زمین را و ما بینهما و آنچه میان این دو است الا بالحق مگر آفریدنی مشتمل بر حکمت و مصلحت در دفع مفسده و لهذا اهلاک متمردان اقتضای حکمت است

و ان الساعة و بدرستی که قیامت لآتیة هر آینه آینده است پس جزای انتقام تو از کسانی که خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس درگذر در گذشتنی نیکو

یعنی بعقوبت ایشان تعجیل مکن و در مکافات ایشان مباش و گویند این آیة السیف منسوخ شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق اوست آفریننده

و آفریننده همه خلایق و بقدرت اوست امر تو و امر ایشان العلیم دانا باهل نفاق و وفاق پس کار تو و کار ایشان را به وی گذار او حکم کند میان شما در باب

نزول آیه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اذرعات کاروانی دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار کشیده در مسیر بودند

که ... کاروان [illegible] بیک روز در رسیده بود که آن بالبضاعت بسیار [illegible] بسیار در هر قافله برخی از اصحاب گفتند که اگر این اموال از آن ما بودی همه در راه خدا انفاق می‌کردیم

و در [illegible] خاطر مبارک حضرت خطور کرد که مومنان را بیک [illegible] که در زمانه بر کافران اینهمه مال آیه که و لقد آتیناک و بدرستی که ما دادیم ترا

سبعا من المثانی هفت آیه سوره فاتحة الکتاب است از مثانی که قرآن است [illegible] بهتر از آن هفت قافله است و قرآن مثانی گویند

انکه احکام و قصص و امثال و مواعظ و قصه در وی [illegible] تکرار یافته و گویند که بعضی از برای بیان بعضی آیتی که آن مثانی است و نام بردن مثانی فاتحه را تکرار

آن است که در نماز چهار خوانده می‌شود ... الفاظ مکرر در فاتحه و آنکه صحابه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که الحمد لله رب العالمین هفت آیت است

بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آیات و آن سبع المثانی و ام القرآن و فاتحة الکتاب است و از ابی بن کعب روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بخدای

که جان من در فرمان اوست که حق تعالی در تورات و انجیل و زبور و قرآن هیچ سوره مانند این فاضلتر نفرستاده و بدرستی که این سبع المثانی و قرآن عظیم است که مرا

داده‌اند و اگر این سوره فضل نبودی حق تعالی در مقابل قرآن ذکر ننمودی و گفتی و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم یعنی دادیم ترا فاتحة الکتاب

و قرآن بزرگوار [illegible] و آن عطف [illegible] در کمال عظم سوره فاتحه در مقابل آن و [illegible] و این از عطف عام است بر خاص [illegible] لا تمدن

و باز مکش عینیک هر دو چشم خود را الی ما متعنا به بسوی آنچه برخورداری دادیم بآن ازواجا منهم صنفها از کفار یعنی این جهت انفاق و کفره

از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و ... مال که آن فانی است و خوار و قلیل ... از اهل ... برای ... از مومنان

از جمله آن نعمت ... از نعیم عظیم اخرویه و لا تحزن علیهم و اندوه مخور

بر کفار جهت عدم ایمان ... در نعیم ... و اخفض جناحک و فرو دار بال خود را

تواضع کن للمؤمنین مر مومنان را ... و قل و بگوی ای محمد انی انا النذیر ... المبین ...

بیم میکنم شما را از خدای [illegible] و میگویم که او [illegible] میفرماید اگر ایمان نیارید عذاب الهی [illegible] کما انزلنا علی المقتسمین [illegible] عذاب که فرستادیم علی المقتسمین یعنی کسانی که

الذین جعلوا القرآن عضین آنانکه ساختند قرآن را عضین پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و بعضی وصف [illegible] نمودند از سحر و بعضی که کهانت و بعضی

اساطیر الاولین و گویند یعنی کفار بودند جمعی [illegible] اسکینه [illegible] سوره البقره [illegible] از شما و دیگری [illegible] را [illegible] میدهد [illegible] و [illegible]

[illegible] را از [illegible] و [illegible] عن [illegible] ولید بن مغیره در موسم [illegible] فرستاد تا [illegible] از خارج [illegible] کشته

[illegible] از صحبت حضرت صلی الله علیه و آله [illegible] فو ربک لنسئلنهم اجمعین [illegible] ای [illegible] عما کانوا یعملون

از آنچه بودند [illegible] از تقسیم قرآن و تکذیب آن [illegible] آن [illegible] در [illegible] آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

دعوت میکرد و تا [illegible] سال [illegible] جبرئیل [illegible] آیه فاصدع بما تؤمر [illegible] ظاهر [illegible] و [illegible] امر [illegible] و

اعرض عن المشرکین و روی گردان از [illegible] آنچه میگویند [illegible] انا کفیناک [illegible] از [illegible] علیه السلام صلی الله علیه و آله

بسیار [illegible] و [illegible] ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن قیس [illegible]

با جبرئیل [illegible] در [illegible] کعبه [illegible] طواف [illegible] جبرئیل گفت [illegible] رسول الله [illegible] الذین یجعلون

[illegible] ولید بن مغیره [illegible] عاص [illegible] حارث بن قیس [illegible] اسود بن عبد یغوث [illegible] اسود بن مطلب [illegible]

هلاک شدند و [illegible] ولید [illegible] از [illegible] در [illegible] او [illegible] اسود [illegible]

[illegible] حارث [illegible] عاص [illegible] الله [illegible] اسود [illegible]

[illegible] هلاک شد [illegible] اسود [illegible] انا کفیناک

المستهزئین [illegible] کفایت کرده ایم از تو شر المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر

خدای دیگر [illegible] فسوف یعلمون [illegible] و لقد نعلم [illegible]

انک یضیق صدرک [illegible] بما یقولون [illegible]

[illegible] فسبح بحمد ربک [illegible] و کن من الساجدین [illegible]

[illegible] و اعبد ربک [illegible]

[illegible] حتی یأتیک الیقین [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

سوره النحل

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

و انتظار آن کشیده چون از آن اثری نیافتند زبان عناد و جحود بگشودند آیه آمد اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون از آن بترسیدند و منتظر بودند چون اثری

بظهور نرسید زبان استهزا بگشودند و گفتند ای محمد آنچه گفتی اثری پیدا نیست این آیه نازل گشت بسم الله الرحمن الرحیم اتی امر الله نزدیک شد

فرمان خدای به عذاب و قیامت یا نصرت پیغمبر بر کفار فلا تستعجلوه پس شتاب مکنید طلب آن مکنید وقت آن در آید مراد آنست که امر موعود بتحقیق و وقوع

نزدیک آنست که آمده است دانستید پس تعجیل طلب آن مکنید که لابد است واقع خواهد سبحانه پاکست خدای و تعالی عما یشرکون و برتر از آنچه

انباز میکنند بوی بت را از آنکه او را انبازی باشد [illegible] ینزل الملائکة فرو میفرستد فرشتگان را بالروح یعنی با وحی

که سبب حیوة دلهاست و گویند مراد بروح جبرئیل است یعنی ملائکه را با جبرئیل [illegible] و فرو میفرستد ملائکه را با وحی من امره از فرمان خود

یعنی بفرمان خدای علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود که مستحق نبوت اند [illegible] باشند و آن پیغمبران میگویند ان انذروا

الناس آنکه اعلام کنید خلق را و آگاه سازید انه لا اله الا انا بدرستی که نیست خدای مستحق عبادت مگر من [illegible] فاتقون پس بترسید

از من [illegible] خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را بالحق بحکمتی [illegible]

آنها را [illegible] تعالی عما یشرکون برتر است خدای و برتر از آنچه انباز میکنند [illegible]

خلق الانسان آفرید آدمی را من نطفة از آبی [illegible] فاذا هو پس آنگاه او

خصیم مبین جدل کننده است آشکارا [illegible] خود [illegible] الشمس آدمی [illegible]

[illegible]

خود [illegible] والانعام [illegible] خلقها لکم آفرید برای شما فیها دفء در آن چهارپایان

[illegible] و منافع و دیگر [illegible]

و منها تأکلون و از آنها میخورید [illegible] و لکم فیها جمال و شما را در آن چهارپایان جمالی و زینتی است

[illegible] حین تریحون [illegible] حین تسرحون [illegible]

[illegible] و تحمل اثقالکم و برمیدارند بارهای گران شما را

الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس [illegible]

[illegible] ان ربکم لرءوف رحیم [illegible]

والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة [illegible]

و یخلق ما لا تعلمون [illegible]

[illegible]

[illegible]

و علی الله قصد السبیل [illegible]

از در رشد و تمکین و اون مذهب و دلایل و ترغیب مانع کردن و منها و بعضی از آنها جائر کج و منحرف است از مقصد یعنی طریقهای کفر و انواع بدعتها و لو شاء
و اگر خواستی خدای شما بر وجه اکراه و اجبار راه نماید لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را لکن این منافی تکلیف است و خلاف حکمت و هو الذی انزل
اوست آنکه فرستاد من السماء از جانب آسمان ماء لکم آبی یعنی باران برای شما منه شراب ازان آب است آشامیدن و منه شجر و ازان درخت
یعنی سبب رویدن و پرورش اوست درختان نبات فیه تسیمون در آن میچرانید چهارپایان را ینبت میرویاند و حفص بنون خوانده یعنی میرویاند خدای
لکم به الزرع برای شما بآن آب کشت را از حبوب غذائیست از گندم و جو و برنج و امثال آن و الزیتون و درخت زیت را و النخیل و درختان خرما
و الاعناب و تاکهای انگور را و من کل الثمرات و بعضی از میوهها در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوهها موجود نباشد مگر در بهشت ان فی ذلک
بدرستی که درین رویانیدن حبوب و اشجار لآیة هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل
در آنکه دانه در زمین افتد و آب در وی نفوذ کرده منتفخ گردد و طرف بالای آن شکافته گردد تا ازان درختی برآید و پایین آن شکافته بیخ ازان در زمین فرو
و بشود و مانند [illegible] نشو و نما یابد و شکوفه و میوه ها برآید و هر میوه را در شکلی و رنگی و مزه دیگر باشد [illegible] قدرت و عظمت
و سخر لکم و رام کرد و نهد برای منافع شما اللیل و النهار شب و روز را یکی برای آرامش و دیگری برای آسایش و الشمس و القمر و آفتاب و ماه را
بجهت نضج میوهها و پرورش زراعت و معرفت فصل و ماه و النجوم و ستارگان را برای شناختن راهها [illegible]
مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که هرگونه که خواهد و حفص مسخرات خوانده بر رفع یعنی ستارگان رام کرده شده کامنه برای [illegible]
ان فی ذلک بدرستی که در آنچه گذشت لآیات هر آینه علامتهاست و دلیلهاست بر وحدانیت و قدرت و علم الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند
در احوال نباتات و جمادات که متضمن منافع بسیار است و عجایب بیشمار و ما ذرأ و رام کرده و نهد آنچه آفریده است لکم برای شما فی الارض
در زمین از حیوانات و نباتات [illegible] برای نفع گرفتن شما از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و امثال آن از سایر حیوانات و نباتات مختلفا الوانه
در حالتی که مختلف است هیأت و اشکال و اصناف آن ان فی ذلک بدرستی که در اختلاف مخلوقات از روی طبع و هیأت و خواص لآیة هر آینه دلالتیست
روشن و علامتی بر قدرت کامل لقوم یذکرون مر گروهی را که پند گیرند و تأمل کنند در آن و هو الذی و اوست آنکه بقدرت کامله سخر البحر رام کرد
دریا را برای شما تا ممکن باشد انتفاع ازان لتأکلوا منه تا بخورید ازان لحما طریا گوشت تازه را یعنی ماهی و تستخرجوا و دیگر
آنکه غوص کنید در آن و بیرون آرید منه ازان حلیة تلبسونها پیرایه که بپوشید یعنی آنچه ازان پیرایه سازید چون لؤلؤ و مرجان که زنان شما آنرا میپوشند
برای شما و تری الفلک و می بینی کشتیها مواخر فیه شکافنده آب در دریا و لتبتغوا و دیگر مسخر کرد دریا را تا بجویید [illegible] من فضله
از زیادتی روزی او و معامله و لعلکم تشکرون و شاید که شکر کنید خدای را برین نعمت و القی فی الارض و افکند در زمین رواسی کوههای
بلند و بزرگ ان تمید بکم تا جنبش نکند و اضطراب نکند زمین [illegible]
بسوی آن [illegible] و انهارا و جاری گردانید در زمین جویها چون
نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن و سبلا و دیگر پدید کرد در زمین راهها از موضعی بموضعی جهت منافع شما لعلکم تهتدون تا باشد که
شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود و علامات و دیگر پدید کرد نشانها برای روندگان از کوهها و نشانها تا [illegible] درین راهها هلاک نشوند [illegible]

وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و جدی و فرقدین و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان راه یابند در خشکی و تری راه می‌یابند. از قتاده مرویست که ستارگان
از برای سه چیز مخلوق شده‌اند یکی زینت آسمان دوم رجوم شیاطین سوم علامات که بآن راه برند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسی که می‌آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد
كَمَن لَّا يَخْلُقُ همچون کسی باشد که هیچ نمی‌آفریند مراد آنهااند که در مرتبهٔ الوهیت با خدای می‌پرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ نسبتی
نیست علی الخصوص با عاجزی که شریک او سازند و این غایت عناد و ضلالت باشد أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی‌گیرید و نمی‌شناسید آنرا که یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را که فساد در رای شما
بر وجهی ظاهرست که اندک تذکری آنرا دریافت وَإِن تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را لَا تُحْصُوهَا بشمار آن نرسید و از ادراک آن لا تحصوها
نتوانید شمرد و ضبط عدد آن نتوانید کرد و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است که
ادای شکر گذاری را تقصیر کننده رَّحِيمٌ مهربانست بر مقصر شکر گذاری نعمت او را رحمت دارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنید از عقاید حق
و باطل وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکار میکنید از اعمال حسنه و سیئه وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه میخوانند کفار یعنی می‌پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی
لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی‌آفرینند چیزی را یعنی هیچ نمی‌آفرینند و آفریده نتوانند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده‌اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود بغیری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود است أَمْوَاتٌ ایشان مردگانند نه زندگان غَيْرُ أَحْيَاءٍ حیات عارض ایشان نشده بلکه جمادند و همیشه
نمی‌شنوند و نمی‌گویند بخلاف احیا که می‌شنوند و می‌گویند و خدای از همه حی بالذات باشد که هرگز موت بر او طاری نشود وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی‌دانند
أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند شد و چون وقت بعث خود و عبدهٔ خود نمیدانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را پس معبود بحق نتوانند بود
خود را و بدیگران جزا ... إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای شما خدای یگانه است فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ پس آنانکه ایمان نمی‌آرند بآخرت
برای دیگر بی نصیب ... قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ دلهای ایشان انکار کننده وحدانیت است وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ و ایشان گردنکشانند از
از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از قبول ایمان لَا جَرَمَ هرآینه و بدرستی که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان
میدارند از مکر رسول و قرآن و از عقاید فاسده وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکار میکنند از مخاصمت پس جزای ایشان خواهد داد إِنَّهُ بدرستی که خدای
لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست نمی‌دارد گردنکشان را از توحید و از تصدیق محمد و تکبر کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُم و چون گفته شود کافران را یعنی چون سؤال
پرسند از ایشان و اشراف ایشان مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرو فرستاده پروردگار شما قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گویند افسانه‌های پیشینیان است
پیشینیان است یعنی هیچ فرو نفرستاده و آنچه او میخواند افسانه‌های پیشینیان است و این سخن قوم را بسیار گمراه کرد و موجب این عمل کرد لِيَحْمِلُوا
أَوْزَارَهُمْ بردارند بارهای گناهان خود را كَامِلَةً تمام و کمال يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضی از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُم
گمراه میسازند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی‌دانشی ایشان ... آنان مقلد ایشان شدند و ... این گمراه شدند مراد آنست که هم عقوبت کفر خود خواهند کشید تمام و هم
حصه گمراه گردانیدن قومی که ایشان گمراه کرده‌اند أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ آگاه باشید که بد بارییست آنچه بر میدارند آن بار گران یعنی سکینه از عقوبت ضلالت و وبال اضلال
قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستی که مکر کردند مِن قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر که قصهٔ او از انبیا گفته در تکذیب انبیا و کوشیدند فَأَتَى اللَّهُ پس آمد فرمان خدای
بُنْيَانَهُم بنیان ایشان را یعنی فرمان خدای بخرابی بناهای ایشان صادر شد مِّنَ الْقَوَاعِدِ از جانب اساس بنا بر موضع بود بنای ...
اول متحرک شد و از اصل آن فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ پس افتاد بر ایشان سقف مِن فَوْقِهِمْ از زبر ایشان و نمود بعضی مراد از بنا صرح ...

کوه بابل پنج هزار گز بود ارتفاع آن و هزار گز عرض آن و گویند هزار فرسنگ عرض آن بود تا بر سر آن نمرود رفت که در فضای آسمان مطلع شود و بادی تعالی بادی بفرستاد تا آن صرح را

از جهت هیبت آن که بود پس آن بنا را از بیخ و بنیاد برکند و سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بنا بالای نمرود و یاران افتاد و آوازی مهیب از آن برآمد و همگی

زبانهای قوم مختلف شد و هر قومی بزبانی سخن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگری ندانست و از اینجا هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد و اتیهم العذاب

و آمد بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانستند و فارغ البال بودند و گمان نبردند از رسیدن عذاب بدیشان و بعضی گویند مراد

ازین عذاب پشه است که بر نمرود مسلط شد و در باب ذکر کسانی که حق تعالی بر نمرود پشه فرستاد که در بینی او رفته بود و در مغز سر او جای گرفت

و بزرگ شد و چهارصد سال در آنجا بماند و در مدت مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرام می یافت ثم یوم القیامة پس روز قیامت یخزیهم رسوا کند

ایشان را بعذاب کردن آتش چنانچه در دنیا ایشان را مغلوب گردانید و یقول و گوید خدای تعالی در آن روز أین شرکائی کجااند انبازان من یعنی آنها که شما

میپنداشتید شریکان من اند الذین کنتم آن شریکان که بودید شما از روی بیخردی تشاقون فیهم خلاف میکردید با مؤمنان در شان ایشان

قال الذین گویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم یعنی اهل علم انبیا و ملائکه یا دانایان [illegible] ان الخزی

الیوم بدرستیکه خواری در این روز و السوء و بدی عذاب علی الکافرین بر کافرانست الذین آنانکه تتوفاهم الملائکة

تمام فرا گیرند و ستانند ارواح ایشان یعنی ملک الموت و اعوان او قبض کنند ظالمی انفسهم در حالتی که ستمکارند بر نفسهای خود بکفر

و جز آن فالقوا السلم پس در اندازند صلح را و اقرار کنند بربوبیت و وحدانیت حق و گویند ما کنا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء

هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی منکر شرک و معصیت شوند ملائکه جواب ایشان دهند که بلی آری کار کردید و معصیت کردید ان الله علیم بدرستیکه خدای دانا

داناست بما کنتم تعملون بآنچه بودید شما عمل میکردید و بر آن شما را جزا خواهد داد پس با ایشان گویند فادخلوا ابواب

جهنم پس در آیید بدرهای دوزخ یعنی بدرکات آن در حالتی که خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در او فلبئس مثوی المتکبرین

پس بد جایگاه و بد آرامگاهی است متکبران را [illegible] احوال مشرکان در ذکر احوال مؤمنان میفرماید که وقیل للذین اتقوا و گفته شود

هر گاه که گویند مر آنانرا که پرهیزکنند یعنی مؤمنان را ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاده پروردگار شما قالوا خیرا گویند فرستاده است نیکوئی

و آن کتابی است جامع خیرات و برکات و حسنات مر دنیا و آخرت را [illegible] احیاء عرب در موسم حج کسان میفرستادند تا خبر بعثت محمد علیه السلام

تحقیق کنند [illegible] از کفار میپرسیدند [illegible] افسانهای گذشتگانست چنانکه گذشت للذین احسنوا مر آنانرا که

نیکوئی کردند در اقوال و افعال و با کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فی هذه الدنیا در این دنیا مکافاتیست حسنة نیکو [illegible]

[illegible] و لدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر بهتر است از این و لنعم دار المتقین و نیکو سرایست مر پرهیزکارانرا

جنات عدن آن بهشتهای با اقامت یدخلونها در آیند در آن تجری من تحتها الانهار میرود از زیر قصرهای آن جویهای آب و شیر و انگبین

لهم فیها مر ایشانراست در آن ما یشاؤون آنچه خواهند از انواع آرزوها و جواب کسی که در بهشت [illegible] خواهد [illegible] انبیا و اولیا

و شهدا رسد [illegible] کذلک همچنین یجزی الله المتقین

[illegible] الذین تتوفاهم الملائکة آنانکه قبض روح ایشان کنند فرشتگان [illegible] طیبین در حالتی که پاک و پاکیزه باشند

از شوائب شرک و عصیان و یا مردور شده با تبیض روح خجسته ایشان بسوی آن ملائکه متوجه شود که ایشان رسل و فرستادگان بر وجه تعظیم یقولون گویند با ایشان که
سلامٌ علیکم سلام خدای بر شما باد و سلامتی از همه آفات و بلیات بر شما باد و ایشان بسلام گویند مبشر شوند ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که برای
آنچه بودید بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که میکردید از خیرات و حسنات مروی است که چون روح مؤمن بحنجره رسد کاربرد ملک شود و بستانده گوید
السلام علیک ولیّ الله سلام بر تو باد ای حبیب خدا در آ بهشت و نعیم و فارغ شو از رنج و عنای آنها هل ینظرون آیا انتظار میبرند کافران مگر آنکه بستد
إلّا أن تأتیهم الملائکة مگر اینکه بیاید ایشان فرستادگان بقبض روح او یأتی أمر ربک یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال
بر این آیه کذلک همچنین شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنها که بودند من قبلهم پیش از ایشان و بهر سبب ایشان را تحذیر [illegible] وما
ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بر ایشان ولکن کانوا أنفسهم یظلمون ولکن ایشان ظلم و ستم میکردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی فأصابهم پس رسید
ایشان را سیئات ما عملوا جزای آنچه کردند وحاق بهم و فرو گرفت ایشان را [illegible] ما کانوا به آنچه بودند که بدان [illegible]
یستهزئون استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذین أشرکوا و گفتند آنها که شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما عبدنا
من دونه نمی پرستیدیم بجز خدای من شیء هیچ چیز را نحن ولا آباؤنا نه ما و نه پدران ما ولا حرمنا و حرام نمیکردیم من دونه بجز حکم خدای
من شیء هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن کفار این سخن [illegible] استهزا میگفتند کذلک همچنین کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنکه
پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس نیست بر فرستادگان إلا البلاغ المبین مگر
رسانیدن پیدا و آشکارا [illegible] ولقد بعثنا و بتحقیق ما فرستادیم فی کل أمة در میان هر گروهی
رسولًا پیغمبری را [illegible] که رسول ما با قوم خود بگوید أن اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای را واجتنبوا
الطاغوت و پرهیز از پرستیدن طاغوت که شیطان [illegible] فمنهم پس از ایشان من هدی الله کسی بود
که بوسیله الطاف و توفیق راه نمود [illegible] ومنهم و بعضی از ایشان من حقّت کسی بود که [illegible]
[illegible] هذه آیات [illegible] و معجزات ظاهره [illegible] علیه الصلاة [illegible] فسیروا
[illegible] فی الأرض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید [illegible] عاقبة المکذبین [illegible]
[illegible] عاد و ثمود [illegible] عبرت [illegible] هلاک شود [illegible]
إن تحرص اگر سخت بکوشی [illegible] ای محمد علی هداهم [illegible] فإن الله [illegible] لا یهدی من یضل
[illegible] وما لهم [illegible]
من ناصرین [illegible] عذاب [illegible] مسلمان [illegible] تقاضای آن [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible]
[illegible] وأقسموا بالله [illegible] جهد أیمانهم [illegible]
[illegible] لا یبعث الله من یموت [illegible] بلی [illegible]

مرده ها را برای حساب و ثواب و عقاب وعداً علیه حقاً وعده کرده است خدای وعده کردنی بر زنده شدن مردگان و بیان آن برو لازم است

حقاً وعده درست و راست که هیچ شبهه در وقوع آن نیست ولکن اکثر الناس ولکن بیشتر مردمان از غایت جهالت و ضلالت لا یعلمون

نمیدانند که بعث خواهد شد و خلاف وعده از او سبحانه محالست بل البته برانگیزاند خدای تا لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان

الذی یختلفون فیه آنچه اختلاف میکنند در آن از امر بعث و حشر ولیعلم الذین کفروا و تا بدانند آنانکه کافر شدند انهم کانوا

که ایشان بودند کاذبین دروغ گویان در انکار بعث و در آنکه خدا مرده را زنده نکند انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه

وقتی که خواهیم او را کائناً ما کان ان نقول له آنکه گوییم مر آنرا کن باش فیکون پس باشد مراد آنست که چون اراده علم الهی بوجود

چیزی تعلق گیرد فی الحال وجود گیرد و اصلاً تأخیر در آن نرود والذین هاجروا و آنانکه ببریدند از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدا و برای

رضای او من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده بودند یعنی مراد اصحاب هجرتند که بعد از ستمکاری ... این جماعت هجرت کردند حق تعالی نوید

داد مهاجران را لنبوئنهم هرآینه جای دهیم ایشانرا فی الدنیا در دنیا حسنة بلده نیکو یعنی مدینه ... غنیمت نیکو ولاجر الاخرة

و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا اکبر بزرگتر است از طعام دنیوی و منفعت آن یا از غنیمت در دنیا ... لو کانوا یعلمون

اگر باشند کفار که دانند آنچه ... برای مهاجران آماده کرده یا اگر اهل هجرت میدانند آنچه برای ایشان ... است از اجر ... در اجتهاد افزودندی

و در بلای مفارقت اوطان صبر کنند الذین صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون

توکل میکنند و کار خود ... باز میگذارند ... کفار ... گفتند خدای بزرگوار از آن بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه ملائکه را بفرستد

تا خلق را بدو دعوت کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود و ما ارسلنا و نفرستادیم ما برسالت من قبلک پیش از تو ... الا رجالاً

مگر مردان را از آدمیان که بزبان ملائکه نوحی الیهم وحی فرستادیم بدیشان و حفص نوحی بنون خواند ... وحی فرستادیم

بایشان مراد آنست که سنت الهی و عادت ربانی جاری شده که بشر را ... فرستد نه ملک را ... فسئلوا پس بپرسید اهل الذکر

اهل کتاب یا علما و اهل تواریخ را که با اخبار امم ماضیه عالمند تا شما را ازین اعلام کنند ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمیدانید انبیای

سابق همه بشر بوده اند ... بالبینات معجزهای روشن والزبر و کتابهای نوشته وانزلنا و فرو فرستادیم الیک الذکر قرآن را از جهت

آنکه ... لتبین للناس تا بیان کنی مر مردمانرا ما نزل الیهم آنچه فرو فرستاده شده است در قرآن بسوی ایشان

از اوامر و نواهی ... ولعلهم یتفکرون و تا ... که ایشان تفکر کنند در آن و متنبه شوند بدان ...

... افامن الذین آیا ایمن شدند آنانکه مکروا السیئات ... برای هلاک انبیا و مؤمنان ... ان یخسف

الله از آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشانرا در زمین چنانکه قارون را فرو برد او یأتیهم العذاب یا از آنکه بیاید بدیشان عذاب من حیث

لا یشعرون از جایی که ندانند ... چنانچه بقوم لوط آمد او یأخذهم یا بگیرد ایشانرا فی تقلبهم در حال آمد و شد ایشان در سیر و کار خود

یعنی در وقت سودا و معامله ... فما هم بمعجزین پس نیستند ایشان عاجز کنندگان ... از عذاب او یأخذهم یا بگیرد ایشانرا

علی تخوف ... هلاک کند ... عذاب ... هلاک گرداند

فَاِنَّ رَبَّکُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَؤُفٌ رَّحِیْمٌ هرآینه مهربان و بخشنده است که بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد تا باز آیند از کفر و بسوی حق
باز آیند بعد از آن بیان دلایل قدرت خود میکند بقوله اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند کافران یعنی البته نظر کردند اِلٰی مَا خَلَقَ اللّٰهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَیْءٍ
از چیزی یعنی مخلوقی که یَتَفَیَّؤُا ظِلٰلُهٗ میگردد سایهای آن عَنِ الْیَمِیْنِ وَالشَّمَآئِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانب سُجَّدًا لِّلّٰهِ در حالتی که سایهای
ایشان سجده کنندگانند مر خدا را وَهُمْ دَاخِرُوْنَ و حال آنکه ایشان خوار و زبونند خاضع و مراد بسجود انقیاد و امتثال است و ظهور آثار
مخلوقیت خواه بالطبع یا باختیار و در تفسیر زاهدی آورده که مراد آنست که اگر کافر خدا را سجده نکند باختیار سایهای ایشان مر او را بالطبع سجده میکنند و حق آنکه
سایهای ایشان خاضع و دلیل اند و دلالت میکنند بر وجه صانع خود وَلِلّٰهِ یَسْجُدُ و مر خدا را سجده میکنند مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْاَرْضِ
و آنچه در زمین است مِنْ دَآبَّةٍ از جنبنده کان این عبارت هر جانداری است زیرا که دبیب حرکت جسمانیست خواه در زمین و خواه در آسمان و مراد از سجود انقیاد
ارادی و غیر ارادیست وَالْمَلٰٓئِکَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم یا عطف مجردات است بر جسمانیات وَهُمْ
لَا یَسْتَکْبِرُوْنَ و فرشتگان گردنکشی نمی نمایند از عبادت او و صاحب تبیان گفته هر سجود در قرآن نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و لکن
سجده خاص العقلا است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلا است یَخَافُوْنَ می ترسند ملائکه رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود حال آنکه فرود آید
مِّنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان و یا میترسند از وی در حالتی که او فوق ایشان است بقهر و غلبه وَیَفْعَلُوْنَ و میکنند بطوع و رغبت مَا یُؤْمَرُوْنَ آنچه فرموده
شده اند بآن از پرستش خود و در کتاب بر امور کلی در تفسیر خود از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل میکند که خدایرا در آسمان هفتم فرشتگان هستند که در سجود اند از آن
زمان که آفریده از روز قیامت که تنهای ایشان میلرزد و چشمهای ایشان میبارد از خوف خدای هیچ قطره از آب چشم ایشان نمی افتد مگر که فرشته
از آن آفریده میشود و چون روز قیامت رسد سر از سجده بردارند و گویند بار خدایا نپرستیدیم ترا چنانکه حق پرستیدن است بعد از آن بیان وحدانیت خود میکند
بقوله وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوْٓا اِلٰهَیْنِ اثْنَیْنِ فرا مگیرید دو خدا را که دو خدا اِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای یکی اِلٰهٌ وَّاحِدٌ معبود است
یگانه و یکتا و بی ضد چه لازم الوهیت است خالق را دو الوهیت نشاید فَاِیَّایَ فَارْهَبُوْنِ پس مرا بترسید نه غیر مرا وَلَهٗ و مر خدایراست مَا فِی
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّیْنُ و مراوراست طاعت و فرمان برداری وَاصِبًا دائمی
لازم و واجب چه منوال که الوهیت مختص است و را و پس سزاوار آنست که او را پرستند نه غیر او را اَفَغَیْرَ اللّٰهِ آیا غیر خدای تَتَّقُوْنَ میترسید
و حال آنکه غیر او عقوبت و عذاب نمیکند بشما که غیر او نفع و ضرر ندارد کما قال وَمَا بِکُمْ و آنچه بشما رسیده است مِّنْ نِّعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و ارزاق
فَمِنَ اللّٰهِ پس از خداست چه منعم حقیقی اوست و غیر منعمان بتوسط نعمت او ثُمَّ اِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ پس چون رسید بشما سختی چون مرض و فقر
و قحط فَاِلَیْهِ تَجْئَرُوْنَ پس بسوی او بتضرع و زاری در گاه او سلکنید ثُمَّ اِذَا کَشَفَ الضُّرَّ پس چون بردارد آن سختی را و بر دارد آن را عَنْکُمْ
از شما اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْکُمْ ناگاه گروهی از کفار بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُوْنَ بپروردگار خود شرک آرند بعبادت غیر او لِیَکْفُرُوْا تا کافر شوند بِمَآ اٰتَیْنٰهُمْ
بآنچه داده ایم ایشان را از نعم و کشف مضرت فَتَمَتَّعُوْا پس برخوردار شوید ای کافران بعیش و سرور روزگار خود به نهند و ارای آن مبرادارند فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ
پس زود باشد که عاقبت امر خود را وَیَجْعَلُوْنَ و میگردانند یعنی مقرر میکنند کافران لِمَا لَا یَعْلَمُوْنَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان چه آنها علم و عقلی
ندارند نَصِیْبًا مِّمَّا رَزَقْنٰهُمْ بهره از آنچه ما روزی داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانکه در سورهٔ انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده

خواهید شد روز قیامت عما کنتم تفترون از آنچه که هستید که افترا میکنید و دروغ بر می‌بندید که بتان شریکان ایزد اند و ما نصیب زراعت و انعام بدیشان [illegible]

ویجعلون و میگردانند [illegible] لله البنات برای خدا دختران را [illegible] و گویند ملائکه دختران خدا اند سبحانه [illegible] و لهم ما یشتهون

و برای ایشان آنچه آرزو دارند [illegible] یعنی پسر و مراد آنست که از این قسمت که دختران را به او نسبت دهند و پسران را بخود نسبت کنند و اذا بشر

و چون خبر داده شود احدهم یکی از ایشان بالانثی بولادت دختر [illegible] چون کسی از کافران خبر دهند که ترا دختری تولد شد ظل وجهه

گردد روی او مسودا سیاه از اندوه و غم و شرم که در میان قوم وهو کظیم و او پر شده از خشم بر زن خود که چرا دختر زائید یتواری

پنهان شود و خود را بپوشد من القوم از گروه آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند از بهر آنکه عادت ایشان کافران

بود این [illegible] ایمسکه آیا نگاه دارد او را علی هون بر خواری و ذلت که از قوم کشد و از سرزنش ایشان

دختر او را ام یدسه فی التراب یا پنهان کند او را در خاک یعنی زنده در گور کند الا ساء بدانید که بد است ما یحکمون آنچه حکم میکنند یعنی دختران

که نزد ایشان قدر و حرمتی ندارد [illegible] نسبت میدهند کفار در زمان جاهلیت دختران را زنده در گور میکردند [illegible]

قوم و بعد از اسلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منع ایشان فرمود و از میان ایشان [illegible] فرزدق [illegible] جد فرزدق [illegible] دختر

[illegible] دختران را زنده در گور میکردند [illegible] للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نمی‌آورند بالآخرة به آخرت مثل

السوء صفت زشت است که آن احتیاج است بفرزند و کراهیت از دختران و زنده در گور کردن [illegible]

ولله المثل الاعلی و مر خدای راست صفت بلند که آن وجوب ذات است و غنای مطلق [illegible] وهو العزیز و او

غالب و قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده در مهلت ایشان [illegible] کمال قدرت و حکمت ولو یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد

خدای مردمان را بظلمهم بسبب ستم کردن ایشان [illegible] ما ترک علیها نگذارد در روی زمین من دابة هیچ جنبنده

از نسل آدم [illegible] ولکن یؤخرهم ولکن [illegible] الی اجل مسمی تا وقتی نام برده

برای موت یا عذاب ایشان فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید [illegible] لا یستأخرون ساعة

[illegible] ولا یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی [illegible] ویجعلون لله و حکم میکنند برای خدا

[illegible] ما یکرهون [illegible] دختران [illegible] وتصف السنتهم الکذب

با وجود این [illegible] ان لهم الحسنی [illegible]

رجوع [illegible] لا جرم [illegible] ان لهم النار

[illegible] وانهم مفرطون [illegible]

[illegible]

[illegible] تالله لقد ارسلنا [illegible] الی امم من قبلک فزین لهم الشیطان [illegible]

[illegible] اعمالهم [illegible] فهو ولیهم الیوم [illegible]

الْيَوْمَ امروز یعنی در دنیا و یار و رفیقان قوم و یار و مصاحب ایشان است و ضرر وی به ایشان رسد وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت بعد از مرگ عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ و نفرستادیم بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن کردانی لَهُمُ برای ایشان الَّذِي اخْتَلَفُوا آنچه را که خلاف
کردند فِيهِ در آن از امر توحید و احوال معاد وَهُدًى وَرَحْمَةً و نفرستادیم بر تو قرآن مگر جهت راه نمودن کنی و برای رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را
که بگروند بدین وَاللَّهُ أَنْزَلَ و خدای فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی را فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید بدان آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی یعنی باران تازه
گردانید زمین را با انواع نبات بعد از پژمردگی و خشکی آن إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این که مذکور شد لَآيَةً نشانه‌ایست بر آفریننده آن لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که
بشنوند و گوش بر دارند استماع کسی که فهم کند وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی بر قدرت که بدان از جهل بعلم عبور کنید
نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ از آنچه در شکمهای آن است از میان حیوانات مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَبَنًا خَالِصًا شیری پاک از
رنگ خون و بوی سرگین سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ گوارنده و خوشگوار مر آشامندگان را ابن عباس نقل است که چون بهیمه علف بخورد در شکم او چه شود در طبقه زیرین سرگین بود
و در طبقه وسط آن شیر و در اعلای آن دم خون و رگها جاری میگردد در پستان و فرث از مکان خود فرو می آید از خون نیز رنگ او زرد گردد
در جای جنگ کار کنیم وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ و می آشامیم از میوه‌های درختان خرما و انگور و انگورها و شیرهای این که تَتَّخِذُونَ مِنْهُ
فرا میگیرید از آن سَكَرًا آنچه مست کننده است وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو را چون خرما و مویز و دوشاب و سرکه و انگار در حرمت مقابل سکر است
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در بیرون آوردن میوه‌ها و خشک و تر و انواع آن لَآيَةً نشانه‌ایست دلیل روشن بر قدرت کامله لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و تدبر در آن کنند
وَأَوْحَى رَبُّكَ و الهام کرد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبور انگبین در دل او افکنده أَنِ اتَّخِذِي آنکه فراگیر مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا از کوهها خانه‌ها
مسکن و مأوی أَلَا وَمِنَ الشَّجَرِ و از درختان خانه‌ها و از میان درختان نیز خانه کن در میان کوه و در خانه‌های کسی که درختی مانند وَمِمَّا يَعْرِشُونَ
و از آنچه از بنا برافراشته چون خانه‌ها کنند و غیر آن ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ پس بخور برای زنبور از همه میوه‌ها و خوردنیها که بدان دست یابی
فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ پس در رو در راههای پروردگار تو راهها که الهام و تعلیم فرموده تا خانه‌های خود را گردانید ذُلُلًا در حالتی که منقاد باشی و رام شده امر او چنانچه
امر الهی را کار بسته و کلها بخورد و در اثر این عمل بر عقب زنبور بر ... در ...   يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا بیرون آید از شکمهای ایشان طریق دهان شَرَابٌ
شرابی مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگهای او سفید و سرخ عسل ... از آن ... سال ... که از آن زنبور سیاه و زرد باشد و گویند اختلاف الوان
عسل بسبب اختلاف فصول است فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ در آن شفاست مر مردمان را بنفسه یا آنکه در امراض بلغمی مخلوط با غیر خود ...
باشد که عسل جزو همه داروها باشد و اکثر معاجین از عسل است که او امراض بلغمیه را شفا میدهد و ... عسل را دوا ساخته و ... قرآن شفای سینه
و ... شفای ... و عسل شفای ... است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در امر زنبور و عسل لَآيَةً نشانه‌ایست عجیب بر قدرت لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
برای گروهی که تفکر کنند در اختصاص ... علوم و ... افعال عجیبه ... عالم شود ... این صنایع غریبه و امور دقیقه ... الهام ... حکیم ...
ضعیف ... و ... را ... از ... بخورد ... و ... باز دهد ... و ...
... که ... این خلاف ... و ... آن ... خود ... که ... علم
جمع ... آن ... او ... روزگار ... وفات ...

بهیچ امری اقدام نمیکنند الا که آنرا از جانب فرمان بردار و منقاد می‌شود در تسبیحات او و الهام جاه بدنست و بهمانها از عسل انتفاعی الم ظاهر حاصل نمی‌شود تعطل

و از حوال این بغای مرض طاری گردد ان فی ذلک لایة در اینجه آنکه گفته شد این امر اکنون ملوات علیه ورود اما یعقوب المسلمین ارات تا باهمه تحمل نمی‌شود مگر که

ونمی نشسته بر بخش جای که فرق نمی آید از او اثر و ظاهر لطافت خود و المتاقب المسکنه و از اظهار تسابیل نکات نمی الا و در حال خوشبوی و شکوفه از کرفتی

ورها و شکوفه‌های لطیف تناول میکنند و دانه که وقتی در این شکل اجسام نازه خشک و محکم می‌شود و تریاق فرق می آید از کردار وی فانه مسلک می‌شود و شفا لکل

ورشان او در لب می آمد اکبر از سقف این صفات و در مخلص که تابع او و قسیل از نور عسل اند و اکمل طب و حسابات از کشف و حجت بر اثر الکبر خود نمود

کر امر زنبور عسل تسمیه فرموده کمال لطافت یابد والله خلقکم و خدای آفریدگار شمارا او از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم پس میراند و دیگر باره کار را بعد هم

با جال مختلف و منکم من یرد و از شما کس هست که باز گردانیده می‌شود الی ارذل العمر بسوی خوارترین زمانه که ما نیز پیری و نقصان قوت و عقل که حاجت

بسن طول باشد و آن هفتاد و پنج سال است و بعضی از ادان دانیر لکی تا علم بعد علم شیئا پس از دانستن چیز را نه کمال

باز رده و چیزها را او امور کند و قوت حافظه و فهم او برود و مباطی کوتی ما کفاره بس کماها زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل و در طریق ما ترقی راه بده که

بزمین راه کرامی بالا است هر ان الله بدرستی که خدای علیم دانا است بمقادیر اعمار بندگان قدیر تواناست که چیزی که اراده کرده اند میراند و بسیار را

باقی کند از روزی بسیار است و تفاوت آمال مردمان نیست مگر بتقدیر او در علم نا بوجه ترکیب ابنیه کند و تعدیل امزجه کند و ...

ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت بقوله والله فضل و خدای فزونی داد بعضکم علی بعض برخی شمارا بر برخی دیگر فی الرزق در روزی

یکی توانگر باشد و دیگری درویش یکی مهتر و دیگری چاکر فما الذین فضلوا پس نیستند آنکه افزونی داده اند در اموال ...

مالک بندگان شده اند برادی رزقهم بازگرداننده روزی مال خود علی ما ملکت ایمانهم بر آنکه مالک شده است ...

مالهای خود به بندگان خود تا همه کرا که آن ملک خود در آن خود شریک ... فهم فیه سواء پس ... بندگان در ملک داری یکی

... و ملک مملوکان ... که ...

خطاب ... مشرکان ... و بندگان ...

... حق ... ملک ... ممالک ...

مالک و مملوک ... افبنعمة الله

یجحدون آیا ... و ... کرده ...

... والله جعل لکم و خدای آفرید برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا ...

وجعل لکم من ازواجکم و آفرید برای شما از زنان شما بنین پسران وحفدة و ... ورزقکم

و روزی داد شمارا من الطیبات از ... افبالباطل یؤمنون آیا بیهوده میگرویدند ...

... وبنعمة الله و بنعمت خدای

هم یکفرون ... ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم ...

برای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها یعنی باران و الارض و زمین یعنی نبات حاصل کلام آنکه عبادت بتان میکنند که ایشان نمی‌توانند روزی
دادن شیئا چیزی را پرستندگان از باران و گیاه و لا یستطیعون و اصلا قدرت و توانایی ندارند پس چگونه روزی بایشان دهند و حق تعالی نعمتی عظیم از آن زمین
در روزی دادن بتان واجب صنع خدا را با بتان اصنام فلا تضربوا لله الامثال پس مزنید برای خدا مثلها یعنی خدای را امثال و اشباه مزنید چه هیچ کس را
مثال او کرداند و نه انبار شریک او سازید چه کسی چون او بمثل و نظیر است پس چگونه مانند مثل و شبه او میکردانید ان الله یعلم به درستی که خدای میداند
قول شما را و عزم شما را و راه سکینه و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید بطلان خود و عظیم عقوبت آنرا و اگر بدانید باز ایستید از اشراک و اکراه بکنید.
بعد از آن ابراد مثل سکینه برای خود و برای معبود آن باطل بقوله ضرب الله مثلا مثل زند خدای مثلی یعنی بیان کرد مثلی و آن که آنست عبدا مملوکا
بنده زر خریده غیر مکاتب و غیر ما جعل کرد او که لا یقدر توانایی ندارد علی شیء بر هیچ چیز از نفع و ضرر و من رزقناه و آزادی را که روزی دادیم او را
منا از نزدیک خود رزقا حسنا روزی نیکو یعنی بسیار و پر نعم کرد در و تصرف تواند کرد بر حسب دلخواه فهو پس او آزاد و مرزوق ینفق منه
نفقه میکند از آن روزی سرا و جهرا نهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد جمع سکینه و از کسی نترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مساوی نیستند
بندگان بی اختیار در تصرف در اموال خود و آزادگان صاحب اقتدار و هرگاه مثال و حال رجل مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست آن که عاجز
مملوک است شریک قادر علی الاطلاق چگونه تواند بود الحمد لله همه ستایش مر خدای راست که دهنده جمیع نعمتهاست پس هیچ کس مستحق آن نیست که او را
عبادت کنند بت و بت پرستان به شکر نعمتها مشغول باید ساخت بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که چه جاهلند و اداء آن شکر نعم
او میکنند و التمثیل آن غیر او مستحق پرستش نیست و دیگر ابراد میکند و ضرب الله مثلا بیان کرد خدای مثلی را که آن است رجلین دو مرد که احدهما ابکم
که یکی از ایشان گنگ است و در ترجمه گنگ مادرزاد که نشنود و نگوید که لا یقدر قدرت ندارد علی شیء بر هیچ چیزی از سخن و فهم و کفایه امور و منافع ذاتیه
بجهت نقصان شعور و عقل و هو کل و او گرانست علی مولاه بر کسی که متولی امر او است یعنی ولی او عاجز است از او در مانده است اینما یوجهه در هر کجا که بفرستد
مالک او را بجهت ابراهیمی که او را مستعمل است لا یأت بخیر نیارد در نفع کسی بدیهی کار او ناقص و نکفایت نکند چیزی از ما فی الضمیر خود و خبر داده اند آنچه حواله کرده در
توانائی فهل یستوی هو آیا برابر است این شخص گنگ و من یأمر و مردی که میفرماید بالعدل براستی و سخن گوی است بارشدی تمام و فهمی در سیرت
سکینه عقل و عدل و صنعی است جامع جمیع فضایل و مکارم و هو و او است در نفس خود علی صراط مستقیم بر راهی راست و سیرتی درست و طریقه نیکو
که این مثالی که تو خیال بزد در معبود و مقصود پس چنانکه ابکم چاهل مساوی این کامل نیست پس همانا الهی معبود این بت ها با حضرت ربوبیت که از مادون آن حق
کفار پس از روی التمثیل السمیات و فوق کلیات بیک ذات آمده که و لله مر خدای راست غیب السموات و الارض نهان آسمانها و زمین یعنی آنچه
آنچه بر ما پوشیده است و کسی به مراد رسد در حیات نیست علم آن با عنایت بر اهل سموات و ارض و ما امر الساعة و نیست کار قیامت یعنی آمدن آن در سرعت و سهولت
الا کلمح البصر مگر همچنانکه نگریستن چشم از بالای بالا آنچه فرو نگریستن با صطلاح چشم که نه بعد را ادراک میکند در آن است ادراک که دیده بهم زدن
او هو اقرب یا آن نزدیکتر است چه لمح بصر مثل آنست و دیدن آن و القیاس قیامت بیک عمل مکنت وقوع آن در نصف زمان است جهت آنکه
ان الله به درستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از انتقال و غیر آن قدیر تواناست پس قادر است که احیای خلائق کند در یکدم چنانکه قادر بر احیای ایشان
بنده است در ابتدای وجود این خبر داد از مبدا ارجاع مستقل که ستوده فرمود و الله اخرجکم و خدای بیرون آورد شما را من بطون امهاتکم از شکمهای مادران شما

لا تعلمون شیئا که نمی‌دانستید هیچ چیز را از نفع منافع خود و دفع مکاره از خود و جعل لکم السمع و آفرید برای شما گوش و الابصار و چشمها و الافئدة

و دلها یعنی آلات و اسباب ادراک تا علوم را بآن اسباب تحصیل کنید در مصنوعات او لعلکم تشکرون شاید که شکر کنید بر نعمتها الم یروا

آیا نمی‌نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الی الطیر بسوی مرغان مسخرات فی جو السماء رام شده کامنده برای پریدن در میان آسمان و زمین

ما یمسکهن نگاه نمی‌دارد ایشان را در هوا الا الله مگر خدای و اگر نه آنست که جسد ایشان متقضی سقوطست و چیزی در فوق و تحت نیست که نگه دارنده ایشان باشد

ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر طیر برای پریدن و آوردن ایشان بر وجهی که ممکن است پریدن ایشان در هوا و نگهداشتن بر خلاف طبع آن لآیات

هر آینه نشانهاست لقوم یؤمنون برای گروهی که ایمان دارند چه مؤمنان منتفع بآنچه تفکر سازند در آثار حق تعالی و صنع آفریده بی‌شبهه

را بر وجهی مخلوق ساخت که در آن ممکنست ایشان را پرواز کردن بر خلاف طبع و سایر اجسام و از تفکر در هوای موقوف بر پرواز مخصوص گردانید آسمان کرامت نشان تفکر

سازد خبر می‌دهد از عنایت خود بر بندگان والله جعل لکم و ساخت برای شما من بیوتکم از خانهای شما که از سنگ و چوب و خشت ساخته‌اند سکنا آرامگاهی

که وقت اقامت در آن ساکن توانید بود و جعل لکم و ساخت برای شما من جلود الانعام از پوست چهارپایان بیوتا خانها چون قبه و خیمه از پوست ساخته

تستخفونها سبک می‌یابید آنرا در برداشتن و نهادن یوم ظعنکم در وقت روز رحلت شما و یوم اقامتکم و روز اقامت شما در منزل

و من اصوافها و ساخت برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه از آن میش باشد و اوبارها و کرکهای نرم شتران باشند و اشعارها و مویهای بز را اثاثا

اثاثا رختهای پوشیدنی و گستردنی و متاعا و چیزی از خرید و فروخت الی حین تا هنگامی برآورده شود و از آن نفع توان گرفت و کهنه و فرسوده شده

باشد والله جعل لکم و خدای ساخت برای شما مما خلق از آنچه آفریده از درخت و کوه و بناها ظلالا سایه‌ها تا از تابش آفتاب پناه برید و جعل لکم

من الجبال و پدید کرد برای شما از کوهها اکنانا پوششها یعنی غارها و شکافها که در آن ساکن شوید و جعل لکم و ساخت برای شما

سرابیل پیراهنها بپوشید آنها را چون جامه صوف و کتان و پنبه و غیر آن تقیکم الحر که باز دارد از شما مضرت گرما و ذکر سرما نکرد بجهت آنکه ما در حدیث

دانسته گرما و بر او دلالت سرابیل تقیکم بأسکم و پیراهنها از آهن چون زره و جوشن و غیر آن تقیکم که نگاه می‌دارد شما را از

سلاح دشمنان یعنی تیغ و تیر و نیزه با سکم در کارزار شما کذلک یتم نعمته علیکم همچنانکه این نعمتها برای شما تمام کرد تمام می‌کند نعمت خود

بر شما لعلکم تسلمون شاید که شما اسلام آرید و انقیاد حکم او شوید و بلکانی پرستش او کنید فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند کفار از اسلام

فانما علیک البلاغ المبین پس جز این نیست که بر تو ای محمد رسانیدن پیغام آشکارا و جز پیغام گزاردن بر تو نیست یعرفون

نعمة الله می‌شناسند مشرکان نعمت خدای را ... ثم ینکرونها پس انکار می‌کنند آنرا پرستش غیر منعم با

شکر این نعم اولی الی الله سبحانه و اکثرهم الکافرون و بیشتر ایشان جاهلانند از روی عناد و یوم نبعث و یاد کن ای محمد روز قیامت

در آن من کل امة شهیدا از میان هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان ثم لا یؤذن للذین کفروا پس دستوری ندهند آن کسانی را که کافر شدند

در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا و لا هم یستعتبون و نه ایشان طلب کرده شود از ایشان رضای خدا

یعنی بایشان نخواهند گفت که رضای خدا طلب کنید زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و اذا رأی الذین

ظلموا العذاب ... فلا یخفف عنهم ...

و لا هم ینظرون و نه ایشان مهلت داده شوند زمانی و بعذاب بگذارند و اذا رأى الذين اشركوا و چون ببینند آنانکه شرک آوردند شركاءهم بتان
خود را یعنی معبودان را که ایشان را شریکان خدا گرفته قالوا ربنا گویند مشرکان ای پروردگار ما هؤلاء شركاؤنا این گروه شریکان ما الذين كنا ندعوا
آنانکه بودیم ما که ایشان را میپرستیدیم من دونك بجز تو فالقوا اليهم پس بیفکنند و القا کنند الیهم القول بسوی ایشان این سخن را یعنی خدای ما گویا
گردانند ما در جواب ایشان گویند انكم لكاذبون بدرستی که شما دروغ گویانید نه شما ما را می پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید ما هرگز نه گفته بودیم
پرستش خود و در تبیان آورده که نصاری و یهود چون عیسی و عزیر و ملائکه را در آتش ببینند وقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا اینها را میپرستیدیم ما برای آن
پس آنها بعمد و شکان گویند دروغ میگویید هم آن شرمنده شوند و حجت برایشان لازم شود [illegible] ذکر کنند و القوا الى الله و بیفکنند که ای
يومئذ السلم در آن روز صلح را یعنی از در صلح در آیند و منقاد شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند همگی و ضل عنهم و گم گردد
از ایشان یعنی باطل و زایل گردد ما كانوا يفترون آنچه بودند که دروغ بر می بستند از شفاعت و دستگیری ایشان چه کاری شفاعت از ایشان
بر اکنند و بیزاری از شرکاء ایشان در آن روز خبر میدهد که الذين كفروا آنانکه بگرویدند و انکار کردند و صدوا و باز داشتند مردمان را عن سبيل الله از راه
خدای یعنی از ایمان و تصدیق بوحدانیت خدای و نبوت مصطفی صلى الله عليه وآله زدناهم بیفزاییم ایشانرا عذابا فوق العذاب عذابی بر بالای
عذاب بما كانوا بسبب آنکه پیوسته مردمان را از ایمان يفسدون فساد میکردند پس یکی از برای کفر ایشان است و دیگری برای منع دیگران از اسلام
و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ [illegible] در [illegible] آورد و عقربان عظیم [illegible]
کارند و [illegible] خواهد [illegible] و يوم نبعث و یاد کن ای محمد روزی که انگیزانیم در آن في كل امة در میان هر گروهی
شهيدا عليهم گواهی بر کردار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که [illegible] و جئنا بك و بیاریم ترا شهيدا
على هؤلاء گواه بر [illegible] و نزلنا عليك الكتاب و فرستادیم بر تو قرآن را
تبيانا [illegible] لكل شيء برای هر چیزی از امور دین بتفصیل یا اجمال [illegible] هدى و رحمة و راه نمودن و
بخشایش [illegible] و بشرى و مژده [illegible] للمسلمين مر مسلمانان را [illegible]
[illegible] ان الله يأمر بالعدل بدرستی که خدا میفرماید [illegible]
[illegible] و الاحسان
[illegible]
و ايتاء ذي القربى [illegible]
[illegible] و ينهى عن الفحشاء
[illegible] و المنكر [illegible] و البغي
[illegible] يعظكم [illegible] لعلكم تذكرون [illegible]
[illegible]

وحکمای پیشین بوده همین آیت که جامعیت آن بجمیع مکارم اخلاق بوجهی که لفظ و بیان جز آن دفصاحت این آیه ذکر جمیع اقوال علما مفسران در کرده چیز

الشمایل و منبع الفضایل من طرائق دور بیجا اکتفا کرده میشود و بقول صاحب لطایف التفسیر در تفسیر این آیه و آن انبساط الشفقت مملکت و ملک رحمانی

لست و الصواب آن است که مرتبه عدل و هر یک از آنها نتیجه داد و ثمره عدل ظهور قدرت و انتظام عالم است و نتیجه احسان شادیست و ایتاء ذی القربی و فایده

صله رحم انس الفت و الفحشا نتیجه فساد دین و دنیا است و نتیجه منکر انگیختن اعدا و حاصل البغی محو شدن از نهی و آیه که ورحام جمیع آیات

بعضی علما گفته اند آن موجب فراغت دنیوی و مرتبت اخروی باشد و اوفوا بعهد الله و وفا کنید بپیمان خدای اذا عاهدتم چون عهد بسته باشید

عهد آن است که آن مالت برایمان باعهود که میان مومنان معهود است ولا تنقضوا الایمان و مشکنید سوگندها را بعد توکیدها

بس از استواری آنها بو که یاد کنید وقد جعلتم الله و حال آنکه گردانیده اید خدای را علیکم کفیلا بر سوگندهای خود کفیل گواه ان الله یعلم

بدرستی که خدای میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند و شما را بدان جزا خواهد داد ولا تکونوا و مباشید کالتی نقضت

مانند زنی که بشکافت و باز کرد غزلها ریسمان رشته خود را من بعد قوة پس از قوت محکم شدن فتل آن انکاثا حالی که آن

رشتهای باز کرده باشد یعنی مانند زنی که رشتها سالها ازاکثار کرده باشد و محکم و قوی کرده باشد باز دهد و باره باره کرده در عرب

زنی بود نام او ریطه که چرخی داشت و همه روز با کنیزان خود بنشستی و رشته می تافتی و ایشان را امر کردی تا آن رشتها را بشکافتندی

و بعد از نصف النهار بشکافتن آن رشتها امر کردی و همه کار او این بودی و ضایع میشدی و آن زن را بجهت آن خرقاء می گفتند

و مثل شما در این چنانچه آن زن است که رشتها را ضایع میکند مومن عاقل باید که رشته عهد خود را که بر نقض است نگسلد و در عهد خود

ثابت باشد تتخذون ایمانکم فرا میگیرید عهد و سوگند خود را دخلا بینکم خیانت و دغلی و مکر در میان خود و اهل قول آن است که در جاهلیت

و حال آنکه از جمله آن عادت یعنی در سوگند آن و عهود دخیل مکر و خیانت میکنید ان تکون امة باین جهت که هستند گروهی که ایشان هی اربی من امة

که ایشان زیاده از گروهی دیگرند در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که عدد بسیار در نقض عهد سبب اکثر و قلت مسلمانان بیشتر باشند

داوری بینه و یکی آن حیله بازی آغاز کرده خواهد کرد از مکر خود رجوع کنید و طریق اهل جاهلیت پیش گیرد انما یبلوکم الله جز این نیست

که خدای می آزماید شما را بدان امر بوفای عهد یعنی تا عالمیان ظاهر کند که جگونه اعتصام در میان وفای عهد و وفا بعهد امر و نهی

بامکر کثرت و قلت بر شما و ایشان اهل مومنان و ضعف ایشان معلوم شود و نقض آن میکنند ولیبینن لکم و هر آینه بیان کند برای شما یوم القیامة

روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید در آن تختلفون اختلاف میکنید در شان دین و حق او در دنیا که جزا میدهد شما را بر اعمال شما از ثواب و عقاب

ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که همه یکی کند لجعلکم هر آینه گردانیدی شما را بر وجه اجبار و اکراه امة واحدة یک گروه متفق

در اسلام ولکن یضل ولیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر کرا میخواهد یعنی کسی که اختیار کند طریق معجزات تبعیت غرض و عناد نظر در آن نکرده

اختیار ایمان نکند حق تعالی او را فرو گذارد در ضلالت از آن راه بازگردد و یهدی من یشاء و راه می نماید بتوفیق لطف هر کرا خواهد از سعادت

بطریق ایمان و تامل بکند در آیات الهی که حق تعالی بتوفیق هدایت کرامت فرماید ولتسئلن و هر آینه سوال کرده خواهد شد در محشر عما کنتم تعملون

از آنچه بودید که عمل میکردید دنیا از رستن که سود و زیان تحت مبالغه در قبح نقض عهد تکرار نهی از آن میفرماید که ولا تتخذوا ایمانکم و فرا میگیرید

سوگندهای خود را دخلا عذر و مکر بینکم میان یکدیگر را از حسن کینه فتزل قدم پس بلغزد قدم از راه اسلام بعد ثبوتها از استواری آن و تذوقوا السوء

و بچشید اندوه و رنج در دنیا بما صددتم بسبب آن بازداشتن شما عن سبیل الله از راه خدای که آن وفا بعهد است و لکم و مر شما راست در آخرت عذاب عظیم

عذاب بزرگ این تهدید عظیم است مر صحابه را از آنکه رسول را منتقض شود که از عهد رسول برگردند و در پی آن اسلام و عهد بیعت او را از رجوع باز کنند ضایع شمارند

حیف و مده کرده اند و لا تشتروا و مخرید بعهد الله عهد خدای و بیعت پیغمبر را ثمنا قلیلا بهای اندک را آن از حطام دنیا که وعده

میدادند انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفا داران از نصرت و غنیمت دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهتر است شما را از آنچه وعده

میکنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانسته باشید و از ابو صادق علیه السلام روایت که این آیه در ولایت امیر المومنین علیه السلام و بیعت او مردم را

و نرد در رغبت وفا بعهد میفرماید ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اموال و منیت ینفد منقضی و فانی گردد و ما عند الله باق و آنچه نزدیک خداست

از خزاین رحمت ممدود است و هرگز منقوض نگردد و لنجزین و هر آینه جزا دهیم الذین صبروا آنان را که صبر کرده بر فاقه و فقر و ایمان بتکالیف ابرار را

کفار و ایذای ایشان بر وفا بعهد اجرهم مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون بنیکوترین آنچه بعمل آوردند از روی اخلاص یعنی عمل میکردند یعنی اکثر

را جای بنیکوترین اعمال از آن حسن واجبات و مندوبات و ما جزای نیکوتر از اعمال آن من عمل صالحا هر که کند کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد

و زن و هو مومن و او گرویده باشد چه عمل بی ایمان مستحق ثواب نگردد فلنحیینه پس هر آینه او را زنده گردانیم در دنیا حیوة طیبة زندگانی خوش

او را توانگر گردانیم بمعیشت دنیوی با فراغ خاطر او را روزی گردانیم ضحاک گوید هر که ایمان آورد و عمل صالح کند اگر چه درویش باشد زندگانی او خوش گردد و

او بر آن صبر کند و هر گز غمگین نشود و عمل صالح کند زندگانی او با خوش بود و اگر چه توانگر باشد که خوف و عدم میل داری ثواب و لنجزینهم و هر آینه دهیم

مومنان صالح را اجرهم مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون به نیکوترین کاری که میکنند که از جهت آنکه است و بعد از اطاعت بندگان با سعادت و منوچهر

از شر و سوسه شیطان ایمن شوند پس میفرماید فاذا قرات القرآن پس ای محمد چون خواهی که بخوانی قرآن را فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدا من الشیطان

الرجیم از شر دیو رانده شده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تا در قرآن از وسوسه او ایمن باشی و خطاب اگر چه با رسول است مراد امت اند انه لیس له بدرستی که نیست مر

ابلیس را سلطان تسلطی و غلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند چه آن پناه جویی میکند از شر او و علی ربهم و بر پروردگار خود در دفع وسوسه

یتوکلون توکل میکنند انما سلطانه جز این نیست که تسلط او علی الذین یتولونه بر آنان است که او را دوست میدارند و اطاعت میکنند و وسوسه او را

قبول میکنند و الذین هم و آنانکه ایشان به سبب شیطان مشرکون شرک آرنده که او را فرمانبردار اند و چون کفار بوقت نسخ بعضی از احکام

گفتندی که محمد با اصحاب خود سخن میکند امروز بکاری میفرماید و فردا از آن نهی میکند علی الرسم او افترا میکند بر خدای و از پیش خود سخن میگوید این آیه آمد که

و اذا بدلنا و چون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی را بجای آیتی دیگر یعنی حکم آیتی را منسوخ کنیم و الله اعلم و خدای داناتر است بما ینزل بآنچه فرو فرستد

از ناسخ جهت مصلحت و منسوخ قالوا گویند کافران انما انت مفتر جز این نیست که تو افترا کننده ای بر خدای و از خود سخن میگویی بل نه چنین است بلکه

اکثرهم لا یعلمون بیشتر ایشان نمیدانند حکمت نسخ را قل بگو ای محمد این را که نزله فرو آورده است قرآن را روح القدس روح پاک که جبرئیل است

من ربک از نزد پروردگار تو بالحق براستی و درستی و نه از پیش خود تا مفتری باشی و نه باطل و حاصل کرده تا باشد خلل ...

یهدیهم را که گردند و ایمان اندر یقین ایشان ... که از کلام حق است و نسخ ... آن آیه ... که ایشان مطمئن شوند ...

وهدىً وبشرى و نيز از آن جهت فرو فرستاد تا هدايت كردن و بشارت دادن للمسلمين مر گردن نهادگان را كه اسلام آورده‌اند كه نامه او [illegible] بود كه مر عام

خصمي را اگر چه گسسته [illegible] كتاب بوده‌اند و [illegible] توريه و انجيل خوانده بودي خبر [illegible] سيد عالم صلى الله عليه و آله

باز ميگشتي [illegible] قرآن فرمودي قريش گفتند كه محمد اين كلام مي آموزد و با ما ميگويد آيه آمد ولقد نعلم و هر آينه ميدانيم انهم يقولون

آنكه ايشان ميگويند كه إنما يعلمه بشر جز اين نيست كه او را مي آموزد آدمي [illegible] در رد قول ايشان ميفرمايد كه لسان الذي زبان كسي كه يلحدون

ميگردانند [illegible] إليه [illegible] اعجمي عجمي است [illegible] فصاحت ندارد [illegible] و هذا و اين قرآن

لسان عربي مبين زباني است لغتي عربي روشن كننده با وجود كمال فصاحت و نهايت بلاغت [illegible] عرب از آوردن مثل آن عاجزند پس دعوى آنكه [illegible] مي آموزاند

عجمي شكسته زبان [illegible] كلامي [illegible] بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است [illegible] كلام [illegible] اعجمي غير فصيح [illegible]

[illegible] قرآن عربيت و نهايت فصاحت و بلاغت رسيده [illegible] پس [illegible] از اين كس [illegible] إن الذين به درستي

آنانكه لا يؤمنون بآيات الله [illegible] لا يهديهم الله راه ننمايد خداي [illegible]

[illegible] نجات [illegible] و لهم عذاب أليم و مر ايشان راست عذابي دردناك در آخرت [illegible]

[illegible] إنما يفتري الكذب جز اين نيست كه بر مي بافد دروغ [illegible] الذين لا يؤمنون آنانكه [illegible] بآيات الله

بآيتهاي خداي [illegible] و أولئك و آن گروه [illegible] هم الكاذبون [illegible] دروغ [illegible]

[illegible] بلال و خباب و عمار [illegible] ياسر و مادر او رضي الله عنهم [illegible]

[illegible] عمار [illegible]

[illegible] خبر كفر [illegible] عمار [illegible]

[illegible] الا من أكره [illegible] ايمان [illegible]

[illegible]

[illegible] من كفر بالله هر كه كافر شود [illegible] من بعد إيمانه [illegible] ايمان [illegible] الا من أكره

[illegible] و قلبه و حال آنكه دل او مطمئن بالإيمان آرميده است با ايمان [illegible]

ولكن من شرح ولكن هر كه [illegible] بالكفر صدرا [illegible] فعليهم غضب من الله

[illegible] ولهم عذاب عظيم و مر ايشان راست عذابي بزرگ [illegible] ذلك [illegible]

بأنهم استحبوا [illegible] الحيوة الدنيا [illegible] على الآخرة [illegible] وأن الله [illegible]

[illegible] لا يهدي [illegible] القوم الكافرين [illegible] أولئك آن گروه الذين

طبع الله [illegible] على قلوبهم [illegible] وسمعهم [illegible] وأبصارهم [illegible]

[illegible] ايمان [illegible]

بر آنها طبع و لعن کرده و اولئک هم الغافلون و آنگروه از سبب بیخبران و غافلان از سرانجام عمر خویش که در بازار دنیا سودای بد [illegible]

زیان خود و سستی دل بر حسرت و ندامت نخواهد بود و هیچ کار میسر نمی‌گردد لا جرم انهم حقا که ایشان هم فی الآخرة در سرای دیگر ایشان اند هم الخاسرون

زیانکاران ثم ان ربک پس پروردگار تو للذین هاجروا مر آنان را که هجرت کردند سوی مدینه چون عمار و خباب و صهیب من بعد

ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار ایذای تمام ثم جاهدوا پس جهاد کردند و صبروا و شکیبائی نمودند بر جهاد و بر مشقات ان ربک

پروردگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور رحیم آمرزنده است عفو کند از ایشان گناهان گذشته را و رحیم و مهربان است ان را

رفیق طاعت دهد در زمان آینده و یاد کن خود را از این نمازکه یوم تأتی در روزی که کل نفس هر نفسی تجادل عن نفسها

از نفس خود و نیکی طاعت کند خود و عاصی گوید که معصیت کردم و مطیع گوید که طاعت بیشتر کردم و بقول اکثر مفسران هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاصی نفس خود

و کمتر نفس نفسی و توفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است و هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند در مکافات و ضرب

الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی برای کافر نعمتان و آن بیان قریة کانت آمنة ایمن بود از زوال و جابران و ستمکاران مطمئنة آرمیده و اهل

آن آسوده بر سر تمام یأتیها رزقها می‌آید بدیشان روزی ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جای آن

و جوانب آن فکفرت پس کافر شدند اهل آن یعنی کفران ورزیدند بأنعم الله نعمتهای خدای و شکر نکردند فاذاقها الله پس چشانید خدای اهل آن را

لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بآنچه بودند که می‌کردند از عملهای ناپاک و فعلهای ناشایست ابن عباس فرمود که مراد

این مثل اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و ارزانی بسر میبردند پس چون نعمت رسالت صلی الله علیه و آله کافر شدند حق تعالی ایشان را

به قحط مبتلا ساخت هفت سال در بلای قحط و خشکسالی بودند تا غایتی که مردار میخوردند و خوف بیم دادند آنحضرت بر ایشان مسلط بود [illegible]

تا بحدی که از هیبت اسلام ترک تجارت شام کرده بودند و بعضی از خوف ایمن بودند چنانکه قال و لقد جاءهم و بدرستی که آمد ایشان را رسول منهم پیغمبری از ایشان

نبی محمد صلی الله علیه و آله فکذبوه پس تکذیب کردند او را فأخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس و هم ظالمون و حال آنکه ایشان

ستمکاران بودند بر نفس خود از کفر و تکذیب و بعد از آن خطاب با اهل ایمان کرد و فرمود فکلوا پس بخورید ای مؤمنان مما رزقکم الله از آنچه خدای روزی داد شما را

حلالا طیبا در حالتی که حلال بود و پاکیزه باشد و حرمتی در آن نبود و اشکروا و سپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدای را ان کنتم ایاه

اگر هستید او را تعبدون می‌پرستید و فرمان می‌برید و بیان مباحات از محرمات میکند بقوله انما حرم علیکم جز این نیست که خدای حرام کرد بر شما المیتة

مردار را والدم و خون ریخته را و لحم الخنزیر و گوشت خوک را که از آن خواهند و ما اهل و آنچه آواز برداشته شود لغیر الله به بغیر اسم خدای بر آن در

وقت ذبح آن یعنی نام بتان که بر آن نهند فمن اضطر پس هر که مضطر شود و محتاج گردد به خوردن یکی از محرمات غیر باغ در حالتی که طالب لذت نباشد

آینده را و نباشد بر امام زمان و لا عاد و نه در گذرنده از حد سد رمق فان الله پس بدرستیکه خدای غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم و مهربان از رخصت

دادن اکل محرمات در وقت اضطرار و لا تقولوا لما تصف السنتکم و مگوئید مر آنچه را وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان بی‌دلیل

مگوئید الکذب دروغ هذا حلال این حلال است مراد هر حرثی است که در شکم بحیره و سائبه است همچنانکه در سوره مائده گذشت و هذا حرام و این

حرام است یعنی آنچه خدای حلال کرده مگوئید حرام است و آنچه حرام است مگوئید حلال است لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ که گوئید خدا ما را

و موطّ لعت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَفْتَرُونَ برمی‌بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند از عذاب خدای از آنچه

مَتَاعٌ قَلِيلٌ آنچه از امثال این میکنند برای کسب آن برخوردار اند اندک و ناپایدار است منقطع گردد و رود وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی

دردناک در آخرت وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنانکه بدین یهودیه در آمده اند حَرَّمْنَا حرام گردانیدیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنچه خواندیم بر تو مِنْ قَبْلُ

پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن وَلَكِنْ كَانُوا

و لیکن ایشان بودند که بسبب ظلم و کثرت گناه أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند یعنی بکسب عصیان و کفران نعم الهی

و تحریم حلال کسم و تحلیل احکام حرام خود بر خود ستم کردند و خود را مستحق عذاب گردانیدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِينَ عَمِلُوا

السُّوءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عاقبت کار خود ثُمَّ تَابُوا پس بازگشتند مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس

آن عمل بد وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند کار خود را إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا پس از توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را

بسبب توبه رَحِيمٌ مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده و بعد از نهی کفار از تحلیل محرمات و تحریم محللات امر میکند ایشانرا باتباع ابرهیم خلیل و میفرماید

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابرهیم خلیل كَانَ أُمَّةً بود جامع کمالات و فضایل که در افراد بشر مجموع آن نیست مگر متفرق در اشخاص بسیار یعنی هر خصلتی نیکو در کسی

بر طریق تفرق یافت در وی جمیع بود حاصل که او جامع جمیع کمالات و فضایل بود قَانِتًا لِلَّهِ فرمان بردار مر خدای را حَنِيفًا مایل از دینهای باطل بدین حق

وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان [illegible] بر ملت ابرهیم اند شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ سپاس گزار مر نعمتهای او را

اجْتَبَاهُ برگزید خدای مر او را بنبوت وَهَدَاهُ و راه نمود او را در دعوت إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راهی راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ

و دادیم او را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در دنیا نیکوئی یا ذکر جمیل و محبت او در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را [illegible]

و با آنکه حضرت خاتم الانبیا صلوات الله علیه از نسل او گردانید وَإِنَّهُ و بدرستی که ابرهیم فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان

با درجات عالیه جنان و علو مرتبه [illegible] ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِعْ که پیروی کن در توحید و تبرا از شرک مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ

کیش ابرهیم حَنِيفًا در حالتی که مایل بود از همه کیشها بدین اسلام که طریق حق است وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از جمله شرک آورندگان این

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تعظیم شنبه [illegible] إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که گردانیده شد تعظیم سبت [illegible] عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا

فِيهِ بر آنانکه اختلاف کردند در او [illegible]

[illegible]

وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچه بودند که فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن

اختلاف میکردند [illegible] ادْعُ بخوان ای محمد خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود که اسلام است

بالحکمة بسخنی که حق را ثابت گرداند و شبهه را زایل سازد والموعظة الحسنة و به پند نیکو و سخنان نافع اول برای دعوت خاص است که طالب حقایق اند
و دوم برای دعوت عوام است وجادلهم و جدال کن با ایشان یعنی مناظره کن بالتی هی احسن بطریقی که او نیکوترین مجادلاتست بی خشونت
و ملایمت و این نوع است در تسکین آتش عناد ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضل بآنکس که او گمراه شد عن سبیله
از راه حق که اسلامست وهو اعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان یعنی بر تو جز تبلیغ نیست بلکه خدا عالمست باهل اضلال و اهتدا جزا دهنده
ایشانست آورده اند که مشرکان در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بکشتند و همه را مثله کردند و شکمها بشکافتند مسلمانان گفتند اگر ما را حق دهد بر ایشان پیروزی
و ظفر یابیم مثله کنیم که در عرب هیچکس بکس نکرده باشد و در آن روز حمزه بن عبدالمطلب را مثله کرده بودند و شکم او بشکافته هند دختر عتبه جگر او را در دهن نهاد تا بخورد در دهن سنگ شد
بینداخت رسول را ازین خبر کردند فرمود که حمزه نزد خدای گرامی تر از آنست که بعضی را از آن بآتش برد چه حمزه از اهل بهشت است و هند از اهل دوزخ گوشت
خون حمزه با جگر هند مختلط نشود لهذا از آن فرمود که اگر مرا خدا ظفر دهد بهفتاد کس از ایشان عوض حمزه مثله کنم حق تعالی این آیه فرستاد که وان عاقبتم و اگر عقوبت
کنید با آنکسی که شما را عقوبت کرده فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم به مانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی اگر ایشان یکی را مثله کرده
شود در برابر یکی مثله کنید نه زیاده ولئن صبرتم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان در گذرید لهو خیر للصابرین آینه صبر بهتر است صابران را از انتقام
واصبر و صبر کن در آنچه در راه خدا بتو رسیده وما صبرک و نیست صبر تو الا بالله مگر بتوفیق و تیسیر خدای تعالی ولا تحزن علیهم و اندوهگین مباش
باعراض کافران از تو و ایمان نیاوردن ایشان ولا تک و مباش فی ضیق در تنگی دل مما یمکرون از آنچه مکر میسگالند از برای ان الله بدرستی که خدای
بنصرت و یاری مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کرده اند از شرک و معصیت والذین هم و با آنانکه ایشان محسنون نیکوکارانند از روی
جهت ایمان و اسلام بر منبر فضیلت

سوره بنی اسرائیل

مکیست از ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت است که هر که سوره الاسری بخواند
دلش نرم شود و ... قنطار ... قنطاری هزار ... بار ...
... بسم الله الرحمن الرحیم
سبحان الذی پاکست ... اسری بعبده ببرد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله
لیلا در شبی یعنی در زمان اندک از ساعات شب من المسجد الحرام از مسجد حرام ... کعبه ...
الی المسجد الاقصی بسوی ... الذی بارکنا آنکه برکت دادیم حوله گرداگرد آن را
شام است ... لنریه تا بنمائیم او را
من آیاتنا از دلایل قدرت خود ...
...
...
... انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا ...
... البصیر ...

من نماز خفتن بگزاردم و بخفتم و آنحضرت را او نمازها کردم و در خواب رفتم و بیدار شدم تا که بامداد مرا بیدار کرد و گفت برخیز ای محمد تا ...

برخاستم و نماز بامداد بگزاردم حضرت فرمود که ... جبرئیل ... آمد و فرمود که برخیز غسل کن و وضو تازه کن ... چنان کردم و در روایتی آمده که

حضرت فرمود آب کوثر را با آب ... غسل کردم و وضو ساختم ... آمدم فرشته دیدم ایستاده ...

و آن ... روی او ... و چشمهایش چون ... و دندان ... و لب او چون ...

... چون ... گاو ... از یاقوت ... از زمرد ... بر آن نهاده ... چون ...

... سوار شوم ... گرفت ... سوار شدم ... که ... سوار شوم پس ... خواهم دید

ساعتی الکلام ... جبرئیل ... بود ... بیت المقدس ... رسیدم ... از ... تا روزگار

عیسی ... سلام کردند ... جبرئیل ... نماز بگزاردم ... جبرئیل ... ملائکه

آن ... بیت المقدس ... آن ... آسمان ... آن ... ملک الموت چون

قبض ... از آن ... آن ... ظاهر شود ... آسمان ...

دیدم ... سبزی و سفیدی ... بودم ... او ... زمین ... بر عرش ... رسید

و ... التسبیح ... سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم ... رسیدم ...

آتش بود و نیمه دیگر ... آتش ... و ... آن ... فرشته را دیدم ... لوحی در کنار

... جبرئیل گفت این ملک الموت ... چون مرا ... ای محمد ... الحمد

المنان المنعم ... که این لوح ... آجال ... ارواح قبض کنم ... قبض ارواح

اهل ... خود ... دنیا ... خواهم ... و

... جبرئیل گفت ای ملک ... و ... و ...

... سلام کردم ... ای ... گفت ...

آورد ... گفتم ... از او ... دیدم ... آن ...

... دیدم ... ای ... خدا ...

هزار هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار زبان و بر هر زبانی هزار هزار لغت تسبیح ...

از بسیاری ذکر او ... کردم ... تو ... این تسبیح ... سبحان الله ... الله ... و ...

این تسبیح ... کما هو اهله ... کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله کما حمد الله شیء ... و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله

کما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر کما هو اهله و کما ینبغی لکرم

وجهه و عز جلاله ثواب این تسبیح زیاده از این ... و ... بیت ... ملاقات کردم ... رفتم ... سدرة المنتهی رسیدم

و در زیر آن درخت چهار چشمه دیدم که می‌آمد آب وی از انگبین و شیر و خمر و آب و برگ آن درخت نگاه کردم دیدم که بر سدرة المنتهی نوری از انوار الهی بر آن درخت گسترده

که وصف در نیاید و آنجا هزار هزار شاخ بزرگ بود و بر هر شاخ هزار هزار شاخ کوچک و بر هر یک از آن هزار هزار فرشته چون آنجا رسیدم جبرئیل باز ایستاد

و گفت هر یکی را مقامی است معلوم از این در نتوانم گذشت پس مرا بر حجاب الذهب برد و خود در پیش حجاب ایستاد و گفت اگر یک قدم از اینجا پیشتر روم بسوزم

پس آن فرشته مرا با حجاب اللؤلؤ رسانید آنگه مرا بر دست دیگری رسانید بهمین وجه تا مرا از هفتاد حجاب بگذرانید سطری هر حجاب [illegible]

پس حجاب رفرف بگذاشتند که نور آفتاب را غلبه میکرد چشم من از آن نور خیره شد و آنجا براق از رفتار فرو ماند و مرا بر رفرف سوار کرده [illegible]

چون عرش رسیدم هیچ [illegible] از [illegible] دیدم در چشم من خبر گشت حق تعالی [illegible] عرش [illegible] هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی می‌شنیدم

یعنی نزدیک‌تر آی در هر نوبت از این خطاب مرا ترقی دیگر حاصل تا قدم بر سریر دنی فتدلی نهادم و بکلمت فاصل فکان قاب قوسین او ادنی [illegible]

لیسمع فاوحی الی عبده ما اوحی کردم پس [illegible] عرش قطره [illegible] در زبان من [illegible] طعمی [illegible] شیرین‌تر [illegible] و حق تعالی از اخبار اولین و آخرین

مرا اخبار [illegible] در زبان من [illegible] تا آن هیبت [illegible] گفتم التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات حق تعالی فرمود السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته

من گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بعد از آن گفتم که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه بار خدایا رسول تو ایمان آورد و هم مؤمنان ایمان آوردند

بخدا و فرشتگان و کتب‌ها و پیغمبران نه چنانکه یهود و ترسایان که بعضی را ایمان آوردند و بعضی را کافر شدند خطاب آمد که مؤمنان چه گفتند گفتم گفتند سمعنا و اطعنا [illegible]

و فرمان ترا اجابت آوردیم خطاب رسید که بخواه هرچه میخواهی گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بار خدایا امت مرا اگر نسیان یا خطا کنیم فرمود که

ترا و امت ترا از خطا و نسیان مؤاخذه نکنیم و از آنچه اکراه نمایند بر امری دارند گفتم ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بار خدایا

بر من و امت من بار گران چنانچه نهادی بر امتهای پیش از ما مثل یهود و نصاری که آن [illegible] تو از ایشان [illegible] گفتم ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا

چیزی بر ما منه که ما طاقت آن نداشته باشیم فرمود این مرتبه و امت تو کرامت فرمودم گفتم واعف عنا ای ما را از خسف نگاه دار واغفر لنا ای از قذف

و بیامرز ما را از قذف و سایر بدیها وارحمنا من المسخ و بعث بر ما از مسخ انت مولانا تو خداوند مایی فانصرنا علی القوم الکافرین نصرت ده ما را بر قوم کافرین

فرمود این مرتبه را دادم ترا و امت ترا و گفتم بار خدایا پیغمبران که پیش از من بودند گرامی کردی ابراهیم را خلیل خود گرفتی و موسی را سخن گفتی و ادریس

را مکان بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چه فرمودی حق تعالی فرمود ترا حبیب خود گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل خود گرفتم و با تو

سخن گفتم چنانکه با موسی ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة دادم چنانکه داود را زبور دادم و آن از گنجهای عرش است و پیش از تو بهیچ پیغمبری نفرستیم و بر تو

مسجد کردم زمین را و امت ترا غنیمت حلال کردم و ترا بر اهل عالم نصرت دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسند و [illegible] سید کتابهاست فرو فرستادم و ذکر ترا

رفیع کردم و بگلبنی [illegible] بالا بردم و بجای انجیل آن سورهای طوال که آیات در او و بجای زبور حم و تنزیل مفصل تفصیل دادم و شرح صدر تو کردم و امتان

ترا بهترین امتان گردانیدم پس امت ترا فضل کردم و آن شکر کن و بعد از این چیزها گفت و نهی کرد که آنرا اظهار نکردم و بعد از آن پنجاه رکعت نماز فرض کردم و سفارش

کردم تا هفده رکعت مقرر شد و هیچ چیزی دیگر الهی عطا فرمود و هیچ چیزی باقی نماند که آن بمن نمود و مرا جامع الکلم داد و علی را جامع العلم گردانید و علی را وصی

کرد و علی را حجت و سبیل من ساخت و علی را امام و در آن [illegible] آسمان و زمین همه در [illegible] آسمان و در روی زمین [illegible] حجاب [illegible] نظر [illegible] نشسته

تا آنکه در حال من نظاره علی میکردم و علی نظر من میکرد [illegible] لطف کرد بر این [illegible] اکبر فرمود [illegible] مقام فاب قوسین دیدم [illegible] حق [illegible]

ابن بود که ای محمد در این حجره که من تنها بودم دیدم که همه حجابها برداشته شده و همه درهای آسمان گشوده گشته را دیدم سر بر آسمان نهاده بود بی منکر پس راوی حق تعالی فرمود

گفتم یا رسول الله چنین با تو چه گفت بی خبر که ای محمد علی را وصی تو کردانیدم و وزیر و خلیفه تو [illegible] و الهام کن هر سخن که با او میشنود من نیز میشنوم و [illegible]

علی را اکرام و تعظیم نما [illegible] و علی در خانه بود می [illegible] و [illegible] پس من گفتم یا رسول الله من قبول کردم [illegible] برادری او نمودم [illegible]

حق تعالی امر کرده [illegible] بر علی سلام کرد و علی جواب سلام [illegible] دیدم که [illegible] و [illegible]

و [illegible] گفتم [illegible] گفتند که ای محمد [illegible] فرستاده [illegible] نام [illegible] داد [illegible]

این عم ترا خلیفه تو گردانیده [illegible] دیدم [illegible] همه [illegible] پس جبرئیل را گفتم [illegible] که هر [illegible]

جواب [illegible] از خدای [illegible] و اکنون همه [illegible] علی [illegible] از آسمان [illegible] صد [illegible]

قصه [illegible] دیده بودم [illegible] با علی [illegible] دیده [illegible] بودم [illegible] کردم [illegible]

مرا [illegible] با علی [illegible] بعد از آن ابن عباس گفت [illegible] گفتم یا رسول الله [illegible]

[illegible] علی [illegible] ابی طالب [illegible] که علی را [illegible] داری [illegible] گفتم [illegible] علی [illegible]

[illegible] با علی [illegible] داری [illegible] که [illegible] ازان [illegible] دعوی [illegible]

[illegible] حق [illegible] عذاب کنند گفتم یا رسول الله [illegible] علی را [illegible]

[illegible] السلام [illegible] ابن عباس [illegible] این [illegible]

[illegible] حق [illegible] از علی [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] علی [illegible]

و ابن عباس [illegible] رسول [illegible] بود [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] ابو جهل [illegible] آنحضرت [illegible] از خدای [illegible]

[illegible] المقدس [illegible] ابو جهل [illegible] آواز [illegible]

[illegible] ای محمد [illegible] المقدس [illegible] آنها [illegible]

[illegible] ابو جهل [illegible] ای محمد [illegible]

رسول [illegible] علی [illegible] المقدس [illegible] آن [illegible]

[illegible] علامات [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] آن [illegible] بود [illegible] آن [illegible]

[illegible] کردم [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] کردم [illegible]

بر من شبه شد حقیقت مسائل ایشان از این چشم می آورده امید بودیم و خبر نداشتیم و میگفتیم که این چند بار وعده شتران این چند بود و اکنون بخبر دوره میسوزانی
و در بسیار کاروان ایشان آن خاکستر رنگ و بر جمع غراره انداخته اند چون آفتاب طالع شود ایشان در رسیدند ایشان چنانکه گفته این علامت دیگر است پس منتظر بودند
که آفتاب آید و کاروان باید اکنون تسلیم روغ کوی کوتاه چون وقت طلوع کی گفت نگاه که انک کاروان آمده اشتر خاکستر رنگ در پیش و چنانکه از کاروان
علامات چون دیدند و مشاهده کردند گفته این سحر و افسانه است این ندیدیم و نشنیدیم امر سحر و بس آن غایت عنادی و جحود بود الحاصل شبه حقیقت اول رفتن حضرت الی
مسجد اقصی بود و دیگر حال آسمان بود چه اگر در اول بآسمان گفتی بعید داشتندی این بیشتر بود وی در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس اول در این سوره گفت که ایشان
المسجد الاقصی بود و چون بآیات و علامات معلوم کرده تجویز آن کرد در حقیقت بیان معراج و احوال عروج دیگر کرده اند در سوره النجم بیان فرموده قوله
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ و باقی روایات و اخبار موجه بطرق مرتبطه دلیل در منهج الصادقین مذکور است و منظور بود آن منشور این سبحان الذی
بمسجد الاقصی بردیم و آیات و معجزات بسیار دادیم او را وجه هدایت خلقان با موسی نیز با آیات بینه بکرم حسنه وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و دادیم موسی را
کتاب توریه وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب با موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده فرزندان یعقوب را و گفتیم أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا
بسکه به بجز من وکیلی و دلکاری و کار خود بوی که ای ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا در کشتی گذاشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ مراد ایشان که صالح بودند
دانستیم نجات بنی اسرائیل چه همه از نسل یعقوب اند که هم از ابراهیم است علیه السلام نیز که از طوفان که همه رستگار از آن بودند با کسی و شکر گذاری ان نما
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که نوح بود عَبْدًا شَكُورًا بنده بسیار شکر ایشان است در همه احوال از خوردن و پوشیدن و جامه پوشیدن و گفتن و هر چه بشنود و سوار شدن
کی الحمد لله از بهر حقیقت او شکر گفت وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ و اعلام کردیم بنی اسرائیل را حکم مقدور و شایسته این فِي الْكِتَابِ در توریه بیان
کردیم لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد کنید و تباهی بار با به سیرآید فِي الْأَرْضِ در زمین مَرَّتَيْنِ دو بار فساد اول از شما ظاهر شود اول مخالفت احکام
توریه بود و کشتن امرا و بیغمبر این و دوم کشتن شعیا اف دوم قتل زکریا و یحیی و قصد هلاک عیسی علیه السلام حقیقت با ایشان اخبار کرد و گفت که
فساد خواهید و لَتَعْلُنَّ و لابد خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلندی بزرگ یعنی بسیار سرکشی خواهید از طاعت و تکبر خواهید بود و ستمکاران
فرا زود و ظلم و ستم فَإِذَا جَاءَ پس آنگاه که آمد وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقوبت اول از آن دو بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ پس بگماریم و مسلط کنیم بر شما
برکه بگماریم عِبَادًا لَنَا بندگان که از ما هستند یعنی بندگان مخلوق ما اند مراد بخت نصر و لشکر او اند بر صفتی میگوید أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوند
کارزار سخت فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ پس در آمدند میان سرای شما برای قتل و غارت و امر این کار شما بکشند و صغار شما را غارت کنند و توریه را
بسوزانند و مسجد خراب کنند مراد از حرمت ایشان با رحم و جور کنیم چه این باقی تکلیف است تا بگذارید آن کنیم و اختیار با خود ایشان بگذاریم و عذاب بر ایشان مسلط شوند
وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا و بود این وعده وعده کرده شده یعنی حکم ما قطعی گرفته بگرانی رفتند ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس باز گردانیم برای شما
غلبه را غالب شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده بودند تا مغلوب ایشان شوند از غالب شدن بر شما و هم ایشان بودند که بعد از چند سال
باز آمده خود کشتند بیت المقدس را که خود بیت در دل او مسکن شده و بنی اسرائیل از اسیری رهانیده ایشان را آبادان بسازند
بر اتباع بخت نصر مسلط کرد وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد کردیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ و پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و ساختیم شما را أَكْثَرَ نَفِيرًا بیشتر
نفیرا از روی لشکریان و کوشش از زیاده از آنان که دانیم که از اهل صفت مجتمع تمامیت با جمعیت ایشان تفاوت کردند إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکوئی کنید

أحسنتم لأنفسكم نيكويي كرده‌ايد براي نفسهاي خود ولاجرم ثواب نيكي آن بشما رسد وإن أسأتم واگر بدي كنيد فلها پس وبال آن بر نفسهاي شما است

ودر موارد كه از امير المؤمنين عليه السلام نقل كرده‌اند هرگز با كسي نيكويي نكرده‌ام و بدي با كسي نرسانيده‌ام پس اين آيه برخواند يعني هرچه كسي كند با خود كند فإذا جاء

پس چون بيايد وعد الآخرة وعده عقاب نوبت ديگر يعني در حرم دماي ايشان [illegible] دو حالت [illegible] حقيقت مبنوا [illegible] وعده عقوبت [illegible]

در رسيد بر كشتن يحيي و در وجه تطبيق گماشتيم بر ايشان طرطوس رومي را و قوم او ليسوءوا تا آن فرستادگان اندوهگين سازند وجوهكم رويهاي شما را

يعني آثار غم دائم بر رويهاي شما پيدا كنند كه حقيقت مبنوا الحزن مي‌خوانند يعني تا آن قوم رويهاي شما را اندوهناك سازند وليدخلوا المسجد وتا درآيند در بيت المقدس

كما دخلوه چنانكه درآمده بودند در وي أول مرة اول بار يعني همچنانكه نوبت اول قوم بخت نصر درآمده بودند و بجز اخراب كرده لشكر طرطوس نيز درآيند

وليتبروا و هلاك كنند [illegible] ما علوا آنچه غلبه كنند بر آن تتبيرا هلاك كردني عسى ربكم شايد كه پروردگار شما بعد از عقوبت دوم

أن يرحمكم آنكه رحم كند بر شما اگر توبه كنيد و باز گرديد از معصيت وإن عدتم واگر باز گرديد بنوبت ديگر بمعاصي عدنا باز گرديم ما بعقوبت نوبت ديگر

و در نوبت سوم عود كردند بآنكه تكذيب حضرت رسالت كردند و قصد قتل او كردند حق تعالي عود كرد [illegible] آنحضرت بني قريظه را

قتل آورد و بني النضير را از خانمان آواره كرد و جزيه بر باقي نهاد و اين عقوبت دنيوي ايشان بود وجعلنا جهنم و گردانيديم دوزخ را للكافرين

براي كافران حصيرا زندان [illegible] حصير [illegible]

[illegible] و تفصيل اين قصه [illegible] البداية والنهاية

[illegible] در آيات گذشته بني اسرائيل [illegible] توبه و انابت و قبول [illegible] اسلام [illegible] حقيقت قرآن [illegible] احكام [illegible]

إن هذا القرآن بدرستيكه اين قرآن يهدي للتي راه مي‌نمايد بطريق اسلام هي أقوم كه آن راست‌ترين راهها است [illegible]

[illegible] ويبشر المؤمنين و مژده مي‌دهد مؤمنانرا الذين يعملون الصالحات [illegible] أن لهم [illegible]

[illegible] أجرا كبيرا مزدي بزرگ [illegible] وأن الذين [illegible] لا يؤمنون بالآخرة

[illegible] أعتدنا لهم آماده كرده‌ايم براي ايشان عذابا أليما عذابي دردناك [illegible]

[illegible] عذاب أليم [illegible] ويدع الإنسان [illegible]

بالشر [illegible] دعاءه بالخير [illegible]

وكان الإنسان و هست آدمي عجولا [illegible]

[illegible] وجعلنا الليل والنهار و گردانيديم شب و روز را

آيتين [illegible] فمحونا آية الليل [illegible]

[illegible] وجعلنا آية النهار [illegible] مبصرة [illegible] لتبتغوا تا طلب كنيد

فضلا من ربكم [illegible] ولتعلموا [illegible] عدد السنين شمار سالها والحساب

[illegible] وكل شيء و هر چيز [illegible] فصلناه بيان كرديم [illegible] تفصيلا بيان كردني

و از جملهٔ آن موجب و وزر است و اگر چنین نبودی نه از روز اتیان ریاضتی اجتناب نمی‌کردی کار که در روزه دار معلوم نیست که افطار باید و زمان عده دار
انقضای عده خود را نشناختی و قرض دار نه دانستی که اجل آن کی منقضی شود و بیع کس نشناسد و چون اینها را حساب کنند و در جمیع حساب کنند احتیاج
برای رفع حاجت به آن است و روز آخر برو خود را از یکدیگر فرا رسند و بعد از آن می بیان آنچه میفرماید که وَكُلَّ إِنسَانٍ هر آدمی خواه مؤمن و خواه کافر
أَلْزَمْنَاهُ الزام کردیم او را طَائِرَهُ عمل او را فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی عمل بد او لازم اوست و از وی جدا نمی‌شود چنانکه طوق لازم گردن است و گوید
حاجت آن که سود و که بد بحساب کار مبتلا روز قیامت برای بیان آن مرتب شده آمد و یعنی عنقه آنست که عهده آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون
آوریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز كِتَابًا نامه او صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ مَنشُورًا ببیند آن کتاب را باز کرده در میان او و گوییم آدمی را
در حق نامه او که سیئه و ثواب اعمال او در آن نوشته و چون در سکرات افتد او را در هم پیچیده و چون مبعوث شود باز کرده به او دهند اقْرَأْ كِتَابَكَ
بخوان نامهٔ کردار خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده باشند و خطاب به یک یک رسد که ای نامه خود را بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز
عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا حساب شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی و در حدیث آمده که سؤال الرحمن سؤال امروز در قیامت
خود را در حبس و در محشر که از مکث و بیم که بعد چنین و قت داری از سیئات تائب شو و در حسنات بیفزا و در تدارک خود بکوش که فردا اعمال را محاسب خواهد
کرد در کشف الاسرار آورده که روزی کسی خود را بینا کند امروز هیچ امر دم گوید هیچ بار آن نشوی و هیچ کسی که نامه رسانم تا منکری در حرکات و سکنات
خود نیز هم عرض کن آن را که نامه رسانم تکلفی تمام کردی و کرداری که تا خود را باید که هر روزی دیگر هیچ حال از سر خود فراموش نکنی که ای بنده از انکار
هم چه خواهی از رنج و کلفت ملک اسم العقیده و بیت یک بار اطاعت شدم و در این کار نیز داد و بیم تا به در آن سوی هشیار کردی و از من توقع
حساب غافل نشوی که با طاعت کردن و حساب این بیت حساب هم بکار حیات بگویند و خواهی که مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه یابد و بر راه راست رود
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي جز این نیست که راه می‌یابد لِنَفْسِهِ برای نفع خود یعنی راه یافتن او و هر آنکه خواهد بود وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ
جز این نیست که گمراه می‌شود عَلَيْهَا بر نفع خود یعنی گمراهی او و اهلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ
گناه نفسی دیگر مروی است و لیکن در زمان کافران مسلک میگویند کنند و من گناهان شما بردارم حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری
وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم عذاب کننده قومی را از اهل استیصال حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و فرستیم رَسُولًا فرستاده‌ای بیان نماید
براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند مراد از آن عذاب که همگی مسلمانان برانچه متعلق است از شرعیات در دنیا و نه از اعراض الامعی از بعث رسول
لا اکر خدای حجت عقل با آن ایمان لکه اجابت عذاب برک آن و اگرچه بعث رسول نبود وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً
که هلاک کنیم اهل شهری و دهی را بعد از قیام حجت بر ایشان از رسل بایشان أَمَرْنَا فرمان دهیم مُتْرَفِيهَا متنعمان و سرکشان آن شهر را بطاعت
و فرمان برداری بر زبان رسول که مبعوث شده باشد بر ایشان و تخصیص اهل تنعمان بذکر جهت آنست که عزت ایشان تابع ایشانند پس ما امر کنیم ایشان را
بنعم و عیش فَفَسَقُوا پس ایشان از حکم رسول ما بیرون روند و سرکشی کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن شهر کلمه
کلمهٔ عذاب که سبقت کرده است در حکم ازلی بموجب عقوبت فَدَمَّرْنَاهَا پس از بیخ و بنیاد بکنیم وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ و بسا از اهل قرنها مِن بَعْدِ نُوحٍ
از پس قوم نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا سی وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو

بذنوب عباده بگناهان بندگان خود خبیرا دانا که بر نهان آن را داند بصیرا بینا که خطیئات آشکار ایشان بیند و بر وفق آن همه را عقاب کند

کما فعلنا در غزوات امروز منافقان که غرض ایشان حصول غنیمت بود نه طلب مجاهدت حق و مه کرمن کان هرکه باشد که از روی [illegible] یرید العاجلة

خواهد این جهان که مقرره بنی لذت و نعمت آن عجلنا له فیها تعجیل کنیم مر او را درین جهان ما نشاء آنچه خواهیم لمن نرید

برای آنکس که خواهیم از طالبان دنیی ثم جعلنا له پس گردانیم مر او را جهنم دوزخ یصلاها درآید بدان مذموما در حالتی نکوهیده

مدحورا رانده شده از رحمت خدای و من اراد الآخرة و هر که خواهد آخرت یعنی ثواب آن را و سعی لها و بشتابد برای آن سعیها سعی که لایق آن است

سعیها الحقیق سعی که آن را عمل [illegible] و هو مؤمن و حال آنکه آن سعی کننده مؤمن باشد با ایمان صحیح [illegible]

چه قبول عمل [illegible] ایمان صحیح فاولئک پس آن گروه که طالب آخرت اند با ایمان و عمل خیر کان سعیهم هست سعی ایشان مشکورا مقبول

پسندیده نزدیک خدای [illegible] کلا نمد هریک را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند

مدد کنیم [illegible] هؤلاء و هؤلاء [illegible] من عطاء ربک

از عطای خداوند تو و ما کان عطاء ربک و نیست عطای [illegible] محظورا [illegible] انظر

بنگر [illegible] کیف فضلنا بعضهم علی بعض [illegible]

اند و بعضی [illegible] طالبان دنیی [illegible]

وللآخرة [illegible] اکبر درجات [illegible] و اکبر تفضیلا [illegible]

[illegible]

از [illegible] لا تجعل مع الله الها آخر خدای دیگر را [illegible] فتقعد [illegible]

مذموما مخذولا [illegible] و قضی ربک [illegible]

الا تعبدوا الا ایاه [illegible] و بالوالدین احسانا

[illegible] اما یبلغن عندک الکبر [illegible] احدهما

او کلاهما [illegible] فلا تقل لهما اف [illegible]

[illegible] و لا تنهرهما [illegible] و قل لهما

قولا کریما [illegible]

[illegible] و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة [illegible]

[illegible] الرحمة [illegible]

[illegible] و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا [illegible]

[illegible]

عقوق والدین از کبائر است و در حدیث آمده که عاق والدین هر عملی خواهد گو بکن که هرگز به بهشت نرسد و نیز از آن حضرت منقول است که [illegible] دهد و حرمت تو
از نظر کردن به پدر و مادر بکراهت و تندی و با ایشان بلند آواز خود بر آواز ایشان [illegible] دستهای خود را بر بالای دستهای ایشان مگیری و مقدم ایشان مشوی
بر رفتهای ایشان و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت است که در حق پدر و مادر [illegible] حال ایشان نکنه بهشت [illegible] در حدیث قدسی آمده که ای عاق
هر چه خواهی بکن که ترا نیامرزم و ای نیکویی کننده در حق پدر و مادر هر چه خواهی بکن که ترا بیامرزم و در خبر است که مردی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمده گفت
یا رسول الله مرا اعمالی آموز که بآن رحمت خدای نزدیک شوم فرمود که مادر و پدر داری گفت آری فرمود که با ایشان نیکویی کن که نیکویی کردن در حق ایشان نزدیک
ترست برحمت خدای از همه چیز رَبُّکُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است بِمَا فِی نُفُوسِکُمْ آنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَکُونُوا
صَالِحِینَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کننده گان بایشان فَإِنَّهُ کَانَ پس بدرستیکه خدای هست لِلْأَوَّابِینَ مر بازگردنده گان را از عقوق و رجوع
کننده گان بطرف او [illegible] غَفُورًا آمرزنده [illegible] از تقصیراتی که قبل از توبه از ایشان صادر شده باشد و در روایت صحیح وارده که مراد از اوابین کسانی اند
که [illegible] نماز گزارند [illegible] از مراعات حال پدر و مادر و نهی از عقوق ایشان ترغیب کرد به دادن حقوق مستحقان و گفت وَآتِ ذَا الْقُرْبَى
و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ حق او را مراد اقارب حضرت رسالت اند صلی الله علیه وآله که حق ایشان اعطای خمس است [illegible] و از صادقین علیهم السلام
مرویست که مراد ازین آیه آنست که حق اهل بیت رسول بدیشان ده و در خبر است که چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه وآله فدک را بفاطمه بخشید و در حیات آن حضرت در تصرف
وی بود و منافع آن صرف [illegible] میکرد [illegible] از فاطمه انتزاع کرد [illegible] از علمای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که مراد بذی القربی
در این آیه اهل البیت رسول الله اند [illegible] وَالْمِسْکِینَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِیلِ و راه گذر را
حق ایشان و [illegible] تفسیر خود از منهال بن عمرو نقل کرده که امام زین العابدین علیه السلام [illegible] هولاء آن [illegible] است که اهل بیتیم
که حق [illegible] والیتامی [illegible] یعنی مراد یتامی و مساکین [illegible] ذی القربی [illegible]
[illegible] ابن السبیل [illegible] در کتب [illegible] مسطور است [illegible] امر باعطای حقوق مستحقین نموده گفت وَلَا تُبَذِّرْ
و اسراف مکن [illegible] که مال خود را در [illegible] رضای خدا [illegible] تَبْذِیرًا [illegible]
منقول است که اگر برابر کوه زر را در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی در باطل صرف کنند اسراف است إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ بدرستیکه اسراف کنندگان
[illegible] کَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ هستند برادران [illegible]
[illegible]
وَکَانَ الشَّیْطَانُ و هست دیو [illegible] لِرَبِّهِ کَفُورًا [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ [illegible] ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ [illegible]
مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوهَا [illegible] فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا [illegible]
[illegible]

پس بایستی مبسلیغ سکینه برای بخیل و مسرف یعنی آن وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ یعنی مگردان دست خود را مغلوله الی عنقک بستن کردن دست خود با بسط الرزق ابایی

این کنایت است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادن این عبارت است از اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ پس بنشینی مَلُومًا

ملامت کرده شده و منقطع مانده کان مَحْسُورًا درمانده و محتاج مرویست که زنی مسلمانی یهودیه را گفت ... مضمون کرده انکه حضرت مصطفی از موسی کلیم سخی تر است

و جهت آن باشد که زن مسلمه دختر خود را بخواب کرد و گفت دختر مرا انگشتری ... آمد و گفت یا رسول الله مادر من از تو طلب ... ماندن پیراهن حضرت رسول بجهت آن آمده

درهم خود را ... وقت خروج آمد از برهنگی ... آیه مذکوره نازل شده و حق تعالی

او را از عقب الحمف نجات داد ... از تنگی رزق تسلی فرمود إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ می گستراند روزی را برای هر کس که خواهد

و برای هر کس که می خواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر کدام که او اقتضا می کند بسط و قبض او بمقتضای مصالحت است و گفت ایشان را از هم اعراض نماید إِنَّهُ كَانَ

بدرستی که او است بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا پس هر آنچه مصلحت ایشان را اقتضا کند فعل او است وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید

فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی گویند آیه در حق اهل جاهلیت است که دختران را زنده در گور کردند تا ترس آنکه مبادا از نفقه ایشان عاجز آیند

فاقه ایشان ... نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ما روزی می دهیم ایشان را و شما را پس غم روزی ایشان مخورید

إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی که کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا هست خطای بزرگ چه آن موجب قطع نسل است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن

عمل مگردید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که زنا هست فَاحِشَةً خصلتی زشت و کاری قبیح وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی است آن چه آن موجب قطع انساب است

و تضییع و قطع صله رحم و قطع حقوق ... از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود در زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت

اما آنچه در دنیاست آبروی ببرد و روزی را قطع کند و اجل را نزدیک گرداند و آنچه در آخرت است خشم خدا و سختی حساب و در جهنم جاوید

ماندن ... وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل او ... اهل

امانه و ذمی و معاهد ... إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم حقی که آن قصاص است ... وَمَن قُتِلَ و هر که کشته شود

مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده باشد ... فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که گردانیدیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را

سُلْطَانًا تسلطی و قوتی ... بمقتضای قتل که آن قصاص است فَلَا يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ پس اسراف نکند

و از اندازه بیرون نرود فِّي الْقَتْلِ در کشتن ... که مرویست که در جاهلیت ... قاتل ...

قتل ... إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا ... و قصاص ...

... وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمَ بمال یتیم ... إِلَّا بِالَّتِي

هِيَ أَحْسَنُ ... تصرف ...

... حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ ...

... وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ...

... إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ...

و وفا به آن مخصص است اجزا و فوا آن را بر دادن و أَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمانه کنید إِذَا كِلْتُمْ چون پیمایید برای کسی وَ زِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ترازوی
راست یعنی القبان که ترازوی بزرگ است ذَلِكَ این تمام پیمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است شما را وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از روی عاقبت و بازگشت و
لَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بدان علمی و دانشی یعنی تقلید مکن و کمان از پی اجری و متابعت آن مکن یعنی مگوی که دیدم و شنیدم و دانستم
و حال آنکه ندیده باشی و نشنیده و ندانسته و نزد بعضی مخصوص است آیه بتقلید و نفی و اعلم بعض العقاید راجح است که منع است تقلید از دلیلی خواه از قطعی یا
و مؤید قول اوست قوله إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ بدرستی که گوش و دیده وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَئِكَ همه یکی از این اعضا كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا هست از وی پرسیده
شده یعنی از اعضای نه گانه خواهند پرسید صاحب آنها را که چه معامله کرد از ایشان سؤال کنند که چه شنیدی از امر جایز و غیر جایز و از چشم پرسند که چه دیدی از این
کردی یعنی بد نگریستی یا دیدن آن بد و از دل پرسند که چه دانستی از اعتقاد حق و باطل از جهت علم از نعمت اعتقاد کم و زیادی و قوله فَإِنْ بنده چه کنم
از قدم زنند الله تعالی از جهاز خبر سؤال کنند از عمر و جسم و در گفتی و از زبان کرد چه گفتی و از مال که از کجا کسب کرده و در چه خرج کرده و از حکمت کار
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و مرو در زمین تو خرامان با کبر و تکبر ضد او نکبر است خطاب با رسول است و مراد امت یعنی ای بنده محرام در راه رفتن تکبر کنان إِنَّكَ
بدرستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را بپای دوری کشیدن و سخت گام زدن در زمین کوفتن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و هرگز نرسی بکوهها طُولًا
از روی درازی مراد آنست که چون تکبر ضعیف و خوار است و قادر نیست که خرق زمین کند بکوفتن قدم و برکشی از کوه در گذرد پس او را لایق است که خاکی
و متواضع باشد و درحال ما کی از کُلُّ ذَلِكَ همه اینها که مذکور شد و آن بیست و پنج خصلت است از قوله لا تجعل مع الله الها آخرا اینجا بعضی امر است و چند از دهان و نهی الوالی
نهی مکروه كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی آن یعنی آنچه نهی است عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو مَكْرُوهًا ناخوشایند و ناپسندیده و نهی خدای را اهانت دلالت آن از آن
نهی که ذَلِكَ آن احکام مذکوره مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ از آنچه است که وحی کرده است بتو رَبُّكَ پروردگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علم و شناخت حق و دانستن حق است و دانستن آن
عمل وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ و مگردان با خدای إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر را که اگر کرداری فَتُلْقَى پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده شده
باشی نفس تو ملائکه و اهل ایمان ملامت کنند مَدْحُورًا و دور کرده شده و دور از رحمت خدای أَفَأَصْفَاكُمْ خطاب است با کفار که گفتند ملائکه دختران خدایند
یعنی آیا برگزید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما بِالْبَنِينَ بپسران که افضل اولاد اند وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران را که اخس اولاد
اند و آن جز است عقول شما بر آن کند و اعتقاد شما بر آن وارد است إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما میگویید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافه اولاد میکنید وَلَقَدْ
و بدرستی که گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم و از جهت دلائل بوجوه مقرر فِي هَذَا الْقُرْآنِ در جهات این قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا پند پذیرند و بیاد آرند وَمَا يَزِيدُهُمْ
و نمی افزاید ایشان را این تکرار إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از حق و دور شدن از آن در قول مشرکان می فرماید قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ
اگر بودندی با خدای یگانه خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ چنانکه مشرکان میگویند و جمعی میخوانند چنانکه کافران میگویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه طلب کنند
طلب کردندی إِلَى ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِيلًا راهی بر منازعت و غلبه چنانکه ملوک میکنند یعنی خصمی کنند با او
و عیب او میجستند که اگر او خدای بودی با او شریک خدایان یا منازعت و غلبه از خود دفع کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و برتر
عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرگ یعنی از تشابه از آن غایت تا عقد و تبعیت او بمراتب عالیه و الوجود کامل و جهت است
و دو ارتفاع و انفراد در مرتبه وجوب است که از خواص آن جز است که متمنع الثبات تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میکند و پاکی او را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ

هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در آنهاست از ملائکه و جن و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر
تسبیح میکوید خدا را تسبیحی مقرون بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش میکند او را بصفات کمال وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشانرا چه شما بنظر صحیح و عقل صافی تأمل نمیکنید تا فهم تسبیح این توانید کرد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست
خدای حَلِيمًا بردبار که بتعجیل عقوبت نمیکند بر شما بجهت غفلت از مسائل او غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که تأمل و توجه کرده در صنایع عالم
و وحدانیت او اعتراف نماید سلمی گوید در تمام مکونات با اختلاف لغات تسبیح الهی میکنند اما اهل اسلام نشنوند و فهم نکنند مگر عالم ربانی و مراد از تسبیح این کیفیت دلالت
است این دلالت بر وجود صانع و بر قدرت و حکمت و علم و وحدانیت او و آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در بعضی اوقات که نشستی و تلاوت قرآن
فرمودی بعضی از اهل شرک سنگ بر آنحضرت انداختندی و قصد ایذای او کردندی حق تعالی ایشانرا از وی کفایت کرده چنانکه حق سبحانه میفرماید این آیه
و آیه دیگر اینست وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون خوانی جَعَلْنَا بَيْنَكَ کردانیم و نهادیم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان
آنانکه منکرند مر این را حِجَابًا مَسْتُورًا پرده پوشیده تا ترا نبینند و آواز ترا نشنوند وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ و کردانیدیم بر دلهای ایشان
أَكِنَّةً پوششها یعنی چون کفار بجهت عناد و لجاج تأمل نکنند در آیات باهره و معجزات ظاهره پس گویا بر دلهای ایشان پوششها نهاده ایم کراهت
أَنْ يَفْقَهُوهُ از آنکه دریابند قرآنرا وَفِي آذَانِهِمْ و نهادیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند و با علامتی بر دلهای و گوشهای
ایشان نهادیم تا ملائکه بآن عالم شوند که ایشان از فرط عناد بتدبر در آیات نکنند و بسمع قبول نشنوند و بحث آن [illegible] وَإِذَا ذَكَرْتَ
و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ پروردگار خود را در قرآن وَحْدَهُ یگانه و تنها وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ باز گردند کافران بر پشتهای خود و نمی پذیرند
روند نُفُورًا از روی نفرت رمندگان یعنی از شنیدن توحید [illegible] نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بما
يَسْتَمِعُونَ بِهِ آنچه میشنوند [illegible] إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ
وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَى و [illegible] این راز که با یکدیگر میکویند که کلام وی سحر است إِذْ يَقُولُ
الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گویند ستمکاران یعنی مشرکان مر اصحاب ترا شما إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نمیکنید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا
مگر مردی سحر کرده شده [illegible] انْظُرْ كَيْفَ بنگر چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ زدند برای تو مثلهای
[illegible] فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریق حق [illegible] فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا
[illegible] وَقَالُوا و گفتند کافران أَإِذَا كُنَّا
آیا آن هنگام که [illegible] عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا [illegible] أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا بر انگیخته
شویم خَلْقًا جَدِيدًا [illegible] قُلْ كُونُوا [illegible] حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن
أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَسَيَقُولُونَ [illegible] مَنْ يُعِيدُنَا [illegible]

قل بگو در جواب که باز آورد و دوباره زنده کند شما را الذی فطرکم آنکس که بیافرید شما را اول مرة اول بار که خاک بودید پس آنکس که تواند خاک را جان داد

در بدن جسم تواند جسم خاک را زنده ساخت و در نهایت حیا ایشان برآیند از اول فسینغضون پس زود باشد که بجنبانند الیک رؤسهم بجانب تو

سرهای خود را چنانچه کسی از تعجب سر جنباند ایشان از روی انکار سر خود بجنبانند و یقولون و گویند متی هو کی خواهد بود این بعث و نشر

قل بگو ای محمد عسی ان یکون شاید که باشد بعث و نشر قریبا نزدیک هرچه آمدنی است نزدیک است آن روز که کی اول البته خواهد بود

یوم یدعوکم در روزی که بخواند حق شما را برای محاسبه اسرافیل را در نفخه ثانیه شما را آواز دهد فتستجیبون پس اجابت کنید خدا را یا اسرافیل

بحمده در حالتی که قائل باشید بستایش حق بر کمال قدرت او خلائق که در خبر آمده که خلایق از قبور برآیند خاک از سر افشانند و گویند سبحانک اللهم

و بحمدک و تظنون و گمان برید آنکه ان لبثتم که درنگ نکردید در قبر الا قلیلا مگر اندکی زمان که خود را در دنیا گذشته باشید در آن روز اندک

شمرند جهت مشاهده اهوال آن روز یا بجهت طول که در آخرت ایشان را باشد که اتباع بهترین اقوال و افعال ایشان کرد و قل لعبادی بگو مر بندگان مرا

یعنی مؤمنان را که بندگان مخصوص منند یقولوا التی بگویند آن کلمه را که هی احسن آن بهتر و نیکوتر باشد و آن امر است و نهی از مناهی آوردم

مشرکان پیوسته در ایذای اصحاب بقول و فعل می‌کوشیدند مؤمنان صورت حال بعرض حضرت رسالت رسانیدند و اجازت قتال ایشان جستند طلبیدند اکثر فرمود

که امر الهی بمحاربه ایشان نرسیده این آیه فرود آمد که مأمور به ملایمت و عمل کنید با حسن اقوال در مقابله جفای کفار درشتی کنید بلکه با ایشان بگویند که ایشان

خدا شما را به راه راست آورد ان الشیطان بدرستی که دیو کینش ینزغ بینهم دشمنی می‌افکند میان آدمیان پس ممکن که درشتی کردن با ایشان در

موجب ستیز و عناد کفره و امور ایشان زیادتی در دشمنی و فساد کنند ان الشیطان بدرستی که شیطان هست للانسان مر آدمی را عدوا مبینا

دشمن آشکارا و هر که صلاح او نجوید و خیر اهلاک او کوشد ربکم اعلم بکم پروردگار شما داناتر است بکار شما ان یشأ یرحمکم اگر خواهد رحمت کند

بر شما و از جور کافران رها کند او ان یشأ یعذبکم اگر خواهد شما را بایذا و آزار کفار عذاب کند پس بکنند تا شما را آزار کنند و این موجب

عذاب بر شما باشد و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد علیهم وکیلا کار ساز ایشان که ایشان را از کفر نگاهداری و با جبار ایشان اسلام

داری پس مؤاخذه نخواهی شد بکفر رو گردانیدن ایشان و تو همین تبلیغ رسالت اصحاب خود را با اقوال و افعال حسنه امر کن و با کفار مدارا کن و ربک اعلم

و آفریدگار تو داناتر است بمن فی السموات والارض بهمگی در آسمان و زمین است و بر احوال ایشان دانا و بمصالح ایشان و او را برگزیده و نوازش کرد

ترا بنبوت و سیادت که چه بینم او طالع حضرت را که در هنگام که چند پیغمبر کنند حضرت این آیه فرستاد که ما دانا تریم باهل آسمان و زمین هر که را

خواهیم برای نبوت برگزینیم و لقد فضلنا و بدرستی که افزونی دادیم بعض النبیین بعضی پیغمبران را علی بعض بر بعضی دیگر چنانکه ابراهیم را بخلت

و موسی را بالمکالمه و محمد را بالمحبوبیت و خاتمیت و عموم رسالت و شفاعت و معراج و آتینا داود و دادیم داود را زبورا کتابی زبور پس فضل او این

کتاب نه بپادشاهی او در است که ز زبور صد و پنجاه سوره بود که در او احکام حلال و حرام است و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و نعت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بشارتی اوست و فضل او در آنست که چون قریش قحط سنة هفت جعلت الیم ... این آیه فرستاد که قل ادعوا الذین زعمتم

بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنهائی را که گمان بردید که ایشان خدایانند از ملائکه و مسیح و عزیر و اصنام من دونه بجز خدای تعالی تا رفع کنند قحط را فلا یملکون

پس ایشان نتوانند کشف الضر برداشتن سختی قحط و رفع آن را و لا تحویلا و نمی‌توانند تغیر دادن و انتقال گردانیدن آن از قبیله بقبیله

آورده اند که بنو ملیح ملائکه را و جماعتی جن را می پرستیدند چون جنیان خود ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر خود باقی ماندند این آیه آمد اولئک آن گروه از ملائکه و جن الذین
یدعون آنانکه می خوانند ایشان را کافران یعنی ایشان را می پرستند یبتغون می جویند الی ربهم الوسیلة به پروردگار خود وسیله چه آوردن ایشان
طاعت و عبادت کنند تا ایهم اقرب هرکدام ایشان که نزدیکتر است بمنزلت و مرتبه یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل می جویند
پس غیر مقرب بطریق اولی پس چه توجه با کفرت آوردن اول عقل معنی آنست که معبودان شما محتاج معبودی اند و یرجون رحمته و امید میدارند رحمت او را
و یخافون عذابه و می ترسند از عذاب او ان عذاب ربک بدرستیکه عذاب پروردگار تو کان محذورا هست سزاوار آنکه از آن حذر
کنند و حجت معلوم است که ایشان در بیم و امیدند همچون بندگان چگونه ایشان را پرستش توان کرد بعد از آن بسبیل تهدید می فرماید که و ان من قریة
نیست هیچ دهی الا نحن مهلکوها مگر که ما هلاک کننده ایم اهل آن را بمرگ و فنا قبل یوم القیمة پیش از روز قیامت او معذبوها
یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و غیر آن عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی از مؤمن صالحه بموت و از کافر و فاسق از عذاب کان ذلک هست
الحکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله معجزه طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را
زر خالص سازد و کوههای مکه را محو کند تا زمین که دکهعه و صلاحیت زراعت داشته باشد و جویها و انهار سازد تا باغ و بستان را زینت و مجموع
کرد و ما منعنا و باز نداشت ما را ان نرسل الایات از آنکه بفرستیم معجزه و نشانها الا ان کذب بها مگر تکذیب کردن بها آیات مقترح پس
الاولون پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما برحسب سؤال ایشان ظاهر کردیم و ایشان تکذیب کردند و ما ایشان را مستاصل کردانیدیم پس اگر
آنچه این امت طلبیده از معجزات بظهور آریم و بسا هم که ایشان تکذیب خواهند کرد و بمقتضای سنت آنکه عذاب مستاصل می باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم
که این امت را مستاصل نسازیم که ببرکت محمد صلی الله علیه و آله بسیار از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد بعد از آن ذکر بعضی امم سابقه میکند
که بسبب تکذیب آیات مقترح هلاک شدند و میفرماید و آتینا ثمود الناقة و دادیم ثمود را ناقه را باقتراح ایشان از معجزه مبصرة و دالی که هویدا بود
بینا و هویدا یعنی ناقه از سنگ بیرون آوردیم و بر حجیت معجزه بینه بود فظلموا بها پس کافر شدند بآن ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند
و ما نرسل و نمی فرستیم بالایات معجزات مقترحه الا تخویفا مگر برای ترسیدن از عذاب مستاصل پس اگر کفار ایمان نیاورند بعد از نزول
معجزات این امت مستاصل کرده شوند و اذ قلنا لک و یاد کن چون گفتیم ترا وعده دادیم که ان ربک بدرستیکه پروردگار تو
احاط بالناس فرا خواهد گرفت مردمان یعنی هلاک خواهد کرد قریش را وای بشارتست بواقعه بدر یا علم خدا احاطه کرده احوال مردمان از اعمال ایشان
از طاعت و عبادت و معصیت و هرکه آنچه مستحق آنست از ثواب و عقاب و ما جعلنا الرؤیا التی و نگردانیدیم آن خوابی که نمودیم ترا
الا فتنة للناس مگر فتنه برای آدمیان یعنی سبب آزمایش مراد از آن خوابیست که در سال حدیبیه حضرت دید و گمان بود که حضرت در خواب دیده بود که عمره
گذارده بود و بیت الحرام طواف کرده و سعی و حلق بجا آورده صحابه منتظر آن بودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که اخبار راست نشد و گاه که حکم آن را
کرد و واقعه در سال آینده بظهور رسید و تفصیل این در سوره الفتح مذکور خواهد گشت ان شاء الله و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام مرویست که خواب آن بود
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خواب دید که جمعی از بوزینگان در منبر او میروند و مردم را بر قهقری برمی گردانند حضرت دلتنگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که اینها بنو امیه اند که بعد از
تو بر منبر تو نشینند و در احکام آمده و در خلافت که بعد از تو قوم همگی را بکفر باز اخلاف شوند و ما بین مرا و از فتنه آن فتنه بود در ایام ملکوت ایشان و فتنه

از قبل اولاد و ذریه بسیار از اولیای ایشان و غیر آن کرد و هیچ فرزند از فرزندان کسی مثل آن نبوده و نشنیده نزد امیه و محمد بن کعب و بعضی دیگر مراد از شجره

ملعونه حکم بن ابی العاص است و نیز بنو امیه اند و آن اینست که وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده را که یاد کرده شد فِي الْقُرْآنِ در قرآن مگر آزمایش

مکافات ایشان و ملحدان خود بسبب آن از آتش کنیم و بر عالمان ظاهر سازیم که کدام از ایشان صابر است بر آن و کدام جزع کننده است بر آن و در بعضی تفاسیر آمده که

چون مشرکان درخت زقوم شنیدند گفتند عجب است و تعجب نمودند ابو جهل گفت محمد میگوید که در آتش درخت میروید و باز میگوید که از دو درختی روید و این

نهایت عجب است و حال آنکه از تعجب ایشان عجب میبود زیرا که از درخت آتش بیرون میآید و هیچ فکر نمیکنند که اگر آتش در درخت درو بعید چه عجب که درخت

در آتش بروید یا چادری که بر و بال سمندر سازند در آتش از احتراق محفوظ میکنند و حق تعالی قادر است که نوعی از درخت آتش را از سوختن نگاه دارد

تو زنان بر روید این سخن در جواب قوم ابی جهل ملعون که زقوم را مسکه و خرما میگفتند و آن کافران و لکن منع هدایت است وَنُخَوِّفُهُمْ و میترسانیم کافران را

با نزول تخویفات جهت حسن جزاد آن استیصال ایشان فَمَا يَزِيدُهُمْ پس زیاد نمی کند ایشان را آن تخویف إِلَّا طُغْيَانًا

كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ زیرا که از کافری و بستن آن از مجاورت بسته و چون بر کافران نمیتوان سخن داشت در عوض آن امر انکار ایشان بر عدم فطرت

وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجود کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تعظیم و تکریم فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه

إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای تعالی از علت سجده نکردن پرسید قَالَ گفت بر وجه استکبار و انکار أَأَسْجُدُ آیا سجده کنم لِمَنْ خَلَقْتَ

مر کسی را که آفریدی طِينًا از گل بی حقیقت بر ابلیس که از درگاه خویش انداخت گفت ابلیس دیگر بار که آیا خبر ده مرا أَرَأَيْتَكَ آیا دیدی

هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ این کسی را که گرامی کردی و فضل دادی او را عَلَيَّ بر من و حال آنکه او از خاک است و من از آتش پس برتری او [illegible]

لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر تاخیر کنی مرا و مهلت دهی مرا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه مستولی شوم و بر ایشان خیر نرسد ذُرِّيَّتَهُ و فرزندان

او را و همه را به تصرف خود در آورم و مالک خود سازم إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی را از ایشان که گمراه کردن ایشان میسر نگردد قَالَ اذْهَبْ

گفت خدای تعالی برو این امر از آن نیست و انکار آن بر این بر تو از درگاه رحمت دور شو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که متابعت کند

ترا و فرمان برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که آتش دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست [illegible] این تعلیل کرده است بر ایشان

و هم مانده جَزَاءً مَوْفُورًا پاداشی تمام و بر عدل و ثابت وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی مِنْهُمْ

از ایشان بِصَوْتِكَ با واز خود یعنی خواندن بر معاصی و راهی که بر غیر حق است از ابن عباس نقل میکنند که هر آوازی که بغیر از یاد خدا است از آن آواز شیطان

و هر داعی که به معصیت دعوت کند لشکر ابلیس است وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و بانگ زن بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را

در مجمع گفته که هر که سوار و پیاده از انس و جن که در معصیت سعی کند از خیل و رجل شیطان است وَشَارِكْهُمْ و شریک شو با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها یعنی

بر آن دار که حرام جمع کنند یا بر راه حرام و در معصیت صرف کنند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان ایشان به زنا یا از زنان حامل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس

و امثال آن نام نهند یا ایشان را بر باطل ترغیب کنند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را وعدهای دروغ از درازی امل و شفاعت بتان و تاخیر توبه و انکار

بعثت و جز آن وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد شیطان ایشان را إِلَّا غُرُورًا مگر فریب یعنی خیال باطل که صورت آن خوب نماید

إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان خالص برگزیده من از برای ایشان آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ نیست ترا بر ایشان تسلط و قدرت

یعنی بمکر تو فریفته نشوند که ایشان مرا اند وَکَفَی بِرَبِّکَ وَکِیلًا و بسنده است پروردگار تو وکیل نگهدارنده ایشان خود از اضلال تو بسط دلایل واضحه و باکافی اوراد

کار خود را ببار که از مداخل و سایل او محفوظ گشته و یاری از وجوه رَبُّکُمُ الَّذِی پروردگار شما آنکس است که بوجود کامل یُزْجِی میراند و روان میسازد

لَکُمُ الْفُلْکَ برای شما کشتی را فِی الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ تا بجوئید از فضل او روزی خود که ربح معاملات است اِنَّهُ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا و بعبور

بر دریا سبب آنست اِنَّهُ کَانَ بدرستی که او هست بِکُمْ رَحِیمًا بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میگرداند و بحوایج شما قیام مینماید وَإِذَا مَسَّکُمُ

الضُّرُّ و چون برسد شما را سختی که آن خوف غرق شدنست فِی الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُونَ هر که مینامید و میپرستید

إِلَّا إِیَّاهُ مگر او را که خداوند یگانه است نه غیر او را بخدائی میخوانید و نجات از وی میجوئید فَلَمَّا نَجَّاکُمْ پس آنهنگام که برهاند شما را

از غرقه شدن و برساند إِلَی الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید وَکَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی

کَفُورًا بسیار ناسپاس مر خداوند نعمت خود را أَفَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید بعد از رسیدن شما از دریا بصحرا پس ایمن شدید أَنْ یَخْسِفَ بِکُمْ

از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ کناره از زمین یعنی آنکه قادرست برآنکه شما را در آب فرو برد تواناست برآنکه در خاک پنهان کند أَوْ یُرْسِلَ

و بفرستد عَلَیْکُمْ حَاصِبًا بر شما بادی که سنگ ریزها افکند یعنی قادرست برآنکه شما را سنگباران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَکُمْ پس نیابید برای خود

وَکِیلًا نگهدارنده ای که شما را محافظت کند چه هیچکس دفع فعل حق نتواند کرد أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید أَنْ یُعِیدَکُمْ از آنکه باز گرداند شما را و در آورد

فِیهِ در دریا تَارَةً أُخْرَی باری دیگر بسبب دردل شما افکند تا دیگر باره میل سفر دریا کنید و در کشتی نشینید فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ پس بفرستد بر شما

قَاصِفًا مِنَ الرِّیحِ شکننده از بادی یعنی بادی برانگیزد که کشتی را بشکند فَیُغْرِقَکُمْ پس غرق کند شما را بِمَا کَفَرْتُمْ بسبب ناسپاسی که کردید یعنی بکفران

شما شما را غرق کرده ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَکُمْ پس نیابید برای خود عَلَیْنَا بِهِ بر ما بآن غرق کردن تَبِیعًا پس روی که بر ما دعوی کند و خواهد

انتقام کشد از ما و ما زبان اعتراض دراز کند و گوید حسن بصری که و بعد از حکایت قول ابلیس در تعظیم بنی آدم فرمود وَلَقَدْ کَرَّمْنَا

و هر آینه گرامی کردیم بَنِی آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و برداشتیم ایشانرا سوار کردانیدیم فِی الْبَرِّ در بیابان بر چارپایان وَالْبَحْرِ و در دریا

بر کشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّیِّبَاتِ از اطعمه پاکیزه و بالذت وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزونی دادیم ایشانرا عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا

بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفْضِیلًا افزونی دادنی بتسهیل بالشرف و کرامت ما ایشانرا ... در جمیع است و در ... احمد

تمام آنست از مومن و کافر و آن بحکمت ... و تصویر در رحم و حسن صورت و ... باعتدال و راستی قامت بین وکل

با صابع و ترمیم بلحیه و کسوه و تمیز بعقل و فهم و نطق و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکین بر صناعات ... عامه ... الکرام

مومن و کافر و آن تشریف ... در این ... اصلاب آدم و استماع قول الست و اتفاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و ... علیهم السلام

و ارسال رسل بر ایشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنات و تخویف از عقوبات نیرانست و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان

اکرامات روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنانرا تخصیص کرامت از نبوت و رسالت و دلالت و هدایت و ایمان و اسلام داده و اخلاق حسنه

و آداب مرضیه و ترقیه از مقامات ... بجذبات الهیه و ... گفته که ... آدمیان آنست که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ... اکثر علما آنکه

رسل بنی آدم فاضل ترند از رسل ملائکه و اولیای بنی آدم ... از اولیای ملائکه و صلحای آدمیان فاضل ترند بر عوام ملائکه و در تفسیر ... انبیا

و سال و اند معصومین علیهم السلام افضل از جمیع ملائکه اند بود از آن سفر یاد کن ای محمد یوم ندعوا روزی را که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم

به پیشوای ایشان یعنی پیغمبر ایشان چنانکه گویند که یا امت موسی و یا امت عیسی و یا امت محمد و یا مقتدی هر مذهب [illegible] تا ائمه هدی و ائمه ضلال

چنانکه یا اهل [illegible] یا حنفی یا شافعی و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب [illegible] ایشان و از صادق

علیه السلام مرویست که [illegible] ایشان [illegible] هر قومی [illegible] اولیاء [illegible] گروهی [illegible] رسول

[illegible] فمن اوتی پس هر که داده شود کتابه

کتابه بیمینه [illegible] فاولئک پس آن گروه یقرءون کتابهم میخوانند کتاب خود را از روی [illegible] و مسرت [illegible]

[illegible] و لا یظلمون و ستم کرده نشوند [illegible] فتیلا [illegible] کمتر [illegible]

باشد و من کان فی هذه و هر که باشد درین دنیا اعمی نابینا [illegible] فهو فی الآخرة [illegible]

فهو فی الآخرة پس او در آخرت اعمی نابینا باشد [illegible] و اضل سبیلا و گمراه‌تر از نابینا [illegible]

نابینا بود در [illegible] از ثواب [illegible] و گمراه‌تر از ایمان [illegible]

[illegible] تا روز [illegible] و بدین طایفه [illegible] رکوع و سجود [illegible]

[illegible] و ان کادوا و بدرستی که نزدیک بودند لیفتنونک که ترا فریفته [illegible]

[illegible] عن الذی اوحینا الیک از آنچه وحی کردیم بتو لتفتری تا افترا کنی و بر بندی علینا غیره بر ما جز آنچه وحی کردیم [illegible]

[illegible] و اذا لاتخذوک خلیلا [illegible] موافق [illegible] طریق ضلال و لولا

ان ثبتناک [illegible] لقد کدت ترکن [illegible] نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی ایشان شیئا قلیلا

میل کردنی اندک [illegible] و لیکن [illegible]

معصوم بود [illegible] اذا لاذقناک آنگاه [illegible] ضعف الحیوة

[illegible] عذاب [illegible] و ضعف الممات [illegible] عذاب [illegible] آخرت [illegible]

[illegible] ثم لا تجد لک پس نیابی [illegible] علینا [illegible] نصیرا یاری [illegible]

[illegible] اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین [illegible]

[illegible] و ان کادوا [illegible]

[illegible] لیستفزونک [illegible] من الارض از زمین لیخرجوک منها [illegible] و اذا لا یلبثون [illegible]

[illegible] خلافک [illegible] الا قلیلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت عازم ترک وطن نمی‌شد و در اندک زمانی قبایل یهود بقتل و جلا موصوف شدند بعد از آن فرمود که **سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا** سنت نهادیم سنت نهادنی

برای انبیاء که فرستادیم **قَبْلَكَ** پیش از تو **مِنْ رُسُلِنَا** از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امت است که بیرون کنند پیغمبران خود را از میان خود

وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا و نیابی مر سنت و عادت ما را **تَحْوِيلًا** تغییری و تبدیلی چه عادت ما جاری شده بر آنکه هرگز در میان امتی که پیغمبر ایشان را از عذاب الهی نه

واگر او را ایشان قتل کنند معذب کرده‌اند پس چون قصه سکینه که ترا بیرون کنند و بعد از آن محبت ذکر وعده و وعید امر فرمود باقامت صلوة بقوله **أَقِمِ الصَّلَاةَ**

بپای دار نماز را و محافظت آن کن **لِدُلُوكِ الشَّمْسِ** در وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که آن اول ظهر است **إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ** تا تاریکی

شب که اول وقت نماز شام و خفتن است و علی قول وقت نماز صبح و غلبت **وَقُرْآنَ الْفَجْرِ** و بپای دار نماز صبح را بسبب صلوة قرآن حیث وجه

قرآن در آنست و رکن اوست از فصل تسمیه نامیده بانکه جزو اوست **قُرْآنَ الْفَجْرِ** مر مسمی نماز بامداد **كَانَ مَشْهُودًا** است دیده شده یعنی ملائکه لیل و نهار حاضر

میشوند چه آن وقت نزول فرشتگان روز بود و بالا رفتن فرشتگان شب پس فرشتگان شب آنرا دیده در آخر صحیفه عمل لیل بنویسند و ملائکه روز آنرا

می‌بینند و در اول دیوان عمل نهار ثبت کنند **وَمِنَ اللَّيْلِ** و بعضی از شب **فَتَهَجَّدْ بِهِ** پس بیدار شو به قرآن یعنی نماز شب **نَافِلَةً لَكَ** در حالتی که فرض

زاید است برای تو بر نمازهای پنجگانه و چون این مختص است بتو در امت تو نیست و بعضی از امت تو فرض کرده‌ایم نه برای تو **عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ**

شاید که بدارد ترا پروردگار تو **مَقَامًا مَحْمُودًا** در مقامی پسندیده که جمیع خلایق ستوده آن باشند ستایش کنندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت

در آن مقام علی اولین و آخرین شفاعت کند و او در هیچ موقف نباشد مگر جمیع خلایق او را بینند و در زاد المسیر آورده که حق تعالی او را در روز قیامت بر عرش نشاند

و عبد الله بن سلام گفته که روز قیامت کرسی بجهت او در پیش عرش بنهند و خاتم الانبیاء بر آن نشیند و او را در شفاعت دهند هرکه گوید لا اله الا الله

باشد و در دل او ایمان باشد حتی که او را از دوزخ خلاصی دهد و بعد از آن ذکر سوال امر سکینه کرده **وَقُلْ رَبِّ** و بگوای پروردگار من **أَدْخِلْنِي** در آر مرا

در قبر **مُدْخَلَ صِدْقٍ** در آوردنی پسندیده و با کرامت **وَأَخْرِجْنِي** و بیرون آر مرا از آن در وقت بعث **مُخْرَجَ صِدْقٍ** بیرون آوردن ستوده و با

کرامت از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که رسول الله در غار مخفی کرده در غار بود و بعضی بر آنند که مراد بیرون آمدن از غار با امنیت و داخل شدن بمکه

با ظفر و غنیمت **وَاجْعَلْ لِي** و بده مرا **مِنْ لَدُنْكَ** از نزدیک خود **سُلْطَانًا نَصِيرًا** حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و غالب شونده

بر جمیع اهل خلاف و عناد و قتاده گفته که مراد از سلطان سلطنت و پادشاهی است که امر اسلام بر کفر ظاهر و غالب اسلام پس آن میسر شد پس حق تعالی

اجابت دعای آنحضرت کرد بقوله **فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ** و بقوله **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** و بقوله **لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ** **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ** و بگو آمد

حق یعنی دین اسلام **وَزَهَقَ الْبَاطِلُ** و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و باطل شیطان چه هرگاه قرآن ظهور کند شیطان بگریزد

إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که باطل **كَانَ زَهُوقًا** هست نیست شونده و ناچیز گشته ابن مسعود گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روز فتح مکه در آمد و سیصد و شصت بت

نهاده بود هر قومی روی بصنم خود آوردی اهل مکه هر چوبی در دست گرفته بود که بر سر آن قطعه آهن بود بر هر بتی که میزد پاره پاره میشد و میگفت **وَقُلْ جَاءَ**

الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و هر بتی بپشتی بر روی در افتادی مشرکان گفتندی هیچ مردی ساحرتر از این مرد ندیدیم و بر بالای خانه کعبه بتی خزاعه مانده بود

که از مس بود حضرت فرمود که ای علی آنرا از بام کعبه بر انداز امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا بر زمین انداخت و بشکست و بعد از آن در نعت قرآن فرموده

وَنُنَزِّلُ و فرو میفرستیم برتو **مِنَ الْقُرْآنِ** از قرآن **مَا هُوَ شِفَاءٌ** آنچه که آن شفاست مر امراض اهل اسلام را مانند فاتحه و آیات شفا و بیماری

جهل و شبهه را و اصح آنست که مراد از برای بیان است نفع همه قرآن شفاست از برای مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمة و بخشایش للمؤمنین
مر مومنان را که بدان نفع میگیرند در دین و صلاح نفوس خود و در حدیث آمده که قرآن شفاست هر که بقرآن طلب شفا نکند خدا او را شفا ندهد و از امام صادق
علیه السلام روایتست هر کرا بیماری باشد هرچند صبح پیش از نماز بگذارد چهل بار الحمد بخواند و باد بر او دمد و اگر به نشود در روز دیگر هفتاد بار بخواند
ضامنم شفای آنکس بکر بیماری که اجل در آن نباشد و لا یزید الظالمین و نمی افزاید قرآن ستمکاران یعنی مشرکان را الا خسارا الا زیانکاری چه وی
تکذیب میکنند و کفران و جهل ایشان که دلهای ایشان هست زیاده الا و زیاده ازان از کفران مشرکان خبر میدهد که و اذا انعمنا و چون انعام کنیم انواع نعم
علی الانسان بر آدمی یعنی کافر اعرض روی بگرداند از یاد ما بشکر آن مشغول نشود و نأی بجانبه و دور گرداند نفس خود را از شکر گذاری
آن و ما را البته فراموش کند مستغنی شود از ما و اذا مسه الشر و چون برسد بوی بیماری و فقر و درویشی کان یؤسا باشد بسیار نا امید از رحمت
و تفضل ما و این حالت منافی مؤمن است که در نعمت شکر کند و در محنت صبر و [illegible] آیه خاص است بکافر و اگرچه بحسب ظاهر علی الاطلاق قل کل بگو هر کس
از مؤمن و کافر یعمل علی شاکلته کار میکند بر طریقه که اوست مشاکل حال و اعتقاد او [illegible] از خیر و شر پس کافر در نعمت اعراض کند و در محنت نا امید شود و مؤمن در نعمت
سپاس دارد و در ضرر شکیبایی ورزد [illegible] هر کس [illegible] بر طبق [illegible] عملی میکند از سبیل [illegible] کرام آید [illegible]
قل کل یعمل علی شاکلته [illegible] که از بنده جفا و خطا آید و آنچه مقتضای طبع اوست و از خدای وفا و عطا آید و آنچه از کرم او سزد
فربکم پس پروردگار شما اعلم داناترست بمن هو اهدی سبیلا بکسی که او راه یافته تر است [illegible] و [illegible] از [illegible]
آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی خلف و عقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال حضرت رسالت را استطلاع نمایند چون
ملاقات کردند و احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند [illegible] زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از [illegible] احوال آن [illegible] سؤال کنید
از سه چیز از احوال [illegible] طوف کرده مشرق و مغرب کرده بود و احوال جوانان که در [illegible] پیشین [illegible] و روح [illegible] اگر [illegible] سؤال را جواب
باز دهد [illegible] جواب [illegible] پیغمبرست و اگر [illegible] جواب [illegible] در [illegible]
[illegible] سؤال کنند [illegible] آن جوانان [illegible] ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
و در باب [illegible] ویسئلونک عن ذی القرنین قل ساتلوا علیکم منه ذکرا [illegible] ویسئلونک عن الروح
و [illegible] قل الروح من امر ربی [illegible] از امر پروردگار [illegible]
و [illegible] و ما اوتیتم من العلم [illegible] الا قلیلا [illegible]
[illegible] جواب [illegible] پس [illegible]
[illegible] و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا [illegible]
کرد [illegible] من الارض [illegible] علم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و لئن شئنا [illegible] لنذهبن بالذی اوحینا الیک [illegible] قرآن

بی ارسینها و مصحفها محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ پس نیابی تو برای خود بِهِ آن نفی نابود کردن عَلَيْنَا وَكِيلًا یا وکیلی از خدای خود که از آنها باز داد

کند و بسینها و مصحفها آن آیه و آنچه که اول بود محفوظ دارد إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ مگر رحمت و بخشایش از خدای تو که تو را بدین آن نگاه داشته و بر سینه‌ها محفوظ

و بر مصاحف مسطور داشته و نابود نساخت که لکن رحمت پروردگار تو آنها را باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا

بر تو بزرگ چه رسالت داد و ختم پیغمبران بتو کرد و لوای حمد و مقام محمود بتو داد و قرآن بتو فرو فرستاد و در میان امت تو باقی گذاشته و آنرا محو نمیکند

ابن مسعود گفت که اول چیزی که گم خواهید کرد از دین خود امانت باشد و آخر آن نماز و روزه برداشته شود و قرآن از سینه‌ها برداشته شود در مصحفها

پس آن آیه را بخوانید که وَلَئِنْ شِئْنَا تا آخر و ابن عمر گفت قیامت بر نخیزد مگر که قرآن باز گردد از آنجا که آمده است و آنرا آوازی باشد چون دودی

نحل گفتند چون حق تعالی بر تو دیگر آیات فرو آمد گفتند اگر ما خواهیم مانند این کلام بگوییم حق تعالی فرمود قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ

الْإِنْسُ بگو ای محمد اگر جمع شوند همه آدمیان وَالْجِنُّ و پریان بر آن اتفاق کنند عَلَى أَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هَذَا

الْقُرْآنِ مانند این قرآن در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند آن در بلاغت

فصاحت و بلاغت و عرفا ... این آیه در جواب نضر حارث فرود آمده که میگفت لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا اگر خواهیم مثل این بگوییم حق تعالی قول او را رد کرد

که جن و انس مثل این نتوانند گفت وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگر باشند برخی ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی دیگر را پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی

مکرر کردانیدیم بوجوه مختلفه و جهت زیادتی تقریر و بیان لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوع معنی چون

زهد و ترغیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و غیره آن فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی که آن

انکار حق است و آورده‌اند که جماعتی از قریش روزی بخدمت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم جمع شدند و گفتند ای محمد ما طلب میکنیم نوعی کنیم که از ایمان تو

برخوردار گردیم ... و اگر تو مال میخواهی ... و اگر از ما سلطنت میخواهی و زنان نیکو ... کرده

... که اگر در میان ما ... و اگر برای اینکه ... تو را غنی گردانیم ... از تو

غنی تر باشد و اگر ملک میخواهی ترا پادشاه خود سازیم و اگر جنیان ترا مسخر کرده‌اند طبیبان را حاضر کنیم تا در علاج تو کوشند حضرت جواب داد که از اینها هیچ یک نیست

... و اگر قبول نکنید

صبر کنم تا خدا میان من و شما حکم کند ایشان گفتند که زمین ما تنگ ترین زمینهاست و کم آب ترین جایها اگر تو در دعوی نبوت راستی از خدای خود بخواه تا

این کوهها را از زمین بردارد و زمین فراخ شود و جویها روان کند چنانکه در شام و عراق است و پدران ما را زنده گرداند از جمله قصی بن کلاب که مردی صادق

القول بود تا احوال تو از وی بپرسیم اگر او تصدیق تو کرد ما همه ترا ایمان آریم و بدانیم که تو رسول خدایی رسول صلی الله علیه و آله فرمود که

بدین مبعوث نگشته‌ام بلکه مرا برسالت فرستاده‌اند و آنچه بر من آمده بود بشما رسانیدم اگر قبول کنید بهره دنیا و آخرت شما است و اگر رد کنید صبر کنم

تا خدا میان من و شما حکم کند ... ایشان گفتند ... از خدای خود بخواه ... در آنجا باغی باشد

و جویهای آب روان در میان آن و اگر این نمیکنی از خدا بخواه تا ... عنی شوی و اگر این نیز نکنی

پاره از آسمان بر سر ما افکن تا هلاک شویم یا از زر خانه برای تو گردد تو در آسمان رسول فرمود که خدای خواهد این کارها بکند ... گفت

تو ایمان نیاریم با حضار آبا و پیشینگان یا بانیه بعد از آن گفتند شنیده‌ایم که این قرآن را مردی در یمامه که رحمن نام دارد ترا آموزد و ما هرگز از تو نپذیریم تا هلاک کنیم

ترا یا ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ برخاست و بر عقب آمد عبدالله بن امیه که پسر عمه آنحضرت بود برخاست و او را گفت ای محمد این قوم

بر تو عرض کردند قبول نکردی و آنچه از تو درخواستند یکی را بفعل نیاوردی بخدا که من بتو ایمان نیارم تا که نردبانی نهی و بر آسمان برآیی و من در تو نگرم و از آنجا

نامه بیاری با جمعی فرشتگان که بر آن گواهی دهند برای تو و با وجود آن گمان من چنان خواهد بود که هم ترا باور نکنم و تصدیق تو قبول نکنم ابوجهل گفت ای قوم هیچکدام

از آنچه از وی طلبیدید بانمود بخدا که چون فردا بیاید در وادی کعبه آورده مشغول نماز شود و بسجده رود سنگی گران بردارم و بر سر او زنم تا از جفای او بازرهیم

رسول ازین سخنان بسیار دلتنگ شد حق سبحانه این آیه فرستاد که وَقَالُوا و گفتند توانگران قریش بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن و غیر آن معجزات دیگر

لَن نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم ترا حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنبُوعًا چشمه آبی که هرگز کم نشود أَوْ تَكُونَ

لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ بوستانی از درختان خرما و انگور و مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان گردانی جویهای آب خِلَالَهَا

درمیان آن بوستانها تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا فرو افکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ چنانکه گمان بردی و وعده دادی که او را گفتی

عَلَيْنَا كِسَفًا بر ما پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدا را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا کفیل یعنی گواه [illegible] بر صحت دعوی

تو [illegible] در مقابله ما عیان [illegible] أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ خانه از زر کرده أَوْ تَرْقَىٰ یا بر آیی فِي السَّمَاءِ

بر آسمان وَلَن نُّؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر برآمدن ترا بر آسمان حَتَّىٰ تُنَزِّلَ تا وقتی که فرود آری عَلَيْنَا كِتَابًا بر ما کتابی نَّقْرَؤُهُ

بخوانیم آن را [illegible] تصدیق تو نوشته باشد قُلْ بگو از روی تعجب سُبْحَانَ رَبِّي پاک است پروردگار من از آنکه بر وی تحکم کنند و یا از آنکه کسی را در قدرت شریک

سازد [illegible] این مطلبها بجز وی کسی را قادر است هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا مگر آدمی فرستاده شده همچو سایر رسولان [illegible] ای قوم خود

ظاهر کرده‌اند [illegible] بارادهٔ خواست [illegible] وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمان را [illegible] أَن يُؤْمِنُوا

از آنکه ایمان آورند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ [illegible] إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند از روی عناد أَبَعَثَ اللَّهُ آیا برانگیخت

خدای بَشَرًا رَّسُولًا آدمی را [illegible] از غایت جهالت و ضلالت [illegible]

پس رسول [illegible] در میان [illegible] کافران [illegible] قول [illegible]

که قُل لَّوْ كَانَ بگو اگر بودندی فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان [illegible] يَمْشُونَ [illegible] مُطْمَئِنِّينَ [illegible]

[illegible] لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ [illegible] از آسمان مَلَكًا رَّسُولًا فرشته [illegible]

[illegible]

کافران [illegible] قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ [illegible] شَهِيدًا [illegible] بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ [illegible]

اظهار معجزه [illegible] محمد [illegible] إِنَّهُ كَانَ

[illegible] بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا [illegible]

وَمَن يَهْدِ اللَّهُ [illegible] فَهُوَ الْمُهْتَدِ [illegible] وَمَن يُضْلِلْ [illegible]

وجمع عذ و نیکو کردانیده تخلیه او نا مردا الیزد راه نیت مکرد از فضل فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی مر ایشان را أَوْلِيَاءَ دوستان که نگاه دارند ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز از خدای

وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و حشر کنیم ایشان را روز رستخیز عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان در روایت است که از حضرت رسول پرسیدند که چگونه بر روی خود روند

فرمود آنکس که ایشان را بر پای رفتن قادر است بر روی رفتن نیز قادر است اما اصل آنست که ایشان را بقهر بکشند بر رویهای خود از [illegible]

دخواری کردن [illegible] عُمْيًا در حالتی که نابینا باشند [illegible] وَبُكْمًا و گنگان [illegible]

حرفی که ایشان قبول کنند وَصُمًّا و کران باشند که آنچه [illegible] بشنوند [illegible] در آیات [illegible] نکرده [illegible] و سخن حق را بسمع قبول نشنیده

ولفظ [illegible] مقاتل گفته حشر کفار [illegible] مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ

هر گاه ساکن شود زبانه آتش [illegible] چون آتش [illegible] مانند آنکه [illegible] زبانه آتش و [illegible]

پس از سوختن هیمه زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا بیفزاییم برای ایشان [illegible] آتش [illegible] بعد از تبدیل پوست [illegible] آتش [illegible]

و [illegible] ذَٰلِكَ الْعَذَابُ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا [illegible]

[illegible] وَقَالُوا [illegible] أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا [illegible]

أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ [illegible] خَلْقًا جَدِيدًا [illegible]

[illegible] أَوَلَمْ يَرَوْا [illegible] أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خدای [illegible] خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ [illegible]

[illegible] قَادِرٌ توانا است عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان [illegible]

[illegible] وَجَعَلَ لَهُمْ [illegible] أَجَلًا

لَا رَيْبَ فِيهِ [illegible] فَأَبَى الظَّالِمُونَ [illegible]

[illegible] إِلَّا كُفُورًا [illegible] قُلْ بگو ای محمد لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ [illegible]

خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای روزی [illegible] إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ [illegible] خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ

[illegible]

[illegible] وَكَانَ الْإِنْسَانُ [illegible] قَتُورًا

بخیل [illegible]

وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه آیت روشن [illegible] آن عصا بود و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل

و ضفادع و دم و نقص ثمرات چنانکه در سوره الاعراف بتفصیل مذکور شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

و از علم او در گمان ریبه آن چه یهود چنین این کلام از سید انام علیه الصلوات والسلام بشنیدند بر خواستند و گفتند ای محمد تو آنکه تا بر سینه و گفتند که ما هم بر هیچ کس تو ایمان نیاریم از جهات

ظاهر گشت معجزه پس فَسْئَلْ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل از علمای ایشان همچون عبدالله سلام و اصحاب او تا صدق قول تو بر کافران ظاهر گردد

و ما آیات به موسی دادیم إِذْ جَآءَهُمْ از روی که آیه بایشان فَقَالَ لَهُۥ فِرْعَوْنُ پس گفت موسی را فرعون إِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ بدرستی که من گمان میبرم

ترا ای موسی مَسْحُورًا جادو زده که عقل تو زایل شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ گفت موسی بدرستی که تو دانسته به دل خود اگرچه بزبان منکری

مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ نفرستاد این آیات را إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمین بَصَآئِرَ در حالتی که آنها دلایل روشن اند

که هر کس دلیلست بر نبوت من و صدق قول من ولیکن تو عناد میکنی وَإِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰفِرْعَوْنُ و بدرستی که من گمان میبرم ای فرعون مَثْبُورًا

هلاک شده یعنی بزودی هلاک گشته و ما قصد عقل معروف از خیر و صرف بر شر فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَن يَسْتَفِزَّهُم آنکه بیرون کند موسی و

قوم او را مِّنَ ٱلْأَرْضِ از زمین مصر یعنی از زمین بقتل و استیصال فَأَغْرَقْنَٰهُ پس غرق کردانیدیم او را وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعًا و هر که با او بود در تمامی

وَقُلْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ و گفتیم پس از غرق شدن او لِبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فرزندان یعقوب را که ٱسْكُنُوا۟ ٱلْأَرْضَ ساکن شوید در آن زمین که از آن

بیرون کرده شما را از آن زمین گشته فَإِذَا جَآءَ پس چون آید وَعْدُ ٱلْءَاخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم شما را و او را

لَفِيفًا در حالتی که جامعی آمیخته باشید با هم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا و چون قصه موسی و فرعون تمام شد بجهت برای دلجوئی رسول

صلی الله علیه و آله فرمود و گفت اگر کافران بر تو ... از آنکه قبل از تو فرعون نیز در صدد اخراج او شد او را و قوم او را مستاصل ساختیم

و نصرت دادیم لشکر او بر جمیع دشمنان طرف و ... خود را بر تو تمام کنیم وَبِٱلْحَقِّ أَنزَلْنَٰهُ و براستی فرستادیم قرآن را وَبِٱلْحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود

آمد قرآن یعنی قرآن فرستاده مگر بحق و در میان آورده که بمعنی علی ... از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نبی محمد و آن را ... در

... ... طبیب ... بردیم ... خوشبوی ... پوشیده بمار رسیده و صورت حال بیان

کردیم ... و ... وَبِٱلْحَقِّ أَنزَلْنَٰهُ وَبِٱلْحَقِّ نَزَلَ

... ... و قصه ... ...

وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ و نفرستادیم ترا إِلَّا مُبَشِّرًا مگر در حالتی که مژده دهنده مطیعان بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان بعقاب ...

دهنده ... ... بیم کننده ... ... دهنده ... رحمت ... ...

... وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ و قرآنی که جدا کردیم ... ... سوره سوره لِتَقْرَأَهُۥ تا بخوانی آن را

عَلَى ٱلنَّاسِ بر مردمان عَلَىٰ مُكْثٍ بر آهستگی و ... ... از آن ... ... وَنَزَّلْنَٰهُ و فرستادیم

آن را ... تَنزِيلًا فرو فرستادنی ... ... قُلْ بگو ای محمد کافران را ءَامِنُوا۟ بِهِۦٓ ایمان آرید به آن أَوْ لَا تُؤْمِنُوٓا۟

یا ایمان میارید ... ...

کما قال إِنَّ ٱلَّذِينَ بدرستی که آنانکه أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ داده شده اند علم مِن قَبْلِهِۦٓ پیش از نزول قرآن ... ... خوانده ... ...

... ... حق

سلمان فارسی و ابوذر غفاری و دو تن دیگر قل و اخوان ایشان اذا یتلی چون خوانده میشود قرآن علیهم بر ایشان یخرون للاذقان می افتند بر
زنخهای خود یعنی رویهای خود سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشند برای تعظیم امر خدا و یا بجهت شکر بر انجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده اند یعنی
از ارسال محمد صلی الله علیه و آله و انزال قرآن و یقولون و میگویند سبحان ربنا پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود ان کان بدرستی که هست
وعد ربنا وعده آفریدگار ما لمفعولا کرده شده [illegible] و یخرون للاذقان و می افتند بر رویهای خود در سجده [illegible]
گریه از روی صدق [illegible] یبکون میگریند در حالت سجود و یزیدهم و زیاده میکند ایشان را شنیدن قرآن خشوعا فروتنی و تضرع
یکی از اکابر علما [illegible] و آن علم را [illegible] آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سجده گفت
یا الله یا رحمن مشرکان گفتند محمد ما را از پرستیدن خدایان منع میکند و خود دو خدا را میخواند این آیه آمد قل ادعوا الله بگو بخوانید
خدای را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را که مقصود از هر دو لفظ ذات واحد است ایا ما تدعوا هر کدام که بخوانید نیکوست و شایسته
خوانده شدن فله الاسماء الحسنی پس مر او راست نامهای نیکو که دال اند بر صفات جلال و جمال [illegible] صفتهای [illegible]
[illegible] در مسجد الحرام [illegible]
[illegible] و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها [illegible]
[illegible] و ابتغ بین ذلک سبیلا [illegible]
[illegible]
[illegible] و قل الحمد لله [illegible]
[illegible] الذی لم یتخذ ولدا [illegible]
یکن له شریک فی الملک [illegible] و لم یکن له ولی
[illegible] من الذل [illegible]
[illegible]
[illegible] و کبره تکبیرا [illegible]
[illegible]
[illegible] سورة الکهف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از سوره الکهف [illegible]
[illegible]

بعظم آن این آسمان و زمین فرا گرفت گفتی ای رسول الله موی آن سوره اصحاب الکهف است که آنرا در روز جمعه بخواند علی الخصوص از این جمعه تا جمعه دیگر او را بسند حق تعالی
آمرزیده باشد و سوره دیگر زیاده بر آن و نوری باو دهد تا آسمان برسد و چون از فتنه دجال نگهدارد و عیاشی باسناد خود از حسن عثمان
و او از پدر خود و پدر از امام علیه السلام روایت کرده که هر که در جمعه سوره الکهف بخواند شهید میرد و حق تعالی او را نگه دارد که در دین
نهد الا بعد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی ستایش مر خدای راست الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر
بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله الکتاب قرآن را از بهر استغراق حمد بر انزال قرآن آنست که قرآن از اعظم نعمتهاست که سعادت بنده گان
از آن است چه آن هادی جمیع کمالات و داعی به سبب انتظام معاش و معاد و لم یجعل له و نگردانید قرآن را عوجاً کجی از بحر
باختلاف لفظ و تناقض معنی یا عدول از حق یا باطل و گردانید قیّما مستقیم و معتدل میان افراط و تفریط و قایم بمصالح خود و مراد بوده بر
الصبع لعنه یعنی نگردانید بنده خود را کجی در علم او را مستقیم گردانید در جمیع احوال لینذر تا بیم کند خدای یا محمد صلی الله علیه و آله کافران را باساً
شدیداً عذاب سخت که آنست لدنه از نزد خدای عذاب عقوبت که مقرر است یا مزدی که از نزد وی است و بشر و مژده دهد
المؤمنین و ایمان آورندگان را که مومن بقرآن الذین یعملون الصالحات آنانکه میکنند کارهای پسندیده ان لهم آنکه مر ایشان راست
اجراً حسناً مزد نیکو یعنی بهشت پسندیده که آن اشرف نعمتهاست ماکثین فیه در حالتی که مقیم باشند در آن مزد ابداً همیشه بی انتقال و انقطاع
و ینذر الذین و بیم کند آنانرا که از روی غوایت و عناد قالوا اتخذ الله گفتند فرا گرفت خدای ولداً فرزندی و ایشان یهودی و نصاری
و مشرکان ما لهم به نیست مر ایشانرا که اینان دعوی میکنند من علم هیچ دانشی بدان از فرط جهل و توهم و لا لابائهم و نه پدرانشان را که تقلید
آبا کرده اند گویا ایشانرا دانشی بود بر آن کبرت کلمة بزرگ است آن سخن از روی علم و دلیل یا کبرت کلمة بزرگ کلمه است کلمه ایشان
از روی کفر تخرج من افواههم بیرون می آید از دهنهای ایشان از جرأت و فرط جهالت و نادانی و بی ادبی
ان یقولون نمیگویند الا کذباً مگر دروغی در غایت عظمت که نزدیک است آسمان و زمین بشکافد و کوهها از هم فرو ریزد و آدم حضرت
رسالت از شنیدن این کلمات عظیمه غمناک شدی و از کفر ایشان اندیشه میکرد لعلک پس حق تعالی از برای تسلی دل مبارک او فرمود که فلعلک باخع
نفسک کشنده مر نفس خود را علی آثارهم بر اثر ایشان بتحسر و غصه ای رسول از ازالت ایشان کار ایشان را چه کار غم
خورد ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث باین سخن یعنی قرآن بر روی کفر و عصیان خود و هلاک میشوی اسفاً تحسر و اندوه
و جزع از جهت غفلت ایشان انا جعلنا بدرستیکه ما گردانیدیم ما علی الارض آنچه بر روی زمین است از معادن و نبات و حیوان زینة لها
از آنچه هر اهل دنیا را بدان آرایش است برای منکران لنبلوهم تا بیازمائیم ایشانرا آیهم احسن عملاً کدامیک نیکوتر
ظاهر کنند اعمال کدام از ایشان احسن عملاً نیکوتر است از روی کردار یعنی کیست که شکر نعمت الهی بتقدیم رساند و بسلطانات و کیست از آن
کفران نعمت کند و سیئات و ارتکاب کند و کیست که از نعیم دنیوی بگذرد و اعراض کند و دل در آن نبندد و حق تعالی آن بنده را چون
آخرت محبوب تر از آن درنگرد و بعد خطام دنیوی بیفزاید و انا لجاعلون و بدرستیکه ما گرداننده ایم ما علیها آنچه بر روی زمین است از کوه
و درخت و بنا و نهاد غیر آن صعیداً جرزاً زمینی هموار که گیاه و نبات بر آن نروید یعنی آخر این عمارات را خراب خواهیم کرد پس دل در آن منهید و فریب آن مخورید

و نیز مذکور شد در سوره الاسری مذکور شد که قریش یهودان را نشسته سؤال تعلیم دادند که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بپرسند و یکی از آن سؤالها ذکر قصه اصحاب کهف
بود که عجب و غریب است عجب از وی که جواب آن و از این آیه که ام حسبت خطاب میکند یا میپنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم
که اصحاب غار و رقیم که قصه و نقل در جواب باشند کانوا من آیاتنا عجبا بوده از دلایل قدرت ما عجب چیزی یعنی قصه ایشان با آن قدرت
که در آفرینش ارض و سما ظاهر است نزد خدا عجب و غریب نیست مراد از کهف غاری است جیحم نام واقع در کوه بنا فلوس از جوانب [illegible] الملک
دقیانوس بود و رقیم بقول ابن عباس و ضحاک اسم آن وادی است که کوه بنا فلوس را آنجاست و در روایت سعید بن جبیر لوحیست از رصاص یا حجر
که اسامی اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و نعمان بن بشیر در حدیثی مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که اصحاب رقیم کسانی بودند از پیشتر
[illegible] بعضی از ایشان [illegible] خود [illegible] باران [illegible] بغاری بردند چون بآنجا رسیدند سنگی عظیم بر در غار افتاد و راه بر ایشان [illegible]
ایشان مضطرب و ملتجی شدند با خود گفتند [illegible] طریقی که [illegible] در اخلاص بحضرت باری [illegible] آنکه هر یک [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] عالمی [illegible] از برای [illegible]
[illegible] چون [illegible] شد [illegible] آمده [illegible]
[illegible] شد [illegible] در میان [illegible] کردم [illegible]
[illegible] از مدت طویل آن [illegible] ضعیف و نحیف [illegible] کنم [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] گفتم [illegible]
و [illegible] این [illegible] تسلیم کردم بار خدایا اگر میدانی که من این کار برای رضای تو کردم [illegible]
[illegible] آن [illegible] شد [illegible] از آن [illegible] و دیگری گفت خداوندا [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] حاصل [illegible] بار [illegible]
[illegible] تو [illegible] کن [illegible]
این [illegible] از غار [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] ضرورت [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] دادم [illegible] بار خدایا اگر این کار محض رضای تو کردم ما را از این تنگنا راه گشادی بخش [illegible]
[illegible] از آن سنگ جدا شد و غار [illegible] گفت [illegible] خدایا مرا مادری و پدری پیر بود [illegible] آوردم
[illegible] بودند [illegible] ایشان [illegible] مشغول بود [illegible]
در [illegible] بار خدایا اگر این کار برای رضای تو کردم و آن [illegible]
از این گرفتاری نجات ده سنگ تمامی زایل گشت و ایشان از غار بیرون آمدند و قصه اصحاب کهف [illegible] طغیان آغاز کرده
با [illegible] احکام انجیل [illegible] میان [illegible] آغاز کردند و در میان [illegible] علی بودند

و در زمین هر جا عبادت میکردند و ایشان را پادشاهی بود طغیانوس نام بت‌پرست و بسیار جبار و ستمکار بود و مردم را از دین عیسی منع میکرد و هر که از دین برنگردیدی

هلاک میساخت و بیک شب و یک روز تسخیر ممالک و جمیع شهرها میکشت تا آنکه بشهر افسوس رسید که اصحاب کهف در آن شهر بودند ایشان از ترس او بسیار پریشان شدند

و بنماز گاهی در گوشه‌ها آمده تضرع و زاری میکردند که خدایا این بلای طاغی را از ما کفایت کن چون کافران طغیانوس بر قصه ایشان مطلع شده ویرا خبر دادند وی

کسی را فرستاد و ایشان را حاضر کرد با جامهای عبادت و رویهای خاک آلود از کثرت سجود و چشمهای پر آب شده طغیانوس گفت شما را چه شده که دست از [illegible]

ما جز خدای یکی را نپرستیم که آفریننده آسمان و زمین است هر چه میخواهی میکن طغیانوس گفت امروز چند شما را مهلت دادم تا در کار خود اندیشه کنید اگر باز

می آیید فبها و اگر نه شما را سیاستی کنم که همه ملکان از آن عبرت گیرند ایشان از مجلس او بیرون آمده با یکدیگر گفتند پیش از آنکه ما را در دست ستمکار گیرند و در آخر این ظالم بحکم

پس هر یکی از خانه پدر چیزی از اسباب برداشته و از آن شهر بیرون آمدند و نزدیکی شهر کوهی بود و در آن غاری متوجه آن شدند و در اثنای راه سگی در دنبال ایشان افتاد

و چند آنکه او را میزدند و میراندند باز میگشت تا آنکه بامر خدا به زبان آمده گفت از من چه میترسید من خدا را دوست میدارم چون بخسبید من شما را پاسبانی کنم ایشان سگ را با خود

بردند پس چون بغار در آمدند و بمناجات و انواع طاعات مشغول شدند و بر خدای توکل کردند چون سر بسجده نهادند حق تعالی خواب را بر ایشان مسلط ساخت تا سیصد و نه سال

بخفتند و بعد از چند روز طغیانوس ایشان را طلبیده نیافت پدران ایشان را بگرفت و احوال ایشان پرسید گفتند ما اینها را [illegible] و نمیدانیم

ندانیم که بکجا رفته‌اند [illegible] ایشان را دیده [illegible] در فلان غار هستند طغیانوس با لشکر متوجه آن کوه شد چون بدر آن غار رسید هیچ کس را زهره آن نبود

که اندرون غار رود پس گفتند ای ملک ترا از کشتن ایشان چه حاصل است در غار را محکم ببند که ایشان در آن تنگی بمیرند طغیانوس امر نمود تا در غار را

برآوردند و دو کس از لشکر طغیانوس که در حق ایشان مومن بودند [illegible] احوال ایشان را بر لوحی از ارزیر نوشتند و در بنای آن سنگ وضع کردند تا اگر وقتی کسی این را بگشاید

و از احوال ایشان خبر دهد و مومنان از این عبرت گیرند و آنچه چنان بود تا طغیانوس هلاک شد و چند قرن بر ایشان بگذشت و در آن شهر پادشاهی [illegible]

صالح و متدین نام او [illegible] و مومنان در زمان او بعضی [illegible] و بعضی میگفتند که ارواح را حشر [illegible] میکرد و بعث را [illegible] گفتند

و مناجات [illegible] حق تعالی [illegible] حق تعالی اراده کرد که حقیقت آن بر ایشان ظاهر گرداند [illegible]

حق تعالی در دل یکی از دهقانان آن شهر انداخت که نام او [illegible] بود [illegible] غار [illegible]

جهت [illegible] در غار [illegible] از [illegible] حق تعالی [illegible]

از خواب بیدار شدند و با یکدیگر سلام کردند چنان به نشستند که گویی یک روز یا بعضی از روز خوابیده بودند همان صورت و هیئت باقی

خفته بودند تغییر نیافته و جامهای کهنه نو شده [illegible] در عهد طغیانوس [illegible] نماز گزاردند و صاحب طعام خود را که یملیخا نام داشت گفتند برو و برای ما طعام

بخر و بنگر [illegible] یملیخا درمی چند برداشت و از کوه بیرون آمد در شهر رسید همه علامات بر خلاف آن دید که گذاشته بود و ترسان و لرزان

از خوف طغیانوس بشهر درآمد [illegible] همه بر دین عیسی اند [illegible] متحیر فرو ماند و با خود گفت

و [illegible] این شهر [illegible] هیچ کس را آشنا نشناخت و [illegible] این شهر بر خلاف [illegible] با خود گفت

تا مگر این شهر را غلط کرده‌ام یا خواب میبینم [illegible] از مردی پرسید که این شهر را چه نام است گفت افسوس [illegible]

شهر است [illegible] طعام بخرد [illegible] طغیانوس

بر آن نهاده و سیصد سال قبل از این مسکوک شده در اوان تخت که طغیانوس نام پادشاهی بود و از زمان حاکم شهر دیدند و تصور کردند که او این را از طغیانوس یافته

بالفعل و دل بر هلاک نهاده و سکه را بالفعل بر سر و مراد از ظلم و ستم طغیانوس خلاصی کشیده است و سال‌ها از حاکم بیفتد چون او را به طغیانوس نبرد

ساکن شهر پس آنگاه هم سال‌ها حاکم داد و حاکم گفت ای جوان مرا است که این گنج یافته که نقش این درهم گواهی میدهد که تو گنج یافته تملیخا گفت من خبر از

گنج ندارم و این درهم را از خانه بیرون خود آورده‌ام حاکم بانگ بر وی زد که اگر اقرار کنی در این گنج یافته از عذاب خلاص شوی و اگر انکار کنی تعذیب

آنها را بکشم سیصد و نه سال است که این درهم زده اند که ملتمس هم که این کشته کم در دو این جوان چه جوان است گنج را همچنین نهادی اکنون گنج

از زمان طغیانوس در این شهر است و ما همچنان هیچ از این ضرب ندیده‌ایم تملیخا گفت الحمد لله که او را ببینید که گویند طغیانوس را هم

کشته اکنون سیصد و نه سال برآمده است که طغیانوس رفته تملیخا گفت ما آمده‌ایم بر ما این سکه بی‌مدار است که ما چندی رفیق و مصاحب بودیم و این شهر را

ستم میکرد و از دین مسیح ما منع می‌نمود و ما از وی گریختیم و شب در غار خفتیم و امروز آمده‌ام به شهر که برای ایشان طعام بخرم تا ماکولی بیابیم

و دیگر هیچ گنج نیافته‌ام اگر باور نمیکنید با من بیایید تا بغار برسانم تا تمام حیرت از کوه بگیرید حاکم آن شهر بود این سخن بشنید که این مرد از مسیحیان است

حتی که ما را حاکم و خوانده‌ام شهر متوجه آن غار شدند چون به غار رسیدند تملیخا گفت اینجا بایستید تا بروم و خبر یاران را برسانم تا ایشان از این

خلق عظیم نترسند و چون تملیخا این خبر به یاران رسانید ایشان شکر خدا گفتند و در آن ماه که اهل شهر رسیدند و از آن حال متعجب و متحیر گشتند چون

نگاه کردند لوحی دیدند از زیر پاهای ایشان در آن نوشته بر موج گرد فلان تاریخ در عهد ملک طغیانوس که سلیمان تملیخا و مرنوش و مکسلمینا و کشفوطط

و دبرنوش و مرطونس به این شکل و هیئت از خدای خود و قت گریختند از دین خود و در این غار پنهان شدند چون مردمان شهر این لوح مطالعه شد

تعجب این زیاده شد پس آنها را ایشان هیبت دیدند تازه روی و با قوت و رنگ روی ایشان نکرده و پاهای ایشان چرکین و کهنه گشته

گشتند حق تعالی را زنده گردانید این همه مردمان شاد گشت حاکم نام نوشت نهاده‌اند و با شاه که بتحمل برخ ایشان شود تا آنچه بر این رسیدند صحبت

دلشوره این قصه در تمام ربع کرده ملک شاه به تجه شکر گفتم آنگاه متوجه آن غار شدند جوانان کهف سلام دیدند که در آن غار به عبادت مشغول الحمد است

تسبیح و تهلیل میکرد پس ملک پرایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند ای ملک ما ترا وداع میکنیم که خدای تعالی ما را کالبد اول خواهد برد و تکیه و پهلو

بر زمین نهادند و بخفتند حق تعالی جان ایشان را برداشت و پادشاه و هر خوب‌ها علی و پاهای ایشان سیمی را که این کشته و تا یوم القیامه در خواب باشند

گران ساله پنجاه یک از روز و دو بار سال ایشان حوالی آن حق تعالی ایشان را از چشم خلایق محجوب گردانید و هر سال در دل مردمان آنکه تا مجلس کنند

که کوه ایشان آن پس یاده بود و تا روز در غار این مجلس بجا گرد و مردم ای جا سرخس و بهار میکردند و ما چه ما شسته دو هفته در صحبت ایشان شده

که رسول صلی الله علیه و آله آرزوی آن کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد و یا رسول الله ایشان را در دنیا نخواهی دید اما جمعی از اصحاب برای ایشان بفرست تا از خدا

بر من تو خواب حضرت فرمود چگونه بفرستم گفت بر بسط حضرت سلیمان که گرد بساط گلیمی نشسته بر بساط بنشینند و با در هوا که اسب سلیمان بود از حق تعالی ایشان

بر دارد و با آنجا برد رسول خدا فرمود بساط را بگسترده و امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و ابوبکر و عمر و عثمان بر بساط نشستند حضرت فرمود که هر که از اصحاب

کهف خواب سلام او جمعند و صبح ما پس از خدای درخواست تا با در هوا رفتند و بساط را برداشت و با آنجا بردند اصحاب کهف آنجا آمدند چون

فرود آمدند سنگی را بر غار بر داشتند سگ ایشان روشنی را دیدند بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی بر ایشان افتاد دم جنبانید و آغاز کرد

و بشارت کرد آمدند پس از آن در آمدند پس ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب سلام کردند جواب نشنیدند امیرالمؤمنین علیه السلام که جواب دادند و گفتند علیک السلام

و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود که من رسول رسول خدایم و از نزد او بجانب شما آمده‌ام شما را بدین او دعوت کنم گفتند مرحبا بک [illegible]

حضرت امیر فرمود که رسول الله شما را سلام رسانید گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام ما دامت السموات والارض و علیک یا وصی رسول الله [illegible]

و به نبوت خاتم النبیین و ولایت سید المرسلین امیر الوصیین ایمان آوردیم آنگاه خود تکیه کردند و بار دیگر بخواب رفتند تا وقت خروج مهدی صلوات الله علیه بیدار خواهند شد و با مهدی

بیعت کنند و جواب دهند پس [illegible] مسعود [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] و مسجد رسول آمد [illegible]

امیرالمؤمنین خبر دهد از آنچه میان او و اصحاب کهف گذشته بود رسول صلی الله علیه و آله [illegible] اصحاب اخبار فرمود و قریب تفصیل این قصه در منهج الصادقین

مسطور است و تحقیق این قصه را [illegible] سوره بیان میفرماید که اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ یاد کن ای محمد چون جای گرفتند و بازگشتند جوانان اِلَی الْکَهْفِ بغار

جرم فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً از نزدیک خود بخششی [illegible] و روزی و ایمن از عدو وَهَیِّئْ لَنَا

و مهیا ساز برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار ما [illegible] رَشَدًا [illegible] فَضَرَبْنَا عَلَی آذَانِهِمْ پس نهادیم بر گوشهای

ایشان حجابی [illegible] فِی الْکَهْفِ در غار سِنِینَ عَدَدًا سالهای [illegible] ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ پس برانگیختیم

کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا بدانیم [illegible] اَیُّ الْحِزْبَیْنِ [illegible]

و آن معلوم است که اَیُّ الْحِزْبَیْنِ کدام از دو گروه از اهل کتاب [illegible] کدام از [illegible] اصحاب کهف [illegible]

کرده [illegible] قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا یَوْمًا اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ [illegible] اَحْصٰی [illegible]

لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا [illegible]

نَحْنُ نَقُصُّ [illegible] عَلَیْکَ [illegible] نَبَاَهُمْ [illegible] بِالْحَقِّ [illegible] اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ [illegible] این جوانان بودند

[illegible] آمَنُوا بِرَبِّهِمْ [illegible] وَزِدْنَاهُمْ [illegible] هُدًی [illegible]

[illegible] وَرَبَطْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ [illegible]

[illegible] اِذْ قَامُوا [illegible] فَقَالُوا رَبُّنَا [illegible]

السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ [illegible] لَنْ نَدْعُوَ [illegible] مِنْ دُونِهِ اِلٰهًا [illegible] لَقَدْ قُلْنَا

[illegible] اِذًا [illegible] شَطَطًا [illegible] هٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا [illegible]

[illegible] اتَّخَذُوا [illegible] مِنْ دُونِهِ [illegible] آلِهَةً [illegible]

لَوْلَا یَاْتُونَ [illegible] عَلَیْهِمْ [illegible] بِسُلْطَانٍ بَیِّنٍ [illegible]

[illegible] فَمَنْ اَظْلَمُ [illegible] مِمَّنِ افْتَرٰی [illegible] عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا

[illegible]

[illegible] وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ [illegible] وَمَا یَعْبُدُونَ [illegible] اِلَّا اللّٰهَ [illegible]

بجز این خدای را معبود ندانسته و ما نیز او را در عبادت شریک نساخته تملیخا فرمود که چون از ایشان و از معبودان باطل ایشان یکسو شدید روی بکهف
آورید چه معبود بحق اینست و همه ازو طلبید فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ پس باز گردید بسوی غار و در وی جای گیرید يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ تا بگستراند برای شما
نعمتی بسیار کرده اند [illegible] مِنْ رَحْمَتِهِ از رحمت خود در هر دو سرای از نواحی روزی و مثوبات اخروی وَيُهَيِّئْ لَكُمْ و بسازد برای شما مِنْ أَمْرِكُمْ
از کار شما مِرْفَقًا آنچه بدان نفع گیرید در دین و دنیا و ذکر این کلمات از سر وثوق ایشان بود بفضل خدای القصه چون جوانان اتفاق نمودند
بکوه برآمدند چنانکه گذشت سگ شبان ملازم ایشان بغار درآمده و آنجا قرار گرفته حق تعالی خواب بر ایشان گماشت و همه بخفتند دقیانوس
بعد از چند روز که بشهر مراجعت کرد احوال ایشان پرسید و در راه بر ایشان بسر غار آمده حکم کرد تا سنگ برآوردند تا همانجا همه هلاک شوند پس گشت و غار ایشان
در طرف جنوب آن کوه که آنرا کوه بناجلوس میگفتند واقع شده لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر ایشان نتافتی [illegible] در غروب از انحلال کرده
هوا را باعتدال [illegible] آنکه در دهن غار [illegible] وَتَرَى الشَّمْسَ و ببینی
ای بیننده آفتاب را إِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ میل کند از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بجانب راست [illegible]
[illegible] غار در مقابله قطب [illegible] افتاده و [illegible] شعاع آفتاب بر ایشان واقع نشود [illegible] وَإِذَا غَرَبَتْ و چون غروب
کند تَقْرِضُهُمْ بر دارد ایشانرا و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ غار وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ و ایشان در فراخی اند از غار [illegible] در وسط آن [illegible]
روح و نسیم هوا [illegible] آنست که آن موضع اصلح مواضع است برای خوابیدگان [illegible] غار در مقابل بنات النعش واقع شده
و آفتاب در حین طلوع یا غروب از آن میگردد [illegible] آنرا نمی‌افتد [illegible] و ایشان در میان فضای آن خوابیده اند
در غار محاذی قطب [illegible] شعاع آفتاب بر ایشان نمیرسد و نسیم [illegible] بر ایشان میوزد [illegible]
و [illegible] ذَلِكَ آنچه [illegible] مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلائل قدرت حق است مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا
خدای راه نماید بتوفیق و لطف فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است [illegible] اصحاب کهف وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد
[illegible] فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را وَلِيًّا مُرْشِدًا [illegible]
[illegible] و از ضلالت بهدایت [illegible] وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا و پنداری تو اصحاب کهف را بیداران [illegible]
[illegible] وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند [illegible] ابن عباس [illegible] اصحاب کهف [illegible]
[illegible] وَنُقَلِّبُهُمْ
[illegible] ذَاتَ الْيَمِينِ [illegible] ذَاتَ الشِّمَالِ [illegible]
[illegible] وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کهف که رفته است و مویهای ایشان دراز شده و در مکان مظلم ترسناک اند از اینجهت میفرماید که لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان
لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا هرآینه برگردی منهم از ایشان وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا از روی ترس و بیم پر شود دل تو از ترس ایشان پر شود و خوف عظیم از ایشان بخاطر تو راه یابد
آنکه کسی را طاقت دیدار ایشان نیست صورت خطاب بحضرت رسالت است و مراد غیر وی اند مرویست که در حینی که معاویه بن ابی سفیان بغزوه المضیق
رفته بود که از ولایت روم است گذرش بر غار افتاد و خواست که بصورت احوال ایشان مطلع گردد ابن عباس گفت که نمی توانی برای اطلاع یافتن
شخصی که بهتر از تست منع فرموده و گفته که لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا وی قبول این نصیحت نکرده جمعی را بآنجا فرستاد و چون در غار رسیدند
باد سموم بوزید همه را بسوخت القصه چون طغیانوس در غار ایشان را استوار کرده بازگشت و بعد از آن ملک بدیشان رسید که ظالم بود اهل بنای حیات ایشان و هم کشت
و که ملک وی بعد از آن هلاک شد و ملکی دیگر آمد چند سال دیگر در آن ملک تصرف کرد و نوبت ملک بتندروس رسید که از صلحای آن روزگار بود
و در زمان وی مردم اکثر اهل زمان او در حشر و بعث شبهه افتاد و منکر آن شدند چنانکه گفتند هرچه میمیرد از میان میرود و ملک دعا کرد حق تعالی حجتی
دلیلی بر حشر اجساد بدیشان نماید در غار بر جانب انسیج یکی از شبانان آن شهر بود و شنوده از حال اصحاب کهف برای خواب بیدار کرد چنانکه گفت
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشانرا در خواب کرده بودیم بَعَثْنَاهُمْ بر انگیختیم و بیدار کردیم ایشان را که بطول زمان جسد ایشان تغییر یافته بود و جامهای ایشان
فرسوده گشته بود بهمان وضع که در خواب رفته بودند ایشان را بیدار کردیم لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود در یابند و تمامی این کار
قدرت ما میرا ظاهر شد قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که از همه بزرگتر بود کَمْ لَبِثْتُمْ چه وقت درنگ کردید در غار مقصود ایشان
آن بود که چون ایشان در آمده و نمازهای فوت شده را قضا کنند چون ایشان بامداد بغار در آمده بودند و از برگشته آفتاب بوقت چاشت رسیده بود
قَالُوا لَبِثْنَا گفتند بر عادت ظن خود که درنگ کرده ایم اینجا يَوْمًا روزی اگر در خواب رفته باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز اگر در چاشت
برخاسته و چون خود را بالیده و مویهای سر دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ گفتند بعضی از ایشان یعنی یملیخا پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه
درنگ کرده اید و چون این امر بر ایشان مشتبه شد و طریقی نیافتند که علم آن حاصل کنند شروع در امری کردند که یک یک را محتاج طعام بود فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ
پس بفرستید یکی را از میان خود بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درهم که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس و در آن درهم نام طغیانوس بود که صورت او بر آن
نقش کرده بودند فَلْيَنْظُرْ پس باید که بنگرد آن فرستاده و در نظر گیرد أَيُّهَا کدام از اهل شهر أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه تر است از روی طعام یعنی بنگرد که طعام کیست حلال است
چه در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی داشتند و غرض اصحاب کهف آن بود که ذبیحه مسلمان بخرند تا حلال و طیب باشد حرام و بخس که ذبیحه مجوس باشد
چه اگر آن شهر مجوس بوده فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ پس بیاورد بشما آن فرستاده بمالیده خوردنی مِنْهُ از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که مدارا کند و نرمی نماید
که در جیب و فروختن و منازعت نماید وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ و خبردار نگرداند از شما أَحَدًا هیچ یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهل آن شهر
الکریم طغیانوس بوده إِنْ يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند و دریابند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار کنند شما را بکشند أَوْ يُعِيدُوكُمْ
یا باز گردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش و کیش ایشان وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا در رستگاری نیابید اهل کهف اول ایشان در نیابند آن وقت و در بدین آن دارا
ورزی بکار نیامید أَبَدًا هرگز پس پرشد رغدای نبیه القصه یملیخا که اعقل ایشان بود و این را سخن قبول کرده بشهر در آمد و تفصیل آن مذکور شد
بیرون از ره رسیده او ضیاع شهر را تغییر دیده و چون بشهر در آمد بازار و محلات و کوچها و الوان مردمان بر نمطی دیگر یافت حیرت او غلبه کرد بدکان خباز آمد

و در سیم بداد و چون خباز درم را دید سکه دقیانوس دید تصور کرد که گنجی یافته آنرا با اهل بازار نمود و یک لحظه خبر به حاکم رسید و او را طلبیده تهدید کردند وی

ملتجی شد و قصه خود را تقریر کرد حاکم با اکثر مردم شهر بغار توجه نمود چون با ایشان رسیدند [illegible] تازه و جامهای [illegible] در غار بود [illegible]

بعد مطالعه که بکرات و بیشتر شد این آیه یعنی [illegible] زیاده گشت حق سبحانه می‌فرماید که وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا

عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم مردم را بر قصه ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند مردمان آن شهر که أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای به بعث و حشر حق است

و در حقیقت خواب و بیداری ایشان همین هیئت و کیفیت [illegible] تمام و الموت و بعث است وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر آنکه قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا

هیچ شکی نیست در امکان وقوع آن زیرا آنکه حق تعالی قادر است بر توفی نفوس ایشان و بعث ابدان ایشان مدت سیصد و نه سال از آنکه متحلل و متغیر شود

بعد از آن ایشان را بیدار گردانید هر آینه قادر خواهد بود که توفی ارواح و نفوس همه کند و آنها را نگاه دارد تا وقتی که حشر ایشان

اتفاق کند [illegible] قوم [illegible] احوال اصحاب کهف إِذْ يَتَنَازَعُونَ وقتی که نزاع کردند بَيْنَهُمْ

میان یکدیگر أَمْرَهُمْ در [illegible] خود [illegible] بعضی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر و بعضی [illegible]

که روح بی جسد محشور خواهد شد و گویند مراد آنست که چون اصحاب [illegible] در مضجع خود خفته و حق تعالی ارواح ایشان را قبض کرد

قوم منازعت کردند [illegible] بعضی گفتند در خواب رفته [illegible] طایفه گفتند [illegible] همچنانکه [illegible]

[illegible] مردمان [illegible] آرام گیرند [illegible] صومعه [illegible]

و مسلمانان گفتند [illegible] مسجدی [illegible] در آن نماز و طاعت مشغول شوند همچنانکه می‌فرماید که فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ پس گفتند بنا کنید بر در ایشان

بُنْيَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند [illegible] رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ [illegible]

[illegible] قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ [illegible]

لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا هر آینه فرا گیریم بر ایشان مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند [illegible] علیه السلام

در باب اصحاب کهف می‌فرماید سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند [illegible] اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ

چهارم ایشان سگ ایشان وَيَقُولُونَ و گویند [illegible] خَمْسَةٌ [illegible] بودند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان

و می‌اندازند این کلام را رَجْمًا بِالْغَيْبِ [illegible] وَيَقُولُونَ

و گویند مسلمانان [illegible] سَبْعَةٌ [illegible] وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سگ ایشان [illegible]

این نزاع اصحاب رسول [illegible] نجران [illegible] اصحاب کهف در میان آوردند

[illegible] هر کس [illegible] سید [illegible] عاقب [illegible] نسطوری [illegible] چهارم ایشان سگ ایشان

و عاقب [illegible] خود گفت [illegible]

[illegible] قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ

[illegible] مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ [illegible] ابن عباس [illegible]

بر شمردن کرد اصحاب کهف هفت تن بودند یملیخا و مکشلینا و مثلینا و اینها اصحاب جانب راست پادشاه بودند و مرنوش و دبرنوش و شاذنوش اصحاب جانب چپ

او بودند هفتم مرطونس و بروایتی کشفیططیوس و اسم راعی بود و اسم کلب قطمیر و این راعی با کلب او همراه ایشان شده بود و در روایات دیگر اسامی ایشان

به نوعی دیگر رسیده و گویند که احوال خفته از آن اهل کتاب است در العقیل نقل است از اهل کتاب است که او از وی علم خبر میدادند بعدد اصحاب کهف و این قول است ضعیف

و از ابن عباس منقول است هر که نامهای اصحاب کهف را با خود داشته باشد از خوف و ترس ایمن گردد و اگر در خانه که آتش افتاده باشد این اسمها را در جره ... نوشته

و در آن آتش اندازند باذن حق تعالی آتش فرو نشیند و اگر اطفال در گهواره گریه کنند و آرام نمایند در زیر سر ایشان نهند آرام یابند و اگر چوب پاره نوشته

و در میان زرع نصب کنند آن زراعت از آفت محفوظ ماند و اگر کسی خواهد که خواب بداند رقعه نوشته در زیر سر نهند و اگر پادشاه او را اکرامی ارادت دارد

تب ربع و صداع و دغی و جاه و بز بران راست شوند و از برای تیر و ولادت و بران حیض شوند و دشواری برای اطفال که در کشتی نشستن و کتاب اهل

همچنین بر آن چیز شوند خلاص یابند او را از خدای تعالی و بیان نمد اصحاب کهف مبهم است خبر لطایف وحی بر تو از آنکه اصحاب چند کس بودند

فلا تمار فیهم پس جدال مکن فیهم در باب ایشان اصحاب کهف از اهل کتاب جدال کننده الا مراء ظاهرا مگر جدالی ظاهر یعنی تمای در

این خود آنچه از قرآن است و بدان تجهیل ایشان مشغول نباشی و لا تستفت و فتوی مجوی اما سوی فیهم در شان ایشان منهم

از اهل کتاب احدا هیچ یک را چه بلطایف وحی تو را آن علم شده و آنچه ایشان میگویند بر وجه تلفف و رجم غیب میکویند اطلاع آن نیز از مردود آیه

و دلیل است بر آنکه مجادله کنی جایز است و با باطل جایز است و در مجمع گفته خطاب بحضرت است و مراد امت اند زیرا که آنحضرت بسبب وحی واثق بود و احتیاج

نداشت که از اهل کتاب معلوم کند و لطف از حق عز و جل که تعلیم او میکرد نزول آیت تبلیغ در سوره الاسری مذکور شده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

پرسیدند خبری که بی وحی جواب آن نتوان گفت پیکان الکرجبرئیل امروز و فردا جواب وارد است روکند فرمود فردا بیاید تا شما را خبر کنیم

و تکون الیک ... بر وز و بامدادیم و پیش وحی نیامد تا که طعنه بزدند که خدای محمد او را گذاشت و حضرت که غبار ملال بر آینه دل آنحضرت جبرئیل

آمد نشسته آنحضرت فرمود ای جبرئیل این چند روز کجا بودی که من بسیار مشتاق تو بودم جواب داد که یا رسول الله مشتاق تر از تو بودم لیکن حکم الهی نبود

من بزرگ و ما نتنزل الا بامر ربک و آنچه خواند و بعد از آن این ارسال داد و لا تقولن لشیء مگو هیچ چیزی را قصد داری انی فاعل ذلک

بدرستی که من کننده ام اینکار را غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد بگوی که اگر خدای خواهد فردا مکنم ... چون گوی پیغمبر ... حدیث

و نهی از وعده بگوید انی فاعل آن شاء الله مگر آنکه متوجه زده ... آنکه کو ... ابن ... الست ارو و شمار هر کار را ... تعلیم

و گلم جرم لسته در زمان آن نیت امطنه کند لست و آنکه نفی آن نقل ... کرد و این ان کفر است صلی الله علیه و آله ... اذکر ربک

و یاد کن پروردگار خود را ... اذا نسیت چون فراموش کنی ... گرا بعد از کلام ... و مراد آنست که چون فراموش کنی

فراموش کنی و بعد از آن بیایی که اگر چه بعد از روزی یا ماهی یا سالی باشد و نزد اهل عقل ... سهو و نسیان ... کرده

باید است و ... آنکه گوید ... پروردگار خود ... و ... بگو ... و قل عسی و بگو شاید ... ان یهدین

آنکه دلالت کند مرا ... پروردگار من لاقرب نزدیک تر ... من هذا از این اصحاب کهف ... رشدا ... از روی صواب

یعنی ... آیات و دلایل که آن ... و اوضح از قصه اصحاب کهف باشد ... چون ... اگر ... از قصص ... که ...

تمادی و لبو عهد بود میان آنحضرت و ایشان وجود داد و اشیا که خبر داده از حوادث نازل کرد در اعصار مستقبله تا قیام قیامت و قصه دلیران آن از عقد
ان اصحاب کهف خبر دهد وَلَبِثُوا و درنگ کردند اصحاب کهف فِي كَهْفِهِمْ در غار خود و خفته در خواب بودند ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال
وَازْدَادُوا تِسْعًا و زیاده کردند و افزودند نه سال دیگر بر سیصد و نه سال از حین دخول ایشان در غار تا هنگام بیدار شدن ایشان در زمان [illegible]
که گذشته بود و در لباب آورده که سیصد سال شمسی بود نه سال بر او افزودند تا قمری شده چه تفاوت بین السنین در هر صد سال [illegible]
و نیز بر سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و چند ماه و نوزده روز باشد و مرویست که یهودی از امیر المؤمنین علیه السلام از مدت لبث اصحاب کهف پرسید آنحضرت
او را خبر داد آنچه در قرآن فرموده است یهودی گفت ما در کتاب خود سیصد سال یافته ایم فرمود آنچه من گفتم سال قمریست و آنچه شما میگویید سال شمسی
و در خبر آنکه ترسایان گفتند ما سیصد سال را دانیم و نه سال را ندانیم حق تعالی فرمود قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناتر است بمقداری که درنگ کردند
لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پوشیده های آسمانها و زمینها یعنی همه مخفیات سماویه و ارضیه چگونه عالم نباشد بمدت لبث اصحاب کهف
أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای بر موجودی وَأَسْمِعْ و چه شنواست بر مسموعی یعنی هیچ چیزی مانع علم او نیست [illegible]
ادراک آن از لطیف و کثیف و خفی و جلی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمانها و زمین مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ بجز او هیچ کارسازی که تدبیر امور ایشان تواند وَلَا يُشْرِكُ
و انباز نمیکند خدای فِي حُكْمِهِ در حکم و قضای خود از جمله آن حکم لبث اصحاب کهف أَحَدًا یکی را از موجودات علوی و سفلی
وَاتْلُ مَا أُوحِيَ و بخوان آنچه وحی کرده شده إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو و التفات مکن بقول کفار که ایشان [illegible]
لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر دهنده نیست لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان او را [illegible] در تغییر و تبدیل آن وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ و نیابی تو بجز از وی
مُلْتَحَدًا پناهی و ملجئی [illegible] اهل کفر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را گفتند [illegible]
چون عمار و صهیب و خباب رضی الله عنهم که بوی عرق خرقه های ایشان ما را متاذی میدارد [illegible] تا توجه کنیم [illegible]
با تو بنشینیم لا جرم [illegible] این آیه آمد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و [illegible] مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
با آنکه میپرستند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه [illegible] اوقات [illegible]
يُرِيدُونَ وَجْهَهُ [illegible] وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ
چشمهای تو [illegible] تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible]
خواهی [illegible]
[illegible] مَنْ أَغْفَلْنَا [illegible] قَلْبَهُ دل او
عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن خود [illegible]
غافل [illegible] وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و او پیروی کرد [illegible]
[illegible] وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا [illegible]
گذشته از [illegible] اصحاب صفه [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

و پرستش نماز کنند او ندیدی و بیهوده در آسمی مشغول شده و منظور ما نیز دیگر بودند و چون این آیه بر رسول صلی الله علیه و آله فرود آمد حمد ستایش کرد خدای را که مرا امر کرد که

خود را با ایشان نگاه دارد و آن باشد که صبر کنی و نگاه داری تا آنگاه که هرگز از صحبت فقرا صبر نکنند الحق قول درست و راست کی وان الحق من ربکم از نفس

پروردگار شماست و مضمون آن عمل مسکین نه آنچه موافق مقتضای نفس باشد فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن پس بگرود فلیؤمن پس باید که بگرود

ومن شاء و هر که خواهد ناگرویدن فلیکفر کفر ورزد این با جماع امر از روی تهدید است و وعید انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده‌ایم للظالمین

برای ستمکاران نارا آتشی را که ناگزیر احاط بهم که احاطه کرده است ایشان را سرادقها سراپرده‌های آن آتش و محیط است بایشان دود آتش که گردا گرد

ایشان را فرا گرفته است و بعضی گفته‌اند که سراپرده دیوار آتش است و ان یستغیثوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی یغاثوا بماء

فریاد رسیده شوند به آبی کالمهل مانند دردی زیت یعنی آبی که ماننده چرک و ریم باشد چون نزدیک دهان برند بریان کند الوجوه

رویها را بئس الشراب بد آشامیدنی است و ساءت مرتفقا و بد آرامگاهی است آن آتش

چون از حرارت آن خواهند که تکیه کنند اعمال ایشان تکیه گاه ایشان باشد و ایشان را بسوزد

خانه‌ها و رگها و پوست ایشان را دور کند و چون آن آب نوشند ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدا و رسول او و عملوا الصالحات

و کنند کارهای شایسته انا لا نضیع بدرستی که ما ضایع نگردانیم اجر من احسن مزد کسی را که نیکو کرده است عملا از روی کردار اولئک آن گروه

و شایسته کاران لهم برای ایشان است جنات عدن بوستانها که آنجا مقیم باشند تجری من تحتهم الانهار

بر سر درختان و کوشکهای ایشان جویها یحلون فیها پیرایه بسته شوند در آنجا من اساور از دستبندها من ذهب از زر

و زیادت کرد ازین خبر که هر یکی از ایشان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و دیگری از لؤلؤ و یاقوت ویلبسون ثیابا

خضرا و بپوشند جامه‌ها سبز من سندس از دیبای نازک و استبرق و دیبای ستبر و آنچه هر یک را خاص باشد در میان الوان بهشت آنچه

آن احسن الوان است و سبز متکئین فیها تکیه کنندگان در بهشت علی الارائک بر تختها و سریرها نعم الثواب

نیکو پاداشی است و حسنت مرتفقا و نیکوست آن تختها از روی تکیه‌گاه و نیکوست از روی منزل و آرامگاه

و عاصیان تا پس بیان شیئی مسکینه و مشرکین واضرب لهم مثلا و بیان کن ای محمد برای مؤمنان و کافران مثلی کدام است رجلین دو مرد

که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام داشت و آن مؤمن و صالح بود و دیگری قطروس و او کافر بود و هشت هزار دینار از پدر بمیراث رسیده بود

و هر یک چهار هزار دینار تصرف کرد و کافر از آن ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجوه خیرات صرف کرد و از علماء گفته است برادر کافر

سرای خرید بهزار دینار برادر مؤمن گفت خدایا برادرم بهزار دینار سرای خرید و من از تو سرای در بهشت بهزار دینار میخواهم پس هزار دینار تصدق کرد

برادرش بهزار دینار زنی بخواست و مؤمن هزار دینار خرج کرد برای آخرت گفت الهی زن صدقه داد برادرش بهزار دینار دیگر اسب و غلام خرید و

گفت منم بستان و ضیاع خرید و مؤمن هزار دینار تصدق کرد که برادرش بهزار دینار برای خود خرید و من از تو در بهشت میخواهم پس

دلت تصدق بود و خشنودی از حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم مر یکی را از ایشان یعنی فطروس را جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ دو بوستان از
تاکهای انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف گردانیدیم آنها را بخرما بنان یعنی درختان بشکل نیکو و ترتیبی تمام وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پیدا کردیم میان آن دو باغ
زَرْعًا کشت زاری تا آن موضع جامع قوت و انواع خوراک باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آمد هر دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بدادی میوه و محصول خود را تمامی وَلَمْ تَظْلِمْ
مِنْهُ شَيْئًا و کم نکردی یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا از میوه آن باغها تمام آمدی و کم کاست در آن راه نیافتی وَفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان
آن هر دو بوستان جوی آب تا شرب آن دایمی یابد وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ و بود مر آن کافر را انواع میوه یعنی از انگور و خرما میوه های دیگر و گفته اند ثمر اخص
خرمایه که جهت فراغت آن بود و او را هر چه بود محتاج شد رجوع برادر کرد که از و در معیشت توقع اعانتی کرد فطروس گفت ای برادر من و تو برابر بودیم از ابهم
باغ و متاع بهره کرده ام و خادمان دارم تو چرا نکردی و درست بدینحال بودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم
تو برای نختی و من برای آن فانی جنت خریدم تو که خدا استدی و من بهر خوی مسکین دادم تو غلام و کنیز خریدی و جمع کردی و من اطفال ولدان و غلمان بودم
فطروس او را ملامت کردن آغاز کرد و گفت زر نقد را بوعده نسیه دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ لِصَاحِبِهِ پس گفت فطروس لصاحبه
مر یار خود یعنی برادر خود یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ در حالتی که او مجادله میکرد با او و سخن را باز میگردانید یعنی با یکدیگر آخوان مباحثه
میکردند گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا من بیشترم از تو از روی مال و خواسته وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم گفتی یهودا
کافر وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد بباغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت و از روی تعجب در آن
قَالَ مَا أَظُنُّ گفت گمان نمیبرم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود و زوال آید و نابود گردد هَذِهِ أَبَدًا این بوستان من هرگز تا منظر من آنست که در بساتین بتعجب
وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً و گمان نمیبرم قیامت را قائمة آینده و لَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار خود
چنانکه تو میگویی و مرا باز گردانند لَأَجِدَنَّ هر آینه یابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر از این بستانها مُنْقَلَبًا جای بازگشتن یعنی استحقاق من نعمتی است که
فردا بهشت دهد چنانکه امروز این باغ بمن داده است لیکن کند او بر نیست اتفاق داد بود باکافر انچه در دنیا داد و دلم گفت استحقاق دارد
با آن سبب این فردا او بهشت دهد قَالَ لَهُ گفت مر فطروس صَاحِبُهُ یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او جدال میکرد با او
أَكَفَرْتَ آیا کافر شدی و انکار کردی بعث را بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکه بیافرید ترا مِنْ تُرَابٍ از خاک یعنی پدر ترا که اصل است آدم از آن
آفریده بود ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه ماده قریبه است ثُمَّ سَوَّاكَ پس برابر کرد اندام ترا و راست فاخبرت رَجُلًا
مردی یعنی آدمی کامل بمردی رسیده که فرزند بمثل کفر گردانیده است که نه جهت آنکه منشأ آن شک در قدرت خدا و لهذا امرت
شدت انکار او و تعلق او از برای چه هر کرا در شیدم و تعلق او از برای هر آینه قادر خواهد بود که او را باز آفرینش دهد لَكِنَّا لکن من میگویم
هُوَ اللَّهُ او خدای منست رَبِّي پروردگار من که آفریدگار است مرا از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمیگیرم بِرَبِّي أَحَدًا با پروردگار خود
هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون که در آمدی جَنَّتَكَ در بوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی چرا
اینک گفتی هرگز زوال باغ فرسد نگفتی آنچه خدای خواهد چنان شود وجه نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت هیچکس را مگر بخدا تا بنیستی بعجز
خود اعتراف کردی و دانستی آنچه از این عمارات باغ و تدبیر امر آن بمعاونت لطف حق تعالیست از رسول صلی الله علیه و آله روایت کنند که

هر که چیزی بیند که او را خوش آید بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله چشم بد بدان نرسد و هم ازین باب از انس و ابان بن عثمان از رسول علیه السلم روایت کرده که

اگر در موضعی عجب دارم از کسی که فالف آید از چیزی بترسی نشود و گفتار حسبنا الله نعم الوکیل چه حق در عقب آن فرموده فانقلبوا بنعمة من الله و فضل

لم یمسسهم سوء و عجب دارم از شخصی که غمگین شود و متوسل نشود بکلمه طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و حق بعد از آن فرموده و نجیناه

من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و تعجب میکنم از کسی که میخواهد با او مکر کنند و او نگوید افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد تا ایمن شود از مکر که

حق تعالی در عقب آن فرموده فوقاه الله سیئات ما مکروا و عجب دارم از کسی که اراده دنیا و زینت آن داشته باشد چرا نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله

چه بعد ازین مذکور است که فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و علی الحقیقه این خبر اثر این کلمه است و جواب القصه بعد از آن مخاوره بمؤمن گفت که ای کافر ان ترن

انا اقل منک مالا و ولدا اگر می بینی مرا کمتر از تو بمال و فرزند پس فعسی ربی ان یؤتین پس امید هست که پروردگار من بدهد مرا در

دنیا و در آخرت که ایمان است خیرا من جنتک بهتر از بستان تو در دنیا و یرسل و بفرستد بر بستان تو حسبانا من السماء از آسمان

صاعقه بر باغ تو بارانی فتصبح پس گردد بستان تو صعیدا زلقا زمین هموار که پای بر او بلغزد که دوم بر او پایدار نماند قدم

یا نیست او یصبح ماؤها یا گردد آب بستان تو غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع له طلبا پس نتوانی که آن آب در زمین فرو رفته

طلب کنی یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس قدرت نبود بر آوردن آن خود چگونه تواند بود حق سبحانه سخن آن مومن را مستجاب گردانید و عذاب اهلاک و استیصال

بدان باغ فرستاد و احیط و احاطه کرده شد و فرو گرفت عذاب الهی بثمره میوه باغ آن کافر و تمامه هلاک شد جمیع اثمار و نباتات و درختان

بستان را پس بجمع باغ او را آتش درخت و هیمه سوخت و در آن باغ چیزی نبود خراب گردید فاصبح پس بامداد کرد و شد آن کافر که

یقلب کفیه میگردانید هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد علی ما انفق فیها بر آنچه خرج کرده بود در عمارت آن

و هی خاویة و حال آنکه باغ آن کافر افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاده بود و بعد از آن دیوارهای آن در روی سقفها

و به نیز درافتاده بود و برافتاده آمده و دیوار آن بر هم ریخته همه از آن دیوارها و درختها همچنین ناگاه گشته ندامت را میبرد و حسرت میخورد و یقول یا لیتنی

و میگوید کاشکی من لم اشرک بربی احدا شرک نمی آوردم به پروردگار خود کسی را و بستان من زنده بماند و کار من بر خرابی نینجامیدی

کافر این تمنای ناچیز بود پس از ایمان دنیا غرض او زین تمناست اگر این بستان را بقا بودی اما در ترکیب لم تکن له و نبود مر او را

فئة ینصرونه گروهی که یاری دهند او را در دفع عذاب از باغ او من دون الله بجز خدای که او بر آن قادر بود و ما کان و نبود آن کافر

منتصرا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هنالک الولایة در آن وقت زوال آن نعمت الولایة لله یعنی نصرت و یاری کردن

مر خدا راست و بس الحق خدای راستگوی و درستکردار است و در آن وقت همه کس به نصرت او دارند مراد و دادار رب رق اقرار و شکر نعمت ها بحمد

بر کفر مشغول کار او هو دای مومن را بر برادر کافر هو خیر ثوابا او بهتر است از روی پاداش دادن مر خیرمندان و خیر عقبا و بهتر است از جهت عاقبت

طاعت مر بنده پرستکار را عاقبت او بهترین همه است و عقوبت معاصی که خیره شده با ما فرستند بعد از آن رسول خود سلام در بیان مثل دنیا گردانید

از دنیا و عقبی خبر نزول آخرت نعمه لهم و اضرب لهم بگو تا مثل دهان کن برای ایشان مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی و دنیا را در زیبائی

زینت و سرعت زوال آن کماء مانند آبی انزلناه فرو فرستادیم ما آن را من السماء از ابر باران فاختلط به پس آمیخته شود بآن آب

نبات الارض گیاه رسته از زمین یعنی گیاهای زمین پیرایه در هم پیچیده از بسیاری و کثرت و نضارت یکدیگر آمیخته افتاده و با آن گیاه‌ها آمیختگی گرفت

در جمیع اجزای او در آمده و آنرا طراوت و نضارت داد تا بعد از آنکه گیاه در هم پیچیده با طراوت شد فاصبح پس بامداد کرد یعنی روز دیگر آن گیاه

تازه و زیبا هشیما خشک شده و در هم شکسته شده تا به آنکه از آن خشکی و شکستگی تذروه الریاح که پراکنده میکردند آنرا بادها و از هر سو پراکنده و ناپدید

شود وکان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزها از انشا و افنا مقتدرا توانا حاصل آنکه حق تعالی در این آیه تشبیه کرده زندگانی دنیا را

بگیاهی که از باران سیراب شود و تازه گردد و بکمال نمو رسد و همچنین آدمی در دنیا بحسن عزت و جوانی و کامرانی باشد تا بالیدن و فزایش [illegible]

و بکار آرزو و مراد کامل گشته ناگاه نعمت او نقصان پذیرد و دولت و توانگری و جوانی و تندرستی او بیماری یابد در جمیع حالات ضعف و [illegible] دولت او

ناتمام [illegible] بتقاضای اجل در آید و نهال [illegible] بصرصر اجل خشک سازد و خوشهای آرزوی او بباد فنا بر دهد [illegible]

مر اسمعیل بود [illegible] سرای نعمان [illegible] دیدم همه خراب شده و [illegible] آثار عمارت از آن باقی مانده [illegible] در آن

کردم و از روی تعجب و عبرت گفتم کجا اند ساکنان تو کجا اند [illegible] ملکان و [illegible] تو

کی [illegible] از حوادث روزگار [illegible] عبدالله بن عمیر [illegible] سر امام حسین علیه السلام [illegible]

نزد عبیدالله زیاد علیه اللعنه [illegible] در قصر امارت کوفه و سر عبیدالله زیاد دیدم در پیش مختار و سر مختار نزد مصعب زبیر و سر مصعب زبیر پیش عبدالملک مروان

و اینها در [illegible] حوالی [illegible] سال دیدم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت [illegible] از [illegible] پرسید [illegible]

[illegible] شوکت و عظمت [illegible] بدان مرتبه رسید [illegible] آفتاب طالع

هیچ [illegible] آفتاب [illegible] که هر [illegible] او [illegible]

[illegible] دل بر زندگانی دنیا نهند [illegible] المال والبنون مال و پسران زینة الحیوة الدنیا

آرایش زندگانی دنیا اند [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] طبقه [illegible] در جمیع [illegible] رغبت کنند و در [illegible] آن [illegible] دنیا [illegible]

و توانگری آخرت خواهند [illegible] خوف علیهم ولا هم یحزنون طبقه دوم [illegible]

و [illegible] جمیع [illegible] از [illegible] صرف کنند و [illegible] و ملازم [illegible]

و در اجتناب از حرام [illegible] از [illegible] حلال [illegible] طبقه سوم [illegible]

[illegible] و حلال و حرام مخلوط [illegible] صرف کنند [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] والباقیات الصالحات و کارهای شایسته [illegible] آن [illegible] باقی [illegible] خیر عند ربک [illegible]

[illegible] ثوابا از روی [illegible] عظیم و خیر املا [illegible] صاحب اعمال صالحه [illegible]

[illegible] بعضی علما [illegible] باقیات صالحات [illegible] از [illegible] علیه السلام [illegible]

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] این کلمات [illegible]

و نیز از حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که باقیات الصالحات تسبیحات اربعه است و الصالحات ما نیز این را از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند و در روایت دیگر [illegible]
که اگر عاجز شوید از شب بیدار ماندن برای تهجد و از بخل کردن از مال و جهاد با دشمن عاجز شوید از گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بنا بر بعضی مراد از باقیات
الصالحات نماز تهجد است و گوینده امکان سکانه است الا آنکه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و ابنجان خبر کسی بسیاری در قلوب [illegible]
بسته و هر که پیش از اعمال الله و با خبران صالح کسب فلاحی و الذین با آن و با هر عملیست صالح که منسوب بطبع و غرض دنیوی نیست ملکی فالصالح جانه
با منجران ابدا و موسوم بمعاد توانند بود و در کتاب ابن عقده از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت با حسین بن عبدالرحمن گفت یا حسین محبت و مودت ما
امری حقیر و صغیر نیست بلکه آن امری عظیم الاعتقاد کن و بشنو که در آن قبول جمیع اعمال صالحه و محبت اهل بیت است پس آنرا بر جمله بیفزا یاد کن
وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که بر اندازیم کوههای بلند را از بیخ و بن پس بگردانیم در هوا آنکه بسازیم چون پشم زده شده وَتَرَى الْأَرْضَ و ببینی زمین را
بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها و مکانها همه بر روی زمین آمده و خبر است که روز قیامت چنین از انسان صور زده کوهها را بر قله ابر فرستند در آن صحرا و وادی
در آید و کوهها در هوا پراکنده سازد و حشر کنیم ایشان را و حشر کنیم همه را آنچه جمع کنیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس باز نگذاریم
مِنْهُمْ أَحَدًا یکی را از ایشان و عرضه کرده شوند عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا بر پروردگار تو صفها ایستاده و صف کشیده که ملکی از نواب حاکم
حق گوید که لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید بما برهنه تنهای صدم و چشم و آل و مال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که
بخشیده بوده جهت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مسلم کنان محشور شوید در روز قیامت برهنه منکشف العوره عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز
برهنه باشند فرمود آری عایشه گفت و اسوءتاه حضرت فرمود در آن روز از اهوال قیامت چنان کودکان پیر گردند که نگاه بیکدیگر نداشته باشند از ابو الحسن
خطاب سکینه که بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه گمان بردید و پنداشتید أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ آنکه نگردانیم برای شما مَوْعِدًا وقتی که برای انجاز وعده مکافات
بود برای محاسبه وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود در دستهای اعمال در دستهای ایشان و چه اهل خیر را بیمار کرد از این در ترازوی اعمال فَتَرَى
الْمُجْرِمِينَ پس ببینی گناهکاران را مُشْفِقِينَ ترسناکان و هراسان گشته مِمَّا فِيهِ از آنچه در کتاب است از گناهها و گناه کرده نبی خبر آن
مطلع گردند خوف آن را که در آن مسطور است وَيَقُولُونَ و میگویند يَا وَيْلَتَنَا و کوید از روی نفیر و ای بر ما مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ چیست این کتاب را
لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً فرو نگذاشت گناهان خورد و بزرگ را إِلَّا أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آنها را ضبط کرده و نگاه داشته
وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا و یابند آنچه کرده‌اند حاضر نوشته در آن نامه وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو أَحَدًا بر کسی که عقوبت کند
مگر بعد از استحقاق و انتقاص ثواب حسنات او زیاده عذاب سیئات و در این آیه دلیل است بر آنکه اطفال معذب نشوند زیرا که هیچ گناه و عقوبت زیاده بر معصیت نباشد حکم به
بی گناهی اعوز کند لهذا از آن پس تمامی مکلفان سکینه از متابعت شیطان که از آنجمله میان ابلیس و بنیان و اعتقاد عداوت قدیم دو قصه وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن آنوقتی که
گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سرکشی کرد كَانَ مِنَ الْجِنِّ بود از جن یعنی قوم
بنی الجان یا جن گروهی از ملائکه که از آتش آفریده شده‌اند و ابلیس از ایشان بود و گفته‌اند از ملائکه مخلوق اند از نور و جمع او الطیب و همه را ابو الجن
انان سکینه و ملائکه را از ذریت در دلیل دیگر آنست که فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان پروردگار خود و فسق خاص می‌باشد بر آنکه در اصل جن بوده
و در این دلیل است بر آنکه ملائکه معصوم‌اند از عصیان و کیفیت این در سوره البقره گذشت أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا پس از آنکه عداوت شیطان بر شما محقق گشت فرامیگیرید او را

وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان اورا أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي بجز من که آفریننده و کارساز شما ام نسبت ابلیس را طاعت میکنید و فرمان برداری میکنید و در من که آفریدگار و کارساز شما ام

عاصی میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریات او لَكُمْ عَدُوٌّ مر شمارا دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذریات او

بَدَلًا بدلی از خداوند در تبیان آورده اند حق تعالی ابلیس را از رحم خود دور گردانید از پهلوی چپ او زوجه او آفرید که او نام دارد بیافرید و او را نسلها پیدا

باین فرزندانند و از اولاد دیگری مره است و دیگر لاقیس و یکی دیگر دلهان و در عجب القرآن آمده که قسمی موسوم هفته طهارت و دلهان وسوسه کننده

در صلوة و بعضی عکس بر کفته اند و الهمه غرات در الیس آدم شیطان مانع نماز است و نی بر که یکی از اولاد داود است صاحب الرحمة که ... و کم و بی

دخانت و سوسه سکینه و یکی الاعور صاحب ابواب زنا است و نیز صاحب لقاب که بر و جام در بیان دو طباخ بر روی نفس منوبار و سواکر از احب

در بیان مردمان می اندازد و در ... ما خورنده طعام میباشد که اگر اسم بگفته باشد در خورد طعام با او شریک میشود و هیچ موکل است بر علی و بر بازار هوا

مختلفه میباشد و اسم داود مانع مردانی است که سلام دهد و سلام کند و نام خدای بود در وقت طعام هیچ آدمی ما اگر با او یکی از این ... داد ایکم احمی

داده بعضی از کفار و کاهنان کمتر ... حضرت علوم غیبی مطلع اند حق تعالی این گروه را مردود ساخت مَا أَشْهَدْتُهُمْ حاضر گردانیدم ایشان و اولاد او خَلْقَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفرینش آسمان و زمین تا ایشان را مشورت کنم یا مددکاری طلبیم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه وقت آفرینش ایشان

در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا از آن اثر دادند و از آفرینش نفسهای خود بیخبرند پس چگونه بر ایشان عبادت اختیار میکنید وَمَا كُنْتُ و نیستم من

مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ فرا گیرنده گمراه کننده کان را یعنی ابلیس و ذریات او عَضُدًا یاری و مددکاران بر خلق خلق ... بازوم از باره مددکار این نفی ... معتقد

کنند است که بر باطن ... از بریک خدای ... و کهنت عبادت ایشان میکنید وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن آن روز را که گوید خدای تعالی مر اوشان کافران را که

برای شفاعت خود و آکنند که از عذاب از خود نادُوا بخوانید به آواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شریکان مرا که گمان برده اید که ایشان شریکان من اند

را جمع معبودان باطله الیس و ذریات او فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند کافران ایشان را ابلیس با اتباع او و شیاطین کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند ایشان را

و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان مَوْبِقًا جای هلاک که نیست آن وادی از وادیهای دوزخ که موضع هلاک عظیم

جمع کنیم و در آن معبودان باطل ... ایشان است که حاجزی پیدا کنیم میان کفار و میان معبودان ایشان که ملائکه و مسیح و عزیر است با نوح ... اعرابی

بهشت در آریم و آلهه ایشان در دوزخ هلاک گردانیم و میان اهل هدی و اهل ضلال جدا افکنیم اینکه اهل ضلال در موبق گردادی عمیق است در دوزخ

در آریم و اهل حق را بهشت رسانیم از انس ... تا است موبق وادی است در جهنم از چرک و ریم وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و بینند مشرکان النَّارَ

آتش دوزخ را معاینه از جهل راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس یقین کنند ایشان مُوَاقِعُوهَا افتادگان و درآینده کاننداند در آن وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا و نیابند

از آن آتش مَصْرِفًا مکانی که باز گردند در آن که از کاهی بیابند جهت الکبار هم جهت احاطه کردن آتش بایشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که بیان کردیم

فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی از هر مثلی که بیان محتاج اند از قصص پیشان گذشته که سبب عبرت گردد و دلیل

قدرت کامله و حجت از دلایل توحید باشد و علم الهی که فقه حکیم قدیم حق تعالی محض فضل عظیم در کلام کریم آنچه مرضی خلائق است الگار آمد که وکوکب است آن چنانکه میباید

وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از هر چیز که خدای آفریده است جَدَلًا از روی خصومت با طلب یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده

تر است و خصومت در کار حق بیشتر با کمال وضوح مر او را بی جهت است که در قرآن جدال میکرد با ابی بن خلف که در آن وقت و در حجت خود میکرد دو ماهیه

مثلی میان ایشان ظاهر شود وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آورند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وقتی که آمد بدیشان

راه نماینده یعنی محمد صلی الله علیه وآله و قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود و توبه کنند از کفر

بی إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مگر انتظار آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ عادت خدای در هلاک کردن پیشینیان در دنیا أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان

عذاب آخرت قُبُلًا روی باروی و معاینه وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نمی‌فرستیم پیغامبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را

بثواب الهی وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان مر کافران را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ بیهوده که آن

اقتراح معجزات است از تو بعد از ظهور آن و نسبت سحر و شعر و کهانت بتو لِيُدْحِضُوا بِهِ تا زایل کنند از موضع خود بباطل زدن آن الْحَقَّ سخن حق و دین

را که قرآن است و دین قویم محمدی یعنی غرض ایشان از جدال آنست که حق را پوشیده و باطل را آشکارا کنند و اگرچه قدرت بر آن ندارند وَاتَّخَذُوا و فرا

گرفتند آيَاتِي آیتهای کتاب و دلیل مرا وَمَا أُنْذِرُوا و آنچه بیم کرده شده اند بدان از عقاب و عذاب یعنی قرآن و مواعید خود را

هُزُوًا افسوس کرده شده آن وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او که قرآن است

فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده دستهای او از کفر

و معاصی یعنی بیجا که چه جزا باز خواهد رسید و بخاطر نیاورد و در آن تفکر نکند و در عواقب آن اندیشه ننماید إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما نهاده ایم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ

بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ بجهت کراهت آنکه دریابند و بدانند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا

گرانی و سنگینی تا حق نشنوند و آن یعنی فرط عناد و جحود ایشان بنهایتی رسیده که گویا دلهای ایشان از دریافتن حق و گوشهای ایشان از شنیدن آن

باز داشته ام و مرتبه ختم و طبع و آنچه ختم الله علی قلوبهم که در اول سوره البقره مذکور است مسطور گشته وَإِنْ تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشان را إِلَى

الْهُدَىٰ بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آنهنگام که دعوت کنی یعنی بعد از دعوت تو براه نیایند أَبَدًا هرگز که

کفار مذکور از فرط عناد و غایت جحود ایمان نیاورند وَرَبُّكَ الْغَفُورُ و پروردگار تو بسیار آمرزنده است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش و بخشایش

فضل و رحمت خود در عذاب ایشان تعجیل نمیکند لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اگر گرفتی خدای ایشان را یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوا بآنچه کرده اند از گناهان کفر و تکذیب

معجزه و قرآن و مهلت ایشان ندادی لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ هرآینه بشتاب برای ایشان عذاب بسزا در دنیا که اول اطاله این در کردن عذاب رسول او

لیکن برای او تعجیل نمیفرماید بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ بلکه مر کافران راست وقت وعده یعنی روز بدر یا روز قیامت که چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ

نیابند بجز آن پناه جای مَوْئِلًا ملجأی و گریزگاهی که بدان باز گردند وَتِلْكَ الْقُرَىٰ و آن دیهها که قصه‌های ایشان بر تو خوانده ایم یعنی عاد و ثمود و اصحاب

و مؤتفکات و امثال آن أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مانند آن وَجَعَلْنَا و مقرر کرده ایم

لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک اهالی آن مَوْعِدًا وقتی معلوم [illegible] و [illegible] کنند [illegible] ازین عبرت [illegible]

[illegible] علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که [illegible] رسول صلی الله علیه وآله قصه اصحاب کهف [illegible]

این گفتند که خبر ده ما را از آن عالمی که حق تعالی موسی را امر کرد [illegible] این قصه [illegible] و قصه موسی و خضر را بر طریقی

که در این سوره است [illegible] قصه [illegible] موسی [illegible] قبطیان [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

بر وجهی که فهم از استماع آن آمده و همه در ادای کلمات و تامل رموز آن متحیر شدند و آن خطبه متضمن بیان انواع حکمتی بود و تفضیل بنی اسرائیل از غرق و آن

حضرت ایشان و نجات ایشان و تفضیل ایشان بر عالمیان از زمان انطاکی توریه و غیر آن مستمعان در ادای کلام موسی و تامل در حقایق و معانی

متعجب و متحیر گشته گفتند یا کلیم الله هیچ کسی باشد در روی زمین که از تو داناتر باشد موسی فرمود که نه الا در حق کسی که در روی زمین عالم‌تری

برد و گویند با مریدان اظهار تحسین نمود که من داناترم از خود در وقتی هیچ ... جبرئیل فرود آمده و گفت حق ترا سلام میرساند و میفرماید که حافظ

که خداوند اعلم است ... اکنون عالم‌تر از من ... موسی گفت خداوندا بر روی زمین از من بنده عالم‌تری هست خطاب آمد که آری بنده‌ای که از آدم را تو

علم‌تر که او را بعلم خاص خود اختصاص داده‌ام و خضر علیه السلام در ایام فریدون بود مقدم ذوالقرنین و در ایام موسی در مجمع البحرین بسر برده

القصه موسی گفت بار خدایا دستوری فرمای تا من او را ببینم و از وی علمی تعلیم گیرم حق تعالی دستوری داد موسی گفت خداوندا او را کجا یابم ندا رسید که در مجمع البحرین

صخره‌ای و علامت آن صخره آنست که چون ماهی بریان کرده در سفره تو بر آن آب زنده شود و براه دریا روان شود و تو در عقب آن ماهی روانه

گرد ماهی ترا بآن بنده رساند گویند حق تعالی ماهی بریان کن از جهت زاد ... هم آن ماهی را ... خضر را کجا یابند پس موسی

یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف که یکی از خواص او بود رفیق خود گردانید و ساز سفر نمود و روی براه آورد و حق تعالی تفصیل این قصه

بقوله وَ إِذْ قالَ مُوسى و یاد کن ای محمد چون گفت موسی لِفَتاهُ مر خادم خود را یعنی یوشع که لا أَبْرَحُ ... خواهم رفت در طلب خضر حَتّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ

الْبَحْرَيْنِ تا برسم بمجمع البحرین که مکان اوست و آن موضعی است که دریای فارس و دریای روم بهم میرسند در جانب مشرق و گویند آن موضع آنجاست و نیز

بعضی مراد البحرین موسی و خضر است چه موسی بحر علم ظاهر بود و خضر بحر علم باطن القصه موسی گفت میروم تا برسم بمنزل او و یا که بگردد و أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً

یا بروم سالها و روزگار هشتاد سال و بعضی گفتند ... مراد آنست که ... روی از سفر ...

... طلب ... ایشان ... پس گفت ای یوشع ... در طلب این بنده ... یوشع ... با تو موافقم ...

... پس ... فَلَمّا بَلَغا پس چون رسیدند

مَجْمَعَ بَيْنِهِما بمجمع میان هر دو دریا آنجا صخره ... چشمه بود نشستند و موسی در خواب رفت و یوشع در چشمه ... وضو ...

وی بر آن ماهی ... فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی از خواب در آمد ... حال ماهی را ... روی براه نهاد و ...

بتعجیل سفر نَسِيا حُوتَهُما فراموش کردند ماهی خود را ... موسی ترک طلب ماهی کرد و یوشع ... که احوال ... موسی بگوید ماهی ... در روی

بدریا نهاد و گویند ... نسیان ... بر سبیل مجاز است ... ماهی در ... یوشع بود و او عامل آن بود ... موسی ... ماهی ... بود ...

... یوشع ... که ... کند ... فراموش ... موسی و یوشع ماهی را و گویند ماهی از ایشان گم شد

و هر چند جستند آن ماهی را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَباً مثل سرداب ... آب ...

ماهی ... رفت آب بالای او ... در میان خشک ... فَلَمّا جاوَزا پس چون در گذشتند از مجمع البحرین ... رفتند ... دیگر

چاشتگاه قالَ گفت موسى لِفَتاهُ مر خادم خود را یوشع را آتِنا غَداءَنا بیار طعام چاشت ما را بخوریم ... ما ...

لَقَدْ لَقِينا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنا هذا از این سفر که ما کردیم نَصَباً رنج ... یوشع ... قال أَرَأَيْتَ گفت خبر داری

اذ اوينا الى الصخرة چون جای گرفتيم و برديم آن صخره بر کنار چشمه فانی نسيت الحوت پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را [illegible] قال موسی عليه السلام [illegible]

[illegible] الکلام کنيم اين کلام [illegible] از عادت [illegible] موسی [illegible] آن [illegible] جا که گفت [illegible] ماهی [illegible]

[illegible] وما انسانيه و فراموش نکرد مرا ماهی را الا الشيطان مگر شيطان [illegible] ان اذکره [illegible] ياد کنم [illegible]

از حال ماهی واتخذ سبيله و گرفت ماهی راه خود را فی البحر در دريا عجبا راهی عجب [illegible] راه في الماء [illegible] زمين [illegible] خشک [illegible]

[illegible] ماهی را [illegible] و فکر طعام [illegible] قال گفت موسی [illegible] ذلک آن ماهی [illegible] ما کنا نبغ آنچه [illegible] بوديم

[illegible] که آن ماهی [illegible] خواهد [illegible] فارتدا پس بازگشتند على آثارهما بر پيهای خود قصصا

[illegible] آن موضع [illegible] ماهی [illegible] خشک [illegible] فوجدا پس يافتند عبدا من عبادنا بنده از بندگان

[illegible] آتيناه داديم او را رحمة من عندنا [illegible] خود [illegible]

[illegible] وعلمناه و آموختيم او را من لدنا علما از نزد خود علمی [illegible]

علم [illegible] و از [illegible] خضر علم [illegible] در توريه [illegible] موسی [illegible] جميع علوم در توريه [illegible]

علم [illegible] از کشف الاسرار [illegible]

[illegible] خضر [illegible]

موسی و [illegible] خضر [illegible] موسی [illegible] سلام کرد خضر [illegible] جواب [illegible]

[illegible] موسی [illegible] بنی اسرائيل [illegible] موسی خضر [illegible]

[illegible] بنی اسرائيل [illegible] رسول بنی اسرائيل [illegible]

[illegible] خضر [illegible] علم [illegible] بنی اسرائيل

[illegible] بنی اسرائيل [illegible] علم تو [illegible] علم من [illegible]

از [illegible] موسی عليه السلام [illegible] خضر [illegible] موسی [illegible] موسی جواب [illegible]

[illegible] جواب [illegible] علم [illegible] موسی و خضر

قال له موسى گفت او را موسی هل اتبعك آيا پيروی کنم ترا على ان تعلمن بر آنکه بياموزی مرا مما علمت از آنچه آموخته شدی رشدا علمی که [illegible]

[illegible] خضر [illegible] قال گفت خضر در جواب موسی انك لن تستطيع

[illegible] معي صبرا [illegible] موسی [illegible]

[illegible] وكيف تصبر و چگونه صبر کنی على ما لم تحط به خبرا [illegible] خبرا [illegible]

[illegible] علم [illegible] قال ستجدني گفت موسی زود باشد که يابی مرا ان شاء الله اگر خدای خواهد صابرا و [illegible] کننده [illegible]

ولا اعصي لك امرا و نافرمانی نکنم ترا [illegible] خضر [illegible] علم [illegible] قال گفت خضر

کای موسی قال فان اتبعتنی پس اگر پیروی کنی مرا فلا تسئلنی عن شیء پس مپرس مرا از چیزی [illegible] حتی احدث لک

تا هنگامی که [illegible] برای تو منه ذکرا از آن [illegible]

پس هر دو روی براه آوردند [illegible] فانطلقا پس برفتند [illegible] ساحل دریا و رسیدند [illegible] کشتی [illegible]

کشتی [illegible] حتی اذا رکبا فی السفینة [illegible]

[illegible] خرقها سوراخ کرد کشتی را [illegible]

سوراخ کرد [illegible] قال اخرقتها آیا سوراخ کردی [illegible] لتغرق اهلها تا غرق کنی [illegible] کشتی را

[illegible] لقد جئت شیئا امرا [illegible]

قال الم اقل انک [illegible] لن تستطیع معی صبرا [illegible]

[illegible] قال لا تؤاخذنی بما نسیت [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] ولا ترهقنی من امری عسرا [illegible]

[illegible]

[illegible] فانطلقا [illegible]

[illegible]

[illegible] حتی اذا لقیا غلاما [illegible] فقتله [illegible]

[illegible] قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس [illegible]

[illegible] لقد جئت شیئا نکرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال الم اقل لک [illegible]

[illegible] انک لن تستطیع معی صبرا [illegible] قال ان سألتک

عن شیء بعدها فلا تصاحبنی [illegible] قد بلغت

من لدنی عذرا [illegible]

[illegible] فانطلقا [illegible] حتی اذا اتیا

اهل قریة استطعما اهلها [illegible]

خواستند که به ده در آیند کسی ره دار ایشان نشد اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا طلب طعام کردند اهل ده را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم چیزی بما دهید و مردم آن ده بایشان طعام ندادند

فَأَبَوْا پس سر باز زدند اهل آن ده از آنکه أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا ازانکه مهمان کنند ایشان را [illegible] فَوَجَدَا فِيهَا پس یافتند در آن ده

جِدَارًا دیواری مایل شده يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ بمعنی آنکه [illegible] آن دیوار نزدیک رسیده که منقض و فرو افتد فَأَقَامَهُ پس خضر

راست کرد آن را [illegible] سنگ محکم ساخت و در روایت ابن عباس آمده که سنگ آن را بساخت و از [illegible] نقل کرده که آن دیوار [illegible] بود

چون موسی دید که خضر دیوار راست میکرد قَالَ گفت [illegible] و طعام بما ندادند [illegible] لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ

عَلَيْهِ أَجْرًا [illegible] آن طعام میخوردیم قَالَ گفت خضر [illegible] هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي

وَبَيْنِكَ این فراق [illegible] سَأُنَبِّئُكَ [illegible]

از جور و عوان [illegible] تا خبر دهم ترا [illegible] بِتَأْوِيلِ

مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا [illegible] أَمَّا السَّفِينَةُ اما آن

کشتی فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ [illegible] يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ

کار میکنند در دریا فَأَرَدْتُ پس خواستم بحکم خدای أَنْ أَعِيبَهَا [illegible] عیبناک گردانم وَكَانَ وَرَاءَهُمْ [illegible]

ایشان [illegible] مَلِكٌ پادشاهی [illegible] يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ میگیرد هر کشتی [illegible] غَصْبًا [illegible] کشتی

[illegible] آن کشتی [illegible] وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما آن پسر کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ پس بودند پدر و

مادر او مُؤْمِنَيْنِ گروندگان فَخَشِينَا پس ترسیدیم [illegible] أَنْ يُرْهِقَهُمَا [illegible]

طُغْيَانًا وَكُفْرًا [illegible] طغیان [illegible]

فَأَرَدْنَا پس خواستیم أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا [illegible] خَيْرًا مِنْهُ [illegible] زَكَاةً [illegible]

[illegible] وَأَقْرَبَ رُحْمًا [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] رضا بقضای خدای [illegible] وَأَمَّا الْجِدَارُ

[illegible] فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ [illegible] فِي الْمَدِينَةِ [illegible]

وَكَانَ تَحْتَهُ [illegible] كَنْزٌ لَهُمَا [illegible] وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا

[illegible] فَأَرَادَ رَبُّكَ

[illegible] أَنْ يَبْلُغَا [illegible] أَشُدَّهُمَا [illegible] وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا [illegible] رَحْمَةً

مِنْ رَبِّكَ [illegible] وَمَا فَعَلْتُهُ [illegible] عَنْ أَمْرِي [illegible]

روایت کرده اند [illegible] ابن عباس [illegible] و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

لوحی بود از زر چنین بر آنجا نوشته که عجب از آنکه بقضای خدا ایمان دارد چرا غم میخورد و عجب از کسی که روزی یقین دارد چرا رنج میبرد و عجب از آنکه ایمان بحساب
دارد چرا غافل میشود و عجب از آنکه دنیا را بیند و تقلب و تغیر آن را با اهلش ملاحظه میکند دل بر آن نهد و عجب از کسی که مرگ را یقین شناخته چگونه شاد
میگردد و در آخر آن نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی بسبب صلاح مومن صلاح فرزند
او و فرزند فرزند او و اهل بیت او و اهل خانهای همسایه او میکند الحمد خضر بود از تاویل قضایای مشکله موسی گفت ذلک آنکه گفته شد از اول تفسیر
امور مسئله تاویل ما لم تسطع حقیقت آنچه که نتوانستی علیه صبرا بر آن صبر کردن که آن بکتب الهی و ظاهر شرع منکر مینمود و لیس موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را
وداع کرده و هر یک روی بمنزل خود نهاد و قبل از این گذشت که کفار بتعلیم یهود سه سوال از پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند یکی کیفیت روح و دیگر قصه اصحاب کهف
و این هر دو مذکور شد و سیوم قصه ذو القرنین و آن اینست که و یسئلونک و میپرسند ترا مشرکان با امتحان یهود عن ذی القرنین از قصه
ذو القرنین [illegible] سکندر رومی گفته اند [illegible] شرق و غرب بود بجهت آن او را ذو القرنین گفتند که اطراف مشرق و مغرب طواف کرد و قرن بمعنی
طرف است [illegible] او چون قرن گذشت [illegible] شاخ داشته [illegible] حرب [illegible] کریم الطرفین بود یعنی از جانب پدر و مادر اصیل بود
یا علم ظاهر و باطن جمع کرده بود [illegible] از جانب [illegible] در خواب دید که گویا [illegible] آفتاب [illegible] بود بعد از آن دلیل
آن [illegible] مشرق و مغرب گردد [illegible] امیر المومنین علیه السلام پرسید ذو القرنین پادشاه بود یا پیغمبر فرمود که
نه پادشاه بود و نه پیغمبر [illegible] اوامر الهی را امتثال نمود [illegible] دو طرف سر او [illegible] او از زر بود یا از نقره
و [illegible] بود دعوت کرد قوم خود را بتوحید خدا [illegible] کردند او را [illegible] دعوت کرد [illegible]
[illegible] ذو القرنین گفتند [illegible] در میان [illegible] بود [illegible]
هم [illegible] قل بگو ای محمد ساتلوا علیکم زود باشد که بخوانم بر شما منه ذکرا از ذو القرنین خبری
انا مکنا له بدرستی که ما [illegible] فی الارض در زمین و آتیناه و عطا کردیم او را من کل شیء از هر چیزی [illegible]
[illegible] سببا [illegible] آورد [illegible]
[illegible] از علم و قدرت [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]
[illegible] برفت [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] روزی [illegible] آمده [illegible] کرد [illegible]
[illegible] فاتبع سببا پس از پی رفت سببی [illegible] برفت حتی اذا بلغ
[illegible] مغرب الشمس [illegible] وجدها تغرب فی عین حمئة [illegible] العین [illegible]
حمئة [illegible] ابوذر غفاری روایت کرده [illegible] رسول خدای بودم [illegible] آفتاب [illegible]
گفتم خدا و رسول [illegible] خدای [illegible]
[illegible]

را بجوانه ولی آفتاب گاه فرو میرفت که در توریه آمده که در میان آب و گل سیاه فرو میرود از ابو العالیه روایت است که آفتاب در آن چشمه فرو میرود و بگذشت
حرکت آن چشمه بجانب مشرق تو هم آن میشود که آن چشمه آفتاب را بجانب شرق میکشد و اگر نه در حقیقت آفتاب از فلک خود زایل نمیگردد و ملخص سخن آنکه
ذو القرنین آنجا آفتاب را بر طریقی دید که گویا در آن چشمه فرو میرفت بجهت آنکه هر که در دریا باشد چنان بیند که آفتاب در دریا غروب میکند و از آن طلوع میکند
القصه چون ذو القرنین آنجا رسید تجسس بعیان آن حال کرد وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی که ساکن بودند
و آنها قومی بودند چشم کبود موی زرد ... لباس ایشان پوست حیوانات بود و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آب قُلْنَا
بطریق وحی یا بطریق الهام و در خواب او را گفتیم یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ ای ذو القرنین اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این قوم را بقتل اگر ایمان نیارند
وَاِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنًا و یا آنست که فرا گیری در ایشان نیکوئی بارشاد و تعلیم شرایع دینیه و انواع کرامات و ... قَالَ گفت ذو القرنین
اَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند بر خود یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم او را بقتل و هر که با بت ... و ملازم
عذاب خار است ثُمَّ یُرَدُّ اِلَی رَبِّهِ پس بازگردانیده شود بسوی جزای بر وفق کار خود در قیامت فَیُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدا او را عَذَابًا نُکْرًا عذابی سخت و منکر
که مثل او معهود نباشد وَاَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عمل کند عملی شایسته یعنی مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَی
پاداش خصلتی نیکو و پسندیده و حفص و حمزه و کسائی و خلف جزاء بتنوین میخوانند و منصوب بر حال ... وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که گوییم مر او را مِنْ اَمْرِنَا
از فرمان خود یعنی تکلیفی که با وی کنیم فراخور طاقت او باشد و در کفر متقدم او را مواخذه نکنیم آورده اند که لشکر ظلمات را بر قوم ناسک گماشت تا ...
کشته زینهار خواستند و بوی ایمان آوردند ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی طریقی را که بمشرق رساند و قوم ناسک را با خود همراه کرد و لشکر
نور را از پس رو ... و عسکر ظلمات را از عقب ایشان ... و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را ... ایمان طریق ... که بسوی
مشرق آنجا دید حَتَّی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که منتهای عمارات است از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که از افق
تَطْلُعُ بر می‌آید و شعاع او می‌افتد عَلَی قَوْمٍ بر گروهی که لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ نگردانیده بودیم و مهیا نکرده برای ایشان مِنْ دُونِهَا از غیر آفتاب در وقت طلوع
سِتْرًا پوششی از لباس و کریا که میان ایشان و آفتاب حایل گردد یعنی آنجا هیچ پوششی نبود در زمین جز بیابان ریگ و دشتی بود و هیچ بنائی ...
آن نمی‌ایستاد و ابو البصیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که این صنف بنا را نمی‌دانستند و بر ایشان هیچ ساخته و وقوف ندانستند از ... تا آفتاب سر میزد
قتاده گفته که چون آفتاب طلوع شدی در سرداب ها رفتندی و چون آفتاب از سمت الراس بگردیدی بیرون آمدندی و ماهی صید کردندی و با آفتاب بریان کرده بخوردندی
و آنها قوم منسک گوشه‌ای عمر بن مالک گفت مردی را دیدم که حدیثی میکرد و قومی را دیدم که آمده بودند چون بجایی رسیدم که از زمین اقصای چین است مرا گفتند
میان تو و آفتاب یک روزه راه است مرا دلیل ... این کو گرفتم و بآنجانب روان شدم گروهی را دیدم که گوشهای ایشان بالای ایشان بود ... لحاف کرده بودی
و دیگری را فرش زیر خود افکنده بودی و آنکه همراه من بود زبان ایشان را میدانست ... آمده ایم تا آفتاب را ببینیم که چگونه بر می‌آید در این سخن بودیم
که آوازی شنیدیم چون آواز آهن بر من [illegible] افتادم و از هیبت آن بیهوش شدم چون با خود آمدم ایشان مرا بروغن می‌اندودند آفتاب را دیدم بر آب افتاده بر یک
روغن زیت و کناره آسمان را دیدم چون دامن خیمه و چون آفتاب مرتفع شد مرا در سرداب بردند چون آفتاب بگردید مرا بیرون آوردند و خود بکنار دریا آمده ماهی صید کردند
و در آفتاب می‌افکندند تا بریان میشد و میخوردند القصه چون سکندر با لشکر ظلمات بآن موضع رسید کَذَلِکَ همچنان بود امر او با ایشان که با اهل مغرب بود تعلیم ... ظلمت

بر این کاینات ایمان آورد و نیز بسبب آنجا جانب قطار اسیر از دست و بقوی رسید [illegible] این برهان سلوک کرد که با قوم ها و بل حط بود.

وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که احاطه کرده بودیم بسبب علم ما و آنچه رسیده بود بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آگاهی بجمیع لشکرها و ادوات حرب

و اسباب جهانگیری ذوالقرنین و نظر ما هر قطر عالم بودیم و با اسباب سیاست و کثرت لشکر و عدد او بر وجهی که رسیده بود بان بکر علم خداوند لطیف خبیر

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی درآمد راهی دیگر را در آن سببی تسابق طرفی دیگر که در میان مشرق و مغرب بود از جانب جنوب حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید

بمیان دو زمین بزرگ بَيْنَ السَّدَّيْنِ از میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِن دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را

با هیئات عجیبه و شکلهای غریبه لَّا يَكَادُونَ نبودند که نزدیک بودند يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را و کسی از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان را

درنمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند بترجمان ای ذوالقرنین و [illegible] ذوالقرنین گفتند که إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ

بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ تباه کنندگان اند در زمین هر گاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه

خشک باشد با خود برند و تمام مار [illegible] بخورند و از چهارپایان جانبه آدمیان الغرض بخورند و این قوم قبیله اند از اولاد یافث بن نوح و گویند

یاجوج از ترکند و ماجوج از جیل و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام مرویست [illegible] ایشان [illegible] و قد بعض [illegible] درازی و در

[illegible] صنفی از ایشان [illegible] درخت ارز [illegible] طول آن صد و بیست گز و صنفی طول و عرض ایشان مساوی است و صنفی چنانند

که از یک گوش فرش کنند و از دیگری لحاف سازند [illegible] و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ایشان هزار هزار اند که هیچ یک نمیرد

تا که هزار فرزند نیارد [illegible] دارند و کار زار کنند و این صنف اند صنفی بالا صد و بیست گز و صنفی درازی [illegible]

و صنفی [illegible] که لحاف کنند [illegible] و هیچ حیوان [illegible] زنده [illegible] بخورند [illegible] در

در آخر الزمان خروج کنند مقدم ایشان در شام باشد و آخر ایشان بخراسان [illegible] مشرق و مغرب [illegible] بخورند [illegible]

شکایت یاجوج و ماجوج عرض [illegible] و گفتند یا ذالقرنین [illegible] چهارپایان را هلاک [illegible]

و [illegible] بخورند فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا پس آیا بکردانیم برای تو خرجی [illegible] از اموال خود مزدی

عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا برشرط آنکه بسازی میان ما وَبَيْنَهُمْ و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشان را از فرا آمدن قَالَ گفت ذوالقرنین مَا مَكَّنِّي

فِيهِ رَبِّي آنچه [illegible] در آن خَيْرٌ بهتر است از آنچه شما میخواهید فَأَعِينُونِي

پس مدد کاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانایی مردان توانا [illegible] آلات [illegible]

جمع کنید [illegible] أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ بکنم میان شما وَبَيْنَهُمْ و میان ایشان رَدْمًا [illegible] بعضی از آن بر بعضی

[illegible] بر بالای کوه [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]

[illegible] آن خود [illegible]

[illegible] آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهای بزرگ از آهن [illegible]

[illegible] طول [illegible] عرض [illegible]

خشتهای آهن بر بالای آن درنشاند حتی اذا ساوی تا چون برابر کرد بین الصدفین میان هر دو جانب کوه پس هیمه بسیار بر بالای آن

ریخته و دمها بر جوانب وضع کردند قال گفت مر عمله را که انفخوا بدمید درین آهنها حتی اذا جعله تا چون گردانید این خشتهای آهن را نارا مانند آتش

قال آتونی گفت بیارید افرغ علیه تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده قطرا روی گداخته بمضمون آن ابرا روی را که گداخته بر او روی محل کرد

و بر همین گونه دیوار صد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد تا به کوه کناره و هموار روی فما اسطاعوا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج ان یظهروه

که بالا روند بر آن به سبب بلندی و ملاست آن و ما استطاعوا و نتوانستند له نقبا مر آن سد را سوراخ کردن از سختی و صلابت قال گفت ذوالقرنین

که این هذا این سد رحمة من ربی بخششی است از پروردگار من بر بندگان که آن مانع خروج یاجوج و ماجوج است

فاذا جاء پس چون بیاید وعد ربی وعده پروردگار من جعله دکاء گرداند آن را هموار با زمین و کان وعد ربی حقا و هست وعده پروردگار من حقا راست

خروج این گروه یکی از علامات قیامت است و در آخر سوره الانبیاء ذکر خواهد یافت ... ذوالقرنین بعد از ... نواحی

زمین نهاد و ... مشرق و مغرب و ... اسلام ... ده ... ماده ... عدل و داد

... در طرفی ... العلوب ... ذوالقرنین ... در ... مقابر ...

و در شهرها ... ذوالقرنین ... در اطراف عالم ... قوم ... اخرجه ...

بر در ... کشته ... که خدای ... کشته ... حالم ... خواند ... خود ...

و کاری ... حالم ... که خدای ... کشته ... که عمر ... کشته ...

و طاعت الهی است ... کشته ... استغفار ... کشته ... قضای الهی

تسلیم ... که ... این ... کشته ... بر ما ... کردند ... کردی ... ما ...

می کردی در عوض آن نیکی کردندی ... نماز گزاردندی ... وفا کردندی ... بودی ابو رافع از ابو هریره

روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر روز ... یاجوج و ماجوج ... سد سکندر را ... آفتاب ... آید

کوشند ... الکافیم ... روم ... را ... ان شاء الله ...

و ... الکافیم ... هم ... سوراخ ... و آن رخنه ... در اطراف عالم ... خروج ...

مسجد ... آسمان ... تیرها ... آسمان ... آسمان ... کارد ...

و چهارپایان ... هلاک ... یاجوج و ماجوج ... رسید ... در ... راه ...

یاجوج و ماجوج ... و ترکنا بعضهم و گذاریم ... بعضی از یاجوج و ماجوج را ... روز خروج ... آدم

کشته یموج فی بعض ... کسانی که ... و در ... آسمان و جنیان ... و نفخ فی

الصور و دمیده شود در صور ... فجمعناهم جمعا ... اجتماع ... حساب و جزا ... صور ...

یکی ... اسرافیل است ... بزرگ ... هزار ... رسول صلی الله علیه و آله ... اسرافیل ...

بجای خویش نگاه دارد یا ای دیگر پس گرفته و چشم در زیر عرش کشته منتظر آنکه ندا برسد که در دمد و چون آن صور در دمد همه کسان از قبور برخیزند و مجتمع حاضر شوند

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای کافران عَرْضًا ظاهر کردنی پیش از دخول ایشان در آن تا علامت تنبیه

و هول آن بر هول افزاید الَّذِينَ آن کافران که از فرط غفلت كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ چشمهای ایشان فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي در پوششی از یاد کردن

من یعنی از مشاهده آیات که بدان یاد کرده شود مرا بتوحید و تعظیم مراد آنست که تفکر نکنند در آیات دالّه بر وحدانیت من و تدبر در آن تا عارف شوند بمکانی

و بذکر آیات من وَكَانُوا و هستند کافران که لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا نمی‌توانند شنودن ذکر و کلام من از فرط انکار و جحودی که

دارند یعنی آن همه از کراهت نشنوند مراد آنست که چون ایشان از فرط عناد و جحودی که دارند تفکر در آیات خدا نمیکنند و همچنین سمع قبول نمیشنوند پس گویا که

در چشمهای ایشان پوششی هست و در گوشهای ایشان کری که آن بمثابه دیده و نمی‌توانند شنید أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا پندارند آنانکه کافر شدند

أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندگان مرا مانند عیسی و عزیر و ملائکه را مِنْ دُونِي بجز از من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان که نفع رسانند ایشان را

و دفع ضرر کنند از ایشان مراد آنکه ایشان فرا گرفتن ایشان معبودان هیچ سود نخواهد داشت ایشانرا و در روایت ابن عباس مراد از عباد شیاطین اند و

اصنام إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستیکه ما آماده کرده‌ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای کافران نُزُلًا منزلی و مأوایی یا آنچه مهیا کنند برای نزول مهمانان

یعنی که این همه لذت را که ایشان را عذابها خواهد بود دوزخ است در مثل آن جزای محمود است قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بگو ای محمد آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ

أَعْمَالًا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آن زیانکارترین مردمان آنانند که گم شد و ضایع گشت سَعْيُهُمْ سعی ایشان در عملهای

نیکو فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون عبادت رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صیام مشغول اند ولیکن بکفر آن همه عملهای ایشان باطل

و هیچ ثواب بر آن مترتب نمیشود و گویند مراد از این طایفه خوارج اند ابو الطفیل روایت کند که عبدالله بن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه پرسید فرمود اهل حروراء

و بعد از آن ایشان [illegible] ترسایان [illegible] و عابدی [illegible] خود را [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرموده که مراد اهل کتابند که [illegible] خود بکرده [illegible]

و دین خود بدعتها وضع کردند و عمل ایشان بکتاب [illegible] نابود شد و بر آن ثواب نیافتند و اهل [illegible] ایشان [illegible] و امراء [illegible]

کنار [illegible] صلهٔ رحم میکردند و فقرا را عطا میدادند و عتق بنده کان میکردند حق بطلان [illegible] حکم فرمود که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می‌پندارند

أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ که ایشان نیکو میکنند صُنْعًا کارها را أُولَئِكَ آن گروه که ذکر کرده شد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ

بآیتهای پروردگار خود که آن قرآنست و دلایل توحید و نبوت وَلِقَائِهِ و برسیدن بجزای او یعنی بعث و حشر و آن جزای اعمال باشد فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ

پس تباه شد کارهای ایشان چه صورت [illegible] میبود و کفر بر آن جزای خیر نخواهد یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس بر پای نخواهیم کرد برای ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز

وَزْنًا ترازوی چه سنجیدن آن عملها چه هیچ بود که سنجیده شد الْأَعْمَالُ [illegible] ترازو و وزن و قیمتی نباشد از ابو سعید خدری مرویست در خبری یعنی

که اعمال ایشان از کوههای تهامه بزرگ‌تر باشد چون در ترازو نهند اما وزن نباشد یعنی آنست که ایشان را وزن نکنیم دلالت بر اعتباری و قدری

نخواهد بود و خوار و ذلیل خواهند بود ذَلِكَ امر همچنان است که گفته شد از بطلان عمل ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ جزای ایشان دوزخ

بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کافر شدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَرُسُلِي و رسولان مرا هُزُوًا سخریه یعنی باستهزا

[illegible] کتاب و معجزه سخریه کردند و بعد از حال کافران حال مؤمنان بیان میکند که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند

کارهای پسندیده بجای آورده‌اند کانت لهم هست مر ایشانرا در علم خدای جنات الفردوس بهشتهای فردوس که اماکن بستانهای پر اشجار و انهار است نُزُلا پیش کشی

در مقابل آنچه حق تعالی برای ایشان آماده کرده بقدرت خود آفریده و بمقدار هر دوری از روزهای دنیا بجای ثواب را و نظر ایشان بدیشان فرستد از بهشت فردوس چال

و تا زینت داده و با کرامت خود برای مهمانان در آن بهشت برکشیده از دل مهمانان فرو نخواهد شد و علما گفته‌اند نُزُل عطاها که بنعیم فردوس بر ایشان مقرر باشد

باشد مرویست که فردوس بلندترین درجه‌های بهشت است و در حدیث آمده که هرگاه که از خدای طلب جنت کنید از وی طلب فردوس کنید و عباده بن صامت از حضرت رسالت علیه السلام

روایت کرده که در بهشت صد درجه است میان هر دو درجه چندان که از آسمان تا زمین و بلندترین آن فردوس است و جویهای بهشت از آنجا آید و بالای آن عرش

خداست و بهشتهای فردوس حلال است و از نعیم و هیچ در آن نیست از آلات و اسباب همه از نعیم است و کعب احبار گفته که هیچ در بهشت نیست بلندتر از فردوس

روایت کرده‌اند که فردوس جایی است که حق تعالی امر او بلطف خود و اهل آن بهشت را از آن رود خالدین فیها جاوید باشند در آن لا یبغون عنها حولا نجویند از آن

جای دیگر که طلبیده از آن انتقال و تحول بمکان دیگر زیرا که همه مطالب و مرادات ایشان در آن بهشت باشد و هیچ موضعی خوشتر از آنجا نیابند و نفس ایشان آن را رفع

کنند و بعد از امر و نهی و وعد و وعید بیان علوم و حکم غیر متناهیه خود میکند تا بندگان بدانند که اوامر و نواهی او بر حسب حکم و مصالح است و میفرماید که

قُل لَو كانَ البَحرُ بگو ای محمد اگر باشد دریای محیط که اصل جمیع آبهاست مِدادًا سیاهی لِكَلِماتِ رَبّی برای نوشتن سخنان پروردگار من که معلومات و حکمتها

و مقدورات او است و تا معانی قرآن و آنچه وعد و وعید برای اهل ثواب و عقاب گفته لَنَفِدَ البَحرُ هر آینه فانی گردد و تمام شود آب دریا چه آن جسم است

و هر جسم متناهی است آن پیش از نهایت رسد قَبلَ اَن تَنفَدَ پیش از آنکه تمام شود کَلِماتُ رَبّی سخنان و علوم پروردگار من چه آنکه غیر متناهی است

متناهی کلمات غیر متناهی نرسد و لَو جِئنا و اگر چه بیاریم بِمِثلِهِ و اگر چه بیاریم مانند دریای محیط مَدَدًا مدد آن و زیادت آن فرو بریم از ابن عباس

روایت کرده‌اند که یهود گفتند ای محمد تو گمان کشی که در کلام خود میخوانی که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا از علم حکمت و در جای دیگر از علم اندک داده

بسیار باشد و دیگر بار میخوانی که و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان هر دو این سخن چگونه توان بود حق تعالی این آیه فرستاد که علم او بسی نهایت ندارد و هر چند

که علم بسیار باشد در جنب علم الهی هیچ باشد قُل بگو ای محمد اِنَّما اَنا بَشَرٌ جز این نیست که من آدمی‌ام مِثلُكُم مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نکنم

و بسیاری از سخنهای من است که از طرف حق بیان یُوحی اِلَیَّ وحی کرده میشود بمن اَنَّما اِلٰهُكُم جز این نیست که معبود شما اِلٰهٌ واحِدٌ معبودی یکتاست بی شریک فَمَن كانَ

پس هر که امید دارد یَرجُو لِقاءَ رَبِّهِ رسیدن بجزای پروردگار خود و دیدار فَلیَعمَل عَمَلًا صالِحًا باید که کارهای شایسته و پسندیده کند از نماز و

کار عمل صالح معنی معمول است و سعی کردن در پیش ادای نیت او و ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت و دوری از طلب و پوشیدن کسی او که از این زمره علامت

که در رسالت علیه و آله گفته که یا رسول الله عمل از برای خدا میکنیم اما چون کسی بر آن مطلع شود خوشحال میگردم حضرت فرمود حق تعالی پاکیزه است قبول

نکند جز پاکیزه پس قبول ننماید عمل که غیری در آن شریک باشد حق تعالی تصدیق سخن پیغمبر کرد و فرمود وَلا یُشرِك و باید که بر عمل صالح که شرک

نیاورد و انباز نسازد بِعِبادَةِ رَبِّهِ در پرستش پروردگار خود اَحَدًا کسی را و ریا نکند سیع عمل خود بکند که ریا شرک خفیست و تباه کننده عمل

و در حدیث آمده که بپرهیزید از شرک اصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست فرمود ریا و بحقیقت فرموده که بترین چیزی که بر شما میترسم شرک خفیه است در امت من

از زمین و از سنگ سیاه در شب تاریک مراد از این شرک آنست که مرد نماز گزارد و اگر او نماز برای که مردم ببینند روزه برای وصدقه برای شرک باشد

و در حدیث قدسی آمده که من بی‌نیازم از شرک هر که عملی کند و غیری را در آن شریک سازد من از وی بیزارم و آن عمل از آن کسی باشد که در آن شریک ساخته باشد

در خبر است که امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا روزی نزد مامون آمد دید غلام آب بر دست وی میریخت و او وضو میساخت فرمود که ای مامون لا تشرک
بعبادة ربه احدا مامون غلام را از نزد خود دور کرد و خود متوضی وضو ساخت شیخ جعفر بن بابویه رضی الله عنه روایت کرده باسناد خود از علی بن عقبة
از پدرش از جد خود از علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه که هر که آیه قل انما انا بشر مثلکم تا آخر در خوابگاه بخواند حق تعالی نوری از آن موضع
طلی فرماید تا بیت الحرام بدرخشد او برسد و اگر در بیت الحرام بخواند تا بیت المقدس برسد و از ابو عبد الله روایت است که هیچ کس نیست که بوقت
خوابیدن آخر سوره الکهف بخواند بکرم بیدار شود در ساعتی که خواسته باشد ٥ والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب.

تم المجلد الاول من تفسیر خلاصة المنهج فی تاریخ غره رجب [illegible]
من شهور سنه خمس و ثمانین و الف من الهجرة النبویة المصطفویة
بقلم اقل الکتبه ابن محمد زمان محمد حسین [illegible]
دار السلطنه [illegible] نور محمد [illegible]
بجاه [illegible] علی [illegible]
و صلی الله علی محمد و آله اولا
و آخرا
٥

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین بلطف العمیم فی التتمیم
انه الجواد الکریم وصلی الله علی محمد و آله اجمعین

سوره مریم از ابی بن کعب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که سوره مریم بخواند حق تعالی او را ده حسنه دهد بعدد هر که تکذیب زکریا و تصدیق
وی کرده و هر که تصدیق یحیی و تکذیب عیسی و مریم و عیسی و ابراهیم و اسحق و یعقوب و موسی و هرون و اسمعیل و ادریس علیهم السلام و هر که دعوی ولد برای خدا
و هر که نکرده و از صادق علیه السلام روایت است که هر که بر قرائت این سوره مداومت نماید نمیرد تا آنکه آنچه او را کافی باشد از نفس و مال و ولد بیابد و در آخرت از اصحاب عیسی بن مریم باشد
و عطا کرده شود در آخرت مثل ملک سلیمان بن داود در دنیا و دهند بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص عبد الله بن عباس گفته که کهیعص اسمی از
اسمهای الهی و مروی است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا کهیعص اغفر لی و کلبی گفته که این ثنائیست که حق تعالی بر خود کرده و بعضی گفته اند
اطلاع ... و از عطا نقل است که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف مفتاح اسم کافی و کریم و کبیر و ها مفتاح اسم هادی و یا مفتاح اسم حکیم
و علیم و رحیم و مجید و عین مفتاح اسم علیم و عزیز و عظیم و عادل و صاد مفتاح اسم صادق و در اخبار آمده که ... ابن ... علیه السلام
... و نموده ... اسم ... ذکر رحمت ربک ... ذکر ... بخشش ... پروردگار تو
... است که ... بخشش پروردگار ... عبده زکریا بنده خود زکریا
... دعای زکریا ... از انبیای بنی اسرائیل بود از اولاد ... سلیمان بن داود علیهما السلام
... المقدس ... بود ... اذ نادی ربه ... خود ...
... نداء خفیا خوانده پنهان ... دعا ... ربک ... که ...
... قال رب ... ای پروردگار
انی وهن العظم منی ... و اشتعل الرأس شیبا ...
... و اشتعل الرأس شیبا و ... سیاهی ... سفیدی ...
و ... سفیدی موی ... ذکر ... شده ... اکنون ... نموده ام

بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا بخوانم ترا ای پروردگار من شقیا بی‌بهره و ناامید بلکه هر گاه دعا کرده‌ام با جابت رسانیده و کامروا گردانیده و من که

تو خو کرده‌ام پس مرا ازین دعا محروم و ناامید مگردان آن فرمای و بعد از عرض عجز و حال خود را گرفتار غرض و حاجت مال مسکنه و میگوید وَإِنِّي خِفْتُ

الْمَوَالِيَ و من ترسیدم از اولیای خود وارث من باشند از بنی اعمام که بدترین بنی اسرائیل بودند و ترک کردند در موضعی که غیر رضای حق باشد مِنْ وَرَائِي

پس از من وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و زن من نازاینده است در همه عمر فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا از نزد خود فرزندی که او

و مع ذلک ... و بر همه امور من ولایت کند از اولیای تو ... باشد و از روی استحقاق يَرِثُنِي میراث برد از من ... وَيَرِثُ مِنْ

آلِ يَعْقُوبَ و میراث گیرد از آل یعقوب ... که مریم بود ... زکریا بود ... یعقوب بن اسحق بن ابراهیم زیرا که زکریا شوهر خواهر

دختر عمران بود ... یعقوب ... سلیمان بن داود بود و داود از اولاد یهودا بن یعقوب و زکریا از نسل هرون

و هرون از اولاد لاوی بن یعقوب ... امرا ... ملک ... از برای

... علم و نبوت ... میراث ... اموال ...

... وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا یعنی بگردان او را ای پروردگار من

... مطیع و فرمان بردار تو ... اموال ...

... الهی ... نبوت ...

... خواهد بود ... زکریا علیه السلام ... ولی ...

او ... از بنی اعمام ... نبوت و علم زیرا که زکریا ... از آن بود ... نبوت و علم ... اهل آن بود

... علیه السلام ... معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه ... علیها السلام

... آل یعقوب ... زکریا ... میراث ... بنی اعمام ...

... زکریا ... نداد ...

... يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ... بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى ...

نام او یحیی است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ... پیش از وی ... سمی ...

... از روی ...

و ... علم و کثرت حکمت ... علیه السلام روایت ... یحیی ... امام حسین علیه السلام ...

... حسین علیه السلام ... آسمان ... طلوع

و غروب ... یحیی ... حسین ... آسمان ...

... تمام ... علوم ... مرتبه ... نرسیده ... قَالَ

... زکریا ... رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ

چگونه باشد مرا پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي و حال آنکه هست زن من عَاقِرًا نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ و بتحقیق رسیده‌ام مِنَ الْكِبَرِ از بزرگسالی و غایت پیری عِتِيًّا

نهایت و حالت یبس و خشکی اعصاب و عظام و ضعف قوای آن حسن نزولست که این سخن بر طریق استکشافست از کیفیت ولد آوردن یعنی بار دیگر ما را جوان

خواهی ساخت یا هم درین پیری و بزرگسالی قدرت ارزانی خواهی داشت قَالَ گفت فرشته یا خداوند در جواب او که ای زکریا كَذَٰلِكَ امر چنین است که تو گفتی

یعنی درین پیری ولد موعود مرحمت خواهد شد قَالَ رَبُّكَ گفت پروردگار تو هُوَ آن کار که آوردن فرزند است درین سن از این دو شخص عَلَيَّ هَيِّنٌ بر قدرت

من آسانست لیکن قوت بخشم ایشان را قدرت مباشرت و رحم زن را گشاده سازم تا نطفه را جذب کند و آماده ولد شود وَقَدْ خَلَقْتُكَ و بتحقیق آفریدم

ترا مِنْ قَبْلُ پیش از یحیی و بوجود آوردم وَلَمْ تَكُ شَيْئًا و حال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی پس از عدم بوجود آوردم و چنین نیز از عدم بحیز

وجود [illegible] هم بود پس آوردن [illegible] از جوهر [illegible] سخن [illegible] آن [illegible] رَبِّ [illegible] از ابتدای آوردن از [illegible] علیه السلام [illegible]

یکی بود از [illegible] رب [illegible] زکریا علیه السلام از [illegible] عنقریب وجود خواهد گرفت [illegible] ظهور خواهد رسید

قَالَ گفت رَبِّ اجْعَلْ لِي ای پروردگار من بگردان برای من یعنی بنمای مرا آيَةً علامتی که بدان قرب وقوع آن واقعه معلوم گردد و بآن علامت [illegible]

وجود ولد قَالَ گفت خدای مر زکریا را آيَتُكَ نشان تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سه شب

و روز آن سَوِيًّا درستی [illegible] سه روز [illegible] و [illegible] صحیح [illegible] یعنی [illegible] بر سخن [illegible] و حال آنکه [illegible]

باشی [illegible] علیه السلام [illegible] از [illegible] رب [illegible] علامت [illegible] قراءة [illegible] تسبیح مشغول [illegible] زبان [illegible]

نتوانست که سخن کند [illegible] محراب [illegible] زکریا [illegible] فَخَرَجَ پس بیرون آمد عَلَىٰ قَوْمِهِ [illegible]

صباح [illegible] مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلای خود [illegible] قدرت [illegible] اجابت دعای وی

نبود [illegible] فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ [illegible] أَنْ سَبِّحُوا [illegible] تسبیح [illegible]

قیام [illegible] بُكْرَةً وَعَشِيًّا [illegible] از طلوع آفتابست [illegible] از غروب آفتابست [illegible]

بحال خود آمد [illegible] تسلی [illegible] عبادت و طاعت [illegible]

آمد [illegible] يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ ای یحیی فراگیر کتاب توریة را بِقُوَّةٍ [illegible] وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ

و دادیم یحیی را حکمت [illegible] و [illegible] احکام آن صَبِيًّا در حالتی که کودک بود [illegible] ابن عباس [illegible] در

سالگی [illegible] از علی بن [illegible] روایت [illegible] ابوجعفر محمد بن علی علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حکم [illegible] صبیا [illegible] سالگی [illegible]

فصل [illegible] کودکان [illegible] بازی کنیم [illegible] بازی [illegible]

این سخن [illegible] عظیم است [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] یحیی [illegible] وَحَنَانًا و رحمت و عطوفت [illegible] مِنْ لَدُنَّا از نزد خود [illegible]

و از مصیبت حق بسیار یاد آمد و گویند مرا که چنان خوف و خشیت است که غایت و نهایت ترسکاری او بود و ذکر حق و یاد دادم او طهارت غسل [illegible] کرده [illegible] لطف الهی

[illegible] امثال او شده و از اول صغر تا زمان انقضای اجل که بوده از جمیع جنایات و معاصی [illegible] ورا دادم برکت و نایب در علم و عمل و کان نقیا

و بود ترسنده و بر هر کار از جمیع منهیات و مطیع اوامر در جمیع حالات که هرگز هیچ خطیئه در خاطر او خطور نکرد چه جای آنکه از او فعل آید و بر [illegible] والدین

و بود نیکوکار بر پدر و مادر خود و مهربان و فرمان بردار ایشان و لم یکن جبارا و نبود سرکش [illegible] عاق والدین و کردن کش [illegible] بندگان عصیا و نبود [illegible]

مر پروردگار خود را و سلام علیه و سلام از ما بر یحیی است یوم ولد روزی که متولد شد و یوم یموت روزی که بمیرد و یوم یبعث [illegible] روزی

که برانگیخته شود حیا زنده مرا السلام نزول رحمت و کرامت است [illegible] و در آخرت که تفصیل این [illegible] در کتاب [illegible] است که [illegible] ترین مواطن [illegible] بود

چون متولد شد خود را در جای [illegible] آن مقام را بر کرد در آن بطن بود و چون [illegible] خود را [illegible] که هرگز ندیده در وقتی که بمیرد [illegible] در محشر عظیم [illegible] هول

[illegible] روایت [illegible] که یحیی [illegible] بود و چون [illegible] احوال [illegible] شنیدی فی الحال دل [illegible] آرام گشتی و منع [illegible] اضطراب افتادی و از لباسها پلاسی [illegible]

و از طعام نان خشک اکتفا کردی و در چهار سالگی توریه را حفظ کرده بود و در ده سالگی بر جمیع احکام [illegible] و قف [illegible] چنین [illegible] چنان [illegible] بود که [illegible]

و [illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible] دیمین [illegible] مشغول [illegible] بود [illegible] پاره [illegible] [illegible] چشم او [illegible] بود [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]

نهادی روزی ذکریا گفت ای پسر [illegible] که در سینه [illegible] و [illegible] [illegible] بودای [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اولیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] زهر [illegible] [illegible] یحیی در [illegible] بود ذکریا [illegible] بودی ذکریا از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یحیی [illegible]

خوف و وعید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکر [illegible] روزی ذکریا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یحیی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] یحیی [illegible] ذکریا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یحیی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکریا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از وعید [illegible] کردم [illegible] [illegible] [illegible] از مسجد بیرون رفت و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] صحرا و کوه و دشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکریا [illegible] یحیی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از خاک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یحیی قدری از آن تناول کرده میل خواب نمود در خواب دید که شخصی او را گفت ای یحیی مگر غضبان را فراموش کردی که سیر خوردی و خفتی یحیی بیدار شده بر خود و…
بعجز الهی زاری بلا متوجه ارباب ولایت و محبت متوجه ارباب محبت هر جا که بنای محبت نهاد دلها در پی از محبت برد که داند هر که آشنا نیست زده لی
محنت دارد او را بلا مبتلا گرداند بمحبت ممتحن گرداند و قتل یحیی بن زکریا را سبب آن بود که ملک آن زمان را زنی بود و او را از شوهری دیگر دختری بود که نهایت جمیله
دختر بزرگ شده بود میخواست که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک در این باب یحیی را مشورت کرد یحیی فرمود دختر بر تو حرام است ملک ترک دختر کرد و آن
فاحشه از این صورت بغضب در جگر کرد تا روزی که ملک مست و بیخود بود دختر را بیاراست و بنظر او جلوه آورد ملک قصد دختر کرد و دختر گفت تا این صورت میسر نشود
تا یحیی را نکشی چون سر او بیاورند من قبل یحیی … ملک کشتن یحیی امر کرد کسی از مقربان ملک گفت که پیغمبر را اول باید کشت تا بر کشنده آن برخی دعا
نکند ملک گفت که پیغمبر اول باید کشت چنین باشد پس بخانه زکریا در آمدند و او با پسر در نماز بود یحیی را از پهلوی پدر بکشتند و بر بستند و قصه زکریا
گویند وی را که گروهی در عقب وی روان شدند چون نزدیک وی شدند زکریا بانگ زد و به درختی که در آن موضع بود درخت شکافته شد و زکریا اندرون
او در آمد ابلیس ردای زکریا را گرفت و بیرون درخت بگذاشت درخت فراهم آمد و کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند از او پرسیدند که …
فلان مردی در پیش ما برفت کجا شد ابلیس ایشان را دلالت کرد و گوشه آن مرد در درون درخت و گوشه ردا بیرون … ایشان … کشیدند …
بجنبید پیراهن او از میان درخت بر فرق … و اره را آوردند … ابلیس شیطان که مخالف او را هلاک … ابراهیم
کاره چون بر تخته و بر سر درخت نهاده خواستند که … بر سر … از عالم غیبی … رسید که ای زکریا مبادا که نالهٔ کنی و آهی کنی که
نام ترا از جریده صابران محو کنیم پس چندان اره بفرق زکریا رسید که … هزار شکر … من برسر کوی محبت تو … کرده و هیچ نکرد
تا بدو نیمش کردند و جمعی گویند که یحیی را در بارگاه ملک بردند فرمان رسید که هم در پیش او را قتل کنند و سر او … آن کافران … سر مبارک یحیی را در طشتی
بر نهادند چنانکه علمای آن روزگار گفته اند قطرات خون یحیی بر زمین آمد دیگر بار گیاه رسته نشود پس آن خون را در چاه ریختند آن خون در چاه …
و جوشید تا بخت نصر را بر این کار داشت تا هفتاد هزار کس را از گروه بنی اسرائیل بکشت و بعد از آن خون یحیی از جوش فرو نشست ابن عباس …
صلی الله علیه وآله روایت کنند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که بمن وحی آمد که بکینه قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتند و برای فرزند تو حسین
… هفتاد هزار کس خواهیم کشت و ختم … بعد از قصه زکریا و یحیی آن قصه مریم و عیسی … بر این وجه که واذکر یا محمد
فی الکتاب در قرآن مریم مریم بنت عمران را … و او … در مسجد بیت المقدس بعبادت مشغول بودی و وقت عذر که زنانرا باشد … از مسجد باز
مسجد بار آمدی و … خانه خاله خود … غسل … کرد … غسل کند اذ انتبذت چنانکه …
و منفرد شد من اهلها از اهل خود یعنی از خاله و قوم خود مکانا شرقیا در جایی … شرقی … المقدس
… فاتخذت پس فرا گرفت من دونهم از پس ایشان حجابا پرده … از پس … خود پرده … تا … دیدن ایشان شود
بعد از آنکه غسل کرد و جامه پوشید فارسلنا الیها پس فرستادیم بسوی او روحنا روح خود را یعنی جبرئیل را … بسوی …
… فتمثل لها پس مصور شد برای مریم بشرا سویا آدمی تمام الخلقه یعنی بصورت آدمی با خلقت تمام خود را بمریم نمود …
جبرئیل بصورت امرد … جعد موی … مریم … چنین … قالت انی اعوذ …

فریاد میکرد و میگفت بالرحمن بخدای بسیار بخشنده پناه میبرم از تو اگر خواهی که رستگاری یابی پس از من دور رو ان کنت تقیا اگر هستی تو پرهیزکار و از خدای
اگر بصفت تقوی و ورع آراسته از من دور شو و گرد من مگرد و یا اگر تو ورعی و متقی غیر از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم چه اگر چنین باشی و گرنه تقی نام مردی
فاسقی بود در آن زمان که متعرض زنان میشد و بر عکس او این نام نهاده بودند و مریم قول اول استعاذه نموده گمان برد که مگر او است و از وی پناه برد که ناموت
جبرئیل چون اضطراب او بدید قال گفت انما انا رسول ربک جز این نیست که من رسول و فرستاده پروردگار توام لاهب لک تا ببخشم ترا با مر او
غلاما زکیا پسری پاکیزه از آلایش عصیان و ترقی یابنده در احوال خیر و هنرکار و بار قالت گفت مریم مراد از روی تعجب که انی یکون لی
غلام چگونه بود مرا پسری و لم یمسسنی بشر و حال آنکه نسوده است مرا آدمی کس در عرف شرع کنایت است از نکاح صحیح یعنی هیچکس بروانی نکاح شرعی با من
مباشرت نکرده و لم اک بغیا و نبوده ام زنا کار روسپی که فجور ورزد و از صنع لیست این نیست که بر من مس مکرر مرا او زنا ای قال گفت جبرئیل کذلک
همچنین است که تو گفتی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قال ربک گفت پروردگار تو هو این کار که دادن ولد است علی هین
برمن آسان است و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد بی پدر و الد کنیت آسان کنیم و آشکارا سازیم برتو قدرت خود را و لنجعله و تا بگردانیم آیة للناس
علامتی برای مردمان که حجت بود بر کمال قدرت ما ورحمة منا و تا بگردانیم او را سبب بخشش از ما برای امت که بگروند در راه یابند و کان امرا
مقضیا و هست کاری حکم کرده شده و تقدیر و نوشته شده در لوح محفوظ و هر چه علم الهی بوقوع آن تعلق گرفته البته واقع شود پس ای مریم مطیع و منقاد
امر ما باش چون مباحثه و مناظره میان مریم و جبرئیل گذشته مریم از آن اضطراب و خوف آرامید پس جبرئیل نزدیک وی آمد و در گریبان او یا آستین او دهان
او با دمید و آن باد بجوف وی در آمد فحملته پس بار گرفت بعیسی علیه السلام مرویست که از امام محمد باقر علیه السلام که گریبان جبه مریم را بدست گرفت و باد
در آن دمید و در همان ساعت ولد در رحم او بجای رسید که بمثابه بچه که نه ماهه شده باشد در رحم مادر پس از موضع غسل خود بیرون آمد و کسی که از آن حمل او آگاه شد
میکشید و خاله او چنین در نگاه کرد و آن حال او بدید ... کشت مریم بجهت حیا و شرمندگی که از خاله و دیگران از آن منزل بیرون رفت فانتبذت به پس کناره گرفت
رفت با آن حمل و فرزند شی مکانا قصیا در جای دور بود از شهر ایلیا فاجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع النخلة
بسوی تنه درخت خرما از ابن عباس روایت که مریم از شهر بیرون آمد در صحرا درخت خرمای خشک شده دید که سالها بود آن را برنداشته بودند و تنه خشک مانده
و سال خورده و این در فصل زمستان بود و سر آن یک پاره آن درخت آورد و شاخهای تازه دار آن درخت به کمال رسید و برگ آورد و خوشهای خرما تر
از وی آویخته شد و چون مریم در پای آن درخت قرار گرفت و از سر دستگی و شرم ... ری او از قوم و شنیدن سخنان ناشایست از ایشان متکفل که آمد از
حکم خدای قالت گفت یا لیتنی مت کاشکی من مردمی قبل هذا پیش از این حال و کنت نسیا منسیا و بودمی چیزی حقیر و اندک که فراموش
شده هیچکس نام من بردی و مرا نشناختی و اکنون همه احبار بیت المقدس مرا شناسند و دانند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارت
زایل نشده و شوهر نکرده ام از مقالات این حال چگونه ... جبرئیل این سخن را از وی بشنید و جزع و فزع او را مشاهده کرد فنادیها پس آواز داد مریم را
من تحتها از زیر قدم او یا از پست ... و دیگر در زیر درخت آوردانه که اگر مفسران عیسی علیه السلام در شکم مادر بود اگر دیگر من تحتها میخوانند یعنی منم آواز
داد مریم را کسی که در زیر او بود یعنی جبرئیل یا فرشته دیگر یا عیسی الا تحزنی که اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و غم مخور و از سخن ایشان
اندیشه مکن و راه مده قد جعل ربک بدرستی که گردانیده پروردگار تو تحتک در زیر قدم تو سریا جوی آب

که از آن جا آب می‌خورد به جهت طهارت کسی و از این جهت مریم را نهری بود که آب آن منقطع شده بود و خشک گشته حق تعالی به جهت مریم ابا

و آن جاری گردانید از آن حجر علیه السلم و روایتی که عیسی علیه السلم پا بر زمین زد چشمه آب جاری شد وَهُزِّي إِلَيْكِ و بجنبان و میل

ده ای مریم بسوی خود بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تنه خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حفص تُساقط بضم تا و کسر قاف مخفف می‌اندازد

آن درخت عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر از بار چیده فَكُلِي پس بخور از خرمای وَاشْرَبِي و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا

و روشن ساز چشم را یعنی خاطر خود را خوش دار و غم مخور به سبب شدن درخت و خرمای تازه دادن او که منکشف کمال تو دارد و آمده از چون مریم

بکار طیبه وهزی الیک خطاب کرد کسی تا رضا ابا کنی از آن که متعذر بودم در بخور بودم روزی این منبری ... مرا سی با ...

الکون ... مخاض گرفتم مرا میوه ما ... بجنبان تا خرما بیفتد این حکمت خطاب به سوی ... این مجرد بودی و بالکلیه ...

و اکنون که ... به عیسی تعلق پیدا کرده القصه حسنا جمعی ... را ببوسا ذا کرده مریم در آمده و آن هنگام که عیسی متولد شد او را از قصه ...

تا این چشمه آب و درخت ... و در کنار مریم نهادند لوی ... ای مریم ... امروز ... فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی

مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان کسی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس بگوی إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ بدرستی که من نذر کرده‌ام

لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا برای خدا روزه و گویند روزه ایشان ترک طعام و کلام بود و این روزه صمت گویند و در شرع ما منسوخ است فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ

پس سخن نخواهم کرد امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن می‌گویم یا با حق تعالی مناجات می‌کنم آورده‌اند که چون اهل بیت مریم در محراب ... نیافتند

به تفحص او مشغول شده هر جا و از هر کس می‌جستند ... آن ولد او را در آغوش دیدیم قوم به انکار رفته و مریم چون ... عیسی را

برداشته متوجه ایشان شد و عیسی علیه السلم در راه با مادر سخن در آمده و گفت ای مادر من بنده خدا و رسول او ام از قوم خود اندیشه مکن و در سخن گفتن

مرا با ایشان واگذار فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس آورد مریم عیسی را به قوم خود در آن حال که برداشته بود او را همین که چشم ایشان بر وی

افتاده کودک سالور بروی دیدند گریستند چه او از خاندان نبوت و طهارت بود و آبا و امهات او به ورع و تقوی و صلاح معروف بودند و وی به

عصمت و طهارت و عفت مشهور بود چون این حال را از وی مشاهده کردند بسیار غمگین و اندوهناک گشتند قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ

بدرستی که آوردی شَيْئًا فَرِيًّا چیزی عجیب و بدیع و میان اهل بیت تو مانند این نبوده و از عمل تو بر این صورت مصور نبود لیکن از تو این کار بسیار عجب

و غریب است يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هرون گویند او برادر مادری مریم بود و به حسن طاعت و صلاح و زهد موصوف و مشهور بود و ابن جبیر

گفته که او مردی فاسق بود و مشهور به فساد و مریم را در قبح عمل با او تشبیه کردند و روایت ابن عباس و قتاده و کعب و ابن زید و مغیرة بن شعبه

از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که مراد از هرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل در صلاح و زهد کاری مشهور بود و هر که به صلاح منسوب بود

به او مشهور نسبت می‌دادند و روایتی هست که وفات کرد چهل هزار کس تشییع جنازه او کردند و همه هرون نام داشتند که تبرک به نام او و بسی از آن جمله

این همه هرون در صلاح و تقوی مَا كَانَ أَبُوكِ نبود پدر تو امْرَأَ سَوْءٍ مردی بد نه کسی که عمل کند بد و ما کانت امک و نبود مادر تو

جبهه ... وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا زناکار و فاجره پس تو از خانواده که هرگز مثل این از ایشان صادر نشده پس این امری عجب و غریب است که از تو ظهور رسید

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس اشاره کرد مریم بسوی عیسی که با وی سخن گویید و جواب از وی بشنوید از این زیادت شد قَالُوا گفتند ایشان كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوییم

چون آدم را جواب نداد و قدرت بر خطاب نداشت کردند الحال کودک و اتی صبیا بنمایند که کیف نکلم من کان فی المهد صبیا

مریم گفت جواب از این کودک بشنوید گفتند ای مریم با این عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر شده اکتفا نکرده که با ما سخن تمسخر میکنی و

که طفلی که در گهواره است جواب گوید و در صدد آن شدند که او را رجم کنند ناگاه عیسی که در گهواره بود بزبان فصیح گفت

انی عبد الله [illegible] تقدیم اقرار بعبودیت خدا بر بطلان قول کسانی که دعوی ربوبیت او کردند و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام عبد الله

که چاکر غلات در حق او گفتند آنچه درباره عیسی گفته شده فرمودی انا عبد الله و اخو رسول الله و در کلام مبارک خود که بوده که سبحان من [illegible]

پاک است آن خدایی که [illegible] انا عبد الله و اخو رسول الله بطلان قول غلات است و اخو رسول الله [illegible] که یکی از عباد [illegible]

[illegible] منع کرده و بعد از آن فرمود که این کلام را کسی [illegible] دعوی [illegible] مراد [illegible] علی [illegible]

رسول الله کرده [illegible] باتفاق چنانکه عیسی علیه السلام پیش از بلوغ تکلیف کامل العقل داده شد تا اقرار بعبودیت خدا کرد

انا عبد الله امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کامل العقل داد تا رسول صلی الله علیه و آله او را دعوت کرد [illegible] آمده مأمور

او امر و نواهی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد [illegible] قوم از کفار [illegible] علیه السلام از آن متعجب شدند [illegible]

عیسی شده [illegible] فرمود آتانی الکتاب [illegible] کتاب [illegible] انجیل [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible] توریة [illegible] و جعلنی نبیا [illegible] ابن عباس و مفسران [illegible]

[illegible] انجیل [illegible] معجزه [illegible] خدا [illegible] و جعلنی مبارکا اینما کنت

هر جا که باشم [illegible] صحیح آمده که عیسی [illegible] آفات [illegible]

[illegible] و اوصانی [illegible]

بالصلوة والزکوة [illegible] ما دمت حیا [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام

[illegible] صفات موصوف بود [illegible] عیسی [illegible] آتانی الکتاب و جعلنی نبیا

[illegible] رسول الله [illegible] غلات [illegible]

عیسی علیه السلام [illegible] انجیل و توریة قدرت داد امیرالمؤمنین [illegible] علوم [illegible]

[illegible] رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] عیسی [illegible] اولیا [illegible]

[illegible] عیسی [illegible] الصلوة [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] عیسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

جباره و شقیاً نیستم مگر بجمیع مردمان بطریق تواضع سلوک میکنم و دایم منقاد و مطیع ام وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای بر منست همچنانکه بر یحیی علیه السلام یَوْمَ
وُلِدْتُ روزی که زادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و روزی که برانگیخته شوم زنده و در خبرست که روزی یحیی علیه السلام
گفت تو بهتر از منی سیّدی بس بلند مرتبه‌ای و در طلب مرتبه بلند و در جواب گفت عیسی که تو بهتری زیرا که خدای بر تو سلام کرد و من خود بر خود سلام کردم
بعد از ذکر عیسی و قصه او و جهت قول جامع که در باره او افراط و تفریط نموده‌اند و بطریق وسط قسم نهاده میفرماید ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکه ذکر او کرده
و اوصاف او مذکور شد عیسی بن مریم است نه آنکه نصاری وصف او میکنند با صفت الوهیت و بعضی از ایشان او را پسر خدا میگویند و جمیع این سخنان
قَوْلَ الْحَقِّ میگویم گفتن راست و این سخنان درباره عیسی مذکور شد گفتاری درست و راستست الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ قول حق و صدق که در آن
دارند یا منازعت میکنند با یکدیگر و در امر او یهود میگویند که ساحر و کذابست و متولد از زنا و نصاری میگویند که او پسر خداست و از آن
بحث تکذیب نصاری و تنزیه حق از اتهام ایشان میفرماید که مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ نبود و نیست لایق مر خدای را که فرا گیرد فرزندی سُبْحَانَهُ
منزه و مبراست او از آنچه ولد او جنس او باشد و او منزه است از جنس و مثل پس این سخنان راست او که می‌گویند إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند
خدا بچیزی اراده آوردن چیزی کند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که بآن چیز گوید كُنْ باش فَيَكُونُ پس باشد یا خبر دهد که قدرت او بر وجه
باشد که بلفظ ایجاد شی در نمیآید و خواهد بود و از آن اثر گفتن و مبرا از احتیاج و افتقار و آلت و اسباب گردانیده از آنست و این آن حبیب
خود بدعوت ایشان امر میکند بقوله وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ و بدرستی که خدای منست پروردگار من و شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را
غیر او مشغول شوید هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که موصلست بروضه رضوان فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند جمیع فرق
یهود و نصاری مِنْ بَيْنِهِمْ از میان یکدیگر در باب عیسی چه یهود از طریق تفریط گذشته او را دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و دعوی الوهیت
او کردند و آنکه ترسایان مختلف شدند سه فرقه گشتند نسطوریه او را ابن الله گفتند و یعقوبیه او را الله قایل شدند و ملکانیه با کراوند ثالث ثلاثه و معبود
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و توحید خدا نگزیدند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از وقت حاضر شدن در روز بزرگ قیامت و از
هذه احوال آن روز یا از شهادت آن روز بر ایشان چه روز قیامت ملائکه و انبیا و زبان و اعضای کفار بر کفر و بدی اعمال ایشان گواهی دهند
أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا و بینا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما یعنی بعین الیقین ببینند مواعید الهی را و بدان یقین کردند
اما نفع نرساندشان لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی اند هویدا و هیچ حجتی رهنما کنند
و از دین حق عدول نموده محض تحقیق آن گمراهان در دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف بآن و این عرفان اشارات در آن روز فایده ندهد
وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن ای ابدالی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ از روز ندامت که در آن بدکاران حسرت خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت خورند چرا
بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وقتی که حکم کرده شود کار یعنی در آن حساب همه خلایق را جمع کنند و حکم صادر شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
یعنی بعضی اهل بهشت و جمعی اهل دوزخ در آن روز وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و کفار در غفلت و بیخبری اند از احوال آخرت وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان نمیگروند
با آخرت و متعلقات آن و بعضی برآنند که در طریق و طریق اهل کشف که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود حق رو به سو دهم کمان از حساب برداز آن جمیع
مرگ را بصورت گوسفندی سفید مصور نموده و بمیانه آن او را در میان اهل بهشت و دوزخ بدارند و ندا در دهند که مرگ را می‌شناسید همه گویند مرگ

آنگاه پس نوبت ما ... و بعد از آنکه اهل بهشت و جهنم هر یک در جای خود باشند که هر کدام در مرکز خود قرار گیرند و بعد از آن حضرت این آیه تلاوت فرمود و
اَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ ای ذبح الموت یعنی در آن وقت کار این گوسفند تمام کرده شد اهل جهنم حسرت خورند و بعد از آن فرمود وهم لا یؤمنون
چون این بشنوند حیران و خاک بر دهان شوند که اگر مرگ بودی ما از وی هلاک شدندی و دوزخیان گفتند که اگر مرگ بودی ما از جزع و الم هلاک
گشتندی اِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ الْاَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَیْهَا و هر کس را که بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم ...
در زمین که مالک و متصرف باشد غیر از ما و ملک همه با ما راجع شود و هیچ کس را دعوی ملکی که همچنانکه حالا دعوی میکنند وَاِلَیْنَا یُرْجَعُوْنَ و بسوی ما باز گردانیده
شوند بعد از مرگ ... غیر مالک امر و نهی نباشد و آنجا ... سلطنت از ... از روی هیبت همه ملوک را ساکت سازد
ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم جز غیر او همه معدوم با جلال احدیت و طاعت صمدیت کامل خود دیگر تسبیح خود را جواب دهد که لله الواحد القهار و بعد از
ذکر احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی قصه ابراهیم علیه السلام را بیان میفرماید تا بندگان ... واقف گشته در طریق نجات سلوک کنند وَاذْکُرْ و یاد کن ای محمد
برای قوم خود فِی الْکِتٰبِ در قرآن اِبْرٰهِیْمَ قصه ابراهیم علیه السلام که ... تفضیل او ... و مشرکان عرب بنسبت او مفاخرت میکنند ...
از ترجمه ... اِنَّهٗ بدرستی که او کَانَ صِدِّیْقًا بود بسیار راستگوینده ... در نبوت یعنی در اقوال و افعال و امور اعتقاد
صادق و مصدق بود نَّبِیًّا یعنی خبر دهنده بود ... اِذْ قَالَ چون گفت لِاَبِیْهِ مر پدر خود را که مراد عم او بود که آزر است ...
مربی او بود او را پدر گفت ... آنکه ... که آبا و اجداد انبیا مسلمان‌اند و این در سوره انعام مبین شده پس از جهت
ملاطفت و مهربانی گفت یٰاَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا میپرستی مَا لَا یَسْمَعُ آنچه را که نمیشنود دعای ترا وَلَا یُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع
ترا که نزد او بجای آوری وَلَا یُغْنِیْ عَنْکَ و دفع نمیکند از تو شَیْئًا چیزی را از ضرر ... نفعی نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع
پس کی پرستش کنم که نعمتهای کثیره بتو میرسد و دفع مضار و مکاره از تو میکند و آن حضرت رب الارباب است ... یٰاَبَتِ ای پدر من اِنِّیْ
قَدْ جَآءَنِیْ بدرستی که آمده است بمن از طریق وحی مِنَ الْعِلْمِ از دانش مَا لَمْ یَأْتِکَ آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِیْ پس پیروی کن مرا اَهْدِکَ تا نمایم ترا
صِرَاطًا سَوِیًّا راهی راست که ... خود را از ... مطالب دنیوی و مقاصد اخروی ... و از مهالک دنیا و آخرت رستگار گرداند یٰاَبَتِ لَا تَعْبُدِ
الشَّیْطٰنَ ای پدر من مپرست ... فرمان او مبر ... اِنَّ الشَّیْطٰنَ بدرستی که دیو سرکش کَانَ لِلرَّحْمٰنِ هست مر خدای را عَصِیًّا
فرمان نبرنده از جمله عصیان اوست که آدم را سجده نکرد ... یٰاَبَتِ اِنِّیْٓ اَخَافُ ای پدر من میترسم اَنْ یَّمَسَّکَ اگر برسد تو
عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ عذابی از ... عذاب الهی در رسد فَتَکُوْنَ پس باشی لِلشَّیْطٰنِ وَلِیًّا ...
همنشین و قرین او در عذاب و لعن قَالَ گفت آزر اَرَاغِبٌ اَنْتَ آیا روی گرداننده‌ای تو عَنْ اٰلِهَتِیْ از پرستش خدایان من ... ترک کننده‌ای آن
یٰٓاِبْرٰهِیْمُ ای ابراهیم لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ اگر باز نایستی از مقاله خود ... لَاَرْجُمَنَّکَ هر آینه دشنام دهم ترا ...
... کنم تا هلاک شوی ... وَاهْجُرْنِیْ و دور شو از من مَلِیًّا ...
و دور باش از من ... و مجروح کنم و هلاک گردانم ... ابراهیم ...
قَالَ گفت سَلٰمٌ عَلَیْکَ سلام بر تو باد ... ابراهیم ...

کرتو فرا پند نکو داری تعالی و نخواهد گذشت ابرهیم با ایمان او و امید وار شده و بر سلام کرد و گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو
رَبِّي از پروردگار خود تا شاید توفیق دهد ترا در توبه و ایمان چنانکه آن حسب استغفار ابرهیم برای او بکنیت وعده او بود بر ایمان آوردن چنانکه
در سوره التوبه مذکور شده إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا بدرستیکه هست خدای بی حفیا مهربان ثابت مهربان وَأَعْتَزِلُكُمْ و کناره میکنم از شما مراد آنست که دور شدم از او
از بت پرستان یعنی از شما دوری میجویم وَمَا تَدْعُونَ و از آنچه که میخوانید و میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتان مراد آنست که هجرت کنم
از بلاد ایشان و از دیار ایشان وَأَدْعُو رَبِّي و میخوانم پروردگار خود را و میپرستم او را عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ شاید یعنی امید دارم با آنکه نباشم
بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و پرستیدن پروردگار خود شَقِيًّا نا امید و بی بهره یعنی چنانکه شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع روزگار مینمائید امید دارم که از
حق سبحانه و تعالی بهره بسیار گیرم و در سلک مخصوصان و مقربان او باشم آورده اند که ابرهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمد و هفتاد سال در اطراف آن
کوه سیر میفرمود و بعد از آن ببابل آمده و دعوت آغاز کرد و در این نوبت بتان را بشکست و آتش برو سرد شد چنانکه تفصیل آن در سوره الانبیا مذکور است و بعد از آن
با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی از این هجرت خبر میدهد فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنگاه که دور شد ابرهیم از بت پرستان و متوجه شام شد و بگذاشت
ایشان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آنچه را میپرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ پسری
اسحق نام از ساره و پسر او و نبیره از اسحق که یعقوب نام داشت وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر یکی را گردانیدیم نَبِيًّا پیغمبر خبر دهنده بار خدای و تخصیص
اسحق و یعقوب به جهت آنست که ذکر اسمعیل کرده بعد از این علی الانفراد بجهت مزیت فضل او وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم مر ایشان را مِنْ رَحْمَتِنَا
از بخشش خود سوی اولاد و نبوت از نعم دین و دنیا و گویند مراد نبوت اولاد و اموال است که مال ایشان از رحمت است وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را
لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست عَلِيًّا و عالی بلند بود آن لسان صدق در میان مردمان مراد ثنای نیکوست که جمیع اهل عالم از جهود و ترسا و نصاری
و مسلمانان ایشان را ستایش میکنند و بایشان مفاخرت مینمایند و همه دعوی میکنند که بر دین ایشانیم و [illegible] ذکر ایشان را در میان امت محمد
کردیم و صفت جمیل ذکر ایشان خواهند کرد تا روز قیامت و بعد از آن در بیان قصه موسی علیه السلام میفرماید وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ در قرآن
مُوسَىٰ قصه موسی علیه السلام را إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه بود او مُخْلَصًا پاک کرده شده از نقص و عیب و [illegible] صافی بود که عبادت او از شرک و ریا پاک بود
و با من جمیع الوجوه متوجه حضرت ربوبیت بود و نفس از تعلق ما سوای او پاک کرده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده از نزد حضرت عزت نَبِيًّا خبر دهنده
منطق از جانب حضرت احدیت و بلند قدر و عالی مرتبه وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را گفتیم یا موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ
از ناحیه کوه الْأَيْمَنِ که طرف راست موسی بود یا آنکه میمون و مبارک وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب خود نَجِيًّا در حالتیکه راز گوینده
بود با ما روایت که موسی را علیه السلام بلند کردند و بالا بردند تا آسمان [illegible] و از حجاب [illegible] آواز قلم تورات تا آن نوشته میشد بشنید
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم او را و عطا فرمودیم مِنْ رَحْمَتِنَا از جانب رحمت و انعام خود أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرون را یعنی او را وزیر و معاون
او گردانیدیم و در تدبیر امور دینیه نَبِيًّا در حالتیکه پیغمبر بود رفیع القدر بعد از آن در بیان حال اسمعیل علیه السلام میفرماید وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ
و یاد کن در قرآن صفت اسمعیل را علیه السلام إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده به خلق نَبِيًّا
خبر دهنده از حق [illegible] او بصدق او دل هر کس [illegible] او بود و این صفت چنان مشهور است که با کسی وعده کرد [illegible] تا [illegible] سال [illegible] و توکل

اسمعیل اقامت کرد تا آمد و ... در صدق او سخن باید و کان یأمر و بود که میفرمود اهله

کسان خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است والزکوة و زکوة که اکمل عبادات مالیه است و کان عند ربه و بود نزدیک آفریدگار خود مرضیا

پسندیده بجهت رسوخ او در صفات الکمال و افعال و اقوال و ... ادریس علیه السلام ... خود میدهد تا ... مرحوم را ... اقتدا کنند و میگوید

واذکر و یاد کن ای محمد فی الکتاب ادریس در قرآن قصه ادریس را ... شیث و جد پدر نوح است مروی است که سی صحیفه بر او نازل شده و اول کسی

خط نوشت و از علم نجوم و حساب سخن گفت و وضع ترازو کرد و سلاح و خیاطت کرد او بود و در جامع الاصول آورده که ادریس علیه السلام بصد سال بعد از

وفات آدم علیه السلام متولد شد انه کان صدیقا بدرستیکه او بود صدیق بسیار تصدیق کننده در جمیع اقوال نبیا خبر دهنده از حق بالبته مقدار و رفعناه و برداشتیم

او را مکانا علیا بمکانی بلند که شرف نبوت و درجه قربت ... آسمان ششم یا چهارم و در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله فرمود من در آسمان چهارم با ادریس علیه السلام ملاقات کردم و سبب رفع او بآسمان بروایت ابن عباس آن بود که روزی ادریس

حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجه این بود که سایه ... از حرارت آفتاب متأثر شدم آیا آن فرشته را که حامل آفتاب است حال چیست

خداوندا بار آفتاب را بر او سبک گردان و او را از تاب آفتاب در سایه حمایت خود محفوظ دار حق تعالی دعای او را اجابت فرمود روز دیگر آن فرشته که حامل

آفتاب است خود را سبکبار یافت سبب آن از حضرت عزت پرسید خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرد و من اجابت کردم آن فرشته اجازت

زیارت ادریس خواست و بعد از ملاقات ادریس او را گفت چون بملک الموت رسی بگو تا در اجل من تأخیر کند تا من وظایف طاعات الهی را زیاده کنم آن فرشته

گفت هیچ کس را در این باب مجال نیست اما التماس ترا بگویم پس او را بر جناح خود نهاده بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانید و ماجرای ادریس

عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید جواب داد که حکم الهی در باره او آن است که جان او نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته

باز آمد قبض جان او کرده بود و باز جان به وی داد و در آن موضع با ملائکه در عبادت مشغول است اولئک آن گروه که مذکور شد

از زکریا تا ادریس علیهم السلام الذین انعم الله علیهم آنانند که حق انعام کرد برایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه من النبیین

از میان پیغمبران من ذریة آدم از فرزندان آدم و ممن حملنا و از ذریت آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی مع نوح با نوح علیه السلام و ایشان

غیر ادریس اند و من ذریة ابرهیم و از فرزندان ابرهیم علیه السلام و اسرائیل و از ذریت یعقوب علیه السلام و ممن هدینا و از آنها که راه نمودیم

ایشان را و اجتبینا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت و کرامت و رسوخ ایمان و طاعت اذا تتلی علیهم چون خوانده شود بر ایشان آیات

الرحمن آیتهای خدای بخشاینده و درک معانی آن کنند خروا بروی در افتادند سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشند مر خدای را

و بکیا و گریه کنندگان از خوف نقل است یعنی مراد ممن هدینا و اجتبینا مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و قوم او که چون قرآن بر ایشان خوانده شد

سجده می افتادند و میگریستند و از علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام مرویست که فرمود این آیه در حق ما نازل گشته و ... [illegible]

مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف بگریه آرید صالح مری فرمود که در خواب قرآن بر حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله میخواندم فرمود ... این قرآن است ... که لازم ... در کلام ... و در حدیث آمده که قرآن بحزن نازل شده

... آن کسی که خود را بر حزن وادارد ... گریه کنید و بعد از ذکر پیغمبران و ملحقان از حال مخالفان خبر میدهد که فخلف من بعدهم خلف

پس در رسید از پس این فرزندان که از غایت عقوق ناخلفان اند اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند و اتبعوا الشهوات و پیروی کردند هوای
آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن ابن عباس فرموده که اینها بودند که ترک صلوة مفروضه کردند و شرب خمر نمودند و نکاح خواهر را
حلال دانستند و در روایت مجاهد و قتاده مراد هستان این امت اند و در روایت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که این در وصف کسانی است که مشغول شوند بنای بلند
برزند و لباس اهل ستر پوشند و براهای مشهور روند فسوف یلقون غیا پس زود باشد که برسند غیا را جزای گمراهی یعنی جزای خود و شرای بدی
و زیانکاری خود را ابن مسعود و عطا و کعب گفته اند که غی وادی است در جهنم که آتش آن تیزتر و عذاب آن سخت تر که بنا او از اهل شهوات را آنجا
برند و بروایت ابن عباس وادی است در دوزخ که اهل دوزخ از فرط حرارت آن پناه با خدا برند و آن جای زانی مصر و مدمن خمر و آکل ربا
و کسی که عاق والدین باشد و گواهی بدروغ دهند و زنی که فرزندی را که از شوهر وی نباشد بشوهر خود نسبت دهد الا من تاب مگر آنکه بازگشت یا
از معاصی و آمن و ایمان آورد بخدا و رسول و عمل صالحا و کرده کار شایسته فاولئک پس آن گروه اند که یدخلون الجنة در آیند
شوند و هیچ نقص یا ستم تا مبحو الحسنی در آینده بهشت بفرمان خدا و لا یظلمون و ستم دیده نشوند شیئا چیزی سالها از پاداش خود یعنی از
ثواب ایشان چیزی کم نگشته و این تایبان و عاملان صلاح اند جنات عدن در بهشتهای با اقامت التی وعد الرحمن که وعده داده است
خدای بر آن عباده بندگان خود را بالغیب در حالتی که آن بهشت غایب اند ازیشان یا ایشان از آنها غایب اند یعنی بوعده تصدیق الهی
تصدیق آن کرده اند و اگر چه ندیده اند انه کان بدرستی که هست وعده ماتیا وعده خدا آینده یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوع است
و مراد بوعد جنات است یعنی مؤمنان آینده گان اند بآن لا یسمعون فیها لغوا نشنوند بهشتیان در آن بهشتها لغوا سخنی بیهوده و هرزه
و بی فایده مانند فحش و مزخرفات و اباطیل الا سلاما لکن بشنوند سلام از جانب حق تعالی یا از ملائکه بروجه تعظیم و تکریم یا از یکدیگر
از روی تحیت و لهم و مر ایشان را بود رزقهم روزی ایشان از نعمتهای عظیم فیها در آن بهشتها بکرة و عشیا بامداد و شبانگاه یعنی
در مقدار بامداد و شبانگاه نعمتها خورند چنانکه عادت متنعمان است و چنین در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکرة و عشیا مقدار
این دو زمان است یعنی بمقدار این دو زمان که در دنیا متنعم باشند روزی بایشان دهند و گفته اند اگر چه شب و روز نخواهد بود اما علامات باشد
که بدان مقدار لیل و نهار دانسته شود و در بعضی تفاسیر آمده که زمان لیل بود که گشتن پرده ها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار بر داشتن حجب
و گشودن درها باشد و در تبیان آورده که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان بهشت و گفته اند
مراد عرب که عادت ایشان آن بود که هر که دو طعام بخورند او را متنعم میخواندند پس مراد این است که اهل بهشت دوام متنعمان باشند و نزد بعضی مراد از بکرة و عشی
دوام رزق است در جمیع زمان نه در هر وقت معین تلک الجنة آن بهشت که ذکر کردیم الجنة التی نورث بهشتی است که میراث دهیم
من عبادنا از بندگان خود من کان تقیا هر کرا که پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم آنرا بر ایشان از کفر باقی است چنانکه بر وارث
مال موروث باقی ماند در روایت صحیح آمده که حق تعالی برای هر بنده مکلف جای معین مخصوص در بهشت و در دوزخ چون مکلف ایمان آرد جای او در دوزخ
جای او در دوزخ نامزد او باشد بکافران دهد و چون کافر شود و بهشت کسی جای که در بهشت برای او مقرر کرده باشند بمتقیان دهد و آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه و آله از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سؤال کردند فرمود فردا جواب دهم و کلام ان شاء الله نگفت نزول وحی از جانب تا پانزده روز

چهل روز جبرئیل بر او نازل نشد مشرکان گفتند خدای محمد را وا گذاشت و او را دشمن گرفت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدین سبب مغموم بود چون جبرئیل فرود آمد

او گفت ای برادر دیر آمدی و من بسی منتظر بودم جبرئیل گفت من هم مشتاق زیارت تو بودم اما درین مدت از حضرت عزت مرخص نبودم و من بنده مأمورم پس از زبان

جمیع ملائکه حکایت خود را از حق خبر داد و ما نتنزل و فرود نمی‌آییم از آسمان الا بامر ربک مگر بفرمان پروردگار تو که مر او راست ما بین

ایدینا مراو راست آنچه در پیش ماست از امور آخرت و ما خلفنا و آنچه در پس ماست از امور دنیا که گذشته و ما بین ذلک و آنچه در میان

آنست که زمان حالست مراد آنست که در قبضه قدرت اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات بار از مکانی بمکانی و از زمانی بزمانی منتقل نمی‌شویم مگر بامر و اراده او

یا مراد آنست که حکم در ابتدای آفرینش و انتهای آجال و آنچه در میان حیاتست و ما کان ربک و نبود پروردگار تو نسیا فراموش کار

یعنی از حال تو آگاه است هر گاه مصلحت اقتضا کند ما را بتو فرستد پس فرو ماندن ما بتو بحکمت اوست نه بجهت نسیان او و چگونه نسیان برو

روا باشد و حال آنکه اوست رب السموات و الارض و ما بینهما آفریدگار آسمانها و زمینها و آنچه میان آنهاست و آفریننده ارض و سما و پرورنده

آنچه در آنهاست فاعبده پس او را پرستش کن نه غیر او را و اصطبر و شکیبایی کن لعبادته بر پرستش او و رنج عبادت او را تحمل نما

پرستش کنندگان را عبادت خود باید ثابت قدم باش و بسبب تأخیر وحی و استهزای کافران دلتنگ مباش پس گفت تقریر امر عبادت و انکار شرک خود را

وحدانیت خود میفرماید هل تعلم آیا میدانی له سمیا مر خدا را مانندی که او را الله توان گفت یا همنامی یعنی هیچکس اعدا او را نام نکرد

و این از جمله آثار سلطنت الهی و غیرت احدیت است که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله و رحمن نام ننهاده بلکه آله گفته اند و حضرت الله که هیچکس با وی

و بمعنی مستحق عبادت نیست غیر از ولی پس از آنکه تسلیم شدن مرا او و اشتغال نمودن بعبادت او و صبر کردن بر مشقت آن او را امر فرمود از حال

جمعی روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله بر سبیل استهزا و انکار گفت ای محمد چون بمیریم مرا از گور زنده گشته و روایتی آنست که استخوانهای پوسیده

شده را بحضرت رسالت آورد و در دست بمالید و آرد شد و بباد برافشاند تا همچو گرد پراکنده شد و از روی انکار گفت این زنده خواهد شد

در قول او که این آیه فرستاد و یقول الانسان و میگوید آدمی یعنی ابی بن خلف از جمله امت میگوید ائذا ما مت آیا وقتی که بمیرم لسوف

اخرج حیا آیا زنده بیرون آورده شوم از خاک حیا در حالتی که زنده باشم یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید او لا یذکر

الانسان آیا نمی‌اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی انا خلقناه آنرا که ما آفریدیم او را من قبل پیش ازین و لم یک شیئا و نبود چیزی بلکه معدوم

صرف بود لیس با چیزی داده و جمعی را که ایجاد معدوم عجیب‌تر است از جمع مواد بعد از تفرق آن و اعاده مثل آنچه در آن بود از اعراض حسی

او بر ابداء قادر است بر اعاده بطریق اولی قادر خواهد بود بعد از آن جهت تخفیف امر اعاده میفرماید فوربک پس بحق پروردگار تو سوگند

لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم ایشان را همه را و منکران را حول جهنم گرداگرد دوزخ تا سرور و فرح اهل تقوی و سعادت و نکال و اندوه منکران از آنچه میبینند زیاده شود و غیظ

و الشیاطین و دیوانی که ایشان را گمراه کرده باشند از برای آن آماده است و خوف از انواع عذاب بیشتر گردد پس گفت ثم لنحضرنهم پس حاضر کنیم

جثیا در حالتی که بر زانو در آمده باشند تا خواری ایشان ظاهر شود ثم لننزعن پس بیرون آریم من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر که

از ایشان اشد که او سخت‌تر و بسیار بوده علی الرحمن بر خدای رحمن عتیا از روی گردنکشی و از اکثر کار زشت و عصیان را زیادت کرده باشد و هر نوع

اند را کیم حال صلی که روی ایشان بنوعی ایشان را گمراه کرده باشند بعد ازان ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین هم

داناتریم بآن کسانی که ایشان اولی‌اند بآن سزاوارترند بدوزخ صِلِیّاً افروختن در آن یعنی جمعی که حکمت [illegible] اکبر و اشد باشد در آتش افکنده شوند و عذاب

او را معذب خواهند شد وَاِن مِنکُم و نیست از شما ای آدمیان هیچ کس اِلّا وارِدُها مگر که رسنده و گذرنده است بدوزخ اما جمعی مؤمنان برگذرند از آن

و [illegible] کرده که خاک بر ابراهیم [illegible] جابر از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال کنند که نه خدای

ما را وعده و وعید کرد وَاِن مِنکُم اِلّا وارِدُها پس چگونه بود که ما آتش ندیدیم فرشتگان گویند که شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش آن بسبب نور ایمان شما

کان بود [illegible] بدوزخ عَلیٰ رَبِّکَ بر پروردگار تو حَتماً حتم و قطع کرده از ازل آن مَقضِیّاً حکم کرده شده بر آن یعنی وعده

واقع خواهد شد ثُمَّ نُنَجّی پس برهانیم الَّذینَ اتَّقَوا آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم ایشان را از دوزخ وَنَذَرُ الظّالِمینَ و

بگذاریم ستمکاران را که از اهل شرک و کفرند فیها در آتش جِثِیّاً در حالی که بزانو در آمدگان باشند از شدت هول آن جابر بن عبدالله انصاری

گفته که این هر دو گوش من کر باد اگر از رسول الله صلی الله علیه و آله نشنیده باشم که ورود بمعنی دخول است هیچ نیکوکار و فاجری نماند که در دوزخ در آید

لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم خلیل و بعد از آن مؤمنان را بیرون آرند و کافران را در آن بگذارند یعلی بن منیه از رسول صلی الله علیه و آله

روایت کرده که روز قیامت دوزخ فریاد و بانگ کند و گوید مر مؤمن را که بگذر ای مؤمن که نور تو آتش مرا فرو نشاند عبدالله بن مسعود از

رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که ورود مردمان بر صراط بقدر اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بگذرند و طایفه چون باد جهنده و گروهی چون اسبان

جهنده و بعضی پیاده و برخی افتان و خیزان [illegible] ایشان [illegible] گفته‌اند و ابو سعید خدری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده

که بعضی از دوزخ بیرون آیند بعد از آنکه از سوختگی انگشت شده باشند بعد از آن فوج فوج [illegible] در درجات بهشت مختلف باشند بعضی بهشت روند

و آنها [illegible] و دیگر آنها [illegible] اگر حسنات ایشان بیش از سیئات باشد ایشان را به بهشت برند و اگر حسنات و سیئات برابر باشد حق تعالی بر ایشان

رحمت کند و عفو فرماید و به بهشت برد یا آنکه [illegible] شفاعت کنیم یا دیگری از اهل شفاعت و اگر هیچ کدام از اینها نباشد ایشان را

بدوزخ برند و بقدر سیئات عقوبت بکشند و آنگه به بهشت درآیند چون اراده الهی تعلق گیرد یا آنکه ایشان را از دوزخ بیرون آرد یا آنکه امر کند تا هوای

دوزخ را صافی کند و [illegible] پاک گرداند منافقان از درکه اسفل نگاه کنند مؤمنان را بینند بر سبیل استهزاء ایشان را گویند

نماز کردید و روزه داشتید [illegible] مؤمنان گویند بار خدایا [illegible] طاقت نیست حق تعالی جبرئیل را امر کند [illegible] هر که در دل

او مثقال ذره ایمان است و در همه عمر یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ بیرون آر جبرئیل بیاید و جمیع مؤمنان را از دوزخ بیرون آرد و در آنجا

نماند مگر کافر پس مؤمنان را ببرند بچشمه که آن را عین الحیوان گویند و ایشان را در آن چشمه در آرند تا سیاهی اعضای ایشان برطرف گردد آنگاه

در بهشت [illegible] اهل بهشت [illegible] گویند ایشان اند که از دوزخ بیرون آمده‌اند و حق تعالی این نام را از ایشان زایل سازد [illegible]

از [illegible] اهل کفر خبر دهد وَاِذا تُتلیٰ عَلَیهِم و چون خوانده شود بر مشرکان آیاتُنا آیتهای ما بَیِّناتٍ در حالتی که هویدا و روشن‌اند

قالَ الَّذینَ کَفَروا گویند آنانکه کافر شدند [illegible] لِلَّذینَ آمَنوا مر آنان را که ایمان آورده‌اند از فقرای مؤمنین یعنی توانگران اهل

شرک مر درویشان اهل ایمان گویند که اَیُّ الفَریقَینِ کدام از این دو گروه کافر و مؤمن خَیرٌ مَقاماً بهتر از روی مکان و مسکن وَاَحسَنُ نَدِیّاً

و نیکوتر از روی مجلس و محفل یعنی ما منازل خوب [illegible] و لباس [illegible] مجمع [illegible] اهل

مجلس ما هم مشاوره و انجمن و اشراف عرب و سبیل النصیحت و بیا برکه نوا و اهل مجلس ما هم بهتر است و ضعفا مفلس اند که چون کفار شنوند
آیات واضحات قرآن را و عاجز شوند از معارضه و ابطال آن و متمسک شوند با فتخار اسباب زاهات از حظوظ دنیا و استدلال کنند
بزیادت حظ در آن مرتبه و فضل و حسن حال ایشان نزد حق تعالی گویند که چون در دنیا حال ما از شما بهتر است پس در آخرت نیز حال ما از حال شما بهتر
خواهد بود حق تعالی نفی و رد و ابطال این پندار ایشان کرده بسبیل تهدید فرموده وَکَمْ أَهْلَکْنَا و بسا که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان
مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند در زمانی و اهل عصری واقع هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر بودند از روی متاع خانه که اثاث است
منازل و اسباب آن وَرِئْیًا و نیکوتر از ایشان از روی هیئت و منظر پس همچنانکه آن منازل و اموال و جمال و حسن حال و حال دافع هلاکت
ایشان نشده و هم بکمال نکال و عقوبت عقاب گرفتار گشتند کفار عرب نیز چنین عذاب ها بر ایشان واقع گردد و مسکن و مجتمع ایشان فایده
با ایشان نرساند و عذاب از ایشان باز ندارد بلکه همه ایشان بهلاک دنیوی و اخروی گرفتار گردند مروی است که نضر بن الحارث و اصحاب او مویهای خود
را شانه میکردند و [illegible] خود را بروغن صفا میدادند و جامهای فاخر میپوشیدند و بر اسبان خوب نشسته سوار میشدند و [illegible] و صورت جمعیت
و رفاهیت خود را با اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم افتخار میکردند حق تعالی این آیه درباره ایشان نازل ساخت و بعد از آن کیفیت [illegible] اگر نعم
و کثرت اموال ایشان بر سبیل استدراج است نه اکرام و گرانی که عیار کار روزگار بر فضل و کرامت در آخرت که دار ثواب است نه دنیا که سرای فنا
میفرماید قُلْ بگوی ای محمد مر ایشان را که بمال و منال مفتخر و مغرور شوند و اسباب اکرام میدانند زیرا که مَنْ کَانَ فِی الضَّلَالَةِ هر که باشد
در گمراهی و دوری از راه صواب و طریق حق فَلْیَمْدُدْ پس باید که [illegible] این جمله در صورت امر است [illegible] لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای و باز
پس میکشد عمر او مَدًّا باز کشیدنی و مهلت دادنی [illegible] او بطول عمر و تمتع آن حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا یُوعَدُونَ آنچه ایشان وعده کرده میشوند
إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل و اسیری و غلبه اهل اسلام بر ایشان وَإِمَّا السَّاعَةَ یا روز قیامت که هنگام انواع رسوایی و نکال است فَسَیَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانند [illegible] مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکَانًا که کیست بدتر از آن [illegible] مَکَانًا از روی مکان [illegible] کرده اند [illegible]
در [illegible] خانه ها و [illegible] ایشان در کار [illegible] وَأَضْعَفُ جُنْدًا و کیست ضعیف تر جُنْدًا از روی سپاه [illegible]
ایشان را خدای و ملائکه و انبیا یار [illegible] وَیَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا و می افزاید خدای [illegible]
که راه یافته اند بکتاب او هُدًى راه نمودن [illegible] بر ایشان [illegible] دیگر که نازل شود
بر ایشان زیاده میکند [illegible] آیت [illegible]
بر طاعات و توفیق طلب مرضات بر عکس کفار که [illegible]
وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته [illegible] نمازهای پنجگانه و تسبیحات چهارگانه و امثال آن از انواع
طاعات خَیْرٌ از روی [illegible] وَخَیْرٌ مَرَدًّا [illegible] در آخرت خیری [illegible]
و لکن مؤمن هم در دنیا هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب ابدی خواهد داشت [illegible] در صحیح مسلم و بخاری مذکور است
که خباب بن الارت روایت کرده که مرا نزد عاص بن وائل سهمی دینی بود روزی بادای آن تقاضا کردم گفت [illegible] محمد کافر شوی جواب

کند لا والبته هرگز کافر نیستم بمحمد تا زنده و نه مرده و نه روزی که مبعوث شوم عاص از وی الحسنها و تخریب کنت آن روز که برانگیخته شوی و نام
خود را از عرصات ان که اگر آنچه تو گوید حق است من از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حقتعالی این آیه فرستاد افرأیت الذی کفر
بآیاتنا آیا دیدی آنکس را که کفر ورزید بآیاتنا بآیتهای ما و معجزهای ما یا بآیات قرآن یا بدلایل وحدت ما و قال و گفت بجهة استهزا که فردا قیامت لأوتین
هرآینه داده شوم یعنی بمن دهند مالا و ولدا مال و فرزند اطلع الغیب آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده که این سخن را از آنجا
دانسته و بکتاب این سوکند میخورد که مراد او آخرت مال و فرزند باشد ام اتخذ آیا فرا گرفته است عند الرحمن عهدا نزدیک خدای عهدی و پیمانی که خود
جه علم او بدعوی که میکند از هیچ طریقی میسر نیست و بروایت ابن عباس مراد بعهد کلمه شهادتست و عمل صالح که وعده خدا بر ثواب آن نهاده و عمل صالح
مانند عهدیست بروشنی یعنی آیا او بکلمه شهادت معترف شده و اعمال صالحه از او بظهور رسیده که استحقاق این که در آخرت مال و ولد با وجهد و [illegible]
او را از ملوه و از دیگران کردند کلا نه چنانست که او میگوید و تصور میکند سنکتب زود باشد که بنویسیم ما یقول آنچه میگوید یعنی حفظه را امر
کردیم که قول او را ثبت کنند در نامه کردار او تا جزاء او سزای گفتار باطل او را در کنار او نهیم و بسبب این قول کاذب و [illegible] و غل کشیده
بانواع عذابش عذاب کنیم و نمد له و باز کشیم برای او من العذاب از عذاب و عقاب مدا باز کشیدنی یعنی دراز کردانیم مدت عذاب
او که مستحق آنست یا عذاب او را زیاده کنیم یا مضاعف کنیم بر موجب عذاب با او بر بالای عذاب با او [illegible] و نرثه و میراث گیریم یعنی [illegible]
بمرگ او ما یقول آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند و یأتینا فردا و بیاید بنزد ما [illegible] او در حشر
فردا تنها یعنی نه مال او باشد و نه فرزند قرین او بود و اتخذوا و فرا گرفتند کافران و مشرکان من دون الله بجز خدای آلهة
خدایان یعنی اصنام و ملائکه و عزیر لیکونوا تا باشند این معبودان لهم عزا مر ایشان را عزت و ارجمندی یعنی با شفاعت ایشان [illegible]
نزدیک خدای کلا سیکفرون زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و منکر شوند بعبادتهم به پرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان
کنند و از ایشان تبرا کنند و [illegible] کفار [illegible] خود را بپیشینه انکار شرک خود کنند و منکر شوند باینکه آلهه باطله پرستیده اند و یکونون علیهم
ضدا و باشند معبودان ایشان بر ایشان خصم و مخالف و سبب مذلت و خواری ایشان نه باعث عزت و ارجمندی چنانکه دعوی میکنند بعد از آن رسول
خطاب میفرماید که الم تر آیا ندیدی و ندانستی [illegible] انا ارسلنا الشیاطین بدرستی ما فرستادیم و [illegible] علی الکافرین
بر کافران یعنی [illegible] ایشان کذاشته ایم و بر وجه جبر و قهر که منافی تکلیف است منع ایشان نکردیم [illegible] شده تؤزهم
میجنبانند ایشانرا ازا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی فلا تعجل علیهم پس شتاب مکن بر ایشان [illegible] بعذاب ایشان تعجیل مکن
انما نعد لهم جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام اجل ایشانرا عدا شمردنی در آن [illegible] آن ایام منقضی کردد [illegible]
فرود آید آنچه مقرر شده از انواع عذاب و عقاب [illegible] و تعجیل نمای در نزول عذاب بر ایشان که [illegible] جزای ایشان خواهیم
یوم نحشر المتقین روزی که فراهم آریم پرهیزکارانرا و جمع کنیم الی الرحمن بسوی خدای بخشنده که [illegible] مشتاق رحمت [illegible]
وفدا در حالتی که وافد باشند کان [illegible] بر منازل قرب خود [illegible] بدرکاه ملوک میرسند بوجه اکرام و تعظیم
و یا در حالتی سواران باشند بر ناقهای بهشت [illegible] سواره بهشت برند و [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] که ایشان [illegible] کنند

برقه وهابهای پیاده بلکه محشور شوند بر بالای شتران که پالانهای ایشان از زر باشد و بر بالای اسبهای نجیب که زینهای ایشان از یاقوت بود و ایشان را
بهشت در آرند و اگر خواهند طیران کرده بموضع خود نشینند و صالح بن محمد بن ابراهیم از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود من از
رسول خدای شنیدم که فرمود ای علی چون مؤمنان از موقف حساب باز گردند فرشتگان باستقبال ایشان آیند با شتران که پالان آنها از زر باشد
و مهارها از زبرجد بر هر یکی حلها افکنده که قیمت هر یک از آن بیش از دنیا بیشتر بود هر مؤمنی حله از آن بپوشند و بر یکی نشینند و مرکبان ایشان روی
بهشت آرند چون بدر بهشت رسند رضوان با ایشان خجسته استقبال ایشان آید و گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم
کافران را إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانکه بهایم را رانند وِرْدًا در حالتی که تشنگان باشند یعنی ایشان تشنه باشند بدوزخ کشیم لَا يَمْلِكُونَ
مالک نباشند و نتوانند هیچکدام از مردمان الشَّفَاعَةَ درخواست شفیعی کردن إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزد خدا
عَهْدًا عهدی و پیمانی برای شفاعت که آن ایمان و عمل صالحست چه اهلیت شفاعت برای عاصیان موقوف بر آن و هیچکس شفیع نشود مگر
از خدای دستوری یافته باشد از عبد الله مسعود منقولست که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که با صحابه خود میگفت آیا نتوانید هیچکدام از شما که فرا
گیرد هر بامداد و شبانگاه نزد خدای عهدی گفتند چگونه یا رسول الله فرمود باین طریق که هر صبح و شام بگوید اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم انی اعهد الیک فی دار الدنیا انی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک وان
الساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وان الجنة حق والنار حق وان البعث حق والحساب والقدر والمیزان حق وان الدین کما
وصفت وان الاسلام کما شرعت وان القول کما حدثت وان القرآن کما انزلت وانک انت الله الحق المبین جزی الله محمدا عنا خیر الجزاء وحیا
محمدا وآله السلام اللهم یا عدتی عند کربتی ویا صاحبی عند شدتی ویا ولی نعمتی الهی واله آبائی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فانک ان تکلنی الی نفسی
اقرب من الشر وابعد من الخیر وآنس فی القبر وحشتی واجعل لی عهدا یوم القاک منشورا چون این کلمات بخواند هر بامداد و شبانگاه هر آینه فرا گرفته
نزد خدای عهدی پس ملائکه مهر برو نهند و در زیر عرش بنهند و چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجا اند آنها که مر ایشانرا نزد خدای عهدیست الحدیث تا
بهشت در آرند پس این عهدنامه بدست گیرند الحکمة در هند و ... آن عهدنامه است که در مصحف الا من اتخذ عند الرحمن عهدا السلام ... بهشت برند ... علیهم
اهل بیت علیهم السلام از آبای کرام خود نقل کرده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله و از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که این عهد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم گرفتم
و آنحضرت از جبرئیل وَقَالُوا و گفتند کفار مؤمنین و یهود و نصاری که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا فرا گرفت خدای فرزندی یعنی ملائکه دختران و عزیر پسر او و عیسی پسر او
محمد در جواب ایشان بگو که لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آمدید ای کافران جاهل شَيْئًا إِدًّا بچیزی زشت ... بچیزی ناخوش و منکر
تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ شکافته شوند از عظمت این سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ و پاره شکافته زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
و بیفتند کوهها و شکسته شوند هَدًّا شکستنی یعنی پاره پاره گردند از آن أَنْ دَعَوْا جهت آنکه خواندند لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر خدا را فرزندی و ... البناء ...
از ابن عباس منقولست که مراد آنست که چون کفار این کلمه گفتند آسمان و زمین و جمادات همه بلرزیدند از آن ترسیدند و همه نزدیک بود که نیست آیند
و ... وَمَا يَنْبَغِي و نسزد و سزاوار نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدا را أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزند چه این از مستحیلات و از دایره امکان
بیرون زیرا که آن ولد اولست که موجود شود ... سبحان آن ... و آن ممکن نیست ... چیزی که مشتبهی باشد و قدیم ... هیچ چیز نیست

بر آن تصریح باین معنی میفرماید که إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نیست هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس و عزیر إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ
مگر آینده در قیامت بسوی خدای رحمن عَبْدًا در حالتی که بنده باشند یعنی مگر که مملوک او سبحانه باشد و بطریق عبودیت و انقیاد و مذلت و خضوع بدو
رجوع نماید پس همه محکوم و مربوب وی باشند و هیچ معبودی غیر از وی نباشد مگر که او مقر و معترف باشد بعبودیت پس نشاید که دعوی چیزی کنند که کفار نسبت
میدهند از الهیت و معبودیت غیر او لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بتحقیق او سبحانه حصر کرده است همه را بنوعی که علم بجمیع آنها احاطه کرده بحیثی که هیچ فردی از افراد
مکونات بیرون نرفته از تحت علم و قدرت او و ربوبیت او وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص و افعال و اقوال ایشان را عَدًّا شمردنی مطلق هیچ از احوال و اعداد ایشان
بر وی مخفی نباشد وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آینده گانند بسوی حق یعنی رسنده گانند بجزای وی در موقف حساب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فَرْدًا در حالتی که
تنها باشند بی اتباع و انصار یعنی هیچ کسی از مخلوقات همراه ایشان نباشد و او را ولد کرد و هیچ خویشاوند او موجود نباشد و او شریک خود کرداند تا وی آرزو آن جماعت در
حال اهل ایمان میفرماید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویدند بخدا و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته
سَيَجْعَلُ لَهُمُ زود باشد که بگرداند برای ایشان الرَّحْمَٰنُ خداوند بخشنده وُدًّا محبتی در دلهای بندگان یعنی محبت و مودت ایشانرا
در دلها بیفکند بی اسباب و وسائط از قرابت و صداقت بلکه محض اختراع باشد از جانب احدیت ابتدا و این آیت مخصوص بولای کسی است
این اختصاص و محبت که در آن آیه است از مشکوة رسالت در دلهای جمیع افکنده بجهت اظهار طهارت و فضیلت و الرحمن در تفسیر خود آورده که ابو جعفر
علیه السلام فرموده که حضرت رسالت امیر المؤمنین علی علیه السلام را امر کرد که بگو خدایا از برای من عهدی نزد خود بنه و از برای من مودت در
دلهای مؤمنان بس امیر المؤمنین دعا فرمود حق تعالی این آیه فرستاد و این روایت از ابن عباس و جابر بن عبد الله نیز آمده و در اکثر تفاسیر
از اینجاست که هیچ مؤمنی نیست که در دل او محبت و مودت آنحضرت و ذریه طاهره او موجود است باید که بر زبان حق تعالی محبت و الفت
جمیع اهل ایمان در دلهای صالحان نهاده و در حدیث آمده که هیچ بنده را از حق سبحانه منزلت مگر او سبحانه دلهای جمیع اهل ایمان بسوی او
مایل سازد و عطوفت و رافت همه را روزی او گرداند تا که همه کس او را دوست داشته باشند و بمعنی انس نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده
که چون حق تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست دارد و منادی کند در میان اهل آسمان
که ای ساکنان آسمان بدانید که حق سبحانه و تعالی فلان را دوست داشته شما نیز او را دوست دارید پس جمیع اهل آسمان او را دوست گیرند و آنگاه محبت او وضع کنند
در زمین تا همه اهل زمین محبت او ورزند و مراد از این آیت نسبت بمحبت اهل ایمان در دلهای مخالفین و دشمنان اهل دین افکندن تا دین
اسلام قبول کنند و در آخرت محبت او را در دلهای جمیع مؤمنان افکنده و حقد و غل را از خاطر ایشان محو گرداند تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند
مانند محبت والد بر ولد و مؤید قول اول است روایت صحیحه از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود اگر بشمشیر خود بزنم بینی مؤمن را تا او مرا دشمن گیرد
هرگز دشمن نشود و اگر همه دنیا با جمیع آنچه در دست بر منافق انفاق کنم تا مرا دوست شود هرگز دوست نگیرد ما را و این بجهت آنست که حکم ازلی تعلق گرفته
و بر زبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جاری گشته که یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد و هیچ منافقی ترا دوست نگیرد و بعد از آن حضرت جل و علا
میفرماید که تبلیغ کن مضمون این آیه که بر تو نازل شده و بیان تلاوت آن بر امت ده و بهم کن فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان کردانیده ایم
بِلِسَانِكَ بزبان تو که لغت عرب است یعنی بر آن لغت تو نازل کردانیم لِتُبَشِّرَ بِهِ تا مژده دهی بآن الْمُتَّقِينَ پرهیزکاران از ترک

و بعضی این خطاب مؤمنانند و بدان زه ایمان در آیه و تنذر به و بیم کنی بآن قوماً لدّاً گروه ستیزه کننده کافران که بجهت فرط خصومت و جدال لجاج ...

مراد اهل مکه اند در غایت عناد و خصومت و لجاج لجهد لیس در تهدید کفار مکه میگوید و کم اهلکنا و بسا که هلاک کردیم قبلهم پیش از اهل مکه من قرن

از اهل قرنی ... در هر قرنی از قرن قومی از مشرکان را هلاک کردانیدیم هل تحس هیچ می یابی و می بینی منهم از آن هلاک شدگان

من احد یکی را او تسمع لهم یا میشنوی مر ایشان را رکزاً آواز پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آمد همه هلاک شدند از ایشان نه شخصی

که کسی او را ببیند و نه آوازی که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکدام در ... و همه ساحت فنا در دام هلاکت و کنج خمول نسیان انداخت و چه

کویا هرگز نبوده اند تا بکار این مال و منال و وعده و وعید قوم و خشم از اهل مکه از ... بوده چون ... حال ایشان بطریق ...

پس حال ایشان نیز چنان خواهد بود

سورة طه

ابی بن کعب از رسول عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند ثواب

مهاجر و انصار در قیامت باو عطا فرمایند و ابو هریره از آنحضرت نقل کرده که حق تعالی سوره طه و یس را قرائت ... از خلق آدم به هزار سال فرمود و چون ملائکه او

ورا از او شنیدند گفتند خوشا حال امتی که این هر دو سوره بر ایشان نازل شود و خوشا سینه هایی که حامل آن باشند و خوشا زبانهایی که بآن تکلم

کنند و حسن بصری نیز از آنحضرت روایت کرده که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مگر سوره طه و یس و اسحق بن عمار از امام علیه السلام روایت کرده

که آنحضرت فرمود ترک نکنید تلاوت و قرائت طه و یس بدرستی که حق تعالی محبت میدارد این سوره را و هر کس که قرائت آن کند و مداومت نماید

نامه اعمال او را در قیامت بدست راست او دهند و آنچه در حین اسلام از و صادر شده باشد محاسبت نفرماید و در قیامت چندان ثواب دهد که تا آن

خشنود گردد بسم الله الرحمن الرحیم طه ای ... سوره ... القرآن ... اسمای الهی ... طاهر و هادی

و ... از اسمای خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله خاتم فرموده است دو حرف ... احمد ... طه ... در حق آنحضرت طالب و هادی

یعنی ای طالب شفاعت و هادی شریعت و یا طاهر از ذنوب و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر بطهارت دل و هادی بهدایت ... و گفته اند

یا طالب شفاعت و هادی شریعت و در تبیان گفته که طه قسم است بطول ... الهی و بلطف ... حضرت رسالت پناهی و در تفسیر

اهل البیت مرویست که از امام جعفر علیه السلام مرویست که طه سوگند است بطهارت اهل البیت صلوات الله علیهم کقوله تعالی و یطهرکم تطهیراً و گویند

... طیبه و ها ... که حق تعالی بآن سوگند یاد کرده و در روایتی دیگر از صادق علیه السلام ... معناه طوبی لمن اهتدی ... حال کسی که راه راست یافت

و در زاد المسیر ... طاطیبه ... و ها ... و حق تعالی بآن هر دو حرم محترم سوگند یاد کرده و در بعضی دیگر تفاسیر آمده که طا ... اهل جنت

و ها ... مجموع چهارده یا ... ماه را در شب چهاردهم مرتبه ... چهارده ... مرتبه ... آنحضرت

و نمود بعضی از علمای ... بعد ائمه اثنی عشر و حضرت رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم که هادیان صراط مستقیمند و گویند که طه در اصل طاها بوده

که امر است از وطی ... را حضرت ... ارض ... همه ... ای محمد ... در وقت ادای نماز و صورت

اجمال ... آنحضرت ... بر ... تا ... و ...

او کفر ... مبارک آنحضرت ... حق تعالی این سوره را ... و امر کرد او را ... طاها ...

و در روایت ... اهل ... مثل ابو جهل و نضر بن حارث و امثال ایشان ... آنحضرت ...

دگرش را نیز وشب او را مشاهده کردند که شبی مجبر به مجبر دکور دید بجز گشته لب پیکار خود و برکرتی با وجود بسیار رنج اند خته و طعنه
میزدند که قرآن بر محمد فرود نیامده که برای آنکه او بسیار در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای مردی که همچنین تو قدم در میدان معنی نهاده
ما أَنْزَلْنا فرو نفرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را لِتَشْقى تا در رنج افتی و لب آن بی خواب بکنی و تحت قیام در نماز الم و ورم پای
مبارک رسد از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب یکپای بالا برمیگرفت تا مبالغه در تکلیف و مشقت حق این آیه
فرستاد و این نفی از وی برو گشت معرض رواست که آنحضرت چندان نماز گذارد که هر دو پای او ورم کرد گفتند یا رسول الله خدا تعالی ترا آمرزیده است
این همه رنج چرا بر خود مینهی دایم فرمود آیا نمیباید که بنده شاکر خدا باشم پس حق این آیه را فرستاد و تخفیف و مشقت فرمود
و بعضی گفته اند که تب قرط تاسف او بود بر کفر قریش و عناد ایشان یعنی انزال قرآن نکردیم بر تو تا در رنج و تعب افتی که گرت تاسف
دانده و حزن بر شدت کفر و عناد قریش و تکذیب نمودن ایشان و آنرا إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى لکن فرستادیم آنرا بر تو که پند دادن تو مر کسی را
که بترسد یعنی در دل او خوف و رقت باشد یا به بیم کردن تو متاثر گردد و فروفرستاده شده است قرآن بر تو تَنْزِيلًا فرو فرستادنی
مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از کسی که بیافرید زمین را وَالسَّماواتِ الْعُلى و آسمانهای بلند را الرَّحْمنُ خداوند بسیار بخشایش عَلَى الْعَرْشِ
اسْتَوى بر عرش مستولیست یعنی عرش با این همه عظمت مملکت اوست و در تحت امر او لَهُ ما فِي السَّماواتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از مدبرات
علویه وَما فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از موجودات سفلیه وَما بَيْنَهُما و آنچه در میان هر دوست از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوائی
و غیر آن وَما تَحْتَ الثَّرى و آنچه در زیر طبقات خاکیست و آن موضعیست که صخره بالای اوست و صخره در زیر زمین هفتم است و در تفسیر
و غیر آن از تفاسیر آورده و هب بن منبه از محمد بن علی علیه السلام نقل کرده که هفت زمین بر پشت فرشته است و هر دو قدم او بر صخره است و صخره
بر شاخ گاوی است و قوایم گاو بر پشت ماهی و ماهی بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجاب ظلمت و حجاب بر ثری و علم
اهل آسمان و زمین تا به ثری بس منتهی شده و ما تحت الثری جز خدا نداند و از ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهیست و ماهی بر روی آب و هر دو
طرف ماهی سر و دنبال وی است در زیر عرش الهی بسیده و شکم ماهی در زیر دریا بر سنگیست سبز که سبزی آسمان از آنست و آن سنگ بر گاویست
و نامهای گاو و ماهی در زیر گاو زمین که اگر نه بیم از حق و آن گاو و همین را کرده در وقت قیام قیامت چنین همه دریاها یکی شود هم آن گاو
آن گاو و دریاها را خشک گرداند حاصل که حق تعالی مالک حقیقی مکونات است و مدبر همه ممکنات است و این آیات تذکره دالند بر کمال قدرت و اراده
او و سبحانه در بیان کمال قدرت خود در بیان علم خود میفرماید وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن را و آواز بلند کنی فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ پس
که او میداند پوشیده را وَأَخْفى و آنچه پوشیده تر است از آن پوشیده مبالغه نهایی در وضع صوت نکرده زیرا که اگرچه جهر او را بگوئی او میداند
سر او پوشیده تر از سر آنست که بنده بگوید و میوشد و اخفی آنکه در دل خود نهان دارد و یا سر در موجودات و اخفی در معدومات از امام محمد باقر
و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که سر آنست که اخفای آن کنی در نفس خود و اخفی آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که میفرماید اگر آشکارا کنی
سر خدا را و خواندن او و یاد کنی او بیدار است از جهر تو چرا او میداند سر او را و آنچه اخفی از آنست و بعد از بیان استجماع صفات الوهیت خود ذکر
تفرد خود میفرماید بر آن صفات و لیکن چون آن نکات و میفرماید اللَّهُ خدای یکی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزاوار پرستش مگر او که جامع صفات

ذکر له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو با صفتهای پسندیده در عیون از علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده
از امیر المؤمنین علیه السلام و مروی است که از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود حق تعالی را نود و نه نام مشهور است هر که احصا نماید آن را داخل بهشت شود
معنی حدیث این است که هر که خدای را بوحدانیت بشناسد و بتعقل کند معانی اسمای مذکوره بقصد تعظیم و اجلال او بر زبان راند در بهشت داخل شود
نیست که این ... امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و در حدیث مروی است از حضرت صادق نحن و الله الاسماء الحسنی ... لا ینفع
مهما ... حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حق تعالی میفرماید کلمه لا اله الا الله حصن من است هر که در حصن من درآید از عذاب من ایمن بود
یکی از مجلس بر خواست و گفت ... هر که در جمیع عمر خود یکبار این کلمه بگوید از عذاب خدای ایمن گردد حضرت فرمود بشرطها و انا من شروطها
سه بار تکرار کرد که این شرطهاست ... و محبت من از جمله شرطها است بعد از آن حق تعالی قصه موسی علیه السلام که متضمن تحمل مشقت و ریاضت و تکالیف
رسالت است برای ... حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بیان میکند تا در تحمل شداید و انواع اذیت و تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید پس میفرماید که
وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى و آیا آمده است ترا خبر موسی بر غرض استفهام برای تقریر کلام است یعنی بتحقیق آمده ترا حدیث موسی و آن اینست که
إِذْ رَأَى نَارًا چون دید موسی آتش را در آن شب طور است و آن وقتی بود که از شعیب علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند
شعیب اجازت داده اهل و عیال را با جمعی رفقا روانه کرد و صفورا که دختر شعیب بود و زن او بود سوار کرد و هرچه قافله میرفت تا بطرف اهل
قافله ... و در شب جمعه هوا سرد بود و ظلمت و برف بسیار بود راه گم کردند چون نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا را درد وضع حمل پیدا آمد و باتش
محتاج شد موسی علیه السلام چندانکه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شده آتش زنه را از دست بینداخت از سنگ و آهن
آواز آمد که ای موسی ما مأمور خداوندیم و ما را حکم شده که امشب آتش ندهیم و هر آتشی که امشب در عالم هست فرو نشسته اند موسی از این سخن متحیر بماند
که ناگاه از دور آتشی دید فقال پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا اهل و عیال خود را که درنگ کنید در همین موضع که إِنِّي آنَسْتُ من دیدم
... نَارًا آتشی ... لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید من بیارم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از آتش قدری یعنی شعله در سر چوبی افروخته
یا آتش پاره أَوْ أَجِدُ یا بیابم عَلَى النَّارِ بر آن آتش هُدًى راهنمایی که ما را ... آن ... که بسوی ... خود
... فَلَمَّا أَتَاهَا پس آنگاه که آمد بآن آتش آتشی سفید دید سرتاپای درختی سبز
عناب بود ... و از ... آتش هیچکس متحیر شده از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَى
ندا کرده شد که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستی که من منم پروردگار تو ... و ... آخر کار ترا ... حضرت موسی ...
... با موسی ... که ... که انی انا ربک ... کار تو ... در آمد ... کلام ...
موسی ... که این کلام ... از جمیع جهات و جمیع اعضای شنوم ... حضرت موسی ... رسید ... که از ...
آتشی سفید ... و آواز ملائکه ... تسبیح ... و نوری عظیم از آنجا تا آسمان ... سبزی درخت آتش ... فرو ...
سبزی درخت ... حضرت موسی ... دل ... و ...
ای موسی چون بموضع رسیده فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ پس برکن از پای خود نعلین خود را ... قدم ... ارض مقدس ... ان ما ...

گویند که این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت إِنَّكَ بدرستی که تو رسیده بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه که طوی نام دارد
اهل اشارت گفته‌اند مراد از این امر آنست که امور دنیا و آخرت را از دل خود بیرون کن و یا دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن چون موسی ملتفت نعلین بود
او هر قدم خود را در آن وادی بسوخت بار با وی آمد که وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا ای موسی از برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار
لِمَا يُوحَىٰ مر آنچه ترا وحی کرده میشود و آن وحی اینست که إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای که لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي
پس مرا پرستش کن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای یاد کردن من تا مرا یاد کنی در آنجا ذکر من آن که مرا پرستند نماز از برای
که ارید [illegible] از ان اخبار [illegible] موسی را با آمدن قیامت بقوله إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بدرستی که ساعت رستخیز آینده است و لا محاله واقع شدنی
أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آن را از بندگان و مانند نزدیک است که اخفای قیامت کنم و نگویم که آینده است یعنی اگر نه اخبار باتیان آن
متضمن لطف است مر خبر آن میدادم و بدانکه قیامت آینده است لِتُجْزَىٰ تا جزا داده شود در آن روز که آن ظاهر شود جزا داده شود
كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ هر نفسی بآنچه میکند از عملهای نیک و بد فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باز ندارد ترا عَنْهَا از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن
آن مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا آن کس که ایمان ندارد بدو وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و میل آن بلذات حسی دنیا کرد
از امر آخرت باز مانده [illegible] از راه مرو فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی مراد از [illegible] کثرت [illegible] از راه
نروی و تابع هوای نفس نشوی و [illegible] آن در رسوخ و صلابت تو بر ثبات و خلاف قصور [illegible] اهل انکار اگر چه بکثرت و وفور موسومند
[illegible] نروی و [illegible] برهان و [illegible] خطاب اگر چه با موسی است مراد امت وی [illegible] اگر [illegible] در اصول دین معصوم
و محفوظ بود از آن [illegible] بمعجزه و [illegible] خطاب فی طریق زد وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ و چیست آنکه بدست راست
تست ای موسی [illegible] از آن [illegible] قَالَ گفت موسی در جواب که هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب بود
از درخت مورد بهشت طول آن ده گز بقد موسی و سر او دو شاخ بود و در زیر آن [illegible] بود از آدم میراث بشعیب رسیده بود
و از وی بموسی انتقال یافته و بود از آن [illegible] نعم [illegible] که از برای وی در آن نعمت بود فرمود که أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بر آن
عصا چون مانده میشوم در راه رفتن یا [illegible] بر سر ره [illegible] که [illegible] وَأَهُشُّ و فرو میزنم برگ درخت بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود
وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ حاجتهای دیگر است از ابن عباس مرویست که منافع دیگر از آن عصا آن بود که در راه با موسی
سخن گفتی و انیس وی بودی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و در وقت خواب بیداری و با دشمن او حرب کردی و چون در خواب بودی محافظت
رمه بودی و معارض سباع شدی و بر جایی که رسیدی تنه وی ریسمان گشتی بقدر درازی چاه و هر دو سر او دلو شدی و چون بر زمین نوی درخت
سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی بود بر وی پدید آمدی و در شبهای تاریک چون شمع و چراغ نور دادی و در وقت [illegible] زاد و متاع خود
بر آن نهادی و چون بر [illegible] افکندی و چون بیمار شدی بر وی نشستی و در زیر او [illegible] و اگر طعام [illegible] بر زمین زدی و آنچه آرزوی طعام او
بودی بر زمین پدید آمدی القصه چون موسی بر سبیل تفصیل و اطناب ذکر منافع عصا کرد قَالَ گفت حق سبحانه و تعالی أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن آنرا ای موسی
حق تعالی [illegible] فَأَلْقَاهَا پس بیفکند او از دست خود فی الحال آواز [illegible] عظیم [illegible] و رسید باز نگریست

فَاِذَا هِیَ پس ناگاه آن عصا حَیَّةٌ ماری شد تَسْعیٰ که می‌شتافت ابن عباس گوید اول ماری بود زرد بچه عصا بود از آن بتدریج بزرگ شد آخر
بختی دو از کشت چهار قائمه سطبر و کوتاه و رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هشتاد گز یا چهل گز و در دهن او دندانهای قوی بزرگ
جستن چون برق و دیده درخشنده هر یک از موی گردن او مانند نیزه چون موسی ویرا بدین سان دید ترسان شده روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای بگیر او را
وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِیدُهَا زود باشد که باز گردانیم او را سِیرَتَهَا الْاُولیٰ بهیأت و حالت نخستین یعنی همان عصا گردانیم او را
گویند چون این خطاب بموسی رسید روی باژدها نهاد و دست خود در دهن آن اژدها کرد و لحیین او را بگرفت همان عصا و لحیین او همان دو شعبه عصا گشت که در میان آن اژدها
که از اول عود کرد بار دیگر بدیدار رسید وَاضْمُمْ یَدَکَ و ضم کن و باهم آور دست خود را اِلیٰ جَنَاحِکَ بسوی پهلوی خود در زیر بازو تَخْرُجْ بَیْضَاءَ
تا بر آید سفید و درخشنده مِنْ غَیْرِ سُوْٓءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و با شعاع بود اٰیَةً اُخْریٰ در حالتی که آن سفیدی
علامتی دیگر است بر نبوت تو لِنُرِیَکَ مِنْ اٰیٰتِنَا الْکُبْریٰ تا بنمائیم ترا بعضی از علامات و معجزات بزرگ خود را از ابن عباس منقولست که موسی
گندم گون بود چون دست از زیر بغل خود بیرون آوردی چندان نور ساطع و روشنی لامع گشتی که تا چون روز روشن گشتی و چون باز بزیر بغل بردی
همان رنگ اول خود بیرون آمدی و اگر در روز اظهار این معجزه نمودی نور آن بر آفتاب غلبه کردی و روشنی چشم از کثرت درخشندگی آن خیره شدی القصه چون حق تعالی
او را منصب نبوت داد و این دو معجزه که ذکر آن گذشت وجود او کرامت کرد او را گفت اِذْهَبْ برو با این دو معجزه اِلیٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش من
اِنَّهٗ طَغیٰ بدرستی که او از حد در گذشته و طغیان او بدرجه رسیده که دعوی الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود اندیشه کرد که من الکن زبان
و عدم ناصر و معاون با فرعون و لشکر او مکره معاونت نتوانم نمود پس اول سؤال از شرح صدر کرد که تا تحمل مشاق تبلیغ توانم شد و صبر بر آزار و ایذای
قوم توانم کرد و از روی نیاز قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ گفت ای پروردگار من فراخ گردان برای من سینه مرا تا در وی گنجایش وحی
بیکنی و از هیچ نکشد وَیَسِّرْ لِیْٓ اَمْرِیْ و آسان کن برای من امر کار مرا که تبلیغ رسالت است وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِیْ و بگشای گره را
از زبان من یَفْقَهُوْا قَوْلِیْ تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ رسالت از تبلیغ احسن است و بر آن در لکنت سبب عقده زبان او این بود که روزی فرعون
موسی را در حین طفولیت برکنار خود داشت موسی دست خود را بریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن برکند فرعون از آن خشم گرفته بقتل او حکم کرد
آسیه خاتون عذر خواهی آغاز کرد و فرمود که این کودک چه داند فرعون بامتحان او متوجه شد اگر جمرات آتش و یاقوت پیش او نهند اگر آتش خواهد
نه یاقوت کیست پس طبقی آتش و طبقی پر از یاقوت نزد موسی آوردند جبرئیل علیه السلام دست موسی را گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره از آن
برداشته در دهن نهاد و چون زبانش بسوخت گرهی بر سر زبان او ماند بخشش سخن ناتمام میشد و اینجا درخواست کرد تا آن گره گشوده شود و بعد از این
التماس نمود و ظهیری طلب کرد و فرمود وَاجْعَلْ لِّیْ وَزِیْرًا و بگردان برای من وزیری یاری دهنده در تحمل تبلیغ مِّنْ اَهْلِیْ از کسان من
هٰرُوْنَ اَخِی هرون برادر من است اشْدُدْ بِهٖٓ اَزْرِیْ محکم گردان بوی پشت مرا و او را یار و مددگار دان وَاَشْرِکْهُ فِیْٓ اَمْرِیْ و انباز کن او را
در کار من شریک ساز او را در نبوت کَیْ نُسَبِّحَکَ تا پاکی یاد کنیم ترا یاد کردنی بسیار کَثِیْرًا وَّنَذْکُرَکَ و یاد کنیم ترا یاد کردنی
و دعا کَثِیْرًا یاد کردنی بسیار اِنَّکَ کُنْتَ بِنَا بَصِیْرًا بدرستی که تو هستی با ما و با حوال ما بینا میدانی که اکثر صلاح ما در آنست
از مباحث و عالمی که هرون برادر مهتر موسی بود و سه سال از موسی بزرگتر بود

بسال خود شنیده و در وقت که موسی در مناجات و اظهار حاجت خود سؤال میکرد وی در شهر مصر بود الحمد حق تعالی دعای وی را اجابت کرده قال کن قد اوتیت
قد اوتیت سؤلک یا موسی بتحقیق داده شدی آنچه طلبیدی از مطالب خود ای موسی و لقد مننا علیک و بتحقیق منت نهادیم بر تو نعمت
دادیم ترا مرة اخری در وقتی دیگر اذ اوحینا وقتی که وحی کردیم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی آنچه وحی کرده میشود بجز بوحی آن دانست
مگر بوحی مراد بوحی الهام است یعنی در دل مادر تو افکندیم و یا در خواب بنمودیم در آن وقت که ترا متولد شدن نزدیک بود و کاهن عمر در طلب قتل اسرائیلی
ولکاه تو در راه بود و این آن بود که فرعون در خواب دیده بود که آتشی مایل از محله بنی اسرائیل برآمده که در سرای او در آمده اینها و کوشک وی را
بسوخت معبران گفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود آید که هلاک تو و ملک تو بر دست وی بود فرعون بفرمود تا هر پسری که متولد شد از بنی اسرائیل بکشتند
و چنانچه موسی را اینجا خبر میدهد که چون متولد شدی مادر تو در کار تو متحیر بود ما او را الهام کردیم که ان اقذفیه انکه بیفکن او را بعد از آنکه بنهی او را فی التابوت
در صندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی و سرهای او را بقیر محکم کنی فاقذفیه پس بیفکن موسی را در تابوت فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم
پس باید که بیفکند موسی را دریا بالساحل بکنار پس او در بین آب انداخته کو در راه که فرعون و آسیه بوی بگو خواهد رسید چنانچه دریا موسی را بکنار
انداز دیا یأخذه تا فرا گیرد او را عدو لی دشمنی مر است و عدو له و دشمنی او راست یعنی فرعون که دشمن خدا و رسول او بود آورده اند که مادر موسی
ما در چنانچه موسی را در صندوق نهاده آنرا بقیر بیندود و قفل بر آن نهاده در دریای نیل افکند جوی عظیم از آن دریا که بباغ فرعون میرفت صندوق را از آن
جوی باغ فرعون در آمد و فرعون با زن خود آسیه بکنار حوض که در میان آن جوی بود نشسته بود چون صندوق دیدند از آن متعجب شده بگرفتند و سر آن
بگشودند کودکی ماه روی سیاه چشم بنظر آمد از آن متعجب شدند و مر لست از فتاده در چشمهای موسی ملاحتی بود که هر که او را دیدی محبت وی
فرعون و آسیه چشمها او بدید محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد چنانکه میفرماید و القیت علیک و افکندم بر تو ای موسی محبة منی دوستی
واقع منی از من یعنی تخم محبت ترا در سینهها کاشتم بحیثیتی که هر که ترا میدید محبت تو بر میگزید و از عهد فرعون مراحمت میدید
از نعد او غایت بشوی و آسیه آن او را در کنار خود پرورش داد پس ما محبت ترا در دلها افکندیم تا عطوف و لطف کنند بر تو و لتصنع علی عینی و تا پرورده
شوی بر دیدن من یعنی منظور نظر عنایت من باشی و پرورده شوی بر نگاه داشت من و فرعون و آسیه او را به دایه سپردند او پستان
و پستان دایه استعمال ننمود هر چند دایهها حاضر ساختند فرعون آورد موسی پستان ایشان نگرفت و مادر موسی خواهر موسی را که مریم نام داشت گفته بود که بکنار
نیل برو و چشم بر صندوق میدار تا کجا میرسد چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال را مشاهده کرد
که برادرش هیچ پستان نگرفت خود را نزدیک آسیه رسانید و ما دیگر ... چنانکه میفرماید اذ تمشی اختک یاد کن وقتی که میرفت
خود روبرو دیدم در وقتی که خواهر تو در نزد آسیه میرفت فتقول پس میگفت و ... هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی من یکفله
بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پروردن چون آسیه این سخن از مریم بشنید گفت اگر چنین کنی با تو احسان نمائیم مریم برفت آمد و حال مادر را
آگاه گردانید او را حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار او نهاد فرجعناک پس باز گردانیدیم ترا الی امک بسوی مادر تو بجهت وفا نمودن بوعده
کی تقر عینها تا روشن شود عینها چشم او بدیدار تو و لا تحزن و تا اندوهناک نگردد بفراق تو پس ترا او داد که بخانه خود او که و ملک
انواع هدایا از فرعون و آسیه بجهت پروردن تو داد این یکی از نعمتهای ما است که بطریق کرامت کرد و یکی دیگر از آن نعم این است که و قتلت نفسا

وکشتی یعنی آن قبطی کافر را که اسرائیل مؤمن را [illegible] از و فرعونیان این اندیشه قصد کشتن تو کردند که قصاص فنجیناک پس رهانیدیم ترا
من الغم از اندوه کشتن و امر کردیم ترا بدین هجرت کن و فتناک فتونا و آزمودیم ترا آزمودنی از مواقف یا تو معامله آزمایندگان کردیم و ترا در بوته
امتحان نهادیم تا کردیم خالص از آن چیز آنچه تفصیل قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت او بمدین در سوره القصص مذکور خواهد آمد ان شاء الله [illegible]
کرامتها کردیم بهجرت بمدین فلبثت سنین پس درنگ کردی سالهای متعدده فی اهل مدین در میان اهل مدین که آن ده سال بود که بوفا کردن
بوعده مدت اجیر شدن که عوض صداق دختر شعیب بود مرویست که موسی ده سال در مدین بود ده سال اجیر شعیب بود و هجده سال با دختر بود تا ایشان اورا فرزندان
آورد ابن عباس فرموده که مراد بفتنا آنست که ما بکرات کردانیدیم ترا از محنتی و فرج کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آن محن آنکه او را بسالی که تولد
یافت اسرائیل کشته میشد و مادرش او را در دریا انداخت و فرعون قصد قتل او کرد و اخگر آتش در دهن گرفت [illegible] و قبطی را بکشت و قصد قتل
او کردند و بنفس خود بلاد اهل اجاره داد و در وقت آمدن از مدین راه گم کرد و در شب تاریک گوسفندان او متفرق شده و در وادی این همه رنج
بسیار دید و راه یافت و بعد از آن حق تعالی ذکر نعمتی دیگر میکند بر موسی و میگوید ثم جئت پس آمدی بوادی علی قدر یا موسی بر اندازه مقدار کرده ام
ای موسی حاضر آنجا با تو سخن کنیم در همین وقت [illegible] نه پیش و پس از آن اوقات ماضی و مستقبل واصطنعتک و برگزیدم و خاص الخاص گردانیدم ترا
لنفسی برای محبت خود یعنی ترا [illegible] خود کرفتم و الطاف خود مخصوص ساختم یعنی برای اداء رسالت ترا برگزیدم و مطلوب ترا با اجابت مقرون کردانیدم
اذهب انت و اخوک برو تو و برادر هرون بآیاتی بمعجزهای من و آن نه معجزه بود که در سوره الاعراف گذشته ولا تنیا و سستی مکنید و تقصیر منمایید
فی ذکری در ذکر من [illegible] بتبلیغ پیغام من و دعوت کردن [illegible] در یاد کردن من هرگاه که [illegible] و فرعون [illegible]
آورده اند که موسی بر سر اهل خود بازگشت و متوجه مصر شد و حق تعالی بهرون وحی کرد که برادرت موسی را [illegible] نبوت و رسالت دادم و ترا نیز در نبوت با وی شریک و معاون
گردانیده ام و وی متوجه مصر است باید که باستقبال او بیرون روی پس هرون باستقبال موسی [illegible] یکدیگر را دریافتند [illegible] اذهبا بروید هر دو
الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستیکه فرعون در کفر و عصیان از حد گذشت و تمرد و طغیان او بنهایت رسیده فقولا له پس بگویید باو
قولا لینا سخنی نرم [illegible] یعنی برفق و مدارا او را دعوت کنید و بروجه ملایمت و حسن خلق او بگویید آیا هیچ داعیه داری که از شرک پاکیزه شوی
و از کفر بر آیی و ترا راه نمایم بپروردگار تو [illegible] لعله یتذکر شاید او پند گیرد از کلام شما و بکرد توجه نماید بحق او یخشی یا بترسد
از عذاب خدای تعالی اگر [illegible] خواهد شد و خواهد رسید و گفته اند که یحیی بن معاذ [illegible] کرامت [illegible] این نرمی و لطف است
با کسی که دعوی الوهیت کرد پس [illegible] لطف تو [illegible] در تیسیر آورده که چون موسی متوجه مصر شد [illegible]
[illegible] در آن شب انتظار [illegible] در آن صحرا [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] القصص چون موسی بمصر توجه نمود هرون باستقبال وی [illegible]
و در راه با یکدیگر ملاقات کردند موسی علیه السلام [illegible] هرون [illegible] ای برادر [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] موسی [illegible] و باتفاق برادر [illegible] قالا ربنا
[illegible] ای پروردگار ما اننا نخاف بدرستی که ما میترسیم ان یفرط علینا از آنکه فرعون [illegible] نکند [illegible]

معجزه، و بنمایشان اَوْ اَنْ يَطْغٰى یا اگر زیاده کند طغیان و کفر خود را و دلیری کند با حضرت مقدس تو سخنی ناسزا بر گوید قَالَ لَا تَخَافَا ای موسی

و هرون نترسید از فرط طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستیکه من با شما ام بحفظ و نصرت أَسْمَعُ می‌شنوم دعای شما را با آنچه او گوید

و بِینَ وَ أَرٰى و می‌بینم آنچه کند با شما یعنی آنچه میان او و شما جاری شود از قول و فعل من آنرا می‌شنوم و می‌بینم و بمقتضای آن امری کنم که بشما

شر و ضرر او از شما دفع کنم و حجت و نصرت شما شود و چنین دانسته که از حال شما غافل نیستم و شما را فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول گردانم

فَأْتِيَاهُ پس بروید بجانب او فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ پس بگوئید بدرستیکه ما فرستادهٔ پروردگار توایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما

بَنِي إِسْرَائِيلَ اولاد یعقوب را بزمین مقدس که مسکن آبا و اجداد ایشان بود رها کن ایشانرا و از بند بندگی خود خلاص کن وَلَا تُعَذِّبْهُمْ

و عذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و کشتن اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشان بکارهای صعب از کندن

چاهها و عمارت کردن و سنگهای عظیم حمل کردن و امثال آن قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بتحقیق آورده‌ایم علامتی و برهانی یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از

پروردگار تو یعنی سخن ما محض دعوی نیست که بی‌دلیل ادا کنیم بلکه با معجزه و الحجه است وَالسَّلَامُ و سلام هم ملائکه با خزنهٔ بهشت و اسلامتی هر کسی را عَلَىٰ

مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر آنکس است که پیروی کند راه راست را که ایمان بود إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده شده بما که

أَنَّ الْعَذَابَ که عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ بر آنکس است که تکذیب کند پیغمبران خدا را و اعراض کند از آن

از آن پس موسی و هرون بحکم الهی بدرگاه فرعون آمده ... گفتند ما رسولان پروردگار توئیم و تمام پیغام

و آن کلمات ... فرعون گفت قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ پس کیست پروردگار شما ای موسی

... موسی ... و فرعون ... که در زبان موسی عقده

و سخن او ... قَالَ

كه رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که ... أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع مکونات خَلْقَهُ صورت

... ثُمَّ هَدَىٰ

...

فرعون ...

... قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ...

قوم نوح و عاد و ثمود ... قَالَ عِلْمُهَا

... عِنْدَ رَبِّي ... فِي كِتَابٍ ... در لوح محفوظ

... لَا يَضِلُّ رَبِّي ...

... وَلَا يَنْسَىٰ ...

...

وترک شکنجه کنی یا کار او را بیکبارگی واگذاشته که ای موسی هدایت او ... پس سخن اول را ترک کرده وصف حق سبحانه و تعالی میکند و میگوید الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ
لَکُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا گسترده شده که بر آن می‌نشینند و مسکن می‌سازند و زندگی می‌نمایند گهواره که اطفال بر آن آرام میگیرند وَسَلَکَ لَکُمْ
و روان کرد برای شما فِیهَا در زمین سُبُلًا راهها در میان کوهها و بیابانها تا از بلده به بلده و زمینی بزمینی میروید برای مصالح و منافع خود وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو
فرستاد از آسمان مَاءً آبی را که باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن از غیبت بتکلم التفات نموده است بر ظهور کمال قدرت و حکمت است یعنی هیچ کس
جز ما قادر نیست مر این را ملکا ما ایم که بقدرت کامله بیرون می‌آریم بآب باران أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ اصناف گوناگون از رستنی شَتَّىٰ پراکنده یعنی مختلف
در کیفیت از لون و طعم و رایحه و طبع و جنس و نفع و ضرر گفتیم بدیشان که کُلُوا بخورید آنچه قابل خوردن شما است از میوه و دانه وَارْعَوْا
أَنْعَامَکُمْ و بچرانید چهارپایان خود را در چراگاهها هرچه خوردنی ستوران است یا آنکه علف إِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستی که در این که مذکور شد لَآیَاتٍ هر آینه
علامتها و دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لِأُولِی النُّهَىٰ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان منع [illegible] باز دارد از پیروی باطل و ارتکاب قبیح
مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما که آدم است از خاک زمین است در تبیان آورده که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاکی که مدفن
کسی خواهد بود قدری برمیدارد و در نطفه آماده وجود او میریزد و آنکس از خاک و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میکردد حق تعالی ازین خبر میدهد
و میگوید شما را از زمین آفریدیم وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ و در زمین باز بریم شما را بعد از مرگ بر خورد کردن اجزا وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ و از زمین بیرون آریم شما را
بجمع کردن اجزاء پراکنده تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیگر برای حساب و جزا پس فرعون از موسی معجزه طلبید حضرت موسی علیه السلام عصا افکند اژدها شد و باز گرفت
همان عصا شد و ید بیضا نمود و غیر از این آیات معجزات نه گانه که در سوره الاعراف مذکور شده [illegible] وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ و بدرستی که بنمودیم او را
آیَاتِنَا کُلَّهَا همه معجزات خود را که بموسی داده بودیم فَکَذَّبَ پس تکذیب کرد [illegible] از غایت عناد و طغیان وَأَبَىٰ و سر باز زد از ایمان آوردن
و فرمان برداری که از روی جحود و عصیان قَالَ گفت فرعون موسی علیه السلام که أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که
مصر است بِسِحْرِکَ یَا مُوسَىٰ بجادوی خود ای موسی و [illegible] که در مصر بود از اقالیم فَلَنَأْتِیَنَّکَ پس هر آینه ما بیاریم برای تو بِسِحْرٍ مِثْلِهِ
جادوئی مانند جادوی تو و آن تا با تو معارضه کنیم [illegible] که تو بجهت [illegible] ساحری فَاجْعَلْ پس بگردان [illegible] بَیْنَنَا وَبَیْنَکَ میان ما و
و میان خود مَوْعِدًا وعده گاهی جهت معارضه [illegible] مَکَانًا سُوًى در جایی مساوی میان قوم ما و تو با آن
مساوی و هموار که در درشتی و بلندی [illegible] تا همه مردم نظاره کنند قَالَ مَوْعِدُکُمْ یَوْمُ الزِّینَةِ گفت موسی با فرعون که زمان وعده شما روز
آرایش قبطیانست و آن روز عید ایشان بود [illegible] در موضعی حاضر شدندی و [illegible] کردندی و بعضی این روز را آن بود [illegible]
جشن [illegible] وَأَنْ یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و موعد ما آنست که جمع کرده شوند مردمان در چاشتگاه و [illegible]
شما در روز [illegible] که محل کمال نورانیت روز است [illegible] هوا [illegible]
کنی که موعد روز اجتماع [illegible] فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و [illegible] فَجَمَعَ کَیْدَهُ [illegible]
باطراف و جوانب ولایت مصر فرستاد و تجمع کنند [illegible] ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد [illegible]
با جمعی از آن [illegible] ساحران [illegible] هفتاد هزار بودند

و بجز و بکر متعبد و هزار ابهر یکی عصا و رسنی بود و آل الطلاب جهت فرعون و قبطیان که تابع او بودند جمعی ساحران زنعما در آن مکان جمع شدند قال
لهم موسی گفت موسی مر جادوان را بعد از ملاقات از روی نصیحت و موعظه ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید علی الله
کذبا دروغی را یعنی که آیت او را سحر گوئید و خواهید که آن معارضه کنید دروغ بخدای مبندید بر شرک او را دیگر فیسحتکم تا مستاصل گرداند
و از بیخ بر کند شما را بعذاب عذابی که نازل گرداند بر شما و قد خاب و بی بهره و نومید باشد من افتری هر که افترا کرد بر خدا و امر با
او بست و لاجرم ساحران این بشنیدند فتنازعوا امرهم پس گفت و شنود کردند در امر خود بینهم میان یکدیگر و با یکدیگر گفتند این کلام ساحران
نیست و اسروا النجوی و پنهان داشتند راز گفتن خود را از ملازمان فرعون و آخر برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او کنیم و گرنه
او نکنیم و اگر ما بر او غالب شویم او ساحر است و دیگر فرعون هلاک خواهد شد و گفته اند که فرعون از غرض ایشان باید که یکدیگر سخن گویند به پنهانی
بسبب که ای ساحران چه می گوئید اف ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ساحران ان هذان بدرستی که این دو شخص که این است که این هرون و موسی و هرون
لساحران هر آینه جادوانند و گویند اختلاف است درین بود که [illegible] موسی معارضه کنند و حفص ان خوانده بسکون نون و آنرا مخففه گرفته و لام
یعنی ایشان نیستند مگر هرون و موسی جادوان یریدان ان یخرجاکم میخواهند که بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادوی
خود و مملکت مصر را در تصرف خود در آرند و یذهبا و ببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما را که بهترین مذهبهاست و دین و مذهب خود را
ظاهر سازند و فرعون چون از ساحران شنید که موسی و هرون جادوانند و دلیل داد که قبطیان را از مصر بیرون کنند در غضب شد و گفت چون چنین است
فاجمعوا کیدکم پس جمع کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را و هیچ چیز را از آن فروگذاشت مکنید ثم ائتوا صفا پس بیائید
بوعده گاه صف زدگان و عرصه میدان تا هیبت شما در دل بیننده افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید ساحران لام بگشودند هم لبیدا سحر را
فراهم آوردند و متوجه میقات شدند و یکبار بر موسی در آمدند تا مضطرب و عاجز شده کاری نتواند کرد و غلبت یابند و قد افلح الیوم
و بدرستی که رستگار شد و بمطلوب رسید امروز من استعلی هر که برآمد در سحر بسی جادوان صف کشیدند در میقات و موسی و هرون در برابر ایشان
ایستادند و ساحران بعد از سجده چوب و رسن میان تهی کرده در زیر توخیب بمیدان در آورده و رعایت ادب قالوا یا موسی
گفتند ای موسی اما ان تلقی آنکه تو بیفکنی عصای خود را و اما ان نکون و یا آنکه ما باشیم اول من القی اول کسی که بیفکند
چوب و رسن [illegible] اختیار کردند از بهر کار که آن تخت ادب جستن تو باشد و موسی از روی ادب از روی بی اعتباری و عدم مبالات بایشان
قال گفت بل القوا بلکه شما بیفکنید پس ساحران آلات سحر خود را بیفکندند و بسبب حرارت هوا که در جوف چوبها و رسنها بود اضطراب آمد
فاذا حبالهم پس ناگاه رسنهای ایشان و عصیهم و عصاهای ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادوی ایشان که
گویا انها تسعی بدرستی که آن رسنها میدوند و بر روی زمین موسی چنان خیال کرد که آن رسنها و عصاها مار گشته اند و باطراف روان می شوند
فاوجس پس یافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی ترسی و ترس او [illegible] مقتضای طبیعت بشریت بود و اگر چه
در بطلان [illegible] آن [illegible] بمیان کار و معجز فرق کنند چون [illegible] موسی طاری شد قلنا گفتیم ما لا تخف مترس که در مقابل اژدها خواهد
آمد که کار همه ساحران را خواهد شکست و امر او غایت وضوح بخاص و عام خواهد رسید انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری بر ایشان

وغالب باشی بر ایشان یعنی البته غلبه ترا خواهد بود و ایشان مغلوب خواهند گشت والق و بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست یعنی عصا را

بگذار برسن و عصاهای ایشان و این چوب که در دست داری میندار تلقف تا فرو برد بقدرت ما ما صنعوا آنچه ساختند انما صنعوا بدرستی که آنچه

ساخته اند کید ساحر مکر و فریب جادوست و لا یفلح الساحر و رستگاری نیابد و فیروز نشود ساحر حیث اتی هر جا که آید یعنی هر جا که آرد و

در هر موضع که باشد ظفر و فلاح نیابد القصه حضرت موسی علیه السلام عصا بیفکند فی الحال بقدرت ذو الجلال اژدهای شده و همان خود که داشت

و ادوات ایشان آورده و در یک لحظه تمام آن آلات و ادوات ایشان را که چهارصد خروار چوب و رسن بود فرو برد و بعد ازان بپید حجم او

خانه بود زیاده نگشت و همان [illegible] و بگرفت موسی علیه السلام باز همان عصا شد ساحران دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر

سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه موسی است و دیگر اگر آن سحر بودی ظاهر بودی پس دانستند که آن از آیات الهیه و معجزات نبوی

فالقی السحرة پس در افکنده شدند ساحران یعنی ایشان در حین آن ایشان بر روی افکنده سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را از روی

انابت از کردار خود و تعظیم این معجزه قالوا گفتند آمنا برب هرون و موسی گرویدیم به پروردگار هرون و موسی مراد ایشان از این سجود

واقعه و حقیقت [illegible] کردار خود [illegible] منازل خود [illegible] الکلام گفتند که پروردگار

موسی و هرون گرویدیم و تصدیق نمودیم و اثبات او کردیم فرعون که این صورت مشاهده کرد از روی انکار قال آمنتم له ایمان آوردید

و حفص آمنتم میخواند بدون همزه استفهام [illegible] که ایمان آوردید و تصدیق کردید له مر موسی را [illegible] قبل ان آذن لکم

پیش از آنکه دستوری دهم شما را بآن و بگوید انه لکبیرکم بدرستی که او هر آینه موسی بزرگ شماست در فن سحر الذی علمکم السحر آنکه آموخت

شما را علم سحر [illegible] مهتر و معلم جادوان است و شما با هم ساخته اید و میخواهید که [illegible]

گرفته [illegible] فلاقطعن ایدیکم پس هر آینه

ببرم دستهای شما را و ارجلکم و پایهای شما را من خلاف از خلاف یکدیگر [illegible] و لاصلبنکم و بیاویزم شما را فی جذوع

النخل در تنهای درخت خرما که درازترین درختان است تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند [illegible] اول کسی که این عمل کرد فرعون بود

ولتعلمن و تا بدانید شما اینا که کدام از ما اشد عذابا سخت تر است از روی عذاب و ابقی و پاینده تر از وجه عقاب مراد وی از کیفیت

نفس خبیث خود بود [illegible] عذاب [illegible] عذاب موسی و خدای او که ایمان آورده اید ولم [illegible]

ساحران چون از جام قدرت حقانی [illegible] انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان تافته بود [illegible]

جواب فرعون [illegible] قالوا گفتند لن نؤثرک اختیار نکنیم ترا علی ما جاءنا بر آنچه آمد ما را من البینات از معجزات

والضیح [illegible] اختیار نکنیم [illegible] در حالت سجده و الذی فطرنا و بر [illegible] خدای که آفرید ما را و ما [illegible]

[illegible] فاقض ما انت قاض پس حکم کن آنچه تو حکم کننده ای یعنی هر چه خواهی با ما بکن [illegible] انما تقضی هذه

الحیوة الدنیا جز این نیست که حکم تو در این جهان [illegible] هستیم [illegible] در آخرت که [illegible]

[illegible] انا آمنا بربنا بدرستی که ما گرویدیم به پروردگار خود لیغفر لنا تا بیامرزد برای ما خطایانا

کی تا بیامرزد ما را از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بر آن مِنَ السِّحْرِ از جادویی کردن و آموختن آن در مرتبت کی فرعون مردمانرا

بر آموختن سحر اکراه میکرد و ایشانرا بخواندن آن چنانکه آن جماعت میبودند این جا از مدای بنموت آن اکراه طلبیده و نوازش کرده وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای

بهتر است از تو یا در پاداش وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از وجه ثواب تو زیرا که مزد تو منتهی بانقطاع است و ثواب خدای بر ایمان جزای عطا میکند که در

زوال که آن نگردد و ما اختیار بهتر و پاینده تر کردیم و جمع قطع محو را قطع نظر کردیم پس هر چه میخواهی بکن إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ بدرستی که هر کس که بیاید

به نزد پروردگار خود مُجْرِمًا در حالی که مرتکب گناه باشد یعنی هر که بر کفر و شرک مرده و در محل حساب و جزا کرد وی حاضر شود فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ

پس بدرستی که مر او راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد و از عقاب خلاصی یابد وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد زندگی که خوش گذرد از آن

در حیات بلکه زندگی وی چنانست که مرگ بهتر از آن بود و بجهت شدت عذابی که می بیند وَمَن يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالی که گرونده باشد در دنیا بوده

او را با ... قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ که عملهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس گروه مؤمنان نیکوکار لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشانراست

درجات بلند و مرتبه‌های ارجمند جَنَّاتُ عَدْنٍ بدل درجاتست یعنی مر ایشانراست بوستانهای با اقامت که همیشه در آنجا باشند تَجْرِي میرود

مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از زیر قصرهای آن جویها خَالِدِينَ در حالی که آن گروه جاوید باشند فِيهَا در آن بوستانها وَذَٰلِكَ و این

جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ پاداش کسی است که پاک باشد از نجاسات کفر و شرک و از دنس طغیان و بطاعات و خیرات مستظهر و چون این قصه مشروح گفته شد در سوره

الاعراف و در منهج الصادقین بتفصیل تحریر در آمده و بعد از ترجمه در آن موضع این رسالت گرفته از جهت ایجاز طریق اختصار بمضمون آیات اقتصار رفت

و بعد از آن از حال بنی اسرائیل خبر میدهد بقوله وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و بتحقیق وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ که ... چون فرعون از دیدن معجزات

متنبه نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي ... چون بکنار دریا رسید و لشکر و فرعون از عقب ایشان در آمد

فَاضْرِبْ لَهُمْ پس بگردان از برای ایشان ... قوم ... طَرِيقًا راهی ... عصای خود ... راهی

فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که در آن ... لَّا تَخَافُ در حالی که نترسی دَرَكًا از دریافتن ... فرعونیان را

وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرق شدن ... و بنی اسرائیل ... از مصر بیرون ... فرعون قبطیان ...

و ... در سوره الاعراف گذشته ... بنی اسرائیل ...

فرعون ... فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی ایشان در آمد ... بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکرهای خود ...

سوی قوم خود ... فرعونیان ... و آن ... موسی عصا ...

آن راه ... دریا رسید فَغَشِيَهُم پس فرو گرفت ایشانرا مِّنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه فرو گرفت ...

... وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ

گروه خود را ... وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ... بنی اسرائیل ... فرعونیان ... بنی اسرائیل

و گفتیم یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنجَيْنَاكُم ... مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند

وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم شما را جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ ... که طور ... انزال توریة وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم

عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوىٰ بر شما ترنجبین و مرغ بریان فرستادیم که در بیابان تیه سرگردان بودید و تفصیل این در سوره البقره گذشت و گفتیم کُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ

مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای نعمتها که شما را روزی کردیم وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ و از حد در مگذرید در آن بجهت کفران یعنی ترک شکر آن یا بجهت تعدی از حد در

جمع و صرف نعمت در معصیت و اهلاک آن از ابتذال و اسراف یا ادخار کردن که فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِي خشم من وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ

پس بتحقیق که افتاد در هاویه و هلاک شد و از اوج سعادت بحضیض شقاوت افتاد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه بسیار آمرزنده ام لِّمَن تَابَ

مر کسی را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و گروید بوحدانیت من و بجمیع آنچه ایمان بآن واجب است وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عمل نیکو از فرائض و سنن

ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه یافت یعنی ثابت قدم و دائم بر ایمان و طاعت تا بمیرد و الله اعلم تا آن راه بطریق حق و از امام جعفر صادق علیه السلام

منقول است که در تفسیر این آیه فرموده که مخفی آنست که راه یافت بدوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا سوگند که اگر مردی در همه عمر عبادت خدا کند در میان رکن و مقام

ولیکن از آن بمیرد و متمسک نشده باشد بدوستی ما نفع ندهد او را و در کشف خوانده ام که در تفسیر اهل البیت مسطور است که ثم اهتدی الی ولایة علی

ابن ابی طالب مرویست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام درخواستند که از برای ما قوانین شریعت و قواعد احکام جمع و بیان کن موسی

از رب الارباب مناجات کرد و خطاب مستطاب در رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور رو تا کتابی که جامع احکام شرع باشد تورات تسلیم

موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشت و با هفتاد تن از خیار بنی اسرائیل متوجه طور شد و چون قوم را وعده داده بود که جمله را

و کتابی که مشتمل بر قوانین شرع باشد می آورم و چون نزدیک طور رسید قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق بکلام الهی بهمان ساعت زودتر بالای

کوه بر آمد خطاب ایزدی در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت ترا که تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ از گروه خود ای موسی

قَالَ گفت موسی که هُمْ أُولَاءِ ایشان گروهی اند که می آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر عقب من و همین لحظه میرسند و میان ایشان و من فاصله ای نمانده

مگر بگامی چند پس تقدم من بر ایشان تقدم قلیلی است و این قدر در میان مردمان عرف و عادت است وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ و شتاب کردم بسوی تو

در آمدن بدرگاه تو لِتَرْضَىٰ تا خشنود گردی چه مسارعت و امتثال امر موجب رضای آمر است پس آمدن از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان

بلکه بجهت خشنودی تو کردم قَالَ گفت حق تعالی موسی را فَإِنَّا پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ بتحقیق آزمودیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشان را

پرستش گوساله مِن بَعْدِكَ از پس رفتن تو از میان ایشان امتحان نمودیم تا بشدید تکلیف ایشان و با ایشان معامله آزمایندگان

کردیم تا آنچه در میان ایشان پنهان است از امر گوساله متمیز شود و مخلص از منافق و بر عالمیان ظاهر گردد که مؤمن مخلص کدام است و منافق معاندی کدام

وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد ایشان را سامری نام او موسی بن ظفر بود منسوب به قبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند کافر بود

از کرمان نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بقبط بظاهر اسلام که بود در مصر بود و از بنی اسرائیل است و در وقت

که فرعون ابنای ایشان را میکشت او متولد شده بود و مادر او از ترس او را بکنار رود نیل در جزیره بیفکنده بود حق تعالی جبرئیل را مأمور کرده بود

تا او را پرورش دهد و او را کو ... میداد تا بزرگ شد و بسبب او جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم

جبرئیل قبضه خاک برداشته و حفظ نمود و از موسی شنیده بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم او بهر چه رسد از او آوازی

برآید و این از امور عادیه است که حیات در آن بود و بعد از وقت موسی بطور رفت سامری بقوم گفت که وقتی برآید کر

از قبطیان عاریه گرفته ایم بابت و ما را در آن تصرف کردن روا نبود و می‌بینیم که بنی اسرائیل را امام معجزه و منسوب شده حکم فرما تا همه را جمع کنیم و بسوزانیم

امر فرمود تا همه پیرایها جمع کردند و آوردند در حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری زرگری چالاک بود بعضی آن زرها بگداخت فکذلک القی السامری و آن زر را

در آن قالب ریخت و بشکل گوساله جزئی فرا آورد و قدری از خاک زیر سم مرکب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند در دهن وی ریخت ... زنده گشت

و گوشت و پوست و موی پیدا آمد و آواز آمد و گویند که زنده نشد لیکن باد از موضع که ریخته بود داخل گردید چنانکه آواز داد از قوم بنی اسرائیل گردن ایمان ضعیف

بودند و سقیم الاعتقاد بودند او را سجده کردند و در جامع البیان آورده که در روایت واقع شده که قوم بنی اسرائیل شش صد هزار مرد بودند همه گوساله

پرست شدند مگر دوازده هزار که بر ایمان ثابت قدم ماندند و بگذشتند چهل روز موسی را ... قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان

گوساله پرست شدند فرجع موسی الی قومه پس بازگشت موسی از مناجات خود بعد از چهل روز و الواح تورات را گرفته توجه نمود الی قومه بسوی گروه خود

غضبان در حالتی که سخت خشمناک بود اسفا اندوهگین از آنکه اجتماع کرده بودند بر آنکه ما بدانند که این امر ممکن نباشد و ... از

ارتداد باز بگردند و آن حال ... و چون بلبان قوم رسید بانگ و خروش ... کرد که گوساله را دف میزدند و رقص میکردند پس شتابان آغاز کرده

از روی ملامت قال گفت یا قوم ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نداده بود شما را ربکم پروردگار شما وعدا حسنا وعده نیکو یعنی فرود آوردن

تورات که در وی بیان ... باخبار قوم ... بطلب آن رفته بودم افطال آیا دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت

من و چهل روز وعده که بود دم و پیمان وعده را ... ام اردتم یا خواستید ان یحل علیکم آنکه فرود آید بر شما غضب من ربکم خشمی از خدای

شما بسبب پرستیدن گوساله که مستوجب عذاب الهی شدید فاخلفتم پس خلاف کردید موعدی وعده مرا که کرده بودید با من از اثبات قدم بر ایمان و تمام

بر اوامر و نواهی من و تمسک نمودن بطریقه هرون و اطاعت امر او تا حین رجوع من بسوی شما از میقات قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک

خلاف نکردیم وعده ترا بملکنا بقوت و اختیار خود یعنی اگر ما مالک امر خود میبودیم و سامری ما را بحال خود میگذاشت و این تسویل نمیکرد و ما را

بجای زینت نمی‌کشید خلاف وعده تو نمیکردیم و بر آن ثابت قدم میبودیم و لکنا حملنا و لیکن بر داشتیم و حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی تحمیل کرده

شدیم ما را آن کسی که ما را تکلیف کرد ... اوزارا بارهای گران من زینة القوم از پیرایه گروه قبطیان که عاریت گرفته بودیم از ایشان

باسم عروسی برای زینت عید و بر ما لازم بود ... با ایشان در وقت بیرون آمدن از مصر تا واقف نشوند بخروج ما از شهر فقذفناها پس

بر انداختیم آنها را ... فکذلک پس همچنانکه ما افکنده بودیم پیرایها را در آتش القی السامری افکند سامری آنچه با او بود از زر

فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا گوساله جسدا که قالبی بود ... از آن حلی در آتش افکنده بودیم له خوار و

مر او را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و اتباع او که هذا الهکم این گوساله خدای شماست و اله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش کرد

خدای خود را و بطلب او بکوه طور رفت ... الزام حجت کرد بر گوساله پرستان افلا یرون آیا نمی‌بینند ... که گوساله

الا یرجع الیهم ... قولا سخنی ... جواب ... و لا یملک لهم و نمی‌تواند

ضرا ... و لا نفعا ... سودی ... و لقد قال لهم

هرون ... من قبل ... یا قوم ای گروه من انما فتنتم به ...

تکلیف و ممتحن گشته به اینکه بسبب الهی پرستش او مراد آنست که حقیقت با شما معامله آزمایندگان کنم تا بر عالمیان ظاهر گردد و بر آن روشن شود که کدام از شما بر دین

اسلام راسخ خواهید بود و کدام متزلزل شده به پرستش عجل قیام خواهید نمود مراد آنست که محق از مبطل متمایز گردد **وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ** و به درستی که پروردگار

شما خدای بسیار بخشنده است نه غیر او **فَاتَّبِعُونِي** پس پیروی کنید مرا در عبادت او **وَأَطِيعُوا أَمْرِي** و گردن نهید فرمان مرا در ثبات ورزیدن در دین اسلام

قَالُوا گفتند گوساله پرستان در جواب هرون **لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ** هرگز نه برداریم همیشه پرستش گوساله **عَاكِفِينَ** ایستادگان باشیم بر آن و مجاور **حَتَّىٰ يَرْجِعَ** تا وقتی

که باز گردد **إِلَيْنَا مُوسَىٰ** بسوی ما موسی از طور و ببینیم که او پرستش این گوساله می‌نماید و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست است هر چند آن جماعت هرون از

گمراهان نادان قوم بودند از ایشان اعتزال کرد تا موسی باز آمده اول با قوم عتاب آغاز کرد چنانکه گذشت و بعد از آن روی به برادر آورد و از غایت غضب و فرط خشم

در کار الهی خود را نتوانست نگاه دارد چنانکه عادت جبلی بشر است و طبیعت انبیا بی اختیار الواح تورات را انداخت و موی سر هرون را

و لحیه او گرفت و بسوی خود کشید و از روی عتاب **قَالَ يَا هَارُونُ** گفت ای هرون **مَا مَنَعَكَ** چه چیز باز داشت ترا **إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا** چون دیدی که ایشان گمراه شدند

أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت کنی مرا و پیروی من نمایی در غضب و جهاد کردن بر ایشان و مکافات ایشان برای حمایت و عصبیت دین و اظهار غضب خدای یا آنکه از پی من

آیی و خود را به من رسانی و مرا آگاه سازی **أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي** آیا سرکشیدی از فرمان من و آن تعلیق است در دین این بر سبیل فرض [illegible] خود متصور

گردد و مثال این نحو به آیات بسیار است چنانکه گذشت که این صورت واقع شود هر چند حال غضب موسی و حدت او را نمی‌نماید در مقام ملاحظه آمده

قَالَ گفت موسی علیه السلام **يَا ابْنَ أُمَّ** ای پسر مادر من **لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي** مگیر محاسن مرا **وَلَا بِرَأْسِي** و نه موی سر مرا و تفصیل این مبحث در وجوه

و اقوال متعدده و بیان صحت و بطلان آن در منهج مذکور شده است و بعضی از آن نیز درین ترجمه مسطور گشته است در سوره الاعراف القصه هرون از

اعتذار کرده گفت ای موسی آتش غضب خود فرو نشان و بخود آی و زبان اعتراض از من کوتاه کن **إِنِّي خَشِيتُ** به درستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با

این جماعت که گمراه شده‌اند **أَن تَقُولَ** که تو گویی **فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** جدایی انداختی میان بنی اسرائیل **وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي** و نگاه نه

کردی مرا چه گفته بودم **اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ** و معلوم است که اصلاح بنگاه داشتن قوم است و بیرون ازاکردن ایشان این کلمه خلاف [illegible]

تو گوید که گفتم میان قوم اصلاح آور تو تفرقه و فساد در میان ایشان انداختی و قتال و جدال و مفارقت و مخالفت نمودی تو همیشه بی ملامت کرد

پس من بطریق ملایمت و لطف با ایشان سلوک میکردم و بر آن صبر می‌ورزیدم تا تو باز آیی و تلافی این کار بکنی چون موسی بخود آمده و مرتبت هرون

را بر خود شناخت و عذر او را مسلم داشت روی به سامری آورد و از روی انکار و غضب **قَالَ** گفت **فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ** پس چیست این کار عظیم تو ای سامری

یعنی این چه کاری کردی و چه چیز ترا بر آن داشت که گوساله ساختی بنی اسرائیل را و کشیدی ایشان را از دین حق برگردانیدی **قَالَ** گفت سامری **بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ**

دیدم آنچه ندیدند بنی اسرائیل آن را و عالم بودم به آن چیزی که ندانستند و آن این بود که رسولی آمده بود در وقت غرق شدن فرعون و آن جبرئیل بود و دانستم

که اثر قدم او هیچ چیزی نرسد که آن زنده نشود **فَقَبَضْتُ قَبْضَةً** پس بگرفتم یک کف خاک **مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ** از اثر رسول

رسول که من دیده بودم یعنی از خاک قدم اسب جبرئیل **فَنَبَذْتُهَا** پس در افکندم آن را در دهن گوساله که از حلی بود و زر آن را ریخته بودم و گوساله

زنده شد و بانگ برآمد بنی اسرائیل به عبادت آن خواندم و ایشان اطاعت قول من کردند **وَكَذَٰلِكَ** و همچنین که گفتم **سَوَّلَتْ لِي** بیاراست برای من

نَفْسِي نفس من در نحو این مبحث تفسیری نقل از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است و از آن بر آمده که در آنست که موسی قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که او را مکش که

بصحبت بد و غایت وحشت از سخنان او مردمان منتفع نشدی پس نفع جسته از دیدار مردمان دور شد و چون موسی از قتل او ممنوع شد قال که موسی مر سامری را

فَاذْهَبْ پس برخیز و از میان ما برو فَاِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست مر ترا از عقوبت فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا اَنْ تَقُوْلَ آنکه گویی بهر

که نزد تو آید لَا مِسَاسَ نه بسودن مرا و مس نمودن تو مرا یعنی از من دور شو تا یکدیگر را مس نکنیم چه حکم الهی و غضب ربانی مقتضی این بود که هر که

او را مس کند هر دو تب کنند و لهذا مردمان که بدان از او متنفر شدند و ترک اختلاط او کردند و او تنها چون حیوانات وحشی در صحرا اسکنت و هر که را از دور

میدید مبالغه میکرد که نزدیک میا و در بعضی تفاسیر آمده که اولاد سامری هر چند بعضی در این زمان باقی هستند و این حال دارند و این محنت عقوبت بود مر سامری را

در دنیا وَاِنَّ لَكَ و بدرستی که هست مر عذاب ترا مَوْعِدًا وعده در آخرت که البته لَنْ تُخْلَفَهٗ خلاف کنند با تو در آن بلکه از انجاز وعده رسانند

بتو از عقوبت دنیا پس تو زیان کار دنیا و آخرت باشی و ذلک هو الخسران المبين وَانْظُرْ اِلٰٓى اِلٰهِكَ الَّذِيْ و نگاه کن بآن معبودی که تو

ظَلْتَ عَلَيْهِ بودی همه روز بر پرستش او عَاكِفًا مقیم دگاه لَنُحَرِّقَنَّهٗ هرآینه بسوزانیم هرآینه آتش و بعضی بر قول کسانی که میگویند آن

آن گاو را گوشت و پوست بود و با او بود اما آنرا ریزه ریزه کنیم و این گفتار آن کسانی است که از جسدی زر بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ

پس براگنیم آنرا ریزه های آنرا فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا براگنده ساختنی تا بدانند که [illegible] منه الوهیت را آن اطلاق کردن عین

جهالت و محض ضلالت است پس موسی بسامری خطاب کرد که اِنَّمَآ اِلٰهُكُمُ اللّٰهُ جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت است الَّذِيْ آن خدایست

که لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی بحق جز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیزی را عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او

احاطه کرده باشد بهمه اشیاء حال گوساله اگر زنده نیز باشد مشغول است در غباوت و بلادت پس [illegible] بود تا آن گوساله را بسوختند و خاکستر آن

در دریا ریختند بعد از آن حق سبحانه خود را صلوات الله علیه و آله خطاب میکند که كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ همچنان قصه موسی که بر تو خواندیم میخوانیم

بر تو مِنْ اَنْۢبَآءِ مَا قَدْ سَبَقَ از خبرهای آنچه بعض گذشته است از قرون سابقه و قصص احوال ایشان تا معجزه نبوت تو بود و زیادتی علم تو وَقَدْ اٰتَيْنٰكَ

و بدرستی که دادیم ترا مِنْ لَّدُنَّا از نزدیک خود ذِكْرًا یادی که در جمیع [illegible] است یعنی قرآن که مشتمل بر قصه ها و خبرهاست

و دلالت که در آن تفکر کنند و از آن عبرت گیرند و [illegible] تعظیم است یعنی ذکری بزرگوار و تذکره [illegible] که در جمیع کمال و سعادت دارین کافی

کرده باد دانم و آن به که مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ هر که روی بگرداند از آن ذکر جامع وجوه سعادت و کمال است فَاِنَّهٗ پس بدرستی که آن اعراض کننده

و روی گرداننده از آن يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بردارد در روز رستخیز وِزْرًا بار گران که آن عقوبت عظیم است بر وی پس آن اعراض کننده در روز قیامت حامل

عقوبت گناه خود باشد و بردارنده بار آتشی که در آن خود خٰلِدِيْنَ فِيْهِ در حالتی که ماندگار باشند او و امثال او در آن و در [illegible] در عقوبت دائمی و عذاب ابدی کاید که

که هرگز از آن عقوبتها خلاصی نیابند وَسَآءَ لَهُمْ و بد است مر ایشان را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا در روز قیامت بار ایشان که جزای کفر و تکذیب است يَّوْمَ يُنْفَخُ فِي

الصُّوْرِ در آن روزی که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِيْنَ و حشر کنیم ما که کاهلان را [illegible] الیه

تصدیق نکرده نموده يَوْمَئِذٍ در آن روز زُرْقًا در حالتی که کبود چشمان باشند که زرقه چشم [illegible] زیرا که در میان کرد چشمان [illegible]

این صفت دارند و لهذا در صفت عدو میگویند که فلان جگر سیاه [illegible] و کبود چشم [illegible] زرقه

عین علامت [illegible] خواهد بود [illegible] وجوه هم مسوده و گویند مراد از زرقه عین نابینائیست [illegible]

بحرب زیرا که کبود چشم بودند یوم القیمه اعمی یَتَخافَتُونَ بَیْنَهُمْ نهان و آهسته گویند در میان یکدیگر یعنی بکنند از هول آن روز زهره آن ندارند
که آواز بردارند بلکه با آهستگی با یکدیگر گویند که اِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا اِلّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یعنی در جنب درازی مدت آخرت و درازی
الم آن در جمع کوتاه شمرند مدت درنگ خود را در دنیا یا بجهت شدت هول و عذاب آن روز مدت دنیا را فراموش کنند یا شمرند و گویند مراد بقبر از نفخه اولی
تا نفخه ثانیه که چهل سال است و یکی از اکثر در نهایت مختصر نموده باشند بر آن آسان گذشته باشد و یا ندانسته باشند که چهل از و هیچ نفخه ایشانرا کی منع
میکنند مرور زمان برادرند کسی سیار و ایراد بکل آنیه لیست در عرصه عذاب قبر الیت نواب آخرت بر اهل ایمان یا فته باشند در حمی که گویا بخواب
رفته اند و بر هیچ نفیه رحمتی میرفته اند نَحْنُ اَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا یَقُولُونَ آنچه گویند با یکدیگر از مدت لبث اِذْ یَقُولُ چون گوید اَمْثَلُهُمْ طَرِیقَةً
تمام ترین ایشان از روی رای و عقل که اِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکرده اید در دنیا یا در قبر اِلّا یَوْمًا مگر روزی یعنی مدت درنگ شما در دنیا یا در قبر مقدار یکروز بیش نبود
زیرا که روز واحد و عشر را هیچ کدام در کمیت آن مدت بر ترجیح دنیا و نعم او آراسته از عذاب دایمی یوم واحد است آن اقرب از عشر باشد و مثل آنست قوله تعالی قالوا لبثنا
یوما او بعض یوم فسئل العادین و نقل است که از کفار ثقیف از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه
خواهد بود آیت آمد که وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ و میپرسند ترا از کوهها یعنی از حال آنها فَقُلْ پس بگو ای محمد در جواب ایشان که روز قیامت
یَنْسِفُهَا پراکنده کند آنها را رَبِّی پروردگار من نَسْفًا پراکنده کردنی یعنی مانند ریگ روان آنها را در اطراف عالم پراکنده سازد و در روایت آمده که آنرا
از بیخ بر کند پس اجزای آنرا ریزه ریزه گرداند تا چون ریگ شود و بعد از آن باد در برابر او بوزاند تا آنرا متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از
اماکن خود آن بردارد و در دریا اندازد فَیَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه آنرا که زمین است قَاعًا در حالتی که هموار باشد و خالی از کوهها و بناها صَفْصَفًا
هموار و صاف که هیچ برآمدگی در آن نباشد لَا تَرَیٰ فِیهَا عِوَجًا نبینی در آن هیچ اعوجاج و کجی وَلَا اَمْتًا و نه اندک بلندی یعنی جایی بلندی و پستی نبود یَوْمَئِذٍ
در آن روز که بر کنده و پراکنده گردد زمین یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ پیروی کنند همه مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل که آواز بلند همه مردمان را بحرکاه حساب
خواند و در خبر آمده که چون وقت نشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر صخره بیت المقدس برآید و ایستاده آواز بلند مردمان را بخواند ایشان از هر طرف
بدان متوجه او شوند لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نباشد مر ایشانرا از داعی یعنی هیچکس از او عدول کند و منحرف شود از خواندن او که مرکب از ونا به ملک
هم القضاء او المحضر توجه بصوب او نمایند و مردمان از عرصه دکان مر ایشانرا اسرافیل عدول بکند از اهل ملکه هم را بی فرمان خواند وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ
و پست شود آوازها لِلرَّحْمٰنِ از برای خدای که بخشاینده و مهابت او با آنکه سخن گستر او فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز اِلّا هَمْسًا
مگر آوازی نرم و سخن آهسته یکدیگر گویا یعنی حس ایشان یَوْمَئِذٍ در آن روز لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد شفاعت کسی اِلّا مَنْ اَذِنَ لَهُ
مگر کسی که دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن الرَّحْمٰنُ خداوند بخشاینده وَرَضِیَ لَهُ و پسندیده باشد برای او قَوْلًا سخن او را در باب شفاعت یَعْلَمُ میداند خدای
مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ آنچه پیش است آنرا از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشانست از کارهای دنیا و از امور ماضیه و احوال مستقبله و جمیع
اقوال و افعال ایشانرا قبل از خلق ایشان و بعد از خلق ایشان و در همه احوال وَلَا یُحِیطُونَ بِهٖ و احاطه نتوانند کرد بدانچه علم او بر آن مقتضی است
عِلْمًا از روی دانش یعنی هیچکس را احاطه علمی نیست بذات او و صفات او و با علم ایشان فرا نمیتواند رسید بمعلومات او سبحانه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار
و ذلیل شوند رویها که مراد اصحاب رویها است یعنی در روز حشر همه ذلیل و خوار شوند لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ مر خدای زنده پاینده را و تخصیص وجوه بذکر برای آن است که اثر تخصیص

وجه تخصیص آنست که اثر ذلت و خشیت در روی ظاهر شود زیرا که محل ظهور آن است و تعبیر از همه به وجه از آن جهت که وجه اشرف اعضا است و طرف ترک دارد

عزیز و ارجمند بود در آخرت ذلیل و خوار باشند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت از رحمت خدا مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که بر دوش گرفت بار ظلم

و مجتنب بود از کفر و شرک و بر عاصیان وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از کارهای پسندیده و شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرونده

به وحدانیت خدا و بنبوت جمیع انبیا چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا پس نترسد در آخرت از ظلمی از ستم و زیاده کردن کم

آن و منع ثواب او باشد با ایمان و عمل صالح وَلَا هَضْمًا و نه از شکستن یعنی از آن نقصان ثواب باشد بر آن بلکه ثواب او بسیار دهیم موافق اعمال

اعمال او باشد و در خور افعال او و بشارت بی کرانی و نفی در روایت ابن عباس آمده که از حسنات او چیزی کم کنند و در سیئات او اضعاف کنند

که مرتکب از آنکه مواخذه کنند بدانچه نکرده باشد و باطل کنند حسنات او را و بر آن ثواب ندهند وَكَذَلِكَ و همچنین مثل انزال این آیات وعید

أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنیست بلغت تازی که هم اهل عرب و هم از اول فرو فرستادیم وَصَرَّفْنَا فِيهِ

و مکرر کردانیدیم در او مِنَ الْوَعِيدِ از آیات وعید بوجوه مختلفه چون ذکر طوفان و رجفه و مسخ و خسف و صیحه لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیزند

مشرکان و عاصیان و بترسند از آنکه این نوع عذاب بایشان نازل شود و سبب آن از کفر و عصیان مجتنب شوند أَوْ يُحْدِثُ یا احداث نماید

نبی مجدد کرداند قرآن لَهُمْ برای ایشان ذِكْرًا پندی و عبرتی که سبب آن گشته یعنی اگر از عصیان باز نایستند پس اقل از آن عبرت گیرند

بترسند و دوری جویند از آن پس ببراید فَتَعَالَى اللَّهُ پس بلند مرتبه است خدای تعالی و متعالی از صفات مخلوقات و چون ذات و صفات او از

صفات مخلوقات متعالیست پس قرآن که کلام او است و قائل کلام ممکنات نباشد الْمَلِكُ پادشاه دنیا و آخرت که نافذ الامر است در همه

امر کند و هم صاحب آن نهی بر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود او که آدم چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شد و آیتی از قرآن بر حضرت

خواندی آنحضرت قبل از تمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی از آن فوت کند با جبرئیل قرائت نمودی آن آیه که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب مکن

بِالْقُرْآنِ بقرائت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ پیش از آنکه ادا کرده شود بسوی تو وحی آن و گویند که آنست که چون آیتی

مجمل بر تو نازل شود در اصحاب مخوان تا بیان آن بتو فرستاده آید وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزای مرا دانش

با حکام شرع نزد نزول سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی و زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه می وحی میکنی بمن از آن که بشیند حضرت

بر عدم ترک اولی حکایت آدم علیه السلام را برای او بیان میفرماید بقوله وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ و بدرستی که ما عهد کردیم بسوی آدم مِنْ قَبْلُ

پیش از زمان عهد یعنی امر کردیم او را که کرد درخت منهی که سنبله یا درخت گندم است نگردد و از آن نخورد فَنَسِيَ پس

فراموش کرد یعنی ترک کرد آن امر را و بخورد از آن درخت وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم مر او را عَزْمًا عزیمتی در التزام امر و ثبات بر آن و از

اولوالعزم نبود و چون بدلایل عقلی ثابت شده که انبیا معصومند از جمیع گناهان صغیره و کبیره و سهو و خطا و نسیان پس مراد از عهد نهی تنزیهی است

و ترک اولی و نسیان یعنی ترک و عدم عزم او بر آن سبیل عهد نفی آدم ترک اولی نمود و عزم ما جزم نکرد بر آنکه او را نخورد بلکه عمدا آنرا تناول نمود

وَإِذْ قُلْنَا و یاد آور ای پیغمبر چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا

پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که نکرد و در مانده از رحمت أَبَى سر باز زد از سجده فَقُلْنَا پس گفتیم يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا ای آدم بدرستی که

او برتبه پس گفتیم ای آدم اِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَكَ دشمن است مر ترا وَلِزَوْجِكَ و مر زن ترا که حواست فَلا یُخْرِجَنَّكُما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب
بیرون رفتن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت بسبب فریب و غرور کردن شما یا به فَتَشْقىٰ پس تو در رنج افتی از کار و کسب چون از بهشت بیرون روی گرفتار
شوی بانواع محنت و بلیت و مصیبت و آفت که لازم دنیاست اِنَّ لَكَ بدرستی که مر تراست در بهشت اَلّا تَجُوعَ فِیها آنکه گرسنه نشوی
در و زیرا که جمیع نعم مرغوبه مهیاست وَلا تَعْرىٰ و برهنه نگردی زیرا که ملبوسات آنچه باید در وی موجود است وَاَنَّكَ لا تَظْمَؤُا
فِیها و بدرستی که تو تشنه نشوی در وی چه آن مشتمل است بر چشمه‌های جاری و لا وَلا تَضْحىٰ و در آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نپذیرد و آفتاب
و آفتاب در آن راه نیابد و در تفسیر است این نعمت ... روایت کنند که چون آدم علیه السلام بزمین آمد جبرئیل از برای او گاوی
سرخ برای کشت کردن وی بیاورد از بهشت آدم بآن گاو کشت میکرد و زمین میشکافت و عرق از پیشانی مبارکش میچکید گفت این شقاوت
که حق تعالی مرا گفت فَلا یُخْرِجَنَّكُما مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقىٰ و علما گفته‌اند که ابلیس را از سجود آدم هبوط افتاد ... [illegible]
آن بود که او کینه آدم را ... در سوره البقره و الاعراف گذشت در این آیه فَوَسْوَسَ
اِلَیْهِ الشَّیْطانُ پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان ... با حوا ... کرد و ... گفت و آدم
بسیار ... ابلیس ... آدم ... بصورت ... آمده خود را ... آدم ... علاج ... قالَ یا آدَمُ
گفت ابلیس که ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است که آن درخت ... بعد از آن گفت هَلْ اَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا
عَلىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاوید که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لا یَبْلىٰ و دلالت کنم ترا بپادشاهی که کهنه نشود یعنی زوال نپذیرد
و در روایت آمده که ابلیس آدم را گفت ... احوال تو چیست آدم گفت ... از خوردن و آشامیدن و نشستن و هیچ چیز
مرا از آن منع نکرده ... درخت ... که مرا گفته‌اند که از آن نخورم ابلیس گفت که این ترا راه نمایم بدرخت خلد که هر که از آن بخورد جاوید در بهشت بماند
و هرگز فنا و زوال ... آدم گفت آن کدام درخت ابلیس راه بآن درخت کرد آدم گفت ... از آن
درخت منع کرده‌اند و هرگز از آن نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من از این نصیحت است ... اگر خواهی تو خوری ... آدم ... آن بود
که هیچکس سوگند بدروغ ... ابلیس ... فَاَكَلا مِنْها پس خوردند آدم و حوا از آن درخت یعنی میوه آن فَبَدَتْ
لَهُما پس آشکار شد مر ایشان را سَوْآتُهُما عورات ایشان ... بعد از خوردن آن ... برآمد و تاج ... از سر ایشان برپرید و حله
از ایشان برکنده ... برهنه ماندند وَطَفِقا یَخْصِفانِ و درایستادند و می‌چسبانیدند عَلَیْهِما بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت
بهشت ... بود ... عورات ... آن برگ انجیر بود وَعَصىٰ آدَمُ و خلاف کرد آدم ... پروردگار خود را ... امر
کرد آن بخوردن میوه آن درخت بود فَغَوىٰ ... مطلوب ... بود ... آن امتثال امر ... بود ... معصیت ...
امر مطلق ... خواه واجب ... ترک ... عقلیه معلوم است که ... بمعنی ... امر ...
... آدم ... تفصیل این بحث در منهج الصادقین ... در سوره البقره مذکور شد
که چون آدم ترک ... امر ... از بهشت ... رفتند ... آدم علیه السلام ... حوا ... از بهشت ... آمده ... هبوط کرد

و بعد از حوا نسل آدم عم زاری میکرد و توبه و انابت مینمود و آخر حضرت رسالت و آل اطهار او صلی الله علیه و آله شفیع او شدند ثم اجتباه
پس برگزید او را پروردگار او یعنی نزدیک گردانید او را برحمت و لطف خود بسبب توفیق توبه و شفاعت حضرت خاتم صلوات الله علیه و آله
فتاب علیه پس قبول کرد توبه او را و هدی و راه نمود یعنی توفیق داد او را بثبات بر توبه از ترک اولی و دلالت کرد او را بکلماتی که بسبب آن توبه
او قبول شد که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه قال گفت حق تعالی مر آدم و حوا را بعد از خوردن درخت گندم اهبطا منها فرود آیید از
زمین جمیعا همه بهم که متوجه خطاب با آدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس است و تفصیل این حکایات در سوره البقره گذشته و در مجمع گفته دلیل بر سه چیز
پذیرفت و چون آدم و حوا اصل ذریت بودند [illegible] آدمیان گردانید خطاب فرمود که بعضکم برخی از شما ای اولاد آدم لبعض
مر برخی دیگر را عدو دشمن [illegible] امر خطاب [illegible] خلاف و گفته اند خطاب با آدم و در ابلیس است که دشمن یکدیگرند و مؤید قول او قوله
فاما یاتینکم پس اگر بیاید شما را منی از نزد من هدی راه نماینده از کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پیروی کند
آن هدای مرا فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی و برنج نیفتد در عقبی یعنی بعقوبت و عذاب دنیا و آخرت گرفتار نشود بلکه در هر دو سرا
مرفه الحال باشد از ابن عباس نقل است که حق تعالی ضامن شده مر کسی را که قرآن بخواند و بدان عمل کند که هرگز در دنیا گمراه نشود و بمشقت در آخرت
و برنج گرفتار نگردد و بعد از آن این آیت را فرمود که فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی و من اعرض و هر که روی برتابد عن ذکری از هدی من که سبب
یاد کردن من است و داعی عبادت من است اعراض کند از ذکر من که قرآن است فان له پس بدرستی که مر او راست معیشة ضنکا زیستنی تنگ
در دنیا زیرا که همت او مصروف خواهد بود بر ازدیاد آن و خائف بر نقص تلف آن و متأسف و مغموم بر فوت و نقل آن بخلاف مؤمن طالب آخرت
چه او بجهت اتکال بر توکل و تسلیم و قناعت دلی کل بر وسعتی از رزق است پس حق تعالی اسباب رزق او را آماده و سهولت میدهد و توفیق میدهد او را
[illegible] که و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در حدیث قدسی [illegible] خطاب [illegible] که ای دنیا خدمت کن کسی را که
خدمت من کند و برنج انداز کسی را که خدمت تو کند و در روایت ماثور از پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد معیشت ضنک عذاب قبر است و فشار
و تنگی آن بر وجهی که استخوانهای پهلو از یکدیگر بدر رود و نود و نه اژدها بر او مسلط گردانیده که هر یکی [illegible] او را میگزند
و [illegible] یکی از آن اژدها یکدم در زمین دمد هرگز زمین نبات نرویاند و نحشره و حشر کنیم آنکس را که از ذکر ما اعراض کرده
یوم القیمة روز رستخیز اعمی در حالی که نابینا باشد [illegible] بجهنم و اضافه عقوبات او قال گوید رب لم حشرتنی
ای پروردگار من چرا حشر کردی مرا اعمی نابینا و قد کنت بصیرا و بتحقیق که بودم در دنیا بینا [illegible] معاویة بن
عمار از ابو عبدالله علیه السلام پرسید که چه میفرمائی در حق مردی که حج نکرده باشد با استطاعت فرمود او از کسانی باشد که حق تعالی در باره او
میفرماید و نحشره یوم القیمة اعمی گفتم سبحان الله او کور محشور شود فرمود حق تعالی او را نابینا سازد تا راه بهشت نیابد [illegible]
جز راه [illegible] قال گوید حق تعالی در جواب او کذلک همچنین بود فعل تو یعنی همچنانکه در دنیا چشم
از طریق حق پوشیده داشتی امروز در راه رفتن که طریق بهشت است از چشم تو پوشیده داریم زیرا که اتتک آیاتنا آمد ترا آیتهای کتاب ما دلائل
قدرت و وحدت ما فنسیتها پس فراموش کردی آنرا یعنی ترک آن نمودی و از آن چشم بر هم نهادی و در آن تأمل نکردی و کذلک و همچنانکه ترک کردی

آیات ظاهر ما را اَلْیَوْمَ تُنْسیٰ امروز ترک کرده شوی در جای راه پر سند آمده همچنین در عذاب ابدی گرفتار شوی وَکَذٰلِکَ و مانند این جزا
که میدهیم کسی را که اعراض کننده است از آیات روشن ما نَجْزِی پاداش میدهیم مَنْ اَسْرَفَ هر کرا که از حد درگذشته بشرک و کفر و توغل
در شهوات طبیعی وَلَمْ یُؤْمِنْ و نگرویده بِاٰیٰتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب آن کرده و از آن مخالفت نموده وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه
عذاب آن سرای که کوری و عذاب و الیم است اَشَدُّ سخت تر است از معیشت ضنک این سرای وَاَبْقٰی و پاینده تر از آن بجهت عدم انقطاع آن
اَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت اینکه کَمْ اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُوْنِ
از اصحاب قرنهای گذشته چون عاد و ثمود بجهت تکذیب و عناد ایشان یَمْشُوْنَ میروند کفار مکه در سفرها بجانب شام ایشان بودند که تجارت میکردند
فِیْ مَسٰکِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب ایشان را می بینند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در اهلاک بر عذاب
لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت گرفتن لِاُولِی النُّهٰی مر صاحبان عقول صافیه را وَلَوْلَا کَلِمَةٌ و اگر نه سخنی است که سَبَقَتْ پیشی گرفته
مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو که عذاب کنندگان این امت را با آخرت افکنند تا از نسل ایشان مومنان بیرون آید لَکَانَ هر آینه بود
مثل آنچه نازل شد بعاد و ثمود لِزَامًا لازم ایشان که هیچ مفارقت نکردی از ایشان تا همه را مستاصل کردی وَاَجَلٌ مُّسَمًّی و اگر نبودی حکم
مدت نام برده شده که قیامت است یا واقعه روز بدر هر آینه قبل از آن وقت معین بر کفار نازل شدی مستحق عذاب که بعاد و ثمود نازل شد لیکن چون
تعلق گرفته که قبل از اجل مسمی عذاب واقع نشود از جهت عذاب ایشان تاخیر شده و چون تاخیر و امهال کفار بعذاب بکمال است فَاصْبِرْ پس شکیبا باش
ای محمد عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی بعقوبت ایشان در رسد و گویند که این آیه بآیه السیف
منسوخ است وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّکَ در حالتی که آن نماز مقرون باشد بحمد پروردگار تو یعنی در وقت نماز حمد گوی مر خدا را بر توفیق
و هدایت یا تنزیه ده او را از شرک و سایر آنچه کفار نسبت با وی میدهند از نقص و عیب در حالتی که حامد او باشی بر هدایت کردن ایتان و اظهر آن
آنست که معنی این است که نماز گذار مقرون بحمد قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب یعنی نماز صبح وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا و پیش از فرو شدن آن
یعنی نماز ظهر و عصر چه وقت ظهر و عصر نصف وقت اخیر نهار است یا وقت عصر فقط وَمِنْ اٰنَآئِ الَّیْلِ و از ساعات شب و من تبعیضی ابتدا است
یعنی در اول ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز گذار مراد نماز مغرب و عشا است و نقل از ابن عباس که انا اللیل جمیع ساعات شب است از وصل و نصف
وَاَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی وقت نماز صبح و ظهر چه اول در طرف نصف اول روز است و ثانی در طرف اخیر و تکرار امر بصلوة صبح و ظهر
بجهت مزید فضیلت است بر باقی نمازها و یا مراد نماز عصر است و جمع اطراف بجهت وسعت زمان است و صحت ادای آن در هر جز از اجزای زمان اصل که نماز گذار
در این اوقات لَعَلَّکَ تَرْضٰی شاید که خشنود گردی یعنی حق تعالی ترا خشنود سازد بمثوبات جلیله و خصل تعبیه بالمجاهد یعنی تا خشنود شوی
که انتهای حسنات تو کرامت فرماید و آن شفاعت امت است و نکته و لسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول میکند و جمعی که حمل تسبیح بر ظاهر
خود میکنند میگویند مراد تنزیه است و تسبیح و تهلیل و تحمید در عموم اوقات است از ابو رافع رضی الله عنه نقلست که مهمانی نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمده و در آن
چیزی نبود که بدان اصلاح مهمان کند مرا نزد یکی از یهود فرستاد که او را بگوی که محمد میگوید که مهمانی بمنزل ما آمده و در خانه چیزی نمی یابیم که بآن کرامت
مهمانداری تقدیم رسانیم قدری آرد بما فروش تا هلال رجب چون برسد بهای آن فرستیم من پیغام بیهودی رسانیدم یهودی گفت که تا چیزی مرهون ما

ن آنکه نتوانم دل او را بخدمت رسول شدم رسول فرمود بخدا سوگند که اگر با من معامله کردی حق او ادا کردی پس زره خود را بمن داد تا نزدیک او گرو نهادم
و این آیت جهت تسلیه دل مبارک حضرت نازل شد که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر و چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچه برخوردار
گردانیده ایم به آنچه أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفره چون ترسایان و یهودان و ترسایان و یا مشرکان آنچه که برخوردار گردانیده ایم آن برخی
مردمان را و بهایم آن اصناف و انواع نعم است که آن زینت و آرایش زندگانی است از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسانی ایشان چه عطا نمودیم
ایشان زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت و آرایش زندگانی دنیا را که مال و منال است لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازماییم ایشان را فِيهِ در آن [illegible]
[illegible] این معنا [illegible] کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بشکر گذاری آن قیام مینمایند یا نه اگر شکر کنند و مطیع و منقاد ما شوند آن نعمت را بر ایشان
زیاده گردانیم و اگر کفران آن نمایند نعمت را از ایشان بگیریم و بعذاب آنحضرت ایشان معذب گردانیم [illegible] علیه السلام مراد [illegible]
زهد آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و موجب هر که لوث و ارجمندی [illegible] ارجمندی خدا [illegible] نماند بلکه خواهد که در نعمت متمتع [illegible] شود
و غیر از خدای او سیله ارجمندی خود گرداند با حسرت و ندامت از دنیا فرو رود و هر که چشم خود را از نعیمی که در دستهای مردمان است [illegible]
همه در غم و اندوه باشد و از آن غم او شفا نرسد و هر که [illegible] نعمتی حق تعالی را مگر در [illegible] مگر در مال خوردن و [illegible]
[illegible] عذاب که آن زوال النعمت [illegible] و عقوبت [illegible] است که [illegible] که در نعمت و [illegible] زیاده از [illegible]
بلکه [illegible] و وسعت رزق [illegible] آن قیام نماید وَرِزْقُ رَبِّكَ
و روزی پروردگار تو که روز بروز بتو میرسد و آنچه روزی [illegible] از ثواب و هدایت [illegible] از [illegible]
بالاعتبار [illegible] که [illegible] وَأَبْقَىٰ و باینده تر از آن [illegible] حلال [illegible] حرام [illegible] آن [illegible]
[illegible] که [illegible] در عوض [illegible] و [illegible] در [illegible] است [illegible] دینار [illegible] زیرا که
[illegible] روزی [illegible] بعض الشعرا [illegible]
[illegible] اهل کمال [illegible]
[illegible] زوال [illegible] وجود [illegible] زوال [illegible] است [illegible] وجود [illegible]
آخرت [illegible] نعیم دایم [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]
[illegible] ریاض جنت [illegible] جمیع لذات ابدیه [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن اهل بیت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز [illegible] نماز [illegible]
اهل خود را [illegible] از ابو سعید خدری روایت است که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه [illegible] هر وقت نماز
در خانه فاطمه زهرا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما می آمد و آواز میداد [illegible] الصلوة رحمکم الله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا [illegible] که [illegible] خود [illegible] مخصوص گردانید اهل بیت خود را بنماز [illegible] بر عالمیان واضح شود
که اهل بیت او را نزد خدای منزلتی است که کسی دیگر را نیست [illegible] آن منزلت [illegible] این امر [illegible] اهل بیت [illegible] علی العموم [illegible] وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

ولیکن بعد از آن امر فرموده شد علی الخصوص برادای آن و در بیان نیز آورده که هر گاه آنحضرت را بلای خود رسیدی اهل خانه را بنماز فرمودی و این آیت را
خواندی که وأمر أهلك بالصلوة واصطبر عليها و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نما برامر نماز و برادای آن بکر بن عبد الله مزنی روایت کرده
هرگاه فقر و حاجت باهل البیت پیغمبر رسیدی حضرت ایشانرا بمسکنت کردی بخیزید و نماز کنید که حق تعالی این امر کرده است رسول خود را حاصل کلام آنکه ای رسول
خود امر کن اهل خود را و اقبال کن بر صلوة که منتظم عبادات است و اساس دین و بوسیله آن استعانت نما که ابر رحمت فایض شود و علیهم شو با مر رزق و معیشت
لا نسئلك رزقا نمی‌خواهیم از تو روزی دادن را یعنی از تو سؤال روزی دادن نمیکنیم بر خود و بر ذات خود و بلکه تکلیف بتو میکنیم بر خود و اهل خود روزی دهی
نحن نرزقك ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس برای نماز و تهیه اسباب عبادت فارغ البال باش والعاقبة و سرانجام پسندیده للتقوى
مر خداوند این پرهیزگاری راست یعنی اهل تقوی را از جهت آنکه ما ضامن رزق ایشانیم کما قال الله تعالی ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
آورده‌اند حضرت معجزه بینه بکفار مکه مینمودند ایشان بجهت فرط عناد آنرا اعتبار نکرده انکار آن مینمودند و اقتراح معجزات دیگر از آنحضرت میکردند
حق سبحانه فرموده که وقالوا و گفتند مشرکان لولا يأتينا بآية چرا نمی‌آورد محمد برای ما آیتی و معجزه من ربه از نزد پروردگار خود یعنی چرا از آنچه
ما میطلبیم اظهار نمیکند أولم تأتهم آیا نیامد بایشان در قرآن بينة ما في الصحف الأولى بیان آنچه در کتابهای پیشین است از توریة
و انجیل از عذابهای متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراحی آیات کرده‌اند و هلاک شدند و یا انشوده‌اند از اهل کتاب بیان آنچه
در توریة و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و آله و بعثت و مبعث او ولو أنا أهلكناهم و اگر ما هلاک میکردیم کفار مکه را بعذاب از نزد
خود بسبب کفرشان من قبله پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله یا قبل از نزول قرآن لقالوا هر آینه گفتندی در وقت نزول عذاب
ربنا ای پروردگار ما لولا أرسلت إلينا رسولا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی و فرستاده از نزد خود تا ما [illegible] فنتبع آياتك
پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که بما می‌فرستادی من قبل أن نذل پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت ونخزى و رسوا گردیم در قیامت
در آتش دوزخ با نواع عقوبت پس بجهت قطع حجت ایشان معجزه قرآن فرستادیم و ایشان بعناد در زمره جحود و انکار آن درآمدند قل بگو ای محمد
بایشان كل هریک از ما و شما متربص منتظر است مآل یکدیگر را یعنی شما چشم میدارید بر نکبت ما و ما نیز بر ظفر خود و ما انتظار میکشیم عقوبت شما
و فتح و نجات خود را فتربصوا پس انتظار برید این در صورت امر است و مراد تهدید و وعید است یعنی مستعد باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید
در قیامت معلوم کنید که من أصحاب الصراط السوي کیستند از ما و شما فقط یعنی که از راه راست و دین مستقیم ومن اهتدى و کیست راه یافته
بحق در رسیده بمطلوب و مقصد خود که آن درجه قصوی است نزد حق تعالی سوره الانبیاء ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده
که هر که سورة الانبیاء را بخواند حق تعالی روز قیامت حساب بسیار آسان گرداند و هر پیغمبری که در قرآن اسم او مذکور است در آن روز با او مصافحه کند
و بر وی سلام کند و امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده که هر که این سوره را تلاوت کند از روی شوق و محبت رفیق جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم و در دنیا
با شکوه و حشمت در چشم مردمان عزیز و مکرم باشد و با هیبت و شوکت و با انواع کرامت بسم الله الرحمن الرحيم اقترب للناس حسابهم
نزدیک شد مر مردمان را وقت حساب اعمال ایشان که آن روز قیامت است و چون که هر چه آمدن آن محقق و متیقن است و وقوع شدن متحتم و لازم در حکم آنست که گویا
واقع شده و نقل آمده از جهت آنکه [illegible] و از ابن عباس مرویست که مراد بناس کفارند و موید [illegible]

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ ایشان در بیخبری اند از حساب اعمال سیئه خود مُعْرِضُونَ اعراض کننده‌گانند از ایمان آوردن و تصدیق نمودن آن و اگر هم
همه مردمان با ایشان منع آن خواهد بود که هم مردمان معرض اند از تفکر در آن و اندیشه نمیکنند در عاقبت خود و متنبه نمیشوند از آنکه [illegible] خود
مَا يَأْتِيهِمْ نمی آید ایشان را مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان مُحْدَثٍ که آن نو فرستاده شده است که تنبیه غفلت [illegible]
ایشان إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه بازی کنندگان و استهزا کنندگان آن [illegible] غفلت
و اعراض ایشان از نظر کردن در آن و تفکر نمودن در عواقب خود لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ در حالتی که مشغول است دلهای ایشان بچیزی دیگر [illegible]
و چون در استماع خود مشغول چیزی دیگر میباشد در الفاظ و معانی آن تدبر نمیکنند تا بدانند که آن معجزات و [illegible] مهتدی شوند [illegible] مشغول
بود ایشان [illegible] دنیا و غافل از احوال عقبا وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پنهان داشتند راز گفتن خود را [illegible] مبالغه کردند در اخفای آن الَّذِينَ ظَلَمُوا
آنانکه ستم کردند بر خود [illegible] و معصیت یعنی اهل شرک و کفر و طغیان [illegible] مسلمانان با یکدیگر میگفتند هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ [illegible]
مانند شما در اکل و شرب و آمدن و رفتن و هیچ مزیتی بر شما ندارد و این کلام آن گفتند که اعتقاد ایشان این بود که رسول نباشد مگر فرشته و کلام [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] از انواع معجزات از قسم سحر است [illegible] از قول ایشان خبر میدهد که ایشان با یکدیگر [illegible]
أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید شما [illegible] در سحر [illegible] وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ
و حال آنکه شما میبینید که او آدمی است مانند شما [illegible] سحر است [illegible] در جواب ایشان
قَالَ [illegible] رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ [illegible] فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمینها [illegible] وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنوای گفتار الْعَلِيمُ
دانا [illegible] بَلْ قَالُوا [illegible] از آن اعراض کرده گفتند أَضْغَاثُ
أَحْلَامٍ [illegible] خوابهای [illegible] بَلِ افْتَرَاهُ
بلکه [illegible] بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است [illegible] کلام [illegible] خیال
[illegible] هیچ حقیقتی [illegible] بعجز و تحیر [illegible] جهل و سفاهت [illegible] احوال [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] مشتمل است [illegible] صحیحه و اخبار صادقه و ذکر مواعظ [illegible] از احوال دنیا و آخرت [illegible]
ایشان [illegible] دعوی [illegible] محض [illegible] امری [illegible] از هر فردی از افراد [illegible]
که سوره بلکه آیتی از آن بگوید [illegible] مثل آن عاجز گردانیده بقوله فاتوا بسورة من مثله و فاتوا بعشر سور مثله مفتریات [illegible]
[illegible] شعر [illegible] باطل است [illegible] کلام مقفی و موزون است و قرآن [illegible] ایشان [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] ایشان از روی عناد و ضلال قوم خود گفتند [illegible]
فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ [illegible] معجزه كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ [illegible] معجزه [illegible] بوده [illegible]
و احیای موتی [illegible] مَا آمَنَتْ [illegible] قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا [illegible] هلاک کردیم

ان شاء ایشان امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بسبب انکار و تکذیب هلاک شدند افهم یؤمنون آیا پس ایشان ایمان آرند
اگر آیتها بایشان نمائیم یعنی ایمان نخواهند آورد بآن بسبب آنکه عتو و عناد ایشان از مشرکان گذشته بیشترست و بعد از آن در جواب آن
که میگفتند هل هذا الا بشر مثلکم میفرماید که و ما ارسلنا قبلک و نفرستادیم پیش از تو پیغمبر الا رجالا یوحی الیهم مگر مردان را که وحی کرده شده
حفص نوحی میخواند بصیغه متکلم یعنی وحی فرستادیم الیهم بدیشان یعنی هیچ پیغمبری از فرشتگان نبوده بلکه همه بشر بودند تا میان ایشان و امم تناسب و جنسیت
افاده و استفاده بر وجه تمام وجوه کلیه فاسئلوا اهل الذکر پس بپرسید از اهل کتاب که عالمند باخبار انبیا و میدانند که پیغمبران از نوع بشر
ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اند که پیغمبر باید که ملک باشد بی خواب و خوردن باشد در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
و جامع البیان و تبیان و ابو الفتوح مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که نحن اهل الذکر و این روایت از صادق علیه السلام نیز روایت است بعد از آن
نفی خواص ملک از انبیا کرده میفرماید که و ما جعلناهم و نگردانیدیم پیغمبران را جسدا جسدها که لا یاکلون الطعام که نخورند طعام را
و ما کانوا خالدین و نبودند جاوید مانندگان در دنیا که هرگز نمیرند چه ایشان بشر بودند مانند شما ثم صدقناهم الوعد پس راست کردانیدیم
الیشان آن وعده که بایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس نجات دادیم انبیا را از عذاب
و من نشاء و هر کرا که خواستیم از مؤمنان و از هر که در گذشتن او حکمتی بود یا آنکه بعد از این ایمان آورد و یا از ذریات او قبول ایمان کند و نه او عذاب
عذاب استیصال ایشان بنده و اهلکنا المسرفین و هلاک کردیم اسراف کنندگان را در کفر و طغیان و شرک و عصیان بعد از آن در کمال خود
سکینه انزال قرآن بقوله لقد انزلنا هر آینه فرستادیم الیکم بسوی شما ای گروه کتابا فیه کتابی که در روی است ذکرکم شرف و عزت گرامی
که موجب نیکنامی و آوازه شما باشد یا موعظه و پند شما در امر دین و دنیا افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید در آن تا شما را الزام
کرد این یکرویه آیه اسم اهل قرآن [illegible] یعنی بکریمی تمام است و حضرت امام علیه و آله الصلوه والسلام که اشرف [illegible] عاقلان [illegible] مؤمنین
و [illegible] اکرام [illegible] ولایت [illegible] الهی بود [illegible] حضور [illegible] کنند [illegible] پیغمبری [illegible]
بسمع قبول [illegible] چشم [illegible] معجزه [illegible] آخر [illegible] تمام گشته [illegible] سلط کرد [illegible]
[illegible] از آسمان برآید [illegible] الانبیا یعنی ای قصاص پیغمبران [illegible] قصه شما در آمده [illegible] کرده [illegible] شدند و آن [illegible] دران
وقت نفع نکرده تمامی هلاک شدند و جمعی از این خبر میدهد و کم قصمنا و بسیار در هم شکستیم من قریة کانت ظالمة
ستمکاره یعنی هلاک کردیم اهل آن دیه را که بکفر و شرک و طغیان متصف بودند و انشانا و بیافریدیم و پدید آوردیم بعدها پس از هلاک ایشان
قوما آخرین گروهی دیگر [illegible] غرض از ذکر [illegible] عبرت [illegible] ایشان [illegible] خداوندی [illegible] هلاک کردن [illegible]
و هلاک [illegible] کان فلما احسوا پس آنگاه که اهل آن دیه حضور [illegible] باسنا عذاب ما [illegible] کردند [illegible]
[illegible] فرو گرفته اذا هم ناگاه ایشان منها یرکضون از آن دیه بسرعت تمام [illegible] میدویدند [illegible] شتاب [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] لا ترکضوا [illegible] و ارجعوا و باز گردید الی ما
اترفتم فیه بسوی آنچه که متنعم شده بودید در آن از زنان و ملک و منال و انواع لذت [illegible] و مساکنکم و بسوی مسکنهای خود

لعلکم تسألون شاید که شما پرسیده شوید از نعمت نعیم یا فقرا از شما سؤال چیزی کنند چه شما اهل نعمت اید یا آنکه رسول ما از شما طلب ایمان کند چنانکه
قبل از این شما را بآن دعوت میکرد یا از شما پرسند که پیغمبران ما را که کشته یا از شما پرسند کیفیت این بلیات را و در دفع آن کوشید و هو لعذر حزن از آن
شوند از عذاب بسیار ... و ملامت ... فتنه از روی حسرت قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ظالمین ستمکار بر نفس خود
که پیغمبر خود را کشتیم و ... الکلام ... نزول عقوبت ... فما زالت تلک پس همیشه بود تلک این کلام یا ویلنا دعویهم خواندن ایشان
سبب این کلمه را تکرار میکردند حتی جعلناهم تا وقتی که گردانیدیم ایشان را حصیدا که اهل ... همچنانکه گیاه ... خامدین مرده
و هلاک کردند خامدین ... همچنانکه آتش فرو میرد ... حبیب ... کفر ... مستهلک ...
بودند بعد از آن ... آوردن ... عبادت ... و ما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را و ما بینهما
و آنچه میان آنهاست لاعبین ... که بازی کننده بودیم ... بازی ... ملک ... اصحاب ... کرد
... لو اردنا ان نتخذ
لهوا ... که آن مشغول شوند ... لاتخذناه ... من لدنا ... ان کنا فاعلین
اگر بودیم کننده آن ... حضرت ... قسم آن ... مرفوع و اجرام
مبسوط ... سقف ... وزیر ... و زمین ... گسترده ایم و ...
داده ... لهو و لعب ... بل بلکه ... نقذف بالحق ... علی الباطل ... فیدمغه
پس فرو شکند آنرا فاذا هو زاهق ... هنگام ... بالکلیه ... سلطان ...
... و لکم
الویل ... ای اهل کفر ... عذاب ... مما تصفون از آنچه
وصف میکنید خدا را ... اتخاذ ... لهو ... آن ... اظهار استغنای ذات ... الوهیت مطلقه
خود ... وله ... من فی السموات ... در آسمانها ... والارض ... در زمین ...
... و من عنده ... لا یستکبرون ... از ...
لا یستکبرون ... عن عبادته ... ولا یستحسرون ... در عبادت ...
... یسبحون ... اللیل والنهار ...
... لا یفترون ... ام اتخذوا آلهة ... فراگرفته اند کافران
... من الارض ... هم ینشرون ...
زنده کننده ...
... لو کان فیهما ... در آسمان و زمین آلهة خدایان ...

آلهة کثیرة إِلَّا اللَّهُ غیر از خدای یکی که مستحق عبادت نه غیر او لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و نظام کارهای آن درهم شکستی لکن ملاحظه شده

پس معبود یکی حقیقی باشد نه غیر او و این آن تمامی است که متضمن برهان توحید است و تقریر آن است که اگر موجود آلهه باشند هر دو قدیم

باشند زیرا که موصوف بصفت مبادی واجب الوجود بالذات باشد و قدم از اشرف و اخص صفات است پس اشتراک در آن موجب تماثل خواهد بود و احکام

واجب که هر دو قادر و عالم و حی باشند و حینئذ هر یک از این دو اگر آنکه صحیح باشد اراده هر یک ضد آن چیزی که دیگری مرید آنست از اماتت

و احیا یا تحریک و تسکین و امثال آن پس دو حال از این دو حال است که مراد هر دو حاصل میشود و این محال است جهت اجتماع نقیضین و یا آنکه مراد هیچ یک حاصل نشود

حصول مراد یکی دون دیگری و این موجب عجز دیگری است که مستلزم [illegible] و معزول است و اگر مراد هیچکدام حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم آید و این محال است پس خدای یکی

باشد فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس پاک است منزه از تنزیه کردنی رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است که محیط بجمیع اجسام و محل تدابیر قضا و قدر است عَمَّا يَصِفُونَ

از آنچه وصف میکنند او را از فرزند و شریک و زن و وزیر لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود خدای تعالی عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه میکند جهت آنکه در عقول ثابت است که هر چه کند عین

حکمت و صواب باشد وَهُمْ و ایشان یعنی همگان يُسْأَلُونَ پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک‌اند و مملوک را با مالک گرفت و گیر نیست گفتار و کردار

با ملک راست کنند و از عهده آن بیرون آیند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فراگرفتند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای یکی آلِهَةً خدایان که صفات الوهیت در ایشان

یافته آمده یا درک کرده‌اند امر پرستیده ایشان [illegible] و جهت پرستیدن آنها سؤال شده [illegible] قُلْ بگو ای محمد هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید دلیل

روشن خود را بر اتخاذ آلهه چه [illegible] عقلاً و نقلاً جه دعوی بی‌دلیل اعتبار ندارد و حکم بصحت آن کردن نزد عاقل جایز نیست [illegible] اگر حجت [illegible] هذا

بر بطلان تعدد آلهه عقلاً و نقلاً هَٰذَا آنکه مذکور شد از برهان امتناع تعدد آلهه و عدم جواز زن و فرزند در ذکر سبحانه ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کردن کسانیست

که با من‌اند از امت من وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و یاد کردن امتان پیش از من یعنی توریة و انجیل و دیگر کتب سماوی پس نظر کنید در آن و تأمل نمائید در آنکه

بجز امر توحید و نهی از شرک چیزی می‌یابید بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را و میان آن و باطل تمیز نمیکنند

فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان از این اعراض کنندگانند از توحید خدا و متابعت رسول و [illegible] وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو

مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر که وحی کرده شد بدو [illegible] که وحی کرده‌ایم أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ که هیچ خدای

نیست إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس پرستید مرا و [illegible] وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا و گفتند فرا

گرفت خدای وَلَدًا فرزند را ملائکه و این زعم [illegible] سُبْحَانَهُ پاک است و منزه از آن بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ بلکه ملائکه بندگان

گرامی کرده شدگان‌اند [illegible] این مخلوق اویند و مخلوق معبود [illegible] الا آنست که [illegible] و کرم در کار [illegible]

[illegible] حسنی [illegible] اند و چنین زعم [illegible] آن بود [illegible] این خواهند بود [illegible] الکلام

[illegible] لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند ملائکه بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن [illegible] دستوری وی سخن نکنند بی اذن او [illegible]

وَهُمْ بِأَمْرِهِ و ایشان [illegible] يَعْمَلُونَ کار میکنند [illegible] يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ

آنچه پیش ایشان است وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است یعنی آنچه ایشان مقدم و مؤخر داشته‌اند از افعال و اقوال [illegible]

[illegible] وَلَا يَشْفَعُونَ و شفاعت نکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر کسی را که خدای [illegible] که در حق وی شفاعت کنند از اهل توحید [illegible]

که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَهُمْ و ایشان با وجود قرب منزلت و علو قدر و طاعت مِنْ خَشْيَتِهِ

از ترس عذاب و عقوبت او سبحانه مُشْفِقُونَ ترسندگانند از آنکه مبادا که تقصیری در عبادات ایشان واقع شود و یا از هیبت عظمت او که [illegible]

صلی الله علیه و آله منقولست که جبرئیل را در شب معراج دیدم که مانند گلیمی منبسط افتاده بود که از خوف و خشیت حضرت عزت و بعد از آن وصف [illegible]

منزلت ایشان و حق آنکه این صفات رضیه که وعید شدید بر اهل شرک و فساد و انذار ایشان از عذاب جحیم در [illegible] وَمَنْ يَقُلْ

مِنْهُمْ و هر که گوید از فرشتگان یا از مخلوقات که إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز خدای فَذَٰلِكَ پس آن قائل نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ

پاداش دهیم او را دوزخ كَذَٰلِكَ همچنانکه مدعی ربوبیت را جزا دهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ جزا خواهیم داد ستمکاران را که شرک ورزند [illegible]

ستم بر خود میکنند أَوَلَمْ يَرَ آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که آسمانها و زمینها كَانَتَا

رَتْقًا بودند بسته و بهم نهاده بر وجهی که شکافی در میان آنها نبود فَفَتَقْنَاهُمَا پس برکشیدیم آنها را از یکدیگر و فاصله دادیم در میان آنها

همه یکی جدا گردانیدیم از کمال احکام [illegible] که جمیع آسمان و زمین را آفریده بود متصل یکدیگر [illegible] در میان آنها [illegible]

تا در میان آن هوا آمده آنها را از یکدیگر جدا ساخت والسماء [illegible] بود و ازوی باران نمی‌آمد و زمین بسته بود و ازوی گیاه نمی‌رست پس آنها

باران و گیاه گشاده گردانیدیم و قول ابن عباس و عطیه و [illegible] منقولست و مؤید این است اکثر [illegible] وَجَعَلْنَا

مِنَ الْمَاءِ و گردانیدیم و آفریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی را که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم یعنی نطفه

آب است و گویند معنی آنست که ما زنده کردیم مخلوقات را از آب که نازل ساختیم از آسمان و یا از آب حیوة هر ذی روحی زنده کردانیدیم

از حیوانات و نباتات و اشیا را أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا تصدیق نمیکنند و منکرند مشرکان با وجود این آثار وَالْفَحْم وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و گردانیدیم

یعنی آفریدیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند استوار أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نجنباند زمین ایشان را [illegible] حرکت کند و متحرک سازد [illegible]

وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در میان کوهها در زمین فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا ایشان راه یابند در آن

بمصالح و مقاصد و مهمات خود و تردد توانند نمود بر حسب مشیت وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته شده از افتادن

بقدرت کامله خود و [illegible] در خلل تا وقت معلوم یا محفوظ از هوای شیاطین وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای آسمان و احوال

آن که شمس و قمر است و سایر نیرات و مطالع و مغارب و ترتیب عجیب که دلالت است بر وجه صانع حکیم و وحدانیت و کمال علم و قدرت او و رعایت

ظهور و وضوح مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند و غیر متفکر در آن و نیز از جمله آیات بینه که دال است بر علم و قدرت تام حضرت احدیت آنست که

میفرماید وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت تامه خود خَلَقَ اللَّيْلَ آفرید شب را تا در وی آرام گیرند وَالنَّهَارَ و روز روشن را تا در

کسب معاش کوشند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفرید آفتاب و ماه را که منور روز و شب اند و دیگر ستارگان را كُلٌّ همه آن از شمس و قمر

فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک شنا میکنند یعنی بر سطح فلک می‌شتابند همچو شناوران در سطح آب و هر روز از مطلعی بر می‌آیند و غروب میکنند

و چون هر یک از شمس و قمر باعتبار مطالع متعدد [illegible] ساخت آن بصیغه جمع که خوبی المقول [illegible]

اوائل مرا مرا یا [illegible] غوایت و ضلالت میکنند [illegible] با دوست [illegible] وادر [illegible] هلاک اندازد

حق تعالی بجهت تسلیه آنحضرت میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ندادیم هیچ آدمی را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو الْخُلْدَ جاویدی در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ
آیا اگر بمیری فَهُمُ پس ایشان که منتظر موت تواند الْخَالِدُونَ جاویدان و پاینده گان خواهند بود و از دام مرگ رها خواهند یافت نه چنین است
بلکه كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است هر که قدم از دروازه عدم بصحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید
و لباس موت خواهد پوشید وَنَبْلُوكُمْ و می آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزماینده گان میکنیم بِالشَّرِّ به بدی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکوئی
یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً از موی یعنی با شما معامله اهل اختبار میکنیم در سختی و رخا و نکبت و دولت تا هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران
بر اهل عالم ظاهر گردد وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ و بسوی ما باز گردانیده خواهید شد یعنی بجهت اعمال جزا خواهید یافت مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام
بیمار شد برادران او بعیادت وی رفتند و گفتند چگونه میابی خود را یا امیر المؤمنین فرمود بشر یعنی خود را ملاصق بدی یافتم گفتند این چه کلام است گفت آن
از قول او تعالی است که فرموده حق تعالی میفرماید ونبلوکم بالخیر والشر فتنة خیر صحت است و غنا و شر مرض و فقر آورده اند روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بجمعی از صنادید قریش بگذشت ابو جهل از آن میان طعنه زد و ابو سفیان گفت که این کس پیغمبر اولاد عبد مناف است آیه آمد وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و چون ببینند ترا آنانکه کافر شده اند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر جای استهزا یعنی ترا با استهزا یاد کنند و میگویند أَهَٰذَا
الَّذِي آیا این کسی است که يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ بد میگوید خدایان شما را [illegible] وَهُمْ و ایشان بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ
بیاد کردن خدای بوجه توحید [illegible] بعثت رسل و انزال کتب [illegible] هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویده گانند پس ایشان
مستحق استهزا اولی [illegible] این خلاصه [illegible] چون کفار ساجد معبودی اند که [illegible] در عالم خالق و رازق [illegible]
که نفع و ضرر [illegible] مستحق استهزا ایشان باشند نه اهل ایمان مرویست که نضر بن حارث تعجیل عذاب از پیغمبر و از روی انکار و استهزا طلب
آن مینمود حق تعالی اول از حرص ایشان بر تعجیل بقوله خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است آدمی مِنْ عَجَلٍ از شتاب زدگی یعنی از غایت مبالغه است
در لزوم عجلت باو [illegible] استعجال [illegible] گویا انسان از عجلت مخلوق شده که تقول خُلِقَ زید من الکرم و از جمله عجله
او مبادرت او است بکفر و استعجال عذاب و بعد از آن نهی و زجر از آن کرده میفرماید سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را آيَاتِي نشانهای عقوبت خود را
در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس بشتاب از من طلب مکنید عذاب را وَيَقُولُونَ و میگویند کافران از روی انکار
مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ که باشد و این وعده عذاب یا قیامت یعنی بگوئید که زمان آن کی خواهد بود إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید صَادِقِينَ راستگویان
خطاب باهل ایمان است حق تعالی در جواب ایشان میفرماید لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر شده اند حِينَ آن زمان که لَا يَكُفُّونَ باز نداری
عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود یعنی باز نتوانند داشت آتش را که احاطه کرده است ایشان را
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری کرده شوند یعنی هیچ یاری نباشد که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد بل نمیدانند [illegible]
که آن میخواهند از کذب وعده یا وقوع قیامت و آمدن عذاب بلکه تأتیهم بیاید بایشان این وعده یعنی آتش دوزخ یا ساعت قیامت بَغْتَةً ناگاه بی
ظهور علامات وقوع آن و [illegible] فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر سازد ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
پس نتوانند رَدَّهَا باز گردانیدن و باز داشتن آن را از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت و چون از جهت

تسلیهٔ خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله خبر از حال انبیای گذشته و استهزای معاندان ایشان میدهد و میفرماید مستهزیان حضرت رسالت پناه را میگوید که
و لقد استهزئ برسل من قبلک و بدرستی که استهزا و سخریت کرده شد به پیغمبران که پیش از تو بودند فحاق پس احاطه کرد و فرو گرفت بالذین سخروا
آنانرا که سخریت کردند منهم از حال پیغمبران قومی که از قول و فعل انبیا سخریت میکردند بدین سبب ما کانوا به یستهزئون جزای آنچه بودند که بآن
استهزا میکردند پس خاطر خود را جمع دار که همین صورت بکفار که با تو این نوع سلوک میکنند واقع خواهد شد قل بگو ای محمد مستهزیان را که من
یکلؤکم کیست که نگاه میدارد شما را باللیل و النهار در شب و روز من الرحمن از عذاب خدای و انتقام او اگر اراده وقوع آن فرماید بر شما
در وقتی از شب و روز که اراده آلهی تعلق گیرد بنزول عذاب بر شما هیچکس نخواهد بود که شما را از آن عذاب نگاه دارد و گویند معنی آیه آنست که کیست که نگاه میدارد شما را
از عوارض آفات و حوادث بلیات الا سبحانه در دقایق حقایق از ذوالنون مصری روایت است که شبی از شبها که ماهتاب در غایت روشنی بود بر آمدم
و بر کنار رود نیل میرفتم عقربی را دیدم که بشتاب تمام میرفت خیال کردم که بدو برسم که بینم تا در ضمن این بغیه و حکمتی نه برابر او میرفتم تا بکنار آب رسید
وزغی از آب بر آمده منتظر او بود آن عقرب بر پشت او نشست و از آن آب بگذشت گفتم سبحان الله مرا نیز همی بسوی که عقرب را کشتی
رهانکردم من نیز در عقب آن در کشتی نشسته عبور کردم چون بخشکی رسید بار دیگر با حتی آغاز کرد و من برابر او میرفتم نگاه کردم جوانی را دیدم مست افتاده
و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده آهنگ دهن وی میکرد آن عقرب بیامد و بر پشت مار نشست و نیش بر وی زد و او را از آن زخم هلاک کرد و بر گشت من از آن
متعجب شدم و بالین او بایستادم و با آواز بلند این مضمون میخواندم که ای خفته که از غفلت حیرت حق تعالی با بندهٔ مسکین در نیم شب از هر بلای و پستی
پس چگونه خواب میکنی و غافل میشوی از پادشاهی که نعم کثیره بتو میرسانند و ترا از بلا و مصیبت نگاه میدارد جوان از خواب در آمد من صورت حال او
باز گفتم وی بگریست و از جرم توبه کرد الحمد لله حق سبحانه میفرماید که نه چنانست که کفار از آیات متعدده متنبه شوند بل هم بلکه ایشان از فرط عناد
و انکار عن ذکر ربهم از یاد کردن پروردگار خود یعنی از مواعظ و مواعظ او معرضون روی گردانند که اینها را از انذار و اخطار خود مهلت داد
پس از عقوبت آلهی کی ترسند و نگاه دارنده ایشان جز الله نیست الله بر سبیل تعجب میفرماید ام لهم آلهة آیا مر ایشانراست خدایان که از روی قدرت
و توانائی تمنعهم باز دارند ایشانرا از عذاب من دوننا که از نزد ما است این بت و چگونه در دفع عذاب از ایشان بر وجه فکر توانند که در ما
و حال آنکه لا یستطیعون نمیتوانند خدایان ایشان نصر انفسهم یاری دادن مر نفسهای خود را اگر کسی در صدد شکستن ایشان بر آید
شود آنرا از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه پرستندگان خود را نگاه توانند داشت از عذاب و نکال و لا هم و نیستند اصنام منا از عذاب ما
یصحبون که مصحوب باشند بنصرت نصرت نمیتوانند حال این است الله اکبر گشته و یاری داده شوند از عذاب خلاصه سخن آنکه هر گاه قادر نباشند بنصرت نفس
خود بر دفع مکاره از آن و مصحوب نباشند بنصرت ما که ازجانب خدا چگونه وجه دفع عذاب از غیر خود نمایند و مدد جستن از ایشان فاید نیست عذاب
بل متعنا بلکه ایشانرا توهم که آنرا حفظ می از ایشان راه دفع عذاب از ایشان بجهت حسن اعمال و بسبب عبادت اصنام نیست متعنا برخوردار
دادیم هؤلاء آن گروه بلکه بما داده ایشان بسبب عیش و فراخی حیات بر وجه خوشی ربوع و آباءهم و پدران ایشان را حتی طال تا دراز شد علیهم العمر
بر ایشان زندگانی و این مغرور شده و امهال را بر اهل کرده سبب دانسته که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند آخر کار اجل ساخته جای ابلاغ بر سید ایشان است
بر زمین ایشان را از دولت و مال و دولت بیدی کرد و از ایشان افلا یرون آیا نمی بینند یعنی کفار مکه انا نأتی الارض که ما می آئیم و فرمان میدهیم

زمین را ننقصها کم میکنیم و میکاهیم آن زمین را من اطرافها از اطراف آن یعنی مسلط اهل اسلام بر آن و آنرا از ایشان کم میکنیم و بدست مسلمانان
در می آریم باین که بعدرت و فتح یک قلعه و قریه ایشان میکیریم و آبادانی خراب میکنیم و باهل اسلام میسپاریم افهم الغالبون آیا ایشان غلبه کننده کان
بر اهل اسلام یعنی نیستند ایشان که اکثر غالب توانند شد بر پیغمبر و اتباع او بلکه اهل اسلام غالب اند و آنچه میفرماید جمیع مخلوقات در قبضه اقتدار ما اند
و قبضه فرمان ما در حیطه اکثر منحو هستیم یعنی میکذاریم ایشان را و شنیع میسازیم بر دوستی ملکت و ممکنی خود و نفوذ از هلاک و ذکر است که مستغنی و مغنی ایشان
و قابض و باسط ارزاق ایشان قل بگوای محمد مر کفار را انما انذرکم جز این نیست که میم میترسانم شما را بالوحی بآنچه وعده کرده شده است در وحی ازل
سخن میکنیم بلکه از جانب وحی الهی مر شما را میترسانم و درهدایت میخوانم و در روی آن معجزات مینمایم و شما از آن تمادی مینمایید و هیچ دیگر میکردید و لا یسمع
الصم الدعاء و نمیشنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون چون بیم کرده شوند یعنی کافران در عدم انتفاع بآنچه میشنوند از انذار و زجر و عظ مانند
کران اند که هیچ مسموع ایشان نمیشود و لئن مستهم و اگر برسد بکافران نفحة اندک اثری و بویی من عذاب ربک از عذاب پروردگار تو یعنی اگر
این عالم سکی لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب و کبیت این
عذاب کرفتار شدیم یعنی اعتراف کنند بنفسهای خود بعد از آن مبغوضیات و نضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازوهای عدل و راستی
لیوم القیمة برای روز قیامت یا برای اهل آن روز یا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده شود و در روایت از رسول صلی الله علیه و آله آمده که میزان
ترازوی دیدم او که فراخی هر کفه از آن مانند فراخی مشرق با مغرب بعینه است آیا این ترازو بچه برسنجد خطاب آمد بعزت و جلال من که بقدر آن
نیم خرمای شد مرو از آن او برسنجد اگر بنده با اخلاص آن را کسب کند و در خبر آمده که داود علیه السلام از حق تعالی درخواست که میزان اعمال را بدو بنماید چون نمود
غشی کرد و بعد از آن که با خود آمد گفت الهی که تواند که کفه آنرا از حسنات پر کند خطاب رسید که ای داود اگر بنده خود را راضی باشم آن کفه را بیک خرما
پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع اکر یکی خواهد بود جهت تعظیم شأن او چنانکه یا ایها الرسل کلوا الطیبات گفته مغنی یا صلی الله علیه و آله و ما اکرم
اعمال هر یک از مکلفان بدان می سنجند لیکن جمع یا باعتبار هر یک ایشان بر ایشان است و نفی نفس هر یک را علیحده میزانی خواهد بود که اعمال او بدان سنجیده
و طریق سنجیدن اعمال که اعراض اند یا باین وجه خواهد بود که صحایف اعمال او را بزن در آرند کما قیل ام اندو که حسنات بعوض آن در های پسندیده
وضع کنند و در کفه سیئات بعوض آن جواهر ظلمانی فلا تظلم نفس پس ستم دیده نشود نفسی شیئا چیزی از حق خود یعنی از ثواب یا عقاب هیچ
نا سنجیده نکذارند و از ثواب طاعات هیچ کم نکنند و بعقاب عاصی نیفزایند بلکه هم بقدر طاقت و بحسب خود ثواب یابند و معاقب شوند و ان کان و اگر باشد
عمل مثقال حبة بسنگ دانه من خردل از سپندان که کوچکترین دانه ها است اتینا بها حاضر سازیم آنرا در ترازو و حساب او نشیم و دو ...
هستیم و کفی بنا حاسبین و بسنده ایم ما شمار کنندگان مر اعمال بنده کان را چه کمال علم و جمال عدل مخصوص ماست کافیستیم در امر حساب بندگان
کنیم و نبغو و نطیحه آن را بسیم و اینکه حق تعالی در تقدم ذکر وحی فرموده بیان نمود جهت انذار به عالم صلی الله علیه و آله بطریق وحی است بیانی که در تحفه کلام قدیمی
کفار میباید در عقب آن ذکر انزال تورات بیان امر موسی و هارون را معلوم بنده کان شود که آسمانی کتاب تورات وحی الهی است قرآن نیز از مقوله وحی نزول اجلال یا
بر منوال صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که و لقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی و هرون الفرقان موسی و هرون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل
و ضیاء و روشنی یعنی کتابی روشن کننده دلهای ایشان آن و بوسیله آن از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده روی بمنزل کامکار هدایت آرند

وذکری للمتقین و موعظه و پندی مر پرهیزکاران را که محتاج باشند بآن از شرایع اینجمله صفت توریت است و قوله الذین یخشون ربهم

صفت متقیان است یعنی پرهیزکاران آنان که میترسند از عذاب آفریدگار خود بالغیب حالی که پنهان اند از مردمان یعنی در غیبت و خلوت از وی میترسند و خشیت خود

بمردمان اظهار نمیکنند تا از ریا دور باشند و حالی که حق تعالی از حواس ایشان غایب است و ایشان که بحقیقت او نرسیده اند و در ... آورده از

ابن عباس نقل است که همه کار ایشان آورده بود ... خدای تعالی وهم ... که او رسیده است ... بالغیب وهم و ایشان

مشفقان من الساعة از اهوال قیامت مشفقون ترسندگان اند و بعد از صفت توریت در نعت قرآن میفرماید وهذا ذکر مبارک و این قرآن ... است

با خیر و بسیار منفعت در دنیا و آخرت انزلناه که فرو فرستادیم بر حضرت خاتمیت صلی الله علیه وآله افانتم له منکرون پس آیا شما مر آن را انکار کنندگانید

با آنکه معجز بیّن است که حقیقت آن اصلا مخفی نیست بعد از بیان قصص ابراهیم علیه السلام میفرماید از آبای کرام حضرت رسالت ... و تبیین رشد و صلاح و ...

بقوله ولقد آتینا ابراهیم و بتحقیق دادیم ابراهیم علیه السلام را رشده راه یافتن او بوجوه صلاح در دین و مصالح دنیا ... که او سزاوار

شایسته آن بود من قبل از ... بلوغ ... هادی ... توحید و معرفت ... خود ... و کنا به عالمین

و ... عقلی ... موسی و هارون یا قبل از محمد صلی الله علیه وآله ...

... و کنا به عالمین و بودیم ... مستحق ... اذ قال لابیه

... اذ قال لابیه ... وقومه و قوم

خود را ... ما هذه التماثیل التی ... و صورتها که ... انتم لها عاکفون ...

... اصنام است ... قوم او ... تعظیم و اجلال آنها ... صورت ... از آن ...

از آن ... بودند ... بودند ... بودند ... در ...

... علمای خود

بودند ... روایت کرده ... امیر المؤمنین علیه السلام ... ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون

لقد عصیتم الله و رسوله ... ابراهیم خلیل ... علیه السلام ...

... قالوا گفتند در جواب او که ... وجدنا آباءنا ... پدران خود را لها عابدین مر آنها را پرستندگان ... تقلید ...

... پرستش آنها ... آنکه ... ضلالت ... اوادی

ضلالت در آرد و لهذا چون ابراهیم علیه السلام این جواب را از ایشان شنید گفت قال لقد کنتم انتم بتحقیق بودید شما وآباؤکم و پدران شما

فی ضلال مبین در گمراهی روشن ... اهل ... ضلالت ... عدم ... شما ... ان

... پدران خود قالوا گفتند ... اجئتنا بالحق آیا آورده ای سخن ... ام انت من اللاعبین

یا تو از بازی کنندگانی ... بطریق ... بازی ... قال ابراهیم ... بازی کننده ... قول بل ربکم ... پروردگار شما

رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست الذی فطرهن آنکه او ... آفرید ... آسمان و زمین را و انا علی ذلکم ...

گفتم شما را اوست تعالی جمیع عالم من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای این شهادت میکنم و از سر برهان و حجت این گواهی میدهم

اگر مثل شما باسم و تقلید او گفته اند روزی که ایشان را عید بود بعید مرغزاری بیرون رفتندی و آخر روز بتکده [illegible] و ترتیب

لشکر روضات وغیر آن مشغول بودندی و قبل از رفتن تمامی بتها را آراسته ای طعامهای ملون آورده پیش ایشان نهادندی تا برکت آنها طعام

رسد و در بازگشتن به بتخانه در آمدندی و تمامی آن طعامها بر مینهادندی و بعد از آن سر زمین نهاده رسم پرستش بجا آوردندی و آن طعامها بخوردندی

و آنگاه بکارهای خود باز گشتندی چون ابراهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تامل ناظره فرموده گفت در این عید با ما بیرون آی تا به بینی دین ما

چه زینت و لعین به ایم که از آداب ما را به بینی و زینت ما و دین ما هر که زبان باز کرده باشندی و همین ما در آیی ابراهیم علیه السلام

و گفتم چون ایشان گفت روز دیگر که من فته خواهیم که ابراهیم بیماری پیش آورد چنانکه سقیم چنانکه تفصیل آن در سوره الصافات

مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی چون از رفتن بعید بسوی ابراهیم علیه السلام پنهان از قوم خود فرمود که تالله و بخدا سوگند که من آکیدن

هر آینه چه کید کنم و تدبیر کنم در شکستن اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا پس از آنکه روی بگردانید از ایشان مدبرین در حالتی که

پشت کننده باشید بر ایشان و این سخن را از که گفته و تمامی خود رفته مردی که یکی از آن قوم این سخن را بشنید و با کسی نگفت تا حق سبحانه و

از صحرا به بتخانه آمد چون قوم رفته بودند خبر خلیل آن بتخانه آن قوم را بیل در آمد فجعلهم جذاذا پس گردانید ابراهیم بتان را پاره پاره و

شکسته الا کبیرا لهم مگر بت بزرگ را که بزرگتر از همه بود نشکست و تبر را بر گردن او نهاد و بیرون آمد لعلهم تا مگر قوم

الیه بسوی آن بت بزرگتر یرجعون باز گردند یعنی رجوع کنند و از وی پرسند چه شکسته بتان را یا در آن معبودات رجوع کنند در کل

رجوع کنند و غرض ابراهیم از این عمل الزام قوم بود القصه چون قوم در آخر روز به بتخانه در آمدند و از وضع صورت متحیر شدند قالوا گفتند

روی به یکدیگر من فعل هذا بآلهتنا کیست که این عمل کرده است بخدایان ما انه لمن الظالمین در شکستن ایشان هر آینه او از ستمکاران است

هر آینه ستمکار است بر آلهه چه آنها سزاوار تعظیم و پرستش اند آنکه او اهانت ایشان کرده این عمل قبیح کرده

از ظالمان است و گویند بعمل خود در هلاک انداخته پس بعضی کسان که کلمات ابراهیم را شنیده بودند گفتند که آکیدن اصنامکم از ابراهیم

شنیده ایم یا دیگری نگفت و زبان بر آن بکار نکشاده قالوا گفتند از قوم سمعنا فتی یذکرهم شنیدیم جوانی را

از جوانان که بدی یاد کردی آن بتان را یقال له ابراهیم یعنی گفته میشود او را ابراهیم قالوا گفتند پس بیارید او را

او را علی اعین الناس بر چشمهای مردمان تا ببینند او را صورت لعلهم یشهدون تا مگر گواهی دهند

بر او که این کار کرده و عقوبت او را از آن عبرت گیرند پس ابراهیم را آوردند حاضر کردند قالوا گفتند آانت فعلت هذا

آیا تو کردی این شکستن بتان و پاره پاره کردن بآلهتنا یا ابراهیم به خدایان ما ای ابراهیم قال گفت ابراهیم بل فعله بلکه کرده است

این عمل را کبیرهم هذا بزرگ ایشان که این بت است و تبر را بر گردن او نهاده بود فاسئلوهم پس بپرسید

از ایشان که کرده است ایشان را ان کانوا ینطقون اگر هستند سخن گوینده این عمل از فعل بزرگ ایشان است

پس از این سؤال کنید و حق تعالی ... کذب نباشد ... که سکونه السمه

بر بالای سر بتان پس فاما معنی آنست که ایشان را بت بزرگ شکسته اگر چنانچه سخن درآیند و جواب شما دهند لکن جواب گفتن ایشان محال است پس اینکه
کبیر این شکسته است نیز محال باشد و حضرت ابرهیم این الکبت فرجعوا الی انفسهم پس بازگشته بودند با نفسهای خود یعنی رجوع بیکدیگر
کردند فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی دیگر انکم انتم الظالمون بدرستیکه شما ستمکارانید بر خود باین سؤال که کردید ازو چه کسی این
سؤال الزام کند و عاجز حجت ثم نکسوا پس نگون سار کرده شدند علی رؤسهم بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بمجادله بعد از آنکه
طریق بطلان ایشان بر ایشان روشن شد پس گفتند ابرهیم را از روی جدال و مکابره لقد علمت بدرستیکه دانسته که ما هؤلاء ینطقون
این بتان سخن نگویند پس چگونه امر میکنی که از ایشان بپرسید و گویند معنی نکسوا علی رؤسهم این معنی است که ایشان بجهت خجالت و حیرت و الزام
ابرهیم ایشان را روی بزیر پیش افکندند که اسفل ایشان بر اعلای ایشان شد و بجهت عجز گفتند که لقد علمت ما هؤلاء ینطقون و چون
ابرهیم اعتراف ایشان را در عجز آلهه خود شنید استماع نمود قال گفت از روی تقریع و انکار عبادت ایشان افتعبدون آیا پرستش میکنید من دون
الله بجز از خدای تعالی ما لا ینفعکم شیئا آنرا که سود نمی رساند بشما چیزی اگر پرستش او کنید و لا یضرکم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید
پس بچه وجه پرستش آنها میکنید و ترک میکنید پرستش و عبادت معبود حقی را که معطی اصول نعم است بشما از حیوة و قدرت و شهوت
و حواس ظاهره و باطنه و غیر آن و تواناست بر عقاب و ثواب اف لکم زشتی و ناخوشی باد شما را در پرستش خود و لما تعبدون و مر چیزی
که میپرستید من دون الله بجز خدای تعالی افلا تعقلون آیا در نمی یابید قبح عمل خود را و عقل ندارید تا بدی کردار خود بدانید
و از آن باز ایستید بعبادت معبود حقیقی مشغول شوید و چون از محاجه عاجز شدند بجهود دلبستگی و فرط عناد ایشان را بر مضاره او وهم مشغول کرد
قالوا گفتند با یکدیگر حرقوه بسوزانید او را که عقوبت آتش صعب ترست و انصروا آلهتکم و یاری دهید خدایان خود را بانتقام کشیدن
ازوی ان کنتم فاعلین اگر هستید کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر آلهه خود را و گویند قائل این قول مردی بود از کردان فارس نام
او هیون و گفته اند که این قول حشمت او را بزمین فرو برد تا روز قیامت در زمین فرو میرود و گویند که نمرود خدم خود را بر تحصیل هیزم فرمود و اول
حکم کرد تا حظیره در شهر کوثی بنا کردند ارتفاع دیوار او شصت گز و بیک ماه هیزم جمع کرده آنرا بر افروختند و روغن فراوان آن هیزم ریختند
و آتش در آن زدند و ابرهیم را در منجنیق نهاده و بسته که در آتش اندازند فریاد از ساکنان سموات و زمین و آسمان و وحوش و طیور بر آمد
و حمله عرش و سالکان کرسی گریستن آغاز کردند ملائکه گفتند بار خدایا از شرق تا غرب عالم همین یک آدمیست که ترا بوحدانیت میپرستد اکنون سوخته همیگردد
و میل بسوزش ما را حسرتی و تاب او را مدد نمائیم خطاب در رسید که نزدیک وی روید اگر از شما مدد طلبید مدد وی نمائید اول ملک الریاح بوی رسید خلیل
سلام کرد ابرهیم جواب داد و گفت تو از چه کسی که بر کسان این سلام میکنی گفت فرشته ام موکل بر باد آمده ام که ترا مدد کنم اگر فرمائی بادها را امر کنم
تا تمام جمرات آتش را بردارند و در فضا پراکنده کنم و هم راه آنجا بنمایم ابرهیم گفت نمیخواهم که در این باب بغیر از خدای تعالی بهیچ کس و همچنین فرشته موکل
ابر بیامد و گفت اگر امر کنی بگویم تا قطرات باران بر جمرات آتش افشاند تا زبانه آتش فرو خسپد ابرهیم گفت کار خود را بخدای
واگذاشته ام و چشم از مدد کاری این و آن بر دوخته ام فرشته که موکل است بر کوهها پیش آمد و گفت یا خلیل الله حکم فرمای تا کوههای
بابل را بر سر نمرود و قوم او فرود آرم و همه را در زیر کوهها پنهان سازم ابرهیم گفت نمیخواهم که غیر حق را در مهم من دخلی باشد فرشته که موکل است

بزمین جای به وگفت ای خلیل طبقات زمین مامور منند اجازت ده تا زمین را بگویم تا همه نمرودیان را فرو برد ابرهیم فرمود که بگذار به مرا حاجتی نیست با ما هرچه خواهد
کنند تا آخر جبرئیل آمد وقتی که ابرهیم از منجنیق جدا شده بود و بکنگره آتش نزدیک شده گفت ای خلیل هیچ حاجت داری ابرهیم گفت که حاجت دارم
اما بتو ندارم جبرئیل گفت پس از آنکس که حاجت داری بخواه گفت که علمه بحالی حسبی من سؤالی و حال ما از سؤال بی نیاز میدارد و در روایت که چون جبرئیل
با وی گفت که چرا از آنکس که حاجت داری نمیگوئی گفت چون اراده حضرت سبحانه حق بشناسم روا نیست [illegible] خطاب در رسید که چون حکم مراد
حق خواهد سوختن بر او [illegible] ارادهٔ الهی در رسید و حرارت آتش را ابکار فرو نشاند وآن موضع را سرد و خنک گردانید چنانکه معلوم باد که
قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم ای آتش چون خلیل ما بالکلیه توجه بما نموده از طبع خود بیرون آمده تو هم طبع خود را بگذار کُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ
باش سرد او نه برودت و سلامت بر ابرهیم یعنی برد تو ضرر با و نرساند و بحکم الحمد [illegible] از ابن عباس روایت که اگر سلاما در عقب بردا ذکر نمودی
ممکن بودی که ابرهیم از شدت سردی بمردی القصه چون ابرهیم بمیان آتش رسید فی الحال آتش فرو مرد و بند و غل ابرهیم از و جدا شد و گویند آتش غل
و بند او را بسوخت و اصلا تعرض او نرسانید و در حوالی او گل و نرگس دمید و چشمه آب پدید آمد و جبرئیل پیرهنی و بالشی از بهشت آورد و در هر دو درپوشانید
و بالش در زیر او نهاد و او را [illegible] روز ابرهیم در آن حظیره سر برده و انیس وی بود و چون نمرود بالای قصر برآمد دید که ابرهیم در میان گلستان
خوشی و گلستانی بی نهایت گشته و ملکی بصحبت نشسته و گرداگرد آن آتش شعله میزند آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه
است که می‌بینم بزرگ خداییست میخواهم که برای او قربان کنم ابرهیم فرمود که خدای من قربانی از تو قبول نکند مادام که بر کیش و دین خود باشی در اخبار آمده که نمرود
چهار هزار گاو قربان کرد [illegible] ابرهیم بود [illegible] که نمرود در بالای قصر ابرهیم را گفت که هیچ میتوانی که قدم در میان این آتش نهاده بیرون آئی
گفت میتوانم گفت بیان آن در رای تا ببینم ابرهیم از آن آتش عبور کرده بیرون آمد و هیچ ضرری از آن با و نرسید و بعضی رسیده که ابرهیم در آتش [illegible] سال بود
و در روضه که اسمعیل قربان بیست و نه ساله بود و اسمعیل [illegible] القصه ابرهیم بصحت و سلامت از میان آتش بیرون آمد و هیچ ضرری از آن با و نرسید
وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند نمرودیان با ابرهیم كَيْدًا مکری و تدبیری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس گردانیدیم ایشان را زیانکار
تران یعنی زیان کاری ایشان [illegible] زیان کار که سعی ایشان برهانی واضح شد [illegible] قول ابرهیم و بطلان [illegible] ایشان و بود
ابن عباس [illegible] آن بود که حق تعالی [illegible] بر ایشان گماشت تا گوشتهای ایشان را بخوردند و خونهای ایشان [illegible] ازیشان
در دماغ نمرود رفت [illegible] و او را هلاک گردانید وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابرهیم را از زمین عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزاده
او را لوط بن هاران بن تارخ [illegible] إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بآن زمینی که بَارَكْنَا فِيهَا برکت کردیم در آن لِلْعَالَمِينَ مر جهانیان را
یعنی زمین شام و در آن زمان اهل توحید کسی نبودند ابرهیم و لوط و ساره دختر عم ابرهیم بود در زوجیت او و برکت زمین شام این بود
که تمام انبیا در آن ولایت مبعوث شده بودند و بیار [illegible] درختان و انهار و بسیاری نعمت [illegible] آن [illegible] ابرهیم علیه السلام
بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بموتفکات و میان این دو موضع [illegible] یک شبانه روز بود [illegible]
[illegible] وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابرهیم را [illegible] دختر عم و زن وی بود [illegible] إِسْحَاقَ نام او اسحق
وَيَعْقُوبَ و دادیم او را [illegible] نَافِلَةً [illegible] عطیه بود [illegible] وَكُلًّا و هر یک ازین [illegible] ابرهیم و لوط

و یحیی نه و یعقوب جَعَلْنَا صَالِحِينَ کردانیدیم یکان و همکان یعنی تو نبی ایشان را دادیم بصلاحیت و نیکوکاری و بلطف خود ایشان را هدایت
دادیم و در صلاح بحد کمال رسانیدیم وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و کردانیدیم ایشان را پیشوایان که بدیشان اقتدا کنند در اقوال و افعال يَهْدُونَ
راه مینمایند مردم را بحق بِأَمْرِنَا بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشان را که هدایت خلق کنند وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
کردن نیکوییها یعنی انواع اعمال صالحه که طاعت ایشان [illegible] ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة و تخصیص نماز
و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و بودند مرا پرستندگان نه غیر مرا یعنی موحدان بودند و باخلاص عبادت کنندگان وَلُوطًا
آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمی که آن امامت و اجراء الحکم است یا نبوت یا فصل میان خصمین یعنی حکومت وَعِلْمًا و دانشی که [illegible] بدان از قواعد شرع
وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بودند که میکردند اهل آن عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود از
مؤتفکات که اهل آن بلواطه مشغول بودند و راه میزدند و غیر آن از قبایح إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بدکاری بدکار
بودند فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایره فرمان و مشرک بودند و از توحید امتناع میکردند و با وجود این مرتکب انواع قبایح [illegible] بودند وَأَدْخَلْنَاهُ
و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت خود داخل کردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است در آوردیم و در حدیث قدسی آمده
که هذه رحمتی ارحم بها من اشاء یعنی بهشت رحمت منست [illegible] إِنَّهُ بدرستی که لوط علیه السلام مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و سزاوار
لیست و گویند مراد بالصالحین انبیا اند و قصه لوط قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَى وقتی که خواند پروردگار خود را
مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا که هلاک قوم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ پس رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ
و اهل بیت او را از فرزندان و زنان و هر که در دایره ایمان درآمده بود مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی طوفان یا از اذیت قوم و تکذیب ایشان
وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را در انتقام کشیدن مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا از گروهی که تکذیب کردند آیات و معجزات ما را و او را بدروغ
داشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد و اهل شر جهت کفر و سرکشی بدین سبب فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم
همه ایشان را از ذکور و اناث وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود و پسر او سلیمان را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ وقتی که حکم کردند فِي الْحَرْثِ
در کشت زار که انگور که خوشهای آن آویخته بوده و بمیوه نزدیک رسیده و این قول ابن عباس است إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ وقتی که در شب پراکنده شده بود و چرا
کرده بودند در شب فِيهِ در آن کشت یا بستان انگور غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفندان آن گروه وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ و بودیم مر حکم هر دو حاکم را که داود و سلیمان بود
و مدعی و مدعی علیه را شَاهِدِينَ دانایان و بینندگان [illegible] داود علیه السلام و سلیمان که مدعی که صاحب زرع بود و مدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند
و بیان این قصه بر وجهی است که روزی در مجلس حکم داود علی نبینا و علیه السلام آمدند یکی دهقان و او ایلیا گفتندی و دیگری گوسفنددار بود و او یوحنا
خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا رمه خود را بچرا ماند بکشت زار من در آمده و تمام خورده و بقول ابن عباس بستان زده اند و خوشهای
انگور را خورده داود از یوحنا پرسید که تو چه میگویی گفت آری من در خواب بودم و صورت چنین روی نموده داود علیه السلام [illegible] حساب کنید که بهای
زرع و گوسفندان چند است [illegible] حساب کردند برابر بود پس حکم کرد که گوسفندان را بایلیا دهند تا صاحب کشته [illegible] و سلیمان علیه السلام [illegible] ساله بود
که داود علیه السلام در محکمه نشستی وی بر در محکمه نشستی و هر که بیرون آمدی از قصه وی حکم پرسیدی [illegible] ایلیا و یوحنا از محکمه بیرون آمدند و قصه را

اعلام سلیمان کردند تعجب کرده آمده و در آن وقت او یازده ساله بود ... گفت اگر حکم غیر از این بودی لصلاح اقرب بودی داود گفت چه نوع حکم کرد سلیمان گفت

داود که گوسفندها تسلیم اهل حرث باید کرد تا از آن نفع گیرد از شیر و روغن و پشم و موی و زرع و باغ را به صاحب غنم باید داد تا عمارت کند تا به مرتبه سابق رسد آن اول بود

و چون کشت آن در حد رسد که بود تسلیم اهل آن کنند و گوسفندها را به صاحبش سپارند هر یک ... داود بر ... حکم ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... [illegible]

ففهمناها سليمان پس تفهیم کردیم و تعلیم دادیم آن حکومت را سلیمان یعنی به طریق وحی الهام ... حکم کرد که گوسفند به صاحب زرع و باغ دهد

تا از آن نفع گیرد ... تلافی روزگار ... و زرع و باغ را به صاحب گوسفند ... تا به مرتبه نخستین رساند تسلیم او کنند ... [illegible]

حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان ... از داود ... وحی که سلیمان علیه السلام ... نسخ آن حکم شده و داود ... [illegible]

... بعضی نسخ حکم ... جواز اجتهاد از انبیا ... این آیه ... سلیمان این حکم را اجتهاد ... حکم

از قبیل وحی ... نسخ حکم اول ... اجماع جمیع علمای ... اجتهاد انبیا ... ابطال اجتهاد انبیا در منهج الصادقین ...

... روایت آمده که داود ... پسران ... خلافت ... این قول خواهد ...

... که کدام یکی از آنها خلیفه او خواهد بود ... این طریق ... وحی الهی ... سلیمان ...

و به حکم این مسئله ... غنم ... خواه در روز و خواه در شب ... حکم داود و سلیمان ...

وكلا آتينا و هر یکی از ... دادیم حکما حکم کردن و علما و دانش ... وسخرنا و رام ساختیم مع داود الجبال داود کوهها را

يسبحن تسبیح میکردند خدا را ... والطير و مسخر ... مرغان را ... داود تسبیح ... وكنا فاعلين

... قدرت ... تسبیح کوهها ...

داود علیه السلام تسبیح میکرد از کوهها ... وعلمناه و ... ساختیم

داود را علیه السلام صنعة لبوس لكم ساختن زره برای شما ... تعلیم دادیم ... لتحصنكم تا نگاه

دارد شما را ... من بأسكم از کارزار ... فهل انتم پس آیا هستید

شاکرون ... داود ... آهن ... [illegible]

حلقهای زره ... داود ... [illegible]

... [illegible]

... داود علیه السلام ... جبرئیل علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

آهن ... [illegible] ... داود ... سلیمان ...

ولسليمان الريح و مسخر کردیم برای سلیمان باد را عاصفة ... [illegible]

... [illegible]

إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بزمینی که برکت کرده‌ایم در آن یعنی بولایت شام و هر بامداد که بخواستی از آنجا که سیر کرده بود دریا به ولایت دیگر و نقل کرده
که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان مر سلیمان را ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باز بازار بیامدی و میان آنجا آوردی و در مختار القصص آورده که
بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شام میان تدمر باز آمدی و در بعضی تفاسیر آورده که بساطی از خالص طلا بود طول و عرض آن
چهار فرسخ در چهار فرسخ بود هزار کرسی بر آن نهادی و لشکر جن و انس بر آن نشستندی و مرغان بر بالای آن صف زدندی و باد عاصف را امر کردی
تا آن بساط را برداشتی و بر هوا بردی پس باد نرم را فرمودی تا آن را راندی که باد رخا گشتی یعنی باد نرم هر جا که راه بردی و پنهان گاه هر جا که راه بردی باز آمدی
و مر دیو را سلیمان در ملک بفرمان بود و لیکن بامر که رخاء حیث أصاب از برای وی جستی و هر روز باد بساط او را از ملک بولایت و ارض
مقدسه سپرد و کیفیت مدار التعلیم والتسخیر و از سلطان خود هم نیز مسخر بود که باد ملکت و مملکت زیر بساط او ساخته بود وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ
عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا بودیم آنچه سلیمان را عطا کرده بودیم بحسب علم ما بود و حکمت وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان
مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ آنانکه غواصی کردندی در دریا برای او یعنی جهت بیرون آوردن چیزهای نفیس از دریا از در و مرجان و غیر آن وَيَعْمَلُونَ میکردند
عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی بغیر غواصی مثل بنا ساختن و صنعتهای عجیبه وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ و بودیم مر دیوان را نگاه دارندگان از آنکه از فرمان سلیمان
بیرون روند و مکر زنند و بمقتضای رای خود فساد کنند و ضرر بمردم رسانند وَأَيُّوبَ و یاد کن قصه ایوب را علیه السلام و او پسر اموص بن رازح
بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم است و مادر او از اولاد لوط بود و حق تعالی او را مال بسیار داده بود و ملک نبوت بدو کرامت کرده و در وقت بنیه ساده
بود و از دهستان ثنیه مرحمت که از مواطن آن دو کار رحم که حق تعالی اکثر ترا از ایوب میفرمود تمام سواد شام و سهل و جبل در تصرف او بود و از انعام و گوسفند
و شتر و اسب و باغات مملو از اصناف اشجار از حد حصر متجاوز و پانصد جفت گاو کشت داشت و بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود و چهار صد غلام شبان
و ساربان با هر غلامی زن و فرزند و ماده محمل بسیار و ماهی یک گاو و گوسفند و شتر و اسب ماده و چهار ولد بود و زن او رحمه بنت افرایم بن یوسف
بود یا ماخیر بنت میشا بن یعقوب و از وی هفت پسر و هفت دختر داشت و در روایتی دیگر چهار پسر و هفت دختر و در حسن و خلق بمرتبه کمال رسیده بود
و در خلق و صلاحیت و تقوی و خیرات و مبرات از همه در پیش بود و برادران و خویشان مستغنی و بهر بابی و همه مال خود را وقف مهمانان و فقیران کرده
و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود و مدت هشتاد سال در فراخی نعمت و طیب معیشت و صحت نفس بود و اکثر در مدت عمر خود شب و روز
بطاعت گذرانیده و مراسم طاعت که ممکن بود بجا آورده بود و اصلا قصور و فتور در وظایف عبادات او راه نیافته روزی جبرئیل امین نزد وی آمد
و گفت ای ایوب بی‌شک تو در نعمت ملک زمانه حاکم شده که مال تو مستغرق کرده و نعمت بنحت مبدل گشته و توانگری بدرویشی و تندرستی بیماری
مبدل شود و ایوب فرمود چون رضای حق سبحانه تعالی است همه از حق رسید چون مطلوب اوست ثابت رضا و سکوت و در بعضی روایت
آمده که ابلیس لعین هر چه خواست که ایوب را وسوسه دهد و نوعی با ترا در وظایف عبادات او خلل پدید آید نتوانست که بکار خدا یا او در ترا در زمین
هیچ بنده با ترین از ایوب نیست و طن من آنست که کثرت عبادت و شکر او بجهت آنست که مال و نعمت و سعت عیش است حال بسیار دو فرزندان
بزرگوار داده اگر او را ابتلا بانواع امراض و اولاد و مبتلا سازی از تو بر گردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق فرمود چنین نیست که تو میگوئی او را بنده
البته شکیبنده است اگر خواهی او را در کون ابتلاکش که زمانیم مرا ملک غنی تمام عیار باید پس حق تعالی که بفرمان او مسلط ساخت بر اموال و اولاد ایوب تا ظاهر شود که او بنده

عبادت او از اخلاص و محبت خالص است و از مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه اوست پس در تیر امتحان دهمه نهاد و جبرئیل را فرستاد تا به اخبار او کند که
نوبت بلا است و تبدیل نعمت به محنت ایوب گل رخسار عزت کجا و ابتلا و امتحان منتظر بلا بود تا روزی نماز به جا آورده بود و پس سحاب نور بارید
خانم ... سیل عظیم مغرق گاه فریادی از در بیرون آمده نگاه کرد دید شبانان از دور آمده و فریاد کنان گفتند ای ایوب سیل عظیم از کوه
درآمده و تمامی رمه‌ها را به دریا انداخت شبان در این حکایت بود که یکی از ساربانان رسید که ای ایوب سمومی پیدا شد که آتش از کوه بیرون آمد و اگر خبر
وزید تمامی شتران را زیر و زبر و هلاک کرد هنوز این سخن تمام نشده بود که گاوبانان آمدند که ای پیغمبر خدا صاعقه آمد و تمام گاوها را ...
ایوب این سخنان می‌شنید و ذکر حق بر زبان می‌راند که ... درآمد و سنگ بر سینه‌زنان و نوحه کنان گفت ای ... فرزندان تو در خانه برادر
مهمان رفته بودند سقف خانه بر ایشان فرود آمد ... و همه را ... و غبار رفته بر چهره ... شکر
و ناله خواست که برادران ... و به روی خاک ... اندازد ... خود ... و سجده در افتاد و گفت ... همه ...
فرزندان ... در عوض ... زوال ... بر ... بدن او ... و تمام اعضای او ... از دل و زبان هیچ عضو ... سالم نماند
و آنکه از ... نقل که ... ایوب ... به سبب ... او ...
... ایوب ... ای ... و ... خوردن ... در آن ... گوشت ... او ...
و اعضای او ... و ... کرم ... در ...
کثرت ... و عفونت ... گوشت اعضا ... زن او ... از رحمت ... در ...
که ... ایوب ... او ... و اولیای خود ... و کدام عاقل تجویز تواند کرد که ...
انبیا ... ایشان ... از آن ... شود ... ایشان ...
و ... از ... ایشان ... از آن نگاه ... ایشان ... کتاب ...
در ... از اخبار ... و موثق ... ایوب ... مردمان ...
... به ... ایشان ... آن ... بر ایشان ... در ... آخرت ...
ظاهر ... که از جمله ... در درگاه ... مدت بیماری او ... سال بود ... همه سال
و در روایت ... و در روایت ... از ابوعبدالله علیه السلام ... مدت بیماری او ... اهل ایمان ...
... کرد ... یکی ... دیگر ... آن یکی ... و دیگری ... هر روز آمدندی
و ... از ... یکی ... بود ... روزی ... بسیار ... از ...
عظیم ... خدای ... آن جوان ... خدا ... ایوب ... حضرت ... خود ...
... گرفتار کرد ... ایشان ... به سبب ... و ... نعمت ... او ... برای ... حق
... شکر و صبر ... از خدا ... که ... دیگران ... حق ... حضرت ایوب این سخن ...

حسبتة علی بر آمد و گفت ای خدایا تو عالمی که من هرگز خواب نکرده‌ام که سیر بوده باشم و از اطراف و جوانب من گرسنه‌ای بخفته که او را طعام نداده باشم و هرگز
برهنه‌ای نپوشیده‌ام الا که او را پوشانیده‌ام که مهمان بر سر خوان من نبوده تا اول ایشان را نپوشانیده‌ام و اگر حکم کرده حضور من نخورده در خلوت کرده‌ام و یکی از روی غضب و تنگی
سوگند خوردی غیر کفارت سوگند او دادی و اگر بدروغ خوانده‌ام این کفارت کرده‌ام و تو میدانی که در حضرت تو هرگز عصیان نورزیده‌ام بلکه در همه عمر
انقیاد و فرمان برداری بر میان جان بسته‌ام و همیشه در میدان مجاهده و ریاضت بر اسب طاعت و عبادت سوار شده با نفس و شیطان در مقام محاربه
آمده‌ام اگر غرض من ازین رضای تو بوده و امتثال امر تو نه میل با غراض دیگر در دین قول تصدیق من کن و علامتی که بر آن هست تا بشنوند قول من ندای جبرئیل آمد
که ای ایوب زبان بخشش آمده دعا کن از دار الشفا عاطفت الهی شفا تو رسد ایوب دست دعا برداشته طلب شفا نمود خطاب حق سبحانه شد که
ای محمد قصه ایوب علیه السلام اذ نادی ربه خبر بخوان و لکن رحوده انی مسنی الضر تا کار رسید مرا رنج و محنتی و انت ارحم الراحمین
و بخشنده‌ترین بخشندگانی و گفته‌اند که حق سبحانه در شأن ایوب علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا و نکته انی مسنی الضر مناجات آنست که حکایات از زبان
صبر است و جواب بر وجه توبه که کرده‌ام که مهمان زبان طعن بر وی دراز کنند و بگویند که این سخن ... و نیز آن دعا که گفت
بی‌صبری از بیماری و الحاح از شماتت شیطان رنجی عظیم با وی رسید و از روی نظر و فرع گفت ای ایوب دیدی که چند سال عبادت خدای خود
کردی و آخر ترا به این ابتلا ... اگر یکبار سجده مرا کنی ترا ازین بلا برهانم ... آدم و هر چه خواهی داری ای آدم ایوب از ضرر و نکایت ... از دیگر غیرت بر ازین
خود و از حسن ... که هر چند بیماری ایوب ... و قرار نه بنده ایوب در صبر و شکر می‌افزود و رحمه زوجه او در ... هر قسمی
فرو ماند ... ابلیس ... که کلبه و ... صبر و شکر او ... بتابع خود در ... گذشته تو ... و ما ... دادیم
از اسباب ... از تعلیم ... و ... اهل عالم ... آدم ... را ...
زن وی بود ... همین نوع ایوب ... گفت ... گفته ... دیدم ... رحم آمد دیدم برای ایوب ...
... که فلان ... بیمار ... افتاده است ... که ... حسن ... دیدم ... رحم ... و الم
و غصه و انده خود ... نمی‌آید که آن ... و فرزندان ... رفته و هر روز روزگار را ... هرگز ...
نخواهد ... ازین نوع سخنان ... رحم بر ... و ... فغان در آمد ... گفت ای رحمه ... و خاطر جمع دار که من
این ... میدانم ... الیف ... رحم کن ... از من ... تمام ... که خدا ...
و ... بیماری او زایل شود ... و ... ایوب آمد گفت ... این ... پر ... رنج ... کرده و علاج
... قصه ... گفت ایوب ... کرد ... و ... آمده ... بر گرداند ... نیز
از ... خواهد ... ... و ... بر ... ...
... ... بر ... آمده ... که ... و ... بیمار و ...
... زندان ... ... فرزندان
... ... کار ... ایوب ... ... و الحمد ...

و ویرا شفا دهم رحمة منا او پیش ایوب آمد و صورت حال باز گفت ایوب بر وی خشم گرفت و گفت امروز هر روز ابلیس که عدو و دشمن است در سخن تو چه دخل است سخن او دشمنه

سخن او کند که اگر او مرا از بیماری شفا دهد ترا صد چوب بزنم از نزد من برو و دیگر نزد من میا چون رحمه از نزد ایوب برفت آمد وی تنها ماند و هیچکس نبود

که از برای وی طعام بیاورد و مهیا کند و بیمار بر تلی در پیش روی بر زمین نهاد و گفت انی مسنی الضر و گفته اند که چون شدت بیماری چنان ضعیف شده بود که

نوبت ها بر قیام نتوانست نمود و گفت این کلمات رب انی مسنی الضر از بیم آنکه مبادا شدت مرض و عدم صبر بر آن منافی گردد با وعده صابران باشد

و الکه بیماری او چنین در دل و زبان او اثر نکرده بود الی صبر منسوب بود و آن هنگام که نزدیک آن رسید که دل او و زبان او که محل توحید و تمجید بود نقصان پذیر شود

گفت رب انی مسنی الضر و نقلست از غایت بیماری ریش کرمها در وی افتاده و کرمی کشید و در وی خود می برید و دلق و جراحت دوا کردی قوی حربه و ایوب بر آن مطلع شده او را گفت الضر

برگشته و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که چون درد بی نهایت رسید این کلمات گفت این گرد و نیز گفته اند هر سحرگاه بر بساط ملکی

و خبری از بارگاه کبریا این خطاب میشنید که ای ایوب صبر میکنی که ای بیمار ما چگونه داری و ایوب بذوق و شوق این پرسش که هر کلمه ای که از ملکیست در آن بیماری حیات بود

در سحر آن روز هر هیم را حق میرسید تحفه این خطاب سرافراز نشده خود را درآورد رب انی مسنی الضر و در لطایف قشیری مذکورست که این سخن بر وجه الضراعت

است نه بحکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بربت است چه منقولست که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چکنم مرا صبر جبرئیل گفت بلا

و خزانه حق بسیارست تو طاقت بیماری از حق عافیت طلب ایوب زبان بقول رب انی مسنی الضر بگشود و در بعضی روایات آمده که در زمان بیماری او از

اطراف عالم بیماران می آمدند و از وی دعا درخواستند دعا میکرد و شفا می یافتند و هیچ کس را خود دعا نمیکنی که مرا احتیاج نیست و گفته در هشتاد سال در نعمت

گذرانیده ام اکنون اگر چند روز در محنت باشم دفع آن تحمل آن رفع نمایم حق تعالی بجبرئیل و میکائیل دستوری داد تا دعا کرد و گفت رب انی مسنی الضر و انت

ارحم الراحمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعا او را فکشفنا پس بردیم ما ما به من ضر آنچه او را رسیده بود از رنج بیماری ایوب را شفا دادیم

آورده اند که ایوب در شدت بیماری حاجت قضای حاجت رفته بود زمانی دیر کرد و آن موضع آمد و بر بالای تلی نشست و حق فرمود

رحمه را آواز داد او را ندید که او را گرفت و گفت آنگاه خود آنجا آمد از روز رحمه زر و شفا یافته بود و دعا جهت معهود خود در بیرون بارگشت و این منظر

دید آواز دهد حق تعالی با ایوب وحی که اگر کفش بر خاک زند امتحان هذا مغتسل بارد و شراب پای بر زمین زد از زیر قدم او چشمه ای جاری گشت و گفت

ایام او آنجا آب غسل کرد جمیع امراض ظاهری او زائل گشت و دیگر بار بار دیگر پای بر زمین زد چشمه دیگر ظاهر گشت و چون

آشامید جمیع امراض باطنی او بالکلیه زائل شد و اولاد و اموال و حوائج و رنگ روی باز آمد بر وجهی که نمیتوان گفت و ایوب در مرتبه اول جوانی

در کمال طراوت افتاد و در وقت رحمه آمد و هم از آنجا تلی رفت و نیافت و خروش آواز داد او دید رحمه پیش او آمد که مبادا عارضه او را اعتراض داده باشد

بیابانی آن موضع او بر بالای آن خود نشسته بالای بلند نگاه کرد هر چه دید در حسن و جمال انتظار و بسیار جوان تمام ارزنده جان ایوب بیمار که یافت که وی

چه حالست گفت او یک روی بیمار است کمتر ازین خیلی بیشتر است که او را با تنهای گفت چگونه است نشناختی گفت ای بنده که جمیع صاحب شکل که صورت و شکل او بمن

کرد در حسن و جوانی بود هم شکل تو بود گفت منم شوهر تو حق تعالی بر من رحمت نهاد و هم رنج و الم از من برداشت و کمال جوانی باز آورد رحمه در گردن کشید نیک گر او

و از غایت فرح بگریه در افتاد و هنوز گریه در کنار یکدیگر نشسته حق تعالی همه اموال و اولاد مضاعف باز آورد کما قال تعالی عظمة و آتیناه و عطا

کردیم او را اهله فرزندان او را که در ایام بیماری ابتلا از جهان رحلت کرده بودند زنده گردانیدیم و مثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی همچندان دیگر او را بخشیدیم

با نسل اولاد و اولاد اولاد او را با او دادیم و در روایت آمده که رحمه بعد از عود جوانی و قوت او از برای او بیست و شش پسر آورد و الحق که

حق تعالی اولاد او را زنده گردانید و مثل ایشان در عدد برای او ایجاد فرمود در بطن رحمه و همچنین مواشی و اموال او را برد و فرمود با مضاعف آن و این

قول قتاده و حسن است و مروی از ابی عبد الله علیه السلام و از ابن عباس که حق تعالی جمیع اولاد و اموال و مواشی و بلا مضاعف [illegible] داد و ابری [illegible]

فرستاد تا ملخ زرین بر او بباریده و در اتحاف آورده که [illegible] برای او می‌بارید و در حدیث آمده که هر قطره آب غسل که از وی

فرو چکید ملخی زرین شد و ایوب آن را [illegible] جمع کرد وحی آمد که ای ایوب [illegible] مستغنی گردانیدیم و جمیع اموال با ضعف آن با تو دادیم از برای چه این

جمع می‌کنی فرمود [illegible] از [illegible] که محل ابتلا و امتحانست [illegible] برکتی و کرامتی [illegible] خواهد بود و مزید نعمت خواهد [illegible] اموال

دیگر آورده‌اند که چون از جمیع امراض خلاص شد و اولاد و اموال بر وجه اضعاف [illegible] آن سوگندی که خورده بود که

رحمه را صد چوب زند [illegible] کند که برائت ذمت او حاصل [illegible] وحی که [illegible] ضغثا فاضرب به ولا تحنث

از شاخ درختان بگیر که بر او صد چوب [illegible] در هم بند و یکبار بر وی زن تا سوگند [illegible] شود و ضربی بر وجه [illegible] و تفصیل این در سوره صاد

مرقوم خواهد شد ان شاء الله [illegible] رحمة من عندنا بخشش

و انعام از نزدیک ما بود و ذکری للعابدین و [illegible] برای پرستندگان [illegible] و اسمعیل و

ادریس و ذا الکفل و یاد کن قصه اسمعیل و ادریس و ذا الکفل را [illegible] الیسع و ذا الکفل [illegible] خداوند

نصیب است [illegible] و الکفل [illegible] عمل او [illegible] ضمان نیز آمده [illegible] بود

[illegible] السلام [illegible] ذو الکفل [illegible]

[illegible] در مختار القصص آورده که ذو الکفل الیسع است [illegible] الیاس علیه السلام [illegible]

[illegible] ذو الکفل [illegible] و محی السنه آورده که ملکی از بنی اسرائیل وحی آمد [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

و در هیچ روزی افطار نکند و در میان مردمان [illegible] حکم کند و خشم نگیرد [illegible] و چون آن پیغمبر این سخن با بنی اسرائیل [illegible]

جوانی از میان قوم برخواست و گفت انا اکفل [illegible] سیوم [illegible]

پیغمبر ملک [illegible] تسلیم کرد [illegible] پیغمبری [illegible] ذو الکفل لقب نهاد [illegible]

[illegible] در کارهای دین [illegible] ذو الکفل [illegible]

[illegible] ذو الکفل [illegible]

سرای [illegible] ذو الکفل [illegible]

[illegible] مشغول بودی و روز بروزه [illegible] در میان مردمان حکم [illegible]

[illegible]

کار وی باز زم پس در وقتی که ذوالکفل مشغول است که قیلوله مشغول شد ابلیس بصورت پیری برآمد و بر در خانه وی آمد و در بزد گفت کیست جواب داد پیر مظلوم

که ظلم و ستم بسیار بر وی رفته ذوالکفل برخاست و در بگشود آمد ابلیس او را برپای بایستاد و قصه آغاز کرد که مرا فلان و فلان ظلم کرده اند و چندان در

باب سخن گفت که وقت نماز دیگر در آمد و زمان قیلوله گذشت و برای گرفتن خصمان خود حاضر کن وقت آن که من بمحکمه روم و چنین در محکمه نشست و میان مردمان

حکم میکرد و انتظار ابلیس کشید نیامد روز دیگر در وقت قیلوله ذوالکفل باز آمد و حلقه در بزد گفت کیست گفت فلان پیر مظلوم گفت نه ترا گفتم که بمحکمه آی گفت

خصمانم باز گشتند و [illegible] این مردمان ظالمند و چنین و چنین تعدی میکنند و قصه را ابتدا کرد و میگفت تا امروز نیز وقت قیلوله بگذشت و پس برسید ذوالکفل گفت

من فردا بمحکمه میروم ایشان را حاضر کن [illegible] تو از آنها بستانم وی رفت و باز نیامد روز سوم در همان وقت باز آمد ذوالکفل کسی را بر در برای خود نشانده بود

که اگر کسی بیاید نخواهد که در زند بگوید که [illegible] عرضه کن [illegible] شبانه روز است که ذوالکفل خواب نکرده و اکنون در خواب است بگذار تا اندکی خواب کند در بکوب

نشد و ابلیس بیامد آن مرد گفت که در را مزن و صورت حال با او باز گفت ابلیس مبالغه آغاز کرد که البته در را بزنم که خصم از بات تعدی ظلم ندارم و آن مرد

مانع او میشد و نمیگذاشت آخر از سوراخ دریچه در آمد و درها بر ذوالکفل [illegible] کسی که در آن مظلوم ذوالکفل آن مرد را آواز داد

که نه ترا گفتم که مگذار کسی را در بزند گفت عجب حالتی مشاهده کردم دیدم که در خانه آمد با آنکه در گشوده نشود و در اندرون [illegible] ذوالکفل گفت کان

آنست که تو ابلیسی و چنین نمودی که [illegible] خواستم که ترا در خشم آورم گفت شکر مر خدای را که مرا از شر تو نگاه داشت ابلیس [illegible] قصه اسمعیل

بعد ازین و ثنای وصیه او در سوره والصافات نیز خواهد شد و تفصیل حکایت ادریس قبل ازین گذشت بعد از آن در بیان صبر ایشان میفرماید

کل هر یکی ازین سه پیغمبر من الصابرین از صبر کنندگان بودند [illegible] تکلیف اسمعیل را آیت در مکه وادی غیر ذی زرع که صبر فرمود و در

ذبح بر صبر در کشیده و ادریس در [illegible] بلای قوم و اذیت ایشان صبر نمود و ذوالکفل شکیبایی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود و

ادخلناهم و در آوردیم ایشانرا فی رحمتنا در بخشش خود که نعم نبوت است [illegible] در عالم در جنت انهم بدرستی که ایشان من الصالحین

از شایستگان [illegible] کان از هر جهت معصوم [illegible] وذا النون و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی اذ ذهب چون برفت

از میان قوم خود مغاضبا در حالتی که خشمناک بود بر ایشان چه [illegible] دعوت [illegible] ایشان بود و هر چند دعوت میکرد و معجز مینمود قبول

نمیکردند و در اصرار عناد و انکار می افزودند [illegible] یونس ایشانرا وعده عذاب داده بود چون عذاب دیر می آمد [illegible]

کوی خواهد [illegible] غضبا که از میان ایشان بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس و قومش در زمین فلسطین بودند [illegible]

و نیم را [illegible] سبط و نیم باقی ماند [illegible] شعیای پیغمبر [illegible] بنی اسرائیل بود [illegible] پیغمبری قوی

[illegible] بنی اسرائیل [illegible] احوال [illegible]

[illegible] پیغمبر [illegible] بنی اسرائیل

[illegible] مطلق [illegible] حکم کرده [illegible]

[illegible] مبالغه بسیار کرد [illegible] از روی غضب و خشم [illegible]

شده بود [illegible] آمده و ذلک قوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا [illegible]

و بیان آن و جواب از آن بر وجهی الیق بر در منهج الصادقین مذکور است و صحیح آن است که یونس از قوم خود که در نهایت عناد و انکار بودند خشمناک شده بیرون رفت

فظن پس گمان برد ان لن نقدر علیه که تنگ نگیریم بر او بتکلیف و مشقت راه و حبس او یا آنکه بتکلیف و مشقت مبتلا نگردانیم و مجاهد و ضحاک گویند

معنی آن است که او پنداشت که ما بر او حکم نکنیم و او را معاتب نسازیم بر بیرون آمدن او بی اذن ما و گمان او باطل نماییم و چنانکه گمان او بود نمانک

نخواهیم ساخت راه فرار بر او و او را بمحنت نخواهیم ساخت بکشتی نشستن و بشکم ماهی در آمدن و اینکه بعضی نقل کرده اند بر وجه ... اند که یونس گمان برد که قادر

نیستیم بر اینکه او را عاجز بیم از عقوبت او کلامیست باطل و فاسد چه آن مستلزم ظن بدیست که او موجب کفر انبیا نبود ... و هذا قول العامة والائمة

الاطهار و در عیون الرضا از امام الحسن ... علی بن موسی الرضا علیهم الصلاة والسلام نقل کرده که ظن بمعنی تیقن است و قدر بمعنی تنگی روزی کما قال الله تعالی یبسط

الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی آنست که یونس یقین میدانست که ما روزی را بر او تنگ نخواهیم کرد هر جا که خواهد رفت روزی او با خود خواهیم ساخت

که روزی ابن عباس نزد معاویه رفت ... در میان امواج ... آیاتی از آیات قرآن افتادم و در آن غرق شدم و نجات نیافتم که هر

مقصود را از آن طلب ... کردم ... گفت آن چیست گفت این آیه فظن ان لن نقدر علیه که ظاهر معنی وی آنست که ظن یونس آن بود که

خدای قادر نباشد بر مواخذه او و چگونه پیغمبری باین نوع گمان کند ابن عباس گفت که تقدیر است از قدر یعنی تنگی نه از قدرت یعنی توانایی

یعنی آنست که یونس گمان برد که ما بتکالیف شدیده بر وی تنگ نگیریم و کتب بیرون آمدن او از میان قوم بی اذن ما بر وی عتاب ننماییم و حال آنکه علم الهی

طوری بود که وقوع آید چه از موضع نینوی چون بیرون آمد بکنار دریا رسید کشتی را روانه می خواست با جماعتی بسیار در آن سوار شد چون کشتی

کشتی بمیان دریا رسید دریا بموج در آمد و نزدیک بآن رسید که کشتی غرق شود اهل کشتی گفتند در میان ما بنده گریخته ای هست و ما رسم و عادت

روزگار آن بود که چون چنین حالتی واقع شود قرعه بزدند بنام هر کس بر می آمد ملاح گفت ای اهل کشتی اگر ... در دریا می اندازند یونس گفت منم آن کسی که

بدریا اندازید ملاحان گفتند حاشا که تو از صالحانی و ... دو ... تو ... گفت ... پس قرعه زدند بنام یونس بر آمد

اگر ... دیگر قرعه زدند باز بنام یونس بر آمد پس یونس بر خاست و بکنار کشتی آمد خود را بدریا انداخت ماهی بیامد و دهن بگشاد

که او را طعمه ماهی گردانیم ... آن ماهی بجای ... گشت و بموضع آمد و دهن باز کرد ... ماهی می آمد دهن باز ...

پس یونس ... بر ... و ... دریا ... الفور ماهی او را فرو برد ... آن ماهی الهام ... که این بنده را طعمه تو نکرده ام بلکه

امتحان چند روزی شکم ترا ... ام ... او را ... و ... ما ... طفل ...

پس ماهی دیگر ... و آن ماهی را فرو برد ... آن دیگر را فرو برد ... و اکثر تفاسیر مذکور است که یونس چهل روز در شکم ماهی ماند و بعضی روزی

سه روز گفته اند و چون شکم ماهی ... گردانید ... عجایب دریا ... و چون ماهی او را در ... دریا رسید آواز ...

بانگ ... حیوانات دریا ... یونس ... تسبیح ... کرده فنادی فی الظلمات پس ندا کرد در ظلمات

یعنی در میان تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب ... ماهی ... خدای را ان لا اله الا انت که نیست هیچ معبودی

مستحق عبادت بجز تو سبحانک تسبیح میکنم ترا ... از نقص و عیب ... انی کنت من الظالمین ...

خود ... آن ... در میان قوم ... بیرون ... ماهی ... و ... آن ... الحمد ... یونس

تجربه کرد نفس و انقطاع از غیر و خضوع و خشوع گفت انی کنت من الظالمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای او را و نجیناه و نجات دادیم او را من الغم

از غم و رنج و غصه از زندان شکم ماهی و ماهی او را امر کردیم تا او را از شکم خود در کنار دریا افکند بر وجهی که صورت ضرری بوی نرسید و تفصیل این در سوره والصافات مذکور

خواهد شد بتوفیق الله تعالی و کذلک و همچنانکه او را از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین نجات میدهیم و میرهانیم آن مومنان را از غم که در هنگام اخلاص و خشوع

در درگاه ما دعا کنند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست هیچ اندوهگینی این دعا نکند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مگر که حق تعالی غم او را بفرح بدل کند

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که فرمود عجب دارم از کسی که از چهار چیز ترسد چگونه پناه بچهار چیز نبرد اول او را عجب آید که بدین کلمات پناه نبرد که

لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و الله میشنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فاستجبنا له و نجیناه من الغم دوم آنکه از کسی ترسد که چرا

حسبنا الله و نعم الوکیل نگوید بجهت آنکه حق تعالی از پی این میگوید که فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء سیوم آنکه از کید و مکر کسی ترسد چرا نگوید

و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و الله تعالی در عقب آن میگوید فوقاه الله سیئات ما مکروا چهارم آنکه از چیزی ترسد چگونه

نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و الله میشنود این آیه که ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و زکریا

و یاد کن قصه زکریا را و او را اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را با تضرع که رب ای پروردگار من لا تذرنی فردا مگذار مرا تنها بی

فرزندی که وارث من باشد و مرا کمک مین باشد در امر دین و یا او بعد از موت من میراث گیرد و انت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارثی ندهی باکی

نیست زیرا که بعد از من جز خوشی بجهت اهل مدینه از فنای جمیع خلقان کردند میراث السموات و الارض حق تعالی دعای او را اجابت فرمود که فاستجبنا له

پس اجابت کردیم مر دعای او را و وهبنا له یحیی و بخشیدیم مر او را پسری که یحیی نام کرد او را زنده ماند و معلم دین و اصلحنا له زوجه و بصلاح آوردیم برای او

زن او را که اشاع بنت عمران بود که بعد از عقیم شدن او را قابل آن ساختیم که آبستن شود و گویند بد خوئی آنست که او را حسن خلق کردانیدیم

برای زکریا پس آنگاه که خلق او دهای بن معرض داتینه که مرتا او بطلبه کفیم این رسول الله حجیع اهل هم من مرد زنیده مراد فرزندی نیست از زنان اقرانی

و موقع تسبیح رو بکوی زکریا هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین حق تعالی بر تمنای او را وفا

فرمود که حق تعالی او را کرامات فرمود یحیی را عطا نام کردیم و دیگری که یحیی را آن حق تعالی در صفت انبیاء مذکوره میفرماید که انهم بدرستی که این همه پیغمبران

که ذکر ایشان رفت کانوا یسارعون فی الخیرات بودند که میشتافتند در انواع نیکوئیها و میکوشیدند تا آنکه سبقت گیرند و یدعوننا و میخوانند

ما را رغبا بجهت رغبت نمودن بثواب طاعت و رهبا و بجهت ترسیدن از عقوبت معصیت و کانوا لنا خاشعین و بودند مر ما را فروتنان و بعضی گفته اند

که مراد از خشوع خوف دائم است در دل و ترسان بعضی از محققان گفته اند که خاشعان اهل نیاز باشند در کشف اسرار آورده که هر که نیاز بود

تو ان نیز نصیب گرداند و هر کرا نیاز نیست آن کند که آفریده او است عریستی کند و کانوا لنا خاشعین نشان این است و من سلی و از ایوب شد

معبودی بخاطری ما سر بلند ازا یانم انی از همین بیکاران اکرم که کلیه شد حسن را و التی و یاد کن آن زنی را که احصنت فرجها نگاه داشت

فرج خود را از حلال و حرام که در ملم یمسسنی بشر و لم اک بغیا مراد مریم بنت عمران است علیها السلام فرج خود را نگاه داشت از جمیع بکلیه خود را نگاه داشت

فنفخنا فیها پس در دمیدیم بهشت خیر جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها در مریم نفخ در گریبان پیراهن او فاستن دهان من روحنا از روحی که آفریده ماست

و مخلوق ما فرج او جاری گردانیدیم در وی روح عیسی را و آن عیسی در شکم او زنده شد و جعلناها و گردانیدیم مر او را و ابنها و پسر او عیسی را

را و بآن و مادر عیسی را در شکم او زنده کاشتیم وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم حال مریم را وَابْنَهَا و حال پسر او را که از نفخ حامل شده بی توسط نطفه بر خلاف سنت مردمان

آیَةً علامتی و حجتی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را فی الکشاف و در آن اشارت این ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم معجزه و نفخ الا [illegible] که کمال قدرت صانع

حکیم إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این ملت توحید و دین اسلام أُمَّتُكُمْ ملت و کیش شما است ای گروه مومنان که واجب است بر شما اتباع آن أُمَّةً وَاحِدَةً

در حالتی که ملتیست یگانه یعنی اختلافی در آن نبوده و در میان انبیا بلکه همه انبیا متفق الکلمه اند در توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و منم آفریدگار شما فَاعْبُدُونِ

پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و ببریدند و پاره پاره کردند گمراهان یعنی یهود و نصاری أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان خود یعنی فرق

فرق شدند هر فرقه دینی را منقطع ساختند از برای خود و اختیار آن کرده تکفیر فرقه دیگر نمودند كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ همه این فرقهای مختلف

بسوی ما باز گشته کانند و ما ایشان را جزا خواهیم داد ... خلاصه معنی آنست که ای اهل اسلام به بینید عمل اهل کتاب را در دین

خدا که منقطع و متفرق گردانیدند امر دین خود را که حق تعالی بمتابعت آن امر فرموده بود و هر گروهی مسلکی دیگر اختیار کردند که بر خلاف حق بود و جمیعا روز قیامت

همه را بجزای کردار او خواهیم رسانید فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ پس هر که بکند از عملهای شایسته که از انواع طاعات است وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه

گرونده باشد بخدا و رسول چه ایمان شرطست در ثواب یافتن بر فعل خیرات فَلَا كُفْرَانَ پس هیچ ناسپاسی نیست لِسَعْيِهِ مر شتافتن او را یعنی

ضایع نشود کردار او بلکه مشکور و ماجور گشته و بمرتبه قبول افتد کفران مستعملست در منع ثواب چنانکه شکر را استعمال میکنند در عطای

ثواب وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ و بدرستی که ما مر سعی او را نویسنده ایم یعنی اثبات کننده آن در صحیفه کردار او مراد آنست که هر گونه عمل

ثبت نامه کامنه در نامه عملش و پس آن ضایع نگردد وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی أَهْلَكْنَاهَا که هلاک کردیم ایشان را

أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ آنکه باز گردند بدنیا یعنی مقرر است از هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند برای تلافی اعمال و تدارک احوال و تکبیر حا

و سکون خوانده که همان معنی حرمست مانند حل و حلال و بعضی لا را اصلی گفته اند نه زاید و معنی آیه را بتوجیه تفسیر کرده اند که ممتنع است

بر هالکان نیست یعنی که رجوع نکنند بخشیده [illegible] بلکه البته پایند [illegible] اعمال [illegible] و قول اول اشهر است

و جابر جعفی گوید که امام محمد باقر علیه السلم در رجعت بدنیا پرسیدم این آیه بر خواند [illegible]

هلاک کنیم که باز بدنیا آیند و این آیه در اهل رجعت خداست که در رجعت بدنیا آمده که جمعی هفتاد هزار خانه و ایشان بودند از طاعون

گریخته و همه بر کنار رودی نزول کردند حق تعالی بر ایشان همه را مرگ فرستاد و همه آنجا مردند و بعد از و بعد از [illegible] پیغمبری بود

از بنی اسرائیل بر ایشان بگذشت و حق تعالی را [illegible] اگر اراده تو باشد ایشان را زنده گردان تا شهرهای ترا آبادان کنند و

بنده گان ترا متولد سازند و ترا پرستند حق تعالی همه را زنده گردانید و بدنیا رجوع کردند و بعد از آن باجل خود مردند و همچنین عزیر صد سال مرده

و باز حق تعالی او را زنده ساخت و بعد از آن باجل خود مرد و نیز قوم موسی که بمیقات رفته بودند حق تعالی ایشان را هلاک کرد و باز حیات

فرمود در همانجا و در احادیث صحیح آمده که هر مومنی که از روی تعظیم صاحب الزمان علیه السلم را نشناسد و تمنا کند که در زمان او

شهادت میسر شود حق تعالی او را زنده گرداند و در زمان او کشته شود و مصداق وقوع رجعت در دنیا اینکه حق تعالی خروج یاجوج و ماجوج

را در دنیا که از علامات قرب قیامت است غایت آن کرده که حتی إِذَا فُتِحَتْ یعنی هلاک شدگان و مومنان از اهل رجوع ممتنع است

کنار کرده تا وقتی که گشوده شود یأجوج و مأجوج سد یأجوج و مأجوج و نزول عیسی است و بعد از آنکه دجال و دابة الارض و یأجوج و مأجوج
مدت به پادشاهی کند و عالم را پر از عدل و داد کند و صد نفر ... از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که از حضرت شنیدم که فرمود اول
که در آخر الزمان واقع شود خروج دجال باشد و بعد از آن خروج دابة الارض و پس از آن خروج یأجوج و مأجوج و بعد از آن عیسی از آسمان فرود آید
نزدیک خروج مهدی بود و بعد از آنکه مهدی ... شهادت رسد آتشی از قعر عدن بیرون آید و همه مردمان را به محشر راند و در کشف الغمه آورده که از
علامات صاحب الامر آنست که مردگان از گورها زنده شده به دنیا رجوع نمایند و یکدیگر را بشناسند و با یکدیگر تزویج شوند و بنابر آنکه مراد رجعت باشد در حرم
فتح یأجوج و مأجوج از آن رجعت است بر وقوع قیامت ممتنع که مردگان رجوع کنند و زنده شوند تا آنکه قیامت قائم شود و اکثر مفسرین با تفسیر
تفسیر مجمع ... که یأجوج و مأجوج دو قبیله‌اند از جنس انس و در روایت آمده که آدمیان ... نه جزو ... یأجوج و مأجوج اند و تفصیل در
سورة الکهف گذشت و هم یعنی یأجوج و مأجوج بعد از خروج من کل حدب از هر بلندی و پستی ینسلون شتابند و ... یعنی همه ایشان
در زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ قطعه از زمین نباشد که ... و در روایت آمده که ایشان همه را فرا گیرند تا آبهای دریاها را
و از خشکی و تری هرچه یابند بخورند و در احادیث آمده که یأجوج و مأجوج بروند تا به کوه بیت المقدس و با هم گویند اهل زمین را کشتیم بیایید اهل آسمان
بکشیم پس تیرها بطرف آسمان افکنند و چون آلوده فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب او تنگ شود دعا کنند و حق تعالی یکباره همه را هلاک کرداند
واقترب الوعد الحق و نزدیک رسیده وعده راست که وقوع قیامت است فاذا هی پس آنگاه ... قصه و ... شاخصة
خیره و باز مانده باشد از هول رستخیز ابصار الذین کفروا دیده‌های آنانکه کافر شده‌اند و گویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستی که بودیم در دنیا
فی غفلة من هذا در بیخبری از این روز و از این حال بل کنا بلکه بودیم ظالمین ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و ...
از ایشان قبول نکردیم و تکذیب ایشان کردیم و ... و در معجزات ایشان نظر کردیم بعد از آن با کفار خطاب میفرماید که انکم بدرستی که شما ای کافران
و ما تعبدون و آنچه میپرستید من دون الله بجز خدا از بتان و ... حصب جهنم هیزم دوزخ هستید ...
در آتش دوزخ ... حصب که سنگ ریزه است در جای انداختن انتم شما با معبودان لها واردون در دوزخ که ... در آن
و در تبیان گفته که ... به دوزخ ... آتش ... و دیگر ... که معبودان خود را ببینند که ایشان در آتش
دوزخ سوزند ... این ... آنکه ... ایشان ...
... از غذاب ... لو کان
هؤلاء اگر بودندی آلهة خدایان ... ما وردوها ... خدای عذاب کنند ... عذاب
کرده شده و کل و همه ... فیها خالدون در دوزخ جاوید مانده ... و دائم در آن معذب باشند
... لهم فیها زفیر ... در دوزخ ... عظیم ... عظیم
باشد ... وهم فیها
در دوزخ لا یسمعون نشنوند ... و از ... مسعود

در بیت که کتب آن نشنوند که در تابوتهای آتشین باشند که آنها را مسمارهای آتشین محکم کرده باشند و در قعر جهنم انداخته و هر کس از ایشان گمان برد که تنها او فرد
کسی دیگر معذب نیست آورده اند که روزی رسول صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام درآمد دید که صنادید قریش در حطیم نشسته و سیصد و شصت بت نهاده اند و آنها را سجده
میکنند پس بخواند این آیه و بنشست و یکی از ایشان مناظره آغاز کرد و نضر بن حارث با آنحضرت در مقام مجادله درآمد و آخر حضرت سخن او را باطل ساخت
که بر همه ایشان حجت لازم آمد و چون ملزم شدند و جواب نیافتند غمناک و رنجیده گشته با یکدیگر گفتند و از آن دلتنگ شدند حضرت این آیه انکم و ما تعبدون
من دون الله حصب جهنم بر ایشان خواند آتش غضب در سینه ایشان برافروخته برخاستند و نزد عبدالله بن زبعری که از زیرکان ایشان بود آمدند
و شکایت آنحضرت با وی کردند وی گفت اگر من حاضر بودمی با محمد مباحثه کردمی و او را ملزم ساختمی پس نزد آنحضرت آمده گفت ای محمد آنچه امروز با قوم
گفتی که معبودان شما هیزم دوزخ اند خاص بتان است یا عام است و حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این
معبودان هیزم دوزخ باشند ما نیز راضی ایم حضرت فرمود معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را بدین امر فرمودند و عزیر و عیسی و ملائکه از پرستش کنندگان خود
بیزار اند حق تعالی این آیه فرستاد ان الذین سبقت لهم بدرستی که آنانکه پیشی گرفته است برای ایشان منا الحسنی از جانب ما سابقه نیکو که سعادت
دنیا و عقبی است یعنی توفیق طاعت و رسیدن بکمال مانند عزیر و عیسی و ملائکه اولئک آن گروه مخصوص به عنایات عنها مبعدون
از دوزخ دور کرده شدگانند چه ایشان در اعلی علیین باشند و دوزخ در اسفل السافلین و روایت کرده که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطبه میخواند این
آیت تلاوت نمود و گفت انا منهم من از ایشانم ... عنایت الهی برای ایشان سبقت گرفته لا یسمعون نشنوند دور کردگان از آتش دوزخ حسیسها
آواز آتش را که بجوشد ... مسافت میان ایشان و دوزخ و حسیس آوازیست که محسوس شود و هم و ایشان فیما اشتهت انفسهم در آنچه آرزو کنند
نفسهای ایشان خالدون جاوید باشند کامرانی بمشتهیات خود دائم باشند لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهناک نگرداند ایشان را ترس بزرگتر
از سهمات و آن کلمه ... که هر یک از این کلمه ... اهل سعادت اند و متوطن دار
عزت ... ملائکه ندای ... الیوم ... عملکم ... بود چه کلاب ... خواهند شد و بقول ابن عباس فزع
اکبر نفخه اخیره است زیرا که حق تعالی فرموده که یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله و تتلقاهم الملائکه و پیش باز آیند
باستقبال ایشان فرشتگان در وقت بیرون آمدن از قبور و گویند ایشان را هذا این روز یومکم الذی روز ثواب شما است که
کنتم توعدون بودید ... روز ثواب و ... رسیدن ... از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
روایت کرده که فردا روز قیامت سه کس بر تلهای مشک باشند و از فزع اکبر ایمن ... یکی مردی که قرآن را از برای
محض رضای الهی ... حساب و جزا ... امرکند و ... کسی که ... حساب و جزای ... مردی که اذان گوید
و بمثوبت اعمال صالحه موصوف بود ... یوم نطوی السماء یاد کن روزی که در هم پیچیم آسمان را
و ... غرض از ... در هم پیچیده کطی السجل
همچنین طومار للکتب ... خوانده ... طومار ... سجل ... در آن ... مقصود
خلاصه ... آنست که ما آسمان را در هم پیچیم ... صحیفه ... ابن عباس گفته سجل نام کاتب ... است

صلی الله علیه و آله یعنی دبیر آن حضرت که صحیفه‌ها را درهم می‌پیچید نامش سجل بود و در بعضی روایت سجل نام ملکیست که اعمال بندگان را در صحیفه می‌نویسد و چون بنده

بمیرد آن را درهم می‌پیچد [illegible] کَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ همچنانکه آغاز کردیم اول خلق را آفرینش ... باز گردانیم ... اعاده ...

اول [illegible] وَعْدًا عَلَیْنَا وعده دادنی بر ما ... اِنَّا کُنَّا

فَاعِلِینَ [illegible] چنانچه از اول بوجود آوردیم برای ... دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات ...

آوردیم خلایق را [illegible] برهنه و ختنه ناکرده ... چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده ... مردمان

برهنه و ختنه ناکرده محشور سازند اول کسی که ... ابراهیم خلیل بود ... زنان برهنه محشور شوند ...

... که امت ... فرمود که لکل امرئ یومئذ شان یغنیه وَلَقَدْ

کَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم فِی الزَّبُورِ در کتاب زبور داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ ... تورات ...

... اَنَّ الْاَرْضَ ... یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ ...

... و قوله ... الارض و قوله الذین یرثون الفردوس ... زمین ...

امت مرحومه ... حکم کردیم که زمین ... کان صالح ... آخر الزمان ... میراث ... کقوله تعالی لیظهره علی الدین کله ...

رسالت صلی الله علیه و آله ... فراهم آورده شد برای من همه زمین ... مشرق و مغارب آن را ... ملک امت من ...

فراهم آورده شده است ... از زمین ... علیه السلام منقول است ... اصحاب المهدی فی آخر الزمان ...

اصحاب صاحب الزمان اند علیه السلام ... زمین ... بر آورد ... اخبار بسیار ... ذکر کرده ... و احادیث

صحیحه ... خروج مهدی ... رسالت صلی الله علیه و آله ... رسالت صلی الله علیه و آله

... لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا منی یواطی اسمه اسمی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما

... باقی نماند از دنیا ... روز ... مردی را از اهل بیت من ... زمین را

از داد و عدل ... پر شده باشد از جور و ظلم ... صحیح ... از پیغمبر ... صلی الله علیه و آله نقل کرده المهدی من عترتی من ولد فاطمه یعنی مهدی

از عترت من است از فرزندان فاطمه اِنَّ فِی هٰذَا ... بدرستی که درین که مذکور شد از اهلاک کافران و دولت ... اهل ایمان ... از اخبار و مواعظ این سوره

لَبَلَاغًا ... کفایت است لِقَوْمٍ عَابِدِینَ ... که ... خود را ... عبادت کرده ... امت مرحومه ... خبر و موعظ ...

... وَمَا اَرْسَلْنَاکَ و نفرستادیم ترا اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشش لِلْعَالَمِینَ ... عالمیان ... آن ...

سبب هدایت ... رحمت ... کفار ...

... و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم ... رحمت ... ایمان ...

... طعام ... گرسنه ... منع ... قبول نکرده ...

... عام ... هر که ... از آن آب دهد ... خود ... نفع ...

همچنین کافر بجهت تمرد خود از نعمت هدایت محروم گشته و در وادی ضلال بگرسنگی و تشنگی هلاک گشته و در حدیث صحیح وارد شده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که ازین رحمت چیزی بتو رسیده گفت آری من از عاقبت کار خود میترسیدم پس ایمنی یافتم بجهت آنکه
حق تعالی مرا مدح فرمود در آیه ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین در کشف الاسرار آورده که از جمله رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنست که
امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه مشرفه و اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجره مطهره و مسجد حرام بود در عرش و مقام قاب
قوسین بر آمد امت را یاد نمود و فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و فردا نیز در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی ما همه را
شفاعت فرموده در جنت عدن در آورد قل بگو ای محمد مر کافران را که انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم اله واحد
که خدای شما الله واحد خدای یگانه است وبس فهل انتم مسلمون پس آیا هستید گردن نهادگان و باخلاص عبادت کنندگان مر او را فان تولوا
پس اگر برگردند از توحید فقل پس بگو بایشان که آذنتکم علی سواء آگاه کردم شما را بر طریق سویت آنچه میدانم که بآن مامور شده ام از توحید یعنی همه
آنرا بهمه شما رسانیدم و همه را در خبر یکسان گردانیدم و قومی را بآن تخصیص نکردم و در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کرده
و بر شما روشن کرده کافر و مؤمن در علم این مساوی اند و ان ادری و نمیدانم اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور است ما توعدون
آنچه وعده داده میشوید بدان از حشر و نشر یا غلبه مسلمانان لیکن یقین میدانم که محقق الوقوع است و بی شک و شبهه واقع خواهد شد مراد عدم علم است
در وقت معین مر قرآن و یقین بر وقوع آنست اما انه بدرستی که خدای یعلم الجهر میداند آشکارا من القول از سخن کفار در طعن اسلام
و یعلم ما تکتمون و میداند آنچه میپوشید از حسد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و حقد بر مسلمانان و همه را بر آن سزا خواهد داد و ان ادری و نمیدانم
حکمت در تاخیر عقوبت شما لعله فتنة لکم شاید آن تاخیر آزمایش است مر شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند در کشف گفته که
لینظر کیف تعملون مراد آنست که تا ظاهر شود علم او و ظاهر شود که کدام از شما عناد ورزیده در کفر خود راسخ تر است و متاع و بهره برخورداری شما را
الی حین تا هنگامی که وقت مقرر اجل مقدر است و کتاب ثعلبی متمم مجمع البیان لازم گفته از شعبی مرویست که چون امام حسن بن علی علیهما السلام بجهت مصلحت
رعیت با معاویه مصالحه نمود معاویه در اثنای خطبه گفتن و منبر رفتن آنرا از حضرت آنحضرت در خواست و بآواز بلند خطبه خواند مشتمل بر حمد الهی
و نعت حضرت رسالت پناهی بعد از آن فرمود که عاقل ترین مردمان متقی است و نادان ترین ایشان مرد بدکار تباه روزگار است بدانید که این کار که
من و معاویه در آن اختلاف کردیم یا حق مردیست که این کار سزاوار اوست و یا حق من و من ترک آن کردم و از سر آن گذشتم برای صلاح امت
پس این آیه تلاوت فرمود که وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین قل رب احکم بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی
گفت پیغمبر که ای آفریدگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بالحق براستی یعنی بدانچه مقتضای وقوع عذاب و عقاب است بر ایشان چه ایشان مستحق
این شده اند و چون آنحضرت بامر الهی این دعا فرمود حق تعالی اهل مکه را در بدر معذب گردانید بشمشیر آبدار نصرت کرد از حیدر کرار و سایر اتباع ابرار و انصار
حملات ختم بدار البوار رسانید از قتاده مرویست که هر گاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمعرکه قتال حاضر شدی قبل از شروع در قتال فرمودی رب احکم
بالحق و ربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمت بخشنده است المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهیم علی ما تصفون بر آنچه شما وصف
میکنید از آنکه بر خلاف حق است که آن شرک و تسلط شما است بر ما و نکردن پیغمبر را که السلام در اندک ضمنی و تکذیب عذاب موعود و واقع نشدن آن

از صفات باطنه جز هل هذا الا بشر مثلکم و اتخذ الرحمن ولدا آنست که سخن باشد از ایشان و سخنان ایشان باری هیچ هم و امید داریم

درگاه حضرت باری داریم که حق را بر باطل غالب گرداند و امور را به مراد هم بکند پس حق الکتاب دعوت آنحضرت هم اهل کفر را مقهور و مسکوت گرداند

و وعده لیظهره علی الدین کله را به ظهور آورد هم رسول و حضرت و در آنچه گمان برده بودند خایب و خاسر گشتند و آنچه طمع آن داشتند نقیض آن مراد ایشان

گردند خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین

سورة الحج

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الحج بخواند

حق تعالی او را ثواب کسی که حج و عمره کرده و گشته باشد روز قیامت کرامت فرماید و از ابو عبد الله علیه السلام مروی است که هر که این سوره در هر سه روز یکبار بخواند سال

بر نیاید که زیارت بیت الحرام مشرف گردد و اگر در سفر فوت شود حق تعالی او را به بهشت برد و آنچه از روی اعتبار و اعلام و بیان و حضرت حق تعالی ختم

سورت انبیا بود و با مرتبه کمال توجه و کلام رسالت این با پیغمبر او رحمة للعالمین است افتتاح این سوره کرد با مر مکلفین به پرهیز از شرک و معاصی

دین و جود بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب جمیع مکلفانست از موجودین و مومن و کافر و بنده و آزاد و مرد و کودک

و دیوانه چون از دایره تکلیف بیرون اند در این خطاب داخل نیستند پس منع مومنان که ایشان از اهل تکلیف اند داخل خطاب اتقوا ربکم بترسید از عذاب

پروردگار خود و کفت آن از کفر و معصیت مجتنب شوید ان زلزلة الساعة بدرستی جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پر هول

و هیبت است و گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب باشد از مغرب و بعضی را در تفسیر آمده که قبل از نفخه اول زمین متزلزل شود و بعضی از آسمان بر

کرانها افتد اینست ذلک که ای مومنان حکم مهالوقوع قیامت و درسیه پس فزعی عظیم در خلایق پیدا آید یوم ترونها روزی که ببینید آن زلزله را تذهل

غافل و بیخبر گرداند از غایت دهشت آن کل مرضعة هر زن شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزند شیر دهد آنرا یعنی با وجود شدت شفقت و رحمت

مادر به فرزند شیرخوار چون زلزله قیامت حامل کند از دهشت و هول آن ساعت او را از هر فرزند خود که شیر دهد غافل شود و او را فراموش کند و بیانداز

و تضع کل ذات حمل و بنهد هر صاحب حملی یعنی هر زن آبستن و دار بیفکند حملها بار خود را یعنی از غایت دهشت آن زلزله فرزند

خود را از شکم و تری الناس و ببینی ای بیننده همه مردمان را از شدت هول آن روز سکاری در حالتی که مستان باشند یعنی مستان عقل و تمیز

از ایشان زایل شده و ما هم بسکاری و حال آنکه ایشان نه مستانند از روی حقیقت و آنچه در رای العین مانند و لکن عذاب الله شدید

و لکن عذاب خدای سخت و یک هول و دهشت آن مه هوش ربای از عمران بن حصین و ابو سعید خدری مروی است که این هر دو آیت در شب نازل شد

در غزوه بنی المصطلق و ایشان قبیله اند از بنی خزاعه و مومنان در شب راه میرفتند چون این هر دو آیت نازل گشت رسول صلی الله علیه و آله نزول وحی را

کرده و درگذرانید و آنحضرت چون این هر دو آیت را با آواز بلند بر ایشان خواند هم که بر ایشان افتاد و گریستند و در آن شب کسی تکلیف کرد آنچه چیزی در زین اسپ

از اسپان فرود نگرفت و خیمه نزد و طعام نپخت و بعضی گریه میکردند و جمعی حزین و غمگین سر زانوی خود و دیدم رسول صلی الله علیه و آله فرمود

که میدانید چه روزیست گفتند خدای و رسول او داناتر فرمود روزیست که حق تعالی آدم علیه السلام را فرماید که برخیز و بعضی از ذریت خود

را به دوزخ فرست او گوید چه کس پس فرمود از هر هزار نهصد و نود و نه را به دوزخ فرست و یکی را به بهشت اصحاب چون این شنیدند صدای ایشان

از این بر آمد و ایشان های بگریستند و گفتند یا رسول الله آن نجات یابنده که خواهد بود فرمود که شما را خبر باد که خلق هستند

یاجوج و ماجوج و مسکونه و از غایت کثرت از صد و هفتاد و نهایت ایشان خدای داند و همه اهل دوزخ باشند

در حین عدد کفار نامه یکی سیه است در کاه سیاه و امید میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند و بعد از آن فرمود که امید میدارم که نیمه
اهل بهشت شما باشید ایشان زبان بتکبیر و تحمید بگشودند پس گفت امید من چنان است که دو ثلث اهل بهشت باشید و بدانید که اهل بهشت صد و بیست
صف باشند هشتاد از آن صف امت محمد باشند و بعد از آن فرمود که از امت من هفتاد هزار از ان قبیل باشند که بی حساب به بهشت روند و فرمود
عمر خطاب گفت هفتاد هزار بی حساب به بهشت روند فرمود نعم با هر یکی از آن هفتاد هزار هفتاد هزار باشند که بی حساب به بهشت در آیند عکاشة بن محصن بر خواست
و گفت یا رسول الله دعا کن تا مرا از جمله ایشان گرداند فرمود که تو از ایشانی دیگر مردی از انصار بر خواست و همین التماس کرد فرمود عکاشه این
بر تو سبقت گرفت از ابن عباس منقول است که آن انصاری منافق بود و بجهت این رای او را جواب نفرمود و آیه اول در نضر بن حارث نزول یافته که با حضرت رسالت علیه و آله
مجادله کردی و گفتی فرشتگان دختران خدااند و گفتی قرآن افسانهای پیشینیان است و خدای تعالی در منت بر انگیختن کسی که پوسیده و ریزه ریزه و خاک گشته
زنده کند حق درباره او و هر که تابع او بود در این گفتار فرمود و من الناس من یجادل و از مردمان کسی هست که از غایت کفر و عناد و جدال و
نزاع میکند فی الله در کار خدای و در اینکه حق منزه است از شریک و ولد یا و عدم قدرت او بر زنده کردن مردگان بغیر علم بی دانشی و برهانی و
برهان و حجتی و یتبع و پیروی میکند در مجادله کردن با حق کل شیطان مرید هر دیوی سرکش را که متمرد کننده و سرکشنده است از فرمان خدا و مبرا
از صلاح و فلاح کتب علیه نوشته است بر آن دیو یعنی در لوح محفوظ ثبت شده انه امر این است که من تولاه هر که او را دوست دارد
یعنی پیروی او کند فانه پس بدرستی که آن دیو یضله گمراه گرداند تابع خود را از راه راست که طریق نجات است از شقاوت ابدی و وصول بسعادت
سرمدی و یهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزنده یعنی و تابع خود را بکاری دارد که مکافات آن آتش دوزخ
باشد و سبب جهنمی شدن او گردد هر که تابع شیاطین ضلال و اضلال و رسوایی بی حق میشود و پیروی کسی میکند که دیو آنها را از هدایت ایمان حضرت رسالت پناه
و اصل پیغمبر مختار رحمی و علی و آل او مصابیح طرق هدایت اند و کوکب درج نجات هر آینه در ظلم ضلالت گرفتار شده مانند اتباع شیاطین و دیو
گمراه گردد و در عذاب سعیر گرفتار گردد و چون ذکر اضلال اهل کفر و شرک در باب بعث است و انکار ایشان حجت و دلیل روشن بر تحقیق
وقوع آن میفرماید که یا ایها الناس ای مردمان مراد منکران بعث اند ان کنتم فی ریب من البعث اگر هستید شما در شک از زنده گشتن
همه کالا و دیگر اعاده و معمور و ممکن نیست در جسمی را آخر نظر کنید در اول احوال خود فانا خلقناکم پس بدرستی که آفریدیم ما پدر شما را
من تراب از خاک و هر که فرع او باشد و هر که قادر باشد آدمی تام خلقت صورت را از خاک ترتیب دهد البته توانا خواهد بود که اجزای خاک شده
او را جمع کرده زنده گرداند در اول آفرینش خود که آن آفرینش است از خاک ثم من نطفة پس از آن منی که آن آب است از مرد و
زن بر حم ریخته میشود و جمع میگردد ثم من علقة پس از نطفه خون بسته ثم من مضغة بعد از آن از قطعه گوشت آن مقدار که بخایند مخلقة تمام خلقت
که در هیچ نقصی و عیبی نبود و غیر مخلقة و ناتمام خلقت که در بعضی از اجزای آن نقصانی باشد و در وسیط گفته که غیر مخلقه بچه است که از شکم افتاده باشد پیش
از آن صورت خلقت است حاصل کار انتقال جسم از حالتی و هیأتی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما انتقالات بر سبیل تدریج
قدرت و حکمت خود را البته کمال قدرت ما و ما بیان کنیم که هر قابل تغییر و تکوین است مادی دیگر قبول آن میتواند کرد و هر که قادر باشد
بر تغییر و تصویر آن اولا قادر خواهد بود بر اعاده آن ثانیا و نقر فی الارحام و قرار میدهیم و باقی میگذاریم در رحمهای مادران ما نشاء آنچه را

که خواهیم قرار دهیم یعنی آن جنینی را که میت ناقص کرده است بلکه از شکم بیفتد در رحم تا بر إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شده و مقرر گشته که زمان
وضع است و اقل آن شش ماه است و اکثر آن نه ماه از ابن عباس مرویست که چون نطفه در رحم قرار گیرد حق تعالی فرشته را بر آن موکل گرداند آن فرشته گوید
بار خدایا این نطفه مخلّقه خواهد بود یا غیر مخلّقه اگر نه از رسد یا ذکر غیر مخلّقه او را بیندازد و اگر خطاب آید که مخلّقه گوید خداوندا از که خواهد بود انثی یا ذکر و روزی
او از کجا خواهد بود و اجل چند است و شقی است یا سعید است … در لوح محفوظ نگاه کن … پس … نگاه دار بعد از آن ملازم حال او باش تا هنگام
وضع و بعد از آن یا مراد از سمّی او است از شکم مادرش فرو آرد هنگام مقرر ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آریم شما را از شکمهای مادران طِفْلًا در حالتی که کودک
باشید از غایت ضعف و ناتوانی امور خود قیام نتوانید نمود تا که شیر خورید و بآن پرورش یابید ولیکن چون … ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ
پس از آن برسید بکمال نیکیهای خود در قوت و عقل که نهایت قوت و غایت فهم مرادست و آن میان سی و چهل … وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى
و بعضی از شما کسی باشد که … رسیده و کامل یا قبل از آن یعنی در حال کودکی یا جوانی بمیرد وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ و بعضی دیگر از شما کسی باشد
که رد کرده شود إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین و زبون ترین زندگانی که سن خرافت و نهایت پیری است لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ تا نداند پس از دانستن امور
شَيْئًا چیزی یا تا مانند حال کودکی … پس هیچ دانسته نبود و آموخته … فراموش کند از یاد ببرد و محققان سن خرافت را ارذل العمر
گفته اند که آدمی در … بلکه هر چند … خفت عقل و ضعف بدن و زوال … بیشتر میگردد و …
است و … حال طفولیت و ضعف که در آن امید داری بتمام قوت و کمال هست از عکرمه منقولست که هر که تلاوت قرآن کند حق تعالی او را از
و نقص عقل نگه دارد و بدلیل قوله تعالی ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و عمل صالح بالاتفاق تلاوت قرآن است … حق تعالی
… وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً در حالتی که خشک و بی رونق است و مرده افسرده فَإِذَا
أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ پس چون فرو فرستیم از ابر بر آن زمین آب را اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه … از روی …
وَرَبَتْ و بر آید … وَأَنْبَتَتْ و برویاند زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نبات بَهِيجٍ که تازه و تر و نیکو باشد و … قادر …
زمین مرده را بآب زنده سازد تواناست بر آنکه اجزای … همان خاک … باز برد پس از آنکه … خاک گشته مانند زمین …
افسرده در فصل زمستان که هیچ نبات از وی روییده نشود چون فصل ربیع در آید او را در جنبش در آورد و انواع نبات از آن برویاند پس … قادر
که همه مخلوقات را زنده کند پس از مردن و خاک شدن ذَلِكَ آنچه مذکور شد از آفرینش آدمی در اطوار مختلفه و تحویل او در احوال متنوعه
و احیای زمین بعد از مرده بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ او ثابت است در ذات خود که بوجود واجب است … مستحق
… وَأَنَّهُ و بسبب آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَى زنده میگرداند … نطفه و زمین خشک … زنده … وَأَنَّهُ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و برای آنست که او بر همه چیزها تواناست از میرانیدن و زنده گردانیدن و غیر آن از مقدورات چه قدرت ذاتیه او …
ممکنات علی السویه است وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و بسبب آنست که قیامت آینده است … تا آن دلایل عالم شوند … لَا رَيْبَ فِيهَا
که هیچ شک نیست در آمدن آن … وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه خدای يَبْعَثُ برانگیزاند مَنْ فِي الْقُبُورِ
کسی را که در گورها اند برای جزای کردارها … وعده … وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ

کس هست که از روی عناد جدال میکند فی الله در کلام خدای یا در توحید و قدرت او مراد او جهل است یا نضر بن حارث یا مراد از اول روسای

کفار رند و از ثانی تابعان آن و یا مقلدان که هریک از آنها طریق جدال می کنند بغیر علم بی دانشی و لا هدی و بی دلیلی که راه نماید

بمقصد و لا کتاب منیر و بی کتابی روشن که بیان صواب از خطا ممتاز گرداند ثانی عطفه در حالتی که پیچیده است پهلوی خود یعنی گردن

خود را جهت تکبر چه متکبر در مسلوه هر چیزی در پیچیده کردن در روی خود از هر چیزی منحرف سازد و مراد اعراض است و روی گردانیدن از حق

و بر هر تقدیر آن مقلد جدال میکند در حالتی که متحیر و متکبر است تا موصل ازین لیضل عن سبیل الله تا گمراه کرداند مردمان را از راه خدای

نیز از فرمان برداری او له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوائی قتیل در روز بدر و ضعیف و نکوهش بر زبان اهل اسلام و نذیقه

و بچشانیم او را یوم القیامة در روز رستخیز عذاب الحریق از عذاب آتش سوزان و او را گوییم در قیامت که ذلک این رسوائی و عذاب

بما قدمت یداک بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی کرده از کفر و معصیت و ان الله و بسبب آنکه خدای نیست

بظلام للعبید ستم کننده مر بندگان را بلکه جزا نیست که اجزاء دهنده ایشانست بقدر اعمال ایشان نه زیاده بر آن و ذکر

ظلم بصیغه مبالغه جهت کثرت عبید است یعنی ظلم نمیکند بر هیچ فردی از افراد آنها که از ابن عباس مرویست که جمعی از اعراب بمدینه

آمده قبول اسلام کردند پس هر کرا از ایشان که مرضی عارض نشد و قدرت بودند و زنش پسر آورد و اسب او کره خوب زائید و مواشی نتاج

نیکو داد گفتی اسلام نیکو دینیست و مرا الیت آن نیکو بهاش آید و دل او بر اسلام آرمیده شد و هر کرا قضیه بر عکس این رخ دادی از دین برگشتی و گفتی

ایمان مرا میمون نیست و بروایت ابن مسعود یکی از یهود ایمان آورد و اتفاق چنان افتاد که در چشم او عارضه شد و نور باصره او تاریک شد و مال هلاک

و در همین آیه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت من این اسلام شوم گرفتم مال از من مناف دارا تا تکلیف خود بازگردم حضرت جواب داد که اسلام

را اقاله نتوان کرد و به دین دیگر رجوع کرد یهودی مرتد شد و این آیه آمد و من الناس و از مردمان من یعبد الله کسی هست که

پرستد خدا را بوده است علی حرف بر طرفی و کناره از آن نه در وسط حقیقی آن این مثلیست برای عدم ثبات در دین بدون سکون

و طمانینه در آن همچنانکه کسی بر کنار لشکر ایستاده باشد و منتظر آنکه اگر فتح و ظفر یابد مطمئن شده و دل او آرمیده گشته

و در میان آن لشکر در آید و با ایشان در غنیمت حصه داشته شریک ایشان گردد و اگر آن قضیه بر عکس این دهد و از روی قرار او را نشان

بگریزد چنانچه مذبذب بود فان اصابه پس اگر برسد او را خیر نیکوئی چون توانگری اطمأن به آرام گیرد بدین و ثابت شود بر آن بسبب آن خیر

و ان اصابته فتنة و اگر برسد او را ابتلا و آزمایش چون فقر و مرض و غیر آن انقلب علی وجهه برگردد بر روی خود یعنی از جهتی

که متوجه شده یا باسلام کرده است از آن عود کند مرتد گردد و دین اسلام را رخصت دهد و از حسن ... که مراد رجوع بر زبان

نیز زبان اظهار عبادت خدا کند و ... اسلام نماید و دل بکفر خود راسخ باشد خسر الدنیا زیان کرد در دنیا که برای دین خود را از آنچه یافته بود

از صحت و توانگری محروم ماند والاخرة و زیان کرد در آخرت که بسبب مرتد شدن بعذاب ابدی گرفتار شد ذلک این هو الخسران

المبین آنست زیان هویدا و پیدا چه زیانی ازین عظیم تر که از عاقبت دنیا محروم ماند و در آخرت از ثواب نعیم باز ماند بعذاب جحیم معذب گردد

نه مال و سلامت و نه ثواب دین نه امورش ... از ... در هر دو جهان ... التبه زیان بود ... یدعوا میخواند و میپرستد آن مرتد

مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آنچه را که ضرر نرساند اگر نپرستد او را وَمَا لَا يَنفَعُهُ و آنچه سود ندهد او را اگر پرستش کند زیرا که

جمادات فاعل ضر و نفع نتوانند بود ذَٰلِكَ آن خواندن و پرستیدن هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ است گمراهی دور از مقصد که آن نور راه

است [illegible] کسی که [illegible] آب [illegible] کند و [illegible] که از آباء [illegible] تا اگر مال کار او هلاک کند يَدْعُو می‌خواند لَمَن ضَرُّهُ

آنرا که ضرر پرستیدن آن که [illegible] و عذاب آخرت است أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ نزدیکتر است از سود او که توقع شفاعت است از آن لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ

هر آینه اگر ضرر او اولی است از نفع او [illegible] یار است وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد معاشری [illegible] و در زمره [illegible] آن [illegible]

حاصل نبود و [illegible] در دین اسلام [illegible] بر نقیض آن بیان ثواب اهل ایمان میکند که ثابت و راسخ اند در آن سلوک

إِنَّ اللَّهَ به درستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می‌آورد آنان را که [illegible] خدا و رسول را وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته

جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار و غرفهای آن جویهای آب و شیر و عسل [illegible] إِنَّ اللَّهَ

يَفْعَلُ به درستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک [illegible] حکم [illegible] که دافع اثابت و عقوبت او شود

[illegible] گروهی از غطفان [illegible] اسلام توقف [illegible] کشته [illegible] اسلام [illegible] میان [illegible] و یهود [illegible] قطع کرد

[illegible] اهل اسلام [illegible] مَن كَانَ يَظُنُّ هر که پندارد [illegible] رسول [illegible] أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ اینکه

یاری ندهد خدا [illegible] فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلای کلمه اسلام و اظهار [illegible] وَالْآخِرَةِ و در آخرت [illegible] درجه [illegible]

[illegible] آنست که [illegible] قدرت [illegible] است [illegible] او را [illegible]

[illegible] فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس [illegible] إِلَى السَّمَاءِ از سقف [illegible]

از سقف خانه [illegible] ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس [illegible] آن رسن [illegible] در گردن [illegible]

و خود را هلاک کند [illegible] فَلْيَنظُرْ پس [illegible] هَلْ يُذْهِبَنَّ

آیا میبرد كَيْدُهُ [illegible] مَا يَغِيظُ آنچه خشم [illegible]

[illegible] وَكَذَٰلِكَ [illegible] أَنزَلْنَاهُ [illegible] آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ

در حالتی که [illegible] وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه خدای تعالی يَهْدِي راه [illegible]

مَن يُرِيدُ هر کرا خواهد [illegible] لطف و توفیق [illegible] خواهد [illegible] حق اند [illegible]

[illegible] عناد [illegible] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا به درستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه

یهود شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره پرستان [illegible] وَالنَّصَارَىٰ [illegible] وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا

و آنانکه شرک آوردند [illegible] بت پرستان إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ به درستی که خدای تعالی جدا کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز [illegible] محکم خود [illegible]

[illegible] مکافات آنها [illegible]

[illegible] إِنَّ اللَّهَ به درستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ [illegible]

آگاه پس همه را بر وفق اعتقاد جزا خواهد داد و در تبیان مجاهد گفته که ملل شش است پنج قسم یکی از آنها که اهل ایمانند تابع رحمن اند و باقی پیکار روند
و معنی و باقی قرین شیطان که هالک اند بهلاک ابدی اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب با حضرت و مراد امت اند یعنی ای اهل تکلیف نمی بینید اَنَّ اللهَ آنکه
خدای یَسْجُدُ لَهُ سجده میکند مر او را یعنی کمال خضوع و خواری برای او بجای آورد مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از انواع ملائکه بطوع و رغبت
وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هر که در زمین است از فرزندان جن و انس از روی طاعت و عبادت وَالشَّمْسُ و سجده میکند او را آفتاب بطلوع و غروب که
بعض خضوع و ذلت اوست و انقیاد کرده آن بقول علی سجده است و بقول ابن عباس گفته وَالْقَمَرُ و سجده میکند مر او را ماه ببر آمدن و فرو رفتن
ببروج فرمان برداری وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن بر وفق مامور وَالْجِبَالُ و کوهها بکار بستن چشمهای آب از آن و برویش معادن
بروجه انقیاد وَالشَّجَرُ و درختان بر سر درجه بلندی نهالست وَالدَّوَابُّ و چارپایان بجهات ترکیب و کاری و انقیاد که حاصل که ذی العقول
سجده حضرت احدیت میکنند از روی طوع و رغبت و طاعت و عبادت و غیر ذی العقول بر سبیل غیر العقول مسخر شدن و عدم امتناع از تدبیر ملک
قدیر و اما از روی ذلت کردن آنها دلیل خضوع خود و عظمت بر وجود وجود صانع خود که مستجمع جمیع صفات کمالست که یکی آن مستحق عبادت و الوهیت
وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ و سجده میکنند او را سجده طاعت بسیاری از مردمان وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان که ابا کرده از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ثابت و لازم
شده است بر ایشان عذاب نیست که ابا و امتناع از سجود و انقیاد و اصرار بر کفر و معصیت حکم شده بر آنها بعقوبت در دنیا و آخرت و از مجاهد مروی
که هر که او سجده نکند خدا را لیکن سایه او سجده میکند قیام باید که قوله تعالی و ظلالهم بالغدو والآصال در اعتقاد اولیاء که حقیقت نطیع نهادن سر بر سجده
نیست چرا که ای از روی استهزا میان کسی که بر زمین نهد از اجزا سجده میشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تخشع
و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مرتبه ایشان خاشع و خاضع اند بلسان حال که او صنع اظهر است از دلالت مقال و صاحب کشاف ذکر کرده
مراد بسجود مطاوعت مخلوقات است مر او را و در آنچه احداث میکند در آنها از افعال و در آنچه اجرای افعال مخصوص در آنها از تدبیر و تسخیر خود مر آنها را
و بدانکه این سجده چهارم است از سجدات قرآن باتفاق علما و در فتوحات این سجده را سجده مشاهده و اعتبار گفته و وجوه او ازهم التیاغیر از آدمیان
را تبعیض نکرد لیس منه باید که مبادرت کنند بسجده تا از کثیر اول باشند که اهل سجده و قرابت اند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند وَمَنْ
يُهِنِ اللهُ و هر که را خوار کرداند خدا یعنی او را بکتب کفر یا عصیان و فسق بشقاوت آخرت که عذاب مخلد است که قهار کرداند فَمَا لَهُ پس نیست
مر او را مِنْ مُكْرِمٍ هیچ کرامی کننده و نوازنده بسعادت و مثوبت و در آوردن او بجنت که دار کرامت است مالک مثوبت و عقوبت نیست مگر او
بیت اِنَّ اللهَ يَفْعَلُ بدرستی خدای میکند مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت و اکرام بر وفق مقتضای عمل عاملان و اعتقاد معتقدان و هیچکس با او
از آن منع نتواند کرد چه او قادر مطلقست و ماسوی او در نهایت عجز و افتقار و ذلت و احتیاج از ابن عباس مرویست که اهل کتاب با مؤمنان
در مقام مخاصمه در آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیمتر و ما بخدا از شما سزاوارتریم و دین ما محکم و قائمتر مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر
را با جمیع پیغمبران پیشین تصدیق میکنیم و بکتاب خود و بکتاب شما و سایر کتابهای آسمانی ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی
حسد و حقد بوی نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق تعالی این آیه فرستاد که هٰذٰنِ خَصْمٰنِ این دو گروه دشمن یکدیگر اِخْتَصَمُوا جنگ و
جدال کردند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و بکاری در صحیح حجة آورده و گفته بودند عفاری رحمه الله منقولست که کسی گفته میخواهم که بدانم که این آیت در حق کیست

از مؤمن و کافر که در روز بدر بسیف کردند هر یکی بمبارزت از جانب کفار عتبه بود و شیبه و ولید بن عتبه و از طرف مؤمنان علی و حمزه و عبیدة بن حارث
عبد المطلب حمزه مبادرت کرده عتبه را بکشت و امیر المؤمنین صلوات الله علیه ولید را بقتل آورد و عبیده شیبه را و بقتل آمد در آن مدینه گویند و در بیان
بر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که فرمود این آیه در مبارزان ما که کفار بودند نازل شده در روز بدر و در وسیط آورده که دو خصم گروهی یعنی
و یهود و نصاری و صابیان و مجوس و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه اند و مؤمنان علیحده یک گروه و این هر دو خصم بر سر دین ذات و صفات خدا
جنگ میکنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنها که کافرند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شود برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش که همچنان
فرا گیرد مانند جامه که احاطه جسم ایشان کند و با وجود این يُصَبُّ ریخته شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از بر سرهای ایشان بر زبر سر ایشان الْحَمِيمُ
آب جوشان که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بدان مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از آلات اندرون وَالْجُلُودُ و گداخته شود پوستهای
ایشان یعنی از آن حرارت ظاهر و باطن ایشان بریزد وَلَهُمْ و مر ایشان راست مَقَامِعُ گرزها و چه گرزها مِنْ حَدِيدٍ از آهن که بکوبند ایشان
کوبند كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه که خواهند کفار أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا که بیرون آیند از آن آتش مِنْ غَمٍّ از جهت کثرت غم و الم و مکافات أُعِيدُوا فِيهَا
بازگردانیده شوند باین گرزها فیها در آن آتش یعنی چون کنار جهنم رسند نزدیک بخروج شوند زبانیه گرزها بر سر و جبین ایشان زنند تا ایشان باز گردند
آنها را بدرکات جهنم و از حسن روایت که زبانه آتش ایشان را بجوشد و ایشان را بالای جهنم اندازد و زبانیه بمقامع ایشان را باز بته جهنم اندازد و هفتاد
مقدار خریف بته جهنم رسند و باز زبانه آتش ایشان را بالا اندازد و زبانیه ایشان را بمقامع بقعر جهنم افکنند و همچنین پیوسته معذب باشند و گویند با ایشان
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزان را و در حدیث آمده که اگر گرزی از آن گرزها در زمین دنیا نهند و همه آدمیان و جنیان بر آن
جمع شوند و خواهند که آن را بردارند نتوانند و راوی این حدیث ابو سعید خدری است و عذاب موصوف از برای یکی از آن دو خصم باشد که کافرند و در حق خصم
دیگر که اهل ایمان اند میفرماید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آورد آنان را که گرویدند بخدا و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویهای آب يُحَلَّوْنَ فِيهَا آراسته
گردانیده و زیور و پیرایه بسته شوند در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها مِنْ ذَهَبٍ که از خالص طلا باشد وَلُؤْلُؤًا و از لؤلؤ بسته شوند از مروارید
یا از جنس آنها از طلا که مروارید در آن نشانده باشند و عاصم لؤلؤا بنصب خوانده یعنی داده شوند مروارید تا بآن خود را زینت کنند وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا
و جامه که پوشند ایشان در آن بهشت حَرِيرٌ ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد مراد آنست که لباس حریر
بر ایشان حرام است و قلم هم مثل این است وَهُدُوا و راه نموده شوند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ بپاکیزه از گفتار یعنی در حق کلمه
طیبه راه نمونها ایشان در آنجا چه در بهشت چیزی نگویند الا آنکه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و حسن بصری در آیه فرموده که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و یا قول پاکیزه آن باشد که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما
مگر سلام که ایشان باشند یا بیکدیگر و تحیتهم فیها سلام و اکثر مفسران بر آنند که مراد بقول طیب کلمه شهادت است در دنیا کقوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب و این ریگ را
بکلمه شهادت ضم سکینه و شکوه قول طیب لا اله الا الله و الله اکبر است و نزد بعضی قول طیب قرآنست و نزد بعضی دیگر مطلق ذکر الهی و استغفار است
و یا هر دولتی که سبب طیب نفوس ملکات باشد و سبیل او آنچه ذکر الله است بصفت و بوعظ مسلمانان یا دعای مؤمنان یا امر معروف و نهی از منکر و ما خداوند

کفته که کلام پاکیزه آنست که از دعوی و عجب و ریا خالی باشد و به نماز نزدیک و سهل تستری گوید در این کلام نظر کردم هیچ راه نجات ندیدم مگر این

و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم وَهُدُوا و راه یافته شوند اهل ایمان إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خدای ستوده که ستوده طریق است مراد طریق

است یا صراط مستقیم که دین اسلام است پس از آن از صفات ذمیمه کفار خبر میدهد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول خدا

وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که ایمانست و طاعت وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول اکثر

مولود و رحمه است که معهود اصحاب است از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم آنرا لِلنَّاسِ برای همه مردمان

و مخصوص نیست بعضی جهت بعضی سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ یکسان است مقیم در و وَالْبَادِ و آینده از بادیه یعنی شهری و غریب بودن در ادای

مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه کعبه برابراند و گویند مراد آنست که قبله کسانیکه مقیم اند در آن و جماعتی که از اطراف و جوانب عالم آیند

کعبه است و همه در این حکم مساوی اند و با هم برابر اند و ایمن بودن از قتل و غارت وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ و هر که اراده کند در حرم کار را

که مقارن آنست میل کردن و کردیدن از راه حق و پیوسته ستمکاری که شرک و کسب معصیت باشد هر که در زمین خواهد کردیدن را از راه راست

بسبب ظلم و تعدی از نهج صواب نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک در دنیا و آخرت از ابن عباس و ضحاک

و مجاهد و ابن زید مرویست که مراد بالحاد ظلم استحلال حرامست و گویند مراد هر خطیئتیست منهی حتی دشنام دادن خادم خود و کویند ... است

ابی عظیم است نسبت بمواضع دیگر و عقاب آن مضاعف و اکثر علما برآنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد گناهی کند

در غیر حرم اکر بفعل آرد بر او بنویسند و اگر نه ننویسند مگر در حرم که اکر ایشان گناهی کنند ... انکه کند بر او بنویسند و عبد الله مسعود فرمود که اگر

کسی در عدن قصد قتل کسی بکند بمکه نیاید قصد کند حرم کعبه را در مکه بکشند او را عذاب الیم بچشانیم علم الهدی رحمه الله فرموده که حکم محرم مخصوص است

بتضاعف حسنات حج و نمازی در وی باشد چنانچه نماز در غیر آن برابر است پس جزای سیئات نیز در آن مضاعف باشد از مواضع و وجه جمعی

دیگر الحاد و ظلم قصد کشتن کسی است که وی قصد کشتن او بکند و ظلم کند بر کسی که وی قصد ظلم او نکند ممکن است استدلال کردن باین آیه بر آنکه هر که

در حرم احداث امری کند که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او را زیاده کردانند جهت آنکه فرموده‌اند که ذم عذاب الیم وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن ای

محمد که چون تعیین مرجع کردیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم علیه السلام مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن یعنی آن مکان را مرجع وی

کردانیدیم تا رجوع بآن نموده بر آن خانه بنا کند و عبادت نماید و در روایت آمده که حق تعالی رفع خانه کعبه کرد باسمان در زمان طوفان نوح و آن از

یاقوت سرخ بود پس حق تعالی ابراهیم را امر کرد تا در موضع آن خانه بسازد و ابراهیم جای آن نمیدانست تا سایه فرستاد بر آن مقدار که زمین خانه بود و ابراهیم

بر آن خانه بنا کرد و کویند بادی را ... بر آن اندازه زمین را برفت و یا جبرئیل بیامد و کرد اکرد آن مکان خطی کشید و ابراهیم بر اساس قدیم بنا نهاد

و گفتیم او را أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا که شرک میار و روا مدار بمن چیزی را که غیر از شرک منزه ام از شرک و منفرد ام بالوهیت و پرستش کن وَطَهِّرْ بَيْتِيَ

و پاکیزه ساز خانه مرا از بتان و جمیع چیزهای ناشایسته تا جای پرستش باشد لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان گرداگرد آن وَالْقَائِمِينَ و برپای ایستادگان

در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع کنندگان و سجده نهندگان مراد بقائمین در اکثر مساجد بن نماز کنندگان اند و آنهه امس و نماز در این

طواف کردن فضلست از نماز کردن و مقیمان را نماز کردن فضلست از طواف کردن حاصل که مبنی بنای ابراهیم خانه کعبه را از اصنام و انجاس

پاک گردان خانه مرا از برای طواف کنندگان و در آن نماز کنندگان و این قول زبان اهل علمست الا ابن بابویه که روایت میفرماید که ای ابراهیم دل خود را که دار الملک کبریای
منست از هر چه یاد کردن غیر ما در آن راه دهد که آن نیز خانه محبت است و در خبر است که وحی آمد بداود علیه السلام که ای داود خالی گردان برای من خانه پاکی برای
که نزول عظمت من در آن فرود آید داود علیه السلام گفت کدام خانه است که عظمت و جلال ترا فرو گیرد فرمود ای داود آن خانه دل مؤمن است داود علیه السلام گفت او را چگونه پاک گردانم
خطاب آمد که آتش محبت در آن زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد آنگاه چون ابراهیم خلیل بنای کعبه را اتمام کرد وحی آمد که ندا کن که همه مردم بزیارت
خانه او آیند ابراهیم علیه السلام فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل الرحمن بر مقام ابراهیم برآمد و بروایتی
در کوه ابو قبیس برآمد و هر دو انگشت در گوشها نهاد و آواز بلند ندا کرد که یا ایها الناس حجوا بیتکم ای گروه مردمان حج کنید خانه خود را تا کوششها و دیگران را
این ندا را اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان اهل عالم و هر که در اصلاب مردان و در رحمهای زنان بود از مشرق و مغرب رسانید و هر که در علم الهی
بود که حج کند جواب گفت لبیک اللهم لبیک و در بعضی از حدیثها بغیر این نیز وارد شده و حق تعالی خود صلوات الله علیه و آله اخبار میفرماید که وَاَذِّن فِی النَّاسِ و ندا در ده
ای ابراهیم در میان مردمان بِالْحَجِّ بدعوت حج و امر آن که بیایند بطواف خانه خدا و ادای مناسک آن یَأْتُوکَ تا بیایند بسوی تو رِجَالًا
در حالتی که پیادگان باشند وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و در حالتی که سواران باشند بر شتران لاغر شده از بسیاری سیر که تمام یَأْتِینَ آیند آن شتران
مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ از هر راه فراخ دور مراد انست که ای ابراهیم بسوی حج دعوت کن که سواره و پیاده خواهند آمد و روایت است از سعید بن جبیر که ابن عباس
پسر خود را گفت که ای پسران من حج کنید پیاده در حالت آمدن و برگشتن که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هر کسی که سواره بحج آید تا آنکه بجای
رسد او را بهر گامی هفتاد حسنه است و هر کسی که پیاده آمده باشد بحج گذاردن بهر گامی هفتاد حسنه از حسنات حرم کتابت کنند پرسیدند یا رسول الله حسنات حرم چه چیز است فرمود
هر حسنه مقابل صد هزار حسنه است در غیر آن در کشف الغمه از علی بن زید بن جدعان نقل کرده که امام حسن علیه السلام پانزده حج گذارد پیاده و شتران او
[illegible] در پیش او میکشیدند و هر چند مسافت دورتر باشد ثواب آن بیشتر خواهد بود انس روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده
شنیدم از آنحضرت که فرمود حق تعالی بر فرشتگان مباهات میفرماید باهل عرفات و میگوید ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بندگان من که همه ژولیده مو و گرد آلود
ملاحظه نمایید که از راه دور [illegible] گواه میگیرم شما را که اجابت نمودم دعای ایشان کردم و ایشان را شفاعت دادم در هر که رغبت نمایند و بخشیدم بدکار
ایشان را بنیکوکار و عطا فرمودم نیکوکاران ایشان را جمیع آنچه از من طلبیده اند غیر از حقوقی که در میان ایشان باشد یعنی غیر از حقی که در ذمت یکدیگر داشته باشند
و ما بین یکدیگر [illegible] پس چون حاجیان از عرفات بمشعر روانه شوند و توقف کنند و عود کنند در مطالب و مقاصد خود حق تعالی
تا رجوع کنید طلب اجابت آن گشته حق تعالی بملائکه گوید که ای فرشتگان من بندگان من توقف نمودند در مشعر و در مطالب خود عود کردند از من طلب آن میکنند پس گواه
میگیرم شما را که اجابت نمودم دعای ایشان را و ایشان را شفاعت دادم در حق هر که رغبت داشته باشند شفاعت نمایند و بدکاران ایشان را بنیکوکار
ایشان بخشیدم و چون طلب کردند [illegible] و ضامن شدم حقوقی که در ذمه یکدیگر داشته اند [illegible] خود [illegible]
[illegible] حضار [illegible] متوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و مصداق این قولست آنچه از صادق علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از حجة الوداع ده سال در مدینه اقامت فرمود در نهایت حج بر وقت
و چون این آیه نازل شد منادی خود را امر کرد که ندا در دهد در میان مردمان بحج رفتن [illegible] خلایق بسیار از اهل [illegible] و غیر ایشان جمع شدند

و آنحضرت بیست و ششم ذی القعده از مدینه بیرون رفت و چون بمسجد شجره رسید وقت زوال بود در آنجا غسل کرد و احرام بست و از ذو الحلیفه تا بیدا [illegible] طریق [illegible]

بود متوجه مکه شدند تا بسبک حج الوداع را بجا آورد و پس میفرماید که ای محمد ندا کن مردمان را بطواف خانه خدا پیاده و سوار بر هر شتر لاغری تا بیایند از هر راه دور لِيَشْهَدُوا

تا حاضر شوند منافع لهم نزدیک منفعتهای که مراد ایشانست یعنی منافع دینی و دنیوی که خود میخواهند آن ارباح تجارتست و ثواب آخرت و عبادت

بجابت علاو در عقبی و از قول ابن عباس چنین است و هم قول سعید بن مسیب و عطیه است و از امام ابو جعفر و ابو عبدالله صلوات الله علیهما [illegible] مجاهد

تجارت در دنیا و هم ثواب در آخرت و صاحب کنز العرفان ذکر کرده که مراد منافع دینیه و دنیویه است که حاصل شود از عبادت و در غیر

از آن از عبادات حج و نماز و روزه و زکوة ادا میشود و این منافی قول تجارت نیست وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و تا یاد کنند نام خدا را

فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که آن معلوم و مشهور است در میان ایشان که آن ده اول ذی الحجه است و [illegible] در آیه

و اذکروا الله فی ایام معدودات ایام تشریق است و معدودات که روز عید است و سه روز بعد از آن و نزد ابن عباس ایام معلومات ایام تشریق است

و معدودات ایام عشر و این قول از امام ابو جعفر صلوات الله علیه منقولست و مختار قول اول است اکثر مفسرین بر آنند که عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ یعنی ذکر کنند

بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند مراد آنست که در حج ذبح کنند نام خدا برند

و بسم الله بگویند و ایشان همان است که تکبیر کنند و از صادق علیه السلام منقولست که مراد تکبیر است در منی در عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است

و این عبارت تکبیر آنست اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر و للّٰه الحمد و اللّٰه اکبر علی ما هدانا و الحمد للّٰه علی ما ابلانا و اللّٰه اکبر علی ما رزقنا

من بهیمة الانعام [illegible] کفار [illegible] قربان [illegible] گوشت [illegible] دور [illegible] اهل ایمان [illegible]

فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن [illegible] محتاج [illegible]

اگر نذر و هدی است امر [illegible] از برای وجوب است و اگر [illegible] از برای ندب [illegible] از برای کفاره [illegible]

خوردن آن چنانچه در احادیث صحیحه اهل البیت علیهم السلام [illegible] البائس [illegible] از شدت و محنت فقیر [illegible] از جوع و گرسنگی [illegible]

[illegible] خود را برای سؤال [illegible] و کف [illegible] مردمان [illegible] خواری و فقیر [illegible]

مرتبه است [illegible] ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ و بعد از آن بگذارند [illegible] چرک [illegible] سر تراشیدن و ناخن چیدن و [illegible]

[illegible] کردن و غیر آن از اعمال حج که بعد از ذبح است وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و وفا کنند نذرهای خود [illegible] نذر کرده باشند از حج و غیر آن از طاعات

که در این ایام [illegible] وَلْيَطَّوَّفُوا و باید که طواف کنند طواف زیارت و طواف [illegible] طواف نساء بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ [illegible] آزاد از

غرق در روز طوفان یا از تملک جباران یا از تسلط [illegible] جبر [illegible] خراب کردن خانه کعبه چون [illegible]

[illegible] شد [illegible] فایده [illegible] بعضی از اهل [illegible] آمده [illegible] هر که قصد آن کند [illegible]

[illegible] مبتلا [illegible] از آن [illegible] خانه [illegible] حرم [illegible] آن خانه [illegible]

برین عزم متوجه [illegible] آمده بود [illegible] کعبه [illegible]

[illegible] حرم [illegible] موضع [illegible] بسیاری [illegible]

اعلام نموده و دیگر حجاج تخریب رکنی از کعبه نمود و حجاج را اهلاک کرد و نزول عذاب بر او بجهت آن بود که قصد داو کرد عبدالله بن زبیر بود که یک ماه بعد بود

قصه تخریب خانه و لهذا چون عبدالله بن زبیر را از آنجا بیرون آورد و تعمیر آن نمود و بر طرز اول بنا نمود و با کعبه برکت و بیمنت سبب عالم بود حیا و علی الدوام هم

است او محفوظ اند از عذاب استیصال و ریشه و ابو جاودان چه اقدام او بر آن فعل قبیح مخالف کریمه من دخله کان آمنا بود و نوعی عتیق اینجا

بمعنی قدیم است زیرا که بنا خانه کعبه آدم علیه السلام بود که قوله ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة و بعد از طوفان ابراهیم علیه السلام تجدید آن کرد و بعد از آن

عمالقه و در بعضی روایات آمده که بنای آن خانه قبل از آدم بعضی دو هزار سال و ابتدا از ملائکه گفته ذلک امر حج و مناسک آن اینست که ذکر شد و من یعظم

حرمات الله و هر که بزرگ داند حرمتهای خدا را یعنی حرمت احکام حج را که دارد و هتک آن نکند فهو خیر له پس آن تعظیم که حفظ احکام او سبحانه است

و امتثال آن نمودن خیر له بهتر است مر او را عند ربه نزد پروردگار او از روی ثواب در آخرت و احلت لکم و حلال کرده شد مر شما را در حال احرام

الانعام الا ما یتلی علیکم مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن چه آن میته است و آنچه نام غیر خدا بر آن کشیده باشد که قوله حرمت علیکم المیتة آخره و چون

حث ترغیب کان نمود بر تعظیم حرمات خود در عقب آن امر کرد باجتناب اوثان و قول زور چه توحید خدا و نفی شرک از او و صدق قول از اعظم حرمات

و زور و فاجتنبوا الرجس پس دوری گزینید از پلیدی من الاوثان که آن بتها است یعنی بتها شریک خدا گردانیدن که بر طریق توحید خدا است و اجتنبوا

قول الزور و اجتناب کنید از گفتار دروغ که دعوی شرکت بتها است که خدا است و غیر آن و امر اطلق کذب و بهتان شامل گرفته از عبادت اوثان

و قول زور حنفاء لله در حالتی که میل کننده باشید از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای خدا یعنی خالص از برای او غیر مشرکین به کان

مراد آنست که ادای مناسک حج کنید در حالتی که مخلص باشید برای خدا بخلاف عادت کفار در تلبیه که غیر میلا شریک او نمی نمایند و من

یشرک بالله و هر که شرک آورد بخدا فکانما خر پس گویا در افتاده من السماء از آسمان بر روی زمین و هلاک شده چه او از اوج عزت

ایمان بحضیض ذلت کفر افتاده فتخطفه الطیر پس در ربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او متفرق بسازند و مردار

او تهوی به الریح یا گویا می افکنه او را بادها از موضع بلند فی مکان سحیق در جای دور از شکری و فرو داری که شیطان او را در جای عمیق

ضلال افکنده مراد آنست که هر که شرک آورد بخدا پس بتحقیق نفس خود را هلاک کرده مانند هلاک کسی که از آسمان بر زمین افتاده یا باد او را از جای

بلند بزیر افکنده و هلاک ساخته چه هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هوای نفس او را ربوده و یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلال

افکنده و نابود شود ذلک خبر امر اینست که گذشته پس ابتدا کلام دیگر کرد و فرمود و من یعظم شعائر الله و هر که تعظیم کند نشانهای

مناسک حج است و اعتقاد آن نماید و بوجه اخلاص بجا آورد فانها پس بدرستی که بزرگ داشتن آن شعائر من تقوی القلوب از پرهیزگاری

دلهاست یعنی تعظیم شعائر از افعال کسی است که قلوب ایشان پرهیزکار است از موجبات غضب الهی یا بکره است از یسیر اعتقاد و

منفعتی است از ذکر حق لکم فیها مر شما راست در مناسک حج منافع منفعتها آن کسب تجارت در طریق آن یا رسیدن ثواب عظیم آخرت و یا

بعضی مراد از شعائر شترانند که اشعار یا تقلید کرده شده پس معنی آنکه مر شما راست در شتران منفعتها از شیر و پشم و موی و سواری و حمل

اسباب و انتقال آن الی اجل مسمی تا وقتی که آن کشتن است یا قیامت اینها منافع شما را جایز است از آن منتفع شوید یا هنگام

آنها ثم محلها پس جای مناسک حج یا موضع کشتن شتران منتهی است الی البیت العتیق بکعبه آزاد از غرق یا از تسلط جباران یا خانه قدیم مراد کعبه

بالجمله فقهای ما متفق‌اند بر جواز انتفاع به منافع مذکوره از شتر اگر چه بدنه شده و تقلید یافته باشد و شیر آن و بول آن بر نشستن و این از امام محمد باقر
علیه السلام نقل کرده‌اند و محل کشتن آن در مکه است نحر ورد اگر هدی برای عمره باشد و منی اگر از برای حج باشد ولکل امة و هر گروهی از اهل ادیان
که پیش از شما بودند جعلنا منسکا گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند در آن از برای تقرب جستن لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدای را
علی ما رزقهم بر روزی که داده است ایشان را من بهیمة الانعام از بسته زبانان چهار پایان یعنی هر کس از امتان گردانیدیم نوعی از طاعت
تا به مسکینه و همه شکر ما را بجای می‌آرند بر آنچه روزی ایشان کرده‌ایم از چهار پایان و معنی اول اصح است و اشهر فالهکم پس خدای شما
ای آدمیان اله واحد خدای یگانه است فله اسلموا پس مر او را گردن نهید و تقرب به وجه او ذکر او خالص گردانید و از او سرکشی و تکبر
مکنید و بشر المخبتین و بشارت ده ای محمد فروتنان و متواضعان را در درگاه ما که بنده‌وار آرمیده و مطمئن‌اند و گویند مخبتین کسانی‌اند
که ظلم نکنند و اگر بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند و مطمئن باشند تا روز رستخیز پس صفات مخبتین می‌فرماید که الذین اذا ذکر الله آنانکه
چون یاد کرده شود خدا نزد ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی و هم گاه گویند که چون
ثواب و عقاب الهی دلهای ایشان خائف و ترسان شود والصابرین و دیگر صبر کنندگان علی ما اصابهم بر آنچه رسیده باشد ایشان را در رسیدن از
تکالیف و محنتها والمقیمی الصلوة و بپای دارندگان نماز و ادا کنندگان در اوقات خود چنانکه مأموربه‌اند و مما رزقناهم و از آنچه روزی کردیم ایشان را
ینفقون نفقه می‌کنند در وجوه خیرات از مصارف واجبه و مندوبه و باز بر سر سخن قربان آمد که ابتدا کرده بود می‌فرماید که والبدن و شتران فربه و بزرگ را
جعلناها لکم من شعائر الله گردانیده‌ایم آن را برای شما از شعائر دین خدای یعنی از علامات مناسک حج فانه وی کرد آن
لشعار و تقلید و اطعام آنهاست لکم فیها خیر مر شما را در آنها خیر بسیار است از منافع دینیه و دنیویه فاذکروا اسم الله علیها پس یاد
کنید نام خدای را علیها بر آن در حین کشتن آن بتکبیر گوئید که ابن عباس الله اکبر بخوانی و گر صواف در حالتی که صف زده باشند
بر پای ایستاده و چهار دست و پای ایشان بر ترتیب نهاده و این بر طریق استحباب است و کیفیت آن چنان است که دست چپ آن از زانو تا کف پا بیک‌دیگر
ببندند و تیغ بر گردن آن فرو برند از ابو عبدالله صلوات الله علیه مرویست و معمول هم فقهای ماست و در گاو چهار دست و پای او را ببندند
و دم او را رها کنند و در گوسفند چهار دست و پای او بندند فاذا وجبت جنوبها پس چون بیفتد بر زمین پهلوهای شتران و روح از آنها مفارقت کند
فکلوا منها پس بخورید از آن یعنی از گوشتهای آن واطعموا القانع و بخورانید درویش قناعت کننده را که خواهش نکند والمعتر و سؤال
کننده خواهش نماید و بنا بر ظاهر روایات اهل البیت علیهم السلام و فتوی مجتهدان امامیه قربانی که هدی است سه قسم باید کرد در وجوب
و ندب تا التصدق و الاهدا و الاکل و مشهور وجوب تصدق ثلث آن است و اهدای ثلث دیگر و اکل از آن ثلث دیگر اما ثلث آن خوردن واجب نیست بلکه
سنت است و در هدی واجب نیز هم الحکم تا بنده والا غیر آن کذلک سخرناها لکم یاد کرده شد یعنی مثل آنچه وصف کردیم از کشتن شتران
ایستاده با بستن سخرناها رام گردانیدیم آنها را با وجود قوت و عظم جثه لکم برای شما تا گرفته و بسته آنها را می‌کشید و مسکینه
لعلکم تشکرون تا شاید که شما سپاسداری کنید مر انعام او را بر نعمتها او تقرب و اخلاص او کنید اهل جاهلیت چون قربانهای خود را می‌کشتند
دیوار کعبه می‌آلودند و اسپ تقرب می‌جستند و در اول زمان اسلام مسلمانان نیز آن قاعده را رعایت کردند تا دیوار محترم کعبه معظمه گشته حق تعالی آیه کرد

و فرمود لَن یَنالَ اللّهَ هرگز نرسد بخدا یعنی تعالی بمحل رضا و قبول او لُحُومُها گوشتهای قربانیها که صدقه میدهید وَلا دِماؤُها و نه خونهای آن که
بر قربانها میریزید وَلکِن یَنالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول او التَّقوی آنچه باشد از هر کار مِنکُم از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما
که داعی شماست بتعظیم امر خدا و تقرب و اخلاص و تقربهای که بذر کَذلِکَ همچنانکه مذکور شد سَخَّرَها لَکُم رام کرد و مسخر گردانید انعام را برای
لِتُکَبِّرُوا اللّهَ تا بزرگی یاد کنید خدا را و بستائید بعظمت و اقتدار او و رام کردن او که عبادت از قدرت اوست و در کبریا و جبروت و ولایت و صفات عَلی ما هَداکُم
بر آنچه راه نمود شما را بطریق تسخیر و تحریر آنها و کیفیات تقرب بآن و گوشه مراسم کسب و طاعت وَبَشِّرِ المُحسِنینَ و مژده ده ای محمد نیکوکاران
مخلص را بهشت و قبول طاعت یا بوعده نصرت همچنانکه میفرماید که اِنَّ اللّهَ یُدافِعُ بدرستی که خدای دفع کند و باز دارد غائله کفار عَنِ الَّذینَ آمَنوا
از آنانکه گرویده اند و مومنانرا بر ایشان نصرت دهد اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد کُلَّ خَوّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت و دین خائن است
کَفُورٍ کافر و دون کفران ناسپاس بر نعمت او یعنی ایشانرا بر این میپسندد و این نام ایشان ... نمی جوید ... را می نعمل ایشان ... بعد از
نصرت ایشان نهد و بیم مغلوب گردانید او که از کفار مکه بدست و زبان در آزار و ایذای مؤمنان مشغول شدند و جماعت از اصحاب ...
و جمعی شکسته که بخدمت آمده شکایت مینمودند حضرت میفرمود که صبر کنید من بقتال ایشان مامور نیستم و چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال و در
و اول آیتی که در باب جهاد نازل شد این بود که اُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذینَ یُقاتَلونَ مر آنهارا که خواهند کارزار کنند کافران با ایشان
ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده اند و جفای بسیار از ایشان کشیده و حقوق ایشان منع ادا کرده کافران در معامله
حسن بی اذیتم که قتال کنند وَ اِنَّ اللّهَ و بدرستی که خدای عَلی نَصرِهِم بر یاری دادن مظلومان از مومنان لَقَدیرٌ هر آینه تواناست پس مر حق
در قتال اَلَّذینَ اُخرِجوا آنانکه بیرون کرده شدند مِن دِیارِهِم از سراهای خود در مکه بِغَیرِ حَقٍّ بناحق و بی موجبی و ایشان را جرم ...
و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود اِلّا اَن یَقولوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللّهُ پروردگار ما خدای یگانه است و از امام جعفر علیه السلام
مرویست که این آیت نازل شده در مهاجرین و جاری گشته در آل محمد علیهم السلام که از دیار خود ایشان بیرون کرده و ستم بر ایشان روا داشتند وَلَولا دَفعُ
اللّهِ النّاسَ و اگر نه دفع کردن خدا بودی مردمان را بَعضَهُم بِبَعضٍ بعضی از ایشان را ببعضی بتسلیط مومنان بر مشرکان لَهُدِّمَت هر آینه ویران
کرده شدی بتسلط کافران بر اهل ملل مختلفه صَوامِعُ صومعه‌های راهبان در زمان عیسی علیه السلام وَ بِیَعٌ و کلیساهای ترسایان در آن زمان وَ صَلَواتٌ
و سرایهای که دعا و صلوات و کنیسهای یهود در زمان موسی علیه السلام وَ مَساجِدُ و مسجدهای مسلمانان در زمان پیغمبر آخر الزمان یُذکَرُ فیهَا
که همیشه و کرده میشود در آنها صلوات مذکوره اسمُ اللّهِ کَثیرًا نام خدای بسیار وَلَیَنصُرَنَّ اللّهُ و هر آینه یاری دهد خدای مَن یَنصُرُهُ
کسی را که یاری دهد دین او را اِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ بدرستی که خدا تواناست بر نصرت مومنان عَزیزٌ غالبست بر همه چیز و هر کرا خواهد غلبه دهد در این آیت وعده
داد مظلومان صحابه را بنصرت و وفا نمود بوعده آن چه تسلط مهاجر و انصار نمود بر صنادید عرب و اکاسره عجم و قیاصره روم و ایشان را در زمین ... بمبارزه
مسلمانان تمکین فرمود لیس آیت اخبار است از غیب و این نصرت بعد از آن بظهور رسیده و دیگر در وصف مهاجران میفرماید اَلَّذینَ اِن مَکَّنّاهُم
ایشان جماعت اند که اگر جای دهیم ایشانرا و تمکین و اقتدار بخشیم ایشانرا فِی الاَرضِ در زمین و تمام حکومت کفار که ایشان از دیار
اَقامُوا الصَّلوٰةَ بپای دارند نماز را جهت تعظیم وَآتَوُا الزَّکوٰةَ بدهند زکوة را جهت یاری دادن بندگان ما وَ اَمَروا بِالمَعروفِ و امر کنند

بکوید لیسی بخ و شرع و عمل بکوید و نَهَوا عَنِ المُنکَرِ و باز دارند مردمان را از چیزی که بحکم شرع و عقل قبیح شمرند وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ
و مرجع امور بسوی اوست سرانجام همه کارها و همه چیزها بقدرت او است تا کید وعده نصرت است از عکرمه نقلست که این صفات همه امت مرحومه اند و ابو جعفر
صلی الله علیه و سلم فرموده که همه ائمه اند که در مراتب ملکوت و لاهوت و عصمت تا مرتبه اند و در مرتبه علم و فضل و طهارت و تقوی و سایر صفات کمال الا رسول
بود ازان که [illegible] صلی الله علیه و آله که بوصف تکذیب او دلگیر شده و اندوهگین باد این آیه فرود آمد که وَإِن یُکَذِّبُوكَ و اگر تکذیب میکنند
ترا مشرکان و ایشان غم و اندوه بخود راه مده چه این تکذیب مخصوص تو نیست فَقَدْ کَذَّبَتْ پس بتحقیق که تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان بنگر که
تکذیب تو میکنند قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِیمَ و گروه ابراهیم مر ابراهیم را
وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْیَنَ و اهل مدین شعیب را وَکُذِّبَ مُوسَیٰ و تکذیب کرده شد موسی نیز فرعونیان او را
تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَیْتُ پس مهلت دادم لِلْکَافِرِینَ مر آن گروه کافران را تا وقتی که اجل معهود ایشان در رسید
ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشان را بانواع عذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و سنگ بارانیدن و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق فَکَیْفَ کَانَ
پس چگونه بود نَکِیرِ انکار من بر ایشان [illegible] ایشان بمحبت بدل کردن و حیوة را بهلاک و عمارت را بخرابی فَکَأَیِّن مِّن قَرْیَةٍ پس از
شهرها که أَهْلَکْنَاهَا هلاک کردیم آنرا یعنی هلاک کردیم اهل آنرا وَهِیَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه آن ده یعنی مردمان آن ظالمة ستمکار بوده بودند فَهِیَ خَاوِیَةٌ
عَلَیٰ عُرُوشِهَا پس آن ده افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن بناها بیفتاد پس از آن دیوارهای آن بر بالای آن فرود آمد
وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و بسا از چاه معمور پر آب در بادیه که بازگذاشته بود و چون [illegible] شده است که اهل آن آب هلاک شده اند و کسی که از آن
آب کشد وَقَصْرٍ مَّشِیدٍ و کوشکی بلند استوار [illegible] کاری کم شده و مستحکم که از ساکنان خالیست بعضی از اهل تفسیر
آورده اند که این چاه در بادیه است که بر قله آن کوه و در دامن آن کوه قصریست که بنا کننده این قصر شداد بود که او را [illegible] گویند و در روایت
دیده که چون قوم ثمود هلاک شدند آن منزل را حضرموت نام نهادند یعنی جایی که در آن موت ایشان حاضر شد و در آنجا شهری بنا کردند
ساختند و حضورا نام نهادند و اصحاب او [illegible] و در روایتی جلیس بن [illegible] حویلی بن [illegible] خشنه و وزارت او را [illegible]
داده و بر سر این چاه که معطله است [illegible] قرار گرفته و قصر مشید را خشت و او اول [illegible] آغاز کرده از بیم [illegible]
[illegible] صغیر [illegible] بود و [illegible] بر آن آمده در بازار [illegible] تمام و [illegible]
مناسب [illegible] این معطل و کور [illegible] که از آن آب [illegible] و در قصر [illegible] و در [illegible]
پادشاهی کافر [illegible] مسلمان [illegible] و [illegible] چهار هزار کس از اهل ایمان و در پای آن کوه حضرموت که های
[illegible] و [illegible] که از [illegible] موضع [illegible] چنین [illegible]
آن [illegible] آن چاه [illegible] در [illegible] بخششهای زر و نقره بر آورد [illegible]
مشغول شده و [illegible] بصورت [illegible] و دلالت کرد [illegible] مشغول [illegible] دیگر
[illegible] در [illegible] از زمان [illegible] و خبر این عمل [illegible] آمد [illegible] حنظله بن صفوان

با فجارة بن ضوال را به پیغمبری ایشان فرستاده و گرویده آب چاه ایشان بزمین فرو رفت و بعد از وعده ایمان آن منبع و عاد و آب باز آمده و کو
باره آغاز ناخوشنودی کرده و تکذیب او نموده حنظله آن پیغمبر خود را دهان لیکن از همه سال دیگر ماه و هفت روز و یوم ساعت عذاب بر ایشان
خواهم فرستاد ایشان قصر شید اجازه کرده بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع کردانیدند و بعد از انقضای زمان مهلت رجوع به آن
قصر کرده در او دلبسته جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشان را با کوشک بزمین فرو برد و اکنون چاه ایشان مانده است و حکمه سیاه منقض و آنگاه
بر می آید و در آن نواحی اهلاک شده کان میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفته‌اند کفار مکه و سیر نکرده‌اند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام تا آن مواضع
برسند و از روی عبرت مشاهده کنند پس چرا از آن عبرت نمیگیرند از کفر و اثر آن باز ایستند و نبوده‌اند که فرا شنوند سخنها ایشان چنانکه نبود
فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد مر ایشان را قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلهایی که تعقل کنند آن چیزی که سبب عبرت ایشان شود أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بآن و حجت سنیده آن از وحی که آن خبر دادن ختم است از استماع [illegible] فَإِنَّهَا پس قصه و شأن
این که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کور نمی باشند دیده های ظاهر ایشان چه همه چیزها را می بینند وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ
ولیکن نابینا است از مشاهده اعتبار دلهای که هست در سینهای ایشان نفی چشم دل ایشان نموده است از مشاهده احوال که سکان و مطلق
بصیر است از دیدن و تعلیم این که نزول عقوبات است بر ایشان و کیفیت ایشان عبرت نمیگیرند و ذکر صدور جهت مبالغه و تاکید است مرد
که چون آیت وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى نازل شد ابن مکتوم مغموم شده نزد حضرت رسالت آمده و گفت یا رسول الله من در دنیا
اعمی ام پس در آخرت نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیت نازل کرده جبرائیل ابن مکتوم این آیت [illegible] کفار
قریش چون نضر بن حارث و امثال او به سبیل تعجیل عذاب استعجال کردند و با پیغمبر سخن گفتند که اگر دعوی نبوت داری انزال عذاب [illegible] از خدای خود
از خدای خود بخواه تا بر ما عذاب نازل سازد این آیه آمد وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اصحاب او
و تعجیل میکنند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ و هرگز خلاف نکند خدای وعده خود را که در انزال عذاب ایشان [illegible]
و اگر چه [illegible] لیکن او سبحانه صورت حکمت او مقتضی آن نیست که عقوبت تعجیل فرماید وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزهای
عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال است مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه میشمرید و این بیان نهایت صبر الهی است مرتبه
که زمانهای دراز در نزد او زمان کوتاه می‌شمرد و او تاخیر و صبر نموده است و حق نکرده و هزار سال در حد علی السویه اند نزد او سبحانه قلیل و کثیر [illegible]
پس هرگاه خواهد عذاب فرستد و استعجال زمان عقوبت هیچ اثری بر تعجیل نکند و گویند معنی آنست که کفار استعجال عذاب میکنند و حال آنکه
روزی از روزهای عذاب ایشان در آخرت همچو هزار سال است و نزد جماعتی معنی آنست که یک روز عذاب او سبحانه در حکم هزار سال عذاب است
بجهت شدت و سختی عذاب لیکن وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چندی از دیهها [illegible] رحمت [illegible] خود أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم
مر اهل آنرا وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه مردمان آن ستمکار بودند بر خود که شرک و معصیت و مستوجب عقوبت و هلاک گشتند تا بود
که توبه کنند و کسی باز کرده ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس گرفتم اهل آنرا چون توبه نکردند بعذاب نخست در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ و بسوی منست بازگشت همه در آخرت
و بجای بر جزای خود خواهند رسید و حال [illegible] کفار [illegible] اهل [illegible] که قتل [illegible]

خود بگو یا ایها الناس ای مردمان انما انا لکم جز این نیست که من مر شما را نذیر مبین بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کننده آنچه شما را باید
انذار فرمایم پس گفت زیادتی خشم کاو ان حال مؤمنان بیان میفرماید که فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول او وعملوا
الصالحات وکردند کارهای شایسته از انواع طاعات لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از گناه ورزق کریم و روزی بزرگوار
و نیکو که نعیم بهشت است و بعضی گفته اند مراد از رزق کریم روزیست که با تعب و رنج و منت نباشد خواه در دنیا و خواه در عقبا والذین سعوا و آنانکه
شتافتند از روی مجادله فی آیاتنا در آیتهای ما بر دو ابطال آن سعی نموده که آیات قرآن را باطل گردانند و گفتند آن زبان طعن گشوده گفتند شعر و سحر
و اساطیر الاولین است و دانند معاجزین در حالتی که پیشی گیرنده کمان برده که ما را عاجز گردانند یا بزعم ایشان آنست که از ما پیشی گیرند و بر ما غالب شوند و از جزا
و کیفر آن عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه اصحاب الجحیم یاران دوزخ اند که از درکات اسفل دوزخ رخت داشت کرده
اند و خواهند خلاصه سخن آنست که کفار در مجادله با خدا و سعی در ابطال آیات قرآن ماندگی کرده اند که معارضه کنند با گفتن ما و یا عاجز گردانند و بر عالم شوند
از ابن عباس نقل کرده اند که چون سوره النجم نازل گشت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف مینمود تا مردم
یاد گیرند پس بطریق عادت بعد از تلاوت آیه افرایتم اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری توقف نمود شیطان در آن میان مجال یافته بگوش
مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی یعنی این بتان بزرگان قوم اند و حسن و طراوتی دارند و امید شفاعت ایشان میتوان داشت کفار
باستماع کلمات خوشدل شده پنداشتند که این سخن حضرت رسالت خوانده و بعد از آن سپاس کرده اند در آخر سوره آنحضرت با مؤمنان سجده کرد
اکثر اهل شرک اتفاق نموده در سجده و جبرئیل علیه السلام فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید دل مبارک حضرت بسیار از آن اندوهناک شد حق سبحانه
جهت تسلیه خاطر سید عالم این آیه فرستاد که وما ارسلنا ونفرستادیم ما من قبلک پیش از تو من رسول هیچ رسولی ولا نبی و نه پیغمبری فرق میان
رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او در آن شریعت چنانچه لوط که بشریعت ابراهیم علیه السلام دعوت میکرد و یوشع و شمعون
که بشریعت موسی و عیسی دعوت مردمان میکردند یا رسول آنست که جامع معجزه و کتاب باشد که بر وی نازل شده و نبی صاحب کتاب نباشد و بمعجزه دعوت کند
و یا رسول الهام از ملائکه و بشریعت و نبی مخصوص مبشر یا رسول آنست که فرشته وحی بوی فرود آرد و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و ابوذر غفاری
از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله پرسید که انبیا چند کس بودند فرمود که مائة الف واربعة وعشرون صد هزار و بیست و چهار هزار گفت رسولان چند بودند فرمود
ثلثمائة وثلثة عشر سیصد و سیزده حاصل که حق تعالی میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم الا اذا تمنی مگر که چون تلاوت کرد القی الشیطان
بیفکند شیطان که او را ابیض گویند بهنجار تو او از این کلمات بر خواند و مشرکان گمان بردند که آن تلاوت اوست و گفته اند آن خوشحال شده سجده کردند
و تمنا بمعنی تلاوت در کلام عرب شایع است و گویند تمنی بمعنی ظاهر خود است که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم هیچ رسولی و نبی الا مگر چون
دل او آرزو کرد امری از امور جایز میکرد و شیطان در خاطر او میافکند و در آن باطل وادار خلاف میخواند فینسخ الله پس باطل و زایل میکرد
خدای ما یلقی الشیطان آنچه در میافکند شیطان از کلمات کفر یا از وسوسه ثم یحکم الله پس محکم میکرد خدای آیاته آیتهای خود را
بمعجز میخواند با علامات امر حق را ثابت میکرد ایشانرا در دلها و امر باطل را رفع میکرد والله علیم خدا داناست باحوال بندگان حکیم
محکم کار در آنچه کند یعنی هر فعلی که کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد و بعضی از اهل خلاف قصه القای شیطان در تلاوت معجزه و وحی را رد کرده اند که مرضی

اصل حق نیست و از آنجمله گفته‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون دید که قومش از او نفور شدند و هر چند ایشان را دعوت میکند از او دورتر میشوند تمنا کرد در نفس
خود که چه بودی که از خدای آیتی فرستادی که موافق خاطر ایشان بودی و باعث الفت ایشان با او با ایمان نزدیک شدندی پس چون از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
آیه افرأیتم اللات والعزی تا آخر تلاوت نمود شیطان بجهت آنکه محبت کفار را در نفس پیغمبر متمکن یافت بر زبان او القا کرد که تلک الغرانیق العلی
و ان شفاعتهن لترتجی و کافران از پیغمبر شنیده خوشحال شده همه سجده کردند در آخر آن سوره مگر ولید بن مغیره که بجهت کبر سن و ضعف قوت نتوانست
سجده کند و آخر سنگی چند بر بالای مکه نهاد و بر آن سجده کرد جبرئیل آمده و از روی عتاب به پیغمبر خطاب کرد که این چه سخنی بود که گفتی چیزی
که ما بر تو نخوانده بودیم بمشرکان خواندی رسول از این حال دلتنگ شد حق تعالی برای خوشدلی او این آیه فرستاد و علم الهدی رحمه الله در تنزیه
الانبیا نقل این قول کرده و گفته که این سخنی است باطل و منافی عصمت انبیا و از کلمات مزخرف حشویه است و ظاهر آیه دلالتی
ندارد بر این چه ظاهر آن یکی از دو امر است یکی آنکه تمنی بمعنی تلاوت باشد یعنی آنکه هیچ پیغمبری پیش از تو نفرستادیم مگر چون میخواند چیزی
آنچه بآن مامور میشود ایشان را بسوی شیطان القا کلام خود بر زبان ایشان کند و تغییر آن میکردند و بر او خود چیزی از آن می افزودند
یا کم میکردند همچنانکه یهود کرد چیزی که پیغمبر ایشان گفته بود و لوی است میکردند بعد از آن حق تعالی ابطال آن میکرد بظهور حجج چنانچه در دفع آن شبهه میفرمود
بآیات واضحه و دوم آنکه تمنی آرزو باشد یعنی آنکه ما ارسال هیچ نبی در سلف نکردیم مگر که چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان او را وسوسه میکرد
باطل پس حق تعالی نسخ آن میکند و در آن میفرمود که شیطان و دیگر تاویل و نکرد در این آیت جواب هم الصادق و لست کامل که حق تعالی تمکین شیطان
و القا در القای کلام باطل بطریقی که گذشت لیجعل تا گرداند آنچه را که ما یلقی الشیطان آنچه را که القا میکند شیطان فتنة آزمایش و ابتلا
للذین فی قلوبهم مرض مر آنها را که در دلهای ایشان شک و تردد است یعنی منافقان والقاسیة قلوبهم و مر آنها را که سخت است دلهای
ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافقان معاندند و مشرکان جاحد که امید ایمان از ایشان مسلوب است از القای شیطان شک و تردد ایشان بیشتر
گردد و در کفر خود بیفزایند بجهت عدم تامل و تفکر در فرق میان حق و باطل از غایت عناد و لجاج وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی
این دو گروه لفی شقاق بعید هر آینه در خلاف و نزاع دور و درازند و در نشین و عناد بجهت کثرت عناد و جحود در افتاده اند از طریق صواب
که مناسب شیء ایشان است صلی الله علیه و آله ولیعلم الذین و دیگر حکمت در تمکین شیطان از القا آنست که بدانند آنها که اوتوا العلم داده شده اند
دانش و بینش یعنی اهل ایمان که عالم اند بطریق صواب و منهج حق انه الحق آنکه قرآن حق است من ربک نازل از پروردگار تو و شیطان
را در تغییر آن مجال تصرف نیست فیؤمنوا به پس بگروند بقرآن یا که الحق است و راسخ شوند در ایمان فتخبت له پس نرم شود و آرام گیرد برای
قرآن یا خدا قلوبهم دلهای ایشان بانقیاد و خشیت بجهت قوت ایمان و احکام او قبول کنند و گویند معنی آنست که آنها که عالم اند بحکمت و مصلحت
حضرت عزت بدانند که تمکین شیطان از القا محض حکمت است از خدا برای امتیاز میان اهل کفر و نفاق و اهل ایمان وان الله و بتحقیق که خدای تعالی لهادی
الذین آمنوا هر آینه راه نماینده است آنان را که گرویده اند الی صراط المستقیم بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل و مشتبه گردد در حقیقت
ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم و تاویلات صحیح که مقتضای قوانین حکمت است تا بمنهج صواب برسند و حیرت و شبهه از ایشان زایل گردد هدایت
کند خدا ایشان را در دنیا و در عقبی براه راست است ولا یزال الذین کفروا و همیشه باشند آنها که کافر شده اند فی مریة منه در شک از قرآن یا از رسول

حتی تأتیهم الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت ناگاه یا مرگ که قیامت صغری است بغتة ناگهان او یأتیهم یا بیاید بدیشان عذاب
یوم عقیم عذاب روزی نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان برافتد مراد روز بدر است که همه کشته شدند و گفته‌اند کسی از ایشان نماند تا فرزندی
از وجود آید یا روزی که بریده شدند از خیر و هیچ نفعی بدیشان نرسید بلکه همه نیز در شر عذاب که قتل بود هلاک گشتند و تشبیه کرده‌اند این آیت
خاص است بکفاری که علم الهی تعلق گرفته بود بآنکه بصفت کفر بمیرند و بدانکه قول کسی که مراد بالقای شیطان حدیث نفس است که بشیطان
نسبت ایشانست از دنی لیجعل تا آخر آیت که ما ممکنین هیچ وسوسه شیطان را در قلوب انبیا تا کسی مر منافق و کافر نبود از آن
نزد دانسته بجز خطا و عصیان نماید در حق ایشان و گفته آن شک دیگر از ناده کرده‌اند و جمعی که صادق الایمان اعتقاد نموده که حق تعالی
عاصم و حافظ ایشان از خطا است از آن و نمیگذارد که هیچ وسوسه از ایشان منحرف شوند و خطا بدیشان نیست در آنکه ظاهر آیه معنیش آنست که
ممکن شیطان است از القای کلام در میان تلاوت والله اعلم بحقایق الامور بحسب آن و در بیان احوال قیامت میفرماید که الملک پادشاهی
یومئذ لله در آن روز مر خدای راست یعنی پادشاهی در روز قیامت که رسد کفار و اهل نفاق در آن زایل گردد مر خدای راست بی مدعی و منازعی
مراد آنست که درین روز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری هست و در آن روز همگنان از میان سلطنت یکسو نهند و تاج تکبر از سر خرد
بر تابند و دعوی ایشان منقطع و داعیها مرتفع گردد و تملک بالملک رحمت تکلیف دلیسراست ملوک را از قعود زمانی عدم فکنند و رسوم توهمات و تکبر
سلاطین را الصدقه لمن الملک برسند همه ساجد اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نمانند و ملکیت و مالکیت مخصوص گردد بواجب
یحکم حکم کند بمجازات بر قدر سرکشی بینهم میان بندگان از مومن و کافر فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارهای
ستوده فی جنات النعیم در بوستانهای پرنعمت اند بمدارج رتبت و محبت والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا بآیاتنا و تکذیب
کردند مر آیتهای ما را فاولئک پس آن گروه لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا کننده و در بعضی روایات آمده که
این آیت در باب جماعتی آمده از کفار که رسول را [illegible] و بعضی مسلمانانرا کشته
والذین هاجروا و آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه و از دیار خود برفتند فی سبیل الله در راه خدای یعنی در اطاعت او و برای طلب رضای وی
ثم قتلوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین او ماتوا یا مردند بی آنکه شربت شهادت چشیدند لیرزقنهم الله هر آینه روزی دهد
خدای بدیشان رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نعیم بهشت [illegible] زیرا که بفضل آن و نه علتی طاری شود در زمان آن و نه عدم انقطاع
باشد در آن بعضی از اصحاب سید عالم صلی الله علیه و آله عرض کردند که یا رسول الله با جمعی از برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و
الهی اختصاص می‌یابند اگر ما در جهاد بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیت فرود آمد که چون هم در نیت جهاد متفق‌اند ایشانرا
رزق حسن که جنت نعیم است عطا خواهیم فرمود و گویند رزق حسن آنست که چون اهل بهشت [illegible] کنند از غایت التذاذ نفس آن نخواهند
چشم از آن باز دارند و چیزی دیگر نکنند [illegible] و ان الله و بدرستی که خدای لهو خیر الرازقین هر آینه او
بهترین روزی دهندگانست [illegible] از سلمان بن عامر روایت است که روزی دو جنازه از [illegible] جهاد یکی کشته و دیگری
بمرده مردمان تشییع جنازه کشته بیشتر کردند و در عقب جنازه [illegible] فضل بر روی گفت ای قوم [illegible] تشییع جنازه کشته

مشرکی بیم بحکم آنکه من پاکی ارم در دین کردگان بهم کشته یا برده و هجرت اعلی السویه دانم زیرا که حق تعالی فرمود وَالَّذِینَ هَاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا
لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ لَیُدْخِلَنَّهُمْ هرآینه درآرد ایشانرا از کشته و مرده بهشت مُدْخَلًا یَرْضَوْنَهُ درآوردنی که پسندند
آنرا چه ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم هرچه تمامتر در بهشت درآرد در موضعی که هیچ چشمی آنرا ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچکس
خطور نکرده وَإِنَّ اللهَ لَعَلِیمٌ و بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال ایشان و اعمال ایشان حَلِیمٌ بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نمیکند چه شتاب
کسی کند که از فوت فرصت بترسد و هیچکس نمیتواند که از قبضه قدرت او بجهد ذَلِکَ امر همانست که مذکور شد در باب موعود کافر و در بیان احکام
قومی از مشرکان در حرب آخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام در قتال از ماه حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد
و کافران این را قبول نکردند و در مقام محاربه درآمدند و مسلمانان بالضروره کارزار کرده مظفر و منصور گشتند حق تعالی این آیه فرستاد که این صورت حال که
وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبت کند بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه با او عقوبت کرده شود یعنی هر که از اهل اسلام مشرکان مقاتله کنند مثل آنکه مشرکان با او مقاتله
کرده‌اند بی زیادتی در قصاص ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ پس ستم کرده شود بر وی یعنی مشرکان با زمعاودت نمایند با عقوبت کننده بجنگ دهند و تعدی کنند بر وی
لَیَنْصُرَنَّهُ اللهُ هرآینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَعَفُوٌّ هرآینه عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده مر منتقم را که در حرم
مقاتله نموده چه غرض او از مقابله مقاتله اهل شرکست در قصاص زیاده نکند و این جایز است در شرع و در موضع آورده‌اند که این آیه در بیان حکم جراحات است
یعنی هر که شخصی را مجروح سازد وی در مقابل جراحت کننده خود را مجروح گرداند و دیگرباره آن شخص مجروح اول را عادة جراحت کند حق تعالی شخص ثانی
را نصرت دهد ذَلِکَ این نصرت دادن خدای مظلوم را بِأَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادر مطلق است و آنکه بعضی امور را بر بعضی غالب گرداند
و عادت او جاریست بر آنکه اشیای معانده و متضاده را متبدل سازد و از آنجمله آنست که یُولِجُ اللَّیْلَ در می‌آورد شب را فِی النَّهَارِ در روز تا بجرم
کو ساعت او را می‌افزاید در روز ظلمت شب را بجای روشنی روز بنهد وَیُولِجُ النَّهَارَ و در می‌آورد روز را فِی اللَّیْلِ در شب تا ساعتهای آنرا
زیاده سازد و در شب ضوء روز را بجای ظلمت شب می‌آرد یعنی بمحض قدرت کامله از شب کم میکند و میکاهد و در روز می‌افزاید وَأَنَّ اللهَ
و بسبب آنست که خدای سَمِیعٌ شنواست قول عقوبت کننده را و دعا کردن بنصرت بَصِیرٌ بیناست باحوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند
ذَلِکَ این صفت حق تعالی بکمال قدرت و علم از طلوع لیل و نهار و احاطه او باحوال و اقوال و افعال آفریدگار بِأَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای تعالی
هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و وجوب وجود لذاته مخصوص اوست که مبدأ وجه ماسوی خود اوست و عالم بالذات باشیای خود او که
اوست ثابت در الوهیت نه غیر او پس البته قادر و عالم باشد بر جمیع ممکنات وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ و بسبب آنست که آنچه میپرستند مشرکان
و بحقیقت نامی خوانند و میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای از اصنام هُوَ الْبَاطِلُ آن باطل معدوم در حد ذات خود باطل
در الوهیت وَأَنَّ اللهَ و بسبب آنکه خدای تعالی هُوَ الْعَلِیُّ اوست برتر از همه اشیا و متعال از اشباه و انداد الْکَبِیرُ و بزرگوار از آنکه او را شریکی باشد
و شان او عظیم‌تر از آنست که ماسوی و دیگر او را عاجز کند جمیع ممکنات در جنب عظمت و جلال او در نهایت حقارت و صغارت اند و در غایت افتقار و حاجت
أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی و آیا نمیدانستی ای بیننده و داننده أَنَّ اللهَ آنرا که خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی را فَتُصْبِحُ
الْأَرْضُ پس گشت زمین مُخْضَرَّةً سبز و خرم گشته بعد از سبزه مرده چنانکه إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَطِیفٌ لطف کننده است بعض رسیده است

لطف و فضل او بجمیع آفریدگار که از جمله آن رویانیدن گیاهست که از آن روزی همه جنبندگانست که از زمین مرزوق اند ان الله لطیف

بندگان یعنی مشیت که بر غیر او متعذر است علم آن را که کاهست مصالح و منافع همه بندگان الطیف است رزاق بندگان که روزی بر وجهی بایشان

میرساند که از آن گمان نبرند و خبیر است آنکه در قلوب ایشانست له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض

و آنچه در زمینهاست یعنی ملک و مالک همه علویات و سفلیات است و ان الله و بدرستی که خدای لهو الغنی هر آینه اوست بی نیاز از

از ماسوی الحمید ستوده شده یعنی مستوجب ستایش بصفات و افعال خود و سزاوار آنکه هر کس او را بستاید الم تر آیا ندیدی یعنی هر آینه دانستی

ان الله آنکه خدای سخر لکم مسخر گردانید و رام ساخت برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن تا هر یکی ازان منتفع شوید

و الفلک و رام گردانید مر شما را کشتیها و کوه را عطف بما فی الارض مرکب است یعنی تسخیر بمقابله بحر شما گردانید چهارپایان را برای سواری و کشتیها

را که مرکب دریاست تا بر آن نشینید تجری فی البحر در حالتی که آن کشتیها میروند در دریاها بامره بفرمان او و یمسک السماء و نگاه میدارد

خدای تعالی آسمان را ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین یعنی بر صورتی آفریده که بر زمین نیفتد الا باذنه مگر بمشیت و خواست او که در آن

زمان آلات حفظ آن از آن برخیزد و بر زمین افتد و آن در روز قیامت باشد و الحق آنکه آسمان بالذات میل دارنده خود است بتفرقه

الا باذنه و لیکن جمع محض قدرت کامله خود او را نگه داشته از سقوط در روز قیامت که اراده افتادن آن کند بآسانی بیفتد ان الله بالناس

بدرستی که خدای تعالی بمردمان لرؤف رحیم هر آینه مهربانست و بخشنده که اسباب معیشت ایشان بر همه آماده است و قدرت باهمه خود بدیشان

و ابواب منافع بر روی ایشان گشاده و از انواع مضار ایشان را دفع نموده و هو الذی و اوست آنکه احیاکم زنده کرد شما را پس از آنکه

نطفه بودید و از قسم جماد است ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را در روز قیامت برای

جزای کردار ان الانسان لکفور بدرستی که آدمی ناسپاس است که با وجود چندین نعمت که او مستحق آن باشد از این عطا و جود پرستش غیر او میکند

و منعم حقیقی خود را فرو میگذارد و شکر نمیگذارد لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملتهای گذشته جعلنا منسکا معین و مقرر کردیم دینی و

شریعتی که بر آن هستند هم ناسکوه ایشان بر آن رونده اند و عمل کنندگان بآن بر وجه الفت و رغبت و اصل منسک عبادتیست که مردم الفت گرفته باشند

با آن برای عبادت یا امری از امور خیر باشد و نحو مراد منسک عید است یعنی از برای هر امتی عیدی تعیین کرده ایم که نگهدارنده آن باشند و گاهی

آرند کان مرسم آن فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین یعنی التفات نکن بقول ایشان و ایشان را

تمکین مده از آنکه با تو مناظره کنند که موذی بمنازعت شود چه در طرح نفع منفعت نیست زیرا که حق بر ایشان هست اهل عناد و لجاج مراد کفار خزاعه بودند

که جهال آن قوم بودند و ابی سبع و جلا ربی حق ایشان ... و در نهایت عناد و جحود بودند و ادع و بخوان مردمان را

الی ربک بتوحید و عبادت آفریدگار خود انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم هر آینه بر راه راستی که مر جمیع کتب ... خیر ... تراکه

جمیع شرایع است پس همه را بر خود دعوت کن که منهج مستقیم است و ان جادلوک و اگر مجادله کنند با تو

و خصومت ورزند از روی لجاج و عناد و از نزاع ممتنع نشوند با آنکه حق ظاهر شده و حجت بر ایشان لازم گشته فقل الله اعلم پس بگوی

که خدای داناتر است بما تعملون بآنچه میکنید از عناد و جدال باطل و بر آن شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیه بآیه السیف منسوخ است

اَللّٰهُ یَحْکُمُ خدای حکم کند بَیْنَکُمْ میان شما ای مؤمنان و کافران یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز فِیمٰا کُنْتُمْ فِیهِ در آنچه هستید شما که در آن تَخْتَلِفُونَ
اختلاف می‌کنید امروز از امر دین و حکم حق آن است در آن روز بر نهج باشد که مؤمن را به درجات ثواب برآرد و کافر را در درکات عقاب فکند و ممکن که
مراد حکم کردن میان حق و باطل و امتیاز دادن آنها بوده از یکدیگر به دلایل واضحه چنانچه در آیات دلیل طریق آداب را با اهل ایمان آموخته که اگر کسی از منکران
حق با ایشان جدال کند و گفتگوی صحیح ننمایند جهت عناد و لجاج ایشان او را منازعه ننموده حواله او را با حکم خدا کنند و یاد کرده حجت در باب فرق ظاهر
کرده که حق و باطل از هم جدا است پس یکی است ... و علم صلوات الله علیه و آله میفرماید که اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندیدی ای نبی البته دانسته اَنَّ اللّٰهَ
یَعْلَمُ آنکه خدا می‌داند مٰا فِی السَّمٰاءِ آنچه در آسمانهاست از عجایب علویه وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه هیچ جزوی پوشیده نیست
اِنَّ ذٰلِکَ به درستی که همه آنچه در آسمان و زمین است نوشته شده است فِی کِتٰابٍ در لوح محفوظ که نوشته است قبل از آنکه حادث شود و هر گاه عالم باشیم
به همه اشیاء و واقف آن جمله از آن که اوله دسالت از کفار و ایشان است پس علم می‌دانیم و هر که صادر از قول و فعل ایشان که ما عالمیم آن جمله را
آن جزا خواهیم داد اِنَّ ذٰلِکَ به درستی که علم به همه اشیا عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ بر خدای تعالی آسان است چه علم او که از مقتضیات ذات اوست تعلق است
به همه معلومات علی السویه پس به درستی که حکم کردن میان مؤمنان و کافران در روز قیامت بر خدای آسان است وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ و می‌پرستند
کفار مکه بجز خدای مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ آنچه را که فرو نفرستاده حق به پرستش آن سُلْطٰاناً حجتی و برهانی که دلالت کند بر جواز عبادت آن وَمٰا لَیْسَ لَهُمْ
و آنچه نیست ایشان را مر آن بِهِ عِلْمٌ آنچه دانستنی نیست علم ضروری دارند و نه علم استدلالی عقلی و نقلی بر پرستیدن آنچه بلکه از محض جهل و تقلید
می‌پرستند آنها را وَمٰا لِلظّٰالِمِینَ و نیست مر کافران را که در گذشته‌اند از طریق حق و مرتکب ظلم عظیم شده‌اند که شرک است مِنْ نَصِیرٍ هیچ یاری
که ایشان را از عذاب آرد یا دفع عذاب کند از ایشان و به آن از شدت عناد آنها خبر می‌دهد که وَإِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ و چون خوانده می‌شود بر ایشان
آیٰاتُنٰا آیتهای ما که قرآن است بَیِّنٰاتٍ در حالتی که آن آیتها روشن است و هویدا یعنی دلالت واضحه دارند بر عقاید حقه و احکام الهیه و مقاصد جمیل
تَعْرِفُ می‌شناسی ای محمد فِی وُجُوهِ الَّذِینَ کَفَرُوا در رویهای آنانکه کافر شدند الْمُنْکَرَ انکار را یا شناخت به جهت قرآن بر کافران خوانم اثر آن
و نفرت در روی ایشان به جهت از غایت خشم و عناد و لجاج که با حق دارند یَکٰادُونَ یَسْطُونَ نزدیک باشند که از فرط غضب و غیظ حمله
و تکیه به شدت همی نمایند بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آنانکه می‌خوانند بر ایشان آیٰاتِنٰا آیتهای ما را و بزنند و هر نوع اذیتی به ایشان توانند رسانید
قُلْ بگوی ای محمد ایشان را أَفَأُنَبِّئُکُمْ آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکُمْ به بدتر از آنکه می‌خواهید که می‌خوانند قرآن النّٰارُ آن آتش دوزخ است
سختتر و مکروه‌تر است از غیظ و اندیشه شما وَعَدَهَا اللّٰهُ وعده داده است آن آتش را خدای الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که کافر گردیدند وَبِئْسَ الْمَصِیرُ
و بد موضع بازگشتی است آن. خلاصه معنی آنست که ای کافران به که بگویم ای مؤمنان آیات قرآن را بر شما می‌خوانند مرتبه خشمناک و غضبناک می‌شوید که می‌خواهید
حمله برایشان کنید به انواع ضرر و آزار ایشان را پس قال ترا در شدت غضب و غیظ چگونه باشید در وقتی که آتش دوزخ را ببینید که
به مراتب بدتر و سختتر است از آن بود از آن خطاب ایشان کرده می‌فرماید یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی
برای عبادت شما بتها را فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید و گوش فرا دارید مر آن مثل را یعنی گوش هوش به آن مثل بدهید و مراد از ضرب مثل اینجا
بیان قصه عجیبه است و آن اینست که إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ به درستی آنها را که می‌خوانید از خدایان و ایشان را می‌پرستید بجز خدا ...

آن بتان که می‌پرستید من دون الله بجز خدای لن یخلقوا ذبابا هرگز نیافرینند ذبابا مگسی را با وجود خردی و لو اجتمعوا له و اگر چه جمع شوند

و اتفاق نمایند برای آفریدن آن و ان یسلبهم الذباب و اگر برباید مگس از ایشان شیئا چیزی را از طیب و عسل و غیر آن که بدان آلوده

باشند لا یستنقذوه منه نتوانند رهانید آن را از وی باز نتوانند ستدن آن چیز را از مگس رسم مشرکان آن بود که بتان را عسل و خوشبوی مالیدندی و در

و درهای بتخانه بر ایشان می‌بستند مگسان از روزن در آمده آنها را میخوردند و بعد از روزی چند اثر طیب و عسل بر بتان نمودی میگفتند خدایان

آنها را خوردند از حق تعالی از ضعف و عجز بتان خبر داده که آنها بر آفریدن مگسی قادر نه و بر دفع ایشان از خود و علم کمال ایشان کرد که بر [illegible]

بخدایی قادر است و جمیع مخلوقات و مقدور در ایجاد همه موجودات و صور آنهای که عاجزترین همه اشیا اند و کیفیت غایت عجز قادر نیستند خلق کمترین

آوردگان و خوارترین ایشان و اگر چه همه مجتمع شوند بر آن بلکه قدرت ندارند بر دفع ایشان از خود و خود را از آنها نمیتوانند که بر هانند

ضعف الطالب و عاجز است جوینده یعنی مگس که رباینده طیب و عسل است از بت و المطلوب و ضعیف است طلب کرده شده

یعنی بت در کمال عجز و ناتوانیست و عاجزند پرستنده و پرستیده که مشرک است و بت و کیفیت معبود مشرکان اضعف از بت و اکثر حیوان

از قسم جماد و مشرک و مگس از انواع حیوان ما قدروا الله تعظیم نکردند کفار خدای را حق قدره آنچه سزای تعظیم اوست با او انباز ساختند چنانکه

حق شناختن او با شناسایی وصف او نکردند و او را چیزی که اولیاء او باشد شریک ساختند و مرتبه عظمت و بزرگواری او را نشناختند که شریک ساختند

چیزها که در نهایت زبونی و عجز است و روایت کرده‌اند که مالک بن صیف و کعب بن اشرف با جمعی از یهود گفتند که خدای عالم را پس از آفرینش

شنبه برای آسایش بر پشت خفته این آیه فرستاد که یهود تعظیم خدا نکردند چنانکه حق تعظیم اوست که رنج و تعب را بوی نسبت دادند

که مخلوقات اهل کفر و شرک که موقوف او رسیده اند و او را چنانکه سزاوار است نشناختند و کیفیت این شرک آوردند نسبت عجز و ضعف و تعب داده اند

علم بر کیفیت موقوف او نبرده زیرا که حاجت درگاه ولی کیفیت به عطای بار خدا یا درگاه کبریا منیکه از دل بر هویت حقیقت حق هیچ راه را

راه نمینهد و لسطی کنند حالی و حق قدره الا هو حق قدر او را جز او ندانند و بر موقوف او جز او نه بر دمیدن او بسوی الهی تنزیه نسبی

نسبت در طی نمودن نوع موقوف است از قبیل محالات است مالا یدرک کله لا یترک کله فاکر ما اخبره مار

و لکنه فکروا فی آلائه و لا تفکروا فی ذات الله و الاثنی والیها است عظمت عاجزند از او شناسی مگر بهر ده منزه از جل عظمته

و عظم شأنه ان الله لقوی عزیز بدرستیکه خدای هر آینه تواناست بر خلق همه اشیا عزیز غالب بر همه چیزها که هیچ چیز بر او غالب نتواند

و خدایان مشرکان عاجزترین و ذلیل‌ترین همه مکنات و مغلوب و مقهور همه کاینات اند پس چگونه به او خدایی حق تعالی نسبت کنند و چند

بر ابطال مذهب الله یصطفی خدا برمیگزیند من الملائکة رسلا از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی

بر سانیدن وحی چون جبرئیل و میکائیل و من الناس و برمیگزیند از آدمیان پیغمبران که خلق را بوی دعوت کنند ان الله سمیع بدرستیکه

خدای شنواست گفتار پیغمبران را بصیر بیناست حال امتان را در قبول و رد دعوت این آیه رد انکار مشرکان است که میگفتند

رسول خدا از جنس بشر نیست و ایمان اگر رسول خدا از جنس ملائکه و بشر و در بعضی تفاسیر مذکور است که مشرکان بر سبیل انکار میگفتند آیا خدا

از میان همه مردم محمد را برگزید که یتیم ابوطالب است و کسی بهتر از او از اهل حق نبود ایشان را انکار ایشان و نمود که این جه انکار است که خدای برمیگزیند از فرشتگان

آنرا که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان و از آدمیان آنرا که اراده فرماید چون نوح و ابرهیم و محمد و غیر ایشان یَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میداند آنچه
در پیش آدمیان است از عملهائی که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است از کارها که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدا
باز گردانیده میشود همه کارها و کسی چون این تعصب شده که هیچکس را نرسد که در حکمها و مصلحتها او و به اپیر و خشید رسولان از میان آدمیان و فرشتگان اعتراض
کند و بعد از اثبات وحدانیت خود و نفی شرک از خود بنده را بعبادت خود میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید ارْكَعُوا
وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید در نماز که از افعال و ارکان آنست مرویست که در اول اسلام در نماز همین نشستن بود و در بهترین مرادات رکوع
و سجود آمد و از جمله مواضعی که قاری را انست سجده کردن نزد تلاوت این آیت است و اتفاق این سجده واجب است در تلاوت این آیت امرات
برکوع و سجود در نماز مطلقا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و پرستید پروردگار خود را در جمیع آنچه آن متعبد اید از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد وَافْعَلُوا
الْخَيْرَ و بکنید نیکوئی را نسبی علی بالاکه در شرع پسندیده باشد و مرتبی در جای دلنشینند بر افعال ساجد چون نوافل طاعات و صله ارحام و مکارم اخلاق
و امثال آن حضرت اول نوشتار الصلوة دعوت کرده که ذکر خالص است و اعظم عبادات و بعد از آن مطلق عبادات امر فرموده که اکثر عبادات شامل
آنست و بعد از آن دعوت بفعل خیرات که اعم است از همه ذکر کرده و مقدم داشته بود آن بر سبیل عموم ترغیب بندگان کرد بر خیرات و اکثر
انکه بندگان تکیه بر عمل خود نکنند و بکثرت طاعات مغرور نشوند میفرماید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و آیت کرده اکثر مفسران امر بجهاد
نبود اما چونکه جهاد موجب عدم بنیان کفر و شرک و سبب اعلای کلمه اسلام که توحید است و اظهار شعائر ایمان از اهم امور است انسان را که همان ذکر کرده از آن
همچنانکه نماز و فرمود وَجَاهِدُوا و جهاد کنید با دشمنان خدا و اگرچه بزرگ دشمنان شما باشند فِي اللَّهِ در راه خدا و محض فرمان برداری او حَقَّ جِهَادِهِ
چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی نیت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا و امتثال امر او و صلاح آن از غرض دیگر آلوده مسازید و کمال جهد در آن
مرعی دارید و اکثر مفسران حمل جهاد کرده اند در این مقام بر جمیع اعمال طاعت و حق جهاد بمعنی نیت صادق و خالص در جمیع عبادات و جهد نمودن و مبادرت
کردن در ادای طاعت تفسیر کرده اند و از عبدالله مبارک مرویست که مراد از جهاد جهاد نفس اماره است که جهاد با طبیعت همچنانکه با کفار که اعظم دشمنان ظاهرند
چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از رجوع از جنگ تبوک فرموده که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه
با کفار است بجهاد اکبر که مجاهده با نفس است بزرگی این جهاد از این است همچنانکه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی
دشمن ترین دشمنان تو آنست که میان دو پهلوی تست که آن نفس است و فرق میان آنکه حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده جهاد غافل نباشد زیرا که
از الوهیت جمیع امور از ربوبیت هُوَ اجْتَبَاكُمْ او برگزیده شما را برای نصرت دین خود پس کسی که جهاد نمود اگر بامید قدم نهاده وَمَا جَعَلَ
عَلَيْكُمْ و نساخت و مقرر نکرد بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی نه احکام دین را بر شما تنگ فرموده و تکلیف مالایطاق
ننموده شما را در آن بلکه وقت ضرورت رخصتها فرموده چون رفع تکلیف جهاد در حالت مرض و رخصت افطار روزه و قصر نماز در سفر و جواز تیمم
در وقت نیافتن آب و خوردن میته در حالت خوف تلف نفس و نایافتن طعام حلال و غیر آن و در مثل این است آیه یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر
از ابن عباس منقول است که این آیت نازل شد فرمود مراد آنست که دین اسلام را با رحمت سهل و آسان کرده و دلیل قلت گناه از غلامی
و لذا تکفارات کلافت نبی اسرائیل که کفارت ایشان رفع گناهان ایشان میکرد و شدائد و تکالیف ایشان برابر است زیاده از آن بود

در دین اسلام هیچ تنگی نکرد و سهل ساخت بر شما آنچه را که دشوار بود مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ مانند ملت پدر شما ابراهیم که ملت ابراهیم است و تنگی

نکرد و آنکه خطاب با بنی اسرائیل و مراد معنی آنست که پیروی کنید و لازم خود گردانید ملت پدر خود را که ابراهیم است و جمیع عرب از ذریت اسمعیل پسر

ابراهیم است از جهت ابراهیم را پدر ایشان خواند و اکثر پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اکثر در حکم پدر است و ممکن که مراد و اکثر

پیغمبر باشند و اعتبار آنکه کرده سبب حیات ابدی ایشان است و منشأ وجود ایشان در وجه معتد به در آخرت و مراد ملت ابراهیم احکام

شرایع اوست که موافق شریعت پیغمبر ما است صلی الله علیه و آله چه رسول صلی الله علیه و آله تبع هیچ پیغمبری مستقیم بود و ذکر ملت وی کیست آن و جمله

امم گویا این ملت رغبت کنند جهت طبع ایشان که و الحال مایل است هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ خدای نام نهاده شما را مسلمانان

مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِي هَٰذَا و در قرآن نیز و یا ابراهیم شما را مسلمان نام نهاده در زمان خود و در زمان ترجمه در قرآن

مذکور است که ابراهیم گفت که وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ و اول اوضح است و بر هر تقدیر شما را نامیده اند مسلمین لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد

پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ گواه بر شما بقبول دعوت و متابعت ملت ابراهیم یعنی تا بعد از تبلیغ گواهی دهد

بر آنکه کدام از شما اطاعت نموده ملت اسلام را و کدام عصیان ورزیده و قبول آن نکرده وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و تا باشید شما

گواهان بر مردمان به رسیدن انبیا دعوت حق را بر ایشان یعنی چون پیغمبر ما را اطاعت نمودید گواهی داده و تعدیل نموده پس گواهی خواهید

بود به عدالت بر امم ماضیه که پیغمبران تبلیغ دعوت کرده اند و ادای رسالت نموده و کار خود نموده بایشان و ایشان اند که قبول آن کرده اند و بعضی

خبر تصمیم اند و این اشرف مراتب کرامت است و چون حق تعالی شما را این کرامت خاص گردانید و این مرتبت و منزلت کرامت فرمود فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

پس بپای دارید نماز را جهت تعظیم امر او و سپاس گذاری بر آنچه شما را کرامت فرمود وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدای تعالی

بانواع طاعات بنده او تقرب بجوئید بدانچه شما را خاص گردانید خدای تعالی شما را باین فضل و کرامت وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنید

بفضل خدای تعالی در همه امور خود و اعتماد بر او کنید و در جمیع حالات اعانت و نصرت از او طلبید نه غیر او یا تمسک بکتاب او نموده بمضمون آن عمل کنید

یا بدین او اعتصام نمائید برای کسب ثواب و در بعضی هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یارنده گان و متولی کار در ماندگان و مالک و کارگذار شما فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ

پس نیکو یاری و خداوندیست او وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو مددکاری و یاوری یاری دهنده و بهره کاری که گناهان ببخشد و بلایات روز جزا

از خود بندگان بستر دارد و اگر چه در حق او عصیان ورزند و بمغفرت تمام از ایشان دستگیری کند پس یاری از و خواه که از یاری درماند

و مددکاری از وجوی که از مددکاری عاجز نشود چه در دنیا و ملکوت بدو نظر است و در نصرت تمثیل رباعی از یاری خلق بگذر ای مرد خدای

یاری طلب از حق که از روی یاری کار تو تواند که رسد هم و هم حق تو تواند بکرد هم جای سورة المؤمنون ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله

نقل کرده که هر که سورة المؤمنون قرائت کند ملائکه مقربین در روز قیامت دیدار او را بشارت دهند بروح و ریحان و در وقت آمدن ملک الموت بقبض روح

او بشارت دهند بچیزی که چشم او بدان روشن گردد و دل او بدان شاد و خرم شود و بشرط تمام روح از بدن مفارقت نماید و داخل شود در دار السلام

و از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سورة المؤمنون بخواند حق تعالی ختم کار او بسعادت موفق دارد و هر که در جمعه قرائت آن مداومت نماید منزل

او با پیغمبران و رسل در درجه اعلی باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروی است که ده آیه بر من نازل شده هر که قرائت آن کند بهشت در آید و بعد از آن

از اول این سوره تلاوت فرمود تا ده آیت را تمام کرد و نیز از آنحضرت منقولست که اول این سوره و آخر آن از گنجهای بهشتست هر که عمل کند بسه آیت از اول

این سوره و پند گیرد بچهار آیت از آخر آن ناجی و رستگار گردد و چون حق تعالی ختم سوره الحج بود بامر مکلفان بعبادات و افعال خیر بر طریق اجمال فتح این

سوره کرد بتفصیل آن اجمال و بتبیین آن افعال و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بدرستی که رستگار شدند

و بمقاصد دنیوی و اخروی خود رسیدند گرویدگان بخدا و رسول الذین هم آنانکه ایشان فی صلاتهم خاشعون در نماز خود ترسکارانند از خدای

و بتذلل و تخاضع و ران و چشم بر موضع سجده دارندگان و میل بدرگاه مناجات حاضر شدگان آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت ادای نماز بجانب

آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بر موضع سجود گماشت و از این جهت دیگر نظر بمنه اخت و در لباب گفته که در حالت قیام دیده بر سجده‌گاه

باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست چه نظر در آن عبادتست و گفته اند خشوع آنست که معتادان کرده است وجه ادکیت و در بحر الحقایق

مذکورست که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکنده و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و قراءت ادا از روی حضور قلب بود و در باطن آنکه

خواطر و هواجس را منع کند و از ماسوی بالکلیه توجه نماید بلکه در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال بگدازد و محققی گفته که در نماز

اول از خود بیخبر باید شد پس طالب وصول بقرب بار باید گشت چنانچه در اخبار صحیح متواتره آمده که پیکان مخالفین در بدن اطهر مبارک امیر المؤمنین صلوات الله علیه

نشست و از غایت وجع نتوانستند که آنرا بیرون آورند صورت حال را بموقف عرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانیدند فرمود وقتی که در نماز ایستاده باشد

پیکان را از بدن او بیرون کشید چه در آن حال توجه او بحضرت عزت بمرتبه ایست که خود را فراموش میکند پس در آن حال توجه او کردند که بنماز مشغول شد

جراح بیاوردند و پیکان را از بدن اطهر او بیرون آوردند و خون بسیار بر سجاده آنحضرت ریخته شد چون از نماز فارغ شد و آن خون را دید فرمود که همه سجاده

این چیست گفتند در حینی که پیکان را از بدن اطهر تو بیرون آوردیم این خون از آن جراحت بیرون آمده فرمود بخدایی که جان علی در قبضه قدرت اوست که

در نیافتم و واقف نشدم که در چه وقت این پیکان شکافته و پیکان را بیرون آورده اند و از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایتست که چون بنده بنماز ایستد

خدای تعالی بنظر رحمت در وی نگرد و چون بجای دیگر نظر کند حق تعالی گوید ای بنده من منم که بتو مینگرم تو بکه مینگری روی بمن کن که از من بهتری نیست عطا گوید خشوع در نماز

آن باشد که در نماز بجای خود بازی نکند و خود را بار نکند و اهتزاز ندهد و انگشتان را نشکند و در خبر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید

که نماز میگزارد و محاسن خود را دست میکشید فرمود که دل این مرد خاشع بودی اعضای وی نیز با خشوع بودی ابوذر غفاری رحمه الله علیه از پیغمبر صلی الله

علیه و آله روایت کرده که چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت خدا روی بوی آرد پس باید که بسنگ ریزه مسجد و غیره بازی نکند حسن بصری مردی را دید که

بسنگریزه مسجد بازی میکرد و در تعقیب نماز میگفت بار خدایا حور العین را بمن ارزانی دار حسن گفت بد خواستگاری که میکنی از خدای طلب حور العین میکنی و بسنگ

بازی میکنی و محققی گفته که خشوع در نماز خاص و خالص گردانیدن نماز است برای خدا نه بقصد طمع ثواب و خوف عقاب چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود

که پرستش تو را نه بجهت ترس از آتش دوزخ و بطمع ثواب بهشت میکنم بلکه ترا اهل عبادت و پرستش یافتم و گفت آنگه پرستش تو کردم و نیز در صفت اهل ایمان

میفرماید که والذین هم و آنانکه ایشان عن اللغو از آنچه بیهوده و بیفایده است از گفتار و کردار معرضون اعراض کنندگانند و در وجیز از

ابن عباس نقل است لغو باطل که شرک مراد است و حسن گفته مراد به لغو جمیع معاصی است و این در قول ابن عباس داخلست و از ابو عبدالله علیه السلام منقولست که اعراض از لغو آن

که سخن از روی بیان امر باطل بر لب ننهد و چیزی که در تو نباشد بر تو بندد و تو خالص نهند و قصه ابتدا بجواب او التفات نکنی و از او اعراض نمایی

و فسیری گوید که هر چه برای خدا نیست خیر لغو است و آنچه از خدای باز دارد سهو است و آنچه بنده را از آن حظی نیست لهو است و آنچه از خدای نبود لغو است
جمع آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کاری نیاید و فایده بران مترتب نشود از اقوال و افعال خواه و را ول نه گورشد والذین هم و آنانکه
ایشان للزکوة مر دادن زکوة واجب را از اموال خود فاعلون کننده کانند یعنی ادا نماینده کان و گویند مراد بزکوة اعم از آنست که زکوة
مال باشد یا فطره یا تصفیه باطن منه ویه و ابن عباس تفسیر آن بزکوة و جه بالیه کرده و الذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را
حافظون نگاهدارندگانند یعنی ضبط نماینده کان و منع کننده کان آن از مباشرت الا علی ازواجهم مگر بر زنان منکوحه خود
او ما ملکت ایمانهم یا بر آنکه مالک شده است ایشانرا دستهای ایشان یعنی کنیزان فانهم پس بدرستی که ایشان که اقدام نمایند بر زنان و کنیزان
دیگر از آن خود غیر ملومین ملامت کرده شده نیستند بجهت ذات مگر بسبب امر عرضی که آن حیض است یا نفاس و روزه و احرام و اعتکاف و غیر آن
از عوارض موانع شرعیه فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان و کنیزان خود فاولئک پس آن گروه جویندگان
هم العادون ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام و آنانکه استمنا میکنند و ایتان بهایم مینمایند از این گروه اند و الذین هم و آنانکه ایشان
لاماناتهم مر امانتهای خود را سوای آنچه ایشان را بر آن امین ساخته باشند از امانات و ودایع و شهادات و قیل الامانة حقوق حق چون نماز
و روزه و غسل جنابت و امثال آن و عهدهم و مر عهدهای خود را که با خلق یا با حق بسته از نذور و عقود راعون رعایت کننده کانند یعنی نگه
داشت آن میکنند و شهادت در وجوب وفا بوده نه تضییع در امانات و عهود و الذین هم و آنانکه ایشان علی صلواتهم بر نمازهای خود
یحافظون محافظت میکنند یعنی ایشان بر مخصص شرایط و آداب و ارکان آن در اوقات ادا میکنند و محافظت غیر خشوع است پس
تکرار نباشد اولئک آن گروه مومنان که جامع این شش صفت اند هم الوارثون ایشانند میراث برندگان یعنی سزاوار آنکه ایشان را ارث
بر ایشان کنندگان اند نه غیر ایشان پس بیان آنچه از آن میراث برند میفرماید که الذین یرثون الفردوس آنکه ارث برند فردوس را که
بلند و خوشترین جایهای بهشت است بمعنی استحقاق وراثت میراث گفته است و گویند مراد آنست که ایشان منازل اهل دوزخ
از جنت میراث گیرند چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده که هیچکس از شما نباشد مگر که او را دو منزل باشد یکی در بهشت و دیگری
در دوزخ پس اگر بمیرد و در دوزخ در آید بهشت عصابه اهل بهشت منزل او را بمیراث گیرند و در روضه گفته که در زاد المسیر آورده که بهشت را
نظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را که اگر ایمان آورده بودندی ایشان را بودی بایشان نمایند و در آن هنگام آن را با اهل بهشت دهند
حسرت ایشان زیاده گردد هم ایشان که وارثان فردوس اند فیها خالدون در آن جاوید مانندگانند هرگز از آن موضع بر نیایند
هر چیز نمانند و در روایت آمده که حق تعالی بهشت عدن را بکرد از خشت طلا و خشت نقره و خلال آن خشتها گل مشک اذفر نهاده و فواکه لذیذه و ریاحین
طیبه در آنجا غرس فرمود و چون بیان بهشت نمود برای اهل ایمان تنبیه ایشان نمود بر بهشت دنیوی ایشان و فرمود و لقد خلقنا الانسان
و بدرستی که آفریدیم آدم را من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من طین از گل مراد آدم علیه السلام که ابو البشر است یا مراد جنس انسانست
زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلالت که نطفه شده آن از چه نطفه از غذا حاصل شده از بسیط چون جماد یا مرکب چون لحوم حیوانات و گویند
مراد بطین آدم است زیرا که وی از آن مخلوق گشته و سلاله نطفه منی باشد و مراد آدمیان از ابتدای خلقت تا آنکه از گل آدم علیه السلام ثم جعلناه نطفة پس گردانیدیم

نسل آدم را نطفه یعنی ذریت او را از آب منی و با کردانیدیم سلاله را نطفه ما بعد از ان فی قرار مکین نطفه قرار کرفته در قرارکاه استوار یعنی رحم که محفوظ است

از ضعف تا وقتی که حاصل کردد مدت قرار که ما نطفه را در رحم جای دادیم و تا چهل روز در آنجا سفید نکه داشتیم ثم خلقنا النطفة پس کردانیدیم آن نطفه

سفید را علقة پاره خون بسته چهل روز دیکر فخلقنا العلقة پس کردانیدیم آن خون بسته را مضغة آن مقدار کوشت که یکبار بخایند

چهل روز دیکر فخلقنا المضغة پس ساختیم آن کوشت را عظاما استخوانها محکم کردانیدیم آنرا بعد از اربعین فکسونا العظام پس پوشانیدیم

آن استخوانها را لحما کوشتی یعنی کوشت بر آن استخوان برویانیدیم بعد از رستن عروق و اعصاب بر آن ثم انشاناه پس بیافریدیم او را خلقا آخر

آفرینشی دیکر در شکم مادر یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه جماد بود و بینا و شنوا و ناطق بر آن کالبد کردانیدیم و یا بعد از خروج از شکم او را

دندان و موی دادیم و از مقام شیرخوارکی بتدریج ترتیب فرمودیم تا بجائی که [illegible] و بمراتب جوانی و جوانی و پیری رسانیدیم و بشرح اکابر آدمی

از ابتداء نطفه تا تحمل و ولوج روح و تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است و در اکثر مخلوقات بیشتر اند یا روحانی محض اند و یا جسمانی محض اند که از

جسمانیات دور اند آنانکه روحانی محض اند ملائکه اند که محض نور اند و مبرا از صفات شهوت و غضب و غیر آن از مقتضیات لوازم جسمانیه و آنانکه جسمانی محض اند

جمادات است و قسم سیوم که مرکب از جسمانیات و روحانیات اکر روح غالب است بر جسمانیات [illegible] جسمانیه [illegible] میان حاصل که حق تعالی آدمی را از مرکب

آفریده است اول سلاله دوم نطفه سیوم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحوم و این شش تعلق بجسم دارد و مرتبه هفتم ایلاج روح است و در آن کمال

ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله پس بزرکست و بلند شان در عظمت و قدرت خدای که احسن الخالقین نیکوترین تقدیر کنندکانست

و اندازه نمایندکان چه این مراد از سلاله که آن نطفه رسانیدن و ترکیب داد روح و تن از عجب ترین امور عجیبه و غریب ترین اشیای غریبه است و منورست

که روح نورانی و علوی است و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیف است و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد قریب بمحالاتست پس این ترکیب دلیل

ظاهر است بر کمال قدرت و جلال عظمت صانع عالم و انه حق تعالی بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین ذات

اقدس خود را این نوع ثنا و ستایش نفرموده که بعد از آفرینش انسان کرده و از این کلام تفضیل و تکریم انسان بر غیر انسان مستفاد میتوان کرد و نقلست که

عبدالله بن ابی السرح کاتب وحی بود و چون این آیه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را کفت بنویس چون ثم انشاناه خلقا آخر رسید از روی تعجب بر زبانش جاری

کشت که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت فرمود این بنویس که جبرئیل همین را از نزد ملک جلیل انزال نمود عبدالله با خود کفت اکر محمد نبی است و قرآن

بر او وحی میکنند من نیز مانند او کردم [illegible] آیات قرآن القا میکنند پس مرتد شد و از مدینه بمکه رفت و بکفار ملحق شد و این آیت درباره او فرود آمد

و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی و لم یوح الیه شیء [illegible] صاحب [illegible] روایت آن قدر از کلام معجز [illegible] موافق تعبیر کی

از ما باشد لیکن این امر بر عبدالله مشتبه شده با یک فرط نفاق [illegible] با خود [illegible] و مروتست که وی در روز فتح باز باسلام رجوع کرد و از اهل ایمان

و آیت مذکوره از آیات احکام کرفته اند چنانچه در کنز العرفان تصریح آن شده و بیان تفصیل این در منهج الصادقین است اکر خواهی از این بری بوی

روح [illegible] از کلستان [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که نطفه که در رحم در آید حق تعالی آنرا چهل روز در حال نطفه میکذارد و بعد از آن علقه میکرداند

تا چهل روز بر آن وضع بماند بعد از آن مضغه میسازد تا چهل روز بعد از آن فرشته را میفرستد تا نفخ روح میکند در آن پس او را میفرماید تا بنویسد

روزی او را و مدت عمر او را و کردار او را و شقاوت یا سعادت او را و این حدیث منقولست [illegible] کمال [illegible] آن [illegible] کوشت بر آن

و روح بروح دیگر بعد از مدتی اربعین است ثمّ انّکم پس بدرستیکه شما بعد ذلک بعد از آن بیشک البته بر اوح روح لمیّتون

هر آینه میرنده کانید بعد انقضای اجل لیس البتّه آن حال شما مرگ خواهد کشید و بلا شبهه بعد از آن فانی اجل خواهید ثمّ انّکم پس بدرستیکه

شما یوم القیمة در روز رستخیز تبعثون برانگیخته خواهید شد برای رسیدن مجازات و برکت یافتن تدارک نعمتهای خود بندگان مسیرفتید

و لقد خلقنا فوقکم و بتحقیق آفریدیم زبر شما سبع طرائق هفت آسمان بر طبق و طرق یکدیگر یعنی طبقه بالای طبق و جامع که هر سموات

طوق کنند برای آن که راههای سکون است و محل آمد شد و با آنکه طرائق که افلاک است مرکز با جشاء را نام غلطا هو یکی از آنها پس آنها راههای حرکت

و مسافت درازه و چرخ است که این آسمانها آسمانها اندیساکه راهها است و غلطا هو یکی از آنها است و ما کنّا عن الخلق و نبودیم از این مخلوق

که آسمان است بیخبر که امر آنها را مهمل بگذاریم بلکه آنها را از زوال و خلل نگاه میداریم و تدبیر امر او میکنیم تا وقتی که مصلحت نقل کرد به زوال آن و ما

آنکه ما از همه بندگان خود غافل و ذاهل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شکر و شک و کفران ایشان مطلعیم و هر یک را در وقت آن جزا خواهیم داد

و تمام مراد جمیع مخلوقات یا خفیه و معنی امکه آن آفریده ایم از همه خبر از غفلات و علایات غافل نیستیم و انزلنا و فرود آوردیم من السّماء ماءً

از آسمان آبی باران بقدرٍ به اندازه که صلاح بندگان در آن است فاسکنّاه پس ساکن گردانیدیم آن آب را یعنی مستقر ساختیم آن را فی الارض

در زمین مانند یکی از چشمه ها و کاریزها بیرون آید و از اینجا معلوم میشود که جمیع آبهای زمین از عیون و انهار و قنوات از آسمان است و در تبیان از ابن عباس

نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پنج آب از پنج چشمه های بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرود آورده یکی

سیحون که نهر هند است دیگر جیحون که نهر بلخ است سیّم فرات چهارم دجله و این هر دو نهر عراقند پنجم نیل که نهر مصر است و آنها را از

کوهها و انهار بعد از نمیری جهت منافع جاری میکرد از جهت بسیار آب در زمینها تا دست کن ساختیم و انّا علی ذهابٍ به و بدرستیکه

ما بر بردن آن آب در ایل ساختن آن بالا بردن و با زمین فرو بردن بر وجهی که متعذر باشد استنباط آن لقادرون توانائیم چنانکه بر انزال آن

قادر بودیم پس بر بندگان است که شکر گذاری کنند تا آنها را بحال خود بگذاریم و در اخبار آمده که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام بزمین آید

و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام و تابوت سکینه و پنج نهر مذکور را به آسمان برد و بعد از آن مردم زمین از همه خیر و برکتی بی

فانشأنا لکم به پس بیافریدیم برای شما به سبب این آب جنّاتٍ بستانها من نخیلٍ از خرمابنان و اعنابٍ و از تاکهای انگور و جز آن

و غیر در زمین حجاز از همه دیار بیشتر است از جهت تخصیص این دو نوع نمود و بعد از آن بر سبیل عموم فرمود که لکم فیها شما را در آن بستانها

فواکه کثیرة میوه های بسیار است غیر از خرما و انگور و منها و از آن بستانها یعنی از ثمار و زرع آن تأکلون میخورید روزیهای خود را

و شجرةً تخرج و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که درخت زیتون که بیرون می آید من طور سیناء از کوه سینا که کوه موسی است میان مصر و ایله

و در آن مناجات منقول بود و گویند که این کوه در فلسطین است و آنرا طور سینین نیز گویند و اصح آنست که سینا اسم مکانیست که این کوه در آن واقع است

و تخصیص این کوه بزیتون جهت آنست که اول کوهی بود که زیتون در آن رویده شد و نیز اول درختی که از زمین رست زیتون بود بعد از طوفان تنبت

میروید این درخت بالدّهن با روغن یعنی حالی که آن روغنست و صبغٍ و نان خورش للآکلین مر خورندگان را تا نان میروید درختی که جامع هست و صبغ است که هم

از آن روغن چراغ توان فروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت از پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که روغن زیت از درختی مبارک است آنرا نان خورش سازید

وبجوز علیه و جنتیها در وصف برکت آن فرموده که روغن شجره مبارکه زیتونه [illegible] در بیان نعمت دیگر میفرماید که وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ
در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند لَعِبْرَةً حجتی که [illegible] اعتبار گیرید و آن [illegible] کنید و از جمله آنست که نُسْقِيكُمْ و می‌آشامیم شما را
مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ منفعتهای بسیار چون سواری [illegible]
و بار نهادن بر آنها و از اوبار و اشعار ایشان فرش و لباس [illegible] و [illegible] آنها منتفع شدن و غیر آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان می‌خورید [illegible]
آنها [illegible] وَعَلَيْهَا و بر ایشان یعنی بعضی از آنها که شتر و گاو است [illegible]
وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی [illegible] کشتی شما را [illegible] از موضعی بموضعی [illegible]
[illegible]
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بحقیقی که فرستادیم قبل از تو نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
ای گروه من بپرستید خدای را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد غیر وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب
وی [illegible] فَقَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروهی از اشراف و بزرگان که کافر شدند مِنْ قَوْمِهِ از قوم وی [illegible] نوح علیه السلام [illegible]
گفتند مَا هَٰذَا نیست این [illegible] إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن [illegible] يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ
میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما [illegible] وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خدای خواستی که رسول فرستد بنی آدم لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنیده‌ایم این را که آدمی رسول خدا
تواند بود [illegible] فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که پیش بوده‌اند [illegible]
[illegible] إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ
بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که با او نوعی دیوانگی هست [illegible]
[illegible] فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید و چشم دارید با وی حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی [illegible]
[illegible] قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من انْصُرْنِي
یاری ده مرا [illegible] بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح علیه السلام أَنِ اصْنَعِ
الْفُلْكَ بکن کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما یعنی ما حفظ تو کنیم تا خطا نکنی در ساختن [illegible]
خود [illegible] وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما [illegible] فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما [illegible] بنزول عذاب
بر ایشان وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور [illegible]
[illegible]
[illegible]

کرده بود از جانب راست نهاد بکشید و نوح کشتی را در وسط مسجد کوفه بود و یا در عین ورده که اکنون ... داده و بر ... تنور ... که

جز آب از تنور بر جوشید فَاسْلُكْ فِيهَا پس درآور در کشتی مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر صنفی از حیوانات که جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دو تا

یعنی نری و ماده و در روایت آمده که نوح در کشتی در نیاورد مگر آنها را که نر ایشان بیضه مینهند وَأَهْلَكَ و دیگر در کشتی داخل ساز

کسان خود را از اهل بیت و مومنان إِلَّا مَن سَبَقَ مگر آنکه پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ و گفتار از عذاب از کسان تو

بسبب کفر و عناد او و آن زن نوح بود که با وجود اینکه مشاهده معجزات ظاهره میکرد از نوح بری منکر بود وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن

با من به دعا کردن فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک و کفر إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرق شدگانند

بسبب کفر و شرک و طغیان و عصیان فَإِذَا اسْتَوَيْتَ پس چون وقت ظهور عذاب برابر شده باشی و بر وجه استوار نشستی أَنتَ وَمَن مَّعَكَ

و هر که با تست عَلَى الْفُلْكِ بر بالای کشتی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بگو همه ستایش و سپاس مر خدایراست الَّذِي نَجَّانَا آنکه نجات داد

ما را مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکار یعنی از جفای مشرکان وَقُل و بگو ای نوح در وقت نشستن رَّبِّ أَنزِلْنِي

ای پروردگار من فرود آر مرا مُنزَلًا مُّبَارَكًا بمنزلی با برکت در کشتی یا در زمین پس از بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامتی و نجات مومنان

باشد و کلبی گفته که فرود آر مرا بمنزلی که میاه و اشجار با برکت باشد و مقاتل گفته که معنی برکت در کثرت ذریت است یعنی

فرزندان بسیار از پشت من بوجود آور و حفص مُنزَلًا بضم میم و فتح زا خوانده یعنی فرود آوردنی فرود آوردن وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ

و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارکه چه هیچکس قادر نیست که غیر خود را از آفات و بلیات و حوادث و عاهات نگاه

دارد و گفته اند حسین بن یحیی او گفته مگر تو که دافع البلیات و ... اظهار آنست که نوح در وقت دخول و خروج ... محمد

سلمی از ابن عطا نقل میکند که منزل مبارک منزلیست که در او از هوای نفس و وسوسه شیطان ایمن باشند و آثار قرب از مجالس

قدس بر آن نازل شود ... انوار جلال ... که آن منزل از همه منازل او ... و احسن ... که در سفینه با نوح

هشتاد کس از اهل ایمان بودند و بعضی دیگر هشتاد کس گفته و ایمنی در امواج طوفان غرق ... آتش ...

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصه نوح و آنچه با اهل او رفت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را که ... تأمل و تفکر

کنی نجات ... از امواج ضلالت بساحل هدایت رسانند وَإِن كُنَّا و بدرستی که بودیم لَمُبْتَلِينَ هر آینه رسیده ... عظیم و عقاب الیم

بقوم نوح یا امتحان کنندگانیم همه بندگان را به آیات تا ... مصدقان و مکذبان مر اهل عالم ظاهر کند و امتحان ... قوم نوح بودیم

بارسال نوح و وعظ و تذکیر او تا معلوم شود که کدام تابع او میشود و کدام بروی او میایستد ثُمَّ أَنشَأْنَا پس آفریدیم مِن بَعْدِهِمْ از پس قوم

نوح علیه السلام قَرْنًا آخَرِينَ گروه دیگر یعنی قوم عاد یا ثمود را فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ پس فرستادیم در میان ایشان رَسُولًا مِّنْهُمْ پیغمبری از نوع ایشان

که هود بود علیه السلام یا صالح ... مرآن قوم را ... أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که بپرستید خدا را مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را

هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب او که غیر او را میپرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید

و عبادت غیر او مکنید وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروه اشراف مِن قَوْمِهِ از گروه آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ

و دروغ شمرده‌اند برسیدن قیامت یعنی ببعث و ثواب و عقاب آنها و اترفناهم و نعمت بسیار داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا

بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند کافران از بزرگان که در فراخی عیش بودند و نعمت بوده بعضی دیگران قول باطل اگر ما هذا این رسول که شما را

بخدا دعوت میکند و تبع آنها میکند الا بشر مثلکم مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت یاکل مما تاکلون منه میخورد از آنچه

میخورید شما از آن و یشرب مما تشربون و می‌آشامد از آنچه می‌آشامید یعنی محتاج است چنانکه شما اگر پیغمبر بودی بایستی که صفات ملائکه داشتی

نخوردی و ناشامیدی و لئن اطعتم بشرا مثلکم و اگر فرمان برید آدمی را که مانند شما است انکم اذا بدرستی که شما آن هنگام که تابع او شوید

و منقاد او در آنچه میگوید لخاسرون هر آینه زیان‌کاران باشید چه خود را ذلیل و خوار ساخته [illegible] خود شده [illegible] الکار ایشان گفتند

ایعدکم آیا وعده میدهد شما را انکم اذا متم که شما چون بمیرید و پوسیده و ریزه ریزه شوید و کنتم ترابا و باشید خاک و عظاما و استخوانها

مجرد از گوشت و پوست و ریزه شده انکم مخرجون بدرستی که شما بیرون آورده شدگانید از گورها یعنی زنده خواهید شد هیهات هیهات دور است دور

لما توعدون مر آنچه وعده داده میشوید [illegible] یعنی هرگز آن صورت نبندد و حاصل نشود ان هی الا حیاتنا الدنیا نیست زندگانی مگر

در دنیا یعنی هیچ زندگانی نیست مگر همین زندگانی دنیا نموت و نحیی میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرد و بعضی میزاید و ما نحن بمبعوثین و نیستیم برانگیخته

شدگان یعنی زنده شدگان بعد از مرگ ان هو نیست هود یا صالح الا رجل افتری مگر مردی که افترا کرد علی الله کذبا بر خدا دروغ را در این قول که خدا

مرا بشما فرستاده و بعد از مرگ شما را زنده خواهد ساخت و ما نحن له بمؤمنین و نیستیم ما مر این مرد را گرویدگان با آنچه خبر میدهد و دعوی میکند قال گفت

هود یا صالح بعد از شنودن این قول و ناامید از ایمان قوم رب انصرنی ای پروردگار یاری ده مرا [illegible]

بما کذبون بسبب آنکه تکذیب کردند مرا و دروغ دانستند مرا قال گفت خدای عما قلیل [illegible] لیصبحن هر آینه گردند کافران و مکذبان

نادمین پشیمانان از تکذیب قول خود هنگامی که عذاب را ببینند فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشان را [illegible] عظیم جبرئیل که دلهای ایشان

بسبب آن بشکافت و بمردند و یا مراد از صیحه هر عذابی است که مستاصل باشد و بهر تقدیر فرا گرفت ایشان را [illegible] و عذاب شدید بالحق بوجهی ثابت

که هیچ [illegible] فجعلناهم غثاء پس گردانیدیم ایشان را مانند کف آب آورده یعنی دمار از ایشان بر آوردیم و همه را هلاک کردیم چون

خس و خاشاک و غیر آن که سیل آن را باطراف افکند و سیاه و پوسیده و ریزه ریزه و کهنه کند فبعدا للقوم الظالمین پس دوری باد از رحمت مر گروه

ستمکاران را ثم انشانا پس آفریدیم و پیدا کردیم من بعدهم از پس ایشان قرونا آخرین قرنهای دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان از اهل عصیان

ما تسبق نمی‌تواند گذشت من امة از گروهی اجلها از وقتی که مقرر بود عذاب ایشان را [illegible] و ما یستاخرون و نه باز پس میمانند از آن

یعنی در وقتی که هلاک ایشان در آن مقرر و معین شده بود [illegible] تقدم [illegible] همگی [illegible] بعد از آن هلاک گشتند بلکه در همان وقت

مقرر گشتند [illegible] مراد از این اجل وقتی است که هر کس در آن مقرر شده یعنی هیچکس از آن پیش از اجل [illegible] و بعد از آن نمیرد بلکه در همان وقت مقرر

دعوت نمیدهد ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا رسولان خود را تترا در حالی که متواتر بودند و پیاپی یعنی بعد از یکی کلما جاء امة هر گاه که آمد گروهی

رسولها رسول آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را و آنچه که از توحید و نبوت [illegible] و حشر دروغ پنداشتند و تقلید [illegible] خود کرده از حق تصدیق

محروم ماندند فاتبعنا پس از پی در آوردیم بعضهم بعضا بعضی از ایشان را بعضی در هلاک کردن و هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را مانند اولین [illegible]

پس متصل گردانیدیم وَجَعَلْنٰاهُمْ و ساختیم ایشان را أَحٰادِیثَ سخنان یعنی ایشان را عبرت خلق گردانیدیم بعذاب ایشان مثلها زنند و بدان اعتبار گیرند از ایشان غیر
حکایتی و افسانه هیچ نماند فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت حق لِقَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ مر گروهی را که نمی‌گروند بانبیا و تصدیق ایشان نمی‌کنند
ثُمَّ أَرْسَلْنٰا مُوسىٰ وَأَخٰاهُ هٰارُونَ پس فرستادیم موسی علیه السلام را و برادر او هرون را علیه السلام بِآیٰاتِنٰا بمعجزهای نه گانه وَسُلْطٰانٍ مُبِینٍ و حجتی هویدا
و برهانی آشکارا که الزام کننده خصم بود یعنی عصا که تفصیل آن ذکر جهت آنست که آن اول معجزات موسی بود و چند معجزه دیگر از جمیع آن منتزع بود چون فرو بردن
مارها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ و بالا رفتن تا بوی موسی و افروختن آن مانند شمع و درخت شدن و میوه آوردن و دلو و رسمان شدن و بعضی گویند که این
او را از میان معجزات ممتاز گردانید حاصل که فرستادیم ما موسی و هرون را با معجزات روشن إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ بسوی فرعون و بزرگان قوم او
و ایشان پیغام را بایشان رسانیدند فَاسْتَکْبَرُوا پس سرکشی کردند از قبول ایمان و متابعت موسی و هرون وَکٰانُوا قَوْمًا عٰالِینَ و بودند گروه متکبر گردنکش
و تکبر ایشان بجهت آن بود که از زیر دست گشتند که تابع موسی و هرون شوند و گفتند ایشان نکردند فَقٰالُوا پس گفتند از روی انکار و تکبر أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم
یعنی تصدیق کنیم و گردن نهیم لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنٰا مر دو آدمی را که مانند ما اند وَقَوْمُهُمٰا و حال آنکه گروه ایشان که بنی اسرائیل اند لَنٰا عٰابِدُونَ
ما را پرستندگان اند از روی تذلل و خواری یعنی خدمتگاران و فرمان برداران ما اند مانند بندگان که ذلیل و خوار اند مر خداوندان را و در بعضی تفاسیر آمده که
بنی اسرائیل فرعون را می‌پرستیدند و او بت می‌پرستید یا گوساله قبطیان گفت فرط کبر و تفوق و تکبر موسی و هرون کردند فَکَذَّبُوهُمٰا پس تکذیب کردند
ایشان را در دعوت نبوت فَکٰانُوا مِنَ الْمُهْلَکِینَ پس گشتند از هلاک کردگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَیْنٰا و بدرستی که دادیم مُوسَى
الْکِتٰابَ موسی را کتاب توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ تا بود که بنی اسرائیل به برکت آن یَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شرایع و طریق عبادت
و مواعظ وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ و گردانیدیم ما قصه پسر مریم یعنی عیسی را علیه السلام وَأُمَّهُ و مادر او را مریم آیَةً حجتی و برهانی بر قدرت کامله خود که آن ولادت
مریم بود عیسی را بی مس بشری اما عیسی گفت اکنون بی پدر مخلوق شده و اما مریم گفت اکنون حمل آبستن گشته و با عیسی آیتی ساختیم مثل در مهد سخن گفتن
و معجزات دیگر ازو ظاهر گشت و مادر او را آیتی گردانیدیم باینکه بی مس فرزند آورد وَآوَیْنٰاهُمٰا و جای دادیم مادر و پسر را یعنی هنگام فرار ایشان از یهود فرار نمودند
إِلىٰ رَبْوَةٍ بسوی بلندی از زمین بیت المقدس که بلندترین همه جاهای زمین است یا رمله یا فلسطین یا مصر و هر یک ازین مواضع مرتفع است و در روایت آمده
که بیت المقدس از همه زمینها بلندتر است و هجده میل بآسمان نزدیکتر است و در صفت آن میفرماید ذٰاتِ قَرٰارٍ خداوند قرار یعنی مستوی هموار آرام
گرفتن که اهل آن بسط و استوای آن گویند ذات قرار یعنی ذات زروع و ثمار است چه ساکنان آن بسبب کثرت زراعت و میوه در آن قرار گرفته اند وَمَعِینٍ
و خداوند آب ظاهر جاری که بر روی زمین می‌گذشت در زیر درخت آن از امام جعفر و امام صلوات الله علیهما مرویست که مراد بربوه سواد کوفه است و قرار مسجد کوفه و معین
آب فرات آورده اند که مریم با پسر عیسی خود دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از رشته بود که مادرش می‌رشت و میفروخت
یٰا أَیُّهَا الرُّسُلُ خطاب جمیع پیغمبرانست در یک حال یعنی هر یکی از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب
یعنی ای پیغمبران و شما ای بندگان کُلُوا مِنَ الطَّیِّبٰاتِ بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صٰالِحًا و بکنید کارهای شایسته و غرض از آن
شما عبادتست و عمل صالح نه غیر آن چه آنکه نفع خواهد داد شما را در روز معاد همین خواهد بود و در موضح آورده که خطاب بحضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه و آله
و سلم یعنی ای صاحب رسالت و نبوت از غنایم خود را حلال خور و عمل صالح کن و جمع را بنام پیغمبران خوانده زیرا که او همه است و ذات او

جامع جميع فضايل وكمالات كه با هم [illegible] انجه جهان [illegible] تو نهاده اي " و مراد بالطيبات هر چيزيست كه طبع از آن لذت گيرد و شرع آنرا منع نكرده

كه جزو اكل شبهه و حرامست ازآن و صحيح آنست كه طيبات شامل جميع مباحات و در قوت القلوب آورده كه اكل طيبات بر عمل صالح مقدم است زيرا كه

ثمره و نتيجه اوست و نقل است [illegible] كه [illegible] هر چند [illegible] اگر [illegible] و در مناجات او كم [illegible] با شرع [illegible] اكل [illegible] عبادات

و اشتغال [illegible] شرعيست در نفس و اعضاي او به پديد آيد و كسب [illegible] وراداي عبادات نرم و سست شود و هر چيز شرع آنرا حرام كرده و حكمت

و بر شبهه است [illegible] انحراف و مخالفت شرع [illegible] آن [illegible] است [illegible] از آن [illegible] اعضا [illegible] كند و از طغيان و عصيان و

وار تكاب مناهي و اخلاق رديه بظهور رسد [illegible] عملي [illegible] كنيد إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ بدرستيكه من بآنچه [illegible]

دانايم و [illegible] جزا دهم [illegible] و اين كلام [illegible] اصلاح [illegible] عمل [illegible] براي كسي كه عمل [illegible] در [illegible] آنچه [illegible] جزا دهد و [illegible] مستحق

[illegible] اصلاح عمل خود [illegible] وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ و بدرستيكه اين ملت شما اي رسل يا اي محمد

أُمَّةً وَاحِدَةً [illegible] ملت يگانه است در عقايد [illegible] اصول شرايع [illegible] و متفق بر ايمان و توحيد وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفريدگار شمام

فَاتَّقُونِ پس بترسيد از من [illegible] كلمه توحيد و عصيان فَتَقَطَّعُوا پس منقطع [illegible] أَمْرَهُمْ كار دين خود را در ميان يكديگر زُبُرًا [illegible]

پاره پاره [illegible] فرقه فرقه بودند [illegible] خود [illegible] فرقه ديگر [illegible] در امر دين خود اختيار [illegible]

[illegible] خود [illegible] جهود [illegible] بتوريه [illegible] انجيل [illegible] نصاري [illegible] انجيل كردند و توريه را [illegible]

[illegible] كُلُّ حِزْبٍ هر گروهي [illegible] مختلفه [illegible] بِمَا لَدَيْهِمْ [illegible] است از اباطيل [illegible] فَرِحُونَ [illegible]

[illegible] اين [illegible] دين [illegible] كتب [illegible] و [illegible] جاهليت [illegible] دين خود [illegible]

[illegible] فَذَرْهُمْ پس بگذار اي محمد [illegible] فِي غَمْرَتِهِمْ [illegible] و ضلالت [illegible] حَتَّىٰ حِينٍ

[illegible] كشته [illegible] أَيَحْسَبُونَ آيا مي [illegible] أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ [illegible] بِهِ

[illegible] مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ از مال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ [illegible] فِي الْخَيْرَاتِ [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] مستحق آن [illegible]

[illegible] بَلْ [illegible] است [illegible] لَا يَشْعُرُونَ [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] كه [illegible]

[illegible] ميگردد [illegible] دل [illegible]

[illegible] آن [illegible] احوال [illegible] إِنَّ الَّذِينَ هُمْ [illegible]

مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ از خوف عذاب [illegible] مُشْفِقُونَ [illegible] از عذاب [illegible] وَالَّذِينَ هُمْ [illegible]

بِآيَاتِ رَبِّهِمْ [illegible] يُؤْمِنُونَ [illegible] آن [illegible]

وَالَّذِينَ هُمْ [illegible] بِرَبِّهِمْ [illegible] لَا يُشْرِكُونَ [illegible] عبادت [illegible] وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ

و آنانکه میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات و زکوة و کفارات و غیر آن از انواع خیرات و مبرات در راه خدای و قلوبهم وجلة و حالی که

دلهای ایشان ترسان است انهم الی ربهم راجعون از آنکه ایشان بپروردگار خود بازگردنده کانند یعنی از عاقبت امر آخرت میترسند که مبادا آنچه میدهند

مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نباشد و آن متوافق [illegible] گردد چنانکه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانروز روزه گرفتند و طعام مسکین و یتیم و اسیر دادند

و بآن افطار نکردند و مسکین و یتیم و اسیر گفتند انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا اولئک آن گروه

با این صفات موصوف اند یسارعون می‌شتابند فی الخیرات در نیکویی‌ها یعنی برغبت تمام اقدام مینمایند در طاعات و مسابقت میکنند در عبادات

و هم لها و ایشان بجهت خیرات و طاعات سابقون پیشی گیرندگانند یعنی برغبت تمام [illegible] پیشی گیرند کامله بر مردمان تو جزای

و مبرات [illegible] باقسام که [illegible] اسم ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة و لا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را الا وسعها

مگر بمقدار آنچه طاقت او باشد را از ایشان امر نموده ایم چه تکلیف ما لا یطاق مذموم و قبیح است و ما از فعل قبیح مبرائیم و لدینا کتاب و

نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ ینطق بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در آن نوشته نیست یعنی هر چه بندگان را آن تکلیف کرده ایم

و آنچه کرده اند در آن ثبت است بی‌زیاده و نقصان یا نوشته‌های اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار او بصدق و هم و ایشان که عاملان اند لا یظلمون

ستم دیده نخواهند شد بزیادتی عقاب و نقص ثواب بل نه چنان است که کفار اعتقاد دارند بر خلاف آنچه مذکور شد بلکه قلوبهم فی غمرة دلهای ایشان

در غفلتی و حیرتیست که [illegible] من هذا از این سخن که گفته شد از وعده و وعید یا از کتاب حفظه یا قرآن یا از صفاتی که مؤمنان

بآن موصوف اند و لهم اعمال و مر ایشانراست عملهای [illegible] من دون ذلک بجز این خطای عظیم شرک مراد آنست که غیر از شرک

گناهان دیگر دارند هم لها عاملون ایشان مر آنرا عاملون کننده کانند و معتاد آن [illegible] حتی اذا اخذنا مترفیهم تا

بگیریم منعمان ایشانرا بالعذاب [illegible] قتل روز بدر یا جوع [illegible] علیه و آله [illegible]

[illegible] سالهای قحط [illegible] اذا هم یجأرون

[illegible] لا تجأروا الیوم [illegible]

انکم منا لا تنصرون [illegible] از طرف ما نصرت [illegible]

قد کانت آیاتی [illegible] آیتهای قرآن [illegible] تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم [illegible] علی اعقابکم

بر پاشنهای خود تنکصون [illegible] از استماع قرآن و از تصدیق و عمل بآن [illegible]

[illegible] حرم [illegible]

مرجع ضمیر [illegible] مستکبرین [illegible] الحرم [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] سامرا [illegible] قرآن

[illegible] آمده [illegible]

ذکر قرآن [illegible] تهجرون [illegible]

و یا از پیغمبر سر بر مید و با هذیان گفتند در شأن آن حضرت صلی الله علیه و آله یعنی شعر و سحر و فسانه پیشینیان بقرآن میکردید و پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میگفتید و تو
اورا مجنون نام مینهادید پس از خطاب بغیبت التفات کرده میفرماید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا پس فکر نکردند در قرآن تا باعجاز لفظ و صنع معنی آن
که کلام حق است أَمْ جَاءَهُمْ آیا آمد ایشانرا از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ پدران پیشین ایشانرا تا عذر گویند
که ما از پیغمبر و صاحب خبر نداریم بلکه پیغمبران چون نوح و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام پیش از این آمدند و هم چنین صحف آسمانی برای ایشان بوده و عذر ایشان
یا آنکه میگفتند آیا پیغمبر آمد ایشانرا از عذاب ترسانیده بودیم و پس این کتاب آن امان آمد و لطف بعد که پیغمبران را از آن وعید ترسیدیم و باوجود آن بکرویدید پس
عذر ایشان در انکار و عدم ایمان به آن نیست که وعید و بیم عذاب خود است أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آیا نشناختند رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را که
نسب با نسب و راستی و علم و وفا و کرم و مروت و حسن اخلاق و کمال عقل و علم با عدم تعلم و غیر آن از صفات انبیاء فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر او را مُنكِرُونَ
انکار کنندگان باشند در دعوی نبوت که سبب عدم معرفت ایشان با احوال او نیست آنست که حضرت پیغمبر را باین عنوان نمی بودند تا انکار او کنند و گویند
حقیقت ذات او را نمیدانیم و احوال او را نمی شناسیم أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند بِهِ جِنَّةٌ او را دیوانگی یعنی مجنون است و سخن او [illegible]
بالکلیه نیست که در عقل از جهت و نقص از هم است بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه جَاءَهُم آمد پیغمبر ایشان بِالْحَقِّ به دین درست یعنی اسلام و سخن
راست که قرآن است وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر امر حق را ناخواهانند چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشانست وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ
و اگر تابع شدی حق أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را یعنی اگر آنچه معتقد ایشانست در واقع بودی و بر فرض در نفس الامر خدایان متعدد بودی چنانکه زعم
مشرکانست لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ هر آینه تباه شدی و نظم گسستی آسمان و زمین وَمَن فِيهِنَّ و هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن
و انس و غیر آن چنانکه در کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد حق دین اسلام است و معنی آنکه اگر اسلام متابعت کردی آرزوهای اهل
[illegible] شرک بسبب شدی حق تعالی بسبب غلظت و غضب بر ایشان و هم آسمان و زمین و آنچه در آنها است را هلاک گردانیدی و نیز قتاده مراد حق حق سبحانه است
و اگر پیروی کردی حق تعالی آرزوهای کافران را بر وجه که امر فرمودی آنچه موافق اهوای کفار است [illegible] تابع بودی و خدای بودی بلکه
شیطان بودی پس قادر نبودی بر امساک آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس محال است که حق تابع اهوای ایشان گردد بَلْ أَتَيْنَاهُم بلکه دادیم
ایشانرا بِذِكْرِهِمْ کتابی که وعظ و پند ایشان است و باعث عزت و شرف ایشانست در آن [illegible] تمنا کرده بودند بقول خود که لو أن عندنا ذکرا من
الأولین لکنا عباد الله المخلصین فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب عزت ایشان در دنیا و آخرت است یا از ذکری که درخواست نموده بودند
مُّعْرِضُونَ روی گردانندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خَرْجًا مزدی [illegible] تو در مال ایشان ترا [illegible]
[illegible] و باین سبب ایشان [illegible] آیه و قبول آن کنند فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا یا ثواب عقبی است
خَيْرٌ بهتر است [illegible] وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست وَإِنَّكَ
لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی که تو میخوانی ایشانرا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براهی راست [illegible] که عقول سلیمه [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] و قطع عذر ایشان [illegible] در عدم قبول ایمان [illegible] مردی که [illegible]
امر حال او معروف و معلوم ایشانست [illegible] بجمیع اخلاق حسنه است و معرا از همه صفات سیئه و [illegible]

و شایسته آن است که رتبه و منصب رسالت یابد و بر احیاء [illegible] کتاب دینیه تا بر وجه بطلان بحسن دعوی عظمی اقدام نمایی و [illegible] طمع در اموال

ایشان کنی تا تهمت اغراض دنیوی بر وجه دلخواه کنند و مع ذلک بر وفق دعوی خود معجزات روشن ظاهر میسازی و ایشان را بر [illegible]

و منه [illegible] اکثر عناد و تکبر از اطاعت او سر باز زدند چون چنین است پس سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند چنانکه میفرماید وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

و بدرستی که آنانکه ایمان نمی آرند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بثبات و متعلقات آن از صراط و میزان و حساب و ثواب و عقاب عَنِ الصِّرَاطِ از آن راه

راست که دین اسلام است و متضمن اعتقاد بر این امور مذکوره لَنَاكِبُونَ عدول کنندگانند و میل نمایندگان به بیابان ضلالت و گمراهی خود و ما اگر

در آخرت از طریق [illegible] وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ و اگر بخشایش کنیم بر ایشان وَكَشَفْنَا و برداریم مَا بِهِمْ آنچه بدیشان است مِنْ ضُرٍّ

از سختی قحطی که بدیشان رسیده و هم باحوال [illegible] دانه و [illegible] لَلَجُّوا هر آینه لجاج نمایند [illegible]

فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی خود و افراط نمودن در کفر و تکبر از طریق حق و عداوت رسول و اهل ایمان يَعْمَهُونَ در حالتی که حیران و سرگشته

باشند و تردد نمایند در امر حق در طریق هدی یعنی اگر بلای قحط از ایشان رفع کنیم همچنان بر سنن عناد و تکذیب خود ثابت خواهند بود

و یا اگر در آخرت عذاب آخرت را از ایشان برداریم و ایشان را باز دنیا فرستیم همچنان بر طریق اول در عناد و طغیان عصیان و لجاج درزند و فساد [illegible]

و قول اول اکثر است [illegible] حین [illegible] قحط [illegible] رسید و اهل مکه بخوردن [illegible] و مردار [illegible] ابو سفیان بمدینه آمد و با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

گفت تو دعوی میکنی که رحمت عالمیانم [illegible] اهل مکه را [illegible] دعا کردی [illegible] قحط [illegible] سختی و [illegible] ایشان

[illegible] آیه که وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر

فَمَا اسْتَكَانُوا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ و تضرع و زاری نمینمودند بلکه همچنان بر سرکشی و [illegible]

خود ایستادند از [illegible] علیه السلام مرویست که استکانت دعاست و تضرع رفع یدین است در نماز یعنی ایشان خدای خود را نخواندند و در

نماز رفع ید نکردند بدرگاه او بلکه بر طریق کفر و تکبر خود ثابت بودند و اصلا قدم در طریق تذلل و تضرع و عبودیت [illegible] کار خود ننهادند

حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بَابًا دری ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ که خداوند عذاب سخت بود یعنی جوع که سخت‌تر از قتل

و اسیری است إِذَا هُمْ آنگاه ایشان فِيهِ مُبْلِسُونَ در آن عذاب [illegible] نومید بودند از همه خیر و [illegible] سرگردان [illegible]

تا حدی که اعتنای ایشان [illegible] از [illegible] طلب عاطفت [illegible] مرویست که [illegible] ابواب [illegible] قتل [illegible] عذاب جهنم [illegible]

علیه السلام [illegible] عذابست [illegible] روز رجعت بینند و [illegible] از آن تذکیر نعمت خود میکند بر ایشان از روی توبیخ [illegible] وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ و اوست

آنکه بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ برای شما گوش [illegible] آن آیات [illegible] وَالْأَبْصَارَ و دیدها [illegible] آن معجزات را وَالْأَفْئِدَةَ

و دلها تا تفکر کنید در آیات [illegible] و معجزات [illegible] استدلال کنید بر وجود صانع حکیم و وحدت و قدرت وی و غیر آن از منافع دینیه و دنیویه

قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میکنید [illegible] شکر گذاری آنست که [illegible] استعمال کنید [illegible]

[illegible] وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را [illegible] فِي الْأَرْضِ در زمین [illegible] وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع

کرده خواهید شد [illegible] وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده میکند [illegible] وَيُمِيتُ

و بمیرانید نزد انقضای آجال وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست اختلاف شب و روز یعنی آمد و شد روز و شب و تفاوت آن در درازی
و نقصان و هیچکس دیگر را قدرت بر اختلاف آن نیست أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس تعقل نمیکنید بنظر تامل که همه مکونات از ما صادر شده و قدرت ما شامل
جمیع ممکنات است و از جمله آن بعث و نشور است پس چرا انکار میکنند کفار بعث و تعقل و تمیز نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند قریش بعد از این بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ
الْأَوَّلُونَ مانند آنچه گفتند پیشینیان از کفار قَالُوا گفتند کفار از روی انکار در باب حشر که أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم
خاک وَعِظَامًا و استخوانها خالی از گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگانیم مراد انکار است یعنی چون خاک گردیم هرگز زنده
ما را نباید لَقَدْ وُعِدْنَا هر آینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَذَا این سخن مِنْ قَبْلُ پیش ازین محمد یعنی پیش از آنکه ما را وعده میدهد
آنچه ما را آن وعده میداد از وقوع حشر و نشر إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان
که در کتابها نوشته اند و آنکه گفتند هیچ حقیقتی ندارد بعد از آن بر منکران بعث احتجاج می آورد در باب وقوع حشر میگوید قُلْ بگوی ای محمد مر این منکران را
که بگویند لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی جواب دهید مرا و اگر از اهل زمین کیست إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید یعنی اگر از اهل علمید پس جواب دهید این آنست که لغو و جاهل اند بر وجهی
این جلی و واضح را میدانند و الزام ایشان بآنچه ممکن نیست که هیچ کس از علم آن ... انکار آن کند لهذا قبل از آنکه جواب دهند جواب خبر
و مصدق گفته که سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در اوست مر خدای راست چه عقل بنظری اقرار کننده است تا آنکه
حتی تعالی داده است ایشان را چنین جواب دهند قُلْ بگوی ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی اول در آفرید
زمین و اهل آن را بیافرید قادر است بر اعاده آن چه اعاده آسانتر است از ابداء آن بلکه اعاده بر وی آسان است ازانکه زیاده
محتاج نیست قُلْ بگوی باز مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه با رفعت و عظمت و شکل عجیب
و غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم
و وسیع لله مر خدای راست و رب همه اوست نه غیر او چون این جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب او در جحود توحید
قدرت او و شریک آوردن در عبادت و انکار قدرت او کردن در بعث که آن که ربست آفریدن آسمانها و عرش عظیم و ترکیب زادن
محتاج بر این میکوید که قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار او مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزی که در حیز امکان است
و در مجمع از مجاهد نقل کرده که مراد بملکوت خزاین است یعنی خزینهای دنیا و آخرت در حیز قدرت اوست و در موضح گفته که معنی آنست که جمیع منافع و مضار
در کف قدرت اوست وَهُوَ يُجِيرُ و او زنهار دهد و نگاه دارد هر که را خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار داده نشود بر وی
هیچکس یعنی اگر کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه خود گیرد و زنهار دهد یعنی کفار را بگو که کیست که متصف باین صفات است إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که میدانید چیزی از عقل دارید جواب دهید سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که گویند این صفات لله مر خدای راست قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ
بگو پس از کجا فریفته میشوید و چگونه از صواب بر میگردید با وجود ظهور نظرها در دلایل بر وحدت و طریق حق را که از آن گمراه میشوید و بچه چیز مسخر
و هوای او فریفته میگردید کفار با وجود این دلایل واضح نکرویدند بوحدت و قدرت او بر بعث بلکه تکذیب نمودند بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بایشان

امور درست را از توحید و وعده حشر و نشر وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند با اثبات

اتخاذ ولد و شریک و میدهند مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی که بگفته تو منزه است او از مثل و همتا وَمَا كَانَ مَعَهُ

مِنْ اِلٰهٍ و نیست با او هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چرا که اگر او را شریک بودی در خدائی و خدای با هم آفریننده بود پس هر آینه شریک او

ممتاز و جدا بودی اِذًا آنگاه لَذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدائی آنچه را که آفریده بودی و در آن مستقل شدی و ملک او از ملک این

ممتاز گشتی که بعدم رضای این بعدم امتیاز پس هر آینه تنازع در میان ایشان واقع شدی چنانکه از حال ملوک دنیا مشاهده میشود وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ

عَلٰى بَعْضٍ و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی برخی از آلهه بر برخی و بنا بر این لازم آید که این موجب فساد نظام عالم شدی و چون نظام

عالم بر حال خود است پس معلوم شد که آلهه نباشد و او را شریک نبود سُبْحَانَ اللّٰهِ پاک است خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند او را به آن از اتخاذ شریک

و ولد [illegible] و نیز با جماع جمیع مکلفان و مستوار معلوم است که حق تعالی جسم نیست [illegible] خالق دیگر [illegible]

از شریک و انباز در آفرینش عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده نهان و آشکارا یعنی بهمه عالم داناست بی آنکه خدا دیگر دانای

نهان و آشکار است فَتَعَالٰى پس بزرگوار و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میکنند برای او بعد از آن تعلیم دعا میکند در محفوظ بودن از

عذاب اگر بر کفار واقع شود بدین نهج که قُلْ بگو ای محمد رَبِّ اِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار اگر بنمائی مرا مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده

کافران از انواع عذاب کفار یعنی خواهی نمود در دنیا یا در آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار من پس مگردان مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران

یعنی مرا قرین ایشان مگردان در عذاب این سخن بگفت تو از جهت تواضع و شکستگی نفس است یا محض تعبد و تنبیه بر آنکه شوم ظلم گاه هست که بیگناه نیز

فرو گیرد وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً از حسن ادب است که حق تعالی رسول خود را امر فرموده که عذاب بر کفار نزول خواهد

و او را خبر داده بود در حال حیوة او یا بعد از ممات پس بگفت این رسول را و محض این دعا اگر در حال حیوة او باشد وی در میان ایشان نباشد

وَاِنَّا و بدرستی که ما عَلٰى اَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنمائیم ترا مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده میدهیم ایشان را از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم

اما تاخیر میدهیم بسبب آنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد و یا بسبب آنکه تا تو در میان ایشانی عذاب بر ایشان نازل نخواهد

بجهت تو رحمة للعالمینی بعد از آن معجزه ایشان را از مکارم اخلاق انجا امر فرموده که اِدْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که در جمیع حالات هِيَ اَحْسَنُ

آن نیکوترست السَّيِّئَةَ خصلت بد را از عقوبت از گناه و جهل در مقابل آن کار هم مرحمت و مشفقت فرموده پس عفو و رحمت از سر گناه مجرمان

در گذر یا صبر کن بر جهل سفیهان و در ایشان را بکلم خود بازدار مردم را از معاصی با مر نمودن بطاعات یا دفع کن شرک مشرکان را بکلمه توحید یا معصیت منکران را

با مر معروف و چون کمال مروت برای اسلام کن بر جهل ایشان بلا آن دفع ما بعد از آن در تخویف کفار میفرماید نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم

بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف میکنند از شعر و سحر ما را از آنکه داده و دشمنان کس را کار را با واگذار که ما جزای ایشان خواهیم داد قُلْ و بگو بر وجه

تضرع که رَبِّ اَعُوذُ بِكَ ای پروردگار من پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وساوس دیوان سرکش که مردمان را از مکارم اخلاق گردانیده

با افعال سیئه میخوانند و بمناهی تحریص میکنند وَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میگیرم بتو ای پروردگار من اَنْ يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند دیوان

بنزد من مرا از عبادات و طاعات تو وقتی حسن منع کنند یا در وقت نماز یا در زمان تلاوت مرا وسوسه دهند یا در حین حضور موت مرا هلاک کنند

جون شیاطین در این وقت حاضر می‌آیند و محل آیت عموم اولیست حَتّٰی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ تا وقتی که بیاید یکی را از ایشان مرگ و آنچه در میان قصه و

جمله معترضه است [illegible] و جار و مجرور [illegible] وقتی که بیاید یکی از ایشان مرگ و ببیند آثار عذاب را مشاهده

کند و بگمراهی خود عارف شود قَالَ گوید از روی حسرت بر آنچه تقصیر کرده از ایمان و طاعت رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردگار من بازگردان مرا تا تلافی

تقصیر کنم [illegible] برای آنست [illegible] خطاب کنند [illegible] ازان رجوع [illegible] ملک الموت و اعوان

یعنی اول بگوید رب استغاثه کنند بخدا و بعد ازان بگوید ارجعون رجوع [illegible] بازگردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا شاید که عمل کنم صالح فِيمَا تَرَكْتُ

در آنچه ترک کرده‌ام از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آرم و در طاعت و عبادت اقدام نمایم در آنچه [illegible] از مال در راه خدا صرف کنم كَلَّا

حاشا که او را باز گردانند إِنَّهَا كَلِمَةٌ بدرستی که کلمه رب ارجعون آخر کلمه‌ای است [illegible] هُوَ قَائِلُهَا او گوینده آنست [illegible]

علیه حسرت قائل این کلمه شده و از آن اثری [illegible] مجرد حرف و صوت [illegible] وَمِنْ وَرَائِهِمْ

آن مشرکان بَرْزَخٌ مانعی میان ایشان و بازگشتن بدنیا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند [illegible] میان

ایشان و رجوع بدنیا [illegible] روز قیامت [illegible] روز

[illegible] میان [illegible] کلام [illegible] از رجوع بدنیا [illegible] فَإِذَا نُفِخَ فِي

الصُّورِ پس هرگاه دمیده شود در صور [illegible] فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان

يَوْمَئِذٍ در آن روز [illegible] و هیچ خویشی بر خویش خود رحم نکند [illegible] مشغول [illegible] يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ

وامه و ابيه [illegible] میان اهل دوزخ [illegible] وَلَا يَتَسَاءَلُونَ

و نه پرسند یکدیگر را از حال خود [illegible] مشغول [illegible] سؤال کنند [illegible] وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او بایمان و اعمال صالح فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ایشان رستگاران از درکات دوزخ [illegible] اعمال صالح [illegible]

باشد پس ایشان [illegible] وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او [illegible] عمل صالح

[illegible] فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا

أَنْفُسَهُمْ پس [illegible] فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در دوزخ

جاوید مانندگان تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ سوزاند رویهای ایشان را آتش دوزخ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ و ایشان در آتش [illegible]

از شدت سوختن [illegible] منقولست از عبدالله مسعود [illegible] آتش دوزخ [illegible]

[illegible] آن زمان بود [illegible]

میگذشت [illegible] اهل دوزخ [illegible]

[illegible] زهاد و عباد [illegible]

نبوی صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه روایت میکند که آتش چنان بریان زند و زشت گرداند روی کافر را پس چندان که لب زبرین او بمیان سر رسد و فرو هشته

لب زیرین او تا برسد بناف پس و در موضح آورده که اسنان میان هر دو لب او جمله کرده باشد بعد از آن خطاب بزبان و شکان با ایشان گوید که

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب

میکردید و بجهت این مستحق عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا غالب شد بر ما بدبختی یعنی گناهان ما

بر ما غالب شد و بسیار گشت و در جهت بدبختی ما شد وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ گمراهان از طریق حق سعادت مقررست که در سعادت

با نیکی سعادت منتفی که در آخرت لاحق شود پس از روی تضرع و زاری گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آورنده کار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش [illegible]

و بدنیا رجوع کن تا تدارک حال خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس ما باشیم ستمکاران بانفسیم بر خود ای حق

کلام خود خطاب [illegible] و بعد از آن [illegible] بر سخن کردن تمکین ندهند بلکه قَالَ گوید خدای ایشان را بر وجه اهانت و خواری اخْسَئُوا فِيهَا

خاموش باشید و فرو روید در دوزخ که اینجا مقام سؤال نیست [illegible] از خساء الکلب یعنی مانند سگان [illegible] از نزد خود [illegible]

از نزد دور شوید وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگوئید با من در [illegible] رفع عذاب و خروج از آتش که شما را هرگز از این عذاب بیرون نیارم پس از آن

شهیق و زفیر و آواز سگ ظاهر شود و از ابن عباس نقلست که کفار شش نوبت دعا کنند و استغاثه نمایند اول وقتی که در دوزخ در آیند هزار سال

قایل این قول باشند که رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا پس جواب داده شود بدین که حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي الی آخر الآیه و بعد از آن هزار سال دیگر گویند رَبَّنَا أَمَتَّنَا

اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ پس در جواب ایشان گویند ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ بعد از آن هزار سال دیگر این قول تکلم نمایند که يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا

رَبُّكَ پس جواب داده شود که إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ بعد از آن هزار سال دیگر گویند که رَبَّنَا أَخِّرْنَا پس جواب داده شود که أَوَلَمْ تَكُونُوا الآیه و بعد از آن هزار سال

گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا پس در جواب ایشان گویند أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ بعد از آن هزار سال این سخن را گویند که رَبَّنَا [illegible] پس جواب داده شود که اخْسَئُوا فِيهَا

وَلَا تُكَلِّمُونِ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که قصه اینست که طایفه گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی انبیا و سایر مؤمنان یا صحابه [illegible] و اهل صفه

چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند ای آفریدگار ما آمَنَّا گرویدیم ما بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را

وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید آن مؤمنان را سِخْرِيًّا مسخره

یعنی بایشان استهزا میکردید حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي تا وقتی که از یاد برده شما را از یاد کردن من یعنی چندان مشغول شدید بسخریت و استهزای ایشان

که یاد مرا فراموش کردانید إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بدرستی که من جزا دادم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بایذا و آزار و سخریت شما

أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ که ایشانند رستگاران یعنی امروز [illegible] بهشت [illegible] فوز و رستگاری [illegible] توبیخ خطاب با کفار کرده قَالَ گوید خدای

یا فرشته [illegible] كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین زنده کان یا مرده کان در قبور [illegible] کافران از روی غفلت و طول امل [illegible]

زنده [illegible] بود در دنیا و فانی [illegible] چند درنگ کردید عَدَدَ سِنِينَ از روی شمار سالها [illegible] قَالُوا لَبِثْنَا گویند درنگ

کردیم يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ [illegible] از هول آتش [illegible] در دنیا و [illegible]

باشند [illegible] قبور [illegible] فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس [illegible]

ای پرسنده زمان لبث ما از شمار گذشته کان یعنی از ملائکه که حفظ اعمار و انفاس می‌نمودند از آنانکه متمکن باشند بعد ایام از آن میخواهی که کیفیت آن بگو چه باب
مشتغل بعذاب ایم و آن نیز نمیدانیم پس حق جهت توبیخ و تعجب ایشان گوید قال ان لبثتم الا قلیلا ... ان گوید
ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی لو انکم کنتم تعلمون اگر شما هستید که بدانید ایام و ساعات آخرت
و با ایام زندگانی که ایام آن بسر برده‌اید و قصیر است افحسبتم آیا می‌پندارید شما ای غافلان انما خلقناکم آنکه شما را آفریده‌ایم عبثا از روی
بازی و باطل برای بازی نه برای غرضی و حکمتی و انکم و گمان بردید که شما الینا لا ترجعون بسوی ما باز گردانیده نشوید برای جزای کردار زندگانی
و گمان نشمارید که شما را برای عبادت آفریده‌ایم و مکافات کردار از جهت عبث در لطایف قشیری مذکور است که اعمی مستوجب لطف نبودی که از
حق باز دارد و ندای ما برای آن نه آفریده‌ایم و بر آن امر کرده و تسلطی بوزید این آیه میخواند که نه خلق بجهت ما فریده ام بلکه سبب آفریدن انسان آن
که هستی من آشکارا شود و آن مصنوعات ذو الصفات کمالیه او راه برند و گفته‌اند شما را برای بازی نیافریده‌ام بلکه برای نور ظهور مظهری آفریدیم چه در ازل
مستور بود چه آن کوه‌ها از صدق جبل الست فرو آرید بلی او گفت و همه شما فرع و گونه ملائکه را آفریدیم مظهر قدرت باشند و آدمیان را
خلق کرد تا مخزن محبت باشند و در بعضی کتب سماوی مذکور است که ای فرزند آدم همه را برای تو آفریدم و ترا برای خود و در کن تا در ایجاد
ایجاد ظهور تمام داشته باشد او را می‌نقل کنم خدا را او گفته است که هر دو در ملکوت کاش خلق ما را نمی‌فرمودی و چون آفریده شد کاش دانسته چه برای
چه کار آفریده شده‌اند و اندیشه کنند که چه کنند و در چه چیز عمر خود را صرف نمایند و از صادق علیه السلام پرسیدند که حق تعالی خلق ما را برای چه آفریده و مقصود
ما نیست که در علم ازل معلوم و معدوم را نبود در خلقان عرض ما هر دو از آن احسان خود کند بر ایشان و نبود از آن کل غرض خدای تعالی بر ایشان و مکلفان
بلکه عرض وی آنست که از این عبادت نمی‌لیفظه بشه که حکمت مقتضی آنست که در قرآن آیات ناسخ نازل است ... پس لابد تکلیف کرد و تحمل
مشقت عبادات تا که آن مستحق نعمت دائمی جنت شوند و آن غایت کرم او است فتعالى الله پس برتر است خدای و بزرگتر از آنکه خلق آفرید
بازی کند و او را شریک کرد الملك الحق پادشاه حق که سزاوار است که مطلق باشد و ما عدای او مملوک بالذات و مالک بالعرض و مالک او که حقیقت سزاوار
اوست بغیر او لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق پرستش بر او چه ما عدای او بنده است رب العرش الکریم آفریننده کار عرش بزرگ
که محیطات جمیع کاینات و منزل است از آن قضایا و احکام و خیرات و برکات علی الوجه التام و لهذا وصف آن کرده به کرم و گویند کریم که هر
منفعت را بنی جسم است یعنی عرش نیکو جا آن کثیر الخیر است و من یدع و هر که خواند یعنی پرستد مع الله با خدای یگانه الها آخر خدای دیگر را
لا برهان له هیچ حجتی نیست پرستنده را به پرستش آن اله چه ما سوای او سبحانه اله باطل است و مستلزم عدم برهان بر جواز پرستش آن فانما
حسابه پس جز این نیست که حساب عمل آن کس و مکافات کردار او عند ربه نزد پروردگار او است یعنی موقوف مقدار عذاب کرده مستحق آنست نزد
او سبحانه پس هر آینه جزای عمل شنیع او را حق خواهد داد و سزا خواهد رسید انه بدرستی که شان و قصه این است که لا یفلح الکافرون رستگار نشوند
کافران و مکان افتتاح این سوره تقریر فلاح مؤمنان است و ختم آن بنفی فلاح از کافران پس رسول خود را امر بطلب استغفار و رحمت فرمود و گفت
و قل و بگوی ای محمد رب اغفر ای پروردگار من بیامرز گناه امت را و در ترک مندوبات و امت مرا در ارتکاب معصیت وارحم و ببخشای بر من یا بر همه کان
من برحمت و لطف خود و انت خیر الراحمین و تو بهترین رحم کنندگانی آورده‌اند که عبدالله مسعود روزی بر مبتلائی شد و آیه افحسبتم تا آخر سوره

و در گوش او خواند فی الحال از آن بلا و مرض شفا و نجات یافت و بعضی سلف از جای خود برای خواندن این خبر برسول صلی الله علیه وآله رسید عبدالله

طلبیده و کلی چون در گوش او خواند و گفت این آیه‌ها رسول صلی الله علیه وآله فرموده بدان خدایا که جان من با او راست که اگر بنده از سر یقین این آیت بر کوه

خوانده از جای برکند سورة النور ابی بن کعب از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سوره النور بخواند حق تعالی بده هزار حسنه

کرامت خواهد بود تا قیامت ده حسنه برای او بنویسد و در حاکم ابو عبدالله در صحیح خود باسناد خود از رسول صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود زنان را

در غرفه‌ها منشانید و ایشانرا کتابت میاموزید بلکه چرخ رشتن و سوره النور تعلیم ایشان کنید و عبدالله بن سنان از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده

اموال و زنان خود را محصن گردانید بقرائت این سوره پس تحقیق که هر که این سوره در هر روز یا هر شب بخواند هرگز از اهل بیت او زنا صادر نشود تا او

و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کنند و از برای او دعا و استغفار نمایند تا بقبر در آید و در قیامت منعم و محشور گردد و به [illegible] حق تعالی

ختم سوره المؤمنین نمود ... کاملا برای [illegible] بلکه [illegible] امر و نهی [illegible] افتتاح این سوره کرد بذکر امر و نهی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم سُورَةٌ ای سوره ایست که از عالم بالا أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بواسطه جبرئیل علیه السلام وَفَرَضْنَاهَا

و فرض کردیم [illegible] آنچه را که در وی است از احکام وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در وی آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیه‌های روشن و واضح الدلالة

بر مقصود که آن حدود و احکام است و بیان حلال و حرام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله آن احکام آنکه

الزَّانِيَةُ زن زنا کننده وَالزَّانِي و مرد زنا کار چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای حکام شرع كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

هر یکی را از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه و این حکم مخصوص است بآنکه غیر محصن باشند چه حد محصن رجم است باجماع فقها و جلد عبارت است

از ضرب جلد به تازیانه بر وجهی که الم آن بلحم تعدی نکند و مراد بمحصن مردی است که او را فرجی باشد دایم که صبح و شام بر وی آید و ذکر

موجب حد است عبارت است از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا در دبر بی عقد و ملک و شبهه با علم بتحریم و اختیار و حکم زنا ثابت میشود یا بقرار کردن

چهار بار و در چهار مجلس یا بشهادت چهار مرد عادل که زن را بر مباشرت و ذکر در فرج دیده باشند کالمیل فی المکحلة و اگر بر این وجه گواهی دهند

هر یک را هشتاد تازیانه باید زد و شهادت چهار رجال ثابت میشود و اگر چه زیاده از هفت زن باشند در شهادت مردی و شش زن و شرط

است توارد شهادت ایشان بر قبل و دبر و اتحاد زمان و اتحاد مکان و اتحاد باقی احکام و متفرعات آن در باب حد زنا در کتب فقهیه مسطور است و اگر

در منهج الصادقین مذکور آمده که در زمان عمر پنج کس را بنزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند و بزنا بر ایشان گواهی دادند فرمود تا یکی را رجم کردند و دیگری

را حد زدند و شخص دیگر را نیم حد زدند و کس دیگر را تعزیر کردند و شخص دیگر را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین قضیه یکیست و تو پنج حکم مختلف کردی

جواب داد که اول قضیه یک حال است آنکه او را رجم امر نمودم محصن بود و بر محصن رجم است باجماع و سنت و آنرا که حد زدم غیر محصن بود

و بر غیر محصن جلد است نه رجم و آنرا که نیم حد زدم بنده بود و بر بنده نیم حد است و آنرا که تعزیر فرمودم کودک بود و بر وی حد نیست بلکه ادب کرده است

تا دیگر مرتکب این امر نشود و آنرا که رها کردم دیوانه است و بر دیوانه تکلیف نیست لهذا از آن حق تعالی بجهت مبالغه در اقامت حد بر زانیه و زانی میفرماید

وَلَا تَأْخُذْكُمْ و باید که فرا نگیرد شما را در اقامت احکام شرع بایشان که مرد و زن زنا کارند رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ مهربانی و شفقت در حکم خدا یا

در طاعت او و اوامر و حکم او که آن اقامت حد است بر وجهی که مامور شده بترک زانی و زانیه یا تعطیل حد کنید آنگاه در ضرب حد اهمال

مت میکنید إِن كُنتُم تُؤْمِنُونَ اگر هستید گروید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت چه ایمان بخدا و بروز جزا مقتضی است در اقامت حدود

و اجتهاد در احکام او و اقامت احکام و حدود او و از اینجا معلوم شد که خطا از خدا و اقامت احکام و حدود آن از لوازم ایمان است و این مبالغه

بجهت خطای است در دین و مرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمود ای گروه مؤمنان از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت است سه در دنیا

و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که آب روی را ببرد و درویشی آورد و عمر را کم کند و آن سه که در آخرت است آنست که موجب

خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ با انواع عذاب فاما آنکه مرویست که روز قیامت [illegible]

را از حد کم کند [illegible] که چرا حد آلهی را ناقص گردانیدی گوید که بجهت شفقت و مرحمت بندگان تو گویند [illegible] از تو

رسول رحیم تر [illegible] وَلْيَشْهَدْ باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب زانیه و زانی یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ

گروهی از مؤمنان تا شهره باشد این عمل شنیع و دیگر مرتکب این عمل فضیح نشوند و حد مؤمنین کمتر آنست [illegible] کفار [illegible] دار السلام آوردن

و فقها [illegible] طائفه [illegible] و اقل آن [illegible] واحد و اکثر این طائفه کیست و مجاهد [illegible] است و [illegible]

که ابن عباس [illegible] آن [illegible] و زهری [illegible] و در روایتی دیگر از ابن عباس [illegible] چهار کس [illegible] که حد زنا

بآن ثابت میشود و قول ابو صلوات الله علیه اقوی است [illegible] آن [illegible] است [illegible] آن [illegible] طائفه بعضی از فرد

[illegible] اولی [illegible] که یکی [illegible] نسبی [illegible] هر که [illegible] مؤمن [illegible] تمام [illegible] کند

مؤمنی [illegible] که [illegible] خود را [illegible] سازد [illegible] نکاح [illegible] اکر [illegible] الزَّانِي مرد زنا کننده

لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً نکاح نمیکند مگر زن زنا کننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا زن مشرکه را وَالزَّانِيَةُ و زن زناکار لَا يَنكِحُهَا نکاح نمیکند

[illegible] إِلَّا زَانٍ مگر مرد زنا کننده أَوْ مُشْرِكٌ یا مشرک [illegible] و غالب آنست که مایل بزنا [illegible] نکاح زن صالحه [illegible]

[illegible] الفت [illegible] آنست [illegible] در [illegible] زنان [illegible] که در [illegible]

خود را [illegible] کردند [illegible] ضعفای مهاجرین [illegible]

[illegible] نکاح [illegible] جاهلیت [illegible] وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ

و حرام کرده شد تزوج زناکار [illegible] عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گروه [illegible] و تعرض [illegible] مهدی [illegible]

[illegible] در حق [illegible] قرآن [illegible] نکاح زانیه [illegible] حرام [illegible]

زانیه [illegible] الحکم [illegible] آیت [illegible] آنست [illegible] عادت [illegible]

نکاح زنان [illegible] و نکاح زنان [illegible] وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه [illegible]

زنان محصنه را بزنا [illegible] و مراد باحصان [illegible] و حریت [illegible] عقل و اسلام [illegible]

آنست که [illegible] ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا [illegible] بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه

عدل [illegible] فَاجْلِدُوهُمْ [illegible] ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه [illegible] فاسق [illegible]

نسبت بغیر محصن باشد تعزیر است نه حد و لا تقبلوا لهم و قبول مکنید مر ایشانرا که قذف کرده‌اند و گواه نیاورده‌اند بعد از آن هشتاد تازیانه خوردند شهادة
ابدا گواهی ایشانرا هرگز در هیچ باب که گواهی بسبب ایشان و عدالت را از ایشان خود زایل کرده‌اند و اولئک و این گروه قاذفان هم الفاسقون ایشانند
فاسقان در شهادت عدالت شرطست و فسق منافی آنست و اگر قاذف را هشتاد تازیانه بباید زد خواه حر باشد خواه عبد خواه مرد خواه زن و تنصیف
در عبد جاریست بحکم در زنا پس قاذفان هشتاد تازیانه باید زد و شهادت ایشانرا قبول نباید کرد الا الذین تابوا مگر آنان که توبه کنند من بعد ذلک
از پس آن قذف کردن که قذف کرده‌اند خواه حد خورده باشند و اصلحوا و اصلاح آرند نفس خود را بترک قذف و عزم بر ترک استمرار آن تا اسم فسق
از ایشان برخیزد و مقبول الشهادة شوند فان الله پس بدرستی خدای غفور آمرزنده است گناه بندگانرا رحیم مهربان بر گروه توبه کنندگان
و باقی احکام قذف و مسائل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مذکورست و نبذی از آن در منهج الصادقین مذکورست عکرمه از ابن عباس روایت کرده
چون حضرت این آیه فرستاد عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله فدای تو گردم مردی از ما که بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد
تا جمع گواهان کند آن مرد از حاجت خود فارغ شده است و رفته و اگر گواه سخن بگوید هشتاد تازیانه بخورد و فاسق و مردود الشهاده میشود انتهی حال چگونه
باشد حضرت فرمود ای عاصم حق تعالی همچنین حکم فرستاده عاصم گفت سمعنا و اطعنا و صدق رسوله و از مجلس بیرون آمد و گفت بار خدایا در این باب مشکلی فرود آید و عویمر
ابن عم او بود در روایتی که هلال بن امیه در رسید و گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود دیدم خوله عاصم گفت و اویلاه بچه ببتلا شدیم
تا آن رسیدم پس باز گشته صورت حال را بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله رسانید حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و گفت این سحما هر روز بخانه
ما می آید و تعلیم قرآن میکرد و بسیار بود که شب بخانه ما میماند و شوهر من بسبب آنکه بسیار بیرون میرود می پندارد که حضرت ...
بحلیه غیر خود کرده است که من شریک را بر شکم خود دیدم حضرت آیت لعان فرستاد و بنقلی دیگر از ابن عباس مرویست که سعد بن عباده بعد از نزول
آیه قذف گفت یا رسول الله اگر مرد بخانه خود در آید و مردی را بر شکم زن خود خفته یابد و با وی المضجع او نشسته او را بگذارد و بی چهار گواه
این امر عجب است چه اگر برای آوردن گواه رود او فارغ شده باشد و رفته اگر آنچه دیده باشم بگویم هشتاد تازیانه بخورم حضرت فرمود ای گروه انصار نمی شنوید
که مهتر شما چه میگوید گفتند یا رسول الله او را ملامت مکن او مردی غیورست و هرگز نکاح نکرده مگر بکری را و اگر طلاق بدهد او هیچ یکی از ما
جرأت ندارد که مطلقه وی را نکاح کند سعد گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد میدانم که این حکم حق است و از نزد خدای تعالی نازل گشته ولیکن مرا
ازین عجب می آید حضرت فرمود حکم خدای این است و چنین فرموده سعد گفت صدق الله و صدق رسوله از این قصه بسی نگذشت که پسر عم وی هلال بن امیه
از حرم استان مدینه آمد بود و با رکشت و در خانه رفت مرد بیگانه را با زن وی خفته و زنا میکنند هیچ نگفت و بنزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و آنحضرت
با اصحاب نشسته بود گفت یا رسول الله چنین حالی واقع شده و من این را بچشم خود دیدم رسول ازین حال متغیر شد و اثر کراهیت بر جبین مبارک ظاهر
هلال گفت یا رسول الله من میدانم که این صورت بر خاطر شما گران آمد و خدا میداند که من در این قول صادقم و حق میگویم و امیدوارم که حق تعالی ازین فرجی دهد
آنحضرت قصه کرد که بر او حد زنند انصار جمع شدند و گفتند آنچه سعد گفت بدان رسیدیم و مبتلا شدیم الحال هلال را حد بزنند و گواهی او مقبول نشود و در حضرت نبی
ما که او مجلسی عظیم است آنحضرت در این بود که از وی بر وجه سند حکم از غیبی وحی باز آید فرموده حضرت هلال را فرجی دادند و یکی را ازین واقعه فلاحی رسد
فرمود پس این آیات فرستاد که و الذین یرمون ازواجهم و آنکه رمی میکنند بزنان خود زنا و لم یکن لهم شهداء و نباشد ایشانرا گواهی

إلّا أنفسهم مگر نفسهای ایشان فشهادة أحدهم پس واجب گواهی دادن یکی از ایشان برابر گواهی دادن هر یک از ایشان أربع شهادات

بالله چهار گواهی کند با سوگند که إنّه لمن الصادقين هر آینه شوهر از راست گویان است در نسبت دادن زنا بزن خود یعنی چهار گواهی دهد با

[illegible] راست در قذف زن بزنا و هر گواهی از این گواهیها [illegible] یکی از گواهان است والخامسة و گواهی پنجم أنّ لعنت الله عليه

آنکه لعنت خدا بر او إن كان من الكاذبين اگر باشد از دروغ گویان در آنچه میگوید زن را [illegible] پس نوبت پنجم بر خود لعن کند بر وجه که گوید لعنت خدای بر من

اگر دروغ گویم در آنچه رمی کرده ام [illegible] زنا و هر نوبت [illegible] و این لعان مر [illegible] سقوط حد قذف [illegible] و حصول فرقت میان ایشان

[illegible] حرام ابدی می شوند و نفی ولد از وی [illegible] اگر قذف از برای نفی ولد [illegible] و ثبوت حد زنا بر زن اگر از لعان امتناع کند و يدرؤا و دفع

میکند عنها العذاب از آن زن حد [illegible] أن تشهد أربع شهادات بالله آنکه گواهی دهد چهار گواهی که مضمون آنکه إنّه هر آینه شوهر او لمن

الكاذبين از دروغ گویان است در آنچه رمی کرده مرا بآن والخامسة و گواهی پنجم أنّ غضب الله عليها آنکه غضب خدا تعالی بر زن إن كان

اگر باشد من الصادقين از راست گویان در رمی [illegible] هر آینه آنکه لعان آنست که چهار بار گواهی دهد که از راست گویانم در آنچه

رمی کرده ام زن خود را [illegible] و در بار پنجم بگوید که لعنت خدای بر من اگر از دروغ گویان باشم و لعان زن آنکه چهار نوبت گواهی دهد که [illegible]

از دروغ گویان است در آنچه مرا بآن رمی کرده و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر از راست گویان باشد [illegible]

[illegible] نص [illegible] الفاظ لعان [illegible] و رعایت [illegible] و ترتیب و موالات [illegible]

از لعان [illegible] و [illegible] که زن [illegible] و [illegible] احکام لعان [illegible]

[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] نزول آیه لعان [illegible] هلال [illegible] و زن او [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] صیغه لعان [illegible] چهار بار [illegible] إنّه لمن الصادقين

فيما رميتها به [illegible] چهار بار [illegible] عذاب آخرت از عذاب دنیا [illegible]

[illegible] ولعنة الله [illegible] از دروغ گویان [illegible]

و [illegible] عذاب [illegible] لعنة الله عليّ إن كنت من الكاذبين فيما رميتها به آن [illegible]

رسول [illegible] زن [illegible] لعان [illegible] سوگند [illegible] رسول [illegible] چهار بار [illegible] إنّه لمن الكاذبين فيما رماني به

پس رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ای زن [illegible] آخرت و عذاب

[illegible] از عذاب [illegible] غضب [illegible] شوهر دروغ میگوید رسول [illegible] غضب الله

عليها إن كان من الصادقين فيما رماني به [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] از زن فرزند [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] فرزند [illegible] صلی الله علیه و آله

[illegible] و لولا فضل الله عليكم [illegible] فضل [illegible]

بهی از زنا و فواحش و اقامت حدود و رحمته و بخشایش او بر شما بوضع احکام و ان الله و آنکه خدای تواب قبول کننده توبه است حکیم حکم کننده
در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب الیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل خدای بودی با جز عذاب و عقوبت
هلاک میشدید و یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در باب دیه یا امیدی سر کردن میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید بعد از آن آیات
برائت طهارت و پاکدامنی عایشه است از تهمت و افک جمعی منافقان بر وی و سبب آن چنین بود که رسول صلی الله علیه و آله عادت آن بود که چون بسفر رفتی
قرعه زدی بنام زنان هر کدام که قرعه بنام وی بر آمدی او را با خود بردی عایشه گوید که در غزوه بنی المصطلق قرعه بنام من بر آمد و این بعد از آن بود
که آیه حجاب نازل شده بود و حق تعالی امر کرده بود که زنان روی از مردان بپوشند پس رسول فرمود تا برای من هودجی ترتیب کردند و مرا در آنجا نشاندند
و چون فتح و غنیمت روی نمود مراجعت نزدیک مدینه رسیدیم و در شب فرود آمدیم من برخاستم و از زنان دیگر و از لشکرگاه دور شدم بقضای حاجت
و چون باز آمدم عقدی از من که از جزع ظفار بود و بر گردن داشتم گم شده بود گمان بردم که در آن موضع که بقضای حاجت نشسته بودم گم شده باشم
پس بآن موضع آمدم و مدتی دست بر زمین مالیدم تا یافتم در آنجا که افتاده بود [illegible] کردم و رسول از رفتن من بیخبر بود کوچ فرمود تا بار کردند خادمان
هودج را گمان کردند که من در آنجا باشم بر شتر کردند چون من باز آمدم در آن منزل هیچکس ندیدم و آنجا که شتر من بود نشستم و عقد بر یافته بودم
بر گرفتم و امید آنکه کسی بطلب من خواهد آمد آنجا نشستم خواب بر من غلبه کرد بعد از آن که بیدار شدم صبح شده بود صفوان بن معطل سلمی که از لشکر در خواب
مانده بود مرا دید و مرا بشناخت و در سر کشیدم و از احوال من [illegible] و استرجاع گوید و با من هیچ نگفت و شتر فرو خوابانید تا من سوار شدم پس زمام
بگرفت و برفت تا نزدیک پیشین بآن منزل رسید که رسول فرود آمده بود و مردمان از من بیخبر بودند چون شتر من از دور پیدا آمد عبد الله بن ابی بن
سلول منافق با جمعی دیگر از اهل نفاق در حق من زبان بطعن گشادند که زوجه پیغمبر با مرد بیگانه تنها ازین بیابان می آید تا جماعتی از آن
واقف شدند و من ازین سخن بیخبر بودم و حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش و مسطح بن اثاثه نیز درین سخن شریک ایشان بودند و از رسول صلی الله علیه و آله
عدم التفاتی یافتم و سبب آن ندانستم و چون بمدینه رسیدیم بیمار شدم و تا یکماه بیماری من کشید و هر گاه که رسول بخانه من در آمدی از اهل خانه پرسیدی که
بیمار چون است و نزد من نیامدی و چون از بیماری بهتر شدم شبی با زنان بقضای حاجت بیرون آمدم که آنگاه در خانه طهارت خانه نبود و بصحرا رفتیم
کنیزکی سرای بود و از جمله زنان مادر مسطح با ما بود ادراپای بر چیزی بر آمد و بسر در آمد گفت تعس مسطح بروی در افتاد و دشنام کنم چرا فرزند را
دشنام میدهی که در جنگ بدر حاضر بود و مسطح پسر خاله ابوبکر بود و از جمله اصحاب افک پس مادر مسطح جواب داد که نمیدانی او در
در حق تو چه گفت گفتم نه گفت در حق تو چنین و چنین گفته من دلتنگ شدم و دانستم که عدم التفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب همین بود و پس از آن
دستوری خواستم و بخانه پدر و مادر در آمدم و مادر را گفتم که مردمان در حق ما چه میگویند گفت سخن چنین بر زبان جاری است ای دختر من و بر تو
این دلتنگ است لیکن کمتر زنی است با شکوه من بگریه افتادم و شب تا روز میگریستم و آن شب خواب نکردم تا روز شد و گفت این بیماری بر من عود کرد
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله اسامة بن زید و علی بن ابی طالب را طلبید و با ایشان در باب من مشورت کرد و اسامه گفت سخن ارباب غرض نباید شنود و علی بن
ابی طالب علیه السلام گفت یا رسول الله ازین دلتنگ مشو برای تو زنان دیگر و صورت بسیار برای تو حلال است [illegible] خلاص کن و اگر خواهی حقیقت حال از بریره
جاریه او بست معلوم کن پس رسول بریره را بخواند و از او گفت ای بریره در عایشه چه میگویی گفت یا رسول الله که از وی هرگز خطا و خللی ندیدم

و خبری که موجب ننگ و تهمت باشد از او نیافتم جز آنکه دختری نابالغ بود و خمیر کرده بود از آن غافل گشت گوسفند آن را بخورد و باز از آن بگذرد
از این هیچ عیبی عایشه از او ندیدم و از زنان حضرت و سایر زنان اهل بیت و اکابر صحابه تفتیش حال او کردند همه پاکدامنی او گواهی دادند پس رسول صلی الله علیه و آله
از روی ضجرت و دلتنگی بر بالای منبر برآمد و خطبه فرمود و گفت ای گروه مسلمانان کیست مرا معذور دارد از مردی که مرا میرنجاند در اهل من مراد حضرت آن عجز
عبدالله بن ابی سلول بود سعد معاذ بر پای خواست و گفت یا رسول الله من ترا معذور دارم اگر از اوس است گردنش را بزنم و اگر از خزرج است
و از برادران ما است تو حکم کن تا فرمان برداریم سعد عباده که مهتر خزرج بود برخاست و با سعد گفت و گویی آغاز کرد که عبدالله بن ابی سلول
خزرجی است او را رسول صلی الله علیه و آله نمی فرماید کشتن و از منبر فرود آمد و در حجره من درآمد زنان انصار به نزد من آمده و من میگریستم حضرت مرا
گفت اگر از این فعل بری خدای ترا عوض دهد و اگر خطا کاری توبه کن که خدای توبه پذیر است من گفتم یا رسول الله خدای میداند که من از این مدت مرا
و از من چیزی صادر نشده که مرا از خدای میباید ترسید و از این صحبت حضرت شرم باید داشت ولیکن چون این خبری افکنده اند من هیچ نمی گویم از من باور نکنید لیکن چیزی
دیگر نمیگویم مگر آنچه یعقوب گفت که فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون آن بگفتم و روی به دیوار کردم و باز گریه آغاز کردم رسول اکرم نشسته بود.
که ناگاه آثار وحی جبرئیل برآمد و چون رسول صلی الله علیه و آله از وحی فارغ شد فرمود که ای عایشه بشارت باد ترا که حق تعالی تنزیه تو کرد و براءت و پاکدامنی
ترا بیان فرمود که إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی که آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در باب عایشه عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما ای اهل اسلام
و آنها عبدالله بن ابی بود و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابوبکر ابن ابی قحافه و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب
لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ شَرًّا لَكُمْ بدی برای شما خطاب با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و عایشه و صفوان و هر که از این مغموم بود مراد
آنست که این دروغ بد نباشد مپندارید بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ بلکه آن بهتر است مر شما را که ثواب عظیم یافتید و در براءت شما همه آیات نازل شد
متضمن فواید دینیه و احکام شرعیه است و کرامت و تعظیم شما هم که ظاهر گشت و وعید و تخویف بسیار در باب دروغ گویان وقوع یافت چنانکه
فرمود که لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر مردی را از این اهل بهتان مَا اكْتَسَبَ جزای آنچه کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناهان بقدر آنکه خوض
کرد در این حدیث بعضی سخنان محض گفته بودند و برخی بر آن افزوده و جمعی خندیده و گروهی خاموش شده و هیچ منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ
فرا گرفت کبر و معظم آن و شیوع آن مِنْهُمْ از ایشان مراد عبدالله ابی سلول است که سر منافقان است لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ مراد عذاب
بزرگ در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد و ملعون گشت و مشهور به نفاق و گویند حسان بود که در آخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل
گشت و مرویست که صفوان این آیه شنید بر سر راه حسان آمده و شمشیر حواله کرد و مردمان جمع شدند و حسان را از دست او رهانیدند حسان نزد پیغمبر آمد
و طلب دیت کرد آنحضرت غلامی رومی و خرماستانی از صفوان بستد و بوی داد و حسان آن خرماستان را بمعاویه فروخت در زمان حکومت او بمال عظیم
و بعد از این دیت در حق عایشه و پاکدامنی او چند بیت گفت و عایشه را از خود خشنود کرد و بعضی گفته که از عایشه شنیدند که گفتی مرا بحسان حسن می آید
گمان آن که در جواب ابوسفیان گفت و مرا گفته نه او ترا ... کرده در حق او فرمود والذی تولی کبره له عذاب عظیم در جواب گفت وی
آن عذاب که شنید کور شد و زخم تیغ خورد و جمعی از اهل ایمان که بهتان بر ایشان بسته شده در حق عایشه اگرچه اظهار آن نمی کردند حق تعالی ایشان را
از آن پشیمان گردانید و فرمود لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنگاه که شنودید این سخن باطل و خبر ناواقع ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ گمان بردند یعنی چرا در دل نشد

این افک گمان بردند مردان گرویده والمؤمنات وزنان ایمان آورده بانفسهم بنفسهای خود یعنی بهم دینان خویش خیرا نیکوئی را چرا
بنفسهای خود گمان بردند یعنی بایستی که مؤمنان بعد الاستماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وقالوا و گفتندی که
هذا افک مبین این سخن دروغی است روشن چه هرگاه که مرد مشفق که بر حال مطلع باشد آنرا که به حرمی ثابت از ذوالعجنه گذشته
از نسل ابن عالی کتب عظیم و کریم است این و نیز گفته شده که لولا جاءوا علیه چرا نیاوردند برین سخن باربعة شهداء چهار گواه را
بر گواهی دهند بر آنچه قذف میکنند ایشان بدین فاذ لم یأتوا بالشهداء پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه را فاولئک عند الله
پس آن گروه نزد خدای یعنی در حکم او هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی
اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت برات از واقع انتفا یافته است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند ولولا فضل الله علیکم
واگر فضل و کرم خدای بودی بر شما ورحمته و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه والآخرة و در آخرت بعفو و مغفرت لمسکم
هر آینه رسیدی شما را فیما افضتم فیه در آنچه که خوض کردند در آن از دروغ بر عایشه عذاب عظیم عذابی بزرگ که صد
و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را از آن عذاب رسیدی اذ تلقونه وقتی فرا میگرفتید این سخن را بالسنتکم بزبانهای خود
که بعضی از بعضی میپرسید یعنی افترا آن میکردید از یکدیگر پرسیده از آن وتقولون بافواهکم و میگفتید بدهنهای خود ما لیس لکم
به علم آنچه نیست که بدان علم نداشتید یعنی این سخن را از روی جهل میگفتید و اصلا علم بآن نداشتید وتحسبونه و میپندارید
آنچه را که میگفتید هینا سهل و آسان که هیچ عقوبتی بدان مترتب نشود وهو و حال آنکه این سخن عند الله عظیم نزد خدای
عظیم بزرگ است و عقوبت بسیار بر آن مترتب چه این سخن موجب عیب و عار و استخفاف است بمنصب نبوت حاصل آنکه گمان کرده شد
آنچه که موجب عذاب عظیم است یکی تلقی افک بالسنه دوم تکلم بآن بدون تحقیق سوم استصغار چیزی که در حکم الهی تعالی از غایت عظیم آن در
نفس تفسیر مذکور است که روزی ام ایوب که زوجه ابو ایوب انصاری بود رضی الله عنهما او گفت که سخنی که مردمان در حق عایشه میگویند شنیده
آری آن افترا و دروغ و بهتان عظیم است تو بتسلیم این بحر میکنی ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله عایشه بهتر است
است بمعنی این عمل چگونه روا دارد بلکه این محض افک و بهتان است و حق و صدق ولولا اذ سمعتموه و چرا چون شنیدید این سخن را
قلتم گفتید یعنی چون این سخن شنیدید چرا نگفتید ما یکون لنا نباشد و نسزد ما را و نشاید ان نتکلم بهذا که این سخن گوییم
سبحانک پاکی تراست ای خداوند از آنکه در حرم محترم پیغمبر تو فتنه واقع گردد هذا بهتان عظیم این کلام افترایست بزرگ یعظکم الله
پند میدهد شما را خدای ان تعودوا ازانکه باز گردید لمثله ابدا مر مثل این سخن را هرگز یعنی مادام که زنده باشید ان کنتم مؤمنین
اگر هستید گروندگان چه ایمان مانع است از طعن در باره ایشان خصوصا امهات مؤمنان ویبین الله و بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما
آیتها که دلالت کند بر احکام شرایع و آداب و پند گیرید از طرف ادب و مخذول شوید والله علیم و خدای داناست بجمیع احوال که از جمله آن
علم او است بپاکی دامنی عایشه حکیم حکم کننده در باره بندگان پس تجویز تشنیع نکند در حق انبیا و اولیا و ازواج ایشان نگاه دارد از ایشان
لهذه فاذفان سکینه ان الذین یحبون آنانکه دوست دارند ان تشیع الفاحشة آنکه فاش گردد خصلتی است که از آن زنا و انواع مناهی

فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شأن آنکه ایمان آورده‌اند و آنرا بر زبان کرده‌اند فاش کردد لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا
در دنیا که حد قذف زده باشی وَالْآخِرَةِ و در آخرت که آتش دوزخ است وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند ضمیرهای همه را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید یا
پس بکار عقوبت نمایید برآنچه بحسب ظاهر بر شما و الحق کعطا از قذف و حد عقوبت خواهد کرد برآنچه در دلهای ایشانست از محبت فاش شدن فواحش
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی به بردباری بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او و مهلت دادن برای توبه وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ
و آنکه خدای مهربانست بر بندگان و باکر دانی متعدد را ظاهر کرداند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه خواهان قاذف را در گذراند یعنی اگر نه فضل و رحمت
خدا بودی هرآینه عذاب بر شما نازل شدی لیکن بعد ازآن نهی مکلفان میکند از پیروی شیطان که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه گرویده‌اید لَا تَتَّبِعُوا
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ پیروی مکنید گامهای او پس شیطان که طرق معاصی است و اشاعه فواحش و قذف عایشه و سایر اهل ایمان وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ و هر که پیروی کند گامهای شیطان را در متابعت او باشد فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که شیطان امر میکند بِالْفَحْشَاءِ بکاری زشت در
عقل وَالْمُنْكَرِ و عمل ناشایسته در حکم شرع و گفته‌اند فحش زناست و منکر سرقه یا دیگر آنکه فحش هر خصلتی که قبیح در نهایت او بود
باشد و منکر آنچه نفوس منکر آن باشد و متنفر از آن و عذر الهی بر وقوع آن وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل و کرم الهی بودی بر شما بتوفیق توبه
یا تمحیص که کفاره گناهانست وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بتطهیر شما بتوبه مَا زَكَى مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا هرگز
یعنی تا آخر عمر از دنس افک و سایر ذنوب وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي و لیکن خدای پاک میسازد مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد یعنی هر کرا توفیق توبه دهد
و او با اخلاص توبه کند وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست گفتار مردمان عَلِيمٌ دانا بنیات و ضمایر و اخلاص ایشان ابو دردا از سید انبیا صلی الله علیه و سلم
نقل کرده که هیچکس نیست که او حجت کسی قوی دارد در خصومتی و منازعتی که او با آن علمی بود دیگر که در زیر خشم خدا باشد تا آنزمان که دست باز دارد
از آن خصومت و هیچکس نیست که بدین آو شفاعت برخیزد و حدی از حدود خدا را ضایع کرداند مگر که با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدا برو باد
کرده باشد و هیچکس نیست که کلمه بر مردی مسلمان فاش کرداند و او از آن در میان مومنان مشکل گرداند الا که واجب باشد بر خدای که او را در آتش
بگذارد تا بیرون آید از آن و نزد که اصل این کلام در کتاب خدا است که فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ تا آخر و بعضی تفاسیر آورده که ابوبکر
سوگند خورده بود که بر پسر خاله خود مسطح که از فقرای مهاجرین بود و اهل بدر نفقه نکند و مطلقا او را نیکوئی نکند ازبهر آنکه از سخنان افک بود
حق تعالی این آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ خداوندان افزونی از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه
و فراخی در مال و غنا و توانگری أَنْ يُؤْتُوا برآنکه بدهند نفقه را أُولِي الْقُرْبَى خویشان را وَالْمَسَاكِينَ و درویشان و محتاجان را
وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران را در راه خدای تا مسطح هم خویش است و هم مسکین هم مهاجر و هر که بدین صفات موصوف باشد
وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کنند جریمه او را که از گناه کار او صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند از انتقام و از آن در گذرند پس از عتب کفاف انفاق و کرم
بر سبیل ترغیب عفو میفرماید أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنرا که بیامرزد خدای مر شما را پس شما نیز از گناه دیگران در گذرید وَاللَّهُ
غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با وجود کمال قدرت بر انتقام رَحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرائم و آثام پس شما نیز باخلاق خدا متخلق شوید مروی است
چون ابوبکر این آیه شنید گفت بخدای که هرگز نفقه از مسطح قطع نکنم و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که آیه در جمعی اصحاب نازل شده که سوگند خورده بودند که نفقه

کہ لعنت نکنند جمیع مؤمنان اصحاب افک و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که از مؤمن دلی از گناه کسی در گذرد خدا از گناه او در گذرد

و هر که عفو کند از کسی خدا از او عفو کند و بر کت بندگان از افک و قذف میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بدرستی که

آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ که بیخبرند از آنچه قذف میکنند بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا و رسول از ابن جبیر

مرویست که این آیه در شأن زنان مهاجرات است که چون با پیغمبر صلی الله علیه و آله هجرت کردند به مدینه مشرکان گفتند که ایشان بفجور رفتند و قول اکثر آنست

بر سبیل عموم است یعنی همه زنان مؤمنه و بر هر تقدیر میفرماید که آنانکه قذف چنین جماعتی از زنان میکنند لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا رانده شدند از رحمت

وَالْآخِرَةِ و در آخرت از رحمت حق در دنیا مطرود و محروم ماندند و در عقبی ملعون و مبغوض حق در این سرای بعقوبت حد و جلد و رد

شهادت مبتلا اند و در آن سرای بانواع عقوبت معذب وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشانراست عذاب بزرگ که بغایت عظیم

ایشان و مستوجب اند این عذاب عظیم را يَوْمَ تَشْهَدُ در روزی که گواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان

بافک و بهتان یعنی زبانهای خود را لعنت کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهند دستهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند از جرائم و آثام

قذف و افک و غیر آن يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ بدهد خدای تعالی ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای ایشانرا که سزاوار و در خور ایشان باشد وَيَعْلَمُونَ

و دانند در آن روز معاینه أَنَّ اللَّهَ که خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و هویدا بالوهیت و ظاهر بقدرت و عقوبت

که هیچکس در این صفات شریک او نیست ... تغلیظ آیات در شأن ارباب افک و بهتان و تخویف اهل عصیان

و اگر کسی جمیع کلمات قرآن و آیات را تفحص کند هیچ آیتی بتغلیظ آیات مذکوره نخواهد یافت که در باب افک وارد شده حتی از سیاق آنکه

در وعید مشرکان و عبده اوثان ذکر کرده و این تغلیظ مبالغه و تعظیم امر افک است و تنزیه عایشه و چون غرض از فرط مبالغه در این باب اظهار

علو مرتبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تنبیه بر رفعت منزلت سید انام و هر که خواهد که متحقق شود بر عظم شأن حضرت خاتم علیه الصلاة والسلام

و تقدم رتبه و شأن او در آیات افک تأمل کند که حق سبحانه بچه وجه غضب بر اهل افک کرده و مبالغه

نموده در نفی تهمت از ساحت او ... از این آیات سؤال کردند فرمود هر که گناهی کند و از آن توبه کند توبه او مقبولست الا کسی که

در امر عایشه خوض کند ... و هر که شهادت دهد بر اهلها و تنزیه

ایشان ... عایشه و تنزیه ... آیات عظیم جهت تعظیم سید انام علیه و آله الصلاة والسلام و بعد از آن در ذم اهل

فسق و افک و مدح اهل صلاح و تقوی میفرماید که الْخَبِيثَاتُ سخنان ناپاک آماده است لِلْخَبِيثِينَ مردان ناپاک را

رجال ... کلمات خبیثه از اهل خبث ظاهر میگردد نه غیر ایشان سخنان پلید ... مردان ناپاک ... سخن

ناپاکان وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان ... سخنان پلید ... خبیثات متعرض اند مر ناپاکانرا

وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه آماده است لِلطَّيِّبِينَ برای مردان پاک ... وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزگان

شایسته اند مر سخنان پاک را ... کلمات طیبه ... زنان پاک برای مردان پاک ... مردان پاک راغب بدان

زنان پاک برای مردان پاک ... صلوات الله علیها و علی ابیها ... آنکه حبیب ...

چون سید عالم صلی الله علیه و آله با کمترین موجودات لیس ازواج او نیز البته پاکیزه اند از بدکاری اولئک آن گروه چون ساحت
صلی الله علیه و آله و عایشه و صفوان و سایر طیبین مبرءون بیزار کرده شده‌اند یعنی منزه و مبرا اند مما یقولون از آنچه میگویند ارباب افک در ساحت
عالیه ایشان که از اهل عصمت و طهارت اند و چنین نسبتی آنکه کعب و صفوان مردی پاکیزه است و از اولیای صحابه و نیز از بی‌نصیب است و حضرت جمع
طیبون لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش از خدای و رزق کریم و روزی نیکو یعنی بسیار که بهشت باشد و در آن بهشت ایشان راست حال
با اهل ایمان سکینه که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اند بخدا و رسول لا تدخلوا بیوتا در میایید بخانهای که غیر بیوتکم غیر خانهای
شما باشد که در آن ساکنید یعنی بخانهای بیگانه داخل نشوید حتی تستانسوا تا وقتی که ... و فی الکشف المستعلم کسی که ... فانه ... شود و دستوری طلبید و
تسلموا علی اهلها و سلام کنید بر اهل آن خانه ثعلبی در تفسیر خود آورده که زن انصاریه بحضرت نبوت آمده گفت ای رسول الله من در
خانهای خود بر صفتی میباشم که نمیخواهم که هیچکس مرا بر آن حالت ببیند و ناگاه یکی از کسان من بخانه در می‌آید ما را نه توجهی کرده حق تعالی این
فرستاد که ... اذن ... درمیانه ذلکم ای الاستیذان و السلام خیر لکم بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و در حدیث آمده
که کسی در خانه عیال خود در می آید باید که بتکلم یا آوازی یا تنحنح اعلام کند تا اهل آن خانه ستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم
بر شما انزال کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید مردی از حضرت صلی الله علیه و آله پرسید که ای رسول الله دستوری خواهم بر آنکه داخل شوم
در خانه که مادر من در آنجا باشد فرمود نعم گفت ما را غیر از من خادمی نیست در هر وقتی در آیم دستوری طلبم فرمود آیا دوست میداری که مادر خود را برهنه بینی
گفت نه فرمود پس طلب اذن کن و در روایت آمده که عادت اهل جاهلیت آن بود که چون شخصی بخانه دیگری در آمدی گفتی حییتم صباحا و حییتم مساء
و بی اجازت در آمدی و بسا بودی که مرد با زن خود مباشرت کردی و وی بر ایشان در آمدی حق سبحانه تعالی امر کرد که اذن طلبید در دخول و بجای
تحیت جاهلیت سلام کنید که این شما را بهتر است از عادت جاهلیت و بدانکه عادت آنست که در سرای نگاه کنند تا بدانند که کسی در سرای هست یا نه ناظری
خواهند دا ... مستاذن نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که در سرایی نگرد بی دستوری اهل آن اگر حرمی بر وی زنند
و هر دو چشم او را کور کنند بر ایشان قصاص نباشد سهل بن سعد روایت کند که مردی خواست که در یکی از حجرهای رسول صلی الله علیه و آله نگرد و حضرت رسول
در آنجا و در دست او چوبی بود که بدان سر مبارک را میخارید فرمود که اگر دانستمی که تو در حجره نگرانی این را در هر دو چشم تو زدمی اینچنین که طلب اذن
از جهت نظر کردن است و بدانکه باتفاق علمای ما طلب اذن واجب است و سلام کردن سنت و در خانه الخیف کوفتن و صاحب خانه را آواز بلند خواندن مکروه
فان لم تجدوا فیها احدا پس اگر نیابید در خانهای یکی را فلا تدخلوها پس در میایید در آن حتی یؤذن لکم
تا وقتی که دستوری دهند شما را و سلام کنید یعنی صاحب خانه پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی از اذن صاحب مظنه تهمت دزدی
و دیگر نظر در متاع کردن بی اذن صاحب خانه است و تصرف در ملک غیر بی اذن حرامست و ان قیل لکم ارجعوا و هرگاه گویند مر شما را
از اذن طلبیدن که باز گردید فارجعوا پس باز گردید و توقف و الحاح مکنید هو آن باز گردیدن ازکی لکم پاکیزه تر است مر شما را
از مبالغه کردن و بر در خانه ایستادن و الله بما تعملون و خدای تعالی بآنچه میکنید از ... و عدم آن علیم دانا است و بر آن
مکافات خواهد داد روایت است که چون این آیه نازل شد بعضی اصحاب صلی الله علیه و آله پرسیدند یا رسول الله در راه شام و عراق ...

را اتفاق می‌افتد که در زمان و رباط و خانات کسی نباشد و حیرانی در آن مقام متیقن است از آنکه حضرت رب العزت آیه آمد که لیس علیکم جناح
ان تدخلوا از آنکه در آیید بیوتا غیر مسکونة خانه‌هایی که در وی کسی نباشد چون خانات و حمامات و خرابات معطله و حوانیت
و امثال آن فیها متاع لکم در آن خانه‌ها برخورداری و نفع است مر شما را که از سرما و گرما پناه می‌گیرید و رخت و امتعه و انعام در آن
محفوظ می‌دارید والله یعلم و خدا می‌داند ما تبدون آنچه آشکارا می‌کنید از سلام و غیر آن وما تکتمون و آنچه می‌پوشید از نیت خود
در خانه‌ها و غیر آن و گویند این وعیدیست مر کسی را که بخانه [illegible] با اطلاع بر عورات در خانه غیر در آید و در آن نگرد و بعد از آن بیان حلال و حرام [illegible]
بقوله قل للمؤمنین بگوی ای محمد مر مؤمنان گرویدگان را که چشم فرو خوابانید یغضوا تا فرو خوابانند و بپوشند من ابصارهم دیده‌های خود
از دیدن نامحرم که نظر بایشان قبیح است و باعث گناه و در ذخیرة الملوک آورده که نظر [illegible] مر [illegible] و رجوع از آن جنبت زیرا که حواس
دیگر در مساکن خود ساکنند و با چیزی تا بایشان نمی‌رسد [illegible] از آن مشغول نمی‌شوند اما دیده چابک است که از دور و نزدیک ملاحظه و اثام را می‌کشند
و نعم ما قیل این همه آفت که به تن می‌رسد از نظر تو سخن می‌رسد دیده فرو کوب چو در در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف [illegible] نا شنیده دیده
سر را از محارم و دیده سر را از نامحرم ویحفظوا فروجهم و نگه دارند فرجهای خود را از حرام و گویند مراد از حفظ فروج اینجا ستر است
از ابصار نامحرم و این قول از ابو عبدالله علیه السلام منقول است و [illegible] از تفسیر [illegible] و محمد [illegible] برادر را که نظر فرج برادر خود کند
و زن را که نظر در عورت خواهر کند و این زیادتی [illegible] در جمیع مواضع قرآن که در آن ذکر حفظ فروج شده مبنی بر زنا است مگر در این موضع که مراد ستر است
ذلک آن پوشیدن چشم و حفظ فرج ازکی لهم پاکیزه‌تر است مر ایشان را [illegible] ملایکت [illegible] آن از زنا [illegible] و عقوبت در عقبی
ان الله خبیر بدرستی که خدا آگاه است بما یصنعون بآنچه می‌کنند از نظر کلال و حرام و استماع [illegible] و اثام [illegible] از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت گفته شش چیز را از من ضمان کنید تا من برای شما بهشت را ضمان کنم اول چون سخن گویند راست گویند
دوم چون وعده دهند بآن وفا کنند سیوم چون امانتی بایشان دهند ادا نمایند چهارم فرجهای خود نگه دارند پنجم چشم خود را از حرام محفوظ دارند
ششم دست خود را از لقمه حرام کشیده دارند تا من بهشت را برای شما ضمان کنم و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده نگاه کردن در محاسن زنان
تیریست زهر آلود از تیرهای ابلیس هر که چشم خود نگه دارد از وی [illegible] امر الهی حق تعالی برکت آن [illegible] دهد در عبادتی که نور آن
فرمان [illegible] و ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که چشم [illegible] زنا [illegible] و زنای [illegible] نظر [illegible] از آن زن [illegible]
ابد [illegible] باصره او [illegible] که وقل للمؤمنات و بگو مر زنان گرویدگان را که از روی غیرت یغضضن من ابصارهن بپوشند دیده‌های
خود را و نگه ندارند مردان نامحرم ویحفظن فروجهن و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا یا بپوشند آنها را از نظر نامحرم از ام سلمه روایت است
که بعد از نزول آیه حجاب من و میمونه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم عبدالله ام مکتوم در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله با ما گفت پنهان شوید گفتیم یا رسول الله
نه عبدالله مکتوم اعمی است و چیزی نمی‌بیند حضرت رسالت فرمود او نمی‌بیند شما خود می‌بینید و در بعضی کتب آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حجره فاطمه علیها السلام بود عبدالله مکتوم در پیش رسول صلی الله علیه و آله اذن در آمدن خواست فاطمه برخاست و پنهان شد چون ابن مکتوم از آنجا رفت آنحضرت
فاطمه علیها السلام نزد پدر بزرگوار خود آمد آنحضرت بر سبیل امتحان گفت ای فاطمه چرا از ابن مکتوم پنهان شدی و حال آنکه چشم ندارد گفت یا رسول الله اگر او چشم ندارد من چشم دارم

پس اگر او مرا نه بیند فرق در میان خود و هم نیست و حقتعالی فرمود وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ حضرت فرموده شکر مرده اینها که این نمود در حاصل [illegible]

مراد آن است که در این حاصل که حقتعالی بیان کرده امر نموده که چشم در آنکه دارند از دیدن نامحرم زنان را نیز و محرم [illegible] خود کشیده از دیدن

مردان نامحرم وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و ظاهر نسازند زینت خود را از برای ایشان و جاهای زینت و غیر آن جاهای که مواضع آن است إِلَّا مَا ظَهَرَ

مِنْهَا مگر آنچه ظاهر شده از آن زینت بوقت قیام نمودن بکارها چون اطراف جامه یا جاهای آن و در جمع البیان آورده که مراد آن

که ظاهر نکنند مواضع زینت را برای غیر محرم و ظاهر کرده حکم آن که زینت چون اطفال غیر ممیز و غیر آن و مراد نفس زینت نیست زیرا که دیدن زینت [illegible]

که [illegible] نیز و مخصوص مراد مواضع زینت است نه نفس زینت زیرا که نظر در حلی و ثیاب جایز است و نفی نمی مراد نفس زینت است و اظهر آن است

که مراد نفس زینت است و نظر در آن حرام است زیرا که نظر بآن وسیله نظر است بمواضع آن و اما آنچه ظاهر است حرام نیست که لازم حرج نباشد و در

و مراد بظاهر ثیاب است فقط و این اصح است و بعضی گفته اند اتفاق فقها بر آنکه همه بدن عورت است مگر روی و کف دست [illegible] مراد بما ظهر [illegible]

است و حکمت در این وجه آنکه ملاقی بدن است که نظر بآن مستلزم نظر بآن بدن و اما باقی اقوال در زینت ظاهره که آن وجه است و کفین یا کحل

یا خضاب یا خاتم ضعیف است و گفته که بعضی نیز وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ و باید که فرو گذارند زنان مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای

خود یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشانند موی و گوش و گردن و سینه ایشان پوشیده باشد وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و آشکارا نکنند زینت

باطنه خود را یا مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستواره و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای

شوهران خویش که تزیین برای ایشان است و مقصود آن است که نظر در جمیع بدن روا است خود کنند حتی فرج بر کراهت أَوْ آبَائِهِنَّ یا اظهار زینت خود یا

پدران خود و پدر پدر هر چند بالا رود که محرم اند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ پسران خویش و پسر پسر هر چند که پایین رود أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران

خود چه این در حکم پسرانند مر زنان را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود را و اینها جمیع محرم اند که نکاح زنان با ایشان

روا نیست و محارم رضاعی نیز همین حکم دارند أَوْ نِسَائِهِنَّ یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان مؤمنه نه کافره از زنیه و یهودیه و کافره

و مجوسیه و در تبیان آورده که مطلق زنان کافره در حکم مردان بیگانه اند و جایز نیست که زنان مؤمنه پیش ایشان برهنه شوند و مواضع زینت خود پیدا

نمایند زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم شده است برانداخته و بعضی مراد از مطلق زنان یعنی از هیچکدام پرهیز نباید کرد و صواب آن است

که زنان مؤمنه پیش هیچ کافره برهنه نشوند مگر گاهی که کافره کنیز باشد زیرا که حقتعالی فرموده أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است ایشان را دستهای

ایشان یعنی زنان پرهیز نباید از کنیزان خواه مؤمنه و خواه کافره و بعضی علما گفته اند جایز است زنان را اظهار زینت بر غلامان خود پس غلام در این حکم مرد اجنبی است [illegible]

و جایز نیست نظر او بر موی و بعضوی از مواضع زینت أَوِ التَّابِعِينَ یا بر روندگان غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ که نباشد ایشان را حاجتی بزنان یعنی بکر

یعنی غیر خواهنده یعنی درحالتی که غیر ارباب حاجت باشند بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان یعنی آنها که تابع مردان باشند برای طعام و جهت خوردن

سخنان آینه و زنان هیچ حاجتی بزنان ندارند از ابله الکمان یا از عدم شهوت و ابلهان گوال خواهند یا ابلهان مطلقا از مباشرت خبر ندارند و آنها در

مقصود ایشان اطعام قول اول از کاظم علیه السلام و ثانی از صادق علیه السلام مرویست و مراد عنین و خصی و مجبوب باشد که در جماع نیستند چه ایشان در

نظر حکم اجانب دارند یعنی اینها آرزوی مباشرت هست لیکن بر آن قدرت ندارند أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلانی که لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ

الجهان الطفل [illegible]

مطلع نشوند بر عورتهای زنان نسبت بحد تمیز نرسیده اند و از عالم مباشرت بی خبرند و نه آنکه عورت چه باشد و لا یضربن بارجلهن و باید که
نزنند زنان پایهای خود را بر زمین وقت رفتن لیعلم ما یخفین تا دانسته شود آنچه پنهان میدارند من زینتهن از پیرایه خود که خلخال است نیز باید
که آواز خلخال خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند چه اسماع آواز حلی است و موجب میل مردان بایشان شود و این ابلغ است از نهی اظهار زینت
و در صورت و توبوا الی الله و بازگردید بخدای جمیعا همه شما ایها المؤمنون ای گروندگان لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید
بتوبه و لیس و بتدارک آنچه مر او امر او سنجیده جمع نکنید از ذکر روایات توبه و آیات چه هیچکس ازین جمله بتقصیر طاعت ناشسته خواه
مرد و خواه زن فرقی نکنند محتاج بتوبه کلی است که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که حق تعالی همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر
فرمود تا عاصی خجل نشود چه اگر مودی ای که کار از توبه کنند مرحب رسول ایشان بشدی و چون در میان ایشان رسوا شود اهدامند هست که در عقبی
نیز رسوا نکند و بعد از نهی از زنا و اسباب آن غیب بر آن ترغیب میکند بنکاح و میفرماید و انکحوا الایامی و نکاح در آرید ای اولیای عقد
زنان بی شوهر را و مردان بی زن را منکم از شما ایامی جمع ایم است که زن ندارد و زنی که شوهر ندارد اگرچه باکره باشد و الصالحین
و نکاح در آرید نیکان و شایستگان را من عبادکم از بندگان خود و امائکم و کنیزان خود را و تخصیص صالحان جهت اهتمام است بستر دین
و صلاحیت و عفت خود یا شما و صاحب کنیز الوهان کنند بلکه ذکر صلاحیت ترغیب است در صلاح زیرا که هرگاه بنده و کنیز این دانند در صلاح رغبت کنند
و باکثر اکثر فاسق چنین میزوج شوند بشنیده بکمال از حرام و بحد صلاح رسید و آنکه او صلاحیت کسب چون نرسیده عدم قدرت بر حقوق
نکاح نمانده نفقه دادن زن را و او را مسکن جای دادن و غیر آن مانع نکاح باشد از جهت حث لوای تو بیم که ان یکونوا اگر باشند ایامی
و صلحا از عبید و اما فقراء درویشان یغنهم الله غنی گرداند خدا ایشان را بعد از نکاح من فضله از فضل و کرم خود بغنای
یا باجتماع دو روزی در یک منزل یا بتوسعه رزق بر ایشان مراد آنست که باید منع نکنند فقر در خطبه کننده یا در زن خطبه کرده شده از نکاح
زیرا که فضل خدا ابتغا متکفل است از کثرت اسباب صبح و شام روزی و هیچ بنده خود نیست که مال و من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
و در حدیث آمده که طلب روزی کنید در نکاح و مروی است که مردی از فقر و احتیاج شکایت نمود بحضرت فرمود نکاح کن و الله واسع و خدا بعطا
و انجمل است بسیار بخشنده و فراخ کرداند علیم و دانا است بمستحق فقر از پس بسط روزی او کند بر مقتضای حکمت و کلام بسیار
در ترغیب نکاح از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نقل است از آنجمله حضرت رسول فرمود که نکاح سنت طریق من است هر که از
سنت من رغبت کند یعنی روی بگرداند از من نیست و نیز فرمود هر که دوست داشته باشد که با سنت من ملاقات کند و ارد کرد آن نکاح است و دیگر فرمود
که بدترین شما عزبانند و در روایت دیگر بدترین مردگان شما عزبانند و نیز فرمود هر که زن کرد نیم خود را نگاه داشت از دین باید که خدا را بترسد در باب
نیم دیگر یا در دیگر از و منقول است چیزی از شما زن کند شیطان از دلش داد آرد و گوید وای بر من فرزند آدم دو دانگ از دین خود را
از من نگاه داشت و ابو امام از آنحضرت روایت کرده که حضرت چهار کس را لعنت کرده از بالای عرش و فرشتگان آمین گفته اند یکی آنکه زن نکند تا کنیز نخرد
تا او را فرزند نباشد دوم شوی که خود را بزنان شبیه کند و حال آنکه خدا او را مرد آفریده سیوم زنی که خود را بمردان شبیه سازد و خدای او را زن
آفریده باشد چهارم آنکه در راه بی خانه فرود آید و کند و کسی که با زنی در زنا کند و با چهار پای جماع کند عکاشه روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود

فرمود زن داری گفتم نه گفت کنیز داری گفتم نه فرمود تندرستی و توانگر گفتم آری الحمد لله فرمود پس در این هنگام تو از برادران شیاطینی یا رهبان نصاری باش

و اگر از مسلمانانی پس زن بکن چه سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان شما عزبانند عزب مباش بعد از آن فرمود شیطان را هیچ

سلاحی نیست بلیغ‌تر از زنان الا کسانی که زن دارند که ایشان از فحش پاکیزه‌اند و مبرا ای عکاف این زنان مصاحبان ایوب و داود و یوسف

گفتم کرسف کیست فرمود مردی بود که خدا را می‌پرستید بر کنار دریا سیصد سال در روز روزه داشتی و در شب عبادت کردی بعد از آن بزنی عاشق شد

کار او را بدان حالت رسانید که از عبادت دست برداشت حق تعالی برکت عبادت روزگار گذشته او را دریافت و از شر آن زن او را نگاه داشت ای عکاف زن بکن

که تو از جمله گناهکارانی گفتم یا رسول الله از این مجلس بر نخیزم تا از برای من زنی تعیین کنی حضرت کریمه بنت کلثوم حمیری را به تزویج او درآورد و فرمود

ای گروه جوانان هر که از شما قدرت جماع داشته باشد باید که تزویج کند بهترین چیزیست که چشم از محارم بپوشد و فرج را احصان دهد و هر که

توانایی نکاح نداشته باشد پس روزه بدارد چه آن کسر شهوت می‌کند از ابو هریره روایت کرده‌اند که گفت اگر یک روز از زمانه باقی ماند هر آینه دوست می‌دارم

عزب نباشم البته زن کنم زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که بدترین شما عزبانند و نیز فرمود که نکاح کنید تا بسیار شوید که من روز قیامت به

شما فخر خواهم کرد اگرچه بچه از شکم افتاده باشد و نیز فرمود که چون مسکین مسکینه را ... اگر ... فرزندی روزی او کنند

کلمه لا اله الا الله گران کرده ... در اسلام بهتر ... از تزویج ... صادق علیه السلام ... هر که ... تزویج

بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت که عزب بگذارد و نیز فرمود هر که ترک ... زن بکند پس گمان بد به خدا برده زیرا که فرموده ان یکونوا

فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم و باید دانست که مراد از این آیه آن نیست که هر گاه شما فقرا باشید حق تعالی البته شما را

غنی گرداند بر وفق مشیت و حکمت و مصلحت نه آنکه این حکم دائمی باشد زیرا که گاه هست که حکمت و مصلحت در فقر ... و لهذا در عقب این میفرماید

و لیستعفف الذین و باید که طلب عفت کنند و باز ایستند از حرام آنانکه لا یجدون نکاحا نمی‌یابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه

حتی یغنیهم الله تا وقتی که توانگر گرداند حق تعالی ایشان را من فضله از افزونی و کرم خود و باید دانست که ... آنکه ...

آنست که اگر شخصی ... باشد و خوف زنا داشته باشد ... نکاح پس باید که اجتهاد نماید در عفت ... برای تسکین شهوت روزه داشتن

که قامع شهوت است چنانچه در حدیث سابق مذکور شد بعد از آن گفته که آیه اول وارد شده برای نهی مؤمن از عدم قبول تزویج به سبب فقر ... تزویج

زن ... فقر ... وارد شده برای امر فقیر ... ترک نکاح ... در حالت نکاح و خوف ... پس ... ناقص

نباشد بعد از آن حق تعالی ... که موجب سهولت سبیل نکاح است فرمود و الذین یبتغون الکتاب و آنانکه طلب می‌کنند مکاتبه را

مما ملکت ایمانکم از آنچه مالک است ... شما ... از بندگان شما ... خواه مردان و خواه کنیزان فکاتبوهم

پس مکاتب سازید ایشان را و مکاتبه آنست که ... مملوک خود را گوید که مکاتب ساختم ... مقدار از مال ... پس چون ... آن مال را

ادا کند آزاد شود و امر مکاتبت برای ندب است ... در روایت که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از وی طلب مکاتبه کرد حویطب از آن ابا نمود

این آیه ... مکاتبه طلب ... مکاتب سازید ان علمتم فیهم خیرا اگر دانسته‌اید در ایشان خیری ... صلاحیت و امانت

... و قدرت بر ادای مال ... سؤال ... مال کتابت ... سلمان رضی الله

رابعه و بود از وی مکاتبه طلبید سلمان فرمود هیچ مال داری گفت نه گفت تو را از کسب باید کرد گفت نه پس میخواهی مرا از وسخ مردمان بخورانی هرگز
ترا مکاتب نسازم و ابو هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که سه کس اند که بر خدای واجب است یاری ایشان دهد ...
سبیل الله و از نزول حجره مر آن آبادی جز کسیکه آن ایستد و جهاد شود با یکدیگر زنی و مردی که زن گیرد بقصد آنکه خدای او را مستغنی سازد ...
مکاتب خواهد و قصد ادای مال کتابت داشته باشد جز اهل عصمت و الاادای مال کتابت عاجزند از نهیب بندگان مسلم خود امر میفرماید
وَ آتُوهُمْ و بدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ یعنی از مال خدا الَّذِي آتَاكُمْ که داده است شما را روایت که خولها صبیح را که بنده ...
مکاتب ... بود و لهذا از نزول این آیه صد دینار با وی بخشید و سهیل بن حنیف از رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که کمک کند مکاتبی را یاری دهد
در فک رقبه او یا غازی را در عسرت او یا مجاهدی را در جهاد او حق تعالی در زیر سایه عرش خود او را جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه
او و امر در این آیه برای ندبست که اصالت عدم وجوب و باقی احکام کتابت و مسائل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مشهور است و اکراه
در منهج الصادقین مذکور است که عبدالله ابی منافق شش کنیز داشت و ایشان را بر زنا اکراه میکرد و بر سبیل تعاطی خرجی میگرفت و آنها
معاذه و مسیکه و امیمه و عمره و اروی و قتیله بودند روزی معاذه و مسیکه با یکدیگر گفتند که این کاری که ما میکنیم خیر است خود بس است و اگر شر است
کمتر کنیم پس پیش حضرت نبوت پناه صلی الله علیه و آله آمدند و صورت حال معروض داشتند آیه آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه و اجبار مکنید فَتَيَاتِكُمْ
کنیزان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلیدکاری إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا اگر خواهند تعفف و پرهیزکاری و اگر نخواهند از ارادت کمتر مبیند
حال است و اکراه این حال ممنوع و او جه آنست که اکراه جز بدین صورت ممکن نشود که تحصن پس از جهت کمتر شرط اکراه و قید شده است ...
بر اکراه ملکیه فتیات خود را بر زنا لِتَبْتَغُوا تا فراگیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب فروج ایشان و فرزندان ایشان
وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزان خود را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشان را
غَفُورٌ آمرزنده است کنیزان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال بر ذمه اکراه کنندگان است وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا
و بتحقیق فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی احکام وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا و مثلی را از امثال آنان که گذشته اند
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصص ایشان و آن مثل قصه عائشه است که مانند است بقصه مریم در وقوع تهمت و بقصه یوسف علیه السلام
در براءت ذمه وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پندی مر برای پرهیزکاران نیز اگرچه بدان متعظ شوند متقیان و مذکور از آیات مذکوره تخصیص
جهت انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست مفسران را در تفسیر این
دلیلست یکی آنکه نور بمعنی هادیست یعنی خدای تعالی راه نماینده اهل آسمانها و زمینهاست تا آنچه در آن مصالح دارین ایشانست به توفیق و لطف و بمعنی منور است
نور که بآن بمقصد راه میبرند پس همچنانکه روشنی تاریکی شب بروشنائی ماه راه برد مکلفان بر لطف و توفیق او سبحانه بطریق نجات راه یابند
و این قول ابن عباس است دوم آنکه خدای تعالی روشن کننده سموات و ارض است بآفتاب و ماه و ستارگان و این قول حسن و ابو العالیه و ضحاک است
و سیوم آنکه مزین است یعنی خدای تعالی زینت دهنده آسمانهاست بفرشتگان و زینت بخشنده زمین است به پیغمبران و عالمان و این قول ...
ابی کعب است و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که معنی آنست که حق تعالی نشر حق کرد در آسمان و زمین تا آنکه همه زمین و آسمان و اهلها بنور حق

روشن کننده و راه اهل آسمان و زمین یا منور حق منور ساخته تا یکی عارف شدند و این قول ثویه قول اولست و در انوار آورده که نور السموات و الارض

ز و نور السموات است یعنی خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهل آن جوهر چه از اجزای عالم و منظر طلبندی که مناور لشی نور دارد و تا دعوی همه از عظیم

فضل اوست و این معنی صحیح است که نیکو رشد و راه خدای تعالی روشنی بخش آینه دلهای کمال اسما و ارض است با نور معرفت و توجه و تدبیر

کفه ای انه خالق السموات و الارض ان فیه آیات آفریننده آسمان و زمین است و صاحب تبیان گفته حاصله منزل السموات و الارض یعنی

ملی آسمان و زمین و الله بر وجوب وجود و صفات کمال او جوهر کسی از دلایل قدرت و بدایع حکمت کرده دایره سپهر برین و مرکز زمین و دایع است

و آلتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او و وجود جمله اشیا از اهل قدرت اوست مثل نوره صفت نوری که منسوب به اوست

کمشکوة مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت آن بجانب راه ندارد تا طاقچه گویند فیها مصباح که در آن چراغ افروخته است و آن

روشن و کم نه مشکوة انبوبه ایست که در وسط قندیل باشد و بنا برین مصباح فتیله مشتعله باشد در انبوبه ایط ابن کعب و سعید بن جبیر آورده که معنی آنکه

صفت نور خدای تعالی محمد که آن نور منسوب است با خود و نقل از ابن عباس و حسن و زید بن اسلم آنکه مثل نور خدای طاعت و در دل مؤمن

و بنا برآنکه مراد نور محمد است اضافه آن بذات احدیت جهت تعظیم اکرمست یعنی مثل محمد چون مشکوة است که در آن مصباح مشتعل المصباح

آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلیست از آبگینه که مصباح در آن نور انداز است و صافی تر باشد از آنکه مشهود الزجاجة آن آبگینه از

غایت صفا و لطافت کانها کوکب گویا ستاره ایست بزرگ دری درخشنده مانند زهره و مشتری یکی از ثوابت که ظلام شکننده از خود یوقد

آن چراغ که در آبگینه است افروخته شده در من شجرة مبارکة از روغن درختی با برکت بسیار نفع زیتونة که زیتونست که درین

تقدیر زیتست و منفعت بسیار دارد از آن دعای برکت خوانده اند و از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام و آن شجره زیتونه مبارکه لا شرقیة

نه در جانب شرق است از معموره چنانکه در ابای چین و خطا و لا غربیة و نه در اطراف غرب از معموره چون طرسوس و قیروان بلکه در وسط معموره است

که آن اراضی جبال و ولایت شام است که زیتون آن اجود زیتون است و یا آنکه نه در شرق و غرب است که آفتاب بر آن در بعضی اوقات رسد و در بعضی

که آن وقت شروق و غروب است بلکه در همه طول نهار شعاع آفتاب بر آن می تابد مانند زیتونی که بر قله کوه یا در صحرایی و کشیده هامون است

و بجهت آن میوه آن پخته تر است و روغن آن صافی تر و با نمی دایم در آفتاب نیست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه آن خام باشد بلکه هم از رعایت

تاب آفتاب بهره مند است و هم از جا سایه محفوظ و ارجح آنست که اصل آن شجره از بهشت آورده اند پس از اشیای این عالم

که وصف شرقی و غربی بر او اطلاق توان کرد لیس وصف زیت بسیار بکثرت صفا و درخشندگی و میفرماید یکاد زیتها نزدیک است که روغن آن

درخت یضیء روشنی دهد بنفس خود و لو لم تمسسه نار و اگرچه نرسیده باشد بآن آتشی یعنی از غایت صفا و درخشندگی بمثابه ایست که ظاهرش

روشنایی بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی نیست صفای زیت با نور چراغ و لطافت زجاج افزوده کنند از مشکوة که ضابط اشعه و خاص

انوار است و بجهت آن نور چراغ مرتبه اعلا رسیده و در اسرار التنزیل و کشف مذکور است که مراد این نور ایمان و هدایت است که او [illegible]

تشبیه که سینه مؤمن را بمشکوة و دل را در سینه بقندیل زجاج در مشکوة و ایمان و هدایت را بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را

بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف و طلال زوال رجا بهره والده زند یکست که فیض این کلمه الحکمه بر زبان مؤمن گردد

عالم را منور کند چون اقرار بر زبان آن جاری شد و تصدیق بجان آن پیوست نمود از نور علی نور بظهور رسید و نیز در اسرار آل الله که نور ایمان بچراغ تشبیه کرده
که اگر در خانه که چراغ بود و در و پیرامن آن بگردد همچنین در هر دل که ایمان با شرایطش راه نبود و دیگر آنکه چون بچراغ اندرون خانه روشن شود از
بروزنهای خانه نیز پرتو همچنین چون داخل دل نور ایمان روشن گردد شعاع آن بروزنهای حواس و کمی افتد و انوار طاعات از اعضا و جوارح پدید می آید پس ایمان
از دل و خیر پدید که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در مجمع البیان از محمد بن کعب نقل کرده که این تمثیلیست که حق زده برای مومن
مشکوة نفس او و زجاجه صدر او و مصباح نور ایمان و قرآن در قلب او مستوقد و افروخته است از شجره مبارکه که کلمه طیبه اخلاص است و این شجره نه در قبل مومن
نیست و نه افتقار طاعات و حفظ از آفات و حوادث شیطان و دوستی اوست همانا که شجره زیتون که در وسط ارض واقع شده از آفتاب شرقیه و غربیه دور
بوده مخلص و مومن بحق این نور جامع چهار خصلت است اگر بدهند شکر کند و اگر بلا رسد صبر کند و اگر حکم کند بعدل فرماید و اگر گوید راست گوید پس نور علی
نور با بمعنی است که کلام او نور است و علم او نور و مدخل او نور و مصدر او در قیامت نور و از حسن و ابن زید نقل کرده که این تمثیل نور قرآن است در قلب مومن
پس مصباح قرآن و زجاجه قلب مومن و مشکوة لسان و فم او و شجره مبارکه شجره وحی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک است که حجج قرآن منتفع شود و اگر چه خوانده
نشود نور علی نور یعنی قرآن نور است با آنچه دلالت که قبل از قرآن است یعنی کتب نور قرآن که پر انوار کتب سابقه که آن اعتقاد اصول دین است
و تصدیق بجمیع کتب و رسل و انبیا و نور معرفت الهیت یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او و خدا است از برکت تربیت
نفس شجره وجود مبارک محمدی صلی الله علیه و آله که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکی و مدنی عالم است و از فراز قلب عارف اسرار آلهی سالها از تعلیم آن ابرار
نور علی نور معلوم توان کرد و جمعی دیگر از مفسران بر آنند که این تمثیلیست از برای نور محمدی پس مشکوة صدر آن حضرت است و زجاجه قلب او و مصباح
او نبوت است که نه شرقیست یعنی یهودی که متوجه قبله مشرق است و نه غربی یعنی نصرانی که متوجه قبله مغرب است و مستوقد این مصباح
از شجره مبارکه یعنی از شجره نبوت که ابراهیم خلیل است که مبدا آن حضرت است نزدیک که نور محمدی بیش شود از برای مردمان و اگر چه آن تکلم نمی نماید
همچنانکه زیت که نزدیکست که روشن شود و اگر چه آتش بآن نرسد و بعضی گفته که مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح محمد صلی الله علیه و آله همچنانکه
در موضعی دیگر او را سراج خوانده که سراجا منیرا و شجره مبارکه ابراهیم است صلی الله علیه و آله که اکثر انبیا از صلب او ظهور آمده اند نزدیک
که محاسن اخلاق محمدی و محاسن کمال احمدی ظاهر گردد و بر مردمان قبل از آنکه وحی بوی فرود آید نور علی نور یعنی آنحضرت پیغمبر است از نسل پیغمبر
و بعضی گفته مشکوة عبدالمطلب است و زجاجه عبدالله و مصباح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکی است و در وسط دنیا
و از امام رضا علیه السلام منقول است که فرموده ما ائمه مشکوة که در و مصباح است و مصباح محمد است صلی الله علیه و آله که یهدینا به فینا تولاها ایها که محبت داریم
و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرموده مراد از مشکوة نور علم است در صدر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و المصباح فی زجاجة صدر علی
که تعلیم داد او را علوم و معارف و توقد من شجرة مبارکة که نور علم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی است که نه یهودیست و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه
نار یعنی است که نزدیکست که عالم از آل محمد متکلم شود بعلم پیش از آنکه از او سوال کنند نور علی نور یعنی امام موید بنور علم و حکمت در عقب امامی دیگر از
آل محمد همچنین از آدم تا قیامت قائم شود پس اینها کرده اند که حق تعالی این خلفای خود گردانیده در زمین خود و حجج خود بر خلقان خود
کرده که هیچ عهدی زمین از ایشان خالی نیست کمعنی حدیث است که شجره مبارکه دوحه نبوی و ثمره ایشان هدی و ایمان است اصلا ابرمت

دفع آن امانت و نقصان آن منزل او در آن انبار دل و ضمام آن جبرئیل و میکائیل باقی وجوه در این آیه حال المنهج الصادقین هو والهادی

و علیه الهادی کما قال یهدی الله راه می‌نماید خدای لنوره بنور خود من یشاء هر کرا میخواهد از طالبان ایمان و یضرب

الله الامثال و بیان میکند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند للناس برای مکلفان تا زود دریابند و مقصود [illegible]

هویدا کردد و الله بکل شیء و خدای به همه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات علیم داناست و درین وعده و وعید

مرکسی را که تدبر نماید در آیه مذکوره و مرکسی را که اعراض کند از آن و قوله فی بیوت متعلق است بمشکوة مذکوره یا بتوقد یعنی مثل نور خدا مانند

مشکوة مذکوره است در خانها او وجه حال آنکه اذن الله حکم کرده خدا یعنی امر کرد ان ترفع آنکه برافراشته شود و در آن آوازها کی

و چنانکه و یذکر فیها اسمه و یاد کرده شود در آن خانها نام او و مراد مساجد است که از جمیع اماکن اشرف اماکن است و در آنجا اند کردن نماز و تلاوت

اشتغال می‌نمود و از سخن باطل محترز باید بود از پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که مسجدها در زمین روشنی میدهند مر اهل آسمان را

همچنانکه ستارگان روشنی میدهند برای اهل زمین و گویند مراد بیوت عبارت است از چهار مسجد که بنا کرده‌اند عمارت آن پیغمبران کعبه معظمه که

بنی خلیل و بنیه اسمعیل تمام و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام داود علیه السلام و اتمام آن حضرت سلیمان علیه السلام اتفاق افتاد و مسجد مدینه

و مسجد قبا که عمارت هر دو بامارت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بود و نزد بعضی مراد بیوت انبیاست و نقلی که از ثعلبی هم حاصل است

در تفسیر خود از انس بن مالک و بریده روایت کرده که روزی رسول صلی الله علیه و آله این آیه میخواند مردی گفت یا رسول الله این خانها معظم و سراهای مکرم

کدام است فرمود خانهای انبیا ابوبکر گفت یا رسول الله خانه علی و فاطمه از آنجمله است فرمود نعم من افاضلها آری خانه علی و فاطمه از فاضلترین

آن خانهاست و آیه تطهیر موید آنست و این روایت واضح و مبین تعظیم و تفخیم شأن علی بن ابی طالب و اجلال و اکرام او نزد خدا و رسول پس چگونه

کسی قیاس [illegible] و اصحاب کند و او را در سلک ایشان در آورد و ذکر اسم او سبحانه در بیوت مذکوره شامل هر چیزیست که متضمن ذکر او سبحانه باشد

حتی مذاکره در علوم و مباحثه در احکام شرعیه یسبح له تسبیح و تنزیه گفته میشود برای خدا از هر چه نه شایسته ذات اوست [illegible]

ابن عباس گفته که هر تسبیح که در قرآن واقع است مراد از آن نماز است یعنی آنکه نماز گذارده شود برای خدا فیها در آن بیوت بالغدو

والآصال بامدادها و شبانگاهها یعنی در اوقات صبح و شام و حفص یسبح میخواند یعنی تسبیح میکنند در آن بیوت رجال مردان که از غایت

استغراق در عبادت و انقیاد او امر او سبحانه [illegible] لا تلهیهم مشغول نمی‌سازد و باز نمیدارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خرید [illegible] کردن

تا نفع شود از آن ولا بیع و فروختن [illegible] دل بسته [illegible] مانع نمیشود عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام

الصلوة و از بجای آوردن نماز واجبه و مندوبه و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة مفروضه و مندوبه محققان گفته‌اند چون بیع و شری اعظم

اشتغال [illegible] مانع نمیشود باقی اشتغال بطریق اولی و از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام مروی است که ایشان کسانی اند که چون

نماز در رسد ترک تجارت کنند و متوجه نماز شوند و اجر ایشان نزد خدا عظیم ترین اجرها یخافون ترسند ایشان با وجود مبادرت بطاعت یوما

تتقلب از روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها از [illegible] رستن یعنی از هول وقوع آن متحیر و مدهوش شوند و الابصار و بگردد دیدها

از دیدن و اینها زبانه [illegible] از هر طرف می‌نگرد تا ببینند که نامه او از کجا بدو می‌آید و این مردان که موصوف شدند [illegible] لیجزیهم الله

تا جزا دهد خدا ایشان را بهتر از آن بر سبیل احسن ما عملوا به نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت عدن که مشتمل است بر انواع نعم مرغوبه

ویزیدهم و بیفزاید ایشان را من فضله از فضل وافر خود زیاده بر آنچه وعده داده ایشان را بر اعمال ایشان و در خاطر ایشان نگذشته باشد

والله یرزق من یشاء و خدا روزی میدهد در دنیا هر کرا میخواهد بغیر حساب بی حساب یا فراخی روزی که از روی تفضل است

و بازوی این حساب نکنند و باز دنیا روزی کرامت فرماید در عقبی که بیخ فهم شما در نیاید و بدانکه بعضی از مفسران مراد تسبیح رجال مذکوره در غدو و آصال

صلوة دانسته اند زیرا که غدو وقت نماز صبح است و آصال جامع ظهرین و عشائین است و عدی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که بامداد

و شبانگاه بمسجد رود بقصد اینکه تعلیم کند امری یا تعلیم گیرد از کسی یا علم آموزد ثواب او ثواب مجاهدی است که در راه خدا جهاد کرده

و غنیمت گرفته و هر کسی که برای این رود چنان باشد که به نظاره گاهی فرا رسد که آنها بیند و از هیچ نصیبی ندارد و پس نماز که دارند که آنها بیند و از

آن سبب ... اگر آنها بیند دل او هیچ نصیبی ... در سلک ایشان نبود و عالمان و متعلمان بیند و داخل ایشان شد و نیز از حضرت امام علیه السلام

مرویست که مسجدها را ... آنها را اهل زمانها هستند که ... همنشینان ایشان اگر نیابند طلب ایشان کنند اگر بیمار شوند عیادت

ایشان روند و اگر حاجتی داشته باشند ایشان را یاری دهند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که بمسجد رود پای بر هیچ خشک و تر نگذارد مگر آنکه تسبیح کند برای او

تا هفتم زمین و هر که قرآن در مکان او باشد و مسجد خانه او خواهد بود از برای او خانه در بهشت بنا کند و نیز فرمود که یکنماز در مسجد الحرام معادل صد هزار نماز

در غیر آن و در بیت المقدس هزار نماز و در مسجد اعظم مقابل صد نماز و در مسجد قبیله بیست و پنج نماز و در بازار مساجد دوازده نماز و نماز در خانه خود

همان یکنماز است و اما قول اکثر مراد به بیوت خانه رسولست و اهل بیت اطهار او و هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره از برای ایشان بوده چنانکه

در خبر صحیح آمده که امیر المؤمنین علیه السلام شبانروزی هزار رکعت نماز ادا میفرمود غیر از نماز فرایض و نوافل مرتبه و همچنین امام زین العابدین علیه السلام

نماز صلوة و انفاق و ادای زکوة معروف و مشهور است و دیگر آنست که آنحضرت زین العابدین ... خوف و خشیت ایشان مع ذلک بنهایت و غایت بود

چنانکه ضرار بن ضمره لیثی روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از مواقف دیدم در حینی که شب ظلمت فرو گرفته بود و ستارها فرو رفته بودند

دیدم که در محراب ایستاده بود و محاسن خود را در دست گرفته و مانند مار گزیده بخود میپیچید و گریه میکرد مانند گریه

شخص محزون از جهت ... ای دنیا ... از غیر من فریب ده که ترا طلاق گفتم ... ای دهر ... عمر تو کوتاه ...

تواند که آه آه از کمی توشه و درازی سفر و خوف راه و بزرگی اهوال موطن ورود ... ایشان اهل البیت علیهم السلام بسیار ...

ذکر کرده انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا و بعد از ذکر صفات حمیده اهل ایمان حالات کفار میفرماید که والذین کفروا و آنانکه کافر شدند

... اعمالهم کردار ایشان که بحسب ظاهر نیکو باشد چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب

بقیعة همچو سرابیست در زمین هموار و سراب آنست که شعاع آفتاب در هنگام نیمروز بر زمین هموار افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آب

زننده پس گمان برده شود که آن آبست که بر روی زمین جاری میشود ... زمین ... حاصل که ... اعمال ... ثواب بر آن متفرع

ایمانست و آن از کفار مسلوب است ... یحسبه الظمآن گمان برد

تشنه ماء آبی ... حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن مظنون و متصور خود را

چیزی نیابد آب را هیچ نیابد و وجد الله و یابد خدا را عنده نزدیک کردار خود حساب کننده یا یابد عذاب خدا را نزد عمل خود فوفاه پس تمام دهد
خدای او را حسابه جزای کردار او را بر وجهی که حساب اقتضای آن کرده باشد یعنی جزای خدا را موافق کردار خود بیند والله سریع الحساب
و خدای زود حساب است همه را یکدفعه حساب کند و او را حساب بعضی از حساب دیگری باز ندارد و تفصیل تشبیه آنست که تشنه کافر است او در رسیدن به آبی
نزد حاجت خود و لیکن چون تشنه گشته مکر سراب را از دور بیند پندارد که آب است و چون نزد آن آید و آب را نیابد ناامید شود عطش او بیفزاید کافر نیز از امید
بپای عمل خود ناامید و پس شود و نومیدی و حسرت او بیفزاید از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که چگونه حساب خدا کند کافران را در یک حال حساب کند فرمود چنانکه
در یک حال همه را روزی میدهد بعد از آن تمثیل دیگر میکند برای کفار و میگوید اوکظلمات یا کردار کفار همچون تاریکیهای متراکم است
فی بحر لجی در دریای عمیق بسیار آب که کنار آن دیده نشود و گردد بدم یغشاه موج میپوشد آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای
آن موج موج دیگر من فوقه از زبر موج ها سحاب ابری که روشنی ستاره ها بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای
بعض دیگر متراکم شده یعنی ظلمت دریا و ظلمت موج ها و ظلمت ابر اذا اخرج یده لم یکد یریها چون بیرون آرد کسی در میان ظلمات مذکوره
دست خود را که اقرب اعضای مرئی است بچشم نزدیک نباشد که بیند آنرا بجای آنکه از شان او باشد که او را ببیند یعنی هیچ نبیند و نزدیک
نباشد که ببیند و من لم یجعل الله له نورا و هر که نگرداند خدای مر او را روشنی هدایت و ایمان و نظر لطف و توفیق از دیار رفت بکثیب عناد
و جحود و لشکبار راه ابحود ظهور آیات و الا برهان فما له من نور پس نیست مر او را هیچ نوری بر خلاف کسی که توفیق یافته باشد بایمان
در هدایت و بدرجه رفیعه نور علی نور رسیده و گفته اند که همه [illegible] حق بعد و پوشیده چراغ هدایت خلاصه معنی تمثیل آنکه ظلمات اعمال
تیره کافر است و بحر لجی دل او و موج آنچه دل او را میپوشد از جهل و شرک و شک و سحاب مهر [illegible] بر دلهاشان [illegible] که کافر منقلب است در پنج ظلمت
کردار و گفتار او ظلمت است و مدخل و مخرج ظلمت و رجوع او بروز قیامت بظلمت که دوزخ است بعکس مؤمن که او را نور علی نور است و [illegible]
تمثیل مؤمنان چنانکه گذشت لاجرم نور علی نور آمده کافر را یک ظلمات است حال کافر ظلمات اندر ظلمات است در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله
را پرسیدند که امت تو روز قیامت بر صراط چگونه گذرند فرمود امت من بر صراط بنور علی گذرند و علی بر صراط بنور من و من بنور خدای پس نور امت علی است
و نور علی از من و نور من از نور خدا هر که با او تولا نکند او را نور نباشد پس این آیه تلاوت فرمود که و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور الم تر آیا ندیده ای
[illegible] علم یقین بوحی یا باستدلال ان الله یسبح له آنکه خدای تسبیح میکنند مر او را و پاکی یاد میکنند بمقال یا دلالت
حال از هر نقص و عیب گران آنکه [illegible] و فرزند و شریک است و [illegible] من فی السموات والارض هر که در آسمانهاست و زمینها
از ملائکه و جن و انس بزبان مقال و غیر ایشان از مصنوعات بزبان حال والطیر صافات و مرغان تسبیح میکنند مر او را مرغان در حالتی که بالها گشاده
اند در هوا [illegible] تخصیص طیر بذکر آن است که طیران اوضح صنع و دلالت [illegible] اجرام ثقیله را از لطیفه مایلند بمرکز زمین قوت و قدرت داده در هوا
و الهام بسط اجنحه [illegible] کشیدن [illegible] جناح قبض و بسط [illegible] در آن برهانی است روشن بر کمال قدرت صانع و لطف
تدبیر او و کل هر یک از آسمان و زمین قد علم بدرستی که دانسته صلوته دعای خود را و تسبیحه و تسبیح خود را که بچه طریق او را باید خواند و تنزیه باید کرد
یا خدا او داند نماز و نیاز و تسبیح همه را یا [illegible] و باطلاع والله علیم بما یفعلون و خدای داناست بما یفعلون آنچه میکنند همه از طاعات و عبادات و از معاصی

صلوة مرغان راست وتسبیح هر یکی را در خور شما کرده یعنی طریق دعا و تسبیح خود را الهام طیور فرموده سبحانه که سایر علوم دقیقه را در اسباب معیشت کرده

که عقلا از آن مهتدی نشوند وَلِلَّهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق همه اوست سبحانه وَإِلَى اللّٰهِ

الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت همه در روز معاد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی که خدای يُزْجِي سَحَابًا میراند ابر را و برمی انگیزد قطعها از اطراف عالم

ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس تألیف میکند در میان آن یعنی انضمام میدهد بعضی از آن با بعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا پس میگرداند آنرا متراکم و در هم

نشسته و بر هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی باران را يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان آن وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو میفرستد از ابر که

بر بلندی و فوق مِنْ جِبَالٍ فِيهَا از کوهها که در وست یعنی قطعهای ابر بزرگ که مانند است بکوهها در عظمت مِنْ بَرَدٍ از تگرگ این بیان جبال است

پس ابر یعنی از تگرگ که در آن ابر است و گفته اند مراد بسما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانکه در زمین کوههاست از سنگ و جمعی

از آن تگرگ نازل میکرداند و دلیل عقلی قایم نشده بر منع آن و اما مشهور آنست که بخار چون متصاعد شد و بطبقه بارده رسید که درجه هوا برودت

آنرا منجمد ساخت ابر گردانید و این هنگام اگر برودت شدید نه باشد از آن متقاطر میشود و در آن باران و اگر برودت شدید است و قبل از اجتماع اجزای

بخاریه برودت بآن رسید برف میشود و اگر تگرگ و هم متسند است باراده حکیم که علت قدرت و عظمت فَيُصِيبُ بِهِ پس میرساند

آن تگرگ را بسبیل عذاب مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد با زرع و ثمر و نسل اهلاک کرده ضایع میسازد وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ و میگرداند آنرا

از هر که میخواهد یعنی نگاه می دارد از مزارع و نسل او را به سبب رحمت يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیکست که روشنی برق آن يَذْهَبُ

بِالْأَبْصَارِ ببرد دیدها را از غایت روشنی و سرعت درخشندگی و این قوی ترین دلیلست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر تاریک بیرون

می آرد يُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ میگرداند خدای شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی در دیگر إِنَّ فِي ذٰلِكَ

بدرستی که در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه اعتباری و دلالتیست لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصر و بصیرت را یعنی در آن دلالت ظاهر است

بر وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و نفاذ مشیت او و تنزه او از حاجت کسی را که بصیرت خود رجوع کند از معتمد صلی اللّٰه علیه وآله روایت

که حق تعالی میفرماید فرزند آدم مرا امیرنجاند و روزگار را دشنام میدهد و از غایت جهل بنسبت حوادث روزگار را از منت و همه امور بید

فرمان منست و روز و شب را من گردش میدهم وَاللّٰهُ خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبنده که بر زمین است مِنْ مَاءٍ

از آب که جزو ماده اوست یا از آب مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب است چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و در تبیان از ابن

عیسی نقل کرده که حق تعالی در مبدأ آفرینش جوهری بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست بگداخت و آب گشت یعنی آنرا ازین آب پس تغلیب فرمود

و از آن جنین بیافرید پس بعضی را تعلیب کرده باد و از آن ملائکه مخلوق گشت پس تعلیب نمود مقداری را تا نگرد و از آن آدمی و حیوانات خلق کرد

و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس بعضی ازین جنبندگان مَنْ يَمْشِي آنست که میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون مارها و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ و بعضی

دیگر از حیوان مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ هست که میرود بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از ایشان هست که میرود عَلَىٰ أَرْبَعٍ

بر چهار قوایم یعنی بر چهار پای چون وحوش و نعم و سباع و اما عنکبوت و هزار پای که از اربع متجاوز است داخل در این جمله اند

در رفتن مساوی اربع است يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند خدا آنچه میخواهد از آنچه یاد کرده و از آنچه ذکر نفرموده از بسایط و مرکب بر اختلاف صور

و اعضاء و نشأت و حرکات و قوی‌ها و جمع تکاثر عنصر و فق مقتضای مشیت إن الله به درستی که خدای على كل شيء قدير بر همه چیزها توانا است پس هر چه خواهد

آفریند و اختلاف حیوانات را نیکو دلیل دلالتی تمام دارد بر آنکه او سبحانه خالقی قادر است و عالم و حکیم لقد أنزلنا بتحقیق که فرو فرستادیم آیات مبينات آیتهای

روشن کرده شده و هویدا حقایق اشیا را به انواع دلایل والله يهدي و خدای راه می‌نماید به وجه توفیق و لطف من يشاء هر که را خواهد به سبب تفکر

و تدبر در آن إلى صراط مستقيم به راه راست و درست که دین اسلام است که موصل به حق است و رسیدن بحث آورده‌اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی

گفت بیا تا محاکمه به مجلس محمد بریم منافق گفت که به نزد کعب اشرف عرض کنیم این آیه آمد که ويقولون و می‌گویند منافقان آمنا بالله گرویدیم به خدا وبالرسول

و به فرستاده او وأطعنا و فرمان برداری کردیم هر دو را ثم يتولى فريق منهم پس برمی‌گردند گروهی از ایشان و امتناع می‌کنند از قبول حکم من بعد ذلك

از پس اقرار کردن به ایمان و طاعت وما أولئك بالمؤمنين و نیستند آن گروه گروندگان مخلص و ثابت در ایمان یعنی ایشان اگر چه به زبان معترف

اند به ایمان لکن به دل تصدیق نکرده‌اند و در تفسیر امام ابو جعفر علیه السلام آورده که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و عثمان بن عفان است که میان ایشان خصومتی افتاد

در زمینی که از آنحضرت خریده بود و در آن سنگ بسیار بود خواست که آن را به عیب رد کند امیرالمؤمنین فرمود که نزد رسول رویم هر چه آنحضرت حکم کند بدان عمل نمایم حکم بن

عاص عثمان را گفت اگر نزد وی روی او حکم برای علی خواهد کرد که ابن عم اوست برای تو حق آیه فرستاد که نمی‌خواهم میان من و او پیغمبر حکم باشد

و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن زمین که از او خریده بود و آنحضرت خدا از آن خوانده بود و رسول ... محمد ... در این باب

ستم کند حق‌تعالی این آیت فرستاد که اقرار به رسول و فرمان برداری او کنند و از حکم خدا و رسول سر می‌پیچند و روی می‌تابند وإذا دعوا و چون خوانده شوند

إلى الله ورسوله به کتاب خدا و حکم رسول او ليحكم تا حکم کند پیغمبر بينهم میان ایشان إذا فريق منهم آن هنگام گروهی از ایشان از اسرار

یا حکم یعنی معرضون اعراض کنندگانند از محاکمه علی‌العموم و کراهت دارند که نزد آن روند وإن يكن لهم الحق و اگر باشد مر ایشان را حق اگر حکم

برای ایشان کنند يأتوا إليه بیایند به سوی پیغمبر مذعنين در حالتی که فرمان برندگان و انقیاد کنندگان باشند از جهت آنکه دانند که از برای

ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برند کامه و رغبت تمام دارند که از محکمه نبوی معلوم کنند که حکم برای ایشان خواهد بود سر باز زنند و قبول آن

نکنند پس به سبیل توبیخ و سرزنش می‌فرماید أفي قلوبهم مرض آیا در دلهای ایشان بیماری است یعنی کفر و میل به ظلم و این سئوال از کسی است که

جاهل به حال باشد تا جاهلی و تو العلیم ... از ما اگر چه داند که جاهل است به حال او با آنکه پس اینجا به جهت تقریر این است که

أفي قلوبهم مرض أم ارتابوا یا در شک افتاده‌اند در نبوت پیغمبر و از دل تهمت زده‌اند و کتاب الحق را در دل لغتها و ... قول ... آن

أم يخافون یا آنکه می‌ترسند أن يحيف الله آنکه جور کند خدا در نزد دل حکمی دیگر ... عليهم بر ایشان ورسوله و میل کند رسول او در

از حق یا باطل و از عدل به ظلم بل نه چنین است که پیغمبر خدا میل کند و ستم کند بر کسی بلکه أولئك آن گروه هم الظالمون ایشانند

ستمکاران بر خصوم خود و بر نفسهای خود به امتناع از حکم خدا و رسول إنما كان جز این نیست که هست قول المؤمنين گفتار گروندگان به خدا

و رسول إذا دعوا چون خوانده شوند إلى الله به کتاب خدا ورسوله و به پیغمبر او ليحكم بينهم تا حکم کند میان ایشان او نبود مگر أن يقولوا

سمعنا آنکه گویند شنیدیم قول ترا وأطعنا و فرمان بردیم امر ترا و اگر حکم بر ما باشد برای ما وأولئك و آن گروه مؤمنان حقیقی که قبل این گفتار هم المفلحون

ایشانند رستگاران از دنیا و آخرت به رضای حق و از ابو جعفر علیه السلام مروی است که مراد این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است ومن يطع الله

وهر که فرمان برد خدای را در فرایض و احکام وَرَسُولَهُ و فرمان برد رسول او را در هر چه فرماید وَيَخْشَ اللَّهَ و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته

وَيَتَّقْهِ و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران و فیروزان به نعیم

و در کشف آورده که یکی از ملوک از علمای زمان خود طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج با آیت دیگر نشود ایشان بر این آیه اتفاق کردند چه حصول

فوز و فلاح و خیر بفرمان برداری و خشیت و تقوی مقید و مرتب است که جز معتمد بیان کرا هل ایشان کرد و حکم و امر دین انکار این کرده

و منع نمود از خود سوگند ان غلاظ و شداد خوردند که اگر ما را امر کنی به بیرون رفتن از منازل و اموال خود ما انقیاد امر تو کنیم و دیار و اموال خود

بگذاریم و فرار بر قرار اختیار کنیم حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرمود که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند منافقان که جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین

سوگندان خود یعنی غلاظ و شداد تمام سوگندها را کردند که در طرق فرمان برداری ثابت قدم اند که یا محمد لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر تو ایشان را

به بیرون آمدن از دیار و اموال خود و هم از آن امر کنی لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف نکنند قُلْ بگو ای محمد با ایشان که لَا تُقْسِمُوا سوگند

مخورید به دروغ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ مطلوب از شما فرمان برداری است خیر دانسته شده با خلاص و صدق نیت که اصلا آمیخته نباشد بشک و ریب

فرمان برداری مومنان حقیقی مخلص که باطن ایشان مطابق ظاهر است نه سوگند به دروغ بر طاعت از روی نفاق که قلب مخالف افواه باشد چه این

نسبت ناروا شرعا و عقلا إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدا آگاه است و دانا بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از نفاق و غیر آن پس هیچ چیز از کارهای شما بر

پوشیده و پنهان نیست پس اظهار اطاعت حسنه مفید نبود قُلْ بگو ای محمد با ایشان که أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را با خلاص تمام وَأَطِيعُوا

الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را صلی الله علیه و آله فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای بندگان از فرمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ پس جز این نیست که بر محمد است

صلی الله علیه و آله مَا حُمِّلَ آنچه حمل کرده شده است از تبلیغ احکام وَعَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده‌اید از انقیاد و امتثال بر اعراض شما

از حکم او ضرری باو نمیرسد بلکه آن ضرر راجع بشما است چه آن تکلیفی که بر دست از عهده آن بیرون آمده که تبلیغ رسالت است وَإِنْ تُطِيعُوهُ

و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید بحق که آن رشد و صلاح است و سبب آن نجات وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر پیغمبر ما شاده

باد إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا یعنی بمعجزات و دلائل که روشن کننده آنچه است که آن مکلفه و بمعنی ادای آن کرد

و آنچه بر شماست تمام مانده پس اگر ادای آن کنید و آن قیام نمایید ثواب آن مر شما راست و اگر از آن اعراض کنید عقاب آن بر شماست از ابن عباس مرویست

که فحوای این آیه آنکه بعد از هجرت بمدینه در منزل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب کردی مکرر و زیر لواء بر مقاتله ایشان اتفاق نموده بودند

لهذا آیه امر و سخنان قبیله اکثر مسلمانان که اگر او فات بی سلاح خود نشستندی و در روز کاری اهوال و هراس گرفتار بودندی یکدیگر را گفتند

آیا زمانی برما در آید که خود ایمن و مطمئن باشیم و بی خوف خاطر بنشینیم این آیه نازل شد وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده خدا آنان را که گرویده‌اند مِنْكُمْ

از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند کارهای شایسته لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه ایشان را خلیفه کرداند فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و جمعی استخلف افضل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنان را که بودند پیش از ایشان

یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد بعد از هلاک جبابره و الفراعنه کردند در آن جا که تصرف ملوک در ممالک خود و در انداختن حق تعالی بوعده

مومنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امروز هست که جمیع اطراف و اکناف ممالک منقاد و محکوم لیظهره علی الدین کله

بجوزه تصرف علماء زمان شده شرع نبوی و مسائل احکام مصطفوی در آید و لیمکنن و هر آینه تمکین دهد و ثابت سازد و ما فوق کرده ایشان را برای مومنان صالح
دینهم و بین اینها الذی ارتضی لهم آن دینی که پسندیده و برگزیده است برای ایشان یعنی اسلام مراد آنست که دین اسلام را بر همه ادیان غالب گرداند
و لیبدلنهم و هر آینه بدل دهد ایشان را من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از دشمنان امنا ایمنی از ایشان یعبدوننی و عبادت کنند مرا و این حال در خلافت
وعده استخلاف در اهل اسلام است مر ستند مرا لا یشرکون بی شیئا شرک نیارند به من چیزی را و من کفر و هر که کافر شود یا کفران ورزد
و ترجیح نماید و من کفر و هر که مرتد شود یا کفران ورزد و در بعد ذلک بعد از این وعده یعنی پس از راست شدن این وعده فاولئک پس آن گروه
مرتد یا کافران نعمت هم الفاسقون ایشانند فاسقان یعنی کاملان در فسق که مرتد شده اند بعد از وضوح این آیات کافران و در بیان این آیه عظیم
مرادکه علما را اختلاف است و آیه مذکوره بعضی بر آنند که در دولت و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعضی دیگر عام است در جمیع امت محمد صلی الله علیه و آله
و این قول ابن عباس و مجاهد است و از اهل البیت صلوات الله علیهم منقول است که این آیت در حق آل محمد صلی الله علیه و آله و اولاد او وارد گشته و علمای ما باسناد
خود از علی بن الحسین روایت کرده اند که این آیت تلاوت نمود و فرمود که ایشان شیعیان ما اند که اهل بیت ما در حق ایشان این امام فرماید مردی از
ما که او مهدی این امت است و این کسی است که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه خدا دراز گرداند آن روز را تا بیرون آید
مردی از عترت من که نام او نام من باشد و کنیت او کنیت من که زمین را پر از عدل و داد سازد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و مثل این از امام جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام
مروی است که در روایت صحیح مراد بالذین آمنوا و عملوا الصالحات پیغمبر و اهل بیت اوست و جابر بن عبد الله روایت کرده که چون آیه یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد گفتم یا رسول الله خدای و رسول او را شناختیم و اطاعت ایشان کنیم اولی الامر کدام اند که خدا طاعت ایشان را
با طاعت خود و اطاعت تو مقرون ساخته فرمود ای جابر اولوالامر خلفای من اند و امامان مسلمانان اند از پس من اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن آنگاه
حسین و پس از آن علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی که در تورات معروف است به باقر و تو او را در یابی ای جابر چون او را ببینی سلام من او را برسان و بعد از او صادق
جعفر بن محمد آنگه موسی بن جعفر پس علی بن موسی آنگاه محمد بن علی و بعد از آن علی بن محمد و از عقب او حسن بن علی و بعد از وی حجت بن الحسن عسکری که هم نام و هم
کنیت من است تا زمین مشرق و مغرب زمین را از دست وی بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد غیبتی طویل چنانکه در طول آن مدت بر امامت او ثابت نماند مگر کسی که
دل او را خدای تعالی به ایمان امتحان کرده باشد جابر گفت گفتم یا رسول الله در غیبت او شیعه او را انتفاع باشد فرمود آری بدان خدای که مرا به نبوت فرستاده که ایشان
نور او را مستضی باشند و از ولایت او منتفع و اگر چه در غیبت باشد همچنانکه از آفتاب منتفع شوند و اگر چه ابر او را پوشیده باشد بعد از آن فرمود ای جابر این مکنون
سر خداست و از مخزون علم او پس این را پوشیده دار الا از اهلش جابر گفت که حضرت بر بنی بگذشت و من منتظر آن وعده بودم تا یک روز بخدمت زین العابدین علی
بن الحسین رفتم و او با من صحبت میکرد نگاه کردم محمد بن علی از حجره بیرون آمده بر سر او گیسو داشت چون نگاه کردم بر او لرزه بر اندام من افتاد و موی بر اعضای
من راست شد زیرا که علامات که رسول صلی الله علیه و آله بمن گفته بود مشاهده کردم گفتم ای غلام اقبل ای کودک روی بمن آور روی بمن کرد گفتم ادبر برگرد گفتم شمایل رسول
رسول صلی الله علیه و آله و رب الکعبه بخدای کعبه این شمایل رسول است پس گفتم نام تو چیست گفت محمد گفتم پسر کیستی گفت زین العابدین علی بن الحسین
گفتم یا ما نور باقر کی آری یا جابر پیغام رسول خدای بمن رسان گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا بمانی تا دریابی فرزند حسین
و بیاد دارم سلام من برسان اکنون محمد بن علی رسول خدا ترا سلام رسانید گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت بعد از آن

فرا آمده نماز کردی و از وی سؤال پرسیدی و آموختی که فرا من مسئله پرسید گفتم والله ملا طلعت شیخ نهی رسول الله کجای که مرا داخل شوم در ایجا رسول امری
مرا از آن نهی کرده چه ملا اخبر داده اصل قسم علم ترین مرد تا چون خود باشند و عالمترین ایشان حضر بزرگ شوند آن سلام میاموزید که عالمتر از
شما باشند که صدق وعدی رسول الله که جای که من این مسئله از تو عالمترم در کوه که علوم و حکم سابقین داده اند و این تفضیل و حرمت او از برای اهل بیت
وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ و بکوای محمد بندگان که بپای دارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان
برید رسول الله را فرمان لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا بر شما رحمت کرده شود به لطف الله در دنیا و آخرت و عذاب مستوجب نگردید لَا تَحْسَبَنَّ مپندارای محمد
الَّذِینَ كَفَرُوا آنانرا که کافر شدند بخدا و رسول مُعْجِزِینَ عاجز کننده گان مر خدای را در دفع عذاب او از خود فِی الْاَرْضِ در زمین وَمَاْوٰیهُمُ النَّارُ
و جای ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِیرُ و هر آینه بد بازگشتی است آتش مر ایشان را جنت است آلم از مقاتل روایت کرده است
که بعد از رسول غلامی بود قسمی نام در آمد و اسما بنت ابی بکر در حالتی بود که غلام او اخبار بیند اسما از آن آمدن کراهت داشت پس رسول صلی الله علیه و آله
معروض داشت که این غلامان و خدمت کاران ما در سرای ما می آیند در اوقات ما که از آن کراهت است ای آیه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
از مردان و زنان لِیَسْتَاْذِنْكُمُ باید که دستوری طلبند از شما الَّذِینَ مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ آنانکه مالک ایشان است دستهای شما یعنی ذکور فقط یا ذکور
و اناث هر دو یعنی وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ و آنانکه نرسیده اند بحد احتلام مِنْكُمْ از شما یعنی کودکان آزاد نیز باید طلب اذن کنند از شما برای در آمدن
بخانهای شما ثَلٰثَ مَرّٰتٍ سه نوبت در شبانروزی مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برمیخیزد و جامه خواب
بر میکند و میخواهد که لباس صبح پوشد وَحِینَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که مینهید ثِیَابَكُمْ جامهای خود را مِنَ الظَّهِیرَةِ از وقت نیمروز برای
قیلوله و استراحت وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَاۤءِ و یکبار دیگر پس از نماز خفتن که وقت برهنه شدن است از جامه و در آمدن در خوابگاه
ثَلٰثُ عَوْرٰتٍ لَكُمْ این سه وقت عورت است شما را که در آن مردم را مکشوف در آن وقت که تبدیل جامه کنند دیگر میکنند عورتهای شما در آن ظاهر میگردد
لَیْسَ عَلَیْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَیْهِمْ و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی در ترک اذن طلبیدن بَعْدَهُنَّ پس از این سه وقت
طَوّٰفُونَ عَلَیْكُمْ یعنی بندگان طواف کننده گانند و کودکان بر شما برای خدمت پس همیشه بر ایشان که دستوری طلبیدن از شما بَعْضُكُمْ عَلٰی بَعْضٍ
بعضی از شما طواف کننده گانند بر بعضی یعنی بندگان بر خواجگان پس حرج اندر غیر این سه وقت در ترک طلب اذن بجهت کثرت مداخله و مخالطه
شما با یکدیگر و عدم مظنه کشف عورت در غیر این سه وقت كَذٰلِكَ همچنان این تبیین و روشن که دانستید یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْاٰیٰتِ روشن میسازد
و بیان میکند خدای برای شما دلایل حق و احکام شرع وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بمصالح بندگان حَكِیمٌ حکم کننده بمقتضای حکمت در آداب و حکم داده که
امر استیذان در این آیه نسبت بالغین تکلیف است و نسبت باطفال تمرین و در اینکه که این امر داخل است یا نه خلاف است بعضی واجب دانند و ذکر وجوب
نکرده است و گروهی بر مستحب و این قول اکثر فقهاست و از محمد بن علی علیهما السلام مرویست و نزد بعضی این آیه منسوخ است و بقول جمعی محکم و صحیح قول اول است این حکم را
بر نسخ همه یعنی کوم در نسخ این آیه سخن میگویند که میگویند که منسوخ نیست و مردم در نهادن سستی کنند وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْكُمُ و چون
برسند از شما کودکان آزاد الْحُلُمَ بخواب دیدن یعنی محتلم شدن مراد آنست که بالغ گردند به احتلام یا بسن بلوغ فَلْیَسْتَاْذِنُوا
پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات از شما كَمَا اسْتَاْذَنَ همچنانکه دستوری میطلبید الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه بالغ شدند پیش از این

نیست این حکم بر پیرزنان بالغ دارند و حجت ... بهتر است ایشان را که در همه اوقات و طفل و مملوک اذن طلبند در اوقات ثلث که گفته شد تبیین

الله مبین و روشن کرد در رضای الحکم آیات برای شما آیتهای خود را والله علیم و خدا داناست باحوال حکیم حکم کننده در تعیین اوضاع و احکام

شریعت والقواعد و آن زنان که نشستگانند من النساء اللاتی از زنان که لا یرجون نکاحا امید ندارند نکاح خود را بی بالغه پیر از آنکه

کسی ایشان را بنکاح درآورد جهت کلان سالی فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن ثیابهن اینکه بنهند جامه‌های ظاهر خود

چون چادر و سراندازی که بالای مقنعه می‌پوشند غیر متبرجات بزینة در حالی که تکلف ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض ایشان از

چادر اظهار زینت نباشد اظهار مواضع آن از سر و گردن و گوش و موی و امثال آن بلکه مقصود ایشان از آن تخفیف باشد وان یستعففن و آنکه

طلب عفت کنند و وضع چادر نکنند بلکه خود را بدان بپوشند خیر لهن بهتر است مر ایشان را که حجاب ایشان را به تقوی نزدیکتر است والله سمیع و خدای شنوا

مقالات ایشان را با مردان علیم داناست بمقصود ایشان از ابن عباس مروی است که پیش ازین مسلمانان صحابه با اعمی و اعرج و مریض طعام نخوردندی و گفتندی که اعمی طعام

نمی‌بیند و ما می‌بینیم و میخوریم و لقمهای نیکو ... نمی‌بیند تا بخورند و لنگ ... در نشستن ... تواند طعام بخورد و مریض قدرت تمام بر اکل ندارد و از سعید بن جبیر و

زهری منقول است که بعضی اصحاب چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبارها را بارباب علتها و زمنی دادندی تا بوقت حاجت طعام ایشان تناول

کنند و ایشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز کردندی و مجاهد گفته که اگر کسی یکی ازین جماعت را با خود بخانه پدر یا مادر و اقارب و قوم خود بردی

که بطعام دعوت کردی ایشان انکار کردندی حق تعالی این آیه فرستاد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا بزه و گناهی ولا علی الاعرج حرج

و نه بر لنگ وبالی ولا علی المریض حرج و نه بر بیمار اثمی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما وزری ان تاکلوا از آنکه بخورید شما و اهل

من بیوتکم از طعامهای خانهای خود که اهل و عیال شما در آنجا و خانهای فرزندان نیز درین داخلست بحکم حدیث صحیح انت ومالک لابیک و ان اطیب

ما اکل المرء من کسبه و ان ولده من کسبه یعنی تو و آنچه داری مر پدر تراست و پاکیزه‌ترین آنچه مرد خورد از کسب اوست و پسر از کسب اوست

و نهایت والد و ولد را مرتفعست پس جهت این درین آیه ذکر بیوت اولاد نشده او بیوت ابائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم

یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران

ابای خود او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران امهات خود او بیوت خالاتکم یا خانهای

خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانها که شما ... از نقود و امتعه بخانهای وکیلان و اولیا و خازنان است و گوینه مراد

خانه کالت ... ولیکن آنست که غیر از اعانت اذن صاحب خانه در اکل طعام شرطست یا قرینه ظاهره بر رضای صاحب شرط است اکل یا ... کرده

در تقسیم ... او صدیقکم یا خانهای دوستان خود و ... در آنکه ... خوشحال میگردد از آنکه مصاحب او از خانه وی طعام خورد حکایت آورده‌اند

[illegible] آمد ... کنیزک گشته ... و چون بخانه آمد ... صورت واقعه از کنیزک شنید آن

آن خوشحالی که کنیزک را آزاد کرد ... در عوارف المعارف آورده که ... در جواب گوید

[illegible]

[illegible]

انگاه چیزی خوردندی و بعضی جمعی از انصار منع بر نفس خود نهاده چرا بی‌مهمان طعام نخوردندی و گفته اند که جماعتی از احتیاج بر طعام بر غیر خود نمودندی و ابن
عباس فرموده که توانگران با درویشان طعام نخوردندی آیه آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ نیست شما را گناهی اَنْ تَأْکُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِیعًا
در حالی که با هم مجتمع باشید اَوْ اَشْتَاتًا یا پراکنده یعنی متفرق و تنها از یکدیگر فَاِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُیُوتًا بخانها که از بیوت مذکوره
باشد یا غیر آنهای خود و یا بیوت خالیه یا بیوت مساجد و اصح عموم مورد است فَسَلِّمُوا پس سلام کنید عَلٰی اَنْفُسِکُمْ بر نفسهای خود یعنی بر هم
دینان خود که بمنزله نفسهای شما اند که المؤمنون کنفس واحده یا بر اهل خود که از شما اند در دین و قرابت و ابن عباس گفته که اگر خانه
خالی بود بگویند السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از صادق علیه السلام مرویست که مراد سلام کردن مرد است بر اهل خود که در آید
در خانه بعد از آن اهل خانه وی او را سلام کنند پس این سلام شماست بر نفسهای خود بر هر تقدیر سلام کنید تَحِیَّةً سلام کردنی
مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزد خدا یعنی ثابت بامر او و مشروع از نزد او مُبَارَکَةً بسیار خیر و با برکت و گویند صفت سلام برکت آنست که
آن عزیز مسکینه در قلوب و موجب حسن خلقت و شمول ایمن از شر ملاقی و با برکت آن از جنبه آنست که متضمن دعای سلامتی از آفات دنیا
و آخرت طَیِّبَةً پاکیزه و خوش که نفس مستمع بآن خوش گردد و باعث تحصیل اجر جزیل و ثواب عظیم از عبدالله مسعود روایتست که رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که سلام اسمی است از اسمهای خدای پس فاش کنید آنرا در میان خود که مرد مسلمان چون بقومی گذرد و بر ایشان سلام کند و ایشان جواب دهند
بر ایشان مزیت درجه ثابت شده و اگر ایشان جواب ندهند اما بکسی از ایشان که فاضلتر و بهتر باشد کرده ترا اندک ایشان جواب دهند
و در خبر آمده که میان سلام کننده و جواب دهنده صد خیر ثواب باشد نود و نه آنرا باشد که سلام کند و یکی آنرا که جواب دهد برای آنکه او ابتدا
بسلام کرده و باعث او شده که کسی فعل خیری از وی صادر شود که آن جواب سلامست انس روایت کرده که روزی من در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
میرسیدم مرا گفت ای انس خصلتی تعلیم کنم که از آن نفع گیری گفتم بلی یا رسول الله فرمود هر که را بینی از امت من بر وی سلام کن تا عمرت دراز شود و چون
در خانه خود در آیی سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر خانه ات بسیار شود و نماز ضحی بگزار که آن نماز صالحان و ابرار است کَذٰلِکَ همچنان که بیان
سلام فرمود یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لَکُمُ الْاٰیَاتِ برای شما آیتهای حکم خود را لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ تا شما تعقل کنید در معالم دین خود
و خیر و صلاح در یابید و پوشیده نیست در آنکه امر سلام در آیه مذکوره بر سبیل ندبست نه وجوب باجماع اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که گرویدگان
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ آنانند که ایمان آورده اند بخدا وَرَسُوْلِهٖ و برسول او از صمیم قلب وَاِذَا کَانُوْا و چون باشند مَعَهٗ با رسول خدای
عَلٰی اَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آینده یعنی مهمی که بسبب آن مطلوب امر جمع شدن باشد در آن حضرت روزهای جمعه و عید و قیام جهاد و در مجالس مشورت
و غیر او لَمْ یَذْهَبُوْا نروند از نزد رسول حَتّٰی یَسْتَأْذِنُوْهُ تا دستوری طلبند از وی و او بایشان اذن دهد از جهت آنکه مصدق
ایمانست و ممیز مخلص در ایمان از منافق چه عادت اهل نفاق والا از صحبت آن خلاصه ابرار و کنت [illegible] گاهست از مجلس رسول
صلی الله علیه و آله بی‌اذن او و اعاده این کلام و مقصود باسلوب ابلغ برای تاکید و فرموده که اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَاْذِنُوْنَکَ بدرستی که آنانکه
از تو دستوری میطلبند اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که از روی صدق تمام یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ میگروند بخدا و برسول او از ابو حمزه ثمالی
مرویست که مراد بامر جامع روز جمعه است که چون رسول خدای بر منبر شدی و مرد را مهمی پیش آمدی از حدث و وضو و قضاء حاجت و مرضی [illegible] شدی

تا آنگه در برابر حضرت آید و یا باره از آنحضرت دستوری طلبیدی و رسول او را دستوری دادی و بجهت شدت مبالغه تفویض امر را اذن دادن و نگاه

فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و از کار بعضی از کارهای خود فَأْذَنْ پس

دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ هر کرا خواهی از ایشان که دانسته باشی که عذر ولیعذر دارند مستعلی وَاسْتَغْفِرْ و بجهت ایشان طلب آمرزش کن

لَهُمُ اللَّهَ برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذری باشد گویا خالی از ظلمتی نیست و در منظر است که بخروج آنها باشند پس برای ایشان

استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگان را و مهربان است بر ایشان بتخفیف تکلیف بدان و گویند نزول آیه

در مستیذان در حرب خندق بود که قومی بگفتند فرار میکردند بی اذن پیغمبر صلی الله علیه و آله و در غزوه تبوک تخلف از جهاد دستوری میخواستند بعد از آن

جمیع نهیکار را امیدوار کرد لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ مگردانید خواندن رسول مر شما را بَيْنَكُمْ در میان خودتان كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ همچو خواندن بعض

از شما بَعْضًا بعض را یعنی قیاس مکنید خواندن او را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد از آن و در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت

بامراد واجب و اجابت واجب است و مراجعت بی اذن او حرام و مارو او دعای او بر شما را برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا مستجاب

و مقبول حضرت رب الارباب و نداکردن مر رسول را چنانکه یکدیگر را میخوانید بنام خود را نخوانید چون یا محمد و یا عبدالله بلکه با جزا زدی تعظیم

و تفخیم یا نبی الله و یا رسول الله قصد تعظیم و توقیر و تواضع و دو خوانیدن آواز چه حضرت عزت همه انبیا را بنام ندا کرده مانند یا آدم

و یا نوح و یا موسی و آنحضرت را بنداء کرامت خطاب یا ایها النبی یا ایها الرسول کرده اند حضرت خطبه خواندی منافقان تمکث آیه

با یکدیگر ملتجی شده و یکدیگر از نظر پیغمبر پوشیده از مسجد بیرون رفتندی این آیه که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ بتحقیق که میداند خدای آنانرا که از روی

کراهت يَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندک مِنْكُمْ از میان شما لِوَاذًا در حالتی که میپوشند یکدیگر را از پیغمبر و از شما و از پس یکدیگر پنهان میشوند

در وقت بیرون رفتن فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدا و ترک

مقتضای او و بسبب بیرون رفتن خلاف و سیرت اوست حاصل که حق تعالی تخویف اهل نفاق میکند در مخالفت از امر و میگوید باید که بترسند آنانکه

اعراض میکنند از امر الهی أَنْ تُصِيبَهُمْ از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی که حق تعالی آنرا اظهار کرد از محنتی در دنیا أَوْ يُصِيبَهُمْ

یا برسد بایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت و اما بلیت در دنیا یا فتنه یا فوت اموال و یا فوت اولاد و از کلام حکم علیکم

منقول است که بلیت دنیا آنست که پادشاه ظالم بر ایشان مسلط کند أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید ای بندگان بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است یعنی همه مکونات علوی و سفلی ملک اوست و او مالک همه است و خالق جمیع ممکنات قَدْ يَعْلَمُ بدرستی که

میداند مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ و میداند

روزی که باز گردانیده شوند منافقان إِلَيْهِ بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا آنچه کرده اند از عملهای سیئه و عقیده

فاسده و بر آن مکافات میدهد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهمه چیزها داناست و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست

سورة الفرقان

بدانکه از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت کرده اند هر که این سوره بخواند حق تعالی او را روز قیامت در حالتی که مؤمن موقن باشد

و تصدیق ثبوت نشور [illegible] محمد بن یحیی بن عمار از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که آنحضرت [illegible] ترک قرائت

الذی نزل الفرقان علی عبده کمن که هر که این سوره را بخواند حق تعالی هر که او را عذاب نکند و حساب او نفرماید و منزل او در درجه اعلی باشد و بدانکه چون
ختم سوره النور فرمود بقوله الا ان لله ما فی السموات والارض وانه بکل شیء علیم حسب اتصال نظم نظیر افتتاح این سوره نیز بطریق ثبوت
ملک سموات و ارض نمود برای خود و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم تبارک در کشف الاسرار از ابن عباس نقل کرده که معنی تبارک
اخبار بعظمت از جمله [illegible] قرآن گفته اند یکی آنکه برکت از وست و این اشارت بکارسازی و بنده نوازی اوست دوم آنکه بزرگوار
و برتر است و این بیان صفت سرمدی و [illegible] ازلی و ابدی اوست سوم آنکه دائم و پاینده است و این عبارت از دوام ذات اوست که لم یزل
ولا یزال است پس حاصل سخن آنست که بزرگوار و کثیر الخیر و پاینده و بر دوام است الذی نزل الفرقان آنکه فرو فرستاد فرقان را که جدا
کننده است میان حق و باطل بنفوذ تمام و تمیز کننده میان محق و مبطل باعجاز تمام و یا مفروق الآیات والسور از نزال علی عبده بر بنده خود که
محمد است صلی الله علیه و آله لیکون تا باشد بنده او یا قرآن للعالمین مر همه آدمیان را و پریان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی و عقاب پادشاهی
الذی له ملک السموات والارض آنکه اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها و متفرد است بآفرینش همه ممکنات و تصرف در آن
و سزاوار بندگی [illegible] ولم یتخذ ولدا و فرا نگرفت فرزندی چنانکه زعم [illegible] ولم یکن له شریک و نبود مر او را شریک فی الملک
انبازی در پادشاهی چنانکه ثنویه میگویند [illegible] مطلق [illegible] که قائم مقام او تواند بود یا شریکی [illegible]
پس کجا تنبیه بر [illegible] وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از موالید مخصوصه بهیئات مختلفه و صور متنوعه و غیر آن از مکونات حیوانیه
و نباتیه و جمادیه و آثار علویه فقدره تقدیرا پس اندازه کرد آنچه را تقدیرا اندازه کردنی [illegible] از اسباب [illegible] برای خصایص و افعال که از و
[illegible] ازبرای ادراک و فهم و نطق و استنباط صنایع متنوعه و غیر آن [illegible] واتخذوا
و فرا گرفتند کافران من دونه از غیر خدای آفریدگار آلهة لا یخلقون شیئا خدایانی که نیافرینند چیزی را و قادر نباشند بر خلق
هیچ چیز وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی [illegible]
[illegible] ولا یملکون و با وجود مخلوقیت [illegible] لانفسهم
ضرا برای نفسهای خود دفع [illegible] ولا نفعا و نه جلب نفعی [illegible] و نه زیان از خود [illegible]
[illegible] ولا یملکون [illegible] موتا بمیرانیدن کسی ولا حیوة
و نه بر زنده کردن کسی [illegible] ولا نشورا و نه بر [illegible] لازم [illegible] صفات
مذکوره [illegible] وقال الذین کفروا و گفتند [illegible] ان هذا
[illegible] الا افک افتریه [illegible] و اعانه [illegible] علیه
بر سخن آن [illegible] قوم آخرون گروه دیگر [illegible]
[illegible] فقد جاؤ [illegible] ظلما ستم
[illegible] وزورا [illegible]

وقالوا و دیگر گفتند که آن کلام اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست که در کتابها نوشته اند اکتتبها نوشته است محمد آنرا و از دیگران
ستده برای خود و با نوبت بده چه خود نمیتواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود بر وی بکرة و اصیلا در بامداد و شبانگاه
یعنی در دو طرف روز و دایم درست در روز آنها بر وی خوانده میشود تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند و بر ما میخواند و حی است قل بگوی ای محمد در رد سخن ایشان
که انزله الذی فرو فرستاده است قرآن را آنکس که میداند یعلم السر میداند هر پوشیده ای فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها
این دلیل که کلامیست مشتمل بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه خدایست و دیگر هم فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجزند پس از نزد خداوند ملک علام
پس چگونه اساطیر الاولین باشد انه بدرستی که او است کان غفورا آمرزنده و پوشنده کرم بر جرایم بندگان رحیما مهربان بر عقوبت عاصیان
تعجیل نکند و لهذا در عقوبت ایشان تعجیل نمی فرماید با آنکه میکوشند از جهت قدرت او بر آن و مستحق ایشان نزول عذاب را و قالوا و گفتند صنادید قریش چون
ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و اتباع این رسول تهکم که مال هذا الرسول چیست این مرد را که چنانچه دعوی رسالت میکند و مانند مردمان دیگر
یاکل الطعام میخورد خوردنیها و یمشی و میرود برای تحصیل معیشت چون دیگران فی الاسواق در بازارها اگر دعوی او درست بودی حال او مخالف
حال دیگران بودی این بجهت حماقت و قصور نظر و توقف در مرتبه محسوسات کرده و از حال آنحضرت غافل شده پنداشته بودند که تمیز رسل از دیگران به امور
جسمانیه بوده و ندانستند که نبوت منافی آن نیست بلکه مقتضی آن است تا مخالطت و مجالست سبب افاده و استفاده است تحصیل نموده و نعم قبل
جسمانی تواند بود از نوع جنس انسانیکه مغایر جنس بشر المفهوم کان گذشته است که او فرشته بودی چنانچه خبر رسیده است لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد
الیه ملک بوی او فرشته فیکون معه نذیرا تا باشد با وی بیم کننده و یاری دهنده در انذار و بجهت آن تصدیق وی در دعوی
مصدق آن ملک معلوم شدی او یلقی الیه کنز یا افکنده شود بوی گنجی از آسمان تا بدان قوی شده از تردد در تحصیل معاش
مستغنی شود او تکون له جنة یا باشد مر او را بوستانی یاکل منها که خورد از میوه آن و بدان معیشت وی بگذرد یعنی اگر وی فرشته نیست
گزین فرستاده بودی و اگر این مرتبت نیستی که صاحب گنج بوده اگر این نیز نباشد پس اقل باید که او صاحب بستانی بودی چنانکه دهقانان
و ارباب تحصیل آن منعم گشتی و قال الظالمون و گفتند ظالمان یعنی نضر بن حارث و عتبه و امیه و امثال ایشان که ان تتبعون
پیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا مگر مردی را که جادو کرده شده یعنی کسی که بسحر کم کرده اند عقل او پریشیده و دیوانه گردیده است
که سحر زده است مغلوب و مناقب ساحری میکنند که شما را بسحر میفریبد پس حق تعالی بجهت تسلیه خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که انظر
بنگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی آن مقالات فاسد کیف ضربوا چگونه زدند لک الامثال برای تو مثلها را یعنی سخنان ناپسند و بیهوده
گفتند فضلوا پس گمراه شدند از طریق که دعوت نموده و خواص ایشان از ما سوی و در بادیه غوایت خبط نموده فلا یستطیعون
سبیلا پس توانائی ندارند براهی که قدح نبوت تو کنند و نمی یابند طریقی بحجت و برهان بر آنچه میگویند یعنی قدرت ندارند بالزام تو نمودن و از بهر
حیران و سرگشته اند در جمیع سخن و از بسکه تبارک الذی بزرگوار است آنکس که بمحض فضل ان شاء اگر خواهد جعل لک بسازد
مر ترا خیرا من ذلک بهتر از گنج و بستان که ذکر آن میکنند جنات بوستانهایی که تجری من تحتها الانهار که روان باشد از زیر
درختان آن جویها و یجعل لک و بدهد ترا در آن بوستانها قصورا کوشکهای عالی و جایهای رفیع و کوشک را قصر میگویند بجهت آنکه علو در

آن بجهت آن است که صحت از آن قاصر است و این نزد از عبدالله عباس روایت است که چون مشرکان رسول را طعنه زدند بفقر و فاقه آنحضرت دلتنگ شد
جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید این مشرکان ترا میگویند مال هذا الرسول یاکل الطعام پیش از آن حضرت رسالت وی آمد و خواند
و ما ارسلنا من قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق آنحضرت فرمود که چون جبرئیل این آیه را بر من خواند دیدم که یکبار
بر هم جست و مانند عرصه سنگی در مقدار من گفتم یا امین الله مرا چه رسید گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان بر گشودند که پیش از این هرگز نگشوده بودند
بمن آنم که در حجت مفتح شده یا نبود و من از خوف آن مبادا عذاب خدا بر طعنه زنندگان تو نازل شود ترسناک شده ام در اثنای این حال جبرئیل گفت
اول رنج و خوشی باشد و گفت یا رسول الله بشارت و ترا که در برای نزول رحمت بر تو گشاده اند و آن فرشته که می آید رضوان است خازن بهشت
و آورده است رضوان خاتمی تراک بشارت آورده از جانب خدای برانکه وی از تو خشنود است پس رضوان فرود آمد و سلام کرد و آیه تبارک الذی ان شاء
جعل لک خیرا من ذلک الی آخرها بر آنحضرت خواند و درجی از نور بنهاد آنحضرت نهاد و فرمود پروردگار تو میفرماید که مفاتیح خزاین دنیا در این جاست اگر خواهی بستان
تو هیچ بهائی از کرامات و نعیمی که نامه تو کم نکنیم و در آخرت مقدار پر پشه کم نکنیم رسول روی بجبرئیل کرد چون کسی که با کسی مشورت کند جبرئیل اشارت
بحضرت کرد و گفت تواضع کن یعنی طریق عجز و افتقار و تواضع از برای خدا اختیار کن آنحضرت فرمود ای رضوان مرا بدین حاجت نیست فقر را دوست دارم
و میخواهم که بنده صابر و شکور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک الرشاد و صواب گفتی که خدای ترا بر رشد دارد و از آسمان ندا آمد
که ای جبرئیل سر بردار سر بر داشت درهای آسمان دید گشاده تا زیر عرش خدای وحی کرد بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرود آور
بهشت شاخی فرود آورد آن خوشه بود و بر آن خوشه غرفه بود از زبرجد سبز با ماهعقد هزار در بود از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله
چشم بهشت ببین خود چشم بر داشت منازل انبیا دید و منزل خود بالای همه منازل ... فرمود و منادی ندا کرد که راضی شدی ای محمد
رسول فرمود راضی شدم ای پروردگار کارم آنچه منادی از دنیا بعوض آن شفاعت است بمن کرامت فرما حق تعالی اجابت دعای او فرمود و الهام
شفاعت در کف کفایت او نهاد و از شریف علو همت آنحضرت معنی است که با وجود نفیسی و جنانه کوثر چشم التفات بجز این دو بر نیفکند بلکه در شب معراج مطلقا نظر بسوی آنچه گشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود که این آیه کریمه ما زاغ
البصر و ما طغی نازل گشت و از آن جمله بسبب جنین می العقاد و اصل گرده ضلال کنند و بیان آنکه موجب برای کفر خواهد شد از قبح اعمال و میگوید بل
بلکه انکار کردند حجت و نبوت تو مانع کفار است از ایمان آوردن بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب کردند قیامت را و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب
ساعت است که آنکه طعام میخورد و در راه میرود پس چگونه پیغمبر باشد انکار ایشان از آن است که ... و غیر آن مقاصد اخروی مطمح
ایشان نیست که اقرار معقول است مال این جهان از جهت طعن میکنند در الفقر و تکذیب ساعت کرده اند الحکم حال الشیء از او عزیز فاسده
و اعتدنا و آماده کرده ایم لمن کذب بالساعة برای کسی که تکذیب قیامت کند سعیرا آتشی افروخته از حسن ... که شعله می کشد
از تاجهای جهنم اذا رأتهم چون ببیند آتش ایشان را یعنی مشرکان را ... مانند کسی که بیند و صورت بغضب و شدت خشم ایشان را بگرداند
زبانه جهنم از ... من مکان بعید از جای دور که مسافت پانصد سال راه باشد تقول سدی و کلبی و فعول دیگر ... سال و در روایتی مقدار او عینا
عدد ... سمعوا لها شنوند مر آن آتش را المرزبانه آن تغیظا آواز جوشیدن از غایت خشم و زفیرا و بانگ

چنانکه از دور دیدن خشمناکان آید یعنی غریدن و مکنت که خوی کند در آتش نه که خلق کند که ببیند خشم کند و بجوشد و شنیدند که از رسول صلی الله علیه و آله
مروی است که هر که بر من دروغ بندد گو جای خویشتن را از میان چشمهای دوزخ ساز کند پرسیدند یا رسول الله دوزخ چشم دارد فرمود نشنوی که حق سبحانه میفرماید اذا
رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و اذا القوا و چون درانداخته شوند مر کافران منها از دوزخ مکانا ضیقا در جای تنگ که زیادت
عذاب ایشان بوده باشد یا ضیق است و فرج یافت و الله اعلم و در صفت جهنم آمده که عرضها کعرض السماء والارض و در حدیث آمده که سعة خانه
در جهنم بر کافران ضیق خانه با غیث است ابن عباس فرموده که جهنم را چنان بر کافران تنگ سازند که آهن نیزه بر نیزه و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مروی است که یعنی اگر نفس من در فرمان اوست که دوزخ را چنان تنگ گردانند بر کافران مثل آنکه میخ کوفته در دیوار مقرنین در حالتی که ایشان بسته باشند
به زنجیرهای آتش دستهای ایشان را بر گردنهای ایشان بسته و با هر یکی قرین او دیوی که متصل او باشد بسلسله آتشین بیکدیگر بسته دعوا
هنالک بخوانند بر خود در آن مقام ثبورا هلاک را یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک گویند واثبوراه و این کلمه کسی گوید که آرزو و تمنای هلاک باشد
از انس بن مالک روایت کرده اند که اول کسی که از قفای او اهل دوزخ جامه آتش پوشانند ابلیس باشد و آن حله از ابرو تا بقدم رسیده
چنانکه بر زمین کشد و ذریه او در عقب او واثبوراه برکشند و پس خزنه دوزخ ایشان را گویند لا تدعوا الیوم نخوانید امروز
ثبورا واحدا یک ثبورا را و ادعوا و بخوانید ثبورا کثیرا ثبورهای بسیار را یعنی یکبار نفرین خود مکنید بلکه نفرین بسیار کنید زیرا که شما را
انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را از سختی شدت آن ثبوری خواهد شد یا آنکه هر چند هلاک شوند باز مخلوق گردند و باز هلاک شوند
زنده گشته باشند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و هلاکت ایشان را نهایتی نباشد قل بگو ای محمد
آن ملائکه بعقوبت و سرزنش بگو ایشان را أذلک خیر آیا این که ذکر کردم بهتر است أم جنة الخلد التی یا آن بهشت جاوید که وعد
المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران و آن جای همیشه بودن است و بعضی از مفسران گفته اند که ای محمد بگو کافران را بر سبیل تهکم
و سرزنش که آیا اینکه وصف کرده شد از انواع عذاب دوزخ و اصناف عقاب آن بهتر است یا بهشت خلد که موعود است برای متقیان کانت
هست این بهشت خلد در علم خدای لهم برای متقیان جزاء پاداش کردار ایشان و مصیرا و بازگشتی که رجوع به آن نمایند در آخرت و در آن و ازین
لهم فیها ما یشاؤون مر ایشان راست در بهشت آنچه خواهند و تمنا کنند از انواع نعمت و حور استحقاق ایشان چه ضعفای مؤمنان
آرزوی ایشان از مرتبه اهل کمال نصیب نخواهد بود بلکه مراد آنچه مناسب حال خود جویند خالدین در حالتی که جاوید باشند در بهشت کان هست آنچه
خواهند و آرزو کنند علی ربک بر پروردگار تو وعدا مسئولا وعده خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدای درخواهند و از طلبند و ملائکه
مؤمنان را از خدای درخواسته اند که ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم و یوم یحشرهم و یاد کن
ای محمد روزی را که حشر کنیم و جمع نماییم ایشان را روزی که حشر کنیم کافران را و ما یعبدون و آنها که می‌پرستند من دون الله
بجز از خدای مراد معبودانند که عاقل باشند از ملائکه و عزیر و مسیح و کواکب و اصنام و نزد کلبی مراد اصنام اند که حق تعالی ایشان را نطق آورد
و بدین حال تکلم کنند بمنزله نطق فیقول پس گوید ایشان را که أأنتم أضللتم آیا شما گمراه کردید عبادی هؤلاء بندگان
مرا که این گروه اند ام هم یا ایشان ضلوا السبیل گم شدند از راه بجهت ترک نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح و این کلام بر سبیل تقریع

عبده آنهاست تا مبهوت و منخذول شوند و ندامت و حسرت ایشان بیشتر گردد و موجب خوشحالی اهل ایمان شود که این مشرکان چون خطاب کنند

با ایشان بزبان مقال و یا آنکه بزبان حال قالوا گویند از روی تعجب از آنچه کفار در حق ایشان گویند سُبْحَانَكَ پاکی تراست و برتری ترا از شریک و

شبیه ما را با ما کاری نیست و منزه ایم از شریک و شبه مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نمی سزد و روا نباشد ما را أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم مِنْ دُونِكَ

جز از تو مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستانی هر گاه غیر ترا بجای اولیا نمیگیریم پس چگونه از ما این سزد که ایشان را بخود کنیم و راضی باشیم از آنکه ما را پرستند و ترا

واگذارند وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ ولیکن برخوردار گردانیدی ایشان را وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و با نعمتهای دیگر پس

ایشان مستغرق شدند در شهوات خود و بآن مغرور گشتند حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند یعنی غافل شدند از یاد کردن تو و یا از تدبر در آیات

و معجزات که انبیا بوسیله آن ایشان را بتوحید دعوت میکردند وَكَانُوا و بودند قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک شده یا تباه گشته فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ

این خطابست از معبودان بعبده ایشان که ثابت الزام حجت برایشان پس بتحقیق تکذیب کردند خدایان شما را

شما را از شریک منزه داشتند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا گردانیدن و دفع عذاب از شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شما را

و نجات از عقاب و بعضی خوانده اند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب الهی از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت رهانیدن

وَمَنْ يَظْلِمْ و هر که ستم کند یعنی شرک آرد یا مشغول شود بمعصیت مِنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا

عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بعد از ذکر احوال کفار رجوع میفرماید بتسلیه سید ابرار صلی الله علیه و آله و رد قول کفار و مال هذا الرسول یأکل

الطعام تا آخر میگوید وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو کسی مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر آن پیغمبران لَيَأْكُلُونَ

الطَّعَامَ هرآینه میخوردند طعام را وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ و میرفتند در بازارها که جمله حوائج وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ و گردانیدیم برخی

را برای برخی دیگر فِتْنَةً آزمایش و از جمله این ابتلای فقرا است با اغنیا و معوزان با مرضی و معافه ایشان با ایشان و ایضا این مراتب را

از سر آزمایش بعضی و درویشی امر لفق لصحیح و اعمی به بصیر و غیر آن خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلاست از پی آنکه احوال مومنان در آن گرفته ما

واپدید آییم آیا ثبات اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردد و در کلام تسلیه حضرت رسالت است از آنچه کفار در حق او گفته و صبر

فقرای مومنین بمستهزئین کرا از جهل و ولید و نضر بن حارث و امثال ایشان و آنکه بلال و عمار و صهیب و سلمان در ایشان می نگریستند و میگفتند

میگفتند آیا کسلام آوریم تا مساوی ایشان شویم حق این آیه فرستاد و در ایشان را مخاطب فرموده که ای آزماییم شریف را بوضیع و وضیع را

شریف أَتَصْبِرُونَ آیا صبر میکنید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرًا بینا بصبر کننده و جزع نماینده یا دانا بحکمت و بصلحت

آنکه بعضی را بقا و برخی را بعضی امتحان نماید ابو دردا از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که وای مر عالم را از جاهل و جاهل را از عالم

و مالک را از مملوک و مملوک را از مالک و قوی را از ضعیف و ضعیف را از قوی و سلطان را از رعیت و رعیت را از سلطان که اینان هم فتنه بعضی اند

و لهذا از آن این آیه تلاوت فرموده که وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا و بعضی از مفسران این آیه گفته اند که گردانیدیم ترا ای محمد

فتنه و آزمایش بندگان زیرا که صاحب کنوز و بستانهای پر میوه بودی و بسیل ایشان نبودی و ما نیز داری الیاس من تبع الکتب و ما میبود و با اختلاط ایشان

نیز آمیخته میبود لغرض دنیوی ایشان ترا فقیر سوخته گردانیدیم تا اطاعت آن کسی که اطاعت تو کند خالص از برای خدا باشد نه بسبب طمع دنیوی و نیکو از آن

از مقال کفار خبر میدهد که وَقَالَ الَّذِینَ و گفتند آنانکه لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند رسیدن بجزای ما یعنی منکر حشر و نشر اند و باور نمیدارند از اعدا

مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلَائِکَةُ چرا فرو فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا اخبار از صدق محمد صلی الله علیه و آله أَوْ نَرَیٰ

رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم پروردگار را و او کار خود را با ما سخن کند و بتصدیق او و اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا بخدای که سوگند که بزرگی کردند فِی أَنْفُسِهِمْ

در نفسهای خود یعنی اضمار تکبر کردند از حق که آن کفر و عناد است در دلهای ایشان و اظهار آن وَعَتَوْا و در گذشتند از اندازه عُتُوًّا کَبِیرًا

در گذشتنی بزرگ که باقتضای مرتبت جلالت آن همه معجزات ظاهره از آن اعراض کردند و اقتراح رویت ملائکه و لقای خدای کردند از برای نفسهای خبیثه

خود که مطلع نفوس قدسیه از آن ممنوعند یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلَائِکَةَ یاد کن ای محمد روزی را که بینند مشرکان فرشتگان را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر

لَا بُشْرَیٰ یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ هیچ مژده نیست آن روز گناهکاران را که برگشته در کسب حرام و مأثم اند و ممنوع باشند از بشارت و جنات وَیَقُولُونَ

و گویند ملائکه بایشان در آن روز و مکرر دانند که اینست خشک و حسب یا بشری شما را حِجْرًا مَحْجُورًا حرامی است که بر داشته شده است از شما و منع محجور

بمحجور جهت مبالغه است یعنی البته شما از آن محروم اید و بعضی آنست که کافران گویند در هنگام نومیدی از بشری این کلمه را که مستعاذه از خوف

طلب امان کنند نزع کرب و عقوبت کنند از ایشان بمحیاکه در وقتی که شدتی و مکروهی بایشان رسیدی و آمد و در جا گفتند حجرا محجورا یعنی می طلبیم سخن

و یکی نمک و این کلمه را [illegible] در آن وقت میگفتند که خصمی در مقابل ایشان می ایستاد و خلاصه سخن آنکه کفار طلب نزول ملائکه میکنند و حال

آنکه حین مرگ یا در قیامت ملائکه را ببینند از لقای ایشان کراهت داشته باشند و از ایشان خائف و ترسان باشند زیرا که از ایشان بغیر از آثار

کراهت و علامت عقوبت مشاهده نکنند و گویند بایشان کلمه حجرا محجورا که نزد لقای عدو و شدت نازله میگویند وَقَدِمْنَا و قصد کنیم

إِلَیٰ مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کرده اند کافران مِنْ عَمَلٍ از کردار که بصورت نیکو باشد چون صله رحم و مهمانداری و طعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریاد

رسی مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیم آن عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده

ثواب بر آن مترتب نشود زیرا که شرط در قبول اعمال ایمانست و ایمان ایشان مفقود است و اعمال ایشان چون مقارن شرط و قید که ایمانست

البته محل عز قبول نرسد کاملا أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت و مومنان یَوْمَئِذٍ در آن روز خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا بهترند از روی

قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت بمراتب از منازل کافران که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِیلًا و نیکوترند از روی مکان استراحت و آرام گاه.

که اشتی آینه برای استراحت از زوال و تمتع ایشان و در حدیث آمده که روز قیامت نیم روز رسیده باشد که اهل بهشت قیلوله کنند یعنی

آرام گیرند در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ وَیَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ و یاد کن روزی که در آن شکافته شود آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابری سفید که بالای

طبقه آسمانهاست و علما آن برابر هم کرده اند و اکثر ازهر آسمانها و حق امر و ترا است بعثت کاملا خود بکل دانسته حشر روز قیامت

رسد تبیان السماوات ابر آسمان که برسد آن آسمان شکافته گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِکَةُ و فرود فرستاده شوند فرشتگان که ساکنان آسمان شکافته

گرده که در آن غمام نامهای اعمال بندگان تَنْزِیلًا فرود فرستادنی بسوی زمین تا نویسندگان بر گردد از ابن عباس روایت که آسمان دنیا شکافته

شود و اهل آن از آن نازل شوند و ایشان بسیار تر از اهل زمین باشند از جن و انس و همچنین آسمان دوم و سیوم تا هفتم منشق شود و اهل هر یک از آن بر اکثر

از اهل زمین نزول کنند و در موضع آدم [illegible] صفوف شده بگرد عالم در آیند الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ پادشاهی در آن روز الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ ثابت است مر خدای را

بخشنده را چه بعیان آن روز هیچ کس بزبان دعوی مالکیت نمیکند و همه پادشاهی ملوک باطل گشته و بعد از پادشاهی او هیچ پادشاهی باقی نمانده که گوید
ملک بزرگ است ملک عظیم و آن مخصوص است بحضرت او و ملک دائم و آن مملکت او ست ملک حقیقی و آن بخلاف دیگر صدهزار و هم ازو
سپس است و کان و باشد آن روز یوما علی الکافرین عسیرا روزی بر کافران سخت بر مومنان عسیر دشوار از شدت اهوال اما بر اهل ایمان آسان
خواهد بود و نهایت کلفتی و شفقتی که بر ایشان باشد در آن روز بمقدار زمان ادای نمازی خواهد بود در بیان آن و یاد کن روزی را که از فرط
حسرت و ندامت یعض الظالم بگزد ستمکار تبه روزگار علی یدیه بر دستهای خود یعنی حسرت خود را به دندان گیرد بجهت آن میکند
از فرط حسرت از ابن عباس مرویست که این آیه درباره عقبة بن ابی معیط و ابی بن خلف آمده که با یکدیگر صحبت کردندی و عقبه را عادت
بودی که چون از سفر باز آمدی طعامی مهیا کردی و اشراف قوم را حاضر کرده ضیافت نمودی روزی بنابر عادت خود از سفر باز آمده و
مردمان را بضیافت خود طلبیده و پیغمبر را التماس حضور کرد در برابر حضرت سید ابرار طلبیده چون طعام حاضر شد حضرت فرمود تا کلمه شهادت نگوئی
از طعام تو نخورم عقبه گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس رسول طعام او بخورد و این سخن با ابی بن خلف رسید بنزد وی آمد
و گفت مگر از دین خود برگشتی گفت نه اما مردی در سرای من آمد و گفت هیچ طعام تو نخورم تا این کلمه نگوئی مرا عار آمد که از آن طعام ناخورده از خانه من
آید پس برای خاطر او این کلمه بگفتم تا طعام بخورد ابی ملعون گفت ای تو راضی نشوم تا که او را تکذیب نکنی و آب دهن در روی او اندازی عقبه که شقی
کلیسی بود بمجلس آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن خود را در روی دل آرای وی کرد و از حضرت نقلست که آب دهن او شعله گشت و
گشت و بآنحضرت نرسیده بروی او باز آمده و هر دو طرف روی او را بسوخت و تا زنده بود اثر داغ سوختگی بود حضرت او را گفت ای عقبه ترا نمی بینم که از مکه
بیرون روی مگر آنکه سرت را بشمشیر بردارم پس در غزوه بدر عقبه را اسیر کردند و بعد از انقضای حرب حکم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بقتل او
صادر شده بدست امیر المؤمنین صلوات الله علیه کشته گشت و کشتم موت و اما ابی بن خلف را رسول صلی الله علیه و آله بدست خود کشت در جنگ احد
و این آیه در شان عقبه نازل شده مضمون آنکه در روز قیامت بسیار رنج باید بسر انگشت ندامت و در تفسیر اهل البیت واقع شده که این آیه
درباره یکی از منافقان اهل بیت رسول نازل شده صاحب احقاف آورده که هزار بار بر ظالم خود سلام متفق که بیده ها بر حق بوده
بر وجه و او دیگر باره کلمه که بعد از خاییدن آن پیچید باشد یقول گوید آن ظالم از روی حسرت یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا میگرفتم
مع الرسول با پیغمبر خدا سبیلا راهی به وی فراگرفته که راه نجات است و طریق حق یا ویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ
کاشکی فرا نمیگرفتم فلانا خلیلا فلان را ابی یا خلیلا دوست و ابا جهت میکردیم و نمی جاهد مراد از فلان شیطان است و مراد هر علیه
که از راه حق و طریق هدی اضلال و اغوای صاحب خود لقد اضلنی بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عن الذکر از ذکر
خدای یعنی کلمه شهادت یا من عظیم معجز یا کتاب خدا بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن و ممکن بودم از آنکه بآن متمسک شوم و کان
الشیطان و هست دیو یعنی همه گمراه کننده که شیطان انس است للانسان مر آدمی را خذولا فرو گذارنده در وادی ضلالت
و هلاکت یعنی دوستی میکند با آدمی که او را بحد هلاکت رساند و بعد از آن او را واگذارد و هیچ نفع او نرساند و اما مراد از شیطان الجن است
که ابلیس است که پیشه وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاکت افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه ازو تبرا میکند

کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک و شبهه نیست در آنکه مصاحبت اخیار و اشرار تأثیری تمام دارد در هدایت و ضلالت
چنانکه مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که مثل همنشین نیک همچو مثل عطار است که چون با او بنشینی اگر چه عطر خود بتو ندهد اما از بوی
عطر او بهره‌مند شوی و دماغ از آن بوی با تو بماند و مثل همنشین بد همچون صاحب کوره آهنگر است اگر چه ترا بشرار آتش نسوزد اما کنده دود آن با
تو بماند و هذا تمام بود از ذکر احوال مصاحبت اشرار و سوء عاقبت آن در دار قرار و حکایت شکایت سید ابرار از قوم خود منقولست و قال
الرسول و گفت رسول صلی الله علیه و آله در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستی که قوم من که قریش
اند فرا گرفتند هذا القرآن این قرآن را مهجورا متروک یعنی این سخن بیهوده و هیچ باز گذاشته که بدان ایمان نیاوردند و از شنیدن آن
اعراض کردند از روی عناد و جحود و مستکبران از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که قرآن بیاموزد و مصحف خود را از حایط بیاویزد و تعاهد نکند
و در آن ننگرد در روز قیامت بیاید و در صاحب خود آویزد و گوید بار خدایا این بنده مرا مهجور کرد میان من و او حکم کن بعد از آن کلمه تسلیه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله میفرماید و کذلک و همچنانکه این گروه را دشمن تو گردانیدیم یعنی کفار الخصوص جمعی که بنعمت نبوت در میان ایشان کتاب این حسد و عداوت
بنیاد کردند تو جعلنا لکل نبی گردانیدیم مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی از گناهکاران یعنی که تکبر و تجبر مانع ایشان شد که آنچه پیغمبر
خود کنند و مأمور و مطیع او شوند و کتب انبیا پیغمبران خود مملو عداوت در میان ایشان نمرود ابراهیم را و فرعون موسی را و آن پیغمبران
بر آن صبر کردند پس تو نیز آنچه آیات این محضر سر صبر بر روی خود کش و کفی بربک و بسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده تو در طریق ثواب
و نصیرا و یاری دهنده تو بر دشمنان و از ابن عباس مرویست که کبار داعیه بر عداوت کفار نسبت با انبیای خود آن بود که حق تعالی ایشان را امر میفرمود
که ایشان را بایمان دعوت کنند و ترک دین خود و دین آبای خود نمایند و ذم اصنام ایشان کنند و چون ایشان این امر اقدام نمودند اظهار عداوت نمودند و با ایشان
در مقام عناد و جدال در آمدند پس گویا ایشان باعث عداوت ایشان شدند تا آنکه معنی آیت این باشد که حق تعالی عداوت ایشان مخصوص بود در ایشان حادث
حالی خبر است بر سوء قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری و یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نشد علیه القرآن
بر محمد قرآن جملة واحدة جمله یکبار چنانکه توریة و انجیل و زبور و این اعتراض از روی مکابره و عناد است و نظر ایشان از حق
چه قرآن متصف بصفت اعجاز است و آن مختلف نمیشود بآنکه پراگنده یا یکبار نازل شود و تفریق متضمن فواید است که در جمله شمه‌ای از آن مذکور میشود کذلک
همچنین فرو فرستادیم پراگنده لنثبت تا ثابت گردانیم و قوت دهیم به تفریق آن در اوقات متعدده فؤادک دل ترا بآیات تا تفریق وحی دل
ترا بر حفظ آن تمکین دهیم و رتلناه و بر تو خوانیم آنرا بعضی از پی بعضی بر وجه تبیین و تفریق ترتیلا خواندنی بمهلت و تأنی در مدت
بیست و سه سال بود حاصل که حق تعالی در جواب اعتراض کفار میفرماید که تفریق قرآن که کتاب الهیست متضمن فواید است یکی آنکه حضرت
موسی و عیسی علیهما السلام و داود علیه السلام هر کدام آن کتب یکبار فرود آمد خوانده و نویسنده بودند و این پیغمبر امی است پس اگر کتاب
او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب مواقع و حوادث موجب مزید بصیرتست و سبب زیادتی خوض در معنی آن و دیگر آنکه هر حکمی
فرود می آمد که ضبط آن بر دل آسان است و عجایب این روز بروز ظاهر میگردد و دیگر نزول جبرئیل آنا فانا موجب استحکام دل است و دیگر قرآن
ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متأخر از منسوخ باید و اجتماع آنها در یک زمان دلالت ندارد و دیگر آنکه قرآن مشتملست بر اجوبه و اسوله و حوادث

و در عجب شد آنکه از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از ترتیل فرمود حفظ الوقوف و اداء الحروف و از ابن عباس منقولست که چون بخوانی بترتیل آن که بیین

سازی حروف کلمات قرآن را و مراد آنکه ... کلمات و حروف را ... آنکه تا ... زبان بسیار نماید ... همه ... حرکت دادن آن نفقه

عجایب آن و وقف کنی که ... از شما آن ... که ختم سوره کنند مراد است که قرآن بر ... تا نه بوی ... و لطف و قرآن

کن و در آن تأمل نمای و در دل خود جای ده وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی در قدح نبوت و طعن کتاب تو إِلَّا جِئْنَاكَ

بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جواب راست و درست که قطع آن مثل کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می آریم آنچه نیکوتر است از روی تبیین

نیکو و آنچه هیچ مثلی نیارند که کار تو بآن باطل گشته ... و در آن ... آنکه ما حق بیاریم که مثل ایشان را باطل گرداند و ... نیکوتر آریم الغرض

راه ... سکینه بود از آن ... الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی

بر زمین نهاده و پای بر هوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا آن گروه که این هیئت ایشانست بدترند از روی

مکان یعنی مکان آنها بدترست از منازل فقرای مؤمنین که در دنیا داشتند و ایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما وَأَضَلُّ

سَبِيلًا و کج تر و ناصواب تر از روی چه راه آنانکه ... آتش ... کاری مذکورست که حضرت موسی را علیه السلام پرسیدند

که چگونه کافر را بر روی محشور سازند فرمود آن خدایی که کافر را بر دو پا براه میبرد قادرست که او را بر روی براه برد و بعد از آن برای تسلی حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله حکایت ... انبیا و امم ... وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق دادیم موسی را کتاب توریة بعد از غرق شدن فرعون

و اتباع او وَجَعَلْنَا و گردانیدیم قبل از غرق شدن فرعون مَعَهُ با موسی أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرون را وَزِيرًا ... که او در اصل

دعوت ... فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم هر دو را که بروید إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ بسوی گروه قبطیان فرعون و اتباع او که آنانند که كَذَّبُوا تکذیب کردند

بِآيَاتِنَا آیتهای ما که ... از معجزات و ... عقلیه ... و آن قوم ... دعوت کردند ایشان انکار ... نمودند

فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم و ... گردانیدیم ایشان را تَدْمِيرًا هلاک کردنی ... بغرق در دریا وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح لَمَّا

كَذَّبُوا الرُّسُلَ آنهنگام که تکذیب کردند ... نوح و ... قبل از وی بودند چون شیث و ادریس ... تکذیب نوح کردند و ...

تکذیب یک ... تکذیب همه ... الکار کردند ... أَغْرَقْنَاهُمْ غرق ... الطوفان وَجَعَلْنَاهُمْ

و گردانیدیم قصه ایشان را لِلنَّاسِ آيَةً برای مردمان ... تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا

عذابی دردناک ... وَعَادًا و یاد کن قصه عاد ... تکذیب نمودن ... هود ... علامتی

از برای مردمان ... وَثَمُودَ ... تکذیب صالح کردند وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب ... رس ...

که ... رسیده ... در ... آذربایجان ... اصحاب رس ... در روی ... کنعان

که از نبی ... بود ... بر ... آن از تعالی

... تا ... قتل ... غذاب ... رسیده ...

... آمده ... روزی ... شده ... شعیب علیه السلام ... آن جاه در ... افتادند

با منازل و مواشی زمین فرو رفتند و قومی بودند که شجرهٔ صنوبری می‌پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بر ایشان مبعوث گردید او را کشتند و در چاهی
افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند و از صاعقه برقی آمده همه را بسوخت و اهل بئر معطله بودند که قصهٔ ایشان گذشت و یا اصحاب حنظلة بن صفوان اند
و چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی بر ایشان مسلط گردانید مرغی دراز گردن که او را عنقا و بهترین الوان ملون بود و به سبب طول گردن او را عنقا میگفتند و بر کوهی
آن را فتح میگفتند مقام داشت ماهی و کودکان و مواشی حنظله را در ربودی و فرو بردی و به کوه بردی او را عنقا مغرب میگفتند و در زمین ایشان
روزی دختری که نزدیک ببلوغ رسیده بود از میان ایشان ربوده بود ایشان شکایت آن مرغ به پیغمبر خود کردند و او شرط کرد که اگر شر او کفایت کردند ایمان آرند
پیغمبر دعا کرد و گفت اللهم خذها و اقطع نسلها بارخدایا او را بگیر و نسل او را منقطع کن دعای پیغمبر ایشان به اجابت رسید و آن مرغ غایب شد و دیگر
از و خبری نیافتند و چون نام و نشان ازو خبری نماند و درجای او صاعقه منعقد گردید و ... در هر دو ماه چو عنقا و کیمیا
پس این قوم بعد از غیبت عنقا در عناد و تمرد افزودند و حنظله را شهید کردند و حق تعالی ایشان را هلاک ساخت و به سند معتبر از امام زین العابدین
علی بن الحسین علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرده که آن حضرت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که مردی از بزرگان بنی تمیم نزدیک وی آمد
و از وی پرسید که اصحاب رس چه کسان بودند و در کدام عصر بودند و پیغمبر ایشان که بود و ملک ایشان کی بود و به چه چیز هلاک شدند که من در کتاب خدای ذکر ایشان
می یابم و قصهٔ ایشان نمیدانم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از چیزی پرسیدی که هیچ کس از من نپرسیده و کسی را از آن خبر نیست بعد از من مگر آنکه از من شنیده
باشد ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر می‌پرستیدند و آن درخت را شاه درخت میخواندند و آن را یافث بن نوح کشته بود در کنار چشمه که آن را روشاب میگفتند
و حق تعالی آن چشمه را برای نوح بعد از طوفان بیرون آورده بود و ایشان را اصحاب رس برای آن میخوانند که پیغمبر خود را در زمین کردند و این قصه پیش از سلیمان بن داود
بوده و ایشان را دوازده قریه بود بر کنار نهری که آن را رس میگفتند و آن موضع از بلاد مشرق بوده و در کنار آن نهر چشمه بود که آبی شیرین تر از آن نبود و هیچ نهری آبادان تر از آن
نبود و اهل آن دیار دیگر بیشتر بودند و در آنجا قریه‌ها متعدد بوده بزرگترین آن قریه‌ها قریه بود که آن را اسفندآباد میگفتند و مسکن ملک ایشان بود
و آن پادشاه ترکون بن عابور بن یاوش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و آن چشمه و درخت صنوبر در آن ده بود و هر یک از ایشان دانه از آن درخت
را گرفته بودند و در منزل خود نشانده و در جای بسیار از آن صنوبر رسیده و آب آن چشمه را بر خود حرام کرده بودند و از آن آب نخوردندی
و چهارپایان را ندادندی و اگر کسی از آن آب برگرفتی او را بکشتندی و میگفتند که این حیات خدایان ماست سزاوار نیست که از آن کم کنند و در هر عیدی
که از ایشان بودی پایانندی آن درخت را که در هر یک دیهی از ایشان بودی و پیرامون آن ستندی و انواع حلل و جامه‌ها و دیباهای حریر مصور بر آن بستندی و گاو و گوسفند
بسیار آوردندی و بعد آن قربان کردندی و آتش افروختندی و آن ذبیحه‌ها را در آن افکندندی و چون دود در هوا بلند شدی و آسمان را بپوشیدی ایشان
آن درخت را سجده کردندی و بگریستندی و تضرع کردندی و گفتندی ای خدای ما از ما راضی شو شیطان بیامدی و شاخ‌های آن درخت را جنبانیدی و از
درخت آواز دادی مانند آواز کودکی که ای بندگان من از شما خشنود شدم پس از آن آواز خوشحال گشتندی و شب تمام شراب خوردندی و به لهو و لعب مشغول
شدندی و در سر هر ماه بر آن درختها که در دیه ایشان بودی عید نمودی و به این طریقه عمل کردندی و چون نزدیک آن عید بزرگ رسیدندی که اهل آن
شهر آنجا بود و همه اهل دیگر ایالات آنجا گرد آمده بودند در هر دیه خود سرادقه‌ها میکشیدند در آن دیه از صغیر و کبیر به استقبال ایشان برآمدندی و در آن موضع سراپرده
زدندی از دیباهای حریر که به انواع صور مصور گشته بود و در تمام آن قریه بودند برای هودجهای دری و از فرش سراپرده آن شجره سجده کردندی و قربانی‌ها

و ایشان که نزدیک آن درختان دیگر کردندی نزدیک این درخت نحر کردندی و تضرع بسیار نمودندی ابلیس [illegible] شاخهای این درخت را بجنبانیدی
و آوازی بلند آواز دادی ایشان سر برداشتندی و نشاط کردندی و بلهو و لعب مشغول شدندی چون انقضای شبانه روز بودی عید ایشان [illegible] سال بودی
ابمثال کذرانیدندی و لیکن از آن محلها خود رجوع کردندی حق تعالی بریشان بگذشت حنظله پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان یهودا بن یعقوب
و مدت بسیار ایشان را دعوت کرد بخدای کسی اجابت نکردند و در کفر و عناد افزودند آن پیغمبر گفت بار خدایا تو عالمی که ایشان نافرمانی از حد بردند و از پرستش
درختها باز نمی ایستند آیتی بدیشان نمای درختها را خشک گردان حق تعالی درختها را خشک کرد چون از [illegible] بدیشان رسید [illegible] در میان
ایشان افتاد و دو فرقه شدند گروهی گفتند که این از سحر آن مردست تا خشک شد و گروهی دیگر گفتند که آن [illegible] خدایان [illegible]
بجهت انکه این مرد آنها را [illegible] پس همه بر کشتن آن پیغمبر اتفاق کردند تا رضای معبودان ایشان حاصل شود [illegible] چشمه چاهی
بکندند و اطراف آن را از زیر برآوردند و بر سر آن چاه [illegible] و گفتند [illegible] شود و معبودان [illegible]
پس آن پیغمبر در آنجا [illegible] تا قبض روح او [illegible] جبرئیل [illegible] کثرت نعمت [illegible]
[illegible] گردانیده [illegible] عبادت [illegible] مشغولند [illegible] اکنون انتقام از ایشان [illegible] خود
عبرت جهانیان گردانم پس [illegible] در [illegible] عادت خود [illegible] و سجده و قربان و لهو و نشاط مشغول شدند [illegible]
و شادی [illegible] از آن [illegible] سنگ کبریت [illegible] و ابری [illegible] از بالای سر ایشان [illegible]
ایشان [illegible] و همه [illegible] گداخته شدند [illegible] زیر [illegible] آتش [illegible] قصه اصحاب رس [illegible] اقوال [illegible]
است حاصل که [illegible] اصحاب رس هلاک گردانیدیم وَقُرُونًا و اهل قرنهای را که بودند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان قبایل عاد و ثمود
و اصحاب رس كَثِيرًا قرنهای بسیار [illegible] میان نوح و اصحاب رس [illegible] قرن [illegible]
وَكُلًّا و هر یک ازین ایشان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه های عجیبه پیشینیان برای ایشان و برای ایشان
حجت لازم گردانیدیم بفرستادن پیغمبران و نمودن معجزات [illegible] موعظه [illegible] ایشان عذاب نازل گردانیدیم وَكُلًّا و همه را
تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا [illegible] گردانیدیم [illegible] بنزول عذاب [illegible] خاک [illegible] خشک [illegible] وَلَقَدْ أَتَوْا
و بتحقیق آمده اند [illegible] عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ [illegible] باران [illegible] مَطَرَ السَّوْءِ
باران بد [illegible] سنگ باران مراد [illegible] سدوم است از موتفکات و لوط علیه السلام [illegible] سنگ
باریدند [illegible] أَفَلَمْ يَكُونُوا [illegible] در وقت مرور خود بر آن يَرَوْنَهَا می دیدند [illegible]
[illegible] بَلْ كَانُوا [illegible] لَا يَرْجُونَ نُشُورًا توقع [illegible]
[illegible] وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا ای محمد [illegible]
[illegible] إِنْ يَتَّخِذُونَكَ [illegible] إِلَّا هُزُوًا [illegible] أَهَٰذَا الَّذِي
آیا این آن کسی است که بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا [illegible] إِنْ كَادَ [illegible]

در دعوت و کثرت ابرام در دلایل بر شائی جحد لیضلنا تا گمراه کرداند ما را و دور کند ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان لولا ان صبرنا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم
علیها بر عبادت آنها و ثابت قدم شدیم در پرستش آن ما را باز میداشت از آنجهت کثرت دعوت کردن او بر توحید و جهد نمودن او در آن بر وجهی که نزدیک
بمرتبه که نزدیک بود که ما را بگرداند از دین آبای ما و سوف یعلمون و زود باشد که بدانند آنجماعتی که قایل این قول‌اند حین یرون العذاب
آن هنگام که مشاهده بینند عذاب را که من اضل سبیلا کیست از اهل ایمان و ایشان گمراه‌تر از طریق هدی ازعیسی بن حیر روایت کرده که
سنگی یا کلوخی یا چوبی را می‌پرستیده چون سنگی نیکوتر یا کلوخی یا چوبی بهتر و پاکیزه‌تر دیدندی معبود خود گذاشته پرستش آن بر داشتندی حق و تعالی
ارایت آیا دیدی من اتخذ کسی را که فرا گرفت الهه هویه هوای خود را خدای خود یعنی کسی را که هرچه آرزوی وی باشد پرستد این مثال و معنی
آنست که آیا دیدی آنرا که ترک عبادت خالق خود کرده تابع آرزوی باطل خود شد سنگ را پرستیده در آن تمامت ورزیده محققان گفته‌اند هر که
غرضه اجیر براحت دارد اگر چه خدا را پرستد در حقیقت هوای خود را پرستیده زیرا که هوای او او را بجیب غرض امیداد سید حسینی در طرب المجالس آورده که
چون آدم صفی را بتمام جواهر بسته الطف و دیو را بایکدیگر پیوسته هیچ از امتزاج آن آدمی در جوف او ترکیب نمودند تا او هوا نشو کرد و در دماغ او طبع از
جوشش اخلاط اربعه ترکیب یافت و جمله اوصاف ذمیمه که بار آورد بنا را در دل و در دلی از آنها است از هوا در دمی باید و رسوم عادات مرصد ده ...
مخلفه هم از تأثیر آن ظهور می‌پذیرد و فتوت غلبه اوما حجت است که الهوی اول اله عبد فی الارض در شأن او وارد شده و زبان قرآن در بیان
آن چنین و همه کرامت است من اتخذ الهه هواه کو ما که اصل هواست و آلهه طلب فرع او بوده و از نجابت که فی الف دهوا بیوند وصول کسی نتی بعد
از آن و بیان عدم استطاعت رسول هدایت تنها بسوی آنها و فرمود افانت تکون علیه آیا تو باشی بر آنکس که هوای نفس خود را خدای خود
وکیلا نگاهبانی که او را باز داری و چاره ساز آن منع کنی یعنی قادر نیستی ام تحسب بلکه گمان میبری ان اکثرهم اکثر ایشان از مشرکان
یسمعون میشنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند بدل دلایل توحید را و حجج و آیات ما را و بحکمت این بنابر هم اهتمام داری و
طمع سلکی در ایمان این چنین است و تخصیص اکثر بجهت آنست که بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی دیگر طریق خود را تعقل کرده دو رنسته
اما بجهت استکبار و خوف فوت ریاست مکابره نمودند ان هم الا کالانعام نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع باستماع کلام
و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام و آیات و معجزات سید انام علیه السلام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه‌ترند از انعام از روی
راه و فهم چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و آنچه بآن مأمورند منقادند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چهارپایان کار خیر
اند کرده نه مانند اینها و بجهت از آنچه ایشانرا ضرر رساند و مرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد عذابست میآویزند انعام
اگر چه اعتقاد ندارند بحق و کسب خیر نمیکنند اما معتقد باطل نیز نیستند و کسب شر نمیکنند بجهت عدم شعور بخلاف این گروه و دیگر جهالت انعام ضرری نمیرساند
و جهالت کافر آن موجب ضلالت و فتنه است و منع مردمان از حق و دیگر متمکن نیستند طلب کمال پس تقصیری از جانب ایشان نیست و ذم بر ایشان مترتب
نگرفته و اینجماعت مقصرند و مستحق اعظم عقابند بر تقصیر خود بلکه از آن بیان دلایل قدرت خود مینماید تا بندگان در آن تأمل کرده راه توحید یابند او را بیگانه
الم تر آیا نمی‌بینی و نظر نمیکنی ای بیننده الی ربک بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کیف مد الظل چگونه کشیده و گسترانیده سایه را
از طلوع صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه و اوقات است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع است و انقباض نور بصر و شعاع شمس

منحرف او موقوف نور باصره و در آن محل آن دهر منفعت بسیار از جمله نعم اهل بهشت ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ اللهُ و اگر خواستی خدا لَجَعَلَهُ
هر آینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام یافته بر یک حال و با غیر متعلق نگردد بشمس بر وضع واحد مقیم بماند ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس گردانیدیم
آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن آن سایه دَلِيلًا رهنما چه سایه جز با آفتاب شناخته نمیشود و زیرا که سایه چیزیست ظاهر نمیشود تا آنکه آفتاب طلوع
کند و ضوء آن بر بعضی اجرام واقع شود و آنکه سایه یافت نمیشود و متفاوت نمیگردد مگر بسبب حرکت آفتاب و از ابن عباس منقولست که دلالت شمس
بانتقالست که اگر شمس نبودی سایه شناخته نشدی و اگر نور نبودی ظلمت دانسته نشدی و هر چیزی بضد شناخته میشود و اضداد آن ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا
گرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود یعنی زایل ساختیم آنرا بارتفاع شمس از وجه هر چند آفتاب بلند میشود سایه کم میشود و کلی گونه که چون آفتاب طالع
شد قبض ظل میکند و فرا میگردد قَبْضًا يَسِيرًا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک بسبب شمس بحسب ارتفاع او کاهش سایه آوردیم
و فرا گرفتیم بتدریج قبض میشود و زایل میشود چه اگر یکبار مقبوض شدی تمامت منافع که بسبب ظل است معطل ماندی و وجه دیگر در معنی آیت
آنست که حق تعالی چون بنا کرد سایه را در وقتی که [illegible] آسمان همچون قبه [illegible] سایه خود را بر زمین افکند و اگر خواستی او ساکن گردانیدی
تا هم بر آن حال ماندی پس آفتاب را آفرید و او را بر آن سایه دلیل گردانید که از پس میرفت و سایه از پیش میرفت همچو کسی که از پی دلیل براه میرود خود
رود و بعد از آن قبض کرد سایه را قبضی بتدریج تا منتهی شد بنهایت نقصان و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضنا
راجع بدلیل و معنی آنکه خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و [illegible] بلکه آفتاب را طالع ساخت دلیل ساخت
او گردانید که یتبین الاشیاء باضدادها و دلالت روز شب را نیز دانیم ساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد با قول [illegible] درایه
و این هو زمانا که عبارت از [illegible] و از [illegible] ملی تعیین فرمود و در عین المعانی آورده که ظل اشارتست بزمان فترت
که مردمان در ظلمت حیرت بودند و شمس نبوت علیه السلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی
خلق در تاریکی غفلت ماندندی و بروشنی آگاهی نرسیدندی که خورشید جمال او گشتی همچون از شب تاریک غفلت کس بردی ره برون صاحب کشف الاسرار
گوید که این آیت [illegible] معجز مصطفی است و نزد اهل حقیقت اشارت بنور و کرامت [illegible] اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار همراه بودند و سایه درخت اندک بود حق تعالی بقدرت کامله و اظهار معجزه نبوی سایه آن درخت را ممدود
گردانید چنانچه همه لشکر اسلام در آن سایه آسوده و این آیت نازل شد و نشان خصوصیت و فرق آنست که فرموده الم تر الی ربک [illegible] علیه السلام تو
طالب رؤیت [illegible] و این حضرت را طلب [illegible] دیگری چه خواهی وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او
آنکسیست که گردانید لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا برای شما شب را پوششی [illegible] و آرام گرفته همچنانکه در لباس آرام میگیرند وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را
راحتی تا بدان آسایش یابید بقطع شواغل و مشاغل وَجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُورًا خداوند انتشار روز را که نشستن در آن برای
طلب معیشت و یا آنکه منتشر گردد در روز بر انگیختن [illegible] روز از خواب بر انگیخته مانند بر انگیختن مردگان [illegible] خواب
و بیداری نمونه موت و نشورست چه نوم هم سایه مرگست در قطع حیوة و نشور که برانگیخته شدن است از خواب مانند بعث اموات بعد از موت
و از حکیم لقمان [illegible] بپسر خود [illegible] است که ای پسر همچنانکه بخواب میروی پس بیدار میشوی همچنین خواهی مرد و مبعوث گشت

وهو الذی ارسل الریاح و اوست آنکه فرستاد بادها را بشرا مژده دهندگان بالرحمة بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که

باران است و در زمین بادها غالبا دلالت میکنند بر وقوع باران و در آن زمان و انزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا آسمان ماء طهورا

آبی پاک کننده که مزیل حدث و خبث است چنانکه در جای دیگر میفرماید که و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و بنای مسائل

متفرع احکام طهارت بر این آیت و در منهج الصادقین مذکور است ماحصل که حق تعالی میفرماید در وجه انعام و امتنان که ما فرو فرستادیم آن پاک کننده را که

باران است لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا شهر مرده یعنی موضعی که در خشکسالی بجهت امکانی که در مرتبه خشک و افسرده گشته

گردانیم و نسقیه و تا بیاشامیم آنرا مما خلقنا از آنچه آفریده ایم انعاما چارپایان را و اناسی کثیرا و مردمان بسیار یعنی از اهل بادیه را که

قری و بلاد انهار و منابع است که بیرون آمدن آب باران مستغنی اند و لقد صرفناه و بدرستی که گردانیدیم باران را بینهم میان ایشان

در شهرهای مختلف و اوقات متفاوت بصفتهای مختلف یعنی بر یک قطعه زمین و غیر آن از قلت و کثرت بحکمت و مصلحت از ابن عباس مرویست که

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود هیچ سالی نباشد که باران آن از سال دیگر بیشتر بود یا کمتر ولیکن حق تعالی تقسیم آن فرموده میان بندگان خود بر هر قدر که خواهد

با موجه که بجهت معصیت قومی باران شهرها بر شهرهای دیگر یا بیابانها و دریاها فرستد پس این آیت تلاوت فرمود که و لقد صرفناه بینهم و گوینده

ما مکرر کردیم سخن ابر و باران را در قران و غیر کتب لیذکروا تا پند گیرند کسان در آن تا بعظمت ما معرفت حاصل کنند و بقدرت ما عارف شوند

و شکرگذاری آن نعمت و عبرت گیرند بصرف آن از ایشان بسوی ایشان و بجهت آنکه ترک معصیت نمایند یا سپاس داری آن کنند فابی اکثر الناس

پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول آن نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و یا جحود ورزیدند و گفتند باران دادند بما بسبب فلان

و فلان ستاره و شهرتیست که هر که عقیده اش این باشد که باران از ستاره است علت آن هبوط و صعود کواکب است کافر است اما اگر معتقد وی

چنین باشد که باران از فعل الله است و کواکب وسایط و امارات اند که حق تعالی برای نزول آن مقرر فرموده کافر نمیشود و لو شئنا لبعثنا و اگر میخواستیم

هر آینه می انگیختیم فی کل قریة در هر دهی نذیرا بیم کننده اما کثرت تعظیم شان و علو مکان تو و تفضیل تو بر سایر انبیا مبعوث ساختیم ترا بر جمیع

کردیم و ترا بکافه مردمان مبعوث ساختیم تا روز قیامت پس مقابل کن این نعمت را به ثبات و اجتهاد در دعوت و اظهار حق فلا تطع

الکافرین پس فرمان مبر کافران را و اخلاص تا بدین آرای خود دعوت میکنند و جاهدهم و جهاد کن با ایشان به بقرآن با ترک طاعت ایشان

که فلا تطع دالست بر آن مراد آنست که کفار اجتهاد میکنند در ابطال حق پس تو در مقابل ایشان در ازاله باطل نما و در محل ... این اجتهاد

و مجاهده کن جهادا کبیرا مجاهده کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار با همه ایشان چه تو مبعوثی بکافه عالمیان الحسن بحج چنینه در رفع و دفع شبهه های ایشان

که اگر جهاد نمودن با علی البشیر صد جهنای و حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر اثر رتبت این و در دلالت بر آنکه

مجاهده و اجتهاد در حل شبهه مبطلین و لعدای دین از اجل جهاد است و اعظم از آن میتواند بود که مراد مقاتله باشد یعنی ای محمد با همه کفار جهاد

و قتال ای بشمشیر که از آنجا بیه و تو حجت بر دلیل کار بود از آن تعداد انعمت دیگر مسکینه که دلالت تمام دارد بر قدرت کامله و هو الذی

اوست آنکه ... ملح مرج البحرین ایم کذاشت دو دریا را که ... مجاور و ملاصق هم جهت بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات

آن یکی آبی است شیرین بسیار خوش مزه که از فرط عذوبت دافع تشنگی است و هذا ملح اجاج و آن دیگر آبیست بسیار شور و تلخ یعنی بحر فارس و روم

وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا میان این هر دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا و حرامی محرم و مانعی که یکی بر دیگری غلبه کند نوعی مبالغه
آنهاست فی الجمله و این مبالغه اکرام و حجر گویا یکی بر دیگری میگوید تا از شر او ایمن گردد و تحقیق این کلام در سوره الرحمن مذکور شد و تحقیق سخن در مقام آنست که
حق تعالی بقدرت کامله خود حاجزی و مانعی در میان این هر دو دریا پدید کرده تا بهم مختلط نشوند و باقتدار تام خود منع بلیغ فرموده از آنکه ملح اجاج
[?] و کند در عذب فرات و آنرا از عذوبت خود متغیر گرداند و نزد بعضی حجرا محجورا یعنی حدا محدودا است میان البحرین حدی معین مقرر کردیم
مانند دجله که میان دو دریا کشیده است و منتهی گردد که با هم نرسند و طعم یکدیگر را فاسد کنند و گویند مراد بحر عذب بحر عظیم است مانند نیل و جیحون و دجله
و بحر ملح سایر دریاها و برزخ میان آنها جبال است و نهرها که بینهما فصل شده اند و بنابرین قدرت در فصل و اختلاف صفت ما آنکه متفق الطبع اجزای هر
عنصری آنست که متلاصق و مختلط به یکدیگر باشند در کیفیت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ و اوست آنکسی که آفریده از محض قدرت مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا
از آب آدم علیه السلم یعنی آبی که طینت آدم را بدان تخمیر کرده و یا نطفه که جنس آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را نَسَبًا وَصِهْرًا اهل
نژاد و پیوند یعنی او را بر دو قسم تقسیم فرمود ذکور که نسبت بدیشان بود چنانکه میگویند فلان بن فلان و اناث که مصاهرت و دامادی با ایشان
وجه کنند مانند این است قوله تعالی فجعل منه الزوجین الذکر والانثی و از امیر المومنین علیه السلم مرویست که نسب آنست که نکاح آن حرامست و صهر آنکه
مناکحت با آن حلال باشد مثل دختران عم و عمه و از ضحاک مرویست و از قتاده نقلست که نسب هفت صنف اند و صهر پنج صنف که حق تعالی در این آیه
و در آیه حرمت علیکم امهاتکم تا آخر ذکر کرده نسب پسران و دختران وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن بنین و بنات و ذکور و اناث
که متقابلان اند مخلوق از ماده واحده با عضای مختلفه و طبایع متباعده و گاه هست که از نطفه واحده توامان که ذکر است و انثی ایجاد میفرماید
جل عظمته و قدرته از سدی که یکی از مفسران است و هم از روات اهل سنت است روایت است که این آیه در شان پیغمبر و علی ابن ابی طالب علیهما السلم
نزول یافت و مبنی است بر تزویج فاطمه زهرا با او و دامادی آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از ابو قتیبه روایت است که گفت از ابن سیرین
که یکی از روات معتبر اهل سنت است شنیدم که گفت این آیه در شان امیر المومنین علیه السلم نازل شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تزویج کرد فاطمه
علیها السلم را بوی چه آنحضرت جامع نسب و سبب بود اما نسب پسر عم پیغمبر خدا بود و اما سبب زیرا که شوهر دختر او بود و هیچکس از صحابه بدین
وصف نبود مگر او و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که حق تعالی علی را خلق کرد در صلب آدم علیه السلم و بعد از آن از صلب آدم در اصلاب
شریف منتقل و بعد از آن از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات نقل میکرد تا بعبد المطلب آنگاه او را دو نصف کرد یکی آنکه او را در صلب عبد الله نهاد
و نصفی دیگر را در صلب ابو طالب انداخت مرا آفرید که محمدم و نبوت و رسالت و کتاب کرامت فرمود و از جزو دیگر علی را خلق کرد و او را ولایت
و طهارت و شجاعت داد فذلک قوله تعالی وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا فانا و علی خلقنا من نور واحد پس مرا و علی را
از یک نور ایجاد فرمود و ابو الحسن داود بن سلیمان از امام علی بن موسی الرضا علیه السلم روایت کرد که آنحضرت فرمود از آبای کرام خود شنیدم
که امیر المومنین علیه السلم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی مرا گفت که ای علی تو را خبر داده اند که مرا [?] اند یکی آنکه [?]
تولد شده اند و دیگر جفتی چون فاطمه و سیوم فرزندان چون حسن و حسین و از صادق علیه السلم روایتست که امام حسن علیه السلم فرمود روزی با برادرم
حسین و بعضی از کودکان مدینه میرفتیم جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک می آمدند چون جابر بنزد ما رسید در دست و پای ما افتاد و دیگر [?] و پای ما میبوسید

انس او را ملامت کرد که تو مردی بزرگ سال و مکان و مرتبه که تراست نزد رسول این حال مناسب آن نیست جابر گفت ای انس [illegible] من [illegible] و خاموش باش که من

از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی شنیده‌ام در حق این که گمان نمی‌کنم که هیچ آدمی مثل آن باشد انس گفت آن چیست فرمود شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله

چون خدای خواست که مرا بیافریند نطفهٔ مرا بیافرید از نور سفید تر و در صلب آدم نهاد و بعد از آن از اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات منتقل ساخت

تا صلب عبد المطلب رسید آن نطفه را دو نیم کرد یک نیم به عبدالله داد و یک نیم به ابوطالب از عبدالله من به وجود آمدم و از ابوطالب علی پس نور من نطفه را منتقل کرد

پس از علی و فاطمه حسن و حسین به وجود آمدند و ایشان طاهر و مطهرند اما نطفهٔ فاطمه که به حسن انتقال کرد و نطفهٔ علی که به حسین و بعد از آن از صلب حسین آن

نطفه منتقل خواهد شد به ائمهٔ هدی تا قیامت و در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود روزی فرشته‌ای نزد من آمد که قبل از این ندیده بودم [illegible]

که هیچ کس از پیش کسی نگفته بود و آن این بود که السلام علیک یا اول و یا آخر و یا حاشر گفتم ای ملک این چه خطاب است گفت تو اولی [illegible] اول کسی که

سر از خاک برآرد روز قیامت تو باشی و آخری به اعتبار آنکه خاتم پیغمبرانی و حاشری به وجه آنکه حشر در قیامت تو واقع [illegible] گفتم نام [illegible]

گفت محمود گفتم ای محمود به چه کار نزول کرده گفت حق تعالی [illegible] الکوثر النور آمده‌ام تا نور را به نور تزویج کنم گفتم این [illegible]

تزویج نمایم گفت فاطمه و علی و حکم الهی چنان است که [illegible] عقد نکاح را در آسمان [illegible] گفتم [illegible] چهره

در میان هر دو کتف او نوشته دیدم و آن این بود که لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] گفتم ای محمود چه گاه است که این بر کتف تو [illegible]

گفت پیش از آنکه خلق آدم [illegible] بیست و چهار هزار سال [illegible] و چهار فرشته [illegible] رسول صلی الله علیه و آله

فاطمه را به علی تزویج دهد و خوارزمی از ابوالحسن [illegible] روایت کرده و او از حسین بن علی علیه السلام و او از پدر بزرگوار خود که گفت [illegible]

در خانهٔ ام سلمه نشسته بودم که ناگاه فرشته آن حضرت را که [illegible] و [illegible] دست او [illegible] هر یک هزار [illegible]

و در هر زبانی [illegible] خدا [illegible] به لغتی دیگر [illegible] از آسمان [illegible] به وجه صلی الله علیه و آله

جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible] گفت [illegible] جبرئیل [illegible] و [illegible] تزویج کنی نور را به نور

گفتم من را به که [illegible] گفت [illegible] فاطمه را به علی بن ابی طالب و بیان قصهٔ تزویج فاطمه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام و عبدالله بن مسعود و جابر بن عبدالله الانصاری

و انس بن مالک و ام سلمه به طرق [illegible] و مناقب خوارزمی و کتاب [illegible] و غیر آن [illegible] اختلاف الفاظ منقول است که چون فاطمه [illegible]

[illegible] از اهل شرف و مال که خواستگاری وی کردند رسول صلی الله علیه و آله [illegible] و از جملهٔ آن ابوبکر خواستگاری نمود و گفت

یا رسول الله مرا رغبت است که فاطمه را به من دهی حضرت [illegible] و [illegible] تکرار کرد در مرتبهٔ سوم حضرت فرمود که کار فاطمه [illegible]

به حکم آلهی [illegible] که خواهد [illegible] عمر [illegible] خواستگاری نمود همین جواب شنید پس عمر با ابوبکر ملاقات کرد و گفت [illegible] رسول [illegible]

دختر خود را به یکی از اشراف عرب [illegible] و مال [illegible] صاحب [illegible] باشند [illegible] عبدالرحمن رسید و گفت

[illegible] قصه [illegible] بروم و خواستگاری کنم و گمان [illegible] که [illegible] و [illegible] و رسول

مردی درویش است [illegible] دختر به وی دهد [illegible] و [illegible] رسول [illegible] خواستگاری کرد حضرت همین جواب

عبدالرحمن گمان برد که رسول [illegible] گفت یا رسول الله چندین شتر [illegible] و [illegible] مبارک [illegible] کرد

و کسی سنگ ریزه به دست داشت و در کف او تسبیح [illegible] در و مرجان گشت گفت ای سلمان [illegible] تا مال تو بیشتر شود بعد از آن فرمود که گفتم که کار فاطمه با اراده الهی است

بسته است هر که را خواهد [illegible] بعد از این کسی دیگر خطبه او نکند [illegible] عبدالرحمن منفعل شده بازگشت پس روزی ابوبکر و عمر و سعد معاذ

مجتمع شده گفتند که رسول خطبه سادات و اشراف قریش را رد فرمود گمان آنست که رسول فاطمه را برای علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین [illegible] و او را

در نخلستان یکی از انصار یافتند که آب [illegible] با اجرت [illegible] خرما [illegible] و این صورت کار را به او عرض

رسانیدند ابوبکر گفت ای علی خصلتهای جامع فضل و شرف در تو جمع گردیده و تو با انواع کرامت مخصوصی [illegible] و هیچ خصلتی از خصال پسندیده نیست مگر که

در تو موجود است و ملازمت و مرتبه و قرابت و صحبت و سابقت تو با رسول هیچ کس را نیست اشراف قریش همه خواستگاری فاطمه کردند [illegible]

و تو خطبه نکردی منع [illegible] تو از این چیست و تو میدانی که اشرف دنیا و آخرت در نکاح او است و گمان من آنست که خدا و رسول او را برای تو باز داشته

حضرت [illegible] این آب را چون شنید [illegible] و فرمود مرا رغبت بسیار هست اما مانع خطبه من حالت درویشی و تنگدستی و دیگر حیا از حضرت رسالت که در این

باب بگویم [illegible] خطبه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] جامه [illegible] در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و رسول

در حجره ام سلمه بود [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] رسول [illegible] علی فرمود ای ام سلمه در را [illegible]

این مردی است که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد ام سلمه گفت که این کیست [illegible]

تا او در آید [illegible] از مردان [illegible] فرمود [illegible] برادر و پسر عم من است و [illegible] ترین خلقان نزد من

ام سلمه گفت من برخاستم [illegible] پس در آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رسول گفت

و علیک السلام و رحمة الله و برکاته [illegible] در پیش رسول نشست و سر در پیش افکنده [illegible] گویا حاجتی دارد [illegible] رسول فرمود [illegible] حاجتی داری بگو

[illegible] حضرت فرمود [illegible] که خطبه فاطمه آمده ای گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود [illegible] خواهی [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] یا رسول

تو [illegible] در زمان طفولیت مرا [illegible] فرزند [illegible] از پدر و مادر [illegible] و آداب [illegible] مرا تعلیم

[illegible] دنیا و آخرت تو [illegible] اسلام [illegible] که [illegible] هر سببی و نسبی منقطع شود مگر سبب

و نسب من بعد از آن گفت یا رسول الله [illegible] که خطبه فاطمه آمده ام و طمع دارم [illegible] امید دارم که حق [illegible] بالطاف عمیم خود [illegible]

طیب و طاهر [illegible] رسول [illegible] علی چیزی داری [illegible] فاطمه [illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] رسول [illegible] رسول الله

[illegible] رسول خدا [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] طهارت [illegible]

[illegible]

احوال تو بازگو پس در عجب آمد جبرئیل بازگشت و مرا بشارت داد و گفت یا رسول الله حضرت باری امر فرمود ملائکه مقربین در آسمان عقد نکاح بستند میان فاطمه و علی
پس حریری سفید از حریرهای بهشت و درخت طوبی نزد من فرستاد و بر آن چیزی نوشته گفتم یا جبرئیل این نوشته چیست فرمود که حق تعالی نظر کرد بزمین و اختیار کرد
برگزید ترا برسالت و بار دیگر اطلاع فرمود بر آن و برای تو برادری و مصاحبی و وزیری برگزید و دختر خود را با او تزویج کن گفتم آن کیست گفت برادر تو علی بن ابیطالب
که برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفه است و حق تعالی امر فرمود خازنان بهشت را تا بهشتها را آراستند و بوی خوش و [illegible] آن حضرت را [illegible] با انواع
حلی و حلل و جواهر آراسته شدند و حور العین امر فرمود تا خود را بیاراستند و بتلاوت سوره یس و طه مشغول شدند و بادهای بهشت را فرمان رسید تا انواع
عطر و طیب برداشتند و در بهشت پراکنده ساختند و فرشتگان همه آسمانها را امر کرد تا در آسمان چهارم حاضر آمدند نزدیک بیت المعمور و منبری از نور نهادند
و این آن منبر است که آدم علیه السلام بر آن خطبه خوانده در وقتی که حق تعالی او را تعلیم همه اسماء فرمود و نوشته کرام او در انجیل است و اقف ملائکه حضرت آمد
که بالای منبر رفت و خطبه فصیحانه مشتمل بر حمد خدا ادا کرد بعد از آن گفت ای فرشتگان حق تعالی میفرماید که من کنیز خود را به بنده خود دادم پس
فرشتگان من همه بر این گواه باشید پس جبرئیل گفت که همه آسمانها از آن خرمی بحرکت درآمدند و خدای مرا امر فرمود تا عقد نکاح بستیم و فرشتگان را
گواه گرفتیم و این نوشته گواهی فرشتگان است و بعد از آن حق تعالی مرا امر فرمود که عرض کنم بر تو و مهر از مشک بر آن نهم و بر رضوان خازن بهشت بسپارم
و درخت طوبی را امر فرمود تا آنچه داشت از حلی و حلل نثار کرد و بعد از آن ابری سفید فرستاد تا در و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرشتگان سنبل و قرنفل
برو فشاندند و حور العین برچیدند و بیکدیگر هدیه میدهند و آن را ذخیره کرده‌اند تا روز قیامت و میگویند که این نثار تزویج فاطمه است بعد از آن امر فرمود تا آنچه
طومارها نثار کرد و مهر مشک فرشتگان گشته [illegible] گرفت و [illegible] شیعیان علی و فاطمه است نزدیک [illegible] روز قیامت [illegible] روز قیامت رسد بر صراط
بایستند و هر که بر ایشان بگذرد که مثقال حبه در دل او محبت علی باشد و محبت فاطمه و فرزندان ایشان این جواز که مضمونش برات از آتش جهنم
و رسیدن به بهشت و نعیم بوی دهند و او را ببهشت رسانند [illegible] و این حکمی است که [illegible] کردم پس از آنکه خلق را آفریدیم پس جبرئیل گفت روز قیامت
بر صراط بایستیم و این فرشتگان ما نزد ما باشند و آن طومارها را در دست گرفته چون یکی از شیعیان و دوستان علی و اولاد او بگذرد این طومار را
باو دهند و در عنوانش نوشته باشد براءة من العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار پس برای ایشان مرکبان از نور بیاورند [illegible] از یاقوت
سرخ و فرش آن از حریر و دیبای سبز شیعیان علی بر آن نشسته و فرشتگان در پیش و پس ایشان [illegible] مگر که از راه ایشان دور شوند
و تعظیم تمام ایشان بجا آورند تا در بهشت و آن طومارها را [illegible] قرار دهند و گوینده‌ای منادی کند [illegible] و خازنان بهشت
گویند که [illegible] السلام علیکم پس در بهشت [illegible] ایشان را بگشایند و آنها را بدرجات عالیه رسانند و در [illegible] علیین [illegible]
رفیق تو علی و اولاد او گردانند بعد از آن پیغمبر خدا فرمود هر که خواهد که حق تعالی او را [illegible] زنده دارد [illegible] بمیراند [illegible] و در قیامت
او را با ما حشر کند و در درجه ما باشد [illegible] با ما تولا کند و از دشمنان ما تبرا نماید دوستان ما را دوست دارد و دشمنان ما را دشمن دارد و لعن کند [illegible]
که حق تعالی دشمنان ما را لعنت کرده بزبان پیغمبران و فرشتگان و جمیع خلقان پس فرمود جبرئیل مرا گفت که منادی ندا کند از عرش که ای فرشتگان من
و ساکنان بهشت [illegible] برکت [illegible] را به تزویج فاطمه و علی که من برایشان برکت کردم و در انجیل گفت [illegible] کدام برکت باشد عظیم تر از این [illegible]
و [illegible] بهشت و [illegible] هنوز [illegible] در دنیا آمد حق تعالی گفت [illegible] از برکت ایشان آن که [illegible] خود جمع کردم و از

و زنهار از آتش ایشان را امان بر بندگان کرده‌ام پس با ایشان این تزویج و احکام و آداب مرضیه تعلیم کنند و با ایشان محبت لازم کرده‌ام رفقا [illegible] پس جبرئیل گواه شد

سلام کرد و گفت خدا تکریم تو کرده طوبی را امر فرمود که تمام حلی و حلل را نثار کند پس زر و گوهر و ... و طاهره و فاضل ریختند و آنچه از حوریان و فرشتگان از هم فروبردند

گرفتند و هدیه کردند و بر یکدیگر فخر کردند تا روز قیامت ایشان در باب تزویج تو فاطمه پس امیرالمؤمنین سجده شکر بجا آورد و حضرت رسول فرمود که برخیز و به مسجد رو و کردن رعیت و مردم

تا اینجا خدای گفت که ای آورم در حضور مهاجر و انصار و ذکر فضیلت تو کنم آنقدر که چشمهای ایشان تو را روشن کند امیرالمؤمنین گفت که از نزد رسول بیرون آمدم

و از خرمی و شادی نمیدانستم که چگونه میروم و در راه عمر و ابوبکر به من رسیدند و مرا گفتند رسول فاطمه را به تو داد و فرمود که ... و دعای ایشان آنچه گفتم

گفتند رسول برای ما می‌آید ما این وقت را به مهاجر و انصار رسانیدیم ایشان باز گشتند و تا من به مسجد آمدم رسول صلی الله علیه و آله آمد و روی او از شادی

و جلال و گفت یا ... ندا کرده مهاجر و انصار در مسجد جمع گشته چون آن حضرت نزدیک منبر نشست همه مردمان بر جای خود نشستند آنگاه بر منبر رفت و خطبه

فصیح ادا کرد و بعد از آن گفت ای گروه مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل نزد من آمد و گفت خداوند عالمیان ملائکه را در بیت المعمور جمع کرد و ایشان را گواه ساخته

که من پرستاره خود فاطمه را به بنده خود علی بن ابی طالب دادم پس فرمود تا علی برخیزد و برای خود خطبه کند امیرالمؤمنین برخاست و خطبه

فصیح مشتمل بر حمد الهی بخواند و بعد از آن گفت خداوند ای معشر مسلمانان رسول خدا دختر خود فاطمه را به من داد پس از او بپرسید و گواه شوید که من راضی شدم هم

مسلمانان گفتند یا رسول الله تو راضی شدی فرمود راضی شدم و یکدیگر را ... ام سلمه و ... و اسامه ... و آنوقت ... از جمله چیزهایی که

مبارکباد گفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود تا طبقی خرما پاره حاضر کرده ... از آن خوردند و تبرک گرفتند و رسول صلی الله علیه و آله با ... و باغ برگشتند

که به خرمی و شادی ... اما امیرالمؤمنین گفت که ... امیرالمؤمنین گفت زره خود را بازار بردم و به عثمان بن ... و گفت

ای علی این را به چند میفروشی گفتم به پانصد درهم بخرید و بعد که با پانصد درهم ... و زره را با او دادم و در دامن رسول آوردم گفت

چه کردی گفتم به پانصد درهم فروختم و آنکه به همراه کرد و گفتم یا رسول الله کی ... و تا تو نشناختی گفتم آن جبرئیل بود و بعد از آنکه تو آمدی زره

باز آورد و به من داد پس ابوبکر را بخواند و مشتی از آن زرها به او داد و گفت از برای فاطمه چیزی که باید ... و سلمان و بلال را به همراه او فرستاد و آن

شصت و سه درهم بود و بستری که حشو آن پشم بود چهار درهم خریدند و مقنعه چهار درهم و چیزی و آنچه می‌بایست از پالاس که از لیف خرما بود و گلیمی خیبری

و مشکی و کوزه و سبوی و مطهره و جامه ابریشم و مانند آن خریدند و رسول و زنان ام سلمه بود آنها را نزد وی فرستاد و ام سلمه چیزی در آن ...

و گفت یا رسول الله پیراهن را اگر ... این سفال است با رضا یا رسول الله آن را به ام سلمه ... و ام سلمه ... دارا ... وقت

پس امیرالمؤمنین یک ماه توقف کرد و شرم میداشت که اظهار زفاف کند و هر وقت که رسول صلی الله علیه و آله او را در خلوت دیدی گفتی یا علی چه

بهترین زنان را به تو دادم چه نیکو جفت تو شد از نگاه عقیل گفت ای برادر چرا طلب زفاف نمیکنی تا با اجتماع ... چشم ما روشن شود گفت ای برادر

والله که رغبت نهایت رسیده لکن حیا مانع میشود گفت ما با تو میرویم و از خدمت رسول عرض کنیم پس برخاستند و در راه ام ایمن را به رسول ...

رسید و گفت کجا میروید گفتند به خدمت رسول جهت زفاف گفت شما باز گردید که این کار تعلق به زنان دارد و من این ... بگویم و تعیین وقت ... پس نزد ام سلمه آمد و آن

حدیث باز گفت ام سلمه گریست و زنان رسول را خبر کرد و جمع رسول صلی الله علیه و آله گفتند که ... اجتماع ... حاجت گفتند برای کاری ... که ... بود

چنانکه ... رسول صلی الله علیه و آله چه شد ... و گفت ... و کسی ... برگرد ... گرفتند و ... بود

آمد که مهمانان مرا بسیار خوش کردند و قوت دادی مرا بر دین خدا و ثواب است کرده مرا در نفع خود و مال وفات و مال و خدای مرا امر کرد تا بیت داده ام آن بجانه
لیت از زمین بهشت زنان گفتند یا رسول الله هیچ تماز ضجه کویی پس از آن یود خدای ما با او حکم کنا دیا رسول الله برادر و پسر عم تو الیکس زفاف دارد
و منزلت با هیچ جواب آیت و حیا با نعم او میشود کر خود بعرض نماید گفت ای ام ایمن او را بخوان ام ایمن رفت طلبید و آمد رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را بخواند
پس آمد رسول صلی الله علیه و آله شب مرا لطف و شغل و سر در پیش کرده پس ام سلمه را گفت آن درهای فاطمه فاطمه صلم برفته دادم ما پدر را ام سلمه
آمد آنجا در حجت دختر از آن کاسی برگرفت و امیرالمؤمنین و الله دکف بر دی روغن و خرما بجز امیرالمؤمنین آنچه رسول فرموده بود بخرید و دستی دیگر بعمرد
کرد آمد و طیب بخرید عمر برادر آنها بالا بخرید سعد معاذ جامه دوده گوسفند و کاودی و شتری بهدیه آورد و سعد بن سعد بن ربیع و ابو ایوب انصاری و عبد الرحمن عوف
و یکیک از انصار تحفه آمد و شتر و کاو و گوسفند و کنه می آوردند تا هدایای بسیار جمع شد پس رسول گفت ما الیکس را که الله اکبر و هم با بخشند و امیرالمؤمنین
را گفت کجا را این گوسفند و کاو و شتر بیاید گفت بر اینکه امیرالمؤمنین برگشت و علی سکینه و رسول با روی نیکو و جمع شدند تا تمام شد که بعد از آن لیس اصحاب
را جمع کرد و فرمود امروز روز حرمت من است با ری دهید تا ولیمه علی را بر سر از صحابه بر هم نشستند و دیگر ما را ... آنها دادند و رسول خدای جمع شدند آن دید
دعای خیر در حق ایشان تقدیم نمایند و جمع شد تا عصر از آن روز بر آمد به طعامها بخورده بودند پس امیرالمؤمنین پیغمبر صلی الله علیه و آله جمله مهاجر و انصار را
از ذکور و اناث و خرد و بزرگ حاضر کرد پس نظرها و حصیرها بیفکندند و طعامها بکشیدند و همه اهل مدینه را از آن طعام بخوراندند و سیر شدند و همه جمع شدند
بخانه خود بیعت و هنوز طعام بسیار باقی بود برکت رسول صلی الله علیه و آله روز دیگر بر آن حضرت همه را بخواند بیایند و تناول کردند و از آن گوسفند ابو ایوب
هیچ طعامی باقی نماند ابو ایوب گفت یا رسول الله گفت اکنون هدیه حضرت اینست قبول الملکی کند ای کرم عزاز ابن الحسین و الله قدای تو و اهل بیت تو
کردی فرمود یا ابا ایوب علی خواست و همه ملائکه جبرئیل گفت ادا آرد ساز حرکت کن در اوامر عجیبه نیک است ریدن جبرئیل انصاری سلام کرد
تا امر است و روایت کنند که بخت رفتی فرموده ستون آنها بیش مسکن ... کرد پس دیگر باره اصحاب را جمع کرد و همه از آن سیر شدند آنها کرد
ستون آنها بیش جمع کرد و همه را در پی نهاد و دعا فرمود تا حق تعالی آنها را به ساخت و ابو ایوب داد حق تعالی از نسل آن گوسفند برکت
بسیار داد و جمع مهمانان متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و سوده و عایشه و حفصه و سایر زنان مهاجر و انصار را جمع فرمود و فرمود که امر فاطمه
قیام نمایند پس فاطمه را آرایش دادند رسول دید فاطمه مسرور شد و فرمود فاطمه از میوه بهشت آفریده شده روزی جبرئیل نزد آمد و سیبی از بهشت آورد
و گفت این سیب بخور و با اهل خود مواقعه کن که خدا تعالی برکت این روزی تو کرداند دختری که سیده زنان اولین و آخرین بود من چنان کردم و فاطمه
از آن بوجود آمد و حور الانس است و اصل او از بهشت و مرجع او بهشت خواهد بود پس امیرالمؤمنین را فرمود که ای علی آماده باش تا من اهل ترا
بخانه تو خواهم آورد پس امیرالمؤمنین فرمود که من برخاستم و خانه را رفتم و به بوریا حصیر فرش کردم تا جامه ساز آن افکندند و پوست گوسفندی بیفکندم و بالش
از لیف خرما و آنچه خریده بود آنجا رفت فاطمه کابین نقل کرد دو پس حمزه بن عبد المطلب و زنان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و زنان مهاجر و انصار
فاطمه را از آن خانه برداشتند بر سر اسپ کنند و تکبیر و تحمید گویان او را از خانه بیرون آوردند و جمله در پیش او در آمدند و میگفتند لا اله الا الله اکرم محمدا
و رسل بنبیه علی ام حرام انه محمد و اهل بیت او و خدای و جابر عبد الله انصاری روایت کند که رسول بر نور تا الستر پنهان کرد که آدم دیگر زنان
کفه و فاطمه را بر آن سوار کردند و سلمان زمام گرفت تا عنان آن بگرفت و رسول امر کرد از اهل بیت از حمزه و عقیل و جعفر و غیر آن سلاح بر گرفتند پس در پیش می رفتند

و در مناقب از ابن عباس نقلست که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته با ایشان بود و میکائیل با هفتاد هزار فرشته و در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام دلدل
داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل از دم آن و فاطمه بر بالای آن با ایشان با بند و زنان زنجیر گویان در عقب میرفتند و در کوچه‌ها [illegible] تکبیر میگفتند
تا بر در سرای امیرالمؤمنین رسیدند مهمانان برگشتند غیر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و زنان اندرون رفتند و حضرت در خانه رفت و علی علیه السلام
در مسجد بود کس طلب او فرستاد و او را حاضر کرد و خود بنشست و ام ایمن را فرمود تا فاطمه را بیاورد و دست او را بدست امیرالمؤمنین داد و فرمود
که بگیر تو سزاوارتری به نیکو دامادی و برادر و مصاحب [illegible] مرحبا ببحرین ملتقیان و بنجمین نیرّان مرحبا بدو دریا که بهم پیوسته
و بدو ستاره که بهم پیوسته پس فاطمه را فرمود که [illegible] کنیزان باش تا او چون بنده باشد و علی علیه السلام را گفت نیکو زنیست زن تو
و فاطمه را گفت نیکو شوهریست شوهر تو اکنون برخیز [illegible] آمده و عصا [illegible] در حجره کرد و گفت خدا [illegible] پاکیزه دار و دشمنان را [illegible] شما را امین [illegible] الحکم
با شما بصلحم و بجنگم با آنکه با شما بجنگد شما را بخدای میسپارم پس [illegible] امر کرده بازگشته پس امیرالمؤمنین بفاطمه گفت که ای دختر رسول
خدا [illegible] تا اراده [illegible] کنیم که صواب باشد و او برخواست و در پی او ایستاد و نماز میکردند تا صبح بر آمد رسول [illegible]
بجنب سرهای ایشان در زیر گلیمی بودند چون رسول را آمد خواستند که برخیزند سوگند داد رسول خدا ایشان را که بر حال خود باشید پس آمد و بر بالین
ایشان بنشست و پایهای مبارک خود را در اندرون گلیم کرد و یکپای او امیرالمؤمنین بر کف پای دیگر فاطمه امیرالمؤمنین [illegible] نیکو یار [illegible]
بر طاعت خدا و فاطمه را بر همین گفت پس کوزه آب طلبید و آیاتی از قرآن بر آن خواند و باد در آن دمید و امیرالمؤمنین را گفت تا از آن خورد
و نیمه بگذارد امیرالمؤمنین همچنان کرد رسول آن بقیه را بر روی و سینه او ریخت و گفت اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا و بعد از آن باز
دیگر آب طلبید و آیاتی چند از قرآن بر آن خواند و فاطمه را گفت باز خور و پاره بگذار فاطمه همچنان کرد رسول آنرا بر روی فاطمه ریخت و گفت
اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا پس دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید و [illegible] بهمین طریقه [illegible]
حجره [illegible] جبرئیل آمد و رسول را از احوال ایشان خبر داد و این آیه آورد که تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر روز دیگر رسول
صلی الله علیه و آله [illegible] آمد [illegible] مشغول بودند [illegible]
[illegible] پس رسول [illegible] و مسجد آمد و [illegible] مشغول شد
دعا میکرد روز سوم [illegible] صبح [illegible] حضرت امیرالمؤمنین گفت [illegible] بمسجد رو بعد از آن فاطمه را گفت
که دختر [illegible] آگاه باش [illegible] از همه در [illegible] و علم [illegible] و حلم و زهد [illegible] اخلاق حسنه او زیاده از همه [illegible]
خدا [illegible] در آسمان [illegible] از زمین [illegible] بر زمین [illegible] از اهل آن برگزید [illegible]
شوهر [illegible] که در باره او عصیان [illegible] و آنچه [illegible] آن مبادرت [illegible] و گفت [illegible] رضا [illegible] القوه
[illegible] کردان [illegible] برکت [illegible] خود [illegible] آمد و گفت یا ابا الحسن
نیکو [illegible] زن تو [illegible] از حوران [illegible] از میوه بهشت [illegible] پاره [illegible] هر که او را [illegible]
و هر که او [illegible] خدای [illegible] خشم [illegible] و از رضای او راضی شود امیرالمؤمنین [illegible] سوگند [illegible] سخن از پیغمبر شنیدم

هر که فاطمه را لعنت نماید و بر دم و چیزی که موجب کراهت او باشد از من صادر شد که برحمت خدا رفت و وی نیز هر که مرا از غضب نماید و فرمان

من بکرد از هیچ کاری و من هر گاه نظر در روی او میکردم غم و اندوه از دل من زایل میشد بعد از آن فرمود که چون پیغمبر خواست که از خانه چیزی

فاطمه گفت ای پدر بزرگوار خادم از برای من بخر تا مرا یاری دهد حضرت فرمود آیا چیزی بتو دهم که بهتر از خادم باشد گفتم بلی یا رسول الله فرمود

چیزی که بهتر از خادم باشد آنست که هر روزی سی و چهار بار تکبیر گوئی و سی و سه بار حمد او گوئی و سی و سه بار تسبیح او چون این حدیث از زبان

وی ادا کرد در میزان اعمال فاطمه اگر تو در هر تسبیح این را بگوئی حق تعالی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت ترا روا کند القصه فاطمه معصومه بزرگوار آن بیچاره

مذکور است روایت میکند و خدمت خانه خود میکرد تا که امام حسن بوجود آمد روزی فاطمه بسبب بیماری ضعف و بیماری آن استراحت و خواب

امیر المؤمنین در جواب نشسته اما آواز آسیا می آمد که میگردید و گهواره امام حسن علیه السلام می جنبید از شکاف در نگاه کرد فاطمه را دید که خفته و آسیا میگردد

و گهواره می جنبید از آن متعجب شد بازگشت و این صورت را بعرض حضرت رسالت معروض داشت فرمود ای علی هنوز ندانسته که خدای را در زمین فرشتگان

اند موکل بخدمت و یاری آل محمد و باقی تفاصیل کرامات و معجزات اهل البیت علیهم السلام در کتب مبسوط مسطور است و بعضی از آن در منهج الصادقین

مذکور است اکنون چون حق تعالی در این سوره بیان تعداد نعم خود کرده بندگان را شکر گذاری آن کنند و کفار کفران نعم و عبادت منعم حقیقی خود مشغول

شدند از جهت در صدد تعیین احوال ایشان در آمده و اظهار عجز آلهه ایشان مینماید که وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ

بجز از خدای مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه را که نفع نرساند ایشان را چون پرستش آن کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکند ایشان را اگر او را نپرستند مراد

بتان اند یا هر چیزی که بغیر از حق تعالی پرستش کنند چه هیچ مخلوقی مستقل نیست در نفع و ضرر وَكَانَ الْكَافِرُ و هست کافر به بوده است بر خدا

عَلَى رَبِّهِ بر خلاف پروردگار خود ظَهِيرًا یاری دهنده شیطان معاون او در عداوت و شرک وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد

إِلَّا مُبَشِّرًا مگر در حالتی که مژده دهنده مؤمنان را بمثوبات الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران را بعقوبات نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو ای محمد

مر کافران را که نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی را إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر کار آن کسی که خواهد أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ

که فرا گیرد بسوی انعام پروردگار خود و قرب او سَبِيلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مؤمنان است زیرا که مرا بر آن نفع اجری موفور و نصیب

موفور است که هر معجزی را برابر عمل ایشان از ثواب خواهد بود ... و این راجع بمعجزات از جهت ثواب بوجه صدور طاعت

از ایشان با دلالت او و سبب دلالت بر خیر کفاعله وَتَوَكَّلْ و توکل کن در دفع شر کفار از خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ بر زنده که هرگز

نمیرد چه متوکل بر زندگان دیگر موت ایشان ضایع و باطل میسازد وَسَبِّحْ و تنزیه کن بِحَمْدِهِ و باکی یاد کن خدا را از صفات نقصان بحمد او در حالتی که

آن تسبیح و تنزیه پیوسته باشد بثنا و ستایش بر او باوصاف کمال وَكَفَى بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده بندگان

بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع و این بس است برای آن که جزا و سزا خواهد داد و ترا بعدم ایمان ایشان مؤاخذه ننماید الَّذِي خَلَقَ آن خدائی که آفرید السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز از ایام دنیا ثُمَّ

اسْتَوَى پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات است و معنی استوا در سابق مذکور شده و ذکر این کلام در مقام

زیادتی تقریر است در وجوب توکل بر وی و غیر او چه این دالست بر آنکه توکل بر او باید کرد چه خالق همه است و آفریدن آسمان و زمین در شش روز با آنکه

که هر روزی هزار سال نمایت و یا از روزهای دنیا با وجود قدرت او بر آن بکلمه کن کبت الست کرنا نهکان تفکر کننده در مکث حق تعالی با وجود کمال قدرت

و سرعت نفاذ امر او در همه امور او خلق اشیا منصف بر سبیل تدریج و بسط این در کارها التعجیل من الشیطان و الاناة من الرحمن

العتمام الشیان الرحمن و انگیزی حق تعالی بر همه الشیات و قادر بر جمیع ممکنات خداوند بخشنده است فاسئل به خبیرا الی سوال کن

بحقیقت آنچه مذکور شد از خلق سموات و ارض و استیلا بر عرش دانائی را که خبر دهد ترا بحقیقت آن و آن حق تعالی است با جبرئیل یا کسی را که

با قیه است آنرا در کتب متقدمه از علما احبار یهود یا الصدیق تو که در منقول و مردیست که یهود حکایت کردند از ابتداء خلق السماء بکلام و انجم

حسنی از آن خبر داد بود حق تعالی حبیب خود را و فرمود که فسئل به خبیرا و اذا قیل لهم و چون گویند مر کافران را اسجدوا للرحمن سجده کنید

مر خدای را بخشنده را قالوا و ما الرحمن گویند چه چیز است رحمان یعنی اسمیت که ما او را معلوم نیست و آن را نمی شناسیم چه کانوا الرحمن

مر خدای اطلاق میکنند بمسیلمه سجده مامور گشته که گفته الرحمن را ماحی مانی شناسیم و نمی دانیم بر وجه انکار گفتند انسجد آیا سجده کنیم لما تامرنا

مر آنچه بفرمائی تو ما را بسجده بی موقوف بان و زادهم و زیاده کرد ایشان را امر بسجده مر کافران را نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن

از راه حق یعنی بنوایی حال نفور ایشان از حق تعالی زیاده گشت در فتوحات آورده که سجده نفور و انکار میکرد و سجده چون مؤمن در تلاوت

این آیه سجده کنند ممتاز گشت از اهل انکار و نفور پس این سجده امتیاز برتوان گفت و سفیان ثوری چون این آیت خواندی سر باسمان برد

و گفتی بار خدایا آنچه دشمنان ترا نفور افزود مرا خضوع و فروتنی افزود برای تو و این سجده هشتم است از سجدات قرآن بر شافعی و باتفاق علما

تبارک الذی بزرگوار و بسیار خیر است آنکه ایجاد کند بقدرت کامله جعل فی السماء بروجا کردانید بیافرید در آسمان برجهای دوازده گانه

که آن حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و اینها منازل کواکب سیاره اند که آن زحل و

مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه است حمل و عقرب منزل مریخ و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله از آن عطارد

و قوس و حوت جای مشتری و جدی و دلو خانه زحل و سرطان منزل قمر و اسد مکان آفتاب و عطیه عوفی گفته که مراد ببروج کوشکهای بلند که

حقیقت او خدا داند نگاه بانان در آن از ملائکه در و باشند و بقول ابو صالح و مجاهد و حسن و قتاده ستارگان بزرگند و جعل فیها

و بیافرید در آسمان و یا در بروج سراجا چراغی را که آفتاب است لقوله تعالی و جعل الشمس سراجا و قمرا منیرا و ماهی تابان در روشن

سازنده و حمزه روشنی سرجا از نورها است از جهت آنکه از برای شمس ذکر کرد و این سراج از برای قمر و هو الذی و اوست آنکه کاملا نام

جعل اللیل و النهار خلفة گردانید شب و روز را هر دو از اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال و ابتداء یکدیگر در عرف و آیه

حاکم از ابن عباس مرویست که هر یکی را خلیفه دیگری گردانید شب را خلیفه روز و روز را خلیفه شب گردانید تا هر کس که کاری یا دینی از وی فوت شود

تلافی آن بروز کند و اگر در روز فوت کند قضای آن بشب در آرد بتفسیر عمر بن خطاب مروی که روزی نماز فوت شده بود گفت ای امرو قضا کن

جعفر صادق جعل اللیل و النهار خلفة یعنی حق تعالی شب و روز را خلیفه یکدیگر گردانید لمن اراد ان یذکر برای کسی که خواهد آنکه یاد کند امر فات

خود را او اراد شکورا یا خواهد که سپاسداری نماید نعمت خدا را یعنی تا برای وقت شناسی کردی یا وقت نماید کان امر فوت شده او را

هر که وردی یا شکری از وی فوت شود در یکی از وقت روز و شب تدارک آن نماید در وقت دیگر آنها و این نیز از ابن عباس و حسن منقولست و از او علیه السلام

تا تذکر و تفکر نماید یعنی اینست که اختلاف لیل و نهار نمود و متعاقب یکدیگر ایجاد کرده برای کسی که خواهد یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد
لیل و نهار و از آن عالم شود به آنکه عالم را ناچار است از صانع حکیم و واجب الذات رحیم یا بندگان تا خواهد سپاس داری نماید بر نعمتهای حضرت
باری که فقدان شب و روز از آنجمله است چه شب معاش است و روز وسیله راحت و آسایش بعد از آن صفت بندگان شفا دهد خود میفرماید
وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان پرستندگان خدای بسیار رحم کننده اضافه برای تفضیل و تخصیص است یعنی بندگان مخصوص خدای بخشنده الَّذِينَ يَمْشُونَ
آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع و افتادگی یا بسکینه و وقار و خواری و شکستگی وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ
و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان یعنی سخنی که ایشان را ناپسند گویند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولا با سلامت یعنی سخنی که در آن اثم نباشد از ایذا
و ضرر ایشان مراد ترک تعرض است بسفها و اعراض از مجادله ایشان و تجاهل از قول ایشان و مراد از سلام ترک است و وداع یعنی ما شما را
با شما کاری نیستیم و در موضع جواب شما در نمی‌آییم و گویند مراد قول سلام علیکم است یعنی چون جاهلان و سفیهان را ببینند بر ایشان سلام کنند تا از شر ایشان
ایمن گردند ابو برزه اسلمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است در حق شخصی که مرا از شما خصلتی دارم و من از مراحمت وارند و ایشان
هنوز بوجود نیامده اند و گویا من در ایشان بنگرم و می‌بینم نصیحت کننده یکدیگر باشند و آنچه دارند بیکدیگر بذل کنند و دایم از مهمان گرامی باشند و بعضی
و حلیم از یکدیگر باشند و بر اطفال رحیم باشند و با بزرگان حرمت و توانگران ایشان بر درویشان … و اقویای ایشان بر ضعیفان شفقت ورزند و عیادت
بیماران کنند و تشییع جنازه کنند و در طریق … سلوک نمایند گفتند یا رسول الله آنها بندگان زمین باشند فرمود نه ایشان را بنده نباشند بلکه خود خدمت نفس خود
کنند و با جاهلان رفق و مدارا نمایند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما وَالَّذِينَ و دیگر عباد الرحمن آنانند که با وجود حسن خلق با خلق حق و خلوت با توجه باشند که يَبِيتُونَ شب بروز می‌آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار
خود سُجَّدًا سجده کنندگان در بعضی از اوقات آن وَقِيَامًا و بر پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد سجده و قیام نماز است و تخصیص عبادت
لیل بجهت آنست که طاعت در آن اشق است و ابعد از ریا عبدالله عباس فرموده هر که در شب دو رکعت نماز با بیشتر گذارد از جمله عباد
وَالَّذِينَ و دیگر ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف به خضوع و خشوع تکیه بر عبادت خود نکرده يَقُولُونَ میگویند …
از خدا اگر رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا ای پروردگار ما بگردان از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا
هست لازم و دایم و بدرستی … غریم از جهت آنکه ملازم باشد و ملازم قرض دار باشد اما آخرا و مفارقت نکند کفار دوزخ را …
و جدا از صاحب خود مفارقت نکند إِنَّهَا بدرستی که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد است از روی آرامگاه وَمُقَامًا و جای بودن و ایستادن
وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که إِذَا أَنْفَقُوا چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نمودند و از حد شرع در نگذشتند در انفاق یعنی در معاصی و محرمات
صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ گیری نکردند مانند تنگ گیری بخیلان … ایشان اسراف انفاق است
در محارم و تقتیر منع حق واجب که آن … و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذَٰلِكَ میان اسراف و اقتار قَوَامًا میان ایستاده یعنی طرفین اعتدال که مراعی
احکام شریعت مرعی داشته از طرفین افراط و تفریط که مذموم است در عقل و شرع احتراز کرده … گفته اند که آنانند که حلال کنند و نفقه
میانه نمایند بر عیال و آنچه فاضل آید در راه خدای تعالی تصدق نمایند از ابوعبدالله علیه السلام مروی است که … آنست که تکسب کنند که اگر مردی در …

خون بنشیند و هر یک بدید و گوید خدایا مرا روزی ده خطاب فرماید که آیا من امر نکردم ترا بالطلب [illegible] دوم مردی که زن خود را دعای بد کند و گوید بار

خدایا مرا از وی خلاصی ده حق تعالی فرماید آیا من ترا مختار نساختم در نگاه داشتن و طلاق دادن سیوم شخصی که مال خود را باسراف صرف کند و گوید خدایا

مرا روزی ده خطاب فرماید ترا امر نکردم باقتصاد و ترک اسراف چهارم شخصی که مال را قرض دهد و گواهی نگیرد و مدیون انکار کند و دعای

بد کند او را حق تعالی گوید آیا ترا باشهاد تمام نکرده بودم وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و دیگر عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای یکی

إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل آن نفس را یعنی آن نفس مؤمن

و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن رده است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد و کاری و راه زدن وَلَا يَزْنُونَ

و زنا نکنند چه اصل معاصی این سه گناه هستند و اعظم ذنوب است از شرک قتل و زنا است که بخاری و مسلم در صحیحین خود از عبدالله مسعود روایت کرده‌اند

که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای الذنب اعظم کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه با خدای شریکی مر اکنی و حال آنکه او ترا آفریده گفتم بعد

از آن چه گناه فرمود آنکه فرزند خود را بکشی بترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام فرمود آنکه زنا کنی با زنان همسایه خود پس حق تعالی برای

تصدیق قول پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیت فرستاد و بعد از آن فرمود وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از این گناهان يَلْقَ أَثَامًا

برسد و ببیند جزای بزه‌کاری خود و گویند اثام درین آیت و فی [illegible] فسوف یلقون غیا چاه‌اند در دوزخ که اگر سنگی از کنار آن رها کنند

در هفتاد سال بقعر آن رسد يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ مضاعف کرده شود مر او را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَيَخْلُدْ فِيهِ

و جاوید باشد در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بی‌مقدار باشد و بعضی از اهل [illegible] گفته‌اند مراد بمضاعف عذاب دنیا است و آخرت و اکثر مفسران

گفته‌اند مراد مضاعف عذاب در آخرت خواهد بود یکی برای کفر و دیگری برای معصیتی که در ایام کفر کرده إِلَّا مَن تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک

وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کاری شایسته یعنی ارکان اسلام عمل کند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل کند

خدای تعالی سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ بدیهای ایشان را که گناهان است بنیکوئیها یعنی معاصی سابقه را محو کند و در موضع آن طاعات لاحقه ثبت

یا توفیق دهد او را تا بجای اعمال [illegible] از ابن عباس و مجاهد و سدی نقلست که [illegible] اعمال ایشانست و در شرک تبدیل [illegible] اعمال

در اسلام [illegible] شرک را باسلام و قتل مؤمنین بقتل مشرکین و زنا را بعفت و احصان بدل فرماید و گویند محو سیئات کند که در اسلام کرده [illegible] در

کفر چنانکه مسلم در صحیح خود آورده مرفوع با بی ذر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود روز قیامت بنده را در عرصه‌گاه حاضر کنند و صحیفه او را

بدست او دهند و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد و میخواند از گناهان کبیره خائف باشد چون همه بخواند [illegible] بنده گوید من گناهان کبیره کدام

[illegible] که [illegible] صحیفه نمی‌بینم [illegible] گویند [illegible] ترا بحسنات بدل کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث میکرد و از خرمی [illegible]

چنانکه دندانهای مبارک او میدیدند و عبدالرحمن جبیری گفته مردی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله چه میفرمائید در حق مردی که هیچ گناهی نمانده باشد

که نکرده باشد [illegible] جان [illegible] آیا او را توبه باشد فرمود [illegible] مومن باشد [illegible] گوید [illegible] از تو

گناهان او حسنات بدل کند مرد [illegible] و بگفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فرو شد در خبر آمده که روزی ساعتی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] مردی آمد [illegible] حضرت [illegible]

مومن نزد رسول الله این درست نه دینار خورد و فرمود ملائکه مرا تکذیب مکن که خدای تعالی مرا راست گو گردانید پس هر گناه که دو برکت چهار صد دینار بود ملک تسبیح کرد
یا رسول الله بخدای که ترا بحق فرستاده که من چهار صد درم در این کیسه کرده بودم فرموده است که نمی الا چون زر بار بر هر چهار صد دینار بار شیشه حقتعالی تبدیل
درهم بدینار کرد و در این حدیث اشارتی عجیب و لطیفه غریب است و آن این که هر گاه خدای تعالی بگفته رسول صلی الله علیه و آله درهم را دینار گرداند
تبدیل بادنی بدانچه برای موافقت گفته خود کند فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات سیئات عباد را بحسنات بدل فرماید و کان الله غفورا
و هست خدای تعالی آمرزنده گناه کاران توبه رحیما مهربان بر ایشان به تبدیل سیئات بحسنات تثبیت ثواب ایشان ابن عباس روایت کند که دو سال از عهد
رسول آیه والذین لا یدعون مع الله الها آخر میخواندیم تا بقوله و یخلد فیه مهانا و بعد از آن دو سال این آیت آمد که الا من تاب و عمل صالحا آخر و رسول صلی الله علیه و آله
بهیچ خبر چنان خرم نشد که باین آیه و آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا و من تاب و هر که توبه کند از معاصی بعد از آن باید و از آن پشیمان گشته و عازم
شود که دیگر اعاده آن نکند و عمل صالحا و کند کار ستوده بجهت تدارک ما فات و تلافی تقصیری که از او واقع شده فانه یتوب الی الله پس بدرستی
که او بازگشته بسوی ثواب خدای متابا بازگشتنی نیکو و پسندیده یعنی رجوع کنم بطاعات آنکه رجوع او محو کننده عقاب باشد و محصل ثواب و جزیل است که
خشنود خدا گردد تا نیکو تر توبه کننده از گمراهی راه یابد تا آنکه برسد و باز ماند هم فرو نمی آرد و نیز وصف عباد الرحمن میفرماید که والذین لا
یشهدون الزور و دیگر بندگان برگزیده حق آنانند که حاضر نشوند در مجلس وعظ و هزل و اباطیل یا مجلس طرب و اهل غنا و مزامیر و بر لهو و لعب و ما یقاربه
و با گواهی ندهند بامر باطل و باز روایت آورد نه شهادت کاذبه نکنند و قول اول از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام منقول است و گفته اند که نظر کنندگان
بهر چه شرعا تحریم آن کرده مشرکانند یا کسانند که از حضور ایشان دلیل رضا باشد عامل اند عباد الرحمن متنفرند از مجلس و مقام اهل لغو
و خطاء عصیان و بر فسق و طغیان و اذا مروا باللغو و چون بگذرند این بندگان حمیده خصال بچیزی که باشد ناپسندیده عقلا و شرعا مروا کراما
بگذرند در حالتی که گرامیان و بزرگوار باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر آن و شروع کنند در آن و از آنچه حسن فرو گذاشته از قوال
و اعراض از ذنوب و کنایت از آنچه قبیح باشد نیز که آن و امثال آن و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد بلغو معاصی است یعنی چون با اهل
لغو بگذرند زهد کام برگیرند و بروند و نفس خود را از ارتکاب آن تا آنکه توقف نمایند والذین و دیگر بندگان حق آنانند که اذا ذکروا و چون پند
داده شوند بآیات الله بآیتهای پروردگار خود یعنی موعظه قرآن لم یخروا علیها نیفتند بر آن صما در حالتی که کران باشند و نشنوند
آنرا بسمع قبول و عمیانا و کوران که نه بینند انوار آن را یعنی مانند کسی باشند که نشنود و نه بیند آنرا و بآن کار نکنند بلکه بروی در افتند بر وجه
بکمال حرص بر استماع آن در حالتی که گوش گیرنده باشند آنرا و بیننده آن بر وجه حفظ و تکمیل است بر خلاف اهل کفر و نفاق که بر روی
افتند مانند کوران و کران در شنیدن و دیدن آن بر وجه قبول و بحساب ظاهر که ایشان از آیات الهی قبول نور ندیده و بسمع قبول استماع ننموده
و بدیده بصیرت او را ندیده و از آن اعراض کرده بر وفق اغراض نفسانی والذین و دیگر آنان که از روی نیاز یقولون ربنا میگویند که ای
پروردگار ما هب لنا ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما و ذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین آنچه روشنی دیده ها بود یعنی ما را از ایشان
خوشدل و شادمان باشیم مراد اهل اولاد و صالح اند زیرا که مؤمن چون اهل صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد و سلیم مراد از این
قول آنست که ازواج و اولاد را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرماید ابن عباس فرموده که مراد از ذریه فرزندیست که به بیند که تا بعلم

فقه کند و اجعلنا و گردان ما را للمتقین اماما برای پرهیزکاران مقتدا یعنی ما را چنان توفیق پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم تا اهل
تقوی بما اقتدا کنند در نماز و پیشوای مردمان در افاضه علم و توفیق عمل و ابوبصیر از ابوجعفر علیه السلم نقل کرده که معنی آنست که بگردان برای ما از متقیان پرهیز
کاران اماما پیشوایانی تا بوی اقتدا کنیم و بنابرین روایت آیت از باب قلبست و مجاهد در تفسیر این گفته که توفیق ده ما را که اقتدا کنیم بکسانی که پیش از ما
بوده اند از صلحا و اتقیا تا اقتدا کنند بما آنانکه بعد از ما باشند اولئک آن گروه مذکور شده اند یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفه
بهشت و آن بلندترین موضعی در آن و این مرتبه غرفاتست که فرموده و هم فی الغرفات آمنون و در فصول آورده که غرفه کوشکهاست از جواهر قائم از زر
و نقره و لؤلؤ و مرجان و یا مراد درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت که دانست نه حجره عرفیه و الحق آنست که مراد منازل عالیه است در جنات
پس این نوع منازل ایشان دهند بما صبروا بآنچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات و بر فقر و احتیاج و برای
فرایض و انواع طاعات و یلقون و به ایشان لقا یابند و حفص ... خوانده تشدید و قاف و باقی بضم یا و کسر قاف خوانده اند فیها در آن بهشت تحیة
زندگانی باقی که هرگز فساد در آن نباشد و سلاما و سلامتی از آفات و او دعای زندگانی دایم و سلامتی شنوند از جانب ملائکه یا تحیت از ملائکه
باشند و سلام از خدا شنوند و هر یک بر دیگری تحیت و سلام کنند خالدین جاویدان باشند فیها در غرفه بهشت حسنت در آنجا هرگز نمیرند و بیرون
نیایند حسنت نیکوست آن غرفه است مستقرا از روی قرارگاه و مقاما و جای بودن و بعد از وصف عباد در حقه و وعده دادن ایشان
برفع درجات عالیه در جنان نعمت جاودانی که مقام نعیم عظمی و درجات علیا که موعود شده اند آن در عقبی بحکمت عبادت الهی است غیر از آن اعراض
دیگر نیست پس فرمود قل بگو ای محمد مر کسانی را که ما یعبؤا بکم چه وزن نهد و چه باک دارد بشما پروردگار من و چه قدر باشد شما را نزد او
لولا دعاؤکم اگر نخواندن و پرستیدن شما باشد مراد بدعا شرف شماست و اکرام او بطوق و طاعت و اگر نه او با شما چون حیوانات برابر است
پس آنچه شما را نزد او جاهی و مرتبه دارد دعاست و عبادت شما او را و گویند معنی آنست که چه کند خدای بعذاب شما اگر خداوند شما را
خدا ایمان و شکر بنا کند ... اگر ... و شکر نمیکند فضل خدا شما را عذاب نمیکرد عیاشی بسند خود از زید بن معاویه عجلی روایت کرده که گفت
من از ابوجعفر علیه السلم پرسیدم و بعد از این آیت که فرمود قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم پس بتحقیق شما ای اهل کفر تکذیب کردید
و منافرت کردید آنچه پیغمبر بشما درودی و عبث و قبول نکردید دعوت اسلام فسوف یکون لزاما پس زود باشد که جزای تکذیب شما لازم شما ملازم
کار شما گردد شما را رسد یا آنکه تکذیب لازم شما باشد تا آنکه شما را بروز وقیع در آورد و گویند مراد قتل بدر است چه آن لازم کفار بود تا آنکه همه کشته
و بواب ابدی پیوستند

سورة الشعراء

ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الشعرا بخواند ده حسنه
بعدد هر که تصدیق نوح نموده و تکذیب او و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و بعدد هر که تصدیق بآن نموده و هر که تکذیب عیسی کرده و تصدیق محمد صلی الله علیه و آله نموده
و ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که حق تعالی مرا اعطا کرد این سوره دراز را که البقره است و آل عمران و نسا و مایده و انعام و اعراف و انفال و طه
و طسم و یس بجای زبور و فواتح قرآن و خواتیم سوره البقره از تحت عرش مرا رسید و حوامیم را بمن عطا فرمود که هیچ پیغمبری را نداده
و سوره مفصل را زیاده بمن ارزانی فرمود ابوبصیر از ابی عبدالله علیه السلم روایت کرده که هر که قرائت طواسین کند شب جمعه از اولیاء الله باشد و
در جوار و کنف او در آید و هرگز در دنیا بیچ گس نشود و در آخرت خدا او را نعم جلیله ارزانی فرماید که فوق رضای او باشد و او را صد حور عین تزویج نماید و ...

چون ختم سوره الفرقان نموده بذکر تکذیب کفار افتتاح این سوره بوصف آن فرموده بسم الله الرحمن الرحیم طسم
از قتاده و ضحاک نقلست که حروف مقطعه اسامی قرآنند و اهل التأویل آنست که بعد از این حروف ذکر قرآن شده و در روایت والبی از ابن عباس آمده
است از اسمای الهی گویند هر حرفی اسمی است چنانچه طسم بطاهر و سمیع و مجید و از صادق مرویست که این قسم است بطول و سناء و ملک و محمد
صلی الله علیه و آله و قرطبی گفت که این قسمت بطول و سناء و ملک او سبحانه و محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که چون طسم نازل شد
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود الطا طور سینا و السین اسکندریه و المیم مکه و در هر تقدیر بسر این مرفوع است تلك این سوره آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب
هویدا کننده قرآن که روشنست حلال و حرام او و یا ظاهرست اعجاز او و یا ظاهر سازنده حق است از باطل جز قرآن این چنین کتابی را که دیده
که بیان کرده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر ایمان آوردن اینها حریص بود و این صورت کار مبارک او است و آیه دلیل است بر کمال رأفت حق جهت
تسلیه دل مقدس او فرموده ای محمد چه دل در ایمان کافران بسته و زعم ایشان قتاده ما که ی لعلك شاید تو باخع نفسك هلاک کننده
کشنده است نفس خود را یعنی بسم آنچه نزدیکست که هلاک کنی خود را الا یکونوا که نباشند ایشان مؤمنین گروندگان ان نشاء
اگر خواهیم ننزل علیهم فرو فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیة ملجئه و یا بلیه عذاب الیم که ایشان را به ایمان در آرد فظلت اعناقهم
پس گردد گردنهای ایشان لها مر آن آیت را خاضعین فروتنان و منقاد گشته کان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که این آیت آوازی باشد که در نیمه رمضان
از آسمان شنیده شود و گفت آن هم خاضع و خاشع و منقاد شوند و در تفسیر اهل البیت آمده که این آیت ندای باشد در آخر الزمان که از آسمان ندا کند
که الا ان الحق مع علی و شیعته بدرستیکه حق با علی است و شیعیان او و ابن عباس روایت کرده که این آیه در حق ما آمده و بنی امیه بعد از آن که گردد
حال از بنی امیه باشد پس جمع اعناق ایشان بناء و ما دهد و گفت این گردنهای ایشان دلیل و خاضع گفتها از صفت ملکی آن قرآن میفوایند و ما
یأتیهم و نمی آید بایشان من ذکر هیچ موعظه و پندی من الرحمن از جانب خدای بخشنده محدث که نو فرستاده است یعنی ایشان سوره
از قرآن مجید فرو فرستاده یعنی بعد از وحی الا کانوا عنه مگر که باشند از آن معرضین روی گردانندگان و اعراض کنندگان بر آنکه هستند بر آن از کفر
و کفر طغیان و عصیان فقد کذبوا پس بدرستیکه تکذیب کردند قرآن بعد از اعراض کردن ایشان از آن بر وجهی که در استهزای آن گوشیدند
و سحر گفتند آن را فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بایشان نزدیک مرگ یا روز قیامت یا در روز بدر انباء ما کانوا به خبرهای آنکه بودند بآن
یستهزؤن استهزا میکردند و آن در مدت اشتداد از قتل و اسیر و عقاب یعنی در آنوقت حقیقت امور مرجع بر ایشان ظاهر شود و بعضی آن عادت
کرده و آن هنگام حسرت و ندامت و ایشان را فایده ندهد و تعجیل سو امروز این معنی خوار که فردا در آن پشیمان شوی و سود ندارد
بعد از این به تفصیل تهدید فرموده افلم یروا آیا نگریستند ویکذبان وقتیکه بنگرند الی الارض بسوی زمین که بجهت قدرت کم
انبتنا فیها چندین گیاه برویانیدیم در آن بعد از مرگ و افسردگی آن من کل زوج از هر صنف گیاه کریم که نیکو و سنده است و بسیار منفعت
هیچ نباتی نیست الا که در آن فایده و منفعت است یا ایشان و یا غیر خود چه فعل حکیم نیست مگر برای غرض صحیح و فایده بلیغ اگر چه ندانند آن را غافل
باشند بعضی از این آیه برستند فرموده آدمیان از نبات زمین اند زیرا که اصل ایشان از زمین است کقوله تعالی والله انبتکم من الارض نباتا
و در ایشان لئیم و کریم است هر که با ایمان و عمل صالح است بهشت رود و هر که بکفر و عمل بد دوزخ رفت ایشان ان فی ذلک بدرستیکه در رویانیدن

بیکی از غایات [illegible] هر آینه دلیلیست بر کمال قدرت حضرت عزت [illegible] خود و فرار [illegible] و ان ربک

پروردگار تو ای محمد لهو العزیز هر آینه اوست غالب و توانا بر انتقام کشیدن از کفار بانزال عذاب الرحیم مهربان

دادن ایشان و بسط [illegible] عطا برای مؤمنان و انعام بانواع نعم بر جمیع بندگان بعد از آن بیان قصص انبیا خود میفرماید برای تسلیه

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص او بر صبر و امیدواری او بنزول نصرت [illegible] اول قصه موسی و فرعون [illegible] و اذکر [illegible]

میفرماید و اذ نادی ربک موسی و یاد کن چون ندا کرد پروردگار تو موسی را [illegible] نزدیک بدرخت رسید و نوری از آن لامع گشت

و از آنجا ندا کرد که انا الله رب العالمین و بعد از آن ندا کرد او را که ان ائت القوم الظالمین بیا بگروه ستمکاران [illegible] بکفر و ستم بنی اسرائیل

[illegible] ایشان توجه کن قوم فرعون بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بکفر و ستم بنی اسرائیل الا یتقون آیا نمی ترسند

[illegible] که از خدای و عذاب او [illegible] بایدکه بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بر دارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال موسی گفت

موسی در جواب این ندا رب ای پروردگار من انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یکذبون از آنکه تکذیب کنند مرا [illegible] و یضیق

صدری و تنگ شود دل من از تکذیب ایشان و لا ینطلق لسانی و گشاده نشود زبان من و عقده که دارد [illegible] قبل از زوال [illegible] بود

[illegible] فارسل الی هرون پس بفرست جبرئیل الی هرون بسوی برادر من هرون [illegible] شریک من گردد در رسالت [illegible] فرعون [illegible]

ولهم علی ذنب و مر ایشانراست بر من گناهی [illegible] قتل قبطی [illegible]

فاخاف ان یقتلون پس میترسم از آنکه بکشند مرا بعوض قتل قبطی قبل از آنکه ادای رسالت کنم [illegible]

قال کلا گفت [illegible] فاذهبا پس بروید تو و برادر تو هرون بایاتنا [illegible]

[illegible] انا معکم [illegible] مستمعون [illegible]

[illegible] فاتیا فرعون پس بیائید بفرعون فقولا پس بگوئید [illegible] انا

رسول رب العالمین [illegible] پروردگار عالمیانیم [illegible] ان ارسل که بفرست معنا بنی اسرائیل [illegible] بنی اسرائیل

[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible] فرعون [illegible] هرون [illegible]

[illegible] فرعون [illegible] دعوی [illegible]

فرعون [illegible] فرعون موسی را [illegible]

قال گفت فرعون موسی را الم نربک آیا نه پروردیم ترا فینا در میان خویش ولیدا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت و لبثت فینا و درنگ کردی در میان ما

من عمرک از زمان عمر خود سنین سالهای چند [illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible] فرعون [illegible] دعوت کرد [illegible]

[illegible] سال [illegible] فرعون [illegible]

یاد کن که وفعلت و کردی فعلتک التی فعلت آن کار که کردی یعنی قبطی را که خباز بود بکشتی وانت من الکافرین و تو از ناسپاسان
نعمت مرا که قصد یکی از خواص مرا کردی [illegible] نعمتی یا از گروه کافران [illegible] قال گفت موسی در جواب فرعون که فعلتها اذا کردم آن کار
را که قتل قبطی بود آن هنگام وانا من الضالین و من بودم از غافلان یعنی [illegible] من [illegible]
آنست که من قصد کشتن او نکردم [illegible] قصد کشتن او نبودم جز غرض من از آن [illegible] خلاصی بنی اسرائیل بود از کشتن قبطی لیکن اتفاقا [illegible]
و فوت شد پس موجب ملامت و عتاب باشم چنانکه [illegible] که معنی آنست که من گمراه بودم از دانستن اینکه آن فعل موذی بقتل او شود یا فعل من [illegible] همچو فعل ضلال
بود [illegible] عمل [illegible] و جهال [illegible] آن فعل [illegible] بودم ففررت منکم پس بگریختم از شما لما خفتکم آنهنگام که ترسیدم که مرا
[illegible] فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردگار من [illegible] حکما [illegible] فهم توریه و دانستن حلال
و حرام [illegible] و احکام وجعلنی من المرسلین و گردانید مرا از فرستادگان [illegible] مرا [illegible] در زمین [illegible] فرستاده
[illegible] که چون فرعون [illegible] که تو کودک بودی ما ترا پروردیم [illegible] سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجایی رسید [illegible]
[illegible] موسی [illegible] انکار [illegible] علم [illegible] فرستاده [illegible] تربیت [illegible] وتلک نعمة
وآن تربیت نعمتی است ظاهر که تمنها علی [illegible] بر من [illegible] ان عبدت [illegible] بنی اسرائیل
فرزندان یعقوب [illegible] قتل اولاد [illegible] سبب آن شد که در سرای تو افتادم [illegible]
تو واقع شدم [illegible] اگر تو چنین نمیکردی مادر مرا [illegible] قوم [illegible] نعمتی است که
ذبح بنی اسرائیل است [illegible] قوم [illegible]
[illegible] و چون فرعون جواب [illegible] در نبوت موسی [illegible] دعوی تو
رسالت [illegible] قال فرعون وما رب العالمین گفت فرعون [illegible] رب العالمین [illegible] دعوی
[illegible] رسول رب العالمین [illegible] موسی جواب از آن [illegible]
[illegible] گفت موسی در جواب فرعون [illegible] رب السموات والارض [illegible]
وما بینهما و آنچه در میان آنهاست از حیوانات و نباتات و جمادات ان کنتم موقنین اگر هستید [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible]
[illegible] قال لمن حوله گفت فرعون مر آنها که گرد او بودند از
اشراف و اکابر قبط [illegible] الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب [illegible]
پروردگار [illegible] قال گفت [illegible] ربکم خدای
[illegible] و رب آبائکم الاولین [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] فرعون [illegible]

قال گفت فرعون قوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستی که فرستاده شما الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آنکه فرستاده شده بسوی شما لَمَجْنُونٌ هر آینه دیوانه است
که جواب مطابق سؤال نمیدهد. از موسی تفسیر قول فرعون شنید که نسبت جنون بود باو داد دیگر باره مشغول شد تا کید حجت و زیادتی بصیرت قال گفت پروردگار
عالم رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار مشرق و مغرب وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست و شما هر روز آن را مشاهده میکنید که او
آفتاب را از مشرق طالع میسازد و حرکت آن میدهد بمداری که غیر مدار روز دیگر است پیش از آنکه وی را بمغرب برساند بر وجهی که امور کائنات بآن
منتظم اند إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید که فهم کنید و دریابید یعنی اگر عقل دارید میدانید که جواب سؤال شما چنین است زیرا که هیچکس را از حقیقت حق
آگاهی ممکن نیست و هیچ صفت از عقل و فهم و وهم و حس و قیاس کنه ذات بیچون خداوند سبحانه از آن منزه و مقدس است هر چه سوای او محدث اند و محدث
ادراک محدث نتوانند کرد پس بوضوح این آیات بینه بر وجه حالی جمیع علم دیگر بهانه ای خواندن و [illegible] از عقل جا یافت و از جواب در حجت فرعون از
جواب فرو ماند در غضب شد و از سر تجبر و تکبر بتهدید موسی در آمد قال گفت ای موسی لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا اگر فرا گیری معبودی غیری بجز من لَأَجْعَلَنَّكَ
هر آینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان یعنی ترا از جمله کسانی گردانم که حال ایشان را میدانی در زندان من و خبر آمده که سجن فرعون از قتل بتر بود
زیرا که [illegible] در زندان [illegible] میکرد و جایی عمیق می انداخت که در آنجا هیچ نمیدید و نمی شنید و [illegible] الا [illegible] پس موسی را الهام نمود این نوع را تا آن
وجه موسی علیه السلام سخن بشنید قال گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا [illegible] در زندان کنی و اگر چه آرم تو بِشَيْءٍ مُبِينٍ چیزی روشن رسالت من یعنی معجزه که
دلالت کند بر صدق دعوی من چون فرعون ذکر معجزه بشنید از روی استبعاد قال گفت فَأْتِ بِهِ پس بیار آن چیزی را که میگویی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راستگویان در آنکه آن معجزه بینه هست فَأَلْقَى عَصَاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنگاه آن عصا بود
ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهایی [illegible] که همه آن حاضران [illegible] دراز اژدها شد فرعون چون او را بدید بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند
بر وجهی [illegible] و [illegible] گشت و [illegible] عصا مقدار یک میل بر هوا مرتفع شد پس فرود آمد و [illegible] گفت ای موسی
بفرما آنچه میخواهی فرو برم فرعون چون این حال را دید [illegible] اظهار عجز و تنزل کرد بموسی گفت [illegible] پس موسی از آنکه
آن عصا گشت وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون آورد دست خود را از گریبان بعد از آنکه [illegible] فَإِذَا هِيَ پس آنگاه آن دست بَيْضَاءُ
سفید و درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ مر نظرکنندگان را [illegible] آفتاب [illegible] و از غایت درخشندگی نزدیک بود که دیده ها را خیره سازد و نور آن
برد و روشنی آفتاب غلبه کرد پس فرعون بعد از دیدن این دو معجزه عظیم [illegible] که مبادا مردمان از عبادت او عدول کرده و بموسی گروند
قال گفت بر وجه حیله و مکر لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف را که در گرد او بودند إِنَّ هَذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوگری داناست
کرد و در سحر و مهارت تمام دارد يُرِيدُ میخواهد أَنْ يُخْرِجَكُمْ که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که مصر است بِسِحْرِهِ بجادوی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ
پس چه میفرمایید شما در کار این [illegible] ظاهر [illegible] که معجزه موسی بر فرعون [illegible] الحال او را از دعوی ربوبیت [illegible] در مقام مشورت آمد
از رتبه انا ربکم الاعلی بتنزل [illegible] از پرستندگان خود در کار موسی مشورت طلبید [illegible] از موسی [illegible] بر ملک [illegible] قَالُوا أَرْجِهْ
گفتند که [illegible] از امرش وَأَخَاهُ و برادر او را [illegible] تا از ظهور کذب ایشان [illegible] و گماشتگان بفرست وَابْعَثْ و برگمار
فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خویش حَاشِرِينَ جمع کنندگان [illegible] روان کردن [illegible] يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر که

بکل سحّار علیم تا بیارند بتو هر جادوگری دانا در سحر تا بموسی غالب شوند و سحر او را در هم شکنند فرعون کس فرستاد بطلب ساحران از شهرها فجمع السحرة پس جمع کرده شدند

جادوان لمیقات یوم برای هنگام روزی معلوم دانسته و وعده داده که وقت چاشت بود از روز عیدی که ایشانرا بود از ابن عباس مرویست

که چنان اتفاق افتاد که آن روز روز شنبه بود و اول روز نوروز و این زینه که ضحی اجتماع ایشان در اسکندریه بود و قیل و گفته شد یعنی فرعون گفت للناس

مردمانرا هل انتم مجتمعون آیا هستید شما مجتمعون فراهم آینده کان مراد ترغیب ایشانست در اجتماع یعنی البته باید که بشتابید و جمع شدن در قول او هم آمده

لعلنا نتبع السحرة شاید که ما باتفاق متابعت کنیم بروی کیش جادوان و ثابت باشیم در دین ایشان نه موسی را در دین او ان کانوا هم الغالبین اگر باشند ایشان غلبه کنندگان بر موسی

و هم عرض ایشان ازین کلام نه اتباع سحره بود بلکه غرض کلی ایشان آن بود که تابع موسی نشوند فلما جاء السحرة پس آنگاه که آمدند جادوان بمصر

فرعون ایشانرا بخود طلبید و انواع حرمت داری و دلنوازی با ایشان کرد ایشان بکتابت گستاخ شدند قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را ائن لنا لاجرا

آیا مارا باشد مزدی از نزدیک تو ان کنا نحن الغالبین اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر ساحر خصمان تو قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد و انکم اذا

و بدرستی که شما باشید آن وقت لمن المقربین از جمله نزدیکان [illegible] بارگاه ما [illegible] اول کسی که بمجلس درآید و آخر کسی که بیرون رود

شما باشید مراد آنست که [illegible] و منتظر [illegible] وعده منتظر گشتند [illegible] و ادوات خود را در میدان

بیرون آوردند وقت معلوم و موعود در برابر موسی علیه السلام صف کشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی یا ما عصاهای خود را بیفکنیم قال لهم موسی

گفت مر ایشانرا موسی که القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکننده اید غرض موسی [illegible] امر ایشان نبود بسحر بلکه اذن بود در تقدیم ایشان

تا عمل ایشان نموده شود [illegible] ابطال آن برای اظهار حق فالقوا پس بیفکندند حبالهم رسنها و عصیهم عصاهای خود را که مجوف کرده بودند و در آن سیماب

ریخته و آن هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود و قالوا و گفتند [illegible] رسنها و عصاها بحرکت آمد و ازدهاها [illegible] بعزة

فرعون سوگند بر بزرگی جاه و دولت و غالبیت فرعون [illegible] انا لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی [illegible]

[illegible] فالقی موسی عصاه پس بیفکند موسی عصای خود را [illegible] ازدها گشت فاذا هی

پس آنگاه آن عصا اژدها شده تلقف فرو میبرد ما یافکون آنچه تزویر میکردند [illegible] این سحر است [illegible]

[illegible] فالقی السحرة پس بروی درافکنده شدند آن ساحران ساجدین سجده کنندگان [illegible] حق تعالی [illegible]

بعطای توفیق لطف [illegible] قالوا گفتند آمنا برب العالمین ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان رب موسی و هرون آفریدگار

موسی و هرون تخصیص [illegible] ربوبیت فرعون [illegible] ایمان

[illegible] قال آمنتم له [illegible]

آمنتم [illegible] قبل ان آذن لکم [illegible]

[illegible] انه لکبیرکم الذی علمکم السحر [illegible]

مراد فرعون [illegible]

در کشیده‌اید از عبادت من و تابع موسی گشته فلسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی اگر مال
عقوبت کرده که لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم و ارجلکم دستهای و پاهای شما را من خلاف از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا بالعکس
یا دستها و پاهای شما را ببرم گفت مخالف که دیده ام و لاصلبنکم اجمعین و هر آینه بردار کنم شما را تا آنجا که بمیرید و بیم مخالفان عبرت گیرند
قالوا گفتند ساحران ایمان آورده لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما یعنی از ضرر تهدید تو و مرگ خود نمی ترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی
پروردگار خود منقلبون بازگردندگانیم چه ما را جزای عظیم خواهد بود در ایمان و صبر ما بر عقوبت تو که آن جنت نعیم است که هرگز فانی نشود
پس قطع دست و پای ما سبب وصول ما بنعیم ابدی و سرور دائمی سرمدی خواهد بود انا نطمع بدرستی که ما طمع داریم ان یغفر لنا آنکه بیامرزد برای ما
ربنا پروردگار ما خطایانا گناهان ما را ان کنا بجهت آنکه بودیم از اهل این محفل اول المؤمنین اول گروندگان بوحدانیت خدا
پس فرعون لعین فرمود تا دست راست و پای چپ آن مؤمنان را قطع کردند و آنها را از دارها بیاویختند و حضرت موسی برای ایشان دعا کرد تا حجاب
از پیش نظر ایشان برداشته شد منازل قرب و مقامات انس ایشان منظر ایشان درآمده تا سختی نیافتند و در روایت آنکه اول کسی که قطع دست و پا امر کرد فرعون بود
پس موسی بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بایشان مینمود و روز بروز فساد و عناد ایشان بیشتر میشد تا هلاک
ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود چنانکه میفرماید و اوحینا و وحی کردیم الی موسی بسوی موسی
ان اسر بعبادی آنکه در شب ببر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را از شهر مصر بکنار دریا و هلاک کفره در پی است و لیکن چون در پی فرعون
شما کسی از فرعونیان واقف نشود و گفت آنکه ایشان خبردار گردند شما قطع مسافت بسیار کرده باشید و بشما نتوانند رسید تا حدی برسید انکم
متبعون بدرستی که شما از پی درآمده شدگانید فرعون و قوم او از پی شما درآیند اما بشما نرسند بلکه ما شما را از دریا بگذرانیم و ایشان را
غرق سازیم و در مختار القصص آورده که موسی چون بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایه‌ها و زیورها از قبطیان بعاریت بستانند بهانه آنکه عید ما نزدیک است و میخواهیم که آنها را خود
بآن بیارائیم عاریت گرفته و وعده فرمود که در فلان شب تهیه اسباب نموده توقع طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان همین صورت اسباب سفر
مهیا ساختند و چون وقت رحیل راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و منتهای ایشان معلوم کردند گفت آن بود که یوسف صلوات الله علیه گفته بود که
بنی اسرائیل تا تابوت وی را با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم هیچکس را بر مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود و موسی خود ندید
که هر که مرا بر مدفن یوسف علیه السلام مطلع گرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه نابینا بر این مطلع بود که از موسی تا در بهشت او را با خود نگیرد
که صندوق یوسف در فلان موضع در قعر دریای نیل است اسرائیلیان بیرون آوردند و وقتی که قمر طلوع کرد آسمان آمد تا صبح پس اسباب برداشته روی براه نهادند
و در آن روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه ایشان گفتند که بنی اسرائیل چه میخواهند که تهیه اسباب عید مشغول اند و در روز حوم
خواستند که عقب ایشان روند درخانه قبطی یکی از آن قوم مرده بود و بتعزیت او مشغول شدند و در روایت آنکه حق تعالی بموسی وحی کرد
که بنی اسرائیل را امر کن تا هر جماعتی بخانه روند و بره از آن در هر سرایی که ایشان باشند بره بکشند و سرای را بخون آلوده کنند که من پیکان را
خواهم فرستاد تا کودکان فرعونیان را هلاک کنند و این علامت برای آن باشد تا بخانه نروند که در آن بخون آلوده باشد و بعد از آن قوم آرد بسرشته و فطیر
بپزند و تناول نموده بر کنار دریا برند که آنجا امری عجب روی خواهد نمود ایشان چنان کردند و روی بکنار دریا نهادند و چون روز شد و امری از آن

پس آنکه قبطیان خبر بفرعون رسانیدند که موسی و سایر بنی اسرائیل با اهالی را برداشته و فرزندان را بگشتند فرعون لعنه الله ... رفتند بنهایت
و بربالای آن بنشست و در آن روز جمیع لشکر را امر کرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس بفرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ در شهرها که بجای نزدیک بود حَاشِرِينَ
جمع کنندگان لشکر را و هر لشکر را جمع کردند فرعون گفت إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ هر آینه گروهی
اند که فرعون ایشان را اندک شمرد و حال آنکه عدد ایشان که در سن از بیست در گذشته بودند و بعضی برسیده ششصد و هفتاد هزار بودند عدد
مجموع قوم موسی از صبیان و کهول و شبان هزار هزار اما فرعون ایشان را اندک خواند که هزار
آمده که فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه داشت که در هر یک ... و در زین بوده هر یکی از ایشان صاحب هزار سوار بوده ...
پس از خود برابر بنی اسرائیل اندک ساخت و لیکن از آن بود مدد در شهرها که لشکر را جمع کردند و ندا در دادند که بنی اسرائیل گروهی اندک اند
وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ و بدرستی که ایشان ما را هر آینه بخشم آرنده اند که چه از ما گرفته اند و براهنمای قوم ما بیم اند داده و ما را کشته اند وَإِنَّا لَجَمِيعٌ
و بدرستی که ما جمعی هستیم حَاذِرُونَ حذر کنندگان از ایشان و ملاحظه و احتیاط نماینده کان در امور و که این لشکری چنین عظیم بر سر آنها میرویم و اگر
معلوم است که عرب ... که ما را ... میتوان کرد و گویند حاذرین سلاح دار است یعنی ما هم سلاح داریم و ایشان بی سلاح
سلطنت او ... ما خواهد شد و در روایت ابن عباس فرعون با هزار سوار دلیر که بر سر هر یک بیضه بود در عقب موسی روان شدند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون
آوردیم فرعونیان را یعنی در دل ایشان افکندیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای مملو از اشجار وَعُيُونٍ و از چشمهای آب روان
وَكُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهای نیکو و خوش آمده و آراسته كَذَلِكَ همچنین کردیم ما با ایشان یعنی بیرون آوردیم ایشان را
این نوع بیرون آوردن وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و قولی آنست که بنی اسرائیل
بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمدند همه اموال قبطیان را بتصرف در آوردند و اصح آنست که در زمان داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافتند
بتصرف خزانه قبطیان شدند و در بعضی تفاسیر وارد شده که فرعون در حین خروج ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه
تعیین نمود و ششصد هزار بر میسره نامزد کرد و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با ملکی بسیار در قلب قرار گرفت یکی لشکر را با عرق
جوشن شده در موج چون دریای آهن خروشیم و دلیران بر کین دشمن بر ... چون مردم تیه تابر فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ
در حالتی که قصد کنندگان بودند بطرف مشرق چون لشکر بنی اسرائیل بر آن صوب رفته بودند و اکثر علما گفته اند که مراد آنست که در هنگام طلوع آفتاب بنی
اسرائیل رسیدند و در آن محل لشکر موسی علیه السلام بکنار دریای قلزم رسیده و تدبیر در عبور میکردند که ناگاه لشکر فرعونیان پیدا آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ
پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه یکدیگر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را خواهند
یافت و ما از ایشان گرفتار خواهیم شد اکنون ما را چه علاج و چگونه توانیم دوانید که دریا از پیش و دشمن از پس و در پیش همچنین حیرت ... ما را
قَالَ كَلَّا گفت چنین نیست که ایشان ما را در یابند إِنَّ مَعِيَ رَبِّي بدرستی که با منست پروردگار من بحفظ و نصرت سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا
در نجات و راه خلاص العالم القصه چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسید حق تعالی میان ایشان ابری کرد و دودی ... ایشان را
فرعون قوم خود ... آفتاب ... شود و کار از میان برخیزد و شتاب کنید که راه خلاص بر ایشان بسته است دریا در پیش و ...

مرویست که مؤمن آل فرعون در پیش موسی ایستاده بود گفت ای موسی بکجا مامور شده که دریا در پیش و لشکر فرعون از پی درآمد گفتند موسی علیه السلام جواب داد که مامور شده‌ام

بدریا و متوقعم که چگونه بگذشتن آن مامور شوم و بچه وجه از آن بگذرم و بنی اسرائیل اضطراب میکردند موسی متعلق شده بدرگاه الهی مناجات و دعا

سلام نقلست که موسی حسب مناجات روایتست و گفت یا کان قبل کل شیء و المکون لکل شیء و الکائن بعد کل شیء اجعل لنا فرجا و مخرجا فاوحی الی موسی

وقتیکه ما دریا را بحکم تو بمیدادیم و در الکتب ... و عصا بر آن زن و بر آن حکم کن تا راه دریا در روی ... که آنجا میسر شود فاوحینا پس وحی کردیم

الی موسی بسوی موسی ان اضرب بعصاک البحر بزن عصای خود را بدریا نیل که مابین ایله و مصر است و یا بدریای قلزم که میان یمن و مکه است

تا مصر موسی علیه السلام بر لب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فانفلق پس در هم شکافت دریا و دوازده راه پیدا شد فکان

کل فرق پس بود هر پاره که جدا شده بود از هم کالطود العظیم مانند کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند برآمد و قرار گرفت وازلفنا ثم

و نزدیک گردانیدیم آنجا که شکافته شده بود دریا الآخرین و دیگرانرا یعنی قوم فرعون را بر لب دریای نیل فرا آوردیم که شکافته شده بود

آورده اند چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال را بدید خواست که سپاهیان قوم را فریب دهد گفت ای قوم چه می بینید دریا از هیبت من شکافته

تا من خصمان او گفت تو خود میدانی که این صورت بتعلیم موسی واقع شده ... که بدریا در نیاید که خود ... هلاک گرداند فرعون خواست

که عنان بتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون بر اسب نر سوار بود اسب او بوی مادیان شنیده عنان

تمالک از دست داده روی بدریا نهاد و لشکریان چون دیدند که فرعون بدریا در آمد هر فوج از راهی بدریا درآمدند و میکائیل از عقب آن لشکر ایشان را

و لشکریان را میراند تا تمام بدریا درآمدند و حکم الهی بدریا رسید که بحال خود باز رود یکبار در هم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل

بکنار دریا بسلامت قرار گرفته کما قال جل قدرته و عظمته وانجینا موسی و نجات دادیم موسی را علیه السلام ومن معه و هر که با او بود

اجمعین همه را ایشان آب دریا را که بر ایشان مرتفع گشته بود نگاه داشتیم تا همه از آن راه گذشتند ثم اغرقنا الآخرین پس غرق کردیم

دیگرانرا یعنی جمیع قبطیان را بنوعی که چون میان راه رسیدند آبها را از سر ایشان فرود آوردیم و همه را هلاک گردانیدیم ان فی ذلک

بدرستی که در نجات دادن موسی و قوم او و غرق کردن فرعون و اتباع او لآیة هر آینه علامتی است روشن و حجتی بر قدرت الهی و ما کان

اکثرهم و نبود بیشتر قوم فرعون مؤمنین گروندگان چه از تمامی قبطیان از مؤمنان غیر حزقیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورده

بود و او با حضرت موسی از مصر بیرون آمده بود و از زنان همین آسیه زن فرعون و زنی که راه نمود که تابوت یوسف علیه السلام وان ربک

و بدرستی که پروردگار تو ای محمد لهو العزیز هر آینه اوست غالب و بهلاک دشمنان اوست غالب و به دوستان الرحیم مهربان که عقوبت نکند تا نبود

الزام حجت با دوستان خود واتل علیهم و بخوان ای محمد بر کافران عرب نبأ ابراهیم خبر ابراهیم که ایشان خود را نسبت بوی میکنند و بنور ... او

مفتخر اند و در خبر ... تو موعظت و عبرتست اذ قال لابیه چون گفت ابراهیم پدر خود را یعنی آزر ... که بمنزله پدر بود در تربیت

و شفقت و قومه و قوم خود را که اهل بابل ... ما تعبدون چه چیز را می پرستید غرض وی از این

سؤال آن بود که ایشان را ... که مستحق عبادت نیستند قالوا گفتند در جواب ابراهیم علیه السلام نعبد اصناما می پرستیم بتانرا

فنظل لها عاکفین پس همیشه می باشیم مر آنرا عاکفین ملازمان ... در روز مر او را صورتهایی بود که از زر و نقره و از انواع فلزات بصور مختلفه

و بعبادت آن مداومت می‌نموده‌اند قال گفت ابرهیم بر وجه الزام که بتان را هل یسمعونکم آیا می‌شنوند خواندن شما را و اجابت دعای شما می‌کنند
اذ تدعون وقتی که بخوانید ایشان را او ینفعونکم یا سود می‌رسانند شما را اگر پرستش ایشان می‌کنید او یضرون یا زیان می‌رسانند اگر اعراض کنید از عبادت
ایشان از جواب عاجز شده دانستند که هیچ جواب دهند پس بطریق تقلید متمسک شده قالوا گفتند در جواب او بل نه چنانست که تو گفتی از آنکه
نفع و ضرر از ایشان دیده‌ایم بلکه وجدنا آباءنا یافتیم پدران خود را کذلک یفعلون همچنین می‌کردند یعنی تمام ما پرستش می‌کنند
و بر آن مقیم بوده‌اند و ما نیز اقتدا بایشان کرده بر پرستش اینها قیام می‌نماییم و ما را بر پرستش ایشان هیچ دلیل نیست بر صحت دین خود اما کجت ایشان طلا از راه حق
برگشته روی در بادیه ضلالت نهاده‌اند یکی آنکه گفته‌اند که ما را صدقت که جواب گوییم از عبادت خدا بر پرستش کرامی آوردیم از ما ملی آید پس از مخلوقات حیزی
اختیار کرده‌ایم تا ما را بجنابی نزدیک گرداند چنانچه گفته که نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی دوم آنکه هر چیز را خاصیتی است خاصیت این بتان آنست که شفیع
باشند چنانچه اگر هؤلاء شفعاؤنا عند الله سیوم آنکه اعظم شبهای ایشان تقلید است همچنانکه در جواب ابرهیم گفتند که بل وجدنا آباءنا
کذلک یفعلون قال گفت ابرهیم علیهم افرأیتم آیا دیده‌اید و دانسته‌اید استفهام برای تقریر است بدانید که ما کنتم تعبدون آنچه
هستید که می‌پرستید انتم و آباؤکم الاقدمون شما و پدران پیشینه شما پرستیده‌اند فانهم پس بدرستی که آن معبودان شما و آبای شما
عدو لی دشمنان منند یعنی مراد ابرهیم از آنست که این اصنام اعدای پرستندگان خودند زیرا که عبده ایشان متضرر می‌شوند از جهت ایشان زیاده از آنکه
کسی از عدوی خود متضرر گردد چه ضرر خلود عذاب الیم و عقاب جحیم که از عبادت ایشان حاصل می‌شود اعظم اکثر مضرت است و یا معنی مراد آنکه
من دشمنم مر ایشان را چه هر که را دشمن اند او نیز دشمن است یعنی عدوی خود متضرر گردد چه ضرر خود را در کار خلق نمی‌بیند ایشان ظاهر کرده
یعنی من مخالف و معادی ایشانم الا رب العالمین لکن پروردگار عالمیان که از آن تو او صفات کمالیه حضرت عزت می‌فرماید
تا قوم حجت از عبادت اصنام که لا یضر و لا ینفع اند بازگشته بعبادت رب او سبحانه میل کنند و می‌گوید که الذی آن پروردگار عالم است که خلقنی
آفریده مرا و از عدم بوجود آورد فهو یهدین پس او راه نماید مرا بر اینکه مرا بر تحول فضل او بر مرا بر آنکه حق و راه صلاح مرا هدایت
ما فعلیکم مرا کجت طاعت و عبادت و هدایت نماید مرا ارشاد آن کجت والذی هو یطعمنی و آنکس است که میخوراند مرا طعام که قوام و قوای
بدن با آنست و یسقین و می‌آشاماند مرا آبی که موجب تسکین تشنگی است و سبب ترطیب اعضا و در کشف الاسرار از ذوالنون مصری نقل کرده
طعام طعام معرفت است و آن شراب شراب محبت که دلها بآن زنده شوند که نه می‌بیند دوستی که از آن بزرگوار است که شراب المحبة آن را و کل شراب سواه سراب
و از فحوای این کلمات اسرار حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی بیرون آید و اذا مرضت فهو یشفین و چون بیمار شوم پس او شفا
دهد مرا و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که معنی آیت آنست که چون بیمار شوم بگناه شفا دهد مرا بتوبه یعنی گفته که مرض بروئیت الهیات و شفا
مشاهده انوار احدیت و در بحر اوله بیماری تعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق و آن و ابرهیم گفته که غایت حضرت در آن مسالک الهی منقطع
خلق بیک نوبه دهد یعنی ... از مرض تعلقش از رها در کار این روایت کرده که بیمار شده رفتم طبیب را دیدم نشسته و جمعی بیماران بر وی جمع
و هر کسی علاج خود میطلبید و او هر کسی را دوا می‌فرمود که در خور او بود آن انما چون نفود آمد گفتم ای بیمار دل از عبادت و سیاه تقوی و صلاحت
بر وی بد طبیب سالکی تو طبیبی خانی مرا باز هست ... جواب داد که علت گناه بر مرض مستولی گشته ... نقل از کرانت

کماداریب و در این باب علاجی فرما که بوجه صحت مزاج و سبب خشت [illegible] گردد طبیب گفت هلیله صبر [illegible] بالبلیله و النفع و در هاون نرم و نیارشد بسته

افکن و بدین ترتیب هوای نفس امارهٔ مکث صلایه کن و در تابه صحن غم انداز و آب حیا در شرم برو بریز و باتش محبتش بجوشان و بکفچهٔ عصمتش بگردان تا حیا

حلم برآرد آنگاه بر وزن صفا پیالهٔ دل بر و جه رضا باده کن و در وقت سحر از دست تری کوشش کن تا درد گناه تو بعت غم طاعت مبتدل گردد و راحت

یابد چون از این سخن و جو گرده مضمون انتقال بر زبان او جاری گشت چه گوید که چنانک [illegible] مراد ادکی والذی

و دیگر پروردگار عالم آنکس است که یمیتنی میراند مرا در دنیا وقت انقضای اجل ثم یحیین پس زنده گرداند مرا در آخرت برای جزا و مجازات

قبلی که نقر میراند بجهل و زنده گرداند بفضل و گویند میراند بمعصیت و زنده کند بتوفیق طاعت یا میراند بجهل و زنده کند بعقل و محققان گفته اند که اما

و احیا بجز دولت در جا و یا تعلق ذکر و یا استغراق و کلی یا با صفات تربیت و اخلاق روحانیت و الذی و آنکس که اطمع ان یغفر لی

طمع دارم که بیامرزد برای من خطیئتی گناه مرا یوم الدین روز جزا اسناد گناه بخود با وجه عصمت انبیا که از نقل و انقطاع تمام

سنحه و امید او ترک اولی است و گفته حسنات الابرار سیئات المقربین سؤال است ازین قایل که صدور این کلام از حضرت خلیل صلوات الله علیه و آله اکبر

احتجاج بود بر قوم و اخبار ایشان که صاحب الوهیت آنست که فاعل این افعال است و بعد از آن او است حکایت میفرماید از ابراهیم علیه السلام از دعا

و سؤال خود بقوله رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن مرا حکما کمال در علم و عمل تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم و گفته

مراد حکم نبوت است و الحقنی و در رسان مرا یا توفیق کمال در علم و عمل بالصالحین بنیکان این راه و برگزیدگان درگاه یعنی در عداد ایشان که

کامل در صلاحیت و اصل صلاح اند این آیه در بیان نفس صغری و اجعل لی و گردان برای من لسان صدق زبان راستی یعنی ثنای نیکو

فی الآخرین در میان آیندگان یعنی ثنای نیکنامی و آوازهٔ مرا جاری گردان بر زبان کسی که از پس من آینده بوجهی که آثار آن در دنیا تا روز قیامت باقی

و این دعا قبول یافت [illegible] جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میگویند و ملت او دارند و [illegible] برای که بزرگ اهل دین [illegible] توجه

[illegible] آخرین امت آن حضرت خاتم است صلی الله علیه و آله و سلم و اجعلنی و گردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت پر نعمت در آخرت

یعنی مرا اهل گردان که [illegible] منازل بهشت نزول کنند و اغفر لابی و بیامرز پدر مرا که اعم او بود [illegible] در اسلام [illegible] انه کان من الضالین

بدرستی که او است از گمراهان [illegible] از طریق حق منحرف و غافل از جادهٔ صواب در مجمع آورده که [illegible] او [illegible] از روی جهل کافر [illegible] بسبیل عناد

و جحود و چون استغفار ابراهیم برای عم خود در [illegible] در سوره التوبه [illegible] مشروط [illegible] در آمده و [illegible] موقوف

برای و گفته آن [illegible] وعده ایمان داده بود [illegible] ابراهیم [illegible] طمع و امید داری از برای او استغفار [illegible] ابراهیم

[illegible] استغفار برای کافر روا [illegible] و لا تخزنی و رسوا مکن [illegible] مراکب [illegible] و [illegible] رتبه من از رتبه [illegible]

یوم یبعثون روزی که برانگیخته شوند همه مردگان و در مجمع آورده که این دعای [illegible] بود و [illegible] و تعلیم ایشان [illegible] انبیا که عصمت [illegible]

[illegible] و [illegible] ان [illegible] آن روز یوم یبعثون میگوید یوم لا ینفع روزی که سود نکند و فایده نرساند و [illegible] مال و لا بنون

مال و نه پسران هیچکس الا من اتی الله مگر کسی که بیاید بخدا بقلب سلیم بدل خالص از کفر و معصیت [illegible] اموال [illegible] در راه حق [illegible]

[illegible] راه حق ارشاد [illegible] آن مال و فرزند [illegible] از [illegible] علیه [illegible] قلب سلیم [illegible] سالم [illegible] اسلام

از شرک و نفاق بر خلاف منافق و مشرک که دل او بنفاق و شرک مریض است کقوله فی قلوبهم مرض و سالم از فساد و معاصی و [illegible] از [illegible] و خیانت

در تعبیر تیسیر آورده که سلیم از بغض اهل البیت علیهم السلم و قمی مروی است که سلیم آنست که [illegible] آفات دنیا [illegible] و مطالع عقبی با قلبی از عیب [illegible]

وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک کرده شود بهشت لِلْمُتَّقِینَ برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا بینند و [illegible] منازل خود [illegible]

وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ و ظاهر ساخته شود آتش دوزخ لِلْغَاوِینَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم حسرت ایشان

بیفزاید وَ قِیلَ لَهُمْ و گفته شود مر ایشانرا [illegible] که [illegible] از ایشان پرسند بروجه عتاب و سرزنش اَیْنَ مَا کُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که

تَعْبُدُونَ می‌پرستیدید آنرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ آیا یاری

[illegible] میدهند شما را بدفع عذاب ایشان و گویند معنی آنست که ممتنع میشوند از عذاب خود و دفع میکنند آنرا از خود چه در آن روز هم کفار با اصنام و اوثان

خود در آتش دوزخ باشند کما قال فَکُبْکِبُوا فِیهَا پس در افکنده شوند برو در دوزخ هُمْ وَ الْغَاوُونَ بتان و گمراهان [illegible]

تا آنکه در قعر دوزخ قرار گیرند وَ جُنُودُ اِبْلِیسَ و نیز انداخته شوند لشکریان ابلیس که تابعان وی اند از عفاریت جن و انس [illegible] اَجْمَعُونَ

همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَ هُمْ فِیهَا و حال آنکه ایشان در دوزخ یَخْتَصِمُونَ خصمی کنند با یکدیگر [illegible] اصنام [illegible] تَاللّٰهِ

بخدا سوگند اِنْ کُنَّا بدرستی که ما بودیم لَفِی ضَلٰالٍ مُبِینٍ هر آینه در گمراهی هویدا اِذْ نُسَوِّیکُمْ وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت

بِرَبِّ الْعَالَمِینَ به پروردگار عالمیان وَ مَا اَضَلَّنَا و گمراه نکردند ما را [illegible] اِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدکرداران [illegible]

اقتدا میکردیم و با از دلان گمراه کننده فَمَا لَنَا پس نیست ما را هیچکس مِنْ شَافِعِینَ از شفاعت کنندگان چنانچه مؤمنان را هست از ملائکه و انبیا

وَ لَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ و نه دوستی مهربان [illegible] که حمیم در اصل [illegible]

مجمع و همیم از اهتمام ماخوذ است یعنی یاری که در آن روز اهتمام کند در امر کافران و [illegible] چه تصادق مخصوص خواهد بود

بمؤمنان چه میان اهل [illegible] و بغض خواهد بود کما قال الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین [illegible] شفعا و صدیق حمیم از آنکه [illegible]

شفعا و صدیق [illegible] آن بود که اصنام شفعای ایشان باشند نزد خدای و شیاطین انس اصدقای ایشان [illegible]

در آثار [illegible] از جابر بن عبد الله انصاری روایت کنند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند یا رب [illegible] صدیق

من فلان چیست حال او [illegible] در دوزخ گرفتار است بجهت گناه خود این مؤمن زبان بشفاعت گشوده گوید بار خدایا چه شود اگر کرم عمیم خود او را بمن بخشی

حق تعالی فرماید او را بتو بخشیدم پس ملائکه [illegible] از دوزخ [illegible] کفار چون بینند که عاصیان مؤمن بشفاعت [illegible] از دوزخ

خلاص شدند و ببهشت رفتند [illegible] در دوزخ ماند گویند فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم [illegible] حمران بن اعین نقل کرده که ابی عبد

الله علیه السلم [illegible] شفاعت کنیم شیعیان خود را [illegible]

و ابان بن تغلب روایت کرده که از ابی عبد الله علیه السلم شنیدم که مؤمن [illegible] شفاعت اهل خود کند و [illegible] شفاعت او [illegible]

قبول فرماید [illegible] بار خدایا [illegible] از عذاب [illegible]

نگاهداشته حق تعالی [illegible] شفاعت او کند و از ابو جعفر نقلست که مؤمن همسایه خود که هیچ حسنه [illegible] شفاعت کند گوید بار خدایا [illegible]

و ضرر از من میکرد حق تعالی شفاعت او را در باره او قبول کند و بعد از آن فرموده است که کمترین اصل ایمان از روی شفقت شفاعت کسی تواند کرد
و در آثار آمده که حق تعالی بیامرزد که جمعی از مؤمنان آن جمعی مجتمع شوند که در میان ایشان بنده باشد از اهل ایمان و صلاح الا که شفاعت او در حق همه ایشان
قبول کنند و اهل کفر و شرک ازین سعادت محروم باشند و در عذاب ابدی گرفتار و از روی حسرت گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً پس کاشکی ما را بودی
بازگشتی بدنیا فَنَكُونَ پس بودیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باورداران کان با شفاعت ما میکردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد
از خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم لَآيَةً هر آینه علامتی است که عقلا بدان عبرت گیرند و حجتی و موعظتی مر کسی را که اراده آن نماید که بنظر اعتبار
در آن نگرد و بامر آخرت پردازد وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبوده اند بیشتر قوم ابراهیم مُؤْمِنِينَ گرونده گان با وجود از اهل آن اخبار خبر دهد
که ایمان نیاورده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او است غلبه کننده بر مشرکان و قادر بر تعجیل انتقام از ایشان
الرَّحِيمُ مهربان بمهلت دادن عذاب ایشان تا ایمان آرند بعضی از ایشان و یا در نسل ایشان و یا بخشنده توبه کنندگان که بکنند و احتجاج
بر ایشان عذاب نفرماید كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند گروه نوح همه فرستادگان را تا آدم و گفته اند همه پیغمبران تکلمان
نیامده و اینجا تکذیب نوح است چه تکذیب یک پیغمبر چون تکذیب همه است زیرا که هر یک داعی بوده اند بر توحید و عدل و غیر آن از اصول
اسلام پس تکذیب یک تکذیب جمیع ایشان باشد و مصدق قول اول است آنچه منقول است از امام جعفر علیه السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را
أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است یعنی نوح که نسب او با ایشان منتهی بود گفت مر ایشان را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید
از خدای که ترک عبادت او میکنید و بتان را می پرستید و تکذیب من میکنید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ مر شما را فرستاده ام امینم و مشهور به امانت
در میان شما پس سخن من حق خواهد بود و معلوم است که دروغ نگویم فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک بت پرستیدن کنید وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا در قبول ایمان و اذعان توحید و طاعت و عبادت او بر وجه اخلاص وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی خواهم از شما عَلَيْهِ بر ادای رسالت و نصیحت
مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست اجر رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت
خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا تکرار امر تقوی و طاعت جهت تأکید و مبالغه است در آن بر ایشان قَالُوا گفتند در جواب نوح علیه السلام
أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آوریم و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی کرده اند ترا سفلگان و بیقدران و فرومایگان گرفته ...
دارند و نسب و اهل صفت دنیه و خسیسه ابن عباس گوید که ایشان اهل حیاکه بودند و بعضی گفته حجام بودند و حاصل که ایشان کسب و فهم
و عقل حطام دنیوی را معتبر دانسته ایمان اتباع نوح را که مال و جاه نبودند مانع ایمان خود دانسته و سکونت ایشان بکسب طبع مال و رفعت باد
کرده اند نه بر وجه حقیقت و اخلاص و لهذا نوح علیه السلام قَالَ فرموده در جواب ایشان وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بآنچه هستند که میکنند ایشان از روی اخلاص یا جهت طمع و طمع نفی حکم من بظاهر است و خبر از این عمل اهل ایمان میکنند بر من واجب نیست که تحصیل آن کنم از اخلاص
کنم و بحث باطن آن إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب ایشان بر باطن ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که او مطلع است بر آن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب
او است پس هر آینه دانید قول مرا در این باب ولیکن جاهلید پس میگوئید آنچه میدانید و لیس بر عهده طالب سلوک منحصر است حقیقت رسالت صلی الله علیه و آله
طلوع کرده بانی صفت خاک گرا و آمده اند و قبول نبوت و بعضی ابو سفیان از اتباع رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد که ایشان از اول ضعفای مردمان بودی

ورجوع کردن ما از اتباع انبیا که ذلک بمیست اتباع معدودان بیش نرخیس بیفه حاصل که قوم نوح گفتند نوح که تو این اراذل را از مجلس خود دور کن تا ما بتو بنشینیم
و سخن تو بشنویم نوح فرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ و من نیستم راننده مؤمنان از پیش خود إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیستم مگر بیم کننده آشکارا
نه مبعوث شده بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا پس چگونه طرد و منع فقرا کنم از خود که بیت ایشان لعنیا را مجلس بود قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و اندار لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ هر آینه باشی از کشته‌گان بسبب آن دشنام
داده شدگان و یا رانده گان از وطن نماند در دست کسی که هر موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی قتل است مگر در سوره مریم که لئن لم تنته لارجمنک
که بمعنی دشنام دادن است الْقِصَّةُ نوح علیه السلام چون این کلمات تهدیدآمیز از قوم شنید و نومیدی از ایشان در یافت روی بدرگاه بی نیاز آورد و قَالَ رَبِّ
گفت ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که گروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا از روی عناد و مرا در دعوی رسالت باور نداشتند پس چون چنین است فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ
پس حکم کن میان من و میان ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و نجات ده مرا از قصد ایشان و یا از شآمت عمل ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با منست
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه گروندگان غرض او از این مناجات آن بود که من پیش تو دعا میکنم نه که بنا مرا از خشم دراولله ایذای من کرده اند بلکه جهت
دین تو که تکذیب وحی تو کرده اند و انکار وعده و وعید و ارسال تو پس عذاب بر ایشان نازل کردن فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر کرا
که با او بود از مؤمنان فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمیان و متعه و مآکولات و غیر آن از حیوانات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرق کردیم بَعْدُ
پس از رهانیدن او و اتباع او الْبَاقِينَ بازماندگان از کشتی یعنی گروه کفار که بر ایشان مبعوث بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصه نوح و انذار
قوم و عناد و جحود ایشان و غرق شدن ایشان که پیش آن و کیفیت اهل ایمان در کشتی لَآيَةً هر آینه علامتیست بلیغ و تنبیه مر آنان را که پند گیرند از آن و
اقتدا به پیغمبران کنند و در صراط مستقیم سلوک نمایند وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر قوم نوح گروندگان وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که
آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست توانا بر عقوبت کافران و منتقم از ایشان الرَّحِيمُ مهربان بمهلت عذاب از ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد
یعنی قبل از الزام حجت بر طریق حق از ال عذاب نفرماید و یا رحمت بر مؤمنان در نجات دادن نوح و اتباع او و یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و
احتجاج بر کافران كَذَّبَتْ عَادٌ دروغ داشتند قبیله عاد الْمُرْسَلِينَ و یاد کن إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر
ایشان هود أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک نمی‌ترسید از عذاب خدا إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم در وحی
و رسالت یعنی آنچه بمن رسانیده از نزد حضرت الهی بشما میرسانم بی زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر و تا اکنون من بصفت امانت معروفم پس قول من حق و صدق
است و از کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک مخالفت امر کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ
و نمی‌طلبم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی از مال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ
مگر بر آفریدگار عالمیان و چون قوم هود دایم بلهو و لعب مشغول بودند از جهت هود علیه السلام در انکار این و جه کرد أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آیا بنا میکنید
بهر موضعی بلند آيَةً علامتی برای ما هی آینده و در بغ تَعْبَثُونَ بازی میکنید بنیان آن چیز اکثر شما را آن بنا احتیاج بآن تو که بعد از این
بر سر راهها قالبهای بلند میساختند و در انجا نشسته هر که از ایشان میگذشتی با و بازی کردندی یا کبوترخانهات که برای طیران کبوتران بازی بر بلندی
ساختندی و تفاخر کنند و ایشان در نخوت گستاخی رفتندی و راه گستاخی بودندی و در سر راهها بناهای بلند و میلهای مرتفع ساختندی تا کبوتر که اهله

جناح آن گسسته و مراد قصور رفیعست که بنا کردندی و آن برکه‌ها که محکم نمودندی از بعد صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بنا نماید آن بنا
و بال او باشد در آخرت مگر که این جناح و لشیبه و القصه هود بر سبیل انکار بقوم خود گفت که بنا می‌سازید بر مواضع بلند بیکار بود و لعب و
جناح آن وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ و فرا میگیرید حوضهای آب که سکها محکم یا قلعهای استوار لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا شما جاوید خواهید
بود در آن و گفته این بناهای عالیه یکی و آخر اسکینه منظنه خلودست در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون حمله کنید و مواخذه کردید فرمانها
بَطَشْتُمْ حمله کردید جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سرکشان فیر شفقت و ترحم و قصه ادب کردن و عاقبت اندیشی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدا باحتراز از این کارها و تبع وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا و در آنچه میفرمایم که انفع است مر شما را در دینی و عقبی وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ
و بترسید از خدای که مدد کاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه میدانید و میشناسید از انواع نعمتها و بعد از اجمال در صدد تفصیل آن در آمده فرمود
أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از آن انتفاع گیرید وَبَنِينَ و پسران تا در همه حال یاری و مددکار شما باشند
وَجَنَّاتٍ و بستانهای پر از میوه که میخورند وَعُيُونٍ و چشمهای آب که می‌آید و زراعات و اشجار میدهید با وجود این نعمتها
کفران را شما یاسی نعم او میکنید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بر شما که بزرگ مصر به عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ در دنیا
که مرد مرگست و در آخرت که آتش دوزخست قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود علیه السلام سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ
یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ یا نباشی از پند دهندگان یعنی طاقت خود را صرف کنید هیچ خواه نصیحت کنی و خواه نه
إِنْ هَذَا نیست این کار که بر آنیم از بت پرستی و تکبر و تجبر و عمارت بناها إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان از ما و اقتدا کننده
ایم بایشان یا نیست آنچه تو آورده بما از توحید و ترک امور مذکور مگر عادت آنها که پیش از این بودند از کسانی که دعوی پیغمبری میکردند و ما
آنچه تو میگوئی نمیکنیم وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما عذاب کرده شدگان بر این عادتهای قدیم فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را
فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را بباد صرصر بسبب آن تکذیب إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً هر آینه نشانه
دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب نکال استیصال و عذاب اخروی است وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر آنها مُؤْمِنِينَ گروندگان مگر اندکی
از آن قبیله با هود علیه السلام گرویده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب بر تعذیب کفار پاک دارنده کسی
او را در مقام انتقام الرَّحِيمُ مهربان که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ بدروغ نسبت دادند
قبیله ثمود و ایشان که ساکنان حجر بودند صالح را و انبیای سابق را علیهم السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از جنس و از نسب
صَالِحٌ صالح بن عبید علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب خدا که بشرک می‌آرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ و ساده ام
امین مشهور بامانت و راستی در کردار و گفتار فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ
و نمیطلبم شما را عَلَيْهِ بر نفع و وعظ و تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی کرامی دهید تا آن متهم شوم نزد شما إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من
إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان پیغامبر از اظهار عدم طمع اجر که در حق ایشان است زبان نصیحت گشوده گفت أَتُتْرَكُونَ
آیا که گذاشته خواهید شد استفهام ای تقریریست یعنی شما را نخواهند گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هستید اینجا از نعم دنیا از منازل و اماکن و بازه

در اینجا آمنین در حالتی که ایمن باشید از آفات و سالم از فوات بعد از آن تفسیر این نعم میکند فی جنات در بستانهای پر از اشجار و عیون
و چشمهای آب روان که مراد از چاهای پر آب است چه در زمین خشک قوم ثمود را چشمه و نهری نبوده و زروع و کشتها و نخل و خرماستانهای
که طلعها هضیم شکوفه درختان آن لطیف و نازک و نرم بود یعنی بلطافت میوه آن چنانکه گفته اند آن رطب ضامر است یعنی اکثر در یکدیگر
متراکم میشود بر وجهی که چون بر هم افتد بعضی بعضی را بشکند و مجاهد گفته که از غایت لطافت چون مس کنند خرد شود و گفته اند خرمای لین است
و ابو العالیه گفته که چون در دهن نهند از رسم باز شود و ابن عباس تفسیر هضیم بنضیج کرده یعنی خرمای پخته حاصل کرد صالح و محکم که ای قوم شما در
ابد و تنعم در بهترین خرما و سودمندتر آن و تنحتون و می تراشید برای خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین در حالتی که
فاخره و در تراشیدن کوهها دانا و زیرک باشید و خوشحال در آن و چنین چنین نعم مذکوره دوام آن ضعیف است و لهذا فاتقوا الله پس بترسید
از خدای تعالی بترک شرک دلیل حروف او و اطیعون و فرمان برید مرا در اوامر و نواهی الهی و لا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین
فرمان آنانکه از حد درگذشته بنفس خود بکفر و طغیان مراد رؤسای ایشان است که نه رهط اند که قصد هلاک صالح کردند الذین یفسدون
آنانکه تباهی کنند فی الارض در زمین حجر و لا یصلحون و اصلاح نمی ازند کار خود را قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح انما انت من
نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی که جادو بسیار تو کرده اند و عقل تو رفته و باین مرتبه رسیده از غایت سحر این سخن میگوئی
ما انت الا بشر مثلنا نیستی مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت چون قوم صالح در صورت بودند و صالح در صورت خود دیدار خوف حال او
غافل شدند بنا بر این گفتند که تو مثل ما بشری پس دعوی رسالت میکنی چه ترک این دعوی کنی و بر آن معجزی فأت بآیة پس بیار نشانی از خارق
عادت ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خود صالح و مودی مطلب ایشان نام گفته از این سنگ ماده شتری
برون آر که ده ماهه حمل او در آمده باشد و چنین مردن آید که الا وضع حمل کند دعا کرد ناقه بر وجه مطلوب از سنگ برون آمد و فی الحال بچه از او
متولد شد قال گفت صالح هذه ناقة این شتریست که شما طلبیده اید لها شرب مر او را نصیبی است از آب و لکم و مر شما راست شرب یوم
معلوم نصیب روزی دانسته یعنی یک روز از آن اوست و یک روز برای شما در نوبت وی مزاحم او نشوید و لا تمسوها بسوء و مس مکنید او را
بدی یعنی قصد زدن و کشتن او مکنید که اگر چنین کنید فیأخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ نزدیک روزی عظیم عذاب
در آن است این نصیحت صالح را شنیده الا که استخفاف و کوشش بر عطا او نکردند و قصد کشتن او کردند فعقروها پس پی کردند او را فاصبحوا نادمین
پس گشتند پشیمان از پی فعل خود بنزول عذاب فأخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب روز موعود که آن صیحه جبرئیل بود و هم بسبب او
مستاصل شدند و در روایت آمده که هم کشتن ناقه اتفاق کردند مسطع و قدار سالف بر آن داشتند مسطع بعضی کوهی پنهان شد که راه بر وی گشت که رحمت
الیان که بعد پس تیری بر پای او زد و بعد از آن قدار شمشیر بر پای او زد و بکشت و در روایت صحیح آنست که عقرها انکم همه راضی بودند پس همه را
باین عمل راضی گرداینده حتی زنان که در خانه ها بودند هر پسری وی آمده و گفته ضامن همین بکن چون همه راضی بودند عاقر
عقر ناقه کرد و عذاب نازل شد همه را فرا گرفت و ذکر کرده تفصیل این حکایت در سوره الاعراف گذشت ان فی ذلک بدرستی که در این
نازل شد بثمود بسبب کفر و طغیان با وجود معجزه مقترح که ... دلالت ... اهل ... اگر ... معجزه مقترحه ... نزول عذاب است

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر قوم ثمود گرویدگان در روایت آمده که از همه قبیله ثمود با وجود کثرت چهار هزار کس ایمان آوردند و بس
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب که در انتقام مغلوب نگردد الرَّحِيمُ مهربان که بر مستحقان عذاب
عذاب نفرماید كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران را چه ابراهیم و لوط و غیر ایشان
از انبیای گذشته إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر نسبی ایشان لوط علیه السلام و گویند مراد اخوت شغلی است زیرا که
میان لوط و اهل مؤتفکه علاقه نسب نبود حاصل که لوط ایشان را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی عظیمه از خدای إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را
رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام که امینم در تبلیغ رسالت و نیکوخواه شما ام و غرض از این همه [illegible] فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای
در ترک استماع نصیحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم از شما بر تبلیغ مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی
تا بر شما گران آید و مانع استماع قبول نصیحت شود إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان بعد از آن بر سبیل
انکار و سرزنش گفت که أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آیا می آیید بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان که هیچکس در این امر شریک شما نیست و عملی که با زنان باید کرد
با ایشان میکنید وَتَذَرُونَ و میگذارید [illegible] مَا خَلَقَ لَكُمْ آنچه آفرید برای استمتاع شما رَبُّكُمْ پروردگار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ بلکه شما گروهی هستید از حد در گذرندگان که با وجود زنان طاهرات مردان میل دارید [illegible] مانند حیوانات
باین میل میکنند قَالُوا گفتند قوم لوط در جواب او که لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ اگر باز نه ایستی ای لوط از نهی ما از این عمل ما از آنچه دعوت میکنی
لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ هر آینه باشی از بیرون کردگان از میان قوم ما از شهر خود اخراج کنیم چنانکه [illegible] بدترین احوال از شهر
اخراج کنند قَالَ گفت لوط إِنِّي لِعَمَلِكُمْ بدرستی که من کردار شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنانم [illegible] که توقع میکنم بر انکار کردن
بر آن بتهدید شما پس لوط علیه السلام روی از قوم گردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردگار من باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسان مرا
را مِمَّا يَعْمَلُونَ از شامت آنچه میکنند و از عقوبت آن فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را که مؤمن بودند أَجْمَعِينَ
همه ایشان را یعنی اهل او زن و دختر و داماد وی همه را إِلَّا عَجُوزًا مگر زن پیری یعنی زن لوط که داخل بود فِي الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان
در عذاب مروی است که در راه سنگی بر سر او خورده و او را هلاک کرد [illegible] و گویند در شهر مانده بود و با لوط بیرون نیامده
و گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم خواهد رسید ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگران را به زمین فرو بردن و با انقلاب شهر ایشان وَأَمْطَرْنَا
عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَطَرًا بارانی [illegible] باران بر ایشان [illegible] از انقلاب [illegible] بر آن شهر سنگ باران کردیم
و در روایت وهب آن سنگها از کبریت بود و آتش فَسَاءَ پس بد است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر عقوبت ناگرویدگان مر اهل عبرت را وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر ایشان
مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه غیر از دختر لوط بقول اصح با وجود داماد وی بقول دیگر کسی بلوط علیه السلام نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست ارجمند که هیچکس او را [illegible] در انتقام کفار الرَّحِيمُ مهربان که قبل از تنبیه و ارسال رسل عذاب نکند و اهل ایمان را
شریک کافران نکرد در عذاب كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند اهل ایکه پیغمبران را [illegible] و ایکه بیشه بود

نزدیک بمدین و دران بیشه درختان بسیار بود و میان آن ملتف که اصحاب ایکه قوم صدام بودند و چهار دیه داشتند شعیب بدیشان و غیر و فاس و جمع

شعیب رسالت ایشان نیز داشت و همچنانکه بمدین فرستاده بود بدو ولایت دیگر نیز فرستاد اما شعیب در نسب اهل ایکه اجنبی بود و لهذا حق تعالی نگفت اخوان

بودند اهمچنانکه بانبیای سابق گفت داعیه بود فرمود قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ یاد کن چون گفت مر ایشان را شعیب کای قوم اَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب

الهی که بر شرک می آرید اِنِّی لَکُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ اَمِینٌ فرستاده ام امانت کرده خیر صلاح قائل هدایت سازم هم فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بپرهیزید

از کفر و تکذیب و ترسید از عقوبت الهی وَ اَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَ مَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ و نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت وارث و

مِنْ اَجْرٍ یاداشتی اِنْ اَجْرِیَ نیست جزای مزد من اِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ مگر بر آفریننده عالمیان و چون دعوت پیغمبران که برآن رسالت کرده

آنکه ایشان یک چیز دعوت کرده اند از وجوه تبری و توحید و عدل و امر معروف و نهی از منکر و انقطاع از ضد و اجتناب از معاصی و طاعت او سبحانه و رسول

و اخلاص عبادت و امتناع از طمع اجرت دعوت و ادای رسالت و اتفاق ایشان بر این صفت القصه شعیب ایشان را ازین قول ایلاف کرد

اَوْفُوا الْکَیْلَ تمام پیمانه پیمانه را وَ لَا تَکُونُوا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِینَ از کاهندگان و کم پیمانه کان در کیل و وزن و زیان رسانندگان

بحقوق مردمان وَ زِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ بترازوی راست و عدل یعنی در کیل که اتفاق یستفاد وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید

مردمان را اَشْیَاءَهُمْ چیزهای ایشان را از حقوق ایشان و دیگر آنها از آن نوع مکنید وَ لَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید در خرابی بنیان

و قتل و اهلاک زراعات فِی الْاَرْضِ در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مُفْسِدِینَ در حالتی که قصد فساد داشته باشید و جود تباهی

در امور که مرتکب انواع دیگر از معاصی شوید مراد نهی است از جمیع فسادها وَ اتَّقُوا الَّذِی و حذر کنید از عقوبت آنکسی که او

خَلَقَکُمْ بیافرید شما را وَ الْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِینَ و گروه پیشینیان را یعنی کسانی را که متقدم بر شما بودند از خلایق قَالُوا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب که

اِنَّمَا اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِینَ از جادو کرده شدگانی از آنها که ایشان را مکرر جادو کرده باشند تا حدی که عقل از ایشان محو شده

وَ مَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نیستی تو مگر آدمی مانند ما در صفات بشریه پس چه چیز ترا تفضیل بخشید و ادای رسالت ح این هر دو صفت منافی

رسالت اند وَ اِنْ نَظُنُّکَ و بدرستی که گمان میبریم ترا لَمِنَ الْکَاذِبِینَ از دروغگویان در دعوی خود فَاَسْقِطْ پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای

خود را بگو که بیفکند عَلَیْنَا کِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان و ما را بدان هلاک کند اِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ اگر هستی تو از راستگویان که ما را

عذابی بما فرود خواهد آمد و گفته اند که عذاب کسف بر قوم ایشان بود در مجوس و تکذیب کرد ایشان اندک میلی بود بتصدیق شعیب را

در خاطر خود ملکه راه ندهد قَالَ گفت شعیب علیه السلام رَبِّی اَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از بریدن

تاوان و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عدل است که مکافات آن اعمال قبیحه بشما خواهد رسانید در وقت مقرر آورده اند که چون قوم شعیب را انکار

و سنگبار گرفتند حق تعالی آفتاب گرم و حرارت در نهایت سورت بر ایشان گماشت کار بر ایشان تنگ آمد

و نفسهای ایشان دو گرفت و در خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیابان نهادند و هر یک در سایه درختی افتادند تا بان گرما می کشتند تا گاه ابری

سیاه در هوا پدید آمد و نسیم خنک از آن وزید اهالی ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیائید در زیر سایه ابر روید پس همگی

مجموع ایشان در زیر ابر آمدند و مجتمع شدند آتشی از آن فرو آمد و همه را بسوخت چنانکه مذکور است فَکَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فَاَخَذَهُمْ

پس فرا گرفت ایشان را عذاب یوم الظلة عذاب روز ظله بر وفق اقتراح ایشان و ظله در لغت عرب به معنی سقف و آن ابر سیاه بود بشکل سایبان

بر زبر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هوای بسیار گرم بر ایشان گماشت تا نفس ایشان بگرفت پس در [illegible] ایشان کوهی

از گرما از جای خود بیرون رفتند و چون بیرون رفتند ابری بر هوا ایستاده و در زیر آن هوا و آبهای خنک بود یکی از ایشان آنجا رفت و دید در زیر

آن کوه چشمهای آب سرد و درختان پر میوه لطافتی که شرح آن [illegible] کرده آب و میوه بخورد و [illegible] از منحوت [illegible] و کام خود بازآمد و اهل

خویشان خود را از آن خبر داد و ایشان نیز برفتند و بعضی از آنجا برگشتند و تمام اهل شهر [illegible] جمع شدند [illegible] بهشت محسوس از شهر [illegible] آمده پای

آن کوه جمع شدند تا که هیچکس در شهر و [illegible] نماند الا که در زیر آن کوه پناه آوردند پس آن کوه بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد و

از قتاده و غیر منقولست که حق تعالی شعیب را به دو گروه فرستاد یکی اهل مدین و دیگری اصحاب ایکه اهل مدین به صیحه جبرئیل هلاک کردند و اصحاب

ایکه به عذاب ظله إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بود عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این عذاب

که آن بر ایشان آمده از آتش سوزان بود [illegible] لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر

اصحاب ایکه مؤمنان مراد از ایشان است و هیچکس از اهل ایکه به شعیب نگرویده در کشاف اهل مدین که جمعی از ایشان آوردند [illegible] اکثر ایشان

تواند است تا آیت [illegible] که در آخر قصص اینها مذکور شده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب و قاهر بر اعدا

و توانا بر انتقام ایشان الرَّحِيمُ مهربان بر انبیا و متابعان ایشان و بنابر این که مهلت دادن ایشان و عدم تعجیل در عذاب ایشان تا حجت بر

ایشان لازم گردد و این آخر قصص هفتگانه است که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سورت مذکور شده

و تکذیب مکذبان [illegible] تا معلوم گردد [illegible] که هر که حق تکذیب پیغمبر خود کردند [illegible] تکذیب منحی عذاب خواهند گردید

وَإِنَّهُ و بدرستی که آنچه منزل شده از این قصص و آیات بر تو [illegible] لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر آینه فرو فرستاده پروردگار عالمیانست

نَزَلَ بِهِ فرود آورده خدای تعالی به این بمصاحبت او الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین کرد ترا از آنچه

ما او مأمور بود بدون تبدیل و تغییر و تو آنرا فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاهداشتی و تسمیه جبرئیل بروح امین که [illegible] او امین است بر وحی

او و [illegible] زنده است دین او و حفص بتخفیف نزل میخواند و رفع حا و نون در الروح الامین و باقی بتشدید [illegible] فرود آورد او جبرئیل را و انما

بر دل تو لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را از آنچه مؤدی شود بعذاب از قول و فعل [illegible]

و این کلام تقریر است برای حقیقت قصص [illegible] کرده و تنبیه بر اعجاز قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله چه اخبار این قصص از کسی که تعلم آن نکرده باشد

نگردد مگر از حق تعالی حاصل که منقولات حق تعالی فرو فرستاده قرآن را بر دل تو بواسطه جبرئیل بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ بزبان عربی هویدا و فصیح

المعنی تا قریش نگویند ما سخن ترا فهم نمیکنیم و [illegible] چه میگوید لهذا هر پیغمبر بزبان قوم خود تبلیغ رسالت کرد وَإِنَّهُ و بدرستی

که ذکر قرآن و معنی آن و [illegible] آن و ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و نعت او مذکورست لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان [illegible] حق [illegible] و صدق

و بعضی تفسیر آن [illegible] از مشرکان عرب در تعقیب امر خود که مشکل بود [illegible] مشورت با احبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را [illegible] کردندی

قبول کردندی [illegible] أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَةً آیا نیست مر مشرکان [illegible] صحت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله

و با فصیح کرده و بسیار آنچه موعود بود آن دعوت نبوده که آن یعلمه آنکه بدانند آنرا بعضی علماء بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل
که بر کتب سابقه آگاهند و شهادت معلوم دارند بر حقیقت آن نقیب و کعب الاحبار و علمای بنی اسرائیل عبدالله بن سلام بود و اصحاب او و در روایت عطیه کسی
بودند عبدالله بن سلام و ابن یامین و ثعلبه و اسد و اسید ابن عباس گفت مرویست که سبب نزول آیه مذکوره آن بود که مشرکان مکه کسی را پیش یهود یثرب فرستادند
که چه میگویید درباره محمد که دعوی نبوت میکند ایشان گفتند ما در توریت نعت و صفت او را خوانده ایم و دریافته ایم که اکنون وقت بعثت اوست
فرمود حق تعالی این آیتی است و دلالتی بر صدق نبوت و دعوی رسالت وی علیه السلام و این خبر یعنی بود که علمای ایشان خبر دادند از نعت
بوجود ذکر قرآن و نعت محمد صلی الله علیه و آله در کتابهای ایشان و بعد از آن از رسوخ کفر و جحود ایشان خبر میدهد که ولو نزلناه و اگر فرو فرستادیم قرآن را علی بعض
الاعجمین بر برخی از آنها که عرب نیستند هم لغو عرب فقرأه پس خواندی آن اعجمی قرآن را علیهم بر ایشان بلغت ایشان با آنکه دلیل زیادتی اعجاز
قرآن بودی که اعجمی کلام عرب در غایت فصاحت و نهایت بلاغت گوید ما کانوا به نبودندی ایشان بآن قرآن نزول مؤمنین ایمان آورندگان
جهت قساوت دلها و بسیاری روگردانی و فرط عناد و استنکاف و حمیت جاهلیت گفته اند که عرب را از متابعت عجم عار است و اصلا نظر در معجز و ظاهره نکردندی
که عجمی قرآن عربی فصیح و بلیغ که ایشان با آنکه عرب فصیح اند از آوردن مثل آن عاجزند میخواند و گویند معنی آیت آنست که اگر قرآن را اعجمی لغت غیر عرب
فرو می فرستادیم کافران منکر میشدند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن ادراک نمی نمائیم پس کتاب را بلسان عرب فرو فرستادیم و انزال فرمودیم بر افصح مردی از ایشان
که از اشرف قبائل ایشانست تا در قرآن تامل کنند و تصدیق آن نمایند در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از ابو عبدالله علیه السلام نقل میکنند که اگر قرآن
بلغت عجم نازل شدی عرب بآن ایمان نمی آوردند و چون بلغت عرب فرود آمد عجم بآن ایمان آوردند و این است فضیلت عجم بر عرب و عبدالله مطیع
در تفسیر این گفته که اگر قرآن را بر حیوانات عجم القا میکردیم و آن حیوان آنرا بر وجه افصح بر ایشان میخواند ایشان بآن ایمان نمیآوردند با آنکه از آن دلیل
تعجیل است و عبدالله مسعود را از معنی این آیت پرسیدند او اشاره کرد بشتری که بآن سوار بود و گفت هذا من الاعجمین جمع اعجمین است اعجمین لیست اعجم
که فصیح نباشد و از این اعجم و الکن باشد و اعجمی منسوب آنست و یاء در وجهت زیادتی مبالغه است با آنکه عجم نسبت بزبان غیر فصیح کذلک
همچنانکه قرآن را بلغت عرب فرستادیم سلکناه در آوردیم آنرا فی قلوب المجرمین در دلهای مشرکان که قوم محمد صلی الله علیه و آله بودند
که بوسیط تلاوت بر ایشان آنرا در قلوب ایشان داخل میکردانیم تا معانی آنرا بشناسند و اعجاز آنرا ببینند و فرط عناد و لجاج ایشان لا یؤمنون به
ایمان نمیآورند بآن حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذاب دردناک را که در دنیا کشتن و اسیر شدن باشد ایشان همچنانکه امم گذشته چون
مشاهده عذاب اظهار ایمان کردند فایده نداد و بعضی متاصل شدند و در آخرت فیأتیهم پس بیاید بایشان عذاب بغتة ناگاه
وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا فیقولوا پس گویند یعنی از روی حسرت و تاسف این تمنا کنند که هل نحن منظرون
آیا ما هستیم مهلت دادگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا ایمان آریم و تصدیق کنیم از مقاتل مرویست که چون حق تعالی بشارت داد از وقوع عذاب بر ایشان
و ایشان پیغمبر را بتکذیب و استهزا استعجال آن کردند حق تعالی فرمود افبعذابنا یستعجلون آیا بعذاب ما شتاب زدگی میکنند و حال آنکه در وقت
و قوع عذاب مهلت طلبند و چون غرور کفار بجهت تمتع ایشان بود و کلام ایشان امید طول عمر و امل دراز و کثرت نعم و بسط آن از عاقبت کار غافل
از تجهت میفرماید افرأیت آیا دیدی و دانستی ان متعناهم اگر برخوردار گردانیم ایشان را سنین سالهای بسیار ثم جاءهم پس بیاید بایشان

ما کانوا یوعدون آنچه بوده‌اند که وعده داده میشدند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بدان برخوردار می
یافتند یعنی تمتع و تطاول در بقا و نعیم آن مانع عذاب ایشان نشود چه آن موجب ازدیاد اثم و عصیان و طغیان ایشان بود پس حال اعتماد بر آن کرده
از عاقبت کار آن غافل نشدند و روایت است که میمون بن مهران که مرد پاک و مثال بود آرزومند لقای حسن بصری بود تا روزی او را در طواف خانه کعبه
دریافت و بر او گفت مرا موعظه کن وی این آیت بر خواند که و ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت که موعظه بلیغ دادی و سخن را تمام کردی
و ما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دهی را الا لها منذرون مگر که مر اهل آن را بیم‌کنندگان بوده‌اند ذکری پند
دادن و الزام حجت کردن یعنی اول پیغمبر ایشان را فرستادیم تا ایشان را بکی دعوت کردند و از عذاب ترسانیدند و چون نصیحت قبول نکردند و عناد و جحود
افزودند مستحق عقوبت گشتند و ما کنا ظالمین و نه ایم ستمکاران که قبل از انذار و الزام حجت کسی را هلاک کنیم و تعجیل عقوبت فرماییم و [illegible]
مشرکان و کسی گفتند که محمد را دیوی هست که فرود می‌آید و قرآن بر وی می‌خواند حق تعالی نفی سخن ایشان کرده فرمود و ما تنزلت به الشیاطین و فرود
نیاوردند دیوان و ما ینبغی لهم و نشاید و سزاوار نباشد مر ایشان را فرود آوردن قرآن و ما یستطیعون و نتوانند دیوان بر آن چه شهاب تا
و ملائکه مانع‌اند از رفتن ایشان بر آسمان انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور کرده شدگانند و یک باره کرده
شده‌اند جهت آنکه نفوس ایشان خبیث و ظلمانیست و شریر الذات پس چگونه قبول فیضان حق نمایند از ملائکه که طیب و طاهرند و در کمال نورانیت
و خیر الذات پس مناسبتی میان آن ایشان باشد فلا تدع پس مخوان و مپرست مع الله با خدای یکی الها آخر خدای دیگر را فتکون پس باشی به سبب
من المعذبین از عذاب کرده‌شدگان حقا با آنکه معلوم است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هرگز قصد این نخواهد کرد که با او خدای دیگر را
شریک سازد و پرستش او کند اما تهییج اوست بر زیادتی اخلاص و لطف وی بر مکلفان تا مر ایشان را مخاطب گردانیده از قبیل و ان کنت فی شک مما انزلنا
و لئن اشرکت لیحبطن عملک و گویند خطاب با آنحضرت است اما مراد مکلفان اند تا دانسته شود که هرگاه شخصی عظیم الشأن و رفیع المکان به تحذیر شرک
مخاطب خواهد شد پس کسی که دون او باشد حال او چگونه باشد و انذر و بیم کن عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود را و ابتدا به انذار ایشان
امر فرمود [illegible] اهتمام شأن ایشان اهم است و دیگر تخصیص اقربین جهت تنبیه است بر آنکه هرگاه ایشان به قرابت در انذار
مداهنه نباید پس اجانب بطریق اولی و این موجب قطع طمع اجانب است و به اهمیت دین و احکام او و نقل است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بعد از
نزول این آیه همه اقارب را جمع کرد و انذار فرمود و این خبریست متواتر نزد خاص و عام و از آن جمله در خبر مأثور از ابی عمارت وارد شده که چون
این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله کس فرستاد و فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد در سرای ابوطالب و ایشان چهل کس بودند پس امیرالمؤمنین علیه السلام
را امر کرد تا برای ایشان ران گوسفندی با یک من گندم طعام طبخ نموده پیش ایشان حاضر گردانید با صاعی از شیر و هر یکی از ایشان معروف بود بآنکه
شتری خوردی [illegible] تمام اکل کردی و قدحی بزرگ از شیر بر سر آن آشامیدی و چون جمع شدند
پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ایشان آن طعام آورد چون ایشان آن را بدیدند گفتند ای محمد این طعام که تو آوردی یک کس را کفایت نکند
رسول فرمود که کلوا بسم الله بخورید بنام خدای ایشان بنام خدای بر دند و بخوردند هر ده کس ده کس می‌آمدند و از آن می‌خوردند
و سیر شدند تا همه سیر گشتند و فرمود اشربوا بسم الله بیاشامید بنام خدا ایشان آن صاع شیر بر سر آن آشامیدند و سیراب شدند و جمعی این را آیتی معجزی

گواهی بر صدق دعوی رسول ابولهب گفت ای قوم محمد شما را به این سحر کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله آغاز سخن کرد خاموش شد و هیچ نگفت روز دیگر همین طریق را حاضر

ساخت مثل این طعام و شیر و بعد از طعام و لبن برخواست و گفت ای پسران عبدالمطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمله خلقان فرستاده

بر عموم و بشما بخصوص و این آیت را انزال فرموده وانذر عشیرتک الاقربین و من شما را به دو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک و لیکن

در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما با آن هر دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد گردند و با آن دو کلمه بهشت درآیید و از دوزخ

نجات یابید و آن اینست که گواهی دهید که خدای یکی است و من رسول اویم و هر که درین دو کار یاری کند و معاون من باشد برادر من باشد و وزیر و وصی

و خلیفه من از پس من هیچکس جواب نداد مگر علی بن ابی طالب که بر پای خواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار یاری دهم و در آن وقت کهتر

سال از همه کهتر بود و باریک ساق تر از همه بود پیغمبر فرمود بنشین وی بنشست پس رسول دیگر باره این سخن باز گفت کس جواب نداد مگر علی

که برخواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونت نمایم حضرت فرمود بنشین بار سیوم همین سخن اعاده کرد کسی اجابت نکرد مگر علی علیه السلام

دیگر باره برخواست و گفت انا انصرک یا رسول الله حضرت فرمود اجلس فانک اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی بنشین

ای علی که تو برادر منی و وصی و وزیر منی و خلیفه و وارث منی از پس من قوم از آنجا برخواستند و گفتند با ابوطالب بر سبیل استهزا که اطع ابنک فقد امره علیک

فرمان برداری پسر خود کن که او را بر تو امیر ساخته و این روایت ثعلبی که امام اصحاب الحدیث و مقتدای اهل سنت است در تفسیر خود از ابن عباس آورده

و این قصه از ابو رافع بدینوجه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله بنی عبدالمطلب را جمع کرد در شعب کوهی و از ران گوسفندی برای ایشان طعامی و آن

آنقدر کم بود که همه خوردند و سیر شدند و قدحی بزرگ از شیر برای ایشان آورد همه بیاشامیدند و سیراب گشتند پس فرمود حق تعالی مرا امر کرده که بترسانم خویشان نزدیک خود را

و شما خویشان نزدیک و گروه منید و بدرستی که حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر که از اهل او برادری و وزیری و وارثی و وصیی برای او تعیین نمود

پس کدام از شما برمیخیزد تا بیعت کند مرا بر آنکه او برادر و وارث و وزیر و وصی من باشد و از من بمنزله هارون باشد از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری

نخواهد بود یعنی در جمیع امور قائم مقام من باشد الا در رتبه نبوت چه من آخر پیغمبرانم و خاتم ایشان و بعد از آن فرمود که باید برخیزد در میان ایستاده

و اگر نه ایستاده از غیر شما باشد و این کلام سه بار اعاده فرمود پس علی علیه السلام بر پای خواست و با آنحضرت بیعت کرد پس وی را اجابت کرد

و فرمود ادن منی نزدیک من آی علی علیه السلام نزدیک وی رفت و آنحضرت دهن مبارک وی را گشود و آب دهن خود در دهن مبارک او کرد و دهن

در پس دهن در حلق او تفل فرمود ابولهب گفت بد چیزی بابن عم خود بخشیدی که کاسه آب دهن در وی کردی آب دهن پیغمبر صلی الله علیه وآله

فرمود ملاته حکمه و علما کلمه علم و حکم در وی او پر ساختم و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول این آیت شبی رسول صلی الله علیه وآله بر کوه

صفا برآمد و فرمود یا صباحاه و این کلمه است که در وقت هجوم اعدا و نزول بلا میگویند و قریش بعد از استماع این کلمه جمع آمدند و گفتند

چه میشود ترا فرمود آیا چه می بینید اگر خبر دهم شما را که لشکری در پس این کوه است بشما میرسد تصدیق من خواهید کرد گفتند بلی فرمود فانی نذیر لکم بین یدی

عذاب شدید پس من ترسانم و بیم کننده شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این متفرق گشتند و ابولهب گفت تبا لک الهذا دعوتنا یا زیانکاری

باد مر ترا ای محمد ما را از برای این میخواندی حق تعالی سوره تبت یدا ابی لهب تا آخر در باره او نازل گردانید القصه حق تعالی بعد از امر پیغمبر بانذار اقربین

وی را امر بحسن معاشرت و تواضع با اهل ایمان میکند و اخفض جناحک و فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود برای تواضع و مهربانی

لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آنها را که پیروی کرده است ترا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان و مراد بمؤمنین مشرف بایمان است یعنی آنانکه ایمان ایشان نزدیکست و زبان بتصدیق تو

شکسته ملاطفت ورز و متواضع باش با یشان بجهت حسن ظنی که در دایرهٔ ایمان درآمده و جناح ابلیسان موافق سازی فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر

نافرمانی کنند ترا عشیرهٔ تو و پیروی نکنند و بر کفر راسخ باشند فَقُلْ پس بگو بایشان إِنِّي بَرِيءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از شرک

و طغیان وَتَوَكَّلْ و توکل کن در کفایت مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خداوند غالب که قادرست بر قهر اعدا الرَّحِيمِ مهربان بر اولیا تا شر

نافرمانان تو از تو کفایت کند و توکل تفویض امورست بکسی که مالک حقیقی است و قادر بر نفع و ضر الَّذِي يَرَاكَ آنکه می‌بیند ترا

حِينَ تَقُومُ آنگاه که برمیخیزی از مجلس یا از فراش بنماز گزاردن تنها یا بجماعت و برای تهجد در جوف لیل برمیخیزی و بر آنجا که آن عالم

و یا وقتی که برمیخیزی برای انذار و ادای رسالت و می‌بیند ترا در جمیع تصرفات که آن قیام مینماید وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ و می‌بیند گردیدن

ترا در میان گزارندگان یعنی تفقد تو و تفحص احوال صحابه در حالتی که مروی است که چون فرض قیام لیل منسوخ شد حضرت در آن طواف میفرمود

بخانهای اصحاب خود تا ببیند که چه میکنند که حریص بر کثرت طاعات ایشان بود پس یافت خانهای ایشان را مانند خانهای زنبوران که دوی ایشان از

ذکر خدا و تلاوت قرآن و مروی است که می‌بیند تصرف و تحول ترا در میان نمازگزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی

وجهی دیگر آنست که حق تعالی ظاهر ... مراد اولیا است و عالم بجمیع احوال تو پس باطمینان تمام توکل بر وی کن و از مشرکان اندیشه مکن

از ابن عباس روایت کرده که مراد آنست که می‌بیند گردیدن ترا از اصلاب اهل توحید نبی از پشت آدم به پشت پیغمبری تا از پیغمبری که بیرون

آمدی ترا از صلب پدر تو از نکاح نه از زنا و امامیه باین تمسک جسته اند که پدران رسول صلی الله علیه و آله همه مؤمن بوده اند و جابر از ابو جعفر علیه السلام

روایت کرده که آنحضرت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که برمدارید سرهای خود را از رکوع و سجود پیش از من که من می‌بینم شما را از پس خود همچنانکه می‌بینم شما را

از پیش خود و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود که وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بتلاوت تو در نماز و

با آنچه میگوید الْعَلِيمُ دانا بآنچه در ضمیر خود در می‌آری و با آنچه ... یا آنکه او سمیع است بجمیع مسموعات و عالم بکل معلومات قُلْ ای

... مذکور شد روایت ... آمدن شیاطین بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که بجهت ... اینجا ... که آن ... که هَلْ أُنَبِّئُكُمْ

آیا خبر کنم شما را که از مردمان عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ بر که فرود می‌آیند دیوان تَنَزَّلُ فرود می‌آیند عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغگوی أَثِيمٍ

بزه کار مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرو میافکنند گوش را بسخنان شیاطین ... از نزد ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها

اضافه میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر از اهل افک دروغگویانند در آنچه از شیاطین می‌شنوند قبل از این گذشت که پیش از آنکه

شیاطین را برجم از استماع منع کنند بر آسمانها رفتندی و سخن ملکان شنیدندی و بعضی از آنچه بر آن مطلع شدندی با خبری دیگر الصاق کرده بکاهنان

گفتندی و کاهنان تمام دیگران اخبار کردندی با خبری چند از ایشان وَأَكْثَرُهُمْ الْكَاذِبُونَ ... و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله از استراق

سمع ممنوع گشتند و بعضی گفته‌اند مراد باین کاهنان مسیلمه کذاب و طلیحه ... که حق تعالی ... بیان میفرماید که محمد را صلی الله علیه و آله سزاوار نزول

نیست که شیاطین بر وی فرود آیند ... کذاب و کثیر الاثم باشد بجهت مناسبت ... میان ایشان و ... میان

شیاطین و محمد صلی الله علیه و آله ... دعوت بدین مستقیم و طریق حق که آن توحید است و منع مردمان از شرک و عبادت اصنام و شیاطین

و وانمایند که بیهوده ... و ایشان را از نهج مستقیم منحرف میسازند و در ضلالت و غوایت می اندازند پس چگونه مناسب این کلام حضرت باشد

چو هم آنکه افاکون القای سمع میکنند بشیاطین و ایشان اضطرون و اکثرهم کاذبون ... نقصان علم ایشان ... خلاف خود ... آن میکنند یا اینکه

که اکثر آن مطابق واقع نیست چنانکه در حدیث آمده که یک کلمه حق را از زبان گوش حقی خود که کاهن است القا نماید آن کاهن زیاده از صد کلمه دروغ در آن

کند و بمردمان گوید و محمد صلی الله علیه و آله نه چنین است چه اخبار میکند از مغیبات کثیره چه بعد دیگر است و همه مطابق واقع اولهم اند و مر شعرای عرب

مانند عبد الله بن الزبعری سهمی و ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب و هبیرة بن ابی وهب مخزومی و مسافع بن عبد مناف الجمحی و ابو عزة عمرو بن عبد الله

که از ... امیة بن ابی الصلت الثقفی بکذب و بطلان تکلم کردندی و گفتندی که ما میگوییم مانند آنچه محمد میگوید و شعر گفتندی و گمراهان

قوم ایشان با ایشان مجتمع شده استماع اشعار ایشان نمودندی و هر سخنی که در هجو حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مذمت اسلام از ایشان شنیدندی

یاد گرفتندی و میخواندندی حق تعالی در باره ایشان این آیه فرستاد والشعراء ... یتبعهم الغاوون مروی

است که این شعرا زبان ... سفیهان عرب ... ایشان ... که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله ... هجو کردندی

و هجو یکدیگر گفتندی هر یکی قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پس ایشان ایستاده ... و محاورات او میکردند حق تعالی این آیه فرو فرستاد و در تفسیر اهل البیت

نقل کرده که مراد ... آنها که هجو پیغمبر و اصحاب و ذم اسلام کردندی و جهلای عرب در این امر تابع ایشان شدندی و قول اول منقول از امام جعفر صادق

علیه السلام و نسبت غوایت باتباع ایشان از جهت آن است که اغلب شعر ایشان ... در باب عشق است و ... و هجو ...

و وصف ایشان آنچه در ایشان ... از فضایل و رذایل و در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده که ایشان آنکسانند که تغییر دین خدا کنند و مخالفت امر او نمایند

و ... خود از اهل عصمت صلوات الله علیهم روایت کرده که ... آنها کرده اند که علم و فقه ... و ... فتنه ... ایشان گمراه شوند

و ... گمراه کردن ... از عبد الله بن عباس منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... فرمود ... اصحاب ...

که از ایشان ... که ... ولکن ... شعر ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله ... علیهم السلام

هجو ... زبان ... ایشان ... الم تر انهم فی کل واد یهیمون ...

در هر وادی از فنون کلام ... سرگردان میشوند ... حقیقی ...

ایشان در ... و ... و ... و وقوع ... و هیچ ...

و ذم و ... آن از امور ... که ... ضلالت و اضلال ... و انهم یقولون ما لا یفعلون میگویند

آنچه نمیکنند ... که ... خود ... میکنند و ... نظم ... میکنند ... خود نمیکنند ولی

این ... که ... اکثر ... تبع الشعرا ... از ... مطلع شود ... که ...

این آیه ... و این روایت ... صلی الله علیه و آله ... که ...

که ... اهل ضلالت و غوایت ... خود ... هجو کفار کنند و در باب ...

و موعظه ... که ... الا الذین آمنوا ... سوای ... متبوع ...

مگر شاعرانی که ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند کردارهای شایسته یعنی بمدح پیغمبر صلی الله علیه و آله سپاس کردند و بهجو مشرکان کفار
مشغول شدند و غیر آن از عمل صالح و ذکروا الله و یاد کردند خدای را در اشعار خود کثیرا یاد کردنی بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و تمجید و توحید
و تخلیص طاعت و نهی از غفلت و انتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده بودند بهجو چون شعرا
ایشان اکثر کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را هجو کردند و اهل اسلام را سرزنش کردند و اهل هجو خود را هجو کردند و در خبر آمده که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله هجو کردند فرمود چه منع میکند کسانی را که رسول خدا را بشمشیرهای خود یاری کردند از آنکه بزبانهای خود او را نصرت دهند
و حسان و ابن رواحه گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایت کنیم حضرت فرمود هجو مشرکان کنید که جبرئیل با شماست کعب بن مالک روایت کرده
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هجو اهل شرک کنید که بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که آن سخت تر است بر ایشان از تیر […]
اگرچه در آیه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را عموما مذمت فرموده و بیان کرده که سرگردان در وادی حیرت و ضلالت میگردند اما بسیاری از ایشان را
بشرط صلاح عمل و صدق ایمان در زمره الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات […] بوسیله ایمان و ذکر […] خلاص و […]
نجات رسانیده و سیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو پیغمبر و نسبت شعر و کهانت بحضرت کردند
ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود یعنی آنکه ایشان […] عقاب
الیم خواهد کشید که آن آتش دوزخ است و […] ایشان […] نجات […] بلکه دایم در آنجا معذب باشند […] از آن خلاص نشوند سورة
النمل ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره طس بخواند حق تعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هر که تصدیق سلیمان
و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرد و هر که تکذیب ایشان نمود و چون روز قیامت از قبر خیزد گوید لا اله الا الله و حق تعالی در سوره
شعرا حکم کرد که قرآن […] سوره نیز افتتاح […] آن کرد فرمود بسم الله الرحمن الرحیم طس […] که
حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است […] دلالت آن بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانکه ابتدای طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل
[…] ابن عباس
نامی از نامهای خدای که بآن قسم فرموده بآنکه تلک این آیتهای سوره آیات القرآن آیتهای قرآنست و کتاب مبین
و آیتهای کتاب روشن کننده حق از باطل و کتاب […] عطف کتاب بر قرآن عطف […] صفتی است بر دیگری […] قرآن […] آن
قرائت آن میکنند و کتاب […] مینویسند و تواند بود که کتاب مبین لوح محفوظ باشد […] مکتوب است آنچه هست و خواهد بود […]
روشن کننده است مر ملائکه را آنچه واقع است از کاینات هدی در حالی که آن آیات قرآن یا کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم […]
بهشت نعیم و بشری و مژده دهنده للمؤمنین مر گروندگان را […] سعادت کبری که جنات عالیات است الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند
نماز را بحدود و ارکان آن و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان و هم بالآخرة و حال آنکه ایشان برای آخرت
هم یوقنون ایشان بیگمان میشوند یعنی یقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب […] خواهد بود […]
[…] ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون بالآخرة نمیگروند برای عقبا زینا لهم آراستیم برای ایشان اعمالهم

عملهای ایشان را فَهُمْ یَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان و حیران می‌شوند در ضلالت خود و جانب ... و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که ما تزیین کرده‌ایم برای ایشان اعمال

ایشان را که امر کرده بودیم بآن با حسن وجوه تزیین کرده آن بیان مثوبات آن بود تا ترغیب ایشان نماید بعمل کردن بآن پس ایشان از آن روی گشتند و

در وادی ضلالت سرگردان و حیران می‌شوند و بوسیله کسب آن اعمال مامور خود را بطریق کتابت ... و بعضی دیگر در تفسیر این گفته‌اند که

ما تزیین اعمال قبیحه ایشان کرده‌ایم بآنکه خلق شهوت نموده‌ایم در ایشان که داعی ایشانست بفعل معاصی که جهت تکلیف شده‌اند تا تحمل مشقت تکلیف شده

از شهوات طبع مجتنب شوند ایشان آن امر را کار نبسته متحیر شدند و در آن متردد و متمسک گشتند و انتهای نکردند در ... راه ...

از فساد باشند و بجهت ... در طریق معاصی که مشتهیات طبع و محبوب نفس ایشانست سلوک نمودند و این وجه اظهر است و برخی دیگر گفته‌اند

که ما حرام کرده‌ایم توفیق ... ایشان و لطف خود را از ایشان باز داشتیم بجهت عناد و جحود ایشان پس فریفته اعمال قبیحه ایشان در چشم ایشان

و درصدد ... ایشان محلی گشت و این آیت منافی وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ نیست زیرا که اسناد تزیین شیطان در این آیه بر سبیل حقیقت است و ...

و گفته‌اند که اسناد آن بحق تعالی در آیه زَیَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ بر سبیل مجاز است چه حق تعالی کفار را متمتع ساخت بطول عمر و فراخی رزق و بسیاری

نعمت چه ایشان بوسیله اتباع شهوات و اختیار راحت و تلذذ و ... از تکالیف صعبه ... گویا او سبحانه تزیین اعمال ایشان کرده

وارچه بحقیقت شیطان مزین اعمال ایشانست در نظر أُولَٰئِكَ آن گروه که متصف‌اند بصفات مذکوره الَّذِینَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ آنانند که مر ایشانراست

بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر وَهُمْ فِی الْآخِرَةِ و ایشان در سرای عقبی هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارترین ...

زیانکاران بسبب فوت ثواب و استحقاق عذاب وَإِنَّكَ و بدرستی که تو ای محمد لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ هر آینه تلقی کرده میشوی و از ... جبرئیل

... سکینه و ... میشود تو از ... مِنْ لَدُنْ حَكِیمٍ از نزد خداوند درست‌کردار ... عَلِیمٍ بسیار دانا بجمیع اشیا و کارها

بعد از آن شروع در بیان بعض قصص ... که از مغیبات است و علامت ... از معجزات رسول صلی الله علیه و آله و می‌فرماید إِذْ قَالَ مُوسَىٰ یاد کن

چون گفت موسی بن عمران لِأَهْلِهِ مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زن او در راه زائیدن ... آمده و سرما

دریافته و شب از ظلمات تاریکی و آتش را ... می‌جست إِنِّی آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی از دور یعنی اینجا که ... سَآتِیكُمْ

زود باشد که بیارم شما را مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری کسی که بر سر آن آتش نشسته باشد ... آن معلوم کنم أَوْ آتِیكُمْ یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ

شعله آتش فرا گرفته شده یعنی پاره از آن آتش ... لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما گرم شوید بآن ... که شما بآن گرم شده

از برودت هوا و شدت سرما خلاص شوید ... اگر کسی نباشد که ازو خبر راه معلوم توان کرد پس لا اقل پاره از آتش بشما خواهم آورد

که بآن گرم شوید پس موسی اهل خود را گذاشته متوجه آتش شد فَلَمَّا جَاءَهَا پس آنگاه که آمد نزدیک آن آتش نوری دید از درختی که از درختی سبز ...

که هر گاه ... درخت ... معجب شد ... آتش برگرد آتش از درخت ... آمد و چون نزدیک آمد ...

... نُودِیَ ندا کرده شد أَنْ بُورِكَ آنکه برکت داده باد ... مَنْ فِی النَّارِ هر که در مکان آتش

است که آن بقعه مبارکه ... فِی الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد مکان آتش است و نواحی آن

و در وادی ایمن است ... جواب آنست ... ملائکه ...

و نه لیونی مراد به من فی النار موسی است و من حولها ملائکه حاضر بقعه اند تصدیق در خطاب این کلام بشارت است که حق تعالی از برای موسی امر عظیم حکم خواهد

فرمود که برکت آن در اقطار زمین منتشر گردد و آن نحو کردن است موسی را بنبوت دادن و ظاهر گردانیدن معجزات بر دست او و سبحان الله

رب العالمین که پروردگار عالمیان است از تشبیه و نقص و ضد و ولد و وزن این تتمه آن چیزیست که ندا کرده شد موسی را تا از استماع کلام او سبحانه توهم تشبیه

نکند او را و چون موسی این ندا شنید از آن متعجب شد و خود گفت این ندا کننده کیست باز ندا آمد که یا موسی انه ای بدرستی که آن کس که با تو سخن میگوید منم

انا الله العزیز الحکیم منم خدای غالب بر همه محکم کننده کارها و بعد از آن او را ندا آمد که و الق عصاک افکن عصای خود را چون موسی این ندا

شنید عصا بیفکند فی الحال مار شد و آغاز جنبیدن کرد فلما رآها تهتز پس چون دید موسی عصا را که جنبش و حرکت میکند با اضطراب و اهتزاز میرود

کانها جان گویا ماریست باریک و تیز رونده و در حرکات سرعت مانند جان بود و در جثه مثل ثعبان و کلان در پیکر اژدها گردانید آن بود که

موسی با آنکه این کلام میشنود کلام خدایست که قادر است بر آنکه چوب را مار گرداند نه کلام شیاطین و غیر آن و با آنکه متمکن شود بدان ما حق

نه فرعون آمد و این حال را دید بترسید و بر هیئت بر مقتضای طبیعت بشریت ولی مدبرا روی برگردانید در حالتی که پشت کننده و گریزان بود

از خوف آن و لم یعقب و بازنگشت بر عقب خود و باز نیامد پس ندا کرده شد که یا موسی لا تخف ای موسی مترس و خوف مکن زیرا که انی

لا یخاف لدی المرسلون بدرستی که نمیترسند نزدیک من فرستاده شدگان هنگامی که وحی بایشان نازل شود و آنکه ایشان را

حکمت آنکه فعل قبیح نمیکنند و ترک واجب ننمایند تا خوف عاقبت تا از آن بترسند الا من ظلم لیکن هر که ستم کند بر نفس خود و فعل

قبیح از غیر و ... و کان ... عصمت از صغیره و کبیره منزه اند ثم بدل پس بدل نمود آن ستم را بعد حسنا نیکوئی بعد سوء

پس از بدی توبه کرد و بیزار گشت فانی غفور پس بدرستی که من آمرزنده ام بامثال او رحیم مهربان بر ایشان و معنی آنست که هر که از

محفوظ باشد و تبدیل آن کرده باشد بانچه تدارک آن محض از فعل حسن و عزم بر اتیان نمودن باشد پس هیچ خوفی او را نخواهد بود و حق تعالی

ثواب که مترتب بر فاعل نیز شود باو کرامت خواهد کرد و نبایدی مخفی نماند بود که این توضیح است بر موسی طعنه زدن بر قبطی که قال رب انی ظلمت نفسی

فاغفر لی و بعد از آن جهت اظهار معجزه دیگر باو ندا رسید و ادخل یدک و در آر دست خود را فی جیبک در گریبان پیرهن خود چون پیراهن

حضرت موسی آستین نداشت از جهت حکم شد که دست در گریبان کن تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید و درخشنده من غیر سوء بی علت

سفیدی او از آفت برص تا بالکلیه حرکت در گریبان کرده بیرون آورد و خدای نور از آن تافت که ز ظلمات چون روز نورانی گشت و اگر در روز

بیرون آوردی نور آن بر روشنی آفتاب غلبه کردی بعد از آن ندا رسید که بر و ای موسی با این دو معجزه عظیمه فی تسع آیات که در جمله نه معجزه اند

در شماره آن و معظم آن الی فرعون و قومه بسوی فرعون و گروه او و نه معجزه دیگر شکافتن حجر دریا بود و طوفان و جراد و قمل

و ضفادع و دم و تفصیل اینها تفصیل آن در سوره الاعراف گذشت و اگر بر آنند که نه معجزه مذکورات بر دو با نه آیه دیگر نه و فرعون و قوم او و نیا بودن

عصا و ید بیضا سالکی گرده و شکافتن دریا که بآن مبعوث شود بسوی فرعون اگر خبر کنند همان نه آیه برین قضیه نیز الکه خطاب موسی را ندا کرده برد

باین معجزات بسوی فرعونیان انهم کانوا بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان که بغایت فرط کفر و طغیان موسی

علیه السلام آن حدود در میان آن وادی گذاشته و امتثال امر الهی مبادرت کرده متوجه مصر و جمیع معجزات که بآن مامور بود به ایشان نمود ایشان بآن

کرده‌اند و بسحر نسبت داده چنانکه میفرماید که فَلَمّا جاءَتهُم پس چون در آمد بفرعون و قوم او آیاتُنا دلایل قدرت ما با همه رسالت موسی ای موسی آیات ما

بایشان آورد مُبصِرَةً در حالتی که روشن و هویدا بود و هر کس بر وجهی که هر کرا آنرا میدید میدانست که از قدرت بشر خارج است قالوا

گفتند فرعونیان از روی عناد و جحود و لجاج هٰذا سِحرٌ مُبینٌ این جادویی است روشن یعنی همه کس داند که این سحر است وَجَحَدوا بِها و منکر شدند بآن

یعنی تکذیب آن کردند وَاستَیقَنَتها اَنفُسُهُم و بیگمان بودند آن نفسهای ایشان یعنی یقین میدانستند که آن آیتها از نزد ملک اله است و سحر نیست

و بزبان تکذیب آن میکردند ظُلماً بجهت ستمکاری وَعُلُوّاً و برتری جستن از رفع و سرکشی از ایمان و کدام ظلم قبیحتر از ظلم کسی تواند بود که تیقن نماید که آیات

مذکوره معجزات واضح اند از نزد خداوند و با وجود این مکابره کنند و ایشان را بسحر نسبت دهند و گویند هذا سحر مبین فَانظُر کَیفَ کانَ پس ببین ای بیننده

بنظر عبرت و بصیرت که چگونه بود عاقِبَةُ المُفسِدینَ عاقبت کار تباه کاران که در دریا آب غرق شدند و در عقبی با آتش سوخته شوند بعد از آن قصه

داود و سلیمان علیهما السلام شروع میفرماید وَلَقَد آتَینا و بدرستی که ما دادیم داوُدَ وَسُلَیمانَ داود و پسر او سلیمان را عِلماً دانشی از احکام شرایع و فصل

که مرادات و السنه زبان مرغان و سایر حیوانات وَقالا و گفتند بعد از اعطای علم بایشان اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی ستایش مر خدایرا که ما را آنکه

فَضَّلَنا افزونی داد ما را عَلیٰ کَثیرٍ بر بسیاری مِن عِبادِهِ المُؤمِنینَ از بندگان گرویده خود در این دلیل است بر فضل علم و شرف اهل آن و تفضیل ایشان

بر غیر چه داود و سلیمان آنرا اساس فضل خود گردانیده بر آن شکرگذاری نموده‌اند و غیر آن از نظر لطف را ... که آن دهی عظیم بود که ... اند

وَوَرِثَ سُلَیمانُ و میراث گرفت سلیمان داوُدَ از داود علیه السلام مال و ملک و نبوت را یعنی بر وی نشست که داود علیه السلام را نوزده پسر بود هر یک لایق ملک

حقیقی نامزد آسمان ... داود را چند مسئله کرده فرمود که هر کدام از اولاد من جواب این مسائل را جواب دهد بعد از من وارث ملک باشد داود فرزندان را

جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانیده مسئلها را بر فرزندان عرض فرمود که بگویید نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام است

مونس ... است و ... و وحشت آورتر است و کدام اند که قایم اند و کدام مختلف و کدام است که آخر آن ستوده است و کدام

کارست که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود اگر اذن شود من جواب بگویم داود علیه السلام

دستوری داد سلیمان گفت اقرب اشیا آدمی را آخرت است و ابعد اشیا آنچه بگذرد از دنیا و آنس اشیا جسدی است که روح در او است و اوحش اشیا تن است بی روح

اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و ... موت و حیات و کاری که آخرش ستوده است حلم است در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است

حدت است در وقت غضب چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود علمای بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند و داود پادشاهی را

بوی تسلیم کرد و دیگر روز وفات یافت سلیمان بر تخت پادشاهی نشست وَقالَ گفت بر سبیل شکر نعمت و کرامت و دعوت مردمان بتصدیق نبوت

و اظهار این تفضیل و مکانت و منزلت یا اَیُّهَا النّاسُ ای مردمان عُلِّمنا آموخته شده ایم ما و پدر من مَنطِقَ الطَّیرِ گفتار مرغان نطق

منطق هر لفظی که تعبیر کرده شود با او از ما فی الضمیر خواه مفرد و خواه مرکب و گاه هست که آن بر مطلق اصوات گفته شود بر سبیل تشبیه چنانکه میگویند که نطقت الحمام

یعنی ناطق شد کبوتر و اطلاق منطق بر اصوات طیور باعتبار این است که هر جنسی از ایشان را آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم مقاصد و اغراض میکنند

و یا از آنکه سلیمان از آواز ایشان چیزی مفهوم میشد بر طریق الهام فی الجمله از آواز آدمیان و گویند که سلیمان علیه السلام هر گاه صوت حیوانی میشنید بگفتی

حدیث میدانست تخیلات آنها که باعث آن صوت شده و غرضی را که بجهت آن آواز می‌آید از جمله بلبلی را دید بر درختی سرود می‌جنبانید و صدایی میکرد

اصحاب خود را گفت که میگوید سبحان که جزا میدهی جزاء لا مشوبی یعنی هیچ بکنی مکافات آن بدهی و هدهد آواز داد فرمود که میگوید ای گناه
کاران از خدا آمرزش طلبید و طوطی آواز داد گفت میگوید که هر زنده عاقبت بمیرد و هر نوی انجام آن کهنه گردد و خطاف آواز داد گفت میگوید
بفرستید از پیش خود نیکی را تا بیابید آنرا و حمامه گفت میگوید سبحان ربی الاعلی و صداه میگوید که کل شیء هالک الا وجهه هر چیزی بمیرد و هلاک گردد
بجز ذات خدای تعالی و قطاة میگوید هر که خاموش شد سالم و بسلامت ماند و ببغا میگوید وای بر کسی که اگر همت او بمصروف باشد بدنیا و خروس میگوید یاد
خدای کنید ای غافلان و نسر میگوید ای فرزند آدم زندگانی کن آنچه خواهی در غفلت چه داری که آخر تو مرگ است و عقاب میگوید دوری از مردمان سکون دل
و آرامش است و ضفدع میگوید سبحان ربی القدوس و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و هزار دستان میگوید سبحان الملک الدائم
و غراب نفرین میکند بر باجستانان و تمغاچی و [illegible] و سیط نقل میکند که چه کار کرد در صنع خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و دشمن آل محمد
و [illegible] میگوید بار خدایا از تو روزی بروز میطلبم و [illegible] میگوید که الرحمن علی العرش استوی کعب الاحبار روایت کرده که روزی در پیش سلیمان
آمد و آواز داد فرمود که میگوید بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و هدهد دیگر آواز داد و گفت میگوید هر که رحم نکند بر او
رحم نکنند حاصل که سلیمان فرمود که ما زبان مرغان آموخته شده ایم وَ اُوتِینا و داده شده ایم یعنی مرا داده اند مِن کُلِّ شَیءٍ
از هر چیزی مراد کثرت است یعنی هم آن و یا مارا داده اند هر چیزی را که انبیا و ملوک را بباید از علم و مملکت و یا از علم و تسخیر جن و انس و حیوانات
و گویند که مراد سلیمان از علمنا و اوتینا نفس خویش بود و جمع گفتن بنا بر عادت ملوک جهت تنبیه قواعد سیاست و اظهار شوکت که مناط مصالح مملکت
اِنَّ هٰذا بدرستی که این عطا لَهُوَ الفَضلُ المُبِینُ هر آینه آن افزونیست آشکارا و تفضل هویدا که بر همگنان فرمودیست و اهدای نامه خود
از محمد بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که گفت پدرم فرمود که [illegible] سلیمان دادند پس مدت هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد
بر همه آدمیان و پریان و دیوان و جانوران و مرغان و ددان و دادیان و همه چیزی [illegible] هر حیوانات و در زمان او صنعتها عجب و غریب کرده اند که متواتر
باسماع آدمیان رسیده او را کرسی و تختی بود که همگی ساخته شده بود و در موضع او که حاضر این تخت او بود هزار کرسی بود برای اکابر انس
و بر بالای آن هزار دیگر بود برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سیصد هزار منبر نهاده بودندی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر جانب چپ
منبرها بهم بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر سر وی پر در پر بافتندی و احبار بحث کردندی و جن و انس گوش داشتندی استماع
کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی چنانکه میفرماید وَ حُشِرَ لِسُلَیمانَ و جمع کرده شد برای سلیمان علیه السلام جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الجِنِّ
از دیوان وَ الاِنسِ و آدمیان وَ الطَّیرِ و مرغان فَهُم یُوزَعُونَ پس ایشان بازداشته بودندی در مقر خود و هر یک مرتبه بود که
همگی این لشکریان از مقر خود پیش نتوانستی رفت و گفته اند مراد آنست که اول لشکر [illegible] بازداشته تا آخر ایشان ملحق شوند و متفرق
نگردند و در اکثر تفاسیر مذکور است که لشکرگاه او صد فرسنگ در صد فرسنگ بود و بیست و پنج فرسنگ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و همچنان برای
طیور و مثل آن برای وحوش و او را هزار خانه بود از آبگینه موضوع بر چوب سیصد از آن زنان آزاد که در عقد نکاح او بودندی نشسته و هفتصد دیگر از
کنیزان و جنیان برای وی بساطی ساختند بافته از زر و ابریشم که یک فرسنگ در یک فرسنگ بود و او را تختی بود بزرگ از زر که در میان آن بساط وضع کرده بودندی
و ششصد هزار کرسی از زر و سیم بر اطراف آن تخت نهاده بودندی پیغمبران بر آن کرسیهای زرین نشستندی و علماء بر کرسیهای سیمین و گرد بر گرد ایشان آدمیان

بستاندی و از پس آن جنبانیدی و از بالای سر این مرغان پر در پر گسترانیدندی چنانکه آفتاب در بساط نیفتادی و باد بساط را در هوا بردی تا به
یکماهه راه و تا زوال یکماهه باز آوردی بدین مرتبه و شوکت و ابهت بر دهقانی بگذشت که زمین را شخم میکرد چون او بدید گفت سبحان الله لقد اوتی
آل داود ملکا عظیما آل داود را عجب پادشاهی عظیم داده اند باد آواز او را بگوش سلیمان رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را بنهاد و آن دهقان
گفت آنچه گفتی شنیدم پس پیاده شدم و نزد تو آمدم تا آرزوی چیزی نکنی که بر آن قادر نشوی به اگر ثواب یک تسبیح که بنده مومن بگوید از روی صدق
و خلوص عقیدت بهتر است از چیزی که آل داود داده اند زیرا که ثواب تسبیح باقیست و ملکی که آل داود راست فانی دهقان گفت خدای کشف غموم تو کناد
همچنانکه غم مرا از دل من برداشتی از وهب منقولست که هرگاه که سلیمان بر بساط نشستی جمله خدم و حشم او خود بر کرسی در بساط موضعی معین که او را از آن
با کتاب او قیام نمودندی از آن هنگام و طبخ کردن روزی با کسی که او را اصطخر گرفت و همین عشا در راه یمن به رسول صلی الله علیه و آله بگذشت گفت
این سرای بحقیقت آخر از ماست چون حال کسی پرسید بر طرف طارف او رسید و بی امان آمد چون بمکه رسید بر آن کعبه بود سیر نشیند سلیمان حجر
آمد بر آن بگذشت کعبه بر کار الهی لبیک و سکان که آنجا بودند گفته بود ای امیر بیرون بگذشت و از ترک آن حقوق و
کردید تا که در آخر الزمان پیغمبر بیاید ستیم و تا قبله او گردانم و دعا به او ما هر جا که باشند در باز توجه نموده به آن وادی السدیر که موضعی است در
طائف و وادی النمل توجه نمود چنانکه حق خبر میدهد که سلیمان با جماعتی که از و لاد شام بطرف یمن توجه نموده بودند و در رفتند حتی اذا
اتوا تا وقتی که آمدند علی وادی النمل بوادی مورچگان یعنی از زبر آن وادی که در جنوب طائف در آمدند قالت نملة گفت مورچه که مهتر
مورچگان آن وادی بود گویند که لنگ بود و از طاقها یعنی از بهرها حرمی گشته و حباب دار شده و در کشف آورده که برابر خروس بود
و در زاد المسیر گفته که سیقی گفته و در کشاف گوید که از ابوعبیده منقولست که آن وادی طلا و نقره بود که حق تعالی ضعیفترین خلق خود را آن
وادی را پاسبان آن موکل گردانیده بود القصه چون مهتر مورچگان لشکر سلیمان را دید که متوجه آن وادی اند بر بلندی بر آمد و از روی لطف و شفقت
ملک سالار بر رعایا به آواز بلند صوت بلند که حق تعالی در او ایجاد فرموده بود گفت یا ایها النمل ای مورچگان ادخلوا مساکنکم در آیید در مسکنهای
خود لا یحطمنکم تا در هم نشکند شما را سلیمان و جنوده سلیمان و لشکریان او وقتی که نزول کنند در این وادی و هم لا یشعرون
و حال آنکه ایشان نمی دانند اگر چه حال شما را در یک این عمل نخواهند شد زیرا که انبیا اهل ظلم نیستند و معصومند و لشکریان که بسامعت و عدالت سلیمان
هم این حرکت نخواهند کرد و ادراک مورچه که مثل آن بود که حق تعالی این نوع شعور را در آن ایجاد فرموده بود چه بعضی برآنند که این دانه ها را در زمین فشنه
تا اگر مبادا رسیده شود دو دانه گشتن آن را بپارچه بشکنند حتی اگر میدانند که نفع آن رویده میشود پس چو گشنیز دانه را چهار پاره کنند
و ادراک حطم توان کرد او را که باد از روی تبسم و تعجب قول نمل را به سمع سلیمان علیه السلام رسانید فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در حالتی که شروع
کننده بود در خنده یعنی از حد تبسم تجاوز نمود و بخندید من قولها از گفتار آن مورچه یعنی که تعجب از حذر و عاقبت بینی او و همه ایمای او و
و حرمت از آنکه حق تعالی او را بدان مخصوص گردانیده از دریافتن احوال مورچه و فهم عرض او و یا که ظهور عدالت او و جهی که مورچگان از حرکات عجز آن
او را دانسته و بقول و هم لا یشعرون قال گفت الحمد لله سلیمان بر لشکر خود را گفت فرمود تا هم مورچگان لشکر او خود در فشند او را از
آن مورچه را طلبید و گفت ای مورچه از لشکر من ستم کشیده ای گفت از میان قوم مورچگان که از صوب الوادی گفته باشند سلیمان گفت در هوا بود

چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند بلکه مقصود من آن بود تا نگاه نظر به دبدبه و کوکبه تو نکنند و بنظاره شکر تو
از ذکر حق تعالی باز نمانند و در مبتلای غفلت بمانند لان که با جملکت تو بتبه و آرزوی آن در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوض حق است و تو بعصمت قطع تعلق آن
کرده و در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب و زیر
دست هر نقیبی چهار هزار مور گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوردی گفت ما از روی زمین مسافت اختیار نکردیم و بزیر زمینها رفتیم تا بجز
خدای کسی حال ما نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدا از عطاها که اترا حق تعالی داده یکی بگوی فرمود باد را مسخر من ساخته اند که غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی
که این چه اشارتست یعنی همه ملک ترا باد هوا خواهد بود در حال دو حرف در آمده و مانند حاصل که سلیمان لبه از استماع کلام نمله روی بمناجات کرد وقال رب اوزعنی
ای پروردگار من الهام ده مرا ان اشکر تا شکر کنم نعمتک التی آن نعمت را که بخشیدی مرا انعمت علی انعام کرده بر من از نبوت و فهم منطق
حیوانات و سماع قول ایشان از دور و باد بجهت سمیع حیوانات و علی والدی و بنعمتی که بخشیدی و اکرام انعام فرمودی بر پدر و مادر من یا بنبوت و ملک
گردانیدن آهن و غیر آن از اسباب یا بی بیم تو تلقین فرمودی یا مادر مرا زوجه پیغمبر خود گردانیدی شکر او بر حب نعمت والدین که اعتبت
کرده بر والدین نعم است بر ولد چه نفع او باو عاید شود خصوصا نعم دینیه که ازان جهت تامست شکر ایشان نیز نعمت و مجد وان اعمل صالحا
و دیگر الهام ساز مرا که بکنم کردار شایسته ترضیه و پسندی آنرا و در پذیری وادخلنی و در آر مرا برحمتک بخشایش خود
فی عبادک الصالحین در میان بندگان ستوده خود در روضه جنت یعنی مرا از آتش خلاص کنم از اهل بهشت کردان و بروایت ابن عباس
مراد وی از صالحین ابرهیم بوده و اسمعیل و اسحق و یعقوب و انبیای دیگر که بعد از ایشان بوده اند یعنی مرا در جمله ایشان در آر و الحقنی بایشان
آورده اند که سلیمان چون از بیت المقدس حج فرموده اولم اندر ... در زمین ... رسیدند هوای خوش داشت و درختان بسیار و سبزه زار
آنجا برای تفرج فرود آمدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر بر آب یابان هدهد بودی او را طلب کردند
نیافتند ابن عباس فرموده که هدهد آب را در زیر زمین بطریقی می بیند که آب در قار وره می بیند و عجائبی نماید که خود را بیرون کنند
ابو حنیفه از ابو عبد الله پرسید که طلب سلیمان هدهد را بر سبیله بود تا موضع آب نماید چرا او آب را در زیر زمین می بیند همچنانکه یکی از شما روغن در
آبگینه ابو حنیفه چون این بشنید روی باصحاب خود کرد و گفت حضرت فرموده بشنیدی که من بر تو ظفر یافتم در این سخن الزام کردن خصم و فرمود
که چگونه کسی که آب را در زیر زمین تواند دید دام را در زیر خاک نتواند دید که بگردن او می افتد و او را صید میکنند و گفته اند چون قدر نازل
کند بصر نابینا کند و گفته اند در نواحی بیت المقدس سلیمان روزی بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور آمد و آفتاب بر سلیمان
افتاد دلتنگ گردید موضع هدهد خالی یافت قصه تفحص نمود و تفقد الطیر و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فقال پس
گفت از روی تعجب مالی چیست مرا که در میان مرغان لا ارى الهدهد نمی بینم هدهد را آیا چشم من بوی نمی افتد بجهت ساتری ام کان
من الغائبین یا هست از غایب شدگان از این مجمع چون غیبت او بر تو بیقین نشد فرمود که او را کنند لاعذبنه عذابا هر آینه عذاب کنم او را بجهت
تادیب و مصلحت انتظام مملکت عذابا شدیدا عذابی سخت برکنی او پر او را بر کنم و او را در آفتاب افکنم و یا در میان مورچکان افکنم تا او را
بخورند و یا میان او و جفت او جدائی افکنم و یا او را با اهل او در قفص محبوس سازم و یا او را در خدمت جنس او بدارم او لاذبحنه یا بکشم او را

برای عبرت ابنای جنس او از مرغان او لیأتینی یا بیاید مرا بسلطان مبین یا حجتی روشن که سبب غیبت او چه بود تا باعث عذر او شود در

تمکث پس درنگ کرد هدهد غیر بعید در حالتی که زمان دیر و دور نبود که زود باز آمد که بسبب خوف او از سلیمان در اخبار آمده که چون هدهد

از موضع خود پرواز کرد در هوا برآمد و چپ و راست نگریست ناگاه باغی از بلقیس نظر او در آمد هدهدی دید که از جانب سبا می آمد و ملاقی گفت از کجا می آیی

گفت از شام و این وقت با سلیمان بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور پس گفت تو از کجا می آیی گفت من از این ولایت

گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست که او را بلقیس گویند و او را ملکی عظیم و وسیع است و حال انکه دوازده هزار قاید دارد ده هزار سوار

اگر خواهی بیا و در ملک او نگری گفت میترسم که سلیمان مرا طلبد و نیابد و بسبب غیبت معذب سازد گفت هدهد یمانی اگر این خبر را نبرد وی برای او

خوش آید هدهد با وی برفت و پادشاهی و خدم و حشم بلقیس نظاره آورد و باز گشت القصه چون سلیمان هدهد را ندید و به اسلحه او عقاب

هنده عقوبت مرغان را که کرکس بود طلبید و گفت تفحص هدهد کن وی به تعجیل پرواز کرد و بعد از آن سیمرغان که عقاب بود طلب او فرستاد

وی در هوا پرواز میکرد ناگاه هدهد را دید که از جانب سبا می آید آهنگ او کرد و خواست تا او را بچنگال عقوبت گیرد هدهد زنهار خواست عقاب

گفت وای بر تو سلیمان سوگند خورده که ترا عذاب بلیغ کند یا بکشد یا حجتی روشن بیاری برای معذرت غایب شدن گفت با بیت حجتی آورده دارم

عقاب او را در عقب خود گرفت و خود هنوز پیش میرفت تا بنزد سلیمان آمده و گفت هدهد را آورده‌ام سلیمان گفت او را حاضر سازید عقاب او را در تخت

سلیمان آورده بر دو پای افکنده و بر بشکستن بانواع مذلت و خواری سلیمان سر او را بسجود کشیده و از سر قهر و غضب گفت امروز ترا عذابی کنم که هم

لشکریان مرغ عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله دکن آمر و بیان را ترا پیش حق تعالی اداء به سلیمان رعشه زده حت ازو بدانست … عذر او بسمع

قفات پس گفت هدهد احطت هدهد گردم در رسیدم بما لم تحط به آنچیزی که تو مشاهده نکرده و نرسیده علم تو بجمیع حالات و کیفیات شهر سبا

رسیده‌ام و هم این است که معنی لم تحط است و جئتک و آوردم ترا من سبأ از شهر سبا که مارب گویند بنبأ یقین خبری محقق و راست و در وقت

که در هیچ مکانی نیست افتاده مرویست که میان سبا و صنعا سه روزه راه است و سبا نام کسی که حضرت حق خوانده بشهر سبا نهاده بود القصه هدهد

گفت خرابیت که در هوا بر هدهد … رسیدم که از آن ولایت بودم عظمت پادشاه خود و خوبیها برای آن دیار از هر که هو سر … هدهد آن کرده بودم

و سلیمان گفت پادشاه آن ولایت کیست در دین و رعیت او چیست هدهد گفت انی وجدت امراة بدرستیکه من یافتم زنی را بلقیس نام

که از روی اقتدار تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را و اوتیت و داده شده است آن زن را من کل شیء از هر چیزی که پادشاهان را

بکار آید از اموال و خدم و حشم و داده گفته‌اند اهل شورت او سیصد و سیزده نفر که با هر یک ده هزار مقاتل بود و لها و مر آن زن راست عرش

عظیم تختی بزرگ نسبت بتختهای سلاطین دیگر اوله اند که گفت او … زر بوده و طول آن هشتاد گز و عرض آن چهل گز

و عرض و سمک آن مثل آن از زر و نقره مکلل بجواهر … بزرگ تر از بخت پادشاهی او چه عظیم او نسبت به تخت سلیمان

بود چه پادشاهی سلیمان اعظم از پادشاهی او بوده و مقدم آن از ذهب مرصع یاقوت احمر و زمرد اخضر و موخر آن از فضه مکلل بالوان جواهر و برآن

هفت خانه بود و بر هر خانه دری و آن تخت بر چهار قایم بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از در سفید و صفحهای آن

از زر مرصع بجواهر بود از آن هدهد گفت وجدتها یافتم آن زن را و قومها و گروه او را که از روی جهالت و ضلالت یسجدون للشمس سجده میکنند.

مر آفتاب را و می‌پرستند آنها را من دون الله بجز خدای و زین و بیاراسته است لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای
ایشان را از پرستش آفتاب و سایر عملهای قبیح فصدهم پس باز داشته است ایشان را عن السبیل از راه راست فهم لا یهتدون
پس ایشان راه نمی‌یابند بطریق حق و شیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته الا یسجدوا لله تا سجده نکنند مر خدای را
الذی آن خدای که تواناست کامل خود یخرج الخبء بیرون آورد پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی قطرات باران
که در میان ابر پنهانست ظاهر میگرداند و نباتات را از زمین اخراج می‌نماید و یعلم ما تخفون و میداند آنچه پنهان دارند او کارهای
خود و ما تعلنون و آنچه آشکارا سازند بزبانها خود و حفص و کسائی بتاء خطاب میخوانند یعنی میداند آنچه پنهان و آشکار میکنید چه معلوم است
که علم غیب مخصوص است بواجب الوجود بالذات پس از آن گفت الله لا اله الا هو خدای که هیچ معبودی نیست مگر او و رب العرش
العظیم او آفریدگار عرش عظیم است که محیط است بکرسی و کرسی احاطه نموده همه آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت باعظمیت این عرش نبود
بود این سجده لازم است از سجدات سنه و سبب آنکه خفای ملک بلقیس و مکان او بر سلیمان با آنکه میان ایشان سه روزه راه بوده و سایر صنعها و عمارت
حکمت مصلحتی بوده که حق تعالی آنرا دانسته تا خفای مکان یوسف بر یعقوب و چون هدهد اعلام آنحال نمود باتمام رسانید قال گفت سلیمان
سننظر زود باشد که در نگریم و تامل کنیم در سخن اصدقت آیا راست گفتی ام کنت من الکاذبین یا هستی از دروغ گویان چه تا تحقیق نکنیم
کار او را لشکر آن نیایم و بولکه چون احتیاج داریم هدهد را شستند که وجاها کنند و چون آنجا گشتند آب برآمده و بعد از آن نامه نوشت بلقیس که
طریق کرم عبد الله سلیمان بن داود الی بلقیس ملکه سبا السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فلا تعلوا علی و اتونی مسلمین
یعنی این نامه است از بنده خدا سلیمان بن داود به بلقیس بانوی سبا سلام خدا بر کسی است که پیروی کرد راه راست را ابتدا میکنم بنام خدای بسیار بخشنده
بسیار مهربان اما پس از حمد خدای عالمیان پس باید سرکشی نکنید بر من و بیایید بسوی من منقاد گردن نهادگان چون نامه نوشت و از مشک برآن نهاد و مهر نمود
خود آنرا منقش گردانید و در خریطه که هدهد از نوح طلبیده که چون رسول نبی بوده اطلاعی بار کش مبارک بر او فرود آورد و الوان مختلفه در دید
و از مشک بر سر او نهاد این تاج بر سر او پدید آمد و نامه در منقار او نهاد و گفت اذهب بکتابی هذا ببر این نوشته مرا فالقه الیهم پس بینداز بسوی
ایشان ثم تول عنهم پس روی برگردان از ایشان و بیک گوشه رو و پنهان شو فانظر پس نگاه کن ماذا یرجعون چه چیز باز میگردانند یعنی
در جواب مکتوب که بنویسد با یکدیگر رجوع میکنند و سخن با هم قرار میدهند هدهد نامه بستد و پرواز کرد و بر عزم طرف ارض ملک هدهد نامه آورد
و دید با رفعت و تمکین و بزرگی دید که اشتر زمین و لوازم کارات که در رسول رسول خدا اینجا ملک او در هم است دید آنجا و بر سر من و نامه او در منقار فرود آمد
بر آن و مهر خدای بردل گرفته پس نزدیک بلقیس رفت در بارگاه که سیاست از صنعا و در یمن که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند همه برتخت
او پرواز آمد مهمان و روی نشید نشستند نام سلیمان برکت او گشتند و قول اشهر آنست که در کوشک خلوت کرده بود و در هاست و کلیدهای آن در زیر سر گرفته
و کلیدش بود هدهد از روزن بیامد و نامه را بر سینه وی انداخت او هدهد و از آنت اول روز از روزنه منقار در منبر بیرون رود تا از صدای آن
بیدار شد و بعد از آن نامه را بدانجا انداخت از روزن و روایت که سوراخی بود و چون آفتاب برآمدی از آنجا در کوشک افتادی و چون بلقیس بدیدی سجده
افتادی هدهد بیامد و بال‌ها باز کشید و سوراخ را بال خود برگرفت که آفتاب در آنجا نیفتاد و چون آفتاب در نظر آمد نشسته در دید نگاه کرد مرغی سیاه دید

نهاد آفتاب برگرفته نامه را بر سینه او افکند و از آن بترسید هدهد را دید و نامه خط بلقیس برداشت و خوانده و نوشته بود در زبان عربی است چون حال
هدهد را ملاحظه کرد و نامه برگرفت و دانست که نامه پادشاهی است که ملک او عظیم تر از ملک اوست چه آیندگی مرغ سخن را بند در بیان السنه پادشاهی
عظیم تر از این خواهد بود لهذا از مطالعه آن خوف در دل او افتاد و بترسید و امر کرد اعیان او حاضر شدند و نامه را بر ایشان عرض کرد متوجه ایشان شده قالت یا ایها الملؤا
ای گروه اشراف انی القی الی بدرستی که افکنده شد بسوی من کتاب کریم نوشته بزرگواری ابن عباس گفت که بحکم کتب شرافت صاحب نامه گفته
رسول اوست نامه را کریم خوانده و ابن مسعود گفت که مهر داشت و حدیث کرم الکتاب ختمه یعنی بزرگواری نامه مهر کردن آنست مؤید اینست و قتی گفته که بزرگی
آن باعتبار آن بود که در طی وی ملک نبود بلکه دعوت بود با ملک الملک یا بجهت حسن نظم و جودت خط و بیان آن و گفته اند که بلقیس شنیده بود که سلیمان
پادشاه جن و انس و وحوش و طیور است و کتب این کتاب او بدان کرد که در هر نقد بر ارکان حضرت است لهذا التماس این کلام بلقیس گفته که از جانب چه کسی آمده
آمده و مضمون آن چیست بلقیس گفت انه بدرستی که این کتاب من سلیمان از نزد سلیمان است وانه و بدرستی که مشتمل است بر دو مضمون اول
آنکه مصدر است بکلمه بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدای بسیار بخشنده و بسیار مهربان بر بندگان و دوم الا تعلوا علی آنکه بزرگی مکنید
بر من و گردن مکشید واتونی مسلمین و بیائید بمن گردن نهادگان و فرمان برندگان حکم فرمودند در جمیع کور است که اول کسی که
بسمله کرد سلیمان بود و چون قوم مضمون نامه را فهم کردند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معنی بسیار دارد در باب این حال شدند مضطر
و مراسم گشتند و بلقیس ایشان را در مقام مشورت آمده قالت گفت یا ایها الملؤا ای گروه بزرگان و آن سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان
مملکت و گفته اند که این ابیات منظوم کرده گفت افتونی فتوی دهید مرا فی امری در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد در این امر بگوئید ما کنت
نبودم من قاطعة امرا قطع کننده و فیصل دهنده کاری حتی تشهدون تا حاضر شوید یعنی بی حضور شما و مشورت شما کاری منتظم
نمیکنم قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا قوة ما خداوندان قوتیم و تن آوریم و با کثرت عدد و سلاح و آلات حرب و اولوا بأس شدید
و خداوند کارزار سخت و سختی عظیم یعنی هم قوت داریم و هم لشکر و هم شجاعت والامر الیک و این کار رو اکذا است برای تو فانظری پس بنگر
و ببین که ماذا تأمرین چه میفرمائی از مقاتله و مصالحه که ما مطیع و فرمان برداریم تا در همه باب بلقیس چون سلیمان را از ایشان در یافت بلقیسه
و کیاست معنی جنگ نیست در سر کار که جز ضرر روی دارد و اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال در عرصه تلف آید چنانکه حقیقت نمودار گردد قالت
گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا قریة چون در آیند به دیهی و شهری که از روی قهر و استیلا آنرا بتصرف خود در آورند
افسدوها تباه سازند آنرا یعنی خراب گشته وجعلوا و گردانند اعزة اهلها عزیزان اهل آن دیار را اذلة ذلیل و خوار و بی مقدار
یعنی غارت کنند و اسیر کرده بکشند وکذلک یفعلون و همچنین کنند این عادت مستمره ایشانست پس از آن بلقیس صلاح کرده گفت که وانی
مرسلة و بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة هدیه که مقدمه مصالحه است و دافع شرور داز ملک فناظرة
پس نگرنده ام که بم یرجع المرسلون بچه خبر باز میگردند فرستادگان تا بکار آن عمل نمایم و با آن بدانم که پیغمبر است یا نه اگر هدیه مرا
قبول کند پادشاه است و اگر نه پیغمبر است پس پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانده یعنی زیورها و جامهای مخصوص زنان است در ایشان پوشانید و جواهر
زرین و اجسام آنها طلا و عدلهای طلا و طوقها و گوشوارهای طلا و بالجمله کنیزان را زی غلامان آراسته از قبا و طاقیه و کمربند و هم سازبان

یا برفتند و زینتهای همه یک را از ذهب مرصع بجواهر ساخته و هزار خشت طلا و نقره و همیان تاری با زبرجد مرصع و تاجی از زر مکلل بدر و گوهر
و سلکی گوهر از مشک و عنبر و حقه در وی در ناسفته و مهره جزع کج سفته برای او فرستاد و نامه نوشت با مضمون که اگر تو پیغمبری فرق کن میان
آنکه غلام کدامست و کنیز کدام و بگو که در این حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن و آن جزع سفته را رشته درکش و منذر بن عمرو را که از اشراف قوم
بود بفرستاد و گفت ای منذر برو نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد بدانکه پادشاه است و از وی غافل مشو و اگر تازه روی و خوش
با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و سخن او بشنو و جواب نامه بیاور و دلیل دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و کنیزان تمیز کند و گوهر
ناسفته را سوراخ کند و مهره کج سفته را رشته کشد پس رسولان را آن زر و نقره مهیا کرده روانه ساخت و هدهد پیش از رسیدن ایشان بیامد و سلیمان را
بر جمیع حالات خبر کرد و سلیمان بفرمود تا دیوان [illegible] را از زر و نقره ساخته و میدانی هفت فرسخ طول آن بود خشتها طلا و نقره فرش انداخته
و فرشهای ملوکانه و کرسیها مرصع بدر و یاقوت بود و از انواع جواهر بر آن بگستردند و دواب را بفرمود تا از دریا بیرون آوردند زنگار رنگ که از آن نیکوتر نباشد
بیاوردند و بیاراستند زینهای مرصع نهاده در روز رسیدن منذر بر جوانب میدان [illegible] بستند و امر کرد تا هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش
و هوام حاضر شدند و طیور بر روی هوا پر در پر بستند و تخت [illegible] در میان میدان نهادند و چهار هزار کرسی از زر و سیم در چپ و راست آن
وضع کردند و علما و اعیان مملکت را بر آن نشاندند و لشکریان ترتیب صف و صف کشیدند تا موج کرد در پیش چند فرسنگ آدمیان بایستادند و چند فرسخ از پس
ایشان جنیان و از عقب ایشان چند فرسخ سباع بود از سباع و وحوش هزار دسته و ملک دیو هزاران قرن مجلس بر آن تکلف خوشنود چون رسولان
بکنار میدان رسیدند [illegible] و دیدند بر خشتهای زر و سیم ایستاده و بر آنجا سرگین و بول می افکندند و چون از آنجا بسر آمدند سباع دیدند که بالای خشتهای
طلا و نقره ایستاده ترسیدند موکلان گفتند که بگذرید [illegible] گزند نرسد و چون بشیاطین رسیدند و صورتهای باهول و هیبت ایشان بدیدند
ترس ایشان بیشتر شد موکلان تسکین ایشان دادند و از آنجا بگذرانیدند و چون این کبکبه و طنطنه و شوکت را دیدند از هدیهای خویش شرمنده
شدند القصه بنزد سلیمان آمدند و سر در پیش افکنده بایستادند [illegible] روی تازه تبسم کرد و منذر را پرسش فرمود و انواع تلطف مرعی داشت منذر نامه
را پیش آورد و بوی داد سلیمان قبل از مطالعه نامه بالهام جبرئیل فرمود که حقه را بیارید که در وی در ناسفته است [illegible] آن منذر گفت [illegible] تا ناسفته را
سفته گردانند و سفته را رشته کشند سلیمان [illegible] اعیان مملکت گفت کیست که این در را سوراخ کند آدمیان عاجز آمدند و پریان و شیاطین گفتند این
کار رضه است او را بخوانند و رضه را امر کرد تا آن موضع که رقم کرده بود سوراخ کند رضه سوراخ کرد [illegible] سلیمان او را [illegible]
روزی او را از چوب درخت گردانید بعد از آن کرم ابریشم را [illegible] سفته کند [illegible] کرم ریسمان [illegible]
مهره کشیم پس ریسمان در دهن گرفت و از یکجانب آن در رفت و از جانب دیگر بیرون آمد پس امر کرد تا کنیزان و غلامان حاضر شده [illegible] را از غبار
روی و چشم خود را بشویند غلامان آب [illegible] شستن آغاز کردند و کنیزان آب [illegible] دیگر ریختند و آنگاه بر روی زدند و سلیمان
[illegible] اول [illegible] و زنان [illegible] علامت [illegible] و زنان [illegible]
عصائی [illegible] از ملوک [illegible] رسیده بود و قدحی [illegible] که [illegible] این عصا قبل از بریدن آن کدام طرف
و سر آن کدام و قدح را از آبی پر کن که نه از آب زمین باشد و نه از آسمان سلیمان فرمود تا عصا را بر هوا اندازند هر کدام از طرف [illegible]

و امر کرد تا اسپان را بتاختند و چون قطرات عرق از ایشان فرود آمد و قدحها از آن آب پر ساخت و گفت که این آبیست که نه از زمین بر آمده و نه از آسمان فرود

آمده و جمع همه از آن جمیع هدایای ایشان را که در مصحف خبر داده ازآن خبر میدهد که فلما جاء سلیمان یعنی چون آمد آن رسول پیش سلیمان و هدیه

آورد قال گفت سلیمان بر سبیل انکار که أتمدونن بمال آیا مدد میدهید مرا بمال و مال ایشان را از هم گرفت فما آتانی الله پس آنچه عطا

کرده است مرا خدای از ملک عظیم و نبوت و علم خیر مما آتاکم بهتر است از آنچه داده است شما را از متاع دنیا و کجا این مال بکار آید بل أنتم

بهدیتکم تفرحون بلکه شما بهدیه خود شاد میشوید و می نازید که اکثر مطمح نظر شما جز حطام دنیا نیست و همت قاصره شما مقصور است بر آن پس از آن

گفت که ای رسول ارجع الیهم بازگرد بسوی بلقیس و قوم او و بگو با ایشان بپیام من از وی انقیاد و اطاعت که غرض من از شما حطام دنیا نیست بلکه مقصود

آنست که بدین الهی و فرمان برداری او در آیید و اگر فرمان نبرید در آمدن فلنأتینهم بجنود پس هرآینه بیاریم بایشان لشکرها که لا طاقت

و قوت نه لا قبل لهم بها طاقت مقاتله نباشد ایشان را بدان لشکر و قدرت بر مقاومت آن نداشته باشند و لنخرجنهم و هرآینه بیرون کنیم

ایشان را منها از ملک سبا أذلة در حالتی که خوار و ذلیل باشند و هم صاغرون و ایشان خوار شدگان شوند با اسیری و بندگی گرفتن

و لشکریان ما الکف ملکه یا ملک ایشان را انتزاع کنند بلکه ایشان خود را اسیر کنند و بند نهند و گرفتار گردانند منقرض شود تمام احوال بود

بلقیس بیان کرد و معجزه است و قدرت بر مقاومت او نداریم اکابر و اعیان مملکت گفتند که این شخص فرستاده خداست و ما را طاقت مقاومت او نیست و اگر

او بر ما غالب گردد ما را بی قدر گرداند و اسیری و قتل مبتلا سازد پس همه اتفاق در قول او نمودند و او رسول فرستاد بسلیمان که من از طوع و رغبت و انقیاد

متوجه بارگاه تو ام و میدانم که این دین حق است و اهلان دعوت تو سکنی با آن بکردیم و بعد از فرستادن رسول تهیه راه کرد و تخت خود را در آخر خانه هفتمین محفوظ

ساخت و نگهبانان بر آن گماشت و آن در های خانه را قفل کرد و کلید ها بر دست و پای نفیس خود کرد و آنچه خود بود و سپرد و با دوازده هزار امیر با عسکر

و خدم و حشم متوجه بارگاه سلیمان شد و گویند که حضرت اندیشید که چون بلقیس بیاید و کمال حسن و جمال و عقل او بیند و میل کند و او سلیمان را برآن

حیبان و خدمت صلاح است که برحال و عقل او طعنه زنم و عیب او در دل سلیمان نشیند و توجه بکند پس نخست از آثار و جن سخن آمد که تعریض نمود

که عقل بلقیس قصور تمام دارد و کلام او از منهج صواب دور افتاده است و پای او همچو سم حمار است و موی بسیار است و سلیمان در این اندیشه فرود رفت و اول خواست که عقل

او را امتحان کند و در یک او بعض از معجزات خود را ظاهر سازد قال یا أیها الملأ گفت ای گروه بزرگان أیکم کدام از شما یأتینی بعرشها بیارد نزد من تخت

بلقیس را قبل أن یأتونی مسلمین پیش از آنکه بیایند بمن مسلمین در حالتی که مسلمان باشند و گردن نهادگان چه هرگاه بشرف اسلام در آیند گرفتن تخت او روا نباشد

او چون سلیمان طلب کرد که تخت بلقیس حاضر سازد قال عفریت گفت دیو با هیبت و خبیث من الجن از قوم جن نام او کوزن یا صخر

أنا آتیک به من بیارم آن تخت را قبل أن تقوم من مقامک پیش از آنکه برخیزی از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی

و إنی علیه و بدرستی که من بر حمل آن تخت لقوی أمین هرآینه توانا ام بر حمل آن امینم در حفظ آن که در وی جواهر گرانمایه خیانت نکنم و ما شاء

سلام سلیمان فرمود زود تر از این میخواهم قال الذی عنده که او کسی که نزدیک او بود علم من الکتاب دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم

دانسته و آن آصف بود یا ملکی که در مقام تربیت ولیقول اکثر آنکه آصف برخیا بود وزیر سلیمان بود و خواهرزاده او و وصی و خلیفه او أنا آتیک به من بیارم پیش تو آن تخت را

قبل أن یرتد إلیک پیش از آنکه باز گردد بسوی تو طرفک یعنی چشم تو یعنی چون در چیزی نگری پیش از آن برداری من حاضر گردانم بر سلیمان و پیدا

و دستوری داده وی بسجده رفت و گفت یا حی یا قیوم که بزبان عبری اهیا شراهیا باشد و بقول بعضی یا ذا الجلال والاکرام و گویند یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا

لا اله الا انت و بلفظ الله الرحمن بود و قیلی که کسی از راویان اهل سنت آورده که عبد الله بن سلام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله چه کس بود

که تخت بلقیس نزد سلیمان آورد فرمود الحسن بود و گفت علی بن ابی طالب که با بسی از اسم الاعظم الهی تخت بلقیس نزد سلیمان حاضر ساخت و انکه معجزه امیر المؤمنین علی

گفت که یا علی ترا معجزه از بودن به بنهان و دمان آشکار و اینکه در اخبار [illegible] که اکثر [illegible] از [illegible] الهی [illegible] که خواسته ممثل [illegible]

عجیبه از وی بظهور می آمده موید این است و قصه صحت ارزش با سلمان فارسی رضی الله عنه از بن منقول است و لهذا ملقب شد بمظهر العجایب و وجه توجیه

چون آن کس حرف اولی اسم الاعظم بود و آن دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و [illegible] الیمن پیش تخت سلیمان علیه السلام بر آمد و در وسیط

آورده حق تعالی تخت بلقیس معدوم ساخت و اینجا که نزد سلیمان بود موجود گردانید و در روایت [illegible] از ابو عبیده علیه السلام حق تعالی [illegible] ارض [illegible] و در اکثار

تخت [illegible] سلیمان حاضر ساخت و گویند ملائکه برگرفتند آن تخت را حاضر گردانیدند [illegible] ملک اکبر [illegible] آن [illegible] فلما رآه

پس آن هنگام که سلیمان آن تخت را مستقرا عنده قرار گرفته نزدیک او قال گفت بروجه ادای شکر گذاری هذا این استقرار تخت بلقیس

بلقیس نزد من در مدت چشم زدن من فضل ربی از فضل و لطف کار من است و محض فضل او لیبلونی تا بیازماید مرا که در مثل این امور شکر

آیا شکر گذارم و [illegible] محض فضل او [illegible] ام اکفر یا ناسپاسی کنم بر آن [illegible] در آن [illegible] در ادای آن شکر آن

تقصیر نمایم و من شکر و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را فانما یشکر لنفسه پس جز این نیست که سپاس داری [illegible] لنفسه برای خود که شکر موجب دوام

نعمت و سبب مزید آنست و من کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس بدرستیکه پروردگار من غنی بی نیاز است از شکر گذاری و سپاس داری مردمان

کریم کرم کننده بر مستحقان با وجود کفران [illegible] از ادای شکر گذاری بر نعمت و التعرف بفضل و احسان حضرت سنان قال گفت [illegible] اعیان [illegible] خود

نکروا لها عرشها [illegible] گردانید تغییر و هیات و شکل آن را برای بلقیس [illegible] [illegible] آرد [illegible] سازند

[illegible] جواهر [illegible] ننظر تا [illegible] اتهتدی آیا راه [illegible] خود

[illegible] عقل بود [illegible] ام تکون یا باشد من الذین لا یهتدون [illegible] آنکه چون عرش

خود که [illegible] بود [illegible] ایمان می آورد [illegible] قول او

اظهار [illegible] کلام فلما جاءت پس آن هنگام که آمد [illegible] نزد سلیمان [illegible] قیل لها گفته شد او را که اهکذا عرشک

آیا [illegible] عقل [illegible] قالت گفت کانه هو گویا این

[illegible] از [illegible] عقل او بود [illegible] واوتینا

العلم [illegible] قدرت الهی [illegible] سلیمان من قبلها پیش از [illegible]

[illegible] و کنا مسلمین [illegible] صدها [illegible]

ایمان [illegible] ما کانت تعبد [illegible] من دون الله [illegible] انها کانت [illegible]

بود بلقیس [illegible] من قوم کافرین [illegible] آفتاب پرستان [illegible] سلیمان علیه السلام

امتحان عقل و فطانت بلقیس بود بعضی از ان گفته امتحان ان دیگر کرد ان با بلقیس حرص با پای جارست و اصابع دارد فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند

و زمین آن را از آبگینه سفید صافی ساخت و در زیر آن آب روان کرده و اندرو ماهیان و سایر حیوانات آبی در افکنده چنانکه صحن این قصر همه آب مینمود پس بلقیس

را در ساحت قصر نهاده پس بر بالای آن نشست و امر کرد که بلقیس را بطلبید چون بر کوشک رسید قیل لها گفته شد او را ادخلی الصرح درای در ساحت

این قصر که نهد مرا عرصه فلما رأته پس چون دید بلقیس صحن را حسبته لجة پنداشت آن را آب بسیار بناید دریا و کشفت عن

ساقیها و برداشت دو کسته دامن جامه را از هر دو ساق خود تا بگذرد و کذا را نکه بپرسید که آنچه آب می‌نماید صرح ممرد عرصه ایست ساده هموار

من قواریر از آبگینه این آیه دلیل است بر آنکه خبر کسی را خواهد خواست ... که ... اول ... چون سلیمان ... که برآن

موی بود ... آدمیان مشورت کرد ... گفته ... این خوف ... اعضا است بلقیس

علاج طلبید ... ایرای او ... آهک و زرنیخ بهم ممزوج کردانیده ... موی را کشته ... و لوزه بر خود

مالید و موهای او زایل گشت و در روایت آمده که در آن زمان که بلقیس بر قصر رسید در باجه ... و در آمد گمان برد که سلیمان میخواهد که او را در آن

غرق سازد چون خطای ظن خود را عارف شد قالت رب انی ظلمت نفسی گفت ای پروردگار من بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود که گمان بد در حق سلیمان بردم

و الشهور آنست که مراد وی از این پرستش آفتاب بود یعنی بر خود ظلم کردم بپرستش آفتاب و امروز از آن بر تو گشتم و اسلمت مع سلیمان و مسلمان شدم با سلیمان یعنی متابعت

او کردم در اسلام و گردن نهادم لله رب العالمین مر امر خدای را که پروردگار عالمیان است در همه کارها خود ... بود از قوم

طاعات ... سلیمان او را در عقد نکاح خود آورد و از دور ... ملک او را ... تفویض نمود ... برای او حصن ... کرده در زمین ... او کشید

او سیاهان ... بود یکی ... و دیگری ... و سیم عمر ... ولایت ... در ماه یکبار ... او ... بود ... از شام رواج

شدی ... در یمن بودی و در بعضی روایات آمده که سلیمان او را ... بلکه او را ... همه ... عقد بست ... دیو ... بود

نامور ... برای او ... عیاشی ... معتبره خود نقل کرده ... محمد بن علی ... یحیی بن اکثم روزی ... پرسید

وی جواب آن ... بود ... محمد ... علیه السلام ... او ... و او را ... تو بر او ... اکثم از ... مسئله

چند پرسید ... جواب ... اکثر ... سلیمان ... بن ... او ... گفت ... سلیمان ...

با آنکه ... علم الکتاب بود ... پرسید ... که یحیی بن اکثم ... مسئله

سؤال کرد ... قول حق تعالی در کتاب خود که الذی عنده علم من الکتاب ... آصف بن برخیا بود و سلیمان عاجز نبود ... لیکن

... آنکه اعلام جن و انس ... سلیمان این علم را ... تا در ... وی

اختلاف ... داود ... حکم ... ولایت او را ... کرد بعد از ... و امام ...

خواهد بود ... کشف ... و لقد ارسلنا الی ثمود

... فریقان یختصمون ... بدرستی که ... و لقد ارسلنا ... صالحا ان اعبدوا الله ... فاذا هم ...

... فریقان ... و ... یختصمون ... خصومت ... کنند ...

تیز شتابان یعنی نزول عذاب قال گفت صالح ایشان را که یا قوم ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بعقوبت قبل الحسنة
پیش از توبه میگوید بر وجه خلوص یا پیش یعنی تأخیر توبه میکنید که اگر عذاب بینیم و اگر نه بر کفر خود راسخ باشیم و یا آنکه چرا تعجیل میکنید بلا و عقوبت لولا
تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید یعنی ایمان و توبه از خدای آمرزش نمیطلبید قبل از نزول عذاب لعلکم ترحمون شاید رحم کرده شوید
بقبول توبه و عذاب فرو نیاید بر شما چه بعد از نزول عذاب ایمان و توبه شما مقبول الهی نخواهد بود و نفع بشما نخواهد داد در دفع عذاب قالوا اطیرنا بک
گفتند آن گروه که فال بد گرفتیم بتو و بمن معک و هر که با تست از گروه کان یعنی تو و اتباع تو بر ما یمن ندارید چه تا کار دعوت کرده شدید و محنت
از قحطی و جوع روی با او نهاده و شر تعرقنا [illegible] در میان ما افتاده و از یکدیگر پراکنده شده ایم قال گفت صالح علیه السلام با ایشان که طائرکم
فال بد و شوم شما عند الله از نزد خداست یعنی این محنت و بلا از نزد خدا بشما رسیده و سبب کفر و عناد شماست شومی آن بشما رسیده
بر شما رسیده نه که از جهت ما باشد بل انتم قوم تفتنون بلکه شما گروهی هستید که آزموده میشوید یعنی آزمایش میکنید بخیر و شر و خوشی و ولکن
و سختی یعنی خدا با شما معامله آزماینده کان میکند تا بر عالمیان واضح شود که در ایام نعمت و حالت شکرگذاری آن مشغول میشوید و در ایام محنت
بصبر اطاعت او میکنید یا نه و در زمان محنت و شکیبائی میکنید و از اطاعت قیام آن [illegible] یا نه وکان فی المدینة و بودند در
شهری که صالح علیه السلام بود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف و اکابر قوم و اشرار ایشان که رئیس و پیش ایشان قدار بن سالف بود
یفسدون تباهی میکردند و نکو [illegible] فی الارض در زمین حجر و لا یصلحون و اصلاح نمی آوردند کار خود [illegible] از ایشان [illegible]
صلاح قائم بود و آنچه از ایشان صادر میشد [illegible] بود و این نه کس یکی عاقر ناقه بود و جمعی عقر ناقه کردند از صالح وعید عذاب شنیدند
قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله در حالتی سوگند خورده باشند که ای برادر [illegible] این معتبر بود [illegible] از سر کند گفته لنبیتنه و اهله
شبخون کنیم بر صالح و اهله و بکشیم او را ثم لنقولن لولیه پس هر آینه گوییم بولی او ما شهدنا حاضر نبودیم و ندیدیم
مهلک اهله هلاک شدن او و اهل او و حفص بکسر لام میخواند یعنی در موضع هلاک ایشان نبودیم [illegible] ما نشناختیم که [illegible] هلاک
ایشان چه خبر ندانیم و انا لصادقون و بدرستی که ما راستگویانیم در آنچه گفتیم و مکروا مکرا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین تدبیر که صالح
را بکشیم و قوم او را گوییم که ما نکرده ایم و خبر نداریم و مکرنا مکرا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر ایشان را [illegible] مکر ایشان
سبب هلاک ایشان ساختیم و هم لا یشعرون و حال آنکه ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آن از ابن عباس روایت که صالح علیه السلام
مسجدی داشت در غاری و شبها در آنجا نماز گذاردی و آن نه کس گفتند کوه شده گفته که وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است اما پیش از وقوع آن کار
صالح بکشیم پس اول شب در آن غار آمده در کمین نشستند تا چون صالح علیه السلام در آید او را بکشند حق تعالی سنگی را فرستاد تا هر یکی از ایشان
بکشد و فرود آورد و هم بکشتند و صالح از مکر ایشان خلاصی یافت و در روایتی آنکه حق تعالی سنگی را در آن غار انداخت و آن را بر ایشان در آن جا
هلاک کردند و باقی کفار بصیحه جبرئیل مردند فانظر پس نگاه کن بدیده کیف کان چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان انا دمرناهم
بدرستی که ما هلاک کردیم آن نه تن را در غار و قومهم و باقی قوم ایشان را اجمعین همه بصیحه فتلک بیوتهم پس آن خانهای ایشان در زمین حجر
خاویة در حالتی خالیست و بیفتاده منهدم و افتاده بما ظلموا بسبب ستم کردن و از حد گذشتن ایشان که کفر و عناد بود ان فی ذلک بدرستی که

و در اینجا شمرده کردیم که اِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً هر آینه علامتی است لِقَومٍ یَعلَمُونَ مر گروهی را که دانند از آنها بدان پند گیرند از ابن عباس مرویست که می یابم در کتاب خدا که

ظلم خانها را خراب میکند پس این آیه تلاوت فرمود و در تفسیر اهل البیت مذکور است که ظلم آل محمد را همین حال بود چه اثری از بیوت و بنیان ایشان نماند

و آنچه در عقب خود گذاشته اند در باطن ولولی است و در آخرت عقوبت عذاب الیم در درکه جحیم وَکانُوا یَتَّقُونَ و بودند که پرهیز کردند از کفر و معاصی برکت ایمان

و صلاحیت از مقاتل نقلست که در وقت هلاک قوم ثمود هر کس بصالح ایمان آورده بود آنچه عدد ایشان بود روز اول زرد بود و در روز دوم سرخ شدند و در روز سیوم سیاه

گشت و روز چهارم شکافته شد و در عقب آن جبرئیل آمد و بانگ بر ایشان زد و بر جای خود مردند و مومنان صالح که چهار هزار بودند صالح ایشان را

بحضرموت برد و آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و یکی از آن زمین را حضرموت گفتند یعنی آنکه صالح آنجا فوت شد و بعد از ذکر ثمود بیان حال قوم لوط

میفرماید و لُوطاً و فرستادیم لوط را بقوم خود پس اِذ قالَ و یاد کن چون گفت لِقَومِهِ مر گروه خود را از روی انکار و استهزاء

أَتَأتُونَ الفاحِشَةَ آیا می آیید کاری زشت یعنی لواط وَأَنتُم تُبصِرُونَ و حال آنکه شما می بینید زشتی آنرا و می بینید آنرا یکدیگر

بلکه بر آن اقدام میکنید پس بیان فاحشه کرد أَئِنَّکُم لَتَأتُونَ الرِّجالَ آیا شما می آیید بمردان شَهوَةً از روی شهوت مِن دُونِ النِّساءِ بجز زنان

که برای شهوت مخلوق شده اند و در مواقعت ایشان نسل است نه قضاء حاجت شهوت بَل أَنتُم قَومٌ تَجهَلُونَ گروهی هستید که نمیدانند عاقبت این فعل

قبیح را یا جاهلید بقبح این فعل که سفیه و جاهل اید و تمیز میان حسن و قبیح نمیکنید فَما کانَ جَوابَ قَومِهِ پس نبود جواب قوم او

إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند بیکدیگر أَخرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را مِن قَریَتِکُم از دیه خود که ایشان أُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ

مردمانی اند که پاکی میجویند از افعال ما یعنی که خود را پاک میدانند از آن و از ابن عباس منقولست که این سخن بر سبیل استهزاء گفتند فَأَنجَیناهُ

پس نجات دادیم لوط را وَأَهلَهُ و کسان او را إِلَّا امرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرناها تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بودن او

مِنَ الغابِرِینَ از باقی ماندگان در عذاب قوم لوط که کافر بودند وَأَمطَرنا عَلَیهِم و بارانیدیم بر ایشان یعنی از زیر و زبر سنگ

مَطَراً بارانی از سنگ فَساءَ پس بد بارانیست مَطَرُ المُنذَرِینَ باران بیم کرده شدگان که پند نگرفتند و در صدد ایذاء لوط

شدند پس کشتیم لوط را نیز از هلاک ایشان قُلِ الحَمدُ لِلّهِ بگو سپاس مر خدای راست بر هلاک کفار وَسَلامٌ عَلی عِبادِهِ و سلام بر بندگان الَّذِینَ اصطَفی

که برگزید ایشان را و نگاه داشت خود از فتنه و بلا ازعقوبت و قول اکثر ایشان است که مراد بانیچه حضرت رسولست که حق تعالی درین سوره قصهای

کرده است در کمال ادب چون قصه موسی و اختصاص رسل باکری چون قصه سلیمان و مشتمل بر هلاک اعدا او نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط لایق

و وقوف بر این متضمن نعم عظیم است پس یکی از وجوه حکمت آنکه بسلام بر بندگان برگزیده او از انبیا با عامه مومنان بامداد و تعریف اهل

علیهم السلام آمده که انهم محصورین اند از اهل البیت او که آل اوی اند سلام است از اول علاقی و در آن حالت از ذکر علایق امر بسلام را بسط

شنونده و قوم السلام بر بسط خواهند شنید که سلام قولا من رب رحیم در آیه مرغوبست بر آنکه در سخن گفتن با به الحمد و اسلام و صلوات بر رسول کند بالتیمن

این آن سخن مستوجب احسان کفعه دانند از ارباب تصانیف و خطبا و اوباء و ارادات رسائل و کتب و خطب و سایر تصانیف همین طریقه مرعی میدارند جز حق تعالی

بعد از این شروع در مقصود کرده بر سبیل الزام حجت بر کفار میفرماید آللّهُ خَیرٌ آیا خدای بحق بهتر است در پرستش أَمّا یُشرِکُونَ یا آنچه آنها شریک میکنند

انبار میکنند مشرکان با خدا او از برای بهتانست که هیچ خیری مترتب نشود بر عبادت آنچه آن شرک گرفته اند تا موازنه توان کرد میان او و میان آنچه کس میداند

جمیع خیرات و خالق ملک همه آن و خبر است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیت تلاوت نمودی فرمودی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم یعنی بلکه آن

خدا خیرات و منافع خود بسیار کند که آثار رحمت و الطاف اوست و دال بر وحدانیت و قدرت کامل اوست نه بتان که از ایشان جهالت و ضلالت ظاهر گردد

برتر است آنکه او صاحب اوست نه معبودان باطل و بطلان ایشان از کلام سابق امّن خلق یعنی بلکه بهتر است از هر چه کافران میپرستند آنکسی که بیافرید

خود بیافرید السموات و الارض آسمانها و زمینها با آنچه در آنهاست و عالم کون و فساد و منافع بندگان و انزل لکم و فرو فرستاد برای شما

من السماء از آسمان یعنی از ابر ماء آبی که باران است فانبتنا به پس برویانیدیم بدان آب حدائق بوستانها را که بر سبزه محاط علیها ذات بهجة

که خداوند خوشی و خرمی و آرایش باشد از انواع اشجار و اثمار عدول از غیبت به تکلم برای آنکه اختصاص این فعل به ذات او یعنی ما برویانیدیم بس در

رویانیدن بوستانهای زیبا و نیکو از آن باران ما کان لکم نبود و نیست مر شما را ان تنبتوا شجرها آنکه برویانید درختان آن بوستانها را ءاله مع الله

آیا هست خدایی با خدا یعنی نیست خدایی که مقارن او باشد در آفرینش این اشیاء چه او منفرد است در ایجاد آن بل هم بلکه مشرکان قوم یعدلون گروهی اند

که میل میکنند از راه حق که توحید است امّن جعل الارض قرارا این بت بهتر است یا خدای که گردانید زمین را قرارگاه

و جای ... و جعل خلالها و پیدا کرد در میان زمین

انهارا جویهای آب روان که ... زراعت ... وجعل لها رواسی و آفرید برای استحکام زمین کوههای بلند که ...

و ... وجعل بین البحرین میان دو دریای عذب و ملح حاجزا مانعی که ...

در سوره الفرقان گذشته ءاله مع الله آیا هست خدایی با خدا ... بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر

اهل شرک ... امّن یجیب المضطر بلکه

بهتر است از شرکاء ... اجابت کند ... اذا دعاه چون بخواند او را ...

...

...

... و یکشف السوء ...

... و یجعلکم ... خلفاء الارض ...

... ءاله مع الله ... قلیلا

ما تذکرون ... امّن یهدیکم ...

شما را فی ظلمات البر والبحر ...

... و من یرسل الریاح ... بشرا ...

رحمته ... ءاله مع الله ...

... تعالی الله ... امّن یبدؤا الخلق

بلکه بهتر است از معبودان شما که عاجزند آنکس که می‌آفریند و از عدم بوجود می‌آورد خلق را ثم یعیده پس اعاده کند و باز آورد او را بعد از آنکه معدوم باشند نزد قیامت

آن را بصورت سازد و من یرزقکم و آنکس که روزی میدهد شما را من السماء از آسمان بباران و الارض و از زمین بانبات سبزیها و اقسام نباتات روزی

میدهد ءاله مع الله آیا خدای هست شریک با خدای حق که این کارها تواند کرد قل هاتوا برهانکم بیارید برهان خود را دلیل روشن خود را اگر کسی غیر از

تو بر اینها قدرت دارد ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت و آن غیر حق را ثابت نیست

قل لا یعلم بگو ای محمد نمیداند من فی السموات و الارض هر که در آسمانها و زمین است از ملائکه و جن و انس الغیب پوشیده و نا آمده را الا الله

لکن خدا میداند چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم کامل هم بوی اختصاص دارد و ما یشعرون و نمیدانند اینها که در آسمانها و زمین اند ایان یبعثون

کی و در کدام وقت برانگیخته خواهند شد چه آن از جمله علم غیب است که غیر او سبحانه آن را عالم نیست و نقلست که این آیه در باره مشرکانست که از رسول از وقت

قیامت سؤال کردند پس معنی آنست که نمیدانند جمیع آدمیان که قیامت کی قائم شود و بعد از آن جهت مبالغه در نفی علم آن میفرماید بل ادارک علمهم

بلکه مکث نموده است و مستحکم است علم ایشان فی الاخرة در وقوع آخرت بحجج و آیات عقلیه و نقلیه اسباب علم ایشان بر وقوع آن با وجود

این آنچه حکم حق و لیستهم آنست که ایشان مستند پس چگونه عالم باشند بوقت وقوع قیامت که از امور غیبیه است که اصلا علم باب آن ندارند بلکه علم ایشان بیقین

که آخرت واقع خواهد شد با اعتقاد عقلیه و نقلیه و از آنکه در تکمله مستفید از تصدیق برای وقوع قیامت و از ابن عباس مرویست که معنی آیه آنست که استحکام علم و

تکامل آن در آخرت بر سبیل تحقیق است و لیستهم [illegible] آنها که در دنیا از این معنی که هر چه ترک والسنه کردند بل ادارک جهل است و در کتاب معالم

قرین نقص و بر این هر دو تقدیر استفهام بمعنی نفی است یعنی نرسیده و کامل نشده دانش ایشان در وقوع آخرت و کلا منفی است بل هم فی شک

بلکه ایشان در شک و تردد اند منها از وقوع آن مانند کسی که متحیر باشد در وادی و سبیل گم کرده باشد بل هم منها عمون بلکه ایشان از آخرت عمون

نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از دیدن دلایل آن و حشر پوشیده است که سبب عدم تامل و تفکر در آن و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی

انکار و استبعاد بسبب عدم تدبر و تفکر در آیات حشر و تحقیق بعث أئذا کنا ترابا آیا چون گردیم ما خاک و آباؤنا و پدران ما نیز خاک گردند

أئنا لمخرجون آیا ما برانگیخته شویم از گورها لقد وعدنا هذا نحن و آباؤنا بتحقیق وعده داده شده ایم هذا این حشر را نحن و آباؤنا و پدران ما

من قبل پیش از وعده محمد ان هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانه های پیشینیان که بیجا دروغ است و حقیقتی ندارد

قل بگو ای محمد ایشان را که سیروا فی الارض بروید در زمین اهل تکذیب چون حجر و احقاف و مؤتفکات فانظروا پس نگرید کیف کان

عاقبة المجرمین چگونه بود سرانجام گناهکاران و کافران که به نکال رسیدند تا از آن عبرت گیرند و بترسند از آنکه مثل آن بایشان فرو آید و بعد از آن

تسلیه حبیب خود که از تکذیب او ملول شده بود بعض تکرمی الخجسته فرمود که و لا تحزن و اندوهگین مشو ای محمد علیهم بر تکذیب اینها و لا تکن

مر کافران و لا تکن فی ضیق و مباش در تنگی دل مما یمکرون از مکر ایشان که در هلاک تو و تفرقه یاران تو میکنند عصمت خود نگهدارم

و مکر ایشان از تو دفع نمایم و ترا بر ایشان غالب گردانم و یقولون و میگویند کافران مر ترا و اصحاب ترا که متی هذا الوعد کی خواهد بود این عذاب موعود

که عقوبت دنیا و آخرت ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان قل عسی ان یکون ردف لکم بگو شاید که نزدیک باشد بحکم الهی ردف لکم

از پی درآید شما را و در عقب شما بود بعض الذی تستعجلون پاره از آنچه شتاب میکنید بنزول و حلول آن از عذاب روز بدر بود با قحط و ذلت

و به‌درستی که پروردگار تو لذو فضل هر آینه خداوند فضل و احسان است و رحمت علی الناس بر مردمان که تعجیل نمی‌کند در عقوبت ایشان بر کفر و معاصی

ولکن اکثرهم اما بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمی‌کنند و خوی نعمت تاخیر عذاب را نمی‌شناسند بلکه از غایت جهالتی که دارند استعجال

وقوع آن می‌کنند ان ربک و به‌درستی که پروردگار تو لیعلم هر آینه می‌داند ما تکن صدورهم آنچه پوشانند سینه‌های کفار از حقد و مکر تو

و ما یعلنون و آنچه آشکار می‌کنند از تکذیب و عداوت تو و رسل ایشان را بر آن جزا و سزا خواهد داد و ما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از حوادث

نوازل و عیوب فی السماء والارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مگر نوشته شده است در کتابی روشن یا روشن‌سازنده آنچه در وی هرکه

مطالعه آن می‌کند از حاکم مراد لوح محفوظ است ان هذا القرآن به‌درستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل بیان می‌کند برای بنی اسرائیل

اکثر الذی بیشتر از آنکه از روی جهالت هم فیه یختلفون ایشان در آن اختلاف می‌کنند و خلاف که یکدیگر سخن می‌گویند چون تشبیه بود و تنزیه نصاری

در احوال معاد و بهشت و دوزخ و صفات است و حق تعالی در قصه عزیر و مریم و عیسی علیه السلام و نبی مبشر به در توریة و حضرت فاطمه است و بعضی از احکام

شکسته و آن نوشته و حکم دیگر آن بعض در زمان ظهور آن نیز خواهد بود و غیر آن از احکام مختلفه و این معجز عظیم است که کتاب ایشان را

نخوانده بود و با آن خبر می‌دهد و انه و به‌درستی که این قرآن لهدی هر آینه راه نماینده است و رحمة و بخشایش است للمؤمنین برای گروندگان

چه ایشانند که بدان منتفع اند نه غیر آن ان ربک به‌درستی که پروردگار تو یقضی بینهم داوری کند و حکم فرماید میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل و سایر امم

بقرآن کرده یا بحکمه بحکم درست و راست خود و هو العزیز و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد العلیم دانا بکیفیت احکام سلیقه و حکمت

آن و چون النبی ای محمد که حق تعالی میان اهل حق و باطل حکم خواهد کرد و هر یک را بر وفق عمل جزا خواهد داد فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدای

و از دشمنان ایشان که بیدار و ایذا نکو بر راه مده انک به‌درستی که تو علی الحق المبین بر راستی و درستی بر بینی راه تو راست و کار تو درست

و محق اولیست تو کل از مبطل چه اهل ایمان در این خطاب داخلند و اگرچه ظاهر خطاب بکفر است لیکن از آن تشبیه کفار سکنه مرکان می‌گوید انک لا تسمع

الموتی به‌درستی که تو سخن نمی‌توانی شنوانید مردگان را که مرده دلان کفرند ایشان سخن تو نمی‌توانند کرد و لا تسمع الصم الدعاء و نمی‌توانی شنوانید کران را

خواندن و آواز دادن اذا ولوا چون برگردند مدبرین در حالتی که پشت برگردانند ... و السماع و آن اعراض سکنه

و روی سکوانند و میرسد ... آن را از شنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در آن محل السماع آن مشکل است چه مرد آثار

را بر نمی‌بیند که فهم کند خلاصه سخن آنست که ... السماع جزی نمی‌توانند کرد پس فضل آن الاستماع ... و السماع نمی‌کنند زیرا که السماع و قبول

نمی‌نمایند و آن نمی‌کنند و تدبیر نمی‌نمایند ... آواز خواننده خود می‌شنود ... در وقت برگشتن و اعراض کردن چه عدم اعراض

السماع هست و در حین اعراض طمع منقطع است از السماع و همچنین کافر قبل از اعراض امید السماع بآن می‌توان داشت اما حین که بجهت عناد و جحود اعراض

نمود طمع السماع بالکلیه از وی منقطع پس کافر مصمم بر کفر مانند مرده باشد در عدم قبول هدایت و مثل الصم در عدم السماع و ما انت بهادی العمی

و نیستی تو راه نماینده کوران نبی کافر را عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی‌شود مگر بعد دانستن از ... معقول است ... نمی‌کوزر که جهت فرط

عناد و ... التفات ... نمی‌کنند در آیات و الصغ ... کور ... در منزل ... بمنزله کوران ... جهت عدم ... راه

در گمراهی خود متحیر و سرگردان ... ان تسمع الا من یؤمن بایاتنا ... آیتهای ما ... طلب

حق کنند بنظر کردن و تامل نمودن در آیات بینه و معجزات و القصه ایشان مشغول بودند بلکه ثابت کردن نهاده بودند قرآن را وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ

و چون شود و گفته شد که آن وعده عذاب ثابت علیهم بر ایشان یعنی چون ثابت و واقع گردد یعنی نزدیک آید آن وعده و الهمینه از تی و نشور و مانند آن چنین

حکم الهی صادر شود بوقوع عذاب بر کفار از ابو سعید خدری مرویست که چون آدمیان دست از امر بمعروف و نهی از منکر باز دارند و باحکام عمل نکنند دابه

شوند باین غضب الهی و اول مواخذه شوند بعذاب و آن عذاب که از جمله آن آیات است أَخْرَجْنَا لَهُمْ بیرون آریم برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین

تُكَلِّمُهُمْ که سخن گوید با ایشان بزبان عربی فصیح أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا که مردمان بودند بسخن ما از وعده و وعید و حشر و نشر باید الا قدر

و مانند آن لَا يُوقِنُونَ یقین نمیکردند و از روی یقین تصدیق آن نمیکردند و خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت و در آیه [illegible] اوقات

صفا و مروه بیرون آید مومن را از ایمان او و کافر را از کفر او خبر دهد و بعد از این حال تکلیف مرتفع شود و توبه قبول نکنند و ابن عمر روایت کرده هیچ مومن

نماند مگر که دابة الارض او را مسح کند و هیچ منافق نبود مگر که او را حطم کند و در [illegible] متوجه منا باشند بیرون آید و محیی السنه بغوی قرطبی روایت کرده

که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام ازین دابه پرسیدم فرمود که [illegible] او را دم نباشد و [illegible] ریش باشد و [illegible] خواهد بود و صاحب معنی

آورده که چون دنیا نزدیک آخر رسد حق تعالی دابه را از زمین بیرون آرد چنانکه ناقه صالح را علی نبینا و علیه السلام از سنگ بیرون آورد و این دابه گویا باشد و در

مدت آید و خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشند هر کدام پیش بود آن دیگر در عقب ظاهر گردد و از ابن عباس منقولست که از اشراط

ساعت اول آیات یکی طلوع شمس بود از مغرب و از آیات اول خروج دابه که طول آن شصت گز باشد و چهار قایم آن باشد و مویهای زرد

و باریک بر اعضای او باشد مانند مویهای [illegible] و در روی ابیض [illegible] از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد و روی او چنین

روی مردمان بود اما در غایت روشنی و درخشندگی و در تیسیر از ابن زبیر نقل کرده که سر او شبیه بسر گاو بود و در [illegible] او مانند چشم

او چون چشم خوک بود و گوش او مانند گوش فیل [illegible] گاو و گوهی و لون او چون لون پلنگ و [illegible] گردن شتر مرغ و سینه او چون

سینه شیر و پهلوی او مانند [illegible] و دم [illegible] و قوایم شتر و [illegible] مفصلی او [illegible] الف گز باشد بذراع آدم علیه السلام و ابو هریره

گفته همه الوان مختلفه در وی باشد [illegible] هر قرنی او [illegible] بیرون آید میان صفا و مروه یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است و یا وادی از وادیهای تهامه

و یا ارض [illegible] و در حدیثی آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و دیگر علامات [illegible] که از رکن خانه کعبه بیرون آید

و مردم [illegible] آفتاب [illegible] و بلند شود [illegible] روز [illegible] بیرون آید و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که [illegible] روز زیاده از

نیاید و [illegible] که خروج او تمام نشود مگر بعد از سه روز و بعضی بر آنند که [illegible] بیرون آید و قول آنست که تمام او بیرون آید و روی بمشرق

نهد و آواز بلند [illegible] که همه اهل مشرق بشنوند و بر همین طریق روی بمغرب و شام و یمن نهد و عصای موسی و خاتم سلیمان [illegible]

سلیمان [illegible] روی [illegible] سیاه شود و کسی نماند بر روی زمین مگر که سفید روی و سیاه روی [illegible] و مردم یکدیگر را بنام [illegible]

ملک [illegible] ای مومن و سیاه روی را گوید ای کافر [illegible] قول [illegible]

مردم [illegible] دابة الارض [illegible] و از ابو هریره [illegible] روایتست که از رسول [illegible] شنیدم [illegible] بیرون آید [illegible]

[illegible] و از [illegible] طول [illegible] آید [illegible] مسجد الحرام [illegible] مشغول باشند [illegible] بیرون آید [illegible]

و اسب بی نحروم باشد و مومنان او را بشناسند و بگریزند و جمعی را که از خدای نترسند و لیرانه نزد او آیند رو بهای ایشان روشن شود و نامه سیاره در حین

کعبه و بعد از آن گرد نواحی ارض آید هر که را بیاجوید بر پیشانی و کسی را از دیگری دارد و فوت نکرده و کسی در صحن صدا را از دور بشنود

و جهان خود را لوبی نامرد نماز میکنیم دی از پس بیت او آید و گوید اکنون نماز سکنی پس دامنی بروی او اندره با مومنان مجاورت نماید و وصف

و حضرت ایشان بود در سالهای بی امن رکت و مومن را از کافر شناسد و در اندک وقتی روی زمین را احاطه کند و از حسن بصری روایت که

موسی علیه السلام از خدا درخواست تا او را بنماید بار دیگر از زیر زمین بیرون می آمد و در هوا ایستاد با ملتقی و منظری عجیب و فظیع مرئی از آن ترسید

و دعا کرد تا با جای خود رفت و نقل بعضی از اصحاب این کتاب است از خروج صاحب الزمان که مهدی امت و در خطبه البیان امیر المؤمنین علیه

السلام و قصه کرد این آیه الارض موید این قولست و لسیته دی بابی السلام کجب آنست که داید می باید سر الارض حون فلم آن بحج دها و عاد شود

فی الفور از علم و عجب خود بیرون که و در فرسی رعت نماید و در اندک وقتی روی زمین را احاطه فرماید و مذکور روایت کنید که رسول الله

پرسیدیم که خروج وی از کجا باشد فرمود از مسجدی که از آن بحرمت تر نباشد یعنی مسجد الحرام و عیسی علیه السلام از آسمان نزول کند و در نماز

بوی اقتدا کند و چون طواف کند همراه وی طواف کنند و زمین در زیر پای او بجنبد چنانکه قندیلها بجنبد که تا کاه صفات کافر از کار دارد

و مؤمن را نام ایمان و کافر خواند مومن را نقطه سفید بر روی زند که همه روی او از آن نورانی گردد و کافر را نقطه سیاه که همه روی او از آن سیاه شود

و باقی علامات قیامت و تفصیل احوال مهدی علیه السلام در کتاب غیبت مذکور است و حامل که حق تعالی بعد از ذکر علامات قیامت آن را در میکند

ویوم نحشر و یاد کن روزی را که حشر کنیم من کل امة از هر امتی فوجا گروهی که رؤسای اشراف ایشان باشند ممن یکذب از آنها که تکذیب

کرده باشند بآیاتنا آیات کلام و دلایل قدرت ما فهم یوزعون پس ایشان بازداشته شوند تا اراذل و ادانی قوم ایشان برسند و همه را یکبار در دوزخ

برند و ایشان را باز دارند برای عذاب نسبت به حساب داشته باید بسبب عذاب که غوایت و ضلال و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما بر آنکه

این روز روز رجعت باید نه قیامت برای آنکه در روز قیامت همه را حشر خواهند کرد نه بعضی را این که حشرناهم فلم نغادر منهم احدا پس مراد غیر آخرت

باشد و آن نیست الا رجعت و صادق علیه السلام از خبر رسید که هر که ایمان محض داشته یا او را باز گردانند و زنده کنند در دنیا

و بنزد اهل البیت علیهم السلام اخبار متعدده و روایات کثیره و قصه حقیقی زنده کردند در وقت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله جماعتی را از مؤمنان

الی آن که در حسنی نهایت رسیده باشند و جماعتی را از منافقان که در خبیثی مرتبه کمال رسیده باشند تا اولا ایشان را از خبیثان ایشان بتمحیص مؤمنان

مخلص ثواب نصرت و معونت قائم آل محمد علیه السلام فایز گردند و بتبع شوند بظهور دولت و اعدای خود را بکشند و منافقان از خواری خود

بچشند و علو کلمه قائم و بشیر انتقام ایشان کنند حاصل که ایشان به اعداد القیامة روانه شوند حتی اذا جاءوا تا چون بیایند بموقف حساب

قال گوید خدا بایشان از روی اهانت و سرزنش و تکریر هل اکذبتم بآیاتی آیا دروغ داشتید آیتهای مرا باری ولم تحیطوا بها

و حالی که احاطه نکرده بودید بها علما از روی دانش یعنی در آن تامل نکرده بودید که عناد و جحود با علم منکر آن رسید و حقیقت آیات بد انید اماذا کنتم

تعملون یا آن چه چیز بود که شما بوده که شما بکردید یعنی چکار کردید بعد از آنکه تفکر نکرده بودید در صحت آن و طلب معرفت آن ننموده انکار خود دو ی و الا

در آن حکم تکذیب آن کرده اید از برای تکذیب است زیرا که الی این غیر از تکذیب از شما عمل کار دیگر نکرده اید پس بگوئید فعلنا غیر ذلک کرده ایم

غیر این را نه تفسیر اهل‌البیت معصومین علیهم السلام بخوان حدیث ابتلا در روز رجعت خبر کند و همه ایشان را در روز بازدارد تا حاضر شوند تا ایشان که

واسطه ملکی گرانا یکذبت نیست الا کسی که حجت ... و برای هدایت خلق کسی بوده بدروغ دانستند بدون تفکر و تأمل در حقیقت ایشان و وقع القول و فرود

کسانی فرود آید از عذاب علیهم بما ظلموا بسبب ظلم کردن و از حق در گذشتن ایشان که تکذیب آیات و حجج نمایند فهم لا ینطقون

پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی که ... و لعنت ... و برای ایشان هر ... نهاده باشد که الیوم نختم علی افواههم و ... در جواب

چیزی نتوانند گفت که برای ایشان حجتی نشده ... رب تبیین قدرت خود میکند و میگوید که الم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران

از حجت انا جعلنا اللیل گردانیدیم شب را لیسکنوا فیه تا آرام گیرند در آن بخواب و النهار مبصرا و ساختیم

روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول شوند ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد از آوردن لیل و نهار لآیات هر آینه نشانهاست

بر ... و نشور و ارسال رسل لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق کنند و ... و رسول ... دلالت آن بر آنکه ... نور و ظلمت ... مخصوص

کردن ... قدرت ... هر کسی قادر است ... دلالت بر ابدال موت و حیوة ...

ایمان و یوم و یاد کن روزی را که ینفخ فی الصور دمیده شود در صور ... ففزع پس بترسند از هول و هیبت آن من فی

السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه و من فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس و ... حیوانات ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله

روایت کرده که خدای تعالی چون از خلق آسمان و زمین بپرداخت صوری بیافرید و باسرافیل داد و وی آنرا در دهن گرفت و چشم ... عرش

تا کی فرمان الهی در رسد که در صور دمد گفتیم یا رسول الله صور چیست فرمود شاخی بزرگ که ... مقابل ... آسمان و زمین و اسرافیل سه بار در وی دمد یکی نفخه فزع

باشد و آن ... که در این آیه مذکور شد دوم نفخه صعق سیوم نفخه احیا ... اول که اسرافیل ... در صور دمد هر چه در آسمانها و زمینهاست بترسند

و کوهها ... و چنین گردد ... زمین ... مانند کشتی بر روی آب ...

... یوم ... کل مرضعة عما ارضعت ... از هول آن ...

از ترس آن ... و شیاطین از فزع آن ... زمین ...

و متحیر شوند ... زمین شکافته شود ... آسمان ... آنچه ... ستارگان فرو ریزند و آفتاب

و ماه گرفته شوند پس اسرافیل ... دیگر در صور دمد و این نفخه صعق باشد هر که در آسمان و زمین باشد بمیرد مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل

و عزرائیل و حاملان عرش پس ... عزرائیل ... جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حمله عرش ... خداوندی ...

زوال و فنا بجبرئیل و میکائیل خطاب آید ... و حاملان عرش ... اسرافیل ... صور ...

و تو بمیر اسرافیل صور ... آنگاه ملک الموت ...

خطاب آید ... عزرائیل ... لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ...

[illegible]

[illegible] ... حاملان عرش ... جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ...

با سرافیل که صور را بردار و در دم اسرافیل روح را حقیقت فرمان دهد تا روحها به تنها در آید پس روحهای مؤمنان که چون نور درخشنده باشد از ان اخوات را
و بدو زنده گرداند و همچنین ارواح ظلمانی کفار را به ابدان خود در آمیزد و همه زنده گردند پس بعد از نفخه ثانیه همه از قبور بر خیزند سر برهنه و پای برهنه
و ختنه ناکرده و این نفخه احیاست حاصل که میفرماید چون نفخ صور شود اهل آسمان و زمین ترسناک شوند إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر کسی که خدای
خواهد یعنی خزنه بهشت و حور عین و تا اسرافیل چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند و با موسی علیه السلام که او سابقا در طور
صعقه یافته و در تیسیر گوید که آن ارواح شهداست و ابو هریره در روایت آورده که گفتم رسول خدا را پرسیدم که آنها کیستند که حق تعالی استثنا از فزع ایشان
کرده فرمود شهیدانند که هرگز فزع ایشان را نرسد وَكُلٌّ أَتَوْهُ و همه مردمان آمدگان به موقف و حفص اتوه خوانده بصیغه ماضی یعنی مستقبل
بیایند یعنی همه بیایند به موقف گاه دَاخِرِينَ در حالتی که خوار شدگان باشند و مطیع و منقاد و ذلیل او وَتَرَى الْجِبَالَ و میبینی ای بیننده کوهها را روز
نفخ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً می‌پنداری که آنها بجاهای خود ایستاده و قائم و حال آنکه آن کوهها تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ میگذرد و میرود مانند رفتن ابر در سرعت و آن
حرکت درک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون به یک سمت دائم حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نمیشود چنانکه در سیر ابر مشاهده میرود صُنْعَ اللَّهِ بفعل آرد
خدا و بکند کردنی که آن نفخ است و امر اجبال و باطل کردن سموات و ارض و تبدیل لیل و نهار و غیر آن از امور حکمت اعلی کرده الَّذِي أَتْقَنَ آنکه محکم
و استوار کرد و منتظم ساخت كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را و بیاراست از روی حکمت انچه بایست آفرید و بر وفق حکمت و مصلحت إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که
او دانا و آگاه است بِمَا تَفْعَلُونَ به آنچه میکنید از معصیت و طاعت و بر وفق آن جزا خواهد داد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بکلمه
از توحید و اخلاص در طاعات فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس او راست جزا به از آن فعل نیکو زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و اندک دهد و عوض بسیار گیرد
و کار سعادت و عاقبت بهر کجا اکثر مفسرین گویند که حسنه کلمه طیبه لا اله الا الله است که مدار جمیع اعمال صالحه است از امام زین العابدین علیه السلام
مرویست که مردی به غزای روم رفت و او را عادت بود که چون از لشکر غافل بودی و خلوت کردی به آواز بلند بگفتی لا اله الا الله وحده
لا شریک له روزی در مرغزاری میگذشت این کلمه را به آواز بلند گفتی که لا اله الا الله وحده سواری از رجال الغیب از آن مرغزار بیرون آمد و او را گفت
چه گفتی گفت آنچه شنیدی جواب داد که و الله این کلمات که حسنه است و مؤمن من جاء بالحسنة فله خیر منها و در خبر صحیح مرویست از امام علی بن موسی الرضا
علیه السلام که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بعد از آن فرمود بشرطها و انا من شروطها یعنی که حصنی حصن الهی است صادر
باشد وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ از ترس هول عظیم یَوْمَئِذٍ در روز قیامت آمِنُونَ ایمنند از طلبی منقول است که چون آتش دوزخ احاطه اهل خود کند و همه را
در زیر خود بگیرد ایشان فزعی کنند که هرگز مثل آن فزع نکرده باشند و اهل بهشت از این فزع ایمن باشند وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
و هر که کند خصلت بد را که آن شرک است و یا بر معاصی کبیره فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ پس سرنگون کرده شود وجوه ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را
سرنگون در آتش دوزخ اندازند پس خزنه بدیشان گویند هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید امروز و جزا داده نمیشوند إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر به آنچه بودید در دنیا
تَعْمَلُونَ میکردید یعنی این جزای فعل شماست بعضی عمل شما رسیده نه بر وجه ظلم بر شما و در حدیث صحیح از امام جعفر علیه السلام مرویست که ابا عبدالله
جدلی نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت حضرت او را گفت ای جدلی خبر دهم ترا از قول حق تعالی که من جاء بالحسنة الی قوله تعملون گفت بلی فدای تو گردم فرمود آن
حسنه که هر که بکند بهشت در آید و او ایمن باشد آن روز از همه چیز حسنات ما است که اهل بیتیم و آن سیئه که هر که بکند سرنگون در آتش رود عمل او مقبول نیفتد دشمنی ما است

و جابر بن عبد الله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که ای علی اگر امت من روزه دارند تا که از غایت باریکی و لاغری چون زه کمان شوند و نماز کنند تا که

از کثرت آن چون کمان گردند [illegible] ایشان را [illegible] سود ندارد [illegible] قطع طمع کفار از ایمان پیغمبر صلی الله علیه و آله

پس گفت [illegible] بگو ای محمد إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام أَنْ أَعْبُدَ که پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ

خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي حَرَّمَهَا آن خداوندی که به جهت شرف و عظمت [illegible] حرام گردانید [illegible] از هر چه [illegible] هتک حرمت آن مانند تعرض

و قطع و قلع شجر و حشیش و [illegible] و از هجوم اعادی و تهدید عذاب [illegible] وَلَهُ و مر او راست که خداوند او است كُلُّ شَيْءٍ

همه چیزها پس همه مخلوق و مملوک وی اند پس هر چه را خواهد حرام گرداند و آنچه اراده نماید حلال سازد وَأُمِرْتُ و مأمور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم

مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن نهادگان [illegible] وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و آنکه تلاوت کنم قرآن را [illegible] آن

[illegible] فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد [illegible] فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ

برای نفس خود [illegible] آن ثواب آخرت [illegible] وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شود [illegible]

پس بگو ای محمد إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ جز این نیست که من از بیم کنندگانم [illegible] ضلال که عقوبت دنیا و آخرت است [illegible]

[illegible] وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش [illegible] سَيُرِيكُمْ [illegible]

باشد که بنماید خدای [illegible] آیَاتِهِ [illegible] فَتَعْرِفُونَهَا

پس بشناسید [illegible] وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible] سورة القصص ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه روایت

کرده است که هر که سوره طسم القصص بخواند [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم طسم

طا اشارت [illegible]

و سین [illegible]

[illegible] تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ

الْمُبِينِ [illegible] نَتْلُو عَلَيْكَ [illegible] مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ [illegible]

و فرعون بِالْحَقِّ [illegible] لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی [illegible]

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ [illegible] وَجَعَلَ أَهْلَهَا [illegible] شِيَعًا گروه

گروه [illegible]

بدانکه حق سبحانه و تعالی الزام کرده و موت درگاه خود گردانید حتی قبطیان یستضعف طائفة منهم گروهی از ایشان یعنی
بنی اسرائیل را و از ابن عباس مروی است که جهت بنی اسرائیل السبط ... و در بیان آن فتنی و مجوز به آنکه علما و ... ایشان را او میبوده و نقلی ...
خستن قبطیان را ... سلطان ... ایشان را گرفته ... رفته ... فرعون یذبح ابناءهم میکشت پسران ایشان را
کودکان ... بنی اسرائیل ... که ملک ... زوال ... از اولاد ... پسران بنی اسرائیل را بکشتند و یستحیی و زنده
میگذاشت زنان ایشان را برای خدمت خود انه کان بدرستی که او بود من المفسدین از تباه کاران ... در قتل اولاد انبیا
و اولیا ... فرعون در خواب دید که آتشی از جانب بیت المقدس پیدا آمد و ...
بنی اسرائیل را ... از علما ... رسید ... ظاهر شود که هلاک ... قبطیان ... فرعون امر کرد تا پسران
بنی اسرائیل بکشتند ... که ... زمان اهل قبط قیام ... و نرید ان نمن و ما خواستیم که منت
نهیم علی الذین استضعفوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند ... فی الارض در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل
آن ... فرعون و نجعلهم ... و نمکن لهم و جای دهیم مر ایشان را فی الارض
در زمین ... و نری فرعون و هامان و جنودهما ... منهم از بنی اسرائیل ما کانوا
یحذرون ... از زوال ملک و هلاک ... مولودی از ایشان ...
و در دریا ... غرق شدن ... بنی اسرائیل ... دریا ... طلم و تعدی ...
و مقهور شده ... و مظلومان و مستضعفان ... رسیده ... و روایت صحیح ... امیر المؤمنین علیه السلام
... که دنیا ... صورت ... عطف ... دنیا ... سرکشی و ...
او مانند عطف ... سرکشی ... از این آیه ... و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الآیه
ابو الصباح کنانی روایت کرده که ... علیه السلام روزی ... ابو عبد الله ... معبود ... آن ... که ...
آن ... و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا ... امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام فرمود ... محمد ...
... که اهل بیتیم ... موسی علیه السلام هستیم و شیعیان ما ... شیعیان ... ما و اتباع ایشان
... ائمه هدی صلوات الله علیهم ... و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا ... آل محمد ...
... مهدی ... و آخر ... که ... و ... فرعون ...
قبل ... ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون ... فرعون ... بنی اسرائیل ...
... و اگر ... که ... مادر موسی ... فرعون ... زمان ...
... حمل ... کودک ... مادر ... فرعون ... حمل ...
وضع نزدیک رسید مادر موسی ... قابله ... و اکبر ... قبول کرد ... خود ...

پس رسید بفرعون و هم چنین پسر متولد شده و قابله او را از واقف و دوری او کرامات دالّه جلال او و محبتی عظیم از آن مولود در دل او پدید آمد گویند نوری
از میان چشمهای وی بتافت که چشمهای قابله را خیره ساخت و محبت او در قلب او افتاد با مادر موسی گفت که قصد من آن بود که اگر این پسر را ببینم باخبر او بفرعون
رسانم اکنون محبت او نمی گذارد و این مولود دلالت میکند که هلاک قبطیان در جنب او باشد او را از فرعون نگه دار که من این امر را فاش نکنم و مولود را بگویم
و خبری آنچه و او را در خانه گردیم و شرط آنست که فرزند ترا محکم [illegible] به زمین نشنید مادر موسی [illegible] و سپاهیان [illegible] رفت و تفحص آن کی
بعد از بیرون آمدن قابله جمعی از موکلان حوالی او در آمدند خواهر موسی او را در خرقه پیچیده بر دست و در تنور نهاد و سر تنور را بپوشید مادر موسی از بیم آتش در تنور نهاد
آن بکشتن موکلان فرعون در آمدند و همه مواضع او را جستجو کردند هیچ کودکی نیافتند و تنور را دیدند آتش در آن شعله میکشد باز گشتند و مادر موسی
قضیه مطلع شد مضطرب شده خود را در تنور رسانید چون دید که موسی در تنور نشسته و از نور سکینه و اطراف او در گرفته اصلا او را از آتش ضرری نرسیده خوشحال شد و دانست
که این ولد موعود است […] محافظت او کوشید [illegible] در اخفای او سعی بلیغ نمود اما میترسید که […] فرعونیان […] بکشند […]
الهام الهی بمادر موسی رسید […] چنانکه قال الله تعالی وَ أَوْحَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم یا در خواب نمودیم و علم الهدی رحمه الله
[…] إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او یوخابد […]
[…] أَنْ أَرْضِعِيهِ […] فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ
پس چون ترسی […] فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ […]
[…] وَلَا تَخَافِي […]
وَلَا تَحْزَنِي […] إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ […]
[…] وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ […]
[…] خوف […] موسی بود […]
[…] خوف […]
[…] قصه […] موسی […]
الهام […] فرعون بود […] صندوق […]
[…] موسی […]
[…] آن […]
[…]
[…]
[…] فرعون […]
[…] آن […] موسی

و این قصه‌ها وی باز گفت و بموسی ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و به حبیب نجار مشهور است القصه مادر موسی صندوق را ... میدهد و موسی را در آن خوابانید

و سر صندوق را ... محکم ساخت و در رود نیل افکند مرویست که فرعون را دختری بود که بعلت برص مبتلا شده و اهل کتاب گفته بودند که فلان روز در رود نیل

حیوانی بحری بصورت انسان خواهد ... شود و این علت ... از ... زایل ... در آن روز بود که مادر موسی را در دریا

انداخته بود فرعون و زن و دختر و محرمان وی بر کنار رود نیل آمده بودند و انتظار آن موعود میکشیدند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد

فرعون بغلامان امر کرد تا آنرا بگیرند و بیارند فَالْتَقَطَهُ پس برگرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ لَهُمْ تا باشد و گردد مر فرعونیان را

عَدُوًّا دشمن مر مردان ایشانرا بسبب آنکه غرق شوند وَحَزَنًا و اندوهی بزرگ مر زنان ایشانرا ... کرد و لام بمعنی عاقبت است یعنی عاقبت کار

دشمن سبب خواری ایشان ... که ... او ... غرق شوند و غم اندوه ایشان گردد إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا

و هامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران ... مولود ... کشتند که موسی ... آن

او را کشته ... در صدد ... او شدند تا بزرگ شد ... او را ... چون تابوت را بکنار آوردند آسیه زن فرعون

... قفل ... ممکن نبود آسیه گفت ... چون ... داد قفل ... بگشاد

کودکی دید که نور از میان دو ابروی او ... و انگشت در دهن گرفته از آن شیر میمکید ... محبت وی در دل آسیه افکند ... فرعون ... چون

فرعون و حاضران ... محبت او در دل ایشان ... پدید آمد فرعون ... این مولودی که اهل نجوم از آن خبر داده‌اند ... ازین جهت

شنیدم که ... از آنچه از فرعون میترسیدیم ... طفل ... دختر ...

در دهن وی بود بر موضع آن دختر ... فی الحال ... وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل

بود از سبط نبوت و خاندان ... و اول ... عمه موسی بود ... موسی را از فرعون ...

قبل او از آن ... گفت او که قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک روشنی چشم است مرا وَلَكَ و مر ترا ... آن فرزند ... لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را

... جمع برای تعظیم است عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را ... نور است میان ...

خوردن از انگشت خود ... شدن برص دختر ... أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را فرزندی ... آن ... فرزند ... فرعون

بعد از استماع این قول ... آسیه ... وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ... اهل فرعون ... موسی ...

... هلاک ... در حدیث آمده که چون ... قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ فرعون گفت لک لا لی ...

و اگر ... قُرَّةُ الْعَيْنِ ... آسیه ...

او را ... آن ... بود ...

وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى دل مادر موسى فَارِغًا خالی از صبر و عقل ... چون شنید که آن صندوق ... بدست ...

... دل او فارغ گشت از اندوه و خوف ... موسی ... که فرعون ...

... گفت ... چه کار بود که کردی اگر فرعون فرزند ترا ... کشت ...

وهلاک کردی مستحق عقوبت شدی حق سبحانه بلطف کرم خود نگاه داشت که ثبت و ستر تسلط این نبود از دل او بر داشت و حسن کفته کم الوداع او بود از الهام و وحی

ب بلا و فراموش کردانید و بی تاب شد اِنْ کادَتْ بدرستی که نزدیک بود که از فرط اضطراب و از غایت شدت نوحه کردن فرعون وَلَتُبْدِی بِهِ

آشکارا کند امر موسی را و بگوید که این فرزند منست تقصیل کنید حق ننمود تا بر ساد و دید که بر روی دریا بابا میرود و بر می آید صبر نماید و خواست کرد حق

آشکارا کند لَوْ لا اَنْ رَبَطْنا اگر نبودی که ما بند نهادیم عَلی قَلْبِها بر دل او یعنی بستیم و محکم کردیم دل او را باز عفو صبر و ثبات لِتَکُونَ تا باشد

مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از باور دارندگان وعده ما را و از آنچه ظاهر کردانید سر سر خود را وَقالَتْ و گفت مادر موسی علیه السلام لِاُخْتِهِ مر خواهر موسی را که او مرا

نام داشت و اصح آنست که نام وی ام کلثوم بود و شوهر [illegible] غالب بن لوث کشندی و در هر [illegible] نزد موسی او گفت قُصِّیهِ در پی برادر خود

برو و از وی خبر گیر کلثوم برکناره [illegible] آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس دید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور که در کنار آسیه وَهُمْ لا یَشْعُرُونَ و این جماعت نمیدانستند

که او خواهر وی است و بطلب او آمده است وَحَرَّمْنا و حرام کردیم عَلَیْهِ الْمَراضِعَ بر موسی شیر دهندگان را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او و اولها ان

که موسی هشتاد روز شیر کس نگرفت و آسیه و قوم او از آن حال مضطرب شده اما موسی انگشت خود را می مکید و شیر پاک بر می آمد و نجود چون کلثوم

دانست که آسیه برای دایه بسیار مضطرب است پیش آمد فَقالَتْ پس گفت هَلْ اَدُلُّکُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلی اَهْلِ بَیْتٍ بر اهل خانواده که از

روی شفقت یَکْفُلُونَهُ در پذیرند این کودک را لَکُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ ناصِحُونَ مر او را نیکو خواهان باشند و در تربیت و ادای

حق او تقصیر نکنند گفته بردند او را با [illegible] ام کلثوم را [illegible] و در آن حال موسی در کنار فرعون بود و گریه میکرد و فرعون او را با نواع [illegible] تسلی میداد

و هر چند دایها می آمد موسی روی از آن میکردانید و شیر ایشان را نمیکرفت و چون او را بکنار مادر نهادند و بوی مادر شنید [illegible] وی رسید روی متوجه

پستان او شد و از آن فراگرفت فرعون گفت تو کیستی که این طفل پستان تو قبول کرد گفت من زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من نیک پاک و شیرین است

و کمتر هیچ طفل را شیر من باز نزند مگر که شیر مرا قبول کند فرعون او را نمود تا اجرت او مقرر کنند و گفت او را بخانه خود برد و در هفته یکروز نزد ما آی

مادر موسی او را برگرفت و دلش خوشحال گردید بخانه خود آمد و در روایتی آمده که [illegible] در روز که موسی را [illegible] و حق تعالی او را باز داد و وعده

اِنّا رادّوهُ اِلَیْکِ راست کرد چنانکه فرمود فَرَدَدْناهُ پس باز گردانیدیم موسی را اِلی اُمِّهِ بسوی مادرش کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها تا روشن گردد چشم او بدیدار پسر

وَلا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بطریق مشاهده اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ که وعده خدای راست و درست است وَلکِنَّ اَکْثَرَهُمْ

و لیکن بیشتر قبطیان یا اکثر آدمیان لا یَعْلَمُونَ نمیدانند که وعده الهی بر حق است [illegible] پس موسی در دامن مادر تربیت می یافت تا کار او بکمال [illegible]

و از پی ترقی [illegible] مرتبه بمرتبه که عبارت از آنست که نهایت سن نمو رسید وَلَمّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید موسی اَشُدَّهُ بنهایت قوت کمال خود یعنی سی و سه سال [illegible]

ابن عباس و مجاهد و قتاده و تا چهل سالگی وَاسْتَوی و راست شد قد او و عقل او یعنی بنهایت نشو و نما کمال عقل آتَیْناهُ دادیم او را حُکْماً وَعِلْماً

نبوت و دانش در دین و یا علم حکما و علما را وعظ فرمودیم تا آنکه قبل از بعثت بر طریقه آبای اسلاف سلوک میکرد و فعل و قول او بر وجه صواب بود نه بطریق جهل

و خطا وَکَذلِکَ و مانند آنکه بموسی و مادر او کار آوردیم از لطف و کرم و احسان نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ جزا میدهیم نیکوکاران را وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ

و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر عَلی حِینِ غَفْلَةٍ بهنگام غفلتی که واقع بود مِنْ اَهْلِها از اهل مصر میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس

بمهم خود مشغول شده و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که آن روز عید ایشان بود که ایشان بلهو و بازی مشغول شده [illegible] موسی علیه السلام

چون بزرگ شد همچنانکه جامهای فاخر پوشیدی و بر مرکبان خاص فرعون نشستی او را موسی فرعون خواندندی یکروز فرعون سوار شده بود و موسی غائب بود
چون آمد گفت فرعون کجا رفت گفتند بفلان موضع رفته موسی سوار شده از عقب وی روان شد و در وقت قیلوله بدین دیه رسید و در آنجا رفت
شهری نام بود و مردم همه بقیلوله مشغول بودند ابن زید گفته که چون موسی بوقت خردی طپانچه بر روی فرعون زد فرعون گفت این آن کودک است
که من طلب او بسیار کردم و کودکان را میکشتم خواست او را بکشد آسیه گفت آن کودک است و او را [illegible] چه میداند که میکند خواست که امتحان کند که این کار را
از وی صادر شده یا نه آسیه گفت اگر خواهی که این صورت بر تو ظاهر شود بفرما تا طبقی یاقوت بیاورند و طبقی آتش که نادانست و کودکی می بیند و اگر
یاقوت بردارد دانسته آن کار کرده چون آتش و یاقوت حاضر کردند موسی خواست که دست بیاقوت دراز کند جبرئیل دست او را بآتش رسانید و پاره آتش برداشته
در دهان نهاد و زبانش بسوخت و گرهی بر زبانش پیدا شد و گفت آن طفل سخن نتوانست کرد فرعون با وجود این از وی متهم شد بفرمود تا او را از شهر بیرون کردند
و در حوالی شهر میبود و پنهان میآمد تا بزرگ شد و روزی در شهر در آمد که مردم از وی غافل بودند و [illegible] فَوَجَدَ فِيهَا پس یافت در آن شهر
رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ دو مرد را که منازعه میکردند با هم هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ آن یکی از گروه و پیروان او بود وَهَذَا و این دیگری مِنْ عَدُوِّهِ
از دشمنان او بود فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست از موسی علیه السلام الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکه از گروه و پیروان او بود عَلَى
الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ بر آنکس که دشمن او بود یعنی سبطی اغاثت نمود و یاری طلبید از موسی برای دفع ظلم قبطی [illegible] از ابو عبدالله علیه السلام
روایت کرده که فرمود باید که این نام های شما را خوشحال سازند و مبارک گردانند من گفتم این چه نامست فرمود که آن اسمهای [illegible] نام های [illegible]
[illegible] الذی من شیعته از ابو سعید بن جبیر روایت که چون موسی بزرگ شد بنی اسرائیل برو جمع شدند
و در حمایت او میبودند و کسی که او دوست میداشت از بنی اسرائیل در مقام تعرض او آید و قوت تمام داشت دلیر خوانده فرعون بود روزی
قبطی فرعونی اسرائیلی را گرفته بود و تکلیف [illegible] میکرد موسی در گذر آمد آن بنی اسرائیل از او استغاثه نمود موسی [illegible] از وی [illegible]
که هیزم مطبخ [illegible] فَوَكَزَهُ مُوسَى پس مشت زد موسی او را فَقَضَى عَلَيْهِ پس بکشت او را [illegible] قبل قصاب
از قبل تسمیه [illegible] سبب [illegible] آنکه موسی [illegible] پس [illegible] او [illegible] قَالَ موسی هَذَا
[illegible] قتل او [illegible] آن [illegible] مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از کردار شیطان [illegible]
[illegible] عمل [illegible] این [illegible] از عمل [illegible]
إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ دشمنی است گمراه کننده [illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible] ربنا ظلمنا انفسنا قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود [illegible]
قبطی [illegible] فرعون [illegible]
قتل او امر کرده بود وی [illegible]
ستم کردم [illegible] فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا [illegible]
خواست [illegible] فَغَفَرَ لَهُ

پس چاه پوشید حق تعالی او را و از شر فرعونیان نگاه داشت و ثواب و کرامات بسبب انقطاع بوی ارزانی داشت انه هو الغفور بدرستی که خدا تعالی آمرزنده
است مر بندگان را الرحیم مهربان بر ایشان در عیون الرضا باسناد معتبره از علی بن جهم روایت کرده که در مجلس مامون حاضر بودم و امام رضا علیه السلام
نیز حاضر بود مامون گفت یا ابن رسول الله تو میگوئی که انبیا معصومند از صغایر و کبایر پس چه میگوئی در قول حق تعالی که خود کرده موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان
فرمود مراد آنست که چون موسی در شهری از شهرهای فرعون درآمد در وقت غفلت که میان مغرب و عشا بود دو مرد را دید که با هم قتال و جدال میکردند یکی از گروه موسی
و دیگری از گروه دشمن پس موسی بحکم خدا بر فرعونی مشتی زد و او بمرد آنگاه گفت این قتال و جدال که در میان ایشان بود از کردار شیطان بود نه آنچه موسی کرد از قتل قبطی
از وی کرد قال او مامون گفت پس چیست معنی قول موسی که رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له فرمود مراد موسی از این آن بود که من وضع کردم نفس خود را
در غیر موضع آن که داخل شدم در این شهر پس بپوشان مرا از دشمنان خود تا بر من ظفر نیابند و مرا بقتل نرسانند پس خدای او را پوشانید از ایشان و نگاه داشت
قال گفت که رب ای پروردگار من بما انعمت علی بسبب آنچه انعام کردی بر من از کمال قوت که ایمن بودم و با یک مشت زدن کشتم او را از صرف لطف او
فلن اکون پس هرگز نباشم ظهیرا یاری دهنده للمجرمین مر بدکاران را بلکه مجاهده کنم در راه تو با فرعون و اتباع او و این از جمله
آنست که شخصی بعطای بن رباح گفت که برادر من برای فلان قلم زند و سکینه در زیاده از دخل چیزی نمینویسد و اگر آن را ترک نماید او و عیال او
بشدت فقر و فاقه گرفتار میشوند گفت آن نشنیده تو آن مرد صالح یعنی موسی علیه السلام که رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین و این آیه دلالت
دارد که فلانی یاری مردم بر معاصی و سیئات جایز نیست و از قبیل رب الغرت آنکه کسی را اهل ظلمات و اعوان ظالمان پس هر که ایشان را معین کند آنکه کسی برای
اهل ظلم قلمی تراشیده باشد یا دواتی لیقه کرده باشد و اوراق الخ هستند و ایشان بر او نهند و لعنه اند که یکی از صلحای وقت در دیوان ظالمی
مشاغلی داشت و در خطی که از مظلومی صاحب دیوان کنند من نمیخواستم که قلم را میگویم تیزی برای فلان قلم تراشی و من آن را بنویسم که بر آن مظلوم تعدی کند قلمی میگو
برای وی بتراشیده صاحب دیوان از آن صد ضرب که بنا داد چیزی را از فلان بطلبند و کس را اولا گرفته اند باز آمده چون قلم از وی طلبید من
قلم را بر کف و بر زمین شکستم که حاجتی ندارم و بود در سینه ام که تو بیرون قلم چیزی بر کسی بنویسی که ظلم و تمرد را جلا باشد ان شاء الله اما آنکه بیرون آیم باری
گفته اند القصه چون موسی قبطی را بکشت فاصبح فی المدینة پس صباح کرد در آن شهر خائفا ترسان در حالیکه ترسان بود از آن و ترقب انتظار
میبرد که مبادا کسی او را طلب کند و قصاص جوید فاذا الذی استنصره بالامس پس ناگاه آنکس که طلب یاری میکرد از وی دیروز یستصرخه
باز فریاد میکرد و از وی یاری مطلبید در دفع ظلم قبطی دیگر موسی از حادثه دیروز دلتنگ و خائف بود روی بوی آورده قال گفت له موسی مر او را
موسی انک لغوی مبین بدرستی که تو گمراهی هرآینه گمراهی و نومیدی از مطلوب پیش کرد به گفت و هیچ گمراهی بود در کار تو از صواب دوری که
مخاصمه کردی دیروز با مردی و امروز با دیگری ... در مقام مخاصمه در آمده و فتنه انگیزی میکنی و در راه تحمل و صبر و حسن خلق و طاعت قدم نمیزنی و تو کسی در
خویشتن میگیری پس علاج غواتب او بود در الحاق نمودن و الحاق مراد وی آنچه که ما با فرعون مخاصمه باید و چون کرد و المستقل الهی پس پس البته
غایب خواهد بود از حصول مطلوب او را ان وعده ممتنع از آنچه مقصود او است فلما ان اراد پس آنهنگام که خواست موسی علیه السلام
ان یبطش بالذی هو عدو لهما آنکه بگیرد آنکس را که او دشمن است مر موسی را و بنی اسرائیل را و ستم او را اسرائیلی دفع کند گمان برد که موسی اراده مرافقه
او را نمی بکشد یا بزند قال گفت یا موسی ای موسی اترید ان تقتلنی آیا میخواهی آنکه بکشی مرا کما قتلت نفسا بالامس همچنانکه کشتی نفسی دیروز

إِنْ تُرِيدُ نمی‌خواهی ازین فعل إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا گردنکش و قهّاری که در خون ریزی عاقبت ننگری فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ

أَنْ تَكُونَ و نمی‌خواهی که باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از اهل صلاح که در میان مردمان دفع نایره کارها نمایند و پس موسی این سخن شنیده جهت

گناه کرد چون قبطی دید موسی انکار ... سبطی کرد دانست که قاتل قبطی او است خبر بفرعون رسید و او وزرا و ارکان دولت مشاورت کرد

هم در قتل موسی و ارباب ... و حزبیل که از آل فرعون بود و این علم او ازین حال آگاه شده متوجه موسی شد کما قال وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی حزبیل

مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورترین جای شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کناره شهر بود يَسْعَى می‌شتافت تا نزدیک ... و این خبر با ... رساند و گفت بموسی

قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف قوم که امرا و مقربان درگاه فرعون اند يَأْتَمِرُونَ مشورت می‌کنند در ... بِكَ با هم بسبب

تو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر إِنِّي لَكَ بدرستی که من مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیکوخواهانم

و موسی چون این سخن از حزبیل بشنید فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم ... مِنْهَا از آن شهر خَائِفًا ترسان بر جان خود

يَتَرَقَّبُ و انتظار میبرد که کسی از پی او در آید ... قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او ... دعای او ... از ... ضرر ایشان ... در موضع ... آمد که ای موسی

... وَلَمَّا تَوَجَّهَ و چون قدم براه نهاده متوجه شد ... تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی

مدین و این مدینه بود که بنام ... مدین بن ابراهیم خلیل صلوات الله علیه و شعیب علیه السلام آنجا بود و در تصرف فرعون نبود و از مصر تا آنجا

هشت روز راه است و موسی چون راه نمی‌دانست ... توکل بر خدای خود قَالَ عَسَى رَبِّي گفت ... خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید

مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ براه راست ... کرد ... راه ... اوسط ... سواء السبیل عبارت از آن است

زیرا که آن ... و ... آن است ... که ... راه دیگر ... و موسی ...

... صحرا ... این خبر که موسی ... بود ... قدم ... و چون توکل ...

... فرشته ... گرفته که ای موسی ... جواب ... راه ... نرود ...

پس موسی ... وَلَمَّا وَرَدَ و چون فرود آمد مَاءَ مَدْيَنَ بکنار آب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر ...

آب دادندی وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی بسیار از مردمان مختلف که آنجا جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند ...

وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ ... تَذُودَانِ ... که ...

... آب ... دیگران ... مخلوط ... آب دهند موسی ... انبیا ...

... قَالَ گفت ... مَا خَطْبُكُمَا چیست کار شما که ... از آب ... دیگر ...

... قَالَتَا گفتند در جواب او لَا نَسْقِي آب نمی‌دهیم ... حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا بازگردانند شبانان رمه‌های خود ...

... نمی‌توانیم زیرا که ... وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ و پدر ما پیری بزرگ سال ...

... الضرورة خود ... آب ... و ... موسی علیه السلام ...

طلوع آفتاب [illegible] این آیه [illegible] انتظار [illegible] اول [illegible] آنها را سیراب کنند از دو کناره خود [illegible]

این [illegible] آب [illegible] اگر تو [illegible] دلو را بکش و آنها را آب ده موسی از سر غیرت و حمیت این فرمایش پیش آمد و آنجا [illegible] میان [illegible]

موسی افتاده [illegible] رفته نظاره [illegible] موسی [illegible] و دلوی [illegible] او تنها [illegible] با آنکه [illegible] روز طعام نخورده بود [illegible]

[illegible] آنها را سیراب کرد [illegible] و گفته‌اند [illegible] دیگر رفت و سنگی که چهل تن [illegible] او تنها از سر چاه برداشت و دلوی که چهل تن [illegible]

او تنها از آن آب کشید و در روایت آمده که موسی [illegible] بر سر آنجا [illegible] این حوض که غیر از این چاه [illegible] هیچ جای دیگر هست [illegible]

[illegible] دیگر هست و لکن [illegible] و سنگی بزرگ بر سر آن چاه هست که چهل تن [illegible] گفت آنجا [illegible]

از سر چاه برگرفت و [illegible] و گفت هیچ دلوی [illegible] آب [illegible] که در [illegible] مانده [illegible]

در [illegible] از چاه [illegible] آب [illegible] بر سر چاه آمد فَسَقَىٰ لَهُمَا پس دلو را برای [illegible] ایشان را سیراب کرد [illegible]

بر آمد [illegible] ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ پس بازگشت [illegible] سایه درختی [illegible] فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای پروردگار من إِنِّي [illegible]

[illegible] لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ [illegible] فقیر محتاجم [illegible]

[illegible] محمد باقر علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] این قصه تمامی عرض [illegible]

[illegible] فَجَاءَتْهُ پس آمد سوی موسی علیه السلام إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن که صغرا بود تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ [illegible]

[illegible] آمدن از جاده [illegible] موسی [illegible]

[illegible] قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ [illegible] لِيَجْزِيَكَ [illegible] أَجْرَ مَا سَقَيْتَ [illegible] آب دادن تو گوسفند

لَنَا برای ما [illegible]

[illegible]

[illegible] فَلَمَّا جَاءَهُ پس آنگاه که آمد موسی [illegible] وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ

و خواند بر او [illegible] قَالَ لَا تَخَفْ [illegible]

[illegible] نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران [illegible] فرعون و قوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قَالَتْ إِحْدَاهُمَا [illegible] يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر [illegible] إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ [illegible]

[illegible] الْقَوِيُّ الْأَمِينُ [illegible] ابن عباس [illegible]

و کرامات او که معلوم کردی مفقود است که سنگ از سر چاه برداشتن و کشیدن دلو و صورت مخمصه و امر کردن با لشکر از عقب بر فتار ده باز کشت و از مانده

معجزه که از موسی علیه السلام ظاهر شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در صفین کرده که چون روی بصفین نهادند در بعضی منازل فرود آمدند

آب نبود و مردمان و چهارپایان سخت تشنه شدند و هر چند آب طلب نمودند نیافتند حضرت را از این قضیه خبر دادند سوار شد و با لشکر راه رفت تا آنکه

از راه عدول کرد در برابر دیری که میان بیابان بود راهبی که در این دیر بود گفت در این حوالی آبی هست گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ است لشکریان

گفتند یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد خود را بآنجا رسانیم پیش از آنکه قوت بالکلیه منقطع شود فرمود حاجت بآن نیست پس روی بقبله آورد و مکانی را نمود

و بموضعی اشارت کرد که اینجا را بکنید مردمان بیل و تیشه برگرفتند و آن زمین را کاویدند سنگی بزرگ نمایان شد پس اطراف آن را از خاک پاک کردند

و هر چند خواستند که آن سنگ را از جای خود برکنند نتوانستند امیر المؤمنین علی فرمود که این سنگ بر سر آب است جهد کنید در برداشتن آن همه جمع شدند

و هر چند کوشیدند کار بجایی نرسید گفتند یا امیر المؤمنین این از حد قدرت ما بیرون است انگشتان مبارک از رکاب بگردانید و برداشتن آن نور دیده حضرت

در زیر آن سنگ کرده بجنبانید و برکند و چند گام بینداخت آبی صافی و خنک بیرون آمد که از برف سردتر و از شکر شیرین‌تر و از عسل شیرین‌تر بود همه

مردمان و چهارپایان از آنجا آب خوردند و مشکهای خود پر ساختند و راهب از بالای دیر می‌نگریست پس حضرت آن سنگ را باز بجای نهاد و فرمود تا از

خاک پر کردند و اثر آن ناپدید شد راهب گفت ای مردمان مرا فرود آرید او را فرود آوردند بیامد و نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام بایستاد و گفت

تو پیغمبر مرسلی فرمود نه گفت فرشته مقربی فرمود نه ولیکن وصی رسول خدا ام محمد بن عبد الله که خاتم پیغمبران است راهب گفت دست دراز کن یا علی بن ابی طالب

حضرت دست مبارک دراز کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک وصی رسول الله و احق الناس بعده امیر المؤمنین عهد و پیمان

ایمان برد و فرمود تا چه خبر اسلام داشتی پیش از آنکه بر خلاف ملت اسلام بودی گفت یا امیر المؤمنین مرا این دیر برای آن کرده‌اند

که در کتب انبیا مذکور شده و علما خبر داده‌اند که در این حوالی چشمه‌ای هست و سنگی عظیم بر بالای آن و هیچ کس را بر آن دست نرسد مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری و مرا

بسیار راهبان این دیر نشسته‌اند و این کرامت نیافته‌اند تا من رسیدم چون این آیت در حضرت تو دیدم دانستم که آن وصی تو باشی و بدست

تو اسلام آوردم و بولایت تو متوسل شدم و امیر المؤمنین از این سخن بگریست چنانچه محاسن مبارکش از آب چشم تر گشت و فرمود سپاس مر خدای را

که مرا فراموش نکرده و در کتب اوائل یاد کرده اهل اسلام چون این بشنیدند شاد گشتند و راهب با امیر المؤمنین بصفین رفت و در صفین شهادت

حاصل کرد تا شهید شد و آنحضرت بروی نماز گذارد و هر وقت که یاد او کردی بر وی رحمت فرستادی و حضرت از بالای آن دیر روانه شدند از راه رفت

فرمود که ارشاد کرد راه بآن چشمه که گمشده هم بود و راه بآن پیدا نبود در علامات گفت فرمود ره بده و گو بند و رفته و چند اگر جسته یافته

پس فرمود ای چشمه ظاهر شو القصه حضرت شعیب صفت قوت و امانت موسی تفصیل آن از مضمون آیه و ترجمه او اطلاع یافت

مجلس با بی‌فشته قالت احدیهما یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان

تو دختر خود را هر کدام که خواهی علی ان تأجرنی بر آنکه مزد من باشی ثمانی حجج هشت سال در عوض کابین

او ولایت و در ترجمه مهر دختران مرسوم نبود و در شرع ما ممنوع شده آیه و آتوا النساء صدقاتهن فان اتممت عشرا پس اگر تمام کنی ده

سال فمن عندک پس از نزد تست یعنی بر طریق تفضل و کرمکاری که تو میکنی نه الزام بر تو و حجت لازم لهم یا ملکه هشت سال لازم حال تو باشد و ما اریده

وما ارید ان اشق علیک ای نمی‌خواهم که مشقت و رنج نهم بر تو با الزام تمام ده سال ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله از خواهندهای من الصالحین
از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و الزام آداب صحبت قال ذلک بینی گفت موسی که این عهدی است که ثابت است ایما الاجلین قضیت کدام
دو مدت را بسر برم فلا عدوان علی پس هیچ تعدی نباشد بر من یعنی چنانکه زیاده از ده سال مطالبت کرد نتوانی زیاده از هشت سال هم
طلب کنی والله علی ما نقول وکیل و خدای بر آنچه می‌گوییم و شرط می‌کنیم گواه است و بر آنچه گفتیم نگهبان و حافظ است پس کار خود را بوی
می‌سپاریم تا توفیق وفا دهد و از عهده این عهد بیرون آییم و کفیل کسی است که کار خود را بدو واگذاشته شود اما استعمال آن بمعنی شاهد و حسبه در
روایت آمده که ابو بصیر گفت از امام ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم که کدام از آن دو دختر بود که گفت ای ابت استأجره گفت آن دختر که موسی را گفته
بود کدام دو اجل را بتمام رسانید فرمود تمام‌تر و دیرتر را که ده سال بود و بگو سؤال کرد که موسی قبل از مضی مدت دخول نمود بزن خود یا بعد از
انقضای آن فرمود قبل از مضی مدت گفتند این مکوره چاره باید کرد که مهر چه شود پس قبل از وفا نمودن بشرط نکاح کرد در تعلیم و شال هشت سال ماده
فرمود شعیب السلام گفت که موسی آن را وفا خواهد نمود القصه شعیب صفورا را با موسی عقد بست و موسی قبول شرط نمود و مهم یافت گفت چون از اینجا رفتم
عصای من ده ما کو گفته اند آن را مرا ده که کسان را از مردم دفع کنم از آن شعیب دختر را گفت برو و در فلان خانه چند عصاست یکی را بیاور و موسی ده دختر
رفت و عصای از آنها برداشت و بیاورد شعیب گفت این عصا بگذار و دیگری را بیاور دختر عصا را بازپس نهاد و خواست تا دیگری برگیرد همان
برجست او آمد بار دیگر شعیب گفت این همانست و بار دیگر بفرمود باز برفت و همان بدستش آمد در نوبت سیم دختر گفت نمی‌دانم که چه سر است این عصا
برنمی‌گیرم الا همانست که می‌خواهم عصای دیگر بردارم این عصا بدستم می‌آید شعیب گفت ای موسی ده از عکرمه روایت است که این عصای
آدم بود از بهشت با خود به زمین آورده بود و هم چنان که دختر شعیب آن را برگرفت و حفظ آن می‌کرد تا روزی که موسی از شعیب عصا طلبید جبرئیل آمد
و آن عصا را بشعیب داده ای موسی ده و در کشف آورده که شعیب عصای انبیا جمع شده بود و در کنز موسی چون در خانه رفت دیگر از آن
عصاها ... موسی در آن خانه آمد و عصایی که آدم از بهشت آورده بود در دست شعیب مکشوف بود آن را برداشت شعیب گفت
که عصای آدمست که این را نه و یکی دیگر را بردار موسی هم نوبت بآن خانه آمد همین عصا بدست او آمد شعیب دانست که وی را کار است آن را با او
واگذاشت ای موسی حنین الموقن الطارقین رسی چون راه پدید آمد بر زمین بچرید و اگر چه بدست کیاه میسر یافت در آن مرغزار اژدهای عظیم هست
که مردم را چارپای فرو می‌برد موسی کار رسید گوسفندان بسیل کاب ... کرده و میدید و هر چه موسی خواست که ایشان را باز گرداند نتوانست
بر اثر ایشان رفت مرغزاری دید در وی گیاه بسیار رسیده گوسفندان بسیل با گیاه دنبه ریخته و مشغول شده و موسی چون اکل گیاه بسیار دید
رسیده بود آنجا بخفت و عصا بر زمین فرو برد اژدها پیدا شد و آهنگ گوسفندان کرد عصا جانوری شد و با او جنگ کرد موسی از خواب برخاست عصا
خون آلود دید و اژدها کشته دید و شاد شد و چون بازگشت آن خبر با شعیب و دختر خود در میان آورد گفت که او هر آینه پیغمبری خواهد بود هم او دارای عصا است تا
و چون شعیب دانست که موسی مرتبه عظیم دارد نه تو حقی دارد گفت ای موسی قسم در حسن رعایت او کوشش که سعی نموده خواست که ادای حق نماید گفت ای موسی هر بچه
که امسال از این گوسفندان ابلق بوجود آید به سبب تو بخشیدم حقا که موسی در خواب دید که این عصا را بآب زن که گوسفندان از آن بخورند
موسی چنان کرد و گوسفندان آب بخوردند در آن سال تا حیله که از ایشان حامله شدند همه ابلق بودند شعیب دانست که آن روزی است حق تعالی وی را عطا کرده است

روایت کرده که از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمود عصای موسی شاخی بود از درخت مورد بهشت که در وقتی که موسی متوجه مدین شد جبرئیل آن را بوی داد

و که باین علامات خارق عادت از او بظهور رسید و در مجمع البیان از معصوم صلوات الله علیه و آله روایت کرده که عصا از آیات کبری که از نشانهای معجزات امیر المؤمنین

علی علیه السلام و هم که معصوم صلوات الله علیه و آله فرموده هر که یک سفر از خانه بیرون آید و با او عصا از درخت بادام تلخ باشد و در وقت توجه آیه و لما توجه تلقاء

مدین تا قوله و الله علی ما نقول وکیل بخواند حق تعالی او را ایمن گرداند از هر درنده ضرر رساننده و از هر دزد تعدی نماینده و از جانور گزنده تا که

بمنزل خود رجوع کند و با او هفتاد نفر فرشته باشند و از پیش و پس او را احاطه نمایند و از برای او استغفار نمایند تا که بمنزل خود باز گردد

و عصا از جهت [illegible] موسی علیه السلام [illegible] فلما قضی موسی الاجل پس آنهنگام که بپایان رسانید موسی مدت خود را که اقصی الاجلین بود.

ده سال و بکر [illegible] شعیب بود [illegible] سالکی با اجازت شعیب متوجه مصر گشت که زیارت مادر و برادر خواهر و سار باهله

و [illegible] خود را با مواشی در شب سرد و تاریک و راه گم کرد که زن [illegible] وضع حمل رسید و گوسفندان از برق و باد و دمه متفرق شدند و از آتش زنه آتش نمی جست

در کار خود حیران فرو مانده که ناگاه آنس من جانب الطور نارا دید از طرف کوه طور آتشی قال لاهله گفت مر کسان خود را امکثوا درنگ

کنید در همین مکان انی آنست نارا بدرستی که من دیدم آتشی لعلی آتیکم شاید من بیاورم از برای شما منها بخبر از آن آتش خبری [illegible]

که [illegible] بر سر آن آتش باشد [illegible] راه از کدام جانب است او جذوة من النار یا بیارم پاره از آن آتش [illegible] لعلکم

تصطلون شاید شما گرم شوید [illegible] خواه بر سر آن آتش باشد [illegible] تا گرم شوید

فلما اتیها پس چون آمد بدان آتش نودی ندا کرده شد یعنی ندا بموسی رسید من شاطئ الواد الایمن از کنار راست [illegible] موسی بود.

فی البقعة المبارکة در جای برکت داده شده [illegible] من الشجرة از درخت [illegible] ان

یا موسی که ای موسی انی انا الله بدرستی که منم خدای رب العالمین [illegible] موسی [illegible] کلام را از درخت [illegible]

بود [illegible] کلام [illegible] در آن [illegible] کلام عرض است [illegible] کلام [illegible]

و [illegible] موسی رسید [illegible] انی انا الله رب العالمین و دیگری و ان الق عصاک و [illegible] عصای خود را موسی [illegible]

ماری شد فلما رآها پس آنهنگام که دید عصا را [illegible] تهتز حرکت میکند کانها جان گویا که آن ماری [illegible] گشته [illegible]

[illegible] ولی مدبرا برگشت موسی [illegible] از خوف و لم یعقب و باز نگشت [illegible] آن وادی [illegible]

نهادی [illegible] آمده بود [illegible] ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی و لا تخف و مترس از این حیه انک بدرستی که تو من الآمنین

از [illegible] جمیع [illegible] که لا یخاف لدی المرسلون [illegible]

باز آمده [illegible] ندا رسید اسلک یدک در آور دست خود را فی جیبک در گریبان

خود تخرج بیضاء [illegible] من غیر سوء از غیر [illegible] و [illegible] و اضمم الیک

جناحک [illegible] من الرهب [illegible]

[illegible] در آستین و یا گریبان [illegible] خود را

بسینه تا که زایل گردد آنچه ترا رسیده از خوف و ترس نزد معاینه حیه و گویند که چون حق سبحانه دست از گریبان بیرون آری دیگر باره دست در بغل

در آورد تا چنان شود که بود و خوف زایل گردد فذانک پس این دو که عصا و ید بیضا برهانان دو علامت روشن اند من ربک از جانب

پروردگار تو برسالت تو الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا بدرستی که ایشان قوما فاسقین گروهی اند بیرون رفتگان

از دایره ایمان و سلوک نمایندگان در وادی کفر و عصیان پس مستحق آنند که رسول با معجزات بایشان مبعوث شود تا ایشان را ملزم گرداند قال رب

گفت موسی ای پروردگار من انی قتلت بدرستی که من کشته ام منهم نفسا از قبطیان کسی را فاخاف پس میترسم ان یقتلون از آنکه بکشند مرا

بقصاص او و اخی هرون و برادر من هرون هو افصح منی او فصیحتر است از من لسانا از روی زبان آوری و سخن گذاری فارسله معی

پس بفرست او را با من ردءا در حالتی که یار و مددکار باشد مرا در ترویج حق و تقریر حجت انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یکذبون آنکه تکذیب

کنند مرا فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری ندهد و هرون او فصیحتر است از من [illegible] تا مجادله کند و حجت [illegible] لازم گرداند تصدیق

کند مرا [illegible] قال گفت خدای تعالی سنشد عضدک زود باشد که محکم کنیم بازوی ترا یعنی مقوی سازیم قوت ترا باخیک ببرادر تو [illegible]

و معاون تو گردانیم در نبوت و تبلیغ و عون و نجعل لکما و میدهیم مر شما را سلطانا تسلطی و غلبه بر اعادی باظهار معجزات و حجج بینات

فلا یصلون پس نرسند ایشان الیکما بسوی شما باستیلا متسلط نشوند و حجت نیابند بر شما بتغلب و اضرار پس بروید [illegible] قوی [illegible]

بایاتنا با دلایل قدرت ما که معجزات ما است انتما و من اتبعکما الغالبون شما هر دو و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانند بر ایشان

که مقلوب کننده شما را [illegible] آیات [illegible] اولیای خود [illegible] متواتر و متوالی از ابی جعفر علیه السلام مرویست که چون موسی از طور باز آمد

و [illegible] زن او گفت از کجا می آیی گفت از نزد خداوند آفریدگار این آتش پس متوجه فرعون شد و بخدا سوگند که گویا می بینم موسی

را طویل الباع [illegible] و خداوند موی بسیار [illegible] سر و بر وجبه [illegible] از صوف و عصا در کف میان بسته و نعلین از جلد حمار در پا و

نعلین او از لیف خرما پس چون [illegible] فرعون [illegible] و اظهار دعوت کرد بر فرعون [illegible] که چون حجت و دعوی میکند که رسول پروردگار عالمیانم

فرعون [illegible] که موکل بود [illegible] امر کرد که [illegible] حاضر کنند [illegible] او این بود که اگر بر مردی غضب کردی [illegible]

تا ویرا هلاک کرد پس [illegible] امر کرد که موسی [illegible] نزد [illegible] آورده [illegible] آغاز کرد

و سرهای او میمالیدند و [illegible] خود [illegible] گفت که [illegible] این [illegible] ندیده بودم و چون موسی روی بفرعون کرد [illegible]

[illegible] و لیکن آنچه در سوره [illegible] گذشت [illegible] که حجت او [illegible] گفت [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] گفت فرعون چنان دید [illegible] پس موسی [illegible] از زیر بغل بیرون آورد [illegible]

روشن و درخشنده بود [illegible] این معجزه [illegible] صدق دعوی [illegible] آن عصا بینداخت اژدها شد [illegible] فرعون از جای [illegible]

[illegible] موسی علیه السلم [illegible] عصا [illegible] این معجزه دیگر است فلما جاءهم موسی بایاتنا پس آنهنگام که آمد ایشان را

موسی علیه السلم [illegible] معجزهای ما بینات [illegible] روشن [illegible] قالوا گفتند فرعونیان ما هذا الا سحر مفتری

[illegible] و [illegible] او که دیگری مثل این نکرده و هرگز [illegible] ندیده ایم از کسی [illegible] سحریست که تعلیم گرفته [illegible] بسته و افترا

نموده وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا نشنیده‌ایم مثل این سحر را از کسی نشنیده‌ایم کرده‌اند فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در روزگار پدران گذشته‌ی این سخن را تکذیب کرده

در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحران بسیار بوده‌اند و با این دعوی نبوت نبود از پدران خود نشنیده‌ایم که گفته باشند که فلان معجزه است و ضد او ساحر است

دانسته‌اند و جود ... قصه نوح و هود و غیر ایشان از پیغمبران که دعوی توحید و اخلاص می‌کرده‌اند که آن بود که فرعون در میان ایشان بود

و طول زمان در میان ایشان ... و با کتب هم تصدیق ایشان و بنا بر آنست که ما نشنیده‌ایم از پدران خود که تصدیق رسل کرده باشند اکثر

گرد آمده‌اند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ به کسی که آمده به راه نمودن از پیش او مِنْ عِنْدِهِ

از نزدیک او و می‌داند که من محقم و شما مبطلید وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ و داناتر است به کسی که مر او را باشد سرانجام پسندیده در سرای

دنیا یعنی ختم با ایمان و در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان إِنَّهُ به تحقیق که شأن و کار آنست که لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ فیروز نشوند

ستمکاران از حق باطل ... دلیرند ... وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف و اکابر

مَا عَلِمْتُ نمی‌دانم لَكُمْ مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ هیچ الهی که او را پرستیده و تعظیم کنید غَيْرِي جز من و موسی می‌گوید که خدای دیگر هست که آفریدگار

آسمان است فَأَوْقِدْ لِي پس برافروز آتشی از برای من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنا استحکامی بود ...

که ... خشت ... بود که در ... خود ... فَاجْعَلْ لِي پس بکن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مراد

... تا بر بام او روم لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید که ... إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ به سوی خدای موسی ... و معلوم کنم که موسی در دعوی

نبوت و آنکه ... صادق است یا کاذب وَإِنِّي و بدرستی که من لَأَظُنُّهُ گمان می‌برم موسی را مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغگویان فرعون تصور کرد

که حق ... جسمانیست و در آسمان مکان دارد و ترقی به سوی او ... حکمت ... نشسته بود نظم که مکان آفرین مکان چه کند آسمان که آسمان چه کند

نه مکان ره برد به درونه ... نه زمان زو خبر دهد نه عیان و یا آنکه فرعون بر طریق تلبیس عوام گفته باشد که ... موسی ... پرستش ...

مجای ... مکان و جهت ... هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و ... و بطبخ آجر ...

چوب و رفع ... و بنای رفیع محکم برآورد که هیچ کس ... طول ... بود و چندان بنای محکم ساخت که عقل ...

گمان ... فلک ... و در ... فرعون بالای آن برآمده ... نزدیک رسیده با

... آسمان در بالای ... چون دید ... تیر به طرف آسمان انداختند آن تیر خون آلوده باز گردید ... امتحان ...

و گفت فرعون ... کشتم خدای موسی را ... جبرئیل ... آن ... لشکرگاه فرعون فرود آمد

و هزار قبطی ... و قطعه دیگر در میان دریا افتاد و پاره دیگر ... هیچ ... ایشان ... زنده نماند و فرعون با وجود آن

متنبه نشد و ... وَاسْتَكْبَرَ و گردنکشی کرد هُوَ وَجُنُودُهُ او و لشکر او فِي الْأَرْضِ در زمین

بِغَيْرِ الْحَقِّ ... وَظَنُّوا ... أَنَّهُمْ إِلَيْنَا به سوی ما ... مکافات و مجازات لَا يُرْجَعُونَ باز گردانیده

نخواهند شد ... فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس

افکندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای نیل ... همه ... غرق شدند ... فَانْظُرْ پس بنگر ... ای محمد كَيْفَ كَانَ

که چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران و از حد درگذشتگان یعنی مشرکان قوم خود را از رسل این تنبیه و جعلناهم و گردانیدیم ایشانرا
در جهان ائمة پیشوایان ضلالت یعنی حکم کردیم که ایشان ائمه اهل ضلالتند و اظهار کردانیدیم حالات ایشانرا بر انبیای خود تا که بندگان
دانسته که ایشان ائمه الضلالتند و نام نهادیم ایشانرا ائمه ضلال و بسبب فرط عناد و لجاج و جحود ایشان الطاف خود را از ایشان بازگرفتیم و ایشانرا
در وادی ضلالت فرو گذاشتیم تا اهل ضلال تابع ایشان گردیده ایشانرا ائمه و مقتدای خود کردانیدند یدعون میخوانند ایشان الی النار بسوی آتش
یعنی عملهای که موجب دخول ایشان در آتش است از انواع جمیع کفر و معصیت و یوم القیمة و در روز رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی یاری
و مانع عذاب از ایشان نخواهد گشت و اتبعناهم و ازپی درآوردیم ایشانرا یعنی بایشان ملحق و متصل کردانیدیم فی هذه الدنیا درین دنیا
لعنة لعن را یعنی ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعن میکنند و دوری از رحمت خدا لازم حال ایشان کردانیدیم و یوم القیمة و در روز رستخیز هم من
المقبوحین ایشان از زشت رویانند چنانکه از عبد الله عباس مرویست که رویهای ایشانرا سیاه کنند و چشمهای ایشان کبود و ایشانرا [illegible]
دیدار آنها در معاد دور از رحمت و [illegible] اصلا [illegible] ولقد آتینا موسی الکتاب و بدرستیکه دادیم موسی را
تورات من بعد ما اهلکنا القرون الاولی از پس آنکه هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را از نوح و هود و صالح و از پس هلاک
قبطیان بصائر در حالتی که حجتها و برهانهای روشن بود و نورها للناس از برای بنی اسرائیل که دیده دل ایشان که بجای [illegible] حق
را از باطل امتیاز میکرد و هدی و راه نماینده بود باحکام شریعت بجانب خدا و رحمة و بخشش بود که معتقدان و عاملان آن کتاب یعنی
و عمل بآن میرسیدند رحمت و لطف حق سبحانه از ثواب داری است لعلهم یتذکرون تا مگر ایشان پند پذیرند یعنی بحالتی شوند که امید پند گرفتن
گرفتن ایشان بود [illegible] داشت و [illegible] اراده این که [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی هلاک نکرد هیچ قومی را
و اهل دهی بعذاب آسمان از آن زمان که انزال توریة فرموده بر روی زمین غیر اهل دهی که مسخ شدند بوزینگان نمی بینی که حق تعالی میفرماید که
لقد آتینا موسی الکتاب الخ بعد از آن بر سبیل تعجب میفرماید که و ما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی بطرف وادی غربی یا جانب طور
که در جهت غرب است و میقات موسی است یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون که ادا کردیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی رسالت
وقتی که وحی کردیم باو امری را که راه نمودیم که [illegible] رسالت و اوامر و نواهی و گونه مرا [illegible] وصف معجزات صلی الله علیه و آله و لو تو
او موسی را و ما کنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان بر امر ارسال او بسوی فرعونیان و غیر آن از اوامر و نواهی و [illegible] و تو تا دو
و با هلاک کردن [illegible] کسی که با موسی بودند مرا [illegible] است برانکه اخبار اکثرت ازین قصه از قبیل اخبار است از غیبها که شناخته نمیشود مگر بوحی چنانکه
میفرماید که و لکنا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما انشانا ما آفریدیم پس از موسی قرونا قرنهای مختلف که در هر یک بود از دهر فتطاول
پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل قرنها گذشت و چیزها از صواب منحرف شد و علوم شرایع مندرس
گشت پس ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و همه علما دانستند که خبر دادن از این چیزها جز بوحی آسمانی کار نتواند بود و ما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم
فی اهل مدین در میان اهل مدین یعنی شعیب و مؤمنان آن وقت که بودی که کتب تعلیم گرفتن تتلوا علیهم که بخوانی بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را
که در قصه موسی و شعیب علیهما السلام نازل شده چنانکه نزد کسانی که از استادان خوانده یعنی در مدین نبودی که این قصهها تعلیم گیری و لکنا و لیکن ما کنا مرسلین

هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا از این قصها وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَيْنَا وقتی که ندا کردیم موسی را مر او

بطور ... که او سخن با موسی تکلم فرمود و او را بنزد فرعون فرستاد به تبلیغ رسالت و تو انجا نبودی که مرا ... که خطاب توریت الواح ...

غرق شدن فرعونیان و ابو هریره نقل کند که مراد باین ندا آن بود که حق تعالی در طور از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را اندا فرمود و انوار ...

و مضمون آن این بود که موسی علیه السلام گفت الهی در توریت میخوانم صفت امتی که بفضائل حمیده و صفات پسندیده ممتاز ...

ایشان امت کدام پیغمبر باشند خطاب رسید که ایشان امت محمد خواهند بود که بعد موسی آرزو کرد که ایشان را ببیند حق تعالی فرمود که اکنون ایام ظهور

ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که ای امت محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی آواز

ایشان بشنود ... که پیش از آنکه دعا کنید فرموده عطا کردم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و آمرزیدم شما را قبل از آنکه آمرزش طلبید ...

این امت هاشمیه که با وجود خصائص ایشان که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در قرآن کریم باین وجه ... خوش لطف کرده داد بما هم ...

پس اینجا میفرماید تو حاضر بودی وقتی که امت ترا خواندم وَلَٰكِن و لیکن خبر دادم ترا رَّحْمَةً از جهت بخشش که رحمتی بود مِّن رَّبِّكَ

از آنچه کار تو که آن ... لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم تا بیم کنی گروهی را که نیامده است بایشان مِّن نَّذِيرٍ

هیچ بیم کننده مِّن قَبْلِكَ پیش از تو مراد ایام فترتست که میان زمان عیسی است و آنحضرت و آن مدت پانصد و شصت سال و یا میان اسمعیل

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زیرا که دعوت موسی و عیسی مخصوص بنی اسرائیل بود و ... ایشان بودند و بعد از زمان اسمعیل کسی مبعوث

نشده بود پس ترا فرستادیم لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که ایشان پند پذیرند و راه نجات یابند وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم و اگر نه آن بودی که

رسیدی مُّصِيبَةٌ عقوبتی بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان یعنی بعملهای زشت ایشان که آن شرک و

ظلم است و معصیت فَيَقُولُوا پس گویند بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما

فرستاده که پیغام آوردی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی کردیمی آیتهای ترا و تصدیق نمودیمی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و بودیمی از گروندگان ...

و رسول ... اگر ایشانرا بوقت حلول عذاب حجت آوردندی که پیغمبری بما نیامده و ما را بحق دعوت نکرد هرآینه عذاب بر ایشان نفرستادیم

پس بجهت قطع عذر و الزام حجت بر ایشان ترا برسالت بر ایشان فرستادیم و عذاب بر ایشان تا آخر نمودیم تا هیچ حجتی و عذری ایشانرا نماند ...

کرده قریش یک ... در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله از احبار یهود سؤال کردند ایشان نبوت حضرت اقرار کردند و صفت او را از توریت خوانده

مشرکان انکار توریت نیز نمودند گفتند که اگر او پیغمبر است چرا آن معجزاتی که موسی داشت ندارد آیه آمد که فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنگاه که آمد بایشان یعنی

مشرکان عرب الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا محمد که فرستاده کیست از نزد ما قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ گفتند چرا داده نشد محمد را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مانند آنچه داده

شده بموسی از معجزات ... عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات ... و این سخن بر وجه ... گفتند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا

کافر نشدند ... از مشرکان قبط ... بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ بآنچه داده شد موسی را مِن قَبْلُ پیش ازین ... قَالُوا گفتند

آن قبطیان سِحْرَانِ دو جادو ... موسی و هارون تَظَاهَرَا ... در اظهار ... مشرکان عرب که ... و مطابق

یکدیگرند یعنی توریه و قرآن وَقَالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ ... سحر ... کافریم

قل فأتوا بکتاب بگو پس بیارید کتابی من عند الله که نازل شده باشد از نزدیک خدای که باشد هو آن کتاب اهدی منهما راه نماینده تر از این دو کتاب که توریة

و موسی نازل شده اتبعه پیروی کنم آنرا ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که توریة و قرآن سحر است و با موسی و محمد ساحرند

فان لم یستجیبوا لک پس اگر اجابت نکنند ترا و کتابی نیارند فاعلم انما پس بدان جز این نیست که ایشان یتبعون پیروی میکنند اهواءهم

آرزوهای خود را بی دانش و حجتی چه اگر تابع حجت میبودند هر آینه ایمان می آوردند و من اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع از آنکه پیروی کند هواه

آرزوهای خود را بغیر هدی بی راه نمودنی و بیانی من الله از نزدیک خدای مراد از این نفی آنست که هیچکس گمراه تر از آنکس نیست که پیروی هوای

خود شود بی فرا راه نماینده و بیانی ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمینماید بمنزل بهشت گروه ستمکاران را که تابع هوای

نفس خود شده و مشغول آرزوهای باطل گشته جانب حق را بجحود و صنوف دلایل دیده بر خصم [illegible] عناد و جحود و تمسک [illegible] تسویلات نفس

و تمنیات شیطان شده از حیثیت نظر لطف و هدایت الهی [illegible] و [illegible] خدا آن قوم که از راه توفیق ایشان [illegible] و تحکم [illegible]

تا بحکم [illegible] بچاه عصیان گرفتار میشوند یعنی آیه آنست که حق تعالی فردای قیامت راه بهشت را با اهل کفر و شرک [illegible] از آن و صفت قرآن میفرماید

و لقد وصلنا و بتحقیق که پیوند دادیم و متصل گردانیدیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی پی در پی فرستادیم قرآن را آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی

برای تذکر و تنبه ایشان در آن بار از پی در آوردیم دعوت را با حجت و مواعظ را با مواعید و نصایح را با عبر و قصص را با امثال لعلهم یتذکرون

تا ایشان پند پذیر شوند و در [illegible] و مرویست از قتاده مرویست که چون عبد الله بن سلام و تمیم داری و جارود عبدی و سلمان فارسی بشرف اسلام

رسیدند حق تعالی این آیه فرستاد که الذین آتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشانرا توریة من قبله پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن

یؤمنون میگرویدند و مشهور آنست که این آیه و آنچه بعد از این است در شأن اهل انجیل نازل شده ایشان چهل مرد بودند سی و دو تن از حبشه با جعفر بن ابی طالب آمدند

[illegible] و هشت از شام و از جمله ایشان بحیرا راهب و ابرهه و اشرف و عامر و ایمن و ادریس و نافع و تمیم بودند در مکه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

رسیدند و ایمان آوردند و در شأن ایشان مراد بکتاب انجیل است و اذا یتلی علیهم و چون خوانده شود قرآن علیهم بر ایشان قالوا آمنا به گویند ایمان آوردیم بآن

و دانستیم که کلام خداست انه الحق بدرستی که آن درست و راست است من ربنا از نزد پروردگار ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله

پیش از نزول آن یعنی قبل از تلاوت آن بر ما مسلمین گردن نهادگان کتب الهی را که [illegible] در آن یافته بودیم و حق تعالی فرماید اولئک آن گروه

که از اهل توریة یا انجیل اند یؤتون اجرهم داده شوند پاداش خود را مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند بر ایمان بتوریة یا انجیل و ایمان

بقرآن قبل از نزول و قبل از تلاوت آن و صبر کردند بر دین خود و بر اذیت کفار و یدرؤن و دفع میکنند بالحسنة بکلمه نیکو که کلمه توحید است

السیئة کلمه سیئه که قول شرک است یا دفع میکنند بطاعت معصیت را و در موضع [illegible] جاهلان را [illegible] و یهود طعن میکردند

بر ایشان و ایشان جواب میدادند حق تعالی صفت ایشان میفرماید و دفع میکنند [illegible] سفاهت را و مما رزقناهم و از آنچه دادیم ایشانرا ینفقون

نفقه میکنند در راه که وجوه خیرات است و اذا سمعوا اللغو و چون شنیدند سخن بیهوده و باطل از [illegible] و کتابت منافقان و کافران اعرضوا عنه

روی بگردانند از آن و قالوا و گویند مر لغو کنندگان را لنا اعمالنا مر است کردارهای ما از علم و اخلاص [illegible] و لکم اعمالکم و مر شما راست عملهای

از سفاهت و لغو یا مر است دین ما و شما راست دین شما [illegible] که هر یک از اعمال خود جزا خواهند دید سلام علیکم

سلامتی است از ما بر شما نمی‌گوییم شما را بلغو خود و مقابله نمی‌کنیم مر آنرا که در مقابل لغو شما لغو بگوییم بلکه شما را از آن اعلام میداریم و گویند مراد از سلام وداع
و ترک تحیت و متارکت است یعنی ترک شما کردیم و شما را واگذاشتیم لا نبتغی الجاهلین لا نطلبهم و لا نرید صحبة الجاهلین را و اراده مجالست با این جاهلان نمیکنیم
و اخلاق ایشان تخلق نمیشویم چه مصاحبت با اشرار رنج عظیم است در دنیا و بد فرجامی است در عقبی و اخلاق ایشان تخلق شدن که موجب عظیمی است
نکال و عقاب در مآل و چون پیغمبر بر طالب حکما و علمای ایشان بود از آن حق تعالی اعلام میکند مر پیغمبر خود را که بر تو همین تبلیغ است و اراده ایشان نباشد
را ایمان آوردن و میگوید انک لا تهدی من احببت ای محمد تو نمیتوانی که هدایت کنی هر که را دوست داری بهدایتی که راه نمائی بایمان آنرا که تو میخواهی مراد بهدایت ایجاد
لطفی است که بعد از آن انکس اختیار ایمان کند چون قدرت و عقل و تمکین دارند از علل و لطف اولی که هیچکس بجز قادر نیست [illegible] بر تو این
نوع تکلیف نیست ولکن الله و لیکن خدای یهدی من یشاء راه مینماید بایمان و لطف و اسباب توفیق هر کرا میخواهد از کسی که مستوجب الطاف
آن نه اهل عناد و جحود و لجاج که با وجود ظهور حق معانده و مکابره کرده بآن نگروند و هو اعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان
یعنی بآنکه مستوجب آن دارد که بشرف ایمان برسند از طالبان حق و کسی که بعد فرط عناد و جحود استکبار نکرد در آیات هادیه و حجج واضحه
این نها در وادی خذلان فرو میگذارد اسباب توفیق و لطف از ایشان باز میدارد اهل خلاف بر آنند که آیت در شأن ابو طالب نازل شده چه رسول
صلی الله علیه و آله بسیار طالب بود که ابو طالب ایمان آورد و کاره و حزین از کفر او و حریص بود و قضیه بعکس شد که ابو طالب [illegible] و دو [illegible] ایمان آورد [illegible]
نیست که این سخن است [illegible] ضعیف و رکیک چه جایز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت عزت باشد [illegible] مخالف اوامر و نواهی او
هر گاه که بزعم مخالف حق سبحانه اراده ایمان ابو طالب نکرده باشد و مرید کفر او باشد و اراده ایمان ججنی [illegible] کاره کفر او [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] میان خدا و رسول نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة الغاویة و دیگر آنکه اهل البیت علیهم السلام اجماع دارند بر آنکه
ابو طالب با ایمان متوفی شد و روایات بسیار در این از ایشان منقولست از آنجمله بسند صحیح از امام باقر علیه السلام و آنحضرت علیه السلام مروی
آنحضرت از آبای کرام خود نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا گفت که حرام کرده خدای تعالی آتش را بر [illegible]
[illegible] که ترا فرود آورده [illegible] و پشتی که ترا برداشت [illegible] و دامنی که ترا پرورد و کنار [illegible] و ثدیی که ترا شیر داد [illegible] آمده بود
و آن پستان که ترا شیر داد حلیمه و کناری که او ترا کفالت کرد و پرورید ابو طالب و فاطمه بنت اسد اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت فرمود بخدای سوگند که پدرم و جدم و هاشم و عبد مناف هرگز بت نپرستیدند بلکه در عبادت الهی و توجه قبله در وقت نماز متمسک بودند بدین
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام و هم از و منقولست که آنحضرت در رحبه نشسته بود یکی گفت یا امیر المؤمنین تو بدین مرتبه و مکانتی و پدر تو
معذب است در آتش حضرت در غضب شده فرمود خدا دهنت را بشکند سوگند بآنکه محمد را براستی بخلق فرستاد که اگر پدرم شفاعت کند در حق
جمله گناهکاران روی زمین حق تعالی شفاعت او را قبول کند آیا پدرم با آتش معذب باشد و حال آنکه پسر او قسمت کننده بهشت و دوزخ باشد [illegible]
آبای خود نقل کرده که نقش نگین ابو طالب این بود که رضیت بالله ربا و بابن اخی نبیا و بابنی علی وصیا و باقی احادیث و عبده و اوله و اصح
در باب اثبات ایمان ابو طالب و اسلام او بسیاری که ابو طالب در بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته موجب ایمان او در منهج الصادقین ذکر آنها
که مازن بن عثمان [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفت ای محمد ما بتو ایمان آوردیم [illegible] و سخن تو راست است و آنچه میگوئی [illegible]

و نجات و وسیله سعادت معاد و نجات ابدی تو میگوئی نام عرب است پس ترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را ازین حرم بیرون کنند و ما را بگیرند القصه حارث

مقاله ایشان باز گفت این آیه نازل شد که وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ و گفتند قومی از کفار اگر پیروی کنیم طریق هدایت و رسالت مَعَكَ با تو یعنی ایمان آریم

نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین خود یعنی عرب ما را از دیار برآرند و بیرون کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل تقریر فرمود

أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ آیا جای ندادیم مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با امنی که هیچکس مر ایشان را زحمت نمی‌رساند در حرم که حرمت خانه کعبه داران و قومی

يُجْبَىٰ إِلَيْهِ کشیده میشود بسوی حرم و جمع کرده میشود در آن ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه‌های هر چیزی یعنی منافع از هر بلدی و طعم و لباس از هر جائی

آورند مراد بکلیه کثرت است از قبیل و اوتیت و روزی دادیم ایشان را در وادی غیر ذی زرع رِّزْقًا روزی دادیم مِّن لَّدُنَّا از نزد ما که

غیری در کار ایشان نباشد پس چون ایشان با وجود کفر ایمن و مطمئن و مرفه الحال میداریم اگر ایمان آرند و حرمت توحید بدارند چگونه ایشان را

از آن بخوف و خطف در آن داریم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را و شکر و تعظیم نمیکنند تا امن که داری

از مثل حال ایشان [illegible] از غفلت و تغافل میشوند لیکن از آن بر سبیل [illegible] که امر باید کرد [illegible]

از حال خائف [illegible] آنچه در آن هستند از کفر و شرک و سفر [illegible] وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا هلاک کردیم مِن قَرْيَةٍ از دیهای [illegible]

در امن و عیش [illegible] دیار عاد و ثمود و قوم لوط و [illegible] بَطِرَتْ بسیار شادی میکردند و در فرح افراط مینمودند و ناسپاسی

میکردند مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود [illegible] و امن [illegible] طاغی و باغی شدند چنانکه اهل مکه و آن طاغیان را

هلاک کردیم و بلاد ایشان را درهم شکستیم و خراب ساختیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان که خالی از خداوند شده و خراب و ضایع [illegible]

کنند و کفار مکه [illegible] در سفر [illegible] تجارت چون دیار عاد در احقاف که موضعی است میان یمن و شام و دیار ثمود بوادی القری و دیار قوم لوط

لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ نشسته‌اند پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از زمان که رهگذاران یک روزی یا بعضی از روز آنجا نشسته و

دیار خالی که در آن [illegible] ساکن آن شود [illegible] وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ و هستیم ما میراث گیرندگان آن مکان

[illegible] از احوال آن [illegible] هیچکس [illegible] که متصرف شوند در دیار ایشان [illegible] غیر از ما [illegible]

وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک کننده اهل دیهها حَتَّىٰ يَبْعَثَ تا آنکه برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیهها و اصل آنجا

یعنی در میان سواد اعظم [illegible] بزرگ [illegible] رَسُولًا رسولی را که [illegible] يَتْلُو عَلَيْهِمْ خواند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما برای

الزام حجت بر ایشان و اهل زمین را هلاک کننده در ام القری که مکه معظمه است رسولی که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث ساخت تا خاتم انبیا است

وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ و نیستیم ما هلاک کننده و خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ مگر در حالتی که اهل آن ستمکار باشند

بتکذیب رسولان و انکار [illegible] این آیه دلیل است بر تنزه حق از ظلم [illegible] اعراض [illegible] وَمَا أُوتِيتُم

و آنچه داده شده‌اید مِّن شَيْءٍ از چیزی [illegible] فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [illegible] وَزِينَتُهَا و آرایش او برای

که در حیات اعتبار [illegible] وَمَا عِندَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست [illegible] خَيْرٌ بهتر است [illegible]

[illegible] آن [illegible] وَأَبْقَىٰ و پاینده‌تر [illegible] أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمی‌یابید [illegible]

و در عرب سالها ... از مجاهد روایت است که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم با ابو جهل معارضه کرد در باب دین و از محمد بن کعب منقول است که امیر المؤمنین علی و حمزه

با ابو جهل معارضه کردند و سدی گوید که عمار یاسر با ولید بن مغیره منازعه کردند در امر دین آیه آمد که أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسی که وعده کردیم او را به ثواب در

در آخرت و نصرت در دین که جزای طاعت او وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که در آن خلاف نیست که آن بهشت است یا امیر المؤمنین و حمزه و عمار فَهُوَ

لَاقِيهِ پس او دریابنده آن موعود است بلاشبهه که امتناع خلف وعده او ... كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسی است که برخورداری دادیم او را مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

از متاع زندگانی دنیا که محنت آمیخته است و حلاوتش نمودی بکدورت و آلایش در صدد زوال و هر شرف انتقال و مملو با آلام و مکدر بمتاعب

و مستعقب تحسر انقطاع ثُمَّ هُوَ پس او يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر کرده شدگان باشد برای عذاب و حساب ... در حق

ابو جهل است و لهذا ... نعیم دنیا منسوب است به نعیم و در معرض زوال و فنا و نعیم آخرت خالص و صافی و دائم

و غیر مکدر بنقص و انقضا از ابن عباس مروی است که ... و ... آن ... مؤمن و منافق و کافر ... میشود

از آن و منافق مزین و کافر متمتع وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای کافران را فَيَقُولُ پس گوید بر وجه عتاب که أَيْنَ شُرَكَائِيَ

کجا اند شریکان من الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانکه بودید که گمان میبردید که شریک منند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شده عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ

بر ایشان سخن خدای یعنی کلمه عذاب که آن آیت وعید است و آن کلمه لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ و آنها رؤسای اهل ضلال باشند دیوان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما

هَؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه یعنی ضعفا و اتباع أَغْوَيْنَا آنانند که اغوا کردیم گمراه کردیم ایشان را أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا استیناف است برای بیان آنکه ایشان

باختیار خود گمراه شدند و از ما ... شیاطین همین و ... گمراه ... باختیار خود همچنانکه گمراه بودیم و قطع

کردند ... به رسول ... و ... از کفر و داعی ایشان بایمان و ...

و خواندن ایشان بر ضلالت ... باختیار خود اکردند تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ تبرا کردیم بسوی تو از ایشان و از ... اختیار آن کردند

... هوای خود از کفر و طغیان مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ... بلکه پرستش هوای ... و ... خود

کردند وَقِيلَ ادْعُوا و گویند ایشان را که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ ... خود را ... از ایشان ... عذاب ... دفع کنند

فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را ... از فرط حیرت و ... فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند ایشان را ... و ... کفر

وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند ... و ... از ... خود لَوْ أَنَّهُمْ اگر ایشان كَانُوا يَهْتَدُونَ بودندی که راه یافتندی

بوجهی از وجوه دفع عذاب از خود میکردند ... و لکن نتوانند ... و اگر ... مشاهده ... عذاب را ... وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ

و یاد کن روزی را که ندا کند خدای اهل تکذیب را فَيَقُولُ پس گوید بر وجه تقریع و توبیخ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب دادید پیغامبران را

که شما را دعوت کردند ... فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ بر ایشان خبرها يَوْمَئِذٍ از هول و هیبت آن روز و مشاهده عذاب

ندانند چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان ... از یکدیگر جواب ... مسئول ... از غایت دهشت و حیرت

... پرسش نکنند ... فَأَمَّا مَنْ تَابَ پس اما کسی که توبه کند از شرک وَآمَنَ و ... و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا

و کار ... فَعَسَى أَنْ يَكُونَ پس امید هست که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستگاران ... فرموده اند که عسی از کریم ...

محروم از فلاح و نیستن العور است کجب آن کس که میان خوف و رجا باشد و بعمل صالح خود مغرور نشود دیگر اگر عسی از جانب خدا ایجاب در جمیع قرآن از جنب وجوب است
آورده اند که صنادید قریش طعنه میزدند که خدای تعالی چرا محمد را برای نبوت اختیار کرد بایستی که چنین منصبی عظیم بزرگی را از اهل مکه و طایف رسیدی چنانچه ولید و عروه گفتند آن
وَرَبُّكَ و پروردگار تو يَخْلُقُ می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت وَيَخْتَارُ و برمیگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت
مَا كَانَ نیست و نباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ مر کافران را اختیار و ولید بن مغیره و دیگر طاغیان را اختیاری در آن نیست آنکه نسزد مر ایشانرا برای نبوت کسی را
برگزینند چه زمام اختیار در قبضه قدرت مختار است هر کرا مصلحت ببیند و ملک او مقتضی آن باشد رسالت دهد و هر کرا که تقاضای آن نکند این رتبه
ارجمند نه دهد و گویند یعنی آنست که اختیار میکنند آنچیزی که مر ایشانرا خیر و صلاحست در آن سُبْحَانَ اللَّهِ منزه و مبرا است خدای از آنکه کسی را
بالای اختیار او اختیاری باشد و او را شریکی و منازعی در خلق و اختیار باشد و جرأت نماید در اختیار کردن آنچه او اختیار کرده وَتَعَالَىٰ و بلند مرتبه و برتر است
عَمَّا يُشْرِكُونَ از شرکت آنچه شرک می آورند بوی […] و شریک میگیرند بعد از اثبات حجت […] اختیار خود […] وَرَبُّكَ يَعْلَمُ
و آفریدگار تو میداند مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ آنچه می پوشند سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ
و آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن و چون خدا عالم باطن و ظاهر بندگان […] خواهد بود در خلق و اختیار و مبرا از
شریک و منازع در آن پس گفت تاکید این معنی نموده که وَهُوَ اللَّهُ و اوست خدای مستحق عبادت لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار نیست
مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر او راست ستایش و ثنا و مدح فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ در این سرای و در آن سرای زیرا که مولی و منعم عاجل و آجل بندگان اوست
[…] اهل ایمان ستایش او در دنیا […] در آخرت […] خواهند بود وَلَهُ الْحُكْمُ و مر او راست کارگزاری و فرمان روائی
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی جزای او بازگردانیده خواهید شد در روز نشور […] بعد از آن بیان توحید خود میکند که
قُلْ بگوی ای محمد منکران توحید و قدرت را أَرَأَيْتُمْ آیا می بینید و میدانید این که إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گرداند خدای عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب را سَرْمَدًا
پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز بآنکه آفتاب را در زیر زمین ساکن گرداند یا در جوانب افق حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ کیست خدای غَيْرُ اللَّهِ بجز او
که از روی قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن گرداند که در آن طلب معیشت مشغول شوید أَفَلَا تَسْمَعُونَ
آیا نمیشنوید موعظه را بگوش تدبر و عبرت […] از این علامت قدرت […] تا بر وحدانیت او معترف شوید قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو که چه بینید
در شکنید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر سازد خدای عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز بآنکه آفتاب را در وسط
السما برابر […] یا بر فوق ارض او را بحرکت در آرد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای بجز خدای که يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ بیارد
برای شما شبی را تَسْكُنُونَ فِيهِ که آرام گیرید در وی و از […] اشتغال باعمال رسته راحت کنید در آن أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید آثار قدرت
را بدیده تفکر و استبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از بخشش و لطف اوست که جَعَلَ لَكُمُ ساخت برای شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را
لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا و تا بجوئید در روز بانواع مکاسب مِنْ فَضْلِهِ از روزی که خدا بفضل خود مقرر فرموده […]
سایر […] وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که سپاس داری کنید خدا را بر نعمت روز و شب در آخرت […] که منفعت
[…] نخواهد بود […] وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر ایشانرا فَيَقُولُ پس گوید […]

روز جزا که أَیْنَ شُرَکَائِیَ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ کجااند آنها که بودند که گمان می‌بردید که شریکان منند [illegible] مشرکان را [illegible]

وَنَزَعْنَا و بیرون آوردیم مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی شَهِیدًا گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را حاضر کنیم در محکمه قیامت که گواهی

دهند بر شرک و ضلالت ایشان فَقُلْنَا پس گوییم مر اهل شرک را هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ بیارید حجت که داشتید بر صحت شرک و تکذیب فَعَلِمُوا پس بدانند

آن هنگام أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ که الهیت مر خدای راست گفتار در باب عبادت و توحید و حجت مر خدای راست وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرده از ایشان و باطل و ضایع گردد

مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ آنچه بودند که بر می‌بافتند از کذب و بر سخنان باطل و یا امید شفاعت که به بتان داشتند و چون ختم اقتصاص این سوره بقصه موسی

و فرعون نمود ختم آن را القصه قارون کرد که از قوم موسی بود و فرمود إِنَّ قَارُونَ کَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى بدرستی که قارون بود از قوم موسی از سبطی

که وی عم موسی بود و بقول جمعی دیگر خواهرزاده وی و بروایت عطا از ابن عباس پسر خاله او و این قول از ابو عبد الله علیه السلام [illegible] و در روایت

آنکه پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث و پدر موسی عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب و قارون را از غایت خوبی صورت

در بنی اسرائیل منور خواندندی و در قرات توریت اقرا از همه بنی اسرائیل بود و یکی از هفتاد مختار است که ایمان بموسی آورده بود در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود

و کوشیده [illegible] ظاهر ایمان آورده بود اما [illegible] تا سامری حسد [illegible] او را [illegible] نفاق و کفر او بر عالمیان ظاهر گردد [illegible] کثرت مال و جاه [illegible]

فَبَغَى پس ستم کرد [illegible] و تکبر نمود عَلَیْهِمْ بر قوم موسی [illegible] و در روایت سعید بن جبیر از ابن عباس [illegible] بود

و در زمان [illegible] بر بنی اسرائیل ستم میکرد و منت کثرت کنوز او این بود [illegible] وَآتَیْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنَ الْکُنُوزِ از گنجهای ذخیره

نهاده و مالهای فراهم آمده و بر بالای یکدیگر نهاده مَا [illegible] آن مقداری که کثرت و وفور آن بر وجهی بود که إِنَّ مَفَاتِحَهُ بدرستی که کلیدهای گنج

در حمل بردن آن لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ هرآینه گرانی می‌آورد گروهی بسیار از مردان أُولِي الْقُوَّةِ که خداوند نیرو و توانا بودند از [illegible] که مراد

بعصبه اینجا چهل مرد توانا بودند که کلیدهای کنوز او برگرفتندی و در [illegible] کلیدهای خزاین او [illegible] و هر خزینه را مفتاحی بود

و هیچ مفتاحی از انگشت زیاده نبود و از پوست حیوانات [illegible] بودند [illegible] که کلیدهای گنج قارون [illegible]

شصت استر نهادندی و هر کجا که رفتی [illegible] ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه است و آن چهار هزار و چهل انبان بود [illegible]

و نقل قول اول اکثر و اشهر است [illegible] یاد کن ای محمد إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ چون گفتند [illegible] که با او بودند [illegible]

نصیحت کنان ای قارون لَا تَفْرَحْ شاد مشو [illegible] دنیا و [illegible] مغرور مشو [illegible] إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ [illegible]

فرح کننده [illegible] آن [illegible] وَابْتَغِ

و بجوی [illegible] فِیمَا آتَاکَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده [illegible] الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر [illegible] صرف کن اموال

خود را در راه خدا [illegible] حصول ثواب الجنة [illegible] مقصود از آن [illegible] وَلَا تَنْسَ

و فراموش مکن نَصِیبَکَ بهره خود مِنَ الدُّنْیَا از دنیا که آن [illegible] آخرت [illegible] از این جهان [illegible]

[illegible] و [illegible] کن [illegible] خود [illegible]

و فراموش مکن [illegible] وَأَحْسِنْ و نیکوئی کن [illegible] کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ

بمحنتها و بکو به لذات دنیا و تعیش و ساده لبری تو و با شکر طاعت او بنما بکو که او سبحانه کما احسن الله الیک بانعام در حق تو نیکو ساخته ولا تبغ الفساد
و مجوی تباه کاری و بیداد گری و تکبر و قتل و معاصی فی الارض در زمین ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یحب المفسدین دوست ندارد تباه کاران را
که در بنا تفاخر و تعظیم کنند و افعال شنیعه از ایشان بظهور رسد قارون بعد از استماع این نصیحت جواب اهل نصیحت داد قال گفت در جواب
انما اوتیته جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی این مال را که دارم علی علم عندی در مقابل علمی که نزد من است یعنی علم تورات چون علم
بنی اسرائیل بیان و حکمت است مرا از ایشان تفضیل داده و مستحق تفوق شده ام بر ایشان که جاه و مال و علم بتجارت و دهقنت و سایر مکاسب و بسبب این اموال
جمع شده و یا داده ام بکیمیای وزیف و امثال آن مستفاد کویند مراد علم کیمیاست که موسی که اخر خود آموخته بود او قارون آن تعلیم داد و از سعید بن جبیر
نقلست که موسی علیه السلام علم کیمیا میدانست ثلث آنرا بیوشع بن نون آموخت و ثلثی دیگر بکالب بن یوفنا و ثلثی دیگر بقارون و هریک از صنعت تمام بود و قارون
از شاگردان ایشان بود و آن دو ثلث را از ایشان بیاموخت و جز او صنعت تمام شد مال عظیم حاصل کرد بعد از آن حق تعالی از روی تعجب و توبیخ اعتراض
او نمود و گفت مال خود مینمود اولم یعلم آیا ندانست قارون یعنی دانسته چون در توریه خوانده و از مورخان شنیده ان الله بدرستیکه خدای تعالی
قد اهلک بحقیقی هلاک کرده است من قبله پیش از قارون من القرون از اهل روزگارها من هو کسی را که او اشد منه سخت تر بود از
قارون قوة از روی توانائی و اکثر جمعا و بیشتر از روی جمع مال منعا و نمود و مثل بحمل آنست که چرا قارون بکثرت و سلطنت و کثرت اموال مغرور
میکرده و هلاک مینماید از جماعتی را که از روی غنی و قوی تر بوده اند هلاک کرده ایم و لا یسئل و پرسیده نخواهد شد عن ذنوبهم المجرمون از
گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشانرا خواهند شناخت کما یعرف المجرمون بسیماهم یا آنکه سؤال استعلام نخواهند کرد چه حق تعالی
بر آن مطلع است یا سؤال معاتبه نخواهد بود زیرا که بجهت ... خواهد رفت و نظر این است قوله فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان و اما قوله
فوربک لنسئلنهم اجمعین مراد از آن سؤال توبیخ است نه سؤال استعلام حاصل که حق تعالی این آیه تهدید قارون فرموده یعنی حق تعالی مطلع است از جمیع
مجرمان و احتیاج ندارد بسؤال از آن و استعلام از ایشان و از و قادر است بر معاقبه ایشان فخرج پس بیرون آمد قارون روز شنبه علی قومه
بر گروه خود فی زینته در آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس همه بر صفت او سوار شده در ...
او لهم بودند و هزار کس که همه جامهای معصفر پوشیده بودی نشسته و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند بر استران سفید با زین و جامهای ارغوان
محلا به ذهب و جوهرهای ... دیگر با جامهای الوان و اسبان و جامهای احمر بود و از جانب راست او سیصد غلام و از جانب چپ او سیصد کنیز با جامهای
محلی بزر و دیبا چنین بیرون آمد در نظر قوم آمد قال الذین گفتند آنانکه یریدون الحیوة الدنیا میخواستند زندگانی دنیا و براغب بودند
از کفار و منافقان و ضعفای اسلام در نمود مجاهد مومنان بودند گفت آرزوی ملاحظات و مبرات و انفاق بوجه ... گفتند یا لیت لنا
ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده شده است قارون را بعین کین گفت نه از حسد انه بدرستیکه او لذو
حظ عظیم هرآینه خداوند بهره بزرگست از دنیا و قال الذین اوتوا العلم و گفتند متمنیان را که داده بودند دانش احوال آخرت و یاد آمد که
قناعت و عزت توحید چون یوشع و اصحاب او ویلکم وای بر شما ای طالبان دنیا ثواب الله خیر ثواب خدای در آخرت بهتر است از مالهای دنیا
لمن آمن مر کسی را که گرویده بخدا و پیغمبر او و عمل صالحا و بکند کردار شایسته و لا یلقیها و نمی دهند این کلمه را علما و گفته اند ...

داده نشوند ما که این کلمه را بدل و زبان خود تلقی نمایند و قبول کنند الّا الصابرون مگر صبر کنندگان را که بر طاعت و از معصیت شکیبا باشند و بقلیل دنیا از کثیر آن

مستغنی آیند آورده‌اند که موسی بعد از غرق شدن قبطیان رایت ولایت بنی اسرائیل برافراخت و بعد از آن هر کار و بار بود بهارون دادی تا که او

بر مذبح نهادی آتشی از آسمان آمدی و آنرا بسوختی قارون بر موسی و هارون علی نبینا و علیهم السلام حسد برد چنانکه روزی بموسی گفت که تو رسالت بردی و مذبح

و قربان بهارون دادی و من بی بهره و بی نصیب چند صبر کنم موسی گفت این در حکم من نیست که این تعلق بالله دارد که خواهد بدهد [illegible] دائم در صدد ایذای

موسی و اتباع او بود و موسی با او مدارا میفرمود به جهت علاقه خویشی و هر روز طغیان او بیشتر میشد تا وقتی که حکم زکوة نازل گشت [illegible]

بنزد موسی علیه السلام قارون گفت که حق تعالی زکوة مال بر بندگان واجب گردانیده زکوة باید داد گفت [illegible] عظیم میشود [illegible]

نتوانم داد [illegible] موسی [illegible] گفت ای موسی قارون اندک و بسیار نخواهد داد اما بطریق الزام حجت [illegible] موسی گفت [illegible] از [illegible]

چیزی [illegible] از هزار دینار یکی دینار بده و از هزار درم یکدرم و از هزار گوسفند یک گوسفند [illegible] کنم و جواب [illegible]

این [illegible] عظیم برآمد [illegible] راه [illegible] بنی اسرائیل را طلبید و گفت [illegible] موسی [illegible] فرمان برد

و این زمان میخواهد که اموال ما [illegible] ما [illegible] توقع نباشد [illegible] میخواهم [illegible] در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی

او را نشنود [illegible] نوعی کنیم که [illegible] شود [illegible] زن فاجره [illegible] در میان [illegible] طلبید [illegible] زر [illegible]

و عام [illegible] که موسی با وی زنا کرده روز دیگر موسی علیه السلام در مجمع بنی اسرائیل وعظ میفرمود [illegible] هر که دزدی کند

دستش ببریم و هر که قذف کند [illegible] زنیم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون گفت

و اگر هم تو باشی گفت آری اگر هم من باشم قارون گفت که بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زن فاجره زنا کرده [illegible] حاضر کنند [illegible]

بمحفل آمد موسی گفت ای زن [illegible] سوگند میدهم بخدای که دریا شکافت و توریة فرستاد که آنچه راست است بگوی زن [illegible] الهی [illegible]

[illegible] دروغ گویم و [illegible] موسی [illegible] بگناه گرفتار شوم و اگر راست گویم [illegible] توبه کنم خدای بر من رحمت کند [illegible]

[illegible] از [illegible] خلاص [illegible] عظیمه از [illegible] برآورد و گفت کلیم الله قارون [illegible] زر [illegible]

[illegible] تو افترا کنم [illegible] گناهکاری [illegible] رو سیاهی [illegible] بر تو تهمت کنم [illegible] در میان [illegible] قارون [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] موسی علیه السلام [illegible] افتاد و روی بر خاک نهاد [illegible] عرض نمود و گفت [illegible]

[illegible] خدایا اگر پیغمبر توام [illegible] خطاب [illegible] زمین [illegible] در فرمان تو کردم [illegible]

روی به بنی اسرائیل کرد و گفت ای قوم [illegible] مبعوثم [illegible] هر که با قارون است [illegible] جای خود [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی زمین را خطاب کرد که یا ارض خذیهم ای زمین [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] قارون [illegible] بگیر [illegible] و دیگر باره گفت خذیهم [illegible] تضرع [illegible] موسی

التفات نکرده دیگر باره گفت خذیهم [illegible] فرو رفتند [illegible] یا موسی [illegible]

[illegible] زمین [illegible] خذیهم زمین [illegible] گفت [illegible] موسی [illegible]

ویرا از لشکر او زیاد و خواسته و اتباع او این ترسیدی و اصلا رحم نکردی بموسی و هلاک کرد اگر تو نخواهی مرا بخوانندی الکتاب کردی الحمد خبر قارون بر بنی
رفت بنی اسرائیل را بکه یک قسم موسی علیه السلام دعا کرد قارون به زمین فرو رفت همه گنج و امتعه او سالتو فیه امر موسی خبر ایشان نرسید از خدای تعالی در خواست
سرا و گنج خانهای او به زمین فرو برده کما قال الله تعالی فَخَسَفْنَا پس فرو بردیم بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون را و سرای او را به زمین چنانکه آوردهاند
که هر روز قارون به مقدار قامت تا بائینه و آن به زمین فرو میرود تا صور اسرافیل بنفخ خواهد رسید فَمَا كَانَ لَهُ پس نبود قارون را مِنْ فِئَةٍ
هیچ گروهی از یاران که او را يَنْصُرُونَهُ یاری کردندی او را در منع عذاب مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ
و نبود از انتقام کشندگان از موسی و از منع کنندگان عذاب از خود یعنی کسی عذاب از وی باز داشت نه خود تواند آنرا از خود باز داشتن
وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو میبردند مَكَانَهُ منزلت و جاه او را بِالْأَمْسِ دیروز یعنی آنها که قبل از خسف مال و جاه او
آرزو میبردند و میگفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون بعد از خسف از آن پشیمان شده در روی تصلح او را يَقُولُونَ میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ
اللَّهَ چه عجب است که از حکمت که خدا يَبْسُطُ الرِّزْقَ که فراخ میکند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود
بمحض اراده و حکمت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بمقتضای مشیت و مصلحت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا اگر
آن نبودی که خدای منت نهاد بر ما و باز داشت از ما از کفر و امثال او اموال دنیا آنچه تمنا میبود لَخَسَفَ بِنَا هر آینه فرو برده بودی ما را چنانکه او را ملوم
نیست خدای ما را به زمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ چه عجیب است این حال که لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمییابند ناگرویدگان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ
آن سرای دیگر که خبر آن شنیده و وصف آن میرسیده نَجْعَلُهَا میگردانیم و مهیا کردانیم آنرا لِلَّذِينَ برای آنکه لَا يُرِيدُونَ نمیخواهند عُلُوًّا بلندی
و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین و جهة علو و قهر وَلَا فَسَادًا و نه تباهکاری از روی ظلم بر ایشان همچنانکه فرعون و قارون خواستند وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو
لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست که از معاصی حذر کنند و بطاعت خدا قیام نمایند از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که هر که [illegible] بهتر از
حوال نعلین [illegible] داخل شد در آیه تلک الدار الآخرة مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید به خصلتی نیکو از مؤمنی توحید و طاعت و اخلاص
در روز قیامت فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس مر او راست ثوابی نیکوتر و بهتر از آن از روی طاعت در آخرت که آن نعیم ابدی جنت است وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که آید
بدی چون شرک و تکذیب و غیر آن و قیام نماید بر آن فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها را إِلَّا مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه که بودند میکردند و در آنکه میکردند خلاصه معنی آنست که ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن آورده اند چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه معظمه و آرزوی مولود در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل آمد و گفت ای محمد خداوند ترا سلام میرساند
و میگوید آنه و هنگام فتح مکه ترا با فتح و اکرام و اعزاز هر چه تمامتر بمکه در آرم و این آیه نازل شد که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستیکه
آنکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تلاوت و تبلیغ قرآن و عمل آن را لَرَادُّكَ هر آینه باز گرداننده است ترا إِلَى مَعَادٍ بجای باز گشتن یعنی مکه و گویند
مراد آخرت است بعد از عمل بقرآن و تحمل مشقت تبلیغ رسالت و اتمام طاعت بود از موت او حق تعالی که اهل بیت [illegible] خبر رسالت
وعده لوح محمود و امر خود داد مر او را بگو قُلْ بگو ای محمد رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى بکسی که آورده راه راست و طریق مستقیم که توحید
یا قرآن است در میان از ثواب و فتح و نصرت مراد نفس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم وَمَنْ هُوَ و بکسی که او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا است

و آنچه حق آمده در معاد از عذاب و ضلال بر اهل شرک آنکه اند و ما کنت ترجو و نبودی تو که امید میداشتی ان یلقی الیک الکتاب که افکنده شود بتو

و منزل گردد بر تو کتاب که قرآن است الا رحمة لیکن القای آن کردیم بتو بجهت بخششی و رحمتی من ربک از آفریدگار تو پس بجهت القای این کتاب کردیم بتو فلا تکونن

امید آن داشتی و در دل تو ملکه نیست که او بر تو فرود آید همچنین وعده که ترا باز گردیم بمعاد که فتح و نصرت مکه است و آن نعمتی عظیم است پس بجهت

است فلا تکونن ظهیرا للکافرین پس مباش پشت و یاری دهنده مر کافران را که مدارا کنی و در هیچ امری ایشان را رخصت دهی

کنی در قول و عمل تشنیع و لا یصدنک و باید که باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن آیتهای خدا و عمل کردن بآن بعد اذ انزلت

الیک پس از آن زمان که فرود آمده شده است بتو و ادع الی ربک و بخوان بسوی عبادت و پرستش پروردگار خود و توحید او و لا تکونن

من المشرکین و مباش از جمله شرک آورندگان بطلب عداوت ایشان و مداهنه و محابات ایشان ظاهر خطاب بحضرت است امر امت است

و لا تدع مع الله و مخوان با خدای یکی الها آخر خدای دیگر زیرا که لا اله الا هو نیست خدای سزاوار پرستش که آن را خوانده شود مراد

کل شیء هالک هر چیزی هالک است در شونده الا وجهه مگر ذات او یعنی جمیع اعدای او ممکنات که نه ذاته هالک و معدوم اند و الا علمها

باطلت بمرعمل که بجهت او کنند و قیل الا ما اتصف به و تعبیر از ذات بوجه در کلام عرب بسیار است له الحکم مراد است فرمان روایی و قضای نافذ در جمیع مخلوقات

چه اگر حکم عقلی است مقرر است در عفو او اگر عیبت نابد ال رسول و الیه ترجعون و بسوی او جزا باز گردانیده خواهید شد برای مکافات

حسنات و سیئات و تفصیلش گونه که جز موجود حقیقی نیست که حق هالک پس بسوی او فانی شونده از روی حقیقت و حکم و فرمان مخصوص او خواهد بود

سورة العنکبوت

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره عنکبوت قرائت کند حق تعالی او را بعدد هر مؤمن و منافق

که بوده و خواهد بود ده حسنه کرامت فرماید و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که سوره عنکبوت و روم بخواند در شب بیست و سیوم

ماه رمضان بی شک او کسی است که از اهل بهشت باشد و کلمه استثنا نمیکنیم یعنی ان شاء الله بلکه از روی جزم این حکم میکنیم و نمیترسیم از آنکه حق تعالی در این

سوگند بر من مؤاخذه نماید و بدرستیکه این هر دو سوره را نزد حق تعالی شانی عظیم و مکانتی جلیل است و چون حق تعالی ختم سوره القصص نمود بذکر وعد و وعید

افتتاح این سوره کرد بتکلیف عسیر و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الم یعنی الف اشارت است باله و لام بلطیف و میم بمجید

یعنی الله منم روی اطاعت من آر لطیف منم اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم بزرگ دیگران مسلم مدار و در تیسیر آورده که الم یعنی انا الله اعلم

است یعنی منم خدای که میدانم همه چیزها را و هیچ چیز از اشیا بر من پوشیده و پنهان نیست از قتاده و شعبی مرویست که اول این سوره در حق جمعی

از اهل ایمان نازل شده که از مکه بیرون آمده تا آنجا بمدینه هجرت نمایند مشرکان بدیشان رسیدند پس بعضی از ایشان راه بازگشتند و بعضی از ایشان

کشته و جمعی دیگر بالضروره بازگشتند و بکفر معاودت نمودند حق تعالی آیت فرستاد احسب الناس آیا پندارند مردمان ان یترکوا

آنکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا آنکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی بمجرد قول آمنا از ایشان بپذیرند و هم لا یفتنون

و حال آنکه ایشان آزموده نشوند و مبتلا نگردند بانواع و محنتها در رفض شهوات و وظایف طاعات و انواع مصائب تا ممیز شود مؤمن

مخلص از منافق و موحد از ملحد و ثابت در دین از متزلزل [illegible] ایمان از سر خلوص [illegible]

[illegible] از عذاب دوزخ [illegible]

و در روایتی چنین که در حق عمار یاسر نازل شده که مشرکان در مکه وی را بانواع ضرر ایذا میرسانیدند و عذاب میکردند عیاش که همشیر خود از ابی الحکم
روایت کرده که عیاش نقل امیر المؤمنین آمده و کتابها مردم بر توبیخ کننده فرمود چگونه می‌بینی مردمانرا بر قبول بیعت عیاش که گران آنرا توبیخ
خواهند کرد و موید این قول الله عز و جل است که اوایل کتاب گفته رحمه‌الله الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا
و بدرستی که امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الذین من قبلهم آنانرا که پیش از این بودند از مؤمنان امم ماضیه بانواع محنتها و فتنه‌ها و تعذیب
هریک را بر محک بلا آزموده‌اند پس خلاف آن توقع مدارید و در حدیث آمده که پیش از شما بعضی را اره بر سر نهادند و دو پاره میکردند تا او را از
ایمان برگردانند نتوانستند و بعضی را بشانه‌های آهنین گوشت و پوست از استخوانهاش بر میکندند تا از دین برگردند بر نمی‌گشتند فلیعلمن الله الذین
صدقوا پس هر آینه خدای بامتحان و ابتلا آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان و لیعلمن الکاذبین و بداند دروغ گویان را در دعوی
ایمان و چون علم خدا ذاتی است و جمیع معلومات ازلا و ابدا منوط علی السویه است پس مراد از علم لازم آنست که تمیز است میان حق و باطل یعنی تمیز دهد
خدا مؤمن را از کافر و مجازات دهد هر یک را بر وفق اعتقاد و گفته‌اند معنی آنست که تا علم بوجود مؤمن و کافر تعلق گیرد و معلوم گردد که خدا معدوم را بعنوان
عدم داند و موجود را موجود نه و بالعکس از آنچه ذکر شد ام حسب الذین بلکه می‌پندارند آنانکه یعملون السیئات میکنند بدیها از کفر
و معاصی ان یسبقونا آنکه پیشی گیرند از ما و از عذاب ما در گذرند و ما نتوانیم که ایشانرا بر بدی اعمال جزا دهیم و این مخصوص است که این
نه لشته بلکه الله جزای اعمال ایشان خواهد رسانید آنست که ایشان بسبب غفلت و قلت فکر ایشان در عاقبت و انجام کار ایشان بر معاصی
اقدام کرده‌اند که متوقع این باشند که بر عذاب خدا سبقت گیرند و خدا را عاجز دانسته در تعذیب ساء ما یحکمون بدست آنچه حکم میکنند
که این حکم خطا است و عدم لحوق عذاب بایشان من کان یرجوا هر که باشد که امید دارد لقاء الله رسیدن ثواب او سبحانه چه گفته‌اند
که رجا بمعنی خوف نیز هست که میترسد از آنکه برسد بعقاب و جزای حساب در روز بعث پس باید که طاعت ورزد که قبل از آمدن اجل فان اجل الله
پس بدرستی که مدتی که خدا مقرر کرده برای رسیدن ثواب و عقاب لات هر آینه آینده است و چون چنین است پس او را باید مبادرت کردن بتحقیق
با عمل و تصدیق و دوستی جویی رضا باید و هو السمیع و اوست شنوا مر گفتار بندگان العلیم دانا بعقاید و افعال ایشان و بعد از ترغیب
در تحقیق رجا بفعل طاعت ترغیب ایشان میکند در مجاهده نفس که معظم طاعت است و میگوید و من جاهد و هر که جهاد کند با هوای نفس خود
بصبر بر مشقت طاعات و باز ایستادن از شهوات که جهاد اکبر است و با کفار که جهاد اصغر است فانما یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند
لنفسه برای خود چه ثواب و منفعت آن عاید است بدو ان الله لغنی بدرستی که خدای بی‌نیاز است عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان
و محتاج آن نیست بلکه تکلیف عباد بعبادات و مجاهدات جهت صلاح احوال ایشان است و از غایت فضل رحمت و کرم بر ایشان همچنانکه میفرماید
و الذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارهای نیکو لنکفرن عنهم هر آینه محو کنیم از ایشان بدیهای ایشانرا از کفر و معاصی بسبب ایمان
و طاعت بر وجهی که گویا ایشان هرگز هیچ بدی نکرده‌اند و لنجزینهم و هر آینه جزا دهیم ایشانرا احسن الذی کانوا
یعملون بوده که میکردند و توجیه آنکه بهترین عملی است جزا دهیم بیرون از آن باقی اعمال را بترتیب الافضل فالافضل پاداش دهیم ایشان
را بهتر و بیشتر از اعمال ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد ... چون سعد ابن ابی وقاص ایمان آورد و مادرش

حمنه بنت سفیان بن امیه بن عبد الشمس که سوگند خورد که از آفتاب به سایه نروم و هیچ نخورم تا زنده ام مگر به دین آبا باز گردی یعنی محمد را ترک کنی که قاتل ابو

ای کشته و او هیچ نخورد پس یک روز و نه چیزی خورد و نیاشامید و روز دیگر بر همان دستور سعد گفت ای مادر اگر صد جان داشته باشی و همه یکیک از بدن

مفارقت کنند که من ترک دین محمد نکنم پس طعام خوردن و نخوردن تو نزد من هر دو یکسانست بعد از آن سوگند خود را شکست بالعرض سه کاینات صلی الله علیه و آله وسلم

رسانید و این آیه نازل شد وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ و امر کرده ایم آدمی را بِوالِدَيْهِ به پدر و مادرش حُسْناً نیکوئی کردن یعنی فعلی که محض خوبی باشد

و نکته فرط حسن که با محض حسن است ذاته وَ إِنْ جاهَداكَ و اگر کوشش نمایند و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشْرِكَ بِي تا شرک آری و انباز

گیری با من ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ آنچه نیست مر ترا به الوهیت آن دانشی تعبیر نموده از نفی الوهیت به نفی علم آن که کفر باشد انباز گیری

که معلوم نباشد صحت آن جایز نیست اتباع آن چه اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند به انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن بدانی و فی الواقع

نابت نیست فَلا تُطِعْهُما پس فرمان مبر ایشان را که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ بسوی من است بازگشت شما از مؤمن

و کافر و نیکوکار و بدکردار فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاه سازم شما را از آنچه بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید یعنی جزا دادن بر آن لهرین حکیم از جد خود

روایت کرده و او از جد خود که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که یا رسول الله به که نیکوئی کنم فرمود مادرت را دو خود گفتم بعد از آن فرمود مادرت را باز خود

گفتم پس از آن فرمود مادرت را دو خود بعد از آن گفتم باز فرمود که پدر خود را ثم الاقرب فالاقرب پس از آن نیکوئی کن بهر که نزدیکتر باشد بتو در خویشی

و انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمود الجنة تحت اقدام الامهات بهشت در زیر قدم مادران است و در حدیث قدسی آمده

من رضی عنه والداه فانا عنه راض هر که پدر و مادر از او خشنود باشند من از او خشنودم و شبهه نیست در آنکه اطاعت ایشان در چیزی که موافق اوامر

الهی باشد و نواهی او پس در ترک امر مفروض اطاعت ایشان جایز نبود بلکه در ترک غیر آن از امور مباح تابع امر ایشان باید وَ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه

ایمان آورده بعد از کفر وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از آن لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه در آریم ایشان را فِي الصَّالِحِينَ در زمره

شایستگان از انبیا و اولیا و شهدا و داخل نمائیم ایشان را در موقف صالحان که رضا تعالی است و بعد از بیان ذکر اخبار مؤمنان احوال

اهل ایمان میفرماید وَ مِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدا فَإِذا أُوذِيَ پس چون ایذا کرده شود

یعنی کفره او را عذاب کنند فِي اللَّهِ در راه خدا یعنی به سبب دین او جَعَلَ گرداند یعنی شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب مردمان را كَعَذابِ اللَّهِ

مانند عذاب خدا یعنی ترک ایمان کند از خوف ایذای خلق چنانکه ترک کفر میباید کرد از خوف عذاب خدای وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ و اگر بیاید یاری و ظفر

از نزد پروردگار تو یعنی فتح و غنیمتی لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما هستیم با شما در دین پس ما را نیز شریک گردانید

در غنیمت أَ وَ لَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای یعنی هست بِأَعْلَمَ داناتر از همه دانایان بِما فِي صُدُورِ الْعالَمِينَ بآنچه در سینهای عالمیان است از صفای

اخلاص و کدورت نفاق وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ و هر آینه میداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که گرویده اند به دل به وجه رسوخ و ثبات وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنافِقِينَ

و هر آینه میداند خدای منافقان را و ایشان را در دنیا میخواهد ساخت به ابتلا و امتحان در راه محبت و لیس حجب هر دو گروه مبتلا شود همچنانکه آتش عیار زر و نقد

معلوم میکند و دلیل میان ایشان امتیاز فرماید و کافر و منافق هر یک سزای کردار خود را خواهد دید این آیه تهدید منافقان است و دفع توهم ایشان که ما نیز

از ضرر کید اخفای کفر در امان است که کافر باطن از این ظاهر بی برکی گرده الک حاجات و که این عقوبت عظمی و فصوت کرد

خواهد بود بنیه از ابن عباس مرویست که آیه در شأن گروهی آمده که مومنان را بنها بفرموده بگفتند چون صورت قتل و شدت حرب میدیدند مرتد شدند ایشان را آنها
که حمله در حق ایشان فرمود که الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم الآیه در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف حرب رسالت و اصحاب را گفتند
از دین محمد و مجمع روی برتابید و طریقه قدیم آبا را او دیگر اید و اگر در آن ثوابست و دین آبا گناهی بحسب ما در قیامت برگیریم وقوع آن گناه را در زیر
بار گناه نگیرید حقتعالی آیت فرستاد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند للذین امنوا مر آنانرا که گرویدند بخدا و رسول اتبعوا
سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش آبان ما باشید ولنحمل و باید که ما برداریم خطایاکم گناهان شما را حقتعالی تکذیب قول ایشان نموده فرمود
وما هم بحاملین و نیستند آنگروه بردارندگان من خطایاهم از گناهان مومنان من شیء هیچ چیز انهم لکاذبون بدرستیکه ایشان دروغ
گویانند در سخن خود که میگویند ما خطایای شما را برداریم چه آنچه میگویند مطابق واقع نیست که هرگز نخوانند وفا در بر آن نمایند چه گرانی بار گناه و ما را آنانرا
که ایشانرا گمراه کرده اند چنانکه میفرماید که ولیحملن اثقالهم و هر آینه برخواهند داشت در قیامت بارهای گناهان خود را واثقالا و بارها را با آن دیگر را مع اثقالهم
با بارهای گران خود یعنی وزر وبال آنانرا که گمراه ساخته اند بی آنکه از وزر وبال گمراه شدگان چیزی کم شود ولیسئلن و هر آینه سؤال کرده خواهند شد
بعقاب یوم القیمة در روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافتند از باطل و حیل که بسبب آن اضلال خلق میکنند و از افترا و کذب که بر خدا
در رسل مینهند حاصل آنست که اهل ضلال وزر ضلال و اضلال را هر دو بر دارند بی آنکه از وزر تابعان ضال ایشان کرده اند چیزی کم شود و پیغمبر
بیغمبر فرمود که هر که طریقی بد در میان مردمان بنهد که با آن عمل کنند پس مر او راست وزن آن وزر و هر که با آن عمل کنند تا روز قیامت بی آنکه کم کنند از وزر
موجبان هر یا آن عمل کرده اند چیزی و نیز از آنحضرت مرویست که هر که دعوت کند براه راست مر او راست مزد آنانکه عمل کرده اند با آن بی آنکه از مزد ایشان چیزی کم کنند
و هر که بخواند مردمان را بضلالت مر او راست مانند گناهان آنانکه با آن عمل کرده باشند بی آنکه از اوزار ایشان چیزی کم کنند و حقتعالی در ما تقدم مال مجاهده سپار
بیان کرده و حال کسی که بر خلاف آنست در عقب آن ذکر قصه نوح و بیان صبر او بر اذیت قوم و تکذیب ایشان او را در مدت متطاوله کرده فرموده که ولقد
ارسلنا نوحا الی قومه و بدرستیکه فرستادیم نوح را بسوی قوم او فلبث فیهم پس درنگ کرد در میان ایشان برای دعوت براه حق الف سنة
هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال یعنی نهصد و پنجاه سال دعوت کرد ایشانرا و روایت مشهور آنست که در چهل سالگی مبعوث شد بر قوم و نهصد و پنجاه سال
ملت خدا بخدا دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال زیست پس عمر مبارک او هزار و پنجاه سال بوده باشد و در کشاف آورده که عمر او هزار و چهارصد سال بوده
و صاحب عین المعانی گفته که سیصد و هفتاد سال دعوت فرمود و نهصد و پنجاه سال زیست و بروایت ابن عباس در چهل سالگی مبعوث شده و از سالکم پنجاه سال
پیش از طوفان دعوت کرد و از طوفان چندان زیست که مردم از نسل او بسیار شدند و شیخ ابو جعفر بابویه در کتاب نبوت آورده که نوح را
دو هزار و پانصد سال عمر بود و چون وقت نزدیک شد ملک الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که ای شیخ الانبیا دنیا را چگونه یافتی گفت خانه که دو در داشت
بیکدر در آمدم و بدیگری بیرون شدم القصه نوح علیه السلام مدت مذکوره شب و روز دعوت فرموده و اصلا قوم او در هدایت نگاه نکردند فاخذهم الطوفان
پس فرا گرفت آن قوم را طوفان عذاب وهم ظالمون در حالتیکه ایشان ستمکار بودند بکفر و کذب کردن از طریق حق که اسلام است فانجیناه پس رهانیدیم
نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه با او بود از انواع جانوران و در روایتست که کسانیکه با نوح در کشتی
هشتاد کس بودند و گویند هفتاد و هشت نفس بودند نصفی مرد و نصفی زن و در روایت مجمع البیان که ده بود پنج مرد و پنج زن و از جمله ایشان سام و حام و یافث بودند اولاد نوح

وزنان ایشان و بروایتی دیگر هشتاد از مؤمنان که همه کس بودند نوح و اهل او و سه پسر وی با سه زن ایشان وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم کشتی را
یا واقعه قوم نوح را و قصه ایشان را آیَةً لِلْعَالَمِینَ برای عالمیان تا بدان استدلال کنند بر صدق نوح و در سوره هود گذشت وَإِبْرَاهِیمَ
و فرستادیم ابراهیم خلیل علیه السلام را بسوی قوم او إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ بپرستید خدای را
بوحدانیت و بترسید از عذاب او ذَلِکُمْ این عبادت و پرهیزکاری خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است مر شما را از آنچه بر آنید از دین و آیین إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که میدانید خیر را از شر و نفع را از ضرر یعنی تمیز میتوانید کرد خیر را از شر اگر هستید که نظر کنید در امور بنظر علم و در آیات نه بنظر جهل و عمی
پس خواهید دانست که این بهتر است مر شما را اکنون چون چنین است إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را
وَتَخْلُقُونَ و برمی بافید إِفْکًا دروغی در تسمیه آنها بآلهه و ادعای شفاعت ایشان إِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ بدرستی که آنها را که پرستش میکنید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا یَمْلِکُونَ نمیتوانند و قدرت ندارند لَکُمْ مر شما را رِزْقًا روزی دادن چه خدای میباید که رزاق بندگان باشد
و چیزی نیستند که آنها روزی بشما توانند رسانید فَابْتَغُوا پس بجویید عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خود روزی را که او تواناست بر روزی دادن همه
وَاعْبُدُوهُ و بپرستید او را بیگانگی وَاشْکُرُوا لَهُ و شکر کنید مر او را شکر نعمت عام الت و بعضی آلهه إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ بسوی جزای او
باز گردانیده خواهید شد پس بپرستید جزای او شوید بعبادت و شکرگذاری وَإِنْ تُکَذِّبُوا و اگر تکذیب کنید مرا در رسالت فَقَدْ کَذَّبَ أُمَمٌ پس بحقیقی
که تکذیب کرده اند رسولان خود را گروهها مِنْ قَبْلِکُمْ که پیش از شما بودند چون قوم نوح و شعیب و ادریس و صالح از تکذیب ایشان مر آن پیغمبران را
ضرری نرسید بلکه آن ضرر که بود بایشان راجع هم در دنیا و هم در عقبا پس از تکذیب شما نیز ضرر نخواهد رسید مگر بشما وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده
إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ مگر پیغام رسانیدن آشکارا که مزیل شک باشد و مبین طریق حق و من این پیغام رسانیدم أَوَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید
و حمزه و کسائی خوانده بصیغه غیبت یعنی آیا نمی بینند این قوم که پیش از شما بوده اند و تکذیب رسل نموده اند که کَیْفَ یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ چگونه
پیدا میکند خدا آفرینش را از ماده و غیر ماده و از بیم هستی ثُمَّ یُعِیدُهُ پس باز آن بعد از موت باز گرداند یکبار دیگر همچنانکه اول بار
إِنَّ ذَلِکَ بدرستی که ابدا و اعاده هر دو عَلَى اللَّهِ یَسِیرٌ بر خدای آسان است زیرا که در هر حال محتاج بهیچ چیز نیست و قادر مطلق است و دیگر که
قادر باشد بر ابدا بی ماده هرآینه قادر خواهد بود بر اعاده که ابدا او است و گفتیم ابراهیم که قُلْ سِیرُوا بگو ای قوم خود که بروید فِی الْأَرْضِ
در زمین فَانْظُرُوا پس بنگرید از راه تفکر و استدلال که کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ چگونه آفریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و احوال
ثُمَّ اللَّهُ یُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ پس خدای پدید آورد وقتی هر که داند آفرینش دیگر بعد از آفرینش اول که آن اعاده است چه ابدا و اعاده آفریننده را
از حیث الکنه هر یک اختراع است و اخراج از عدم پس هر گاه ابدا و اعاده هر دو نسبت بکاملی هم در [illegible] است محمد علیه السلام بر شما در اعاده و لیکن در
دانسته که هر که مبدای خلایق است او معید ایشان شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از ابدا و اعاده و سایر امور ممکنه
قَدِیرٌ تواناست چه ذات او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است پس چون بر نشأه اول قادر است بر نشأه آخرت عاجز نخواهد بود یُعَذِّبُ مَنْ
یَشَاءُ عذاب میکند هر که را خواهد بر وجه عدل وَیَرْحَمُ مَنْ یَشَاءُ و می بخشد بر هر که خواهد بخشش کرد او بر توبه یا از روی تفضل وَإِلَیْهِ تُقْلَبُونَ
و بحکم او باز گردانیده خواهید شد در روز جزا یعنی بسوی او خواهید گردید و کمال حیات در آخرت که در آن مالک ضر و نفع نیست مگر او و گویند عذاب تعلیه و خذلان و رحمت

بتوفیق و تسهیل وی و ترک آن و با حرص و فاحش و با مبالغه معصیت و خلاف ترک و ایتوم دل رحمت خاطر و فتری کند که عذاب آنکس که نه با خود کند

شود و رحمت آنکه بخود نسبت کار او شود وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای منکران بعث بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از تعذیب کردن او شما را

فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم الهی و عقاب او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان یعنی اگر فرضا

در آسمان باشید هم عاجز کنندگان او نیستید پس مطلقا از حکم و قضای خدای نتوانید گریخت وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ

وَلِيٍّ هیچ دوستی که نگاه دارد شما را از بلاها که در زمین حادث شود یا از آسمان نازل گردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که دفع آن کند از شما پس مغرور مشوید که یاران عاجز

شما کنند و مکر بقوم خود کنند که رحمت مراد و مقصود شما نکوهیم وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنان که نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا که دال اند بر وحدانیت او و کمال

او و معجزات او وَلِقَائِهِ و برسیدن بوی یعنی بسرای آخرت و بعث أُولَئِكَ آن گروه يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي نومید شدند از رحمت من یعنی نومید خواهند بود از بخشش در روز

قیامت وَأُولَئِكَ و آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک یعنی بسبب کفر دائم بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهند

شد و گفته که حق تعالی ذم قومی میفرماید که از رحمت او امید بریده اند و گفته اولئك يئسوا من رحمتي و انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون پس بر

واجب است که مومن نا امید نباشد از رحمت و رفع او و از عذاب او ایمن نباشد بلکه میان خوف و رجا باشد یعنی میان خوف و رجا مقیم باشد

و احتمال دارد که از آیه وان تکذبوا تا اینجا جملهای معترضه باشد که بعضی از قصه ابراهیم واقع است و وعید بر انکاری این خطاب در وان

تکذبوا تا اینجا راجع بقریش شد یعنی آنکه ای قریش اگر تکذیب کنید محمد را صلی الله علیه و آله پس بتحقیق که قوم ابراهیم و سایر

امم تکذیب کردند که قبل از شما بودند چون قوم نوح و هود و صالح تکذیب رسل کردند و از تکذیب ایشان مر معجزات را ضرری به رسل نرسید بلکه بعذاب ایشان

عاید شد همه مستاصل گشتند و بعذاب ابدی پیوستند پس از تکذیب شما حضرت محمد را زیانی نیست خطاب در قل سیروا فی الارض راجع بحکم

رسالت با اثبات توحید و هدم شرک و وصف قدرت و غالبیت او سبحانه و ایضاح محبت و براهین بر صحت و وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب

و بعد از آیات معترضه بسر قصه ابراهیم علیه السلام رفت که قوم خود را سوال کرد بحق تعالی و توحید او امر نمود و از عبادت اوثان نهی فرمود فَمَا كَانَ

جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب قوم او بعد از امر و نهی او بر توحید و کفر بتان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقْتُلُوهُ

بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزانید او را پس اتفاق کردند او را سوختن در آتش افکندند چنانکه توضیح در سوره انبیا گذشت فَأَنْجَاهُ اللَّهُ پس رهانید خدای

او را مِنَ النَّارِ از ضرر آتش و او را بسلامت گذرانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این رهانیدن لَآيَاتٍ هر آینه آیتهای قدرت

از حفظ ابراهیم و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آتش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که میگروند چه ایشانند که منتفع از آن و تامل در آن نفع میگیرند

وَقَالَ و گفت ابراهیم بعد از نجات از آتش إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که فرا گرفتید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را خدایان مَوَدَّةَ

بَيْنِكُمْ برای محبت میان شما یعنی تمام بت پرستان همه یکدیگر میپیوندید و بر عبادت آنها اجتماع یافته و باهم الفت گرفتید پس آن همچنان بر هم متفق

میشوند و آن سبب مودت و مصادقت ایشان میگردد و این محبت شما همیشه در دنیا خواهد بود تا حین وفات فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس در روز قیامت يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بَعْضُكُمْ بعضی از شما که متبوعانند بِبَعْضٍ بر بعضی که اتباع اند وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ

و لعن کند بعضی از شما بعضی را و از ازل بَعْضًا بر جمیعی که تبعه اند اشراف وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و بازگشت همه شما آتش است وَمَا لَكُمْ و نیست شما را

و آنروز نیست یاری صدیقی از یاران و نه دوستان که از آتش شما را خلاص یابید از قتاده نقلست که هر صحبت که در دنیاست در قیامت عداوت

مبدل گردد مگر صحبت متقیان که در آنجا باقی ماند کما قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و چون ابراهیم معجزه بقوم لازم حجت ساخت فآمن له لوط

پس بگروید و تصدیق کرد مر او را لوط خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود و اول کسی که تصدیق وی کرد و قال ای قال ابراهیم علیه السلام مر او را

و ساره را که زن و دختر عم وی بود و با او گرویده انی مهاجر الی ربی بدرستی که من هجرت کننده ام از میان قوم الی ربی بجائی که پروردگار من امر کرده

است مرا انه هو العزیز بدرستی که او غالبست و مرا منع کند از دشمنان و منع ضرر ایشان از من کند الحکیم دانا که امر کردن او بهاجرت من

که محض صلاح و عین حکمت و مصلحت بود پس ابراهیم با وی اتفاق کرده از کوه سواد کوفه بحران رفتند و از آنجا بشام در آمد ابراهیم در زمین فلسطین

نزول فرمود و لوط بموتفکه رفت که آن ناحیه سدوم گویند و در کشف گفته ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسمعیل

روزی داد از هاجر که کنیز ساره بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و بیست رسید بعد از نود و صد و بیست سالگی حق تعالی او را از ساره فرزند بخشیده

و او را اسحق نام نهاد چنانچه میفرماید و وهبنا له و بخشیدیم مر او را اولاد بکرست اسحق فرزندی اسحق نام و یعقوب و بنی یعقوب بود

و جعلنا و گردانیدیم و وضع فرمودیم فی ذریته النبوة در فرزندان او پیغمبری در بنی اسمعیل و در بنی اسرائیل و الکتاب و کتابها

یعنی توریه و انجیل و زبور و فرقان چه بعد از ابراهیم علیه السلام هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر از صلب وی که جمیع کتابها منزل بر اولاد او نازل

ساخت و آتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت فی الدنیا در سرای دنیا که اولاد بزرگ فرزندان از انبیا و معجزه و عظیم و بار

طیبه و عطا فرمودیم و کتب این گرامی نمودیم و او را مقبول خلق و محبوب دلهای بندگان گردانیدیم تا همه اهل ملل خود را بوی نسبت میکنند

و نسبت بوی میبرند و بآن مفاخرت میکنند و با همکم کردیم لصلوات وی تا آخر دهر و انه و بدرستی که ابراهیم علیه السلام فی الاخرة لمن الصالحین

و آنسرای از جمله شایستگانست یعنی در عداد بعضی از کاملان در صلاح چون آدم و نوح علیهما السلام و لوطا و فرستادیم لوط را باهل سدوم

اذ قال لقومه چون گفت مر گروه خود را بسبیل انکار و تقبیح ائنکم آیا شما لتأتون الفاحشة هر آینه میآیید بکاری زشت

و حفص انکم میخواند بطریق اخبار یعنی بدرستی که شما می آیید بکاری بغایت زشت که بسبب فرط قبح و فحش آن ما سبقکم بها پیش نکرده بر شما

بجا آوردن آن فاحشه من احد من العالمین هیچ یکی از عالمیان جهت آنکه طباع از آن منفورست و نفوس از آن کاره ائنکم لتأتون الرجال

آیا شما میآیید مردان را بطریق مباشرت و تقطعون السبیل و میبرید راه سبیل را که زنان اند یعنی میل با مردان

از روی اکراه لواطه میکنید و در ... راه میبرید و بر آینده و رونده راه بسته شده و یا قطع میکنید سبیل نسل را از آن که زنان

را ترک کنید و در عوض آن طریق سلوک میکنید که مردانند یعنی در عمل خبیث بمردان میکنید نه بزنان و تأتون و می آیید فی نادیکم المنکر

در مجلس خود فعل زشت ناپسندیده یکدیگر را بلواطه مشغول میشوید و روی یکدیگر می بینید و یا در مجلس قضا میکنید و از آن شرم ندارید و یا انواع

قبایح اقدام مینمایند که در شرع و عقل مذموم است چون دشنام دادن و فراخ کردن مجلس و صفیر زدن و سنگ ریزه را بانگشت بیکدیگر انداختن

و سر جنبانیدن و قمار و ضرب اوتار و مزامیر و صحبت با مردان و کشف عورت و لواطه و امثال آن از محول هر یک که مذکور شد بود و مثال

این اعمال که هست کسی رها نمیکند و انگشت شکستن و ازار کشیدن و سر ... کبوتر بازی و سیلی نوازیدن و کمان گروهه انداختن و لواطه کردن و مر یکدیگر

مردان و میبرند راه و جز اینها و لوط ایشان را از این قبایح بر ایشان منع کرد فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم وی مر لوط را الا ان قالوا

مگر گفتند از روی استهزا ائتنا بعذاب الله بیار بما عذاب خدا ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و سبب

عذاب بما نازل خواهد شد لوط از ایمان ایشان نومید شد و بمناجات در ایستاد قال رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا بانزال عذاب

علی القوم المفسدین بر گروه تباه کاران که ابتداع فاحشه کردند و سنت بد نهادند و اگر ایشان را استیصال نکنی در ایام

فعل شنیع اصرار کنند و اولاد ایشان نیز همچنان باشند این عمل پس حق سبحانه اجابت دعای او فرمود قوله فلما جاءت رسلنا ابرهیم

آمدند فرستادگان ما یعنی جبرئیل با جمعی دیگر از فرشتگان ابرهیم بالبشری به نوید ابرهیم جهت فرزند و نبیره قالوا گفتند بوی که ای ابرهیم انا مهلکوا

بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل این دیه را که سدوم است جهت تکذیب برادر لوط کرده ان اهلها بدرستی که اهل این دیه کانوا

کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت ابرهیم ان فیها لوطا بدرستی که در آن دیه لوط است و او کی مستحق در میان ایشان

عذاب نازل میشود قالوا گفتند بوی که نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها هر کس در اوست از مؤمن و کافر و لوط

نجات خواهیم بود لننجینه هر آینه برهانیم او را و اهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت من الغابرین هست از باقی ماندگان در عذاب

یا ورد که لوط را خواهیم کشت او از میان قوم خود بیرون رفته تا از کی بوی کرده مگر زن او که در میان قوم خواهد بود که کفر و خیانت ایشان هلاک

خواهد شد و بعد از آن عذاب بر ایشان نازل خواهیم کرد پس ابرهیم با ولع که بر قوم نرفته بیند ولما ان جاءت رسلنا لوطا

و چون آمدند فرستادگان ما بسوی لوط سیئ بهم اندوهگین شد و معموم گشت بسبب آنکه ترسید از آنکه مبادا قوم او قصد ایشان کنند و بدی عمل بر ایشان

امر کنند و ایشان بنیکوترین صورت لوط آمده بودند و ضاق بهم ذرعا و تنگ شد بسبب ایشان دلش ذرعا از روی طاقت

و ... در کار ایشان و ندانست که چه تدبیر کند در حفظ ایشان از تعرض قوم ... و گویند دلتنگ شد بسبب قوم که دانست که عذاب ایشان

نازل خواهد شد فرشتگان اثر اندوه بر جبین مبارک لوط علیه السلام دیدند اضطراب او را مشاهده کردند و بر او تسلی دادند وقالوا لا تخف و گفتند مترس ولا تحزن

و اندوه مدار بر ما که ما فرستادگان خدائیم و از هلاک ایشان اندوه مخور چه ایشان بنهایت کفر و طغیان رسیده اند انا منجوک رهاننده

رهاننده ایم ترا و اهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا که کانت من الغابرین باشد از باز ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون

بدرستی که ما فرود آرنده ایم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا من السماء عذاب از آسمان که سنگ باران بما کانوا یفسقون

بسبب آنکه بودند بیرون رفتند از ... لوط با اهل خود از آن شهر بیرون آمد و ... هلاک شدند و شهر خراب گشت عبرت عالمیان گشت

چنانکه میفرماید ولقد ترکنا منها و بدرستی که ما بازگذاشتیم از خرابی آن دیه آیة بینة نشانه روشن لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل

کنند و عبرت گیرند و آن حکایات مشهور است ... و خرابی آن و سنگ‌باره سجیل که در آن زمین ... تا آبهای سیاه ... والی مدین

و فرستادیم بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را فقال پس گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدا را ... وارجوا

الیوم الآخر و امید دارید روز ... ثواب ... عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت که ایمان و عمل صالح ... روز

قیامت ... ولا تعثوا و فساد مکنید فی الارض در زمین ... مفسدین ...

فساد مکنید و طلب باطل نکنید فکذّبوه پس دروغ داشتند شعیب را در نبوت و از فرمان او سر باز زدند فأخذتهم الرجفة پس فرو گرفت ایشان را زلزله سخت

یا صیحه جبرئیل که باعث آن زلزله و اضطراب اوّل شد فأصبحوا پس بامداد کردند یا گشتند فی دارهم در سرای های خود جاثمین بر زانو در آمده کان

مرده گان خبر آن در سوره اعراف گذشت و عاداً و ثمودا و یاد کن قوم عاد و ثمود را و قد تبیّن لکم من مساکنهم و به تحقیق روشن شده است

شما را ای اهل مکه از مسکنهای ایشان که بر طریق سفر شما چون یمن و شام و حجر آثار مساکن ایشان می بینید در حین عبور ایشان و زیّن لهم الشیطان

و بیاراست برای ایشان دیو سرکش نفس اعمالهم کردارهای ایشان را از کفر و شرک و انواع معاصی فصدّهم پس باز داشت ایشان را عن السبیل

از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند و حجت آن اظهار میکردند و کانوا مستبصرین و بودند بینایان یعنی ممکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بصیرت

اما بجهت فرط لجاج و عناد و لجاج ترک تامل و تفکر کردند در آن و قارون و فرعون و هامان و یاد کن قصه قارون و فرعون و هامان را و لقد

جاءهم موسی و به تحقیق که آمد به ایشان موسی بالبیّنات با حجتهای روشن و معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الأرض در زمین مصر

و تکبر و تعظیم نمودند در آن و ما کانوا سابقین و نبودند پیشی گیرنده گان بر حکم خدای و فوت کننده گان عذاب او بلکه عذاب خدای ایشان را دریافت فکلاً

پس هر یک از آنها که یاد کرده شد أخذنا بذنبه گرفتیم بگناه ایشان را و در عقوبت عقاب و نکال کشیدیم فمنهم پس بعضی از ایشان من أرسلنا علیه

کسی بود که فرستادیم بر وی حاصباً باد سخت که در وی سنگریزه بود یعنی قوم هود و لوط و منهم و برخی از ایشان من أخذته الصیحة کسی بود که

فرو گرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین و منهم و بعضی دیگر از ایشان من خسفنا به الأرض کسی بود که فرو بردیم به الارض او را مانند قارون

و منهم و برخی از ایشان من أغرقنا کسی بود که غرق کردیم ایشان را در دریا چون قوم نوح و فرعون و ما کان الله لیظلمهم

و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کرده باشد و لکن کانوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و عناد و جحود أنفسهم یظلمون بر نفسهای

خود ستم میکردند و خود را بکفر و معاصی هدف تیر عذاب میساختند مثل الذین اتّخذوا مثل و داستان آنانکه فرا گرفتند من دون الله بجز

از خدای اولیاء محبت کسی یعنی خدایان کمثل العنکبوت مانند مثل و داستان عنکبوت است که برای خود اتّخذت بیتاً فرا گرفت خانه

مثل آنها لیست عنکبوت است در اتخاذ دین که در غایت ضعف و سستی است و مثل موحد است بکسی که خانه فرا گرد از سنگ و آجر و سنگ بنیادی

محکم بلکه بنا بر اینان سست تر از خانه عنکبوت است زیرا که در خانه عنکبوت حقیقی انتفاعی هست بخلاف کیش و دین ایشان که حقیقی و بنیادی ندارد

و متوقع ضرر است و إنّ أوهن البیوت و به درستی که سست ترین خانها لبیت العنکبوت هر آینه خانه عنکبوت است که نه سقف دارد

و نه دیوار نه گرما باز دارد نه سرما و مانند که بادی و نفخی که بدان رسد در پیچیده شود لو کانوا یعلمون اگر دانسته کاولیکرد اند چه راه هر آینه که آن مثلی ماثل

دین ایشان ملکه دین ایشان از آن اوهن است یعنی خانه عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ فایده بر آن مترتب نمیشود و دین ایشان نیز

خوار و بی اعتبار است و از آن نفعی صورت نمیبندد بلکه متضمن ضرر است که عقوبت دارین است و مراد آنست که اعتقادی که ایشان کرده اند و هیچ

فرا گرفته اند در وهن و ضعف بخانه عنکبوت ماند که مانند که بادی در پیچیده و تباه کرد همچنان که دلیل مذهب و معتقد ایشان خراب کرد و نماند

بجا الحادی او آنچه خانه عنکبوت که خودش می تند از برای آنکه حشره میزدد قیدی بر جرت پای خود مینهد پس خانه او زندان اوست همچنین کسی

که بغیر خدا اولیا گزیند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و تسلیط سلطان و سکینه بکل اغلال و زر و مال متعبد گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه میرانند

و در کلبه و حرمان افتاده منهزم گردند إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا يَدْعُونَ آنچه میخوانند و میپرستند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای مِنْ شَيْءٍ از

هر چیزی حضرت و ملک و ستاره و کوکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در ملک خود و محتاج شریک و انباز نیست الْحَكِيمُ محکم کار در جمیع افعال این عقوبت ایشان را برود

حکمت کند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها از جنس مثل عنکبوت و نظایر آن نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ بیان میکنیم برای مردمان که معرفت ایشان را بتغییر الحکم برآمده از عبادت

اصنام و حسن موقف و ترجیح وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی‌یابد صحت و حسن فایده این امثال را إِلَّا الْعَالِمُونَ مگر دانایان که تدبر کنند در حقایق اشیا

علی ما ینبغی چه امثال و تشبیهات و دلایل طرفه [illegible] محتجبه را از آن منکشف نماید و کشف کنند و تصویر آن تا برای افهام سهل کند مثل و تشبیه مبرز و معقول و

میان حال مدرک و موضح و معنی متصور است برای اهل علم و جهال این نمیرسند و مرویست که جمله و سفهای قریش گفتند که خدای محمد مثل میزند بمگس و عنکبوت

و از معنی سخنه بر تشبیهها میکردند حق تعالی فرمود و ما یعقلها الا العالمون بجز آن در بیان الوهیت مطلقه و استحقاق عبودیت خود میفرماید خَلَقَ اللَّهُ

بیافرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها بِالْحَقِّ بغرض صحیح که آن اظهار حقیقت برای باطل و بازی چه مقصود اصلی از آفریدن آنها

افاضه خیرات و دلالت بر ذات و صفات خالق میتواند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این آفریدن لَآيَةً هر آینه نشانه است لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را

که ایشانند منتفع از آن میشوند و اما ضرب امثال عبرت است برای مؤمنان تا بآن راسخ شوند و بطاعت مشغول شده از معاصی مجتنب شوند اتْلُ بخوان

مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن و تقرب کن بخواندن آن و حفظ الفاظ آن و استکشاف معانی آن چه قاری متأمل منکشف

میشود او را اسرار آن آنچه در اول بر او منکشف نشده و اعلام مکلفان بدوام تلاوت آن و عمل بمضمون آن کن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار

نماز را یعنی ادا کن بر وجه آن کن در مواقیت معینه إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَىٰ باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کارهای زشت و افعال قبیحه

وَالْمُنْكَرِ و عملی که شرعا منهی است بجهت آنکه نماز بسبب ادا کردن میشود از معاصی در حال اشتغال بآن و غیر آن چه مداومت بر آن موجب دوام ذکر

خداست و موجب کمال خوف و خشیت در نفس که مستلزم اجتناب است از معصیت آورده اند که جوانی انصاری نمازهای پنجگانه با حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله گذاردی و هیچ نوعی از فواحش نبود که مرتکب آن نمیشد حضرت حال او بموقف عرض رسانیدند فرمود ان الصلوة ستنهاه

زود باشد که نماز او را از فواحش باز دارد و در اندک زمانی توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد حسن و قتاده گفته اند هر که صلوة نهی کننده او نباشد

از فحشا و منکر آن صلوة حقیقت صلوة نیست بلکه وبالست برو و از جابر مرویست که مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گفت فلان در روز نماز میگذارد و در شب دزدی

و جواب داد ان الصلوة تردعه البته نماز او را از آن باز دارد و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هر که میخواهد بداند نماز او مقبول درگاه خداست باید که نظر کند

در اینکه آن نماز او را از فحشا و منکر منع کرده یا نه پس چه اندازه که نماز او را از معاصی منع کرده مقبول الهی گشته و بعضی مراد بصلوة قرآن گفته و مؤید آنست

که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن مشتمل است بر اوامر و نواهی پس چون نهی میکند پس تلاوت آن کوتاهی باشد اما جمهور مفسران این قول را ضعیف دانسته و دلیل

اعادت نکرده وَلَذِكْرُ اللَّهِ و هر آینه صلوة که متضمن یاد کردن خداست أَكْبَرُ بزرگترست از سایر طاعات و یا از آن بزرگترست که صاحب خود را از

عقوبت فحشا و منکر باز میدارد و گفته اند اکثر مراد مطلق ذکر حق است یعنی ذکر خدای بزرگترست از همه چیزها زیرا که ذکر او طاعت و ذکر غیر او طاعت نیست

و یا بزرگترست از آنکه کسی قدر او را بشناسد و یا بزرگتر از آنست که ذکر دیگری با آن معارضه کند ابن عباس فرموده که یاد کردن خدا شما را رحمت خود بزرگتر

از یاد کردن شما او را بطاعت زیرا که ذکر بنده آمیخته است باغراض و ذکر خدا صافیست از کدورت الاغراض و یاد کردن بنده متناهیست که فانی است و ذکر خدای باقی است

و زوال آید و براه نیاید. ذو النون مصری فرموده است که ذکر او بزرگتر است از آن جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد از آنکه او ترا یاد کند. سلمی رحمه الله فرموده که ذکر
او شما را در ازل بشمار بهتر است از ذکر شما او را در وقت. شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله فرموده که ذکر خدا بهتر است نه از جهت آنکه تو او را یاد کنی
بلکه از آن جهت که او ترا یاد کند چه ذکر تو بر تو پیوسته است که زایل نباشد. از سلمان فارسی رضوان الله علیه مرویست که مراد آنست که یاد کردن بنده مر خدا را
بزرگتر است از ما سوای آن و فاضلتر جمیع اعمال او، و این روایت از قتاده و ابن زید و ابو درداء نیز منقول است و معنی این روایت باین
رجعت که بزرگترین چیزی در نهی از فواحش یاد کردن بنده است مر خدا را چه وقتی که خدا را و اوامر و نواهی و مواعید او از ثواب و عقاب حاضر شوی
لطف که داعی باشد بطاعت و ترک معصیت. والکرهم و از معاذ بن جبل روایت کرده اند که گفت هیچ عملی که آدمی بکند بهتر از ذکر خدای نیست
در نجات او از عذاب خدای گفتند بهتر از جهاد است فرمود بهتر از جهاد است چه حق تعالی فرموده که ذکر الله اکبر و در روایت آمده که معاذ
صلی الله علیه و آله را پرسید که کدام عمل بنده بهتر است نزد خدای تعالی فرمود ان تموت و لسانک رطب من ذکر الله عز و جل یعنی عملی که بهتر است
نزد خدا آنست که زبان تو در وقت وفات تو تر باشد از ذکر خدای تعالی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذ بن جبل را گفت سبقت کنندگان بهشت
بر غیر خود کسانی اند که بجوای [illegible] کشته نه بذکر خدای تعالی بعد از آن فرمود هر که رحمت دارد که در روضهای بهشت چرد باید که ذکر خدا بسیار کند
عبدالله بن ربیعه گوید که ابن عباس فرمود که چه میگوید در قول حق تعالی ولذکر الله اکبر فرمود ذکر خدا در قرآن حسنست و ذکر او در نماز حسن و
ذکر او بتکبیر و تسبیح حسن و افضل از آن آنست که کسی قصد معصیت نماید خدا را یاد کند و از آن خود را باز دارد ابن عباس گفت سخنی عجب گفتی
اما اینجا مراد آن نیست بلکه مراد آنست که یاد کردن خدا شما را بزرگتر است از یاد کردن شما او را و شبهه در این نیست که یاد کردن خدای
ما را بر وجه تفضل و تشرف و یاد کردن ما او را بر طریق تعبد و تذلل و ذکر ما او را بر سبیل دعا و تضرع و ذکر او ما را بر سبیل استغاثت [illegible]
اجتماع لسن درایات ذکر او اکبر و افضل باشد از ذکر ما. ابوسعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هیچ مجلس نباشد که اهل آن ذکر
خدا کنند الا که فرشتگان گرد اگرد ایشان درآیند و رحمت خدای بپوشد و حق تعالی ذکر ایشان کند در ملأ اعلی. ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام
روایت کرده که فرمود شیعیان ما آنانند که چون خلوت کنند ذکر خدای بسیار کنند. محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام
فرمود که هر که بجهت مشغول بودن بذکر من از مسئلت و دفع حاجت باز ماند من عطا کنم او را بهتر است از آنچه بکسی عطا کنم که از من سؤال
کند. از ابو ذر رضی الله عنه منقول است که فرمود خبر دهم شما را بهترین عملهای شما و پاکترین آن نزد خدای و تمامتر آن در درجات و بهتر از جهاد دشمن
در روسیم گفتند آن کدام است گفت ذکر خدای زیرا که حق تعالی فرموده که ولذکر الله اکبر و الله یعلم و خدا میداند ما تصنعون آنچه میکنید از نماز
و ذکر و غیر آن و بهمه شما را بر وفق کردار شما جزا خواهد کرد بر حسب آن. و لا تجادلوا و جدل مکنید و منازعه منمائید اهل الکتاب
با اهل کتاب که یهود و نصاری اند الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن احسن و نیکوتر است مراد آنست که از روی رفق و لطف و نرمی
آنها را بکیش حق دعوت کنید و با ایشان معامله کنید بغایت نرم و ملایمت و مساعدت بنمائید و اگر این فایده نه دهد بجا دلیل کنید چه مقاتله آخر است قبل
از مقاتله خشونت نمائید با ایشان مقاتله نماید الا الذین ظلموا منهم مگر آنانکه ستم کردند از ایشان بنفی اهل عهد بشکستند و با جزیه از قبول
دکردند ظالمان اهل کتاب آنهایند که اثبات ولد سکینه مر خدا را و انکار افراط کنند در عناد و کتمان نعت محمد صلی الله علیه و آله و ما در ابتدای کفر

کوشیده و بهتر آن در بیان خصلت احسن بنوعی که وقولوا و بگوئید که تصدیق نمودیم آمنا ایمان آوردیم بالذی انزل بآنچه فرو فرستاده شده کتاب الینا
بسوی ما یعنی قرآن وانزل الیکم و آنچه فرو فرستاده شده است بشما یعنی توریه و انجیل و زبور و الهنا والهکم و خدای ما و خدای شما واحد
یکیست ونحن له و ما مر خدای را مسلمون گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان برخلاف شما که اتخاذ ارباب و آلهه متعدده میکنید
وکذلک و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیای سابق کتب را انزلنا الیک الکتاب فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را که کتابیست موافق کتب سابقه در اصول
دین اسلام و مصدق آن فالذین آتیناهم الکتاب پس آنانکه دادیم ایشانرا علم کتاب سابقه مانند عبدالله بن سلام و امثال آن یؤمنون به
میگروند بقرآن و مراد ازینها آنهایند که پیش از بعث حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بقرآن گرویده بودند که [illegible] نعت و صفت او در توریة مانند
قس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و امثال ایشان ومن هؤلاء و ازین گروه عرب یا اهل مکه که در عهد پیغمبر اند از اهل کتاب توریة و انجیل
من یؤمن به کسی هست که میگرود بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وما یجحد بآیاتنا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را الا الکافرون مگر گروه کافران
از یهود چون کعب بن الاشرف و امثال او و از عرب چون ابوجهل و امثال او که از آنجا که متوغلند در کفر با آنکه عالمند بصدق آن پیغمبر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همچنانکه میفرماید وما کنت تتلوا و نبودی تو که بخوانی من قبله پیش از نزول قرآن من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله ولا تخطه و نمینوشتی
کتابی را بیمینک بدست راست خود زیرا که بیمین زیادتی قوت است در کتابت هر که کتابت کند و بمطلق خط نوشته و ظهور این کتاب که جامع علوم کلیه است
برامی که عارف بقرائت و تعلیم نباشد از عادت اگر خواننده و نویسنده میبودی اذاً آنگاه لارتاب المبطلون در شک افتادندی
تباهکاران و گمراهان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند و مینویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده میخواند یا یهود گفتندی
که در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخرالزمان امی باشد و این کس قاری و کاتب است پس چون او مساوی است در مولد و منشأ و عادت عاری است از آنکه
شخصی در میان قوم [illegible] از حسن صنعت [illegible] پس نباشد که تعلیم نگرفته چیزی خوانده و ننوشته و مع ذلک آیاتی آورده
که همه ایشان از آوردن مثل آن عاجز باشند پس امر عند الله خواهد بود ارشد مرتضی علم الهدی رحمه الله روایت کرده که این آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبر
نانوشته بود قبل از نبوت اما بعد از نبوت ممکنست که عالم شده باشد بقرائت و کتابت چه آیه مقتضی نفی آنست تا قبل نبوت زیرا که ارتیاب مبطلین
متوجه میگردد در نبوت او و بعدم قدرت او بر کتابت رفع [illegible] شده اما بعد از نبوت [illegible] پس [illegible] که نوادر آن
از جهت تعلیم کرده باشد و در تیسیر او لعل که خط و قرائت [illegible] وعدم آن فضل و معجزه [illegible] و چون معجزه ظاهر شده در اثبات او شک و شبهه
نماند حتی در آخر عمر آن حضرت [illegible] معجزه دیگر [illegible] در تصنیف خود آورده نقل از عون بن عبدالله که ما مات رسول الله
حتی کتب و قرأ [illegible] نمرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] که خواننده و نویسنده [illegible] حق تعالی پیغمبر خود را امی [illegible] فرستاد تا مسلمانان شکی
نکنند در نبوت او و در قرآن چه [illegible] دانسته اند در کتب خود که پیغمبر آخرالزمان امی خواهد بود پس [illegible] محض عناد و جحود [illegible] آنکه
ریب و شکی در آن داشته اند بل هو بلکه قرآن آیات بینات آیتهای روشن است فی صدور الذین در دلهای آنکه اوتوا العلم داده شده
اند دانش یعنی مؤمنان اهل کتاب یا پیغمبر و علمای امت که آنرا یاد میگیرند هیچکس تحریف آن نتواند کرد و نقش آنرا در دل خود راسخ میدارند
و از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام منقولست که هم الائمة من آل محمد یعنی مراد ازین اهل علم که حافظ قرآنند ائمه معصومین صلوات الله علیهم و چون حضرت

که از خصایص و آنکسی که معجز است و چه علم که محفوظ در صدور بعضی از ایشان میکرید و از یاد میخوانند چنانکه تعجب نمود و همگی آن را یاد میخوانده مگر از
اوراق مانوس نکرده پس هر چه خبر مخصوص بقرآن باشد و گویند ضمیر هو راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم است یعنی آنحضرت آیاتی است که
میخوانده و نمی نوشته آنها روشنست و هم آنها را که دانا اند بکتب آسمانی و واقف بر صفات و سمات رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و ما یجحد بآیاتنا
و منکر نشوند آیتهای ما که در آیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم الا الظالمون مگر کافران و متوغلان در ظلم و ستم رفتگان از دایره حق و صواب که انکار میکنند و جحود و عناد
میورزند با وجود وضوح دلایل اعجاز مر کلام سبع کعوام یهود و قالوا و گفتند کافران مکه لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد علیه بر محمد صلی الله علیه و آله
آیات من ربه نشانها از پروردگار او مراد آیات مقترحات که گفتند و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا تا آخر آیتها و مانند
آیات نازل است بر انبیای تقدم چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهم السلام قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عند الله
نزدیک خدا است هر گاه که خواهد و هر جا اراده نماید و بر هر که بعضی منه فرو فرستد و لهذا آیتهای انبیا موافق یکدیگر نیامد پس اظهار
آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست تا آنچه کفار خواهش آن نمایند بیاورم و انما انا و جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا
بیم آن من همین انذار و تخویف است ملتمس کما در باید و من آن اقدام نمیشایم با ظهار معجز بر صدق دعوی خود او لم یکفهم
آیا بسنده نیست ایشان را در حجت هویدا و معجز پیدا انا انزلنا علیک الکتاب آنکه فرو فرستادیم بر تو قرآن را یتلی علیهم خوانده میشود
بر ایشان با آنکه ایشان افصح مردمانند و اسرار بلاغت از ایشان ظاهر است و تو کیدی کرده که تا بر سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و
ایشان لشکر کشیده و مال و جان در میبازند و بمعارضه آن نمی پردازند معجز ازین روشنتر کجا باشد پس احتیاج نیست در حصول علم
نبوت تو بغیر ازین معجزات دیگر و طلبیدن غیر آن محض مکابره است پس اگر حق تعالی آیات مقترحه ایشان را اظهار کند و تصدیق آن نکنند
آن عذاب استیصال گرفتار شوند همچنانکه امم سابقه و حال آنکه حق تعالی فرموده که آن امت را بعذاب استیصال معذب نسازد و در بعضی اخبار آمده
که جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بعضی از سخنان یهود را نوشته با خود آورده و گفتند ما آنرا میخواهیم که علم خود از آن
افزون سازیم حضرت فرمود بس است در حماقت و گمراهی پس مراین قوم را که از آنچه نبی ایشان بایشان آورده روی بگردانند و رغبت کنند بچیزی که بنبی
ایشان آورده ... پس این آیات نازل شد که آیا کافی نیست ایشان را قرآن که پیوسته بر ایشان میخوانند ان فی ذلک بدرستیکه درین کتاب لرحمة
هر آینه بخشایش و نعمت بزرگیست مر کسی را که متابعت آن کنند و ذکری و پندی و نصیحتی لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق آن کنند
چه هر که متابعت آن اختیار کند و بمواعظ آن متعظ گردد بثواب ابدی رسد و به بهشت جاوید فایز گردد قل بگو ای محمد مر اهل کتاب را و
اقران ایشان را کفی بالله بسنده است خدای بینی و بینکم شهیدا میان من و شما گواه بر صدق سخن من چه مرا تصدیق نمیکند باظهار معجزات یعلم
ما فی السموات والارض میداند آنچه در آسمانها و زمین است پس حال من و شما بر وی مخفی نیست و صدق من در دعوی و بطلان
شما بر وی پوشیده نیست و الذین آمنوا بالباطل و آنانکه گرویده اند بغیر الله که معبودان باطلند و آنها را میپرستیده اند بجا از خدای
بحق و کفروا بالله و کافر شده بوحدانیت خدا و گویند مراد یهود و نصاری اند که پیروی هوای نفس و شیطان کرده با وجود ظهور
معجزه بمعجز کفر ورزیده اند و انکار صفات آنحضرت نموده اند که حق تعالی در توریه و انجیل بیان آن فرموده اولئک آن گروه هم الخاسرون

این نه زبان کار است که بر کفر و عناد ایشان و آتش نیران ... مردیست که کوی ... و اصحاب او گفتند که کتب او که اهمیه
کرد رسول او با حجت این آیه فرستاد که قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم الآیه و یستعجلونک و شتاب میخواهند از تو کافران بالعذاب
به نزول عذاب از روی جحود و عناد و انکار و استهزا مانند نضر بن حارث و اتباع او که میگفتند امطر علینا حجارة من السماء و لولا اجل مسمی و اگر نه
نه بودی ... معین مقرر برای هر قومی لجاءهم العذاب هر آینه بمستعجلان عذاب موعود و لیأتینهم و هر آینه خواهد آمد عذاب بر ایشان
بغتة ناگاه ... علامات آن ... واقعه ... عذاب ... وهم لا یشعرون و حال آنکه ندانند آن را
... آنکه ... آن بجز ... یستعجلونک بالعذاب
طلب تعجیل میکنند از تو نزول عذاب و ان جهنم و حال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین ... احاطه کننده است ... موجبات
جهنم که کفر و معاصی است محیط ... یوم یغشیهم العذاب روزی که فرو پوشد ایشان را آن
عذاب من فوقهم از زبر ایشان و من تحت ارجلهم و از زیر پاهای ایشان و یقول و گوید خدا ... ذوقوا
ما کنتم تعملون بچشید جزای آنچه بودید که میکردید در دنیا از کفر و معاصی ... که جمعی مومنان در مکه ... از
دلیل استعداد و ... محبت وطن و صحبت برادران و مصاحبان هجرت ... از مشرکان ... ای
یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا آنکسانی که گرویده اید ... و رسول ... از اهل شرک ...
و صحبت مومنان طلبید ان ارضی واسعة ... هجرت کنید از موضع خوف ... فایای فاعبدون
پس مرا به پرستید ... اخلاص از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله ... که هر که ... دین خود از زمینی به زمینی دیگر ...
... علیه السلام ... امام جعفر علیه السلام ... که ... در زمینی ...
آن زمین ... بروید ... پس ... ایشان ... هجرت ... اگر ... اهل و ولد ...
... اند ... ضروری ... کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشنده مرگست
و مرگ ... خواهد رسید در هر موضع که باشید ثم الینا ترجعون پس بسوی جزا ... باز گردانیده خواهید شد ...
... باز گردیده خواهید شد ... آخر الزمان ...
... علام ... آخرت ... مرگ ... هر جا که ... ایمان ...
... خوف ... والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند ... و عملوا الصالحات و کردند کارهای
شایسته ... لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشان را من الجنة از بهشت غرفا ... از زبرجد
و یاقوت ... تجری روان میشود من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویها خالدین جاوید باشند فیها در آن غرفها
... نعم اجر العاملین ... الذین
صبروا ... و علی ربهم

و بپرورد و کار خود به غیر او نسپرد تَوَکَّلُونَ توکل کنند و کار خود بدو سپارند آورده اند که مؤمنان مکه چون این آیات شنیدند عزم هجرت بمدینه نمودند و در اثنای راه با

بعضی عذر خواستند که در مدینه که ما را اسباب معیشت در آن مکان نیست چگونه توان بود حق آیه وَکَأَیِّن مِّن دَابَّةٍ و بسیار از جنبندگان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا

بر نمیدارد روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن آن ندارد و بجهت ضعف و یا ذخیره نمیکنند و مراد آنکه ذخیره کننده گان از جانوران همین آدمیست و موش

و مور و گویند که مرغ عقعق ذخیره نهد اما فراموش کند و گفته اند که بعضی نقل کرده که بلبل نیز ذخیره هم خورد و در زیر بالهای خود پنهان میکرد و حاصل حدیث

میفرماید که بسیار جانوران هستند از دواب و طیور و وحوش و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل روزی خود نیستند اللّٰهُ یَرْزُقُهَا

خدای روزی دهد ایشانرا وَإِیَّاکُمْ و شما را نیز از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید چه دواب با ضعف و توکل و شما با قوت

و اجتهاد مساوی یکدیگرید در آنکه روزی نمیدهد ایشانرا و شما را مگر او سبحانه از ارزاق همه با مشیت اوست که سبب آن او ساخته است نه غیر او پس تحصیل

مرتبه بر معیشت و مایل قوی ترک طاعت کند و متوجه بلاد مسلمین نشوید وَهُوَ السَّمِیعُ و او شنونده است قول شما را که روزی از کجا خوریم

در بلاد هجرت الْعَلِیمُ داناست بما فی الضمیر شما و باکه روزی از کجا بشما رساند عبدالله عمر روایت کرد که روزی از مدینه بیرون رفتیم تا بنخلستانی

بحایطی از انصار در آمدیم که درختان خرما در آن بود رسول خدای صلی الله علیه و آله خرماهای که در زیر درختان افتاده بود بر میگرفت و تناول میفرمود

ابن عمر چرا نمیخوری گفتم یا رسول الله اشتهای آن ندارم حضرت فرمود که من اشتهای آن دارم چرا این صبح چهارمست که هیچ طعامی نچشیده ام و اگر بخواهم

انا بالله و الله المستعان فرمود ای ابن عمر اگر خواهم از خدای خود درخواهم تا مانند ملک کسری و قیصر مرا عطا فرماید لیکن من میخواهم که روزی سیر

باشم و روزی گرسنه پس کی حال چگونه باشد که تو باقی مانی تا بروزگاری که اهل روزگار روزی یکساله را پنهان کنند و ذخیره نهند جهت ضعف یقین

ابن عمر گفت بخدا سوگند که ما از آن حایط بیرون نرفتیم تا این آیه نازل شد وَکَأَیِّن مِّن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّٰهُ یَرْزُقُهَا وَإِیَّاکُمْ وَهُوَ

السَّمِیعُ الْعَلِیمُ بعد از آن اخبار احوال ایمان میکند از حال مشرکان که عبادت اصنام میکنند با آنکه معترفند بحق تعالی خالق همه اشیاست و میگوید

وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی ای محمد کفار را مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر ساخت

آفتاب و ماه را تا در فلک خود میروند بر طریق واحد لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند که خدای او را است اینها را مسند و معقول قرار گرفته اند

انتهای ممکنات میشکی که وجود واجب الوجود است و چون مبدأ همه خالق ارض و سما اوست فَأَنَّىٰ یُؤْفَکُونَ پس کجا برگردانیده میشوند از توحید

بعد از آنکه دانسته اند پس چرا روی از راه حق برمیتابند و بسبب کسل باطل میشتابند که آن پرستیدن سنگ و چوبست که نفع و ضرر از آن مسلوب

اللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میکند روزی و فراخ میکند روزی را لِمَن یَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود

وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد لَهُ مر او را بعد از بسط هر که را میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیزی از قبض و بسط

عَلِیمٌ داناست بمصالح و مفاسد بندگان و روزی میدهد وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که مَّن نَّزَّلَ که فرو فرستاده مِنَ السَّمَاءِ

از ابر آسمان مَاءً آبی را فَأَحْیَا بِهِ پس زنده گردانید و تازه ساخت بآن الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا زمین را بعد از مردگی و افسردگی

لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند خداست که این کار میکند نه غیر او پس چون معترفند با آنکه موجد ممکنات اوست اصول و فروع آن با وجود این بعضی مخلوقات

با وی در عبادت شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگو شکر و سپاس مر خدای راست که مرا و اهل ایمان را از ضلالت نگاه داشته و با حجت برهان قوی خود و اظهار حجت خود

بل اکثرهم لا یعقلون بلکه بیشتر کافران نمی یعقلون در نمی یابند امر معقول را و ما هذه الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا لهو مگر مشغول بامر باطل و لعب

و بازی بچیزی بی حاصل کرده اند یعنی علت آن حیوة ایشان مشغولست از سر شهوت برای قضای شهوت و لعب بازی کودکان مانند کلما جمع نموده و کسب ...

و در اندک زمانی طول و مانده شوند و متفرق کردند و ان الدار الاخرة و بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان اینست سرای حیوة ابدی یعنی زندگانی آن

سرا خواهد بود بخلاف زندگانی این سرا که در معرض فنا و زوالست لو کانوا یعلمون اگر باشند میدانان که بهتر خرمها اهر آنچه اختیار دنیا نکنند بر سرای دوام

و مشرکان بر طریق شرک و عناد مصر فاذا رکبوا فی الفلک پس چون سوار شوند و بنشینند فی الفلک در کشتی و بسبب موج و گرداب اضطراب افتند دعوا الله

بخوانند خدا را مخلصین له الدین در حالی که خالص کننده گان باشند مر او را دین را برای خدای خود در آن سختی در صورت آنها باشند مخلصان جهاد نکنند مگر

خدا را و در دفع آن بلا بجز او نزد بحکم علم آنها بانکه کاشف شدائد نیست مگر او فلما نجاهم پس آنگاه که برهاند خدا آنها را از غرق و گل

رفتن ایشان الی البر بسوی خشکی است اذا هم ناگاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی باز گردند بحال لیکفروا

تا کافر شوند بسبب شرک بما آتیناهم بانچه داده ایم ایشان را از نعمات ولیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام و محبت آن

دیگر و برخوردار از زندگانی این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را وقت عقوبت مراد از ان رسول کریم ...

که او لم یروا آیا نه نظر نمیکنند اهل مکه انا جعلنا که گردانیدیم شهر ایشان را حرما آمنا حرمی ایمن بطریق اهل

حرم ایمن اند از غارت و قتل و تعدی و یتخطف الناس و ربوده میشوند مردمان من حولهم از گرد ایشان یعنی در حوالی ...

... و غارت میکنند و کسی متعرض ایشان نمیشود افبالباطل آیا بچیزی باطل که آن بتانند یا شیاطین یؤمنون

میگروند و بنعمة الله و بنعمت خدای یعنی محمد صلی الله علیه و سلم که ممکن است در حرم و ایمنی از خوف قتل و غارت یکفرون کافر میشوند

... و من اظلم ممن افتری و کیست ستمکارتر از کسی که بر بندد

علی الله کذبا بر خدای دروغ را و کفران بود او را شریک هست او کذب بالحق یا تکذیب کند حق را یعنی قرآن را لما جاءه

آنگاه که آمد بوی الیس فی جهنم آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست در دوزخ مثوی جایگاه اقامت للکافرین

برای گروه کافران یعنی البته مرجع ایشان در دوزخ است بسبب شرک و کفران و ... والذین جاهدوا و آنانکه

کوشش کردند فینا در حق ما و اعانت دین ما ... جهاد اکبر است و با کفار که جهاد اصغر است لنهدینهم هر آینه بنماییم

ایشان را سبلنا راههای خود که آن طریق ... و وصول ... راه ما ...

... بر کوشش کنند در ... و ...

ما را جویا باشند وان الله لمع المحسنین و بدرستی خدای با نیکوکاران است یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت در دنیا و ثواب و مغفرت در آخرت

سورة الروم ... سوره الروم بخواند حق تعالی ...

... در آسمان و زمین ...

... سوره عنکبوت ... روایت ... سوره عنکبوت

وسوره روم بخوانده‌ای از اهل بهشت باشد چه حق سبحانه در آخر سوره عنکبوت بطریق اجمال ذکر مجاهدین کرد و درین سوره تفصیل آن میفرماید و میفرماید که

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ ابو الجوزا از ابن عباس نقل کرده که حروف مقطعه نامهای ربانی اند و هر حرفی اشارت بصفتی

حق سبحانه ... الف ازین کلمه کنایت است از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و بالف اشارت باسم الله است و لام

بنام جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد و باقی وجوه در ما تقدم مذکور شد و بنا بر آنکه این حرف مقسم به است یعنی

سوگند باین حروف که مبادی اسماء الله اند که غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شده‌اند رومیان یعنی فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیکترین

زمینی که بعرب است از زمین روم و آن زمین اردن و فلسطین بود یا ... میان اذرعات و بصری و تفصیل این قصه بر قول مفسران

آنست که در فارس زنی بود که فرزندان او همه شجاع بودند و کسری پرویز نام داشت و پادشاهی جمیع فارس متعلق باو بود این زن را بخواند و گفت

میخواهم که لشکری بمحاربه قیصر روم فرستم و یکی از فرزندان ترا امیر سازم بگو کدام پسرت باین امارت سزاوارتر است زن گفت فلان پسرم از

رکیک باصدتر است و ... فرخان نام اوست تا در کارها از ... روشنتر است اما پسر دیگر که شهربراز است شجاع تر از آن و حلیم

و باوقارتر از کوه کسری گفت من حلیم را اختیار کردم پس شهربراز را طلبیده امارت لشکر را بتفویض نمود و کتابی بر ... و شهربراز با لشکر

بزمین روم آمده با قیصر مقاتله نمود ظفر یافت و شهرها خراب کرد و این کارزار در اذرعات و بصری بود که نزدیکتر زمینی است از شهرهای شام

بزمین عرب و عجم چون خبر غلبه فارس بر روم در سال نهم از بعثت پیغمبر بمکه رسید حضرت دلتنگ شده و مشرکان شاد شدند برای آنکه رومیان

اهل کتاب بودند و فارسیان گبر بودند و کتاب نداشته و مشرکان از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و فارسیان

و ما بی کتابیم پس از غلبه فارس بر روم تفأل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم شد حق سبحانه برای تسلیه آنحضرت و اهل ایمان این آیه فرستاد و بیان فرمود که

وَهُمْ و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالی کمتر از ده سال

سه و نه ... ابوبکر با اهل مکه گفت شاد مشوید چشم شما روشن مباد بخدا که اهل روم بر فارس غالب خواهند شد در کمتر از نه سال

چنین است تو این از کجا میگویی گفت از رسول خدای این خلف برای خواست ... گفت کذبت دروغ میگویی ابوبکر گفت تو دروغ میگویی ای دشمن

خدای ابی گفت اگر راست میگویی وقتی معین کن تا گرو بندیم اگر آن وقت منقضی شود و چنان نباشد که تو میگویی بیا فرو کنیم پس گرو بستند

بر سال که بیشتر از سه سال چون ابوبکر رسول را از صورت اخبار نمود حضرت فرمود که خطا کردی زیرا که بضع میان سه و نه است برو و در مال و مدت

بیفزای ابوبکر از آنجا گشت و مدت به نه سال و شتر را به صد شتر مراهنه کرد و این صورت قبل از آن بود که گرو حرام شود و چون ابوبکر میخواست که از مکه هجرت

کند ابی گفت ترا رها نکنم تا ضامنی بدهی پس عبدالله ضامن پدر شد و چون ابی قصد کرد که بجنگ احد رود عبدالله بن ابوبکر گفت نگذارم تا ضامنی بدهی

ابی ضامن بگذاشت و بجنگ احد رفت و بعد از واقعه احد مجروح بمکه آمد و بدان جراحت بمرد او سنه ... ظهر روز شنبه که در ... مسلمانان ظفر یافتند

بر مشرکان همان روز خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر فارسیان و مسلمانان بسیار شاد شدند و ابوبکر گرو را از ورثه ابی گرفت و بعد از آنکه این نیز بسته

بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد آنحضرت فرمود با همه تصدق فرمود و سبب غلبه رومیان بر فارسیان چنان بود که شهربراز چون بر رومیان

غالب شد و ولایات ایشان خراب کرد روزی در مجلس اسباب عیش حاضر فرخان نشسته بود فرخان گفت که من در خواب دیدم که بر سریر کسری

نشسته ام این سخن که پیش کسری رسید نامه نوشت بشهربراز که برادرت فرخان را بگیر و گردن بزن و سرش بنزد من فرست شهربراز چون نامه بخواند

در جواب نوشت که ایها الملک فرخان مردی شجاع است و مانند او در زمین دشمنان بسیار نه و از کسی چون وی چاره نیست تعجیل در قتل او منما و در

هر وقت که خواهی توان کرد کسری نامه استعجاب نوشت و در قتل او مبالغه نمود شهربراز در هر نوبت دفع در میان می انداخت و ابا میکرد کسری

در غضب شد و بار چهارم نامه نوشت و بر شهربراز (؟) با کابر لشکر که من شهربراز را معزول کردم و فرخان را بجای او نصب نمودم و بلشکریان نامه که مشتمل

بر انواع الطاف بود برسول داد که خبر امارت بر فرخان قرار گیرد این ایلچی و چنین رسول بنزد شهربراز آمده پیغام بگذارد شهربراز از تخت

فرود آمد و گفت سمعا و طاعة فرخان را بجای خود نشاند و چنین کار بر وی قرار گرفت رسول مکتوبات نامه کسری داد و در آنکه نوشته بود که برادر خود

را بکش و سرش بنزد من فرست فرخان فرمود تا شهربراز را بگرفتند و تیغ حاضر کردند و خواست تا برادر خود را گردن بزند شهربراز گفت تعجیل مکن تا من ترا

از سر این کار آگاهی دهم پس نخستین نامه را که ... بود در آن نامهای کسری را که در باب قتل او نوشته بود بیاورد بر فرخان عرض کرد و گفت سه نامه کرده اند

قتل تو نوشته بود و من بر تو ابقا نمودم تو بیک نامه مرا خواهی کشت فرخان در حال از تخت فرود آمد و ملک را باز بدو تفویض نمود پس شهربراز رسولی

بقیصر روم فرستاد که مرا با تو سری است که نه جای رسول است و در آن حشمت و سرعت ملک نیست الا بتحریر نامه و بیان ملاقات نباید موضعی مقرر کن که من و تو آنجا

حاضر شویم با هر یکی پنجاه مرد قیصر چون بر مضمون نامه اطلاع یافت موعدی مقرر کرد و با تمام لشکر خود آنجا رفت که مبادا از عذر فارسیان ایمن

داشت شهربراز با پنجاه مرد مقابل او حاضر شد و فرود آمدند پس در آن موضع با هم نشستند و ترجمان آوردند تا مضمون اقوال اعلام

نماید و با هر یک کاردی بود شهربراز گفت ما آنچه شهرهای ترا خراب کردیم و ولایت ترا گرفتیم من و برادرم بمکر کسری بود که بر ما حسد برد و خواست که با برادر ما کشیم اما

او ابا کرد و نکردم او برادرم ما بکشتن من خواست و ما هر دو را برادر خود می خواست بکشتن و ترا با او دشمنی است اکنون هر دو برادر با هم معاهده کرده ایم که ما و لشکر ما با تو

ایم و ترا از غلبه او خلاص داده ایم وفق او را کشتیم و با او مقاتله کنیم و هم ممالک او را بتصرف تو در آوریم

قیصر از این اشارت مستبشر گشت که سر در میان ... چون این راز بشنید با لشکر ایشان و صلاح در آن دید که این سخن با کسی نگوید تا قیصر کشتن ترجمان امر کرد

و لشکر بسیار بشهربراز داد و بکار زار کسری فرستاد و شهربراز روانه ملک کسری شد تا بر مدائن رسید و غلبه کرد و کسری مغلوب شد

این خبر که رومیان غالب گشتند و این خبر بروایتی دیگر در روز حدیبیه برسول صلی الله علیه و آله وسلم رسید و مسلمانان شاد شدند

و مشرکان منکوب و مغموم گشتند ابو عمرو ... از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فارس یک نطحه یا دو نطحه باشند بعد از آن

دیگر فارس نبود و اهل روم ذات القرون اند هر گاه که قرنی برود قرنی دیگر بیاید تا آخر روزگار القصه آیت که مذکور شد و آنچه بعد از آن اخبار است

از اموری که در مستقبل بفعل آید و این از جمله اعجاز قرآنست لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدای راست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم

وَمِنْ بَعْدُ و بعد از غالب شدن روم بر فارس یعنی همه وقت قضا و امر او نافذ است و همه کار در قبضه اقتدار او پس مغلوب و غالب

هر یک از ایشان در اول و آخر امر او منجانب است و تلک الایام نداولها بین الناس و در کشف الاسرار من قبل و من بعد قبل از ازل و بعد از ابد یعنی امر

از لی و ابدی او راست که خداوند ازل و ابد است وَيَوْمَئِذٍ و در آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند

شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین انقلاب تفاءلست مر اهل اسلام را و ظهور صدق اخبار مؤمنان

و بیرون کرد و از دیار مجوس صحاری ینصر یاری دهد خدای من یشاء هر که را بخواهد و هو العزیز و اوست غالب مطلق بی انتقام کشد از جمیع کفار و هو
الرحیم مهربان علیه دهنده جمیع بر جمیع رونق ملکت و بصیت وعد الله وعده کرد خدای غلبه روم را بر فارس فرج مؤمنان را وعده کرد در
دولت لا یخلف الله وعده خلاف نکند خدای وعده خود را چه دروغ بر او ممتنع است و البشارات زده هر وعده که بدهد ولکن
اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی‌دانند صحت وعده و صدق وعده او را بکثرت جهل ایشان و عدم تفکر ایشان یعلمون ظاهرا
میدانند چیزی که آشکار است من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا که مال و متاع و جاه و حرارت و سایر منافع و منافع آنها
بالنسبه محاسن و تجارت و در و سیط او و لعوم مراکبها کردن و زراعت نمودن و اجرای انهار و قنوات کردن است که اکثر اهل دنیا قواعد
آنرا میدانند و هم عن الآخرة و ایشان از آخرت که غایت مقصود است هم غافلون ایشان بیخبرانند و بیخبرانند و کیفیت دایم در نعیم
و بنا اند و تخریب آخرت از حسن مروت که گفته اند که ضاقه و علم ایشان بامور دنیا بر وجهی رسیده که در سلم ناخن خود منقش مسارند و از وزن
آن خبر میدهند و آن نحوی که هست و الصلاة که نار را چون می‌باید کرد الله و از ابو عبد رسیده بتفسیر یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و مود
منه الزجر و النجوم و از جمله علم ایشان بماه حیات زجر است و علمی که برای تدبیر دنیا مکیسه بورزند و بعد از بیان غفلت اهل دنیا و اشتغال
ایشان بآن که منشاء عدم علم تفکر است در امر آخرت و عدم تحصیل مراد آخرت منع کامل ترغیب میکند بر تفکر و تدبر در آنکه دلالت بر توحید میکند
او لم یتفکروا آیا تفکر نمیکنند یعنی باید که تفکر نماید فی انفسهم در نفسهای خود یعنی که احداث تفکر کننده در خود تا متحقق شود ایشانرا
که قدرت مبدع بر اعاده این تمام قدرت اوست بر انشاء آن و یا باید که در کار نفس خود تفکر نماید که اولا ایشان از عدم آن باز ان راه
برند بوجود صانع علام که متصف است بقدرت باهره بر جمیع امور ممکنه از جمله اعاده است ما خلق الله نیافریده خدای السموات و الارض
آسمانها و زمین را و ما بینهما و آنچه در میان آسمان و زمین است الا بالحق مگر بحق که غرض صحیح که آن لشناسا است دلالت آن بر توحید و قدرت
حضرت عزت نه از برای باطل و بازی بیفایده و اجل مسمی و مگر بتقدیر وقتی که نام برده شده که نهاد آن منتهی شوند و اثری از آنها تا
نماند مراد روز قیامت است که چون در رسیدن تمام آسمان و زمین و آنچه در میانه است معدوم گردد و ان کثیرا من الناس و بدرستی که بسیار از مردمان بلقاء
ربهم برسیدن بجزای پروردگار خود در قیامت رستخیز است لکافرون ناگرویدگانند و منکرانند و بدانند که ایشان که دنیا است و آخرت
و آتم بودند او لم یسیروا آیا سیر نمیکنند یعنی باید سیر کنند فی الارض در زمین بیمن بر مواضع هلاک عاد و ثمود و توقف نمایند فینظروا
کیف کان پس ببینند که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم ماضیه کانوا بودند آن گروه
اشد منهم قوة سخت‌تر از اهل مکه در قوت از روی توانائی چون عاد و ثمود و اثاروا الارض و برگردانیده زمین را هر آینه با طرفی زراعت
کردن و درخت نشاندن و معادن و چشمه‌ها بر آوردن و غیر آن و عمروها و عمارت کردند مر او را اکثر مما عمروها بیشتر از آنچه عمارت
کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرعند اکثر عمر یافته در دنیا بیشتر از عمر و بیش و جاءتهم رسلهم و آمدند بایشان پیغمبران ایشان
بالبینات بنشانهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان انکار و نیز در حق ایشان مار از ورز کاری ایشان براورد فما کان الله لیظلمهم پس نبود خدای
که ظلم کند بایشان یعنی بی ارسال رسولان و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند و لکن کانوا انفسهم و لیکن بودند نفسهای خود یظلمون

برنفسهای خود ستم کردند که کفر و عصیان ایشان آنچه مؤدی هلاک ایشان شد و موجب ایشان بر جهات عقوبات که عدم قبول ایمان است و جود ظهور روز حقیقت آن

برایشان ثُمَّ كَانَ پس بود عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا سرانجام آنانکه کردند یعنی کافر شدند السُّوأَىٰ عقوبت دنیا که عذاب دنیا و آخرت که بدترین

عذاب است در جهنم و [illegible] عاقبت ایشان أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدا یعنی [illegible]

[illegible] و آنرا باعث کفر [illegible] وَكَانُوا بِهَا و بودند بآن آیتها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند بعد از آن بر سبیل [illegible]

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده کرداند و برانگیزاند بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزای او

تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوند [illegible] خطاب [illegible] باز گردانیده شوید وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت يُبْلِسُ

الْمُجْرِمُونَ خاموش و متحیر شوند مشرکان [illegible] خاموشی و تحیر کسی که منقطع باشد از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ

از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شرکا نام نهاده اند چون اصنام شُفَعَاءُ شفیعان [illegible] که ایشان در دنیا میگویند که آلهه

ما شفیعان خواهند بود و در آن روز از شفاعت ایشان محروم و ناامید باشند وَكَانُوا و باشند بِشُرَكَائِهِمْ بانبازان خود كَافِرِينَ [illegible]

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم که قیامت يَوْمَئِذٍ آنهنگام يَتَفَرَّقُونَ پراکنده کردند [illegible]

[illegible] آورند و جمعی [illegible] بعضی بدرجه [illegible] مفارقت [illegible] وصول

[illegible] کما قال [illegible] فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته

[illegible] فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری [illegible] يُحْبَرُونَ [illegible] کرداینده [illegible]

[illegible] تنعم [illegible] و در [illegible] از ابن عباس [illegible]

[illegible] آواز [illegible] سماع [illegible]

[illegible] و این [illegible] نعم [illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل [illegible]

برخلق [illegible] سماع [illegible]

[illegible]

کرده [illegible] التسبیح [illegible] از ابو هریره منقول [illegible] رسول

صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] درخت [illegible]

[illegible] سماع [illegible] آواز [illegible] آن [illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] سماع [illegible]

[illegible] آواز [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

در بهشت [illegible] آن [illegible]

شیطان نباشد بلکه بتجدید وله حس حقیقی باشد و صاحب کشف الاسرار آورده که فردا بهشتیان هذا در روضات بهشت میان ایشان بر [illegible] سماع کنند

و فرمان آید به داود علیه السلام که بآن نغمه دلاویز و صوت شورانگیز که ترا داده‌ام زبور بخوان و بموسی خطاب رسد که ای موسی تو توراة تلاوت کن

و بعیسی علیه السلام ندا رسد که تو بتلاوت انجیل مشغول شو و بلطف خطاب آید که ای درخت طوبی آواز دلارای تسبیح ملک ی و اسرافیل طرب افزای بود

که تو قرآن بکن یعنی در تفسیر خود از اوزاعی نقل کرده که هیچ کس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون افتتاح کند تمام ساکنان

از اوراد و اذکار باز مانند حاصل که نیز لذتی بر ین لذت در بهشت سماع خواهد بود و امام بعضی مفسران یحبرون را بالتقریر اندر بر نهادن السماع

اینست حال مؤمنان در بهشت وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها که ناگرویده اند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده اند آیتهای ما یعنی قرآن

یا دلائل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و رسیدن بآن سرای یعنی بروز حشر و نشر فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب

حاضر باشند که هرگز از آن غایب نشوند و بعد از ذکر وعده و وعید در بیان امری که موصل بوعد است و منجی از وعید میفرماید که حق تعالی

امور [illegible] رضوان [illegible] است [illegible] فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تسبیح کنید و تنزیه نمایید هذا التسبیح و تنزیهی بر وجهی [illegible]

نزد ابن عباس و معظم مفسران مراد به تسبیح اینجا صلوات است یعنی نماز گذارید برای خدا حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که در شبانگاه در آیید مراد نماز

شام و خفتن است وَحِينَ تُصْبِحُونَ و هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او میکنند وَعَشِيًّا و نماز کنید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر

وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی که در آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین را صاحب لباب گفته که ختم تسبیح نماز [illegible] بر صورت باشد [illegible]

بصلوة جهریه قالی [illegible] وجه ختم دلالت بر [illegible] صورت [illegible] تخصیص ذکر [illegible] نماز اخفائیه [illegible]

ابن عباس گفته هیچ [illegible] دلالت کند بر وجوب پنج وقت نماز در [illegible] این آیت [illegible] مراد بتمسون صلوة مغرب

و عشا است و بتصبحون صلوة صبح و بعشیا صلوة عصر و بتظهرون صلوة ظهر و گفته اند مخصوص بودن صلوة [illegible] باسم تسبیح و صلوة نهار باسم حمد

جهت آنست که انسان در نهار منقلب است در احوالی که موجب حمد است بر آن و در لیل بر احوالیست که موجب تنزیه او است [illegible] از آن [illegible]

و ترا ایران فلهذا حمد بنهار مخصوص گشت و صلوة نهار بآن تسمیه یافت و تسبیح بلیل مخصوص شد و صلوة لیل بآن مسمی گشت حاصل که میفرماید که در پنج

وقت تسبیح و حمد او بجای آرید مشغول شوید بروجه اخلاص و غیر او را شریک مسازید زیرا که اوست يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آورد زنده را مِنَ الْمَيِّتِ

از مرده چنانچه انسان از نطفه و مرغ از بیضه و نخل از نوات و سنبله از حبه و مؤمن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ

و بیرون می آرد مرده را مِنَ الْحَيِّ از زنده یعنی [illegible] و احیا [illegible] وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میگرداند زمین را

بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از افسردگی و پژمردگی و خشکی آن وَكَذَٰلِكَ و همچنین اخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد این [illegible] است

مراد آنست که ابدا و اعاده [illegible] در قدرت الهی [illegible] از [illegible] اخراج [illegible] از میت و احیای [illegible] علم

صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آنحضرت فرموده هر که میخواهد که فردای قیامت اعمال حسنه او را کیل کنند بقفیزی تمام باید که این آیه را بخواند یا بخواند یعنی فسبحان الله حین تمسون تا و کذلک تخرجون

و در آخر سوره الصافات سبحان ربک رب العزة عما یصفون الآیه تا آن سهم رد [illegible] تمام اعمال او را وزن کنند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

مروی است که هر که بامداد و شبانگاه این آیه بخواند تلافی کرده باشد هر عبادتی که از وی فوت شده باشد از نوافل و دعوات و تسبیح و در فوج هر که رغبت ها و نفس
این آیه بخواند بعدد قطرهای باران و برگ درختان و خاک روی زمین از برای او ده حسنه نویسند و ضحاک روایت کرده که هر که این آیه بخواند تا آیت سبحان
ربک رب العزة تا آخر ثواب او برابر کسی باشد که هزار بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلم و جمعی کتب تفسیر در دلایل توحید در عقب
آن میفرمایم و من آیاته و از جملهٔ نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید شما را من تراب از خاک یعنی اصل همه را از خاک آفرید
که آدم است علیه السلم و بعد از هم شما است و با آنکه شما را از نطفه خلق کرده و نطفه شما از غذا و غذا از خاک ثم اذا انتم بشر پس آنگاه شما آفریده
بشر تنتشرون آدمیانید که پراکنده میشوید در زمین یعنی بسی روزگار بر نیاید که در زمین پراکنده شدید و در همه جا متفرق گشتید و هر کجا برای حفظ
وطن جستید پس کسی که قدرت او باین مرتبه باشد چگونه قادر بر اعاده شما نباشد و منتهی عباد شما را و من آیاته و از جمله علامات دالّه بر قدرت باهره او
ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما من انفسکم از نفسهای شما یعنی از جنس شما و از شکل شما ازواجا زنانرا لتسکنوا الیها تا میل کنید
بایشان بجهت جنسیت الفت و انس بجهت جنسیت و بسط میان شما و میان ایشان و جعل بینکم و ساخت میان شما و میان
ازواج شما لیه از آنکه سابقه موده نفعی باشد میان شما موده دوستی و رحمة و مهربانی تا بواسطه ازدواج تا موجب انتظام امر معاش ...
الی این موقوف بر مودت و مهربانیست بعضی مودت کنایه از جماع است و رحمت کنایه از ولد و در خبر آمده که مروی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد
و گفت یا رسول الله مرا از کاری بعجب آمده و آن اینست که مردی و زنی که هرگز یکدیگر را ندیده باشند چون میان ایشان نکاح واقع شود دیگر را یکدیگر صحبت کنند
بجنسیت میان ایشان مودت پیدا شود دیگر از آن عظیمتر چه باشد فرمود این از قبیل حق تعالی است اکرم و مهم و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا
الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن ازواج و کل مودت و رحمت میان ایشان لآیات هر آینه نشانهاست لقوم یتفکرون
مر گروهی را که تفکر کنند و در حکمت این صورت مطلع شوند و من آیاته و از دلایل قدرت او خلق السموات و الارض آفریدن آسمانها و زمینها
و آنچه در آنهاست از عجایب خلق و بدایع صنع و اختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در ذات و صفت لغت یعنی بتعلیم و الهام الهی
از عرب و ترک و فارسی و هندی و امثال آن و دلایل اولکه که اصول تمام زبانهای مختلف هفتاد و دو لغت است و از انجمله نوزده در اولاد سام و هفده
در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث و این زبانهای مختلف از قبیل حق تعالی است بلکن فاعل شده و ابتدای آن بحفظ امر الهیست از قبیل بندگان
لیکن تعبیر آن و تصرف و تدبیر آن است و الوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و در سیاهی و زردی و مانند آن در خطوط اعضا
و اشکال آن چه هیچ آدمی در همه جهت مشابه آدمی دیگر نیست و آنچه در ایجاد و توافق مواد و اسباب است البته در بعضی اجزا مخالف خواهد بود
و این نیز یکی از آثار کمال حکمت است و دلایل کمال قدرت و علم اوست و اگر این نوع اختلاف نمیشود بلکه آدمیان متوافق بودند در کل یکدیگر
میشدند هر آینه موجب التباس میشد و بهم در مینمودند و امتیاز میان ایشان نمیشود و کثرت آن مصالح کلی معطل میگشت ان فی ذلک
بدرستی که در مخالف السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادرند لآیات هر آینه نشانهای قدرت است للعالمین مر عالمیانرا
یعنی بر همه عاقلی از ملک و جن و انس که تدبیر کنند و معرفت حاصل کنند باختلاف کلمهای کلمه مند حجت است عدم امتیاز میان اشخاص آدمیان
و در زبان و الوان و اعضا موجب تعطیل جهات میشود و باعث تفرقه در نظام عالم میشد و حفص کسر لام میخواند یعنی این آیه مر اهل علم را که در آن تفکر کنند

و نور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ و از علامات قدرت کامله او مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز جهت استراحت قوای نفس

و قوت قوای حیوانی وَابْتِغَاؤُكُمْ و جستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش در روز و نزد اکثر مفسرین مراد منام ا

بلیل و ابتغا شما در نهار است اول مخصوص است بشب و ثانی بروز پس در آیه تقدیم و تاخیری باشد یعنی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در خواب

و بیداری روز لَآيَاتٍ علامات و عبرتها لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش و سماع فهم و استبصار حکمت در ظاهر و انکار

وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای ملک اوست که يُرِيكُمُ الْبَرْقَ می‌نماید شما را برق خَوْفًا جهت ترسیدن که از رسیدن صاعقه باشد وَطَمَعًا و جهت طمع

مسافران برسیدن باران یا جهت ترسیدن مطلق از آسیب رسیدن صاعقه یا جهت خوف نیامدن باران وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو میفرستد

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو میفرستد از جانب آسمان آبی را باران فَيُحْيِي بِهِ پس زنده میگرداند بآن الْأَرْضَ زمین را یعنی از آن گیاه تر و تازه میشود

بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در برق و باران لَآيَاتٍ هر آینه علامات است بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

برای گروهی که تعقل کنند و عقول خود را کار فرمایند در استنباط اسباب حوادث از این ظاهر که کمال قدرت صانع در هر امر ظاهر است وَمِنْ آيَاتِهِ

و از نشانهای توانائی او و جمیع افعال حکمت أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنکه بایستد آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بِأَمْرِهِ بفرمان او

یعنی قیام آنها بتکیه‌گاه است او است مر آنها را بی علاقه و ستون ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را بواسطه اسرافیل بنفخ صور دَعْوَةً

خواندنی بدین نوع که ندای مردگان بر آیند مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ آنگاه شما بیرون آیید از قبرهای خود برای

جزای کردار نیک و بد همچنانکه قادر است بر نگاه داشتن آسمان و زمین که هیچ قادر است بر اخراج شما از زمین چه قدرت بر ذات الوهیت است

ممکنات وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ همه ایشان مر او را منقادانند

در موت و حیوة و بعث و نشور و غیر آن از افعال او در ایشان و بعضی از حکما گفته‌اند اگر چه در عبادت اطاعت نکنند وَهُوَ الَّذِي و او

آنکس که يَبْدَأُ الْخَلْقَ اول بار می‌آفریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده گرداند بعد از آنکه میرانیده باشد وَهُوَ و باز آوردن و زنده کردن دوباره

هوم أَهْوَنُ عَلَيْهِ آسانتر است بر خدای از حال آفریدن در اول بار نسبت بقدرت شما و قیاس اصول و اگر نه ابدا و اعاده بنزد یکی است

چون که شما اعتقاد دارید که قدرت کامله ضعیف در بار دوم با وجود آلات و اسباب آسان‌تر است و سهلتر از در ساختن بی

اسباب و آلات پس چرا ابدا اقرار دارید و اعاده را منکرید وَلَهُ الْمَثَلُ و مر او راست وصف عجیب الشأن که قدرت کامله عام و وصف

ذات و عظمت صفات الْأَعْلَىٰ برتر است و مر او را صفت که مساوی آن نیست یا مانند آن و این صفت است که مر او راست

وصف مذکور در فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در جمیع آسمانها و زمینها آنچه در آسمان و زمین است او را بآن وصف کنند نطقا و دلالة مراد آنست که او

سبحانه بر نسخ جمع صفات و اسماء جلال موصوف و معروف گشته یا آنکه قادر است که عاجز نیست از ابدا و اعاده و غیر آن از مقدورات وَهُوَ

الْعَزِيزُ و او غالب بر همه مقدورات از جمله آن ابدا و اعاده الْحَكِيمُ دانا بصواب که همه افعال او بر مقتضای حکمت و نزد مجاهد مثل قول لا اله الا الله است

یعنی مراد است وحدانیت که آن وصف اوست بوحدانیت و یگانگی ضَرَبَ لَكُمْ بیان کرد خدای برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا

گرفته از احوال نفسهای شما که اقرب امور است بشما و آن این است که هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را از آزادگان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک شده است

دستهای شما نیست از ممالیک شما که مملوک شمااند یعنی شرکاء از بندگان فیما رزقناکم در آنچه روزی کرده ایم و داده ایم شما را از اسباب و اموال فانتم
پس شما و ایشان باشید فیه سواء در آنچه مذکور شد یعنی سهیم یکدیگر و شریک در مال و ملک خود و ایشان نیز توانند که در آن تصرف کنند تخافونهم
میترسید از ایشان که در تصرف در آن مستقل شوند کخیفتکم مثل ترسیدن شما از آزادان انفسکم و از نفسهای شما از شریکان آزاد که امثال شما اند
حاصله سخن آنست که آیا این خواهشکان راضی هستید با آنکه شما بندگان خود را در ملک و مال خود شریک سازید و در تصرف در آن و استقلال برابر
مساوی یکدیگر باشید و در تصرف و استقلال و از استبداد ایشان ترسان شوید همچنانکه بعضی احرار از بعضی هراسند از بس چونکه راضی نیستید که ایشان
راضی میشوید از برای من که رب الارباب و مالک احرار و عبیدم که بعضی از عبید مرا شریک من سازید بجهة وجود او امید دارید که در انکه من آفریدهام
کسی با من شریک باشد از بندگان و آفریدگان در بعضی تفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بر صنادید قریش خواندهم
متفق الکلام گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که این هرگز توانه بود حضرت رسالت فرمود شما بندگان خود را در مال خود شریک نمیدانید پس چگونه
آفریدگان مرا که بندگان خدا اند در ملک او شریک میسازید کذلک همچنین نفصل الایات تفصیل میکنیم و بیان میسازیم دلایل وحدت خود را
لقوم یعقلون برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال کار فرمایند چه تمثیل کاشف معنی و موضح آنست از برای اهل انس بر آنکه آن بمنزله المحسوس
محسوس است اما این ظالمان از حقیقت این سخنان بیخبر اند همچنانکه میفرماید بل اتبع الذین بلکه پیروی میکنند آنانکه ظلموا ستم کردند بر خود بجهت آنکه
گفت ان الشرک لظلم عظیم اهواءهم آرزوی نفس خود را بغیر علم در حالتی که نادانند بدانچه ایشان اند چه دانا اگر پیروی هوای خود کند غالب آنست که علم
او بیا او از آن باز میدارد بخلاف جاهل که هیچ مانع و صارف او نمیشود از اتباع هوای نفس فمن یهدی پس کیست که راه نماید من اضل الله
آنرا که فرو گذاشت خدای او یعنی بسبب خذلان و منع لطف و توفیق گمراه شده مراد آنست که هر که علم حق تعالی تعلق گرفته باشد که لطف و توفیق
او را هدایت ننماید بسبب عناد و جحود در رسوخ کفر با وجود ظهور آیات [illegible] و حجج الهی نداده و پس آن حق تعالی تخلیه کند با او و سادر وادی
خذلان فرو گذاشته هیچکس او را براه راست نتواند آورد و از ضلالت مهلکه بهدایت منجیه رسانیدن نتواند و ما لهم و نیست مر ایشان گمراهان را من ناصرین
یاری دهندگان و هواداران که ایشان را از ضلالت برهانند و از آفات لازمه آن که عقوبت دنیا و آخرتست ایشان را نگه دارند و چون دانستی ای محمد که گمراهان
از ضلالت بهدایت نرسند و در وادی غوایت مصر و راسخ اند فاقم وجهک پس راست گردان روی خود را للدین برای دین حق
یعنی بر جاده دین اسلام مستقیم باش و با عمل خود را راسخ گردان برای خدای حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان باطله بدین اسلام و ملتفت نشوی
بدین دیگر یعنی ملازم و متابع دین خدا باش که جاده اسلام است و بر است و جب التفات و از آن سبل متمای مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و مراد جمیع مکلفان اند یعنی این بندگان بر دین اسلام ثابت قدم شوید و انچه از آن روی مگردانید و ملازم شوید فطرت الله فطرت خدای را که دین
اسلامست و بروی بنا نهید ملت آدمی را التی فطر الناس علیها آنچنان ملتی که آفرید خدای مردمان را بر آن یعنی بر فطرت اسلام و تسمیه آن بفطرت که اسلام است
که اگر بنه کافر ضلال گفتند و تخلیه ایشان با آنچه مخلوق شده اند و بحال خود ایشان را بگذارند هر آینه التزام دین اسلام نمایند ابو هریره از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر مولودی بر فطرت اسلام متولد میشود و لیکن پدر و مادر او را یهود و ترسا میگردانند چنانکه بهیمه از مادر بوجود آید گوش
بریده نیست او را و گوش بریده میکنند اسود بن سریع روایت کند که با رسول خدا غزا میکردم جمعی از کودکان اهل شرک را میکشتند رسول صلی الله علیه و آله

شیطان فرموده که اینها کیانند گفتند ای رسول الله مشرکزادگانند فرمود که آیا کسی از شما نه در دار دولت که هیچ مولودی نیست مگر که بر دین فطرت اسلام متولد میشود

پس عقیده بر دین فطرت است که تبیین شد از زبان او پس پدر و مادر او را یهود و نصارا میکردانند لا تبدیل لخلق الله هیچ تبدیل و تغییری

مر فطرتی را نیست که حق تعالی برای بندگان خلق فرموده این نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل و تغییر مکنید دین خدا را که از برای آن مفطور و مخلوق

گردانیده و یا مراد از این آنست که نتوانند تغییر دهند و هیچکس نیست که آنرا تغییر دهد و محو و فانی گرداند ذلک آن دینی که بندگان مامور شدهاند باتباع آن دین است

بر آن الدین القیم کیش راست و مستوی و مستقیم است که هیچ کجی در آن نیست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند بسبب استیلای

کجی طبع و عدم تدبر و تفکر آن پس روی آورید بدین اسلام و بر آن ثابت باشید منیبین الیه در حالتی که بازگردندگانید بسوی او و از غیر او رجوع کنندگان

باو و اتقوه و بترسید از او در ترک معصیت و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان و لا تکونوا من المشرکین و مباشید

از شرک آرندگان چه عبادت بی اخلاص در توحید هیچ ثواب نیست و گویند یعنی آنست که مباشید از شرک آرندگان ترک نماز متعمدا چنانکه در تفسیر از

شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل کرده که حضرت ابن ربیعه که هرچه از من روایت کنید عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید من این حدیث را

که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که آیتی از قرآن مطابق سازم سی سال تامل کردم تا این آیه یافتم و اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین

چه اجماع اهل البیت بر ترک صلوة متعمدا بر وجه استحلال موجب کفر است … من الذین … از آنانکه فرقوا دینهم تفریق نمودند و پراکنده

ساختند دین خود را و اختلاف ایشان است در آنچه پرستش مینمایند بر حسب اختلاف اهوای خود و کانوا شیعا و گشتند گروه گروه هر یک در کیشی

مراد مشرکانند که دین اسلام که کیش … پرستیدند و یکی فرشته و یکی ستاره و یا یهود و نصاری که چند فرقه شدند و یا خوارج و اهل امامت رضی الله عنهم

را وی … مروی است کل حزب هر گروهی بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادمانند که گمان ایشان آنست که بر حق اند

ابن خطاب روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله … که ایشان اهل بدعت اند از این امت و هیچ گناه کار را توبه هست مگر ایشان را که حجت …

و تابع هوای خود مرا از ایشان بیزارم و ایشان از من بیزار و اذا مس الناس ضر و چون برسد آدمیان را ضر سختی از بیماری و فقر یا مطلق شدت حوادث

و وقایع و بر آن در اینها دعوا ربهم بخوانند پروردگار خود را منیبین الیه در حالتی که بازگشتگان باشند بسوی او و بوجه اخلاص و از غیر او

منقطع شوند ثم اذا اذاقهم منه رحمة پس چون بچشاند یعنی عطا فرماید ایشانرا از نزد خود رحمة بخششی از آنکه صحت یا توانگری

یا دفع هر حادثه و بلیه ایشان را از آن شدت باز رهند اذا فریق منهم ناگاه گروهی از ایشان بربهم یشرکون به پروردگار خود شرک آرند

یعنی در مقابله نجات عود کنند بعبادت غیر خدا که برخلاف مقتضی عقل است در مقابله آن شکر منعم … و ترک آن … چنانکه میشود که

لیکفروا بما آتیناهم عاقبت و سرانجام کار ایشان این باشد که کافر شوند بما آتیناهم بآنچه عطا کردیم ایشانرا از نعمت عاقبت فتمتعوا پس بهره

و تمتع گیرید از چند روزه نعیم دنیوی و از آن محظوظ شوند فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام تمتع خود را که عقوبت است

ام انزلنا علیهم آیا فرستادیم بر کافران از روی وضوح دلالت یا رسول ملک سلطانا حجتی یا مسلطی پس او یتکلم سخن کند

بما کانوا به یشرکون یعنی بآنچه هستند که آن شرک می آرند مراد آنست که … قادر نیستند بر تصحیح دین خود بدلیل و حجتی که بآن متسلط شوند

پس در بیان احوال مشرکان میفرماید و اذا اذقنا الناس رحمة و چون بچشانیم مردمان را رحمة نعمتی از صحت و سعت و امنیت و مانند آن فرحوا بها

بسیار شادمان شوند بآن وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بایشان سَيِّئَةٌ زحمتی و شدتی از مرض و قحط و خوف و امثال آن بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه از پیش فرستاده

دستهای ایشان یعنی بشامت کردارهای ایشان بلا رسد بایشان از کفر و معاصی إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ناگاه ایشان نومید میشوند از رحمت و جزع و فزع و

بیصبری میکنند و امید وا رسته که خدای آنرا برحمت بدل کند لیکن بشکر مشغول نه ایستند در نعمت و نه صبر دارند بر محنت و نه امیدواری از حضرت عزت برفع بلیت

أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیده اند یعنی نمی بینند أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ که خدا فراخ میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد بمحض فضل وَيَقْدِرُ

و تنگ میگرداند بر هر که میخواهد از روی حکمت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در قبض و بسط روزی لَآيَاتٍ هر آینه دلایل عبرتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

برای گروهی که تصدیق کننده خدا را در قبض و بسط و شکر گویند در سرا و ضرا یکسانند در فراخنای کار [illegible] و انسان امانی برین دو خصلت دلیل ایشان

بیان خبری میسازد که دائم در قبض است و اغنی و مرجع الیمنی از رسیدن سیئه و میگوید فَآتِ پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبَى خداوند قرابت را از بنی هاشم

حَقَّهُ حق او را از غنیمت [illegible] و آن صله رحم مرعی دار مجاهد گفته که مراد است درین امر [illegible] و مراد دادن خمس است بفقرای اهل البیت علیهم السلام

از ابو سعید خدری و غیره ماثورست که چون نازل شد این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باغ فدک را بفاطمه علیها السلام داد و این روایت از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام

نیز مرویست وَالْمِسْكِينَ و بده حق مسکین چه بر تو [illegible] وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذر را [illegible] آنچه [illegible] از [illegible] زکات و احسان

از زکوه یا بعض خمس ذَلِكَ این دادن حقوق [illegible] خَيْرٌ بهترست از امساک لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ برای آنانکه میخواهند وَجْهَ اللَّهِ ذات

خدا را یعنی رضای او را میجویند و مراد [illegible] این وجه تقربست که خشنودیست جهت دیگر از اعواض و اغراض وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ایشان رستگاران و فیروزی یافتگان چه کسب نعیم مقیم کرده اند بسبب انفاق بر اهل استحقاق وَمَا آتَيْتُمْ و آنچه میدهید مِنْ رِبًا از زیادتی محرمه در معامله و

یا هدیه و عطیه که بآن توقع فزونی مکافات داشته باشید لِيَرْبُوَ تا بیفزاید آنچه فِي أَمْوَالِ النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی آنچه میدهید از زیادات

حرام در معاملات تا زیاد شود در مال ربا خواران [illegible] آنچه هدیه میکنید بتوقع اکثر مال ایشان افزون گردد در کسب [illegible] مالهای مردمان [illegible] خود

فَلَا يَرْبُو پس نمی افزاید و بسیار نمی شود عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای و برکت او [illegible] نمیشود [illegible] مستحق ثواب [illegible] عدم قربت و اخلاص قول اول که

مراد ربای محرم است از حسن و جبائی منقولست از قبیل آیه يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و قول ثانی که مراد هدیه دادنست بطمع زیاده گرفتن از ابن

عباس و طاوس و منقول از ابی جعفر علیه السلام و از سعید بن جبیر و مجاهد نیز روایت کرده اند و این شخصی است که عطا میدهد بطمع آنکه زیاده از آن ستاند و این

ربای حلال است صاحبش نه مزد یابد از خداوند و نه وزر بر او و مروی شده که [illegible] رسول آنرا نهی فرموده که سزاوار نیست که شخصی بقصد عطیه کند چون

بران ترتب بخواهد [illegible] وَمَا آتَيْتُمْ و آنچه میدهید مِنْ زَكَاةٍ از زکوه و احسان مفروض و یا صدقه که در مندوبست دادن آن

بمستحق تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ میخواهید بدان ذات خدای و رضای او یعنی قربت نه غرض و عوض از غیر او و یا ریا و سمعه مکافات زیادتی فَأُولَئِكَ پس آن

گروه که زکوه و صدقه بدین وجه دهند بقصد دیگر هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشانند که زیاده افزوده اند از ثواب که یکی را ده و هفتصد یا بیشتر زیاده

گشته کار از ثواب و اموال خود را برکت زکوه و این آیه دلیل بر وجوب نیت زکوة و ایقاع آن بر سبیل اخلاص و قربت نه غرضی دیگر از اغراض [illegible]

امر و نهی در باب [illegible] اموال [illegible] سررشته کلام بکتاب دلائل قدرت و توحید کشیده میفرماید که اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ خدای کسیست که آفرید شما را در وقتی

که معدوم صرف بودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد شما را و دوام کرد [illegible] ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میراند شما را وقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند شما را [illegible]

برای جزای عمل هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از انبازان شما یعنی بتانی که بزعم شما شریک خدا اند مَنْ يَفْعَلُ کسی که بکند مِنْ ذٰلِكُمْ ازین خلق و رزق

اماتت و احیا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی از بتان و سایر شرکا تواند کرد و چیزی ازین جمله این کارها نیابد پس آن را شریک کردن نشاید سُبْحَانَهُ

پاک است و منزه خدای و مبرا وَتَعَالَىٰ و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرند یعنی از آن در میان مردمان شرک و ترک توحید شیوع یافت ظَهَرَ

الْفَسَادُ آشکار شد تباهی فِي الْبَرِّ در بیابان بجنگ و قلت ریع در زراعات و موتات و طاعون و کثرت هدم و قتل وَالْبَحْرِ و در دریا

بطوفان و غرق کشتی مراد محو برکات و کثرت مضار در بر و بحر بِمَا كَسَبَتْ بسبب آنچه کرده أَيْدِي النَّاسِ دستهای مردمان یعنی بشومی معاصی و ظهور

قبایح از ایشان اهل علم گفته اند که مراد از فساد آنست که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود

گفته اند چون باران منقطع گردد لؤلؤ از آب باران حاصل نشود و حیوانات دریا کم شوند لِيُذِيقَهُمْ تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِي

عَمِلُوا برخی از جزای آنچه کرده اند جزای آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ تا باشد که ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند از کفر و

از معصیت یعنی باز گردند آنها که بعد از ایشان باشند از معاصی و قبایح که میکردند قُلْ بگوی ای محمد مشرکان را که سِيرُوا فِي الْأَرْضِ بروید در زمین

فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ سرانجام آنانکه پیش از شما بودند که قصور ایشان خراب شده و دیار و

آثار ایشان مانده كَانَ أَكْثَرُهُمْ بودند بیشتر ایشان که هلاک شدند مُشْرِكِينَ شرک آرندگان مراد آنکه جمیع ایشان هلاک شدند در مقام جمیع کلام

عرب بسیار مستعمل است و اکثر مراد آن باشد که اکثر آن بجهت شرک و اقل آن بسبب معاصی دیگر هلاک شدند چون کفار مکه ازین موعظه بشنیدند فَأَقِمْ وَجْهَكَ

پس راست گردان روی خود یعنی متوجه ساز وجه خود را و مستقیم شو لِلدِّينِ الْقَيِّمِ برای کیش راست که بنهایت استقامت رسیده یعنی بر جاده دین اسلام ثابت باش

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که بازگشتن نیست مر آن را مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی روزی که باید از نزد خدای هیچکس آنرا

نتواند باز گردانید يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ در آن روز مردمان از هم جدا شوند و متفرق گردند فریقی بجنت روند و گروهی بدوزخ و گروهی بسوی دوزخ مَنْ

كَفَرَ هر که کافر شد فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بر وی است جزای کفر او که خلود است در دوزخ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که کرد کاری شایسته فَلِأَنْفُسِهِمْ پس برای

نفسهای خود يَمْهَدُونَ میگسترند یعنی مراضع خود را آماده میسازند یعنی ساخته و آماده میکنند و منزلها در بهشت خوابگاه و آرامگاه از بلند قدر

و درستی مکان از ابو عبدالله علیه السلام نقل است که عمل صالح سبقت میکند بصاحب خود به بهشت پس برای او مهیا میکند مراضع و گسترد منزلها که یکی از شما

گرفته و بسترش را میگسترد الله فاحمله اصل آنست رسیده عمل صالح برای خود در بهشت فراش و گستردنی می گسترد و می آرد لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا

تا جزا دهد خدای آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهِ از محض فضل خود یعنی ایشان را جزا دهد

تفضل است از آن بود از توفیقات که ثواب ایمان و عمل صالحات إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد کافران را که نمیکنند

بلکه ایشان را عذاب خواهد کرد وَمِنْ آيَاتِهِ و از آیتهای قدرت خدای أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را مانند شمال و صبا و جنوب

چه اینها رحمت اند و دبور ریح عذاب است و در حدیث آمده که اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا پس استعمال ریاح در رحمت و ریح در عذاب است مُبَشِّرَاتٍ

و دالیک آنها دهانند دهندگان که بشارت میدهند بآمدن باران و آن از امارات و علامات باران است لِيُذِيقَكُمْ و تا بچشاند شما را

مِنْ رَحْمَتِهِ از نعمت خود که باران رحمت است وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آنکه روان گردد کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدا وَلِتَبْتَغُوا و تا بجوئید روزی در دریا مِنْ فَضْلِهِ

از روزی که خدای تعالی بمحض فضل خود میدهد در تجارت دریا همچنانکه در خشکی و سبب تسهیل آنست وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا باشد که شما شکر کنید برین نعمتها

و بعد از ذکر نعمت و عدم تفکر ... در آن ... وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم مِن قَبْلِكَ از پیش تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان

از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُم پس آمدند رسولان با قوم خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام

پس بعضی ایمان آوردند و بعضی نه فَانتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و آنانرا که گرویده بودند یاری کردیم

وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مؤمنان باعلای حجت اسلام و دفع اهل ارتیاب ... آنست یا کم انتقام از کفار

برای ... و اظهار تعظیم و تکریم مؤمنان ابو درداء از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هیچ مرد مسلمان نباشد که دفع کند از عرض برادر مؤمن ...

که هتک عرض او شود مگر که بر خدای واجب شود که دفع نماید از وی آتش دوزخ را بعد از آن این آیه تلاوت فرمود وکان حقا علینا نصر المؤمنین اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ

الرِّيَاحَ این تفصیل آیت و من آیاته ان یرسل الریاح است یعنی خدای تعالی آنکس است که میفرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانگیزانند آن بادها ابرها را در هم

فَيَبْسُطُهُ پس بگستراند خدای ابر را ... متصل بهم ... گاهی که میخواهد فِي السَّمَاءِ در سمت هوا كَيْفَ يَشَاءُ چنانکه خواهد ... سیر ... یا ...

مطبق یا غیر مطبق وَيَجْعَلُهُ و گرداند ابر را گاهی كِسَفًا قطعه قطعه و پاره پاره هر قطعه در طرفی ... متراکم بالای هم و غلیظ فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی

تو ای بیننده ... يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان آن ابر در وقتی که متصل است و هم در وقتی که متفرق است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند

خدای باران را مَن يَشَاءُ ... مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان بسبب حصول ... يَسْتَبْشِرُونَ شادمان و خوشحال

میشوند وَإِن كَانُوا و بدرستی که بودند مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِّن قَبْلِهِ پیش از ظهور ابر ... گسترده و ...

لَمُبْلِسِينَ ناامیدان از باران فَانظُرْ پس نگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بسوی نشانهای رحمت خدای که باران است ... ببینی که كَيْفَ چگونه خدای

يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میگرداند زمین را ... و زرع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و فسردگی ... نشانهای رحمت

بخشایش ... إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنکه قادر است بر احیای زمین ... لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کننده مردگان

است ... احیای ارض ... وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و خدای بر همه چیزهای ممکنه تواناست و احیای ... وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا

و اگر بفرستیم بادی ... فَرَأَوْهُ ... لست

مُصْفَرًّا ... لَّظَلُّوا ... مِن بَعْدِهِ ... يَكْفُرُونَ

... وَلَا تُسْمِعُ

... وعظ ... فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ ...

... وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ ... الدُّعَاءَ ... إِذَا وَلَّوْا

... مُدْبِرِينَ ...

اگرچه بشنوند و اما بسبب آنکه ... و دادن و اما رفتن بر جهت خبری در پیا به دیگری که ... دارد از بعید ادراک یافتن محروم اند وَمَا أَنْتَ بِهَادِي

الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان که ... الصلا ... جنبش ... و نمی ... او ... عاجز کرده اند

پس تو قدرت نداری که راه ... سازی ایمان داری و بر تو ... ایشان إِنْ تُسْمِعُ نمی شنوانی مواعظ را إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ

مگر کسی را که ... بِآيَاتِنَا بآیتهای کتاب ما ... ایمان ایشان ... اند و ... فرا گیرند و ... آن تدبر کنند و ... آنها ... فَهُمْ

مسلمون ... هدایت ... و جواب ... فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند ... و ... اوامر و نواهی ...

ذکر دلیل توحید و قدرت ... میفرماید که اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ خدای تعالی آنکس است که آفرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از چیزی سست ... در ابتدای ... بود

و ضعف ... کرد ... ضعیف ... طفولیت ... ثُمَّ جَعَلَ پس گردانید

شما را مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً از پس سستی قوت ثُمَّ جَعَلَ پس گردانید مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت ... ضَعْفًا

سستی ... عدم قدرت ... وَشَيْبَةً و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند هرچه میخواهد از ضعف و قوت و شیب و شباب وَهُوَ الْعَلِيمُ

و اوست دانا ... الْقَدِيرُ توانا ... وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ

و روزی که قائم شود ... آن ساعت ... از دنیا ... يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران

... مَا لَبِثُوا ... در قبور ... غَيْرَ سَاعَةٍ ... ساعتی ... لحد

... در ... کم ... سوگند خورند كَذَلِكَ همچنین ... از

... كَانُوا ... يُؤْفَكُونَ بر گردانیده میشوند از راه صدق ... دروغ

سرای دنیا ... خبر ... از قول اهل علم و ایمان ... وَقَالَ الَّذِينَ

و گویند آنکه أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ ... اکابر امور ... لتحقیق

ایمان و علم در جواب کفار ... لَقَدْ لَبِثْتُمْ ... درنگ کردید ... فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن ...

... إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ

تا روز ... فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ

پس این روز ... وَلَكِنَّكُمْ ... لَا تَعْلَمُونَ ... حق

... فیومئذ ... کانال ... وَلَا يَنْفَعُ الَّذِينَ

ظَلَمُوا ... مَعْذِرَتُهُمْ ... وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند

... وَلَقَدْ ضَرَبْنَا ... لِلنَّاسِ ... فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ...

در بیان توحید و حشر و نشر و صدق رسل ... هر قصه ... آن ...

لکن بسبب عناد و لجاج اصلا التفات بآن نکرده ولئن جئتهم و اگر بیاری تو ای محمد بایشان بآیة آیتی از آیات قرآن یا معجزی از معجزات لیقولن
الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه کافر شده اند از فرط عناد و نهایت تمرد و لجاج ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان الا مبطلون مگر آرندگان
و اتیان نمایندگان بامر باطل و غیر واقع پس آنچه میگوید در باب ایمان و وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب همه دروغست و بی حقیقت است نزدیک ایشان
آلوده اند و جز دلائل کذلک مثل این طبع و وضع مهر خدا یطبع الله مهر مینهد خدای علی قلوب الذین لا یعلمون بر دلهای آنانکه نمیدانند
یعنی طلب دانش نمیکنند مراد آنست که آنکه طلب دانستن نخواسته با وجود آیات ظاهره و حجج واضحه بر آن و مقتضی بر خرافات که آن اعتقاد کج
اند عن تخلیه ایشان کرده و در خذلان فرو میگذارد و طریق لطف و توفیق از ایشان مسدود میسازد تا بر وجهی میرسند که گویا بر
دل ایشان نهاده اند و سبب شبهت و رانکه جهل مرکب ادراک حقیقت و در حجت تکذیب محق و حقیقت لطف و توفیق نمیکند که فایده دهد باو
در آن خود سالها از وادی ضلالت بی هدایت است اما آنکه در جحود و عناد و انکار بر وجهی راسخ که اصلا نظر التفات بکلمات دلایل هادیه نکنند با وجود
وضوح آن بر طریقه حق حقیقت آیه او که اگر نشستیم الطاف نمایند ایشان بیچاره اند و لطف موعظه سبب ایشان که در دنیه موعظه و فایده
دلهای جز جزلت فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد ان وعد الله حق بدرستیکه وعده خدای بنصرت و اعلای کلمه و غالب شدن تو بر جمیع ادیان حق
درست و ثابت بآن وفا خواهد کرد و خلاف در وعده او راه نیابد پس التبشیر الکاذ وعده خواهد کرد و لا یستخفنک الذین
لا یوقنون و باید که بر خفت و سبکی ندارند اماکن بیکمان نمیشوند در امر معاد لیس باید که تکذیب ایشان ترا در دعوت توقف نماید چه ایشان
اهل شک و ضلال اند و ایشان را بدعت ایشان در امر خود ثابت قدم باش و در دعوت راسخ شو سورة لقمن ابی بن کعب از حضرت رسالت علیه السلام
روایت کرده که هر که سوره لقمان بخواند در قیامت رفیق و مصاحب لقمان باشد و بعدد هر که امر بمعروف و نهی از منکر کند خدای تعالی او را ده حسنه ثواب
و محمد بن جبیر از پدر خود روایت کرده که ابو جعفر علیه السلام فرموده هر که سوره لقمان قرات نماید در شب حق تعالی سی فرشته را بر او موکل نماید که حفظ او کنند از
ابلیس و جنود او تا صبح و اگر در روز تلاوت نماید نگهبانی او نمایند از ایشان تا شب و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الروم فرمود بآیات دال بر صحت
این سوره مفتتح کرد بآیات قرآن و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الم ذاتی حروف مقطعه مبادی سور را مفاتیح اسمائه الله دانسته اند و الم
گفته اند که الف الرب است و لام ملک و میم مجید انا اسم و جمیع صفات الکمال و منی الغفران دال الا یعنی منم معبود که مراست همه صفات کمال
و از منست آمرزش و لطف و بعضی آنست که معنی انه العلیم اللطیف منم که میدانم همه چیزها را تلک آن آیات آیات الکتاب آیتهای قرآن
الحکیم که خداوند حکمت و محکم و استوار که در نیابد و فصلیت حاکم کننده میان حلال و حرام هدی و رحمة در حالتی که آن آیات راه نماینده است
بحق و بخشایش است از خدای للمحسنین مر نیکوکاران را که توحید اند بس مؤمنان را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز
موصوف بشرایط و ارکان و در اوقات معینه ادا میکنند و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة و جهم بالآخرة هم و حال آنکه ایشان بآخرت
برای دیگر هم یوقنون ایشان بیگمانند که بیچگونه شک ندارند و تصدیق میکنند اولئک آن گروه که موصوف اند بصفات علی هدی بر راه
راستند من ربهم از جانب آفریدگار خود و اولئک هم المفلحون و آن گروه ایشان رستگاران و فیروزی یافتگان از مقاتل و کلبی مرویست که نضر بن
حارث بطریق تجارت بفارس رفت و قصه رستم و اسفندیار خرید و در مجالس قریش بر ایشان میخواند که همه سخنان و لغو قصه میخوانند ولاف میزد که اگر

محمد صلی الله علیه و آله از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از رستم و ملک روم و فرس حکایت کنم که عجم سخن بگویم حق تعالی این آیت فرستاد که وَمِنَ

النَّاسِ و از جمله مردمان مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بازی که مردمان را بسبب شنیدن آن از یاد حق باز میدارد یعنی احادیثی که اصلی ندارد و اساطیر

اخباری در آن نیست و مضحکه و فضول کلام است پس معنی آنست که سخن فریب دهنده و مشغول سازنده و بی نتیجه اخباری میخرد و بر مردمان میخواند

لِيُضِلَّ تا گمراه سازد ایشان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی از استماع قرآن و دین اسلام بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش یعنی علم ندارد بحال آن کاری که میکند

و بدی عاقبت آن عالم نیست و بتحقیق آن عارف نه وَيَتَّخِذَهَا و فرا میگیرد راه خدا را هُزُوًا افسوس و سخریت و حق تعالی بعضی از اینجا میگوید

تا فرا گیرد دین خدا را بسخریت أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آن گروه مر ایشانراست عذابی خوار کننده که قتل و غارت است در دنیا و عذاب دوزخی

در عقبی بجهت اهانت ایشان بحق باختیار باطل برین و اکثر مفسران برآنند که مراد بلهو حدیث غناست و این قول ابن عباس است و ابن مسعود

و مروی از امام جعفر علیه السلام و ابی الحسن الرضا علیهم السلام و از مجاهد نیز مرویست که آیت در شأن آنها که کنیزان غنا گوینده خریدندی و مردم را

باستماع الحان و الحان ایشان از سخن شنودن باز داشتندی و ایشان را بران داشتندی که معاشرت کنیزکی که اراده اسلام کند تا مشغول آن الحان

کنند و ایشان از قصه برکشید و درکشف آورده که نضر بن حارث مغنیات را میخرید و هر که از کسی میشنید که قصد اسلام دارد کنیزک مغنیه را پیش او

اورده میطلبید نزد مغنیه خود با او میگفت که بدو طعام و شراب ده و برای او غنا کن و بعد از آن با آن شخص میگفت که این بهتر است از آنچه محمد صلی الله علیه و آله

ترا بآن دعوت میکند از نماز و روزه و مقاتله کردن پیش او و ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حلال نیست بیع کنیزان مغنیه و نه شرای آن

و نه تجارت در ایشان و نه در بهای ایشان مراد آنست که بیع و شرای مغنیات حرام است گاهی که غرض از آن غنای او باشد برای او در اقتصای آنکه

مردمان بجهت استماع آن از دین و عمل صالح بازمانند و بعد از آن فرمود که هیچ آنکه ای که نفس مبد فرمان اوست که هیچکس صوت خود را بر نداشت مگر آنکه

سوار شوند با او دو شیطان و پاهای خود را بر پشت و سینه او زنند تا وقتی که ساکت شود و نافع از ابن عباس نقل کرده است که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله

شنیدم که در تفسیر آیه ومن الناس من یشتری لهو الحدیث فرمود این کسیست که لهو و باطل کثیر النفقه باشد و دیگر اخبار که نقله کنند نقل و اول

تا ختم آیه ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که باز دارد گوشهای خود را از غنا تا خوش نشنود آواز روحانیان بشنود

در جنات که گفته روحانیان کیستند فرمود قاریان اهل بهشت و از ابو امامه مرویست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی مرا فرستاد و تا هدی

و رحمت عالمیان باشم و مرا فرموده است که امر کنم و امحو کنم در حدیث آمده است که در روز قیامت منادی گوید کجا اند آنانکه گوشهای خود را از لهو و مزامیر

شیطان نگاه داشتند ایشان را در ریاض مسک جای دهید و حمد و ثنای خود را بایشان بشنوانم و ایشانرا اکرام کنم که لا خوف علیکم الیوم و لا

انتم تحزنون از ضحاک نقل است که غنا خانه مالست و سخط خدای و تباه دل و از قتاده مرویست که مراد از لهو الحدیث هر سخنیست که باطل بر

مدعای خود اختیار کرده و اذا تتلى عليه و چون خوانده شود بر آن کس که لهو حدیث خریده از قصه رستم و اسفندیار و مغنیات و سایر امور باز دارنده

از حق آیاتنا آیتهای کلام ما ولى روی بگرداند مستکبرا در حالتی که گردنکش بود در دین بجهت تکبر از شنیدن آن کَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا

گویا که هرگز نشنیده است آنرا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گویا که هر دو گوش او وَقْرًا گرانیست و قدرت بر استماع آن ندارد و مراد آنست که بر وجهی اعراض

کننده است از قرآن و سخن حق که گویا که سنگینی دارد تا نشنود فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک یعنی اعلام کن او را که عذاب الیم

سزاوار است بعد از آن از مآل اهل ایمان خبر میدهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته

لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ مر ایشانراست بهشتهای با نعمت و ناز خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حقا درست

راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست خداوند غالب که هیچکس بر وی غالب نتواند شد الْحَكِيمُ درست کار که هر چه کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد و بعد از وعده و وعید

در بیان قدرت و توحید میفرماید خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی تا مگر معلق است و اساس که تکیه بدو کند تَرَوْنَهَا در حالیکه

می بینید آن آسمانها را وَأَلْقَى و بیفکند وضع کرد فِي الْأَرْضِ در زمین بعد از آنکه آفرید رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار استوار أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ

بجهت کراهت آنکه جنبش آرد و حرکت دهد و مضطرب سازد شما را مرویست که پیش از خلق کوهها زمین بر روی آب حرکت میکرد مانند کشتی بعد از آن کوهها را

میخ زمین ساخت و لنگرها او ساخت تا آرام گرفت و در بعضی از نسخ آمده که جمله نوزده کوه را میخ زمین کرد تا برجای بایستاد و از جمله کوه قاف و ابو قبیس و حرا

و سینین و جودی و طور سینا و غیر آن وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده یعنی انواع حیوانات را در زمین [illegible] و بعد از

غیبت بتکلم التفات کرده میفرماید وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مانند [illegible] مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی که باران است فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین

بسبب آن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف كَرِيمٍ گیاهی نیکو بسیار منفعت هَذَا اینکه مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ

آفریده خداست فَأَرُونِي پس بنمائید بمن ای مشرکان که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز آفریده اند الَّذِينَ آنانکه مِنْ دُونِهِ بدون او و بعد از آنکه

ایشان را شریک خدا میکنید و مستحق عبادت او شمرید بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان که از جاده شرع در گذشته اند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا

که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شریک میسازند و بعد از بیان توحید و قدرت و حکمت خود بیان قصه لقمان و حکم او میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا

لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ و بدرستی که دادیم لقمان را عقل و فهم و حکمت که آن قول صواب است و فعل کامل که از جمله آن سخن توحید است و نفی شریک و در احادیث آمده

که مراد بحکمت آن قرآن و علم است در تقریر توحید و ایمان و نفی شرک و اضافه دلایل سمعیه آن مرویست که قصه لقمان حکیم و وصایای او بموجب

شهرت عظیم داشت و عرب در وهمی که بر لقمان ایشان رجوع کردندی از حکمتهای لقمان برای آن نقل زدندی حق تعالی از توحید خود در اخلاق [illegible]

وی و وصایای حسنه او خبر داد تا ایشان اقتدا باو نمایند در روایت وهب لقمان خواهرزاده ایوب علیه السلام بود و ابن خاله وی نام پدرش آزر

و [illegible] گفته که پسر باعور بن ناحور بن تارخ و تارخ پدر ابرهیم علیه السلام و در عین المعانی اولاد [illegible] در عهد [illegible] ثم از سلطنت داود علیه السلام [illegible]

و تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت و گفته بعضی هزار سال زیست و گفته اند که لقمان پیغمبر بود و قبل از بعثت فتوی داد و مراد بحکمت نبوت و نزد اکثر

علما پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و عبد الله بن عمر از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود از آنحضرت شنیدم که فرمود بلکه بنده مطیع بود و مراقبه بسیار کرد و نیکو

اعتقاد [illegible] و گفته اند غلام کسی بود [illegible] و کاری که [illegible] بود و در میان بنی اسرائیل قضا میکرد و بقول مجاهد [illegible] از

نوبه بود و [illegible] اسود اللون و غلیظ الشفتین بود روزی [illegible] کار [illegible] آمده و بر وی سلام کردند جواب سلام گفت [illegible]

گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توایم آمده ایم تا ترا خلیفه روی زمین گردانیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر

حکم حتم است از آن کار [illegible] طاعت [illegible] و اگر مرا مخیر ساخت عافیت اختیار میکنم و [illegible] فرشتگان گفتند [illegible]

و مرتبه بزرگ است چرا از آن امتناع میکنی گفت برای آنکه حاکم را حوادث بسیار در آن [illegible] و [illegible] خطر است و اگر [illegible]

در بادیهٔ البته و ظلمات شبهات افتند و در طریق وصول بحث خطا کنند و مرا آن حکمت دارم که در دنیا ذلیل باشم و در آخرت شریف و این مرتبه انبیاست از آنکه
در دنیا شریف باشند و در آخرت ذلیل و اینستام که هر که دنیا بر آخرت اختیار کند دنیا از وی فوت شود و از ثواب آخرت محروم ماند ملائکه را از این سخن عجب آمد
و از حسن نطق و حکمت او متعجب شدند بعد از آن تحفت و در خواب حکمت او سالک او و در وی حکمت مایه که ده هزار کلمهٔ حکمت از وی منقولست که هر کلام از آن عالمی
ارزد و بعد از آن نبوت و خلافت بداود علیه السلام عرض فرمود قبول نمود و در محن و شدت تکلیف افتاد و او هر گاه او را دیدی گفتی خوشا حال تو ای لقمان
که حکمت را بتو دادند و بلا و محنت را از تو بگردانیدند و در بعضی کلام چند از حکمتهای او مذکور قلم در سلک تحریر در می آید ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که روزی از علمای بنی اسرائیل یکی بر او گذشت و جمعی او را دید نزد وی نشسته اند و جمعی دیگر استاده اند و استماع کلام حکمت میکنند آن بزرگ بر وجه تعجب ازو
روی تحقیر او گفت ای لقمان تو آن بنده نیستی که شبانی رمهٔ فلان میکردی گفت بلی هستم بعد از آن پرسید که چه چیز ترا باین پایهٔ ارجمند رسانید جواب داد که چیز
سخن راست گفتن و ادای امانت کردن و ترک مالایعنی و آرزوها کردن فضیلتی عزیز و از حکمتهای لقمان می آورند که روزی خواجه او با دیگر غلامان
باغ فرستاد تا میوه ها بیاورند غلامان میوه ها را بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان دروغ میگویند
و خود میوه خورده اند خواجه گفت راستی این سخن با چه چیز معلوم توان کرد گفت ما همه را آب گرم بخوران و در صحرا ما را بدوان تا قی کنیم از درون هر که میوه
بر قی آید خاین است و چون خواجه بطریق سلوک نمود از حلق غلامان میوه بر قی آمد و از درون لقمان آب صافی ظاهر شد خواجه بعد از ظهور این حقیقت
بر وفور عقل و زکای او اطلاع پیدا کرد و شیفتهٔ سخنان او شد و دیگر از سخنان اوست که هیچ طعامی چون شیرینی نیست و هیچ تلخی چون تلخی خشم نه از
خالد بن ربعی نقلست که لقمان بنده بود حبشی خواجهٔ او را گفت گوسفندی بکش و هر عضوی از آن که پاکیزه تر است بیار لقمان گوسفند را ذبح کرد و دل و زبان
آنرا نزد خواجه آورد بار دیگر خواجه او را گفت که اخبث اعضا را بیار لقمان باز زبان و دل را آورد خواجه گفت حکمت این چیست
جواب داد که چون کسی را دل و زبان پاک باشد هیچ عضوی از وی پاکتر نباشد و اگر پلید باشد هیچ چیز پلیدتر از آنها نباشد عکرمه روایت کرده که
خواجهٔ او را عادت آن بود که در حال مستی کرم بگیره بار خورد چون هشیار شد به آنکه گرو باخته است لقمان را طلبید و گفت برای چه گفت باش
چاره و مطالب کنند چنین چاره نه لقمان گفت او گفت تمام آن بحر را بار خورد تا جمع آن آبها از رودخانه ها باز بند و حسبه کسیند تا وی
آنرا بخورد گفته را موافق نمیکنند و ایشان او را اقرار اقتضا کردند عبدالله بن زید گفت که لقمان از سفری باز آمد و با غلام خود در راه ملاقات کرد
و احوال پدر خود از وی پرسید جواب داد که فوت شد گفت مالک کار خود شدم و از کار خود پاک شدم گفتم از احوال زن پرسید جواب داد
که او نیز متوفی شد گفت فراش نو بستردم پس از حال خواهر سؤال کرد گفت رحلت نمود گفت عورتی داشتم مستوره از حال برادر پرسید گفت او نیز مرد
گفت آن لشکریم بشکست و بسنده مرویست که جمعه گاه مصاحب داود علیه السلام بود روزی زره میساخت و وی ساکت بود و تعجب میکرد چون تمام کرد
او بپوشید و خطابی کرد که این زره نیکو پوشیدنیست که در حرب لقمان او را گفت خاموشی حکمت است که کمی از کلام آن میشود و در لباب آورده
که روزی داود علیه السلام از لقمان پرسید که چگونه صبح کردی جواب داد که امشب بغیری بصبح در آمدم و عنان اختیارم در قبضهٔ اقتدار غیریست داود علیه السلام
در این کار تفکر کرد و نعره زد و بیهوش شد مرویست که مردی در وی نگریست لقمان او را گفت اگر می بینی مرا که هر چه اینست سطر است تعجب از آن کلام
لطیف و نازک فهم می آید و اگر چی بینی که کوته نظر است پس دل من نیست که بنده سرای دی در خف انکار دل است در آنجا گفت لقمان که جامه بافته کرد

که طول جلوس او در قضاء حاجت علت بواسیر می آورد و موجب بواسیر است پس بهتر است بنشین و بشتاب بر خیز و برخیز که مولای وی این چند کلمه را در باب آن کلام تو

در خبر است که از او پرسیدند که بدترین مردمان کدام است گفت آنکه هیچ باک ندارد از آنکه مردم او را بد کار بینند گفته چرا شنیدی زشت روی تو گفت نقش را عیب مکنی

این عمل نقاش را و در کتاب مفرح الکفره الفقیه آورده که لقمان پسر خود را گفت ای فرزند جهاد عشق و رحمان بسیار در هلاک شده اند پس ایمان که او را کشتی آن

و توکل بر او را بادبان کن و تقوی را لنگر آن تو شه خود را از آن کتاب آن پس بر حجت مدلت است و اگر هلاک شوی بجهت ذنوب است و در خبر است که روزی لقمان

را گفت کرای داود از من هیچ کلمه که در آن علم و لیکن آخرین مضمر است اول آنکه هر عمل تو برای دنیا قدر بکن تو باشد در آن دوم آنکه عمل تو برای آخرت

قدر آن تو باشد در آن سیم آنکه غرض تو از طلب آزادی تو باشد از آتش چون نوع چهارم جرات بر معصیت بقدر صبر تو باشد بر آتش پنجم هر گاه اراده ای گناه کنی

بر جای خود کنی قصه جای کن که او ترا نه بیند آورد عبد یسره روایت کرده که فرموده که بود که لقمان سیاه کبت جسد شل و سلطنت و حشم و جمال ملک نداده و لکن

او مردی بود قوی در امر خدا و متورع در راه خدا و بسیار تحمل و غیض النظر و طویل الفکر و حدید البصر در روز خواب نکردی و در مجلس تکیه ننمودی

و آب دهن در آب نینداختی و بچیزی بازی نکردی و هیچگاه کسی او را در حالت بول و غایط و غسل ندیدی بجهت مبالغه در ستر و از هیچ چیز نخندیدی و غضب نکردی

بجهت خوف اثم در دین و بر آنچه هیچ کس نکردی و خوشحال نشدی از دنیا که با درسیدی و اندوهگین نگشتی بچیزی که از دو دور شدی و زنان بسیار

نکاح کرده بود و اولاد بسیار از ایشان آورده و اکثر ایشان فوت شده بطلب او و بر فوت هیچکدام گریه نکرد و اگر دو کس نزاع میکردند از ایشان جدا

تا کرد و چه صلاح آید میان ایشان هم جدا کردی و بسیار علما و فقها مجالس میکرد و تعیین قضا بای ملوک و سلاطین میکرد و بسیار نگاه میکرد و تفحص میکرد

انجه بایشان مبتلا شده اند و رحم میفرستاد بر ملوک و سلاطین و استغفار میکرد برای ایشان که بغرور این دنیا و ما میکرد بفضل با تحمل سلطان

غالب بشده و با هوای خود جهاد میکرد و از شیطان احتراز مینمود و سرزنش میکرد نفس را بچیزی که اهل این نوع میباشد پس بسبب این صفات حسنه حق تعالی

حکمت بر روی او کشاده است و قصه او در قرآن مجید یاد فرموده و گفته ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر کن خدای را

بر نعمت حکمت و غیر آن که تو را ارزانی فرموده ایم وَمَنْ يَشْكُرْ و هر که شکر کند خدا را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که شکر میکند لِنَفْسِهِ برای خود

چه نفع شکر که دوام نعمت و مزید است و استحقاق مثوبت در آخرت باو عاید است وَمَنْ كَفَرَ و هر که ناسپاسی کند بر نعمت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که

خدا غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر حَمِيدٌ سزاوار حمد است و اگر هیچ کس حمد او نکند او محمود است که همه کاینات بلسان حال حمد و ثنای او میخوانند و آنچه

لقمن و یاد کن ای محمد چون گفت لقمان لِابْنِهِ مر پسر خود را انعم و گفته اند که نام او ماثان یا شکرانست بعضی گفته اند که و هر نقد بر سر خود در

وَهُوَ يَعِظُهُ در حالتی که او پند میداد او را با پن وجه که یَا بُنَیَّ ای پسرک من تصغیر برای تلطف و ترحم است لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شرک میاور بخدای تعالی

إِنَّ الشِّرْكَ بدرستی که شرک آوردن لَظُلْمٌ عَظِيمٌ هر آینه ستم بزرگ است و بسیار از قصه در کتب از طریق شیخ جلیل و در میان که چون همین سخن را

ما در نشنیده و میان کرد حالتی که جمیع کاینات است ظلمت ظلم عظیم در خبر است که پسر و زوجه وی کافر بودند و لقمان پیوسته مر غطه و نصیحت ایشان میفرمود

تا کسلان آورد و نقد و ... حق تعالی تصدیق کرده و حسن خلق تعلیم او نموده شکر نعمت خود را عقب آن تنبیه کرد بر وجوب شکر گذاری برای والدین که

حقوق نعمت ایشان بر ولد بسیار است و فرموده وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ و وصیت کردیم و فرمودیم آدمی را بِوَالِدَيْهِ به نیکو بودن با مادر و پدر و فرمان

بردار بودن ایشان و شکر و چون گفتم این را باد کردیم متعارف شکر والدین بشکر خود است که او فاعل منعی است و والدین واسطه و در مرتبه از آن

بیان زیادتی نموده یا در بکند بقوله حَمَلَتْهُ برداشت آدمی را یعنی فرزند را اُمُّهُ مادر او مدت بسیار و برتنه وهنا سستی علی وهن
بر سستی یعنی ضعفی بالای ضعفی یا حین وضع وَ فِصَالُهُ و جدا کردن او از شیر فِی عَامَیْنِ در مدت دو سال بود چنانچه بود از ولادت
فرزند تا او عوض این مدت شیر دادن حمل و رضاع و تربیت روز زندگی بسته بستی شکر گذاری چنان بود و این آیه دلیل است بر آنکه
مدت رضاع دو سال است بعض وصیت کردیم ورثیا اَنِ اشْکُرْ لِی بانکه شکر کنی مرا بجهة طاعت وَ لِوَالِدَیْکَ و مر پدر و مادر خود را بر صله اِلَیَّ
الْمَصِیرُ بسوی منست بازگشت همه و بر شکر و کفران همه را جزا خواهم داد مروی است که شخصی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که با که نیکویی کنم
فرمود امک امک امک ثم اباک یعنی با مادر خود با مادر خود با مادر خود بعد از آن به پدر خود وَ اِنْ جَاهَدَاکَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو عَلٰی
اَنْ تُشْرِکَ بِی برانکه شرک آری بمن و انباز گیری مَا لَیْسَ لَکَ بِهٖ آنچه نیست ترا باستحقاق شریک گرفتن او عِلْمٌ دانشی یعنی چیزی
تقلید محض بدلیلی که دلالت کند بر استحقاق آن بلکه دلیل قایم است بر عدم استحقاق شریک فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشانرا در این وَ صَاحِبْهُمَا
و مصاحبت کن با ایشان فِی الدُّنْیَا در زندگانی دنیا مَعْرُوفًا مصاحبتی نیکو که پسندیده شرع و مقتضای کرم بود وَ اتَّبِعْ و پیروی کن در دین سَبِیلَ
مَنْ اَنَابَ اِلَیَّ راه کسی که بازگشته بمن بتوحید و اخلاص که در طاعت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع او که متصف اند بصفت ایمان و اخلاص
ثُمَّ اِلَیَّ بسوی منست مَرْجِعُکُمْ بازگشت تو و پدر و مادر تو یعنی مرجع همه شما بسوی جزای منست فَاُنَبِّئُکُمْ پس آگاه خواهم داد شما را
بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ باعمال که هستید که میکنید از خیر و شر یعنی مجازات خواهم کرد بر آن و مصاحبت نکو با پدر و مادر در دنیا و بود
بعد از آن دیگر باره از پند لقمان خبر میدهد که پسر خود را گفت یَا بُنَیَّ ای پسرک من اِنَّهَا بدرستی خصلتی که داری چه از طاعت باشد از خیر و شر اِنْ تَکُ
اگر باشد در خردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان در غایت خردی فَتَکُنْ پس باشد آن فِی صَخْرَةٍ در اندرون سنگی سخت
و دور از دسترس آوردن آن نهایت دشوار باشد یا در زیر صخره که زمین را بر وی نهاده اند و در زیر هفتم زمین است اَوْ فِی السَّمٰوٰتِ یا در آسمانها
با وجود رفعت و وسعت آن یعنی در اعلای مکان که محدب آسمانهاست اَوْ فِی الْاَرْضِ یا در زمین یعنی در اسفل مکان که مقعر ارض است یَاْتِ بِهَا اللّٰهُ
بیاورد و حاضر گرداند آنرا خدای در موقف حساب و بر آن حساب کند اِنَّ اللّٰهَ لَطِیْفٌ بدرستیکه خدای تعالی لطیف است یعنی دانا است بر دقایق علماً
خَبِیْرٌ احاطه کننده بکنه همه چیزها یا بکنه هر چیزی از امام جعفر علیه السلام مرویست که فرمود بر شما باد که یکی از شما گوید که گناه کنم و استغفار نکنم از آن زیرا که حق
فرمود که انها ان تک الآیه یَا بُنَیَّ ای پسرک من اَقِمِ الصَّلٰوةَ بپای دار نماز را با شرائط و ارکان وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ و امر کن بنیکویی وَ انْهَ
عَنِ الْمُنْکَرِ و باز دار از زشتیها دیگران را از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و عقل باشد و منکر آنکه مخالف آن باشد وَ اصْبِرْ و شکیبایی کن
عَلٰی مَا اَصَابَکَ بر آنچه که بتو رسد از شدائد و بلایا اِنَّ ذٰلِکَ بدرستیکه صبر و آنچه ترا بآن امر کردم مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ از معزومات امورست
یعنی آن چیزیست که عزم و قطع و وجوب رسیده است و الزام کرده از آن چاره نیست و ایجاب بر آن فرموده وَ لَا تُصَعِّرْ و میل مکن و مگردان خَدَّکَ
روی خود را لِلنَّاسِ از جهت مردمان یعنی منحرف مشو از ایشان متکبرانه بلکه بخلق نیکو روی آور بایشان و برحمت و تواضع وَ لَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ
و مرو در زمین مَرَحًا در حالتی که با فرح و شادی تمام باشی و خرامنده و نازان بسبب کاهلی و ناز پرستان که میخرامند از فرط فرح اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ
بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده که مانند متکبران بود فَخُوْرٍ بسیار فخر نماینده و نازکننده بمال و جاه وَ اقْصِدْ فِیْ مَشْیِکَ

و میانه باش در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطؤ پیره کرد که رفتن علامت خود سبکسارست و در حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواری بلکه و میانه رفتن که از

علامت تواضع است و بردباری از ابن مسعود روایت کرده اند که در جاهلیت مردی از روی نشاط و تجبر برفت حق تعالی زمین را امر کرد تا ویرا فرو برد و تا قیامت

فرو میرود از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که شتاب زدن در رفتار بها و جمال مرد ببرد واغضض و فرود آور و کم کن من صوتک از آواز خود یعنی

فریاد کننده و بغور زننده مباش در سخن انّ انکر الاصوات بدرستیکه زشت ترین آوازها لصوت الحمیر هرآینه آواز خرانست یعنی در آواز بلند تعالی صوت

فضیلتی نیست بلکه موجب حسنیت است و صوت حمار با وجود بلندی مکروه طبع است و موجب وحشت روایت کرده اند که مشرکان عرب برفع صوت تفاخر میکردند

حق تعالی این آیه فرود فرستاد ابن فحام آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آواز نرم را خوش داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در اکمل مذکور است که ای علی نفرما

بندگان مرا که خوش حالت آوازهای خود بلا و خوانند حرمی هم سوم و آنکه در روک ابیات ... و ذکر انکر صوت حمار با آنکه آواز حیوانات

هست که انکر است از صوت حمار جهت آنست که آواز آن نوع ... در کراهت و سفیان ثوری فرموده فریاد هر حیوانی تسبیح است الا خر که آواز

فریاد او از دیدن شیطانست و در حدیث آمده که آواز خر را از گوش بشنوید پناه گیرید بخدا که او شیطان رانده از رحمت حق را دیده که آواز او کشیده

سه از معصوم صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی سه آواز را دشمن دارد آواز خر و آواز سگ و آواز زن نوحه گر و از بعض اکابر روایت که آواز حمار از برای

جهر کاهلست و بانگ شهوت و بانگ حیات او راز گوش دیگر و صدای که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها است که انکر صوت علی صفات

بهیمی و سبعی بفتح اوست که ذکر او نمود ارباب ادب قبیحست و از روی کنایت ذکر او میکند ... و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که مراد از عطسه آنست

آواز بلند و رفع صوت در کلام قبیح که مرضی الهی نباشد و اگر رفع در دعا یا قرائت قرآن باشد مذموم نیست حق تعالی بعد از ذکر وصایای لقمان برای تنبیه بندگان

و التفات ایشان ذکر نعم خود میکند بر آوردن کائنات و تنبیه این معنی خود بر سبیل آن میفرماید که الم تروا آیا نمی بینید ای مکلفان انّ الله

آنرا که خدای سخّر لکم رام ساخت برای نفع شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه که از روشنی آن راه بینند و ستارگان تا بدانها

راه یابند و ابر و باد و باران که از آن منتفع میشوید و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و معادن و غیر آن

از امور نافعه که در آن تصرف میکنید بهر وجه که میخواهید و اسبغ علیکم و فراخ کرد و تمام ساخت بر شما نعمه ظاهرة نعمتهای آشکارا یعنی آنچه از وجوه

ممکن است ادراک و وجود آن از طول و عرض و اشکال و اعضا و اوراق و حلی و تنهوات و غیر آن از انواع نعم هویدا و باطنة و نعمتهای پنهان است یعنی آنچه از وجوه آن

ندانسته مگر اهل کشف چو امعان نظر کنند در آن مراد نعمت محسوس و غیر محسوس و حفص نعمه میخواند بصیغه جمع الحاق ضمیر یعنی نعمتهای او بجای حالتی که

آشکارا و پنهان است و علما را در ظاهره و باطنه سخنان بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را السیعیه وجه تعبیر کرده مهم را

که نعمت ظاهره نعمت ... صلی الله علیه و آله بر العدا و الدعا و بعضی از اقوال مفسرین که نعمت عقل است اینجا آورده میشود از ابن عباس مرویست که

ظاهره نعمتی است که علم بندگان آن نیکی کرده و باطنه مصالحی آن ... که بر آن عالم نیست و در روایتی دیگر ابن عباس نقل ظاهره و باطنه را از معصوم

صلی الله علیه و آله پرسید فرمود یا ابن عباس اما ظاهر اسلامست و ... الهی و افضال رزق بر تو و باطنه ستر اعمال سیئه و عدم

فضیحت آن یا ابن عباس حق تعالی میفرماید چه چیز را بنده مؤمن کرامت فرمودم که ... اول قبول نمودم دعای مؤمنین در حق او بعد از انقطاع

عمل او دوم عطا کردم ترکات او را ... در راه ... بلکه اکثر گناهان او کنم سوم پوشیدم عملهای بد او را پیش از آنکه

و بعد معلوم نموده‌ام ربع کونه که نعم ظاهره نعم جوارح است و باطنه نعم عقل و فهم و آنچه عطا کنیم شرایع است و باطنه حقایق و معارف است که بر ما گشت که نعم
ظاهره نعم دنیا و باطنه نعم آخرت و بعضی گفته‌اند که ظاهره حسن صورت و اعتدال قامت و تسویه اعضا و باطنه معرفت حق تعالی
و یا ظاهره قرآن و باطنه تاویل معانی آن و از باقر علیه السلام نقلست که ظاهره پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه از معرفت خدا آورده معرفت امام است
او و غیر آن و باطنه محبت ما است که اهل بیتیم و بستن عقد ما در دل و یا ظاهره نعمتی است که میدهد و باطنه آنکه دانسته شود که [illegible]
و یا ظاهره تسویه ظاهر است و باطنه تصفیه سرایر و یا ظاهره دولت که واسطه دعوت الی دار السلام و باطنه هدایت و [illegible]
و یا ظاهره ذکر است بزبان و باطنه ذکر در دل و جان و یا ظاهره غفران خطایا و باطنه غفران خطایا و یا تکثیر خلق و حسن خلق و یا [illegible]
و لقمه یعنی بچکان و باطنه نطق و عقل و یا لیل و نهار و یا تسویه اعضا و موافق ملائکه اعلی و یا صحت ادیان یا بصر و بصیرت و یا جذب منافع و دفع مضار
یا بنای اعمال و صفای احوال یا نبوت و ولایت این قول است تفعیل باقر علیه السلام و در روایت آمده که موسی از حق تعالی سؤال کرد که مرا از مخفی ترین
نعمت که بر بندگان است خطاب آمده که مخفی ترین نعمت [illegible] وجه [illegible] و حمل آیت است
بر نعیم [illegible] تفصیل آن بعضی [illegible] که قرآن قصه [illegible] حق تعالی آیه فرستاد وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت میورزد فِي اللَّهِ در کار خدای تعالی و میگوید که قرآن از نزد خدا نازل نشده بلکه اساطیر اولین است
که از ایشان گرفته است و [illegible] صلی الله علیه و آله بر اصحاب خود میخواند و در عین [illegible] یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که خدای تو را جز از
[illegible] و این آیه [illegible] و مراد مطلق اهل شرک که جدال میکنند در توحید و صفات او سبحانه و انکار آن میکنند
بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مستفاد از دلیل وَلَا هُدًى و نه راهی از پیغمبری وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و نه کتابی روشن بلکه بمحض جهل و تقلید مجادله میکنند
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر ایشان را بطریق نصیحت که اتَّبِعُوا پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه را که فرو فرستاده است خدای تعالی از قرآن و دین
قَالُوا گویند در جواب که قبول نمیکنیم دین و ملت شما را بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا
[illegible] در طریق آبای خود [illegible] از تقلید در اصول دین و [illegible] أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا اگر
بودی دیو سرکش که [illegible] يَدْعُوهُمْ می‌خواند ایشان را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بعذاب سوزان که آتش دوزخ است [illegible] کنند او را
و از [illegible] و [illegible] آنست که [illegible] تابع [illegible] خود باشند و اگر شیطان داعی آبای ایشان بود [illegible] آتش دوزخ است وَمَنْ يُسْلِمْ
وَجْهَهُ و هر که تفویض نماید [illegible] إِلَى اللَّهِ بدرگاه خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه نیکوکار باشد در عمل خود
[illegible] عمل فرع توحید است و اعمال او بوجه اخلاص باشد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه چنگ زده است و آویخته بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویزی
محکم [illegible] محکم‌ترین چیزی که در آن زنند و آویخته شوند [illegible] مستفاد [illegible] اراده [illegible] بکوه بلند [illegible]
برآید [illegible] محکم‌ترین [illegible] که از آن آویخته باشد مراد آنست که [illegible] محکم [illegible] که از آن آویخته از کوه بلند آویخته
باشد [illegible] در آن [illegible] بهر کلمه توحید [illegible] بمرتبه عالیه و درجه
رفیعه [illegible] وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا است رجوع او عَاقِبَةُ الْأُمُورِ سرانجام همه کارها [illegible] در آن تصرف نکند [illegible]

و آنکه بموضع است ثواب همه اعمال و آنکه عاقبت همه کس بحضرت اوست و من کفر و هر که کافر گردد چیست ای رسول فلا یحزنک کفره پس باید که اندوهگین
نسازد ترا کفر او که هیچ ضرر او در دنیا و آخرت بتو راجع نخواهد شد الینا مرجعهم بسوی جزای ماست بازگشت ایشان فننبئهم
پس آگاه گردانیم ایشان را بما عملوا بآنچه کرده اند و جزا دهیم ایشان را و عقوبت ایشان خواهد بود در دنیا و عقبی ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات
الصدور بآنچه در سینه هاست از خیر و شر پس همه پنهان ها آشکار است جزا خواهد داد بجای عمل ظاهر مراد است که همه را بر وفق اعتقاد عمل جزا دهد
خواهد بود نمتعهم برخوردار میگردانیم ایشان را از نعمت و سرور قلیلا برخورداری اندک در زمان کوتاه دنیا که آن قلیل است نسبت با آخرت و اگر چه متمادی باشد
ثم نضطرهم پس مضطر سازیم و بر وجه قهر بیاریم ایشان را الی عذاب غلیظ بسوی عذابی قوی و گران که همه را گرانبار گرداند از بار غلیظ
جرم پس از آن بطریق الزام حجت بر ایشان میفرماید که و لئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد کافران را من خلق السموات و الارض که کیست که آفریده
آسمانها و زمین را لیقولن الله هر آینه گویند خدای تعالی بجهت وضوح دلالت مانع از انکار آفرینش سموات و ارض غیر او و چون حجت اعتراف کردند
که موجب بطلان اعتقاد ایشان است از شرک قل بگو ایشان را الحمد لله شکر و سپاس مر خدای راست بر الزام شما و ملجأ شدن بآنچه مبطل اعتقاد
شماست بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که بدین اقرار ملزم اند لله مر خدای راست ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها
و زمینهاست همه مخلوق و بنده اوست پس آسمان و زمین غیر او مستحق عبادت نباشد ان الله هو الغنی بدرستی که خدای اوست بی نیاز از همه چیز است خود
قبل از خلق اشیا الحمید ستوده در همه صفات خود قبل از نطق اجناس و بعد از ستایش کنندگان ستوده و ستایش دارد چه اگر همه عالم بیان
و در اواخر سوره الکهف گذشته که جمهور اهل اعراض گفتند قرآن که در موضعی فرموده و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و در جای دیگر گفته و ما اوتیتم
من العلم الا قلیلا و کلام این هر دو متناقض یکدیگرست و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه علم منست کان بسیار است اما نسبت بعلم خدای بسیار اندکست حق تعالی
این آیت فرستاد که قل لو کان البحر الآیة اینجا نیز برای آنکه آن خبر دهد و لو ان و اگر آنکه بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درخت
اقلام قلمها و البحر و دریای محیط با سعت خود یمده مدد دهد من بعده از پس فنای آب او سبعة ابحر هفت دریای
دیگر مانند آن و مداد قلمها و بعد آبهای مداد شده کتابت کرده شدی ما نفدت نیست نشدی و بپایان نرسیدی کلمات الله علوم الهی و عجایب و غرایب صنع او
بر سبیل آن قلمها و مداد کلمات عبارتست از معلومات و مقدورات حق تعالی که متناهی اند و چون معلومات و مقدورات حق تعالی متناهی اند لیکن عدم
ازان با آنکه متناهی باشد و یا مراد بکلمات اسمای الهی است که اگر همه دریاها مداد گردد در عقبا و با حکم و فرمان او و نیستی که در دنیا و عقبی میدهد
منتهی نگردد و عدم تناهی کلمات حق آنست که قلم و مداد متناهی است و کلمات الهی بسیار غیر متناهی ان الله عزیز بدرستی که خدای
غالب در حکم و فرمان نهایت خود حکیم داناست هیچ چیز از علم و حکمت او بیرون نیست و در میان کار او خود در نیست میفرماید که ما خلقکم آفرینش
شمای اهل مکه و لا بعثکم و نه برانگیختن بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکتن زیرا که وجود کل بلا کاف متعلق
اراده و حیات او بقدرت ذاتیه او چه همه را بکلمه کن آفریده و هم آفریند در خلق آنها آلات و ادوات و اعانت و کار محتاج نیست چه کلمه کن
صد هزار عالم ایجاد کند و در لحظه امری ترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه در فعل او بر دیگر ... ای اهل قبور از قبرهای خود بس یکی عوت
او همه خلایق از قبرها بیرون آیند ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست همه اشیا را بصیر بیناست مبصرات و ادراک او بعضی از بعضی دیگر باز نماند پس خلق

همچنین است چه قدرت دائمه او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است پس جمله خلایق را یکبارگی زنده کرداند که یکی از دیگری مشغول نگرداند مقابل کنید که کفار و کیفیت

که خلقت ما را ملی کرده باطوار متعدده و مراتب متعاقبه که آن نطفه است و علقه و مضغه پس چگونه در آخرت در یک ساعت و یکبارگی همه را زنده تواند ساخت حقیقت

بجهت قول ابی بن […] آیه مذکوره […] نازل ساخت و بعد از آن صحت آن را استدلال کرد انیده بدلایل قدرت خود که میخواهد همه کس […] وجود الم تر آیا ندیدی

و ندانستی ان الله انکه خدای تعالی یولج اللیل در می آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنی روز و این قیلست که شب دراز آید و یولج اللیل و در

می آرد روشنائی روز در تاریکی شب از آن که روز بشب آید و با در تقادیر آن کم و زیاد میکند و سخر الشمس و القمر و رام کرد آفتاب و ماه

را که سبب منافع خلایق اند کل یجری هر یک از شمس و قمر میرود در فلک خود بر وفق حکمت الی اجل مسمی تا زمانی که نام برده شده است

یعنی تا منتهای معلوم شمس که آخر هر سال است و منتهای معلوم قمر که آخر هر ماه است و یا منقطع شود از جری که آن روز قیامت و ان الله

و آیا نمی بینی و ندانستی که خدای بما تعملون آنچه میکنید در نهان و آشکار خبیر داناست یعنی آن ذلک این تحت علم و شمول قدرت و حکمت

صنع با ان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب جمیع جهات الوهیت خود و ان ما تدعون و بسبب آنکه

آنچه شما میخوانید و خصص میکنید بعبادت یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند من دونه بجز از خدای الباطل باطل و هالک است و ان الله

و بسبب آنست که خدای هو العلی اوست برتر و متعالی برهمه الکبیر بزرگتر از همه بزرگی ذات و برتر و مسلط برهمه الم تر

آیا نمی بینی ان الفلک انکه کشتی تجری میرود در دریا فی البحر بنعمة الله بنعمت و احسان حق که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را

برای رفتن آن میفرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و رسیدن او و برخی از عجایب دریا ان فی ذلک

بدرستی که در امر کشتی و دریا و دیگر عجایب هر آینه آیات نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت عزت لکل صبار برای هر صبر کننده بر بلای

او و بر مشاق تکلیف و اتیان بفعل تعلق در آفاق و انفس شکور شکر کننده بر نعمای او و گویند مراد کسانی اند که ایمان […] است نصفی صبر و نصفی

شکر و قران از حال کشتی خبر میدهد و اذا غشیهم و چون فرا گیرد و بپوشد اهل کشتی را و بر زبر ایشان در آید موج کالظلل موجی در یا که

در بزرگی مانند سایبانهاست مثل کوهها یا ابرها […] دعوا الله بخوانند خدای را مخلصین در حالتی که پاک کنندگان اند له الدین

برای خدای دین خود را با اخلاص […] ترک خوف شدائد افتد هول علیه را که منازع فطرت اند زایل گردانیده باشد و […]

مقام فطرت اصلی رسانیده فلما نجیهم پس آنگاه که برهانید ایشان را و برساند بسلامت الی البر بسوی صحرا فمنهم پس بعضی ایشان

مقتصد راه راست دارنده بر طریقه عدل که آن طریق توحید است و بعضی دیگر گردیده از راه حق و منعزل بر باطل یعنی فراموش کنند دعا و نماز خود

و […] کافر میشوند و ما یجحد بایاتنا و انکار نمی کنند نشانهای قدرت ما را الا کل ختار مگر هر غدر کننده شکننده عهد فطرت اسلام و نقض عهدی

که در دریا با خدای خود کرده باشند کفور بسیار ناسپاس و منعم پروردگار خود را و گویند آیت در شان عکرمه بن ابوجهل […] خوانده […] در حین

احاطه موج دریا […] از آن خطاب بجمیع مکلفان کرده میفرماید یا ایها الناس ای همه آدمیان اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود

و ترک نافرمانیها کنید واخشوا و بترسید یوما لا یجزی والد از روزی که در آن قضا نکند و کفایت ندهد پدر عن ولده از پسر خود هیچ چیز را

یعنی نفعی باو نرساند و دفع عذاب از او نکند و لا مولود و نه فرزند هو جاز او قضا کننده یعنی نفع رساننده و باز دارنده […] عن والده شیئا

از پدر خود چیزی را از ثواب و عذاب گفته اند که این مخصوص است بکفار چه اولاد و آبای مؤمن یکدیگر را شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده
خدا بثواب و عقاب حق است و در آن خلاف ممکن نیست فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا بنعیم و عطای دلفریب
زینتهای آن وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ بعفو و کرم خدا و مهلت دادن او الْغَرُورُ و شیطان فریبنده با آنچه که برامل دور و دراز شما را
از راه ببرد و به توبه و مغفرت شما را امیدوار سازد تا بر معاصی دلیر گردانند بمضمون که امروز گناه کنید فردا توبه و گویند هر چه کرده باشید را معفو دارند تا اینکه عصیان کنند
و ترک اوامر الهی نمایند آن غرور است چون شیطان تا غیر آن او را خدع کند حارث بن عمرو محاربی که از جهال بادیه بود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده گفت ای محمد
ساعت قیامت کی ظاهر شود و تخمی که در زمین پاشیده ام در چه وقت بر آن باران بارد و زن من حامله است فرزندی که مخلوق خواهد شد پسر یا دختر و میدانم که عمل امروز
چه بود فردا بکدام عمل مشغول خواهم بود و مولد خود را میدانم که کجا است و فن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق تعالی در بیان اینکه علم این چیزها
مختص اوست و کلید اطلاع بر آن بدست هیچ ذی حیاتی نیست آیه فرستاد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عِنْدَهُ نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن
قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر کرده وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ و میداند آنچه در رحمهاست از نر و ماده و تمام
و ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی نیکوکار و بدکار مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا که چه کار کسب خواهد کرد فردا از خیر و شر و بسا هست که اراده
چیزی میکند و خلاف آن بفعل می آید و کلام معجز نظام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که عرفت الله بفسخ العزائم اشارت بدین است وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
و نمیداند هیچ نفسی بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ که بکدام زمین بمیرد و در کدام وقت موت بدو خواهد رسید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بهمه چیزها از
جمله آن علم اوست بمغیبات و هر گاه اراده او باشد انکشاف کند خَبِيرٌ آگاه بباطن هم چنانکه داناست بظاهر آن عمرو بن سعید روایت کند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله را پرسیدم که یا رسول الله هیچ علم هست که ترا نداده اند فرمود که کل علم بسیار داده اند بسیار علم است که مرا ادراک آن علام داده اند
و بسیار هست که مرا از آن واقف نساخته اند و بعد از آن فرمود و عنده مفاتح الغیب الآیه و این آیه را تلاوت فرمود از ائمه هدی علیهم السلام مرویست که این چیز
بر سبیل تفصیل و تحقیق غیر از خدای نداند ابن عباس فرموده که هر که دعوی کند که از این پنج علم کند که هر گاه دروغ گوید و کاذب است مراد آنست که علم این
مخصوص است بواجب الوجود و هیچکس را بر آن اطلاع نباشد مگر باعلام ملک علام تعالی بتوسط انبیاء و اوصیا یا بتوسط امامان هدی که حضرت حق تعالی ایشان
را حجت گردانیده و ودیعت نهاده که این امور را در دنیا ظاهر سازند پس منافی آن نیست که باعلام حضرت علام عالم بعضی از ایشان را حاصل شود

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک را بخواند گویا شب قدر را
احیا کرده است از ابوالزبیر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نخوابیدی تا الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک تلاوت نمودی [illegible]
گر این صورت بدل فراموش کردم فرموده هر سوره در قرآن فضیلت دارد برهم سوره های دیگر هر که این سوره را تلاوت کند حسنه برای او نوشته و سیئه
محو کنند و درجه رفیع یابد حسین بن علا از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که الم سجده در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در روز قیامت نامه عمل او را بدست
راست او دهد و آنچه از وی صادر شده باشد محاسبه نکند و از رفقای سید ابرار و ائمه اطهار باشد صلوات الله علیهم اجمعین و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که هر که این سوره را بخواند شیطان تا سه روز در آن خانه داخل نشود و بدانکه جمیع حم سوره لقمان بود باید که افتتاح این سوره بدین مضمون
کرده شود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که هر کتاب خدا را خلاصه هست و خلاصه قرآن حروف [illegible]

متعلق است و در الم گفته‌اند که الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته میشود و آن اوسط مخارج است و میم از شفه خیزد
و آن آخر مخارج است پس اشارت است بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق تعالی مشغول باشد و اشهر اقوال آنست
که الله اعلم است خلاصه آنکه مکرر گذشته و باقی اقوال در تفسیر این کلمه در مبادی سوری که مفتتح است بحروف مقطعه سبق ذکر یافته و جایز است که الم اکرام
این سوره و قرآن است که این سوره‌ها و آن تَنْزِيلُ الْكِتَابِ کتابی است فرستاده شده از پروردگار لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن یعنی
بی‌شبهه فرود آمده مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ آیا میگویند اهل مکه که محمد برباقته است از نزد خود نه چنین است
حق آنکه او بتنهای افترا و هم عاجز اند از چنانکه قرآن برباقته‌اند بَلْ هُوَ الْحَقُّ بلکه آن سخن درست و راست است مِنْ رَبِّكَ فرود آمده از نزد پروردگار تو
لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ قومی را که نیامده است بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد در زمان فترت است
که میان عیسی و خاتم الانبیاست لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان به بیم کردن تو يَهْتَدُونَ راه یابند یعنی مراد بلعل نه ترجی است یعنی تا مهتدی شوند یا بر ادله واضح
اگر عناد و جحود نکنند لهذا از پس بیان صفات کلام خود میکند برای تنبیه بندگان از ضلال بهدایت اللَّهُ خدای یکتا الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آنکست که آفریده آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست از حیوانات و نباتات و معادن و غیر آن فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار
شش روز از روزها ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است بغلبه و قدرت و کیفیت آن در سوره اعراف گذشته
لیس ای نیست شما را و دیگر ازو او [illegible] مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ دُونِهِ بجز او مِنْ وَلِيٍّ هیچ حامی که شما را یاری
دهد وَلَا شَفِيعٍ و نه هیچ درخواست کننده که شما را مددکاری نماید یعنی اگر از رضای الهی و طاعت او قدم بیرون نهید هیچ یاری نکند
و هیچ شفیعی شفاعت شما ننماید أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید از مواعظ آیات و نصایح قرآن و تفکر نمیکنید در آنچه گذشته تا حق آن
بر شما واضح شود يُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر کار دنیا از اسباب و حکمت ملائکه و غیر آن که نازل میشود از آسمان مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ
از آسمان بسوی زمین ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ پس عروج میکند آن امر موجود گشته و ثبت شده و صعود مینماید بسوی او یعنی ثابت میشود در علم او
و قسمی که موجود میشود و ثبت میگردد و وقوع وجود آن فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ در روزی است که هست اندازه آن أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال
مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما شماره آن میکنید مراد آنکه آن مشغولست میان تدبیر و وقوع آن یعنی حق تعالی تدبیر امری میکند که بعد از هزار سال دیگر وجود
خواهد شد و ابن عباس و حسن و ضحاک و قتاده و جماعت در تفسیر این گفته‌اند که حق تعالی تدبیر امور میکند بر حسب اراده خود از آسمان در زمین
و میفرستد ملکی را که موکلست بر آن از آسمان بزمین پس صعود میکند آن ملک بسوی آسمان و در امر لوح مکانی که کاتب آن صعود نماید در روزی
که مقدار آن هزار ساله راهست یعنی آن ملک فرود می‌آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود در هزار سال میرسد زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله
راه است پس مقدار نزول و عروج آن هزار ساله راه بود و مجاهد برین وجه تفسیر کرده که حق تعالی تدبیر میکند و حکم هزار ساله میفرماید از برای هر شئی
پس ملکها آن نازل میشوند که بتدبیر آن و صعود میکنند که بسوی آنکه گذاشت آن در صحف خود تا آنکه آن هزار سال منتهی شود و بعد از آن دیگر باره حکم
هزار سال میفرماید تا بهمین دستور انقراض عالم پس الف سنه از برای نزول و عروج است در دنیا و همچنین الف سنه که در آیه دیگر و خمسین الف سنه از برای یوم قیامت
ذَٰلِكَ آن خدای که تدبیر امر میکند بر طریق مذکور عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناست بپوشیده و هویدا و نهان و آشکار یعنی داناست امور دنیا و عقبا

و با عقاب آنچه لهم بانه و خواهد بود لیس برامر هم چرا میکند و فوق ملک العزیز غالبست بر امر و تقدیر الرحیم مهربانست بر بندکان خود نه بر الذی
آنخدای که احسن نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیزی را که آفریده است یعنی بار آن [illegible] بر مقتضای حکمت و [illegible] مصلحت جمیع مکونات
حسن بنده اگرچه متفاوت اند در حسن و کونه حسن [illegible] علمست یعنی خدای که عالمست که مکونه خلق بنا کرد بر وجه احکام و اتقان و بدا و آغاز کرد
خلق الانسان آفرینش آدم علیه السلام من طین از کل ثم جعل پس آفرید نسله ذریت و فرزندان او را من سلالة از خلاصه و نقاوه [illegible]
آورد از صلب او من ماء مهین از آب ضعیف و خوار یعنی نطفه که در نهایت حقارت و خوارست ثم سواه پس سویه و تقویم فرمود اعضاء
اعضای او جنین قالب او را برابر استوار [illegible] و نفخ فیه من روحه و دمید در وی از روح خود پس اضافه روح بخود کردن برای تشریف و تکریم
آدمست و اظهار آنکه وی مخلوقی شریف و عجیب است و او را شان و مرتبه ایست که مناسبت دارد بحضرت ربوبیت [illegible] که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و مصطفی کرم من عرف نفسه فقد عرف ربه و جعل لکم السمع و گردانید برای شما [illegible] آفرید برای ما گوشها تا بشنوید قلیلا ما تشکرون [illegible] اندک سپاس
داری میکنید و یا شکر میکنید شکر اندک [illegible] نعمتهای حق [illegible] شکر گذاری این نعمت قیام نمی نمایید و قالوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و
امثال او از روی انکار وجود ءاذا ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی چون در زمین خاک شویم و از هم ریخته گردیم چنانکه اعضای
ما از اجزای خاک تمیز نباشد ءانا آیا ما این هنگام که با خاک برابر شده باشیم لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهیم بود هرگز مبعوث نشویم
بعد از آنکه خاک شده باشیم بل هم بلکه ایشان بلقاء ربهم برسیدن بجزای پروردگار خود در آخرت کافرون ناگرویدگانند ببعث و نشور
و ثواب و عقاب و حساب قل بگو ای محمد یتوفیکم تمام فرا گیرد روح شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است [illegible] قبض ارواح
ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار خود ترجعون باز گردانیده شوید برای حساب و جزا [illegible] عزرائیل [illegible]
[illegible] قبض [illegible] همه زمین نزدیک ملک الموت مانند طشتی است که از هر جا که خواهد [illegible]
و در تفسیر ابو اللیث مذکور است که ملک الموت را دو رویست [illegible] آتش که بدان روی [illegible] قبض کند [illegible]
که بدان روی [illegible] که بدان روی ارواح مؤمنان توفیه کند [illegible] از نور [illegible]
[illegible] قبض [illegible] ملائکه رحمت [illegible] در خبرست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود شب معراج [illegible]
در روی من خندیدند و اظهار بشاشت کردند مگر فرشته در میان آن [illegible] بود و لوحی در دست [illegible] در وی نگاه میکرد [illegible] سلام
کردم جواب سلام من داد و در روی من تبسم نکرد گفتم ای جبرئیل این فرشته کیست گفت ملک الموت است [illegible] هرگز نخندیده [illegible]
وی رفتم گفتم ای ملک الموت [illegible] جان [illegible]
[illegible] گفتم این لوح چیست [illegible] آجال [illegible] در این سال منقضی خواهد شد [illegible]
قبض روح [illegible] ابن عباس [illegible] ملک الموت [illegible] از هر جا که خواهد [illegible]
و [illegible] ملک الموت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود همه اوجاع و امراض که واقع شود
[illegible] ملک الموت حاضر شود [illegible]

وبسیار بیطاقت شود از بهر آنکه بسی کوتاه از دنیا است من خرجی ام که بعد از من چیزی در سوطه و بعد بی تا شسته اجابت پروردگار خود کنی خواه برغبت و خواه باکراه
چون قبض روح او کنند و حوریان و مقیمان بهشت و فغان آینه کو نبد ایشان که هر که فرمان ما ببسکنند و هر که میکرینه که اسود الکه کس بستم مر او نکردم و اجل
قبل از اجل او روح او قبض نکردم و روزی او نخوردم بلکه صدای او را بخوانده وی اجابت دعوت او نمود پس با هر کس شما بر نوح خود مگرید نزد وی
پس مجتبی بر او باز عود و رجوع بسیار خواهد بود تا از شما هیچ کس باقی نگذارم بعد از آن از حال مشرکان خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر بینی ای بیننده
إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان مشغول را از آنچه معاصی که معظم آن شرکست نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ افکنندگان باشند سرهای خود را در پیش در زیر وقت ایستادن
خجالت و ندامت و شرساری عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود در موقف عرض حساب که خطاب متولی حساب بندگان باشد گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما
أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنودیم از تو تصدیق بعهد انبیا اهل رستخیز و آواز صور را شنیدیم فَارْجِعْنَا
پس باز گردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کار نیک إِنَّا مُوقِنُونَ بدرستی که ما بیکمانیم و تیقن از برای عصیان ظاهر کرده
کردیم آنها و مارا شکی در آن نماند چون مشرکان این سوال کنند حق تعالی گوید وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَآتَيْنَا هر آینه میدادیم در دنیا
كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا هر نفسی را آنچه راه یافتنی بوسیله آن بسوی ایمان و عمل صالح هم بر وجه الجا و اضطرار بر ایمان میداشتیم
اما چون تکلیف مقتضی اختیار است نه اجبار چه مکلف باید که باختیار ایمان آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد از جهت آن مطالبه ایشان نمیکنیم بلکه تبیین
امر ایمان نمودیم و الزام اختیار کفر و ایمان را بر حسب ایشان وادیم که فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و ایشان ضلال را بر هدایت اختیار کردند
و ایشان عذاب گشتند بجهت آنکه سبق مایه کرده وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي ولکن ثابت شده است این گفتار از من که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی أَجْمَعِينَ در حالتی که همه مجتمع باشند و در آن دوزخ شما را خطاب چون باز طلبکاره کفر پیشه دیده باشند
باز که ایشان را بجهة ظهور حجت ایمان بر ما فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی ترک کردید و فرا گذاشتید
و نیستی گرفتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا رسیدن شما باین روز حشر که ایمان اختیار را إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که ما فراموش کردیم یعنی ترک کردیم و فرا گذاشتیم
شما را در عذاب دایم و الهلا شما را یاد نیاوردیم مستحق که خبر بلا از ترس گذشته و بیاد نیاورید نیش شما معامله با ایشان کردیم وَذُوقُوا و بچشید ای
مشرکان مگر عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاوید را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنکه بوده که میکردید از کفر و معاصی مروی است که روز قیامت چون همه
منکران در صعید سیاست بپای نهند و حساب همه بکنند و اهل دوزخ را بدوزخ روان سازند فرشتگان از راه دوزخ باز آورد و گروهی دیگر بشفاعت
همچنان از دوزخ خلاصی یابند جمعی دیگر بشفاعت بهتران و فرقه دیگر بشفاعت مؤمنان بعد از آن رحمت الهی بصورت خوب بر آید و گوید
بار خدایا مرا شفاعت مرتبه حق تعالی فرماید که شفاعت کن در حق هر قوم و هر کس که مرا در وضعی یاد کرده باشد و مرا مرتبه و با امیدوار بوده در همه عمر خود کاری
مرا از روی خوف و رجا خوانده پس شفاعت او هر مؤمن و هر کس که بعد باشد از دوزخ بر آید و براه بهشت روانه شوند و دوزخ ماند مگر کسی که مدام
بدو مشابه تکلیف که بجهت کفر و شرک آنگاه نوبت باز آورد ای دوزخ را بر روی ایشان در بندند که هیچ راحت دوا نیابد و هیچ غم از آن بر نخیزد و مسکنان
یا شب نگویند که فذوقوا بما نسیتم تا آخر و بعد از ذکر عاقبت اهل شرک و طغیان بیان حال مؤمنان نماید که إِنَّمَا يُؤْمِنُ همین است که میگرویدند بِآيَاتِنَا
بآیتهای کلام ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا آنان که چون پند داده شوند بآن آیتها خَرُّوا سُجَّدًا بروی در افتند سجده کنند کان از خوف از عذاب ربها

واستغفروا و تسبیح و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد تسبیح نمودن بحمد و ثنای پروردگار و ایشان [illegible] از صفات او و اقرار کنند

مراتب او را ستایند و ایمان [illegible] از عذاب سجده او در برابر [illegible] و برای توفیق الهی که ایشان را بایمان و هدایت شکرگزاری کنند و هم لا یستکبرون

در حالتی که سرکشی نکنند از ایمان و سجود و طاعت تمام اطاعت او کنند و بعبادت او مشغول شوند این سجده از عزائم اربع است باجماع اهل البیت

علیهم السلام بر خواننده و شنونده آن سجده واجبست و این سجده [illegible] چون بنده قصد کند و منقولست که این آیه [illegible]

و تصدیق کنند که دلایل وجوب و [illegible] او سبحانه در همه اشیا جاریست و روایتست از انس [illegible] که منازل [illegible] انصار از مسجد [illegible]

و آله و سلم چون نماز شام آن قوم با امام بجماعت ادا کردندی [illegible] تا وقت ادای عشاء در مسجد توقف نمودی نماز گزاردندی و بمنازل خود رفتندی

تا وقت نماز خفتن بجماعت با آنحضرت دریابند حق تعالی در شان ایشان این آیه فرستاد که تتجافی جنوبهم [illegible] عن المضاجع

از خوابگاهها بدعوت [illegible] میخوانند پروردگار خود را خوفا از عذاب و طمعا در رحمت [illegible] از

رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که این آیه در شان جمعیتی که نماز عشاء و صبح بجماعت کنند [illegible] و اگر در آن که در شان متهجدان و شب خیزان که [illegible]

شب [illegible] سر بر بالین غفلت ننهند [illegible] پهلو از بستر گرم و [illegible] بر قدم نماز بایستند و در شب دراز با حضرت کارساز راز گویند

و این قول حسن و مجاهد و عطاست و مرویست از امام جعفر و امام [illegible] علیهما السلام و [illegible] از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت جمعی در سفر غزوه تبوک با

رسول خدای صلی الله علیه و آله بودیم و از شدت حرارت [illegible] آفتاب [illegible] شده بودیم و چون هر جمعی [illegible] شدند من با رسول خدای صلی الله علیه و آله

[illegible] پس نزدیکتر رفتم و گفتم یا رسول الله مرا عملی تعلیم فرمای که مرا به بهشت در آورد و از دوزخ دور گرداند فرمود که از چیزی بزرگ سوال

کردی و [illegible] آسانست بر کسی که خدای تعالی بر وی آسان گرداند و طریق آن اینست که خدای را بپرستی [illegible] و روزه ماه رمضان بداری بعد از آن فرمود

که اگر خواهی ترا ابواب بهشت راه نمایم گفتم بلی یا رسول الله فرمود روزه سپریست از آتش دوزخ و صدقه خشم خدا را فرو نشاند و نماز کردن در میانه شب برای

رضای خدای [illegible] بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که تتجافی جنوبهم الآیه و گفت خبر دهم [illegible] گفتم بلی خدای تو گردم پس زبان خود

بدست گرفت و فرمود زبان خود را نگاهدار من گفتم یا رسول الله ما را بگفتار زبان مواخذه کنند فرمود [illegible] مردم را بر روی [illegible] الا [illegible]

[illegible] روایت [illegible] که شنیدم که آنحضرت فرمود چون روز قیامت باشد [illegible] منادی ندا کند و گوید [illegible]

شب خیزان [illegible] از جاهای خود [illegible] بعد از آن [illegible] خلایق شروع کنند و [illegible] روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود

[illegible] که نماز شب [illegible] از امام

[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible] نماز شب

[illegible] علیه السلام [illegible] علیک بصلوة اللیل [illegible] بصلوة اللیل [illegible] فرمود

ای علی بر تو باد [illegible] نماز شب [illegible]

[illegible]

[illegible]

و در آن ابتهالهای زار و گریهای بیشمار کردی به مضمون ... به نمطی که مر ترا ... من خیال تو و گریهای درد آلود از پیغمبر صلی الله علیه و آله

در تفسیر این آیه روایت کرده اند که قیام العبد من اللیل یعنی این قیام بنده است در شب برای ادای طاعت و وظایف عبادت از حضرت رسالت مروی است

چون روز قیامت باشد حق تعالی اولین و آخرین جمع کند منادی ندا در دهد بر وجهی که همه خلایق بشنوند که زود باشد که بدانند اهل جمع امروز که کیست

اولی بکرم پس ندا کند که برخیزند جمعی که پهلوهای ایشان خود را از مضاجع دور کرده اند از برای عبادت پس ایشان برخیزند و ایشان اندک باشند

و دیگر باره ندا رسد که باید برخیزند آنانکه باز نمی داشت ایشان را تجارت و سودا و معامله از ذکر خدا ایشان برخیزند و اندک باشند و دیگر ندا کنند که کجا اند

آنان که حمد خدای کردندی در سرا و ضرا و آن جماعت نیز اندک باشند پس همه را بسوی بهشت در آورند و آنگاه حساب خلایق کنند مالک بن دینار

گوید که از انس مالک سوال از این آیه پرسیدم گفت مراد جماعتی اند از اصحاب رسول که میان نماز شام و خفتن نماز گذاردندی و عبدالله بن عمر روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که میان نماز شام و خفتن مشغول شود حق تعالی برای او دو کوشک بنا کند هر یکی به مسافت ... راه از قتاده مروی است

که آن جماعت آنانند که میان نماز شام و خفتن نماز گذارند و این نماز را نماز اوابین خوانند و ابن عباس ... عطا گفته که میان نماز شام

و خفتن کند مستحب بود هشام بن سالم از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که میان شام و خفتن چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول فاتحة الکتاب یکبار

و آیه و ذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله نجی المؤمنین و در رکعت دویم فاتحة الکتاب یکبار و آیه و عنده مفاتح الغیب الآیه و در قنوت آن

بر دارد و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی

فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی ما انت اهله هیچ حاجت نخواهد مگر که اجابت مقرون گردد ... حق تعالی جمع اهل ایمان

فرموده حال این جماعت که شوق عبادت حضرت عزت سبحانه ایشانرا بیخود می سازد و مما رزقناهم و از آنچه روزی دادیم ایشانرا عطا فرموده

ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیرات یعنی بر درگاه ما عرض نیاز و گدائی میکنند و هر روز در راه ما نواله احسان ... و از آن

جهت ترغیب و تحریص اهل ایمان در طاعت بندگی ... بیان جزای ایشان میکند که فلا تعلم نفس پس نمی داند هیچ نفسی نه ملک مقرب

و نبی مرسل ما اخفی لهم آنچه پنهان داشته شده است برای ایشان ... کنندگان از خوابگاه و انفاق کنندگان من قرة اعین

از روشنی چشمها یعنی جزای که بدان چشمهای ایشان روشن گردد ... مسعود مروی است که در تورات نوشته است که حق تعالی آماده ساخته برای آنانکه پهلو از بستر بر دارند از برای

رضای خدا آنچه هیچ چشم ندیده است و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته آن را ندانسته و در حدیث قدسی نیز وارد شده

که آماده کرده ام برای بندگان صالح خود آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر بشر نگذشته و اهل ایمان که در شب و روز

مشغول عبادت بوده اند خدای تعالی ایشانرا جزا داده جزاء بما کانوا یعملون به سبب آنچه بوده اند که با اخلاص میکنند عمل ...

ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود از جانب مادر با امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخرت در آمده گفت ای علی تو کودکی و من جوان

از تو تیز زبان ترم ... و در میان لشکر از تو پایدارترم ... امیر المؤمنین در جواب آن ملعون

فرمود که خاموش باش ای فاسق ... برای آن که مفاخرت کنی وجه زهره آن ... حق تعالی جهت تصدیق امیر ... این آیه فرستاد

افمن کان مؤمنا آیا آنکس که هست گرویده به خدا و رسول یعنی علی علیه السلام کمن کان فاسقا مانند کسی است که بیرون رفته از دایره اسلام یعنی ولید

نه یستوون برابر نیستند در شرف و مرتبه یا در جزا مؤمن و فاسق یعنی ولید پلید است که عثمان او را والی کوفه کرده بود و شبی خمر خورده بامداد بمسجد رفت

امامت کرد و نماز صبح چهار رکعت گزارده و در میان نماز زردی باقوم کرد و گفت بر چهار رکعت بخوانم که امروز نشاطم و سرخوشم مکان بسته کرده است

نامه نوشتند بعثمان و او سالار انجمن و آن ساخته عثمان کس فرستاد و او را طلبید و بعضی صحابه که حاضر شده گواهی دادند بر او که خمر خورده و در نماز آنچه

و نماز بامداد چهار رکعت گزارده و گفت انی بکم فالی نشیطا عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام مشورت کرد در حد او و هشتاد تازیانه حد با پسر عثمان او را حد زد و ای

در کوفه مشهور شد و در خلافت امیر المؤمنین چون مهم مهاجر و انصار با کفر بیعت کردند ولید و مروان و حکم و سعید بن عاص بیعت نکردند امیر المؤمنین فرمود چرا بیعت نمیکنید

ولید گفت زیرا که مرا تو نیاوردی و کینه خود را در دل های ما دارید و پدر مرا و پدر سعید را روز بدر کشتی و چون عثمان مرد مرا به نیابت او رد و بالاو عتاب کردی

و ما بشرط با تو بیعت میکنیم که مارا بر دیگران فرو نشانی چون از تو هراسان بودیم ... و کشنده گان عثمان را تعجیل اینک حضرت جواب داد که

اما آنچه گفتی مرا نیاوردی و بر کینه ساختی آن کینه آثار صدر دوای ما بود و عدم تعطیل احکام است و ترود من رسول الله را حقیقة بعد از رسول

با بنده تا من و اما آنکه گفتی مرا فرو نشان بسبب من مرا غیر از آنچه شرع تجویز کند تکلیف مکن از دایره شرع قدم برون ننهم و آنچه مرضی الله باشد آن عمل نمایم و ...

از من میتوانم که شمارا الحاق کردم و بدون ... از شما معصیتی ظاهر شود که موجب حد و تعزیر باشد ... و اما کشنده گان عثمان را آنچه در شرع

کران اثبات ... است ... این عمل کنم گفت اگر بیعت تو کنیم چه خواهی کرد و خود دشمن را محرومی سازم ... کسنه این الفرورة بحث ظاهر

کردند و با اهل ایمان مساوی نیستند حاصل که حضرت بیفرماید که مؤمنان و کافران ... با یکدیگر مانند چه منزل مؤمن در درجات خالد است و منزل فاسق در درکات

نزل جهنم تفصیل آن میفرماید که اَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى

پس مر ایشان راست بوستانهای که مأوای حقیقی است چه دنیا منزل است که ما ... از ارتحال باید کرد و کلاف عقبی که دار خلود است و گویند جنت المأوی جنتی است

از جنان بر یمین عرش جای ارواح ... شهیدان آن نام دارد اکنون ... که ارواح شهداء اصلی در آن جای گیرند ... آن ... نُزُلًا مومنان

خالص العقیده و مخلص العمل را همه نُزُلًا در حالتی که ... ساخته باشند و ما حضری که برای مهمان آورند پس از دخول این بهشت ... کلیه ... آن مراتب

بسبب آن از آن دار و بدانچه کانوا یعملون بسبب آنکه بوده اند که میکرده عملی که ... این کرامت شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفته اند از راه دین

بطریق کفر و ضلالت راسخ شدند فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس جایگاه ایشان آتش دوزخ است بجای جنة المأوی که مأوای مومنان است از نار در آتش دوزخ

مأوی دهند کُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه که خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا که بیرون آیند از آتش دوزخ بسبب ... از زبان عذاب آتش أُعِيدُوا فِيهَا

باز گردانیده شوند در آن ... در آن و در خبر آمده که هرگاه آتش دوزخ ایشان را بالا افکند تا نزدیک در های دوزخ رسند و توقع

بیرون آمدن کنند خزنه دوزخ بگرزهای آتش ... ایشان را و بقعر دوزخ اندازند وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شود ایشان را خزنه گویند مر ایشان را از روی اهانت

و زیادتی غیظ که ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بوده اید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و ... آیه

این کلام دالست بر آنکه مراد از فاسق کافر است چه غیر کافر مخلد در دوزخ نخواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل کفر را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى از عذاب

نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل است و اسر و قحط ... سال که ... بسته بودند و گوشت مرده سگ ... دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ

بجز از عذاب بزرگتر که عذاب مخلد است در آتش دوزخ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که ... باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند

امام محمد باقر علیه السلام فرموده که مراد از عذاب اکبر خروج مهدی آل محمد است بر کافران و مستهزئان ایشان در رجعت او و در باب [illegible] تفسیر [illegible] نقل کرده اند
علمای [illegible] است و اگر خروج مهدی [illegible] آیه اند و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردگار
او یعنی قرآن با حجج واضحه ثم اعرض عنها پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن انا من المجرمین منتقمون بدرستی که ما از مجرمان منتقمون انتقام
کشنده گانیم بهلاکت و عذاب [illegible] ظالمتر از هر ظالمی باشد پس هر گاه که حق تعالی از جمیع مجرمان انتقام کشد پس کسی که ظلم او بیش از همه باشد
نصیب انتقام آن بر چه او فزونتر باشد [illegible] مجرمان و [illegible] وجود آیات واضحه تکذیب معجزه میکردند و اکثر [illegible] آن [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] عالم و وعید مکذبان [illegible] از قصه موسی و تکذیب قوم او خبر داده که و لقد آتینا موسی الکتاب و بتحقیق که دادیم موسی را تورات چنانچه دادیم
ترا قرآن فلا تکن فی مریة پس مباش در شک من لقائه از دیدن تو کتاب را [illegible] و انک لتلقی القرآن گوید معنی آنست که شک مکن
در ملاقات موسی تو [illegible] از [illegible] عباس [illegible] که [illegible] خواهی کرد موسی را در [illegible]
او را حق تعالی وعده لقای داد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] موسی را خواهی دید [illegible] همان وعده [illegible]
[illegible] در لقای تو و برادر تو وقتی که حضرت رسالت بمعراج رفت موسی را در آسمان ششم دیدم [illegible]
[illegible] که مرا با آسمان بردند موسی را دیدم دراز بالا [illegible] و عیسی را دیدم [illegible] بسفیدی و سرخی
وجعلناه و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی را یا موسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا منهم و گردانیدیم
از بنی اسرائیل ائمة یهدون بامرنا پیشوایان که راه نمایند [illegible] احکام تورات [illegible] لما صبروا [illegible]
بر [illegible] قوم [illegible] طاعات [illegible] از اجتناب معاصی وکانوا بآیاتنا و بودند بآیتهای ما [illegible] علامات و معجزات که موسی را داده بودیم
یوقنون بیگمان [illegible] نظر در آن و همچنین گردانیدیم کتاب منزل بر تو سبب هدایت [illegible] و گردانیدیم از ایشان [illegible]
که هدایت خلقان کرده [illegible] آیات و معجزات [illegible] ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو یفصل
بینهم او حکم کند میان ایشان یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا فیه در آن چیزی که بودند در آن یختلفون اختلاف میکردند از امر دین
[illegible] اولم یهد لهم آیا راه ننمود [illegible]
کم اهلکنا من قبلهم [illegible] من القرون از اهل قرنها [illegible] قوم عاد و ثمود یمشون فی مساکنهم [illegible]
در مسکنهای [illegible] ان فی ذلک بدرستی که در [illegible] لآیات
[illegible] افلا یسمعون [illegible]
[illegible] اولم یروا [illegible] انا نسوق الماء [illegible] الی الارض الجرز
[illegible] فنخرج به زرعا [illegible]
[illegible] تأکل منه انعامهم
[illegible] و انفسهم [illegible] افلا یبصرون [illegible]

پامال کنند بر کمال قدرت حق پی نبرند که الحمد … نبات نوع از زمین خشک که مرده بود زنده گرداند این مردگان را نیز از موت ویقولون و میگویند

کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مؤمنان میگویند که ما ظفر خواهیم یافت بر مشرکان یا فتح خواهد بود و ایشان این سخن از روی استهزا و استعجال میکردند

در باب نزول عذاب بر ایشان و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله میگفتند که فتح که وعده داده شده است خواهد بود زود باشد ان کنتم صادقین اگر هستید راست

گویان آن در وعده خود مراد فتح مکه است و بعضی گویند حکم خدا است بر ایشان در روز بدر و قومی مجاهد مراد حکم است بثواب و عقاب در روز قیامت قل بگو ای محمد

در جواب ایشان که یوم الفتح روز فتح که روز حکم بثواب و عقاب است لا ینفع الذین کفروا سود نخواهد داشت آنهایی را که کفر ورزیده اند ایمانهم

گرویدن ایشان یعنی مقتولان چه در حال قتل … ایمان ایشان … ولا هم ینظرون و مهلت داده نشوند …

شوند و عذاب قتل ایشان در توقف افتد و یا اگر در روز قیامت ایمان آوردن نفع … و از عذاب مهلت یابند فاعرض عنهم پس روی

بگردان از ایشان از روی اهانت و اهمال و اگر … معلوم کرده وقت نزول آیه سیف است وانتظر و منتظر باش نصرت الهی را انهم منتظرون

هر آینه ایشان نیز منتظر اند که غلبه کنند بر تو و بر مؤمنان … و الحق علیه نصرت و غلبه … و اگر چون وعده الهی …

خواهد رسید پس کو ما منتظر … سورة الاحزاب ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة الاحزاب

بخواند و بر اهل خود و بنده و کنیز تعلیم نماید حق تعالی او را از عذاب قبر امن کرداند و عبد الله بن سنان از امام جعفر علیه السلام نقل کرده که هر که

سورة الاحزاب بسیار خواند روز قیامت در جوار سید ابرار و … باشد … حق تعالی در مختتم سورة السجده امر کرد حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله و سلم بانتظار نصرت و درین سورت امر فرمود آن حضرت را که در حین انتظار از نواهی اجتناب نماید و اطاعت کفار ننماید بسم الله الرحمن الرحیم

و اسباب نزول … از تفاسیر آورده اند که ابو سفیان بن حرب و عکرمة بن ابی جهل و ابو الاعور السلمی … از پیغمبر صلی الله علیه و آله امان

طلبیده از مکه بمدینه آمده بودند و در منزل … نفاق … عبد الله بن سلول که رأس و رئیس اهل نفاق بود … نزول کردند و روز دیگر

عبد الله بن ابی سرح و طعمة بن ابیرق که از اهل نفاق بود همراه گرفته بنزد رسول آمدند و گفتند ما را بلات و منات بگذار و بگو که ایشان را

شفاعت هست و عبادت ایشان را نفع … تا ترا با خدای تو بگذاریم … خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت شاق آمد و در روی مبارک در هم کشید ابن ابی …

و ابن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را … صلاح کلی در ضمن آنست عمر گفت یا رسول الله دستوری ده تا ایشان را بقتل آریم حضرت فرمود

من ایشان را امان داده ام … نقض عهد روا نیست … ایشان را از مدینه … و فرمود اخرجوا من هذه البلدة فی لعنة الله و غضبه

برخیزید و بروید ازین شهر که در لعنت خدا و غضب و خشم اوئید پس … یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده … اتق الله دایم و ثابت باش بر تقوی

بپرهیز از خدای در نقض عهد ولا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه و اتباع ایشان والمنافقین و منافقان مدینه را

چون ابن ابی و … قیس و … در هر چه موجب وهن و ضعف باشد در دین ان الله کان هر آینه که خدای هست علیما دانا بمصالح

… حکیما حکم کننده بوفای عهد یا عالم بمصالح و مفاسد و حکم نماینده بانچه مقتضی حکمت است پس آنچه فرماید … که محض مصلحت و حکمت باشد و گویند که یهود

مدینه از قریظه و نضیر و بنی قینقاع بعضی از ایشان از روی نفاق … در اسلام ایشان … بصغیر و کبیر ایشان

ملایمت مینمود و اگر قبیح از ایشان صادر میشد اغماض عین مینمود حق تعالی این آیه را نازل فرمود و نهی … که … خود …

المنفعة از مال خود بتو دهیم و شیبه بن ربیعه تعهد شد که من دختر خود را بنکاح تو درآورم و منافقان نیز گفتند اگر خبر نکنند ما را از اطاعت اهل مکه نکنی
ما ترا بقتل درآوریم حق تعالی فرمود که ای پیغمبر برگزیده فرمان کفار و منافقان مبر وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَى إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو
مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان فرمود إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ آنچه شما میکنید
از خیر و شر و صلاح و فساد خَبِيرًا دانا پس وحی میفرستد بتو آنچه صلاح تو در آنست و منع میکند از استماع قول کفره که در آن جز فساد نیست وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و توکل کن برضای الهی کار خود را با وی گذار که هرچه کند بر وفق مصلحت و حکمت کند و از غیر او اندیشه مکن وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
و بسنده است خدای کارساز و مهم که از جمیع امور نگاهبان و کفایت کننده مهمات است پس همه امور و صلاح تو قیام نماید و حافظ تو باشد
و دفع اعدا نماید از تو آورده اند که ابو معمر جمیل بن اوس مردی لبیب و فهیم بود و ادیب و بارها گفتی مرا دو دلست که بهر یکی از آن فهم میکنم
زیاده از آنچه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند و وقتی که از بدر گریخته بود میرفت یکی از نعلین در دست و دیگری در پای او بود ابو معمر
دیگری و بدین اطلاع یافته که ظن من بود دیگر آنکه این هر دو در پای من است و مردمان را معلوم شد که او دو دل نیست و دعوی که داشت
حق تعالی نیز تکذیب وی کرد در ادعای ذو القلبین و در این باب آیت آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ نیافریده خدای لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ هیچ مردی را دو دل
فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که هر قلبی معدن روح حیوانیست و منبع جمیع قوی پس یکی بیش نباشد و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند
که آن حضرت را دو دل است یکی با ما و یکی با اصحاب حق تعالی فرمود که دروغ میگویند هیچ کس را دو دل نیافرید و بعضی گفته اند که آن حضرت علم و حفظ
رسول را به استبعاد تعجب کرده گفتند همانا او را دو دلست و گفته اند این آیه متصل است به آیه متقدم و معنی آنست که ممکن نیست جمع میان اتباع شیطان
که یکی اتباع وحی و قرآن باشد و دیگری اتباع اهل کفر و طغیان و از ابو عبد الله علیه السلام نیز مرویست که حق تعالی دو دل نیافرید از برای یکی دوست دارند یکی
دوستی با قومی کند و بیکی دیگر محبت با دشمنان ایشان همچنانکه محالست که یک کس را دو دل باشد محالست که یک شخص هم زن کسی باشد و هم مادر
و یک شخص هم پسر کسی باشد و هم پسر دیگری چنانکه میفرماید وَمَا جَعَلَ و نگردانیده است خدای أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي زنان شما را که تُظَاهِرُونَ
مِنْهُنَّ که ظهار میکنید از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی حق تعالی زنان را که شما با وی گفته باشید این است عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي تو بر من چون پشت مادر
منی مادر نشان نخواهد زیرا که زوجیت مقتضی خادمیت و امومت مقتضی مخدومیت است پس در یک زن جمع نشود وَمَا جَعَلَ و نگردانیده خدای
أَدْعِيَاءَكُمْ پسرخواندگان شما را أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلیست و دعوت صورت عارضی پس با یکدیگر جمع نشوند ذَلِكُمْ
اینکه کسی را دو دل باشد و مظاهر را مادر حقیقی و پسرخوانده چون پسر حقیقی قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ سخنی است که شما بزبانهای خود
میگوئید و محض قولست و حقیقتی ندارد وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ و خدای میگوید سخن راست را که مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ
و او راه مینماید براه حق آیه اول در حق اوس بن صامت آمده که زن خود خوله بنت ثعلبه را ظهار کرد و عادت عرب آن بود که زن مظاهر را مطلقه میدانستند
و اصلا رجوع با وی نمیکردند و تفصیل این در سوره المجادله مذکورست و آیه دوم درباره زید بن حارثه کلبی که مردم او را زید بن محمد میگفتند چنانکه او مملوک
خدیجه بود رضی الله عنها و خدیجه او را قبل از وی بحضرت بخشیده بود و آنحضرت او را آزاد کرده و چون زید زن خود زینب بنت جحش اسدی را طلاق گفت
رسول او را بنکاح خود درآورد یهود و منافقان طعنه زدند و گفتند محمد ما را نهی میکند از آنکه زن پسر خود را بنکاح درآوریم و خود زن پسر خود را خواسته است

حق تعالی ورود کرد که پسرخوانده که کفیف پسر تواند بود و گفتار شما حقیقی و اصلی ندارد و مطابق واقع نیست اگر خدا میگوید و راه مینماید اُدْعُوهُمْ بخوانید فرزندان را

و نسبت دهید لِآبَائِهِمْ به پدران ایشان هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ آن خواندن راست‌تر است و در غایت صدق و درستی نزدیک خداوند و در صحیح بخاری

مذکور است که از ابن عمر نقلست که ما میخواندیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشان را

که نسبت دهید بایشان آبای ایشان را فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ پس ایشان برادران شمااند در دین اسلام وَمَوَالِيكُمْ و دوستان شمااند درین جهت برادران و دوستان

پس در خطاب ایشان بگوئید یا اخی یا مولای و بایشان بنی اعمام شمااند یعنی چونکه شما پدران ایشان را ندانید برادر دینی یکدیگرید ایشان پسران برادر شما

و موالی یعنی ابن عم در کلام عرب آمده است وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ و نیست بر شما گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ در آنچه خطا کرده‌اید آن و غافل بوده

تبع آن چنین گفتن زید بن محمد قبل از ورود نهی یا بعد از آن بر طریق لسان وَلَكِنْ و لیکن گناه است مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ در آنچه قصد کند دلهای شما

و عمد کنید در آن نسبت بغیر پدر او دهید بعد از علم بنهی آن وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناه آنرا که خطا کند رَحِيمًا مهربان بر عاصیان حین

توبه کنند و به اکثر پسرخوانده را الولاء نسبت عتق ثابت باجماع اهل البیت کلا عز اهل الله که موجب عتق مملوک است و ثبوت نسب کالمجهول

مجهول النسب اولاد اوست [illegible] چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را [illegible] مامور فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر خود

دستوری طلبیم آیه آمد که النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ پیغمبر گزیده سزاوارتر است بگرویدگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در کار دین و دنیا

چه هر چه فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست بخلاف اوامر نفس که موجب غوایت و سبب شقاوتست فلهذا اولویت با کثرت بر طریق

عموم داشته و تعمیم یعنی حکم نبی پس واجبست بر همه مؤمنان که حکم ایشان اگر حضرت بر نفس ایشان و امر ایشان نافذتر ایشان

برامر غیر او و شفقت ایشان و مروت بیشتر از شفقت غیر او و در حدیث آمده که هیچ مؤمنی نیست مگر که من اولی ام بدو در دنیا و آخرت و در روایت صحیح

آمده است که گفت هیچ یکی از شما مؤمن نباشد تا من نباشم با او محبوبتر از پدر و مادر و فرزند و همه مردمان پس باید که فرمان او را هم فرمانها لازم‌تر

شناسید و لهذا صاحب عین المعانی آورده که محبت او سزاوارتر است از خود و از غیر خود از اقارب و امانت مجاهد گفته که هر پیغمبری پدر امت خود

است و لهذا مؤمنان برادران یکدیگرند چه پیغمبر صلی الله علیه و آله پدر ایشانست در دین وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران ایشان اند از روی تحریم

و تعظیم و احترام در باب احکام چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نشناخته و بجهت احترام ایشان مستکرم نکاح ایشان کنند الی

ولا تنکحوا ازواجه ابدا و در مصحف ابن عباس و ابن مسعود چنین است که هو اب لهم و ازواجه امهاتهم و این از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام مرویست

و در بعضی اخبار آمده که چون بعضی منافقان گفتند چرا محمد زنان ما را نکاح کند و ما زنان او را نکاح نکنیم در زمان او یا بعد ازو حق تعالی این فرمود که

وازواجه امهاتهم از وراء اطهار رسید ابرار امهات شما اند پس نکاح ایشان بر شما حرامست از قتاده مرویست که در صدر اسلام بالهجرت و موالات

و موالات میراث میگرفتند حق تعالی آن منسوخ کرد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشان بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی

در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث یا درین آیت یا در آنچه حق تعالی مکتوب و مفروض گردانیده

از ایشان احقند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه کامل الایمان وَالْمُهَاجِرِينَ و از هجرت کنندگان که بمعنی ایشان برادری دینی و از مؤمنان متوفی

یا او را ارث کرده نکرده او را به میراث [illegible] از یکدیگر [illegible] إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود از مؤمنین و مهاجرین

معروفاً [illegible] بعضی از مال خود را که زیاده از ثلث نباشد برای هر که [illegible] دارید مگر که ورثه تجویز زیاده بر آن کنند و خرج دهند و در حیات

حیات از اموال خود چیزی به دوستان خود بخشید وَکَانَ ذَلِکَ بود آنچه مذکور شد در این هر دو از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِی الْکِتَابِ

در قرآن یا در لوح محفوظ مَسْطُوراً از نوشته و ثابت کرده [illegible] از این آیه استدلال می‌توان کرد در اولویت خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بوجوه چند

چه بموجب النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ پیغمبر سزاوارتر است بجمیع مؤمنان و امیرالمؤمنین علیه السلام بدلیل وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ در مرتبه نفس پیغمبر است پس او نیز اولی

باشد بجمیع مؤمنان در جمیع امور که از جمله آن خلافت و امامت است و نیز در غدیر خم حضرت فرمود الست اولی بکم منکم بانفسکم جمله گفتند بلی یا رسول الله فرمود

من کنت مولاه فعلی مولاه و ممکن است که تمسک جویند بقوله و اولوا الارحام تا آخر بر خلافت و امامت آنحضرت زیرا که حق تعالی بعد از قول النبی اولی بالمؤمنین

فرموده که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین یعنی خویشان او بعضی اولی‌ترانند و بعد از آنحضرت [illegible] چیز

[illegible] امامت و هجرت [illegible] باشد [illegible] قرابت [illegible] ایمان [illegible] هجرت و جمیع [illegible] دعوی

و خلافت [illegible] امیرالمؤمنین و عباس [illegible] ابوبکر و عثمان و عمر اما ابوبکر و عمر و عثمان اگر مهاجر بودند [illegible] و اما عباس اگر چه

ایمان و قرابت داشت [illegible] مهاجر نبود [illegible] پس خلافت مخصوص باشد بامیرالمؤمنین و بعد از [illegible] احکام مذکوره تا که [illegible] حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله [illegible] میثاق از پیغمبران و درین باب [illegible] وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن ای محمد [illegible] فرا گرفتیم مِنَ النَّبِیِّینَ

از جمیع پیغمبران مِیثَاقَهُمْ پیمان ایشان را [illegible] هر یک [illegible] رسالت دهد [illegible] خواهد آمد [illegible] تمام [illegible]

دعوت [illegible] و یکدیگر را تصدیق کنند [illegible] و در زمان [illegible] از پیغمبران وَمِنْکَ و از تو که محمدی وَمِنْ

نُوحٍ و از نوح نجی وَإِبْرَاهِیمَ و ابراهیم خلیل علیه السلام وَمُوسَی و از موسی کلیم وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ و از عیسی بن مریم [illegible]

پیغمبران [illegible] که اولوا العزم بودند و [illegible] شرایع و تعیین پیغمبر [illegible] تعظیم و تکریم [illegible] وَأَخَذْنَا

مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از این پیغمبران مِیثَاقاً غَلِیظاً پیمانی محکم و استوار و جلیل المرتبه و عظیم [illegible] میثاق [illegible]

[illegible] آنست [illegible] میثاق غلیظ [illegible] آنچه [illegible] تحمل کرده بود [illegible]

[illegible] لِیَسْأَلَ الصَّادِقِینَ تا سؤال کند [illegible] پیغمبران

عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در عهد [illegible] در روز یقوم الاشهاد [illegible] گواهی دهند بر نفسهای خود از صدق ایشان در عهد [illegible]

از پیغمبران کرام [illegible] دعوت [illegible] پیغام رسانیده [illegible] و اخلاص [illegible]

از [illegible] از امام جعفر علیه السلام مرویست [illegible] از راستگویان پرسند [illegible] تا آن [illegible]

جزا دهند [illegible] خواهد بود [illegible] سؤال تبکیت کافران [illegible] آیات قل للناس

أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلَهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ و آماده کرد برای کافران عَذَاباً أَلِیماً عذابی دردناک [illegible]

[illegible] کافران [illegible] یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ [illegible]

[illegible] إِذْ جَاءَتْکُمْ [illegible] در روز غزای خندق جُنُودٌ لشکرهای قریش و غطفان و [illegible] یهود قریظه و نضیر

کرده هزار کس بودند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا بادی سرد را با صبا که خیمهای ایشان را از جای برکند و دیگها را اکفا نمود وَجُنُودًا

لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که ندیدید آنها را یعنی ملائکه هزار کس بودند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از حفر خندق و ثبات در

عمل بَصِيرًا بینا و بر آن شما را مجازات خواهد کرد این آیه و آنچه بعد از این است در بیان غزوه احزاب است و تفصیل قصه آن بر وجه [illegible]

چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی نضیر را از دیار خود بیرون کرد [illegible] جمعی از رؤسای یهود چون سلام بن ابی الحقیق و حیی بن اخطب و کنانة بن ربیع

با جمعی از بنی نضیر و بنی وائل بمکه آمدند و ابوسفیان را که از اکابر قریش بود و سایر اشراف را با اتباع او بر مقاتله پیغمبر صلی الله علیه و آله تحریض کردند و گفتند

با شما با هم متفق الکلمه مجتمع شده محمد و قوم او را مستأصل گردانیم و از دغدغه او فارغ شویم قریش گفتند یا معشر الیهود شما اهل کتاب اید و کیفیت امور [illegible]

بگویید که دین ما بهتر است یا دین محمد گفتند دین شما بهتر است ایشان از این معنی خوشحال شده با یهود در باب مقاتله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هم عهد شدند

پس از مکه بیرون آمده به بنی غطفان رفتند ایشان را بر حرب رسول دعوت نموده ایشان اجابت کردند و قاید اهل قریش ابوسفیان بود و قاید غطفان

عیینة بن حصین و قاید [illegible] بنی مرة حارث بن عوف و قاید اشجع مسعر بن رخیله و قاید بنی اسد طلیحه و قاید بنی سلیم

ابو الاعور و قاید هوازن عامر بن طفیل و همه متفق شده و هم عهد گشته بمدینه متوجه شدند چون این خبر برسول صلی الله علیه و آله رسید که ده هزار کس از یهود

و قریش بعزم حرب او بمدینه می آیند آنحضرت با هزار کس از مدینه بیرون آمده و در پس جبل سلع فرود آمده و کوه سلع در پشت ایشان بود و حفر خندق

بجمیع الاسباب [illegible] بر کنار وادی فرود آمده و بنی غطفان که هزار کس بودند در جانب احد منزل ساختند و رسول صلی الله علیه و آله زنان و کودکان خود را

از مدینه بحصن آورده [illegible] حیی بن اخطب در پای حصن کعب بن اسد قرظی فرود آمده و میان کعب و رسول عهدی بود

حیی گفت ای کعب در بگشا [illegible] کعب گفت [illegible] میان من و محمد عهدیست من عهد را نشکنم حیی او را

[illegible] مبالغه کرد [illegible] گفت [illegible] در بگشا

[illegible] گفت ای کعب [illegible] اجتماع اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و بنی فزاره [illegible]

اهل کتاب هم مجتمع شده ایم بر قتال او و با هم عهد کرده ایم [illegible] و مکرر در این باب با تشفع [illegible] از این نوع سخنان میگفت تا دل کعب را از عهد

برگردانید و او عهد رسول را بشکست و با او عهد بست که اگر قریش و محمد را بشکنند [illegible] تو در قلعه متحصن شوم تا آنچه بتو رسد بما نیز رسد خبر برسول صلی الله علیه و آله این خبر شنید

سعد بن معاذ و [illegible] نعمان [illegible] که سید اوس بود و سعد بن عباده که سید خزرج بود و [illegible] را فرستاد تا کیفیت امر معلوم کنند و فرمود

اگر کعب عهد شکسته باشد [illegible] تا مؤمنان شکسته خاطر نشوند و اگر خلاف باشد [illegible] چون از نقض عهد یهود [illegible] لشکر رسول اسلام خبر دادند

آنحضرت تکبیر کرد و صحابه [illegible] که نقض عهد شده [illegible] چون خبر نقض عهد یهود [illegible] و قوت مشرکان [illegible] مسلمانان بسیار [illegible]

رسول صلی الله علیه و آله [illegible] وعده فتح و ظفر [illegible] و سلمان فارسی رضی الله عنه از وضع خندق که در بلاد عجم میباشد [illegible] عرض

رسانید و رای آنحضرت [illegible] قبول [illegible] زمین [illegible] قسمت کرد [illegible] خندق [illegible] و صحابه [illegible] مشغول شدند و حضرت رسول [illegible]

[illegible] و [illegible] آوردن از خاک [illegible] و [illegible] وعده ظفر [illegible] و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة بر زبان مبارک

[illegible] و ابو عبد الله [illegible] از کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف [illegible] روایت کرده که [illegible] ذکر رسول صلی الله علیه و آله [illegible] در باب کندن خندق

بستند و اصحاب در باب الحفر سخن کردند و انصار گفتند سلمان منا و مهاجر گفتند سلمان منا و رسول صلی الله علیه وآله فرمود سلمان منا اهل البیت و از سلمان مرویست که من و حذیفه

بن یمان و نعمان بن مقرن و عمرو با شش کس دیگر از انصار چهل گز از خندق کندیم و اصحاب بر قبه قسمت که در سر راه ما آن مقدار که بود بشکستند در غایت

کندن سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و تیشه بر او کار نمیکرد و رسول را خبر کردند آنحضرت با سلمان بر سنگ آمد و حضرت کلنگ بدست مبارک گرفت

و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و ثلثی از آن سنگ بشکست و نوری از آن برق از آن بجست و از آن روشنی نظر انور سید عالم بر قصرهای شام افتاد

گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و نوبت دیگر ضربتی زد و ثلث دیگر از آن سنگ شکسته شد و نوری دیگر از آن ظاهر گشت که ضو

یمن بنظر اشرف حضرت درآمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در حجر اختیار من نهادند اهل اسلام نیز الله اکبر گفتند نوبت سیم بار تمام سنگ درهم شکست و نوری

از آن درخشان شد که کوشکهای کسری بر آن حضرت ظاهر شد فرمود الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید مؤمنان دیگر باره الله اکبر گفتند

و خوشحال شدند بدین وعده و منافقان گفتند که محمد ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حال آنکه امروز از خوف در تحصیل قضای حاجت نمیتوانیم

حاجت بیرون رویم و ذلک قوله تعالی ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا حافظ ابو عبد الله الواحد بن اسحق رحمه الله روایت کرده که جابر بن عبد الله گفت که روز خندق

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از غایت جوع سنگ بر شکم بسته بود و سهل و ... دل ... چون آنرا دیدم بسیار دلتنگ شدم یک ساعت در منزل خود رفتم

و از عیال تمام طعامی که بود پختم و آنرا نزد حضرت بردم گفتم در خانه ما اندک طعامی هست که سه چهار کس را وفا کند و آن صاعی از جو و بزغاله

حضرت با همه اهل اسلام بخانه فرا آمد و از آن طعام سیر شدند و هنوز تنور و دیگ از نان و گوشت پر بود الغرض اصحاب بجنگ و خاک کشیدن باز

بکار مشغول شدند و بعد از اتمام خندق علمهای لشکر دشمن ظاهر شد مالک بن عوف و عیینة بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زیر وادی که

جهت شرقی مدینه است درآمدند و ابو سفیان با لشکر قریش و کنانه از بالای وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت عهد بسته بودند باغوای

حیی بن اخطب عهد شکسته بمدد کارزار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد و شوکت ایشان دل ضعفای اهل اسلام از جای برفت چنانچه

میفرماید که اذ جاؤکم من فوقکم یاد کنید چون درآمدند بشما لشکرها از زبر شما یعنی از اعلای وادی از جانب شرقی که بنی غطفان بودند و من اسفل

منکم و از زیر شما یعنی اسفل وادی از جانب مغرب که قریش بودند و اذ زاغت الابصار و چون کشته دیدها در حدقها و حیران شد از بسیاری

خوف و شدت جزع و بلغت القلوب الحناجر و رسید دلها بحنجرها و تظنون و گمان میبردید ای اهل اسلام بالله بخدای تعالی

الظنونا انواع گمانها چه مخلصان را ثبات القلوب و اطمینان آن بود که حق تعالی دین خود را غالب گرداند و منافقان از الفرت دهند چنانچه فرمان الکمال

لشکر اسلام را جمعی اخراب خاموش گفتند و ضعفای اسلام را چون دایم وعده خلف بودند هنالک ابتلی المؤمنون آنجا آزموده

شدند مؤمنان بمشقت قتال از اهل زلزال متزلزل گشتند و زلزلوا و جنبانیده شدند مسلمانان زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت بنی از

های چند بنا بر آنکه چون عرب سوار ایشان بودند و همگیشان اوراد الوار عمالا لیلاق تکرار میکردند هر ولیت که ... روز بایست و هر روز

احزاب بظاهر مدینه توقف کردند روزها بکنار خندق می آمدند و از طرفین تیر و سنگ بر یکدیگر می انداختند و سپاه اسلام مشغول کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله

سوار شده با جمعی از صحابه بدفع اهل النسقال مشغول بودی و چون کار سخت شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله کس با ... اصحاب و ثبات قدم ایشان سعد معاذ

و سعد عباده که در دین اسلام کردند از کفار با خصوم ثلث آن میوه با غطفان بر قبایل برگردند و ... کوتاه شود ... مدینه:

گفتند یا رسول الله اگر امر الهی و حکم آسمانی نازل شده اطاعت میکنیم و اگر قول و رای تو است رسول فرمود در این باب هیچ وحی نیامده آن می بینم که همه عرب متفق
الکلمه شده اند و بسوی شما هجوم کرده اند خواستم که شر ایشان از شما دفع کنم سعد معاذ گفت یا رسول الله ما در جاهلیت هرگز این قوم را طمع نبود که ما از میوه خود نصیبی دهیم
مگر بمهمانی یا بخرید امروز که حق تعالی ما را باسلام گرامی گردانیده مال خود را بایشان دهیم و اظهار عجز و تنزل کنیم که نه چنین کنیم ما را بجز شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله
جنگ نیست قدم ایشان بر این خوشحال شده و پیوسته در امر قتال بوده مرد از ایشان عمرو بن عبد ود و قریب سوار شده جمعی از قریش چون عکرمة بن ابو جهل
و هبیرة بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله و ضرار بن الخطاب ... القصه قتال پیش آمدند و گرد لشکرگاه خود در آمدند و بنی کنانه نیز عمرو را گفتند که ...
کنید که امروز معلوم شما شود که جهد در این کار و میکوشید و عمرو پیش آمد کار شکستی کنار خندق در آمدند و اسپان را در جهانیدند و در میان سلع و خندق جولان
دادند امیر المؤمنین با جمعی از مؤمنان راه بر ایشان گرفتند عمرو در میان آن جماعت سواری نامدار داشت و او در شجاعت مشهور بود و او با هزار سوار برابر میکردند
و در حرب بدر او شجاعت داده بود و مشهور عرب گشته القصه چون امیر المؤمنین علیه السلام دید که مبارز در میدان آمد گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب
گفت ای علی باز گرد که مرا خوش نمی آید که ترا مثل تو کسی بکشد و لیکن ای عمرو شنیده ام که تو بارها گفته که هیچکس از قریش از تو سه حاجت نخواهد مگر آنکه اجابت کنی و من
مبارزی را دعوت میکنم گفت آن حضرت امیر المؤمنین فرمود ای عمرو ... گفت آن اول آنکه بیا و اسلام آور گفت این حاجت نیست دیگر حاجت بخواه فرمود باز گرد
تا کارزار کنیم گفت ای علی مرا در دیگر آمد که کسی بسوی من آید و ... امیر فرمود از کجا دانسته که تو بر من ... عمرو خشم آلود گشته از اسپ پیاده
شد و اسپ را پی کرد و امیر المؤمنین ... نیز پیاده گشت ... سر در آورده سپر را برید و ... سر مبارک ... جای کرد
امیر المؤمنین ... آمد از جم راه ... عمرو ... طلبید ... حضرت ... ای عمرو ... فرمود
اول بودم که ... هیچکس از ... جنین ... امیر فرمود که ای عمرو اکنون تو ... داری حضرت ... عمرو سر
آن حضرت ... ضربتی بر ران او زد ... عمرو از پای در آمد امیر ... بر سینه او نشست ... از سر ... کرد
... کرد تا همه لشکر ... بعد از آن ... محاسن عمرو ... خود از زهر ... گفتند ... عمرو بن عبد ود ... از خندق
بجانب رسول صلی الله علیه و آله گفت اصحاب ... امیر المؤمنین علیه السلام برخواست رسول فرمود بنشین ... دیگر
همچنین گفت و در هر نوبت علی علیه السلام برخواست ... حضرت ... که او برخواست فرمود ای علی این عمرو بن عبد ود است حضرت فرمود
که اگر چه عمرو باشد ... از مسلمانان ... مرغ بر سر ... بود ... کسی ... پس رسول صلی الله علیه و آله درع خود را
در وی ... و شمشیر خود را ذو الفقار ... و عمامه خود را بر سر ... فرمود برو و بر کار خود قیام نما و آنگاه گفت بار خدایا ...
و بعد از آن گفت ای علی تعجیل مکن و در آخر ... غبار سوی جابر انصاری گفت که من با علی رفتم تا بنگرم که حال میان علی و عمرو چگونه
... و از میان ایشان گردی و غباری برخواست که در آن میان ... و بعد از آن آواز علی شنیدم
که گفت الله اکبر دانستم که عمرو را کشت و آنانکه همراه عمرو بودند ... و نوفل بن عبد الله که از رفقای او بود در خندق افتاد و مسلمانان سنگ بر وی
می انداختند امیر المؤمنین علیه السلام گفت ... بخندق فرو رفت ... کرده ... آن حضرت ... علی
خبر گفت و فرمود که ثواب ضربت علی بر عمرو بن عبد ود ... از ثواب عبادت جن و انس ... عمر خطاب گفت ای علی چرا درع عمرو را باز نکردی

که میان عرب هیچکس چنان در علی نه اند و فرمود که نخواستم که کشف عورت پسر عم خود کنم و از ابن عباس مرویست که علیه السلام چون ضربت زد و نیکو کرد عمرو را

السلام شد و دیگری بسبب عمر رکن السلام اول ضربت علی بر عمرو بن عبدود که السلام بدان قوت یافت و قوت گرفت و دیگر ضربت ابن ملجم

بر علی که از آن شوم تر ضربتی در میان نبود و بسبب هزیمت مشرکان در غزوه خندق علی بود علیه السلام که عمرو و نوفل را بکشت و می ولیکن مشرکان

جثه عمرو به ده هزار درم می خریدند پس رسول نداد و فرمود نمی خورم بهای مرده را و حسان بن ثابت ابیاتی چند درین باب گفته مضمون آنکه این کار انصار

نکردند و از جراحات ایشان مبارز نشد بلکه علی هاشمی آن دلاوری فرمود و چون خبر کشته شدن عمرو بخواهران او رسید گفتند که بود که مردی دلیری کرد

گفتند علی بن ابی طالب گفت مرگش در حد کفو کریم بود تا زنده بودی بر عالم اسلام بکشت و کشنده او کریم بود و گوهر آن از جنس

تمام الکرم هم رو بکریم القصه بعد از قتل عمرو و نوفل سبب خلاف و تفرقه میان غطفان و بنی النضیر و میان مشرکان افکند و تفصیل کرد در منهج الصادقین

مجروح شده پس بنزاع و مخالفت در میان ایشان واقع شد در رای و تدبیر نقیض یکدیگر شدند و عهد و موافقت که با یکدیگر کرده بودند مخالفت ایشان شد

حق تعالی بادی که در نهایت سخت و سرد بود بایشان فرستاد تا خاک و خاشاک در چشمهای ایشان می انداخت و انبیای ایشان را و دیگهای

طعام ایشان را سرنگون کرد و چشمهای ایشان بر کند و طنابهای خیمهای ایشان را بهم گسیخت و هم لشکر ایشان رم خوردند و منهزم شدند ایشان باد صبا بود و هم بر

که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و صبا بادیست که چون روی بقبله کنند برابر روی جهد و دبور آنکه از پس پشت آید و چون او وزیده در میان

و نفخه برسید هم عظیم بر دل ایشان افتاد و فرشتگان از جوانب لشکرگاه آواز تکبیر برداشتند و ترس ایشان بمرتبه رسید که سید و مهتر هر قبیله

قوم خود را می گفت که از مردم خود بشوید و مکافات نمایید ابوسفیان چون این حال بدید گفت ای معشر قریش ما درین سرمقام نیستیم توطن آیده ام لیکن

و چهارپایان ما سقط شدند و بنو قریظه و بنی النضیر وعده که با ما کرده بودند خلاف کردند من مردم پس برخاست و از غایت دهشت بر شتری که عقال

داشت نشسته بود و شتر را برانگیخت و هر چند تازیانه میزد نمی رفت چون نگاه کرد دید که عقال دارد پس آنرا بکشاد و بالا عقال نام برجهید و اما اکراد

رفاقت او کردند و بنو غطفان چون دیدند که قریش فرار کردند ایشان نیز قرار بر فرار دادند و حق تعالی قوم ایشان را منهزم ساخت و وعده نصرت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که روز حفر خندق داده بود بظهور رسید و منافقان آنرا دروغ می پنداشتند و میگفتند که محمد ما را وعده گنجهای خسرو و

قیصر میدهد و حال آنکه از بیم خندق میکند کما قال تعالی وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن وقتی را که گفتند منافقان مانند ابن قشیر و اتباع او وَالَّذِينَ فِي

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد ما را خدا وَرَسُولُهُ و پیغمبر او در نصرت و غلبه

بر اهل اسلام و فتح شام و یمن و بلاد کسری و قیصر إِلَّا غُرُورًا مگر وعده فریب یعنی که محمد ما را بازی میدهد وَإِذْ قَالَتْ و یاد کن این را

نیز که چون گفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و اتباع آنها يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل مدینه و یثرب نام

مدینه طیبه است لَا مُقَامَ لَكُمْ موضع قیام و قرار شما نیست درین لشکرگاه محمد و حفص بضم میم میخوانند که اسم مکانست و یا مصدر میمی یعنی جای

بودن نیست مر شما را فَارْجِعُوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه است و یا بازگردید بدین پدران خود و محمد را با دشمنان بگذارید

ابوسفیان و اتباع او وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری میطلبید فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان النَّبِيَّ از پیغمبر یعنی بنو حارثه و بنو سلمه از پیغمبر طلب اذن

میکنند که رجوع کنند ببیوت خود از روی بهانه چون يَقُولُونَ میگویند إِنَّ بُيُوتَنَا بدرستی که خانهای ما در مدینه عَوْرَةٌ خلل دارد و در و دیوار آن

قسمی که می پندارند امسال از رستاه ما بر رویم و قتل اینها ملاحظه کنیم و نگاه داریم اینها از دشمنان ما سخن نکنند وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خلل [illegible]

بلکه محکم است و رفیع الجدار اِنْ یُرِیدُونَ نمی خواهند بدین سخنان اِلَّا فِرَارًا مگر گریختن از جنگ [illegible] ایشان از [illegible] فرار است [illegible]

وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر در آورده شود در [illegible] اهل نفاق لشکر کفار در آید عَلَیْهِمْ بر منافقان یعنی در آنجا هجوم کنند بر ایشان مِنْ اَقْطَارِهَا

از جوانب آن بیکبار بر سر ایشان در آیند [illegible] ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند فتنه یعنی [illegible] مسلمانان لَاٰتَوْهَا

هر آینه هر چه بیایند ایشان آن فتنه را یعنی [illegible] سخن ایشان را [illegible] در مقاتله اهل اسلام مقاتله آغاز کنند وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا و درنگ نکنند [illegible]

آن در [illegible] اِلَّا یَسِیرًا مگر زمانی اندک بلکه زود مشرک شوند و با اهل اسلام محاربه کنند و گویند معنی آنست که لبث نکنند مر اندک زمانی [illegible]

کرده وَلَقَدْ کَانُوا و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه که [illegible] عَاهَدُوا اللهَ عهد کرده با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین [illegible] روز احد که [illegible] هول

قتل قصه قرار کرده بودند و بعد از آن نادم گشته عهد کرده که هرگز لَا یُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ پشتها بر نگردانند در کارزار [illegible] بلکه در جمیع مواضع قتال ثابت قدم

باشند وَکَانَ عَهْدُ اللهِ و هست عهدی که با خدای کرده اند مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از وفای آن سؤال خواهند کرد و [illegible] بر نقض آن جزا خواهند [illegible]

حقتعالی تذکیر عهد ایشان نمود [illegible] یاد ایشان آورد تا آنرا فرو نگذارند و آن وفا کنند قُلْ بگو ای محمد این منافقان و ضعفای اهل اسلام را [illegible]

لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرَارُ سود ندارد شما را گریختن اِنْ فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرگ اَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن یعنی خواه از مرگ گریزید خواه از قتل

که فایده بر آن مترتب نخواهد شد چه هر شخصی را لابد است موت یا قتل در وقتی معین که موافق حکم قضاست وَاِذًا و آنهنگام که بگریزید [illegible]

و از نفع [illegible] لَا تُمَتَّعُونَ برخوردار نخواهید شد اِلَّا قَلِیلًا مگر برخورداری اندک [illegible]

فانی [illegible] است [illegible] قلیل است [illegible]

قُلْ بگو ای محمد با ایشان که مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ کیست آنکه نگاه دارد شما را مِنَ اللهِ از حکم خدا و قضای او اِنْ اَرَادَ بِکُمْ اگر خواهد

بشما سُوْءًا بدی که آن [illegible] است اَوْ اَرَادَ بِکُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما [illegible] نصرتست [illegible] کیست [illegible]

اگر خدای خواهد بشما خیر [illegible] و نصرت وَلَا یَجِدُونَ و نمی یابند منافقان لَهُمْ برای خویش مِنْ دُوْنِ اللهِ بجز از خدای وَلِیًّا دوستی که نفع

رساند بایشان وَلَا نَصِیرًا و نه یاری که ضرر باز دارد از ایشان [illegible] مردی از لشکرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] برادر [illegible]

دید که [illegible] آماده [illegible] نهاده گفت ای برادر تو [illegible] رسالت میان تیغ [illegible]

جواب داد که ای ابله [illegible]

از مقالات تو اخبار کنم [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] این آیه [illegible] قَدْ یَعْلَمُ اللهُ الْمُعَوِّقِیْنَ بدرستی [illegible] خدای

بازدارندگان را از نصرت رسول مِنْکُمْ از گروه شما وَالْقَائِلِیْنَ لِاِخْوَانِهِمْ و گویندگان برادران خود را هَلُمَّ اِلَیْنَا بیائید بسوی ما [illegible]

شوید [illegible] منافقان ضعفه اهل اسلام [illegible] با ابوسفیان و با یهود منافقان [illegible]

[illegible] وَلَا یَاْتُوْنَ الْبَاْسَ [illegible] اِلَّا قَلِیْلًا [illegible]

وکاهلی از قتال اشحة در حالی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه علیکم بر شما ای اهل ایمان یا نخواهند که ظفر و غنیمت شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید
ترس و هیبت و خوف قتال رایتهم بینی ای پیغمبر ایشان را از غایت بیم و فرط خوف ینظرون الیک می‌نگرند بسوی تو تدور اعینهم در حالتی که
میگردد چشمهای ایشان در حدقه چپ و راست کالذی یغشی علیه مانند گردیدن چشم کسی که پوشیده شده باشد بر وی عقل یعنی که بیهوش شده من الموت
از سکرات موت فاذا ذهب الخوف پس چون برود ترس که بسبب فتح و نصرت بر کفار و غنایم دارالحرب آید سلقوکم برنجانند شما را
و سخنهای سخت و درشت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز زبان کشنده اشحة در حالتی که بخیلانند علی الخیر بر غنیمت یعنی توقع غنایم
می‌دارند و مناقشه کنند در طلب بسیار کردن غنیمت اولئک آن گروه مذکور لم یؤمنوا نگرویده‌اند بخدا و رسول او از روی اخلاص فاحبط الله
پس باطل کردانید خدای اعمالهم کردارهای ایشان را چه ثواب تربیت نمیشود در جهاد و غیر آن از افعال که برای قربت نباشد بلکه بقصد اخذ
غنیمت و ریا باشد و سمعه یا باطل ساخت تصنع و نفاق ایشان را و مکر و کیدی را که درباره مؤمنان و اهل اسلام میکردند وکان ذلک و هست آن ابطال
اعمال ایشان علی الله یسیرا بر خدای آسان که تعلق اراده او بآن و عدم آنچه مانع او شود از آن در آیه دلالت برآنکه ترتب ثواب
اعمال فرع ایمان است و قربت یحسبون الاحزاب می‌پندارند منافقان احزاب را یعنی لشکر ان کفار را که ایشان لم یذهبوا
باز گشته اند یعنی بدل و ترس منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان انهزام رفته اند می‌پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و کمک انسان و
وکمک ایشان از خندق فرا گذشته اندرون مدینه سخت میشوند و هر چند ایشان را میگویند که مشرکان انهزام رفته اند باز قبول نمیکنند و ماورای
آن بر باشند که از مضار مخمصه جوف آمده وان یات الاحزاب و اگر بیاید این لشکرها نوبتی دیگر یودوا دوست دارند منافقان
و تمنا کنند لو انهم کاشکی ایشان بادون صحرانشینان بودندی فی الاعراب در میانه اعراب بادیه نشین از بیماری بسیار آزار کشیده
که در مدینه نبودندی بلکه در بادیه ساکن شدندی یسئلون پرسیدندی از هر آینده از جانب مدینه عن انبائکم از خبرهای شما یعنی از آنچه
جاری شده بر شما و کیفیت بودندی که حکومت حال شما از غالبیت و مغلوبیت و منتظر مغلوبیت شما بودندی و لو کانوا فیکم و اگر بودندی در میان
شما یعنی در خندق و پیش آمدی جنگ نکردندی و مقاتله با عداوت دادی ما قاتلوا کارزار نکردندی الا قلیلا مگر کارزاری اندک از روی ریا
و سمعه و بود از آن تحریص بلکه ممکن عار بر قتال مشرکان و صبر کردن بر آن و سیفوا بدیع لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را فی رسول
الله در ذات پیغمبر خدای اسوة حسنة خصلت نیکو و پسندیده که از حق آن است که بآن اقتدا کنند و آن ثبات در حرب و صبر بر شدائد
است چنانکه او در حرب ثبات داد و متحمل شدائد میشود شما هم چنان کنید پس آنحضرت قدوه نیکوست در این افعال لمن کان یرجو الله مر کسی
را که امید دارد بخدای یعنی برحمت او و الیوم الآخر و بروز باز پسین یعنی نعیم آن و ذکر الله کثیرا و هر کسی یاد کرد خدای را یاد کردنی
بسیار یا در زمان بسیار یا بدل و زبان آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و سلم از آمدن احزاب خبر داده بود و فرموده با اجتماع ایشان تنزل و تحقق
شوند و کار بر شما تنگ کرده و لاعاقبت مظفر و منصور شوید و ایشان خایف و ترسان و منهزم شوند و لما رای المؤمنون و آن هنگام که بدیدند مؤمنان
در روز خندق الاحزاب آن احزاب را که بعد از آمدن ایشان خبر داده بود و وعده ایشان نموده که در برابر لشکر صف کشیدند قالوا گفتند هذا ما وعدنا
الله این است آنچه وعده کرده بود ما را خدای و رسوله و آنچه وعده کرده بود رسول او و صدق الله و رسوله و راست گفت خدای و پیغمبر او یعنی ظاهر

صدق خدا و رسول او و ما زادهم و نیفزود ایشان را آنچه دیدند از آمدن احزاب الا ایمانا مگر ایمان به خدا و به درستی مواعد او و تسلیما و گردن

نهادن باوامر و مقادیر او سبحانه و به احکام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که سعادت دارین در آن تسلیم منحصرست یعنی از آن کمال تسلیم بعض مومنان را تکمیل

کردند این بود و صفت ایشان که من المؤمنین رجال صدقوا از گروه مومنان مردانند که راست گفتند ما عاهدوا الله آنچه را که عهد بسته بودند خدای

علیه بر آنچه که آن ثبات است در قتال و مقاتله برای رضای حق تعالی سبب نزول این آیه آن بود که جمعی از صحابه چون حمزه و مصعب و انس بن نضر و امثال ایشان

نذر کرده بودند فمنهم پس بعضی از ایشان من قضی نحبه کسی است که گذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار کرد تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس و مثل

ایشان نحب بمعنی موت نیز آمده زیرا که نذری مانند موت لازم است در رقبه هر انسانی و منهم و بعضی دیگر از ایشان من ینتظر کسی است که انتظار شهادت

میکشد چون سایر مومنان حقیقی که متصف باعتقادات جازم و ما بدلوا و تغییر ندادند عهد را تبدیلا تغییر دادنی یعنی بهیچ وجه آن را متغیر و متبدل

نساختند بلکه وفا نمودند لیجزی الله تا پاداش دهد خدای الصادقین راستگویان را یعنی وفاکنندگان را بصدقهم بسبب صدق ایشان یعنی بوفای ایشان

و یعذب المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد یعنی وقتی که ایشان بر نفاق بمیرند و بر دوام آن اصرار ورزند او یتوب

علیهم یا باز گردد بر ایشان بمغفرت و بتوبت اگر ایشان باز گردند از نفاق و توبه کنند از آن ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده

آن را که توبه کند رحیما مهربان مر کسی را که توبه پذیرد خلاصه سخن آنکه مومنان بعهد خود وفا نمودند بصدق ایشان جنت مجازات و مثوبات ایشان دهد

و منافقان را معذب سازد بنقض عهد ایشان در آخرت که هیچ که بر صفت نفاق بمیرند و بر دوام نفاق که بست حقیقت نفاق مر انده نماید اگر خواهد

حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد خود از عمرو بن ثابت نقل کرده که ابی اسحق روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود که فینا نزلت رجال صدقوا

ما عاهدوا الله علیه فانا والله المنتظر یعنی آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در حق ما نازل شد پس بخدا سوگند که منم که منتظرم شهادت را و جمهور مفسران

و اصحاب اخبار بر آنند که آیه در حق علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و عبیده و حارث که در بدر شهید شدند و حمزه بن عبد المطلب که در جنگ احد

بدرجه شهادت رسید چنانکه در سوره آل عمران گذشت و جعفر بن ابی طالب که در موته شهید گشت و آنچنان بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را امیر لشکر

گردانیده بغزای موته روانه ساختند و چون احتیاط و حراست لشکر و حفظ کارزار به تمام فرمود و جعفر با کفار کارزار کرده ولایت عدا به اوج مبارزان

بسیاری بر خاک تیره انداخت آخر ملعونی در آمد و تیغی زده دست راست او را جدا کرد وی رایت بدست چپ گرفت ملعون دیگر در آمد و تیغی زده

دست چپش بیفکند حضرت رایت را بخود برد بسینه و رویی به مدینه کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله سلام مودع الا اسلام پس کرد وی در آمدند

و او را شهید کردند و به تیغ از زمین برداشته و در هوا بردند حضرت رسالت بر سر آن بر زنند که داینه کای و حکمت دو بار او بدادند از سر

بنج پرواز کرده بر آسمان رفت و در بهشت با فرشتگان پرواز میکند و بدین سبب او را جعفر طیار گفتند آیه قوله فمنهم من قضی نحبه ای رتبه حمزه و عبیده

است و مراد بقوله منهم من ینتظر امیر المؤمنین که همیشه منتظر شهادت بود و هر گاه که لشکر شدی گفتی چه خبر است بدیدار بخت ترین امت که این

لحیه را چون سرم خضاب میکند و بعد از آن عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه او را شهید کرد مرویست که چون عبیده که در بدر شهید گشته حمزه او را

و جعفر را در موته رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا رب یا الهی اینها کشته شهادت عبیده در بدر و شهادت حمزه در احد و شهید شدن جعفر در موته ضاع

این علی این طالب طلبت ... که از ... وقت ... و دنیا ... ربی ... عهد ... من کرد ان القصه

در غزوه خندق اعجاز و عدو [illegible] و لشکر قتال [illegible] و نصرت اقبال [illegible] گشت ورد الله و باطل گردانید خدا از دین الذین

کفروا [illegible] بغیظهم [illegible] لم ینالوا خیرا [illegible]

ظفر [illegible] و نصرت [illegible] و کفی الله و کفایت کرد خدا المؤمنین القتال مؤمنان را مقاتله کردن [illegible]

و ملائکه [illegible] و کان الله قویا عزیزا [illegible]

[illegible] و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که کفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابی طالب و قتله عمرو بن عبدود

و کان ذلک سبب هزیمة القوم [illegible] کفایت کرد خدای مؤمنان را مقاتله کردن [illegible] علی ابن ابی طالب و کشتن او عمرو بن عبدود [illegible]

و در قرآن عبدالله عباس و عبدالله مسعود نیز واقع شده که و کفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن ابی طالب [illegible] چون رسول صلی الله علیه و آله از جنگ احزاب

باز گشت و جمیع صحابه [illegible] سلاحها نهادند [illegible] رسول در حجره زینب [illegible] مبارک [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]

و عمامه [illegible] بر سر [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] بنی قریظه [illegible]

[illegible] از خوف [illegible] رسول [illegible]

[illegible] نماز عصر نکند [illegible] بنی قریظه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

رسول [illegible] رسول الله [illegible] یا علی [illegible] رسول الله

[illegible] اخوان القردة والخنازیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] بنی قریظه [illegible]

[illegible] بنی قریظه [illegible]

[illegible] رسول [illegible] ای قوم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طرفه‌ای باد الا انکه بسته کنیم گفته است احتیاط باشد تا وقت این بینیم صلاح چیست روز دیگر کسی برسول فرستادند که ابو لبابه را که از بنی عمرو بن عوف است
نزد ما بفرست تا سخن چند با وی گوییم و صلاحی ببینیم رسول اجازت داد چون ابو لبابه در حصن درآمد زنان و کودکان نزد وی آمده و بسیار بگریستند و جزع کردند دل او
برایشان بسوخت گفتند بعضی با تو بگوییم که ما بر حکم محمد از حصن بزیر آییم گفت روا باشد و دست ایشان بر گردن کشید که اگر بزیر آیید شما را بکشند ابو لبابه گوید چون این بکردم
پشیمان شدم و نزد رسول صلی الله علیه و آله نرفتم و خود را بر ستونی در مسجد ببستم و گفتم خود را بگشایم تا که رسول بگشاید چون خبر رسول رسید فرمود اگر از احوال او نزد
من آمدی او را طلب آمرزش کردمی چون خود را ببست اکنون او را نگشایم تا خدای توبه او قبول کند و بعد از شش روز خدای توبه او را قبول کرد و
جبرئیل سحرگاهی آمد و رسول از این خبر داد و آنحضرت در حجره ام سلمه بود ام سلمه روایت کند که در آن وقت رسول را دیدم که بخندید گفتم یا رسول الله خندان باشی
خدای سبب خنده در این وقت چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی توبه ابو لبابه قبول فرمود گفتم یا رسول الله اجازت باشد که مردم را از این خبر دهم
و این صورت پیش از نزول آیه حجاب بود گفت روا باشد پس بر در حجره نشستم که بر در حجره بود آواز دادم که یا ابا لبابه بشارت باد که حق تعالی توبه ترا قبول کرد چون
در مسجد بودند خواستند که او را بگشایند گفت سوگند خورده ام که کسی غیر از رسول خدا مرا از این بند نگشاید چون آنحضرت نماز صبح آمد او را بگشاد القصه چون
محصور شدند بنی قریظه بر حکم رسول خدا فرود آمدند و اوس گفتند که یا رسول الله اینها موالی و حلفای ما اند توقع داریم که با ایشان همان معامله کنی با حلفای
خزرج کردی و قبل از این رسول بنی قینقاع را که حلفای خزرج بودند به شفاعت عبدالله بن ابی سلول داد پس آنحضرت همین حکم ایشان بود و چون فرمود
راضی میشوید که حکم سعد بن معاذ در ایشان ثابت گشته باشد گفتند بلی اکنون رای سعد با ایشان راضی شویم سعد در آن وقت مجروح بود از تیری که بر اکحل وی آمده بود و در
در غزوه احزاب و او در مسجد خیمه زده بود در رفیده اسلمی مشغول معالجه او بود پس او را سوار کرده همراه با او سکینه چون رسول الله که در بنی قریظه
آمد نزدیک آورده سلام کردند کسانی که حلفای وی بودند با ایشان مسالمت کن ای سعد بحرمت دوستی ما سعد گفت که برای من رسیده که آن خدای که از آن سعد
نزد رسول آمد و اوس و قوم او نیز گفتند رسول خدا ترا حاکم کرد در بنی قریظه گرد آمده است سعد در بنی قریظه گفت عهد خدا بر شما است که از حکم من باز نگردید گفتند
چنین باشد پس سعد گفت که چون من حاکم شدم حکم من آنست که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را اسیر کنند و اموال ایشان را قسمت کنند رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که ای سعد حکم کردی در ایشان بحکم خدا از بالای هفت آسمان پس بفرمود تا زنان و فرزندان ایشان را در سرای زنی از بنی النجار بازداشتند و در موضعی که اکنون
بازار مدینه است خندقی بکندند و مردان ایشان را آوردند و گردن زدند و آن کار بحضرت امیرالمؤمنین و زبیر ابن العوام فرمود تا ایشان را گردن میزدند
و در آن خندق تمامی ایشان و حی بن اخطب ملعون که بزرگ ایشان بود و جمعی دیگر که با وی بودند کشته شدند و چون رسول ایستاد و گفت نوح خود را در شبی نومید میکنم
و لیکن هر که را خدا خوار گرداند خوار گردد پس رسول اکرام ایشان سود پس قوم گفت که این حکم بر بنی اسرائیل فرض گشته و نوشته شده بود و بر بنی اسرائیل
آنگاه در کنار خندق بایستاد تا گردن ایشان بزدند و بعد از کشتن همه اموال ایشان را قسمت کرد و سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم داد
مستحقان قسمت کرد و عورات و فرزندان ایشان بفروخت تا مالی بدست آید و با آن اسب و سلاح بخرید و رسول آن در نزد بود از اتمام کار
بنی قریظه سعد معاذ را وفات رسید رسول و اصحاب بر وی گریستند و فتح بنی قریظه در ماه ذی القعده بود سال پنجم من الهجرة چنانچه رسول گفته است
انسان سید عالمیان را این فتح حاصل شد و آنزل الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم و فرود آورد حق تعالی آنانی را که ظاهروهم یاری دادند احزاب را ایشان را مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل تورات یعنی یهود بنی قریظه را فرود آورد مِن صَيَاصِيهِمْ از قلعه‌های ایشان وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و افکند

در دلهای ایشان ترس از محمد و لشکریان او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتید یعنی مردان ایشان وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و اسیر میکردید گروهی را یعنی زنان
و فرزندان ایشان وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را خدای تعالی أَرْضَهُمْ زمین ایشان را یعنی مزارع و بساتین ایشان را وَدِيَارَهُمْ و سرایهای ایشان را یعنی
حصون و قلعها وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و زمینی را که گام ننهاده اید آنرا و در تصرف نیاورده اید در آن مالک
آن مخاطب اند مراد خیبر است و گویند فارس و روم و عکرمه گوید هر زمینی که بگیرد اهل اسلام تا بقیامت داخل اینست وَكَانَ اللَّهُ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا و هست خدای بر همه چیزها توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن برای ملازمان سید عباد اصحاب تفسیر و ارباب سیر گفته اند
که در سال پنجم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از زوجات طاهرات هجرت مخصوص اللاو مودلنیه بر که خوله که یکماه با ایشان ... گفته
سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیاده از معهود می طلبیدند و هر یکی دیگر از وی طمع میکردند که در تصرف آنحضرت بود ام سلمه از و بر دو حجاب
و میمونه طاهره و زینب و جویریه و ام حبیبه ... و حفصه ... و جویریه ... و سوده کلبی و در موقف آنحضرت نه زن بود عایشه
و حفصه و ام حبیبه بنت ابی سفیان و سوده بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه این پنج از قریش اند و صفیه بنت حیی بن اخطب و میمونه بنت حارث
هلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت حارث مصطلقیه و واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس گفت که رسول
صلی الله علیه و آله روزی با حفصه نشسته بود و میان ایشان منازعه رفت چه آنکه حفصه از آنحضرت زیاده از نفقه مطلبیه و آنحضرت را نقد بود و موجود
نبود میان خود و تو کسی را حکم باشد حفصه گفت آری عمر را حاضر ساختند و گفت میان من و حفصه حکم کن عمر حفصه را گفت تو چه میگوئی حفصه رسول را گفت
که تو سخن کن و بگو آنچه حق باشد عمر سخت برآورده بر وی زد که بمحمد چنین گوئی ازو باز دار پس عمر گفت ای ... همه ... انچه از سخن حق چیزی که بگوید
نجی الکیس ... که اگر مجلس ... ازو ... رسول صلی الله علیه و آله بر خواست و بخانه در مسجد خواند و وی بود
... و بیکماه آنجا مکث نمود و در مدت ... زنان ... کسی ... که بر وی آید و ... روز ... آن ماه
چون تمام شده بود جبرئیل آیه تخییر آورد که یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده برگزیده قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ
اگر هستید که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را یعنی تنعم در آن و زیاده طلبیدن آن وَزِينَتَهَا و آرایش آنرا از جامهای فاخره و پیرایها
فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ پس بیائید تا متع طلاق دهم شما را چنانکه مطلقه را دهند سوای مهر ... اگر مطلقه را
متع میشود شما را آن متعه سازم و کیفیت متعه دادن مطلقه و تفصیل آن در سوره البقره مذکور شده و گویند مراد تمام مهر است یعنی مهر شما را تمام
وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردنی نیکو یعنی طلاق دهم شما را بی ضرار و بی منازعت که میان زن و شوهر باشد
وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر هستید که میخواهید رضای خدا را وَرَسُولَهُ و خشنودی رسول او را وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای أَعَدَّ آماده کرده لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ مر نیکوکاران را از شما یعنی آنها که اختیار نیکی کنند أَجْرًا عَظِيمًا
مزد بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن حقیر و محقر باشد مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون این آیه را نزول فرمود زنان
آنحضرت گفتند از غنیمت ... چیزی به حضرت ... سال ... تسلیم ... در غضب شدند و گفتند که اگر
کار طلاق دهی ما ... شوهر ... از قوم ... غیر از تو ... آنحضرت ... که از زنان معتزل شود در مشربه ام ابراهیم ... و طهر ...

پس آیه کریمه نازل شده و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه حضرت همه ازواج را طلبید و این آیه را بر ایشان خواند و مخیر ساخت ایشان را بر مفارقت و مقام اختیار کردند

کردند او را و الله اند حضرت این آیه را بر ایشان خواند و فرمود که شتاب مکنید تا با پدران خود در این باب مشورت کنید ایشان گفتند یا رسول الله در این باب کسی را

نباید کرد مخیر گردانیدی میان زینت دنیا و اختیار رضای خدا و رسول و سرای آخرت ما خدا و رسول و سرای آخرت را اختیار کردیم رسول صلی الله علیه و آله زنده شد جمعی

این آیه فرستاد که لا یحل لک النساء من بعد الآیه چون ایشان ترا اختیار کردند تو نیز زنان دیگر را بر ایشان اختیار مکن بعد از آن تهدید و وعید ازواج پیغمبر

خطاب میکند که یا نساء النبی ای زنان پیغمبر خدا من یات منکن هر که بیاید از شما بفاحشة کاری زشت و ناشایسته مبینة پیدا

و روشن کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشه مبین و آشکارا که آن عدم اطاعت خدا و رسول است و مستلزم خطیئه کبیره یضاعف

لها العذاب مضاعف کرده شود مر او را عذاب ضعفین دو برابر آنکه زنان دیگر را باشد زیرا که قبح گناه از ایشان اقبح است و چون زنان پیغمبر

زیادت فضل دارند بر زنان دیگر که مکانت و مرتبت رسول صلی الله علیه و آله و نزول وحی در بیوت ایشان پس عذاب معصیت ایشان که ...

ولهذا حد حر دو چندان حد عبد است و عقوبت بیشتر انبیاء و آنکه عذاب ایشان بآن مکانت مضاعف شده ... عقوبت و مثوبت ... ضعف عقوبت

و مثوبت عذاب الیمت چنانکه ابو حمزه ثمالی از زید بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود ... که از برای نیکوکاران ما اجرها

از ثواب و بر بدکاران ... که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد چنانکه از ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله این موعود شده اند و محمد بن عمر از

ابراهیم بن عبد الحمید روایت کرده که علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود نقل کرده که شخصی علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام را گفت شما اهل بیت

پیغمبرید و مغفورید ... حضرت در غضب شده و فرمود ما سزاوارتریم بآنکه جاری شود در ما آنچه جاری شد در زنان پیغمبر از آنکه

باشیم ... که ما می بینیم نیکوکار ... دو چندان اجر ثواب ... و بدکار ... دو چندان عذاب ... از آن آیت

... النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک و هست این تضعیف عذاب علی الله یسیرا ...

ازواج پیغمبر مانع تضعیف عذاب ایشان نخواهد شد و بعد از آن آیه دیگر ... فرمود و من یقنت منکن و هر که مداومت کند بر طاعت از شما که

ازواج پیغمبرید لله و رسوله مرضای خدا و رسول او و تعمل صالحا و بکند کار شایسته و پسندیده نؤتها بدهیم او را اجرها مرتین

دو بار یعنی دو مثل ثواب غیر او یکبار برای طاعت خدا و یکبار برای خشنودی پیغمبر صلی الله علیه و آله ... و اعتدنا لها

و آماده کرده ایم برای آن زن رزقا کریما روزی نیکو در بهشت زیاده بر قدر او ... از ذکر مضاعفه ثواب و عقاب برای ازواج ...

اظهار ... میکند بر زنان بقوله یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن کاحد من النساء نیستید شما مانند یکی از زنان

... فضل ... ان اتقیتن اگر پرهیزکاری کنید ... فلا تخضعن پس نرمی

و فروتنی مکنید بالقول در گفتن ... فیطمع الذی فی قلبه

مرض پس طمع کند ... که در دل او بیماری نفاق است ... و قلن و بگوئید قولا معروفا گفتاری نیکو و پسندیده دور

از ریبت و تهمت یعنی با خشونت ... که حضرت ... از زنان ... کسی آواز دادی ...

... و قرن فی بیوتکن و قرار گیرید در خانه های خود ... صلی الله علیه ...

را گفتند چرا حج و عمره نمی‌کنی چنانکه دیگران می‌کنند گفت یکبار که واجب بود بجا آوردم بعد از این حج و عمره من آنست که از خانه بیرون نیایم خدای فرموده

که وقرن فی بیوتکن و عمره من آنست که بنای از حجره پیغمبر رسول خدای بیرون نیایم تا بمیرم پس بیرون نیامد تا که جنازه او را بیرون آوردند

و در سخن او تعریض هست لطایف که عایشه این امر کرده از خانه بیرون آمد و بر شتر سوار شده با لشکری عظیم بمحاربه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد

وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار مکنید زینتهای خود را تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ مانند اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین و مراد از جاهلیت

جاهلیه کونه و آن زمان ادریس بود تا وقت نوح علیهما السلام که مدت هشتصد سال بود و در روایتی دیگر در روزگار داود و سلیمان علیهما السلام بود که در آن

روزگار زنان جامه‌ها از چیزها پوشیدندی و اعضای ایشان از پس آن ظاهر شدی و در روایت کلبی در زمان ابراهیم علیه السلام بود که زنان لباسها

مروارید یافته بودندی می‌پوشیدند و بر مردمان عرض می‌کردند و جاهلیت اخری میان عیسی علیه السلام بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و گویند جاهلیت

اولی جاهلیت کفر است قبل از اسلام و جاهلیت اخری فسوق در اسلام وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در اوقات آن که امل طاعت

بدنیست وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیست وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدا را در جمیع فرایض و احکام وَرَسُولَهُ

و پیغمبر او را در سنن آن فقره و امام و طاعت خدا و رسول نمایید پس آنچه شما را امر و نهی کرده‌اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که می‌خواهد خدای لِيُذْهِبَ

عَنْكُمُ الرِّجْسَ ببرد از شما پلیدی گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک گرداند شما را از معاصی تَطْهِيرًا پاک گردانیدنی

خلاصه معنی آنست که ای اهل بیت پیغمبر اراده حق تعالی تعلق گرفته باینکه خطیئات و سیئات و آثام را از شما دور گرداند تا ذیل عصمت شما بگرد عصیان

آلوده و غبار نشود و از کبیره و صغیره منزه و معصوم باشید احمد بن حنبل از مسند خود از عطاء بن رباح نقل کرده که ام سلمه فرمود در وقتی که فاطمه

زهرا علیها السلام طعامی پخته و حصیره بود در دیگی گلین پر ساخته و بر دست سلمان او کرد و آورد در آن سید انبیا در خانه من بود حضرت فاطمه علیها السلام آن طعام را آورد آن

حضرت فرمود که ای نور دیده من علی را با دو فرزند خود بخوان تا با من این طعام بخورند چون ایشان حاضر شدند همه از آن طعام خوردند جبرئیل از جهت [illegible] نازل شد

و در رسید و این آیه آورد که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ الآیه پس آن سرور دین و مرکز دایره یقین کسا را بر ایشان انداخت و فرمود هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اللهم فاذهب

عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه گفت ای رسول الله [illegible] گفتم یا رسول الله آیا من از ایشان نیستم فرمود انک علی خیر تو بر خیری و از اهل بیتی

من نه‌ای اما از زنان نیکوکرداری بصفات حمیده و خصال پسندیده [illegible] ابن جوزی [illegible] در جامع الاصول

و عبدالله بن محمد بن عمران که یکی از فضلای اهل سنت است روایت کند از ابو الحمراء که من [illegible] ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودم هر روز

شش ماه که آن حضرت وقت صبح می‌آمد و دست مبارک بر در سرای علی و فاطمه زهرا می‌نهاد و می‌فرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته [illegible]

در جواب می‌فرمودند که و علیک السلام و رحمة الله و برکاته حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله بعد از جواب الصلوة ای اهل بیت می‌فرمود و این آیه انما یرید الله لیذهب عنکم

الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بعد از تلاوت این آیه بر آن در حجره می‌رفت و بمصلای خود می‌رفت و مشغول نماز می‌شد و شبهه نیست که گذر از

رجس است و خلافی در آن نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام دعوی امامت کرده و اولاد او [illegible] دعوی صادق باشد [illegible] مخالف [illegible]

و در مجمع [illegible] از ابو سعید خدری و انس بن مالک و [illegible] ام سلمه [illegible] که آیه در شأن رسول خدای و علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]

ثعلبی نیز در تفسیر خود نقل کرده که این آیه در شأن آل عبا است و ثعلبی [illegible] و در مجمع روایت کرده [illegible]

دیدی که در روز جمل خروج کرد و از امر الهی و قرن فی بیوتکن بیرون نهاد و کی آن قضا بود و حقیقت بود لیکن بسلا از حال علی علیه السلام پرسید گفت پرسیدی از
دوست‌ترین مردمان برسول خدا و از شوهر دوست‌ترین مردمان با و بجهت آنکه من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که پیغمبر صلی الله علیه و آله کسا بر ایشان در زیر جامه جمع کرد و آن
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا اینها اهل بیت و خواص من اند نزدیک ایشان لیس رجس را از ایشان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از ذنوب
معصیت بعد از آن عائشه گفت من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود تو بر صفت خیری و از اهل من نه تا بتعتمی چه اهل من اینها اند و ابی سعید
خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که این آیه در حق من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده صاحب طبرسی در مجمع البیان مضمون از عبار نقل کرده که
آیه انما یرید الله الآیه که بر پیغمبر نازل شد در حالتی که در خانه وی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین کسی دیگر نبود لیس فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند
و سید ابو الحسن ... از امام حسن علیه السلام نقل کرده که بعد از نزول آیه تطهیر رسول خدای ما را با خود در زیر کسا خیبری جمع کرد و فرمود بار خدایا
اینها اهل بیت منند و عترت طیبه من و روایات درین باب از عامه و خاصه بسیار است و جهت که این را هم رجال اطناب این کتاب میشود لیس بر آیی اخبار
و آثار در آن جوامع مطالع نهج الصادقین و ترجمه قرآن و صحیفه بعد از ذکر عصمت آل عبا جهت اقتضای اسباب آن نه بغیر از خطاب با زوجات پیغمبر که میفرماید
وَاذْكُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغمبر مَا يُتْلَىٰ آنچه خوانده میشود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیتهای کتاب خدا عزّت وَالْحِكْمَةِ
و از سخنان مشتمل بر حکمت و مصلحت یعنی از کتابی که جامع این دو امر است و آن آیات کلام الله و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است و آن متعظ شوید و پند گیرید آن
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا بوده و هست لَطِيفًا لطف کننده و نیکوکار بر اولیا بر ایشان خَبِيرًا دانا باقوال و افعال شما و عالم و به کار ایشان صلاح
در آنست از امور دینیه از مقاتل بن حیان مرویست که وقتی که اسماء بنت عمیس از حبشه باز آمد با شوهر خود جعفر ابن ابی طالب در حجره زنان رسول الله
آمد گفت در باره ما هم چیزی از قرآن نازل شده گفتند نه بس که بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله زنان بی نومیدند رسول صلی الله علیه و آله
فرمود از چه چیز گفت از آنکه از ایشان مذکور نشده اند در قرآن و بروایتی دیگر زنان رسول صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله حق تعالی در قرآن ذکر مردان کرده
و ما را ذکر نمی‌نماید میترسیم که در ما خیری نیست و طاعت ما قبول نیست حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردان منقاد حکم الهی اند وَالْمُسْلِمَاتِ
و زنان که فرمان برنده اویند وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و مردان و زنان باور دارنده و گرونده بخدا و رسول وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
و مردان و زنان که بطاعت ورزنده اند و طاعت بر آن نماینده با نواع عبادات وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راستگویان
در قول و راست کرداران در عمل از مرد و زن وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبرکنندگان بر طاعتها و از معصیتها از مردان و زنان وَالْخَاشِعِينَ
وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان از برای خدا و ترسکاران بدل و جوارح از مرد و زن وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه دهندگان
از مرد و زن آنچه واجب و مستحب است از زکوة و جز آن وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران برای خدا از رجال و نساء مراد صوم فرض و صوم سنت
وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان ذکر کننده مر خدا را
ذکری بسیار در زبان و دل بسیار بدل و زبان وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کننده مراد سایر طرق مذکوره و قرآن خواندن و مشغول نمودن بعلم از جمله ذکر است
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای مر اینها را از ذکور و اناث مَغْفِرَةً آمرزش از گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزد بزرگ بر طاعات آن از عبد الله
عباس روایت که روزی میکائیل نزدیک سید عالم صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بگوی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

عدد ما علم و ما یعلم و زنة ما علم هر کس که این کلمات بگوید نام او در میان ذاکرین کثیرا نوشته گردد ایشان را [illegible] و از جمله ذاکران باشد و عطای
ابن ابی رباح روایت کند که هر که کار خود را با خدای تفویض کند داخل باشد در قول او که ان المسلمین والمسلمات و هر که اقرار کند بخدا و رسول او و تصدیق
نماید بولایت علی ابن ابی طالب و اولاد اطهار او علیهم السلام و دلش موافق زبان باشد در مقول داخل باشد در انکه والقانتین والقانتات و هر که زبان خود
از دروغ نگاه دارد از جمله والصادقین والصادقات باشد و هر که صبر کند بر طاعت و صبر نماید از معصیت در کریمه والصابرین والصابرات داخل شود و هر که
نماز کند و از جانب یمین و شمال نگاه نکند در این داخل باشد که والخاشعین والخاشعات و هر که در هفته یکبار درمی را صدقه دهد داخل باشد در انکه
والمتصدقین والمتصدقات و هر که ایام البیض هر ماهی روزه دارد در سلک والصائمین والصائمات باشد و هر که فرج خود را از حرام نگاه دارد از جمله
والحافظین فروجهم والحافظات باشد و هر که پنج نماز را بجای آورد و در اوقات آن شرایط و ارکان داخل شود در مقول که والذاکرین الله کثیرا والذاکرات
و از ابو عبد الله مروی است که هر که در شب بخسبد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بگوید از جمله والذاکرین الله کثیرا باشد از ابن عباس نقل است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم زینب بنت جحش اسدیه که دختر امیمه بنت عبد المطلب بود دختر عمه رسول صلی الله علیه و آله برای زید بن حارثه که آزاد کرده
و در خانه خود پس بود خواستگاری فرمود زینب گمان برد که آن حضرت برای خود آن خواستگاری میکند قبول کرد چون دانست که برای
زید طلب میکرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و از اشراف زنان [illegible] زن [illegible] کفو [illegible] و برادر
عبد الله بن جحش نیز در این باب با خواهر اتفاق داشت حق تعالی این آیه فرستاد که و ما کان لمؤمن و نیست و نسزد هیچ مرد گرویده را یعنی عبد الله بن جحش
و لا مؤمنة و هیچ زن ایمان آورده را یعنی زینب اذا قضی الله و رسوله چون حکم کند خدا و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب با زید
ان یکون لهم الخیرة من امرهم که باشد مر ایشان را اختیاری از کار خود [illegible] که اختیار خود با خدا و رسول نهند
و من یعص الله و رسوله و هر که عاصی شود و مخالفت نماید خدا و رسول او را در اوامر و نواهی فقد ضل پس بتحقیق گمراه شود ضلالا مبینا
گمراهی هویدا [illegible] اگر از روی اعتقاد کند کافر شود و بعذاب ابدی گرفتار گردد و اگر نه بعذاب الیم معذب گردد و بعد از نزول این آیه زینب
گفت راضی شدم و کام و اختیار خود را بکف کفایت رسول خدا دادم و عبد الله نیز بدین رضا داد تا رسول خدا او را با زید عقد بست و زید با او مباشرت کرد
و پیغمبر صلی الله علیه و آله از مال خود صداق او را از برای زینب فرستاد و آن ده هزار دینار بود و شصت درهم و خماری و ملحفه و درعی و ازاری و پنجاه
من طعام و سی صاع خرما از زینب روایت است که اکابر و اشراف قریش مرا خطبه کردند من خواهر خود را حمنه بنت جحش نزد رسول فرستادم
تا در این باب با وی مشورت کند رسول گفت زید [illegible] خواهم در غضب شد و گفت دختر عم خود را با آزادکرده خود میدهی پس [illegible] آیه و ما کان
لمؤمن [illegible] بسیار [illegible] در غضب شدم حق تعالی این آیه فرستاد پس نزد رسول صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم تزویج کن مرا با هر که خواهی پس رسول مرا با زید
عقد بست و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که رسول زید را بسیار دوست میداشت و اگر دیر کردی آن حضرت بمنزل او تشریف ارزانی میفرمود
و از [illegible] زینب روزی دیر کرد حضرت رسول آن حضرت بمنزل وی رفت زینب در وسط حجره نشسته بود و طیب [illegible] میکرد
چشم مبارک بر وی افتاد گفت سبحان خالق النور تبارک الله احسن الخالقین و باز گشت چون زید بخانه رسید زینب وی را تسبیحی که از آن حضرت شنیده بود خبر داد
زید گفت شاید تو در دل رسول افتاده ای میخواهی که ترا رها کنم گفت میترسم که ترا طلاق دهی و رسول [illegible] نکند زید نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله

میکرد بسبب آنکه زینب را طلاق دهد و گفت مرا از وی تهمتی نیست که او و آنسه هرگز او را بخیر خود نگوید چیزی نمیدهم ولیکن مرا ترفع و تعظیم میکند و مرا ایذا میرساند
بسبب شرافتی و عزت حسبی که دارد و رسول فرمود امسک علیک زوجک واتق الله او را نگاهدار و بترس از خدا از آنکه ایذا میرساند و در سبب زید
در باب طلاق مبالغه کرد تا آنکه از رسول اجازت طلبید و آنحضرت مطلع شد و جمع رسول ما از این اخبار میفرماید بقوله واذ تقول و یاد کن ای
محمد آن وقتی را که میگفتی للذی انعم الله علیه مر آن کس را که انعام کرده است خدای تعالی علیه بر وی بتوفیق اسلام و هدایت ایمان و خدمت و صحبت
او ترا و توفیق دادن ترا در آزاد کردن او و محبت ورزیدن تو بنسبت او وانعمت علیه و انعام کردی تو بر او به پروردن و آزاد کردن
او و از فرط محبت اختصاص او را فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که امسک علیک نگاه دار بر خود و در رسول امسک علیک نگاه دار بر خود جفت
زن خود را یعنی زینب را واتق الله و بترس از خدا [illegible] در امور زینب آنکه از روی اضرار طلاق [illegible] وتخفی فی نفسک و پنهان
میکردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه را که خدای تعالی ظاهر کننده و آشکارا سازنده آنست از نکاح کردن تو زینب را که زید طلاق دهد
وتخشی الناس و میترسیدی از سرزنش منافقان بی حق که گویند زن پسر خود را خواست والله احق ان تخشاه و حال آنکه خدای بزرگوار
سزاوارتر که بترسی از و در آنچه [illegible] رسیده و متورع است که خوف و خشیت [illegible] خوف و خشیت که کجاست علت که
انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم الا اعلم باشد آنحضرت از همه عالمیان اخشی باشد و خوف و خشیت او بیشتر و در حدیث آمده که انا اخوفکم
و خشیت آنحضرت که او در نهایت مرتبه بود [illegible] خشیت [illegible] خلاف بود کما قال الله تعالی ان ذلکم
بود [illegible] علم الهدی در تنزیه الانبیا [illegible] در جمیع احکام و کتب این مطلقات ادعیا
نکاح خود در نمی‌آوردند پس [illegible] فرمود [illegible] زینب را بعد از طلاق بالکلیه این حکم را باطل گرداند و رسم
جاهلیت [illegible] اخفای [illegible] منافقان [illegible] زن پسر خود را خواسته لهذا [illegible] کن ای رسول [illegible] و
[illegible] قوله فلما قضی زید پس آنهنگام که گذارد زید منها از زینب وطرا حاجتی را که داشت از نکاح و مباشرت و بعد از آن
که [illegible] و تعظیم او از وی [illegible] باقی نمانده طلاق گفت و زینب عده را تمام کرد [illegible] قضای وطر
کنایت است از طلاق [illegible] عده زوجناکها تزویج نمودیم ترا با وی [illegible] ترا
لکی لا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مؤمنان تنگی [illegible] فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسرخواندگان
خود اذا قضوا منهن وطرا [illegible] که از ایشان حاجت خود را [illegible] طلاق و انقضای عدت [illegible] جمیع مؤمنان
اقتدا کنند [illegible] مطلقه ادعیای خود [illegible] زینب را بتو تزویج کردیم و رسم جاهلیت را در هم شکستیم وکان امر الله و هست کار
خدای خواهد مفعولا [illegible] کرده شده یعنی هر امری که اراده الهی تعلق بآن گرفت البته کائن شود و بوقوع آید [illegible] زینب [illegible]
بن مالک مرویست که چون عده زینب منقضی شد رسول صلی الله علیه و آله زید را گفت [illegible] زینب را [illegible] خواستاری کن [illegible]
[illegible] سکردر [illegible] زینب رفتم [illegible] چون او را دیدم [illegible] مرتبه بزرگ و عظیم [illegible] طاقت آن نداشتم که در و
نگاه کنم گفت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] که رسول خدا ترا خواستاری میکند [illegible]

و کنم هیچ کاری نکنم تا که با پروردگار خود مشورت کنم پس برخاست و بمصلای خود رفت و با خدای مناجات کرد حق تعالی آیه مذکوره را انزال فرمود

و در روایت آمده که این آیه حضرت [illegible] که بخانه زینب آمد زینب گفت یا رسول الله بخطبه و نکاح حضرت راضی بودم اما الله المزوج و جبرئیل آن عهد

شد از زوجیت کننده منت خود و جبرئیل گواه است پس آنکه بود از آن کتب این روایت [illegible] زنان پیغمبر فخر میکرد و میگفت که حق تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر و شما

تزویج شما اولیای شما بود و نیز منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای عروسی زینب ولیمه مهیا کرد و طعام مرتب ساخت که [illegible] از زنان

خود آنچنان نبوده و در آن روز گوسفندی کشت و نان و گوشت را طعام مهمانان نمود تا [illegible] سعی بر دولت کرد زینب به پیغمبر صلی الله علیه و آله

گفت که من مرتبه [illegible] تو دارم نسبت بزنان دیگر به خبر که هیچ زن از زنان تو آن بوصوف نیستند جد من و جد تو یکیست که عبد المطلب است

و حق تعالی مرا از آسمان بتو نکاح بست و جبرئیل سفیر و شاهد بود بدانکه بعضی از اهل خلاف این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع منکر

آنست که از جمله آن عاشق شدن پیغمبر است بر زینب در حینی که زوجه زید بوده و شبهه نیست که این سخن فسق و معصیت است و حال آنکه انبیا معصوم

و پاک از معصیت و مبرا از مستنفر طباع [illegible] چنانکه در کتب کلامیه مبرهن شده و بیان مفصل این سخن در منهج الصادقین [illegible]

و حق تعالی بعد از ذکر قصه تزویج زینب که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیان برائت ساحت آنحضرت [illegible] میفرماید بقوله ما کان علی النبی

نیست مر پیغمبر را من حرج هیچ تنگی و وزری و بال فیما فرض الله له در آنچه قسمت کرده و تقدیر نموده خدای بر پیغمبر حلال کرده [illegible] مراد

از تزویج زنان پسرخواندگان و امریست محقق آنحضرت بلکه سنة الله سنت نهاده خدای سنتی فی الذین خلوا از آنکه

گذشته اند از پیغمبران من قبل پیش از محمد صلی الله علیه و آله مراد انبیا دیگرند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرده بود بر ایشان

از تزویج ازواج او [illegible] این سنتها که داود صد زن داشت و سلیمان سیصد زن و هفتصد سریه [illegible] مر ایشان را

[illegible] کثرت ازواج [illegible] مطلقا [illegible] تا بحد حرج پس بر محمد که سید انبیاست نیز حرجی نباشد در نکاح آنکه خواهد از زوجه پسرخوانده و غیر آن

و کان امر الله و هست امر خدای قدرا مقدورا حکمی گذارده شده [illegible] امری که [illegible] بود و حکمی بود مقضی و گذارده شده [illegible]

شده [illegible] جاری بمقداری که مراد او بود و تفاوت و خللی در آن راه نیافت الذین یبلغون آنانکه گذشته اند که بودند که میرسانیدند

رسالات الله پیغامهای خدای را به امتان [illegible] و یخشونه و میترسیدند از وی و لا یخشون احدا و نمی ترسیدند

از کسی در آنچه متعلق بود بادای تبلیغ دعوت الا الله مگر از خدای و کفی بالله و بسنده است خدای حسیبا کفایت کننده و محاسبه کنندگان

از [illegible] کننده اعمال بندگان و چون کفایت و حساب [illegible] اوست پس باید که از و ترسند نه از غیر او و در این آیه دلیلست بر آنکه انبیا را تقیه

جایز نیست در تبلیغ احکام رسالت نه در غیر آن پس منافی نیست [illegible] حضرت [illegible] قبیح بود که منافقان در حق او [illegible]

ملاحظه میکرد از [illegible] طعن و قول ایشان [illegible] کلام از این متعلق بتکلیف [illegible] حضرت بعد از تزویج زینب [illegible]

منافقان [illegible] زبان بطعن گشودند و گفتند [illegible] زنان پسران بر شما حرام است و خود زن پسر خود را خواسته یعنی زید که پسرخوانده و

[illegible] بر صلبی و الصلبی [illegible] در جمیع احکام [illegible] قول آیه [illegible] ما کان محمد نیست محمد صلی الله علیه و آله

ابا احد پدر هیچیک من رجالکم از مردان شما تا میان وی و [illegible] حرمت مصاهرت [illegible] این حکم منتقض [illegible] قاسم و ابراهیم که

پدر حقیقی آنحضرت بوده زیرا که ایشان بحد رجال نرسیده بودند و بر تقدیر بلوغ ایشان از رجال او بودند نه از رجال امت و خطاب راجع با امت است که بعد از آن

وی است نه به آنکه متبنی آنحضرت بود و حسن و حسین نیز منتقض نمیشود بجهت عدم بلوغ ایشان در حین فوت آنحضرت و بر تقدیر بلوغ از رجال حضرت بودند

نه از رجال امت و نیز مراد ولدیت نسبی است و لهذا آنحضرت ایشانرا پسر خود خوانده و فرموده ابنای هذان ریحانتای من الدنیا و ابنای هذان امامان

قاما او قعدا الحدیث این هر دو پسران من از دنیا دو ریحان منند و این دو پسران که امامانند ایستاده باشند یا نشسته و مراد ولدیت صلبیه که

حسنه ادعای منافقان که زید مولود محمد است حقیقت است و محکی از مردان نسبت است زید پسر او تواند بود ولکن رسول الله ولیکن هست فرستاده خدا

و هر رسولی پدر امت خود است مطلقا بلکه از حیثیت اینکه او مشفق و ناصح ایشانست و واجب التعظیم و التوقیر و الطاعه بر ایشان و زید از جمله امت

و نسبت میان او و محمد ولادتی نا [illegible] مصاهرت کرده و خاتم النبیین و هست ختم کننده پیغمبران که آخر ایشان و حفص بفتح تاء خوانده

یعنی محمد آلتی است که مهر پیغمبران است یا او مهر نبوت تمام کرده شده است یعنی که نبوت از وی در نخواهد گذشت و بدیگری بعد از وی تعلق نخواهد گرفت و لهذا

اولاد ذکور را آنحضرت قبل از وفات بدرجه بلوغ نرسانید چه اگر بعد از وی فرزندانی میماند مبعوث بود و نزول عیسی علیه السلام بعد از وی قادح خاتمیت آنحضرت

زیرا که مراد از خاتم النبیین آنست که هیچ پیغمبری بعد از وی مبعوث نخواهد شد و عیسی علیه السلام قبل از وی مبعوث شده و بعد از نزول عامل بشریعت خاتم الانبیاء

خواهد که بر شریعت خود محمد بن الحسن [illegible] روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من خاتم صد [illegible] پیغمبر [illegible] خلفا آخر که در آن

ماتیم [illegible] و کان الله بکل شیء علیما و هست خدای تعالی بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزاوار ختم نبوت و ختم

و در عیون الاخبار [illegible] شصت هزار [illegible] ساله [illegible] بحقیقت آنچه [illegible] آنحضرت [illegible]

کنتم تکون [illegible] که [illegible] کتاب [illegible] حضرت [illegible] کتاب [illegible]

همه [illegible] او خواهد بود و چنانکه شهیدا علی هؤلاء چون کتاب [illegible] از خواندن [illegible] بغیر خوانند

[illegible] گشت و از مخالف و موافق [illegible] که آنحضرت امیر المؤمنین را خطاب کرد که یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی

ای علی تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود پس اگر جایز بود که بعد از من پیغمبری باشد آن تو میبودی [illegible] و منقبت

فضل و عصمت و [illegible] علم و [illegible] و لطف تو [illegible] و بعد از آن [illegible] اهل ایمان [illegible] بکثرت تحمید و تسبیح و تکبیر و تهلیل

[illegible] که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اند

اذکروا الله یاد کنید خدایرا ذکرا کثیرا یاد کردنی بسیار [illegible] در اوقات [illegible] از تهلیل و تحمید و تسبیح و سبحوه و تسبیح گوئید

او را [illegible] برای او بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه [illegible] و تسبیح [illegible] از وی [illegible] در بر [illegible] و کونه اختصاص

[illegible] که [illegible] ساعت [illegible] و [illegible] تسبیح ملوه [illegible] در زمان عمل او [illegible] کلی

بکره صلوة فجر است و اصیل صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا [illegible] تسبیح [illegible] صلوة متضمن تسبیح و تنزیه [illegible] را ذکر

اختلاف [illegible] آمده از معصوم صلی الله علیه و آله روایت کرده که مراد آنست که خدا [illegible] پس [illegible] مراد [illegible] قلب

ذکر زبان ممکن [illegible] لطایف [illegible] خیالات [illegible] ذکر زبان از ذکر

و یاد کنید خدای را به جمیع زبانها و در جمیع مکانها و در جمیع زمانها و ذکر او کنید . و گویند مراد بذکر تسبیحاتست که حضرت را یاد کنید

بصفات علا و اسماء حسنی و تنزیه او نمایید از هرچه لایق ذات او نباشد از معایب و نقایص و نزد بعضی مراد این کلمات اربع است سبحان الله والحمد لله

ولا اله الا الله والله اکبر و از ائمه هدی علیهم السلام روایت که هر که تسبیحات اربع را سی بار بگوید او ذکر خدا بسیار کرده و زراره و حمران از حضرت ابی عبد الله

از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده‌اند که آنحضرت فرمود که هر که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بگوید او ذکر خدای بسیار کرده و واحدی باسناد خود از ضحاک بن مزاحم

نقل کرده که ابن عباس فرمود که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای محمد بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

عدد ما علم و ملء ما علم و زنة ما علم چه هر که این بگوید حق تعالی شش خصلت برای او ثبت کند یکی آنکه او را از ذاکرین الله کثیرا نویسد دوم آنکه افضل

باشد از ذاکران در شب و روز سیم استغفار بسیار در نامه برای وی بنویسند چهارم آنکه گناهان او بریزانند چنانکه برگ از درخت خشک بریزد

پنجم نظر رحمت او کند ششم آنکه او را باهل کرم معذب نکردانند از عبد الله عباس روایتست که حق تعالی هیچ فرض بر بندگان واجب نکرد الا آنرا حدی معین مقرر

فرمود و ساقط نمود از معذوری اجازت فرمود مگر ذکر را که از برای آن حدی مقرر نکرد ملکی در همه حال و وقت یاد کنید او را بعد از آن بر سبیل امتنان

با اهل ایمان خطاب میکند که هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ اوست خداوندی که درود میفرستد یعنی رحمت میکند بر شما وَمَلَائِكَتُهُ و درود میفرستند

فرشتگان او یعنی آمرزش مطلبیده کنایه برای شما او این درود خدای و ملائکه بر شما بجهت آنست لِيُخْرِجَكُمْ تا برای آنکه بیرون آورد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ

از تاریکیها کفر و جهالت و معصیت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان و معرفت و طاعت بوسیله الطاف و هدایت وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

و هست خدای بگروندگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بطلب رحمت و آمرزش برای ایشان میفرماید و در حالتی که نبی اسرائیل موسی

را گفتند خدای ما صلوات باشد خطاب آمد بگوی که بگوی ایشان را که صلوة من رحمت باشد و رحمت من وسعت و بهمه چیزی رسیده تَحِيَّتُهُمْ از حق

و الطاف خدا اهل ایمان را يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ در روزی که برسند برحمت او که آنست نعیم لقاء او در مرگ یا وقت خروج از قبر سَلَامٌ

سلامتی از هر آفتی و مکافاتی یعنی حق تعالی بجهت تعظیم و تکریم ایشان سلام کند تا ایشان را از انواع تعظیم بایشان کرامت باشد از ابن مسعود مرویست

که ملک الموت نزد یک بنده مومن رسد گوید السلام علیک ربک یقرئک السلام سلام بر تو باد حق تعالی ترا سلام میرساند وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای برای ایشان

برای مومنان با وجود تحیت برایشان أَجْرًا كَرِيمًا مزدی بزرگوار که آن بهشتست و نعیم آن بعد از آن خطاب بر رسول میکند بر سبیل توقیر و تعظیم و عرض

امتنان بر بندگان بارسال آنحضرت برایشان يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلند رتبه یا خبر دهنده إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بر بندگان

شَاهِدًا در حالتی که گواهی دهی بر تصدیق و تکذیب امت و طاعت و عصیان ایشان وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت مر اهل تصدیق را وَنَذِيرًا

و بیم کننده از نزول عذاب مر اهل تکذیب را وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ و خواننده مردمان بپرستش خدا و اقرار بتوحید او و آنچه واجبست تصدیق بآن

و عمل بآن از قواعد اصول و فروع بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن با ضیا و بیرا منیر که قرآنست

کاشفی در تفسیر خود آورده که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خوانده زیرا که چنانکه روشنی و نور چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آنحضرت ظلمت کفر را از

جهان محو ساخت و دیگر هر خانه که بود نور چراغ توان یافت حقایقی که از مردم پوشیده بود بنور این چراغ بجهت انوار او روشن

گشت و چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت و در دل اوساط جماعت و عقوبت آنکه چراغ وسیله سلامت و دشمنان از او در حسرت و ...

و منیرا یعنی تو چراغی نه مانند چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی و چراغها بیادی تیره شوند و هیچ کس ترا

مطلوب و منطفی نتوان ساخت که یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و دیگر چراغها نور دهنده نبود و تو طلعت ذوی الانوار

موفور از نور حق و در قیامت برتو نفع روشنی خواهی داد و در کشف الاسرار نقل کرده جمعی آفتاب را چراغ خوانده که جعلنا ها

سراجا و بعضی ماه را چراغ گفته اند آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین و آن چراغ دنیاست و این چراغ عقبی و آن چراغ منازل فلک و این

چراغ محافل ملک و آن چراغ آب و گلست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم

برخواستند در صبحگاه وجود آمده و بخبر نور وجود او وجود او از ظلمتکده جهان بصحرای موفور رسیده از نهج خطاب خطاب کرده لولاک

لما خلقت الافلاک که خوارزمی که از علمای جمهور است از ابن مسعود نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی آدم را خلق فرمود و در وی نفخ

روح نمود عطسه کرد گفت الحمد لله خطاب وحی رسید که نبوت و جلال مرا که اگر آن بودی که ایشان هستند ترا نیافریدمی آدم گفت الهی اینان کیستند

که الهی چون بنده از نور خود آفریدی خطاب آمد که نعم ای آدم سر بالا بردار و نگاه کن چون آدم علیه السلام سر برداشت بر ساق عرش نوشته دید که لا اله الا الله

محمد رسول الله علی ولی الله هیچ خدای نیست که الله که مستجمع جمیع صفات کمال است و محمد پیغمبر است که رحمت جمیع عالمیان است و هادی جمیع خلقان از ظلمات ضلالت

بروشنی معرفت و ایمان و علی ولی او که حجت است بر اثبات حقیقت و محق و طل باطل و هر که علی را شناخت پاک و پاکیزه گشت و هر که او را نشناخت

ملعون شد و از رحمت دور ماند سوگند میخورم بنور خود که در بهشت درآرم هر که اطاعت او کند و اگر چه در حق من عصیان نماید و در دوزخ داخل نمایم هر که فرمان

او نبرد و اگر چه اطاعت من کند و متواتر است که این کلمات آنست که امر او امر رسولست و نهی او نهی رسول پس مطیع او مطیع رسولست که رحمة للعالمین و سراج

منیر و عاصی او عاصی رسول السبل انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر بضیاء من و علی منکر ایم که روشنی هدایت ما همه مومنان از ظلمت گمراهی

خلاص شده اند و من ماند آفتابم و علی مانند ماه که بواسطه ما از شب تاریک جهالت بنور معرفت رسیده اند و بلمعان لوامع هدایت ما از بیدای ضلالت

بطریق مستقیم رسیده اند همچنانکه میفرماید و بشر المؤمنین و مژده ده ای محمد مومنان را که سالک طریق حق اند و تابع اوامر و نواهی بان لهم بانکه مر ایشان راست

من الله از نزدیک خدای فضلا کبیرا بخشش بزرگ و زیاده بر عمل ایشان یا افزون بر ایشان و لا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان

مبر و متابعت کافران و منافقان را مرایشان را و دع اذاهم و بگذار رنجانیدن ایشان را یعنی از رنج و اذیت رسانیدن ایشان میندیش در صدد انتقام

مباش که مر ایشان را از تو کفایت کنیم ابن عباس فرموده که این آیه به آیه السیف منسوخ است و توکل علی الله و توکل کن بر خدای در دفع ایشان چه او

کفایت کار تو خواهد کرد و کفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کارساز و نگهبان اوکافی است در همه کارها که از دو طائفه هر دو منافقان از

کافرستان و منافقان و عده نصرت و غالبیت تو داده بود از غیرت ایشان بر مومنان بیان مرتب شریف سرور عالمیان بانقل کلام در احوال اهل ایمان

میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اذا نکحتم المؤمنات چون نکاح کنید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس طلاق دهید

ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید یعنی قبل از دخول فما لکم علیهن من عدة تعتدونها پس نیست شما را بر زنان مطلقه هیچ عده که

بشمارید ایام عده بر ایشان بلکه بعد از طلاق قبل از دخول مطلقه هیچ عده ای بر ایشان نیست و اگر در عقد نکاح ذکر مهر نکرده باشد فمتعوهن پس متعه

دهید ایشان را چیزی از جامه یا مال که بحسب عرف و عادت باشد که بر توانگر و درویش بقدر طاقت او باشد و اگر در عقد ذکر مهر شده باشد نصف مهر حق اوست

که فرض مهر شده وَسَرِّحُوهُنَّ و رها کنید ایشان را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردنی نیکو بی ضرر و اضرار و ایذاء و منع حقوق ایشان

از متاع و مهر ... و قبل از مس عده نیست ... در منزل خود ... جای دهید و تفصیل این مسائل در کتب ... در آیات ...

مذکور شده يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ بدرستی که ما حلال کرده‌ایم برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنهائی که

دادی أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را ... احلال ... اعطای مهر ... طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن ... مملوکه

بقوله وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال کرده‌ایم بر تو آنچه را که مالک شده است دست تو از کنیزان مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ از آنچه بازگردانیده است

خدای بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه که از غنایم خیبر است و ریحانه که از غنایم بنی قریظه است و امثال ایشان از ماریه و جویریه وَبَنَاتِ عَمِّكَ

و حلال کرده‌ایم ترا دختران عم تو وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمه‌های تو از اولاد عبدالمطلب که از قریش اند وَبَنَاتِ خَالِكَ و دختران خال تو

وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ و دختران خاله‌های تو از اولاد عبد مناف اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ آن زنانی که هجرت کرده‌اند با تو وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زن گرونده

بخدا و رسول إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا اگر ببخشد نفس خود را لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا

آنکه نکاح کند او را خَالِصَةً لَكَ خالص کرده شده است احلال آن زن مؤمنه بر طریق مذکور خالص شده برای تو مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مؤمنان

یعنی از مخصوصات تست که زنی بمجرد هبه بی مهر و صیغه نکاح نکاح کنی و مؤمنان را جایز نیست مگر بصیغه یا تملیک و عدول از خطاب بغیبت بلفظ نبی

و تکرار آن بعد از آن رجوع بخطاب ... این مخصوص است بآنحضرت ... نبوت و علما اختلاف دارند در وقوع این صورت و اشهر

آنست که این هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه انصاریه که او را ام المساکین ... و این صورت در ماه رمضان در سال سیم از هجرت ... هشتم ماه ...

محرم آنحضرت ... و در ربیع الآخر سال چهارم وفات کرد امام زین العابدین علیه السلام ... و ... اسدیه بود و بعضی قتاده

و بعضی قتاده میمونه بنت حارث و در روایت ... و در تبیان گفته که ام ... از بنی اسد ... اهل ... ام شریک

و ... عقد ... و قسم ... برای مؤمنان ... حکمت ... مصلحت

که قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته‌ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده‌ایم بر ایشان از شروط عقد نکاح و تعیین مهر و نفقه و حق قسم و حصر عدد

فِي أَزْوَاجِهِمْ در زنان ایشان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در آنچه مالک شده است دستهای ایشان ... توسعه ... در مملوکات و ما حلال کردیم

زنان را بمجرد هبه ... لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ تا نباشد بر تو تنگی ... وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای

آمرزنده مر چیزی را که احتراز از آن متعسر است رَحِيمًا مهربان بتوسعه در مواضع که مظنه حرج باشد ... و قوله این حکم

... بتوسعه و عدم تکلیف ... قبل ازین گذشت که از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله ...

... آیه تخییر نازل شد ... تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ هر کرا خواهی ... از ایشان ...

... وَتُؤْوِي إِلَيْكَ و جای دهی بسوی خود ... مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی ...

... آنست که طلاق دهی هر کرا اراده کنی و نگاه داری هر کرا خواهی ...

همه ازواج ... رضی الله عنها ... آخر عمر ... آنحضرت ...

کرده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه بود بی رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه که میخواست و چهار زن را با خود گرفت بلا نفقه چه که عائشه و حفصه و ام سلمه

و زینب بود وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا که خواهی از طلب و دلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باز کرده باشی و نفقه ایشان [illegible] کرده فَلَا جُنَاحَ

عَلَيْكَ نیست هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو در این و در وسیط گفته که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت ساقط شد ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ این تفویض امر ایشان بتو

بر طریق سوره نیز اختصاص آن نزدیکتر است أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ بآن نزدیکتر است که چشمهای ایشان روشن شود وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند

وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی ایشان را همه زیرا چون دانستند که آنچه از تو کناره کردن و باز کردن و عزل کردن و طلبیدن زنان

بلا نفقه چه بفرمان خداست ملول نشوند و گردن بنهند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از میل اجتهاد کنید در

ای و عیب است کسی را که [illegible] آنحضرت [illegible] رسول تفویض کرده وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا [illegible] حَلِيمًا بردبار که تعجیل

بعقوبت مجرمان و [illegible] اقوال [illegible] درین آیت [illegible] الصادقین [illegible] ولیه از نزول آیه تخییر چون ازواج اختیار حکم خدا و رسول کردند و اطاعت

نمودند آیه آمد که چون امتثال حکم خدا و رسول نمودند و ترک تفرحات کردند لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ حلال نباشد مر ترا زنان دیگر مِنْ بَعْدُ پس ازین زنان

که در عقد تو اند چه [illegible] تو [illegible] وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ و حلال نیست که بدل کنی بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی

یکی از ایشان را طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مگر آنچه

مالک شود دست تو [illegible] وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا نگاهبان پس [illegible]

امر خود کنید و از آنچه بر شما حلال است [illegible] و مراقبه عبارت از [illegible] خدا [illegible] و آشکارا و [illegible] وجه [illegible] و هرکه از سر وقتی

حق آگاه گشت او را از مراقبه حال خود چاره نیست و در کنز الوفا [illegible] آیه منسوخ است بآیه إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ الآیه و این فتوی اصحاب ماست

بعضی آیه [illegible] و این هر دو آیه اگرچه در قراءت مقدم و [illegible] در نزول [illegible] آیه عده و بعد از نزول این آیه بر آنحضرت [illegible]

آنچه منسوخ است [illegible] عائشه روایت کرده که رسول [illegible] تا آنکه زنان دیگر بر وی حلال شدند [illegible] اول آنکه چون حضرت زینب رضی الله عنها

در حکم [illegible] قبول فرمود ولیمه ترتیب [illegible] طلبید و جمعی [illegible] طعام خوردند [illegible] بسخن مشغول

و زینب [illegible] نشسته بود و حضرت [illegible] ایشان [illegible] بودند [illegible] مشغول [illegible] مجلس [illegible]

و آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه [illegible] برخاستند و رفتند و سه کس ماندند همچنان سخن از هر طرف میگفتند حضرت [illegible]

و شرم میداشت که ایشان را [illegible] بعد از انتظار بسیار که ظاهر شد که [illegible] در آمد و ایشان [illegible] در آمد حضرت [illegible]

و آیه حجاب نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید [illegible] لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ در خانه های پیغمبر صلی الله علیه و آله إِلَّا أَن

يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شود شما را [illegible] إِلَىٰ طَعَامٍ بخوردن طعام غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که غیر منتظر [illegible] إِنَاهُ وقت

طعام را [illegible] وقت طعام [illegible] و چون وقت آن رسید و از خود [illegible] ظاهر [illegible] نشسته [illegible]

منتظر آن باشید که طعام [illegible] وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ و لیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوا در آئید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانتَشِرُوا

پس پراکنده شوید [illegible] خطاب بکسانی است که منتظر طعام رسول بودند و بعد از آن در خانه وی می نشستند و اگر [illegible] بود که [illegible] طعام

بنزد خانه او درآیید ولیکن همه پیش از آن وی وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ و دیگر در صحابه در بیوت وی در حالی که آرام گرفتگان باشید لِحَدِيثٍ ای سخن گفتن را

إِنَّ ذَٰلِكُمْ به درستی که درنگ شما بعد از طعام و طول سخن گفتن شما كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که رنجانید پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ پس شرم میدارد

از شما که گوید برخیزید و بروید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدا شرم ندارد مِنَ الْحَقِّ از راستی گفتن یعنی اخراج شما حق است پس سزاوار است که ترک حیا

ترک کرده شود پس پیغمبر با حشمت ترک اظهار حق نفرمود که سبب حیا و امر که با خراج شما است پس برای تعظیم رسول خصوصیتی شما نمود که تا بخانه او درآیید بی فرمان

و منع شما نمود از آنچه موجب کراهت آن حضرت است مجاهد روایت کرده از عایشه که من با رسول صلی الله علیه و آله طعام میخوردم عمر بیامد و رسول او را بطعام خوردن

دعوت کرد وی با ما بطعام مشغول شد و در اثنای طعام انگشتان او بر انگشت من خورد رسول را از این کراهت آمد آیه حجاب نازل شد که بی فرمان رسول صلی الله

بخانه وی در نیایید که موجب اذیت و کراهت رسول است وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله مَتَاعًا چیزی که بدان تمتع

و انتفاع گیرید از اسباب خانه فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان آنرا مِن وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده ذَٰلِكُمْ آن سؤال از پس حجاب أَطْهَرُ

پاکیزه تر است و پاک لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ و دلهای زنان را از ریب و تهمت و از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه از ابن عباس

مرویست که مردی از اصحاب گفت که رسول صلی الله علیه و آله رحلت نماید من عایشه را بنکاح خود درآرم مقاتل گوید این طلحه بن عبیدالله بود که میگفت

از آنکه با دختران عم خود سخن گوییم منع کرد از پس پرده و اگر بمیرد عایشه را بزنی کنیم و ابو حمزه ثمالی فرموده که دو مرد از اصحاب گفتند که آیا محمد

با زنان ما نکاح تواند کرد و ما زنان او را نکاح نتوانیم کرد دانسته که اگر بمیرد ما زنان او را نکاح کنیم و مراد از آنها یکی عایشه بود و مراد دیگری ام سلمه

حق تعالی این آیه فرستاد وَمَا كَانَ لَكُمْ و درست نیست و روا نیست مر شما را أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ که برنجانید رسول خدا را بهر کاری و نشاید خدا را و کسی که از او کاره باشد

وَلَا أَن تَنكِحُوا و نه آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را مِن بَعْدِهِ از پس وفات او یا از آن که طلاق دهد أَبَدًا هرگز إِنَّ

ذَٰلِكُمْ به درستی که ایذای آنحضرت نکاح ازواج او كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او

بلکه حیات و ممات او در ادای تعظیم حقوق یکسان است و نیز خلاف عظیمی چون حیوه و کامل عقل کبری بود از وفات رسالت پناهی پس اقبال

او در حرمت است این آیه نزد آن مسکینه بر خاصه دیگر در حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و آن عدم جواز نکاح از واج او بعد از وفات

او با جماع مرویست که چون بسمع بعضی از اصحاب مسکینه که اگر آن حضرت را وفات رسد ما عایشه را بخواهیم خانم کرد و بعضی دیگر ام سلمه را

در دل داشته و بزبان نمی آورد حق تعالی فرمود إِن تُبْدُوا شَيْئًا اگر آشکارا کنید چیزی را از نکاح بعضی از امهات مؤمنان در زبان که

أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس به درستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از سر و علانیه

عَلِيمًا دانا است و میدان شمار است اخواهد داد و درین آیه تهدید عظیم است بر نزدیکی بازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن که دوری و

رعایت تعظیم و حرمت آنحضرت در حین حیات و ممات و در خبر است که چون آیه حجاب نازل شد زنان پیغمبر و کسانی که آباء و اقارب ایشان گفتند

یا رسول الله حرمت حکم ان شده که زنان با کسان پس پرده سخن گویند ما نیز از پس حجاب با ایشان گفتگو نماییم حق تعالی آیه لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ هیچ گناهی نیست بر زنان

فِي آبَائِهِنَّ در دیدن پدران خود وَلَا أَبْنَائِهِنَّ و نه پسران خود وَلَا إِخْوَانِهِنَّ و نه برادران وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ و نه پسران

برادران وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ و نه پسران خواهران وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه زنان ایشان یعنی زنان مؤمنه که از جنس ایشانست

نزد ایشان بود و بغفاری که این کتب علم و آیات و صفت زنان اهل السلام گشته [illegible] خود و انتقال ابن عباس است و گویند مراد کنیزان است و لا ما

ملکت ایمانهن و زنان آنچه الا ما ملکت ایمانهن است یعنی از کنیزان بنده گان چنانکه در سوره النور گذشت و اتقین الله و بترسید ای زنان

از خدای و [illegible] از روی خود [illegible] کرده باشید ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء بر همه چیزها از افعال

و اقوال شما و غیر آن شهیدا گواه که هرچه در ظاهر و باطن کنید دانا و آگاه است و علم و ذکر علم و جلال کبریا آن است که [illegible] انبیا علیهم السلام

[illegible] و آل ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب [illegible] از محوای آیات که [illegible] اقسام سوره [illegible] کرده لعلهم

و در رفعت [illegible] صلی الله علیه و آله الزام شرایط و وظایف سید عالم صلی الله علیه و آله [illegible] در عقب آن [illegible] کمال غایت درباره

آنحضرت و فرمود ان الله بدرستی که خدای و ملائکته و فرشتگان او یصلون درود میفرستند علی النبی [illegible] یا ایها الذین

آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول او صلوا علیه صلوات دهید بر او و سلموا و سلام کنید بروی تسلیما سلام کردنی [illegible]

و انبیا و امر [illegible] صلوة از حق رحمت و از [illegible] رحمت [illegible] از زبان او رحمت و از [illegible] استغفار و از مومنان دعا [illegible]

باظهار شرف و رفع [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] اللهم صل علی محمد است که [illegible] تعظیم کن محمد را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت

[illegible] و ذکر و ابقای شریعت و در آخرت [illegible] شفاعت [illegible] اظهار فضل او [illegible] و تقدیم او [illegible] انبیا

و مرسلین و [illegible] گفته اند که تعظیم و تکریم حضرت محمد [illegible] ان الله و ملائکته یصلون علی النبی زیاده است از تعظیم آدم بسجود [illegible] روایت

بعد از نزول این آیه گفتیم یا رسول الله [illegible] سلام [illegible] صلوة [illegible] فرمود بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم

و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید بعد از آن فرمود [illegible] کل

[illegible] صلوات دهید آن [illegible] گویند [illegible] خدای و فرشتگان [illegible]

روایت کرده اند که هر که صلوة [illegible] آن [illegible] بر وی [illegible] آن [illegible] [illegible] آنرا [illegible]

بگوید اللهم اجعل صلواتک و رحمتک و برکاتک علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین محمد عبدک و رسولک امام الدین و قاید الخیر رسول الرحمة

اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الاخرون اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید [illegible]

[illegible] روزی [illegible] آنحضرت [illegible] یا رسول الله [illegible] روزی [illegible] امروز [illegible]

[illegible] که الحال جبرئیل [illegible] فرمود که هر که بر تو صلوة دهد [illegible] بر وی صلوة [illegible]

[illegible] و در عده الداعی مذکور است که ابو عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر

[illegible] و سلام [illegible] و این [illegible] از ابا عبد الله روایت کرده که [illegible]

[illegible] اللهم صل علی محمد آنحضرت فرمود صلوة [illegible] بگو صل علی محمد و اهل بیته و عبد الله [illegible] روایت

کرده که ای عبد الله علیه السلام [illegible] از صلوة [illegible] فرمود [illegible] افضل از [illegible]

[illegible] روایت کرده که [illegible] هفت [illegible] هفتاد سال [illegible]

میکرد بجد او در اسوگند میداد که او را از عذاب جهنم برهاند متضرع در بهشت او میرسید پس گفت بحق محمد و اهل بیت او که مرا رحم کنی بحق محمد و اهل
بیت او که بر من رحم کن پس جبرئیل وحی رسید که فرود آی بسوی بنده من و او را از جهنم بیرون آر گفت یا اله العالمین چگونه فرود آورم که او در میان آتش است
خطاب آمد که من آتش را امر کرده ام تا بر تو سرد و سلامت باشد پس گفت پروردگارا این بنده در کدام موضع است از جهنم ندا رسید که در چاهیست از سجین
پس در آن هبوط کرد دید که رو برو افتاده بسته اند بزنجیر آتش بشدت عذاب گرفتار است او گفت که چه مدتست که در آتش گرفتاری گفت نمیدانم
و از غایت درازی مدت و شدت عذاب آن را نتوانم شمرد پس او را از آن بیرون آورد و حق تعالی او را گفت ای بنده من چند بار مرا استغاثه کردی
و سوگند دادی در آتش گفت که عدد آن نمیتوانم کرد حق تعالی فرمود بعزت و جلال خود سوگند که اگر محمد و اهل بیت محمد را وسیله نجات
خود میکردی در همه مدت یکی تو را در جهنم دراز میگردانیدم لیکن خود چنین کرده ام که هیچ بنده مطلب خود را از من سؤال کند بوسیله محمد
و اهل بیت او مگر که آنچه طلب کرده باشد او را بدهم و بیامرزم امروز از سر تو در گذشتم و قلم عفو بر جمیع گناهان تو کشیدم سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت حق تعالی بندگان خطاب میکند که آیا هیچکس هست در میان شما که اگر عرض حاجتی کنار کنند و بوسیله
کسی که او را دوست داری بخواهند آن شخص کرم [illegible] قبول نماید او را که از من اکرم خلق بر من و افضل ایشان نزد من محمد است و برادر
او علی و از بعد او ائمه هدی که وسایل الیم اند پس هر که بوسیله محمد و آل محمد حاجت خود را از من طلبد که آن وصول [illegible] باشد [illegible]
از او من او را آزاد گردانم بهتر [illegible] با علی [illegible] آن شخص که آن [illegible] قومی از اهل نفاق که این
حدیث را از سلمان شنیدند [illegible] گفتند [illegible] محمد و آل محمد [illegible] داده
و بهتر از این [illegible] سلمان جواب داده [illegible] سؤال کردم [illegible] و افضل از جمیع دنیاست و آن سؤال [illegible] از خدا
بوسیله [illegible] زبانی داکر [illegible] فرماید [illegible] نماید تا تحمل [illegible] توانند [illegible]
[illegible] بود که صد هزار بار افضل از همه دنیاست [illegible] صحیح از صادق علیه السلام روایت کرده که در ایام سلطنت یوسف علیه السلام
روزی زلیخا از حاجیان بارگاه او رخصت طلبید [illegible] گفتند [illegible] از جانب او [illegible] میان تو [illegible]
که من نمیترسم از کسی که از جانب خدای [illegible] حضرت یوسف علیه السلام داخل شد یوسف او را گفت ای زلیخا چرا رنگ تو متغیر شده جواب داد الحمد لله
مر خدایرا که پادشاهان را [illegible] بنده گردانیده و بندگان را [illegible] گفت ای زلیخا چه [illegible] که [illegible] صادر شد گفت
میگویم روی تو [illegible] که [illegible] را محمد گویند در آخر الزمان [illegible]
و علی او [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] حضرت یوسف [illegible] خود [illegible]
یوسف [illegible] زلیخا [illegible] صلوات [illegible] اهل بیت او [illegible]
صلوات [illegible] اهل بیت او [illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible] و از ابو عبد الله روایت [illegible]
[illegible]

صلی الله علی محمد و آله و سلم مگر آنکه فرشته گوید و علیک السلام و بعد از آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید که فلان بنده مؤمن بر تو سلام میفرستد آنحضرت گوید و علیه السلام
و رحمة الله و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود صلوات بر ... بلاها ... مخلوق ... حضرت رسالت پناه ... واجب ... و حرمت ...
هرگاه بنده فارغ شود از نماز باید صلوات بفرستد بر آنحضرت و سؤال کند از حضرت عزت ... باید از او سؤال ... از او بجز ...
چه هرگاه بر رسول و آل او صلوات دهد دعای او مستجاب شود و هرگاه سؤال جنت کند خدا ... آنچه بنده طلبیده باو دهد و هرگاه از آتش زنهار خواهد
آتش گوید خداوندا آنچه بنده از آن زنهار میخواهد پس از ... نهار ده و هرگاه سؤال حوریان کند گویند پروردگارا عطا کن باو آنچه از تو طلبیده و ... از
باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بتحقیق که روز ... عمل مرد را در ترازوی
عمل او نهند ... شود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صلوات ... بر او و آل او ... در کفه ترازوی عمل او نهند راجح گردد و هشام بن سالم
از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که دعای داعی همیشه در پرده ... مستجاب نگردد تا آنکه بر محمد و آل محمد صلوات دهد و نیز از آنحضرت مرویست که
هر که دعا کند و ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله نکند آن دعای او بر بالای سر او پرواز کند و با آسمان نرسد که موضع قبول و اجابت است پس چون ذکر آنحضرت و آل او
... دعای ... که نام ... فرجام ... قبول رسد و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که او را حاجتی باشد باید که ابتدا
کند بصلوة بر محمد و آل محمد و بعد از آن حاجت خود را از خدا بخواهد و ختم نماید بالصلوة بر محمد و آل محمد پس بتحقیق که خدای بزرگوار کریمتر از آنست که هر دو
طرف دعا را اجابت کند و میان آن را وا گذارد چه صلوة بر محمد و آل محمد در حجاب ... و در معرض قبول می افتد و برای تفصیل اخبار در باب صلوات بر محمد
و آل محمد و احکام ... در آن در منهج الصادقین ... مخفی ... که ... صلوة مشغولست بر تعظیم و تکریم ... آن ... علما
... که ... در صدد ایذای ... می شوند ... ان الذین یؤذون الله و رسوله یعنی بتحقیق
خدا را و رسول او را ... خدا و رسولست ... رسول او ... که سخنان ... ناسزا
در حق او میگویند ... و مجنون ... و غیر آن از اقوال ... لعنهم الله ...
لعنهم الله دور کرده خدا ایشان را از رحمت خود فی الدنیا و الآخرة در سرای دنیا و آخرت و اعد لهم و آماده کرده برای ایشان در عقبی عذابا
مهینا عذاب خوار کننده و در مجمع البیان از حاکم ابو القاسم حسکانی روایت کرده که او باسناد معتبره روایت کرده از ابو خالد واسطی که گفت زید بن علی علیهما السلام
حدیث کرد مرا ... حسین ... از حسن بن علی و او از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم که او فرمود ... حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله ... که ای علی هر که ... از تو ... بتحقیق که مرا ... و هر که ... بتحقیق ... و این حدیث در صحیح بخاری
و مسند حنبل و غیر آن از کتب ... مسطور است ... مشهور ... و علی ... حدیث یا علی ...
و لحمک لحمی و من ... الغضب ... آیه ... هر که ...
از اقوال و افعال ...
و نیز ... که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که فاطمه پاره ایست از من هر که او را ... باو ...
و هر که ... در حق حسن و حسین علیهما السلام فرموده که حسن و حسین ...

بهشتند هرکه ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته باشد و هرکه ایشان را در غضب آرد مرا در غضب آورده پس معلوم گشت که ایذا اهل بیت ایذای رسالت‌پناه

و حق سبحانه را غضب کردن است ایذا به آنحضرت رسانیدند و ایذای آنحضرت همان ایذای حق است که مستلزم لعنت و عقوبت دایمه و عذاب الیم

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه رنج رسانند مردان مؤمن را وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مؤمنه را بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بغیر آنکه کرده باشند یعنی بغیر

جنایتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه برداشتند ایذا کنندگان بُهْتَانًا دروغی بزرگ وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا یعنی سزاوار

عقوبت بهتان و مستحق عذاب ظاهر و هویدا شدند در انوار و کشاف و غیره مذکور است که آیه در شان منافقان فرود آمده که کلمات نالایق

در مرتضی علی را ایذا می‌نمودند و در حدیث آمده که بر شما باد که احتراز کنید از ایذای اهل ایمان خصوصاً که بجهت آن در غضب می‌آید و خشمناک می‌شود

از ضحاک منقول است که بعضی تبهکاران در شب بیرون آمدندی و چون زنان بقضای حاجت رفتندی در عقب ایشان روان شدندی و اگر [illegible] ایشان

زدندی اگر یکی از [illegible] مراد خود از وی حاصل کردندی و اگر ایشان را زجر کردندی بازگشتندی زنان این حال را به شوهران بازگفتند شوهران

رسول را ازین خبر دادند حضرت آیه مذکوره نازل شد [illegible] اولی‌تر روایت آنست که آیه در شان زنانی است که ایشان بر سر راه‌ها نشستندی و حرمتی

به حرم کبرا نرسانیدندی و [illegible] روایت کرده که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودندی

این بدکاران از سر پوشیدگان کناره می‌نمودند لاجرم آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو زنان خود را وَبَنَاتِكَ

و دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن يُدْنِينَ نزدیک گردانند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ بر روها و بدنهای

خود مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ از چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند ذَٰلِكَ این پوشیدن سر و روی أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ نزدیکتر است

بآنکه شناخته شوند بصلاح و عفت تا متمیز شوند به آزادی و بجهت آن زنان متعرض ایشان نشوند فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی ایمان

نوض کنند وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه گذشته چون توبه کنند رَحِيمًا مهربان که بعضی [illegible] این احکام [illegible]

و تهدید اهل نفاق و زنان میگوید که لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ و اگر باز نه ایستند منافقان از نفاق و آزار پیغمبر و کینه بودن با وی وَالَّذِينَ

و نیز نکرده‌اند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی فسق از قصد زنان و میل فواحش و ایذای مؤمنان وَالْمُرْجِفُونَ

و اگر ترک نکنند خبر دهندگان از اخبار کاذبه [illegible] فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از لشکر اسلام که بغزا رفته‌اند میگویند ایشان

منهزم شده‌اند و مقتول گشته‌اند تا آن گروه قلوب مؤمنان ضعیف شود و غمگین گردند و مانند آن از اراجیف لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر آینه

برگماریم ترا و امر کنیم ترا بقتال ایشان و اجلای ایشان از اوطان و یا بچیزی که مضطر گرداند ایشان را بطلب جلا و غیر آن از فعل که ترا بایشان

ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس همسایه تو نباشند و همسایگی نکنند با تو فِيهَا در مدینه إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک در اندک فرصتی مستاصل گردند مَلْعُونِينَ

در حالتی که دور کرده‌اند از رحمت خدا و رانده‌اند از رحمت أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا یافته شوند ایشان أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باسیر گرفته شوند در هر جا که

یافته شوند وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا و کشته گردند یعنی بکشتن کشتنی بزاری و خواری و بر این وجه از قتاده مرویست که منافقان

خواستند که نفاق خود را ظاهر سازند چون این آیه شنیدند ازین اندیشه بترسیدند و کفر خود را پنهان کردند سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای قتل

منافق و مرجف را سنت نهادن فِي الَّذِينَ خَلَوْا در میان امتانی که گذشته‌اند مِنْ قَبْلُ پیش ازین مقرر گشته در امم سابقه که ایشان منافقان

سنت خود را وَلَنْ تَجِدَ و نیابی لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدای را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغییر دادنی یعنی هرگز او سنت را تغییر ندهد سنت خود را با قادر نباشد کس بر بدل
آن نباید مشرکان بر سبیل استهزا سؤال می‌کردند از سید عالم که کی قیامت در چه وقت قائم شود حق تعالی فرمود يَسْئَلُكَ النَّاسُ می‌پرسند ترا مردمان یعنی
کفار باستهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت قیامت یعنی وقت قیام آن قُلْ بگو ای محمد که اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللّٰهِ
نزد خدا است و هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل بر آن اطلاع ندارد وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو نمی‌دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ
شاید که آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک و این تهدید است مر مستعجلان را و اسکات متعنتان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَعَنَ
الْكَافِرِينَ لعنت کرده است و رانده از رحمت خود کافران را که منکر آخرت‌اند وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای ایشان سَعِيرًا آتشی افروخته
خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در آن و همیشه در آنجا باشند لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا نیابند دوستی که ایشان را از آن برهاند وَلَا
نَصِيرًا و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ روزی که گردانیده شود رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش دوزخ
از جهتی بجهتی هر چه که گاهی بر پشت ایشان خوابانند و گاهی بر رو افکنند مانند گوشت که در دیگ بریان در آتش گردانند یا چنانکه گاهی روی
ایشان سیاه و گاهی زرد و گاهی سبز گردد و متغیر گردد وجوه ایشان از حالی بحالی و از هیئتی بهیئتی و بالای سر ایشان روانه از آن
يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا گویند ای کاش ما اَطَعْنَا اللّٰهَ فرمان بردیم خدای را وَاَطَعْنَا الرَّسُولَا و فرمان برداری می‌کردیم پیغمبر را تا به
عذاب مبتلا نشدیمی وَقَالُوا رَبَّنَا و گویند اتباع و ارذال قوم که ای پروردگار ما اِنَّا اَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبائل
خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان و پیشوایان خود را ای پروردگار ما آتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ دو برابر از عذاب که با ما داده‌ای زیرا که
هم ضال بوده‌اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و لعنت کن و بران ایشان را از رحمت خود لَعْنًا كَبِيرًا لعنتی بزرگ یعنی لعنتی که سخت‌ترین لعن‌ها
و عظیم‌ترین مراتب لعنت که هرگز آثار از آن رحمت نیابند و دائم الابد گرفتار باشند مراد از این گفتگوی آن است که مؤمنان بودند و در حقیقه انواع
مکر می‌کردند و اذیت پیغمبر می‌رسانیدند خطاب می‌کند که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه ظاهر گرویده‌اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسٰى مباشید
مانند آنانکه رنجانیدند موسی را یعنی محمد را که مبعوث ... مکنید چنانکه بنی اسرائیل موسی را رنجانیدند ... او را بانواع نسبت کردند چنانکه
در قصه قارون گذشت فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ پس پاک گردانید او را خدای مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند موجه که زن را اگر رشوت بری داده بود در حق موسی افترا
کند پاک دامنی وی اعتراف کرد و از عبدالله عباس روایت است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که موسی با هارون علیهما السلام بکوه طور رفتند و هارون آنجا
وفات کرد و گفتند بنی اسرائیل که تو برادر خود را کشتی ... ملائکه بفرمان خدا ... میان قوم آوردند و میان قوم نهادند تا معلوم ایشان
شد که غیر قول است ... او را از آن گردانید ... و ابوهریره گفته ... کاه ... مردمان ...
... سنگینه که موسی جامه ... سنگ نهاده بود و ... سنگ جامه ... شده بمیان قوم درآمد و موسی
برهنه از پی آن سنگ می‌دوید بنی اسرائیل ... بدیدند وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه
و قربت و مستجاب الدعوه که هیچ چیز از خدای نخواست الا آنکه عطا فرمود ... تا بصلاح ... و
و تقوی که از لوازم ایمان است می‌کند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب آنچه موجب کراهت وی باشد

از آن ساحت حضرت مبرا ساخت یا ایذای رسول او وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و بگوئید سخنی استوار که مستلزم خیر باشد و راست و درست در باره مؤمنان مراد آنست

از ضد آن سخن دروغ میگوئید و ناراستی میکنید در سخن با حدیث افک و قصه زینب و غیر آن و قول جامع در این باب آنست که قول سدید

سخنی است که صدق باشد نه کذب صواب بود نه خطا جد باشد نه هزل خالص بود نه آمیخته پس این نوع گوئید يُصْلِحْ لَكُمْ تا اصلاح آرد و بیاراید برای شما

أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی توفیق دهد شما را در اعمال صالحه وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد برای شما گناهان شما را یعنی که بسبب استقامت شما در قول

و عمل ذنوب شما را مغفور سازد وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در اوامر و نواهی فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که

فایز شود بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ که در دنیا حمیده و در عقبی سعیده باشد و گویند فوز عظیم رضوان حضرت الله و انواع

و انواع مکرمت اینست او و چون طاعت خود و طاعت رسول را موقوف ساخت بلطف و فوز عظیم در عقب آن تقریر وعده آن میفرماید تعظیم امر و تفخیم

شان تکلیف إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را مراد طاعت است که لازم الاداست مانند امانت واجب الادا و انواع اوامر

و احکام و در موضع اوله کنارست و در روزه و زکوة و حج و جهاد با امانت [illegible] و وفا بعهد با نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت

و بر هر تقدیر آنرا عرض کرد عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمینها وَالْجِبَالِ و کوهها بطریق تخییر در قبول آن و عقاب بر ترک آن

وقتی که عقل و فهم و اختیار در ایشان خلق کرده بود فَأَبَيْنَ پس باز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند آن امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند

از آن با وجود اجرام عظام آنها و از روی ضراعت و خشیت گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را گفت آن از [illegible] طاقت کشیدن عقاب ترک

نداریم در ترک آن پس ما را درین امور معذور دار و با آن کاری که برای آن مخلوق شده‌ایم باز گذار و نزد بعضی مراد ساکنان سموات و ارض و جبال

اند یعنی آنست که ما عرض امانت کردیم بر اهل آسمانها که فرشتگانند و بر اهل زمینها که حیوانات انسی اند و بر اهل کوهها که حیوانات وحشی

اند ایشان از آن ابا کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و بر داشت آنرا آدمی با وجود ضعف بنیه و ناتوانی و قبول

ادای آن نمود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست آدمی ظَلُومًا بسیار ستمکار بر نفس خود که امانتی را که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند با جمیع

زشتکاری با وجود قوت و حیوانات انسی و وحشی از آن ابا نمودند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا بسیار نادان بکنه عاقبت آن [illegible] حیات

آن و قول اول اظهر و اصح است و مفسران را در این آیه اقوال بسیار است و آنکه در منهج الصادقین ذکر یافته و در بعضی قول اشهر و اصح

اکتفا نموده شد و اهل تحقیق را در اینجا وجوه متعدده هست و درین منتخب بر سه قول اختصار میرود در انوار گفته که مراد با امانت عقل و تکلیف است معنی

آنست که ما عقل و تکلیف را بر آسمان و زمین و کوه عرض کردیم قبول حمل آن نکردند بجهت عدم استعداد و آدمی بقابلیت خود آنرا قبول کرد

و ظلوم است که مستولی قوت غضبی و جهول که مسلط قوت شهوی [illegible] کند که حق [illegible] امانت [illegible] مذکور عرض نمودند

عرض آنجا که عرض بود سرباز زدند و آنجا که فرض بود در معرض حمل آمد [illegible] کنند که نظر آدم بر عرض بود نه بر امانت لذت عرض

تعلل امانت [illegible] گردانید جرم لطف [illegible] زبان [illegible] از تو [illegible] من چون تو بطوع مرا بردار

من از میان همه تنها برداشتم [illegible] عشق در عالم [illegible] لطف و عصمت

و [illegible] پرور در [illegible] ظالم است که [illegible] الجهل [illegible]

و بعضی آنکه ایشان ظلوما جهولا برانند و از کار ایشان است اقرب آنست که از تبع عرض اوهیت بنا دل انسان کرده اند صفت قوی ثابت بر بنیاد کرد
بر انفس بسیط و قوت صد از کوه بر آمده هر اما نشسته م حالت تحمل این بار نداریم مبادا که کشت تقصیر در امانت داری آن نشتی بار خورده این
مقامات بالا را بستانند آدم خاکی که حمله ا خرابست که ازهم انسان مرد از پیش آمده و باری که هیچ کل افلاک کشیده بود جهان ان گرفته نوح هیچ کس
نگاه کرد از جانب الهی خطاب در رسید که ای خاک ذلیل این همه جرات و قوت از کجا آورده بلبه زبان حال او جواب داد که بنده گران بود با رهبران تو ان کشید
به مضمون که ... آن بار گران قوت آن عشق کرد ما فوت ادهال آن بار توانی کشید در ان جان نفیل حمیل الی الامانت لیعذب الله
یعنی عرض امانت کردیم برادم سان یک و این حال آن بنده تا عذاب کند خدا المنافقین مردان منافق را و المنافقات و زنان منافقه را
بتضییع امانت و المشرکین و مردان مشرک آینده و المشرکات و زنان مشرکه را بجهانت در امانت و یتوب الله و باز رجوع کند خدای تعالی با رحمت
ارسال رحمت خود با بیه علی المؤمنین بر همه مردان ایمان آرنده و المؤمنات و بر زنان گرونده بجهت حفظ امانت و کان الله وهست خدای تعالی
غفورا آمرزنده تا بیان رحیما مهربان بر ایشان و دربندان فوز عظیم با ایشان

سورة السبا

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
نقل کرده که هر که سوره سبا و فاطر بخواند در حفظ خدا باشد و هیچ چیز ضرر با او نتواند رسانید و اگر در روز بخواند آن روز هیچ مکروهی با او نرسد
و حیدان خیر دنیا و آخرت باو دهند که در خاطر او نگذرد و نهایت آرزوی خود یابد و است که چون ختم خواتیم سوره احزاب و فرود بیان فرض در
تکلیف و جزای محسن با بیان و مثبت انبیات افتتاح این سوره بحمد و کمال قدرت و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
همه ستایش و سپاس مر خدا راست الذی له آنکه مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانها است از وسایط جلال تو و ما فی الارض
و آنچه در زمینهاست از وسایط ثانی جهد و کرم و له الحمد و مر او راست ستایش فی الاخرة در آن سرای زیرا که در عقبات از طی و نعمت
بر او هیچ دیده نه از خیرات و نعم دنیویه که هست از وسایط غیری باشند بخلاف آخرت که بیرون از وسایط است و چه بندگان در حضرت نه
از روی تکلیف است بلکه بروجه تلذذ و فرح و سرور است و گوینده مجموع اهل آخرت حمد او گویند و جهت ستان الحمد لفضل او ستایند و حسنه ایشان بعدل
ستایش نمایند و هو الحکیم و اوست محکم کننده امور دارین حکمت و همه افعال از روی حکمت الخبیر دانا به ظاهر و باطن بپسند یعلم ما یلج فی
الارض میداند آنچه فرو میرود در زمین چون باران و کنوز و دفاین و اموات و ما یخرج منها و آنچه بیرون آید از زمین چون آب چشمه و نبات و فلزات
و حیوانات و ما ینزل و میداند آنچه فرود می آید من السماء از آسمان چون ملائکه و مقادیر ارزاق و امطار و صواعق و انواع برکات و ما یعرج
فیها و آنچه بالا میرود در آسمانها چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات و ارواح طیبه صاحب کشف اسرار آورده که علم قدیم او
پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و مکاشفات و آنچه بالا میرود از الطاف کرم که از بارگاه قدم مرجح دلهای شکسته هر تائبی
بوی آشنایی می آید اکنون منزل سکینه و از اینجا بالا میرود از ناله تائبان و آه عاشقان که سحرگاه از خلوت خانه سینه ایشان روی بدرگاه حضرت بی چون
آرد و می الحال رقم قبول بروی کشد و هو الرحیم و اوست مهربان بر اتمام نعمت الغفور آمرزنده گناهان اهل تقصیر در ادای شکر نعم
رحمت تا رحیم است بر بندگان که معامله میکنند بغور ایشان که پر ذنوب دیده با و متجاوز است از آن در عقبا و قال الذین کفروا و گفتند اهل کافر
شدند از روی انکار باستهزا که لا تأتینا الساعة نمی آید با قیامت قل بگو ای محمد که بلی نه آنست که شما میگویید بلکه می آید و ربی که پروردگار من

و در لباب آورده که ابوسفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نخواهد بود حق تعالی فرمود که ای محمد تو هم سوگند بخور و بگو بلی کلا و پروردگار من که هر آینه
لتأتینکم بیاید شما قیامت عالم الغیب آن پروردگاری که داننده پوشیده هاست لا یعزب عنه دور نشود از علم او یعنی پوشیده نگردد
از وی مثقال ذرة همسنگ مورچه خرد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و لا اصغر
و نه خردتر من ذلک از مثقال ذره و لا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مگر که مذکور است فی کتاب مبین در کتابی روشن که لوح محفوظ است
جمیع کائنات در آن ثبت است و آمدن قیامت حقست و وقوع آن ضروری لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد خدای آنانرا که ایمان آورده اند
و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته اولئک آن گروه مومنان نیکوکار لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش خطایا
و رزق کریم و روزی بزرگوار یعنی بی طلب در آن و بی منت و الذین سعوا و آنانکه شتافتند فی آیاتنا در آیتهای ما در ابطال
آن سعی نمودند معاجزین در حالتی که تعجیز کنندگان عجزا بودند بزعم خود و پیشی گیرندگان بر ابطال خود عذاب ما ازیشان فوت شود اولئک آن گروه
لهم عذاب مر ایشانراست عذابی من رجز الیم از بدترین عذاب الم رساننده یعنی عذابی باشد در صعوبت و بعد از ذکر مآل و تفصیل آن اعراف
اهل ایمان میکند انجا که فرمان شکایت کرد و یری الذین و میدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند دانش از اصحاب پیغمبر یا مومنان اهل
کتاب مانند کعب احبار و عبدالله بن سلام و امثال ایشان آیات و در هر تقدیر اهل العلم میدانند الذی انزل الیک آنچه فرو فرستاده شد بسوی تو
من ربک از آفریدگار تو هو الحق آنست راست و درست و یهدی و راه مینماید الی صراط العزیز براه خداوندی که غالب
بر همه الحمید ستوده بر نعم دنیویه و اخرویه یعنی بطرف توحید و اعمال صالحه و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران
قریش بعضی را گفتند از روی طنز و سخریت هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر دهد شمارا یعنی محمد
میگوید بشما اذا مزقتم چون متفرق و پاره پاره کرده شوید کل ممزق هر پاره ساختنی و تفریق کردنی یعنی هر گاه اجزای شما
ریزه شده و خاک گردد انکم هر آینه شما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید شد و بعد از آن از روی انکار
و استبعاد گفته افتری علی الله آیا بسته بر خدای کذبا دروغ را ام به جنة یا بوی جنونی هست که این سخن بر زبان میراند
و بر زبان القا میکند چون پاره پاره و ریزه ریزه شوید و آب و باد شما را ببرد و بپراکند و هر ذره در مکانی افتد باز همه جمع شده زنده شوید
حق تعالی رد ایشان نمود بدین قول بل نه چنین است که منکران میگویند بلکه الذین لا یومنون آنانکه نمی گروند یعنی کافران بالآخرة
بآن سرای فی العذاب در عذاب اند و الضلال البعید و گمراهی دور از راه افلم یروا آیا نمی بینند و نمی نگرند کافران الی ما بین
ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست و ما خلفهم و آنچه از پس ایشانست من السماء و الارض از آسمان و زمین یعنی هر جا نگرند
ایشان را محصور و محبوس اند در میان این هر دو که از قطار آن بیرون روند تا از عذاب آن برهند چنین است ان نشأ
اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو بریم ایشانرا بزمین او نسقط علیهم یا فرود افکنیم بر ایشان کسفا من السماء پاره از آسمان که بکرد
الیان مرآیات ... یعنی آنکه اهل الکفار ... نمی بینند آسمان و زمین را که احاطه ایشان نموده ...
بآسمان و زمین ... آسمان و زمین ... اگر خواهیم ... بزمین فرو بریم

و یا آسمان را بر سر ایشان فرود آریم که بسبب تکذیب و انکار ایشان با آیات ما از ظهور رسیده است ان فی ذلک بدرستی که در نظر کردن در آسمان و زمین و تفکر در حال او و از
خسف و اسقاط لآیة هر آینه دلالتی و عبرتیست لکل عبد منیب هر بنده رجوع کننده را بخدای چه ایشان اند که بسیار تفکر در
در دلایل قدرت و غرایب حکمت حضرت عزت و اهل انکار و عناد چون حصه بذکر منیبین بود قصه داود و سلیمان علیهما السلام در کمال انابت بودند بیان میکرد
و فرمود و لقد آتینا داود و بدرستی که دادیم داود را علیه السلام منا فضلا از نزدیک خود زیادتی بسبب بر دیگران که آن نبوت بود یا زبور یا حسن
خلق یا رعیت یا توفیق عدل و حکم یا نخ... ... ... علم با کثرت عبادت و ... ... در عین الملک اولیع
کرم اه صوت حلقی است چه هر گاه که داود در زبور خواندن مشغول شدی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمدی استماع آواز او نمودی و از شیرینی
از نغمهای جانفزای او مضطر گشته خود را از بیهوشی و حیرت بر زمین افکندندی و اکثر بر آنند که مراد بفضل این است که ما گفتیم یا جبال
گفتیم ای کوهها اوبی معه باز گردانید آواز خود را معه با داود در وقت تسبیح او یعنی بر او تسبیح کنید با وی و تسبیح گوئید با عراقی خلق صوت در ان
مانند خلق آن در شجر موسی و با حال داود بود در تسبیح و فی کتاب زمان ... ... از عزائب و قدرت و حکمت والهی ... قول اولست چه ...
کوهها در وجهی ... بود نه کوه کالی ... داود تسبیح دادی ما بر سبیل ... داود بر ترک ... و استغفار از آن نوحه کردی
و آواز بلند گریه نمودی کوهها بحزن و اندوه تمام آواز بر کشیدندی و در نوحه با او مدد نمودندی و الطیر و نه اگر دل مرغان را که مرغان بر جمع صوت
با داود در تسبیح با جبال با طیر را ... عطف کرده اند و منقاد خود کردانیدیم و را اگر با داود در جمع صوت کشته و آواز بلند بر کشیدی هر گاه داود علیه السلام
تسبیح گفتی کوهها بصدا در آمده و مرغان بر زیر سر وی صف کشیده الحان دلربا اداء کردندی و بسیار کس از شنیدن از نغمهای ایشان بیهوش
شدندی آورده اند که داود علیه السلام در تعیین لباس و ... در کوهها گردیدی و هر کس که رسیدی از وی پرسیدی که داود باعث حکومت ایشان را چگونه وصف
جمیل او و ثناء ایشان کردندی و ... آن میکرد اگر از عمال او بندی بکسی رسیده بار در تلافی آن کوشیدی تا بی ... در کوهها تردد میکرد حضرت عزت
فرشته را بصورت مردی بوی فرستاد و از عادت خود از وی پرسیدم و از ... ما گفت ... او کی نیست که مردی میبود اگر داود دو خصلت نمودی
کی آن چه گفت اینکه از بیت المال میخورد ... که از کسب دست خود خوردی و از صادق علیه السلام روایت که حضرت بداود وحی کرد که چگونه
میبودی اگر از بیت المال نمیخوردی داود علیه السلام چهل شبانروز گریه و زاری میکرد و از حضرت طلب کسبی مینمود تا حضرت او را از آن خبر کند و حق سبحانه
آهن را در دست او نرم کرد و زره گری او را تعلیم نمود چنانکه فرمود و النا له الحدید و نرم کردانیدیم برای او آهن را بی آتش و بی ضرب چنانچه در دست
وی بمثابه موم بودی که در وی هر تصرف که خواستی کردی ان اعمل سابغات و امر کردیم او را که بساز زرههای فراخ را دامن کشیده و قدر
و اندازه نگاه دار فی السرد در بافتن آن یعنی حلقها مساوی در سلک و تا وضع او تناسب اقتضا نماید و مسمارهای آن نه کلفت باشد که حلقه را بشکند
و نه باریک که سست و حلقه ... شکسته و این قول مرحوم است چون ... ثابت شده که زرههای او مسمار نبودی بلکه آن در دست او نرم بودی
و آن را بهم افکندی و در مسم ... ... داود علیه السلام هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درهم بفروختی و از آنجمله چهار هزار
درهم تصدق کردی و دو هزار دیگر نفقه عیال خود نمودی و در روایتی دیگر هر روز زره میساخت و بهزار درهم میفروخت ... سیصد و شصت سال تمام
کرد و سیصد و شصت هزار درهم نفروخت و از بیت المال مستغنی شد و در لباب آورده که داود علیه السلام چون وفات کرد هزار زره در خانه او بود

وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم داود علیه السلام و اهل او را عمل کنید صالحا عملی شایسته بمحض قربت و خالص از اغراض دیگر جهت شکر بر عظم نعم السابقه

اِنّی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ بدرستی که من بآنچه میکنید بصیر و بینا ام و هیچ چیز از آن بر من مخفی نیست و بر وفق آن پاداش خواهم داد بعد از آن خبر میدهد از فضل

و کرامت که بسلیمان علیه السلام داده بود بقوله وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ و مسخر کردیم و رام ساختیم مر سلیمان را باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن آن در بامداد یک ماهه

راه بود وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و رفتن آن در شبانگاه بر سر راه یک ماهه در روزی دو ماهه راه رفتی مرویست که صباح از تدمر بیرون آمدی

و قیلوله در اصطخر [illegible] کردی و شب [illegible] رفتی و آنجا [illegible] بودی و تدمر شهری بود در شام که جن برای او ساخته بودند و [illegible]

که در بعضی کتب خوانده ام که بر [illegible] بعضی از اصحاب سلیمان بر آن نوشته بودند که ما بامداد از اصطخر [illegible] قیلوله کردیم

و شب [illegible] در شام [illegible] بود مرویست که سلیمان [illegible] از زمین عراق بر میرفت و قیلوله کرده نماز دیگر در بلخ [illegible] از ترکستان آمدی

و از آنجا [illegible] تا مطلع آفتاب رسیده [illegible] و از آنجا بکرمان آمده [illegible] و [illegible]

آمده و نماز شام در [illegible] که شهر او بود فرود آمده از این زینت است که سلیمان مرکبی فرخ بود از چوب و آهن [illegible] هر کسی بود هر کسی

خانه که لشکر جن و انس در آن بودندی [illegible] لشکر سلیمان بود که باد او را برگرفتی و از زمین برداشتی و [illegible] راه

آمد یک روز قیلوله و بعد از آن فرود آوردی و باز دیگر بار یک ماهه راه بردی وَأَسَلْنَا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ چشمه مس که مانند آب از معدن

بر می آمدی و آن موضعی بود از یمن قریب صنعا و گویند در ماهی سه شبانروز بسیلان کردی و از آن مس که خرج میشود است ساختی و گویند

که اصل هر مس که امروز در دست مردمانست از آنست که در عهد سلیمان بر آمده وَمِنَ الْجِنِّ و مسخر کردانیدیم برای سلیمان از جنیان مَنْ یَعْمَلُ کسی که

دیوان که کار میکردند بَیْنَ یَدَیْهِ پیش سلیمان بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او و از کمال قدرت ما وَمَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ و هر که

میکرد از دیوان و سرکشی میکرد عَنْ أَمْرِنَا از آنچه مامور بود نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ از عذاب آتش

از سدی مرویست که در دنیا ملکی موکل بود که تازیانه آتش در دست داشتی موکل دیوان بود هر که از فرمان سلیمان سر کشیدی آن تازیانه آتشین

بر وی میزد و او را میسوخت و اکثر مفسران برآنند که مراد عذاب آخرت است یَعْمَلُونَ لَهُ میکردند دیوان مر سلیمان را مَا یَشَاءُ

آنچه میخواست مِنْ مَحَارِیبَ از غرفهای خوش و منظرهای بلند [illegible] و گفته اند محراب مسجد را گویند که بزرگان آن ... و گویند

میسازند انجا ... حصنها و قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و نزد قتاده و مجاهد المحاریب قصورالقصور ... و از اصحاب سیر

از جمله آنچه جنیان بود که بنای ... ابراهیم برکت فرموده که ایشان بکثرت ... و هر دو ... و چون نوبت داود

رسید ... ابراهیم را وعده داده بودم که کثرت عدد اولاد او را ... چون آن ... دادن ...

آن بود که ... در راه ... خود وفا کردم ... او را تمام ... و ... آن را بگردانند در حق

... خود ... گفته ام ... از ... سلطنت ... سال ...

... اجابت ... خود ... ایم و ... تواند بود

مرگ ... و آن ... غسل کردند و کفن ... بودند ... بصحرا رفتندی ... ایشان

و شاد شده و دیگر روز چون طلوع نمودند که از وقت آن عاجز شدند چنین روز دیگر شد داود در صخره بیت المقدس آمده روی بر خاک نهاد و در موضع خیمه گاه موسی بود .
و صالحان بنی اسرائیل نیز در آنجا تضرع و زاری نمودند و از حق تعالی خواستند تا رنج و بیم از ایشان مرتفع شد و بعد از آن جبرئیل نازل شد و گفت ای داود حق تعالی می‌فرماید
که بندگان مرا امر کن تا شکر گزاری کنند و سجده کنند و در این موضع که دعای شما اجابت کردم مسجد بنا کنند تا ایشان و فرزندان ایشان که بعد از این بیایند
در آنجا عبادت کنند چون خواستند که بنای آن مشغول شوند مردی صالح از بنی اسرائیل بر سبیل امتحان پیش آمد گفت مرا اینجا حقی هست [illegible] زمین
که در ملک منست بی رضای من مسجد بنا کنید ایشان گفتند این زمین حق تست [illegible] داده تو نیز از حصه خود بگذر [illegible] بسیار محتاجم اگر خواهید
اگر از من بخرید و اگر غصب خواهید بود [illegible] داود علیه السلام آمد و [illegible] فرمود رضای وی حاصل باید کرد پس آن را قیمت کردند [illegible]
مبلغ [illegible] کردند بر قبول نکرد [illegible] راضی نشد [illegible] بیشتر فرمایند [illegible]
کرد [illegible] آن [illegible] کردند [illegible] گفت اکنون راضی شدم و چنین نقل کرده‌اند که ایشان [illegible] بسیار [illegible] داده‌اند
[illegible] خود [illegible] مقدار [illegible] از زمین [illegible] امتحان شما بود [illegible] آغاز بنا کردند و داود با صلحای
بنی اسرائیل سنگها بر گردن و پشت [illegible] می‌آوردند تا دیوار مسجد [illegible] بلند کردند [illegible] وحی [illegible] نصف [illegible]
[illegible] که اگر اتمام آن [illegible] پسر تو خواهد بود سلیمان [illegible] علیه السلام [illegible] خون ریخته [illegible] و آوازه تو [illegible]
او بانه داود ترک بنا کرده با صلحای بنی اسرائیل در آنجا به عبادت مشغول شد و در وقت او [illegible] سال بود و [illegible] چهل [illegible]
شد چون سلیمان [illegible] ملک [illegible] نشست و [illegible] که این مسجد را تمام کن [illegible] جن و انس و شیاطین را جمع کرد و اعمال آنها
در میان ایشان تقسیم فرمود بر قدر قوت و قدرت هر یک و شیاطین [illegible] از معادن سنگهای رخام [illegible] سفید و زرد و سبز بود آوردند و بهری
در حرم آن بنا کرد و [illegible] بنی اسرائیل چنین تمام شد [illegible] از آن جای [illegible] آن آغاز [illegible] کرد
و جنیان [illegible] از زر و سیم و انواع طلا از مشک و عنبر و کافور [illegible] جمع کردند [illegible]
ساخته و مرصع [illegible] سلیمان [illegible] از جنیان [illegible]
هیچ کس [illegible] سلیمان [illegible] و [illegible] آن [illegible] برای
[illegible] سلیمان [illegible] سحر [illegible] آن [illegible]
و [illegible] سلیمان آمد سلیمان [illegible] هیچ [illegible] اما گاهی خنده کردی [illegible]
[illegible] سحر [illegible] سلیمان [illegible] جواب داد که [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] گفت [illegible] خود [illegible]
[illegible] آن [illegible] از آن خنده [illegible]
آنجا [illegible] ایشان [illegible]
از [illegible] سلیمان [illegible] آن [illegible]

سایر خزانه و الماس برگزیده ام فیه انم که در کدام معدن است و هیچ مرغی پر حیله تر از عقاب نیست لهذا صندوقی از سنگ تراشیده و بچه های او را در او

در آن کنند و سر آن را محکم سازند چون عقاب بیاید هر قدر سعی کند راهی به بچه نیابد به البرز رود و آن سنگ را بیاورد تا آن صندوق را سوراخ کند

سلیمان چنان کرد و عقاب که دور آن بگشت و منفذی نمی یافت پرواز کرد و بعد یک شبانه روز بیامد و آن سنگ را بیاورد و بر آن صندوق زد دو نیم

شد و بچه های خود را گرفت سلیمان جمعی را در پی عقاب فرستاد و آنجا سنگ دیگر از آن آوردند تا امروز هر چه یافت می شود از الماس

اصل آن هم از آن است القصه بنایان الماس سنگها را برید کردند و جواهر را سفته کردند و بیت المقدس را ساختند بر رخام سفید و زرد و سبز

و ستونها از رخام و انواع یاقوت و زبرجد در آن نصب کردند و دیوارها و سقفهای آن را مرصع ساختند به انواع جواهر و مروارید و یاقوت

و طلا و نقره و در آن کاشی از انواع فیروزه چیزها ساختند و از نور جواهر آنجا روشنی می یافت محتاج چراغ نبودی و در روز آن را

آفتاب خود می خواندند و از جمله عجائب آن این بود که اگر مردم صالح داخل آن می شدی روی خود را در جواهر آن روشن و سفید دیدی و اگر فاسقی در آن داخل شدی

روی خود را تاریک و سیاه دیدی و عصا از ابو سلیمان کرسی آن نهاده بود که اگر از اولاد پیغمبران کسی در آن داخل می شد هیچ ضرری به او نمی رسید

و اگر کسی دروغ دعوی کردی که از اولاد پیغمبرانم چون داخل در آن می شدی بسوختی و ده هزار قاری از عباد بنی اسرائیل تعیین فرمود که همیشه به تلاوت

توریه مشغول باشند پنج هزار در روز و پنج هزار در شب و آن مسجد با این هیئات بود تا روزگار بخت النصر چون او بر آن مستولی شد آن را خراب کرد

و تمام جواهر آن را برداشت و به عراق آورد که دار الملک او بود و حاصل که از عملهای که دیوان برای سلیمان می کردند بنای بیت المقدس بود و غیر

از مساجد و قصرهای رفیع و ظروف و تماثیل و می ساختند برای او نقشها و صورتهای ملائکه و انبیاء علیهم السلام تا مردمان نظر در عبادت و

اعمال صالحه ایشان کرده همه ایشان به طاعت مشغول شوند و در آن زمان ساختن صورت و تماثیل مباح بود و در عیون اخبار آورده که تمثالها

به صورت آدمیان ساختند و خیمه ها بر قرار می دارند به عمارت و در اینجا ... در قتال قوی و جلد باشند و در ... تمثال ... بود

از زیر تخت او و همیشه در کرسی که بالای تخت حضرت سلیمان بود چون که بر تخت بر آمدی دو شیر بازوهای خود را برافراشته تا پای بر آن نهاد

بالای کرسی و چون بر تخت نشستی دو کرکس بالهای خود را بر سایه کردندی و غیر از سلیمان کسی دیگر نمی توانست که بر آن تخت بر آید و چون بخت النصر

سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست که بر سریر سلیمان بنشیند پای برداشت که بر آن آید صورت شیر حرکت آورد و پای او را شکست ...

شد پس ترک آن کرد و در روایت ... عیسی علیه السلام تصویر تمثال جایز بود و لهذا از گل مرغ می ساخت و به اذن خدا پرواز می کرد

و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ... فرمود که مراد به تماثیل صورت مردان و زنان نیست بلکه صورت درختان بودند و غیر از ذی روح و جفان

و دیگر می ساختند برای سلیمان کاسه های چوبین و سنگین کالجواب یعنی حوضهای بزرگ و دیگهای که هزار کس در اطراف آن نشسته از آن طعام بخوردند

و سلیمان ظروف طعام ... و قدور راسیات و دیگر می ساختند برای او دیگهای بلند ... و بزرگ بر پایه ها نهاده ...

نردبانها ... که آنها را بالا می رفتند و ... طعام ... هزار طباخ بود ...

طعام پخته ... ابن نعیم ... امر فرمود اعملوا آل داود شکرا عمل کنید ای اهل داود

شکر ... چنین نعمتهای ... آل داود علیهم السلام در روز ... کسی ...

وقلیل من عبادی الشکور و اندکی از بندگان من سپاس دارنده اند شکور کسی است که بدل و زبان و جوارح در اکثر اوقات و اغلب احوال شکر گذار گردد
و با وجود چنین استغراق در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است که مستدعی شکر دیگر است و از این جهت است که گفته اند شکور کسی است
که ببیند عجز خود را در شکر گذاری در کشف آورده که عمر خطاب از مردی شنید که میگفت اللهم اجعلنی من القلیل یا رب مرا از اندکان گردان عمر
گفت این چه دعاست گفت که شنیدم که حق تعالی فرموده که اندکی از بندگان من شکور باشند و من از خدا سؤال میکنم که مرا از آنجماعت گرداند
عمر گفت همه مردمان از عمر داناترند آورده اند که سلیمان ملک الموت را گفته بود که چون وقت اجل من نزدیک رسد چند روز قبل از آن مرا از آن
اعلام کن چون وقت مرگ او رسید آمد و گفت که از عمر تو یک ساعت بیش نمانده سلیمان شیاطین را فرمود تا برای او کوشکی از آبگینه ساختند که در آن
روزن و منفذ نبود پس برای او کوشکی چنان ساختند و وی در آنجا رفت و بنماز مشغول شد و بجهت ضعف و قوت بر عصا تکیه کرد و بهمان هیئت ملک الموت
قبض روح او کرد و بعضی گفته اند که حق تعالی خواست تا معلوم خلق گرداند که جنیان غیب نمیدانند لیکن سلیمان در قبه که در کوشکی از آبگینه بود
که مردمان او را میدیدند درآمد و بر عصا تکیه کرده ملک الموت را دید گفت دعا کن خدا که ای ملک الموت مرا مهلت ده
تا احوال خود را تمام بینم که رحمت بر سر ایشان برپای ایستاده و بر عصا تکیه کرده قبض روح او کرد و او همچنان از جنیان بکاری
مشغول کرده بود تا یکسال آن جنیان سلیمان را دیدند که بر عصا تکیه کرده و بتصور آنکه زنده است کار میکردند و گویند هنوز یکسال کار مانده بود در بنای
بیت المقدس که منقضی اجل سلیمان درآمد طلب دلیل روح نمود و سلیمان از خدا درخواست کرد که مرگ مرا از ایشان پنهان کند تا از مرگ او بر عصا تکیه
و هیبت او جن از عمل خود باز نمانند و اهل مسجد تمام رسد پس چون سلیمان در گذشت او را ایستاده دیدند و بر عصا تکیه کرده دیوان از دور
میدیدند و همان کار که فرموده بود قیام مینمودند بعد از یکسال این عصا را ارضه بخورد و او بر زمین افتاد مردم و جن را مرگ او معلوم
و ... فلما قضینا پس آنهنگام که کردیم علیه الموت بر سلیمان
مرگ را و او بر عصا تکیه کرده بود ما دلهم راه ننمود دیوان را علی موته بر مرگ او الا دابة الارض مگر جنبنده زمین یعنی ارضه که از زمین
برآید تأکل منسأته میخورد عصای او را فلما خر پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان تبینت الجن دانستند جنیان ان لو کانوا اگر بودندی
جنیان یعلمون الغیب دانندۀ غیب اگر جنیان آن بود که غیب میدانند و بطلان ظاهر میکرد ... قول
... ما لبثوا درنگ نکردندی یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار کننده
... عمارت مسجد ... تواریخ آورده اند که عمر سلیمان علیه السلام پنجاه و سه سال بود و چهل سال پادشاهی کرد و در روزی که
سلطنت نهاد سیزده ساله بود ... چهل ... عمارت بیت المقدس بود و ...
عظیم و اعمال جسیم ... وقت تمام ...
... دعوی نبوت ... سلیمان ...
خود رجوع کردند و ... قصه سلیمان و امر کردن آل داود بشکر گذاری ... قصه سبا ... شکر
... کفور که لقد کان لسبإ ... فی مسکنهم در مسکنهای ایشان ...

اثر ایشان بود آیَةٌ علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در نظر مستبصر که آن کثرت نعمت ایشان بسیار او و چون آثار که از ولایت یمن است

بود و در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هجده فرسخ بود و شراب ایشان در اصل از وادی بود از چشمه که در پایان کوهی بود و گاه بودی که

آب از ولایت شجر تا آبادی ایشان ضمیمه شدی و خراب کردی از بعضی که مکرمت آن ولایت متعلق بدو بود در خواست کردند سدی بستند در هم

آن کوه تا آبهای اصطخر از آنجا جمع شوند و سر سد را نقب ترتیب داد تا اول نقبه اعلی را بگشایند و آب ظاهر گشت خود و چون کم شود وسطی و آنگاه

سفلی و آب ایشان بر یمین و شمال منازل خود با جهای پیوسته مشتمل بر درختان میوه دار کما قال جَنَّتَانِ یعنی دو بستان او دو بستان بود عن

یَمِینٍ وَشِمَالٍ از راست و چپ منازل ایشان و اگر چه در هر طرف باغ بسیار بود اما بجهت تقارب اشجار همه بمنزله یک باغ می‌نمود و لهذا

بجز از یمین و شمال احتیاج نگشته بجنات و اگر چه حقیقت مراد جنات یمین و جنات شمال است این زید که چه این آیه آن بود که در زمین

ایشان مرغی خود از مار و عقرب و پشه و کیک و کرم نبود و مراد از آیه معموری بساتین ایشان بود هر تیمه که شخصی سبدی بر سر گرفتی و در میان آن باغ

بگذشتی آن سبد پر میوه شدی بی آنکه بدست بچیند و در روایت آمده که او را در سبا سیزده قریه بود در هر قریه پیغمبری بود که ایشان را بخدا

دعوت میکرد و بایشان میگفت که كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ بخورید از روزی پروردگار خود که این بساتین بشما انعام فرمود وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر کنید

مر او را بر کثرت این نعم و این شهر جای شما را در روزی میدهد بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ شهری پاکیزه است چه دایم هوای معتدل و مدینه واردی

و آب شیرین و خاک پاک که اصلا ایشان کیک و عقرب و مار و غیر آن از جانوران گزنده نیست و هوای آن وادی صحیح هم آمده است وَرَبٌّ غَفُورٌ

و پروردگار شما که آمرزنده گناهان است و طالب شکر از شما پروردگار است آمرزنده مر کسی را که از شرک توبه کند چون ایشان بمن بپیغمبر خود شنیدند

فَأَعْرَضُوا پس روی بگردانیدند از طاعت شکرگذاری و طریق کفران نعمت پیش گرفتند و تکذیب آن سیزده پیغمبر پیش گرفتند ایشان منکر

بودند گفتند خدا را بر ما هیچ نعمتی نیست و اگر این نعمت او را است بگیرند تا از ما باز ستانند در خبر آمده که پیغمبران که بر ایشان آمده

در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن حسان بود و آن ایشان را در فتنه عیسی علیه السلام او در ایشان بگیرند خشم موشهای جمعی در زمین ایشان پیدا شد

تا بام اسپانه مر سد را سوراخ کردند و نقب که هم در خواب بودند نیمه شب شکسته شد و سیل در آمده همه منازل و باغهای معمور ایشان را خراب ساخت

و اکثر مردان و چهارپایان ایشان را هلاک کرد و برخی که ماندند پراکنده شدند حاصل که حق تعالی میفرماید که چون ایشان از شکر اعراض کردند و کفران

نعمت نمودند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل سدی محکم و سخت است و آن که نقب خراب کرد وَبَدَّلْنَاهُم و بدل دادیم

ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بعوض دو باغ ایشان که پر میوه بودند جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ دو باغ که خداوند میوه‌های تلخ کرا ا

درخت خاردار که میوه تلخ داشت وَأَثْلٍ و خداوند درخت سوره گز بود وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ و چیزی از درخت کنار اندک بود در آن

شور انه که میوه کم بر داد بودنی یاد کنید از آن میوه‌ای درشت ذَٰلِكَ ای عذاب عاجل جَزَيْنَاهُم پاداش دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا

بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند بر رسولان ما کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و عذاب که داده شود مثل این که گرفتند إِلَّا الْكَفُورَ مگر بسیار کافر کفران

تا نهایت رسیده باشد و حقیقت کاری به نعمت متکلم سبحانه و کفور را منصوب میسازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر بسیار ناسپاس را جزا عاقبت مرتفع و کافر

و مجازات خاصه کفار را از جهت در مقام اختیار کاری کرده بر آنکه ای آوله اند که لقاهای بسیار دیگر خود آمده که نشناختیم پروردگار خود را

دانستیم که چیزی از عجایب است اگرچه از این نعمت ها از آن دریا نه ما سپاسی کنیم و نوعی سپاس داری و کاری آریم که هیچ قوم نکرده باشند خشنود کرد
باره در این نعمت ها بیان کند که وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و گردانیدیم میان اهل سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیهها که برکت
بَارَكْنَا برکت دادیم در آن بکثرت میاه و اشجار و زروع و نباتات که مراد بدین قری شام است چون فلسطین و اردن و اریحا
و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متواصل یکدیگر که از هر قریه قریه دیگر ظاهر بود واقع بر ظهر طریق بر سر راه تا ابناء السبیل آنرا
ببینند و بعضی گفته اند که مراد از آن قری که منزل اهل سبا بود و شام چهار هزار و هفتصد دیه بوده است وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ و تقدیر کردیم در آن دیهها
رفتن بسیار که غازی در قریه قیلوله میکرد و در شب در قریه دیگر میبوده میفرمودیم ایشان را و گفتیم بزبان مقال یا حال که سِيرُوا فِيهَا سیر کنید در آن
دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا شبها و روزها و شبهایی هر وقت که خواهید آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشید از گرسنگی و تشنگی و سباع که هیچ تفاوتی نمی آمد
آن امنیت باختلاف اوقات بلکه سیر آن در جمیع اوقات روز و شب مساوی است در امنیت یا اگر سیر کنید ایمن و اگر چه مدت بسیار در آن قری دراز
باشد یا سیر تمامی در لیالی و ایام اعمار خود در حالتی که در جمیع اوقات عمر خود ایمن و آسوده باشید اول ایشان لعنة سبا آغاز کفران کرده از این
السم مرغوب ... در قریه بوده و ... در قریه دیگر توانگران ایشان را حسد آمد که میان ایشان و درویشان هیچ فرقی نیست چه پیاده و بعضی این راه ...
مرده گسترده و توانگر فَقَالُوا پس گفتند غنیای ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دوری فکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما
ما با نهایت کس از منزلی تا منزلی مردم براد و راحله محتاج نشوند وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا و باطل کردن نعمت خود نفس خود را
بطلب نعمت شکر و سپاس آن نمایند ... بنی اسرائیل که در نعمت من و سلوی ... قوم بصل و قثا کردند پس بجهت تطاول و افتخار بر فقرا
مرکوب و رواحل و حمل ... از خدای در خواستند میان ما ... اکنون خراب گردانیدیم دیهها که در میان راه بود فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم
ایشان را أَحَادِيثَ سخنان که مردمان ... بوی عجب گویند که از آن ... تحدیث میل کرده ... از روی ضرب المثل گویند که تفرقوا ایادی سبا
وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پراکنده ساختنی بغایت پراکنده تا هر یکی از ایشان در دیاری افتادند چنانکه غسان
از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد بعمان و انمار به یثرب و خزاعه بتهامه و ازد بعمان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آنچه ذکر کردیم از قصه سبا
لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها و بلاها و مصیبتها شَكُورٍ و سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاولیاء آورده که اهل
در خوشحالی فارغ البال بودند ... شکر نعمت ... تا آنکه ... کلی ... تفرقی اهل سبا
بلاد متباعده از ابنه ما نقل کرده ... از اعاظم اولاد ... که در علم کهانت ... معلوم شده که سد مأرب
عنقریب خراب شود و بسبب سیل عرم جمیع باغات و زمین و حصور ... عمر و ... سواد ... آب ... قوم ... ملی
وطن کرده بملک آفاق نمود و در آنجا عارض ... شد و ... پسر ... پس سیلاب ... عرض کرد
که من ... مرض ... عمرو گفت ... بساط ... وصل شد ... به ...
مقبر عمان ... از ... در ... تا ... هر کس ... جمله ... و هر دو ... یاری کرد
پس خراب ... بعد از آن کس که هر که اراده ... دارد در دل و قصه مطولات در محل خود ... آن با حیه توجه نمود و کوزه ...

خود اداد و جمع و ملک و امیر و لباس تاج و جوی گوهری و عود و [illegible] که از ارض شام اند آن جمع غسان با کجا رفتند و ترک کرده و از هم جدا گشتند

ربیعه و ازد فانیم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور و لقد صدق و براستی که محقق ساخت و یا راست یافت علیهم بر اهل سبا

و اصح آنست که بر همه کافران ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی این گمان که بعد بود که بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان

[illegible] ابتلا کرده گمان در باره اهل غوایت و ضلالت راست شد فاتبعوه پس پیروی کردند او را در شرک و معصیت الا فریقا

من المؤمنین مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند و تابع او نیستند و تقلیل این نسبت بکفار است یا مگر فریقی از فرق مؤمنان که تابع

نشده اند در عصیان و آنها انبیا اند و ائمه هدی صلوات الله علیهم که الا عبادک المخلصین و ما کان له و نبود مر ابلیس را علیهم بر ایشان که

او را متابعت کردند من سلطان تسلطی و استیلای الا لنعلم مگر برای آنکه [illegible] مراد لازم علم است که تمیز است مگر برای آنکه تمیز

سازیم و جدا کرده ایم در میان عالمیان من یؤمن کسی را که ایمان می آرد بالآخرة بآن سرای ممن هو از آن کس که او منها فی شک از آن سرای

در گمان است و متعین [illegible] اهل علم و اصح کرده ایم که اهل ایمان کدامند و اهل شرک و گمان کدام و ربک و آفریدگار تو علی کل

شیء بر همه چیزها حفیظ نگاهبان است و همه چیز از احوال و افعال بندگان [illegible] قل بگو ای محمد مر بنی [illegible] و اتباع ایشان

از اهل شرک را بر وجه تهکم و توبیخ ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنانی را که گمان برده اید ایشان را خدایان من دون الله بجز خدای

در دفع مکاره [illegible] اجابت کنند که هیچ لا یملکون مالک نیستند و قادر بر [illegible] معبودان

مثقال ذرة هم سنگ مورچه خرد از خیر و شر فی السموات [illegible] و لا فی الارض و نه در زمین [illegible] در آسمان و زمین [illegible]

سموات و ارض [illegible] و ما لهم و نیست مر آن ملائکه [illegible] فیهما

در آسمان و زمین من شرک هیچ شرکتی [illegible] و ما له

منهم و نیست مر خدای را از اصنام و ملائکه من ظهیر هیچ یاری و مددکاری [illegible] شفاعت

ملائکه و لا تنفع الشفاعة عنده و سود نکند شفاعت هیچ کس عنده نزد خدا [illegible] شفاعت که ملائکه یا اصنام [illegible] زیرا که

در خواست [illegible] الا لمن اذن له مگر کسی را که [illegible] در خواست کردن [illegible]

[illegible] شفاعت باشد [illegible] حتی اذا فزع عن قلوبهم تا آنگاه چون [illegible] فزع

از دلهای [illegible] شفاعت [illegible] قالوا [illegible] ماذا قال ربکم [illegible] در باب شفاعت

قالوا الحق [illegible] و هو العلی الکبیر [illegible]

[illegible] ملائکه [illegible] اذن او شفاعت [illegible] فزع

از قلوب کفار در آخرت [illegible] کلام ملائکه [illegible]

[illegible] از اصول و فروع [illegible] ملائکه [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] ملائکه آسمان [illegible] قیامت قائم شده از شدت فزع آن [illegible]

چون ترسیده که ظاهر این ملاقه واقع شده گویند با او ماذا قال ربکم خدای شما چه گفت قالوا الحق گویند سخن راست و درست گفت آن اعطای شفاعت است برای اهل کمال

و ابن مسعود و جمعی گفته‌اند چون حق سبحانه وحی کند بعضی ملائکه از کلام او صدای عظیم و صوتی مهیب بشنوند مانند آواز سلسله بزرگ که بر سنگ خورد از آن هول

بیفتند و بیهوش شوند چون جبرئیل بسر ایشان آید گویند با یکدیگر ماذا قال ربکم الحق و از کلبی روایت است که میان زمان عیسی تا زمان رسول صلی الله علیه و آله

پانصد و پنجاه سال بود و حق تعالی در آن مدت هیچ پیغمبری نفرستاده بود و چون وحی از آسمان بزمین آمد یعنی محمد مبعوث شد اهل آسمان آواز وحی بشنودند گمان

بردند که قیامت واقع شده از ترس بیفتادند و بیهوش شدند و چون جبرئیل بر ایشان بگذشت ساکن شدند و خوف از دل ایشان زایل

و با یکدیگر گفتند ماذا قال ربکم پس با یکدیگر جواب دادند که الحق و این منتهی است مر مشرکان را که ملائکه با قوت و منزلت و صلابت ملائکه از وحی

خدا چنین ذلیل و ضعیف اند و غایب پس چگونه معبود باشند این که جماد بی‌خبر و نفع و ضرر از ایشان متصور نباشد و بحجه مثل ایشان شفاعت

ایشان توان داشت … از آن و تقریر قول آنکه … سخن … قل بگوی ای محمد مر مشرکان را من یرزقکم کیست آنکه روزی

میدهد شما را من السموات از آسمانها باران و یا سبب اسباب ارزاق در آن والارض و از زمین نباتات و یا انتظام اسباب در آن

قل الله هم خود بگو که روزی دهنده خدای است چه آن سؤال را بجز این جوابی نیست و انا و دیگر بگو باین بر وجه انصاف و اسکات خصم

مانع که ما گروه مؤمنان که روزی دهنده را یکی دانیم و همین پرستش او کنیم او ایاکم یا شما که جماد را که در مرتبه امکان فروتر از چیزی

نیست با واجب الوجود شریک میدانید لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا البته از ما و شما یکی بر هدایت

و دیگری بر ضلالت چه ممکن نیست که این دو قول متناقض هر دو بر حق باشند یا هر دو کاذب و گویند که کلام بر طریق لف و نشر است و تقدیر چنانست انا لعلی هدی

و ایاکم او فی ضلال مبین قل بگوی ای محمد با ایشان لا تسئلون پرسیده نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه گناه کرده‌ایم ولا نسئل و سؤال

کرده نشویم عما تعملون از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او سؤال خواهند کرد و مکافات آن جزا خواهد داد قل بگوی ای محمد یجمع بیننا

جمع کند میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح بیننا پس حکم کند میان ما بالحق براستی که طریق عدالت باشد که محقی را بنعیم جنت رساند

و مبطل را بالیم عذاب و هو الفتاح و اوست حکم کننده در جمیع امور العلیم دانا بکیفیت حکم و وجه حکمت قل بگوی ای محمد اروني الذين

بنمائید بمن آنانرا که الحقتم به ملحق ساخته‌اید بخدای شرکاء انبازان … تا ببینم که کدام صفت دارند که شریک حق … در عبادت با او

ساخته‌اید و بآن مستحق الوهیت … کلا نه چنانست … که صفتی باشد که آن مستحق عبادت شود و شریک خدا نشود بل هو العزیز

بلکه او خداوند غالب است بر همه … قدرت … از شرکت الحکیم دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت … هیچ کس با او

نسبت شرکت تواند … از قبول علم و قدرت … وحده لا شریک له … و هو الفرد …

… عقل … آتش … جلال … شریک … مجاز … اثبات نبوت پیغمبر خود میکند بر سبیل عموم

وما ارسلناك و نفرستادیم ترا ای محمد الا كافة مگر فرستاده عام و شامل للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود و ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله

روایت کرده که فرمود پنج خصلت … که هیچ یک از انبیای سابق ندادند … نعم الهی …

… مبعوث شده‌ام بر هر احمر و اسود … زمین … مسجد … طاهر …

خواهم نماز کذاردم دوم تیمم کنم سوم آنکه غنیمت را برای من حلال کردانیده اند و هیچکس از امم سابق حلال نبود چهارم نصرت دادم بر اعادی بترسی که ماهه راه
از شدت خوف من میکریختند و باب آن بسته که بمقابله و مقاتله من آیند پنجم کمال شفاعت را در کف کفایت من نهاده اند و من آنرا
ذخیره نهاده ام برای اهل کناه کاران امت خود در روز قیامت و شفاعت من بهر بنده که شرک نیاورده باشد و از خصایص آنحضرت است که مبعوث بود
بهمه اولاد آدم از انس و جان و هیچکس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده حاصل که حق تعالی میفرماید که ترا بکافه برایا مبعوث کردانیده ام بَشِيرًا
در حالتی که مژده دهنده باشی بر جنات جنان کسی را که برسالت تو و توحید من اقرار کند وَنَذِيرًا و بیم کننده از درکات نیران آنرا که انکار کند
وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند نسبت فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان نابرخی لایق تو رسانیده وَيَقُولُونَ
و میکویند از روی جهالت و شدت عناد و ضلالت بر وجه انکار و سخریت مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده ثواب و عقاب بقیام قیامت
بر عود لت بقوله الجمیع ای پیغمبر و تابعان او إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستکویان یعنی کافران به پیغمبر و مومنان میکفتند که این وعده که
میدهید که خواهد بود اگر صدق دارید در آن قُلْ بگوی ای محمد در جواب ایشان لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ شما راست وعده روزی که چون برسد که لَا تَسْتَأْخِرُونَ
باز پس نروید عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقداری اندک از زمان وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نکیرید بر آن یعنی قادر نباشید که در وقت آن
از روی تعجیل و تهور خود پیش آورید و متاخر کردانید یا ایام آجال خود را کم و زیاد کنید و اصح آنست که مراد روز قیامت است و آورده اند که کفار بطریق
جهل کناه بسیار از احوال پیغمبر پرسیدند ایشان کفتند ما در کتب خود نعت او را خوانده ایم و صفت او را دانسته ایم که او پیغمبریست ابو جهل و اتباع
او کفتند با کتب شما ایمان نداریم این آیه آمد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و کفتند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب یعنی مشرکان لَنْ نُؤْمِنَ
هرکز ایمان نیاریم بِهٰذَا الْقُرْآنِ باین قرآن که بر محمد فرود آمد وَلَا بِالَّذِي و نه بآن کتاب که فرود آمده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی یعنی توریه و انجیل و ابو
سفیان کفته با قرآن و توریه چه کنیم و کافران کفته که با قرآن چه کنیم و نه با آنچه کرد پیش از وی در روز قیامت پس حق تعالی از عاقبت امر ایشان خبر میدهد
وَلَوْ تَرٰى إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر بینی ای محمد ستمکاران یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ باز داشتکان نزدیک پروردکار خود بر موقف حساب
هر آینه بینی امری صعب و کاری بس هولناک يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ در حالتی که باز میکردانند برخی از ایشان إِلٰى بَعْضٍ بسوی برخی دیگر الْقَوْلَ سخن را یعنی سخن را
بر یکدیگر رد میکنند در مجادله با یکدیگر که يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میکویند آنانکه زبون کرفتکان بودند یعنی تابعان و پیروان لِلَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که سرکشی کردند یعنی پیشوایان و بزرکان لَوْلَا أَنْتُمْ اگر نبودی شما یعنی اغوا و اضلال شما نبودی لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر آینه بودیم
کروندکان بخدا و رسول اما شما ما را کمراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا کفتند آنانکه کردنکشی کرده بودند از روی انکار لِلَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که در نظر ایشان ضعیف و بیچاره کرفته بودند أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ آیا ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدٰى از راه راست و قبول هدایت
بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از زمانی که آمد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه شما بودید بنفس خود مُجْرِمِينَ کناهکاران و شرک آرنده کان یعنی سبب انکار دعوی
اتباع کنند که آن اضلال و منع ما نبود و از ایمان و نجات نامیدی ایشان که شما باختیار خود از ایمان اعراض کردید و ما را تقلید کردید نه آنکه ما
باجبار شما را از آن باز داشتیم وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و کویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قول حق سر کشیده اند
یعنی اتباع در جواب رؤسای خود کویند بَلْ نه چنین است که ما بخود کافر شدیم مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بلکه مکر شما در اوقات روز و شب باعث بر ایمان ما

و نهار را بر دولت إِذْ تَأْمُرُونَنَا وقتی که میفرمودید ما را پرستش أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ آنکه کافر شویم بخدا وَنَجْعَلَ لَهُ و قرار کنیم مر او را أَنْدَادًا امثال

پس هر دو گروه بودند از کفر و شنیده از عمل خود پشیمان شوند وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پنهان دارند آن پشیمانی را از یکدیگر که ترسیدند از سرزنش و در سوره یونس

لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنگاه که ببینند عذاب را ... پیشوایان نهان دارند از اتباع خود ... در اهل الضلال وقتی که ببینند عذاب را

وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بگردانیم غلها را فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردنهای آنانکه کافر شده اند از تابعان و متبوعان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده

شوند مر انکار ... إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر آنچه هستند که عمل کنند ... بر عمل بود از آن جهت تسلیه حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ و نفرستادیم در هیچ دهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند

مُتْرَفُوهَا متنعمان ... إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ... آن ... بزعم خود كَافِرُونَ ... کافران

و ... وَقَالُوا و گفتند نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا ما بیشتریم از روی اموال و فرزندان ... در دعوی ...

... وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم عذاب کرده شدگان ... اگر ... در آخرت ... عذاب و عقوبت ...

... عذاب ... در دنیا ... عذاب ...

میفرماید قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان ... إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ ... لِمَنْ يَشَاءُ

برای هر که میخواهد از اهل ... وَيَقْدِرُ و تنگ میگرداند برای هر که میخواهد ...

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند ... اموال و اولاد ...

... و ... وَمَا أَمْوَالُكُمْ ...

وَلَا أَوْلَادُكُمْ ... بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ ... عِنْدَنَا زُلْفَى نزدیک ...

... إِلَّا مَنْ آمَنَ ... اولاد ... عمل

صَالِحًا ... در راه حق ... فَأُولَئِكَ ... لَهُمْ جَزَاءُ

الضِّعْفِ ... بِمَا عَمِلُوا ... از انواع

طاعات و خیرات وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ ... و ...

... وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ ... فِي آيَاتِنَا ... در ابطال قرآن ... مُعَاجِزِينَ

... ابطال قرآن عاجز ... قرآن عاجر توانند ساخت ...

... أُولَئِكَ آن گروه ... در ابطال قرآن

فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب ... قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو ... يَبْسُطُ الرِّزْقَ ... لِمَنْ يَشَاءُ

برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان ... وَيَقْدِرُ لَهُ و تنگ میگرداند ...

... وَمَا أَنْفَقْتُمْ ...

مِن شَيْءٍ از چیزی که شما راست در راه خدای فَهُوَ يُخْلِفُهُ عوض بدهد آن را در دنیا بزیادتی نفقت یا جزاء بدهد برای آخرت که آن ثواب جزیلست

ابوهریره از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که ای بنده من نفقه کن در راه من تا بر تو نفقه کنم و نیز آنحضرت فرمود که هیچ

روز آفتاب بر نیاید مگر که با بدو او دو فرشته از آسمان نزول میکنند و بر جانب راست و بر جانب چپ بنده می ایستند یکی میگوید بار خدایا انفاق کننده

را عوض ده و دیگری میگوید خدایا مال ممسک را در عرض تلف انداز و نیز انس از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که در هر روزی فرشته ای

[illegible] میکنند که برابر برای مرگ و دیگری میگوید یا کیسه برای خراب و دیگری میگوید کاشکی مردم نافریده بودندی و دیگری میگوید چون آفریده شدند

کاش دانستندی که از برای چه چیز آفریده اند جابر انصاری روایت کرده که هر نفقه که مؤمن کند خدای تعالی ضامن آن شده که عوض باو

رساند مگر آنچه در بنا و در معصیت صرف نماید که آن را عوض ندهد پس باید که خوف [illegible] مانع انفاق بنده نشود چه او بیچاره روزی باو خواهد رسید

وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدا بهترین روزی دهندگانست چه غیر وی که چیزی بکسی بدهند واسطه اند در ایصال رزق و رازق حقیقی اوست

و غیر او عطای او محض بنا بر نفع نیست بلکه التماس نفع و دفع ضرر از خود بجهت استکمال آن بر حق سبحانه بخلاف غیر او وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن

روزی را که حشر کنیم جَمِيعًا همه ایشان را مستکبران و مستضعفان را از جهت حکم که عبده ملائکه اند جمیعا در حالی که بهیات مجتمعه باشند یعنی همه را حشر

کنیم ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم و تخصیص هر دو فعل با یا خوانده اند یعنی حق تعالی همه را حشر کند پس گوید لِلْمَلَائِكَةِ تکذیب مر ایشان و تسکین أَهَٰؤُلَاءِ

إِيَّاكُمْ آیا این گروه شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که میپرستیدند و این سؤال بجهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه

و چون ملائکه این خطاب مخاطب شوند قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکا توا از آن که غیر ترا پرستند أَنتَ وَلِيُّنَا تویی خداوند و معبود ما و دوستدار ما

مِن دُونِهِم نه ایشان پس چه قابل محبوبیت خود نیستیم با قوی حق ما میل دوستی با ایشان بجز ان اختصاص با ایشان بیان ولایت ایشان هیچ حقیقت

نیست و جای که پرستش این اختصاص باشیم بَلْ كَانُوا بلکه اینست که کفار ما را پرستش کرده اند بلکه كَانُوا بودند که از روی جهل يَعْبُدُونَ

الْجِنَّ میپرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند در پرستش آلهه باطله یا بصورتهای مختلف بر می آمدند و در خیال ایشان می افکندند که ایشان

ملائکه اند أَكْثَرُهُم بیشتر مردمان بِهِم بایشان مُؤْمِنُونَ گرویدگانند یعنی تصدیق نمایندگانند و مطیعان ایشان فَالْيَوْمَ پس امروز که روز

حشر است و همه حکمها مر خدای راست لَا يَمْلِكُ مالک نیست بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ بعضی از شما برای بعضی نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی

معبود و باطل مر ابای عابد خود قدرت بر رسانیدن نفع و دفع زیان نیست چه این دار جزاست و مجازات حق دهنده است وَنَقُولُ و گوییم

در آن روز لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنکسانی را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش الَّتِي كُنتُم بِهَا

آن آتشی که بودید که آن را تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید و باز عود میکند بحکایت از حال کفار و میگوید وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ

و چون خوانده شود بر کافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ واضحات در حالتی که روشن و هویدا اند در دلالت بر هدایت قَالُوا گویند یکدیگر را

مَا هَٰذَا نیست این کس یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم که این کلام بر ما میخواند إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَن يَصُدَّكُمْ که باز دارد شما را

عَمَّا كَانَ از آنکه بودند که يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ میپرستیدند پدران شما [illegible] غرض او آن است که شما را از بت پرستی باز دارد و دینی که میخواهد

خود اتباع کرده در آورد و تابع خود سازد وَقَالُوا مَا هَٰذَا و گفتند نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی مُّفْتَرًى بر بافته شده

وبخدا نسبت داده و قال الذين كفروا و گفتند آنانکه گرویده‌اند از کفار که للحق مر نبوت با سلام و قرآن را که حق و درست و راست لما جاءهم

آنهنگام که آمد بدیشان ان هذا الا سحر مبين نیست این مگر سحری آشکارا و چون اگر مراد قرآن باشد نسبت سحر باو باعتبار لفظ است یا مجاز آن [illegible]

جز به جهد [illegible] این قول کفار مقرر از بنده است و نفس تعلیه و عناد و سکرند وما آتيناهم و نداده‌ایم مشرکان مکه را من كتب از کتابهای فرو فرستاده

که بخوانند یدرسونها در کتب و [illegible] احکام [illegible] که رسول آید بر بطلان قرآن یا سلام بنبوت معجز آخر زمان وما ارسلنا اليهم

و نفرستاده‌ایم بسوی ایشان قبلك پیش از تو در زمان فترت من نذير هیچ بیم کننده که دعوی ایشان باشد [illegible] آوردن مشرکان

مکه امی‌اند و اهل جاهلیت هیچ کتابی نداشتند و [illegible] عهدی نیست [illegible] رسول پس بتکذیب حق وجهی ندارند وكذب الذين من قبلهم

و تکذیب کردند مر انبیا سلف را که پیش از ایشان بودند همچنانکه اینها تکذیب تو میکنند وما بلغوا و نرسیدند اهل مکه معشار ما آتيناهم ده یک آنچه داده بودیم

ایشان را از درازی قوت و طول عمر و کثرت مال و آنچه بوده بود پیشینیان را غیر آنچه اهل زمان تو داده‌ایم از حجج و براهین و دلالات و البینات هدایات

فكذبوا رسلي پس تکذیب کردند آن پیشینیان معجزات خود را فكيف كان نكير پس چگونه بود انکار من بر ایشان [illegible] بر [illegible]

و [illegible] حق [illegible] آن پس باید که قوم تو بترسند از [illegible] قل انما اعظكم بگو ای محمد کفار مکه را جز این نیست که پند میدهم

شما را [illegible] بواحدة بخصلتی یکی واحده [illegible] شما را [illegible] و آن ان تقوموا آنست که برخیزید لله برای رضای حق

[illegible] در امر فالقیام مراد آنست که ترک تعلیه کنید از برای طلب رضای الهی [illegible] در کار من [illegible]

[illegible] بیکی و المجلس [illegible] وطلب رضای حق [illegible] برخیزید و متفرق شوید مثنى در حالی که دو دو باشید [illegible]

وفرادى و یک یک [illegible] ثم تتفكروا پس تفکر کنید در کردار و گفتار من و از مبدا حال من

تا غایت اطوار مرا در [illegible] و در آن تفکر کنید [illegible] ما بصاحبكم من جنة نیست بیار شما را هیچ جنونی [illegible]

رسالت و [illegible] کمال عقل او [illegible] بصدق قول او و تنزه او از جنون [illegible] دعوی او در این امر خطیر [illegible]

نیست بلکه آن [illegible] و معجزات ظاهر پس [illegible] در دعوی خود صادقست ان هو الا نذير لكم نیست او مگر بیم کننده مر

شما را بين يدي عذاب شديد پیش از وقوع عذاب سخت که عذاب آخرتست تا بوسیله ایمان و عمل صالح از آن نجات یابید و بجنت

نعیم در آیید قل ما سألتكم بگو ای محمد [illegible] که آنچه طلب کردم از شما من اجر از مزد ادای رسالت فهو لكم پس آن مر شما راست

[illegible] که برای تبلیغ رسالت از شما [illegible] مراد نفی سؤالست [illegible] و این آنست که [illegible]

[illegible] وماله [illegible] آنست که از شما مطلب اجر [illegible] آن اجر مر شما راست از قبیل قل لا اسئلكم عليه اجرا

الا المودة في القربى ان اجري نیست مزد من [illegible] الا على الله مگر بر خدای وهو على كل شيء و او بر همه چیزها شهيد

گواه است [illegible] صدق و اخلاص [illegible] دعوت و [illegible] قل ان ربي بگو بدرستی که پروردگار من يقذف

بالحق می افکند [illegible] هر که خواهد [illegible] باطل [illegible] اظهار احکام آن [illegible]

علام الغيوب [illegible] قل جاء الحق بگو آمد سخن راست و درست [illegible] قرآن یا اسلام [illegible]

وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وَمَا يُعِيدُ و باز نمی گرداند یعنی قادر نیست بر خلق و بعث چون کسی که این صفت ندارد
خیر برای اهل خود در دنیا و اعاده یعنی خیر برای ایشان در آخرت و گویند که وما یبدئ الباطل وما یعید در سخن زهق الباطل است
کالسلام است و نیست شده و نابود شد بر کعبه فانی و زهق الباطل چه ابدا و اعاده مستلزم زهوق است و از امام مجاهد و صلوات الله علیه
منقول است که مراد بالحق تیغ است برای قتال و جهاد اهل کفر و عناد و مراد بالباطل هر معبودی که بدین خدا پرستند عبدالله مسعود روایت کرده که رسول
صلی الله علیه و آله در مکه رفت و بر اطراف کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند قبضه سنگ ریزه بدست مبارک برگرفت و بر آن بتان انداخت و میفرمود
که قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر گمراه شده ام از حق چنانکه شما مرا بآن نسبت میکنید
فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشوم عَلَى نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال گمراهی بر نفس من است زیرا که من جاهل آن شدم و غیر وَإِنِ
اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي پس بسبب آنکه وحی میفرستد بسوی من پروردگار من چه توفیق هدایت و الهام کتاب
اوست إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی سَمِيعٌ شنونده است اقوال بندگان را قَرِيبٌ نزدیک باعمال ایشان عالم است بعد از آن تهدید مشرکان میفرماید
وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی ای محمد ای بیننده إِذْ فَزِعُوا آنگاه که بترسند نزدیک مرگ یا وقت بعث یا در روز بدر جواب آنست که
ای بیننده امری فزع و عجب را فَلَا فَوْتَ پس هیچ فوت نیست ایشان را یعنی نتوانند گریخت و پناه کسی بودن از عذاب ایشان فوت نشود
وَأُخِذُوا و بگیرند ایشان را مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک است از روی زمین بزیر زمین یا از گور که قریب است در موقف یا از دنیا
از صحرای بدر بچاه انداختند و ابن عباس فرموده این آیه در اصحاب خسف است و ایشان هشتاد هزار کس باشند که از برای قصد تخریب کعبه
در بیابان در آیند همه آنجا بزمین فرو روند و لشکر سفیانی آمده و این مکان قریب است که در زیر قدم جای گرفته شوند و بزمین فرو روند و این قوم
سفیانی باشند که لشکر مهدی در آخر الزمان خروج کنند و از تمامی لشکر این خسف کاتبین یکی است بلکه دو و دیگری روی بر قفا
خبر خسف قوم لشکر سفیانی ... و این روایت از ضعف ... تفصیل این روایت در ... مذکور است وَقَالُوا و گویند ایشان
هنگام که لشکر سفیانی ... از خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بمحمد و آنچه با آن خبر داده و ذکر آنحضرت در آیه و ... مذکور شد
یعنی در آن وقت اعتراف بوحدانیت حق کنند وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را فرا گرفتن ایمان مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از موضع
دور که در آخرت است محل تکلیف و ایمان نیست در آخرت ... تناوش ... و بعضی ... بمعنی تاخر
از بعید و این تمثیل کفار است ... و ایمان در وقت مشاهده عذاب ... دل خواهند یافت ... در غایت ارتفاع باشد
همچنان محال است که بدست خود آرد و اگر بعد از ارتفاع ... که عذاب را معاینه بینند محال باشد کفار را ایمان ... چه آن
در محل قبول نیفتد و فایده ندهد ... ایمان آرند در آن وقت مقبول نشود وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ و حال آنکه کافر شده بودند بمحمد یا بقرآن
یا بخدا مِنْ قَبْلُ پیش از آنکه در ... تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکندند بِالْغَيْبِ بغیب یعنی سخنان نادیده ... از ... سخنان میگفتند
که اصلا علم بآن نداشتند ... که ساحر است و شاعر و کذاب ... و ... در قرآن چه از آنحضرت هرگز ... سحر و شعر و کذب ... ندیده
بودند ... مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور ... میگفتند

که چه بگویند و آنچه گفته‌اند چه بوده بعادت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه اطوار و احوال او بوده و گویند که نبی آن کفار کرده‌اند بوقوع عذاب شدید بر ایشان

و از سرکشان گفته‌اند که ما معذب نخواهیم شد جهت آنکه حق تعالی در دنیا ما را اکرام کرده بانواع نعم و ما را مستحق این ساخته پس بعذاب نه [illegible] انکار کرده‌اند که

ما در آخرت نیز مانند حال ما باشد در دنیا پس چنانکه بثروت و کثرت نفس در دنیا از شما در پیشیم در آخرت نیز بر شما تفوق خواهیم داشت و مرتبهٔ ما ارفع

از مرتبهٔ شما خواهد بود و این قول محض توهم باشد و ناشی از جهالت و بی شعور و علم ایشان وَحِيلَ بَيْنَهُمْ و جدا کرده شد میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ

و میان آنچه آرزو میبردند از قبول ایمان ایشان چه آنها و ایشان را آن اند و برسند کَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد این عمل بِأَشْيَاعِهِمْ باشباه و اتباع

ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان در ایمان آوردن و توبه ایشان قبول نکردند و از یاران [illegible] و از آن [illegible]

محروم ماندند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ بودند در کار [illegible] تهمت افکننده و مضطرب سازنده دلها بنبی ایشان و امر محمد صلی الله علیه و آله

و در کار آخرت و وقوع عذاب [illegible] کننده بوده‌اند ضحاک گفته که مراد بأشیاعهم من قبل اصحاب فیل بوده‌اند که در وقت ارادهٔ خراب کردن

کعبه چون [illegible] پس عذاب مشاهده کردند ایمان ایشان قبول نشد همه مستأصل گشتند سورة الملائكة از ابی بن کعب روایت است که

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که سورة الملائکه قرائت کند فردای قیامت درهای بهشت او را بخوانند و گویند ای [illegible] که خواهی درآی

و بدانکه حق تعالی ختم سورة السبا کرد بر اهل شک و شرک و عقوبت ایشان افتتاح این سوره کرد به کمال قدرت و وحدانیت خود و دلایل قدرت و توحید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ هر ستایش و هر ثنایی که بوده هست و خواهد بود ثابت است مر خدای را که سزاوار

ستایش است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شکافنده و بیرون آورنده آسمانها و زمینها از کتم عدم بصحرای وجود و مبدع آن بی مثال

و نمونه جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان الی الانبیاء بایصال احکام و بوحی و الهام با اولیا و برؤیای صادقه بمؤمنان و الهام

[illegible] بیان حق تعالی [illegible] و [illegible] أُولِي أَجْنِحَةٍ صاحبان پرها [illegible] رسول گردانیده که خدا ایشان را بالهامی ستوده

[illegible] مَثْنَى دو دو وَثُلَاثَ سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار و تفاوت اجنحهٔ ایشان در نمود که تفاوت مراتب ایشان است

اجنحهٔ نزول و عروج سکینه و با سرعت [illegible] آنچه حق تعالی ایشان را بر آن موکل گردانیده تا بر آنچه مأمور میشوند بآن رسانند و در بعضی [illegible] مذکور است

که بعضی ملائکه شش جناح دارند که دو را بجهت خود بچهره [illegible] سکینه و دو دیگر بر روی خود و دو [illegible]

از خشیت و از اینجا معلوم میشود که مراد حق تعالی آن است [illegible] و نه زیاده و از ابن عباس نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

فرمود که در شب معراج جبرئیل را دیدم که ششصد بال داشت و بعضی برآنند که قوله يَزِيدُ زیاده میکند خدای فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ در آفرینش خود

آنچه میخواهد یعنی در اجنحهٔ ملائکه او از چهار زیاده میشوند و گویند مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان باعقل است یا حسن [illegible] علم و کرم

و جزال رای یا جبین [illegible] حسن صوت و [illegible] و صورت دلکش و [illegible] از ابو هریره روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود که مراد روی خوب است یا صورت خوب و [illegible] مراد خط نیکو است [illegible] و قتاده گفته که مراد ملاحت است [illegible]

مرتبهٔ قرب در حقایق [illegible] در [illegible] و تعفف در فقر و صدق در [illegible] و میان [illegible] که مراد حکمی

[illegible] از ملائکه [illegible] این باب روایت کنند که رسول خدا فرمود که جبرئیل را گفتم میخواهم ترا بآن صورت ببینم که حق تعالی ترا بر آن خلق کرده

جبرئیل در شب معراج پرها را بگشاد تمام روی زمین را فرا گرفت مرا از آن کمال مهابت بیهوشی شد چون بهوش آمدم از بزرگی خلقت او متحیر شدم گفت ای
محمد از خلق من تعجب مکن و بیهوش مشو که ملکی است اسرافیل را بینی که صد و سی هزار جناح دارد که جناحی از آن بمشرق و جناحی بمغرب
و عرش بر دوش اوست و پایهای او از تحت ارض سابع و سر او از عرش در گذشته [illegible] با وجود این عظمت گاهی که از
عظمت و هیبت حق تعالی مانند گنجشکی میشود و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که خدای را فرشته ایست که او را هزار هزار سرست
بر هر سری هزار هزار روی و در هر رویی هزار هزار دهن و در هر دهنی هزار هزار زبان بهر زبانی خدای را میخواند بهزار هزار لغت روزی [illegible]
وی بگذشت که همانا خدای را بنده ایست که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی با وی خطاب کرد که مرا بنده ایست که تسبیح و تهلیل او بیش از تو یک
بار خدایا او چه میگوید فرمود که میگوید سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والحمد لله
کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله
و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزی از ارسال ملک و زیادتی خلق و غیر آن تواناست [illegible] در زیاده و کم کردن [illegible]
است مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ برای مردمان [illegible] مِنْ رَحْمَةٍ از بخشش خود از روزی و صحت [illegible]
و علم و غیر آن از صنوف نعم [illegible] فَلَا مُمْسِكَ لَهَا پس نیست باز گیرنده مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار رحمت خود
بر وجه مصلحت فَلَا مُرْسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا مِنْ بَعْدِهِ پس از باز گرفتن او یعنی هیچکس قدرت ندارد بر آنکه [illegible] ارسال
کند آنچه امساک آن کند و امساک کند آنچه [illegible] ارسال آن نماید وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در آنچه بگشاید از ارسال و امساک و غیر آن الْحَكِيمُ
[illegible] در آنچه کند از امساک و ارسال و [illegible] آن [illegible] آنچه [illegible] ارسال [illegible] وقتی [illegible] اوست [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] ارسال رسل رحمت [illegible] کما قال وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و آنچه امساک کند از ارسال رسول در زمان فترت [illegible]
[illegible] هیچکس ارسال آن نتواند کرد و [illegible] آنچه خواهد و حکیم در آنچه کند [illegible] ملک و ملکوت و تصرف در آن
[illegible] يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا ای مردمان یاد کنید [illegible] نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای را
[illegible] عَلَيْكُمْ بر شما [illegible] محافظت آن کنید [illegible] حق آن [illegible] طاعت [illegible]
باشند [illegible] شکر آن شود [illegible] هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست [illegible] غَيْرُ اللَّهِ بجز خدای که يَرْزُقُكُمْ روزی دهد شما را
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بگیاه [illegible] لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست مگر او فَأَنَّىٰ
تُؤْفَكُونَ پس بکجا گردانیده میشوید از راه توحید [illegible] از ابن عباس مرویست که مراد اهل
مکه اند که حق تعالی نعمت [illegible] حرم محترم [illegible] از قتل و غارت [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِن يُكَذِّبُوكَ [illegible]

کری است قبول نکنند و تکذیب نمایند فَقَدْ كُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان پیش از تو و ایشان بر آن صبر کردند
تا مثوبت جزیل رسیدند پس تو نیز اقتدا بایشان کن که شکیبایی کن و به صبر در گذر وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه
کارها پس تلافی بصبر تو و ایشان را بر تکذیب جزا دهد بعد از آن تحذیر مردمان میکند از غرور بکلام دنیا که مستلزم غفلت است از آن که میگوید يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا در حشر و جزا حَقٌّ راست است و در آن خلاف نیست فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا بتمتع شما بآن تا غافل گرداند شما را از طلب آخرت و سعی از برای آن وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ باید که فریب ندهد شما را
بِاللَّهِ بکرم خدای الْغَرُورُ فریبنده یعنی شیطان فریبنده بانکه از روی مغفرت در دل شما افکند تا شما اصرار کنند بر معصیت و اگر چه مغفرت او ثابت است ممکن
الوقوع اما مشابه متناول زهر است با تمنی دفع طبیعت مر او را اکابر فرموده اند که یکی از مکاید جلیل ابلیس تسویف است در توبه یعنی که تو بنده
را در تاخیر می افکند و وسوسه میدهد که فرصت باقیست فلان خطیئه اقدام نمای و بعد از آن توبه کن از آن عاقل باید که از قبل نشود و
این فریب از راه نرود که عمر با وفا و افکند عمر فردا اکر دید إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ دشمنی است بعداوت عام
قدیم فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید او را دشمن بانکه متابعت او نکنید و در جمیع احوال و افعال ملتفت باشید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم
گفت از پی آرزو مروید و متابع هوای نفس مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ جز این نیست که میخواند شیطان باتباع
و میل بدنیا حزب خود را گروه خود را تا که پیروی او کنند در دنیا مر دار آن خود را لِيَكُونُوا تا باشند در آخرت مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران آتش
پس حال ایشان چنین بود از بیان حال آنان میکند که اجابت قول شیطان کردند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند و اجابت دعوت شیطان کردند
لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته پاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش از پروردگار ایشان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ یعنی ثواب ابدی و نعیم مخلد
در بهشت پس بعد از تقریر ایمان و عمل صالح میفرماید أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ آیا کسی که آراسته شده است برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی عمل او فَرَآهُ حَسَنًا پس می بیند آن را نیکو یعنی که تمیز حسن از قبیح
و هر یک را صفتی مینه که موافق نفس او است یعنی برابر است حسن کسی که بروی دلایل عقلیه که عارف شده باشد و اعمال حسنه و قبیحه را
علی ما هی علیه تشخیص در موضع کند که مراد بهیکل که سوء عمل خود را حسن می بیند ابوجهل است و عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک است و تکذیب
یا مردی که مراد ابو جهل یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با سید عالم صلی الله علیه و آله یا خوارج و سوء عمل ایشان بدعات باطله
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُضِلُّ فرو گذارد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد و آن هر کسیست که لطف الهی در وی اثر نکرده باشد که فرا عادت
و مجحود وی و حسن بجهت این است در باد ضلال و ضلالت و اکمل ایشان باشند و بجهت این قبیح و احسن بینند و حسن را قبیح وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
و راه نماید هر کرا خواهد و این هر جو کسی است که جویای حق باشد و بجهت آن موافق شده بلطف الهی که او تمیز کند و حسن و قبیح را در یابد
حسن کند و از قبیح اجتناب نماید فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهی ایشان که ایشان امراء این
بر تکذیب تو و رسول ایشان بودن باطل و افعال قبیح حَسَرَاتٍ از جهت حسرتهای متوالی که میخوردی و یا سفهای که کردی بر فعلها
قبیح ایشان که هر یک از آن تعقب حسرتیست مر ایشان را یا جهت که لفظ ایشان تا جان در سرکار ایشان مکنی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای

علیم بما یصنعون دانا است بآنچه میکنند و بران بریشان جزا خواهد داد بعد ازآن جهان ادله توحید میکند والله الذی و خدای آن کسی است که
ارسل الریاح فرستاد بادها از جانب شمال و جنوب و دبور فتثیر سحابا پس برانگیخته آن بادها سحابا ابری را فسقناه پس براندیم
ابر را الی بلد میت بزمینی مرده و افسرده فاحیینا به پس زنده کردیم بدان آب که از آن ابر بارد الارض زمین را بعد موتها
پس از پژمردگی و افسردگی آن کذلک همچنین زنده گردانیدن موات ارض است النشور زنده کردن اموات از قبور در صبح قیامت بوجه
بیک نسق نزد قدرت کامله و در کیفیت احیا هر دو یکسانند ارسال آب کنند از ابر و بآن زمین حیات می یابد همچنین ارسال آب کنند از زیر عرش بر
زمین است و بآن حب و عظام رفات زنده شود و زنده گردد و خلاصه سخن آنست که اگر کسی را در زنده گردانیدن مردگان شک و شبهت است گو در حال زمین
چه زنده گردانیدن مردگان و زنده شدن ایشان همچو حیات جنبش زمین است همچنانکه منکران نیستند منکران نیز میباید که نیست عدم فرق میان این دو
نمود قدرت کامله من کان یرید العزة هر که باشد برای خود خواهد ارجمندی و شرف و بزرگی از برای او که طلب عزت از غیر من کند فلله العزة
جمیعا پس مر خدایراست همه عزتها و العزة لله و رسوله و للمؤمنین و مؤمنان بتوسط او شکوه می یابند عزت در طاعت اوست و ذلت در مخالفت او و الکوی
آنست که هر که اراده آن دارد که عالم شود گو مرکب عزت کرآن قدرتست بر قهر و غلبه بگو همه آن مر خدایراست السلمی نقل از محمد صلی الله علیه و آله
روایت کرده که پروردگار شما هر روز میگوید که منم عزیز بردار جهندم پس هر که اراده عزت دنیا و آخرت نماید مر فرمان برداری عزیز کند و جمعی
کفار متعزز میشدند باصنام کما قال الله تعالی واتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا و منافقان که از ایشان مزاج و ملت ایشان بود
متعزز بمشرکان میشدند کما قال الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة حق سبحانه درین آیت ابطال تعزز ایشان
نموده و بوجود عزت مخصوص است کذا پس هر که اراده عزت داشته باید که طاعت او نماید تا بدان عزت دنیا و آخرت گرداند طاعت عزیز او
کما قال و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین بعد ازان بیان آنچه میکند که سبب آن عزت حاصل شود که آن ایمانست و عمل صالح و میفرماید که
الیه بسوی او یصعد الکلم الطیب بالا میرود سخن پاکیزه یعنی بموضع قبول الهی میرسد و مراد بصعود صحایف است که کلام طیب در و
مکتوب است و ملائکه آنرا باسمان میبرند بمحل صعود بحکم الهی نسبت بحقیقت معنی آنست که بسوی رضای او یا بمحل قبول او میرسد کلام طیب
و بکرام الکاتبین صحایف آنرا باسمان میبرند و العمل الصالح و کردار شایسته یرفعه برمیدارد آنرا و بحد قبول میرساند و گویند کلام طیب
مشتمل بر جمیع ذکر است از تکبیر و تسبیح و تهلیل و قرائت قرآن و دعا و استغفار ابو هریره روایت کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن
تسبیحات اربعست سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر چون بنده آنرا بگوید فرشتگان آنرا باسمان برند تا بعرش و آن کس که حق تعالی
کرده و اگر مجرد از عمل صالح باشد بمقبول الهی نگردد و در حدیث آمده که حق تعالی قبول نمیکند قول بی عمل و قبول عمل نمیکند بی نیت و قبول
نمیکند نیت را مگر بسنت چه کلمه طیبه و عمل صالح آنست که با اخلاص تمام از بنده صادر شود و موافق امر الهی باشد از ابن مقنع مرویست که
قول بیعمل مانند تیر بی پر است و سحاب بیمطر و قوس بی وتر و از قتاده مرویست که کلم طیب ذکر خداست و عمل صالح ادای
فرایض چو کسی بزبان ذکر خدا میکند و فرایض را ضایع و مهمل فرو گذارد آن ذکر از وی مقبول نباشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که لا یقبل الله القول الا بالعمل و لا یقبل قولا و لا عملا الا بنیة و باقی اقوال علما درین باب حوالة بمنهج الصادقین است و بعد از ذکر اهل توحید

بیان حال اهل کفر و شرک میکند بقوله و الذین یمکرون السیئات و آنانکه مکر میکنند مکرهای بد یا مراد مکرهای قریش است با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بنهانی در ضرر آنحضرت و سعی نمودند و آنچه در دار الندوه اندیشیدند درباره آنحضرت از حبس و قتل و اخراج او چنانکه مذکور شده
در انفال گذشت و گویند مراد بمکر شرکست یعنی آنانکه شرک میکنند که اعظم اعمال سیئه است لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذاب
سخت در آخرت و از ابن عباس مرویست که مراد باین اصحاب ریااند که فردا بعذاب السموم و عذاب جحیم گرفتار باشند و مکر اولئک
و مکر این گروه هو یبور آن فاسد و باطل شود و اثری نبود بر خلاف مکر الهی چه خواندن او استکار مکر ایشان که باطل شد و بمکر ایشان
که آن اخراج ایشان بود از مکه و قتل ایشان و انقطاع ایشان در بدر کقوله تعالی و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین و مال اهل شرک نفع
نه دهد و همه را خاسر و هالک گرداند و عمل ریائی فایده با مرائیان نرساند و باطل باشد و بعد از آن عود به بیان توحید کرده میفرماید والله
خلقکم و خدا ایجاد فرمود شما را یعنی پدر شما را من تراب از خاک یعنی گویا که شما از خاک مخلوق شده اید و الا که مرحله ذریت ثانیه بعد از
آدم را تبعیت نمایست و مادت ذریت نطفه ثم من نطفة بعد از آن آفرید شما را از آب منی ثم جعلکم پس از آن گردانید شما را ازواجا
صنفهای متنوع و یا ذکور و اناث یا بهم مزاوجت کنند چنانکه مذکور شود و ما تحمل من انثی و بار نگیرد هیچ زن در بار و لا تضع
و ننهد آنچه در رحم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر با آنکه عالم است بوجه هر یک از حمل و وضع و مدت و زمان معلوم و مقدر است و ما یعمر
و زندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمری و لا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر معمر دیگر یا مخصص که بعمر معمر اول بر
فائده کند که هر که شصت سال رسید معمر است و منقوص قبل از رسیدن شصت یوم فوت حاصل شود حاصل که زیاده و نقصان عمر
الا فی کتاب مگر ثابت در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی در آن مقرر و مقدر شده و گویند زیاده و نقصان عمر و اعمار
و اعمار باسباب مختلفه که ثابت شده در لوح مثلا اگر از نزد حج کند عمر او شصت سال باشد و اگر نه چهل و اینکه در حدیث آمده که صله رحم و صدقه عمر را زیاده
میکردانند مؤید اینست و گویند مراد بنقصان هر چیزیست که از عمر نبشته میگذرد و از آن اجل و کم میشود چنانکه سعید بن جبیر گفته اول
در صحیفه می نویسند که عمر فلان بنده چندیست و بعد از آن هر روزی و ماهی و سالی که میگذرد در زیر آن ثبت میکنند که روزی که گذشت و ماهی که گذشت
و سالی گذشت ان ذلک بدرستی که تعمیر طول عمر و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسانست بعد از آن بیان قدرت خود میکند و ما یستوی
البحران و برابر نیستند دو دریا هذا عذب فرات این آب شیرین خوش من سائغ شرابه خوشگوار آشامیدن او و لکن فرو رونده بگلو آسان
آن و هذا ملح اجاج و آن شور تلخ است و من کل و از هر یکی از این دو دریا تاکلون لحما طریا میخورید گوشت تازه یعنی ماهی و
تستخرجون و بیرون می آورید از آن حلیة پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها که میپوشید یعنی زنان شما از آن زینت کنند و تری الفلک
و می بینی کشتیها را فیه در هر یک از این دو دریا مواخر شکافنده آب دریا بسبب جریان لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش حق سبحانه
یعنی روزی بطریق تجارت و لعلکم تشکرون و شاید که شکر کنید حق نعمتی یولج اللیل در می آورد شب را فی النهار در روز یعنی
مقداری از شب در روز می افزاید تا روز دراز میگردد و از زمان شب و آن در ربیع و صیف است و یولج النهار و در می آورد روز را
فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز بساعات شب می افزاید تا ساعات شب زیاده شود و از ساعات روز و آن در خریف و شتا است و سخر الشمس

وَالْقَمَرَ و رام کرداند آفتاب و ماه را یعنی مسخر و مایل خود ساخت کُلٌّ یَجْرِی هر یک از این آفتاب و ماه میرود بمجرای خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای مدتی
نام برده شده یعنی از برای معلوم دور خود را تمام کند یا تا روز رستخیز که از سیر خود باز ماند ذٰلِکُمُ آن خدای که فاعل این اشیاست و سبحان اللّٰه
خدای یکی است رَبُّکُمْ او پروردگار شما و پرورندگار شماست لَهُ الْمُلْکُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِینَ تَدْعُونَ و آنها را که میخوانید و میپرستید
مِنْ دُونِهِ بجز از حق تعالی مَا یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ مالک نمیشوند بمقدار پوست استخوان خرما را که پوست تنکیست که بخسته پیچیده شده پس مالک
علی الاطلاق و معبود با استحقاق او تعالی است که مستولی است بر الوهیت و ربوبیت إِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید آنها را که معبودان ما
شما اند یعنی اگر بتان را در جر نفعی یا دفع ضرری بخوانید لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ نشنوند خواندن شما را زیرا که جماد اند وَلَوْ سَمِعُوا
و اگر بشنوند دعای شما را بسبیل فرض مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره
یا که تبری کنند از شما و از آنچه دعوی آن میکنند از الوهیت ایشان چه ایشان نفس معبودیت که دعوی میکنند و منکر این دعوی اند که از شما صادر شده
کما قال وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ و در روز رستخیز یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی منحرف شوند و بطلان آن شرک که شما آورده اید پس منکر
پرستش شما شوند و گویند ما کنتم ایانا تعبدون و امثال این خصلت است که ایشان منطقی در آورد تا تنزیه عبده خود کنند و ایشان را گویند چرا ما را پرستیدید
و قال اکثرها شما را باین که خوانده ایم و این دعوی کردیم وَلَا یُنَبِّئُکَ و خبر ندهد ترا از حقیقت کارها و صلاح و فساد و منافع و مضار آنها هیچ خبر دهنده
مِثْلُ خَبِیرٍ مانند دانا بحقیقت امور که حق سبحانه است چه اوست که دانا است بحقیقت جمیع اشیا بخلاف مدعیان مراد کیفیت آنکه است که خبر داده
و الهه حال آلهه ایشان و نفی آنچه دعوی میکنند و شفاعت آنها از معبودیت آنها حقیقت سخن آن کس که خبر میدهد که آنچه من شما را خبر دادم اخبار
کردم از احوال اوثان و بطلان عبده ایشان حق و صدق است اکنون حذر نمایید تا اخبار آن بودم پس چون غنای مطلق خود بیکند و فقر بندگان که وجود
را مستلزم حق معبودیت است و بطلان معبودیت غیر او بیفزاید می‌فرماید یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّٰهِ شما همه محتاجانید بخدا که معطی
وجود و رزق و انواع حاجت وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ و خدا است که او بی نیاز است و بی نیاز مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِیدُ ستوده شده
بنعمت عام و فضل شامل که از نوع غنای مطلق و ستوده است که نهایات ممکنه در وجود محتاج بفاعل وانتم الفقراء الی اللّٰه و آن و حمید بکمال ذات
از وجود عالم و عالمیان مستغنی است و انه هو الغنی عبارت از آن است و حمید ظهور کمال او تا توقف بر وجود و لکمال ممکنات پس در اینجا ذکر نعمتی است
که مستجمع است غنای کلی و کلمه جمله ایات قرآن بود از آن در اظهار غضب اهل کفر و شرک می‌فرماید إِنْ یَشَأْ اگر خواهد خدای یُذْهِبْکُمْ
ببرد شما را از روی زمین یعنی شما را هلاک کند وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ و بیاورد آفریدن نوی یعنی قومی دیگر بدل از شما و ایشان را از شما فرمانبردارتر باشند
گروهی دیگر بیاورد که هیچ گناه نکنند وَمَا ذٰلِکَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران عَلَى اللّٰهِ بِعَزِیزٍ بر خدای دشوار یعنی متعذر یا متعسر
بلکه بر وی در نهایت سهولت و کمال آسانی است و بود از جهان غنای مطلق و قدرت کامله خود ذکر عدل خود میکند وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ
نفس گناه کننده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفس دیگر را بلکه هر کسی حامل گناه خود کند نه گناه غیر او وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ و اگر بخواند نفسی که انبار
از گناه دیگری را إِلَىٰ حِمْلِهَا بر داشتن بعضی از گناهان که بر ذمه اوست لَا یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ برداشته نشود از گناه او چیزی یعنی هیچ کس از گناه او
بر ندارد وَلَوْ کَانَ و اگر چه باشد آن مدعو ذَا قُرْبَىٰ خداوند خویشی نزدیک چنانچه پدر و برادر [illegible] هر چه گناه کار خواند [illegible]

نزدیکی خود را خواند که چیزی از خطیئات او بردارد هیچکس اجابت نکند زیرا که هر کس در مانده باشند از فضل عباس روایت که فردای قیامت مادر پدر را
و فرزند را در عرصات آرند که هر دو ایشان را بار گناه خود باشد مادر فرزند را گوید ای فرزند شکم تو را جای آوردم و شکم من مرا بردار که من گرانبار
چون شیر دادم که من کوه در مانده ام و از این عذاب ... که هر یک از ایشان روی مادر به پسر خود کند که بار دار از من بار گناه مرا گوید جسمی علی آن
گناه چه بزرگ مرا البته ملکه در آخرت هیچکس نباید و کسی برسد و اگر چه اقرب قرابات شد بلکه هر کس در مانده باشند چنین گفته اند و عبد اهل فساد را
هیچ نتیجه ... ازین معنی مر ایشان را إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که بیم میکنی تو ای محمد که ایشان را که يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردگار خود
بِالْغَيْبِ پنهانی در حالتی که غایب اند از عذاب و آن را نمی بینند و ما دیده از آن میترسند و از مردم غایب اند از خلقان در عبادت و در خلوت
از خشیت و این ظاهر میشود که دلالت بر کمال القدرة دارد و صحبت وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را جز اهل خشیت و ملازمت منفعت نماز به عز
اثر ... و آنچه خشیت از عادت مستمر اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود و عدم زوال این در مشیت وَمَنْ تَزَكَّى و هر که
پاکیزه و پاک شد از آلودگی وَ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که تزکیه و تطهیر شده از برای نفس خود یعنی تزکیه و تطهیر از جهت نفع او عاید شود
وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت همه و اهل تزکیه را اثر آن خواهد بود و از آن سبیل ضرب المثل میفرماید وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
و برابر نیستند نابینا که کافر و جاهل باطل اهل ضلال وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی مؤمن عالم که متقی اهل هدایت اند و گویند که این مثل است برای اصنام و حق
تعالی علام الغیب یعنی کفر ادراک هیچ چیز نمیکنند و نشنوند حق تعالی که خدا را دانا است وَلَا الظُّلُمَاتُ و نه تاریکیهای باطل
کفر و شرکت و ضلالت و معصیت وَلَا النُّورُ و نه روشنایی حق که توحید است و طاعت و جمع ظلمات و توحید نور که طرق ضلالت
بطریق مختلف است و هدایت حق یک طریق واحد وَلَا الظِّلُّ و سایه که مانند سایه بهشت و نعمت است که تعبیر به رحمت است وَلَا الْحَرُورُ
و نه حرارت آتش یعنی عذاب دوزخ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و برابر نیستند زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مؤمنان که دل ایشان زنده
است بمعرفت توحید و کافران که دل ایشان مرده است یا مثل است کاملان عالم و علم و ظلمات و جهال و اموات ضرب المثل است برای مطلق کافر و ضال
و جاهل و جاهل و بصیر و نور و ظل و احیا برای مؤمن و مهتدی و عالم إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی که خدای می شنواند و فهم میکند بر وجه انتفاع مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد بلطف و توفیق هدایت از آنانی که بالعرض حق را شنوند و جای آنکه اجسم کرد طرق فرد و عناد و جحود و توغل کرده اند و جود مرده
آیات بینه بر طرق حق وَمَا أَنْتَ و نیستی تو ای محمد بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَنْ فِي الْقُبُورِ آنها که در قبرهااند این مثل است برای کسانی که مقر
بکفر اموات و مانند و نومید کرده اند بمعذر کردن این آیه سخن با شنوانیدن سخن ملوکان مشهور است و این نحو شنوانیدن سخن حق بکسی که مقر
بر کفر و جاهد حق اند بر مشهور است بر تو و غیر مقدور تو جز اسماع سخن حق انتفاع ندهند پس که تو اسماع آن شنوند که در مانده اهل قبور از اسماع
آن سخن حق بر این از دایره قدرت تو خارج است إِنْ أَنْتَ نیستی تو ای محمد إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده که جز تو بیش ابلاغ و لیس علیک
اصل که در ایمان و سخن حق إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِيرًا وَنَذِيرًا در حالتی که مژده دهنده که مؤمن را و بیم
کننده از عقوبت وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نبود هیچ امتی از امم سالفه إِلَّا خَلَا فِيهَا مگر آنکه گذشت در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده و چون از انذار در زمان
فترت میان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم باقی بود تا در حین اندراس اکثر مسیح شدند آنزمان از نشر احکام مرده باشند بر انبیای از نبی و عالم تا لی ...

نرسانند اگرچه همه بحجت ایشان علم نداشتند پس اگر ترا تکذیب کنند تسلی فرماید که وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش فَقَدْ

كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم آمدند بدیشان پیغمبران و رسولان

بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَبِالزُّبُرِ و با نامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علیهم السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ

و کتاب روشن کننده مبین احکام حلال و حرام چون تورات و انجیل و ایشان تکذیب آن کردند فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار و تغییر من مر ایشان

و انزال عذاب بر ایشان و بعد از کلام سابقه ذکر دلایل توحید میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی ای بیننده أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بمحض قدرت و حکمت

و رحمت أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان یا از ابر مَاءً آبی را که باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بر آوردیم بسبب همان قادر که بر هر

بدین آب ثَمَرَاتٍ میوه‌ها مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا که مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون در اجناس و اصناف مانند انگور و خرما و انار

و سیب و انجیر و غیر آن از انواع فواکه مختلفه یا مراد اشکال و هیئات است از زرد و سبز و غیر آن وَمِنَ الْجِبَالِ و از کوهها گاه

است جُدَدٌ راهها و طرایق و خطوط بِيضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها گوناگون رنگهای آن

در شدت و ضعف یعنی بعضی سرخ و بعضی کمتر از آن وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاههای نیک سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ

و از جنبندگان بطریق عموم وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان که مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ گوناگون است رنگهای آن كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار

و جبال و بعد از بیان قدرت بر خلق اشیا مختلفة الذوات والالوان میفرماید که إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که میترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ

از بندگان او الْعُلَمَاءُ دانایان چه ترس و خشیت معرفت مقتضی است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانش او بیشتر است ترس او

افزونتر و ازینجاست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که انی اخشاکم لله بدرستی که من از شما بیشتر ترسنده‌ام و هر که از شما فروتر است او

کمتر است خوف او از وی و ازین است که بعد از ذکر افعال دال بر کمال قدرت اوست موقوف آیات افعال عالی است

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است در انتقام کشیدن از کسانی که مصرند در طغیان غَفُورٌ آمرزنده مر کسی را که تایب شود از عصیان و قادر

بر عقوبت آنانکه از وی نترسند مصدق کتاب این آیه و هر که فعل او موافق قول او باشد عالم است و بعد از آن میفرماید که

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ بدرستی که آنانکه پیوسته میخوانند کتاب خدا را و بمعانی آن متمسک اند از احکام مراد قرآن است یا

که جنس کتاب باشد و ما بین این است بر ... نفس بعد از اختصاص حال ایشان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته‌اند نماز را و دادند

آن را و آداب و شرایط آن وَأَنفَقُوا و نفقه کرده‌اند در راه خدا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده‌ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف آنکه ریا

نشوند وَعَلَانِيَةً و آشکارا اظهار الطاعة تا دیگران رغبت کنند يَرْجُونَ امید میدارند و تِجَارَةً سودی لَّن تَبُورَ

امید دارند که تجارت ایشان پیوسته نفع دهد و کساد نشود و تجارت ایشان

و هالک نشود و ... لِيُوَفِّيَهُمْ

تا تمام کند اجورهم مزدهای کردارهای ایشان را بحسب اعمال ایشان وَيَزِيدَهُم و زیاده کند

مِّن فَضْلِهِ از فضل خود زیاده از آنچه ...

زمان شفاعت است ایشان و همه تفسیر آن این لفظ است که شفاعت ایشان قبول کنند در باره جمعی که دوزخ شده باشند انه غفور شکور انّه به درستی که
خدای غفور آمرزنده است گناهان اهل ایمان را شکور جزا دهنده طاعت اهل ایمان موافق عبدالله نقل کنم که این آیت در باب قاریان قرآن و طالبان
قرآن که بجهت طلب ثواب تلاوت آن مشغول شوند عبدالله بن عتبه بن عمیر لیثی روایت کرده که مردی رسول خدا را گفت یا رسول الله چیست مرا که چون کاره
موتم خوشحالی هست گفت آری فرمود مال خود را از پیش بفرست که دل هر مردی با مال وی بود که اگر آن مال از خود جدا کند و از پیش بفرستد خواهد که از
عقب رود که مال وی در آنجاست و اگر خود جدا کند خواهد که با آن باشد بعد از آن خطاب کیفیت رسالت که میفرماید که وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و آنچه وحی کردیم
بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده است و موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه را که پیش او بود
از کتب سماوی یعنی معانی عقاید و اصول احکام آنها است إِنَّ اللَّهَ به درستی که خدای بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ هر آینه داناست و مر آنها را ...
قصص بینات و لفظ اهل ایمان می بیند و احوال ایشان تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند به روز دیده است که علت تخصیص بندگان است از اهل آن
میداند که وحی تو را نازل میکرد داند که اگر احوال تو خبری میبود که با تو نبوت میبود وحی تو را ارسال میکردیم ثُمَّ أَوْرَثْنَا پس آنگاه که تا تو را نهایی شد دادیم
به تو فرستادیم و میراث دادیم الْكِتَابَ قرآن را الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنها را که برگزیدیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود و عطا میراث کنند زیرا که
میراث مالی بی رنج و طلب به دست آید همچنین عطیه قرآن بی جهت و جدی مؤمنان بلکه محض عنایت ملک سبحان بدیشان رسیده با آنجا که ملکه
و میراث دیگر تخصیص است از قرآن نیز چنانچه آیه سهام ورثه از میراث متفاوت است مانند ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان
و تمام اجزاء بهره های اهل قرآن متفاوت است و هر کس بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره میبرند همچون ع زمین برومی
جرعه طلب کرد و یکی جام و اظهر آنست که بعد از آنکه ما وحی کردیم تو را قرآن را میراث دادیم امت که بعد از تو باشند از بندگان صالح که برگزیدگان
مانند و ایشان را از علما الکتاب مروی است که در حق ما فرود آمد کتاب تعظیم و تکریم است و مرحوم است فَمِنْهُمْ پس بعض از بندگان برگزیده
ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکارند بر نفس خود و مقصر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ و برخی از ایشان مُقْتَصِدٌ میانه روند که عمل کنند آن در اغلب اوقات
وَمِنْهُمْ و جمعی دیگر از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده اند به نیکوییها که در عمل احکام قرآن کنند بِإِذْنِ اللَّهِ به امر خدای و توفیق
و فرمان او ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشش بزرگ از صادق و باقر علیهما السلام مرویست که این مخصوص است و حقیقت
این آیه را گذشته غیرها و شبهه نیست که ائمه هدی صلوات الله علیهم احق مردمانند بوصف اصطفا و اجتبا و ایراث علم انبیا زیرا که ایشانند که متعلمان
کتب قرآن و بیان حقایق فرقان و عارف کلام حرام و دقایق آن و سفیان ثوری برادر سدی روایت کرده که گفت عبد خیر مرا اجر داد که امیرالمؤمنین امام
المتقین علیه السلام فرمود که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه چنین شنیدم که آنحضرت فرمود که ای علی مراد از الذین اصطفینا من عبادنا ذریت تواند
و حضرت زین العابدین سوره ... تو سر از قبر بر دارند و ایشان طایفه باشند نیکو که از دنیا بیرون رفته باشند حق تعالی ایشان را سیئات و حسنات
ایشان بدل کند و ایشان را تمام نامه حسنات ایشان را جا باشد بر سیئات ایشان و از ابو حمزه ثمالی روایت است که فرمود در مجلس شریف حضرت
امام زین العابدین بودم که جمعی از اهل عراق نزد آن سرور دین آمدند و گفتند یا ابن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این آیه حضرت امام علیه السلام فرمود
ای اهل عراق شما برانید که این آیه در باب امت محمد نازل شده گفتند لازم آید که همه امت محمد در بهشت باشند و حضرت فرمود که ای ابن ابی ... گفتند

یابن رسول الله لیس این آیه در حق جماعتی نازل شده حضرت فرمود نزلت والله فینا اهل البیت نزلت والله فینا اهل البیت

این سه بار تکرار کرد پس بجهت انکه کفتی که این آیه در حق ما اهل البیت نازل شده پس پرسیدم یابن رسول الله از ذریت علی بن ابی طالب الظالم لنفسه

کیست حضرت فرمود کسی است که [illegible] و [illegible] غالب [illegible] پس پرسیدم مقتصد کیست فرمود کسی است که

در منازل خود بعبادت خدا مشغول باشد و در خانهای خود [illegible] قرآن اوقات خود صرف کنند تا روزی که مرک او را دریابد الکفتم یابن

رسول الله مراد از سابق بالخیرات کیست فرمود آنکه فی سبیل الله مجاهده کند و مردم را براه راست دعوت کند چون علی بن ابی طالب و در بیان

که اهل عصمت اند و روایت دیکر از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آیه در حق اولاد علی بن ابی طالب نازل شده سابق ائمه اند و مقتصد علمای

ایشان که [illegible] و ظالم کناهکاران ایشان و امام رضا علیه السلام در مجلس مامون [illegible] مردم از این آیه پرسیدند که عام است یا خاص در عترت

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود از آن فرمود که [illegible] که وارث [illegible] آیه [illegible] اهل اصطفاست [illegible] ولقد ارسلنا نوحا وابرهیم وجعلنا

فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون [illegible] و کتاب [illegible] و [illegible] روایت کنند که رسول خدا

صلی الله علیه وآله از این آیه پرسیدند فرمود [illegible] سابق و مقتصد [illegible] و ظالم لنفسه [illegible] بعد از تخصیص آیه در حق اهل البیت روایت کرده

[illegible] بر امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم از چند وجه یکی آنکه حضرت فرموده [illegible] و میراث [illegible] بسبب [illegible]

و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] از [illegible] و [illegible] دیکر آنکه فاطمه زهرا

علیها السلام چون حضرت [illegible] رسالت صلی الله علیه وآله [illegible] و فرمود پس از [illegible] اهل [illegible] که امیر المؤمنین [illegible] اولاد اطهار او

[illegible] نحن معاشر الانبیاء لا نورث [illegible] و مفتریست [illegible] ظاهر قرآن [illegible] سلیمان داود [illegible]

[illegible] آل یعقوب [illegible] ظاهر کردن [illegible] و [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اهل بیت را [illegible]

[illegible] فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی وان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [illegible]

[illegible] آنست [illegible] در میان [illegible] که [illegible] هرکز کمراه نشوید [illegible] کتاب

خدا و عترت من که اهل بیت من اند و [illegible] خداوند لطیف خبیر خبر داد [illegible] هرکز از هم جدا نشوند تا که وارد شوند [illegible] در حوض

[illegible] حضرت فرموده [illegible] لطیف [illegible] اصطفاه [illegible] مصطفی [illegible] ائمه هدی [illegible]

[illegible] برکزیده خدا باشند [illegible] خواهند بود [illegible] حضرت [illegible] که اهل عصمت [illegible] برکزیده [illegible] اصطفا

[illegible] اهل اصطفا اهل عصمت باشند و [illegible] ظاهر [illegible] باطنا [illegible] خود [illegible] انواع

[illegible] ظاهر حال او [illegible] علم [illegible] باطن [illegible] ظاهر و باطن البته چکونه [illegible] برکزیده که

[illegible] از دایره ایمان قدم بیرون نهد [illegible] حضرت [illegible] اهل عصمان [illegible]

[illegible] ظالم [illegible] معصیت [illegible] جواب [illegible] مراد [illegible]

[illegible] آدم علیه السلام کفت ربنا ظلمنا انفسنا و [illegible] سبحانک انی کنت من الظالمین [illegible]

و ظلم در اصل لغت نقصان است چنانکه در کریمه و لم تظلم منه شیئا که بمعنی لم تنقص است و صاحب مجمع کفته که مفسران را در مرجع ضمیر منهم اختلاف است

نزد ابن عباس و حسن و قتاده راجع بعباد است و تقدیر کلام اینکه فمن العباد ظالم لنفسه و این مختار علم الهدی است قدس سره و توجیه این بوجه لطیف

چنین خواهد بود که ضمیر مثل ... آنکه این ... اصطفاهم از عباد خود در عقب آن بیان وجه تعلیق و اثبات بعضی عباد در ایشان

آنکه در میان این بعضی هستند که ظالم النفس جمع و نه بکسب معصیت و بعضی مقتصد که هم معصیت میکنند و هم طاعت و بعضی دیگر سابق بالخیرات اند که اهل

معصیت از ایشان ما و دلیل ... این در اثبات مثل سابق بالخیرات شده نه بهمه عباد و نزد دیگر مفسران ضمیر راجع بالذین اصطفینا است و ایشان

اختلاف کرده اند در احوال فرق ثلاثه بعضی بر آنند که همه ایشان از اهل ایمان اند ناجی اند و موید آنست حدیثی که ابو درداء نقل کرده از رسول

صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در این آیه فرمود اما سابق بالخیرات پس در رود و اما مقتصد حساب کنند پس بهشت در آید و اما ظالم را در مقام

باز دارند و بعد از مناقشه بهشت رود و آنانند که کویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن که در عقب آیه مذکور شده و از عایشه مرویست که او کفت

بهشت روند اما سابق کسیست که در عهد رسول وفات نموده و او کفت برای او کواهی داد و از اهل بهشت است و اما مقتصد کسیست که تابع اصحاب او

شده تا آنکه باو ملحق شده و اما ظالم مثل من است و امثال من و از عمر خطاب روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سابق اهل ایمان برهم

پیشی کرده است و مقتصد ایشان نجات یافته و ظالم ایشان آمرزیده شده و از جعفر حرب روایت است که ظالم النفس بعضی است که متبع شهوات

است و مقتصد در طاعات در درجه وسطی است و سابق بالخیرات در درجه علیا و اصحاب ما از عمر بن عبد العزیز روایت کرده اند که امام جعفر صادق

فرمود که ظالم از ماکسیست که نشناسد حق امام را و مقتصد آنکه عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است و همه ایشان آمرزیده و زیاد بن منذر

از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که ظالم النفس از ما کسی است که هم عمل صالح کند و هم معصیت از و صادر شود و مقتصد کسیست که متعبد است باحکام شرع

و مجتهد در آن و سابق بالخیرات علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و بنابر آن قول که ظالم النفس ناجی نیستند بعضی از ایشان

کفته اند که ظالم النفس اصحاب مشئمه اند و مقتصد اصحاب میمنه و سابق بالخیرات سابقان مقربان از همه مومنان که ما ذکر کردیم از واقعه این

قول قتاده است و از ابن عباس نقل کرده اند که ظالم منافقست و مقتصد و سابق سایر مومنان و حسن بصری فرموده که سابق آنانند که بی حساب

بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کرده و ظالم آنکه موقوف کنند تا آنکه وقوف کنند و مقتصد بالیمین و ظالم منافقان و در بعضی تفاسیر

مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این سه طایفه بسه اصحاب یافت و حساب رحمت خود تمامی حال ایشان کرد و مثل این روایت در

مذکور شده و در روایت دیگر سابق اهل جهاد اند و مقتصد اهل حضر که جهاد نکردند اما جماعت حاضر شوند و ظالم اهل بادیه که نه جهاد نه

نه حضور جماعت دریافت و ابو الیث فرموده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح کرویده و ظالم آنکه

بعد از فتح مکه باسلام در آمده و بعضی اهل تفسیر کفته که از ارباب کشف و تحقیق در این سه طایفه اقوال دیگر هست و اینجا بر ترتیب که در قرآن

مذکور است نوعی اقتضای تقدیم ظالم و ختم بسابق قسمی از ایشان خواهیم آورد سهل بن عبد الله تستری کفته که آن جاهل و متعلم و عالم یا طالب دنیا

و طالب عقبی و سر بحق یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مجتنب از هر دو یا مصر بر ذنوب و تایب و عاید و تایب ثابت بر توبه یا پرستنده خدا بامید

عادت و بعادت اقربا و عابد بخوف و طلب از حق تعالی و عبادت کننده بی تعلق آنچه رجوع کنند و متوجه و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا الکل حرام

و با این شبهه خورنده حلال و یا مشغول از ذکر و یا مشغول به ذکر و منزه بنده کور با محرم و تائب و متقی با فاضل و طالب و واصل و یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد
و یا آنکه هر دو برابر باشد و یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و یا آنکه هر دو برابر باشد و یا آنکه حسنات او بر سیئات راجح باشد و یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و یا
آنکه هر دو سر و علانیه او مساوی باشد و یا آنکه نهان او به از آشکارا بود و یا آنکه انصاف بستاند و داد نه دهد بستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند
و یا آنکه زیاده قوت طلبد و آنکه بهیچ نخواهد قوت باشد و آنکه مطلق طلب قوت نکند و یا اهل جود و ایثار نه و یا طالبان نجات و درجات و مناجات
یا نظر بخود بجود و نگرند و از خود با آخرت و نظر کنند و از حق بحق و یا بر سر در خواب غفلت و گاهی بیدار از خواب بیدار و در تقدیم ظالم بر مقتصد
و مقتصد بر سابق آنکه ظاهر آنست که اکثر مردم ظالم باشند و اهل فاسقان بسیار نه و مقتصدان قلیل و سابقان اقل از ین قلیل و … آنکه ظالمان …
زده نگردند و در رحمت مناجات او … و مقتصدان میان خوف و رجا باشند و سابقان از عذاب او ایمن گردند و ایزد از امام جعفر علیه السلام نقلست
و یا تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیر سابق از راه عدل و حق تعالی فضل را از عدل بیشتر دوست دارد تا خیر سابق با آنکه … دخول ایشان که بوارث
آیه مذکورست اولی باشد و یا آنکه در عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد و بواقی وجوه در نهج مسطورست و بعد از آن خبر فضل …
جنات عدن یعنی فضل بزرگ بوستانهای با اقامت و دائمی یدخلونها که در آیند و مقتصد و سابق بکرامت در آن یحلون فیها آرایش
شوند در آن من اساور از دستوانها که باشند من ذهب از طلای خالص و لؤلؤا و آرایسته شوند بمروارید صافی در عین الکمال آورده
که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب و بعضی خاتم و تاج ملوک عجم از جهت تفضیل ایشان ذکر آن شد و لباسهم فیها و پوشش ایشان
در آن جنات حریر دیبا باشد نه جامهای بافتنی رشته و بافته که … شده و قالوا و گویند این گروه وقتیکه از حق حزن … بر …
بهشت رسند الحمد لله ستایش و سپاس مر خدای را الذی اذهب عنا الحزن آنکه ایشان که از ما بر داشته ده حزن … دل …
طاعات و لیستم بقبول آن مشرف گردانیده یا جمیع احزان دنیا را که از ما زایل کرد ان ربنا بدرستی که پروردگار ما لغفور آمرزنده است
گناهان را شکور جزا دهنده سپاس داران و فرمان برداران و در عقد الدعا آورده که ضد شکورست با جمع طاعت بسیاری نیز دادوا
کثیر به اندک عطا میبادرد اعطای نعمت جزیل سکینه و بشکر یسیر راضی میشود. عن ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که … از اکثر بشنوم
که فرمود نیست بر گویندگان کلمه طیبه لا اله الا الله وحشتی و حزنی در قبرهای ایشان و نه در محل حشر و گویی که ایشان را و نه در …
و گویا میبینم اهل لا اله الا الله که از قبور خود بر دن می آیند و خاک سیاه از رویهای خود می فشانند و میگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا آنکه فرود آورد ما را دار المقامة بسرای آخرت که خانه اقامتست و هرگز از آن انتقال نخواهد بود
دیگر نخواهد بود من فضله از بخشش و کرم خود نه بعمل لا یمسنا فیها نرسد ما را در آن نصب رنجی جهت طلب معیشت و عرائر
مشقتها که در دنیا بود و لا یمسنا فیها لغوب و نرسد ما را در آن ماندگی و ملال چه هیچ کلفتی و محنتی نیست در آن بلکه محض حضور و فرح
و سرور است. بعض … که در وقت غسل کردن بکسی رسید و لغوب فتوری که بعد از فراغ عمل طاری گردد … مراجم …
اهل بهشت در بهشت در آیند و ولدان و غلمان باستقبال ایشان روند و … برای هر یک از اهل بهشت …
و گویند … سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و … سلام علیکم بما صبرتم

و بر جامه ای حریر تمام الیوم با جبر دااهم لفائزون و بجهت آنکه مثل الذین انعم الله علیهم الآیه چون منازل خود ببینند و قرار گیرند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن ان ربنا لغفور شکور و بعد از بیان حال مؤمنان ذکر حال کافران میکند والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول لهم نار جهنم مر ایشانراست
آتش دوزخ لا یقضی علیهم حکم کرده نشود بر ایشان بمرگ که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب برهند و لا یخفف عنهم و سبک
کرده نشود از ایشان من عذابها بعضی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش دوزخ میل کند بفرونشستن زیاده کنند التهاب آنرا کذلک همچنین
نجزی کل کفور جزا دهیم هر ناسپاسی را که در کفر و کفران مشغول شده باشند و بجهای رسیده و هم و ایشان که کافرانند یصطرخون فیها فریاد
کنند در دوزخ که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آور ما را از دوزخ و بدنیا برگردان نعمل صالحا تا بکنیم عمل شایسته غیر الذی کنا نعمل بجز آنکه
میکردیم در دنیا اکنون عذاب را دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود پس حق تعالی بعد از استغاثه ایشان بسبیل توبیخ گوید که اولم نعمرکم
آیا زنده گانی ندادیم و عمر دراز ندادیم شما را ما یتذکر فیه آن مقدار که پند گیرد در آن من تذکر هر که خواهد که پند گیرد عمر طویل که تکلیف در آن ممکن باشد
از شعرا که ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی عذر الحجه نموده آدم را در شصت سال و ابن عمر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که
روز قیامت ندا کنند که ای اهل شصت سال کجااید آیا ما عمر ایشان بشصت رسیده بود از آن و بود که آنها کسانی اند که حق تعالی درباره ایشان فرموده که اولم
نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و بروایتی علما و بروایتی پیری است یعنی زمان پیری که موی سفید
شد حجت است و موسم زنگ فرا میرسد و آینه دلها دیگر نپذیرد عکس الفت چون چنان جواب اولم نعمرکم بشنوند متوجه شوند و اعتراف
خود و گویند زندگانی داشتیم و نیز پیغام رسانیدیم و لیکن ما اعتنا بدروغ حمل کردیم و اطاعت آن نکردیم حق تعالی فرماید فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ را
فما للظالمین من نصیر پس نیست مر ستمکاران را هیچ مددکاری و یاری دهنده که عذاب ایشان باز دارد ان الله بدرستی که خدای
عالم غیب السموات والارض دانای هر پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که او دانا است
بذات الصدور بچیزی که در سینه هاست و این تعلیل علم اوست بجمیع غیبات یعنی هرگاه که حق تعالی عالم باشد بمضمرات صدور که اخفی از همه
مغیبات است پس بغیر آن اعلم خواهد بود و بعد از آن در تذکیر نعمت خود میفرماید هو الذی جعلکم اوست آن کسی که گردانید شما را
ای گروه کفار خلائف فی الارض جانشینان در زمین یعنی شما را کامیاب گردانیده تا متمکن شدید در آن و متقالید تصرف در زمین تا منفعت آن مرشما
باز داده و این نعمتی بزرگست فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند و مرین نعمت را و کافر شود بمنعم خود فعلیه کفره پس بر اوست ضرر کفر او که عذاب الیم است
و لا یزید الکافرین کفرهم عند ربهم و نیفزاید مر کافران را کفرهم کفر ایشان نزد پروردگار ایشان الا مقتا مگر دشمنی سخت فاده باید
بینی که کفر ایشان نیکو نیست مگر نفس زیان که سبب غضب خدای تعالی تواند بود و لا یزید الکافرین و افزون نکند مر کافران را کفرهم کفر ایشان
الا خسارا مگر زیان در آخرت قل بگو ای محمد مر کفار را ارأیتم شرکاءکم آیا دیدید انباز خود را یعنی بتانرا که انباز خدا
الذین تدعون آنچنانکه شریکانی که میپرستید ایشانرا من دون الله بجز خدای ارونی خبر دهید و بیان کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز
آفریده اند من الارض از زمین و گیاه و درخت ام لهم یا هست مر ایشانرا شرک فی السموات انبازی با خدا در آفریدن آسمانها و گفت
این مستحق شرکت اند در الوهیت ام آتیناهم کتابا یا داده ایم ایشانرا کتابی ناطق بانکه ایشانرا شریک خود گرفته ایم فهم علی بینة پس ایشان

نیستان برحجتهای روشن اند بینه از آن کتاب یا کدام برهان نزد ایشان که بدان استوار است و چون اثبات حجج مذکوره ممکن نیست طلب کرد و چاره از شرک شما
میتوان نمود بعد از ذکر انواع حجج مذکوره میفرماید که قبل نه چنان است که ایشان را حجتی باشد در شرکا بلکه إن يعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم
برخی از ایشان که مشرکانند یاران بعضا بعضی دیگر را که اسلاف اند یا ازوال و اتباع إلا غرورا مگر فریب و مکر که هیچ حقیقتی ندارد از آن
شفیع اند که هر آینه شفعاء ما اند نزد خدا بعد از آن از عظمت قدرت و وسعت ملک خود خبر میدهد که إن الله بدرستی که خدا یمسک
السموات والأرض نگاه میدارد آسمانها و زمینها را أن تزولا کراهت آنکه زائل شوند از اماکن خود و ممکن است زوال ایشان را
از نگاه دارنده و در روایت آمده که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی علیهما السلام را فرزندی حق نسبت دادند آسمان نزدیک آن رسید که بشکافد
که حق تعالی در این آیه خبر میدهد که من بقدرت کامله خود نگاه میدارم آسمان و زمین را از زوال که ایشان زائل نشوند و از مراکز خود نروند و لئن زالتا و اگر
زائل شوند إن أمسكهما نگاه ندارد آنها را من أحد هیچ یک از ما سوای خود من بعده از پس خدا یا بعد از زوال آن إنه كان
بدرستی که خدا هست حليما بردبار که عقوبت یهود و نصاری و غیر ایشان از اهل شرک و معصیت تعجیل نمیکند غفورا آمرزنده گناه کسی که از
قول رجوع کند و بوحدانیت او قائل شود و اعتقاد نماید که او سبحانه منزه است از صفت لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و آورده اند که قریش
و قریش پیش از بعثت رسول صلی الله علیه و آله میشنیدند که یهود و ترسایان تکذیب پیغمبر خود کردند گفتند لعنت خدای بر آن طایفه باد که پیغمبر خود را
تکذیب کردند به خدا سوگند که اگر پیغمبری به ما آید او را متابعت کنیم و از ایشان راه یافته تر باشیم و بتصدیق او شتابنده و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث
شد او را باور نداشتند و نفور کردند حق تعالی از این خبر داد که وأقسموا بالله و سوگند خوردند به خدا و گفتند جهد أيمانهم سخت ترین
سوگندان خود یعنی با آن غلاظ سوگند خوردند که لئن جاءهم اگر بیاید بدیشان نذير بیم کننده ليكونن هر آینه باشند أهدى
راه یافته تر بقبول قول او من إحدى الأمم از امتی از امتان که گذشته اند چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس
آن هنگام که آمد بدیشان نذير بیم کننده یعنی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ما زادهم زیاده نکرد ایشان را آمدن آن نذیر ایشان را
إلا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن و نفور ایشان بود استكبارا في الأرض از گردنکشی از فرمان الهی در زمین و مكر السيئ
و از جهت مکر بد یعنی مکر ایشان که مکر کردند با پیغمبر و ولا يحيق المكر السيئ و احاطه نمیکند مکر بد إلا بأهله مگر باهل آن مکر یعنی مکرکننده را
را احاطه کند و اطراف وی فرا گیرد و همچنانچه در باب قصه کسی میکردند از قتل و جلا و حبس و ضرب و غیر آن با ایشان عاید شد چنانکه در روز بدر از ایشان
صلی الله علیه و آله در وارد است که فرموده که مکر مکنید و مکرکننده را یاری مدهید که حق تعالی میفرماید که ولا يحيق المكر السيئ إلا بأهله و ستمکار را ستم او باز میگردد بر وی که حق
فرموده که إنما بغيكم على أنفسكم کعب احبار ابن عباس را گفت که من در توریة خوانده ام که هر که گوی بکند برای قصه کسان خود در آن افتد
ابن عباس فرمود من این را در قرآن یافته ام یعنی این آیه تلاوت فرمود و در مثل عرب واقع شده که من حفر بئرا لأخيه وقع فيه یعنی هر که گوی
بکند برای برادر خود سرنگون افتد در آن و ضرب المثل عجمی است که هر که کند از برای غیری چاه خود افتد فهل ينظرون پس انتظار نمیبرند
و چشم نمیدارند مکذبان و مکاران إلا سنت الأولين مگر سنت و طریقه خدا در پیشینیان یعنی عادت او بر تعذیب مکذبان و مکاران
از امم گذشتگان مراد آنست که عادت خدا جاری است بر آنکه هر که تکذیب رسل و کتب او کند عذاب بر او نازل گرداند فلن تجد لسنت پس نیابی ای محمد

یعنی هیچکس عذاب او را بدل نتواند کرد لِسُنَّتِ اللهِ مر طریقه و عادت خدا را تَبْدِیلًا تغیر دادنی یعنی هیچکس عذاب او را بدل نتواند کرد وَلَن تَجِدَ
لِسُنَّتِ اللهِ تَحْوِیلًا و نیابی مر سنت خدا را تغیر کرداننده یعنی هیچکس عقوبت الهی را از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتواند کرد بر
سبیل تقریر قول که در سفرها کرده اند أَوَلَمْ یَسِیرُوا آیا سیر نکرده اند اهل مکه که منکر اهلاک طاغیه اهل تکذیب اند فِی الْأَرْضِ در زمین که راه ایشان است
میان شام و یمن فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ تا نگرند در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ سرانجام امم پیشین که بودند از قوم
عاد و ثمود وَکَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ و بودند ایشان سخت‌تر از مکیان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود این از عذاب رستگار نشدند و آثار ایشان
باقیست وَمَا کَانَ اللهُ لِیُعْجِزَهُ و نیست خدا که عاجز گرداند او را مِن شَیْءٍ هیچ چیز فِی السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِی الْأَرْضِ
و نه در زمین بلکه هرچه خواهد کند و کسی را در ملک او حتی نتواند کرد و هیچ چیز از دست قدرت او بدر نتواند رفت إِنَّهُ کَانَ عَلِیمًا بدرستی که او هست دانا باحوال
همه کان و ایشان قَدِیرًا توانا بر همه چیزها وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللهُ النَّاسَ و اگر مواخذه کردی خدا مردمان را بِمَا کَسَبُوا بجزای آنچه کسب کرده اند از
شرک و معصیت و ظلم مَا تَرَکَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا نگذاشتی بر پشت زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس گفته اند مراد همه حیوانات است
که بشومی معاصی بنی آدم هلاک شده چنانکه در زمان نوح که بشومی کفر مشرکان همه جانوران غرق شدند مگر آنچه در کشتی بود در وقت اگر
ایشان را ... بگیرد همه هلاک شوند وَلَٰکِن یُؤَخِّرُهُمْ و لیکن زمان میدهد ایشان را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده شده ... از ان
ابی روایت کرده اند که مردی ... بر کسی ... که ظلم جز بظالمان زیان ندارد و ابو هریره ... دروغ
میگوئی بخدای که ... گرسنگی میمیرد بسبب ظلم بنی آدم و ابو حمزه ... سوی کاه
آدمی ... همه جانوران ... تا وقت معلوم که در لوح مقرر شده فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید اجل ایشان بعقوبت و هلاک
ایشان فَإِنَّ اللهَ کَانَ پس بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ بر بندگان خود بَصِیرًا بینا و بدانچه مستحق هلاک گشته اند ... و خلاص
و نجات که ... هر یک ... آنچه سزاوار آن باشد دهد ۵ تم المجلد الثالث من خلاصة المنهج بعون الله تعالی و حسن توفیقه ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة یس

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند از همه گناهان آمرزیده شود
و ثواب کسی که دوازده ختم کلام الله کرده باشد یابد و در روایتی دیگر ... در نامه اعمال او ثبت گشته و بر بالین هیچ بیماری نخوانند مگر آنکه بعدد
هر حرفی از آن ده فرشته نزد او حاضر شوند و از برای او آمرزش طلبند تا قبض روح او شود ... همراه جنازه او ... نماز گزارند
دفن کنند ... قبرگاه ... بیماری که در سکرات موت این سوره را بخوانند ... قرائت کند رضوان ... شربتی از شراب بهشت
بدو دهد ... بیاشامد و سیراب بمیرد و سیراب مبعوث شود و سیراب ببهشت در آید و ... از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم که نام این سوره در توریه معمه است زیرا که خیر دنیا و آخرت را ... خواننده و نویسنده خود تمام کند ... از خواننده
بلیات دنیا و آخرت را از قاری دفع کند و قاضیه ... زیرا که جمیع حاجات دنیوی و اخروی را از برای صاحب خود ...

بخواند ثواب او برابر ثواب بیست حج باشد و هر که استماع کند ثواب کسی یابد که هزار دینار در راه خدا صدقه داده باشد و هر که آن را بنویسد و بشوید و بیاشامد

هزار شفا و هزار برکت و هزار رحمت در دل او داخل شود و همه مرضهای بیرون از دل او دفع شود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هر که سوره یس را در مقبره

بخواند تخفیف عذاب ایشان شود و بعدد هر که در آن مقبره مدفون باشد او را حسنات باشد و ابو بصیر از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که هر چیزی را دلیست

و دل قرآن یس است و هر که پیش از خواب یا در روز این سوره بخواند کند آن روز در امان خدای باشد و فراخ روزی شود و هر که در شب پیش از آنکه بخواب کند بخواند

حق تعالی هزار فرشته را بر او موکل گرداند که از برای او استغفار کنند تا وقت مرگ و بعد از آن استغفار کنان تشییع جنازه او کنند و با او در لحد درآیند

و در آنجا بعبادت مشغول شوند تا روز قیامت و ثواب آن عبادت را باو دهند و قبر را بر وی فراخ سازند بمقدار مد بصر و ایمن از فشار قبر و لوری در

شود و با آسمان رحمت تا وقت بعث و نشور و چون از قبر برخیزد آن فرشتگان با او سخن کنند و در روی او خنده کنند و بشارت دهند

او را تا که از صراط و میزان گذرانند و بمقام ملائکه مقربین و انبیای مرسلین رسانند و او سالار و نواب ایشان گردانند بعد از آن خطاب عز و جل رسد که ای بنده من

هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت تو در حق جمیع کسان که اراده کنی مقبولست و هر چه خواهی از من طلب کن تا جمیع مقصود ترا بتو ارزانی فرمایم

پس هر که را خواهد شفاعت کند و هر چه طلب نماید حق تعالی او را بدهد و اصلا حساب او نکنند و هیچ گناه مؤاخذه ننماید و اهل محشر گویند سبحان الله مر این

بنده را صغیره و کبیره نمانده تا آن مؤاخذ شود آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدا نیستی و آنچه میگویی از نزد خود میگویی پس از حکمت الهی

حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم یس از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که یس نامی است از اسمای

سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ده نامست از آن جمله در

قرآن است و آن محمد و احمد و عبد الله و نون و یس و از اینجا اهل البیت آن حضرت را صلوات الله علیهم آل یس میگویند تا بدین قول و در بعضی تفاسیر مذکور

است که یس از اسمای قرآن و نامی از نامهای الهی و موید این سخن در حدیث واقع شده ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات

والارض بالف عام یعنی حق تعالی سوره طه و یس را تلاوت فرموده است پیش از آنکه آسمانها و زمینها را آفریند بهزار سال و بمعنی آن یا انسان است

بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت استعمال اقتصار بر جزو از آن نموده اند چنانکه در این آیه که من الله و ام الله میگویند و با این تفسیر

آنحضرت است بلکه سید و صدیق اهل لسان و لهذا قوم و دلالت میکند بر این و از ابی بکر و راق روایت کرده که یس یعنی یا سید البشر و الاولین و الاخرین است

یعنی ای بهترین جمیع موجودات و القرآن الحکیم یعنی قرآن محکم و استوار از نقص و عیب و یا ناطق بحکمت و یا حکم کننده که بیان جمیع احکام

انک لمن المرسلین یعنی بدرستی که تو بیشک از جمله فرستاده شدگانی علی صراط مستقیم بر راه راستی که آن اسلام است چه آن

متضمن توحید است و استقامت امور و غایت آن رسیدگان را از ضلالت بسر حد هدایت میرساند و این قرآن مجید تنزیل العزیز فرود فرستاده

خدای است که غالب بر همه چیز است و مخفف الله هم میخوانند که معمول مطلق یا معنی فرستاده شده است قرآن و فرستادن خداوندی که توانا در ملک خود و با بندگان مهربان است

الرحیم مهربان بر بندگان خود و تو فرستاده شده لتنذر تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قوما ما انذر گروهی را که بیم کرده نشده بودند

پس از زمان آباءهم پدران نزدیک ایشان بسبب دوری زمان فترت فهم غافلون پس ایشان بیخبرانند از صراط مستقیم که دین اسلام است

و از آنچه ثواب بدان مترتب است از عذاب الیم و چون در علم الهی سبقت گرفته بود بانکه اکثر ایشان بر ضلالت خود خواهند بود از جهت سفاهت لقد حق القول هر آینه ثابت شده است

شد کفر را بتواب علی اکثرهم بر بیشتر ایشان قول لاملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعین قول ایشان هرگاه بهم ایشان فهم لا یؤمنون ایشان
ایمان نخواهند آورد و بر صفت کفر بمیرد و بر سر خود خواهد رفت آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر محمد را صلی الله علیه و آله ببیند در نماز سر مبارک او را بشکند
روزی دید که آنحضرت نماز می‌گزارد سنگی بزرگ برداشت و متوجه آنحضرت شد چون نزدیک رسید دست او بر گردنش خشک شد و سنگ بر دست او چسبید و در آن شان
نازل این آیه آمد که انا جعلنا بدرستی که گردانیدیم فی اعناقهم در گردنهای ایشان اغلالا غلها و بندها فهی پس آن غلها پیوسته الی الاذقان بزنخدانهای
ایشان بمرتبه که نمی‌توانند سرهای خود را بجنبانند فهم مقمحون پس ایشان سر در هوا مانده اند که چشم بر هم نهاده کالحیه اورا ز دستهم خاک معطلان از
کارها باز داشته شده اند و گویند قوم بنی مخزوم چون او را با سنگی بسیار از دست او جدا کردند مردی دیگر از بنی مخزوم گفت من بروم و بدین سنگ محمد را هلاک کنم
چون نزدیک آنحضرت آمد نابینا شد و محمد را نمی‌دید و آوازش می‌شنید بازگشت و گفت محمد را ندیدم اما آوازش می‌شنیدم چون قصد وی کردم چیزی مانند شتر
دیدم که آهنگ من کرد تا مرا فرو برد بعد از آن حق جل ذکره این آیه آورد که وجعلنا من بین ایدیهم و گردانیدیم در پیش روی ایشان سدا بندی ومن
ومن خلفهم و از پس ایشان سدا بندی فاغشیناهم پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فهم لا یبصرون پس ایشان نمی‌بینند چیزی و آنکه
نبینند که چه چیز در راه خود نگاه کنند و نظر در پس و پیش خود اندازند و از ابن عباس روایت است که روزی قریش با یکدیگر گفتند که هرگز نبینیم خود را
که صبر کنیم با یکدیگر هیچ امری مثل صبری که میکنیم بر آنچه بما میرسد از محمد عاقلان ما را سفیه میشمرد و بر اشیا [illegible] عیب کرد و جماعتی را تفرقه
ساخت و دست ضد ایمان ما نمود و با ایشان هر آنکه گفته ایم و او را هیچ نمیگوییم پس همه اتفاق کردند بر هر جا محمد را صلی الله علیه و آله ببینیم او را زنده نگذاریم
فاطمه علیها السلام خبردار شده بخدمت پدر آمد و فطرات عبرات بر رخسار مبارک روان کرد حضرت فاطمه را گریان دید فرمود ای جان پدر چه چیز ترا گریانید گفت ای
فاطمه علیها السلام گفت ای پدر قریش عزم جزم کرده اند بر کشتن تو حضرت فرمود با کی مدار و قدحی آب بیار تا سلاح الفقه که سلاح المؤمن است درپوشم و زره
عصمت باز در برافکنم پس وضو ساخت و قدم در مسجد الحرام نهاد و آن گروه از هیبت او چشم بیکبار فرو نهادند و از مهابت او دیده بر هم نهادند سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم قبضه سنگ ریزه برگرفت و بر روی ایشان انداخت و فرمود شاهت الوجوه یعنی زشت باد روی‌هاتان هر که از آن سنگ ریزه‌ها
چیزی بر او رسید در روز بدر کشته شد و حق تعالی جهت قطع طمع از ایمان ایشان فرمود و سواء علیهم و یکسانست بر ایشان ءانذرتهم که بیم کنی
ایشان را ام لم تنذرهم یا بیم نکنی لا یؤمنون که ایمان نیارند کتب او را اطلاق آن در کفر و حسنات از ایشان نفی منفعت بیم است جهت
اوراد مخصوص حسنات اهل ایمان فرمود انما تنذر جز این نیست که بیم تو منفعت میدهد من اتبع الذکر کسی را که پیروی کند قرآن را وقبول
مواعظ را سنود وخشی الرحمن و بترسد از خدای بالغیب که از او پوشیده است از امر آخرت یا بترسد از خدا در حالت غیبت از مردمان
برخلاف اهل نفاق و خلاف که ظاهر را اظهار ایمان میکنند و هرگاه که از نظر مومنان غایب میشوند با یاران خود میگویند که انا معکم انما نحن مستهزؤن
ما با ایشانیم و ایشان را به ریشخند و بازی میگیریم و چون الکسی که با تو درست دو روی آن را انداز تو برستان است فبشرهم پس مژده ده او را
بمغفرة با مرزش گناهان واجر کریم و مزدی بزرگوار که آن آورده اند که مومنان کتاب رسالت پناه صلی الله علیه و آله عرض کردند که خانه‌های ما دوراست
از مسجد ما را میباید خانه نزدیک مسجد کنیم حضرت فرمود که در خانه‌های خود باشید که آن قدمهای شما را که بمسجد می‌روید می‌نویسند و هرگاه که جای
باشند ثواب قدم بشما میرسد و گامی که نهاده بر آن ثواب خواهند داد حق تعالی برای تصدیق قول رسول خود آیه فرستاد که انا نحن نحی الموتی بدرستی که ما زنده کردانیم

نیکوکاریها در روز [illegible] و [illegible] همه را ابدالابد و «نکتب ما قدموا» و می‌نویسیم آنچه از پیش فرستاده‌اند از عملهای صالح و فعلهای بد و هر دو فی آن جزای ایشان دهیم

«و آثارهم» و می‌نویسیم اثرهای ایشان را که از قدمهای ایشان است که بمسجد می‌روند پس هر گامی کفارت گناهی خواهد بود «و کل شیء» و همه چیزها

از نیک و بد «احصیناه» شمرده‌ایم آن را که علم الغیب هم آنرا نوشته‌ایم «فی امام مبین» در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ که مرجع

جمیع دفترهاست و آثاری که بدان [illegible] شده از درازی روزگار پوشیده می‌شود و امام مبین صحیفه اعمالست که از آن نسخه کرده شود [illegible]

نزول این آیه حضرت رسالت پناه [illegible] بزرگی [illegible] که [illegible] تا راه آمدن او بمسجد [illegible] کسی که راه او دورتر از او بود جامع

الفقاری که [illegible] این بخش [illegible] آن [illegible] که [illegible] تا ثواب آن بیشتر باشد [illegible] آثار [illegible] حسنه [illegible] علی

که تعلیم [illegible] کرده و [illegible] خیر [illegible] مسجد و رباط و [illegible] شهرت دادن به [illegible] ظلم [illegible]

[illegible] و هر دو فی آن جزا خواهد [illegible] از آن پیغمبر خود را [illegible] سکنه [illegible] اهل مکه را اصحاب انطاکیه در رسوخ کفر و عناد و عدم اطاعت و انقیاد

با وجه معجزات ظاهر و آیات واضحه [illegible] «واضرب لهم مثلا» و بیان کن برای مکه اهل مکه [illegible] مانند «اصحاب القریة»

[illegible] شهر انطاکیه را «اذ جاءها المرسلون» وقتی که آمدند بآن ده رسولان عیسی علیه السلام و [illegible] بود که عیسی علیه السلام دو کس را از حواریان [illegible]

صادق [illegible] یکی [illegible] و [illegible] انطاکیه فرستاد تا خلق را بخدا دعوت کنند [illegible] شهر رسیدند

[illegible] که [illegible] سلام کردند [illegible] رسولان عیسی پیغمبریم آمده‌ایم تا شما را به اسلام دعوت کنیم [illegible]

باز داریم [illegible] صدق دعوی [illegible] دلیلی دارید [illegible] بیماران را شفا دهیم و کوران [illegible] و [illegible] گال [illegible]

[illegible] طبیبان از علاج او عاجز اند [illegible] بدست [illegible] شود [illegible] عیسی را قبول کنیم و مسلمان شویم [illegible]

و دعا کردند [illegible] و [illegible] غلام [illegible] ایمان آورد و [illegible] آل [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] صحیح آمده [illegible] مؤمن بود و در غار بعبادت مشغول بود چون رسولان آمدند اظهار ایمان نمود

[illegible] در شهر انطاکیه [illegible] بسیار [illegible] شفا یافته [illegible] شهر او را [illegible] رومی [illegible]

از [illegible] رسولان عیسی ایم و خلق را [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] کور [illegible] شفا دهیم و جمیع بیماران [illegible] کار [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شهر [illegible] روزی در بازار [illegible] تکبیر [illegible] اظهار [illegible] غضب [illegible]

[illegible] رسولان عیسی علیه السلام رسید شمعون الصفا [illegible] بود و خلیفه او و [illegible] ایشان [illegible] شهر

[illegible] آغاز کرد [illegible] ملک [illegible] عیسی [illegible] رسولان [illegible] بود از جهت [illegible]

«اذ ارسلنا» چون فرستادیم «الیهم اثنین» بسوی اهل انطاکیه دو کس را «فکذبوهما» پس تکذیب کردند اهل آن دیه آن هر دو را [illegible] زندان محبوس ساختند

«فعززنا بثالث» غالب کردانیدیم و [illegible] قوت دادیم آن هر دو را «بثالث» بفرستادن سیم یعنی شمعون الصفا [illegible]

[illegible] در گاه [illegible] ملک [illegible] آمدی و خدا را سجده کردی و مردم ملک [illegible] مسکنه ملک [illegible]

اعتقاد تمام که در صورت دیگر بعد از آنکه ام ... شنود روزی از پادشاه پرسید که ای ملک شنیده‌ام که دو کس را حبس کرده‌ام گفت آنکه دعوی دین دیگر می‌کنند

و مردم را از این دین منع می‌کنند گفت آری شمعون از روی تعجب گفت ای ملک تو نیز ما را بالای ایشان حاضر کردند که گفتار ایشان بشنویم ملک امر کرد که حضور

ایشان حاضر آوردند شمعون با تو ملک در نهایت خوشحالی شدند و دلیر و از ... نشستند شمعون از ایشان پرسید که چه کسید گفتند رسولان رسول خداییم شمعون

گفت که کار آمده اید گفتند آمده‌ایم تا ملک و قوم او را از عبادت اصنام باز داریم و به عبادت کسی که آفریدگار آسمان و زمین است ترغیب کنیم شمعون

گفت بر آنچه می‌گویید حجتی و دلیلی دارید گفتند بلی ابرص و اکمه را شفا دهیم کور مادرزاد و جمیع بیماران را به فرمان خدا شفا دهیم ملک گفت تا کور مادرزادی

را حاضر سازند کودکی که چشم او ... بود حاضر ساختند ملک فرمود که خدای خود را بگویید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند فی الحال

چشم او گشاده شد بعد از آن دو مهره از گل ساختند و در آن موضع نهادند و دعا کردند ... ملک متعجب شد شمعون گفت ای ملک اگر ایشان

خدایان در خواهیم ... ملک آهسته گفت ای شمعون تو می‌دانی که ایشان نمی‌بینند و نمی‌شنوند و هیچ خبر ندارند شمعون دیگر باره

گفت ای حواریان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده گرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار کند ما هم ایمان آوریم ایشان گفتند خدای

ما بر همه چیز قادر است ملک گفت پسر دهقان من هفت روز است که وفات کرده و او را دفن نکرده‌اند که انتظار پدرش می‌کشند تا بیاید او را دفن کنند

و بیاوردند ... و گفتند این پسر ملک بود القصه او را حاضر کردند از حال خود گردیده بود و متعفن شده شمعون در خفیه دعا کرد و ایشان هر دو رسول دیگر

به جهت شمعون از خدای در خواستند فی الحال زنده شد و بر پای خاست و گفت ای قوم از خدا بترسید و ایمان آورید که در این هفت روز مرا به

طبقه آتش بردند و عذاب کردند ... در آسمان بگشادند و جوانی ... صورت دیدم که برای شفاعت این هر سه شفاعت می‌کرد گفتند این سه کسند

شمعون وصی عیسی و این هر دو حواریان او و آن جوان هم برای ایشان دعا می‌کرد ... و عیاشی از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده

آن مرده پسر ملک انطاکیه بود که پدر او را ... دفن کرده بود بدعای این هر دو رسول زنده شد و برخاست و خاک از سر ... و ملک در عقب او

به دید و حیرت پرسید که ای فرزند چه حال تو گفت من در حال موت هر دو را دیدم که در سجده افتاده‌اند و زنده شدن مرا از خدا درخواستند ملک گفت اگر

هر دو را ببینی خواهی شناخت گفت آری پس امر کرد تا همه مردم بصحرا آمدند و جوان تفتیش کرد و هر یکی از رسولان بشناخت و بعد از آن که خلق بسیار آمده بشناخت یکی دیگر

جا ... گفت ... و جز رسول آمد ... و بعد از آن دیگری ... مذکور رسید گفت ... دیگر او است این

سخن هر ملک اثر کرد و ... شمعون با آن هر دو رسول زبان به دعوت گشودند فقالوا انا الیکم ... مرسلون

فرستاده شده‌ایم از نزد عیسی روح الله و ... هدایت شما ... ملک با قوم خود ایمان آوردند و ... از ... [illegible]

نکرو نیز در مقام خصومت در آمده قالوا ما انتم گفتند نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما در صورت و اکثر صفات پس که ... رسالت

... وما انزل الرحمن و نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیز از وحی و رسالت ان انتم نیستید شما الا تکذبون

مگر که دروغ می‌گویید در دعوی رسالت ... قالوا ربنا یعلم گفتند پروردگار ما می‌داند انا الیکم لمرسلون

بتحقیق که ما بسوی شما فرستاده شده‌ایم ... آن معجزه این چنین ... وما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین مگر رسانیدن

آشکارا ... از عهده کار خود ... و معجزه نمودیم اگر ... قبول نکنید مستوجب نزول عذاب شوید

قالوا گفتند بعد از الحاح ایشان بمعجزات انا تطیرنا بکم بدرستی که فال بد گرفتیم بشما زیرا که از آن که بشهر آمدید باران نبارید و همه مردم انجا

با خشک شد لئن لم تنتهوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر اینه شما را سنگسار کنیم و در زیر سنگ هلاک کنیم و لیمسنکم

و البته برسد شما را منا از ما عذاب الیم عذاب دردناک قالوا گفتند رسولان طائرکم فال بد شما معکم با شماست یعنی سبب شومی

بی اعتقادی و بدکرداری شماست نه ترجیح دعوت کردن ما که عبادت صدا خوانان غایت رکیکت و خردمیست ائن ذکرتم آیا اگر پند

داده شوید آیا فال بد میگیرید و تطیر میکنید بل انتم قوم مسرفون بلکه شما گروهی هستید از حد گذشتگان در عصیان و طغیان محمد

اسحق گفته که ملک و قوم او نیز قصد کشتن ایشان کردند و جاء و آمد در آن حال من اقصی المدینة از دورترین

جایی از آن شهر یعنی از دروازه که نهایت شهر بود رجل مردی یعنی حبیب نجار یسعی که از عقب می آید تا رسید بنواحی و از روی

شفقت و مرحمت قال یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا المرسلین متابعت کنید این رسولان را اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید

کسی را که نمیخواهد از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت وهم مهتدون و ایشان راه یافتگانند پس متابعت ایشان کرده

ما کان ... او را گفتند آیا دین مرا ... اخیار کردی او در جواب ایشان گفت و مالی چیست مرا که از دی لا اعبد

لا اعبد الذی نپرستم آنکسی را که فطرنی آفرید مرا از عدم بوجود آورد و الیه و بسوی حکم و جزای او ترجعون بازگردانیده

خواهید شد پس از وی بترسید ءاتخذ آیا فرا گیرم من دونه بجز خدای آلهة خدایان دیگر ان یردن الرحمن بضر

اگر اراده کند خدای مرا بضرری ... خواهد ضرری بمن برسد لا تغن عنی کفایت نمیکند و دفع نمیکند از من شفاعتهم شفاعت ایشان

شیئا چیزی ... و لا ینقذون و خلاص نکنند و نرهانند مرا از مکروه ...

آنها که قدرت ندارند بر نفع و ضرر پرستش ... از عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و راندن ضرر ... انی اذا بدرستی که آنگاه

لفی ضلال مبین در گمراهی آشکار ... چون قوم این سخن را شنیدند قصد کشتن او کردند و او توجه برسولان کرد و گفت انی آمنت

بدرستی که ایمان آوردم بربکم به پروردگار شما فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا تا فردا از برای من گواهی دهید و گویند

او این خطاب با قوم کرد و گفت ... پروردگار ... ایمان آورده ام پس سخن مرا بشنوید و بعضی گفته اند ... قبول کنید و ایشان

او را سنگ میزدند و او میگفت ای خدا یا قوم مرا هدایت کن و قتاده گفته که سنگ بر سر زدند و در زیر پا افکندند تا فرو کردند و قوی

آن که او را کشته خدا او را زنده کرد و بهشت برد و این مشهور ... ادرا ... بر قدم ... هلاک شد

قیل گفته شد مر او را ادخل الجنة در آی در بهشت و چون بهشت در آمد قال یا لیت قومی گفت کاشکی قوم من یعلمون

دانا می بودند بما غفر لی ربی با آنچه آمرزید مرا پروردگار من یعنی با چیزی که سبب آمرزش من شد از ایمان آوردن و با این مجاهده

کردن و جعلنی و گردانید مرا از من المکرمین از بزرگواران اهل بهشت در بلندی مرتبه و درجه یعنی کاشکی ایشان عالم

میبودند باین ثواب عظیم تا ایمان می آوردند و مطیع میشدند و بسبب آن باین مرتبه عظیم میرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل است که

سابقان امت سه اند که هرگز چشم زدنی در راه خدا کافر نشدند و آن علی ابن ابی طالب است و صاحب یس که حبیب است و مؤمن آل فرعون

جبرئیل است و این خبر صحیح نقل نموده علی بن ابی طالب افضل ایشان است بعد از آن از استیصال و هلاک آن قوم خبر میدهد که وَمَا أَنْزَلْنَا و فرو نیاوردیم

عَلَى قَوْمِهِ بر گروه حبیب نجار مِنْ بَعْدِهِ از پس قتل او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک ایشان وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ

و نبستیم ما فرو فرستنده لشکر برای هلاک کافران یعنی در حکمت و مصلحت ما صحیح نیست که از برای اهلاک اهل کفر و شرک لشکر فرستیم چه کفار آن

خوارتر و بیچاره‌ترند که لشکر برای هلاک ایشان باید فرستاد و انزال لشکر در بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود نه بجهت دفع کفار [illegible]

إِنْ كَانَتْ نبود عقوبت ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر بانگ کردن یک بانگ [illegible] از وجوه عذاب و آنچنان بود که جبرئیل

در هر دو طرف آن شهر بگرفت و بانگ عظیم کرد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند

چون آتش که بیکبار فرو میرد يَا حَسْرَةً ای تاسف و دریغ و ندامت و در روایتی عَلَى الْعِبَادِ بر بندگان که جمع اند [illegible] کفر کردند

و معصیت با وجود این حال مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نمی آید ایشان را هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ مگر بودند که با او استهزا میکردند

و این قول [illegible] هذه غدا باشد در وقت معاینه عذاب و در روز قیامت [illegible] از آن که ایشان کافران [illegible] أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند اهل

مکه كَمْ أَهْلَكْنَا بسیاری را هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگار هذه این نمیکردند أَنَّهُمْ آنکه هلاک شدگان

إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ بسوی ایشان باز نمیگردند یعنی باز رجوع نمیکنند پس چرا عبرت نمیگیرند از احوال ایشان [illegible] خود می‌بینند

و نمیترسند از آنکه عذاب و عقوبتی که بسبب کفر و عناد بر آن [illegible] ایشان نزول شود وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَمَّا جَمِيعٌ مگر همه

او کرده شده لَدَيْنَا نزدیک ما و در قیامت مُحْضَرُونَ حاضر شدگان برای جزای کردار [illegible] که هلاک شده‌اند [illegible]

ایشان بر وجود آنکه همه در عرصگاه محشر حاضر خواهند شد و [illegible] کردار و گفتار خود بجزا خواهند رسید [illegible] قادر هستیم

جهت [illegible] قدرت خود را که دلالت تمام دارد بر وحدت ما و قدرت ما بر بعث [illegible] التفات نکردند

وَآيَةٌ لَهُمُ و نشانه [illegible] بر قدرت کامله ما الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ زمین مرده است یعنی خشک [illegible] بسبب باران

أَحْيَيْنَاهَا زنده کردانیم او را وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بر آوردیم از وی حَبًّا جنس دانه را [illegible] که قوت ایشان است [illegible]

و برنج و غیر آن فَمِنْهُ پس از آن دانه يَأْكُلُونَ میخورند و بآن تربیت می‌یابند وَجَعَلْنَا و آفریدیم فِيهَا جَنَّاتٍ در زمین بوستانها مِنْ نَخِيلٍ

از انواع درختان خرما وَأَعْنَابٍ و اصناف انگور و جو و گندم [illegible] از جهت [illegible] وَفَجَّرْنَا

فِيهَا و روان کردیم در زمین مِنَ الْعُيُونِ از چشمهای آب [illegible] و نخل و انگور [illegible] لِيَأْكُلُوا

تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه هر نوع از آن وَمَا عَمِلَتْهُ و نه کرده است آن را أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان [illegible]

و غیر آن [illegible] أَفَلَا يَشْكُرُونَ

آیا پس شکر نمیکنند [illegible] سُبْحَانَ منزه است [illegible] الَّذِي آنکه

بقدرت کامله خود خَلَقَ الْأَزْوَاجَ آفرید انواع را كُلَّهَا همه آن مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین [illegible]

و [illegible] الطعم وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان [illegible] وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه [illegible]

ات و برآن مطلع حضرت از اقسام مصنوعات که در قبول حجت و آیة لهم و نشانه دیگر مرایشان را بر کمال قدرت اللیل شب است که از روی حکمت
نسلخ منه میکشیم از و چون کندن پوست یعنی زایل میکنیم از و النهار روشنی روز را که آفتاب است فاذا هم پس آنگاه ایشان مظلمون در ظلمه
در تاریکی که هیچ روشنی نیست ایشان را و الشمس و دلیلی دیگر بر قدرت ما آفتاب است که تجری لمستقر لها میرود از برای قرارگاهی که او راست
یعنی از برای حد معین که هر شبانروزی حرکت او بآن منتهی میشود و مستقر و غایت سیر آن محل انقضای دنیاست یعنی بعد حرکت میکند و اصلا قرار نمیکند
تا هنگام انقطاع دنیا ذلک آن قرار آفتاب بمستقر خود تقدیر العزیز تقدیر و مقدر و مقرر کردن خداوندیست که غالبست بقدرت کامله خود بر تقدیر
العلیم احاطه کننده بعلم شامل بر همه معلومات و القمر قدرناه و ماه را تقدیر کردیم سیر او را مقرر فرمودیم منازل در منازل بیست و
هشتگانه از حد اول برج و هر شب در منزلی میباشد و قرب آفتاب الیس هرچه که در منازل خود با آفتاب دورتر میشود نور او می افزاید چهره
او و همه مسکنه میشود نور او کم میشود و میل میکند بصورت هلال حتی عاد تا وقتی که گردید در آخر منازل خود که قریب باجتماعست کالعرجون القدیم
مانند خوشه خرما کهنه یعنی در باریکی و زردی و کجی مانند شاخ خرما میشود که در وقت خشکی باریک و زرد و کج میشود و بشکل هلال علی بن ابراهیم
باسناد خود نقل کرده از سعید مکاری واقفی روزی نزد امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه آمده از روی انکار و عناد گفت مرتبه تو بآن رسیده
که دعوی امامت میکنی و خود را امام میدانی و حال آنکه پدر تو مرده است و تو را امام نمیدانم و تو را گذشته بر مقامات
احوال گذشته که میدهی و رسول الله مسکنی مینمائی حضرت فرمود ای سعید بعمران منقول است که از اسحاق بن یسری اسحاق کرده بودن در امر او
بعد از آن مریم را ما بود داده عیسی را که از مریم است و مریم از عیسی و او و من هر دو یک چیزیم و میان ما فرقی نیست مریم
از پدرم و پدرم از من است و هر دو یکی هستیم و میان ما هیچ تفاوتی نیست ای سعید که از تو مسئله میپرسم از خود پرسیدم اگر جواب آن قبول کردی گواهی کن
آن گواهی را که من بعد از آن مرد گوید در وقت مرگ که هر بنده قدیم که مراست آزاد است پس از آن بر خدای و رسول که میداند کدام بنده
در ملک او در آمده باشد از او آزاد است ای سعید فرمود که حکم آن قول خدای است و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و بشاخ خرما
در عرض شش ماه بشکل خوشه هلال میشود ای سعید انکار این سخن نمود و چیزی از نفی انکار نگفت آیه مناسب و مقصود که گرفتار گردیده بود
گفت و که این بیکرد نماید و این رفت و قضیه او در بیان مقام علامه که و از روی این قدرت کامله خود مقرر نمود که لا الشمس ینبغی لها آفتاب را
سزد و نشاید مر او را ان تدرک القمر که دریابد ماه را و بمقام او در آید زیرا که او در فلک چهارم است و ماه در فلک اول و میان هر دو هزار
و هفتصد سال راه است و اگر برسد آفتاب بماه که ابر عشیر قمر برسد چه قمر تمام دور افلاک را در عرض ماهی قطع میکند و آفتاب در یکسال آفتاب
در یک ماه آید فصلهای سال از وضع خود متغیر و فساد و نظام حیوانات رسد و لا اللیل سابق النهار و نه شب سبقت گیرنده است
بر روز باینمعنی که غلبه کند بر روشنی روز و همچنین روز بر شب پیش از آن جمع شوند که میان آنها روز نماند بلکه متعاقب یکدیگر آیند و تا نیست که لهما
آفتاب سرعت ماه را ندارد که ماه نیز بر روشنی بر آفتاب سبقت کند و ماه و مهر بند و کل و هر یک از شمس و قمر که اکثر فی فلک یسبحون در یک فلک خود
بانبساط تمام سیر میکنند چنانکه ماهی که در آب شنا کند و در آب ملاحظه و شنا میکنند عیاشی باسناد معتبر خود از اشعث بن حاتم روایت کرده که گفت
که در خراسان حاضر شدم که امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام و فضل بن سهل و مامون در مرو با هم در یک مجلس بودند و از هر نوع سخن در آن مجلس گذشت امام علیه السلم

فرمود که مردی از بنی اسرائیل در مدینه سایل شد پرسید که اول روز مخلوق شده است یا شب جمعی گفتند که ما علم این مسئله نداریم پس فضل گفت من از رسول

جواب این می‌دانم و طریق دانستن آن را کردن ما امکان فرموده که از قرآن کریم گویم یا از حساب فضل گفت از هر دو و آنگاه فرمود اما از حساب پس حمل طالع

طالع دنیا سرطان است و در وقتی که کواکب در مواضع ارتفاع بوده‌اند پس زحل در میزان بود و مشتری در سرطان و شمس در حمل و قمر در ثور و این دلالت می‌کند

بر آنکه شمس در وسط السماء که نصف النهار است بوده پس روز پیش از شب مخلوق شده باشد و اما از قرآن همین آیه است لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار

یعنی روز پیش از شب بوده و روز سابق بر شب است و حق تعالی فرموده که وَآیَةٌ لَهُمْ و نشانه دیگر از قدرت ما که مر ایشان راست

أَنَّا حَمَلْنَا آنست که برداشتیم ذُرِّیَّتَهُمْ اولاد و اهل ایشان را از پدران در طوفان […] فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ در کشتی نوح که پر بود از

[…] و حیوانات و جمیع اسباب و وَخَلَقْنَا لَهُمْ و آفریدیم برای ایشان مِنْ مِثْلِهِ از مثل کشتی نوح مَا یَرْکَبُونَ آنچه سوار می‌شوند

بر آن از کشتیها که بعد از نوح بر صورت آن می‌سازند و گویند مراد شتر است که کشتی صحراست وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ و اگر خواهیم

غرق کنیم اهل کشتی را به طوفان و موجهای بحر فَلَا صَرِیخَ لَهُمْ پس فریادرسی نباشد مر ایشان را که از غرق ایشان را نگاه دارد وَلَا هُمْ

یُنْقَذُونَ و نه ایشان رهانیده شوند از مرگ هرگاه که اراده ما تعلق گرفته باشد بر هلاک ایشان إِلَّا مگر رحم کنیم و ببخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی

از نزد ما و خلاص ایشان را از غرق کنیم وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشان را به لذات برخورداری إِلَى حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان در

رسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود […] لَهُمُ مر آن کافران را اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از آنچه پیش شماست

از عذاب امم گذشته وَمَا خَلْفَكُمْ و آنچه در عقب شماست در آخرت از عذاب و عقوبت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که معنی آیه

آنچه در پیش شماست از گناهان و آنچه در پس شماست از عذاب پس از گناهان گذشته توبه کنید و ترک ذنوب در آینده نمایید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

باشد که شما رحم کرده شوید […] در گذرند ایشان از سخن مؤمنان اعراض کنند و عناد و مکابره بیشتر کنند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نمی‌آید به ایشان مِنْ آيَةٍ

هیچ آیه مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از نشانهای پروردگار ایشان که قرآن و سایر معجزات است إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مگر بودند از آن نشانها از نظر کردن در آن مُعْرِضِينَ

روی گردانندگان آورده‌اند که فقرای صحابه مشرکان […] و زندیقان عرب […] گفتند که آنچه زعم شماست که مال از خداست اطعام کنید ایشان را

گفتند خدا به اعتقاد شما قادر است […] طعام دادن بندگان […] طعام […] طعام […] پس خدا اینها را

از آن محروم ساخته پس اراده خدا آن است که اینها همیشه محروم باشند و ما خلاف اراده او نکنیم […] آیه وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون

گویند مشرکان را که أَنْفِقُوا انفاق کنید بر درویشان مؤمنان مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی کرده است خدای شما را از اموال و زاد قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

گویند ایشان […] لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانکه ایمان آورده‌اند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواستی خدای أَطْعَمَهُ طعام دادی

او را إِنْ أَنْتُمْ نیستید ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را به خلاف اراده او […] سخن کفار […]

[…] بعضی […] آن جهان حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را محظوظ گردانند

پس اراده خدا […] و امر الهی […] اتفاق […] گفتن غلط محض و محض غلط است و هر گاه که […] کفار […]

[…] وَيَقُولُونَ و می‌گویند مَتَى کی خواهد بود هَذَا الْوَعْدُ این وعده […] قیام قیامت […]

إن كنتم صادقين اگر هستيد راست گويان حق تعالى در جواب ايشان فرمود كه ما ينظرون انتظار نمى‌كشند اين منكران الا صيحة واحدة
مگر يك فرياد تأخذهم كه بگيرد ايشان را مراد صيحهٔ نفخهٔ اولى است كه اسرافيل در صور بدمد كه فزع برآيد ايشان را و هم و حال آنكه ايشان يخصمون
خصومت و جدال كنند در سودا و معامله بازارها [illegible] در ميان بازار [illegible] باشند كه يكبار اسرافيل صور بدمد و همه در يك طرفة العين هلاك شوند و در حديث
آمده كه مردمان در معامله متاع خود باز كرده باشند و هنوز آن را [illegible] نه پيچيده باشند كه قيامت قايم شود و همچنين لقمه برداشته باشند
و هنوز به دهن نرسانيده و برخى كلمات گفته باشند و هنوز آن به اتمام نرسيده شود فلا يستطيعون پس نتوانند [illegible] توصية
وصيت كردن با حاضران ولا إلى أهلهم و نتوانند بسوى اهل خود [illegible] كه غايب باشند از ايشان يرجعون باز گردند يعنى مهلت
ندهند كه از بازارها بخانه آيند و فى الفور بصداى نفخ صور هلاك شوند ونفخ و دميده شود بعد از چهل سال ديگر فى الصور در صور و اين نفخهٔ دوم
است كه بآن زنده شوند فإذا هم پس آنگاه ايشان من الأجداث از گورها برآمده إلى ربهم بسوى پروردگار خود يعنى بموضعى كه حكم الهى در
آن شود ينسلون مى‌شتابند مراد به صواب قيامت و از قتاده روايت [illegible] در عذاب كفار واقع نشود [illegible] اين هر دو نفخه كه
چهل سال است [illegible] كه چون هول قيامت را ببينند قالوا يا ويلنا گويند از روى حسرت كه اى واى بر ما من بعثنا كه برانگيخت ما را
من مرقدنا از خوابگاه ما و گويند چون هول قيامت [illegible] ايشان را آن احوال [illegible] تر است آن احوال [illegible] بخواب شمرند [illegible]
[illegible] گويند هذا ما وعد الرحمن اين آنچه خداى وعده كرده [illegible] وصدق المرسلون و [illegible]
راست گفتند پيغمبران از وقوع [illegible] عناد و مكابره انكار آن مى‌كرديم [illegible] ايشان [illegible]
كه إن كانت نبود اين دفعه إلا صيحة واحدة مگر يك صيحه نفخهٔ آخرين [illegible] پس بمجرد نفخه زنده شوند فإذا هم پس آنگاه ايشان جميع
همه خلق اولين و آخرين [illegible] آورده شود لدينا محضرون نزد ما حاضر كرده شوند و خطاب [illegible] كنند كه فاليوم
پس امروز لا تظلم نفس شيئا ستم كرده نشود هيچ نفسى شيئا چيزى را از جزاى كردار خود [illegible] از ثواب ايشان چيزى نكاهند و زياده
بر استحقاق عقوبت نفزايند بلكه همه [illegible] عدل باشد [illegible] اهل محشر كنند ولا تجزون [illegible] إلا
ما كنتم تعملون مگر آنچه [illegible] از خير و شر [illegible]
إن أصحاب الجنة اليوم [illegible] فى شغل در شغلى و كارى [illegible] مشغول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هُمْ وَاَزْوَاجُهُمْ ایشان و زنان ایشان که در دنیا بایشان همخانه بوده باشند و بعضی ایشان از زنان حور [illegible] ایشان که جفت ایشان در بهشت [illegible]
باشند فِيْ ظِلٰلٍ در سایه‌های بهشتی یعنی در موضعی که ایشان را حرارت آفتاب در ان راه نیابد یا سایه چه آفتاب در بهشت نباشد عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختهای آراسته
در پرده‌ها مُتَّكِئُوْنَ تکیه زدگان لَهُمْ فِيْهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ جنس میوه از انواع تلونه وَلَهُمْ مر ایشان راست مَّا يَدَّعُوْنَ
آنچه خواهند و آرزو کنند یا آنکه بزبان آرند و ابن عباس رض روایت کرده که هر چه بهشتی در خاطر خود در آورد از اطعمه و اشربه یا آنکه در زبان آرد در حال حاضر شود
سَلٰمٌ مر ایشان را باشد سلامی که [illegible] و سلامت از انواع نقصان و [illegible] آفات قَوْلًا گفتنی مِّنْ رَّبٍّ رَّحِيْمٍ از پروردگار
[illegible] مهربان بر ایشان مرویست که از جابر انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل بهشت در نعیم خود مشغول باشند که ناگاه نوری بر ایشان درخشان
شود چون سر بالا کنند از آن نور آوازی آید که السلام علیکم اهل الجنة این غایت [illegible] است و گویند که ملائکه هر گاه که زیارت ایشان آیند بر ایشان
سلام کنند باین عبارت که السلام علیکم من رب رحیم مرویست که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کفار روی [illegible] ایشان کرده همراه ایشان شوند خطاب در رسد
که جدا شوید وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا گردید امروز اَيُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ ای عاصیان و کافران از مومنان و مخلصان که شما سزاوار دوزخ [illegible]
و [illegible] آنست که ای کافران از یکدیگر جدا شوید [illegible] کافر را در دوزخ [illegible] کنند و [illegible] که نه او کسی را بیند و نه کسی او را
بعذاب ابدی گرفتار شود و بعد از آن [illegible] ایشان خطاب رسد که اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ آیا عهد نکردم با شما بزبان پیغمبران و [illegible] يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ
ای فرزندان آدم و [illegible] اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ که مپرستید شیطان را [illegible] فرمان او [illegible] اِنَّهٗ لَكُمْ
که او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ دشمنی آشکاراست [illegible] ظاهر [illegible] عدو مبین دشمنی [illegible] وَّاَنِ اعْبُدُوْنِيْ
و نه عهد کردم که مرا پرستید زیرا که هٰذَا این پرستش من صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ راهی راست [illegible] وَلَقَدْ
اَضَلَّ و بدرستی که گمراه کرده شیطان مِنْكُمْ از شما آدمیان جِبِلًّا كَثِيْرًا خلقی بسیار را اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ آیا نبودید که تعقل کنید
اضلال او را از طریق حق [illegible] هٰذِهٖ این دوزخ [illegible] جَهَنَّمُ الَّتِيْ [illegible] كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ بوده اید که [illegible]
[illegible] اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید بان امروز [illegible] بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بسبب آنکه بوده اید که می‌پوشیدید حق را و [illegible]
تکذیب میکردید اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر می‌نهیم عَلٰٓى اَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون دعوی [illegible] کنند که مشرک نبودیم و رسول را تکذیب نکردیم
تا قادر سخن گفتن نباشند وَتُكَلِّمُنَآ و سخن گویند با ما اَيْدِيْهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند پاهای ایشان بِمَا كَانُوْا بآنچه بوده اند که
يَكْسِبُوْنَ کسب میکردند یعنی اعضای ایشان را که در دنیا [illegible] ایشان نطق بوده [illegible] گواهی دهند بر ایشان و دهنهای ایشان که
در دنیا آن سخن میکردند مهر نهیم تا دعوی [illegible] و ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که [illegible] باشند
[illegible] کافران [illegible] ایشان کافر [illegible] با وجود این علامات انکار [illegible] کنند [illegible] ایشان
گواهی دهند چون [illegible] انکار کنند همسایگان بر ایشان گواهی دهند و چون [illegible] انکار کنند [illegible] بر ایشان گواهی دهند [illegible] قسم
باشند اعضای ایشان [illegible] تا بر ایشان گواهی دهند و در بعضی تفاسیر مذکور است که [illegible] جوارح کافران بر افعال بد ایشان گواهی دهند
اعضای مومنان نیز بر طاعت ایشان گواهی دهند چنانکه در آثار آمده که حق تعالی به بنده مومن خطاب کند و او [illegible] باشد که [illegible] خود [illegible]

اعضای دیگر الیجن بر آرد تا هر یک اعمال خود بتفصیل ذکر کنند حتی که انگشتان گواهی دهند بر شمردن تسبیح و آیتهای قرآن بعد از آن اظهار در حق خود نمایند
بر اهلاک جماعتی که جاحد و منکر نبوت اند و میگوید و لو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه نابینا کنیم و محو کردانیم علی اعینهم بر
چشمهای ایشان بر وجهی که اثر چشم ایشان بر صفحه روی ایشان نماند فاستبقوا الصراط پس سبقت گیرند در راهی که در سلوک آن عادت کرده اند
فانی یبصرون پس چگونه بینند راه را و لو نشاء و اگر خواهیم لمسخناهم مسخ کنیم و تغییر دهیم صورت ایشان از الصورت سنگ یا بوزینه
و یا بصورت خوک علی مکانتهم در همان جاهای خود که نشسته اند یعنی جاها که هستند افسرده شوند فما استطاعوا پس نتوانند
و قدرت ندارند مضیا بر رفتن از آن موضع و لا یرجعون و باز پس نگردند یعنی نتوانند که باز گردند از آن مراد آنکه پیش
و پس رفتن و در بیان آنکه نتوانند که رجوع بصورت اصلی خود کنند خلاصه سخن آنکه کفار بسبب کفر و نقض عهد مستحق این جزا هستند و ما قدرت
داریم بر آن لکن رحمت ما و اقتضای حکمت ما مهلت دادن ایشان این کار نمیکنیم و ایشان را وا میگذاریم و در لفظ آیه اشاره است برای خود
جهت تنبیه ایشان بر قدرت او بر مسخ و طمس میفرماید که و من نعمره و هر کرا عمر دهیم دراز کانند اولاد آدم ننکسه بر گردانیم او را
فی الخلق در آفرینش یعنی زیادتی جسم او را بنقص بدل کنیم و قوت او را بضعف و حرارت و طراوت او را بپیری و نرم مرد که در آیات او الیجن و یاد داشت
افلا یعقلون آیا در نمی یابند که هر که قادر بر این باشد بر مسخ صورت نیز قادر خواهد بود او را از جهت کفار عرب و آنها را سبب شعر و نظم
عجب دیده کفته محمد شاعر است حق سبحانه قول آنها را کرده آیه فرستاد که و ما علمناه الشعر و ما محمد را علم شعر
نداده ایم و ما ینبغی له و شایسته نیست مر او را شعر گفتن و نظم قرآن دلالت میکند بر آنکه شعر نیست زیرا که شعر سخنی موزون است و قرآن
بر این طریق واقع نیست و از آن است که هرگاه آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بوجهی که از طریق وزن منحرف بودی بر زبان مبارک
جاری شدی گفته اند بر سبیل استطراد احسن بیت شعر خواندن کار من نیست و شعر نیستم و از کلمات حضرت که موزون واقع شده ما
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب اتفاقی بود و بقصد از و صادر گشته و حکمت در این باب آنست که تا شبهه در دل مردمان نرسد بلکه قدرت
او بر نظم قرآن و فصاحت آن از قوت فطانتی است که بر سخن عرب دارد از عالم بدانست که حسن ترین کلامی نبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شعر بود و در خبر است که آنحضرت فرمود که اگر شکم شما پر از چرک و ریم باشد محبت‌تر از آن دارم از آنکه پر از شعر باشد و مراد اشعاری که حضرت از آن
تنفر میکرد شعرهایی بود متضمن هجو مسلمانان بود و سخنان باطل و بیهوده و اما اشعاری که مشتمل بر نصیحت و موعظه و نعت نبی و دلیل حجت دینی
و مدح اهل البیت بود آنحضرت تحسین فرمودی و درباره حسان بن ثابت که مداح اهل بیت بود فرموده که همیشه ای حسان تا به قوت خواهی ثابت بر دین
قدمی که حبذا لست و ثابت مؤید از درگاه ملک جلیل باد و ام که تا ترا خواهی دلالت دین و نعت و مناقب اهل بیت و ذکر کسری
حضرت عزت غیر از پند و نصیحت و موعظه قرآن هم مضمون وارد شده چنانکه فرموده ان هو نیست الکلام و فرستادیم ما الا ذکر مگر یاد کردن
موعظه و قرآن مبین و کتابی روشن که بوجه سهولت اقتضای معنی از آن تواند کرد و این را از عالم بالا فرو فرستادیم لینذر
تا بیم کند با محمد آن کتاب من کان حیا هر کرا که باشد زنده دل یعنی کسی که عاقل و فهیم باشد زیرا که حیات ابدی ایمان است و کافر حکم مرده دارد و تأمل و
تفکر کردن در آیات کاهی ملکه کمتر از آن زیرا که مرده اگر چه منتفع نشود اما منفعت هم نمیکند و کلاف کافر که برین خود نفع میکند و تسعر میشود

و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که مراد از حی عاقل است یعنی قرآن فرستاده شده تا بیم کند کسی را که عاقل باشد و بفهم آن رسد نه غافل جاهل چه آن
در حکم مردگانست وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و تا واجب شود کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر آن گروه کافران که قبول آن نکنند و بآن منتفع نشوند و چون کفار بدلایل
مذکوره متنبه نشدند و قدم بر صراط مستقیم ننهادند از جهت [illegible] بر سر رشته کلام رفته باب دلایل توحید کشیده میگوید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند
و نمی‌دانند که أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ که ما آفریده‌ایم لهم برای منافع ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کرد دستهای قدرت ما بی‌واسطه شریکی و یاری غیری
بلکه منفرد و یگانه بودیم در آفریدن آن و این کلام مثل کلام اهل عرفست که کسی میگوید که من این را بدست خود کردم یعنی دیگری در ساختن آن یاری من
نداده پس بر طریق محاورت ایشان این تعبیر فرموده آفریدیم برای ایشان بی آنکه دیگری شریک ما بود أَنْعَامًا چهارپایان را که شتران و گوسفند
و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آنرا مَالِكُونَ متصرف خود دارنده و ضبط نمایندگان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و رام گردانیدیم انعام را
برای ایشان مطیعا ذکور [illegible] فَمِنْهَا پس بعضی از آن رَكُوبُهُمْ مرکوب ایشانست که بر آن سوار میشوند چون شتر و اسب و استر وَمِنْهَا و برخی دیگر از آن يَأْكُلُونَ
میخورند گوشتهای آنها چون گاو و گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانراست در چهارپایان مَنَافِعُ سودها از پوست و پشم و موی وَمَشَارِبُ
و آشامیدنیها از شیر و جز آن أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند خدای را که همه انعام را آفرید و مرکوب ایشان گردانید و منافع بسیار از آن
مر ایشان رسانید که اگر ملک آنها نمیکرد چگونه ایشان را ممکن میبود آن فواید را اخذ کردن و بعد از آن بیان جهل ایشان میکند و میگوید که کفار با وجود
انعام و سایر منافع برایشان و علم ایشان بقدرت کامله و تحقق ایشان بتفرد او سبحانه در آفریدن آن خدایرا عبادت نکردند وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
و فرا گرفتند بجز از خدای که خالق جمیع اشیاست آلِهَةً خدایانی که بر هیچ چیز قادر نیستند لَعَلَّهُمْ امید آنکه ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده
شوند یعنی آن خدایان ایشانرا یاری دهند و شفاعت کنند و دفع عذاب از ایشان کنند و حال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ نمی‌توانند
یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و شعور و قدرت ندارند وَهُمْ و آن بتان لَهُمْ مر ایشانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده
یعنی ایشان همه بتان حاضر [illegible] بجهت عبادت ایشان کرده‌اند و وجه دیگر آنست که در روز قیامت بتان ایشان را با ایشان در آتش دوزخ حاضر نمایند
چه هر گروهی از ایشان با معبود باطل خود در طبقی از طبقات آتش که فراخور ایشان باشد حاضر خواهند شد [illegible] آیه که فردای قیامت
تمام آتش دارند و بر بتان [illegible] پس [illegible] و هم [illegible] و چون حال ایشان بر این نوع خواهد بود فَلَا يَحْزُنْكَ
پس باید که غمگین نسازد ترا قَوْلُهُمْ سخن ایشان که [illegible] معبود حقیقی خود میگویند [illegible] ترا ساحر و کاهن و شاعر
إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند از حسد و عداوت مؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکار میکنند از کلمات کفر و عصیان.
و از ایشانست ابی بن خلف جمحی [illegible] ابوجهل و عاص بن وائل سهمی و ولید بن مغیره و بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق علیه السلام که ابی
بن خلف در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و در آن مجلس [illegible] استخوان پوسیده را بدست [illegible] میکرد و بر باد داد
و گفت که این اجزای پوسیده را جمع [illegible] دیگر باره زنده کند آنحضرت فرمود که آفریدگار عالم این اجزای متفرقه را در قیامت جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا
زنده کرده بدوزخ خواهد برد و در اثنای این حال این آیه آمد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا نمی‌بیند و نمیداند آدمی یعنی ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ که ما آفریده‌ایم او را
مِنْ نُطْفَةٍ از آب [illegible] که از [illegible] علقه [illegible] استخوان [illegible] صورت انسان [illegible]

دیده‌ایم و بعد از آن در شکم مادر تربیت داده‌ایم و در طفولیت به تدریج پرورش داده‌ایم و بعد از آنکه عقل رسانیده‌ایم و سخن‌گوی گردانیده‌ایم فَإِذَا هُوَ
آنگاه او در بیان خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده‌ایست هویدا یعنی اگر در بیان اینکه کسی ... می‌سکنه میداند که کسی قادر است بر آفریدن بر وجهی که ذکر شد
قادر خواهد بود بر اعاده و اعاده نزد او سهل‌تر از آفریدن او خواهد بود در اول بار و این جهت غفلت و مکابره منکر بعث شده و با وجود
در امر بعث مجادله آغاز کرده وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا و زد برای ما مثلی که آن خرد کردن استخوان پوسیده است و بر باد دادن و آن نفی
قدرت کرد بر احیای آن و تعجب نمود از کسی که قائل است به روز جزا وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرد خلق خود را که آفریدن ما او را از نطفه
و ... قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت کیست که زنده کند استخوانها را آن را که ... کند وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه پوسیده و ریزیده
شده باشد و ... و کثرت ... العجاب از روی تعجب و انکار قول او نمود و فرمود قُلْ بگو ای محمد مر این شخص را که منکر اعاده است
در آن يُحْيِيهَا زنده کند استخوانها را الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ از قدرت کامله آنکس که آفرید آنها را اول بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ
بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و او به آفریدها علیم داناست به علم شامل خود تفاصیل مخلوقات و کیفیت آفریدن آنها میداند پس عالم خواهد بود با جزای
اشخاص ... و با اصول و فصول آن قادر بر ضم بعضی از آن بعضی و بر اعاده آن بر نهجی که قبل از این بوده باشد و بعد از آن کیفیت زیادتی بیان قدرت
خود جز از عجیبه و غریبه داله میکند که خدای قادر است بر اعاده اجسام الَّذِي جَعَلَ آنکه ایست که بقدرت عجیبه خود خلق آفرید و پیدا کرد
لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی را فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ از آن درخت تُوقِدُونَ می‌افروزید
آتش را و اکثر بر آنند که مراد به عرب درختی است که یکی را مرخ گویند و دیگری را عفار هرگاه که شاخی از درخت مرخ بر عفار بمالند آتش از آن
بر فرو آید با وجود آنکه تر و تازه باشند کلی که در جمیع درختها آتش است الا درخت عناب پس آنکس که قادر باشد بر بر فروردن آتش از درختی
که در غایت رطوبت و سبزی باشد پس قدرت او بیشتر خواهد بود بر اعاده خصوصا طراوت در جسمی که در اصل تر و تازه باشد و خشک شده و دیگر
تنزیل ... میکوید أَوَلَيْسَ الَّذِي آیا نیست آنکس که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمین را با بزرگی جرم آن بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ
توانا بر آنکه آفریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان را که نسبت با آسمان و زمین در نهایت حقارت و صغارت اند بَلَىٰ آری قادر است بر اعاده ایشان وَهُوَ
الْخَلَّاقُ و اوست بسیار آفریننده مخلوقات الْعَلِيمُ دانا به کیفیت احوال موجودات و آفریدن او چنانکه بر ازین مرتبه عالی است ... بلکه
إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست کار او و شأن او إِذَا أَرَادَ شَيْئًا وقتی که خواهد آفریدن چیزی أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ آنست که بگوید مر او را که باش یعنی موجود شو
فَيَكُونُ پس آن چیز باشد مراد آنست که هرگاه قدرت او در ایجاد چیزی تعلق یابد فَسُبْحَانَ پس منزه است از نفی قدرت بر اعاده مخلوق
الَّذِي آنکسی که بِيَدِهِ به دست قدرت اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز هر که چنین قادر باشد بر خلق ابتدا قدرت خواهد
داشت بر اعاده و زنده گردانیدن استخوانهای پوسیده و ریزیده و بعد از آن منکرین ... وعده میدهد و میگوید وَإِلَيْهِ و بسوی او تُرْجَعُونَ
باز گردانیده خواهید شد یعنی همه شما در محکمه قیامت بکافات کردار خود خواهید رسید و منکر ثواب و متوهم عذاب و عاصی معاقب و مطیع مثاب
والله اعلم بالصواب سورة الصافات ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره والصافات قرائت کند
بوده ده حسنه ... ساده ... شیاطین از دور شوند و از شرک بری شود و ... حافظ او باشند در روز دنیا

ابیات او گواهی دهند حسین بن ابی العلا از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که هر که در روز جمعه سوره والصافات تلاوت کند تا در حفظ باشد از جمیع آفات
و بلیات محفوظ باشد و همیشه فراخ روزی بود و شیطان در بدن او و اولاد و اموال او دخل نکند و سلطان ظالم با وی تعرض نرساند و اگر هم در آن روز یا همان
بمیرد حق تعالی او را شهید میرانیده باشد و در زمره شهدا حشر او کند و در رفاقت شهدا بهشت برده در درجه شهدا با فرد او کند آورده اند که کفار مکه چون رسول صلی الله علیه
و انکار کنند که اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب ... خدای که الله حق تعالی جهت رفع انکار ایشان و اثبات توحید خود سوگند یاد
کرده و ذکر نمود براین وجه که بسم الله الرحمن الرحیم والصافات صفا یعنی فرشتگان که در آسمان ها صف کشیده اند از برای عبادت تا فرمان الهی
که در میان هوا بالها گسترده اند تا امر خدا فرمان رسد تا آن قیام نمایند یا بحق غازیان که صفهای جهاد کشیده اند یا بحق آنها که در صف جماعت ایستند با نماز
که در صف افاده قایم شوند یا مرغانی که در هوا صف زنند صفا مصدر مؤکد فالزاجرات زجرا پس بحق فرشتگان رانندگان سحاب یا شیاطین از صعود بر آسمان تا بعضه (?)
و از فن کلام فرشتگان که مطلع بر اسرار لوح محفوظ یا فرشتگان که موکلند بر امور ... آید بر اطراف عالم یا اهل غزا که رانند اسپان خود را
کشند ... یا اهل عبادت که بسبب کثرت نماز رانندگان ... یا علما که زجر کفر و فسق میکنند بدلایل روشن و مواعظ از معاصی زجر میکنند
یا بطهور که ... ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند زجرا انداختن فالتالیات ذکرا پس بحق فرشتگان که خوانند کلام خدا ذکر تسبیح و
و تحمید خدا یا انبیا خوانندگان وحی خداوند بر انبیا یا قرائت کنندگان کتاب که در ذکر حوادث است تعیین ... سبب وجود حوادث ...
خزانه کرده یا فرشتگان که در حالت ... مشغولند یا نماز کنندگان در اثنای نماز مشغولند با ذکر اذکار ... تلاوت قرآن میکنند
و یا اهل علم که قرآن را بر سبیل الزام و حجت بر خصم میخوانند یا مرغانی که خدای خود را یاد میکنند جواب قسم اینکه ان الهکم لواحد بدرستی که خدای شما
لواحد هر آینه یکی است در ذات و یگانه در صفات رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها و ما بینهما و پروردگار آنچه میان
آسمانها و زمینهاست از اصناف مخلوقات و رب المشارق و آفریننده مشرقها که کواکب از آن طلوع آفتاب و آن در هر سال
سیصد و شصت هر روز از ایام سال از مشرقی طلوع میکند و ذکر اختلاف مغارب بجهت اختلاف مشارق است از جهت اکتفا که آن فهم توان (?)
بطریق التفات از غیبت به تکلم میفرماید انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما آراستیم آسمان اول را که قریب است به زمین بزینة الکواکب
باراستن ستارگان و آفریدن آن بر وجهی که ... خلایق ... از دیدن او و حفص ضاد خوانده یعنی باراستن ستارگان او و آنچه گفته اند که
شیاطین پیش از زمان بعثت به آسمان صعود میکردند و کلام ملائکه می شنیدند و بر زمین می آمدند و کاهنان را وسوسه میدادند و ایشان اظهار آن
میکردند و میگفتند با علم غیب مطلعیم و مردم را بکفر و ضلال میکردند و تابع خود میگردانیدند حق تعالی به برکت وجود با جود حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله از استماع آن منع نمود چنانکه میفرماید و حفظا من کل شیطان مارد و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از هر دیوی ماردی
سرکش نافرمان لا یسمعون نمیشنوند و حفص لا یسمعون بتشدید سین و میم که از تسمع مشتق باشد یعنی طلب سمع نمیکنند ... ایشان
نشنوند و گوش فرا ندارند الی الملاء الاعلی بسوی سخنان گروه بلند ترین اشراف ملائکه که مطلعند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر
میگویند و یقذفون و انداخته میشوند یعنی فرشتگان بر ایشان می افکنند ستارهای سوزنده که شهاب است من کل جانب از هر طرفی از اطراف
آسمان که قصد استماع و صعود میکنند دحورا جهت راندن و دور کردن ایشان از آسمان و لهم و مر دیوان راست در آخرت عذاب واصب

عذابی دایم که هرگز منقطع نشود و آن شیاطین طاقت استماع کلام ملائکه ندارند الا من خطف مگر کسی که از ایشان درباید کلام ملائکه را الخطفة

یکربودن یعنی بدزدد دزدیدنی یکبار فاتبعه پس از پی او در آید او را شهاب ثاقب آتشی درخشنده و سوزنده [illegible] که او را

[illegible] شود و ایشان بسوزد [illegible] دیو سرکش و [illegible] و قوت و توانائی

میکردند و در میان قریش [illegible] و آن تفاخر میکردند حق تعالی این آیه فرستاد که فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه اهم

اشد ایشان سخت ترند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه ما آفریده بودیم قبل از ایشان از قرون سابقه یعنی امم سابقه

را که در قوت بمراتب از ایشان بیش بودند هلاک کردیم و معذب ساختیم پس ایشان چگونه قوت و صلابت آن دارند که از خود دفع

عذاب کنند انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم همه ایشان را من طین لازب از گل چسبنده که در نهایت سستی و نرمی است یعنی اصل

همه از گل است چه آدم که پدر ایشان است ازین جنس آفریده شده است پس اولاد و ذریت او نیز درین حکم داخل خواهند بود و هر گاه همه از گل

ضعیف مخلوق شده باشند ایشان در قدرت با هم یکسان باشند و هیچکدام را قوت آن نباشد که از خود دفع عذاب کنند در معالم التنزیل آورده که

کار پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان بود که هر که قرآن بشنود ایمان آورد و چون مشرکان منع از استماع آن کردند زبان باستهزا گشودند و بتمسخر آغاز کردند

آنحضرت ازین حال متعجب شد این آیه آمد که بل عجبت بلکه تو عجب داشتی که ایشان [illegible] قرآن [illegible] ازانکار ایشان قرآن را ویسخرون

و حال آنکه ایشان بآن سخن افسوس میکنند یا تعجب کردی که با وجود دلایل قدرت الهی بر اعاده خلق چرا کفار انکار آن میکنند و از کفار بودن

استهزا میکنند و اذا ذکروا و چون پند داده شوند بقرآن لا یذکرون پند نپذیرند و یا چون یاد داده شوند دلایل صحت بعث را [illegible]

انکار و تدبر در آن و تفکر بآن و اذا رأوا و چون ببینند آیة نشانه از نشانهای معجز که دلالت بر صدق قول تو کند چون

شکافتن ماه و غیر آن یستسخرون مبالغه کنند در سخریت یا یکدیگر را بسخریت خوانند و قالوا ان هذا الا سحر مبین و گویند نیست این

که ما دیده ایم مگر جادویی هویدا و بر سبیل عناد و استهزا میگویند که ءاذا متنا آیا چون بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما و استخوانها

با گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگانیم [illegible] او آباؤنا الاولون آیا پدران نخستین ما که خاک شده اند

هم زنده شوند یعنی هر گاه ما را و پدران ما را زنده نکنند قل بگو ای محمد مر این منکران را نعم آری همه مبعوث شوید بعد از خود و انتم

داخرون و شما خوار [illegible] آخرت و احکام که اراده الهی تعلق گرفته [illegible] فانما هی پس جز این نیست [illegible]

زجرة واحدة یک بانگ [illegible] که اسرافیل در صور دمد فاذا هم پس ناگاه ایشان زنده شده و از قبرها بر آمده ینظرون مینگرند

بانچه تکذیب آن میکردند [illegible] احوال [illegible] و قالوا و گویند یا ویلنا ای وای بر ما و هلاک ما هذا

یوم الدین اینست روز جزا [illegible] وعده میدادند مراد آنست که ایشان در آن روز معترف شوند و از تکذیب و عناد

پشیمان گشته و هر چند [illegible] هیچ فایده ندهد ملائکه ایشان را گویند که هذا این روز یوم الفصل روز [illegible] روز جدا کردن نیکان

از بدان و تمیز کردن حق از باطل [illegible] بر سبیل اهانت و این یوم الذی کنتم به

تکذبون روزی که بودید شما آن را تکذیب میکردید [illegible] احشروا الذین ظلموا [illegible] ازواجهم

آنها را که ستم کردند بر خود بسبب شرک و تکذیب پیغمبران و ابتعدی بر دیگران یعنی همه ظالمان و ستمکاران را گرد کنید وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه و نظائر و اتباع ایشان را یعنی
کسانی که هم مذهب ایشان باشند یا با شیاطین که همنشین ایشان بوده باشند در موقف حشر یا زنان ایشان را که هم در غرض کفر و طغیان با ایشان بوده اند هر یک را با اهل خود جمع کنید تا بت پرستان با
بت پرست و ستاره پرست با ستاره پرست و همچنین زناکار با زناکار و شرابخوار با شرابخوار … ظالمان را با ظالمان و شیاطین را
همراه ایشان گردانند و در محشر حاضر سازند و اصح آنست که این ظلم شرک است بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشان را وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آنچه را
که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصناف بتان و جز آن نیز همراه ایشان گردانند و در محشر حاضر سازند و اصح آنست که این ظلم
شرک است بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشان را وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آنچه را که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصناف بتان
و جز ایشان نیز در موقف خود جمع کنید فَاهْدُوهُمْ پس راه نمائید ایشان را إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ تا سلوک نمایند در آن و جز ایشان نیز
نزدیک دوزخ برسند … وَقِفُوهُمْ و باز دارید ایشان را … صراط إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان قبل از دخول جحیم
مَسْئُولُونَ پرسیده خواهند شد از عقاید خبیثه و اعمال سیئه و در مصحف ابن مسعود نوشته که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب و از …
خدری و سعید بن جبیر نقل این قول کرده و مؤید اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هیچکس از امت نه که قدم بر ندارد تا از پنج چیز از و سؤال کنند
… فیما ابلاه از جوانی … و من عمره فیما افناه و از زر … و عن ماله من این اکتسبه و این وضعه
و از آن که از کجا کسب کرده و بچه صرف نموده و عن علمه فیما عمل و از علم او که بدان چه عمل کرده و عن ولایة علی بن ابی طالب و اهل بیت امیرالمؤمنین
علیه السلام القصه ملائکه بعد از توقف اهل عصیان و طغیان از روی تقریع و سرزنش ایشان را گویند که مَا لَكُمْ چیست شما را لَا تَنَاصَرُونَ یاری یکدیگر
نمیدهید در خلاصی از عذاب ایشان جواب ندهند … ملائکه را که ایشان بر یاری یکدیگر قدرت ندارند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز
مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگان اند بجهت عجز و عدم حیله و عذر … شدگان و بعد از آن که در موقف از جواب ملائکه ساکت شوند با یکدیگر در مقام
خصومت و جدال در آیند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آرند بعضی از ایشان عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر پرسند یعنی گمراهان
بگمراه کنندگان خود گویند که چرا شما ما را اضلال کردید ایشان گویند چرا شما قبول قول ما میکردید قَالُوا گویند گمراهان مر گمراه کنندگان را إِنَّكُمْ كُنْتُمْ
بدرستی که شما بودید که تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ می آمدید با ما از جهت یمین و خیرخواهی یعنی از روی نصیحت و دولت خواهی ما را بدین خود میخواندید
یا از روی قوت و اختیار و تسلط ما را بر گمراهی داشتید قَالُوا گویند رؤسای کفار یا شیاطین که اغوا کننده ایشان بودند که بَلْ لَمْ تَكُونُوا
بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ گروندگان یعنی براه راست نبودید تا ما شما را گمراه کرده باشیم چه در نفس الامر کافر بوده اید و هر چند که ما شما را بدین
حق میخواندیم شما اختیار آن نمیکردید و در گمراهی خود مستمر بودید وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ و نبود ما را بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ قوتی و قدرتی که ما از
و اجبار شما را بضلالت دعوت کنیم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از حد در گذشتگان در طریق ظلم و طغیان و عصیان باختیار
خود ثابت قدم بودید پس امروز در حالت عذاب … فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب و لازم شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا
سخن پروردگار ما که آن کلمه وعید است و عذاب إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما … چشندگان عذاب الیم … اغوای خود کنیم
گویند فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس شما را گمراه کردیم یعنی دعوت کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم … ضلالت و غوایت … إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ

ای بودیم غاوین گمراهان از طریق حق پس فرمان ما [illegible] چونکه ما گمراه بودیم خواستیم که شما نیز در ضلالت و غوایت مثل ما باشید فَإِنَّهُمْ پس به درستی که

تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ در آن روز فِي الْعَذَابِ که آن عذاب دوزخ است مُشْتَرِكُونَ انبازان باشند همچنانکه در شرک و

ضلالت شریک بودند و آن تنازع و تخاصم فائده نبخشد إِنَّا كَذَٰلِكَ به درستی که ما همچنین این عذاب نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ إِنَّهُمْ به درستی که ایشان

مشرکان اند و بعضی گفته اند مراد جمیع مجرمان اند از کافر و مسلمان و توبه اولست که میفرماید إِنَّهُمْ كَانُوا به درستی که ایشان بودند إِذَا قِيلَ لَهُمْ

هرگاه که گفته شد ایشان را کلمه لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ کلمه توحید یا کلمه [illegible] يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی میکردند از گفتن آن و قبول نمیکردند

و منکر میشدند داعی خود را که محمد است صلی الله علیه و آله وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا آیا ما ترک کننده ایم پرستش خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ

برای شعر گوینده عقل از دست رفته یعنی سخن کسی که [illegible] ترک پرستش خدایان خود کنیم حق تعالی قول ایشان را رد فرمود بَلْ جَاءَ

محمد صلی الله علیه و آله شاعر و مجنون نیست بلکه او از جانب خدا جَاءَ بِالْحَقِّ آمده به راستی و درستی و آورده است دین حق [illegible] وَصَدَّقَ

الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند [illegible] اوردند که آن مبعوث شده بودند از اظهار کلمه توحید [illegible]

سبحانه خطاب کند [illegible] إِنَّكُمْ به درستی که شما لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر آینه چشنده گانید عذاب [illegible] را که [illegible] شرک و تکذیب

پیغمبر [illegible] وَمَا تُجْزَوْنَ و جزا داده نمیشوید إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودید که میکردید [illegible]

در آخرت [illegible] إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای برگزیده که [illegible] از لوث شرک در امر و نهی مطیع پروردگار خود

که جزای ایشان [illegible] أُولَٰئِكَ آن گروه مخلص لَهُمْ مر ایشان را در بهشت رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی

[illegible] فَوَاكِهُ و آن روزی میوه‌های متنوع است که مقصود از

خوردن [illegible] حفظ [illegible] از تغیر و تحلیل و مخلوق بر وجه ابدیت [illegible]

[illegible] و خوردن [illegible] وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان بزرگواران و نوختگان [illegible] تعظیم

و تکریم فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها [illegible] عَلَىٰ سُرُرٍ بر بالای تختها [illegible] مُتَقَابِلِينَ [illegible]

در روی یکدیگر [illegible] يُطَافُ عَلَيْهِمْ گردانیده میشود بر ایشان [illegible] از [illegible] و غلمان و حور عین

[illegible] بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ از خمر که بر روی زمین بهشت [illegible] چشمه [illegible] و انهار [illegible] خمر [illegible]

مانند خمر دنیا [illegible] در لون و طعم و خاصیت که زردی [illegible] و تلخی و [illegible] بَيْضَاءَ خمری سفید [illegible] که سفیدی آن از

[illegible] لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ [illegible] لَا فِيهَا غَوْلٌ [illegible] در آن شراب فسادی

[illegible] وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ [illegible]

[illegible] وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند زنان [illegible] قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ [illegible]

[illegible] عِينٌ [illegible]

مرتبه [illegible] آن زمان [illegible]

بپوشند تا غبار بر آن نشیند و متغیر گردد و از گرد و هوا و حرارت آفتاب رنگش بگردانند و این بهشتیان بر بالای تختها نشسته باشند و حوران در برابر ایشان

ایستاده باشند و کاسهای شراب بر ایشان گردانند و بعد از آن اقبال کنند و با یکدیگر مکالمه کنند و ماجرا باز گویند در دنیا بر ایشان گذشته باشد یکدیگر را خبر دهند

پس روی آورند بعضهم بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی یتساءلون سؤال کنند از احوال یکدیگر هر یک از ایشان از الطاف خدا با او کرده

باشند صاحب خود را خبر دهد قال قائل منهم گوید گوینده از ایشان مر یاران خود را انی بدرستی که من در دنیا بودم کان لی قرین

بود مرا همنشینی که منکر بعث بود و این قرین بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس از انس و گویند این آیت در شأن دو برادر است که یکی مال خود تصدق

نمود و بعد از آن محتاج شد و برادر غنی کافر بود او را گفت مال تو کجا رفت او در جواب گفت در راه خدای تصدق نمودم تا در آخرت بهتر از آن بمن عوض دهند

سرکشته او را گفت که عوض این در آخرت بتو نخواهد رسید و بعث و نشور نخواهد بود و نحو مقال ایشان آن است که در سوره الکهف بمن ذکر فرموده

اند گاه قال است نام او قطرس است و این دو مرد اسرائیلی بوده اند بهر حال مؤمن در بهشت با رفیقان خود گوید که مرا در دنیا جلیسی بود که مرا سرزنش کردی یقول

میگفت مرا ائنک لمن المصدقین آیا تو از جمله تصدیق کنندگانی بحشر و روز جزا ائذا متنا آیا چون بمیریم و کنا ترابا و گردیم خاک

و عظاما و استخوانهای پوسیده و ریزیده ائنا آیا ما آنگاه که بدین هیئت و صفت رسیده باشیم مبعوث شده لمدینون پاداش داده شدگانیم قال

گوید آن مؤمن با صاحبان خود هل انتم مطلعون آیا شما دیده ور میخواهید که ببینید اهل دوزخ را قال رفیق مرا که منکر بعث بود

و بچه نوع عذاب مبتلا است بهشتیان گویند تو او را بهتر میشناسی بدو نگر قال او را که بعد از آن در دوزخ بهشت بر زده و مؤمن را گویند

که بنگر فاطلع پس او در نگرد فرآه پس ببیند قرین خود را فی سواء الجحیم در میان دوزخ قال گوید تالله بخدا سوگند ان کدت

بتحقیق که نزدیک بود که لتردین هلاک کردی مرا بگمراهی و اغوا و ضلال اندازی ولولا نعمة ربی و اگر عطا و بخشش پروردگار

من نبودی که مرا هدایت نمود و از اغوای تو نگاه داشت لکنت من المحضرین هر آینه من بودم از حاضر کرده شدگان با تو و امثال تو در عذاب الیم مؤمن

بر سبیل سرزنش قرین خود گوید که افما نحن آیا ما هستیم بمیتین مردگان که تو میگفتی در دنیا که ما نمیمیریم الا موتتنا الاولی مگر مردن اول

که در دنیا بود و ما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان زیرا که مبعوث و محشور نخواهیم شد اکنون دیدی که همه حق بود و آنچه تو میگفتی

که خلاف آن بود خدا اظهار نموده و هر چه ثواب رسانند ان هذا بدرستی که این جنت و خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم هر آینه

رستگاری بزرگ است لمثل هذا از برای مثل این ثواب و فوز و فلاح فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنند در دار التکلیف نه از برای حظوظ فانیه

که آمیخته است با بلاهای بسیار و چون احوال بعضی از احوال اهل بهشت و بهشتیان بیان کرد بعد از آن بجهت تنبیه بندگان تا ترک عصیان کنند و خوف را

اختیار کنند و در بود ای کسی که دعوی عقل میکنید اندیشه کنید اذلک آیا آنچه مذکور شد از انواع نعمت که سبب سرور دلها است خیر است

و خوبتر نزلا از روی پیشکش ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم که اغذیه اهل دوزخ است و در نهایت مرارت و در غایت تلخی [illegible]

اهل بهشت [illegible] زقوم نام درختی است که در تهامه

که برگهای خورد و میوه آن در غایت تلخی و نهایت مرارت است اهل دوزخ و زقوم آن درختی است در اینجا مراد و عفونت آن درخت زیاده از این درخت

که در تهامه است و بسیار نیکو در آن انواع عذاب خواهد بود که بخاطر هیچکس خطور نکرده باشد و هیچ گوش نشنوده و هیچ آدمی ندیده آن [illegible] تشنه

که درخت زقوم در جهنم رویانیده شده است بلکه بر کنده آن طلوعه بود و مثال اگر آتش آهن را میسوزاند و طلوعه درختی است که از دلیل محمد در بغول کافر دلیل میکند
میگویند دروغ حق تعالی فرمود که انا جعلناها بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة ابتلا و امتحان در دنیا للظالمین ستمکاران را یا الکافران
در عقبی رنج رسانیده اعذاب وازدیاد عذاب ایشان و همه آنست که الکتی چه قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر که در میان آتش تخم مینهد و تخمها
و بچه بر می آورد و نیز میدهد توانات از آنکه درختی که از جنس آتش بنیاد از جوهری و دیگر آتش را فایدهٔ در هیمها که سلاسل و اغلال
و حیات و عقارب و ضرع الافاعی که بیند زرد و در تعین طری آورده اند که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد میترساند ما را بزقوم و این بلغت بربر و افریقیه
یا اهل یمن مسکه و خرما را گویند ابو جهل بخانه رفت و اکابر عرب را بمنزل خود آورد و کنیزک را گفت زقمینا زقوم ده ما را کنیزک زبده و خرما آورد
ابو جهل گفت این را بخورید که زقوم اینست که محمد ما را بدان میترساند حق تعالی آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان میخورند انها بدرستی که درخت زقوم شجرة
تخرج درختی است که بر می آید فی اصل الجحیم در بیخ دوزخ یعنی رویانیده شده است در قعر دوزخ و شاخهای آن بجمیع درکات رسیده طلعها شکوفهٔ آن
درخت یا خوشهٔ آن کانه گوییا آن رؤس الشیاطین سرهای دیوان است در قبح منظر و نهایت کراهت و چون در وقت مخیله آدمی مرکوزست
که دیو بغایت زشت مهول است و تصورات وی بمنظر از جهت هر صورت که بسیار کریه است و قبیح بروی دیو نسبت میکنند و در بعضی تفاسیر آورده اند که
درختی است بمکان های سیاه بغایت در نهایت خشونت و بد بو و بسیار را رؤس الشیاطین میگویند حق تعالی طلع درخت زقوم را بآن تشبیه کرده و بهر تقدیر
فانهم پس بدرستی که دوزخیان لآکلون منها خورندگانند از آن درخت یعنی از آن میوه فمالئون منها البطون پس پر کنندگانند از آن شکمها را
از غایت جوع و روایت که حق تعالی جوع را بر ایشان گمارد در برابر وجهی که کشنده است آن عذابها و دیگر را فراموش کنند و بمالک آیند و طلب طعام کنند
مالک میوه درخت زقوم و برگهای آن بخورد ایشان دهد و ایشان از غایت جوع شکمها را از آن پر کنند بعد از آن تشنگی بر ایشان غالب شود
و طلب آب کنند مالک بعد از روزگاری دراز آبی بغایت حرارت بایشان دهد چنانکه مذکور است ثم ان لهم پس بدرستی که بعد از زقوم ایشان را
علیها بر بالای خوردن لشوبا من حمیم آمیخته از آبی که بغایت گرمی باشد تا آن کرم را بشکنند و صدید آمیخته بچرک اهل دوزخ و چون
ایشان آبرا از دیک دهن آورند تا بخورند روی ایشان بخت شدت حرارت آن پخته شود و چون بشکم ایشان رسد همه روده های ایشان پاره
پاره گردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از خوردن زقوم و آب حمیم بر سبیل تشنگی لالی الجحیم بسوی جای
سوزان و امکان ایشان یعنی ایشان هم انواع عذاب بنده اند کیست که انهم بدرستی که ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران خود را ضالین
گمراهان و از راه حق گردیدگان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیهای پدران خود یهرعون شتابانیده میشوند گوییا بر فن نیز تک میکردند
بر روی ایشان بعد از آن که تقلید قوم حق تعالی بپیغمبر خود را از امم سابقه خبر میدهد و میگوید و لقد ضل و بدرستی که گمراه شدند و از فایده
حق گردیدند قبلهم پیش از کفار زمان که در عصر تو اند اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر ایشان و لقد ارسلنا
و بتحقیق که فرستادیم ما فیهم در میان ایشان منذرین بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب و عقاب بخدای میترسانیدند و ایشان قبول
قول پیغمبران نمیکردند فانظر پس در نگر ای بیننده باعتبار که کیف کان که چگونه بود عاقبة المنذرین سرانجام و آخر کار بیم کرده شدگان که بهجر
شدن و رسیدن عذاب ایشان فرود آمد الا عباد الله مگر بندگان برگزیده ای المخلصین که پاک کرده شدگان اند از شرک و عناد که ایشان از آن

بذکر انبیا و سایر اهل اخلاص که خوانده این بندگان خالص خشیت از آن عذاب و وعده داد ایشان را بجزیل ثواب و بعد از اجمال قال الله تم تفصیل قصص ایشان میفرماید
بقوله وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق که خواند ما را نوح بنصرت خود و هلاک قوم خود را از ما درخواست بعد از آنکه از ایمان ایشان ناامید شده بود و ما دعای
او را شنیدیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیکو اجابت کننده ایم ما او را النصرت دادیم و قوم او را بطوفان غرق کردیم وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را
وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی آنجماعت که در کشتی بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرق است یا ایذای قوم وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان باقی ماندگان یعنی همه را هلاک کردیم و همین اولاد او را که سام و حام و یافث
چهار دختر او بودند باقی گذاشتیم و همه مردمان بعد از نوح از اولاد او پیدا کردیم در خبر است که پدر عرب و اهل فارس و روم از اولاد سام اند و ترک
و صقالبه و خزر و یاجوج و ماجوج از نسل یافث و پدر هندیان از فرزندان حام و از کلبی مرویست که چون نوح از کشتی فرود آمد همه مردان
و زنانی که با او در کشتی بودند مردند مگر اولاد و زوجات او وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر نوح ذکر جمیل و ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان
جماعتی که در آخر بیایند یعنی در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ سلام و تحیت از جانب ما بر نوح فِي الْعَالَمِينَ در میان
عالمیان یا که گذاشتیم بر نوح در میان امم لاحقه آخرین این کلمه مذکوره را و در تفسیر کرده اند ثنای او کننده در حق او گویند و این کرامتی عظیم که باقی
گذاشتن ذکر او است و سلام گفتن همه او بسیار و برهان برای مجازات نوح است در آثار و این را کنه از او از قوم إِنَّا كَذَلِكَ بدرستی که ما همچنین
نوح را پاداش داده ایم بر اعمال حسنه او بذکر جمیل و ثنای جلیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم همه نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما بود لاجرم او را از غرق نجات دادیم ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ و بعد از آن غرق کردیم دیگران را یعنی کفار قوم او
که با ایمان نمی آوردند و منکر بودند و بعد از ذکر نوح بخی و قوم او بیان قصه ابرهیم خلیل میکند و میفرماید و قوم او و میگوید وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی
که از پیروان نوح علیه السلام لَإِبْرَاهِيمَ ابرهیم خلیل است در اصول شرع و طریق حق و ایذا دیدن بر جفا کشیدن و تابع او بود و خوب است که در فروع
شریعت با اگر او پیرو او نبود باشد و میان ایشان دو هزار و ششصد و چهل سال بود و در این مدت دو پیغمبر مبعوث شده بودند یکی هود و دیگری
صالح و در لباب بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که ضمیر راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و مراد آنکه اگرچه او بصورت سابق بود بر پیغمبر ما
در حقیقت تابع مطلق او بود و بسبب متابعت بفضل او معروف گشته بود و دین او را استسلام کرده و دعا کرده که ربنا وابعث فیهم رسولا و در حدیث آمده است
چون حق تعالی ملکوت آسمان و زمین را بابرهیم نمود ابرهیم بجانب عرش نگریست نوری دید عظیم گفت خداوندا این چه نور است گفت نور حبیب و منیع محمد است
گفت در جنب او نور دیگر می بینم گفت برادر و وصی او علی بن ابی طالب است گفت خداوندا نوری دیگر میبینم نزدیک ایشان گفت نور فاطمه که آن نور دختر
زهراست و نور سیده انبیا و زوجه خیر الاوصیا دیگر آن و به ایشان فاطمه نام نهادم که محبان خود را از دوزخ منع کند و باز دارد بسبب آنکه ما در فرزندان
و از شر باز گیرد گفت خداوندا دو نور دیگر میبینم نزدیک ایشان فرمود آن دو نور دو فرزند ویاند حسن و حسین علیهما السلام گفت یا رب چه انوار دیگر گرد
ایشان در آمده است آن چه کسانند گفت آن نورهای نه امام اند از فرزندان حسین گفت خدایا نورهای بسیار میبینم که از گرد ایشان در آمده فرمود آن نورها
شیعیان و محبان علی اند و فرزندان او این کیست پاد دهها ایشان را علامت توان شناخت گفت بپنجاه و یک رکعت نماز گزاردن و انگشتری در دست راست کردن
و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند گفتن و پیش از رکوع قنوت خواندن و سجده شکر کردن ابرهیم گفت خداوندا مرا از شیعیان علی بن ابی طالب و فرزندان او گردان

حسنه دعای او را اجابت فرمود و او را از اهل شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام گردانیده در زمان خود ولا از آن جزا داد و فرمود که و ان من شیعته لابرهیم و بدرستی که
ابراهیم از جمله شیعیان علی ابن ابی طالب است پس ای محمد قصه او را بخوان و یاد کن اذ جاء ربه چون آمد ابراهیم به پروردگار خود در اخبار تصدیق او نمود
و از سر یقین گرویده باو بقلب سلیم با دلی خالص از شبهه شرک و پاک از جمیع معاصی و غل و غش امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که سالم بود از جمیع ما سوی
وارسته از علایق دنیا و عوایق عقبی پس ابراهیم خلیل روی آورده بدرگاه جلیل با دلی از جمیع تعلقات کونین وارسته و از محبت دارین بر داشته اذ قال
چون گفت لابیه مر پدر خود را یعنی آزر که عم او بود و در تربیت قایم مقام پدر او بود و قومه و گفت مر گروه خود را
و قبیله پدر زاده که پرستیدن اصنام مینمودند ماذا تعبدون چه چیز است که می پرستید ائفکا آیا بجهت کذب آلهة خدایان افتراء
را که بزعم شما خدایانند دون الله بجز از خدای تریدون اراده میکنید و مر او خود را از این مطلبه فما ظنکم پس چیست گمان شما برب العالمین
به پروردگار عالمیان یعنی چه گمان میبرید که سزاوار عبادت اوست نه غیر او زیرا که کسی که او پروردگار عالمیان باشد مستحق آنست که او را پرستش کنند نه غیر او یعنی
چیست مظنه شما که پرستش مستحق عبادت کرده بپرستش بتان اقدام مینمایید با آنکه خدا شریک او می سازید آیا از عذاب او ایمن اید و هیچ اندیشه نمیکنید
از آنکه شما را آفریده است و شما او را که لایق تر غیر او را پرستش کنید او شما را معذب گرداند و یعنی آنست که بپروردگار خود چه گمان دارید چه گمان
میبرید او را آنچه بدان میکنید و به او شریک او می سازید ابراهیم چون از این حجت ملزم شدند اصلا التفات بآن نکردند و گفتند فردا عید ماست بصحرا
خواهیم رفت امروز طعامهای رنگارنگ میپزیم و در خوانها میگذاریم و فردا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه درآییم و آن طعامها را برسم تبرک و یمن قسمت کنیم
تو فردا رفیق ما باش و جمیع ما تفرج نما و از آنجا با ما به بتخانه درآ تا تجمل و زینت بتان و صور و اشکال آن ملاحظه کنی و مایه ایمان که بود از بتان ای
ایشان ذکر ملامت ما نخواهی کرد و ما در پرستش ایشان موافق خواهی گشت ابراهیم بعذر امتناع این کلام متوجه انگشت روزی دیگر عم و یاران
وی گفتند ای ابراهیم با ما بصحرا رویم فنظر پس در نگریست ابراهیم علیه السلام نظرة فی النجوم نگرستنی بستارگان بطریق استخراج احکام نجوم از آن
زیرا که اهل نجیم اهل ضلالت خدا نکرده من المنجم کالکاهن والکاهن کالکافر والکافر فی النار و لکن مسکنه و آن علامت نظر کردن او بنجوم آن بود
که آن روز لرزه داشت و چون ستاره ای که [illegible] بود بموضع معین رسید و در نوبت لرزه رسیدی و این هنگام که او را بصحرا میخواندند آن ستاره ها
نظر کرد بآن موضع معین رسیده بودند فقال انی سقیم پس گفت بدرستی که من بیمارم یعنی بیمار خواهم شد و نوبت مرا خواهد گرفت و بالجمله قوم او از اهل
نجوم بودند ابراهیم در موضع صعود و هبوط و مقارنه ستاره ها نگاه کرد و گفت که انی سقیم و مقصود او این بود که من از بسط کفر و عناد شما تنگدلم و
خاطر ایشان توهم کردند که او در علم نجوم یافت که بیمار میشود مرویست که چون قوم ابراهیم لفظ انی سقیم را از وی شنیدند تصور مرض طاعون کردند و چون
مرض در میان ایشان عارض شده بود و بسیار از آن میترسیدند فتولوا عنه پس گشتند از وی رفتند بجهت ترس آنکه بیماری او در ایشان سرایت کند
مدبرین در حالتی که روی گردانندگان بودند فی الحال تنها که گذاشتند و روی بصحرا نهادند و چون نوبه گاه رفتند ابراهیم متوجه بتخانه شد فراغ پس بخفیه
شتافت میل کرد الی آلهتهم بسوی خدایان ایشان یعنی بتانی که بزعم ایشان خدایان بودند چون به بتخانه درآمد بتان را دید بانواع زینت آراسته و طعام
ملونه نزد ایشان نهاده فقال الا پس برسبیل استهزاء مر پرستندگان ایشان را گفت که الا تاکلون آیا نمیخورید این طعام لذیذه را و چون
جواب از ایشان نشنید دیگر باره از روی تهکم گفت که ما لکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمیگویید و مرا جواب نمیدهید در این کلام تنبیه است بر آنکه

اصنام چون که جواب ندادند نمی‌خورید و سخن نمی‌گوئید پس خشم گرفت ایشان را و هیچ صلاحیت عبادت ایشان را نبود از آن بر ایشان بر گشت فَرَاغَ عَلَيْهِمْ پس میل کرد بر ایشان
ضَرْبًا بِالْيَمِينِ زدنی به دست راست که قوت او بیشتر است از چپ و آن هفتاد و دو بت بودند همه را در هم شکست و پاره پاره کرد مگر بت بزرگ را
که از زر خالص و یاقوت درخشان بود و تبر را بر گردن او نهاد و چون قوم او از عیدگاه مراجعت نمودند و به بتخانه درآمدند و آن صورت را مشاهده
کردند گفتند این فعل که کرده باشد بعضی از ایشان گفتند این کار ابرهیم است که همه وقت خدایان ما را سرزنش می‌کند فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی آوردند بسوی او يَزِفُّونَ در حالی که
شتاب می‌کردند و میدویدند او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه و مجادله بسیار بر وجهی که در سوره انبیا گذشت قَالَ گفت ابرهیم أَتَعْبُدُونَ مَا
تَنْحِتُونَ آیا می‌پرستید آنچه می‌تراشید به دست خود از سنگ و چوب و غیر آن چگونه صحیح باشد نزد عقل که شخصی معمول خود را پرستش نماید پس ایشان را زجر
انکار نمود که وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای آفریده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ و اصل جوهر آنچه شما میسازید بتهای خود که آن اصل چوب و سنگ است و شما عاجزید از آنکه
مخلوق خدا باشند قَالُوا گفتند مرفعان خود را ابْنُوا لَهُ بنا کنید برای سوختن ابرهیم بنیانی تا با آن هیزم بر آتش بر آن نهید فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ
پس بیفکنید او را در آتش سوزان پس آن بنیان ساختند که طول آن سی گز بود و عرض او بیست گز و آن را از هیزم کرده و آتش زدند فَأَرَادُوا بِهِ پس اراده
کردند با ابرهیم كَيْدًا مکری و حیله در هلاک او با بیطاقتی که او را در منجنیق نهاده در آتش انداختند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس کردانیدیم ایشان را زیرتر
و خوارتر یعنی باطل کردانیدیم مکر ایشان را و غالب آمد او بر ایشان و حضرت ابرهیم از میان آتش سلامت بیرون آمد و دانست که قوم او با او ایمان نخواهند آورد
قصد مهاجرت کرد از ایشان وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ و گفت بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجانب پروردگار من یعنی بجائی که امر فرمود مرا و آن زمین شام که دار انبیا
مقدس است سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا و توفیق دهد به آنچه مقصد منست از مصالح دینیه و اخرویه و این کلام که دعده بود کرد پیش از آن
گفته بود پس ابرهیم متوجه شام شد و در آن راه هاجره به تصرف ساره در آمد و آن را بابرهیم بخشید و چون هاجره ملک او شد از خدای
خود طلب فرزند نمود و از روی مناجات فرمود که رَبِّ ای پروردگار من هَبْ لِي ببخش مرا فرزندی که مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله صالحان باشد یعنی نیکان و در
تو بودنا یاری من کند در دعوت و طاعت و مونس من باشد در غربت و کربت حق تعالی دعای او را اجابت کرد چنانکه میفرماید فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم او را
بِغُلَامٍ حَلِيمٍ به پسری بردبار که در کار تعجیل نکند پیش از وقت آن با وجود قدرت او بر آن و حلم او مرتبه بود که در اول طفولیت و جوانی چه نیکی او را
فرموده اند برادر که کنم او گفت نیکی آنکه برادران فرموده اند در قصه الصفا و لکن حضرت اسمعیل از ازواج ابرهیم بزرگ فرمود که برادر او مگر در هر دو سال
از زمین شام بمکه آوردی و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت تا وقتی که ابرهیم علیه السلام از طرف شام بمکه آمده و در آن وقت او سیزده ساله بود و در کوزی از شکار باز گردیده بود
و آثار غبار شکارگاه که بر گل رخسار او نشسته و از تاب آفتاب طلایه سنبل بر ماه افکنده گشته حضرت خلیل ... نشسته بود حضرت ...
اسمعیل افتاد در حال دیدن چهره گل شکفته و عذاری مشاهده کرد تابنده تر از ماه چهارده چهره در زاد از طبع بشری در حرکت آمد و غیرت الهی مسلسله محبت را
بر نگه داشت چنین شب هشتم ذی الحجه رسید که شب ترویه است ابرهیم بوظیفه عبادت الهی عادت بر بالین استراحت نهاد در خواب دید که
کای خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزند در دل خود راه میدهی اگر راستی در دعوی محبت ما ... فرزند دلبند و دل آرام جهان خود را قربان کن ابرهیم از سطوت
این خواب و هیبت این خطاب بیدار شد و همه روز در تردد بود در این که این خواب از رحمن بود یا از شیطان اما این امر بجهت احتیاط شب عرفه هم در خواب
باز همان واقعه دید که در شب اول دیده بود یاد نموده روز عرفه شد معرفت حاصل کرد که این خواب رحمانی است و در شب نحر هم بر همین طریقه واقعه دید و در آن بیند

وازینکه مأمور آن نمی باید شد واطاعت آن نباید کرد سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که خواب انبیا بمنزلهٔ وحی است وعمل بآن کردن واجب وتنجیم وگوینده

حمله‌ها در حال بیداری با خطاب کرده بود که هر گاه که در خواب ترا امر کنیم که فرزند را ذبح کن تو با وفا تمام نمای حضرت ابراهیم این واقعه دید در آن امر عزم را

تصمیم داد صبح روز نحر هاجر را گفت پسر خود وفرزند خود را بگزین فاخر وملبس ظاهر بپوشان که او را بمهمان حبیبی میبرم هاجر چنین ساخت پسر را بسیار کرد

حواری دعوت سرای حضرت چشم انتظار در راه دارند وگیسوی مشکینش را تاب داده که مدام ضیافت خانه حضرت حلقه زده ایستاده اند وسودای وصال

در سر دارند هاجر جامه نو در فرزند از جمله پوشانید وروی ومویش را شانه کرده ببوسید وببویید وگفت ای جان ما در خانه ام که ترا بکدام مجمع میبرند

اما از گیسوی تو بوی پریشانی میشنوم ومعلوم ندارم که ترا بکدام مهمانخانه دعوت کرده اند اما در دل بریان خوناب جگر کباب می بینم ابراهیم هاجر را

گفت که کارد ورسنی بیار تا با خود ببرم هاجر گفت ای خلیل الله بر سر مهمان بساط بوند وموم حیوان باشد وکارد آن قطع ... ان یکج

کار آید خلیل فرمود شاید که قربان باید کردن وبدین کارد ورسن قربانی کردن مشکلست پس خلیل واسمعیل هاجر را وداع کرده از خانه بیرون آمدند

وروی بمنی نهادند فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ پس چون رسید اسمعیل علیه السلام بپدر خود السعی بموضع سعی که میان صفا ومروه است وگویند که چون اسمعیل بحدی رسید

که میتواند با پدر در حوائج سلوک نماید ودر طریق عبادت او را یاری دهد وآن قرب بلوغ است قال گفت ابراهیم با واز روی شفقت ورحمت یا بنی

ای پسرک من تو میدانی که تحمل قرب الهی بی تحمل بلاها که بیانها متناهی میسر نمیشود ودنیا دل بهم نهد تعالی تجرع زهر بلا حسرت نهد ومن بدیر

که معارف ... میان ایشان ... ولذت ... انی اری بدرستی که

من می بینم پسرک فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ که من ترا ذبح میکنم یعنی مانند در خواب خطاب الهی بمن میرسد که داغ فراق

جگر تو فرزند را بر دل بریان نهم وبنانحر تیغ بیدریغ قربان کنم فَانْظُرْ پس نظر کن در این کار مَاذَا تَرَىٰ که چه چیز می بینی غرض ابراهیم از این مشورت

آن بود که معلوم کند که اسمعیل در این بلیت عظیمه بیتاب ... قدم راسخ خواهد داشت یا که جزع وفزع وبیتابی خواهد کرد اسمعیل چون

این کلام بشنید از روی دلجوئی وطوع ورغبت خود قَالَ گفت يَا أَبَتِ ای پدر من اگر هزار جان داشتمی فرمان الهی را

که همه را قربان ... ابراهیم ... در راه او فدا کردی با این نیم جان که دارم مضایقه خواهم کرد افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ بکن آنچه فرموده شده ای بجا آر

آنچه ترا در خواب فرموده اند سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا در برابر این امر إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان

بر ذبح ... اگر توفیق ... شامل حال من شود من تحمل این بلیت عظیم ... آن جزع نکنم چه نسل مرا اهل حضرت خلیل ...

فرزند را عوض مملکت وجهد عزت ... عوض ... از حضرت ... قربان کردن ... نهادن واز تو که خلیلی تیغ کشیدن وقربان کردن ای پدر

اگر بود از این گونه صد ابراهیم برای قربان خویش بر خود ... قربان کردن ... خواهند کرد که اسمعیل را ... آورد ... لیس بن ...

با خود گفت وقت آنست که مکری سازم تا بنای خانواده خلیل را براندازم پس خود را ... زنانه ... است ... ودر ... فردای ان

با ... اول ... پیرزنی ... هاجر آمد وگفت ای هاجر هیچ میدانی که خلیل اسمعیل را کجا میبرد گفت بمهمان حبیب

میبرد ابلیس گفت ای غافل ... میبرد تا ... تیغ خونبار کرده ... تیغ ... خضاب کند هاجر گفت ای ...

شده عجب اگر تو ابلیس ... پدری چون خلیل وپسری چون اسمعیل ... رسیده نهال ... باغ ...

بر خاک هلاک انداز د گفت علی الجمله آن که خواب دیده حضرت عزت ترا چنین فرموده که فرزند خود را در راه ما قربان کن ما چون گفت خلیل دروغ نگوید چه جز فرمان رب

به حضرت صادر نشده باشد هزار جان هاجر و فرزند او فدای حضرت رب جلیل باد ابلیس از هاجر نومید شده نزد خلیل آمد و گفت ای ابراهیم هزار جان

مقدس فدای کمان ابروی اسمعیل میزد تو میخواهی که او را بکارد خون آلود کرده چشم تر بر تاب بروی خاک افکنی و جنازه نابان او را ملکان باری

و موی جعد او را بخون خضاب کنی در این باب تامل و تفکری فرما با غنا ما چون سر خود را حواهی برید اول از هم دنفی جواب داد ابراهیم دانست

که او شیطان است گفت دور شو ای ملعون بر کمان لاحول ولا قوة بجای دیو افکند او فرار کرد و گفت ای ابراهیم خواب تو شیطانی است و اگر رحمانی بود چگونه با حق قتل فرزند

ابراهیم گفت تو شیطانی و ترا بر انبیا حق نباشد خواب رحمانیست و امر حق است فرموده است ملکهای پنهانم نیز از فرمان برداری چاره ندارم

ابلیس گفت ای خلیل دل و دهد که بدست خود چنین فرزند را هلاک کنی ابراهیم را آتش غضب افروخته گشت و گفت ای مردود مرا در آن دم که در آتش

می افکندند جبرئیل حاضر رفته بود در کار است تا نه باشن خواهی گرفت عنان توکل مرا از طریقه توجه بحضرت حق برگردانید و از سخن او در دل من اثر نکرد تو که دیو

ترین ابلهی میخواهی که مرا وسوسه از راه ببری هرگز نتوانی بجلال ذوالجلال که اگر مرا از مشرق تا مغرب فرزند باشند و فرمان آلهی در رسد که همه را بدست خود بکشم

فی الحال همه را بتیغ بیدریغ بکشم و هیچ باک ندارم زیرا که رضای الهی مرا از دل مرغوبست از ابن عباس روایت است که ابراهیم چون در منی بجمره اول رسید شیطان

آنجا او را تعرض کرد بهفت سنگ او را انداخت از آنجا بجمره دوم رفت باز شیطان را دید هفت سنگ دیگر بر وی زد و چون بجمره عقبه رسید آنجا نیز

بر ظاهر شد هفت سنگ دیگر بر وی انداخت و آن مسطر این رمی جمرات از افعال حج شده و چون ابلیس از وسوسه خلیل جلیل محروم ماند پیش اسمعیل

رفت و گفت ای غنچه گلستان رسالت وای گل بوستان عزت و جلالت هیچ میدانی که پدر ترا کجا میبرد گفت بمهمان حق میبرد گفت غلط کرده او ترا بمهمانی نمی برد

بلکه میبرد تا بکشد و میگوید که حق مرا در خواب گفته که فرزند خود را قربان کن گفت ای بی معرفت اگر فرمان حضرت عزت است هزار جان اسمعیل فدای خلیل باد

ابلیس گفت ای پسر این تحمل نیست برنتابد پدر را بگو که ابلیس او را اسمعیل گفت از پی در که فرمان حق بر من بامر و نیز از امر پدر ترا بیرون ای

نابالغ نه ابله که حکم خلیل را حق تعالی فرمان داده خلیل سر باید نهاد و فتنه ابلیس دیگر با مبالغه آغاز کرد ابراهیم مقداری راه پیش بود اسمعیل نعره زد

که ای پدر این پیر مرا از راه مرا بر نگاه دار خلیل گفت ای فرزند آن ابلیس است و بیا هفت سنگ بر وی زن آن ابلیس مکار بگریخت و جبرئیل حلقوی

برای ضرب سنگ اسمعیل سنگی چند بجانب آن ملعون انداخت و آن سنگ بر تارک بر زد و انسان گشت بر سر بگریخت و گفت ای پدر گردن بر نه کردن کسی

لاجرم طوق لعنت بر گردن انداخت و چون بدامن کوه رسید گردن کج گردانم مبادا اگر گردن از طوق شوق او کان صادق الوعد محروم باشد سلطان انبیا براهیم

و شکر باز گشت و ابراهیم چون در منی قرار گرفت اسمعیل ابراهیم خود و کارد و رسن از آستین بر آورد و بر زمین انداخت گفت ای فرزند دست و پای ترا

ببندم آورم گفت ای پدر وصیت از من قبول کن اول آنکه او رسن بگیر دستهای مرا محکم ببندی ابراهیم گفت ای فرزند چنین امیدی داری گفت چرا ای پدر

[illegible] اما من وصیت میکنم تا اگر زخم کارد خوردن بر جسم من بکشد جسم ضعیف من رسد مبادا که دست و پای زنم و صورت اضطراب از من در وجود

آید و بر من حرکت کنم ترا از جهت ما یاران برهم کشته گوید که جامه از خون تو هرم و جهت را بر کرد تن اضطراب آن جامه تو بخون آلوده شود و در پیش اد

از اهل عقوق و عصیان گردم ابراهیم این وصیت را قبول کرد و گفت دیگر چه وصیت داری اسمعیل گفت وصیت دیگر آنکه اوقت قربان کردن روی من بر خاک نهی

و از من و مست مر خود بر خطر گرده ام بی الم حضرت عزت بخواری و زاری نه کان جهت دارد و در دیهای گرد آلود و چشمهای خاک گرد نشو و برزدی [illegible]

جز مرا باین حال بنظر رحمت در من نگرد و بگرید که تسلی خاطر پدران بی‌جگر فرزندان بشارت تیر مرکه حال تیغ ماندن نظاره بر روی و موی من افکنی

و سینهٔ مهر و شفقت پدری را حرکت آید و در فرمان تاخیری واقع شود و آن تاخیر عین تقصیر باشد ابرهیم را ازین حال رقتی روی داد گفت ای

وصیت اول قبول کردم وصیت سیوم که ای اسمعیل کدام است گفت ای پدر میدانم که چون بخانه باز روی مادر فراق دیده و داغ هجران کشیده چون مرا

همراه تو نبیند بجوشد و ابعضه بکرده شد و بدرد دل آغاز زاری کند و از سوز سینه حرارت جگر لهب زند در خلوت غم آتش کباده از سینه

نکنی و سخن سختی نگوئی که فراق فرزندان بر مادران سخت و دشوار است بر او بلطف دلداری فرما و در آن سکین و تسلی بر دل او نگه دار

و سلام من باو برسان و بگوئی که اسمعیل از شما ترحم نمود مرا کنار کرد و در فراق من صبور باش که خدای صابران را دوست میدارد چون آن فرزند

ستمدیده بسیار تو خوی کرده بود و بگذشت زان ایشان گرفته بود از سر ناکام قدم باز نهاد و زیارت مادر از خاطر دور کرد ای بهمین سلیمان محلل

و حسان بکن و سلام من بیرسان و بگو که اسمعیل از شما ترحم نمود هرگاه جمع شوند از تنهایی و غربت ای تنهایی و یک خاک غربت سالار دادی خود

و اندوه من بکنید و در هر مجلس که نشسته باشید افروزید ای کشته تیغ بلا چون رنگینه میدان از تمنا بابانگی و آهی یاد آرید ابرهیم این وصیت را نیز

قبول کرد و بعد از قوی حجت و این اسمعیل برابر بست و بنشستن از ملی آلهی بر آمد و فغان از هفتم بالا برخواست و نظاره آن تماشا و حال پدر و پسر

و فضل و تسلیم منکر گشتند و بیکر گشتند و سکینه در جبرئیل که هیچ کار ما ابراهیم کرد و ساله بر ای تو در آتش افکندند باکی نداشت و اکنون ای تو

در راه رضای تو فرزند را قربان میکند و هیچ غم ندارد حسینی بجان ایشان خطاب کرد که او در طلب خلت و بندگی است و جام محبت نوشیده و راه

گلستان محبت از خار ابتلا در گذاشته است فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آنگاه که هر دو گردن نهادند و منقاد امر الهی گشت ابرهیم بقضای پسر و پسر بقضای پدر تسلیم

نهادند وَتَلَّهُ و بیفکند ابرهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین وضع نمود الحاصل او تیغ تیز بر حلقش نهاد و در روایت

واقعه که هفتاد بار کشید ذره از پوست و گوشت وی کم نشد ابرهیم در غضب رفت و کارد را بر سنگ زد بقدرت الهی کارد در سنگ

آمد که بقوت خدا بر سنگ جست بکر الخلیل و فرط القطع واللیل نهاده خلیل مرا بر پشت نهاده و ملک جلیل مرا از بریدن بازداشته اند من آن سنگم که

خلیل سنگ بارهٔ دو روایت آمده که جبرئیل صحیفه بشکل حلقه در حلق اسمعیل در آورد تا کارد از بریدن بازداشت و حسنی گفت

عمل ابرهیم مقبول درگاه شد و بنالشینه ایم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ که ای ابرهیم خلیل قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا

براستی کرداری خواب را که دیده بودی از عزم جزم تو بر کردن آن یا بآوردن مقدمات آن و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابرهیم در

خواب دید که سر خود را بکشت اما از خون بها نشد چون در بیداری بر همان صورت واقع شد ندا آمد که ای ابرهیم خواب خود را راست

کردانیدی بنا بر حکمت و رای او بر داروی ایثار زنده خلاص کن إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنانکه با تو این ابرهیم و اسمعیل را بمکرمت عمل و حمایت

نمودیم و عوض کردیم و بکسانی الهی نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکو کاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این ابتلا و امتحان ابرهیم لَهُوَ الْبَلَاءُ

الْمُبِينُ آزمایشی است هویدا که آن مخلص محب را ثابت قدم از غیر ممتاز شود در اخبار آمده که در حینی که ابرهیم اسمعیل را ذبح میکرد در مکان

آن روز کار شیطانی بود و از آن واقعه متحیر و شکفته با ابرهیم سخن گفت که فرزند را بکشی با اسمعیل چگونه در گرفت که رضای خود جان را بر زمین زند

حال سیکنی که در طاعت دیگر فرزند را بجهت ذبح حق قربان میکنم و سیاه است اسمعیل نیز ما در کار بخوی گرم کنان نرم و در راه او

در سپارم اما چون خلیل هر دو را منقاد دید گفت حق ... منزلت کرم ... از ابراهیم ... پیش ... بکشد ... حاضر ... از برای
اسمعیل فدا فرستیم ای جبرئیل برو و این فدا را بر ابراهیم رسان که خواب خود را راست کردی و شرط فرمان برداری بجا آوردی ابراهیم متحیر ایستاده بود
که جبرئیل در رسید و گوسفندی از بهشت بیاورد چنانکه فرمود که وَفَدَيْنَاهُ و فدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ بکشتنی عَظِيمٍ بزرگ جثه یا بزرگ قدر
و منزلت چه رسول آن ملک جلیل بود و رسول جبرئیل و رسل الیه ابراهیم خلیل و گویند که عظمت آن کبش آن بود که چهل سال در بهشت چرا کرده بود و بعضی گویند آن گوسفندی
بود که هابیل در راه خدای قربان کرده بود و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آن گوسفند سپید بود و شاخ دراز داشت از آسمان در کوهی که جانب مسجد
منی است فرود آمد ... و سطی ... بر ... بود ... خود ... میرفت ... میکرد ... خود ... مسجد ... در کوهی ... کرده
جبرئیل آن را از نزد خلیل آورد و گفت ای خلیل ... صاحب قدم و وفادار از حضرت عزت ترا سلام میرساند و میگوید که ... فرزند
فرزند ارجمند ... دعای این گوسفند ... ابراهیم ... فرزند ... دعای گوسفند ... ای ... جبرئیل
سلام ملک جلیل ... آورده و میگوید ... ای اسمعیل ... صابر کردی ... تسلیم و اطاعت ... آوردی ... مراد ...
... عطا ... دعای ... اسمعیل ... ما ... اسمعیل ... از ان ...
... کناه ... جواب ... ای اسمعیل ... جلیل ... جلیل ... آوردیم ...
از امام ... موسی علیه السلام ... گوسفند برای فدای اسمعیل ... ابراهیم ...
... عظیم ... ای خلیل از جمله ... ابراهیم ... محمد ...
... ابراهیم ... فرزندان ... فرزندان خود ...
ابراهیم ... فرزندان ...
... ابراهیم ... ابراهیم ...
... ابراهیم خلیل ...
... وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ ... ابراهیم ... فِي الْآخِرِينَ ...
... سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ سلام
... كَذَلِكَ ... ابراهیم ... نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ... خلیل إِنَّهُ
... ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ... بشارت اسمعیل ابراهیم باز
... وَبَشَّرْنَاهُ ... بِإِسْحَاقَ ... نَبِيًّا ... مِنَ الصَّالِحِينَ
از جمله ... وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ ... ابراهیم وَعَلَى إِسْحَاقَ ...
... وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا ... مُحْسِنٌ ...
وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ... مُبِينٌ ...

وسه کافور به کار و بعد از ذکر قصه ابرهیم و اولاد و اظهار انعام بر ایشان بیان انعامی میکند که با موسی و هرون کرده فرموده که وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستی
که منت نهادیم و انعام فرمودیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسی عمران و برادرش هرون مر ایشانرا بنبوت و رسالت یا بایشان دادیم وَنَجَّيْنَاهُمَا
و برهانیدیم ایشانرا وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی از غرق و مغلوب ایشان در دست
قبطیان و رنج عملهای سخت فرمودن و کشتن وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم همه ایشانرا بر فرعون و اتباع او فَكَانُوا پس بودند هُمُ
الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر قبطیان بعد از آنکه مغلوب بودند وَآتَيْنَاهُمَا و عطا فرمودیم بموسی و هرون الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی در غایت
هویدا و روشن یعنی توریه که مشتمل بود بر احکام روشن وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ براه راست یعنی طریق حق
که راه اهل سنت وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان بازپسین یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله که بعد از ذکر
ایشان سنت گذاشتیم بر موسی و هرون در آخر الزمان میگویند که سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بر موسی و هرون باد إِنَّا
كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنان که تعظیم ایشان نمودیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را بثواب و بر وجه تکریم إِنَّهُمَا بدرستی که موسی
و هرون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما اند و تصدیق کنندگان بجمیع اوامر و نواهی و عمل کنندگان بر وفق آن و چون که الیاس
بر قول مشهور سبط هرون بود از جهت حکایت او سلاله عقب ذکر موسی و هرون ایراد فرموده وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستی که الیاس بن یاسین
بن فنحاص بن العیزار بن هرون که ابن عم الیسع است لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است بدعوت نمودن و مردمانرا براه حق خواندن
إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بر طریق انکار أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی ارباب تفاسیر آورده اند که چون حزقیل
از خلفای موسی بود وفات کرد فتنهای عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا شد و ایشان عهدها شکستند و توریه را پس پشت انداختند و در آن عهد پادشاهی
بود نام او اجب و او مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود که از نسل عمالقه بود دین اسلام را بگذاشت و مشغول شد بعبادت اصنام و گرویدند
و از دین حق برگشتند و به پرستیدن بعل مشغول شدند و آن بتی بود از طلا و بیست گز بالای او بود و چهار روی داشت و مجوف بود و چهار
صد خادم بخدمت او مشغول بودند و آن بت را خدا دانستند و خادمان آنرا پیغمبران او و چون این بت در شهری بود که از بلاد شام است
آن شهر باسم بعلبک مشهور شد القصه شیطان در جوف آن بت درآمدی و در تکلم آوردی و آن جماعه پرستندگان آنرا تحریص نمودی و بکلمات مضله ایشانرا گمراه کردی
و این پادشاه هر گاه که بجایی رفتی زن او بشکل مردان برآمدی و بنشستی و حکم کردی و این زن هفت شوهر را پیش ازین کشته بود و هفتاد پسر ازین
شوهران داشت و عابدی در جوار او باغی داشت که حاصل آن سرمایه معیشت کردی و بوظایف عبادت قیام نمودی این زن طمع
در آن باغ کرد و هر گاه که با شوهر خود نشستی تعریف باغ صالح در میان آوردی و گفتی باید که ما آن باغ را بتصرف گیریم شوهر او ازین
امر شنیع منع کردی اتفاقا روزی پادشاه غایب شد زن صالح را متهم ساخت بانکه او پادشاه را دشنام داده بود و این او را بکشت و باغ او را
تصرف نمود چون شوهر بر این قصه واقف شد زن را عتاب کرد و گفت عقوبت آن خون ناحق در ما اثر کند و بادشاهی از ما برود
و اخر الامر حق سبحانه الیاس را بر ایشان مبعوث فرمود که این پادشاه بگو که اگر انتقام آن از شما نکشیم و کتب از آن ظلم تا او زن این
باغ صالح بر وی رد کنید هیچ کس از شما زنده نگذارم تا سگان خون ایشان بخورند و الیاس این پیغام بگذارد از آن انکار گفت

أتدعون آیا میخوانید یعنی می پرستید بعلاً بتی را که بعل نام داشت و تذرون و وا میگذارید یعنی ترک پرستش میکنید احسن الخالقین نیکوترین آفرینندگان را

مراد از خالقین مصورین است یعنی صانعان را نیکوترین تصویر کنندگان و صنعت نمایندگان که الله ربکم خدای است که آفریدگار شماست و رب آبائکم

الاولین و پروردگار پدران پیشین شما و چون کفار آبا و اجداد شما او را میپرستیدند [illegible] و از عبادت غیر او [illegible]

بر وی خشم گرفت و گفت تو در دعوی نبوت کاذبی و او را به بت پرستیدن راه میداد و دیگر باره الیاس آغاز دعوت کرد و ملک قصد کشتن او کرد الیاس دعا کرد تا

دیر باران [illegible] آن مشغول شده از جستجوی من غافل شود [illegible] دعای وی اجابت کرد و مردم بسیار را [illegible] مضطرب گشتند و [illegible]

آمده هر چند برای ایشان دعا کرد [illegible] آمده [illegible] از طلبیدن [illegible] ایشان [illegible] آن [illegible]

از [illegible] که اجابت دعای الیاس [illegible] [illegible] که اکنون [illegible] طلب [illegible] قصد [illegible] کوه رسید که الیاس [illegible]

بود خبر دارند [illegible] آمده [illegible] عزت کرد و گفت [illegible] بعبادت خدا مشغول شده [illegible] دعا کنم [illegible] آنجا [illegible]

و احوال [illegible] که چاره [illegible] که [illegible] من [illegible] هلاک [illegible] ایمان [illegible] کوه [illegible]

چون خوف و هول [illegible] کرد [illegible] ملک [illegible] که [illegible] را [illegible] کشته ملک [illegible]

او را [illegible] پنجاه [illegible] و اظهار ایمان کردند [illegible] را گرفته [illegible] ملک آوردند الیاس [illegible] اگر اینها [illegible]

را هلاک [illegible] آتشی [illegible] آمده همه را یکبار بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر فرستاد [illegible] پنجاه پنجاه می آمدند و هلاک میشدند

تا هزار مرد سوخته شدند [illegible] مسلمان و صالح [illegible] خود [illegible] الیاس [illegible]

آورد و از [illegible] کوه رسید آواز داد الیاس آواز [illegible] آمده [illegible] و [illegible] ای الیاس [illegible]

با تو [illegible] آمده [illegible] الیاس [illegible] که [illegible] گفت [illegible] ملک [illegible] مشغول

[illegible] الیاس [illegible] در [illegible] آن کوه [illegible] آمده [illegible] رسیدند [illegible] الیاس [illegible]

بود و [illegible] آن نزدیکی [illegible] الیاس [illegible] الیاس [illegible] آمده [illegible]

[illegible] الیاس [illegible] خدا دعا کرد [illegible] آخر الیاس [illegible] گفت [illegible] خدا [illegible]

از [illegible] این کافران [illegible] آمده ام [illegible] قبض روح [illegible] سال [illegible] قحط [illegible] الیاس [illegible]

آمده [illegible] سال [illegible] الیاس دعا کند [illegible] باران [illegible] الیاس [illegible] روز [illegible]

تا از جای دیگر [illegible] القصه مردم [illegible] هلاک [illegible] ابن عباس گفت در سال آخر الیاس [illegible] خانه زنی [illegible]

[illegible] طعامی داری [illegible] قدری آرد و جزوی روغن زیت دارم [illegible] زن از آن طعام [illegible] و الیاس [illegible] دعا کرد [illegible] خدا [illegible]

برکت داده [illegible] آرد کرد و از آنجا رفت [illegible] الیسع بن اخطوب آمد [illegible] از قحط رنجور شده بود [illegible] الیاس [illegible]

برای شفای الیسع [illegible] الیاس دعا کرد و او شفا یافت [illegible] مادر و پسر [illegible] ایمان آوردند [illegible] آن میان قوم رفت و گفت ای قوم [illegible]

[illegible] که [illegible] بگذارید [illegible] ایمان آرید تا از این عذاب برهید [illegible] قبول نکردند الیاس [illegible]

که بطلان دین شما ظاهر گردد بتها را حاضر گردانید و منوبان را دعا کنید تا باران آید اگر اجابت کنند شما از دین خود برگردید و اگر من دعا کنم و خدای اجابت نماید

شما تابع من شوید و ایمان آورید همه برین قرار دادند و بتها را آراسته حاضر کردند و از ایشان باران خواستند اجابت نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد

بعد از عهد خود برگشتند و انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند الیاس را حق تعالی خطاب کرد با الیاس که از میان ایشان بیرون رو فانهم پس بدرستی که ایشان

لمحضرون هر آینه حاضر کرده شدگانند در عذاب الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای که پاک کرده شدگان اند از شرک و نفاق آورده اند که الیاس

از میان قوم بیرون آمد و فرمان رسید که فلان روز بفلان موضع رو هر چه بر تو ظاهر شود بر آن سوار شو الیاس در آن روز معین بمقام مقرر رفت و صورت

سیری با آتشین از آتش پیدا آمد بر آن سوار شد و الیسع را خلیفه خود کردانید و حق تعالی او را پر و بال داد و شهوت طعام و شراب از وی برداشت و

با فرشتگان پرواز در آمد و موکلست بر بیابانها چنانکه خضر بر دریاها و در عرفات با هم ملاقات میکنند و در ماه رمضان با هم در بیت المقدس افطار

میکنند و حسن بصری از صلحای [illegible] نامی [illegible] سعید بن جبیر روایت کند که مردی صالح گفت [illegible] در میان [illegible] آفتاب [illegible] گرم بود مردی را

دیدم در میان بیابان ایستاده گفتم کیستی جواب نداد دیگر باره پرسیدم هیچ نگفت تا سه بار پرسیدم که سوال کردم گفت الیاسم خوفی و لرزه بر من افتاد

که نزدیک بود که [illegible] گفتم دعا کن تا این ترس از دل من زایل شود دست بر دل من گذاشت و دعا کرد فی الحال من بحال خود آمدم در اثنای دعا شنیدم که

[illegible] یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم [illegible] بوده او را از آن [illegible] گفتم [illegible] در [illegible]

او را گفتم وحی بتو می آید گفت نه از آنگاه که خاتم الانبیا مبعوث شد وحی از من منقطع شد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند گفت چهار دو در آسمان و آن ادریس

است و عیسی و دو در زمین اند و آن خضر است و من گفتم خضر کجا باشد گفت [illegible] گفتم او را [illegible] گفت آری [illegible] در [illegible] میان مردان

و اهل شام قتال [illegible] بود گفتم چه میگوید در حق مروان گفت چاره نیست [illegible] از قاتل و مقتول اهل دوزخ [illegible] گفتم من در آن

معرکه بودم [illegible] جنگ نکردم اکنون توبه کردم از آن [illegible] توبه من قبول [illegible] دیگر در [illegible] این معرکه داخل شو در اثنای این کلام [illegible]

نهاده [illegible] گفت [illegible] بخور من از آن یکی [illegible] بخوردم و نیم دیگر [illegible] برداشتم [illegible]

[illegible] در آن صحرا [illegible] خواهید الیاس [illegible] گفتم [illegible] گفتم [illegible]

و فرزند [illegible] گفتم [illegible] القصه چون الیاس از میان قوم بیرون

آمد [illegible]

بعد از آن الیسع در میان بنی اسرائیل آمد [illegible] دعوت کرد [illegible] ایمان آوردند [illegible] تبلیغ رسالت [illegible] مشغول بود [illegible]

او منقضی شد و ترکنا علیه و بگذاشتیم بر او فی الآخرین در میان امتان آخر الزمان [illegible] که [illegible] در میان

آن که در شان او گویند سلام علی الیاسین سلام و تحیت [illegible] الیاس [illegible] اتباع او [illegible] بوده اند [illegible]

[illegible] چون میکال و میکائیل و سینا و سینین و بعضی آل یاسین خوانده اند [illegible] آل محمد [illegible] از طریق شیعه و اهل [illegible]

که مراد از آل یاسین محمد است صلی الله علیه و آله [illegible] روایت [illegible] که مراد از یاسین محمد است و از آل

اهل بیت او [illegible] از طریق اهل [illegible] روایت [illegible] از منصور [illegible] از مجاهد [illegible] از عبدالله عباس که [illegible] یاسین [illegible] و مراد از

یاسین محمد است و مراد از آل یاسین اهل بیت او و هیچ نوع از طرق اهل سنت روایتی نیست که از کاو مراد [illegible] از حضرت جعفر صادق علیه السلام که گفت مردی

که از شیعه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه سؤال کرد از معنی این آیت فرمود یس محمد و نحن آل یس إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنان که جزا دادیم الیاس علیه السلام

آل یس را در میان عالمیان به ثنای نیکو همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را و ذریه ایشان را مثل این جزا بدهیم إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا

الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ماست مخلص [illegible] و بعضی از آن گفته‌اند عباد را از اهل [illegible] قصه لوط [illegible] وَإِنَّ لُوطًا و بدرستی که

لوط که برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است [illegible] إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن ای محمد چون نجات دادیم او

وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و همه اهل بیت او را از عذاب مستاصل إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی که زوجه لوط بود که با او از شهر بیرون نرفت و گفت [illegible]

تابع او نشد و قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ در میان بازماندگان در عذاب ثُمَّ دَمَّرْنَا پس هلاک کردیم الْآخَرِينَ دیگران از قوم او که [illegible]

و مار از روزگار ایشان برآوردیم و [illegible] وَإِنَّكُمْ و بدرستی که شما ای گروه قریش لَتَمُرُّونَ هر آینه میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان

وقتی که به تجارت شام میروید مُصْبِحِينَ در حالی که در آمده اید در صباح وَبِاللَّيْلِ و در شب [illegible] أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا تعقل نمیکنید [illegible] و [illegible] پس چرا از کفر [illegible] و [illegible] از آن [illegible] قصه یونس [illegible] وَإِنَّ

يُونُسَ و بدرستی که یونس بن متی علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است و او مبعوث بود بر اهل نینوی [illegible] قوم [illegible]

[illegible] در [illegible] یونس [illegible] از [illegible]

که ای محمد صلی الله علیه و آله یاد کن إِذْ أَبَقَ چون بگریخت یونس از قوم خود و پناه آورد إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی پر [illegible]

[illegible] و چون یونس [illegible] پروردگار خود از قوم فرار کرد [illegible] در [illegible] الْقِصَّة [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] میان آب [illegible] و ملاحان گفتند [illegible] کشتی [illegible] و عادت آن قوم این بود که [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] یونس گفت [illegible] منم اهل کشتی گفتند [illegible]

[illegible] یونس [illegible] قوم او [illegible] قرعه [illegible]

نام [illegible] فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی [illegible] فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ [illegible] یونس [illegible]

[illegible] نوبت قرعه بنام یونس آمد اهل کشتی [illegible] یونس گفت [illegible]

[illegible] قوم [illegible] آمده [illegible] ماهی [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] آمده [illegible] ماهی [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] یونس [illegible] فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ

و او [illegible] مستحق ملامت بود [illegible] نفس خود [illegible] از میان قوم [illegible] تسبیح [illegible]

[illegible] یونس [illegible] آب [illegible] ماهی [illegible]

و مشهور آنست که چهل روز در شکم ماهی ماند و آن ماهی [illegible] دریا [illegible] فَلَوْلَا

بذکر الهی مشغول فلولا انه پس اگر نه آن است که یونس کان من المسبحین بود از تسبیح کنندگان که در شکم ماهی میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من

الظالمین یا بذاکر ذکر کننده کان بشنود پیش از آنکه بشکم ماهی رود یا از نماز گزارنده کان در [illegible] للبث هر آینه درنگ میکردی فی بطنه در شکم ماهی

الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر او را از زندان امتحان نجات دادیم فنبذناه پس افکندیم او را

یعنی ماهی را امر کردیم تا بساحل دریا آید و او را از دهن خود برآورد و بیفکند بالعراء بزمین هموار بی نبات که خالی بود از درخت و گیاه

وهو سقیم و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و پوست او چون گوشت مرغ بود وانبتنا و رویانیدیم

علیه بر بالای سر او شجرة من یقطین درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرد از حرارت آفتاب او را نگاه داشت و در بعضی تفاسیر آورده

که خاصیت درخت کدو آن است که مگس گرد آن نگردد و حق تعالی او را از آفت مگس و تاب آفتاب ساختن [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست

که پرسیدند که حضرت کدو را بسیار دوست میداری فرمود که چه جهت آنکه درخت برادر من یونس علیه السلام است از ابن عباس مرویست که چون یونس علیه السلام

از شکم ماهی بیرون آمد مانند جوجه مرغ بود که اصلا پر نداشته باشد و بر زمین [illegible] بر کوهی سلام کرد تا می آمد [illegible] در هر او مینهاد

تا وقتی که پوست وی محکم گشت و بکمال اصلی خود رسید [illegible] از آن درخت کدو خشک شد [illegible] بود دلتنگ شد خطاب رسید

که برای درخت کدو که خشک شود دلتنگ میشوی و [illegible] هلاک صد هزار مرد [illegible] نمیشوی [illegible] گناه کار [illegible] ترحم کرده ام [illegible] را

عقوبت فرمایم [illegible] آن قوم که ایمان آورده اند عذاب [illegible] رفع کرده ام [illegible]

میجویند یونس علیه السلام [illegible] وارسلناه و فرستادیم یونس را دیگر باره الی مائة الف بسوی صد هزار کس یا بیشتر

[illegible] کرده او یزیدون یا بسوی جمعی که زیاده از آن بودند [illegible] صد و سی هزار کس [illegible] صد و هفتاد هزار [illegible]

[illegible] و در آن [illegible] بسیاری [illegible] که صد هزار [illegible] زیاده از آن [illegible]

[illegible] فآمنوا پس ایمان آوردند [illegible] فمتعناهم

پس برخورداری دادیم ایشان را از منافع و لذات [illegible] الی حین تا هنگام انقضای اجل [illegible] قصص انبیا [illegible]

[illegible] فاستفتهم پس طلب حکم کن از ایشان [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] الربک البنات آیا مر پروردگار ترا دختران

ولهم البنون و مر ایشان را پسران [illegible]

دختران [illegible] ام خلقنا الملائکة اناثا [illegible] وهم شاهدون

و ایشان حاضر بودند [illegible] دختران [illegible]

[illegible]

[illegible] ألا إنهم [illegible] افکهم [illegible]

لیقولون هرآینه میگویند ولد الله ولد آورد خدای تعالی از روی تزویج جن و بگمان دختران او بینید وانهم و بدرستی که ایشان در نسبت ولد دادن [illegible]

لکاذبون هرآینه دروغ گوینده‌اند اصطفی البنات آیا برگزیده خدای دختران را مگر که طلب کرده است علی البنین بر پسران که نصیب افتد شما را

نه شما را چه بود نقص و عجز اختیار دادن میکنید پس کسی که قادر مطلق باشد و مالک همه عالم بر شما چگونه اختیار دادن کند ما لکم چیست شما را

درین قسمت کیف تحکمون چگونه حکم میکنید از برای او سبحانه نسبت بد حقه او چیزی را که از مقتضای عقل [illegible] افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید

که ذات او منزه است از زن و فرزند و بر تنزیه [illegible] دلیل است چه او را بیابید که از جنس او باشد و مانند او و دلیل عقلی و نقلی دالست بر آنکه او سبحانه را مثل و مانند نیست

ولد داشته باشد ام لکم آیا مر شما را هست سلطان مبین حجتی روشن یعنی دلیلی روشن مر شما را [illegible] برین دعوی فاتوا بکتابکم

پس بیارید کتاب خود را که از آسمان بر شما فرود آمده باشد و مشتمل بر آنکه ملائکه بنات الله اند ان کنتم صادقین اگر هستید از راستگویان درین دعوی

و چون دلیلی و سمعی بر وفق مدعای خود ندارید پس از کجا این حکم میکنید آورده اند که بعضی از زنادقه عرب چنین میگفتند خداوند سبحانه با زنان از جن

مواصلت کرده و ملائکه از ایشان متولد شده اند و مجوس بر این اعتقاد که خدای و شیطان برادرند آن خالق نور و خیر و حیوانات [illegible] و آن برادر [illegible] خالق

ظلمت و شر و حیوان [illegible] حق تعالی در باره ایشان فرمود و جعلوا و ساختند آن کافران بینه میان او سبحانه و بین الجنة و میان

پریان که شیطان از ایشان است نسبا خویشی و پیوندی و لقد علمت الجنة و بدرستی که دانسته اند پریان و دیوان انهم که ایشان قایلان این کلمه لمحضرون

هرآینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ جهت چشیدن عذاب و کشیدن عقاب که این قول نامرضی سبحان الله عما یصفون از آنچه

وصف میکنند کافران از نسبت خویشی و نسبت ولادت بجهت گفتار در حق او سبحانه این نوع سخنان الا لیکن عباد الله که بندگان خدای

المخلصین که پاک کرده شدگانند از شرک و شبهات و دایم بکلمه حمد و ثنا ستایش حضرت احدیت میکنند و سخنان که سزاوار ذات [illegible] است بر زبان

بر آرند و بعد از آن خطاب میکند بجمع مشرکان و میگوید فانکم پس بدرستی که شما ای اهل شرک و کفر و ما تعبدون و آنچه میپرستید از بتان ما انتم

نیستید هیچکدام علیه بفاتنین بر خدای تباه کنندگان بندگان او بضلال و اغوا الا من هو مگر آنکس که او صال الجحیم در آینده است بدوزخ

نیست شما و معبودان شما هیچکدام [illegible] که اغوای بندگان کنید بر خدای [illegible] بندگان او [illegible] مگر جماعتی که علم الهی

تعلق گرفته باشد بانکه [illegible] و در صف کفر [illegible] بعد از آن حکایت میکند قول ملائکه را [illegible] معبود خود [illegible] پرستیدن ایشان

[illegible] و ما منا و نیست هیچکس از ما الا له مگر او را [illegible]

مقام معلوم جایی دانسته شده و تعین کرده در جای پرستش او سبحانه مشغول یعنی هر یکی را از ما بقدر مرتبه خود مقامی است از عبادت که از آن

در نمیگذرند [illegible] بعضی ایستاده اند و بعضی دایم در رکوع اند و بعضی پیوسته در سجود [illegible] که هیچکدام از آن حال بحالی دیگر منتقل نمیشوند [illegible] مخلوق

و مربوب او سبحانه باشیم و در [illegible] از روی خوف و خشیت و خضوع و تواضع بعبادت او سبحانه مشغول چگونه لایق رتبه ربوبیت و معبودیت

داشته باشیم و انا لنحن الصافون و بدرستی که ما صف کشندگانیم اقدام در موقف طاعت و مواضع عبادت و گسترانندگانیم بالهای خود را برای

خضوع و خشوع یا از برای انتظار امر او سبحانه [illegible] امر او [illegible]

[illegible] او سبحانه [illegible] و انا لنحن المسبحون و بدرستی که ما تسبیح کنندگانیم [illegible]

در آسمان یکی بسر پای ایستاده و ملائکه آنجا در شماره است که به تسبیح الهی مشغول است و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که این کلام معجز نظام نوبتی است یعنی جبرئیل از زبان فرشتگان در
هست مقام معلوم خود هیچ یک نتوان که از آن تجاوز کند و امروز صف زده‌ایم ما یکبار و با کر نکاد کنیم کان ملک مشغول آورده‌اند که مر کان ملک همین است
محمد صلی الله علیه وآله فسکینه چرا که پیدا از آسمان نازل شد با حق از لوث شرک و کفر گشته نشانهای آن می‌بینیم و اوامر و نواهی آن بسلامی عسکر دوم
همچنانکه حبیبی بر ما ترتیب انجیل و سایر این تا تکذیب آن کردند و مخالفت آن نمودند جز قرآن که اشرف کتب سماویست نازل شد آن نکردند و بر گوید
می‌شدند حتی رسول و موم وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران و بدرستی که بودند لَيَقُولُونَ هر آینه میگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزد ما ذِكْرًا
کتابی که قصص ذکر و نصیحت باشد مِنَ الْأَوَّلِينَ از جمله کتب پیشینیان که بر ایشان نازل شده همچنانکه اهل کتاب را لَكُنَّا هر آینه می‌بودیم ما عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای که پاک کرده شدگان باشند از لوث شرک و کفر و اخلاص عبادت کننده کان خدا و چون قرآن نزول اجلال یافت فَكَفَرُوا بِهِ
پس کفر ورزیدند بان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک خود را که مخذولیست در دنیا و عقوبت ابدی در عقبی بود از آن تهدید و
تهدید و وعید است این سیفه و بر ما وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا و هر آینه پیشی گرفته است سخن ما لِعِبَادِنَا برای بندگان ما الْمُرْسَلِينَ که فرستادگان بود
نبی پیغمبران و آن سخن در لوح محفوظ است با مضمون که إِنَّهُمْ بدرستی که رسولان ما لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشانند نصرت داده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا
و بدرستی که لشکریان ما که تابعان انبیای ما اند لَهُمُ الْغَالِبُونَ هر آینه ایشانند غلبه کننده کان بر کافران در عقبی و دنیا اما در دنیا بحجت
و ادله و قتال و اما در عقبی بعذاب ایشان بر آنها در روایت آمده که هیچ پیغمبر در حرب مغلوب نشده و مقتول نگشته بلکه قتل او در وجه حیله بود در
غیر حرب بود و در صورت بر حقیقت او سابق او و نصرت کرده و چون نصرت قوم در حکم نصرت اوست پس گویا او نصرت یافته
و نصرت او در کمال وضوح بطلان اهل شرک و کفر با وجود حجج روشن قوم از ظلمت شرک و کفر بیرون نمی‌آیند فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام امر بقتال و زمان انقضای امهال و وعده نصرت کرده‌ایم است روز فتح مکه و غزای بدر و نزول عذاب بر ایشان
وقت مرگ ایشان است وَأَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان را در اعراض کن و مهلت ده وَأَبْصِرْهُمْ و به بین حال ایشان را از اسیری
و قتل و عذاب آخرت فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند ایشان فتح و نصرت ترا در دنیا و علو رتبه و رفعت درجه ترا در عقبی و
چون کفار فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این امر که محمد میگوید که متحقق شود در چه زمان بوقوع آید آیه آمد أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ
طلب تعجیل میکنند و در آن شتاب زدگی مینمایند فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ پس آنگاه که فرود آید عذاب بساحتهم بمیان سرای ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ
الْمُنْذَرِينَ پس بد باشد صبح بیم کرده شدگان آورده‌اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بودی و هر لشکر که قصد قبیله‌ای کردندی در شب قطع مسافت کردی
وقت سحر که زمان خواب گرانست که بر سر ایشان در آمدندی و جهت غارت و قتل و تاراج بر کشیدندی و آن قوم را مستاصل ساختندی و چون این
غارت و قتل در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند و هر چند که در وقت دیگر واقع شدی همان را صباح گفتندی حق تعالی این تشبیه
فرمود عذاب کفار را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم کند و همه را مستاصل سازد مرویست که چون رسول صلی الله علیه وآله در آن صباح که بخیبر رسید
و چون و قتل و اسیر فرمود آیه کریمه را از زبان خود فساء صباح المنذرین بود از آن حق تعالی جهت تاکید تکرار کلام می‌کند و میگوید که
وَتَوَلَّ و دیگر باره روی بگردان و اعراض کن ای محمد عَنْهُمْ از کفار بدکردار و به گفتار حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام انقضای امهال یعنی زمان مدال

و قتال ایشان عقوبت و نکال و ابصرهم و ببین خلط عذاب را که بر ایشان نازل شود فسوف یبصرون پس زود باشد که ببینند موجبات
سایر انواع عذاب خود را و غالبیت تو و اصناف ثواب ترا و بعد از ذکر آنکه از تنزیه ذات خود میکند از آنچه اهل شرک او را نسبت میدهند میگوید که
سبحان ربک رب العزة پاکست پروردگار تو که رب العزة خداوند غالبیت و دولت عما یصفون از آنچه وصف میکنند او را مشرکان و
در حق او میگویند از اتخاذ ولد و شریک و بعد از تنزیه ذات خود جمیع انبیای خود را تسلیم میگوید بر بوجه که و سلام علی المرسلین و تحیت بر فرستادگان که رسانندگان
پیغام اند و متحمل انواع اذیت اقوام و الحمد لله رب العالمین و همه ستایش سپاس مر خدایراست که پروردگار عالمیانست و تعمیم آن مراد از تعلیم
بندگانست که بچه کیفیت سلام گویند بر انبیاء و بچه نوع بزبان آرند حمد خدا را بر آنچه انعام کرده بر ایشان از ارسال رسل و انزال کتب و توفیق ایمان و ثواب
آن هیبت عنایة از امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام روایت کرده که هر که خواهد که بر دو پیمانه تمام ثواب او را بپیمانه تمام تر و کامل تر باید که آخر کلام او در مجلس
این آیه باشد

سورة ص

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که هر که سوره ص بخواند حق تعالی او را بوزن هر کوهی
که مسخر داود بوده و با او تسبیح میکردند ثواب دهد و نگاه دارد او را از گناهان کبیره و اصرار بر صغیره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که هر که
در شب جمعه سوره ص قرائت کند او را خیر دنیا و آخرت دهند که هیچ کس را ندهند مگر پیغمبر مرسل و فرشته مقرب و او را داخل بهشت کنند
با هر که او را دوست دارد حتی خادمی که در دنیا خدمت او میکرده باشد اگر چه او از اهل شفاعت نباشد و بدانکه در این سوره مبارکه بسم الله الرحمن الرحیم
ص از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که صاد اسمی از اسماء الهی است که حق تعالی آن را سوگند یاد فرموده و گویند که ص اسمی است از اسمای
حسنی که در اول آن صاد باشد چون صانع و صمد و صادق و بعضی گفته اند که صدق محمد صلی الله علیه و آله و سلم باثبات نبوت محمدیست و روایت
ابن عباس نام دریاییست که عرش الهی بر بالای آنست و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که نام دریاییست در آسمان و ابن جبیر گوید دریاییست
که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند میان دو نفخه و بعضی اهل تحقیق گفته اند فعل امر است و تقدیر آنست که صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن و صد کرد
حضرت رسالت را [illegible] قرآن و بعضی گفته اند که قسم بصاد صمدیت اوست ازلی و بصاد صبوری او ابدی و بصاد صافی او در روز الست
یعنی آنکه سوگند میخورم بحقیقت صاد و القرآن ذی الذکر و بقرآن که خداوند شرف و شهرت و مشتمل بر احکام حلال و حرام و بیان
امر و نهی و ذکر قصص پیغمبران و اخبار امم ایشان و ذکر جنت و دوزخ و ذکر آنچه محتاج مکلفانست از امور دینیه و جواب قسم
آنکه قرآن معجز است و احتمال دارد که جواب محذوف باشد که انه لحق و صادق القول لازم الاتباع و الاذعان و اینکه کفار آن را منکرند
آن نیست که خللی و قصوری در وی باشد بل الذین کفروا بلکه آنها که کافر شدند از روی تکبر و قرآن فی عزة در غایت تکبر
سرکشی از قبول حق و شقاق و در غایت مخالفت خدای و عداوت رسول اند و تکذیب آن میکنند و از عواقب آن غافلند
[illegible] کم اهلکنا بسا که هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از اهل روزگار [illegible]
آن [illegible] و تکذیب رسولان فنادوا پس ندا کردند [illegible] هذا عذاب [illegible] بر رسولان [illegible]
و آن عذاب [illegible] ولات حین مناص و نبود آن هنگام حین مناص هنگام گریختن و فرار از عذاب [illegible]
[illegible] آن بود که [illegible] حین مناص [illegible]

نفوی الحسنه کفار مکه در هنگام رزمگاه بدر شتافتن مناص خواهند گفت و راه گریز نخواهند یافت وَعَجِبُوا و عجب داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ
از آنکه آمد بدیشان بیم کننده از عذاب الهی مِنْهُمْ که از قبیله ایشانست از جنس ایشان است فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند کافران هٰذَا
این بیم کننده سَاحِرٌ جادوی کننده است در آنچه از خوارق عادات می‌نماید كَذَّابٌ دروغ گوی است در دعوی نبوت و اسناد قرآن بخدا و نقلست
چون حمزه ایمان آورد و دین اسلام روی بقوت نهاد بیست و پنج کس از اشراف قریش که ولید بن مغیره از جمله ایشان بود و ابو جهل و ابی و امیه و عتبه و شیبه
و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وائل از روی اضطراب بنزد ابوطالب آمدند و گفتند که تو مهتر و بهتر مایی آمده‌ایم تا حکم کنی میان ما و برادرزاده خود که ارباب
ما را سفیه و جاهل می‌خواند و معبودان ما را نکوهش می‌کند خود الهه ما را تحقیر نموده پس ابوطالب او را طلبید و گفت ای برادرزاده این قوم
آن سنگ تعرض در میان ایشان و نزدیک آن رسیده که از اطفای آن نایره عاجز شوم ابوطالب گفت ای برادرزاده این جماعت
قوم تواند و از تو تمنا دارند که با ایشان نیکو باشی و در معاملات ایشان تأمل نمایی حضرت فرمود که اهل قریش مطلوب ایشان چیست گفتند
که از خدایان ما زبان کوتاه کنی تا ما نیز متعرض تو و خدای تو نشویم حضرت فرمود که من نیز از شما تمنا دارم که یک کلمه بگویید تا بسبب آن
ممالک عرب مسخر شما گردد و اطاعت عجم نیز حاصل کنید ابوجهل گفت اگر چه سخن تو مبارک است اما کار ما آن مرتبه رسیده که با تو یک کلمه بلکه ده کلمه
مضایقه نکنیم آن کلمه کدام است حضرت فرمود که قُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ اشراف قریش برخاستند و گفتند محمد همه خدایان ما را یکی کرده
اینجا آیه وارد آمد که کفار قریش از روی تعجب می‌گویند که أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد صلی الله علیه و آله خدایان ما را إِلٰهًا وَاحِدًا
خدای یگانه و تنها إِنَّ هٰذَا بدرستی که قول محمد صلی الله علیه و آله در باب آنکه یکی خداست لَشَيْءٌ عُجَابٌ هر آینه چیزیست که بغایت عجیب است
چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر بکمال نمی‌توانند کرد یک خدا چگونه کار جمیع عالم سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و بشتاب روان شدند
از مجلس ابوطالب جماعتی که مِنْهُمْ از رؤسای اشراف قریش بودند بیکدیگر می‌گفتند أَنِ امْشُوا که بروید وَاصْبِرُوا و شکیبایی ورزید
عَلٰى آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود و ثابت قدم باشید و تحمل مشقت کنید إِنَّ هٰذَا بدرستی که این امر یعنی تکلیف محمد ما را و زیاده شدن
اصحاب لَشَيْءٌ هر آینه چیزیست یُرَادُ که خواسته شده است از حوادث و نوائب روزگار یا مرادی که از ما خواسته‌اند تا آن
برآید و قصه او دست از دوری آن باز داشت و دفع آن ممکن نیست مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنیده‌ایم اینکه محمد می‌گوید از توحید خدای و منع از
شرکا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در ملت پسین که ملت عیسی است زیرا که ایشان بتثلیث قائل‌اند إِنْ هٰذَا نیست این
توحید که محمد می‌گوید إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر دروغی از نزد خود تراشیده آن کذب است و خود ساخته است و حضرت اشراف قریش از غیر
بدانسته از جهت انکار اختصاص قرآن و نبوت گفتند أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده شده است بر محمد قرآن
مِنْ بَيْنِنَا از میان ما جماعت چون او در شرف و ریاست از ما دون است پس چرا وحی مخصوص باو باشد حق تعالی می‌فرماید که بل بچنان انکاری که ایشان
می‌کنند نیست از روی علم و یقین بلکه قرآن محض تقلید است که مخالف اعتقاد ایشانست و محض تقلید و جهل بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ بلکه ایشان در گمانند و مترددند
مِنْ ذِكْرِي از وحی من که قرآنست انکار ایشان از شکست که در رسول خدا دارند و نه از اعتقاد اختلاف بلکه ایشان
آنکه می‌گویند که نیست انکار ایشان از روی علم بلکه بسبب آن است که ایشان بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ هنوز نچشیده‌اند عذاب مرا که اگر عذا

را شاهده کنند که وحی از ایشان زایل بود و ملتفت نشوند بتصدیق و انکار فایده بر آن مترتب نشود بلکه از آن انکار خصال ایشان جواب داده شود

که أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزد ایشان است خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای رحمت و نعمت پروردگار تو الْعَزِيزِ که غالب مطلق است در ملک خود و هرگز

مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بسیار بخشنده که هر چه بخشد بمستحق آن بخشد و بر حسب مصالح عطا فرماید تا مفاتیح نبوت و رسالت بدست کافران دهد تا آن

را بمفتی از صنادید و رئیس خود دهند بلکه نبوت عطیه از جانب حق عز شانه است که بهر که مستحق آن باشد و مخصوص بصفات آن باشد عطا فرماید أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان را

است مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آن است تا تصرف نمایند در امور ربانیت و نبوت که از آن مختص

است که عزت و جبروت تامه الهیت و رب عالم جسمانی که در نهایت حقارت است نیز ایشان را نیست پس چگونه تصرف کنند در عالم ملکوت تا آن

و منصب نبوت را بهر که خواهند دهند و اگر حاکم ایشان صلاحیت آن دارند که بهر خلایق مشغول شوند و تصرف در تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند و مستحق

نبوت را از غیر آن امتیاز کنند فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ در درهای آسمانها که سبب آن است که ایشان بنشینند بر آن قرار گیرند و تدبیر امور

نظام عالم و امور بنی آدم مشغول شوند و هر که صواب دانند و دیگر وحی فرستند و منصب رسالت دهند و چگونه برین قادر نیستند جُنْدٌ مَا لشکری اند

بی قدر در نهایت پستی و دون هُنَالِكَ از آنجا که در موضع هر که بموضع هلاک ایشان است مَهْزُومٌ شکسته و منهزم مغلوب گشته

ایشان مِنَ الْأَحْزَابِ از قبیل آن گروهها اند که با پیغمبران صاحب لشکر شدند یعنی زده باشند که ایشان در روز بدر رو نهاده و شکست یافتند

در مقام محاربه در آن شکسته و مهزوم و مغلوب شوند و در این منطوق منصوص خبر ایشان از تکذیب ایشان پیغمبر را صلی الله علیه و آله می نشسته

از جهت تسلی او فرمود که ای محمد این تکذیب مخصوص تو نیست بلکه كَذَّبَتْ تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از کافران مکه قَوْمُ نُوحٍ

گروه نوح را وَعَادٌ و قوم عاد هود را وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ و فرعون صاحب میخها بود موسی را و مراد از اوتاد ملک و عزت

و دیگر که چون طنابها و ستونها بدان محکم می باشند و بعضی در مقابل و کلیه بر آنکه مراد چهار میخ است که بر آن ستون میزد

تا آنکه هر کس را بر پشت بر آن زدی و تا پا و سر او را از زمین انداختی در هلاکت او تا بمردی و ایشان را بسیاری جمعیت که

اورا کرد و مستلزم کثرت لشکریان و تراکم اوست و در حقیقت فرعون تکذیب نمود موسی را و ثمود و جماعت نمود صالح را که از اجر ایشان از

اینکه آن هلاک کنند وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر تکذیب کردند قوم لوط را وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اهل ایکه که قوم شعیب بودند شعیب را أُولَٰئِكَ

این گروه مهزوم که تکذیب تو کردند الْأَحْزَابُ همین گروهها اند که تکذیب پیغمبران کردند إِنْ كُلٌّ نبود همگی ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر که

تکذیب کردند پیغمبران را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من ایشان را که مکافات ذم ایشان باشد و عذاب و عقاب من وَمَا يَنْظُرُ و انتظار

نمی کشند هَٰؤُلَاءِ این گروه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک دفعه نفخه اول که همه ایشان بمیرند مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ نیست مر آن صیحه را هیچ فواقی

هیچ رجوعی یعنی کشیده شود و همگی بمیرند که آنها را باز گرداند و تا مانند وقت در مجلسی که قرائت حاضر بودند آیه فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ را ازین

کفار و رئیس گفتند محمد صلی الله علیه و آله دعوی میکند که روز قیامت صحیفه اعمال ما را بدست راست ما دهند در سبیل استهزاء کردند وَقَالُوا رَبَّنَا گفتند

ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا شتاب کن برای ما قِطَّنَا نامه اعمال که محمد ما را آن وعده میکند قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار رد ما آنکه از روی تعجیل

نه به آنکه عذاب را که محمد صلی الله علیه و آله بدان تهدید میکند و بنظر ایشان است که نضر بن حارث گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة

نی بر ضمایر اکثر کعب الکات و خلاف عثمان بن ابی طالب از جانب تست پس سنگ را با باران فی الحال سنگی از آسمان نازل شد و بر سر او خورد و او هلاک

که در باره او سایل فرموده آیه و حضرت خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله السلام بر این نوع سخنان ملول میشد حق فرمود که اصبر

شکیبایی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند از تکذیب و استهزا وقتی که امر قتال نازل شود وَاذْكُرْ و یاد کن عَبْدَنَا دَاوُودَ بنده ما داود

و ذکر قصه داود علیه السلام درین مقام که تذکره است به اهل ایمان است و ایما است به آنکه قسم معجزه و جمیع امور مفوضه و عدم ترک ادب سیما که محمد صلی الله علیه و آله

ذکر قصه داود که متضمن عبرت بعض التفات و دلی در جسیم گناه بزرگ که داود با وجود علو مرتبه نبوت و ذکای دائم و عدم دوام لازم حزن

ترک نه کرد حقیقت او را در معرض عتاب آورد و خطاب او بکنه و بعد از استغفار و تضرع بسیار از سر او درگذشت پس کسی که از اهل معصیت

و کفر و شرک و طغیان باشند با وجود این زبان باستهزا گشایند هیچ میدانند که عذاب ایشان چه مرتبه باشد و ای محمد صابر باش بر قول و فعل

کفار و مصابره نما بر اذیت ایشان و تحمل آزار ایشان و دیگر تمام از ترک ادب مجتنب شو تا معاتب نشوی به عتاب رب الارباب و قصه ذکر قصه داود را

ذَا الْأَيْدِ که خداوند قوت بود در دین و در تحمل مشقت و اعباء امانت و ادای عبادت چه نصف شب را صرف عبادت میکرد و روزی روزه میداشت

و روزی افطار میکرد و این بهتر است از صیام دهر زیرا که دوام صوم موجب عادت که مستلزم قلت ریاضت است یا قوی بود در حرب چنانچه جالوت

و غالب مطلق بر ایشان و قوت او در محاربه به مرتبه بود که یک سنگ بر پیشانی جالوت زد از پشت سر برآمد و به دیگری خورد و او را هلاک کرد

إِنَّهُ أَوَّابٌ به درستی که او بسیار رجوع کننده بود از مکروهات و باز گردنده به مرضیات و با وجود این چون ترک مندوبی کرد معاتب گشت

و از جمله نعم عظیمه که با او عطا فرموده ایم این بود که إِنَّا سَخَّرْنَا به درستی که ما رام کردیم الْجِبَالَ مَعَهُ کوهها را با او تا هر جا که میخواست با او میرفتند

يُسَبِّحْنَ تسبیح خدای میکردند موافق او بِالْعَشِيِّ هنگام شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ و وقت روشن شدن روز که صباح است و تسبیح عبادات

یا از بسط ضحی مراد است و در آیه دلیل است که آن تسبیح کامل میشود و از بعض قبیل تسبیح سنگ ریزه بر سینه انبیاء ظاهر شد وَالطَّيْرَ

و نیز مسخر کردیم مرغان را مَحْشُورَةً در حالتی که جمع کرده شده و نه بودی صف در صف زده بر بالای سر وی هوا موافق او به تسبیح مشغول

كُلٌّ لَهُ هر یک از کوهها و مرغان لَهُ مر داود را یعنی تسبیح داود را أَوَّابٌ باز گردنده یعنی در محلی که داود تسبیح الهی میکرد

همه جبال و طیور رجوع او کرده تسبیح میکردند و تسبیح که جبال و طیور را مسخر فرمان او کردیم زمام حشمت رعایا سازیم در کف کفایت او نهادیم

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و محکم گردانیدیم پادشاهی او با کثرت لشکر و بسیاری پاسبانان هر شب سی و شش هزار مرد پاس محل او میداشتند و با هیبت

او بر هاشتن زره و بسیاری بر ساختن آلات کارزار و یا بسط کوتاه کردن دست ظالمان و دعای مظلومان و گویند استحکام ملک او بدان بود که حق

جل از آسمان زنجیری فرستاد و بر آن محکمه داود معلق ساخت و از مدعی و مدعی علیه هر کدام که بر حق بودندی دست ایشان بآن رسیدی و آن دیگر

بر او رسیدی تا وقتی یهودی عکرمه از ابن عباس روایت کرده که مردی از بنی اسرائیل ادعا کرد بر دیگری دعوی گاوی کرد مدعی علیه انکار آن نمود

مدعی بر امر گواه حضار کرد و ادعی گواه ندارم داود گفت امروز برو و فردا در کار شما اندیشه کنم ایشان بر فتند سر او نمودند که فردا مدعی علیه را قتل کن

حضرت رسید داود کیفیت خواب به مدعی گفت مدعی علیه قتل کرد تعجیل او امر کردند داود در آن روز توقف نمود

تا شب قتل او برود لغو شود شب سوم آن قتل الصباح مدعی علیه را دست و قتل او حکم فرمود مدعی علیه گفت مرا با جهل و سببی

توسل امر سکینی داود کنی بسبب آنکه امر او قبل توام می‌کنند و امور مستقیم بطلب کرده و اثبات محبت خود علیه جمیع دانست که اگر کسی خواهد که او امر و نهی قبل
خود و کنی آنچه اسم در این مورد است و کار او بالسته و امور شدن و ترتیب و کثرت هیبت حضرت داود و لشکر داود و ازو اجل نیز چون این جمله
بنی اسرائیل فارس شده خوف و هیبت او در دل ایشان نشست چنانکه فرموده شد «وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ» و بدادیم او را حکمت یعنی نبوت یا کتاب زبور یا کمالات
علم و مناسب عمل با هر کلامی که موافق و مطابق واقع باشد «وَفَصْلَ الْخِطَابِ» و کلام فاصل از التباس یا آنکه از سبب آن مخاطب بی وجه سهولت مقصود را
از آن یابد و شنید که حرف اکنند و خصمان را بسبب تمیز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد یعنی علم احکام قضایا و حکومات و تمیز آن با بلکه
در شبهات و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فصل خطاب بینه است بر مدعی و یمین بر منکر و فی الکشف کلام خصمان بحکم شنید و نیز گفته‌اند که
اما بعد از فصل خطاب مسکون است جهت آنکه این کلمه فاصلست میان حمد الهی و نعت نبوی و میان غرض و مقصود است از رسالت و کتاب علم الهدی
در تنزیه الانبیاء و بعضی دیگر از مفسران آورده‌اند که اوریا ابن حیان که برادر داود بود زنی را خطبه کرده بود و کار آن رسیده که اولیای زن
را با وی تراضی و اتفاق بر سر بسط آن زن بسا بی بهانه داود دیگر از امتناع ایشان ... خواستاری کرد و اولیای زن بواسطه حرمت
و پادشاهی و معمری خطبه قبول کرده و وی بی آنکه زن بود ... بر خطاب کار خود آوردند و اوریا از استماع این قصه مغموم شد و چون ... طرفی
که متعلق آن بود کرد و داود در حق آن تراضی کرده اولیای زن را بقبول خطبه اوریا را راضی شد و داود ... این بمنصب از برای خود خطبه فرمود حق تعالی
بجهت تنبیه او ... دو فرشته بصورت دو مرد خصم کننده با هم نزد او فرستاد بر وجهی که مذکور خواهد شد و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر
آنست که اهل زمان داود علیه السلام را جایز بود که مرد ... التماس کند از مرد دیگر زن خود را که طلاق دهد تا او آن را تزوج نماید و این صورت
عادت مواسات و طریقه مودت و صداقت ایشان بود و در روایت آمده که همین طریقه الفنا ... مهاجر و انصار بود حضرت داود را اراده حصول
زن اوریا پسندیده آمد و از اوریا طلب طلاق نمود و او زن را طلاق داد و داود با او عقد کرد و از وی سلیمان بوجود آمد و چون طریق ... مقتضی آن بود که
داود بجهت عظم منزلت و ارتفاع مرتبه و رفعت شأن و کثرت زنان از او دیگر ... آن التماس ... طلاق نکند از بی ... تنبیه او
دو فرشته فرستاد و ... پایه ... آن ... گرفتند و بیان کنیم امروز روز عبادت است روز دیگر ... و از راه بام باینه در کوفه
که از سور محراب داخل گشتند و حضرت جبرئیل ... خطاب نموده خبر از تنبیه او در ... بیان فرمود که «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ» آیا آمد ترا خبر خصم
جبرائیل گروه دو خصم کنند بودند «إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ» چون بالا رفتند بر سور غرفه بود داود ... بالاخانه که محل عبادت او بود
... آورده‌اند جبرئیل و میکائیل بصورت دو خصم نمودی آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود روزها را قسمت فرموده بود روزی حکم
فرمودی و روزی عبادت کردی و روزی وعظ گفتنی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی روز عبادت بالاخانه آمدی و پاسبانان را حکم دادی تا
مردم را از دخول منع کردندی و آن ملائکه به از منع دربانان بعبادت خانه داود بالا رفتند «إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ» چون درآمدند بر داود ناگاه
و داود ایشان را دید «فَفَزِعَ مِنْهُمْ» پس بترسید از ایشان زیرا که صورت ... ازهای سور غرفه که برخلاف عادت ... و بی طریق متعهد
بر او درآمدند با آنکه روز عبادت بود و پاسبانان کوغرفه فرو گرفته ... گشته هیچکس را دخل نشود و کویند داود ایشان را ... از ما نگذارند تا بیشتنند
حضرت یکبار نظر او بر ایشان افتاد و ایشان را آمده در میان دیوار ... در قصه قتل ... ملائکه خود آمده اند ... هم کردند

قالوا گفتند او را لا تخف مترس که ما خصمان هستیم یعنی ما دو گروهیم خصمان که خصم یکدیگریم بغی بعضنا ستم کرده اند برخی از ما علی بعض بر برخی دیگر
و این بر سبیل فرض و قصه تعریض گفتند و اگر نه کذب ملائکه لازم آید و آن منافی عصمت است و حقیقت معنی آن بیان راجعست که اگر بالفرض ما خصم یکدیگر
باشیم و بعضی از ما تعدی بر بعضی دیگر کرده و رفع حکومت بسوی تو کنیم فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما بالحق براستی و درستی و لا تشطط
و جور مکن در حکم کردن ما و اهدنا و راه نما ما را الی سواء الصراط براه میانه که طریق عدلست و داود علیه السلام فرمود که رفع
حکومت کنید تا آنچه محض عدل است حکم کنیم یکی از ایشان گفت که ای داود معروض اینست که ان هذا بدرستی که این مرد اخی برادر منست در دین
یا در صداقت و الفت یا در شرکت و خلطه له تسع و تسعون نعجة مر او راست نود و نه میش ولی نعجة واحدة و مرا یکمیش است
کنایت است از زوجات فقال اکفلنیها پس گفت مرا کفیل آن میش ساز از برای نفع خود که از مخالطه آن کنیم یعنی مال را از اموال خود تمام میسازم
برای آنکه او نفس مرا و عزنی و غلبه کرد مرا فی الخطاب در مخاطبه و مجادله و مکالمه که در آن تعلل کنیم و با غالب شده در مباحثه
خطبه زن و خودان تمیز دو شد و حجت بر رفع دعوی خود کرد قال گفت داود علیه السلام او سؤال کرد و این دعوی صادق باشی با آنکه بعد از اعتراف
مدعی علیه گفت که لقد ظلمک بتحقیق که ستم کرده است بر تو برادر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و اضافه آن کردن الی نعاجه بسوی
میشهای خود و بعد از حکم دعوی بطریق موعظه و ترغیب خصمان در اختیار عادت شرکا ما را فرمود و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء
از شرکا که ما اهل ایشان ملک سکنه لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض بعضی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود طلب میکنند الا الذین
آمنوا مگر آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کارهای شایسته کرده اند در میان مومنان و قلیل ما هم و بسیار اندکند ایشان در میان
شریکان و اکثر ایشان در صدد آنند که بر یکدیگر ستم کنند و حضرت ملائکه بعد از استماع این کلام برخاستند و غایب شدند داود از این امر مستعجل
و ظن داود و گمان برد داود انما فتناه که ما امتحان وی آزمایش کردیم او را بدین حکومت فاستغفر ربه پس طلب کرد آمرزش ربه
از پروردگار خود در آن فعل و خر راکعا در حالتی که سجده کننده بود و سجود را رکوع گفته زیرا که رکوع مبدأ آنست و اناب و بازگشت
بسلیمان شد از ترک مندوب در خبر است که داود چهل روز سر از سجده برنداشت مگر برای نماز گزاردن و چندان بگریست که از چشم وی گیاه برآمد
و هیچ آب نخورد الا آنکه از چشم وی بودی فغفرنا له پس آمرزیدیم مر او را ذلک آن ترک اولی که از آن استغفار کردی بعد از تک
او در گذشتیم و ثواب که مترتب بر آن فعل مندوب بود عطا کردیم و ان له و بدرستی که مر او را عندنا نزدیک ما لزلفی هر آینه قربت
و کرامت و حسن مآب و مرجع نیکو بود از آنکه وزارت و فرمانبرداری استغفار داود بر سبیل انقطاع بود از ما سوی و توجه تمام بود و عبارت
ذلت و خضوع بعبادت که برای خدا معبود و بعضی از مفسران اهل خلاف و قصه خوانان این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع ازآن
ابا میکند و تفصیل این کلام و ابطال اقوال مخالفان در منهج الصادقین بحث گرایمه و الزام آن ... علیه السلام ...
و او علیه السلام توجه تمام نمود بکثرت ... و تضرع از جمیع ما سوی ... نمود که یا داود انا جعلناک ای داود بدرستی که
ما گردانیدیم ترا خلیفة فی الارض جانشین در روی زمین ... بر امور رعایا ... در کف کفایت تو نهادیم ... سلاطین که غیر خود ... خلیفه
... خود میکرداند ... بر بعضی ... فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق براستی و درستی

بحق بر وفق امر ما اشیا را در موضع خود وضع نما وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را که تابع نفس شوی و بخلاف حکم کنی فَيُضِلَّكَ

پس گمراه سازد ترا هوای نفس و بگرداند ترا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که آن جاده شریعت و دلایل و آیات طریق حق است إِنَّ الَّذِينَ

بدرستی که آنانکه يَضِلُّونَ گمراه شوند و بگردند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا و طریق حق و عمل نکنند بآن لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست عذاب سخت

بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کردند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار و جزای کردار را و اهل ضلال بوده اند از ذکر آن بجهت گمانی حق و پیروی هوای نفس را

از یاد آخرت غافل شده اند که اگر تنها کردن آن میبود زنهار ترک حق و متابعت هوا نمیکردند پس ای حق کن که طریق عدالت و متعرض طریق ضلال و در اباطیل مکن

که نقض اراده خالق است چنانکه میفرماید وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا و نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست بَاطِلًا آفریدنی

بی فایده و بیهوده که غرضی بر آن مترتب نشود و در حکمتی و مصلحتی بنا بر آنکه مشتمل است بر وجوب واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت بالغه او

ذَٰلِكَ آن آفرینش اشیا بر وجه بطلان و بی حکمت و مصلحت ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنانست که کافر شدند و حکم او نکردند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

وای مر آنانرا که کافر شدند و کمان باطل بردند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مراد آنست که کفار میپندارند که آسمان و زمین را باطل خلق کرده ایم بی غرضی

[illegible] و این مستلزم آنست که مصلح و مفسد و متقی و فاجر در درجه مساوی باشند چنانکه کفار میگویند أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا آیا گردانیم آنانرا

که تصدیق نمودند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته در ثواب و مرتبه كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباهکاران و عصیان کنندگان

در زمین یعنی مثل مشرکان و کافران نمیکنیم أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ آیا گردانیم پرهیزکاران را یعنی آنانکه بجهت خوف عقاب از معاصی پرهیزند كَالْفُجَّارِ

مانند بدکاران که از اطاعت سر باز زدند یعنی مشرکان و فاجران امثال اهل ایمان و تقوی نگردانیم بلکه مرتبه بلند و درجات رحمت

نامزد متقیان و صالحان است و مرتبه که در نهایت دنائت است منزل کافران و فاجران و بعد از آن بجهت ترغیب مومنان بمتابعت قرآن بپیغمبر

خطاب میکند و میگوید که كِتَابٌ این کتابیست که أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم آنرا إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده شده یعنی کثیر المنافع لِيَدَّبَّرُوا

تا تدبر کنند و اندیشه نمایند آيَاتِهِ در آیتهای آن کتاب یعنی تأمل کنند در حقیقت معانی آن و تفسیر آن بر وفق مراد حضرت باری عز اسمه وَلِيَتَذَكَّرَ

و تا پند پذیرند بمواعظ آن أُولُو الْأَلْبَابِ صاحبان عقلهای پاک چون ایشانند که بر آن انتفاع [illegible] حکایت سلیمان و امتحان او یاد کرده

رسالت پناه میگوید که وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود را سُلَيْمَانَ فرزندی که آن سلیمانست نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده است سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ

بدرستی که سلیمان رجوع کننده بود بدرگاه و منقطع از ماسوی در همه احوال و در جمیع احوال پس ای محمد صلی الله علیه و آله یاد کن قصه او را إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ

وقتی که عرض کرده شد بر او بِالْعَشِيِّ آخر روز الصَّافِنَاتُ اسبان ایستاده بر سه پایه و بر کناره سم از قایم چهارم و این صفت سبک اسبانست

الْجِيَادُ اسبان نیک و کلی گویند که آن هزار اسب بود که سلیمان با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرده بود و آنها را از ایشان گرفته و میراث

داود علیه السلام باو منتقل کرده بود و هزار اسب از ایشان اخذ نمود و میراث سلیمان رسید و بعضی گویند که اسبان دریایی بودند و پر داشتند و دیوان برسم

تحفه از برای او آورده بودند و هر تقدیر سلیمان بعد از نماز پیشین بر کرسی نشسته بود و چون اسبان را بر وی عرض کردند و بآن مشغول شد تا آنکه آن از نماز

غافل شد و وقت نماز آخر روز در گذشت از نماز و چون اسبان را بر وی عرض کردند نگاه کرد آفتاب فرو رفته بود فَقَالَ پس گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ من دوست

گرفتم برگزیدم حُبَّ الْخَيْرِ حب مال را و عرب خیل را خیر میگویند که اکثر اسباب آن متعلق است [illegible] صلی الله علیه و آله و مربوط الخیل معقود بنواصیها

الجیاد ای قوم الصافنات لیس ... است بنهای خیر میگوید تا بروز رفات لحسنی احببت اختیار کردم حب الخیر را و باز ماندم که آن عن ذکر ربی

از یاد پروردگار خود که آن دله آخر روز بود فلان حتی توارت بالحجاب تا آنکه پنهان شد آفتاب بالحجاب بپرده شب و در ضمیر فعل راجع آن که آن

شمس است که دلالت فاعلی است بر آن پس سلیمان الصب فوت شد و نماز او فلم عملی شد و که تدارک مافات خود کند گفت ردوها علی باز گردانید

آن اسبها را علی بر من پس چون باز گردانیدند فطفق پس شروع کرد و مسح بشمشیر مسحا بالسوق بساقهای اسبان و گردنهای ایشان کرد

والاعناق و گردنهای ایشان ... را و همه را در راه خدا قربان کرد و تصدق نمود که کفارت آنچه از او فوت شده بود و در جمله

هزار اسب بود ... و هر است مکرر که هست از شیخ ابو ... عبد الله عباس از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که ضمیر ردوها راجع

بآفتاب است و مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان فوت شد بواسطه اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد و چون اشتغال سلیمان باسبان که اراده

جهاد بود با دشمنان دین بسبب نفس خود نبود بخطاب از جهت امر الهی بود خداوند تعالی امر کرد ملائکه را که موکل آفتاب اند امر کرد که رد و اعادت باز گردانید آفتاب را برای

ایشان آفتاب را باز گردانیدند بموضع عصر رسید و او نماز را ادا نمود و این که آفتاب برای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در صهبای خیبر بعد از غروب

باز گشت و گاهی عصر آمد امیر المؤمنین صلوات الله علیه نماز بگذارد مشهور و معروف است و کیفیت آن در سوره المائده مذکور شده برای

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دو بار آفتاب مراجعت کرد یک بار بدعای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و یک بار بدعای وی علیه السلام چنانچه اهل تفسیر در این باب روایات

صحیحه وارد شده است از آن در منهج الصادقین بر وجه ... ذکر یافته آورده اند که سلیمان صد زن داشت روزی در مجلس گفت امشب گرد این زنان برآیم

تا هر یک از این صد زن پسری زاید و در راه خدا جهاد کند و کلمه ان شاء الله نگفت اتفاقا هیچ کدام حامله نشد مگر یکی که او پسری ناقص آورد بود او را آوردند و بر تخت

سلیمان انداختند و گفت ترک کرده بود که آن کلمه ان شاء الله بود حق تعالی او را عتاب کرد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از آن خبر داده که ولقد

فتنا سلیمان و بدرستی که امتحان کردیم سلیمان را والقینا و انداختیم بر کرسیه بر تخت او جسدا

جسدا تنی بیروح که پسر ناقص او بود و سلیمان چون دانست که آن بسبب ترک ان شاء الله بود از آن پشیمان شد ثم اناب پس بازگشت و توبه کرد و استغفار نمود

و بعضی گفته اند که ... سلیمان ... مشغول شد از ... صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود حق تعالی خدای را که نفس محمد به قدرت اوست که اگر سلیمان کلمه ان شاء الله بگفتی

صد پسر او سواره در راه خدا جهاد میکردند و چون ترک آن نمود معاتب شد و از سعادت محروم ماند و این بیان است که ترک کلمه ان شاء الله نفی

نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده باشد چه ترک آن گاهی از برای خاطر او بود و لکن ... آن است الا آنکه ترک اولی شد از انبیا ...

او را تنبیه بود و آن چه ... قول قصه ... ضعفا مفسران که از یهود در این قصه نقل کرده اند مستلزم کفر و زندقه است و منافی عصمت است

او در منهج الصادقین ذکر یافته حاصل که چون سلیمان ترک ان شاء الله کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه نمود و زبان بمناجات گشود و قال

و گفت رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا و از آنچه از من صادر شده از ترک اولی و هب لی ملکا و ببخش مرا پادشاهی که لا ینبغی سزاوار نباشد

لاحد من بعدی مر یکی را از پس من یعنی ملکی مخصوص بمن انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده که هر چه خواهی بهر که خواهی

و چون سلیمان بنده ... عطای ملکی چنین از خدا ابتغای اصلاح ... امور دین و دنیا کرد و طلب اسباب طاعات و عبادات بنده گان میشد ازین این دعا که ...

تنهایی از ما که ... انبیا لاغی ... کار ... عالم خواهد بود ... که این است کلام اهل ... که ...

اگر بکلی الست باینه کرده تاج او را بار دهد و حضرت علی سلیمان بر وجه اصلح بود از جهت خطاب کتاب بود و فرموده فسخرنا له الریح رام کردیم له الریح مر او را
باد بر وجهی که تجری بامره برفق و نرمی او رخاء از روی نرمی و خوشی باشد اگرچه او را سبک و مضطرب سازد و با فرمان بردار که امر مخالفت او نکرد
حیث اصاب هر جا که قصد کرده بود روایت که حضرت بر وجهی او را مسخر کرده بود که روزی از صباح او را از ایلیا بر داشت و در وقت غروب آورد
و در شام نگاه بکابل رسانید والشیاطین و مسخر کردیم مر او را از جنس دیوان کل بناء هر بناکننده که بنا فرمود او را عمارتهای محکم از سنگهای بزرگ
علمهای بلند از جمله آن بیت المقدس است و غواص و هر شناورنده در دریا تا که بت آن انواع جواهر بر می آوردند و آخرین و دیگر مسخر کرده ایم
در این دیگر را مقرنین که با هم بسته شده بودند جو جو دو دو و چهار چهار فی الاصفاد در غلهای آهنین نبی بمند سلیمان کار فرمودی و نیز در اعلی لا
در بند کشیدی تا شرارت ایشان بمردم نرسد حضرت خطاب کرد سلیمان را وقت و دعا او حسن [illegible] از [illegible] فرموده او را که هذا این عطای عظمت و بزرگی
عطاؤنا بخشش ماست تو فامنن پس عطا کن از آن بهر که خواهی او امسک یا نگه دار از هر که خواهی تصرف کردن
و در آن ملت بغیر حساب بی حسابی که از عطای [illegible] و امساک بغیر [illegible] نخواهی شد بر العطای کران وان له
که مر سلیمان را عندنا لزلفی نزدیکی و مرتبه از بیوت در درگاه صمدیت و از نزدیکان بارگاه احدیت و حور ملک عظیم که در دنیا داشت و حسن مآب
و مراو را نزدیک به مکه و باز گشت که در جات جاوید است و پس از ذکر امتحان سلیمان در بیان ابتلای ایوب میفرماید که واذکر عبدنا ایوب و یاد کن
ای محمد صلی الله علیه و آله بنده ما را که ایوب بن عیص است علیه السلام و او در زمان یعقوب پیغمبر بود و دختر او را که لیا نام داشت بعقد خود در آورده بود اذ نادی
چون بخواند ربه پروردگار خود را و بیفتید [illegible] که بعد از خود از [illegible] که بود داو را ممتحن ساخته چنانکه در سوره الانبیا مذکور شد از روی
مناجات پر خود و تقاضای اجابت نموده و آواز بلند تضرع نمود که انی مسنی الشیطان بدرستی که برسانید شیطان مرا بنصب و عذاب رنج
و خوف تمام رسانید و در رسید هر چه که ای حکیم [illegible] بعد و مالی از تو باز گرفت و این بخشیدها و بخشهای تو کانت و دعای سلیمان آن بود که او
از مرض حسن خود تنگ کرده و گفته اند بنام او از مرض صابر می شود و گونه که سلیمان مرا را شکی که در ایوب از طرفی رسید و صواب بودی این [illegible]
و حسبی مقام [illegible] او تغیر نمیشود و زن او آواز سیاه او را از صحت او منع میکرد و چونکه کار ایوب بنهایت رسید کلمه الشفاعه کرد و دعا سلیمان
وا الضعف او را نجهت رجوع الجلال رجوع نمود که بحسب مرض فوت اولاد و اموال شکایت نمود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که ایوب هفت سال در زمان
باد و ایشان که بسی بود و در نهایت اصلا شکایتی از واز این مصیبت نکرد و چون ابلیس در دلش گفت از نوعی که خرد و شکایتی از مرض و محن ظاهر کرد و ایوب شکایت
او را که بعض رسانید پس دعای او مستجاب شده جبرئیل او را فرستاد و او را بخطاب کرد که ارکض برجلک بزن پای خود را بزمین ایوب پای او را بزمین زد
و چشمه از زیر قدم او پدید آمد یکی گرم و دیگری سرد جبرئیل فرمود که ای ایوب هذا این چشمه گرم مغتسل جای غسل کردن است و چشمه دیگر
بارد و شراب این آب سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه گرم غسل کرد و جمیع امراض ظاهری او محو شد و از چشمه سرد بیاشامید همه علتهای باطنی او زائل گشت
و هل الرکن که چشمه یکی بود و لیکن بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم و چون از امراض پاک گشتیم و وهبنا له و بخشیدیم
مر او را اهله کسان او را پس از آن و اکثر بر آنند که معنی مراد آن است که فرزندان او را زنده کردانیدیم و مثلهم معهم و مانند ایشان
اولاد او را مر ایشان که بوده باد کرات کردیم و راه ادب آنکه ما حضرت ما او را و اهل او را مضاعف ساختیم تا عوض بگردن مر زن وملک و حیوش

و کمال حال او وعده فرمود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حق تعالی زنده گردانید اولاد ایوب را که در ایام امتحان مرده بودند و آنچه در ایام امتحان فوت

شده بودند همه را با ضعف او عطا فرمود رَحْمَةً مِّنَّا بخشیدنی از ما وَذِكْرَىٰ و پند دادن و پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان

عقول را چون حق تعالی قصه صبر او را یاد کرده در مصیبت صبری کنند و شکیبا شوند و بوسیله آن بمرتبه فرج و مکان فرج برسند مرویست که ایوب

از صحت یافتن [illegible] روز آن خود را طعام داده [illegible] بگذاری و صبر و شکیبائی امر نمود آورده اند که در زمان مرض ایوب

علیه السلام زوجه او لیا بنت یعقوب بمهمی رفته بود و دیر می آمد ایوب سوگند خورد که چون عافیت یابد او را صد چوب بزند چون به

خوف کرد سوگند خود را راست گرداند اما چونکه او را بسیار حق ثابت بود که در ایام بیماری او آنچه قاعده خدمتکاری بود بتقدیم

رسانیده بود این امر بر وی دشوار مینمود حق تعالی سوگند او را راست گردانید باسان وجهی و خطاب کرد که وَخُذْ بِيَدِكَ

و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته از چوب از خرما یا از گیاه خشک شده یا از نیهای باریک که بعدد صد باشد فَاضْرِب بِّهِ پس بزن آن

زن را بآن دسته گیاه یکبار وَلَا تَحْنَثْ و بزه کار مشو در سوگند خود یعنی حالی سوگند مکن و از ابن عباس منقولست که سبب سوگند

آن بود که ابلیس بصورت طبیبی خود را بزن او نمود و دوای ایوب از وی طلبید ابلیس گفت من دوای او بکنم بشرط آنکه چون به شود گوید

مرا شفا داد و الهام [illegible] زن قبول اینمعنی نمود و این کلام را بعرض ایوب رسانید ایوب در غضب شد و سوگند خورد که او را صد چوب

عیاشی روایت کند که سفیان ثوری مرا گفت که از ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم که چه میگوید در حق مردی از [illegible] که مریض باشد و بسبب زدن

خوف موت او باشد [illegible] فرمود که مردی مستسقی را نزد رسول صلی الله علیه و آله آوردند که با زن مریضه زنا کرده بود حضرت امر کرد

تا صد چوب گیاه را حاضر کردند و همه را مجموع را بر او زدند یکبار بر [illegible] دلیل این آیه برخواند که خذ بیدک ضغثا

فاضرب به ولا تحنث إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا در آنچه متعلق بمال و ولد او بود نِّعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده است

ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بالکلیه [illegible] و بعد از آن احوال جمعی انبیای دیگر را یاد

میکند که [illegible] وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله بندگان ما را

إِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل را وَإِسْحَاقَ و پسر او اسحق نبی را وَيَعْقُوبَ و پسر او یعقوب نبی را أُولِي الْأَيْدِي که خداوندان دستها بودند و دیدها

یعنی صاحب اعمال [illegible] بودند و معارف الهیه و اعمال [illegible] علوم یقینی [illegible] بودند و [illegible] خداوند [illegible] بودند [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] ارباب عقول بودند و افهام را [illegible] إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بدرستی که ما پاکیزه گردانیدیم ایشان را بِخَالِصَةٍ

بسبب خصلتی که خالص بود از [illegible] ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرتست [illegible] سرای دنیا

[illegible] مخصوص گردانیدیم [illegible] وَإِنَّهُمْ عِندَنَا و بدرستی که ایشان نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ

هر آینه از جمله برگزیدگان [illegible] الْأَخْيَارِ [illegible] وَاذْكُرْ و یاد کن

إِسْمَاعِيلَ [illegible] وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب [illegible] الیاس بود [illegible] وَذَا الْكِفْلِ

و ذو الکفل [illegible] ابن عم الیسع بود [illegible] کافل شده بود [illegible] مردی صالح شده بود که هر روز صد رکعت نماز میگزارد

ودر نبوت او اختلاف در میان آورده‌اند که او پیامبر بود یا نه معجزات او بسیار است و بعد از وی به رسول شد با هم و کلٌّ من الاخیار

و همه از برگزیدگان و نیکوکارانند هذا ذکرٌ این ذکر ایشان از صفات ایشان ذکری شرفی و بزرگی مر ایشان راست و ذکری جمیل و ثنا که همیشه مر ایشان

ذکر او بکنند در ... وانّ للمتّقین و بدرستی که مر پرهیزکاران راست لحسن مآبٍ بازگشت نیکو از آن جنّات عدنٍ بوستانهای

با اقامت مفتّحةً درهای آن گشاده لهم الابواب مر ایشان را درهای آن بوستانها چون بپای بهشت رسند انتظار نکشند

آن گشاده باشد درهای آن بهشت متّکئین فیها تکیه زدگان باشند بر تختها فیها در آن بوستانها که ... در آن و سایر نعمتها

یدعون فیها بفاکهةٍ کثیرةٍ وشرابٍ میخوانند در آن بوستانها امر کنند خادمان خود را به حاضر کردن هر میوه‌ای که خواهند

خواهد شد و عندهم و نزدیک ایشان باشند قاصرات الطرف زنانی که کوتاه کننده چشمها باشند از شوهران

یعنی بغیر شوهران نظر نکنند اترابٌ همسال یکدیگر باشند یعنی همه یکسان باشند در حسن و جوانی همه یک سال که هیچ پیر و کودکی در ایشان

باشند و طبع شوهران از بعضی تنفّر نشود و همگی در بهشت در آیند و انواع نعم که دائم باشد از حور و نعمتهای لذیذه که میبینید مگر

گویند که هذا ما توعدون این آنست که وعده داده شده‌اید لیوم الحساب برای روز حساب روزی که جزاء داده میشود

هر نفسی موافق عمل که کرده است در دنیا از روی خوشدلی و سرور یکدیگر گویند که انّ هذا بدرستی که اینکه میبینیم از انواع نعمتها

لرزقنا هر آینه روزی ماست که حضرت سبحان از فضل خود ما را داده ماله من نفادٍ نیست مر آن را هیچ انقطاعی و زوالی و اکثر مفسران برآنند که این

کلام حق تعالی است که از روی امتنان میفرماید که این نعم از آن روزیهاست که لطف محض و فضل صرف است که هیچ عطا و مصلحت ... آن

زوالی نیست بلکه اهل بهشتیان داخل کنند فی الفور ... هذا این نوع کلام احوال اهل بهشت است و بعد از آن حال

اهل جهنم خبر میدهد که وانّ للطاغین و بدرستی که مر سرکشان راست لشرّ مآبٍ هر آینه بدترین بازگشتی که آن جهنّم است جهنّم

یصلونها در آیند در آن و آتش آن را بر تن خود کنند فبئس المهاد بس بد آرامگاهیست جهنّم هذا این عذاب فلیذوقوه

پس باید که بچشند اهل طغیان پس آن حمیمٌ آب گرم جوشان که جگر بسوزد آب ... سوزان و چون بخورند زود رودها پاره کرد و غسّاقٌ

وچرکی که بیرون آید از پوست و گوشت دوزخیان ... از جراحت‌ها ... که ... گفته‌اند ... که ... غسّاق ... آب ...

که در ... جراحت حمیم ... حرارت ... آب ... دوزخ ... عذاب ...

و در ... عفونت ... اگر از آن قطره‌ای در دنیا ریزند اهل دنیا از عفونت آن متنفّر شوند و اگر در مشرق اهل مغرب از عفونت آن متأذّی گردند

و این یک نوع عذاب است وآخر و عذاب دیگر من شکله از مثل عذابها که گوناگون باشد ازواجٌ انواع گوناگون از عذاب

اهل طغیان ... اگر انواع مختلفه بود در شدّت عذاب دائم باشند یکی از دیگری ... اولاد ... جمع ... کفّار را ... تا آنکه

بروند ... ایشان را ... در دوزخ داخل کرده‌اند ... که در عقب ایشان فرزندان و خادمان و اتباع ... گویند که هذا فوجٌ این

گروهی‌اند مقتحمٌ درآینده و در دوزخ معکم با شما لا مرحباً بهم هیچ مرحبا مباد مر ایشان را و ... جای ... تنگ ... انّهم

صالوا النار بدرستی که ایشان درآینده‌اند در آتش دوزخ چون اتباع از متبوعان این کلمه بشنوند قالوا گویند بل انتم بلکه شما سزاوارتر

بگویند در حق شما گویند که لا مرحبا بکم که مرحبا مباد شما را که هم ضال بوده‌اید و هم مضل انتم قدمتموه شما فرا پیش کردید عذاب آتش را مرحبا لنا برای ما
مر او آن کفر شما الزام کرده‌اید ما را بر عقاید باطله و اعمال قبیحه که موجب عذاب و عقاب و سبب اغوا و ضلال شما بوده‌اند و از آنهم فبئس
القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ و در حدیث آمده که آتش دوزخ بر دوزخیان تنگ شود چنانکه تنگ فرا گیرد چون آهن نیزه که نیزه را
تنگ گرفته و بآن چسبیده بود از آن زبان نفرین ایشان گشوده قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من قدم لنا هذا هر که پیش داشت
برای ما هذا این عذاب یعنی سبب آمد ما را کافر ضلالت فزده پس زیاده کن او را عذابا ضعفا عذابی دو باره فی النار در آتش دوزخ
یکی بجهت ضلالت و دیگری بسبب اضلال آورده‌اند که صنادید قریش چون ابو جهل و ولید بن مغیره و غیر آن هر گاه که اهل ایمان را چون عمار و صهیب
و خباب و بلال را میدیدند سخریه میکردند ایشان را از اراذل مردم میشمردند و از اشرار مردمان و اوایل هم کنم که در دوزخ در آیند و ایشان را
نه بینند و در جستجوی ایشان مشغول شوند که قالوا و گویند با یکدیگر که ما لنا لا نری چیست ما را که امروز نمی‌بینیم رجالا مردانی را که
کنا نعدهم بودیم که در دنیا می‌شمردیم ایشان را من الاشرار از جمله بدکاران از امام محمد باقر علیه السلام روایت که شیعیان خود گفت که مراد
از کفار از رجال در این آیه شما میدید که گفته که کفار هیچکدام از شما در آتش دوزخ نخواهند دید و نبود از ایشان بسیار گشته و اهل ایمان را بر
سرزنش خود گفته گویند اتخذناهم سخریا آیا فرا گرفتیم ایشان را در دنیا از اهل سخریه جز آنکه ایشان را استهزا و سخریه میکردیم
ام زاغت آیا ایشان در دوزخ اند اما که دیده‌اند زاغت عنهم الابصار از ایشان دیده‌های ما چشم ایشان نمی‌یابند در آنها را
آن کرده شود شما نیاد و عفات است کفانی باشد لازم شوند با ایشان در دوزخ گفته چون ایشان بفرمایند ان ذلک بدرستی که آنچه گفته
از احوال دوزخیان و اقوال ایشان لحق هر آینه راست و درست تخاصم اهل النار جدال و نزاع کردن اهل دوزخ با یکدیگر
و اجوابی ایشان و بعد از آن خطاب بحضرت رسالت پناه علیه و آله میکند و میگوید قل بگو ای محمد مر کافران را انما انا جز این نیست که من مر شما را منذر
بیم کننده‌ام از معاصی و ترساننده از عقاب الهی و ما من اله و نیست هیچ خدای که سزاوار پرستش باشد الا الله مگر خدای یکی الواحد که تنها
در ذات و صفات بی شرکت قبول نکند و کثرت در وحدت او راه نیابد القهار قهر کننده بر همه بی قدرت کامله و شکننده متکبران و جباران رب
السموات و الارض آفریننده کار آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه میان آسمانها و زمینهاست از جن و انس و سایر حیوانات و نباتات ملکی هم عالم
زان و دست العزیز غالب بر عذاب کافران که هرگز مغلوب نشود و در آن الغفار آمرزنده گناه هر که با و التجا نماید از عاصیان اهل ایمان قل
بگو ای محمد این جماعت را هو آنچه مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال آخرت و آنچه میگویم از دعوی رسالت و بیان وحدت حضرت عزت
نبأ عظیم خبری بزرگست و امر خطیر انتم شما از فرط غفلت و جهالت عنه معرضون از آن روی گردانیده‌اید و آن تکذیب کنندگان
ما کان لی نبود مرا قبل از این زمان من علم هیچ دانشی بالملأ الاعلی بکلام کرده برترینی ملائکه و آدم و ابلیس که ساکنان آسمان بودند چه بلند ترین
جهان بود اذ یختصمون وقتی که گفت و شنید میکردند بسبب ملائکه که گفتند اتجعل فیها قایل میشدند و آدم که تنبیه بر فضیلت خود میکرد که انبئونی
باسماء هؤلاء و ابلیس استناع بسجده بقول انا خیر منه طی سخن گشته پس دعوی نبوت من دلیلی از این روشن نیست که اگر قصه ملأ اعلی را من میگویم بر وحی
و کتب متقدمه مذکورست بمطالعه کتابی و الیکه آن از استادی پس از این معلوم میشود که این قصه از عالم قدس بواسطه جبرئیل بمن رسیده ان یوحی الی

وحی کرده نمیشود بسوی من اِلّا اَنَّما اَنا نَذیرٌ مُبینٌ مگر آنکه من بیم کننده ام آشکارا و ایشان را از طریق ضلالت رهاننده

بنور هدایت و رهنمونی کنم و از وادی جهالت بسر منزل موقف رسانم و بعد از اجمال اختصام خواست تفصیل اختصام ابلیس کند از سجود و گفت یاد کن

اِذْ قالَ رَبُّکَ یاد کن ای محمد که چون گفت پروردگار تو لِلْمَلائِکَةِ مر جمیع فرشتگان را اِنّی خالِقٌ هر آینه من آفریننده ام بَشَراً آدمی که ظاهر

او باشد مِنْ طینٍ از گل مراد آدم است علیه السلام فَاِذا سَوَّیْتُهُ پس چون تمام کردم خلقت او را و بیارایم صورت زیبا در او کنم

وَنَفَخْتُ فیهِ و بدمم در وی مِنْ رُوحی از روح خود [illegible] تعظیم و تکریم آدم علیه السلام [illegible] آدم رفع ...

در آورم و او را زنده گردانم فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید برای او ساجِدینَ در حالتی که سجده کنندگان باشید از روی تبجیل و تکریم او

... فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان تمام مر آدم را علیه السلام همگی از

ایشان ... اِلّا اِبْلیسَ اسْتَکْبَرَ مگر ابلیس که بزرگی کرد ... از سجود ... وَکانَ و بود ...

مِنَ الْکافِرینَ از گروه کافران ... قالَ گفت حق سبحانه یا اِبْلیسُ ما مَنَعَکَ ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا

اَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِما خَلَقْتُ مر آنچه را آفریده ام بِیَدَیَّ ... خود ...

... اَسْتَکْبَرْتَ آیا تکبر کردی ... اَمْ کُنْتَ

مِنَ الْعالینَ آیا هستی از جماعتی که ...

... قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ

من بهترم از آن مخلوق زیرا که خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ آفریدی مرا از آتش ... وَخَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ و آفریدی او را از گل

... قالَ فَاخْرُجْ مِنْها گفت پس بیرون رو ... فَاِنَّکَ

رَجیمٌ ... وَاِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی ...

اِلی یَوْمِ الدّینِ تا روز جزا ...

... قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنی

... اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ ... قالَ ... فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ

... اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ...

... قالَ فَبِعِزَّتِکَ ...

لَاُغْوِیَنَّهُمْ ... اَجْمَعینَ ... اِلّا عِبادَکَ مِنْهُمُ ... الْمُخْلَصینَ ...

... علیهم اجمعین

بعد از آن جمیع ... در جواب او فرمود که فَالْحَقُّ پس منم خدای که حکم نه باطل وَالْحَقَّ و راستی و درستی از غیب أَقُولُ میگویم درست و راست
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از جنس تو یعنی از نوع شیاطین وَمِمَّن تَبِعَكَ و از آنها که پیروی تو کرده باشند
مِنْهُمْ از آدمیان أَجْمَعِينَ همه ایشان بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر خود که قُلْ بگوی ای محمد کفار مکه را مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ نمیطلبم شما
بر تبلیغ رسالت و ادای وحی و هدایت شما براه حق مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی یعنی مالی که کسب آن میجوید وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ
الْمُتَكَلِّفِينَ از جمله تکلیف کنندگان یعنی از جماعتی که آنچه در ایشان نباشد و اهلیت آن نداشته باشند از خود ظاهر کنند و شما میدانید
که من هرگز دعوی چیزی نکرده‌ام که نبوده‌ام و نموده پس از سر تحقیق میدانید که إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای سبحانه
لِلْعَالَمِينَ مر جمیع آدمیان را از جن و انس در کشف آداب که مکلف‌اند از علامت یک الحمد ... کنند اگر که برتر ... حرم اگر فراگیرند
چیزی که معهود نباشد که بر آن برسد ... بعد از آن از روی تهدید خطاب بکفار میکند و میگوید که وَلَتَعْلَمُنَّ
البته خواهید دانست نَبَأَهُ خبر قرآن و صدق آنچه در حق است از وعده و وعید یا عالم شوید بصدق خبر محمد بَعْدَ حِينٍ پس از هنگامی که وقت
مرگ است یا روز قیامت و یا وقت ظهور اسلام که آن روز بدر است سورة الزمر ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کند که هر که سوره الزمر بخواند حق تعالی امید او را از رحمت خود منقطع نگرداند و ثواب خائفین و خاشعین در نامه عمل او ثبت کند و از امام جعفر
صادق علیه السلام نقلست که هر که سوره الزمر قرائت کند حق تعالی شرف دنیا و عقبا او عطا فرماید و او را بی مال ... غالب گرداند در روی
که هر که او را ببیند هیبت و سطوت او در دل او نشیند و اگر چه او را عشیره نباشد و بدن او را بر آتش دوزخ حرام
گرداند و هزار شهر در بهشت برای او بنا کند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حور بسم الله الرحمن الرحیم
تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم مِنَ اللَّهِ از جانب خدای تعالی است الْعَزِيزِ که غالب است بر خلق در
جمیع احوال متعال از شبه و مثال الْحَكِيمِ دانا در همه افعال و اقوال إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ
بسوی تو این کتاب را که قرآنست بِالْحَقِّ براستی و درستی نه بباطل و کجی یعنی بسبب اثبات حق و اظهار احکام معبود مطلق فَاعْبُدِ اللَّهَ
پس پرستش کن خدای را مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ در حالتی که پاکیزه کننده باشی برای او الدین پرستش را ظاهر خطاب متوجه بحضرت رسالت است و از روی
حقیقت مراد امت است یعنی ای امت مرحومه طاعت خود را از شرک و ریا پاک دارید أَلَا لِلَّهِ بدانید که خدای راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستش
پاک از شرک یعنی سزاوار اوست که طاعت او خالص باشد از ریا و شرک زیرا که متفرد است در الوهیت و یکتا در مرتبه ربوبیت پس از آن تهدید
اهل شرک میفرماید که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفته‌اند مِن دُونِهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایانی که هستی ایشان
از حقیقت زعم معبودیت نیست در حق ایشان از ملائکه و عیسی علیه السلام و عزیر و شمس و قمر و شجر و حجر و غیر آن و میگویند باعتقاد باطل که مَا نَعْبُدُهُمْ
نمیپرستیم ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را إِلَى اللَّهِ بسوی رحمت خدای زُلْفَىٰ نزدیک گردانیدنی یعنی پرستیدن ما ایشان را
از جهت آنست که شفاعت ما کنند و بسبب آن مقرب درگاه الهی شویم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای تعالی حکم کند بَيْنَهُمْ میان مشرکان
و اهل اعتقاد در روز معاد فِي مَا هُمْ فِيهِ در آنچه که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و ظاهر سازد بطلان همه ... عای

هر یک از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان آنکه معبود او خصمت و غیر آن باطل پس حق سبحانه حکم کند میان ایشان در روز موعود و باز نماید به

مشرکان راه نجع امر کنند إِنَّ اللَّهَ به درستی که خدای تعالی لَا يَهْدِي راه نماید براه حق اهل اینها حکم کنه بهشته او با لطف کلمه حجت ابرار

و تعمیم کفر او وجود دیکیس و قدرت و عقل و لعب ادله پس در وادی ضلالت بگذارد مَنْ هُوَ آنکه او کَاذِبٌ دروغ گوست در دعوی شرکا

كَفَّارٌ ناسپاس بر نعم حقیقی خود که منکر وحدانیت اوست پس کذب او دعوی کند که میگویند که ملائکه بنات الله اند و مسیح ابن الله

و عزیر ابن الله سفر مایه لَوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای تعالی بر سبیل فرض أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه اهل شرک دعوی

میکنند و کمان میبرند لَاصْطَفَى هر آینه برگزیدی مِمَّا يَخْلُقُ از آنکه می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه خواستی غیر از وهم بوجودی نیست که مخلوق او

و لیکن چنین میان والد و مولود جنسیت شرطست و مخلوق را مماثلت با خالق نیست پس منزه سُبْحَانَهُ پاکست او از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ

اوست خدای یگانه الْقَهَّارُ قهر کننده و درهم شکننده جمیع جبابره را و بعد از آن کیفیت تنزیه نفی احتیاج از بیک سفر با میفرماید که خدای تعالی

کرد قدرت کامل خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمین بِالْحَقِّ براستی نه باطل و بازی بلکه آفرید آنها را چه منفعت هر آرا با رقه لست با دران

تفکر کننده دربی معرفت او میرسند يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در می آورد شب را عَلَى النَّهَارِ بر روز به پوشد ظلمت شب نور روز را وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ

و در می آورد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب تا بپوشد ضیاء روز ظلمت شب را پنهان میکند و بنماید کم میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

و رام کرد آفتاب و ماه را و جاری ساخت ایشان را بر یکرای كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان میرود در فلک خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نامبرده

و وقتی معین که منتهی دور اوست در سیر هر روز یا هر ماه یا هر سال یا وقت انقطاع سیر او که روز قیامتست أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ آگاه باش که اوست غالب بر همه

چیزها و جمیع ممکنات مغلوب اویند الْغَفَّارُ آمرزنده گناه و جحد شرک و معصیت بندگان از بنی آدم و بعد ازین تعمیم خَلَقَكُمْ

آفرید شما را ای فرزندان آدم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از تنی تنها که آدمست ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا پس آفرید ازان نفس از پهلوی چپ او از قصیر او

زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا چون ایجاد ایشان و اضافه زوج در آن اعظم نعمتست از جهت ابقا نوع آن نمود و بعد ازان نوع دیگر از نعم یاد کرده

فرمود که وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد آب را که سبب نبات است که کل حیوانات باشد و بعد ازان آفرید لَكُمْ برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهارپایان ثَمَانِيَةَ

أَزْوَاجٍ هشت جفت از گاو یک نر و یک ماده از شتر و گاو و میش و بز نیز یعنی آنست که حق تعالی این هشت جفت را از بهشت بزمین

فرو فرستاده و بعد ازان تفصیل خلق بنی آدم میفرماید يَخْلُقُكُمْ می آفریند شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ

آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و علقه را مضغه پس ازان استخوان و بعد ازان گوشت بروی میپوشاند فِي ظُلُمَاتٍ

ثَلَاثٍ در سه تاریکی که ان ظلمت مشیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطنست ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ آنکه این همه میکند خداییست که پروردگار شماست

لَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهی مطلق بر همه مخلوقات لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بحق مگر او فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس کجا گردانیده

میشوید از راه حق که توحیدست و میل بشرک میکنید با وجود این دلایل روشن إِنْ تَكْفُرُوا اگر کافر شوید ای اهل مکه با کفران نعمت او کنید

فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ پس به درستی که خدای تعالی بی نیازست عَنْكُمْ از ایمان یا از شکر گذاری شما پس کفر و کفران شما ضرر با و نمیرساند بلکه ضرر آن بشما

راجع خواهد شد وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ و نمی پسندد مر بندگان خود را کفر و کفران را مر آن شما را چه آن منشا ضرر عباد است و این قبیحست

وَإِنْ تَشْكُرُوا و اگر سپاس داری کنید بر حسب ایمان و غیر آن یَرْضَهُ لَكُمْ بپسندد آنرا از برای شما زیرا که شکرگزاری سبب مزید نعمت است وَلَا تَزِرُ

وَازِرَةٌ و برندارد هیچ نفسی که بردارنده بار گران خود است وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گران نفس دیگر را یعنی هیچکس بگناه دیگری ماخوذ نشود در آن عدوانی

عمل بلکه هر کس بواسطه گناه خود نه بگناه غیر خود ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ جای بازگشت شما یعنی مرجع شما

بسوی ثواب فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده اید که در دنیا میکردید إِنَّهُ بدرستی که او عَلِيمٌ بِذَاتِ

الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینهاست از اسرار و خفیه پس چگونه اعمال از وی پوشیده شود او آگاه است از عتبه بن ربیعه یا ابو حذیفه ملیکه که

شده بجهه آیت اثبات کرده ترک بت پرستی کرد و چون بلا نعمت بدل شد مبتلا شد بت پرست گشت و مردمان را اضلال کرد خطاب این آیه استشهاد

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون رسید آدمی را یعنی عتبه را یا ابو حذیفه را ضُرٌّ ضرری از مرض و قحطی و شدت و فقر که از انواع است دَعَا

رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ در حالتی که بازگردنده است بسوی او و استغفار نماینده بدرگاه او و ترک کننده عبادت غیر او

ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون عطا فرمود و بخشید او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزد خود یعنی آن بلا را بنعمت بدل کرد و آن نعمت

و آن منور کننده نَسِيَ فراموش کرد مَا كَانَ آنچه بود آن ضرری اگر بوده یَدْعُو إِلَيْهِ که میخواند خدا را بسوی او مِنْ قَبْلُ

پیش از وصول آن نعمت وَجَعَلَ لِلَّهِ و گردانید برای خدا أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی در عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه گرداند

مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدا که طریق اسلام است قُلْ بگو ای محمد این کافر و جاحد را از روی تخویف تَمَتَّعْ برخوردار باش بِكُفْرِكَ

بکفران خود قَلِيلًا در زمان اندک که دنیاست چه آن در جنب آخرت در ایام سخت محقر است در این زمان چون متمتع شوی نعمت خدا که عقوبت

زوال خواهد یافت بعد از آن إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از جمله ملازمان دوزخ خواهی بود و از اهل سعیر و عذاب الیم پس آیا این

کافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ یا آنکسی که او قَانِتٌ است دعا کننده است یا بر پای نماز یا مداوم است بر عبادت آنَاءَ اللَّيْلِ

در ساعتهای شب از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که مراد از این تهجد است که در نماز شب قنوت خواند سَاجِدًا در حالتی که سجده کننده است مر خدا را

وَقَائِمًا و قیام نماینده یعنی گاهی در نماز سجده کند و گاهی بقیام مشغول شود يَحْذَرُ الْآخِرَةَ ترسد از عذاب آن سرای وَيَرْجُو و امیدوار است

رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آمرزگار خود را یعنی با وجود کثرت طاعات و عبادات ترسد و دل میان خوف و رجا و هیچکدام بر دیگری ترجیح نمی نهد

چنانکه در حدیث آمده که اگر خوف مؤمن با رجای او وزن کنند هر دو مساوی یکدیگر باشند و هیچ یک بر دیگری راجح نباشد چه رجحان رجا باعث

ایمنی از عذاب است و ترجیح خوف باعث نومیدی از رحمت و هر دو مذموم اند در حضرت عزت قُلْ بگو ای محمد بکفار از روی توبیخ و انکار

هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر است الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانکه میدانند دلایل توحید را و بوحدت او متیقن اند وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و آنانکه علم ندارند

بیکانگی او و از سر جحود و عناد بای ار مکنای بیکانگی کفر نصای یکانگی خدای منهند إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر شوند بآیات و دلایل

و آیات أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول خالصه از شوب اوهام از صادق علیه السلام مرویست که فرمود الَّذِينَ يَعْلَمُونَ در شان ما است

وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ دشمنان ما و اولو الالباب شیعیان ما یس ما ئیم که بکلیه علم قرین و بزینت دانش محلی ایم و دشمنان ما از جواد دانش

جهالت سلوک نموده اند و در راه ضلالت و مجاری جحود و شیعیان ما از حد بعقول صافیه راه حق را از باطل ممتاز کرده و بهدایت ما متمسک و بطریق مستقیم

و مرادات قویم کرده‌اند در خبر است که حضرت امیر صلوات الله علیه شبی با قنبر در کوچه کوفه میرفت بسرای رسیدند که کسی این آیه میخواند که اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ سا
جِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قنبر گوید من از آن توقف کردم و امیر المؤمنین بگذشت چون پاره راه رفت باز گشت مرا گفت ای قنبر حال العباده کیستم یا امیر المؤمنین
آواز حزین از آنجا بگوش من میرسد فرمود ای قنبر خواب کردن از یقین بهتر است از عبادت از شک من از این تعجب کردم و در اسرار آن کردم و نگذشتم
روز دیگر آنجا رفتم سرای منافقی بود گفتم یا امیر المؤمنین توجه داشتی که آواز منافق و مود که راعی [illegible] بر حال آن شد علیم بجایت علوم اسرار [illegible]
خطاب که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که قُلْ بگو ای محمد اهل ایمان که حق تعالی میفرماید که یا عِبادِیَ ای بندگان من الَّذِینَ آمَنُوا آن بندگانی که گرویده‌اند
بوحدت من و بنبوت تو و تصدیق کرده‌اند اتَّقُوا رَبَّکُمْ بترسید از پروردگار خود بلزوم طاعت و فرمان و دوری از معصیت لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا آنانرا
که کرده‌اند کردارهای نیکو فِی هذِهِ الدُّنْیا درین جهان یا آن مجموعه از خود و از دادن تعدیات واجبه و سنده حَسَنَةٌ مثوبت نیکو است در آخرت
بعد از آن بجهت مبالغه در [illegible] سیفرماید وَ اَرْضُ اللهِ واسِعَةٌ و زمین خدای فراخ است یعنی اگر نتوانید که در وطن خود باعمال حسنه و [illegible]
بطاعت و عبادت مشغول شوند و اظهار شعار اسلام کنند باید که از آنجا مهاجرت کنند و جای که در آن اسلام [illegible] بعبادت خدا مشغول گردند
و هجرت از وطن خود و ترک نان و ملازمه غربت رفتن موجب مشقت عظیم است از جهت تسلی آن [illegible] این دلالت میفرماید که اِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ
جز این نیست که تمام و کمال داده میشود به صبر کنندگان و مهاجرت و مفارقت و وطن اَجْرَهُمْ مزد ایشان بِغَیْرِ حِسابٍ بی‌شمار یعنی از بسیاری
نوان ممکن نباشد شمارده آن [illegible] روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام بعیادت امام حسن رفتم امیر المؤمنین فرمود که یا [illegible]
[illegible] الجنة که خود [illegible] بعد از آن فرمود [illegible] چون [illegible] فرمود که شنیدم از جد خود رسول خدای که [illegible]
کرد بهشت درختی که [illegible] البلوی [illegible] و [illegible] اهل بلا کرده‌اند و نصب نکنند از برای ایشان ترازوی اعمال و نشر نکنند برایشان دیوان
اعمال بلکه [illegible] صبر [illegible] بر ایشان [illegible] سازند بعد از آن این آیه تلاوت کرد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و [illegible] از امام جعفر
صادق علیه السلام همین حدیث را از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود که روز قیامت نصب ترازوی عمل کنند برای اهل نماز و صدقه
و حج پس جزای اعمال ایشان تمام و کمال بایشان دهند و از برای طایفه اهل صبر میزان نصب نکنند و دیوان نگشایند بلکه [illegible]
رحمت برایشان فرو ریزند و کار بایشان بجائی رسد که اهل عافیت که در دنیا مانند و اذیتی مبتلا نبوده باشند تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان در دنیا
بمقراض پاره پاره کردندی تا امروز با اهل بلا در قرب درجه سلوک نمودندی در خبر است که روز قیامت جماعت غازیان را بینند که در دنیا شهادت [illegible]
بخون آغشته [illegible] چون [illegible] جماعتی را بینند [illegible] بهشت شتابند گویند خداوندا ما فرزند امام [illegible] کردیم و [illegible]
ساختیم [illegible] اینها [illegible] رسیدند [illegible] آیه که [illegible] در روزی صد بار [illegible] ابتلا و [illegible] امتحان کشته [illegible]
[illegible] نمیرسید [illegible] که کفار مکه حضرت رسالت را گفتند ترا چه بر آن داشت که [illegible] این [illegible]
[illegible] از [illegible] این آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد مر کافران مکه را که اِنِّی اُمِرْتُ بدرستی که من امر کرده شده‌ام اَنْ اَعْبُدَ اللهَ
باینکه پرستش نمایم خدای تعالی را مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ در حالتی که خالص کننده باشم برای او دین از لوث شرک [illegible] مامورم [illegible] موحد باشم [illegible]
وَ اُمِرْتُ و فرموده شده‌ام باخلاص [illegible] لِاَنْ اَکُونَ [illegible] اَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ اول گردن [illegible] این [illegible] در دنیا و [illegible]

از جاهی که ایشان بدان پیچیده اند دعوت کنیم قُل بگو ای محمد مر این کفار را که در صدد آن شده اند که مرا از دین بگردانند اِنّی اَخافُ به درستی که من میترسم اِن عَصَیتُ رَبّی
اگر نافرمانی کنم پروردگار خود را بتوجه بطرفی توجیه بگذارم و دین شما را اختیار کنم عَذابَ یَومٍ عَظیمٍ عذاب روزی که بزرگ است یعنی روز قیامت
کرده ام اول عظیم است قُل بگو ای محمد مر آن مشرکان را که اَللهَ اَعبُدُ خدای تعالی را میپرستم و بس مُخلِصاً لَهُ دینی در حالتی که پاک کننده ام
دین خود را از شرک و طاعت خود را از ریا فَاعبُدوا پس پرستید ای مشرکان ما شِئتُم مِن دُونِهِ آنچه خواهید بجز از خدا از بتان و غیر آن این آیه
به آیت السیف منسوخ شد مشرکان چون از شنیدن این کلام نومید شدند که پیغمبر ایشان از سبیل ایشان برگردد گفتند ای محمد زیان کردی که کیش آبا و اجداد
ترک دادی و نه هیچ بهره از آن بردی این آیه آمد که قُل بگو ای محمد اهل شرک را که اِنَّ الخاسِرینَ به درستی که زیان کاران اَلَّذینَ خَسِروا آنانند که زیان
کردند اَنفُسَهُم در نفسهای خود وَاَهلیهِم و در کسان خود یَومَ القِیامَةِ روز قیامت چه ایشان از نفس خود نفع نگیرند و از اهل خود برخورداری نگیرند
همانکه در دنیا چنانکه ایشان را از هم متفرق سازد و گویند خسران ایشان بدین جهت است که نفسهای خود را آرزو در طیبات جنت و اهل خود را
که ایشان اولیاند در آن وای هنگام نه از نفس خود منتفع شوند و نه از اهل ایشان بود دال است بر آنکه ایشان هر دو زیان کرده اند اَلا ذلِکَ
بدانید که آن زیان که گفتیم هُوَ الخُسرانُ المُبینُ آن زیان ظاهر و هویداست که هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُم مر آن اهل خسران را است
مِن فَوقِهِم ظُلَلٌ مِنَ النّارِ از زبر ایشان سایه ها از آتش وَمِن تَحتِهِم ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایه ها یعنی طبقه دیگر که در درک
زیرتر از ایشان باشند که منافقان از جمله اهل نفاق در اخیر درکات جحیم خواهند بود و اهل کفر زبر ایشان و این آتش که زیر ایشانست
طبقهای آتش که زیر ایشان باشد و سایهای که بر طبقه آتش سوزان ذلِکَ آن صفتی که وصف کرده شد یُخَوِّفُ اللهُ بِهِ می ترساند خدای تعالی عِبادَهُ
بندگان خود را بکیفیت رحمت و لطف خود در ایشان تا بپرهیزند از آن آتش یا عِبادِ ای بندگان من چون عقوبت جهنم
و عقوبات فَاتَّقونِ پس بترسید از من آورده اند که در زمان جاهلیت زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابوذر غفاری زبان به کلمه طیبه
لا اله الا الله گشوده و عفت و نام بوحدت الهی اعتراف کرده و از کیش آبای خود تبرا نموده بودند حق تعالی در شأن ایشان این آیه فرستاد که وَالَّذینَ اجتَنَبُوا
الطّاغوتَ و آنانکه اجتناب کردند از شیطان که در غایت طغیان است و عبادت و سایر آنچه معبودات دین اند یعنی دور شدند اَن یَعبُدوها از آنکه
پرستند آنها را و تبعیت آنها کنند وَاَنابوا اِلَی اللهِ و باز گشتند بسوی خدا و از سر یقین روی دل بکتاب او آوردند لَهُمُ البُشری مر ایشان راست مژده
ثواب و آن با در حین حیات بر زبان پیغمبران داده و وقت موت بر زبان فرشتگان بعد از ممات بکلام الهی در خول جنان خلاصه سخن آنکه ایشانی که مجتنب شده
از عبادت هر چه جز حضرت الهی اند ایشانرا است فَبَشِّر عِبادِ پس مژده ده بندگان مرا اَلَّذینَ یَستَمِعونَ القَولَ آنانکه می شنوند گفتار را
فَیَتَّبِعونَ اَحسَنَهُ پس پیروی میکنند نیکوترین آنرا عمل میکنند بآن قولی که اول ترکی و اصوب نزدیکتر است و سعی کنند که اتباع قولی کنند
که احسن اکبر است که مرزبانان از طاعات و عبادات آورده اند و بعضی از اکابر چنین فرموده اند که هر گاه در زمانه ها یکی آشکار و دیگری پنهان
بشنیدن در آن و دیگری که مکرده از آن در خود ... احسن محالت کردن با جاعی که تبعیت احسن کلام کنند و آنکه بشنوند او امر و نواهی را احسن امر را
اختیار کنند همانکه اختیار کنند قصاص که افضل از آنست که فقی که آن وان تعفوا اقرب للتقوی و تبعیت صدقه خفیه کنند که افضل است از صدقه علانیه
که آن تبدو وان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و بر همین قیاس تا به محکم شوند چون منسوخ و عزیمت را اختیار کنند چون رخصه اُولئِکَ آن گروه

کرد این سخنان شنوند الذین هدیهم الله آنانند که راه نموده است خدای ایشان را بقبول کلمات وی آن نهدی شده و طریق صواب که راه حق و صول است
بحق یافت اختیار نموده‌اند و اولئک هم اولوا الالباب و ایشانند که صاحبان عقول صحیح‌اند از شائبه وهم سده و تخیلات باطله که از شوائب
شیطانی ناشی میشود پس سبیل ... افمن حق علیه کلمة العذاب آیا کسی که واجب شده بر وی وعید که مقولات ... الیوم قول
لاملئن جهنم تا آخر و حدیث هؤلاء اهل النار ولا ابالی تا حین که مستوجب جان و سزاوار رضوان است ... که مستحق عقوبت است هرگز
مثل کسی باشد که سزاوار رحمت است افانت تنقذ من فی النار آیا تو ای محمد برهانی آنرا که در دوزخ باشد یعنی کسی که بوسیله ادخال ایمان در قلوب
ایشان ایشان را از عذاب برهانی پس عدم قبول ایمان از جانب نفس ایشان است و بر تو حرجی لازم نمی‌آید چه بر تو همین تبلیغ است و بس از ابن عباس مروی است
این آیه در شان ابولهب است و ابن شعبه بود از ذکر وعید دیان وعده میفرماید لکن الذین اتقوا ربهم لکن آنانکه پرهیز نمودند از عذاب پروردگار خود بوسیله
قبول ایمان و کسب طاعت لهم مر ایشان راست در بهشت غرف غرفها منزلهای بسیار بلند من فوقها از بالای آن غرفها غرف غرفهای دیگر بلند تر
مبنیة که بنا کرده و مستحکم گردانیده شده است از قصور و ابراج تجری من تحتها الانهار میرود از زیر آن غرفها جویهای بهشت که وعده داده شده است
این غرف و انهار اهل ایمان وعد الله وعده داده خدای وعده حتمی است لا یخلف الله المیعاد خلاف نمیکند خدای وعده خود را چه وعده او البته محقق
الوقوع باشد و تخلف آن از قبیل محال ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون اهل بهشت در آیند از بالای سر خود
غرفها ببینند که ... آن و آن غرف چون ... آسمان و اهل آن بمثابه ستارهای درخشنده که ... آسمان نازل
باشند ... اهل این مراتب و درجات عالیات ... توحید و برهان دلائل وحدت ... الم تر آیا نمی بینی خطاب
بحضرت است و مراد جمیع مکلفین و استفهام برای تقریر است ... ان الله انزل که خدای فرو فرستاد من السماء از آسمان
از ابر ماء آبی یعنی آب باران فسلکه پس در آورد آن آب را ینابیع فی الارض در چشمهای تابع و کاریزهای جاری که در زمین است ثم یخرج
به پس بیرون می‌آرد از آن زرعا کشت زار مختلفا الوانه که گوناگون است رنگهای آن از حمرت و خضرت و بیاض و صفرت ... و گونه
مراد الوان اصناف و اجناس مختلف است چون گندم و جو و برنج و کنجد و غیر آن ثم یهیج پس خشک میشود آن زرع بعد از خضرت و نضارت
فتریه پس می‌بینی آنرا مصفرا زرد شده پس از طراوت و تازگی آن ثم یجعله پس میگرداند خدای آنرا حطاما ریزه ریزه و شکسته خورد
و شکسته ان فی ذلک بدرستیکه در انزال باران و اخراج زرع مختلف آن و ... لذکری هر آینه تذکری است لاولی الالباب
مر صاحبان عقول سلیم ... در آن تفکر نمایند و عارف شوند بصانع محدث و قدرت او ... اموال دنیوی ... آن زرع ...
... و شکسته ... زوال ... بلوث اوهام ... تفکر ... عارف شوند بوجود ...
... افمن شرح الله آیا پس کسی که گشاده کرده است خدای صدره سینه او را ... للاسلام برای قبول اسلام
... قوت عقلیه ... و ... الطاف ... سینه او ... از قبول حق ...
و انکار ... پروردگار ... صلی الله علیه و آله ... که خدای تعالی ...
... ایمان ...

از وی ذکر کرده‌اند اسلام بمعنی کفر باشد آنچه میان این دو بود نیز امر قبیل است فهو علی نور پس او کسی که سینه او فراخ است و دل او وسیع از برای قبول ایمان علی نور
بر روشنی معرفت بر او از صدق بالیقین و بصیرت من ربه از پروردگار خود ابن مسعود روایت کرده که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله این آیه
قرائت فرمود ما گفتیم انشراح صدر بچه صورت میشود فرمود نور معرفت الهی است در دل بنده مؤمن در وجهی که دل او مسلم و روشن و فراخ گردد گفتیم یا رسول الله
علامت آن چیست فرمود آنکه بنده بالکلیه از سرای غرور بگذرد و توجه تمام نماید بتهیه اسباب دار خلود و پیش از نزول مرگ مستعد آن شود و در بعضی تفاسیر آورده‌اند
که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و عمار یاسر رضی الله عنه و [illegible] کمال معرفت و یقین آنحضرت است که قائل این کلمه
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا [illegible] ابو لهب و فرزندان او [illegible] که ایشان [illegible] فویل پس وای و بلا و [illegible] دوزخ
یا شدت عذاب و سختی للقاسیة قلوبهم مر جماعتی راست که سخت است دلهای ایشان من ذکر الله از جهت یاد کردن خدای که کلام توحید است [illegible]
[illegible] آن یاد کرده شود [illegible] آن زیاده میکردد [illegible] دلهای ایشان [illegible] الی رجسهم [illegible]
از [illegible] میکردند از [illegible] اولئک آن گروه سنگدل فی ضلال مبین در گمراهی هویدا [illegible] ضلالت [illegible]
[illegible] ابی سعید خدری از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که حاجت از نرم دلان امت من طلب کنید که خدا رحمت در دلهای ایشان
وضع کرده [illegible] طلب حاجت مکنید که حق تعالی غضب و خشم خود [illegible] این [illegible] کرده [illegible] که خدای رحمت دارد
هر دلها [illegible] و بعضی [illegible] و لطایف [illegible] کنند و [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] خواب [illegible] مالک دینار [illegible] که حق تعالی هیچ [illegible] خشم [illegible] آن اولم
[illegible] عرض کرده [illegible] اسیار [illegible] شده [illegible] آن [illegible] سختی [illegible]
مبدل شود [illegible] الله نزل خدای [illegible] احسن الحدیث نیکوترین سخنی را
کتابا متشابها [illegible] آن [illegible] بعضی است در [illegible] و نظم [illegible] و [illegible]
و دلالت بر اعجاز [illegible] آن [illegible] و دنیوی و اخروی [illegible] بعضی [illegible] آن [illegible] کلام [illegible]
مثانی [illegible] امر و نهی و وعد و وعید و مواعظ و نصایح [illegible] تقشعر [illegible]
و وعد و وعید [illegible] و عقاب [illegible] و [illegible] و غیر آن و [illegible] میکردد [illegible] و بلکه هر چند
بیشتر خوانده میشود ذوق تلاوت آن زیاده میکردد و فایده تکرار آن [illegible] از ذکر وعد و وعید و موعظه [illegible] آن تکرار
نباشد در [illegible] حضرت رسالت [illegible] مرتبه مواعظ و [illegible] تکرار [illegible]
میفرمود [illegible] آن [illegible] میکردد [illegible] صفات [illegible] تقشعر منه [illegible]
خوف و عیدی که [illegible] میشود [illegible] جلود الذین یخشون ربهم [illegible] از عذاب پروردگار خود ثم تلین
پس نرم میشود و آرام میگیرد جلودهم و قلوبهم [illegible] و دلهای ایشان الی ذکر الله [illegible] آیات رحمت و مغفرت
[illegible] و دلهای ایشان نرم میشود [illegible] آیات وعید طاری شده [illegible] زایل میکردد و از ابن عباس [illegible] المطلب [illegible]

که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که هرگاه بنده را پوست بدن از ترس خدا بلرزد گناهان او چنانکه برگ خشک از درخت بریزد ریخته میشود و از ابی بن کعب نقلست
که گفت روزی نزد رسول صلی الله علیه وآله بودم و او بقرآن خواندن مشغول بود در اثنای آن حبیبی [illegible] آیه فرمود غنیمت دانید دعا کردن را در آن وقت که پوست بدن
خواهد چه رقت رحمت الهیست و نکات از عقوبت آنچه جدا نمیشود بر زمین افتاده از گناهان کسی را که پوست او بلرزد و از اصحاب نقلست که قرآن را چگونه بود
گفت چنانکه خدای تعالی وصف ایشان کرده پوستهای ایشان و اعضای ایشان لرزان میشد و ایشان گریه میکردند و چون قرآن میشنودند می افتادند و بیهوش میشدند
گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این فعل اهل کتابست نه اهل ایمان این کتاب بزرگوار که موصوف بصفات مذکوره ذلك هدی الله راه نمودن خدای
است و هدایت کردن او از جانب خدا تمهیدی بود براه راست یهدی به راه مینماید بسبب آن من یشاء هر کرا خواهد از بندگان
که ایمان دارد و از روی لطف و تفضل و در صحیح آن با توفیق طاعت میدهد آن اهل خشیت را و من یضلل الله و هر که را گمراه سازد خدای تعالی
و فرو گذارد او را بسبب جحود و عناد و انکار وی با وجود ظهور دلایل بر وحدت و آیات وعده و وعید فما له من هاد پس نیست مر او را هیچ راه نماینده
که او را از ضلالت نجات دهد و [illegible] کفار را بسبب اصرار انکار اصلا التفات بادله توحید و آیات وعده نمیکنند پس بر سبیل تنبیه میفرماید که
افمن یتقی آیا کسی که از آتش بپرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی عذاب و سختی آن که آن زبانه آتش است چون شخص خود را
بر آتش اندازد یوم القیمة در روز رستخیز که آتش و [illegible] او در زنجیر آتش بسته باشد از عذاب و نکال و در صدد خود را از آن حفظ
باشد فارغ البال بود کلی مراد او جهلست که او دستها در گردن او بسته و با نزد او و بروی خواهد که از آتش بپرهیزد و از خود دفع کند عطا
گفته مراد کافر است که سرنگون او را در آتش اندازند پس اول عضوی که آتش او را مس کند روی او باشد بعد از آن از قول خزنه خطاب بکفار
خبر میدهد که و قیل و گفته شود چنین خازنان دوزخ گویند للظالمین مر ستمکاران را از کفر و مخره ذوقوا ما کنتم تکسبون
بچشید جزای آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر و [illegible] و مخالفت امر الهی و در این بکفار مکه گردید میکوید که کذب الذین من قبلهم
تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از کفار مکه پیغمبران را فاتیهم العذاب پس آمد بایشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از جایی که شعور نداشتند بآن
و توقع آن نکردند از آنکه در ملک [illegible] و رفاهیت و غفلت بودند عذاب بر ایشان نازل شد بر طریق مفاجاه فاذاقهم الله الخزی پس بچشانید ایشان را خدای
الخزی خواری و رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بمسخ و خسف و قتل و سبی و جلا و لعذاب الآخرة و هرآینه عذاب
سرای دیگر یعنی عقوبت عقبی که برای ایشان آماده است اکبر بزرگترست از عذاب دنیا که بدیشان رسید لو کانوا یعلمون اگر هستند که دانا
بودند از اهل علم و نظر و هر آینه عالم خواهند بود بآن و عبرت خواهند گرفت از آن و لقد ضربنا و هرآینه بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا
القرآن در این کتاب که قرآنست من کل مثل از هر مثلی که محتاج الیه مردمانست در امر دین و آن ذکر امم ماضیه است یعنی در قرآن احوال امم ماضیه
را بیان کردیم لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند بآن و [illegible] و در آن حال [illegible] عرب گردند از آن قرآنا عربیا در حالتی که آن قرآنیست
بلغت عرب غیر ذی عوج نیست خداوند کجی یعنی مخالفتی از حق بلکه طریق مستقیم است که هیچ کجی نیست در وی و هیچ اختلاف و تناقضی و اختلالی
در معنی آن نیست و هیچ شکی و شبهت در حقیت آن نیست انزال کردیم لعلهم یتقون شاید که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان بس از تفکر
در معنی آن بیس برای عبده الاصنام و اهل توحید مثل میزند و میگوید که ضرب الله مثلا بیان کرد خدای تعالی مثلی را برای مشرک و موحد که آن از برای ایشان مثل زد که

رجلاً فیه شرکاء یعنی مردی که در وی شریکان باشند یعنی بنده که او را مولای متعدد مشترک باشند متشاکسون که مولا کنند باهم یعنی بدخوی و باهم

ستیزنده در شرکت آن بنده پس هر شریکی او را کاری فرماید و آن کار تمام ناکرده شریکی دیگر کاری با او رجوع کند و هیچکدام را تمام نتواند رسانید و شریکان

به جهت این از وی راضی نباشند ورجلاً سلماً اما از برای مرد و مردی را که وی رسته باشد از شریکان خالص باشد لرجلٍ برای مردی یعنی بنده که مخصوص

یک مولی باشد و او مولای را به هیچ مقاصد مرام خشنود تواند ساخت هل یستویان مثلاً آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت در صفت یعنی البته

مانند یکدیگر نباشند چه یکی به سبب تنازع مالکان مضطرب و عاجز باشد و نتواند که نوعی کند که رضای هر کدام از وی حاصل باشد و دیگری از کلفت شریکان

سالم بوده و به جهت یکی شدن خدمتکاری و طراز خشنودی او بود پس همچنانکه بنده که مشترک باشد میان شرکا دل او متفرق است به خدمتکاری هر یک از ایشان

و متحیر گشته‌اند که به خدمت کدام قیام نماید و به چه نوع همه را خشنود سازد و بر کدام اعتماد نماید در کثیر توزیع و تقسیم عبودیت مختص از برای آلهه متخذه سرگردان

شده‌اند که کدام از ایشان اتباع عبادت کنند و اعتماد بر ربوبیت کدام نمایند و از کدام حاجات مقصود که همچنانکه بنده که مملوک یکی باشد به توجه تام و جمع ملاحظه کلام

ملازمه خدمتکاری بر مسلمان بسته به جز کمال رضای مولای او است قیام می‌نماید و از آنکه سبب احتمام دست مختلف نشود و به جهت آنکه مراد او است حاصل شده

همچنین موحد بالکلیه و من جمیع الوجوه روی توجه به جانب معبودی که او را عبادت او اشتغال نموده و از غیر او منقطع شده و خیر که به سبب خشنودی

معبود او است مستغرق گشته و از آنکه متحمل سخط او است احتراز کند و در بسط این انقیاد و طاعت نعمت عاجل و آجل می‌رسد اکتساب

با سناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کنند که آن حضرت فرمود انا ذلک الرجل السلم لرسول الله من آن مردم که بخلوص تمام به خدمتکاری

حضرت رسالت اقدام نمایم و عیاشی به اسناد خود از ابو خالد روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود الرجل السلم للرجل علی و شیعته آن

مردی که خالص است در عبودیت مالک خود و شرکاء او منسوب به کذب و عذاب سخت امیرالمؤمنین است و شیعیان او و چون این ضرب المثل سبب هدایت

بنده کان تابان که اعظم نوالت است از نعمت معرفت که الحمد لله همه ستایش مر خدای را است بی مثل چه لیس آن نعمت و از ظلمت شرک خلاص

داده موحد و جهنمی نموده مستحق حمد مر خدای است که در خبر شرکت ندارد نه غیر او را به نعم ایشان است و مالک علی الاطلاق بل اکثرهم

بلکه بیشتر کافران لا یعلمون نمی‌دانند حقیقت آنچه را که تبیین فرموده و عجز از شرکت او مبارزه اوله اند که کفار لکنته که انتظار کشیم که محمد

صلی الله علیه و آله بمیرد و ما از محنت او خلاص شویم ایزد آیه که انک میت به درستی که تو چشنده مرگی و انهم میتون و بدرستی که کفار نیز که انتظار مرگ تو

می‌برند مرگ را چشند و تعالی نمی‌ایستند ثم انکم پس به درستی که شما ای مردمان کافران یوم القیمة در روز رستخیز

عند ربکم نزد پروردگار خود تختصمون خصومت خواهید کرد و از مردمان پس تو حجت آوری بر ایشان که من در توحید حق بودم و شما در شرک بر باطل و من

تبلیغ رسالت نمودم و شما را به راه راست دعوت کردم و شما طریق لجاج و عناد پیش گرفته تکذیب من کردید و ایشان باطل القنه آوردند که ما اطاعت روسا

و بزرگان خود کردیم و قصه به روز رستخیز نمودیم از سمع ضراری گفت که روز جمل و صفین دانستیم که این خصومت در میان ماست و او الکالیه

این مخصوص اهل قبله است فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گفت علی الله بر خدای یعنی او را شریک و ولد

و زن نسبت داد و کذب بالصدق و تکذیب نمود سخنی راست یعنی توحید و قرآن اذ جاءه در وقتی که آمد بوی الکلا با تامل و تفکر نماید در آن

الیس آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین مکان و مقام مر کافران و ستمکاران که تکذیب

جزای عقیده فاسده و اعمال قبیحه ایشان سوء تو اوانست که افترا کرده بر خدا دروغ و انستنه توحید و قرآن را با جای مطلق کافر است و ما صدان والذی جاء بالصدق
و انکه بیاورد سخن راست را و صدق به و انکه تصدیق نمود آن نبی پس مؤمنان یا آن اولئک آن گروه عالیشان هم المتقون ایشان
پرهیزکاران شعر اینست ان نوهی مراد از اول جبرئیل است که قرآن را از جانب حضرت عزت آورد و به اینجهت رسول صلی الله علیه و آله کرد و تصدیق آن نمود
و نبی فرموده و گویند جاء بالصدق انبیاء اند و صدق اتم ایشان و حافظ ابو نعیم از ابن عباس و مجاهد از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده از جاء بالصدق
محمد است صلی الله علیه و آله و صدق به علی ابن ابیطالب است علیه السلام در خبر است که شب معراج چون رسول با آسمان بردند و ملکوت السموات را عرض کردند خطاب
رسید ای محمد و قوم خود را آنچه مشاهده کردی خبر ده گفت خدایا قوم مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب عزت خطاب آمد که تصدیق تو علی خواهد کرد و صدیق اکبر
علی ابن ابیطالب تصدیق تو خواهد کرد و او صدیق اکبر است و از غیرت او برافتی نفیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود الصدیقون ثلثه حزقیل مؤمن آل فرعون
و حبیب النجار صدیق آل یس و علی ابن ابیطالب صدیق آل محمد مرویست که رسول صلی الله علیه و آله جمعی را بنوای منصور داد امیر المؤمنین علیه السلام از ان امر کرد
و بعد از آن غزو مرحوم کثیر که فضل بن عمیم از قرآن بگوید عمار با سر جوابست و کی من بگویم یا رسول الله فرمود بگو عمار گفت قل انت لها والذی جاء بالصدق وصدق
رسول الله فرمود که صدقت یا عمار است گفتی ای عمار زیرا چون ابن ملجم ندا کرده کرد در این اسلام تو حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که تو ای محمد چه میگویی فرمود بگو
لا اله الا الله و انا رسول الله کسیکه ایمن [illegible] و ادیم گفتم من تصدیق تو کنم علی هذا الامر الصدیق مسکینه بن قول خود صدیق امراه کو دیدکه و زن [illegible] علی
و از اینجاست که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله که هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوة میفرستادند برای آنکه در این مدت نماز هیچکس بر آسمان بالا نمی رفت الا نماز من و علی علیه السلم
لهم مر آن مؤمنان مصدق راست در آن بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو کنند از ملاذ نفسانی و علایم است عند ربهم نزد پروردگار خود
ذلک آن ثواب عظیم و موهبت جسیم جزاء المحسنین پاداش نیکوکارانست که اهل تصدیق اند و کنندهء افعال حسنه لیکفر الله عنهم تا بپوشد خدای
از ایشان بعبارت نیکو بزلال اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده اند یعنی محو کند از ایشان عذاب شرک و معاصی که کرده اند آن از قبل از ایمان آوردن
و عملهای بد کردن تخصیص اسوأ جهت مبالغه است چه کوان در حقیقت که در وشو کرد باید البته است از آن ایشان که استعظام ذنوب میدارند از مغفرت
و مغفرت و اگر حسن الحسنه فاعل آن حسنه گناه است از جزیانهم و اما ایشان که حسنه است و یجزیهم اجرهم مزد کردار ایشان باحسن الذی
نیکوترین جزای کانوا یعملون بوده که عمل میکردند مراد از احسن عملی که ایشان کرده اند از جمیع کارهای خاص ایشان است و زیادت ثواب آن ما مرتبط
از آن مجموع فرایض و سنن است که فرض حسن اند و نیز مباح که از آن مستحق ثواب نمیشوند آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مذمت اصنام اهل طائف میکردند و میگفتند
چنین مگوی که او سلطان از جانب خدایان ضرری بتو خواهد رسید که هیچکس آنرا کفایت نکند حق تعالی این آیه فرستاد که الیس الله بکاف عبده آیا نیست خدای کفایت کننده
مر امور بنده خود را یعنی الله کفایت کننده است بنده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله ویخوفونک بالذین من دونه و میترسانند ترا از خدای تعالی
میگویند که آنها ضرری بتو خواهند رسانید و در بعضی روایات آمده که چون حضرت خالد بن ولید را پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد کرد که عزی را بشکند کفار گفتند ای خالد از جانب اهل سهل
بترس که این عزی است عبادت او مرا بزرگ است خالد گفت تو و محمد از آن بیم ندارید خالد التفات نکرد و [illegible] تبری بر سر عزی زد و بشکست و گفت کفرانک یا عزی
لا سبحانک سبحان من اهانک کفرو ما بامی برده است و ما بکی بر کسی است که ترا خوار و حقیر ساخت و این آیه پس چون حبیب خود را وحی کرد که من کافی مهمات
توام و مهذازنه و ترا از جمیع آفات و بلیات واذیات و کفار رهیب کامل ساختم که ترا مسکن از ضرری که از مهر ایشان تو ترسد و رسیده است در آنکه اقرار دارید بکمال ذات

از فرط جهالت و حماقت وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر كرا گمراه بيازد خدا يعنی او را در وادی ضلالت كفران و شقاوت فرو گذارد بسبب اصرار
و عدم التفات او بر دلایل وحدت پروردگار فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نيست آن گمراه را هيچ راه نماينده كه او را براه راست آورد يا آنكه هر كرا از طريق هدايت
بسبب كفر و معصيت پس هيچكس او را بجهت هدايت نكند وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ و هر كرا راه نمايد خدا او را بسا توجه بالشطه بر نفاذ او در آيات و هم
فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ پس نيست مر او را هيچ گمراه كننده كه او را از آن راه گرداند أَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ آيا نيست خدا غالب بر وجه تمام بلكه غالبست بر همه امور
غلبه كننده بر مشركان و منكوب سازنده ايشان ذِي انْتِقَامٍ خداوند كينه كشيدن از كافران و معاندان و سزا دهنده ايشان بجهت كلام و عبد كفار و فسق ايشان
پس نيست وضوح برهان بر نفوذ شان چه ميشود ايشانرا وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسی از مشركان كه مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ كه آفريد آسمانها و زمين را
و از عدم بوجود آورد لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هرآينه گويند خدای با وجود جحود و عناد ايشان چه كمال دليل واضح بر نفوذ اوست كالشمس في الظهيرة بلكه از آن
نتوانند نمود و چون معترف شوند قُلْ بگو با ايشان كه أَفَرَأَيْتُمْ آيا ديديد پس مَا تَدْعُونَ آنچه را كه ميخوانيد مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای از بتان و غيرهم
آگاه باشيد انهار اگر إِنْ أَرَادَنِيَ اللّٰهُ اگر اراده كند بمن بِضُرٍّ ضرری و سختی و برساند بمن اذيتی و محنتی از مرض و فقر و غير آن
هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ آيا بتان ايشان دفع كنندگان ضر او هستند أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ يا اگر خواهد بمن نعمتی و منفعتی از صحت و غنا
و غير آن هَلْ هُنَّ آيا بتان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ بازدارندگان نفع و نعمت اويند و چون ساكت شوند قُلْ بگو او و معترف بعجز آنها
خود از دفع ضرر و نفع او پس شرك و عبوديت خداست كه خالق همه و قادر علی الاطلاق است و پرستيدن جمادات كه عاجز مطلقند فابس سفاهت و جهالت است
از مقاتل مرويست كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله چون از مشركان اين سؤال كرد ايشان ساكت شدند و از جواب عاجز گشتند حق تعالی فرمود كه قُلْ بگو ای محمد
مر ايشانرا كه حَسْبِيَ اللّٰهُ كافيست مرا خدا در ايصال نفع و دفع ضرر عَلَيْهِ بر او نه غير او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توكل ميكنند توكل كنندگان
و كارهای خود بدو باز ميگذارند بجهت علم ايشان بكمال قدرت و رحمت و قادر بر كفايت ايشان قُلْ بگو برای مشركان و بترسان خود را
يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من عمل كنيد عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالتی كه هستيد از نفی عداوت كه تمكين در آن و آنچه امكان هست در اهلاك و تضييع من
إِنِّي عَامِلٌ بدرستيكه من عمل كننده ام بر حالت ممكن خود بر وجه تمام و در آن ساكن نيستم در اظهار كلمه توحيد و اعلای دين فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
پس زود باشد كه بدانيد مَنْ يَأْتِيهِ كه را می آيد عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی كه رسوا كند او را و خوار گرداند و در دنيا كه آن قتل و اسر
گردانيدن وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آيد بر وی عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی كه دائم باشد يعنی عذاب دوزخ در آخرت إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستيكه ما
فرستاديم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو كتاب را يعنی قرآن لِلنَّاسِ برای هدايت مردمان بِالْحَقِّ فرستاديم براستی و درستی و با بيان حق و مناط
مصالح معاش و معاد ايشان فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر كه راه يافت بقرآن و ايمان برد و امر و نهی آن عمل كرد و در معانی آن تفكر كرد فَلِنَفْسِهِ پس نفع آن
فايده عمل وَمَنْ ضَلَّ و هر كه گمراه گرديد از احكام قرآن و عمل بآن نكند فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا پس جز اين نيست كه گمراه شود بر نفس خود
يعنی وبال و نكال آن بر وی راجع گردد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ و نيستی تو بر ايشان وكيل نگاهبان يعنی اجبار كننده ايشان بايمان و حافظ ايشان در ملك
اليد بر وجهی كه نگذاری كه در ضلالت افتد و از حق منحرف شوند چه اين از قدرت تو بيرونست بلكه تو بشير و نذيری نه دخيل تكليف و
اختيارات ايشان پس بايد كه تمنای رهنمونی مشركان بقدر خود نكنی و بدانكه اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض ميكند جميع نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام مرگ آن

یعنی نزد انقضای آجال قطع حیات ایشان میکند وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا و فرا میگیرد نفسهائی که نمرده است در خواب یعنی قطع تصرف از تن میکند

از آن نه قطع حیوة فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در آن جهان آن نفس را که قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده شده است بر وی مرگ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ

و میفرستد آن نفس دیگر را از آن زنده کالبد ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده یعنی هنگام اجل ازابن عباس مرویست که در ابن آدمی

نفس و روح هر دو هست و میان ایشان مشابهت مانند شعاع آفتاب نفس آنست که عقل و تمیز با آن متعلق است و روح نفس و تحرک با آن قائم است هرگاه که

بنده بخواب رود حق تعالی قبض نفس او میکند و روح را بجای خود میگذارد و وقتی که مرد قبض هر دو میشود [illegible] عکس

و مرویست که علمای [illegible] کرده و [illegible] محمد باقر علیه السلام فرمود هیچ کس بخواب نمیرود مگر نفس

او با آسمان عروج میکند و روح او در بدن میماند و میان روح و نفس او شعاعی است مانند شعاع آفتاب پس اگر اذن او تعلق میگیرد بقبض ارواح

اجابت نفس سکینه و اگر اذن او متعلق شود ببقای روح نفس اجابت روح میکند [illegible] قوله تعالی یتوفی الانفس حین موتها الآیة و هرگاه که نفس [illegible]

ملکوت سموات سکینه آنکه در خواب میبیند [illegible] دلیل تعبیر دارد و اگر آنچه میان آسمان و زمین است [illegible] سکینه آن تخیلات شیطانست [illegible]

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ [illegible] در این ترتیب [illegible] ارسال [illegible] لَآيَاتٍ علامات دلالت بر کمال قدرت [illegible] حشر و نشر در روز قیامت

لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که [illegible]

[illegible]

[illegible] أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفتند

مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای شُفَعَاءَ شفیعان که در خواه [illegible] کنند [illegible] قُلْ بگوی ای محمد [illegible] أَوَلَوْ كَانُوا

[illegible] لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا [illegible] از شفاعت وَلَا يَعْقِلُونَ [illegible] پرستندگان خود را

[illegible] قُلْ بگو [illegible]

لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا مر خدایراست همه شفاعت [illegible]

[illegible]

[illegible] لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بسوی حکم او

بازگردانیده خواهید شد [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ [illegible]

[illegible] اشْمَأَزَّتْ [illegible]

[illegible] قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ [illegible] بِالْآخِرَةِ [illegible]

[illegible] وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ [illegible]

[illegible] إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ [illegible]

دشمنان خدا هستند که چون یاد کرده شود خدا منقبض میشوند و چون یاد کرده شود اولیای او که حضرت رسالت و اهل البیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین اند خشم آرند و غضبناک میشوند و چون
کفار را و کفار ایشان را رنجه و مرغم ساختی [illegible] التفات بآن میکردند و در عناد و انکار می افزودند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از کثرت عناد ایشان محزون بود در امر ایشان
رنجه خاطر بود از این او را امر کرد که بگردان روی نیاز بدرگاه ما آور و زبان بدعا بگشا و بگو قُلِ اللَّهُمَّ بگو ای معبود بحق فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
ای آفریننده آسمانها و زمینها عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ای داننده آنچه غایب است علم آن بر جمیع خلقان و آنچه مشاهد است مر ایشان را یعنی ای دانای هر پوشیده
و آشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو به تنهایی حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در قیامت فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه هستند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند
از امر دین و دنیا پس حکم کن میان من و ایشان [illegible] ربیع بن خثیم از زهاد زمانه بود روزی از واقعه امام حسین علیه السلام خبر داد و لب گزید بر قاتلان او
و گفت آه کشتند آن کسی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجر خود می نشاند و دهن خود را بدهن او مینهاد و بعد از آن این آیه تلاوت کرد اللهم فاطر السموات
والارض الآیه پس گفت [illegible] و مبالغه در تهدید ایشان میفرماید که وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر آنکه باشد مر آنان را که ستم کرده اند و در گذشته اند مَا فِي الْأَرْضِ
آنچه در زمین است از اموال جَمِيعًا تمام آن وَمِثْلَهُ و مانند هم آن اموال مَعَهُ با آن یعنی اگر دو چندان آنچه در دنیاست مر ایشان را باشد لَافْتَدَوْا بِهِ
هر آینه فدیه دهند یعنی خواهند که خود را باز خرند بآن مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود
مر ایشان را مِنَ اللَّهِ از جانب خدا از انواع عذاب و اصناف عقاب مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ آنچه نبوده اند که گمان بردندی که ایشان را برسد یا اگر
همه اکرد از خدای جزای آنچه مطلب ایشان بوده [illegible] که آن سیئات است بلکه اعمال حسنات میدانسته اند و حال آنکه سیئات بوده باشد گفته اند
بر آن وجه [illegible] که خدای رحیم است از سفیان ثوری روایت کرده اند که هرگاه این آیه خواندی گفتی وای اهل الریا وای مر ریاکاران را که اعمال خود را پسندیده
پنداشته اند فردا که عدم اخلاص خلاف آن بر ایشان ظاهر گردد و محمد بن منکدر در حین موت جزع میکرد پرسیدند که سبب این جزع چه بود
گفت میترسم که از خدا ظاهر شود مرا آنچه در حساب نمیگرفتم پس این آیه بخواند وَبَدَا لَهُمْ و آشکارا گردد مر ایشان را در حین عرض صحایف اعمال
سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا جزای بدیهای آنچه کسب کرده اند از انواع عذاب وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کند بایشان مَا كَانُوا جزای آنچه بوده اند که
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بآن استهزا میکردند از وعید خداوند و انذار خاتم الانبیا پس در بیان عکس احوال میفرماید که فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ
پس هرگاه که [illegible] از ذکر خدا که کلمه توحید است متنفر شدند و از ذکر آلهه خود خوشحال گشتند پس چون رسید آن آدمیان را یعنی هر یک از آن کفار را
ضُرٌّ سختی از فاقه و مرض دَعَانَا بخواند ما را و دفع آن از ما درخواست [illegible] حال خود متمکن [illegible] و منقبض [illegible] خود سپس ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ
پس چون دادیم او را از روی تفضل [illegible] نِعْمَةً مِنَّا نعمتی از جانب خود [illegible] و مانند توانگری و ثروت و مرض [illegible] [illegible]
عناد و انکار [illegible] قَالَ گفت إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شدم آن را [illegible] جزئی کرد [illegible] عَلَى عِلْمٍ [illegible]
[illegible] بوجوه کسب و کیاست و کفایت [illegible] آن حاصل شده [illegible] علم خدا [illegible] استحقاق [illegible] علم [illegible] استحقاق خود این
نعمت را [illegible] پس [illegible] قول [illegible] بَلْ [illegible] بلکه هِيَ فِتْنَةٌ آن نعمت امتحان [illegible] [illegible]
[illegible] آن نعمت [illegible] و [illegible] آن از نعم حقیقی وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُونَ
[illegible] قَدْ قَالَهَا [illegible] گفته اند آن مقاله را [illegible]

انّما اوتیته علی علم الذین من قبلهم آنانکه پیش از ایشان بودند مثل قارون و قوم او چه قارون گفت انّما اوتیته علی علم عندی قایل شد و قوم او تصدیق
او کردند فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب میکردند و جمع مینمودند از انواع اموال و ملک و جاه
و سبب نکال ایشان شد فاصابهم پس رسید بایشان سیّئات ما کسبوا جزای بدیها که کرده بودند و الذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و طریق کفر
و ناسپاسی پیمودند من هؤلاء از این گروه مشرکان که معاصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد بایشان سیّئات ما کسبوا عقوبت بدیها که کردند
چنانکه بامم سابقه رسید و ما هم بمعجزین و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از عقوبت [illegible] از ما فوت شوند تا از آن بگریزند و از یکی در [illegible]
روند مرویست که بعد از نزول این آیه هفت سال آثار این تهدید ظاهر شد قحط و غلا بمیان آمد و صنادید ایشان در روز بدر بقتل رسیدند و بعد از آن هفت سال دیگر
ارزانی و فراخی [illegible] این کرامت [illegible] تا عارف شوند که قبض و بسط روزی به قدرت او و غالبیت و کاملیت حکمت مطلقه مخصوص او است و لهذا فرمود
میفرماید اولم یعلموا آیا نمیدانند انّ الله یبسط الرزق که خدای تعالی گشاده میکند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بحکمت
قدرت و استحقاق او بلکه محض بفضل و مشیت او است و یقدر و تنگ میکند روزی را بر هر که میخواهد بحکمت و خواری بلکه بر حکمت و مصلحت انّ فی ذلک
بدرستی که در بسط و قبض ارزاق لآیات هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و اراده او لقوم یؤمنون برای گروهی که گرویده‌اند بوحدت او و حکمت
و لطف او [illegible] مروی است که جمعی از مشرکان که قتل [illegible] این صادر شده بود و انواع مناهی و ملاهی بظهور
آمده بود بحضرت رسالت گفتند که از ما مآثم عظیمه و خطایای کبیره بفعل آمده و تو دعوی میکنی که هر که شرک آرد و خون ناحق ریزد خدا او را نیامرزد پس ما
نمی‌آریم مگر آنکه خدا نام ما [illegible] مغفور شود و جمیع گناهان ما [illegible] علیه السلام [illegible] این آیه که قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که خدای تعالی
گوید یا عبادی ای بندگان من الذین اسرفوا آنانکه اسراف کردند و از ارتکاب ذنوب کبیره علی انفسهم بر نفسهای خود از افراط مخالفت [illegible]
[illegible] لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای انّ الله بدرستی که خدای تعالی یغفر الذنوب جمیعا بیامرزد گناهان را
همه از صغیره و کبیره و اگر چه از حد متجاوز باشد بعد از شرک که آمرزیده نشود لقوله تعالی لا یغفر ان یشرک به و اما جمیع [illegible]
[illegible] این آیه دلالت بعد از آن جهت مبالغه [illegible] انّه هو الغفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده گناهان الرحیم مهربان بر بندگان
منقول است که این آیت درباره وحشی که قاتل حمزه است نازل شده وحشی که خوف قبول عدم توبه [illegible] اسلام [illegible] آمد اسلام آورد و بعد از آن
اصحاب از حضرت رسالت پرسیدند که این آیه مخصوص بوحشی است یا همه اهل اسلام در این شریکند فرمود آیه عام است و [illegible] جمیع مسلمانان [illegible]
این آیه در مکه نازل شده و وحشی بعد از آنکه چند سال از نزول این آیه برآمده بود مسلمان [illegible] لکن محتمل است که در وقتی که [illegible]
[illegible] عموم [illegible] و بعضی روایت [illegible] ابن عباس [illegible] و جمعی از [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] کرده [illegible] عدم قبول توبه [illegible] و بعد از نزول این آیه اسلام آوردند
[illegible] اختیار کرده [illegible] عموم [illegible] خصوص مورد نفی عموم آیه [illegible] در علم اصول [illegible]
[illegible] مغفور است [illegible] اگر خواهد [illegible] عذاب [illegible] بفضل خود [illegible] بیامرزد [illegible]
[illegible]

وکی یا ایها العباد که منسوب به حق است تحریم آنکه اسرفوا کی و تکلیف احتیاطا چه اول مشتمل بر رفق عبادت دوم سیم آنکه فرمود لا تقنطوا آنکه نهی که ان نهی

شده و آن مستلزم تحریم یاس است از مغفرت و عدم جواز نومیدی از رحمت چهارم آنکه اکتفا نه کرد لا تقنطوا آنکرده بلکه کتب مبالغه و تاکید تفصیل الجمع

بقول ان الله یغفر الذنوب جمیعا پنجم آنکه وضع مظهر نمود در موضع مضمر و فرمود ان الله و نگفت انه تا الله منسوب است الخ کرده تا نه تعمیم کرد الطبع

باسم او تا ششم آنکه اشیای منسوب خود را به جمیع ذنوب و از مخصوص است بعضی ذنوب هفتم آنکه او را تاکید کرد حتی بقوله انه هو الغفور

الرحیم جهت مبالغه و الحاح آن در آن هشتم آنکه ضمیر هو میان اسم و خبر آورده که مفید حصر مغفرت و رحمت باشد باشد بر ذات او که آن

نهم آنکه مغفرت سابق بر رحمت مقدم داشته که … غفران او و آن دهم آنکه رحمت را بر آن … صفات … باستیعاب رحمت

وشمول آن هرکه و هر به و اما مغفرت آن رحمتی سبقت غضبی و تنبیه بر عده رحمت است از مغفرت از ثوبان مولای رسول الله صلی الله علیه و آله روایت

آنکه فرمود که دوست نمیدارم که دنیا و آنچه در دنیا است مرا باشد به عوض این آیه و از امیر المومنین صلوات الله علیه منقول است که نیست در قرآن آیتی که رحمت

مغفرت در او واسع تر باشد از آیه یا عبادی تا آخر و در خبر است که عبدالله مسعود روزی به مسجد درآمد شنید که واعظی ذکر آتش و سلاسل و اغلال

و اصناف عقوبات و نکال میگفت ابن مسعود برو ایستاد و فرمود چرا مردمان را از رحمت خدا نومید میکردی آیا نه قل یا عبادی الذین اسرفوا

نخوانده ای اولا نه که ربیع بن خثیم زاهد زمانه و عابد یگانه بود و در عبادات و طاعات جهدی تمام کردی و سخن با کلام کم آوردی …

و از رحمت نومید گردانیدی چون وفات کرد کسی خدا او را به خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت عبادت که کردم کار نیامد و چیزی که مرا

از جرم من نومید گردانیدی او مرا امروز از رحمت خود نا امید کرده … کنم معمر از زهری روایت کند که روزی یکی از اصحاب نزد رسول آمد گریان

آنحضرت فرمود چرا میگریی گفت جوانی … دست داده … بسیاری که میگرید … حضرت فرمود که او را بیاور آورد گفت ای جوان چرا میگریی گفت از

گناه خود و از خشم خدا میترسم گفت موحدی … فرمود که خدا تعالی بیامرزد و اگر مثل … آسمان و زمین گناه کرده باشی جوان گفت یا رسول الله

گناه من از آن عظیم تر است رسول فرمود گناه عظیم تر یا … خدا … فرمود ای جوان بگو که گناه تو … یا رسول الله شرم دارم زیرا که گناه عرش

عظیم گناه من عظیم تر است و از کرسی … فرمود گناه تو عظیم تر است یا خدا گفت خدا اکبر است گناه عظیم را خدای عظیم بیامرزد پس فرمود بگو تا چه گناه کرده

که با تو … شده از خوف خدای گفت یا رسول الله من نباش بودم و هفت سال گور … و کفن مردم میبردم اتفاقا روزی دختری از انصار

وفات یافت من گور او را بشکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم شهوت نفس بر من غالب شد و مرا بر آن داشت که باز گشتم و با او مواقعت کردم

چون از این عمل فارغ شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو از دیان یوم الدین … که مرا برهنه کردی و … میان

مردگان … کردی … و رسول او چه خواهی گفت حضرت رسول … ای فاسق … دور شو از من …

… آمده روی به بیابان نهاد … که خدایا … که تو مرا قبول کن … توبه من قبول

و الا … بسوزم … جبرئیل بر رسول آمد و گفت … که من توبه آن جوان را قبول کردم و از

جمیع گناهان او در گذشتم …

…

باکات خیری باوره بود و شبی بانه به خیری نکرده ملفار و زکار فروضه رکردنی و حوری جستند بانکاه موکل تضاعت بعالت جمیع عمر دین از کرده
جبر دریافت کرد و قد رحلت لست از و جزا به اعمال خود کرده خلقی کرد هم رحالی آن بند و به آن وقتی که بار عشیر خود گذرانید سائی که در خاندانه در آنجا الرزد
بیافت آهی از میان جان برکشید و گفت یا حسرتا الدنیا والآخرة ارحم ملک لیس الدنیا والآخرة ای حسرت دنیا و آخرت از آن است که حم کرد مال کی
نه دنیا دارد و نه آخرت این کلمه گفت وجان به لاه حوالی شهر توکات او سری کرده و از مردن او فرمان شد نه و او را در فریاد جسته حق وقال تاک درد
ریخته و آن موضع را از خاک برساخته بنیانه با ملک دنیا را در خواب نموده که فلان در گذشته و در میان فرامی که گذشته اند بر خبر و او را تکلم داده علی
ده و در مقبره صلحا و اتقیا دفن کن گفت خداوند او در میان خلق به بد کاری و به نامی مشهور بود چه خبر به رکاه کرد او که همه سرای حسن کرامت شده او از آنه
کرد هم کلات رجیع رسید جزای اعمال خود را مطالعه کرد هم خطا خطا دید بغیر از نیکی به درگاه ما ناله و عاجزی از بار کاه ما نظر کرد بجز در فضل ما افکار در مندی
او رحمت کرد هم وکناهان او را که ان لم یکن الکتبتم و از عذاب الیم و عقاب عظیم نجات دادیم و بنعیم مقیم رسانیدیم که هم در درد و بر گاه ما
ناله و را شفاعه ادیم و کدام عکسین از ما فاحش طلبیه سلطنت و کاهی در بوت نیکو شدیم و شکایت که عنوان معصیت و قبول طاعت کیفی
بر می امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین حب فرمین و ولای اهل البیت هیچ کناهی معصوم نمیشود و هیچ طاعتی بیمحبت قبول
نمی شود چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که علی بن ابی طالب حجتی علی خلقی و امیری علی علمی ادخل الجنة من احبه وان عصانی وادخل الجنة
الزهد و لو اطاعنی یعنی حجت فرمودم که علی بن ابی طالب را ان بامتانه که نورانی کننده اند بر خلقان خود و حاکی است که بیشتر است از جانب
بر خزانه علوم در بهشت در آرم هر که او را حجت دارد و اگر چه هم عصیان من بجا آورده باشد و در حق من و در بهشت نرسانم هر که او در آتش دارد و اگر چه اطاعت من
کرده باشد و از ائمه هدی علیهم السلام منقول است که حبنا اهل البیت لیحط الذنوب عن العباد کما تحط الریح الشدیدة الورق عن الشجر حب ما اهل بیتم
هم گناهان را از بندگان فرو میریزد چنانکه باد سخت که برگ را از درخت فرو ریزد و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که شیعه است روز قیامت
در موقف حساب بایند حسنات و سیئات ایشان معاوضه کرده و چنین نیز تقرر شود آن شنیده است ان الحسنات یذهبن السیئات که در اما مردمان که در حجت ادیم
بر خیزند از روی تعجب با خود گویند که آیا این بنده معصوم بوده که هیچ گناه از وی صادر نشده بود از آن اورا به بهشت او برند ایشان مضمون قوله تعالی اولئک یبدل
الله سیئاتهم حسنات را به حق نمایند اعمال ایشان تجیه بر دند و میزان اعمال سنجیده پیش از هم که گناه باور داشته آخر نیست علی تجلیه
وَأَنِیبُوا و رجوع نمایید از شرک و سایر معصیت و بکلی تمام متوجه شوید إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خویش که بسبب توجه طاعت وَأَسْلِمُوا لَهُ
و گردن نهید و انقیاد نمایید بگسستن غضب آلهی مراو را اخلاص امر کند شما مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب آلهی ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ
پس یاری کرده نشوید یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع آن عذاب نصرت دهد وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم و پیروی کنید نیکوترین آنچه
فرستاده شده است بسوی شما مِّن رَّبِّكُم از جانب پروردگار شما یعنی بمأمور به کنید و ترک منهی عنه نمایید و پیروی عزایم و محکمات کنید نه رخص
و متشابهات یا پیروی ناسخ نمایید نه منسوخ یا پیروی آن کنید که اقرب است بنجات مانند تقدیم واجب بر سنت و عفو از انتقام و غیر آن مِّن قَبْلِ أَن
يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب بَغْتَةً ناگهان و بی گمان توقع آن وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید وقت نزول آن را مبادا که
آن کوشید بسعی در تحصیل طاعات کنید أَن تَقُولَ نَفْسٌ کیف کراهت و کرامت آنکه بگوید نفسی نفسی بسبب عذاب یَا حَسْرَتَا ای دریغا و پشیمانی من

علی ما فرطت بتقصیر کردن فی جنب الله در جانب خدا یعنی در حق او یا در امر او و یا در طلب قرب و جوار او و از ائمه هدی علیهم السلام روایت که مراد
بجنب الله طریقی است که موصل است برضای او و عیاشی از ابو جارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ما جنب الله ایم و انوار نجم
نزول کتاب خدا که مقام نهایت لیس هو ذات الله صاحب کمال المتین باز فردا از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق آل عبا و ان کنت
و بدرستی که بودم در دنیا لمن الساخرین از افسون کنندگان و استهزا نمایندگان بکتاب خدا و رسول و اهل البیت او و اولاد او که در بنی اسرائیل مثل
بودی عالم که همه اوقات خود را صرف علوم نمودی آنچه تعلم او آمد کتب جانفزا خود را هدف تیر ملامت کرده و از تمتعات دنیا منع کردی
و از مستلذات آن لذت ها ای و حسرت و به حکم کلمات لیس الا که از نعیم دنیا محظوظ نشده باشی بیاید شو ما از نعیم هر دو جهان لذت فراوانی او گوید
ابلیس او رفته قدم در وادی فسق و فجور نهاد و پاک خود را صرف ملاهی و مناهی نمود در وقتی که الذا احوال او بود ملک الموت رسول آمد و جبرئیل او علا
مرکرات هنده کرو یا حسرتی که اجرت علی ما فرطت فی جنب الله افسوس که عمر خود را صرف طاعت سلطان کردم و آتش قهر الهی ابدی عصیان
بر او حتم و در اثنای این حسرت دیدات قبض روح او شده نبدات امری بر سبب و حشت در این آیه مبعوث خود در اصل آیه علیه دلالت از حسرت دیده
او اخبار نمود یا هیچ نفعی نبود و سلطان و نفعه نشود و برای شما از آن نفعی که او دید که یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن
الساخرین او تقول یا گوید که لو ان الله هدانی اگر خدای راه نمودی مرا لکنت من المتقین هر آینه بودم از پرهیزکاران و الود
بمنزلم از ترک و عصیان و هدایتی که او نمی کند با آنست که بر وجه لطف باشد و این از کلمات بعضی خارج است و بر سبیل الطاف و این کیست عدم
المستعد و اهل الطاف از دایره لطف بیرون رفت و باطل [illegible] و این کیست عناد و انکار از آن اعراض کرده باشد پس این قول او در وجه
تحیر و دهشت گوید در امر خود یا کنت [illegible] از کرفانده [illegible] حاصل که هر تمنایی که گوید هیچ و عاید نشود خواه [illegible] تمنای او قول
مذکور باشد او تقول یا گوید حین تری العذاب هنگامی که ببیند عذاب را لو ان لی کرة اگر مرا بودی رجوعی بدنیا فاکون
پس بودم از جمله من المحسنین از نیکوکاران [illegible] در جمع عاصی در دنیا نظر در ادله عقلیه نکرده باشد و از دلایل قرآنیه اعراض نموده مشغول
باباطیل دنیویه شده باشد در آخرت توهم کند که خدا او را راه ایمان و طاعت نموده و لطف فانمود گوید که لو ان الله هدانی و لهذا
حق تعالی قول او کرده گوید بلی قد جاءتک آیاتی آری آمد بتو آیتهای کتاب من [illegible] دل و آنچه لذت عمل او کرده که راه نمودم فکذبت
بها پس تکذیب کردی بآن و آیه را بدروغ نسبت دادی و استکبرت و تکبر و سرکشی نمودی از قبول آن و بر وجه عناد کفر بر ایمان و ضلالت
بر هدایت اختیار کردی و کنت من الکافرین و بودی آن از گروه کافران نیز از آن [illegible] که این همه میگوید و یوم القیمة و در روز
رستخیز تری الذین کذبوا بینی آنان را که دروغ بستند علی الله بر خدا [illegible] نسبت داده و شریک و گفتند هؤلا
شفعاؤنا عند الله و الله امرنا بها و غیر آن وجوههم مسودة در حالتی که رویهای ایشان سیاه باشد پیش از آنکه [illegible]
اهل عرصات [illegible] اهل خرد [illegible] یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم آیا نیست در دوزخ مثوی للمتکبرین
جای آرامگاه مر گردنکشان را که تکبر کنند از اطاعت خدا و رسول [illegible] عیاشی [illegible] از خیثمه نقل کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
هر که حدیثی را نسبت دهد که در آن صادق نباشد پس نسبت بخدا و رسول داده که دروغ است پس افترا کرده بخدا و رسول زیرا که ما حدیثی را که [illegible] میکنیم

بتکذیب کردی آیات مرا و قال الرسول این آیه تلاوت نمود که و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة در تفسیر کلبی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده
که مراد ازین آیه هر کسی است که دعوی امامت خود کند و حال آنکه خدا امام نساخته باشد من گفتم اگر چه از نسل علوی یا فاطمی باشد گفت اگر چه تمام حال
مشرکان و بیان حال متقیان میفرماید و ینجی الله و نجات دهد خدا از عذاب جحیم الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کردند از شرک و معاصی بمفازتهم
بسبب ایمان و انواع طاعت که سبب فوز و رستگاری ایشانست و حفص بمفازتهم خواند یعنی باعمال که سبب فلاح و نجات است لا یمسهم
السوء نرسد بدیشان هیچ بدی و نجمی و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از ما فات و لذات و لیه از ذکر وعد و وعید بیان عموم قدرت
خود میفرماید الله خالق کل شیء داد هر چیزی است و هو علی کل شیء وکیل نگهبانست و قائم بحفظ آن و تصرف در آن چه او به جمیع ممکنات قادر است و متمکن
بهتر اسباب لیس او بانه علی در افعال عباد باشد و از جهت او در جمیع چیزها بوده اند له مقالید السموات والارض مراد کلید های خزانه آسمان
و زمین او مالک جمیع امور علویات و سفلیات است و غیر او را در آن تصرف نیست بمعنی که کلید خزاین در دست اوست و هیچ کس در آن دخل ندارد
از ابن عباس مرویست که مفاتیح زمین ارزاق و رحمت است و ابواب آن را بهر که خواهد گشاید و بر هر که خواهد ببندد و گویند آسمان زمین نیست
و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینهایست تصرف اوست هر گاه که خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات برویاند عارف همدان روایت
کند از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که گفت از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که مقالید السموات والارض چیست فرمود سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والآخر والظاهر والباطن له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
یعنی این کلمات تامه که متضمن توحید و تمجید و تکبیر است مفاتیح خزانه های آسمان و زمین اند هر که این کلمات را در بامداد و شبانگاه ده بار بگوید حق تعالی او را شش خصلت کرامت فرماید
اول او را از ابلیس نگاه دارد دوم قنطاری نیکی بدو دهد که از کوه احد بزرگتر باشد سیم او را درجه نیکوکاران دهد چهارم حور العین را بعقد او کند
پنجم دوازده هزار فرشته بنویسند که این کلمات را از دست او بر ورق می نویسند او را در قیامت بر گواهی گیرند ششم ثواب خواندن تورات و انجیل و زبور
و قرآن باو دهند و چنان باشد که حج و عمره مقبول کرده باشد و اگر در آن ماه بمیرد از جمله شهدا باشد و در بیان حال کفار میفرماید که والذین کفروا
و آنانکه کافر شدند بآیات الله بنشانهای خدا یعنی بدلایل قدرت او و شیئا در آسمان و زمین و بالکلمات توحید و تمجید اولئک هم الخاسرون
آن گروه ایشانند زیانکاران چه بسبب غفلت و جفای خود بهره اند و سعادت و ابدی رسیدند به شقاوت ابدی بل کم اند و بعد از ذکر آیات وحدت و دلیل
قدرت و بیان مراتب امر میفرماید که قل بگوی ای محمد با جهال مشرک که ترا بدین خود دعوت میکنند افغیر الله تأمرونی اعبد
میفرماید مرا که بپرستم بعد از آنکه این همه دلایل که دلالت کنند بر وحدت و قدرت او نشنیده ایها الجاهلون ای نادانان بحقایق امور خود
و بعجز معبودان خود در رسانیدن نفع و ضرر و دین و دنیا پس از کفار اعراض نموده به پیغمبر خود خطاب میکند که و لقد اوحی الیک و بتحقیق
وحی کرده شده است بسوی تو و الی الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران دیگر که وحی مترجم شده بهر فردی از افراد ایشان
که بگو ایشانرا بتوحید و جلال لئن اشرکت اگر شرک آوری بفرض و تقدیر و اگر چه محالست لیحبطن عملک هر آینه باطل گردد از تو
و لتکونن من الخاسرین و هر آینه باشی تو از زیانکاران در این کلام تنبیه کافرانست که هر که شرک سازد و غرضه ایمان او در عبادت پس در عبادت او
هیچ خیری خواهد بود که باو مستحق ثواب شود چه ثواب فرع بر اصل است و معلوم است که عملی که مشوب بشرک باشد حاصلی نیست که اگر شرک آوری ای بنده

و حبط شود همه اعمال تو و بدرجه قبول نرسد و ثواب بر آن مترتب نشود و باشی از زیانکاران پس مشرک مشو و با غوایت ایشان از راه مرو بَلِ اللّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدای را
پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ و باش از جمله سپاس داران بر نعمت توحید و اخلاص عبادت وَما قَدَرُوا اللّهَ و تعظیم نکردند و بزرگ ندانستند خدای را
در نفسهای خود حَقَّ قَدْرِهِ سزای عظمت و بزرگواری او و الوهیت و عبادت غیر او آوردند و لطف و شرک کردند در حق او و با وصف نکردند او را آنچه
وصف حق او باشد که بت ایکه را با او در اصل عبادت کردند و در الوهیت با او شریک ساختند و تعظیم او آوردند که ان تعظیم او و مثال آنکه در روز
این هول آسمانها بر انگشتی باشد و این هفت زمین را بر انگشتی و کوهها را بر انگشتی دیگر و سایر خلق را بر انگشتی دیگر و جمله را بحرکت در آورد و گوید انا الملک
منم پادشاهی که غالب مطلقم بر همه اشیا اکرمت از این کلام تعجب نمود تبسم فرمود و جبرئیل این آیه را خواند که وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ و همه آن قبضته
يَوْمَ الْقِيامَةِ در قبضه او و آراوست در روز رستخیز وَالسَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ و همه آسمانها در هم پیچیده شوند بدست قدرت او و عنایت
نقل کرده که حضرت رسول فرمود که حق تعالی در روز قیامت آسمانها را در هم پیچیده بدست گرفته گوید انا الملک انا الجبار این المتکبرون و بدست
کمراد از امساک سموات و ارض ها اصابع و تحریک آن بر معنی حقیقت نیست بلکه بر سبیل تخییل است سبحانه همین قبضه که بر سبیل تمثیل است و مقصود
از آن اظهار قدرت باهره او سبحانه است و تنبیه بر آنکه افعال عظام و مشکل آنست در قدرت او سهل خیر است که عالمی بکف خود قبض کند و تمام
بنماید از او سبیل تخییل است که تخیلی ابرامدت خود کرد در هم پیچید و هر گاه قدرت او بدین نسبت باشد سُبْحانَهُ منزه است ذات او سبحانه وَتَعالى
و بلندست قدر او عَمّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می آورند و آنرا شریک وی می سازند و بعد از اظهار کمال قدرت خود بشر تحیری مقدور است که از جلال آن
و نشانست خبر میدهد از انواع قیامت و میگوید وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور که آن حضرت اسرافیل است و در وقت قیام قیامت
در و مه دیگر دروی آنست که اعلا در دار تکلیف حضور این علامات است و مستعد قبول شوند سبحانه بوق چنان که علامت رحلت کاروانست
و مراد این نفخه اولی است که آنرا نفخه صعق گویند زیرا که جمله شود فَصَعِقَ پس بیهوش شود و بمیرد دارنده صیحه که از آن صور بر آید
مَنْ فِي السَّماواتِ هر که در آسمانها است وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ مگر آنکه خدای خواهد که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل انس بن مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که در وقتی که همین چهار کس باشند حق سبحانه خطاب کند که از مملوکات که
مانده عزرائیل گوید بار خدایا تو عالمی که همین چهار کس مانده ایم گوید جان میکائیل و اسرافیل را قبض کن پس از قبض روح ایشان باز گوید که ای
ملک الموت عزرائیل بمرد و بعد از آن همین جبرئیل ماند حق تعالی بوی گوید که ای جبرئیل که باقی مانده گوید الهی الباقی تو و جهک الدائم الباقی و جبرئیل
المیت الفانی پس حق تعالی گوید ای جبرئیل از مرگ چاره نیست جبرئیل سجده کند و در هم زند و گوید سبحان ربی و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام اکنون جان
آورد تسلیم کند و حضرت واحد احد خود ماند ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده الا من شاء الله شهدا انهم که روز قیامت شمشیرها در
گردن افکنده و در پیرامن عرش ایستاده باشند و در روایتی دیگر رضوان است و حور عین و خزنه جهنم ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرى پس از چهل سال دمیده شود
در صور اخری نفخه دیگر و این را نفخه بعث گویند که بعد از آن نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذا هُمْ پس ناگاه ایشان قِيامٌ بپای ایستادگان باشند
و از قبور خود بیرون آمده يَنْظُرُونَ نگرند از اطراف و جوانب خود مانند متحیران یا انتظار کنند که چه با ایشان کنند و بچه امر شوند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ
و روشن گردد زمینی که محشر شود بِنُورِ رَبِّها بنور پروردگار آن مراد عدلست و حکم صواب و لیکن آن نور که ظهور حق است و ظلم

بسبب آن و گویند مراد نور علم و عدالت یا نوریست که خدا ابداع نماید بسبب آن زمین عرصات به آفتاب و ماه احتیاج نشود وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتها

یعنی صحایف اعمال در یمین و شمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند از برای محاسبه وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و آورده شوند پیغمبران که ادعای ابلاغ کنند بر ایشان از الزام

حجت بر ایشان وَالشُّهَدَاءِ و گواهان یعنی حفظه که گواهی دهند بر دعوی پیغمبران و تکذیب ایشان مر امم را یا ملائکه که موکل‌اند بر اعمال ایشان و آثار ایشان

یا عدول مؤمنین یا شهیدان که بجهت شرف و رتبت آنها را زمرد ابرار گردانند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان بندگان بِالْحَقِّ به عدل و راستی

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب و زیادتی عقاب ملکوت اضافه طاعت باشد و عقوبت معصیت وَوُفِّيَتْ و تمام

داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است از طاعت و معصیت وَهُوَ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه میکنند

از نیک و بد پس هیچ از افعال ایشان از وی فوت نخواهد شد و هر یک را جزا خواهد داد و بتفصیل آن وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده

شوند آنان که کافر شدند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه یعنی فوج فوج و جوقی در عقب جوقی مرتب که هر فوجی

بمقدار خود حرکت کنند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا گشاده شود درهای آن برای دخول ایشان

در آن وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان او از روی توبیخ ایشان گویند آیا نرسید بشما پیغمبران

أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از جنس شما که بودند يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ که می‌خواندند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما

یعنی کتب منزله را با انبیای کتب او وَيُنْذِرُونَكُمْ و میترسانیدند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از ملاقات این روز که روز دخول شما

در دوزخ قَالُوا گویند کافران که بَلَىٰ آری آمدند با پیغمبران و ما از ایشان برنگشتیم وَلَٰكِنْ حَقَّتْ و لیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ

یعنی حکم بوقوع عذاب وعده و ورود عقاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی چون ما با وجود آیات و دلالات دعوت الهی از طریق حق

برگشتیم پس واجب شد حکم عذاب بر ما و حق حجت بر ما ثابت شد قِيلَ گفته شود ایشان را ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ

در آیند به درهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد جای است دوزخ مر متکبران را که از قبول حق

تکبر و سرکشی کردند وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ و رانده شوند آنان که پرهیز کردند از پروردگار خود

آنانکه پرهیز کردند از عذاب ... إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا فوج فوج بتفاوت مراتب ایشان

در شرف و علو طبقه و گویند که مراد از این سوق مرکب اهل تقوی است یعنی ملائکه سواره به بهشت روان کنند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا چون بیایند

به بهشت و سعادت ابدی و حصول سروری فایز گردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده شده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان بآن با انتظار کردن

ملائکه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که بهشت را هشت در است یکی از آن را باب ریان گویند داخل نشوند در آن مگر روزه داران

متقیان به بهشت رسیده موکلان بهشت باستقبال ایشان بیرون آیند وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا و گویند مر ایشان را خازنان بهشت رضوان و اتباع او

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی و ایمنی و تحیت و رحمت از جانب پروردگار شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی و مآثم و اجرام و باین مرتبه بلند درجه

رسیده‌اید ... فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ... قبل از دخول جنت و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که طیبهم اینست که ...

از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که چون بهشتیان به در بهشت رسند در آنجا درختی ببینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید ایشان گویند که از یک چشمه غسل کنند

جهت غسل کنند ظاهر اعضای ایشان پاکیزه و لطیف شود و هرگز موهای ایشان ژولیده نشود و اعضا چرکین نگردد و دیگر چشمه‌ای در آب دهن باطن ایشان

از جمیع حقد و حسد و غش و غل پاک گردد و بعد از آن هیچ صداع و بیماری نشود و لون ایشان متغیر نگردد و چیزی که موجب نقصان ایشان باشد ظهور نرسد

و بخاطر ایشان ملائکه ایشان را گویند سلام علیکم طبتم پاکیزه‌اید و خوش باشید فادخلوها پس درآیید در بهشت خالدین جاوید مانندگان آورده‌اند که حجاب متقیان

بهشت درآیند ملائکه بگویند ایشان را در آن حال خانه‌های خود را ... بشناسند ... از سفر رسیده باشد آنگاه یکی از غلمان برود و زنان او را از حور عین

خبر دهد ایشان باستقبال او آیند برای خبر آمدن و بروی سلام گویند و چون در سراهای ایشان داخل شوند تختها بینند مرصع بانواع جواهر و لطافت

و فرشها گسترده و بالشها نهاده برای آسایش و دیوارها خشتی از زر و خشتی از سیم و یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زبرجد و چون آنجا رسند بر آن تختها نشسته

و تکیه زنند و چون چشم ایشان بر آن زیب و زینت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و سکان بهشت گویند که ملک

الهی اورثموها بما کنتم تعملون این تصدیق قول ایشان کنند و قالوا و گویند الحمد لله همه ستایش مر خدای راست الذی صدقنا وعده آنکه راست

کرد با ما وعده خود را از ثواب و بهشت که بر زبانهای پیغمبران گفته بود و اورثنا الارض و میراث داد ما را زمین بهشت را

و بر وجه آنکه ما نتبوأ جای میگیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر جا که خواهیم این اشارت بکثرت قصور و منازل بهشت

و در حدیث آمده که کمترین ملک بنده مؤمن در بهشت هفت مثقال ... باشد و در خبر است که هیچ محل ... در بهشت نیست که بنده مؤمن خواهد

و او نرسد اگر ... منزل او باشد ... آیات که ... ده منزل ... بنده مؤمن فنعم

اجر العاملین پس نیکوست مزد کارکنندگان و پاداش نیکوکاران و ریاض جنان و تری الملائکة و بینی ای محمد فرشتگان را وقتی که

در موقف صدق برتبه قرب رسیده باشی بهر طرف نگری ملائکه را بینی حافین در حضور فرود آمده‌اند باشند من حول العرش از گرداگرد عرش

طواف کنندگان بانواع تسبیح و بسبیل لذت و بر طریق تلطف عبادت یسبحون تنزیه خدا کنند و پاکی یاد کنند بحمد ربهم ...

بحمد ربهم بستایش پروردگار خود یعنی گویند سبحان الله و بحمده و تسبیح نفی ... کنند از ذات خدای و تحمید اظهار صفات ثبوتیه او نمایند

و قضی بینهم و حکم کرده شود میان بندگان خلق بالحق براستی ... هر کس را بمقامی و منزلی که فراخور اوست از بهشت و دوزخ فرو آرند

و ... ملائکه ... در مقامی که جنت ... قیل الحمد لله و گفته شود ... ستایش مر خدای راست ... رب

العالمین که آفریننده ... علمانیست ... کردن ... هر یک را بمنزلی که فراخور حال است ... که شکر و سپاس

مر خدای راست که در وقت فصل ... و مرتبه ... سورة المؤمن از جمله اخباری که علمای ... در فضل حوامیم روایت

ملک از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که حوامیم زیور قرآنست و ... هر چیزی ... قرآن حوامیم ... سورها ... معمور

که ... هر که خواهد در مرغزارهای بهشت ... کند باید که حوامیم خواند و ابو هریره از حضرت نبی صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که خواهد در

ریاض جنت ... باید که حوامیم را ... بخواند و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حوامیم ریحان قرآنست ... و حفظ

آن ... حق ... که مؤمن ... حوامیم ... در وقت ... در روز قیامت ... و ... رحمت کند ...

و ... و ... حوامیم ... خود گرداند ... از برای ... استغفار کنند ...

که حوامیم هفت اند و ابواب دوزخ هفت که آن جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم است هر که این سورها بخواند هر سوره از آن بعدد یک در آید که بدین
از درهای دوزخ بسته و بگذارد که او را بدانجا برند و فرا زکرد روایت است که هر چیزی را لبابی و خلاصه هست لباب قرآن حوامیم است و بعضی از ایشان حوامیم
را عرایس القرآن گفته‌اند و الخواص ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کنند که هر بنده که سوره المؤمن بخواند در قبح هیچ پیغمبری و صدیقی
و مؤمنی نماند الا که بر وی صلوات فرستند و از برای او استغفار نمایند و ابو الصباح از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که هر که سوره مؤمن در هر سه روز
یکبار بخواند خدای جمیع گناهان متقدم و متاخر او را بیامرزد و تقوی را لازم او گرداند و نعیم جنت را با او کرامت فرماید و از جمله فضایل این سوره آنست که در آیه
منیعه است و مبارکه چه ختم اختتام سوره از مرکز آنکه ملائکه و جنت و نار و افتتاح این سوره مثل آن مختوم بود که بسم الله الرحمن الرحیم حم
علما را در این کلمه اختلاف بسیار است عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که حم اسمیست از اسمای الهی و از مفاتیح خزاین او و ابن عباس گفته حم
بزرگترین نام خداست تعالی و از عطای خزاین نعمت که حم مفتاح اسمائیست که در اوایل آن حا و میم باشد چون حلیم و حمید و حامد و حی و حکیم و حق
و حاکم و حفیظ و حنان و مالک و ملیک و مالک و مجید و ماجد و مبدی و معید و مؤمن و مهیمن و منان و مثوبه اینست که انس روایت کرده که روزی اعرابی
از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که حم چه چیز است که در اول ما نازل فرمود مبادی اسما و مفاتیح سور است و کلبی گفته حم یعنی حم ای کائن الحکم و قضی
ما هو کائن یعنی مقدور و متقضی گشته آنچه بوده و هست و خواهد بود و قرظی بر آنست که حم قسمست بکلمه ملک حکایت در این تقدیر آنست که اقسم بحلمی
و ملکی لا اعذب من عاذ بی و قال لا اله الا الله مخلصا من قبله سوگند میخورم بحرف مردباری و بلند و جلال که هیچ خود که عذاب نکنم کسی را که بمن پناه
آورد و بکلمه اخلاص اعتقاد بکلمه طیبه لا اله الا الله متذکر شود و گفته‌اند حاء اشارتست بحکم حق که حفظ او واقع بود گفته شود و میم اشارت بملک او که
فنا و زوال گرد سرادقات او نرسد و یا حاء اشارتست بملکت و میم بمنت که الهی حجت را بر مؤمنان منتست بتنزیل ملکت و گفته‌اند که چون حا و میم
دو حرف‌اند در وسط اسم رحمن و اسم محمد اشارتست بسری که میان حق و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بدان سر راه نیست [illegible]
قسم یاد کرده بسر حرفین و بعضی بر آنند که اول قرآن [illegible] و بعضی آورده هر حرف از حروف فواتح دلالتست قوه برای تنبیه است [illegible]
از برای آن بسیط حا و میم برای تنبیه و کلام آمده تا سامع را از خواب غفلت بیدار گرداند و استماع کلام عظیم ملک قدیم کند و باقی وجوه حم در
الفاظ و تبیین مذکور است تنزیل الکتاب فرستادن قرآن من الله از جانب خداییست که مستحق عبودیت العزیز غالب در پادشاهی خود
العلیم دانا بجمیع خلایق و مصالح و حکم غافر الذنب آمرزنده گناه کسی که بخلوص عقیده [illegible] و قابل شود در هر وجه مأمور
بعبودیت و طاعت او قیام نماید و چون مذنب اهل ایمان است معنی آنست که او سبحانه از روی فضل آمرزنده جمیع ذنوب ماضیه و مستقبله اهل ایمان است
و قابل التوب و پذیرنده توبه از عاصیان مؤمنان شدید العقاب سخت عقوبت مر کسی را که از ایمان محروم شود از عصیان و طغیان
ذکر این صفت بعد از مغفرت جهت آنست که تا بنده که بکتب الهی و بر مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم خوف و رجا باشد ذی الطول خداوند
نعمت و بسط و ممتده بر بندگان از روی فضل و احسان از ابن عباس منقولست که او سبحانه غافر الذنب است مر کسی را که گوید لا اله الا الله شدید العقاب
است مر کسی را که نگوید لا اله الا الله ذی الطول است غنی و بی‌نیاز است از کسی که نگوید لا اله الا هو نیست هیچ خدای که مستحق عبادت باشد
مگر او که موصوفست باین صفات الیه المصیر بسوی اوست بازگشت همه پس مطیع را بروات ثواب رساند و عاصی را بنقمه عقاب کند و [illegible]

که منزل قرآن از جانب آن خدایی است که بصفت این صفات است پس واجب الاتباع و الانقیاد خواهد بود ما یجادل نکند فی آیات الله در آیهای
خدا که قرآنست الا الذین کفروا مگر آنانکه کفر ورزیده‌اند و مرکب انکار و تعنت او گردند و مراد ازین مجادله باطلست که آن دفع حجج قرآنست
و ادحاض براهین و اطفای نور آن از روی عناد و جحود و لجاج کفره کقوله تعالی و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و اما مجادله که حل عقد قرآن باشد
و استنباط حقایق آن و قطع شبه اهل زیغ از آن و حل مشکلات آن از اعظم طاعاتست و حضرت اهل عصیان جدال و عناد و جحود است مغرور
نسازد ترا نعیم آنکه بر کفر و انکار مصر بوده‌اند از جهت در قصه دلتنگی ایشان در آمده و مفتون باید که فلا یغررک پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم گردیدن
کافران فی البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت و تحصیل فواید عظیمه و مکاسب ارباح یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و تجمل ایشان کافر تو نشوند
که مال ایشان را وکذلك ... ایشان کرده اهمال در عقوبت ایشان نیست مهلتی است که ... و بعد از آن که کثرت ایشان موفور و معمور گشته تا متنعم
خانه او معمور شده باشند بحکیال عقوبت گرفتار خواهند شد و بال تکذیب و نکال جدال بر ایشان خواهد رسید چنانکه کذبت قبلهم قوم
نوح تکذیب کردند پیش از ایشان گروه نوح را والاحزاب و گروه چند من بعدهم از پس قوم نوح پیغمبران خود را چون گروه عاد و ثمود
و غیر آن و همت کل امة و قصد کردند گروهی از ایشان برسولهم به پیغمبری که فرستاده بود بایشان لیاخذوه تا بگیرند او را و با
ایذا رسانند و اسیر و مقتول سازند و جادلوا و مجادله و خصومت کردند با رسولان من بالباطل بسخن باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء
و امثال آن لیدحضوا به تا زایل گردانند و باطل سازند بآن سخن بیهوده الحق سخن حق را که واجب الاتباع بود فاخذتهم پس گرفتم ایشان را
و هر گروهی از ایشان بنوعی از عذاب سخت فکیف کان عقاب پس نظر کن که چگونه بود عقوبت من ایشان را وکذلك و همچنانکه واجب شده بود
بر امم تکذیب کننده حقت واجب شده است کلمت ربك حکم پروردگار تو بعقاب و عذاب علی الذین کفروا بر آنانکه کافر شده‌اند از قوم تو
تکذیب تو کرده‌اند انهم اصحاب النار آنکه ایشان اصحاب دوزخند و ملازمان آتش یعنی همچنانکه اهل کفر امم سابقه و لاحقه از اهل دوزخند و ارکه
و جدال و ترك اطاعت ایشان که در نقص ... که برای آدمی نشستند چه طایع عابد و مسبح و اهل اسمانها از حصر متی و ننده و از اتحاد الذین یحملون
العرش آنانکه بر میدارند عرش را برای اکرام او امر و من حوله و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که همه بطواف آن مشغولند یسبحون
بحمد ربهم تسبیح میگویند و یؤمنون به و میگروند بوی و الحق فی میعاد ... و یعنی حاملان عرش و کروبیان که اخص خواص ملائکه‌اند که جامع
صفات جلال و اکرام او تسبیح میکنند رطب اللسان‌اند و مصدق وحدانیت حضرت سبحان پس از جدال و ترك عبادت سکان که اخس مخلوق اند
چه زیان و در بعضی تفاسیر از شهر بن حوشب نقل کرده که از جمله حمله عرش هشتند چهار میگویند که سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد علی حلمك بعد علمك و چهار
دیگر میگویند سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد علی عفوك بعد قدرتك و در کشف آورده که حمله عرش ... سکان را ... از روی اجلال
و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند میره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که پایهای عرش در طبقه آخرین زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمانها
در گذشته و سرهای ایشان از اطراف و نواحی زمین برون رفته و دایم در خشوع و خضوع اند و از غایت خشیت سر بر نیارند و الصلاة علیهم بالا
نمیکنند و نزد آنکه صورت نسیی است که تفکر کنند در عظمت پروردگار خود و لیکن تفکر کنند در آنچه آفریده از اصناف ملائکه پس بحقیقی که اسرافیل که یکی از
فرشتگان است گوشه از گوشهای عرش بر کاهل اوست و هر دو قدم او در زمین هفتم قرار گرفته و سر او از هفت آسمان در گذشته و بجهت عظمت و اجلال حق سبحانه

بر وجهی خود را چه بسیار در فروتنی قبلیه کرد او گویا چنانچه اگر از جهة مرغی میکرد و که فکر اگر کنجشک است و این حامل عرش از اهل آسمان هفتم خاشع تر است و اهل
آسمان هفتم از آسمان ششم خاشعتر و ششم و پنجم پرستکارتر و در همین قیاس تا آسمان اول و از مجاهد منقولست که میان ملائکه و عرش الهی هفتاد هزار
حجابست و حجابی نگردد و در آسمان محاها تسبیح و تهلیل و تحمید مشغولند و نیز از وهب بن منبه روایت کرده که در حوالی عرش هفتاد هزار صف ملائکه اند که مشغول
عبادت اند ایستاده اند حلقها دستهای خود بر گردنهای خود نهاده اند و بلند صوت تسبیح و تهلیل او سبحانه میکنند و در پشت ایشان صد هزار صف ملائکه هستند که دست
ایشان بر چپ نهاده اند همه تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید او سبحانه مشغولند و در نهج البلاغه مذکور است که بعضی از ملائکه همیشه در سجده اند که رکوع نمیکنند و بعضی در رکوع
اند که راست نمیشوند و بعضی دیگر صف کشیده اند که از قیام و انتصاب بهره ندارند و ای صفت حاملان عرش است و بعضی دیگر صف زده که نمیدانند از صفوف خود و از ایشان بعضی غشوه
دارند … حافین حول الکرسی اند جمعی دیگر تسبیح کننده که از آن حال سبکبار گردد و بعضی حافین حول الکرسی ایستاده اند و دستهای ایشان بر گردن نهاده اند
و دستهای چپ بر … و هر یک بلغتی به تسبیح او سبحانه اشتغال دارند و خواب چشمهای و سهو عقلها و سستی بدنها و غفلت نسیان بر ایشان عادت ایشان
نمیشود زیرا که ایشان از نور … و ملائکه از آن … و در روایت آمده که حق تعالی عرش را از گوهر سبز خلق نموده و این هوای عرش
تا قائمه دیگر چندان است که مرغ سریع السیر در بسته هزار سال طی مسافت کند و در روایت دیگر است که سیصد هزار سال قطع نتواند کرد و در روایت معتبر از امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست و در خبر آمده که چون حق تعالی عرش را آفرید خطاب کرد بملائکه که آنرا بردارید ایشان از حمل آن عاجز شدند پس جبرئیل
و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل را امر فرمود که عرش را بردارند و … حاملان عرش … جبرئیل … سبحان الله و میکائیل … دیگر
و اسرافیل … لا اله الا الله و عزرائیل … الله اکبر عرش را بر داشتند … چون … عرش … حمل
عرش رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانبار بر ایشان آسان گشت … کلمات بگوید ثواب حاملان عرش
در نامه عمل او نوشته … مستوجب رحمت الهی شود و جابر بن عبد الله انصاری و لقمان بن عامر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده … بعضی از احوال عرش و حاملان آن … حق تعالی عرش را از جوهر سبز … هزار و هشت صد هزار … هزار است
و بر هر سری از آن هزار هزار و سیصد و هشتاد هزار روی و در هر روی هزار هزار و سیصد و شصت هزار زبان و از هر زبانی هزار هزار
و سیصد و شصت هزار لغت تسبیح میکنند … و عظمت آن بمثابه ایست که … هفتاد هزار …
و از هر … هشتاد هزار سال راه … عرش … از خدای … حق تعالی هفت صد هزار
… هشتاد هزار سال … دیگر … هشتاد هزار بار … و باز از خدا …
از جانب عرش … آسمان … سبحان ربی الاعلی و بحمده …
آسمان … سجود … تسبیح … هفتاد هزار سال راه …
از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست … عرش … و از جمله کلمات او … اعوذ بالله من غضب الله …
من نقمة الله … حاملان عرش … عرش …
و هنوز از عرش … هفتاد هزار … و در هر دهانی هفتاد هزار زبان … هزار

نه تسبیح خدا میکنند و ذات آن سبحان الله و بحمده پروردگار و حاملان عرش بنور تسبیح و تحمید پروردگار خود حسن عاقبت یافتند پس از تسبیح ایشان عاقبت عالیه است ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ﴾
و طلب آمرزش میکنند ﴿لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ برای آنانکه ایمان آورده‌اند و استغفار ایشان این طریقست که از روی نیاز میگویند ﴿رَبَّنَا﴾ ای پروردگار ما ﴿وَسِعْتَ﴾
﴿كُلَّ شَيْءٍ﴾ فرا رسیده بهمه چیز ﴿رَحْمَةً وَعِلْمًا﴾ از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزی رسیده ﴿فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾ پس بیامرز مر آنانی را که
توبه کرده‌اند از شرک و معاصی و دروغ ﴿وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾ و پیروی کرده‌اند راه ترا که طریق ایمانست ﴿وَقِهِمْ﴾ و نگهدار ایشانرا ﴿عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾
از عذاب آتش سوزان و چه اکمل استغفار نسبت بمؤمنان برای ایمان بانکه ایشان موعودند بغفران زیاده نموده‌اند ﴿رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ﴾ و در آر ایشانرا ﴿جَنَّاتِ عَدْنٍ﴾
در بوستانهای باقامت که بهشت دائمیست ﴿الَّتِي﴾ آن بوستانهائی که ﴿وَعَدْتَهُمْ﴾ وعده کردهٔ ایشانرا بزبانهای پیغمبران ﴿وَمَنْ صَلَحَ﴾ و در آر ایشانرا
در بهشت کسی را که عمل شایسته کرده باشد ﴿مِنْ آبَائِهِمْ﴾ از پدران ایشان ﴿وَأَزْوَاجِهِمْ﴾ و زنان ایشان ﴿وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ و فرزندان ایشان تا بایمان و بدار ایشان
شادمان شوند بسبب زیادتی مسرت ایشان شود ﴿إِنَّكَ﴾ بدرستی که ﴿أَنْتَ الْعَزِيزُ﴾ توئی غالب که از هیچ چیز عاجز نشوی ﴿الْحَكِيمُ﴾ دانا که هر چه کنی بر وفق حکمت
مبنی باشد و از جمله آن وفا بوعده است پس بر وفق حکمت خود ایشانرا در بهشت در آور ﴿وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ﴾ و نگهدار ایشانرا از عقوبات که جزای بدیهاست
و نگهدار ایشانرا از معاصی و ایشانرا از خطیات ﴿وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ﴾ و هر که نگهداری از عقوبات ﴿يَوْمَئِذٍ﴾ در روز جزا ﴿فَقَدْ رَحِمْتَهُ﴾ پس بدرستی
بخشیدی او را و بروضه جنت رسانیدی او را هر کرا نگاهداری از معاصی در دنیا پس رحم کردی بر وی در روز جزا و از عذاب رهانیدی ﴿وَذَلِكَ﴾ و آن نگاهداشتن
از عقوبت و معصیت ﴿هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ آنست فیروزی بزرگ و ظفری بزرگوار چه آن موجب سعادت جاوید است و نعمت نامتناهی بود آن حال اهل
شرک و ضلال در روز جزا چنان میکند که ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بدرستی که آنانکه کافر شدند و بوحدانیت خدا و نعمت نبوت خاتم الانبیا ﴿يُنَادَوْنَ﴾
ندا کرده شوند یعنی فرشتگان بایشان ندا دهند در آن وقت که نفسهای اماره خود را دشمن گرفته بزبان عتاب و ملامت میگویند که حالا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم
ملائکه ایشانرا ندا کنند که ﴿لَمَقْتُ اللَّهِ﴾ هر آینه دشمنی خدا مر شما را ﴿أَكْبَرُ﴾ بزرگترست ﴿مِنْ مَقْتِكُمْ﴾ از دشمنی شما ﴿أَنْفُسَكُمْ﴾ نفسهای خود را امروز در جزای
شما را دشمنی کرد ﴿إِذْ تُدْعَوْنَ﴾ وقتی که خوانده میشدید ﴿إِلَى الْإِيمَانِ﴾ بسوی گرویدن بخدا و رسول ﴿فَتَكْفُرُونَ﴾ پس کافر میشدید ﴿قَالُوا رَبَّنَا﴾ گویند
ای پروردگار ما ﴿أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ﴾ میرانیدی ما را دو نوبت نوبت اول نزد انقضای آجال و نوبت ثانیه در قبر بعد از زنده گردانیدن برای سؤال
﴿وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ و زنده گردانیدی ما را دو بار یکبار اول در قبور و بار دوم در نفخه و نشور و بروایت ابن عباس اماتت اول در اصلاب آبا است
وقتی که نطفه بودیم و اماتت دوم در دنیا و احیای اول در دنیا برای تکلیف و احیای دوم در قیامت برای ثواب و عقاب و گفته‌اند آنست که ارواح آدمی
را احیا گردانیدی و در میان آوردی اماتت او وقتی بود که ذریه آدم را از ظهر او بیرون آورد و میثاق ازیشان فرا گرفت و اماتت ثانیه
در دنیا و احیای اول وقتی که در رحم نطفه بودیم و احیای دوم در بعث و تفسیر اول که قول است و جمعی از مفسران و محققان اصح اوست زیرا که آن
منقول از اهل البیت علیهم السلام است که دلالت بر سؤال قبر و اخباری که از مخالف و موافق منقولست مؤید این قولست ماحصل آنکه کفار عقوبت
تعیین کنند با آنچه در دنیا منکر آن بودند باشند از سؤال قبر و بعث و نشور و گویند ﴿فَاعْتَرَفْنَا﴾ پس اعتراف کردیم ﴿بِذُنُوبِنَا﴾ بگناهان خود که از جمله آن تکذیب بعث و نشور
و سؤال قبر بود ﴿فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ﴾ پس آیا بسوی بیرون آمدن از دوزخ ﴿مِنْ سَبِيلٍ﴾ هیچ راهی هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب خود آیا هیچ طریقی
هست که آن را سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شویم و به بهشت رسیم مراد ایشان ازین قول قبول ایمان است و توبه و این کلام از روی ناامیدی میگویند

باشند کرده که ذلکم این عذاب و نکال که لازم شماست بانه اذا دعی الله بسبب آنست که چون خوانده میشد خدای وحده در حالت یگانگی چون اهل ایمان
بکلمه توحید قائل میشدید کفرتم کافر میشدید بیگانگی او و نسبت میکردید اجعل الآلهة الها واحدا و ان یشرک به و اگر شرک آورده میشد بخدا چون اینان
چیزی که شرک بخدا آوردند تؤمنوا ایمان میکردید بآن شرکا فالحکم لله پس امروز فرمان روائی و کار گذاری اصل حق و باطل مرخدای راست که مستحق عبادت
و اوست حکم کرده بر شما بعذاب سرمدی و عذاب ابدی العلی خدای که بلند مرتبه است که از شرکا و همچو ایشان و اشباه و انداد او کبیره الکبیر بزرگوار
از آنکه در استحقاق عبادت غیر برا او برابر گشته پس در میان وحدت و کمال قدرت خود در آمده میفرماید که هو الذی اوست خدائی که بقدرت کامله خود
یریکم مینماید بشما آیاته نشانهای که دلالت بر وحدت و قدرت او کند و ینزل لکم و فرو میفرستد برای شما من السماء از آسمان رزقا روزی را یعنی
باران که سبب روزیست بلکه از اکثر بیراز ارزاق السماء میباشد و ما یتذکر و پند نمی پذیرد و عبرت نگیرد ازین آیتها الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدا
بی از انکار و بعقیب باز گشته روی با طاعت و عبادت او آورد فادعوا الله پس بخوانید خدای را و بپرستش او قیام نمائید مخلصین در حالتی که پاک
سازندگان باشید له الدین برای او طاعت خود را از شرک و ریا ولو کره الکافرون و اگرچه کراهت دارند بسیار کردیدگان اخلاص کار را چه ایشان
بجهت ناامان کافرند و شما ایشان که پس کیست آن الیه ان ارشما متوجه باشند رفیع الدرجات بلند درجاتها مخلوقانست نه بمرتبه و طاعت
هرچه موقوف و عبودیت منسوبند درجه او است لیوف آلهی منتهی خواهد بود و لهذا درجات انبیا را ابرو درجات اولیا بلند تر کرداند و درجات اولیا
را برغیر ایشان تقدیم بلحظ درجه اصل ایمان و در همین حیث پس تفاوت درجات ثواب میان مؤمنان بقدر تفاوت عبودیت خواهد بود یا معنی آنست که
خدای برداننده آسمانست و فوق آسمانها دیگر با کرسی ذو العرش خداونده عرش عظیمست و کنایه از ماجبه او به سلطنت و ابهت هست و هم کار دیگر
کمال او به وجهی مرتفع باشد که رفع مراتب و لوث مقامات جمیع مخلوقات در تحت قدرت او باشد و عرش که اصل عالم جسمانیست در قبضه اقتدار او ملکیست
عزیز الاقدس که او توانده و هیچ نوع شخصی دعوی برابری او توانه نمود و لیسه از تقریر توحید مینمود نبوت میفرماید یلقی الروح می افکند وحی را من امره از فرمان
خود و تسمیه وحی بروح که آنست که آن سبب حیات قلوبست چنانکه روح سبب حیات بدنست یعنی القا میکند از جهت خود علی من یشاء
بهر که میخواهد من عباده از بندگان خود و کنایه که مراد بوحی قرآنست و ساید که نزول و نفاعتی هر رسالت و نبوت و بعضی قائل است که
سبب نبوت و رتبه رسالت است که میخواهد از اهل استحقاق بعطا نموده لینذر تا بیم کند آنکس که وحی باو نازل شده مردمان را یوم التلاق از روز
رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین با آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین باهم جمع شوند یا مخلوق با خالق یا معبودان
با عابدان یا مظلومان با ظالمان یا هر عاملی با عمل خود برسد یا جمیع [illegible] مراد از روز قیامت است یوم هم بارزون آن روزی که بندگان بارز ظاهر و پیدا
آینده باشند از قبرها آشکارا باشند و برهنه بر وجهی که هیچ چیز ایشانرا ستر نبوده باشد [illegible] آمده که مکلفان محشور شوند برهنه و تهی پای و ختنه
ناکرده لا یخفی پوشیده نشود در آن روز علی الله منهم بر خدای از اشخاص و اعمال بندگان با وجود که اینان مستغنی جزای [illegible] علم او بهمه از
اعمال رسیده پس بر وفق عمل همه را جزا دهد و آوله امر حتی نه که امروز همه مردمان [illegible] سخن که نقره فام [illegible] جمیع کنند پس اول چیزی که
آن تکلم کنند این باشد که ندا کند [illegible] لمن الملک الیوم که راست پادشاهی و فرمان روائی امروز چون هیچ کس را امروز [illegible] مردم [illegible]
حاصل نشده باشد پس در جواب جمیع مؤمنان متفق الکلمه شده گویند که لله الواحد مر خدای راست که یکی است و بی همتا در کارگذاری و فرمان دهی القهار شکننده

جمیع سازها و بدهیان آبادی برهان که چون ندای لمن الملک الیوم برآید همگنان از اهل محشر را طاقت جواب دادن نباشد پس حضرت باری خود جواب باز داده گوید لله الواحد
القهار و فایده این اخبار اظهار وحدانیت و کمال سلطنت قاهره است و در روایت محمد بن کعب آنست که این ندا میان دو نفخه باشد هنگامی که همه خلایق فانی شده باشند
و چون هیچ کس نبود که جواب باز دهد بعد از زوال اولین هم خود جواب دهد که لله الواحد القهار و این کلام ادعای از صفت نیست زیرا که چون کلام نفسی است … آنکه
این ندا در یوم التلاق باشد و در حین برون آمدن عباد از قبور در کشف … باین روز که با آنکه ملک در حال را به داول ظاهر است این خطاب آنست که در آن روز
هیچ کس نباشد که دعوی پادشاهی کند چنانکه که ظاهرا در این روز این دعوی میکنند و بعد از نفوذ اختصاص ملک بخود تمام خطاب آن میکند و میگوید که
الیوم تجزی امروز پاداش داده شود کل نفس هر کسی را بما کسبت بآنچه کسب کرده از اعمال حسنه و افعال سیئه لا ظلم الیوم
هیچ ستمی نیست درین روز پس نتوان کسی که از عمل ثواب او باشد و نه عقاب کسی زیاده بر فعل بد او باشد و نه کسی را بگناه دیگری مؤاخذه
کنند و نه بیگناه را … بدی دهند ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود شمار است یعنی مشغول … کسی باز ندارد
او را از حساب دیگری بلکه در زمان واحد حساب همه آفریده‌ها یکبار باستحقاق خود برسند و در خبر است که آخرت … اعلی الله فرموده که …
و در آن روز گوید که من پادشاه جزا دهنده‌ام سزاوار نباشد هیچ کدام از اهل بهشت در بهشت رفتن و از اهل دوزخ … اگر کسی بر غیر کرده باشد تا که در آید … که
انتقام آن ظلم از وی بکشم … از آن این آیت تلاوت کرد که الیوم تجزی کل نفس … بعد از آن … تخویف عباد میفرماید که و انذرهم
و بترسان کافران را یوم الآزفة از روز قیامت که آن را آزفه نام است از قرب یعنی نزدیک شدن وقوع آن … اذ القلوب
آنگاه که دلهای … لدی الحناجر نزدیک حنجره‌های ایشان بود یعنی دلها از فزع آن روز از اماکن خود زایل شده بحلق آمده باشند
و چنانکه نه بیرون توانند … و نه فرو توانند … کاظمین در حالتی که پر آمدگان باشند از غم و اندوه و خشم
فرو خورندگان و آن روز ما للظالمین نیست مر ستمکاران را در آن روز من حمیم هیچ خویشی مشفق که عذاب ایشان را دفع کند
و لا شفیع یطاع و نه درخواه کننده که فرمان او برده شود یعنی شفیعی که شفاعت او بدرجه قبول رسد و شبهه نیست در آنکه محبی و مهربانی هیچ
باهل شرک منتفی است پس محبت و رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب باشد و حقیقت ایشان را هیچ شفیعی نباشد کقوله تعالی و لا یشفعون
الا لمن ارتضی و قوله فما للظالمین من انصار یعلم خائنة الاعین میداند خیانت کننده است و آن عبارتست از آنکه در دیده
بحرمی نگاه کنند که حلال نباشد نظر کردن بآن و ابن عباس گفته خیانت چشم آنست که مردی در میان جمعی نشسته باشد و زنی بر ایشان بگذرد
و او به پنهان در وی نگرد و … النظر الاولی لک و الثانیة علیک خیانت نظر ثانیه است … و قول اول اتم است و اقوی
و ما تخفی الصدور و میداند آنچه پنهان کرده‌اند سینه‌ها یعنی علم او محیط است بضمایر و اسرار مخلوقات … از آن … کار ما
حکم میکند بمکر و الله یقضی بالحق و خدای حکم کند براستی و درستی جزای بدکاره و نیکوکاری زیرا که منزه است از ظلم و تعدی و الذین یدعون و آنانکه
پرستش میکنند مشرکان من دونه بجز از خدا لا یقضون بشیء حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه حکم کردن از ایشان متصور باشد
ان الله بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا بگفتار … البصیر بینا بکردار … خبر … مر کافران
و اینست … اولم یسیروا آیا سیر نکرده‌اند و نرفته‌اند مشرکان فی الارض در زمین … برای … فینظروا کیف کان پس بینند

که چگونه بود عاقبة الذین کانوا من قبلهم سرانجام آنانکه بوده‌اند پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان در راه ایشان
کانوا هم اشد منهم قوة بودند پیشینیان سخت‌تر از ایشان در قوت از روی توانایی و از جهت قدرت و تمکین و آثارا و از روی علامتها و نشانها فی الارض در زمین چون
درهم و دوایر ایشان و چون قلعه‌های عالیه و حصنهای مرتفعه و شهرهای عظیمه و سایر علامات قدرت و قوت ایشان فاخذهم الله پس فرو گرفت ایشان را خدای تعالی
این نوابند توبهایم بسبب گناهان ایشان از کفر و تکذیب و انواع عقوبت و نکال و هلاک ساخت و ما کان لهم و نبود مر ایشان را من الله از عذاب
خدای من واق هیچ نگاه دارنده که ایشان را از آن عقاب نگه دارد و منع نزول عذاب نماید ذلک این گرفتن و عذاب کردن بانهم کانت تاتیهم
بسبب آن بود که پیوسته می‌آوردند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای بینه و معجزهای ظاهر و احکام واضح فکفروا پس کافر شدند
آن و انکار ایشان کردند فاخذهم الله پس گرفت خدای ایشان را بالعقوبت انه قوی بدرستی که خدای توانا است و متمکن بر هر امر ممکن از جمله آن
اخذ کردن و هلاک ساختن اهل شرک و تکذیب است شدید العقاب سخت عقوبت است ایشان را بعد از آن حکایت [illegible] از قصه
موسی و فرعون میکند بقوله و لقد ارسلنا موسی و بدرستی که ما فرستادیم موسی علیه السلام را بایاتنا بآیات و نشانهای خود یعنی آن نه معجزه که او را
عطا فرموده بودیم و سلطان مبین و حجتی ظاهر و هویدا که آن بر خصم غالب شده آن عصا است [illegible] ادله توحید [illegible]
معجزه است مر موسی علیه السلام را [illegible] توجیه و معجزات عالیه فرستادیم الی فرعون بسوی فرعون [illegible] عمالقه مصر بود و لاف ربوبیت میزد و هامان
و هامان که وزیر وی بود و قارون و قارون که [illegible] موسی
بجمیع [illegible] اظهار معجزه [illegible] تکذیب او کردند و انکار معجزات او نمودند فقالوا پس گفتند که او
ساحر جادو است کذاب [illegible] دروغگو است [illegible]
فلما جاءهم بالحق پس چون آورد بدیشان دین درست و راستی را من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند [illegible] اقتلوا ابناء
ابناء الذین آمنوا معه [illegible] موسی [illegible] فرعون [illegible]
از بنی اسرائیل [illegible] فرعون [illegible] موسی
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
و از ابن عباس [illegible] و استحیوا نساءهم [illegible]
[illegible] قبطی [illegible] طوفان [illegible]
و ما کید الکافرین [illegible] الا فی ضلال [illegible]
از آن [illegible] فرعون [illegible] معجزات [illegible] ظهور [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] و قال فرعون و گفت فرعون مر قوم خود را ذرونی اقتل موسی بگذارید مرا تا بکشم موسی را
[illegible] فرعون [illegible] ولیدع ربه و گو بخواند خدای خود را [illegible]

بن بمانید تا او را بکشم که کشتن او بس کوتاه است و گو بخواند او را إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه بدل کند و تغییر سازد کیش شما را از پرستش من

باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکارا گرداند بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر الْفَسَادَ تباهی و فتنه و آشوب و حصول نعیم و کسر

دال میخواند یعنی ظاهر سازد موسی درین بلاد وقتی که اتباع او بسیار شود و با شما در مقام مقابله در آید و هنوز المؤمنین محاربه و مقاتله نمایند و آن منجر

بتعطیل مکاسب و معایش شود و نظام امور هرج و مرج گردد و چون خبر قتل موسی منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و قبطیان استبشار کردند وَقَالَ مُوسَىٰ

و گفت موسی مر قوم خود را که إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي بدرستی که من پناه گرفتم وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردن کشی

که بجهت تجبر و استکبار لَا يُؤْمِنُ ایمان نیارد بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار تا شر او بلا از من دفع کند و چون مبالغه فرعون در باب قتل موسی باظهار رسید

اهل ایمان ترسان شدند و کشتی صبر ایشان در گرداب اضطراب افتاد وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده بود بموسی مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ

از خویشان فرعون نسب حزقیل و پدر او یَكْتُمُ إِيمَانَهُ می پوشید ایمان خود را از فرعون و اتباع او و گویند که این مرد مؤمن از بنی اسرائیل نام حبیب

و اصح آنست که حزقیل پسر عم فرعون است و در روایتی آنکه صد سال بود که ایمان داشت و تقیه میکرد و از ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

مرویست که تقیه از دین منست و دین پدران منست هر که او را تقیه نیست دین نیست و تقیه سپری است در زمین او که آن سهام نفوت و سیوف او منع میشود

مر اگر مومن آل فرعون اگر اظهار اسلام میکرد کشته میشد از ابن عباس مرویست که از آل فرعون غیر از حزقیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود

کسی دیگر ایمان بموسی نیاورد حاصل که حزقیل چون دید که فرعونیان در تکاپوی قتل موسی اند از روی انکار گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را بقصد

قتل میکنید أَنْ يَقُولَ برای آنکه میگوید رَبِّيَ اللَّهُ که پروردگار من خدای یکی است نه غیر او وَقَدْ جَاءَكُمْ و حال آنکه آورده است شما را بِالْبَيِّنَاتِ معجزات

روشن و هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما که دلالتی تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا با ژدها و ید بیضا و غیر آن و با وجود اینهمه براهین ظاهره

اصلا در امر او تأملی و تفکری نمیکنید وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا و اگر او باشد دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بروی است وبال دروغ او و نکال عقوبت آن که او را قتل

اوست وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راست گوی پس لا اقل يُصِبْكُمْ برسد شما را بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ پاره از آنچه شما را از آن وعده میدهد اگر بالفرض

همه آن بشما نرسد لیکن بعضی از آن بشما رسد خلاصه سخن کلام آنست که او شما را بهلاک دنیا و عقوبت عقبا توعید میداد پس اگر راست باشد در سخن ام

لا اقل هلاک دنیا که بعضی از آنست بشما رسد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی توفیق نمیدهد براه صواب بوسیله بیان و معجزات

بلکه در باویه ضلال فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد درگذشته است و بمرتبه طغیان رسیده كَذَّابٌ دروغ گوی در دعوی خداوندی

متوانه بود که مراد موسی باشد یعنی اگر مسرف خدای راه صواب ننماید اگر مسرفی که از حد خود قدم فراتر نهاده است و بدروغ دعوی کننده مراد آنست

اگر بالفرض موسی نیز از آن است ازخود در دعوی نبوت کاذب خدای او را راه نخواهد نمود و او را رسوا خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او

يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی و سلطنت امروز ظَاهِرِينَ در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل و مسلطید بر ایشان فِي الْأَرْضِ

در زمین مصر و جهی که همه مقهور و محکوم شمااند فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما

بجهت قتل موسی یعنی مقتضی امری سویه که منظنه زوال ملک شما باشد چه قول موسی احتمال صدق دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا بر او اقدام نکنید

و دست تعدی از وی کوتاه کنند و چون این سخن را استماع نمود قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون حزقیل را و جمعی دیگر را که نزد وی بودند مَا أُرِيكُمْ

و آن می‌نمایم شما را بر رهی إِلَّا مَا أَرَىٰ مگر آنچه مصلحت می‌بینم و صواب می‌دانم از قتل موسی و تکذیب او و صدق خود در دعوی الوهیت و از ایشان نصیحت مشورت در این امر
با ظاهر قول مرا موافقت دل او ران مطابق نیست آنچه رای خود صواب می‌دانم شما را می‌گویم وَمَا أَهْدِيكُمْ و راه نمی‌نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ
مگر به راه راستی که عالم به صواب است آن و شبهه نیست که فرعون در این دعوی کاذب است و بعضی بر آنند که موسی در دعوی نبوت صادق است به جهت ظهور معجزات
باهره در دست او و از این معنی در باطن خود خوفی عظیم داشت از جانب او لیکن اظهار تجلد می‌کرد تا خوف او بر ایشان ظاهر نشود و اگر به جهت خوف او نبود چرا
مشورت می‌کرد در قتل کسی که او نبی است که او در صدد هدم بنای دعوت و اراده آن دارد که طنطنه و کوکبه او در هم شکند القصه حزقیل چون این سخن شنید
بار دیگر بحر ایمان او در موج آمده از قوم مشورت همچنانکه می‌فرماید که وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکه ایمان آورده بود یعنی حزقیل يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ
عَلَيْكُمْ ای گروه من به درستی که من می‌ترسم بر شما به سبب تعرض موسی و قصد قتل او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روزهای هلاک امم ماضیه از عذاب که نازل شد بر ایشان
که قبل از این تکذیب رسل خود کردند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب جزای عادت کسانی که قوم نوح که طوفان بود وَعَادٍ و مانند جزای دأب قوم عاد
که باد صرصر مستأصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که به صیحه و لطمه جبرئیل هلاک شدند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنان که از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه
که شهرهای ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب ایکه که به عذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستمی بر بندگان
خود یعنی بی‌گناه عذاب نکرد بلکه هر ایشان در درجه عدل بود چه ایشان بکیفر اعمال خود رسیدند به سبب آنکه ظلم کردند به انواع عقاب مستوجب
شدند و بعد از تخویف از عقوبت دنیوی تحذیر ایشان کرد از تخویف آخرت به این وجه که وَيَا قَوْمِ إِنِّي و ای گروه من به تحقیق که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می‌ترسم بر شما
يَوْمَ التَّنَادِ از عذاب روز ندا کردن یکدیگر را و آن روز قیامت است که بعضی استغاثه یکدیگر را خوانند و همچنانکه [illegible] آمده که فلان کس
سعید گشت و فلان شقی و ندای اهل بهشت اهل دوزخ را که گفته قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا الی آخر الآیه و اهل دوزخ اهل بهشت را گویند که افیضوا علینا من الماء
او مما رزقکم الله چنانچه در سوره اعراف گذشت و هر کس نام خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که گردانید روی از موقف
حساب مُدْبِرِينَ در حالتی که بازگشتگان باشید از ادای سوی دوزخ و یا در حالتی که گریزندگان باشید از راه دوزخ و اگر چه آن فرار فایده ندهد
مَا لَكُمْ نیست مر شما را در آن روز مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که منع آن عذاب کند و شما را در حفظ و حمایت خود گیرد
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت به جهت اصرار انکار و عناد و استکبار [illegible] فَمَا لَهُ پس نیست مر او را
مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که او را به راه راست رساند هر که را خدای از راه راست بگرداند پس نیست هیچکس که او را به بهشت راه نماید وَلَقَدْ
جَاءَكُمْ يُوسُفُ و به تحقیق آمد به شما یوسف بن یعقوب علیهما السلام مِنْ قَبْلُ پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ به حجتهای روشن و دلایل واضحه بر صدق قول او
و هب ابن منبه و اکثر مفسران برآنند که فرعون در زمان یوسف بوده و در وسیط آورده که فرعون یوسف بعد از مردن یا جای یوسف زنده کرد فرعون
ظاهراً ایمان آورده بود و بعد از موت او بعد از آن زمان موسی [illegible] که ... ای زبان ... معجزات
بیته کرار انکار زنده گردانید ... بوده ... بر ... او از ... فرعون ... یوسف بود ...
بن ابراهیم بن یوسف ... رسالت ... دعوت کرده معجزات ... حزقیل ...
که یوسف شما می‌گفت فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ پس همیشه بودید در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورد به شما از توحید و احکام ... حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ

آنکه خبر مرگ او شد قُلتُم گفتید از پیش خود بی حجتی بلکه بمحض تقلید لَن یَبعَثَ اللهُ هرگز برنگیزاند خدای مِن بَعدِهِ از پس او رَسُولاً فرستاده یعنی

انکار یوسف نمودیم و قول او نشنیدیم و دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت کند که خوف آنکه او را نیز نشنویم و منکر او شویم پس گوئی خود ثابت قدم شدید

در ضلالت یا بنیه کَذٰلِکَ همچنانکه شما گمراه شدید همچنین یُضِلُّ اللهُ گمراه میکرداند خدای در وادی ضلالت فرو میگذارد مَن

هُوَ مُسرِفٌ هر که او از حد گذرنده است در عناد و انکار مُرتابٌ شک دارنده در آنچه پیغمبر خبر داده است از توحید و نبوت که از غلو

وهم و تقلید و عدم تأمل و تفکر در معجزات پس فرو میگذارد در گمراهی اَلَّذِینَ یُجادِلُونَ آنانرا که جدال میکنند یعنی بدعوی باطل فِی آیاتِ اللهِ در رفع آیتهای

خدا و در پیش ابطال آن بِغَیرِ سُلطانٍ اَتاهُم بی حجتی و برهانی که آمده باشد بدیشان بلکه بتقلید کَبُرَ بزرگ است این جدال ایشان مَقتاً از روی بغض و عداوت عِندَ اللهِ

نزد خدای وَعِندَ الَّذِینَ آمَنُوا و نزد آنانکه گرویده اند بخدا و رسول از جهت آنکه بسیار دشمن میدارند جدال کننده را آنها که ایمان دارند و مؤمنان دشمن دارند

این بر اسلیعه کَذٰلِکَ همچنانکه مهر نهاد خدای بر قلوب ایشان تا عاقبت کفران ایشان همچنین یَطبَعُ اللهُ مهر مینهد خدای

عَلیٰ کُلِّ قَلبِ مُتَکَبِّرٍ بر دل هر شخصی که از فرمان حق داری سرکشنده باشد جَبّارٍ گردن کش که خود را از غیر تو برتر دارد

اختیار کنند این مقالات از مؤمنان و حزبیل در موعظه و نصیحت را آنجا رسانید فرعون برسید کرد این نصایح در اهل مجلس اثر کند پس مردمانرا بغوی دیگر مشغول

وَقالَ فِرعَونُ و گفت فرعون بوزیر خود یا هامانُ ای هامان ابنِ لِی بنا کن برای من صَرحاً کوشکی بلند از برای

لَعَلِّی اَبلُغُ الاَسبابَ شاید که من برسم براههای اَسبابَ السَّمٰواتِ راههای آسمانها

از آسمان تا آسمان دیگر روم فَاَطَّلِعَ پس مطلع شوم و بنگرم اِلیٰ اِلٰهِ مُوسیٰ بسوی خدای موسی و از احوال او و معلوم کنم

صحت دعوی موسی و خبر دادن از خدای آسمان وَاِنِّی لَاَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان میبرم موسی را کاذِباً دروغ گوی در دعوی رسالت

او را اینها هست که از آنجا کار آسمانها ... بود ... قوم خود ... علم بود ... محال ... پس آغاز

سخن ... و موسی از این حال ... شده ... خطاب آیه ... خواهم ...

خراب کرد ... تفصیل آن در سوره القصص مذکور شد وَکَذٰلِکَ و همچنانکه ... زُیِّنَ

لِفِرعَونَ آراسته شد ... سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته شد

عَنِ السَّبِیلِ از راه راست ... وَما کَیدُ فِرعَونَ و نیست مکر فرعون ... در ابطال آیات موسی

اِلّا فِی تَبابٍ مگر در زیان ... وَقالَ الَّذِی آمَنَ و گفت آنکه گرویده بود ... از قبیل فرعون یا قَومِ

ای گروه من اتَّبِعُونِ پیروی کنید مرا اَهدِکُم تا بنمایم شما را سَبِیلَ الرَّشادِ راه راست ...

یا قَومِ ای گروه من ... اِنَّما هٰذِهِ الحَیٰوةُ الدُّنیا جز این نیست که این زندگانی دنیا مَتاعٌ برخورداری اندک است

... وَاِنَّ الآخِرَةَ ... هِیَ دارُ القَرارِ آن سرای

آرام ...

از متاع ... مَن عَمِلَ سَیِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلا یُجزیٰ پس جزا داده نشود اِلّا مِثلَها مگر مانند آن ...

طلبات که بعدالت او مسجّل است مثلی بود و از جانب او وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کاری شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال
آنکه او مؤمن باشد چه قبول اعمال فرع ایمانست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بزیور صلاح آراسته‌اند يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آیند ببهشت و حق سبحانه
و ضمیم ایشان نعیم در آمده به بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند در آن از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و سایر حسنات بِغَيْرِ حِسَابٍ
بی حساب و شمار یعنی بازای کردار ایشان ثواب اعمال صالحه اضعاف مضاعفه زیاده خواهد بود مؤمن آل فرعون از سخنان فهم کرده که حزبیل ایمان
ایمان آورده و از عداوت فرعون حذر نکرده زبان ملامت بر او دراز کرده و گفتند عجب است از تو که فرعون ترا سپهسالاری و سرکشی دیگر اختیار میکنی حزبیل دیگر باره
در صدد نصیحت در آمده گفت وَيَا قَوْمِ مَا لِي و ای گروه من چیست مرا که چه رسیده مرا أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ میخوانم شما را بسوی عملی که سبب رهائی شما است
از عذاب خدای و آن ایمان آوردن است و دوری از بتان وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ و میخوانید مرا بسوی عملی که سبب وصول بآتش است یعنی پرستش
فرعون زیرا که تَدْعُونَنِي میخوانید مرا لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدای وَأُشْرِكَ بِهِ و شریک گردانم بدو مَا لَيْسَ لِي آنچه نیست مرا به خدائی او
عِلْمٌ یعنی علم بربوبیت غیر او ندارم در معبودیت غیر او دلیلی نیست پس چگونه دیگری را در شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و من میخوانم شما را
إِلَى الْعَزِيزِ بخدای غالب که ایشان را علت نخواهد در تقدیر کار خود الْغَفَّارِ آمرزنده و محو کننده خطاهای اهل ایمان یعنی شما را بکسی دعوت میکنم که جمیع
صفات الوهیت از کمال قدرت و عزت و علم و اراده و دیگر کمالات و قدرت بر تعذیب و غفران غیر او کرد در کمال جلال الله که خوم در حیات
کرشما میکوید ملک را حاجت است لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنکه شما میخوانید مرا بسوی او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را خواندن یعنی حق است که او را
سزاوار دعوی الوهیت فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ در این سرای و نه در سرای دیگر که آخرت است که بطلان دعوی او وَأَنَّ مَرَدَّنَا
و آنکه بازگشت ما إِلَى اللَّهِ بسوی خدا است و هر کدام از ما بعد موت بجزای سزای اعتقاد و اعمال خود رسیده خواهد رسید وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ
و آنکه اسراف کنندگان و آنچه قریر زهکان است بترک و حکمت با حق و عزّت هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند یاران آتش جاوید و یاران دوزخ فَسَتَذْكُرُونَ
پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده عذاب و معاینه عقاب شما یاد آرید مَا أَقُولُ لَكُمْ آنچه میگویم شما را از نصیحت و موعظت وَأُفَوِّضُ
أَمْرِي إِلَى اللَّهِ و باز میگذارم کار خود را بخدای و بر توکل میکنم و بلطف او التجا میجویم تا مرا از شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بینا است بندگان خود یعنی افعال ایشان از طاعت و معصیت فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را خدای از سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا
از بدیهای آنچه مکر کرده و اندیشه کرده بودند در باره قتل او و در روایت آمده که حزبیل اظهار ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود وی فرار نموده بکوهی کرد در آن تراحی بود
و تحصن گشت و لعیادت و طاعت مشغول شد حتی سباع را بحراست او امر کرد تا نگاه او در آمده بسباع او میگردیدند و این از معانی تعریض وی بود و در
تفاسیر نه کور است که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد که او را با پاورند ایشان حزبیل را دیدند که بنماز ایستاده و سباع گرد او دیده هراسان
گشته نزد فرعون آمده صورت حال باز نمودند فرعون ایشان را به سبب اینکه این سخن با سماع مردمان رسید بقتل ایشان امر نمود وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرود
آمد و بگرد در گرفت و فرعون که بقتل حزبیل فرمان داده بود سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است و کسانی را از اهل آل فرعون جمیع اتباع او مقید از قبطیان
و سُوءُ الْعَذَابِ غرق شدن ایشان است در دنیا و آتش دوزخ در عقبا چنانکه میفرماید النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا آتش است که عرضه کرده میشوند آل فرعون بر آن آتش دوزخ در حالتی
که عرض کرده میشوند بر آن آتش غُدُوًّا وَعَشِيًّا در صبحگاه و شبانگاه مراد دو حضرت ایشان است در قبور و در حدیث وارد است که امام جعفر صادق علیه السلام مردی

این عرض آتش در نهایت پیش از آنکه قیام قیامت شود زیرا که در قیامت صبح و شام نخواهد بود و لیکن از آن فرمود که حال ایشان در برزخ [illegible]

و چون قیامت رسد در جهنم عذاب ابدی گرفتار شوند که یک زمان فتوری در آن واقع نشود و در بعضی تفاسیر مذکور است که مکان آل فرعون در حوصلهٔ [illegible]

باشد هر روز دو بار در حوض [illegible] و مرویست که نافع از ابن عمر روایت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که یکی از شما که بمیرد مکان او

در جنت یا در دوزخ بدو عرضه کنند هر روز صبح و شام و بر وی عرض کنند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در آخرت و سدی از ابن عباس رض روایت کند که ارواح

فرعونیان در درون مرغان [illegible] در شکم مرغان نقل کرده و هر روز در آتش دوزخ [illegible] آنگاه بر ایشان عرض میکنند تا مردم [illegible]

حماد وزاری گوید که [illegible] در سینه که آن مرغان [illegible] می بینیم که فوج فوج مرغان سفید از دریا پران می آیند و [illegible] شام که باز می آیند

سیاه شده در نهایت [illegible] که آن مرغان آنند که ارواح فرعونیان در حواصل ایشانست هر روز دو وقت صبح و شام ایشان را بر دوزخ عرض میکنند و بر

ایشان میسوزد و سیاه میشود و باز شبانه بحالت خود می آیند تا روز قیامت برسد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت [illegible]

[illegible] أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آرید ای اتباع فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ بسخت‌ترین عذاب که

جهنم است یا سخت‌ترین عذاب جهنم و حفص [illegible] امر کنند ملائکه را که در آرید فرعونیان را بسخت‌ترین [illegible]

از عذاب دنیا پس بیان کند که خصم اهل دوزخ و احوال ایشان میکند که وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن ای محمد قومی را که خصمی کنند [illegible] فِي النَّارِ در آتش

دوزخ و زبان بکشند بمجادله فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند ضعیفان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنها را که گردنکش بوده‌اند یعنی توابع مر

متابع را گویند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا بدرستی که ما بوده‌ایم مر شما را پیروان و فرمان برداران در آنکه ما را دعوت میکردید از شرک و تکذیب بسبب دخول ما در

دوزخ اشتغال امر شما بود و [illegible] بر متبوعان لازمست که [illegible] دفع [illegible] گشته فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان

و بردارندگان از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره‌ای از آتش یعنی میتوانید که جزوی از عذاب ما کم کنید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه گردنکش

بوده‌اند در جواب ایشان إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما همه در آتش دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب میکردیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ حکم کرد

بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان خود و هر یکی را آنچه سزاوار است فرود آورده پس رفع عذاب مقصور نباشد وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ و گویند

آنانکه در دوزخ باشند از متبوع و تابع [illegible] لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ [illegible] ملائکه که موکل ایشانند که از برای ما ادْعُوا

رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را و از وی درخواه کنید يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک گرداند از ما يَوْمًا مقدار روزی از روزها مِنَ الْعَذَابِ از عذاب [illegible]

[illegible] قَالُوا گویند بر وجه توبیخ و الزام حجت أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ

آمدی بشما پیغمبران شما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و دلیلهای هویدا بر ربوبیت و توحید قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند با ما و اظهار دعوت کردند

و معجزات روشن نمودند لکن ما تکذیب ایشان کردیم و فرمان ایشان نبردیم قَالُوا گویند خازنان بر وجه [illegible] فَادْعُوا

پس بخوانید [illegible] و تخفیف عذاب [illegible] که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ [illegible] دعای ایشان [illegible]

[illegible] فریاد و زاری کنند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست دعای کافران که اهل دوزخند إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در

ضیاع و بطلان و عدم اجابت [illegible] از آن خبر میدهد از نصرت دادن رسولان و مؤمنان از کافران و میگوید که إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم

رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنانرا که گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و آن بحجت برایشان و غالب شدن در کارها یا بتقضای
مکر و بعلت او یا بنصرت ایشان و بتوفیق قلب و باهلاک عدو و بانتقام کشیدن قتله ایشان چنانکه بقتل یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شد و یوم یقوم
الاشهاد و یاری دهیم ایشانرا در روزی که قائم شوند گواهان یعنی روز قیامت که در آن روز گواهان گواهی دهند و از برای ایشان اهل ایمان و آنها
انبیا باشند و ملائکه و مؤمنان و امت محمد که گواهی دهند از برای رسولان بتبلیغ و بر کفار بتکذیب و گویند مراد گواهی دادن بعمران است که ادای شهادت
نمایند برای اطاعت مؤمنان و بر کفر کافران و مراد امت سید انبیا است صلی الله علیه و آله که بر عباد و انکار اهل شرک و کفر گواهی دهند یوم لا ینفع
الظالمین در روزی که سود نه دهد ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان چه عذر باطل بکار قبول نرسد و لهم اللعنة و مر ایشانراست دوری
که دوری است از رحمت و مستلزم حرمان عقوبت و لهم سوء الدار و مر ایشانراست برای بد یعنی جهنم که ابد در کار است و نمونه از آن نصرت موسی و قوم او است
بیان میفرماید که و لقد آتینا موسی و بدرستی که دادیم موسی بن عمران را الهدی راه نمودن آنچه بدان راه یافته شوند در دین از معجزات و توریه و احکام
شرایع و اورثنا و میراث دادیم از پس موسی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را که از زمان موسی بوده است تا بکه بمانند ایشان الکتاب
توریت را که جامع اوامر و نواهی بود و نعوت و صفات حضرت رسالت و مشتمل بر احکام شرایع هدی که راه نما خوانند و ذکری و پند دادن لاولی
الالباب مر صاحبان عقول خالصه را چه ایشان بسیار منتفع گشتند بعد از آن نصرت و فتوحات بتحمل اذیت و بلیات از جهت حضرت رسالت را خطاب
میکند که فاصبر پس صبر کن بر آزار کفار و ایشان چنانکه موسی بر ایذای فرعون شکیبائی نمود ان وعد الله بدرستیکه وعده خدا بنصرت و ظفر و اعدا
و اهلاک ایشان حق درست و کلف از آن ممکن نه و بقصه موسی و فرعون اشتباه و معنی نباشد و استغفر لذنبک و طلب آمرزش کن از
خدا مر ترک اولی را یا تدارک آنچه در وقت بابهای او را ترک فرمودی و چون باجماع امامیه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین معصوم اند لازم است که مستلزم عدم صدور ذنوب
کرده مصدرهای ترک اولی اعمال استغفار مجمل بر ترک اولی مجمول بوجه زیادتی درجه او باشد و بعضی گفته اند اقتصار نموده در طریق استغفار سلوک
نماید و مراد از ذنب ذنوب امت باشد یعنی استغفار کن برای آنها گویا امر باد تشریع و تسبیح کو یعنی تسبیح بگو بحمد ربک ستایش پروردگار
خود بالعشی والابکار بشبانگاه و بامدادان یعنی بسبحان الله و بحمده مراد آنکه همیشه مواظبت نمای بتنزیه ذات او از صفات ناقصه و شکر
گذاری او بنعم وافیه و آثار کاره و نیز در وقت پس مرادیات او آنکه و خمس در تسبیح با و مجاهدین قبل از آن فرموده که از امر پروردگار خود از زوال
شمس یا از طلوع صبح تا آفتاب پس مراد نماز ظهر و عصر و تسبیح با امر وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودی خصلت در مکه که مراد از کل بقیه نماز صبح و مغرب
و نیز ابن عباس کتابت کردیم آنچه مقصود است و لابن ابی حاتم آنچه حاجت است و ابن عباس فرموده که مراد صلوات خمس است زیرا که عام بود از زوال مطلقا
نماز شام و پیشین و عصر و خفتن باشد و انکار فرمایند کرده اند باز نازل شد آیت اول ادعا اهل کفر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جدال می کردند و سلطنه بود حجت
ایشان کلام آن او بود نعوت مسیح بن داود است که دجال که ما را بیرون برد و بر بحر و انهار و جویهای آب او دوان شود و سلطنت با ما باز گردد و اینان آنان اعدا
خبیث ایشان آیت فرستاد که ان الذین یجادلون فی آیات الله بدرستیکه آنانکه جدال میکنند و منازعه میکنند در آیتهای خدای که از جمله آن ظهور
دجال که از علامات آخر الزمان است بغیر سلطان اتاهم بی حجتی قوی که آمده باشد ایشان را از جهت عقلیه یا نقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان از حقیقت
نبوت دجال و بطلان دعوی تو ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی و تکبر از فرمان حکومت در دل دارند و هوای سلطنت در سر و تمنای این آنچه

نبوت و رسالت این باشد تا هم بالحجة نشناسند و بر سنت ایشان نرسند و هر که آن نرسند خدای ایشان را ذلیل و خوار گرداند فاستعذ بالله
پس پناه بگیر به خدای از حجت ایشان و از شر فتنه دجال که کبیرتر از مخلوقات است انه هو السمیع بدرستی که او شنوا است اقوال ایشان را و کردار تو البصیر
بینا به احوال ایشان و کردار ایشان و نادرستی دلیل ایشان و نگهدارنده تو از شر ایشان و چنین گفته‌اند ایشان در آیات منه مشتمل بر انکار بعث بود که مدار حجج ایشان
از جهت بود این سخن که لخلق السموات والارض هر آینه آفریدن آسمان و زمین اکبر بزرگتر است من خلق الناس از آفریدن
آدمیان پس اگر قادر باشد او بر خلق آسمان و زمین با بزرگی و ماده‌ها و وجود عظیم و بسط آن هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان از اصل ماده
ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی‌دانند که این آفریدن آسان‌تر است جهت فرط غفلت و اتباع هوا تامل در آن نکنند و هرگاه
در حکایت دجال اسمای بنت عمیس روایت کرده که جمیع احوال آنها از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمود که او آدمی است که از آدمیان دیگر قد بلندتر است
و جثه قوی‌تر و یک چشم دارد و آیات ظهور او آن است که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا باشند سال اول آسمان از آنچه بارد ثلثی باز گیرد
و زمین از آنچه رویاند ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرد و در سال سیم نه از آسمان باران بارد و نه از زمین گیاه روید اکثر جانوران از گرسنگی بمیرند
ابوامامه گفت که روزی رسول خطبه خواند و بیشتر خطبه او در آن در حکایت دجال بود و از آن جمله فرمود که ای مردمان هیچ فتنه در زمین از فتنه دجال زیاده
نیست و خدای هیچ پیغمبری نفرستاده است که او را از فتنه دجال نترسانیده من پیغمبر آخر الزمانم و شما امت آخرید ممکن است در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم
او را بحجت الزام نمایم و اگر شما باشید جهد کنید تا او را بحجت الزام نمایید و اگر شما باشید جهد کنید تا او را ملزم سازید و وقت خروج او در
از میان جو کوه شام و عراق بیرون آید و لشکر خود را از چپ و راست بفرستد و دعوی نبوت کند و بعد از دعوی نبوت دعوی خدائی کند و در میان
چشمهای او کافر نوشته است که او را هر مؤمن بخواند [illegible] از رحمت خدای دور که او را بهشت و آب دهد در روی وی انداز[illegible] و دوادی سحر بسیار باشد و بیشتر خلق تابع او گردند
مگر کسی که حق تعالی او را از آن نگهدارد و دوادی بهشتی و دوزخی باشد هر مؤمنی که بدو گرفتار شود باید که فواتح [illegible] بخواند آتش [illegible] نکند و مدت مکث او چهل
روز باشد لیکن بعضی از آن روزها مقابل چند سال باشد و بعضی دیگر کمتر از سال و برخی مقدار چند ماه و برخی دیگر مقدار هفته و بعضی مقدار روزی و برخی دیگر
مقابل ساعتی و در روز آخر هر شش مقدار گرفتن باشد در چوب خشک و در آن ولایت باید که بصورت آدمی متمثل شود پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده
کنم بربوبیت من اقرار کنی گوید آری پس دو کس از دیوان بصورت ابوین وی متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت وی کن که او خداوندگار تست
القصه همه شهرها را مسخر کند مگر مکه و مدینه و حرم قصد آن کند از آسمان فرشته بیاید و وی را از آن منع کند آنگاه زلزله پیدا شود و هیچ منافقی در مدینه نباشد
الا که بیرون آید و تبع دجال اختیار کند و مردم آن روز را یوم الاخلاص گویند ام شریک گفت یا رسول الله آن روز مؤمنان کجا باشند فرمود پناه به بیت المقدس برند.
و دجال بیاید و آنجا حصار کند و صاحب الزمان صلوات الله علیه در آن زمان ظاهر شود و روزی نماز بامداد اقامت بگوید و امام ایشان بنماز مشغول شود و چون از نماز
فارغ شود از آسمان عیسی فرود آید و در نماز اقتدا بآنحضرت کند پس در بگشایند و با دجال هفتاد هزار جهود مسلح باشند و چون عیسی از آن شهر بیرون آید
دجال بگریزد و او را در [illegible] بکشد و لشکر او در پس دیوارها پنهان شوند و خدا احجار را بسخن آورد تا با مؤمنان گویند که کافران [illegible] در پس
[illegible] مؤمنان [illegible] از کفار [illegible] از اول مؤمنان بردارند [illegible] ایشان [illegible] کفار
بر عرصه دنیا [illegible] از زمان آدم بود [illegible] در باب خروج مهدی صلوات الله علیه از [illegible] منقول است [illegible] حضرت

بیان معارف علیه آنکه در معرکه آن باقی نامید به دنیا نگردد و خدا ابتلا کرده در بلا و از گردانید تا اگر فهم آید مردی که نام او نام من باشد و کنیت او کنیت من بسازد و زمین را از عدل و داد
خالی گردید باشد از جور و ستم و در اکثر تفاسیر مسطور است که این را که در باب قرآن و حدیث مجادله میکنند و میگفتند قرآن سخن خدا نیست و لیکن محال است آیه که مذکوره
را از لسان خدا نفی میکنند اما انکار مهمال الکتب در ابطال آن انتهای خدای و در دفع آن کوشیدند با آنکه حجتی از روشن تر است باشند در انکار و تکذیب آن در صدد رد آن
کمر بکار نمودن و حجت و کلمات او و هر کار این اهل بغی غلط و تکبر خود در سینه که آن باطل است نمی بینند نمی توانند دفع آن آیات را که خدای ما با اهل خوار
و مقهور گرداند پس ای محمد پناه بگیر بخدا از شر ایشان بدرستی که خدای شنوا است و بینا باقوال و افعال ایشان و همه را جزا و سزای خود رساند بعد از آن احوال
کافران و مومنان میکند این ضرب المثل وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و برابر نیستند نابینا و بینا یعنی کافری که جاهل و غافل باشد از دلایل توحید
عدم تفکر و تدبر در آن مساوی نیست با مومنی که عاقل و عالم باشد بمعرفت او سبحانه وَالَّذِينَ آمَنُوا و برابر نیستند آنها که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
کارهای شایسته وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار که بد روزگار ... در باب علامات ...
ایمان قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندک پند میگیرند بمعارف و حال آنکه اکثر ایشان است إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ بدرستی که قیامت هر آینه آینده است
لَا رَيْبَ فِيهَا شکی نیست در آن بجهت وضوح دلائل عقلیه و نقلیه بر وقوع آن و اطلاع جمیع رسل بر وعده آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بآن بجهت عدم تفکر و تدبر در آن ... در قبول ایمان میکنند وَقَالَ رَبُّكُمْ و گفت پروردگار شما
ادْعُونِي بخوانید مرا بجمیع مقاصد و حاجات و دفع بلیات أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابت کنم شما را ... بعضی گفته اند که دعا را ...
گرفتن ... اجابت مطلق شرط است و اگر نه در زمان وقوع خواهد بود ... حکمت که داعی خبری نبود که مستلزم مفسده باشد ...
... آنکه پرستید ... إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی که آنانکه سرکشی کنند عَنْ عِبَادَتِي
از پرستیدن من ... سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که درآیند بدوزخ ... دَاخِرِينَ
در حالتی که ذلیل و خوار باشند ... روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم ...
... در دعا ... الحاح نمایند فرمود ... که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله
که کدام ... افضل ... دعای او ... إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ
بعد از آن فرمود که دعا عبادت کبری است و زراره روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که مراد از عبادت در این آیت دعاست و دعا افضل عبادات و ...
... روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که کدام عبادت افضلست فرمود ... از آن نیست که ...
از و سوال کنند و رفع حاجات ... از ... عبادت او ... تکبر ...
... عظیم قدر دعا ... از صادق علیه السلام روایت کرده اند امیر المومنین علیه السلام ... دعاست ...
... رسول ... جمیع ... تمام ... عبادت ... حاجت ...
... حاجت ... از امام علی النقی علیه السلام روایت کرده اند ...
... تمام ...

و سلیمان بن عثمان از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز قیامت حق تعالی عمل اهل ... مساوی یکدیگر با بنده بهشت ... و در رحمت ... از درجه اکبر آرد
کوید بار خدایا چه سبب ... و حال آنکه عمل ما مثل این بود خطاب آید که او دعا کرد و حوائج و مقاصد خود را از من سؤال میکرد و تو دعا نمیکردی و از من چیزی
طلب نمیفرمودی پس بحکم ترغیب در دعا میفرماید که اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ خدای یکی آن کس است که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را لِتَسْكُنُوا
فِيهِ تا ساکن شوید در وی یعنی آرام گیرید از حرکات روز وَالنَّهَارَ و خلق فرمود روز را مُبْصِرًا روشن و در کمال نورانیت تا ببینید در آن جمیع
و کسب آنرا ... خود را بسهولت ... إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش و رحمت بسیار
عَلَى النَّاسِ بر آدمیان آوردن شب و روز که مصالح ایشان بآن باز بسته است وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری
این نعمت نمیکنند و یکی از جهات ذَلِكُمُ آنکس که شمرده شد این افعال خاصه که غیری شریک او نیست در آن اللَّهُ رَبُّكُمْ خدای پروردگار شماست
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه اشیا و [illegible] لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبود بسزا مگر او فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس چگونه و بکدام وجه برگردانیده
میشوید از عبادت او و به پرستش غیر او روی می آرید با وجود وضوح دلائل و توحید الوهیت او كَذَلِكَ همچنانکه برگردانیده شدید از دین اسلام
يُؤْفَكُ الَّذِينَ برگردانیده میشوند ... کفار ... الَّذِينَ آنانکه كَانُوا بودند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا يَجْحَدُونَ
انکار میکردند و از قبول آن ابا مینمودند اللَّهُ الَّذِي خدای یکی آنکس است که جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ گردانید از برای شما زمین را قَرَارًا مستقری که آرام میگیرید
بر آن وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و گردانید آسمانها را بنای برافراشته و قبه برداشته بر بالای زمین وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد
صورتهای شما را چه صورت انسان بهترین صورت حیوانات است ابن عباس فرموده که احسن صور بانتصاب قامت و اکل طعام بدست ... مراد ... اعضاست
و تناسب ... وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی داد شما را از طعامهای پاکیزه یعنی انواع فواکه لذیذه و نباتات
طیبه و بار روزی حلال ... ذَلِكُمُ آنکه فاعل این افعال است اللَّهُ رَبُّكُمْ خدای پروردگار شماست فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگوار است خدای
رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان ... هُوَ الْحَيُّ اوست زنده
... لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی ... فَادْعُوهُ پس بخوانید او را ... مُخْلِصِينَ ...
... لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را ... الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
... ابن عباس ... الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
... قُلْ ... إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که من نهی کرده شده ام ... أَنْ أَعْبُدَ
الَّذِينَ ... تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ ...
مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ ... أَنْ أُسْلِمَ ... لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ... هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ
... آفرید ... مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس ... مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ
پس از خون بسته ... ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ ... طِفْلًا ... ثُمَّ لِتَبْلُغُوا
أَشُدَّكُمْ ... ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا

بعد از جوانی بپیری که ارذل عمر است میرسید و بعضی از شما مَن یُتَوَفّٰی مِن قَبلُ و برخی از شما آنکس است که قبض روح او میشود پیش از شیخوخت وَلِتَبلُغُوا
و نقل میکند شما را تا برسید اَجَلًا مُسَمًّی بمدتی نام برده شده که روز قیامت است وَلَعَلَّکُم تَعقِلُونَ و شاید که تعقل کنید در احوال خود در
انتقال خود از درجه بدرجه و پی بعارف شوید که آن خود هُوَ الَّذِی او آنکس است که بمحض قدرت یُحیِی زنده میکند اموات را وَیُمِیتُ و میراند فَإِذَا قَضَی أَمرًا
پس چون حکم کند بامری یعنی هرگاه که اراده کند که کاری پدید آورد از زنده کردن و میرانیدن و سایر متجددات فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که میگوید مر
آن امر را کُن باش فَیَکُونُ پس میشود بلا تاخیر بی احتیاج بآلتی و ماده و کلفتی چه قدرت ذاتیه موقوف بهیچ حرکت و حرکت نه تا وجود گیرد ذات آن
والصحة در مقام جدال و عناد بودند بعد از ذکر حجتها در بیان ایشان میفرماید أَلَم تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِینَ بسوی آنکه یُجَادِلُونَ مجادله
میکنند فِی آیَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای که محجج قرآنست و بمعجزات نبوت أَنَّی یُصرَفُونَ چگونه و بچه نوع برگردانیده میشوند از تصدیق کردن
با آن با وجود وضوح دلایل و آیات الَّذِینَ کَذَّبُوا آن کافران آنانند که تکذیب کردند و کرویدند بِالکِتَابِ بالقرآن وَبِمَا أَرسَلنَا بِهِ و بآنچه فرستادیم
بآن رُسُلَنَا پیغمبران خود را از کتب و احکام شرایع فَسَوفَ یَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت تکذیب و فایده آن کردن إِذِ الأَغلَالُ
وقتی که غلهای آتشین فِی أَعنَاقِهِم در گردنهای ایشان باشد وَالسَّلَاسِلُ و سلسلها یُسحَبُونَ در کشیده شوند در گردن کفار باشد و بآن کشیده شوند فِی الحَمِیمِ
فِی الحَمِیمِ در آب جوشان بسلسلها کشیده شوند و در آن ثابت کرم وهب بن منبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که حمیم در دوزخ اثری سیاه
جای فرینه و ... کرده که ما ناجه آرزو ... که نه آرزو دی آب سرد داریم حمیم ابریشم که کجای باشد علیها و سلسلهای
بار بندها بر سر نهند و علیها بر سر علیها پس نهند و غل بر غل شود و آنگاه از آن ابر آتش بارد و در دوزخ کرم گردد ثُمَّ فِی النَّارِ
یُسجَرُونَ بعد از آنکه در آتش دوزخ سوخته شوند ثُمَّ قِیلَ لَهُم بعد از آن گفته شود یعنی ملائکه از روی توبیخ بایشان گویند أَینَ مَا کُنتُم تُشرِکُونَ
کجایند آنانکه بودند که شما ایشانرا شریک گرفتید و میپرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتید و دعوی میکردید
که هؤلاء شفعاؤنا عند الله قَالُوا گویند جواب آن مشرکان ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما و نمی بینیم ایشان را و این حکایت قبل از آنست
که معبودان خود در جهنم حاضر باشد که ضایع شدند از ما الله الا ایشان یعنی ما از ایشان توقع نفع داشتیم و ایشان ما را از عذاب و نکال و عقاب
نگذاشتند و هیچ نفعی بما نرسانیدند پس گویا که از ما غایب اند و اگرچه بحسب ظاهر حاضرند بَل لَم نَکُن نَدعُوا بلکه بر ما ظاهر گشت که نبودیم که خواندیم
باسم مِن قَبلُ پیش از این در دنیا شَیئًا چیزی که معتبر باشد یعنی غرض عبادت آنست که از جانب معبود نفعی بعابد رسد و چون دانستیم
که از ایشان نفعی و دفع ضرری متصور نیست پس ما ظاهر شد که ایشان در تحصیل امر هیچ نبودند و ما ناچیزی را پرستیده بودیم سمی کرده و اینجا
مجاز انکار و تکذیب کَذَٰلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ الکَافِرِینَ همچنین فرو میگذارد خدای جمیع کافران را در آخرت و راه نمی نماید بحجتی که آن نوع کرده
ذَٰلِکُم این فرو گذاشتن شما امروز بِمَا کُنتُم تَفرَحُونَ بسبب آنست که شاد می بودید و خوشحال فِی الأَرضِ در زمین یعنی در دنیا
بِغَیرِ الحَقِّ بچیزی که حق نبود از عبادت بتان و تکذیب رسولان و عداوت و طغیان وَبِمَا کُنتُم تَمرَحُونَ و بسبب آنکه بودید که با شادمانی و نشاط
میکردید که شرک و قوع مکاره و بلایا بر انبیا اُدخُلُوا در آئید ای اهل شرک و طغیان أَبوَابَ جَهَنَّمَ در های هفتگانه دوزخ که برای شما قسمت شده
یعنی هر طایفه بجهت در آئید خَالِدِینَ فِیهَا در حالی که جاوید باشید در آن فَبِئسَ مَثوَى المُتَکَبِّرِینَ پس بد آرامگاهیست گردنکشان و طاغیان را

در آخر این جزء نیز که جهنم است و چنین از برای ارباب شرک و عناد از ابواب جهنم نهایت فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر اذیت قوم و بر طریق حق و
منهج انبیا از دو کوه تکالیف ثابت قدم باش و اگر چه مستلزم اذیت و مشقت باشد إن وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت اولیا و اهلاک اعدا و
وعید اعدا حق درست و راست است و بلا شبهه واقع خواهد شد فاما نرینک پس هرآینه بنمائیم ترا در زمان حیوة تو بعض الذی نعدهم
برخی از آنچه وعده میدهیم ایشان را از عذاب دنیا پس آن جزای ایشان است چنانکه در جنگ بدر و قحط از قتل و اسر او نتوفینک
یا اگر بمیرانیم ترا و بجوار رحمت خود بریم پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما بازگردیده خواهند شد و در قیامت جزای
خود خواهند یافت یعنی هیچیک از ایشان فوت نخواهند کرد آورده اند که کفار از روی سؤال از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اقتراح آیات میکردند
چون روان کردن چشمها و ظاهر کردن بستانهای مزین بانواع میوها و در حضور ایشان بالای آسمان رفتن و غیر آن چنانکه در سوره بنی اسرائیل مذکور شده
حق تعالی این آیه فرستاد که و لقد ارسلنا رسلا و بدرستی که فرستادیم پیغمبران را من قبلک پیش از زمان تو منهم بعضی از ایشان من قصصنا علیک
آنهااند که خوانده ایم قصه ایشان را بر تو و اینها بیست و پنج پیغمبرند و منهم و برخی دیگر از ایشان من لم نقصص علیک که نخوانده ایم قصه ایشان
را بر تو اما نام ایشان را دانسته چون الیسع و عزیر و لقمان و دیگران از آن قبیله که نام ایشان را نیز گفته ایم و نه قصه ایشان بر تو خوانده ایم و مجموع
بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار بوده اند و گروهی ایشان را بی تعیین عدد و موقوف بعلم الهی داشته اند و ما کان لرسول و نبوده مر
پیغمبری را ان یاتی بایة که بیارد معجزه که نشان نبوت او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدا یعنی بفرمان او پس نیز کدام معاینه کمال
از معجزه اقتراح معجزات میکنند و حال آنکه هیچ پیغمبر مستقل نیست در اظهار معجزه بی اذن من و عدم اذن در معجزه مذکوره که مطلب آنست که حکمت مقتضی
من نسبت عدم وقوع آنست الخ و جهت ایشان میکند فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب اهل اقتراح بعد از وضوح دلالت
آیات بر صدق نبوت بعد انکار آیات قضی بالحق حکم کرده شود بحق یعنی میان اهل ایمان و کفار و میان ابرار و فجار یعنی مرکز مبطل معذب گردد
و مومن محق نجات یابد و خسر هنالک و زیان کنند آنجا المبطلون اهل بطلان یعنی معاندانی که طلب نمودند از معجزه که دلالت بر نبوت میکند اقتراح
معجزه میکنند و با وجود این در صدد ابطال آمده و در آخر از جنت محروم باشند و معذب بانواع عقوبت پس کیست از ثم ... اهل انکار نعمتها
نعم خود میکند و میگوید که الله خدای یکی و معبود مطلق الذی جعل لکم الانعام آنکه آفریده است برای منفعت شما چهارپایان را
از شتر و گاو و گوسفند و لترکبوا منها تا سوار شوید بعضی را از آن چون ابل و فرس و منها تاکلون و برخی از آن میخورید
چون گوسفند و بقر فایده هر دو از جمیع شتر و گاو و لکم فیها و مر شما راست در چهارپایان منافع منفعتهای بسیار چون شیر و پشم و موی و غیر آن
و لتبلغوا علیها و آفریده ایشان را تا برسید بسبب سوار شدن بر ایشان بعضی از آن حاجة فی صدورکم بحاجتی که در سینهای شماست
از تجارت کردن در بلاد متفرقه و مشاهده و زیارت کردن و حج گذاردن و غیر آن و علیها و بر چهارپایان یعنی شتران که کشتی بیابانند
و علی الفلک و بر کشتیهای دریا تحملون برداشته میشوید یعنی چون که خشک عالم بود با جنس عباد به مسافت بر و بحر پس مرکبی از برای
بر و مرکبی از برای بحر تعیین فرمود و یریکم و مینماید بر شما آیاته نشانهای خود را که دلالت میکند بر کمال قدرت و فرط رحمت فای
آیات الله پس کدام آیت از آیتهای خدا تنکرون انکار میکنید که هیچکدام از آنها از غایت ظهور قابل انکار نیست با آنکه اهل عناد منکر

أَفَلَمْ يَسِيرُوا آيا سير نكرده‌اند منكران فِي الْأَرْضِ در زمين عاد و ثمود و در دشت كارزار كافران پيش و ايام فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند كه چگونه بود عاقبة

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام كار آنانكه پيش از ايشان كَانُوا بودند آن امم ماضيه أَكْثَرَ مِنْهُمْ بيشتر از ايشان از روى قوت وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت‌تر از روى توانائى

وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ از روى نشانها در زمين كه آن قصرها رفيعه و قلاع مرتفعه چون عاليات فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نكرد از ايشان

عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند كه كسب ميكردند از جمع اموال و سپاه و بنيان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آنهنگام كه آمد بديشان رُسُلُهُمْ رسولان ايشان

بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات بينه و آيات ظاهره فَرِحُوا شاد شدند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزديك ايشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش خود و استحقار علم رسولان

كردند مراد از علم ايشان اعتقادات باطله و شبهات فاسده ايشان بود چون اعتقاد بعدم بعث و تعذيب و عدم وقوع قيامت و غير آن و با علم مكاشفات انبيا را

و اعتقاد كردند بسبب عقايد ايشان و آنكه هيچ علمى در طلب نفع دنيا بعلم ايشان نرسد و با علم طبايع و تنجيم و علم فلاسفه و دهريه چنانكه در حرا

كه حكماى يونان هرگاه وحى انبيا استماع ميكردند استحقار آن ميكردند و در دفع بعضى ايشان ميكوشيدند و دانسته با علم خود از انحلال و جهل ميكردند

و در روايت آمده كه چون موسى عليه السلام اظهار دعوت نمود بسقراط حكيم را گفتند كه چرا بنزد موسى نيامده چون گفتى ما از كسب علم دينى كه كنى ما كلفته نهديب

اخلاق النفس ايم و در اصلاح نفوس انسانيه محتاج نهديب كسى نيستيم حاصل كه كفار بعلم خود و در تدبير دنيا و ما فيها بعلوم طبايع مغرور شده استهزا ميكردند

بعلوم دينيه وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد و احاطه نمود بايشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزاى آنچه بودند كه بآن استهزا ميكردند فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا پس آنهنگام

كه ديدند بَأْسَنَا سختى عذاب ما را در دنيا و ملحق شدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ايمان آورديم و گرويديم بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخداى در حالتى كه يگانه است وَكَفَرْنَا

وَكَفَرْنَا و كافر شديم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه بوديم بآن شرك آرندگان از اصناف بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود كه سود كند ايشان را إِيمَانُهُمْ

گرويدن ايشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آنهنگام كه ديدند عذاب ما را زيرا كه در وقت معاينه عذاب تكليف مرتفع است و صحت قبول ايمان در چنين حالتى ممتنع باشد

قبول ايمان سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهادن خداى سنت نهادن الَّتِي قَدْ خَلَتْ كه بتحقيق گذشته است آن سنت فِي عِبَادِهِ در ميان بندگان او از امم ماضيه

طريقه مستمر بود و در جاى ديگر آمده وَخَسِرَ هُنَالِكَ و زيانكار شدند در آن زمان ... الْكَافِرُونَ كافران كه بجهت عدم نفع ايمان در آن زمان

سورة السجدة از ابى بن كعب مرويست كه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله فرموده هر كه بخواند سوره سجده را عطا كنند بهر حرفى از آن ده حسنه

اعمال او نوشته شود و از امام جعفر صادق عليه السلام روايت است كه هر كه اين سوره را تلاوت كند روز قيامت نور او مقدار ... چشم باشد و در آن روز شاد ان بود

و در دنيا كار او محمود و مرضى بود كه همه مردمان بر احوال او رشك برند و از خداى تمناى آن كنند و چون بمناسبت اختتام سوره مؤمن بذكر منكران آيات نمود افتتاح

اين سوره بر تنزيل آن كرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم از اوائل علما در تفسير اين

حرف در سوره المؤمن گذشت و حم اگر اسم سوره است مبتدا است و تنزيل خبر آن كه اين سوره فرو فرستاده شده است از جانب خداى بخشنده بجميع مؤمنان مهربان

بمؤمنان و اگر نه مبتدا محذوف كه فرو فرستاده شده از نزد خداى بخشنده و مهربان كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ كتابى كه تفصيل داده شده آيتهاى آن در معانى

مختلفه از احكام و امثال و مواعظ و امر و نهى و ترغيب و ترهيب و وعد و وعيد و حلال و حرام قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتى كه قرآنيست تازى و ميتواند بود كه نصب آن بر مدح

باشد يعنى ميستايم و تخصيص ميكنم قرآن را كه بلغت عرب است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ از براى گروهى كه دانند لغات عرب را يا از براى اهل علم

و نظر ... است بسهولت فهم آن ... در كمال سهولت و فهم معنى آن در نهايت لطف ... كه عارفند بلغت عرب و ... اهل عالم ...

بنزول آن از جانب حضرت منان بجهت موافق حال بعضی خود از ایمان نمودن مثل آن بَشِيرًا وَنَذِيرًا و دیگری که مژده دهنده است مرطاعی را که
آن عمل کنند و بیم کننده مر نافرمانان را که آن نکردند و با وجود این صفات جلیله فَأَعْرَضَ پس روی برتافتند از قبول آن أَكْثَرُهُمْ
بیشترین مردمان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی‌شنوند بسمع قبول بجهت عدم تأمل و تدبر ایشان در آن وَقَالُوا و گفتند مشرکان
قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ دلهای ما در پوشش است مِمَّا تَدْعُونَا از فهم آن خبر که میخوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن و ابا داریم ازان
وَفِي آذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانیست از استماع قرآن پس آنچه ما میخوانی نمی‌شنویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ و میان ما و میان تو
پرده ایست که مانع رسیدن ماست تو این تمثیل تأکید غلو ایشان است از قبول آنچه پیغمبر ایشان میخواند از آیات قرآنی و عدم اعتقاد ایشان
آن بر وجهی که گویا دلهای ایشان در پرده هاست و در گوشهای ایشان گرانیست که هیچ خبر نمی‌شنوند و در طبری مذکور است که ابوجهل جامه میان
خود و میان پیغمبر ساخت و در پس آن رفت و گفت ای محمد تو از آن جانب و ما ازین جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن تو بر دین و مذهب خود
إِنَّنَا عَامِلُونَ بدرستی که ما عمل کننده‌ایم بر دین و ملت خود و ما کوشش کنیم در ابطال امر تو که تو نیز در ابطال امر ما قصد میکنی یا تو کار کن برای آخرت
خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم و چون مشرکان این نوع تحکم از حد بردند حق تعالی رسول خود را امر کرد که قُلْ بگو مر ایشان را [illegible]
إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من بَشَرٌ مِثْلُكُمْ آدمی ام مانند شما نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و تحری شما را
دعوت میکنم که گوش از آن کراهت داشته باشید و طبع از آن تنفر داشته باشد بلکه مضمون دعوت من اینست که يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده
میشود بسوی من اینکه أَنَّمَا إِلَهُكُمْ جز این نیست که خدای شما إِلَهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست او را فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ
مستقیم باشید در راه سنت و در توجه إِلَيْهِ بسوی وی با توحید و اخلاص طاعت بجهت سویه وَاسْتَغْفِرُوهُ و امرزش طلبید
از وی از سوء عقیده که شرک است از کلی نهاده که نبود از اسلام کسبه وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ مر شرک آرندگان راست
الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند زکوة را بجهت بخل و عدم شفقت بر بندگان که از اعظم رذائل است وَهُمْ و حال آنکه ایشان
بِالْآخِرَةِ برای دیگر یعنی آخرت و نشر و حساب و ثواب هُمْ كَافِرُونَ ایشان منکرانند و این آیه صریح دالست بر وجوب زکات بر کافر
بجهت توعد او بر عدم دادن زکات لیکن ادای آن در حال کفر صحیح نیست زیرا که منافی اخلاص است و بعضی از اهل تفسیر معنی آیه برین
وجه حمل کرده اند که کفار اعتقاد ندارند بر زکوة دادن و اعتراف بآن نمیکنند ناآنکه بکلا توجیه کرد زکوة تطهیر نفس است تکلم میکنند و بعد از
وعید ایشان مرهم وعده بر جزای اهل ایمان نهاده و فرموده که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته و ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی بر ایمان و اعمال صالحه غَيْرُ مَمْنُونٍ که منت نهاده نشود یعنی اینها
بر آن اجر منت ننهند زیرا که فضل وسیع تفضل است داخر عمل بر سبیل وجوب و در اکثر تفاسیر ممنون بمعنی مقطوع است یعنی فرداً بریده و ناکاسته
که هرگز منقطع نشود و فنا نپذیرد و آنکه بجهت توبیخ کفار میفرماید که قُلْ بگو ای محمد مرکافرانرا أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ آیا کافر میشوید این کلام
بر سبیل تعجب است یعنی چگونه بجهت کافر میشوید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز یکشنبه و دوشنبه
بوده و مرویست که در روز یکشنبه اصل زمین بیافرید و در دوشنبه آنرا انبساط داد و در اکثر تفاسیر مذکور است که مراد مقدار دو روز است

کهی زمین را بجز سموات با سبع وجهی آفرید و بر هر نفعه بر نیامد که ای محمد بگفار بگوی که ایکم لتکفرون و منبوید بکسی که آفرید است زمین را در دو روز

وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً و میگردانید از برای او همتایان میسازید از برای او اشباه و امثال که در نهایت عجزند ذٰلِكَ آن کاری که این

را آفرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان و آفریننده جمیع ممکنات وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ و آفرید در زمین کوههای بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا

از زبر زمین تا منافع او بر بینندگان … ظاهر شود فایده آفریدن آن وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در آن کوهها یعنی گردانید منافع آنرا

از معادن و منابع و از نباتات و اشجار چون زرع و غرس وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین را یعنی تعیین کرد

در آن از برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه آن مخصوص شده در … هر قوت سال القوت از اقطار چون گندم و جو و خرما

و ذره و امثال آن که هر یکی غالب قوت بلدی اند فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که آن یکشنبه و چهارشنبه بود و این کلام

از قبیل آنست که کسی گوید سیر کردم از بصره تا بغداد در مدت ده روز و تا کوفه مدت پانزده روز یعنی تتمه ده روز که پنج روز است سَوَاءً

که یکسان بود یعنی چهار روز تمام بی زیاده و نقصان و ای چهار چهار روز لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را یعنی این جواب مر جماعتی را

که سؤال کنند خلق زمین و تقدیر آنچه در حیث … در حدیث بعضی عکرمه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق سبحانه زمین را در روز یکشنبه و

دوشنبه خلق فرمود و کوهها را در سه شنبه و سموات را در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم و ملائکه و آدم را در جمعه ثُمَّ اسْتَوَى پس از آن قصد کرد و توجه

نمود إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفریدن آسمان یعنی حکم داعی او شد که بعد از خلق اجرام ثقیله خلق آسمان نمود و بعد رت عالیه … از

از آفریدن آن منحرف گرداند وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه آسمان در آن روز جوهری بود شبیه بخارات … در اکثر تفاسیر مذکور است

که حق تعالی قبل از خلق عالم سفلی و علوی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آب شد و بعد از آن آتش بر آن مسلط گردانید تا بجوش آمد

کفی و کلفتی بر زبر آورد و دخانی بالای آب گشت و بعد از آن آب را خشک ساخت پس از آن بخار مرتفع آسمان بیافرید و از کف آن زمین … و از آن آ

بسته زمین را خلق کرد و چون خلق آسمان و زمین نمود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ پس گفت مر آسمان و زمین را ائْتِيَا بیایید با آنچه شما را فرمودم طَوْعًا

در حالی که فرمان برید فرمان بردار او کُرْهًا یا کراهت دارید … یعنی اگر بطوع و رغبت … و اگر باکراه که شما را از آنچه

امر نمایم چاره نیست … اظهار کمال اقتدار و وجوب وقوع مراد او است پس بر وجهی که گویا مامور و مطیعند که فعل امر مطاع … والد شود

نه آنکه این سؤال بر سبیل حقیقت باشد پس از قسم مجاز تمثیلست و برین قیاس است آنچه از ابن عباس مرویست که حق تعالی آسمان را گفت که ماه

و ستارگان که در ذات تو خلق کردم ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار و اشجار و اثمار خود را بیرون آور قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم

بهر چه فرمودی طَائِعِينَ در حالی که فرمان بردارانیم و نزد بعضی آنست که حق تعالی زمین و آسمان را قدرت داد بر تکلم و بعد از آن با این خطاب کرد و بنابرین

سؤال و جواب از روی حقیقت باشد نه بر سبیل مجاز و در خبر آمده که او سبحانه چون خطاب بزمین کرد اول زمینی که بجواب ائتینا طائعین تکلم نمود

و بعد از آن اجزای دیگر که در حوالی آن بود بر همین ترتیب تا تمام اجزای زمین اعتراف بطوع خود نمودند که این آن موضع کعبه علیه السلام قد

اتمام گردانید فَقَضَاهُنَّ پس محکم گردانید آسمانها را و بپرداخت از خلق آن سَبْعَ سَمَاوَاتٍ در حالی که هفت آسمان بود فِي يَوْمَيْنِ

در مدت دو روز که پنجشنبه و جمعه بود و گویند … در پنجشنبه جمیع سموات را آفرید و در جمعه شمس و قمر را و در ساعت آخر آن آدم را در همین ساعت

فیابت سابق قایم سازد وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ و وحی فرمود در هر آسمانی أَمْرَهَا کار آن از انواع مقرر کردن مدبر فلکی و آنچه از آن اید از نه ابر
و مصالح با الهام کرد با اهل هر یک از آسمانها که عبادت بچه نحو کنند وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و آرایش دادیم آسمان نزدیکتر را که آسمان اول است
بِمَصَابِيحَ بچراغهای یعنی ستارگان که مانند چراغهای درخشان اند چه بسبب لطافت جسم کواکب در آن مرتبه مینمایند و اگر چه بعضی از آن در آسمان
دیگر باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که لعنه شنیدن سخن ملائکه بشتابند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد
از بدایع صنایع تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن و آفریدن خداوند غالب که بقدرت کامله در ملک خود هر چه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا بمصالح
آفریدن چه خلق سموات سبع از دخان و تزیین بمصابیح دلائل واضح بر کمال علم و قدرت او سبحانه فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی برگردانند
مشرکان از ایمان با وجود این حجج بینه بر وحدانیت و قدرت فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ پس بگوی ای محمد بیم کردم و ترسانیدم شما را صَاعِقَةً از عقوبتی
بیهوش سازنده و هلاک کننده که در سرعت وقوع و شدت تأثیر چون صاعقه آن است مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عقوبت قوم عاد که باد صرصر بود
وَثَمُودَ و عذابی که ثمود را کرده شد که صیحه جبرئیل بود و نزول این عقوبت بر ایشان إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ در حالتی که آمده بودند بدیشان پیغمبران
یعنی هود و صالح علیهما السلام مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان و آمده
و در هر جهت و هر باب در نصیحت ایشان جد و جهد کرده و کوشش بلیغ کای بر رفق و زمانی بعنف و سابقی بتشویق یا آنکه رسولان با ایشان
آمده بودند از جانب ماضی و مستقبل یعنی چون که خبر پیغمبران متقدم بایشان رسیده بود و از پیغمبران که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند هود
و صالح اخبار آن بدیشان ممحض بودند پس گوییا همه پیغمبران بایشان آمده بودند و مضمون دعوت ایشان این بود أَلَّا تَعْبُدُوا که مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را
یکی را و در عبادت غیری را شریک او مگردانید قَالُوا گفتند آن کافران در جواب رسولان از روی تکذیب لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خواستی پروردگار
ما که ایمان آوریم و غیر او را شریک او نسازیم هر آینه لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً فرستادی فرشتگان را سوی ما تا ما را بدین توحید دعوت کردندی
نه مثل شما که از جنس مایید فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ پس بدرستی که ما بچیزی که فرستاده شده اید بدان بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم زیرا که
شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و مزیتی ندارید بر ما پس در تفصیل قصه ایشان میفرماید که فَأَمَّا عَادٌ پس اما گروه عاد پس فَاسْتَكْبَرُوا
پس گردنکشی کردند و تعظیم نمودند بر اهل خود فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف که بلاد ایشان است بِغَيْرِ الْحَقِّ بی سزاوار و بی حق
استی آن چه تکبر و عتو ایشان که محض کفر و صرف ظلم بود پس هود علیه السلام ایشان را بیم داد بنزول عذاب ایشان از روی استکبار
التفات ننمودند و بقوت و بسطت خود مغرور شدند وَقَالُوا و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما بقوت از روی توانائی
و تن آوری و جرأت که قوت ایشان بمثابه بود که سنگ عظیم را از کوه بقوت بکندندی حامل که آنچه قوت و شوکت و حشمت
خود مغرور گشته از تهدید هود اندیشه نکردند و گفتند چنین هیچکس در عالم بقوت ما نمیرسد پس برفع عذاب قادر خواهیم بود حق تعالی
در رد قول ایشان میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمیدیدند آن مغرورشدگان بتوانائی خود أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ آنکه خدای که آفرید
ایشان را هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت تر است از ایشان از روی قوت و قدرت چه او قادر بالذات است و توانا بر هر چیزی که خواهد
و از آن توانائی بر ایشان نازل عذاب و اهلاک ایشان تا آن وَكَانُوا و بودند از روی استکبار بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ که بنشانهای قدرت

بالمعجزات جحود میکردند با وجود علم ایشان بحقیقت آن فأرسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان ریحاً صرصراً بادی سخت که آواز آن هلاک
شنیدند بادی بغایت سخت که بجهت شدت سردی ایشان را هلاک ساخت فی ایام نحسات در روزهای شوم که آن آخر دهه شوال بود از
بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب است که سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما و در آثار آمده که نزول عذاب
جمیع امم در روز چهارشنبه بوده از ضحاک منقولست که خدای تعالی باران را از ایشان سه سال باز گرفت و در غیبت اصلا باران نشد بعد از آن
باد را بر ایشان مسلط گردانید و از جابر عبد الله انصاری روایتست که چون خدای تعالی بقومی اراده خیر کند باران بر ایشان دهد و باد و اگر
باد دهد باران حبس کند و آن اصحاب عاد کرده حاصل که در ایام نحسات کرده باد صرصر فرستادیم لنذیقهم تا بچشانیم ایشان را عذاب الخزی عذاب رسوائی
و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا با وجود قوت و شوکت همه را خوار و ذلیل گردانیدیم و هلاک کردیم و لعذاب الآخرة
اخزی و هر آینه عذاب آخرت که جاوید است رسواکننده تر و خوارکننده تر است و هم لا ینصرون و ایشان یاری داده نشوند بروز
رفع عذاب از جابر عبد الله انصاری مرویست که ابوجهل بعضی از اکابر قریش را جمع کرد و گفت کار محمد بر ما ملتبس است شخصی که شعر و سحر و
کهانت داند بجوئید او را نزد وی فرستیم تا با وی مکالمه کند در احوال او و را ابنک برای ما خبر آرد عتبه گفت من این علوم را استماع نموده ام و با او گفتگو
کنم و آنچه از وی ظاهر شود شما را خبر دهم پس نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده گفت ای محمد تو بهتری یا هاشم و عبد المطلب و عبد الله پدر
تو بودند ایشان بت الهه میکردند پس چرا بر آن دشنام که زبان بدشنام ایشان گشوده و ما را گمراه میدانی اگر مراد تو ریاست است ما ترا
پیشوای خود گردانیم و لوای ملکوت برای تو برافرازیم و خطبه سلطنت بنام تو خوانیم و اگر غرض تو نکاح کردنست با بکارت جمیله هر کدام از زنان
قریش که تو اختیار کنی بتزویج تو درآریم و اگر مدعای تو مال است چندان از زر سرخ و سفید بتو دهیم که هرگز در قریش هیچکس بتوانگری تو نباشد
حضرت این سخنان را می شنید و هیچ نمیگفت چون سخن با تمام کرد در جواب او فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم تا باینجا
فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دهن مبارک آنحضرت نهاد و گفت بخویشی که با هم داریم که خاموش شو پس ساکت شد و عتبه
برخاست و بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت مبادا که اکنون خود برگشته باشد و بدین محمد صلی الله علیه و آله میل نموده اگر محمد او را طعامی
در پیش داده باشد و او را خوش آمده باشد برخاسته بخانه عتبه آمده گفتند چرا بنزد ما نیامدی همانا از دین خود برگشتی طعام او را خوردی بار شیوه او
قبول کردی عتبه از این سخن برآشفت و گفت تمام از همه اکثر مالست و بی نیازم من از طعام کسی و نقد شوم
و سخنانی که او ادا نمی نمود پس بگویم که از شعر است و فریب و لیکن نزد او رفتم و با او سخن چند گفتم او در جواب من کلامی خواند که نه شعر بود و نه کهانت
و نه سحر و آنچه از آنکه شنیده بودم نه آن خواند پس گفت من دست بر دهن او نهادم و او را سوگند دادم که در گذرد و شما میدانید که محمد صلی الله علیه و آله
هرگز دروغ نگوید پس ترسیدم که عذاب فرود آید که موجب هلاکت ما و شما باشد اما بعد ازین جانب و سرگردان از خانه وی بیرون آمد القصه چون ذکر
احوال هود و بعضی در صدد بیان قصه ثمود در آیه می فرماید که و اما ثمود و اما قبیله ثمود که قوم صالح بودند فهدیناهم پس دلالت کردیم
ایشان را براه راست بوسیله حجج و دلایل و ارسال رسل با نمودیم ایشان را طریق ضلالت و رشد را فکر آنها و هدایت شان فاستحبوا
العمی پس برگزیدند نابینائی یعنی جهالت و ضلالت و کفر را علی الهدی بر راه راست ایمان فاخذتهم پس فرا گرفت ایشان را صاعقة

الیه گفتند که عتبه کی رفت صح

العذاب الهون فا رسید عذاب و سبب خوار کننده مراد صیحه جبرئیلست که یک لحظه همه آن هلاک گشتند بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند

که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه و نجینا الذین آمنوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنها را که گرویده بودند بصالح و کانوا یتقون و بودند

که پرهیز میکردند از شرک و بعد از ذکر عقوبت دنیویه ایشان بحکم احوال اخرویه مطلق کفره را بیان میفرماید که و یوم یحشر و یاد کن ای محمد روزی که حشر کرده

شوند اعداء الله دشمنان خدا از خلق اولین و آخرین الی النار بسوی آتش فهم یوزعون پس ایشان بازداشته شوند

دارند تا پسینیان بایشان رسند آنگاه ایشانرا بهیئت مجموعی روانه کنند حتی اذا ما جاءوها تا آنگه چون بیایند بآتش جزای شهد علیهم گواهی

دهد بر ایشان سمعهم گوشهای ایشان بآنچه شنیده اند از دعوت حق و از آن اعراض نمودند و ابصارهم و دیدهای ایشان بآنچه دیده اند از آیات

دال بر وحدانیت و ایمان نیاورده و جلودهم و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان بآنچه مباشر آن شده باشند از اعمال قبیحه و در روایت آمده که اول

عضوی که تکلم کند ران چپ وی [illegible] بود و [illegible] دیگر بنهند که مراد بجلود فروج ایشانست که گواهی دهند بما کانوا یعملون

بآنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و شهادت جوارح این وجه است که خدای دهان و کام و زبان در ایشان ایجاد فرماید و بعد از آن ایشانرا متکلم سازد [illegible]

نمودن و گواهی دادن بر صاحب خود و یا ایجاد کلام کند در ایشان یا ایجاد کلام در درخت و اظهار سازد در آنها علامتی که دلالت کند بر آنکه کدام [illegible] از ایشان

حاصل شده و قالوا و گویند کافران بروجه توبیخ لجلودهم مر اعضای خود را که گواهی بر ایشان داده اند لم شهدتم علینا از برای چه گواهی دادید

بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و اکنون در صدد آن بودیم که عذاب از شما بازداریم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید

که ما باختیار خود ناطق نشده ایم بلکه انطقنا الله الذی بسخن آورد ما را آنکه [illegible] انطق کل شیء بسخن در آورد [illegible] هر چیز [illegible]

تکلم باشد و هو خلقکم و او آفرید شما را اول مرة نخستین بار از عدم بوجود آورد و الیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده اید برای جزا

از قدرت خدایی که قادرست بر انطاق گویان و بر خلق شما در اول بار و بر اعاده و ارجاع شما بسوی جزا عجب نیست که [illegible] و ما کنتم

تستترون و در آن روز حق تعالی ملائکه را امر کند تا بایشان بگویند بر سبیل الزام که [illegible] مبادی شما و معید است و نبودید شما که [illegible]

ان یشهد از آنکه گواهی دهد علیکم بر اعمال شما سمعکم گوشهای شما و لا ابصارکم و نه دیدهای شما و لا جلودکم و نه اعضای شما [illegible]

آن گویند که کفار در دنیا در پس پرده و دیوار میکردند [illegible] فواحش که بترسیدند از رسوایی و گمان میبردند که اعضای ایشان گواهی دهد و لکن

ظننتم و لیکن گمان بردید ان الله لا یعلم که خدای نداند کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنید [illegible] ابن عباس گوید که من

روزی خود را بر استار کعبه پوشیده بودم سه کس بیامدند یکی صفوان که از [illegible] بود و دو دیگر [illegible] ثقفی که از قریش بودند و با یکدیگر مکالمه

آغاز کردند و گفتند آیا هیچ ما گوییم خدا میشنود یکی گفت اگر بلند گوییم میشنود و دیگری گفت اگر بلند شنود آهسته نیز شنود من رسول را ازین خبر دادم

این آیه آمد و آیه دیگر نیز از آن که و ذلکم ظنکم و آن دعوی شما بعدم علم خدا [illegible] گمان شماست الذی ظننتم که گمان میبردید آن را بربکم

بپروردگار خود ارداکم هلاک کرد شما را آن گمان فاصبحتم من الخاسرین پس گشتید از زیان کاران [illegible]

سرمایه [illegible] هلاک [illegible] پس [illegible] خوف و [illegible] و در [illegible] بلکه خوف [illegible]

[illegible] ائمه [illegible] علیه السلام [illegible]

از اهل بیت رسالت پس این آیه تلاوت کرد و بود از کفر و بود و خدا تعالی را بظن بد خود لکن اگر ظن او بجز این که تست خیر باشد و بر شما و اگر بدست او باشد برای بدی
سیه همه و در حدیث آمده که باید هیچکس از شما نمیرد مگر که بخدا گمان نیکو برد چه هر گروهی که بخدا گمان بد برند خدا تعالی ایشانرا هلاک کند و این آیت تلاوت کرد
وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ فَإِن يَصْبِرُوا پس اگر شکیبائی نمایند این کافران بر آلام عقوبت بر ایشان و از اظهار شکایت و استغاثه
امساک نمایند فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ پس آتش جای قرارگاه ایشان است یعنی صبر ایشان بر آن هرگز نفع بایشان نرساند و همیشه در جای معذب باشند
وَإِن يَسْتَعْتِبُوا و اگر طلب رضای خدا کنند و از وی درخواهند که از عذاب و خشم رجوع کند خشنودی خواهند تا از آن منفی شده از عذاب خلاصی یابند
فَمَا هُم مِّنَ الْمُعْتَبِينَ پس نباشند ایشان از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی خدا که از ایشان راضی گشته و خشم و عذاب را از ایشان رفع نماید
هرگز از ایشان خشنود نشود و دفع عذاب نکند وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم برای مشرکان قُرَنَاءَ یاران و همنشینان از شیاطین جن و انس
در کفر خود اصرار کردند و با آیات بینه و حجج ظاهره اعتماد و استکبار کردند با وجود علم ایشان بآن [illegible] توفیق
از ایشان برگرفتیم و نتوانستند اینجا ما سوای شیاطین قرینی و همنشینی ایشانرا باقی نماند خلاصه سخن آنست که ایشانرا فرو گذاشتیم بکسب عناد و جحود
[illegible] کدام متقارب ایشان [illegible] شیاطین قرین ایشان شدند نه اهل صلاح فَزَيَّنُوا لَهُم پس بیاراستند برای ایشان
مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست از امور دنیویه [illegible] شهوات نفسانی [illegible] وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور آخرت
[illegible] وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب شد بر ایشان
سخن یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در حالتی که بودند از جمله امتانی که گذشته بودند مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از دیوان
و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند و در شماره ایشان مراد آنست که همچنانکه امم مکذبه مستحق عذاب بودند
اینجماعت نیز مستحق عذاب اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران و ماندگان [illegible] سعادت [illegible] الشقاوت [illegible]
[illegible] کافران [illegible] ابن عباس مرویست که رؤسای کفار چون از معارضه قرآن عاجز گشتند و ترسیدند که اعراب
از جواب [illegible] و استماع [illegible] بر اتباع خود [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قرآن خواند نوعی کنند که در غلط افتد [illegible]
[illegible] بقرآن خواندن مشغول گردد جمعی [illegible] در مقام تعرض در آمده آوازها بر کشند و سخنان بیهوده و هرزه بگویند [illegible]
[illegible] شعرها [illegible] وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند [illegible]
لَا تَسْمَعُوا مشنوید [illegible] لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخن لغو بیهوده بگوئید در میان خواندن آن
[illegible] محمد لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ شاید که غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن [illegible] باز دارید فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بچشانیم
آنانرا که کافر شدند [illegible] عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت [illegible] وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه جزا دهیم
ایشانرا أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ بدترین جزای آنچه بودند که میکردند [illegible]
بر قبایح معاصی که آن کفر و شرکست و در روایت ابن عباس عذاب شدید در روز بدر [illegible] قتل و اسیر [illegible] ذَٰلِكَ آن عذاب بدترین
جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ [illegible] النَّارُ آتش [illegible] لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ

برای جاوید ماندن کرده ایم در آنجا باشند و هرگز از آنجا بیرون نیایند جَزَآءً پاداش داده شوند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام

يَجْحَدُونَ انکار میکردند و میگفتند که آن سحر لغو در میان می انداختند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند در حینی که در آتش جهنم معذب باشند

رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ بنما بما آن دو کس که أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را و از دین حق برگردانیدند مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی شیاطین

جن که اغوای ایشان میکنند و شیاطین انس که رهنمای ما بودند و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که مراد ابلیس جن ابلیس است که بنای جمیع بدعتهاست و از انس

قابیل که بنیان آنست قتل است که بدعت بنای قتل است و از آنکه این دو کس را که اضلال آنها از راه راست بعقیده ایشان اکثر است

و کفر و قتل بغیر حق نموده اند نَجْعَلْهُمَا تا بگردانیم ایشانرا تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و لگد کوب کنیم و از ایشان انتقام کشیم بآنکه ایشان

در درکی زیرتر جا کنیم که جهنم است و آرزو داریم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا باشند از جمله فروتران و بعد از ذکر وعید کافران در وعد مؤمنان میفرماید

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خداست یعنی بوحدانیت او معترف شدند و بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله

تصدیق نمودند ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس از آن راست ایستادند و اصلاً از آن منحرف نگشتند تا هنگام موت انس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده

که معنی آن که قائل کلمه ربنا الله باشند و اکثر ایشان از آن برگردند پس هر که بر این کلمه باشد تا هنگام حضور موت او بر طریقه استقامت است و سفیان بن عبدالله

ثقفی نقل کرده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم که مرا امری تعلیم کن که بآن تمسک نمایم فرمود قل ربی الله ثم استقم گفتم یا رسول الله مخوفترین چیزی که

از آن احتراز باید کرد چه چیز است حضرت زبان خود را گرفت و گفت اینکه زبان خود را نگاهداری و ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده

که مراد آنست که ادای واجبات و انقیاد فرائض ثابت بوده اند و محمد بن فضیل روایت کرده از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که

استقامت بر چیزی است که ما انتم علیه که استقامت اکثر آیه یعنی مستقیم شدن بر ولایت اهل البیت و بمقتضای اعمال

و حسن بصری منقولست که استقامت آنست که بر اوامر و نواهی خدای عمل کنند و در آن طریق راه نروند و سفیان گفته که آن عمل کنند بر اعتقاد

فضل بن عباس روایت کرده که روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که سوره هود مرا پیر گردانید

گفتند یا رسول الله از چه سبب فرمود که آیه فاستقم کما امرت اینکه بر سوره هود است که مرا بآن امر کرده اند

شوم هلاک کردم و بر هر تقدیر تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزد موت و وقت خروج از قبر و در وقت

بر جای مرگ در شکل ایشان بر مؤمنان مستقیم فرود آیند و گویند أَلَّا تَخَافُوا که مترسید از آنچه پیش دارید از احوال و

و عقاب وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهگین مباشید از آنچه فوت شود از ثواب و از اهل و مال در آخرت و غمگین مباشید از آنچه در پس گذاشتید از اهل

و اولاد که خدای کار ایشان را باصلاح می آورد و نیز برکات آن خود که خدا آنها را بسبب عفو کند و از جمیع آن در گذرد وَأَبْشِرُوا و شاد باشید بِالْجَنَّةِ الَّتِي

بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعده داده میشدید بر زبان پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شماییم و اعوان و انصار

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا نگاه میداریم شما را از آفات و علامات کرده ایم و الهام خیر و صلاح و هدایت میکردیم بر نفس و شیاطین و کفر و نفس و سختی

اضلال میکردند وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شماییم در آن سرای که از آن و شفاعت ما خواهیم و آنکه سلامت داشت و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که

آنست که ما حراست شما میکردیم در دنیا از انواع بلیه و بعد موت از وساوس شیطانی و در آخرت از شدائد عقوبت و رسانیدن بر درجات وَلَكُمْ فِيهَا

و در بشارات است در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کند نفسهای شما از انواع مستلذات و اصناف کرامات ولکم فیها و مر شما راست در عقبی ما تدعون
آنچه را دعوی کنید که از آن نوعی هیچکس را نباشد و آنچه شما را غم نماید و ما مر شما راست در آخرت آنچه آرزو کنید از بقای حیوة و دوام نعمت که هرگز
سمت فنا و انقطاع بر آن نرسد نزلاً در حالتی که این وعده داده شده آید از متمنای نفس من کسی باشد من غفور رحیم از خدای آمرزنده گناهان
رحیم مهربان بر جمیع مؤمنان و لفظ نزل المتعارف است مراد آنکه متمنای اهل استحقاق است آنچه با ایشان عطا کرده شود و جزا ما جزی خواهد بود
سبب موالات کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کرده و بعد از ذکر وعده و وعید بجهت نفی قول کفار که میگفتند لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه زبان میگشودند
در بیان عالی شان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که و من احسن قولاً و کیست نیکوتر از روی گفتار ممن دعا الی الله از کسی که بخواند
مردمان را به پرستش خدای و عمل صالحاً و بکند کار شایسته یعنی خود گفتار آراسته کردار شایسته باشد و قال انی من المسلمین و گوید
به درستی که من از گردن نهادگانم بحکم خدای تعالی و منقادان فرمان بر وجه اعتقاد و داد خان مقاتل و جمعی از مفسران گفته‌اند که مراد جمیع ائمه معصومین اند صلوات الله
علیهم اجمعین که داعی خلق اند بمنهج حق و در بعضی تفاسیر آورده‌اند چون بلال بانگ نماز کفار گفتندی این کلاغ سیاه چه بانگ میکند و بعضی میگفتند دیگر اذان
در باره او زبان طعن میراندند حق تعالی این آیه فرستاد پس آیه در بیان مؤذنان است که منتظر ساعت صلوة باشند و عمل صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامه
دو رکعت نماز گزارند و این منقول از عکرمه منقولست و گفته‌اند مراد علما و فقها اند که احکام اصول و فروع دینیه بر مردمان تعلیم میدهند و عمل صالح
ایشان آنست که بعلم خود عمل کنند و از مخالفات مکاره که از امر و نهی صادر گردد صبر نمایند و بعد از آن جهت ترغیب مردمان بقبول ایمان میفرماید
و لا تستوی الحسنة و لا السیئة و برابر نمی‌شود نیکوکاری و بدکاری یعنی دین اسلام و ملت کفر و شرک که در مجازات و مکافات جا و
مرجع درجات است و نه مستحق هبوط در درکات یا مراد نیست اعمال حسنه و افعال سیئه یا خلق حسنی مثل خلق سیئه برابر نیست مساوی
نیست صبر و غضب و رفق و عنف و علم و جهل و مدارا و غلظت و عفو و انتقام و غیر ذلک و در تفسیر وارد است که مراد از حسنه توحید
آل رسول است صلی الله علیه و آله و سیئه دشمنی ایشان و بعد از منع حسنه و ذم سیئه تعلیم رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که ادفع دفع کن ای محمد سیئه را
بالتی هی احسن بخصلتی که در نفس الامر آن نیکوتر است یعنی غضب را به حلم و سکون و کلام سیئه را بعفو و نغمه را بتغافل و کلام حق سخن باطل را و مراد
احسن زیادتی مطلق است و دفع کنی بدی را به آنچه نیکوتر باشد از حسنه دیگر یعنی هر گاه که ترا حسنه و سیئه باشد باحسن آن دفع کن مثلاً اگر کسی با تو بدی کند
بحسنه آنست که او را عفو کنی و احسن آنکه عوض آن با او احسان نمائی و امام جعفر علیه السلام فرموده که حسنه تقیه است و سیئه فاش کردن این دو است و هر گاه تقیه را بر قول و
در هر گاه تقیه دفع سیئه نمائی با حسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة پس آنکس که میان تو و میان او دشمنی است کانه ولی حمیم گویا که او
بعد و دوری حمیم خویشی مهربان است یعنی آنکس که میان تو و او دشمنی کرده است معانده و منکر تو باشد بجهت سخنی او گردد و دوست هوادار و ما یلقاها
و القا نشود این خصلت که مقابله بدی به نیکی است الا الذین صبروا مگر آنانکه شکیبائی نمایند بر مکروهات و اذیات و نوشش از انتقام منع کرده خشم
فرو خورند و ما یلقاها و عطا کرده نشود این طریقه حسنه و شیمه نفیسه الا ذو حظ عظیم مگر خداوند بهره بزرگ و نصیب وافر از رای و عقل یا از ثواب و جزا
یا از کمال ایمان و یا از تمامی نفس با خلاق حسنه و اما ینزغنک و اگر برسد بتو من الشیطان نزغ از شیطان وسوسه تو نزغ خار خاری یعنی اگر شیطان سعی
تو برساند و وسوسه دهد ترا در ترک این خصلت حسنه فاستعذ بالله پس پناه جوی که از شر او ایمن باشی به درستی که خدای هو السمیع او شنوا مر گفتار تو را

بگفتار شنونده است به فریاد رسد العلیم داناست به صلاح او بعد ازان در بیان دلالات قدرت و وحدت خود میفرماید که ومن آیاته و از جلائل نشانهای

قدرت اوست اللیل والنهار شب و روز است که متعاقب یکدیگر میآیند روز برای کسب معیشت و شب محل استراحت والشمس والقمر و آفتاب

و ماهست که فقه‌ای ایشان بر وجه استوا است و بر آن بر نظام مستمر است هر یک باندازه معین و مقدور میآید لا تسجدوا للشمس

سجده مکنید آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را چه ایشان نیز مانند شما مخلوقند و مسخر فرمان الهی بر تبه عبودیت شایسته‌اند واسجدوا لله و سجده کنید مر خدای را

الذی خلقهن آنکه بیافریده است این آیات را از شب و روز و ماه و آفتاب ان کنتم ایاه تعبدون اگر هستید که او را می‌پرستید

یعنی اگر قصد عبادت خدا دارید پس او را پرستید نه غیر او را فان استکبروا پس اگر گردن کشی کنند از سجده کردن خدای و عبادت او و اعراض کنند

دلایل وحدت او را بر وجوب پرستش او نه غیر او پس این سالکان وادی ضلالت و غوایت را بگذار فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند

از اصناف ملائکه یسبحون له تسبیح و تمجید میکنند برای او باللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته مطیع او و مشغولند وهم لا یسأمون

و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری طاعت این سجده از عزایم است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمر منقولست که وجوب سجده نزد

آیه اولست که ان کنتم ایاه تعبدون زیرا که امر بسجود در این آیه کفتیم بر وقف از ابن عباس و سعید بن جبیر سجده نزد آخر آیه ثانیه است که لا یسأمون

است زیرا که تمام معنی بدانست و قول ائمه هدی صلوات الله علیهم نیز اولست ومن آیاته و از جمله نشانهای قدرت او

انک تری الارض آنست که تو می‌بینی زمین را خاشعة ذلیل و خوار از روی پژمردگی و خشکی فاذا انزلنا علیها الماء

بر آن زمین آب باران اهتزت بجنبش آید از روی طراوت و ربت و بر آید نامیه و بالیده شود تا از میان آن انواع نباتات و ریاحین برون

آید و آرایش گیرد ان الذی احیاها بدرستی که آنکسی که بر انگیخت زنده گرداننده زمین مرده را لمحیی الموتی هر آینه زنده کننده مردگانست و ارواح

انه علی کل شیء قدیر بدرستی که او بر همه چیز از احیا و اماتت توانا است و قدرت او بنسبت تمامی مقدورات ... و جمیع

علت ... ممکنات که امکان است بعد ازان در تهدید منکران آیات میفرماید که ان الذین یلحدون بدرستی که آنانکه میل میکنند از منهج مستقیم و میگردند

از صراط قویم بسبب طعن و تحریف و تأویل باطل و القای کلام لغو فی آیاتنا در آیات کتاب ما و این اهل الحادند لا یخفون علینا پوشیده نمیشوند بر ما

اشخاص و احوال ایشان و اسامی ایشان و افعال ایشان پس جزای طعن و تحریف و الحاد و القای کلام لغو بایشان خواهیم رسانید افمن یلقی فی النار

آیا کسی که انداخته شود در آتش دوزخ که الحاد ایشانست بهتر است ام من یأتی آمنا یا کسی که بیاید ایمن از آتش دوزخ یوم القیمة در روز رستخیز

یعنی در آن روز هر که این هر دو در مرتبه مساوی نیستند بلکه اول مستحق نزول درکات دوزخست و ثانی مستحق صعود بر درجات عالیه مراد از جمع کافران ملحد و

مؤمنان موحدند پس کفت بر سبیل وعید و تهدید نسبت بدرباره کافران عنید میفرماید ای اهل الحاد و جحود و عناد اعملوا ما شئتم بکنید آنچه خواهید

انه بدرستی که خدای بما تعملون بصیر بآنچه میکنید بیناست هیچ خیر و شر آن بر وی پوشیده و پنهان نیست پس شما را جزا خواهد داد ان الذین

کفروا بالذکر بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن که بهترین یادکردنیست لما جاءهم هنگامی که آمد بدیشان خبر آن منسوبند بما جهالت و اقوال و یا

صورت منسوبه بهلاکت و انواع نکال وانه بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد حضرت باری و گویند قرآن کتاب

آن عزیز است که کلام رب عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز یا نام حضرت است عزیز و بیک جهت حضرت او عزیز میباشد

و ایشان را ... ترا از همه کتب ... و حجت که مثل آن را بیاورد و با ... زیرا که محفوظ است از تغییر و تبدیل و تحریف و با آن اعتبار که از ... صفات احکامست و با آنکه

واجب کرده اوامر و نواهی ... و از آن ... کنند لا یأتیه الباطل نیاید بآن هیچ باطلی من بین یدیه از پیش وی و لا من خلفه

و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بوی آن راه نیابد پس طعن طاعن و تأویل مبطل ... و تبدیل ... که در صدد ملغی و ابطال آن در آیند

تزویر او ... و تأویل او مضمحل ... و بوجه هلاک شده و بعذاب ابدی و ... گرفتار گشت و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده مراد

آنست که در اخبار ... مستقبله آن دروغی نباشد بلکه جمیع حرفهای آن مطابق واقع و موافق نفس الامر باشد ... از هیچ کتابی نیامده که مبطل وی بود

و نه از پس وی کتابی نیاید که حکم بطلان آن کند و این قول ابن عباس است ... نتواند بود که از آن حرفی را ناقص سازد و یا کلام باطل در وی زیاده کند

پس زیاده و نقصان در وی راه نیابد و با هیچ وجه راه تناقض و کذب و تعارض ... تنزیل فرو فرستاده شده است من حکیم

از خداوندی که داناست بحکمتها ... حمید ستوده شده بانعام ... از جمله آن انزال قرآن که اعظم نعم است و چون

انکار کفار ... غبار ... بر آینه دل ... سید ابرار صلی الله علیه و آله می‌نشست ... خاطر عاطر حضرت فرمود که ما یقال لک گفته نمی‌شود

بتو ... مگر ... الا ما قد قیل للرسل من قبلک ... کفار گفته اند الرجل من قبلک ... پیش از تو

... از تکذیب و انکار ... ان ربک ... هر آینه ... لذو مغفرة هر آینه خداوند ... مر مؤمنان را

... و ذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناک ... بر ... معاندان

... کفار ... گفتند که قرآن ... عجمی ... و لو جعلناه ...

... قرآنا اعجمیا ... لقالوا ... لولا فصلت ... مفصل

... آیاته ... ءاعجمی ... کلام عجمی و عربی ... مخاطب عربی ... انزال کتاب

... رسول ... عربی ... کتاب عجمی ...

... قل ای محمد ... هو آن کتاب للذین آمنوا هدی ...

و شفاء ... از امراض شک و شبهه ... جمیع امراض ظاهر و باطن و الذین لا یؤمنون و آنانکه ...

فی آذانهم وقر ... و هو آن کتاب علیهم عمی

... آن ... از آیات ...

... اولئک آن گروه که ... قرآن ... ینادون ...

من مکان بعید ... از قرآن ... دور ...

خوانده ... خواندن قرآن ...

... صلی الله علیه و آله ... و لقد آتینا موسی الکتاب ... فاختلف فیه پس اختلاف ...

... تکذیب آن کردند ... قوم تو در قرآن اختلاف ... برخی تصدیق کردند ...

پس بنه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی که پیشی گرفته است کلمه مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در تأخیر عذاب از قوم تو بحجت قول و اگر نه لقضی بینهم
و انت فیهم یا وعده قیامت و حصول حجت از آن کما قال بل الساعة موعدهم لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بنزول استیصال
در دنیا وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ هر آینه در گمانند مِنْهُ از قرآن مُرِيبٍ گمانی که موقع در ریب است یعنی غالب ظن ایشان آنست که
قرآن کذبست پس برسبیل احتجاج بر ایشان میفرماید مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کردار نیک بسبب از طاعت و عبادت فَلِنَفْسِهِ از برای نفس و
نفع نفس و ثواب آن راجعست باو نه بغیر او وَمَنْ أَسَاءَ و هر که بد کند عمل بکند از فسق و معصیت فَعَلَيْهَا پس بر نفس و وبال جزای آن بنفس عاید
وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نیست پروردگار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که اخراج عمل مکافات کند و ثواب طاعت کسی را بغیر دهد و عقوبت
معصیت شخصی غیر را عقوبت نماید و اختیار ظلام که صیغه مبالغه است بر ظالم اشعار است بر آنکه صدور ظلم قلیل از کسی که غنی مطلق باشد و عالم بقبح
آن در اثبات عظمت ظلم است جهت صدور ظلم عظیم و دیگر توانند که کسی گناه غیری و اثابت شخصی بطاعت دیگری ظلم عظیم آورده اند که کفار
از پس کفرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند اگر تو پیغمبری و در وعیدی که ما را میکنی از عذاب اخروی صادقی بگوی که قیامت کی خواهد بود
این آیه که إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ بسوی خدای باز گردانیده میشود دانستن قیامت نه بغیر او پس جز اوی هیچکس عالم نیست که قیامت در چه زمان
قائم شود وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ و هر میوه که بیرون می آید و جمع ثمرات خوانده یعنی هیچکدام از انواع میوه ها قراءت یابد مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهای خود
وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى و بار برنگیرد هیچ ماده از انسان و غیر آن از حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را در هیچ وقت إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر در وقتی
که معلوم است مر او را بدانش خدای یعنی همچنانکه علم قیامت خاصه اوست علم بار و بار نهادن مخصوص است باو از جهت کمیت و کیفیت و کبر و صغر و طعوم و روایح
و الوان و غیر آن و از کیفیت انتقال اطفال در ارحام از ذکورت و انوثت و تمامی و ناقصیت و حسن و قبح و عدد ایام حمل و غیر آن وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ
و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ از ایشان سؤال کند که أَيْنَ شُرَكَائِي کجا اند انبازان که بزعم و قول خود آنها را شریکان من میدانستید
و میگفتید قَالُوا گویند مشرکان آذَنَّاكَ اعلام کردیم ترا مَا مِنَّا از ما نیست مِنْ شَهِيدٍ هیچ گواهی دهنده بشرک ایشان زیرا که از
ایشان تبرا کرده ایم و از روی یقین اعتراف کرده بیکتائی وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند
مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتانی که ایشان پرستیدندی در آن روز نه بینند وَظَنُّوا و بیقین دانند مشرکان که مَا لَهُمْ نیست ایشان را مِنْ مَحِيصٍ
هیچ گریزگاهی از عذاب و قیام ظن از مقام یقین در جزی آمد بنابر اسباب بیشتر و ترسیم و نوبه ایشان بنگوید که لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ
ملول نشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکوئی در جهان چون تندرستی و خوشی و فراغ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد و برابدی
چون درویشی و بیماری و رنج و کدورت فَيَئُوسٌ پس او نومید الیاس کلی یعنی بسیار نومید از روح و راحت قَنُوطٌ ظاهر کننده نا امیدی
از رحمت حضرت باری یا او نا امید است از اجابت دعاء به کمان پروردگار خود وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخششی از
نزدیک خود چون غنی و صحت مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ پس از آنکه سختی بدو رسیده باشد از بیماری و درویشی لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي هر آینه گوید این
ملکی برای من است یعنی کسب عمل منست مستحق آنم یا اگر این ملک دایم مرا خواهد بود و زوال نه پذیر خواهد شد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمیبرم
قیامت را قَائِمَةً برخیزنده یعنی ظاهر شده مراد انکار است از حشر و نشر وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانیده شوم إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار خود

یعنی اگر بالفرض قیامت قائم شود چنانچه گمان مسلمانان است و مرا بپروردگار من بازگردانند إِنَّ لِي عِنْدَهُ هر آینه مرا نزدیک خدای لَلْحُسْنَى حالتی نیکوتر از آنچه امروز
دارم از انصاف کرامت و نعمت زیرا که مستحق نعمت و کرامت دنیویه بوده‌ام است پس از انعام اخرویه نیز مستحق خواهد بود و در من
شک نخواهد بود نقل از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل میکنند که کافر را دو تمنای عجب است یکی در دنیا که میگوید در فنای تو نهم مرا
خواهد بود و یکی در عقبا که خواهد گفت یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا و هیچکدام از این تمناها جود نخواهد کرد پس حق تعالی جواب کافر میفرماید که فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا پس هر آینه خبر کنیم آنان را که کفر ورزیدند بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده‌اند از اعمال قبیحه که موجب عقوبت است یعنی بنمائیم ایشان را عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از احسان
نعمت و کرامت ایشان که فساد ظن ایشان بعینه و اعمال حسنه ایشان وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابی در
سختی که از غایت گرانی گویا بالای یکدیگر نشسته که ممکن نباشد خلاصی از آن وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و ابواب نعم از صحت و ثروت بگشائیم
عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی کافر نعمت أَعْرَضَ روی بگرداند از شکرگزاری و بکبر مغرور شدن آن را با نعم اهل الغرور نعمت کند و منعم حقیقی خود را
فراموش کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور دارد جانب خود را از ادای شکرگزاری و انحراف منعم حضرت باری کند بکبر و تکبر وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
و هرگاه برسد او را بدی از بیماری و تنگدستی فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس او خداوند دعای بسیار است یعنی روی آورده است در گاه ما بدوام دعا و کثرت
تضرع و چون آنچه از عرض در وجهت است و آنچه از طول در جهت از جهت احتیاج عریض طول موصوف بالغ باشد در کثرت دعا و استمرار قُلْ أَرَأَيْتُمْ
مر این کفار نعمت را أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شما یعنی خبر دهید از آن که إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن از بعض الامر مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای
ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس کافر شوید بدان از تامل و اتباع او مَنْ أَضَلُّ کیست گمراه‌تر مِمَّنْ هُوَ از کسی که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد
دور از صلاح و صواب یعنی که باشد گمراه‌تر از شما که بعث تکذیب و انکار میکنید در بعضی تفاسیر آورده‌اند که ابوجهل حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گفت آیتی با
ما العنقیق کنیم اگر ... راه و ... کرد ابوجهل گفت ای قوم این محمد بما سحر کرده و اگر با همگی ساحر جهت اطراف و نواحی کس فرستید از مهمان جواب
معلوم کنید که این صورت را دیده و اند یا نه اگر اهل آفاق دیده‌اند پس از آیات خداست و اگر سحر محمد است پس اینان با طراف و جوانب روانه کردند
همه مهمان که بسکه آفاق بودند از دیدن شق ماه خبر دادند ابوجهل گفت هَذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این جادوئیست که آفاق مستمر را یافته و بجمیع جوانب رسیده
حق تعالی این آیه فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمائیم کفار مکه را آیَاتِنَا نشانهای قدرت خود را فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ
و در نفسهای ایشان نجب کفار مکه مراد آنست که انشقاق قمر بشکنیم بلکه مراد آیات اهل مکه و نواحی آن میباشد حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن گردد
مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ که رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا کفایت نمیکند بپروردگار تو استفهام برای تقریر است یعنی البته بس است
آنکه کار را أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بل ربک است یعنی کفایت کند مر ایشان را آنکه او سبحانه بر همه چیز گواه است مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیز
کافیست بسکینه مراد و معنی کفایت چنین است که او سبحانه کافی و داعی ما از دلایل و صدق آیات قدرت حاصل شده است که اگر کفار انکار نبوت تو کنند حق تعالی
کافیست که بر صدق نبوت تو گواه باشد یا مرجح که دلایل و آنچه بر صدق دعوی تو به اکمال دارد از آنچه آفاق و انفس اختلاف بسیار است که اکثر مذکور شد
جهتم اکثر مراد آنست که بنمائیم مریکان چه و دلایل توحید و قدرت خود را در آفاق عالم و اقطار آسمان و زمین از شمس و قمر و نباتات و اشیای ریگزار و جبال
و در نفسهای ایشان از لطایف صنعت و بدایع حکمت در صورت و احکام خلق با عصاب و ادارات و عروق و اکباد و قوای ظاهره و باطنه یا ظاهر مر ابن نما

که آفاق و انفس همه یکی است و در الوهیت یکتا است و در علم و قدرت بی‌همتا و این قول عطا و ابن زید است سیم آنکه مراد بآیات دلایل صدق محمد

صلی الله علیه و آله در آفاق یعنی اقطار ملک بفتح قری و حصون و قلاع و بلاد از برای او بنصرت و معاونت اجناد اخیار که از غیر قرار بوده و بعد از آن از

برای جمیع اهل اسلام چنین غلبه ایشان بر بلاد یمن و روم و فارس و شرق و غرب و تسلط و تفوق ایشان بر جمیع اکاسره و قیاصره و غالب شدن قلیل ایشان

بر کثیر و ضعفا ایشان بر اقویا و انتشار دعوت اسلام در اقطار معموره و تسلط دولت دین محمد صلی الله علیه و آله در اقاصی و نواحی بر وجهی که خارق عادات

و بیرون از دایره معهود است و مراد بفی انفسهم فتح مکه است که بعد از قحط و خوف و قتل و این فتح و نصرت آفاقی و انفسی که بیان شد آن که ظاهر شود در سالیان

که اقطار آن که قرآن حق است و از نزد خدا است که معجز و متعلق است حتی آن که ظهور غلبه و تسلط اکثر بر کم و اقطار آن بود از آنکه جمیع امور

و مغیبات عارف شده باشد و مؤید من عند الله است و این قول سدی و مجاهد و حسن بصری است چهارم مراد به فی الآفاق وقایعی که بر امم گذشته

ماضیه و قحط و خسف و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر آن و فی انفسهم واقعه روز بدر و این از قتاده منقول است پنجم مراد بآیات آفاقی آثار امم ماضیه

است که تکذیب رسولان خود کردند و آثار سایر مخلوقات که در جمیع بلاد بوده و آیات انفسی انتقال ایشان از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه و مضغه بعظام

بود و از آن انبات لحوم بر آن و پس از آن انتقال ایشان از مرتبه جنینیه بطفولیت و از طفولیت بشباب و از شباب بکهولیت و از کهولیت بشیخوخیت و از

زیادت عقل و تمیز تا بر ایشان و بعد از آن در وقت توغل ایشان در فنون و احوال و این قول زجاج است ششم آیات آفاقی غلبه دین اسلام

در وقت ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه و انفسی آنکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه واقع شد از فتح مکه و این قول محمد بن کعب است هفتم آنکه مراد بآفاقی

هدم ملک است و انفسی اهلاک ایشان هشتم آفاقی اختلاف ازمنه و امکنه است و انفسی تفاوت کلی در احوال امزجه و نهم ارباب تحقیق آفاقی

عالم کبیر است و نمودار آن در عالم صغیر هست از آن جمله اخلاط اربعه که از آیات انفسی است نمونه فصول اربعه است که از آیات آفاقیست و بعضی

قوای اربعه نمود از بروج اربعه است و هم قوای اربعه که آکله و هاضمه و ماسکه و جاذبه نامیه انهار اربعه است که سیحون و جیحون و نیل و فرات است و چنانکه

ابر است که گاهی گریانست و ابر و گاهی مردم چنین در آفاق شمس و قمر است و در انفس حس و فکر در آفاق کواکب و نجوم و در انفس عجایب و علوم در

آفاق سحابست و علوم در انفس نوائب و هم در آفاق فاطمه است و در انفس عروق ریخته در آفاق جبال و در انفس عظام در آفاق عیون

نابعه در انفس عیون دامعه در آفاق جواهر معادن در انفس ظواهر و بواطن پس آنکه مفصل در عالم است مجملا در انسان هست و لهذا

گفته‌اند که انسان عالم صغیر است مجمل و غیر آن عالم کبیر مفصل پس عالم شدن بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالمیه الجمیع عالم و آن مستلزم معرفت

حق تعالی است و از اینجاست که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که من عرف نفسه فقد عرف ربه الا انهم بدرستی که کافران فی مریة من لقاء ربهم

در شک و ریب‌اند از رسیدن بثواب و عقاب پروردگار خود در روز جزا الا انه بدرستی که او سبحانه بکل شیء محیط احاطه کننده است از روی

علم بجمل و تفصیل اشیا و ظواهر و بواطن آن عالم و دانا بر وجهی که هیچ از او پوشیده و پنهان نیست پس احوال همه کس را خواهد دانست و همه

را جزای عمل خواهد رسانید

سوره حمعسق

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند فرشتگان بر او صلوات

فرستند و برای او آمرزش خواهند تا روز قیامت و از امام جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که حم عسق تلاوت کند خدای تعالی روز قیامت

روی او را چون ماه شب چهارده گرداند و او را خطاب کند که ای بنده من مداومت بر قرائت سوره حمعسق نمودی و ندانستی که ثواب آن در جنت است

621

اگر علم ثواب آن سوره داشتی هرگز از خواندن آن ملال نیافتی و الم در خواندن آن مواظبت نمودی پس ملائکه را امر کنند تا در بهشت بریده و در بهشت خیمه ها

دهید پس فرشتگان او را به بهشت برند و در قصری که ابواب و شرفات و درو و درهای آن از یاقوت سرخ باشد فرود آرند و خدام و اطفال آن قصر روحی باشند که ظاهر آن از

باطن و باطن آن از ظاهر هویدا باشد و آنگه ده هزار حور العین و هزار جاریه و هزار ولدان که امثال لؤلؤ منثوره باشند نامزد او کرده باشند با انواع کرامات

و اصناف کرامت این خبر ختم شد از قرآن ختم حم سجده کرده شد این سوره از آن که و تود بسم الله الرحمن الرحیم حمعسق

از قتاده روایت که عسق اسمی از اسمای قرآن و آنچه در تفصیل این سوره از حوامیم دیگر گفته اند حم عسق جمیع سور حوامیم اند که از کتاب الالهی

سوره پس در موضع کتاب عسق واقع شده و اکثر این دلالت کند بر کتاب و از سعید بن جبیر منقولست که حا از رحمن است و میم از مجید و عین از علیم

و سین از قدوس و قاف از قاهر و اشارت است به اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر و اشارات بصفت علم و مجد و علم و سنا و قدرت و گویند این

حروف رمزیست از آن عطا که حق تعالی به پیغامبر داده از آنکه حا حوض مورود است که حوض کوثر است که تشنه لبان امت از آن سیراب شوند

و میم ملک ممدود اوست و عین عزت ممدود او و اوکار علامات است و سین سنای مشهود او که در جهان اثر

بر جمیع مراتب ادیان و قاف مقام محمود او و در شب معراج که آن درجه اوست و در روز قیامت که آن شفاعت کبرا است و نیز عطاها است

بحب و میم تحویل ملک و دول و عین لود و مقهور و سین با استعمال کفار السنین و قاف قدرت و غلبه خدای بر ملوک دنیا و گویند عبد الله

گفته که حاحرب کرمان و آشوب العدای آن و میم ملک بنی امیه و عین علو بنی عباس و سین سنای مهدی و قاف قوم عیسی که از آن

زده آید و قاف آنکه از سیاهان الله و گلیم سیاه خراب کنند و ارطات بر ... و گوید که مردی از عبد الله بن عباس پرسید که حمعسق چه باشد که می تواند

با آن خبر و میم به انگار این آیت در شان مرد که نام او عبد الله باشد و او در بعضی از جوبهای شرق فرود آید و در کنار جوی حوالی که در طرف حوالی ا

در میان آن دو شهر به کند روزه چه خدا خواهد که ملک او را زایل کرداند و دنیا آتش فرستد و آن شهر را آیات بسوزد چنانکه از و اثری نماند روز دیگر اهل

آن دو شهر جمع آیند و گفتند که ما آیتی بر آن شهر آمده است از آن دو شهر هم آتش بر این خود رسید که از آن چه بیم این آیت

فذلک قوله حمعسق یعنی ... که غرامی و سختی و قضایا از آسمان خدا در خراب آن شهر و ما عین ایام است بعدل او سبحانه و سین

سیکون و قاف بوقوع عذاب بر آن شهر پس مقدر و منقضی گشت از روی عدل کرده شد که در قهر و عذاب و سین به زمین و قاف آورد

و ثعلبی از ابن عباس نقل کرده که از امیر المؤمنین علیه السلام این کلمه کشف رموز نموده فرمود که حا حرب است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف

قذف و مؤید این قولست که بعد از نزول این آیه اثر آن ده سال بسیار که هر سالی ... از علی ... آنکه ظاهر شد گفتند یا رسول الله هاله السنک سری فرمود ما

خبر دادند بلاها که امت مرا فرود آید از خسف و مسخ و قذف و امثال آن از خرج دجال و سبع و فتنها که در زمان خروج مهدی و نزول عیسی به آسمان

پس مراد وحی بلک علامت ... امام علیه الصلوة و السلام بوقوع حوادث و وقایع وقتی که از وی ظاهر شود کذلک مثل آنچه در این سوره است

از منقا یوحی الیک بوسته وحی میکند بتو و الی الذین من قبلک و بانبیا نیز از تو ابد از پیغامبران الله العزیز خدای که غالب است بر جمیع

اشیا بر هیچ کسی از زوال وحی او و احکام برخواند و الحکیم دانا باحوال کسی که سزاوار نزول وحی است مراد آنست که عادت الله جاری گشته که مضمون

این سوره ... که در حیات و بعضی از ... رحیم ... از خود الهام ... و اسماع ... از قرآن ... کتب ... و نیز ... تنبیه بلیغ و لطف عظیم

نبشته‌اند که او لیس آخرین و عطا از ابن عباس روایت کند که حق جل وعلا هیچ پیغمبری نفرستاد و کتاب بدو نفرستاد مگر که معانی این سوره را بدو الهام داد و آن در حق
لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از امور علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از اشیای سفلیه وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست بلند مرتبه
به وجهی که عقل چون به کنه رفعت شان او نرسد الْعَظِيمُ بزرگوار چنانچه فهم تیز فکر تیز سرادقات عظمت و جلال و قدر او را پی نبرد تَكَادُ السَّمٰوَاتُ
نزدیک شد که آسمانها از غایت هیبت و عظمت و جلال او یا از استعظام آنچه مشرکان گویند از نسبت فرزند یَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْ فَوْقِهِنَّ
از زبر یکدیگر یعنی ابتدای شکافتن از عرش و کرسی باشد و این ترتیب تا به آسمان دنیا و ختم اجرام علویه با وجود متانت و رفعت از جهت سطوت و عظمت
قریب به انشقاق شده لیکن کرامی سلطه لطف او ابا کند وَالْمَلٰئِكَةُ و فرشتگان يُسَبِّحُونَ تسبیح گویند و تنزیه می‌کنند ذات او سبحانه را از آنچه سزاوار او نیست و ازاله
متوقف بِحَمْدِ رَبِّهِمْ به ستایش پروردگار خود و شکرگزاری پروردگار خود یعنی تسبیح و تحمید او بجای می‌آورند یکی نفی ناسزا که و دیگری اثبات سزاوار از امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است که در مقام حمله عرش اند که همیشه به تسبیح و تحمید او سبحانه ترنم می‌نمایند وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش می‌طلبند لِمَنْ فِي الْأَرْضِ
از برای کسی که در زمین اند از مؤمنان که وارد است از رحمت خدای هر که نیست همچنانکه در سوره المؤمن فرموده وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَلَا إِنَّ اللّٰهَ
بدانید که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان به قبول توبه و اجابت و از فرط رحمت و غفران او ایشان از گناه
با استغفار که کار ایشان امر درهم بود از آن از اعمال کفار اخبار می‌فرماید وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز از خدای جمعی
را دوستان که ایشان را معبود می‌گیرند اللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ خدای نگهبان است بر ایشان و اقوال و احوال ایشان و هیچ چیز از آن بر وی فوت نمی‌شود
لیکن همه را جزای خود دهد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ کار ساز به قهر و جبر تا بر ایشان موکل باشی
و محافظ اعمال ایشان گنی لیکن از کفر و عناد ایشان دلتنگ مشو چه بر تو همین دعوت و تبلیغ احکام شریعت است وَكَذٰلِكَ و مثل آنچه
مذکور شد از محافظت حق بجای کفار و عدم وجوب محافظت تو با مثل این وحی کردن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو قُرْآنًا عَرَبِيًّا
قرآنی که تازی است لِتُنْذِرَ تا بترسانی أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مکه را که ام القرای است چه ابتدا زمین از زیر آن شده
وَمَنْ حَوْلَهَا و کسی که گرداگرد آنست از ساکنان وَتُنْذِرَ و بیم کنی ایشان را یَوْمَ الْجَمْعِ از روز جمع شدن خلایق و روز قیامت
لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن یا آن روز که همه خلایق در موقف عرض جمع باشند و از حساب فارغ گشته آنجا منقسم شوند فَرِيقٌ
فِي الْجَنَّةِ یعنی ایشان گروهی باشند که ایشان که انقیاد امر الهی در بهشت همیشه باشند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی باشند در آتش بلا در جزای
آنچه کفر و عناد و عدم انقیاد و آنها از کار کرده‌اند از عبد الله بن عمر روایت کرده روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و صحیفه در دست
و کفت دانید که این صحیفه چیست گفتیم یا رسول الله فرمود که در این صحیفه دارم نامهای بهشتیان نیکوکاران که اهل بهشت اند و آن نگاه
هیچ از آن زیاده و کم نشود و در دیگر دست دارم نامهای گروهی که بدکاران اهل دوزخ اند و هیچ از آن زیاده و کم نگردد
بلکه این آیه تلاوت کرد فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای که به سبیل جبر و قهر همه خلقان در سلام آرد لَجَعَلَهُمْ هر آینه
گردانیدی همه ایشان را از روی اکراه أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر جاده هدایت و نظر است قوله تعالی وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا و قوله ولو شاء ربک
لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا وَلٰكِنْ يُدْخِلُ و لیکن در می‌آرد مَنْ يَشَاءُ هر که می‌خواهد از اهل توجه عبادت فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود یعنی ملک او

سبحانه و تعالی خدای آن میکند که همه ایشان را مکلف گردانیده و بنای کار ایشان را بر اختیار نهاده هر کس که از روی اختیار با امر و نواهی او انقیاد نماید مستحق ثواب شود و هر که
طریق کفر و عناد اختیار کند مستوجب عقاب گردد لهذا بعضی مستحق ثواب و بعضی مستحق عقاب و تکلیف است در زمان اختیار وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران یعنی اهل کفر مَا لَهُم
مِّن وَلِيٍّ نیست ایشان را هیچ دوستی که کار ایشان کند وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ بلکه فرا گرفتند کفار
قبول کنند و توجه آن بمعبودان کنند بلکه فرا گرفتند بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان که بتانند و سایر معبودان باطله که اصلا نفع و مضرت از ایشان متصور نیست و اگر اراده
دارند که برای خود دوستی فرا گیرند که نفع بایشان رسانند و ضرر از ایشان دفع کنند فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ پس خدای بحق اوست که دوستی را مستحق است و ولایت غیر او
او نشاید چه اوست که دوست خود را نوازد و دستگیری ایشان کند پس لازم و واجب است که دوستی با او کنند نه با غیر او وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او زنده کرداند مردگان را
نه بتان که طایفه اصنام اند در نهایت عجز اند و در کمال نقص وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی قدیر و توانا است بخلاف معبودان باطله از اصنام که بر
هیچ چیز قدرت ندارند در نفع و ضر عاجز مطلقند بعد از آن حکایت قول رسول میکند نسبت بمؤمنان که وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان
فِيهِ در آن با کافران مِن شَيْءٍ از هر چیزی از امور دینیه و دنیویه فَحُكْمُهُ پس حکم آن مختلف فیه مفوض است إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی در روز قیامت
که میان محق و مبطل فصل کند حکم خواهد کرد که محق کیست و مبطل کیست و از این مراد از حکم ثواب دادن محقان است که اهل ایمان اند و عقوبت
مبطلین که منکرانند و گفته بعضی آن است که آنچه اختلاف میکنید در آن از تاویل متشابه پس رجوع کنید در آن بآیه محکمه یا آنچه اختلاف میورزید و منازعه میکنید
از خصومات پس برسول خدای عرض کنید و غیر او سایر حکومات اختیار مکنید کقوله فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ذَٰلِكُمُ آنکه حکم حق
صفت اوست اللَّهُ خدای بحقیقت رَبِّي که پروردگار منست عَلَيْهِ بروی نه بغیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع اعدای دین و در همه امور و جمیع مهمات خود
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز گردانیده میشوم نه بغیر او چه مرجع جمیع ممکنات بسوی او است فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده
و مبدع آسمانها و زمینها از عدم جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ او برای شما از جنس نفسهای شما أَزْوَاجًا جفتها که زنانند تا بایشان انس گیرید
و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق فرمود از برای شما چهارپایان أَزْوَاجًا جفتهای گوناگون یعنی از برای هر یکی زوجی از نوع خود
تا سبب توالد و تناسل باشند يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکند اعداد شما را و انعام را فِيهِ در این تدبیر یعنی در خلق ازواج و این سبب تزاوج تناسل و تکثیر
شما را در تزاوج با آن توالد و تناسل که جز او هیچ کس قادر نیست بر ... ازواج که از ذات او صادر است از جمله افعال او
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نیست مثل او چیزی نه در ذات و صفات و نه در کلام و افعال کما قال اهل العلم و سلب مثل و مانند از آن ...
... مثل او باشد پس هیچ چیز مثل او نیست ... مثل ... آن ...
جمیع صفات کمال او ... وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنوا است ... وَالْبَصِيرُ ...
لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست کلیدهای خزائن آسمانها و زمینها ... و گنجهای ارزاق ...
در قبضه قدرت اوست يَبْسُطُ الرِّزْقَ فراخ میکند روزی لِمَن يَشَاءُ برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که
اراده میکند بر طبق حکمت إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بدرستی که او بهمه چیز داناست ... ارزاق ...
... شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ بیان کرد ... آن ...

ما وصّی به آنچه فرموده آن نوح را از پیغمبران علیهم السلام والذی اوحینا الیک و آنچه وحی کردیم بتو و ما وصّینا به و آنچه امر کرده بودیم بآن
ابرهیم و موسی و عیسی این سه پیغمبر را از اولوالعزم خدای هر سه اخت از برای شما اصول دین که مشترک است میان دین نوح و محمد و انبیاء
که در میان ایشان واقع شده اند از اثبات صانع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و کتب ایشان و روز آخرت و مضمون آن وصیت
ان اقیموا الدین آن است که اقامت کنید و بپای دارید دین خود را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب شد از اصول دینیه و لا تتفرقوا فیه
و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلف است که اختلاف از منسوخ و مصالح الفواید لکل جعلنا
منکم شرعة و منهاجا کبر بزرگ و دشوار و گران علی المشرکین بر مشرکان آنچه کان ما تدعوهم آنچه میخوانی ایشان را الیه بسوی آن از توحید
و اخلاص و نفی شرک الله یجتبی خدای برگزیند و جمع میکند الیه بسوی آنچه میخوانی ایشان را از دین اسلام من یشاء هر کرا میخواهد از
ایشان که مطیع و منقاد اند یا برگزیند برای خود که تحمل رسالت کند هر کرا اراده کند و یهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه من ینیب
هر کرا اقبال کند بحق و روی آورد بسوی وی یعنی هر کرا زعم العرض کند و او را خواهد او بشمار او را راه راست نماید یا آنکه راه بهشت نماید
و ثواب هر کرا نیت خالص بود رجوع کند و ما تفرقوا و پراکنده نشدند اهل ادیان و ملتها از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر ایشان
از دین برگشته الا من بعد ما جاءهم العلم مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران مثل آنکه توریه و انجیل بعد از علم
مگر تفرق محض ضلالت و در هر فرقه پراکنده شدند و برگشتند از ایمان بغیا از روی ستمکاری و جباری بود که واقع شده بود بینهم میان ایشان
یا از روی طلب جاه و ریاست یا از وجه حسد بردن بر پیغمبر و گفته اند مراد آن قوم اند که بعد از هلاک کافران بعد از طوفان بودند که تفرقه و حسد میان ایشان بوده
اختلاف در میان ایشان واقع شد و نسخ احکام پیغمبران بر ایشان مشتبه گشته و ایشان بکتب تعلق و بکرد و حسد با ایشان نکردند و ما انکه اهل کتاب
زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله الخلاف نکردند در حق آنحضرت مگر بعد از آنکه آمد ایشان را علم بمبعث آنحضرت و صفت و نعت او و نعت او را گردن
از نعلوا کردن در آن بجهت ظلم و عداوت و حسد و حرص طلب دنیا کفر آوردند و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة و لولا
کلمة سبقت و اگر نه بودی سخنی پیشی گرفته در تاخیر عذاب من ربک از پروردگار تو الی اجل مسمی تا بهنگامی نام برده شده مقرر گشته
لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر مبطل و نجات مومن محق و ان الذین و بدرستی که آنانکه اورثوا الکتاب
داده شده اند کتاب یعنی توریه و انجیل من بعدهم از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابرهیم موسی و عیسی بودند مراد یهود و نصارای زمان آنحضرت اند که از پس
آبا و اجداد خود توریه و انجیل بایشان آمده و ایشان در زمان عهد رسول الله صلعم اهل کتاب قرآن بر ایشان نازل گشت و ایشان لفی شک منه هر آینه در شک اند
از قرآن یا از دین یا از پیغمبر مریب شکی بریب افکننده که ظن ایشان نصف ظن عالم ایشان آنست که قرآن یا دین اسلام غیر حق است فلذلک
پس بجهت این تفرق و اختلاف که از ایشان صادر گشته فادع پس بخوان مردمان را باتفاق و ائتلاف بر ملت حنیفی که دین اسلام است تا تفرق و
اختلاف و شک از ایشان زایل شود و استقم کما امرت و مستقیم باش بر دعوت خود و طریق شریعت چنانکه مامور شده تا بی عمل
بنیضا امامی کن و لا تتبع اهواءهم و پیروی مکن هوای مختلفه و آرزوهای باطل ایشان را در تبعیان او که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که از دین و دعوت خود رجوع نمای تا همه ملتهای خود را با تو تسلیم کنیم و نسبه که اگر از دین خود برگردی دختر خود را بنکاح تو در آورم حقیقت آن که نفرمان

در تبلیغ دعوت توجه نما و ثابت قدم باش در دین اسلام استقامت نما و متابعت اهوای ایشان مکن و قل آمنت بگو گرویده ام بما انزل الله بچیزی
فرو فرستاده است خدای من کتاب از جنس کتاب یعنی بکتابهای که بر مرسلین سابق نازل شده ایمان آورده ام و مضمون آنها کار است توحید و اخلاص و بری
از شرک پس چگونه تابع شما شوم و امرت و مأمور شده ام لاعدل بینکم تا عدل کنم و طریقه سویه می دارم بینکم میان شما در جمیع
اشراف و ارذال بآیین توحید خوانم و اهل را از تبلیغ دعوت و ادای احکام شرایع منحرف نشوم و بنیکوی بکفار که توجیه نما الله ربنا و ربکم
خدای او خداوند کار ما و پروردگار شماست لنا اعمالنا از ماست جزای کردارهای ما و لکم اعمالکم و مر شماراست جزای کردارهای شما لا حجة بیننا
و بینکم هیچ خصومتی نیست میان ما و میان شما مراد آنست که بعد ظهور حق احتیاج خصومت نماند پس اگر کسی بخلاف و اختلاف میل کند بر سبیل
عناد و مکابره خواهد بود بعد از آن در تهدید کفار میفرماید که الله یجمع بیننا خدای جمع کند میان ما در روز قیامت و انتقام ما از یکدیگر بکشد
و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رساند و اهل باطل را بدرکات نیران و الذین یحاجون فی الله و آنانکه خصومت میکنند
از کفار و مجادله میکنند با محمد و با مسلمانان فی الله در دین خدای من بعد ما استجیب له پس از آنکه اجابت کرده شده باشد یعنی ایشان اجابت کرده باشند
له مر قول خدای را در روز میثاق و بربوبیت او تصدیق کرده گویند مراد یهود و نصاری اند که بعد از استماع نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تورات و
انجیل ایمان آورده و چون مبعوث گشت حسد و جحود ورزیدند و در مقام مخاصمت در آمده تا آنکه نبوت معهود را در سینه مردم مشتبه سازند و معجزات او هر روز و ادله بر صحت
نبوت او در ای المومنین هیچ میکردند حجتهم داحضة حجت ایشان بر لو نبوت او باطلست و زایل عند ربهم نزد پروردگار ایشان چه بعد از وضوح
حجت و ظهور دلالت بر صحت نبوت محاجه ایشان عناد محض و محض عناد است و علیهم غضب و برایشان است خشم خدای بجهت محاجه کردن در ابطال حق
و لهم و مر ایشان راست عذاب شدید عذابی سخت که آن آتش دوزخ است میخواهد کوه محاجه ایشان آن بود که میگفتند کتاب ما پیش از کتاب شماست
و رسول ما پیش از رسول شما پس بهتر از شما ایم الله الذی خدای تعالی آنست که انزل الکتاب فرو فرستاده جنس کتاب را از آسمان بالحق براستی
در خبر دادن از امر و نهی و مستقبل و در اوامر و نواهی و سایر فرائض و احکام و المیزان و انزال فرمود ترازو را یعنی شرع را که عدالت حقیقی است تا بدان کار در جمیع امور
سویت می دارند و گویند مراد ترازوی معروفست که آن را جبرئیل بنوح آورد پس مراد بانزال آن امر کردن او باتخاذ آن و تعلیم کیفیت وزن اشیا بدان
یعنی بیع و شری و آنچه نسود و ما یدریک و چه چیز دانا کرد ترا ای مکلف و چه چیز شناخته ساخت ترا بوقت وقوع قیامت لعل الساعة شاید که وقت قیام
قیامت قریب نزدیک بود لفظ ساعت در کلام خدای تعالی از مؤنثات است یعنی الساعة که در آن قیامت قائم گردد و نزدیک است پس تعجب کن خدای
بر آن که او محض عدالت عمل کن پیش از مفاجات روزی که اعمال تو در ترازوی قسط سنجیده شود و ملک دراخفای وقت قیامت آنست که امید کار
بهمه خود و شمار خود باشند و بتوبه مبادرت کنند چه اگر وقت قیام قیامت معلوم باشد مردم پیش از وقوع آن بقبایح مشغول شوند و نقصان
آن کنند بتوبه در حین وقوع قیامت یستعجل بها تعجیل میکنند بوقوع قیامت یعنی آن از روی استهزا و تکذیب الذین لا یؤمنون بها
آنان که نمیگروند بآن و الذین آمنوا و آنانکه گرویده اند باو از تصدیق کنندگان مشفقون منها ترسانند و هراسان اند از قیامت که عمل ایشان
موافق امور خود و از محاسبه و مجازات و یعلمون انها الحق و میدانند که آمدن قیامت درست است و محقق الوقوع الا ان الذین یمارون
کسانی که شک دارند و مجادله میکنند از روی انکار فی الساعة در آمدن قیامت لفی ضلال بعید هر آینه در گمراهی اند دور از راه حق و دلالت

ایشان بوقوع قیامت و شهادت عقول بر تحقق آن قائل نیست و از آن اللّهُ لَطِیفٌ خدای بسیار نیکوکار است بِعِبَادِهِ به بندگان خود بوجهی که از کثرت

وفور آن عقول از ادراک کیفیات آن قاصر و اوهام از رسیدن بحقیقت آن عاجز و منسوب بلطیف است باریک دان و دریافت وجهی که از جمیع کمالات

امور و اسرار صدور با خبر است و اللطیف در مقام افعال شناخت بندگان بر طریق صواب در یافتن آن دقیق آن دقیق است ابن عباس فرمود

که لطیف محسن است بر ایشان و نوازنده است شیخ جنید گفته لطیف کسی است که چون ستان لطف کند ما در آینه و امثال ان اللطیف ...

و باصطلاح متکلمین لطف عبارت است که مکلف بسبب آن بطاعت اقرب باشد و از معصیت ابعد و هو لطف که باعث بر طاعت باشد آن را توفیق گویند و اگر از

معصیت باشد آن را عصمت خوانند و در کشف معنی لطف بر این وجه آورده که نعمت بقدر خود دهد نه شکر بقدر بنده خواهد و بعضی گفته اند لطف آنست

که علم او بر دقایق محیط است و امور بندگان بود و حکمت او بر شامل و مشتمل بر فواید و منافع و از آثار لطف است که یَرْزُقُ مَن یَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد

بر حسب مصلحت خفیه پس مخصوص میسازد هر یک از بندگان را بنوعی از نعمت و صنفی از کرامت که مقتضی حکمت او باشد چنانکه یکی را اولاد اعطا دهد و یکی

و دیگر را ... و دیگر را ... پس حاصل که همه بندگان مبرورند و همگی از خوان احسان او مائده تسته پس هر یکی بنوعی از نعمت محظوظ و بهره

مند اند اگرچه در هستی و کمی و قلت و کثرت تفاوت مراتب اند وَهُوَ الْقَوِیُّ و او بسیار تواناست در لطف و رحمت الْعَزِیزُ غالب در اراده

و وجه حکمت و مصلحت که هر که ... مغلوب ... تصرف اوست مَن کَانَ یُرِیدُ هر که باشد که اراده نماید در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آخرت یعنی

ثواب آخرت ... که ... ایمان در زمین دل بکارد و بآب عمل صالح آن را پرورش دهد

تا بر آن او در عرصه جنات بر دارد نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ بیفزاییم او را در کشت او ... دهیم او را عوض یکی از ده تا هفتصد و زیاده بر آن وَمَن کَانَ

یُرِیدُ و هر که باشد که خواهد حَرْثَ الدُّنْیَا کشت دنیا یعنی مقصد اصلی او از آن عمل امتعه دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را نصیبی از دنیا

بر حسب مقتضی حکمت و مصلحت وَمَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ و نیست مر او را در سرای آخرت مِن نَّصِیبٍ هیچ بهره مراد ... که ... طلب ... و

بر جمع امتعه دنیویه عامل که هر کاری که از برای آخرت کند در عمل خود موفق شود و میامن برکات آن بروز کار او رسد و در آخرت حسنات او مضاعف

گردد و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر با و رسد اما نه بر آن وجهی که مدعای او باشد و او را در آخرت هیچ حظی و بهره نباشد و گویند که این آیت

در حق اهل جهاد ... و بعضی از ... که غنیمت ... بعضی را مقصد غنیمت ... و جمعی که از اهل ایمان بودند بقصد ثواب جهاد میکردند حق تعالی

فرمود که هر که جهاد بقصد ثواب کند او را با سهم غانمین و ثواب آخرت و هر که بقصد غنیمت باشد محروم ماند بلکه سهمی که نصیب او باشد با او رسد و لکن او را

از ثواب آخرت هیچ نصیبی نباشد و در روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که بنیت آخرت کاری کند حق تعالی در دنیا پراکنده کارهای او را

مجموع کند و دل او را با غنا از ... و هر که بنیت دنیا عمل کند حق تعالی جمعیت او را پراکنده سازد و فقر را نصب العین او سازد

و چیزی از دنیا با او نرسد مگر آنکه از برای او مقدر شده باشد حسن بصری گفته که چنین است ... پس هر که از برای آخرت کار کند

ثواب اخروی رسد و دنیا بر تبعیت آن با و دهد و هر که از برای دنیا عمل کند نصیب دنیا با و رسد و او را هیچ حظی از ثواب آخرت نباشد و از آن

در توبیخ کفار میفرماید أَمْ لَهُمْ شُرَکَاءُ بلکه آیا کفار را انبازانند یعنی البته مر ایشان را شیاطین اند که ... شَرَعُوا لَهُم

وضع کرده اند برای ایشان بتزیین ... مِّنَ الدِّینِ از کیش باطل و طریق ناقص مَا لَمْ یَأْذَن بِهِ اللَّهُ آنچه اذن نداده و ... کند

خدای از شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق بودی که آن قضای بی علت است با تاخیر مکافات
یا اگر نه سبق وعده بودی بآنکه فصل باید کرد میان ایشان در روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان مومن و کافر یا میان منکران
و شرکا و هر یک جزا یافته بودندی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست در روز قیامت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
که منقطع نباشد تَرَى الظَّالِمِينَ بینی تو کافران را در روز قیامت مُشْفِقِينَ ترسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند از انواع قبایح
وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه جزای اعمال قبیحه ایشان فرود آینده و رسنده باشد بدیشان خواه از آن هراسان باشند یا نه چه سود خوف دافع عذاب
ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند کارهای ستوده فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتها
باشند یعنی در موضعی خوشتر از بقعه‌های بهشت از حیثیت انواع اشجار مخضره و نباتات ناضره لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ
آنچه خواهند و آرزو کنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود و [illegible] رتبه است نه قرب مسافت ذَلِكَ آنچه گفته شد از لطف و کرامت اهل بهشت
هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ و نعمت بسیار که در جنب آن نعیم فانی دنیا نباشد حقیرست و بی اعتبار ذَلِكَ آن ثواب عظیم الَّذِي
يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا بندگان خود را آنانکه ایمان آورده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند کارهای
شایسته سبب نزول آیت آینده آنست که [illegible] اعلام اسلام [illegible] طاعات [illegible] در کشاف [illegible] آورده است که روزی انصار
اظهار افتخار میکردند [illegible] ابن عباس و بروایتی عباس [illegible] فضل و برتری هست بر شما رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] مجلس ایشان
آمد و فرمود ای معشر انصار شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را بواسطه من ارجمند و عزیز گردانید گفتند بلی یا رسول الله فرمود شما گمراه بودید حق تعالی بسبب من شما را
هدایت داد گفتند بلی یا رسول الله آنگاه فرمود چرا جواب نمیدهید گفتند چه گوییم فرمود در جواب من بگویید که قوم تو ترا اخراج کردند ما ترا [illegible]
خویش [illegible] جای دادیم و در پناه خود آوردیم قوم تو تکذیب تو کردند ما تو را [illegible] دل خسته [illegible] طریق [illegible]
رسالت [illegible] صفات جمیله ایشان میفرمود تا که همه بر زانو در آمدند و گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد و همه اموال که داریم از آن خدا و رسولست اگر
اجازت فرمایی اموال خود را بطیب نفس [illegible] تسلیم کنیم [illegible] در جواب خود [illegible] و خاطر [illegible] حامل شد و این آیه
قُلْ بگوی ای محمد مر اهل ایمان را که لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمی‌خواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی و از برای امور دنیوی [illegible] توقع اجری از شما
ندارم و هیچ [illegible] مزدی بر ادای دعوت از شما طلب [illegible] از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان [illegible]
[illegible] مزدی دارد این آیه نازل شد که بگو من بر دعوت اسلام از شما هیچ مزدی نطلبم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن طلب میکنم
از شما دوستی [illegible] فِي الْقُرْبَى در اهل قرابت [illegible] توقع دارم [illegible] که نزدیکان مرا دوست دارید و تعظیم ایشان [illegible]
[illegible] و مراعات ایشان [illegible] و فی الحقیقه این مودت [illegible] اجر تبلیغ نیست زیرا که [illegible]
ایشان [illegible] منتهی میشود [illegible] مودت قرابت [illegible] مودت اهل البیت [illegible]
[illegible] مستحق ثواب شوند پس چگونه آن اجر تبلیغ بود و در کشاف آورده که چون این آیه نازل شد صحابه از پیغمبر پرسیدند که یا رسول الله من
قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم اقارب تو کیستند که دوستی ایشان بر ما فرض گردانیده است حضرت فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین

والله جمیل که در شان اهل بیت است نقل کرده که نزول این آیه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله اقربای تو چه کسانند که مودت ایشان بر ما واجب نمود گفت
علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و ثعلبی نیز که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود آورده و تصریح نموده که مراد از اقارب ایشانند که مردمان مامورند به
ایشان علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بفاطمه زهرا گفت ای فاطمه شوهر
و هر دو فرزند خود که حسن و حسین اند نزد من آور و فاطمه ایشان را با خود حاضر ساخت پس رسول خدا کلیم را بر ایشان انداخت و فرمود خداوندا این جماعت اهل
محمدند پس صلوات و برکات خود را بر آل محمد فرست ام سلمه گوید که خواستم که در زیر آن کلیم درآیم حضرت رسول آن را از دست من بکشید و فرمود که ای ام سلمه تو زن نیکوکاری اما مرتبه آن نداری که در مقام و منزل اهل بیت من باشی
و کواشی در تفسیر خود آورده که مروی است به تقریر ارضی که علمای اهل سنت نقل کرده که معنی آیت آن است که ای محمد بگو که من از برای ارشاد
شما بموقف و اتیان نماز و شکر مزدی نمی خواهم و اجری طمع ندارم اما می خواهم که ملاحظه خاطر من کنید و حرام اقارب من کنید بروجهی که باید و شاید
و تعظیم ایشان بر وجهی مرعی دارید و این اقارب من علی بن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین و ذریه ایشان و از روایات فرزندان حسن و حسین نیز
از اقارب باشند و محبت ایشان بر همه خلقان فرض بود و صاحب کشاف در کشاف ذکر کرده که مروی است که گفت امام زین العابدین علی بن الحسین و جد او
امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت گفته که من از رسول خدا شکایت کردم از حسد که مردم بر من می برند فرمود ای علی راضی نیستی که تو چهارم چهار کسی باشی
اول کسی که در بهشت در آیند من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسین و زنان ما از جانب راست و چپ باشند و اولاد ما از پس و پیش و نیز در کشاف مذکور است که از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله مرویست که بهشت حرام کرده شده است بر کسی که ظلم بر اهل بیت من کند و مرا آزار رساند در عترت من و هر که نیکوئی کند با یکی از اولاد عبد المطلب
و او را مکافات نتوانند کرد در این جهان من مکافات او خواهم کرد در آن عمل و قیمتی که ملاقات کنند با من در روز قیامت و نیز یکی از اصحاب حدیث است
و از شعبه اهل سنت در ابطال قول آنکسی که گفته این آیه منسوخ است در تفسیر خود آورده که محبت و مودت اهل البیت از جمله اصول دین و ارکان
مسلمانی است و خلاف این که گفت و منسوخ خروج از اسلام و مستلزم مخالفت رسول است پس چگونه آن منسوخ باشد و دلیل بر این آنست که علیه الرحمه و صاحب کشاف
باسناد خود روایت کرده از جریر بن عبد الله البجلی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بمیرد بر محبت آل محمد شهید مرده باشد و هر که بر محبت
آل محمد بمیرد تائب مرده باشد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد مغفور له مرده باشد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد کامل الایمان مرده باشد و هر که بمیرد بر محبت اهل
محمد مرحوم مرده باشد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد ملک الموت او را بشارت دهد به بهشت و بعد از آن منکر و نکیر و هر که بمیرد بر محبت آل محمد در بهشت
با ناز و نعمت باشد همچنانکه عروس را بخانه شوهرش برند و هر که بمیرد بر محبت آل محمد دو در بهشت در قبر او گشاده شود و هر که
بر محبت آل محمد مرده باشد قبر او زیارتگاه ملائکه رحمت باشد و هر که بمیرد بر محبت آل محمد بر طریق سنت و جماعت مرده باشد و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد
در روز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته باشد که نومید است از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده باشد و هر که بمیرد بر بغض آل محمد
بوی بهشت را نشنود و چون محبت اهل البیت چنین بود پس منسوخ آیه مذکوره محال باشد و مؤدای این حال بود در کتاب شواهد التنزیل
مرفوع از ابو امامه الباهلی مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی انبیا را از اشجار مختلفه خلق نمود و من و علی را از یک شجره واحده ایجاد نمود
من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفه آن و حسن و حسین میوه های آن و شیعیان اوراق آن هر که متمسک شود بغصنی از اغصان آن نجات یابد

و هر که از آن تخوف کرده بهلاکت ابدی رسید و اگر بنده که کجی از او دریافته باشد هزار سال بیابان صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال دیگر تا بمرتبه که از کثرت عبادت همچو
مشک کهنه شود و حقیقتا او در آتش کنون و خرف انداز و المکان این آیه را تلاوت فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و زادان از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که در آل حم آیتی نازل شده در شأن ما که حفظ مودت ما نکند مگر کسی که از اهل ایمان باشد پس این آیه تلاوت فرمود
که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و زادان از حضرت امیر المؤمنین و من یقترف حسنة و هر که کسب کند عملی را یعنی چیزی را که موجب
قربت باشد نزد له زیاده کنیم مرو را فیها در آن حسنه حسنا نیکوئی با نیکی با مضاعف ساختن ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده
حسنات بندگان را شکور جزا دهنده طاعت مطیعان را بتوفیر ثواب و تفضیل نمودن بر آن زیاده بر قدر استحقاق ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده
که اقتراف حسنه مودت اهل البیت علیهم السلام است و مرویست که حسن بن علی روزی در اثنای خطبه فرمود من از آن اهل بیتم که حق تعالی مودت ما را
فرض نمود بر هر مسلمانی پس این آیه را تلاوت نمود و گفت فرمود که اقتراف حسنه مودت ماست که اهل بیتیم و اسمعیل بن عبد الخالق از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ما که اهل البیت و اصحاب کسائیم و ذکر عوانی و سکر لیه که اقتراف مودت اهل البیت و قبول آیات
و اظهار مودت والده شده که حب ما اهل البیت لیحبط الذنوب عن العباد کما یحبط الریح الشدیدة الورق من الشجر حجت که اهل البیتیم بر بندگان که هر که ما را
از بندگان دوست دارد گناهان او بریزد که بحب ما از درخت ادم اند حضرت آیت فرض مودت فرود آمد گروهی که در اعتقاد در شک بودند برسول اتهام کردند که
مراد او آنست که مودت ما اهل البیت خود ترغیب نماید و لایت منقاد ایشان شوید حق تعالی قول ایشان بحضرت محمد فرموده که ایشان که ام
میگویند که محمد این سخن بر بنده افترا کرده ام یقولون افتری بلکه میگویند برای بافتن افترا علی الله کذبا بر خدای دروغ در عدم انزال آیه مودت فان
یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو و ترا ما بر دل ایشان گرداند از حقیقه افترا کنی پس نفی امکال میکند فاذا بی
بر افترا مثل این کسست آیه و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین و تفسیر مجاهد و مقاتل آنست که اگر خواهد خدا مهر نهد بر دل تو تا از
ایذای ایشان و سخن افترا تو متضرر نگردی و یمح الله الباطل و محو کند خدای باطل را و لکن دستان بافترا یحق الحق و ثابت گرداند حق را بکلماته
بسخنان خود که حجت قضایا که خطر آن کشته شود و در نصرت دادن تو بر ایشان خاچه در بابطا مکن و محصل که بل نقذف بالحق علی الباطل انه
بدرستی که خدای علیم بذات الصدور دانا است بر آنچه در دلهاست بعد صدق تو و خطه افترای ایشان تو و دوسینه میست پس هرچه اعتقاد کند بهمه
جزا خواهد داد و عبد الله عباس گفت چون خدای این آیه فرستاد اهل افترا از آن اندیشها صواب ایشان شده کنان توبت ها آمده در حضرت
آنحضرت افتاده و گفتند که گواهی میدهیم که تو رسول خدائی و از جمیع اقوال و اندیشه ها توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم این آیه که و هو الذی
و او آنکس است که یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی هرگاه بنده از آن باز گردد و از گناه نادم شود و عزم
کند بر عدم عود توبه او در می پذیرد و یعفوا عن السیئات و در میگذرد از بدیها و اگرچه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع گناهانرا
از الایاش در میگذراند و یعلم و میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نیکی و بدی و حقیقت تا مخوانند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه پس
هر یک را بر اجرای خود میرساند بدانکه توبه عبارت از ندامت بر معاصی با عزم جازم بر عدم عود در ازمنه مستقبله و آن باجماع واجب است
و وجوب او متفرع بر اصل وجوب دفع ضرر که آن عقاب است و خوف آن و چون دفع ضرر واجب است پس هرچه که دافع ضرر باشد نیز واجب

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و حرکتی کار بکند و گفت اللهم انی استغفرک و اتوب الیک امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

ای اعرابی سرعت زبان به استغفار مظنهٔ توبهٔ کذابانست ازین نوع توبه توبه کن گفت یا امیر المؤمنین توبه چگونه است فرمود که مجموع شش چیزست

ندامت از گناه گذشته و قضا کردن فرایض و رد مظالم با صاحب خود دادن و نفس را در طاعت سبحانه تربیت کردن آن که در معصیت و چشانیدن نفس تلخی

طاعت سبحانه چنانچه شیرینی معصیت و گریه کردن بدل هر خنده که از تو صادر شده و شبهه نیست که این شروط کمال توبه است زیرا که در کتب اصول توبه

ندامت بر معصیت گذشته و عزم بر عدم عود در زمان آینده است و در کافیست ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی بتوبهٔ بندهٔ مؤمن

خوشحال تر است از کسی که چیزی گم کند در بیابان و باز یابد و از کسی که فرزندی آورد و تشنه که آب یابد و هر که توبهٔ نصوح کند حق تعالی از یاد

کرام الکاتبین ببرد و از بقاع سموات و ارضین رفع نماید و یستجیب الذین آمنوا و اجابت کند دعا را از برای آنها که ایمان آورده باشند و عملوا الصالحات

و کرده باشند عملهای شایسته که الصلح و حکمت مقتضی آن باشد و یزیدهم و زیاده کرد ایشان را از سئول من فضله از فضل عمیم خود و

الکافرون و اما کافران لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذاب سخت که دوام آنست در دنیا و کیف قال الحکم مؤمنان عطا کند [illegible]

از ثواب و تفضل ابدی از ابراهیم ادهم پرسیدند چرا ما که دعا میکنیم و از اجابت آن [illegible] حق تعالی [illegible] خوانده و [illegible]

پس ابن [illegible] خوانده که و یستجیب الذین آمنوا [illegible] ابن عباس نقل است که معنی آنست که حق تعالی شفاعت [illegible] در حق [illegible]

مؤمن و زیاده میکرداند ایشان را از فضل خود با موجب که قبول شفاعت ایشان میکند در حق برادران و مروی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که مراد از زیادتی قبول

شفاعت مؤمن است در حق کسی که مستوجب نار باشد و در دنیا شفیع خود [illegible] باشد از جانب [illegible] که از اصحاب صفه [illegible] کرده

[illegible] حق [illegible] قصه [illegible] که [illegible] فقر و فاقه [illegible] هم دور

احسان کرده [illegible] ازان محفوظ کردانیم این آیه که و لو بسط الله الرزق و اگر گسترانیدی خدای وسیع [illegible] لعباده

برای بندگان خود لبغوا هر آینه از طریق اقتصاد [illegible] فی الارض در زمین [illegible] خود [illegible]

خود میکردندی و این در اکثر طبایع مرکوز است [illegible] و لهذا [illegible] ثروت [illegible] ایشان

[illegible] عبادت [illegible] اموال [illegible] نفس [illegible]

غالب و [illegible] هوا و هوس مال و [illegible] دنیا [illegible] اقوی [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] و لکن ینزل بقدر و لکن فرو میفرستد [illegible] ما یشاء آنچه میخواهد [illegible]

[illegible] انه بعباده بدرستی که خدای به بندگان خود خبیر و [illegible] احوال [illegible] بصیر [illegible]

[illegible] احوال [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده [illegible]

[illegible] صلاح [illegible] موفقیای

[illegible] صلاح [illegible]

[illegible] تقاضای [illegible] طایفه [illegible]

عنان سلطنت که از آن در برابر ایشان یکسان در آن محجب شوند و سرانجام کار خود را برهم نهی کشند پس فقر و غنی و سع عطا و قبض و بسط و صحت و مرض طبق

ملک بصلحت است و هر کس را با آنچه خیر و صلاح ایشان در آنست میرساند و چون معلوم شد که بسط و فقر بحسب مصالح عباد است پس ملک در بسط

رزق جماعتی که بغی ایشان مساوی بشود و آنکه منشأ بغی ایشان بسط است بلکه حال ایشان بعد معه در بغی مال بسط و فقر مساوی است و آنکه

اکر ایشان مبسوط الرزق نمی بودند حال ایشان در بغی بدتر میبود وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و اوست آنکه فرو میفرستد باران را که نافع ترین

اسبابست در قحط و خشکسالی مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا از پس آنکه نومید شده باشند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و پراکنده میکند رحمت خود را

که آن برکات غیث و منافع آنست از اثمار و حبوب و انهار در جبال و صحاری منتشر میگرداند مانند نباتات و نشو اشجار و اقوات عباد از آن حاصل گردد

وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست متولی کار بندگان بنزد رحمت و احسان و بهره رسانیدن باران امطار در آنکه و افعال الْحَمِيدُ ستوده شده بزبان آفریدگان با اجرا

دهنده و ستایش کنندگان وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست چه اینها دلالت

دارند بر وجود صانع قادر حکیم وَمَا بَثَّ و نیز از علامات قدرت اوست آفریدن آنچه پراکنده است فِيهِمَا در آسمانها و زمینها مِنْ دَابَّةٍ

از جنس جنبندگان از هر جنس آفریدگان وَهُوَ و او عَلَى جَمْعِهِمْ بر فراهم آوردن ایشان در عرصه محشر بعد از پراکندن ایشان إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ

هرگاه خواهد تواناست و ممکن بر آن و غیر او از آن عاجزند و ما توانائی از قدرت او نیم عظیم جان سکینه که این معانی مینمود بسبب معاصی خود و میگوید

وَمَا أَصَابَكُمْ و هرچه بشما برسد ای بندگان مِنْ مُصِيبَةٍ از الم و آفات فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب آنچه کسب کرده دستهای شما

یعنی از معاصی شماست وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و درمیگذرد از بسیاری گناهان آیت مخصوص است بمجرمان و اگر ملتجاهی را مصیبتی رسد از انبیا

والصالحان و مجانین آن بسبب زیادتی اجر او خواهد بود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ رگی و عضوی نیست که نکبه و جوب که عضوی

نخراشیده سنگی که بپای آید الا بگناهی که مرتکب آن گشته و معفوت خدای زیاده است از عذاب وی و در بعضی تفاسیر از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده اند که

امید وارترین آیتی در قرآن این آیتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ... خبر داده که بسبب گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی از آن

کریمتر است که گناهی که یکبار عفو کرده باشد در دنیا باز دیگر بآن عقوبت فرماید در عقبا انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون حق تعالی بنده اراده

خیری نماید تعجیل عقوبت وی کند در دنیا و اگر عقوبت آن را در عقبا اندازد وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ و نیستید شما عاجز کنندگان خدا

در زمین از ایصال مصیبت بشما و از تعذیب مستحق وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ کسی متولی حمایت

و کارساز شما در دنیا وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب را از شما دفع نماید در عقبا وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای دال بر اختصاص او بصفات کبریا و ذات کبر

ثبت الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ کشتیهای جاریه است در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوههای رفیع إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند بادی

را که سبب رفتن کشتی است چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ پس گردند کشتیها ایستادگان عَلَى ظَهْرِهِ بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطر شوند

إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در تسخیر باد و جریان کشتیها و ساکن گردانیدن آن لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضحست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده نفس خود را

بر تفکر کردن در آیات خدای شَكُورٍ سپاس دارنده بر نعمای او یا مر هر صبر کننده بر بلای کشتی و سپاس گزار نعمت جریان و نجات و خروج از آن امر و حاصل

وصف مؤمنان مخلص است که همه حال ایشان خالی نباشد از صبر کردن بر مصائب و شکر نمودن بر نعمای و این اشارت است بر آنچه ایمان نصف آن

بنعمت صبر و نعمت شکر اَوْ یُوبِقْهُنَّ یا اگر خدای خواهد هلاک کند کشتیها را با اهل آن بباد عاصفه مغرق و مراد از ایباق اهل آنست یعنی اهل آنرا غرق سازد

بِمَا کَسَبُوا بسبب آنچه کرده باشند از معاصی وَیَعْفُ عَنْ کَثِیرٍ و درگذرد از هلاک بسیاری از ایشان پس معاجله نکند بعقوبت معاصی ایشان

یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی را از روی معاجله عقوبت و نجات دهد برخی دیگر را بر طریق عفو وَیَعْلَمَ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ یعنی اگر خواهد خدای

ملاحی دهد نومید سازد و هلاک کند کافرانرا تا انتقام کشد از ایشان و تا بدانند آنها که جدال میکنند فِی آیَاتِنَا در دلایل قدرت

مَا لَهُمْ مِنْ مَحِیصٍ هیچ گریزگاهی نه از نزول عذاب فَمَا أُوتِیتُمْ پس آنچه داده شده‌اید مِنْ شَیْءٍ از چیزی که تعلق بدنیا دارد

از اموال و اولاد فَمَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست لحظه‌ای باشد و ابد از آن ممتنع میشود و بعد از موت آنرا دیگری خود

میگیرد و اصلا از آن نفع میگیرد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خَیْرٌ وَأَبْقَىٰ بهتر است و پاینده‌تر از روی

خلوص نفع و دوام آن لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده‌اند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ و بر آفریننده کار خود توکل میکنند و امور خود را بدو تفویض میکنند

وَالَّذِینَ و برای آنانکه یَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ پرهیز میکنند از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا

و چون خشم میگیرند بر کسان بسبب اذیتی و مکروهی که بایشان رسانند هُمْ یَغْفِرُونَ ایشان درمیگذرند از آن و بآب عفو آتش غضب خود را می‌نشانند

و از خصال جمیله خصلتی [illegible] اقبح [illegible] که در هر حال آن باشد و بوسیٰ زبانست و مقابل گفته که هر حالت که موجب [illegible]

و عفو [illegible] باشد که راجع بنفس عفو کننده باشد چه اگر متعلق بحقوق الله بود [illegible] و شرب خمر و زنا و امثال آن امام را [illegible] از آن عفو کند

وَالَّذِینَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ پروردگار خود را [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشانرا بایمان خواند [illegible]

بطوع و رغبت قبول آن کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را در اوقات خود با شرایط و ارکان و چون ایشان [illegible] از [illegible] حضرت رسالت

از مکه بمدینه با مشورت یکدیگر در هیچ امری قیام نمینمودند و کیفیت [illegible] مشورت بود که در خانه ابوایوب جمع شده اتفاق نموده بر ایمان آوردن بحضرت

رسالت صلی الله علیه و آله و نصرت دادن او از جهت حق تعالی در مدح ایشان فرموده وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَىٰ بَیْنَهُمْ مشورت کردنست میان ایشان

یعنی هرگاه کاری کنند بصواب و بیکدیگر مشورت کنند تا فرمانبردار [illegible] ایشان در امور مهمه متفرق نشوند و آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کردیم

ایشانرا از اموال مباح یُنْفِقُونَ نفقه میکنند و در مهمات مامورند میکند آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله در هیچ امری که بحق تشویق نبود از مشورت

در امری شروع کند و هرگز [illegible] نکرد تا اگر بودی خود در امری قیام نماید و فرموده که هیچ قومی مشورت نکند مگر که هدایت کرده شوند براه صواب

وَالَّذِینَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد بایشان ستمی از کفار هُمْ یَنْتَصِرُونَ ایشان انصاف کشند از ستمکاران خود

و انتقام خود را انتقام کشند و سربمذلت و خواری فرو نیارند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان واجب و لازم و مردم

نخعی این آیت را تلاوت نمود و گفت ایشان کراهت داشتند که [illegible] از اهل فسق خود را ذلیل کنند تا فساق بر ایشان جرأت نکنند و شهرت در اینکه

هرگاه تنها خود کنند بی تعدی از حد الهی و مطیع امر خواهد بود و هر مطیعی محمود است از عطا متولد است که مراد این مومنان بوده بر کفار

این اواز ملکهاخراج کرده و چون حق تعالی تمکین ایشان داد ایشان از آنها انتقام خود را از آنها کشیدند و گویند مومنان دو صنف اند صنفی که ایشان عفو

و آیه اذا ما غضبوا هم یغفرون در حق ایشانست و صنفی دیگر که ایشان انتصار است و این آیه در شان ایشانست [illegible] انتصار نموده جَزَاءُ سَيِّئَةٍ

با ایشان کرده اند سَیِّئَةٌ مِثْلُهَا کردار بسیار آن چیز بدون زیاده خواه قصاص جراحات باشد یا در قبیح و تسمیه جزا سیئه بسبیل ازدواج است یا غیر

سومی از جزای سیئه فَمَنْ عَفَا پس هر که در گذرد از ستمکار خود که از اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از او وَأَصْلَحَ و با صلاح آرد میان خود و خصم فَأَجْرُهُ

پس اجر او فردای قیامت عَلَى اللَّهِ بر خدا است در تبیان از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هر که او را

بر خدای اجری هست گو برخیزد و حق خود را از او بستاند پس کسی برخیزد و ملائکه ایشان گویند شما را بر خدا اجر است ایشان گویند ما جماعتی ایم که

عفو کردیم از کسی که ظلم کرده بود با ما پس بایشان گویند که ادخلوا الجنة بغیر حساب داخل شوید در بهشت بی حساب إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

بدرستی که خدا دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا بستم کنند و در انتقام از حد در گذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر آینه هر کسی که از ستمکار

بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از ستم کردن او بوی منتصر شود فَأُولَئِكَ پس آن گروه منتصر پس از ظلم کردن ظالم بر ایشان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی

بمعاتبه و معاقبه ایشان بر آنکه جهت در انتصار إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که راه عتاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ بر کسانی است که يَظْلِمُونَ النَّاسَ

ستم کنند بر مردمان ابتدا وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزون جویند در زمین و از حد در گذرند بِغَيْرِ الْحَقِّ بنا حقی و جهتی بلکه بکبر و تکبر …

أُولَئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که عذاب دوزخ است وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که صبر کند بر ستمکار

ورزد و تحمل نماید بر آزار ظلم وَغَفَرَ و عفو و در گذرد از ظالم ایشان و در صدد انتقام نباشد إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که این صبر و عفو … لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

از کارهایست که مجرد … تقیه جاهلی که مومنین بکمال ایمان … این نوع کارها … از جمله مجربات …

چه بسیار … جاهلی … کنند وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای در وادی ضلالت و ضلال و لطف از او باز گرد به سبب

هجو و انکار او با وجود ادله ظاهره بر طریق حق و … بضلال او کند و او را از راه بهشت گرداند … عقوبت که فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ

پس نیست مر او را هیچ حبیبی و ناصری که کارسازی او کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فروگذاشتن خدای او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و می بینی ای بیننده ستمکاران را

لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را در روز قیامت يَقُولُونَ گویند در آن وقت هَلْ إِلَى مَرَدٍّ آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا

مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی تا برویم و تدارک مافات کنیم این کلام از غایت جزع و فزع گویند و اگر چه دانسته باشند که بدنیا رجوع ممکن نیست

وَتَرَاهُمْ و می بینی ستمکاران را در آن روز يُعْرَضُونَ که عرض کرده شوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان و خوارانند مِنَ الذُّلِّ

از جهت خواری و رسوائی يَنْظُرُونَ نگاه خواهند کرد بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از گوشه پنهان یعنی بسبب هول و هیبت آتش که خواهند

دانسته باشند که بدان نگاه کنند در آن … کنار چشم در آن نگرند و ابن عباس … بروجه … خواری وَقَالَ الَّذِينَ

آمَنُوا و گویند آنانکه گرویده اند در روز قیامت … جواب کافران و خسران ایشان إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان

کرده اند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز طلب عبادات … نفسهای خود … و کسب اضلال

کسان خود و منع ایمان از ایشان … مستوجب آتش دوزخ گردانیده اند و اما آنکه گفته که ذکر از … خود که ایمان آورده بودند محروم مانده

پس در روز قیامت … اهل خود … و نفسهای خود در آتش … و گویند مراد با اهل حور العین … أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ

بدانید بدرستی که ستمکاران کافران فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذابی اند پیوسته دائم که هرگز سمت انقطاع نپذیرد وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مر کافران را

مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان که دفع عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی زیرا که هیچکس دیگر عذاب از ایشان باز نتواند داشت

و همیشه در عقوبت عقاب و حجاب نکال گرفتار خواهند بود وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که او را فرو گذارد خدای در ضلالت و همه او را بسبب جحود و عناد

او هر گاه خواهد خدا از راه بهشت بگرداند یا حکم کند بضلالت او فَمَا لَهُ مِن سَبِيلٍ پس نیست مر او را راهی برستگاری و چون آن حال ... عقاب و نکال

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ اجابت کنید ای بندگان مر پروردگار خود را یعنی قبول اوامر کنید و بوحدت او معترف شوید و احکام او را ... کنید مِن قَبْلِ

أَن يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردانیدن نیست مر آن را مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی خدای آن را باز نگرداند ... و نشود

چه او سبحانه بوقوع آن حکم کرده پس آمدن آن را چاره نباشد مر او را ... مَا لَكُم نیست مر شما را مِّن مَّلْجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی که پناه برید

در آن روز ... بآن شوید و از عذاب برهید وَمَا لَكُم و نیست شما را مِّن نَّكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی منکران اعمال خود نتوانید شد

زیرا که حفظه و کرام الکاتبین صحیفه اعمال نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی خواهند داد پس بکدام انکار آن ممکن باشد

از آنکه ... مشرکان از اجابت دعوت ایمان فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاهبان تا باجبار و اکراه

کنی ایشان را از کفر باز داری و بدایره ایمان در آری پس از اعراض ایشان اندوهگین مباش إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن

احکام و تو آنچه شرط بلاغ است ... وَإِنَّا و بدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا چون بچشانیم الْإِنسَانَ مِنَّا از نزد خود رَحْمَةً بخششی از صحت و غنا فَرِحَ بِهَا خوشحال شود بدان

و شادی کند وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشان را سَيِّئَةٌ بدی چون بیماری و تنگدستی و ... بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه پیش فرستاده

دستهای ایشان از اعمال قبیحه فَإِنَّ الْإِنسَانَ پس بدرستی که آدمی این هنگام كَفُورٌ ناسپاس است و ... نعمتها

فراموش کند و ... سبحانه ذکر ... لِّلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می‌آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثًا می‌بخشد هر کرا میخواهد دختران

نه پسران وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ و می‌بخشد هر کرا اراده کند پسران نه دختران أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جمع می‌کند ایشان را ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا

پسران و دختران یعنی هم پسران می‌بخشد و هم دختران ... که از هر بطنی پسری و دختری میدهد یا از بطنی پسر و از بطنی دیگر دختر یا از بطنی

پسری و از بطنی دیگر دختری وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ و میکند هر کرا میخواهد عَقِيمًا نازاینده إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که ... دانا است ... دادن

و نادادن قَدِيرٌ توانا بآنچه می‌کند ... کار ... حکمت ... احوال بنده ... مختلف ... اولاد

... پس ... انشاء ... آن ... اناث ... علما ... تقدیم ...

... و تقدیم اناث ... ذکور ... اناث ... ذکور ...

... رسول صلی الله علیه و آله ... اناث ... ذکور ...

... صلی الله علیه و آله ... موسی علیه السلام ... سخن ...

... وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ و نشاید مر آدمی را أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ که سخن گوید با وی ... سخن گفتن

خدای با وی إِلَّا وَحْيًا مگر ... الهام ... [illegible]

مرتبه دوم که بتوسط سماع است آن از وراء حجاب یعنی که ندا دهد در پس پرده یا بوجهی که آواز او شنوده شود و کسی را نه بیند چنانچه موسی علیه السلام سخن
وا او در پس حجاب نور بود و در موضع او لوح محفوظ است نزد شب معراج با خاتم رسل صلی الله علیه و آله سخن کرد در ورای حجابی از زر سرخ بود و میکائیل از مروارید
سینه و میان ایشان هفتاد هزار حجاب و هفتاد سال راه بود او یرسل رسولا یا بفرستد رسولی را با آن بشر که از جنس ملائکه باشد چون جبرئیل فیوحی
پس القای کلام کند آن رسول با آن بشر باذنه بدستوری خدای تعالی ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی بدرستی که خدای برتر است از وصف
الصفات حکیم از صفات مخلوقات است و غالب است در ایصال وحی حکیم دانا باحوال بمقتضای حکمت او در پس پرده وحی و ملک و مخفی کاهی متوسط
سخن گوید و کاهی بوسیله و واسطه از عالم غیب روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله خدای خود را دید و از اینجهان عظیم رفعت ای نهاده و کذلک و همچنانکه
وحی کردیم به پیغمبران که پیش از تو بوده اند اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو روحا و امرا که قلوب بآن حیات می یابد همچنانکه بدن بروح من امرنا از فرمان خود
و گویند مراد به روح جبرئیل است یا ملکیست اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین حیات آنحضرت همیشه ملازم او بود از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام
منقولست که آن ملک بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باسمان صعود نکرد و ملازم حال ائمه است و از امام معصوم در حین خروج قائم با او باشد و بعد از امام اول او در
ارکان ائمه است که آن ردها و بعد از قیام قیامت با آنحضرت مصاحب است ما کنت تدری نبودی تو که بدانی از وحی ما الکتاب چه چیز است قرآن
پیش از نزول قرآن و آن علم بآن تو نیستی و لا الایمان و نمیدانستی دعوت کردن بایمان یا شرایع و احکام آن علم نبودی و اگرچه قبل از نبوت بدلایل
عقلیه اصول ایمان عالم بودی و لکن جعلناه و لیکن گردانیدیم کتاب را یا ایمان را نورا نوری که بسبب آن نهدی به که راه نمایم بآن من نشاء هرکرا
خواهیم من عبادنا از بندگان خود که ایمان او و هدایت او خواهیم و انک لتهدی و بدرستی که تو بوسیله وحی و بواسطه مرادها الی صراط
مستقیم براه راست که اسلام است و گفته اند مراد از صراط مستقیم صراط الله الذی له راه راست خدایی که مراو راست ما فی السموات و
ما فی الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خلق و ملک الا الی الله آگاه باشید که بسوی خدا تصیر الامور باز میگردد همه کارهای خلایق
در آخرت و هیچ کس را از امور اعمال خلایق آنچه داده و سهل و مرحمت و گویند که فی الشی المصحفی افتاده و تمام کردن آیه الا الی الله تصیر الامور و همچنین
مصحفی دیگر در آیت افتاده و همه آن مرتبه بر شده مکرر است ای ابن کعب از سرور عالم صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر کس که سوره

سورة الزخرف

زخرف را بخواند و ملاوت کرده باشد در روز قیامت از آن جمله باشد که با ایشان گفته شود یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب
و ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را مداومت نماید خدای تعالی او را در قبر از هوام زمین و فشار قبر ایمن گرداند و در محشر
و حشر محشور شود و این سوره هشتاد و نه آیه است و او را فرمان خدای در بهشت در آورد به آنکه چون حم سوره حم سوره است که قرآن و وحی است
این سوره بران بعضی از مرعی گشته فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم حم و الکتاب المبین سوگند بنامهای حسنی که اسامی
آنها بحروف مکرر است یا بقرآن روشن و هویدا که حقیقت و وضوح نعمت آن بکلام امام اعظم رجع الضحی و الله از نزول آن از عالم علام
و بیان روشن کننده احکام اسلام و آشکار سازنده قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه انا جعلناه بدرستی که گردانیدیم کتاب را قرآنا
عربیا قرآن بلغت عرب لعلکم تا شاید شما که اهل عرب اید تعقلون دریابید معانی آن را و بغور آن رسیده از آن منتفع شوید و بالسبب وفور آثار
فصاحت و کثرت انوار بلاغت و جمال آن بصحت نزول معجزه علم کرده و انه و بدرستی که قرآن فی ام الکتاب لدینا در اصل همه کتابها که نزد ما است

بینه در لوح محفوظ که نسخه جمیع کتب منزل است و محفوظ از تغییر و تبدیل لَعَلِیٌّ هر آینه بزرگوار است و عالی مرتبه از روی اعجاز و فوائد حکیم ذو حکمت
یا از جنبه محکم که نسخ آن و یا بر وجوب ادای عمل آن تا روز قیامت حَکِیمٌ محکم کرده شده از تعارض و تناقض و طریان نسخ یا مشتمل بر حکم بالغه
و مظهر حق و صواب بود از آنجا که بر سبیل انکار خطاب میفرماید در باطل محجود و عناد میکند أَفَنَضْرِبُ آیا باز گردانیم شما را ... بیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ
از شما قرآن را صَفْحًا بمعنی اعراض یعنی باز داریم شما را از انزال قرآن و الزام حجت بجهت اعراض کردن شما از آن أَنْ كُنْتُمْ بسبب آنکه هستید قَوْمًا
مُسْرِفِينَ گروهی از حد درگذرنده کان دور وادی ضلالت و غوایت فرو رفتگان یعنی آنکه شما در تکذیب قرآن از اندازه درگذشتید عناد و انکار نمایید
با از انزال آن باز نخواهیم ایستاد و شما را باز نخواهیم گذاشت در جهالت بلکه بایستی انزال خواهیم و شما را الزام حجت نمائیم وَكَمْ أَرْسَلْنَا
مِنْ نَبِيٍّ و بسا که فرستادیم از جنس پیغمبران فِي الْأَوَّلِينَ در میان پیشینیان که ایشان اسراف و اصرار کرده بودند و به عناد و جهالت و کفر مصروف
بوده و امداد انکار ایشان انبیا را باز نداشت از ارسال رسل و کتب و الزام حجت بر اهل ایمان منع شاید ... وَمَا يَأْتِيهِمْ
و نمی آید بر معانده ایشان مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری از نبوّت إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر اینکه بودند به ایشان و يَسْتَهْزِئُونَ که استهزا میکردند مانند معاندان
تو مسکینه فَأَهْلَكْنَا پس هلاک کردیم بسبب استهزا ... کسانی را که أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از این مردمان بودند بَطْشًا از روی قوت
یعنی جامعتر در قوت و شوکت از مردمان زمان تو ... بودند ما ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را از تعذیب عاجز نکرد
مردمان عصر تو بطریق اولی ما را عاجز نتوانند ساخت ... که ایشان قوت و شوکت خود مغرور نشوند وَمَضَى و گذشت در مواضع
متعدده از قرآن مَثَلُ الْأَوَّلِينَ قصه پیشینیان که بمعذبه خود عمل کردند و ما به ایشان نوع عذاب کردیم پس بر سبیل الزام حجت بر مردمان
میفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مردمان عهد خود را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که آفریده آسمانها و زمینها را و ابداع و اختراع
آنها نموده لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند بر وجه اعتراف و اذعان خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ آفریده است آنها را خداوندی که غالب است بر همه چیزها و هیچ چیز
او را مغلوب نتواند ساخت ... و حکمت و غیر آن الْعَلِيمُ دانا بمصالح خلق بر وجه انتظام و انصاف آنکه مجمل است ... جهالت و ضلالت
ایشان ... که ... پس فائده جیست ... او ... است ترک عبادت او ... بعبادت بتان که عاجزند مطلقند از ... سکنه ...
ناتوانند مجتمع ... میفرماید که الَّذِي جَعَلَ فائده جیست عبادت آن صمد است که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی
گسترده تا مستوی شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ و آفریده و پدید آورد برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها که ... سکنه در آن لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
تا شاید که شما راه یابید بطریقی بلادی که مقصد شما است ... شوید ... بسط نظر کردن در آن وَالَّذِي نَزَّلَ و آنکه فرو
فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی از ابر مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازه حاجت ذوی مصلحت بلاد و عباد نه بروجهی که سبب غرق باشد
چون طوفان نوح و نه بطریقی که ... فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده گردانیدیم بدان بَلْدَةً مَيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین خشک
شده را با خوارق گیاه كَذَلِكَ همچنانکه ما زمین مرده را زنده گردانیدیم بانبات نباتات همچنین تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور
در وقت نشور ... وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خدائی که آفرید اصناف مخلوقات را كُلَّهَا همه آن از حیوانات و نباتات
و جمادات از ... و حیوانات ... از ذکور و اناث ... و نباتات و جمادات از انواع ... چون شیرین و ترش و تلخ و شور ... و خشک ...

و نسل آسمان و زمین و نبات و حیوان و نوع و جنس و صنف و غیر آن وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان مَا تَرْكَبُونَ

آنچه سوار می‌شوید بر آن در بر و بحر لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَىٰ ظُهُورِهِ بر پشتهای آن مرکوب از کشتی و حیوان ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ پس یاد کنید

نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شوید بر آن یعنی اعتراف کنید به آن نعمت و استعظام آن نموده حمد او گویید و مشغول شوید

وَتَقُولُوا و بگویید سُبْحَانَ الَّذِي پاکست از صفات و علامات مخلوقات آنکه ابداع کرد سَخَّرَ لَنَا مسخر گردانید از برای ما و رام ساخت هَٰذَا این

مرکوب را مراد کشتی است یا حیوان یا همه در رکوب آن تعلیم بجای آوردن شکرست وَمَا كُنَّا لَهُ و نبودیم مر این مرکوب را بی تسخیر خود مُقْرِنِينَ طاقت

داشتگان و فرمان بردار گردانیدگان و ضبط نمودن آن و حیوان را به فا[illegible] از سر آب و سرکشی کردن و کشتی از شکستن و غرق شدن و سقوط

نقلان اسباب هلاکت از جهت تنبیه بندگان می‌فرماید که بعد از تحمید و تسبیح مستعد موت شده بگویند وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا و بدرستی که ما در عاقبت کار

بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ هرآینه بازگردندگانیم بمرکب جنازه که آخرین مراکب است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حضرت

رسول صلی الله علیه و آله پای در رکاب نهادی گفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان الذی حملنا علی الارض و لو کلها و جعل لکم من الفلک والانعام ما ترکبون تا قوله

انا الی ربنا لمنقلبون پس تکبیر گفتی و بالای چهارپا راست نشستی عیاشی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که ذکر نعمت که در قرآن

امر بآن فرموده آنست که بگوید الحمد لله الذی هدانا للاسلام و علمنا القرآن و من علینا بمحمد صلی الله علیه و آله و بعد از آن آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر

در کشف آورده که حسن بن علی علیهما السلام کسی را که بر مرکب نشست و آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند فرمود آیا شما را این فرموده‌اند گفت

پس رسول الله آنچه مامور بهم نموده حال چه چیز است فرمود یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری و بعد از آن بیان نموده نعمت بازبر ترسید

کلام بذکر احوال کفار کشیده می‌فرماید که مراد غیرالله از اهل عناد و ضلال که حالی گشته آسمان کیست معترف شده‌اند که او سبحانه و تعالی خالق است او وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ

جُزْءًا و با وجود این حال گردانیدند یعنی حکم کردند از برای او سبحانه از بندگان او پاره از ذریت که بند گوشهای دختران او را دختر و در میان عرب جنت

که دختران خدای از جهت تستر والوهیت بخود و از غایت جهالت کفار آنست که بعد از اقرار بخالقیت و غالبیت و عالمیت او از برای او ابا

و لدی نسبت دهند و ولادت از صفات اجسام است و فانی محض جسم بهالیس چگونه نسبت اولاد با و توان داد إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که

آدمی یعنی اکثر انسان که کفاره لَكَفُورٌ مُبِينٌ هرآینه ناسپاس است آشکارا دلیل و لدی گواست که اصل هر کو امام اَمِ اتَّخَذَ

آیا فرا گرفته است خدای تو برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می‌آفریند بَنَاتٍ دختران که در نهایت دنائت و بی‌اند وَأَصْفَاكُمْ و برگزیده و خالص

گردانید شما را بِالْبَنِينَ به پسران از اشرف و اکمل و کدام عاقل انتقاد که کرده که خداوند انقص و ادنی باشد از ولد بنده و بجهت انعقاد

نبات است که انقص انسانست و تو از این خیال مستوجب می‌شود وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ و چون خبر داده شود یکی از ایشان که البته زادیدنی

میدهند خبر قوم سلیم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ بچیزی که گردانیده از برای خدای بخشنده مَثَلًا شبیه و مانند یعنی بنات که ایشان ادعا کنند آن را

میکنند و حال آنکه چون یکی از ایشان بگوید که ترا دختری متولد شده او عکس شود ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت

اندوه و غم و محنت وَهُوَ كَظِيمٌ و حال آنکه او پر است از خشم و اندوه و کینه غم و غصه بل فرو می‌خورد بجهت عدم قدرت بر انتقام و هرگاه

نسبت دختر دادن بنیه است پس چگونه و چه حالت که بگو یکبار حق عزیز بحسب ماستیلاف فرج کرده‌اند و در غلبت محبت خدا

افتخار می‌نمودی و کسی که متصف باین صفت بودی و در زینت و نعمت پروردی بمجالس صفات و خدای عزوجل است که از زینت تمام مجلس نشسته مقدار آن میکرد
محدود بودی از جهت خصومت نبات این صفات مذموم میکند و کجا این نوع گفتار میکنید و نسبت دادن آنها بوی میفرمایند که أَوَمَن يُنَشَّؤُا
آیا میکردانید از برای خدای انکسی را که نشو و نما یابد و بزرگ شود و حصول یابد بر عین العقل میخوانند یعنی بطبع مجبول است آیا فرا میکیرد کسی را
که پرورده شده باشد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی زینت و زیب در زر و حریر و نار و نعمت پرورده شده باشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مخاصمت
و مجادله و سخن گفتن غَيْرُ مُبِينٍ آشکار کننده غیر حجت باشد یعنی در وقت محاجه تقریر حجت خود نکند نه برای خود و نه کسی که در مقام اب
خصومت و سالوز بندی خود میکیرد از قصد و مروت که کم زن باشد که بتکلم خود اراده حجت نماید از برای خود مگر آن تکلم بر وجه باشد نه برای او حجت
مراد بیان آنکه آن بکار آن بسته اند چیز عروس دو مکمل است که سخن کنند چه جای آنکه حجت تکلم نمایند وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ و تمام نهاده اند و شکار را
که هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ ایشان بندگان خدای بخشنده اند إِنَاثًا دختران یعنی بجهت فرط جهالت ملائکه را که در صوامع قدس عبادت و طاعت
اشتغال مشغول اند دختران نام نهاده اند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند خَلْقَهُمْ در وقت آفریدن خدای مر ایشان را از مشاهده آنوقت این خبر دهند
و علم یافت بر این معرفت پس در آنچه ایشان میفرمایند سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ تمام گواهی ایشان در دیوان
وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند از آن در روز حساب و گفته شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع عذاب آورده اند حضرت رسول از مشرکان پرسیده
که ملائکه اناث اند گفتند از آبای خود شنیده ایم و گواهی میدهیم که ایشان هرگز دروغ نگفته اند حق تعالی این آیه فرستاد که فرموده شهادت
ایشان را و ایشان را بعمل ایشان خبر کنیم و ایشان را جزا دهیم از برای آن پرسیم وَقَالُوا و گفتند مشرکان برسبیل مجادله از روی برهان و حجت لَوْ شَاءَ
الرَّحْمَٰنُ و اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُم نمی پرستیدیم ملائکه را مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ نیست مر ایشان را بدانچه میگویند هیچ دانشی یعنی این سخن را از
سر علم نمیگویند بلکه إِنْ هُمْ نیستند ایشان در این دعوی إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنکه افترا میکنند آیه لیست و آنکه اهل شرک حجت و جبر گفته
بنا به قول ایشان توانند بود و بعد از بیان عدم دلیل عقلی بر بدعای مذکور بیان عدم دلیل نقلی میکنند بر بدعت میکند أَمْ آتَيْنَاهُمْ آیا داده ایم ایشان را
كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق است ببعث معای ایشان فَهُم بِهِ پس ایشان بدان کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زده گان باشند
بل نه چنین است آنکه ایشان را دلیل کتابی که مشتمل بر ادعای ایشان باشد نیست پس ایشان بر بدعای خود دلیل عقلی دارند و نه حجت نقلی بلکه در بدعت
موقوف تقلید شده قَالُوا گفتند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافتیم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقه و ملتی که ایشان ملتزم آن بوده اند و ما امام
و مقتدای خود ساخته وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و بدرستی که ما بر پیهای ایشان مُّهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی در این دعوی تابع پدران خودیم این آیت را که
بر طریق شرک و جبر و تعلید ایشان که بگذشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در این باب نظر فرمودند وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ و همچنین نفرستادیم
پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دهی مِّن نَّذِيرٍ هیچ بیم کننده و طالب این را اینجا حق تعالی نمود و بتوحید دعوت نمود إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
مگر گفته متنعمان و توانگران آن ده که کثرت نعمت ایشان را بابطال و قبول آن و داشته و بجهت شغول بشهوات و ملاهی از ترقی دین خود در یک کناره
کشیده و از تفکر و تأمل در دلایل و حجج فارغ البال شده یعنی از تسلط آن در جواب منذر خود گفته که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که ما یافتیم آبَاءَنَا
پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر دینی و کیشی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم و بدرستی که ما بر اعقاب ایشان مُّقْتَدُونَ اقتدا کننده گانیم بر آن پس تخصیص

تر فیض منزلت است اگر منعم و جبابره از تقلید کردن در دلایل بمعروف تقلید خویش قل بگو ای محمد و حفص قال میخواند یعنی آن نذیر گفت از استماع این کلام با

کن که اولو جئتکم آیا تابع میشوید پدران خود را و اگرچه آورده ام شما را باهدی براهی راه نماینده‌تر و بهادیتر مما وجدتم علیه از آنچه

یافته اید بر آن آباءکم پدران خود را [illegible] الغرض آنچه شما دعوی میکنید حق و موصل الی الله [illegible] آنچه بشما آورده ام اهدی و اصوب بطریق هدایت و رب

تبعیت آن اولی و چون ایشان [illegible] تقلید و [illegible] از نظر کردن و تفکر نمودن [illegible] قالوا گفتند در جواب انا بما ارسلتم به

بدرستی که ما بآنچه فرستاده شده اید بدان ای پیغمبران کافرون ناگرویدگانیم فانتقمنا پس انتقام کشیدیم منهم از ایشان بعذاب استیصال فانظر

پس در نگر ای بیننده [illegible] کیف کان چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان و چون [illegible] تقلید فرموده

باتباع دلایل در عقب آن ذکر قصه ابراهیم علیه السلام نمود که تابع حجت بوده [illegible] فرمود که واذ قال ابراهیم و یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم خلیل

علیه السلام بعد از خروج از غار [illegible] مر عم خود را [illegible] لابیه و قومه و مر گروه خود را [illegible] بتان و پرستش کنان

مشغول بودند اننی براء بدرستی که من بیزارم مما تعبدون از آنچه پرستش میکنید الا الذی لکن آن خدای که فطرنی بیافرید مرا فانه

پس بدرستی که او سیهدین زود باشد که راه نماید مرا بتوفیق [illegible] وجعلها و گردانید ابراهیم توحید یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله

یا کلمه انی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در عقب خود یعنی در میان فرزندان و [illegible] در میان اولاد او

موحدی بودی [illegible] در میان ایشان [illegible] لعلهم یرجعون تا شاید [illegible] اولاد او رجوع نمایند

مر خود را در توحید و اخلاص و تبرا از شرک و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد بکلمه باقیه ابراهیم در میان اعقاب خود کلمه امامت

[illegible] امامت در میان اولاد او باقی خواهد بود [illegible] آن حضرت آل محمد صلوات الله علیهم [illegible] ذکر قصه

ابراهیم [illegible] بسبب کفر و شرک [illegible] بل متعت هؤلاء [illegible] اینها را

وآباءهم و پدران ایشان را [illegible] حتی جاءهم الحق تا آنکه آمد بایشان سخن درست [illegible] ورسول

مبین [illegible] ظاهر [illegible] ولما جاءهم الحق و هنگامی که آمد بایشان سخن حق [illegible]

ایشان از خواب غفلت و جهالت [illegible] انکار و جحود [illegible] قالوا

هذا گفتند این سحر جادویست وانا به و بدرستی که ما بآن کافرون ناگرویدگانیم [illegible]

[illegible] وقالوا و گفتند لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا القرآن [illegible]

[illegible] علی رجل من القریتین [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] ولید بن مغیره یا عتبة بن ربیعه [illegible] عروة بن مسعود ثقفی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اهم یقسمون رحمت ربک [illegible]

رحمت پروردگار ترا که آن نبوت یعنی آنست که مفاتیح رسالت در قبضه اقتدار ایشان باشد تا هر کرا اراده کنند ضم بآن نبوت کنند نحن قسمنا بینهم ما بخش
کرده‌ایم در میان ایشان معیشتهم چیزی را که سبب زندگانی ایشانست از ارزاق فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و ایشان از تدبیر و تقسیم آن
عاجزند و چون که ایشان از تدبیر قسمت ارزاق عاجز باشند تا آنکه آن مخصوص بمصالح دنیویه ایشانست پس چگونه در امر رسالت که اعلی مراتب آن فضیلت
است تصرف توانند و آنرا بسبب خود متعلق سازند و هر کرا خواهند آن کرامت که حق تعالی گوید رسیدن مادر کرده و رفعنا و برداشتیم بعضهم برخی از ایشانرا یعنی دنیا
فوق بعض بر بالای برخی دیگر درجات درجها از روزی یعنی یکی بسبب بسط ارزاق مشعوف و دیگری بجهت قبض آن ملول و یکی
بحرف خود بسته و دیگری بنده یکی در بند و شخصی بزور بازوی خود منوّر و دیگری بضعف و ناتوانی خود ملول و تعیین و این رفع و خفض و قبض و بسط
لیتخذ بعضهم بعضا سخریا آنست که فرا گیرند برخی برخی دیگر را سخریا مسخر زنده و رام کننده در عمل تا یکی بکار روی باز جه
کرد یکی بمال معاون دیگری شود و همه اسباب ایشان پرداخته گردد و موجب ائتلاف و استیناس همه ایشان شود و سبب انتظام قوام عالم گردد و حکمت
سبحانه که تفویض امر رفع و خفض و قبض و بسط بندگان منوط بمشیت حق است در عالم و وقوع مهالک و مفاسد در میان بنی آدم و چون که بسبب تفویض
تمیز مشیت و تدبیر بندگان عواقب امور ایشان بهلاک و فساد ادا کشد پس چگونه امر نبوت که رحمت کبری و رأفت عظمی است و واسطه
حیازت حظوظ عقبات در قبضه تصرف ایشان تواند بود و رحمة ربک و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت و آنچه تابع آنست از فوز بکار
و وصول بدرجات خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند کافران از حطام این جهان و کالای سرای غرور که خود میدانی
پس اجابت امر از اموال این جهان و قلت مقدار آن و نه آن میفرماید که ولولا ان یکون الناس و اگر نه کراهت داشتن آن بودی که بشوندی
آدمیان امة واحدة همه گروه مجتمع بر اختیار کفر ایمان و اختیار حب دنیا و حرص آن را که آن لجعلنا هر آینه میگردانیم لمن یکفر
بالرحمن برای کسی که کفر میکند و بخدای لبیوتهم مر خانهای ایشانرا ... از لمن یکفر بدل اشتمالست میگردانیم خانهای کافران سقفا
من فضة سقفها از نقره و معارج علیها و نردبانها از آن بر بالای آن خانها یظهرون بر آمده و خود را ظاهر سازند و لبیوتهم و مر خانهای
ایشان ابوابا و سررا علیها و تختها که بر آن یتکئون تکیه کنند همه از نقره یعنی چون که دنیا در پیش قدر و قیمتی ندارد دلیل آنکه اگر آن
بودی که مردم در طلب دنیا حریص شدی و طبایع ایشان بر محبت آن مشغول شدی و از عبادت و فرمان برداری باز ایستادندی و میل بکفر و ناسپاسی
کردندی مر سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای کافران همه از نقره کردمی و زخرفا و طلا یعنی بعضی اصل آن از نقره ساخته و زخرف
و آراسته آن از زر کردمی و در معنی این صورت مشهور که اگر دنیا مقدار [illegible] قدری مینه اشتی هرگز شربت آب بکافر ندادی الطاف الهی
بر بندگان بر آنکه او ستم سعدی امر [illegible] ذکر موجب [illegible] و نمودی [illegible] او عمل کفر و مرید آن نماند لهذا از آن در کنج حطام دنیا
و ترفیع عقبا میفرماید و ان کل ذلک و نیست آنچه مذکور شد لما متاع الحیوة الدنیا مگر برخورداری زندگانی این سرای که در معرض زوال و فنا
والآخرة و نعیم آخرت که باقی است و دائم عند ربک نزد پروردگار تو للمتقین مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و معاصی حذر و مجتنب
باشند [illegible] عقبا و لهذا از آن ذکر وعید کافران میفرماید و من یعش و هر که چشم بر کار تار کند
عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدای [illegible] رحمت است و از آن تجاهل نماید یا اگر عارف باشد بجهت آن نفس هر که چشم پوشد و اعراض نماید

از نظر کردن در صحیح بینه او نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا تقدیر کنیم از برای او دیوی را یعنی بسبب آنکه آن تن فعل نفی و تجاهل بکمال خود بازگذاریم و نظر
التفات از و باز گیریم پس بمقتضای خذلان شیطان بر او استیلا یابد فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ پس آن شیطان مراد را همنشین و مصاحب شود و بپوسته اغوا و اضلال
وی بر او مشغول گردد یکی از زهاد حکایت کند که یکی از مؤمنان جن صحبت داشتیم وقتی در مسجدی نشسته بودیم آن جنی با من گفت اکثر بر سر
ایشان است می بینی گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم که بر سر هر یکی غرابی نشسته یعنی بالها بر هم کرده و گاه گاهی منقار در ایشان فرو میکرد
و گاهی بر سینه ایشان گفتم این چیست گفت اینها شیطان اند که بر سرهای ایشان نشسته اند و هر یکی بقدر غفلت وی استیلا یافته پس این آیه تلاوت نمود
که وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ و جمع عاشی و شیطان در مقام الحسم بحسب انه از جهت ضمیر جمع آن راجع است بمعنا در وَإِنَّهُمْ و بدرستی
آن دیوان لَیَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند اهل عشی و کوری را عَنِ السَّبِیلِ از راه حق وَیَحْسَبُونَ و می پندارند اهل عشی أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ
که ایشان راه یافتگانند یعنی پندارند که ایشان از اهل هدایت اند و کیست این گمان تا بمتابعت ایشان خود با حق إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیاید
هر یکی یعنی عاشی و شیطان او بموقف جزا حتی حاصل... و جمع حال ... یعنی بیاید آن عاشی و یک ... در جزا ... عاشی و قرین
او را با او بیک رنجیر کشیده بمحشر آرند و به نوع افکنند و ... قرائت اول است و از قتاده مرویست که شیطان از دنیا قرین او باشد در آخرت نیز ملازم او تا
... به دوزخ ... از ... کرده ... چون ... یعنی مراد این شیاطین الانس که رای
کفار بر ... ایشان و در ... عاشی و قرین او در عرصه محشر حاضر شوند قَالَ گوید عاشی با قرین خود یَا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ ای کاشکی بودی
میان من و میان تو بامنت ... بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ دوری میان مشرق و مغرب یعنی کاشکی بودی مسافت میان من و تو مانند مسافتی بودی که میان
مشرق و مغرب است ... فَبِئْسَ الْقَرِینُ پس بد همنشینی بوده ای تو ... فرمان ... ایشان ... گفته
که وَلَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ و سود نخواهد داشت امروز شما را إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کردید بر نفسهای خود و عدم نفع شما است أَنَّکُمْ
بسبب آنست که شما هستید فِی الْعَذَابِ در عذاب ... مُشْتَرِکُونَ ... انباز ... که در دنیا ... بر درد و ... منتفع میشدند ... او
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ... بسیار ... و هر چند ایشان را بدین اسلام دعوت مینمود و انکار ایشان افزون میشد و از ... بسیار
ملال ... این آیه فرستاد که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کران را أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ یا راه مینمائی کوران را
وَمَنْ کَانَ و آنرا که باشد فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا ... نمیتوان که بشنوانی سخن حق را ... در طرفی ... تا نگوئی که
ایشان ... سخن حق ... دل ایشان ... راه حق ... در هدایت ... ضلالت و غوایت ایشان کمال
ظهور ... آنست که حضرت ... اجابت ... اسلام ... اختصار ... بسیار ... خود ...
که ایشان ... عقوبت و هلاک ... فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ پس اگر ببریم ترا ... رحمت ... انتقام ... کنی فَإِنَّا مِنْهُمْ پس ...
که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم ... عقبی أَوْ نُرِیَنَّکَ یا اگر خواهیم که بنمائیم ترا الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده
داده ایم ایشان را از عذاب و عقاب در زمان تو مثل قصه روز بدر فَإِنَّا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ بر عذاب کردن ایشان در حیات تو مقتدریم و توانائیم
... خواهند ... اگر ... خواهند کرد ... حیات تو ... که حضرت ... اختیار کرده

ورنجه بودند و واقع شود از فتنی عظیمه اثر انداده و ملال در جبین مبارک او ظاهر شد و تا در حیات بود از ضحک و طلاقت وجه از وی اثری ندیدند و ما جابر بن عبدالله
که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که در حجة الوداع حاضر بودم حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب با اصحاب خود کرد و گفت باید که بعد از من کافر نشوید و بر خود
بکافر شدن ناچیز شما بعد از من گردن یکدیگر زدید و گردن یکدیگر را بشمشیر زنید پس گفت سوگند میخورم بخدا اگر اینچنین کنید رقاب یکدیگر بزنید هر آینه بشناسید مرا در جامه داران لشکری
که با شما محاربه کنند پس در این حین خود نگاه کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام را دید گفت یا علی یا علی یا علی و بروایتی سه بار تکرار این نام بزرگوار فرمود جابر گفت که اکثر
دیدم که اثر وحی بروی ظاهر شد و فی الحال جبرئیل بر آن این آیه فرستاد فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی ابن ابی طالب و اینکه در تفسیر اهل البیت
مذکور است فانا منهم منتقمون بعلی بوده این قول است و جمعی کفار ازین تنبیه متنبه نشدند و عناد را بیشتر کردند حقتعالی رسول خود را فرمود
چون اینان بر در انتقام آمد فاستمسک پس چنگ درزن بالذی اوحی الیک بانچه وحی کرده شده بسوی تو از آیات و احکام
و اوامر و نواهی و ملازم آن باش انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راه راستی که اصلا کجی در آن راه ندارد و انه و بتحقیق آن وحی
یعنی قرآن لذکر لک هر آینه شرفیست و عظیم ترتیبی مر ترا و لقومک و مر گروه ترا که قریش اند یا سایر امت و سوف تسئلون و زود باشد
که پرسیده شوید ای بندگان از قیام نمودن بحق آن و تعظیم کردن احکام آن و شکر گذاری آن مشغول شدن و سئل و بپرس ای محمد
من ارسلنا من قبلک از امم کسی که فرستاده بودیم پیش از تو من رسلنا از فرستادگان یعنی از مؤمنان اهل کتاب که علمای اهل ادیان اند
لکشف رسالها از جمیع امم پیشین از یهود و نصاری سوال کن که اجعلنا آیا گردانیده ایم یعنی فرموده ایم در کتب منزل ایشان که من دون الرحمن
بجز از خدای آمرزنده مهربان آلهة یعبدون خدایان پرستیده شوند از ادیان و غرض آن نیست از این پرسیدن که هیچ یک کدام عبادت
بتان و دیگر هیچ ملتی از ملل آمده این پرستش کسی غیر خدای مقصود بعض مراد ازین استشهاد دلالت با اجماع جمیع انبیا بر توحید زهری و سعید و
ابن زید گفته اند که حضرت در شب معراج رسول صلی الله علیه و آله را با آسمان بردند جمیع رسل جمع شدند و در پس آنحضرت نماز گذاردند حقتعالی این آیت
فرستاد و گفت بپرس ای محمد از رسولان که پیش از تو فرستاده بودیم هرگز حکمی کرده ام که ایشان را بعبادت خدایان که غیر از من باشند و حضرت حبیب از آنجا که
العلم بود در این سوال نکرد و خانکه در بعضی آثار آمده جبرئیل از میکائیل پرسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از انبیا این سوال کرد میکائیل گفت نعم
او از آن کامل تر بود و ایمان او از آن محکمتر است که این سوال کند پس در این صورت این امر بسبیل اباحه باشد نه وجوب و ثقات محمد بن علی روایت
کند از ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی امام اصحاب حدیث است و از روات اهل سنت که ابن عباس و عبدالله مسعود از رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که چون شب معراج مرا با آسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من امامت ایشان کردم فرشته آمد که حضرت عزت میفرماید که از این پیغمبران
بپرس که از پی چه چیز فرستاده شدند رسول خطاب کرد با ایشان که شما بچه چیز مبعوث شدید گفتند بشهادت لا اله الا الله و ولایت علی ابن ابی طالب با آنکه حقیقی
و حجت علی فرستاده شدند پس مراد از سوال جمیع رسل توحید و مقتدای همه ایشان و جمعی اهل کتاب این منقبت مرتضی علی و بدان که بعد از سوال
از احوال رسل قصه انبیا متصل بخاتم و فرمود که و لقد ارسلنا موسی و بتحقیق که فرستادیم موسی را بایاتنا بمعجزات خود
که علامات رسالت بود و صحت نبوت او الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و اشراف قوم او فقال پس گفت موسی انی رسول
رب العالمین بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما جاءهم بایاتنا پس آنهنگام که آورد بایشان نشانها چون عصا و ید بیضا و طوفان و جراد

و قمل و ضفادع و غیر آن إِذَا هُم آن وقت ایشان مِنْهَا يَضْحَكُونَ از آن مسخره میکنند یعنی در اول حال که آیات را دیدند بی آنکه در آن تأمل کنند با استهزا
و سخریت آن مشغول شدند وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ و ما ننمودیم ایشانرا آیتی بر سبیل تعاقب همه معجزات که بر صحت نبوت موسی بود از طوفان و جراد
و قمل و امثال آن إِلَّا هِيَ مگر آنکه آن أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا بزرگتر بود از نامه آن که مثل او آن متقدم بودیم یعنی مگر که مختص بود بنوعی از اعجاز
که آن اعجاز منفصل بود بر آنچه خود که مثل او آن واقعه بود یا آیات تسع موصوف بودند در فضل و کمال چنانکه گوئی متکی یکدیگر بودند در فضل
هر یک از آنها اختلاف کردند یعنی تفضیل آیات طوفان بر جراد میکردند و بعضی بعکس و بعضی ضفادع را اکثر از غیر آن میدانستند و بعضی آیتی دیگر
و باقی بر قیاس وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید برگردند یعنی اراده این
کردیم که از کفر باطل که موصل است بهلاک برجوع چنین دانسته که این معجزات عین عذاب الهی است و در مقام استغاثت در آمدند وَقَالُوا و گفتند
یا موسی که يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای جادو یعنی ای عالم ماهر و ذکر او بصیغه سحر جهت تعظیم بود چه علم سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود و
ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام ساحران یا آنکه چون همیشه موسی را باین نام میخواندند در نوبت نیز بطریق عادت قدیم گفتند که ای ساحر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای ما
پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او است عِندَكَ نزدیک تو و آن مستجابت دعای تست با کمال ایمان یا طاعت [illegible]
چه هر یک از آن مستلزم اجابت دعاست یا اصطفاء شدن او در رفع عذاب از هر که مهتدی شود پس در کشف عذاب از ما دعا کن و ادا إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ
بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود تو ایمان آوریم فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ پس آن هنگام که بردیم و دفع کردیم از ایشان عذاب
بدعای موسی إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ همان لحظه ایشان عهد بشکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند و بآن کار دل نبستند و چون فرعون اجابت دعای موسی
و کشف عذاب دید و ترقی و اعتلای او روز بروز معاینه نمود ترسید که قوم از او برگردند و بموسی بگروند و مملکت و سلطنت او روی بزوال نهد پس در امر
تلبیس کوشید و انه مداع صدر و تعبیه نمود تا بوجه که هم قبطیان را در مجلس جمع کرد و بر بلندی بر آمد و عرض عظمت و حشمت و بسط مملکت کرد و اظهار حقارت
موسی نمود چنانکه میفرماید وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من
أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ آیا نیست مرا پادشاهی ملک مصر از اسکندریه تا سر حد [illegible] و روم و جز آن بنیل [illegible] و شعب جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن
که نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس [illegible] در میان باغ او و از زیر قصر ها بر میرفت از جهت آنکه از مجرا کرد [illegible] خود [illegible] نمود
باین جوها و گفت وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ و این جوهای آب تَجْرِي مِن تَحْتِي روان [illegible] از زیر قصر های من یا این جویها در حکم تصرف
منند و فرمان من میروند أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید عظمت و حشمت مرا و ضعف و ذلت موسی را پس ناچار [illegible] که موسی از من ارفع باشد
أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِّنْ هَٰذَا الَّذِي از آنکس که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار و ضعیف است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نزدیک نیست که روشن کرد
سخن را یعنی لکنت که در زبان سخن را درهم [illegible] نمی تواند [illegible] که مفهوم شود و مراد آنست که موسی [illegible] عهد و عد [illegible] و معقود [illegible] و فصاحت [illegible]
که مستلزم کمال حالت [illegible] دعوی نبوت کند [illegible] و حسن [illegible] موسی
پیش فرعون [illegible] عقده از زبان او برداشته بود چنانکه سؤال [illegible] احلل عقدة من لسانی [illegible]
از این قول اخبار بود [illegible] قوم فرعون [illegible] موسی [illegible] رسالت [illegible] و از رفع عقده خبر نداشتند

و فرعون از نهضت باخبر بود از جهت ذکر عقده را سبب تعلق ایشان گردانید او و از روی اهانت او اظهار نقص نمودن ایشان و جواب گفته که بعد از زوال لکنت اندکی
ثقلی از آن باقی مانده بود از جهت فرعون او را بدین سرزنش نمود و چون رسم آن زمان چنان بود که هر کرا پیشوای خود میگردانیدند دستوانها طلا در دست او
میکردند و طوق زر در گردن او قلاده مینهادند از این سبب فرعون بعد از اظهار شوکت و حشمت خود و صفت موسی بمذلت و حقارت و قلت انصار گفت [illegible]
کی اگر موسی راست میگوید که از نزد خدای بسیادت و ریاست قوم نامزد شده فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشد بر او أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ
دستوانها از زر و سیم یعنی خدای او را دستوانه زرین نداد أَوْ جَاءَ یا چرا نیامد مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ در حالی که همراه
باشند برای اعانت او چه هر پادشاهی که ایلچی بجایی فرستد جمعی را از خواص و خدم خود بخدمت او نامزد میکند تا همه معاون او باشند پس چگونه [illegible]
[illegible] و در پیش [illegible] فرستد فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ پس سبک عقل یافت فرعون با تمویهات واهیه و تسویلات رکیکه و تخیلات
فاسده قوم خود را [illegible] خود با طلب خفت و لینت کرد از ایشان در مطاوعت کردن و منقاد شدن او فَأَطَاعُوهُ پس فرمان بردند
او را و از متابعت موسی بالکلیه روی برتافتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان یعنی قبطیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره
عبودیت خدا و فرمان برداری او [illegible] بسبب [illegible] فرعون بر موسی ترجیح داده تبعیت او اختیار کردند فَلَمَّا آسَفُونَا پس چون
گردانیدند ما را غضبناک [illegible] خشمناک ساختند ما را بافراط نمودن در عناد و عصیان و اسراف در مکابره و طغیان انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ کینه کشیدیم از ایشان
از برای اولیای خود [illegible] نفوذ [illegible] مطیعان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق ساختیم همه ایشان را
در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را قدوه [illegible] بوجود آیند [illegible] آینده گردانیدیم تا [illegible]
[illegible] مستحق مثل عقوبت ایشان شوند که [illegible] جهنم وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشان را
مثل سایر و جاری برای پسینیان [illegible] و از قصه عجیب ایشان عبرت گیرند و پند پذیرند [illegible]
[illegible] هلاکت [illegible] فرعون [illegible] بهمان آب غرق گشت آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بر قریش خواند ایشان [illegible] در غضب شدند عبد الله بن زبعری گفت ای محمد این مخصوص ما و آلهه ماست یا جمیع امم درین حکم شریکند
حضرت فرمود [illegible] و آلهه شما را و جمیع امم [illegible] کعبه [illegible] خصم تو [illegible] تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر
[illegible] نصاری [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن زبعری [illegible] إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو [illegible] مِنْهُ يَصِدُّونَ
از آن مثل آواز بلند [illegible] و خوشحالی کردند وَقَالُوا و گفتند أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ آیا خدایان ما بهترند أَمْ هُوَ یا عیسی [illegible]
[illegible] مَا ضَرَبُوهُ نزدند آن مثل لَكَ ای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای خصومت کردن [illegible] نمودن نه برای تمیز حق
از باطل بَلْ هُمْ بلکه ایشان [illegible] قَوْمٌ خَصِمُونَ گروهی اند [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

و اگر شما و خدایان شما هیزم دوزخ باشید بدان است نه فیه آن و محال است که مقصود خدا و رسول انبیاء و ملائکه باشند و ابن زبعری که بنابر لجاج و خبط و جدال
و مکابره چنین کلام خدا و رسول را دیده که لفظ آن محتمل عموم است یا اگر عام بود که مراد این اصنام است نه غیر آن پس به صرف محض آن تمسک به عموم و احتمال کرد با آنکه معلوم بود
که برای او هیچ جای است و حضرت چنین دانست که مباحثه او عین عناد و محض مجادله است در جواب او سکوت نمود و هیچ در مقابل آن نگفت تا آنکه حق تعالی در جواب
او فرموده که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی و این آیه اعلام بود که آیه مخصوص است به اصنام و دیگر آنکه ظاهر قول ما تعبدون آنست که ما برای غیر ذوی العقول است یا اقل
عقلا نباشند و قول او در سبب نزول آیه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اصحاب را فرمود که قریش که هیچ خیری نیست در آنکه او را به جای خدای می‌پرستند چون گفتند
که عیسی معبود نصاری است و تو دعوی میکنی که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیری نباشد قریش از این سخن فریاد کردند و گمان بردند که حضرت صلی الله علیه و آله
از این سخن الزام یافت این آیه نازل شد و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که آن حضرت فرموده که روزی نزد رسول
آمدم و او صلی الله در میان جمعی از صحابه و قریش نشسته بود حضرت مرا به من زمانی در من نگاه کرد و فرمود که ای علی مثل تو در این امت مثل عیسی است که قومی او را
دوست داشتند و در محبت او غلو کردند به الوهیت او هلاک شدند و گروهی دیگر او را دشمن داشتند و در دشمنی او افراط کردند هلاک شدند و قومی در طریق اقتصاد
سلوک کردند نجات یافتند حال تو ای علی در این امت چنین است زیرا که طائفه ترا به الوهیت ادعا کنند و فرقه دیگر از این امت ترا دشمن دارند و در حق تو سخنان
بیهوده و کلمات ناشایسته گویند پس هلاک طائفه اولی به جانب افراط باشد و هلاک فرقه ثانیه در طرف تفریط و چون قریش این سخن شنیدند بر ایشان
گران آمد و خندیدند و گفتند که پسر عم خود را تشبیه میکند به انبیاء و رسل این آیه نازل شد که چون پسر مریم مثل زده شد یعنی علی را مماثل عیسی گردانید قوم تو از آن صیحه
بر آوردند و از غایت حسد کلام ترا غیر صحیح پنداشتند و منع اتباع عاملت بر گشتند و عدم تصدیق ایشان به مقاله تو گفتند که علی مماثل عیسی باشد
خدایان ما از عیسی بهتر خواهند بود و ایمان نیاوردند این کلام را به ترکیب ضلال و عناد و نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول است که حضرت رسول در جنگ سلاسل
در حق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر نه آن بودی که می‌ترسم از جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که در حق عیسی بن مریم میگویند من امروز در حق تو سخنی
گفتمی که به هیچ گروه نگذشتی الا آنکه خاک قدم تو بر گرفتندی و آن را طلب شفا کردندی پس منافقان چون این کلام از سید انام شنیدند گفتند ما رضی ان یضرب لابن عمه الا بعیسی
ابن مریم راضی نشد محمد که در عالم چون او مثلی نباشد الا عیسی مریم حتی این آیه فرستاد و بعد از آن در وصف عیسی فرمود که ان هو الا عبد
انعمنا علیه نیست او مگر بنده که نعمت نهاده‌ایم بر او به منصب رسالت و آفریدن او بی پدر و جعلناه مثلا و گردانیده‌ایم او را در شکل عجیب و غریب که در مثل برای
لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب به این ولادت او بی پدر قصه است که در غرابت مثلیست که جاری شده در میان بنی اسرائیل پس که تنبیه بر کمال
قدرت خود میفرماید که و لو نشاء و اگر خواهیم از کمال قدرت و منع ما تقاضا کند لجعلنا هر آینه گردانیم منکم ملائکة از شما و سکان زمین نماییم
هلاک سازیم و بدل شما و سکان زمین را فرود آریم فی الارض یخلفون در زمین از شما در آیند آفرینش عیسی اگر چه عجیب و غریب است لیکن خدا تعالی
قادر است بر چیزی که اعجب از آن باشد از هلاک کردن شما و از تولید ایشان از شما همچو تولید عیسی از انثی بی پدر تا شما بدین عارف شوید به قدرت
باهره او که ملائکه همچو شما متصف به صفات امکان و در سلسله این عالم شوند تا ذات قدیم او سبحانه متعالیست از اتصاف به ... و
و انه و به تحقیق عیسی لعلم للساعة هر آینه علامتیست که از آن دانسته شود نزدیک شدن قیام قیامت چه نزول او از آسمان یکی از شرایط قیامت است
و از جمله علامات آن است در حدیث آمده که عیسی بعد از نزول از آسمان فرود آید در زمین مقدس نزدیک مناره سفید بالای کوهی که آنجا افیق خوانند و جامه

سعری پوشیده باشد و موی سر او باد نماند و طراوت دهد و کف دست خود را بر بالای جبین خود نهاده و هر چه جبین مبارکش عرق شده بمرتبه که چون
سر و ریش افکند قطرات آن بر زمین ریزد و چون سر بالا کند قطرها بر روی وی مانند مروارید روشن شود و نفس او به هر کافر که رسد بمیرد و هر کافر که
چشم وی بر او افتد نفس او بدان رسد پس طلب دجال روان گردد و در باب لد که از دروازهای شام است بوی رسد و در حربه او
او را بزند و او را بکشد پس صاحب الامر خروج کند و عیسی همه خنازیر را بقتل رساند و کسر صلیب و اصنام نماید و همه کنائس را خراب کند و همه
نصاری را بقتل رساند مگر جماعتی که ایمان آرند پس به بیت المقدس آید و صاحب الامر صلوات الله علیه در نماز صبح و در روایتی در نماز عصر باشد اشارت
باو کند که پیشتر آی و او [illegible] اقتدا بحضرت صاحب الامر بکند و گوید اولیتری که تو [illegible] آخر الزمان و در صحیح مسلم از ابو جابر روایت کرده که پیغمبر
صلی الله علیه وآله فرمود که عیسی نزول کند از آسمان پس امیر ما که صاحب الزمان است بوی گوید بیا و از برای ما در نماز امامت کن او از قبول امر امتناع نماید
و گوید بعضی از شما بر بعضی امیرید به سبب کرامات و لایت و فضول [illegible] این اسباب تعظیم این امت مرحوم گردانیده و پس [illegible]
[illegible] اقتدا کنیم و مراد آنحضرت صلی الله علیه وآله مر این است که فرموده که چه باشید شما در آن روزی که پسر مریم در میان شما نزول کند و امام شما از شما
باشد که آن مهدی است از اولاد اطهار امامان ما که عیسی القصه عیسی در زمان آنحضرت کشد و بعد از آن از آیات قرب قیامت آنکه یأجوج
و مأجوج خروج کنند و عیسی برایشان نفرین کند و آنجا متحصن گردد غرض که جمیع معلوم شد که ظهور عیسی از علامات قرب قیامت فلا تمترن
بها پس شک مکنید و مجادل مشوید به آمدن قیامت و اتبعون و پیروی کنید مرا بتوحید و رسول من شوید هذا اینکه من شما را بآن دعوت
میکنم صراط مستقیم راه راست که سالک را بآنجا هرگز گمراه نگردد و گویند ضمیر راجع بقرآن است و معنی آنکه قرآن آنحضرت که بآن
ساعت قیامت دانسته شود زیرا که جمیع ادیان آنکه کرده الحلام مند کان مختص و [illegible] از امر مردمان به متابعت طریق مستقیم نهی این که از اطاعت
شیطان و فرمود و لا یصدنکم الشیطان و البته باز ندارد شما را شیطان از سلوک راه راست و پیروی وی اغوا الغیر باو که دشمن است
او نکنید و قدم از راه مخالفت او بیرون نهید انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را است عدو مبین دشمنی آشکار او هویدا او بجهت
عداوت اوست که شما را از درگاه جنان بیرون کرده و زندان گلخن و لیت این جهان مبتلا ساخت پس آنجه خدا ابلیس [illegible]
شما آن را اذکار نکرد اند بعد از آن احوال عیسی را در حین بعثت خبر دهد که و لما جاء عیسی و هنگامی که آمد عیسی بالبینات بحجتها و معجزات
واضحه یا آیات انجیل و احکام او امر و نواهی حضرت ملک جلیل قال گفت مر بنی اسرائیل را قد جئتکم بتحقیق آمده ام شما را بالحکمة
بشریعتی مشتمل بر حکمت و مصلحت و لابین لکم و برای آنکه بیان کنم و هویدا سازم برای شما بعض الذی تختلفون فیه بعضی از احکام
مسکینه در آن یعنی آن اختلاف را که متعلق سازنده باشد بامور دینی که مناط تکلیف است نه اختلافی را که تعلق به امور دنیا باشد و جایع
اندازه تکلیف بیان سکنیم احکامی را که شما در آن اختلاف سکنید نه همه احکام شرایع [illegible] غیر احکام مختلفه در توریة مصرحست و اصطلاحی
به تبیین الله و وجه اول اوضح است القصه عیسی گفت که چون من برای شما تبیین احکام دینیه سکنم فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدا
باجتناب نمودن از معصیت و اطیعون و فرمان برید مرا در آنکه تبلیغ نمایم از جانب حضرت عزت ان الله بدرستی که خدای تعالی و احکام
شرایع او سکنم هو ربی او اوست پروردگار من و ربکم و آفریدگار شما فاعبدوه پس پرستش کنید او را بیکتایی و یگانگی هذا صراط مستقیم

اثبت راه راست که اسلام است انحراف و اعوجاج نپذیرد و حصول کجی نباشد فاختلف الاحزاب پس اختلاف کردند جمعی که فرق شده بودند
بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و فرق دیگر که منشعبند من بینهم از میان آنها که مخاطب عیسی بودند در قول در حق وی بجلالت مرین این احزاب
مختلفه از جهت کفر بودند که عیسی معبود شده بود و پسر است فویل للذین ظلموا پس وای مر آنها را که ستم کردند از احزاب من عذاب یوم
الیم از عذاب روزی که دردناک است عذاب او یعنی روز قیامت پس یک زیادت تهدید این منکران که هل ینظرون انتظار میکشند
احزاب لعنه از ورود رسل و قرآن الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة اینکه بیاید بدیشان ناگهان یعنی منتظر نیستند مگر آمدن قیامت
با آن از روی مکافات و هم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و مشغولی ایشان بامور دنیویه و انکار باو قیامت الاخلاء
کسانی که در دنیا همدستان یکدیگر بوده باشند یومئذ در آن روز بعضهم لبعض عدو بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند الا المتقین مگر پرهیزکاران
از اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز همدستان هم باشند برای آنکه محبت کافران از روی غایت برای معاونت یکدیگر بوده باشد بر کفر و معصیت و در آن روز که
آن محبت و خلل موجب شود اصلا دشمن یکدیگر گردند کما قال و لعن بعضهم بعضا و مؤمنان چون محبت ایشان برای طاعت خدا بوده باشد و کسب [illegible] اعلی
و مرتبه عظمی شود اصلا حجت ایشان بکمال خود باشد مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تلاوت این آیه فرمود که چون دو مؤمن در دنیا بیکدیگر محبت کنند
و یکی بجوار رحمت خدا رود گوید خدایا فلان محب من بود و مرا بطاعت تو و اطاعت انبیای تو امر مینمود و در ادای [illegible] میکرد و از نیایی اجر [illegible] لطف
از دیدار یکدیگر و همچنان که مرا هدایت نمود او را بطریق هدایت مستقیم دار و سخنها که مرا گرامی داشت او را بکرامت عظیم خود گرامی دار و چون دو کافر
فاسق با یکدیگر محبت کنند و یکی از ایشان پیش از دیگری بمیرد گوید بار خدایا فلان کس مرا از عبادت و طاعت تو منع میکرد و بر فسق و معصیت تحریص مینمود
و تمسک باسباب رجوع و بازگشتی بخدا نخواهد بود خداوندا تو لطف از وی بردار و بانواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب ساز بدانکه خلت در میان
نوع بنی آدم از چهار وجه بیرون نیست چه از آن منبعث است و منیر سعادت سرمدی و چه نوع سوم که منبع شقاوت ابدی آن چه که مستحق است بخلت
حقیقت است که انبیا محبت روحانیه خوانند و منشاء آن تناسب ارواح است و [illegible] آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و صلحا با یکدیگر دوم
محبت قلبیت و آن مستند است بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله چون محبت علما و اتقیا در حق یکدیگر و محبت امم با انبیا و ائمه هدی ایمان
سوم محبت که نوع سوم از یکی سبب [illegible] مصالح است چون محبت تجار و صناع و محبت خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیست
و منشاء آن لذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است و چون در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود باشند و غرض فوت آن حصول آن
آن محبت زوال پذیر شود و بدشمنی مبدل گردد پس یاد کن که مقصود از اهل ایمان از خلت و محبت یکدیگر محض رضای الهی باشد و غیر مشوب بغرض دنیوی
در روز قیامت این جماعت مستطاب سر آواز کرده که یا عباد ای بندگان من لا خوف علیکم هیچ ترسی بر شما نیست الیوم در این
روز از بدی مکروهات و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین و غمگین شوید بفوت آمال و مطلوبات و آن بندگان من که بدون این ندا
تعمیم [illegible] الذین آمنوا آنانکه ایمان آوردند بآیاتنا بآیات ما ایمان آوردند بآنهای کلام ما و کانوا مسلمین و بودند گردن نهنده و خالص
سازنده نفسهای خود از شوب شرک و ریا و به وجه اخلاص گردن نهادگان فرمان ما در خبر است که چون خلایق از قبور برخیزند هیچکس نباشد که ترس
و از آن نباشد تا که ندای یا عباد لا خوف علیکم الیوم بشنوند پس همه خلایق امیدوار باشند و چون در عقب آن الذین آمنوا بما [illegible] نه کافران [illegible] قطع کنند

پس منادی باهل ایمان گوید که ادخلوا الجنة در آیید در بهشت انتم وازواجکم شما و زنان مومنه شما تحبرون مسرور کرده شده
باشید بوجهی که اثر آن بر چهره شما ظاهر شود و گفته اند تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یا گرامی داشته شده بنهایت کرامت و نسبت بان ادنی و ابنوع
بکمال جمال و غایت زینت یطاف علیهم گردانیده شود بر آن مومنان که در بهشت در آمده باشند بصحاف کاسهای پهن من ذهب
از زر که از برای انواع اطعمه آماده باشند واکواب و کوزهای بی دسته و مکوبه ها از برای اصناف اشربه نهایتها در آثار آمده که هر مومن در بهشت از
تنگی کاسه هفتاد رنگ طعام خواهد خورد و طعم هر یک غیر دیگر باشد و هیچکدام با دیگری آمیخته نباشد و هر کوزه و آن انواع شرابها با مکرم و کمک
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که شخصی که کمتر و فروتر باشد و از همه اهل بهشت فروتر مردی بود که در عقب او کسی دیگر به بهشت نرود چون به بهشت در آید
او از بالای قصری بنگرد و نگاه کند صد ساله راه ملک خود ببیند که در آنجا قصرهای بسیار باشد از زر سرخ و خیمها بسیار زده از مروارید و هر جا که
و بسا نگاه میکند هفتاد هزار صحفه زرین بود که در آن است و در هر صحفه لونی از طعام که هر چند تناول کند همان اشتهای اول او بکمال خود باشد و اگر همه اهل دنیا
پیش وی آیند آنچه خواهند بهمه ایشان بسنده کند و همه را کفایت بود وفیها و در بهشت بود هر آنچه ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو کند نفسها و حظ
نفسها بخواهد در بهشت باشد آنچه میل کند آن نفسها از انواع مشروبه و مطعومه و مشمومه و ملبوسه و غیر آن وتلذ الاعین و آنچه لذت شود چشمها
بنظر کردن آن و در خبر است که شخصی رسول صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله من اسب را دوست دارم در بهشت باشد فرمود ای هر چه دل خواهد ترا
از آن لذتها در بهشت خواهد بود و از ابو امامه مرویست که مردی پرسید که در بهشت مرغ بریان کرده که کاسکی مرغ بریان بودی فی الحال بیاید
و نزد وی حاضر کردد تا از آن تناول کند و چون شراب آرزو شود ابریقی در دست او آید با جام آن شراب که آب لا انقطاع باشد وانتم فیها و شما
در بهشت خالدون جاوید باشید که هرگز در آنجا گرد زوال بدامن خلود شما نه نشیند وتلک الجنة التی اورثتموها و آن بهشت موعود است که
امروز میراث داده شده اید بما کنتم تعملون بسبب آنچه بوده که در دنیا عمل میکردید از انواع طاعات و خیرات و مبرات لکم فیها مر شما راست
در بهشت فاکهة کثیرة میوه بسیار از اصناف و جمیع انواع آن و وصفی و اشته منها تأکلون بعضی میوه از درخت بهشت بخورید و مثل
او فی الحال از همانجا روییده شود بعد از آن احوال کفار میکند ان المجرمین بدرستی که کافران که در اجرام طغیان کرده اند فی عذاب جهنم
خالدون در عذاب دوزخ جاوید مانندگان اند لا یفتر عنهم سست گردانیده نشود عذاب از ایشان یعنی عذاب را تخفیف ندهند و ایشان باشند
بر ایشان سبک نگردانند و کم نکنند وهم فیه و ایشان در آن عذاب مبلسون ناامید اند از رحمت و خیر و باکی از طلب فرج بخت
نومیدی ایشان از آن از ضحاک منقولست که هر یک از کافران را در تابوت آتش نهند و در آن سر آن بندند و او مخلد در آنجا مقید باشد که ندی
دانند و کسی ایشان را وما ظلمناهم و ستم نکردیم ایشان را بان عذاب ولکن کانوا هم الظالمین ایشان ستمکاران بر خود که اوردند
و مرتکب انواع معاصی و قبایح شدند چون از شدت عذاب طاقت بیاورند توجه کازن جهنم کنند ونادوا و ندا کنند یا مالک ای مالک درخواه
لیقض علینا ربک تا حکم کند بر ما پروردگار تو ما را از این عذاب و عقاب خلاص شویم این استغاثه منافی وصف ایشان بابلاس نیست
زیرا که ایشان در ازمنه متطاوله ممتد خواهند بود پس گاهی غلبه یاس بر ایشان در بعضی اوقات خواهد بود از طلب فرج و در بعضی اوقات
مستغاث خواهند بود از سختی عذاب و شدت عقوبت و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که جوع را بر دوزخیان اندازند

بر وجهی که از شدت آن عذاب ضجر شده باشند و نداء یا مالک طلب موت کنند قال انکم ماکثون مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در بیان

گوید بعد از چهل سال و در روایتی از هزار سال انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در عذاب و جاودانه در دوزخ نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد

حتی بود در جواب مالک ایشان که لقد جئناکم بالحق بدرستی که آوردیم برسالت رسول شما سخن راست و درست را بر زبان پیغمبر خود و لکن اکثرکم

و لیکن بیشترین شما للحق کارهون مر سخن حق را ناخواهان بودید که مر غیر نفس است و باطل را میل کردند و بر هوای نفس تابع شدند

مرغوب شده و در طریق عصیان و طغیان سلوک نمودید پس که اهل جنب را غذاب و کشیدن عقاب ملازم حال ما خواهد بود و چون کفار که عناد و انکار

در دنیا اقتصار بر آن کردند بلکه در صدد تلف حق و اثبات باطل نیز بودند از جهت حسد در امور فرایض نه حیات که ایشان در دنیا کفار

بر انکار کرده ام ابرموا امرا محکم کرده بودند امر انکار را که آن حق بود یا ابطال آن یا کید را برای پیغمبر فانا مبرمون پس بدرستی که ما نیز از ایشان

محکم کننده کاریم کار را برای مکافات ایشان در آن تدبیر ایشان بعذاب ایشان ام یحسبون بلکه میپندارند آن ستمکاران انا لا نسمع

که ما نمی‌شنویم سرهم سخن نهان ایشان را که در دل خود داشته و نجواهم و سخن آشکارا ایشان را که با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق بلی آری

میشنویم آنرا و رسلنا و فرستادگان ما یعنی حفظه لدیهم نزدیک ایشان بوده و موکل ایشان یکتبون می نویسند هر چه گویند و بیننده با ایشان پس روی اقوال

و اعمال خوا هستند در کنار ایشان می بینیم ازین معنی معلوم است که هر که از معاصی گناهی از خود می پوشد و در خفیه اظهار آن کند بر کسی که متصف است الصفت

لا یخفی علیه شیء فی السموات و الارض پس هتک حرمت او تعالی اهون الطرفین گردانیده و این از علامات نفاق است آورده اند که روزی نضر بن حارث گفت

فرشته بود و اگر ضیاء دیه عرب نیز و این حاضر بودند و آیتی از قرآن خوض میکردند لطف الفاظ استهزا کرد و لبید معترض شد و از وقت مسئله نام شده بود

و مدت کسایس قرآن میکرد و گفت ای نضر تو آن استهزا که میکنی بخدای که میکوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم

لا اله الا الله اما آن الهه میگفتیم که الملائکه بنات الله این سخن به پیغمبر رسید انده و هنا که جبرئیل آمد و این آیه آورد که قل بگو ای محمد بجماعتی که قائل الملائکه

بنات الله اند ان کان للرحمن ولد اگر باشد مر خدا را فرزندی چنانکه گمان میبرید فانا اول العابدین پس من اول پرستنده ام یعنی اگر این صحیح

و محقق شدی که خدا را ولدی هست پس اول من کسی که بطاعت و انقیاد او قیام نمودی و تعظیم او بجای آوردمی زیرا که لازم است

که اعلم باشند بخدا و با آنچه صحیح است شنا و آن باشد و آنچه صحیح نیست و اول تعظیم آنکه حق تعظیم اوست از جمله تعظیم و الله تعظیم ولد است پس اگر شما

بر این قاطع من اثبات ولد کنید پس من یکی از تعظیم کننده گان باشم و در طاعت و انقیاد او از شما استبق و جمعی بر وجه نفی میدانم که او را فرزندی نیست لاجرم

عبادت خود را مخصوص خدای ام تعالی و پرستش هیچکس دیگر اقدام نمی نمایم و چون شما در این دعوی هیچ حجتی ندارید پس حال تقاضا عراق آمی

لشنوار منافه سبحان منزه و پاک است خدای که رب السموات و الارض پروردگار آسمانها و زمینهاست رب العرش خداوند عرش عظیم

عما یصفون از آنچه وصف میکنند کافران او را از داشتن ولد و لت فذرهم پس بگذار ایشان را و دست باز دار یخوضوا تا شروع کنند در امر باطل

و یلعبوا و بازی کنند و طعام و مشغول مغرور شوند و تبعیت هوای خود دهند و کنند حتی یلاقوا تا آنکه ملاقات کنند ذلت و شمانت روز

جزای خود را الذی یوعدون که وعده داده شده اند ملاقات آن مراد روز قیامت است که کفار در آن بجزای اعمال خود رسند پس نفی اله

سماویه و ارضیه میکند و استحقاق الوهیت را بخود اختصاص میدهد و میگوید و هو الذی و اوست آن خدایی که فی السماء اله در آسمان معبود

معبود و مالک است وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ و در زمین معبود جن و انس نیز او مستحق است که معبود جمیع مخلوقات باشد و همه کس وی را از جانب او آورده نه غیر او

وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست درست کار و درست کردار و رحمت بر خلقان الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان مستحق الوهیت مخصوص باشد او وَتَبَارَكَ الَّذِي

و بزرگوار است و دایم البرکات آن خدایی که لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست

یعنی ملک او بر همه اجزای کونات [illegible] کسی که جمیع کاینات مشغول عبودیت [illegible] تصرف او باشند خواهد بود از فرزند کردن وَعِنْدَهُ

و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که در آن قیامت قائم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده شوید در آن روز بجهت جزای اعمال

سزای اقوال و چون کفار غیر خدا را میپرستیدند به امید شفاعت آنها حق تعالی در رد دعوی ایشان فرمود که وَلَا يَمْلِكُ و مالک نباشند در روز

قیامت الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میپرستند کافران بتان را مِنْ دُونِهِ بجز خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن هیچ کس را إِلَّا مَنْ شَهِدَ

بِالْحَقِّ مگر کسی که گواهی دهد بکلمه حقی که توحید است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان دانند بدل خود آنچه را که بزبان گواهی دهند یعنی گواهی ایشان

از سر یقین بود با خبر ملائکه و عیسی و عزیر که موفق ایمان و اخلاص بکلمه شهادت قایلند و معبود کفار ایشان شفاعت نخواهند کرد مگر مومنان را که بار

دادن ایشان وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو ای محمد پرستندگان غیر خدا را مَنْ خَلَقَهُمْ کیست که آفریده ایشان را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه گویند خدای

چه از غایت ظهور جواب منکران نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده میشوند از عبادت او بپرستش غیر او و

می آرند با وجود اعتراف ایشان بالوهیت و خالقیت او ایشان را و ظهور آیات بینه بر توحید و قدرت او و کلام او حضرت رسول صلی الله علیه و آله

هر چند در اثبات توحید و ابطال اشراک دلایل قاطعه اقامت میکرد اهل شرک در عناد و انکار بیشتر اصرار مینمودند آنحضرت شکایت ایشان را

بجناب مقدس عرض نمود آیه وَقِيلِهِ و نزد خداست علم گفتن رسول که میگفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که

این گروه مشرکان مشاهد قَوْمٌ گروهی اند که بجهت فرط عناد و انکار لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آورند بوحدانیت تو و باداوی ایشان بحق آنکه سوگند

میخورم بگفتن رسول خود که آن کلمه عظیم ادب است در حق شکایت قوم خود دلیل جواب قسم اینکه إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ بود آن امر محمد

بوی که فَاصْفَحْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از دعوت ایشان و ناامید بگردان از ملکات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ و بگو سلام متارکت و تودیع است با ما

یعنی میان من و شما سلامتی است از منازعه و در گذشتن از مجادله از بعثت سلام مجانبت بسلام تحیت و اکرام و حکم این آیه بآیه السیف منسوخ

آنگاه که بتهدید ایشان فرمود که فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند سرانجام کفر خود که عذاب ایشان نازل شود در دنیا

بروز بدر و در عقبی بآتش دوزخ

سورة الدخان

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره الدخان در شب

جمعه تلاوت کند از جمیع گناهان مغفور شود و ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره را در شب بخواند در روز آن هفتاد هزار فرشته برای

او استغفار کنند و هر که در روز قرائت کند آن هفتاد هزار فرشته برای او آمرزش خواهند و نیز ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره

در شب جمعه بخواند در صبح آمرزیده گردد و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره در فرایض و نوافل بخواند حق تعالی

او را در روز قیامت از جمله آسایش یافتگان مبعوث سازد و در سایه عرش خود نشیمن جای دهد و حساب او را آسان کند و نامه اعمال او را بدست راست او دهد

و به اسم حم ختم سوره الزخرف بدان اختتام نمود و وعید و تهدید بدین سوره ابتدا فرمود پس آن افتتاح کرده باشد از وعید و تهدید و فرمود حم

بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین سوگند بحکمت و علم و رحمت و ملک و مجد و منت ما و این کتاب روشن [illegible] هویدا [illegible]

و حلال و حرام یعنی قرآن که محض کرامت و انعام ما است انا انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم آن را فی لیلة مبارکة در شب با برکت و منفعت و از بزرگواری و مبارکی این

شب است که کتاب کریم و رب قدیم او را بسبب منافع دینیه و دنیویه است در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نزول اجلال فرمود و نیز از برکات این شب

حضرت واهب العطایات جمیع نعمات و تفضلات خود که هر سال بر بندگان فایض میسازد در این شب تقسیم میفرماید و آن خیر و برکت تا شب مانند

آن سال دیگر و برکات و خیرات این شب بانهایی است که در [illegible] اعمال جمیع بندگان سکینه و آب مغفرت گناهان همه را شسته و [illegible] ملائکه رحمت

بر ایشان میفرستد و فصل قضایا سکینه که در آن سال واقع خواهد شد و مراد از این لیلة مبارکه شب قدر است بقول ابن عباس و قتاده و منقول از

امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلم و قول انا انزلناه فی لیلة مبارکة و انا انزلناه فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن موید این است و دیگر مقوی این مطالب

فیها یفرق کل امر حکیم بقوله تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و اخبار وارد و آثار ماثور در فضیلت شب قدر واقعه [illegible]

[illegible] و عبادات که [illegible] در سوره القدر مذکور خواهد شد و از عکرمه روایت است که مراد از این شب نیمه شعبان است که آن را لیلة البرات و لیلة الصک و لیلة المبارکه

و لیلة الرحمه گویند و تسمیه این برات و صک جهت آن است که حق تعالی هر سال در این شب [illegible] بندگان [illegible] برای هر یک [illegible]

[illegible] و در آن سال [illegible] سکینه [illegible] برات [illegible] برای هر که در این شب عبادت کند برات آزادی از دوزخ می نویسد و تسمیه

لیله مبارکه و رحمت جهت آن است که در این شب [illegible] بندگان [illegible] رحمت و برکت خود [illegible] از خواهان [illegible] رحمت خود [illegible]

و ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل بمن آمد و گفت [illegible] سر بر دار [illegible] آسمان نگریستم

[illegible] است که حق تعالی در این شب [illegible] جمیع گناهان می آمرزد مگر گناه مشرک و ساحر و کینه ور و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا

[illegible] جبرئیل گفت رسول الله سر بر آسمان کن پس سر بر آسمان [illegible] آسمان [illegible]

اول [illegible] دیدم که ایستاده بود و ملکی [illegible] در این شب رکوع کند و در دوم [illegible] ایستاده بود و ملکی [illegible] در این شب سجده

کرده و در سوم [illegible] ایستاده بود و ملکی [illegible] در این شب ذکر کند و در پنجم [illegible] ایستاده بود و ملکی [illegible] در این شب از خوف الهی

گریه و در ششم [illegible] ایستاده بود و ملکی [illegible] در این شب مسلمانان [illegible] و در هفتم [illegible] ایستاده بود و ملکی [illegible]

[illegible] خود را بدرگاه عرض کند [illegible] استغفار کند [illegible] حاجت بخواهد [illegible] اجابت کنیم [illegible]

[illegible] برآید [illegible] در این شب بعدد موی گوسفندان بنی کلب بندگان را از آتش دوزخ آزاد کند و در روایت دیگر [illegible] آزاد [illegible] از

آتش دوزخ [illegible] از موی گوسفندان بنی کلب [illegible] روایت کند [illegible] شبی از شبهای نیمه شعبان نوبت من بود [illegible] رسول صلی الله علیه و آله

[illegible]

[illegible] سجده [illegible]

الذنوب العظیم الا الرب العظیم [illegible]

یا رسول الله [illegible] نیمه شعبان [illegible] موی گوسفندان بنی کلب [illegible] آزادی [illegible] یا رسول الله

اختصاص این عدد جهت فرموده برای آنکه این شب رحمت و غفرانست و شب آزاد کردن بندگان از آتش جهنم است در دعوات بر این تکیه کنند و منور نشوند و در
کشاف آورده که این شب مخصوص است به پنج خصلت اول تفصیل ارزاق دوم قسمت آجال سوم حج ... چهارم فضیلت عبادت در آن چنانکه از رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که هر که امشب صد رکعت نماز بگذارد حق تعالی صد فرشته بسوی او فرستد سی تا او را بهشت بشارت دهند و سی او را بشارت دهند
و سی دیگر او را از عذاب ایمن گردانند و سی دیگر آفات دنیا را از او بازدارند و ده دیگر مکاید شیطان از او دفع کنند پنجم نزول رحمت بر بندگان
تا بمرتبه‌ای که شمار آن نیست چنانکه کثرت کلاب ... حصول مغفرت چنانکه ... کسی که ... ساحر و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا آمرزیده
گرداند ششم اعطای شفاعت حضرت رسالت صلی الله علیه چنانکه در روایت آمده که در شب سیزدهم شعبان حضرت رسول در حق امت خود سؤال کرد شفاعت
ثلث امت او داده در شب چهاردهم ثلث آن در شب پانزدهم تمام شفاعت را از برای او ... فرموده در شب پانزدهم شفاعت امت عطا فرمود مگر شفاعت کسی که
نافرمانی او کرده و از طریق ... و این ... که عادت الهی جاری گشته که در این شب آب زمزم زیاده شود ... و ... در مصابیح الملوک
مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که شب نیمه شعبان را زنده دارد هرگز دلش نمیرد در آن روزی که دلها بمیرد ... توبه ... محو کنند
و ... و ... چون از حضرت عزت ندا رسد که ... ای گناهکاران
راه ... آمده ... ای مجرمان ... کرده بیایید ... که ... رحمت ما ... را ... در ... که
بزن و اگر ... قطره ... آتش ... کنند و آتش عصیان را آب دیده
عاصیان ... اهل ... عصیان ... و ... رحمت ... اولم ... در ... بوده‌ام مرگ
بوده ... کتاب ... خود ... افتاد ... که ... مرد ...
از ... کنید ... حوالمز... آب ... مرحوم ... و ... از ... طالکرت ... های
بر ... آورد ... کتاب ... آورده ... رحمت ... دختر کرد ... گرد
و ... علیه ... که ... و ... حاضر ... گویا ... آن مرده ... عبادت
این شب در دنیا به ... رسید ... آتش ... رضوان قرار گرفته ... برکت این شب ... بود که
إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ مرتبه ما هستیم بیم کننده بندگان بانزال قرآن در شبی که از جمله برکات آن اینست که فِيهَا يُفْرَقُ در آن بیان کرده
فیصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر کاری محکم کرده شده است در هر سال از قسمت ارزاق و جمیع منافع و مضار عباد و در ... و خفض و رفع و سخط
و رضا و قبول و رد و شقاوت و سعادت و تعیین اعمار و غیر آن از بسیار احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در هیچ حال در روایت آمده
و در ... نسخه ... را بمیکائیل دهند و نسخه حروب ... و صواعق و خسف بجبرئیل و نسخه اعمال را با اسرافیل و نسخه مصائب را بملک‌الموت ... هیم
بحکم که ... أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا امری حاصل از نزد ما ... فرو ... در ... فرمانیم ... إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ
در ... که ما هستیم فرستندگان ... و ... از ... رحمت بندگان ... رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ
بجهت ... از ... بندگان ... از ... تو بر بندگان کوله

و ما ارسلنا رحمة للعالمین اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ دعای ایشان را شنونده است الْعَلِیمُ دانا باحوال ایشان [illegible] رَبِّ السَّمٰوٰاتِ

وَالْاَرْضِ بدل [illegible] یعنی خدای پروردگار آسمانها و زمین و ما بَیْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست اِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ اگر هستید شما

[illegible] کان [illegible] علم [illegible] خواهید بود [illegible] لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست بسزا پرستش مگر او یُحْیِی زنده میکند بعد از مرگ

وَ یُمِیتُ و میمیراند بعد از حیات رَبُّکُمْ پروردگار شماست وَ رَبُّ اٰبَائِکُمُ الْاَوَّلِینَ و پروردگار پدران پیشینیان شما [illegible] کفار بربوبیت او

معترف بوده [illegible] اعتراف ایشان [illegible] جمیع رسل و کتب [illegible] [illegible] عدم [illegible] ربوبیت او [illegible] نفی [illegible]

در [illegible] فرمود بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ بلکه ایشان در شک و شبهه اند [illegible] یَلْعَبُونَ بازی [illegible] اقرار

ایشان از سر علم و یقین [illegible] حقیقت [illegible] مخلوط [illegible] و موعظه [illegible] فَارْتَقِبْ پس انتظار کش ای [illegible]

یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ روزی که بیاورد آسمان بِدُخَانٍ مُبِینٍ بدودی ظاهر و هویدا یَغْشَی النَّاسَ که فرا گیرد و احاطه نماید همه مردمان [illegible]

آن گویند هٰذَا عَذَابٌ اَلِیمٌ این عذابیست دردناک [illegible] معتزله [illegible] [illegible] و جمعی گویند که

دعای پیغمبر بر کفار قریش [illegible] از عبد الله بن مسعود روایت کنند که چون [illegible] ایمان نمی آوردند و [illegible] بدعا

برداشت و گفت [illegible] سخت گردان گرفتن خود را [illegible] قحط [illegible] [illegible] سالهای [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] اجابت [illegible] قحط و غلا و جوع [illegible] [illegible]

آنها میخوردند و سرگین [illegible] [illegible] جوع [illegible] چشمهای ایشان [illegible] بود که [illegible] خود و آسمان

[illegible] غبار [illegible] کلام [illegible] [illegible] [illegible] قحط

غبار از زمین برانگیخته میشود [illegible] [illegible] قحط [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] [illegible] هلاک میشوند [illegible]

رفع این عذاب [illegible] [illegible] [illegible] قوم [illegible] رَبَّنَا ای پروردگار ما

اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ بردار از ما این عذاب را اِنَّا مُؤْمِنُونَ [illegible] [illegible] عذاب [illegible] ایمان می آریم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] از قیام قیامت

ظاهر شود [illegible] [illegible] [illegible] کافران و منافقان [illegible] چنانچه آن حضرت علیه السلام

صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند [illegible] علامات قیامت دخان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زکام [illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که این

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کفار گویند که این

عذاب دردناک که حق تعالی ایشانرا وعده داده بود و ایشان زبان بدعا گشوده رفع عذاب را از خدای درخواهند و بوعده ایمان بر کشف عذاب [illegible]

و چون نوبت بچهل روز آن دود مرتفع شود بکفر خود اصرار کنند و حق تعالی گوید که أنّى لهم الذكرى مکجا بود مر ایشانرا پند گرفتن بعد از

عذاب و بجای آوردن وعده ایمان وقد جاءهم و حال آنکه آمد بایشان رسول مبين و فرستاده هویدا و آشکارا آیات بینات و

سازنده معجزات و ایشان آن منکر شدند ثم تولوا عنه پس اعراض کردند از ایمان آوردن بوی وقالوا و گفتند

در حق او که معلّم اوآموخته شده است یعنی جبر و یسار که غلام عجمی اند قرآن بوی تعلیم میدهند مجنون دیوانه است و برخی دیگر

بعضی در حق او گفتند که اعجمی بوی تعلیم قرآن میدهد و جمعی دیگر گفتند که او دیوانه است دور از عقل خود افتاده که ترک ما کرده و دعوی [illegible]

چون بود و وقوع آن در آخر الزمان از آن استغاثه نمایند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما کشف کننده عذابیم از ایشان قلیلا

در زمان اندک یعنی بعد از چهل روز رفع کنیم عذاب ایشانرا و ایشان بوعده خود وفا نکرده در کفر خود ثابت قدم شوند پس ایشانرا گوییم

انكم عائدون بدرستی که شما رجوع کننده‌اید بکفر [illegible] عذاب حسی [illegible] یوم نبطش البطشة الكبرى در روزی که بگیریم

ایشانرا گرفتن بزرگ که آن روز بدر است یا روز قیامت انا منتقمون بدرستی که ما امروز انتقام کشنده‌ایم از ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] علامت است حق تعالی حکایت موسی و اذیت و جفای او از فرعونیان و هلاک و غرق ایشان [illegible] آن عادت طغیان

با او بیان میفرماید که ولقد فتنا و بدرستی که آزمودیم قبلهم پیش از کفار قریش قوم فرعون را و فرعونیان قبطیان [illegible]

[illegible] کردیم بامهال و وسعت ارزاق و ایشان بادعای حق [illegible] کرده در طغیان و کفران [illegible] و بنی اسرائیل [illegible] از خدمت و کارهای

سخت [illegible] وجاءهم و آمد بایشان رسول کریم پیغمبری بزرگوار یعنی موسی علی نبینا وعلیه السلام که عظیم الشأن بود نزد حق تعالی [illegible]

عبادت یا [illegible] بزرگوار بود بر بنی اسرائیل که قوم او بودند یا خداوند فضل و شرف و نسب و حسب و اخلاق حمیده بود و [illegible]

آمده گفت أن أدّوا إلیّ بایشان [illegible] نوشته الیّ عباد الله یعنی بندگان خدا یعنی بنی اسرائیل را که ایشان غلامان [illegible]

انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین و فرستاده امانت‌دارم [illegible] از جانب خدای تعالی بسوی شما [illegible]

[illegible] بشما و رسانم و شما [illegible] امر و هر که خیانت [illegible] پس [illegible] اطاعت امر من کنید وأن لا تعلوا و آنکه تکبر مکنید

على الله [illegible] و فرمان او [illegible] بعدم اطاعت او و استهزا برسول و وحی او وانی آتیکم بدرستی که من آرنده‌ام بشما

بسلطان مبين بحجتی روشن و هویدا بر صدق دعوی خود [illegible] و بامعجزات ظاهره [illegible] صحت نبوت و صدق

[illegible] و چون موسی این سخن بایشان بگفت زبان بشتم گشودند و تهدید بقتل و رجم او [illegible] موسی [illegible]

[illegible] گفت انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی و ربکم به پروردگار خود و پروردگار شما آن ترجمون از آنکه سنگسار

کنید مرا یا دشنام دهید وإن لم تؤمنوا لی و اگر ایمان نمی‌آورید بمن [illegible] فاعتزلون پس کناره کنید از من [illegible]

[illegible] ایشان این سخن موسی التفات نکرده [illegible] مشغول گشتند فدعا ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را

أن هؤلاء که این گروه یعنی قبطیان قوم مجرمون گروهی اند گناهکار [illegible] و طغیان [illegible] دعای او اجابت فرمود فأسر بعبادي ليلا

پس گفت که بندگان مرا و بنی اسرائیل که تابع تواند در شب از مصر بیرون بر انکم متبعون بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی فرعون و قوم او
خبر بیرون آمدن شما بشنوند از عقب شما روان شوند و قبطی که آب دریا بر عصا زن دریا بزن تا شکافته شود و راهها پدید کردد و تو با بنی اسرائیل از آنجا
بگذر و اترک البحر رهوا و بگذار دریا را رهوا ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها در او ظاهر شده یعنی دیگر باره عصا بر او مزن تا بحال اول
رود تا همه قبطیان در او در آیند و از آمدن ایشان بدریا ترس و خوفی بخود راه مده انهم جند مغرقون بدرستی که ایشان لشکری اند غرق شدگان
یعنی همه ایشان در دریا غرق خواهند شد پس چون فرعون بکنار دریا رسید و راهها کشاده دید آنچه دانست که بنی اسرائیل آنجا گذشته اند از غایت
طغیان در آن معجزه تامل نکرده با همه قوم خود در آن راهها در آمد و چون همه ایشان در میان دریا رسیدند حق تعالی آب دریا را بهم آورد و همه در زیر آب مستاصل گشتند و اتباع
حضرت موسی و بنی اسرائیل چون چنین دیدند خود را از ملال ایشان بعد از هلاکت و استیصال ذو خود کم ترکوا بسا که بگذاشتند قبطیان من جنات از بوستانهای
پر از اشجار و عیون و چشمهای آب روان از میان و کنارها و زروع و کشتهای بسیار و مقام کریم و جایهای نیکو و المجمع از منظرهای آراسته و ایوان
خبر مجالس ملوک العظام و از ابن عباس منقولست که مراد آن منابر خطبهای ایشانست و نعمة و دیگر که گذاشتند تنعم و برخورداری کانوا فیها
که بودند در آن فاکهین متنعمان و شادی کنندگان که ایشان متمتع اکل انواع فواکه کذلک همچنین است امر در باره اهل طغیان با مثل این خرابی و اهلاک
بکای می آریم در حق کسانی که عصیان ورزند و طاغی شوند و اورثناها و میراث دادیم منازل و مساکن ایشان را قوما آخرین بگروهی دیگر از مردمان
که دیگر نبودند و لا مغایر ایشان بود مراد بنی اسرائیل اند که حق تعالی بعد از هلاک قبطیان ملک و دیار ایشان را بدیشان داد و بعضی گفته اند که مراد
بعضی ... الا مستحق آن ... بتصغیر و تحقیر موت ایشان بوده اند فما بکت علیهم پس نگریست بر ایشان السماء والارض
زمین و آسمان یعنی بر موت ایشان هیچکس نگریست و از اینجا ... معنی آن گویند که آفتاب و ماه بموت فلان بگریست و سیاه گشت در و دیوار
بگریه در آمده این بر سبیل مبالغت در وجوب جزع و بکای بسیار است که مال ایشان بتمثل کسیست که فوت او در نظام مردم عظیم باشد و در حق او گویند
که آسمان و زمین و در و دیوار بر مفارقت او گریه کرده و ما حصل آنست که هیچکدام از اهل آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد که ایشان مغضوب و مسخوط اهل
آسمان و زمین بودند و بعضی بر آنند که این کنایت است از آنکه ایشان را در زمین هیچ عمل صالح نبود که با آسمان مرتفع شود و مرویست که انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هیچ بنده مومن نباشد مگر که مر او را در آسمان دو در باشد دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون این بنده مومن وفات کند
این دو در از نزول رزق و عروج عمل محروم مانده بر وی بگریند و نیز از عبد الله عباس منقولست که مومن چون فوت شود مصلای او و محل عبادت و مصعد عمل
و مهبط رزق او بر وی بگریند ... چون موسی علیه السلام وفات کرد اهل آسمان و زمین بر وی بگریستند و چون امام حسین علیه السلام شهید شد آسمان و دیگر ...
و از آن وقت هر شب بر وی میگریند و علامت گریه او سرخی اطراف آفاق که ظاهر میشود و گویند که آسمان همچو گریه آدمیان است و نیز که حضرت امام حسین
علیه السلام شهید شد آسمان بر وی گریه کرد و گریه او سرخی اطراف اوست و در اخبار ... از ابا عبد الله علیه السلام روایت کرده که آسمان بر قتل یحیی بن زکریا و بر حسین
بن علی علیهم السلام چهل صباح گریست و گریه کرد و همچنین از حضرت رسول الله که گریه او بطلوع آفتاب بود که سرخ بوده و سرخی غروب ... بیکرد و
غروب میکرد ... بود ... القصه چون فرعونیان سالها در روی زمین عمل نیکو نکرده بودند آسمان و زمین بر موت ایشان گریه نکردند و ما کانوا منظرین و نبودند
مهلت داده شدگان از وقت هلاکت و دیگر ... چون محل نزول عذاب در رسید ایشان را ... آن هیچ تعجیل ... مهلت کنند و لقد نجینا

بنی اسرائیل و بمعنی که رهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که آن کشتن پسران و قید بودن بود مِن فِرْعَوْنَ از عذاب فرعون

و آن بدل العذاب است بود و قتل پسران و استخدام زنان و تکلیف مشقت اعمال شاقه است إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستی که فرعون بود غالب متکبر کننده خود را

سازنده و مِنَ الْمُسْرِفِينَ از جمله از حد در گذرندگان در کفر و طغیان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی که برگزیدیم موسی و فرزندان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ

در حالتی که دانا بودیم باستحقاق ایشان یعنی عالم بودیم بآنکه بنی اسرائیل مستحق و ارزنده اند باختیار که ایم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان چه اکثر انبیا

در میان ایشان بوده و علم حسین ... زمان خود بوده وَآتَيْنَاهُم و دادیم ایشان را مِّنَ الْآيَاتِ از نشانهای قدرت خود مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ

آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و سایه ساختن ابر بر ایشان در بیابان تیه و انزال من و سلوی و خلاص کردن ایشان از حکم فرعونیان

و تسمیه نعمت بلا جهت آنست که آزمایش ... نعمت کنند ... که نیک گذاری ... و بلایای سختها که ... بشکیبائی ... و جمیع ... اول بوده در بیان

احوال رسل بوده و ابتداء قصه فرعون و قوم او بجهت دلالت بود بر مماثلت قریش با ایشان در اصرار و انکار و توغل در ضلال و الحال ... از جهت

... کلام ... انکار قریش ... إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه قریش از فرط جهالت و مکابرت لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند

در جواب مؤمنان که ایشان را گفته ... مردن إِنْ هِيَ نیست عاقبت ... إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ مگر مرگ نخستین ما در دنیا

... از این حیات نخواهد بود وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ و نیستیم ما زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ ... نخواهد بود ...

میگفتند فَأْتُوا بِآبَائِنَا ... پدران ما را ... خواهیم ... زنده کرده إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در آنکه

خدا قادر است بر اعاده اموات ... قائل این قول ابوجهل ... رسالت ... اگر ... راست ... زنده

سازد ... احوال ... رسول صلی الله علیه و آله ... از ... و غیر آن ... ظاهر ... قاطع

دلیل ... جهت عناد و اصرار ... تعالی بتهدید ایشان ... أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم

قریش بهترند در قوت و شوکت و ثروت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بوده با عدت ... و ... کثرت و ... وَالَّذِينَ

و آنان که بوده مِن قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع ... قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن ... أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک

کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ اسراف کنندگان در کفر و طغیان و عصیان ... در انکار ... هلاک کردیم

... و اخبار ... اصرار کفر و شرک و انکار ... هلاک کردیم ... الیم ... از ...

... آنکه از ... عقبه عذاب ... خواهد ... اخبار آمده ... تبع ملکی بود ... دولت ...

... بسیار ... از شرق تا غرب عالم ... عظیم ... در آورد ... سمرقند ... کثرت اتباع ...

... تبع ... ملک یمن بود ... تبع ... کتب ... آخر ...

... سعید ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده ... تبع را ... الکلام آورده ... رسول صلی الله علیه و آله ... فرمود ...

بود و کی ... تبع ... قوم او ... ازامام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده ... فرمود

که تبع ... از ... اسلام ... اسلام ...

وقصه آنکه تبع حمیری که از حکام یمن بود در اوان دولت ملکی دید که … الذی … بر ادیم … و بر آن نام خدا … و حکمت … آفتاب داد و سیر می

جز کی اول کسی که خانه کعبه را جامه پوشانید تبع بود و در آثار آمده که تبع در مدینه … آن حضرت بود … و قصه … و اوصاف … ذکر کرد و چون

از بنی قریظه … نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند این جوان را … که این موضع هجرت پیغمبر آخر الزمان است و توقف آن کرده

و از سر قتل و غارت مدینه درگذشت و چون آن حضرت … مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه شد جمعی از بنی هذیل در راه وی آمدند و گفتند ما دلالت کنیم ترا

بخانه که در او گنجیست از نقد و مروارید و زبرجد … در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه کنج با احبار در میان

نهاد گفتند ای ملک زنهار که این کار مکن چه آن شریفترین بقعه ایست که بر روی زمین است و هیچ قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود … ترا آنجا باید رفت و تعظیم

آن بجای آوردن تبع برفت و خانه را جامه پوشانید … از آنجا … کرد و از آنجا بیمن رفت قوم او از … گفتند … از دین … ما تو

عیب … تبع دلایل صدق خدای را بر ایشان خوانده و ایشان در عناد افزودند و گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتشی … از کوهی از کوههای یمن بود

که حکم … هر که دعوی بودی بر آن آتش … مبطل بودی بسوختی و محق را آتش نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود … در

آتش رفتند و سلامت بیرون آمدند و کیشان … سوخته … تبع نامه نوشت … رسول الله صلی الله علیه و آله

و به … یهودی سپرد … تا زمان آن حضرت خاتم الانبیا رسانند … خود سپرده … رسانند … از نسل او

که ابو ایوب انصاری بود … حضرت صلی الله علیه و آله … فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از بعضی علما منقولست که ابو ایوب

اسعد حمیری که از … بود و ایمان به پیغمبر آورده بود و قبل از بعثت … سال و در بعضی دیگر از کتب تواریخ … هزار … سال قبل از

… ایمان آورده بود القصه … کفار باستیصال قوم تبع بسبب عتو و عناد و انکار معاد

… وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست لَاعِبِينَ

در حالتی که بازی کنندگان باشیم … بلکه همه مخلوقات را … حکمت و مصلحت آفریده ایم پس …

… باطل و مهمل … عذاب … مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم آسمان و زمین را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بسبب حق …

… از مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصیت و امتحان ایشان بامر و نهی و تمیز میان محسن و مسیء ایشان کقوله تعالی لیجزی الذین

اساؤا بما عملوا الآیه وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر مردمان بسبب عدول از نظر و تامل … لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند …

… إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل و محق از مبطل … مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ …

… در حالتی که همه مجتمع باشند در آن يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که دفع نکند مَوْلًى … عَنْ مَوْلًى … شَيْئًا …

… از عذاب وَلَا هُمْ … يُنْصَرُونَ … إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ

مگر کسی که خدای رحم کرده … از شفاعت … زیرا که جمیع … کفار …

… إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ … الرَّحِيمُ …

… إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ …

و برگهای آن طعام الاثیم خوراک گناهکار بسیار که کافرست مراد کافر معاندست که دلایل را قبول نکرد و گویند مراد ابا جهلست که خرما و مسکه را

ممزوج کرده میخورد و میگفت آنچه محمد ما را از آن میترساند همین است که ما از قوم میکشیم و ... خود را از آن میترسانیم پس حق تعالی رد قول او کرده میگوید که

زقوم آنست که ابوجهل جهل تصور کرده کالمهل مانند درد روغن که گداخته شده باشد یا مس گداخته و ... و غیر آن یغلی فی البطون

جوشد آن شجره زقوم در شکمهای کافران و حفص یاء خوانده یعنی بجوشد آن طعام در شکمهای کافران کغلی الحمیم مانند جوشیدن آب

گرم چنانکه امعای ایشان پاره پاره کند و گفته اند پس خطاب زبانیه دوزخ را که خذوه بگیرید این کافر ستمکار را فاعتلوه

پس بکشید او را بعنف و قهر الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ یعنی وسط او چه آنست که میان آن و میان هر یک از اطراف او مساوی

ثم صبوا پس بریزید فوق رأسه بر بالای سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب جوشان تا تمام ظاهر و باطن او بآب گرم

سوزد و چون ابوجهل از قوم که اخته است در سبیل تهکم و استهزا بگوئید مر آن اثیم را که گرد قوم خود بود و کرم کرد ذق بچش این

عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو در جمعی قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود مرویست که ابوجهل گفت رسول را که میان

این هر دو کوه که محیط اند بکه کسی از من ارجمند تر و بزرگوار تر نیست و خدای تو توانا نیست که بمن ضرری رساند چون روز قیامت

حق سبحانه بر سبیل استهزا و تهکم او گوید که عزیز و کریم بچش این عذاب جحیم و آب حمیم و عقاب الیم را ان هذا بدرستی که این عذاب الیم

آنست که بودید در دنیا که آن تمترون شک میآوردید و اکنون معاینه میبینید لحه ازان در صفت مطیعان میفرماید که ان المتقین بدرستی که

پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاه ایمن باشند یعنی در آن مکان متقیان ایمن باشند از آفت و محنت و بیم انتقال و زوال پس بر سبیل

تفسیر مقام امین میکند که فی جنات در بوستانها از انواع ... و عیون و چشمهای جاری یلبسون می پوشند جامها من سندس

و استبرق از حریر نازک و دیبای سطبر متقابلین در حالتی که برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار انس گیرند و گویند که این مقام

روزها باشد در دار الجلال خطاب هم مرمسا ... کذلک همچنین حال اهل ایمان باشد

نامه این را بهشتیان و زوجناهم و زن ... بحور عین بزنان سفید روی لطیف اندام عین گشاده چشم که سفیدی آن در نهایت

سیاهی نا سیاهی آن در نهایت ماهی ... که ... طاهر و سفید ... که بوی ... چشمها در ...

متحیر باشند و صفای لطافت ... که هر کس که ... نظر کند روی خود را در آن بیند و این متقیان یدعون طلب میکنند فیها

در بهشت از سر زنده دلی بکل فاکهة باحضار هر میوه که آرزو کنند و در هر زمان و در هر مکان آمنین در حالتی که ایمن باشند از ضرر که از ...

اکل عارض شود ... وجع ... یا منقطع شدن آن نباشد لا یذوقون فیها الموت نچشند

یعنی در جا نه در بهشت مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگ اول ... متقیان در آخرت مرگ را در دنیا چشیده باشند که مرگ اول ... در دنیا

در یافته اند و ... در آخرت مرگ را ... که ممکن است چشیدن موت اول ... در زمان مستقبل ... چشیدن مرگ که

متعلق است بر آن ... و گفته اند الا بمعنی لکن است ... مرگ دیگر نخشند ... در آتش مخلد

و جاوید باشند و وقیهم و نگاهداشت ایشان را من مرض و عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و اهل تقوی عطا کرده شود خلود جنت نعیم و کار او بحدا

جحیم فضلاً من ربک عطا و فضلی حاصل از آفریدگار تو یا کتب تفضلی از جانب خدا ذلک آن حیات ابدی در جنان و صرف عذاب از ایشان هو الفوز
العظیم آن رستگاری بزرگ چه آن متضمن فلاحی است از جمیع مکاره و رسیدن بهمه مطالب فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان گردانیدیم قرآن را
بلسانک بزبان تو لعلهم یتذکرون تا ایشان پند گیرند چه قوم تو بآن سخن گویند و از روی سهولت بمعانی آن رسیده از آن پند
گیرند و چون کفار با وجود سهولت اتعاظ از آن پند نگرفتند فارتقب پس منتظر باش آنچه بایشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که
ایشان نیز انتظار کشنده‌اند تا چه چیز بتو حلول کند و کار باز آنچه بتو خواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که متبوع عاقبت احوال است و آنچه
بایشان فرود آید عذاب نامتناهی که لازم عاقبت اسائت است

سورة الجاثیة

ابی بن کعب و ابن سعید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کرده‌اند که هر که حم جاثیه را تلاوت کند خدای تعالی در وقت حساب ستر عورت او کند و او را از ترس و هیبت عذاب ایمن گرداند و ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ثواب قاری این سوره آنست که هرگز آتش جهنم نبیند و از فریاد جهنم نشنود و در جوار احمد مختار صلی الله علیه و آله ابدا
باشد و بدانکه چون ختم حم سوره دخان کردند بذکر قرآن افتتاح این سوره نیز بذکر آن کرده و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم
تنزیل الکتاب فرو فرستادن این کتاب من الله از نزد خداست که العزیز غالبست بر همه مکونات الحکیم درست کار و راست کار و درست کردار
و راست کردار در همه موجودات و تعبیه مصالح کافه مخلوقات و گویند حم مقسم به است و تنزیل الکتاب صفت آن یعنی قسم بحم که آن کتابیست فرو
فرستاده شده است از جانب خدای تعالی غالب در جمیع مطالب دانا در تعبیه جمیع مراتب جواب قسم آنکه ان فی السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم
سیاره و کواکب ثابته والارض و در زمینها از جبال راسیه و اشجار نامیه و حیوانات مختلفه و سایر امور داله بر قدرت او هر آینه لآیات للمؤمنین
هر آینه نشانهاست برای گروهی که ایمان بوحدت پروردگار و قدرت صانع مختار و فی خلقکم و در آفرینش شما یعنی آنچه در وقت ابداع نطفه و علقه و ارکان
مختلفه و تغیرات متجدده از ابتدای علوق در بطون امهات تا انقضای آجال و ما یبث و در آنچه پراکنده میکند در زمین من دابة از جمیع جنبندگان
با اختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مضار و مصالح مطلوبه آیات علامتهاست لقوم یوقنون مرگروهی را که متمکن باشند یعنی بایشان استدلال
کرده از روی تفحص بوحدت و قدرت صانع عالم عالم شوند واختلاف اللیل والنهار و در آمد شد شب و روز و در عقب یکدیگر آمدن و اختلاف احوال آن
در طول و قصر و نور و ظلمت و ما انزل الله و در آنچه فرو فرستاده خدای من السماء از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی از باران که سبب
روزیست فاحیا به الارض پس زنده کرد بآن باران زمین را بعد موتها پس از مردگی و خشکی آن و تصریف الریاح و در گردانیدن بادها با حال
جهات که آن جنوب و شمال و صبا و دبور است یا بحسب تفاوت احوال آن در رحمت و عذاب آیات علامتهاست بر کمال قدرت لقوم یعقلون
مرگروهی را که عقل کار فرمایند و درین امور مذکوره نظر کنند تا عالم شوند که آفریننده همه حکیم و قادر و علیم و قدیم است و غنی مطلق این همه آیات است که ایمان
ستفهم هر گاه به تامل در سموات و ارضین نظر کنند عالم شوند بآنکه آنها مصنوعند و مصنوع را لابد است از صانع پس بصانع ایمان خواهند آورد و تصدیق
با و خواهند نمود و هرگاه در خلق نفسهای خود تامل کنند و بانتقال آن از حالتی بحالتی و هستی بهستی نظر نمایند و در خلق صنوف حیوانات تامل فرمایند ایمان ایشان
زیاده شده بمرتبه یقین خواهند رسید و اگر در سایر حوادث متجدده نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و نزول امطار و زنده کردن ارض بعد از مردگی آن و تصریف
ریاح جنوب و شمال و صبا و دبور تعقل ایشان آن موقن المستحکم خواهد یافت و یقین ایشان بمرتبه کمال خواهد رسید ازین جهت ختم آیه اول بمؤمنون للمؤمنین

و نجوم لقوم یوقنون و سیم لقوم یعقلون و وجه از ذکر اول در آیه به کفار که ازان اعراض نمیکنند تفکر در آن نمیکنند میفرماید که تلک آیات الله
این قسمت همه دلایل قدرت منست و انتهای مذکوره آیات ویست نتلوها علیک میخوانیم آنها را بر تو بالحق براستی و درستی با باطل و کجی
و هرگاه کفار بآیات الهی که در نهایت وضوح و ظهور است منکر شوند فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله و آیاته پس از خدا و دلایل قدرت او
یؤمنون ایمان می‌آرند و حفص و غیره تؤمنون خوانده یعنی بکدام سخن تصدیق خواهند کرد تقدیم لفظ الله جهت مبالغه و تعظیم و مراد قول ایمان ابی از قبیل
اعجبنی زید و کرمه که بمعنی اعجبنی کرم زید است ویل سختی عذاب یا واد عذاب و یل که در قعر جهنم است وی از خون و چرک دوزخیان لکل افاک ای
هر کذاب اثیم بسیار گناه کننده مراد نضر بن حارث است یعنی و مانند وی که یسمع آیات الله میشنود آیتهای کلام خدا را تتلی علیه
که خوانده میشود بر وی ثم یصر پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم میشود در کفر و عناد مستکبرا در حالتی که سرکش است از ایمان آوردن بآن و تکبر کند از
استماع او از آن کان لم یسمعها گویا هرگز نشنوده است آنرا و هرگاه حال او در اصرار و عناد این مرتبه است فبشره پس بشارت ده ای محمد
بعذاب الیم بعذاب دردناک و ذکر بشارت در مقام انذار است تهکم کفار و اذا علم و چون داند من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا
چیزی بسبب استماع آن یعنی چون برسد باو آیات او بداند از قرآن اتخذها هزوا فرا گیرد آنرا باستهزاء و افسوس و مومی که با هلاک آن زور
بار گوید که از جمیع اوراق سخن تاسیا الا که هیچ جزو آن نماند که مانند مسیلمه آنرا و سخرها حالا که ابوجهل چون حدیث زقوم شنید و سخره آن
مشغول شد و همچنین اعتراض ابن زبعری در قول انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم اولئک آن گروه مستهزئان لهم عذاب مهین مراو راست
عذاب خوار کننده من ورائهم جهنم از پیش روی این جهنم است از پس این که توزیع احوال است و در معنی قبل و بعد است که وراء
در کلام عرب چون وراء جهت است که از بس پس متواری و مخفی باشد خواه جهت خلف یا قدام و لا یغنی عنهم و باز ندارد از ایشان ما کسبوا
آنچه کسب کرده باشند یعنی مال که جمع کرده اند و فراهم آورده از اموال و اولاد شیئا چیزی را از عذاب و عقاب و لا ما اتخذوا و نه آنچه فرا گرفته
باشند من دون الله بجز از خدای اولیاء دوستان یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشان پرستش کرده باشند و لهم و مر ایشانراست در جهنم
عذاب عظیم عذاب بزرگ که شدت آن از حد و حصر بیرون باشد هذا این قرآن که خواندیم آنرا بر تو هدی کامل است در راه نمودن
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآن است لهم عذاب من رجز مر ایشانراست عذاب از رجز
که سخت ترین عذاب الیم دردناک و الم رساننده و حفص رجز الیم مذکوره پس از بیان توحید و قدرت خود میفرماید که الله خدای
الذی سخر لکم البحر آنکه رام کرد برای شما دریا را باین وجه که سطح آنرا املس ساخته و کشتی را بالای آن بر است و منع غوص ساخته در آن
غوص جواهر و آن لالی را لجیک می‌آید مسخر لکم میفرماید که لتجری الفلک تا روان شود کشتیها فیه در روی آن بامره بفرمان او و لتبتغوا
و تا طلب کنید و کسب کنید من فضله از فضل و نعمت او و انواع فواید و اصناف عوائد را از ارباح تجارت و جواهر و لآلی و لعلکم تشکرون
و باشد که شما شکر او کنید برین نعم عظیم و سخر لکم و مسخر ساخت برای شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست باعتبار نفع گرفتن بعضی از برای شما
مراد هم آنچه در وی است از آفتاب و ماه و ستارگان و برف و باران و ما فی الارض و آنچه در زمین است از دواب و جبال و بحار و اشجار
جمیعا منه همه آنها از وی در حالتی که حاصل است از فضل او و عطای او ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور شد لآیات هر آینه نشانهای قدرت است لقوم یتفکرون

برای گروهی که تفکر کنند و از آن راه برند بوجود صانع قادر علیم شعور ذات او و لیکن اند که در باب اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظه در آمده
ایشانرا باسلام دعوت کرده و چون متنبه نشدند با ایشان از طریق مجادله سلوک نموده و ایشان از فرط جهالت و عناد و تعنت احتجاج نمیکنند زبان بدشنام گشوده
و هیچ از استحسان ما لایق فرو گذاشت نکردند و اهل ایمان در صدد آن شدند که انتقام خواه ایشان بکشند این آیه که قل للذین آمنوا یغفروا للذین مراد از
کرده بودند عفو کنند و از سر انتقام در گذرند للذین لا یرجون مر آنانرا که توقع ندارند ایام الله روزهای وقایع خدای بر دشمنان او یعنی نمیترسند از وقایع خدای
در آن از انزال عذاب مخصوص بکافران و مشرکان و عرب وقایع هلاک و عذاب را بایام تعبیر میکنند چنانکه میگویند یوم بغاث و یوم الکلاب مراد آنست که انتقام
از ایشان مکشید با خدای تعالی مجازات ایشان شود و روز قیامت که مقررست از برای وقوع عذاب بر ایشان لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما
گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه هستند که کسب میکنند از کفر و ایمان و هر یک را بر وفق عمل عذاب و ثواب مترتب سازد و جائی که میفرماید من عمل
هر که بکند صالحا کار شایسته از طاعت و حسنات فلنفسه پس از برای نفع اوست چه ثواب آن کار در او عاید شود و من اساء
و هر که کار بد کند از ستم و بد کاری فعلیها پس بر نفس اوست وزر و وبال ان ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردانیده خواهید
شد یعنی مال شما بموضعی است که در آن مالک نفع و ضر و امر و نهی نیست مگر او سبحانه پس شما را در آن روز بجزای کردار رسانیده [illegible] ثواب
و عقاب دهد و بعد از ذکر نعم و کفران اهل طغیان بیان احوال بنی اسرائیل میکند که در مقابله نعم طریق کفران پیش گرفتند و میگوید و لقد آتینا
و هر آینه دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را کتاب توریة و الحکم و ملکه نظری و عملیه در فصل و قطع خصومات و سایر امور دینیه
و النبوة و پیغمبری ایشان از انواع حکومت و نبوت داده است چون لقمان و داود و سلیمان و موسی و عیسی و در روایت آمده که در هر قبیله [illegible] پیغمبر
مبعوث که در بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی و در خبر است که در میان ایشان هزار پیغمبر مبعوث شده بودند و رزقناهم من الطیبات
و روزی دادیم ایشانرا از چیزهای حلال که پاکیزه و لذیذ بود و فضلناهم و تفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین بر عالمیان زمان خود بسبب آنچه
ایشان را دادیم [illegible] و گویند معنی آنست که بنی اسرائیل را بر جمیع مردمان اعصار تفضیل دادیم باعتبار کثرت انبیا در میان ایشان
و اگر چه امت محمد صلی الله علیه و آله افضل ایشانند از حیثیت کثرت علما و مطیعان و اولیا و پیغمبر آخر الزمان در میان ایشان و باعتبار کثرت انبیا
انبیای بنی اسرائیل [illegible] و آتیناهم و بدیشان عطا فرمودیم بینات دلیلهای روشن من الامر از کار دین و ملت و آن معجزات [illegible]
و احکام دینیه بود یا مراد دلالات واضحه است که مبین امر پیغمبر آخر الزمان بود و موجب علم بمبعث او و آن ذکر علامات و صفات او که در
توریة و انجیل فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در آن الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانشی که محقق حال او بود و
موجب رفع خلاف بغیا بینهم بجهت عداوت و حسد که در میان ایشان بود که بجهت طلب ریاست بود و تکبر و انف ایشان از اذعان نمودن بحق و اجلال
نکردند با آنکه علم ایشان به نبوت محمد پس کتمان آن اخبار کردند و انکار حق نمودند در کتاب ایشان از نبوت حال محمدی و صفات او صلی الله علیه و آله
ان ربک بدرستیکه پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان بجزا دهد و مجازات یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند
که در آن یختلفون اختلاف میکردند از انکار انبیا و حجج و دلایل و معجزات و جحود ایشان در کلمات مثبته در توریة که مبین بود نعت سید کائنات
علیه و آله افضل التحیات ثم جعلناک پس گردانیدیم ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل که منحرف شدند از سلوک نمودن علی شریعة بر طریقه موصل بجنت

مِنَ الْأَمْرِ از کار دین اسلام فَاتَّبِعْهَا پس پیروی کن آن شریعت را در عمل کردن بانچه بیان شده است در صحف آن و منع او پیوسته وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن
أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آرزوهای آنها که نمیدانند حق را یعنی حجتی بر اثبات کیش خود ندارند مراد اکابر قریش است که از روی اعتقاد باطل جهال را اگر رسانی و لیس اند
پیروی مکن چه ایشان تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته در صدد آنکه ترا از راه راست که دین اسلام است برگردانند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند پیروی
نمودن مکن زیرا که ایشان تو را تحریر دهند که اتباع اهوای خود کنی چه ریاست بر عوام الناس اینهم بر بنی است إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ
هرگز دفع نکنند از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را یعنی اگر فرضا تابع ایشان شوی ایشان بر دفع عذاب بسبب این اتباع توانا نبود
قدرت نخواهند داشت پس بر جاده شریعت اسلام ثابت قدم باش وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بعضی از ایشان
دوستان بعضی دیگر اند یعنی کفار با هم شعار دوستی تو دیگر یکدیگر را نصرت میدهند که عداوت نمودن تو پس در اتباع اهوای ایشان همتی مکن
چه ایشان ترا جز خسران فایده ندهند وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ و خدای تعالی دوست پرهیزکاران است پس تو هم دوست باش با آن گروه بهمان گان و با هوا
و منقطع از ایشان مباش و با کفار نصرت دهد ایشان را از شر ایشان در عکس هَٰذَا این قرآن با اتباع و پیروی شریعت اسلام بَصَائِرُ لِلنَّاسِ
بینائیها و دلیلها برای مردمان یعنی ادله دلائل است که بسیر و جه صلاح و کالت و بین امور دینیه تا آن راه حق را ببینند و در آن سلوک نمایند
وَهُدًى و راه نماینده است از ضلالت بهدایت وَرَحْمَةٌ و بخشایش و نعمتی است از جانب حضرت احدیت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را
که بیگمان شوند یعنی از مبدای ریب و شک کفر گذشته بسر منزل یقین رسیده تا از حضیض درکه عقاب باوج درجه ثواب رسیده اولیا از حسنی
از مشرکان که بشمایل ایمان کمتر شده حال کسب و خبر واقعت خانه زعم شماست تا کافران از شما بال و جاه در پیش خوبی هیم بود و سیمای که
در جا از شما فروتر اند آیه که أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آیا پنداشته اند آنانکه کسب کرده اند انواع بدیها را از کفرات
و سایر معاصی أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه بگردانیم ایشان را در نشاه آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای شایسته یعنی هرگز مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود و آیا پنداشته اند بدکاران که گردانیم ایشان را سَوَاءً مَحْيَاهُمْ
وَمَمَاتُهُمْ مستوی و یکسان در زندگی و مردگی یعنی یا نچنین است که ایشان را در حیات و ممات حال در دنیا نعمت ایمان و سعی رزق موسوم اند
و در آخرت بانواع مثوبات و نکال موصوف و کوتهی معنی آنست که حیات کفار و حیات طاعت و عبادت اقدام منکسته لیکن زنده اند ایشان
مساوی مردانست چه مقصود از حیات طاعتست و این از ایشان مسلوب است و حصول سوا اسعا اند بر حالت یقین نکرده اند و اما کفار رسانیل کفر
که ایمان آورده اند در حالتی که مساویست حیات و ممات ایشان و نفع عمل ایشان در حال زندگی که طاعتست عاقل خوابی ایشان است در دم مرگ
که آن ثوابست و رسیدن بدرجه اعلی و کفار در دنیا مشغول بمعصیت اند و در عقبا معذب بانواع عقوبت پس مکن ایشان در حیات و ممات مانند مؤمنان
گردانیم سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود بمؤمنان چه منحرف گونه معلوم است در و در عبادت اهل ایمان و مهجور است
ایشان در آنجهان با کشیدن ایشان و دشمن ایمان غالب است و نصرت ایشان در تمامی رستگاران ذوق در کات ایشان در آنجهان و مستوجب در صدمه جحیم
در روایت آمده که فضل بن عباس حنفی این آیه بر سیدی آمد و آمر گریست و بگریست و با خود میگفت که ای فضل کاشکی میدانستی که از کدام از این گروه هم
وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و ما فرید آیات السما ها و زمینها را بر استی و درستی بعد ل و داد کری و مقتضی عدل آنست که میان

بدکار و نیکو کار و مؤمن و مشرک تفاوت است **وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ** و برطبق آسمان و زمین کرده تا جزا داده شود هر نفسی آنچه کسب کرده از طاعت و معصیت
وَهُمْ و ایشان یعنی عاملان خیر و شر **لَا يُظْلَمُونَ** ستم کرده نشوند یعنی نقص ثواب مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان نباشد بلکه هر یک را موافق
عمل خود جزا دهند از سعید چنین منقول است که قریش عزی را که سنگی سفید بود پرستیدندی و عادت ایشان آن بودی اگر حجری دیدندی که از آن نیکوتر
ایشان را بنظر بودی و در نظر ایشان نیکوتر از اول بودی اول را گذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق سبحانه و تعالی بحبیب خود گفت که **أَفَرَأَيْتَ**
آیا می بینی **مَنِ اتَّخَذَ** آنکس را که فرا گرفت **إِلَٰهَهُ هَوَاهُ** خدای خود را آرزوی نفس خود یعنی در آنچه معبود تابع هوای خود است نه تابع
مقتضای عقل که حقیقت عبادت است از برای حق **وَأَضَلَّهُ اللَّهُ** و گمراه کرد خدای آن جاهل معاند را در وادی ضلالت و قطع لطف از وی کرد
بسبب ترک تدبر او و دادن او در فضیحت که موصل هدایت است آنکه گرد ضلالت آن کس را وضع علامت کرد بر ضلالت او تا ملائکه آن علامت بینند و ...
لعن کنند **عَلَىٰ عِلْمٍ** بر دانش از خدا که حضرت او را بود بر اصرار و عناد او در کفر و عاقبت کار او **وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ**
و مهر نهاد بر گوش او **وَقَلْبِهِ** و بر دل او **وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ** و گردانید یعنی وضع نمود بر دیده او **غِشَاوَةً** پوششی علامتی بر سمع و دل و دیده او
وضع فرمود تا نشان کفر او باشد و علامت اصرار او بر عدم استماع کلام حق و ادراک ادله هادیه و ابصار طریق نجات **فَمَن يَهْدِيهِ** پس کیست که راه نماید
آنکس را **مِن بَعْدِ اللَّهِ** از پس گمراه نمودن خدای او را که بسبب اتباع هوا و عدم تدبر او در آن او را بکار خود گذاشته یعنی هیچ کس بعد از خدای که از کمال
ظهور و وضوح است هیچ راه نمی شود پس هر که امید داری با هدایت او خواهد بود **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** آیا پند نمی پذیرید و متنبه نمی شوید که ...
و سبحانه رسید ابو امامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در زیر آسمان هیچ معبودی پرستیده که نزد خدای آن بدتر از هوای نفس متبع بزرگتر از ...
زیرا که هوای نفس بت پرستیدن معبودان باطله است و سبب مشغول شدن بجمیع امور منهیه در حدیث آمده که عاقل آنست که حساب نفس خود کند و عملی
برای ما بعد مرگ بسازد و عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود گرداند و تمنای بهشت کند از وهب بن منبه منقول است که هر گاه ... آنچه ... گردی
کدام بهتر است هر که ام که از هوا دوری ... **...** باز از آن از حال منکران بعث خبر میدهد که **وَقَالُوا** و گفتند اهل انکار و عناد **مَا هِيَ** نیست زندگانی
إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که در اوییم **نَمُوتُ وَنَحْيَا** میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند یا میمیریم بعضی ... حق
و زنده می باشیم ببقای اولاد و ممکنست که قایلان این کلام را مذهب اهل تناسخ باشد چه اهل تناسخ گویند که ... که میمیرد روح او بجسدی
دیگر تعلق میگیرد و پس در دنیا ظهور میکند و دیگر باره میمیرد و باز بهمین طریق باز می آید پس هر نفسی بر مرکبان گفته که در این زندگانی دنیا از زندگانی دیگر
وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را **إِلَّا الدَّهْرُ** مگر مرور زمان یعنی گردش لیل و نهار و مرور روزگار موثر است در هلاک نفس و انکار ملک الموت
بفرمان خدا قبض روح ما کند **وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ** و نیست ایشان را بآن گفتار **مِنْ عِلْمٍ** هیچ دانشی زیرا که ... موت و حیات ... ام
در روز و جاود است اهلاک ایشان در کارهای حسنه ... است که بر آن هیچ دلیلی و حجتی ندارند بلکه محض تقلید ... محض است بدلایل عقلی رجوع نمیکنند
تا عالم شود باینکه او سبحانه محیی عباد است و در ... ایشان بحسب حقیقت حضرت آفریدگار است **...** و هوا و العصار دو گردش لیل و نهار
إِنْ هُمْ نیستند ایشان **إِلَّا يَظُنُّونَ** مگر که گمان میبرند ... الله ... تعالی ... محض نه راست ... عباد ... و ابو هریره گفته که مشرکان ولادت
جمیع حوادث و وقایع را بروزگار نسبت میکردند از موت و حیات و مرض و صحت و فقر و غنا و ... و غیر آن و ... فاعل همه ... میدانستند

پس هر متمنی و معتقدی که با این ... روزگار را دشنام میدادند و از ... بوده‌اند که فاعل اینها حضرت کردگار است نه روزگار و اینه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده که روزگار را دشنام مدهید که روزگار خداست یعنی محدث حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر پس فاعل را دشنام
میدهید و نیز در صفت طلب ایشان منکران نمود که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آیَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ که دالی بود ...
است بر آنچه مخالف معتقد ایشانست پس آن مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد دلیل و برهان ایشان ... إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید
بِآبَائِنَا پدران ما را ... زنده کرده ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان در آنکه مرده‌ها ... خدا است ... دراگر
صدور این کلام از ایشان از روی جهالت بود زیرا که احیای موعود موقت بوقت خاص که دار الجزاست و نیز عدم اجابت ایشان در دعا ... آنست
... مرکان ... بروح ... قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو ای محمد در جواب ایشان که خدا زنده میکند
شما را در ارحام ... ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را در حین انقضای اجلها ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را
در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شکی نیست در آمدن آن ... که قیام حجت بر آن پس شما را در آن روز ... سازد
یعنی چونکه ... که خداست که زنده میکند شما را و میمیراند پس بر شما لازمست که اعتراف کنید ... او سبحانه قادر است بر اعاده
و در روز قیامت ... قادر باشد بر ابتدا ... قادر خواهد بود بر اعاده بلکه این بر او اهون خواهد بود پس قدرت او بر اعاده ...
برقرار باشد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لکن بیشترین مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را بجهت قلت تفکر ... در آنچه احساس کنند
از دلایل قدرت ... وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و هر که مالک جمیع ممکنات
باشد قادر خواهد بود بر اعاده ... و در روز قیامت ... وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که
قائم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباهکاران ...
... وَتَرَىٰ و می بینی ای محمد در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده ...
از هیبت آن روز ...
در آن ... بزانو افتاده باشند ...
... كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا هر گروهی خوانده شود ...
... الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بوده‌اید که عمل میکردید ...
... هَٰذَا كِتَابُنَا این کتاب ماست ... يَنْطِقُ سخن گوید ...
عَلَيْكُمْ بر شما ... بِالْحَقِّ ...
... که ... از رسول صلی الله علیه و آله روایت کنند که اول چیزی
که خدا ... قلم بود ...
و ... إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ...

بنوشتن میکردیم حفظه را نسخ اعمال شما میفرمودیم کرامی نوشتند ما کنتم تعملون آنچه بوده که میکردید در دنیا از اعمال و اقوال پس روز قیامت خدا را دو گروه

میسازد فاما الذین امنوا پس اما آنانکه گرویدند بخدا و بجمیع ما جاء به النبی و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته فیدخلهم ربهم پس درآرد ایشان را

پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت بی نهایت خود که از جمله آن روضه بهشت است ذلک آن درآوردن ایشان در رحمت هو الفوز المبین

آن رستگاری آشکار و ظاهر و هویدا و اما الذین کفروا و اما آنانکه کافر شده اند بخدا و رسول پس گوئیم مر ایشان را افلم تکن آیاتی تتلی

علیکم آیا نبود که آیات ما خوانده میشد بر شما از زبان رسولان فاستکبرتم پس تکبر کردید و ابا نمودید از ایمان آوردن بآن و کنتم و بودید شما قوما مجرمین

گروهی مرتکب گناه و اوباط کننده [illegible] کرده بخدا و رسول او و اذا قیل و چون گفته شد [illegible] پیغمبران گفتند که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده

خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است [illegible] والساعة لا ریب فیها و قیامت هیچ شک نیست در آمدن آن قلتم گفتید ما ندری

گفته بسبیل انکار که نمیدانیم ما الساعة چه چیز است قیامت ان نظن نمیبریم بتمام قیامت الا ظنا مگر گمانی [illegible]

یعنی [illegible] نفی کنند که و ما نحن بمستیقنین و نیستیم ما بیقین کنندگان در وقوع و بدا لهم و ظاهر گردد مر ایشان را سیئات ما عملوا

بدیهای آنچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت [illegible] عمل خود [illegible] و حاق بهم و فرود آید بر ایشان ما کانوا به جزای آنچه

بودند که بآن یستهزءون استهزا میکردند از عقوبت قیامت و قیل و گفته شود [illegible] الیوم ننسیکم امروز فراموش کنیم

[illegible] کما نسیتم چنانکه فراموش کردید [illegible] لقاء یومکم

هذا دیدن این روز خود را [illegible] و مأواکم النار و جایگاه شما آتش است و ما لکم و نیست شما را امروز

من ناصرین از یاری کنندگان [illegible] ذلکم بانکم و این عذاب بسبب آنست که شما اتخذتم آیات الله

فرا گرفتید آیتهای کتاب خدا را [illegible] هزوا [illegible] استهزا کنید و غرتکم الحیوة الدنیا و فریفته کرد شما را زندگانی

دنیا [illegible] فالیوم پس امروز لا یخرجون [illegible] منها از آتش [illegible] و لا هم

یستعتبون و نه ایشان [illegible] طاعت و عبادت [illegible] عذاب سود

زیرا که آخرت سرای جزاست نه سرای تکلیف [illegible] طاعت [illegible]

شکر گزاری [illegible] فلله الحمد پس مر خدای راست ستایش [illegible] رب السموات

پروردگار آسمانها و رب الارض و آفریدگار زمینها رب العالمین [illegible]

[illegible] وله الکبریاء [illegible]

[illegible] فی السموات والارض [illegible] و هو العزیز [illegible]

الحکیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

سورة الاحقاف

ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود هر که سوره احقاف بخواند بعدد هر ریگی که در دنیاست ده حسنه به وی
دهند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند. از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هر که هر شب جمعه این سوره بخواند حق تعالی او را از ترس دنیا و فزع
عقبی ایمن گرداند و منقول است که چون [illegible] سوره جاثیه [illegible] توحید و ذم اهل شرک و وعید ایشان بود این سوره را بر مقتضی آن بر تهدید و توبیخ
مشرکان عقیب او فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل و فرستادن این سوره و دیگر سور از این کتاب من الله العزیز
از خدای غالب و فرستادن این کتاب از جانب خدایی است که غالب است بر همه الحکیم حکم کننده که با وجود قدرت بر اهلاک منکران در عقوبت کفار تعجیل
نکرد و ما خلقنا السموات والارض و نیافریدیم آسمانها و زمینها را و ما بینهما و آنچه در میان آنهاست از انواع مخلوقات و اصناف ممکنات
الا بالحق مگر آفریدنی متلبس به حق و راستی و درستی و معلل بغرض صحیح که مقتضی حکمت و مصلحت است نه از روی عبث و بطالت واجل مسمی
و نیافریدیم این آسمانها را مگر ملتبس به تقدیر زمانی نام برده شده و مقرر و معین گشته و آن روز قیامت است که همه خلایق با آن منتهی می‌شوند یا مدت بقای اهل هر یک
از آسمانها که آخر مدت بقای هر یک از آنهاست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و تصدیق نکردند به بعث و آخرت عما انذروا از آنچه بیم
کرده شده‌اند از اهوال آن روز که با آن منتهی خواهد شد معرضون اعراض کنندگانند قل بگو ای محمد که این کافران [illegible] بگو ارأیتم
آیا می‌بینید در حق [illegible] ما تدعون آنچه را که می‌پرستید من دون الله بجز خدای از اصنام معبودان ارونی ماذا خلقوا بنمایید مرا که چه آفریده‌اند
من الارض از زمین و اجزای آن ام لهم شرک بلکه مر ایشان راست شرکتی با خدا فی السموات در آفرینش آسمانها یعنی خبر دهید مرا از حال
خود [illegible] که آن بتان در کار [illegible] آفریدن جزئی از اجزای عالم مدخلی هست تا بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص انکار شرک در سموات
جهت دفع توهم آنست که [illegible] را شرکتی باشد در ایجاد حوادث سفلیه و چنین ظاهر است که [illegible] مطلقه [illegible] آن و [illegible] نفی [illegible]
در آسمان و زمین [illegible] ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که از آسمان آمده باشد من قبل هذا از پیش این
قرآن که ناطق توحید است و مبطل شرک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید که مضمون آن امر باشد بشرک آوردن در عبادت او اثارة من علم
یا بیارید بقیه از علمی [illegible] از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابقه که دلالت کند بر استحقاق عبادت
ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در دعوی خود این الزام است بر ایشان [illegible] که دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان از ادله
نقلیه [illegible] از الزام ایشان [illegible] عبادت ایشان باشد از حجج عقلیه چون [illegible] و دلایل عقلیه موافق قرآنند در توحید و ترک
شرک پس بطلان دعوی [illegible] شد و [illegible] لازم شد بر توحید اعتراف کنند و از شرک تبرا نمایند و چون مشرکان [illegible]
ایشان بر کفر خود اصرار نمودند [illegible] ومن اضل و کیست گمراه‌تر از طریق صواب و رشد ممن یدعوا از کسی که
بخواند و بپرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آنکه اجابت نکند دعای او را [illegible] و اگر [illegible]
او مسئول [illegible] الی یوم القیامه تا روز قیامت [illegible] معبودان خود [illegible]
طلب [illegible] از آن [illegible] عن دعائهم [illegible] از خواندن و پرستیدن خود غافلون
بی‌خبرانند زیرا که [illegible] و اذا حشر الناس و چون محشور شوند آدمیان

کانوا باشند آن معبودان باطل لهم مر پرستندگان خود را اعداء دشمنان و کانوا بعبادتهم و باشند به پرستش پرستندگان کافرین انکار کنندگان
بی جحود در روز قیامت اوثان را بنطق درآورد تا عابدان خود آغاز عداوت کنند و منکر شرک ایشان شوند و تکذیب ایشان نمایند و بر تبیین قیاس حضرت
اگر معبود خود گرفته شده ایشان برابر شوند پس کجا رغایب دفاع سر شوند از معبودان خود پس در ضمن اهل شرک میفرماید که و اذا تتلی و چون خوانده شود
علیهم بر مشرکان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که روشن و مفصل است از روی اعجاز قال الذین کفروا گویند آنانکه کافر شدند للحق مر سخن
حق لما جاءهم آنهنگام که آمده بایشان از روی عناد و انکار نفع یا بهتر کرده در حق آیات منسوب قرآنیه که سعف الهی از کون
هذا سحر مبین این جادویی است روشن و آشکار و یا حیله ظاهر و فاسد هویدا ام یقولون افتریه بلکه ای محمد گذار انکه کفار بساحر کفر
شکسته و تعجب درین کن که ایشان کتاب بر شته منکسبه بلکه میگویند محمد برابسته است معجزه و انکار خدای تعالی آنرا از نزد خود گفته و بر وی نسبت داده قل ان
افتریته بگوی ای محمد مر ایشان را اگر افترا کرده ام و آنرا بر فرض محال بدروغ بسته ام بر خدای عظمت که مستلزم انواع عذاب باشد چون آن عقوبت
نازل کرده فلا تملکون لی پس شما مالک نتوانید شد و قادر نخواهید بود بر دفع آن برای من من الله شیئا از عذاب خدا چیزی پس چگونه بجهت تصحیح
والشقاق برای شما دین امر خطیر کرام است بر خدا جرات کنم و برین معصیت عظیم اقدام نمایم و استظهار و استعانت کدام از شما خود را در مظنه
عقوبت اندازم پس بیرون خدای بر سیاق هو اعلم بما تفیضون فیه او داناتر است بآنچه شما شروع میکنید در آن از قدح و طعن در آیات
قرآن و نسبت سحر و افترا آن کفی به شهیدا بسنده است خدای در گواهی که گواه است بینی و بینکم میان من و شما برای گواهی بصدق کلام من
و بر شما بتکذیب و انکار و عناد و اصرار و هو الغفور و اوست آمرزنده کسی را که از شرک و کفر رجوع کند الرحیم مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم
باشد و چون کفار بر تعنت خود اصرار مینمودند و از سید ابرار صلی الله علیه و آله معجزات اقتراحی میکردند و از انچه آن مامور نبود طلب از وی تعیینات
نمودند قل بگوی ای محمد مر کافران ما کنت بدعا نیستم نوپیدا شده من الرسل از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث شده ام
چه بسی از پیغمبران بوده اند پس اقتدا بایشان نموده ام و ایشان امتان خود را دعوت میکرده اند از توحید و تصدیق بعث و غیر آن و آنان
بر آن معجزه ما مور بوده اند هر معجزه که بآن مامور شوم تسلیم مینمایم و بر غیر آن مامور و قادر نیستم پس چرا منکر نبوت من شده اید و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و نمیدانم
که چه خواهد کرد بمن از محن و راحت و آفات و هجرت و مقاتله و مصالحه و غلبه و مغلوبیت و لا بکم و نمیدانم که چه خواهد کرد بشما از خسف و قذف
و رجعه و قتل و اسیر و جز آن اما از آخرت با خبرم و از سر تعیین منازل هر دو فریق مستغنی خبر است و کافر مخلد است و زیرا که ان اتبع الا ما یوحی الی
الا ما یوحی الی پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی کرده میشود الی بسوی من و زیاده بر آن علم ندارم و قادر نیستم و ما انا الا نذیر و نیستم من مگر بیم کننده از عذاب
خدای مبین آشکار کننده انذار و معجزات ظاهر پس بر اظهار آیات مقترح مامور نیستم و قدرت ندارم و اولم از جز این ایشان شرکان
اظهار خوشی کردند که کار ما و محمد یکسان است چه میداند که ما از عاقبت امور خود خبر نداریم و نیز از عاقبت کار خود بیخبر است حق تعالی این آیه
فرستاد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر چون این آیه آمد صحابه گفتند هنیئا لک یا رسول الله تو را معلوم شد که خدا با تو چه خواهد کرد و ما را
معلوم نیست که با ما چه خواهد رفت این آیه آمد که لیدخل المؤمنین و المؤمنات از ابن عباس منقول است که چون رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب از کفار رنج بسیار دیدند
و آزار بسیار کشیدند آنحضرت در واقعه دید که از مکه هجرت نموده بزمینی که دارای آب بسیار و درختان بسیار بود چون این واقعه را اعلام صحابه کرد گفتند یا رسول الله

و چه روز با من ستاده رسیم از جفای کفار خلاص شویم حضرت او را بر صبر ترغیب فرمود و چون جفای کفار از حد در گذشت به هجرت مستعجل بودند این آیه
که نمیدانم چه شود و شما مامور خواهیم شد از متوطن بیرون در مکه دار از کفار کشیدن و هجرت که دل نزدیک بر کسانه و در آسمانی را منهیانم در خواب دیدم و
عواقب امور خود و شما نمیدانم مگر بوحی و چون در این باب وحی نیامده پس صبر کنید تا هنگامی که وحی نازل شود و آنگاه بر آنچه مامور شوم بر آن عمل
کنید بود از آن جهت تبکیت کفار میفرماید که قل بگو ای محمد ارایتم آیا خبر می دهید و میبینید که ان کان اگر باشد قرآن من عند الله
از نزد خدای و کفرتم به و کافر شده باشید شما بآن و شهد شاهد و گواهی دهد گواهی من بنی اسرائیل از اولاد یعقوب یعنی از احبار
ایشان که عبد الله سلام است علی مثله بر آنچه مانند قرآنست و آن مثل توریه است که مصدق قرآنست و معانی مثل آن از توحید و وعد و وعید
یعنی گواهی دهد که توریه مصدق قرآنست در معنی مذکوره کما قال و انه لفی زبر الاولین و ان هذا لفی الصحف الاولی فآمن پس ایمان آورد او یعنی بآن
و استکبرتم و سرکشی کرده باشید شما از ایمان و مکروه باشید مضطرب آن پس نه خدای تعالی آیا شما نباشید ستمکاران بر خود و مستوجب عذاب
بوده باشید خلاصه معنی آنست که خبر دهید که اگر مجتمع گردد نزول قرآن از نزد خدا با کفر شما بآن و جمع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بر
آن و ایمان بآن با استکبار شما از آن آیا شما از جمله ستمکاران و گمراهان نخواهید بود ان الله بدرستی خدای لا یهدی القوم الظالمین
راه ننماید گروه ستمکاران را و در بیدای ضلال فرو گذارد ایشان را بخذلان و خط غضب و ... اهمال ایشان در ... قرآن در کشف
الاسرار انس روایت کرده که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه آمد عبد الله سلام نزد وی آمد و گفت ای محمد ترا از سه مسئله میپرسم که جواب آن
جز پیغمبر نداند بگو که اول اشراط قیامت چیست و نخستین طعامی که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان که متولد شوند چرا بعضی به پدر مشابه اند
و بعضی بمادر جبرئیل آمده و گفت حضرت فرمود اول اشراط قیامت آتشی است که از جانب مشرق پدید شود و همه خلق را از آنجا بمغرب راند
و اول طعامی که اهل بهشت خورند جگر ماهی باشد و اگر آب مرد سابق باشد بر آب زن فرزند مانند پدر باشد و اگر بعکس این بود مانند مادر عبد الله سلام
بود از استماع این جواب از سید عالم صلی الله علیه و آله گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله حقا حقا پس گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله
عادت جهودان آنست که بر مردمان بهتان نهند باید اگر چون علم باسلام من کنند مرا متهم سازند که بیل و مسکر علم ... شوند و من اعلم و مقتدای جهودانم
پس پیش از آنکه اسلام من بر ایشان ظاهر گردد احوال مرا از ایشان استکشاف فرما تا بعلمیت من معترف شوند و بعد از ... اسلام من ... ایشان اوامر
تا بعد از ظهور اسلام من عذری پدید نباشد و انکار جزی نتوانند کرد رسول صلی الله علیه و آله جهودان را جمع کرد و گفت چه میگویند در حق عبد الله سلام گفتند سید ما
و ابن سید ما و خیر ما و ابن خیر ما و اعلم ما و ابن اعلم ما گفت اگر گواهی دهد بر نبوت من و ایمان آورد بمن شما بوی موافقت میکنید گفتند معاذ الله که او بتواند ایمان
آورد و پس عبد الله بن سلام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله جهودان گفتند شر ما و ابن شر ما و ابن بدترین ماست و پس بدترین ما
پس بر نقص و عیب او اتفاق نمودند عبد الله گفت این بود که من از آن میترسیدم سعد ابی وقاص گفت نشنیدم از رسول که در حق کسی گوید که باشد او از اهل بهشت
مگر عبد الله بن سلام و در حق او نازل شد این آیه شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله و هم در کشف الاسرار آورده که چون جهینه و مزینه و اسلم و غفار که از قبایل
عرب اند اسلام آوردند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع گفتند اگر در اسلام خیر بودی ایشان بر ما سبقت نگرفتندی که اینها شبانان ما اند ... اسلام سبکریم ایزد
و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و اضراب ایشان یعنی در حق

ایشان گفتند که لو کان خیراً اگر بودی ایمان بهتر از کیش ما و در نفع آجل و عاجل ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما و رغبت نکردندی جهت اتباع آن

که از رذال قبایل اند و بیسامان و بندگان الیه بسوی آن ، و در آن سابق بودی چه رتبهٔ ما از ایشان بیشتر است در ریاست و شهرت بیشتر و در اکثر تفاسیر

مذکور است که این آیه در باب یهود نازل شده بعد از اسلام عبد الله بن سلام و اصحاب او و بعضی آن است که رؤسای یهود قریش را گفتند اگر آنچه محمد آورده

نیکوتر و بهتر بودی از کیش ما پیشی نگرفتندی بر ما ایشان از بزرگان قوم خویش و از رؤسای ایشان و بعضی بر آن اند که مشرکان گفتند در حق فقرای

اهل ایمان چون عمار و صهیب و ابن مسعود و غیرهم گفتند که اگر خیری در ایمان بودی این گدایان بر ما سبقت نکردندی در آن بلکه ما که اشراف عربیم بر ایشان

سبقت مینمودیم و اذ لم یهتدوا به و چون راه نیافتند مشرکان یا یهودان بقرآن یا بجمیع آنچه محمد آورده فسیقولون پس زود باشد که گویند

هذا افک قدیم این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این افترا کرده اند و نامه ای دروغ کهنه است که بت گفته قول مشرکان و یهودان

سفها است و من قبله کتاب موسی و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی توریة اماما در حالتی که پیشوایست که مردمان اقتدا کنند بآن

در دین خدا و رحمة و سبب بخشش نعمت دینیه و اخرویه است بکسی که بآن مهتدی شود و بر وفق آن عمل کند پیش از نزول قرآن پس مشرکان

بآن مهتدی نشدند و بعبادت بتان مشغول شدند و یهودان نیز بمضمون آن عمل نکردند که آن نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مذکور بود

و هذا کتاب و این کتابیست مصدق تصدیق کننده کتاب توریة یا جمیع کتب منزله لسانا عربیا در حالتی که بزبان تازیست لینذر

الذین ظلموا تا بیم کند آنها را که ستم کردند بر نفسهای خود بسبب عصیان و طغیان و بشری و نامهٔ مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکاران را بوصول

رضوان و نجات از نیران ان الذین قالوا بدرستی که آنان که گفتند ربنا الله آفریدگار ما خدای یگانه است ثم استقاموا پس ثابت شدند در آن

و عدول نکردند از آن تا حین موت فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکروهی بر ایشان در آخرت و لا هم یحزنون

و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت خیری که مرغوب ایشان باشد اولئک آن گروه مستقیم اصحاب الجنة یاران بهشت اند ملازمان آن خالدین

فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ، جزاء و پاداش داده شوند جزاء بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند از کسب فضایل

علمیه و عملیه و وصینا الانسان و وصیت کردیم و امر فرمودیم جنس آدمی را بوالدیه احسانا بآنکه نیکوئی کند در حق ایشان حملته امه

بر داشته است او را مادر او در شکم خود کرها در حالتی که کاره حمل او بود از مشقت و رنجی و وضعته کرها و نهاد او را با کراهت و ناخوشی در وقت تولید و نمود از رنج

و محنت و حمله و فصاله و مدت حمل او و زمان شیر باز گرفتن او ثلثون شهرا سی ماه است و چون رضاع کامل دو سالست کاملا

الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و امیر المؤمنین علیه السلم بجمع بین الآیتین تمسک کرده بآنکه اقل حمل شش ماه است

و این معمول فقهاست و نزد امامیه رضاع تا بیست و یک ماه واجبست و کمتر از آن حرام و تا بیست و چهار ماه سنت و زیاده بر آن مباح لکن اجرت زیاده

بر دو سال بر پدر واجب نیست و تحقیق احکام رضاع در کتب فقه مذکور است و حاصل آنکه آدمی بعد از وضع تا حین فصال از شیر مادر در تربیت مادر بود از شیر

باز گرفتن مادر او را از شیر عبارت از طی مدت رضاع شود حتی اذا بلغ تا وقتی که برسید اشده بنهایت قوت و استحکام عقل خود که آن سی و سه سالست

یا چهل سالگی و منتهای آن شصت سالگی و گفته اند هجده سال و بعضی چهل سال تمام است کفایت قوت و کمال عقل و تمیز وقت انزال

وحی بر انبیاء است و بلغ اربعین سنة و رسید بچهل سالگی و چهل سال نهایه و تمام است قوله و بلغ اربعین سنة از قبیل عطف تفسیری است یعنی وقتی که نهایت

قوت رسید و برسید بچهل سالگی که آن غایت توانائی است و بنا بر اقوال آدمی بکمال ایمان مستعد شود چنین بکمال سالگی رسید که نهایت قوت و عقل است قال

گفت رب ای پروردگار من فی ارشاد او آنست که چنین با پیغمبر رسید زبان بدعا گشوده گو ای آفریدگار و پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا

و موفق ساز ان اشکر تا شکر کنم نعمتک التی نعمت عظیم ترا که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من و علی والدی

و بر پدر و مادر من که آن نعمت اسلام و حیوة و قدرت و ذکا و غیر آن و شکر والدین نعمت والدین جهت آنست که آن نعمت است بر او و متعدی شده با او

بان و ان اعمل و دیگر الهام ده و ساز مرا که عمل کنم صالحا ترضیه عملی شایسته که بپسندی آنرا و از آن خشنود گردی و اصلح لی و اصلاح آور

برای من نیک صلاح جاری گردان فی ذریتی در میان فرزندان من و [illegible] در ایشان تا در میان صلاح باشند و در مواقع فلاح و دمی صلاحیت ایشان

فوزی و نجاتی مرا حاصل گردد تا کار من در ایشان باصلاح آورد کمال آنست که انی تبت الیک بدرگاه تو رجوع کنم تا الهام مرا از برای آن طلب صدق گردانی و برای جمله

بندگان خالص که همه ایشان با صلاحیت و تقوی دانه عمل را در زمین ارکان آبرو و رشد در او در تو و برای آن از آخرت برداری انی تو درستی من

تبت الیک بازگشتم بسوی تو از هر چه غیر رضای تو باشد مرا از عبادت آن باز دارد و انی من المسلمین و درستی من از گردن نهادگان

و با اخلاص تمام از فرمان برداران اولئک الذین آن گروه که مستعد باشند بایمان و دواعی امور نموده از حضرت ایشان نتقبل عنهم قبول کنیم و

از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند از انواع طاعات از افعال واجبه و مستحب نه مباح که آن حسن است

حسن دارد و ثواب بر آن مترتب نمیشود و نتجاوز و در گذرانیده میشود عن سیئاتهم از گناهان ایشان بر سبیل تفضل یا بعد از توبه

و حصر هر دو فعل با نون عظمت میخواند که برای مشکلات و لفظ احسن مفعول باشد یعنی قبول کنیم طاعات ایشان را و در گذریم از بدیهای

ایشان فی اصحاب الجنة و حالتی که در میان اهل بهشت باشند یعنی در عداد ایشان وعد الصدق وعده کرده خدای وعده دادن راست

در قبول طاعات و تجاوز از سیئات الذی آن وعده که کانوا یوعدون بودند که در دنیا وعده داده میشد بآن و آن اینست که وعد

الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار و لو از میان صنف مؤمن و صنف کافر میفرماید که والذی قال و آنکس که

آن کافری که گفت لوالدیه مر پدر و مادر خود را که در وقتی که او را ترغیب مینمودند بایمان و انکار و بدان بحشر و نشر اف لکما دلتنگی و کراهت

باد شما را اتعداننی آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم یعنی مرا برانگیزانند و زنده بیرون آورند از قبر و قد خلت القرون

و حال آنکه گذشته اند قرنهای بسیار من قبلی پیش از من و یکی از ایشان زنده نشده و بسی همه گسسته با عادت زنده نگردند پس چگونه مرا باز آرند

وهما و حال آنکه پدر و مادر او نیز از منکر حشر و نشر بودند پس من چگونه بآن تصدیق کنم وهما یستغیثان الله و پدر و مادر استغاثه کنند از خدا تا او را براه ایمان

نموده ان از این پایه و از خدای فریاد رسی خواهند از وی و از گفتار او دگرگون کنند و گویند تا و که لازم حال تو گردانند ویلک هلاک تو مر او را و عذاب او

بر ایمان هلاک او حتی بر کامل سخن کن و از روی صدق آمن ایمان آور و تصدیق کن احوال آن ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بآن حشر

حق است راست واقع خواهد شد فیقول پس گوید آن کس ما هذا نیست این که شما مرا بآن وعده میدهید و میخوانید الا اساطیر الاولین

مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته اند و ترا اصلی و حقیقتی نیست اولئک الذین آن گروه که منکر حشر گردیدند

حق سزاوار شده و واجب گشته علیهم القول بر ایشان کلمه عذاب فی امم در حالتی که معدود در سلک و همی جمله از کفار قد خلت من قبلهم

که گذشته‌اند پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از پریان و آدمیان این کلام دلالت بر قول کسی که گوید پریان مکلفند و جنیان إِنَّهُمْ بدرستی که امم سالفه و اتباع
ایشان که کفره و فسقه‌اند كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران در هر دو جهان این آیه عام است نسبت به هر کافری که عاق والدین باشد و منکر قیامت و بشر اولئک
الذین که خبر الذی است متعرض بیان است و نیز مؤید آنست قوله وَلِكُلٍّ و مر هر یکی را از دو جنس مؤمن و کافر دَرَجَاتٌ مراتب و منازل مِمَّا عَمِلُوا
از جزای آنچه عمل کرده‌اند چه مراتب اهل ایمان که بالا میرود درجات است و منازل اهل کفر که فرود میرود درکات است و هر یک از این دو گروه را درجات و مراتب است
بحسب تفاوت کردار ایشان وَلِيُوَفِّيَهُمْ و تا تمام گزارد مر ایشان را أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند به نقصان ثواب
و زیادتی عقاب یعنی ثواب کمتر از قدر استحقاق نشود و نه عقاب زیاده از آن وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند
آنانکه کافر شدند به خدا و رسول و بعث و نشر عَلَى النَّارِ بر آتش چون نعوذ بالله از آن عذاب زیرا که آتش چون نعوذ گویند که ای در آن روز أَذْهَبْتُمْ بردید
یعنی صرف نمودید طَيِّبَاتِكُمْ جزای لذتها خود را أَذْهَبْتُمْ بردید یعنی صرف نمودید طیبات خود جزای لذتی فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در
زندگانی که گذشته وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا و برخورداری یافتید بدان لذت یعنی آن استیفای لذت دنیا کردید و بهره از طیبات آخرت اختیار کردید
و اهلا به آخرت که جنتست فَالْيَوْمَ پس امروز در قیامت تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ جزا داده خواهید شد عذاب خواری
و رسوایی بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بسبب آنچه بودید که گردنکشی میکردید از انقیاد حق و تکبر می‌نمودید بر انبیا و اولیا معبود مطلق
بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون استحقاق یعنی بباطل و ناحق و از کبر نمی‌نمودید وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که بیرون میرفتید از حد عبودیت و از دایره
فرمان بیرون می‌نهادید و سر بر خط فرمان نمی‌نهادید و چون استمتاع بطیبات و لذات این جهان مستلزم فتور است در توجه باحوال آن جهان منسوخ بود این
موجب منسوخ از آن جهت که کفار بجهت اشتغال بآن از احوال آخرت غافل شدند که از سعادت ابدی و نعمت ابدی عقبا محروم ماندند از جهت خاتم النبیین
و سید المرسلین و همچنین هر یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زهد و تقشف را اختیار کردند و بالکلیه از تنعم این جهان مجتنب شدند چنانکه
از عمر روایت کرده‌اند که روزی بحجره رسول صلی الله علیه و آله رفتم بود از آنکه رخصت دخول حاصل کرده بودم دیدم که آنحضرت بر حصیری تکیه زده بر بالای بوریا که از
لیف خرما بود تکیه فرموده بود بجهت کوتاهی بوریا اثر آن بر تن مطهر او ظاهر و آن نقش شده بود و در کنار بالینی از لیف خرما زیر سر نهاده سلام کردم و نشستم و گفتم
یا رسول الله تو بعمر صد ساله و بهترین جمیع خلقان و با وجود این مرتبه عظیم که تو داری باین نوع میگذرانی و کسری و قیصر آنکه کافر و دشمن خدا‌اند بر بالای
سریر طلا و فرش حریر و دیبا نشسته و بجمیع نعم لذیذه طیبه دنیویه متمتع میشوند فرمود ای ابا حفص کار امتیاز دنیویه متمتع آنها معجل است کلمات
ایشان در دنیا قریب الانقطاع است و عنقریب بنهایت فنا و زوال میرسد و دوام آن مرتبه ایشان را نباشد و طیبات ما مؤجلست در عقبی گفت
انکه دایم الایام خواهد بود و در اسلام که روز و ایام بگردد آن نخواهد رسید سزاوار گفت هر گاه رسول صلی الله علیه و آله بسفری رفتی آخرین کسی را وداع کردی
فاطمه زهرا بودی و چون باز گشتی اول کسی را که ملاقات کردی فاطمه بودی روزی از سفر باز گشت فاطمه از گلیمی خرده تا از تزئین بود دید
فرود که گذاشته بود برای عادت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحجره رسید و آن گلیم را دید بازگشت فاطمه زهرا انتظار کشید پس بر خواست
و بحجره آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله چرا برگشتی عادت فرمودی و این نوبت سلام ندادی و گردانیدی فرمود من آمدم تا در سرای
اما چون دیدم که پرده باز فرو کرده گذاشته بود باز گشتم زیرا که آن از رسوم خانه است و من بسیار از آن نفور دارم پس فرمود که آل محمد را با دنیا چکار است

برای آخرت مخلوق شده‌اند و آخرت برای ایشان آفریده شده فاطمه بعد از استماع این کلام از سید انام علیه الصلوة والسلام آن پرده را برداشت و بعد از آن در
تقشف و خشونت اوقات میگذرانید و از این زینت آن حضرت روی بر هم گذاشت آورد و در حدیث دیگر روایت کرده‌اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بحجره فاطمه علیها السلام
رفت حسن و حسین علیهما السلام را دید که دست برنجن نقره در دست کرده بودند پس فاطمه ایشان را خود طلبید و آنها را از ایشان بیرون کرد و نزد آن حضرت آورد
را بود و فرمود برای فاطمه علیها السلام گردن بندی بخر که از مهره یمانی باشد و برای حسن و حسین علیهما السلام دو دستبند از عاج بخر بودند پس فرمود که
ان هولاء اهل بیتی لا احب ان یذهبوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا اینها اهل بیت منند دوست ندارم که لذات خود را در زندگانی دنیا تمام
دریابند و در حدیث است که روزی یکی از میان طبق حلوا برای حضرت امیرالمؤمنین آورد آن حضرت انگشت در آن فرو برد و بیرون آورد
و در آن نگریست و فرمود که رنگ و بویش خوش است و طعمش هم خوبست و ملایمش درجه غایت لیکن مرتبه انگشت مبارک را از آن
پاک کرد و فرمود که سزاوار نیست که امیرالمؤمنین بخورد آنچه بر تو حرامست و لیکن روایت کرده‌اند که در حق امام حاضر است در اصحاب که
و فقرا و فاقه مردم شکم خود را از حلوا آلوده سازم پس فرمود که من سیر بخورم مانند کسی که اهم کرسنه در حق او گفته حسبک داء ان تبیت ببطنة
وحولک اکباد تحن الی القد یعنی بس است ترا درد آنکه شب بخوابی با شکم پر و در حوالی تو جگرها باشند که از غایت گرسنگی آرزومند پوستی باشند
که مضغ کنند و در بعضی از خطب نهج البلاغه مذکورست که آن حضرت فرمود که اگر خواهم جامه خود را چندان رفو میکنم که شرمنده شدم از رفو
کننده آن و قائلی بمن گفت که یا امیرالمؤمنین وقت آنست که این مدرعه را بیندازی گفتم که از من دور شو که از این شرع مکن که صبح قوم
نومی که شب سیر کنند و با در ریاضت بخود الم کشیده در وقت صباح محمود العاقبت اند و بمنزل مراد رسیده یعنی همچنانکه مسافر که در شب
سیر میکنند و ریاضت بخوابی میکشند بمنزل مراد میرسند عارف نیز همچنانکه در طریق ریاضت سلوک مینماید و بر خارمحنت که در آن راه است میکوشد
صبر مینماید بمنازل و مقاصد خروی خود میرسد و در روایت آمده که رفو جامه او گاهی از پوست بود و گاهی از لیف خرما و از محمد بن قیس
منقولست که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند که امیرالمؤمنین مانند بندگان در خریده طعام میخورد و در مجلس می‌نشست و خود
بازار میرفت و طعام میخرید و اهل و عیال خود میداد و دوش برای خود اختیار میفرمود و اگر آستین جامه او دراز میبود یا جامه او از قد
او دراز میبود قطع آن میکرد و سی هزار حالم بنده آزاد کرد و در دست خود و دست هم بالای خشت مینهاد و ملا از زر سرخ
و سفید بمیراث نگذاشت و نان گندم گوشت که نیکو بود بمردم میداد و خود بنوعی خوردنی که از بیت و سرکه میخورد و هر وقت که اگر نان گوشت
او از ریت بود یا از سرکه و اگر ترقی مینمود بنان قدر از نیز ما دل میفرمود و میفرمود لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان شکمهای خود را
گورستان حیوانات مسازید و هیچ کاری که رضای الهی بود بر او سانح نمیشد مگر آنکه اشق آنها از برای نفس خود اختیار میکرد و بدست
خود حسن هزار بنده را خرید و از برای رضای الهی آزاد کرد و طعام او خوش طعام مسکینان بود و در شب هزار رکعت نماز میگذارد
و اگر در روزه میبود و در روایت آمده که آن حضرت از هیچ طعامی هرگز سیر نخوردی عبد الله بن رافع گوید که روزی بنزد آن حضرت رفتم انبانی
نزد او نهاده بود که سر او مهر کرده بود پس مهر را گشود و در آن نان خشکی بود از جو که آرد آن نخورده بود گفتم یا امیرالمؤمنین ان کنت تخاف علی
فرزندان خوردن بست نکنم پس آنرا مهر کرده یا دوم سر سپرده گفتم یا امیرالمؤمنین مهر کردن آن بسبب چیست فرمود خوف آن دارم که حسن و حسین

بکه شنید و مرحمتی که بمن دارند و غرض از این آن نموده چه سازنده من امر انجام نفس من از فرمان من بیرون رود و با وجود این قوت طاعت او و مرحمتی که علی

الحسین علیهما السلام در اتصال بوضوی نماز شام نماز صبح ادا فرمود و بسبب او از کثرت سجود بر وجهی رسیده بود که هفتاد نوبت که اثر داغ او را

بجهت این ذو الثفنات خوانند و که لبهای طاهر او با یبس گشته ضعف شده بود که اکثر اوقات منحوت است مانند خوشه که او را انحوک است

میلرزید و با وجود این حال است که همیات این طاعتی و طاعت علی چه و رتبت طاعت من و طاعت علی در جز آنچه از جز امیر المؤمنین علی علیه السلام آنچه شنید

معاویه منحوت است که ابو الاسود دوئلی که از جمله بزرگان آن عصر بود که معاویه اکرام نموده از مودت او و در که دار آن همه چیز هر بیشتر از هر سفره و حلوا دینی و از

انواع حلواها او را و شاد که در میان او شهد و مزعفر بود ابو الاسود دختر که دولت بیه دارد و در دهن نهاد ابو الاسود دیدار این آیه که از کرد

که اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا پس خبر که آن را از دهن بیفکن که زهر است دختر گفت این نوبت ... ان است که من آن

که این نه ... و شادی ... از محبت اهل البیت ترک دادن دختر آنچه در دهن است بیفکند و کفی الحیا عنا بالشهد والمزعفر من السبط المطهر ... و

سید هدی ... بالشهد و مزعفر و نیست سید مطهر در آثار آمده است که یکی از صحابه جابر انصاری رحمه الله آن سید جابر ... او را دید که گوشت خریده ...

این چیست گفت اهل بیت مرا ... گوشت آرزو کرده است گفت هر چه آرزو کنید ... اگر شما آن را قبول کنید می ترسم که از اهل این آیه شوید که اذهبتم طیباتکم

فی حیاتکم الدنیا مرویست که روزی رسول صلی الله علیه و آله نزد اصحاب صفه آمده دید که بعضی جامه های ... مرقع کرده بودند و بعضی دیگر ... نیست

نمی یافتند که بر جامه خود رقعه بر نهند حضرت فرمود که امروز شما بهتر است یا روزی که صباح در حله ... و شب در حله دیگر و در ... از نوعی از طعام خوردن

و در شام نوعی دیگر و خانه های شما ملبس و مفروش باشد مثل ... و زین کعبه گفتند آن روز ما ... بهتر باشد حضرت فرمود که بل انتم الیوم خیر بلکه امروز

شما بهتر است چه این زمان صعوبت و درجات خشان و ... و اکتحال در مواضع نزول برکات نیران القصه حضرت ... بر غباد و ... ضرار می نمودند و متوسطه

در ... و ... ارسیده ... ستم که ... شدند و ... حضرت داشتند که قصه هود و مجادله او با عاد و استیصال ... کهن ... همه

ساخته ... واذکر اخا عاد و یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی پیغمبر را که از قبیله عاد بود و هر او هود است علیه السلام یعنی حال او و قوم او مجادلات

و ... که اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب الهی تخویف نمود بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بوده نزدیک حضرموت

که ده ... بیمن ... نزدیک ... عمان و آن موضع را نجد سکونت ... احقاف جمع حقف است یعنی ریگستان دراز و بلند که از ... سمت

منحرف باشد و ... آن موضع ... کعب ... بود که اصحاب آن اهل خیمها بوده از قبایل ارم و در آن بادیه می نشستند و هود با ایشان

آید و قد خلت النذر در حالتی که گذشته بودند بیم کنندگان من بین یدیه پیش از هود و من خلفه و از پس هود و ... بعوی

نمود ... از ... و ... آنچه ... امر خود ... شده بودند و با ... توحید دعوت کرده پس هود بر طبق ... دریافت ... آغاز دعوت کرد

الا تعبدوا الا الله یعنی نپرستید بجز خدا که ... مستحق پرستش است غیر او انی اخاف علیکم بدرستیکه من می ترسم بر شما عذاب

یوم عظیم از عذاب روز بزرگ ... بر هول ... متکبر کسیکه قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا لتافکنا آیا آمده با ما برگردانی

ما را عن آلهتنا از پرستش ... ما ... وعید فاتنا بما تعدنا پس بیاور بما آنچه وعده میکنی ما را از نزول عذاب ان کنت من الصادقین

اگر هستی از راست گویان در وعده وقال که ... علم وقت نزول عذاب نیست ... تعجیل آن ... قال انما العلم جز این نیست که علم ...

نزول عذاب عند الله نزد خداست هر گاه که حکمت اقتضا کند از آن خواهد نمود و کار من همین است که شما را دعوت کنم و اُبلغکم و برسانم شما

را ما اُرسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن ولکنی اریکم و لکن می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانید نمیدانید که رسل مبلّغ و منذر

باشند نه معذب و مقترح یا جاهلید بآنچه صلاح و نجات شما در آنست و استعجال عذاب که از فعل جهالت است از فرط سکینه ایشان بجز فرط

عناد و جهالت از سخن هود متنبه نشده بر ضلالت خود استمرار نمودند حتی سه سال باران از ایشان باز گرفت با قحط و غلا مبتلا شدند هود

ایشان را گفت که ایمان آرید تا باران ببارد و از این قحط خلاص شوید و اگر نه عوض باران عذاب بر شما باران خواهد شد یکی از ایشان گفت بحق

بر لعنی که ... بسیل السهر او عناد کنی یا عذاب بیاید نه باران آخر از قحط و خشکسالی تنگ آمده جمعی از وفد ایشان با جماعتی

خانه کعبه در آن روز لشنه ... متوجه شدند و مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان آورده بود گفت که بدعای شما باران نخواهد آمد

مگر آنکه اطاعت هود کنید ایشان التفات بسخن او نکردند و او را ... محبوس ساخته بر تفصیلی که در سوره اعراف گذشت ... آن موضع

عرض حاجات و طلب دفع آفات نموده ... باران کردند سه ابر برآمد و ایشان آواز دادند که یکی از اینها را اختیار کنید ایشان ابر سیاه ممطره

بسیار باران اختیار کردند آن ابر بایشان می آمد با حقاف رسید فلما رأوه پس آنهنگام که دیدند آنچه را که موعود شده بود یعنی عذاب

عارضاً ابری که عارض بود ظاهر شده در افق آسمان مستقبل اودیتهم که روی آورنده بود بوادیهای ایشان قالوا گفتند از روی استبشار

هذا عارض ممطرنا این ابریست باران دهنده ما بل هو بلکه آن ما استعجلتم به آنچه است که تعجیل میکردید

از وقوع عذاب و نزول عقاب ریح ... آن سکینه ... و در اوست که فیها عذاب الیم درو عذاب دردناک تدمّر هلاک

کند و ... آن ... کل شیء هر چیز را که هست از نفس و انعام و اموال شما بامر ربها بفرمان پروردگار

از عمرو بن میمون روایت که آن باد چمها و شتران ... ابرهای هوا میبرد ... و در روایت آمده که اول کسی که آن عذاب را

مشاهده کرد زنی بود ... آن باد ... گفت که ... و هود و مؤمنان ...

بر فرق آورد ... و آن باد ... که ذکر ... ایشان ... و ... الله ... حجرات ... ایشان

با مردان و زنان ایشان در صحرا ... میان آسمان و زمین ... کالنخل ... و در ... بسته

خانها ... و ... از جای برکند و هفت شب و هشت روز ... ایشان ... تمام ...

و هلاک گشته و ... از آن ریگها ... و ... آنکه و بعضی گفته اند آن باد ... از ریگ بر فرق آورد

... کوه و سنگ ... پاره پاره شدند فاصبحوا پس گشتند ... لا یُری دیده نمیشد ... الا مساکنهم

مگر مسکنهای ... هلاک گشته ... کذلک همچنین ... ایشان ... نجزی القوم ...

... المجرمین ... و از صد ... رسالت ... ایشان ...

... و ... الصفات ... فرمودی از آن ...

... ولقد مکناهم و ... فیما ان مکناکم ...

که بکنیم شما را آن در آن فیه و در آنجا از قوت و شوکت و کثرت اموال و تزاید احوال و طول اعمار و فرمان روائی وَجَعَلْنَا لَهُمْ و گردانیدیم از برای ایشان
سَمْعًا گوشها که بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا آن دریابند ایشان را بهمه وجوه پس اگر دند معطل آن زیرا که نه گوش استماع
داشتند و نه چشم آثار قدرت او را دیدند و نه بدل دلایل وحدت خدای تفکر کردند در کتب این بود که چون عذاب بر ایشان فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد
و باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی را
از عذاب خدا إِذْ كَانُوا زیرا که بودند که کتب تعلیه و عناد يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدا یرا که از جمله آن معجزات هود بود وَحَاقَ
بِهِمْ و فرود آمد بایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند از عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک کردیم اهل
مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما بود مِنَ الْقُرَىٰ از دیهها و شهرها چون حجر ثمود و سدوم که دیار لوط است و غیر آن وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و گردانیده بودیم
بتکرار که بوده‌ایم آیتهای خود را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا مگر بازگردند از کفر از کرده که بکبت اعراض نمودن از آن آیات متنبه نشدند
فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا یاری نکردند ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن مشرکان ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای
قُرْبَانًا تا بآن تقرب جویند آن آلِهَةً خدایان و معبودان خود دانسته بل گمان بود که شفاعت ایشان کنند ضَلُّوا گم شدند و غایب گشتند
عَنْهُمْ از نصرت ایشان وقت نزول عذاب یعنی با ایشان نرسیدند و تخفیف عذاب ایشان نکردند بلکه امید گشتند از ایشان و پشیمان ابدیه [illegible]
در اول نصرت ایشان منقطع گشت وَذَٰلِكَ و آن فرا گرفتن ایشان بتان را برای تقرب إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا و آنچه بودند
يَفْتَرُونَ بر می‌بافتند از نسبت حق سبحانه الوهیت و شفاعت بمخلوق عاجز [illegible] از زهری نقل کرده‌اند که چون ابو طالب بجوار رحمت ایزدی
رفت رسول صلی الله علیه و آله بار دیگر [illegible] از مکه روی بطائف نهاد تا از قبیله ثقیف طلب نصرت کند چون بطائف رسید بمجمع ایشان آمد و ایشان
سه برادر بودند عبد یالیل و مسعود و حبیب [illegible] پسران عمرو بودند پس نزد ایشان آمد و دعوی نبوت کرد و ایشانرا باسلام دعوت نمود و از ایشان
در باب نصرت طلبید ایشان منکر نبوت او شدند یکی گفت که جامه کعبه را دزدیده باشم اگر خدا ترا بخلق مبعوث ساخته باشد دیگری گفت آیا خدا
عاجز است که غیر ترا بخلق مبعوث نساخت و آن شخص دیگر گفت که بگذار اینکه بعد از این در مجلس هرگز با تو سخن نگویم رسول صلی الله علیه و آله و چون نقض
نمیکنید این حال را از قوم بپوشید [illegible] ایشان اجابت نکردند و زبان بطعن و استهزا گشودند و در پی آن کودکان [illegible] پس جهال
اطفال از پی آنحضرت افتادند و بانگ و فریاد میکردند و سنگ می‌زدند تا هر دو پای مبارک او را خون آلوده ساختند و آنحضرت خود را در پس دیوار باغی
در زیر درختی انداخت و در آنجا عتبه و شیبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند سفیهان چون ایشان را دیدند بازگشتند آنحضرت [illegible]
ایشان [illegible] رسول بود در حق [illegible] عاجز داشت و گفت ای خدا شکایت بتو میکنم از ضعف قوت خود و قلت حیله [illegible] پس ایشان را رحم
آمد [illegible] عنق انگور از آن باغ [illegible] طبقی انگور [illegible] غلام خود که عداس نام داشت و از اهل نینوی بود [illegible] آنحضرت [illegible] غلام آن
طبق را نزد رسول صلی الله علیه و آله نهاد رسول صلی الله علیه و آله گفت بسم الله [illegible] انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه را اهل این شهر نمیگویند
تو از کدام شهری گفت [illegible] تو از کجائی گفت [illegible] غلام گفت من نصرانی ام از اهل نینوی رسول گفت آن شهر از مرد صالح یونس بن متی
نام داشت غلام گفت تو یونس بن متی را چه میشناسی فرمود او برادر من بود [illegible] هم چنانکه من پیغمبرم [illegible] عداس [illegible]

و در روی رسول صلی الله علیه و آله کرده آثار صدق از سیمای مبارکش دریافت سجده شکر قیام نمود پس بخواست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد و او

و اهل بیت را بعد از حضرت رسالت مشاهده میکردند کی یا دیگری گفت کسی غلام ترا باطل و فاسد گردانید و حضرت [illegible] آمد و دید که غلام [illegible]

دانست که سجده کردی و پای محمد را بوسه دادی [illegible] این کار را البته نکردی گفت ای سید این [illegible] زیرا که مرا از چیزی خبر داد که جز پیغمبران

خبر ندهند پس ایشان خنده کردند و گفتند ای غلام دین خود را نگاه دار که او مردی فریبنده است پس رسول صلی الله علیه و آله از آنجا متوجه مکه شد چون بطن

نخله فرود آمد در میان شب به خواندن و تلاوت قرآن مشغول شد اتفاقا جمعی جنیان از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل که به یمن میرفتند

گذارشان به آنجا افتاد و چون استماع قرآن نمودند ترک کفر نمودند و بوی ایمان آوردند و متوجه قبایل خود شدند و ایشان را انذار کردند و بایمان

ترغیب نمودند چنانکه حق تعالی خبر داده از آن خبر میدهد که وَإِذْ و یاد کن ای محمد چون که صَرَفْنَا إِلَيْكَ بگردانیدیم بسوی تو و میل دادیم بسوی تو نَفَرًا

مِنَ الْجِنِّ گروهی را از جن و در بعضی تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان هفت نفر بودند [illegible] و [illegible] و [illegible] و زوبعه و ایمان

و [illegible] و زوبعه که پسر ابلیس است و در لباب گفته که هفتاد تن بودند از قبیله بنی [illegible] و اکثر آنند که کمتر از ده بودند زیرا که اطلاق نفر بر ما دون

عشرت است و روایت است که جن از صعود بر آسمان ممنوع شدند و به شهاب مرجوم گشتند گفتند البته در عالم قضیه ای حادث شده و جاسوسی بجهت تفحص

کسان به کسان از اشراف ایشان که زوبعه رئیس ایشان بود از نصیبین که بلد معروفست در اطراف عالم تجسس و تفحص این قضیه مشغول شدند

تا به تهامه رسیدند و در وادی نخله با رسول خدای ملاقات کردند و استماع قرآن نمودند و دانستند که سبب مانع صعود ایشان بر آسمان اینست و از بعضی

مفسرین مرویست که خدای تعالی رسول را امر کرد که انذار جنیان کند و قرآن بر ایشان خواند [illegible] حضرت با اصحاب

گفت که من مامور شده ام که قرآن امشب بر جنیان خوانم کیست که متابعت من اختیار کند و هیچکس [illegible] بتکرار فرمود عبدالله مسعود گفت که از آن بعد

از همه کس با من رفیق آنحضرت [illegible] هر دو رفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است رسول صلی الله علیه و آله خطی کرد و امر کرد که ازین خط

قدم بیرون منه تا من باز آیم پس رسول رفت و ایستاده افتتاح قرآن کرد من از جا دیدم که جمعی [illegible] بودند می پریدند و می نشستند و از دور سیاه

دیدم که آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند و کثرت این آواز و صدای عظیم ایشان آواز پیغمبر بگوش من نرسید و ترسی بسیار بر من غالب شد و اگر خوف

پیغمبر بود و بعد از تلاوت قرآن همه مانند پارهای ابر سیاه از هم متفرق شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من آمد و گفت چه [illegible] گفتم یا رسول الله

[illegible] از ترس [illegible] گفت ترسیدی و [illegible] گفتم اما چون دیدم [illegible] از جای خود [illegible] و از این خط

بیرون مینهادم فرمود اگر بیرون آمدی [illegible] خطر بودی [illegible] گفتم مردان سیاه رنگ که جامه های سفید پوشیده بودند و دامنهای ایشان در زمین کشیده

[illegible] هر جای نهاده و دامنهای ایشان فرو [illegible] فرمود ایشان جنیان اهل نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سوره که آنحضرت صلی الله علیه و آله

بر ایشان خوانده سوره [illegible] بود و پس فرمود که ایشان از من [illegible] خواستند ایشان را استخوان و سرگین چارپایان دادم گفتم یا رسول الله

مردم را [illegible] فرمود که من نهی کردم که ایشان [illegible] گفتم با استخوان و سرگین چه کنند فرمود چون ایشان استخوان بردارند

[illegible] آن گوشت [illegible] در آن باز [illegible] مگر آن دانها در وی مشاهده کنند القصه حق تعالی میفرماید که ایشان را متوجه گردانیدیم يَسْتَمِعُونَ

الْقُرْآنَ در حالتی که استماع میکردند قرآن را فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنگاه که حاضر شدند نزد آن قرآن [illegible] بموضعی که استماع قرآن میتوان کرد یا نزد رسول صلی الله علیه و آله

قالوا گفتند با یکدیگر أنصِتوا خاموش باشید و بشنوید این کلام را و مرویست که از غایت حرص بر استماع و آن بالای یکدیگر می افتادند فلمّا قُضِیَ پس چون گذارده شد و فارغ
شد از قراءت آن یا تمام رسید رسول صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و مسائل بسیار از آنحضرت پرسیدند و رسول آنها را بسوی جنیان که از قبایل ایشان بود باز گرد
فرمود بسوی ایشان وَلَّوا الی قومهم بازگشتند بسوی گروه خود مُنذِرین در حالتی که بیم کنندگان بودند و ترسانندۀ قوم خود از روی شفقت
و نصیحت قالوا گفتند با قوم خود بر سبیل نصیحت یا قومنا ای گروه ما اِنّا سمعنا کتابا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را که از نزد خدای اُنزل فرو فرستاده
مِن بعد موسی پس از کتاب موسی مصدِّقا تصدیق کننده است لِما بین یدیه مر آنچه را که پیش از وی بود از کتب انبیا موافق آنها در توحید و بعضی
آن جنیان یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا انکار می کردند چنانچه معتقد یهود است از این جهت گفتند که از پس کتاب موسی فرستاده شده یهدی
هدایت می نماید آن کتاب الی الحق بسوی حق و درستی از عقاید حقه و الی طریق مستقیم و براه راست که موصل مطلوب است یا قومنا
اَجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده خدای را یعنی محمد صلی الله علیه و آله که خلق را بطاعت هدایت دعوت می کند و آمنوا به و ایمان
آورید بوی و اخبار او را اذعان نمائید یغفر لکم تا بیامرزد خدای برای شما من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را که از مظالم نباشد چه مظالم [illegible]
مغفور نمی شود و یُجِرکم و برهاند شما را مِن عذاب الیم از عذاب دردناک که برای کفار مهیاست و من لا یُجب و هر که اجابت نکند داعی الله
خواننده خدا را که حضرت رسالت است و [illegible] آن عذاب [illegible] فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده خدا را از تعذیب او فی الارض در زمین
هر جا که بوده باشد و [illegible] از عذاب خدای [illegible] و لیس له و نیست مر او را من دونه اولیاء بجز از خدای حمایت کنندگان و مددکاران
که منع عذاب کنند از او اولئک آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالی که بر هر کس واضح باشد زیرا که
اعراض نمودند از اجابت آنکسی که داعی خداست از علی بن ابراهیم مرویست که جنیان بعد از استماع دعوت داعیان نزد پیغمبر آمدند و بشرف
ایمان مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایمان را تعلیم ایشان داد و جمعی در شان این [illegible] وحی نازل گردانید و در جمیع اوقات نزد پیغمبر می آمدند
و احکام شریعت را از او اخذ می نمودند و آیت دلالت صریح دارد بر آنکه آنحضرت همچنانکه بر انس مبعوث بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبر را بر جن
و انس مبعوث نساخته مگر خاتم الانبیا را پس جن و انس در صفت تکلیف مشترک اند و حکم ایشان چون حکم ماست در ثواب و عقاب چه تکلیف
بر هر دو یکسان است و بعد از بیان تکلیف جنیان و ذکر اطاعت ایشان تنبیه می فرماید بر قدرت خود بر بعث بقوله اَوَلم یروا آیا نمی بینند
و نمی دانستند منکران حشر و نشر اَنّ الله الذی آنکه خدای که بقدرت کامله خلق السموات و الارض آفرید آسمانها و زمینها را و لم یَعیَ
و مانده نشد و در رنج و تعب نیفتاد بخلقهن از آفریدن آنها بقادر توانا است علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده گرداند مردگان را [illegible]
قدرت کامله او [illegible] حاصل معنی آنست که آیا خدای که قدرت او بغایتی باشد که جمیع سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر نباشد بر احیای موتی
بلی آری قادر خواهد بود بر آن چه آن نسبت با کل مخلوقات و سفلیات اهون و اسهل است پس چگونه بر آن قدرت نداشته باشد اِنّه علی کل
شیء بدرستی که او سبحانه بر همه چیزها که خواهد قادر و توانا است پس در وعید منکران حشر میفرماید که و یوم یُعرض و آن روز که عرض کرده شوند الذین
کفروا آنانکه کافر شدند [illegible] علی النار بر آتش [illegible] عذاب [illegible] الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق درست
[illegible] قالوا بلی گویند آری [illegible] و ربنا [illegible]

قال گوید خدای یا ملک جواب ایشان که فذوقوا العذاب پس بچشید آن عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که منکر بودید آن را ...

همه انبیا ما بمدینه نیستند در باب وحشر کفار کیفیت عناد و اصرار آنکه پیغمبر سکت از باب معاد و غیر آن انکار میکردند و کذب این عبارت بر خاطر

عاطر سید مختار می نشست و لیت ابتدا و آزار ایشان مضطرب میگشت از آن جهت خدای آفریدگار او را بثبات قدم و اصطبار امر و فرمود که

فاصبر پس صبر کن ای محمد صلی الله علیه وآله بر جفای کفار کما صبر همچنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان جد و ثبات و صبر من الرسل

از پیغمبران که جمیع پیغمبران عازم بوده برادای رسالت و تحمل اعبای ابلاغ و دعوت و بعضی اکثر مفسران من تبعیض است نه بیان و مراد آنها

شرایع مستانفه اند که در باب تقریر احکام شریعت اجتهاد تمام نمودند و در معادات اهل عناد و ایذا و آزار طاغیان مشرکان معاد

شکیبائی تقدیم میرسانیدند و لهذا امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام منقولست که اولوا العزم پنج اند که صاحب شریعت خود بودند نوح و ابراهیم

و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم که ایشان رئیس النبیین بودند و ابن عباس و قتاده نیز قائل این قولند و بعضی مقاتل شش اند که در بلا

صابر بودند اول نوح که بر اذیت قوم سرصبر در کشیده و بر جفای ایشان خود را صابر ساخت دوم ابراهیم که بر آتش نمرودی صبر نمود

و در توبه امتحان که اخته شده تمام صابر بود سیوم اسمعیل که بر ذبح شکیبائی ورزید و از آن مضطرب نشد چهارم یعقوب که بر فقد ولد و ذهاب

بصر صبر نمود و ثبات قدم ورزید پنجم یوسف که در بلای چاه و زندان و تعدی برادران در طریق شکیبائی سلوک نمود و کتب اکثر ایشان علیه

او چاه غربت رسیده ششم ایوب که بر ضرر بیماری شکیبائی ورزید و سدی گفته که اولوا العزم جماعتی بودند که بجهاد مامور شدند و اقوال دیگر در باب

حدالیقین القاضی نیست و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقولست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و حاصل که همه ایشان بجزع خود را ابتلا نمودند

جدا و از اولیت خبر نوح باشند و در صدق بر ابراهیم و در و ثوق چون موسی و در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی و لا تستعجل و طلب

شتاب زدگی مکن لهم برای کفار در نزول عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد نازل خواهد گشت کأنهم

یوم یرون گویا ایشان روزی که ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده میشوند ایشان را از هول و وقوع قیامت و عذاب عقوبت خدای

میدانند که ایشان لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر یک ساعت از روز از کثرت شمردن روزها که دانند که آن بسبب طول

و مدت عقوبت و هول عذاب ایشان کوتاه است بلاغ آنچه گوشزد شده است این سوره از مواعظ و نصایح یا این قرآن و آنچه در دست مصطفی است از حدیث

صلی الله علیه وآله کفایت است یا کافی است فهل یهلک پس هلاک کرده نخواهد شد و عذاب در وقت نزول آن الا القوم الفاسقون

مگر گروه بیرون روندگان از اتباع طاعت سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس نقل کرده که اگر وضع حمل بر زنی دشوار باشد این کلمات را بر کاغذی نوشته

که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان رب السموات السبع و رب العرش العظیم کأنهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها کأنهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة

سورة محمد صلی الله علیه وآله

من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و بر او بندند بکودک او زود وضع حمل او آسان شود امین

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هر که سوره محمد صلی الله علیه وآله تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که از انهار جنت او را آب دهد

ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر مومنی که این سوره را بخواند هرگز در دین خود شک نکند و ایمن از شرک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد

و بعد از مرگ خدای تعالی هزار فرشته بر او گمارد تا در قبرش نماز گذارند و ثواب آن نماز بوی میدهند و در حین حشر نیز با او باشند تا او را در زمره ایمن دارند

خاص سازند پس او و ایمان الامه در آن خدا و سینه ایشان باشد و نیز از آن حضرت روایت که هر که میخواهد که حال او و حال اعدای او را بداند باید که سوره محمد را صلی الله علیه و آله

تلاوت کند زیرا که در وی آیتی در شان او و آیتی درباره اعدای اوست و جای دیگر فرموده که چون ختم سوره احقاف بوعید کفار بود افتتاح این سوره نیز

بهمین معنی کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنان که کافر شدند بوحدانیت خدا و نبوت رسول او صلی الله علیه و آله و صدوا

و باز ایستادند و بازداشتند عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است اضل اعمالهم ضایع ساخت ایشان را که رغبت کنند مراد اسباطین قریش اند

ابوجهل و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند و غاوی و مغوی و بر دست ... تعالی الیه در حق آنها مرده بودند که مردمان را منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق

پیغمبر نمودن و از ابن عباس مرویست که مراد ده تن اند از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت برای قرابت صله رحم و فک اسیر و حفظ همسایگان

و ضیافت لشکریان مرعی میداشتند و ایشان از صنادید قریش بودند و یا مراد اهل کتاب اند که بر دین خود مصر بودند و یا مطلق کفار و بر هر تقدیر اضل

اعمالهم باطل و نابود کرد خدای کردارهای ایشان را که از مکارم میشمردند و مستحسن می دانستند یعنی اعمال ایشان را قبول ننمود و بر آن ثوابی عطا نفرمود

زیرا که بر وفق خلوص و قربت نبوده و میتواند بود که مراد از اعمال حیله و مکری باشد که قصد آن داشتند که نسبت بپیغمبر بظهور رسانند یعنی خدای حیلهای کفار را باطل و نابود

ساخت و مکر ایشان را بر ایشان آن اید آوار ... در حق پیغمبر و اهل ایمان بکار آرند بلکه آنحضرت و اتباع او را بر ایشان نصرت داده و دین او را بر سایر ادیان

غالب گردانید و الذین آمنوا و آنان که گرویدند بخدا و رسول از گروه قریش یا انصار یا مومنان اهل کتاب و غیر ایشان و عملوا الصالحات و کردند کارهای

شایسته از اطعام و صله ارحام و غیر آن بخلوص نیت و مخلصانه و آمنوا بما نزل علی محمد و گرویدند بآنچه فرود فرستاده شده بر محمد که پیغمبر جمیله عالم

و تشویه خطاب اینکه آن قرآن منزل بر ... کماست و هو الحق و قرآن راست و درست است من ربهم از نزد پروردگار ایشان و کارش این دکه کلام حقیقت

آنست که هر قلم نسخ بر آن کشیده کفر عنهم از ایشان دور کرد که مستوجب ... سیئاتهم کردارهای بد ایشان را یعنی از سر گناهان در گذرد که بسبب

ایمان و عمل وسیله توبه دارد بات که غفرت سیئات و اصلح بالهم و بصلاح آورد حال ایشان را در دین و دنیا بر نکت ضلال از دل مخبل ایشان بر داشت

تا در راه او عصیان ننمودند ذلک آن اضلال و اصلاح بان الذین کفروا بسبب آنست که آنان که کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی کردند بیهوده کارا

کرسیان ... است و ان الذین آمنوا و آنکه ایمان آوردند اتبعوا الحق پیروی کردند سخن حق را ... من ربهم

از نزد پروردگار ایشان کذلک همچنین برهمین طریق یضرب الله بیان میکند و روشن میسازد خدای للناس برای مردمان امثالهم

احوال ایشان را ... که ضمیر راجع ... بیان ... مردمان ... انذار انفوذ کننده بیان

هر گروه عبرت گیرند و تابع هدی شوند و از هوای محترز شوند و ایمان بسکینه ... تا اتباع باطل ... عمل کفار گردانیده

و اضلال ... و اتباع حق ... اهل ایمان و تکفیر سیئات ... و ... ایشان ... مومنان ... اقبال ... و میکوید چون

کفار ... السنه ... امر ایشان ... فاذا لقیتم الذین کفروا پس هر گاه ... اهل ایمان در وقت محاربه

آنها ... فضرب الرقاب پس ... عراق ... ... تخصیص ... عنق

حتی اذا اثخنتموهم تا چون ... ایشان ... بسیار ... ایشان ... بر ...

بنیان حرب ... فشدوا الوثاق پس محکم ... اسیران ... فاما منا پس ... منت

برای این منت و بعد لیس ... و باقی ... بواز بحال ایشان آزاد کنید بدون عوض وَ اِمّا فِداءً یا بعد اگر به ازای ایشان فدا از کفار بگیرید

مخیرید میان من و فدا حَتّى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها تا بنهند اهل حرب اوزار ها السلاح جنگ را که بغیر آن بحرب قیام نمودن نتوان این حکم شما

باقیست تا حتی که منقضی شود حرب و باقی نماند کفر مسلمی ... گویند مراد آنست که تا بنهند اهل حرب و شرک معاصی خود را که و زر و بال

ایشان است و بعضی اسلام در آیند غرضکه این احکام و شرائط جاری است تا زمانیکه باقی نماند حرب با هیچ مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان

تا زمان نزول عیسی از آسمان چه در آن زمان حکم قتال و حرب جاری نمانده بجهت آنکه حکم اسلام بهمه اکناف و اطراف عالم و شمول تعالی کفر

در میان بنی آدم و در حدیث آمده که جهاد باقیست از زمان بعثت تا آنکه مقاتله کنند اخرامت من با دجال ذٰلِكَ این کار حرب کردن و کشتن

و از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که هر اسیر را که بگیرند پیش از انقضای حرب امام مخیر است میان آنکه بکشد یا دست و پای قطع کند

بخلاف هم و بگذارد تا هلاک شود و در صورت اول امن و فدا جایز نیست و اگر بعد از انقضای حرب باشد امام مخیر است میان من و فدا

یا بقتل ... و در قتل اختیار ندارد ... الحدبر ... و عدم ذکر قتل ... آن ... مطهر ... اقسام

موضع از قرآن ذکر آن نشده و اگر کافر اسلام آورد در هر حال جمیع احکام مذکوره از وی ساقط است و حکم اهل اسلام بر وی جاری

بدین از آن عذاب استیصال ... آن میکند وَ لَوْ يَشاءُ اللّٰهُ و اگر خواهد خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد و لٰكِنْ و لیکن امر کرد بجهاد و عدم

استیصال از اهل ... لِيَبْلُوَا بجهت آنکه بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ برخی از شما را بر برخی ... زمانه کار کنند با موجه که مومنان با کفار قتال کرده

تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافران با مومنان ... بالبته عقوبت ... از کفر وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند و حفص قاتلوا خوانده

یعنی جهاد کشته شدند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای فَلَنْ يُضِلَّ پس هرگز ضایع و باطل نگرداند خدای اَعْمالَهُمْ کردارهای ایشان را بلکه جزای جهاد مومنان

اتم و اکمل ... باتوجه که سَيَهْدِيهِمْ زود باشد ... راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای خیر و صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب

وَيُصْلِحُ بالَهُمْ و اصلاح آورد از برای ایشان بالهم حال ایشان را در هر دو جهان وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آورد ایشان را به بهشت عَرَّفَها لَهُمْ

در حالتی که تعریف کرده است آنرا برای ایشان در دنیا ... آن ... مرتکب ... بسبب دخول ایشان به منازل

در بهشت ... قبل از دخول ایشان ... بمنازل خود ... آن ... که ... آن

... و حفظ کرده ... و در آخرت ... و منازل علیای که نام ... این تعریف کنند ...

... يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید اِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ اگر یاری کنید خدای را بیاری دین و پیغمبر او ... يَنْصُرْكُمْ

یاری دهد خدای شما را بر دشمنان ... ظفر ... و منصور و مظفر گرداند وَيُثَبِّتْ اَقْدامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را ...

و قوت دهد ... آن قدمهای شما ثابت شود در ... را ... تا در قیام نمودن بحقوق اسلام و در مرور بر صراط در روز قیامت

... از ... کسی ... خدا ... کرامت ... دین او ... و ... منهم ... و دیگر ...

... وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند ... فَتَعْسًا لَهُمْ ... رعب و خوف ...

[illegible]

فتعسا لهم پس نگونسار شده و بسر در آمده و در سوی هلاک افتاده و بسر در آمده که مر ایشانرا بود هلاکی و خسارت دولت اقدام بر جادهٔ کج و ... این را
ابن عباس و مجاهد مراد بتعس ... در دنیا و ... در آتش دوزخ در عقبی و اضل اعمالهم و گم و نابود ساخت عملهای ایشانرا بنا بر ... الصلاة
و ایجوی ... نکردانید ... اکثر بروجه خلوص و محض قربت بوده بر سبیل امور ... ذلک بانهم کرهوا
ایشان کرهوا ما انزل الله آنچه ... فرو فرستاده خدای بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و از قرآن امر بتوحید و اقدام باحکام
شرع فاحبط اعمالهم پس باطل و ضایع گردانید خدا اعمالهم کردارهای ایشانرا که باحرامیه ... بوده از عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و ضیافت حاج
و اعانت مسلمانان و اکرام یتیمان و غیر آن زیرا که ... ثواب ... بر فرع ایمانست و ایشان ... از امام محمد باقر علیه السلام مروی است
که مراد ازین آیت که ... و احباط اعمال کفار سبب آنست که کاره ... آنچه خدای انزال فرموده در علی بن ابی طالب علیه السلم
... و توحید و اخلاص ... آنجه ... اخبار متواتره ... موافق ... آنکه ... تا ... توحید
توحید و اخلاص بقوله افلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران ... فی الارض در زمین ...
... فینظروا پس نظر کنند که کیف کان چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم فرجام کار ... از اهل
تکذیب ... دمر الله مستاصل ساخت خدا ... علیهم ... از ... اموال و اولاد ... از ...
وللکافرین امثالها ... ذلک آنچه گذشته ... عقوبت کافران ... بان الله
سبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا ... ایمان آوردند ... و ان الکافرین و سبب آنست که کافران
لا مولی لهم ... مرایشانرا ... کند ... از ایشان ... از قتاده منقولست که این آیه در روز احد نازل شد
در وقتی که رسول صلی الله علیه و آله در شعب جبل بود و ... مقتول بودند ... مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمانان میگفتند که الله اعلی
و اجل و کافران ... سرور با مومنان میگفتند که ان لنا عزی ولا عزی لکم و رسول صلی الله علیه و آله ... الله مولانا ولا مولی لکم ...
... کشتگان ... ازمان ... در ... انواع نعمت و اصناف ... رحمت ...
... و ... عقوبت ... ان الله بدرستی که خدای یدخل الجنة الذین
آمنوا ... و عملوا الصالحات ... جنات ...
تجری من تحتها الانهار ... والذین کفروا ... یتمتعون ...
و یاکلون ... کما تاکل الانعام ...
کار خود ...
... و النار مثوی لهم ...
...
...

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسیار از اهل دیه‌ها هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً که آن دیه‌ها بیشتر بودند از روی توانایی و سطوت و بسطت مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي

از دیه تو یعنی از اهل مکه که آن أَخْرَجَتْكَ اخراج کردند ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهل آن دیه‌ها

بانواع عذاب فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس نیست یاری دهنده بود تا عذاب را از ایشان دفع کند و در وقت هلاک ایشان آمده که از ابن عباس مرویست

که رسول صلی الله علیه و آله وقتی که از مکه بیرون آمد و بغار رفت بقصد توجه بمدینه نظر بمکه کرد و گفت تو محبوب‌ترین شهرهای نزد منی اگر نه آن بودی که

مشرکان تو مرا بیرون کردندی هرگز از تو بیرون نرفتمی از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون نهادی و مفارقت او را اختیار نکردمی پس حق تعالی

بجهت تسلیه رسول و توبیخ کفار میفرماید که أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار خود که قرآن و سایر

حجج عقلیه که منبع توحید است گُمَنْ زُيِّنَ همچو کسیست که آراسته شد لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ مر او را بدی کردار او از شرک و معاصی

وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کردند آرزوهای خود را این آیه بمعنی مؤمنان که در توحید و احکام شرایع بر حد یقین اند نامند و جمعی دیگر که

هستند که در وادی شرک و ضلالت سرگردانند و حیران و بیهوا خود در اموال کسانی کنند یعنی این هر دو طایفه مثل هم نیستند از ائمه محمد باقر و علی بن الحسین علیهم السلام

مرویست که آیت من زین له سوء عمله و اتبعوا اهواءهم در شأن منافقان و مشرکان و ابوبکر و حاتم نازل شده من الولید کذب ب ... اهل

ایمان بر طاعت مثوبات سکینه که مَثَلُ الْجَنَّةِ صفت بهشت و قصه عجیبه او الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ که وعده داده شده پرهیزگاران با آن

از آنچه که در تو میخوانیم این است که فِيهَا أَنْهَارٌ در آن بهشت جویهاست مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ از آبی که متغیر نشده یعنی رنگ و بوی

و طعم آن از حالت اصلی و طبیعی خود تغییر نیافته بر خلاف آبهای دنیا که تغییر پذیر شود وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویها از شیر لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ متغیر نگردیده طعم

آن یعنی بسبب طول زمان عفونت و یا حموضت مبدل نگردد بر خلاف شیرها وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ و جویها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ

که لذت دهنده و خوشگوار است مر آشامندگان را و از کراهت و رنج و سکر و خمار و صداع مبرا وَأَنْهَارٌ و بلکه در بهشت است جویها مِنْ عَسَلٍ

مُصَفًّى از شهد صاف که شده از موم و دیگر فضلات بعمل نیامده و در اصل خلقت از جمیع فضلات عاری است نه آنکه او را آتش صاف کرده باشند همچنانکه

عسل‌ها و لهم فیها و مر ایشان را در آن بهشت است وجود و این اشربه لذیذه طیبه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوه‌ها که اوصاف آن روی

آن که بلون صاف و طعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مراد بر آمرزش از ایشان هم آمرزیده و اطعمه لذیذه و پوشش که از مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار

السان یعنی حیز حقیق جمیع نواب از نو پوشیده و بی آمیختگی تر و کوید حق جمیع آنام و خطایای اهل ایمان را از بیان مرد

نامه که آن عتاب ایشان منفعل نشود و لیس آیا این متنعم بانواع نعم جنان كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی است که او جاوید باشد فِي النَّارِ در آتش دوزخ

وَسُقُوا و چه نوشانیده شود بمال اسرار ایشان مَاءً حَمِيمًا آبی گرم فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ پس پاره پاره کند آب گرم از فرط حرارت

روده‌های ایشان را و آورده اند که حضرت صلی الله علیه و آله هر گاه خطبه خواندی و منافقان را از غیب کردی بعضی از ایشان از مسجد بیرون آمده بطریق استهزاء از علمای

صحابه پرسیدند که این مرد در این ساعت چه سخن گفت حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی اهل نفاق مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ

کسی است که بشنود گفتار ترا در وقتی که خطبه میخوانی در جمعه و غیر آن حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو قَالُوا گویند

لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنان را که داده شده اند علم و بصیرت و فهم مر کسانی که بتوفیق ربانی و لطف یزدانی بتوحید و نبوت اذعان کرده اند و باحکام شرع

و از سیده از صحابه اخیار چون عبد الله مسعود و ابو درداء و امثال ایشان و ابن عباس نقل کرده که مرا هم از آنهام که منافقان از این پیغمبر بر سبیل استهزا گفتند

ماذا قال آنفا چه گفت پیغمبر آنفا در اول این وقت که فرمود یعنی ما فهم نکردیم که او در موقف چه گفت و فایده آنچه [illegible] الاصبغ بن نباته از امیر المؤمنین

علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما همیشه نزد رسول صلی الله علیه و آله میبودیم و از وحی با اخبار میشنودیم و آنها را [illegible] در گوش خود میداشتیم

و چون از نزد آنحضرت بیرون میآمدیم منافقان گفتند چه گفت الحال پیغمبر در باره ایشان چیزی نازل شده یا [illegible] یا ماذا قال آنفا اولئک الذین

آن گروه آنانند که بسبب فرط [illegible] و عناد و اصرار و انکار طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان [illegible] علامات نفاق [illegible]

در قلوب ایشان یا آن علامت که علم نفاق ایشان پیدا کرده برای ایشان [illegible] و اتبعوا و پیروی کردند اهواءهم هواها و آرزوهای نفس

را [illegible] اتباع اهوا [illegible] بکلام انبیا و الذین اهتدوا و آنانکه راه یافتند از اهل ایمان زادهم زیاده میکرد ایشان را خدای یا قول پیغمبر

یا قرآن هدی بصیرت و یقین [illegible] مستلزم هدایت است و آتاهم تقویهم و میدهد ایشان را پرهیزکاری [illegible] توفیق میدهد ایشان را در تقوی

فهل ینظرون پس انتظار میکشند منافقان الا الساعة مگر قیامت ان تأتیهم بغتة که بیاید به ایشان ناگهان فقد جاء پس بتحقیق که آمد

[illegible] ظاهر و نمایان شده اشراطها علامات آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و [illegible] از [illegible] دخان و نزول کتاب آخرین [illegible]

آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشارت به انگشت مبارک خود کرده و [illegible] و از کلبی نقل است که علامات قیامت

کثرت مال و تجارت و شهادت زور و قطع ارحام و کثرت لئام [illegible] ایمان آوردن و طاعت کردن فایده [illegible] فانی لهم

پس از کجا باشد مر ایشان را اذا جاءتهم چون بیاید ایشان را [illegible] ذکریهم پند گرفتن ایشان و توبه و انابت نمودن یعنی در وقت وقوع قیامت [illegible]

ایشان را فایده [illegible] بجهت انقطاع تکلیف در آن زمان پس [illegible] سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان معلوم

فاعلم پس بدان [illegible] بر علم خود انه لا اله الا الله که نیست خدای که مستحق پرستش باشد مگر خدای یکی و معبود مطلق و در بعضی تفاسیر آورده

که چون [illegible] العلم [illegible] خواهد بود [illegible] مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده هر که بمیرد و دانا

عالم باشد بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله در بهشت داخل شود و استغفر و طلب آمرزش کن لذنبک ای گناه خود را و [illegible] کمال عصمت [illegible]

هضم نفس [illegible] اقتدای امت تو و در تبیان آورده که استغفر در مقام معنی استعصم است یعنی [illegible] طلب عصمت کن [illegible] گناه

نگاه دارد و یا مراد انقطاع آنحضرت است [illegible] و ذنب [illegible] ترک اولی [illegible] درگاه [illegible] انقطاع [illegible]

الکتاب یا جهت [illegible] و للمؤمنین و المؤمنات و استغفار نمای برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه تا حق تعالی از خطاهای ایشان درگذرد

و آب مغفرت [illegible] اکرام است [illegible] حضرت [illegible] استغفار [illegible] تمام

[illegible] و از بعضی علما [illegible] امر استغفار [illegible] امر آمرزش [illegible]

و از آن [illegible] طلب [illegible] پس معلوم شد [illegible] آمرزش [illegible]

آنحضرت [illegible] انه استغفر فی الیوم مائة مرة [illegible] استغفار [illegible]

علیه و آله و سلم [illegible] استغفار کردن [illegible] لا اله الا الله [illegible]

میکویند از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده خیر الدعاء الاستغفار و فرموده که دلها زنگ میگیرد مانند زنگ مس
پس آنرا جلا دهید باستغفار و نیز فرموده هر که بسیار استغفار کند حقتعالی او را از هر غمی و همی فرج دهد و تنگیها او را [illegible] و خوشحال
کند و روزی او برساند از جایی که اصلا گمان نداشته باشد و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که هرگاه بنده مؤمن استغفار بسیار کند
نوشتهای اعمال وی را [illegible] بنده در حالتی که نور دهنده و درخشنده باشد و از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقولست که استغفار
مانند برگ درختی است که متحرک شود و برگ از آن بریزد کفعمی گفته هرگاه بنده مؤمن باستغفار مشغول شود گناهان او از وی بریزد مانند برگ درخت
که در فصل خزان [illegible] آن ریخته شود و مراد باستغفاری که مشتمل است بر جمیع مغفرت [illegible] از خطیات [illegible] و عزم و عدم عود
بآن در ازمنه مستقبله و از نهایت که از امام علی الرضا علیه السلام روایت که کسی که استغفار کننده باشد با وجود اشتغال او بگناه همچو کسی است
که او بکار خود استهزا کننده باشد و بعد از آن امر باستغفار ترغیب [illegible] میکند طاعت و ترک معصیت بقوله وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مُتَقَلَّبَکُمْ و خدا میداند
جای گردیدن شما را در دنیا بسبب معاش [illegible] وَ مَثْوٰیکُمْ و آرامگاه شما را در عقبا از بهشت و دوزخ پس از خدای که عالمست باحوال دنیوی
و مرجع اخروی شما بترسید و از گناهان که [illegible] استغفار نمایید ازبرای [illegible] خود [illegible] با خدای عالمست بمنقلب شما در روز و مضجع شما در شب [illegible] خدای
بر همه احوال شما عالمست و هیچ چیز از آن بر وی پوشیده نیست پس از وی بترسید و استغفار نمایید انکه در اظهار شوق مؤمنان بر جهاد میفرماید که
وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا و میگویند آنها که ایمان آورده‌اند از روی حرص بر جهاد که لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب
قتال و جهاد با کفار و اهل عناد فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْکَمَةٌ پس چون فرستاده شود سوره از قرآن که محکم و مبین باشد و [illegible]
[illegible] دلالت کند بر جهاد و اصلا محتمل غیر آن نباشد و بعضی گویند محکمت آن باعتبار عدم نسخ آن است تا روز قیامت [illegible] سوره [illegible]
دیگر هرگز قلم نسخ بر مضمون آن کشیده نشود وَ ذُکِرَ فِیهَا الْقِتَالُ و یاد کرده شود در آن امر بمقاتله و مجاهده رَأَیْتَ الَّذِینَ ببینی تو آنانرا که
فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان مرض [illegible] شک و نفاق و سستی در کار دین یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ می‌نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِیِّ عَلَیْهِ
مانند نگریستن کسی که [illegible] بر وی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ [illegible] جبانت و مخافت بر ایشان غلبه شود و متحیر گردند همچو
نظر کردن کسی که در سکرات موت و غرقاب فوت گرفتار باشد قتاده گفته که هیچ چیز بر منافقان سخت‌تر از [illegible] نبود [illegible] فَأَوْلٰی لَهُمْ
پس سزاوار ایشانست عذاب و عقاب [illegible] و عقوبات اولی است [illegible] ایشان [illegible]
طَاعَةٌ فرمان برداری در امر جهاد وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخن نیکو [illegible] و [illegible] از اظهار کراهت [illegible] فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ
پس چون [illegible] لازم گشت حکم جهاد [illegible] فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] در باب جهاد و اظهار شوق [illegible] لَکَانَ هر آینه بودی خَیْرًا لَهُمْ [illegible]
[illegible] فَهَلْ عَسَیْتُمْ [illegible] اِنْ تَوَلَّیْتُمْ
[illegible] أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ [illegible]
وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ [illegible]

و کثرت جاه در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید چنانکه در زمان جاهلیت میکردند و بیان آنکه اگر از دین اسلام برگردید ظاهر آن بود که جاهلیت را که پیش
که آن فساد است در زمین کشتن و جنگ با خویشان و قطع رحم و غارت اهل اسلام أولئك آن گروه مفسد الذين لعنهم الله کسانی اند که رانده است و دور کرده است خدای ایشان را
از رحمت خود فأصمهم پس کر گردانیده است ایشان را و أعمى أبصارهم و کور ساخت دیده های ایشان را از رؤیت تحقیق و ضلالت نمود ایشان را تا حکم قطعا نکار کامل
و اکمل شنیدن لطف از ایشان باز گرفت و بیان سبب آنکه ایشان از استماع کلام حق اعراض می نمودند و دیدن طریق هدی را از نظر اعتبار و از جهت این سخن و مواعظ
نمی شنوند و راه حق را مشاهده نمی نمایند أفلا يتدبرون القرآن آیا پس تأمل نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا ایشان را قبول اصغا کنند و دیده اعتبار
نمیکشایند تا طریق هدی معرفت پیدا کرده از بادیه ضلالت برهند أم على قلوب بلکه بر دلهای ایشان احکام قرآن نمی رسد بلکه بر دلهای ایشان است
أقفالها قفلهای که ختم و طبع است و بسبب آن ذکر و موعظه بآنها نمیرسند تا منتبه گردند و در حقیقت این قفلها حاصل شده از اوزار خود و گناه که بر آن کسب کرده
گرد و بحث طبع و ختم مکرر در آیات مذکور شده در بعضی تفاسیر آورده اند که یهود نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تورات خوانده بودند و صحیح نبوت
آنحضرت دانسته و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون آنحضرت مبعوث شد و بمدینه تشریف آورد ایشان از وی
برگشتند و منکر صفات او شدند حق تعالی آیه فرستاد که إن الذين ارتدوا بدرستی که آنانکه برگشتند على أدبارهم بر پشتهای خود یعنی کافر
شدند و از صفات معجز محمد صلی الله علیه و آله که مردمان را خبر میدادند من بعد ما تبين از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدى مر ایشان را
هدایتی از نبوت آنحضرت که آن صفات اوست و دلایل و شواهد و معجزات ظاهر او که دلالت صریح دارند بر نبوت او الشيطان سول
لهم دیو سرکش آراسته است برای ایشان و در نظر ایشان نیکو و آسان گردانیده طریق انکار و عناد و خطایا را و أملى لهم و دراز گردانیده ایشان را امید و
طول عمر با امنیت و آرزوی باطل از انواع مکاره از ابن عباس منقولست که این در شأن منافقانست که در اول اظهار اسلام کردند و آخر اظهار کفر نموده طریق ارتداد
اختیار کردند چون عبدالله بن ابی سلول و اصحاب او ذلك بأنهم این ارتداد بسبب آنست که یهود یا منافقان قالوا للذين كرهوا گفتند مر آنانرا که کراهت داشتند ما نزل الله
از آنچه فرو فرستاده است خدای از قرآن و احکام اسلام یعنی یهود با اهل کفر گفتند یا مشرکان مکه یعنی منافقان اهل شرک گفتند و از الزام محمد و علیه السلام منزلت
ایشان نیز آیه بود که آنکه در وقت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و در خفیه میگفتند سنطيعكم زود باشد
که فرمان بریم شما را في بعض الأمر در برخی از کارها که آن همکاری است با معصیت و در اظهار عداوت او در معاونت بر محاربه و عداوت
اهل البیت والله يعلم و خدای میداند إسرارهم پنهانیهای ایشان را و اظهار میکند و مخذول و منکوب میسازد فكيف پس چگونه باشد
حال ایشان در حالتی که إذا توفتهم الملائكة چون قبض ارواح ایشان کنند يضربون وجوههم در حالتی که میزنند روی ایشان را
بگرزهای آتشین که انکار حق کرده باشند وأدبارهم و پشتهای ایشان را زیرا که پشت بر اهل حق کرده باشند از ابن عباس منقولست که
هیچکس بر معصیتی نمیرد مگر که ملائکه با گرزهای آتشین بر روی و پشتهای ایشان زنند ذلك این قبض ارواح ایشان بدین صفت بأنهم بسبب آنست که
ایشان اتبعوا متابعت کردند ما أسخط الله آنچه را که بخشم آورد خدای را از موجب عقوبت و عذاب مانند کتمان نبوت محمد صلی الله علیه و آله
و معاونت منافقان و مشرکان وكرهوا رضوانه و کراهت داشتند آنچه موجب خشنودی خدای است از عمل که سبب رضای وی باشد مانند اظهار صفات
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اقرار کردن بدو و فرمان برداری او و محبت اهل البیت فأحبط أعمالهم پس باطل کرد خدای عملهای ایشان را از صلوات و صدقه

و میزان زیرا که قبول اعمال و ترتب ثواب بر آن فرع ایمان است و آن از ایشان مسلوب است أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ یا گمان کردند آنان که خدای کاشف اسرار منافقان نباشد

بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ آنکه هرگز بیرون نیارد و ظاهر نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ

کینههای ایشان را که نسبت بمؤمنان و اهل ایمان دارند و آشکار ایشان نکرداند وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ و اگر خواهیم هرآینه بنمائیم تو را ایشان را بامایم تو ایشان را بی

علامات و نشانها بدیدار کنیم ایشان را فَلَعَرَفْتَهُم پس هرآینه بشناسی ایشان را بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که در ایشان پدید شود وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و البته بشناسی ایشان را

فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صواب که آن تعریض است و تحریف توریه ابو سعید خدری روایت کرده که لحن قول که مظهر نفاق منافقان اظهار

عداوت و بغض ایشان است نسبت با امیرالمؤمنین علیه السلام و بیزار و متنفر است که منافقان را می‌شناختیم به سبب بغض کردن ایشان علی بن ابی طالب را و جابر بن

عبدالله انصاری و عباده بن صامت رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که ما گروه انصار می‌آزمودیم فرزندان خود را به دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام چون می‌دیدیم که یکی از ایشان دوستی او میکند

میدانستیم که او حلال زاده است و مصدق این است روایتی که نبوی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی ای علی

دوست ندارد ترا مگر مؤمن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق بدبخت بدکردار و از انس روایت است که در بعضی غزوات نه کس از منافقان بودند ... در جواب ...

با مرام بر حق شنیده ... هر یک نوشته بود که هذا منافق ... سیما و علامت ایشان شناخته ... و از انس روایت است که پس از نزول

این آیه هیچ منافقی نبود مگر که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بسیما می‌شناخت وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای می‌داند أَعْمَالَكُمْ کردارهای ظاهر و باطن شما را و بمقدار آن

جزای کردار خواهد داد وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هرآینه می‌آزمائیم شما را بامتحان تا معلوم گردد آنچه کائن شدنی است در امر جهاد و سایر تکالیف حَتَّىٰ نَعْلَمَ

الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ تا بدانیم جهاد کنندگان را از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندگان را بر مشقت جهاد یعنی تا متمیز سازیم مجاهدان و صابران را از غیر ایشان و ما

عالم ایم قبل از جهاد و صبر شما که از جهت تعلق ... زیرا که غرض تعلق علم ... جهاد و صبر کردن بر آن تا بر وفق آن ثواب دهیم تا ما ظاهر سازیم ... منافقان

که مجاهدان و صبر کنندگان کیانند وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ و تا بیازمائیم خبرهای شما را یعنی تا معلوم گردانیم که کدام یک از شما در خبرهایی که از آن

و از آن حکایت می‌کنید از ایمان و اخلاص ... صدق و کذب آن ... آشکار شود و حفص ... بصیغه جمع متکلم می‌خواند ... و از

... فضیل بن عباس چون این آیه خواندی بگریستی و گفتی خداوندا ما را مبتلا مکن که اگر ما را مبتلا

گردانی ... رسوا گردیم ... إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنان که کافر شدند وَصَدُّوا و باز داشتند

مردم را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت کردند و معانده نمودند با رسول خدا مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ

از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده مر ایشان را الْهُدَىٰ راه راست یعنی طریق اسلام که در توریت خوانده بودند و از معجزات مشاهده کرده

بنی نضیر و قریظه اند یا مطعمان ... لَن يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز ضرر نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا چیزی از ضرر بکفر و منع ایشان بلکه ضرر بخود

رسانیده بلکه آن ضرر بایشان راجع خواهد شد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ و زود باشد که باطل گرداند خدای کردارهای ایشان را ... از عبادات ... نکرداند

... ایمان ... مقاصد اغراض خود ... حیله و مکری که در ... کشته شدند و ...

... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه گرویده‌اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه امر کند و نهی نماید وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید

رسول را در آنچه فرماید از امر و نهی او ... وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و باطل مسازید عملهای خود را ...

درصدد آنکه مراد احباط طاعات ایشان بکمال نیست همانکه مذهب اهل احباطست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را
عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که آن سلوک صراط مستقیم است ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند بر آن کیش در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه کافر بودند
فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را زیرا که بر کفر مرده‌اند فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مؤمنان در کارزار با کفار وَتَدْعُوا و مخوانید ایشان را
إِلَى السَّلْمِ بصلح و آشتی که طلب صلح مستلزم ضعف و عجز است وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترید و غالب خواهید بود بر ایشان وَاللَّهُ مَعَكُمْ
و خدای با شماست بنصرت و یاری پس چه ترسید وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ و هرگز ناقص نکند خدای و بر شما نگرداند ثواب کردارهای شما را و نیکوی ثواب
دارنده بر قدر اعمال ایشان که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس چگونه ثواب اعمال شما را منقطع و ناقص گرداند پس رغبت کنید در طلب آخرت و ترک دنیا بگیرید
که إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازیست بی‌اثر وَلَهْوٌ و مشغولی بی‌اعتبار وَإِن تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا
و پرهیزید از معصیت و سایر امور نامقبول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای ایمان و تقوی که آن اعمال حسنه است در آخرت بر وجه کمال وَلَا يَسْأَلْكُمْ
و نخواهد خدا از برای دادن شما أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را یعنی نمیخواهد رسول خدای برای اجر رسالت اموال شما را و گویند مراد آنست که نمیخواهد خدای از شما
همه اموال بلکه بانفاق اندکی از آن راضی گشته که آن عشرست و نیم عشر و ربع عشر و موید قول آخرست قوله إِن يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما
همه مالهای شما را فَيُحْفِكُمْ پس الحاح کند و مبالغه نماید در طلب همه آن تَبْخَلُوا بخیلی کنید آن را و ندهید بطیب نفس وَيُخْرِجْ و ظاهر گرداند خدای آن
خواستن أَضْغَانَكُمْ کینهای شما را یعنی پس این خواستن کراهت و تنگدلی شما بر خدا و رسول او کینه ها آگاه باشید ای گروه مخاطبان که أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ
شما آن کسانی هستید که تُدْعَوْنَ خوانده شده‌اید لِتُنفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی مأمور گشته‌اید که زکوة مال
بدهید و اکثر مال خود را در اسباب جهاد صرف کنید فَمِنكُم پس بعضی از شما مَن يَبْخَلُ کسی است که بخیلی میکند در زکوة یا در نفقه جهاد وَمَن يَبْخَلْ
و هر که بخیلی کند فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخیلی میکند در زکوة عَن نَّفْسِهِ از نفس خود زیرا که نفع انفاق با او عاید میشود و منع میکند زیرا که خود را
از مثوبت عظیم محروم میگرداند و بعقوبت عظیم گرفتار میشود وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدای بی‌نیاز است از صدقات و نفقات واجبه و مندوبه
وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجید بآنچه نزدیک اوست از عوائد محمدت و الطاف و نعیم عظیمه و فواید جسیمه و مآب عالی پس حاصل انفاق و نیکی بر شما عاید است
جزای بآنچه حق سبحانه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده عطا میفرماید بلکه بفضل تمام خاکم گرداند مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت
سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة تا هفتصد است وَإِن تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه مأمور شده‌اید از ایمان و انفاق و سایر احکام يَسْتَبْدِلْ
قَوْمًا غَيْرَكُمْ بدل کند خدای گروهی دیگر را که غیر از شما باشند یعنی شما را معدوم کند و جماعتی دیگر را عوض شما موجود سازد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند
آن جماعت أَمْثَالَكُمْ مانند شما بلکه اطوع از شما باشند در امور مذکوره و آنها ملائکه اند یا بنی کنده و نخع که از قبایل یمن اند یا انصار و ابو هریره روایت کند
که اصحاب از حضرت پرسیدند که اینها کدام گروه‌اند که از ما بطلب بر ایشان آنحضرت دست مبارک بر ران سلمان نهاد و فرمود هذا و قومه آن گروه این مرد است
و قوم او بعد از آن فرمود که بحق آن خدای که نفس من بدست اوست که اگر ایمان در ثریا معلق گردد هر آینه جماعتی از اهل فارس
بر آن رسند و اسلام قبول کنند و ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل کند که آنحضرت فرمود که اگر اعراض نمائید گروه عرب از ایمان آوردن استبدال کند خدای
گروهی را که غیر شما باشند از موالی یعنی محبان و دوستان اهل البیت علیهم السلام از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که گفت بخدا سوگند که بدل کرده است بهتری از ایشان که موالی

و شیعیان اهل البیت علیهم السلم **سورة الفتح** ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نقل کند که هر که این سوره را بخواند چنانست که با محمد
در روز فتح مکه حاضر بوده باشد و در روایت دیگر همچنانست که با اصحاب محمد بیعت ... در ... کاری در صحیح خود آورده و از ابن خطاب روایت کرده
که ما در سفری با رسول صلی الله علیه وآله همراه بودیم فرمود که دیشب سوره بر من نازل گشته که دوسترست نزد من از دنیا با آنچه در وست بعد از آن این سوره را تلاوت فرمود
و قتاده از انس روایت کرده که چون ایشان را منع کردند از دخول حرم محترم محزون شدیم و کثرت آن ایشان را غمگین ... همانا گشتیم حق تعالی این سوره را
انزال فرمود و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که سوره نازل شده که احب است نزد من از همه دنیا و ما فیها و از عبدالله مسعود مرویست که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله از حدیبیه مراجعت فرمود از دور دیدیم که ناقه آنحضرت گران شد و از رفتار باز ماند حتی که آنحضرت ... از روی سرور بر چهره مبارک او
مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم فرمود الحال سوره بر من فرود آمده که اینست همه ... و عبدالله بن مغفل از پیغمبر نقل کرده که ... روز فتح مکه ...
فرمود ... و آنحضرت ... تلاوت سورة الفتح ... که بر قرائت این سوره ... منادی به آواز بلند
ندا کند ... که ای ... از جمله خواص ... که او را بندگان خالص ... در ...
... کرده اند ... از شراب رحیق ... محروم ... در حین وعده فتح بر پیغمبر صلی الله علیه وآله ... اهل اسلام
از امور دینیه و دنیویه فتح ... حضرت عزت و سلطنت قاهره ... بر آنچه ... از آیه ... این سوره فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا بدرستی که ما فتح کردیم و گشودیم برای تو فتحی روشن و گشودنی هویدا
انس و قتاده و جمعی از اهل تفسیر برآنند که این فتح فتح مکه است یعنی آنست که ما فتح مکه کردیم از برای تو فتح ... وعده فتح
مکه است یعنی مکه را برای تو خواهیم گشود و تعبیر آن به ماضی ... تحقق وقوعست ... از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه بود
چنانکه ارباب سیر و اصحاب تواریخ نقل کرده اند که سید عالم صلی الله علیه وآله در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جمعی از اصحاب به طواف کعبه
معظمه رفت ... عمره ادا ... اصحاب ... این خطاب ... کردند که ... واقع در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله تهیه اسباب سفر مشغول شده در روز دوشنبه ... ذی القعده همین سال از مدینه بیرون رفت و احرام گرفت و ... هدی هفتاد
شتر همراه برد و اکثر صحابه با آنحضرت ... طریق رفاقت ... و چون خبر توجه آن ... مکه رسید ... آنحضرت ... از زیارت خانه
کعبه اتفاق کردند و ... و رسول ... حدیبیه نزول فرمودند و از طرف ... عروة بن
مسعود ثقفی و ... آمدند ... آنحضرت ... صلح ... حضرت ... از
بلکه زیارت کعبه آمده ... و صورت حال ... آنحضرت ... زیارت
کعبه ... سید عالم صلی الله علیه وآله ... و آوازه ... در میان اصحاب افتاد ...
... حضرت ... سهیل بن عمرو ... آنحضرت
... حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ... بسم الله ... اهل اسلام ... کان ...
... مسلمانان ... و اکثر اصحاب ... آنحضرت ...

بهم شبیه و بعضی از شتران سواران کرد و بعضی دیگر را با جمعی از اصحاب فرستاد که مکه و ستادند و مردم قریش که دید ... کین دیگر ای که نفسیم نامه و صحابه برافتند السینه ای علی ... آله
کرده تیر آب شدند و خیمه کردن مشغول شدند و همه خود را قربان کردند و از آنحضرت روزی در حدیبیه مکث نمود و در بعضی از شبها این سوره فرود آمد
که بعضی این آیه را اینطور تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر و هویدا که آن صلح است با قریش در حدیبیه و فی الحقیقت صلح ... مقدمه فتح مکه شد
جه آن مقدمه فتح مکه گشت و اهل اسلام که در مکه ایمان خود را مخفی میداشتند با کفار مجاهده نمودند و قرآن بر ایشان خواندند تا آنکه بسیاری از اهل
کفر بشرف اسلام مشرف شدند و بعضی از بیعت الرضوان گفته اند و در آن چند روز فتح خیبر در آن حال واقع شد و حضرت صلی الله علیه و آله اهل اسلام را از نخل خیبر اطعام فرمود
و اهل روم بر فارس غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبه اهل روم بر فارس مسرور گشتند و از جابر روایت کرده اند که ما فتح مکه را نمی دانیم مگر در روز حدیبیه
نه فتح مکه بود بر این عبارت بود از براء بن عازب که فتح را مستفید بر کرده است زعم شما آنست که این فتح مکه است اما ما فتح حدیبیه را میدانیم و شمار آن فتح را از حدیبیه
سکینیم حدیبیه بعد از فتح مکه بود و در آن روز ما هزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودیم و در آن نواحی چاهی بود
که چاه حدیبیه بود و از غایت حرارت هوا آن آب را کشیدیم بحیثیتی که قطره آب در آن باقی نماند پس آن حکایت بعرض رسید آنحضرت بر سر چاه آمد
حضرت ظرفی را طلبید و آن ظرف را ساخت و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه در آن چاه ریخت پس از آن زمان خوب گذشت آن قدر آب فوران نمود و آن چاه
پر آب شد و بالا آمد تا که مردمان بکف آب برمیداشتند و میخوردند و حیوانات را سیراب میکردند سالم بن ابی الجعد گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید
که با حضرت صلی الله علیه و آله در حدیبیه بودید گفت قریب هزار و پانصد نفر بودیم و در آن روز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی را طلبید و دست مبارک خود را در آن ظرف نهاد
آن وقت آب از میان انگشتان او فوران می آمد و ما میخوردیم تا که همه سیراب شدیم و ظرفها را پر آب بودیم همچنان میدیدیم که اگر صد هزار کس میبودیم همه را کافی
میبود و همچنان آب از آن باقی میماند و نقل مجاهد و عکرمه از این قصه فتح خیبر است و مجمع بن جاریه انصاری که از قراء بود روایت نموده از رسول صلی الله علیه و آله
شنیده بود روایت کرده که ما در حدیبیه با رسول صلی الله علیه و آله همراه بودیم چون از آنجا مراجعت نمودیم مردمان در راه میشتافتند و چهارپایان را می راندند میگفتیم چه واقع
میشود که این سرعت میکنید گفتند بر رسول صلی الله علیه و آله وحی نازل شده ما نیز سرعت کردیم و نزدیک کراع الغمیم برسول رسیدیم چون همه مردمان نزد آنحضرت جمع
شدند این آیه را تلاوت فرمود که انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب گفت یا رسول الله این فتح است فرمود آری بحق خداوندی که نفس من در قدرت او است
که فتح است پس آن خیبر را بر اهل حدیبیه قسمت فرمود و بعضی روایت کرده اند که چون نازل شد این آیه ما آیت عظیم و علما غرض تفصیل آیه کی جامعه
جویم و ... آمدن آب از چاه ها از میان انگشتان مبارک آنحضرت سیم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان
ششم وعده نمودن که لیغفر لک الله یعنی فتح از جهت آن بر تو باید که مستلزم ترک ... و فتح اسلام پس آن باشد که بیامرزد خدای
از برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تأخر یعنی از گناه پیش از وحی من ذنبک از گناه تو گناه پیش از ترک ... و ما تأخر و آنچه پس از آن واقع شده
یعنی حقتعالی بیامرزد جهاد که سبب فتح است اعلام شد و در گذرد از تو تقصیر ترک آن نموده پیش از وحی و بعد از آن و یا گناهان متقدم و متأخر که از امت تو
صادر شده و خواهد شد چه بر اهل ایمان و ضحی میتوسد که انبیا معصوم اند از صغایر و کبایر از اول عمر تا آخر عمر پس کلام ظاهر خود حمل بر آن که ...
اهل ... خلاف کرده اند ملک حمل کرده باید کرد و مغفرت ترک اولی ست و مغفرت ذنب است و تفصیل این بحث در کتب این مطلب ... اگر حق ...
های اولیت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در منهج الصادقین ... و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که پرسیدند از معنی این آیه ... گفت که رسول الله

بود و هرگز از و گناهی در وجود نیامد و لیکن چون اهتمام او شد از برای او که بیامرزد گناه شیعیان علی بن ابی طالب را آنچه تقدم یافته و آنچه متأخر و آ
پس اضافه ذنب به آنحضرت بجهت شدت انس و ارتباط شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام باو و نیز عمر بن یزید روایت کرده که گفتم معنی آیه
از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم فرمود که از رسول صلی الله علیه وآله هیچ گناه صادر نشده و هرگز قصد گناه نکرده و لیکن خدای تعالی ذنوب شیعه علی
بر وی تحمیل کرده و بعد از آن همه را بیامرزید از برای خاطر وی پس معنی کلام این باشد که فتح مکه سبب این شد که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابی طالب
را که بمنزله نفس تواند و یتم و تمام کرده بفضل خویش نعمته علیک نعمت خود را بر تو در دنیا بنصرت دادن بر اعدا و فتح بلاد و مردمان و ارتقای
شرع تو و ضم نبوت تو با ملک و سلطنت و غلبه دین اسلام بر ادیان و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت از جانب تو و یهدیک صراطا
مستقیما و بنماید ترا راه راست در تبلیغ رسالت و اقامت مراسم ربوبیت و ملکوت تا بثبات بر راهی که مؤدی باشد بجنت و ینصرک الله
و یاری دهد ترا خدای نصرا عزیزا یاری که در وی عزت و غلبه باشد یاری که منصور بآن عزیز شود از موسی بن عقبه مرویست که چون حضرت از حدیبیه
مراجعت نمود در اثنای طریق مردی از اصحاب گفت این چه فتحی است که ما را از بیت الحرام مصدود ساختند و هدی ما از رسیدن بمحل خود منع کردند
این خبر برسول صلی الله علیه وآله رسید فرمود که این بد سخنی است که این مرد گفت بلکه این بزرگترین فتحهاست چه مشرکان از
مدت و سنین که خواستند و بطریق صلح جواب در آمدند و از روی عجز و انقیاد کار از شما طلب امان کردند از بیم حنق شما هو الذی
انزل السکینة فروفرستاد چیزی را که موجب سکون و ثبات بود فی قلوب المؤمنین در دلهای گروندگان و آن دلایل واضحه که مستلزم
تصدیق ایشان شد در امر فتح و نصرت و سبب آرامش نفوس ایشان در آن و این مخصوص بود بمؤمنان و اگر نفوس غیر ایشان در این باب مضطرب
و متزلزل بود و بر دلهای ایشان ورود طمأنینه قلوب ایشان نرسید و مخفی نماند که مراد بسکینه علامات نصرت مؤمنانست و اعدا از جنگ و قتل آن
بود در قتال و سبب سکون قلوب ایشان در آن حال لیزدادوا تا زیاده کنند مؤمنان ایمانا مع ایمانهم گرویدنی با گرویدن خود و این بجهت
رسوخ عقیده و اطمینان نفس او در شرایع دینی خود را با یقین دیگر در حق دین آنچه موعود شده لهذا از وقوع فتوح متعاقبه و علو کلمه اسلام
و تسلط ایشان بر بزرگان ایشان و نفع ایمان خود را اصول دین شناسند ایمان بفروع کنند و از ابن عباس منقولست که اول چیزی که پیغمبر از جهة
آورد توحید بود و چون مکلفین ایمان آوردند [illegible] امر کرد و چون بآن تصدیق کردند حج و جهاد بر ایشان فرض نمود و بعد از آن
آن ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام امر فرمود ایشان را تا ایمان دیگری آوردند تا اکمال دین بولایت امیر المؤمنین علیه السلام
خود تمام کرده و بعد از آن حضرت در ترغیب و تحریص و تشجیع مؤمنان بر جهاد فرموده که و لله جنود السموات والارض و مر خدایراست لشکرهای
آسمانها و زمین از ملائکه و جن و انس پس ای اهل ایمان بنصرت الهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهید که هرگاه جنود آسمان و زمین در تحت
حکم او بود اولیای خود را در وقت محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه اگر مصلحت و حکمت اقتضا کند اهل آسمان و زمین را بمعاونت ایشان فرستد چنانکه
در روز بدر که ملائکه را بمعاونت ایشان فرستاد و کان الله و هست خدای علیما دانا بمصالح بندگان حکیما صاحب کار در آنچه کند تقدیم افعال بروح
حکمت و صواب او جاری شود و از جمله حکم اوست که انزال سکینه نمود بر قلوب اهل ایمان و بسبب صلح حدیبیه وعده فتح مکه داد لیدخل
المؤمنین والمؤمنات [illegible] مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که بسبب [illegible] عقیده و [illegible] این نعمت و شکرگذاری بر آن جنات

بوستانهای عالی را که تجری من تحتها الانهار که می‌رود در زیر درختان و قصرهای آن جویهای آب خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن

و یکفر عنهم و برای آنکه بپوشد از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان را و بر آن عقاب نفرماید و کان ذلک و هست این ادخال و تکفیر عند الله نزد خدای

فوزا عظیما رستگاری بزرگ و ظفری جلیل القدر [illegible] کان او سابق برآنکه فتح بدهد زیاده و مانع است که ایشان را از معاصی پاک کند و بهره رضوان

رضوان را آورد و یعذب المنافقین والمنافقات و عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات

و مردان و زنان مشرک از اهل مکه الظانین بالله که گمان برنده‌اند به خدای ظن السوء گمان بد که آن فطنه عدم نصرت او است رسول خود را

و اهل مکه را و عدم ظفر اهل اسلام بر کفره و مقهور و مغلوب شدن ایشان در حدیبیه علیهم بر ایشان باد دائرة السوء گردش بد که ایشان

که اهل اسلام منتظر بودند برایشان نازل گشت و هم مغلوب و منکوب شدند و بهلاک ابدی گرفتار گشتند و غضب الله علیهم و خشم گرفت

خدای بر ایشان و لعنهم و براند از رحمت خود ایشان را و اعد لهم جهنم و آماده ساخت برای ایشان جای دوزخ را و ساءت مصیرا و بد

کسی که رجوع کند به آن [illegible] کفار و لله جنود السموات والارض و خدای راست لشکرهای آسمانها و زمینها [illegible]

او هم فرمان و مملوک او به حکم او [illegible] و سردار خود باشند [illegible] انتقام کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد بود و کان الله عزیزا

و هست خدای غالب در قهر و انتقام خود از ایشان حکیما دانا در آنکه کند و فرماید در جمیع افعال او متضمن حکمت و مصلحت است [illegible]

[illegible] انا ارسلناک شاهدا بدرستی که ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان شاهدا در حالتی که گواه باشی

[illegible] و مبشرا [illegible] و قبول [illegible] مرتبه عظیم در روضه [illegible] امر و نواهی اطاعت

[illegible] و نذیرا و بیم کننده به عذاب الیم [illegible] قول السنه [illegible]

[illegible] لتؤمنوا برای آنکه ایمان آورید بالله و رسوله به خدا و رسول او و تعزروه و توقروه [illegible]

و رسول او [illegible] و توقروه و بزرگ دارید [illegible] اطاعت [illegible] و تسبحوه و پاکی [illegible] برای او

بکرة و اصیلا در صبح و شام [illegible] روایت [illegible] ابن عباس [illegible]

و صلوة ظهر و صلوة عصر [illegible] و نزدیک [illegible] کفار [illegible] اصحاب [illegible] از دخول حرم منع کردند و آوازه قتل عثمان در مدینه

شایع شد [illegible] آنحضرت اصحاب را در تحت شجره [illegible] بیعت امر کرده [illegible] کلام [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] طریق [illegible] و حکم کلام [illegible]

بیعت الرضوان [illegible] ان الذین یبایعونک بدرستی آنانکه بیعت می‌کنند با تو در موضع انما یبایعون الله

[illegible] و من یطع الرسول فقد اطاع الله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله

[illegible] ید الله فوق ایدیهم [illegible]

[illegible] غرض از این [illegible]

[illegible]

روایت است که حضرت رسول با اصحاب خود بیعت کرد و ایشان دست دراز کردند و رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک بالای دستهای ایشان نهاد و از ابن

عباس نقل است که معنی آیه اینست که قوت خدا بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زبر قوتهای ایشان است

در وفا بعهد یا در نصرت عمرو بن دینار روایت کند که از جابر انصاری شنیدم که گفت روز حدیبیه هزار و چهارصد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم

با پیغمبر که نکردیم الا آن شخص منافق که در زیر شکم شتر پنهان شد و با ما در بیعت موافقت نکرد و خدای تعالی بعد از آن تهدید و تاکید عهد

و ترغیب نمود این آیه فرستاد که فمن نکث پس هر که بشکند عهد بیعت را فانما ینکث پس جز این نیست که میشکند آن عهد را علی نفسه

بر نفس خود یعنی ضرر آن شکستن عاید نمیشود مگر بنفس او چه او در آخرت محروم باشد از ثواب و گرفتار انواع عذاب و من اوفی و هر که وفا

کند بما عاهد علیه الله بانچه عهد کرده است بر آن با خدای پس بر آن ثابت قدم شود فسیؤتیه پس زود باشد که بدهد او را اجرا عظیما

مزدی بزرگ و آن تمام کردن درجات عالیست در دار السلام از ابن عباس روایت است که حضرت صلی الله علیه و آله بعزم عمره متوجه مکه شد اعراب که در نواحی مدینه بودند

سال فتح السلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع را طلبید و ایشان را برفاقت و مرافقت خود ترغیب نمود و فرمود غرض من از رفاقت شما آنست که

اگر قریش ما را از دخول مکه منع کنند و جنگ نمایند افتاده اند بر لشکری بسته باشند پس احرام گرفته سیاق هدی نمود تا مردم بدانند که اراده عمره دارد

نه اراده جنگ بعضی از قبایل بیرون آمدند و بعضی اعراب از عادت قریش ترسیده در امر موافقت تامل کردند و گفتند محمد و رفقای او چیزی نیستند که عاقبت

مغلوب قریش شوند و مشغول اهل و مال خود گشتند پس حق تعالی این آیه فرستاد سیقول لک المخلفون زود باشد که بگوید ترا باز پس ماندگان من الاعراب از عربان بادیه نشین و جهال

مذکوره زمان انصراف که گفته باشند شغلتنا مشغول ساخت ما را از موافقت و مرافقت نمودن اموالنا مالهای ما و اهلونا و زنان و فرزندان ما چه

کسی نبود که قائم مقام ما شود و تعهد امور ما کند و در این محل عیال و اولاد ما ضایع شدند و این سبب تخلف ما بود از خدمت تو

بود نه از روی اختیار فاستغفر لنا پس آمرزش طلب برای ما که تخلف کردیم و این عذر خود ظاهر گردانیدند حق تعالی فرمود که یقولون میگویند

این متخلفان بالسنتهم بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار ایشان از روی نفاق و کذب است

بلکه در حقیقت آن ایشان را قصد دیگر بود قل بگو فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند من الله از خدای شیئا چیزی ان

اراد بکم ضرا اگر اراده نماید خدای به شما ضرری بر تخلف که آن عقوبت آخرت باشد یا قتل و اسر در دنیا او اراد بکم نفعا

یا اگر خواهد بشما سودی که آن ثواب است در رفاقت یا ظفر و نصرت و محافظت اموال و اهل خلاصه معنی آنکه اگر خدای اراده نفع یا ضرر

بشما نماید هیچکس نخواهد بود که قادر باشد بر دفع آن از شما پس ایمن نباشید از ضرر و غافل شوید از آن و نفع آن را فوت نکنید

این عذر بی موقع فایده بشما نخواهد داد بل کان الله بل هست خدای بما تعملون خبیرا بآنچه میکنید دانا پس میداند که غرض شما از تخلف

که مشغولی اموال و اهل نبود بل ظننتم بلکه گمان بردید آن که ان لن ینقلب الرسول اینکه باز نگردد رسول و المؤمنون و مومنان

الی اهلیهم بسوی اهالی خود ابدا هرگز چه مشرکان ایشان را مستاصل سازند و زین ذلک و آراسته شد آن گمان

یعنی شیطان آراسته بود آن را فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم ظن السوء و گمان بردید گمان بد

و علیه السلام رافته و کشتید و کیسته شما بودن که بدقوما بورًا گروهی هلاک شدگان نه وضع اوتی لم یؤمن بالله و هرکه نگرود بخدای و رسول

او نفرستاده او یعنی تصدیق نکند پیغمبر او را فانا اعتدنا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین برای کافران سعیرًا آتش افروخته

دستبرد [illegible] پس کیست که تصرف تواند کرد ولله و مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور

علوی و سفلی و زمام ملکی همه آن در قبضه اقتدار اوست یغفر لمن یشاء می آمرزد گناه را لمن یشاء برای هرکه میخواهد و یعذب من یشاء

و عذاب میکند بگناه هرکه را اراده میکند و مغفرت کرمشیت او تابع حکمت اوست پس مغفرت او لیس [illegible] خواهد بود و تعذیب او لیس [illegible] و کان

الله و هست خدای غفورا آمرزنده کننده توبه کنندگان رحیمًا مهربان [illegible] و از صفات ذاتیه اوست [illegible] و صفات

غضبیه [illegible] اجتناب کبیره و کبایر می آمرزد توبه [illegible] اوله اند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ذی الحجه الحرام سال ششم

از هجرت از حدیبیه مراجعت نمود و در محرم الحرام سال هفتم از آن بغزوه خیبر توجه نمود و اصحاب وعده فتح و غنیمت داده [illegible]

حدیبیه حاضر [illegible] غزا توجه [illegible] مرافقت [illegible] متخلفان [illegible] امر الهی [illegible]

[illegible] سیقول المخلفون زود باشد

که گویند [illegible] اذا انطلقتم [illegible] الی مغانم [illegible] لتأخذوها

[illegible] ذرونا بگذارید ما را نتبعکم [illegible] یریدون میخواهند متخلفان ان یبدلوا

[illegible] کلام الله [illegible] قل [illegible]

لن تتبعونا [illegible] کذلکم قال الله [illegible] من قبل پس [illegible]

[illegible] فسیقولون پس زود باشد [illegible] بل تحسدوننا بلکه

[illegible] بل کانوا لا یفقهون

بلکه هستند [illegible] الا قلیلا [illegible]

[illegible]

[illegible] قل للمخلفین من الاعراب [illegible] ستدعون

[illegible] الی قوم اولی بأس شدید [illegible] تقاتلونهم [illegible]

[illegible] او یسلمون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بر هو تقدیر جهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم در وقت جهاد و ترهیب ایشان از فرار نمودن از محاربه اهل عناد میفرماید که فان تطیعوا
پس اگر فرمان برید کسی را که داعی شماست بجهاد اهل کفر و اطاعت قول او کنید در آن یؤتکم الله بدهد خدا شما را اجرا حسنا مزدی
نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت عالیه در عقبی و ان تتولوا و اگر روی بگردانید و التفات بداعی خود نکنید یعنی قول او را قبول
نشنوید و قتال نزدید کما تولیتم همچنانکه روی بگردانیده بودید و قبول دعوت داعی خود نکردید من قبل پیش از این که آن سفر حدیبیه بود یعذبکم
عذاب کند خدا شما را عذابا الیما عذابی دردناک هم در دنیا و هم در آخرت آورده‌اند که چون وعید متخلفان که جمیع مخرج اهل اسلام را سبب
از عمی و لنگی شده بود بعرض سید عالم رسانیدند که ما بواسطه عجز و ضعف و مرض از جهاد تخلف کنیم آیا حال ما چه باشد این آیه آمد لیس علی الاعمی
حرج نیست بر نابینا که فرض است که گناهی که از جهاد تخلف کند و لا علی المریض حرج و نه بر بیماری و تنگی که قتال نتوانند زیرا که ایشان
خوی العاهات اند همه معذورند مرویست که چون خدای تعالی این آیه را انزال فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ارباب آفات را از رفتن بحدیبیه معذور داشت
و بعد از آن جهت مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای را و رسوله و رسول او را در جهاد و غیر آن
یدخله در آورد خدا او را جنات تجری من تحتها الانهار بهشتهایی که میرود از زیر درختان و کوشکهای آن جویها و من یتول
و هر که روی بگرداند از حکم خدای و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال و غیر آن یعذبه عذاب کند خدای او را عذابا الیما عذابی
دردناک از ابن عباس منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد و هر چند او را براندند نرفت تا آنکه در میان کار
بحدیبیه اصحاب گفتند این ناقه نافرمانست که بحدیبیه و سبب [illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عادت این ناقه نیست که باسبی بحدیبیه لکن خدای
که بازدارنده فیل بود از رفتن بمکه آن را باز داشته و از رفتن منع کرد پس آنجا فرود آمد و مردی از خزاعه که نام او خراش بن امیه بود
بمکه فرستاد تا اهل مکه را اعلام نماید که غرض آمدن آنحضرت بمحاربه نیست بلکه بجای آوردن طواف خانه کعبه است و ایمان بودند فعال عمر چون
خراش این پیغام را بایشان رسانید شتر او را پی کردند و قصد کشتن او نمودند وی از ایشان بگریخت و برسول از این قصه خبر داد آنحضرت عمر را گفت
تو نیز بمکه رو و صورت حال ما را بدیشان رسان عمر گفت مرا در مکه دوستی نیست و از بنی عدی کسی آنجا نمانده و کینه ایشان با من دارند و از قتل
خود هراسانم الا عثمان چون در آنجا قبیله دارد اولی آنست که او این پیغام را بایشان رساند تا خطا نیابد و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را
و او را فرستاد چون نزدیک بمکه رسید ابان بن سعید که از قبیله او بود با او ملاقات کرده از اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرده خود
در عقب او نشسته بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور را با ایشان رسانید ایشان گفتند ما محمد را نگذاریم که در مکه درآید و اگر تو میخواهی طواف کن
و باز گرد او گفت من پیش از رسول صلی الله علیه و آله طواف نکنم و چون خواست که باز گردد مانع او شدند و در میان لشکر آوازه قتل او در حدیبیه
پیدا شد حضرت اصحاب را در زیر درخت سمره جمع کرد و با ایشان بیعت کرد که با قریش قتال کنند و از حرب روی گردان نشوند تا آنکه شهید
شوند یا فتح نمایند پس همه با توجه بیعت کردند مگر جد بن قیس که [illegible] و عدد اهل بیعت الرضوان هزار و چهارصد و بیست و پنج بودند صاحب کشف
از عبدالله بن مغفل نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حین اخذ بیعت از اصحاب در زیر درخت نشسته بود و شاخی از آن بر سر مبارک وی رسیده بود من برداشتم از سر
او بازداشتم و آن شاخ در بیعت اصحاب بیعت کردند با آنکه مطلقا از حرب نگریزند تا آنکه کشته شوند یا فتح کنند و حضرت فرمود که شما امروز بهترین اهل

ولا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ اثمی اگر با اهل جهاد مرافقت نکنند ص

زمین آمده و از جابر روایت که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که در دوزخ نرود یکی از مومنانی که در زیر شجره بیعت کرده و این را بیعة الرضوان نام نهاده
یعنی آنکه حق تعالی در حق ایشان فرموده لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ به تحقیق خدای تعالی خشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از گروهی که اصحاب اند إِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که
بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس دانست خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشان است از خلوص عقیده و وفاء
صادق نسبت به تو فَأَنْزَلَ پس فرو فرستاد خدای السَّكِينَةَ آرامش یعنی سکون و آرامیدن دل را عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان
بود برای امتثال فرموده از تسجیع و صلح حدیبیه و غیر آن از آداب [illegible] و محامد الهیه [illegible] وَأَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را [illegible] جزاء عطیها
فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است [illegible] وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و دیگر جزا داد ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار
یعنی غنائم خیبر که يَأْخُذُونَهَا فرا گیرند آنرا از ضیاع و عقار و امتعه و نقود و اغنام و هر آنچه [illegible] فتح کرده بود وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا
و است خدای تعالی [illegible] غالب کرده حَكِيمًا دانا بحکم و مصالح بندگان [illegible]
وَعَدَكُمُ اللَّهُ وعده کرده است خدای شما را ای اصحاب محمد مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم و غیر آن از بلاد شرق و غرب
تَأْخُذُونَهَا که فرا گیرید آنرا در اوقات [illegible] فَعَجَّلَ لَكُمْ پس تعجیل فرمود برای شما هَذِهِ این یک غنیمت که غنیمت خیبر است [illegible]
[illegible] وَكَفَّ و باز داشت أَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی غطفان بودند عَنْكُمْ از شما [illegible]
که خوف در دل ایشان افکند [illegible] قوت متقاعد شدند و در مقاتله مقابله ننمودند با شما و از ضرر ایشان سالم ماندید و مرقوم است که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قلاع خیبر را محاصره فرمود و قبیله اسد و غطفان قصد کردند که به مدینه روند و اموال اهل اسلام غارت کنند و اولاد
و زنان ایشان را اسیر کنند حق تعالی ترسی در دل ایشان انداخت تا از این امر متقاعد شدند وَلِتَكُونَ و تا باشد آن غنیمت معجله آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ
نشانه مر مومنان را بر صدق قول حضرت در وعده فتح یا بر وعده غنائم وَيَهْدِيَكُمْ و تا راه نماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست یعنی ثابت دارد
شما را بر دین اسلام یا زیاده گرداند یقین و قصه فتح خیبر بر تفصیل ارباب سیر آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه مراجعت نمود بیست روز
در مدینه توقف فرمود بعد از آن سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه خود ساخت و بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبریان فرمود
و با چهار صد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد [illegible] روایت کرده که من از جد خود شنیدم که حضرت رسالت [illegible]
آمدیم آنحضرت فرمود بایستید پس همه اصحاب آنجا توقف کردند [illegible] فتح خیبر [illegible]
بعد از آن فرمود که قدم پیش نهید بفرمان خدای تعالی از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در وقت سحرگاه از طرف وادی [illegible] قلاع خیبر در آمدند اهل آن
روایت کنند [illegible] حضرت بر حصن خیبر رسیدند اهل خیبر از قلعه بیرون آمده با بیل و [illegible] و آلات زراعت روی به
مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام نمودار شد گفتند [illegible] این محمد است و لشکر او پس گریخته روی به حصارهای خود نهادند و در آن [illegible]
کردند و رسول صلی الله علیه و آله چون بر حصن قموص رسید فرمود الله اکبر خربت خیبر [illegible] القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان ایشان
از حصارها بیرون آمده و در برابر اهل اسلام بایستادند و حصن [illegible] ابن ابی الحقیق [illegible] یهودی [illegible]
قلعه بود [illegible] قدم پیش نهاد [illegible] آغاز کرد [illegible]

عامر بن اکوع این رجز شنیده از میان اهل اسلام بیرون آمده و در مقابل او این رجز خواند که قد علمت خیبر انی عامر شاکی السلاح بطل مغامر

پس پیش آمد و با مرحب آن کافر محاربه کرد بعد از آنکه ضربتی در میان ایشان رد و بدل شد شمشیر مرحب بر سپر عامر آمد عامر در غضب شده

شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما چون شمشیر کوتاه بود بر ساق مرحب نرسید و دم آن بر زانوی خود [illegible] آمد و بعد از آن بسبب آن

زخم شهید شد بعضی گفتند باطل شد عمل عامر پس برادر او سلمة بن اکوع نزد رسول آمد و گریست و گفت یا رسول الله بعضی از اصحاب

میگویند که باطل شد عمل عامر حضرت فرمود دروغ میگویند بلکه حق تعالی اجر او را عطا فرمود بعد از آن مردمان بمقاتله مشغول شدند و حضرت رایت را

را بابوبکر داد و چون کار از پیش نبرد ابوبکر ترسان شده اصحاب خود را بد دل کرده بود و همه روی بفرار نهادند روز دیگر رایت را بعمر بن الخطاب داد او نیز

با اصحاب خود ترسان و هراسان بازگشت و در آنروز رسول را درد شقیقه طاری شده بود و بجهت آن نتوانسته بود که از خیمه بیرون آید و در آنروز جنگ

بسلاح ابو [illegible] بیرون آمده و از کیفیت جنگ سؤال کرد صورت حال را بعرض رسانیدند حضرت متغیر شد و فرمود و الله لاعطین الرایة غدا

رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه یعنی بخدا سوگند که فردا این رایت را بکسی دهم که خدا و رسول

را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار نکند و باز نگردد تا آنکه خدا فتح را بر دست او فتح خیبر بکند و [illegible]

و مسلم نیز از قتیبة بن سعید از [illegible] در صحیح خود آورده اند که عمر بن الخطاب این کلمات را که از آنحضرت شنیدند همه در فکر آن بودند

که آیا شخصی لایق این امر باشد و آخر این منصب که تواند بود چون صبح شد هر یک از اصحاب منتظر آن بودند که علم این سعادت بقد او راست آید پس

سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که علی ابن ابیطالب کجاست گفتند در چشم درد مبتلا است و آنقدر درد چشم بر وی غالب است که نمی تواند آمد فرمود او را بطلبید

پس رفتند و او را آوردند حضرت [illegible] سرور عالمیان آورد خود خواند و سر او را در کنار خود نهاد و آب دهان مبارک خود را در چشم

او کرد و چشمهای مبارک آنحضرت در ساعت شفا یافت و از برکت دعای آنحضرت از آن پس درد چشم و صداع او زایل گشت و هرگز بر او درد چشم و صداع عارض نشد

و این دعا فرمود اللهم اذهب عنه الحر و البرد یعنی خداوندا گرما و سرما را از او دور گردان و در بعضی روایات از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که از آن روز که سید عالم

صلی الله علیه و آله در حق من این دعا کرد سرما و گرما در من اثر نکرد و ابو عبد الله حافظ از [illegible] عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام

در گرما قبای پنبه و زمستان جامه نازک می پوشید و ایشان از مشاهده آن تعجب می نمودند و در زمستان جامه نازک و لباس تابستانی می پوشید و از سرما اثری در او

ظاهر نمی شد روزی اصحاب من گفتند یا مولای چیزی عجب از امیر المؤمنین علیه السلام مشاهده میکنیم که هرگاه در تابستان جامه زمستانی

می پوشد و در زمستان جامه تابستانی و از گرما و سرما متأثر نمیگردد و گفتم که من این را از پدر خود پرسیدم چون آنحضرت

با آنحضرت نشستم این صورت را از او پرسیدم که ما این را نمیدانیم لیکن از آنحضرت معلوم کنیم پس نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت و سبب این را از آنحضرت

پرسید فرمود که روز خیبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که لاعطین الرایة الیوم رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح علیه کرار غیر فرار و بعد از آن

مرا طلبید و گفت اللهم اکفه الحر و البرد که از آن روز سرما و گرما در من اثر نمی کند القصه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آن روز رایت را بآنحضرت تفویض نمود و فرمود برو بنزد اهل خیبر

که جبرئیل با تست و نصرت در پیش روی تست و ترس در دلهای دشمنان تو افکنده شده است پس امیر المؤمنین رایت را برداشت و خواست که متوجه جنگ شود

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی چون با ایشان مقابل شوی اول ایشان را باسلام دعوت کن و بگو که اگر قبول نکنند [illegible] با ایشان جنگ کن که اگر خدا

برتر از شتران بسیار که نزد موسی تا شنیده پس فرمود که ای علی به ایشان بگو که اهل خیبر در کتاب خود خوانده اند که شخصی که حیدر نام دارد ایشان را منکوب سازد و نام او ایلیا است
چون به ایشان ملاقات کنی بگو که نام من علی است که چون این را بشنوند مخذول خواهند شد و به سند معتبر روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بحوالی قلعه رسید مرحب
یهودی به مبارزت او بیرون آمد با سلاح تمام و مغفری از فولاد بر سر نهاده و بر بالای مغفر خودی از سنگ تراشیده وضع کرده مرکب رجز خوانان و آواز در
و رجز خوانده گو یا الخاتر و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل او این رجز آغاز کرد شعر انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره
اکیلکم بالسیف کیل السندره پس چون حبر این رجز را شنید بر خود لرزید که حبر ایشان او را گفته بود که مغرور مشو که هر کسی که با تو جنگ کند مغلوب
ساخت باید که امروز از شخصی که مسمی به حیدر باشد بپرهیزی که تا بحال کسی شنیده باشد احتراز کنی اما حمیت جاهلیت مانع شد که برگشته ننگ او شود امیرالمؤمنین
در مقام محاربه در آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام اول او را بر اسلام خواند و امتناع او از آن آغاز محاربه کرد و دو ضربت در میان ایشان رد و بدل شد آخر الامر
امیرالمؤمنین تیغ برآورد و چنان بر فرق او زد که خود سنگین و مغفر آهنین را برید و از سر و روی او گذشته تا سینه او رسید در حال از کار بیفتاد و بجهنم رفت
یهودان چون آن ضربت را دیدند رعبی و خوفی از آن حضرت در دل ایشان افتاد و همه گریخته و در قلعه رفته در را استوار کردند امیرالمؤمنین علیه السلام نزد قلعه
آمد یکی از بالای قلعه او را ندا کرد که ای مرد نام تو چیست حضرت فرمود که علی ام او گفت علی محجه و من معه محمد که او است تلمیذ ... و عالم
پس گفت ای علی در کتاب خوانده ام که در نزدیکی پیغمبری به اینجا رسد که سلام کنید او را و او لشکر خود را بر این حصن نشسته و فدای این حصن
بر دست او بگشاید اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان بده که لک امان الرسول آمده گفت علی الباب بگشایید و رسالت امیرالمؤمنین ایشان را
خوشحال شده در را بگرفت و بقوت تمام چهار بخیانه طلبید و بجز ها و آن در هم شکسته در را از جای خود برکنده و بالای سر برد و تا اجل گام
در پس سر خود انداخت ابو عبدالله حافظ باسناد خود از رافع مولای رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام با یهودی مقاتله میکرد
آن یهود ضربتی حواله آن حضرت کرد و سپر از دست او افتاد و امیر در غضب شده در خیبر را بر کند و بجای سپر خود داشت و آن محاربه مشغول بود تا فتح شد
بعد از آن هفت نفر با او بودیم که آن در را حرکت دهیم نتوانستیم و نیز ابو عبدالله باسناد خود از لیث بن ابی سلیم و از ابو جعفر محمد بن علی صلوات الله علیه نقل کرده که جابر بن عبدالله گفت چون
امیرالمؤمنین علیه السلام در خیبر را کند و بینداخت مسلمانان خواستند که در قلعه در آیند خندق حایل بود آن حضرت در را انداخت و بر دو طرف
بالای خندق ... پل شد و در را انداخت و در بالای خندق نگاه داشت تا همه اصحاب و لشکریان پیغمبر از بالای آن مرور کردند و در دست کسی از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله من متحیر شده ام از قوت علی که در این عظمت برکنده و برخندق گذاشته همه مردمان از آن گذشتند آیا چه او سنگ
کرد ... در دست او بیست و ... در رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ... سنگین و ... اما ملاحظه نکنی که ... در آن ... حضرت رسول ... ملاحظه کردم
گفتم یا رسول الله سبحان الله ای ... حضرت فرمود که ... جبرئیل ... و بالای ... ایستاده و ... از
جابر نقل کرده که چهل مرد توانا بر آن شدند که آن در را از جای خود بجنبانند نتوانستند و در روایت دیگر هم از جابر نقل است که هفتاد مرد اهل رفته نتوانستند حرکت دهند
بر دارند ... خود ... و نیز ابو عبدالله روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چون در خیبر را کندم و سپر خود ساختم و لشکر بر آن بگذشت ... کرای علی
از ... گفتم ... که از ... این ... آن در بگه ... و در در خندق افکندم
که ... در بهشت ... هفتاد کس ... نتوانستند ... و در کتاب ... الشیوه از ابو ... نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله

یکی از حصنهای خیبر بگشا و ما را غنایم بسیار روزی کن اصحاب فرستاد بخوبی تا کار محاربه بحصن سلالم رسید و آن آخر حصن بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
قریب به ده روز و به روایتی دیگر پانزده روز در پای این حصن محاربه نمود تا آنرا فتح کرد از محمد بن اسحق مرویست که اول حصنی از حصون خیبر اول حصن ناعم
را فتح کرد پس نطاة و شق را بعد از آن یهودان بحصن صعب بن معاذ متحصن شدند و آن نیز بعد از محاربه بسیار فتح شد و اقتضاء و اضطرار
بر مسلمانان در آمد پس بمحاصره قموص مشغول شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را صداع طاری شده بود و بجهت آن نتوانست که سوار شود
قلعه قموص محکم بود و بعد از محاربه بسیار بدست شاه ولایت پناه علیه السلام مفتوح شد و در محاربه مرحب یهودی را بقتل آورد و خانم کنانه داخل حصار
سلام بن ابی الحقیق بود الغرض اصحاب غنیمت بسیار از یهود بدست آوردند و در میان آن صفیه بنت حیی بن اخطب بود با زن دیگر و بلال ایشان
را بر کشتگان ایشان بگذرانید چون آن زن که با صفیه بود کشتگان قوم خود را دید فریاد کشید و روی بخراشید و خاک بر سر خود کرد
رسول صلی الله علیه و آله فرمود اعزبوا عنی هذه الشیطانة از من دور کنید این زن شیطان صفت را پس رسول صلی الله علیه و آله روی به بلال کرد و گفت رحمت از تو
نزع شده که زنان را بر کشتگان ایشان میگذرانی آنگاه صفیه را بنزد خود خواند و ردای مبارک را بر او افکند مردمان دانستند که آنحضرت او را
برای خود برگزیده و صفیه پیش از این واقعه در واقعه دیده بود که ماه آسمان در کنار او افتاد این خواب را بشوهر خود که کنانة بن ربیع بود نقل کرد
طپانچه بر رویش زد که کبود شد و گفت تو میل پادشاه حجاز کرده که محمد است و چون حضرت رسول اثر کبودی بر روی او دید از او پرسید و صورت حال
نقل کرد پس کنانة بن ربیع را بنزد رسول صلی الله علیه و آله آوردند و او صاحب کنز بنی النضیر بود رسول صلی الله علیه و آله از او گنج را طلب نمود انکار کرد
او قبول نکرد پس او را به زبیر داد و او را عذاب کرد تا اقرار کند یهودی گفت من او را در فلان خرابه دیدم که تفقد میکرد رسول صلی الله علیه و آله فرمود
تا آن خرابه را کاوش کردند و اکثر آن را بیرون آوردند و بقیه دیگر را طلبیدند اقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مقر نیامد او را بمحمد بن مسلمه داد
تا او را در عوض برادر خود که در قلعه کشته بود قصاص کند و بعد از آن ابن ابی الحقیق التماس کرد که از قلعه بیرون آید و با رسول صلی الله علیه و آله
سخنی چند بگوید حضرت رخصت داد و او آمد و بعد از تذلل بسیار و تضرع بیشمار مصالحه کرد بر حقن دماء و ترک ذراری ایشان با ایشان که جمیع اموال
و زمین و نقود و اجناس و اسلحه و مواشی و رخوت و الوان به پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذارند مگر جامه که بر بدن ایشان باشد پس رسول فرمود بری است
از شما ذمه خدا و رسول اگر چیزی از من پوشیده دارید پس برین مصالحه واقع شد و بعد از آن اهل خیبر گفتند که ما رسوم آداب عمارت و زراعت
حصون ملک میدانیم ما را بحال خود واگذارید تا محافظت منازل آنها نماییم و عمارت و زراعت آن میکنیم و آنچه حاصل شود تنصیف میکنیم رسول
این معنی را قبول فرمود بایشان مقاطعه کرد باین شرط که هرگاه ما خواهیم شما را از این حصن اخراج کنیم و چون خبر فتح قلاع خیبر باهل فدک رسید ایشان
امان طلبیدند و حصون فدک را تسلیم کردند و رسول بر طریق اهل خیبر با ایشان مصالحه و مقاطعه فرمود پس زمین خیبر فی مسلمانان شد جهت آنکه
بمحاربه مفتوح شده بود و فدک خاصه رسول گشت بسبب اینکه بی حرب در تصرف پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمده بود و رسول بعد از فتح خیبر و فدک چند روز
بجهت استراحت توقف فرمود و زینب بنت الحارث که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان کرده برسم هدیه نزد پیغمبر
صلی الله علیه و آله آورد و از خادمان آنحضرت پرسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله کدام عضو گوسفند را دوستتر دارد گفتند دست آن پس در دست
گوسفند زهر آلوده و باقی اعضا را نیز فی الجمله زهر آلود و چون آن گوسفند را بنزد رسول آورد پاره از گوشت دست را برداشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله

حضرت جزوی از آن گوشت لب نهاد و این نفع فرموده و بعد از آن بشر بن براء مرد و بازوی از آن بخورد پس حضرت فرمود که گوسفند این خبر داد که مرا

زهرآلوده اند آن زن را طلبیده و از صورت ازو پرسید معترف شد و گفت این عمل کردم تا اگر این خبر دهی نبی باشی و اگر نه مردم از تو

رها شوند و حضرت از سر او در گذشت پس بشر بن براء بجهت خوردن این طعام مسموم وفات کرد و در بستر روایت کرده که در مرض الموت حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله برادر وی را دید فرمود که ای در بشر همیشه آن لقمه گوشت که در خیبر با برادر تو خوردم معاودت میکرد و اکنون آن رگ دلم

میکند اکنون اوان آنست که رگ دل را قطع کند و از این جا است که اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بجهت کرامت رتبه نبوت درجه شهادت

یافت و بعد از شهادت عروج کرد که وعده یعنی برابر آیت الفتح شده بعد از وعده غنیمت فتح خیبر است غنایم و فتوح دیگر است که خدای

وَأُخْرَىٰ و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا که هنوز قادر نشده اید بر آن ها وعده داده شما را و آن دیگر که مکه است

یا قری و بلاد دیگر تا روز قیامت قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا بدرستی که احاطه کرده است علم خدای آن غنایم را پس فتح مکه با فتح دیگر که غنوت آن است

بدین و بروایت ابن عباس غنایم مداین و فارس و روم و مانند آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بشارت داده بود و هر گونه ذکری و خبری در حق

اسلام قدرت گشته بر قتال فارس و روم و فتح مداین و غیر آن وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا و هست خدای بر همه چیزی از فتح مداین و اعطای

غنایم و غیر آن قَدِيرًا توانا چه قدرت او در آیه است پس تحقق سخن حضرت پیغمبر است که مدد ما در تحقق این غنایم و دیگر اسلام عطا خواهد فرمود

بفضل شامل و قدرت کامل چه لطف الهی فراخور حال شما بحسب علم او باخلاص و وفا و صدق و سعادت شما و اگر [illegible]

با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی و اگر از بنی اسد و غطفان که اراده غارت [illegible]

کردندی لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه گردانیدندی پشتها یعنی هزیمت کردندی از شما بجهت [illegible] در سوم غیبه [illegible]

وَلِيًّا نصحی کار سازی که حمایت ایشان نماید و از این وضع هزیمت دهد وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که نصرت ایشان نماید [illegible]

و نه یاری که نصرت ایشان این آیت دلالت بر علوم غیبیه در مستقبل زمان وجود دارد که سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدا [illegible]

در میان شما الَّتِي قَدْ خَلَتْ آنچنان سنتی که گذشت مِنْ قَبْلُ پیش از این در میان امتان دیگر بر طریقه عادت قدیمی الهی در میان

امم سابقه و لاحقه که بنصرت انبیا و اولیای او و بر اعدای ایشان و اهل طاغوت منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور کما قال الله تعالی لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي وَلَن

تَجِدَ و هرگز نیابی لِسُنَّةِ اللَّهِ مر طریقه و عادت خدا را در نصرت انبیا و اولیا تَبْدِيلًا تغییر دادنی یعنی هیچکس تغییر آن طریقه نتواند و بعضی از [illegible]

منسوخ کرده اند از انس بن مالک روایتست که در حین که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حدیبیه نزول فرموده بود هشتاد تن از اهل مکه وقت نماز صبح از جبل تنعیم

فرود آمدند تا اصحاب را قتل کنند و اصحاب بر ایشان غالب شده همه را اسیر گرفتند و آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را آزاد کرد و در حرم قتل واقع نشود

و تعالی در حال این آیه آمد که وَهُوَ الَّذِي و او آنکسیست که از محض فضل خود کَفَّ أَيْدِيَهُمْ منع کرد دستهای کفار را عَنكُمْ از شما وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم

و باز داشت دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی در حدیبیه مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب گردانید عَلَيْهِمْ بر ایشان

را آن هشتاد کس وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از محاربه کفار در اول و در رای فرمان بستن بر او و [illegible] از آن

بازایستادن و تسلیم شدن تعظیم حرمت حرم محترم پروردگار بَصِيرًا بینا و شما را بر آن جزای نیکو خواهد داد در دنیا و عقبی و نفی آنست که

عکرمة بن ابی جهل با پانصد کس بجهت آنکه با پیغمبر صلی الله علیه وآله مجادله کنند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی بفرستاد و ایشان را منهزم ساخت میدان آمد ایشان را

در جهات مکه داخل گردانید و برگشتند خصوصا و رعب این آیه فرستاد و بیدار آن سبب منع دخول مسلمانان در این سال بمکه بیان کرد و فرمود که

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان آنانکه کافر شدند بخدا و رسول وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد حرام

و طواف کعبه معظمه و احلال از عمره وَالْهَدْيَ و منع کردند آنرا آنچه از روی هدایت برای قربان آورده بودند از شتر مَعْكُوفًا

در حالتی که باز داشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه برسد بجای خود یعنی بمکان نحر که مکه است یعنی جایی که موضع ذبح هدی منی است و هدی

که همراه داشتند هفتاد شتر بود که تعلیه و اشعار کرده بودند و بجهت آنکه ایشان از زیارت خانه کعبه ممنوع شدند تمام را نحر کرده آنجا از روی

این آیه را حاصل مفهوم میشود آنست که کفار بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی شما را آنکه ایشان کرده بمحل خود رسد مستحق وبال و استیصال اند

ولیکن شما را در این سال از قتال ایشان باز داشتیم جهت آنکه آسیبی و ضرری بجماعت مؤمنان که در مکه اند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ

و اگر نبودی مردان ایمان آورنده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان گرویده در مکه لَمْ تَعْلَمُوهُمْ که ندانید شما ایشان را بایمان ایشان و توقف

بجهت اختلاط بمشرکان و آن هفتاد و چهار مرد و زن بودند که کتمان ایمان میکردند از مشرکان و بجهت ضعف و عجز ملتمس نیستند که از میان ایشان

بیرون آیند پس اگر نه آن بودی أَنْ تَطَئُوهُمْ که گام نهید بر آن مؤمنان و ایشان را در زیر پای بسپرید و هلاک سازید در وقت مقاتله

با کفار فَتُصِيبَكُمْ پس برسد شما را مِنْهُمْ از جهت کشتن ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی که آن غم و تأسف شما بود بر قتل آن مؤمنان

یا سرزنش اهل کفر گفتن شما اهل دین خود را یا کراهت بودن این که ادای دیت و کفارت خطا بِغَيْرِ عِلْمٍ حالست از فاعل تطئوهم یعنی اگر کشتید

ایشان را در وقت مجادله بی آنکه اهل ایمان را حالتی که عالم باشید بایمان ایشان هر آینه رخصت دادیم شما را ازان که ایشان را تباه کنید و هم ایشان را مغلوب و مقهور

میساختیم پس از جهاد ایشان بازداشته شدید لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل گرداند خدای در رحمت و بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر که را

میخواهد از آنها که اسلام قبول کنند بعد از صلح اهل مکه را از جان زدن ایشان را در رحمت خود که اسلام است ایشان از قتل و مسلمانان را در بخشش

خود که سلامتی از طعن و عیب کفار بسبب کشتن اهل اسلام در میان ایشان لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا بودندی آن مؤمنان از کافران و از یکدیگر

متمیز لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنها را که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک بقتل و سبی و غارت پس

ببرکت وجود مؤمنان آن دیار عذاب قتل و سبی از آن کفار برداشتیم از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام

از تفسیر این آیه پرسیدند فرمود که نیست آنکه آن مادح ادا دهد کرد در اصلاب ابن کافر انه و علم با ایمان ایشان تعلق گرفته از آبای خود متمیز و متفرق

بودندی ایشان ابنا نبود آباء را قتل میکردیم زهری و عروة بن زبیر و مسور بن مخرمه بتفصیل قصه صلح حدیبیه را بر وجهی ذکر کرده اند که سید عالم

صلی الله علیه و آله از مدینه بقصد عمره با جمعی کثیر از اصحاب خود روی بمکه نهاد و چون بذو الحلیفه رسید احرام گرفت و دستور اشعار و تقلید هدی

واو را بجاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا از احوال قریش تفحص کند در حینی که آنحضرت با اصحاب بغدیر اشطاط رسیده بود گروهی مکه

عسفان جاسوس آمد و خبر داد که قریش جنگ را بن لوی و عامر بن لوی یعنی جمله احابیش را جمع کرده اند با شما مقاتله کنند

و شما را از دخول مکه و زیارت کعبه معظمه باز دارند رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب مشورت نمود و فرمود که شما چه مصلحت می بینید که برویم و قتل ایشان و سبی زنان و فرزند

اثبات کنیم الا که هر که با ما در مقام مقابله در آید با او مجاهده کنیم ابوبکر گفت رای تو صواب است اما چون ما بقتال نیامده ایم بلکه بزیارت خانه کعبه متوجه ایم
او را منع نمی باید کرد و غرض رسول صلی الله علیه و آله از این مشورت آن بود که تا رای اصحاب مستحکم گردد و الا آنحضرت برای اصوب و اصلح بود آنگاه
با اصحاب گفت که روان شوید اصحاب روان شدند با عسفان رسیدند بشیر بن سفیان الکعبی آمد گفت یا رسول الله قریش خبر یافتند که تو متوجه مکه شده اند
بیرون آمدند و تعهد کرده اند که نگذارند تو در میان ایشان بخواهی که داخل شوی و خالد بن ولید با جمعی از سواران بکراع الغمیم
نزول کرده است حضرت فرمود که اگر ایشان را با من و توسط بودی مرا از ایشان حاصل شدی که اسلام آوردندی اگر در طریق نزول این سلوک نکنند تا این متعلم
کنیم و بنا بر آنکه همه را مغلوب و مقهور سازم پس فرمود که کیست که از ما را از راهی ببرد که بر سر ایشان نرسد مردی از اسلمی گفت من راه بجز سوار ایشان
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سیر بر وا روان شوید اصحاب روان شدند و چنین مراجعت سوار ملاقی کردند و در این هموار رسیدند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بگوئید
نستغفر الله و نتوب الیه همه اصحاب این کلام گفتند حضرت فرمود که این حطه است که بر بنی اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند و چون به طلیعه لشکر
رسیدند فرمود که براه راست بروید پس اصحاب راه راست پیش گرفتند و می رفتند تا به ثنیة المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است در آنجا ناقه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
برو خوابید کرد اصحاب گفتند که خلأت القصواء حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ما خلأت و لکن حبسها حابس الفیل پس فرمود
دا برای کردند و از آن راه عدول نمودند و با قضای حدیبیه فرود آمدند که آب اندک داشت حضرت تیری فرمود و در آن چاه انداختند آب بسیار
و لیکن از آن بیل بن ورقاء خزاعی با جمعی از خزاعه در رسیدند و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عدد مطافیل لشکر جمع کرده اند
قصد آنکه ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول صلی الله علیه و آله فرمود ما بقتال هیچکس نیامده ایم بلکه قصد زیارت داریم و بخدای که اقدام ایشان باعث وقوع عقوبت
و عذاب استیصال بر ایشان و اگر خواهند مصالحه کنیم با ایشان در مدتی معین که مرا با ایشان نزاعی نباشد بالامر تو فیما بین ما باشد و اگر در بیعت قبول
اسلام نمایند فهو المراد و اگر ابا نمایند و امتناع نمایند در مقام آن قرار گیرند و اگر حجت بگیرند بخدای که در جان من بدست اوست که با ایشان مقاتله کنیم تا آنکه
خدا امر ایشان ظاهر گرداند پس آنچه امر الهی باشد مجاری شود بدیل گفت من بروم و مضمون این کلام ببلیغ ایشان رسانم و بر منیم که در این چه می گوید
پس نزد قریش آمد و آنچه شنیده بود بایشان گفت عروة بن مسعود ثقفی برخواست و گفت ای گروه قریش مگوید که خیر خواه شما است گفتند قبول این امر میکنید فهو المرام
و اگر نه مرا با او بفرستید که تا سخنی بگویم ایشان قبول این امر کردند و بیامد نزد رسول صلی الله علیه و آله و بنشست و آنحضرت آنچه بدیل
گفته بود با او تکرار فرمود عروه گفت ای محمد اگر در میان تو چاغی می بینیم که از تو فرار نمایند و ترا تنها گذارند او را نظر بر ایشان
و گفت ای امر این نوع فعل را با رسول خدای صلی الله علیه و آله گفتای آرام عروه گفت این چه کس است گفتند ابوبکر بن ابی قحافه عروه گفت بخدا اگر نه آن بودی که ترا پیش از این
در حق من کاری کرده و مکافات آن را من تو نرسانیده ام جواب این سخن بودی میگفتیم پس عروه در سخن گفتن با سید رسول صلی الله علیه و آله مرتبه
دست بریش مبارک میزد و مغیرة بن شعبه خود بر سر و قبضه شمشیر حمایل کرده نزد سر آنحضرت ایستاده بود هرگاه عروه دست بسوی ریش رسول الله صلی الله علیه و آله دراز کردی وی قبضه شمشیر بر دست او زدی
و گفتی دست از ریش حضرت نگاه دار و گر نه دست او را از جا بکنم اگر حرکت کنی این دست را قطع کنم وی گفت این چه کس است گفتند مغیرة بن شعبه عروه در مقام سرزنش او در آمده
گفت ای منعه توان کنی که خیانت کردی و در غدر سعی نمودی و این گفت آن بود که مغیره در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرده بود و ایشان را
کشته بود و اموال ایشان را تصرف کرده و به نزد رسول صلی الله علیه و آله آورد و گفت رسول فرمود اسلام را قبول کردیم اما مال تو مال غدر است و ما را بآن احتیاجی نیست پس عروه

مینگریست که اصحاب آنحضرت چنان کمر خدمتکاری در میان بسته بودند که آنحضرت هرگاه آب وضو میساخت آن را تبرک مینمودند و اب دهان مبارک آنحضرت بر زمین نمیرسید
و سر و روی خود بآن مالیده بودند و از غایت خشیت در حین تکلم بروی او نگاه نکردندی و سخن آهسته گفتندی و در هر مجلس که حرفی گفتی
یا آب دهان افکندی بیکدیگر سبقت کرده آن را بر ربودندی و بجهت تیمن و تبرک بر روی خود مالیدندی چون عروه این نوع تعظیم و بزرگی از ایشان دید بازگشت
و گفت ای قوم من بسیار کرد علما و سلاطین بنی آدم را بسیار دیده‌ام مانند قیصر روم و کسری و نجاشی حبشه بخدای که هرگز هیچ پادشاهی ندیده‌ام که در میان قوم
خود مطاع‌تر از محمد صلی الله علیه و آله باشد در میان اصحاب بدانچه دیده بود از بزرگی و فرمانبرداری ایشان او را بعد از آن گفت ای قریش
این عظمت را عرض میکند و صلاح میبینم قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید که بروم و از کیفیت سلوک اصحاب بشنوم و ملاحظه نمایم گفتند
برو چون نزدیک رسول صلی الله علیه و آله رسید رسول صلی الله علیه و آله فرمود این فلان کس است و از فلان قوم که تعظیم هدی کامل دارند لبیک زنان باستقبال وی
روید و شتران هدی را همراه خود ببرید ایشان چنان کردند و چون آن مرد این حال را بدید گفت سبحان الله چنین قوم را از خانه خدا منع نتوان کرد پس
باز گشت ... و بعد از او حلیس بن علقمه سالار ... بود رسول چون او را بدید گفت این از قومی است که هدی را بسیار
دوست ... هدی را ... گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و باز گشت و ... با قریش گفت ...
مکرز بن حفص اذن طلبید ... رسول آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این مکرز است که مردی فاسق و فاجر مشهور است پس ... با رسول الله
سخن گفت و در اثنای مکالمه سهیل بن عمرو در رسید و رسول ... کار شما بر شما آسان شده چه قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان کسی که
هدی ... سهیل گفت من از جانب قریش آمده‌ام تا با شما صلح کنم و عهدنامه از شما بستانم پس رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را طلبید
و طریق صلحنامه با وی ادا کرد امیر المؤمنین علیه السلام نوشت بسم الله الرحمن الرحیم مضمون سهیل گفت ما رحمن الرحیم
و چون این نوشت ... میان ما ... تو از چیزی باید نوشت که ما معروف آن دانسته باشیم پس گفت که در عنوان نامه باسمک اللهم نویس ... مسلمانان
گفتند ... رسول فرمود ... ای علی آنچه سهیل میگوید بنویس ... در عنوان نامه باسمک اللهم نوشت رسول فرمود که
بنویس هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله سهیل گفت اگر میدانستیم که تو رسول خدائی هرگز با تو منع نمیکردیم و ترا از خانه خدا منع نمیکردیم
رسول فرمود که من رسول خدایم و اگرچه شما مرا تکذیب میکنید امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای رسول الله محو کردن این کلمه بر من گران است
... محو کردن ... از موت ... صلی الله علیه و آله صلحنامه را از او بستد و آن را محو فرمود و گفت بنویس هذا ما قاضی محمد بن عبد الله
سهیل بن عمرو و حضرت امیر صلحنامه را بمضمون نوشت و قرار آن در آن درج نمودند که ده سال میان ایشان محاربه نباشد و در این مدت هر که
از اصحاب رسول بحج و عمره یا بتجارت بمکه آید بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بمصر و شام رود نیز ایمن بود و هر که
در این مدت از جانب ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند و هر که از اهل اسلام نزد ایشان رود او را باز ندهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد
رسول فرمود از ما که بنزد ایشان رود او از رحمت خدا دور است و از غضب و سخط او و هر که از جانب ایشان باید
با او سلامت ... پس از علم الهی با ایمان ایشان متعلق است راه فرجی از برای او پیدا خواهد کرد و از مضمون آن اهل مکه نکهت
خواهد یافت و نیز در آن ... هر که خواهد بعهد محمد درآید و هر که خواهد بعهد ایشان ... درآید ... برخاستند و گفتند

ما در عهد محمدیم و بنو بکر گفتند که ما در عهد قریشیم پیغمبر فرمود پس بگذارید تا طواف خانه کنیم سهیل گفت امسال زیارت موقوف کنید و در مکه در نیایید و سال آینده

ما سه روز از مکه بیرون رویم و شما بی سلاح در مکه درآیید این زمان بلا سلاح سوق هدی کنید تا آنجا که شما را باز داریم همانجا ذبح کنید و باز گردید رسول فرمود

هدی را به اسم اصحاب هدی بیارایند و لبنان و میان راه هدی باز داشتند و در اثنای این حال ابوجندل بن سهیل بن عمرو از پای مکه جانب هدی

کافران خود را در میان مسلمانان انداخت به رسن چنین چنان دید گفت ای محمد این اول چیزیست که با تو بر مصالحه نمودیم که او را بمن تسلیم کنی رسول فرمود من این شرط

که مسلمانم و راضی ام نیستم سهیل گفت که اگر ای محمد با تو هیچ صلح نکنیم رسول گفت پس او را بمن ده سهیل گفت او را امان نمیدهم رسول او را مبالغه کرد

سهیل راضی نشد پس مکرز گفت بلی او را امان دادم ابوجندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده باشم چگونه نزد مشرکان روم و بچه نوع از جانب من

راهی است باشیم رسول فرمود به صبر کن تا خدا فرجی دهد چه ما راضی این شرط شدیم و خلاف آن نمیکنیم پس سهیل او را گرفته بمرد و ابوجندل

وا ازار باد و میرت عمر خطاب گفت بخدا سوگند که من از آن زمان که مسلمان شده ام در اسلام شک نکرده بودم مگر در این روز نزد رسول آمدم و گفتم نه تو پیغمبر خدایی فرمود بلی

پیغمبر فرستاده ام گفتم نه ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل فرمود بلی چنین است گفتم نه وعده دادی که فرمودی گفتم آنجا تو گفتی از بهر آنست فرمود

چنین است گفتم چگونه است که تو ما را گفتی در مکه رویم و در آنجا حلق و تقصیر کنیم و اکال خلاف آنست فرمود گفتم امسال امسال حق تعالی فرمود

که عنقریب در مکه نخواهیم رفت حلق کرده و تقصیر کنان گفتم صدقت یا رسول الله راست گفتی و از این تو بر گردم پس صلح را تمام کردند و کلمات او کاتبی بر آن

ثبت نمودند رسول گفت همین جا ذبح کنید و سر بتراشید کسی ترک آن نشد بار دیگر اعاده فرمود همچنین این اقدام نمود پس بغیر رفت و در خیمه ام سلمه آمد

و عدم اطاعت اصحاب را با او بازگفت ام سلمه گفت تو تنها الی این مشو و شتران خود را بکش و سر بتراش رسول از خیمه بیرون آمد و با هیچکس سخن نگفته شتران

بدست خود بکشت و حلاق طلبید و سر بتراشید مردمان چنین چنان دیدند همه شتران را بکشتند و سر تراشیدند و بعضی که ای حلق تقصیر کردند و از عدم اطاعت امر شرمسار

شدند و بر آن تأسف بسیار خوردند پس رسول فرمود که رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله والمقصرین فرمود رحم الله المحلقین باز گفتند والمقصرین فرمود رحم

المحلقین والمقصرین گفتند یا رسول الله چرا المحلقین را سه بار رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن

جمعی زنان مهاجره با رسول بیعت کردند و در حق ایشان این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول به مدینه آمد و عتبه

ابن اسید که ملقب بود به ابی بصیر مسلمان شده بود و در حبس اهل مکه بود چنین شنید که پیغمبر معاودت نمود فرار نموده نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد مکیان در حق

او نامه نوشتند و به دو کس از بنی عامر داده نزد رسول صلی الله علیه و آله فرستادند و طلب او کردند رسول بنا بر شرط مصالحه او را بکس که بطلب رو وی گفت یا رسول الله مرا نزد

مشرکین میفرستی فرمود برو و صبر کن که میان ما و ایشان عهدیست که خلاف آن نمیتوانیم کرد عتبه با فرستاده ها آن جا که متوجه مکه شد و چون به ذوالحلیفه رسیدند

بجای خوردن مشغول شدند تیغی در جام نمود آن حرامیان نهاده بود عتبه گفت این تیغ تیز خوب باشد که ما ایشان را تعبیه کنیم گفتند آری آنها ادیع کشند

بحبانیده و یکی را بکشت و دیگری از وی گریخته به مدینه آمد چون رسول او را بدید فرمود این ترسیده صورتی دارد گفت در حال عتبه نیز در رسید

نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله خدای تمام کرد عهد ترا چون مرا باز دادی مرا از ایشان نجات داد رسول از قول او تعرض

که از محوای این کلام فهمید ما زیکه می باید رفت از مدینه بیرون آمد و در راه شام بکنار دریا که ره گذر قریش بود فرود آمد و مسلمانان که در مکه بودند حبر او شنیده

فرار کردند و نزد او می آمدند تا هفتاد کس نزد او جمع شدند و ابوجندل بن سهیل نیز از مکه فرار نموده با ایشان ملحق شد و هر کاروان قریش که از آن راه میگذشت میگرفتند و غارت میکردند

قریش تنگ آمده رسول را منع آوردند و با او قرار دادند که هر که از ما مسلمان شده بکه یکسی پس رسول برا باز خوانده حتی قضیه مذکوره علی الاطلاق با جمع رسید

که اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد چون گردانیدند آنانکه کافر شدند فی قلوبهم الحمیة در دلهای خود حمیت سالی انجه که از اکرم داو رخشم

گردانند از خشم و غضب که از هم تعصب و کبر و غیرت ناشی شده باشد حمیة الجاهلیة حمیت و غیرت و تعصب زمان جاهلیت و اکراه غضب و خشم

ایشان شده و کبت آن کفار چون محمد پدران و برادران ما را کشته سوگند بلات و عزی خوردند که او را در منازل خود در نیاوریم اکر

چون مراد استفاده او شده ما بر رسالت او ایمان نیاریم و چون حمیت جاهلیت را در دلهای ایشان فانزل الله سکینته پس فرو فرستاد خدای سکینته طمأنینه و آرامش

خود را یعنی انچه میباشد سبب اطمینان و آرام دل بود از نزد خود فرود علی رسوله بر فرستاده خود و علی المؤمنین و بر گروه مکان با وا کر

مقابله کرده بمصالحه راضی شدند و با وجود که سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص راضی نشدند که در عنوان صلح نامه بسم الله الرحمن الرحیم

و محمد رسول الله بنویسند مؤمنان خواستند که از آن ابا کنند و با ایشان در مقام مقاتله و منازعه در آیند حق تعالی انزال سکینه فرمود در قلوب ایشان و کبت این حکم

سعادت خود حتی قبول آن نمودند و الزمهم و لازم گردانید ایشان را حق تعالی خدای تعالی مومنان را کلمة التقوی سخنی که سبب پرهیزکاری است از طغیان و عدوان

واسطه حق و از آن مراد کلمه شهادت یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه انکار کردند که در عنوان نامه بنویسند یا محمد رسول الله یا کلمه و فا بعهد و تقوی

قول اولیت اکثر از اهل تفسیر معنی کلمه تقوی پرهیزه فرموده هی لا اله الا الله و الله اکبر و کانوا و هستند مومنان احق بها سزاوارتر بدان از مشرکان

و اهلها و اهل آن و اولیان بودن ایشانند که مستحق و اهلیت این کلمه دارند ... اتی انه بنزول سکینه و مسا اهل آن

و کان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزی دانا و از آن جمله علم اوست بر اهل آن سزاوار تسنان و لهذا فرمود مرکان مخصوص بحسب و بی مومنان

با انزال سکینه و لزوم کلمه قبل از این گذشت که رسول صلی الله علیه و آله پیش از آنکه بحدیبیه رود در واقعه دیده که او با اصحاب با منیت تمام و حمیت الکلام در مکه در آمد

شده و حلق و تقصیر مینمود صورت حال با اصحاب باز گفت ایشان شاد گشتند و تصور کردند که تعبیر این واقعه امسال بفعل خواهد آمد چون از حدیبیه باز

گرد عبدالله بن ابی و عبدالله بن نفیل و رفاعه بن حارث گفتند که نه اسر کرد یا حلق و تقصیر نکردیم و مسجد الحرام را ملاحظه نمودیم پس چگونه خواب

پیغمبر راست شد و عمر خطاب بر گفت این در السلام ... حضرت ... فرمود که من گفتم که امسال این صورت متحقق شود حضوت

اینجا که لقد صدق واقعه پیغمبر و وقوع تعبیر آن در آینده آیه فرستاد که لقد صدق الله هر آینه راست کرد خدای تعالی رسوله فرستاده خود را

الرؤیا در آنچه دیده بود در خواب خواب او را تحقیق بالحق در حالی که آن صدق متلبس بود و مکرر داری در ... صحیح و حکمی بلیغ ... در آن

ابتلای بود میان مؤمن مخلص و میان ... در دل او بیاری نفاق بود و سبب آن اهل ایمان و نفاق ازهم تمیز شدند و با خوابی که مقرون بود بر ...

با علام اصحاب لتدخلن المسجد الحرام که البته در آیید در مسجد الحرام در سال دیگر ان شاء الله اگر خواسته باشد خدای تعلیق و عده دخول ...

خدای که تعلیم عباد است ... و ... شده و ... تا ... است ... بادب شده تعلیم این کلمه شوند ... از ابن عباس نقل است که حق تعالی اکر ... ملک عاقبت

بر توکل ... حق تعالی بندگان اکر ... علم آن ندارند ... کلمه تمکن کنند و جاهل کنند چون علم خدای تعلق گرفته بود ... و بیماری

و غیبت ... از ... چون ... این کلمه حق ... آمده ... مشیت الهی ... آمنین در حالی که ایمن

باشید از ... محلقین ... شده کان رؤسکم سرهای خود و مقصرین و چیننده ... بعضی سر ... مری که ...

که ترسید از همگی نمی بود از علی و تقصیر سازاهیچ خوفی نباشد فعلم ما لم تعلموا پس دانست خدای آنچه ندانستید شما از مصلحت در صلح حدیبیه تا تأخیر عمره تا سال دیگر و تقدیم

فتح خیبر فجعل پس گردانید برای شما پیش از تحقق رؤیا من دون ذلک پیش از این یعنی قبل از دخول شما در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی

نزدیک که فتح خیبر است تا آن سرور شوند پیش از زمان فتح مکه یا مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ذی القعده سال هفتم

از دخول مسجد الحرام قصد کرد و صلح حدیبیه از مدینه حرکت فرمود در سال ششم از هجرت در همان ماه که مصدود شده بود با اصحاب عمره گذاشت بمکه آمد و سه روز

در آنجا مکث فرمود و از زهری مروی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مکه جعفر بن ابی طالب را بخطبه میمونه عامریه فرستاد و کار خود را [illegible] عامری بود و گفت

اختیار من عباس بن عبد المطلب والد [illegible] است او خواهر ام الفضل بنت حارث زوجه او بود جعفر نزد عباس آمد و صورت حال با وی تقریر کرد عباس قبول نمود

میمونه را بحباله حضرت در آورد و حضرت اصحاب را امر کرد تا دوشهای خود را برهنه کنند در وقت طواف تا مشرکان صلابت و جلادت ایشان ببینند اهل مکه

از رجال و نسا و صبیان در طواف ملاحظه حال رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب میکردند حق تعالی تأکید وعده فتح بلدان و غلبت اسلام [illegible]

فرمود که هو الذی او آن کسی است که ارسل رسوله فرستاد رسول خود را که محمد است بالهدی بحجتی که هدایت کننده خلقان است از حجج و المعجز

و معجزات ظاهره و دین الحق و بدین درست و راست که اسلام است لیظهره تا غالب گرداند اسلام را علی الدین کله بر همه دینها بر [illegible]

احکام ادیان دیگر را منسوخ ساخت و ملتهای باطله را برانداخت و امروز هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان برایشان غالب شده اند و از امام جعفر علیه السلام مروی است که تأویل این

آیه هنوز نازل نیامده و در حین ظهور صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان بظهور خواهد رسید زیرا که در آن زمان غیر از دین اسلام دینی نخواهد ماند و کفی

بالله شهیدا و کافی است خدای تعالی که گواه است بر آنچه وعده اظهار غلبت دین اسلام را بر ثبوت پیغمبر خود باظهار معجزات و دیگر کافی نهاد

فدا بر آن کفار که محمد رسول الله محمد فرستاده خدای است والذین معه و آنانکه با اویند از مؤمنان صادق العقیده و راسخ الایمان اشداء علی

الکفار سخت اند بر اهل کفر و رحماء نرم دل و مشفق و مهربان بینهم میان یکدیگر چنانچه در جای دیگر میفرماید که اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین مروی است

که درشتی ایشان بر کافران بر وجهی بود که لباسهای خود را از ایشان نگاه داشتندی تا جامه و بدنهای ایشان بدیشان نرسد و رأفت و مهربانی ایشان نسبت

با اهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیگر را دیدندی سلام کردندی و بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی و شنیده ام که از حبیب [illegible] که هر عضوی

که باشد با غیرت خود دیده و غلیظ باشند و متعرض ایذا و آزار [illegible] با اهل ایمان بعطف و نرمی بر [illegible] و مؤمنان و کفار

و اخلاق حمیده و شیم پسندیده تریهم می بینی ای بیننده آن مؤمنان صادق الاعتقاد را رکعا رکوع کنندگان سجدا سجده کنندگان کثرت صلوات

در اکثر اوقات و می بینی ایشان را که پیوسته یبتغون فضلا من الله میطلبند افزونی مرتبه و زیادتی مثوبت از حق و رضوانا و خشنودی او را

در جمیع حال مراد آنست که طاعات ایشان از برای قربت است و اظهار عزت [illegible] شائبه ریا و عجب و سمعت سیماهم فی وجوههم علامات ایشان

در رویهای ایشان علامت در روی ایشان ظاهر است و هویدا من اثر السجود از اثر سجده کردن یعنی از آن نه که سجود [illegible]

کثرت سجود است و لهذا امام علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه بذو الثفنات مشهور گشت بجهت همین است زیرا که از کثرت سجود در جبهه مبارک او مثل ثفنات

بعیر پیدا شده بود و لهذا آن حضرت را سجاد نیز [illegible] شده و ابن عباس گفته که مراد [illegible] سیمای وجه نوری باشد که در قیامت از جبین ایشان [illegible]

علامت [illegible] که او را [illegible] سجود است و عطاء بن رباح گفته که مراد آنست [illegible] از شب [illegible] چون نقلی که معمول سجده

اهل ایمان در عرصات حشر ماه شب چهارده نمایان باشد و از عکرمه و سعید جبیر و ابو العالیه نقلست که اثر سجود خاکیست که بر پیشانی ایشان باشد که چون سر از
بر زمین نهند رحمت و ثواب و بروایت ضحاک اثر سجود زردی روی و لاغری آنست از خشیت خدا و از حسن نقلست که معنی آنست که از کثرت
سجود و طاعت هرگاه ایشان را ببینی گمان بری که بیمارند و حال آنکه بیمار نباشند و از سفیان ثوری مرویست که مراد نماز شبست که کثرت نماز شب
در شب که در روز بر روی ایشان ظاهر گردد کما قال النبی صلی الله علیه و آله من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در حدیث آمده که روز قیامت خطاب آید که
ای آتش بخیه بیازار و ای آتش بسوزان هر جا که خواهی و لا نزدیک مواضع سجده مشو عطای خراسانی روایت کرده که هر که نماز پنجگانه بادای آن
داخلست در این آیه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک این صفت عجیب ایشان که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التوریة در کتاب موسی
و مثلهم فی الانجیل و صفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مومنان در هر دو کتاب این صفت مجمله که ذکر شد و این نوع مسطور است و ایشان
کزرع همچو زرعی که در اول حال اخرج شطأه برگ آورد خرد خود را که در نهایت باریکی و ضعیفی باشد فآزره پس معاونت دهد
و قوی و فربه گرداند آن را فاستغلظ پس سطبر و غلیظ شود فاستوی علی سوقه پس راست بایستد بر ساقهای خود و اصول خود یعنی آن کشت که
ضعیف کشت بتدریج قوی شد و در آخر درجه قوی و تناور گشت یعجب الزراع بشگفت آورد مزارعان را بجهت قوت و سطبری و حسن منظر
خود این مثلیست از برای حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب وی که ایشان بمثابه کشتی بودند که در ابتدای حال بجهت ضعف و کثرت اذیت بودند و تدریجا
ترقی می‌کردند تا قوی و جسیم شدند بسبب تعجب مزارعان میکردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب مزدوری در حال و در نهایت کافی و ضعیف بودند و بعد از آن
بر سبیل تدریج قوت و شوکت یافتند تا که قوت تمام پیدا کرده بر جمیع عالمیان فایق آمدند پس نبی مزارع شده و از زرع اکثر است در دین اسلام [illegible] و مجاهد گوید
و شطأ اصحاب او که حق او را بایشان قوی گردانید و بعضی گفتند که زرع در اول امر ضعیف و رقیق است و بتدریج غلیظ میشود [illegible] و تحسین
میشود که مزارعان از قوت و کثرت او متعجب میگردند بعضی گفته‌اند صلی الله علیه و آله در اول حال که امر رسالت بر خود گرفت [illegible] در کمال ضعف بود
و بعد از آن خدا تعالی او را بمومنان مدد کرد تا اهل ایمان بوجهی که از قوت و شوکت و سلطنت او متحیر گردید و بهر تقدیر حقا برای اهل ایمان و دین اسلام
این تشبیه فرمود لیغیظ بهم الکفار تا بخشم آورد بایشان [illegible] قوت و کثرت ایشان را که دید کافران وعد الله الذین آمنوا وعده کرده خدای
آنها را که گرویدند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته منهم از ایشان [illegible] مغفرة آمرزش گناهان
و اجرا عظیما و مزدی بزرگ [illegible] غرض از ذکر این وعده برای مومنانست که در اعمال صالحه رغبت بیشتر کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلامست
و سبب مقهور شدن اهل کفر که مستلزم غلبه دین اسلامست

سورة الحجرات

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سوره الحجرات تلاوت کند حق تعالی بعدد هر مطیعی و عاصی ده حسنه برای او بنویسد و حسن بن علا از ابو عبدالله علیه السلام روایت کند که هر که این
سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از زوار [illegible] باشد وجه ارتباط این سوره بسوره فتح ذکر احوال حضرت رسالت و آنچه متعلقست
باو از اجلال و اکرام و اعظام از اختتام سوره فتح و در افتتاح این سوره از جابر بن عبدالله انصاری و حسن بصری منقولست که جمعی از اصحاب سید انبیا در روز
عید اضحی پیش از آنحضرت صلوه عید تقدیم نمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از فراغ نماز عید ایشانرا باستیناف ذبح امر فرمود و متقارن این حال جبرئیل
این آیه آورد بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای گروهی که ایمان آورده‌اید بخدا و رسول لا تقدموا

پیش برابر هیچ امری از امور بین یدی الله و رسوله نزد خدا و رسول او پیش مرتکب هیچ کاری مشوید از اوامر و نواهی الا بعد از آنکه خدا و رسول خدا
آن تعلیم کند پس بر حکم عمل نمایید یا وحی نازل شود و یا ابتدا رسول خدا و از ابن عباس نقلست که مراد نهی صحابه است از تکلم پیش از آنکه حضرت رسالت ابتدا
بکلام کند پس در حقیقت معنی آنست که ای مؤمنان هرگاه در مجلس رسول نشسته باشید و از مسئله سؤال کنند شما شروع در جواب نکنید و پیشی مجویید تا اول
پیغمبر زبان بجواب بگشاید و گویند مراد نهی است در تقدم مشی بر آنحضرت یعنی پیش نباشید در مشی بر پیغمبر بلکه طریق تعقب او اختیار کنید و زجاج گوید که تقدیم
مجموع طاعات پیش از وقتی که امر آلهی و اذن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بآن تعلق گیرد پس جایز نباشد تقدیم صلوات و صوم و حج و امثال آن
و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آنست که سبقت مجویید بهیچ فعلی و قولی تا آنکه خدا و رسول بآن امر نماید و از مسروق منقولست که در روز شک نزد عایشه رفتیم
وی خادمه را امر کرد که حاضر سازد شربت عسل گفتیم روزه ام گفت خدای این آیه را نازل فرموده روزه فرمود در روز شک [illegible] رمضان عبدالله زبیر گفته که جمعی
از بنو تمیم نزدیک رسول آمدند ابوبکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را بر ایشان امیر کن عمر گفت اقرع بن حابس را بر ایشان حاکم ساز و قعقاع
و اکثر از ابوبکر بعمر گفت قصد تو در این کار نیست غیر از خلاف من که گفتی او گفت خیالست که تو میگویی بلکه گفت آن کنیم که اقرع [illegible] آداب [illegible] از
قعقاع [illegible] پس آواز در میان ایشان بلند شد حق تعالی این آیه را با آیتی دیگر که در پی اینست ارسال فرمود و بعضی دیگر گفته اند که رسول صلی الله علیه و آله
سریه [illegible] بعضی تهامه فرستاد و بنو عامر بر ایشان غالب شده همه را بکشتند مگر سه کس که فرار کرده روی بمدینه نهادند در حوالی مدینه دو کس را از بنی سلیم
بودند ملاقات کردند و مظنون ایشان از بنی عامر [illegible] بقتل رسانیدند و رخت ایشان را غارت کرده نزد رسول آمدند و صورت حال اعلام کردند رسول فرمود
که غلط بوده [illegible] دیه ایشان از بنی سلیم گفتند از بنی عامر و رخوت ایشان [illegible] پس [illegible]
و این آیه نازل شد که ای مؤمنان برای خود مرتکب هیچ امر مشوید بلکه در همه امور اقتدا بحکم خدا و رسول کنید و [illegible] که احتمال است
عموم خودت برآنکه هرچه که خلاف امر خدا و رسولست منهی عنه است پس اصل [illegible] در لا تقدموا [illegible] و اتقوا الله و بترسید از خدای
در تقدیم جمیع اقوال و افعال بر حکم او ان الله سمیع بدرستی که خدا شنوا است همه اقوال شما را علیم دانا بجمیع افعال شما و مکافات آن خواهد
داد آورده اند که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با جمعی از اشراف خود چون اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاهتم و قیس بن عاصم
با جمعی بسیار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و از پس حجرات طاهره آواز بلند کردند که ای محمد بیرون آی از حجره [illegible]
و [illegible] آنحضرت از رفع صوت ایشان متأذی شده بیرون آمد [illegible] گفتند آمده ایم تا با تو مفاخرت
کنیم پس رخصت ده تا شعرا و خطبای ما زبان بمفاخرت بگشایند حضرت رخصت [illegible] عطارد بن حاجب برخاست [illegible] ستایش خدا را
که ما را ملوک زمین گردانید و [illegible] فضل [illegible] اموال بسیار بما انعام فرمود [illegible] احسان [illegible]
[illegible] و ما را عزیزترین اهل مشرق گردانید [illegible] در میان مردمان [illegible] که با ما در صدد
مفاخرت در آید [illegible] از برای خود [illegible] کلام [illegible]
شرم داریم از بسیار گردانیدن کلام و [illegible] سخن باینجا رسانید [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ثابت بن قیس [illegible] که برخیزد و جواب
عطارد بدهد برخاست و خطبه ای بمضمون آغاز کرد که حمد مر خدایرا که آسمان و زمین خلق نمود [illegible] که امر او در جمیع ملکوت جاری بود [illegible]

او کرسی که در زیر عرش است و زیر آسمانها ساری و تسبیح خلاف نمیشود مگر که از خوان فضل و احسان اوست و از جمله افضال اوست که ما را مکرم
گردانید و از جمیع خلق رسولی را برگزید که از او بزرگتر است و سخن او راست تر و حسب او افزونتر بعد از آن کتاب را بر او انزال فرموده و او را بر خلقان
خود امین ساخت پس او برگزیده خداست از جمیع عالمیان و بعد از آن که خلق را برسالت نامزد او شد مهاجران ما ایمان خواندند و مهاجران اهل او بودند
و از جمله اقوام او بودن ایمان آوردند و اکنون حسب او از همه بیشتر است و وجاهت او از همه افزونتر پس اول آفریده که اجابت قول او کرد
و لبیک بامر الهی نمود ما بودیم پس ما انصار اوییم و یار و مصاحب او با همه مردمان مقاتله میکنیم تا آنکه ایمان آرند پس هر که بخدا و رسول او
ایمان آورد مال و خون او محفوظ ماند و هر که قبول نکند همیشه با او مجاهده میکنیم در راه خدا و کشتن او بر ما آسانست این نهایت قول من است
و من از برای جمیع مؤمنان و مؤمنات استغفار میکنم و السلام و الاکرام بعد از آن زبرقان شاعر برخواست و شعری چند بخواند چنانچه آن
در معرض جواب در آنکه شعر خواندن ترنم شده و چون از شعر فارغ شد اقرع گفت خطیب ایشان از خطیب ما افصح است و شاعر او از شاعر ما
بهتر و آوازهای ایشان از آوازهای ما بلندتر و بعد از آن اقرع ابن حابس کلام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله مردمان حضرت
دیدند که اقرع اسلام آورد ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت رسالت همه را صله و خلعت داد و بعد از آن حق سبحانه جهت تعلیم مراسم ادب نهی
اصحاب نمود در وقت خطاب از رفع صوت که مستلزم اذیت و آزار و کراهت حضرت نبوت پناهی است آن حضرت جل و علا فرمود که یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا ترفعوا اصواتکم بلند مکنید آوازهای خود را فوق صوت النبی بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت
سخن کردن آواز خود را بلندتر از آواز پیغمبر مکنید زیرا که رفع صوت بالعیضه مستحق است و آن مستلزم کوچک ساختن و یا عدم ملاحظه
ادب و آن متضمن خلاف تعظیم که مامور است و لا تجهروا و آشکارا مکنید مراد سخن را بالقول بسخن گفتن نزد او یعنی آوازها بلند مکنید کجهر
بعضکم لبعض همچو آشکارا خواندن برخی از شما برخی دیگر را که در وقت مخاطبه آواز خود را لازم میسازید یعنی او را از اکثر
آواز از شما ارفع نمکنید بلکه رعایت لوازم حسن ادب کرده باشید و منطق کرده و تفرقه و توقیر رعایت علی المحض و نزد بعضی مراد آن که او را
بنام و کنیت که محمد و ابوالقاسم است مخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانید بلکه بکلامی که متضمن تبجیل و توقیر او باشد خطاب کنید چنین یا نبی الله
یا رسول الله و امثال آن و مروی است که ابو حیان ثعالبی از عکرمه نقل کرده که ابن عباس را از نزول این آیه پرسیدند گفت که جمعی از بنی العنبر
که اصحاب پیغمبر ... ذراری ایشان را غنیمت آورده بودند بمدینه آمدند بقصد فدای ذراری خود و از پس حجرات طاهرات آواز دادند که یا محمد اخرج الینا
ای محمد از حجره بیرون آی آن حضرت از عدم ملاحظه ادب ایشان متاذی گشت و حق سبحانه جهت تسلی آیه فرستاد که او را بنام مخوانید چرا
موجب تنفیر آن حضرت است یعنی که مستلزم عدم مراعات حرمت نبوت و جلالت قدر و مرتبه اوست پس باز ایستید از قول نهی ان تحبط
اعمالکم کراهت بطلان اعمال خود در او از بطلان آن عدم ترتب ثوابست بر آن چه بنا به آنکه موجب تعظیم و توقیر آن حضرت است مثاب نشوید
برای حصول و ترک آن موجب محرومی از آن ثواب و انتم لا تشعرون و شما نمیدانید که عملهای شما که رفع جهر است اخواندن آن حضرت بنام باطل
شده از حیث ... ثواب بر آن و عدم وصول آن بجز قبول آن چه الحاق اعمال موجب تعظیم و توقیر حضرت رسالت میشود مستحق ثواب میشد
و لکن چون خلاف آن بظهور رسید بنابر دقیقه مراعات ادب نکردید مستحق عقاب گشتید و از ثواب محروم شدید آن اعمال محبط شد و بموضع قبول نرسید

و از ابن عباس منقولست که آیه مذکوره در حق ثابت بن قیس بن شماس نازل شده و او مردی ثقیل السمع و جهوری الصوت بود یعنی گوشش گران بود و آواز بلند سخن کردی

و پیغمبر صلی الله علیه و آله از آواز او متأذی گشتی و از انس روایتست که چون این آیه نازل شد ثابت بر سر راه بنشست و میگریست عاصم بن عدی

این سوال ازو پرسید گفت آیتی در باب نهی رفع صوت و جهر نازل گشته و میترسم که از اهل آن باشم چه من مردی رفیع الصوتم و پیش آنحضرت

بآواز بلند سخن کرده ام اما هر گاه این قصه استماع افتاد ابطال کردم پس از سر راه برخاست و بخانه که دختر عبد الله سلول بود و زوجه او امر کرد که در خانه را

بر من محکم کن تا وقتی که خدا و رسول از من راضی نشود از خانه بیرون نیایم جمیله چنان کرد و او در آن خانه گریه و جزع مینمود و عاصم پیغمبر را ازین قصه خبر داد

حضرت فرمود که او را طلب کنید او را از خانه بیرون آورده نزد حضرت صلی الله علیه و آله آوردند پرسید گفت یا رسول الله من مردی ام رفیع الصوت و در مجلس تو بآواز

خود سخن میکردم و میترسم که حبط عملم شده باشد اکنون از آن توبه کردم و طالب آنم که از من راضی شوی حضرت فرمود راضی هستی که در زندگی ستوده باشی

و در سبیل شهادت مقتول شوی و به بهشت در آیی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله انس روایت کند که چون روز یمامه رسید ما در حرب مسیلمه کذاب بودیم

ثابت دید که مردمان در حرب کاهلی میکنند حمیت دین و عصبیت او در حرکت آمده خود را در میان حربگاه انداخت و مقاتله میکرد تا شهید شد عبد الله بن زبیر گوید

که اصحاب بعد ازین آیه با حضرت چنان آهسته سخن گفتندی که اگر رسول استماع قول ایشان نکردی فهم آن نرسیدی و شبهه نیست که مراد نهی از رفع صوت

و جهر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اینست که این نوع مشتمل باشد بر جرأت و مجادله معاند و [illegible] تقصیر شنیدن خصم و امثال اینها در حرب

حنین وقتی که اهل اسلام منهزم شدند بعباس بن عبد المطلب امر کرد که مردم را بآواز بلند بخوان و عباس نسبت بجمیع مردمان رفیع الصوت بود پس بآواز

بلند مردمان را ندا کرد و از فرار باز گردانید و در روایت آمده که رفع صوت او بمثابه بود که روزی جمعی کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس بآواز بلند

گفت یا صباحاه همه زنان حامله از هیبت آن آواز بچه از شکم انداختند و مرویست که روزی بآواز بلند سباع را از غنم زجر کرد آن سباع زهره

ایشان چاک شده بمرد و در بعضی تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع صوت تائب شد حق تعالی این آیه در حق او فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی

که آنانکه فرو خوابانند و نرم سازند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را یعنی آهسته میگویند سخن را عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزد فرستاده خدا که محمد است بجهت رعایت

ادب و تعظیم و توقیر او أُولَئِكَ آن گروه ستوده الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای دلهای ایشان را قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى

دلهای ایشان برای پرهیزکاری همچو امتحان طلا باتش تا غش آن برود و خالص آن بماند و گویند مراد از امتحان موفق او ساختن بخلوص تمامت

الایمان یعنی خالص ساخت خدای قلوب ایشان را برای تقوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان که رفع صوتست و غیر آن از خطیات

وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ بی پایان بر حفظ الصوات و سایر طاعات و در بعضی تفاسیر آمده که این هر آیه درباره وفد بنی تمیم نازل شد که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

آمدند در وقتی بمردم که حضرت در بعضی حجرات طاهرات قیلوله فرموده بود ایشان بمردم هر یک از آن حجرات میگشتند و نعره میزدند که اخرج الینا یا محمد پس در ان

آیت الهام ایشان را که برنه تو بیشتر بلا در حق بنی العنبر گرفته اند و [illegible] نشسته بود حضرت از آواز ایشان بیدار شده از حجره بیرون آمد ایشان گفتند

یا محمد اسیران ما را آزاد کن و فدیه بستان جبرئیل آمد و گفت حکم ساز ایشان را حکم ساز میان خود و میان ایشان حضرت اعور [illegible] حکم ساخت و او حکم کرد که بعضی را

فدا کرد و نصف را آزاد کنند آنحضرت بدان طریق عمل نموده فرمود از اولاد اسمعیل هر کسی که از وی همراه شده که در حق کفارت باشد [illegible] را آزاد کند

و جمعی را که [illegible] بعضی را آزاد کرده و بعضی را فدیه گرفته و حق تعالی بجهت ترک رسوم آداب آن قوم فرمود إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ

بر تسمیه کرده اند که ندا میکنند ترا ای محمد از وراء الحجرات از پس حجرها اکثرهم لا یعقلون بیشتر ایشان عقل ندارند چه اگر عقل داشتندی بر رسوم آداب

نبی که بحسب علم موقوف بقدر شرف و مرتبه تو و مرکوز در توقیر و تعظیم تو ثابت و مستقر بمانند چه از فهم و عقل عاری اند چه مقتضای عقل آنست که مراعات حسن ادب

کنند و رعایت جلال و تبجیل نمایند خصوصا کسی که منصوب باشد بمرتبه ارفع رسالت و مقرون بخلعت نبوت سیما که مراد این است که ایشان مجنون اند

و از زواید لطیفه [illegible] روایت که حضرت رسالت از وفد بنی تمیم سؤال کردند فرمود ایشان اجلاف بنی تمیم بودند که اگر نه آن بودی که مقاتله ایشان با غیر

رجال سخت تر از همه کس بودی هر آینه بر ایشان دعا میکردم تا همه هلاک میشدند و ازین آیت شریفه ثمرات الباب مجالس آداب انصاف و اکتساب

میتوان کرد و بوسیله غوص فکر در بحار معانی ان الذین ینادونک در مواطن اخلاق حسنه میتوان کرد و تفصیل این سخن حواله بمنهج الصادقین است و بعد از

نهی از نداهای مذکوره میفرماید که و لو انهم صبروا و اگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم شکیبائی کردندی بر ترک ندا حتی تخرج تا بیرون آیی الیهم

بسوی ایشان لکان هر آینه بودی صبر کردن و انتظار خروج تو کشیدن خیرا لهم بهتر مر ایشان را تا [illegible] از لطف آلهیت درباره ایشان اعطای

امان و [illegible] و تعداد ایشان در زمره عاقلان و الله غفور و خدای بسیار آمرزنده است کسی را که از بیادبی تائب

و نادم شود رحیم بسیار مهربان با اهل ادب و رحمت و رحم او واسعست هر که [illegible] هر کس که توبه کند از بی ادبی

و از آن پشیمان گردد آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سال نهم از هجرت ولید بن عقبة بن ابی معیط را بتحصیل بنی المصطلق فرستاد تا صدقات

از ایشان بگیرد و قبل ازین میان ولید و ایشان در زمان جاهلیت خصومتی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید بایشان رسید از سر عداوت قدیم

گذشته و اظهار محبت را ساخته و بجهت تعظیم و توقیر باستقبال وی بیرون آمدند وی بگمان آنکه ایشان بقصد قتل او می آیند مراجعت نمود

آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفته زکوة نمیدهند و قصد کشتن من کردند رسول در غضب شده اقدام بر قتال ایشان نمود ایشان

بیامدند و گفتند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله ما [illegible] کجای از غضب او و غضب رسول او که اگر از ما خبری [illegible] و همه مطیع ما بودیم

و آنچه بعرض [illegible] رسیده اند خلاف واقع است رسول القول ایشان التفات ننمود و فرمود لتنتهن او لابعثن الیکم رجلا هو عندی کنفسی یقاتل مقاتلیکم

و یسبی ذراریکم [illegible] از جمله ایشان [illegible] از عصیان [illegible] مسلمانیم [illegible] تا مقاتله کند

با اهل قتال [illegible] و [illegible] غارت کند [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد و فرمود که هو هذا [illegible]

را [illegible] و فرمود در جهة تجسس احوال ایشان و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی دارد [illegible]

مقاتله نماید چون نزدیک آنقوم رسید جاسوسی را بجهت تجسس احوال ایشان روانه ساخت جاسوس وقت نماز عصر [illegible]

دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند و شعار اسلام اقدام مینمایند بازگشت و صورت حال باز گفت [illegible] گفته قبل ازین و

باید و واجب تعظیم باستقبال او بیرون آمده [illegible] مراجعت نموده [illegible] آن چه بود [illegible] کرده [illegible] و کیفیت حال

بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان جاءکم فاسق اگر بیاید بشما

شخصی که [illegible] ابنبأ بخبری [illegible] خبری که مرجع آن ناظر است فتبینوا پس تفحص و تجسس کنید و تحقیق نمائید صدق

و کذب آن [illegible] ساکرت [illegible] ان تصیبوا کراهت آنکه برسانید قوما بگروهی [illegible] بجهالة

نبوده‌اند و عدم علم بحال ایشان از ایمان و طاعت و کفر و معصیت پس بگمان اگر کار نه عامی باشان در مقام محاربه در آیند چنانکه موجب مطلع گشته تا آنکه حسن کنید
فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید از فعل بکرده باشید نَادِمِينَ پشیمان که حکم کشته باشید که آن نفی در اول امر قبول فاسق
عمل کنید تا آنکه صدق او بر شما ظاهر گردد و هرگاه خلاف آن ظاهر گردد از آن نادم شوید و بعضی برآنند که خبر نه عمل کنی باشد و بهتر آنکه
اثر نمایند که در این آیت دلالت بر اشتراط عدالت در قبول اخبار زیرا که آن لازم عدم فسق و عدالت ملکه‌ایست نفسانی که باعث باشد بر ملازمت
تقوی و مروت و تقوی اجتناب از کبائر و عدم اصرار بر صغیره و مروت تنزیه نفس است از دنائتی که لایق امثال او نباشد مانند سخریه
و کثرت مزاح و کشف عورت و راه رفتن در بازار که مشتمل بر کلمات و تلبس بلباسی که ... و چیزی که موجب سخریه او باشد علاوه آنکه
امر به تبیین بر هیئتی کان که بسخن دروغ باشد چه که وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان أَنَّ فِيكُمْ که در میان شمااست رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا
و تعظیم و اجلال او مقتضی آن است که کذب و کلام ... نزد او موجب دفع است و دیگر آنکه اگر در حق فاسقی سخن عرض نمایید امر کند قاطع
نموده خشم و پیاد آن الهام که در صورت رسوایی شما شود لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را اگر رسول خدا قبول قول شما کند و بر آن عمل نماید
فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید و هلاک شوید زیرا که اگر قول و فعل شما بر هوای و عیب است پس در جمیع امور
اطاعت وی کنید تا از مشقت و ... دنیوی و اخروی برهید و چون جمعی مؤمنان آن کلمه تقوی متحلی بوده از امر خاص ربّ نیکو کرده و وجود
از آن حرمت و ستایش از جنت رسول ... این فرمود این قول وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدا ... حَبَّبَ دوست گردانید إِلَيْكُمُ بسوی شما
بجهت بعضی از شما که بتقوی خود راه از آن باز در شتابند الْإِيمَانَ ایمان را که تصدیق است به خدا و رسول و تصحیح طاعه النبی وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ و آرایش داد
نفس او را در دل‌های شما و معجزات ظاهره وَكَرَّهَ و مکروه گردانید ... إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما کفر ... رسید از حق زیرا که آن توجه است و ... و سایر ارکان
ایمان وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از طاعت مفروضه و عدم اتیان آن وَالْعِصْيَانَ و نافرمانی از روی عناد و طغیان در هر باب منقول است که ابو جعفر علیه السلام
مراد بفسوق کذب است و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمان و معارف ... از کفر و عصیان نفس او است وعده نزدیک بر ایمان و طاعت و وعید عقاب
بر کفر و معصیت أُولَٰئِكَ آن گروه که مستثنی اند از اهل ... التفات ... مذکوره هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان
بطریق صلاح و فلاح و می‌یابند ... امور آن و ... ایمان و ... کفر و عصیان ... فَضْلًا مِنَ اللَّهِ تفضلی
است از خدا وَنِعْمَةً و نعمتی ... از طرف او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است بصدق و کذب ... و نیک ... جزا دهنده
حَكِيمٌ محکم کار در امور بندگان و از جمله امور حکم او است که تحقیق اخبار امر فرموده زیرا که اخبار که ... موجب انواع فتنه‌ها است و سبب اختلاف بلاها
آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی بر درازگوشی نشسته و مجلسی از مجالس انصار رسید و توقف نمود و آن درازگوش بول کرد عبدالله بن سلول
بینی خود را گرفت و گفت بگذار این درازگوش را که از عفونت بول او ما را ایذا ... صحابه رواحه گفت مشک ... از بول خوار ... خوشبوتر از بوی
و در روایتی دیگر آنکه درازگوش ... است و بوی بول او بهتر از بوی مشک ابن سلول از سخن وی در غضب شد و سخن ... ابن رواحه ... متقابل
او سخنی در میان ... کار بمشاجره کشید قوم هر دو ... کار اوس و خزرج بودند بعضی ... گشتند و ... در مقام مجادله در آمدند و بعضی ... دستها
که بجای و ... نبی صلی الله علیه و آله حضرت ... اصلاح آورد و این آیه نازل شد

وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروهگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان به نصیحت و خواندن
ایشان بحکم خدا و دعوت بآیه و در روایت قتاده مردی انصاری را در حق دیگری حقی بود در ادای آن تغافل میکرد و آن مرد بکثرت قوم خود
مستظهر شده گفت که اگر حق خود را از تو بگیرم و بقهر استانم آن شخص گفت ما نیز در رسول انصار داریم و اسلام کنم تا [illegible]
و کار این دو بکشتن و شمشیر کشیدند و آیه در گروه آمد که میان ایشان اصلاح کنید فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و تعدی نماید إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو
طایفه عَلَى الْأُخْرَى بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از حکم خدا اعراض نماید فَقَاتِلُوا الَّتِي پس کارزار کنید با آن گروه دیگر که تَبْغِي ستم میکند و تعدی
کند بر گروه دیگر حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ تا بازگردد بحکم خدای و طاعت امر او کند فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر بازگردند آن طایفه باغیه براه حق و تسلیم
امر الهی شوند و ترک مقاتله فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ بوجوب حق و در اصلاح میل مکنید بطایفه مکسوره تکرار عدالت
مرعی دارید وَأَقْسِطُوا و عدل کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را که عادلان [illegible] امور
محمود بحب زده و احکام باغی و بسیاری تفسیر در منهج الصادقین بتفصیل در کتب فقه [illegible] درمصالح بین المتخاصمین و المتنازعین
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست که مؤمنان برادرانند یکدیگر را در دین چه همه منتسبند باصل واحد که ایمانست پس هرگز میان ایشان نزاع و نفاق
نباشد و اگر بسبیلی در خلاف و نزاع واقع شود فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ پس بصلاح آرید میان برادران خود بکف ظالم و اعانت مظلوم و بدوام
بصلاح کنید که عدم اصلاح و عدم تعاون [illegible] در آن باب [illegible] وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا
و عذاب او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید [illegible]
از سید ابرار علیه و آله الصلوة روایت کرده که هر که میان مؤمنان اصلاح کند [illegible] کارزار کنند [illegible] زهری از سالم نقل کرده
که حضرت فرمود مسلمان برادر مسلمانست باید که بر وی ظلم نکند و وا ننهد هر که در حاجت برادر مومن اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی کند
و هر که غمی از مسلمانی بردارد حق تعالی کربی از کربات روز قیامت از وی بردارد و هر که مسلمانی را ستر کند حق تعالی او را ستر کند و این حدیث
و مسلم در صحیحین خود اورده‌اند و از جمله وصایای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که با امیر المومنین فرموده آنست که ای علی یک میل راه برو و عیادت
بیماری کن و دو میل برو و تشییع جنازه‌ای و سه میل برو و اجابت دعوت مومن کن و چهار میل برو و زیارت کسی کن که با تو بجهت برادری در خدا
[illegible] و پنج میل برو و اغاثت ملهوف کن و شش میل برو و نصرت مظلوم کن و بر آن که همه استغفار [illegible] در حدیث دیگر واقع شده
مسلمانان برادران یکدیگرند باید که بر یکدیگر ستم نکنند و بعیب یکدیگر مشغول نشوند و در صلاح همه بکوشند و دلهای ایشان از بلای یکدیگر
[illegible] یکدیگر با موجب [illegible] هوای [illegible] نشود و یکدیگر را [illegible] طعام [illegible] زنند بعد از آن فرمود [illegible] در صفت
کارکنند اولیاه که ثابت بن قیس بن شماس هرگاه بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدی صحابه او را نزدیک رسول از جهت گرانی گوش جای دادندی
تا کلام حضرت صلی الله علیه و آله [illegible] کند روزی بمجلس آمد [illegible] که مردم نماز صبح گذارده [illegible] مسئول [illegible]
از نماز فارغ شده بودند و [illegible] از نماز فارغ [illegible] هر یک جای خود [illegible] بسته و پای بر گردن مردمان نهاده
برفتار [illegible] تا بحضرت رسید [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] گذاردی که [illegible]

ای خجل شده و رها کاتب و جزع هوا ... روی ... ثابت در آمده مرا ... ولکن ... کسی که فلان ... فلان ... آن ... که

وی را مادری بود که در جاهلیت بدان معیر و مشهور بود آنچه از استماع این نوع خجل شده سر در پیش انداخت خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا

ای کسانی که گرویده اید لا یسخر قوم باید که استهزا نکنند و استخفاف ننمایند گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا شاید که باشند آن

گروه استهزا کرده شدگان خیرا منهم بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت رفعت درجه و قرب مرتبه و منزلت چه اکثر مردم [illegible] اطلاع ندارند مگر بر ظواهر احوال

و بر ظواهر امور حکم کنند و بعضی برآنند که جمعی از بنی تمیم در باب [illegible] اصحاب چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب و ابوذر رضی الله عنهم استهزا میکردند جمعی

[illegible] استخفاف کردند و همی بکنند که در ایمان با ایشان شریک باشند [illegible] آن گروه که در ظاهر حال فقیرند حق تعالی [illegible] از اغنیا [illegible]

انس روایت کند که روزی ام سلمه رضی الله عنها ازاری سفید در میان بسته بود و گوشه آن ازار [illegible] فرو گذاشته [illegible] زبان به تسخر گشوده

با حفصه گفت که آن گوشه ازار که ام سلمه از پس خود در میکشد گویا زبان سگست که از دهن بر آید حق تعالی فرمود که و لا نساء و باید که سخریه نکنند زنان

من نساء از زنان دیگر عسی ان یکن شاید که باشند آن زنان سخریه کرده شدگان خیرا منهن بهتر از زنانی که سخریه کننده اند و [illegible] که این کلام در حق

زنانی [illegible] که ام سلمه را [illegible] استهزا میکردند از ابن عباس روایت است که صفیه بنت حیی اخطب نزد رسول آمد و شکایت کرد که زنان تو مرا

عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودیین ای جهود دختر جهود و جهود [illegible] علیه و آله و سلم فرمود که ایشان را بگوی که پدر من هارون است و عم من موسی و شوهر من محمد

رسول الله صلی الله علیه و آله حق تعالی این آیه فرستاد [illegible] و لا تلمزوا و باید که طعنه نزنید و عیب نکنید انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان همانند

یک نفس اند پس هر که دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده [illegible] طعن و عیب او [illegible] و ابن عباس فرموده که [illegible] طعن و لعن [illegible] جمع [illegible]

[illegible] علیهم اجمعین و لا تنابزوا و باید که بدی نخوانید یکدیگر را بالالقاب به لقبهایی که یکدیگر را [illegible] خوانید [illegible] یهود [illegible] که مسلمان

شده باشند [illegible] گویند یا یهودی یا نصرانی یا مؤمنی را گویند یا منافق بئس الاسم الفسوق بد نامی است کسی را نام فاسق [illegible]

بعد از آنکه خدای تعالی بعد الایمان پس از ایمان آوردن او [illegible] [illegible] نام فسق [illegible] اهل ایمان [illegible]

اسم فسق [illegible] علو و حقیقت [illegible] ذکر [illegible] الکفر [illegible] فسق [illegible] و جز آن [illegible]

پس [illegible] که [illegible] این کار [illegible] و سخن [illegible] بنگوید [illegible] و من لم یتب و هر که توبه نکند از این امور [illegible] فاولئک

هم الظالمون پس آن گروه ایشانند ستمکاران که وضع عصیان در موضع طاعت [illegible] و [illegible] عوض عذاب [illegible] از [illegible]

که قبل از این آیه [illegible] کاه [illegible] که [illegible] و از آن [illegible] [illegible] حق تعالی این آیه [illegible] از آن [illegible]

و از حسن نقل [illegible] که یهودی و نصرانی [illegible] اسلام [illegible] مؤمنان [illegible] یا یهودی یا نصرانی [illegible] این آیه [illegible]

نسخ شود و [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] از جمله [illegible] برادر مؤمن [illegible] که [illegible] اسهار [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله

در سفر [illegible] که از اغنیا [illegible] بود [illegible] [illegible] مانند سلمان رضی الله عنه [illegible]

[illegible] که [illegible] سلمان را [illegible] طعام [illegible] سلمان [illegible] کرده بود [illegible] خواب [illegible]

طعام [illegible] سلمان را [illegible] طعام [illegible] شد [illegible] و [illegible] رسول و طعام [illegible] سلمان

چون صورت حال را عرض نمود حضرت فرمود که بخوان اسامه بن زید را ... کمیل خیر بود در صرف حج ... سلمان مراجعت نمود و بنوعی رسول الله از طلب طعام که

اسامه گفت طعام حاضر نبود ... و گفت ... سرکار حضرت صلی الله علیه وآله طعام ... سلمان را بجای دیگر فرستادند تا طعام آورد سلمان باز آمد

و گفت ... طعام نبود ... سلمان زبان ... و گفتند سلمان ... سمیحه ... آنچه ... و جستجو

... آمده رسول صلی الله علیه وآله ... طعام ... رسول صلی الله علیه وآله ... ایشان گوشت

... رسول ... گوشت ... صلی الله علیه وآله که گوشت ... عرض کردند ... آدمی ... حرام ...

... اینجا هر دو ... آیه که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید اجْتَنِبُوا دوری گزینید

کَثِیرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری از گمان که آن گمان بد است ... إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ بدرستی که بعضی از گمان گناهی است ... تفسیر ...

... وَلَا تَجَسَّسُوا ... خبرها ... پنهان ... در کارهای ... گمان شده ... شده

... بر چهار قسم است ... لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا و ...

... من الایمان ... حرام ... گمان ... سوم ...

و آن ... امور ... و امور ... در صورت ... و ... انتظام

امور ... و در حدیث آمده که ... خدای ... آنکه ... مشغول نشوید ... از ... صلی الله علیه وآله ...

حرام کرده از ... عرض ... گمان ... در حق ... خود از ... نقل کرده که عمر ... گفت ... که ابا محجن ثقفی

در خانه خود نشسته و خمر خوردن مشغول است عمر برخاست و ... در خانه ... نشسته و ... خمر در میان ... ابا محجن گفت ای عمر این

فعل حرام بود که کردی زیرا که حق ... از تجسس ... و ... عمر ... خود ... که ... ثابت و ... اسلم گفته

است ... از ... روایت کرده ... که ... عمر ... شبی ...

... آواز ... آمد و ... مردی و زنی ... که ...

... عمر ... مردی که ... زنی ... خدا ...

... صلاح ... خدا ... عمر ...

... آنکه ... مشغول ... تو ... عمر ... از ... گفت ...

... آواز ... عمر ... خانه ... خود ...

عمر ... از آن ... گفت ای عمر ... گفتم ... گناه ... سیدی ... اول ... اقدام

نمودی ... و ... وَلَا تَجَسَّسُوا ... از ... خانه ... دیوار ... خانه ... و خدای ... فرموده ... وَأْتُوا الْبُيُوتَ

مِنْ ظُهُورِهَا ... وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ... صاحب خانه ... و خدای فرموده ... لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا ... و ...

سلام ... آنکه ... عمر ... قول ... شده ... آنکه ... بدین ... لجهای مسعود که ...

ای ولیه [illegible] اکثر از سرور و لذتی که [illegible] در تجسس نفس معصوم است بیکس آن کم اگر چیزی [illegible] ظاهر شود دیگر آن کم دان و بعد از اجتناب از ظن و تجسس [illegible]
غیبت [illegible] و لا یغتب بعضکم بعضا و [illegible] غیبت کننده [illegible] دیگر [illegible] که [illegible] از غیبت [illegible] نام [illegible] در کار [illegible] بیان کرد
پس در بیان آنکه غیبت از محرمات [illegible] ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه [illegible] آن تا کل [illegible] آنچه گوشت برادر خود را
میتا در حالتی که مرده بود آن برادر فکرهتموه پس بتحقیق کراهت خواهید داشت از آن و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهت آن [illegible]
شما بسیار کاره و متنفرید از گوشت برادر که مرده باشد پس از غیبت او نیز اجتناب نمائید چه طبع و شرع منکر آنست که اتقوا الله و بترسید از عقوبت الهی
بسبب ارتکاب غیبت ان الله تواب رحیم بدرستیکه خدای بسیار توبه پذیرنده است توبه از جمعی که توبه کنند از غیبت و رحیم مهربان بر آنکه بازایستند از آن
و غیبت عبارتست از آنکه در غیاب کسی سخنی گوید که اگر در مواجهه او گویند او را بد آید و از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که ما الغیبة غیبت چیست فرمود
آنست که یاد کنی برادر خود را بآنچه او را از آن کراهت باشد پس اگر آن چیز در وی باشد پس بتحقیق که غیبت او [illegible] و اگر در او نباشد بهتان [illegible] محض
که غیبت مسلمانان مکنید و در عورت و عیبهای ایشان مگردید که هر که در پی عورت برادر مسلمان باشد حق تعالی [illegible] رسوا سازد او را هر چند در میان منزل خود باشد و از
آنحضرت صلی الله علیه و آله منقول است که بپرهیزید از غیبت که غیبت بدتر است از زنا [illegible] توبه [illegible] آمرزد و غیبت کننده را
نمی آمرزد تا صاحب او حلال کند و در مصباح القلوب مذکور است که یکی از صلحا است گفت که روزی بفلان گورستان نشسته بودیم مردی جوان
[illegible] تمام مرا بگذشت گفتم این [illegible] خبر [illegible] در واقعه دیدم [illegible] بر جنازه خوانده [illegible]
[illegible] کاردی در دست من داده [illegible] گوشت [illegible] گفتم [illegible] کله ام گوشت مرده
خورم گفته [illegible] غیبت کردی [illegible] گوشت او [illegible] گفتم از آن توبه کردم [illegible] آن گورستان تردد میکردم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] گفتم [illegible] کرده [illegible] سنگ [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] سنگ [illegible] حضرت صلی الله علیه و آله
هیچ [illegible] آنحضرت [illegible] رسول [illegible] این [illegible] گوشت مرده
خوردیم [illegible] غیبت [illegible] که از خوردن [illegible] گوشت [illegible] درد [illegible] از آنحضرت [illegible] فرمود که [illegible]
که [illegible] گذشتم [illegible] با ناخن [illegible] روی خود [illegible] گفتم اینها کیستند گفتند اینها آنانند که [illegible]
گوشت برادران [illegible] غیبت میکردند و عرض [illegible] میبردند و [illegible] غیبت کننده [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
السامع للغیبة احد المغتابین شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است [illegible] و [illegible] نقل [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible] غیبت فلان میکردی گفتم [illegible] فلان [illegible]
[illegible] غیبت او میکردی و بآن راضی بودی [illegible] که [illegible] غیبت کسی کنند [illegible]
[illegible] که [illegible] خواهیم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] غیبت شخصی کنند منع او نکند [illegible] غیبت [illegible] در قول [illegible] معصوم [illegible]

بلکه کنایت و اشارت بدست و سر و چشم و غیر آن نیز از اقسام غیبت است گاهی که قصد غیبت باشد و همچنین حکایت از حرکات و سکنات و مشی و امثال آن و از جمله

کنایات است که کسی گوید من در مجلس حکام حاضر نمی‌شوم یا مال یتیم نمی‌خورم و مراد او این باشد که فلان مرتکب می‌شود و از این قسم است اگر گوید شکر خدا را که مرا

از این فعل شنیع حفظ کرد و قصد او این باشد که فلان مرتکب این فعل میشود چه این شکر متضمن غیبت است و بر همین طریقه است اگر گوید خدا ما را از فلان

این فعل نگاه دارد یا بهتر و نیکوتر میبود و قصد او این بود که تنبیه غیر کند که فلان این عیب دارد و همچنین اگر نفس خود را مذمت کند و مقصود او نسبت

معایب او با دیگران باشد و بسا باشد که غرض از آن تعرض بعوض غیر باشد و بآن غرضی صحیح مقصود نباشد از قسم غیبت است اما اگر گوید که زن حق

کسی فلانی را اطلاق کرد که فلان این عمل میکند نه غیبت است مانند شخصی که عالم بر حضور کسی با اطلاع که با سکار اظلم کند و امثال آن و همچنین غیبت

نیست نصیحت کردن مستشیر را در نکاح یا در معامله یا در مجاورت و غیر آن که متضمن ذکر عیبی از کسی شود که از وی او را ستیف رکنند ممکن باشد که گوید

فلان مدعی بحثیست اکثر النزاع با او معامله مکن و همچنین جرح گواهان و قدح بر جابر و غیبت اهل بدعت و طعن و لعن بر ایشان کردن و تنبیه

و لهذا امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام در مجالس ذکر معایب و قطع انساب معاویه و عمرو عاص میکردند چنانکه در نهج البلاغه مذکور است و همچنین

اما میسر است که ذکر مسائل باطل کنند و قدح در صحت آن و از مقام سند و شنیع باشند بر قائل آن و خشونت کردن در رد آن یکی از عظم

الفتنه و برهان در حق آن فاصل است که در تشنیع او کوشند تا مردمان از آن الفتنه و منزجر شوند اما باید که در حال تشنیع اگر قصد قربت کند

و اظهار حق نماید و آن ثواب عبادت و حسنه عظیمه بیارد و تفصیل این مبحث و بیان آن در منهج الصادقین بر ابن جوزی مسطور است و در جمهور احادیث

در بعضی تعلیقات خود آورده که هر که غیبت کسی کرده باشد از استماع آن ندیم و توبه او آن باشد که گفته باشد که این دعا را بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد

و اغفر لمن اغتبته و سمعت غیبته چه این سبب کفاره گناه آن غیبت است یا باید که پیش از دعا یقین کند که دعا میکنم برای کسی که غیبت او

کردم یا غیبت او را شنیده‌ام جهت کفاره گناهان خود برای وجه قربة الی الله و این در صورتی است که غیبت از غیبت خبر نیابد و اگر غیبت

او بغیبت رسیده باشد پس آن ساقط نمیشود مگر با برائت آن و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که غیبت برای اسلام بدتر است تا آنجا که معظم

و از ان کلمات حسنی از قبیل ذری و غیبت ذری افتادند و از انکارها که فقه در ایشان کرده بود که اما مجد کسی دیگر نداد که نگاه بر ایشان کلاغ سیاه

و غراب ابر سیه که الحمد لله بدم زنده نیست تا ابن السیر و در بسیه و سهیل بن عمرو که اگر خواست خدای تعالی ایشان را تغییر دهد و

بر طرف زد و ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم ترسم که خدای آسمان مجد را آن خبر دهد که ناگاه جبرئیل آمد و معتبر ساخت از آنچه در

آنحضرت ایشان را طلب کرد و گفت که چنین و چنین گفته اید ایشان اعتراف کردند و کفتند یا رسول الله پس این آیه نازل شد که یا ایها الناس

ای گروه مردمان انا خلقناکم بدرستی که ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی از مرد و زن که آدم و حوا است و چون همه از یک پدر و مادر خلق شده‌اند

و به نزد گرامی آن در نسب خود افتخار کند و از نسب دیگری طعنه زند و قدح آن کند و قوم مکه از تفرق قبایل و تشعب شعوب و اختلاف اطوار

تفاخر نمیکنند بلکه تفاوت و امتیاز است میان کم چنانکه میفرماید و جعلناکم شعوبا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتی متفرقه و فرق عظیم

که منسوب با بناء و اجداد نیستند و قبائل و قبیله‌ها که منسوب شوند لتعارفوا تا شناسند یکدیگر را بانساب و قبیله و سبب آن از هم جدا کرده و لهذا هر

شخص که کسی نام او بشنید اختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر ممیز میشوند چون زید تمیمی و زید قرشی ممتاز است و اگر امتیاز در میان شما نبود معاملات سلب انتظام

معروف شده ... و این غرض آنست که شما را شعوب و قبایل ساختیم تا یکدیگر را بشناسید نه آنکه بدان تفاخر نمایید و دعوی تفاوت و تفاضل کنید [illegible]
مروی است که شعوب عجم اند و قبایل عرب ... و قبایل کسانی اند که بنسب بآبای خود منتسب باشند و گویند شعوب منتسب بر قبایل ... [illegible]
مشتمل بر قبایل شده ... حاصل که مقصود از وضع شعوب و قبایل تفاخر نیست بآباء و اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل در آن [illegible]
... حقیقت امر موجب تفضیل بر غیر و شرافت ذات نه در عزت ... کثرت ثروت ... نه باعتبار نمودن از انساب [illegible]
و ادعای بودن با مورات ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست ... که تقوی سبب ... [illegible]
... حق ... و فضل ... از هم ... کلمه ... الفضل والادب ... الفصل ... که از کلمات ... [illegible]
... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ بدرستی که خدا داناست ... آگاه از علم و ادب شما ... [illegible]
... از این آیه ... اعتبار ... مروی است ... که ... از ... عباس ... که این آیه ... [illegible]
... خود ... رسول ... گفت ... رسول الله ... [illegible]
... که ... قومی مختلف الالوان بعضی سیاه و برخی سفید ... و ... تفضیل ... [illegible]
پرهیزکاری ... نه ... اسلام ... روایت کرده اند ... رسول صلی الله علیه و آله ... غلامی سیاه ... [illegible]
... و ... رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... رسول صلی الله علیه و آله ... غلام ... [illegible]
... احوال ... رسول ... وفات نمود رسول
صلی الله علیه و آله ... نفس ... مهاجر و انصار ... آیه ... [illegible]
... تقوی ... علوم ... [illegible]
... [illegible]
... رسول صلی الله علیه و آله ... پرهیزکاری ... [illegible]
... ابن عباس نقل است که بزرگواری دنیا ... بزرگواری آخرت تقوی ... خطاب ... بندگان ... [illegible]
... [illegible]
... پرهیزکار ... مروی است که ... علی السلام ... [illegible]
... هیچکدام ... مخلوق
... اتقی ... معالم التنزیل ... رسول صلی الله علیه و آله ...
... اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ... اصحاب الشمال
... اصحاب المیمنه و اصحاب المشأمه والسابقون ... [illegible]

بس فخر از سر انفعام و بهتری بانفعام و نیز از آن این قسم را قبایل ساخت و مراد بهترین قبیله طی بود که وجعلناکم شعوبا و قبائل لیس من التقوی ولد آدم و اکرم

اتقیکم نزد خدای سبحانه ومن این سخن را از همه بزرگ کار میکویم نه بر وجه افتخار لیس الحسن قبایل را بوت کرد اینه و مراد بهترین تقی و ضع بود حیث قال

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس من و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند که حبشی کنیزی از بنی اسد بیار قحط

با جمیع یاری انعال خود از مدینه آمدند و اظهار کلمه اسلام کردند و در باطن ایمان نداشتند و جامه سیاه پوشیدند و کتب ابو هی مدینه را از

تنگ گشت پس کار بر صد و شعار مسلمانان فرود آمدند و کوچهای مدینه را بقذرات ملوث و نرخها گران ساختند و صبح و شام نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله

می آمدند و میگفتند عرب نهان تو آمدند برنشسته ما ال نشسته با اولاد و اتباع و خدم و حشم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و اسباب قتال با تو نکردیم

تا مرد حوذ و عیال خود با هم حقی این آیه فرستاد که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از بنی اسد که آمنا ایمان آوردیم و گرویدیم به رسول او که دیدیم

قل بگوی ای محمد ایشان را که لم تؤمنوا ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان عبارتست از اقرار بزبان و تصدیق بجنان و شما را اقرار هست اما تصدیق

نیست نه نهادن شما برمنت در ایمان آوردن و ترک قتال نمودن منسوخست بعدم ایمان پس شما دعوی ایمان مکنید ولکن قولوا اسلمنا

و لکن بگوئید که اسلام آوردیم و لطائم کر عبارتست از دخول در سلم و اظهار شهادت و انقیاد احکام و غرض شما از دعوی ایمان انقیاد و القاء

از قتل و سبی و لما یدخل الایمان و هنوز در نیامده است ایمان فی قلوبکم در دلهای شما و بدانکه ایمان اخص است از اسلام زیرا که ایمان تصدیق

بجنان با اقرار بزبان و اسلام اعم از آنست که با آن تصدیق بجنان باشد پس هر مؤمنی مسلمان باشد اما هر مسلمانی مؤمن نباشد و مراد از قول آن که

عند الله الاسلام اسلامیست که مقارن تصدیق بود و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله واقع شده که الاسلام علانیة و الایمان فی القلب و چون نبود

سنفع ایمان ایشانست و صحت دعوی بدین تصدیق آن باشد منت از جهت بنی اسد خطاب میکند و ان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدا را

و رسوله و فرستاده او را ظاهرا و باطنا یعنی از نفاق توبه کنید و بخلوص نیت و اعتقاد ایمان آرید لا یلتکم کم نکند آنرا علم کنید لا یلتکم

کم نکرداند خدای من اعمالکم از ثواب کردارهای شما هیچ چیزی بلکه کار را تمام و کمال بشما دهد ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزنده

است گناهان کسی که مطیع وی باشد رحیم مهربان بتوفیق مثوبات و اجر [illegible] شمسی منسوخ است که آیه در باره اعراب مزینه و جهینه

و اسلم و اشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند تا از قتل و اسر ایمن شوند و در سال حدیبیه ترغیب نمود ایشان را از آن متقاعد شدند حق تعالی در مورد

اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقه ایمان ندارند پس ای محمد بگو ایشان را که شما دعوی اسلام کنید نه ایمان چه در قلوب شما ایمان داخل نشده

و اگر فی الحقیقه ایمان میداشتند از حرب اعدای دین متقاعد نمیشدند و مزید اینست اینکه در تحقیق ایمان میفرماید که انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان

از روی حقیقت الذین آمنوا آنانند که ایمان آوردند بالله و رسوله بخدا و رسول او و بخلوص جنان تصدیق با آن نمودند ثم لم یرتابوا

پس شک نکردند بعد از اقرار زبان و جاهدوا باموالهم و جهاد کردند بمالهای خود یعنی بر اهل غزا انفاق کردند با برای آن و جود و تسلیم

حود خویش و انفسهم و بنفسهای خود یعنی مرتکب قتال اهل حرب شدند فی سبیل الله در راه خدا و طلب رضای او اولئک آن گروه

مؤمنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راستگویان در ادعای ایمان نه اعراب بنی که در هم کنند خوف شمشیر با طمع صدقه دعوی ایمان کردند

آورده اند چون این آیه نازل شد اعراب سوگند خوردند که در قول و افعال خود صادقند و سریره ما موافق علانیه است نه مخالف صادق العقیده ایم حق تعالی قول

و زینهار این آیه فرستاد که قل گوی ای محمد جافی اعراب را که دعوی ایمان می‌کنند اتعلمون الله آیا می‌آموزید خدای را و خبر می‌دهید او را بدینکم بکیش

خود یعنی بدانچه می‌گویید که ما مؤمنیم والله یعلم و حال آنکه خدای میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از مکونات علویه و ما فی الارض و آنچه در

زمینست از جمادات و نباتات سفلیه والله بکل شیء و خدای بهمه چیز علیم داناست و هر چیزی را و بجیبت بر وی مجتاج اعلام و اخبار

نباشد قبل ازین گذشت که اعراب بنی اسد در دعوی ایمان منتی عظیم بر پیغمبر مینهادند که اکثر اعراب با تو قتال و جنگ کردند و ما بی محاربه و مقاتله

بر تو ایمان آورده‌ایم حق تعالی فرمود که یمنون علیک منت مینهند بر تو ان اسلموا که اسلام آورده‌اند و قبول آن کرده قل لا تمنوا علی بگو

منت منهید بر من ان هدیکم که راه نموده شما را للایمان برای ایمان بعد از کفر و ازاله عقب ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان

در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند غیب السموات والارض آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها والله بصیر

و خدای بیناست بما تعملون بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطال کفر یا اسرار و اعلان آن

سورة ق

از ابی بن کعب روایت است که

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قاری این سوره را سکرات مرگ آسان بود و قبر بروی تنگ نگردد و در روزی بروی فراخ کرداند و در آخرت [illegible]

و روایت است [illegible] و مناسبت آنکه حق تعالی اختتام سوره الحجرات نمود بذکر ایمان و شرایط آن افتتاح این سوره فرمود

بذکر انچه واجب است ایمان بآن آوردن از قرآن و اوله توحید و قرآن و کتب بسم الله الرحمن الرحیم ق علم الهدی قدس سره

و جمعی در ایراد حروف مقطعه در اوایل سوره یک اشاره منسوب است از مستوم در اول کلام [illegible] مجرد استماع این حروف [illegible] اهل مکه

بر آنکه کلامی که بعد ازوی می‌آید بر نظم محکمی در ایراد این حروف [illegible] و امثال سو [illegible] و درین حرف بعینه علما را اختلاف است

ابن عباس گوید که [illegible] اسمیست از اسمای الهی و بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست از اسمای حسنی که در اول آن قاف باشد چون قادر و قدیر و

قاهر و قهار و قابض و قوی و قریب و قدوس و قیوم و گفته‌اند [illegible] است یعنی قرآن ما اینست [illegible] ای محمد بر [illegible] کردن آنچه

مامور شدی یا اشارتست بانکه قائم بالقسط است یا اسم کوهیست که محیط است بزمین که [illegible]

آورده‌اند که [illegible] آسمان از رنگ آن کوه است [illegible] و منقول از ضحاک و مقاتل [illegible]

این نیز روایت کرده‌اند که [illegible] بکوه قاف رسید و در پس آن کوهها دید [illegible] این جا کوهی گفت [illegible] کوه قاف کی این کوههای

خورد جیست [illegible] آن کوهی است کشیده [illegible] گفت [illegible] الا که [illegible] گفت [illegible] خدای تعالی کرد

بنزول [illegible] فرو برده [illegible] کی [illegible] از عظمت خدای [illegible] کفت [illegible] چیزی کرد [illegible] سبحانه که

در عجیب [illegible] است از [illegible] که [illegible] از طول و عرض آن پانصد ساله راهست [illegible] در بوت آن [illegible] شکسته [illegible] میشود

اگر آن نبودی همه مردمان روی زمین از گرمی آتش [illegible] سوخته شدندی و گویند که ق سوگند است بقدرت الهی یا قوت [illegible]

و [illegible] فان اسالک عبادی عنی فانی قریب و گفته نحن اقرب الیه من حبل الورید که درین سوره است [illegible] ایمان [illegible]

الهی یا قوت [illegible] قلب محمد صلی الله علیه و آله اشارت [illegible] هر کاین [illegible] محمد و [illegible]

سوگند میخورم بکتب و القرآن المجید و بکتیب قرآن بزرگوار با عتبار شرف آن [illegible] کتب [illegible] احکام حلال و حرام [illegible]

بعث شخصی از جنس آدمیان که ایشان او مبعوث شده است بر ایشان و آخرت محل تعجب نیست مر مسیحی مصدق و سایل بل عجبوا انکار عجب و انکار نمودند معاندان
و لیکن آن که جاءهم منذر منهم انکار آمدن بیم کننده از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب و شکوک نیست زیرا که عقل ایشان انکار نمیکند منبعوث است
بدلالت و امانت و شفقت و مرحمت و سایر اخلاق حسنه را دانائی صریح دارد برآنکه وی ناصح و مشفق ایشان است و ترسانیدن کلمه الکروه را ایشان
و منع و ملک معجزات ظاهره علاوه آن شده فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان بعثت هذا این مرد که بدین محمد رای شیء عجیب
چیزی عجیب و شگفت است بدانکه از تعجب ایشان بر بعث حکایت از زبان ایشان کرده أئذا متنا آیا زمانیکه بمیریم و شویم کرم و کنا
ترابا و گردیم خاک ذلک این بعد رجع بدین رجع بعید باز گشتی است دور از عادت و امکان و دور از موضع است و پیشگاه بدانکه
حق سبحانه در رد استبعاد در جواب ایشان فرمود که قد علمنا بدرستیکه ما میدانیم ما تنقص الارض آنچه کم کرده از زمین و کم گردد منهم از گوشت و پوست
استخوان ایشان پس بعنوان ایشان و هر کاه بلطافت علم ما و اندازه آنها بجمیع جزئیات پس چگونه قادر نباشیم بر رجع آنچه زمین از ایشان ناقص خورده
باشد و خواه از لحوم و عظام و جز آن است از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که همه اعضای فرزندان آدم پوسیده و ریزه شود مگر استخوان
عصعص که اصل بدن است و حشر ورنش(؟) آخرت اجزای متفرقه را با آن استخوان ضم کنند و زنده نمایند و در احادیث صحیح است و اندیشه(؟)
که جسد انبیا و اوصیا و شهدا هرگز پوسیده نشود بلکه بر همان حالت اولیا احیاء ایشان باید و عندنا و نزد ماست کتاب حفیظ لوحی
حافظ تفصیل احوال جمیع اشیا یا محفوظ است از اندراس مراد لوح محفوظ است که تفصیل همه اشیا در وی مودوع است و همه حالات مکونات در وی مکتوب
و مندرج و از تغییر و تبدیل مستدل محفوظ هرگاه مودای این نوع کتاب باشد که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چگونه علم با جزای مانده(؟)
ایشان نداشته باشیم و اجزای آن قدرت نداشته باشیم و این است که ایشان معترف نباشند بل کذبوا بالحق بلکه بسبب عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند
و انکار نمودند حق که قرآن است یا محمد صلی الله علیه وآله لما جاءهم آن هنگام که آمد بایشان قرآن که در کمال اعجاز است و با محمد که صاحب معجزات و آیات است
فهم پس ایشان یکذبان(؟) فی امر مریج در کاری شوریده اند و مضطرب و ایهام برآمده چه گاهی و انه السحر نسبت میدهند و نسبت شعر و کهانت گاهی نسبت
و معجزات عالی محمدی را سحر مینمودند گاهی کاهن و قسمی شعری و کلام یک امر قرار نمیدهند و مکرر و ابی است که تکذیب ایشان در انکار وقوع
حیات ثانی بکمال او و بدان آن اتفاق دلیل میکنند بر قدرت خود بر بعث فقوله افلم ینظروا آیا نمینگرند منکران بعث و حشر الی
السماء بسوی آسمان که در فوقهم بر زبر سر ایشان که مجمع قدرت کیف بنیناها چگونه بنا کرده ایم و افراشته ایم طبقه طبقه بالای طبقه
و زیناها و آراستیم از کواکب تابنده ستارهای سیاره و مالها من فروج و نیست مر آن را هیچ فرجها و شکافها و او را چیزی بدین عظمت
و رفعت با حسن ترتیب و انتظام طبقات بدون فرجه و رخنه و خللی و عیبی دلیل واضحی است بر کمال علم و حکمت ما پس بی شبهه بر بعث قادر باشیم
و تکذیب کنندگان محض عناد است و الارض مددناها و زمین را بازکشیده ایم و گسترانیده ایم بر روی آب و القینا فیها رواسی و افکندیم در وی
کوههای استوار بلند مقدار تا بسبب ثقل آن زمین حالت خود قرار گیرد و منقلب نشود مانند سفینه خالی از اثقال که بر روی آب قرار نگیرد
و انبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل زوج از هر صنف نباتات بهیج نیکو آراسته و سبب افراط و کثرت حسن و زینت موجب
ابتهاج و مسرت ناظر است یا مانند ازهار لطیفه و اشجار خضره و نباتات ناضره و انهار سلسبیل(؟) تبصرة تا بینش است برای نظر کردن در آن

بینده و اعتبار و تذکرست مر وجه را باستدلال تبصرة و ذکری برای دیدن و پند دادن لکل عبد منیب مر هر بنده بازگردنده را بسوی خدا و تفکر نماید در بدایع صنع

و علم بکمال علم و قدرت او پیدا کرده معترف شود بمبعث و نشور و نزلنا من السماء و فرو فرستادیم از جانب آسمان ابرا ماء مبارکا آبی با برکت

و بسیار منفعت فانبتنا به پس رویانیدیم بسبب آن آب جنات بوستانها مشتمل بر اشجار و انهار و اثمار با شکوه و حب الحصید و دانهای

نبات که ازین انها است که محصود درو کرده شود در وقت رسیدن چون گندم و جو و برنج و مانند آن والنخل و درخت که رویانیدیم با آن درخت خرما

باسقات دراز و بالا کشیده و کشیده بالا را دارند لها که مر آن درختانراست طلع نضید غلاف خرما که در هم پیچیده و با هم رسیده مراد تراکم

شکوفه است با کثرت میوه و اینهمه را برویانیدیم رزقا للعباد برای روزی مردمان را واحیینا به و زنده کردانیدیم بآن آب بلدة میتا

زمین مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس همچنانکه زمین را زنده کردانیدیم بآب کذلک الخروج همچنانست بر آمدن شما از قبرها زنده گشتن

شما و بودن محشر و حاضر شدن چه هر کرا امعان نظر کند و بنیک تأمل نماید در احیای دانه که نابود گشته در خاک بنوعیست علم خواهد که برانگیختن شخصی که

برانگیختن آن قادر باشد قادر خواهد بود بر انگیختن مرده از آن پس در تسلیه حضرت از تکذیب قوم میفرماید کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه

قوم نوح گروه نوح که او را دروغ زن داشتند و قائل بودند مر نوح را علیه السلام و اصحاب الرس و یاران چاه که گروه از ... از عکرمه روایتست

که ایشان جمعی بودند که پیغمبر خود را که حنظلة بن صفوان بود تهمت کردند و در چاه افکنده و آنرا از سنگ بر کردند و اقوال دیگر درین باب در سابق گذشته

و ثمود و قوم ثمود تکذیب کردند صالح را و عاد و گروه عاد هود را و فرعون و فرعون و قوم او موسی و هرون را و اخوان لوط و برادران

لوط لوط را و کرا اخوان خطاب آنست که ایشان از نسب او بودند و خویشان او و اصحاب الایکة و یاران ایکه شعیب را و ایکه بیشه و جنگلست

و قوم تبع و گروه تبع تبع را و حکایات قوم تبع در سوره الدخان مذکور شده کل هریک از ایشان کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغمبران را

فحق وعید پس واجب و لازم گشت وعید من آنچه وعده کرده بودم از عقاب بجهة عذاب بر ایشان نازل شد هر گاه ... بالام که تکذیب

رسل بودند عذاب مستحق بود پس حال کفار تو نیز که بنای کار ایشان بر تکذیب است نیز هلاک خواهد بود و بعد از آن ذکر وعید و در رد منکر

کرده افعیینا آیا درمانده و عاجز شدیم بالخلق الاول بآفرینش اول و در آن بما فسیم و چو آنرا آفریده ایم آفرینش ثانی که ... و کفار با

معترف شده اند بل هم نه بلکه ایشان فی لبس در شک و شبهه اند من خلق جدید از آفرینش نو که بعث و حشر است ... ایشان

ایشان میفرماید که و لقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را و نعلم و میدانیم ما ما توسوس به آن چیزی را که وسوسه میکند با آن

نفسه آنچه را که نفس او امر است از کونات خاطر و اسرار قلوب و خواطر صدور پس همه را ... و نحن اقرب

و ما نزدیکتریم الیه بآن انسان من حبل الورید از رگ جان وی ... بعلم است نه بمکان و ورید رگیست که با حافظ هر دو طرف

گردن که و از دل ... که قطع آن موجب موت است ... حقیقت معنی آنست که علم او سبحانه بر وجهی محیط است با حوال انسان که هیچ از خفایای عقد و

و اسرار قلوب بر وی مخفی نیست ... آواز ... که حامل روح است و گوینده که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسان ...

کلام اتمامیست ... از آن اقرب ... اهل معانی ... طلبید ... استسلاک عبادی

عنی فانی قریب و حدیث قدسی الا من طلبنی وجدنی ... از احادیث قدسیه است ... و معنی ارجمند است

و آن است که هرگاه کیفیت قرب حاضر را که پیشتر گذشت بتو رو نمایند و قرب حق را که از جمیع کیفیات بیرون است و منزه از آنست چگونه ادراک توان کرد و بدانکه

قرب حق به بنده بر دو قسم است یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد و یکی دیگر [illegible] آن و دیگری خاص که خواص عباد را باشد و این قرب

نزدیک است از آن گونه که نیست آن است که بعلم و قدرت و حفظ نزدیکتریم باو میان از حبل الورید نسبت بانسان و این آن قرب است و میان فرمودست إذ یتلقی

المتلقیان یعنی دو حفیظ که فرا میگیرند دو فرشته که واگیرنده اقوال و اعمال اویند و آنها را در نامه مینویسند و محافظت میکنند این کلام منقولست که

او سبحانه از المستغفر [illegible] ملکین مشغولست و مطلع است [illegible] ملکین پوشیده است از اخفای حسنات لکن تسلط ایشان بر حفظ اعمال آن

بحث حکمتی است که مقتضی آنست و آن زیادتی لطف او سبحانه است بر بندگان در اجتناب نمودن ایشان از سیئات و رغبت نمودن در حسنات

و میتواند بود که او متعلق باشد باذکر یعنی یاد کن ای محمد چون فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده اعمال و اقوال اند یکی از ایشان عن الیمین از طرف

راست است نشسته و عن الشمال قعید و دیگری از جانب چپ نشسته مراد بقعید ملازمت ایشانست ملازم انسان و اعمال

[illegible] انسان ما یلفظ من قول الا بیرون نمی افکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی [illegible] هیچ سخن نمیگوید الا لدیه مگر که نزدیک او آماده

آن قول رقیب عتید نگهبانست مهیا و آماده [illegible] اقوال او را در نامه اعمال مینویسند و مرویست که حفظه چهار [illegible]

موکلند و دو روز و شب و امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که جای نشستن دو فرشته تو بر دو طرف دهان تست

که یکی بر راست است و دیگری بر چپ زبان تو قلم ایشان است و آب دهن تو مداد ایشان و تو عاری [illegible] یعنی محل حفظ سکوت باد از آنچه نالایق است

و بتو فائده رسد و از صدا [illegible] شرم نمیداری و در حدیث دیگر وارد شده که پاک کردانید دهانهای خود را که مطلع بر آن که دهنها

محل سکون و آرام دو فرشته است که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهن است و قلم ایشان زبان و نیست هیچ چیز بر ایشان [illegible] از

بر ایشان از آنچه طعام [illegible] از طعامهای آکوده ابو امامه روایت کرده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود کاتب حسنات بر دست

راست آدمیست و کاتب سیئات بر جانب چپ و فرشته دست راست حاکم است بر فرشته دست چپ پس چون بنده حسنه بجا آرد کاتب حسنات یکی را ده

مینویسد و چون سیئه بکند فرشته دست راست با فرشته دست چپ گوید منویس تا هفت ساعت که شاید که تسبیح خدا مشغول شود و بعمل آن مشغول گردد و ازان

پشیمان شود و استغفار کند پس هرگاه ساعت باز کذشت [illegible] شود و توبه از آن بکند سیئه بر و نویسد از امام حسن علیه السلام مرویست که ای پسر آدم فرشته

از بنده جدا نمیشوند مگر وقت قضای حاجت و خلوت و ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هیچ صحیفه بر خدای عرض نمیکنند که در اول و آخر

آن نیکوئی باشد الا که او سبحانه فرماید که آنچه در میان این دو طرف است بوی بخشیدم انس روایت کرده از آنحضرت صلی الله علیه و آله که چون بنده از بندگان مومن فوت شود

آن دو فرشته گویند بار خدایا قبض روح فلان بنده مومن فرمودی کجا رویم و بچه امر مشغول شویم خطاب آید که آسمانها مملو از ملائکه اند و زمینها

پر از بندگان و هم عبادت من مشغول اند بر سر قبر آن بنده مومن روید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من مشغول شوید و ثواب آن را در نامه حسنات او بنویسید تا روز

قیامت و از آنچه معلوم شد که این دو فرشته حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی اند هنگام مرگ و جاءت سکرة الموت و بیاید بیهوشی مرگ

یعنی مانند سکر سختی موت که زائل کننده عقلست بالحق امر ثابت و درستی را که کتب الهی بان ناطق است و انبیا بان مبعوث اند مراد

امر آخرتست از بعث و نشور و غیر آن از احوال معاد و میتواند بود که مراد از حق کشف حال بنده باشد از سعادت و شقاوت و ظهور آن حال

یا گوینده ذلک این مرگ مَا كُنتَ آنچه هست که بودی تو از آن حیده گریزنده تَحِيدُ از آن میل میکردی و میگریختی چه میترسیدی و کراهت مینمودی

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور بجهت نفخ بعث و درین نفخه همه مردگان زنده شده از قبور بیرون آیند و ملائکه گویند بایشان که ذٰلِكَ و آن

نفخ يَوْمُ الْوَعِيدِ روز وقوع آنچیزیست که خدا ملائکه وعید میکردند و مترتب نمیشدند تا بعمل صالح مشغول شده از برای این روز مستعد گردند

وَجَاءَتْ و باید درین روز در عرصه محشر كُلُّ نَفْسٍ هر شخصی از مکلفان مَعَهَا در حالتی که با او باشد سَائِقٌ رانده یعنی فرشته که او را بسوی

حساب براند وَشَهِيدٌ و گواهی یعنی فرشته دیگر بر اعمال حسنه و افعال سیئه او گواهی دهد و میتواند بود که گویند که مراد از هر دو صفت

یا ملکی باشد یعنی کاتب سیئات باشد و شهید کاتب حسنات وی و بعضی بر آنند که از سائق قرار میباشد و نه از ... الکاز منصور از محمد بن مسلم با سند از کجی

بن عبد الرحمن از زرارة از حبیب بن زید از عبد الرحمن از ابو جعفر بن حکیم از ام سلمه زوجه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که گفت من از رسول صلی الله علیه و آله

شنیدم که فرمود مرا ای سائق و این آیه شنیدم که محمد است و مراد از شهید علی بن ابی طالب علیه السلام و این روایت از طریق اهل سنت ثابت و محقق است و در دسیند

در جمعی که تنور دشمنند پس بر ارباب طباع سلیمه و اذهان مستقیمه واجب و متحتم است که طریق عناد و عصبیت جاهلیت را بگذارند و قدم در طریق

انصاف نهند و رایت تعقیبه را العقول الطبع عقلیه و نقلیه قبول آرند و علی بن ابی طالب را چنین صاحبانه نه چنانند و از حکم و تسلسل بسیار منکر دانند و بنگرند

که این سخنان که تحریم محبت او در امر و نهی آمده و بیانات تبع روزگارات در موقف حساب و سبب محو سیئات و موجب قرب درگاه حضرت رب الارباب در افعال علامت

از خطاب این عتاب که لَقَدْ كُنتَ هر آینه که بودی تو در دنیا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هٰذَا در بیخبری از این روز فَكَشَفْنَا عَنكَ پس بر داشتیم

از پیش دیده تو غِطَاءَكَ پرده غفلت ترا از امور آخرت که شنوده بودی میدیدی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب وقوع غطاء و

حجاب حَدِيدٌ تیز است و در دیدن آنچه میدیدند از احوال معاد و عیب از روی یقین آنچه در دنیا بیرون است به شک و شبهه از ابن عباس نقل است

که خطاب با کافر است که میگوید که است نیستی بودی در دنیا در بیخبری و غفلت و ضلال این ملکرد و بی دیدار آن میکردی وَقَالَ قَرِينُهُ

و گوید در آن روز همنشین او یعنی فرشته که در دنیا بر وی گواه باشد هٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ اینست آنچه که نزدیک منست مهیا و آماده از نامه

اعمال او و گویند مراد از قرین شیطانست که در اغوا و اضلال او مسلط بود که گوید این نفس است که با خود آوردم بی سخن داد امروز آن را دست آورده

یا ملائکه گوید این حریفست که نزد منست مهیا در تحت تصرف من و بسبب اغوا و اضلال من آماده برای دوزخ و اینکه مراد ملک سابق است از امام

محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام منقولست پس از جانب حضرت عزت سائق و شهید را خطاب رسد که أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ

كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافر دشمن کشنده در امر حق مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ بسیار منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق واجبه مُعْتَدٍ

در گذرنده از حدود الهی و متجاوز از حق مُّرِيبٍ بسیار شک آرنده در وحدانیت خدا و در روز جزا الَّذِي آن کسی که جَعَلَ

گردانید و فرا گرفت مَعَ اللَّهِ با خدای تعالی إِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس بیفکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذاب سخت از جحیم

نعیم الوسطی نزد آن است که بر کنار عتبه است که در مرض الموت ... بودم در مرض الموت ... او خشم و ابا ملی و ... سر و سینه

در آن مجلس حاضر شده ما ... گفتیا محمد ترا خبرت نزدیک شده ... استغفار کنی و از دوزخ ... سوی و از اکابر و آنان ... که

که قتل آن بودی باز کردی و از آن ... نزد ... کشته در صحن علی بن ابی طالب تو غلو مینمودی در محبت او بسیار افراط میکردی و حال بسیار از محمد صلی الله علیه و آله

درشان او وارد شده یکدیگر و مردم سپاه ازین امر در وادی هلاک گمراهی افتادند و بعضی ازین به سکوت او با وجین بود پس باید که از همه توقف کنی که
صلاح امور آخرت تو در این است الحمد لله چون این سخن از ابوحنیفه شنید اصحاب و اقارب خود را توجه نمود و فرمود که مرا بشنید و جای نگه دارید
آن را و از آن پند گیرید و نصیحت داده فرمود که ای ابوحنیفه بدان و آگاه باش که ابو توکل با جمعی از اخوان از ابوسعید خدری که گفت شنیدم از رسول
خدای صلی الله علیه وآله که شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود خطاب رب الارباب در رسد که یا محمد یا علی القیا فی النار من ابغضکما وادخلا الجنة من احبکما
فیجیء علی علی شفیر جهنم فیقول هذا لک وهذا لی و هو قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی ای محمد و علی هر که دشمن شما را ادرکردم که هر که
را خصم شما باشد در دوزخ اندازید و آنکه مودت و محبت شما داشته و شما را دوست داشته در طریق محبت ثابت قدم بوده او را در بهشت در آرید
پس برادرم علی ابن ابیطالب خاص و مخصوص خدای بر آن قیام نماید و یکبار به دوزخ رسد و گوید ای جهنم بگیر این را که از آن تست و این را واگذار که از آن منست و آیه
القیا فی جهنم با این حدیث که ذکر شد لهی میفرماید ای محمد و علی بجهنم هر کافر و منکر و معاند و لا بد است ابوحنیفه چون این سخن شنید از اعمش
با اصحاب خود گفت که ازین مجلس برخیزید تا از وی امر عظیم بگوش ما نرسد پس ابوحنیفه با اصحاب خود از آن مجلس بر خواست و منهزم و مهموم از آنجا
برفت آمد و مجاهد از طریق اهل سنت و جماعت روایت کرده از عبدالله بن عباس که حضرت رسالت پناه وصیت کرد که ای پسر عباس بر تو باد محبت علی ابن
ابی طالب و متابعت او اختیار کنی و در اقوال و افعال پیروی او کنی که نطق او عین صواب است و متابعت او رستگاری از عقاب پس بگوی که آن چند روش
رای که از رای او بر گیرد و از فرمان او سر پیچد و مطیع و منقاد او نباشد و وای بر آن که به کسی که با او مخاصمت کند و کینه او در دل خود راه دهد
و در طریق مخالفت وی سلوک نماید وای بر آن کسی که او را از او مشغول شود و ای پسر عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست علی ابن ابیطالب علیه السلام
باشد پس اهل جنت با مراد او در بهشت در آیند و اهل دوزخ با مراد او بمعاقب و معذب شوند و در تفسیر اهل البیت نزد آیه ها و ردوا فی نار محمد و علی
بر صراط بایستند و تقاسیم کنند آن که اینک رسول صلی الله علیه وآله که از نسل خود نقل با امیرالمؤمنین کند که ای دوزخ بگیر هر که دشمن است و هذا لک فذره
فانه من اهلی و ذریه فان من اهل ای دوزخ این را بگیر که از دشمنان منست و آن را بگذار که از دوستان منست و در کشف الغمه است که حارث
همدانی که از جمله محبان و مخلصان امیرالمؤمنین علیه السلام بود با جمعی از شیعیان بخدمت آن حضرت آمده و کثرت بیماری و پیری
بجو رسیده و در آن وقت بر عصا تکیه کرده خود را بر زمین میکشید آن حضرت چون او را بدید با او تلطف فرمود ای حارث حال خود را چگونه می یابی
گفت یا امیرالمؤمنین حال من بسیار و اعلم زمانه آمده و مع ذلک مخاصمت و رنج مرا زیاده ساخت و سبب این آتش اضطراب در کانون سینه من مشتعل
فرمود آن حضرت که مخاصمت و خصام اصحاب در جانب تست حارث گفت و بار محبت ورزیدن و عداوت کردن با تو جمعی نفاق اند و بعضی
مفرط غالی و جاهلی سرد وینک و انکار محبت اقدام نمایند با از آن بر ایستاده میل عداوت گشته آنحضرت فرمود که ای حارث کلام اهل اختصام
قبول مکن و از آنچه بر تو مسکوکم فرا گیر و بدان جمعی که بدترین و شرش گشته اند که در عداوت یا محبت ما افراط نمایند
و از مرتبه اوساط تنزل نمایند و بدان رایج شود و قاصد از عداوت ورگشته و مرکات محبت قاعد شده خود را از این بر حذر دار که بهترین
کشف المعنی فرمانروز بنگر وزیب از دلق دانی یاد آورند و با القیه از ایشان اظهار شود که به البلس زدع کرده آنحضرت فرمود که ای حارث بدان
و آگاه باش که دین حق هرگز بر رجال شناخته نشود بلکه آیه حق و علامت یقین معلوم شود پس حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی چه سخن حق کلام است

ومظهر آن جناب گشته و در راه ملک علام و منتهای حق است بسکینه و راه ولایت و درست را تو رهنمای اسلام ایشان را ابواب و اصحاب چون آل اعقول که وارهاند از خرده

و در آن که بین بنده اقدام و برادر رسول خدای و صدیق وی چه من تصدیق رسول کرده ام در حینی که هنوز روح بجسد آدم در جایه بود و بعد از آن الحمد لله از خیال کریم

تصدیق وی نمودم و من بودم پس من اول ام این العبد را اول حال که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاده بود مصدق حضرت خاتم بودم و تصدیق وی نمودم

و آخر این بر چه که در آخر کار کردی سبوت گشته من این هم کس بوی ایمان آوردم و تصدیق قول او فعل وی کردم و من اخص خواص وی ام و خلص خلصای وی

و ما و وصی صاحب یکدی و سروری و بمن الله فهم کتاب و فصل خطاب و علم و فن الکتاب و بهره از مفتاح علوم در خاطر من نوده لیکن نهاده که هر مفتاحی

از آن مفتاح هزار باب علم بود و هر بابی منقضی هزار هزار عهد و منوبه شده ام و ادراک لیلة القدر و بیان داده شده و قدر بها را در یافته و علم صفات

سینه مخصوص است بمن و در به طاهر من با دام که لیل و نهار باقی باشند و فلک دوار بمدار خود جاری و ثابت هستند هم تولای کرم شناسنده حجت

و حسن حجت درم و در مواضع معینه که آن نفوس ممات است و نفوس صراط و نفوس ممات است و برسیه امیرالمؤمنین تعالیم حرام فوائد معالم عبارات است از

تعلیم بندگان از برای اثبات وضع تو لیس در روز قیامت بنفع مرد ما نیاید بیقین خواهم که برای دخول بیران و جامعی ساز از برای در آمدن به روضه جنان

و در آمر و زیان آنس خطاب خواهم که صاحب سالوس و مسلمان که رحمت بهشت و ای سالک حق شمر است پس حق عارف را انکی فقر و مودی عارف

از حق مدد کرده ام و انطاقی که رسول حق مرا کرده بود در وقتی که شکایت بسیار از تو پیش و شفقان بوی میکردم پس او فرمودی علی حق را در تمامی مشید

من معتصم شوم نموده و نفی و حبل متین حق و حق الاعتصام در دامن کرای وی زنم و تو العتصام به کمل متین من و در بر مطهر من تو تمسک

بحبل متین تو و شیعیان تمام ترسک نامه کمل متین تمام پس هر انحای و تفضلی که حق تو با بی خود کرامت فرموده بی ایمان طریق در حق و وصی چه کار

آورد و وصی بر سر حسین نهج در باره اهل بیت خود سلوک کنند و اهل بیت نیز ابهین طریق با شیعیان خود عمل نمایند پس ای عارف این سخنان

نیک می اخذ نمای که قطعه ایست از بیکران دریای بی کران اسرار پس بانکار ارفرمود که تو با الکتی چه خواهی او رحمت الشفاعه ای و مرا خواهد بود آنچه

طلب آن کنی از حق تعالی از اجر جزیل و ثواب عظیم عارف لهذا المستماع انتقال ... دان گشت و از نقل آنحضرت رحوالت و کنی هیچ باک ندارم

که من برکت رسم امر که من رسیده و سید حمیری که از اصحاب کبار امام جعفر صادق علیه السلام در این باب چند بیت گفته اول آن این است قول العاشق لحارث همدانی

کم ثم اعجوبة لاحبها ما حار همدان من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا و مضمون این ابیات این است که قول حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کرامی

غریب و عجیب خطاب کارث همدانی که گفت حارث هر که بمیرد مرا ببیند خواه مومن باشد و خواه منافق و مرا ببیند [illegible] و من او را بشناسم

بصفت و رسم او و انچه کرده و تو نمود صراط مر الستای پس مترس از لغزیدن پای و بسر در آمدن بلا آب سرد دهم در حالتی که تشنه باشی خیال کنی که

شربت عسل ابحوزی و بدوانی بگویم در حینی که تنها باز داده در موقف حساب که ای دار او سلا و الصلاتر دنیا او بگیر حبل متین او که کمل متین وصی رسول

خدا منفعت است و عمل آنست که از تامل در این اخبار صحیحه و احادیث موثقه دیده انصاف سابکمل الجواهر ولای اهل بیت مکحل ساز و درحبل اعتصام

در دامن محبت ایشان بزن تا به ثبت آن بنزده الطاف حق ان فضای دلجانفزای روضه اطهر آن رسد و از درجات محفوظ و مهالک اخروی خلاص شود

و این کیفیت امروز بتولای وی بیارا و قربی که متصل است با طارفه و محاصمه کرده و کو بر مولای حق نبت بلکه کیاه قربی من است که مولای ملامت خشت و از طریق

مستقیم و منهج قویم منحرف کردیده فال الله تعالی ذلک قرینه که همنشین او یعنی دیوی که در دنیا با وی بود گوید ای پروردگار ما ما اطغیته طاغی تجنب حتم

و از طریق حق فریفتم او را ولکن کان ولیکن او بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و باختیار خود از طریق حق برگشت و در وادی ضلالت
سلوک نمود نه باکراه و اجبار او را بضلالت داشتم و مثل این است قوله تعالی حکایة عنه و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم
قال گوید حق تعالی در جواب مخاصمان کفره لا تختصموا لدیّ مخاصمه مکنید نزدیک من که هیچ فایده بر آن مترتب نخواهد شد وقد قدمت الیکم
و بدرستی که از پیش فرستادم بسوی شما بالوعید وعده خود را بعذاب قبل ازین در دنیا در کتب خود و بر زبان رسل خود علیهم السلام که گفته بودم
که در وجه انذار شما بود ازین نوع پس درین روز مخاصمت شما مستلزم الزام حجت نخواهد شد و من عذر شما را نمی‌شنوم ما یبدل
القول لدیّ تغییر داده نمی‌شود سخن نزدیک من در وعدی که آن گفتاری موعود به است بلکه حکم شما را در وفق وعده که داده بودم در دنیا خواهم
به فن تغییر و تبدیل آن و ما انا بظلام للعبید و نیستم ستم کننده مر بندگان خود را که غیر مستحق عذاب را عذاب کنم پس تغییر ذلک
نزد کفار و وعده من یوم نقول لجهنم در روزی که گوید خدای جهنم را و یاد کن ای محمد روزی که بدوزخ خطاب کند که هل امتلأت
آیا پر شدی از کفار و عصات و حمل بعضه سکلم میخواهد نفس روز یکی گویم بدوزخ که آیا پر شدی از اهل کفر و عصیان و تقول و گوید دوزخ
هل من مزید آیا هیچ زیاده هست یعنی زیاده کن و جمعی دیگر را و اما ابوی و سته باید شد و ما صحیح که در تکلم جهنم چند وجه است
یکی آنکه بحقیقت و طاقت و عقل بیزدانی طرفی باشد که کسی او را گوید که پر شدی او گوید پر شده‌ام و هنوز در من گنجایش هست دوم آنکه حق تعالی
آلت تکلم را در وی خلق فرماید تا بدین قول متکلم شود سیم آنکه حقیقت خطاب بخزنه دوزخ باشد ایشان و آن بدوزخ رسید مجاز یعنی ای خازنان
دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصات پر شد خزنه گویند در آن موضع مزید نیست و در روایتی که انس و ابو هریره و عبد الله عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده‌اند که فردای قیامت حق تعالی امر کند بخزنه دوزخ تا کفار و فساق را بدوزخ رانند دوزخ ایشان را فرو خورد و دیگر طلب کند و زیاده
از آن خواهد پس حق تعالی قدم خود را در دوزخ نهد و دوزخ پر شود و باهم آید و شعله‌ها کم شود و گوید بس بس تا جهان شود که جای هیچ کس نماند مراد
بقدم گروهی اند که در علم الهی در ازل تقدم گرفته باشند بر اهل کفر و عدوان و فرط طغیان و عصیان ایشان و ابو جعفر از عبد الله مبارک منقول است و از
روایت کرده‌اند که مراد از قدم قومی اند که حق تعالی پیدا ساخته بعد از آدم علیه السلام در ... و ذباب و البعضی ... بنی آدم و ایشان
همه کافر بوده‌اند و عقوبت ایشان جز خدای نداند و بعضی از ذکر وعید کافران و عاصیان در وعده مؤمنان و متقیان میفرماید و ازلفت الجنة
و نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران غیر بعید در مکانی که دور باشد یعنی چنان نزدیک بود که متقیان در عرصات جای خود را
بهشت و آنچه مشاهده کنند و انهار و اشجار و ثمار و ازواج طیبه و غلمان و ولدان فاخره و قصرهای زمرد و یاقوت و زبرجد و عقبان معاینه بینند
پس ملائکه گویند که این ثواب عظیم که خبر یافته‌اند هذا ما توعدون این چیزی است که وعده داده شده بودید در دنیا لکل اواب مر هر ... المتقین
... بهشت را نزدیک گردانیده برای هر تسبیح کننده و مجاهده کننده که اواب کسی است که بسیار یاد کند گناهان را در خلوت و بدان ... توبه
و توبه کننده از آن حفیظ نگهدارنده حدود شرایع و رعایت کننده امر و نهی و نزدیک گردانیده بهشت را من خشی الرحمن بالغیب
برای هر که بترسد از خدای ... غایب باشد از مشاهده عذاب او در غایبانه ... از خدای ترسان باشد و مطیع اوامر و نواهی او و جاء
بقلب منیب و بیاورد دل بازگشته بسوی حق روی بطاعت آورد و ... پس ملائکه گویند مر ایشان را که ادخلوها در آیید در بهشت

بستانها درعالی اسالیبه ازلیت و این از زوال نیست ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ آن روز خلود است روز ابد و ملازم است بی نهایه

ماندن جاوید و از مرگ نخواهد بود پس بطریق التفات از خطاب بغیبت منتقل شده که لَهُمْ مَا یَشَاءُونَ فِیهَا ایشانراست هرچه خواهند

از انواع نعم و اصناف لذت فِیهَا در بهشت وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ و نزد ما است زیاده بر آنچه اراده کنند و آنچه بخاطر ایشان خطور نکرده

باشد و چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده و مراد از مزید الطاف زیادتی است بر قدر استحقاق ایشان و مروی است که هر روز جمعه حضرت رب الارباب

بر اهل جنت مرور کند و حور العین را بر ایشان ارزانی دارد و کرامتی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده [illegible] مزید و بعد از آن در انذار

کفار مکه میفرماید که وَکَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ و بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار هُمْ أَشَدُّ

که ایشان سخت تر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت و دلاوری و غنا و توانگری و کثرت قبیله و عشیره مانند عاد و ثمود و غیر آن فَنَقَّبُوا

فِی الْبِلَادِ پس راه بردند در شهرها یعنی گشتند در شهرهای بسیار و سفر کردند در آن بقصد تجارت و کسب مال و نزاع هَلْ مِنْ

مَحِیصٍ آیا هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا از نزول عذاب یا قوم تو نیز نوع آن دارند که از مرگ یا عذاب گریزند إِنَّ فِی ذٰلِکَ

بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِکْرَیٰ هرآینه پندی و یادکردنی است لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ مر کسی را که باشد مر او را قلبی یعنی دلی متفکر

و از اخبار نبوی چه کسی که عبرت متفکر نشود [illegible] است که دل او [illegible] باشد و از ابن عباس مرویست که مراد از قلب عقل است و تسمیه آن بقلب

آنست که دل محل عقل و علم و فهم و ذکر است از سبیل [illegible] که کسی که بموعظه قرآن منتفع میشود دل او حقیقت ماند او باشد و طرف آ بعضی

از وعاظ باشد أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ یا کسی که القا کند یعنی فرا داده گوش خود بموعظ قرآنی و القای وی [illegible] و بطریق اعتبار بهانه شنود وَهُوَ شَهِیدٌ

و او حاضر باشد بخود یعنی دل پس بکر و فکر آنچه میشنود مشغول باشد فهم معنی آن کند و القای السمع آن چه کسی که دهن او حاضر باشد در علم غایب و السماع او

بفکر عدم بجهت عدم رتبت فایده و آن محققان گفته اند که القای سمع توقف نیست چنان باید که گویا از پیغمبر میشنود و پس از فهم ترقی نماید و چنان

داند که از جبرئیل السماع میکند و بعد از آن فهم سالک بمرتبه بلند بر آید و چنان پندارد که از حضرت عزت میشنود از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که

تکرار قرآن میکردم تا وقتی که از متکلم آن میشنیدم و کبیر یکی از روات اهل بیت روایت کرده که در حجره بر حضرت ما صورت در غایت زیبا دیدم

صد تنه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنحضرت با صحابه گفت که از شما کیست که دو رکعت نماز بگذارد بروجهی که در آن نماز اصلا دل او مشغول بامور دنیا

نباشد تا من یکی از حلهای خود بدو دهم پس همه او اول صلوات الله علیه برخواست و بنماز مشغول شد و بعد از فراغ از آن جبرئیل فرود آمد که حق تعالی

میفرماید که یکی از حلها را بعلی ابن ابی طالب ده چنانکه وعده کرده حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ای جبرئیل علی سلام از تشهد که طلب نماید از آن حله هر

کدام که بهتر بود بدو باید داد امیر المؤمنین که پیغمبر صلی الله علیه و آله این جمله را بیان فرمود که آن مشغولی که مانع اعتبار است از جبرئیل و فرمود که این جمله این فکر

علامت متعلق بامور آخرت زیرا که مقصود وی از فکر آن بود که این شرف را بسبل الله تصدق نماید و هیچ شک نیست که آنچه دراه الله تصدق کنند

اکمل آن موجب ثواب تام و افضل آن موجب فضل عامت که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس حضرت فرمود ای کلام ای جبرئیل

آن حله را بعلی ابن ابی طالب بخشید چنانچه وی امر نموده بود پس حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْرَیٰ لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِیدٌ

یعنی درین عمل که از علی ابن ابی طالب صادر شد از سر اخلاص موعظه و نصیحت کلیت آنکس را که او آن هوشمند باشد والقای سمع کند

باشد آورده اند که یهودان بنا بر عقیده باطل خود میگفتند که حق تعالی بعد از آنکه در عرض شش روز آسمان و زمین را آفرید بیاسود تکذیب قول ایشان نموده فرمود که ولقد
خلقنا السموات والارض بدرستی که ما آفریدیم آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان آنهاست فی ستة ایام در مقدار شش روز
که آن از یکشنبه بود تا شنبه وما مسنا و نرسید ما را در آفرینش آن من لغوب هیچ رنجی و ماندگی تا البته آن استراحت کنیم در روز آدینه
که رنگ روی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از استماع این قول از یهود متغیر گشت حق تعالی در عقب آن فرمود که فاصبر علی ما یقولون پس شکیبا
کن بر آنچه میگویند یهودان از کذب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بی هیچ ماندگی البته قادر خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهودان بدین
وسبح و تسبیح و تنزیه نمای او را از عجز و ماندگی و اکثر مفسران تسبیح را بمعنی صلوة تعبیر کرده اند یعنی نماز گذار بحمد ربک در حالتی
که آن نماز مقرون باشد بستایش پروردگار تو یا آنچه توانایی فرموده باید که نماز مشتمل باشد بر حمد قبل طلوع الشمس پیش از برآمدن آفتاب
که محل نماز بامداد است وقبل الغروب و پیش از فرو شدن آفتاب که آن وقت ظهر و عصر است ومن اللیل فسبحه و بعضی از شب
پس تسبیح کن او را که آن محل نماز شام و خفتن است و نیز بعضی مراد نماز تهجد است وادبار السجود و دیگر تسبیح کن او را در عقب سجدها
یعنی نمازها و از امیر المومنین علیه السلام منقولست که مراد از ادبار السجود دو رکعت نماز است بعد از مغرب چنانکه مراد از ادبار النجوم دو رکعت نماز
صبح است و این قول از حسن بن علی علیهما السلام و حسن بصری و شعبی نیز روایت است و در آثار آمده که هر که دو رکعت نماز بگذارد بعد از نماز شام
پیش از آنکه سخن کند در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در دوم فاتحه و قل هو الله احد جای او را در علیین نویسند و از ابن عباس
و مجاهد نقلست که مراد تعقیب صلوات نوبت است واستمع و گوش دار خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مراد امت است یعنی بشنو ای محمد آنچه خبر
میدهیم ترا از احوال قیامت یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام من مکان قریب از جایی که نزدیک باشد با آسمان
مراد صخره بیت المقدس است که از همه زمین به دوازده میل و بروایتی هجده میل با آسمان نزدیکترست و گویند که فرشته بجمیع اهل زمین ازین
موضع وسط زمین است یعنی آواز اسرافیل از بالای آن بهمه اقطار زمین خواهد رسید و از هیچ موضعی دورتر نخواهد بود و در خبر است که اسرافیل
بر بالای آن صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای پوسیده و ای مویهای از هم گسسته شده و ای گوشتهای ریزه ریزه شده ای مویهای
پراکنده خدا شما را امر میکند که جمع شوید برای فصل قضا و جزا یوم یسمعون الصیحة بدل است از یوم ینادی است یعنی بشنو ای محمد آن روزی که
که بشنوند مردمان آواز هیبت عظیم را یکبار بالحق با حقی که در رستخیز است [illegible] از برای جزا و گویند جبرئیل با نفخ صور باشد
و اسرافیل منادی اهل قبور و بعد از آن جمیع بشنوند صیحه را که ذلک یوم الخروج این روز روز بیرون آمدن است از قبور
بمواضع حساب و یوم الخروج اسمی است از اسمای قیامت انا نحن نحیی بدرستی که ما زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفه مرده را حیات
می بخشیم در دنیا ونمیت و میمیرانیم ایشان را در آن والینا المصیر و بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی از دنیا که از آن مرحله برای حساب
و جزا زنده میسازیم یوم تشقق الارض روزی که شکافته شود زمین و دور شود عنهم از ایشان یعنی از مردگان پس بر آیند از قبور
سراعا شتابندگان بسوی منادی بی تأخیر و مهلت ذلک این احیای ایشان از قبور حشر بر انگیختنی است و جمع کردنی
علینا یسیر بر ما آسانست با وجود مباعده دیار و قبور و تفرق اجزای ایشان بود از آن جهت که شنیده خبر شده که نحن اعلم بما

یا یقولون آنچه میگویند کافران از انکار قیامت و جحود و وحدانیت و نبوت سبحانه و تعالی در حق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ما انت علیهم

بجبار یعنی تو بر ایشان مسلطی که جبر و قهر ایشان نمایی بایمان داری بلکه بر تو همین تبلیغ است و نیست بر تو جز ابلاغ فذکر پس پند گوی بالقرآن من یخاف

وعید بقرآن هر کسی که بترسد وعید را از آنچه وعده نمودیم از عذاب در روز حساب چه فایده موعظه منفعت میشود نه کسی که مصر گردد بر انکار و جحود

و انکار افزوده سورة الذاريات ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در

دنیا جسته ده حسنه در نامه اعمال او نوشته شود و ده سیئه محو شود و او را ده درجه بلند گرداند و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره الذاريات

را در شب یا روز بخواند حق تعالی معیشت او را اصلاح آورد و روزی او را وسعت دهد و قبر او را منور گرداند [illegible] تا قیامت و چون ختم سوره

ختم سوره ق بوعد و وعید بود افتتاح این سوره را بر تحقیق وعده و وعید فرمود که بسم الله الرحمن الرحيم والذاريات سوگند ببادهای پراکنده

کننده یعنی بادهایی که پراکنده سازنده اند خاک را یا ملائکه که پراکنده کننده ارزاق اند یا زنانی که بسبب کثرت ولادت پراکنده کننده اولاد اند

ذروا پراکنده کردنی فالحاملات وقرا پس بردارندگان یعنی ابرهایی که بردارنده اند وقرا بار گرانی را از آب یا ملائکه که حامل ارزاق اند یا زنانی که حامل اند

که حامل جنین اند فالجاريات يسرا پس روندگان یعنی کشتیهایی که جاری اند در دریاها یا کواکب سیاره که آن شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ

و زهره و عطارد است و هر یک در منازل خود سیر میکنند یا بادهایی که از جهت حرکات میشوند یسرا جریان آسان فالمقسمات امرا پس

قسمت کنندگان یعنی فرشتگان که تقسیم کننده اند امرا کاری را که مفوض بایشان است مراد امور مطر و ارزاق و آجالست که حق تعالی بایشان تفویض

کرده و بروایت مجاهد مراد چهار فرشته مقربند که متولی تقسیم امر عبادند جبرئیل علیه السلام بغلظت و میکائیل برحمت و عزرائیل بقبض ارواح و اسرافیل

بنفخ صور طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه میخواند در اثنای کلام فرمود که بپرسید از من پیش از آنکه

نیابید که علم از هر چه ایشان [illegible] اگر کسی [illegible] طلب فیض [illegible] امیر المؤمنین از توجیه خبر سوال میکنیم اگر جواب

کنی در این دعوی صادقی والا کاذب حضرت فرمود هر سوال که داری بکن ابن کوا گفت خبر ده مرا از والذاريات فرمود آن بادهاست گفت فالحاملات وقرا فرمود

ابرهاست گفت فالجاريات يسرا فرمود کشتیهاست گفت فالمقسمات امرا فرمود فرشتگانند و این نقل در کشاف مذکور است از امام محمد باقر

و جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده که جایز نیست هیچ کس را که سوگند خورد الا باسم الله و اسماء او و خدای سوگند یاد میکند بآنچه خواهد از مصنوعات بدیع

عجیبه پس حق سبحانه باین امور غریبه که مستلزم منافع عباداند و متضمن دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت قسم یاد میکند که انما توعدون بدرستی

آنچه وعده داده میشوید از حشر و نشر و ثواب و عذاب و غیر آن از احوال آخرت لصادق هر آینه راست است و درست و خلاف در آن نیست

و ان الدين و بدرستی که جزا در روز حساب لواقع هر آینه حاصل است یعنی البته بوقوع می آید و حصول می پذیرد والسماء ذات الحبك و سوگند

باسمان که خداوند راههای ملکوت مثل طرق که بر روی ریگ از آب حاصل میشود و نمو حرکت باد بر روی آب ظاهر میشود طرائق بر روی آن و در روایت واقع شده

آسمان همچنین طرائق بخاطر کشیده و از حسن منقول است که مراد بحبک آسمان نجوم است یعنی که صاحب نجوم و زینت کلام است که بکثرت ستارگان

مزین است و گفته اند طرائق الالوان مختلفه که در روی حبک ثابتند و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که حبک حسن و ذات الزینه و مروی است از علی بن ابراهیم

که روایت کرده از حسین بن خالد از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام که حبک بمعنی محکم و مستوار است بر بعضی اهل کتاب اما [illegible]

و زبوده اهل آسمان و زمین ابتلائی است گفتیم یا بن رسول الله چگونه باشد حال آنکه حق تعالی میفرماید رفع السماء بغیر عمد کی حبک زمین بود که بغیر عمد و نهایتی عهد
اما نه نگفتیم خدای تو کردم بیان این کلام فرما بود چیزی مفهوم باشد و اکثر حبک جمع حبیکه و راه میسعات نیز از آن کی حبک است
را ابتلائی قبه بر بالای آن نهاده و کثرت حبک شده زمین ذات حبک است که مانند قبه بر بالای اوست مثل آسمان ها و بر همین طریقه زمین
دوم بر بالای آسمان ذات است و آسمان دوم بر بالای آن و زمین سوم بر بالای آسمان دوم است و آسمان سیم بر بالای آن و بر همین قیاس تا زمین
هفتم و آسمان هفتم و ذلک قوله تعالی خلق سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن پس حبک امر مبهم است و بعضی از صلوات الله علیهم
که بر روی زمین اند و امری که از آن منزل گشته از جانب الله میان هر دو زمین است گفتیم پس در زیر قدم ما کیست این است فرمود آری در زیر قدم
ما همین یکی زمین است و شش طبقه دیگر بالای ما است و در میان از عبد الله عمر نقل کرده که مراد از حبک آسمان هفتم است و بعضی [illegible] از
که حبک آن قسم [illegible] و میگوید برای آنکه إنکم هر آینه شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر آینه در گفتار مختلفه اند یعنی در باره سید انبیا صلی الله علیه و آله نعت
او را گاه شاعر و گاهی مجنون با نسبت قرآن نیز آنرا سحر نسبت میدهید و گاهی اسطوره از [illegible] و گاهی با فرا او بکار با ساطیر
الاولین و قسمی دیگر القای شیطان و تعلیم سلمان با نسبت نیابت [illegible] کرده که بعضی رأی آن میگویند و هیچ یک [illegible] شده در آن
یؤفک عنه معروف کردانیده میشود از ایمان آوردن به محمد صلی الله علیه و آله یا بقرآن من افک کسی که معروف شده است یعنی از اهل
نحس و معروف [illegible] که [illegible] اعظم داند از آن جانب [illegible] کردانیده میشود از ایمان کسی که در ازلی علم الهی مستحق معروف شده و کتب [illegible]
و انکار او [illegible] کردانیده میشود از حق و صواب کسی که کردانیده شده است از جمیع خیرات و ذکر مختلف و الف [illegible] که مرجع ضمیر عنه است
و گویند ضمیر عنه راجع است با توعدون یعنی حق [illegible] از آیات و غیر آن [illegible] و فرموده که وقوع امر قیامت حق است پس [illegible] سوگند خورده
بر انکار ایشان در قول مختلف یعنی بعضی نفی شک کنند و بعضی [illegible] و بعد از آن فرمود که بر کردانیده میشود از اقرار بامر قیامت [illegible] که او در انها
کرده است بعد از آن اهل تکذیب را بهدف [illegible] نفرین کرده میفرماید که قتل الخراصون کشته شده اند یعنی لعنت کرده شده اند دروغ گویان
از اصحاب قول المختلف این خراصون [illegible] دعا است [illegible] که جاری مجرای لعنت است قیل قتل الانسان ما اکفره الذین هم
دروغ گویان آنانکه ایشان فی غمرة در جهلی که فرو رونده است در جمیع جوانب ایشان ساهون غافلان و فراموشانند از اوامر و نواهی
و کتب نهایت جهالت و غایت غفلت یسئلون ایان یوم الدین میپرسند از بطعن و استهزا [illegible] که کی باشد روز جزا که خواهد بود داعی
روز جزا از خدای شما بر وقوع آن سوگند یاد کرده و گفته که و ان الدین لواقع پس حق تعالی میفرماید در جواب ایشان که [illegible] جزا یوم هم
در روزی که ایشان کانوا علی النار یفتنون بر آتش [illegible] سوخته شوند [illegible] که [illegible] غشی [illegible]
با آتش [illegible] میشود [illegible] غش [illegible] با آتش [illegible] شوند و در حین سوختن ملائکه ایشان را گویند که ذوقوا فتنتکم
سوختن خود را هذا الذی کنتم به تستعجلون [illegible] آن تستعجلون [illegible] میشوید [illegible]
منی هذا الوعد [illegible] ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فی جنات و عیون
در بوستانها و چشمه های [illegible] آخذین ما آتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین

از مثوبات اعمال صالحه و پاداش عطای مقیم از انواع کرامات جلیله بر سبیل استحقاق ایشان به نعمت عظیمه سرفراز کرده‌ایم انهم کانوا زیرا که ایشان متقیان
بودند قبل ذلک پیش ازین یعنی پیش از دخول جنت در دار تکلیف محسنین نیکوکاران و فرمان برداران حق چه ایشان می‌کردند
انواع تعبدات و غیر آن پس تفسیر احسان ایشان میکند بقوله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون بودند که از شب اندکی خواب میکردند یعنی اکثر
اوقات شب همه وقت مشغول می‌بودند و این معنی دالست بر مبالغه در قلت خواب کردن از ابن عباس مرویست که معنی آنست که هیچ شبی نبود که ایشان نماز
تطوع و استغفار نمی‌بودند در اول یا در آخر یا در وسط آن از امام جعفر علیه السلام مرویست ضحاک و مجاهد در وقف و وصل این آیت وقف میکردند
بر قلیلا و بعد از آن ابتدا میکردند من اللیل ما یهجعون و ما را حمل بر نفی میکردند یعنی مستحسنان کم بودند و در شب هیچ از آن خواب نمیکردند
بلکه همه شب جای شب مشغول بودند و قول اول اکثر و اشهر و اصح است و بالاسحار هم یستغفرون و میبودند بسحرها که آن آخر شب است
سحرگاه ایشان با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون انتهای سحر رسید استغفار میکردند گویا ما همه شب گناه کرده‌ایم و مائیم مشغول العطا
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این در حق کسی است که در سحر هفتاد بار استغفار بگوید در نماز وتر و وقت ... یکی از ... هر اهل ...
روایت کرده که ابن عباس فرموده که این آیه در شأن اهل البیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزول یافت بعد از آن گفت که عادت امیرالمؤمنین
علیه السلام چنین بود که در ثلث اول از شب استراحت میفرمود و در ثلث آخر به تهجد و تلاوت مشغول میشد و هر شب هفتاد رکعت نماز
میگزارد و در هر نماز ختم کلام الله مینمود و در سحرگاه ذکر او سبحانه ورد خود ساخته بود و مضمون کلام جمله اصحاب اخبار اتفاق کرده روایت
کنند که در بعضی از شبها امیرالمؤمنین را دیدم که در محراب مسجد ایستاده بود و میفرمود ای دنیا ... کسی ... که ... گشته‌ام
... ... خود ... دنیا ... که ... بسوی تو رجوع نکنم من ترا سه طلاق دادم
عمر تو کوتاه و ... خطر ... آرزوی تو حقیر آه از کمی توشه و دوری سفر و درازی راه
و ... و ... از ذکر ... طاعت مالی ... بقوله و فی اموالهم و در مالهای متقیان نصیب
حقی است ... للسائل والمحروم مر خواهنده را ... محروم ... است که از هیچکس چیزی نخواهد و گمان میکنند
جاهلان ... که او غنی است ... محروم ... فقیر است که بکثرت ... مبتلا بود ... که ... او را نفقه دهد
و ... که ... آثار ... زرع ... نقصان رسیده باشد عبدالله بن قلابه گوید ... سیل ...
شخصی ... یکی از اصحاب رسول گفت هذا المحروم ... از برای او توزیع ... برای او توزیع کرده و چون غرض
از ذکر وعده و وعید ... آیات ... و فی الارض آیات
و در زمین نشانهاست برای استدلال بر وجود صانع و علم و قدرت و ارادت و فرط رحمت او للموقنین مر یقین کنندگان را ... در طرقی
سوی ... ... خود ... از جمله آیات ارضیه
... آنست که از برای ... عیون منفجره و معادن ... متنوعه و حیوانات منبثه که مختلفه اند در صور و اشکال
و افعال چنین بهایم و سباع و حشرات و نباتات از ... حبوب و جبال ... وجود مسالک و طرق در آن که بسهولت تردد

بندگان و در آن و آنچه در بعضی زمین است اختلاف اجزای آن در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنفُسِكُمْ و در نفسهای شما نیز نشانها است که دلالت
بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که در عالم هیچ آیتی نیست مگر که در انسان نظیر آن هست و با وجود این متفردست بهیأت حسنه و مناظر بهیه و ترکیبات
عجیبه و تمکن بر افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه بواسطه عقول زکیه و افهام صافیه أَفَلَا تُبْصِرُونَ
آیا پس نمی‌بینید و استفهام بمعنی امر است یعنی نظر کنید بچشم ناظر و افهام ناقده در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم شوید
بوجود صانع عالم و بوجه علم و قدرت و حکمت او مستوی چه هر که این آیتها از انفس خود ببیند و در صحیفه وجود خود آثار قدرت و حکمت
مطالعه نماید از جهات خود محظوظ میشود و مآل او در آخرت به نعمت و حسرت کشد و بعد از ذکر آیات ارضیه در بیان احوال آیات سماویه
میفرماید که وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ و در آسمانست روزی شما یعنی سبب رزق شما که باران است و سعید بن جبیر گفته مراد برزق برف است زیرا که
نمی‌روید کسب اقوات از آن وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده میشود شما را از مثوبات عظیم چه بهشتهای آسمانی که
در آسمان هفتم است نزدیک سدرة المنتهی و گویند مراد آنست که جمیع ارزاق شما و آنچه بآن موعود شده‌اید مقدر و مکتوبست در لوح محفوظ
که در آسمان چهارم است پس هر که بنده علم روزی بخورد چه آن در جایی نهاده است که نه آفت بوی رسد و نه دزد بآن راه یابد از سفیان ثوری
روایت کرده که واصل احدب بعد از تلاوت این آیه گفت که این چه شناعت و حماقت است که آنچه خدای در آسمان نهاده من آن را در زمین
بجویم پس بگوشه منزوی شد و بعبادت مشغول گشت دو روز چیزی باو نرسید روز سیم سله خرما دید که پیش وی بنهادند
و او را برادری بود که در توکل قرین وی بود نزد وی آمد در روز دیگر سله دیگر نزد وی حاضر کردند پس مطابق روزی [illegible] ایشان
آن میرسید و ایشان [illegible] عبادت میکردند تا بجوار الهی رسیدند اکنون تأکید قول مذکور میفرماید که فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین که إِنَّهُ بدرستی که آنچه مذکور شد از آیات و روزی موعود لَحَقٌّ هر آینه درست و راست است
مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ در حالی که مانند آنست که شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شما را هیچ شکی نیست در سخن گفتن خود شکی نیست در حقیقت
امر مذکور از اصمعی مرویست که روزی از مسجد جامع بصره برفتم در راه اعرابی درشت اعلاف و دراز زبان بر شتری نشسته و شمشیری
حمایل کرده و کمانی در بازو افکنده در کنار آمد و چون نزدیک من رسید سلام کرد و گفت از کدام قبیله گفتم از بنی اصمع گفت تو اصمعی هستی
گفتم نعم گفت از کجا می‌آیی گفتم از جایی که تلاوت کلام خدا میکردند گفت خدا را کلامی هست که آدمیان آن را توانند خواند گفتم بلی گفت بر من خوان
من سوره والذاریات بر خواندم و چون باین آیه رسیدم که وفی السماء رزقکم گفت ای اصمعی خدای بر تو سوگند میدهم که این کلام خداست که محمد آورده
گفتم بحق آن خدای که محمد را بخلقان فرستاده که این کلام خداست که به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده چون اعرابی این کلام از من بشنید از شتر
بزیر آمد و آن را بکشت و پاره پاره کرد و با پوست بکند است و مرا گفت یاری من کن تا این را بدرویشان تصدق کنیم پس تیغ و کمان را
در زیر خاک پنهان کرد و روی بجهان نهاد و گفت وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ من نفس خود را ملامت کردم و گفتم که ای نفس سالها است که تو این آیه
میخوانی و متفطن نشدی و اعرابی خلف بیکبار شنیده متعظ شد پس من اعرابی را ندیدم تا آن زمان که بار بحج رفتم روزی در طواف بودم از پس
پشت مرا کسی آواز داد چون نگاه کردم آن اعرابی را دیدم که بسبب کثرت طاعت و عبادت ضعیف شده و پوست بر استخوان چسبیده و زرد گشته

پس چون سلام کرد و مرا بمقام ابرهیم برد و گفت منم از آن کلام خدا میشنوم همان سوره و الذاریات تلاوت مینمودم و چون بآن آیه رسیدم که و فی السما

رزقکم گفتم آنچه پروردکار من مرا وعده کرده بود چیزی دیگر ازین کلام میدانستم خواندم که فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون

اعرابی نعره بزد و گفت سبحان الله که خدا را بغضب آورد و گفت که بعقیدتی قول وی نکردند تا سوگند خورد بر حقیقت قول خود پس چون سه بار این کلام را

اعاده کرد و جان تسلیم کرد ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اگر یکی از روزی خود بگریزد روزی او تابع او شود و او را دریابد

همچنانکه مرگ در پی او میشود و او را در میابد از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که روزی بر دو قسمست یکی آنکه طالب او باشی و دیگری آنکه او طالب تست آنکه تو

طالب آنی احتمال دارد که بیابی و نیابی هر چند سعی کنی و آنچه او طالب تست امکان ندارد که ترا در نیابد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که اگر توکل کنید

همچنانکه حق توکلست روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده میشوند بامداد که از صباح از آشیانها بیرون میروند گرسنه و شب نگاه

باز میگردند سیر آمده و حکم در طلب رزق اهتمام علامت و سبب مذلت بنی آدم و چون حق سبحانه آیات و تعداد انعام خود نمود از عقب آن

باز سر رشته کلام ... تقویت کنند حکایت ابرهیم و اهلاک قوم لوط میکند تا اهل ضلالت بوسیله آن خایف شده در طریق

هدایت سلوک کنند و میگوید که هل اتیک آیا آمد ترا و این استفهام بجهت تفخیم این کلامست و تنبیه برانکه این از وحی حق علامتست برانکه سخن محمد علیه السلام

مرا از آن خبر ... حدیث ضیف ابرهیم المکرمین سخن مهمانان ابرهیم که گرامی کرده شده ... بودند ... ابرهیم

که بنفس نفیس خود بخدمت ایشان قیام نمود ... از ابن عباس این مهمانان ... فرشته بودند که ... هلاک قوم لوط ... ابرهیم نازل شده

در میان ... این چهار فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر ... و بقولی بعضی ... اول بودند و گویند ... آورده

که ... جبرئیل بود و ... اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر ابرهیم علیه السلام فقالوا پس گفتند که سلام کردیم بر تو سلاما سلام کردنی

قال گفت ابرهیم سلام سلام بر شما باد و چون ایشان را بصورت غریب و شکل عجیب دید بعد از جواب سلام فرمود که شما قوم منکرون گروهی هستید

ناشناخته ... علم بحقیقت حال شما ندارم و نمیدانم که چه کسانید فراغ پس میل کرد ابرهیم و توجه نمود الی اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان

ندانستند که بکجا میرود ... آمد و گفت مهمانان عزیز ... رسیده طعامی هست که آنرا ضیافت ایشان کنیم گفت چیزی نیست ولیکن گوساله داریم ...

... فربه ... ابرهیم ... ترتیب ... کباب ... زرد ... کردن ... و ... بعضی ...

تو بخشیدم ابرهیم ... بریان کرد و بر طبق نهاده نزد مهمانان آورد فجاء بعجل سمین پس آورد گوساله فربه بریان کرده فقربه الیهم پس نزدیک کرد آنرا

الیهم بسوی ایشان ... بر زمین نهاد و ایشان دست دراز نکردند قال الا تاکلون گفت آیا نمیخورید ازین طعام ... ابرهیم

عادت بود که در وقت اکل مهمان نگردد تا مبادا از شرم ... رسد و طعام برغبت نخورد و از جهت عادت قدیمی خود بایشان نگاه میکرد ... آن بود

که مشغول بطعام ... ابرهیم ... طعام نمیخورند ... واقف کردانید چون نگاه کرد دید که طعام نمیخورند

فاوجس منهم پس دریافت ... از ایشان خیفة ترسی چه در آن روزگار هر که با کسی ... بودی طعام او نخوردی پس ... گمان برد که مبادا اعدای

... بقصد نفس یا اهل ... آمده ... این خبر از ابرهیم از خوف دیدند قالوا لا تخف گفتند مترس ... که ما ...

ازین ... که چون ابرهیم ... سخن ... جبرئیل ...

بر آن کسی از ده زنده شد و بر جست و فریاد کنان روی بکاشانه آورد نهاد ساره در پس پرده چون این حالت دید متعجب شد و ابرهیم علیه السلام بر آن حالت

در تعجب بماند ایشان دیگرباره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و مژده دادند او را بِغُلَامٍ بپسری که آن اسحق بود که از ساره متولد شود عَلِيمٍ

کامل در علوم شرعیه یعنی چون بحد بلوغ رسد در کمال علم باشد فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن ابرهیم یعنی ساره فِي صَرَّةٍ در حالتی که

فریاد کننده بود و گویند مراد از صره کلمه آوه یا یا ویلتی است که در وقت تعجب میگویند و گفته اند که ساره چون از شنیدن این سخن گفت اللیلیا للیلیا

و این کلمه در لغت ایشان در وقت تعظیم امور مستعمل بود فَصَكَّتْ پس طپانچه زد بسرهای انگشتان وَجْهَهَا بر روی خود و مقاتل و کلبی گفته اند که

انگشتان را جمع کرد و بر جبهه خود زد و این از عادت زنان است در وقت تعجب و گویند چون این مژده شنید حرارت در تن او پیدا شد و از خود با

و جبین خود طپانچه بر روی خود زد وَقَالَتْ و گفت که من عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیرزنی نازاینده ام پس چگونه فرزند آرم و در روایت آمده که او در آن زمان نود ساله بود

و ابرهیم را صد و نود و نه ساله بود و هرگز زاینده نبوده چون وعده فرزند شنید بسیار متعجب شد قَالُوا گفتند فرشتگان با او که امر این چنین است کَذَٰلِكِ همچنین

که گفت رب داده ایم قَالَ رَبُّكِ گفته است پروردگار تو و ما از قول او خبر میدهیم نه از رای خود إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْحَكِيمُ اوست

حکم کننده بوجود ولد مر ترا محکم کار در انجاز الهام فرماید الْعَلِيمُ دانا بعقیمی تو و بجمیع خفایای امور و هر که در سقف خانه بود قول او حق

و وعده او صدق خواهد بود مروی است که جبرئیل علیه السلام چون این بشارت را باو داد ساره گفت که نظر در سقف خانه خود کن چون نگاه کرد دید چوبهای

خشک که در سقف خانه کشیده بود همه سبز شده و میوه بر آن ظاهر شد پس بعد از آن ظهور آیات اطمینان تام در باب وجود ولد او را حاصل آمد حضرت ابرهیم

علیه السلام دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بهیئت مجتمع خبر از امری عظیم خواهد بود قَالَ گفت ابرهیم فَمَا خَطْبُكُمْ

پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستاده شدگان از نزد خداوند عالمیان قَالُوا گفتند ایشان در جواب خلیل الرحمن ای خلیل

إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه گناهکاران یعنی کافران که گناه ایشان کفر است و لواطت مراد قوم

لوط اند یعنی اهالی گروه لوط ما فرستاده ایم لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ تا فرو فرستیم و نازل کردانیم بر ایشان بعد از اهلاک ایشان و زیر و زبر

کردن شهرهای ایشان حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنگهائی از گل مصنوع شده مراد از طین مُنضُود است که سبب پختن که مانند آجر رسیده باشد چون

آجر و سفال مُسَوَّمَةً در حالتی که آن سنگهای ایشان کرده شده اند بنام آن کس که مملوک است بهلاک ایشان گفته شده اند یعنی هر یکی از حجاره عذاب

مروی است که آن سنگها بود از اهلاک ایشان و زیر و زبر شدن شهرهای ایشان بر طریق باران بر آنها باران شدند و بعضی روایت کرده اند

و آمده که ایشان در آن شهر بودند و همه ایشان بسنگ هلاک شدند و چون ابرهیم علیه السلام معلوم کرد که ایشان مؤتفکه میروند که اهلاک قوم لوط

دل ما برکشی که برادرزاده خود شاملم کشت و کفت آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد و ملائکه گفتند که غم مخور که لوط و دختران او در آن نگاه آمده

عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ برای از حد بیرون روندگان در کفر و طغیان فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم مَنْ كَانَ فِيهَا هر که

باشد در دیههای مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان بلوط فَمَا وَجَدْنَا پس نیافتیم فِيهَا در آن دیهها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

غیر اهل یکخانه از مسلمانان که آن لوط است و دو دختر او و گفته اند که در مدت بیست سال که کسی از قوم لوط بلوط ایمان آورده بود وَتَرَكْنَا

و باقی گذاشتیم فِيهَا آيَةً در آن دیهها نشانه از عذاب که آن احجار مسوم است یا آب سیاه منتن لِلَّذِينَ برای عبرت آنانکه يَخَافُونَ

العذاب الالیم برسند از عذاب دردناک یعنی بنهاده العبار کشوده بر سنگ لیک ایمان مثل آن عذاب بسیار از خود بازدارند چه سببی که فرود آمد [illegible]

نمانده این علامت حاتنبیه ملبوسونه و بعد از آن در میان قصه موسی و فرعون و استیصال قبطیان خبر میدهد که و فی موسی و نیز در قصه موسی

آیتی است مر اهل العبر را و گذاشتیم در قصه موسی نشانه برای مومنان پرهیزکار اذ ارسلناه چون فرستادیم او را الی فرعون

بسوی فرعون و قوم او بسلطان مبین بحجتی روشن که آن ید بیضا و عصا و غیر آن فتولی پس برگشت از ایمان آوردن برکنه

بقوت خود یعنی بسبب الخ تنفری و مستظهر بود بدین از کثرت جنود و خیل از ایمان الحرالص بود یا برگردانید کشت سالکه کی او بوده و بما [illegible] مستند

و متنفری از قبول حق و قال و گفت که موسی علیه السلام ساحر جادو است و کیسه ببینی خارق عادات بنماید او مجنون یا دیوانه [illegible] از

عاقبت کار خود نمی اندیشه و حیز فرعون از موسی برگشت [illegible] طعنه نمود قوم او با وی در طغیان اتفاق کردند فاخذناه و جنوده پس گرفتیم

او را لشکر او را بالغضب و قهر خود فنبذناهم پس بفکندیم ایشانرا فی الیم در دریا غرق جهنم و هو ملیم در حالی که فرعون ملامت کننده

بر نفس خود بود که چرا از موسی اعراض کردم و بر او طعنه زدم و فی عاد و در قصه قوم عاد نیز آیتی است برای عبرت اهل عقل را اذ ارسلنا

علیهم چون فرستادیم بر ایشان الریح العقیم بادی که آبستن کننده درخت و حامل سحاب نباشد یعنی بادی که خیر و نفع نبود امیر المومنین علیه السلام و جمع

کبرا [illegible] و روایت ابن عباس [illegible] دبور و [illegible] سبب [illegible] جنوب [illegible] ما تذر نمیگذاشت آن باد من شیء اتت علیه

هیچ چیز را که بگذشت بر او الا جعلته مگر که گردانید آن چیز را کالرمیم مثل آنچه فرسوده شود چون گیاه خشک شده و استخوان کهنه و ریزه ریزه کشته

و فی ثمود و در قوم ثمود آیتی است مر مومنان پرهیزکار را اذ قیل لهم چون گفته شد ایشانرا [illegible] بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه تمتعوا برخوردار

شوید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر و مال خود حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از سه روز خواهد بود کما قال تمتعوا فی دارکم ثلثة

ایام فعتوا پس سرکشی کردند عن امر ربهم از فرمان پروردگار خود و تباهی کار خود مشغول شدند فاخذتهم پس فرا گرفت ایشانرا الصاعقة

عقوبتی مهلک کشنده و هلاک ساخته بود از سه روز و هم ینظرون و حال آنکه ایشان میدیدند [illegible] آن در روز [illegible] این فرقه

و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل است یا آتشی نازل از آسمان فما استطاعوا من قیام پس نتوانستند از جای خود برخاستن [illegible]

و از عذاب بگریزند و ما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان یکدیگر را در دفع عذاب و قوم نوح و هلاک کردیم

قوم نوح را من قبل پیش از ایشان [illegible] انهم بدرستی که ایشان بودند کانوا قوما فاسقین گروهی بیرون روندگان از [illegible]

کفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان در [illegible] خود [illegible] تفصیل [illegible] و استیصال ایشان در میان کمال قدرت

خود میفرماید و السماء بنیناها و آسمان را بنا کردیم بایید بقوت کامل خود و انا لموسعون و بدرستی که ما توانائیم بر [illegible]

آن [illegible] بر آفرینش چیزی که اعظم از آن باشد و اشتقاق آن از وسع است یعنی طاقت [illegible] علم [illegible]

به امور [illegible] و انا [illegible] بجمیع اشیا و توانائیم [illegible] والارض فرشناها و زمین را گسترانیدیم [illegible] بسط آن بجهت مصالح بندگان کردیم

[illegible] خیر و نفع خود و دفع ضرر از خود زیرا که ما [illegible] و من کل شیء خلقنا و از هر چیزی از اصناف موجودات

[illegible] زوجین دو صنف که هر یکی زوج دیگری است از حیث شکل [illegible] مثل [illegible] لیل و نهار و شمس و قمر [illegible]

و خریف و شتا و صیف و حالات ذاتی چون نور و ظلمت و قبض و بسط و سهل و جبل و در عکس سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و ازین

حالی صفات چون علم و جهل و علو و سفل و سقم و صحت و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات مراد آنست که آنچه آفریده ایم ازواج

زوج آفریده ایم پس لازم باید که کفر که مخالف ایمانست و معصیت که خلاف طاعتست و غیر آن صفات رذیله که ضد صفات حسنه اند

آفریده ایم تا حاصل کلام با وجود سما و ارض و غیر آن از ازواج نموده ایم لعلکم تذکرون اراده آنکه شاید که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکنات

است و واجب بالذات قابل تعدد و انقسام نیست و بیابید آن راه و بدید کاملی و پرستش او کنید و جز معبود او از آفریننده بخلقه موجودات

ففروا الی الله پس بگریزید رجوع کنید از کفر خود الی الله بسوی خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از امام جعفر

صادق علیه السلام مرویست که مراد آنست که حج کنید بقصد نزدیکی برحمت او سبحانه یا فرار کنید از جمیع آنچه شما را از طاعت او باز دارد

و بالکلیه متوجه شوید بطاعت او سبحانه ابن عباس گفته که از وی در وی گریزید و محققان گفته اند که بگریزید از ماسوای وی در بحر الحقانی

او لطف کرای کنج کریجه ای از حق بسبب تعلق با سوی در حق گریزید بقطع تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید یا از خود فرار

کنید و با حق قرار گیرید انی لکم بدرستی که من مر شما را منه از عذاب او سبحانه نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا و بیم دهنده بحجج

او سبحانه بمعجزات ظاهره یا آشکارا کننده انچه ازان حذر کردن واجبست و لا تجعلوا مع الله و مگردانید با خدای بحق

الها آخر معبودی دیگر را انی لکم بدرستی که من مر شما را منه از عذاب خدای در عبادت غیر او نذیر مبین بیم رساننده ام آشکارا

و بدانکه ادا منقول حجت [illegible] اول مرتبه است بترک ایمان و دوم مرتبه ترک آوردن شرک کذلک [illegible] همچنانکه از قوم

تو پیش قوم تو ترا بتکذیب [illegible] بر پیغمبران خود را تکذیب میکردند پس [illegible] محمل مفهوم کما اتی الذین

من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مگر گفتند قوم او ساحر جادو در دعوی [illegible] او مجنون

دیوانه است کاهی [illegible] اتواصوا به آیا وصیت کرده اند [illegible] با این سخن همه [illegible]

استفهام برای توبیخ است و مراد نفی آنست [illegible] عدم تلاقی ایشان در زمان [illegible] بل هم قوم طاغون

بلکه ایشان گروهی اند [illegible] حد [illegible] طغیان [illegible] فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان یعنی

مکرر اظهار دعوت کردی [illegible] و ازان ابا کردند پس از مجادلت ایشان اعراض [illegible] مامور شوی [illegible]

فما انت بملوم پس نیستی تو ملامت زده [illegible] اعراض تو از ایشان بعد از تکرار تبلیغ و دعوت [illegible]

صورت لوم [illegible] دعوت تو [illegible] عناد کافران و جحود اهل طغیان ترک نه کیر

و در غلط اهل ایمان [illegible] بصرت [illegible] طاعات و احسان

از مجاهد نقلست که امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی [illegible] از خانه بیرون آمده محزون و غمناک [illegible] قول تعالی

فما انت بملوم [illegible] و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین

و ذکر آن [illegible] کلام [illegible] تنفع [illegible] اول [illegible] تذکیر

فان الذکری [illegible]
تنفع المؤمنین [illegible]

چهارم الطارق ... و میکائیل شیطان
تا از ازل محترز شوند

نعمت خدا یاد دادن که کذاردن آن اقدام نمایند وچهارم آنکه ذکر ثواب محبت و بقا تا در آن سکینه یابد و پنجم آنکه بیان عقوبت کن آنانکه تمرد از آن امر سر
کردند و تا این سوره شنیدند ششم آنکه ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن تا در آن زیاده نکنند هفتم بیان مرگ کردن تا مستعد رفتن شوند هشتم تکرار ذکر قیامت تا کار
آخرت را طالب شوند نهم آنکه تعداد اقسام نعمتهای آن تا بآن راغب شوند دهم بیان کلام در خوف و رجا تا در میان این دو حال باشند یازدهم
ذکر یا چیت آنکه سخن رانده تا از آن غافل نشوند و وقتی رحمت و مغفرت و بهر آخرت ... نظر کنند تا آن امید وار شوند پس هر موعظه که متصل تا
برین سخنان سبب شفقت مؤمنانست و بعد از امر بابلاغ رسالت میفرماید ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ﴾ و نیافریدم پریان و آدمیان را
﴿إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ مگر برای آنکه پرستند مرا بروجه اختیار نه بطریق اجبار گویند مراد آنست که خلق بندگان نکردم مگر آنکه امر کنم ایشانرا بعبادت
و مؤید اینست قول ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ﴾ و مجاهد گفته لیعبدون یعنی لیعرفون تا بدانند مرا و همچنین از ضحاک ... نقل اینکه برای آنکه مرا
شناسند و صفات ثبوتیه و سلبیه من عارف گردند و بعضی گفته اند که غرض اصلی از خلق بندگان توفیق عبودیت ایشان است بعبادت و موقوف
چون ثواب حاصل نمیشود مگر بعبادت پس گوئیا که عبادت غایت خلقت است تا ثواب یابند غرض مالک جمیع عباد در امر بعبادت آنست که تا
بوسیله آن در نشأه آخرت فائض شوند و از حضیض شقاوت خلاص شده بذروه سعادت رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود کنند
و طعام مالک خود سازند چه او غنی مطلق است و متفضل بر جمیع بندگان و مطیع ازین ایشان خواهد بعبادت مشغول شوند و از جهت آنکه میفرماید
﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ﴾ نمیخواهم از ایشان ﴿مِنْ رِزْقٍ﴾ هیچ روزی ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ﴾ و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه ارزاق و طعام ایشان
و بس برای آنکه حکم میفرماید ﴿إِنَّ اللَّهَ﴾ بدرستی که خدای ﴿هُوَ الرَّزَّاقُ﴾ اوست روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس او در باب معاش
مستغنی باشد ﴿ذُو الْقُوَّةِ﴾ خداوند توانائی ﴿الْمَتِينُ﴾ استوار در توانائی نا خودی که در ایست که بلیغ الاقتدار و کامل القدرت است و هیچ کار
عجز بر کرد او اوقات او بهم نرسد نه در کار معاش فتوری و نه در قوت روزی دهنده تواند پس قصوری علت قدرت او چون کفار و ... وجه
این دلایل ظاهر کرد الله بر قدرت قاهره او پشتانه در عناد افزوده روی نکردند بر از جهت تخویف ایشان میفرماید که ﴿فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ پس بدرستی
که مرآنانرا که ستم کردند بر خود بکفر و بر رسول بتکذیب ﴿ذَنُوبًا﴾ بهره است از عذاب ﴿مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ﴾ مانند بهره یاران ایشان یعنی مانند
آنانیکه در کفر و عناد از امم ماضیه بودند چون قوم نوح و عاد و ثمود مراد آنست که ایشانرا خواهد رسید انجام ما رسید بایشان از عذاب و عقاب
﴿فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ﴾ پس باید که شتاب نکنند در وقوع و تعجیل آن از تو نطلبند چه آن فوت نخواهد شد ﴿فَوَيْلٌ﴾ پس کلمه عذاب یا وادی در دوزخ
﴿لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ مرآنانرا که کافر شدند بخدا و رسول او و انکار کردند ﴿مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾ از عذاب روز ایشان که وعده داده میشوند
در روز قیامت یا روز بدر

سورة الطور

ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره والطور بخواند بر خدای
واجب باشد که او را از عذاب ایمن گرداند و او را بخود نفس عظمی در زمره کبری العطاء ... صلوات الله علیه روایت کرده هر که سوره
والطور بخواند خیر دنیا و آخرت او را حاصل آید و باید دانست که ختم سوره والذاریات فرمود بوعید و افتتاح این سوره نیز بتحقیق وقوع وعید میکند

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ سوگند بطور سینا که جبل زبیر است در ارض مدین که موسی علیه السلام بر بالای کلام حق تعالی شنید و
تخصیص این کوه کجهت آنکه ذکرت منفعتی است در آن و گفته اند مراد مطلق کوه است که میخهای زمین اند و منافع دارند بسیار مرادی کوه هند که

والطور ٥

یکی یاقوتی ... [illegible] ... سینین ... زیتون ... مراد از کوه ... اشتقاق آن از طارست ... طوران ... سینا

بخصیص برای آنکه از عالم غیب بعالم شهادت. وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه گشوده تا خوانند

مراد قرآنست و بعضی مراد این کتاب لوح محفوظ است و آن تخته ایست از زمرد سبز و یا کتاب تورات که بر موسی صلوات الله علیه که در آن مسطور است

و یا صحیفهٔ اعمال بندگان که در روز قیامت برایشان منتشر شود یا الواح دل عارفان که مرقوم است در او از معارف و حکم وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ

و سوگند بخانهٔ آبادان یعنی کعبهٔ معظمه که معموری آن بکثرت زیارت حاجیان است و مقیمان و مجاوران و آن اول خانه ایست که در زمین ساخته شد برای عبادت

بندگان یا مراد ضراح است که مقابل خانهٔ کعبه در آسمان چهارم و عمارت آن بکثرت طواف فرشتگان است و از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن میروند و طواف میکنند و هرگز نوبت باول نمیرسد و خازن آن فرشته ایست که او را رزین خوانند

و آن خانه از یاقوت سرخ است و ضراح در عهد آدم از آسمان بزمین فرستاد و در زمان طوفان نوح علیه السلام امر نمود تا آنرا باسمان بردند و زهری از

سوید بن [illegible] نقل کرده که ابو هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که بیت المعمور در آسمان دنیاست و در آسمان چهارم نهریست که آنرا

نهر الحیوان خوانند هر روز جبرئیل در وقت طلوع آفتاب در آن نهر داخل میشود و چون بیرون می‌آید جناح خود را می‌افشاند هفتاد هزار قطره

از آن میچکد حق تعالی از هر قطره از آن فرشته‌ای می‌آفریند و همه را مأمور میکند بداخل شدن در بیت المعمور پس آن روز در آن نماز میکنند و

طواف میکنند و روز دیگر باز حق تعالی هفتاد هزار فرشته دیگر بطریقی که مذکور شد می‌آفریند و این امر مستمر است و هرگز نوبت طواف باول نمیرسد

و بعضی مراد از بیت المعمور قلب مؤمن است که معمور بمعرفت و عمارت آن بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمور است

بخلوص و عرفان وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برافراشته یعنی آسمان که مجمع انوار ملکوت و مخزن اسرار قطرات است و بعضی

مراد عرش الهی است که جامع غرائب و عجائب است و گویند مراد آسمان اول است که مانند سقف بلند برافراشته است و این قول از امیر المؤمنین علیه السلام

منقولست وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای پر آمده یا بجهنم که ... آتش آن افروخته شده است سعید بن جبیر نقل کرده

که امیر المؤمنین از یهودی پرسید که در کتاب شما جهنم در کدام موضع است گفت در دریا فرمود که ما را او را صادق میدانم در دین او سلام است که

که وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله که باید هیچکس در دریا ننشیند مگر حاجی یا معتمر یا مجاهد چه در زیر دریا آتش است و در زیر

آن دریا آتش و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت دریاها بر آتش گشته و بات دریا آن آتش را برافروزند و بر دوزخ دیگر

همه دریاها را در روز قیامت تمامه آتش سوزان شود و بعد از آن همه راهها را یکدیگر ببندند ... دریا کرده پس همه ... [illegible]

و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که بحر مسجور دریائیست در زیر عرش که ... و عمق قعر آن مقابل هفت آسمان و زمین است

و در او آبی است غلیظ مانند منی که آنرا بحر الحیوان گویند و در وقت نفخهٔ حق تعالی آن امر کند تا چهل صباح در قبور باریده شود و در نفخ

ثانیه همه خلایق از آن زنده شوند و از قبور بیرون آیند و محققان گفته اند که سقف مرفوع رفیع القدرست که سقف خانه دلست و بحر مسجور ...

النفس ... حاصل که حق تعالی بامور عظیم عجیبه قسم یاد فرموده که إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ بدرستیکه عذاب پروردگار تو لواقع

هرآینه بوقوع آینده است و نازل شونده مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ نیست مر آنرا هیچ دافعی و دفع کننده یعنی البته واقع خواهد شد چنانچه ... [illegible]

که بیننده را قسم است سخن در باب اساری به عرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم به مسجد درآمدم آن حضرت در نماز صبح بود و سوره والطور را قرائت میکرد چون به این
رسید که ان عذاب ربک لواقع نزدیک بود که از غایت خوف دلم شکافته شود ولی الحال اسلام آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب نازل شود و من هنوز کفر
برم یوم تمور السماء یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب شود آسمان مورا اضطراب شدنی یعنی متردد گردد در آمدن و رفتن و آنگاه شکافته
شود و گویند مور حرکتی است در تموج و سیل السماء یعنی آسمان بگرد خود بر موج زند و بگردد مانند کشتی در روی آب که بگرد خود آید و تسیر الجبال
و روان شوند کوهها یعنی از جاهای خود که در روی زمین است زایل گردند و چون ابر در هوا روند سیرا رفتنی یعنی البته مانند غبار گشته به هوا پراکنده
شوند و چون این واقع شود فویل پس کلمه عذاب یومئذ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که سخن خدا و رسول را دروغ پنداشتند
آنانکه الذین هم فی خوض آنانکه ایشان در شروع کردن در اقوال کاذبه اند استهزاء به قرآن و تکذیب معنی آن و انکار بعث در آن کار یلعبون
بازی میکنند و استهزا ایشان [illegible] یوم یدعون روزی که دفع کرده شوند [illegible]
از روی قهر و جبار الی نار جهنم بسوی آتش دوزخ دعا دفع کردنی و افکندنی به عنف و قهر و متقابل کنند [illegible] کفار را دست و گردن
ضعیفهای کافران را بر گردنهای ایشان بندند و موی پیشانی ایشان [illegible] در روی افکنند [illegible] مالک
که هذه النار التی این آتشی است که کنتم بها بودید به آن در دنیا تکذبون که تکذیب میکردید او را و میپنداشتید و میگفتید چرا
ساحرات و سحر میکرد که در حقیقت سحر است سخن خدا افسحر هذا آیا پس سحر است و سحر میکند که وحی است آنکه می بینید از انواع عذاب
چنانکه [illegible] وحی الهی را سحر میپنداشتید این را نیز سحر می پندارید ام انتم لا تبصرون یا شما می بینید این عذاب را که دیده
شما که در دنیا کور بودید از دیدن آنچه دلالت بر وقوع این عذاب میکرد و این قول بر سبیل تهکم است و تقریع ایشان را بعد از آن گویند
اصلوها درآیند در دوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر شدت عذاب او لا تصبروا یا صبر مکنید سواء علیکم یکسانست صبر و عدم
صبر بر شما [illegible] از صبر و عدم صبر در دوزخ داخل شوید که هیچ گز رهایی نیست از آن پس [illegible] به هر دو حالت [illegible]
معذب خواهید بود در آن انما تجزون جز این نیست که جزا داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه بودید میکردید در دنیا از استهزا و انکار و
تکذیب و غیر آن و چون از ذکر حالات دوزخیان [illegible] احوال متقیان میفرماید که ان المتقین به درستی که متقیان از کفر و شرک و عصیان فی جنات
در بوستانهای باشند و چه بوستانها و نعیم و در نعمتها و چه نعمتها یعنی بوستانها و نعمتهای که در نضارت و کرامت در مرتبه کمال باشند فاکهین
لذت گیرندگان و خوشحالان بما آتاهم بسبب عطا کردن آنچه داده است ایشان را ربهم پروردگار ایشان و وقاهم و نگاه داشت ایشان را ربهم پروردگار ایشان
عذاب الجحیم از عذاب دوزخ یعنی آنکه در بهشت [illegible] بسبب عطا کردن حق سبحانه ایشان را انواع نعیم و نگاه داشتن ایشان را
از عذاب جحیم و چون در بهشت داخل شوند حق سبحانه ایشان را گوید که کلوا بخورید از مطعومات بهشت و اشربوا و بیاشامید از می و آب
آن خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی هیضه و تنقص از معصوم صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود [illegible] به قدر [illegible]
که مردی از اهل بهشت قوت صد مرد [illegible] باشد که به رغبت تمام بر اکل و شرب و جماع اقدام نماید و بعد از اکل عرقی از وی [illegible] از بوی مشک [illegible]
و تحلیل [illegible] بما کنتم بسبب آنچه بودید در دنیا تعملون که عمل میکردید یعنی عملها که [illegible]

که هر چند وعده بکردار نیکو داده است اما اصل در آن فضل الهی است و اکرهیه است که فرموده ... پس ایشان بفضل الهی مستوجب جنتین المتقینی که متکئین

زدگان بنشینند در بهشت عَلٰی سُرُرٍ بر تختهای برابر مَصۡفُوفَةٍ بهم پیوسته و در برابر یکدیگر نهاده وَزَوَّجۡنٰهُمۡ و جفت گردانیدیم

ایشانرا بِحُوۡرٍ بزنان سفید اندام از بسکه سفیده چشم ایشان در کمال سفیدی باشد عِیۡنٍ گشاده چشم یا سیاه چشم ایشان نیکو سیاه باشد

پس فرمود همنشینی زنهای ایشانرا باین نوع زنان وَالَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا و آنکسانیکه مؤمن بوده باشند وَاتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّیَّتُهُمۡ و پیروی ایشان کرده اند

فرزندان صغار ایشان در دخول جنان یا در وصول بدرجات عالیه یعنی ما جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از اموریکه

که آن داخل شدن ایشانست در خلد برین و مراد بحور عین و مؤانست با اخوان مؤمنین و اجتماع اولاد با ایشان در درجات علیین بعد از آن

در بیان علت الحاق ذریه با آبا میفرماید که بِاِیۡمَانٍ بسبب ایمان عظیم القدر که آن ایمان آبا است اَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ در رسانیم بایشان ذُرِّیَّتَهُمۡ

فرزندان و خویشان ایشانرا بتبعیت آبا اگر در درجات آبا بلند باشد اگرچه بسبب صغار بفضل خود درجات ذریت ایشانرا بلند گردانیم تا چشم پدران

بجمال ایشان روشن گردد و بدیدار یکدیگر خوشحال شوند وَمَاۤ اَلَتۡنٰهُمۡ و کم نکنیم مِّنۡ عَمَلِهِمۡ مِّنۡ شَیۡءٍ از ثواب کردار ایشان

هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بلطف و کرم خود اولاد را سرافراز در درجه اندازه فرمائیم

پس بجهت آنکه مقبول میفرماید که کُلُّ امۡرِیٴٍ هر مردی مکلف است بِمَا کَسَبَ بآنچه کسب کرده باشد رَهِیۡنٌ در گرو است روز قیامت یعنی

الحاقست ... پس کرد از جهت عمل و بکری مؤاخذه پس همچنانکه کسی بنده خود را مرهون ... بدست ... حکم

مرهونست ... بعمل صالح که مطالب ... است و روایت است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خدای بردارد درجه اولاد مؤمن را تا آنکه

برتبه درجه پدر رساند و اگرچه ایشان در خور درجه آن جای نباشند تا چشم ایشان باو روشن گردد و بعد از آن آیه مذکوره را تلاوت فرمود و از ابن عباس روایت

که حضرت مؤمن بدرجه خود در آید گوید بار خدایا پدر و مادر و فرزندانم کجا اند ندا آید که ایشان عملی نکرده اند که موجب آن شود که در مرتبه و درجه تو باشند

او گوید خداوندا ... که بفضل خود ایشانرا ... امر فرماید تا هم ایشانرا بدو ملحق گردانند و از اوان از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده

که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند و بعد از آن آیه مذکوره تلاوت فرمود و از امام جعفر صادق علیه السلام

مرویست که اطفال مؤمنان ... بدرجه پدران ایشان ... بعد از آن در بیان نعمت خود در جمیل ایمان میفرماید وَاَمۡدَدۡنٰهُمۡ

و مدد کنیم مر ایشانرا پی در پی زیاده بر آنچه ... بِفَاکِهَةٍ ... بمیوه بجمیع انواع آن وَّلَحۡمٍ و گوشت ... اصناف

آن مِّمَّا یَشۡتَهُوۡنَ از آنچه آرزو کنند ... یَتَنَازَعُوۡنَ ... با یکدیگر ... فِیۡهَا در بهشت ...

و از هم ستانند کَاۡسًا کاسه مملو از خمر بهشت لَّا لَغۡوٌ فِیۡهَا هیچ سخن بیهوده نیست در آن بهشت در اثنای شرب با یکدیگر ... نکنند و سخنان لغو و بیهوده

تکلم نکنند وَلَا تَاۡثِیۡمٌ و نه گناه کار کردانیدن یعنی در میان آن فعلی نکنند که موجب اثم باشد و نه توسط که بسبب آن بگناه منسوب گردند بخلاف خمر دنیا

که از شرب ... که موجب اثم است ... عقول اهل بهشت ... و در جنت که در شرب آن اغراق کنند عقول ایشان زایل

نگشته و هیچ ... آن مرتب نگردد وَیَطُوۡفُ عَلَیۡهِمۡ و طواف کنند برگرد ایشان با کاسهای خمر ... برای خدمت غِلۡمَانٌ لَّهُمۡ غلامان

مخصوص بایشان ... در حسن و صباحت و صفا و لطافت لُؤۡلُؤٌ مَّکۡنُوۡنٌ مروارید ...

در منثور آورده که هیچ کس از اهل بهشت نرسیده تا ولیست فارسی [illegible] از قتاده نقلست که کسی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که خادم چنین است
مخدوم چگونه باشد فرمود فضل مخدوم چون فضل ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و نیز از آنحضرت مرویست که کمترین اهل بهشت از روی مرتبه کسی است که خادم
خود را بخواند هزار خادم در جواب او لبیک لبیک گویند و در روایت آمده که همچنانکه اهل بهشت از غلمان محظوظ باشند غلمان نیز از
خدمتکاری ایشان در کمال لذت باشند که آنجا دار التشریف است نه سرای کلفت و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت اند و
اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود در بستان جنتی باشند که در دنیا لطف [illegible] و ابن نقی [illegible] القصه اهل بهشت در مجلسهای زرینه
مقابل یکدیگر نشسته باشند وَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آرند بعضی از ایشان عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر یَتَسَاءَلُوْنَ در حالی که پرسند از یکدیگر احوال اعمال
خود را که بچه سبب این سعادت شده قَالُوْا اِنَّا كُنَّا گویند بدرستی که ما بودیم قَبْلُ پیش ازین روز فِيْ اَهْلِنَا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا
مُشْفِقِيْنَ ترسندگان از عذاب و عقاب نیران و لیکن آن مرتبها را حق مرتکب شده از عصیان مجتنب میشدیم فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا پس منت نهاد بر ما بلطف و
رحمت و توفیق در طاعت و اجتناب از معصیت وَوَقٰىنَا عَذَابَ السَّمُوْمِ و نگاهداشت ما را از عذاب آتشی که اندر آید مانند باد در مسامهای [illegible]
که نعوذ کننده باشد [illegible] و گویند که سموم نام جهنم است اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ بدرستی که بودیم پیش ازین در دنیا نَدْعُوْهُ میخواندیم خدا را
باخلاص میخواندیم او را در نجات دادن از آتش جحیم و عذاب الیم پس او اجابت دعای ما کرد اِنَّهٗ بدرستی که او هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيْمُ اوست
بسیار نیکوکار بر بندگان و بسیار مهربان بر ایشان و لهذا اجابت او میان ایشان است و سائل او مجاب قبل ازین گذشت که جماعتی از عصات
مکه نسبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تردد مینمودند و اهل عرب بکهانت و شعر منسوب میساختند و آنحضرت بواسطه آن ملول و غمگین میبود حق تعالی
تسلیت آن حضرت داده و اجتناب از عتاب با صواب کفار با خطاب مشرفه فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل کفر را و نصیحت مشرکان کن و ملال
خاطر خود راه مده و بسبب آن از موعظه و نصیحت متقاعد مشو فَمَا اَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ پس نیستی تو بانعام پروردگار تو بر تو باعطای مرتبه نبوت
بِكَاهِنٍ خبر دهنده از غیب بوسیله جن بی نزول وحی وَّلَا مَجْنُوْنٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد چنانکه کفار میگویند پس در حق تو میگویند
چه قول ایشان باطلست و سخن ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاج است در کهانت بلطف و دقت نظر و مجنون عقل او پوشیده است و در کهانت
سفاهت خلاصه کلام آنست که چنانچه که تو در صدق نبوت و رجاحت عقل یکی [illegible] و عقیده کفار خبیث است لکن از عناد
در نقول تکذیب است بر تو با آن [illegible] همچنانکه [illegible] از تکذیب انبیای خود اَمْ يَقُوْلُوْنَ بلکه میگویند کافران
در کس که محمد صلی الله علیه و آله شَاعِرٌ است و آنچه از دعاوی میشود از فصاحت و بلاغت کلام او شعر است نَّتَرَبَّصُ بِهٖ انتظار میبریم او را
چشم میداریم که برسد او را رَيْبَ الْمَنُوْنِ حوادث و مصیبت روزگار که از غایت شدت مضطرب سازد و گویند ریب المنون یعنی موت است یعنی انتظار
مرگ او میبریم چنانکه رونق شعر او بوجود [illegible] انتظار مرگ او میکشیم همچنانکه شعرای دیگر که نابغه و زهیر و امثال ایشان بودند بسبب حوادث موت
رونق شعر ایشان برطرف شد و بواسطه انقطاع حیات از رونق خود بیفتد قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان تَرَبَّصُوْا انتظار برید
زمان هلاکت مرا فَاِنِّيْ مَعَكُمْ پس بدرستی که من با شما مِّنَ الْمُتَرَبِّصِيْنَ از جمله منتظرانم یعنی مرا انتظار رسیدن بلیات و هلاکت شماست
همچنانکه شما منتظر آمدن مصیبتی بر من باشید و [illegible] طاری گردد [illegible] ایشان وقوع مصیبت و هلاکت بر ایشان [illegible]

تو ایشان سکینه کرد ام تأمرهم احلامهم بهذا یعنی آیا امر میکند ایشانرا عقول ایشان بهذا باین قول متناقض که کاهن شاعر مجنون است و حرف
لازم زوال عقل و سوء کلام است بنسبت و مخیل و موزون و آن با جنون جمع نشود و لیس این سخنان ایشان بر مقتضای عقل نیست بلکه از مراض نفس
میفرماید که ام هم بلکه ایشان قوم طاغون گروهی اند از حد در گذشتگان و مکابره و عناد و طغیان پس سر و حجتی دیگر ذکر میکند ام
یقولون بلکه میگویند کفار قریش تقوّله بافته است محمد قرآن را و از خود گفته و چنین نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون بلکه ایمان نخواهند
آورد یعنی باعث ایشان بر قول ایشان دلالت بر کفر و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگر ایشان از سر یقین میگویند که قرآن منقول
کلام محمد است جمیع فصحی و بلغا از آوردن مثل آن عاجز بودند از جهت الزام ایشان میفرماید که اگر قرآن بافته محمد است فلیأتوا پس باید بیاورند ایشان
بحدیث مثله سخنی مانند قرآن ان کانوا صادقین اگر باشند راستگویان در آنکه وی آنرا از خود تقول ساخته و چون همه از آن عاجز
پس معلوم شود که قرآن کلام حضرت ملک علام است نه سخن محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن بر ایشان احتجاج می آورد با بدای طلبی بر وجهی که ام
خلقوا آیا آفریده شده اند من غیر شیء بچیزی یعنی آیا ایشان بتمالی مخلوق گشته اند و کسب امیت که بعبادات آن اشتغال نمایند یا آیا
ایشان مخلوق شده اند از برای کاری نیست که اصل علم تکلیف بر ایشان باشد و جزای عمل ایشان هست ام هم الخالقون
آیا ایشان آفرینندگان اند مر خود را و بر تسلط ایشان او را بخالقی خود نشکنند و این ظاهر البطلان است وجود آن محال زیرا که محدث ممکن
چه ممکن در وجود محتاج است بغیر چگونه پس ممکن ایجاد ممکن نتواند کرد و چون اینها ملت پس البته عدم تعبدی ایشان از کثرت عناد و گمراهیست
نه آنکه عقول ایشان درک آیات ظاهره و معجزات بینه نمیکند که دال اند بر نبوت حضرت خاتمیت صلی الله علیه و آله و صدق دعوی او دیگر بر سبیل الزام حجت
میفرماید که ام خلقوا السموات و الارض آیا آفریده اند آسمانها و زمینها را و چنین نیست بل لا یوقنون بلکه یقین ندارند که آن
آنکه خالق جمیع ممکنات واجب الوجود است و از فرط عناد و تکبر همه بر کردگان میکردند ام عندهم آیا نزدیک ایشان است خزائن
ربک خزینهای پروردگار تو تا نبوت بهر که خواهند یا خزائن علوم الهی در حجاب ایشان است تا به اندحر لا تابی تصف نبوت کنند ام هم
المصیطرون آیا ایشان غالبانند و مسلط کان بر همه اشیا تا بهر امور ربوبیت شوند و بنای جمیع جریانها بر اراده و مشیت خود نهند
و کتب آن هم چه خواهند کنند و نبوت و رسالت که خواهند دهند ام لهم آیا مر ایشانراست سلّم نردبانی که بوسیلت آن بآسمان بر آیند
یستمعون فیه بشنوند در آن کلام ملائکه سماوات را و آنچه از علوم غیب که بر ایشان وحی کرده میشود تا علم ما کان و ما یکون پیدا کنند و عالم شوند بعدم
نبوت محمد صلی الله علیه و آله و بر نبوت ایشان و طعن ایشان از ان در عاقبت امر که با سخط ایشان است و اگر چنین است که ایشان گمان
میبرند فلیأت مستمعهم پس باید بیاورد شنونده ایشان که بآسمان رفته باشد و کلام غیبی استماع نموده بسلطان مبین حجتی روشن و
دلیلی هویدا که گواه باشند بر صدق استماع وی چه هر که دعوی امری کند بمدیهه عقل حکم میکند بر لزوم ایراد آن که آنرا حجت نامند
بر صدق مدعای خود و لیس که جهل اهل شرک میکند ام له البنات آیا مر خدا راست دختران و لکم البنون و مر شما را است پسران
او در بین غایت است که انسان دختران را بحق تعالی نسبت کنند و نسبت پسران بخود دهند و از نهایت سفاهت و حماقت خواهد بود و پس چگونه از ایشان
که به نردبان عروج که بمصعد عالم ملکوت بر آیند و جمیع غیوب مطلع شوند ام تسئلهم آیا میخواهی مر ایشان بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی تا بسبب آن

الم زده شوند فهم پس ایشان من مغرم از الزام آن تاوان بخود مثقلون گران بار شوند و بواسطه آن از اتباع تو روی گردانند ام عندهم الغیب

آیا نزدیک ایشان است آنچه غیب و مکتوب شده در لوح محفوظ است که هر مغیبات در دست ایشان است فهم یکتبون پس ایشان مینویسند آنچه در وی است

که خبر میدهند از امر قیامت و بعث و جزا جهت باطل است و اصلی ندارد یا آنچه مینویسند که موت محمد صلی الله علیه و آله نخواهد بود تا از آن راحت یابند ام یریدون

کیدا آیا میخواهند مکری و تدبیری درباره تو مراد مکر است که در دار الندوه میکردند با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از قتل و حبس و اخراج فالذین

کفروا پس آنانکه کافر شدند هم المکیدون ایشانند که به کید گرفتار شدند یعنی ایشانند که وبال کید و مکر ایشان باز گشت و مقتول گردانیده شدند در بدر

و گرفتار شوند بعذاب آخرت که کید خدا عبارت است از تدبیری برای اولیای خود که بسبب آن اعدای خود را مغلوب و مقهور گرداند ام لهم آیا مر ایشان راست

اله غیر الله معبودی بجز خدا یاری ایشان دهد و حمایت نماید از عذاب که مکافات مکر ایشان است پس تنزیه خود نمود که سبحان الله

تنزیه و پاکست خدا عما یشرکون از آنچه شریک میآرند بوی و چون ایشان بجهت فرط عناد و طغیان بقرآن منکر شدند و وعده آیه و نشانه معجزه

و حضرت رسالت صلی الله علیه کشیده که پاره از آسمان بر سر ما فرود آور اگر در وعده عذاب صادق هستی در جواب فرمود که وان یروا کسفا من

السماء و اگر ببینند پاره از آسمان ساقطا که فرو آینده باشد بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط طغیان و فحش لشکر که نه قطعه آسمانست بلکه این

سحاب مرکوم ابریست بهم پیوسته بر هم چسبیده عناد ایشان بغایتی است که با وجود دیدن آثار عذاب از کفر باز نه ایستند و حق حال ایشان

بر همین حال است فذرهم پس واگذار ایشان را و دست بدار از ایشان و مکافات کفر و عناد ایشان را بگذار تا حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند از روی معاینه

یومهم الذی فیه آن روز خود را که در آن یصعقون هلاک کرده شوند بوقوع صاعقه بر ایشان مراد نفخه اولی است که در حین وقوع آن همه

هلاک شوند یوم لا یغنی آن روزی که نفع نرساند و باز ندارد از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب و عقاب و لا هم

ینصرون و نه ایشان یاری کرده شوند یعنی در آن روز هیچکس یاری ایشان نکند در دفع عذاب و مراد روز قیامت است و ان للذین ظلموا و بدرستی که مر

آنان راست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مؤاخذه ایشان

بقتل در روز بدر یا بقحط در سالها یا بجمیع مصائب دنیا و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان کفار لا یعلمون نمیدانند وقوع عذاب را از اینجهت

واصبر و شکیبائی کن ای محمد لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را درباره ایشان که آن امهال ایشان است و ابقای تو در مشقت کشیدن از ایشان

فانک پس بدرستی که تو باعیننا بمرئی ماست و نگاهداشت ماست یعنی کسی هست که ترا میبینیم و بنظر لطف و عنایت محافظت تو میکنیم از کید و مکر اهل کفر

نسبت بتو و سبح و تسبیح کن و یاد کن خدا را یا که بحمد ربک در حالتی که آن مقرون باشد بحمد پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید نماز است یا نماز

گذار حین تقوم هنگامی که برخیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند مراد آنست که بگوئی سبحانک اللهم و بحمدک در زمانی که برخیزی از مجلس

و در خبر آمده که هر که وقت برخاستن از مجلس بگوید که سبحانک و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک کفارت هر لغو و لهوی باشد

که در آن مجلس واقع شده باشد و اگر مجلس خیر بود خیر او زیاده گردد و هر که در آن مجلس لغو باشد آمرزیده شود ببرکات این کلمات و از ابن عباس رضی و حسن

منقولست که مراد دو رکعت فرض صبح است بعد از برخاستن از خواب و من اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس تسبیح کن او را که مراد نماز شام

خفتن است و گویند مراد نوافل اللیل است و شبهه نیست در آنکه صلوة اللیل افضل است و ادبار النجوم

ونماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از خفای آنها بنور صبح از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که ادبار نجوم دو رکعت است و منقول از ابو جعفر و ابو عبد الله

علیهما السلام نیز روایت و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که این دو رکعت از هر چه آفتاب بر آن تابد بهتر است و در روایت ضحاک مراد از آن نماز صبح است و گویند مراد

از پی آمدن آیت که در وقت صبح و شام از ذکر پروردگار خود غافل مشو و در جمیع اوقات بتسبیح و تنزیه او اشتغال نما که او از تو غافل نیست و حافظ و ناصر

سورة النجم

ابی بن کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که این سوره تلاوت کند بعدد هر که تصدیق محمد

کرده و هر که تکذیب او نموده ده حسنه در نامه عمل او بنویسند و زید بن علی از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که در هر روز یا در هر شب این سوره

بخواند در میان مردمان ستوده شود و در نظر همه عالمیان بستوده گردد و باید دانست که ختم سوره الطور فرموده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

افتتاح این سوره نیز بر آنحضرت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی قسم بستاره چون طلوع کند

و بلند بر آید و یا هبوط کند و غروب نماید هر چه هبوط کند آنرا هوی گویند و بنابر اول مشتق از هوی است و بنابر ثانی مشتق از هوی بالضم ما از مجاهد نقل است

مراد بنجم ثریا است [illegible] ستارگان که بر جنب آسمان اند در راه نمای مسافران در بحر و بر و رجم کننده های شیاطین از صعود بر آسمان

که در جنب ها رجم شیاطین و از ابن عباس روایت است که مراد ثریاست که بوقت طلوع صبح روی بغروب می نهند و بعضی گویند زهره و گویند مراد

آن کوکب اند که در وقت سحر بغروب نزدیک میشوند و آن علامت منتهای [illegible] است که آن وقت اهل تهجد بعبادت مشغول شوند [illegible]

که علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام چون وقت سحر رسیدی بصحن سرای آمدی و نظر در آسمان کردی و گفتی که بار خدایا ستارهای آسمان

فرو رفتند و چشمهای خلقان در خواب رفتند و آوازهای بندگان ساکن شدند و تو آن خدایی که ترا خواب نیست [illegible] و از امام جعفر

صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد از ستاره وجود محمد است که در شب معراج از آسمان فرود آمد یا آنجا رفت و در روایت دیگر آمده

عروج آنحضرت ابو طالب [illegible] کشند که محمد از وقت نماز شام و خفتن ناپدید شده [illegible] نمی شود در همه شب در تجسس آنحضرت بود و هیچ جا او را

نمی یافت و [illegible] در حرم ابو طالب [illegible] هیچ جا او را نمی یافتند ابو طالب [illegible] شد و بنی هاشم را جمع کرد و سوگند خورد که اگر صباح

محمد پیدا نشود [illegible] و خواری و قتل رسانم چون صبح نزدیک شد ستاره از قطب آسمان چون آفتاب روشن و ظاهر گشت بر زمین

نزدیک میشد تا به در خانه معهود فرود آمد چون نگاه کردند آن حضرت بود فذلک قوله والنجم اذا هوی و در بعضی روایت آمده که چون خبر عروج

آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند که محمد گمراه شد از دین پدران خود و خطا کرد [illegible] و از برای [illegible]

آیه فرستاد و بعضی دیگر از علماء تفسیر گفته اند که سلمان و بعضی از صحابه از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله بعد از تو وصی و خلیفه تو که خواهد بود

فرمود آنکه این ستاره بر بام خانه او فرود آید پس اهل مکه آن شب بر بام خانها رفتند و منتظر بودند که ستاره بر بام خانه که فرود آید چون طلوع فجر شد دیدند

که این کوکب بر بام خانه امیر المؤمنین و فاطمه فرود آمد [illegible] دلهای خود را از حسد [illegible] نهادند و گفتند اگر بخانه ما فرود آمدی البته بتعظیم

آن ستاره قیام نمودیم و اکنون بر ما حرجی نخواهد بود پس [illegible] بمحبت خود بعادت مشغول گردیدند [illegible] ستاره [illegible] از قطب آسمان [illegible]

و گویند ستاره زهره بود و بر زمین نزدیکی آمد تا که بر بام خانه فاطمه علیها السلام فرود آمد فذلک قوله تعالی والنجم اذا هوی [illegible]

که [illegible] محمد در حق علی گمراه شده [illegible] قسم [illegible] ستاره [illegible]

بر آنکه مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ گمراه نشد مصاحب شما ای اهل قریش یعنی محمد صلی الله علیه و آله که به تبلیغ رسالت و هدایت مصاحب شما است با اهل قریش از حق
عدول نکرد و از راه هدایت انتقال نکرد وَمَا غَوَىٰ و خطا نکرد در آنچه بشما رسانید یعنی آنچه [illegible] که [illegible] مکذب نشود و فقیه محمد بن عباس
که یکی از ثقات [illegible] است روایت کند باسناد خود از ابن عباس که گفت با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت پناه بودیم ناگاه
کوکبی نورانی از آسمان فرود آمد [illegible] و حضرت فرمود که نگاه کنید که این ستاره در سرای که فرود آید [illegible] کدام
منزل نزول [illegible] تفحص [illegible] ناگاه یکی از محبان امیر المؤمنین علی علیه السلام بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اخبار کرد که آن کوکب در منزل حضرت شاه
ولایت اختر برج هدایت علی ابن ابی طالب نزول کرد حضرت از مضمون [illegible] منافقان زبان طعن گشوده آغاز تشنیع آغاز کردند که محمد صلی الله علیه و آله
در محبت پسر عم خود غلو میکند و در آن مبالغه مینماید و در طریق محبت و مودت علی ضال و گمراه گشته [illegible] از این سخن [illegible] برای
تسکین خاطر مبارک او [illegible] این آیت فرستاد و عروة بن زبیر روایت کرده که بعد از نزول این آیه عتبة بن ابی
لهب [illegible] محمد را [illegible] آنحضرت [illegible] روی مبارک آنحضرت انداخت و گفت انا کافر بالنجم اذا هوی آنحضرت دلشکسته
[illegible] نفرین کرد و گفت [illegible] بار خدایا ازدهای خود بر وی مسلط کن [illegible] از این سخن [illegible] که وی با جمعی از قریش بتجارت بطرف شام در راه
منزلی فرود آمدند و آنجا دیری بود [illegible] آواز [illegible] این [illegible] شیران [illegible] باشند [illegible]
قریش [illegible] پسر خود [illegible] بارها جمع کردند و بر بالای آن جای عتبه [illegible] خود بر اطراف آن خفتند
[illegible] شیری [illegible] بالای آن
برآمد و عتبه [illegible] آواز [illegible] قتلنی رب محمد [illegible] ای محمد [illegible] فی الفور آن شیر سر او را بکند و همه اعضای او را از هم
پاره پاره کرد [illegible] دیگر [illegible] که در حین [illegible] مأمور شد که اصحاب [illegible] درهای خانه خود را که بمسجد
گشوده [illegible] کردند [illegible] عباس [illegible] در این باب [illegible] که این خطاب [illegible] خواهد بود
کسی که قبول این امر کرد امیر المؤمنین علیه السلام بود [illegible] فاطمه [illegible] که ای جان [illegible] خطاب [illegible] تو و علی از مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] منزل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و حضرت صلی الله علیه و آله [illegible] بالای منبر آمده [illegible] کشوده [illegible] که [illegible]
در خانه شما [illegible] و در خانه علی [illegible] منافقان [illegible] مشاهده کردند گفتند [illegible]
[illegible] وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ و سخن نگوید محمد صلی الله علیه و آله از روی نفس و میل طبع
خود نطق او بقرآن و تبلیغ احکام [illegible] از روی [illegible] إِنْ هُوَ نیست نطق او إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مگر وحی فرو داده میشود [illegible]
آنچه [illegible] عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ آموزانید [illegible] وحی فرود آورد [illegible]
[illegible] جبرئیل است [illegible] قوم لوط [illegible] از زمین برکنده [illegible] بر بال خود [illegible] آسمان [illegible]

آنکه ایشان از سکان آسمان شنیده و بود آن انسان از جبرئیل تعلیم کرده ایشان قوم بودند ایشان صحیفه املاک ساخت و نزدیک شدت قوت است او را
هبوط و صعود او بر انبیا سریع تر بود که از چشم بر هم زدن و در حدیث که او زا رض مغرب الیه پس از آنکه با علی بن خلج سلکت بالاخره خواهد بود که
ساخت و بادی که از آن مجموع شده او را با قصه جبل هند انداخت و نزد رسول او شنو باید که ذُو مِرَّةٍ صاحب زرانت و شدت در عقل و دانش
متانت و وقار و ثبات و از ابن عباس منقولست که ذو مره یعنی خوش منظر است یعنی خداوند صورت نیکو و نزد قتاده یعنی خوش طویل القامت
یعنی خداوند بالای دراز و با جنب مرور گشته و در هوا الطرق صعود و هبوط فَاسْتَوَىٰ پس راست ایستاد بر صورت حقیقی خود که از آن مخلوق
شده بود و در روایت آمده که او پیغمبر را دو بار صورت اصلیه دیده بود او پیغمبر ما که اورا اول مرتبه آن صورت مشاهده فرمود بود
اول در زمین از جانب مشرق و نوبت دوم در آسمان در شب معراج نزدیک سدرة المنتهی و مستقبلات او هیئت اصلی خود که از او
خبر رسالت بود در آنکه او را به صورت که با آن مجبول بود پس او خود را در نوبت اول بر آنحضرت اظهار نمود وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ
در حالتی که در کنار بلند تر بود و آن اقصای ثابت نزدیک مطلع آفتاب که کنار افق مشرق است و آن خانه در علم هیئت مقرر شده
و بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود با ششصد جناح القصه چون آنحضرت او را دید
که جانب خود از مشرق تا مغرب فرا گرفته بود بیهوش شد و بعد از افاقه او را به صورت بشریت نزدیک او فرشته بود و دستی بر سینه مبارک
وی نهاده و دست بر کتف و خستهای ایشان را تسکین فرمود که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن که او را دیده بود و بیهوش شده
فَتَدَلَّىٰ پس فرو آمد که از افق اعلی از آنجا سر فرود آورد و خود را بر سر پیغمبر او که بتکی سخن کردن با وی این کلام منقولست بر سبیل
قرب او چنین نزدیک پیغمبر آمد فَكَانَ پس بود مقدار قرب مسافت میان او و پیغمبر قَابَ قَوْسَيْنِ مثل مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ
یا نزدیکتر از آن یعنی بر وجهی به پیغمبر نزدیک شد که اگر کسی می دیده قرب مسافت میگرد میان ایشان متردد میشد در آنکه آیا مقدار دو
کمان تقدیر کند یا کمتر غرض از این تمثیل شدت اتصال و ارتباط است میان ایشان فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد إِلَىٰ عَبْدِهِ سوی بنده خدا که محمد است صلی الله علیه و آله
مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد یعنی وی از فرا منقولست که ضمیر در اوحی به پیغمبر است و بعضی آنکه راجع است به جبرئیل در حالتی که پیغمبر در افق اعلی بود
یعنی در آسمان هفتم بوقت رفتن معراج و گویند جمیع ضمایر مذکوره از قوله علمه شدید القوی تا اینجا راجع است به آنحضرت و مراد از شدید القوی
شدت قوت و قدرت او سبحانه است که فاعل جل قدرته هو الرزاق ذو القوة المتین و در تو او سبحانه که جبرئیل به رسالت است بر رفع مکانت
او نمود حضرت صمدیت و ما که اینک او سبحانه حبیب خود را به کتاب خطاب خود که شدت محبت است با آنحضرت و بعد از
این است روایت است در سیاق قصه معراج که کلم ذو الجبار رب العزة فتدلی پس قاب قوسین او ادنی و از حسن بن فضل مرویست که معنی آیت آنکه محمد
نزدیک شد پس آنکه در سجده شد یعنی حق تعالی وی او را تقرب داد که دنی قرب بمقامی قرار نمود مقلی بر هوا ایستاد و حق با وی که در تحفه
بعضی دیگر ضمیر فتدلی راجع به پیغمبر است و ضمیر کان راجع به قرب میان پیغمبر و حق و ضمیر اوحی الی عبده راجع به سبحانه یعنی در شب معراج حضرت
رسالت نزدیک شد به جناب احدیت از ساق عرش و مقرب درگاه الوهیت گشت با مکانت و منزلت نه به منزل و مکان پس در سجده شد یعنی فرو
گردن فرود آورد و برای ادای سجده عبودیت و شکر نعمت قربت تا موجب دوام مسکر شکر لازمه نگم سبب زیادتی تقرب شود دلیل برسانان پیغمبر و حق را

بود اگر چه کمان بود بلکه کمتر از آن و این کنایت است از آنکه قرب و نزدیکی بدرجه‌ای رسیده بود و در لسان عرب ... و این تمثیل مبنی بر عادت

عظمای عرب آن بوده که چون دو کس عهدی خواستندی که نقض در آن راه نیابد هر یک از ایشان کمان خود حاضر ساختی با یکدیگر انضمام داده یکبار

هر دو قبضه را گرفته کشیدندی و باتفاق یکدیگر تیری از آن انداختندی پس این صورت از ایشان بمعنی بودی که موافقت میان ایشان تحقق یافت

و معاهده اصلی بوجهی تمام یافت که بعد از این رضا و سخط یکی از عین رضا و سخط آن دیگر باشد پس در این آیت اشارت است بکمال محبت و قرب

پیغمبر صلی الله علیه و آله با حضرت ملک الدیان شانه و تاکید یافته که مقبول رسول مقبول حضرت اوست و مردود او مردود درگاه صمدیت شیخ ابو الحسن نوری را

از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل در نگنجد نوری کیست که از آن سخن تواند گفت و لهذا بعضی از علما گفته‌اند که ادب آنست که ترک تعرض این معنی کنیم

و آنرا بر عهده اجمال گذاریم اما آنچه از احادیث و روایات در باب این وحی وارد گشته ذکر آن هیچ نقصانی ندارد و آن اخبار منطوی بر آنست که اول

مضمون وحی آن بود که اگر نه آن بود که دوست میدارم معاتبه امت تو را البته با ایشان طی میکردم حساب امت تو [illegible] خطاب کرد که ای محمد من و تو

و ما سوای من و تو آفریده‌ام برای تو حضرت در جواب فرمود که پروردگارا مرا برای تو آفریده‌ای و ما سوای این برای من آفریدی [illegible] امت تو طاعت

می‌آورند و عصیان میورزند طاعت ایشان را قبول کردم اگر چه با قصور و فتور است زیرا که کریمم و معصیت ایشان را در گذرانیدم اگر چه بتقصیر کثرت

داشته زیرا که رحیمم و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که خطاب شب معراج با رسول در امامت علی بن ابیطالب علیه السلام بود فاوحی الی

عبده فی علی ما اوحی یعنی وحی فرستاد به بنده خود در حق علی آنچه وحی کرد یعنی چون وقت امامت در رسید فرمود بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی

لیلة المعراج [illegible] از جانب پروردگار خود در حق علی بن ابیطالب در باب امامت وی الحمد لله

[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده نموده بودی ما کذب الفؤاد ما رأى دروغ نگفت دل محمد آنچه دید آنحضرت یعنی

از صورت جبرئیل [illegible] محمد [illegible] دل او [illegible] زیرا که [illegible] علم یقین خود عارف بود

بآنکه مرئی جبرئیل است [illegible] و بنا بر آن [illegible] سبحانه [illegible] شب معراج [illegible] رؤیت [illegible]

سبحانه پیغمبر [illegible] فاطمه [illegible] از حضرت [illegible] پروردگار خود [illegible]

و ابن عباس [illegible] محمد [illegible] خدای خود [illegible] بعلم الیقین [illegible] مشاهده نمود

[illegible] و اگر چه قبل از این [illegible] علم بود و این مثل قول ابراهیم است علیه السلام که و لکن لیطمئن قلبی و از ابو العالیه مروی است که از حضرت رسول سؤال کردند

[illegible] در شب معراج [illegible] از آب [illegible] دیدم [illegible] نوری [illegible] از مردی [illegible] صلی الله علیه و آله

در شب معراج خدا [illegible] که ما کذب الفؤاد ما رأى [illegible] عقل تو کجا

رفته [illegible] جبرئیل [illegible] صورت اصلیه [illegible]

[illegible] ملکوت [illegible] علما و اکثر جمهور

از متکلمین [illegible] که عروج آنحضرت باسمان [illegible] روح و جسد بوده [illegible] ملکوت سموات را که دیده در حال بیداری نه بخواب و این تفصیل در سوره بنی اسرائیل

سمت ورود یافته [illegible] مروی است که چون آنحضرت از معراج معاودت فرمود [illegible] ملکوت اخبار نمود کفار قریش [illegible] نمودند و تکذیب آن کردند

و در مقام مجادله در آمدند با آنحضرت از صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند چنانچه در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه تکذیب کفار در مجادله ایشان میفرماید افتمارونه
آیا مجادله میکنید ای جماعت قریش با محمد صلی الله علیه و آله علی ما یری بر آنچه می‌بیند در شب معراج از آیات عظیم و مخلوقات عجیبه و لقد رآه
و بتحقیق که دید پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را بصورت اصلی نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک سدرة المنتهی و آن
درختی است بر بالای آسمان هفتم در اصل عرش ثابت شده و برگ آن بر سر هم عالمیان است و علم ملائکه و سایر مخلوقات بآن منتهی میشود و از آن
در نمیگذرد و آنچه وراء آنست جز خدای نداند و لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده سلونی ما دون العرش مراد از این عرش سدره
باشد انتهای آن بدین اعتبار است که نهایت عروج ملائکه است یا منتهی میشود از فوق آن الطاف الهی و اوامر و نواهی بآن منتهی میشود و از ما
آن درگذشتن و ارواح مؤمنان بآن صعود میکنند و همه آنجا مجتمع شده از آن در نمیگذرند و یکدم از آنجا تجاوز نه و بنا بر آنکه مراد [illegible] است
آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نوبتی دیگر او سبحانه را بدیده دل دید و یکبار دیگر نزد سدرة المنتهی بوده و مؤید این است که از ابن عباس نقل کرده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت دید در معالم التنزیل آورده که آنحضرت را در آن شب معراج جبرئیل و دیده عروه روی
نمود و نزد رفیقان در آن عروه این رؤیت ما نیز او را حاصل شده نزدیک سدرة المنتهی در کشف مذکور است که سدرة المنتهی درخت
سدر است که او را بنی برکنند و آن در آسمان هفتم است از جانب راست که میوه آن مانند قلهای کوه است و برگ آن مانند گوشهای فیل
و جمیع انهار بهشت از زیر آن جاریست و عظم آن بر وجهیست که سوار سریع السیر هفتاد سال قطع مسافت آن نتواند کرد و انتهای آن باعتبار
که آن منتهای جنت است یا منتهی ارواح شهدا یا بنا بر آنکه هیچکس از مخلوقات در آن نیست که از آن درگذرد و علوم ملائکه و غیرهم
بآن منتهی میگردد و هیچ آفریده علم ماورای آن ندارد و ابو هریره از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که شب معراج چون بسدرة المنتهی رسیدم
جبرئیل مرا گفت این سدرة المنتهی است هر کس از امت تو بر نهج و طریقه تو مرده باشد باینجا خواهد رسید پس آنحضرت فرمود که من نگاه کردم
دیدم که چهار جوی از زیر آن بر می‌آید فذلک قوله و انهار من ماء الی قوله و انهار من عسل مصفی یکی از آب و یکی از شیر و یکی از خمر و یکی از عسل
و عظمت آن درخت بر وجهی بود که اگر سوار تندرو در سایه او برجهد بپایان نرسد و از مقاتل مرویست که یکبرگ آن همه دنیا را در سایه گیرد و میوه
آن انواع حلی و حلل است و هیچ از آن میوه بر آن باشد و سوار سریع السیر صد سال گرد ساق او بر نتواند آمد و در مسائل عبدالله سلام مذکور است
از رسول صلی الله علیه و آله وصف سدرة المنتهی پرسیدم فرمود درختی است در آسمان هفتم که آنرا صد هزار هزار شاخ است و در هر شاخی
صد هزار برگ و در زیر هر برگی صد هزار زورق و در زیر هر زورقی صد هزار هزار فرشته نشسته و نور متقابل سدره و طوبی هر دو یکی است
عندها نزدیک آن سدره است جنة المأوی بهشتی که آرامگاه متقیان است و آن جنة الخلد است که در آسمان هفتم است القصه
حضرت در آن شب جبرئیل را با ششصد بال بصورت اصلیه دید هده فرمود اذ یغشی السدرة آنگاه که پوشیده بود سدره را
ما یغشی آنچه پوشیده بود و بیان این امر است بتعظیم و تکثیر غاشی بر وجهی که هیچ وصفی و نعتی بکنه آن نتواند رسید و احصای آن نتوان کرد
و گویند مراد عجائب مخلوقه و غرائب بدیعه اند که دلالت تمام دارند بر کمال قدرت و علم او سبحانه و با جمعی کثیر از ملائکه بر آن درخت جمع شده بودند
و بعبادت او سبحانه مشغول بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که دیدم بر روی هر ورقی از اوراق آن فرشته ایستاده که تسبیح او سبحانه میکرد و بروایت دیگر

در روایتی دیگر آمده که بر هر یکی از برگهای آن صد هزار فرشته خدا را تسبیح میکردند و گفته‌اند که بر حوالی آن فرشتگان مانند پروانهای زرین طیران میکنند و از این معلوم
نمیشود که فرشتهای طلائی صورت بوده‌اند و اکثرت با وجود مشاهده این همه عجایبات و غرایبات ملکیت [illegible] چشم او بسوی علویت برنو
آفتاب بر هیچ ذره از ذرات آن نیفکند دیده دل حبیب هیچ جانب غیر ذوالجلال نگشود کما قال جل ذکره مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد دیده
دل محمد بسوی تبتل یعنی یمین و راست نگاه نکرد و ملکه بر حد استغنا خود در مشاهده جانب کبریائی مستقیم و ثابت قدم بود وَمَا طَغَىٰ
و در نگذشت از حدی که مامور بود باین معنی که تجاوز ننمود از موضعی که مامور [illegible] رسید آن بلکه بر نهایت وصول الی قرار گرفته قدم از آن پیشتر ننهاده و در [illegible]
از آنچه مامور شده بود دیدن آن بنظر نمود لَقَدْ رَأَىٰ بخدا که دید محمد صلی الله علیه و سلم در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ از نشانهای قدرت پروردگار
خود که بزرگترین نشانها بوده از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حق عز شانه و دیدن جبرئیل با ششصد پر که هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر
که از رفاف جنات و انوار عظمت سرادق بیضه و دیدن عرش عظیم و کرسی و سائر عجایبات ملکوتیه و ملکیه بر تفصیلی که در سوره اسراء مذکور
گشت و بعد از ذکر آیات عظیم دالت بر کمال قدرت و علم توبیخ کفار میفرماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات و پرستیدن لات و عزی و منات
که جمادند و میگوید که أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ آیا پس می بینید ای کفار قریش لات و عزی را وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ و منات
را که سیم است که یکی دیگر از اصنام است و ذکر این وصف از برای منات محقق کلمه است که تعظیم [illegible] منات که بعد از این متأخر
از آن دو بت اول بود و صنیع تر و پس تر [illegible] حرمت لات و عزی را از منات بیشتر میکردند [illegible] لات بتی بود که ثقیف را
در طائف یا قریش را در نخله و آن از لوی مشتق است یعنی عکف چه کفار قریش طواف آن میکردند [illegible] عزی درختی
بود که غطفان آنرا میپرستیدند و آن مؤنث الاعز است یعنی عزیز تر و بعضی میگویند در زمانی که اسلام قوت گرفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خالد بن ولید
را امر کرد تا آنرا بشکند و چون بشکست از میان آن شیطانی برآمد که موی خود را پراکنده [illegible] بود و [illegible] خود بر سر نهاده
و [illegible] آن درخت [illegible] برآورد و بسوزد [illegible] رسول علیه السلام خبر داد [illegible] که آن شیطان بود [illegible]
هرگز معبود کسی نشود و منات صخره بود که هذیل و خزاعه گرد او طواف میکردند یا بتی بود مشکل که [illegible] عبادت آن میکردند و آن مشتق است
از منا بمعنی قطعه دادن چه کفار نذور آن قربان میکردند که تبرک خونهای آنها را بآن میریختند و گویند که این سه بت از سنگ بودند که در کعبه
نهاده بودند و آنها را میپرستیدند حاصل سخن آنکه ای محمد معاندان قریش بگوی که خبر دهید مرا که این اصنام که شما آنها را میپرستید میتوانند بود که [illegible]
آنچه خدا آفریده [illegible] ضرر و نفع [illegible] آنچه منسوب [illegible] ترک عبادت خدا [illegible] کفار این اصنام را صور
ملائکه بزعم ایشان بنات الله [illegible] کرده بودند و [illegible] از برای آنها اشتقاق کرده [illegible] لات از الله است و عزی از عزیز و منات از
منان و مقصد ایشان این بود که [illegible] اصنام اند [illegible] بنات الله اند و شفیعان ایشان نزد خدا با وجود این هرگاه دختری [illegible] ایشان را
متولد میشد زنده در قبر مینهادند و [illegible] از خاک میکردند که [illegible] تولد بنات [illegible] حق کفار را [illegible] فرمود أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ
آیا مر شما راست فرزند نرینه و مر خدای راست ماده تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ آن قسمت [illegible] که چنین است قسمتی [illegible]
از سمت اعتدال چه آنکه نیکو است برای خود اختیار میکنید و آنچه خسیس تر و زبون تر است بخدا نسبت میدهید إِنْ هِيَ نیستند این بتان که [illegible]

خدای خود العیاذ بالله اِنْ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا نیست آن مسمی مگر اسمی که نام نهاده اید آن مسمی را اَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما یعنی آن

شما آن اصنام را بآلهه تسمیه کرده اید نیست مگر اسمی که مجرد از معنی معبودیت اند چه اینان از معنی الوهیت معرا اند پس اسمای بی مسمیات

باشند یا آنکه این بتان که شما آنها را بوصف مؤنث میدارید یا آنکه بنات الله اند و آلهه شفعای شما مجرد اسما اند بدین معنی این مؤنث

در باب آنکه شما جهت لات از الله و عزی از عزیز و منات را باین سبب باعتبار آنکه مستحق آنست که تعظیم شوند برای عبادت و عزی

آنکه آنرا معزز و مکرم دارند و منات سزاوار آنکه نزد او خون هدی بریزند و قربانی کنند آنهم محض اسمات بدون حقیقت ما انزل

مَا اَنْزَلَ اللّهُ نفرستاده است خدای بِهَا بآن تسمیه مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی یعنی ... شما را از جانب خدا هیچ تسمیه آن ...

تا حجت ... آن زده خصم را مغلوب سازید بلکه آن تسمیه محض هوا و آرزوی نفس شماست ... و ... از آن از خطاب بغیبت التفات

فرموده میگوید که اِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را ... اینکه آن ... از عبادت اوثان

و اعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهم است بدون حجتی و بینتی که مستلزم علم و یقین باشد وَمَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ و پیروی میکنند

مگر آنچه آرزو میکنند نفسهای ایشان یعنی تابع آرزوی طبیعت ... و آنچه شیطان در نظر ایشان می آراید از عقاید فاسده و آرای باطله

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق آمده است ایشان را مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى از جانب پروردگار ایشان آنچه سبب هدایت ایشان است از رسول

و کتاب که راه نمای ایشان است بر آنکه اوثان مستحق الوهیت و رتبه شفاعت ندارند و عبادت خدای را و ... والی این با وجود

وضوح این هدایت ترک آن کرده اند و تبع عناد بر ... باطل خود ... از آن انکار می ... ایشان شفاعت اوثان منفی باد کرد ام

لِلْاِنْسَانِ آیا آدمی راست مَا تَمَنَّى آنچه آرزو برد مراد انکار است یعنی نیست مر او را هر آنچه آرزو کند از شفاعت اصنام

و غیر آن از آنچه اعتقاد باطل آن دارند فَلِلّهِ الْاٰخِرَةُ پس مر خدای راست ملک آخرت وَالْاُوْلٰى و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد

و بهر که نخواهد ندهد و کسی را بر او حکم نرسد پس هیچ کس بالک چیزی نشود مگر باذن او سبحانه ... وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي

السَّمٰوَاتِ و بسیاری از فرشتگان در آسمان که مشرکان امید دارند شفاعت ایشان را لَا تُغْنِيْ شَفَاعَتُهُمْ ... شَيْئًا

چیزی اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ يَّاْذَنَ اللّهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدا در شفاعت لِمَنْ يَّشَاءُ برای هر که خواهد از ملائکه که شفاعت

نمایند یا برای هر که اراده کند از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت کنند وَيَرْضٰى و پسندد ... یعنی ... برای شفیع شدن یا مشفع

گشتن و هر گاه ملائکه با وجود علو رفعت و مزید تقرب و کثرت اختصاص بحضرت ... باذن او سبحانه ... شفاعت

باشند ... در مقام شفاعت در آیند پس چگونه بتان که در نهایت ... و ... مستحق شفاعت ...

در حق پرستندگان خود پس ... اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ بدرستی که آنانکه نمیگروند برای آخرت و اعتقاد

ندارند ... لَيُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ ... نام مینهند فرشتگان را تَسْمِيَةَ الْاُنْثٰى نام نهادن ماده ... میگویند که الملائکه بنات الله

وَمَا لَهُمْ بِهِ و نیست مر ایشان را ... مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی ... اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ ... اِلَّا

الظَّنَّ مگر گمان را وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که گمان لَا يُغْنِيْ ... مِنَ الْحَقِّ از حقیقت ... شَيْئًا ...

که در کمینه ذکر علم و تحسین و توهم را اعتباری نیست در معارف حقیقیه زیرا که اعلام ... است در مطالبات و جزم کفار معرفت و در توهم باطل خود و در این یعنی

به این فاعرض عن من تولی پس روی بگردان از دعوت آن کس که روی گردانیده عن ذکرنا از ذکر ما یعنی قرآن که متضمن توحید و اهل ایمان است

و لم یرد و نخواسته بسبیل خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را هرگز بجمیع الوجوه غافل باشد از سبحانه و بالکلیه از ذکر او اعراض نموده و در محبت دنیا

و جمع اموال آن بر وجهی توغل نموده که منتهای همت او گشته ذلک این محبت دنیا و اختیار کردن آن مبلغهم غایت رسیدن ایشانست من العلم از دانش

یعنی نهایت علم ایشان صرف همت بتمتعات عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض کردن از تدبر در امور اخرویه باقیه و شبهه نیست که طالب امتعه حسیه در کلم

بهایم است که طباع آن معروف است بر اکل عاجل و اطلاع نمی کنند در عواقب آجل و در ادعیه ماثوره از ائمه هدی صلوات الله علیه وارد است که اللهم

لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم بمن ضل او داناتر است بآن کسی که گمراه شده یعنی عدول کرده عن سبیله

از راه او که طریق مستقیم است و منهج قویم و هو اعلم و او داناتر است بمن اهتدی بکسی که راه یافته است یعنی هم را میداند و هم خبر دارد بسبب

و هر یکی را فراخور کردار خود جزا خواهد داد پس غم مخور و دعوت ایشان برنج مینداز که قدرت باری بر همه است اهل عناد و لجاج

انتقام کشد پس بیان کمال قدرت خود میفرماید که و لله ما فی السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه و ما فی الارض

و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه یعنی جانی و مالک همه اوست و غرض وی از ایجاد این مخلوقات تعبد ایشان است پس تکلیف عباد کرد

برای آن کرده لیجزی الذین اساؤا تا جزا دهد آنها که بد کردند بما عملوا بعقوبت آنچه عمل کردند که آن عذاب نیران است و یجزی الذین

احسنوا و تا جزا دهد آنها که نیکوئی کردند بالحسنی بمثوبت نیکو که ریاض جنان است پس در صفت نیکوکاران میفرماید که الذین یجتنبون

آنانند که اجتناب میکنند و دوری میجویند کبائر الاثم از کبیرهای گناه بزرگ کبائر اثمست که بخصوصیت وعده و وعید بر آن مترتب شده باشد و صغائر

آنست که وعید بر آن مترتب نشده و الفواحش و از فواحش یعنی آنچه فاحش است از کبائر مثل زنای محصنه و گویند که آن شرکست بخدا الا

اللمم مگر آنچه صغیره و کم باشد از گناه چه صغیره بی اصرار رسیده ... مغفور است و عقاب بر آن مترتب نشود و بروایت ابن عباس اللمم هر

گناهی است که در جاهلیت کرده باشند و در سبب نزول این آیه آورده اند که مشرکان با مسلمانان میگفتند که شما در زمان جاهلیت معاصی بسیار مرتکب شدید

و ... الحال ... ما را ... عیب میکنند و از آن وعید ... حقتعالی این آیه فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیت از اهل اسلام صادر شده بود

مغفور است و بدان معاقب نخواهند گشت ان ربک واسع المغفرة بدرستی که آمرزش کار تو بسیار آمرزش است و لهذا صغائر را با اجتناب

کبائر می آمرزد و کبائر را بوسیله توبه و ... قبول ایمان مغفور میسازد و گویند که این کلام از عقب وعید مسیئین و وعده محسنین ایراد ... کبیره

از رحمت و شفقت او نا امید نشوند و توهم وجوب عقاب نکنند یکی از اکابر در مناجات میگفت که بار خدایا اگر همه عالم را بسوزی ... [illegible]

و اگر همه عالم را بیامرزی چه باک که آمرزنده ای که ... که ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم حسن ... [illegible]

در واقعه دیده از وی پرسید که خدای با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید ... که گفته بودم و آن این است من اتی ... اذا ... لا یغفر ... [illegible]

الغفور ... من بنی آدم ملک لا ارجو ... یعنی چه کسی ... اگر گناه کرده ام ... گناه مرا بیامرزد و مرا بدان مواخذه کند ... [illegible]

عتاب ... [illegible] ... درگاه او سبحانه ... مرا بگناه مواخذه فرماید و عفو ... [illegible] ... و مغفرت پروردگار ...

آورده‌اند که بعضی از مؤمنان در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بکثرت تقوی خود لاف میزدند و باعمال صالحه خود مینازیدند و میگفتند که نماز و روزه و حج و
جهاد ما چنین است حق تعالی آیه فرستاد که هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ هو داناتر است باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ در وقتی که باز آفرید شما را یعنی ابتدای آفرینش کرد
مِنَ الْأَرْضِ از زمین چه آدم که ابو البشر است از خاک مخلوق گشته است و باقی هر یک از بنی آدم از نطفه آفریده و نطفه از غذا است و غذا
از زمین خلاصه سخن آنست که او سبحانه در حین ابتدای آفرینش باقوال و افعال شما عالم بود وَإِذْ أَنْتُمْ و در وقتی که شما أَجِنَّةٌ فِي
بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خرد بودید در شکمهای مادران خود و هر گاه که او عالم باشد قبل از خروج شما از صلب آدم و پس از بر آمدن شما از بطون امهات خود
فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ پس نسبت مدهید بزکا و پاکی نفسهای خود را یعنی ستایش خود مکنید ببسیاری خیرات و طاعات و نسبت ورا که
نهی از تزکیه نفس در ضمن آنست که مزکی در تزکیه خود قصد [illegible] ریا و سمعه کند اما کسی که اظهار تزکیه کند بقصد آنکه صدور اعمال صالحه از و بتوفیق
و تأیید او سبحانه است و اظهار آن قصد [illegible] نکرده باشد مذموم نخواهد بود و در آن تزکیه چه مرتبه طاعت طاعتست و گران شکرگذاری حضرت
عزت بر توفیق عبادت و در باب آورده‌اند هر کودکی از یهود بمردی کشته شود او صدیقست حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون این بشنید فرمود
که دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقیست مقارن اینحال این آیه آمد که حق تعالی داناتر است باحوال شما در مبداء خلقت
و در وقتی که کودک خرد بودید در شکمهای مادران پس ستایش خود مکنید هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنِ اتَّقَىٰ بکسی که تقوی ورزد و از عمل
مخلص بود و در اخبار آمده که ولید بن مغیره در عقب پیغمبر برفت و استماع کلام وی میکرد مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران خود بگذاری
و بدین باطل گرائیده‌ای جواب داد که چه کنم از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت بخشی از مال من ده که اگر عذابی بر تو متوجه گردد
من متحمل آن شوم ولید با او شرط کرد و بعضی از مال بوی داد و باقی بخل کرد و نداد و مرتد گشت آیه آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکس را
که تَوَلَّىٰ روی گردانید از پیروی حق و ثبات قدم بر آن وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا و داد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از وی وَأَكْدَىٰ
و باز ایستاد از بقیه و قطع عطیه کرد منع بخل کرد بلکه بکر حجیم که واز عبدالله عباس روی نقلست که آیه در باره عثمان بن عفان نازل شد
و سبب آن بود که وی خود را تصدق میکرد عبدالله بن سعد بن ابی سرح که برادر رضاعی او بود گفت در تصدق مال توغل مکن که نزدیک است
رسیده که هیچ از آن باقی نماند و فقیر و فاقه گرفتار شوی او در جواب گفت مرا ذنوب بسیار و خطایای بیشمار است میخواهم که از آنجا
کفارت و غفران آن از کجا برسد این تصدق برای آن میکنیم تا موجب کفارت آن شود عبدالله گفت این شتر بار جامه از آن تست بمن بخش تا حامل
گناهان تو شوم عثمان آن جمل بار جامها بخشید و حکم او برابر گرفت و ترک صدقه کرد حق تعالی آیه فرستاد که ای محمد دیدی آن مرد را که
روی برگردانید یعنی از جنگ احد و باز ایستاد از بذل و از مود و چیزی اندک داد به برادر خود تا حامل گناهان او شود و قطع تصدق نمود
امساک نمود خود حق أَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَىٰ پس او میداند که صاحب او حامل گناه
از تحمل اوزار او خواهد شد و آن وزر را خود از وی خواهد برداشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ آیا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ آنچه در
صحیفهای موسی است یعنی توریه وَإِبْرَاهِيمَ و آنچه در صحف ابراهیم است الَّذِي وَفَّىٰ آن ابراهیم که نیک وفا کردن ادا نمود و برد.
اتمام آنچه بر آن مأمور بود در وفا کردن با آنچه او سبحانه با وی عهد فرموده و او را ممتحن ساخت و تخصیص تعیین فیه با دکتب آنست که او متحمل چیزی شد که غیر او متحمل آن

چون تسلیم کردن نفس او به سبحانه در وقت القای او در آتش نمرود و صبر کردن وی آن را به وجهی که در آن وقت جبرئیل و میکائیل و ملک سحاب و باد بوی
ملاقات کردند و گفتند تا آیا حاجتی هست فرمود حاجت به ایشان ندارم و تمام صبر وی در ذبح ولد و در راه او سبحانه و طلب ضیف ابراهیم هر روز
روز مقدار یک فرسخ و او با اکرام تمام مهمانان را آوردن و کردی خود که بیت او اقدام نمودن و در روز تا یافتن مهمان بروزه رفتن از خبر رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که آیا شما را خبر دهم که چرا خطاب ابراهیم را خلیل او سمیه فرمود الذی وفی گفتند یا رسول الله فرمود زیرا که در هر صبح و شام می گفت
فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تا بقوله و حین تظهرون و تقدیم موسی به ذکر سبب آنست که صحف وی اشهر و اکثر بود نزد اهل کتاب قائل
شده انکار آیا و لیکن تا غایبان خبر دارد بآنچه در صحف موسی و ابراهیم است پس منع باد کرد آنچه در صحف موسی و ابراهیم است الا تزر وازرة
آن که بر ندارد هیچ نفس وازره وزر اخری بار گناه دیگری یعنی هیچکس مواخذه نشود به سبب غیر خود پس و مکرمه بار خود را به دیگری حواله
وان لیس للانسان و آنکه نیست مر آدمی را الا ما سعی مگر ثواب آنچه سعی کند چنانکه کسی را گناه دیگر نمیکرد ثواب دیگری غیر ثواب نمیکرد دارد
و آنکه در حدیث آمده که صدقه و حج و روزه و نماز نفع بمرده میرساند که بسبب آنست که آن کرده ای از برای میت در حکم مثوبت عمل است درین عمل و سعی کل
مال باب خود تمام میشود پس انجام ثواب کسی که انجام ادای آن عمل یا برای وی ثواب میسازد و ان سعیه و آنکه سعی هر خود که آدمی
سعی خود سازد عملی را که در آن سعی کرده سوف یری زود باشد که نموده شود در میزان اعمال خود و در روز جزا ثم یجزیه پس جزا داده شود
او آن سعی خود الجزاء الاوفی با دادنی تمام تر بر وفق عمل خلیل در تعبیر خود آورده که عبدالله طاهر که در خراسان بود حسین بن الفضل
طلبید و گفت معنی این آیه مشکل است حل آن تا اول فاصبح من النادمین که در شان قابیل است هر گاه که ندم از ذنب موجب مغفرت است چنانکه الندم توبة
دال است چه وارد برین که چرا توبه او مقبول است دوم معنی غضب شده حریم و ان لیس للانسان الا ما سعی لیس المضاعف اضعاف چه جرات سیم کل یوم هو
فی شان چیست هر روز او سبحانه در کاریست و این منافی حدیث القلم تا هو کائن است حسین بن فضل جواب داد که ندامت او در قتل اهل نبود بلکه بر
حمل بدن او بود و پس توبه از و صادر نشده باشد و قوله و ان لیس للانسان الا ما سعی از سبیل عدلست و المضاعف آن از روی فضل و کل یوم هو فی شان
مراد شئون و امور است که ابتدای آن کنه نیست تا ابتدا آن باید و حدیث مخصوص است شانیست نه اول نیز ادل حکم کرده تقدیر بر خود که در ازل متعلق
بحسب بعضی هر روز و هر ساعت حق فعل کند و بعد از آن بروفق آن سکینه تا ماینست وان الی ربک و نیز در صحف موسی و ابراهیم است که بسوی حکم
پروردگار تست المنتهی نهایت کار و رجوع همه خلایق پس از انقطاع عمل ها هر یک را بر وفق عمل خیر و شر جزا دهد و گویند مراد آنست که منتهی تفکر
ابتدای خلق و فکر از دست یعنی قوت فکر به قدرت دارد و به تفکر جمیع مکونات احسن او رسد متحیر شود و یابند چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
سوال رب و سیر فرموده که تفکروا فی الآء الله و لا تفکروا فی ذات الله و کلام حضرت صادق علیه السلام که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا اخر کلام منتهی شود دیگر
لیس از اسمه و از آن در نگذرید و پس از آن فرموده ای فرزند آدم اگر مرغی بخورد دل تو سیر نشود و اگر جزی مقدار سوراخ سوزن بر دانه تو داده شود
بر ریاضت تمام نشاید و تو میخواهی که بآن دل و دیده آسمانهای ملکوت آسمان و زمین را و هر گاه تفکر در که مخلوقات وی متعذر باشد در ذات وی تعالی که
و شهور حضرت از او هر یک کرده مکروه بحضرت است صلی الله علیه و آله که بعد فرمود سالک و در چه کار کتیبه در ابتدای تفکر سکیم فرموده تفکر در مخلوقات کنید
در داخلی زیرا که فکر نکند آن نرسد تو از آن و تو فرموده که خلق آسمان و فرشته ازار کنند تا آن انهد ساکر راه در آسمان هفتم دریاست که عمق چند انست که از زمین

تا بالای آسمان هفتم است و منتهای اعمال در آن در یا نوشته است که اگر با تفکر ... و در همین طریقه میرفتن افزوده کسی را ارباب ابداع عزیزه
صنایع عجیبه تفکر کنید ما راه برید بوجود او سبحانه و در کنه ذات وی تفکر مکنید وَأَنَّهُ و دیگر آنچه در آن صحف است آنست که هُوَ أَضْحَكَ او بخندانید
وَأَبْكَىٰ و گریانید یعنی منشأ خنده و گریه از وی است چه او خالق قوت ضحک و بکاست یا سبب گریه و خنده که حزن و سرور است از وی است واگر
نفس ضحک و بکا فعل او میبودی امر و نهی متعلق آن نشدی و نگفتی فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا در لباب ضحک و بکا از آن نهادی
و تو مودی که تضحکون و لا تبکون و در بعضی معنی آنست که خدای بخندانید اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ بگریانید زمین را
خندان میسازد بنباتات و اشجار را بانوار و ابر را میگریاند بامطار و گفته اند که خنده و گریه بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت ظاهر
قدسی اسرار سینه که ملائکه را خنده ... در زیر عرش است و خدای دوزخ را ... الانبیآ آدم ابوی ... این آیه
ابراهیم ... علیه السلام گفت خندانیدن و گریانیدن کار حکیمان نیست و فرمود معنی آنست که اوست آسمانها را گریاند بباران و
باغ را بخنداند در بهاران بشکوفهای الوان و دلهای عارفان را بخنداند بقبول عرفان و دلهای کافران را بگریاند بادبار کفران وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ
و اوکه بمیراند وَأَحْيَا و زنده سازد یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست پس چه قابل ... نقص بنیه میکند و موت ... اولیا عامل ...
بفعل حضرت عزت بر سبیل عادت ... می میراند در دنیا بوقت اجل مسمی و اجل باو زنده میسازد در قبر یا در قیامت ... میسازد
کافرانرا بنکرت و زنده میکرداند مومنانرا بمعرفت پس میراند گروهی را از خود بخذلان و جماعتی را باد خود زنده کند بتوفیق معرفت
والتفات وَأَنَّهُ و آنکه او خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان و ... حیوان دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ
إِذَا تُمْنَىٰ از آب منی نر که منوی شد وقتیکه جدا کردانیده شود از اعضا آن بر نفع در ریخته گردد در رحم و آدم و حوا ازین حکم مستثنی اند
وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ و آنکه بر وی است آفرینش دیگر بعد از موت در قیامت که وفا نمودن بوعده خود و جزا دادن نیکان
... وعده کردن و جزا دادن بر ایمان و ... و عوض آلام رسانیدن به بنده مقتضای حکمت و عدل است که ... چنانچه
واجب است پس نهایت عادی در آخرت واجب باشد وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ و آنکه اوست که توانگر کند باموال مفروض وَأَقْنَىٰ و بدهد قنیه واو
آن مالیست که به خویشتن ... و عازم شوند ... مراد اصل مالست که آنرا سرمایه گویند یا غنی سازد بنده را ... و راضی کرد
او را بدان و از ابن عباس نقل است ... بر سنه فرموده اغنی بما اعطی راضی گردانید بنده را بانچه بدهد یا مراد آنست که اغنای خود را سرمایه او کرد
و با خود نیاز کردانیده ذات خود را از طلبان و محتاج ... وَأَنَّهُ و آنکه او سبحانه هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست پروردگار و آفریننده
ستاره شعری مراد شعری یمانیست که روشن تر از شعری شامی است ... در مقام ... خزاعی است که آنرا
معبود ... آن اشتغال می نموده ... خصائل ... نجوم ... از روی طول ... دیگر
بر سبیل عرض خلاصه کلام آنست که شعری مربوب و مخلوق است نه رب و خالق ... مخلوق باشد ... وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد
عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را ... قومی ... ایشان ... هلاک عاد ... مقام ... از
ظهور کرده ... قوم عاد ... آنست که اول امتی از امم که بعد از نوح هلاک کرده شد ایشان بود

و با ستم بوده اند و دنیا بر عمر خود کرده اسراف و [illegible] و ثمود و هلاک کرد قوم ثمود را که اتباع صالح بودند فما ابقی پس باقی نگذاشت از ایشان هیچ کس

و قوم نوح و هلاک کرد قوم نوح را من قبل پیش از عاد و ثمود انهم کانوا ایشان بودند هم ایشان اظلم و اطغی ستمکارتر

و از حد برنده تر در شرک و عدوان از قوم عاد و ثمود چه نوح علیه السلام را میزدند بروجهی که [illegible] و مردمان را از صحبت او

تنفیر میکردند و صبیان را تحذیر مینمودند از قبول قول او [illegible] و المؤتفکة و شهرستان قوم لوط را اهوی

بیفکند بعد از آنکه آنها را بر آسمان برده بود بر جناح جبرئیل علیه السلام آنها را بزمین فرو افکند و بعد از آنکه جبرئیل آنها را سرنگون گردانیده بود

و آن چهار شهر بوده صبوایم و اداما و عاموسا و سدوم فغشاها پس بپوشانید شهرها را ما غشی آنچه پوشانید در این کلام تهویل و تعظیم کاری است

که این فرود آمده و آن سنگهای نشانه دار بوده که بر بلاد ایشان باریده و [illegible] شهرها از کثرت و انبوهی آن سنگها پوشانیده فبای

الاء ربک پس کدام از نعمتهای پروردگار خود تتماری شک میکنی خطاب با جنس [illegible] مراد [illegible] و امور معدوده اگرچه نقم اند اما

از آن حیث که متضمن عبر و مواعظ اند و زواجر مر اهل اعتبار را و مشتمل بر انتقام انبیا و مؤمنان از کافران در سلک الاء عالمیان [illegible]

مسمی شده اند [illegible] الکشی روایت کرده از ضحاک و او از ابن عباس که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد که علی ابن ابی طالب را علیه السلام

[illegible] و او را خلیفه سازد و [illegible] که [illegible] آن حضرت [illegible] او [illegible] از قوم و [illegible]

[illegible] خواهند نمود [illegible] از [illegible] خواهد [illegible]

آن وقت [illegible] امر [illegible] آن حضرت [illegible] پس مکرر جبرئیل فرود آمد و اخبار نمود [illegible] بالعصمة و حفظ از آزار دادن قوم و این آیه

با [illegible] آورد [illegible] رسالته و چون حضرت [illegible] این آیه [illegible] از [illegible] در [illegible] ابی طالب

در غدیر خم چنانچه مفصل [illegible] و ولایت او را بر همه فرض و لازم گردانید و بعد از [illegible]

جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که فبای الاء ربکما تتماری پس بکدام نعمتهای پروردگار [illegible] شک میکنند که هذا این پیغمبر که محمد است صلی الله علیه و آله

نذیر بیم کننده است من النذر الاولی از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی همچنانکه پیغمبران که قبل از آن [illegible] قوم [illegible] میکردند

بر همان طریق قوم خود را [illegible] ازفت الآزفة نزدیک شد

ساعتی که نزدیک شونده است [illegible] قیامت است [illegible] لیس لها نیست مر آنرا [illegible] من دون الله کاشفة

[illegible] ظاهر سازنده [illegible] غیر [illegible] کاشف [illegible] خواهد شد که لا یجلیها

لوقتها الا هو [illegible] افمن هذا الحدیث آیا از این سخن [illegible] تعجبون

شگفت [illegible] و تضحکون و میخندید [illegible] و لا تبکون و نمیگریید از خوف [illegible]

که از [illegible] علیه السلام روایت [illegible] ترسید از خوف

[illegible] و انتم سامدون و شما [illegible]

[illegible]

بگریست و همه اصحاب بگریه درآمدند رسول صلی الله علیه فرمود هر دو نعمتی که از ترس خدا بگرید دوزخ نرود و هرکه طاقتی بشد بمعصیت مصر باشد
و اگر شما گناه نکنید حق تعالی قومی را بیافریند که گناه کنند تا ابن ابی طالب گریه کنند بر خطیئات و شبهات تمام نه و بهشت برود در خبر است که جبرئیل علیه السلام
نزد رسول آمده و شخصی که از اصحاب آنحضرت متعبدی بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست فرمود فلان جبرئیل گفت هر چیزی که هست از اعمال
بنی آدم برسنجند و در آن فایق میشود مگر گریه که حق تعالی قطره از اشک دریای آتش را منطفی کند از او طفیل نقلست که بعد از نزول این آیه
کسی رسول را خندان ندید و چنین گفته بقصیع و خشوع و غفلت و فرو رفتن از غفلات عبادت حق تعالی حاصل شود از جهت عباد سلام سکینه بسجده
و عبودیت که مستلزم خشوع و تذلل است در درگاه حضرت ربوبیت و میفرماید که فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ پس سجده کنید مر خدای را وَاعْبُدُوا
و بپرستید او را الهه باطله را از ابن عباس نقلست که رسول صلی الله علیه و آله بعد از تلاوت این آیه در مسجد سجده کرد و مؤمن و کافر
بگریه درآمدند و جن و انس سجده در قیام دیدند و با جماع جمیع فقهای این سجده فرض نیست مرفاری و مستمع و مروی است که اول سوره که
آیه و در و سجده بود این سوره است و این جا از ده سجدات قرآنست سورة القمر ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که قرائت این سوره یا هر غبانی روزی خواند و روزی نخواند روز قیامت که مبعوث شود روی او بر صورت ماه
در شب بدر و هر که این سوره بخواند صاحبه‌ای او را روز حشر از قبر ناقه از ناقهای بهشت سوار کنند و بهشت عدن را بنمایند مر او را چون
ختم سوره که در گردید که از قرب اقتراب قیامت این سوره نیز بمثل آن افتتاح کرده فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ اوله از کفار قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طلب معجزه کردند آنحضرت ماه را دو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا در میان هر دو
شق قمر دیدند و در تبیان آورده که از ابن عباس نقلست که شق قمر دوبار در مکه واقع شده بود و بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد که اقتربت الساعة یعنی
نزدیک شد ساعت قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه انشقاق بمعنی آنست که در ابتدا الا یکی عن قلیل شود
و انشقاق قمر از علامات قرب آنست و در نقل صحیح آمده که ابو جهل و یهودی دیگر نسبی که حضرت رسالت رسیدند و آن شب چهاردهم
ماه بود و قمر بمرتبه بدر رسیده ابو جهل گفت ای محمد بر صدق دعوی خود آیتی نما و اول سر ترا السمیر بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ابو جهل
بآن یهودی گفت چه خواهیم که اول از سعدا با وارد ... از حرب و راست خود منکر است و اثبات میکرد یهودی گفت محمد ساحر
و انجم از افراق بمنکرین لعوت سحر را بما میبنماید بگو تا ماه را شکافته کند سحر در آسمان تاثیر نمیکند و سحر سازان نفرقی بر دین چه از
اثبات آن عاجز شود ابو جهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف انگشت آنحضرت دعا کرد و انگشت مبارک بآن لعین
اشارت بماه کرد و ماه را دو نیم ساخت که یک نیم بر جای خود بماند و نیم دیگر بطرف دیگر رفت ابو جهل گفت آیه القمر را آنحضرت اشارت
فرمود هر دو نیمه بهم پیوسته یهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت که او چشم ما را سحر کرده است و یک آن قمر منشق نبوده و از جماعت بیرون
که از اطراف آفاق برسند بپرسیم تا ایشان دیده اند یا نه چون از آینده در وندگان پرسیدیم جواب دادند که فلان شب ماه را دو نیم دیدیم و با وجود
این معجزها هم ابو جهل بر جهل ایمان نیاورد و با سحر حمل کردند دیگر و پس نیز با او گفته سحر که شما ساحر ای گفت و ابا گفت تبکار از
امداد و ایادی حضرت نعیم و منزلگاه آنحضرت را ابی کبیر سکینه که بر ظالمان آنحضرت تا ایمان در دین نیاورده او گفت که غلط کرده بود با ایمان

و در عبادات پس چون آیه فرستاد که وَإِن یَرَوْا و اگر ببینند کافران آیَةً نشانه از آثار قدرت که اظهار معجزه است بر جهت معجزه خود دلیل
صدق دعوی وی را یُعْرِضُوا اعراض کنند از تأمل کردن در آن و روی بگردانند از انقیاد کردن بسبب آنکه کثرت عناد و طغیان و حسد و یَقُولُوا
و گویند این سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ جادویی است دائم و مطرد یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود و دائم آن را ارتکاب مینماید از ابن مسعود نقلست
که گفت بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که من دیدم کوه حرا را در میان هر دو فلقه قمر و جبیر بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول
شکافته شد بمرتبه که بر بالای این کوه نیمه و نصف شد و نیمه بر آن کوه حرا کرد و کفار گفتند محمد سحر کرد ما بعضی از ایشان گفتند سحر مکنونست که همه
در اقطار عالم … اند و بروایت منقول از ابن عباس مشرکان اجماع کردند و بنزد رسول آمدند و گفتند ای محمد تو اگر صادقی شق قمر کن …
… اگر قمر را … ما ایمان آریم گفتند آری و آن شب لیلة البدر بود پس آنحضرت … از حق تعالی … و حق تعالی دعای وی …
ماه … و بتحقیق … و انکار … مشرکان در صدد انکار آمدند و جمعی از این خبر … که چون اهل عناد
آیه را به بینند انکار آن کنند وَکَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را و معجزه را … وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کنند آرزوهای خود
یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته بود از دفع حق بعد از ظهور آن و لجاج و عناد نمودن در آن وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ و هر کاری قرار گیرنده است
بجای خود یعنی هر چیزی که هست البته منتهی شود بغایت و نهایتی که بآن استقرار یابد چه خیر مستقر اهل خیرست و شر مستقر اهل شر پس مقر
و منتهای اهل ایمان در دنیا هدایت است و نصرت و در عقبی بهشت است … و قرارگاه اهل کفر ضلالت … و عذاب نیران
در سرای بقا … که هر امری را … پس حقیقت امر دنیا … ظاهر … و حقیقت کار آخرت عنقریب … شود
وَلَقَدْ جَاءَهُم و بتحقیق که آمد باهل مکه در قرآن مِّنَ الْأَنبَاءِ از خبرهای … از اخبار امم … مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز داشتن است
از مناهی و منع کفار از تمرد و سرکشی و آن مزدجر حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ حکمتیست تمام … رسیده است بحد کمال که هیچ خللی در آن راه نیابد
فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع ندهند و سود نرسانند پیغمبران بیم کنندگان … در هدایت ایشان کردن و دفع عذاب از ایشان نمودن وقتی که حکم
الهی … و تکذیب … کنند … وعید است … محمد … توقف …
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان … یَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ روزی که بخواند خواننده
یعنی اسرافیل بر صخره بیت المقدس … إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ بچیزی زشت … اهوال … عذاب آخرت
خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ در حالتی که … چشمهای ایشان … يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ
برون آیند از قبرها … كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ گوییا ایشان ملخ پراکنده
اند یعنی از بسیاری و پراکندگی و سرگردانی … [illegible]
مُّهْطِعِينَ در حالتی … إِلَى الدَّاعِ … آواز …
… يَقُولُ الْكَافِرُونَ … هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزیست دشوار
… كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ …

پیش از قوم تو قوم نوح کرده‌اند بعث و قیامت را فکذبوا عبدنا پس تکذیب کردند بنده ما را که نوح بود علیه السلام این تفصیل بعد از اجمال است و یا تکذیب نوح کردند به
دعوت تکذیبی پی‌درپی هرگاه قومی میمردند قومی دیگر در عقب ایشان میبود با پدران خود متفق میبودند و آزار او مشغول میشدند یا آنکه قوم تکذیب
نوح کردند بعد از آنکه تکذیب انبیا کردند بعد از آن وقالوا مجنون و گفتند او دیوانه است وازدجر و باز داشته شد از دعوت بانواع
اذیت یعنی هر وقتی که نوح علیه السلام بتوحید دعوت فرمودی او را دیوانه گفتندی و چندان شکنجه نمودندی و بعد از آن خدا انکار او نمودندی
که بیهوش شدی او از دعوت باز ماندی و چون از ایمان آنها ناامید شد مطابق گفته فدعا ربه پس بخواند پروردگار خود را انی مغلوب
با آنکه من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شدند بقهر و حجت و من از معاودت با ایشان طاقت ندارم و عاجز گشتم فانتصر پس انتقام کش از ایشان
و [illegible] از ایشان از مجاهد نقلست که نوح هر وقت که دعوت قوم نمودی او را سنگ زدندی و گلوی وی بفشردندی تا بیفتادی
و بیهوش شدی و چون باخود آمدی گفتی بار خدایا از سر ایشان بگذر که جاهلانند تا آنکه کار از حد درگذشت و طغیان ایشان متجاوز شد بر
دعای بد کرد که رب لا تذر الآیه و حق تعالی دعای او را اجابت کرد و ایشان را بطوفان هلاک کرد چنانکه جل ذکره ففتحنا پس بگشادیم برای
عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را بماء منهمر بآبی ریزان یعنی ریخته شدن آن در نهایت شدت و کثرت بود
مرویست که چهل شبانروز علی الدوام از آسمان آب میریخت بطریق سیل و در مدت اصلا منقطع نشد وفجرنا الارض و روان ساختیم
زمین را عیونا چشمها یعنی چشمهای زمین را روان ساختیم فالتقی الماء پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر
بر حالتی که اندازه کرده شده بود یعنی بر قدری که حق تعالی در ازل تقدیر آن کرده بود و مشیت او تعلق بآن گرفته بی تفاوت یا بر حالی که مقدر
بود و آن حکم الهی بود تا آنکه آبی که از آسمان نازل شود بقدر آبی باشد که از زمین بیرون آید و کم و بیش یکدیگر تفاوت نداشته باشد وحملناه
و برداشتیم نوح را با هر که ایمان بوی آورده بود یعنی سوار کردیم همه اهل ایمان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنادار
و دسر و خداوند میخها که کشتی را بدان بندکنند تجری باعیننا میرفت آن کشتی بمحافظت ما یا بحراست اولیای ما و کسی که بر آن موکل بود
از فرشتگان جزاء برای ثواب دادن لمن کان کفر برای کسی که کافر شده بود یعنی قوم او بدو و باو نگرویده و یا کسی که کفران و ناسپاسی
کرده یعنی بر جنس وجه او مراد نوح است علیه السلام مرویست که همه کفار در آن روز بطوفان هلاک شدند الا عوج بن عنق که آب تا زانوی او بود و گاه
او بود و گفته‌اند که سبب نجات وی آن بود که نوح بسبب چوب کشتی احتیاج داشت و نقل آن از بلاد شام متعذر بود عوج آن
چوبهایی که محتاج الیه بود برگردن گرفت و نزد نوح آورد و حق تعالی به این نجات داد او را از عذاب و او را غرق نساخت ولقد ترکناها
و بدرستی که باقی گذاشتیم این قصه را که متضمن اهلاک کافرانست و نجات مؤمنان آیة نشانه در میان مردمان تا از آن عبرت گیرند یا آنکه گذاشتیم
کشتی نوح را بر زمین جودی که در ارض جزیره است و کوه جودی علامتی و عبرتی در قصص آورده‌اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده
و از قتاده مرویست که آن کشتی تا عهد رسول بود و مردم می‌آمدند و از آن عبرت میگرفتند و بسیار کشتیها از چوبهای آن ساختند فهل من مدکر
پس هیچ پندگیرنده هست که از این عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من در دنیا که همه را بطوفان مستاصل کردم ونذر و بیم کردن من قوم نوح را
نذر [illegible] قبل از آنکه عذاب نازل شود ولقد یسرنا القرآن و هر آینه آسان گردانیدیم قرآن را بحسب بیان و ظهور برهان للذکر برای یاد کردن [illegible]

چه آن از انواع مواعظ فایده است برای حفظ کردن آن رغبت اختصار نموده است از مجاهد نقل است که از کتب سماوی غیر کتاب الهی را از بر خوانده نمیگردد

فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ قبول کننده پند و عظه هست تا آن پند گیرد و چون این هر دو آیت در این سوره مکرر کرده و متوجه استماع را شد تا تکذیب هر رسولی

مقتضی نزول عذابست و استماع هر قصه مستدعی الحاظ و تعجب از ذکر بعضی از قصه نوح ذکر بعضی از قصه عاد فرمود که کَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه

عاد هود پیغمبر را علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من ایشان را و هر صورت نُذُرِ و بیم دادن من ایشان را از عذاب پس زبان

پیغمبر ایشان تفصیل این مجمل میکند بقوله إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی نهایت سرد یا آواز مند که

فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُسْتَمِرٍّ که استحکام یافته و قوی بوده شومی او یا مستمر از اثبات بر ایشان تا در مدت هفت روز و هشت شب ایشان را

هلاک ساخت یا مستمر بود در جمیع صغیر و کبیر ایشان و هیچ یک از ایشان را باقی نگذاشت یا مستمر بود مرارت و تلخی آن بر ایشان و آن روز چهارشنبه بود در آخر ماه

و گویند چهارشنبه آخر ماه صفر بود تَنْزِعُ النَّاسَ بر میکند آن باد مردمان را از مواضع خود مردمان که ایشان نفوذ بیان این عذاب در رخنهای کوه و چاه

رفته و در آنجا پنهان شده هم یکدیگر را در بغل گرفته و ایشان چسبیده آن باد ایشان را از آنجا برکنده و بر زمین انداخت و مستاصل ساخت مجموع ایشان

گویند که جمعی از کفار … از اقویای قوم عاد بوده … ایشان … چون عمرو بن حلو و حارث بن شداد و … عیال خود را در شعب

کوه خود بردند آن شب … و … کنند چون … یا لکنک را از جای خود بر میکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک ساخت

كَأَنَّهُمْ گویا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درازند خرما بوده مُنْقَعِرٍ بر کنده شده از بیخ و بر زمین افتاده عیانی با سیاست خود از … بر کرده

که آن باد بر میکنده مردمان را از جای خود و بر گردن ایشان میکوفت و گردنهای ایشان را در هم میشکست و سرهای ایشان را از تن قطع میکرد … مانند تنه خرما که بی سر باشد

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عذاب کردن من ایشان را وَنُذُرِ و وعید من ایشان را بیم کردن وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما

آسان ساختیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن یا حفظ نمودن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست که از آن متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ

تکذیب کردند قوم ثمود صالح را بِالنُّذُرِ بیم کردن و پند دادن یا بذارات و مواعظ وی فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا پس گفتند آیا آدمی را که از جنس ما

وَاحِدًا یگانه که هیچ تبعی و حشمی ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را استفهام انکار است یعنی آیا شخصی که هیچ فضلی و فرقی ندارد بر ما و یکیست بیار و

خویش و ما … إِنَّا إِذًا بدرستی ما آنهنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ در گمراهی و آتشهای سوزان این کلام صالح بود که در

اول مرتبه با قوم خود گفت که اگر شما متابعت من ننمایید از طریق حق گمراه باشید و در آخرت بآتش سوزان گرفتار گردید و ایشان آنرا معکوس ساختند و گفتند که

اگر ما تابع تو شویم در ضلال افتیم و از راه صواب باشیم و در آخرت بآتش سوزان گرفتار گردیم و گویند سعر یعنی جنون است و معنی آنست که اگر پیروی

کنیم ترا از طریق بی راه خود منحرف شده باشیم و در آن خطا کرده و از عقل دور افتاده أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا القا کرده شده است وحی بر او

مِنْ بَيْنِنَا از میان ما و حال آنکه در میان ما اولی … داخل تر اوست در اختیار نبوت بَلْ هُوَ بلکه او … است که وحی بوی مخصوص باشد و ملکه

كَذَّابٌ أَشِرٌ دروغ گوی است خود پسند و تکبر میخواهد که بسبب این دعوی که … میکند … بر ما … است و بیان … این رسول و غیره ما … سَيَعْلَمُونَ

غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بر ایشان نازل شود یا در روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغ گوی خود پسند … القصة بود

در تکذیب صالح علیه … که … از او طلب معجزه کردند و گفتند از برای ما ازین سنگ … آور … ده … آبستن ده ساله … و … بعوض آن

سیداورا پیش بیم واین امروز ما تصرف کنیم وروز دیگر مخصوص بها باشد ناقه را ورا در آن حقی باشد چنانکه از روی امتحان معجزه از ایشان نمود هسیحی
سیفرمایند انّا مُرسِلوا النّاقةِ بدرستی که ما برانگیزاننده و بیرون آورنده شتریم از سنگ برای طریق که از صالح درخواسته بودند فتنةً لهم
برای امتحان کردن ایشان تا پیدا شود علم ما بعالمیان روشن شود که ایشان بسبب آن ایمان می آورند یا نه یا انکه نه کان به اشتر که سبب عذاب ایشان خواهد بود
فارتقبهم پس نگاه دار ایشان را تا بنگری و ببین که با ناقه چه میکنند واصطبر و شکیبا باش در برابر ایشان لیست تمود و تعجیل مکن در عذاب
ایشان پیش از وقت مقرر ونبّئهم و آگاه کن ایشان را انّ الماءَ قسمةٌ بینهم که آب چشمه بخش کرده شده است میان ایشان یک روز
از برای ناقه و مواشی ایشان وروزی دیگر مخصوص بناقه کلُّ شِربٍ هر نصیبی از ان آب مُحتضَرٌ حاضر کرده شده نزد صاحب نوبتی هر کدام
از ایشان و ناقه باید که در روز نوبت خود حاضر شوند و از آن شرب نمایند و در روزی که نوبت ناقه باشد بعوض آن چندان شیر بایشان دهد که
در آن روز ایشانرا از آب مستغنی سازد پس ناقه در روز نوبت خود می آمدی وجمله آب میخوردی وعوض آن شیر بایشان دادی وروزی دیگر هیچ از آن
نخوردی و تمام ایشان را دادی و الکه هیچکدام شان از آن قسمت فراغی رسیدی فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را
که قدار بن سالف نام داشت احمر ثمود بود برای عقر ناقه و کشتن او ... احمر ثمود کشنده و در روایت دیگر احمر ثمود فتعاطی پس گرفت
شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را و بشمشیر او را پاره کرد و در شب کذشت که ... عقر او
بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بود که صدوق ابن عم خود مصدع بن دهر را بجمال خود وعده داده بود و عنیزه یکی از دختران خود را بقدار
بن سالف کرد و هر دو بر راه که ناقه کمین کرده چون ناقه از آب باز گشت اول مصدع رسید و تیری انداخته و بالهای ناقه را در هم دوخت
و قدار بر آن کمینگاه بیرون آمده ناقه را بشمشیر بکشت و چون از پای در آمد او را پاره پاره کردند و میان هم قسمت کردند و بچه او بکوه صعود
نمود ... کرده و از آنجا بآسمان رفت و بعد از سه روز عذاب بر ایشان فرود آمد فکیف کان پس چگونه بود عذابی ونذرِ
عذاب من قوم ثمود را و بیم کردن من رسالت های انّا ارسلنا بدرستی که فرستادیم علیهم بر ایشان صیحةً واحدةً یک بانگ را در آن که صیحه
جبرئیل بود فکانوا پس گشتند کهشیم المحتظر مانند درخت خشک در هم شکسته که میسازد حظیره یعنی برای حفظ چهارپایان
مانند گیاه خشک صاحب حظیره که جمع کند ... برای علوفه گوسفندان خود در زمستان و گوسفند آن را لگد ... در زیر جفت و پای
خود ... مخلص سخن آنست که ایشان بعد از هلاک شدن ریزه ریزه و خورد و مرده گشته مانند گیاه خشک خرد شده ولقد یسّرنا
القرآن و بدرستی که آسان کردیم قرآن را للذّکر برای پند دادن یا حفظ کردن فهل من مدّکر پس هیچ پند گیرنده هست که بیم دادن از عذاب
کذّبت قوم لوطٍ تکذیب کردند قوم لوط لوط را علیه السلام بالنّذر به بیم کردن وعده دادن مر ایشانرا و تهدید و ایشان را ... بیم کننده
انّا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حاصباً بادی سنگ بارنده که سنگها بر ایشان میریخت همه را هلاک کرد الّا آل لوطٍ
مگر لوط و دختران وی را نجّیناهم که رهانیدیم ایشانرا از آن عذاب بسحرٍ وقت سحر و آن سدس آخر شب بود که ... ایشان
نعمةً من عندنا انعامی از نزدیک ما کذلک همچنانکه انعام کردیم بر لوط و دختران او نجزی پاداش میدهیم بمرتبه نمودن حق
من شکر هر کس که سپاس داری نعمت ما کرد آن ارسال رسل و انزال کتب که ایشان ایمان آورد و ... ولقد انذرهم

و بدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را بَطْشَتَنَا از سختی گرفتن ما ایشان را یعنی از اهلاک فَتَمَارَوْا پس شک آوردند بِالنُّذُرِ در بیم کردن یعنی تکذیب ایشان او را

بیم دهنده کردند و با او آن آنرا از روی جدال و عناد وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ و بتحقیق طلبیدند لوط را عَنْ ضَيْفِهِ از مهمانان که ملائکه بودند یعنی طلب مراد

خود کردند از لوط و گفتند این مهمانان را تسلیم کن و لوط از آن ابا نموده ایشان الحاح نمودند و ایشان طریق عناد و جدال از حد گذرانیده در سرای او شکسته

و در آن خانه که ملائکه بودند درآمدند فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ پس محو کردیم چشمهای ایشان را و بر روی ایشان هموار کردیم چنانچه اثر دیدن از چشم

بر روی ایشان نماند مرویست که چون لوط در مقام جدال و ابرام ایشان دید که در کشاده از سرای بر ایشان طلب میکنند ایشان از آن امتناع نمیکردند و با او مجادله میکردند

و چون کار از حد گذشت جبرئیل لوط را گفت بگذار ایشان را و اگذار تا ایشان در خانه درآیند جبرئیل پر خود را بر دیدهای ایشان زد

همه کور شدند و چنان گشتند که چشمهای ایشان با روی ایشان برابر شد ایشان از آنجا بدر آمدند مدهوش و متحیر می افتادند و برخاستند و فریاد

میکردند که لوط قومی ساحران را بخانه درآورده که ما را جادو کور کردند و گفتیم ایشان را از زبان فرشتگان فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ بچشید عذاب مرا یعنی عقوبت

مرا و نتیجه بیم کردن مرا از زبان لوط از وقوع و نزول عذاب وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و بدرستی که بامداد کردیم قوم لوط را بُكْرَةً در اول روز یعنی وقت

صبح ایشان را عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبت قرار گرفته دائم و پیوسته بعذاب آخرت یعنی آن عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه را هلاک کرد

با آتش دوزخ متصل ساخت و گفتیم بایشان بالسنهٔ ملائکه فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ پس بچشید عقوبت مرا و بیم کردن مرا یعنی عذابی که لوط

بشما بیم میکرد و شما را وجه تکرار آنست که اول در وقت طمس بود و دوم در وقت اهلاک وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که سهل و آسان کردیم

قرآن در حفظ و [illegible] لِلذِّكْرِ برای فهم کردن و پند گرفتن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت گیرد

وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی که آمد آلَ فِرْعَوْنَ بفرعون و قوم او النُّذُرُ بیم کردن و ترسانیدن از عذاب یا بیم کنندگان یعنی موسی و هرون [illegible]

از معجزات چه تکذیب همه معجزات کرده پس گویا که تکذیب همه پیغمبران که آمده اند و از پی یکدیگر كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا تکذیب کردند بهمه

آیتهای ما و آن نه آیتست مراد آیات نه گانه [illegible] فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بعذاب که از غرق ایشان بود بدریا

أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن کسی که غالب باشد و هرگز مغلوب نگردد مُقْتَدِرٍ توانا بر اهلاک منکران که هیچ چیز او را عاجز

نسازد و چون ذکر اخبار مکذبان و بیان انواع عقوبات ایشان اهل مکه را تهدید میفرماید که أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای عرب خَيْرٌ

بهترند در قوت و شدت و عدد و عدت مِنْ أُولَئِكُمْ از آن گروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود و صالح و لوط و قبطیان

استفهام برای انکار است یعنی ایشان از آنان در قوت و سطوت و کثرت و دولت بهتر نیستند پس بکمال عقوبت و عذاب گرفتار خواهند شد چنانکه

امم مذکوره أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ آیا مر شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ برائتی در کتابهای آسمانی یعنی برات آنکه [illegible]

از [illegible] و تکذیب [illegible] از عذاب و عقاب [illegible] أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند کفار عرب که نَحْنُ جَمِيعٌ ما گروهی مجتمع

یعنی جمعیم مجتمع در قوت و شوکت و حشمت و کثرت عدد و عُدد مُنْتَصِرٌ انتقام کشنده از اعدا یا ممتنع از آنکه قصد کنند و طمع غالبیت [illegible]

در [illegible] مرویست که ابوجهل در روز بدر بانگ بر اسب زد و از صف لشکر خود بیرون رفت و گفت امروز انتقام خود را از محمد و اصحاب او میکشیم

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شوند همه کفار وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ و بگردانند پشتهای خود را [illegible] و فرار نمایند یعنی هر یک از ایشان

را از حرب برگردانید این آیه از دلایل نبوت است و معجزات نبویه صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون این آیه نازل شد ندانستم که مراد چیست تا آنکه در
روز بدر رسول را دیدم که زره پوشیده و میگفت سیهزم الجمع و یولون الدبر دانستم که این آیه دلالت بر تفرقه جمع مشرکان و منهزم شدن ایشان
و غلبه بر ایشان بود از آن حضرت میفرماید که نیست همین قتل و اسر و هزیمت الکفار خواهد بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب
ایشان است و آنچه در دنیا دیده اند نمونه از آن است والساعة ادهی و قیامت سخت تر و فظیع تر است و امر و تلخ تر و ناخوشتر از [illegible]
قتل و هزیمت بعد از آن تبیین احوال کفار میفرماید که ان المجرمین بدرستی که مشرکان که نامه اعمال خود به شرک و عناد سیاه ساخته اند فی ضلال
در گمراهی اند از حق در دنیا و سعر و در آتشهای سوزان در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده شوند فی النار در آتش جهنم علی وجوههم
بر رویهای خود یعنی ایشان را بر روی انداخته بکشند و به زنجیرها افکنند و ملائکه ایشان را گویند که ذوقوا مس سقر بچشید سوزش جهنم یعنی حرارت
آتش و الم آنرا و سقر علم طبقه ایست از طبقات جهنم بعد از بیان عدل خود میفرماید که انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما هر چیز را
آفریده ایم در دنیا و آخرت بقدر یا آنرا خود بیافریدیم بمقدار و مرتبه که لائق آن باشد و بر حسب مقتضی حکمت و [illegible] نقص و [illegible]
در آن مرتبه با موجب خلاف حکمت نشود [illegible] عذاب و تعذیب آن برای مشرکان و اهل عصیان بر قدر استحقاق ایشان خواهد بود
نه زیاده بر حکمت [illegible] و هر چیز را خلق کردیم بر وفق آنچه مقدر و مکتوب بود در لوح محفوظ بی زیاده و کم با هر چیز را اندازه [illegible]
معین و موقت که تقدم و تأخر نیابد یا برای هر جنسی صورتها و هیئتی که موافق و لائق اوست ما قرار دادیم یا هر چیزی آفریده ایم بقدر معلوم چون [illegible]
برای تکلم و دست برای بطش و رجل برای مشی و عین برای بصر و اذن برای سماع و معده برای طعام و غیر آن که اگر زیاده و کم باشد [illegible]
تمام نشود و ما امرنا و نیست فرمودن ما هر چیز را که اراده تکوین آن کنیم الا واحدة مگر کلمه واحده که لفظ کن است کقوله انما امره اذا اراد
ان یقول له کن فیکون و نیست امر ما مگر یکدفعه [illegible] کلمح بالبصر چون یک چشم زدن [illegible]
[illegible] که مراد از امر وقوع قیامت است [illegible] کما قال وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب [illegible]
یک چشم زدن [illegible] ولقد اهلکنا و بدرستی که هلاک کردیم در زمان گذشته اشیاعکم امثال و اشباه شما [illegible]
جمعی که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه در این سوره گذشته فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده هست از حال ایشان عبرت گیرد
وکل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند امثال ایشان مکتوب است فی الزبر در نامهای اعمال ایشان که بدست حفظه نوشته شده است
با جمیع آنچه کرده اند مکتوب است برای ایشان در لوح محفوظ [illegible] وکل صغیر و کبیر و هر خردی و بزرگی از اعمال و اقوال
که از ایشان و از جمیع خلائق اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است در لوح محفوظ [illegible] خواهند یا
و با هر صغیر و کبیر از ارزاق و آجال و حیات و ممات و غیر آن مکتوب است در لوح و بعد از ذکر احوال کفار [illegible] حال مؤمنان [illegible] که
ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران [illegible] فی جنات [illegible] و نهر [illegible]
[illegible] فی مقعد صدق [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]

وعده کرده او را با خود که حاصل کرده متقیان در آن مقام باشند عند ملیک مقتدر یعنی نزد پادشاهی که مهابت امر او و جبروت [illegible] فهم عاجز از ادراک آن هم [illegible] مقتدر

صاحب اقتدار و توانا بر همه چیزها و هیچ چیز از حیز قدرت او ... ملک او خارج نباشد پس کدام منزلت اکرم و اعظم از منزلت ... ثابت و احمل

از این سعادت ... در آنکه او ... منزل ... مکان و منزلت ... مکان و منزل ... که اهل تقوی در کنف جوار او ... کار خود باشند

بحسب ... مشغول ... رحمت و افضال جمیل او ... در کنف الاسرار ... که کلمه عند ... منزلت ... اهل قرب ... و در آن مراد اختصاص

خواهند داشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... آن ... عند ربه ... رتبه ... از ... ما ... مرتبه ... پس از ...

العلای ... که ... الله علیه ... اهل ... بهشت که مکان ... مقعد صدق ... این موضع ... و در این استماع

قرآن ... و از ... فرمان ... منازل ... روزی موسی علیه السلام بمناجات میرفت ... راه ... الله

از ... که ... خشتی زیر سر گرفته ... بالای ... و در آن ... موسی ... ای

سلک ... مناجات ... رفت و ... مناجات خطاب آمد از حضرت عزت

که موسی ... احوال ... بار خدایا ... حکایت ... و حکایت ... فقر و فاقه خود

... از ... سلام ... غریب ... طلب ... تو ام ... محتاج ... موری

... در ... و ... صدای ... کلیم الله ... آن هست ... عالم ... شنود و جواب ... پس ... نعش

... که موسی ... حیران ... آن ... خشتی ... در آنجا ... در ویش ... بنات

... بار خدایا این درویش ... و ... اگر ... سال ... ای موسی حق ... این همه کمال ... که ... بندی

که این درویش بود که ... ملک الموت ... طلبیده ... منکر و نکیر ... حضرت رضوان

در بهشت ... طلب کرد ... خطاب ... که ... مقعد صدق عند ملیک مقتدر

... از ... که روزی رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود ... از احوال بهشت

فرمود ... لوای ... نور ... از ... آن ... و ... لوا ... که هیچ ... ای

... صلی الله علیه و آله ... آل محمد ... لوای ... مستوای جمیع مومنان

امیر المومنین علیه السلام ... کلام ... شکر ... فرمود ... الله اکبر ... فرمود که یا علی ... ملت

... محبتنا ... علی ... که هر که ... دعوی مودت ما بکند

... با ما ... با ما رفیق و مصاحب ... فرمود که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

سورة الرحمن

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه ... روایت کرده که هر که سوره الرحمن قرائت کند شکر نعم الهی کرده باشد ... و ... امام

... از آبای خود علیهم السلام نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن سوره الرحمن است ... ابی عبد الله

علیه السلام روایت کرده که ... الرحمن ... این سوره ... روز قیامت ... کار ... بصورت ... صورت

وخشنودی و در مرتبه قرب باشد که او به اوصاف ستوده باشد و هیچکس را رتبه آن نباشد که آن موضع رسد جز حق تعالی و خطاب کرده که ای کسانی که در نماز تلاوت
این آیات می‌نمایند که به فلان و فلان حق تعالی روی ایشان سفید و نورانی گرداند و گوید تا بیاید که هر که سلام حق تعالی شفاعت او کند پس ایشان هر که
خواهند شفاعت او بکنند الا حق تعالی او بگوید که بروید در بهشت من ساکن شوید که هر چه از روی نفس تو باشد در آنجا موجود و مهیا است حماد بن عثمان
از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت گفته که سوره الرحمن را در هر روز جمعه قرائت کنید و هر گاه که برسید به فبای آلاء ربکما تکذبان
بگویید لا بشیء من آلائک رب نکذب یعنی ای پروردگار ما به هیچ چیز از نعمتهای تو تکذیب نمیکنیم و هم از آنحضرت مرویست که هر که در شب این سوره را
بخواند آنچه گناه کرده باشد حق تعالی عفو فرماید و موکل گرداند که حافظ او باشند تا صبح و هر گاه حق تعالی ختم سوره القمر نمود با اسم عزیز و مقتدر خود
افتتاح این سوره نمود بآن که فرموده بسم الله الرحمن الرحیم او که اسم حضرت رب العالمین است و اسماء الرحیم خود را
گفته الرحمن یعنی بعد از بسم آن سوره را اول کرده و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که جواب قرآن محمد صلی الله علیه و آله می‌آموزد حق تعالی
فرموده الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را رسیده علم القرآن آموخت قرآن را به حبیب خود جبرئیل را و همراه او تعلیم
خدا کرد و او آن را تعلیم قرآن کرد و آن را بیان کردن و محافظت و بعضی گفته آن است که ابن عباس بر این وجه تفسیر کرده که خدای تعالی قرآن را اعلام
به نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرده است خلق الانسان یعنی آفرید جنس آدمی را علمه البیان یعنی آموخت او را یعنی آدم را گفتار
کردن به زبان فصیح بعضی گفته اند که التعلیم دلالت ایشان بر حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر است و این محتمل باشد و ابن عباس فرموده
مراد آدم است علیه السلام که او را گفتن فرمود به جمیع السنه یعنی تعلیم وی داد و در خبر است که به هفتصد هزار لغت سخن گفتی و عربی وی از همه فاضلتر بودی
و از صادق علیه السلام مرویست که مراد اسم اعظم است که آدم علیه السلام سبب تعلیم آن همه خیرها یافت و بعضی مراد به آن حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله است خدای بخشنده بیافرید محمد را و بیاموزانید و بیاموخت ایشان آنچه بود و هست و باشد چنانکه فرمود علمت علم الاولین والاخرین
و از خیر به هر و الشمس و القمر آفتاب و ماهتاب جاری می‌شوند در بروج آسمان بحسبان یعنی به حسابی مقدر در بروج خود
مقرر بود سیر آفتاب و ماه در بروج و منازل خود که تجاوز از آن در نمیکند و حق تعالی دوام بر آن حساب و طریق مرور را ساخته است پس آفتاب
قطع بروج میکند در عرض سیصد و شصت و پنج روز و ماه در مدت بیست و هشت روز هر گاه از بروج گذر میکند و کلف نمیکند که فصل شمس
و ستونها که جهت آنست که منافع کثیره از جهت این هر دو حاصل میشود فصول و اوقات و شهور و سنوات که بر او حساب و امثال آن
منتظم میکرداند امور معاش و منافع آن بسیار و در خبر است که منتظم امور است و در خبر است که روی آفتاب شهر را دو جهار فرسنگ است دو نیم ماه
چهار هزار فرسنگ بر ظاهر آفتاب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی المجتبی ولی الله و اوصیائه و در باطن آن نوشته که لا اله الا الله رضاه
در رحمته کلام و غضبه کلام و عذابه کلام یعنی مراد آنست که بالکلام صدا راضی شود و به یک کلام رحم کند و بالکلام خشم گیرد و عذاب نماید یعنی بر کلام اوست
و رحمت و غضب و نفوذ امر نیز در اراده الهی است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین و علی الظلمات والنور و باطن آن مرقوم است
علی اته الحجة و الزهرا علیها السلام و طرب المی اجری الله الخیر علی یدیه و ویل لمن اجری الشر علی یدیه مراد آنست که او بجانب عالی اعلی از جهت تمکین و آن سرای
خورشید و ماه که لطف الهی ثابت شده و ملک فعل خیر است و وای بر کسی که در دنیا و به خداوند فرموده به عمل شر مشغول است و العیاذ بالله از نعیم دیگر کرد

میفرماید که وَالنَّجْمُ و گیاهی که بر وی ساق نباشد تا آن قائم شود و درخت ... بر روی زمین منبسط گردد چون بقول وَالشَّجَرُ و نباتی که برای

او ساق باشد و آن درخت است یَسْجُدَانِ سجده میکنند یعنی فرمان میبرند ... از روی طبع و رغبت و طبع در هر چه از برای آن مخلوق شده و اصلا از

امتناع نمیکنند مثل فرمان برداری ... از اهل تکلیف و گویند سجود ایشان به دلالت است بر تحرک و تمایل ایشان بر ... اصل تحقیق سجود

دلالت آنهاست بر آنکه حادث اند و ایشان را صانعی و مدبری هست که مستحق سجود است و گفته اند مراد سجودی خاص هست که ما بر آن وقوف و اطلاعی

نیست یا بر تسبیح این علم نداریم کما قال الله تعالی وَلٰکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و برداشت آسمان را بالای زمین تا مانند سالک راه ... از ...

وجهی که ... بود و آن منشأ احکام و مصدر قضایا و محل نزول اوامر و نواهی و مسکن ملائکه خود گردانید این لطف است برکمال ذات او و نشانه

قدرت ظاهره او در جمیع مکان و ... و وضع و نهاد در میان مردمان و وَضَعَ الْمِیزَانَ از آسمان الْمِیزَانَ آنچه ... را که بآن وزن

و مقادیر آن معلوم میشود چون ترازو و قپان و کیل و مقیاس و مانند آن متکفل است احکام عباد و قضایای ایشان و آنچه آن موزون از تسویه و تعدیل در داد

و گرفتن جهت انتظام عالم و گفته اند مراد عدل است چه آن منظم جمیع امور است کما قال علیه السلام و بالعدل قامت السموات والارض و حسن فصل آیات

که مراد آن ترازو است که عمل آن بر جهت تسویه امور دنیوی و اخروی است و بهر تقدیر ... وضع آن فرموده أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزَانِ برای آنکه تجاوز

نکنید و در نگذرید و بر حق ستم مکنید و از برای آنکه از عدل متجاوز نشوید و در جمیع امور عدالت را مرعی دارید وَأَقِیمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را

بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید در وقت گرفتن و دادن وَلَا تُخْسِرُوا الْمِیزَانَ و کم مکنید ترازو را یعنی کم منمایید با توقف و منع میزان

... و نشوید ... علت وضع میزان تسویه است و در کتب اوایل مذکور است که ای فرزند آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند ... مکن ...

اگر ... آن ... که با تو ... کنند تکرار لفظ میزان جهت مبالغه است و تأکید و توصیه و تقویت امر استعمال میزان وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را

نهاد بر روی آب و بگسترانید لِلْأَنَامِ برای آدمیان یا برای هر ذی روحی که بر روی آنست از جن و انس و حیوانات و آن ... ... است که بر بالای

آن نشینند و چینند و بر خیزند و با کتاب ... خود قیام نمایند فِیهَا فَاکِهَةٌ در آن انواع میوه‌ها که آدمیان متلذذ و متنعم شوند از اصناف ثمار وَالنَّخْلُ

و خرمابنان ذَاتُ الْأَکْمَامِ خداوند غلافها ... که هنوز ... نشده و در غلاف است و تخصیص خرما بذکر جهت تفضیل او است ...

که ... و ... ... الْعَصْفِ ... وَالْحَبُّ و نیز در زمین است دانه ذُو الْعَصْفِ که خداوند برگ خشک

... که قوت ... از گندم و جو و ارزن و غیر آن و عصف کاهست که دانه را از آن جدا کنند و بخورد و آب ... وَالرَّیْحَانُ

و دیگر در زمین است ریحان که آنرا ... ... و نیز اکثر مفسران گویند که ریحان روزی است ... بیان نعمتی میفرماید که آن متنعم شوند از انواع ...

و بیان آنچه ... و تغذی ... و ذکر آنچه ... تغذی جمیع حیوانات که آن ... است و بیان ... ... است که ...

فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود ... تکذیب میکنید و انکار ... ... کلمه ... تکرار

سوره مکرر ... ... سوره ... ذکر نعم الهی ... ... ذکر نعمتی این الفاظ تکرار ... ... شوند بر کثرت ... و تصدیق

نمایند ... از آن و تکرار برای دفع غفلت و تأکید حجت و ... و تأکید ... ذکر آن و مبالغه در توبیخ تکذیب آن در ... ...

... ... آخر میخواند ... از آن ... ... که ... ... از ... ... در جواب ... ...

فبأي آلاء ربكما تكذبان مگر که این جواب گفته است لا بشئ من نعمك ربنا نكذب فلك الحمد یعنی هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست
ستایش خلق الانسان آفرید آدم را که پدر انس است من صلصال از گل خشک که از غایت خشکی مصوت باشد كالفخار مانند گل
آتش پخته یعنی سفال و آجر که چون حرکت دهی بزنی آواز کند و مفهوم بعضی مراد جنس است باعتبار آنکه اصل همه آدمی است از صلصال است
و خلق الجان و آفرید جان را که پدر جن است و آن ابلیس است نزد بعضی و اصح آنکه جنس جنیان را من مارج از زبانه صافی که مضطرب شود
بجهت من نار از آتش و گویند مارج آتشی است که زبانه زند و در دو سر آن بیکدیگر آمیخته گردد و از لطیفی و تیزی آن در بعضی از تفاسیر
فرموده که این است که آتش ممتزج بهوا گردد آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر آتش و هوا است و آدم آفریده
از دو عنصر که خاک و آبست و چنانکه آب و خاک بهم ممتزج شده آنرا طین گویند و چون هوا و آتش بهم مخلوط گردد آنرا مارج گویند و چنانکه سلسل
در بشر با آب نطفه است در رحم حاصل در جن القای هوا است در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بود
فبأي آلاء ربكما تكذبان پس بکدام جهت از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل یا نار آفریده و فضل مرکبات و خلاصه مکونات و جمیع آن
گردانیده و حال حیات ارزانی فرموده تکذیب و انکار میکنید رب المشرقين خدای بخشنده آفریدگار دو مشرق است برای آفتاب یکی مشرق
صیفی و دیگر مشرق شتوی و رب المغربين و پروردگار دو مغرب برای شمس یکی بالشتا و دیگری در صیف و در اختلاف مشرقین انواع فوائد
مندرجست از اختلاف فصول و حدوث انجم بر فصل تعلق دارد و منافع که بروی آفتاب موجب طلب معیشت و غیر آن است پس آب آتش است
فبأي آلاء ربكما پس کدام نعمتهای پروردگار خود تكذبان جحود میورزید و انکار مینمایید مرج البحرين رها کرد و روان ساخت دو دریا را
یکی خوش و شیرین و دیگری شور و تلخ يلتقيان در حالتی که بیکدیگر میرسند و سطوح آنها بیکدیگر مماس میکنند و آن بحر فارس و روم است که در محیط
بیکدیگر ملتقی میشوند بينهما میان هر دو دریا برزخ حاجزی و مانعیست از قدرت خدا یا مانعی از اجزای کره ارض لا يبغيان در نمی گذرند
بر یکدیگر و هیچکدام بر دیگری غالب نمیشوند بممازجه و ابطال خاصیت یکدیگر پس این حافظ عذوبت دریای عذب و ملوحت دریای تلخ نمیشود
و بسبب این منافع بسیار در هر دو دریا منوط است فبأي آلاء ربكما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود تكذبان تکذیب مینمایید و بعضی
منافع این هر دو دریا آنست که يخرج منهما بیرون می آید از هر دو دریا اللؤلؤ مروارید بزرگ والمرجان و مروارید خرد و بعضی گویند لؤلؤ و مرجان
از بحرهای حاصل میشود نه از بحر عذب و چون ایشان بهم پیوسته اند گفت آنکه خروج آن از ملتقی تلخ و عذب است و در روایت منقولست از ابن عباس
بحر السماء است و بحر زمین که هر دو دریا بقدرت آفریدگار بهم میرسند و نهایت بر حاجز است و نزول دریای آسمان میشود در دریای زمین
و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته میشود و دهان صدف در می آید و از آن لؤلؤ منعقد میگردد و این معنی گفته اند که در روز باران
صدف از دریا بر می آید و دهن باز میکند هر قطره که در وی افتد مروارید شود و از بعضی ثقات روایت است که استخوان خرمای در صدف بود قطره باران
بر آن آمد و آن مقدار که باران بوی رسیده بود مروارید شد و باقی استخوان بر حال خود ماند و از غواصان نقلست که لؤلؤ حاصل نشود مگر جایی که
دریای عذب و ملح بیکدیگر رسیده اند جواهر آنست که مردمان از آن آرایش کنند و انواع منافع و فواید یابند فبأي آلاء ربكما پس کدام
از نعمتهای پروردگار خود تكذبان تکذیب میکنید این عطا که صاحب آنید و بنده هر دو دریا که غواص هر که آن را نیک شود

از غرقاب هلاک نجات یابد و یکی دریای هلاک که دنیاست هر که در وی مکث کند به غرق و هلاک شود و میانهای این دو برزخ مواعظ الهی است که دل مؤمنان را ازین منع کند

از هلاک و متوجه به خلاص میشود و چنانکه از دریای مالح در و مرجان بر می آید از دریای عذب رحمت که قرآن است در علم حلال و حرام بر می آید

یا این دو دریای دنیا و عقبی است و میانهای این دو برزخ قبر است که یکی بر دیگری بغی نکند و یا مراد دریای عقل است و دریای هوا و برزخ لطف حضرت عزت و لؤلؤ

و مرجان توفیق عصمت و یا خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت باعث و لؤلؤ و مرجان حالات صافیه و مرجان لطایف

و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد از این دو دریا علی بن ابی طالب و فاطمه علیهما السلام که یکی دریای علم است و دوم دریای حلم یکی دریای عزت

و یکی دریای سخاوت یکی دریای وفا و دوم دریای حیا یکی دریای طهارت و دیگری دریای عصمت و برزخ میان این دو حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و لؤلؤ

و مرجان که از این دو دریا بر آمده حسن و حسین علیهما السلام در تفسیر طبرسی همین روایت را از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل کرده

و از ابن عباس روایت کرده که مراد از مرج البحرین علاقه زوجیت است میان علی و فاطمه علیهما السلام و از برزخ محبت و مودت است که میان ایشان واقع

که هرگز منقطع نخواهد شد و خروج لؤلؤ و مرجان تولد حسن و حسین است و محمد بن جلمیر از ابا ... روایت کرده ام که

پرسیدم که مراد ازین آیه چیست گفت مراد از بحرین علی و فاطمه است و برزخ محمد و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین و ازین اخبار و نیز روایات صحیح

معلوم میشود که آل عبا بحار افضال و رحمت الهی اند و در اصداف الطاف نامتناهی و سفن نجات و مودت و امواج مصابیح هادیه ابن آدم از ظلمات

ضلالت خلاص حاصل میشود و بلمعات انوار نامتناهی ایشان از تاریکی ظلمت ضلالت بمنزل حضور و نجات و فلاح میتوان رسید اهتمامی کل از طرف اهل سنت

روایت که ... از عبدالله السلمی شنیدم که فرمود از انس بن مالک شنیدم که گفت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودی که آفتاب را

خواهید که توجه بماه نمایید و اگر ماه مفقود شود بزهره متوجه شوید و اگر زهره کم شود متوجه فرقدین باشید کسی گفت مراد ازین آفتاب و ماه و فرقدین چیست

فرمودند من بمنزله خورشیدم و علی بمنزله ماه و فاطمه بمنزله زهره و فرقدین حسن و حسین اند و این حدیث نیز مشتمل است بانکه نجات از ظلمات

گمراهی موقوفست بر ادراکات انوار ایشان از مصابیح هدایه آل عبا و بدین تمسک بانوار حضرات ایشان از ورطات مهلکه ظلم نجات محقق نخواهد

یافت اللهم اطفئ لهب حر الجحیم الحاطمه بالمصطفی المرتضی وابنائهما والفاطمه قوله وله الجوار المنشآت و مر خدایراست ... مراد کشتیهای

رونده که بر دریا شتابنده و برافراشته ... بادبانهای خود را بالا افراشته اند یعنی بادبانها برافراشته است در رفتن ... بعضی گفته منشآت کشتیهای

بادبان بر کشیده برای روان گردانیدن آن کشتیهای بر شده فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در درازی و بلندی و بزرگی و از برای

انتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و منافع فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای پروردگار خود

تکذبان دروغ میدارید و انکار آن میکنید کل من علیها فان هر که بر روی زمین است از جن و انس یا از ذوات ارواح یا از جمیع

مرکبات فان هلاک شونده است یعنی عاقبت ایشان فنا است از عبدالله عباس نقل است که چون این آیه نازل شد ملائکه گفتند هم هلاک شدند

چون این آیه کل شیء هالک الا وجهه فرود آمد دانستند که انسان نیز فنا خواهند شد و ... بهیچ جز ... نخواهد بود مگر ذات احد

سبحانه و یبقی وجه ربک و باقی ماند ذات پروردگار تو ذو الجلال و الاکرام که صاحب عظمت و غنای مطلقست که هیچ ... سزاوار است

که او را استغنا دهد و صفت جلیل و رفیع دارند و خداوند گرامی که نعمت فضل عام و کرم تام خود هر کس منتمی آید باشند از انبیا و اولیا و اتقیا و ...

ذات او واجب است که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند مرویست که این هو اسم از اسمای عظیم خداوند سبحانه است لهذا آنحضرت رسالت صلی الله علیه وآله
فرموده که الظوا بیا ذا الجلال والاکرام یعنی الزام نمایید و مداومت کنید بگفتن یا ذا الجلال والاکرام معاذ جبل روایت کند که روزی رسول
صلی الله علیه وآله بر مردی بگذشت که در نماز میگفت یا ذا الجلال والاکرام فرموده استجیب لک یعنی که دعای تو باجابت رسید دیلمی از ابن عباس
آورده که در محیط رب العزت کسی است که میان آن دو بهشتی که بندگان در آن باشند هفتصد ساله راه است و این روایت از کعب الاحبار منقولست و فنای جنت
نفس آن بر اعاده حیات دایمه و انعام نعمت اخلاق در جنت مستلزم نعم عظیمه است فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود
که شما را اجر داد از فنا اعاده میفرماید و کار آخرت زنده پس آن در دار الخلود قرار کرده تکذبان تکذیب میکنید یسئله سوال میکند او را
جمیع حاجات از وی مطلبها من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست چه همه اهل زمین و آسمان محتاج اند در ذات و صفات
خود پس اهل آسمان از وی مطلبها هر چه متعلق باشد بدین و طاعت و اهل زمین از امور دنیا و همه سایر وجه ملکی و ملکی باطاعت توفیق [illegible]
کل یوم هر روزی یعنی هر دمی و زمانی هو فی شان او در احداث امریست و در سخن در احسن کاری ابو دردا روایت کند که چون
این آیه تلاوت فرمود پرسیدند که شان او چیست فرموده آنست که گناهی را بیامرزد و عملی را [illegible] زد و گروهی را بلند میدارد
و جمعی را بجدار از نظر رحمت میرانند و در سبب نزول این آیه آورده اند که جهودان گفتند خدای روز شنبه هیچ کاری نمیکند این آیه
نازل شد در کار است سعید بن جبیر از عبد الله عباس روایت کرده که اول چیزی که خدای آفرید لوحی بود از در سفید و اطراف آن از یاقوت سرخ و قلم
آن از نور و کتابت آن نیز از نور در هر روزی سیصد و شصت بار بر آن لوح نظر کند و در آن نظر کارهای خلایق سازد پس دعای را دعا کند [illegible]
را سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و عملی را توان سازد و مریض را صحت دهد و قومی را توفیق توبه دهد و گروهی را بیامرزد
و در جوامع است که هر روز لشکری از شکمهای پدران گذرد و لشکری بموضع فرود آید گروهی را از اصلاب [illegible] ارحام [illegible] میفرستد و جماعتی را از
رحمهای مادران بپشت زمین فرود آرد و بعضی دیگر را از پشت زمین بشکم زمین میرساند و در روز قیامت هم نفوذ تجسیم بشود و حکم میکند را
که در اجرا دهد و در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیه را از وزیر پرسید که این الملک بگو وزیر مهلت ده تا جواب آن گویم چنین
پس وزیر محزون و متفکر و دلتنگ بخانه آمد و در میان غلامان او غلامی سیاه بود خواجه را دلتنگ یافت گفت یا مولای چرا متفکری بیخ
خواجه از و اعراض کرد و جواب نگفت غلام گفت ای مولا بگو که باعث فرح تو من شوم و گره از [illegible] خواجه حال خود را باز گو کرد
غلام گفت برو ملک را بگو که مرا غلامیست که تفسیر این آیه میداند خواجه بحضور شاه عرض کرد ملک او را طلب کرد [illegible] و پرسید که خدای هر روز
در چه کار است گفت ای ملک شان وی آنست که یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یشفی سقیما
و یسقم سلیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا و یذل عزیزا و یعز ذلیلا ملک گفت نیکو گفتی پس بفرمود که رخت خواجه از بدن او خلع کردند و در غلام
پوشانیدند و او را منصب وزارت دادند غلام گفت ای ملک این از شان پروردگار است و نیز صاحب کشف الاسرار از ابن عیینه نقل کرده
اول روزگارها و آخر آن نزدیک خدا دو روز است یکی روز مدت دنیا است و یکی [illegible] دیگر روز امر است و نهی و منع و عطا و ملی و رزق و اماتت
و احیاء و اعزاز و اذلال [illegible] و روز دوم مدت آخرتست و شان آنروز حسابست و سوال و عقاب و ثواب و در آیه منافی نیست که بدیث ان القلم

حذف با کمال ... یوم القیمة زیرا که مراد ... اهم امور است و آیه ایمای اکه عذاب آن ... که از اظهور ... حاکم ... تعالی فبای آلاء

ربکما تکذبان پس کدام از نعمتهای پروردگار خود از اخراج ... از تمکن عدم ... از قبول توبه و ایاب و آمرزش گناه و ... روزی

تکذبان تکذیب میکنید و انکار آن مینمایید سنفرغ لکم زود باشد که فارغ شوم از همه و متجرد شوم لکم برای حساب و جزای شما ایها الثقلان در روز قیامت

خواهد بود که حق تعالی کاری دیگر نکند در آن روز غیر از جزای بندگان پس مراد آنست که جز ... در قیامت ... در آیه ... مشغول بحساب ...

و در اکثر تفاسیر آمده که این تهدید است مستعار از انکه تهدید کننده بکسی ... که زود باشد ... فارغ شوم و متجرد شوم از هر چه مشغول ساز دم از تو با غیر از

تو ... ایها الثقلان ای ... و ... که ... و ... است ... بعقوبت و ... و منوبت ... ایها الثقلان ای گروه

بزرگ قدر ... قدری و قیمتی دارند ... آن ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده ... انی تارک فیکم الثقلین ... درمیان ... جلیل القدر عظیم

الخطر ... و آن کتابست و عترت ... و ... و ... اعظم ... ... عظیم ... ... علی اللیل

... ... آنست که ... تکلیف ... و گویند ... ... اثر ... ...

شده و منه قوله تعالی و اخرجت الارض اثقالها فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود ... ...

... ... و تعظیم حضرت ... ... تکذبان تکذیب میکنید یا معشر الجن و الانس ای گروه پریان و آدمیان

ان استطعتم ان تنفذوا اگر توانید ... بیرون روید من اقطار السموات و الارض از کنارهای آسمانها و زمینها ... از مرگ

یا از عذاب فانفذوا پس بیرون روید ... لا تنفذون بیرون نمیتوانید ... شد ... الا بسلطان ...

... اعطاکم ... ... خواهد بود ... ...

... ...

... ... اگر توانید که بیرون روید ... ...

... از آسمان نزول کنند و جمیع خلایق را احاطه نمایند جن و انس ... ... احاطه آن

... ...

... ...

که ... ... ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما

پس کدام از نعمتهای پروردگار خود ... ... در دنیا ... و آخرت ... ...

... تکذبان تکذیب میکنید ... یرسل علیکما فرستاده شود بر شما ... شواظ ... من نار ...

... ...

... ...

... ...

فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد یکدیگر را در منع عذاب از هم فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آن اخبارست از عذاب
و منع ما از معاصی و شرک جهت اجتناب کنید تکذبان تکذیب میکنید فاذا انشقت السماء پس چون شکافته شود آسمان و شود ابواب نزول کنند ملائکه
فکانت وردة پس گردد آسمان سرخ و بگفته کلبی و ابن ضحاک و قتاده برآنند که معنی آنست که اهل آسمان بر مثل لعبی گلگون که سرخی او
بسرخی زند و این نوع اسب را کمیت گویند و آن در ربیع زرد فام است و در زمستان سرخ و در [illegible] اغبر پس مراد آنست
که آسمان ملون شود بالوان مختلفه مانند اسب کمیت که باختلاف فصول مختلف اللون است و بعد از انشقاق در سرخی کالدهان مانند روغنهای رنگ
سوده شود و بسبب حرارت جهنم آب شود و روایت از مجاهد و ضحاک و قتاده نقلست که تشبیه آن بروغن زیت است از حیثیت آنکه هر روز رنگ زیت
برنگی شود پس آسمان در آن روز مثل [illegible] در لون و [illegible] در اختلاف الوان فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آینده پروردگار خود که خبر کرده شما را
از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن روی پناه جوئید تکذبان تکذیب میکنید مرویست که شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسید که نماز میکرد و این آیه میخواند و میگریست و میگفت ویلی من یوم تنشق فیه السماء وای من از آن روز که در آن آسمان شکافته شود رسول فرمود ای
جوان بحق آنکه جان من در دست اوست که ملائکه از گریه تو گریستند فیومئذ پس در آن روز که آسمان شکافته شود لا یسئل سوال کرده نشود
عن ذنبه از گناه خود انس و لا جان آدمی و نه پری از گناه خود یعنی از ایشان نپرسند که چرا کردید بلکه سوال کنند که چرا کردید
یا آنکه بعلامات نحس شود که از جمله آن کبودی چشم و سیاهی روی خواهد بود پس احتیاج بسوال نیفتد یا آنکه جواب این کلمات [illegible]
قبل از سوال کردن از آن یا وقت خروج از قبور از ایشان نپرسند بلکه در موضع دیگر که موقف حساب است و آنکه حق تعالی فرموده که فوربک لنسئلنهم
اجمعین و قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون مراد موقف حساب و حوالست که از گناه همه ایشان سوال کنند پس نهی آیه [illegible] باشد
از امام رضا علیه السلام رسیده که معنی آیه آنست که هر که معتقد حق [illegible] و بی توبه وفات کرده در برزخ او را معذب گردانند و در روز
نشور که عقوبت هم کرد ایشان را گناهی نماند که از آن سوال کنند و مراد از این جرایست از قبیل تسمیه [illegible] بسم الله فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آینده پروردگار خود که از احوال آن روز شما را خبر داد تا در این حیات توبه و بسبب آن فایده در رستگاری کردید تکذبان تکذیب میکنید
یعرف المجرمون شناخته شوند کافران که مجرم اند بکفر و عصیان صحیفه اعمال خود را سیاه کرده باشند بسیماهم بعلامات ایشان که سیاهی روی و کبودی
چشم است و ابا رغم داده در پس ایشان فیؤخذ بالنواصی پس گرفته شوند بموهای پیشانی و الاقدام و بقدمهای ایشان یعنی موی پیشانی
ایشان را گرفته و نوبتی دیگر پاهای ایشان را بند و بکشند یا آنکه بجانب دوزخ بعضی را بموی پیشانی و بعضی را بقدم گرفته در دوزخ افکنند و از ضحاک نقل است
که موی پیشانی و قدم ایشان در پشت ایشان در زنجیر آتشین [illegible] و بعد از آن در آتش دوزخ اندازند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که اخبار شما نمود از کفر و گناه و ازاری در دوزخ افکندن ما از کفر و عصیان بر حذر نه تکذبان تکذیب میکنید و چون ایشان را در دوزخ
اندازند گویند بایشان بر سبیل توبیخ هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی عناد و جحود یکذب بها المجرمون تکذیب میکردند
آن مشرکان و گناهکاران بآن در دنیا گشته یطوفون طواف کنند و گردند در جای بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن آن گرمی بغایت رسیده
که هرگاه از سوزش آتش بجان آیند و گویند در جای که هرگاه از آتش استغاثه کنند ایشان را بآب گرم [illegible] راه نمایند و از میان آب گرم چون [illegible] اندازند

و تهب شدت حرارت آن همه العصای ایشان از یکدیگر جدا شود و در روایت آمده که وادی از اودیه جهنم که در وی چرکی و ریم دوزخیان جمع شده باشد ایشان را بکشند

تا ایشان را بالغلال و سلاسل کشیده باشند برانند تا آن اودیه و همه اجزای آنها منغمس شود در وی و مال و موهای ایشان را از یکدیگر بگسلد و بار دیگر خلق ایشان را

از نو پیدا کنند اوله العصای ایشان را با هم جمع کنند و بیاورند و آتش سوزان عذاب نمایند پس ایشان را همی جستجو در عذاب جحیم و حمیم گرفتار باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کردن شما را بر نوع عذاب تا از کفر ایستید تکذیبا می‌کنید تکذیبا و بیان وعده از بیان وعید ...

وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب و بگذارد ترک معاصی جَنَّتَانِ دو بهشت است

و یا مراد مقام قیام او سبحانه است بر عباد یعنی کسی که بترسد از آنکه خدای آگاه و حافظ اعمال اوست و بگذارد آن را به معصیت جرأت نکند او را دو

و مؤید این است که صادق علیه السلام در تفسیر آن فرموده که هر که بداند که خدا می‌بیند اعمال او را و می‌بیند و اقوال او را می‌شنود و او را بکند از معاصی دور شود او را

دو بهشت است یکی جنت عدن و دیگری جنت نعیم و گویند که یکی جای انسی و یکی جای جنی یا یکی برای ادای طاعت و دیگری برای ترک معصیت یا یکی

روی به عدل و دیگری از روی فضل و گویند جنتی از طلا باشد و دیگری از نقره یا یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از کافور و عنبر

و گل آن از مشک اذفر در موضع آورده اند که او راست باغ و هشت از باغهای بهشت یکی به شما کرده اند و میان هر باغ سرای حجاب و حوران آلتش شده فَبِأَيِّ

آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آن بر کار خود از این نعمتهای بشود دیده تُكَذِّبَانِ تکذیب می‌کنید ذَوَاتَا أَفْنَانٍ آن دو بهشت خداوندان شاخهای از هر نوع

انواع درختان است و او خود را به شی‌ء رسانیده باشد متضمن نعیم است که ... و از ابن عباس منقول است که افنان بمعنی الوان است

یعنی دو بهشت را انواع نعمتها فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که نعمتهای مسلم و آنکار و اما را به بنده میدهید

تُكَذِّبَانِ انکار می‌کنید فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ در هر دو بهشت دو چشمه روان می‌شوند هر جا که بهشتیان اراده کنند در اعلی منازل

یا اسفل یکی تسنیم و دیگری سلسبیل و در معالم گفته که یکی از آب صافی و دیگری از شراب لذیذ و بعضی هر دو چشمه از عسل اذفر

و در آن گفته اند هر دو چشمه که یکی شد که هر دو چشمه آب روان ادعا بشد بجهت خوف و از فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای

پروردگار خود که چشمهای برای راحت و لذت جاری کند تُكَذِّبَانِ انکار و جحود می‌ورزید فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ در هر دو بهشت از هر

نوع میوه زَوْجَانِ دو صنف است یکی که بکرنا نمود کل از او وانی و آن دو صنف یکی معروف که در دنیا دیده باشید و دیگری غریب که ندیده

باشید یکی تر و دیگری خشک چنانکه انگور و مویز و رطب و تمر ابن عباس گفته در دنیا هیچ میوه نیست از شیرین و تلخ الا که در بهشت هست حتی حنظل الا آنکه شیرین است

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که اصناف فواکه را به بنده عطا کرده تُكَذِّبَانِ انکار می‌شوید و در کنید که غایب باشید این جنت که داده

مُتَّكِئِينَ و اهل ایشان تکیه کنندگان باشند بر اهل ایشان عَلَى فُرُشٍ بر فرشهای بسیار بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ و آستر آن از دیبای محکم باشد و گویند

استبرق حریر حنایی است که میان غلیظ و رقیق است و گویند ظهرهای آن از سندس است که دیبای رقیق است تا هر دو از نیکوترین باشند

وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و میوه‌های این دو بهشت که چیده می‌شود دَانٍ نزدیک است بر زمین بهشت بوجهی که تحت قائم و قاعد و مضطجع و نائم بدان رسد و مرد

که تکیه کرده بر تکیه‌های بهشت چون آرزوی میوه کند شاخ درخت بسوی خود آورد و آن میوه که خواهد بچیند و بعد از آن بلند شود

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را تکیه‌ها و فرشهای ... و میوه لطیف داده تُكَذِّبَانِ تکذیب می‌کنید

فیهن یعنی در این بستانها و در بهشتها که مشتمل بر قصور و منازل است قاصرات الطرف که چشمهای بسته باشند یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن

بغیر شوهران خود و از ابن عباس نقلست که این زنان شوهران خود را گویند بعزت و جلال خدا که در بهشت هیچ چیز از تو زیباتر نمی‌بینم شکر خدای را

که زوجه من گردانید و مرا جفت تو لم یطمثهن نسوده باشند ایشان را یعنی ازاله بکارت ایشان نکرده باشند و بکارت ایشان نبرده انس آدمیان

قبلهم پیش از جنتیان که در بهشت شوهر ایشان باشند و لا جان و نه جنیان یعنی حوری که برای انس معین شده کسی از آدمیان و از جن

و آنها که برای جن است جنی دست بایشان نرسانیده باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران بدین اوصاف‌اند

میدهد تکذبان تکذیب میکنید کأنهن گویا آن حوران الیاقوت یاقوت‌اند در سرخی و صفا والمرجان و مرجان‌اند در سفیدی و روشنی

صفای حوران از صفای یاقوت و بیاض مروارید بیشتر باشد و در نقل آمده که حوری که هفتاد حله پوشیده باشد مغز ساق او از پس آن حلها ظاهر گردد

... از ... یاقوت ... شراب ... و در خبر آمده که زنان اهل دنیا در بهشت مثل حوران باشند در حسن

و صفا و ... ایشان را بنصف ... شوهران خود ... فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران ...

... تکذبان تکذیب میکنید هل جزاء الاحسان آیا نیست پاداش نیکو کردن در عمل الا الاحسان

که نیکو کاری ... استفهام بمعنی نفی ... البته جزای نیکو کاری نیکی ... پس جزای طاعت ... و ... شکر ... و ...

... و توبه بقبول و دعا باجابت و سؤال بعطا و استغفار بمغفرت ... دنیا بامن آخرت ... روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله ... این آیه

... این آیه فرمود که آیا میدانید که خدای ... میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید که نیست جزای کسی که ... توحید ... بر او انعام کردم الا بهشت

مر او توحید ... ابن عباس ... معناه هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد صلی الله علیه و آله الا الجنة

و ... جزای ... نعمت ... الا ... احسان ... در ... و ... از ابو عبدالله علیه السلام

... اوست ... جاری است در مؤمن و کافر ... نیکوکار ... جزای ... آن ...

و ... هر که نیکوئی کند ... مکافات آن ... مکافات ... آن ... نکوئی ...

... خواهد ... جزای ... احسان ... و ... هر که نیکوئی کند ... نیکوئی کند ...

کند ... جزای ... و جزای نیکوئی ... و من دونهما و از زیر آن دو بوستان که مذکور شد ... جنتان دو بوستان

دیگر است یعنی این دو بوستان ... کمتر ... آن دو بوستان دیگر ... از ... حور ... و ...

... و ... آن ... است ... اگر ... بهشت ...

پس ... آن ... از آن ... اصحاب ... دیگر ... ابی ... و ... باشند

و ... که ... دو بوستان اول ... دو بوستان ... اصحاب یمین

فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود ... بهشتها ... تکذبان تکذیب میکنید ... عیاشی ...

از ابو بصیر روایت کرده که ... ابو عبدالله علیه السلام گفتم فدای تو گردم ... مؤمن ... در بهشت ... این ...

فرمود ... با محسنه ... عادلت حکیم و هرگاه مرد فضل از زن نشد او را مخیر سازد در تزویج پس اگر زن را اختیار کند از جمله زوجات وی باشد و اگر زن بهتر از مرد بود
او را مخیر کرده شود در آن تزویج پس اگر شوهر خود را اختیار کند وی زوج او باشد و اگر نه از آن فرمود که مگوئید که بهشت یکیست زیرا که حق تعالی فرموده که و من دونهما جنتان
و مگوئید که جنت یکی درجه و مرتبه است زیرا که حق تعالی فرموده که درجات بعضها فوق بعض و آن مراتب بقدر مراتب اعمال است گفتیم ای رسول الله جنت مؤمنان در بهشت ارفع
از بعضی دیگر باشد پس اراده ملاقات یکدیگر داشته باشند چگونه میشود فرمود که فوقی آن را باشد که بمنزل او هبوط کند اما کسی دیگر را نرسد که بمنزل
او صعود نماید زیرا که شان آن امکان نباشد لکن هرگاه میل ملاقات یکدیگر داشته باشند بهم ملتقی شوند بر مواضع بلکه علی بن ابراهیم گوید که ابو عبدالله علیه السلام
گفتم ای رسول الله ... گویند که قومی از دوزخ بر آیند و به بهشت روند و در آنجا اولیا را باشند فرمود که علی حق تعالی فرموده و من دونهما جنتان بخدا سوگند که [illegible]
با اولیا باشند زیرا که اگر چه ایمان داشته باشند اما از افاضل و خیار اهل ایمان نبوده باشند و این دو بهشت مُدْهَامَّتَانِ بسیار سبزی لیبا تیره بنده تا آنکه
سبز آن است که در این دو بهشت نبات است و یا جنس منبعث بروی زمین و غالب در این بهشت دیگر است رو در اگر فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
خود که چنین بنهای نبات سبز و خرم کرده و چنین حکم السیما علاسکند تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِمَا عَيْنَانِ در این دو بهشت دو چشمه باشند
نَضَّاخَتَانِ جوشنده بر وجهی که در جنبش بر جوشیده سنگریزها در یکجا و در حال آن تیره باشد بهوا انداز و این دلالت بر قلت مرتبه این دو چشمه باشد
چشمه که قبل از این گذشت و بر مقابل آن آنچه از آن است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریننده خود که دو چشمه جوشنده بایشان داده
تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ در این دو بهشت است میوهای بسیار وَنَخْلٌ و خرمایان وَرُمَّانٌ و انارها و تخصیص این دو میوه بعد
از تعمیم بجهت تفضیل و مزیت آنهاست بر دیگر فواکه در جزالت که در خرما بهشت از امثال او و انار آن جدیده باشد و هر یک از آن میوه مثل میوه
و هر کدام را ... فی کمال ... بنوعی از میوه دیگر بر آید و خرمها مکنون از آنند که هر ... ابو سعید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود که معراج
... بهشت رسیدند در جنتها انارها دیدم هر اناری چون شتر مقتب و مرغانه ... شتران ... دیدم از و پرسیدم که از برای کیست گفت از برای کسی که ... بنده
آن لب ... و دیدم در بهشت خرما دیدم که هیچ چشمی ... ندیده و هیچ گوشی ... نشنیده و بر خاطر هیچ بشری نگذشته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که چنین میوها به بندگان کرامت فرموده تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِنَّ در این چهار بهشت خَيْرَاتٌ زنانی باشند خوب اخلاق
حِسَانٌ نیکو از روی صورت و ... بجمال خلقی آراسته و بخلق حسن آراسته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای خداوند کار خود که شما را حوران عطا
خواهد ... صورت و سیرت تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و میگویند که این زنان زنان اهل دنیا باشند که در جنت ایشان ازواج خود شوند و ایشان در حسن خلق و
از حوران در پیش ... روایت که حوران بهشت ... بلند آواز کرده و از خوشی و صورت ... آن آواز نشنیده باشند گونه
ما خوشنودیم که هرگز خشم نگیریم ... که هرگز ... و ما از ... شده ... بر ای شوهران بزرگوار و ... حوران ... و ... زنان ... اما ... و ما ... کانیم و ... ما ... کانیم و ... و زنان ... کانیم و ... آن را ... که ... را
حوران ... در حسن جمال و زیب ... آن ... مَّقْصُورَاتٌ حوران از دیده ... نهان کرده شده فِي الْخِيَامِ
در خیمها که از در ... باشند از ... خود ... باشند ... در خیمها از ... که هر زنی را خیمه باشد که طول آن ... میل باشد
و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت که خیمه ... که طول آن در آسمان ... میل باشد و در هر کنجی از آن خیمه زنی باشد از برای مؤمن ... از آن ... کسی ... و ... نه بینند

وازابن عباس روایت است که خیمه یکدر مجوف است بیک فرسخ در فرسخ و آن را چهار هزار در است از طلا و در روایتی چهارصد هزار در است و انس روایت کند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در شب معراج
در بهشت نهری دیدم که در اطراف آن خیمهای مرجان بود و از اندرون آن ندایی رسید که السلام علیک یا رسول الله گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانند گفت حور العین
که از خدای خود اذن خواستند تا بر تو سلام کنند و بعد از سلام گفتند ما همه در بهشت ابدیم که هرگز در اینجا نمیریم و ما ناز و نعیمیم که هرگز در اینجا درویشی
راه نیابد و ازواج ابرار کرام اند و بعد از ذکر این صفت این آیه تلاوت فرمود که حور مقصورات فی الخیام و در انس از اکثر روایت کند که اگر
یکی از حوریان آب دهن در دریای شور اندازد تمام آن شیرین گردد از شیرینی آب دهن او فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که چنین ازواج
طیبه بهشتیان آفریده تکذبان انکار میکنید لم یطمثهن مراد از آن انسی لم دست نزده است و نزدیکی نکرده انس قبلهم پیش از اصحاب بهشت
شوهران ایشان باشند و لا جان و نه جنی چون جنیان را بر این پرنسبه اند ملاحظه لطیف بکارت باشند مانند حوران که قبل از این گفته شد ما حاصل آنکه صفت حور
مقصورات در خیام شده و صفت قاصرات الطرف فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که از ولایع ابکار نامزد اهل بهشت میکنید
تکذبان تکذیب میکنید متکئین اصحاب یمین در بهشت باشند در حالتی که تکیه زننده گان باشند و اصحاب جنت که مخصوص اند بانکه تکیه زننده گان باشند علی رفرف
خضر بر روبالشهای مرتفعه در سرای باشند یا بالشهای سبز و عبقری حسان و بساطهای قیمتی از غایت زیبایی و نیکویی یا جامهای منقش از هر جنس که باشند
فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که سامان آن را بجهت شما نوازش میشود تکذبان تکذیب مینمایید و در روایت سعید بن جبیر رفرف ریاض
جنات است و خضر رای آن و عبقری عرایس مجالس آن و زرابی که نوعی از بساط و پا انداز جمیله با سرمایه را لعل و اعبقری را نسبت نمایند تا کی
که موضعی است تصور که بلد جن است و هر بساطی از خوب و عجیب است آن را بآن نسبت میدهند و درین مقام گفته اند بساطی است و نزد مجاهد یعنی دیباج و بعد حسن حسیم
جمع بساط و قبل گفته اند که هر چه جلیل است آن را عبقری گویند خواه جامه باشد یا غیر آن تبارک اسم ربک بزرگ است نام پروردگار تو از جنبت ملالت آن
سبحانه و هرگاه اسم او بزرگ ملالت آن برسی منصف بصفت عظمت و بزرگی باشد پس بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و در بعضی نسخ چنین نقل کرده اند
که بزرگ برکت پروردگار تو پس طول برکت گشته در هوا فری نور اسماء او در صحیح و نفحه که هر کاری بزرگ در آن اسم ابتدا نکنند آن ابتر شود
... و اسم او نیست از هر عیبی و بعضی گفته اند که جمیع اسمهای او سبحانه اسمای حسنی است ذی الجلال والاکرام خداوندی که او راست صفت
... جمیع کمال صفات او است و هل تعیین جلالت است صفات ... والاکرام عبارت است از ... پس ذو الجلال والاکرام جامع
جمیع صفات او سبحانه باشد

سورة الواقعة

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الواقعه بخواند در نامه
عمل او نوشته شود که او از غافلان نیست و از مسروق روایت است که هر که خواهد بداند نبای اولین و آخرین و نبای اهل جنت و نبای اهل نار و نبای
دنیا و آخرت باید که قرائت سوره الواقعه کند و روایت است که عثمان بن عفان بعیادت عبدالله بن مسعود رفت در مرض موت او و گفت از چه شکایت داری
گفت از گناهان خود گفت آرزوی چه داری گفت رحمت پروردگار گفت طبیبی بیاورم تا علاج تو کند گفت طبیب مرا بیمار کرده گفت عطیه
تو را انجام کنم جواب داد که مرا احتیاج نبود و منع عطا کردی اکنون که ازان مستغنی ام عطا میکنی گفت دختران تو را عطیه میکنم گفت ایشان را احتیاجی
نیست که سوره الواقعه تعلیم ایشان کرده ام و ایشان را بر قرائت آن مداومت میکنند و از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ام که هر که در شب این سوره بخواند هرگز درویشی نبیند
و عباس ... از حضرت علیه السلام روایت کرده که هر که سوره الواقعه را ... بخواند ... اگر ... کند روی او چون ماه چهارده باشد

و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که در هر شب جمعه این سوره بخواند خدا او را دوست دارد و او را محبت گرداند [illegible] و در دنیا هرگز [illegible]

و آفات و بلیات دنیویه محفوظ شود و از رفقای امیر المؤمنین علیه السلام باشد چون خبر از حشر در سوره الرحمن بود و بعد از حشر اقسام این سوره به تحقیق قیامت نمود

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کن چون وقوع یابد ساعت واقعه و مراد قیامت است یعنی چون

حادث شود حادثه که تسمی الواقعة [illegible] است از وقوع آن لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا کَاذِبَةٌ نباشد مر افتادن آن نفسی که دروغ گوینده باشد [illegible]

کننده قیامت [illegible] الحال نفوس کاذب [illegible] زیرا که در آن روز هر نفسی که باشد مؤمن صادق و مصدق باشد کقوله تعالی لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم وقوله فلما رأوا

بأسنا قالوا آمنا بالله وحده قوله و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم الساعة بغتة یا آنکه [illegible] آن هیچ نفسی نیست که کاذب آن باشد و [illegible]

بلکه از آن خبر دهنده صادق است پس یک نوع عظمت و شدت آن روز بیان میفرماید خَافِضَةٌ یعنی [illegible] پست کننده است [illegible] رَّافِعَةٌ

[illegible] علم [illegible] وقوع [illegible] عظیمه [illegible] بعضی مردمان [illegible]

[illegible] قیامت [illegible] فاخفض الشقیات الی اسفل السافلین [illegible] عدل [illegible] الی اعلی علیین [illegible]

فضل [illegible] اهل سعادت و نفاق [illegible] ارباب اخلاص و وفاق [illegible] درجات عالیه [illegible]

کننده [illegible] جبال [illegible]

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] و هم مردها از قبور بیرون [illegible] وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا [illegible]

[illegible] فَكَانَتْ هَبَاءً [illegible] مُّنبَثًّا [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] وَكُنتُمْ [illegible] أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف [illegible]

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ [illegible] استفهام برای تعجب است از [illegible]

[illegible] آدم [illegible] گروهی [illegible] اهل [illegible]

[illegible] گروهی [illegible] عرش [illegible] وَأَصْحَابُ

الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ [illegible] استفهام [illegible]

[illegible] الشمال [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] آدم [illegible] اهل [illegible] اخبار [illegible]

[illegible] وَالسَّابِقُونَ [illegible]

السَّابِقُونَ [illegible]

[illegible]

اقدام نمود و بدین مراد کسی که تا از دنیا بیرون رود مصاحب یمین مخفی است که اول کسی که رسول الله مبعوث شد و خطبه و طلب [illegible] و بعد از آن غایب نشد و مصاحب رسالت اکرم اول

تا آخر عمر [illegible] و محور الشعائر [illegible] و منقاد [illegible] که ابن عباس روایت کرده است از امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] کسی که [illegible]

صلوات محمد و پس از [illegible] کسی که اول افتتاح نموده و توضیح مراد آنکه حضرت رسالت و بنا بر اجماع اهل قرآن اولا که [illegible] قبله نماز که [illegible] و این کسان که

مراد سبقت است در جمیع مراتب الهی و بیعت در حیازه علوم و فضایل و کمالات و شبهه نیست در آنکه جامع این همه مراتب ذات علیا صفات حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام است اسبق او به اسلام و ایمان جمیع علما اتفاق دارند که از رجال اول کسی که تصدیق حضرت رسالت نمود و وی ایمان آورد آنحضرت بود علیه السلام و از زنان اول کسی

که اسلام آورد خدیجه کبری بود و ابوذر غفاری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت خطاب با امیر المؤمنین کرد و فرمود که یا علی تو اول کسی ایمان آوردی و اول

کسی که مصافحه کند با من روز قیامت تویی و تو صدیق اکبری و فاروق اعظمی تو فرق کنی میان حق و باطل و تو یعسوب مسلمانانی و مال یعسوب ظالمان و اما دلیل

بر سبقت او در قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود ملائکه صلوات فرستادند بر من و بر علی زیرا که در آن مدت [illegible] احدی از زمین [illegible] نشد الا از من

و علی و اما سبقت او در جهاد در همه کتب [illegible] و اما [illegible] که به قبله نماز گذارد با حضرت رسالت او بود و [illegible]

اما در علم و فضل او همین قدر کافیست که [illegible] روایت کرده روزی اوصاف و کمالات امیر المؤمنین را از عبد الله عباس پرسید فرمود

[illegible] که امیر المؤمنین یکی از ثقلین است که حضرت رسالت در حق وی فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی [illegible]

تصدیق نمودن و توجه و نماز گذارد با حضرت رسالت به دو قبله که بیت المقدس است و کعبه [illegible] صلی الله علیه که آن [illegible]

[illegible] النجوم [illegible] بسط علم و بسط جسم [illegible] آفتاب برای او باز گردانید [illegible] بعد از آنکه غروب کرده بود [illegible]

[illegible] که اول برای [illegible] برای تاویل [illegible] بود [illegible] و علامات [illegible]

و بعد از آن ابن عباس فرمود که این شخص که نبوت [illegible] و صفات [illegible] مولای من علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]

علیه السلام [illegible] که پسر آدم است و [illegible] آل فرعون است و حبیب نجار مؤمن آل یاسین است و علی ابن ابی طالب

که وصی حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و احمد بن حنبل در مسند خود از ابن لیلی روایت کرده و او از پدر خود [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] سه کس [illegible] مؤمن آل یاسین که حبیب نجار است و دیگری مؤمن آل فرعون که حزقیل است و دیگری علی ابن ابی طالب

است و هو افضلهم [illegible] در تفسیر خود آورده [illegible] از عبد الله عباس که او فرمود من از علی ابن ابی طالب شنیدم [illegible]

[illegible] و برادر حضرت مصطفی و منم صدیق اکبر [illegible] این کلمه [illegible] دعوی [illegible]

[illegible] بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] که [illegible] و دیگران [illegible] مشغول بوده اند

و پرستش [illegible] حافظ ابو نعیم [illegible] در کتاب روایات خود [illegible] از مسلم بن احمد [illegible]

از [illegible] ابن عباس که او فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم [illegible] ایمان علی ابن ابی طالب [illegible]

خوارزمی که از [illegible] است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده [illegible] از انس بن مالک که او گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم [illegible]

[illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] یا علی [illegible] یا علی [illegible] الجنة یا علی [illegible]

احسان خود بسوی ایشان حاصل کرده سابقان در درجات مرتبه اعلی و در جنّت فضیلت باشند و در خبر است که چون یکی از سابقان در بهشت از سرای خود برآید

از روی او چندان نور تابد که اهل بهشت از آن متحیر شوند و گویند این کدام است گویند که او از سابقان است و حظّ از علم حق و سیر مکان ایشان خبر دهد

أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه سابقان نزدیک کرده شدگانند بحق یعنی از روی درجه و مرتبه در درجات ایشان بنزدیک پروردگار فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای

با نعمت و کرامت یعنی ایشان در اعلای درجات جنات و ارفع درجات آن خواهند بود و گروهی دیگر گفته‌اند که مراد ازین سابقان که ثُلَّةٌ

بصفات ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ گروهی بسیارند از پیشینیان یعنی از امم انبیای سالفه از آدم تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ و گروهی اندک از

پسینیان یعنی از امت محمد صلی الله علیه و آله حاصل آنکه سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت‌اند و این آیه منافات ندارد بقول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که

امت من از سایر امم بیشتر باشند و مردم را که تابع من باشند درجات اکثر از تابعان امم ماضیه و در منافات آیه بقوله تعالی ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ زیرا که

مراد این هر دو گروه اصحاب یمین‌اند نه سابقان و این سابقان عَلَىٰ سُرُرٍ باشند بر تختهای بهشت مَّوْضُونَةٍ که بهم بافته شده باشد از زر و مشک و دیبا

و در موضع انواع جواهر و ... بهم یکدیگر نهاده و بهم پیوسته بعضی با بعضی از زر و یکدیگر و از کلبی مرویست که طول هر سریری سیصد گز باشد و چون سابقان خواهند

که بر بالای آن روند سر فرود آرد تا ایشان برآیند و قرار گیرند بجای خود و بعد از آن باز بجای خود رود پس ایشان بر تختهای مذکوره باشند

مُّتَّكِئِينَ در حالی که تکیه زدگان باشند عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر و ... روی در روی یکدیگر نشسته در قفای یکدیگر ننگرند

یکدیگر را انس گیرند و سرور نمایند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ طواف کنند و گردند برای ایشان و برای خدمت وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ کودکان جاودانه که از حالت کودکی

بکمال صباحت و طراوت و حسن صفا و ... انتقال نکنند و در روایت این جمله از جمله مشتیان و ... کودکان اهل دنیا باشند

بکودکان خدمت بهشتیان ... و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ایشان اولاد اهل دنیااند که مردند پیش از آنکه ... ایشان را ...

حسنات ... معاقب کرده ... و از سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که خدمت اهل بهشت می‌کنند ... و

طواف کنند بر اهل بهشت بِأَكْوَابٍ بکوزهای بی دسته و لوله وَأَبَارِيقَ و بابریقهای دسته‌دار و لوله‌دار وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ و قدحها از شراب

جاری در بهشت ... صافی و ... آب زلال که از زیر عرش ... شود و بر روی زمین جاری گردد لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا درد سر نگیرند از سبب

آن شراب چنانکه از شراب دنیا درد سر ... عارض شود وَلَا يُنزِفُونَ و نه کم عقل و بیهوش شوند از آن و از ابن کعب ... منقطع گردد وَفَاكِهَةٍ

و میوها طواف کنندگان بر بهشتیان بمیوها مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و گوشت مرغ مِّمَّا يَشْتَهُونَ

از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که ... طبع ایشان باشد ... بریان که در دنیا گفت که هر گاه اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند گوشت مرغ

تحفه برای ایشان ... آن ... طبخ ... و از ابن عباس نقلست که هر مرغی که در خاطر ایشان بگذرد ... در آید ...

طریقی که آرزوی ایشان باشد ابو سعید خدری از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که در بهشت مرغانند ... که هر یکی هفتاد هزار پر دارند ... مومن

میل طعام کند یکی از آن مرغان بیاید ... او افتد ... از هر پری او طعامی ... سفید تر و از مشک خوشبوتر ...

که هیچ ... از آن بر وز در آمده ... در جهان بهشت ... و خود ... طرف ... مدت ... زمان ...

وَحُورٌ عِينٌ و زنان سفید چشم سیاه چشم ... در نهایت سفیدی ... کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ مانند مروارید پوشیده

در صدف که غبار بر وی نشسته باشد و حق الغبار بروی نرسیده باشد ابو امامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در بهشت هیچ مومن نباشد مگر او را هفتاد و
دو زن باشد از حور العین از عبد الله مسعود روایت است که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که نوری در بهشت پدید آید اهل بهشت گویند این چه نور است گویند
روشنی زبان حوریست که در روی شوهر خندیده دمجاهد گفته که حور گویند که چرا ما دره دیده ها و حق تعالی از انتها بان کرات فرماید که جزاء جزاء دادن
دادن است این بما کانوا یعملون بسبب آنچه بوده که میکردند در دنیا از اعمال صالحه لا یسمعون فیها نشنوند در بهشت لغوا سخن بیهوده که هیچ فایده
بر آن مترتب نشود و لا تأثیما و سوگند دروغ در دنشنوند و در بهشت سخن بیهوده نگویند و سوگند دیگر ندهند بر نسبت آن ستیهاکه در دنیا ... با
و گونا تأثیما و نسبت دادن باثم نبی سخن که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام الا قیلا مگر گفتاری را که آن سلاما سلاما یعنی دره جا
بسلام کنند که عبارت از وارستگی از غم دانده و حصول دوام نعمت و بعد از ذکر احوال اهل نعمت بیان حال اصحاب یمین میفرماید و اصحاب
الیمین ما اصحاب الیمین و ایشان چه حال است ... ایشان را حال است این تعجب از عظم و بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان مکرم و معظم باشند فی سدر
مخضود در زیر درخت کنار بیخار و از ضحاک منقول است که جمعی از اهل اسلام نظر در وج کردند که آن وادیست از طایف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی
اگر ما را امثال این بودی این آیت آمد که اهل بهشت را بهتر از آن باشد و طلح و درخت موز یا درخت ام غیلان که شکوفهای خوب خوش بوی دارد
منضود که از هم پیچیده باشد مرادی آن است از اسفل تا اعلی درخت همه میوها شکوفه باشد که هیچ از ساق آن نمایان نباشد از سدی نقل است
که طلح بهشت درختی است مانند طلح دنیا لیکن میوهای آن شیرین تر از عسل است تفسیر ابن جوزی که در کتب آیت که ما ابو... او درخت
بیشتر بوده و اصل این آن زیاده تر و ظل ممدود و سایه کشیده و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل نگردد ... همیشه باشد و هیچ جزی
که منقطع نشود و همه وقت میگوید در خبر است که در بهشت درختان باشند که سواری در مدت صد سال از زیر سایه آن برفتن نتواند و در روایت آمده
جمیع اوقات بهشت چون ساعت های بستان باشد که از گرم و نه سرد است و ارتفاع به عزت و ما مسکوب و آب ریخته شده یعنی آب که از زیر
عرش بریشانهای جنت روان شود آب آنکه ضیائی در بهشت جاری گرداند بر وفق میل ایشان و در مکت وکیف آنکه دایم جاری باشد و هرگز منقطع نشود
و آب که در نهرهای ایشان روان ... یک آسمان ... و انار زنند ... که همواره ازان نحوه حور ... بی وجود
بکسوتی و ... مطلع ... حق ... و ... احقوم اقم که ... براوزی است که نداند نوعال داری و در کجای که بی چند
و قطعه ... و ظل ممدود و ما مسکوب و فاکهة کثیرة و میوهای بسیار از هر جنسی که باشد لا مقطوعة بریده نشده و فای که نه
در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نه و لا ممنوعة و نه منع کرده شده از آنها از خورنده بهیچ نوع منع
بخلاف میوهای دنیا که پس از ... خطار ... آن ... بسبب ... ازان ... میشود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هیچ میوه ازدرخت
بهشت نچینند که در موضع آن دو مثل آن روییده شود و فرش و گستردنیها که ایشان را مرفوعة که برداشته باشد یعنی رفیع القدر یا بالای یکدیگر
نهاده شده باشد ... و مرویست که ارتفاع آن مسیره پانصد سال و چون اراده کنند که بر آن منخفض شود تا بر آن نشینند و امیر المومنین فرموده که فرش مرتفع
ایشان است که فرشها بر روی شده بالای سریرها افکنده و قول بعضی کنایت است از زنان چه عرب زوجه را فراش میگوید و قول النبی صلی الله علیه و آله الولد للفراش
و للعاهر الحجر انا انشاناهن انشاء ما آفریدیم ایشان را ... ابتدائی بسبب ولادت انشاء آفریدنی مراد از این زنان دنیا اند که او را ... و باز فی زمان

در روز سعادت نو شوند بعضی مراد حور عین اند که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند فجعلناهن پس گردانیده ایم ایشان را ابکارا دختران دوشیزه بنحوی که هرگاه زوج

نزد ایشان رود ایشان را بکر یابد عربا [illegible] شوهر خود با غنج و ناز و شیرین سخن اترابا همسن و سال شوهران خود یعنی سی و سه ساله و در حدیث آمده که اهل بهشت

بهشت در آیند همه اجرد و امرد و مکحل باشند [illegible] سی و سه ساله و ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اهل بهشت سی و سه ساله

باشند و طول آدم شصت گز [illegible] و در جمال [illegible]

چون بهشت آیند [illegible] و شوهر [illegible] عجوزه [illegible] بهشت دهند و اگر شوهر داشته

آن شوهر او از اهل بهشت باشد چون ام سلمه گفت که زن [illegible] او را یکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود او را بدو دهند و اگر زیاده از یک شوهر داشته

و بهشتی باشند او را بزوج آخرین [illegible] ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان را [illegible] باشند که قبض روح ایشان شده [illegible] باشند

[illegible] حسن [illegible] اهل بهشت [illegible]

آیه انا انشأناهن [illegible] گفت [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]

در اخبار آمده که رسول صلی الله علیه و آله [illegible] عجوزه [illegible] فرمود [illegible]

عجوزه در بهشت نرود [illegible] در بهشت در آیند

پس این آیه [illegible] لاصحاب الیمین از برای اصحاب یمین است ثلة من الاولین گروهی از

پیشینیان و ثلة من الآخرین و گروهی از پسینیان روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از آدم [illegible]

[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

[illegible] ابن مسعود روایت کرده که

شبی با رسول صلی الله علیه و آله بودم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عکاشه [illegible] رسول [illegible] اللهم اجعله منهم [illegible]

عبد الله مسعود [illegible] رسول [illegible] هفتاد هزار [illegible]

[illegible] ربع اهل بهشت باشند [illegible]

[illegible] ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال [illegible]

از فضاعف وبدان وخواری ایشان لیسی از آتش و در اهانت خواری ایشان باشد فی سموم در بادی بغایت گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وحمیم و در آب

گرم که در حرارت بمنتهی باشد وظل من یحموم و در سایهٔ از دود که در غایت سیاهی باشد و در تبیان گوید که چون حرارت سموم در جحیم اکباد ایشان اثر کند

پناه جویند بجسم سیمها که ما زوکان بوده حالت مطلبه جز سبزه در جحیم افتد از حرارت بیشتر شناسی کرده پناه آرند بسایه از دود ... گویند یحموم کوهی است در

آتش که چون ایشان بسایهٔ آن پناه برند و گفته اند که آن آتشی سیاه است چه آتش دوزخ و اهل آن و لباس ایشان وهرچه در آن است سیاه است لا بارد و لا کریم نه سرد باشد آن

سایه مانند سایهای دیگر که ایشان را خنک سازد ولا کریم و نه سود رساننده و در حدیث آمده که مرکبی ... آن منتهی شود پس در بیان علت این نوع عقوبت میفرماید که

انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قبل ذلک پیش از این در دنیا مترفین نازنینان و بر ولهی شدگان مراد منعم ایشان است بمحرمات و اتباع شهوات که باز

دارنده ایشان بود از تفکر در امور حشر و از امتثال اوامر و اجتناب نواهی وکانوا یصرون وبودند که اصرار میکردند در مقیم بودن علی الحنث العظیم

گناه بزرگ که از آن ... شرک است که مروع بر انکار حشر و نشر نخواهد بود ... وکانوا یقولون و بودند که میگفتند بر وجه

انکار أئذا متنا وکنا ترابا آیا چون بمیریم و گردیم خاک وعظاما واستخوانهای ریزه و پوسیده ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم از قبور زنده

شدگان أو آباؤنا الأولون آیا پدران پیشینه ما که خاک گشته اند و اجزای بدنهای ایشان هیچ باقی نمانده قل بگوی ای محمد در جواب ایشان که

إن الأولین بدرستی که جمع پیشینیان از آبای شما و غیر آن والآخرین وهم پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون هرآینه جمع کرده شدگان

مجتمع محشور گشتگان إلی میقات یوم معلوم بسوی آنچه توقیت و محدود شده است و آن روزیست معلوم ...

فایده ... منتهی میشود آن ... او در قبرها برای میقات حشر که روز معلومست پس بوصل ... خطاب

باهل مکه و امثال ایشان ثم إنکم پس بدرستی که شما در آن روز أیها الضالون ای گمراهان از طریق حق المکذبون تکذیب کنندگان ...

لآکلون هرآینه خورندگانید من شجر من زقوم از درختی که آن زقوم است ... از میوه آن درخت ...

فمالئون منها البطون پس پر کنندگانید از آن درخت شکمها را ... جوع فشاربون علیه پس آشامندگانید بر بالای آن

درخت من الحمیم از آب در نهایت گرمی ... تشنگی ... عذاب جوع ... شکمهای خود را از زقوم ...

... تشنگی ... علت کند حمیم ... عوض کنند بسیاری از آن ... فشاربون پس آشامندگانید ... از حمیم

شرب الهیم مانند آشامیدن ... الهیم جمع اهیم است و آن شتریست که بعلت هیام مبتلا باشد و هیام

نوعیست از ... تشنگی که شتر را عارض میشود ... آب میخورد سیر نمیشود و هلاک میشود ... التفات کرده

بر سبیل تهکم میگوید که هذا این ماکول و مشروب نزلهم ... یوم الدین در روز جزا ... که برای مهمان

آماده سازند ... نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را ... فلولا تصدقون

...

... أفرأیتم آیا دیدید ما تمنون آنچه ... أأنتم

تخلقونه ... أم نحن الخالقون ...

بر شما برین وجه و این نوع که فرزندی طلبیده متولد نمیشود بلکه روزی اولاد شما نمیشود دلیل است که قادر حکیم بود بر اعاده بعد از ابداع او آن اهل

از آنکه بعد از آن بان قدرت کامله خود متصلیه در تحلی ابدا و اعاده میگوید نحن قدرنا بعد از آنکه شما را تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما مرگ

الحسنی بتقدیر حتم لکن موت هر یک از شما را وقت آن کردیم بر شما مانند قسمت ارزاق در اختلاف وقوع مثبت است الحاصل بر شما بر تفاوت

در طول و قصر و توسط و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیشی گرفته شدگان یعنی هیچکس نمی‌تواند سبقت کرد و غلبه تواند کرد بر ما علی ان نبدل

امثالکم بر آنکه تبدیل کنیم امثال شما و ننشئکم و بیافرینیم دیگر باره شما را فی ما لا تعلمون در صورتها و هیئات که ندانید از مثل صورت

قرده و خنازیر و غیرها و آن اشد است و معنی اینکه ما قدرت داریم بر آنکه اعاده شما را کنیم نه بنیاد مخص سخن آنست که ما داریم بر نقل

شما و نشئه شما در صورتها که معهود و معلوم شما نیست و چنین هیچکس ما را عاجز نتواند ساخت پس جواب که فی ما [illegible] آنست پس چگونه عاجز شویم از

اعاده شما پس [illegible] که در باب صحت وقوع اعاده [illegible] و لقد علمتم و بدرستی که شما دانسته اید النشأة الاولی آفرینش نخستین که آن انتقال

نطفه است بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام و لحوم و اعصاب و اوتار و رباط و تصویر آن بصورت انسان و اخراج روح در آن و شما منکر آن نیستید

فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید [illegible] بر آنکه قادر است بر نشأت اخری چه هر که بر [illegible] قادر است از عاجز نتواند بود بلکه

اسهل از آن خواهد بود که [illegible] و تفصیل اجزاء [illegible] افرأیتم آیا پس دیدید ما تحرثون آنچه [illegible] تخم [illegible]

می‌افکنید ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم در زمین افکنده [illegible] آن [illegible] ام نحن الزارعون یا ما رویانیده ایم و نشو و نما

دهنده و [illegible] نبات خود [illegible] در باب [illegible] بلکه [illegible] پس [illegible] که [illegible] تا [illegible]

زرع [illegible] و ایجاد [illegible] خواهد بود بر اعاده [illegible] ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده

که [illegible] زرعت [illegible] زیرا که عبارت [illegible] و آن از فعل [illegible] والقاء تخم در زمین

از فعل شما است لو نشاء لجعلناه حطاما اگر خواهیم [illegible] که [illegible] فظلتم تفکهون

پس [illegible] انا لمغرمون [illegible] بل نحن محرومون [illegible]

[illegible] افرأیتم الماء الذی تشربون [illegible]

ءانتم انزلتموه [illegible] من المزن [illegible] ام نحن المنزلون

[illegible] لو نشاء جعلناه اجاجا [illegible]

فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیکنید [illegible] افرأیتم آیا پس دیدید النار التی

تورون [illegible] ءانتم انشأتم شجرتها [illegible]

[illegible] ام نحن المنشئون [illegible]

که آتش می‌توانند بهم رسانید و چون درختها بر رویانیدن بقدرت خالی شود از بیان آنچه صانع که از آن محکمه آتش بیرون می‌آورد و از آنجا می‌فرماید که ای اهل عناد چون بر [illegible]
این قدرت ندارید نخود نمی‌توانید دلیل است بر منفرد بودن بقدرت بر آن و بآن استدلال کنید بر آنکه ما قادریم بر جمیع امور ممکنه که از جمله آن بعث و نشور است
نحن جعلناها ما گردانیدیم آتش را تذکرة یادگاری از دوزخ تا چون آن را ببینند آن را یاد کنند از شدت عذاب [illegible] آن متعلق کرده‌ایم و بسیار [illegible]
آن [illegible] اگر او [illegible] آن حاصر نشیند [illegible] از آتش جهنم متذکر شوید و بالجمله این آتش با نهایت [illegible] اصل [illegible]
که هر که [illegible] آتش [illegible] اجزای [illegible] صد آتش [illegible] در باره ساختن [illegible] و وجود [illegible]
[illegible] و نیز بیرون آن و متاعا و گردانیده‌ایم آن را برخورداری [illegible] سبب نفع گرفتن للمقوین مر آنها که نزول کننده‌اند [illegible]
از آثار آنها [illegible] باشد [illegible] آن گردانیده‌ایم که [illegible] از قوت [illegible] باشد [illegible] اول [illegible] ذکر [illegible]
از قبیل سرابیل تقیکم الحر که مراد [illegible] آتش [illegible] سبب انتفاع جمیع مردمان گردانیده‌ایم [illegible] آن [illegible]
آتش [illegible] و چون امور [illegible] دال‌اند بر انعام نعم خلقان و علم و قدرت او [illegible] می‌فرماید فسبح پس تسبیح کن
باسم ربک بنام پروردگار خود العظیم که بزرگ است [illegible] ذات او [illegible] اطلاق اسم [illegible] و در روایت آمده که
چون این آیت نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بگردانید این را در رکوع خود یعنی ذکر رکوع خود سازید و بگوید سبحان ربی العظیم [illegible]
تعجب حقیقت قرآن که [illegible] و وضوح [illegible] آن می‌فرماید که فلا اقسم لا مزیده برای تأکید است یعنی پس سوگند
می‌خورم [illegible] از حقیقت قرآن و بزرگواری آن [illegible] سوگند می‌خورم در حقیقت قرآن زیرا که امر آن [illegible]
از آنکه [illegible] باشد [illegible] قرآن [illegible] علیه [illegible] است که کفار می‌گفتند که قرآن سحر است
و شعر [illegible] بلکه سوگند می‌خورم بمواقع النجوم بمواضع وقوع ستارگان [illegible] و [illegible] آن است که
[illegible] قرآن [illegible] وجود [illegible] است اکثر [illegible] معلوم است
[illegible] آن وقت [illegible] قیام تهجد است [illegible] نزول رحمت و رضوان [illegible] سوگند [illegible] آن [illegible]
و انه لقسم و بدرستی که آنچه [illegible] سوگند [illegible] لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ قدر [illegible]
و از ابن عباس نقل است که مراد [illegible] وقوع [illegible] نجم نجم [illegible] یعنی [illegible] جواب قسم انه
بدرستی که آنچه [illegible] لقرآن کریم هر آینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع [illegible] علمی که [illegible]
معاش [illegible] آن [illegible] کریم [illegible] آن عظیم [illegible]
[illegible] محفوظ است از تغییر و تبدیل [illegible] است [illegible] قرآن [illegible] فی کتاب مکنون در [illegible]
[illegible] است [illegible] لا یمسه [illegible] الا المطهرون [illegible]
[illegible] مطهرند از [illegible] و ذنوب [illegible] اوصاف [illegible] اخلاق [illegible] قرآن
[illegible] است [illegible] امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده‌اند [illegible] آن [illegible]

که جای غیر مطهر باشد از احداث معنوی و کبری یعنی غیر طاهر که جنب است و حائض و نفسا و سایر محدثین مس قرآن را جایز نیست و بنابر خبر نهی الهی وارد

گشت لا یمسه هر آینه غیر مطهر کافر است که مس آن نمیکند و فقها بآن استدلال کرده اند بر آنکه مس قرآن بر محدث از احداث حرام است و مروی است که امام باقر علیه السلام

بولد خود گفت که اقرا المصحف قرآن را بخوان که وضو نداری فرمود لا تمس الکتابة و مس الورق قرآن را مس بکن و ورق را ملامس کن [illegible] غیر مستوی

مس جایز باشد پس جنب [illegible] و باقی اقوال در جمیع از موافق و مخالف حواله بمطالع منهج الصادقین میرود این عطا ... صحیفه قرآن [illegible]

اسرار این [illegible] اگر کرده شده باشد از آنچه از مصحف [illegible] است و ائمه معصومین علیهم السلام این قرآن عظیم تنزیل فرو فرستاده شده است من رب

العالمین از نزد آفریدگار عالمیان و بعد از بیان شرف و کرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب بکفار کرده میفرماید افبهذا الحدیث الیس [illegible]

سخن که قرآنست انتم شما ای اهل مکه مدهنون تهاون کنندگانید مانند کسی که نرم باشد جانب او در امری و صلب باشد در آن و تجعلون آن تهاون را

آن [illegible] شما و بعضی بنوده قرآن ... رسیده و رسم قسمتی ندارند و با خطاب اهل [illegible] ... منافقان که مسلمانان دعوی میکنند

گاهی [illegible] آن و حی [illegible] الکفار [illegible] و [illegible] میکنند و [illegible] موافق ... مسکنید و تجعلون میگردانید [illegible] نصیب و حظ خود [illegible]

انکم تکذبون که شما تکذیب کنید آنرا و بعد از آنچه در قرآن این کار ... است [illegible] میکنید و خلاف آن میکنید و این [illegible] حین [illegible]

که میگردانید شکر ... روزی ... تکذیب کنید و گویند آن از ... سعود و هبوط ستارگان و [illegible]

آن بود که رسول صلی الله علیه و آله بسوی ... با اصحاب ... تشنگی ... رسول ... رسول الله ... شده و [illegible]

خبر فرمود ... و خدا ... ستاره ... طلوع ... کوکب ... رسول الله ... ستاره

کالبت ... رسول صلی الله علیه و آله ... عظیم ... و ایشان هم

شکها و ... علیه و آله ... ان ... یکی ... است رسول ... انتم [illegible]

نیز چنین گویند ... و [illegible] السلطان عبد الملک ... از علوم نجوم ... آن علم ... [illegible]

کی ... زیرا که از رسول صلی الله علیه و آله ... که ... خود ... علم ... [illegible]

چون تکذیب کردان ... نجوم و بعد از آن ... نفاق منافقان و تکذیب ایشان میکند بقوله فلولا اذا بلغت الحلقوم چون برسد

روح بحلق در وقت مرگ و انتم حینئذ تنظرون ... نزدیکتر ... و نحن اقرب الیه

از روی علم و قدرت ... الیه منکم ... و لکن لا تبصرون و لکن

نمی بینید ... فلولا ان کنتم غیر مدینین ... [illegible]

ترجعونها ... ان کنتم صادقین ... [illegible] و انکار

حشر و نشر ... خطاب ... ست [illegible] بر سبیل تفریع ... [illegible]

چنانچه ... [illegible] ... نفس ... آیات ... [illegible]

در فعل خدا ... [illegible] ... ارسال رسل ... ساحر است ... [illegible]

و اگر او را [illegible] روح [illegible] ارواح [illegible] و تعطیل [illegible] که [illegible]

بعد از رسیدن [illegible] و تعطیل امور و انکار [illegible] اسماء [illegible] و [illegible] فاذ [illegible] اعتقاد کند که از آن [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] علیم [illegible] تفصیل اصناف [illegible] که فاما ان کان پس اگر باشد محتضر من المقربین از نزدیکان [illegible]

درگاه [illegible] فروح پس مر او راست روح و ریحان [illegible] و [illegible] آن [illegible] و جنت

[illegible] هوای [illegible] از [illegible] و [illegible]

و ریحان و دیگر مر او راست [illegible] از [illegible] جنت [illegible]

[illegible] ریحان [illegible] و از [illegible] جنت و [illegible]

[illegible] و جنت نعیم و دیگر او راست [illegible] نعمت و اما ان کان و اما اگر باشد [illegible]

من اصحاب الیمین از یاران [illegible] فسلام لک پس سلامتی [illegible] ای صاحب [illegible] من اصحاب

الیمین از اصحاب [illegible] سلام کنند [illegible] از [illegible] ای [illegible] از اصحاب یمین [illegible]

[illegible] و اما ان کان و اگر باشد من المکذبین از [illegible] رسول [illegible] الضالین

و از گمراهان [illegible] فنزل پس [illegible] من حمیم از آب [illegible] و تصلیة جحیم و در آوردن [illegible]

[illegible] تکذیب و ضلالت [illegible] اصحاب [illegible] ان هذا

[illegible] سوره [illegible] لهو حق الیقین [illegible] از [illegible]

[illegible] فسبح باسم ربک العظیم [illegible]

[illegible] و العظیم [illegible]

[illegible] عظمت [illegible]

[illegible] سورة الحدید [illegible] علیه و آله [illegible] که هر که سوره الحدید بخواند [illegible]

[illegible] و از [illegible] علیه السلام [illegible] که هر که [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] سوره الحدید [illegible] از [illegible]

[illegible] سوره الواقعه [illegible] این سوره [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله [illegible] از صفات [illegible] ما فی

السموات آنچه در آسمانهاست [illegible] و الارض و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات

[illegible] عالم است [illegible] العزیز [illegible] الحکیم [illegible]

کرد اسم جلاله الله و الله صاحب اسمای حسنی در ذات ازلی و ابدی واحد است و صفات جلال و نعوت کمال اوست که آن را جمع صفات الهی مستثنی کرده و این جمع با هر عموم
است بهر او تجلی و کونه با جمیع ممکنات است از قبیل نفس و ما سواها که معنی من سوا است یعنی منزه کرده او را هر که در آسمانها است از ملکان
و هر که در زمین است از مردمان جن و انس و هو العزیز و اوست غالب در هر چه خواهد الحکیم دانا به هر چه کند له ملک السموات و الارض مر او راست پادشاهی
آسمانها و زمین هر چه او موجد آنست و متصرف در آن و همه در قبضه قدرت اوست و همه بی‌سالم در حکم مرضی اوست از اطراف و اکرام یاد عظیم الحمد جلیل الشأن
یحیی زنده میکند هر که را که میخواهد و یمیت و میمیراند احیا را در دنیا و احیای مردگان میکند در دنیا یعنی نطفه را که جماد است حیوان میکند و میمیراند کاملا
بعد از انقضای آجال و هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز تمام القدره است یعنی قدرت تام دارد بر همه ذوات با کاینات و بر موجود و معدوم
و افعال و احوال عباد و مقدورات السموات و الارض در قدرت او است یعنی از آن مالک هر چه خواهد کند از اماتت و احیا
و غیر آن هو الاول اوست پیش از جمیع موجودات و لهذا مبدأ از همه ایشانست یعنی قدیم ازلی است که اول او را بدایت نیست و الآخر و اوست باقی
پس از فنای ممکنات باقی ابدی که آخر او را نهایت نیست یعنی دائم فانی جمیع جواهر و اعراض و الظاهر و آشکارا است وجود او
بکثرت دلائل و الباطن و نهانست حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل و گویند ظاهر است بتمامی اثار و قدرت و باطن است علم او بر هر چیزی
یا عالم بظاهر و عالم بباطن در کشف الاسرار در این آیه حضرت عزت بزبان لطف و رحمت از روی اشارت میگوید که ای آدمی تو در دنیا چهار طایفه
احبابیم داری اول گروهی که در اول کار آمدند و پیش از تو بودند و در حوم گروهی که بعد از تو خواهند آمد سیوم گروهی که با تو در زمین آشکارا
با تو زیست کنند چهارم قومی نهان با تو معاشرت کنند چون زمان و کیفر از رب العالمین میگوید که ای بنده از ایشان مکن و بکار ایشان مشغول مباش
ابن عینیه گفت اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که صورت تو نیکو کردم و باطن منم
که اسرار حقیقی دل تو را میدانم و باقی وجوه و احتمالات در تفاسیر و کتب مبسوطه مذکور است در خبر است که روزی رسول
صلی الله علیه و آله با صحابه نشسته بود ابری برآمد فرمود که شما میدانید که این چیست گفتند خدا و رسوله اعلم فرمود این را عنان میخوانند زمین را سیراب کند
و خدا بآن بسر زمینی که او را شکر نمیکنند و بر او عبادت نمیکنند روان میکند و بعد از آن فرمود که میدانید که بالای این زمین چه
چیز است گفتند خدا و رسول داناترند فرمود بالای آن زمین آسمان است که آن را رفیع میخوانند و آسمان هفتم هر یکی پانصد ساله راه است
تا دیگری ما بینهما پانصد ساله راه است پس از آن فرمود که میدانید که در زیر این زمین چیست گفتند خدا و رسوله اعلم فرمود زمینی دیگر است و از زمین تا زمینی پانصد ساله راه
پس گفت آن خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر رسنی را از بالای عرش فرو گذارند از بالای عرش جواب دهد و اگر در زیر زمین هفتم بخوانند جواب دهد و اگر در این آسمان و زمین
او را بخوانند جواب دهد پس این آیه تلاوت فرمود که هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها داناست و اول و آخر عالم
او است و ظاهر و باطن نسبت به او یکسان است هو الذی او است آنکه آفرید خلق السموات و الارض آفرید آسمانها و زمینها فی ستة
ایام در مدت شش روز از روزهای دنیا یا اوقات ملاحظه صورت انشاء کند ظهور هر شیء را بر شیء دیگر و این مصالح مکلفین بحکمت اختیار آمده و اگر
بخواستی در یک لحظه ایجاد آن نمودی چه او قادر است ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش یعنی قصد کرد به تدبیر
و تدبیر آنکه ذکر کرد در یک امر علم خود نمودی یعلم ما یلج میداند آنچه در آید فی الارض در زمین چون تخمهای پنهان که در زمین از قطرات باران و کنجها

وهر که از وی برآید وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین و در بهار یکی نیز و نامی شوند آنچه در زمین است وَمَا
یَنْزِلُ و آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برق و تگرگ که بسبب ارزاق آید و ملائکه و احکام مامورة و منهیة وَمَا یَعْرُجُ
و آنچه بالا رود و برآید فِیهَا در آسمان چون ارواح و اعمال عباد و دعوات ایشان و ملائکه که اعمال بندگان می‌نویسند و بخارات زمین و غیر آن
وملائکه همه خبر از آنها همه پوشیده و پنهان نیست وَهُوَ مَعَكُمْ و او با شماست بعلم و قدرت عموماً و بفضل و رحمت خصوصاً أَیْنَ مَا كُنْتُمْ
هر جا که باشید چون معیت علم و قدرت او لاجرم از شما منفک نیست پس همه خبر از احوال و اعمال شما بر وی مخفی نخواهد بود پس هر کجا که
ایمن نشوید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای آنچه شما میکنید از خیر و شر بَصِیرٌ بینا است و در آن هر عمل را جزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مر او راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدا باز گردانیده شود عواقب کارها یُولِجُ
اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ در آورد شب را در روز و افزاید وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ و در آورد روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند اختلاف
فصول بر حسب مصالح عباد وَهُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و او داناست بآنچه در دلهاست از امور مکنونه از اعتقادات و عزایم و ارادات
و کرامات و همه خبر از آنها بر وی مخفی نیست و چون او سبحانه خالق جمیع اشیاست و عالم بدقایق همه ایشان پس ای اهل کفر و عناد و ارباب جحود
و انکار آمِنُوا بِاللَّهِ بگروید بخدا و تصدیق کنید بوحدانیت وی وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه و آله وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ
و بدهید از آنچه گردانیده است خدای شما را مُسْتَخْلَفِینَ فِیهِ خلیفه کرده شدگان از امم سابقه یعنی شما را خلفا و جانشینان گردانیده و فیه
در ملک و آن و تصرف از موروثان آن اموال شما را داده و شما را از آن متمتع و برخوردار گردانیده آنرا انفاق کنید در وجوهی که آن مورد شده
و عبرت گیرید از آنکس که آن اموال را خوردند و انفاق نکردند و کنیه ساختند و از آن نفع ندیدند و بعد از شما بکه انتقال یابد از شما بدیگری
رسید همان فرو گذرید در حق آنکه الحکمة مال شما نیست بلکه از حقیقت مال حقتعالی است از جهت ملوک شما در تصرف نیز از
خلفا و وکلای از جانب خدا اند پس هر که انفاق مال بر شما آسان باشد هم چنانکه صرف آن بر کسی که موکل باشد سهل است و چون
ایمان و انفاق بر خدا واجب است از جهت ایمان و انفاق میفرماید که فَالَّذِینَ آمَنُوا مِنْكُمْ پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما
وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را که در محل آن و غیر آن از وجوه مفروضه و سایر خیرات لَهُمْ أَجْرٌ كَبِیرٌ مر ایشان راست مزدی بزرگ
و ثوابی عظیم که بهشت است وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل کفر و شرک لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ که نمی‌گروید بخدا الوحدانیت او و معرفت و نبوت
وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبر فرستاده او یَدْعُوكُمْ میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ تا ایمان آورید بپروردگار خویش وَقَدْ أَخَذَ
و بدرستی که فرا گرفته خدای از شما مِیثَاقَكُمْ پیمان شما را بایمان قبل از این دعوت که آن نصب ادله عقلیه است و تمکین شما در تفکر و ادراک علل
و خبر شما را بعد از ادله عقلیه و تنبیه رسل عذری و علتی نیست در حجت شما را انکار و تصدیق نمودن بخدا و رسول یا مراد از میثاق
روز الست است یعنی خدای فرا گرفت از شما میثاق را در روز الست بر اقرار بر ربوبیت و نفی شرک إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما
باور دارندگان و تصدیق نمایندگان بچیزی پس اکنون که ظاهر است علامات حق و منقطع شده ... پس حالا ایمان آرید یعنی این بهتر ادله عقلیه و سمعیه
و از علت و از تفاوت سبب حال تصدیق نمیکنید بخدا و بنزد یک مبین آیات و آثار بر وجوب ایمان میفرماید که هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ او آن خدائیست که فرو میفرستد

علی عبده بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و آله آیات بینات نشانهای روشن قرآن لیخرجکم تا بیرون آرد شما را رسول او [illegible]

یا به عزت مجید من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم یا از ضلالت بهدایت و ان الله

و به درستی که خدای بکم لرءوف رحیم بشما مهربان است رحیم بخشاینده که رسول را [illegible] و اقتصار [illegible] عقلهای [illegible]

انفاق [illegible] و ما لکم و چیست شما را چه عذر دارید الا تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای [illegible]

بشود که از حقوق واجبه و منه و لله و مر خدای راست میراث السموات و الارض میراث آسمانها و زمینها هر چه در آسمانها

و زمینهاست [illegible] از فنای اهل آن [illegible] خواهد گشت [illegible] امروز [illegible] و لیکن [illegible] آن را [illegible] داده و بالاخره [illegible]

تصرف [illegible] خواهد گشت [illegible] که این اموال [illegible] باقی نخواهد بود [illegible] و اخری خواهد بود [illegible]

انفاق [illegible] مسکینه [illegible] منفقین [illegible] احوال [illegible] [illegible] آن و از [illegible] آن [illegible] فضل

آن کننده [illegible] لا یستوی منکم برابر نیست از شما اهل ایمان من انفق من قبل الفتح هر که نفقه کند [illegible] پیش از فتح مکه [illegible]

[illegible] و قاتل و کارزار کند [illegible] انفاق [illegible] که [illegible] فتح مکه [illegible] خواهد بود [illegible] انفاق [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] اولئک آن گروه منفقان و قاتلان قبل از فتح یعنی مهاجرین و انصار [illegible] که در [illegible]

[illegible] انفاق [illegible] انفاق [illegible] مهاجر و انصار [illegible] اعظم درجة

[illegible] از روی درجه و [illegible] من الذین انفقوا از آنها که نفقه کنند من بعد پس از فتح مکه و قاتلوا و کارزار کنند و کلا و همه را [illegible]

قبل از فتح [illegible] وعد الله الحسنی [illegible] خدای [illegible] انفاق [illegible] و الله و خدای بما تعملون

[illegible] انفاق و قتال [illegible] خبیر [illegible] آن [illegible] آن [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] قال [illegible] رسول [illegible]

ان [illegible] که امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] در اسلام [illegible] که سبب [illegible] است [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا

[illegible] روزی [illegible] الاعراب القاعده

[illegible] هزار [illegible] عندی [illegible]

[illegible] قبل از فتح مکه [illegible] از آن آفتاب روشن است [illegible] در آن انفاق است [illegible]

انفاق و جهاد [illegible] اسلام است [illegible] که آن حضرت در اسلام [illegible]

[illegible] من ذا الذی یقرض الله [illegible] قرض [illegible] نفقه کند مال [illegible]

انفاق [illegible] الاجر [illegible] قرضا حسنا [illegible]

[illegible] فیضاعفه [illegible] آن قرض [illegible] ده تا هفتصد تا [illegible]

پس انفاق در آن از جهت الحکمة عمومی و ثواب [illegible] که [illegible] خواهد [illegible]

و له و مراد بلا اجر کریم مزد بزرگ که لطف کرم با تضعیف شده باشد که خود کریم است فی نفسه و اگرچه مضاعف نباشد چه جای آنکه با اضعاف مضاعف شده

باشد و آن بهشت که منتها ثواب است علما تحقیق کرده اند قرض حسن آن که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

ان الله طیب لا یقبل الا الطیب دویم آنکه از اموال نفیسه مستحق باشد نه ردی آن لقوله تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیوم آنکه در حال

ورا حجتی بجهت خود زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله افضل صدقه سوال کردند فرمودند افضل صدقه آنست که تصدق کنی آنرا در حالی که تن درست باشی امید دوستی

و نفس تو در تصدق کردن بر این مشقت نماید و امید زندگی خود داشته باشی و از درویشی ترسی و در تنوقی غنا و توانگری باشی چهارم آنکه بجهت سوی گو

سر مخفی بود چنانکه بباید و فلان و کذا ستوده آن مال چهارم و پنجم آنکه در کتمان او کوشد و پنهان بجهت مهمان دهد لقوله تعالی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم

ششم آنکه در عقب آن منت ننهد و اذیت نرساند لقوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی هفتم آنکه بآن قصد قربت کند و آنرا ریا نیامیخته تا

چون با همه مهم است مرعی و بمرعدم ترتب ثواب بر آن عمل هشتم آنکه متصدق به را حقیر شمرد و اگرچه بسیار باشد زیرا که متاع دنیا قلیل است

نهم آنکه از محبوب ترین اموال او باشد لقوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون دهم آنکه از جود و حاجت خود آن تصدق باشد

زیرا که آن اولی است با اخلاص و دور از عیب عادت اتفاق بیان احوال اهل ایمان میکند در روز معاد بقوله یوم تری المؤمنین یاد کن ای محمد

روزی را که بینی مردان مومن را و المؤمنات و زنان گرونده را بر صراط یسعی نورهم که میرود پیشاپیش ایشان روشنی ایمان ایشان بین ایدیهم از پیش ایشان

و بایمانهم و بجانبهای راست ایشان تخصیص این دو جهت جهت آنست که نامه اعمال سعدا از پیش روی و کتاب ایشان از جانب راست دهند

همانکه نامه اعمال اشقیا از پس پشت و کتاب از جانب چپ دهند پس این نور در جهت علامت آن خواهد بود که ایشان بحسنات خود سعید

بحسنات و بصحایف سعید خود فائز و با بشس و ایشان از نور چون برق بر صراط بگذرند و در جنه در قسم منغ گشته نور ایشان بر در کاب

راست ور... پس ایشان منغ گشته تا آنکه بهشت در آیند از ابن مسعود منقولست که نور هرکس بقدر عمل وی باشد نور یکی از صنعا تا عدن و یکی

برابر کوهی و از کسی دیگر بمقدار نخلی و ادنای نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود را ببیند و بعضی مفسران گفته اند که نور ایشان بمرتبه رسیده باشد

که آتش دوزخ را فرو نشاند چنانکه چون از صراط گذرند از دوزخ آواز آید که ای مومن بگذر که نور تو آتش مرا فرو نشاند العصه بمومنان بر قدر زر

خود نور بخشند و از جهت ایشان بر دو جهت رسند و در حال گذر بر در بهشت آیند و ملکان استقبال ایشان کرده گویند بشریکم الیوم

امروز مژده شما در خانات دخول بوستانهای بهشت است تجری من تحتها الانهار میرود از زیر منازل آن با شجار جویها

آب خالدین فیها در حالی که جاوید باشید در آن ذلک آن مژده برای ایشان بهشت جاودان هو الفوز العظیم آن رستگاری بزرگ

است در این حال از هول اهوال قیامت باقیست و اجلال از وصل تا برکات و مومنان را بر صراط نور دهند منافقان را در عقب روشنی بگذارند

و منافقان در تاریکی باز پس کنند بر صراط از روشنی و پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان برسند بهمان که بیو یاد کن یوم یقول

المنافقون روزی را که گویند مردان منافق و المنافقات و زنان منافق للذین آمنوا مر آنان را که

گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند که انظرونا نگاه کنید بجانب ما و روی با ما کنید نقتبس من نورکم روشنی بیابیم از نور شما چون

با ما بپیوندید توقف کنید تا که نور گیریم از شما و این بجهت آن گویند که مومنان بر صراط گذرند مثل برق لامع و هر روز کهای خود بشتاب رفتار

و منافقان با ایشان باشند و گویند که مؤمنان و منافقان چون از قبور برخیزند بهم مختلط شوند و منافقان بروشنی مؤمنان در راه روند و چون اهل ایمان را
از ایشان متمیز سازند ایشان بی نور بمانند پس التماس نور کنند از مؤمنان و در روایت که مؤمنان در روز قیامت در عرصه گاه آیند و نور اعمال بر صراط بر خیزد
بر قدر چنانچه که گذرند منافقان چون در دنیا بظاهر ایمان با مؤمنان بودند و لهذا در مرکز آن نور از ایشان پنهان شده همچنین در عرصه گاه بر وجهی جزا
کرده شد یعنی که با مؤمنان کم [illegible] چنانکه یخادعون الله و هو خادعهم به همین طریقه با ایشان سلوک کنند یعنی همچنانکه ایشان فریب دهند
ایشان را نوری ضعیف دهند که گاهی روشن شود و ایشان روند و گاهی تاریک گردد و ایشان توقف نمایند تا گاه بادی برآید و نور ایشان فنا
گردد پس در آن حال با مؤمنان گویند که انظرونا نقتبس من نورکم مؤمنان چون آن حال ببینند گویند مبادا ما را نیز این معامله رو دهد پس از این
خوف گویند ربنا اتمم لنا نورنا القصه منافقان چون طلب نور کنند قیل گفته شود یا ملائکه گویند ایشان را ارجعوا باز گردید وراءکم از پس
یعنی بدنیا رجوع کنید فالتمسوا نورا بجویید روشنی را در آنجا بتحصیل سبب آن که ایمان است زیرا که در محشر نور نمی‌توان گرفت و از دنیا خود
باید آورد یا رجوع بموقف کنید که این نور را اینجا بما دادند و مؤمنان این کلام را از وجه تحکم و توبیخ گویند یا آنکه گویند از نور زیرا که [illegible]
که در پس ایشان نوری هست و منافقان فهم آن نکرده بجستجوی نور در عقب ایشان روی باز پس کنند فضرب پس زده شود
یعنی ملائکه بحکم حق تعالی زنند بینهم میان منافقان و مؤمنان بسور دیواری بلند چون باره شهر و گویند این اعراف است له باب مر آنرا دری
که مؤمنان از آن در آیند باطنه و داخل آن که مؤمنان در آنند فیه الرحمة در وی رحمت بوده زیرا که نزدیک بهشت است و ظاهره و جانب او
که منافقان بآن اند من قبله العذاب از نزدیک آن عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است و منافقان چون از پس نگرند و نوری نبینند باز
بسوی مؤمنان شوند و دیواری ببینند میان خود و ایشان حاجز شده از رخنه در نگاه کنند مؤمنان را ببینند که خرامان و نازان بسوی ریاض جنان اند
ینادونهم بخوانند ایشان را بآواز بلند با تضرع و زاری که ای مؤمنان الم نکن معکم آیا نبودیم ما با شما در دنیا که بجماعت نماز میگذاردیم و
روزه میگرفتیم و با شما مناکحت و [illegible] میکردیم قالوا بلی گویند مؤمنان آری بظاهر با ما بودید و لکنکم فتنتم و لیکن شما در محنت و هلاکت
افکندید انفسکم نفسهای خود را بسبب نفاق و تربصتم و انتظار بردید حوادث [illegible] کشیدید که بر محمد صلی الله علیه و آله و مؤمنان فرود آید
و ارتبتم و شک آوردید در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و غرتکم الامانی و فریفته ساخت شما را آرزوهای دور و دراز که آن امتداد عمر است یا عدم
و یا امید وقوع مصائب بر اهل ایمان [illegible] که [illegible] شما را از [illegible] خود [illegible] آن از احوال عقبی غافل شده آمال
بد اختیار [illegible] حتی جاء امر الله تا وقتی که آمد حکم خدا [illegible] قبض روح شما [illegible] و غلبه دین او [illegible]
و غرکم بالله و فریب داد شما را [illegible] بحلم خدای حلیم و کرم [illegible] و عذاب [illegible] الغرور شیطان فریبنده [illegible]
که روزی رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را وعظ میفرمود و در اثنای آن خطها بر زمین کشید و بعد از آن یک خط دیگر بر سر آن خطها شکل کشید و فرمود
که [illegible] گذشته [illegible] رسول الله فرمود این خطها مثل آرزوهای فرزندان آدم است و این خط دیگر [illegible] که [illegible]
این [illegible] ظل [illegible] حتی جاء امر الله و غرکم بالله الغرور فالیوم پس امروز لا یؤخذ منکم فدیة گرفته نشود از شما ای منافقان
فدیه [illegible] از عذاب [illegible] و لا من الذین کفروا [illegible] مأویکم النار [illegible]

آتش جای شماست هی مولیٰکم سزاوارتر است شما را و بئس المصیر و بد بازگشتی است آتش صاحب کشاف گوید که مولی اینجا اولی و احری است و گفته

مولی بمعنی ناصر است یعنی آتش یاری دهنده شماست و غرض از مراد نفی ناصر است مراد آنست سزاوارتر است در آخرت آورده اند که مؤمنان در مکه

با وجود فقر و فاقه بجدی تمام در ادای طاعات اهتمام میکردند و بعد از آنکه از مکه بمدینه هجرت کردند مال بسیار بایشان رسید و نعمت بایشان فراخ

گشت مشغول آن شده آثار فتور و قصور در طاعات و عبادات ایشان ظاهر گشت این آیه آمد الم یأن آیا وقت نیامده للذین آمنوا

مر آنانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم که بترسد و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن خدای تعالی و برای آنچه خدا ایشانرا از مواعظ

و ما نزل و آنچه فرستاده شده من الحق از کلام حق و صدق قولی است که مزاح و ضحک میان اصحاب پیدا شد این آیه نازل شد ابن عباس

روایت کرده که بعد از سیزده سال از نزول قرآن در صحابه فتوری ظاهر شد این آیت عتاب آمد و گویند در شان منافقان آمد

یعنی ای آن کسانی که آنانرا که بزبان ایمان آورده اند که دلهای ایشان شرمسار شود و بخلوص اعتقاد و تصدیق تمام ایمان آورند آورده اند که فضیل بن عیاض

مردی راهزن بود و بکنیزکی از جوار او شیفته گشته بود و همه شب در مجاورات او کوشیده بود او را بسیار جست میل است شبی خواست که بوی

رسد بالای بام آمد از آن سرای آوازی شنید که یکی این آیت میخواند الم یأن للذین آمنوا آخر فضیل چون این آیت بشنید گفت بلی الهی وقت آن آمد

که دل من نرم شود و شرمسار گردم پس بسیار بگریست و بازگشت و در خرابه رفت که جمعی از کاروان آنجا بودند که با هم میگفتند امشب میباید رفت

که فضیل در راه است مبادا که راه بر ما بگیرد فضیل گفت ای نفس خود ببین که خلق خدا چگونه از تو ترسانند پس توبه کرد و با خود قرار داد

که از ... باشد مجاور مسجد الحرام باشد بعد از آن آواز داد که ای قوم فضیل عیاض منم از من مترسید که توبه کردم و از آنچه کرده ام پشیمان شدم پس بمکه رفت

و آنجا مجاور شد و از جمله کمل اولیا گشت و لا یکونوا و وقت آن آمده که مؤمنان نباشند کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه داده شده اند کتاب

من قبل پیش ازین یعنی جهودان و نصاری میباشند که ایشانرا توریه و انجیل داده شده و در ... حال خاضع و خاشع بودند فطال علیهم

الامد پس دراز شد بر ایشان زمان ایشان ... و امل ایشان در ... یاد ... شد بر ایشان زمان فترت میان ایشان و انبیای ایشان

یا زمان حیوة ایشان بطول انجامید فقست قلوبهم پس سخت شده دلهای ایشان و در آن از خشوع ماندند پس روی بگناه آوردند و دین

و شریعت خود را فراموش کردند ... ازین سعود روایت است که ایشان از توریه آنچه مقبول طبع ایشان بود و از روی هوای نفس ایشان ... نمودی

بگذاشتند و آنچه بر هوی و مراد ایشان بود ... کقوله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه و آنچه هوای نفس ایشان بود کتابی آن نوشتند و گفتند

کتابی را بر قوم بنی اسرائیل عرض باید کرد هر که قبول کند ... پس اتفاق کردند که اول بر دو خبر ... اعلم ایشان بود و صورت

باید اعلام کرده اگر قبول کند دیگری را نتوانند کرد و اگر قبول نکند او را بکشند ... آنچه در وی نوشت و آن ورق را بالای صحف

... و گفت این کلام خدا است و ... با ... کتاب ... ایشانرا ... و بعضی از خواص ... آمده

... وفات کرد این خبر آشکارا شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا گشت و به ... فرقه شدند فرقه که بر حق بودند ... شدند و از ... مرد

که مراد ازین آیات مؤمنان اهل کتابند که قبل از بعثت رسول ایمان داشتند و چون روزگار ایشان ... کفر در ازشد دلهای ایشان سخت گشت و ...

... بعبادت وضع کرده صوامع ... خشیت ... و رهبانیت ابتدعوها ... ولهذا قال جل ذکره و کثیر منهم و بسیاری از ایشان

فَاسِقُونَ خارج اند از دین خود و ترک احکام کتاب کرده فرط قسوت از بعضی کارهای منسوخ که نتیجه قسوت دل و غفلت و [illegible]

دل از رحمت و طاعت و از عیسی علیه السلام تا نزول آن بسیار گردانیده کلام الهی را تغییر دادند پس آن علما و منکر گردانیده الهام خود را

و دل ایشان را قساوت وارد و محروم است از رحمت خدا و بعد از آن فرمود که نظر در ذنوب عباد مکنید زیرا که شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان خود

کنید زیرا که مردم دو قسم اند یکی صاحب ابتلا و دیگری اهل عافیت پس بر اهل بلا رحم کنید و بر اهل عافیت سپاسداری کنید

اعْلَمُوا بدانید ای اهل قساوت دلهای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میگرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی

و افسردگی آن یعنی همچنانکه خدای زمین مرده را زنده میکند بباران همچنین متوال احیای قلوب قاسیه کند بذکر و تلاوت و اموات را از قبر زنده

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ بدرستی که روشن گردانیدیم برای شما الْآيَاتِ حجج واضحات و دلایل باهرات را بر قدرت خود پس از آن استدلال کنید بر

قدرت ما بر احیای قلوب و بر ابداع بعث و نشر لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل گردد عقول شما در انقیاد و طاعت

و تنبیه اهل کتاب بر آنکه ترک آن نمایند از تبدیل و تحریف احکام اهل کتاب آن باید که تحریم او امر و نواهی تصدیق کنید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که

مردان که تصدیق کننده اند قول خدا و رسول را وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنانی که باور دارنده اند گفتار ایشان را و جمعی گفته اند صاد مشدد خوانند یعنی مردان

و زنان که صدقه دهنده اند وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و مردان و زنان که وام داده اند بخدا قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو یعنی طیب و حلال اموال خود در راه خدا

بوجه قربت بی شائبه ریا و سمعت و عطف بر ذوات حصص ذکر اقراض بعد از تصدیق جهت دلالت بر آنکه معتبر در تصدق آنست که مقارن

اخلاص باشد يُضَاعَفُ لَهُمْ زیاده کرده شود مر ایشان را ثواب آن از ده تا هفتصد زیاده وَلَهُمْ و مر ایشان راست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی گرامی

و پاداشی بزرگوار که آن بهشت جاودان است وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ و آنانکه گرویدند بخدا و فرستادگان او و شک نیاوردند در اخبار

و احکام ایشان أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ آن گروه ایشانند صدیقان وَالشُّهَدَاءُ و شهیدان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی

مؤمنان ثابت قدم در ایمان و طاعت نیز نزدیک ترند که ایشانند مصدق خدا و رسول و شهید شده در راه خدا منهال قصاب روایت کند

که ابو عبدالله علیه السلام را گفتم یا ابن رسول الله دعا کن تا خدا شهادت روزی من کند فرمود که المؤمن شهید یعنی بعد از آن این آیت فرمود

حارث بن مغیره روایت کند که با نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم آنحضرت احادیث و اخبار از جد بزرگوار نقل میکرد و در اثنای آن فرمود

که بخدا سوگند هر کس از شما عارف باشد امر خود را و منتظر فرج صاحب الامر علیه السلام گردد که قائم آل محمد است که جهاد در راه خدا او مجاهد است پس فرمود بلکه

بخدا سوگند که مثل کسی است که با شمشیر خدا جهاد کند پس از آن از این ترقی نموده فرمود که والله که مثل کسی است که شهید شود با رسول الله در فسطاط او بلکه بخدا

سوگند که او مانند کسی است که شهید شود با رسول الله در خیمه او پس فرمود که در شما آیتی هست از کتاب خدا که منسوب است برای کلمه کدام است

یا ابن رسول الله فرمود قول الله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ بعد از آن فرمود صرتم والله صادقین شهداء

عند ربکم بخدا سوگند که شما صادق و شهید اید نزد خدای و گویند مراد از شهید گواهی دهندگانند بر توحید خدا و نبوت پیغمبران و با شاهدان بر امم در

روز قیامت لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد طاعت صدیقان و شهیدان یعنی مثل اجر ایشان وَنُورُهُمْ و مثل روشنی ایمان که در

در روز حشر با آن مهتدی شده به بهشت روند لیکن بی تضعیف اجر و نور تا در میان ایشان و صدیقان فرقی باشد یا مراد ایشان است اجر و نوری

کرم عوده است از برای ایشان وَالَّذِینَ کَفَرُوا اما آنها که پوشیده حق را یعنی الکفار زجهه و نبوت پیغمبر انکار کردند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و تکذیب
آیتهای ما را که بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستادیم أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه ملازمان دوزخند بعد از آن در زهد مؤمنان از حطام
دنیا و تنفر ایشان از لذات آن که در جنب جمیلات از فوز به درجات عالیات آنچنان میفرماید که اعْلَمُوا بدانید ای طالبان دنیا أَنَّمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازیچه است و لعب رنج و در طلب متاع آن بی فایده مانند ملاعب و ملاعب اطفال که فایده بر آن
مترتب نشود وَلَهْوٌ و مشغولی است که مشغول سازد آن را از مهمات از امر عظیم آخرت وَزِينَةٌ و آرایش در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو
و مساکن [illegible] و مرکب رهوار و غیر آن وَتَفَاخُرٌ و مفاخرت کردن بَيْنَكُمْ میان یکدیگر بسبب نسب عالی و جاه و منازل وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ
و مباهات کردن در کثرت اموال و عبید و حشم وَالْأَوْلَادِ و بسیاری از فرزندان بعضی اکابر در وصف دنیا گفته اند که دنیا لعبی است یعنی بازی صبیان
و لهو است یعنی لهو جوانان و زینتی است یعنی زینت زنان و تفاخر است یعنی تفاخر اقران و تکاثر است یعنی تکاثر دهقانان و بر هیچ عاقل
مخفی نیست که این بازی مانند [illegible] افسرده لهو و فرح [illegible] و زینتهای آن از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر آن چون
شراره آتش نابود شود مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه عمار یاسر را گفت که اعتبار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب
و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم شریفترین مطعومات عسل است و آن از لعاب مگس است و بهترین مشروب آب است و جمله حیوانات در آن شریکند
و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون آهوست و زیباترین مرکوبات اسب است و راکب آن در مظنه هلاکت و نفیس ترین ملبوسات
دیبا است و آن تنیده کرم است و معظم فواید منکوحات مواقعه است و آن اتصال مجرای بول است در مجرای بول دیگر چه معظم لذات دنیا منتهی
بر این امور خسیسه است پس معلوم است که قدر و خطر او تا کجا باشد و در خبر است که روزی رسول صلی الله علیه و آله با جمعی صحابه بر بزغاله مرده گذشت که
متورم و متعفن شده بود و در کنار راه افتاده فرمود که کیست که این را بدرمی بخرد گفتند یا رسول الله در زندگی به یکدرم نمی ارزید اکنون که مرده و گندیده
و [illegible] که او را بدرمی بخرد فرمود بخدا سوگند که دنیا نزد حق تعالی حقیرتر از این بزغاله است امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند ما را صفت دنیا کن فرمود
اولش کریه است و آخرش غم و اندوه و آخرش قتل [illegible] کنند که دنیا چون عفونت که در دنبال او خیر [illegible] رسد [illegible]
پس در بیان اعتبار دنیا و سرعت زوال آن این تمثیل فرمود که مثل دنیا کَمَثَلِ غَيْثٍ مانند مثل بارانی است که بر زمین کشته بارد و تخمها که در زمین
پوسیده [illegible] بسبب نضارت و طراوت أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آورد زارعان را نَبَاتُهُ رویده شده باران یعنی آنچه رسیده
از باران یا [illegible] و آن گیاه [illegible] ایشان [illegible] زینت دنیا [illegible] بر خلاف اهل ایمان [illegible]
فکر او مشغول شود [illegible] صانع آن بسبب تعجب او در آن نبات قدرت الهی بود [illegible] طراوت و نضارت [illegible]
[illegible]
[illegible] ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود بیکی از آفات آسمانی و ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس میبینی آنرا زرد بعد از سبزی و خرمی
ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی حطام یعنی درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه گردد [illegible] مال دنیا نیز چنین است که روزی چند سبز و خرم باشد [illegible]
[illegible] آفتاب آفات خشک گشته و ریزه ریزه گشته باد حوادث متلاشی [illegible] شود [illegible]

بزردی و خشکی گرداند و آن اول امتنست بازو برجستی و کمر کشتن آن التعیل بجاوست او وارث وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ و در آخرت برای عذا
بی جز شستان ضلالت کرهم عمر خود را طلب دنیا کرده اند از حق و از آخرت کرده باشند وَمَغْفِرَةٌ و در آخرت آمرزش است مِنَ اللَّهِ از جانب خدا
مرعصاة اهل ایمان را وَرِضْوَانٌ و خشنودی هم مرمستان خود را که کسب طاعات و عبادات نموده ترک دنیا کرده باشند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست
زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاع فریبندگی که فریبنده باقی نماند و این متاع غرور است بکسیست که مغرور شود بآن و بیاد آن تحصیل نعیم اخروی
نشود و کسب مستلذات نفس و هوا نکند از آن برداز داما اگر صحبت ولی بعد توفیق اسباب و ابزار الحیط تحصیل عقبا نماید و سبب آن از امر اخروی نایی
بهم برد او دنیا لیست او متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و مؤید این سخن است حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر دنیا
در حث و ترغیب بر سابقی نمودن بموجبات مغفرت سعی نماید که سَابِقُوا پیشی کنید بعضی بر یک دیگر و یک لیقی رعت نامید رعت مسابقان و یکدیگر در پیشی
جستن است در میدان إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزش مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و از جمله موجبات مغفرت توبه است و استغفار و ادای
نماز مفروضه و روزه و حج و جهاد و حضور جماعت و باقی تکلیف صف اول و تکبیر اول و سلمی گفته که وسیله مغفرت متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
است بسوی جنت [illegible] وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و بسوی بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ مانند پهنای آسمان و زمین است اگر سطح همه را بسیط کرده و بیکدیگر وصل کنند و هرگاه عرض آن این باشد پس طول آن در چه
مرتبه باشد و چون بهشت بالای آسمان هفتم است اشکال این که عرض آن چون عرض آسمان و زمین است و در خبر است که جبرئیل علیه السلام
اراده آن نمود که طول بهشت پیماید سی هزار سال پرید و ضعیف شد از خدا قوت خواست سی هزار بار دیگر سی هزار سال پرید لیکن [illegible] کرد
گفت [illegible] کدام [illegible] حوری از خیمه خود آواز داد که ای روح الامین چه زحمت خود میدهی و چه سیر میکنی [illegible] اگر [illegible] که میری
هنوز از ملک من بیرون نرفته جبرئیل گفت تو کیستی گفت که من حوری ام از حوریان که مخلوق شده ام برای مؤمنی از مؤمنان و آن بهشت مخصوص است
أُعِدَّتْ آماده کرده شده است لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکه گرویده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و رسولان او ذَلِكَ آنچه موعود شده است از مغفرت و جنت
فَضْلُ اللَّهِ فضل خداست و کرم او جز نعیم باقی بلا جزای عمل فاسد ام و اگر اقتصار کند در جزا بر قدر آنچه مستحق آنست هر آینه آن
سبیل عدل خواهد بود لیکن بفضل خود زیاده بر استحقاق [illegible] بعضی گفته اند که همگی [illegible] آخرت [illegible] مگر بفضل خدا و اسباب آن از ما
اطاعت [illegible] طریق [illegible] عمل صالح توفیق [illegible] نعیم ابدی اخروی [illegible] همه از فضل او است يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
هر که میخواهد از اهل ایمان [illegible] آن وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و
طاعت و هم در آخرت بمغفرت و جنت بعد از تبیین ثواب طاعات [illegible] اعراض [illegible] مصیبت [illegible] کرد که مَا أَصَابَ [illegible] مِنْ مُصِيبَةٍ
هیچ بلیه رسنده فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحطی و گرانی و نقصان اموال و زروع و اثمار [illegible] وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای شما چون امراض و الام
و غموم و موت اقربا و احبا و جز آن از انواع آفات إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا
پیش از آنکه بیافرینیم نفسها یا زمین را یا مصیبت را [illegible] یا ملائکه [illegible] که [illegible] عالم بالذات است [illegible] از وقوع آن [illegible]
إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که اثبات مصایب در لوح محفوظ و ایجاد آن [illegible] با وجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدا آسان است [illegible] او

و آن از عزت وحدت او اگرچه دشوار است بر عباد و این مصائب پیش از وقوع در لوح محفوظ ثبت شده لِکَیْلا تَأْسَوْا تا اندوهگین نشوید و غم

نخورید عَلىٰ ما فاتَکُم بر آنچه فوت شده باشد از شما از مال و ارزاق و عافیت و صحت و سایر منال وَلا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید

بِما آتاکُم بآنچه داده است شما را از نعم مذکوره چه هر که عالم بآنکه داده او را عاریت است و در فرح آن را اعتباری نعم او را بیاد او امید نبود

و به فقد آن غم و حرمان و بیزار غمگین نشود و همچنین اگر دانست که آنچه فوت شده عوض آن مر خدا او را جبر کرد در دنیا و آخرت او را شادمان و فرحناک خواهد

از آن و اگر عالم باشد بآنکه نفس کی او رسیده مستلزم تکلیف شکر است و انفاق حقوق واجبه از آن فرحناک نخواهد شد و باید که این

آیه مشعر است بر چهار صفت اول حسن خلق زیرا که هر که وجه و عدم دنیا نزد او مساوی است و مساوات فی المرارات این اوضاع ارکسان مستولی او از

مسلوب خواهد بود چه انتهای این اخلاق از بالای حب دنیا از جهت استحقار آنها و اصل آن جهت عدم فرح بوجه و عدم حزن بعدم آن تسلیم تعظیم آخرت

تحت آنکه رسیدن مصائب و ثواب بسیار ثواب و امید که فالیت از نواقص ثواب چهارم استغنا زیرا که او با ثبات دنیا و ازاله الموت

علیه السلم مرویست که هر که این آیت کار کند هرآینه زهد را از هر دو طرف آن فرا گیرد یعنی زاهد تمام شود و امام زین العابدین علیه السلم

نزد فرموده که ورع و یقین و آنچه که از نوع زهد است در این آیه کریمه لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلىٰ ما فاتَکُم وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاکُم و از امام جعفر علیه السلم

مرویست که ای فرزند آدم چرا غم آن میخوری که گذشته و کار آنرا او را زمانی و چرا آنچه میشوی بچیزی که مرگ آن را از تو باز دارد و خنده میشود

کی در بعضی از احیای عرب رسیدم در صحرا اشتران بسیار دیدم که همه بمرده و برزمینی افتاده بود رسیدم که این شتران کرا است گفت ایشان را

کرا از آن من بود و بیمی آمد و ایستادم گفتم ای همه شتران از آن تو بوده گفت آری گفتم آن حال چه رسیده گفت آنکه

آن بخدا داده بود باز گرفت حسین بن فضل گفت که حکمت خلقت این آیت آنست بر مصیبتی که برفایت صبر کنند و بر آنچه خوشدل باشند

و حرمت از هر چه داده و بعضای خدا خرسند باشند و بجز جمع جاه و معمور شدن بکلام دنیا و خوشحال شدن بیان آن بیم و فخر است

و تکبر که مذموم خصال و مهلکات است و در پی این سخن باید وَاللّٰهُ لا یُحِبُّ و خدای دوست ندارد کُلَّ مُخْتالٍ هر متکبری را که

بسبب دنیا بر دیگری تفاخر کند فَخُورٍ فخر کننده و نازنده بنعیم دنیا بر اکفا و اقران چه حب دنیا و غطرسه و عجب مستلزم بخل است از

حقوق واجبه از آن سبب فرمود که اَلَّذِیْنَ یَبْخَلُوْنَ آنانکه خدای دوست ندارد آنها را که با وجود داری و دست ایشان امساک و مزید

بخل میکنند و اگر ندارند بدرِ خدا امر میکنند وَیَاْمُرُوْنَ النّاسَ و با وجود بخل خود امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ بخیلی کردن و منع نمودن

و هر که روی گردانند از انفاق اموال در راه مواضع و انواع اطاعت از اوامر و نواهی الهی و باز نایستند از عمل نشر برفایت دوستان

گشتند بر جمع و نعم عاجله و بخل و در زیر این است اموال و دنیوی فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِیُّ پس بدرستی که خدای او است بی نیاز از

انفاق او الْحَمِیْدُ ستوده در ذات و صفات که توطئه اهل دنیا و رسالت از گفت و ولیکن زمین از بخل و بکرمان لطف خود مسکنه [illegible]

قوله لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بدرستی که ما فرستادیم رُسُلَنا فرستادگان خود را یعنی پیغمبران بِالْبَیِّناتِ بحجتهای روشن و دلایل

یا معجزات هویدا بر صدق دعوی نبوت ایشان وَاَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ و فرو فرستادیم با ایشان کتابها تا آن حق از باطل

متبین شود و صواب از خطا متمیز گردد و مشتمل بر احکام حلال و حرام که جمع توریه و انجیل و قرآن وَالْمِیْزانَ و فرو فرستادیم ترازو لِیَقُوْمَ النّاسُ

تا قیام نمایند مردمان بالقسط بعدل یعنی تا آن تسویه حقوق کنند در میان یکدیگر در وقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح بود چنانکه در روایت
آمده که جبرئیل علیه السلام میزان را از آسمان فرود آورد و فرمود قوم خود را امر کن تا به آن وزن اشیا کنند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود و بعدل
و راستی قیام نمایند و نزد بعضی مراد از آن عدلست که سبب انتظام امور است و ایماء انزال است بالهام نمودن ترازو که مستدعی استیفای حقوق و معاملات
بعدل وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرو فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام از ابن عباس روایتست که چون آدم از بهشت بزمین آمد پنج آلت آهنی با او بود انبر و
سندان و نزد بعضی دیگر چیزی سندان و انبر و میتین [illegible] و مطرقه و سوزن [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که خدای تعالی چهار چیز
برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و نزد بعضی انزال بمعنی هیئات [illegible] خلق نمودیم از برای آدمیان آهن را فِيهِ
بَأْسٌ شَدِيدٌ در آهن کارزاری سخت است چه آلتها که در کارزار بکار آید و سازند خواه برای دفع خصم چون سنان و تیغ و تیر و پیکان و خنجر و امثال آن و
خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و غیر آن و [illegible] از آن می آید مراد از آن شمشیر است و در تفسیر اهل البیت آمده که مراد ذو الفقار است که از
برای رسول از آسمان نازل گشت و آنحضرت آن را به امیر المؤمنین علیه السلام داد تا آن به جهاد دشمنان خدا قتال میکرد و در روایتست که پیغمبر صلی الله علیه وآله حوالی
[illegible] و امیر المؤمنین علیه السلام را فرمود با این جهاد کن و چون در جنگ رفت تیغ او بشکست و آن جهاد میکرد و دشمنان خدا را
فاملا در ضمن آهن است قتال شدید با دشمنان وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهای بسیار از برای مردمان چه قوام صناعات و حرف به آهن است
و هیچ حرفه نیست که آهن در وی دخل نداشته باشد و معظم نفع او آنست که کفار را از شمشیر مسلمانان هراسی است فاملا حمد ارسال رسل فرمود تا حق از باطل
تمیز کنند و ترازو فرستاد تا معاملات و وزن بر نهج راستی فیصل یابد و آهن فرستاد تا از اعدای دین هرج کنند و نفع کلی از آن مسلمانان رسد وَلِيَعْلَمَ
اللَّهُ و تا بداند خدای مَن يَنصُرُهُ که نصرت میدهد دین او را وَرُسُلَهُ و یاری میکنند فرستادگان او را باستعمال السلاح در جهاد حسبی تا علم
او تعلق گیرد بوجود معلوم وی ظاهر کند وجود نصرت کنندگان که نصرت میکنند بِالْغَيْبِ در حالت غایب بودن پیغمبران یعنی در وقتی که پیغمبران
حاضر نباشند ایشان نصرت دین کنند و در یاری پیغمبران کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبر [illegible] و در غیبت ایشان کار نکنند
یا مؤمنان یاری خدا و پیغمبر میکنند در حالتی که باهل عقل [illegible] مشاهده اند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی
که خدای تواناست بر هلاک گردانیدن دشمنان عَزِيزٌ غالب بر همه بحکم و فرمان و احتیاج بنصرت هیچ ناصری ندارد و امر بجهاد جهت آنست
تا بندگان آن منتفع شوند و مستوجب ثواب ابدی شوند در امتثال امر او و از آن جهت نوح و ابراهیم افضل انبیا بعد از حضرت اکرم پیغمبران اند
و چون اجداد انبیای بسیار اند بعد از ذکر ارسال رسل علی الاطلاق بتخصیص ذکر ایشان [illegible] وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق
فرستادیم نُوحًا نوح نجی را به بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم را بنمرود و جَعَلْنَا و گردانیدیم یعنی ثابت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا در میان فرزندان
ایشان النُّبُوَّةَ پیغمبری را و وحی وَالْكِتَابَ و کتابی [illegible] ایشان بود فَمِنْهُم پس بعضی از ذریات [illegible] انسان نوح و ابراهیم
مُّهْتَدٍ راه یافتگان اند از طریق حق [illegible] وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق
حق [illegible] ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِم بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان [illegible]
و بعد از [illegible] بِرُسُلِنَا فرستادگان خود یعنی از نسل نوح هود و صالح و از عقب ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را

وقفّینا و از پی درآوردیم ایشان را برسلنا تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بعیسی بن مریم بعیسی که پسر مریم است وآتیناه الانجیل
وعطا کردیم مر او را کتاب انجیل وجعلنا و گردانیدیم یعنی وضع فرمودیم فی قلوب الذین اتّبعوه در دلهای آنانکه پیروی کردند
عیسی را یعنی حواریین رأفة مهربانی ورحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق و مهربان گردانیدیم صالحان و خواص عیسی را
بر یکدیگر با توجه که ایشان را بآن مامور گردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم و در آن ثواب جزیل تعیین فرمودیم در دلهای ایشان ورهبانیة
ابتدعوها و طریق رهبانیت را نو در آوردند و نه از نزد خود رهبان کسی است که در پرستکاری و در هر کاری بنهایت رسیده با
منشی از رهب یعنی خوف وخشیت و رهبانیت حکم منسوب است بسوی رهبان که اجتناب است در عبادت و ریاضت و انقطاع از مردمان
ما کتبناها علیهم نوشته بودیم و فرض نکرده رهبانیت را برایشان ما ملکات ایشان الا آن لازم نفس خود ساخته بودند بر خاطر از عبادات
سه لازم خود میگرداند و سبب آن چنان بود که بعض از امت عیسی بعد از رفع وی حکم از احکام انجیل را گذاشته کافر شدند
وجمعی که بر دین عیسی مانده بودند از میان ایشان فرار کردند و بکوهها متوجه و متحصن شدند و ما حکایت آورده اند که جبابره بودند از
رفع عیسی بر مومنان مسلط شدند و بسیاری ایشان در مقام مقاتله و محاربه در آمدند و بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اندکی که باقی ماندند
در کوهها متوجه شدند و اخلاص تمام بعبادت و اسباب آن اشتغال نمودند و مشقتها و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح لازم
خود ساختند و ما کتبناها این رهبانیت را بر ایشان فرض نشده بود الا ابتغاء رضوان الله لیکن ایشان ابتداع آن کردند بجهت طلب
خشنودی خدا عبدالله مسعود روایت کند که روزی ردیف رسول خدای بودم مرا گفت دانی که ابتداع رهبانیت ترسایان چگونه بود گفتم
الله ورسوله اعلم فرمود بعد از عیسی ملوک جباران و گردن کشان معاصی و فسق اشکار کردند و مومنان ایشان را زجر کردند منزجر نگشتند
وایشان بر سر مرتبه جهاد کردند بسیاری از اهل ایمان کشته شدند و معدودی چند که مانده بودند گفتند بعبادت خدا مشغول شویم تا متوجه
محمد آخرالزمان که عیسی وعده داده است مبعوث شود و چون مبعوث شد بعض بمن ایمان آوردند و بعضی بمن کافر شدند چنانکه میفرماید فما رعوها
پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند همه ایشان رهبانیت را حق رعایتها چنانچه سزاوار رعایت آن بود بلکه بتثلیث قایل گشتند محمد و قرار
منکر شدند و انکار ایشان از نهج شرایع مسیح منحرف شده حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله را یافتند و باسلام آوردند و لزوم متابعت
بدان امام علیه الصلوة والسلام سزاوار گشتند و گویند معنی آنست که نذری که در رهبانیت کرده بودند رعایت نکردند و وفا بآن ننمودند بلکه
در آن تقصیر کردند و در آن باب قدح شدند و بعضی قول اولست اکثر در حق ایشان میفرماید فآتینا الذین آمنوا ایشان را دادیم
آنها را که ایمان آورده بودند منهم از جماعت رهبانان که برسالت محمد صلی الله علیه وآله اجرهم مزد ایشان را که ثواب بسیار در کار است
وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگانند از دایره ایمان و نیز از ابن مسعود روایت کرده که روزی نزد رسول ص بودم فرمود
یا ابن مسعود جماعتی که پیش از شما بودند هفتاد و دو فرقه شدند سه فرقه از ایشان ناجی شدند و باقی هلاک گشتند یکی از آن فرقه بودند که با جبابره
مقاتله کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر آنها بودند که طاقت مقاتله نداشتند و در بلاد منتشر شدند و متوجه گشتند و ایشان اند که حق تعالی در حق ایشان
فرموده رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم یعنی از آن فرمود که هر که بمن ایمان آورد و تصدیق من نمود و تابع من شد حق رعایت رهبانیت کرد

و هر که ایمان نیاورد از جمله هالکان و خاسران است پس فرمود که لا رهبانیة فی الاسلام در دین اسلام رهبانیت نیست بلکه رهبانیت امت من
هجرت است و جهاد و روزه و نماز و زکوة و حج و عمره گفتند مطلقا رهبانیت در دین حرام است و بعد از احوال حواریین خطاب میکند باهل کتاب که ایمان
آورده بودند و میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای گروه که ایمان آورده اید برسولان گذشته اتقوا الله بترسید از خدای و آمنوا برسوله
و ایمان آورید بنبی او و او محمد است صلی الله علیه و آله یؤتکم تا بدهد شما را کفلین من رحمته دو نصیب از بخشش خود یکی برای ایمان
بانبیای گذشته و دیگری برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و یجعل لکم و بگرداند برای شما نورا تمشون به نوری
که بروشنی آن در صراط بگذرید و به بهشت رسید و یغفر لکم و بیامرزد برای شما گناهان سابقه شما را از کفر و سایر معاصی والله غفور رحیم
و خدای آمرزنده است مومنان را و مهربان بر ایشان و در تفسیر اهل البیت آورده که مراد از کفلین حسن و حسین اند و مراد علی بن ابی طالب علیهم السلام
یعنی ایمان آرید برسول خدا تا او ببخشد شما را شفاعت حسن و حسین که آن دو نصیب اند و مراد علی بن ابی طالب از صراط بگذرید از سعید بن جبیر
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جعفر بن ابی طالب را با هفتاد سوار بکتاب بنجاشی فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت کند جعفر
او را فرود و او را بدین اسلام ترغیب نمود تا آنکه اسلام آورد و چهل کس از اهل مملکت او که ایمان آورده بودند از او اذن طلبیدند که [illegible]
صحبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرف گردند و بایشان اذن داد و با جعفر بمدینه آمدند در وقتی که آنحضرت بتهیه اسباب جنگ احد مشغول بود
و چون فقر و احتیاج اصحاب و قلت اسباب قتال از ایشان [illegible] کردند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اذن طلبیدند که مراجعت کنند و اموال خود را
آورده بمسلمانان صرف کنند حضرت رخصت ایشان نموده مراجعت نمودند و اموال خود را آورده باهل اسلام قسمت کردند حق تعالی در حق ایشان
میفرماید الذین آتیناهم الکتاب تا آخر پس کفار اهل کتاب بعد از استماع نزول اجرهم مرتین فخر کردند بر اهل اسلام که هر که ایمان بکتاب ما
و کتاب شما دارد دو بار اجر است و الا که ایمان بکتاب شما دارد و بکتاب ما ایمان ندارد او را یک اجر است پس [illegible] بر ما زیاده فضل
دارند [illegible] فضل و مرتبت [illegible] حق تعالی آیت فرستاد که ای کسانی که ایمان آورده اید از خدای بترسید و ایمان آورید بمحمد صلی الله علیه و آله
تا بدهد بشما خدای [illegible] آنچه [illegible] مومنان اهل کتاب از عطای کفلین یعنی اجر شما را [illegible]
[illegible] و قول الفرق بین [illegible] لئلا یعلم اهل الکتاب یعنی خدای مومنان را چنین بخشش [illegible]
[illegible] اهل کتاب الا یقدرون که یعنی [illegible] علی شیء من فضل الله بر چیزی از فضل خدای از آن کرامتها که از
برای مومنان مذکور شده بر آن قادر نشوند زیرا که رسیدن بآن کرامتها فرع ایمان است [illegible] سعادت [illegible]
عطایات محروم هستند و ان الفضل و بدانند که فضل [illegible] بید الله در قدرت خدا است یؤتیه من یشاء
هر کرا خواهد [illegible] کند والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است [illegible]
[illegible] از مجاهد نقلست که اهل کتاب میگفتند [illegible]
[illegible]
[illegible] سورة المجادلة [illegible]

روایت کنند که هر که سورهٔ المجادله تلاوت کند نام در عمل او نوشته شود که وی از حزب خداست و هیچ کس ... وبال و مجادله نتواند بود
و در حشر مقام معتبر و مرتبه باشد و ... است که چون ختم ... اختتام سورهٔ الحدید کرده بفضل خود ... افتتاح این سوره نمود
به بیان فضل خود در اجابت دعوت و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ آورده‌اند که روزی خوله بنت ثعلبه که از انصار بود
قوم خزرج نماز میکرد و چون حسن الجسم بود شوهرش اوس بن صامت که برادر عباده بود در حال رکوع و سجود در وی نگاه میکرد شهوت
غالب شد و چون از نماز فارغ شد خواست که با وی خلوت کند وی بسبب ... از استمتاع امتناع نمود اوس چون از خوی غضبناک بود از
در غضب شد و او را گفت انت علی کظهر امی تو بر من مانند پشت مادرمی و این را ظهار گویند و حرمت وطی است تا وقتی که کفارت بدهند و در جاهلیت
طلاق بظهار روا بود واقع میشده اوس از آن لفظ پشیمان شده خوله را گفت که گمان من چنان است که تو بر من حرام شدی خوله گفت از رسول
صلی الله علیه و آله استفسار [illegible] کن ... پس خوله بخانه حضرت آمد در حینی که عایشه سر آنحضرت می‌شست
و گفت یا رسول الله اوس وقتی که مرا در نکاح خود در آورد جوان بودم و خداوند اولاد بسیار داد الحال که مرا ... خواهد دور زدن
بسیار از من ... چون ... پیری ... و اهل من از من متفرق شده اند مرا ... خود کرد ... غمگینم که او را
چه چاره کنم اگر او را بگذارم ضایع شوند و اگر نزدیک خود نگهدارم بسبب جوع هلاک شوند و ... از ظهار ... آیا این
تدبیری هست که موجب اجتماع ... حضرت فرمود که گمان می‌برم که بر تو حرام شده خوله از کثرت اطفال و خوف
مفارقت اوس که ... او بود ... غمناک شده دیگر باره ... آن کلام نمود و همان جواب شنید ... در وی
و بکی خود ... عرض ... رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ... بر تو حرامی ... در باب تو چیزی نفرستاده ... گاه که ... او گفتی
شکایت فاقه و شدت حال و تنهایی خود را ... با ... که ... آلهی انی اشکو الی الله ... فاقتی ... فارسل علی
لسان نبیک ... فیه صلاحی ... و چون ... و آنچه صلاح ... در آن ... خود ... بیاری
این شکوه و عادت ... رسول ... دیگر بار رسول ... یا رسول الله ... فکری ... ای حسین ... که مجادله
و الحاح ... که وحی بر رسول نازل گشته و علامت وحی مر آنحضرت آن بود که در آن وقت ... خواب او را عارض میشد چون ... آن
مر آنحضرت نشست ... خوله ... که ... شوهر خود را حاضر کن ... آن ... آیات ... تلاوت فرمود که قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بتحقیق
شنید خدا قَوْلَ الَّتِيْ تُجَادِلُكَ سخن آن زن را که مجادله میکرد با تو فِيْ زَوْجِهَا در کار شوهر خود وَتَشْتَكِيْ اِلَى اللّٰهِ
و شکایت ... خود ... وَاللّٰهُ يَسْمَعُ و خدای می‌شنود تَحَاوُرَكُمَا مراجعت کلام شما و مبالغه در ... را که ... این
سخن ... گفتن و جواب ... در باب ظهار ... آن زن که شوهر خود حرامی ... که ... طلاق ... اِنَّ اللّٰهَ
سَمِيْعٌ ... خدای ... اقوال ... بَصِيْرٌ بینا ... روایت که ... عایشه ... گفت ... که ... آنکه ...
... بعد از آن در حکم ظهار ... کرد اَلَّذِيْنَ يُظَاهِرُوْنَ مِنْكُمْ آنانکه ظهار کنند از شما مِنْ نِّسَآئِهِمْ از زنان
خود ... زن خود گوید که تو بر من چون ... مَا هُنَّ نیستند آن زنان در حقیقت اُمَّهٰتِهِمْ مادران ایشان ... و مادر

بیانی عظیم است و گفتن این کلمه مادران ایشان نیستند إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر زنانی که ایشان را زادند پس
حرمت مادر ایشان را نیست که زنانی که حق تعالی ایشان را گردانیده از ازواج ایشان در صفات پس تشبیه کرده زوجه مادر نشود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مظاهران
ظهار کننده لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ انکار کرده شده از سخن یا خطا و ناراست در شرع چه احکام شرعیه منکر است
وَزُورًا و دروغ باطل منحرف از حق زیرا که هرگز زن مادر نباشد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَعَفُوٌّ عفو کننده است مر گناه تو کنندگان را
از منقول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را بایجاب کفارت و احکام متعلقه بدین باب و مسائل متفرع بر آن حوالت بر منهج الصادقین است و بعد از بیان انکار ظهار
تبیین حکم آن میفرماید که وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه در جاهلیت عادت ایشان این بود که مظاهر که میشدند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود
پس در اسلام ثُمَّ يَعُودُونَ پس بعد از آن باز گردند لِمَا قَالُوا بسوی آنچه گفته اند یعنی باز گردانیدن آنرا در اسلام فَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ پس بر ایشان است آزاد کردن بنده و میتواند بود که مراد الذین اهل اسلام باشند و مراد بعود رجوع باشد بآن برده تدارک
آنکه میفرماید که مظاهر کنند از زنان خود و بعد از آن باز گردند بتدارک و تلافی آنچه آن قول گفته آن بود و مقتضی آن میل باشد پس بر ایشان
آزاد کردن بنده و مذهب امامیه آنست که مراد بعود اراده وطی است یعنی نقض قول ظهار و طی ابطال قول ظهار پس حکم تا اذ ... یکی بعد از
کفارت و جمیع علما ما گلیه شرط ایمان در آن بنده اند و حکم ایمان از اطفال مومنین آزاد کردن جنس بنده واجب مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا
پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مرد مظاهر و زن مظاهر منها و تمتع کنند از هم مراد از جماعت بنده است ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت که مأمور شدید بآن
تُوعَظُونَ بِهِ پند داده شدید یا بآن زجر کرده شوید از ... از مظاهر لفظ منکر وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید خَبِيرٌ داناست و در کتب
و نهان ... وجوب آزاد کردن بنده در حین قدرت که مظاهر است بر آن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
پس بروی است روزه داشتن دو ماه پی در پی شرط اتصال ماه اول با ماه دیگر پس اگر یکماه و یکروز در پی روزه بدارد بعد از آن تا ... متفرقه میتواند که
روزه بدارد دو ماه روزه بدارد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند بمباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که
... روزه داشتن بر طاقت ندارد بجهت مرض یا کبر سن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بر وی است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را
نصف صاع از غالب قوت و اگر ... ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا فرض کرده ایمان ... احکام ... بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
... و قبول شرایع دین و ترک آنچه بر آن بودید در زمان جاهلیت وَتِلْكَ و این کلمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای خدا است که از آن در نگذرند
وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران را که قبول حدود الهی نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت ... بعد از نزول این آیه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اوس را طلبید ... حضرت فرمود که کفارت آن رقبه آزاد کن گفت
از من رقبه ندارم ... حضرت فرمود ... دو ماه پی در پی روزه بدار گفت طاقت
آن ندارم زیرا که اگر در روزی ... طعام نخورم ... چشمم ... فرمود شصت مسکین را طعام ده گفت ... ندارم
... حضرت ... از زکوة نصف صاع ... مستحق ... فقر و فاقه ...
... خواهم که حضرت تبسم فرمود ... استغفار ... بعد از آن ... این کلام ... از کفار

تا باستغفار کفارت این مراتب باشد و منقول از صادق علیه السلام که بعد از مناجات صدقه طهارت از گناه لیکن [illegible] کار بعد ود
شرع تعدی نمایند اِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنان که یُحَادُّونَ اللّٰهَ مخالفت و خلاف میکنند با خدا وَرَسُولَهُ و با فرستاده او و اوامر
و نواهی ایشان را بر یک طرف نهاده حدود [illegible] میکنند که غیر حدود ایشان باشد کُبِتُوا نگونسار و خوار کرده شوند کَمَا کُبِتَ الَّذِینَ
همچنانکه ذلیل و خوار گردانیده شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار امم ماضیه که اعدای رسل بودند
هلاک گردانیده شدند و بعذاب الهی گرفتار شدند [illegible] اهلاک دنیوی و اخروی گرفتار شوند وَقَدْ اَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم آیَاتٍ
بَیِّنَاتٍ آیتهای روشن که قرآن و سایر معجزات دال بر صدق نبوت حضرت رسالت وَلِلْکَافِرِینَ و مر کافران راست در دنیا
عَذَابٌ مُهِینٌ عذابی خوار کننده و در [illegible] که عزت و تکبر ایشان را در هم شکند از قتل و سبی و امر [illegible] عذاب خوار سازنده
یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ در روزی که برانگیزد خدای تعالی ایشان را از قبور جَمِیعًا همه ایشان را که غیر سوف [illegible] فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد
خدای ایشان را [illegible] الاشهاد بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند [illegible] ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان و تقریر عذاب ایشان
بسبب این حالات [illegible] آن گناه که ارتکاب نموده اند اَحْصَاهُ اللّٰهُ شمرده و نگاه داشته است
خدای عمل ایشان را و بعموم علم خود احاطه نموده عمل ایشان [illegible] از علم او غایب نباشد وَنَسُوهُ و فراموش کرده اند
ایشان آن را بجهت کثرت آن [illegible] آن وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از اعمال و احوال بندگان شَهِیدٌ حاضر
عالم [illegible] عمل مکافات دهد [illegible] آورده که روزی ربیعة بن عمرو و حبیب [illegible] صفوان بن امیه مکالمه میکردند
یکی گفت [illegible] آنچه ما میگوئیم دیگری گفت بعضی را [illegible] گفت اگر بعضی را [illegible] زیرا که [illegible] علم
الباقی [illegible] معلوم خواهد بود این آیه اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ آیا نه بینی که خدای یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ میداند [illegible]
از ملائکه و نجوم و ارواح و غیر آن وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از معدنیات و حیوانات و سایر جمادات مَا یَکُونُ مِنْ نَجْوٰی ثَلٰثَةٍ
نباشد [illegible] از راز گفتن سه کس اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر خدای چهارم ایشانست در علم او [illegible] علم او [illegible]
و محیط و مطلع بر آن وَلَا خَمْسَةٍ و نه راز گفتن پنج کس اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشانست [illegible]
بر آن نجوای ایشان [illegible] وَلَا اَدْنٰی مِنْ ذٰلِکَ و نه کمتر ازین عدد وَلَا اَکْثَرَ و نه بیشتر [illegible] اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشان
بعلم خود [illegible] اَیْنَ مَا کَانُوا هر جا که باشند خواه [illegible] خواه در نواحی زمین زیرا که علم او [illegible]
[illegible] اختلاف اماکن تفاوت کند ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز
[illegible] تفضیح و تشهیر ایشان و تقریر آنچه مستحق آنند از جزای اعمال اِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستی که خدای بهمه چیز از گفتار و کردار عَلِیمٌ داناست
چه علم او بهمه معلومات یکسانست [illegible] اهل آسمان و احوال اهل زمین را و علم او [illegible] امور بر آن وجه احاطه کرده
بجملات آن و تخصیص این عدد [illegible] خصوص [illegible] مناجات [illegible] که گذشت [illegible]
[illegible] ابن عباس روایتست که جهودان و منافقان را عادت آن بود که [illegible]

برسر راه مؤمنان ایشان نشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها کردندی در میان آن گروه قومی که نشستندی نگاه کنندی تا خبری از غزات
آوردندی و مؤمنان در گمان افتادندی که مگر آن لشکر را کاری افتاده از قتل و هزیمت و موت یا غیبت ایشان و همانکه شدندی این خبر بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله رسید ایشانرا از آن نهی فرمود ایشان دیگر روزی آن کار کردند و بکرّات بهمان مشغول شدند آیت آمد أَلَمْ تَرَ
آیا نمی‌بینی و نمی‌نگری إِلَى الَّذِينَ نُهُوا بسوی آنها که نهی کرده شدند عَنِ النَّجْوَىٰ از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کرده از آن ثُمَّ يَعُودُونَ
پس باز میگردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ مر آنچیزی را که نهی کرده شده‌اند از آن وَيَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند از روی عناد و شنیع بِالْإِثْمِ بگناه یعنی
آنچه موجب آزار مؤمنان است وَالْعُدْوَانِ و تعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان که آن اندوهناک ساختن ایشانست
وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی پیغمبر و مکر با یکدیگر وصیت کردن بمخالفت قول او و آنکه گفتن از کلام او و آنکه بر ایشان آمده بحضرت صلی الله علیه و آله
می‌آمدند و میگفتند السام علیک و سام در لغت ایشان بمعنی موت است یعنی قتل و مرگ باد بر تو و آنحضرت در جواب فرمود که علیکم روزی آنحضرت آیه
و همین گفتند عایشه شنید و گفت بر شما باد سام یعنی درد و مرگ و خشم خدا و دوری از رحمت خدا و نفرین بر ایشان حضرت فرمود ای عایشه
باش نرمی و خوی کن که خدا رفق و حلم دوست میدارد عایشه گفت ای رسول الله مگر نشنیدی که ایشان چه گفتند فرمود مگر تو نشنیدی که من رد کردم سخن ایشانرا
بر ایشان و گفتم بر شما باد همین گفته کلام در باب ایشان آمد از آن ایشان در باره من پس حق تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا
جَاءُوكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَيَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ بچیزی که تحیت نگفته ترا بدان خدای تعالی
که سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ و میگویند در میان خود لَوْلَا يُعَذِّبُنَا
اللَّهُ چرا عذاب نمیکند خدای ما را بعذاب که مستحق آن گشتیم در جواب ایشان میفرماید که حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشانرا دوزخ از روی
عذاب يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ الْمَصِيرُ پس بد بازگشتیست دوزخ چه آن متضمن انواع عذاب و نکالست و چون
مؤمنان را ازین نهی میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آوردید إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گوئید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز
مگوئید بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ بگناه و تعدی و ظلم وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نافرمانی رسول خدا چنانکه منافقان و جهودان گویند با یکدیگر
خطاب بمنافقانست یعنی ای کسانی که بظاهر معترفید بایمان آوردن چنین راز گوئید چنان مگوئید که جهودان میگویند وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ و
التَّقْوَىٰ و راز گوئید بنیکوکاری و پرهیزکاری از آنچه ضرر مؤمنان در آن باشد و موجب معصیت رسول باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در هر کاری که کنید الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آنکه بسوی او حشر کرده خواهید شد و شما را بر کردار جزا خواهد داد إِنَّمَا النَّجْوَىٰ
جز این نیست که راز گفتن باثم و تعدی مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه شیطانست که آنرا در نظر شما می‌آراید و شما را بر آن میدارد و
وسوسه میکند لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهناک گرداند مؤمنانرا وَلَيْسَ و نیست شیطان یا راز گوئی ایشان بِضَارِّهِمْ شَيْئًا
ضرر رساننده مؤمنان بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدا و بمشیت و مصلحت او که ضرری و حادثه از مرگ و غیر آن یا فارت و خوف ایشان
رسد یا بوجه که در عزا مغلوب شوند و نه آن حال موت برادران یقینی که موجب حزن مؤمنان شود و گویند اذن بمعنی علم است یعنی مگر آنکس
خدای داند وقوع موت برادران که موجب حزن شماست وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید توکل کنند

ترسان و بهم خود سلام با هم گذارند و از راز گفتن خود لیکن منافقان کردار ایشان [illegible] نگذارند ابن مسعود از پیغمبر صلى الله عليه و آله

روایت کرده که هرگاه شما سه کس باشید پس باید دو راز نگویند بدون صاحب خود که تحقیق سبب حزن اوست چرا آن موجب حزن دانند و او بشنود

و اگر چهار باشند یا بیشتر راز گفتن روا است چون اکثر آن چون کسی روا دارند که از هر یکی از ایشان ترسیده میگردانند از قتاده نقل است که

اصحاب حضرت رسالت صلى الله عليه و آله در مجلس یکدیگر ضیق مینمودند و هرگاه میدیدند که کسی را ده نشستن در جای ایشان نمیدادند روز جمعه

رسول صلى الله عليه و آله در صفه مسجد نشسته بود و جای تنگ [illegible] داشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود

بمجلس حضرت رسالت صلى الله عليه و آله آمدند و دیدند که اصحاب گرداگرد آنحضرت فرو گرفته بودند گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته

حضرت جواب سلام ایشان باز پس داد سلام بر اصحاب کردند ایشان نیز جواب دادند و چون جای تنگ بود در میان مجلس برپای ایستادند و انتظار

میکشیدند که از برای ایشان جای دهند کسی ایشان را جای نداد و حضرت اصحاب [illegible] که سبقت ایمان و علم ایشان چون دید

همچنان ایشان را جای نمیدهند [illegible] فرمود برخیزید ای فلان و فلان ایشان از روی کراهت برخواستند و جای با ایشان دادند

که آنگاه منافقان مجال یافته در زبان آغاز کنایت و شکایت کردند و گفتند شما میگویید که محمد عادل است و حال آنکه جمعی را که سابق

برخیزانید و جماعتی [illegible] را که [illegible] مخالف عدالت [illegible] و بعضی [illegible] سبقت با ایمان و علم [illegible]

بمجلس و حضرت [illegible] پیغمبر خود [illegible] یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید [illegible] رسول اذا قیل لکم

هرگاه گفته شود مر شما را تفسحوا فی المجالس جای فراخ کنید از برای یکدیگر در نشستن [illegible] و عاصم مجالس خوانده

[illegible] فافسحوا [illegible] يفسح الله لكم [illegible] خدای برای شما در قبرها و بهشت [illegible]

[illegible] تفسح [illegible] از مکان و رزق [illegible]

و غیر آن [illegible] و چون [illegible] از [illegible]

[illegible] و اذا قیل لکم و چون گفته شود مر شما را ای اهل ایمان انشزوا برخیزید فانشزوا

پس برخیزید [illegible] برخیزید [illegible] نماز [illegible] برخیزید [illegible] نماز

يرفع الله بلند گرداند خدای الذين آمنوا منكم آنانرا که گرویده اند از شما [illegible] امتثال اوامر خدا و رسول او و الذين اوتوا العلم

و آنانرا که داده شده اند علم [illegible] درجات [illegible] و تخصیص اهل علم [illegible]

[illegible] درجات از قبیل و ملائکه و [illegible] جبرئیل و میکائیل [illegible]

[illegible] درجات [illegible] درجات مومنان [illegible] اهل علم [illegible]

[illegible] علم [illegible] مومن عالم افضل [illegible] از مومن [illegible] علم [illegible] حضرت رسالت صلى الله عليه و آله [illegible] علم

مقدم [illegible] ابن مسعود [illegible] این آیه [illegible] این آیت را و رغبت کنید در علم [illegible] حضرت رسالت صلى الله عليه و آله

منقولست که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه است بر سایر ستارگان و نیز فرموده که روز قیامت سه کس را شفاعت دهند انبیا پس آنگاه علما
و بعد از آن شهدا پس چه بزرگ است مرتبه علم که مابین نبوت و شهادت است و افضل علما را از شهدا از این حدیث نیز معلوم توان کرد که مداد العلما
افضل من دماء الشهداء یعنی مداد علما فاضلتر از خونهای شهیدان است و نیز فرموده که فضل عالم بر عابد چون فضل من است بر ادنای امتم و از ابن عباس
مرویست که علما را هفتصد درجه است بالای درجهای مؤمنان که میان هر درجه پانصد ساله راه است و از ابوذر منقولست که حاضر شدن در مجلس عالم
افضل است از هزار رکعت نماز گذاردن و عیادت هزار مریض کردن و تشییع هزار جنازه حاضر شدن گفتند یا رسول الله از قرائت قرآن نیز افضل است فرمود
قرائت قرآن نفع نمیدهد مگر بعلم و نیز از ابن عباس مرویست که سلیمان بن داود علیهما السلم مخیر گشت میان علم و ملک و مال وی اختیار علم کرد
پس ببرکت و میمنت علم مال و ملک با وی دادند و ارزانی داشتند و نیز آنحضرت فرموده که من عالم و هم علما را دوست میدارم و ابو امامه باهلی از آنحضرت علیه السلم
نقل کرده که صلوات میفرستند ملائکه و جمیع اهل آسمانها و زمینها حتی مورچها در سوراخهای خود و ماهیان در آب بر کسی که مردمان را تعلیم خیر میدهد و عبیده از عشره
و نیز فرموده که هر که بجهت طلب علم در راهی رود حق تعالی راه جنت را بر وی آسان نماید و ملائکه بالهای خود را بجهت رضای طالب علم بگسترانند تا او بر آنها پا نهد
و مرید و جمیع اهل آسمان و زمین برای او استغفار کنند حتی ماهیان در آب و نیز از وی منقولست که هر که یک مسئله را تعلیم غیر کند حق تعالی در روز قیامت
هزار قلاده نور در گردن او بیاویزد و هزار گناه او بیامرزد و هزار شهر در بهشت از برای او بنا کند و بعدد هر موئی که بر بدن اوست حجی و عمرۀ از برای
او بنویسد و از امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان تست و تو نگهبان مالی و این حدیث از آنحضرت منقولست شعر
رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال در فضیلت علم انچه وارد است
و ... حفاظ فرموده که ... قل رب زدنی علما و از کلام بعضی حکمات که چه چیز را در باب ... علم از دو ... شود ... که ...
علم ساده را در باب ... در کشف الاسرار آورده که از ابن ... اوزاعی را در خواب دیدم گفتم مرا ... از علمی که بهترین علمها
... شوم ... درجه ... از درجه علما ندیدم و ... درجه ... و از اینجا معلوم شود که علما ... درجه
مرتبه ... شرف انبیا اختصاص دارند ... درجة الفضل درجه و مرتبه ... والله بما تعملون خبیر ...
و اقوال ... وقتی ... از ابن عباس ... منقولست که ... بسیار ... و سؤال ...
از آنحضرت ... آنحضرت ... در مجلس ... عظیم آنحضرت ... از ... فرمود
طویل آنحضرت ... کثرت ... فقرا و صحابه ... مجلس ... آنحضرت ...
... این آیه ... یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول
هرگاه خواهید ... یا رسول الله فقدموا بین یدی نجواکم صدقة ... صدقه ... ذلک
... خیر لکم واطهر ... از گناهان پاک شوید ... علیه السلم
... آنحضرت ... خوانده ...
و ... صحابه ... یا رسول الله ...

از دنیا رفتم و ملکی که هیچ حق تعالی نماند که پس ... این چنین تا آیه ... عمر و عثمان ... رسول صلی الله علیه و آله کردم و

از آن دینار یک دینار داشتم آنرا به ده درم کردم و هر روز درمی صدقه میدادم و با رسول راز میگفتم و مسائل میپرسیدم و در خلوت او بحضور او اسرار

علوم واقف میشدم و در کشاف آورده که عبدالله عمر از پدر خود روایت کرده که او گفت علی سه چیز دارد که اگر یکی از آن داشتمی مرا خوشتر بودی از

شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه زهرا دوم اعطای رایت بوی در روز خیبر و در حدیث آمده که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله

و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار سیوم آیت نجوی که حق فرموده آیه هیچکس بر آن عمل نکرد الا علی و موافق و مخالف از امیرالمؤمنین علی علیه السلام

روایت کرده اند که آنحضرت فرمود از کتاب خدا آیتی فرود آمد که هیچکس از مسلمانان بر آن کار نکرد نه قبل از من و نه بعد از من و سبب عمل نکردن آن

حکم تخفیف نمودن آیت و از سر الحکم در گذشت و جامع صحاح نیز آورده که هیچکس از اصحاب عمل این ننمود غیر از علی ابن ابی طالب و این دلیل روشن است

بر فضل او علی الاصحاب و تفصیل این بحث در منهج الصادقین تحریر یافته بر فرو گذاشته و بعد از آن حکم این حکم را منسوخ ساخت و فرمود اما

رهی را که فرمن صدقه با رسول نجوی کنند اول در حق فقرا فرمود که فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی را که آنرا صدقه دهید فان الله غفور

پس هر آینه خدای آمرزنده است یعنی در گذرنده از کسی که بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست و بنده را بتکلیف مالا یطاق نفرماید و بعد از آن اغنیا را

بوجه عتاب خطاب کرد که ءاشفقتم آیا بترسیدید از درویشی ان تقدموا آنکه پیش فرستید بین یدی نجویکم پیش از رازگفتن

خود صدقات صدقها را هیچ چیزی تصدق کنید فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار را و تاب الله علیکم و باز گشت خدای

بر شما ببخشش در گذرانید حکم صدقه را و شما را معذور داشت و از تقصیر شما در گذشت فاقیموا الصلوة پس بپا دارید نماز فریضه را و آتوا الزکوة

و بدهید زکوة مفروضه را و اطیعوا الله و رسوله و فرمان برید خدا و رسول او را در همه حال که اینها تلافی توانند کرد آن کسی والله خبیر

و خدا داناست بما تعملون بآنچه میکنید ظاهرا و باطنا و جزای شما را بر وفق صواب شما بدهد آورده اند که عادت منافقان آن بود که با جهودان

صحبت کردندی و اسرار مؤمنان با ایشان نمودندی و از جمله ایشان عبدالله بن نبتل منافق با رسول خدای نشستی و خدمت کردی و سخن آنحضرت

با یهود گفتی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجره از حجرات طاهره بود و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالا مردی پیش شما در آید که دل او چون دل جباران

و در کشتن او ... و بچشم شیطان نگاه کند ابن نبتل در آمد و او مردی ازرق بود حضرت فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد

و یاران خود را بیاورد و سوگند خوردند که ما این دشنام ندادیم حق تعالی این آیه فرستاد که الم تر الی الذین تولوا آیا نمی‌نگری بسوی آنها که دوستی کردند منافقان

که صحبت کردند قوما غضب الله گروهی که خشم گرفت خدای علیهم بر ایشان یعنی یهود که در باره ایشان فرموده که من لعنه الله و غضب علیه

ما هم منکم نیستند آن منافقان از شما که مؤمنانید و لا منهم و نه از ایشان که جهودانند کما قال الله تعالی مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و

لا الی هؤلاء و یحلفون علی الکذب و سوگند میخورند بر دروغ در دعوی اسلام و انکار دشنام و هم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند

که منافقند و آنچه بر آن سوگند میخورند کذبست نه آنکه سوگند بسهو خورند اعد الله لهم آماده کرده است خدای برای ایشان

عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و در برزخ و در آخرت بآتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بد چیزی که بود

که میکردند یعنی [illegible] از عمل بد نمودند و بر آن اصرار کردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند ایمانها یعنی سوگندهای خود را که میخورند جنة سپری

ایمان را وقایه خود ساخته سپر جان و مال خود کردانیده اند از جهت مسلمانان در آن کار نیستند فصدوا پس باز داشتند مردمان را در حین ایمنی خود
عن سبیل الله از راه خدای بترسانیدن مسلمانان و تحسین ایشان از مجاهده کافران و باز داشتن از متابعت اهل اسلام و از مصاحبت سید انام
علیه الصلوة والسلام فلهم عذاب مهین پس مر ایشان راست عذابی خوار کننده مرویست که یکی از اهل نفاق گفت که ما بسبب اموال کثیره و اولاد
متعدده در روز قیامت منصور باشیم و از عقوبات و هلکات آن روز فارغ در بیکار ایشان آیه آمد که لن تغنی هرگز دفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان در روز
قیامت اموالهم مالهای ایشان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک آن گروه منافقان
اصحاب النار یاران دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن جاویدانند [illegible] منافقان نیز در خلود با کافران خواهند بود
بلکه در درکات ازیشان زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن آن روز را که برانگیزد همه منافقان
از قبور و ایشان کرده چرا ما در دنیا دعوی [illegible] بجای فیحلفون له پس سوکند خورند برای خدای بایمان و اخلاص خود کما یحلفون لکم
همچنانکه سوکند میخورند برای شما ای اهل اسلام در دنیا که ما مسلمانیم و یحسبون و پندارند ایشان در آن روز انهم که ایشان علی شیء بر چیزی
یعنی پندارند ایشان که آن سوکند [illegible] نفعی دهد و در آن روز بایشان خواهد رسید مراد آنست که ملکه نفاق در نفوس ایشان رسوخ یافته
که در آخرت نیز ایشان مانند دنیا [illegible] تصور کنند که حق تعالی [illegible] ایشان [illegible] در دنیا بمؤمنان تصور میکردند و نظیر
است قوله تعالی ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون [illegible] غرض ایشان ازین گفتار آن باشد با مؤمنان [illegible]
کشته با [illegible] ایشان کنند [illegible] در بعضی مواطن منافقان [illegible] خود [illegible]
و در مواطن [illegible] سوکند خورند [illegible]
طریق [illegible] این کلام [illegible] اهل نفاق [illegible] الا انهم [illegible] اهل ایمان
منافقان هم الکاذبون ایشان اند دروغ گویان [illegible]
بخورند ابن عباس [illegible] علیه و آله روایت کرده که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که این خصماء الله [illegible] خصمان خدای [illegible]
سیاه و چشمان [illegible] کبود [illegible]
اصنام [illegible]
[illegible] الا انهم هم الکاذبون [illegible]
استحوذ علیهم الشیطان مستولی شد و غلبه کرد بر ایشان دیو [illegible] فانسیهم پس فراموش گردانید ایشان را
ذکر الله از یاد کردن خدای [illegible] اولئک آن گروه [illegible] حزب الشیطان لشکر دیو اند [illegible]
الا بدانید [illegible] که ان حزب الشیطان [illegible] هم الخاسرون ایشان زیان کاران [illegible]
مخلد [illegible] ان الذین [illegible] یحادون الله [illegible] کنند خدای و رسوله و رسول او را اولئک آن گروه [illegible] فی الاذلین
در جمله خوارترین [illegible]

روایت کرده اند که مسلمانان گفتند امیدواریم که فتح روم و فارس ما را میسر شود عبدالله بن سلول و غیر او از منافقان این را شنیده

گفتند گمان میبرید که فارس و روم مثل بعضی قری باشد که بر شما مفتوح گشت آیت آمد که کَتَبَ اللّهُ ثبت کرده است خدای در لوح محفوظ و در ثبت احکام

لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي هر آینه غالب شوم من و رسولان من و کان من غلبه بالحجة و الغلبة مر انبیا و اهل اسلام را بر دشمنان و غلبه

رسل اگر مامورند بحرب بقهر و حرب غالب اند و اگر نه بدلیل و حجت إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ توانا است بر نصرت انبیا عَزِيزٌ

غالب و بر هر که خواهد کسی بر منع آن قدرت ندارد آورده اند که روزی عبدالله بن سلول نزدیک رسول صلی الله علیه و آله رسول آب نوشیده و بقیه

از آن باقی گذاشت پسر او گفت یا رسول الله دستوری ده تا این بقیه را ببرم و بپدر خود دهم تا بخورد و بود که حق تعالی دل او را از شرک پاک گرداند فرزند

چنین کرد و آن آب را برد و بنزد پدر خود دهد گفت این چیست عبدالله گفت سور رسول خدای است دادم تا دل از شرک و نفاق پاک گرداند

گفت چرا بول مادر خود نیاوردی که پاکتر از آنست پسر خشم گرفته بنزد رسول آمد و گفت یا رسول الله اجازت ده تا او را بکشم رسول فرمود با او رفق

و مدارا کن حق تعالی این آیت فرستاد که لَا تَجِدُ قَوْمًا نیابی ای محمد که این از باب تخییل است یعنی چنین تخییل کن که

نیابی قومی يُؤْمِنُونَ گروهی را که میگروند بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و روز بازپسین که ایشان يُوَادُّونَ دوستی ورزند با کسی

مَنْ حَادَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ کسی که خلاف کند با خدای و رسول او یعنی هر که مؤمن است با اهل کفر و نفاق و بر اهل خلاف راه محبت نورزد

وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان چنانکه عبدالله بن سلول که در صدد قتل پدر خود بود أَوْ أَبْنَاءَهُمْ

یا پسران ایشان چون ابوبکر که روز بدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت خود طلبید و بقتل او رضا داد أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان

چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را در روز احد بقتل رسانید أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چنانکه امیرالمؤمنین علی

و حمزه رضی الله عنهما که اقربای خود را مثل عتبه و شیبه در جنگ بدر کشتند أُولَئِكَ آن گروه که گفته شد از صحابه كَتَبَ ثبت کرده است

فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای ایشان ایمان را و بسبب الطاف خود با جمع کرد ایمان را و لازم آن از اخلاص و تصدیق و گویند مراد کتابت علامت

ایمان است که گواهی دهد بر آنکه منافق نیستند و گفته اند که ایشان علم تعالی را عامل که گواهی میدهند

وَأَيَّدَهُمْ و قوت داد ایشان را بِرُوحٍ مِنْهُ بروحی که دل ایشان بدان زنده شود از جهت ایمان و نور

که حق تعالی است از نزدیک خود و گویند مراد قرآن است وَيُدْخِلُهُمْ و در آورد ایشان را در روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي

در بهشتی که جاری شود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند آن

رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان و عمل ایشان وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است

أُولَئِكَ حِزْبُ اللّهِ آن گروه لشکر خدای اند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ بدانید که سپاه خدا هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران در دنیا و عقبا

از نبی صلی الله علیه و آله و سلم در بیان آنکه رضای خدای خواهد و از محارم دوری جوید حق تعالی از آنچه

حرام کرده است بگذرد و دل خود را از ما سوی الله پاک کند از جمله حزب الله باشد و ثواب ... این آیات دلالت میکند بر آنکه هیچ خیر در میان اهل

خیر کسی که با حق ... و دشمنی با دشمنان او حاصل نشود و از این ... صلی الله علیه و سلم

سورة الحشر

روایت کرده هر که سوره المجادله قرائت کند در روز قیامت از حزب الله باشد و هر که این سوره را بر بیمار خواند شفا یابد و هر که [illegible]

و حساب [illegible] و ملائکه الا که بر وی صلوات دهند و برای او استغفار کنند و اگر در آب بریزند [illegible] [illegible] و هر که در سوره الحشر

هر که سوره الحشر بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او بیامرزد و از سعید [illegible] نقل کرده از ابو عبد الله علیه السلام که هر که در شب سوره الرحمن و سوره الحشر

خواند حق تعالی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و هر که ختم سوره المجادله فرموده بذکر حزب الشیطان

و حزب الله افتتاح این سوره نمود به ذکر [illegible] خزب الشیطان و مجری و هو العزیز [illegible] [illegible] و غالبیت حزب خود

[illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم سَبَّحَ** تسبیح کرد [illegible] [illegible] **لِلّٰهِ** مر خدا را **مَا فِي السَّمٰوٰاتِ**

آنچه در آسمانهاست از اجرام علویه **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است از اجسام سفلیه **وَهُوَ الْعَزِيزُ** و او غلبه کننده است بر همه در حکم **وَ هُوَ الْحَكِيمُ**

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در سال چهارم از هجرت [illegible] [illegible]

که در عهد آنحضرت بودند و عمرو بن امیه ضمری [illegible] [illegible] بنی النضیر رفت و میان بنی نضیر و بنی عامر معاهده بود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن مسلمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن مسلمه با رفقای خود برد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن مسلمه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن مسلمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] محمد بن مسلمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بنی النضیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]

و حضرت [illegible] بنی النضیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و آنچه از اموال که چهارپایان ایشان بر توانستند برداشت [illegible] باقی ماند [illegible] از دلالات

شام [illegible] نزول کردند الا آل ابی الحقیق و آل حیی بن اخطب که با اهل خیبر ملحق شدند و طایفه دیگر به حیره [illegible] پس حق سبحانه [illegible] هُوَ الَّذِي اوست آن

خدای که از روی [illegible] أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد آنان را که کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ

از سراها و منزلهای ایشان که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول [illegible] ایشان از جزیره عرب به شام [illegible] یعنی اخراج ایشان از اماکن و مساکن

دیگر و اول حشر باعتبار آنست که این نوع بلیت قبل از این بایشان نرسیده بود و یا باعتبار آنکه آخر حشر ایشان از خیبر خواهد بود به شام یا آخر

حشر ایشان در قیامت باشد چه در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق پیدا شود و همه مردمان را بارض شام راند و آنجا قیامت قائم گردد

پس آخر حشر همه ایشان شام باشد [illegible] و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که هر که شک دارد در آنکه زمین محشر زمین شام خواهد بود باید که این آیه بخواند

زیرا که رسول ایشان را گفت که جلای وطن کنید و از منازل خود بیرون روید گفتند بکجا رویم فرمود بزمین محشر و [illegible] ازان حضرت این آیه فرستاد و گویند معنی آنست که

اول اخراج ایشان بجهت قتال [illegible] آن اول [illegible] بود که رسول با ایشان کرد [illegible] از روی [illegible] مؤمنان میگوید که مَا ظَنَنْتُمْ گمان نبردید ای

اهل اسلام أَنْ يَخْرُجُوا آنکه بیرون روند [illegible] بسیاری عدد و شوکت ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند ایشان که

مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده ایشان است [illegible] حصارهای ایشان [illegible] گمان ایشان آن بود که حصارهای ایشان ایشان را نگاه خواهد داشت

مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا و [illegible] فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس آمد بایشان [illegible] عذاب خدای مِنْ حَيْثُ

لَمْ يَحْتَسِبُوا از جایی که گمان [illegible] و تصور آن نمیکردند [illegible] محکم [illegible] وَقَذَفَ و بیفکند خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان

ترس و بیم [illegible] آن دل [illegible] يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ خراب میکردند خانهای خود را بِأَيْدِيهِمْ

بدستهای خود [illegible] وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مؤمنان [illegible] خراب میکردند و مؤمنان [illegible]

[illegible] و اشجار [illegible] مؤمنان بوده [illegible]

[illegible] مؤمنان [illegible] خوب [illegible]

بروایت ابن عباس مسلمانان [illegible] غنیمت [illegible] دیوارها [illegible]

[illegible] مؤمنان [illegible]

و سنگهای [illegible]

[illegible] فَاعْتَبِرُوا [illegible] يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان [illegible] احوال [illegible]

[illegible] مؤمنان [illegible] خوف و هیبت مؤمنان [illegible]

[illegible] وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنستی که [illegible]

عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ [illegible] لَعَذَّبَهُمْ [illegible] عذاب میکرد [illegible] فِي الدُّنْيَا [illegible]

[illegible] وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ [illegible] عَذَابُ النَّارِ عذاب [illegible]

از عذاب دنیا نجات یافته از عذاب آخرت نجات نخواهند یافت ذلک این عذاب که مر ایشان را بود از رعب و جلا و عذاب آخرت بانهم بسبب آنکه

ایشان شاقوا الله و رسوله مخالفت کردند و معاندت نمودند با خدای و رسول او و من یشاق الله و هر که شقاق و خلاف کند با خدا

فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مر او را و مثال او را آورده‌اند که در زمان محاصره حکم الهی رسید که درختان ایشان را

قطع کنند غیر از عجوه و برنیه و عجوه ... و او ... آن ... مامور گشتند او ... جمیع انواع خرما ... و مکیت ... آن ... عجوه ... که

مبادا ... و عجوه ... انواع را قطع میکردند ... خدای این نخیل ... ما را ... پس آنچه ... برای ... ایشان که ازم

... ایشان آن ... خشم ... گفته ای محمد ... که در عدل ... و ... فساد ... ما این عدالت که تو در جهان ... را

... مسلمانان ... ما را ... دین ... قطع نخیل ... پس ... خلاف کرده بعضی گفته

... که ... غنیمت است و بعضی دیگر گفته قطع ... غیظ ایشان ... درختان بوده که ... و ما قطعتم من لینة

آنچه ... از خرما ... اوترکتموها ... قائمة علی اصولها ... باذن الله

پس آن ... است ولیخزی خدای لیخزی الفاسقین و قطع ... که ... خوار گرداند ... و ... از دایره ایمان

... بنی النضیر ... و در ... اموال و عقار ایشان مجموع فی ... تمام خاص

... پس ... آن ... که ... هست ... و عقارات را ... اصحاب ... در ... شده ... انصار ...

... و ... الا ... که ... اول ... سهل بن حنیف ... از بنی النضیر ... از ... کرد

... بن عمرو ... سعید ... و رسول خدا صلی الله علیه و آله ... فی این آیت ... و ما

افاء الله و آنچه باز گردانید خدای علی رسوله بر رسول خود منهم از اموال و املاک ایشان ... بر رسول خود ... فما اوجفتم پس ... تاختید

علیه برتحصیل آن من خیل هیچ اسبی و لا رکاب و ... سواره ... بغیر از ... صلی الله علیه و آله ... دراز گوش

سوار بود و ... آن ... و کارزاری ... ولکن الله ولیکن خدای

... ما ... یسلط رسله علی من یشاء مسلط ... هر که خواهد ... رعب و خوف ...

غنیمت ... است ... هر که خواهد ... غنائم ... تعالی ... و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه

از غلبه ... و غیر آن قدیر توانا است ... که ... ظاهر که ... تعالی ... در دو کار

... که آن ... ما افاء الله علی رسوله آنچه باز گردانید خدای بر پیغمبر خود من اهل القری از اموال و

املاک اهل دیهها که بحرب گرفته نشده یعنی قرای بنی النضیر فلله پس مر خدای راست و للرسول و مر پیغمبر او را ... در سهام

... که ... و لذی القربی و مر خداوند ... حضرت ... صلی الله علیه و آله ... ائمه معصومین اند

صلوات الله علیهم و الیتامی و مر طوائف ... و المساکین و مر درویشان ... و ابن السبیل

و مر ... که ... از ... ایشان ... از ... الحسن علیه السلام ... که ... القربی و الیتامی

و همچنین بودن از خود ایثار بکه کرامت کرده اند این آیت در شان آن گروه نازل شد عبدالله بن مسعود روایت کند که شبی رسول صلی الله علیه و آله از نماز

شام چون فارغ شد مردی از میان صفه برخاست و گفت ای جماعت انصار مردی غریبم و هیچ چیز جز قوت ندارم مرا طعام دهید

رسول گفت ای ابوالحسن دیگر نوبت بکرم دل مرا اندوهگین ساختی تو بازان فرمود غریب جان چاره کن که مسجدی حرمیان تو جائی نبرد که در کار روز

و ما نگه از بند و چیزهای معیشی در خانه باشد و معلوم است که ... سیم عالی که در میان حاجتی بند الی ان تفقدا و مکنه و مسائل دین

از و پرسند چهارم کشتی از اهل اسلام که در میان کفار باشد لیس کن که نوبت اسیر و کفایت کنید تا در وحشت افتد او سلاح های دهند

امیرالمومنین علی علیه السلام برخاست و حسن و حسین علیهما السلام در برگرفت و بحجره طاهره فاطمه او آورد و گفت ای دختر رسول خدا درگاه این مهمان را که این غریب

در خانه طعام اندکیست و حسن و حسین که ایشانرا تر روزه دارند آن طعام مگر حسن و حسین کفایت بکند فرمود آنرا حاضر کن فاطمه طعام پیش او نهاد

حضرت آن طعام را پیش مهمان نهاد و با خود گفت اگر من بخورم مهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب انفعال مهمان شود پس چراغ دراز کرد و

نمود که چراغ اصلاح میکنم و پنهان بنشست فاطمه را گفت و دیگر قسمت چراغ بنشاند تا مهمان از طعام خوردن فارغ شود و خود دست مبارک و دهان

تا مهمان تصور کند که طعام میخورد و چون از طعام فارغ شد فاطمه علیها السلام چراغ بیاورد و طعام همچنان بر جای خود بود امیر فرمود که ای ابوالحسن

طعام بنخوری گفت ای سیدتم پس امیر و فاطمه و حسن و حسین و فضه همه ایشان از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود و روز دیگر که امیر نزد رسول

صلی الله علیه و آله آمد رسول گفت یا علی دوش چنین کردی گفت چنین کرد و خواهی پس رسول صلی الله علیه و آله حکایت چراغ و این طعام

بخوردن وی و چنان نمودن که طعام میخورد و برکت یافتن طعام امیرالمومنین علیه الصلاة و السلام باز گفت امیر فرمود یا رسول الله کرا اعلام کرد

فرمود که جبرئیل نازل آمد و اظهار کیفیت کرد این آیه آورد که یوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و این حکایت عاصم بن کلیب که یکی از

روات اهل سنت است روایت کرده است و دیگری از ابوهریره و چنین حکایات بسیار نقل کرده اند در شان آن آیت غریب جنگ آن است که ایشان را

نسبت تفضیلی و من یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس حریص یعنی از بخل نفس و کنه از آنچه طبیعت بسته عی ان یا

از حرام و نفس انفاق و جهه و مخالفت با نفس اماره فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشان رستگارانند و فیروزی مکان

بنیای عالی و نوال آمال و بدرکه و مطالب خود رسیدن انس روایت کند از رسول صلی الله علیه که هر که زکوة بدهد و مهمانرا اطعام کند و در حج

او باشد از آنچه کنه از بخل نفس بری با و جابر انصاری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود از بخل پرهیز کنید که بخل

هلاک کرده است کسانی را که پیش از شما بودند و در حدیث آمده که بخل و ایمان با هم جمع نشود در دل مومن مراقب و تصحیح آلت از حقوق

منسوخ شده و آیه از بیان صفات اصحاب ذکر تابعین بینهم و دیگر تابعین بر جمیع از قرن تا انقراض ...میکوید و الذین جاؤا

و آنانکه آمدند من بعدهم از پس مهاجر و انصار یقولون میگویند از روی نیاز ربنا ای پروردگار ما اغفر لنا بیامرز

گناهان ما را و لاخواننا و برادران ما را که دین الذین سبقونا بالایمان آنانکه پیشی گرفتند بر ما به ایمان و لا تجعل و مگردان

و نه مکن فی قلوبنا در دلهای ما غلا کینه و حسدی و خیانتی للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی نگه دار ما را بلطف ابدی و فضل سرمدی

خود از اراده بدی بمومنان ربنا ای پروردگار ما انک رءوف رحیم تو مهربانی پس دعای مستجاب کن و رحیم بخشنده پس با ما رحمت کن

ورزش منافقان و غل کردن و شبهه نیست که بعضی مؤمنان دارا ده بی شاید از حب ایمان کوتاه است واز حب غیر آن فسق حسد در این آیت مؤمنان را بر
فرقه فرقه آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند با عقیدت و اکر ناطلب هی که بعضی منود اقسام مؤمنان کالعاقبه و بعد از مدح مهاجر و انصار
و تابعین بیان احوال بعضی منافقین میکند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن
ابی و ابن نبتل و رفاعه و اخوان ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما یم نفسیم و در محاربه کردن با محمد معاونت تام خواهیم کرد و اتفاق با شما
نموده ایم که اگر بر شما غالب شوند شما را از دیار اخراج کنند ما نیز در مرافقت موافقت میکنیم کما قال جل ذکره يَقُولُونَ میگویند منافقان لِإِخْوَانِهِمُ
مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود در صفت الکفر الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب از اهل توریه که قوم بنی نضیر
واند بخطاب خود راه همه لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون می آییم مَعَكُمْ با شما از روی مودت و مصاحبت
وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ و فرمان نبریم در خلاف و جدال با شما أَحَدًا هیچ کس را از محمد و اصحاب او هیچ کس از مسلمانان یعنی در خلاف نمودن با شما اطاعت اهل ایمان نکنیم
أَبَدًا هرگز و هیچ وقتی از اوقات وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ
و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ که ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ گویانند در آنچه میگویند یعنی در قول و فعل یاد کرده وآن
شرط کرده اند با یهود و کار نیاوردند کما قال لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ بیرون نروند منافقان با ایشان
و موافقت ایشان نکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر مقاتله کرده شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند لَا يَنْصُرُونَهُمْ یاری نکنند منافقان ایشان را
وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر یاری دهند اهل نفاق یهود را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر آنچه خدای نفی آن فرموده وجود خارجی بیابد لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ
هر آینه باز گردانند پشتهای خود را ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس یاری کرده نشوند یعنی نضیر بعد از هزیمت منافقان یعنی حق تعالی ایشان را منهزم کرده
ایشان را مقهور گرداند بلکه نفع ایشان قتل و سبی و جلا گرفتار شوند اگر بر وجه امتحان حکایت مؤمنان میکند که لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید
أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از روی ترس فِي صُدُورِهِمْ در سینهای ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است از
ترس خدا در دل ایشان خلاصه معنی آنست که منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذَلِكَ آن خوف و خشیت شما را بِأَنَّهُمْ
بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خداوند و عقوبت او را و اگر نه بایستی که از وی ترسیدندی نه از شما
مراد آنست که ترس ایشان از شما در سر سخت تر است از ترس ایشان از خدای که اظهار ترس او میکنند لَا يُقَاتِلُونَكُمْ ... ایشان زا هیچ قوی از خدا
باشند بمعنی که ظاهر کرده است لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند با شما یهود و اهل نفاق جَمِيعًا در حالی که مجتمع و متفق باشند برای جدال کردن
با شما إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیهها استوار کرده به خندق و برج و حصار أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها به تیر و سنگ حرب و قتال
ایشان از شما میترسند زیراکه آن است که از حصن بیرون آمده بصحرا آیند و رو در روی شما حرب کنند و این نه از ضعف و جبن ایشان است
بلکه بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ کارزار ایشان در میان یکدیگر سخت است یعنی چون یکدیگر محاربه کنند حرب ایشان در نهایت شده باشد اما هر جا که
از ایشان با رسول خدا و اصحاب او حرب کنند ایشان خوف و رعب را در دل او افکنده و لیکن آن طاقت مقاتله در مقابله و مواجهه ایشان ندارد
تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا پنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق از روی همرو صلاح اندیشی وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و دلهای ایشان پراکنده

بیشان است و [illegible] افتراق عقاید و اختلاف دواعی و تعاضد کثرت جمع [illegible] ذلک آن اختلاف و دواعی و افتراق [illegible]

بأنهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند و درنمی یابند آنچه صلاح ایشان در آنست و بعد از آن [illegible]

در منور شدن [illegible] و وقت خود کمثل الذین همچو مثل آنانست که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا نزدیک ذاقوا وبال امرهم

که چشیدند بدی عاقبت کفر خود را در دنیا مراد ازیشان [illegible] یا قتل [illegible] کشته شدند و بروایت ابن عباس مراد بنی قینقاع

که عهد [illegible] بشکستند و [illegible] جلای وطن گشتند [illegible]

[illegible] ولهم عذاب الیم [illegible]

[illegible] عذاب الیم [illegible]

[illegible] کمثل الشیطان مانند مثل شیطانست اذ قال للانسان اکفر چون

[illegible] فلما کفر پس چون [illegible] قال

[illegible] انی بریء منک [illegible] انی اخاف الله [illegible] رب العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در سوره الانفال [illegible]

و از ابن عباس و ابن مسعود روایت [illegible] برصیصا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برصیصا [illegible]

[illegible] برصیصا [illegible]

[illegible]

[illegible] برصیصا [illegible]

[illegible] برصیصا [illegible]

[illegible]

[illegible] برصیصا [illegible]

[illegible] برصیصا [illegible]

پس گفتند ما را تعلیم برصیصا کن و او را ساوس و دادی که برو نزدیک آن و گفت [illegible] برصیصا الغو الکتم پس بشهر آمد و شکفی با کنیزی که بهوش کنی آمده و [illegible] طبیبی هم
کنند او را گفت علاج او جز دعای برصیصا راهب نیست [illegible] برصیصا آوردند [illegible] و ندادند [illegible] کردند تا دعا کرد [illegible]
[illegible] از کلوی او [illegible] آمد و شفا یافت [illegible] برصیصا دعا کرد [illegible] از وی با زبیند [illegible] آن خبر دار
آن [illegible] برادران [illegible] برصیصا آورده
[illegible] آمده بود [illegible] برصیصا را گفتند این خواهر ما [illegible] تو به بین که با او [illegible]
[illegible] برصیصا [illegible] نزدیک آمده [illegible] از دنیا [illegible]
برصیصا [illegible] برصیصا [illegible] اکراه [illegible]
کسی [illegible] برصیصا [illegible] خبر [illegible] برصیصا [illegible] اولی [illegible]
شنیع و عمل قبیحست [illegible] برصیصا [illegible]
[illegible] برصیصا [illegible] خاک [illegible]
[illegible] برادران آمدند و احوال خواهر از برصیصا پرسیدند [illegible] قبول کردند [illegible] در خواب برادر [illegible] برصیصا
با خواهر تو چنین و چنین کرد [illegible] این خطاب [illegible] پس [illegible] بخواب برادر [illegible] آمد [illegible] دو [illegible] بخواب
برادر کوچک آمد و همان سخن گفت روز چهارم برادران با هم [illegible] برادر [illegible] خواب [illegible] برادر
[illegible] برصیصا آمده گفتند با خواهر ما چه کردی [illegible]
[illegible] برصیصا [illegible] خواهد بود [illegible] آمد و همان سخن تقریر کرد
[illegible] خواهر [illegible] خاک [illegible] خواهر [illegible]
و برصیصا را از [illegible] کفارت گناهان [illegible]
[illegible] برصیصا آمد [illegible] کردی و آبروی [illegible] در این قضیه [illegible]
[illegible] برصیصا
[illegible] سجده کرد [illegible] از تو بیزارم [illegible] آمد [illegible]
[illegible] فکان عاقبتهما پس هست عاقبت کار دو [illegible] که شیطان است [illegible] منافقان و یهود [illegible]
انهما [illegible] فی النار در آتش [illegible] خالدین فیها جاوید ماندگان در آن وذلک [illegible] جزاء الظالمین
[illegible] یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه
گرویده اید اتقوا الله بترسید از خدای و در امر و نهی اطاعت او کنید ولتنظر نفس و باید که نظر کند هر نفسی [illegible] ما قدمت [illegible]
[illegible] لغد برای فردای قیامت که عمل صالحست [illegible]

شکرگذاری توفیق او نماید و در زیادت آن کوشد و اگر سیئات و معاصی فرستاده توبه کند و از آن پشیمان گردد و تتمه طاعات [illegible]

تأکید امر تقوی تکرار آن کرده می‌گوید که وَاتَّقُوا اللَّهَ و البته بترسید از قهر الهی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ

بآنچه می‌کنید این در حکم وعید است بر معاصی وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ مانند آنان که نَسُوا اللَّهَ و فراموش کردند خدای را که ترک

احکام خدا [illegible] مانند یهود و منافقان و مشرکان که از روی عناد و جحود متابعت احکام الهیه نکردند مثل کسی که ناسی حق خدای باشد و صلاح [illegible]

فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش گردانید بر ایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را و در توفیق برای ایشان در تربیت روح و تزکیه و کسب آن تقدیم خیری

نکردند از برای فردای قیامت تا محروم و خجل شدند ایشان از حظوظ آخرت أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و آن گروه ایشانند بیرون

رفتگان از دایره فرمان یعنی کاملان در فسق و عصیان و متوغل در کفر و طغیان بعد از آن مردم را از خواب غفلت متنبه ساخته بقول لَا يَسْتَوِي

برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که [illegible] معاملی که مستحق نارند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اصحاب بهشت

که در تکمیل نفس کوشیده سزاوار جنت گشته أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی ساکنان آن هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران

یعنی از عذاب جهنم آزاد شده در نعیم مقیم پیوسته و بعد از آن بر سبیل تمثیل و تخییل در بیان تعظیم قرآن می‌فرماید لَوْ أَنْزَلْنَا اگر فرستادیمی

هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَى جَبَلٍ بر کوهی بر طریق تمثیل لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا هر آینه می‌دیدی آن را ترسنده مُتَصَدِّعًا شکافته

و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدا و از هیبت وعیدی که در قرآن است یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی و غلظت بترسیدی و [illegible]

نهادی و کافران از آن متأثر نمی‌شوند [illegible] ثم قست قلوبکم من بعد ذلک [illegible] و گوینده آنست که اگر [illegible] بر کوه نازل ساختیم

بعد از ادراک و سماع و فهم و ادراک می‌دیدی پاره پاره می‌شدی از ترس خدا وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلهای [illegible] و امثال این مثل از امثال

قرآن که از جمله مثل دیگر در سوره گذشت نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می‌زنیم آن را برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که ایشان اندیشه

از روی زجرها و مواعید آن در مضمون کلام توبیخ است بر عدم تخشع ایشان نزد تلاوت قرآن و قلت تدبر در آن و بعد از آن

بکمال تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود می‌فرماید بقوله هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اوست که قرآن فرستاده خدای یکه حقیقت

نیست معبودی که مستحق عبادت باشد مگر او و بس عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده آنچه پنهان است از علم او و بر بندگان از جواهر مجرده

و آنچه مشاهد ایشان است از اجرام و اعراض یعنی داننده جمیع [illegible] علم [illegible] قلوب و اقوال [illegible] و عقبی یا معدوم

و موجود یا کاینات و ممات یا رزق و آجال یا آنچه هست و خواهد بود هُوَ الرَّحْمَنُ اوست بسیار بخشنده که رحمت عامه او در دنیا احاطه

جمیع خلق کرده الرَّحِيمُ [illegible] که رحمت خاصه او در آخرت [illegible] مؤمنان رسیده [illegible] صدر نموده

که هُوَ اللَّهُ الَّذِي اوست خدایی که هیچ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای سزای پرستش مگر او الْمَلِكُ پادشاهی که جمیع ممالک و ملکوت ملک اوست

و [illegible] الْقُدُّوسُ در غایت

[illegible] از شوب نقص و معایب [illegible]

[illegible] السَّلَامُ سالم

از عیوب و علل و مبرا از نقص و عجز و خلل یا معطی سلامت بندگان و در بنه امهاد المؤمن ایمنی کننده بندگان از ظلم و عقوبت بر ایشان و انبیاء و طشون تو بسان المهیمن
مرعود ایشان بر ایشان آمال البشارت و مؤید اولست قول صادق علیه السلم که التسمیه او بمؤمن جهت آنست که ایمن گرداننده اهل طاعت است از عذاب و عقاب
یا داعی ظلمات بامان و واهب امان یا ایشان یا تصدیق کننده بذات خود قبل از تصدیق خلقان که گواه است بر آنکه لا اله الا هو و بین
سازنده توحید را راهی خود در بندگان بدلیل و الصحیح گفته آن است که آن گواه بر عالمیان بر تمامی کردار آن و هدایت بر ایشان و محبوب او المهیمن
نگهبان بر هر چیز که خلق فرموده و بر همه بندگان یا امین هر چیز که هیچ چیز نزد او ضایع و مهمل نمی‌شود و گفته اند اسمیست از اسماء الهی که دلیل آن
چه معنا دارد العزیز غالب در حکم که هیچکس او را مغلوب نتواند ساخت و او را از مرتبه رفیعه خود زایل نتواند گردانید و یا کسی که مهمند
غیر محدود نشود الجبار بزرگوار عظیم الشان در ملک و سلطنت یا قاهری که کسی از او تواند رسید و الجبار احاطه او تواند کرد یا اصلاح آرنده کارهای
بندگان از اسباب معاش مثل ارزاق و غیر آن یا آنکه کسی شکسته باشد او را جبر کند و بخشد پس مر ورا نشود یا چه باشد و مخرب نگردد یا آنچه تمام المتکبر
در نهایت کبریا و عظمت یا ملبس مرتبه اعظم و فضیلت و احتیاج از سایر صفات محدثات و تمام از جمیع ما لا یلیق بکبریا و هم چیز را نسبت بذات خود حقیر بیند
و این بمعنی ربیت که او سزاست سبحان الله پاک خدای عما یشرکون از آنچه شریک میسازند با وی چه بر هیچ عاقلی که جلالت شده او شیاری
قابل شرکت نیست هو الله الخالق او خدائیست که تقدیر کننده است هر چیز را گاهی و آن بیغار از مخلوقات بر نفی مثبت و متضمن کل البارئ
آفریننده اعیان و ظاهر سازنده آنها از عدم بوجود در حالت برائت از تفاوت و عیوب در خلق آن المصور بخشنده صورت و شمایل مخلوقات و نگارنده
آنها بر اشکال مختلفه از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن از مصنوعات که از یکدیگر ممتاز شده بصور و هیات له الاسماء الحسنی مراد است
نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن و پسندیده است چه آنها دالند بر معانی حسنه و رحمی و رحمت و صانع و قادر و علیم و حی و قیوم و حلیم و غیر آن یسبح له
ما بکمال یا کبریای پاکیزه مرا و را از همه نقایص و او را منزه و مقدس میدانند از جمیع معایب ما فی السموات و الارض هر چه در آسمانها است و در زمینها
چه ارباب عقول او را تسبیح میکنند و غیر ایشان از حیوانات و جمادات دلالتی تام دارند بر تقدیس او و هو العزیز و او است او
در ملک خود که هرگز مغلوب و مقهور نگردد الحکیم صواب کار در کردار و گفتار که هر چه خواهد کند بر وجه حکمت و مصلحت ابو هریره از رسول الله علیه و اله
روایت کند که آنحضرت فرمود که من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک باخر سوره الحشر فاکثر قرائته بر تو باد که از آخر سوره الحشر که
بس بسیار گردان قرائت آنرا پس اعادت کردم و پرسیدم همین جواب گفت او امام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که خواند تمام حشر را
در شب یا روز بخواند و در آن روز یا شب بمیرد حق تعالی بهشت او را واجب گرداند سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
الاسم الاعظم فی ست آیات من آخر الحشر اسم الاعظم در شش آیه است که در آخر سوره الحشر است و منقول است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کند که هر که هر صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره الحشر بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را بروی موکل گرداند تا او
نگاه دارند از جمیع آفات و صلوات بر او میفرستند و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر اول شب بخواند همین ثواب یابد در امالی از حضرت
روایت کرده که هر که از لو انزلنا هذا القرآن تا آخر تلاوت کند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد سوره الممتحنه ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
روایت کرده که هر که سوره الممتحنه بخواند جمیع اهل ایمان امتحان کنند و خصم او باشند و روشن گرداند دل او را و در روشنی باد و اولاد او و برید ایشان

ختم سوره الحشر بود به بیان احوال کفار و منافقان افتتاح این سوره کرده بذکر تحریم موالات و ارتکاب مجادلات ایشان و فرمود بسم الله الرحمن الرحيم

يا أيها الذين آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تتخذوا عدوي وعدوكم فرا مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را أولياء

دوستان و یاران در طریق صاحب کشاف آورده اند که در سال هشتم از هجرت که دو سال بود از صلح حدیبیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله تهیه جهاد

غزو مکه داشت ساره کنیز عمرو بن صیفی بن هاشم که در مکه مغنیه بود از مکه به مدینه آمد رسول او را پرسید که آیا مسلمان آمده گفت نه گفت پس آمده

گفت شما موالی من بودید و من محتاج گشته ام نزد شما آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز رجوع کنم رسول فرمود کجااند جوانان اهل مکه که تو مطربه ایشان بودی

گفت بعد از واقعه بدر کسی از ایشان به من نپرداخت پس رسول صلی الله علیه و آله فرزندان عبد المطلب را گفت که او را جامه و نفقه دادند

و زاد و راحله دادند پس نزدیک حاطب بن ابی بلتعه آمد و از وی طلب نامه نوشت به اهل مکه به مضمون که این نامه ایست از حاطب بن ابی بلتعه

به سوی اهل مکه بدانید که رسول خدا قصد شما دارد پس سلاح خود را نگاه دارید و ده دینار و بردی به وی داد

و عطا کرده بردی و روانه شد و آن نامه را ساره در میان موی خود پنهان کرد جبرئیل علیه السلام حضرت رسول را

صلی الله علیه و آله از این قضیه خبر داد آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابو مرثد و عمر امر کرد که متوجه مکه شوند که در روضه

خاخ زنی را یابید که با او نامه ایست از حاطب به اهل مکه آن نامه از وی بستانید

علیهم سوار شدند و بدان موضع رفتند و آن زن را آنجا یافتند و از وی طلب کردند او انکار کرد پس قصد رجوع کردند امیرالمؤمنین

علیه السلام فرمود که به خدا سوگند که هرگز پیغمبر ما دروغ نگفته و از جبرئیل علیه السلام خبر داده پس شمشیر از غلاف برکشید و فرمود

... نامه بیرون آور ... پس موی خود بگشود

از آنجا بیرون آورد ... رسول صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و خطبه کرد

... حاطب ...

...

...

...

...

فقد غفرت لکم ...

...

...

ذلك ... تلقون إليهم بالمودة ... وقد كفروا بما جاءكم من الحق ...

...

شتابان است یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند رسول را از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز بیرون میکنند أَنْ تُؤْمِنُوا
بسبب آنکه میگروید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدای که پروردگار شماست یعنی از جهت ایمان از دیار خود بیرون میکنند ایشان را إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ
اگر هستید شما که بیرون آمده‌اید از وطنهای خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي بجهت قتال و جدال در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و برای طلب خشنودی من
تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ به نهانی میفرستید بسوی ایشان خبر رسول را بسبب کتابت پنهان سری با ایشان میفرستید بسبب دوستی وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم
بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان کرده‌اید از مودت ایشان وَمَا أَعْلَنْتُمْ و آنچه ظاهر ساخته‌اید از لطف نزد رسول خود را از آن مطلع میگردانم وَمَنْ يَفْعَلْهُ
و هر که بکند این کار را که القای خبر است بایشان و اسرار مودت بایشان یا اتخاذ ولایت ایشان مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی گم کرده سَوَاءَ السَّبِيلِ
راه راست را و خطا نموده طریق صواب را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر یابند شما را کفار مکه یعنی بر شما دست یابند و ظفر یابند يَكُونُوا لَكُمْ باشند مر شما را أَعْدَاءً دشمنان
پس القای محبت فایده ندهد و این دشمنی پنهان آشکارا کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ و بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را
بِالسُّوءِ به بدی یعنی بزدن و کشتن وَأَلْسِنَتَهُمْ و زبانهای خود را وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ و دوست دارند اگر شما کافر شوید چنانکه ایشان هستند و از دین خود برگردید چه
ما کسی را که با ایشان موافق است در دین مودت نمودن و نصیحت کردن امثال این خطای عظیم است از شما لَنْ تَنْفَعَكُمْ هرگز نفع نخواهد رسانید شما را أَرْحَامُكُمْ
خویشان شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما امروز مودت میورزید با مشرکان بسبب حمایت فرزندان و خویشان و مال اگر هرگز نفعی بشما
نرسد بود از آن سود ارد یَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ روز رستخیز جدا کند میان شما و اولاد و اقارب شما و ایشان را بدوزخ و شما را
بهشت برد پس شما را که ترک حق نمیکنید بجهت مراعات کسی که نفع بشما نخواهند رسانید و فردا از شما جدا خواهند شد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای به آنچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست پس شما را بران جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ لَكُمْ بدرستی که هست مر شما را ای مؤمنان در ترک
موالات کافران و تبرا نمودن از ایشان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قدوه نیکو یعنی پسندیده که بآن اقتدا کردید فِي إِبْرَاهِيمَ کیش آن قدوه و طریقه
نیکو در میان ابراهیم بود وَالَّذِينَ مَعَهُ و در آنانکه با وی بودند از اهل ایمان پس اقتدا به ایشان شما راست در ابراهیم و یاران او إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ
در وقتی که گفتند ایشان مر گروه خود را از مشرکان إِنَّا بُرَآءُ بدرستی که ما بیزاریم مِنْكُمْ از شما وَمِمَّا تَعْبُدُونَ و از آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا
از اصنام كَفَرْنَا بِكُمْ نگرویدیم بشما و به معبودان شما یعنی جاحد دین شما و منکر معبود شمائیم وَبَدَا و ظاهر و آشکارا شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ میان ما و میان
شما دشمنی وَالْبَغْضَاءُ و دشمنی یعنی نفرت و قتل أَبَدًا همیشه است که دشمنی میان ما و شما قایم خواهد بود تا وقت ایمان
حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا آنگاه که ایمان آرید بخدا وَحْدَهُ و در حالتی که یگانه است یعنی یکتا باد کنید که آن سبب عداوت و بغضا
میان ما نیست مگر کفر و شرک شما پس شما را اقتدا کرده از شما دین برا جویید مادام که اسلام نیاورید ترک عداوت این مکینه
حاصل که شما در تبرا نمودن از اهل شرک اقتدا بابراهیم کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ مگر در گفتن ابراهیم مر پدر خود را لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ
هر آینه آمرزش خواهم برای تو مراد آنست که ای اهل اسلام اقتدا مکنید بوی در این و برای کافران طلب آمرزش مکنید که استغفار ابراهیم
مر پدر خود را از شرط بود با آنکه او را استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه خبر داد که ایمان خواهد آورد
بر آن سبب چنانکه حق تعالی میفرماید فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه الخ چون این استغفار کفار مطلقا پس از وعده ایمان

پس ترک کنید متابعت او را در این خطیئه که حضرت ابراهیم علیه السلام نمود از این اقتدا وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از تتمه قول ابراهیم است یعنی ابراهیم به پدر خود گفت که مالک نیستم

ای پدر برای تو یعنی نمی‌توانم از تو دفع کنم و برآرم از عذاب الهی چیزی الا که همین قدرت استغفار دارم و بس و حضرت خلیل و اصحاب او از قوم خود بیزار گشتند

و روی نیاز به درگاه ملک جلیل آورده گفتند رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم پس از خلق بریدیم و به تو پیوستیم وَإِلَيْكَ

أَنَبْنَا و بسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی حکم تو است بازگشت همه در آخرت نقل است که بعضی این دعا قول ابراهیم نیست بلکه حق تعالی مؤمنان

امر است و بیان از برای ایشان از موالات کفار امر نمود بر حسن قطع علقه مودت چنین تلقین کرده که بگویند ای آفریدگار ما از ایشان بریدیم و به تو

پیوستیم و از [illegible] قیلت [illegible] رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً بلیت و آزمایش لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنها که کافر شدند

یعنی ایشان را بر ما مسلط مکن و بدین سبب ایشان ما را معذب و مفتون مگردان تا در حق ما گمان برند که اگر ایشان بر حق بودندی بدبختی کفار

با ایشان نرسیدی و ما را از دین تو در فتنه اندازند و از آن منحرف سازند یا نگاه دار ما را از موالات ایشان وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را رَبَّنَا

ای آفریدگار ما آنچه تقصیر کردیم در راه تو إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی در حکم پس سزاواری به آمرزیدن الْحَكِيمُ دانای در کار و حکم [illegible]

بعد از آنکه قول ابراهیم را ذکر کرد آن سبب که لَقَدْ كَانَ لَكُمْ هر آینه هست مر شما را ای اهل اسلام فِيهِمْ در ابراهیم و قوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

خصلتی نیکو در آن اقتدا کنید و این اقتدا مر کسی را که لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که باشد که امید دارد لقای خدا را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

و امید دارد روز قیامت وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از این اقتدا و محبت کند با اعدا فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ پس بدرستی

که خدای تعالی بی نیاز است از وی و از نصرت کردن مردی او و از احتیاج خود و مردم خود است و احتیاج بغیر ندارد الْحَمِيدُ ستوده در جمیع افعال چون این آیات

نازل شد مسلمانان با همگی خویشان مشرک خود قطع کردند بلکه [illegible] مودت آبا و ابنا و اقوام ایشان [illegible]

کردند و از دل خود برکندند و درخت عداوت کای آن در دل خود نشاندند و حضرت حق تعالی ایشان را در ترک موالات و مودت

او بدیدند و رسوخ عداوت ایشان را مشاهده نمود بر ایشان رحم فرموده وعده مودت ایشان داد و بعد از عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ شاید

امید هست که خدای بیافریند بَيْنَكُمْ میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ و میان آنهایی که دشمنی کردید مِنْهُمْ از کفار مکه که خویشان شمااند مَوَدَّةً

محبت و یاری و آنچنان بود چه ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر آن از صنادید و اشراف قریش حضرت عظیم بعد اسلام آوردند در عام الفتح

و کسان ایشان از ایشان محبت تمام یافتند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ام حبیبه دختر ابوسفیان بود به اسلام آوردن بعقد خود درآورد و سکینه ابوسفیان

برطرف شده دل او بر اسلام نرم گشت و ام حبیبه قبل از این زن عبدالله بن جحش بود و چون به حبشه هجرت کردند عبدالله مرتد شد ام حبیبه را دین

مرتد دعوت کرد او قبول نکرد و چون حضرت رسول کسی نزد نجاشی فرستاد و ام حبیبه را از او طلب کرد نجاشی به سعید بن عاص گفت که او بنام رسول او را

بپذیرد قبول نمود و نجاشی چهارصد مثقال زر برای صداق رسول بدو داد و بعد از آن او را به زفاف حضرت رسالت سرافراز کرد و ابوسفیان

مشرک بود چون این بشنید گفت [illegible] عظیم آن است که [illegible] و مذلت بر وی نشنید پس به امادی رسول راضی وَاللَّهُ قَدِيرٌ و خدای تو تواناست

بر همه مقدورات پس قادر است که دشمنی را به دوستی بدل کند و اسباب مودت میان ایشان آسان کرداند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است کسی را

در موالات کفار ایشان را قبل از نهی و حکم تهران را که بعد از نهی قطع کرده ایشان آمرزنده و مهربان است کسی که توبه کرد و اما این آیات بر دل بنکر و مصر

و بنو مدلج را که خزاعه از رسول صلی الله علیه و آله که عهد و پیمان بود که هرگز قصد مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری ندهند و ایشان به عهد خود ثابت بودند قصد
اهل اسلام نمیکردند و اعدای دین اسلام را تقویت نمیکردند حق تعالی درباره ایشان فرمود که لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمیکند خدای شما را ای مؤمنان عَنِ الَّذِينَ
از آنکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکردند با شما فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سرای های
خود أَنْ تَبَرُّوهُمْ آنکه نیکویی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و حکم بعدل کنید میان ایشان و ظلم نکنید بایشان یا بر حسب الحق [illegible]
ایشان شود و سبب تشویق ایشان بایمان از آنکه [illegible] از [illegible] مسلمانان [illegible] طایفه عدل [illegible]
مرعی دارید إِنَّ اللَّهَ به درستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را و گویند قتیله بنت عبد العزی که [illegible] بود
هدیه چند نزد دختر خود اسما بنت ابی بکر آورد وی قبول نکرد و اذن نداد که درآید [illegible] این آیت فرستاد پس پیغمبر
امر فرمود و هدیه او را قبول نمود و در حق او اکرام و احسان بجای آورد و اجماع است که نیکویی با اهل حرب حرام است خواه [illegible]
و خلاف در دادن زکوه و کفارات با ایشان در کتب فقه مذکور است إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جز این نیست که نهی میکند خدای شما را عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ
از آنان که کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین و جهت دین وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون کردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سرای های شما وَظَاهَرُوا و همپشت شدند
با اعدا و معاونت کردند ایشان را عَلَى إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما أَنْ تَوَلَّوْهُمْ آنکه دوستی کنید با ایشان یعنی خدای نهی میکند
دوستی کردن شما با جمعی که در مقام مقاتله درآمدند و در اخراج شما مساعی جمیله کردند مراد کفار مکه اند که بعضی با اهل اسلام محاربه کردند و برخی در
اخراج ایشان ساعی بودند و بعضی معاونت ساعیان کردند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَأُولَئِكَ پس آن گروه که دوست دارند کافران را
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان اند ستمکاران که وضع محبت در غیر موضع میکنند پس آن مستحق عذاب الیم و عقاب عظیم اند [illegible] چون در
صلح حدیبیه از جمله شروط این بود که هر که از مسلمانان از مکه به مدینه رود او را بکفار باز فرستند و اگر مسلمانی از مدینه روی [illegible]
[illegible] نکرد و [illegible] و کتابت [illegible] هنوز [illegible] بود که جمعی از زنان مؤمنه از مکه [illegible]
آمدند از جمله سبیعه اسلمیه دختر حارث که به آمده اسلام آورد و شوهر وی [illegible] مخزومی [illegible] بود
[illegible] شرط صلح بر این وجه بود که هر که از ما بتو آید [illegible] و هنوز [illegible] خشک نشده [illegible] آن شرط
مردان و [illegible] زنان و در [illegible] که مؤمنات [illegible] جبرئیل علیه السلم آمد و این آیت بر رسول خواند که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیاید بشما زنان گرویده یعنی بگلمه [illegible] و ظاهر سازند ایمان مُهَاجِرَاتٍ
در حالی که هجرت کننده اند از دار کفر بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمایید ایشان را بر وجهی که اثر [illegible] کند و جهت [illegible]
از [illegible] و دیگران سبب آمدن [illegible] غرضی از اغراض دنیوی مثل [illegible] خاص برای [illegible] در [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] کنند [illegible] موجب [illegible] شده [illegible] ایشان به غیر [illegible] اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناتر است
[illegible] این [illegible] که مطلع است بر ضمایر [illegible] آن اطمینان و تسکین قلب حاصل شود و در جهت ایمان [illegible]
[illegible] علام الغیوب [illegible] امتحان [illegible] احکام [illegible] ظاهر است [illegible] ایشان دهید [illegible]

و بر طرف ملاحظه اکتفا کنید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ پس اگر دانسته باشید ایشان را بغلبه ظن مُؤْمِنَاتٍ گرویدگان فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مگردانید ایشان را

إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کافران و گویند که مراد بعلمیت که مسلمانان را ممکن شد و آن ظن غالبست که حاصل شده باشد از سوگند دادن مهاجرات یا از ظهور امارات

و ظن غالب نامند علم شد و وجوب عمل آن و مراد بکفار درین آیه شوهران ایشانند بدلیل قوله لَا هُنَّ نه این زنان حِلٌّ لَهُمْ حلال مر کافرانرا

وَلَا هُمْ و نه آن کافران يَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنان را که اکنون ترک کرده اند از دلیل اهل الاسلام یا مکنه ... مسلمانان

زنانها و منطقه این زوجات ... از دلیل وَآتُوهُمْ و بدهید شوهران ایشان را مَا أَنْفَقُوا آنچه کرده باشند از کابین نفقه کوا و کرده از عطا که

نعلقت که عهد میان ... درباره زنان منافقین شده بود که هیچ زن از اهل ترا بیاید گر بدین تو باشد الا اگر او را بسوی ما رد کنی اگر

بدین تو در آمده باشد و شوهر ایشان آنچه شوهر ... اتفاق ... از صداق بدو داده آنحضرت ... ایشان عهد کرده بود

پس احتیاج صرف ... آیه ... و بر ... صدقات ... حکم ... منسوخ شد الحال ... کنند ... و مهر ...

باد داده بود کرده است و آیه اینست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ اثمی و حرجی نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اگر خواهید زنان مهاجره را که اسلام

فسخ نکاح کرده میان ایشان و میان ازواج کافر ایشان پس بمسلمانان ... بایشان نکاح خود در آید إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون داده باشید

ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را بعد از خروج عدت یا نکاح خود در آورد و بر صداق معین ... کفر و ایمان

آنست که ... وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ و چنگ در مزنید بعقدهای زنان کافره ... میان ... ایشان

زوجیت ... و اصل عصمه منعست و ... نکاح که آنست که ... در عصمت زوج ... ایشان ... اصحاب هر آنکه کافره

که در نکاح داشته طلاق داده وَاسْأَلُوا و بخواهید از کفار مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه خرج کرده اید از مهور ایشان ... از زنان شما مرتده ... بکفار ملحق

مهری که بایشان داده اید از کفار مطالبه نمائید اگر ... آن زنان ... وَلْيَسْأَلُوا و باید که بخواهند کافران از شما مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده اند

از مهور زوجات مهاجرات خود ... عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافره و کافر و مؤمنه پس هر یک ... مهر ... خود را

ذَلِكُمْ حکم آنچه مذکور شد درین آیت حُكْمُ اللَّهِ فرمان خداست يَحْكُمُ حکم میکند خدای بَيْنَكُمْ میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح

حَكِيمٌ حکم کننده آنچه ... ملک اوست ... که در ... اسلام مسلم ... کافر بود و کافر ... پس این آیه منسوخ شد و آورده اند

که بعد از این آیه مؤمنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند این آیه آمد وَإِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود از شما کسی

که بود و ... شما ای مؤمنان شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ کسی از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کافران ... و مهر او ... شما باید فَعَاقَبْتُمْ

پس ... در آیه ... غنیمت ... در آیه عاقبتم ... از عقبه ... نوبت شما از ادا کردن مهر ...

در عاقبت شما ... غنیمت ... فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنانرا که رفته اند أَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر

... مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زنان ... که نوبت ظفر شما رسد ... آن زنان ... از غنیمت بازواج ایشان

وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب خدای ... الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ... ایمان ...

از عطا و از ابن عباس مرویست که شش زن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شدند و نزد کفار رفتند یکی ام کلثوم بنت ... سفیان زن عیاض ... مهری

دوم فاطمه بنت اسید بن مغیره زوجه عمر بن الخطاب بود و خواهر ام سلمه سیم بروع بنت عقبه منکوحه شماس بن عثمان چهارم عبده بنت عبد العزی زن عمرو

بن عبدود پنجم هند بنت ابی جهل زوجه هشام بن عاص ششم کلثوم بنت جرول که او در منکوحه عمر بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله عوض مهور

ایشان بشوهران ایشان داد و ایشان را نگاه داشت و در روز فتح که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد و بعد از رجال که در اسلام درآمدند و زنان

ایشان در بیعت مبادرت بسیار کردند حق سبحانه بر سبیل تعلیم حبیب خود امر فرمود که یا ایها النبی ای پیغمبر گرامی چون بیایند

و عالم بر تو اذا جاءک المؤمنات چون بیایند نزد تو زنان گرویده ببیعت کردن یبایعنک مبایعه کنند با تو علی ان لا یشرکن

بالله کردن بآنکه شریک نگیرند بالله شیئا بخدا چیزی از اصنام و لا یسرقن و دزدی نکنند از اموال شوهران و از غیر آن و لا یزنین و زنا نکنند

و لا یقتلن اولادهن و نکشند فرزندان خود را از ترس فقر و عار چنانچه دختران را زنده در خاک میکردند یا قصه که در شکم دارند کشته و افکنند و لا یاتین

ببهتان و نیارند دروغی که از روی جعل و افترا ببندند یفترینه بر بافته باشند آنرا بین ایدیهن و ارجلهن میان دستها و پاهای خود یعنی کنایت

از فرزندی که بدروغ بشوهر خود نسبت دهند چه بطن که میان هر دو دست است و لد ساز و فرج که میان هر دو پاست از ولد حاصل شده

مراد آنست که فرزند حرام را که زایند بدروغ بشوهر خود ملحق نسازند و لا یعصینک و عاصی نشوند ترا فی معروف در کردار نیکو که آن

امر کنی با ایشان مانند آنکه با هیچ مردی غیر محرم در خلوت ننشینند و نوحه نکنند و روی نخراشند و گیسو نبرند و غیر آن آنکه موافق طاعت خدا باشد

و تسمیه آن بمعروف که [illegible] آنست که عمل نیکو است تا آنکه عطا [illegible] چون آن [illegible] این شرایط [illegible] فبایعهن پس بیعت کن با ایشان

و ضامن ثواب ایشان شو در وفا نمودن باین شروط [illegible] صحیح [illegible] مرویست که [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] و در آن [illegible] بعد از آن اکثر [illegible] مبارک خود در آن آب فرو برده [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ایشان نهاده [illegible] بروایتی دیگر [illegible] فرموده [illegible] و استغفر لهن الله

و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای از آنچه [illegible] ان الله غفور رحیم بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهان [illegible] توبه کنند

و بخشنده و مهربان [illegible] توفیق [illegible] رسول خدای [illegible] فرمود که [illegible] شما [illegible] هند [illegible]

ابو سفیان و در میان زنان [illegible] بود [illegible] اگر رسول [illegible] ای رسول الله [illegible] اگر دی [illegible]

[illegible] اکنون پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] اسلام [illegible] فرمود [illegible] هند گفت ابو سفیان مردی بخیل [illegible]

[illegible] ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه [illegible] و خواهی [illegible] حلال است [illegible] رسول [illegible]

[illegible] گفت تو هندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرما از آنچه گذشت [illegible] خدای از تو عفو کند [illegible] خود [illegible]

[illegible] بود [illegible] گفت [illegible] عمرو [illegible] بود [illegible]

[illegible] هند [illegible] فرمود [illegible] و لا [illegible]

[illegible] این [illegible] آن گفت [illegible] حنظله [illegible] سفیان [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] رسیده بود محمد صلی الله علیه و آله

[illegible] فرموده [illegible] فرموده و لا یاتین ببهتان [illegible] هند گفت بهتان [illegible]

و از مواسات ایشان که مکرمت و مکارم اخلاق بود از آن فرموده و لا یعصینک فی معروف هر که امر کنی که ما برای این انجام دهیم که از روی علم

و آنچه خوانا باشد خلاف آن کنیم پس همه زنان این شرایط را با رسول صلی الله علیه و آله بیعت کردند و رسول علی حد رخی آمد این تقبیل رسانید

آورده اند که جمعی درویشان از اهل اسلام با یهودان صحبت میکردند و خبر مسلمانان با ایشان میگفتند و بسبب آن میوه و طعام ایشان میگرفتند

حق سبحانه از آن نهی فرمود و گفت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تتولوا دوستی مکنید و مودت مورزید

قوما غضب الله علیهم گروهی را که خشم کرده است خدای بر ایشان یعنی سخط و غضب خود بر ایشان فرود آورده یعنی یهود

قد یئسوا بدرستی که نومید شده اند ایشان من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت حضرت رسالت که در توریة است

با آنکه معرفت دارند بصدق آنحضرت ایشان را هیچ نوع حظی از ثوابات اخروی نخواهد بود پس نا امید گشته اند از آن کما یئس الکفار

همچنانکه نا امید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از مبعوث شدن مردها و ثواب آخرت با انکار رجوع

بعد از رسیدن خبر آنها با ایشان و یا یهودان نا امید از ثواب عقبا همچنانکه کافران مرده که برای العین ... خود دیده اند و یعلم الیقین

عاقبت خود را دانسته و از نعیم آنجا نا امید گشته اند و قطع امید کرده

سورة الصف

مدنی است و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که

هر که سوره عیسی بخواند عیسی علیه السلام برای او استغفار کند و صلوات فرستد مادام که در دنیا باشد و روز قیامت رفیق او باشد و او را از

حواریان شمرند ابو بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت کند که هر که سوره الصف بخواند و در فرایض و نوافل بدان مواظبت نماید حق تعالی او را

در صف ملائکه و انبیا جا دهد و باید دانست که حق تعالی ختم سوره الممتحنه نمود بقطع موالات کافران و افتتاح این سوره

بقطع این موالات ظاهرا و باطنا کرد و بعد از امر بقتال با ایشان فرمود بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله پاکی گفت و پاک دانست خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از سفلیات

و هو العزیز و او غالبست که در حکم کردن او هیچ چیز غالب نگردد الحکیم درست کاری که فعل با افعال او از راه حکمت است و بمراتب از متعال

و کلبی گفته که جمعی از اصحاب با آن قوم احتجاج کردند با رسول الله که اگر دانیم که کدام عمل نزد خدای بهتر است با انفس و اموال خود در آن

بذل کنیم و کاهلی در آن نکنیم حق تعالی آیه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله که بعد از این مذکور خواهد شد نازل فرموده و بعضی

در روز احد تبول خود عمل کرده از جهاد فرار نمودند و دندان مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شکسته شد و در میان کفار بکد گشتند و جبین آن مبارک

جراحت شد از ضربت ابن قمیه و سنگ های بزرگ که از بسیط حق تعالی توبیخ ایشان فرمود باین آیت که یا ایها الذین آمنوا

ای آنانکه گرویده اید لم تقولون چرا میگویید ما لا تفعلون آنچه نمیکنید که بزرگ است مقتا از روی بغض و خشم

عند الله نزد خدای ان تقولوا ما لا تفعلون آنکه بگویید آنچه نکنید ... اکثر علمای ... هر که سخن گوید و بکند در

... علمای که عمل ... خراب کنند و خود ترک آن کنند در این توبیخ داخلند و قول اتامرون الناس بالبر و تنسون

انفسکم ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب معراج دید که لبهای جمعی که از ... آتش میبرند ... گفت

اکابر ... از برای موعظه ... و الکسل ... آنچه بگویم ... آن کار کنم ...

خدا را بلسان از وسایط لعلت که اصحاب گفتند کاشکی ما بدانیم که کدام عمل نزد خدای تعالی دوست‌تر است تا آن را بجای آریم و از ... حق سبحانه تعالی این

آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم تا آخر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای یاران آنچه خواستند یافتند یعنی عملی که بنده را از دوزخ نجات

بخشد و باعلای علیین فرود آرد ایمان و جهاد است و چون محل جهاد بعضی اصحاب از آن متثاقل شدند و تقاعد کردند حق تعالی این آیه نازل کرد و فرستاد

و بعضی از آن عتاب فرمود و سعید بن جبیر گفته که مردی از رسول و اصحاب ... در روز بدر صهیب و بلا کشت و رسول از گفتن او خوشحال

گشت و بلا گشت یکی می‌گوید که من او را کشتم و او را کویند چاکر سفرا کرد و چون این گفته و اسلم العلا عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند

و ... صهیب او را بقتل رسانید صهیب حاضر بود هیچ نگفت و بلا گفته چرا نمی‌گوئی که من او را کشتم گفت و بلا برای خدا و طمع ثواب کشتم ای

... اظهار ملاوت نمودن رسول فرمود یا ابا یحیی تو او را کشتی گویا ... اسلام ... حق تعالی این آیه از ... در ترغیب جهاد که ان الله

یحب الذین یقاتلون بدرستی که خدای تعالی دوست دارد آنان را که کارزار کنند فی سبیله در راه خدای صفا در حالتی که صف زده باشند و صف لغة به

در سوک جهاد و صف لغة ... کانهم گوییا ایشان بنیان مرصوص بنائی‌اند از ارزیز ریخته شده یا بنائی که اجزای آن محکم باشد اقدام مؤکد جهاد

مکرر یک جهت ... بوجهی که از غایت اتصال در صفوف قتال هیچ فرجه در میان آن نباشد و حاصل آنکه حق تعالی درین کلام بندگان را امر می‌فرماید به ثبات

ثبات قدم در معرکه قتال و عدم انتقال از مکان خود در وقت قتال مانند رسوخ بنای مرصوص و عدم ذهاب از مکان خود و معنی محبت خدا نسبت به ایشان اعطای

اعطای نصرت و رفع درجات ... است از ... خود مقاتل بن سلیمان از ضحاک روایت کرده و ضحاک از ابن عباس که او فرمود کان علی اذا صف

فی القتال کانه بنیان مرصوص فانزل الله هذه الآیة امیر المؤمنین علی علیه السلام چون در صف قتال قیام نمودی گوئیا که صف آن صفدر حیدر دلدار متین و حصن محکم بود

و چون اثبات محبوب و مرضی حق تعالی بود این آیه در حق او نزول یافت و ابن حسن از زبیر بن عدی از ضحاک روایت کرده که ضحاک گفت من از ابن عباس

شنیدم که اطلاع داد که حق تعالی درین آیه ثنا بر آن کرده است و اظهار محبت آن علی بن ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث

و سهل بن حنیف و حارث بن صمت و ابو دجانه ... و ... اولیاء ممدوح و محبوب خالق الارض و السماوات‌اند و ... مشهور و متواتر

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که در حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار

برانکه مراد ازین آیه آنحضرت و اتباع او بوده ... که مکرر از حروب ... و ... بود از ... عناد ... ثابت قدم در جهاد ... مسکنه صدق

... موسی ... صبر کردن ... قوم که ... حضرت ... تکذیب ... آیات ... واذ قال موسی لقومه و یاد کن ای محمد

آنگاه که گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم ای گروه من لم تؤذوننی چرا مرا ... میرنجانید ... فرمان من و اظهار نقص و عیب

... و بهتان ... آن که ... سکینه ... مجنون نام نهادند ... برص و ادره با ... و ملحق ... بعضی مکر و ...

... در قصه قارون ... زنای ... و ... و غیر آن از انواع ایذا ... که چرا ... این نوع ایذا و آزار ...

وقد تعلمون و حال آنکه بتحقیق میدانید که انی رسول الله الیکم که من فرستاده خدایم بشما با معجزات بینه و حجج رسالت خود ...

... بر صدق دعوی من و رسول ... مکرم و محترم ... احترام ... و ... فرمان ... عناد و طغیان سلوک ... کسب آن

بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن او را بسمع قبول نشنوده و ... از ایذا و آزار او باز نایستند فلما زاغوا پس آنگاه که بگشتند از قبول

از قبول فرمان موسی و جحود او دلها یشان بر مقتضای آن أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را از استقامت بمیل بجانب انحراف خذلان خود و

در بادیه خذلان فرو گذاشت تا در طریق ضلال خود بمانند و لهذا بنعیم نرسیدند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه راست ننماید بعنایت الطاف

بتوفیق و کرامات وحت الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروهی را که بیرون رفته‌اند از دایره فرمان که بسبب عناد و طغیان چنانچه الطاف مدد است

از حد ... کمال خود ... از الطاف ... وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ و یاد کن ای محمد آنرا که

گفت عیسی پسر مریم مر امت خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما

در حالتی مُصَدِّقًا باور دارنده‌ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریة که بر موسی فرستاده شده

یعنی تصدیق کننده‌ام کتاب ... مُبَشِّرًا و مژده دهنده‌ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که می آید بعد از من ... مِنْ بَعْدِي

از پس من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد است ... ستایش ... بسیار ستایش کننده ...

... که ... اخلاق او ... بیشتر از همه ... در نعت او ...

... که ... حضرت عیسی ... فارقلیطا ...

فارقلیطا ... آخر ... احمد ... محمد بن جبیر بن مطعم از پدر خود

روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مرا نامهای متعدد است منم احمد و محمد و ماحی ام که حق تعالی بمن کفر را محو کند و حاشرم که مردمان

بر قدم من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبر در عقب من نباشد ... آنحضرت ... مسیح ... و ...

... که ... حواریان ... عیسی ... خواهد بود ... احمد خواهد بود ...

... حکیمان و عالمان ... نیکوکاران و پرهیزکاران ... به مرتبه ... رسیده ... خوشنود ...

... که ... علیه و آله ... فَلَمَّا جَاءَهُمْ

پس آنهنگام که آمد احمد صلی الله علیه و آله ایشان را بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات ... قَالُوا گفتند ... هَٰذَا ... سِحْرٌ مُبِينٌ

سِحْرٌ مُبِينٌ جادوی آشکاراست ... عیسی ... معجزات ...

... وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ ...

که ... معجزات ... وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه خوانده میشود ... إِلَى الْإِسْلَامِ

بسوی دین اسلام ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را

... کفر ... الطاف ... هدایت از ایشان ... در بادیه ضلال ...

که ... غنا و طغیان ... کفر ... مردان ...

... لات و عزی ... شفاعت خواهند ... قبول خواهد ... آیه ...

... ظالم ... دروغ بر خدای بندد ... خدای ... عناد

و در لباب آورده که چهل روز وحی بر حضرت رسالت نیامد کعب بن اشرف گفت ای گروه یهود بشارت باد که خدای محمد نور او را فرو نشاند و کار او را تمام نکرد چون این سخن به حضرت رسید غبار

ملال بر آینه دل وی نشست جبرئیل آمد و این آیت آورد که یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا می‌خواهند از برای آنکه اراده الیهود می‌خواهند فرو نشانند

نُورَ اللَّهِ نور خدای را یا اسلام علی الیقین اراده سکینه افروزی یا خدای یا معجزه نبوت نبی یا دین اسلام است یا قرآن یا حجت و الحجج و معجز

باهر بر صدق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بِأَفْوَاهِهِمْ به دهانهای خود یعنی بطعن کردن در آن و نسبت آن به سحر و سخن بیهوده که در ملکم تراکم ظلام است

مثل آنست که در ظلمات آفتاب جهان‌افروز ... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدای تمام گرداننده است نور خود را

درخشان و ترقی دهنده آن تا بنهایت روز قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه کراهت دارند کافران از اتمام آن و کراهت ایشان را

اثری نیست زیرا که اطفای چراغ صدق و صواب همچنانست که خفاش خواهد نور آفتاب را بپوشد و خواهد که آفتاب را از اشراق نگاهد

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ اوست خدای آنکه فرستاد رسول خود را بِالْهُدَىٰ بهدایت که سبب هدایت است یعنی قرآن یا معجزه وَدِينِ الْحَقِّ و بدین راست

که حنیفیه اسلامیه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب سازد آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش‌ها وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کراهت دارند مشرکان

اظهار دین محمدی را که منتسخ کننده ادیان است توجیه و ابطال شرک و این وعده از تمکن قوت بفعل آمده چه هیچ دینی از ادیان نمانده که اهل اسلام مقهور و مغلوب ایشان

در وقت نزول عیسی علیه السلام خروج مهدی که هم اهل اهل اسلام قبول کنند و عیسای ... از عمران بن ... روایت نقل کرده

که امیر المؤمنین علیه السلام ... غالب شدن آن بنیاد نخواهد بود پس فرمود که ... نفس من به قدرت اوست که دین اسلام

غالب گرداند ... و هیچ دینی الا که آن است که محمد رسول الله ... بقبول رسول

او ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم بر بازرگانی که رهاند

و برهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک که آن ... بازرگانی ... که تجارت ... از درکات مهلکه

این است که تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ گرویده بخدا و رسول او وَتُجَاهِدُونَ و کارزار کنید با کافران ... جهاد ... اهل کفر و شرک

فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای ... بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود ... وَأَنفُسِكُمْ و بنفسهای خود

... ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از ...

إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید ... تجارت ... ایمان و جهاد ...

... یَغْفِرْ لَكُمْ ... اگر ایمان آرید بخدا

و جهاد کنید در راه او يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای از برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَيُدْخِلْكُمْ و درآرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي

بوستانها که می‌رود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار و غرف آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه فِي جَنَّاتِ

عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت ... ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد ... الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ ...

... جنات عدن ... در هر سرای

خانه ... در هر خانه هفتاد ... و در هر ... از آن هفتاد ... طعام

و در هر یک از آن خانها غلامی و کنیزی باشد [illegible] هر زمان طلب سازد [illegible] با هم طعام کنند و این نعمتی عظیم از عقبا

وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و نعمتی دیگر در دنیا هست که دوست میدارید آن را نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدا بر دشمنان وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتحی نزدیک

که فتح مکه است یا فتح فارس و روم یا جمیع فتوح که در اسلام واقع شد و [illegible] محقق [illegible] فتح قریب [illegible] دلالت [illegible] از معجزات [illegible]

این فتح [illegible] بعد از آن [illegible] کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد مومنان را [illegible] آجل

و عاجل که ثواب و نصرت است در عقبی و فتح و نصرت در دنیا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان خطاب بجماعتی از انصار که در لیله

عقبه بیعت کرده [illegible] ای جمیع کسانی که ایمان آورده‌اید كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ باشید نصرت کنندگان [illegible]

دهندگان دین خدا و رسول [illegible] که چون رسول صلی الله علیه و آله از شما طلب نصرت کند شما

و طاعت [illegible] همگی [illegible] خود را بر نصرت او مصروف دارید كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ همچنانکه طلب نصرت کرد و گفت

عیسی پسر مریم بود لِلْحَوَارِيِّينَ مر حواریان [illegible] مَنْ أَنْصَارِي کیستند نصرت کنندگان من

[illegible] إِلَى اللَّهِ بسوی خدا [illegible] قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان

نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاری دهندگان دین خداییم [illegible] آنست که ای محمد بگو اصحاب خود را که انصار خدا باشید همچنانکه عیسی حواریان را گفت

که یاری دهندگان خدا باشید و حواریان [illegible] از اصفیا و خلصای عیسی بودند و اشتقاق آن از حور است [illegible]

[illegible] و در اخبار آمده که ایشان [illegible] عیسی نصرت دین کرده

[illegible] دعوت [illegible] فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند [illegible] عیسی [illegible]

حواریان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی از بنی اسرائیل وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر [illegible] از ابن عباس

منقولست که چون عیسی را بآسمان بردند بنی اسرائیل سه فرقه شدند فرقه گفتند که خدا بود و بآسمان مرتفع شد جمعی گفتند پسر خدا بود و خدا او را بنزد خود برد

و طایفه دیگر که اهل اسلام بودند گفتند که بنده خدا [illegible] و رسول او بود [illegible] میان ایشان [illegible] و آن دو فرقه کافر غالب شدند بر مومنان

[illegible] تا آنگاه که حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مبعوث شد [illegible] مومنان بنی اسرائیل

[illegible] عیسی [illegible] ایمان آورده [illegible] آن [illegible] غالب شدند کما قال فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ

آمَنُوا پس قوت دادیم [illegible] عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان

که قایل بودند [illegible] فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ پس گشتند مومنان ظاهرین غالب [illegible]

[illegible]

[illegible] سورة الجمعة [illegible]

بخواند [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] سبح اسم ربک الاعلی بخواند [illegible] سوره منافقین بخواند [illegible]

باطل عملی که مجانب آن که مقبول رسول خدا عمل کرده باشد و جزا و ثواب او مرضیه المآب باشد و هو اکرم جنتها ختم سوره الصف نمود بترغیب بندگان در عبادت
خود و دعوت ایشان بایمان و ذکر تایید مؤمنان بر نصرت و غلبه بر دشمنان افتتاح این سوره که مدنیست بنام قدرت خود کرد بسم الله الرحمن الرحیم
یسبح لله پاکی یاد میکند و تنزیه میکند مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانها است از علوی و ما فی الارض و آنچه در زمین است
از کوائن سفلی ذکر تسبیح گاهی بصیغه ماضی گاهی مستقبل اشارت بدوام تنزیه است از ستایش که متضمن بدایع ملک و عجایب صنع اله
واله روحانیت و ربوبیت و سعت وحدت و علمیت و قادریت او ستایش اوست الملک پادشاهی که ملک او را فنا نیست القدوس
القدوس پاک از سمت عیب و صفت اختلال العزیز ارجمند و غالب در جمیع احوال که هیچکس بر وی غلبه نکند و گویند بر دوام کبریای او
الحکیم صنع کار و درست کردار در جمیع افعال هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد هو الذی بعث اوست آنکه برانگیخت فی الامیین
در میان ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل مکه اند رسولا منهم پیغمبری را از جنس ایشان که ناخوانده و نانویسنده مثل ایشان است
جز آنکه در عرب هیچ قوم آن نبود که معلمی یا کتابی داشته باشد و اخبار ام ماضیه را آموخته گفته اند امی آنکه منسوب است بام
که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند بخلاف اهل کتاب و منسوب به ام القری که مکه است یا منسوب به ام الکتاب که قرآن است و قول اول اصح و اشهر است
و گفته اند طرح حرف که بعث آنست که در کتب متقدمه مرقوم بود که خاتم الانبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که من رسولی
برانگیزم از امیین و در میان جماعت امی او را ختم پیغمبران خواهم نمود و لهذا تقدیر یتلوا علیهم میخواند آن رسول امی علیهم بر ایشان که یکبار نیز
آیاته آیتهای کلام خدا را و یزکیهم و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رذایل اخلاق و یعلمهم الکتاب و می آموزد ایشان را
قرآن و الحکمة و احکام شریعت و معالم دین و در تقریر آن همین بس که او خود امی بود و معلم بندگان گشته و آیات را بر ایشان خوانده و احکام شرع
صلاح و دنیا و عقبات را ایشان را در ایشان دلایل صریح را الهام کرد آنچه میخوانند و میگویند از وحی الهیست و ان کانوا و بدرستیکه بودند
این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و آموختگان من قبل پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا آشکار بودند
و آخرین منهم و دیگر کسان را از اولاد ایشان جماعت دیگر از ایشان لما یلحقوا بهم که هنوز لاحق نشده اند
بایشان و لاحق خواهند شد و در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند و هو العزیز و اوست غالب بر همه الحکیم استوار در اقوال و افعال
در روایت صحیح آمده که بعد از نزول این آیت اصحاب پرسیدند از رسول الله ایشان چه کسانند که آنحضرت دست مبارک بر سلمان نهاده گفت اگر ایمان به ثریا
باشد هر آینه مردانی از اینها بدو برسند و از اینجا دانسته میشود که از اهل عجم اند از سهل بن عدی مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در اصلاب مردان و ارحام زنان
از امت من مردانی هستند که بی حساب به بهشت روند و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بعد از
من هر کس که تا روز قیامت اسلام آرد از عرب و عجم همه در ذلک این عموم نعمت که پیغمبر صلی الله علیه و آله ممتاز گشته از آن جمله فضل الله
فضل خدایست و کرم و انعام او یؤتیه من یشاء میدهد آنرا بسبیل تفضل و عطیه بهر که میخواهد از بندگان که مستحق آن باشد و الله
ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست که نعمت دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر است مجاهد از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده
که فقرای اهل اسلام نزد رسول آمده و گفتند یا رسول الله اغنیا را اکثر هست که تصدق کنند و ما را مالی نیست ... آن ... کان

دارا بنده بهشت فرموده که صد بار تکبیر بگوید که افضل از آزاد کردن بنده باشد و هر که صد بار تسبیح گوید بهتر از صد اسب است که با زین و لجام در راه خدا تصدق کنند

و هر که صد بار تهلیل بگوید افضل حسنات مردمان باشد در عمل مگر کسی که تهلیل او زیاده از وی باشد پس فقرا بعمل مشغول شدند و چون این خبر باغنیا رسید

این عمل را شنیدند و آن عمل نمودند پس فقرا بخدمت حضرت آمدند و این حکایت را عرض کردند رسول الله

فرمودند که این مرتبه بفضل الهی است که هر که را خواهد میدهد و فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعد از

ذکر ارسال رسول از جهت تعلیم و تزکیه و اعلام ایشان که آن سفها بکتب کتاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ابا نمودند فرمود مَثَلُ الَّذِینَ

حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ یعنی مثل آنها که بار کرده شدند بتوریه یعنی مامور گشتند بآنکه توریه را بخوانند و مامور شدند بتکلیف آنکه بر وفق آن عمل کنند

بیان حال آن شده باز ختم در آن و قراءت کردن ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا بعد از آن بر نگرفتند بار توریه را چنانکه حق حمل آن بود و عمل آن ننمودند

چه اگر کتاب را خوانده آن کردند و به آنچه در آن بود منتفع نگشته و عمل بآیات آن ننمودند که آن اظهار نبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود

و خبر دادن بآمدن او کَمَثَلِ الْحِمَارِ مانند مثل درازگوش است یَحْمِلُ أَسْفَارًا در حالتی که برمیدارد کتابهای کبار را از علوم نفیسه و تحمل آن

رنج میکشد و درک نمیکند آن را بسیاری چند و نمیداند که آنچه بر پشت او حمل کرده اند چه چیز است و غیر از رنج و تعب هیچ نفعی و فایده

از آن باو نمیرسد و شبیه است در آنکه هر که حفظ قرآن کند و تلاوت آن نماید و معنی آن را تعقل نکند و از اوامر آن اعراض کند و نواهی آن

نهی را ترک کند این آیه در حق او صحیح است هر که مسائل علوم بداند و بدان عمل نکند بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ بد مثلی که هست الَّذِینَ کَذَّبُوا

مثل کسانی که تکذیب کردند بِآیَاتِ اللَّهِ آیتهای خدا و حجتهای او که دلالت بر صحت نبوت اینها می کند از آیات توریه و قرآن است وَاللَّهُ لَا یَهْدِی

و خدای راه صلاح و رستگاری ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ گروه ستمکاران را که بسبب عناد با نفس خود ظلم کرده اند و از طریق حق تجاوز نموده اند

مراد آنست که حق بسبب عناد و طغیان ایشان تخلیه ایشان میکند و بحال خود وا میگذارد و الطاف خود را از ایشان که اهل استحقاق

آن نیستند از آن محروم میگرداند بدانکه نقل است آنکه یهود مدینه بعد از آن که رسول الله صلی الله علیه و آله ... یهود ... نبوت ... آیه در

اعتراف کنند ... یهود ... خود میخوانند ... خود را دوست خدا ...

... جواب نوشتند ... خود اظهار کردند که ... نموده ... نبوت ... سزاوار ...

و ... و ... که چگونه ایمان آریم که در میان قوم او ... نبوده حق تعالی این آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ هَادُوا ای کسانی که بر ملت

یهود اختیار کردید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر دعوی میکنید بزعم خود أَنَّکُمْ أَوْلِیَاءُ لِلَّهِ که شما دوستان خدایید مِنْ دُونِ النَّاسِ

... دیگر از عرب و عجم گردیده اید فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید از خدا مرگ را تا جدا شوید از این زندان عناد و ...

خلاص شده بمنزل کرامتی برسید که حق برای دوستان خود مقرر فرموده إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راستگویان در آنکه دوستان

خدایید زیرا که در دعوی صادقید ... از سر ... دیگویند پس تمنای موت کنید ... از ... درگاه او ... هر که دوست خدا باشد

مشتاق ... خواهد بود ... خواهد ... و از آن ... خواهد ... امیر المومنین علیه السلام ... که ...

... قرآن ... مبارک او ... و رب الکعبه

بار جستم و فیروزی یافتم بجزای کعبه بود از آن جهت از کذب ایشان در مقول خبر میدهد که و لا یتمنونه و آرزو نکنند یهود مرگ را ابدا هرگز در هیچ وقت
بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده اند از تحریف احکام توریة و تغییر صفت سید انبیا
و عداوت از کعب و معاصی و تعیین بیهوده که بعد از مرگ بدین اعمال قبیحه معذب خواهند شد والله علیم بالظالمین و خدای دانا است بستمکاران
که در گذشته از طریق ایمان و فرو رفته اند در عناد و طغیان پس ایشان را بجزا خواهد رسانید در روایت که رسول صلی الله علیه و آله یهود را گفت اگر کسی از شما
نعمت مرگ خواهد آن است که هیچ کس از شما تمنای مرگ نکند الا که مرگ او دریافته شود این تمنا را نکردند پس اگر در صدق [illegible] است اکنون یعنی نشوید
تمنا کنید و لکن بدانستند که اگر تمنا کنند در ساعت بمیرند و بعذاب ابدی گرفتار شوند و هیچکدام از ایشان جرأت نکردند پس آنکه آنجا
خدای است زیرا که در آن خبر داد که هرگز ایشان تمنای مرگ نکنند [illegible] بعد از آن گفت قل بگو ای محمد ان الموت
الذی بدرستی آن مرگ که شما تفرون منه میگریزید از آن فانه ملاقیکم پس بتحقیق آن رسنده است بشما ثم پس
وا رسانیده شوید ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة پس از آن گردانیده شوید بسوی دانای نهان و آشکار فینبئکم
پس خبر دهد بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید آن و در وقت آن شما را جزا دهد و بعد از ذکر احوال اهل کتاب که اهل عناد
و طغیان اند [illegible] اهل ایمان را بعبادات و طاعت که [illegible] نعمت اخروی و نهی ایشان از اشتغال بامور دنیویه که مانع [illegible] است
بسعادت [illegible] یا ایها الذین آمنوا ای آنکه گرویده اید در احکام شرع مصطفوی اذا نودی للصلوة چون ندا داده شود
[illegible] موذن بانگ نماز که برای نماز [illegible] بالای منبر من یوم الجمعة از روز جمعه [illegible] که موذن اذان گوید فاسعوا
پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کردن خدای که نماز است یا خطبه که متضمن حمد و موعظت است و ذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت
و سایر عقود ذلکم و آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهتر است شما را از معامله زیرا که نفع منافع [illegible] فانی است ان کنتم تعلمون
اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار [illegible] از بعضی علما منقول است که [illegible] اهل اسلام در [illegible] اول
که [illegible] حق تعالی [illegible] ان الموت الذی تفرون منه [illegible] از اهل
کتاب [illegible] از اسبوع روزی که در آن
عبادت کنیم [illegible] روز شنبه و مسلمانان [illegible] روز جمعه [illegible] یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا
الی ذکر الله و مراد بسعی در آیه مشی است نه زیاده از مشی بر طریق اقتصاد [illegible] از امام [illegible] علیه السلام
و ابن عباس و عمر و ابی بن کعب و از [illegible] علیه السلام [illegible] روایت کرده اند که [illegible]
هر آینه [illegible] حسن بصری [illegible] که مراد [illegible] بلکه مراد
سعی است [illegible] و امر بسعی مستلزم وجوب [illegible] در [illegible] از سعی
تخصیص [illegible] احکام [illegible] جمعه [illegible] روز جمعه [illegible]
و ثواب عبادت آن [illegible] از آنجا [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

خوانده و فرموده الجمعة حج المساکین یعنی چنین فقرای اهل ایمان قصد مسجد جامع کنند و نماز بگذارند ثواب حجی در نامه عمل ایشان ثبت کنند و نیز فرموده
که ای پیغمبران اینست که حقتعالی جمعه را بر شما فرض کرد پس هر که ترک جمعه کند در حیات من و بعد از وفات من و حال آنکه امام عادل باشد
بجهة استخفاف و عدم اعتناء آن نماز یا انکار آن بودن خدا جمع نکند پراکندگی او را و برکت نکند در امر او بدانید که او را نه نماز است
و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه برکت یعنی جمیع اعمال او باطل است و مقبول درگاه نشود تا آنکه از آن توبه کند و بار دیگر بجمعه اقدام نماید و از
ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده که هر که ترک جمعه کند سه جمعه را پی در پی بی علتی پس او منافق است و از جابر
انصاری مرویست که هر که سه جمعه نماز بگذارد خدای بر دل او مهر نهد و او را منافق کند و در روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که بهترین روزی که آفتاب طلوع میکند روز جمعه است و درین روز بود که خدا آفرید آدم علیه السلام را و هم درین روز او را به بهشت برد و درین روز
او را از بهشت فرود آورد و درین روز قبض روح او کرد و قیامت درین روز قایم کند و این روز را خدا نامید یوم المزید است و هیچ چیز
نماند از وحوش و طیور و سباع و انعام و غیر آن الا که درین روز بتسبیح خدا مشغول است از صبح طلوع تا غروب و در جمعه ساعتی هست
در اکثر روایات آن ساعت است که هیچ مؤمنی در آن دعا نکند مگر که مستجاب شود و آن وقتیست که امام از خطبه خواندن فارغ شود و خواندن نماز
بگوید و در روایتی آخر روز است و نزدیک غروب و گفته اند در آن وقت که آفتاب نیم قرص فرو رفته باشد و نیم باقی مانده و عمران
حصین روایت کرده که هر که غسل روز جمعه کند گناه او کفاره شود و هر قدم در راه مسجد نهد ثواب کار یکساله عمل صالح بنویسند
و چون از نماز فارغ شود ثواب دویست ساله را در نامه او ثبت کنند انس بن مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود چون آسمان بر زمین
و هفتاد و سه هزار فرشته در هر شب جمعه هر یک بدعا و صلوات مشغول اند همه صبح تا شب تسبیح و تهلیل میکنند و امام را نماز کنند
و امام را که غسل جمعه میکنند در صحیح بخاری از ابو هریره نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در روز جمعه غسل کند و خانه پاکیزه
و بوی خوش بکار کند و روغن بخود مالد حقتعالی او را بیامرزد و از هر چه میان این جمعه و جمعه آینده کند و سه روز دیگر بعد از آن در جمعه آینده
از وعدار شود و سلمان تیمی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدا تعالی در هر روز جمعه شصت هزار بنده از آتش دوزخ آزاد میکند که همه
مستوجب عذاب شده و در روایتی دیگر آمده که حقتعالی در هر شبی از جمعه شصت هزار بنده آزاد میکند که همه از اهل عقوبت باشند و نیز فرموده هر که
در روز جمعه میرد حقتعالی اجر شهید در نامه اعمال او ثبت کند و از فتنه قبر ایمن باشد و نیز در حدیث آمده که چون روز جمعه رسد ملائکه با لوحها و قلمها
و صحیفه های از نقره و قلمها از طلا بر در مسجد بایستند و نام هر که پیش آید بنویسند تا امام در آید و ازین حدیث معلوم میشود که مبادرت بمسجد
شود که است و مسیری مستحب است و انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود این روز مزید خدای تعالی است و اهل بهشت
روز را مزید خوانند گفتیم یا رسول الله مزید چیست فرمود در بهشت وادی است و زمین آن از مشک خوش بوتر و از برف سفیدتر و جمیع
حقتعالی بفرماید کرسیها از زر آنجا نهند و منبرها از نور که انبیا بنشینند و صدیقان و شهیدان بر اطراف آن بنشینند و از عالم غیب خطاب آید که ای بندگان
هر حاجت که دارید بخواهید گویند بار خدایا رضای تو ما را بس است که بر ما راضی باشی از همه نعمتها باز ندا آید که حاجت خود عرض کنید پس هر که حاجتی
دارد بخواهد و از سبحانه تعالی عطا فرماید و بعد از آن کرامت کند آنچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ خاطری خطور نکرده

بر او لیس هر کسی که طعام خود را بروزه جمعه دیگر در آید و در آن وادی در بیت محیط که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب آنرا نیافته با خصم روز جمعه [illegible]

آن خطاب کند که النجم در رای او گوید قد افلح المؤمنون من امة محمد المتکلفون علی ذکر الله المؤذون فی الفضیلة پس فرشته تو فرستد و برای آن [illegible]

که خدای در روز جمعه به نظر فرما در امتان تو هر نظر هزار گناهکار را بیامرزد و از عبد الله بن عباس روایت است که چون روز جمعه شود خدای تعالی

منبری در بیت المعمور بنهند و فرشتگان گرد وی در آیند جبرئیل بانگ نماز بگوید و میکائیل اقامت کند و فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند چون

فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان با امت محمد بخشیدم و میکائیل گوید ثواب این اقامت با امت محمد دادم و فرشتگان گویند ثواب این نماز

با امت محمد بخشیدیم حق تعالی فرماید من سخی ترم از شما من اولی ترم بجود و کرم و شما را گواه گرفتم که گناهان امت محمد را بخشیدم پس منبر [illegible]

و هم از ابن عباس مروی است که در بهشت حوری است نام او لعبه فضل او در حسن بر دیگر حوران چون فضل ماه چهارده است بر دیگر ستارگان

چون روز جمعه شود حور العین مرکبهای در و جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل کنند تا آنگاه که مردم از نماز فارغ شوند و در اثنای تسبیح [illegible] نوری

از زیر عرش پدید آید گویند [illegible] این چه نور است گویند لعبه می آید که لعبه ظاهر شود و هفتاد هزار حوری بر چپ راست او می آیند

هفتاد هزار از جانب راست او [illegible] و هفتاد هزار از پیش او [illegible] و هفتاد هزار از پس او آیند [illegible]

[illegible] و سر بر نشسته و آن سرهای از نور و دارد تسبیح و تهلیل بر دارد چون از نماز عصر فارغ شوند [illegible] برگیرد حوریان گویند

[illegible] کرا که اهل [illegible] چون [illegible] شوند از شوق [illegible] کنند پس گویند ای لعبه آمیخته [illegible] گویند از برای کسی

پس از همه [illegible] مسجد جمعه [illegible] در عقب [illegible] آید [illegible] جمعه [illegible] خطبه و گذاردن نماز [illegible]

فراغ از نماز رخصت داده [illegible] فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ پس چون نماز گذارده شود و نماز جمعه فَانْتَشِرُوا

پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین برای [illegible] خود [illegible]

وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللّٰهِ و بجوئید از فضل خدای [illegible] روزی خود [illegible]

دو [illegible] و گویند [illegible] عیادت بیماران و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و قضای حوائج اهل ایمان [illegible]

فضل الهی [illegible] و از امام جعفر علیه الصلوة و السلام مروی است الصلوة یوم الجمعة و الانتشار یوم السبت [illegible] روز جمعه [illegible]

[illegible] در روز شنبه عمرو بن زید از آنحضرت صلوات الله علیه و آله نقل کرده که فرمود [illegible] در آن [illegible]

[illegible] حلال [illegible] طلب روزی [illegible] آیه کریمه فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ

وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللّٰهِ پس فرموده هر که در خانه نشسته و در بروی خود در بندد و از حق طلب روزی کند [illegible] خواهد بود که خدای [illegible] دعای

[illegible] زیرا که [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] گواه نگیرد [illegible] دعای او [illegible]

سیوم [illegible] دعای او [illegible] روزی [illegible]

زیرا که [illegible] فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللّٰهِ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ [illegible]

کثیرا یاد کرد خدای را بسیار در وقت بیع و شری و در مجامع و احوال یاد کردن او تعالی شانه همین وقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید و بجز داری

ذکر کرده جز ام اصلاح جمع و طلب روزی او و اگر او فات به کار مشغول شدن مرجع جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرت است امر

اگر زد کر بود از رحمت انفت رد روفت فراغ از نماز بجت آنست تا جنان که همه اوقات خود را از جمیع حالات مصروف بدارند بر طلب دنیا

و سبب آن از یاد خدای غافل شوند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که هر که از خلاص ذکر خدا کند در بازار در وقتی که مردم

غافل باشند و مشغول معاملات حق تعالی هزار حسنه از برای او بنویسد و در قیامت او را بیامرزد و نوازش فرماید بر وجهی که در خاطر هیچکس خطور

نکرده باشد آورده اند که روزی حضرت رسالت خطبه جمعه میخواند تا گاه کاروان دحیه بن خلیفه فرود آمد کلبی از شام رسید بغیر از

بسیار و در آن وقت در مدینه رسیدی طبل ها می زدندی و جمعی کف زدندی خبر آواز طبل و کف زدن بسیاری حاضران مجلس برخاستند

بجهت طعام بر نخیزید بگسیع گرفته و از بیم آنکه مبادا قیمت رفته و دیگر کاروان نماند و غیر از ده تن و بروایت ابن عباس هشت

کس از اصحاب کبار در حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماند و از آن کس که بالخصوص نغض فرموده قدرت او است که اگر همه برفتندی هیچکس باقی نماندی بر دل

از بی وادی آتش بسوی کاروان بگشت و هم شمار اهل حضرت مقارن احوال آن است و اذا رأوا تجارة و هر گاه بیابند کاروان

تا چون او لهوا یا لهو و بی که طبل نواختن و کف زدن میکردند و اقع شود تا آواز طبل و کف که جهت رسیدن کاروان میزدند

انفضوا الیها متفرق شوند از مجلس تو و بروند بسوی آن تجارت و ترکوک و بگذارند ترا قائما ایستاده بر منبر از قتاده نقل کرده اند که

سه بار این واقعه شد و هر نوبت در روز جمعه بود قل ما عند الله بگوی ای محمد که آنچه نزد خدای است از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم

مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله خیر بهتر است و سود مندتر من اللهو از استماع لهو و من التجارة و از نفع تجارت چه فواید منافع محقق

و مخلدات و منافع معاملات مستهجن و موهوم والله خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهنده گان است پس از روزی خواهد رسانید

و اگر کسب مشغول شما باستماع خطبه و نماز جمعه از طلب روزی دور نیست توکل کنید بر وجه روزی از و طلبید نه از اکه در منهاج البیان آورده که

اینه که خیلی گشته و تقصی نشسته نشسته و نشسته به نزد که مصلی و وقت آمده او گفته اند یکی از خلفای بنو العباس بهلول را گفت که میخواهی اجرای روزینه تو

را منظور کنم و کیف آن فارغ البال شوی دار ذعم روزی گشته بهلول جواب داد چنین کردی اگر نه جهت خاطر من نه یا آنکه تو

نه آن هم را چه باید جوین نشناسی که مرا که باید بسیم معلوم نداری هم مرا چه باید و حق تعالی که از روزی فرمان فرماید داند و از روزی

کار بی سر نه و دیگر باید که تو مرا غرض کنی و طلب مطلب از من یاد کری و حق تعالی لیکن از من روزی باز نگیرد

سورة المنافقین

آن یکی از خدمت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده هر که سوره المنافقین بخواند از نفاق بری شود و از شر منافقان ایمن گردد بیان چنین

خشنود حکم سوره جمعه بود با آنکه از علامات نفاق است از ترک جمعه در وقت قیام او بخطبه و نماز و استقبال کفی بهو ولی از نفاق افتتاح

این سوره میکند که اهل نفاق که میفرمایند بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءک المنافقون در سبب نزول این سوره اهل

در سال پنجم از هجرت بغزوه المصطلق اتفاق بود نه بر چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سپاهی الحارث بن ابی ضرار بود به جویریه زوجه النبی صلی الله علیه و آله

چون این خبر بگوش رسید ایشان خود را ز میدان رفع آمده و دور که زار آبی لب کنیم از جمله ایشان که ایشان بوده ابن سبع و الکفار متعاکس شده

بعد از آن بنی مصطلق کشته شده و برخی دیگر فرار بر قرار داده منهزم شدند و مسلمانان زنان و اطفال آن قبیله را اسیر کردند و اموال ایشان را غنیمت گرفتند مردی از انصار از قبیله

عباده بن صامت مسلمانی را بنسبت دشمنان از کفار پنداشته بکشت و اسلام محمد ده کس و میان آب این نزاع واقع شد در آن ایام اجیر عمر خطاب که نام او جهجاه

بن سعید بود از بنی غفار اسب عمر را میکشید چون بر سر آب رسید اسب او بر آب با سنان جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف بن خزرج بود او را منازعه افتاد

و آن نزاع بقتال منجر شد جهنی آواز بر کشید که یا معشر الانصار و جهجاه فریاد بر آورد که یا معشر المهاجرین پس مردی چند از مهاجرین گرد جهجاه آمدند و جمعی از انصار باعانت

جهجاه آمد عبدالله بن ابی منافق در خیمه او بود و چون این حکایت بشنید سهل گفت آنگاه گفت ای لئیم که تو این کار را کردی در غضب شده جواب داد

که بخدا لئیم است که تو قاصر من شود و این سخنان در سبب عبدالله کی عبدالله گفت صبر کن تا بینی که ترا کی رسانی خواهد شد که بار عادت پناه مخصوص

و را بخواهد داشت دعوت عبدالله جماعتی از قوم او نشسته بودند از جمله زید بن ارقم که نوجوان بود که ایشان از آن سخن اثر فحش و طمع و دشمنی

گفت ای بنیه این را دو نیت بلند نموده اند با مهاجرین گفت تحمل بدل و مال ایشان الا آنکه قائلی گفته که سمن کلبک یاکلک فرمود که سگ

خود را فربه کن تا ترا بخورد و الله لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل یعنی اگر باز گردیم بمدینه هر آینه بیرون کند عزیزتر ذلیلتر را از آنجا از عزیز نفس

را اراده عزت نفس خبیث خود بود و مراد از ذلیل نفس مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زید بن ارقم از این سخن در غضب شد و آن منافق را گفت

ای ذلیل و ای رسوا و خسیس خلایق تو بمقدار در میان قوم خود مشهور و مبغوض الخلق و محمد در عزت و رحمت است از جانب حق و در مودت و محبت

از طرف مسلمانان عبدالله گفت که من بوده بدان با او را حجت نبایند این کلمات خاموش باش من از بازی میکردم زید حضرت رسالت پناه را از این قضیه

خبر داد و عمر حاضر بود گفت یا رسول الله بفرما تا گردن این منافق بزنم و مرد که کشتن او سرا وار است حضرت فرمود که مسلمانان بگوید که محمد اصحاب

خود را میکشد پس حکم کوچ کردن فرمود تا هنگام روز فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمود و کس بطلب ابن ابی فرستاد و او را حاضر کرده گفت

این سخنان که از تو نقل کردند حق است گفت و الله ای رسول که من نگفته ام و زید دروغ میگوید جمعی از انصار گفتند یا رسول الله شاید

زید در حکایت قوم هاتف و وهم غلط کرده باشد گفت کرد نگارد در حق او قبول معذرت نمود که سخن او را فهم نکرده باشد و پنهان شده باشد و غلط

بعرض رسانیده باشد آنحضرت آن اعتذار قبول کرد و در میان انصار منتشر شد و همه زید را ملامت کردند زید از آن سخن پشیمان شد و در آن کشاکش

از آنجا کوچ کردند اسید بن حضیر گفت یا رسول الله سبب چیست که در وقت حر بر خلاف عادت کوچ فرمودی گفت ای اسید آیا نشنیدی که صاحب

شما گفته است گفت چه سخن گفت عزیزتر ذلیل را اخراج کند گفت یا رسول الله عزیز تویی و ذلیل او اگر خواهی ویرا اخراج کن لیکن یا رسول الله رفق

با وی بفرما و الله که در آن وقت که تو بمدینه تشریف آوردی قوم او برای او تاج مکلل و خلعت بر سر وی نهاده او را ریاست خود کردند چون تو آمدی

آن کار در کار نشد و انتظام او گشت که تو امارت و ریاست او را از وی سلب کرده و ما این را دانسته هستی او شده و پسر وی عبدالله بن عبدالله بن ابی

پیش آمده گفت یا رسول الله شنیدم که شما خواهید که پدرم عبدالله را بکشی و از من بشنو از آن روز که در کار زدن او را از خرقی دلیل بیرون آورد اگر در کشتن او حاضر باشی امر فرما تا من در اسلام

بکشم و سر کسی پیش آرم اگر کسی دیگر امر فرمایی که او را بکشد می ترسم که نظر در روی وی کنم و نفس اماره مرا بر آن دارد که از او انتقام پدر کشم و جون

مومنی برای کافری کشته باشم مستوجب آتش دوزخ گردم رسول فرمود برو با او مدارا کن و مادام که با ما باشد با او ملایمت نما و دقیقه از حسن داری و نگاه

القصه از آنجا کوچ کرده تمام روز و آن شب را رفتند تا روز دیگر در وقت طلوع آفتاب لشکر نزول کردند و کوفته گشته بودند و چون آنجا رسیدند دیگر کوچ دادند تا

نفقه مکنید یعنی ای کسانی طعام میدهید عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ بر کسانی که نزدیک رسول اند از فقرای مهاجرین حَتّٰی یَنْفَضُّوْا تا متفرق شوند بجهت گرسنگی
و درهم نکنی یعنی عطا مال تو خود اصحاب خود روند و پراکنده شوند ابن ابی این سخن گفت بمنافقان انصار که منع میکردند از انفاق بر فقرای مهاجر
وَلِلّٰهِ و حال آنکه مر خدا راست خَزَائِنُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ خزینهای روی آسمانها و زمینها یعنی مفاتیح ارزاق که از آسمان و زمین بیرون میآید
به قدرت اوست و بر حسب حکمت و مصلحت هرکه را خواهد غنی گرداند و اگر مهاجر ... سالار ایشان ... ایشان از انفاق نمودن بر مهاجرین وَلٰکِنَّ
الْمُنَافِقِیْنَ و لکن منافقان که کبر و عناد و جهالت و ضلالت لَا یَفْقَهُوْنَ نمیدانند که رزاق علی الاطلاق اوست ایشان آن نیستند یَقُوْلُوْنَ
میگویند بعضی ابن ابی ملعون که تابع او بودند در اعمال و اقوال لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما از این سفر اِلَی الْمَدِیْنَةِ بسوی مدینه لَیُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ
هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْاَذَلَّ از آنجا خوارتر را مراد ابن ابی از اعز نفس خبیث خود بود و از اذل نعوذ بالله اشرف و اکمل موجودات علیه
و آله افضل الصلوات پس حق تعالی قول او را تکذیب فرموده وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدا راست عزت قدرت و ربوبیت وَلِرَسُوْلِهٖ و مر رسول او را عزت نبوت
و شفاعت و اعلاء دین او بر سایر ادیان و نصرت وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ و مر گروه گروندگان را عزت ایمان و طاعت و عزت ولایت و درجات و بهشت که
... و حرمان از شیاطین و اتباع ایشان از کافران و منافقان و گویند عزت خدای تعالی عزت ملک و بقا و عزت عظمت و کبریا و عزت عطا و عزت علا
و عزت رفعت و علا و عزت رسول عزت سخا و عزت ... و عزت قدم صدق انبیا و عزت اجتبا و اصطفا و عزت ظهور بر اعدا و عزت مؤمنان
... آخر کن الاخرین ال ... عزت ... و لقد یسرنا القرآن للذکر و ... عزت ... و ... المحسنین ... فضله
کثیرا و عزت ... انتم الاعلون و عزت ... الکرام مرویست که امام حسن علیه السلام گفته مردمان در تو ... کبر ... فرموده آن کبر نیست بلکه
عزتست پس این آیه را تلاوت فرموده از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که ... مشکل ... عزت ... من کیست که
عزت ... دلت ... این کیست که ... پروردگاری ... الوالیه ... و عزت رسول
... الکتاب ... المشهورین و عزت مؤمنان ... که انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین وَلٰکِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ و لکن منافقان ... لَا یَعْلَمُوْنَ
نمیدانند ... عزت ... حقیقت عزت مر ... راست ... از حال منافقان خطاب بمؤمنان میکند یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا ای کسانی که ... لَا تُلْهِکُمْ ... مشغول نسازد شما را اَمْوَالُکُمْ مالهای شما وَلَا اَوْلَادُکُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای
... جمیع ... قرآن ... شکر ... صبر ... ایمان آنست که رحمت خدا ...
... بسیار ... از ... اموال ... آن ... استمتاع آن ... اولاد ...
و قیام ... نمودن ... صلاح ... آن ... رحمن ... اموال و اولاد ... توجه
از ... مبالغه ... تمام ... وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ و هرکه بکند این کار را ... از حق باز ماند
فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیان کاران که ... وَاَنْفِقُوْا و نفقه کنید در راه خدای
مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ از آنچه روزی دادیم شما را ... زکوة ... واجب است مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ
یکی از شما ... اسباب و علامات مرگ فَیَقُوْلَ پس گوید ... که ... مرگ ... از روی ... رَبِّ لَوْلَآ اَخَّرْتَنِیْ

چرا پس مهلت ندهی مرا تا اخر نکنی مرا الی اجل قریب تا زمانی اندک یعنی زمانی اندک که در آن اخراج حقوق کرده فاصدق
پس در آن زمان تصدیق کنم و حقوق واجبه از مال خود ادا نمایم و اکن من الصالحین و باشم از شایستگان و نیکوکاران و در این
از ابن عباس نقلست که این آیه در حق مانعان زکوة نازل گشته و مراد از صدقه زکوة است قبل از آنکه سلطان مرگ بر شما تاختن آرد
پس آن زمان توبه مقبول نیست و هیچ عمل نفع ندهد و بعد از مهلت که خواهد یکی از شما اگر چون مال داشته باشد زکوة بدهد و چون استطاعت
حج داشته حج کند پیش از آنکه مرگ او در رسد از صحت طلب رجوع کند پناه او باشد از مرگ داند و ابن عباس آورده اند بقول از ابو عبد الله علیه السلام
نزد مرگ ولن یؤخر الله و هرگز خدای تأخیر نکند نفسا نفسی را از مرگ اذا جاء اجلها چون بیاید وقت اجل او و زمان و مدت الهی
منقضی شد کرده عمر او آخر رسیده چیزی بر آن نیفزاید و از آن کم نکند و الله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید و خصوص منافقانه
یعنی آنچه میکنید از خیر و شر و شما را مستحق عمل جزا خواهد داد چنین دانسته که مرگ از وقت خود نگذرد و شما را بر آن جزا خواهند داد
پس هر چه برای روز عقبی کنید نفع آن با شما خواهد بود و احکام مستعد شدن بمثوبات بهتر و خوشتر خواهد بود سوره التغابن ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سوره التغابن بخواند از مرگ مفاجات ایمن گردد و از ابو عبد الله علیه السلام نقلست که هر که سوره التغابن بخواند در فریضه روز قیامت
این سوره برای او شفاعت کند و گواهی دهد بر اعمال صالحه نزد کسی که اجازت شهادت داده باشد و از او مفارقت نکند تا او را به بهشت در آرد و چون ختم
سوره منافقین شد بر آنکه ذکر بندگان اطاعت کنند افتتاح این سوره کرد بیان کمال قدرت و عظمت خود کرد بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله ما
فی السموات تسبیح می کنند مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ملائکه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از جمادات و نبات و حیوانات تسبیح تعظیم اوست
و تسبیح عبارت از دلالت جمیع آنها بر کمال قدرت و علم و استغنای او سبحانه له الملک مراو راست پادشاهی مطلق چه کاینات از ارض و سما
و ما فیها مر او راست و له الحمد و مر او راست ستایش زیرا که همه نعمت از وست و هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها تواناست
از ایجاد و اعدام و ابقای موجود و تغییر و تبدیل بر وفق حکمت و مصلحت هو الذی خلقکم اوست آنکه بیافرید شما را ای آدمیان و از عدم بوجود آورد
فمنکم کافر پس بعضی از شما کافر است یعنی آنکه کفر و انکار او بجهت آن است که از جهت مرتبه ایمان و منکم مؤمن و برخی از شما مؤمن است یعنی
خالق ذوات او را باور ندارد و ایمان تقدیم کفر بر ایمان باعتبار اغلبیت اکثر است و خلاصه معنی آن که خدای آن کسی است که بر شما تفضیل نعم
اصل نعم خود را که آن نعمت وجود است ارزانی داشت پس بعضی از شما کافر شدند در آن نعمت و بعضی از شما شکر آن نعمت بجا آوردند
پس بعضی از شما در آن تفکر نکرده و در دریای کفر و کفران غوطه خورده اند و برخی دیگر شکفته نظر نشسته و وسیله نجات از تیه افکار باطل خود را
معرفت کشیده اند و الله بما تعملون بصیر و خدای بآنچه میکنید بیناست پس درخور اعمال شما را جزا خواهد کرد خلق السموات و الارض
بیافرید او سبحانه همه آسمانها و زمینها را بالحق براستی یعنی حکمت بالغه و اغراض صحیحه نه باطل که طالب برای بیان حق چه آنها دلالت بر وحدانیت
و آثار خالقیت و قدرت و عالمیت حضرت عزت اند پس مظهر حق اند و صورکم و صورت کرد شما را پس صورت شما فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورت شما
صورتهای شما را با ستقامت قامت و اعتدال خلقت شکر کنید بر نعمت و دلیل بر حسن صورت است آنکه هیچ آدمی تمنا نمیکند که صورت او بصورت
حیوانی دیگر باشد و اگر چه آن حیوان نیکوتر باشد بلکه اگر تمنا کند که صورت آن حیوان داشته باشد قبری که نشستن ظاهر شما را آثار کمال قدرت

باطن شما را همچنین کرده است بجا آورد وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ و بسوی اوست بازگشت همه در روز قیامت پس بکیفر [illegible] صورتش کند مجازات خواهد داد
جسمی که آن بمعنی است این است خواهد رسید یَعْلَمُ میداند بعلم کامل خود مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات
وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ و میداند آنچه میپوشید از یکدیگر وَمَا تُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکار میکنید
وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ به آنچه در سینهاست از خواطر و افکار یعنی عالم است بجمیع معلومات و علم کلی و جزئی
منقضیه علم او با سوا [illegible] سویست آیه متضمن وعید است و تهدید و سخنی است اَلَمْ یَاْتِکُمْ آیا نیامد بشما ای کافران مکه نَبَؤُا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قبایل عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن فَذَاقُوْا پس چشیدند وَبَالَ اَمْرِهِمْ عقوبت و بال کار
خود یعنی سزای کفر خود را در دنیا از غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ اَلِیْمٌ
عذابی دردناک ذٰلِکَ این وبال دنیا و عقبی مر ایشان را بِاَنَّهٗ کَانَتْ تَّاْتِیْهِمْ بسبب آنست که ایشان را [illegible] بود که آمدند بایشان رُسُلُهُمْ
پیغمبران فرستاده شده بایشان بِالْبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوْا پس گفتند کفار از روی انکار و عناد و انکار اَبَشَرٌ
آیا آدمیان مانند ما یَّهْدُوْنَنَا راه مینمایند ما را [illegible] که اگر رسول فرشته میبود [illegible] میبود [illegible] فرماید و لو
و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا فَکَفَرُوْا پس کافر شدند برسولان وَتَوَلَّوْا و روی گردانیدند از تدبر در کتاب ایشان [illegible] معجزاتی که ایشان
بود [illegible] وَّاسْتَغْنَی اللّٰهُ و بی نیاز شد خدای از ایمان و طاعت ایشان مراد آنست که ظاهر شد استغنای او سبحانه
[illegible] از جهت آنکه [illegible] بایمان و قدرت کامله او سبحانه [illegible] غنای او جویا کرد
او غنی بالذات است [illegible] ایمان [illegible] وصول نفعت [illegible] وَاللّٰهُ غَنِیٌّ و خدای بی نیاز است از عبادت او [illegible]
و از غیر آن حَمِیْدٌ ستوده شده [illegible] از مخلوقات [illegible] زَعَمَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا دعوی علم میکنند آنکه
کافر شدند اَنْ لَّنْ یُّبْعَثُوْا آنکه هرگز برانگیخته نخواهند شد قُلْ بگو ای محمد [illegible] بَلٰی آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّیْ لَتُبْعَثُنَّ
[illegible] ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ آنچه کرده اید [illegible]
[illegible] وَذٰلِکَ و این [illegible] عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ بر خدای سهل و آسان است [illegible]
[illegible] خواهد بود فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید [illegible] وَرَسُوْلِهٖ و فرستاده او که محمد است صلی الله علیه و آله وَالنُّوْرِ الَّذِیْ
اَنْزَلْنَا و آن روشنی که فرستادیم بر محمد صلی الله علیه و آله مراد قرآن است [illegible] احکام حلال و حرام است وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ
و خدای بآنچه میکنید از اوامر و انکار خبیر داناست [illegible] خواهد یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ در روزی که [illegible] لِیَوْمِ الْجَمْعِ
برای آنکه در جمعیت [illegible] روزی [illegible] برای روزی که اولین و آخرین در وی جمع شوند [illegible]
انبیا با امم [illegible] ظالم با مظلوم [illegible] اهل جنت و اهل [illegible] آنست [illegible] ذٰلِکَ
آن روز یَوْمُ التَّغَابُنِ [illegible]
[illegible]

که بهشت مسلمان را و سلاه در جنب نعمه را الکافر لم باشند تا شکل اسلام زیادت کنند و همچنین بنده در جنب نعم دیگر بجانب کافر اسلاه در بهشت بر تعمه را لکافر ملکوت کار بود
پس در آن روز مؤمن مقام کافر را در بهشت میراث گیرد و کافر در جنب مقام مؤمن در آرند و ذلک یوم التغابن و یوم التغابن بمعنی آنست که کور کنند
تغابن او الغبار گیست که هر یک از خلایق بر یکدیگر غبن بینند و هر یکی بر مقدار خطا خود حسرت و ندامت خورند کافر که چرا مسلمان نبودم و مسلمان
مسلمان که چرا بیشتر عبادت نکردم تا زیادت از درجات دیگران نیم پس کافر غبن خود را بیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را در باید بتقصیر احسان
و بعد از ذکر تغابن بر سبیل التفات بیان تفصیل آن کند که وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که گرویده بخدا و رسول وَيَعْمَلْ صَالِحًا و کرد کار شایسته يُكَفِّرْ عَنْهُ
سَيِّئَاتِهِ از وی بپوشاند گناهان او را وَيُدْخِلْهُ و در آورد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که میرود تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر قصور و اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه ذَٰلِكَ آن عفو گناه و در آوردن در
بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است که فوق آن متصور نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بخدا و رسول وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما اگر قرآنست یا معجزات پیغمبر أُولَٰئِكَ آن گروه که سعادت نیستند روزگار أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخند
خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که باقی مانند در آن که هرگز بیرون نیایند از آن و غوث نرسد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جایی بازگشت است آن و بعد از آن
در تسلیه مؤمنان میفرماید که مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ نرسید به هیچکس مصیبتی از مصائب إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدای و اراده او مراد
هر مصیبتی است که از خدا به بنده رسد مانند بیماری و سختی قحطی و موت اهل و ولد و تلف اموال و آن بحسب علم او به همه مصالح اکثر آن
او که کافر از آن عالم میتواند و است لکن برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ثبات بر آن رنج بر سکینه ایشان و چنین اهل ایمان
دانسته که این مصیبت و محنت مراد است بکار قبول آن سکینه و از وقوع آن اضطراب نمینمایند و گرنه مراد باذن طلب جمیع مصیبت
مگر او شنیده علم است که آن و آن عوض ثواب خواهد داد و مراد اذن کلی است نه هر مصیبتی که کسی بخود رساند مگر که سبب تخلیه
حقیقت روح است و این اجبار بیان آن که بیان الم نمیخواهد که بدین ماده رسد وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که گرویده بخدا و رسول او اعتقاد دارد که
آنچه از قبل او نسبت باو میرسد خیر و صلاح او در آنست يَهْدِ قَلْبَهُ راه نماید خدای دل او را بآنچه که در دل او را بایمان بمزید لطف
مؤکد است فرمایدا طاعات و عبادات راز را که در روایت ابن عباس نقل است که دل او را بالکلم استرجاع در وقت مصیبت بقول انا لله
و انا الیه راجعون قابل نزد دل رضا بقضای حق خود و تسلیم او به یاد راه نماید مرا و بصبر و شکر که در نعمت شکر کند و در مصیبت صبر نماید وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای رحیم خرد انا است پس بهیچ قلوب را که لطف در دو موثر است و کیفیت آن لطف عطای لطف مستفیض است و علم دارد بقلوب
که لطف درو اثر دارد و سبب آن منع لطف سکینه از آن و اعلام است لطفها و شکر و جزع و کفر ره هم بیان و نوع آن جزا میدهد وَأَطِيعُوا
اللَّهَ و طاعت کنید خدای را در جمیع امور وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را در هر چه شما را بر آن میخواند و از آن نهی کند
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی گردانید از طاعت بعضی از آن زیان او نرسد زیرا که اطاعت شما بر و نکوست فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا
پس جز این نیست که بر رسول ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن است آشکارا و تبلیغ رسالت کرده و شما را وظیفه ابلاغ که کار او است پس الهی و در رسول
ملکه و آن توسل تبری راه کند اللَّهُ خدای بحق اوست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی بسزا مگر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

باید که ترک کنند پرسان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود را سپارد و واگذارند و در کتب به جهات مکث کرم او کنند از ابن عباس منقولست که بعضی از جهت

رجال مکه اراده کردند که هجرت کنند ایشان اسلام کردند و در مکه بودند و اراده مهاجرت کردند بدینه زنان و فرزندان منع و زاری کردند و نگذاشتند که ایشان

دست بکشند که ما اینجا ضایع و سرگردان شویم و ایشان ترک هجرت کردند و متقاعد شدند حقتعالی در باره ایشان این آیه فرستاد که

یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ بدرستی که بعضی از زنان شما وَاَوْلَادِکُمْ و فرزندان شما که از هجرت منع میشوند و درامر

بسیار امتناع میکنند عَدُوًّا لَکُمْ دشمنانند مر شما را چه منع میکنند شما را از مثوبات اخروی و عاقبت نیک فَاحْذَرُوهُمْ

پس حذر کنید از ایشان و ملکاید ایشان و اطاعت ایشان در فرمان ایشان مشوید تا شما را از راه هجرت باز دارند و چون حال دشمنان خلاف است باز بعد از آن

با ایشان رسیدند هجرت کردند و چون به مدینه آمدند دیدند که یاران مهاجر که پیش از ایشان مهاجرت کرده بودند هر یک فقیهی کامل و دانایی فاضل شده بودند قصد عقوبت

زن و فرزند خود کردند و گفتند شما بودید که ما را از علم و فضل باز داشتید و ما عقب مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند و در آن شغول شدند و ولدان کرده

حقتعالی فرمود که وَاِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد و ترک معاقبه ایشان وَتَصْفَحُوا و روی بگردانید از عتاب ایشان بدانچه از ایشان

صادر شده بود وَتَغْفِرُوا و بپوشید گناه و عذر ایشان بپذیرید فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ رَحِیمٌ آمرزنده و مهربانست بر شما و زنان

در کند و با شما هم چنین معامله کند با ایشان به جا آرید از عفو و صفح و مغفرت و نیز ذلک مرتب فضل بر شما از آن و در کشف آمده که عوف بن مالک اشجعی

صاحب اهل و ولد بود چون خواست که بغزا رود ازواج او با او در آویختند و گفتند تفرع کردند که ما را به که میسپاری و ما بی تو چگونه زندگانی کنیم

عوف در عزیمت آن سستی کرد این آیت در حق او آمد ترسیده شد و منع نمود از ایذا و بعد از آن فرمود که اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ جز این نیست که مالهای شما وَاَوْلَادُکُمْ

و فرزندان شما فِتْنَةٌ از مایشی است تا ظاهر کند که کدام از شما محبت حق را بر ایشان اختیار میکنند و کدام مال و ولد بنده وار محبت الهی را

میگیرند و اگر آنها را ترجیح میدهد و سبب امانت و فتنه که بایشان تعلق داشته و دل مقصور گشته و حق عز و علا اهل اسکرام

و سبب بلای عظیم از بهشت وَاللّٰهُ عِنْدَهُ و خدای نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیمٌ مزد بزرگ مر کسی را که محبت خدا و رسول و طاعت ایشان اختیار

بر محبت اموال و اولاد و در حدیث آمده که در روز قیامت مردی را حاضر سازند و گویند اهل و عیال او حسنات او را خوردند پس بسط و مشغول شدند

بال این حسنات سال که گرد و طاعات الهی را از خبث داده و از بعضی سلف منقولست که العیال سوس الطاعات یعنی عیالان مغر طاعت

و دنبی عبادتند و همچنانکه کرمهای خرد لقمه سال را ضایع میکنند و عمل میخورند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای و پرهیز از موجب

عقاب او مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید و طاقت دارید در حد خبر که از حد غیبت این آیه ناسخ و اتقوا الله حق تقاته است زیرا که هر یکی

از آنها مستلزم ترک جمیع معاصی است پس هر کار جمیع محارم برکنار است از عقاب الهی رستگار است و امر حق تعالی به بنده میکند ناچار است از آنکه

مرد را استطاعت باشد پس گوئیم و اتقوا الله حق تقاته مرد طلب تقوی بطاعت وَاسْمَعُوا و بشنوید مواعظ او را وَاَطِیعُوا و فرمان برید اوامر

او را وَاَنْفِقُوا و نفقه کنید اموال خود را در وجوه البر و بکنید خَیْرًا لِاَنْفُسِکُمْ کار را بهترین اعمال را و بگوئید من امثال بانفقه کنید مال را انفاق میکنید

نفی المفاصله و اجر بیفتاد و یا آنکه سند یعنی انفاق کنید که خیر است لِاَنْفُسِکُمْ برای نفسهای خود چه فواید این اعمال به نفس شما راجع خواهد شد که آن در عاقبت

عاقبت دار است و آن قیم در دو جهان و رباضت اموال وَمَنْ یُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی خود را باز داشته

از بخل و حقوق مفروضه فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه ایشانند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران در دنیا از آفات و در عقبی از عقوبات و به مکان رسیدگان

از صادق علیه السلام مرویست که هر که زکوة را ادا کند او نگاه داشته شده است از بخل نفس إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدا را به ادای انفاق

حقوق واجبه است که عوض آن بر خدا واجب است چنانکه بر مقترض واجب قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی مقرون با اخلاص و طیب نفس

يُضَاعِفْهُ زیاده گرداند جزای آن را لَكُمْ برای شما یکی را تا ده تا هفتصد به موجب حکمت وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را از گناهان

پس از برکت انفاق و اخلاص وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدا جزا دهنده است انفاق کننده را بر عطای جزیل در برابر صدقه قلیل

سبب آنست که هر که در شکر او مبالغه نماید حَلِيمٌ بردبار است که تعجیل نمیکند در عذاب ایشان اگرچه ذنوب ایشان از حد در گذرد عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناست نهان و آشکار را

ظاهر میکند از صدق و انجه نهان میدارند از اخلاص و ریا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ حکم کننده بکرامت و رفعت مر کسی را که ارزانی صدق و تصدیق

باشد حکیم که هر چه کند بر وجه حکمت و مصلحت کند از ثواب و عقاب سورة الطلاق ابی بن کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده

که هر که سورة الطلاق بخواند بر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بمیرد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سورة الطلاق و سورة التحریم در نماز فریضه بخواند

حق تعالی او را در پناه خود گیرد و او را از خوف روز قیامت ایمن گرداند و از صحبت نیکان داده به بهشت در آرد و ... این هر دو سورت مدنیه اند

چون حق تعالی ختم سورة التغابن نمود بر ذکر انفاق و تحذیر مؤمنان از مکاید اتباع ایشان افتتاح این سورة نیز بذکر حکایات کرد و فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اولاً خطاب با پیغمبر کرده بعد از آن عام ساخت خطاب را

به امت

هدایت رسالة اعلاء الله که در وجه رجوع که در قضیه حیض و طلاق ... از آنکه مباشرت کرده حفظ ... زمینه

... عالم به ... طلاق دهید ... خواهید که طلاق زنان خود دهید ... فَطَلِّقُوهُنَّ

طلاق دهید ایشان را لِعِدَّتِهِنَّ در وقت عده ایشان که آن طهریست که با ایشان نزدیکی نکرده باشید در آن چه این طهریست که از اول عده است

و باید دانست که حکم به عدم صحت طلاق در حیض در وطی و امر کرده زوجه حامل باشد چه هرگاه زوج حاضر باشد حکم به حضور مستقیم

... و پس اگر حامل باشد ... در وجهی که علم به آن باشد ... از طهری به طهری دیگر در صورت صحیحه و اگر حال حیض

باشد و این اجماع اصحاب است و اخبار اهل البیت درین قول متظافر است و طلاق در حیض در طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد صحیح نیست

و اما ضبط طلاق و احکام آن و مسائل آن بغیر ازین و اقوال اهل خلاف در آن و دفع آن از قول ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در منهج الصادقین مسطور است

و بعد از امر بطلاق زوج در وقت عده احصای عده امر میفرماید بقوله وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید عده را یعنی ضبط کنید و آنرا کامل سازید تا به طهر

سیم ... از ضبط آن عاجز نشوید از احصای آن غافل که علت آن اینست ... بشمارید اوقات اطهار را که وقت وقوع طلاق است

و چون فواید بسیار در ضمن احصای عده است از جهت مبالغه در آن فرمود وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای که پروردگار شماست در ضبط عده

پس در آن تهاون منمایید یا تطویل آن مکنید بر زنان که رجوع کنید و طلاق بگوئید و باز رجوع کنید و طلاق بگوئید که ضرر رسانیدن بزنان ...

امر ... احکام ... قبول ... و تطویل ... آن مکنید و بدانکه عده عبارتست از حبس و مراد از ... القضای ... معنیه

بحسب شرع و آن بر چند نوع است نوع اول اقراء است یعنی اطهار و آن عده مطلقه است چنانکه مذکور شد دوم اشهر است که آن سه ماه است مر زنانی را که در سن

من تحیض باشند و حیض نبینند و چهار ماه و ده روز زنانی را که زوج ایشان وفات کرده باشد نوع سیم وضع حمل است خواه مطلقه باشد خواه در سن من تحیض

الا آنکه متوفی عنها زوجها که عده او ابعد الاجلین است و این هر دو نوع اخیر در سوره ... مذکور خواهد شد لا تخرجوهن من بیوتهن زنان مطلقه را

بیرون مکنید از خانهایی که در وقت طلاق در آن ساکن بوده اند تا وقتی که عده ایشان منقضی شود [illegible] و اضافت بیوت بایشان

از جهت اختصاص ایشان است از قبیل ... و لا یخرجن و باید که زنان نیز بیرون نروند از آنجا بدون اذن شما اما اگر هر دو متفق باشند

بر انتقال و خروج جایز است که بیرون روند [illegible] الا ان یأتین بفاحشة مبینة [illegible]

بفاحشة مبینة یعنی زنا که ظاهر شده باشد [illegible] زنان را بیرون کنند [illegible]

و اول از آن [illegible] است و این [illegible] در حکم نشوز است که مسقط حق ایشان است و این قول از صادقین علیهم السلام و امام رضا

علیه السلام نیز [illegible] است و معمول فقهای ما است و ایشان در عده رجعیه که علاقه زوجیت در آن باقیست و شوهر را در آن رجوع هست

بی تجدید عقد نکاح بخلاف عده بائن چه اجماع فقها است بر خروج در عده بائن جایز است و تلک و آن حکمها که مذکور شد حدود الله حدهای

ذات است که مقرر فرموده برای بندگان و من یتعد حدود الله و هر که در گذرد از حدهای خدا فقد ظلم نفسه پس بتحقیق

ستم کرده است بر نفس خود [illegible] آن مستحق سخط و عقوبت خدا است و از مثوبات محروم شده لا تدری نمی دانی تو ای طلاق

دهنده [illegible] لعل الله یحدث بعد ذلک امرا [illegible]

[illegible] طلاق [illegible]

و احصای عده [illegible]

فاذا بلغن اجلهن پس چون رسند زنان مطلقه [illegible] فامسکوهن [illegible]

بمعروف [illegible]

[illegible] بمعروف [illegible]

[illegible] معلقات در عده [illegible]

[illegible]

خواهد بود و اشهدوا و گواه کنید [illegible] ذوی عدل منکم [illegible]

منکم از مسلمانان [illegible] از انقضای عده [illegible]

[illegible] و اقیموا الشهادة لله [illegible]

[illegible] لله [illegible]

[illegible] علیهم اجمعین [illegible]

چه شهادت ازین است بر طلاق ذلکم این شهادت و اقامت شهادت جمیع آنچه ذکر کرده شد درین آیه یوعظ به پند داده میشود بآن من کان یؤمن هر که هست که میگرود

بالله بخدا والیوم الآخر و بروز رستخیز و آنچه متعلق است بآن چه اتعاظ و انتفاع مختص است باهل ایمان بخلاف کفار که اهل عناد

و طغیان‌اند و من یتق الله و هر که بپرهیزد از خدای و مرتکب مناهی نشود یجعل له گرداند از برای او مخرجا جای بیرون

شدن یعنی خلاص دهد او را از اندوه دنیا و آخرت و از غمرات موت و شداید قیامت یا هر کار حرام و هر تنگی حق تعالی او را [illegible] سازد

بطریق حلال و یرزقه و روزی دهد او را من حیث لا یحتسب از جائی که گمان نبرد و در [illegible] [illegible] گذارد ابوذر غفاری

از حضرت رسالت نقل کرده که آنحضرت فرمود که من میدانم آیتی را از قرآن که اگر مردمان آنرا فرا گیرند بدان کفایت کند ایشان را

پس آیه و من یتق الله تلاوت فرمود و چند نوبت اعاده فرمود و نیز فرمود که هر که استغفار کند حق تعالی او را از غم فرج دهد و از هر تنگی خلاصی بخشد

و صادق علیه السلام فرموده که و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی [illegible] [illegible] او را [illegible] فرموده‌اند که [illegible]

در عوف بن مالک اشجعی [illegible] اسیر کردند عوف نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله کفار پسر مرا اسیر کرده‌اند و مادر وی جزع بسیار میکند

و امر [illegible] [illegible] فرمود تقوی پیش گیر و شکیبائی [illegible] و بسیار بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف

از خود بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نموده [illegible] پسر او [illegible] اهل شرک را غافل [illegible] از قید ایشان خلاص شد و صد شتر و گوسفند

چهار هزار گوسفند [illegible] [illegible] پس این آیه [illegible] از آن این آیه نازل شد هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد و من یتوکل علی الله

و هر که توکل کند بر خدا و کار خود را باو گذارد فهو حسبه پس او بسنده و کفایت کننده او را در کفایت مهمات ان الله بدرستی که خدای

بالغ امره رساننده است کار خود را بهر چه خواهد و بهر جا که اراده کند یعنی آنچه مراد حق تعالی است در حق متوکل و غیر متوکل از وی فوت نمیشود

و حفص بالغ امره خوانده یعنی خدای رساننده کار خود است بهر کسی که مراد او باشد قد جعل الله بدرستی که گردانیده است خدای لکل شیء

برای هر چیزی قدرا اندازه که از آن در نگذرد [illegible] از [illegible] که از آن پس [illegible] حاصل کن تمامی آیت در تقوی و توکل است نفع ایشان

[illegible] و از رتبت محبت خبر میدهد که ان الله مع الذین اتقوا توکل را [illegible] از کفایت است و از وی رکن محبت [illegible] [illegible]

که ان الله یحب المتوکلین مروی است که شخصی نزدیکی از علما رفت و از وی التماس عملی کرد گفت قرآن میدانی گفت نه گفت برو [illegible]

مامور [illegible] از آن بیا تا عملی برای تو مقرر کنیم که آن عمل خیر بقرآن خواندن [illegible] آن مرد [illegible] بقرآن آموختن مشغول شد چون باین آیه رسید

از عمل [illegible] [illegible] قرآن آموختی گفت آری گفت [illegible] عملی [illegible] کنیم [illegible] هیچ عمل [illegible] زیرا که [illegible] عملی از تقوی و توکل

نمی‌بینم چه در قرآن باینجا رسیدم [illegible] از تو و عمل تو [illegible] گفت کدام است [illegible] این آیه مرد خواند که و من یتق الله یجعل له مخرجا تا بلغ

قد جعل الله لکل شیء قدرا [illegible] [illegible] حکم عده مطلقات [illegible] آیه [illegible] یتربصن بانفسهن ثلثة قروء [illegible] رسول

عده زنانی که حایض نشوند [illegible] آیه واللائی یئسن و آن زنان که نومید شده‌اند من المحیض از حیض من نسائکم

از جمله زنان شما ان ارتبتم اگر شک دارید [illegible] انقطاع دم [illegible] [illegible] است [illegible] فعدتهن پس عده ایشان

ثلثة اشهر سه ماه است [illegible] [illegible] [illegible] زیرا که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نخواهد است

و یا اگر شک دارید در آنکه آیا این خون حیض است یا نه پس عده ایشان سه ماه است و یا اگر تردید دارید پس عده این ثلاثة اشهر است و قول اول مروی
از ائمه اطهار صلوات الله علیهم و موافق مذهب اکثر فقهای امامیه اثنا عشریه است و مختار جمعی این عده است و از جمله اخبار در این باب
روایت عبد الرحمن بن الحجاج است از صادق علیه السلام که زنی که در هر احوال شوهر مسترابه گردد زنی که حیض نمی‌بیند و مثل او حیض می‌بیند با
می‌گفتم عده آن چیست فرمود نوعی که او سالخورده از سال باشد و دیگر زنی که به حول ... و زنی که از حیض مأیوس شده باشد و امثال او حیض نبیند
گفتم عده ایشان چیست فرمود که ... پس عده نه کردم آن سه ماه هست مراد آنکه باشد در سن من تحیض باشد و به سبب
عارضی از مرضی یا رضاعی یا غیر آن حیض از آن منقطع شده باشد خواه اگر شک در ایاس شده یا در سبب انقطاع و هو المراد بقوله ان ارتبتم
یا اصلا شک نباشد بلکه قطع یا رفع حیض و جزم به سبب آن حاصل باشد و هو المراد بقوله واللائی لم یحضن و عده زنانی که آن شده
آبستنی و در سن من تحیض باشند همچنین سه ماه است و اولات الاحمال و عده آن زنان زنان حامل اجلهن
منتهای زمان عده ایشان ان یضعن آنست که بنهند حملهن بار خود را از ابن عباس نقل است که مراد مطلقات اند و اکثر فی عنها زوجها
عده او ابعد الاجلین است و همچنین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست ان عده الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین یعنی اگر چهار ماه و ده روز
بگذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل باید کشید و منقول از صادق علیه السلام مروی است و در السنن و در احکام این آیه در حامله
که میان ما و مخالفین است و جواب از قول ایشان و امانت مذهب حق در آن در منهج الصادقین مذکور است و من یتق الله و هر که بترسد
از ضایع کردن حقوق مذکوره که ... یجعل له من امره یسرا بگرداند برای او از کار خود آسانی به سبب تقوی
امر دنیا و آخرت ... ذلک آنچه مذکور شد از احکام طلاق و رجعت و عده امر الله انزله الیکم حکم خداست که فرو فرستاده است
آنرا از لوح محفوظ الیکم بسوی شما و من یتق الله و هر که بپرهیزد از عقاب خدا در احکام وی عمل نماید یکفر عنه بپوشد خدا از او
سیئاته بدیهای او را عفو کند ... حسنات ... ان الحسنات یذهبن السیئات و یعظم له اجرا و بزرگ گرداند
برای او اجرا مزد ... ثواب دهد که آن خلود است در جنان و رحمه و رضوان و بعد از بیان عده ذکر حقوق معتدات
میکند بقوله اسکنوهن ساکن گردانید زنان مطلقه را من حیث سکنتم از آنجا که ساکن شده اید من وجدکم از وسع و طاقت
یعنی به قدر غنا و فقر خود ایشان را مسکن دهید پس غنی به نوع ... مسکن کند ... و فقیر به قدر خود او را جای دهد و بدانکه
باجماع فقها سکنی و نفقه برای مطلقه رجعیه واجب است اما در بائنه خلاف کرده اند و باجماع اصحاب ما واجب نیست و شاهد دال
برین اخبار ائمه هدی است صلوات الله علیهم که در موضع خود مذکور شده پس ... آنست که زنان مطلقه رجعیه را ساکن گردانید
در منازل اگر ... ولا تضاروهن و ضرر مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لتضیقوا علیهن تا
تنگ گردانید بر ایشان مساکن ایشان را تا خروج ... ضرورت شوند ... که لائق حال مطلقه باشد
... و ان کن و اگر باشند زنان مطلقه اولات حمل صاحبان حمل فانفقوا علیهن پس نفقه
کنید بر ایشان حتی یضعن حملهن تا بنهند بار خود را خواه رجعیه باشد و خواه بائنه ... فان ارضعن

پس اگر شیر دهند فرزندان را بعد از انقطاع علاقه نکاح لکم برای شما ای پدران از روی تضرع فرزندان شما را [illegible] و اگر فرزند اجرت راضی شوند

فآتوهن اجورهن پس بدهید ایشانرا مزدهای ایشان یعنی اجرت المثل بدادن در عرف و عادت و [illegible] امام [illegible]

علیهم السلام [illegible] جواز [illegible] امهات در رضاع اولاد [illegible] و ائتمروا بینکم و با یکدیگر کار کنید میان یکدیگر

و با هم موافقت کنید ای پدران و مادران در باب رضاع فرزند بمعروف به نیکویی یعنی باید که والده اجرت زیاده نطلبد و والد در اجرت المثل

دستی کری نکند و ان تعاسرتم و اگر سختی کری کنید و مضایقه نمایید در اجرت رضاع یعنی مادر زیاده از اجرت طلبد یا از آن امتناع نماید

یا اگر [illegible] راضی نشود بشیر دادن فسترضع له اخری پس زود باشد که شیر دهد فرزند را برای پدر زنی دیگر مراد آنست که

باید پدر دایه [illegible] بگیرد برای فرزند خود و مادر [illegible] لینفق باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی و توانگری من سعته

از غنای خود یعنی بقدر توانایی خود بر مطلقه نفقه کند و من قدر و هر که تنگ کرده شده است علیه رزقه روزی او یعنی فقیر و تنگدست

باشد فلینفق پس باید که نفقه کند مما آتاه الله از آنچه داده است خدا او را یعنی باید که هر که از موسر و معسر موافق حال خود

انفاق کند لا یکلف الله نفسا تکلیف نکند خدای هیچ نفسی را الا ما آتیها مگر آنچه داده است و عطا کرده است او را از این تکلیف

نتوان سیجعل الله زود باشد که پدید آرد خدای بعد عسر پس از دشواری و تنگدستی یسرا آسانی و توانگری اگرچه [illegible]

در انفاق آن تقصیر کند وکاین من قریة و بسیار از اهل دیهی که از روی عناد و فرط جهل عتت سر باز زدند و اعراض کردند عن امر ربها

از فرمان پروردگار خویش ورسله و از امر رسولان او در مخالفت و عصیان از حد درگذشتند فحاسبناها پس حساب کردیم اهل آن دیه را

حسابا شدیدا حسابی سخت [illegible] و [illegible] و [illegible] در آن [illegible]

وعذبناها عذابا نکرا [illegible] عذاب [illegible] مثل آن عقوبت [illegible]

مراد عذاب [illegible] غرق و خسف و قحط و سیف و غیر آن [illegible]

[illegible] فذاقت پس بچشیدند اهل آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود [illegible]

وکان عاقبة امرها و بود سرانجام کار ایشان خسرا زیانکاری [illegible]

[illegible] اعد الله آماده کرد خدا لهم برای منکران عذابا شدیدا عذابی سخت [illegible]

فاتقوا الله پس بترسید از آن عذاب یا اولی الالباب ای خداوندان عقلها [illegible]

[illegible] در آخرت [illegible]

و رسول بپرهیزید ای اصحاب عقول و ارباب الباب الذین آمنوا ای آنکس که [illegible] قد انزل الله بحقیقی فرستاد

خدای الیکم بسوی شما ذکرا [illegible]

آن [illegible]

[illegible] تلاوت قرآن [illegible]

ذکر است اسم می او برآنکه عنفوان و تولد از سوره بیان کرده است که مراد از آن جبرئیل است یعنی آن ذکر فرستاده و دربار که

مراد قرآن باشد یعنی کلام آنست که انزال فرمود یاد کردن او رسول است در کتاب توریه و انجیل یَتْلُوا عَلَيْكُمْ میخواند آن رسول بر شما

آیات الله آیتهای قرآن را ارسال رسول که حرف تلاوت میکند بر شما آیات خدای اکرم قرآنست مُبَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن کننده آن آیات

و حفص و کسائی بیا میخوانند یعنی روشن کننده آن آیتها صدق و احکام شرع را خدای تعالی انزال کرد و ارسال رسول فرمود لِيُخْرِجَ تا بیرون آورد او

سبحانه با قرآن یا رسول الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر و ضلالت

إِلَى النُّورِ به روشنائی ایمان و هدایت یا از جهل بعلم یا از شبهه بحجت مراد آنست که تا حاصل گرداند برای ایشان آنچه حاصل شد از ایمان

و عمل صالح ایشان قبل از نزول ذکر و رسول ایمان آورده‌اند بلکه بعد از ارسال و تبلیغ ایمان آوردند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدا

و تصدیق وی نماید وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری شایسته و کرداری پسندیده یعنی خالص از شوب ریا و غرض يُدْخِلْهُ درآورد او را

جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویهای آب و شیر و عسل خَالِدِينَ در حالتی که

جاوید ماندگان اند فِيهَا در آن بهشت أَبَدًا همیشه ابدی که خلود است هرگز از آنجا بیرون نیایند قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ بتحقیق نیکو

گردانیده است خدای و لبسته لَهُ برای آن مؤمن صالح رِزْقًا روزی را از مثوبات جلیله عالیه اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ خدای آنکسی است که آفرید

سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را بعضی بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ و آفرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها یعنی هفت طبقه

زیر و بعضی در تحت بعضی و آنچه در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر آنکه زمین هفت طبقه است الا این آیه و در روایت آمده

این هر دو آسمان بالای یکدیگرند و میان هر آسمانی برابر پانصد ساله راه و زمینها مثل آسمانهاست و درین حکم يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ فرو می‌آید

فرمان خدا بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در جمیع آسمانها و زمینها بحیوه و موت و صحت و مرض و غنا و فقر و امور

بروجه حکمت و قضا و روایت کرده که اشیا نازل در هر طبقه از طبقات ارض و سما امری و حکمتی که در غیر آن نیست و در روایت

امام رضا علیه السلام در باب کیفیت ترتیب آسمانها و زمینها در سوره الذاریات مذکور شده حاصل کرد حق تعالی آسمان و زمین را تا آوید لِتَعْلَمُوا

تا بدانید ای بندگان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر آفریدن همه چیزها و تدبیر آن قادر است و توانا وَأَنَّ اللَّهَ

و دیگر فرمان خود و باری حق در آن تا معلوم کنید که حق قَدْ أَحَاطَ بتحقیق فرا رسیده است بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا همه چیزها از روی

دانش یعنی علم او محیط است باشیا هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایره علم و قدرت او خارج نیست

سورة التحريم

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره التحریم بخواند خدای تعالی او را توبه نصوح روزی کند و چون حق تعالی بیان احکام طلاق

زنان کرد در سوره الطلاق و درین سوره نیز در احکام ایشان فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ یعنی منقول است که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح که حجرات زنان رفتی آمدی و بعد از آن امور شرع و احکام قیام نمودی و قتی زینب بنت جحش عسل داری

عسل لست میهمی که آنحضرت را خوش آمدی او شربت عسل شربت فرمودی و در حجره آن ایستادن نمودی تا حضرت در خانه وی بیش توقف نماید

ازکار بعضی زوجات دیگران آمد عایشه و حفصه با هم اتفاق کردند که حضرت بعد از آن که به عسل در خانه زینب تناول فرماید هر کدام که آید گوییم از تو بوی مغافیر میشنویم

و از دهان دیگری را گفته که شاید در این سخن با تشنیع باشد و مغفور صمغ درختیست که بغایت خوش بوی نیست و رایحه کریهه دارد و حضرت نبوی را خوش نمی‌آمد اینکه از وی بوی

کریه بسیار مکروه می‌بود با جبرئیل که نزد وی آید بوی خوش رسد یکبار پس آنحضرت روزی شربت عسل میل نموده بود بنزد سوده آمد سوده با خود گفت مگر سخن

دروغ در روی پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است و هیچ از آن مغافیر اظهار کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنجا بخانه عایشه آمد عایشه بینی با دست گرفت گفت

فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغفور می‌آید فرمود مغفور نخورده‌ام الا در خانه زینب شربت عسل خورده‌ام گفت زنبوران عسل آن از شکوفه عرفط

خورده باشند و چون در خانه حفصه رفت او نیز گفتن [illegible] همین گفت که او نیز می‌آید آنچه عایشه گفته بود [illegible] حضرت

که آنچه طبع نبود فرمود حرمت العسل علی نفسی والله لا اکله ابدا عسل بر خود حرام کردم که هرگز عسل نخورم آیت نازل شد که یا ایها النبی لم تحرم

ای پیغمبر چرا حرام میکنی بر خود ما احل الله لک آنچه حلال کرده است خدای بر تو از عسل در روایت مشهور تر آنست که سبب نزول آن بود

که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزها را قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا که در نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرمای تا بدیدن پدر روم

حضرت دستوری فرموده بود از آنکه او رفت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را تحفه بحضرت فرستاده بود

حفصه طلبید و در جای که بود خود بشرف [illegible] گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

از روی [illegible] حفصه بر قضیه مطلع شده گفت و گفت یا رسول الله کنیز را در نوبت من آوردی و با او خلوت کردی [illegible]

زنان [illegible] نکردی حضرت فرمود ای حفصه این کنیز منست و خدای او را بر من حلال گردانیده است و من او را برای تو بر خود حرام کردم اما این سخن را

با هیچکس مگوی و در آن خانه حفصه قبول که در میان او و عایشه مصاحبت و مصادقت بود در آن سخن با کس نگوید و عایشه بود و

او را گفت که ای خواهر [illegible] رسول ماریه را بر خود حرام گردانید [illegible] و چنین

آنحضرت عایشه را از این حکایت [illegible] و این سوره نازل شد چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال

یعنی ماریه قبطیه و عباسی [illegible] و از عبد الله بن عطا [illegible] روایت کرده که چون پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانید در حضرت

آن حفصه [illegible] حفصه را گفت [illegible] بعد از من [illegible] هیچکس مگوی و در کتمان آن کوشی و [illegible] آن تمامی

بعد از من ابوبکر و بعد از او پدر تو مالک این امت شوند و [illegible] حفصه این سخن که [illegible] و این خبر [illegible] ازین

سخن [illegible] آنها [illegible] قصه را بعتاب گردانید [illegible] قضیه [illegible] خود عتاب [illegible] کرده چنین

[illegible] چرا حرام میکنی بر خود آنچه حلال است بر تو [illegible] یعنی ماریه قبطیه تبتغی مرضات ازواجک [illegible] خوشنودی خود

[illegible] از تو طلب خشنودی [illegible] والله غفور رحیم و خدای آمرزنده است [illegible] افضل [illegible] بفضل خود

[illegible] و فضل [illegible] مهربان [illegible] افضل [illegible] که این آیه دلالت دارد [illegible]

[illegible] از آنحضرت [illegible] آن [illegible] سبب [illegible]

و قطع [illegible] و التزام [illegible] گفت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] بوده [illegible] بعضی [illegible] طلاق [illegible] خبر [illegible]

و چرا خود را در مشقت اندازی و اگر چه فعل قبیح نکرده و بر سبیل تسلیم که خطاب بر سبیل عتاب نیز که اولی و افضل است ترک تحریم افضل از تحریم است صحیح که ترک

مندوب را گویند چرا از آن عدول کردی و افضل را نیاوردی پس آیه دلالت نمی‌کند بر صدور ذنب از آنحضرت و هر چه عمل بر عتاب انتساب از سوء عهد

عادلانه است بر قول و از جهت کثرت عطوفت و فرط رحمت او نسبت به امت است که بود از این امر راضی نباشد تا به جهت نفس از خیر برای بندگان

قد فرض الله لکم بتحقیق تقدیر کرده خدای و بیان فرموده برای شما ای بندگان تحلة ایمانکم گشادن سوگندهای شما را یعنی کفاره که بآن سوگندان

را زایل گردانند و حنث [illegible] از ایل [illegible] کفارت سوگند است حیث قال و کفارته اطعام عشرة مساکین تا آخر و الله مولیکم و خدای سید

کارساز شماست یعنی کارهای شما [illegible] در اصلاح امور شما [illegible] و اولی است بشما از نفسهای شما [illegible]

شما از نفسهای خود و هو العلیم و اوست دانا بمصالح بندگان الحکیم حکم کننده در همه [illegible] علیمست [illegible] حفصه [illegible]

حکیمست [illegible] این از متعال [illegible] که حق تعالی امر فرمود [illegible] کفارت یمین و مراجعت [illegible] آنحضرت بنده‌ای آزاد کرد [illegible]

و از جهت [illegible] آنحضرت [illegible] مراجعت فرمود [illegible] قوله تعالی لم تحرم ما احل الله لک [illegible] اگر سوگند

و [illegible] آن [illegible] آن برجع کفارت [illegible] قول [illegible] صلی الله علیه و آله

کرد [illegible] یمین [illegible] الذی هو خیر [illegible] سوگند خورد [illegible] آن [illegible]

[illegible] قول [illegible] حضرت صلی الله علیه و آله بنده‌ای آزاد کرد [illegible] مراجعت [illegible] تعالی

[illegible] عدم وجوب آن [illegible] اجماع وجوب [illegible] قبل از آن و [illegible] مراجعت ماریه [illegible] اسرار آن حضرت [illegible] حفصه

و اذ اسر النبی [illegible] الی بعض ازواجه حدیثا [illegible] از زنان خود و آن حفصه [illegible] تحریم ماریه

و حکومت ابوبکر و عمر [illegible] فلما نبات به [illegible] حفصه عایشه را [illegible] و اظهره الله علیه [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله بزبان جبرئیل [illegible] علیه [illegible] عرف [illegible] صلی الله علیه و آله

بعضه [illegible] آن حدیث [illegible] حفصه [illegible] تحریم ماریه [illegible] اسرار [illegible]

[illegible] و اعرض عن بعض [illegible] رسول صلی الله علیه و آله عن بعض از [illegible] حکومت عمرین [illegible]

[illegible] حفصه بود و آن [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] بود و از روی علم و کرم تمام [illegible] حفصه [illegible] اعراض [illegible]

[illegible] فلما نبأها به [illegible] صلی الله علیه و آله حفصه را [illegible]

[illegible] قالت حفصه [illegible] صلی الله علیه و آله من انبأک هذا [illegible] قال [illegible]

صلی الله علیه و آله نبأنی العلیم [illegible] الخبیر [illegible]

[illegible] حفصه را طلاق [illegible] طلاق [illegible]

[illegible] حفصه [illegible]

إن تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و بازگردید إلی الله که بای وی در آزار دل پیغمبر نشوید پس آن کار خود خواهد بود و شما را بهتر چه پس با توبه
واجب و نمایان است برای شما بتحقیق فقد صغت قلوبکما پس بتحقیق که کج گشته است دلهای شما از امر واجب که آن محافظت پیغمبر است و چون دل
نمودن از مستعاات و صواب بخروج المرء است و إن تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس حضرت رسالت او را جای باک فإن الله
پس بدرستی که خدای هو مولاه او است یار و مددکار پیغمبر صلی الله علیه و آله و جبریل و جبرئیل یار او است و صالح المؤمنین و مردی صالح
جمیع مؤمنان و در کتب اهل ایمان یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام یاری دهنده او است و این قول صحیح است از ائمه اهل البیت منقول بعد از
نزول ... و الملائکة و فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک از پس نصرت خدای و جبریل و امیر المؤمنین ظهیر یاری دهنده اند و مددکار
دعا و اند نبی اند و چون اول خدا و جبریل و صالح المؤمنین یار اویند جمیع ملائکه یاری دهنده اویند پس این یاری و یاوری و قتاوان که مرانه آوا و از از
او جز در یاری است و با اکثر معظم اهل سنت و جماعت مراد بصالح المؤمنین امیر المؤمنین است علیه السلام و از آنجمله در تفاسیر کواشی که یکی از علمای سنیان است
مذکور است که مراد بصالح المؤمنین علی بن ابی طالب است و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که کتاب حلیة الاولیاء روایت کرده از اسماء بنت عمیس که او
گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که آنحضرت فرمود و صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است و ثعلبی نیز که یکی از فضلای اهل سنت است در تفسیر خود
آورده که مراد از صالح المؤمنین درین آیت علی بن ابی طالب است و سدی از ابی مالک روایت کرده که او گفت شنیدم از ابن عباس شنیدم که گفت مراد بصالح المؤمنین
علی بن ابی طالب است و شیخین کلبی و مجاهد و ثعالبی روایت کرده اند از ابن عباس که فرمود صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است و در کتاب شواهد التنزیل
از سید حسینی نقل کرده از ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله دو نوبت مرتبه و منزلت امیر المؤمنین را باصحاب شناسانید یکنوبت
آن بود که فرمود هر که من مولای اویم علی مولای اوست و تصرف او در امور دینی و دنیوی شما مثل تصرف است در آن امور و نوبت دیگر وقتی که آیه فإن الله هو مولاه
و جبریل و صالح المؤمنین نازل گشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و فرمود ایها الناس هذا صالح المؤمنین ای مؤمنان این است صالح مؤمنان
و التبری ... و لهذا ان حفصه ... بقول عسی ربه شاید پروردگار او پیغمبر صلی الله علیه و آله إن طلقکن اگر طلاق دهد شما را
که ... أن یبدله ازواجا خیرا منکن که بدل دهد او را زنان بهتر از شما مسلمات که اعتراف کنندگان اند
بوحدانیت خدا و نبوت سید انبیا مؤمنات گروندگان بامر خدا و رسول قانتات فرمانبرداران حقیقتا و رسول او را با اخلاص آرندگان در افعال و اقوال
خود برای او تائبات توبه کنندگان ... خدا و رسول ... و تضرع در امر ... عابدات ... کنندگان از ... در اقوال و جمیع افعال
تائبات بازگشتگان از گناه و رجوع کنندگان ... رسول ... آنچه ... نفس و هوای ... پشیمان شدگان بر تقصیری که از ایشان
صادر شده عابدات پرستندگان و قیام نمایندگان بانچه ... آن از نوافل و سنن با خشوع کنندگان در امر رسول سائحات روزه
دارندگان ... اطاعت خدا و اطاعت رسول ... گشتگان و هجرت نمایندگان ... رسول ... که آنحضرت ... روزه دار
ثیبات شوهر دیدگان و أبکارا و دختران بکر ... عطف ... ثیبات ... در اجتماع ... صفات ... که
... که طلاق حفصه کرده بود ... طلاق ... منافقان زبان دراز کرده سخنان ... و حرمی
میکردند ... صحابه ... دلتنگ شده ... و ... گشته ... حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله

عمر بن الخطاب نقلست که حضرت آیه وکیل رسول الله میشنوم که در صدد آنند که طلاق زنان بدهی و اگر چنین کنی ترا از ندم زوجات و تضییع ایشان و خوف نباشی منافقان و دیگر آنها
موفق و ملائکه رسول را هیچ جواب نداده و درین تامل شد و منتظر وحی گشته جبرئیل آیه و لا تحل لک النساء من بعد نازل ساخت و چون حق تعالی
تعلیم و ادب زوجات به کمالات این آیه نازل ساخت در عقب آن مومنان را امر فرمود بر وظایف طاعات و اجتناب از سیئات و ادب اولاد
و زوجات بقوله یا ایها الذین آمنوا ای آنانی که گرویده اید قوا انفسکم نگه دارید نفسهای خود را بترک معاصی و اتباع شهوات و قبول
طاعات و عبادات و اهلیکم و نگاه دارید اهل خود را از زنان و فرزندان و خادمان بوسیله تعلیم معروف و نصایح و منع ایشان نارا وقودها
الناس از آتشی که افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار و چون انس والحجارة و سنگ مراد سنگ کبریت که افروزنده کننده حرارت آن است
خاصه از ابن عباس مرویست که هی حجارة الکبریت و گویند مراد بتان سنگین اند که کفار میپرستیدند یا کیمیای زر و سیم که احجار در عیان ... آن
خلاصه کلام آنست که بپرهیزید از نوع آتشی که افروزنده آن بتان اند که مردمان و سنگها همچنانکه آتشهای دیگر که بهیزم افروخته میشود در ...
آنه ... ندای بر مردی کرد که یا هابیل چه حالی ای اهل ... بر ... از ... ... و ... که ... در حق ...
و ... های خود ... باشد و درباره ایشان شفقت و رحم مرعی دارید ... که حق تعالی ... آن ... در ... کند ... از عقبات
عقاب ... و در ... آیه که سخت ترین عذاب ... روز قیامت آن باشد که اهل و عیال او جاهل باشند یعنی ایشان را تعلیم
و ... کنند و ... که ... از معاصی پرهیزد و بواجبات مفروضه ... و ... خود را از معاصی باز دارد و ... طاعات ...
روز قیامت آن ... کوید ... خدای ... در ... تعلیم ... بامورات و ... نهی کردی از منهیات و ... آن ... خود را
از عذاب این روز ... ال ... و ... ابدی ... که ... اهل خود نکرده ... روز قیامت ... کوید ...
جزای ... تعلیم نکردی وامر نفرمودی بامورات و نهی نکردی از منهیات و ... در ... آتش ...
اهل او ... علیها بر آن آتش ... ملائکة ... که ... انه ... و ... در ...
غلاظ ... سخن ... بر ... غلاظ ... شداد سختکاران و توانایان ... که اهل ... آن ... نتوانند
... باشد ... لا یعصون الله ... ما امرهم ... و ... و یفعلون
ما یؤمرون ... آنچه ... نشوند از قبول اوامر ... مامور شوند ... آن ... خفیف ...
مومنان نگه دارید نفسهای خود را باجتناب ... از ... آتش موصوف برای ... و ... خطاب با اهل نفاق
که ... ایمان ... یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شده اند لا تعتذروا الیوم عذر میارید امروز ...
... آن ... که ... آن ... آن کفار ... که ...
... ملائکه کوید ای کفار عذر مکوید که ... در دنیا ... رسل ... و ...
روز ... کردید ... امروز ... عذری ... از عذاب ... انما تجزون جزا ... که ... سزا
ما کنتم تعملون آنچه بوده اید میکردید در دنیا از کفر و عصیان و از خطاب با کفار ... اهل ایمان خطاب ... یا ایها الذین آمنوا ای کسانی

ای گروه مؤمنان توبوا الی الله بازگردید از معاصی بطاعت خدا توبة نصوحا بازگشتی خالص شده و برگشتنی ... پشیمان شوید و عازم شوید در آنکه باز بر سر گناه نروید و گویند نصوح از

نصاحت ماخوذ است بمعنی خیاطت یعنی توبه که پیوند دهنده ... و استوار سازد ... طاعت را ... چنانکه خیاط ... جامه را با هم متصل سازد و محکم میکرداند

یا توبه که جامع مصالح باشد ... این قبیل ... و ظهور اثر آن ... و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که توبه مستجمع شش خصلت است اول

ندامت بر گناهان گذشته دوم ... فرائض فوت شده سیم رد حقوق مردمان چهارم طلب بحلی از خصمان پنجم عزم جزم بر عدم عود با آن

ششم گداختن نفس در طاعت چنانکه ... در معصیت و چشانیدن تلخی طاعات بوی چنانچه ... شیرینی معاصی ... آن ...

کرده اند از شروط کمال توبه اند و اگر حقیقت توبه ندم بر گذشته و جزم بر عدم عود بر آینده حاصل میشود و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که توبه

نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت همچنانکه شیر بپستان عود نمیکند و از کلبی منقولست که توبه نصوح استغفار است بزبان و ندم ...

و ... از عصیان و از ... مرویست که توبه صحیح ... مومنان ترک ذنوب ... که ... دارد

... از ابن مسعود مرویست که توبه نصوح ... [illegible] ... بعد از آن ... فرمود ...

این آیه تلاوت فرمود که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم شاید پروردگار شما ... آن یکفر عنکم ...

... سیئاتکم ... و یدخلکم جنات تجری ... من تحتها الانهار

... یوم لا یخزی الله النبی در روزی که رسوا نکند خدا پیغمبر را ...

... و اکرام ... [illegible] ...

... والذین آمنوا معه ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... ربنا اتمم لنا نورنا ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... و اغفر لنا ... [illegible] ...

... انک علی کل شیء قدیر ... [illegible] ...

... یا ایها النبی ... جاهد الکفار ... [illegible] ...

و المنافقین و با منافقان بحجت و برهان و بآیات اسرار این و با آیات ... جز سخن نعت که پیشتر ... و از آن وقت ... منافقان ... زیرا که

ایشان بسیار مرتکب مناهی میشدند که سبب آن سرزنش میکشتند و از ابو عبدالله علیه السلام روایت که پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگز با منافقان

مقابله نکرد پس مراد این است که با ایشان در محاجه جد و جهد بنمای ﴿وَاغْلُظْ﴾ و درشتی کن و اظهار خشونت ﴿عَلَيْهِمْ﴾ بر ایشان و سخن مگو

لین با هر دو در مقابله و محاجه مجاهده نما و آنچه امکان سعی است در آن مرعی دار ﴿وَمَأْوَاهُمْ﴾ و محل بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان

نیارند و مؤمن خالص نشوند ﴿جَهَنَّمُ﴾ دوزخ است ﴿وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ و بد جای بازگشت دوزخ و بعد از ذکر حال مؤمنان و کفار و منافقان بیان مثلی

میفرماید برای ازواج پیغمبر که مصاحبت و مواصلت رسول صلی الله علیه و آله نفع بایشان نمیرساند چو مخالفت ایشان باشد و تنبیه برای ایشان و

همچنانکه مواصلت کفار با انبیا و قرابت آنها با ایشان دافع عذاب الیم نگشت و میفرماید ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾ بیان کرد خدای مثلی ﴿لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾

برای آنکه مکر و نیرنگ ﴿امْرَأَتَ نُوحٍ﴾ و آن مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت ﴿وَامْرَأَتَ لُوطٍ﴾ و مثل زن لوط که واهله نام بود ﴿كَانَتَا﴾

﴿كَانَتَا تَحْتَ﴾ بودند ﴿عَبْدَيْنِ﴾ هر دو زن در زیر حکم و نکاح دو بنده یعنی در حباله ایشان که آن هر دو بنده ﴿مِنْ عِبَادِنَا﴾ از بندگان ما بودند ﴿صَالِحَيْنِ﴾

شایستگان در جمیع امور ﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾ پس خیانت کردند با آن دو بنده به نفاق و کفر با یکدیگر زیرا که زوجات انبیا علیهم السلام از زنا و فجور محفوظند چنانکه ابن عباس

روایت کرده است که امراه هیچ پیغمبر زنا نکرده و در روایت صحیحه آمده که زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که نوح دیوانه است و احوال

او سلام ... ایمان آورده ... و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی ... کردند که کسی ... ایمان آورده ...

با جباره قوم خبر دادی و دو برابر فتنه و کینه ﴿فَلَمْ يُغْنِيَا﴾ پس دفع نکردند نوح و لوط ﴿عَنْهُمَا﴾ از آن دو زن ﴿مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ از عذاب

خدا چیزی را از حوادث و مواصلت ایشان بآن دو زن فایده نداد بلکه زن نوح بطوفان غرق شد و زن لوط را سنگ باران

﴿وَقِيلَ﴾ و گفته شد در حین موت ایشان یا در روز قیامت ایشان گویند که ای واعله و واهله ﴿ادْخُلَا النَّارَ﴾ در آیید بآتش ﴿مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾

با در آیندگان دیگر از کافران که هیچ وسیلتی میان ایشان و آن پیغمبران حاصل نه آنست که از کفار و منافقان در معاصی ...

نامه ... است ... و دوات ... هیچ نفع بایشان نخواهد ... زیرا که ...

... کامل ... و ... ایشان ... و ... ذکر ...

برابر ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... واگر ... و ... همچنانکه ... زن نوح و لوط که ...

نفع ... و ... آنچه ... ذکر کرده است ... ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ﴾ و بیان کرد خدا مثلی برای آنکه

آمنوا گرویده‌اند ﴿امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ﴾ و آن مثل زن فرعون است آسیه بنت مزاحم ... خلوص ایمان ... فرعون ...

و ... منزلت ... نوح و لوط ... عذاب ابدی ...

و گویند ... موسی علیه السلام ... که ... سحر ... و موسی عصا ... ساحران ...

و عصا ... آسیه ایمان آورده ... ایمان خود را از فرعون پنهان میداشت ... فرعون بر آن مطلع گشت ... ازدیاد کرد ...

و امر کرد ... که ... ملکه ... فرعون ... سنگی بزرگ

آورده‌اند که چون حق سبحانه وی را به آسیه آن کمال داد که نجات از فرعون و دخل رحمت و خوف عزت در خواست همچنانکه می‌بینی اِذْ قالَتْ

یاد کن چون گفت آسیه رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ ای آفریدگار من بنا کن برای من نزدیک خود بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ خانه‌ای در بهشت و در مقام قرب ما

جای ده وَنَجِّنی و نجات ده مرا مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ از فرعون و کردار ناپسندیده او که کفر است و طغیان و تعذیب و قهر و جور از همگنان

وَنَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ و برهان مرا از گروه ستمکاران که قبطیان‌اند و ستیزه‌کاران فرعون حق تعالی دعای او مستجاب کرده حجاب از پیش دل وی برداشت و از آنکه

سنگ مراو و فرشتگان او را بری نمودند و روح او قبض کرد و آن سنگ بر جسد بیجان آمد و الم عذاب فرعون نچشید و در اکثر تفاسیر هست که حق تعالی وی را

با همان جسد به بهشت برد و حالا در بهشت است و با کل شرب می‌کند و نعیم مشغول است ملک که حق تعالی آسیه را ... مومنان ساخت و ... در

آن باب ... و ... آن ... کمال آسیه بیان است او را ... دشمن زن خدا ... آیه دلالت ... از کسی

... مصیبت شود ... و ... اخبار است ... عمران و دیگر بیان کرد وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ

حق تعالی از برای زنان ... مثل مریم دختر عمران اَلَّتی اَحْصَنَتْ فَرْجَها که نگاه داشت فرج خود را یعنی ... از حرام و

دامن ... مصون ... فَنَفَخْنا فیهِ پس دمیدیم در ... او ... و ... مِنْ رُوحِنا از روح که آفریده بودیم ...

جبرئیل ... امر کردیم ... روح بود ... وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم ... بِکَلِماتِ رَبِّها سخنان پروردگار خود

صحف ... قبل از انجیل ... و ... که جبرئیل از نزد او آورد ... و کُتُبِهِ

... و کتابهای ... انجیل ... فرشته ... بود ... از قصه ... عمران ... خوانده یعنی جمیع

کتابهای او و از لوح محفوظ ... وَکانَتْ مِنَ القانِتینَ و بود مریم از فرمان‌برداران ... طاعات و عبادات

و ... عیسی ... مریم ... اعقاب هرون ... که برادر موسی است

و ... صلاح و تقوی ... علیه السلام ... بسیار ... رسیده و از زنان کامل

کرد ... آسیه ... مریم ... خدیجه ... فاطمه ... محمد صلی الله علیه و آله ... جبرئیل

... زن لوط و زن نوح ... زن فرعون و مریم ... صلاحیت و ...

... کعبه ... از ... و ... سوره ... آنچه ... برادر

... ... و من کفر فانه ... الی ... که ... کلام

اخلاص ... زن فرعون و مریم ... جهانیان ...

سورة الملک

... آن ... سوره ... ایشان ... شفاعت قاری ... آتش

... سوره ... عذاب ... آمد ...

... سوره الملک ... زبان ... سرایی ...

قرائت سوره الملک ... این سوره در توریة ... سوره الملک ... و ... قرآن ...

وشیرین که دور لبهای این مرد و کرم باشد و از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که هر که این سوره بخواند روز قیامت بر بالای بالهای ملکان السیاده بایستد و بگیرند

روی او ها [illegible] روی جمیع [illegible] سعید [illegible] از ابی جعفر علیه السلام روایتست که سوره الملک سوره المانعه است زیرا که مانع عذاب قبرست

و در توریه بسوره الملک مسمی شده هر که در شب قرائت کند بسیار برکت کند و خوشحال شود و داود سلام از عذاب فرشتگان [illegible] و من این سوره را از

بار حسن میخوانم و تحقیق که هر که قرائت این سوره کند در شب تا روز حشر او را در قبر نهند و منکر و نکیر از پایین قبر او درآیند سوره پایهای او

نگویند و گویند [illegible] بر این بنده راه نیست زیرا که این بنده بر ما رفت می ایستاد و سوره الملک را میخواند در هر شب و هر روز

و چون از جوف او آیند گویند راه نیست شما را بر آن بنده که فرا گرفتی زیرا که مرا دعا نمود سوره الملک ختم بود و چون نزد سر او آیند

گویند [illegible] شما را بر این بنده راهی نیست زیرا که او تمام قرائت سوره الملک میکرد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که

هر که تبارک الذی بیده الملک در فریضه مکتوبه بخواند پیش از آنکه بخواب کند همیشه در حفظ خدا باشد تا صبح و در روز قیامت در امان خدا باشد

تا بهشت در آید بدانکه چون ختم سوره التحریم بود با آنکه [illegible] و در مرتبه توحیدی [illegible] و تقوی و صلاحیت

بر غیر آن [illegible] موقوفست والتصدیق لکلمات رب العزه افتتاح این سوره کرده به اثبات [illegible] والوهیت فرموده که بسم الله

الرحمن الرحیم تبارک بزرگوارست و منزه است از صفات مخلوقات در ذات و صفات تابت است و در دوام تا کثیر

البرکات الذی بیده الملک آنکس که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و همه آن در قبضه اقتدار او

وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها که اراده کند قدیر و تواناست چه همه ممکنات در تحت قدرت اوست الذی خلق الموت

والحیوه آنکه آفرید مرگ را و الحیوه و زندگانی را امر موت آسانست در معنی وجود [illegible] در عقبی امور نطفه است و حیات

[illegible] و آن کقوله تعالی و کنتم امواتا فاحیاکم و که مراد از موت [illegible] ارحامست و بنا بر این تفسیر آن وجوه که آن الشیء [illegible]

[illegible] نعیم حیات [illegible] در قول او [illegible] لم یکن شیئا مذکورا و ملکه الحیات از [illegible] و تهیه [illegible]

[illegible] هر گاه موت [illegible] و این معنی که وسیله [illegible] آخرت است و در کشف آورده چون آن حرکت [illegible]

آن صحیح است [illegible] حاجت [illegible] از جهت آنکه متصف شود بصفت علم و قدرت و موت عدم آنست [illegible]

موت وجوه ایجاد این صحیح است [illegible] آن و [illegible] آنست که خلق [illegible] مرکب است [illegible] و معنی خلق موت [illegible]

ایجاد امری کنند که بدان حیات [illegible] که عقل [illegible] و [illegible] امور [illegible] ممتزج از چهار جزو از حرارت و رطوبت و برودت

و یبوست و از ابن عباس منقولست که حق تعالی موت را بصورت کبشی املح آفرید که نشنید رایحه او هیچ جانوری مگر آنکه

بمیرد و حیات را بر صورت مادیان ابلق و او هیچ چیز مرور نکند و رایحه او هیچ چیز نرسد الا که

زنده شود حاصل که حق تعالی ایجاد موت و حیوه کرد لیبلوکم تا بیازماید شما را پس معامله آزماینده کند تا ظاهر شود

در دار تکلیف ایکم کدام از شما احسن عملا نیکوتر است از روی کردار [illegible] الاخلاص کدام بیشترست چه اگر عمل خالص

مقبول نخواهد بود و مراد از خالص آنست که محض برای خدا باشد و از صواب آنکه موافق سنت مطهره باشد و قتاده گفته که از رسول صلی الله علیه و آله

پرسیدم معنی احسن عملا چیست فرمود یعنی احسن عقلا یعنی کدام از شما نیکوتر است از روی عقل و تفکر در فنا و طلب موت و حیات و بعد از این فرمود که تمام ترس شما
در عمل نیک پیش شما است و پرهیزکاری از خدای باری و نیکوتر شما است از روی نظر و فکر در آنچه خدای بآن امر فرموده و از آن نهی کرده اگر چه بکثرت شما نباشد در طاعات
تطوع و عبادات سنته و بنفل خلاصه معنی آنست که خلق حیوة را از برای عطا فرمود تا آن قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت سابق بر تمام شما ... حسنات و عمل
شود و اختیار عمل حسن از قبیح از برای آن نیت و خیر است و هو العزیز و اوست غالب در انتقام کسیکه از عمل آن پس هیچ کس نتواند که عمل او را
عاجز تواند ساخت الغفور آمرزنده مر کسی را که توبه کند از ذنوب یا بعد از توبه از روی تفضل و احسان الذی خلق آنکه خدای که بیافرید سبع
سموات هفت آسمان طباقا مطابق یکدیگر بالای یکدیگر در معالم از کعب الاحبار روایت کرده که طبقه اول از آسمان دنیا موجی است مکفوف و
دوم مرمر سفید و سیم آهن و چهارم روئین و پنجم نقره است و ششم زر است و هفتم یاقوت سرخ و میان هر آسمانی صحرا
و ما بین ایشان از نور که نهایت آن را خدای داند و ملائکه ... در آن ... و ... از ... سموات میان ... آسمانها سکنه ... ما
ترى فی خلق الرحمن نمی بینی تو ای بیننده در آفرینش خدا مر آسمانها را من تفاوت هیچ اختلافی و اعوجاجی و عدم تناسبی بلکه همه آنها
مستقیم و راستند و متناسب و ملائم یکدیگر و همه در کمال اتقان و احکام و انتظام مساوی یکدیگرند و بعضی گفته اند مراد بخلق جمیع مخلوقات
و عدم تفاوت آنها در احکام و اتقان است نه در صورت و هیئات چه صورت و هیئات آنها مختلف افتاده و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه
ایجاد جمیع اشیاء از محض رحمت و تفضل خود بر مخلوقات و خطاب بنده که در رحمت رسول است یا هر مخاطبی یعنی ای بیننده تو آسمانها را دیده و بآن نظر کرده
هیچ نقصی و خللی از آن یافته فارجع البصر پس دیگر باره بگردان چشم را بکتاب آسمانها در آن هل ترى آیا می بینی تو من فطور هیچ شکافی
و خللی و عدم تناسبی خلاصه معنی آنست که اگر اشتباه داری در آنچه ترا اخبار کرده شده از عدم تفاوت در خلق سموات پس نظر کن در آن تا معاینه ببینی
ثم ارجع البصر پس باز گردان دیده را یعنی بنظر اول اکتفا مکن بلکه دیگر بار باز گردان چشم را کرتین دو بار باز گردانیدنی یعنی رجعتی بعد از رجعتی
مراد تکریر و تکثیر است یعنی اگر یک بار نگریستن معلوم نکردی عدم تفاوت آنها را استغراق بلکه بکرات نگریستن و پیوسته در طلب آن نگاه کن و چندان بار
نگاه کن تا خود را تکرار سازی در نگریستن تا آن ینقلب الیک البصر باز گردد بسوی تو چشم تو خاسئا در حالتی که دور باشد از یافتن آنچه مطلوب است از دیدن
عیب و خلل در آن و هو حسیر و او مانده باشد از دیدن بسبب طول معاوده و کثرت مراجعت مراد آنست که هر چند چشم نگاه خواهد کرد هیچ عیبی
و نقصی در آن نخواهد یافت تا که کلال پیدا کند و از باز نگریستن باز ماند و لقد زینا و بتحقیق ما بیاراستیم و زینت دادیم السماء الدنیا آسمان نزدیکتر را
به نسبت شما که اولست از زمین آنرا آراستیم بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که مانند چراغ درخشند در شب و این کلام منافی آن نیست که بعضی از کواکب
در آسمانهای دیگر باشند که بالای آسمان دنیا اند زیرا که تزیین بظهور است و آسمان دنیا ... و جعلناها و گردانیدیم ستارگان را
رجوما للشیاطین راننده گان مردودان را وقتی که استراق کلمات ملائکه بر آسمان کنند و خواهند چیزی از دیده و گوش بسوی ایشان دارند یعنی شعله
آتش از آن کواکب پیدا کنند و اصل کواکب بجای خود بهند کواکب مرکوزند در سماوات و از آن زایل نشوند مگر بعد فنای آسمان شعله در شیاطین
بجهد و هم یا بسوزد و در کشف آورده که از قتاده نقل کرده که حق تعالی ستارگان را برای سه چیز خلق کرد زینت آسمان و رجم دیوان و نشان راه یافتن خلق در سیر دریا
و بیابان پس هر که جز این سه چیز تأویل کند ... اهل تنجیم بتکلف ... کرده ... که هیچ علمی بآن ندارند و اعتدنا لهم و آماده کرده ایم برای شیاطین ...

بعد از سوختن ایشان در دنیا بعد از ضلال و اضلال ایشان یعنی عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش سوزان در آخرت و جمعی گفته‌اند که شیاطین اند که مطلع امر شرع
از جهت تعلم‌ها و عیب شیاطین و عیب ایشان نیز منتهی باشد بقوله وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنان راست که کافر شدند بسبب اضلال دیو عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جایگاهیست دوزخ مر کفار را چه آن متضمن ضرر ایشان است که فوق آن متصور نباشد إِذَا أُلْقُوا چون درافکنده شوند کافران
فِيهَا در جهنم مانند انداختن هیزم در آتش عظیم سَمِعُوا لَهَا بشنوند مر دوزخ را شَهِيقًا آوازی مانند آواز درازگوش که انکر الاصوات است یعنی که
آوازی که از آتش عظیم شعله‌ور می‌شود و در جوش است چون کفار را در وی انداخته‌اند دوزخ بصورت نکره ظلمانی برآید وَهِيَ تَفُورُ و در حالتی که می‌جوشد
و اندر ما برمی‌آید و فرو می‌شود مانند گوشت در دیگ جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک باشد که متفرق و پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران
این قبیل تشبیهی است استعاره جهت بیان شدت [illegible] و ممکن بود که مراد [illegible] جمعی باشد که از ایشان در آن انداخته شده باشند [illegible] آواز
نفسهای خود را بشنوند بقوله تعالی لهم فیها زفیر و شهیق [illegible] اما غیظ و غضب دوزخ بر کافران [illegible] چنانکه می‌گویند که فلان از شدت غیظ
می‌جوشد و روحی از غیظ پر شده که نزدیک است که از هم بگسلد پس مراد شدت التهاب اوست بر کفار و محتمل است که مراد غیظ زبانیه باشد كُلَّمَا أُلْقِيَ
هرگاه که انداخته شود فِيهَا فَوْجٌ در دوزخ گروهی از اهل کفر و شرک سَأَلَهُمْ سؤال کنند از ایشان خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان
او از زبانیه که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ بیم کننده یعنی پیغمبری [illegible] که شما را بخدای خواند و از عذاب بترساند عرض
توبیخ این سخن با ایشان [illegible] شود و در جواب زبانیه [illegible] قَالُوا گویند کافران در جواب ایشان بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ بعینه
آنچه بیامد بیم کننده [illegible] فَكَذَّبْنَا پس تکذیب کردیم قول او را وَقُلْنَا و گفتیم مر او را مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیز از آنچه شما می‌گویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم که إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما در دعوی رسالت إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در گمراهی بزرگ که
با وجود بشریت این دعوی می‌کنید یعنی ما در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا که نفی انزال همه کتب و ارسال رسل کردیم و مبالغه نمودیم در نسبت ایشان
بضلالت وَقَالُوا و گویند کافران با خزنه بر وجه تأسف و حسرت که لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر بودیم که می‌شنودیم سخن پیغمبران و ادلهٔ ایشان را
و قبول می‌کردیم و اعتقاد می‌نمودیم بر آنکه ظاهر بود و از صدق ایشان معجزات ظاهره أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل می‌کردیم در معنی کلام ایشان و تفکر
می‌نمودیم در انوار علمی که از افعال و اقوال ایشان معاینه می‌کردیم مَا كُنَّا نبودیم فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران دوزخ زبانه زننده و گفته‌اند که اگر ما
سامع انذار ایشان می‌کردیم مثل سماع طالبان حق یا تعقل می‌کردیم در آن [illegible] تعقل متأملان و تفکر مستبصران نبودیم از اهل دوزخ [illegible]
و گویند جمع میان سمع و عقل که آن است که مدار تکلیف بر آن است و مجموع علیه است فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اعتراف کنند بگناه خود که آن کفر است
و تکذیب رسل در وقتی که آن اعتراف فایده بایشان ندهد فَسُحْقًا پس دور گرداند خدای از رحمت خود یا دور گردانیدنی لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ
مر یاران آتش سوزان را سعید بن جبیر روایت کرده که سحق نام وادئی است در دوزخ و بعد از ذکر وعید در بیان وعده می‌فرماید إِنَّ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بدرستی که آنان که می‌ترسند از عذاب پروردگار خود یا خشیت از معصیت و ارتکاب طاعت بِالْغَيْبِ در حالتی که آن عذاب [illegible] است
یعنی از ایشان غایب است و معاینه ایشان نیست یا آنکه ایشان غایب‌اند از همه آن [illegible] در خلوتها [illegible] از عذاب خدا ترسیده و مرتکب
قبایح نمی‌شوند و ترک اوامر نمی‌کنند یا از خوف [illegible] از خلق پوشیده می‌دارند و در خلوت [illegible] ذکر مشغول می‌شوند تا از ریا دور باشند و باخلاص نزدیک

و در عین التماس او الم مرا از عیب و این که پوشیده است از مردمان و همه او و بعد از آنچه پنهان و آشکارا و نهان یعنی کسی که در آشکار و نهان لَهُم مَغفِرَةٌ ایشان راست
آمرزش گناهان وَ اَجرٌ کَبیرٌ و مزد بزرگ که لذت عطیه آنجهان در مقابل آن در نهایت حقارت باشد مراد نعیم جنات و روضه رضوان که نهایة
کرامت کبری ایشان است از شدایه و مکاره یعنی مونترسنه کان امانت از هر چه بترسند آورده اند که کفار و پس ... عیس ... در
باب حضرت رسالت سخنان گفتندی و جبرئیل خبر نوبت نزول قرآن که از روی کفار این برد و رسیده ایشان بکدیگر گفتند آهسته برآن تا از آن
درباره محمد سکینند آهسته گوئید تا خدای او نشنود و رسول خود را از آن آگاه نکرداند این آیه آمد وَ اَسِرُّوا قَولَکُم و پنهان سازید کفتار خود در باره محمد
صلی الله علیه و آله اَوِ اجهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید آن یعنی نزد خدای هر دو یکی است اِنَّهُ عَلیمٌ بدرستی که او داناست بِذاتِ الصُّدُورِ
بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان گذرد پس که ... و ... اگر تعبیر آن بس کنید و اگر جهر نمایند پوشیده و پنهان نخواهد بود اَلا یَعلَمُ
آیا نداند آنچه در سینهاست مَن خَلَقَ کسی که آفریده است سینها را یا عالم نباشد بسرایر بندگان که ایشان را آفریده وَ هُوَ اللَّطیفُ و حال آنکه
اوست باریک بین و بیننده دانا بظاهر و حقایق مکونات الخَبیرُ آگاه بغوامض و دقایق مکنونات ... نقلست که ... در سینها در میان کار
... آیه ... از ... و ... که آیا خدای داند که خبر برکه از ... الا یعلم من
خلق و هو اللطیف الخبیر هُوَ الَّذی اوست آنکسی که جَعَلَ لَکُمُ گردانید برای شما الاَرضَ ذَلُولاً زمین را آرام و فرمان بردار تا هر چه کرد خواهید در آن ... به
... سکینه و ... فَامشُوا فی مَناکِبِها پس بروید در کرانهای زمین ... و اطراف ... آن ... ارض
... بر ... آن ... زمین ... ذلول و رام گردانیده باشد که ... آن ... از ... آن
... و دیگر از آن ... نخواهد بود ... ابن عباس قتاده مناکب ارض یعنی جبالست ... در آن ...
... کردن شما را بر کوهها ... کرد در جبال شما را ممکن باشد پس ... آن ... خواهد بود وَ کُلُوا مِن رِزقِهِ و بخورید از روزی
... وَ اِلَیهِ النُّشُورُ و بسوی اوست ... بعد از ... مرجع شما در ... کلم ... که ... اکل
... که ... او نشود ... اگر از برای طاعت ... ایام برای ... خواهد بود و اگر برای
... همچنین است ... کفار ... ءَاَمِنتُم آیا ایمن شده اید کا مَن فِی السَّماءِ
از آنکس که در آسمان ... ملکوت او در آسمانست ... و عرش و کرسی و لوح
محفوظ ... و امر و نواهی ... فرمان ... سایر ملائکه ... آیا ایمن
از آنکس اَن یَخسِفَ بِکُمُ الاَرضَ که فرو برد شما را در زمین فَاِذا پس آنگاه که زمین فرو رفته باشد هِیَ تَمُورُ زمین گردد و ... کند
... زمین ... و ... در وقت ... زمین ... شما را فرو برد اَم اَمِنتُم
آیا ایمن شده اید مَن فِی السَّماءِ از خدای که در آسمانست ... عرش و ملکوت و قضا و امر او در آسمانست ... ملائکه اَن یُرسِلَ
که فرو فرستد عَلَیکُم حاصِباً بر شما بادی که ... سنگ ریزه باشد چنانکه بر قوم لوط فرستاده فَسَتَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانید ...
... کَیفَ نَذیرِ ... که ... نذر ...

به تکذیب کنید رسول را پس مراد آنست که ... وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب کردند رسول خود را الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ آنکه بودند پیش از کفار این زمان چون

مکذبان امم ماضیه و بسبب تکذیب هلاک شدند فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود مر ایشان را انکار من عقوبت من ... و دفاعت ... ایشان ... بقدرت خود در خسف و ارسال حجاره بعقوبات أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ آیا نمی‌نگرند بسوی مرغان فَوْقَهُمْ که بر زبر ایشانند ... معلق در هوا

صَافَّاتٍ در حالتی که صف‌ها برکشنده‌اند یعنی بالهای خود را گسترانیده‌اند در هوا وقت طیران وَيَقْبِضْنَ و فراهم میکنند بالهای خود را وقتی

که به پهلوها خود زنند مَا يُمْسِكُهُنَّ باز نمی‌دارد ایشان را در هوا بخلاف طبع در حین بسط و قبض جناح ایشان از سقوط که طبیعت ... إِلَّا الرَّحْمَٰنُ

مگر خدای بزرگ بخشنده که بقدرت کامله خود هر یک از انواع طیور را شکلی و هیأتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا

ساخته إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدا بهمه چیزها بَصِيرٌ بیناست و داناست که خلق غرائب نماید و به هر عجائب ... أَمَّنْ آیا کیست ... آن کس که

او ... هَٰذَا الَّذِي این کسی است که از روی حمایت هُوَ جُندٌ لَّكُمْ او لشکر شماست ... کار شما ... نگاه دارد از

يَنصُرُكُم یاری دهد شما را مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خدای از عذاب وی إِنِ الْكَافِرُونَ نیستند کافران إِلَّا فِي غُرُورٍ

مگر در فریب شیطان که ... ایشان را ... عذاب ... نازل نخواهد شد ... مراد آنست که آیا مر شما راست لشکری از خدای که ... شما دفع

از نزول عذاب ... أَمَّنْ آیا کیست ... هَٰذَا الَّذِي این کسی است ... يَرْزُقُكُمْ روزی دهد شما را

إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ اگر باز گیرد روزی خود را از شما ... که حصول و وصول رزق را ... اسباب ...

و ... روزی ... کیست ... که ... روزی تواند داد ... و کفار ... که ... در ... عیراد ...

از ... بَلْ لَّجُّوا بلکه لجاج و ستیزه کردند و بسیار فرو رفتند فِي عُتُوٍّ در عناد و سرکشی وَنُفُورٍ و نفرت از حق و رمیدن از آن

... أَفَمَن يَمْشِي آیا کسی که میرود مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ

در حالی که فرو افتاده است بروی خود ... أَهْدَىٰ

... راه یافته‌تر است و بمطلوب رسنده أَمَّن يَمْشِي آن کس که میرود سَوِيًّا در حالی که راست ایستاده

و ... خود را ... و ... از ... عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راه راست

که رساننده اوست بمقصد و مقصود ... که در ... ضلالت افتاده ...

و سرگردان ... مستقیم ...

و در آن سلوک ... راه ... حق ... از روی ... سلوک میکند ... افتاده در

راه ... است که در قیامت محشور شود ... و ... محشور شود

... قُلْ ... هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ ...

آورد وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و گردانید برای شما ... وَالْأَبْصَارَ و دیده‌ها ...

بدایع صنعت مشاهده کنید والأفئدة و دلها را تا در شئ کلمات الهی و دقایق مصنوعات او بیاندیشید و تأمل نمایید و ازان عبرت گیرید و جود
این الطاف و انعطاف دال راحت قلیلاً ما تشکرون اندک شکر میکنید مر این نعمتها را قل بگوای محمد هو الذی ذرأکم اوست که
پراکنده ساخت شما را في الأرض در زمین و هر یکی را در آن منزل و کاری معین فرموده تا تعیه کنید و طاعت ادا نمایید والیه تحشرون
و بسوی او بعد از باز گردیده خواهید شد و جزای کردار خواهید یافت ویقولون و میگویند منکران منعم و داران او سالار روی استهزای
عذاب ولیلنهای آن متی هذا الوعد کی باشد این وعده خسف و ارسال حاصب بوعده حشر و یافتن جزا در عقبی ان کنتم
صادقین اگر هستید شما راست گویان درین وعده قل بگوای محمد در جواب ایشان که انما العلم جزاین نیست که دانستن وقت
عذاب در دنیا و علم زمان قیامت و بردن جزا عند الله نزدیک خدایست و غیر او بران مطلع نیست و انما انا و جزاین نیست که من نذیر
مبین بیم کننده ام آشکارا تا بیانیه دلالیه شما را در آمدن عذاب دنیا و عقبی بیم میکنم اما مرا آمدن زمان آن دانا نیستم و در آنها از علم وقوع
محمد نیست بلکه ظن کافیست فلما رأوه پس آن هنگام که ببینند وعده رسیده موعود را که عذاب و نهایت از قتل روز بدر و عذاب آن اولیه
عذاب و روز جزا زلفة در حالیکه آن نزدیک باشد بایشان یعنی عذاب موعود مشاهده ایشان شود سیئت تیره گردانیده
شود روی آن موعود زشت گرداند وجوه الذین کفروا دلهای آنانکه کافر شده اند و تکذیب وعده اند بوعده خدا و صدق قول پیغمبر
نیز بگاه آن اثر کاشف کلمات و مکث سیاهی و تیرگی بر چهرهای ایشان پدید آمد وقیل و گفته شود ایشان را که مؤمنان یا خازنان که بعد در روز بدر یا روز وقوع
بلیت آخرت هذا الذي کنتم به این آنست که بودید پیوسته به تدعون آن را طلب میکردید
و تعجیل وقوع آن مینمودید یا دعوی میکردید بسبب آنکه ما مستأصل نخواهیم گشت و در خبر است که یکی از ارکان دو در اول این سوره
در نماز تلاوت میکرد که دو چیز این آیه برسید مکرر میخواند و گریه میکرد تا وقتی که مؤذن اذان نماز صبح گفت و حاکم ابو القاسم حسکانی با سنادی
صحیح از شریک نقل کرده که اعمش گفت معنی آیت اینست که لما رأوا الحسن علی بن ابی طالب عند الله من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا
یعنی چون ببینند منکران و ناصبان قرب و منزلت علی بن ابی طالب سلام الله علیه نزد خدا بگردد رویها و دلهای ایشان سیاه و زشت شد از غایت حسد و
و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آنست که فلما رأوا مکان علی بن ابی طالب من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا
بفضله یعنی سیاه گردد روی و مکان علی بن ابی طالب رضی الله عنه را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله تیره شد دلهای آنها را که تکذیب فضل او بود
آورده اند که بعثت کفار تمنای موت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او میکردند و آرزوی هلاک ایشان میداشتند و میگفتند که نتربص به ریب
المنون و تربص بکم الله و از حق تعالی بگو خطاب کرد قل بگوای محمد أرأیتم آیا می بینید یعنی خبر دهید مرا ای منکران ان اهلکني الله
اگر هلاک کند مرا خدای ومن معی و آنانکه با من اند از مؤمنان او رحمنا یا رحمت کند ما را و اجل ما را تأخیر افکند فمن یجیر
پس کیست که پناه دهد الکافرین کافران را من عذاب الیم از عذاب دردناک گرانی که مستوجب آن شده اند یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما
عذاب از شما منکر نه چه نجات دهنده شما از عذاب الهی چرا باید توجه خواه زنده باشیم یا مرده پس تمنای مرگ ما کردن چه فایده شما را
حاصل آنست که بگو با انتظار یکی از دو چیز می کشیم که عاقبت هر دو بهتر خوبیست یا آنکه هلاک شویم همچنانکه تمنای شماست و بنعیم مقیم رسیم و دیگر مستعد

شویم بنصرت و حراست در اسلام یعنی که شما بیهات و کجا بکجا و بچه وجه از عذاب اخروی که وقوع آن لابدست خلاص خواهید یافت و اما معنی کریم اگر خدای

ما و امت را هلاک کرد و پس از زمان ... از موت ما که ما را انتظار دارید ... ایمن نیستید و انتظار ما مانع عذاب دنیوی و اخروی از شما و اگر خدای رحم کند

خود ما را مهلت دهد و در قتل شما غالب سازد پس کیست که شما را اگر مقتول باشید از عذاب اخروی رهاند چه هر گاه رحم ما کند که ... غالب

منقلب بیقین آنست که اگر حق تعالی بسبب گناه ما را در آخرت عذاب کند پس کیست شما را از عذاب اخروی که اولی با اهل کفرست برهاند و اگر رحم

کند و بیامرزد ما را بسبب ایمان پس کافران چه ... ایمان ندارید قل بگو ای محمد این کفار را از روی توبیخ که هو آنکس که شما را بسوی او دعوت

میکنم الرحمن بزرگ بخشاینده است که نعم او بجمیع خلایق رسیده آمنا به گرویده ایم باو که اوست الحی علیم بوحدانیت و ربوبیت او داریم و علیه

و بر وی نه غیر او توکلنا توکل کرده ایم و اعتماد نموده ایم در همه کار خود را و وا گذاشته فستعلمون پس زود باشد که بدانید

در هنگام عذاب معلوم کنید که من هو کیست آنکه از ما و شما آنکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست قل بگو ای

کافران أرأیتم آیا چه می بینید ... إن أصبح ماؤکم اگر گردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بئر میمون که حضرمی حفر کرده ...

غوراً فرو رفته بزمین چنانکه دست و دلو بدان نرسد فمن یأتیکم پس کیست که آرد برای شما بماء معین آب ظاهر که همه کس بیند

و بعضی مراد مطلق آبست ابن عباس فرموده معین بمعنی ... است که از برای شما آب جاری ... پس ... گذاری او قیام

نماید و او را پرستش کنند غیر او را از اصنام ... و آثار آمده که ... بعد از تلاوت این آیه باید گفت الله رب العالمین

بخدای ... عالم و علمای ... آن ... ظاهر گرداند و جاری سازد و در بعضی تفاسیر مذکورست که زندیقی شنید که معنی

میکرد ... فمن یأتیکم بماء معین او جواب داد الفؤوس والمعاول ... روایت دیگر ...

شد ... [illegible] ... تو

غایر شده ... [illegible] ...

سوره ن والقلم

... روایتست که هر که سوره نون والقلم بخواند حق تعالی ثواب ... بدهد ...

و از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که هر که سوره نون والقلم تلاوت کند در فریضه یا نافله تا زنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن گرداند و بعد از موت

از فشار قبر در پناه خود ... سوره الملک ... تکذیب کفار و بیان وعید ... افتتاح این سوره ...

آنکه فرموده بسم الله الرحمن الرحیم ن ...

... سوره ... و ... از ...

... آن ...

... هلاک ...

... و اما ... علیه السلام

... [illegible] ...

و این زمین را بر پشت گاو فرو داری که او را ... از ... بیوتبا ... و او را چهل هزار قوایم بود ... و بر کوه ... آن نهاد چندین قدم ... بر بالای کوه ... زاد
... آفرید که مسافت طول و عرض آن پانصد ساله راه بود ... بر بالای کوه ... نهاد و آن ... قدم ... بر ... نهاده ... و قرار گرفت و پای ... گاو ... بر
کاو ... سنگی سبز آفرید که مسافت آن ... هفت آسمان و هفت زمین بود ... سنگیست که لقمان ... بر ... اکنون ... مثقال حبه
... و صخره ... و لقمان ... از ... در ... آن صخره ... نون را ... و آن سنگ ... اوست ... دو پا ... العضای ... بر ... آن
و آن ماهی ... آب است و آب ... باد ... و قدرت خدای ... در ... ازکیا ... الاخبار ... ... نون ... است که بخشید ...
... و دلیق ... در ... آفرید ... در ... فرمان رسید ... آمد و در ...
... اگر ... چنبه ... کند ... که ... حرف ... کند ... و علم ... ابن عباس ... نقل کرده که مراد بنون نون الرحمن است و
الر و حم ... از حروف آن است ... از حروف مقطعه که الر و حم و نون است الرحمن است ... و ضحاک ... که مراد بنون
دوات است و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که ... صلی الله علیه ... نون نهریست در بهشت که ...
... آن از ... و از ... تعلیم ... که ... الکتب ... قلم ... و خواهد بود ...
... و ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود ... بعد از آن نون را
بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشت هر چیزی که تا قیامت خواهد بود ... اقوال ... نون ... است ...
والقلم و قسم بقلم که از نور است و طول آن ... آسمان و زمین است و آن لوح محفوظ مکتوب ... قلمی ...
... و ... در ... جهت ... احاطه ... کرد ... است ... و ... از ... قلمها
... آسمانی ... احکام ... مصطفوی ... محفوظ ... و از بعض علما منقولست که ... زبان ...
... از ... منقولست که ... دنیا ... است ... و قسم ... اقوال ... است ...
علیه السلام و ابو هریره ... نقل کرده ... ابن عباس روایت کرده که اول چیزی که حقتعالی از نور محمد صلی الله علیه و آله ... فرمود قلم بود و بعد از آن
... هر چه خواهد بود ... آن ... و ... از آن ... از آب ... و از آن آسمان ... و ... از آن ...
و زمین ... و ... نون ... زمین ... در ... زمین ... قرار گرفت ...
... و ما یسطرون و سوگند بآنچه خط می‌نویسند ... زبان ... کاتبان ... اقوال ... و ...
از انس و جن و ملک ... ولید بن مغیره و ابو جهل ... علیه و آله ...
... یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون ... بخلق عظیم ... این سخنان ... علیم
... فرمود و سوگند ... این ... که ... عظیم ... ما انت بنعمة ربک ...
... مجنون ... عقل ... ...
... بنعمت ... و ان لک ...

مزبات که تجوّا مرد و زن را در کشیدن بار نبوت و تحمل مشقت در جفای انواع احکام حضرت عزت عزّ شأنه ممنون گردانیده است نبی خود را [illegible]

گرانی دین با به کشیده تو عطای کامل و اطراد اکرام آن ثواب تفضلی است [illegible] بلکه مزد عمل است و [illegible] والحق [illegible]

از طرفی بیت محفوظ شد و نیز اگر مغفرت ممنون [illegible] مقطوع [illegible] بر دوام [illegible] انقطاع [illegible] از این مجلس [illegible]

معجزه [illegible] که او [illegible] مرد [illegible] است که اوی اسلام او که در دهن او در آمده بعد از آن در مدح حبیب خود [illegible] و انک لعلی خلق عظیم

و در تبیین [illegible] خلقی بزرگ که [illegible] آن کسی دیگر [illegible] از قوم خود تحمل [illegible] که کسی [illegible] تحمل آن [illegible] و ابن عباس گفته [illegible] خلق عظیم دین

اسلام است که الخلق [illegible] قرآن است [illegible] از عایشه [illegible] از خلق رسول

صلی الله علیه و آله سؤال کرد گفت خلق آنحضرت قرآن بود [illegible] آیت که در اول قد افلح المؤمنون است [illegible] کرد که خلق [illegible]

[illegible] خلق بزرگ [illegible] خود [illegible] که گذشت [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] گفته اند خلق عظیم آنحضرت از آن جهت است که [illegible] خدای بود [illegible] خذ العفو وامر بالعرف

واعرض عن الجاهلین [illegible] فرمود [illegible] و گفته اند [illegible]

و گویند خلق عظیم آنحضرت از آن بود که ظاهرا با خلق [illegible] و باطنا [illegible] بود و گفته اند خلق عظیم از مکارم اخلاق بود [illegible]

که آنحضرت فرمود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق [illegible] تمام [illegible] خلق آنحضرت [illegible] روزی در

مسجد نشسته بود [illegible] اصحاب [illegible] از در مسجد در آمد [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

فرمود [illegible] رسول [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

آنجا [illegible] رسول [illegible] فرمود [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible]

[illegible] خلق عظیم [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه و آله روزی [illegible] آب [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] آنجا بر زمین

[illegible] دراین [illegible]

که جوانمردی شیرین سخن زبان داری خوشخوی با من لطف کرد و این سگ را که تشنه بخاک آورد و گلی آمیخت که در راه برفت آن از عجب آنحضرت

فرار فتنه دیوانه ساخته و به جهیم خوشه مرد کشته ای با در اینجا ابرو و انکه کی است که روی ایمان آورده دست در دو دست آن ابو در بوسه

محبت او در ساعت چه از جهت من چه و در آن تیراز یا با یه به و در حق دادی آنحضرت افتاده شد در زبان بسیار رکت و کنی ار رق ار گستاخی

کردم و ترا نشناختم و من میگویم که نه این عذر من آنحضرت تسلی داد او و دعای خیر در حق وی و رفق ... بنده و این بنده لطف ... کرد

پس جبرئیل این آیه آورد که و انک لعلی خلق عظیم از امام علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام و ابعث که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که بر شما باد بحسن خلق

که خلق خوی البته در بهشت رفته و برشما باد که از بدخلقی حذر نمایید که بدخلقی البته در جهنم خواهد بود و ابو درداء از آنحضرت نقل کرده که هیچ چیز

در کفه ترازوی اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و نیز در حدیث معتبر منقول است که بخوی نیکو درجه کسی در می یابد که همیشه روزه دارد و همیشه نماز شب کند و نیز در حدیث معتبر منقولست

دوست‌ترین مومنان نزد خدای تعالی آنها اند که نیکوخوی‌تر باشند و چون پهلوها فرود آورده باشند برای مومنان و در نهایت تواضع و ادب باشند و با مردم

الفت گیرند و مردمان با ایشان الفت گیرند و دشمن‌ترین مومنان نزد خدا آنها اند که سخن چینی کنند و میان برادران مومن جدایی افکنند و عیبهای ایشان

جویند و بیزارند و منقولست که ... مومنان ... پس خوی نیکوی خود ... و بدانکه خلق حسن ... است

در قلوب شیعیان ... عداوت از سینه ... ائمه هدی صلوات الله علیهم ... حسن خلق ... ضلال ... میکردند و از بادیه ضلالت و طغیان

بوادی ... چنانکه مرویست که ... رسول صلی الله علیه وآله ... یکی از اصحاب ...

... امیرالمومنین علیه السلام ... کرده گفت ... آنحضرت ... اختیار ...

... بوده ... از ... مسلمان شد ... بود ...

بوده در کشف الغمه ... روایت کرده که ... روزی ... مرد ... شده ... بستری

... حسن بن علی ... از ...

... گفتم ... گفتی ... صورت ... گفتم ...

... گفتم آری ... گفت ... توقعی ...

... هر چه ... امام حسن ...

از روی ... از آن ... که ... امام حسن

علیه السلام ... آنحضرت ... خدای ... خدای تعالی ... آن ...

مشغول ... اهل البیت ... صادق الاعتقاد شد ... معتقدی ...

ترا از روز قیامت ... کرده ... سخن ... و بمقام

... دراین ... ساکن ... جواب ...

... ایمان ... جواب ... مشغول ...

در آنچه وعده میداد رسول بذکر علی علیه السلام ... اهل عناد میکنند که ان الیسم المعونه فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینی ای محمد و ببینند ایشان

زود اهل مکه و ... آنوقت که عذاب نازل شود و معلوم کنند بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ کدام از شما فتنه جنون افتاده است یعنی جنون و وقوع عذاب

معلوم کنند که در سوره ... در انکه ... ابو جهل کافر ... و در آن وقت ... که سخن این است ... إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که

پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شده عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که طریق مستقیم است و فی الکشف ... ان الکس ... وَ

هُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان ... اعمال ... داناتر بجزای ... و این کلام وعده مؤمنان است و وعید کافران

صاحب طبرسی آورده ... مهدی بن ... الحسینی ... معتبره از ... که نقل کرده که حق ... متقدم داشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب را علیه السلام

بر سایر صحابه و اعظام و اکرام او ... زبان بطعن علی کشودند و گفتند محمد ... علی مفتون شده و در فتنه جنون افتاده حق تعالی این سوره را

فرستاد و سوگند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی بلکه با خلق حسنه ... زود باشد که ... و ... معلوم شود که مفتون ایشانند

و خدای داناتر است ... گمراه شده اند از راه راست او ... ساحر در حق محمد و علی این سخنان گفته و خدای داناتر است بر راه یافتگان یعنی

ابو طالب و محمد بن ... نیز روایت کنند از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی ... و از ابو عبد الله ... که ... گفته ... پیغمبر رسول

صلی الله علیه و آله حاضر بودیم که ... از آن ... از حال علی ابن ابی طالب سؤال کرد و از فضایل و رتبه او ... پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که

علی ابن ابی طالب اقدم شماست در اسلام و ... در اسلام ... و ایمان علی از ایمان شما ... است ... علی ... اکثر

داناتر است و علم او از علم شما افزون تر و غضب علی در دین از غضب شما ... و ... علم او علم ... است و ... و جواهر ... و

... امور ... موکل و ... و او خلیفه ... در میان اهل ... و ... در میان ایشان چون ... منافقان

از حضرت ... این سخنان ... در حق امیر المؤمنین علیه السلام گفتند لقد فتن علی رسول الله ... از برای ... بنی عم ابن ابی طالب محمد ... و لعنه

... اکرم ... و ... را ... خود ... و ... را ... فرمود ... از برای تعظیم ... خاطر مبارک

آنحضرت و ... علی ابن ابی طالب از اکثر منافقان ... این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود که فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبری ای محمد تکذیب

کنندگان ... منافقان ... تکذیب ... وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ ... که ... ای ... یکی

از شرک و ضلالت فَيُدْهِنُونَ پس ایشان نیز نرمی کنند و ... طعنه ... داشتند ... در ...

پرستش آلهه ... پرستش خدای تو کنند وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر ... كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خوارنده ... دروغ ...

... مَهِينٍ ... و ... است ... در سوگند بسیار خوردن ... دروغ ... مَهِينٍ ... عقل

و ... اکذاب ... بسیار ... هَمَّازٍ بسیار عیب کننده و ... طعنه زننده ... و ...

در ... مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ بسیار رونده بسخن چینی در میان ... نیز ...

و ... و ... مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ بسیار باز دارنده ... مُعْتَدٍ ... أَثِيمٍ ...

... عُتُلٍّ ... بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ...

که حرامی بن کسی به ناشایسته کند و مردمان بود از زبان کرانه این همه حرامست و گوینده ولد الزنا بسیار است و او ساده دبیر بود ابر مثال کسی هر کرا نیست مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ

عطای خود بسیار از وی منع کنم و هیچ خیر بدو نرسانم مُعْتَدٍ از حد در گذرنده از ظلم و ستمکار و جفا کار اَثِيمٍ بسیار گناه کار یا بزه کار یا معتدی در فعل

و اثیم در اعتقاد یا معتدی در ظلم کردن بر غیر و اثیم در ستم نمودن بر خود عُتُلٍّ درشت خوی سخت روی جافی باشد به الخصوص درشت طبع با تندی عالی در کفر

و عناد و از طبیل نقلست که عتل آنست که بسیار خوار و فراخ شکم است که هیچ چیز از طعام و شراب کم نزد و جمع بکند بَعْدَ ذَلِكَ پس از این همه عیبها

زَنِيمٍ حرامزاده است و معلوم نباشد که او از که بوده در خود بنده در قوم قطع است از علما عرب که از قطع کاو خود بکنه اند و در بر حلق او نجه بود ولد

الزنا را با این اعتبار زنیم گویند که هر شقصت از ایشان و سعی بغیر اصل خود معروف است که ولید در میان قریش بزرگ زنده بود و او را اصل نبود و معروف

او بعد از هجده سال بر خود بست و پدری خود گرفت و گویند این صفت او همگی نهاد است تا این آیه نازل شد معروف است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند او پیش مادر رسید و با خود می گفت که حرامزاده را خود کسی نمی شناسم و بعد از تفحص مردی گوید

و سداد یهم که محمد دروغ نگوید این که چگونه باشد از عضبا کار مکش بر خود است و خبر کشته او را آیه و بعد بسیار آزاد او را گسیده چه بود در خود پهره

نداشت و او را از زادگان نوعه چنین بر این او نهاده و مرا زنیک آیه غلام فلان مثلا بر خود تعجب کرده ام و آنچه میان مردان و زنان شود و در میان ما و او

و تو فرزند او بکه حاصل که حضرت حبت خود را بی مولد و سکونه فرمان بر اینکه باسلی که تَعْفِ لیقات نکوره است أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ الکبیر

ذاکمال خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران است یعنی که کثرت مال و بنین او سبب عدم اطاعت او نزد او اِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا چون خوانده شود

بر و آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گوید که این افسانهای پیشینیان است و هیچ اصلی و اعتباری ندارد و مقصود آنست که ولید تکذیب ورزد

بکثرت مال و نسل او داده و تکذیب کند آیات ما را و آنرا تکذیب نسبت داد سَنَسِمُهُ زود باشد که داغ کنیم او را بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی که

اشرف و اظهر اعضای اوست کنایت از نهایت اذلال و اخزای اوست یعنی او را بر وجهی خوار و رسوا سازیم در میان عالمیان چون آن بر همگی نشانه نهان

باشد بسیاه که وقوع داغ بر بینی کرد چنانست و خواریت و آنرا بهیچ نوع نتوان پوشیده داشت و مقصود آنست که تا باشد کرد و جهانیت و ولید را

علامتی زشت نهیم که بسبب آن در میان کفر و مجرم ممتاز باشد همچنانکه بسبب فرط عداوت و کثرت بغض او به معجز در میان اعدا ممتاز بود

و از ابن عباس مرویست که مراد این داغ زخم شمشیر بود که در روز بدر بر بینی او آمد و اثر آن باقی ماند تا زنده بود و جملت زده و منفعل بود إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ

در شیخ که ما آزمودیم اهل مکه را با بلای قحط و درد و انفت و سبب آن بود که چون در جنگ احد اکثر اهل اسلام کشته و مجروح شده بود حضرت رسالت پناه دعا کرد

و بر دعا رکان الکاملین در همه آن ایام ... و کمی باران ما محکم گردان بر ایشان که قحط ... خود ... متصل ساز پس ... قحط ... از ... یوسف علی نبینا و علیه السلام محیط

و غلبه ... باسل مکه اسکن ... قحط که هم استخوانهای آدمیان و چار پایان را خوردند پس حق سبحانه فرمود که ما ایشان را مبتلا ساختیم که ما را عالمیان ظاهر بود که

اثر این منبهه شود ایشان را به کَمَا بَلَوْنَا همچنانکه آزمایش کردیم أَصْحَابَ الْجَنَّةِ یاران مرغزار را از ابن عباس مرویست که در ... یمن ازین

بود ... متصل بود و چنان خرما ... ضروان خواندندی و موضعی که در رهگذر ایشان بود و ... بود تا خرما ... بودی رهگذر با ... را

از آن منع نکردی و در روز سوم چیدن و بریدن ... را ... و در وقت ... کندی و هر بوسه ... چون ... رسیدی ... را ... افکندی

بر ایشان افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل آن ... کردی چون آن مرد ... بمرد و ... آن باغ میراث به پسران رسید

گفتند اگر ما چنان کنیم که پدر ما کرد کسب ما تنگ شود و در وقت ارتفاع میوه درویشان جابجا گرد آیند که بستانند چنانکه در زمان پدر گشته بود

شود بیست پس بر آن اتفاق کردند که پنهان از درویشان میوه‌ها ببرند و بدین سوگند خوردند چنانکه حق تعالی میفرماید اِذْ اَقْسَمُوا یاد کن چون

سوگند خوردند اهل آن باغ که پنهان از فقرا لَیَصْرِمُنَّهَا هر آینه ببرند آن میوه‌ها را مُصْبِحِینَ در حالی که در آیند کان باشند در صباح یعنی

بامدادپگاه میوه‌ها را بچینند پیش از آنکه فقرا خبردار شوند و در این قصه سوگند خوردند وَلَا یَسْتَثْنُونَ و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله و بعضی گفته‌اند فدای

باستثنا نگفتند آنکه که سودی نیست لا خرجن الا انشاء الله یعنی گفتند که الا اخرج الا انشاء الله که گویند معنی آنست که استثنا نکردند از آن میوه

حصهٔ مساکین را چنانکه پدر ایشان اخراج آن میکرد بدرویشان فَطَافَ عَلَیْهَا پس فرا گرفت بر آن باغ طَائِفٌ بلایی طواف کننده و گرد

آن فرو گیرنده مِنْ رَبِّکَ از نزد پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ در حالی که ایشان خفتگان بودند و آن آتشی بود که در آمد از آسمان فرود آمد و در آن

باغ همه درختها و میوه‌ها را بسوخت و در همه باغ را خاکستر گردانید فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بدان بلا کَالصَّرِیمِ مانند باغی که میوه‌های آن چیده و بریده شده باشد

یا مانند شب سیاه بسبب احتراق و سوداوی یا مانند ریگ که هیچ نباتی در وی نباشد و گویند این است که در بعضی روایات آمده که آتش آن جا را

از بیخ برکنده و همه را توده خاکستر ساخت الصریم چون ایشان از خواب در آمدند از آنحال غافل بودند فَتَنَادَوْا پس آواز دادند یکدیگر را مُصْبِحِینَ در حالی که

در صبح در آمدگان بودند یعنی وقت صبح یکدیگر را بخواندند اَنِ اغْدُوا که بامداد روید عَلَیٰ حَرْثِکُمْ بر کشت خود یعنی بر درختان و آنچه کشته‌اند از اشجار

اِنْ کُنْتُمْ صَارِمِینَ اگر هستید میوه برندگان پس ایشان دو سه بار درست شدند و از خانه بیرون آمده متوجه باغ گشتند فَانْطَلَقُوا پس برفتند کان باغ

وَهُمْ یَتَخَافَتُونَ و حال آنکه ایشان نرم و آهسته با یکدیگر سخن میگفتند تا درویشان آواز ایشان نشنوند اَنْ لَا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ که باید در نیاید

امروز در باغ عَلَیْکُمْ مِسْکِینٌ بر شما هیچ درویشی یا هیچ نگرد و حصه‌ای از شما نبرد وَغَدَوْا و بامدادگاه رفتند عَلَیٰ حَرْدٍ بر قصد منع مساکین

و محروم ساختن ایشان قَادِرِینَ که توانایان بودند باعتقاد خود بر منع درویشان و بریدن و چیدن میوه باغ و بر ساختن قصد خود و آوردن یا بر حسب

قادر بودند بر منع فقرا و بر قطع اثمار زیرا که آن سوخته شده بود و باد گشته فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آنگاه که دیدند باغ را بدانگونه که گشته بودند

بی سوخته و سیاه گشته قَالُوا گفتند یکدیگر را اِنَّا لَضَالُّونَ هر آینه ما گم کرده‌ایم راه باغ را که باغ ما در روز گذشته پر میوه بود و این باغی که می‌بینیم

خالیست از میوه و مع هذا سوخته و سیاه گشته چون تأمل کردند و نشانها که در دیوار بود شناختند که باغ ایشان است گفتند اهل الفکر که

گفتند ما راه گم نکرده‌ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی‌بهره ماندگانیم از میوه و محصول این باغ و از خیر و نفع آن محروم و ممنوع بسبب منع فقرا و ترک استثنا

قَالَ اَوْسَطُهُمْ گفت بهترین ایشان در عقل و صاحب تر در رای یا عاقل‌تر در گفتار یا فاضل‌تر در کردار با ایشان اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ آیا نگفتم شما را

در وقتی که قصد منع فقرا داشتید لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمیکنید خدای را بزرگی یعنی مرگ عذاب مشغول شوید در آنکه آیه انعام او را از محرومان واز عذاب

خبث نیت بیندیشید و تنزیه کنید او را از تشبیه و ناتوانی ناگردید یا این بلا از شما بگردید قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاکی پروردگار ما را از آنکه ستمکار

شد پا که او انتظام آن بخوانند بعد از مفارقت حطیئه و در وقع ببیت و بر کرده‌شان دم شد و آن بدانسته که ایشان بدان کرده‌اند مراد تسبیح

استثنا است چرا ان شاء الله نمیگویید و گویند جایز است صلوات زیرا که ایشان در نماز تقصیر میکردند و اگر نماز میکردند نماز ایشان را از فحشا بازداشتی

میدیدار استثنا گویند و قوم محروم رسند حاصل که گناه خود معترف شدند و گفتند پاکی است از ظلم که از درستکاری بر آن منسوبم کنیم اِنَّا کُنَّا بدرستی که ما بودیم

ظالمین ستمکاران بر نفس خود به منع فقرا ازین کشت فاقبل بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون در حالتی که یکدیگر را
ملامت کنندگان بودند که بعضی گفتی که اگر نه بعضی از ایشان به منع فقرا امر کرده و دیگر آنرا صواب میپنداشت و یکی دیگر ساکت بودی و راضی و دیگر منکران [illegible] یکدیگر
این امر ساکت توجیح باید شنید و آن عذر می آورد که صواب میپنداشت و یکی دیگر ساکت اگر تو ساکت بودی اما بدین راضی بودی الغصه هم از کرده پشیمان گشتند و از
روی عجز قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا طاغین بدرستی که بودیم ما از حد درگذرندگان در کارگزاری و در گذرنده از حد [illegible] عسی ربنا شاید پروردگار
ما امیدواریم از کرم او ان یبدلنا خیرا منها آنکه بدل دهد ما را باغی بهتر ازین باغ بسبب توبه ما [illegible] انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی پروردگار
خود راغبون رغبت کنندگانیم یعنی راجی عفو و [illegible] طالب خیر از وی راغب در [illegible] او یا [illegible] او و از ابن عباس و مجاهد مرویست که چون
لطف عظیم خود قبول توبه ایشان نمود و باغی به ایشان داد که مشتمل بود بر کثرت اشجار و اثمار متنوعه و هر خوشه انگور آن بار شتری بود و نام آن باغ حیوان بود
و ابو علی از ابو خالد یمانی نقل کرده که من خوشه انگور آن باغ دیده‌ام که برابر مردی سیاه بر پای ایستاده بود و محققان گفته‌اند هر که ملامتی [illegible]
گروه [illegible] و مثال او در تحصیل طلب سود و [illegible] دیده که وی مستحق آن [illegible] بعد از آن [illegible] کفران [illegible] کند
از آنچه [illegible] و هر چه [illegible] چنانکه اصحاب باغ ضروان بعد از آن رسول الله فرمود کذلک العذاب همچنین است مثل عذاب اهل مکه
و اصحاب ضروان العذاب عذاب کردن مثل [illegible] و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آخرت اکبر بزرگتر است در کیفیت و کمیت چه
عذاب دنیا زوال پذیرد و عذاب عقبی ابدی باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند [illegible] بیقین عذاب آخرت و شدت اهوال آن
و هر آینه از موجبات آن پرهیز نموده هرگز از اوامر الهی غافل نشوند و هیچ [illegible] نواهی نشوند و چون از وعید کفار و [illegible] ان
للمتقین مر پرهیزکاران راست عند ربهم نزدیک پروردگار خود در آخرت در جوار قدس جنات النعیم بوستانهای با نعمت
خالص که [illegible] متقیان در آن [illegible] تمام نعم باشند بر خلاف بوستانهای دنیا که مشوب است به نقایص و [illegible] و [illegible]
که مومنان در آخرت هر یک به مرتبه و رفعت درجات [illegible] و در فراغ البال در [illegible] جنات متنعم و مکرم [illegible]
که محمد و اصحاب او از آن خبر دهند خلاف واقعست و اگر بر سبیل فرض و وقوع [illegible] کافی از دنیا داریم در آنجا نیز
بهین منزل خواهد بود و مسلمانان که در دنیا [illegible] از آن باشد که مساوی [illegible] نه افضل [illegible] در آخرت [illegible]
رد و تخطئه قول ایشان کرده بر سبیل انکار میفرماید افنجعل المسلمین آیا پس کنیم [illegible] مسلمانان را در حصول کرامات و وصول درجات
کالمجرمین مانند مشرکان ما لکم چیست شما را ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم میکنید به تسویه اهل شرک و اهل توحید در [illegible]
کرام [illegible] خواهید در این حکم که ام لکم کتاب آیا مر شما راست کتابی [illegible] از آسمان [illegible] در آن کتاب
تدرسون میخوانید [illegible] ان لکم بدرستی که مر شما راست فیه در این کتاب لما تخیرون آنچه بر آن اختیار کنید و در [illegible]
ام لکم ایمان آیا مر شما راست عهود و مواثیق سوگندها علینا بر ما که خداوندیم بالغة رسیده بنهایت که الی یوم القیامة تا روز رستخیز
[illegible] مر شما را سوگند از برای روز قیامت ان لکم که مر شما راست لما تحکمون آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای در
کنید که حقیقت [illegible] آنست که آیا ما [illegible] و از برای [illegible] سوگند [illegible] ایمان [illegible] که شما را در روز قیامت [illegible]

در سوره مذکوره سَلْهُمْ بپرس ای محمد مر کافران را أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ کدام از ایشان بآن حکم زَعِيمٌ متکفل و ضامن است که در آخرت از عهده این حکم بر آید

یعنی قیام نماید بآن و باحتجاج صحت آن اقامه نماید شخصی که سخن گوید از جانب ایشان و متکفل این امور باشد أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ یا مر ایشان راست شرکاء

که ایشان را در آنجا از ایشان کفایت نمایند در قول ایشان مرانی است این بر سبیل فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ پس باید بیارند شرکای خود را تا شرکاء ایشان بر صدق

ایشان گواهی دهند إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راست گویان در آن دعوی نعیم یعنی اینکه خود را بر او مثل حکم کرده‌اند

که آن متمسک توانند جست و رد این دعوی از دلیلی عقلی و نقلی پس این ظاهر شود که این دعوی محض تقلید است که از توهم و تخییل نفس و تسویل

شیطان حاصل گشته یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ متعلق است به فَلْيَأْتُوا یعنی باید بیارند شرکای خود را و حاضر سازند در روزی که مرفوع

شود جامه از ساق یعنی روزی که ظاهر گردانیده شود و در آن ساق یعنی پای داشتن کنایت است از کشف حقایق امور و خفایای صدور یعنی

روزی که کشف کرده شود در اصل کارها و نهایت کنه حقیقت آن که پنهان است و همه اسرار یکدیگر واقف شوند و احوال یکدیگر را بدانند و در کشف

او که کشف ساق تعبیرست از برای بیان شدت امر و صعوبت آن روز و اصل آن در ترسیدن و هیبت مستعمل است چنانکه میگویند کشفت الحرب

عن ساقها یعنی زنان مخدره مستوره دامن خود را از ساق بر کشیده در میان روند برای گریختن از شدت وقایع یا آنکه

روزی بسیار سخت دشوار که معظم کارها و صعوبت و هول و فظاعت آن بمرتبه باشد که فوق آن متصور نباشد و این آن وقت باشد که ایام دنیا منقرض

گشته و تکلیف منقطع شود و قیامت حادث گشته و ثواب و عقاب حاصل آید ابن عباس نقل است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که

روز قیامت شود ظلمتی پیدا در عرصات حاضر شده و در میان ظالمان و مظلومان حکم کند تا مرتبه که گوسفند بی شاخ

تکلیف کند ... دعوت باشد که صدای هاتفی کند پس شنوند که هر امتی در عقب معبود

و ... خود روند پس بعد اصنام تابع اصنام شوند و در جهنم روند و یهود ... که شما کرا پرستیده‌اید گویند عزیر ...

... آنکه دروغ میگویند ... از آنجا ... که شما کرا پرستیده‌اید گویند عیسی ... همچنین

... که کسی عزیر و دیگری ... عیسی ... خدا ... از فرزندان

... ... که شما کرا پرستیده‌اید گویند خدای تعالی ...

... مومنان سجده ... و منافقان ...

خشک شود ... از برای سجده ... لَا يَسْتَطِيعُونَ یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ خوانده

شوند مومنان بسجده کردن ... و صعوبت امر ... سجده

... از ... صاحب لباب ...

که ... الله علیه و آله ... همه مومنان بسجده افتند و پشتهای همه منافقان ...

گویا ... فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند که سجده کنند خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ در حالتی که ... چشمهای ایشان

یعنی که بشدت هول و ترس [illegible] که از چشم نگه بنده سربالا کنند تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ فرو گیرد ایشان را ذلّة خواری و نگونساری که [illegible] حسرت

پس چاره [illegible] سکینه کرد وَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند در دنیا یُدْعَوْنَ که خوانده میشدند یعنی مامور میگشتند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن خدا را

وَهُمْ سَالِمُونَ و در حالی که تندرست بودند و قادر بر آن لیکن با وجود صحت ترک آن مینمودند لا جرم در آن روز از حسرت و ندامت [illegible]

و از ابو عبدالله مرویست که [illegible] در زمانه شوند در آن روز و هیبت عظیم بر ایشان طاری شود و دیدهای ایشان [illegible] و دلهای ایشان

بکلی [illegible] پس در دنیا استطاعت آن [illegible] فَذَرْنِي [illegible]

[illegible] و چون [illegible] تکذیب این اخبار [illegible] عالم صلّی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] دل مبارک آنحضرت [illegible] اهل تکذیب [illegible] فَذَرْنِي پس بگذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنکه تکذیب میکند بِهَذَا

الْحَدِيثِ باین سخن که قرآنست [illegible] سَنَسْتَدْرِجُهُمْ [illegible]

[illegible] درجه درجه و مرتبه بمرتبه مهلت دادن در معصیت [illegible] در دنیا و نعمت مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از جائیکه [illegible]

که این استدراجست [illegible] عطا دهیم [illegible] تفضل [illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که هرگاه بنده گناهی کند و نعمتی [illegible] استغفار [illegible] استدراج خواهد بود

وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم و دراز کنیم ایشانرا در دنیا با وجود صحت و نعمت عمر ایشانرا دراز کنیم و تعجیل در عقوبت ایشان نکنیم تا مغرور

شوند و در طغیان و عصیان بنهایت رسند إِنَّ كَيْدِي بدرستی که عقوبت من مَتِينٌ محکمست که هیچ چیز دفع آن از ایشان نتواند کرد و گفتن

[illegible] که هیچکس طاقت آن نیاید پس [illegible] أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میطلبی از ایشان أَجْرًا مزدی بر دعوت

و ارشاد و هدایت فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از غرامت [illegible] آن اجر مُثْقَلُونَ گرانبار [illegible] از تو

[illegible] و قبول ایمان [illegible] طلب هدایت [illegible] أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ [illegible]

لوح محفوظ [illegible] فَهُمْ يَكْتُبُونَ [illegible] حکم [illegible] مؤمن و کافر [illegible]

[illegible] فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ [illegible]

[illegible] تبلیغ وحی و تحمل آزار ایشان [illegible] عذاب [illegible]

در [illegible] از میان قوم خود كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند صاحب ماهی یونس علیه السلام که صبر نکرد [illegible] قوم [illegible]

[illegible] در شکم ماهی محبوس [illegible]

بلکه [illegible]

[illegible] إِذْ نَادَى [illegible]

[illegible] در شکم ماهی بکلمه طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ [illegible]

اگر نبودی که دریافت او را نعمة من ربه رحمتی از پروردگار او چون اجابت دعا و قبول عذر از کرم الهی لنبذ هر آینه افکنده شدی بالعراء به صحرای

خالی از آب و گیاه و درانجا هلاک گشتی وهو مذموم در حالتی که او ملامت کرده شده بودی و دور از رحمت و کرامت اما رحمت الهی دریافت او را [illegible]

[illegible] او شد و او را از حال ملامت آورد [illegible] فاجتباه ربه پس برگزید او را

پروردگار او به نبوت و القای وحی به وی فجعله پس گردانید او را من الصالحین از شایستگان [illegible]

[illegible] ترک اولی [illegible] که [illegible] وقتی آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] دعا [illegible]

[illegible] صبر کن و آن [illegible] توقف دار که کار [illegible] در میان آن [illegible] داخل [illegible]

[illegible] بچشم [illegible] اخبار [illegible] بسیار [illegible] چشم [illegible] عالم

[illegible] چشم [illegible] عالم [illegible] و چشمی [illegible] که [illegible] از اراده [illegible]

[illegible] و هر [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] در حال [illegible] و صاحب [illegible] دادی [illegible] هلاک کسی

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] کرده [illegible] رسول [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه و آله تلاوت قرآن [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] چشم زخم [illegible] و این آیه [illegible]

و ان یکاد الذین کفروا و بدرستی که نزدیک بود آنکه کافر شدند لیزلقونک که بلغزانند ترا [illegible] بابصارهم

بچشمهای خود لما سمعوا الذکر آنهنگام که شنیدند قرآن را [illegible] و یقولون و میگفتند از غایت حیرت و تعجب در کار تو

انه لمجنون بدرستی که او دیوانه است [illegible] و ما هو

و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر للعالمین [illegible] عالمیان [illegible] احکام الهی [illegible]

آنکه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] قرآن میخواند [illegible] مسجد [illegible] آنحضرت از مسجد بیرون آمد [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] آیه [illegible] چشم زخم [illegible] حضرت این آیه را بخواند [illegible]

[illegible] چشم [illegible] چشم زخم [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] چشم [illegible]

رسول صلی الله علیه و آله را گفتم یا رسول الله فرزندان جعفر را چشم زخم میرسد [illegible] اگر چیزی [illegible] در آن

[illegible] چشم زخم [illegible] چشم زخم [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] چشم زخم [illegible] خاصیت [illegible]

مفسران بر آنند که بیان علمای معروف و مجهول است و علم الهدی قدس سره گفته که بعضی گفته‌اند تفسیر آیه بر وجهی که [illegible]

که از روی فرط عداوت و شدت بغض نظر [illegible] در تو نگاه میکنند بنوعی که نزدیک است که ترا از زمین زنند و هلاک گردانند و در وقتی که

تلاوت میکنی چون سماع آن عظیم شده حسد و بغض ایشان [illegible] میشود و بعضی تفسیر [illegible] کفار [illegible] و میگویند او دیوانه است و [illegible]

او العقل [illegible] است [illegible] که اگر ممکن بودی [illegible] آن نظر [illegible] از پای درآورد البته چنین میکردند [illegible] کسی گوید که اگر ممکن بودی [illegible]

که [illegible] خود [illegible] مرا اکل کردی و از پای درآوردی البته چنان میکردی سوره الحاقه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله

روایت کرده که هر که سوره الحاقه تلاوت کند روز قیامت حساب او سهل و آسان گرداند و در روایت آمده که هر که یک آیه از این سوره بخواند خدای تعالی

او را از فتنه دجال نگاه دارد و اگر تمام بخواند از این سوره نوری [illegible] از زیر قدم او [illegible] و جابر بن جعفی از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که

سوره الحاقه را تلاوت کنید که خواندن آن در فرایض و نوافل موجب نمو ایمان است بخدا و رسول و قاری آن هرگز ایمان او مسلوب نشود

تا آنکه بحق ملاقات کند [illegible] و درجات [illegible] مرتبه بلند برسد [illegible] در [illegible] سوره [illegible] علیهم [illegible] و عیه [illegible]

این سوره [illegible] قیامت و احوال اهوال [illegible] فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة ساعتی که حق است وقوع

آن یا ساعتی که سزاوار است رسیدن آن [illegible] حقیقی این ما الحاقة چیست آن ساعت [illegible] استفهام برای تعظیم و تهویل

شأن و هول آن است و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا ما الحاقة چه چیز است ساعتی که حقیقت وقوع آن [illegible] مکافات

اعمال در آن [illegible] آن اعظم از آن است که عقل و درک آدمی بآن رسد [illegible] یکی از اسمای آن است

و بعد از ذکر تعظیم [illegible] حال مکذبان آن میکند که کذبت ثمود و عاد و تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود بالقارعة ساعتی که کوبنده [illegible]

روز قیامت که کوبنده است مردم را [illegible] انواع احوال [illegible] انشقاق و انفطار روز [illegible] جبال [illegible] و [illegible] العلمین و [illegible]

فاما ثمود پس اما قبیله ثمود که قوم صالح [illegible] فاهلکوا پس هلاک گردانیده شدند بالطاغیة بسبب طغیان و عدوان و تکذیب [illegible]

[illegible] از حد درگذشته [illegible] آن [illegible] صیحه جبرئیل [illegible] و اما عاد و اما قبیله عاد

که گروه هود بودند علیه السلام فاهلکوا پس هلاک کرده شدند بریح صرصر [illegible] در [illegible]

[illegible] عاتیة از حد درگذشته [illegible] خازنان [illegible]

و [illegible] ابن عباس روایت کرده [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] مگر [illegible] قوم

هود که [illegible] طغیان کردند [illegible] انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة [illegible] فاهلکوا

بریح صرصر عاتیة سخرها علیهم مسخر گردانید [illegible] قوم عاد [illegible] سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما [illegible]

چهار شنبه [illegible] غروب چهار شنبه دیگر [illegible] شبها و روزهای [illegible] و این ایام [illegible]

[illegible] هشت روز [illegible] هلاک کرد [illegible] فتری القوم پس تو بینی ای

قوم عاد [illegible] فیها [illegible] در آن ایام [illegible] صرعی [illegible] کانهم اعجاز نخل

تنهای رخنه‌ها مانده خاویه میان تهی و پوسیده که باد درو خورده و بعضی در روایت آمده که طول هر یک از ایشان صد ذراع بود و کمتر آن شصت ذراع
تعجیل شد فرو فهل ترى لهم پس آیا هیچ می‌بینی ایشان را من باقية هیچ نفسی باقی مانده هیچ تقویه استفهام بر سبیل انکار است
یعنی همه مستأصل شدند و یکی از ایشان باقی نماند وجاء فرعون و آمد فرعون ومن قبله و آمدند آنانکه پیش از وی بودند و
المؤتفكات و اهل دیهای مؤتفکه و منقلبه بر اهل خود که قرای اهل لوط بود بالخاطئة بخطا و گناه کاری یعنی شرک آوردند که
اعظم خطاهاست فعصوا رسول ربهم پس عاصی شدند هر قومی رسول پروردگار خود را که بدیشان فرستاده بود فاخذهم پس بگرفت خدای ایشان را اخذة
رابية گرفتنی که افزون بود در شدت بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب ایشان سخت‌تر از عذاب امم دیگر بود که بر زیادة قبح اعمال ایشان
انا لما طغا الماء بدرستی که ما آن هنگام که طغیان کرد آب و از حد متعدی درگذشت تا که بر بالای کوهها چهل گز بالا برآمد و از فرمان خزنه
سرباز زد در وقت طوفان حملناكم برداشتیم شما را في الجارية در کشتی سیار که در اصلاب ایشان بودید یعنی رحلناکم رحلناهم یعنی عرض
انسان است مراد او و همه نجات آبا سبب ولادت اولاد است پس ملکه دشتیم انجای الجاریه در کشتی رونده بر آب لنجعلها
برای علیکم لنجعلها تا گردانیم آن فعله را که نجات مؤمنان است و اغراق کافران لكم تذكرة برای شما پندی و عبرتی و یادبودی
و دلالتی بر قدرت و حکمت صانع و کمال قهر و رحمت او وتعيها و نگاه دارد این پند را اذن واعية گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد
شنود و حفظ کند گوش گوینده آنچه شنیده بهم الستنبی بحری که واجب حفظ آن پند گیرد و تفکر در آن و عمل بموجب آن خلاصه آنکه تدبر
میفرماید که مانند بر قوم نوح احسان کردیم از رستگاری و گرفتاری برای آنست که علی سانه بشوید درایامی کاری و در تذکرها و دلیل بر رحمت
و رأفت و غضب ما و هر گوشی که آن کار را دارد تا که حفظ وقایع و حوادث و دلالات کند آنها را یاد گیرد و فراموش نکند و تفکر در آن
نماید و بمقبل خبر اقدام کند و از مناهی و قبایح باز ایستد آنحسن علی الواحدی که یکی از اهل سنت است و ... هر اهل سنت در تفسیر خود مسماست
باسباب النزول آورده که این آیه در شأن علی بن ابی طالب نزول یافته و روایت کرده باسناد خود از امیر المؤمنین که فرمود رسول
سید انبیاء مرا در بر خود کشید و مرا به سینه خود چسبانید و فرمود یا علی خدا امر کرده که ترا نزدیک خود خوانم و از خود دور نکردانم و ترا
تعلیم کنم و هر چه بتو خوانم ترا انداز شنوی و یاد گیری و فراموش نکنی و نیز از روایت ثعلبی که یکی از اکابر سنیان است در تفسیر خود روایت
کرده از بریده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بعد از آن که نازل شد هذه الآية وتعيها اذن واعية یعنی آن آیه نازل شد بعد از آنکه حق تعالی
بنمود بر خود امر کرده که تعلیم دهم امیر المؤمنین را و آنها را یاد گیرد و فراموش نکند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء آورده از زر بن حبیش که این آیه
در شأن علی بن ابی طالب نزول یافت و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده از عبد الله بن الحسن که او گفت که چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود اللهم اجعلها اذن علی جابر که بس بعد از آن خطر نمی یابد آنچه این گوش شنوده فراموش کرد او و بیس هیچ
خبر بشنود مگر که حفظ آن میکرد و صاحب کشف نیز همین را ذکر کرده و طبری نیز از مکحول این روایت را ذکر کرده و مضمون همه
این روایات آنست که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خدا در خواست فرمود که خداوند این گوش را داد مرتضی علی بن ابی طالب
ساز و اعی ساز چنانچه هر چه بشنود آنها را یاد گیرد و هرگز فراموش نکند پس دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق امیر المؤمنین مستجاب شد و هر چه از محمد

فرا گرفت و از پس یکدیگر [illegible] ذرات [illegible] این فصلیت که در این کرسی [illegible] رجوع است [illegible] معتقد [illegible] ذکر [illegible]

دلهای آن [illegible] کلام [illegible] احوال [illegible] فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس چون دمیده شود در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن [illegible]

نفخه صعق است [illegible] و تعالی [illegible] نفخه ثانیه است [illegible] حضرت اسرافیل [illegible] صور کند وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ و برداشته شود

زمین و کوهها [illegible] خود [illegible] قدرت کامله [illegible] فَدُكَّتَا پس زده شود هم زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً

یک شکستنی یعنی همه زمین و کوهها [illegible] شکسته [illegible] هوا [illegible] شوند و گویند [illegible] آنست که منبسط شود زمین و کوه

منبسط [illegible] تمام آن هموار شود که هیچ [illegible] آن [illegible] است [illegible] که گفته [illegible] ارض [illegible]

یعنی [illegible] فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود [illegible]

یعنی حادث گردد قیامت وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ يَوْمَئِذٍ پس آسمان در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف

بود [illegible] وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا و فرشتگان بر کنارهای آسمان [illegible]

است [illegible] اطراف و نواحی آن مجتمع شوند [illegible] بیضاوی گفته [illegible] کلام [illegible] خرابی السماء [illegible]

و اجتماع [illegible] آن [illegible] اطراف [illegible] هلاک ملائکه [illegible] آن [illegible] که ملائکه [illegible] انشقاق آسمان اطراف

[illegible] وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ و بردارند عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بالای ملائکه که بر اطراف

آسمانند يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ در آن روز هشت فرشته [illegible] عرش امروز چهار [illegible] قیامت شود [illegible] چهار فرشته دیگر [illegible]

[illegible] عظمت [illegible] است که [illegible] هر طبقه [illegible] عرش [illegible]

تسبیح و تهلیل الهی مشغول اند [illegible] بصورت [illegible] و برخی بصورت [illegible] هیئت [illegible] گروهی [illegible]

[illegible] علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام مرویست که [illegible] عرش [illegible] نور [illegible]

[illegible] از انوار [illegible] از نوری سبز که سبزی همه چیزها از وست و نوری سرخ که سرخی همه چیزها از وست و نوری زرد

که زردی همه چیزها از وست و نوری سفید که سفیدی [illegible] از وست [illegible] و آن هفتاد هزار طبقه [illegible] مملو از ملائکه [illegible] تسبیح

و تهلیل او [illegible] آوازهای مختلف [illegible] بزمین رسیدی کوهها پاره پاره شدی و دریا [illegible]

از ملائکه [illegible] عالم [illegible] در روز قیامت حمله عرش هشت [illegible] باشند [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] دیگر [illegible] هفتصد ساله راه يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرض کرده شوید [illegible]

بر محاسبه [illegible] و این عرض اگر چه [illegible] نفخه ثانیه باشد لیکن [illegible] زمانی است که [illegible] واقع شود [illegible] صعقه و نشور

و حساب [illegible] اهل جنت [illegible] اهل [illegible] عرض [illegible]

[illegible] لَا تَخْفَىٰ پنهان نماند

مِنْكُمْ [illegible] خَافِيَةٌ هیچ [illegible]

حاملان عرش الهی که برای اظهار عظمت بر بندگان و قضای احوال ایشان و بعد از عرض اعمال بیان تفصیل آن میکند فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ پس اما آنکس که داده

شود کِتَابَهُ نوشته عمل او بِیَمِینِهِ بدست راست او فَیَقُولُ پس گوید از روی سرور و خوشحالی به اهل قیامت هَاؤُمُ بگیرید

[illegible] اقْرَءُوا کِتَابِیَهْ بخوانید کتاب کردار مرا که در وی جمیع عملی نیکست که مرا از اظهار آن شرم نیست و چه من ظن غالب [illegible] مقام

علت و یقین [illegible] إِنِّی ظَنَنْتُ بدرستیکه من یقین داشتم در دنیا أَنِّی مُلَاقٍ که من ملاقات کنندهام

و بیننده حِسَابِیَهْ حساب خود را [illegible] هر آینه مرا حساب خواهند کرد برای آن مستعد و مهیا شدم [illegible] فَهُوَ

و حسنات از سیئات [illegible] پس آنکس فِی عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ در زندگانی باشد پسندیده فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشتی که بلند است مکان آن

زیرا که آن در آسمانست [illegible] قُطُوفُهَا دَانِیَةٌ میوههای آن [illegible] نزدیک [illegible]

از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کنند که مؤمن [illegible] خوشه [illegible] میوه بهشت را چیند و تناول کند [illegible] روایت کرده

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ کس [illegible] بهشت نرود مگر بجوازی که مضمونش این باشد که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای

تعالی برای فلان [illegible] درآرید او را [illegible] بهشت [illegible] که میوهای آن نزدیک باشد [illegible] خوشه [illegible]

اهل بهشت [illegible] کُلُوا بخورید از میوهها وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِیئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده [illegible]

باخراج فضلات آن از غایط و بول و غیر آن [illegible] روایت آمده که چون مؤمن طعام و شراب بهشت تناول کند [illegible] خوشبوتر از مشک [illegible]

از عنبر از بدن او بیرون رود [illegible] طعام و شراب [illegible] بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنکه از پیش فرستادهاید از اعمال صالح

فِی الْأَیَّامِ الْخَالِیَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا [illegible] که مراد ایام [illegible] در آن از شراب و طعام نمی خوردید

[illegible] روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]

[illegible] وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ [illegible]

کردار او بِشِمَالِهِ بدست چپ او [illegible] اعمال خود [illegible] فَیَقُولُ پس گوید [illegible] یَا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ

ای کاشکی داده نشدی [illegible] کِتَابِیَهْ نامه عمل مرا [illegible] وَلَمْ أَدْرِ و کاشکی [illegible]

امروز مَا حِسَابِیَهْ که چیست حساب من [illegible] یَا لَیْتَهَا

ای کاش [illegible] کَانَتِ الْقَاضِیَةَ بودی [illegible]

[illegible]

[illegible] مَا أَغْنَى عَنِّی [illegible] مَالِیَهْ [illegible] از اموال [illegible]

[illegible] هَلَکَ عَنِّی [illegible] سُلْطَانِیَهْ [illegible]

از من [illegible]

یعنی جای او برابر کردن او بخیه و در حراست که چنین خشم کویه که بگیرید او را بر سم بند بیعید هوا از زبانیه جابیند و برابگیرید و در او آورید و دی کرد جان

باره باره شود پس خشم الهی بر او بکراو سازنده گرداند پس ببرا که بیه که بر قی او را بگیرید و غل کنید ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ پس آنگاه در آتش بزرگ آرید

او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا که آن مقدار گزست فَاسْلُكُوهُ پس در آیه او را در آن

یعنی اول او در محکم بر جیب او بپیچید بی که حرکت نتوانند کرد و نوف بکال از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کند که هر ذراعی هفتاد ذراع و ششکان

هر ذراع هفتاد باعست و هر باعی الله اعلم رسا فتی که میان کوفه و مکه است و آن کف الاحبار مروی است که اگر حلقه ای از آن بر کوه نهند خشخش کنند

بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوههای عالم نهند چنین ارزیز که از دو از سوبه شد ببجمع و آنست که میم حلقه در سلسله

باشند و ابن عباس فرموده که زبانیه سلسله را از زیر او در آرند و بر سینی او کشند و در دهن وی کشند و از حیش بیرون آرند پس در بیان علت این عذاب

گوید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود در دنیا لَا يُؤْمِنُ که ایمان نمی آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست و کسی که تعظیم

کند بر والتیه مستوجب این عقوبت باشد وَلَا يَحُضُّ و تحریص نمیکرد مردمان را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر خورد در ویشی یعنی طعام دادن

است و او چه جای بذل طعام خود با در اعطای زکوة مفروضه است و حقوق واجبه بنفس خود میکرد و حجه سالمی این است

که بذل طعام کنند با اهل استحقاق تخصیص این دو چیز که جهت آنست که اقبح عقاید کفر است و اشنع رذایل بخل و قلبی

مروی است که ابو درداء زن خود را تحریص میکرد بر تکثیر مرق برای مساکین و میگفت نصفی سلسله را از خود خلع کرده ایم بایمان پس نصفی دیگر را بطعام

از خود خلع کنیم یا مسلکا کافر ضایع در مین روز مغلول و مسلسل باد و با آتش سوزان معذب گردد فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مر او را هَاهُنَا حَمِيمٌ

اینجا خویشی که حمایت او کند وَلَا طَعَامٌ و نیست خورد مر او را إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غساله دوزخیان یعنی زرد آبه و چرک و خون که از

اعضای دوزخیان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمیخورد آن را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران که از روی تعمد مرتکب خطیئه شوند مراد مشرکانند

یعنی غسلین را نخورند مگر آنانکه در کنه بسر شسته باشند از صدق و قاو فرق میان خاطی و مخطی آنست که مخطی گناه است که خطا میکند بی تعمد

و خاطی بی تعمد است که از صواب بتعمد مستقیم میشود از آن و گویند که اهل جهنم چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد

و طعام جمعی زقوم و گروهی دیگر ضریع زیرا که حق در موضعی دیگر فرموده که لیس لهم طعام الا من ضریع اگر چنین نباشد لازم آید که هر دو آیه

منافی یکدیگر باشند و تواند بود که ضریع و غسلین یک طعام باشد که به دو عبارت تعبیر یافته باشد فَلَا أُقْسِمُ پس البته سوگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ

بآنچه می بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بدو جهان یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا بآثار نبوت و انوار آن

یا بظاهر و باطن و کلام حق عز اسمه فرموده حقتعالی درین آیه سوگند یاد کرد که سوگند میخورم بآنچه می بینید از قسم من بر خلقان و بآنچه نمی بینید از مکی

فرما پیشان خود که إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هر آینه گفتار رسولیست بزرگوار نزد خدای که سبب رسالت از

حضرت عزت آن تکلم میکند و بر بندگان میخواند که نزد خود نیافته و بر فته است و همه و آن رسول کریم است یعنی محمد صلی الله علیه و آله و گو

مراد جبرئیل است یعنی قرآن قول جبرئیل است که از جانب خدای بسینه انبیا میخواند وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر چنانکه

از جهل و اتباع او میگویند قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندک تصدیقی میکنید ای کافران وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کسی که از جنی اخبار کند بمغیبات

خیالات فاسده شیاطین است و توابع او میگوید قلیلاً ما تذکرون اندک تذکر میشوید بآن و متعظ میگردید از سوء کهانت انبیا زیرا که ذکر ایمان ایشان بغایت و ذکر
کهانت جز آنست که معلوم شد بعض مباینت قرآن بسوء امر است که ممکن آن نیست مگر معانی بخلاف مباینت آن بکهانت که موقوف بر تذکر احوال
رسول و شعر و قرآن که منافی طریقه کهانت است و منافی اقوال کاهنان تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است بمحمد صلی الله علیه و آله من رب العالمین
از پروردگار عالمیان بتوسط جبرئیل ولو تقول علینا و اگر افترا کند محمد و دروغ بر بندد بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را حالیکه هیچ
نگفته باشیم لاخذنا منه هر آینه بگیریم از وی بالیمین بحسب قدرت او یا ثم لقطعنا منه الوتین پس ببریم از وی رگ دل او یا که متصل
بگردن است بحسب دست او یا ثم لقطعنا منه الکریم و رگ گردن او یا از پس قطع کنیم این تصویر اهلاک اوست با فعل آنچه ملوک میکنند
بکسی که بر وی خشم میگیرند و غضب میکنند و آن چنان است که قتال بر او امر میکنند که بحسب دست او یا میگیرد و بشمشیر در مواجهه او از علاوه قتل
میکنند و گردن او یا از پس میزنند تا نگاه کردن باو در حین زنده با عقوبت او باشد و تخصیص اخذ بیمین که تخصیص آنست که قتال اگر اراده میکند که بشمشیر در بر
کردن زند بحسب مقتول میگیرد و اگر میخواهد از پس روی او بشمشیر بر مقتول زند که اشد و اقطع است که بگیر یسار او و در آن بحسب راست او
میگیرد و گویند بمعنی قوت و معنی آنست که او را بقوت و قدرت خود بگیریم و ما قوت و توانائی او یا از و اخذ کنیم و او یا قابل نیم
فما منکم پس نیست از شما من احد هیچ کس عنه حاجزین منع کنندگان او یا و انه و بدرستیکه قرآن لتذکرة
هر آینه پندیست للمتقین مر پرهیزکاران را چه ایشانند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان و انا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم ان منکم مکذبین که بعضی
از شما ای مردمان مکذبین تکذیب کننده اند مر قرآن را پس مجازات ایشان بآن تکذیب خواهیم داد و انه لحسرة و بدرستی که قرآن
سبب حسرت است علی الکافرین بر کافران چه کافران در عقبی ثواب کسی که بآن ایمان آورده باشند ببینند و انه و بدرستیکه قرآن لحق الیقین
هر آینه درست و راست و یقینی است بی شک که در وی گمان نیست که از نزد خدای نازل شده فسبح پس تسبیح کن یا باسم ربک العظیم
بنام پروردگار خود که بزرگ است منزه دار او را از صفاتی که سزاوار او نیست یکی از جمله آن اضافی گاه او یا تقول و او را ثنا و ستایش تام که لایق اوست
آنچه بنوانی وحی بتو نازل شده از قرآن و غیر آن از امام جعفر بن محمد علیه السلام منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده هر که
سبحان الله العظیم و بحمده بگوید حق تعالی بملک تسبیح او هزار حسنه برای او بنویسد و هزار سیئه از او محو کند و هزار
درجه برای او بردارد **سورة سأل سائل** ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سأل سائل بخواند حق تعالی ثواب کسی
که امانتهای خود را نگاه دارند و عهد خود را وفا کنند در نامه اعمال او ثبت کند و از حضرت صادق علیه السلام فرمود هر که بر قرائت
سأل سائل مداومت نماید حق تعالی روز قیامت از گناهان او نپرسد و او را در بهشت همنشین محمد و آل محمد گرداند [illegible] حق تعالی ختم سوره الحاقه [illegible]
نمود بوعید منکران افتتاح این سوره را نیز بمثل آن کرده فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و که ازم نضر بن حارث کلده که
از جمله ملکه این قرآن و ستهزاء به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و در مسجد الحرام برای خواست و از روی استهزا گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه میگوید
از نزد تست پس سنگی بر ما ببار یا ما را بعذابی الیم مبتلا کن حق تعالی این آیه فرستاد که سأل سائل درخواست کرد خواهنده
بعذاب واقع عذابی فرود آینده که آن عذاب است للکافرین برای کافران مر او را صادر شد در بدر او را بعد هلاک حق تعالی او را اسیر کردند و طعوم

و شراب بری نمانده با برده و عالمیان بالکل خوف و نوع سپرده از ایشان به هیچکس دیگر هلاک از خشم تو را عقبه بن ابی معیط را صاحب طبرسی از سید ابو الحمد نقل کرده
حاکم ابو القاسم حسکانی که حدیث کرد از ابو عبد الله شیرازی و او از ابو بکر جرجانی و او از ابو احمد بصری و ابو احمد از محمد بن سهل و ابو احمد از زید بن اسمعیل و زید
از محمد بن ایوب واسطی و محمد از سفیان بن عیینه و سفیان از جعفر بن محمد صادق علیه السلام و آنحضرت از آبای کرام خود علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در روز غدیر خم امیر المؤمنین را نصب فرمود دست او و اورا قائم مقام خود گردانید و در حق او فرمود که هر کرا من مولای اویم باید صاحب تصرف در امور او علی مولای
اوست و صاحب تصرف در امور دین و احکامات در عالم منتشر شد و میان مردمان مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته و توجه
به مدینه نمود در منزل به خدمت رسالت صلی الله علیه و آله رسید و چون به مجلس آنحضرت درآمد در آن انجمن از مهاجر و انصار پر بود گفت یا محمد تو ما را که
شهادت و الوهیت کردی از تو قبول کردیم و به تمام صلوة خمس دعوت نمودی این نیز از تو قبول نمودیم و زکات و صوم و حج و جهاد ترغیب نمودی و ما
تو بودیم و به هر چه اشارت تو واقع شود خلاف آن نکردیم و به همه راضی شدیم تا آنکه بعد از این پسر عم خود را فضیلت کشیدی فرمودی من کنت مولاه فعلی مولاه و
کردی که بعد از من خلیفه او باشد آیا این کار به مجرد رای تو بود و از پیش خود علی را بر سایر برگزیدی و بر مردمان حاکم ساختی یا این امر خدای کردی
حضرت فرمود که بخدایی که بجز او پروردگار دیگری نیست که آنچه درباره علی بن ابی طالب گفتم و در حق او آنچه آوردم و گفتم از جانب خدا بوده نه به رای خود
و پیغمبر چون نعمان این سخن بشنید روی خود از آن قبله السلام بگردانید و می خواست و گفت بار خدایا آنچه محمد میگوید در حق علی ابن ابی طالب
اگر راست و درست و امر تست بر ما سنگ ببار یا به عذاب دردناکی گرفتار کن و چون آن ملعون این دعا کرد و العذاب الیم قهار عظیم در خواست سنگی از
آسمان به وی فرود آمد بر سرش آمد و از دبرش بیرون رفت و در ساعت این آیه نازل شد که سأل سائل بعذاب واقع للکافرین یعنی درخواست خواهنده
که نعمان است عذابی را که فرود آینده است بر اهل کفر و عناد لیس له دافع نیست مر آن عذاب را دافع و دفع کننده و باز دارنده من الله از خدای
عذابی واقع شونده از نزد خدای و یا ثابت او را دفع کننده از جانب خدا چه مراد آنکه محقق الوقوعست و هیچ دفع نکرد ذی المعارج
آنکه اینجا خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای ارجمند در بهشت که برای انبیا و اولیای خود مهیا کرده یا خداوند مواضع صعود و عروج برای کلمات
طیبات که الیه یصعد الکلم الطیب یا معارجی که اهل ایمان در آن ترقی میکنند در سلوک خود به مراتب رفیعه و مکانهای طبقات آسمان که ملائکه در آن
عروج میکنند در سلوک خود کما قال تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان و الروح و جبرئیل افراد و دوم ذکر جهت تعظیم او است یا از ملائکه مرتبه
فضل و مکانت و گویند روح طایفی از مخلوق الهی اند که اعظم از ملائکه اند و حافظان ایشان همچنانکه ملائکه حفظه آدمیانند و هر تقدیر خروج میکنند
الیه بسوی عرش خدا که مهبط او امر الهیست فی یوم در روزی که کان مقداره هست اندازه آن خمسین الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا
بر سبیل تمثیل و تخییل است آن معارج بر وجهی است که اگر تقدیر قطع آن تو آنکه در روز آیینه در آن خواهد بود که مقدار باشد به پنجاه هزار سال
و بعضی بر سبیل آنست که اگر یکی از بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا آن معارج که ملائکه در یکروز میروند او بمقدار پنجاه هزار سال تواند رفت
و بعضی دیگر مراد یوم روز قیامت است یعنی ملائکه و روح عروج کنند بعرش خدا در روزی که باشد مقدار آن همچون مقدار پنجاه هزار سال به اکثر اهل
اینست که از اسفل عالم تا اعلای شرفه عرش مقدار پنجاه هزار سالست زیرا که از مرکز ارض و مقعر سماء دنیا مقدار پانصد ساله راهست همچنین
هر یک از آسمانهای هفتگانه و کرسی و عرش چنین است و مراد آیت کریمه یوم کان مقداره الف سنة نزول حکم و امر است از ارض الی المحدب

سالهای دنیا و گفته مراد با بنجاه هزار سال توقف خلقانست در روز قیامت برای حساب و فصل قضایا که اگر آن حساب در دنیا بودی در عرض پنجاه هزار سال
تمام شدی و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که معنی آنست که اگر تولی حساب غیر خدا میبود پنجاه هزار سال میشد و لکن خدای در یک ساعت
حساب خلقان کند و در روایت دیگر آمده که نیم ساعت و نیز از آنحضرت مأثور است که این روز هنوز منتصف نشده باشد که اهل جنت در جنت
و اهل دوزخ در دوزخ [illegible] و نزد بعضی دیگر از مفسرین آنست که مقدار اول هبوط ملائکه برای اعلام امر و نهی بر قضای الهی بر خلقان تا آخر عروج ایشان بآسمان
که روز قیامت باشد مقدار پنجاه هزار سال باشد تا چون مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد اما غیر از خدای نمیداند که چند از آن گذشته و چند
باقی مانده و نیز گفته اند مراد آنست که در عرصه گاه قیامت پنجاه موقف باشد که در هر موقفی هزار سال خلق را باز دارد و از ابن عباس
مرویست که مراد شدت روز قیامت است و سختی آن روز بر کافران بمرتبه باشد که ایشان پندارند که این روز پنجاه هزار سال است و ابو سعید خدری گفت که
گفتم یا رسول الله چه روز دراز خواهد بود این روز قیامت فرمود که بحق آنکه جان محمد بید قدرت اوست که این روز سبکتر باشد بر دار [illegible]
که در دنیا گذارده باشد و ابراهیم تیمی گفت که مقدار آن روز بر مؤمن چندان باشد که میان نماز پیشین و پسین **فَاصْبِرْ** ای محمد صبر جمیل ... بر آزار و ایذای
اهل تکذیب موراست ... نمی شود و البته ... این ... **فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا** شکیبائی که در آن ... بی ...
قلق و جزع و شکایت **إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ** بدرستیکه آن کافران تکذیب می بینند عذاب را یا روز قیامت **بَعِيدًا** دور از امکان یعنی ممتنع
الحصول است که آن موجود نخواهد گشت و واقع نخواهد شد **وَنَرَاهُ** و ما میبینیم آنرا **قَرِيبًا** نزدیک امکان یعنی ممکن الوقوع **يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ**
در روزی که گردد آسمان **كَالْمُهْلِ** مانند نقره گداخته و یا مثل دردی زیت یا مس گداخته یعنی آسمان بگدازد در آن روز **وَتَكُونُ الْجِبَالُ** و گردد کوهها
كَالْعِهْنِ مانند پشم الوان زیرا که جبال مختلف الالوان است پس چون پاره پاره گردد در هوا رقصه ... پشم ... رنگین که باد آنرا در هوا
پراکنده سازد ... از کوهها اول ... رنگ ... شوند و بعد از آن مانند پشم ... در هوا منتشر گردند **وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ**
و نپرسد هیچ خویشی **حَمِيمًا** از خویش خود یعنی از طلب خویش ... و با وجود آنکه خویش ... احوال خویش از ... بگیرد ...
نکند زیرا که هر کسی ... مشغول ... **يُبَصَّرُونَهُمْ** ... باشند خویشان ... بنی ... خویش
خود را ... احوال او ... و ... بهر ... مشغول ... اند و لیکن ... نتواند ... و ... نباشند ... عدم ...
... احوال ایشان باشد از ... **حَمِيمٌ حَمِيمًا** آنست که پرسیده نشود هیچ خویشی از گناه خویش خود ... را از آن ...
کشته ... از ... طلب خویش نکنند ... و ... زیرا که هر ... سؤال ...
یکدیگر ... باشند ... و ... وجوه ... و ... و از ابن عباس نقلست که ایشان ... یکدیگر را
بشناسند ... ساعت باشد و بعد از آن ... یکدیگر ... و ... از ... گریزند **يَوَدُّ الْمُجْرِمُ** دوست دارد و آرزو کند گناهکار **لَوْ يَفْتَدِي**
اگر فدا دهد **مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ** از عذاب آن روز **بِبَنِيهِ** به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بنزد وی
تا از این عذاب ... **وَصَاحِبَتِهِ** و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار و مونس و غمخوار او بوده **وَأَخِيهِ** و برادر خود
را ... **وَفَصِيلَتِهِ** و عشیرت و خویشان نزدیک خود را که از ایشان منفصل گشته و بوجود آمده باشد **الَّتِي تُؤْوِيهِ**

آن عشیره که جای وی که باشند او را در دنیا از بهر خود یعنی پناه گاه او که بدیشان پناه برد و بعضی گفته اند که بنی اعمام و بنی اعمام او باشند و بنی ... وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و جمیع آنکه در ای

دهد هر که در زمین است از مردمان و پریان و غیر ایشان از خلایق بیلا از اقارب و اجانب فدا دهد ثُمَّ يُنجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا نه چنان

که آن آمد او را نجات دهد و از عذاب برهاند إِنَّهَا بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از او فدا دهد و فایده نه دهد لَظَىٰ زبانه زننده است و خالص

هیچ چیز با او مخلوط نباشد موجب که شدت حرارت آن شود و آن زبانه خالص نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ بسیار کننده است پوست های سر که اندام

یا پوست سر است و حفص نزاعة به نصب خواند بر حالی که نزع کننده است گوشت و پوست را که از آن ... ایشان ... اطراف استخوان ... حو گاه

... و گوشت را از استخوان بر باید ... و گوشت دیگر بر آن رویانیده شود و باز آتش آن را نزع کند و همچنین مثل آیه کریمه كُلَّمَا نَضِجَتْ

جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تَدْعُو خواند آتش ... و حاضر گرداند به سوی خود ... در عالم از بهر ...

... آتش ... کافر ... خواند ... مَنْ أَدْبَرَ کسی را که

... وَتَوَلَّىٰ و روی گردانید از فرمان معبود و مطلق وَجَمَعَ و گرد کرد مال دنیا ... از حلال و حرام فَأَوْعَىٰ ...

... و حقوق واجبه ... و طول امل ... از این ...

... و ... حفظ آن

... در آیه ... إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ بدرستی که آدمی خلق کرده شد

هَلُوعًا بسیار حریص بر جمع اموال و ... المنع از ادای حقوق مفروضه ... و ... الجزع ... از مقابل ... هلوع

... که ... حق ... در ... آن

... خواهد ... آدمی ... صبری ... روز ... از ...

... روایت کند که ... تفسیری ... وَإِذَا

مَسَّهُ الشَّرُّ ... جَزُوعًا بسیار جزع ... کننده وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ ...

... مَنُوعًا منع کننده ... از طاعت ... و انفاق ... در راه ... جزع ...

... و آن از امور ... غیر اختیاری ... آدمی ... صفت

... و دیگر ... إِلَّا الْمُصَلِّينَ ...

... الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ بر نماز خود مداومت کننده اند و

... آن ... محافظت ... خواهد ...

... محافظت ... ارکان ... و ... علیه السلام ... این آیه ...

و آیه وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ... صلوة ... ازو ...

... وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ ... حَقٌّ مَّعْلُومٌ ... یعنی حقوق معینه ... زکوة

مقرره مفروضه و تصدقات مشروطه لِلسَّائِلِ مر درویش خواهنده را وَالْمَحْرُومِ برای ممتنع از خواهنده که لب بکشاید از مردمان پندارند که او غنی است
و گفته اند مراد بالمحروم زنده از عطای اموال واز ابو عبد الله علیه السلام منقولست که حق معلوم از زکوة نیست بلکه آن چیزیست که تو آنرا از مال خود
اخراج کنی و بعد از آن که بیت خود در روز جمعه یا هر روز آنرا الزام کنی بر بحسب آن رنطه و نزار آنکه حضرت مروی است که حق معلوم آنست که صاحب
و محارم خود را صله و عطیه دهی و به بیشان خود تصدق کنی وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کنند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و ثمره
بشت در آنکه عمل تصدیق از کتابت طاعت که وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار خود مُشْفِقُونَ
ترسنده اند که با وجود آنکه طاعات بجای می آورند از خوف آن اجتناب میکنند از معاصی و گویند خوف از آنکه عدم قبول حسنات
باشد و مواخذه به سبب آن إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ ایمن کرده نشده است یعنی از وقوع آن ایمن
نتوان شد بلکه هر عبادات وقبیح وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگهدارنده اند که منع ایشان کنند بر هر
وجهی و سبیل که باشد إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ و آنکه مالک شده باشد أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزان که مالک
مینی در تحت تصرف خود در آورده باشند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شده نیستند زیرا که حفظ فرج لازم نیست از ایشان
و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که طلب کند مستمتع را وَرَاءَ ذَلِكَ غیر آنچه گفته شد از اجتماع با ایشان برای فرج فَأُولَئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْعَادُونَ ایشانند در گذرندگان از حد حق تعالی و بر ز رفتگان از اجماع امت که جماع متوازن وجه و وطی البهائم نیز در ضمن و از آن
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رَاعُونَ رعایت کننده گان اند
خواه امانت حق باشد که آن امانت و ادای مفروضه و خواه امانات خلق که آن در ایت و غیر آن و عهود نیز خواه خالق باشد
و خواه با مخلوق چه امانت گذاردن و عهد وفا کردن از واجبات مفروضه است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ
بگواهی خود قیام نماینده گان اند و ادا کنندگان در آنچه علم آن داشته باشند از حقوق خداوندگان و حفص شهادتهم خوانده جمع
جهت اختلاف انواع آن واز سهل روایت کرده اند که مراد اقامت شهادت اقرار است بکلمتین شهادتین وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی آداب و شرایط و ارکان تمام بجای آرند و ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات
دلیل فضل و شرف آنست بر عبادات دیگر و الیه محمد بن فضیل از ابا الحسن علیه السلام روایت کرده که فرض صلوة شبیعان مانده که در هر شبان روزی
بر بجاه و دیگر بجای آرند اقدام نمایند و زراره از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که مراد نمازهای نوافل است هر که آن را در وقت خود بگذارد و حال آنکه
عارف باشد حق آن و غیر آن را بر آن اختیار نکند حقتعالی ثبت آن برات از برای وی بنویسد هر که اورا مداومت کند هر که آن را در غیر وقت
بگذارد و غیر آن را بر آن اختیار کند اگر خواهد او را عفو فرماید و اگر خواهد او را عذاب کند أُولَئِكَ آن گروه فِي جَنَّاتٍ در بهشتها مُكْرَمُونَ
گرامی داشته شدگانند بمزید اکرام و تعظیم مُكْرَمُونَ گرامی کرده شدگان اند و کرم و تعزیز حضرت عزت اند تعالی
بعد از امر ال این آیت مشرکان که در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حلقه حلقه بودند و استهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد طمع دارند که بهشت یابند
ما نیز طمع داریم که پیش از ایشان بهشت در آییم زیرا که ما از ایشان افضلیم حق تعالی در ضمن این آیه که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ جهت اطلاع مراد آنکه

کرده‌اند و از منتها اند کروه بهیت آنه قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ در حالتی که گردن کشیده‌اند و گردن دراز کننده گان از آن بسوی تو و نظر کنندگان بتو

به چشمی عَنِ الْيَمِينِ بدست راست تو وَعَنِ الشِّمَالِ و بدست چپ تو عِزِينَ جماعات متفرقه اند و گروه گروه حلقه زدگان و در ورد آیه که

مسخره این نبی میکردند و گفتند اگر چنانکه حضرت ملتفت این است بسبب قرآن میکند حشر الکفار این کفر میبود که أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

آیا طمع دارد هر مردی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود با مؤمنان جَنَّةَ نَعِيمٍ در بهشت بانعمت بی منتها داعیه است که چنین

ایمان و طاعت در روز تصدیق موضعات جنت در آیه كَلَّا نه چنین است و هرگاه درآمد ایشان و ایشان ماهی باشند إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستیکه ما آفریدیم

ایشان را مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلید که از او هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی بسند ایمان و طاعت بنده

و اخلاق ملکی آراسته گردد بهشت مانع نشود و نسبت او دخول جنت نخواهد داشت و گفته معنی آنست که ما ایشان مخلوق شده‌اند که این مبدا

و بنا و جهت تکمیل نفس بعلم و عمل است پس کسی که استکمال نفس نکند بر در منازل کاملین راه نخواهد یافت فَلَا پس نه چنان است که کفار میکویند اقسم سوگند

میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بپروردگار مشرقها ای مشرق‌ها هر روزی که ماه و خورشید از آن طلوع میکند و نقطه دیگر از آن عروب میکنند که معلوم است که آفتاب

از نقطه دیگر از آن طلوع میکند وَالْمَغَارِبِ و مغربها که او نه مغربها که آفتاب راست و هر روز نقطه دیگر از آن غروب میکند که معلوم است که آفتاب

سیصد و شصت مطلع و مغرب دارد و هر روز ایام سال از مطلعی طلوع میکند و بمغربی غروب میکند بنا بر حکمت و مصلحت و گفته‌اند مراد مشارق

و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را در عمل شروق و غروب از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که إِنَّا لَقَادِرُونَ

بدرستیکه ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از ایشان یعنی ایشان را هلاک سازیم و بدل ایشان خلقی دیگر بیاریم که بهتر

و فرمان بردار تر از ایشان باشند وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و ما نیستیم مسبوق شدگان یعنی اگر اراده امری کنیم هیچکس در آن امر ما را سبقت نتواند

کرد و او را ممنوع نتواند ساخت پس وقتی که اراده عذاب ایشان کنیم چگونه بر ما سبقت توانند کرد و او را عاجز توانند ساخت و چون چنین است

فَذَرْهُمْ پس بگذار و حجت دار ایشان را يَخُوضُوا تا شروع کنند در امور باطل خود وَيَلْعَبُوا و بازی نمایند مشغول شوند در سواحل قاضیه دنیویه

حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده‌اند مراد قیامت است و گفته‌اند روز بدر

و حکم این آیت بآیه قتال منسوخ شده يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا در حالتی که شتابندگان

باشند باجابت دعوت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گویا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی برپای کرده يُوفِضُونَ میشتابند چنانکه لشکر پراکنده

که علم خود را قایم بینند و بجانب آن شتابنده گان روند و حفص نصب بضم نون و صاد خوانده که جمع نصب باشد یعنی علمها گویند نصب

نامان اند یعنی گویا ایشان بسوی بتان خود که بتوریت ایشان میشتابند که در دنیا بر یکدیگر سبقت میگرفتند بجانب ایشان خَاشِعَةً

در حالتی که ذلیل و فرو افتاده باشد أَبْصَارُهُمْ دیده‌های ایشان از غایت هول و ترس چشم نتوانند گشود و سر بالا نتوانند کرد تَرْهَقُهُمْ

میپوشد و فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری بگونه زردی و سیاهی ذَٰلِكَ این روز الْيَوْمُ الَّذِي آن روز است که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ

بودند و وعده داده میشدند بآن و ترسانیده میشدند و ایشان بسبب عناد و طغیان تصدیق آن نمیکردند و مجحود میورزیدند سوره نوح علیه السلام

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره نوح علیه السلام بخواند از اهل دعای نوح باشد آنجا که گفته رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی

مؤمنان را و للمؤمنين والمؤمنات و از ابو عبد الله مرویست که هر که سوره نوح در فرائض بخواند حق تعالی او را در مسکن ابرار جای دهد و از حوران با جمال

و انواع کرامت و اصناف نعمت و ارزانی دارد [illegible] چهار هزار [illegible] چون ختم سوره المعارج نمود و عید

اهل مکه از عذاب طوفان و عذاب [illegible] بپیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله پس فرمود بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که فرستادیم نوح علیه السلام إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او [illegible] أَنْ أَنذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را

مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که طوفان است یا عذاب آخرت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من

إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ بدرستی که من شما را ترساننده ام و بیم کننده ام هویدا و آشکارا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه بپرستید

خدای را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او و بپرهیزید از نافرمان برداری وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در همه اوامر و نواهی که

[illegible] يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِّن ذُنُوبِكُمْ بعض از گناهان شما که [illegible] قبل از اسلام

مرتکب آن شده باشید [illegible] قطع ذنوب ما قبل [illegible] زیراکه [illegible]

بفعل قبیح وَيُؤَخِّرْكُمْ و [illegible] شما را از عقوبت مهلک [illegible] إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده شده

یعنی تا وقتی [illegible] که مقدر شده است بشرط ایمان و طاعت [illegible] إِنَّ أَجَلَ

اللَّهِ بدرستی که [illegible] إِذَا جَاءَ [illegible] لَا يُؤَخَّرُ [illegible]

و السلام [illegible] لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

[illegible]

[illegible] قوم [illegible] دعوت کرد [illegible]

کشیده [illegible] در سوره هود [illegible] قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ

قَوْمِي بدرستی که من خواندم قوم خود را [illegible] لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز [illegible] دعوت کردم [illegible]

[illegible] فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَائِي دعا کردن و خواندن من إِلَّا فِرَارًا [illegible]

[illegible] وَإِنِّي و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هر گاه که خواندم [illegible] توحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ [illegible]

[illegible] جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ در آوردند انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود [illegible]

[illegible] وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ [illegible]

[illegible] وَأَصَرُّوا [illegible]

[illegible] وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا [illegible]

[illegible]

[illegible]

از راه بردی و گمراه کردی پس بعد از آن گفت نوح چنین گفتی ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من بجهت اصرار و استکبار ایشان دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را

جِهَارًا آشکارا و بلند ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم دعوت را برای ایشان در مجامع و محافل وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و پنهان کردم

مر ایشان را إِسْرَارًا پنهان کردنی یعنی در خفیه دعوت ایشان کردم و مرویست که طبقه کمتر وی [illegible] بود که بر سرای ایشان می‌شدی و آواز دادی که قولوا

لا اله الا الله تفلحوا بگویید این کلمه توحید تا رستگار شوید و ایشان را گوش ادا نبود که هر جایی که مجلسی هست آنجا آمدی و آواز بلند گفتی ای مردمان

بگویید لا اله الا الله تا رستگار گردید و گفتی و آن بود که چنین کی رامبدی او [illegible] و طلب می‌کرد و هر روز در دیدگویی آن دردی و گفتی لا اله الا الله

و چون دید چنین ابنیچه که ایشان اصلا قبول نکردند وی بعد از آن بیشتر آورد و گفت پروردگارا من هر چه کردم طریق دعوت فرو گذاشتم و جمیع

قواعد تلطف ایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و محافل و خلوات بسر وقت ایشان رفتم و خواندم هیچ فایده نداد چنین تا بدین غایت نهصد و

و چهل سال و روایتی ششصد سال ایشان را به زاری و زبان ایشان رجوع نمی‌کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس گفتم آمرزش طلبید از کفر

از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده توبه کنندگان و چون توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ

عَلَيْكُمْ بفرستد ابر باران بر شما مِدْرَارًا بسیار بارنده و ریزنده در حالتی وَيُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ به اموال و پسران بسیار

که دانه اموال و اولاد شما را وَيَجْعَل لَّكُمْ و بدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانهای مملو از اشجار و ثمار وَيَجْعَل لَّكُمْ و بدهد جاری کرده

برای شما أَنْهَارًا جویهای آب قلانسی در تفسیر خود آورده که مردی بنزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا امیرالمؤمنین گناه بسیار کرده‌ام

و صحیفه اعمال من سیاه گشته ام دعا فرما تا حق تعالی مرا بیامرزد حضرت فرمود برو استغفار کن شخصی دیگر آمد و گفت یا امیرالمؤمنین مرا زمین

کشت آب خشک شده دعا کن تا باران فرستد فرمود برو استغفار کن کسی دیگر گفت آنحضرت آمد و گفت یا امیرالمؤمنین مفلس و درویشم

و از فقر و فاقه بطاقت شده ام دعا فرما تا حق تعالی از خوان نعیم خود نانی مرا فرماید فرمود برو استغفار کن مرد چهارم درآمد و گفت یا امیرالمؤمنین مال بسیار

دارم و فرزند ندارم دعا کن تا حق تعالی مرا فرزندی دهد فرمود برو استغفار کن کسی دیگر برپای خاست گفت یا سید المؤمنین باغ و بستان

من میوه کم می‌دهد دعا کن و از خدای طلب کثرت آن نما فرمود استغفار کن شخصی دیگر گفت یا علی درختهای چشمه‌ها خشک شده اند دعا کن [illegible]

و قحطی پیدا شده از حضرت ملتمس دعا دارم فرمود برو استغفار کن ابن عباس که به خدمت آنحضرت نشسته بود گفتم یا امیرالمؤمنین از تو سوالات

مختلفه کردند و تو همه را جواب یکی گفتی فرمود این علم نشنیده قول الله تعالی که فرمود فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا تا آخر محمد بن یوسف از پدر خود

که من نزد امام جعفر علیه السلام نشسته بودم که شخصی بیامد و گفت یا بن رسول الله جعلت فداک جان من فدای تو باد من مردی‌ام که حق تعالی مال بسیار به من داده است و اما

هیچ فرزندی ندارم آیا هیچ حیله و علاجی در این باب هست فرمود بلی استغفار کن از پروردگار خود یکسال در آخر هر شب صد بار و اگر در آن از تو فوت شود

در روز قضا کن چه خدای تعالی می‌فرماید در کلام مجید خود که استغفروا ربکم تا آخر القصه نوح بعد از امر به استغفار تکذیب ایشان فرمود و گفت مَّا لَكُمْ چیست شما را و چون

لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا امید ندارید مر خدای را وقار یعنی تعظیم و توقیر کردن او و شما کاهی که اگر در آن بشنید و اطاعت امر او نمایید یعنی چرا روی نمی‌آرید

تا ترسیده باشید و در دل اکرام و تعظیم شما کند تا عطای خیر دنیا و آخرت دهد و در روایت از ابن عباس که معنی آنست که چرا شما را اعتقاد نمی‌کنید بزرگی خدای را

و از عقوبت او نمی‌ترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه آفریده شما را أَطْوَارًا گونه‌گونه گاهی و حال بعد حال یعنی مختلف در طور چه اول نطفه بوده آنگاه علقه شده

پس مضغه و عظام و لحم پس از آن جنین شد و آنگاه طفل پس از آن صبی و بعد از آن مراهق و آنگاه محتلم و بعد از آن ملتحی و آنگاه شاب و بعد از آن کهول
و آنگاه شیخ و این دالست بر آنکه او سبحانه حکمت که در تقدیر و تنظیم شما نموده بر ثواب پس چرا [illegible] و عادة عبودیت او مستور عظیم قدرت و حکمت او
و گویند مراد از اطوار اختلافست در صفات که آن غنی است و فقر و صحت و مرض و قوت و ضعف و طول و قصر و بعد از تنبیه بر نظر در آیات انفس بیان
آیات آفاق میفرماید بر وجه که أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ که چگونه بیافریده خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه بالای طبقه.
وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِيهِنَّ در آسمانها و نزدیکتر از همه نُورًا روشنی که پرتو آن بهمه آسمانها و زمین میرسد و در بعضی تفاسیر مذکور است که روی ماه و قرص
در آسمان دنیاست و نور روی قرص به در همه آسمانها چنانکه در زمین می تابد و آنها نیز [illegible] و در حدیث ابن عباس گردانیده ماه نوری در آسمانها
و زمینها وَجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغی که اهل زمین چه چنانچه چراغ ظلمت را از خانه دور کند آفتاب نیز تاریکی شب را از عرصه
زمین محو میگرداند و جوهر رسالت را الهی منیر نوح خورشید است که نور او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گرداند وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای برویانید
یعنی ابداع وجود مر شما را که آدمیت مِنَ الْأَرْضِ از زمین پس پرورد آدم را از خاک نَبَاتًا رستنی و هرگاه پدر از خاک باشد هم اولاد نیز در اصل
از خاک مخلوق خواهند بود ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت قبر را آورد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبر در
روز حشر إِخْرَاجًا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ و خدای گردانید برای شما الْأَرْضَ بِسَاطًا زمین را مانند فرشی گسترده که
آرام در آن توان گرفت و در آن منتقل توان شد مانند تقلب [illegible] بر بساط خود لِتَسْلُكُوا مِنْهَا تا بروید از آن زمین سُبُلًا فِجَاجًا راههای گشاده
و قوم نوح با وجود بیان این نعم عظیم شامل شده و رؤسای ایشان اتباع خود را نیز اضلال کردند تا بتر و خطاکار گشته در طغیان
افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح بعد از هزار سال رَبِّ ای پروردگار من إِنَّهُمْ عَصَوْنِي بدرستی که ایشان یعنی همه از من عاصی شدند
و فرمان نبردند مرا که او امر و نهی و نصیحت میشنیدند وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ
مال و فرزند او إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند [illegible] خود را که موفور بودند بمال و فرزند که سبب زیادتی
خسران ایشان شد در آخرت وَمَكَرُوا و پیروی کنندگان کردند مکری مَكْرًا كُبَّارًا مکری نهایت بزرگ چه سفله و ادانی را بحیله و بازی
و جاهلی [illegible] خود کشیدند و بر آزار و ایذای من تحریص کردند و لشکر جفا اعضای مرا مجروح و شکسته [illegible] و گویند مکر بزرگ آن بود که چون
هر یک از ایشان پسری کوچک خود را بر دوش نهاده نزد نوح آوردی و گفتی من پیر شده ام و مشرف بر موتم باید که بعد از من گرد این مرد دیوانه نگردی و ایمان
او از راه نبری که دیوانه است و هیچ خبری نمیگوید که در آن خیر و صلاح باشد ما [illegible] اتباع را از صحبت نوح منع کردند و بر دین آبا
تحریض کردند وَقَالُوا و گفتند لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ باز مدارید از عبادت خدایان خود و خصوص [illegible] این اکبر و اعظم اصنام بودند
نزد ایشان [illegible] که بعد از تعمیم گفتند وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا و مگذارید بت ود را و آن بتی بود که بصورت مردی [illegible] بود
وَلَا سُوَاعًا و نه بت سواع را که بصورت زنی بود وَلَا يَغُوثَ و نه یغوث را که بهیئت شیری بود وَيَعُوقَ و نه یعوق را که بشکل
اسبی بود وَنَسْرًا و نه نسر را که صورت کرکسی بود و مشهور آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح اند که میان آدم و نوح بودند و مردم بدیشان اقتدا تمام
داشتند و بعد از فوت ایشان ابلیس آمد که بعد از ایشان بودند گفت که صورت ایشان را تصویر کنید و بدان مشتاق شوید و در آن [illegible] عبادت

شما شود و ایشان بکرهای آن پنج کس را از چوب تراشیده و تعظیم آنها میکردند و در عبادت الهی جد و جهد میکردند تا بمردند ابلیس ملعون ایشان را گفت که پدران شما اینها را میپرستیدند
شما نیز آنچه ایشان کردند بکنید و بپرستید این قوم را پس اولاد و اخلاف ایشان بپرستش آن صور مشغول شدند و مبدأ عبادت اوثان از آن زمان شد و چون
طوفان واقع شد آن اصنام در زیر خاک پنهان شدند و بعد از آن طوفان ابلیس لعین آنها را از خاک بیرون آورد و مردم را به پرستش آنها امر نمود و آن بتان بعرب
افتاد چنانکه در حدیث آمده که ود بقبیله کلب افتاد و قبیله کلب او را پرستیدندی و در دومة الجندل و سواع در میان قبیله هذیل بود و یغوث
را بنی غطیف ... مراد ... و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود آل حمیر بود و ایشان را ذی الکلاع گویند و باقی اقوال در اصنام
در کتب قصص ... قصص نوح علیه السلام ... کرده اند اکابر قوم اصاغر را که حرمت از این بتان دارید وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا
گمراه کردند این اکابر کثیر از مردم بسیاری را از ضعفه و اتباع یا همین قوم عامه را گمراه ساختند بلکه قرنی دیگر را که قبل از ایشان بودند نیز گمراه کرده اند و ایشان را
بعبادت اصنام راسخ و ثابت گردانیده اند و گفته اند که کثرت اتباع نکال است ... همه مردمان را که بکثرت اند اضلال کرده و بانی ... آن ...
اعتقاد ضلال ایشان شده وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای بر این ستمکاران إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت و عذاب یا ضلال و ... هلاکت همانکه
در آیت آن المجرمین فی ضلال و سعر گفته مراد ... از آن ... دین ... ایشان ... از ... ایمان ایشان مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ
از جمله گناهان عظیم ایشان أُغْرِقُوا غرقه شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند بآتش ... در زیر خاک و آب ... آخرت از ضحاک ... آمده
که اغراق و احراق هر دو در دنیا بوده این ... غرق میشدند و از جانب دیگر سوخته میگشتند فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَنْصَارًا ... آنها را که ایشان را گرفته بودند ... و ... قادر نبودند که ایشان را از عذاب طوفان
و عذاب نیران نصرت و نجات دهند و چون حق تعالی نوح را خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و ایشان فرزندی که ایمان آورد نیز
نیاید از ایشان ... نوح که ... وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ و گفت نوح ای پروردگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا
از این گروه کافران هیچ ساکن داری را ... مراد هلاک عامه ... همه کافران ... إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ اگر بگذاری ایشان را يُضِلُّوا
عِبَادَكَ گمراه گردانند بندگان ترا ... اضلال کنند و از دین باز دارند وَلَا يَلِدُوا و نزایند إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ... و ...
و از مقاتل و ربیع و عطا مرویست که نوح علیه السلام وقتی این دعا بر ایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنان ایشان را عقیم ساخته بود و اصلاب مردان ایشان را خشک گردانیده چهل سال
سال پیش از دعای وی و در وقت نزول عذاب هیچ صبی و صبیه در میان ایشان موجود نبود ... دیگر آنست که صبیان بودند اما ... عذاب غرق
شده ... عذاب ... طاعون و وبا و هدم و حرق و غرق و غیر آن در ... زیادت عذاب آبا و امهات ایشان بود
که اطفال خود را ... که آب فرو میبرد و هلاک میشدند ... و بعد از دعای ... ایشان از برای خود و ... مؤمنین و مؤمنات دعا کرد ... رَبِّ اغْفِرْ لِي
ای پروردگار من بیامرز مرا و از زلات ... وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا ... مؤمن بوده ...
... ایمان بودند وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ و بیامرز هر کس را که در آید به خانه من ... مُؤْمِنًا ... وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که قبل از من بوده اند و بعد از من ... خواهند بود ... مرحوم ...
منقول است که ... دعا ... اهل ایمان ... در ... دعا ... وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ

ابی بن کعب از نبی صلی الله علیه وآله روایت **سورة الجن** وعفونت آن هلاک کرد الاتباع از کفر از همه که کاو ... دنیوی سنگ

کرده که هر که سورة الجن بخواند بعدد هر جنی و شیاطینی که تصدیق محمد صلی الله علیه وآله کرده و تکذیب او نموده ثواب بنده آزاد کرده باو دهند و حنان بن سدیر

از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که قل اوحی بسیار خواند در دنیا نباشد از جنیان و سحر و کید ایشان ایمن باشد و همگی نفع آنرا باو برسانند

و در آخرت با محمد صلی الله علیه وآله و اهل بیت او باشد و چون بشرف ملازمت ایشان مشرف شود گوید خداوندا غیر ایشان کسی نمیخواهم

و در جزای این درجه آرزو ندارم بعد چون حق تعالی در سوره نوح علیه السلام نمود که قوم او کار آبا و اکابر خود نمودند درین سوره افتتاح نمود با تباع جنیان

پیغمبر آخر الزمان تا فرق شود میان ایمان باطل و ایمان حق ایشان نمود که بسم الله الرحمن الرحیم در سوره الاحقاف گذشت که

گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رسیدند و استماع قرآن نمودند ایمان آوردند و آنها نه تن بودند یا هفت از اهل نجران

و جمعی از نصیبین و صاحب کشف ... آیت این است ... اند و اهل آن لعظم و اکر قابل ... انه و عالم ... الجن ... و چون

نزول السلام مشرف شدند بمیان قوم خود آمده ایشان را بایمان ترغیب کردند و حق تعالی درین سوره از آن خبر میدهد که قل بگو ای محمد بامت خود

اوحی الی وحی کرده شد بمن انه استمع آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر من الجن گروهی از جنیان که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند و جن

عاقل لطیفه ... اند که ... دهر ... این غالبت و ... است که متشکل شوند باشکال مختلفه و گویند نوعی از ارواح مجرده

و انفس ... مفارق ابدان و در آیه دلیل است بر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ایشان را ندید و قرآن بر ایشان نخوانده بلکه اتفاقا در بعضی قراءة

حاضر شدند و استماع قرآن کردند فقالوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا سمعنا بدرستی که ما شنیدیم قرآنا عجبا کتابی

شگرف یعنی کلامی عجب و بدیع که مباین کلام آدمیان است در حسن نظم و دقت معنی و کسی برای مثل آن قدرت ندارد یهدی الی الرشد

راه مینماید بندگان را براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بآن که متضمن قصه بعث و صانعیت خدا و رسالت نبی و حقیت قائم البعث

و لن نشرک و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم بربنا بپروردگار خود احدا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیش ازین می آوردیم

آیه دلالت بر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مبعوث است بجهت جن و انس و آنکه انه بفتح ... فاعل اوحی است و انا بکسر جهت آنکه

مقولست و ترانی آن کرده کوفه شدند مکسور اند از کسائی و حمزه و حفص آنرا مفتوح خوانده بر آنکه معطوف باشد بر محل جار و مجرور در امنا که منصوب المحل است

و العدی باشد و خود از ... روایت کرده اند ابن عباس فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله قرآن بر جن نخوانده و جن را ندیده بلکه روزی با جمعی از اصحاب

متوجه سوق عکاظ شده و در آنوقت شیاطین از خبر آسمان ممنوع شده بودند و چون نزد قوم خود آمدند و اخبار آن بیان کردند که ما از اخبار آسمان ممنوع

شده ایم ایشان گفتند حادثه عظیم در عالم واقع شده در مشارق و مغارب عالم پراکنده شوید و از برای تفحص و تجسس رکنید ایشان در اطراف عالم منتشر شدند

و تفحص مینمودند تا آنکه طایفه از ایشان بایشان رسیدند و آنحضرت در سوق عکاظ نماز گزارده و حضرت ... نماز صبح مشغول ... استماع

قرآن کردند گفتند اینست که میان ما و آسمان حایل شده پس بقوم خود مراجعت کردند و گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به و لن نشرک بربنا

احدا و انه تعالی و بدرستی که بلند و برتر است جد ربنا عظمت و جلال پروردگار ما از مجالست ... و مشابهت ممکنات ...

صفات ایشان در کت سلطنت و غنای او ما اتخذ صاحبة فرا نگرفته هیچ زنی چنانکه بعضی از مردم میگویند و لا ولدا و نه فرزندی چنانچه یهود

باضداد الحق دارند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستی که بود که میگفت سَفِيهُنَا جاهل ما یعنی ابلیس یا مرده جن عَلَى اللَّهِ شَطَطًا بر خدای سخن دور
دیگر از حق که آن نسبت صاحبه و ولد است بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که ما پنداشتیم أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ آنکه نگویند آدمیان و جنیان
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی را جرم هر چه سفیه ما میگفت باور میکردیم و چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ میگفته است پس ایمان آوردیم
بوی نسبت بیم کرد وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که بودند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردانی از آدمیان که در بعضی مواضع يَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ
بمردانی از جنیان و آن چنان بود که چون کسی به بیابانی هولناک رسیدی گفتی پناه میبرم بسید این وادی از سفیهان قوم او و اعتقاد ایشان بود
که جنیان مستولی اند آن سالم و مامون باشند فرا گرفتند آن ... و بودند میان جنیان را بسبب این رَهَقًا از کبر و سرکشی و جهل چه بسبب
این گفتند که بزرگ مرتبه است که آدمیان باو پناه میجویند و مالک آن ... و بسبب آنچه مقاتل گفته که اول کسی که تعوذ بجن نمود قومی بودند از یمن
و بعد از ان بنو حنیفه و بعد از آن این تعوذ در میان عرب فاش شد و هر کس تعوذ بایشان میکرد و عکرمه از ابن ابی اللبابه الانصاری روایت
کرده که گفت با پدرم بسفری رفتیم در راه شب در آمد بگوسفندان رفتیم و چون شب بنیمه رسید گرگی آمد و بره بگرفت راعی آواز داد که یا عامر
الوادی جارک منادی آواز داد که ای سرحان ارسله یعنی ای گرگ آنرا رها کن آواز شنیدیم و کسی را ندیدیم که گرگ بره را رها کرد و بره
میان گله رفت و گرگ هیچ بوی نرسید و حق تعالی این آیه فرستاد وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا وَأَنَّهُمْ
و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه گمان بردید ای جنیان أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه هرگز نه انگیزد
خدای تعالی بعد از موسی و عیسی رسولی را وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستی که ما قصد آسمان نمودیم و طلب رسیدن کردیم بآن برای استراق سمع
فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمانرا مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانا یعنی فرشتگان با قوت که برای منع جنیان معین
شده اند وَشُهُبًا و از ستارگان درخشنده آتش فشان یعنی اجسام مضیئه متوقده متولد از ابخره ... و آن انوار محسّه
از آسمان آمده آتش وَأَنَّا كُنَّا و بدرستی که ما بودیم نَقْعُدُ مِنْهَا که می‌نشستیم از آسمان مَقَاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن
اخبار آسمان که خالی بود از حرس و شهب فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون يَجِدْ لَهُ می‌یابد برای خود شِهَابًا
ستاره زننده آتش بار رَصَدًا آگاه دارنده از صعود یعنی منع کننده او از استماع قول فرشتگان و آماده برای زخم زدن و از زهری نقلست که شهب پیش
از آن حضرت مبعوث بودند اما مانع جن نبودند و چون آنحضرت متولد شد بسیار گشتند و مانع صعود جن شدند و بعضی بر آنند که شهب در زمان حضرت موسی علیه السلام
حادث شده و قبل از و نبودند و بنابرین این از جمله معجزات حضرت موسی خواهد بود و قول اول اصح است و مؤید آن حدیثیست که زهری از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده
ابن عباس گفت ... در محل ... نشسته بودیم جماعتی از انصار ناگاه ستاره از آسمان بزیر آمد حضرت فرمود که در زمان جاهلیت چه
میگفتند وقتی که این حادث میشد گفتند میگفتیم مردی عظیم الشان بمرد یا متولد شود وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستی که ما ندانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ
آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن ما از استماع قول فرشتگان بکسی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ یا خواسته
بایشان پروردگار ایشان رَشَدًا خیری و صلاحی یعنی در دفع ... که کثرت رحمت وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که از ما جن
شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار که سابق اند در خیرات وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ و از ما کسانی هستند فروتر از ایشان یعنی بیشتر از آن در اعمال صالح

کرده‌اند چنانکه گفته‌اند به کار آن كُنّا طَرائِقَ قِدَداً هستیم با آنکه هر طرفی طرق مختلفه یا هستیم فرقه‌ها از طرق متفرقه و مذاهب مختلفه وَأَنّا ظَنَنّا
ظن بمعنی یقین است یعنی در زمانی که حجت بر ما تمام شد دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ که عاجز نتوانیم ساخت خدا را فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر جا که هستیم در زمین قادر است
که او را عاجز نیم وَلَنْ نُعْجِزَهُ و عاجز نتوانیم کرد او را هَرَباً در حالتی که گریزنده باشیم با طراف آسمان یا کوه قاف یعنی عاجز نتوانیم ساخت
او را در زمین اگر با اراده امری باید در گذشتن و از اطراف آسمان بر وی فرستادن از طلب نکنیم هر جا که هستیم در تحت فرمان اوییم و در قبضه قدرت او
و عدم امکان خروج از دائره فرمان وَأَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ و بدرستی که ما آنهنگام که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست آمَنّا بِهِ
گرویدیم بدو یا آنکه شنیدیم از دو شنودیم نبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مؤید است ... مخصوص الاخرت قالیت که دعوت او بدیشان
فرا رسیده چو آنکه تبلیغ او در نماز خواندن دوام کشیده فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ پس هر که بگرود به پروردگار خود فَلا يَخافُ بَخْساً پس او نترسد
از نقصان در جزای او وَلا رَهَقاً و نه لحوق کراهت و ذلت یا آنکه اجر او کم نمی‌دهند زیرا که او بخس حق کسی نکرده و رهق ظلم بر کسی
نموده و در روایت ابن عباس آمده که بخس نقص از حسنات خود و از زیاد عذاب بر سیئات خود وَأَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از ما
نوع مسلمانان‌اند یعنی گرویده به پیغمبر صلی الله علیه و آله و مستدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقاسِطُونَ و از ما ستمکارانند بر خود و دور گشتگان
از طریق حق که ایمان و طاعت است فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد حکم خدا را یعنی به انقیاد حکم او شتافت فَأُولٰئِكَ پس آن گروه گردن
نهادگان تَحَرَّوْا رَشَداً قصد کردند راه راست را که موصل است به ثواب ابدی وَأَمَّا الْقاسِطُونَ و اما ستمکاران از طریق حق
فَكانُوا پس باشند در آخرت لِجَهَنَّمَ حَطَباً مر دوزخ را هیزم که بدیشان دوزخ افروخته شود چنانکه بکفار انس افروخته شود و در خبر است
که حجاج بن یوسف ثقفی در حینی که اراده قتل سعید بن جبیر کرد گفت چه میگوئی در حق من فرمود تو قاسط عادلی ارکان دولتش گفتند نکو ستودی حجاج گفت
ای جاهلان او مرا ظالم و مشرک میگوید دیگران شما است که قسط و عدل برابر نمی‌کند پس این آیت برای ایشان خواند که والذین کفروا
بربهم یعدلون و قوله و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا وَأَنْ لَوِ اسْتَقاموا و وحی کرده شده است بمن که بدرستی که اگر ایشان وقفه ای
که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر طریقه حق یا فضل طریق که دین اسلامست لَأَسْقَيْناهُمْ هر آینه بچشانیم ایشان را ماءً غَدَقاً
آب بسیار یعنی مراد از آن سعت رزقست و کثرت او چنانکه لازم باران بسیار است یعنی روزی ایشان را فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام مستقیم
و رزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یا اگر جن و انس مستقیم شوند بر طریقه ایمان ایشان را ... آواز گردانیم لِنَفْتِنَهُمْ
فِيهِ تا بیازماییم ایشان را در آن نعمت یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بر طائف شکر گذاری چگونه قیام مینمایند
وَمَنْ يُعْرِضْ و هر که اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد کردن پروردگار خود یعنی از عبادت آفریدگار خود اعراض کند یا از موعظه و وحی
او روی بگرداند و قبول آن نکند و یا کفران نعمت او نماید يَسْلُكْهُ در آورد خدای او را عَذاباً صَعَداً در عذابی سخت که فوق طاقت
او باشد و حال آنکه وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ و وحی کرده شده است که مسجدها مر خدای راست و خاص است پس فَلا تَدْعُوا پس مخوانید
در آن مَعَ اللّٰهِ أَحَداً با خدای کسی را یعنی غیر او را در آن پرستش مکنید چنانکه یهود و نصاری در کنایس عزیر و مسیح را علیهما السلام الوهیت یاد
میکنند و چنانکه مشرکان در حول البیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک یا عبادت در آن بر پای کنند

حسن بصری گفته مراد از مسجد تمام روی زمین است که [illegible] آن حضرت رسالت که جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً [illegible] همه زمین برای مسجد [illegible]

و عاکس پاک کننده [illegible] که [illegible] گذاردیم و اگر آب نیابیم خاک را تیمم کنیم [illegible] بقعه‌های زمین کسی دیگر را [illegible]

بخوانند بلکه عبادت را در همه جا مخصوص او دارید و نزد بعضی دیگر مسجد الحرام است که قبله جمیع امم است قوله تعالی و من اظلم ممن منع مساجد الله ان

یذکر فیها اسمه و گفته‌اند مراد [illegible] است که [illegible] در کنیسه‌ها و [illegible] یهود و نصاری [illegible]

پس [illegible] و [illegible] است که معتصم از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام سؤال کرد [illegible] آن حضرت فرمود

ان الجبهة السبعة التی یسجد علیها [illegible] و معنی آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

فرموده امرت ان اسجد علی سبعة آراب [illegible] بر هفت عضو [illegible] سجده [illegible]

پس سجده مخصوص خدا است [illegible] وَ اَنَّهُ لَمّا قامَ [illegible] عَبْدُ اللّٰهِ [illegible] محمد

صلی الله علیه و آله [illegible] یَدْعُوهُ [illegible] کادُوا یَکُونُونَ [illegible] عَلَیْهِ لِبَدًا

[illegible] از عبادت او [illegible] در قیام و قعود و رکوع و سجود و

حرص بر استماع قرآن [illegible] این کلام [illegible] و ابن عباس گفته که این کلام از قول جنیان است [illegible] از استماع

قرآن [illegible] کلام

[illegible]

[illegible] سبحان الذی اسری بعبده لیلا [illegible]

[illegible] تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده قُلْ [illegible] اِنَّما اَدْعُوا رَبّی [illegible]

[illegible] وَلا اُشْرِکُ بِهِ اَحَدًا [illegible] قُلْ اِنّی

لا اَمْلِکُ لَکُمْ [illegible] ضَرًّا وَلا رَشَدًا [illegible]

[illegible] قُلْ اِنّی لَنْ یُجیرَنی [illegible]

[illegible] مِنَ اللّٰهِ اَحَدٌ [illegible] از عذاب [illegible]

[illegible] وَلَنْ اَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا [illegible]

[illegible] اِلّا بَلاغًا مِنَ اللّٰهِ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَنْ یَعْصِ اللّٰهَ [illegible] وَرَسُولَهُ

[illegible] فَاِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ [illegible] خالِدینَ فیها [illegible] اَبَدًا [illegible]

[illegible] خود

حتی اذا رأوا ما یوعدون تا وقتی که ببینند آنچه وعده داده شده‌اند از آن واقعهٔ بدر است و عذاب شدن الیم در آخرت اهل اسلام بعذاب

جحیم در آخرت فسیعلمون پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود ببینند که از کدام فریق من اضعف کیست ضعیف‌تر ناصرا

از جهت یاوری و مددکاری و اقل عددا و کمتر از روی عدد بلکه معلوم ایشان شود که کدام گروه خوارتر و بیچاره‌تر است و از ضعیف‌تر و کمتر کفار چون این سخن بشنیدند

این کلام گفتند که این موعود که خواهد بود آیت آمد که قل بگو آنچه وعده داده شده‌اید آن درست است و البته واقع خواهد

شد وقت وعده‌ها صادق است لکن وقت آن پوشیده است ان ادری نمیدانم اقریب آیا نزدیک است ما توعدون آنچه وعده کرده

شده‌اید از عذاب ام یجعل له ربی یا گردانیده است آنرا پروردگار من امدا زمانی که دراز باشد عالم

الغیب او دانندهٔ پوشیده‌ها فلا یظهر پس آشکارا نمی‌کند و مطلع نمی‌گرداند علی غیبه بر غیب مخصوص بعلم او احدا کسی را

الا من ارتضی مگر آنکس را که پسندیده و برگزیده باشد من رسول از فرستادگان مگر رسول خود را که بر بعضی از آن اطلاع دهد تا [illegible]

نبوت و حکمت تا معجزوی باشد مر او را بر رسالت [illegible] انبیا علیهم السلم و جز ظهور معجزات [illegible] از ائمه هدی علیهم السلم

[illegible] الکلام [illegible] ذکر کرده‌ایم [illegible] از آن [illegible] فانه یسلک

پس بدرستی که می‌آرد خدای من بین یدیه از پیش روی رسول پسندیده و من خلفه و از پس او رصدا نگهبانان از فرشتگان که [illegible]

از شر شیاطین جن و انس [illegible] این جا که مروی است که جبرئیل که وحی می‌آورد [illegible] چهار فرشته با وی می‌بودند

و حفظ آن وحی میکردند و طرد شیاطین مینمودند تا [illegible] استراق سمع ننمایند و آنرا بکاهنان القا کنند و [illegible] جبرئیل آنرا بپیغمبر

آید [illegible] وحی می‌آید [illegible] رسول [illegible] منقول است که

جبرئیل [illegible] آمد الا که [illegible] چهار فرشته [illegible] از پیش و دیگری از پس و یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ حفظ وحی میکردند

تا جبرئیل آنرا بحضرت [illegible] و از ضحاک نقل است [illegible] بپیغمبری مبعوث نشده مگر که با او جمعی از ملائکه بودند که حوالی او میگردیدند از اعدای

جن و انس [illegible] نقل است که [illegible] حضرت [illegible] مبعوث شد [illegible] بصورت ملکی او را [illegible]

و رسانیدی او را [illegible] که این [illegible] فرشتگان حافظ و [illegible] رسول [illegible] لیعلم تا بداند رسول ان قد ابلغوا

آنکه [illegible] جبرئیل و [illegible] فرشتگان [illegible] در وقت نزول وحی رسالات ربهم پیغامهای فرستاده پروردگار

خود را [illegible] تغییر و تبدیل و [illegible] علم [illegible] بوقوع آن تبلیغ [illegible] زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر و احاط و فرا گرفته

است علم خدای [illegible] بما لدیهم بآنچه نزدیک پیغمبران و فرشتگان است از حکم و شرایع [illegible] از آن از علم او بیرون نیست

و احصی کل شیء و شمرده است همه چیزها [illegible] عددا در حالتی که آن [illegible] و محصور [illegible] تا [illegible]

[illegible] و اوراق درختان و [illegible] و امثال آنرا احصا کرده است [illegible] کمال علم او است و احاطه آن بجمیع معلومات [illegible] هیچ چیز از

[illegible] علم او [illegible] علم او احاطه [illegible] معلومات [illegible] آنچه نزد رسل است از وحی و کلام او

سورة المزمل

ابی بن کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره المزمل بخواند [illegible] آخرت از [illegible]

و هر که اذیتی باو برسد و مضطرب باشد از ابا عبدالله علیه السلام نقل کنیم که هر که در نماز خفتن یا در آخر شب سوره المزمل خواند در روز یا [illegible] حال

باشد و این سوره نیز برای او گواهی دهد و حق تعالی حیوة و موت طیب باو کرامت فرماید و از ابو جعفر علیه السلام روایت که خواننده این سوره هرگز محتاج

نشود و در آنکه حق تعالی ختم سوره الجن بود نه کرد رسول افتتاح این سوره کرد بذکر خاتم رسل صلی الله علیه و آله و نمود که بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه که درود الله السلام که نماز گذاردی گلیمی خود را بر سینه داشتی و از خدیجه کبری رضی الله عنها منقول که آن گلیم

چادرشبی بود و چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بود و نصفی رسول بپوشیده نماز گذاردی و از عایشه نیز نقل کرده اند که آن قطیفه بود چهارده گز که نیم

آن بر من بود و در زیر آن خواب میکردم و نصفی دیگر بر آنحضرت بوده و آنحضرت بنماز مشغول میبود و از وی پرسیدند که آن چه چیز بود گفت آن خز نه

بود و نه کج و نه از موی نازک که در زیر موی سطبر میباشد و نه ابریشم و نه از ابریشم بلکه تار او از موی نر بود و پود آن از موی شتر و در اثنای

نماز جبرئیل آمد این آیه آورد که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده قم اللیل برخیز در شب تا نماز تهجد و تسبیح اوقات و [illegible]

های این ولیست [illegible] سبب استراحت و عقب نفس که آن مکن و گویند حضرت در خواب بود که جبرئیل این وحی آورد و در روایتی دیگر از خدیجه منقول است

که اول بار که حق تعالی اراده فرمود که وحی بآنحضرت نازل سازد امر کرد که جبرئیل که بصورت اصلی خود را بآنحضرت نمود و حضرت چون جبرئیل را بآن

هیئت و صورت عجیب دید بترسید و آنحضرت ترسان و لرزان بخانه آمد و گفت قطیفه بر من اندازید و چون در زیر آن رفت و بخسبید این سوره بود

نازل شد و گویند اول حال که وحی باو می آمد خود را در زیر جامه پنهان میکرد و [illegible] خود می پیچید از کثرت فزع و خوف و گفت ای گلیم

یا ایها المزمل و یا ایها المدثر مخاطب گشت و بعد از آن که جبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها النبی و یا ایها الرسول مخاطب شد و از عکرمه نقل است

تحمل اعبای نبوت یعنی ای بر دارنده بار نبوت برخیز در شب برای طاعت حضرت عزت الا قلیلا نصفه مگر اندکی از آن [illegible]

او انقص منه یا کم کن از نیمه شب قلیلا اندکی تا بثلث [illegible] زاید و ازین بگذرد او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد

و خلاصه این است [illegible] مخیر میان قیام نصف و میان زاید بر آن ثلثین و دیگر [illegible] و میان ناقص ازو و گویند [illegible]

عام است و مخیر میان قیام در نصف و اقلال و زاید بر [illegible] مگر آنکه [illegible] عذر باشد از عروض مرض

و غلبه نوم و غیر آن یا کم از نصف [illegible] زیاده از نصف و قیام لیل بر رسول صلی الله علیه و آله و امت فرض بود و میان

[illegible] مذکوره مخیر بودند و [illegible] بود تا یکسال و بعد از آن بآیتی که بعد ازین مذکور خواهد شد فرض آن نقل منتقل شده [illegible]

که در زمان وجوب قیام لیل مردی بود [illegible] صبح بیدار بودی بجهت خوف آنکه مبادا [illegible] نصف و ثلث و ثلثین [illegible]

اصحاب آن [illegible] احباب [illegible] اقدام [illegible] تمام قیام لیل [illegible] مشغول گشته تا آنکه

اقدام ایشان منتفع شد [illegible] از کثرت این ریاضت زرد گشت و حق تعالی بر ایشان رحم کرد و تخفیف این حکم [illegible]

و [illegible] قیام لیل [illegible] آیت و من اللیل فتهجد به نافلة لک یعنی در شب تهجد برخیز که آن نماز است

زاید بر فرض و رتل القرآن ترتیلا و خوان [illegible] چنانکه سامع عدد حروف آن تواند نمود و از امیر المؤمنین علیه السلام

منقول است که ترتیل [illegible] حروفهای آن از مخارج خود [illegible]

نماز نیز حروف آیات بسیار متصل بیکدیگر گردان نه تمام انفصال میری بیکدیگر نه بسیار پراکنده که بکلی از هم پراکنده کرد ولیکن فرع کن تا مبادا و الهای سخت [illegible] حروف املا
چنان ادا کن که در دلهای سخت جای گیرد و باید هر قصه که ام از شما این باشد که سوره را زود تمام کند از علی روایت که قرائت بعضی صلی الله علیه و آله
منفصل و نه بهای یکدیگر بود همچنانکه شما یکدیگر کلام را سامع خواستی حروف آن تو انستی کرد ابن عباس فرمود که اگر قرائت سوره البقره
کنم و در آن مراعات ترتیل کنم دوستر است نزد من از همه قرآن خواندن بدون ترتیل و ابو عبد الله علیه السلام فرمود که ترتیل آنست که چون آیتی
رسی که در آن ذکر بهشت باشد آنرا از خدا درخواهی و اگر آیتی رسی که در آن ذکر دوزخ باشد از آتش آن بخدای پناه جوید و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام
روایت کرده که ترتیل آنست که مکث کنی در آن و تحسین صوت قرائت آن نمائی از امیر المؤمنین روایت است که فرمود قرائت قاری قرآن را که تو شنیدی گو
قرائت مسکین را دا میرود امام ترتیل که آنرا بجای آورد و نه بی ترتیل میخواند پس تشبیه که نزلت ودر خبر است که آخر آیه است که قرائت آن
تا ایشان و بعد از امر ترتیل خطاب میفرماید بحضرت که إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ بدرستیکه ما زود باشد که وحی کنیم و نازل گردانیم بر تو قولا
ثقيلا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام که التزام آن بر مکلفان
خصوصا بر تو که رسولی تحمل آن مکلفی و تبلیغ آن بر امت و اگر مفسران بر آنند که مراد آنست که ما القا خواهیم کرد بر تو قولی سنگین
باشد تلقی آن و آن مداومت صدور وحی بود که آنحضرت مثل آواز درای صدا یا آواز زنجیری در مجد و ستوالی الفقماء ذکر را فراگرفتن حروف و کلمات
از طریق معتاد و خارج میشود و از جهت ادراک لفظی تام بسبب امام علیه و آله الصلوة و السلام میرسید چنانچه از عائشه روایت است که
در روزی که سرما بغایت سرد بود دیدم که وحی بر وی فرود آمده و از جبین مبارک قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت بر
نوع که نه که رسیدی اگر بر شتری سوار بودی حرکت دهای شتر حرکت کشتی و اگر بکه بر ران یکی از صحابه داشتی خوف شکستن آن بودی و در تعجیل او وحی
روی کلبی کشی را او خفی از آن کل بعضی جمعی از او و لله حارث هشام نیز روایت کرده که فرا از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم یا رسول الله چگونه
وحی بر تو می آید فرمود گاهی چنان آواز جرس بمن میرسد و آن بر من سخت دشوار باشد پس منقطع میشود درین وقت آنرا در گوش خود گرفته ام و وقتی
دیگر فرشته بصورت مردی می آید و آنچه میگوید حفظ آن میکنم بعد از آن در ترغیب تهجد میفرماید إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستیکه شبی
که نفس است در شب یا عبادتی که حادث میشود در آن یا نفسی که قیام نماید و است در آن برای عبادت هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت است
از روی ثبات قدم و کلفت از عبادت روز چه ترک خواب و راحت نفس بسیار دشوار است و آن موجب زیادتی مثوبت است و نیز موجب خضوع
وَأَقْوَمُ قِيلًا و درست تر و ثابت تر از روی سخن یعنی خواندن قرآن در آن صواب تر است چه در آن وقت دل از غیر آن فارغ است و زبان با دل موافق
و اصوات ساکن و آرمیده پس زبان میخواند و دل تفکر میکند و تدبر میکند با شب یا ساعات اول شب مستقیم تر است ... امه
و در خبر است که علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام در میان نماز شام و خفتن نماز بسیار کردی و سوال از آن پرسیدند فرمود که ناشئة اللیل که
گفته در قرآن هم ایشان است و نزد مجاهد ساعات تهجد است و روایت مأثوره از ابن عباس مراد آنست و از ابو جعفر
و ابو عبد الله علیهما السلام مأثور است که ناشئة اللیل قیام در آخر نماز است و نیز از ابو عبد الله روایت است که ناشئه بر خواستن بنده از فراش
خود که آن اراده غیر رضای خدای نکند بلکه قصد طاعت خدا باشد و لیکن آن را بحیثی دیگر ملحوظ رز و بعد از امر بقیام لیل بادای آن میکند که

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ بدرستی که مر تراست در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد دراز و بسیار در مهمات و تصرف در امور معاش و اشتغال بدعوت و تعلیم احکام

و سنن و اصلاح معیشت خود و عیال پس در شبها توجه باداى عبادات اولیست چه مناجات با قاضی الحاجات مستدعی فراغت از جمیع جهات وَاذْكُرِ

اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بنامهای حسنی او یا بخوان در شب و روز نام او را بتسبیح و تهلیل و تحمید و صلوات و قرائت و درس علم

و عرفان و اقسام طاعات و در سهل منقولست که مراد آنست که ابتدا کن بنام خدا در نماز خود و بخوان بسم الله الرحمن الرحیم وَتَبَتَّلْ و ببر خود را از خلق

و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت و طاعت تَبْتِيلًا بریدنی کامل و نفس خود را از امور که موجب مشغولی است باز دار و ملتفت دل خود با او و ازین جهت

که حضرت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام را بتول میخوانند که او از اول کار از ما سوی منقطع بود و در جمیع اوقات لیل و نهار توجه دل خود با

حضرت مولی بوظایف طاعات و عبادات اشتغال داشت و حمران بن اعین از صادقین علیهم السلام روایت کرده که تبتل ابجا بردستین هو

در حالت نماز جهت خضوع و تضرع نمودن بسوی او و ممکنست که جمع بدین علامت انقطاع باشد که تبتل است رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ

پروردگار تو خداوند مشرق و مغربست مراد آنست که کل عالمست چه آنچه میان مشرق و مغربست یا آنکه مراد بمشرق نهار است و مغرب آخر آن

لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ معبودی نیست که سزاوار عبادت باشد مگر او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا گیر او را کارساز در مهمات خود و باو واگذار که او نه

وکیل است کافی یعنی فرا گیر او را کفایت کننده در آنچه ترا وعده داده از نصرت و معاونت و انتقام از اعدا وَاصْبِرْ و صبر کن و شکیبائی نما عَلَىٰ

مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از سخنان نالایق او باینه و غیر واقع که نسبت سحر و کهانت و شعر است بتو و عدم قبول دعوت تو و انکار

و وقوع قیامت و غیر آن وَاهْجُرْهُمْ و دوری گزین ازیشان هَجْرًا جَمِيلًا دوری نیکو یعنی در باطن از ایشان مجانبت کن و بظاهر با ایشان مدارا کن

و در مقام انتقام و مکافات و نصیحت ایشان باز مگیر از ابو حمزه منقولست که گفت ما در ابتدای اسلام بطریق لطف در روی مشرکان می‌نگریستیم و براوی ایشان

میخندیدیم و لیکن قلوب ما از خشم و غضب ایشان مملو بود و منتظر آن بودیم که کی باشد که بقتال ایشان مأمور شویم و چون آیت قتال فرود آمد این آیه

منسوخ شد و بعد از امر بصبر و حسن معاشرت تهدید مشرکان میفرماید وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ که خداوندان

نعمت اند یعنی کار صنادید قریش با من گذار که من کافی ام در مجازات ایشان و فارغ کن دل را از اندیشه ایشان پس عنان حال در خاطر راه

وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشانرا قَلِيلًا مهلت اندک چه اندک زمانی که در غزوه بدر مکافات ایشان بتاخیر ایشان را ... بایشان ظفر یابد تو هلاک

خواهیم ساخت و بعذاب جحیم خواهیم رسانید مرویست که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاک اکابر عرب مدتی اندک بود إِنَّ لَدَيْنَا بدرستیکه

نزدیک ماست در آخرت برای ایشان أَنكَالًا بندهای گران و غلهای از آتش گران که بر ایشان نهند و هرگز از ایشان منفک نشود وَجَحِيمًا و آتش

بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با گلوگیرنده یعنی طعامی که در حلق ایشان گره شود و نه فرو رود و نه بر آید

چون زقوم و ضریع که آن راه آن در آن مرتبست در قوم غسلین و غساق وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک غیر ازین عذابها که گفته شد و جز خدای تعالی کسی

برای این قسمیات ایشان را ... گذارند ... و در روایت آمده که مشرکان بعد از هزار سال فریاد الجوع الجوع کنند ایشانرا طعام

بایشان دهند و بعد از آن که هزار سال دیگر فریاد العطش العطش کنند زقوم با آب حمیم آمیخته بایشان دهند ... و استماع این آیه کرد

بهوش شد و بیفتاد آورده اند که امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی درد دندان گرفت و مطالعه این آیه فرموده بود ... در دیگر ... پس عذاب

آن لذتها انکالا وجحیما در جهنم خواهد بود که هلاک اهل شرک وعده شد این عذاب معذب سازیم یوم ترجف الارض در روزی که بلرزه در آید زمین والجبال

و بجنبد کوهها وکانت الجبال و گردند کوههای با عظمت در آن روز کثیبا تلهای ریگ مهیلا پراکنده یعنی از هیبت آن روز کوهها [illegible]

خود زایل گشته و همه ریگ روان شوند انا ارسلنا الیکم بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد صلی الله علیه وآله

شاهدا علیکم در حالتی که گواهیست بر اقوال و احوال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر آنکه هر کس از شما اجابت دعوت او کرده وکدام از آن

امتناع نموده کما ارسلنا همچنانکه فرستادیم الی فرعون رسولا بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی علیه السلام فعصی فرعون الرسول

پس عاصی شد فرعون از آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس فرا گرفتیم او را اخذا وبیلا گرفتنی گران و غلیظ چه با وجود کثرت جنود

و شوکت ملک او آنرا غرق کردیم و هنوز [illegible] دریا نرسیده بود که او را بآتش در آوردیم و هر گاه عقوبت او در دنیا و آخرت [illegible]

بود نه فکیف تتقون پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را ان کفرتم اگر پایدار باشید بر کفر خود و ایمان نیارید یوما از عذاب روزی که

سبب شدت هول و فزع خود یجعل الولدان شیبا گرداند کودکان را پیران یعنی موی سر ایشان سفید سازد این مثلیست در شدت آن روز [illegible]

که هموم و غموم آن روز است چه بسیاری اندوه آدمی را پیر گرداند و در بعضی کتب مذکور است که مردی شبانگاه موی سر و روی او

در نهایت سیاهی بود و چون صبح شد همه موی او چون برف سفید شده بود و از آن سبب پرسیدند گفت در خواب روز قیامت و آتش دوزخ را

دیدم و معاینه او دیدم که همه را در زنجیرهای آتشین کشیده بودند [illegible] از هول آن مویهای من سفید گشت [illegible]

و درازی آن روز [illegible] السماء منفطر به آسمان شکافته شود در آن روز [illegible]

و هول آن روز و هر گاه آسمان با وجود عظم و احکام و اتقان شکافته شود پس به مخلوق دیگر [illegible] کان وعده

هست وعده خدای بوقوع این حوادث مفعولا کرده شده یعنی لامحاله واقع خواهد شد ان هذه بدرستی که این آیتهای ناطقه

بمواعید شدیده تذکرة پندی و عبرتیست فمن شاء پس هر که خواهد از مکلفان اتخذ الی ربه فرا گیرد بسوی پروردگار خود

سبیلا راهی که وسیله او شود بطاعت و سلوک آن به تقوی که موصلست بقرب الهی در صدر سوره مذکور است که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت

رسالت و اصحاب شبها برخاستندی و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نشده باشد

تا بروز نماز گذاردندی و [illegible] قدم مبارک حضرت ورم کرد [illegible] غالب شد و چون منکران معاینه این حال را از آنحضرت

مشاهده کردند [illegible] پس خدای تعالی بعد از یکسال آن بار گران از دوش ایشان

برداشته آیه فرستاد که ان ربک بدرستی که پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم که تو برخیزی برای نماز ادنی من ثلثی اللیل

کمتر از دو دانگ شب و نصفه و برخیزی نیمه شب و ثلثه و سه یکی از آن و طائفة و برخیزند با تو گروهی من الذین معک

از آنانکه با تواند از اصحاب تو والله یقدر اللیل والنهار و خدای اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند مقادیر ساعات آنرا و علم وی

محیط است بآن علم ان لن تحصوه دانست خدای آنکه شما هرگز [illegible] ضبط

اوقات آن [illegible] که برای احتیاط زیاده از آن ادا میکنید و آن بر شما گرانست فتاب علیکم پس باز گشت خدای بر شما

بیفزود تخفیف و رخصت فرمود در نصف قیام در شبها و بر نه کرده بلکه رفع اثم نمود از شما در ترک آن بجا آوردن رفع اثم فرمود از شما پس فاقرؤا پس بخوانید

ما تیسر من القرآن آنچه آسان بود شما را از قرآن یعنی بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب یعنی از نماز نوافل شب تعبیر است از ان به

ارکان او از رکوع و سجود و غیر آن و این آیت ناسخ حکم اول است و بعد از آن هر دو منسوخ شد به نماز پنجگانه و بعضی گویند مراد از آیه تلاوت قرآن است

آنست که بعوض آن نیز از قرآن مشغول شوید علم أن سیکون دانست خدای که زود باشد که باشد منکم مرضی از شما بیماران و آخرون و دانست که گروهی از شما

طایفه دیگر یضربون فی الأرض که سفر کنند در زمین یبتغون من فضل الله طلب میکنند از فضل و کرم خدای یعنی تجارت کنند و وجوه حلال کسب

معیشت یا تحصیل علوم و بنیه مسکنه و آخرون یقاتلون و گروهی دیگر کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدا مراد آنست که حق دانست که

بیماران و اهل سفر از تجار و مجاهدان بر شما رسید از جهت مشقت آن از شما تخفیف و رخصت کرد پس دیگر بار فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید آنچه

میسر شود از قرآن در نماز این امر بر سبیل فرض نیست و در فرضیه ... و بعضی گویند مراد تلاوت قرآن است در غیر نماز و این حکم منسوخ است

و آنست امر بدان بر سبیل استحباب است باجماع علمای ما و نزد اکثر جمهور اختلاف کرده اند در قدری که متضمن امر است نقل سعید بن جبیر است

و ابن عباس صد آیت و از جویبر منقولست که ثلث قرآن و بعضی دیگر هر چه میسر شود و روایت از عبدالله عمر که پیغمبر فرمود قرآن را

گفتم یا رسول الله در خود قوت بیش از آن میبینم فرمود بخوان در هر شب یکبار گفتم مرا قوت زیادت است فرمود بخوان در هر روزی

و از امام جعفر علیه السلام روایت است که کمتر پنجاه آیت است و معنای سر و أقیموا الصلاة و بپای دارید نماز مفروضه را و آتوا الزکاة و بدهید زکوة

واجبه را و أقرضوا الله و قرض دهید خدای را قرضا حسنا قرض نیکو یعنی انفاق اموال خود کنید انفاقی که مراقب اراده خدای باشد این امر است به

صدقات در طرق خیرات و با نفس حرام لیکن بازای آن از وجه حلال است ادای زکوة بر احسن وجه از اخراج آن از اطیب اموال به اهل استحقاق

و مراعات وقت و طلب رضای حضرت عزت و ما تقدموا و آنچه از پیش فرستید لأنفسکم برای نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید آنرا عند الله

نزد خدای هو خیرا آن بهتر است که مؤخر گردانید و بفرستید بعد از مرگ و اعظم اجرا و بزرگتر از روی مزد حاصل

داده و صدقه بجای آن بیشتر و استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال خود از تقصیرات فالیت ان الله غفور

بدرستی که خدای در همه احوال خود آمرزنده است گناه بندگان را بسیار غفور رحیم مهربان است بر ایشان سورة المدثر

ابی بن کعب از معصوم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره المدثر بخواند بعدد هر که تصدیق محمد صلی الله علیه و آله نموده باشد و تکذیب وی کرده از

او ده حسنه بدهند و در روایت دیگر از وی نقل است که خواننده این سوره را از مدنیان و مهربانی و صالحان نویسند و از جمع طاعات و عبادات

باشد و محمد بن مسلم از ابوجعفر علیه السلام نقل کرده که هر که در نماز فریضه سوره المدثر بخواند بر خدای واجب شود که او با محمد صلی الله علیه و آله رفیق گرداند

در درجه او و هرگز در دنیا باشد هرگز شقاوتی باو نرسد و باید دانست که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده در آخر مزمل بنماز و غیر آن در مبتدا

این سوره او را امر کرده به انذار و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم از جابر بن عبدالله منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود

که در زمان فترت وحی در وادی حرا میرفتم ناگاه مرا آواز داد که یا محمد الکاتب ارسال الله از چپ و راست و پس و پیش نگاه کردم کسی را ندیدم

بر بالا نگریستم دیدم همان ملک را که در غار حرا آمده بود بر کرسی نشسته میان آسمان و زمین از سطوت و هیبت و عظم هیکل او خوف عظیم بر من

بسیار ترسناک شدم پس وحی بر من متواتر گردید و غایب بسیار شد نزد خدیجه بازگشتم و گفتم دثرونی مرا بپوشانید و من در این اشکال بودم که از جانب حق اصوات ندا آمد که
یا ایها المدثر ای جامه در سر کشیده قم برخیز از خوابگاه خویش و گویند این اول سوره بود که نازل شد و از زهری روایت که اول سوره
که فرود آمد اقرأ باسم ربک بود تا قوله ما لم یعلم پس رسول صلی الله علیه و آله از آن حال متحیر شد و بر بالای کوهها حیران میگشت و در آن اثنا ملکی فرود
آمد که جبرئیل بود او آمد و گفت انک نبی الله حقا پس آنحضرت از آن هراسان شده به نزد خدیجه آمد و گفت دثرونی و صبوا علی ماء باردا
جامه بر من بپوشانید و آب سرد بر من بریزید پس این سوره نازل گشت و از جابر بن عبدالله روایت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود من ناگاه
در کوه حرا مجاورت نمودم و چون ایام اعتکاف من از آنجا فرستنه شد بیرون آمدم و در بطن وادی درآمدم ندا شنیدم چون نگاه کردم هیچکس را ندیدم
پس نگاه کردم دیدم جبرئیل در سریری بر هوا نشسته من چون او را بر آن هیئت دیدم بر خود به غایت ترسیدم و بخانه آمدم و گفتم دثرونی فصبوا
علی ماء باردا پس حق تعالی این سوره را بر من نازل کرد و گویند آنحضرت از جفای قریش متأذی شد و جامه بر سر کشیده و در آن
تفکر مینمود که جبرئیل این سوره را آورد و گفت بعضی دیگر مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس نبوت و کمالات نفسانیه در بر گرفته
قیام نمای باداء امر نبوت و کمالات نفسانیه در برگرفته قیام نمای بادای امر رسالت متحمل شو فانذر پس بترسان کافران را که
غیر او سبحانه را می‌پرستند و در جهالت و عصیان می‌ورزند و اگر چه انذار رسالت شامل است لیکن مخصوص به جمعی دیگری است و ربک فکبر و پروردگار خود
را به تعظیم او یکتا خاص گردان ندای خود را مکبر و تعظیم کن آن وصف او به کبریا و جبروت و گفتن الله اکبر و مرویست که چون این آیه نازل شد
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که الله اکبر و خدیجه نیز بر این وجه تکبیر گفت و بعضی گفته اند که این وجه حج تکبیر است و گفته اند مراد تکبیر است
در مقام صلوة پس این جامه دوجوب تکبیرة احرام است و ثیابک فطهر و جامهای خود را پاک کن از نجاسات چه تطهیر جامه واجب است در نماز
و سنت در غیر آن و آن که خطا است از نجاسات و تطهیر آن از آن عباس نقل است که یعنی جامه تو از حرام نباشد ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلم
روایت کرده امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که شستن جامه‌ها همّ و غم را ببرد و آن پاک کردن نماز است از برای نماز و جامه برکشیدن طهارت
برای آن و مراد از قول خشناکم فطهر است که جامهای خود را از زمین برکشند و بعضی طهر را به معنی قصر گرفته اند یعنی کوتاه کن
دامن جامه خود را و خلف صالح نیز چنین بوده اند چه عادت آن بود که جامهای دراز پوشیدند و دامن از زمین میکشیدند امیر المؤمنین علیه السلام جامه
کوتاه می پوشید و فرمود اتقی و انقی و ابقی جامهای خود را کوتاه کن که جامه از آن بیشتر است و پاکتر و اکثر که جامه دراز زود دریده شود
منظنه عروض نجاسات است و محققان و مفسران شیخان است و آن در منهج الصادقین مسطور است والرجز فاهجر و از هر گناهی کناره گیر
مراد آن است که در هجران آن ثابت قدم باش و بر آن استمرار نما چه آنحضرت از جمیع گناه معصوم است و گویند معنی آن است که از فعل قبیح و خلق ذمیم دور شو
واجب و باز از دل خود دور کن که آن سرچشمه گناهان است و لا تمنن تستکثر و عطا مده در حالتی که طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن بستانی
این نهی است از آنکه چیزی ببخشد به طمع آنکه در عوض آن زیاده بستانند و این بالنسبه نهی تنزیهی است نسبت بخلق بندگان و بالنسبه مخصوص به آنحضرت
علیه السلام چه آنحضرت از جانب او سبحانه مؤدب بود باشرف آداب و احسن خلق و گویند چنین نهی مردمان است از ربا پس نهی تحریمی بر سبیل وجوب باشد
دانست که بعضا در عبادات و حالتی که آن اعمال بسیار شمری باز مردمان منت مگذار و ربا سال و حالتی که طلب بسیار کردن از آن اعمال بسیار شماری

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای رضای پروردگار خود پس صبر کن بر اذیت مشرکان و بر مشقت تکالیف [illegible] و از جمله [illegible] فَإِذَا نُقِرَ

فِي النَّاقُورِ پس چون دمیده شود در ناقور یعنی صور و [illegible] آن [illegible] صوت و مراد نفخه ثانیه است که [illegible] ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام

ینظرون [illegible] آنست که صبر کن برای قوم [illegible] که [illegible] صبر خود [illegible] فَذَٰلِكَ

يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ پس آن وقت [illegible] روز [illegible] عَلَى الْكَافِرِينَ [illegible] بر کافران غَيْرُ يَسِيرٍ آسان [illegible]

عسیر است برای [illegible] هر کافران [illegible] مؤمنان [illegible]

[illegible] که [illegible] رسول الله

[illegible] حسبنا الله و نعم الوکیل [illegible] قرآن میخواند چون [illegible] آیه رسید [illegible]

[illegible] سوره [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] قوم خود آمد

[illegible] کلامی شنیدم [illegible]

[illegible] ابوجهل [illegible]

[illegible] محمد [illegible] ابوجهل [illegible] قریش [illegible]

[illegible] ابوجهل [illegible]

آنست که محمد مجنون است [illegible] کاهن است [illegible]

[illegible] ساحر [illegible]

[illegible] مجنون [illegible]

[illegible] ساحر [illegible]

[illegible] ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ

وَحِيدًا [illegible]

[illegible] بن مغیره [illegible]

[illegible] الوحید [illegible]

وجه بجهتی است تا آن مصحف منکر که کنیم تا نزیل است و وجه جهت داره فرمودن لا الوف [illegible] کی است که معلوم [illegible] که به رسش کثیر [illegible]

ولید بن مغیره بود و خلقت وحیدا و گردانیدم برای او مالا ممدودا مالی کشیده و بسیار که از آنها نقل کرده [illegible] ولید ازو

زر نقد صد هزار هزار دینار بود و بروایتی هزار هزار دینار [illegible] در میان مکه و طائف [illegible] که [illegible] است که

بحساب [illegible] و بنین [illegible] و عبید [illegible] که از [illegible] بود و از [illegible] که او [illegible] بود

[illegible] آن سال [illegible] و بنین شهودا و داوم او [illegible] که [illegible]

حاضر بودند در مکه و [illegible] برای [illegible] تمتع [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] بود [illegible]

[illegible] و [illegible] و خاله و عماره [illegible] و عاص [illegible]

و از جمله خاله و عماره [illegible] و مهدت له تمهیدا [illegible] در ریاست [illegible] بکثرت

کثرت جاه و حشم [illegible] ثم یطمع ان ازید [illegible]

آن ازید [illegible] کلا انه کان لآیاتنا عنیدا [illegible] سارهقه صعودا [illegible]

[illegible] انه کان لآیاتنا عنیدا [illegible] عنیدا

[illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] سارهقه صعودا [illegible] صعودا العقبة [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] و ابو سعید خدری از [illegible] صلی الله علیه و آله روایت کرده که صعود کوهیست از آتش که ولید

در عرض هفتاد سال بالای آن رسد [illegible] و [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] که در میان آتش است [illegible] از آن

[illegible] و [illegible] از آن [illegible]

[illegible] و آن [illegible] بالای آن [illegible]

چهل سال [illegible] انه فکر و قدر [illegible] فکر کرد ولید [illegible] و قدر

و [illegible] فقتل کیف قدر [illegible] کیف قدر [illegible] ولید

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] ثم قتل [illegible]

[illegible] کیف قدر چگونه اندازه کرد ثم نظر [illegible] در آن [illegible]

[illegible] ثم عبس [illegible] و بسر [illegible]

بگراهی شده بود انه تهم فکر و امری ثم ادبر پس روی گردانید از حق قرآن و محمد صلی الله علیه و آله از روی عناد و استکبر و گردن کشی کرد از ایمان.

بعد حاصل کرد ولید بلکه [illegible] ال لسان روی بعجاب کرد فقال پس گفت ان هذا نیست این الا سحر محمد صلی الله علیه و آله یؤثر نقل

کرده میشود که ساحران بابل که هاروت و ماروت اند یعنی ساحران آنرا تعلیم مینمایند ان هذا نیست این الا قول

البشر مگر سخن آدمی یعنی [illegible] و جبر و یسار که از ساحران [illegible] اگر این از خود [illegible] بسحری که [illegible] آنها [illegible] مکه [illegible]

آن در [illegible] ولید ملعون [illegible] کلام الهی را سحر گفت [illegible] العقاید [illegible] کلام قرآن سحر میشود کلام ساحران [illegible]

مثل آن [illegible] اگر متصف بودند [illegible] آوردن مثل آن پس [illegible] سأصليه سقر [illegible]

در آکنیم ولید را بسقر که درکی از جهنم است وما ادریک ما سقر و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر این برای تهویل است و تعظیم

و تهویل سقر [illegible] از آن بیان آن میکند لا تبقی [illegible] ولا تذر [illegible] و عروق و العصاب و عظام [illegible]

[illegible] همه را بسوزد [illegible] و [illegible] دیگر باره بسوزد و بر همین منوال [illegible] باشد [illegible] لا تبقی

ولا تذر [illegible] است [illegible] از گوشت [illegible] ظاهر [illegible] عضو [illegible] ذی روح

بیت لواحة للبشر [illegible] بسیار سیاه کننده [illegible] ظاهر برای [illegible] علیها تسعة عشر

بر آن آتش است نوزده ملک [illegible] نوزده صنف از فرشتگان [illegible] موکل بر آن و مسلط بر اهل آن [illegible] نقل کرده اند کسی

از یهود [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] الکفر [illegible] [illegible] امساک کرد

و این آیه برای تصدیق [illegible] الکفر [illegible] و یهودان مسلمان [illegible] مطابق قول تورات است و در روایت آمده که یکی از آنها مالک است [illegible]

[illegible] و [illegible] دیگران [illegible] در [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] اختصاص [illegible]

حکمت [illegible] و غیر آن و اگر [illegible] چند که اند [illegible] بتفصیل [illegible]

[illegible] در آن [illegible] در منهج الصادقین مذکور است [illegible] ابوجهل [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] شما [illegible] از آنها [illegible] کلمه [illegible] در قوت [illegible] از همه

در پیش [illegible] دیگر [illegible] آن [illegible] و بهشت [illegible] آیه [illegible] و ما

جعلنا و نگردانیده ایم اصحاب النار ملازمان و موکلان دوزخ را الا ملائکة مگر فرشتگان که قوی ترین خلق اند نه مردان که از جنس [illegible]

[illegible] متفاوت توانند کرد [illegible] که یکی از آنها [illegible] بیشتر [illegible] اندازند [illegible]

[illegible] که [illegible] جهنمهای [illegible] دوزخ [illegible] نوع [illegible]

مثل [illegible] و [illegible] از آنها [illegible] آتش [illegible] اندازد و در روایت دیگر آمده که جهنم [illegible]

[illegible] است [illegible] آتش از دهنهای [illegible] هر یکی [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] از آن [illegible] هزار [illegible] از [illegible]

خواهند نمیکند و هر کدام قوت و صلابت ویست که هر یک به تنهائی بر آنها غالب است و چگونه ابن کلده و غیره ایشان را دفع توانند کرد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ
و ذکر ننموده ایم عدد موکلان دوزخ را إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اند که متضمن فتنه و محنت باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا از آنکه کافر شدند یعنی تا ایشان را
عناد و فرط طغیان جهل استماع این عدد خاص کرده بگویند این استهزا و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه اکثر ثقلین را عذاب خواهند کرد و اگر چه آنکه
راه عناد را سلوک نکنند با عقول خود مراجعت میکردند هر آینه علم میشدند با آنکه در ضمن این حکم خاص حکم و مصالح خدا حجت و تشفی میشدند در آنکه کسی
که کرسی نشستن جمیع مکان سلطنت است برای قبض ارواح ایشان جمیع کل میتوانند کرد با وجود تفاوت کثیره چه جای اکثر و غالب شود
اگر فاسق خواهد بود که بر اهل آتش موکل کند که هر ملکی خشمی بیفزاید کار از بابت اینکه این عدد معین مقرر کرده ایم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا یقین کنند آنانکه
أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب تورات و انجیل که ثبت کنند از آن نبوت محمد صلی الله علیه و آله را که قرآن چه قرآن این را آنچه که مصدق توراة
و سایر کتب است و مسائل و کتب این مستیقن شوند که قرآن از نزد خداست و محمد صلی الله علیه و آله امین است و کتاب الله را تحرفه نمیکنند و
با وجود این از آن خبر میدهند وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و بیفزایند آنانکه گرویده اند ایمانا گرویدنی بسبب تصدیق کردن ایشان بیشتر آنکه کرده
بآنچه نازل گشته بود بر پیغمبر پس مرا فزوده ایمان در کمال شده که یقین و ایشان بسبب تصدیق اهل کتاب قرآن ایمان ایشان را راسخ گردد و کمال
رسد و چنین مرتبه ایمان در کمال باشد وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و شک نکنند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند تورات را وَالْمُؤْمِنُونَ و شک
نکنند گرویدگان اهل اسلام در آن عدد این با کیه مستیقنان و زیادت ایمان است وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند در جهت انکار آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق باشد وَالْكَافِرُونَ و تا گویند کافران که جازم اند بر تکذیب مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواست
خدای بِهَذَا مَثَلًا باین عدد دمین نشانه از روی مثل یعنی منافقان و کافران گویند که چه چیز است این مثل عجب چه غرض در قصه مخصوص کردن نوزده است
نیست که غرض از عدد تمام است یعنی گفتند که این سخن غرابت چرا از نوزده نه بیش و این عدد نه بیشتر کم باشد كَذَلِكَ همچنانکه خشنود
مثل این عدد خاص اختیار مکلفان میکنند در تدبر و تامل در آن و عدم آن با ضلال و هدایت ایشان ظاهر شود همچنین يُضِلُّ اللَّهُ
گمراه میسازد خدای یعنی در ضلالت وی میگذارد و اسباب لطف و توفیق باز میگیرد مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از اهل عناد و انکار که مذبذب مسلک
درجه به رحمت عمل بعمد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه مینماید هر که را میخواهد از کسی که طالب حقست از رکن عناد وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ
و نمیداند لشکرهای پروردگار را از جهت کمیت و کیفیت و عدد خاص که مشتمل بر عقل کامل و ناقص باشد إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بهمه معلومات
چه غیر او و همچنین اگر چه همکنات نسبت یافته کرده و مطلع نمیشوند بر حقائق صفات که موجب ذات و آنچه موجب اختصاص هر یک از آنهاست بآن
از آنکه در عدد ناقص و کامل باشد حکمت در عدد سموات و ارضین و ایام سنه و شهور و بروج و کواکب و اعداد الف صلوة و اوضاع هر یک
از آن و غیر آن از معدودات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدد خزنه این سوره إِلَّا ذِكْرَى مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا انجا لکن کسی
انکار سقر کرده اند که دفع خزنه تواند نمود یا چاره بدر در آیات قرآنیه تا ممکنند متهدی شوند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که از آیات عجایب است در طلوع
و غروب و زیاده و نقصان و صرف اوقات و آجال بدین بار است وَاللَّيْلِ و قسم بشب إِذْ أَدْبَرَ چون بازگشت در عقب روز
و منقضی شد إِلَى مینماید و او بر بقیه ماضی بسبب اقبال که مایل نمیشد بر آن وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و بصبح چون روشن شود و بار روشن گرداند

عالم را تاریکی را زایل گرداند ایشان را بر سبیل که سقر لاحدی الکبر است یعنی یکی از دواهی و بلاهای بزرگ است که آن را نظیر نباشد نذیراً از روی تمیز بیم کردن یعنی حالتی

که بیم کننده للبشر مر آدمیان را لمن شاء منکم مر هر که را که خواهد از شما ان یتقدم آنکه در آید بخیر و طاعت او یتأخر یا باز ایستد از خیر و طاعت

من حیث تکلیف را که آیات این تخمین مراد آنست که بر فعل طاعات و معاصی نه بر اجبار خیر و شر در حیث الیه بنهاده اند اگر بخواهند تقدم نمایند

در طاعات و خیرات سبقت گیرند و اگر بخواهند باز پس می ایستند در کسب معاصی چنانکه حق تعالی فرموده فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر یعنی هم ثواب

بنده دهنده است محمد بن فضیل از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که پیش گیرد بسوی ما از سقر متأخر گشت یعنی از آن باز می شود

و هر که متأخر گردد از محبت ما و روی از آن بگرداند سبقت گیرد بسقر و شامل همه ها گرفتار شود کل نفس بما کسبت رهینة هر نفسی با آنچه کرده است از کردار

و گفتار رهینة گروهیست مرهونست نفس فدای و آن گرفتار است که در عمل خود مؤاخذ است و از آن خلاص نتواند شد و قدرت نخواهد داشت

که خود را از رهن آن باز رهاند بجهت ترک ایمان و طاعات که سبب نجات است الا اصحاب الیمین مگر اهل راست که یک خود مرهون نباشند

و بگناه خود مؤاخذ نباشند بلکه منفک از ارکان باشند و نفس خود را از گرو بیرون آورده باشند بوسیله ایمان و عمل صالح که سعی کردند در فک نفس رهن خود کرده اند

و مراد آنست که حق تعالی بجهت شرافت ایمان و بمیمنت اعمال صالحه خطیئات ایشان را مغفور سازد و ایشان را رستگار گرداند و از امام محمد باقر صلوات الله علیه

مرویست که گفت ما و شیعیان ما اصحاب الیمین ایم و شیعیان ما اصحاب حقند فی جنات باشند در بوستانهای بهشت باشند مرفه الحال و فارغ البال

یتسائلون یکدیگر سؤال کنند در حالتی که در بهشت باشند عن المجرمین یعنی از احوال مشرکان و بعد از سؤال ایشان بپرسند از احوال مجرمین در جواب

گویند چه کسانی مشرکین مجرم که ما سلککم فی سقر چه چیز در آورد شما را در دوزخ قالوا گفتند ایشان در جواب که لم نک نبودیم در دنیا

من المصلین از نماز گذارندگان یعنی ترک صلوة مفروضه میکردیم و لو نفقه آن را کفاره دادیم و لم نک نبودیم نطعم المسکین که طعام دهیم

درویشان را از زکوة مفروضه و کنا نخوض و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله که آن غیبت محمد صلی الله علیه و آله بود و غیر آن مع الخائضین

با شروع کنندگان در آن و کنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا در همه حالات حتی اتانا الیقین تا وقتی که آمد

ما را امر محقق که آن مرگ است و معاینه حال بردیم غرض از سؤال توبیخ و تحسیر ایشان است فما تنفعهم پس سود نکند ایشان را شفاعة الشافعین

شفاعت شفیعان از ملائکه و انبیا و رسل و سایر اهل ایمان یعنی برای ایشان شفاعت نکنند و این خود محالست چه بنص و اجماع اثبات شفاعت

مقرر است در حق عاصیان اهل ایمان عبدالله مسعود فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله با کسی دیگر شفیع امت باشند و آنها جبرئیل و ابراهیم و موسی یا

یا عیسی و هیچکدام ازین کسان زیاده از پیغمبر شفاعت نکنند و بعد از آن چهار انبیای دیگر و بعد از آن صدیقان و آنگاه شهیدان و بعد از شفاعت

شافعین جماعتی در دوزخ مانند پس الله تعالی گوید ما سلککم فی سقر ایشان در جواب گویند لم نک من المصلین الی قوله فما تنفعهم شفاعة الشافعین

بعد از آن ابن مسعود گفت همین جماعت در دوزخ مخلد باشند و باقی در بهشت آیند و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که در دنیا مردی از اهل بهشت

گوید که ای پروردگار فلان بنده تو فلان مرا در دنیا شربتی آب داده پس اذن شفاعت او طلب کند امر فرمایند او را رسد که او را از دوزخ بیرون آورد و اجابت نماید و

او را از دوزخ بیرون آورده به بهشت در آورد و نیز از آنحضرت مرویست که گفت که شهید شافع هفتاد مجرم باشد از اهل بیت خود و نیز از آنحضرت

منقولست که از امت من کسی باشد که بشفاعت او بیش از قبیله ربیعه و مضر به بهشت در آیند و حاصل که شفاعت در حق عاصیان اهل ایمان مسموع خواهد شد

درباره مزکان و شفاعت فما لهم پس چیست مر کافران جاحد و کافران معاند را عن التذكرة از پند کردن قرآن است یا مواعظ آن معرضین اعراض

کنندگان اند کانهم گویا ایشان در رمیدن از قرآن حمر مستنفرة خران وحشی اند فرت من قسورة که گریخته اند از شیر

از ابن عباس مروی است که قسوره اهل لغت بشیر گفته اند و در وقت حرب بمعنی کفار جمع وحشی اند که گریزند از مردان تیرانداز که صید میکنند

یا از آوازهای مختلف مراد آنست که همچنانکه خران وحشی از آنها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند که ایشان سخن نشنوند و [illegible]

و از کلبی نقل است که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد آن صحیفه یافتی که گناه او و کفارت آن در آن

نوشته بودی برای ما مثل آن چیزی بیار تا بتو ایمان آوریم و در روایتی دیگر آنست که گفتند ما بتو ایمان نیاریم تا بهر یک از ما کتابی از

آسمان و در آن مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای تعالی بفلان کس که باید که متابعت محمد صلی الله علیه و آله کنی آیت آمد که ایشان از

استماع کلام ما دلتنگ شده بل بلکه از روی عناد و جحود یرید کل امرئ منهم میخواهد هر مردی از ایشان ان یؤتی آنکه داده شود صحفا

منشرة نامهای سرگشاده یعنی بی مهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی محمد کن کلا نه چنین است تمنای صحیفها و اگر بر سبیل فرض هم بکرده

بس اعراض ایشان بجهت امتناع آیات این صحیفه است بل لا یخافون الآخرة بلکه نمیترسند از عذاب آخرت و عناد میورزند در وقوع

آن با وجود علم ایشان به معجزات ظاهره و حجج بینه و کثرت عناد و لجاج از قبول آن امتناع میکنند کلا حقا که ایشان که میگویند که قرآن سحر است

و قول البشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندیست بلیغ و موعظه عظیم لمن شاء پس هر که خواهد پند گیرد فمن شاء ذکره یاد کند ازان ذکر پند گیرد

و بسهولت ازان پند گیرد و عبرت و ما یذکرون و یاد نکنند و از او پند نپذیرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد که ایشان

باختیار خود یاد آن نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد مگر که حق تعالی بقهر و اجبار و اکراه ایشان را [illegible] و منافی تکلیف است و فی الکشاف و نظیر

این است قوله و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا هو اهل التقوی اوست سزاوار آنکه از او ترسند و خوف او را [illegible] یعنی از محارم

او اتقا نمایند و اهل المغفرة و اوست سزاوار آمرزیدن گناه گناهکاران خصوصا ترسندگان را انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که

بعد از تلاوت این آیه فرمود که حق سبحانه میگوید که من اهل آنم که از من بترسند و با من انباز نگیرند پس هر که بترسد از آنکه انباز کرد با من چیزی لایق آنم که بیامرزم

او را و گناهان او را عفو کرده بروی کار و بیامرزم و گویند معنی آنست که خدای اهل آنست که از عذاب او پرهیزند و از عقاب او بترسند و اهل آنکه از وی

عمل کنند آنچه موجب سود مغفرت او

سورة القيمة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره القیامة بخواند من و جبرئیل

از برای او گواهی دهیم در روز قیامت که او ایمان بروز قیامت داشته و تصدیق بوقوع آن کرده و در آن روز روشنی روی او در روز [illegible] عذر کند و ابو بصیر از ابو عبد

الله علیه السلام نقل کرده که هر که مداومت کند بر قرائت لا اقسم بیوم القیامة و عمل بآن کند حق تعالی حشر او سازد با قرآن که این سوره رفیق او است تا او را در احسن صورت

و او را بشارت دهد و بروی او خنده زند تا از صراط و میزان بگذرد و چون ختم سوره المدثر نمود بذکر قیامت و انکار کافر و تکذیب

افتتاح این سوره بذکر قیامت و بیان احوال آن نمود و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم سوگند یاد میکنم بیوم القیمة

بروز رستخیز و لا اقسم و سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده یا نفس متقیه است که در روز قیامت نفس خود را ملامت کند

بر تقصیر طاعت یا نفس مطمئنه که ملامت کننده نفس اماره است تا ملامت کننده خود را در طاعت و عبادت [illegible] یا مراد مطلق نفس باشد زیرا که

رسول صلی الله علیه وآله فرمود که در روز قیامت هیچ کس نفس نیکوکار و بدکار نباشد مگر که ملامت کند نفس خود را اگر عمل نیکو کرده باشد گوید چرا زیاده نکردم و اگر عمل
بد از وی صادر شده باشد گوید کاشکی که نمی‌کردم جواب قسم آنچه از آیه مذکور خواهد شد و دال بر جواب قسمست قوله تعالی أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می‌پندارد
آدمی أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ که هرگز جمع نکنیم استخوانهای او را آورده‌اند که عدی بن ربیعه که همسایه رسول بود و در نهایت عناد و عداوت با آن حضرت و کفر
بود از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آن حضرت از وقوع آن گفت اگر آن روز را معاینه ببینم باور نه دارم و بآن نگروم آیا این استخوانهای متفرق با هم
جمع شوند حق تعالی این آیه فرستاد که آیا عدی می‌پندارد که استخوانهای او را جمع نکنیم بعد از پراکندگی ما اعاده آن کنم همچنانکه بود بعد از پوسیدگی و گویند مراد جمع کردن
یعنی آیا ظن می‌برد انسان که ما عظام او را جمع نخواهیم آورد بَلَى آری جمع کنیم او را قَادِرِينَ در حالتی که توانا باشیم عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بر آنکه راست
گردانیم بَنَانَهُ سرهای انگشتان او را و بهم تألیف کنیم یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم و با هم ضم سازیم چه جای استخوانهای بزرگ
از ابن عباس روایت که معنی آنست که ما قادریم که فراهم آوریم و ضمیمه سازیم انگشتان او را تا مانند سم حمار و شتر شود و نتواند که بدان چیزی گیرد بلکه
بدهن اکل نماید مانند سایر حیوانات و لیکن تفضل داد خود را ... اعطا فرمودیم که حرکت کامل مطلقست و ثابت منفصلست و منفصل بسط و انقباض
بامور لطیفه مانند کتابت و غیر آن بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ بلکه می‌خواهد یعنی آدمی را انکار و تکذیب لِيَفْجُرَ تا میل بفجور کند أَمَامَهُ
در زمانی که پیش روی اوست از اوقات حیات و از سعید بن جبیر روایت که مراد آنست که ذنبها مقدم دارد و توبه را مؤخر سازد و گوید سوف أتوب سوف أتوب
تا وقتی که مرگ وی را دریابد پس گوید که توبه نکردم اکثر موت او را دریابد بر بدترین احوال و قبیح‌ترین افعال و یا فجور یعنی کذب است یعنی دروغ گوید و تکذیب نماید آنچه
در پیش است از بعث و حساب يَسْأَلُ می‌پرسد از روی استهزاء و استبعاد أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ کی خواهد بود روز قیامت پس حق تعالی از علامات حدوث
قیامت خبر داد که فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس آنگاه که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول وَخَسَفَ الْقَمَرُ و تیره گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ و جمع کرده شود آفتاب و ماهتاب یعنی ... گرد کرده در دریا افکنده و دریا از حرارت آنها آتش گردد کما قال وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و گویند مراد
جمع شمس و قمرست در ذهاب ضوء آنها که تاریکی عالم بر ممکنات کامل گردد و هیچ نوری و روشنی نماند و هر که در آنها نگرد مانند چوب سیاه بود ...
آید يَقُولُ الْإِنْسَانُ گوید آدمی یعنی کافر و مکذب يَوْمَئِذٍ در آن روز أَيْنَ الْمَفَرُّ کجاست جای گریختن مانند قول کسی که نومید
شده باشد از یافتن مفر كَلَّا لَا وَزَرَ ... لیکن گریختنی نیست و کافر را هیچ پناه گاهی نباشد إِلَى رَبِّكَ بسوی پروردگار
تست نه غیر او يَوْمَئِذٍ در آن روز الْمُسْتَقَرُّ قرارگاه همه بنده بحسب استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر که مستحق بهشت را بهشت
درآرد و اهل دوزخ را بدوزخ يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ خبر داده شود آدمی يَوْمَئِذٍ در آن روز بِمَا قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده از عملی که کرده وَأَخَّرَ و آنچه باز پس
کرده از آن یعنی عمل نکرده و یا آنچه خواسته از کردار خیر و شر و آنچه مردم بآن دست کرده بعد از وی کار آرند از طریقه حسنه یا سیئه و یا باول عمل و آخر آن
و یا تقدیم معاصی و تأخیر طاعت یا عکس و یا بآنچه پیش از موت فرستاده و آنچه برای ورثه گذاشته یکی از اکابر فرموده که آدمی را بهر یک کس حسرت
مال از پس بگذاری بحسرت گذاره و نتوبه بیرت که نماند و مال ناصاحب ... نماند بَلِ الْإِنْسَانُ بلکه آدمی محتاج انبا ... و اعلام نیست
بلکه آدمی عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بر نفس خود حجت بینه است ... بر اقوال و افعال خود وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ ... بر نفس خود شاهد است و بصیرت است
با چشم بینای ... آنست که علت ... و نقال ... محتاج بانبا و اعلام ... حاصل که آدمی بر افعال خود دانا و بینا است

و لو القى معاذيره و اگرچه القا کند معاذیر یعنی عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد و بهانه در دفع او متمسک شود چاره ایشان هم او گواه خود خواهد بود و عذرهای
دروغ و حیله‌های باطل خود خواهد دانست و لهذا هر چند عذرها انگیزد از وی قبول نکنند که لا ینفع الظالمین معذرتهم عمر بن یزید نقل کرده از ابو عبد الله علیه السلام
این آیت را تلاوت نمود و گفت چه سود آدمی را که عذرها آرد برای مردمان برخلاف آنچه خدای میداند از اعمال او و بدرستی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که سریره را بفعل آرد حق تعالی آنرا ظاهر سازد خواه نیک و خواه بد از ابن عباس مرویست که چون جبرئیل وحی بر محمد صلی الله علیه و آله خواندی پیش از آنکه
آنرا تمام کند آنحضرت آنرا خواندی که مبادا از خوف آنکه مبادا فراموش کند و بسبب حرص او بر اخذ آن و حفظ آن مسارعت کردی با آن حق تعالی این آیه
فرستاد که لا تحرك به لسانك مجنبان ای محمد بقرآن لسانك زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی بآن یعنی باخذ آن که مبادا
که از خاطر تو برود و میتواند بود که این فعل از آنحضرت صادر نشده باشد و نهی از جهت آن باشد تا نکند از قبیل آیه لا تطع الکافرین و المنافقین ان علینا
بدرستی که بر ماست جمعه فراهم آوردن آن در سینه تو تا یاد گیری و قرآنه و اثبات قرائت آن بر زبان تو یا قرائت او بر تو تا حفظ آن کنی پس خوف
فوت آن بر خاطر عاطر خود راه مده فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آنرا بر تو بر زبان جبرئیل فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن ما را
یعنی در عقب قرائت جبرئیل قرائت نما یا در اتمام آن و مطمئن باش نفس خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که ما ضامن حفظ آنیم ثم ان علینا
پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن گردانیدن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی آن مرویست که بعد از نزول این آیه چون جبرئیل آیه بر آنحضرت خواندی
سر در پیش انداختی و چون قرائت او تمام شدی بر حسب قرائت آن فرمودی و گفته‌اند که معنی فاتبع قرآنه اینست که عمل بانچه در اوست از احکام
حلال و حرام و بیان آنها توسط آیه لا تحرك به تا ان علینا جمعه و قرآنه میانه آیه سابق و لاحق بحکمت نیز از نزول آنهاست که در اثنای
نزول سابق و لاحق از آنحضرت صادر شده بود و دانسته اما بر سر رشته سخن که با سابق کشیده میگوید کلا نه چنین است ای آدمیان که گمان میبرید
از عدم وقوع قیامت و عدم بعث و نشر و حساب و اراکه و تکذیب این تفکره به تمسک میکنند در قرآن بل تحبون العاجلة بلکه دوست
میدارید دنیای شتابنده سریع الزوال را و تذرون الآخرة و ترک میکنید و باز داشته از کار آخرت که باقیست و حال آنکه کار بعکس میباید کرد پس
در بیان حال مردمان در آخرت میفرماید که وجوه يومئذ رویها در آن روز یعنی در قیامت یعنی از مردمان ناضرة تازه و خندان باشد
و آن باشند مراد وجوه انبیا و اولیا و مؤمنان است که حسنات رویهای ایشان از بشارت و طراوت کرده باشد ملائکه و سایر ظرفان یا
علامات بندگی مر ایشان ظاهر باشند و مؤمنان در گاه سبحان الى ربها ناظرة بسوی پروردگار خود ناظر و نگرنده یعنی مستغرق در مطالعه تجلیات جلیله حق تعالی
با انواع کرامات که بر ایشان باشد و جمعی از اهل عقلیه در این آیه رؤیت حق تعالی است چنانکه در کتب کلامیه مذکور شده و بعضی از اهل سنت با ما تشید بر حجیت
منه اکرامات عالیه علیه و درجات عالیه آن است که کسانی که [illegible] تفصیل و تبیین این بحث [illegible] در جواب رؤیت
و اثبات عدم رؤیت او سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت بدلایل و براهین بروجهی البسط و الاکمل در منهج الصادقین مسطور است هر که خواهد از آن بجوید
که تا با آن تمام [illegible] و وجوه يومئذ باسرة و رویهای در آن روز ترش شده باشند یعنی وجوه منافقان و مشرکان تظن گمان میبرند
ترای بیند یعنی بدانند و یا گمان برند آن نفس یقین است ان يفعل بها فاقرة که کرده خواهد شد بوی فاقره عقوبتی که شکننده
مهره‌های پشت باشد و آن کنایت است از نزول عذاب عظیم برو و گویند ظن در اینجا بمعنی خواست یعنی گمان برند حصول آمال و اجل و تعجیل

عالم بیابند کلا زجر است ای طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد پس از این مرتبه بشوید و تأمل نمایید در حالی که إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ
چون برسد جان به استخوانهایی که بر بالای سینه اند و از یمین و یسار اطراف مقدم حلق مجتمع که موضع آن حشرجه است وَقِيلَ و گفته شود یعنی کسان محتضر گویند
مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده یا دعا کننده و علاج نماینده یا دوا دهنده گویند چون ملائکه موت آیند که گویند با یکدیگر که آیا ملائکه رحمت روح او برند یا
ملائکه عذاب و بعضی از اهل عالم برآنند که ملائکه رحمت و عذاب با هم نزاع کنند در بالا بردن آن روح وَظَنَّ و یقین کند محتضر أَنَّهُ الْفِرَاقُ
که آنچه به وی نازل شده مفارقت و سبب جدایی است از دنیا و علت مفارقت از اقربا و احباء الصحیح و در حدیث آمده که بنده علاج شدائد مرگ کند
و مفاصل هر یک از مفصلهای او به یکدیگر سلام کنند گویند سلام بر تو باد که جدا می شوی از من و من از تو تا روز قیامت وَالْتَفَّتِ السَّاقُ و پیچیده شود ساق
بِالسَّاقِ به ساق او یعنی ساقهای او از هول مرگ و سختی جان کندن از هم بپیچد و حرکت در آن نماند و قتاده گفته که مراد آنست که ساقهای
آن محتضر مضطرب شود و پیوسته یکی را از پس خود کشد و یکی فرو گذارد و آنها را بر یکدیگر بپیچد و ابن عباس و مجاهد گفته اند که یعنی آنست که جمع شود
شدت موت با شدت آخرت و حسن گفته که پیچیده شود حال موت با حال حیوة و گویند مراد آنست که ساق اینست و لیکن بالاجتماع آخر روز
دنیا با اول روز آخرت و در حدیث آمده که هیچ منزلی سخت تر از قبر نیست که آن اولین منزلیست از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا
از یحیی بن معاذ منقولست که چون بنده را در قبر نهند چهار فرشته بیایند یکی بر سرش و دیگری بر پایین و یکی بر راست و دیگری بر چپ و فرشته سرش گوید
که اجل حاضر آمد و عاجل منقضی شد و آنکه بر راست باشد گوید مال رفت و دنیا ماند و آنکه بر طرف چپ باشد گوید اشغال رفت و اعمال ماند و آنکه بر پایین
باشد گوید خوش آنکه کسبش حلال بود و شغلش کسب حلال [illegible] جمیع احوال [illegible] آنست که شدائد بر محتضر متتابع شود و هنوز از یکی خلاص نشده
به دیگری که از آن سخت تر باشد گرفتار شود إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ در آن روز راندن است در روز قیامت که مؤمنانند
یعنی هم کس را بعد از محشر کشند و ملائکه در وقت مرگ او گویند که روح او بکجا برند بموضع جزای او اگر از اهل جنت است به علیین برند و اگر از اهل نار
به سجین و عده یا نهایت ایمان نیاورد و هیچ کافر ایمان نکرده فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد رسول را بالقرآن و در اکثر تفاسیر آمده که ابوجهل ملعون را
شدت [illegible] بیشتر از دیگران بود و جمعی درباره او فرود آمد [illegible] ابوجهل به محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
وَلَا صَلَّىٰ و نماز مفروضه نگذارد برای خدا یا بر وی [illegible] وَلَٰكِن كَذَّبَ و لیکن تکذیب کرد رسول را وَتَوَلَّىٰ و برگشت از راه حق ثُمَّ
ذَهَبَ پس برفت إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ می خرامید از روی افتخار که من تکذیب کرده ام و برگشته ام از محمد و تابع او نشده ام
بعد از آن از غیب خطاب التفات [illegible] أَوْلَىٰ لَكَ [illegible] سزاوار است مر ترا ای کافر معاند شدت هلاک در دنیا فَأَوْلَىٰ پس سزاوار است
ترا عذاب الیم در قبر ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس [illegible] سزاوار است مر ترا ای کافر معاند شدت هول قیامت فَأَوْلَىٰ پس عذاب سزاوار است
[illegible] در جحیم او [illegible] بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ابوجهل را در بطحا دید [illegible] گرفت و گفت أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ
ابوجهل گفت [illegible] تو و خدای تو هیچ نتوانید کرد [illegible] که من عزیزترین اهل [illegible] روز [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] دلیل کرد [illegible]
[illegible]

گردنکشان میگشت و هر کرا میدید که در وی میلی با دین میکشت بازمیداشت چنانکه از عبدالله مرویست که گفت ابوجهل را دیدم در میان گردنکشان افتاده
رمقی پیش در بدن او نمانده بود پای او را گرفتم و او را از میان کشتگان بیرون آوردم و پای بر سینهٔ او نهادم چشم باز کرد و مرا دید گفت ای
بر بلندی افتاده گفتم ای ابوجهل بنگر بارسیده هنوز ترک تکبر نمیکنی گفت ای عبدالله مرا چه میخواهی گفت ترا [illegible] میکنم قبول که از
اکر محمد را بگو که در جهان از تو دشمن تری نیستم [illegible] تیغ من بکش و بشمشیر خود [illegible] سر مرا از سینه ببر و پیش محمد ببر تا
او را خوش آید گفتم خدای ترا [illegible] دارد که محمد ترا داند که بعد از تیغ خود ترا بکشم و سر ترا از تن ببرم تا هم کسی حقیر و بیمقدار
تماشای او کنند گفت پس [illegible] بریدم و خواستم بردارم قوت آن [illegible] رشته بر سر او انداختم و او را [illegible] کشیدم تا نزدیک رسول خدا
آوردم آنحضرت [illegible] که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر امتی را فرعونیست فرعون
امت من ابوجهل بود و بعد از ذکر تهدید و وعید بر سبیل انکار میفرماید أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی یعنی ابوجهل یا جنس
کافران أَنْ يُتْرَكَ سُدًى آنکه گذاشته شود سدی در حالتی که مهمل و معطل و ضایع باشد و بر وی تکلیف و عقاب و ثواب مقرر نگردد
و مجازات نیابد و این هرگز نباشد چه حکمت مقتضی امر است [illegible] و نهی از قبایح و این فرع تکلیف است [illegible] و تکلیف [illegible] است
عقل پس تقرر حجت [illegible] میفرماید بر قدرت خود که أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبود است آدمی قطره آب مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى از منی که ریخته میشود
در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بود است خون بسته فَخَلَقَ پس تقدیر کرد خدای وی را زمانی در رحم تا او را [illegible] و صورت
او را در شکم مادر فَسَوَّى پس راست کردانید او را باعتدال قامت و حسن صورت و کمال قدرت [illegible] فرمود و [illegible]
برای عیسی که مختص است فَجَعَلَ مِنْهُ پس کردانید از منی یا از آدمی الزَّوْجَيْنِ دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده را
که آن [illegible] أَلَيْسَ ذَلِكَ آیا نباشد آنکه چنین افعال دارد بِقَادِرٍ توانا عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بر آنکه زنده کرداند
مردگان را یعنی هر کس که قادر باشد بر ابدا البته قادر خواهد بود بر [illegible] و احیا چه هر که توانا باشد بر آنکه نطفه را علقه سازد و علقه را
مضغه و مضغه را لحم و عظام پس تسویه آن لحم [illegible] بخشد [illegible] اعضای شریفه که هر یک از آن [illegible]
دیگران [illegible] و تمیز ذکر و انثی [illegible] هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای مجازات
اعمال و مکافات افعال از ابن عباس روایت که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود سبحانک اللهم بلی و این روایت
از صادقین علیهم السلام نیز روایت

سورة الدهر

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره هل اتی بخواند
اجر وی از خدای جنت و حریر باشد و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که هر که سوره هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند حق تعالی [illegible]
صد حور العین عذرا و چهار هزار ثیب [illegible] و تزویج [illegible] و در بهشت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باشد [illegible] ختم
سوره القیمه کرد بکلی انسان از نطفه کرده است [illegible] مشتمل است [illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هَلْ أَتَى بتحقیق آمد [illegible] عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی مراد جنس است حِينٌ هنگامی ممدود مِنَ الدَّهْرِ
از زمانها ممتد غیر محدود لَمْ يَكُنْ در حالتی که آن آدمی نبود شَيْئًا مَذْكُورًا چیزی یاد کرده شده چه او عنصر بود و نطفه در اصلاب آبا [illegible]

م او نبرد و شنیده است که او انسان خواهد بود اگر مفسران بر آنند که مراد بانسان آدم است علیه السلام که چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود.
قبل از نفخ روح در وی و در آن مدت در بعضی از آن خاک بود و در برخی دیگر گل بود و بعد از آن متغیر گشت و حما شد و چهل سال دیگر برحال بود پس صلصال از
آفتاب خشک گشت و صلصال شد و بعد از چهل سال دیگر روح در وی دمیده شد و ابن عطا و ابن عباس نقل است که آدم بعد از صد و بیست سال تمام آفریده شد
و در این مدت هیچکس از ملائکه جز او بر آن اثبات نبود ملائکه نه و نه می دانستند که نام او چیست و فایده از خلق او چه باشد و همین معلوم است که
قدرت آنه بیان زد که مظهر اسماء مفاتیح غیب باشد و در اقصای مراتب اوساط ظهور بود و در مرتبه خلافت که ارادت بود و عین مقصود و منتهای غایات باشد.
و خفها و جود آشکارا که و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد بانسان علی ابن ابی طالب است علیه السلام و هل استفهام در معنی نوع تعجب
تحقیق است هیچ زمانی بر این انسان نگذشت که او چیزی مذکور نبود بلکه همیشه معروف و مذکور بود و مکتوب چنانچه کنام شریف با نام
خدای و رسول او بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته یافتند پیش از خلق عالم در مناقب خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام و هر
کلمه بزرگوار در بهشت نوشته بود و پیش از خلق آسمانها و زمینها بدو هزار سال و نیز در کتاب مذکور مسطور است که امام حسین بن علی علیهما السلام و
که رسول فرمود که من و علی یک نور بودیم نزد خدای تعالی چهارده هزار سال قبل از آنکه آدم مخلوق شود و باقی احادیث در این باب [illegible]
است و مؤید این قول است نزول این سوره در حق اهل البیت باجماع ائمه و جمهور سنیه چنانکه بعد از این مذکور شود انا خلقنا الانسان
بدرستی که ما آفریدیم آدمی را من نطفة امشاج از آبی اندک که منی است و جابر گفته مراد آدم و ابو الحسین علیه السلام از انسان مراد او باشد و نیز در کتاب
مذکور مسطور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا آگاه کرد که حق تعالی [illegible] نگاه کردم در آن نوشته بود که لا اله الا انا محمد رسول الله
و در دیگری لا اله الا انا الله علی الوصی مؤید [illegible] موافق و مخالف مذکور است که بر ساق عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی و نصرته به پس مراد [illegible] بر عموم خواهد بود و اگر چه بر خصوص واقع شده و اگر مراد جنس باشد معنی آن خواهد بود که
همه آدمیان را در حالی که عناصر و نطفه بودند هیچکس از مخلوقات سماوی و ارضی ایشان را بعنوان انسان ذکر نمیکرد پس ایشان را از نطفه
ایجاد فرمودیم و کلمه امشاج است [illegible] و چه منی هر یکی از مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام چه هر عضوی از آن مرد
عضوی مخصوص میشود از جهت نطفه را اگر مفرد است بجمع صفت کرده و فرمود که امشاج یعنی اخلاط اجزای منی که آمیخته اند و مرکب
امتزاج طبایع از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست [illegible] آنها را در نطفه ایجاد فرموده پس حاصل معنی آنست که آفریدیم آدمی را
در حالتی که اراده کرده ایم نبتلیه امتحان نماییم او را و مراد تکلیف است که در صورت امتحان است فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا
بصیرا شنوا و بینا تا ممکن باشد مر او را مشاهده دلائل و استماع آیات یعنی که اراده ابتلا او داشتیم سمع و بصر دادیم انا هدیناه
السبیل بدرستی که ما نمودیم او را راه راست یعنی ادله ها و انزال آیات بعد از اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آیات است
اما شاکرا در حالتی که او سپاس گذار است [illegible] یعنی مؤمن است و اما کفورا و اما ناسپاس یعنی کافر و فایده مراد آنست که هدایت
مخصوص نیست باهل ایمان بلکه [illegible] و آلات تمکین عطا فرموده پس [illegible] که هدایت شاکر که [illegible] هدایت کافر [illegible]

و همه را از امام اختیار کفر و ایمان داده پس اگر کسی با آنچه مأمورست اطاعت نکند و بجهت عناد بر کفر خود اصرار نماید جزای وی این باشد إنا أعتدنا
بدرستی که ما آماده کرده‌ایم للکافرین برای کافران سلاسلاً سلسله‌ها که ایشان را بدان مقید کشند و أغلالاً و غلها که بر گردن ایشان
نهند و سعیراً و آتش افروخته که همیشه در آن بسوزند پس ذکر احوال ابرار میکند إن الأبرار بدرستی که نیکوکاران که مؤمنان و فرمان
بردارانند یشربون می‌آشامند در آخرت من کأس از جام خمری که کان مزاجها کافوراً باشد آمیختگی آن کافور مراد کافور
بهشت است که بر خلاف کافور دنیاست در خنکی و سپیدی و خوشبوی بود و ماده‌ای کیفیت کافور در همان خلق کند نه کافور دنیایی مراد است که
مانند چیزی باشد که کافور بر آن آمیخته باشند و مرویست که کافور چشمه‌ایست در بهشت بغایت خوشبو و سفید که بجهت آن بکافور او را
بدین نام خوانده اند و مرویست که بدل کافوراً است که عیناً یعنی آمیخته باشند آن کاسها بآب چشمه که یشرب بها می‌آشامند ازآنجا
عباد الله بندگان خدای که فرمان بردار او باشند یفجرونها تفجیراً روان کنند آن چشمه را هر جا که خواهند از منازل و قصور خود تفجیراً روانیدنی
بدون منع مانعی و در خبر است که اگر اراده تفجیر داشته باشند خطی بکشند حالا جاری شود و اکثر مفسرین بر آنند که از علمای جمیع
اهل حق که اکثر مفسرین سنی اند اتفاق دارند که شأن نزول این آیت و آنچه بعد از این است در شأن علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و فضه که خادمه ایشان بود نازل شده و از جمله ایشان ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است باسناد خود در تفسیر بدین نهج آورده که آیت إن الأبرار
تا آخر بلکه تمام سوره در شأن اهل بیت کرام علیهم السلام نزول یافته و در سبب نزول او چنین ذکر کرده که در مرضی امام حسن و حسین علیهما السلام
خسته شدند حضرت رسالت با جمعی از صحابه بعیادت آن دو بزرگوار آمدند مرتضی را گفتند که تو ای ابا الحسن اگر
برای این دو فرزند خود نذری کنی تا حق سبحانه ایشان را شفا دهد و کلی صحت و عافیت دریابند نیکو باشد پس ایشان گفتند فرمودند اگر حق تعالی
بلطف خود این دو فرزند را شفا دهد من سه روز روزه دارم و حسن و حسین و فاطمه و فضه که خادمه ایشان بود
موافقت فرمودند و هم آنچنان نذر کردند پس چون حق تعالی لباس عافیت در ایشان پوشانید و آن دو سید سرور را از دار الشفا
شراب صحت چشانید عزیمت کردند که نذر خود بجا آرند و در حجره طاهره هیچ طعامی نبود که بآن افطار کنند امیر کرم الله وجهه
در روز اول از خانه خود بیرون رفت نزد شمعون یهودی خیبری رفت که همسایه او بود از آن یهودی گفت ای شمعون آیا توانی بود
که پشم بمن دهی که فاطمه از برای تو بریسد و تو از برای اجرت سه صاع جو بمن دهی شمعون گفت آری عطا راضی شدم یهودی
بخانه خود درآمده و سه صاع جو و آن پشم را برداشت بنزد امیرالمؤمنین آورد پس آن پشم و جو را بحجره فاطمه زهرا برد
و اهل بیت بوفای نذر مشغول شدند و نیت روزه کردند و حضرت فاطمه در روز اول یک صاع را از آن جو آرد کرده و قرصی چند
و چون شب درآمد نماز شام ادا فرمودند و طعام که مهیا ساخته بود حاضر کرده می‌خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که
السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین مسلمانان گرسنه مرا طعام دهید تا خدای تعالی شما را از موائد بهشت محظوظ گرداند
پس سرور اسخیا و سید اوصیا قرص خود را بدو تصدق فرمود و حضرات اهل بیت کرام و سایر اوصیا و سیده نسا هم آن قرصها تصدق نمودند
و قرصهای خود را آن مسکین تصدق فرمودند و در آن شب هیچ طعام نخوردند و آب خالص افطار فرمودند و فضه که خادمه ایشان بود او نیز موافقت کرد

قرص خود را با او تصدق نمود و در روز دویم فاطمه علیها السلام ربع دیگر را آرد کرده پنج قرص پخت و چون شب درآمد خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بر در آمد که

ای اهل بیت محمد یتیمی ام در میان شما مسکین و فرومانده است و قوت ندارد و گرسنه هیچ توانم بود کرا از طعامی دهید تا خدای شما را از اطعمه جنت خشنود

و بهره مند گرداند پس شاه اولیا صلوات الله علیه و آله قرص خود را با او تصدق فرمود و اهل بیت و فضه بر متابعت کردند و قرصهای خود را بآن یتیم بخشیدند و در آن

شب نیز آب خالص افطار فرمودند و طعامی نخوردند روز سیم آن ستوده طاهره پنج قرص دیگر پخت و چون شب درآمد خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی

بگوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد [illegible] غریبم و مضطر و فرومانده و گرسنه مرا طعام دهید تا خدای شما را از خوان جنان حظ

کامل و نصیبی شامل ارزانی فرماید شاه ولایت پناه بآن اسیر گرسنه قرص خود را با او تصدق فرمود فاطمه و حسن و حسین و فضه نیز قرصهای خود را

بآن اسیر بخشیدند روز چهارم سرور اولیا حسن و حسین را گرفته بخدمت حضرت رسالت رفت آن حضرت دید که ایشان از جوع و تشنگی ضعیف و لرزان شده اند چهره

مبارک حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بر ایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن [illegible] شده است که حسن و حسین ضعیف و ناتوان شده اند و اوصیا صورت حال را عرض

سرور انبیا رسانید آنحضرت بخانه فاطمه روان شد و چون بحجره طاهره زهرا درآمد دید که آن معصومه در مصلای خود بعبادت مشغول است [illegible] از گرسنگی

شکم او بر پشت چسبیده پس آنحضرت [illegible] خود را [illegible] آمد و [illegible] مبارکش برآمد فرمود وا غوثاه یا اهل بیت محمد بمیرید

جز عالی [illegible] اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی [illegible] پس جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و فرمود ای محمد بگیر [illegible]

که حق سبحانه و تعالی در حق اهل بیت تو فرموده است و سوره هل اتی تا آخر بحضرت رسالت تلاوت فرمود و این قصه از ابن عباس [illegible]

[illegible] و واحدی [illegible] روایت عطا از ابن عباس [illegible] ذکر کرده که علی بن ابی طالب خود را اجرت [illegible] شب

[illegible] آب دهد [illegible] پس آنحضرت همه شب آب کشید [illegible] و چون روز شد آن جو را قبض فرمود [illegible]

و از آن طعامی پختند [illegible] مسکینی آمد و طعام طلبید آن را بوی دادند پس ثلث دیگر را پختند و از آن طعام [illegible]

یتیمی آمد و سؤال کرد [illegible] طعام [illegible] ثلث دیگر [illegible] اسیری از اهل شرک آمد و طلب طعام کرد [illegible] دادند و [illegible]

[illegible] و حق سبحانه و تعالی این سوره را در حق ایشان نازل فرمود و علی بن ابراهیم [illegible] نقل کرده که عبد الله بن میمون از ابو عبد الله علیه السلم

روایت کرده که [illegible] فرمود [illegible] فاطمه [illegible] چون پخته شد [illegible] مسکینی آمد و گفت رحمکم الله [illegible]

[illegible] دادند و در عقب آن یتیمی آمد و گفت [illegible] رحمکم الله [illegible] دادند [illegible] و در پی آن اسیری در رسید و گفت

رحمکم الله [illegible] آن ثلث دیگر را با او عطا نمودند [illegible] و حق تعالی این آیه را در شأن ایشان فرستاد و بعد از آن ابو عبد الله علیه السلم فرمود

که این آیات [illegible] در حق هر مؤمنی که مسکین و یتیم و اسیر را طعام [illegible] و ابو المؤید خوارزمی در مناقب خود این حکایت را نقل کرده

که در روایت اول مذکور شد و در صحیحین نیز مسطور است حاصل که این رفعت درجه و منزلت مرتبه که اهل بیت را است علیهم السلم لیس کمثله [illegible]

یا لیتنی [illegible] در [illegible] و آن [illegible] لیستن بود برای وفای نذری که کرده بودند در بیماری امام حسن و امام حسین علیهم السلم و یخافون

[illegible] شره مستطیرا [illegible] اهل [illegible] رسیده [illegible]

منتشر [illegible] و یطعمون الطعام [illegible] علی حبه [illegible] طعام [illegible]

نمی‌آید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی که بخشنودی خدا و مراتب ابرار نرسید و طعام میدهند بحب رضای او با وجود جوع

واحتیاج ایشان بان طعام میدهند و محتاج اند بان مسکینا درویش بی‌نوا و یتیما خرد طفل بی‌پدر را و اسیرا و اسیری که او را بحق

گرفته‌اند و در حدیث آمده که هیچ مسلمانی مسلمان گرسنه را طعام ندهد مگر که حق تعالی او را از میوه‌های بهشت طعام فرماید و هیچ مسلمانی برادر مسلمان خود را

شربت نه هم او سیراب جامهای شراب سلسبیل ندهد و هیچ مسلمانی تشنه را آب ندهد مگر حق تعالی او را از شراب رحیق سیراب گرداند از امام

جعفر صادق علیه السلام روایت است که ابراهیم خلیل علیه السلام در شبی از شبهای ظلمانی که هفت شب از آن گذشته بود از خانه بیرون آمد و روی بصحرا

نهاد و متوجه درگاه بی‌نیاز شد و گفت ای پروردگار من برای تو خانه کعبه را ساختم و مسجد را پاک کردم آنچه گفتی تو بجا آوردم پس ندائی از درگاه الهی آمد که

همان جواب بشنید فرمود و لم تردنا الا جرسنا اراکم بتوفر فی مجم ازاحرم زیاده ... ندا رسید که ابراهیم کالکی سعادت فرزندم مرسید عا

او که عورت ... شیعه کویا تو شکم شیعه از شیعیان علی را سیر گردانیده باشد عورت یکی از شیعیان علی را پوشیده که زنا نامحرم از بی

بنظر فرمود بارب علی کیست آنکه با وجود خواهر شیعه ندا رسید که او در باطن بر وجود است تا به پیوند ظاهر در وجود خواهد شد و دولت خدا

که چون فرات کرد بار خدایا اجعلنی من شیعة علی مرا از شیعیان علی گردان و ذلک قوله وان من شیعته لابرهیم و از امیر المومنین علیه السلم

منقول است که از دنیا سه چیز دوست داشته‌ام الاکرام الضیف والضرب بالسیف والصوم بالصیف و ایشان گفتند از خلوص نیت

بزبان حال این خبر میدهد که انما نطعمکم جز این نیست که شما را طعام دادیم بسبب اهل استحقاق این طعام را لوجه الله برای رضای

خدای لا نرید منکم جزاء نخواهیم از شما پاداشی و مکافاتی بر آن ولا شکورا و نه شکر گذاری چه در احسان نهادن و نوع حرکات

ثواب سلیل کافه ملک الطعام شما کیست که انا نخاف ما ترسیم من ربنا از پروردگار خود یوما عبوسا در روزی که

از عذاب روزی که روی ها در وی ترش گردد و در آن احوال آن روز که مانند شیر جهنمیان گردد قمطریرا روزی در نهایت

سختی و کراهت که لب آن مردمان زوی خود را بسیار در کشند و اخر تعفیرت کرده ... و در آن روز ترش گفته و درهم کشیده و

در میان هر جانب مانند قطران عرق ریزد کفته روی نموده ... فوقیهم الله پس نگاه دارد خدا ایشان را شر ذلک الیوم

از بدی این روز یعنی از احوال ... ولقیهم و برساند بایشان پیش ازین نضرة ... نضارت و تازگی

و اجابت و اجتناب از محرمات وادا رطعام و جزوی در جنت ایشان آن جنت و بستانهای جملا انهار ... اطعم

وا شربه که از آن خورند و حریرا و جامه ابریشم ایشان که پوشند متکئین در حالتی که تکیه کنان باشند فیها در آن بهشت علی الارائک

بر تختها از آرایش و ... و انواع جواهر و در و لوا ... لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتابی که ما را تابش

و لا زمهریرا و نه سرمای زمهریر که هوای بهشت معتدل اند در زمستان و تابستان از شدت گرما و سرما ... در امان اند از ابن عباس

روایت است که روزی اهل بهشت در بهشت روشنائی زیاده از عادت ببینند مانند روشنی آفتاب گویند بار خدایا تو ما را وعده دادی

و فرمودی لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا این نور آفتاب چیست خطاب آید که این آفتاب نیست بلکه سیده زنان فاطمه زهرا علیها السلام لطافت کمال

و در روی یکدیگر خندیده و همین نور از انوار ایشان است که بر روشنی بهشت غلبه کند و دانیة یعنی دیگر جزای بهشت اول که نزدیک بود

علیهم ظلالها برایشان سایه درختان آن کقوله تعالی و لمن خاف مقام ربه جنتان و شاید بود که دانیه صفت جنت اول باشد یعنی ایشان را

بهشتی که نزدیک باشد برایشان سایه درختان آن و پیدا است که آفتاب سایهای بهشت را زایل کند همچنانکه در دنیا زایل میکند و ذللت و رام کرده شود

قطوفها میوه آن تذلیلا رام کردنی است آن بود چیدن میوه‌های آن هیچ چیز مانع آن نشود بلکه هرچه که خواهند بسهولت از درخت جدا کنند و یطاف

علیهم و گردانیده شود برایشان بآنیة من فضة جامهای خوردنی که از نقره باشد و اکواب و جامهای بزرگ بی دسته کانت قواریرا

که باشند آبگینها در صفا و شفافیت قواریر من فضة آن کوزها و اکواب من فضة از نقره مخلوق شده باشد از صادق علیه السلام مرویست که نفوذ کند بصر در نقره

بهشت همچنانکه نفوذ میکند در آبگینه مراد آنست که اصل آن از نقره باشد و جسم آن در بیاض فضه و صفای قاروره پس جمع کرده و اصل باشد از جانب آن قدروها

اندازه کنند بهشتیان آن ظرفها را بمقادیر و اشکال بمقتضای آرزوهای خود باندازه یا ساقیان آن ظرفها را باندازه خواهش حوصله و شاید که مراد

شراب کنند و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود و شرب مطابق اندازه شرب است زیرا اگر بمقدار حاجت نبود باعث نقصان و کم بود که ایشان بر قدر

آنچه اندازه کنند از شراب بهشت آنرا بایشان ویسقون فیها و آشامیده شوند در بهشت کأسا خمری که کان مزاجها زنجبیلا باشد آمیزش آن

زنجبیل یعنی شراب یا عتیره بار زنجبیل است که بسیار طرب آرنده و لذیذ است و این عرب زنجبیل را میگویند از ابن عباس روایت

هرچه یاد کرده است خدای در قرآن از انواع نعم جنت نام نهاده مثل آن در دنیا نیست و لیکن او سبحانه نام نهاده است آنرا باسمی که

مشهور و معروف است و زنجبیل آنچه است که نزد عرب محبوب و پسندیده است و چون شراب را از جهت خشکی آن در قرآن یاد کرده و نوشیدنان آن عینا

که در بهشت خمر ممزوج بزنجبیل است میآید عینا فیها بدل زنجبیل است یعنی خمری آمیخته با چشمه‌ای است که بطعم زنجبیل

باشد تسمی سلسبیلا نام نهاده شده باشد سلسبیل که سلسال است یعنی آب آن در حلق آسان بحلق فرو رود و گوارنده شود یا منقاد بهشتیان

بود و روان شود هر جا که ایشان آرزو کنند و یطوف علیهم و طواف کنند برایشان ولدان مخلدون پسران جاوید مانده بر حال طفولیت که

هرگز [illegible] اذا رأیتهم چون ببینی ایشان را حسبتهم پنداری ایشان را لؤلؤا منثورا لؤلؤ

درخشنده که جهت انعکاس شعاع [illegible] تر و تازه و نورانی که منثور [illegible] پراکنده باشد و در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده

و گوینده [illegible] بهشت را که بینند و هر یک برای امری متردد و اذا رأیت ثم و چون ببینی آنجا

یعنی در بهشت [illegible] رأیت نعیما بینی نعمتهائی که در وصف نگنجد و ملکا کبیرا ملکی بزرگ و پادشاهی که زوال و فنا نیابد

و در حدیث آمده که فروتر [illegible] کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را [illegible] کند

مبدأ آنرا ملاحظه نماید و این پسران که طواف کنند [illegible] عالیهم ثیاب سندس بر بالای ایشان جامه‌های لطیف

[illegible] خضر [illegible] و استبرق [illegible] محکم [illegible] براق [illegible]

باشد و حلوا و آرایش داده شده اساور من فضة [illegible] از نقره [illegible]

و شفاف [illegible] آن [illegible] باشد

باب و زنجبیل آن جواهر و یسقیهم و باب مانند آن [illegible] از یک کاره [illegible] این شرابا طهورا پاک از ادناس و ارجاس

پاک کننده از غل و حسد و صفات رذیله و [illegible] از شرب ایشان خوشبو شوند و [illegible] عرق از بدن ترشح کند و گفت طهور عرق آن برود حی

باشد که رایحه آن از بوی مشک اطیب باشد و از امام باقر علیه السلام روایت که چون مؤمن شراب طهور بیاشامد از همه ماسوی منقطع القلب

متوجه حق شود و این منتهای درجات صدیقان است و از مقام لقای حق که ظهور حق است بر ایشان بهره‌ای که از آن باشد در اول دخول جنت

بلکه هیچ صفتی از صفات [illegible] بشناسند [illegible] جوی که در بهشت [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد ان شاء

تعالی و چهار جوی دیگر از منقبات است که از آب و شیر و خمر و عسل و صفات آنها در سوره محمد ذکر یافته و دو چشمه از آن اهل جنت است

فیهما عینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن مذکور و ذکر رفت

و شراب رحیق از مراتب است و چشمه تسنیم از مقربان است و این هر دو در سوره مطففین مرقوم شده [illegible] و دو چشمه از آن اهل جنت است

که کافور و زنجبیل است و آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن است از عبدالله عمر مروی است که مردی حبشی نزد رسول صلی الله علیه و آله

آمد و گفت خدا شما را فضیلت داده به حسن صورت و [illegible] اگر ایمان آرم با تو باشم و آن عمل کنم با تو در بهشت در آیم [illegible] رسول فرمود بلی

که جان من در فرمان اوست که روی سیاه [illegible] که نور روی او هزار فرسخ [illegible] هر که بگوید لا اله الا الله او را عهدی باشد نزد خدا

و هر که بگوید سبحان الله و بحمده او را [illegible] یکی از حضار گفت یا رسول الله پس هیچ کس هلاک نشود [illegible] رسول فرمود

که در عرصه گاه قیامت حاضر شود با چندان عمل که اگر بر کوه [illegible] از جای [illegible] نعمت الهی [illegible] مستغرق گرداند و محتاج

فضل و رحمت خدا شود بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله این آیه [illegible] و سقاهم ربهم شرابا طهورا حبشی گفت

یا رسول الله در بهشت آنچه چشم تو بیند چشم من [illegible] گفت بلی حبشی نعره زد و جان تسلیم کرد عبدالله عمر گفت دیدم که رسول [illegible]

که بدست خود آب [illegible] و در قبرش نهاد [illegible] و در بعضی روایت آمده که [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] هل اتی

و اخبار بسیار [illegible] که ساقی کوثر [illegible] خواهد بود [illegible] فی المعنی

[illegible] آل رسول [illegible] ان هذا کان لکم جزاء [illegible] و کان سعیکم

جزاء [illegible] و کان سعیکم مشکورا [illegible]

مشکورا [illegible] انا نحن نزلنا

[illegible] علیک القرآن تنزیلا [illegible] سوره [illegible]

[illegible] فاصبر لحکم ربک [illegible]

[illegible] ولا تطع منهم آثما او کفورا [illegible]

[illegible] آثما او کفورا [illegible]

که به آنکه دعوت کنند چون ولید بن مغیره در کفر غایت [illegible] آن مسکینه که از وی ابا [illegible] تا تو [illegible] مراد آنست که [illegible] قلت صبر [illegible]

و تحمل [illegible] طاعت کسی مکن [illegible] داند و [illegible] فراغ کند وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً وَأَصِيلًا

در هر [illegible] و شام یعنی پیوسته [illegible] مشغول [illegible] و تبلیغ رسالت [illegible] وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ پس سجده کن او را

یعنی نماز کن [illegible] و اصل [illegible] وقت ظهر و عصر و من اللیل فاسجد له مغرب و عشا [illegible]

[illegible] نماز [illegible] وَسَبِّحْهُ و نماز کن برای خدای لَيْلًا طَوِيلًا در شب دراز [illegible] تهجد [illegible]

[illegible] آن نصف آن یا ثلث [illegible] و از امام صادق علیه السلام پرسیدند [illegible] التسبیح [illegible] فرمود صلاة الليل

آن نماز [illegible] إِنَّ هَٰؤُلَاءِ [illegible] يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ [illegible]

[illegible] وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ و وامیگذارند در پس خود [illegible] يَوْمًا ثَقِيلًا روزی گران [illegible]

[illegible] و برای آن عمل نمیکنند [illegible] شدت هول [illegible] هول و شدت [illegible] تحمل آن [illegible]

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم [illegible] وَشَدَدْنَا و محکم کردیم أَسْرَهُمْ [illegible]

محکم [illegible] وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم [illegible] بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ [illegible]

تَبْدِيلًا [illegible]

از [illegible] إِنَّ هَٰذِهِ [illegible] این سوره تَذْكِرَةٌ پندی و موعظه است [illegible]

[illegible] فَمَن شَاءَ

اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ [illegible] سَبِيلًا [illegible] طاعات و خیرات و اجتناب از محرمات

[illegible] وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید [illegible]

إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر وقتی که خواهد خدا [illegible]

اختیار [illegible]

سوره إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا [illegible] حَكِيمًا [illegible]

يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ در آرد هر که را خواهد از اهل ایمان فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود [illegible]

و کرم [illegible] وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران [illegible] أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا

سورة المرسلات

[illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت [illegible] هر که سوره [illegible]

[illegible] سوره [illegible] هر که این سوره بخواند [illegible]

[illegible] علیه السلام منقول است که هر که این سوره [illegible]

[illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ [illegible]

بوزیدگان وشتابان شده عرفا یکی بعد یکی یعنی بامر ونهی که موجب هدایت است یا آیات قرآن که فرستاده شده است برای نیکوئی وخیرخواهی بندگان
یا بادها که روان گردانیده شده اند پس تابع ومتعاقب یکدیگر یا نفوس کامله که فرستاده شده اند بابدان که بسبب کمال آن وقول اول اشهر است
از امیرالمؤمنین علیه السلام وعرف بالضم ضد نکر است وانتصاب او بر علیت است ای والمرسلات للاحسان والمعروف یا بمعنی متتابعا ماخوذ از عرف الفرس
اذا تابع وانتصاب او بر حالیت فالعاصفات پس سوگند بملائکه جهنده وتند رونده ها عصفا سخت جهیدنی و رفتنی در امتثال
اوامر الهی والناشرات و بآیات قرآن که محکم کننده و زایل سازنده احکامند یعنی ناسخ شرایع وادیان متقدم است یا بادهای جهنده
یعنی جهت تعذیب کفار واستیصال ایشان یا نفوس کامله که برنده و زایل سازنده اند دعوی حق را فالناشرات پس سوگند بفرشتگان
که نشر کننده اند شرایع وکتب را ومنتشر سازنده اجنحه خود در فرود آمدن بوحی یا بنیا نشرا منتشر ساختنی یا بآیتهای
قرآن که آثار هدایت را منتشر میگرداند برای خاص وعام یا بادهای باکننده برای ابر [illegible] یا بنفوس کامله که نشر کننده
نفوس ناقصه بکمل منزلت القای علم وهدایت در دل ایشان فالفارقات پس سوگند بملائکه جدا کننده اند در حق وباطل
از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا بآیات قرآن که جدا کننده حق از باطل و [illegible] متفرق سازنده ابر را یا بنفوس کامله که فارق حق وباطلند
از هم فالملقیات پس بفرشتگان که افکنند کامنه به پیغمبران ذکرا وحی را یا بآیات قرآن که القای ذکر حق میکنند در میان عالمیان یا بادهای
که سبب ذکر میشوند چه هر گاه هبوب موجب ذکر حق است واستدلال بر آن بر قدرت وی یا بنفوس کامله که افکننده ذکرند در قلوب
بندگان عذرا او نذرا یعنی عذر محققان صوابکار او نذرا یا بیم کردن مبطلان تبه روزگار و در القای ذکر کتب آنست که اهل حق اعذار جو
کند اتوبه واستغفار در وقت مشاهده نشان آیات الهی وتفکر در آن یا دیدن دلایل قدرت وی گاهی و تکذیب مبطلان که تبدیل میکنند
ودر آیات او تفکر نمیکنند وهرگاه عذر مصدر عذر است که بمعنی محو اسائت است ونذر مصدر انذر که بمعنی خوف است و تسرا ارد
که عذر جمع عذیر باشد بمعنی معذرت ونذر جمع نذیر بمعنی انذار و حفص بسکون ذال عذر ونذر خوانده که مخفف عذر ونذر است وجمال
وارد که عذرا ونذرا یعنی عاذرین ومنذرین باشد و نصب آن بر حالیت حاصل که حضرتی تعالی مذکوره را قسم یاد فرموده که ای [illegible]
خواهیم که آنچه وعده داده میشوید بدان از آمدن قیامت وآنچه متعلق است بآن از ثواب وعقاب لواقع هر آینه بوقوع آینده است وظاهر
شونده اکنون بیان علامات وقوع آن میفرماید فاذا النجوم پس آنگاه ستارگان طمست محو وزایل کرده شوند از اماکن خود وکفته اند واذا النجوم
انکدرت ابی ریان ازآنها نوع محو شود پس نور منتشر گردد واذا السماء وآنگاه که آسمان فرجت شکافته گردد درها و [illegible]
در وی پیدا شود واذا الجبال وآنگاه که کوهها نسفت برکنده شود از مواضع خود مانند انست وبست الجبال بسا فکانت هباء منبثا وکانت الجبال
کثیبا مهیلا الی غیر ذلک تمام ریخته وزایل گردانیده شوند از اماکن خود که هیچ اثر از آن در زمین نماند ومانند غبار در هوا روند اول ماخوذ از
از نسف الجبال اذا نسف بالمنسف وثانی از انتسف الشیء اذا اختطفه واذا الرسل وآنگاه که پیغمبران اقتت تعیین کرده شود برای
ادای شهادت بر امم شوند در آنچه ای کرامی دادن بر استبدال عامل در ظرف محذوف است در کریمه اما توعدون لواقع است بدان وتقدیر این است
که فاذا طمست النجوم وفرجت السماء ونسفت الجبال واقتت الرسل وقع القیام پس بیان کرده شود که لای یوم برای کدام روز اجلت

واپس انداخته بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال و تعیین وقت برای رسل این سؤال که جهت تعظیم و تهویل این روز باشد و تعجب از هول
بین جواب گوید که لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روز جدا کردن که آن روز قیامت است که در آن روز مؤمن را از کافر و مطیع را از عاصی جدا کردانند در مکافات یا روز
حکم کردن میان خلقان وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی توجه دانا کرد ترا که مَا يَوْمُ الْفَصْلِ چیست روز فصل و چگونه بکنه آن رسی وَيْلٌ وای که
کلمه عذاب است يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ مر آن روز هر تکذیب کنندگان را که روز فصل و این را مصدر است منصوب با فعل خود و عدول از نصب
برفع جهت دلالت بر ثبات هلاکت برای مدعو علیه و این نه آن است سلام علیکم که پیغمبر ظرف او بیت اضافت ادعیه آن ابتدا کار
سیف است أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا کردند ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از پی ایشان
درآریم هلاکت الْآخِرِينَ پسینیان را که نظرای ایشان چون کفار مکه و آن قتل بود در بدر و قحطی و غیر آن یا قوم لوط و شعیب و موسی را
در پی قوم نوح و عاد و ثمود در آوردیم و عدم جزم نتبع یا معطوف باشد بر نهلک که به الحاق سپسینان آنست و هم که گفته که تقدیر این است
نحن نتبعهم نه غیر آن زیرا که جمله ابتدائیه با ضمیر هست دائمه مستقبله و مؤید اوست قول حسن بصری که ان الآخرین هم الذین تقوم علیهم القیامه
و نتبعهم بجزم که از قرائت شاذه است مقوی قول اول تفسیر آن است كَذَٰلِكَ مثل این فعل شنیع نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم با همه
گناهکاران مر این کفار را وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بگروهی بزرگ در آن روز مر تکذیب کنندگان را آیات خدا و انبیا این تکرار نیست
زیرا که اول تکذیب با آیات خدا یا ویل اول عذاب آخرت است و ثانی اهلاک در دنیا و بر تقدیر تسلیم اطلاق تکذیب و حمل آن بر تکرار بر
تاکید را حسن است و آن شایع در کلام عرب چنانکه در سوره الرحمن گذشت بعد از آن بر سبیل منت و نعمت بر ایشان میفرماید که أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ
آیا نیافریدیم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی خوار و بی مقدار فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن آب را و نگاه داشتیم فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار
که رحم است إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ تا مقدار دانسته شده و معین گشته که از زمان ولادت که آن نه ماه است زیاده یا کمتر فَقَدَرْنَا
پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک توانائیم ما در تدبیر آن یا اندازه کردیم خلق شما را از طول و قصر و اشکال و غیر آن
از کیفیت و کمیت پس نیکو اندازه کنندگانیم ما و مؤید این است قرائت کسائی و نافع که فقدرنا است بتشدید دال و شبهه نیست که خلق انسان
که مشتمل است بر هیئت کامل و حسن قوی و خواص صحیح و عقل و تمیز و نطق از آب ضعیف مهین اعظم اعتبار است و این صحت
مر آنکه او است حکیم و عالم و قادر است و ما صدای مکابرت مباهت عقل وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بزرگ بلای آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب
کنندگان قدرت را است بر نشر و یا بر زنده ساختن اقتدار ما بر اعاده مثال این أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نگردانیدیم زمین را كِفَاتًا جمع کننده
و ضم نماینده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا زندگان و مردگان را یعنی احیا را در اسم و دله ابر روی خود و اموات را در شکم خود در او لعه با آنکه کفات
مشتق است از کفت الشیء اذا جمعه و ضمه آن اسم با یکی به است چون ضمام و جماع که اسم ما یضم و ما یجمع است تقول هذا الباب جماع
الابواب و منه الحدیث اکفتوا صبیانکم اللیل ای ضموهم الی انفسکم و احیا و امواتا منصوبیه بمفعولیت است کانه قیل کافته احیا
علی ظهرها و امواتا فی بطنها یا به فعل مضمر که کفات دال است بر آن یا حال اوای که تنت و مروی است که احیا و امواتا امیر المؤمنین علیه السلام از جنازه
نگاه کرد و فرمود هذا کفات الاموات و بعد از آن در خانها نگریست و فرمود هذا کفات الاحیا و بعد از آن به جوانبها نگریست و فرمود

واز ابو عبیده نقل کرده اند که کفات جمع کفت است پس آن جمع کفت باشد یعنی زمین را ظروف احیا و اموات گردانیدیم و تنکیر احیا و اموات برای تفخیم است

کانه قیل تکفت احیاء لا تعدون و امواتا لا تحصرون یا انکار احیا و اموات حیوانات است که در ظهر و بطن ارض اند و بتواند بود که من جنس باشد که کفتنکم احیاء

و امواتا پس نصب الا بر حالیت باشد از ضمیر مخاطب که سوق کلام است بر آن وجعلنا و گردانیدیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار

و ابر جا شامخات بلند و سر فراز و تنکیر کهف تفخیم است و لیس رواسی جبال طرف مالوف و لای بی نهایت و اسقیناکم و آب دادیم

شما را ماء فراتا آبی شیرین که محل آب است آفریدن منبعها و منابع در جبال نهادیم ویل وای یومئذ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان

را است که ایشان را به منتهی الطرف نکشند و خزنه جهنم گویند که انطلقوا بروید الی ما بسوی آنچه کنتم بودید به بآن

تکذبون تکذیب میکردید یعنی بسوی آتش دوزخ و از انواع عذاب آن انطلقوا انکرار برای تاکید است یعنی بروید

خصوصا الی ظل بسوی سایه ذی ثلث شعب که خداوند سه شاخ است مراد ظل یحموم است یعنی دود سیاه که از جهنم است و کثرت

و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبی بطرفی میرود چنانکه دود عظیم که متفرق میگردد و خصوصیت سه شعبه آنست که مراتب نفس از

از اندرون است که آن حس و خیال و وهم است یا کثرت انگیزی این عذاب قوت واهمه است که حالت دماغ و غضبیه در سینه

حلق است و شهویه که در کبد است و لهذا دود او سه شعبه گرد که ظل هو دخان جهنم له ثلث شعب کما للکافرون شعبة تکون فوقه و شعبة

عن یمینه و شعبة عن یساره مراد بآن دود دوزخ است که سه شعبه است و کافر را احاطه نماید شعبه بر بالای سر او باشد و شعبه از یمین و شعبه

از یسار پس هر که خواهد که فردا از این دخان که ظل یحموم است با آن امن که هر امروز در نور عقل متمسک شود از صفت بهیمی و سبعی بگذرد

و تهذیب اخلاق نماید از مساوی اجتناب نماید و به نور طاعت و عبادت مشغول شود در سایه آن ظل امن گردد که از دود آنکه بر آید دور است

منسوب گردد و یکی بود و آن بر سر مومنان سایه افکنده و یکی دخان و آن بر سر کافران متفرق گردد و یکی از زبانه خالص و آن بر بالای کافران باشد

و در کشف و طیبی مذکور است که یخرج لسان من النار فیحیط بالکفار کالسرادق و یتشعب من دخانها ثلث شعب فیظلهم حتی یفرغ من حسابهم

والمؤمنون فی ظل العرش زبانه از آتش بیرون آید و همه کفار را احاطه کند مانند سراپرده کما قال احاط بهم سرادقها و سه شعبه گردد و دود پس سایه افکنده

بر ایشان تا آنگاه از حساب فارغ شوند و مومنان در زیر عرش ساکن باشند و چون ظل محتمل ظل نار بود که از جهت لطف و رحمت هست تا

و ظل جار منسوب باشد اشارت را که از اذیه و قهر و غلبه تعقیم بر خود پس از جهت دفع توهم آنکه مراد ظل اول است میفرماید که لا ظلیل نه سایه خنک

و دائم که در او راحت شده و لا یغنی و دفع نکند از کفار من اللهب از حرارت زبانه آتش خبر میدهد پس این کلام متضمن تهکم است بکفار

و لهو وهم آنکه ظل ایشان مانند ظل اهل ایمان است انها یعنی دوزخ ترمی می اندازد بشرر به شررها و جرقهای آتش هر شرری از آن

کالقصر مانند کوشکی عظیم یعنی که بنائی است که جمع قصره است که به معنی شجره غلیظ است یعنی آن شرارها مانند درختان سطبر و تن آور باشند

کانه گویا که آن شرر جمالت صفر شتران زرد باشند بر رنگ آتش که جمع جمل است که شتر نر است جنسیت دارد حسن تشبیه و قبل از آن

که مقصود آنست که تشبیه کرده نه صفر که آنست که سواد اهل صفر است و حمرت آتش خود سیاه است مایل بزردی شراره او بزردی خواهد بود

و تشبیه شراره بقصر جهت تعظیم است و بجمال صفر جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاف حرکت و جالات جمع جمال است یا جاله که جمع جمل است

و حق را خوانند وَیْلٌ عذاب عظیم و عقاب الیم بود ممتد در آن روز لِلْمُکَذِّبِیْنَ مر دروغ زنان را است که صفت حق را و سزاواره آنها را دروغ دانند
هٰذَا این روز یَوْمُ لَا یَنْطِقُوْنَ روزیست که سخن نگویند کافران که فرط دهشت در بعضی مواقف چه قیامت مواطن و مواقف متعدده
خواهد است در یکموقف سخن نگویند که فرمانها و لبها و دلهای ایشان و در موضعی انسجار در آیه لیست از بقاء زبان خصومت نکنند و با یکدیگر
بحث کنند که قوله ثُمَّ اِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُوْنَ و در موضعی دیگر مهر بر دهنهای ایشان نهند تا سخن نگویند و جوارح و اعضای ایشان بسخن در آید
که قوله اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ یا مراد این باشد که در هیچ موقف ایشان نطق نشود نطقی که منفعت بدیشان دهد و نطق ایشان در حکم لا نطق باشد بجهت عدم
نفع و مسموعیت آن که یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری داده نشود مر ایشان را در اعتذار فَیَعْتَذِرُوْنَ پس عذر
خواهی نکنند یعنی اذن و اعتذاری که منفعت ایشان است از ایشان نشنیده باشد و نتواند بود که فا سببیه باشد که بسبب عدم سخن فعل درفع کرده جواب
عذر در حق عدم اذن ایشان را آن وَیْلٌ گرانبار و اندوه بسیار و شعور بی شمار بود ممتد در آن روز لِلْمُکَذِّبِیْنَ مر ایشان راست که تکذیب کنند این
چیزها را هٰذَا این روز یَوْمُ الْفَصْلِ روز فصل و قضاوت میان ظالمان و مظلومان است در صدا کردن محق از مبطل جَمَعْنٰکُمْ جمع کردیم شما را
ای مکذبان این امت وَالْاَوَّلِیْنَ و پیشینیان را که مکذب رسل گذشته بودند با یکدیگر و موضوع این کلام متضمن یوم الفصل است زیرا که
فصل میان سعداء و اشقیاء و انبیاء و امم فرع جمع شدن اولین و آخرین است در یکموضع تا فصل میان ایشان متحقق شود فَاِنْ کَانَ لَکُمْ کَیْدٌ پس اگر هست مر شما را
ای کافران کیدی مکری و حیله فَکِیْدُوْنِ پس مکر کنید و حیله کنید با من این تقریع است مر ایشان را و اظهار عجز ایشان یعنی حیله ایشان با من
پیش نرود و بلوغ دیگر عذاب از خود دفع توانند کرد وَیْلٌ شدت غم و غصه بود ممتد در آن روز لِلْمُکَذِّبِیْنَ مر تکذیب کنندگان راست
که حیله از عذاب نتوانند رهید و بعد از ذکر احوال کافران در عقب آن بیان احوال مؤمنان و مطیعان میکند و میفرماید اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستی
که پرهیزکاران از شرک و عصیان فِیْ ظِلٰلٍ در سایهای درختان بهشت وَّعُیُوْنٍ و در کنار چشمهای آب وَّفَوَاکِهَ و در میان میوها
مِمَّا یَشْتَهُوْنَ از آنچه آرزو کنند مرفه الحال و فارغ البال کُلُوْا این در موضع حالست از ضمیر مستقر در ظرف که آن فی ظلال است ای هم
مستقرون فی ظلال مقولا لهم ذلک یعنی متقیان در سایهای بهشت قرار گیرندگان باشند در حالتی که خداوند ایشان را گوینده که بخورید از میوها
وَّاشْرَبُوْا و بیاشامید از آبها هَنِیْٓـًٔا خوش و گوارنده با طیب نفس و التذاذ که مصون است از شوائب اذیت و شوائب
بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بسبب آنچه عمل میکردید در دنیا اِنَّا کَذٰلِکَ بدرستی که ما چنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ پاداش میدهیم اهل احسان را در عقیده
و عمل و میتواند بود که این کلام ابتدای اخبار باشد از عقاب مجرمین و مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باشد در دار دنیا یا خطاب باشد با اهل
در آخرت بطریق سابق و امر مذکور در اکل و شرب بر سبیل اباحت است و بعضی گفته‌اند که امر بر حقیقت خود است و مراد حقیقت در آنست که ای
متقیان البته اکل و شرب بنمائید و این ... باشد که اکل و شرب مراد حقیقت است ... که قصد و سبیل ایشان در اکل و شرب
زیاده شود ... وَیْلٌ چاه قیح و دم بود ممتد در آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ مر اهل تکذیب راست که بهشت
منکر شدند و آنها را ... کُلُوْا این در موضع حالست از مکذبین ای الویل ثابت لهم فی حال ما یقال لهم کلوا ... عذاب باید ایشان راست
در حالتی که حق تعالی ایشان را گوید بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا را وَتَمَتَّعُوْا و برخوردار شوید قَلِیْلًا زمانی اندک اِنَّکُمْ مُّجْرِمُوْنَ بدرستی که شما گنهکارانید

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وای در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر مکذبان را که تکذیب عذاب الیم کرده باشند خطاب زبانیه باهل نار این گفتار در آنروز که بایشان گویند مر اهل

که ای سبب آنکه در دنیا و آنچه کرده‌اند بر نفسهای خود از اختیار متاع قلیل بر نعیم مقیم طویل نعیم مراد از این آنست که زبانیه کفار را گویند که شما

سزاوار بودید که در دنیا بآن خطاب مخاطب شوید و ظاهر آنست که این کلام مستأنف باشد خطاب بمکذبان در دنیا و معنی اینکه ای کسانی که

بزخارف دنیا مغرور شده‌اید و بجمع حطام آن مشغول گشته‌اید مر آخرت را از یاد برده‌اید بخورید و بیاشامید زمانی اندک که شما کافر اید و ایام اندک عمر

کوتاه رفاهیت خورده شوید و بلای آخرت هر چند ... قرار شوند که عذاب در آن روز مر تکذیب کنندگان راست که نفسهای خود را هدف عذاب

الهی کرده‌اند بسبب تمتع از متاع قلیل فانی وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر ایشان را ارْكَعُوا مر ایشان را که نماز کنید لَا يَرْكَعُونَ نماز نکنند

مراد برکوع نماز است و تسمیه آن برکوع کنایت است از آن که رکن اعظم نماز است ... از سیاق این آنست که چون کفار مامور

شوند باسلام آوردن اسلام نیارند و امتثال ننمایند و گویند مراد آنست که چون گفته شود مر ایشان را تواضع کنید و متابعت نمایید مر قبول

وحی و اتباع دین و ترک استکبار و نخوت خشوع ننمایند و قبول این امر نکنند و بر استکبار خود مصر شوند و در خبر آمده که ما کان علی العرب

اشد من الرکوع والسجود و از مقاتل مرویست که این آیه در بنی ثقیف نازل شده وقتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ایشانرا بنماز

امر فرمود ایشان گفتند لا نحنی فانها مسبة علینا منحنی نمیشویم که این بر ما عارست و گفته‌اند آنحضرت فرمود که لا خیر فی دین لیس فیه

رکوع ولا سجود و از ابن عباس نقلست که این در روز قیامت باشد که مامور شوند بسجود و نتوانند و ایشان توانا نباشند بآن از آنکه سجده نکرده‌اند

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای در آن روز مر دروغ گویان راست که اسلام قبول ننمایند و ... فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام

سخن بَعْدَهُ پس از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان میآورند اگر بقرآن نگروند که معجز است مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه و در خبر آمده که هر که خواند

این آیه را بگوید آمنا بالله

سورة النبأ

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره عم یتساءلون بخواند

حق تعالی او را در روز قیامت شراب برد و خنک چشاند و مرویست از ابو عبدالله علیه السلام که هر که عم یتساءلون قرائت کند هر روز بر وی نیاید

تا زیارت ... کند ... حق تعالی ختم سوره المرسلات ... و وعید مکذبان

بآن افتتاح این سوره نیز بذکر آن و بیان دلایل قدرت خود فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اول آنکه از جبر حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله دعوت ایشان را بتوحید و قرآن بر ایشان خواند و روز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف

کردند و از آن یکدیگر را میپرسیدند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان ایشان پرسش مینمودند حق تعالی از سؤال ایشان خبر داد عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ

از چه میپرسند استفهام برای تفخیم است که از آن سؤال کرده‌اند و بعد از آن بیان او و تفخیم آن میکند بقوله عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از خبر بزرگ

یکدیگر سؤال میکنند الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ آنچنانکه ایشان در آن اختلاف کننده‌اند و آنچه در آن اختلاف میکنند خبر بعث است بعضی

از ایشان میگویند که ... شفاعت خواهند کرد که هؤلاء شفعاؤنا عند الله و بعضی مطلقا انکار کردند که ان هی الا حیاتنا

الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع او و وقوع آن که بل هم فی شک منها و برخی دیگر میگویند که حشر ارواح خواهد بود نه جسمانی و طایفه دیگر گویند

که احوال آنجا همچون احوال دنیا خواهد بود هر کسی که در دنیا توانگر است آنجا نیز توانگر خواهد بود و فرقه دیگر میگویند که

که در آن خواهد بود اما اهل بهشت و چون نوع نخواهد بود و گروه دیگر برآنند که اهل بهشت را اکل و شرب و تمتع در آن خواهد بود و گرنه معنی آنست که جمع مشرکان از بعث
سؤال کنند از اهل اسلام از خبر این بعث زیرا که مسلمانان دانسته آن شوند و اما کفار همگی منکر آن میشوند و با اختلاف ایشان در وی آنست که مخبر وقوع
قیامت و مصدق نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی او را در انجام کار آن است که مکذب نسبتهند و ایشان قول مختلف یا مفتری یا ساحر یا کاهن
میگویند و یا در نبوت حضرت که ملتبس است بعضی کفار یکدیگر را میگویند که محمد پیغمبر است یا ساحر یا مجنون و حافظ ابونعیم اصفهانی که یکی از
اکابر اهل سنت است روایت کرده با سند خود از سدی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود مراد از نبأ عظیم ولایت علی بن ابی طالب است که ملائکه در قبور از آن
سؤال کنند هیچ میتی نیست در شرق و غرب و در بر و بحر الا که منکر و نکیر از وی و بعد از او سؤال کنند از ولایت علی بن ابی طالب بعد از وی فاطمه
للمصدق بولایته والویل للمکذب بولایته یعنی خوشا حال آن ملک کسی که او را نیکی در نعمت ولایت بی نصیب داشته و اهل اسلام و شرای خود داشته و کمال نمود در اهل بیت علیهم
و وای بر کسی که از ولایت ایشان بهره نبود و مرویست از اسحق بن محمد البصری که او گفت مرا خبر داد محمد بن حسن شمعون از عبدالله بن عبدالرحمن ازابان
بن تغلب که او گفت من از ابوجعفر پرسیدم که مرا آگاه کن از تفسیر نبأ العظیم ابوجعفر علیه السلام فرمود مراد از نبأ عظیم علی بن ابی طالب است که مردمان
در شان او مختلف القول باشند و در تفسیر اهل البیت نیز مذکور است که نبأ عظیم علی بن ابی طالب است و علقمه روایت کرده که روز صفین مردی از
شام مبارز بیرون آمد سلاح پوشیده و مصحفی حمایل کرده و رجز میخواند من خواستم که با او مقاتله کنم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود وقف
بجای خود باش پس خود پیش رفت و فرمود اتعرف النبأ العظیم نبأ عظیم را میدانی که کیست فرمود انا النبأ العظیم الذی فیه اختلفتم و علی ولایتی
تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی نجوتم عن الکفر و یوم غدیر قد علمتم و یوم القیمة تعلمون ما عملتم ثم علاه بسیفه
یعنی منم آن خبر بزرگ که در من اختلاف کردید و در خلافت من نزاع نمودید و از ولایت من رجوع کردید پس از آنکه قبول کرده بودید و ببغی
و ستم خود هلاک گشتید بعد از آنکه بشمشیر من از کفر نجات یافتید و در روز غدیر دانستید مرتبه ولایت و خلافت مرا و در روز قیامت بدانید آنچه
امروز کردید پس تیغ برآورد و سر او از تن بیفکند پس حق سبحانه و تعالی کفار را از آن دعوی منع مینماید و [illegible] بقوله
کلا باید که باز ایستند از این سؤال و دور شوند از این قیل که نه چنان است که ایشان میگویند بلکه سیعلمون زود باشد که بدانند بیک نفخ
حقیقت آنچه در آن اختلاف میکنند ثم کلا سیعلمون پس عنقریب عالم شوند در آخرت بحقیقت عقیده و بطلان قول خود پس تعداد نعم
خود میکند برای ایشان تا آنچه معاینه می بینند از عجائب صنع خود که دلیل است بر کمال قدرت او تا تنبیه ایشان باشد بر وجه استدلال بر صحت آنچه ادراک
میکنند و میفرماید که الم نجعل الارض مهادا آیا نساختیم زمین را مهادا فرش گسترده و قرارگاه شما تا بیفتد و الجبال و نکردانیدیم کوهها را اوتادا
میخهای زمین تا بر آنها استوار شود و متحرک نشود مانند منقلی بر کنار شط نهند تا دائما از جای برود و برنخیزد و اگر متحرک بودی بر وی قرار
ممکن نبودی و منافع از وی بظهور نرسیدی و خلقناکم ازواجا و آیا نیافریده ایم شما را ازواجا جفت جفت نر و ماده تا بسبب آن نسل بیکدیگر
و نسل شما باقی ماند یا شما را انواع مختلف آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد و کوتاه و دراز و خوب و زشت و هر یکی را زبانی دیگر و لهجه دیگر و جعلنا
و گردانیدیم نومکم خواب شما را سباتا آسایشی که آن قطع حس و حرکت شود تا قوای حیوانی استراحت یابند و بدان آسایش تمام
و مانند که از تعب و رنج کامل شود تا زایل شود و جعلنا اللیل و ساختیم شب را لباسا پوششی که بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند و هر که

از شما را لهم اختفاء شب اینه لعلت آن مستور شود از عیون مردمان مانند کسی که از دشمن گریزد یا خواهد که بر دشمن ظفر یابد و پنهان دارد آنچه اراده
اخفاء آن کند شب باشد و باید که لباس را بر خویشتن پوشاند کردانیدیم تا در شب خود را بجامه بپوشند در وقت خفتن وجعلنا النهار و کردانیدیم روز را
معاشا وقت طلب معیشت تا بیدار شده در جوی و مکاسب خود مشغول شوند و در تحصیل آنچه حاجت ایشانست باشند تا روز را بجهت شما خشم نادرکن
از خواب بیرون شوید وبنینا و بنا کردیم فوقکم بر زبر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت استوار محکم و استوار که در آن فرج و شکافی
که نه خلل و رخنه باشد بیت و بر در دهور و مرور قصور و فتور به او راه نیابد وجعلنا و آفریدیم در آسمان سراجا وهاجا چراغی درخشان
یا تابان و با فرط حرارت مراد آفتابست که درخشنده و گرم کننده است غرض به غرض آنست وانزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای پر
باران یعنی ابرهایی که فشرده باشند برای آن که عصر کنند بادها پس از آن باران آید و از عبدالله مسعود مروی است که فرمود بادها میوزند تا ابر را حرکت کند
پس ابر از آن چنان فرود آید که شیر از پستان شتر بیرون و شدت دهد از آن با دیگر جا بیرون و آنرا پراکنده گرداند در هوا تا چون شیر از پستان آن
بیرون آمده حاصل که معلوم میشود ماء ثجاجا از آسمان فرو فرستادیم ماء ثجاجا آبی ریزان لنخرج به تا بیرون آریم بدان آب حبا
دانه که خورش ایشان باشد ونباتا و رستنی از آن چون بیرون آریم از دریا دانه و دو زمین گیاه وجنات و بوستانهای مملو از اشجار و پر از
درختان انبوه وانکه الفافا در هم پیچیده بسیار یکدیگر نزدیک باشد که شاخهای آن درختان بیکدیگر متصل است و از آن روز که در آن باشد کسنه
و بر صحت آن اقرار نمایند ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم کذاری میان روز قیامت کان هست در حکم خدا میقاتا وقتی مقرر برای خلایق
مجازات ایشان یوم ینفخ فی الصور روزی که دمیده شود در صور نفخه ثانیه فتأتون پس بیایید شما افواجا گروه گروه مختلف از قبرهای خود
بسوی محشر هر گروهی با امام خود در تعیین کیفیت وظهور فی قرآن مذکور است که معاذ جبل روزی با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در منزل ابو ایوب انصاری این آیت را از آن حضرت سؤال کرد فرمود یا معاذ سؤال کردی از چیزی که بزرگترین چیزهاست پس آب در چشم مبارک گردانید
فرمود ده صنف از امت من روز قیامت حشر کنند و ایشان را از مؤمنان ممتاز سازند بعضی بر صورت بوزینگان باشند و بعضی بر هیئت خوکان
و بعضی نگونسار کرده باشند روی هو زمین کشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبانهای خود و آن بر سینهای ایشان
افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان کند و اهل محشر از آن کراهت باشند و بعضی دست و پای ایشان بریده باشند و بعضی از دارهای
آتشین آویخته و بعضی گندتر باشند از مردار و بعضی جبهای پوشیده از قطران که چسبیده باشد بر پوستهای ایشان اما بوزینگان سخن چینان
باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران ربا خورندگان و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که با عمال خود معجب
بوده اند و زبان خایان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پای بریدگان همسایگان را آزار کنندگان و آویختگان از دار عمال
و سعایت کنندگان بسلاطین و آنها که بوی عظیم دارند شاربان شهوات و باز دارندگان حق خدا و پوشندگان لباس قطران اهل کبر و نازش و فخر
و فتحت السماء و گشاده شود آسمان در آن روز برای نزول ملائکه فکانت پس گردد از بسیاری شکاف ابوابا درها بجهت فرود آمدن از درها باز
کردن فرجهای آسمان ابواب باشد وسیرت الجبال و روان کرده شوند کوهها در هوا فکانت سرابا پس باشند مثل سراب
یا پس کوه را بینند اما پس تفرق اجزا و خرد و ریز شدن بر حقیقت حیلتی باقی نمانده باشد ان جهنم بدرستی که دوزخ کانت مرصادا

باشد کمینگاهی که زبانیه در وی ترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران و کمینگاه کفار باشند تا نتوانند که از آن بگریزند و اما مرصاد موضع رصد یعنی که خزنه جهنم منتظر کفار

میباشند و خزنه بهشت ملائکه هستند مومنان را سکینه و بار دهند تا مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و اما نهایت که دوزخ جای جهنم در عقبه اینها است

و مبلغ عذاب دیگر باشد که ایشان بیرون نروند لِلطَّاغِينَ مَآبًا مر کافران را که از حد در گذشته باشند مآبا بازگشت و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا در آن حال که درنگ کنندگان

اند در آن احقابا روزگارها متعاقب و متوالی یکی از مجاهد منقول است که حقب هشتاد سال است از سالهای آخرت علی رضی گفت ابن الکوی

علیه السلام از هلال هجری پرسید که معنی حقب چیست در کتاب خدا جواب داد که حقب هشتاد سال هر سالی دوازده ماه و هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال

و در روایت دیگر آمده که حقب هفتاد هزار سال است و در هر تقدیر آیه مقتضی تناهی احقاب نیست زیرا که مراد احقاب متوالیه است یعنی هر حقبی که

تمام شود حقبی دیگر در عقب آن باشد تا ابد الآبدین لیکن آن مقتضی خلود کفار باشد و نزد فاسقان موحدان مراد این کفار نیستند بلکه اهل توحید که کسانی از اهل

اصحاب از دوزخ بیرون آیند و بهشت روند چنانچه ابن بنیاد حکم از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که این آیه در باب جماعتی است که از دوزخ بیرون آیند و در آن

مخلد باشند پس مراد اهل توحید خواهد بود چه بعض از اهل کافران از دوزخ هرگز خلاصی نخواهند داشت لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نچشند در حال

در آنجا بَرْدًا خنکی هوا سایه جز ملاح سایه و حرارت دوزخ بود لا ازدواج وَلَا شَرَابًا و نیاشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا

که حمیم آبیست در نهایت حرارت که چون نزدیک روی آید گوشت روی در آن ریخته شود و چون بخورند امعاء پاره شود وَغَسَّاقًا و مگر زیم

گداز ریشهای نصیبان که یا چرکهای که از سر حسرت جاری شود از بدن کافران معذب گردد و از بهترین جزئ تفسیر کرده که غساق وادیست

در دوزخ که در وی سیصد و سی شعب است و در هر شعبی سیصد و سی خانه و در هر خانه چهار زاویه و در هر زاویه عظیم ترین ماری و در هر ماری جمیع

زهر چند خوردنی شراب دوزخیان را است جَزَاءً وِفَاقًا دوزخیان را جزائی موافق کردار ایشان پس بیان

علت عذاب ایشان میفرماید که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا لَا يَرْجُونَ بودند که امید نمیداشتند و نمی ترسیدند حِسَابًا از حساب آخرت امید

وار بودند ثواب آن سرای و گمان نمی بردند که وَكَذَّبُوا و تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما که انبیا ایشانرا آوردند كِذَّابًا

تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیز را از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم آنرا در لوح محفوظ

كِتَابًا نوشتنی فَذُوقُوا پس بچشید فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی افزائیم شما را إِلَّا عَذَابًا مگر عذاب بالای عذاب

مرویست که این آیت سخت ترین آیات قرآنست در حق دوزخیان بعد از آن وعد متقیان میفرماید که إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکارانرا

مَفَازًا رستگاری از عذاب یا جای فوز حَدَائِقَ که آن باغهای است مشتمل بر درختان میوه مملو از اثمار وَأَعْنَابًا و درختان انگور

تخصیص جهت تفضیلست وَكَوَاعِبَ و زنان پستان برآمده دختران نار پستان أَتْرَابًا همزادان مساوی در سن یکدیگر در سن و طول و دیگر صفات

و صورت ایشان بمقدار ازواج خود در حسن صورت و سن و در بعضی تفاسیر هست که زنان سیزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله باشند وَكَأْسًا و کاسه مملو

جامی دِهَاقًا پر از شراب بکاسهای ... لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نمیشنوند در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا

و نه دروغی و نمی شنوند در شرب خمر سخنان عبث و دروغ بخلاف اهل دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال

بسیار بود ... از قتاده روایت کرده که او گفت شنیدم از ابن عباس که گفت مراد از إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا که در سوره عم است

که بهره ایشان هر یکی است و سرور هر یکی است جزاءً پاداشی کرده شده و این تقیان را پاداشی مِنْ رَبِّکَ از پروردگار تو عطاءً
عطیه و بخششی از نوع احساناً وافی و بسنده به بار جبا اعلی رَبِّ السَّمٰوٰاتِ آن پروردگاری که آفریدگار آسمانها است
وَالْأَرْضِ و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست الرَّحْمٰنِ خدای بزرگ بخشاینده لَا یَمْلِکُونَ مِنْهُ مالک نباشند اهل آسمان
و زمین شنیده از وی خِطَاباً یا سخن گفتنی با وی یعنی قادر نباشند [illegible] که سخن گویند یا زبان شفاعت یکی بی فرمان وی [illegible]
ملوک علی الاطلاق [illegible] زبان [illegible] ملک [illegible] یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِکَةُ و ایستند
صَفّاً [illegible] صف زدگان [illegible] و ابن عباس [illegible] مخلوقی از وی بزرگتر نیست و در مقابل وی [illegible] در
صفی [illegible] ملائکه اکبر [illegible] عظمت [illegible] و در عین المعانی آورده که از ابن عباس روایت است که مقام
روح [illegible] چهار است و هر روز هزار تسبیح میکند [illegible] مخلوق [illegible] و در روایت عطیه [illegible] آورده آسمان [illegible] تحقیق
قبل [illegible] ملائکه صف کشند [illegible] صفا لَا یَتَکَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت
و غیر آن إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی که دستوری دهد [illegible] الرَّحْمٰنُ خدای بخشنده که شفاعت کننده عاصیان است وَقَالَ صَوَاباً
و گفته باشد [illegible] که آن لا اله الا الله است [illegible] ملائکه و مومنان [illegible] از دهر [illegible]
خدای [illegible] صد هزار [illegible] فرشته می آفریند [illegible] السیاده یا
و [illegible] سخن بگویند [illegible] زبان [illegible]
قوله تعالی وقال صواباً و معاویة بن عمار روایت کند که از ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم فرمود که [illegible] آنانند که
از [illegible] شفاعت [illegible] زبان شفاعت [illegible] یا رسول الله [illegible] خواهد شد و موده
زبان [illegible] پروردگار خود [illegible] بر محمد صلی الله علیه و آله صلوات [illegible] ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ
آن روز روزیست [illegible] واقع خواهد شد [illegible] فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد
إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی ثواب پروردگار خود مَآباً بازگشتنی [illegible] هر که خواهد که عمل صالح کند [illegible] توبت [illegible]
پس [illegible] خواهد [illegible] کسب [illegible] طریق [illegible] رسولان إِنَّا أَنْذَرْنَاکُمْ به درستی که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عَذَاباً قَرِیباً
از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است [illegible] هر چه آینده است قریب است یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد
آدمی مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ آنچه پیش فرستاده [illegible] هر که باشد از کافر و مومن [illegible] وَیَقُولُ
الْکَافِرُ و گوید کافر در آن روز یَا لَیْتَنِی ای کاشکی مَنْ کُنْتُ تُرَاباً بودمی خاک [illegible] در دنیا و امروز [illegible] بودمی
و [illegible] روز [illegible] و از عبدالله بن عمر مرویست که روز قیامت [illegible] حیوانات [illegible] از وحوش و طیور و هوام و
و سباع حشر کنند [illegible] قصاص [illegible] خاک گردانند [illegible]
[illegible] گوید یا لیتنی کنت تراباً ای کاش من چون حیوانات خاک گشتمی [illegible] بینند گوید

شکر خدا را که ما را آگاهی داد فرمایا اگر چه امید نیست که از غم جوانی ... و از مقال ... که ... جمع ... و طلوع ... کند ... [illegible]

شمایلت الا این که بسم الله الرحمن الرحیم خدای بسیار بخشنده و بسیار مهربان پس سبحانه بعد از انقضای ... که ... از آنچه بوده ایم و رام

گردانیده برای بنی آدم و ... حیات اطاعت آنها که ... که بود ... [illegible]

کافر نگاه کند که بعضی حیوانات خاک شده که ... بصورت خوک ... و در روز ... [illegible]

میبودم و در بعضی روایت آمده که ... آنست که ... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ... [illegible]

بود ... [illegible] ... سورة النازعات ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده

که هر که سوره والنازعات بخواند ... در عرصه قیامت ... مگر بقدر صلوات مکتوبه و ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله

روایت کرده که هر که این سوره را بخواند ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر عمر ... و هر سال حج و عمره گذارده و ازاو ... [illegible]

که هر که این سوره را بخواند ... سیراب ... و در بهشت ... سیراب ... این سوره با سوره عم ... [illegible]

افتتاح این و اختتام آن ... بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات سوگند بکشندگان غرقا از روی

قوت و شدت ... که نزع کنندگان جانهای کافرانند ... در آن نزع و آن ... ارواح ایشان ...

از ... و از ... [illegible]

پس ... نزع آن کنند ... [illegible]

... از آن ... والناشطات سوگند بفرشتگان که ... [illegible]

... نشطا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... والسابحات ...

... سبحا ... [illegible]

... فالسابقات سبقا ... [illegible]

... فالمدبرات امرا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... یوم ترجف الراجفة ... تتبعها الرادفة ... [illegible]

و کوهها را محکم و استوار بر پای زمین داشت و اینهمه را برای شما فرمود متاعاً لکم بجهت برخورداری شما و لانعامکم و برخوردار چهارپایان شما که اکثر از آن در زمین
زمین کوه فاذا جاءت الطامة الکبری پس چون بیاید بلیه بزرگتر که در هر لحظه بالای همه بلاهاست و غالب است بر جمیع آنها که هیچ داهیه
و بلیه بدان که او نرسیده و آن قیامت است یا نفخه ثانیه یا ساعتی که اهل جنت را به جنت و اهل النار را به نار برند یوم یتذکر
الانسان یاد کند روزی که یاد آورد آدمی ما سعی آنچه که سعی کرده از عمل از خیر و شر که همه را در نامه اعمال خود بخواند و هیچ کس را نیست
و حسرت ... اما بار که آنکه چرا آن کارها نکرده اند و اما فجار که آنکه چرا کرده و برزت الجحیم و ظاهر کرده شود دوزخ لمن یری
مر هر کسی را که بیند پس بمرتبه ... رو اسود که هر که از اهل رؤیت باشد آن را بیند فاما من طغی پس اما هر که در گذشته باشد از حد و جدا کرد ... ایمان
و طاعت و روی گردانیده باشد و آثر الحیوة الدنیا و برگزیده باشد زندگانی دنیا را و در ملاذ آن منهمک شده و کسب آن مستوجب آخرت نشده باشد
بوسیله عبادت و تهذیب اخلاق کار آن شخص فان الجحیم پس بدرستی که دوزخ هی المأوی آنجای اوست و اما من خاف و اما کسی
که ترسیده باشد مقام ربه از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب رب الارباب و نهی النفس و نهی کرده باشد و باز داشته
نفس اماره خود را عن الهوی از آرزوی آن یعنی از تمنای امر حرام و ناشایست فان الجنة پس بدرستی که بهشت هی المأوی
آرامگاه اوست ... نقلست که این در کسی است که قصد معصیتی کند و خلوت و ... پس خوف ... از خدای مر
و از آن عمل ... از خدا و ... و عید خطاب ... یسئلونک میپرسند ترا ای محمد عن الساعة
از روز رستخیز ایان مرسیها که کدام وقت باشد آن یعنی در چه زمان خدا قیامت را قائم گرداند و منتهی و مستقر ... باشد
فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن وقت آن مرا که ... بیان کردن برای ایشان یعنی علم قیامت تو تعلق ندارد ترا
در آن دخلی نیست الی ربک بسوی پروردگار تست منتهیها منتهای علم قیامت و هیچکس دیگر را بر آن آگاهی نیست
که روایتست که ... صلی الله علیه و آله بوقوع قیامت ... رسول صلی الله علیه و آله که ... ذکر ... میکرد ... جمعی
سؤال میکردند ... ای محمد از دانستن قیامت ... چیزی یعنی علم آن ... از آن سؤال مکن پس ... از این علم ...
انما انت جز این نیست که تو منذر من یخشیها بیم کننده آنکس که ترسد از قیامت یعنی تو مبعوث شده برای آنکه وقت قیامت را
اعلام ... فایده در آن نیست ... که مبعوث شده بر ایشان ... از اهوال آن ... ازان ترسند و ...
شوند کانهم گویا کفار ... یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن میپرسند لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر
الا عشیة مگر شبانگاه روزی او ضحیها یا چاشت آن روزی که عشیه آن بود یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را و امر ...
و چنان پندارند که مکث نموده اند در دنیا مگر شبانگاه یا چاشتگاهی **سورة عبس** از ابی بن کعب مرویست که پیغمبر صلی الله علیه فرمود
که هر کی این سوره بخواند در روز قیامت روی او خندان و مستبشر باشد و از ابو عبد الله علیه السلم نقلست که هر کی این سوره را بخواند یا سوره اذا الشمس
کورت او در حمایت خدای بود و در بهشت در ظل ظلیل خدای و کرامت جلیل او باشد و از مقربان درگاه او ... چون ... این سوره
نموده اند که ... خالی باشد از قیامت افتتاح این سوره بود بذکر ... اسلام ... عتاب ... اعراض ... اهل

و مکیه است بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبدالله ابن ام مکتوم مردی اعمی بود نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و در آن وقت صنادید

قریش نزد او حاضر بودند چون ابوجهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه و برادرش شیبه بن ربیعه

و غیرهم و آنحضرت ایشانرا دعوت به اسلام می‌فرمود ... سخنان سری در میان داشت و از سر حرص بر ایمان ایشان ... الکلام فاخطر خود

[illegible] ابن ام مکتوم [illegible] آنحضرت [illegible] ولی رسول الله [illegible]

[illegible] رسول [illegible] ابن ام مکتوم قطع سخن او نموده [illegible] صنادید قریش [illegible] رسول [illegible]

[illegible] از آن کراهت [illegible] اعراض نمود و روی مبارک درهم کشید جبرئیل این آیت آورد که عَبَسَ روی ترش کرد وَ تَوَلّٰى و روی بگردانید

روی [illegible] أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمٰى [illegible] یعنی عبدالله ابن ام مکتوم [illegible] اعمی [illegible] قطع کلام رسول [illegible] وَ مَا یُدْرِیکَ

و چه چیز دانا کرد ترا [illegible] ابن ام مکتوم لَعَلَّهُ یَزَّکّٰى [illegible] از آثام [illegible] التفات [illegible] أَوْ یَذَّکَّرُ [illegible]

[illegible] از مواعظ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰى [illegible] سود دهد [illegible] تو [illegible] ابن ام مکتوم از

[illegible] از اعراض [illegible] لطف عظیم [illegible] رسول [illegible]

[illegible] عتبت [illegible] التفات [illegible] وَ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰى اما آنکس [illegible] توانگری دارد

[illegible] فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى [illegible] روی می‌آری [illegible] از حرص تو بر ایمان وَ مَا عَلَیْکَ [illegible]

[illegible] أَلَّا یَزَّکّٰى [illegible] مستغنی [illegible] اسلام [illegible] حرص تو [illegible] مستغنی [illegible]

[illegible] وَ أَمَّا مَنْ جَاءَکَ [illegible] یَسْعٰى [illegible] ابن ام مکتوم وَ هُوَ یَخْشٰى

[illegible] کفار [illegible] تو [illegible] عمی [illegible]

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى [illegible] مشغول [illegible] اعراض [illegible] مستغنی [illegible]

[illegible] جبرئیل آیات [illegible] آنحضرت [illegible] مبارک [illegible] آیت [illegible]

[illegible] روی مبارکش [illegible]

[illegible] علیه و آله [illegible] ابن ام مکتوم [illegible] روی مبارک [illegible]

[illegible] مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی [illegible]

[illegible] عتاب [illegible]

آنحضرت [illegible] آیات [illegible] غنی [illegible] عتاب [illegible] آنحضرت

[illegible] صورت [illegible] آنحضرت [illegible] ابن ام مکتوم [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] عتاب [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] عظیم [illegible]

وجه آنکه تألیف مؤمنی که بر ایمان خود ایستاده باشد اولی است از تألیف مشرکی که طمع در ایمان آوردن او نیز از صادق علیه السلام روایت کرده که این آیه
در مردی از بنی امیه نازل شده که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بود و ابن مکتوم از در درآمد و چون او را بدید از وی تنفر نمود دامن خود
از وی جمع کرد تا جامه او باو نرسد و روی ترش کرد و الحاصل بجهة حقیقت این آیه فرستاد و اخبار نمود از کراهت حال او از ابن مکتوم
کلا منزجر شو از عبوس و تولی و تلهی و تصدی اینها بدرستی که آیات قرآن تذکرة پندیست مر خلق را الهی و واجب مسقط شده
آن و سهل گردانیدن موجب آن فمن شاء ذكره پس هر که خواهد ذکر آن حفظ کند و آنرا فراموش نکند چه زمام اختیار در قبضه
اقتدار اوست و این قرآن که تذکره است ثابت است فی صحف در صحیفهای نوشته شده در لوح محفوظ یا ثبت در لوح یا در صحف انبیا
کقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی مکرمة گرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة قدر بلند کرده شده در آسمان هفتم یا بلند قدر مطهرة پاکیزه
گردانیده شده از دست مس ناپاکان یا از آلایش شیاطین چه ایشان نمیتوانند که دست بآن رسانند بایدی سفرة بدستهای نویسندگان
یعنی فرشتگان که آنرا نوشته اند از لوح یا بدستهای سفرا و پیغام گذاران میان خدا و رسولان که فرشتگان اند و یا مراد قراء اند که تلاوت آن میکنند
و فضل از ابن نقل کرده که صادق علیه السلام فرموده مراد حافظان و دانشمندان عالمیان آن و نزد بعضی مراد اصحاب رسول اند کرام
بزرگان نزد خدای یا مؤمنان باستغفار برای ایشان و شستگان از مرتبه درجات ایشان از جهت منازل بررة نکوکاران و متقیان
از مقاتل مرویست که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا نازل شد بدست فرشتگان که کاتبان آن بودند و بعد از آن و صحف
قرآن و همان حال ملکه آن میکنند بقوله قتل الانسان لعن کرده شد و از رحمت دور باد آدمی یعنی کافر ما اکفره چه چیز کافر
ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید و ظهور آیات و معجزات بر صدق اسلام و حقیت ایمان گویند مراد ابن امیه بن خلف است
و نزد بعضی مراد عتبه بن ابی لهب است که در نهایت عناد بود و کفر او تا بحدی رسیده بود پس ذکر میکند در بیان آنکه من ای شیء خلقه
از چه چیز آفرید خدای او را من نطفة خلقه از مقداری اندک از آب منی آفرید او را فقدره پس اندازه داد او را بانچه
صلاح اوست از اعضا و اشکال و هیئات و طرق فنا ثم السبیل یسره پس راه بیرون آمدن از شکم مادر آسان کرد او را
که دهانه رحم او را گشاده گردانید یا سبیل خیر و شر را آسان کرد و بعد از آن ثم اماته ... از زمان
ثم اماته پس بمیرانید او را در انتهای عمر فاقبره پس امر فرمود که در آوردن او را با او صاحب قبر کرد ثم اذا شاء انشره پس
که خواهد زنده کند او را از قبر و ثواب و جزا دهد او را کلا ... لما یقض ... او کلا ... از انکار و اعتراض بود
بود که کلام ... حق حقا که آدمی لما یقض هنوز بجا نیاورده ما امره آنچه فرموده بود خدا او را ... بیهبته عهد میثاق و قیام
و ایمان و طاعت کردن دل نهاده ... آدمی یعنی هنوز آدمی از عهده ادای حقوق الهی که مبتنی بر فرمان اوست و حقوق عباد
بجا نیاورده قیام ننمود بعد از آن ذکر نعمتی میکند که در زمان حیات محتاج الیه است و میفرماید فلینظر الانسان پس باید نظر کند آدمی
بدیده عبرت الی طعامه بخوردنی خود و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود و پس باید نظر کند انا صببنا الماء بدرستی که ما
از ابر ریختیم آب ریختنی ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را شکافتنی بنبات با گیاه آب فانبتنا فیها

پس رویانیدیم در زمین حَبّاً دانه‌ها از قوت توانگر را چون جو و گندم و امثال آن وَعِنَباً و درخت انگور وَقَضْباً و رطبه که آن سبست وَزَیْتُوناً و درخت زیتون

وَنَخْلاً و درختان خرما وَحَدَائِقَ غُلْباً و باغهای مشتمل بر درختان سطبر درختان انبوه و بسیار وَفَاكِهَةً و میوه‌های تر وَأَبّاً و چراگاه یا میوه خشک که از برای زمستان

ساخته‌اند ... مسطح ... و این امور نه که برسبیل امداد کردیم مَتَاعاً لَكُمْ تا بهره‌مندی و برخورداری مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و چهارپایان

چهارپایان شما ... از نعمتها ... بعضی طعام و بعضی علف و بعد از تعداد نعم نوبه در احوال قیامت ... فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ

پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که ... از شدت صوت هر که بشنود کر گردد ... نفخه ثانیه است يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ در روزی که بگریزد

مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود انس ... وَأُمِّهِ و از مادر خود با کثرت حقوقی که او را ... و شفقت که از وی مادر است

وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود شفقت و عطوفت که از وی به وی رسیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با ... وَبَنِيهِ و از پسران خود

... از ... که ... بکار خود و اضطرار او با حوال خود و علم او بعدم ... نفع ایشان ... مراد

مرد مؤمن باشد که از ... لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی را از ایشان يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ کاری است که مشغول

... او ... به سبب گرفتاری آن ... از ... در خبر رسالت ... روایت کرده

... روز قیامت خلایق ... برهنه ... در ... بدانچه ... نظر ...

سوده گفت ... رسول ... در آن روز هم عورت ... گرفتاری بکار خود ... به ایشان نپردازند

آیت ... لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها باشد در آن روز مُسْفِرَةٌ روشن ... ضَاحِكَةٌ

مُسْتَبْشِرَةٌ خندان ... شادمان ... و وصول بروضه رضوان ... در ... مراد

وجوه ... وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها در آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر آن غباری و تیرگی نشسته تَرْهَقُهَا فرو گیرد آن را قَتَرَةٌ تاریکی

و سیاهی ... و انواع عذاب آن أُولَئِكَ آن گروه ... سیاه ... هُمُ الْكَفَرَةُ ایشانند

ناگرویدگان الْفَجَرَةُ الْفُجَّارُ ... اهل ایمان

عزه ... تمت سوره عبس

سوره کورت

... و سیاه ... قیامت ... روایت است از ابوبکر ... پیغمبر ...

... سوره هود و واقعه و مرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت ... ختم سوره عبس ... احوال آن

... این سوره ... علامات و احوال آن ... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در هم پیچیده

شود ... نور آن ... زایل گردد وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان ... شوند ... اجرام ایشان

... منتشر ... قطع کرده ... در آن روز آفتاب و ستارگان را در جهنم اندازند تا ... ایشان ...

مستحق الوهیت ... معبودان باطل ... وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها بعد از انقلاع از اماکن خود روان کرده

شوند از روی زمین ... در هوا ... وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و آنگاه که ... ماده ... که ... نزدیک گشته

زود که گشته شوند یعنی هیچکس بر وای رعی و مر الغات آنها نماید تا آنکه نفس تر و عزیز ترین اموال است [illegible] وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه که

همه جانوران وحشی جمع کرده شوند و یکجا هم یکدیگر مختلط شده معتدا با اجمال [illegible] باشند الاقتداء و در روایت که هم جانداران را یک [illegible]

محشور خواهند تا آنکه ذباب را نیز محشور خواهند و در روایت که بعد از قصاص و اعواض آنها را خاک سازند و همکدام [illegible] مراتب

در و سیر و غرایب شده [illegible] از صور [illegible] چنین [illegible] در قرآن وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنگاه که همه دریاها

پر کرده شوند [illegible] یکدیگر آمیخته سازند همه دریاها یک دریا شوند یا گرم کرده با تفاسیده که [illegible] برای تعذیب اهل نار و از این

[illegible] که چنین روز [illegible] باشد [illegible] آفتاب و ماه و ستارگان را در هم [illegible] در دریا [illegible] کنند و بعد از آن آبی در آن همه چند

دریاهای سیاه باشد کنند و گویند که از جهنم است [illegible] همه دریاهای جهنم را از [illegible] که دانسته که از ایشان [illegible] کنند از این

کم [illegible] که در وقت [illegible] قیامت [illegible] از آن [illegible] و [illegible] باشد و دریا [illegible] مشغول [illegible] تا کاهنند

روشنائی آفتاب [illegible] در آن [illegible] که آفتاب سیاه رسیده [illegible] حادثه [illegible] تا کا ستارگان آسمان [illegible]

و [illegible] که کوهها [illegible] زمین [illegible] آن چنین که [illegible] جنبان در آدمیان [illegible] و آدمیان [illegible] بیرون [illegible]

وحوش و طیور با یکدیگر مختلط گشته [illegible] جنبان [illegible] آدمیان [illegible] پس [illegible] دریاها [illegible]

[illegible] زمینها [illegible] شوند و [illegible] شود و همه [illegible]

که این [illegible] که [illegible] ذره [illegible] و [illegible] آخرت [illegible] وقوع آید و آن [illegible] وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که

نفسها جفت کرده شوند یعنی هر کس را با امثال خود [illegible] صالح را با صالح و طالح را با طالح [illegible] هر کسی را با عمل خود جمع کنند [illegible]

[illegible] خود [illegible] و [illegible] اهل [illegible] اهل [illegible] وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ

و آنگاه که دختر زنده در گور کرده پرسیده شود یعنی از وی سؤال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته [illegible]

از موءوده [illegible] و [illegible] غرض [illegible] تهدید [illegible] که دختران را زنده در گور [illegible]

و این از رسوم جاهلیت بود و در روایت که [illegible] دختر [illegible]

و [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] آن گور [illegible] نگاه کردی [illegible] او [illegible] خاک

کردی [illegible] عاصم روزی [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] رسول الله من [illegible] زنده در خاک [illegible] عذر آن چیست [illegible]

فرمود از هر [illegible] بنده آزاد کن [illegible] از برای هر کدام شتری فدیه بده [illegible] وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ

و آنگاه که نامهای [illegible] کرده شوند [illegible] اعمال او [illegible] و در روایت که [illegible] صحیفه

در هم [illegible] آن [illegible] از آن [illegible] کنند [illegible] در صحیفه خود و [illegible]

و [illegible] آن [illegible] آن [illegible] پراکنده سازند و هم [illegible] نام خود [illegible] و در روایت از [illegible] علیه [illegible]

که در روز قیامت صحف اعمال که از زیر عرش پراکنده شود صحیفه مؤمن در دست راست او آید و در آن نوشته باشد که فی جنة عالیة و صحیفه کافر را در دست چپ او و در آن

نوشته باشد که فی سموم و حمیم وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و آنگاه که آسمان برکنده و از روی یکدیگر درکشیده شود چنانکه برکندن پوست از روی

حیوان پس از روی چیزی و بعد از آن اندازه هم بپیچند وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و آنگاه که دوزخ افروخته و تافته شود جهت [illegible]

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود به بهشتیان جهت برای دخول و غرض آنکه مؤمنان را موجب سرور ایشان

شود پس جواب همه اینها که دوازده شرط اند که در اینجاست که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده است از اعمال خیر و شر مراد

آنکه در این حال که مذکور شد [illegible] زمین [illegible] گفته اند که چه کرده است و چه [illegible] اند که هر چیزی که آنچه است

و اهل معانی برآنند که حضرت [illegible] که [illegible] کردم [illegible] کرده اند فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس سوگند میخورم به بازگردندگان

رجوع کننده که از رفتن الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان که پنهان شوندگان اند در زیر روشنی آفتاب از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که مراد این نجوم

خمسه اند که از انجم سیعه برگزیده و این مریخ و زحل و عطارد و زهره و مشتری که [illegible] سیر کنند و رجوع کنند تا آنکه در زیر ضوء شمس پنهان شوند

میشوند پس خنوس [illegible] رجوع و کنوس [illegible] در زیر ضوء شمس و گویند مراد جمیع کواکب اند که در [illegible] در نهار است [illegible] میشوند

از عیون و کنس [illegible] در شب [illegible] وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ سوگند بشب آنگاه که [illegible]

[illegible] وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و روشنائی [illegible] جواب قسم

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ بدرستی که قرآن هر آینه گفتار فرستاده است بزرگوار مراد جبرئیل که از نزد خدا آورده و به پیغمبر خوانده و گفته

حاصل معنی آنکه قرآن کلام خداست [illegible] جبرئیل به پیغمبر خوانده و پیغمبر از جبرئیل شنیده نه که جبرئیل از خود گفته [illegible]

ذِي قُوَّةٍ [illegible] قوت [illegible] خود [illegible] که [illegible] خود و [illegible] در علم و عمل

[illegible] عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ [illegible] نزد خداوند عرش [illegible] مُطَاعٍ فرمان برده در میان ملائکه

[illegible] فرمان او [illegible] ابواب جنت را [illegible] و پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] ثَمَّ أَمِينٍ در [illegible]

[illegible] آیه [illegible] که پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را

[illegible] ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ [illegible]

چون [illegible] چهار شهر بودند و در هر شهری چهارصد هزار [illegible] از آن شهرها [illegible]

[illegible] از جای برکندم و به آسمان بردم تا آنکه آواز [illegible] آن شهر [illegible] شنیدند [illegible]

[illegible] که [illegible] نکردم [illegible] که [illegible] در میان آوردم که مراد از رسول [illegible]

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بزرگوار [illegible] الدعوة و

امین [illegible] قرآن [illegible] حضرت [illegible] وَمَا صَاحِبُكُمْ [illegible] نبی محمد صلی الله علیه و آله

بمجنون دیوانه که عقل او پوشیده شده باشد و تهمت بستان خود باطل و محض وصف نتوانند کرد وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید پیغمبر صلی الله علیه و آله
جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بکناره آسمان که روشن است یعنی مطلع آفتاب که بلندترین موضع است و تفصیل آن در سوره النجم گذشت
وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله عَلَى الْغَيْبِ بر خبرهای پوشیده یعنی آنچه از وحی بوی میرسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما
پنهان دارد وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ سخن دیو رانده شده بشهاب قسم از قعاعد بر آسمان یعنی قرآن گفتار شیطان
نیست که از اسرار آسمان استراق سمع کند و بکهنه رسانند و آنگاه تکذیب کفار میفرماید که فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید
یعنی سخنی باین راستی و درستی چرا از آن اعراض میکنید و نسبت آن به سحر و کهانت و شعر میدهید إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پند
که پندی مر عالمیان را یعنی مجید که شرف اهل عالم و این موعظت لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ مر کسی راست که خواهد از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ آنکه مستقیم شود
در راه خدا و پیروی حق کند و عدول از صواب نکند إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت
و هدایت را اختیار إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان یعنی شما نمیتوانید و اختیار خود ایمان
نیاورید مگر گاهی که مشیت خدای تعالی که بر اجبار شما باشد اما چون این منافی تکلیف است اراده این نفرمایید سورة الانفطار
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند خدای تعالی بعدد هر قبری و هر قطره باران برای وی حسنه بنویسد و
گناهان او را ستر کرده اند در قیامت کارهای او را اصلاح کند و از ابی عبدالله علیه السلام هر که این سوره را قرائت کند یا سوره
إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ را در فرایض و نوافل هیچ حجابی او را از رحمت خدای تعالی منع نکند و همیشه در رحمت الهی نظر کند و حجابی نیست میان
رحمت او و بندگان تا مردمان از حساب فارغ شوند و همانا چون ختم سوره مقدم بود بذکر اهوال قیامت افتتاح این سوره
نیز بمثل آن که فرموده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ
و آنگاه که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس روایت است که اول نور از کواکب زایل کنند و بعد از آن اجرام ایشان را منتثر سازند و در تبیان آورده
که کواکب در ساق قندیل معلقه از شاخ طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان
بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی بر بعضی دیگر گشوده شود تا همه دریا یکی
شود و شوری یکدیگر را کم کنند وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شوند یعنی خاکهای آنها منقلب شود و باطن آنها ظاهر
تا همه مدفونات آن از اموات و غیر آن ظاهر گردد و همه مردگان زنده شوند چون این امور مذکور حادث شود عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ بداند هر
نفسی آنچه از پیش فرستاده از طاعت و معصیت وَأَخَّرَتْ و آنچه باز پس گذاشته از تو به یا ترک یا از فرایض که ضایع کرده یا از سنت حسنه که بوده از
او مر او را آن عمل محفوظ شده و حسنه او و سائل ثواب عاملان آن باشد بی آنکه از اجر ایشان چیزی کم کنند و یا وضع از سنت سیئه
کنندگان بیابند و بر آن اقدام کرده باشند و الصاق او را باشد عذاب آنها بی آنکه نقصی در وزر عقاب ایشان واقع شود و کفته اند که
داند هر نفسی که چه کرده از اول عمر تا آخر عمر که حساب رسد گاه که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز فریفت ترا بِرَبِّكَ
الْكَرِيمِ به پروردگار بزرگوار خود که کافر شدی و جرأت نمودی بعصیان او ذکر کریم جهت مبالغت است در منع از اغترار چه محض کرم او مقتضی اهمال

ظالم و لسزاوار نیست مساوی و مراتب عاصی و مطیع نیست چه جای آنکه صفت قهر و انتقام تابان منتقم باشد و المستعار آنچه شیطان او را با آن مغرور ساخت و باو گفته که آنچه خواهی

بکن که پروردگار تو کریم و رحیم است و هیچ کس را عذاب نکند و بعدیت معامله نماید چه کرم او سبب می‌باشد در طاعت او نه اهمال کردن در عصیان او که

لغفر از کرم او نسبت مغرور نشود و بکرم او بسیار برد و باید که در عطای نعم و بعد از تکلیف و تفضل او فریب نخورد و کسب آن کار فرمانی کرده و لطف او

نماید بر آنکه کرم و فضل او مقتضی عنایت است برای ایجاد و انعام پس او را عذاب نکند و او را بانواع عذاب عقوبت نماید و جای امر مشکل است و حال آنکه و ما به حصر

رسالت صلوات الله علیه و آله در وقت تلاوت این آیه فرمود که مغرور ساخت او را جهل او و فضیل عیاض گفته که اگر در قیامت از من سؤال کنند من خواهم گفت پروردگارا

فرد که الست تو مرا مغرور ساخت پس تو پیغمبر فرستادی که اگر خدای از من سؤال کند که چه غرّ نداد که من نه ترا مغرور ساخت و در معالم التنزیل آورده که ابوبکر وراق

و ابن الفضل عابد و غیر آن از اهل اشاره میگویند که تخصیص اسم کریم درین محل از جمله اسما گویا جهت تلقین است بنده را تا گوید الهی غرّنی کرمک حسن خلقت

بربک الکریم فرنفته شدم بکرم تو که بود از ما غرک گفته بودی اما سلاک حقیقت در و جزای آن کو به که چه چیز ترا مغرور ساخت تا دلیری بر او کرد الذی خلقک

فسوّاک آنکه بیافرید ترا در حالتی که هیچ نبودی فسوّاک پس راست کرد و تمام گردانید اجزا الاعضای ترا چنانچه اعضای ترا سلیم از عیب و نقصان

و معدا از برای منافع مرتبه ساخت فعدلک پس بکرد ترا معتدل و متناسب در خلقت بدون تفاوت و اعوجاج و اختلاف چنانکه اعضای یمین اطول از یسار

مکردانید و اعضای یمین بلا وسع از یکی دیگر و بعضی الاسفل ابیض بعضا اسود و بعضی را موی سیاه و بعضی سفید با ترا معتدل القامه گردانید نه مانند بهایم

یا آن ترا کامل جنسیکه کلی مقارن بر مخلوقات دیگر است فی ای صورة ما شاء در هر صورت که خواست اعلای ترکبک ترکیب کرد ترا و در هم

صورت یعنی ترکیب داد ترا در هر صورتی که مشیت و حکمت او اقتضا آن میکرد از صور مختلفه از حسن و قبح و طول و قصر و ذکورة و انوثة و شباهت

بابا و ام یا خال و عم و غیر آن از اب یا اقارب حضرت امام رضا از آبای کرام خود علیهم افضل الصلوات والتسلیمات روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله

مردی را گفت ای فلان ترا فرزندی که آمد است که دارد گفت یا رسول الله فرزند نه من به او ماننده است و نه پدر فرمود همچنین مگو زیرا چون نطفه

قرار گرفت در رحم حق تعالی نسبی میان مرد و زن تا بابا آدم و حوا جمع کند و از سایر آن نسب آفریند که خواهد یعنی که حق تعالی و ...که فی ای صورة

ما شاء رکبک یعنی در آنچه میان لست و میان آدم ترا با آفرینه ترکیب کرد و از صادق علیه السلام مرویست که ما لالنفس کرده دارد که ابن عبّاس از امور

حیوانات که خواهد ترا با آن مصور سازد چه لعنت باعتبار فاعل فی نفسه است نه با کتاب موجب که خلاف آن روا نیست و لیکن بفضل عمیم خود ترا با حسن

تقویم خلق فرمود که الصورة النشأة است و عکرمه و ابو صالح نیز بدین وجه تفسیر کرده‌اند کلا باز ایستید از مغرور شدن بکرم صانع و از تفصیل او به

کرم و فضل او بر حیلت که دلیل است بر کفر و معصیت بل نه آنست که باز ایستید از کفر و عصیان بلکه تکذّبون بالدین تکذیب میکنید بروز

سزا از روی عناد و لعنتی میکنید ثواب و عقاب با تکذیب مینمائید دین اسلام که بهترین از طریق کفر است و ان علیکم

و بدرستی که بر شما هست بر کردار و گفتار شما لحافظین نگاه بانی از ملائکه کراما کاتبین که از بزرگان نفوضای کاتبین نویسندگان روز نامه اعمال و اقوال

شما یعلمون ما تفعلون میدانند آنچه میکنند از نیک و بدی و بعضی از روی دانش نیز لسبب در خبر است که چون بنده طاعت کند و سزاوار حسنت

است ثبت شود و تعجیل تمام کی باده بنویسد و چون معصیتی که هر دو لشکر شود و نبشته چه چه خواهند که بنویسد آن فرشته دیگر گوید که توقف کن

تا شش ساعت توقف باید تا باشد که بنده پشیمان گردد و اگر در بنده پشیمان نگردد و نایب نشود و نبشته چه را یا فرشته چه گویند که اکتبو او دی

برسیس که جاهل به ایست إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت اند وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی
که بدکاران که منکران نبوت اند لَفِي جَحِيمٍ هر آینه در دوزخ اند این خطاب آنکه ابست که خط الحال سالک آن منسوبند است در صف مجاز بود
يَصْلَوْنَهَا در آیند در دوزخ يَوْمَ الدِّينِ در روز حساب که قیامت است وَمَا هُمْ و نیستند مجاز عَنْهَا از دوزخ بِغَائِبِينَ کم شدگان
که خلود ایشان در آن ثبت همه در آن باشند و هرگز بیرون نیایند و مقصود نفی غیبت است که قبل از دخول در دوزخ از آن غایب بوده‌اند زیرا که
در قبور رخی یافته‌اند وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا گردانید ترا مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز حساب و جزا تکرار کرده است
تعجب و تفخیم این روز است یعنی که آنرا هیچکس نمی‌داند يَوْمَ روز لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ روزیکه مالک نشود هیچ نفسی لِنَفْسٍ برای هیچ نفس
شَيْئًا چیزی را از نفع و دفع ضرری یعنی هیچکس نمی‌تواند که تقویت و قدرت خود نفعی بکسی رساند و از دفع عذاب کند وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ
و حکم و فرمان در آن روز مر خدا راست در جزا و ثواب و عفو و انتقام و اذن شفاعت و جابر از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود همه
کارها مر خدا راست ای جابر چنین روز قیامت باشد همه حکم کنندگان هلاک شده باشند و هیچ حکم کننده نباشد مگر خدا تعالی بخلاف این روز که خلفا
دعوی فرمان روایی میکنند و سلاطین حکم میکنند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

سورة المطففين

ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه وآله
روایت کرده که هر که ویل للمطففین قرائت کند حق تعالی در روز قیامت او را از رحیق مختوم آب دهد و از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که
قرائت او در فریضه سوره المطففین باشد حق تعالی روز قیامت او را از آتش دوزخ ایمن گرداند و آتش او را نبیند و او آتش را نبیند و بر
جسر جهنم گذار نکند و در روز قیامت حساب او نکند و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود بذکر قیامت و آنچه معد است در آن برای
ابرار و فجار افتتاح این سوره نیز بذکر احوال ایشان کرد در آن روز و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده‌اند که اهل مدینه کیل
و وزن خیانت عظیم می‌کردند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بعد از هجرت نمود متوجه مدینه شد در اثنای راه این سوره نازل شد و گویند در مدینه
مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی بزرگ بودی که بدان می‌ستدی و یکی کوچکتر بودی که بدان دادی حق تعالی در شان او این آیه
نازل فرمود وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ویل کلمه ایست جامع جمیع بلاهای انواع عذاب و عقاب و شدت و محنت مر کاهندگان را است در کیل
و وزن الَّذِينَ آنانکه إِذَا اكْتَالُوا چون پیمانه ستانند عَلَى النَّاسِ از مردمان یعنی از ایشان برای خود يَسْتَوْفُونَ تمام میستانند
وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون پیمانه کنند برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا بسنجند برای ایشان حقوق را يُخْسِرُونَ نقصان و زیان میرسانند
و سکاکی گفته آنرا و در آنها راه داده که اهل مدینه تاجر بودند و همگی ایشان این صفت خبیثه را از حق پسندیده بودند و معاملات بطریق تطفیف نام
نهاده بودند چنین نشانده و ملا ... و مناطق دیگران چنین این سوره نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله بمیان بازار آمده و بر ایشان خواند و بعد از آن فرمود
که پنج خصلت منیع است که مقارن پنج مصیبت و بلیه است گفتند یا رسول الله آن کدامند فرمود هیچ قوم نباشند که نقض عهد کنند و خدای ایشان
مگر آنکه حق تعالی دشمن ایشان را بر ایشان مسلط گرداند و هیچ گروهی نباشند که حکم کنند بغیر آنچه خدای نازل گردانیده و فرموده مگر درویشی در میان ایشان آشکارا شود
و هیچ جماعتی نباشند که در میان ایشان فاحشه فاش گردد مگر آنکه مرگ در میان ایشان آشکارا گردد و هیچ فرقه نباشند که کم پیمودن و کم
سنجیدن عادت کنند مگر آنکه از نبات و اقوات محروم شوند و بقحط و غلا مواخذه گردند و هیچ گروهی نباشند که منع زکوة کنند و ...

مستحق آن نیست مگر که ابرار اعمال ایشان را بسنجند و در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ملوک فارغ شدی با بازار کوفه در آمدی و فرمودی

مردمان بترسید از خدا و کیل و وزن را تمام بدهید و از پی عدل باز آن مرعی دارید و چیزها را کم مدهید و مردمان کم مدهید و در زمین فساد مکنید

روزی در بازار مردی را دید که زعفران میکشید فرمود که ترازو را راست بدار و زعفرانها از کفه بردار و فرمود اول ترازو را راست کن

بعد از آن اگر خواهی چیزی بیفزا و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هرکه در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر جهنم در آورند و او را

در میان دو کوه آتشین جای دهند و او را گویند کیل و وزن این هر دو کوه کن و او همیشه با نهایت مشغول باشد که دیار برفر مود که اعمال بیمار شد

بصلوات او وقتیم و زنیع بوده باشد مسکی و که هر کوه آتشین حقدر میکشند من کنیم همه این کفه خالی خواهد بود و کی بخشش است بلکه حقیقت زیرا که

مراد و کمال و کمی ناقص و کمی زاید ناقص میدادم و زیاد میگرفتم و این عقوبت آنست از ابن عمر رویست که طلب خواهی خود کنی از

کسی که روزی او را بسر کیال و زانهای ترازو شده اصمعی گوید از اعرابی شنیدم که میگفت مروت از کسی طلب کن که روزی او از سرهای ترازوها از او است

روزی است که تا زکیال هر که تمام بدهد ایشان را تمام بدهیت برای او وای اگر کم بدهد در این ویل للمطففین داخل خواهد بود الا یظن

اولئک انهم مبعوثون آیا گمان نمیبرند آن گروه پس بشناسند که مرگ نیست آنانیم انهم ان مبعوثون یعنی برانگیخته خواهند شد لیوم عظیم مراد روز بزرگ است که هول

ظلم در وقوع این روز است باید برامثال این قبایح جرات نکند جه جای آنکه یقین داشته باشد که مبعوث خواهد شد و بمقدار ذره ای سخن خواهد شد

یوم یقوم الناس و در روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین برای حکم آوردن کار عالمیان یعنی از جای نشینند تا فرمان رسد و انعام

هیبت باشد که اهل عرصه سعید السیاده باشند و کسی را از هول سخن کردن نباشد تا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اذن دهد و شفاعت کند

و خلق را از میان هیبت الموقف حساب برهاند و این شفاعت کبری باشد و در روزی که بر جزیه مردمان از قبور خود برای امر پروردگار عالمیان و خدا

و حساب او و میزان قول اول است آنکه از عبدالله مسعود نقلست که مردمان در عرصات بمقدار چهل سال در وعده السیاده سعید السیاده باشند

سرها در پیش انداخته و هیچ کس از هول سخن کردن نتواند باشد و همه منتظر آنکه ندا آید از جانب عزت در ترسیده و در خبر است که بمقدار الستیاده مؤمن

المقدار باشد که نماز فریضه گذارده شود و در خبر دیگر آمده که سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که طول در قیامت و غم و حزن برمؤمن قدر

روز تابستان باشد هر روزه دار را که وقت نماز عصر بر کنار حوضی بنشیند و آب سرد خورد و بوی خنکی و هوای آن بوی رسد تا آفتاب از غروب کند

و عبدالله عمر گوید که نزد پیغمبر رفتم و گفتم یا رسول الله مسئله میخواهم که از تو بپرسم فرمود بپرس از آنچه بخاطر رسیده گفتم مقام مردمان نزد پروردگار

عالمیان چند مدت باشد و چه مقدار در مقام مؤمنان در میان بهشت و جهنم بر ما باشد فرمود کفار و فجار سیصد سال در آن مقام برپای

ایستند و هیچ ندا از ایشان نرسد و کیفیت هول و دهشت مدت طولی گذشته باشد تا مؤمنان را چندان باشد که دو هفتی تعیان و گرد هی اصحاب یمین و مقدار

الستاده تعیان تعیان همچو استراحت نمانده بعد میان هر کس که با یکدیگر را از کوثر و جنت را از ایشان در از شود و از یک یکدیگر جدا شوند و بعد از ملت بهشت نعیم

در آیند و مدت مقام اصحاب یمین چندان است که روزه داری که روزه دارد و گرسنه و تشنه و منتظر فرو شدن آفتاب و بعد از غروب روزه بگشاید

انگاه بهشت آیند و میان بهشت و جهنم حوضی باشد که طول آن بیک ماه راه و عرض آن یک ماه راه آب آن سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و بر کنار آن حوض

قدحها باشد از نقره و قواریر که هر که یکقدح از آن باز خورد هرگز تشنه نشود و حاجت نیفتد او را بآب خوردن در عرصات قیامت و در روایت که اهل

عرصات روز قیامت ایستادن عرق بطریق سیل از سرهای ایشان جدا شود و بگردش اطراف ایشان را فرو گیرد و سلیمان بن عامر از مقداد بن الاسود نقل کرده که من
از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود در عرصات آفتاب بالای سرها بمقدار یک میل باشد پس از تاب آفتاب بقلیل عرق بطریقی که ایشان
مطابق عرق از بدن ایشان فرو آید و این بقدر اعمال ایشان باشد پس بعضی باشند که عرق تا شتالنگ ایشان رسیده باشد و بعضی تا زانو
و بعضی تا میان ایشان رسد پس آنحضرت اشارت بدهن مبارک خود کرده فرمود الجمها الجاما و این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده مرویست که عبد الله
عمر این سوره را تلاوت میکرد چون باین آیه یوم یقوم الناس لرب العالمین رسید گریه بر وی غالب شد و بیفتاد و از خواندن باقی ممنوع شد و گویند روزی
بر اعرابی بگذشت که بی انصافی در کیل اقدام میکرد گفت چه کار میکنی که این ساعت در روز قیامت تو را ببایند که عرق از سر ایشان روان شود و ماننده لجام در دهن
ایشان رسد و از فضیل عیاض منقول است که کم پیمودن ترازو روسیاهیست در روز قیامت [illegible] لعبد الملک بن مروان گفت نوشته
را که چنین در مطففین فرموده از توجه و عید عظیم بمطفف پس چه گمان بود به نفس خود که اموال مسلمانان را بی کیل و وزن میگیری و باید [illegible]
می باید [illegible] کلا ردع است از تطفیف یعنی کم مپیمایید و از روز بعث و حساب غافل مشوید و بعد از آن در ذکر وعید میفرماید که
ان کتاب الفجار بتحقیق که نوشته اعمال فجار لفی سجین در سجین است و آن دیوانیست جامع جمیع اعمال شیاطین و کفره از جن و انس
و ما ادریک ما سجین و چه دانا کرد ترا که سجین چیست سجین کتاب مرقوم کتابیست نوشته شده یا مهر کرده [illegible] و آن را [illegible]
[illegible] که هر که ببیند داند که اصل در آن خیری نیست از کعب احبار روایت است که چون ارواح کفار را [illegible] آسمان برند
اهل آسمان از قبول آن ابا کنند پس بزمین باز آرند اهل زمین نیز قبول نکنند بزیر هفتم زمین برند و سجین که موضع ابلیس است [illegible]
و بروایت دیگر از کعب الاحبار منقولست که گفت در توریه چنین نوشته [illegible] که سجین نام درختی است در زیر هفتم زمین که اسمای جمیع شیاطین در آن نوشته
چون ارواح [illegible] کافران [illegible] را بسجین اندازند و بروایتی دیگر سجین سنگیست سبز در زیر هفتم زمین که بزیر هفتم آسمان [illegible]
و نامهای اعمال کافران در آن سنگ نهند و گفته اند صحیفه ایست [illegible] نوشته های کافران و نام اعمال ایشان در آنست و ابو هریره از
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که سجین چاهیست در جهنم سر گشوده و فلق چاهیست در جهنم سر پوشیده و اصح آنست که کتاب مرقوم تفسیر کتاب الفجار است
و معنی اینکه کتاب الفجار کتاب مرقوم یعنی نامه اعمال کافران یکباره نامه ایست نوشته شده [illegible] ویل یومئذ للمکذبین عقوبت و عذاب
در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست الذین یکذبون آن کسانی که تکذیب میکنند بیوم الدین بروز جزا و [illegible]
و ما یکذب به و تکذیب نکند آن روز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد در گذرنده [illegible] بقدرت الهی و علم او [illegible]
اثیم گناه کاری [illegible] مشغول شهوات [illegible] باشد [illegible] اذا تتلی علیه
خوانده شود بر او آیاتنا آیتهای کلام ما قال گوید [illegible] اساطیر الاولین افسانه های پیشینیان است
کلا نه چنین است [illegible] بل ران بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده علی قلوبهم بر دلهای ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب میکردند از
آثام و معاصی [illegible] و کفر و معاصی زنگ گرفته [illegible]
آمده که بنده هر گاه گناهی کند نقطه سیاهی در دل او پدید آید [illegible]

گرد دل را نقطه سیاه هست چنین گناه کند نقطه سیاه در میان او پدید شود چنین توبه کند سیاهی زایل گردد و اگر در گناه تمادی شود و بر آن مداومت نماید آن سیاهی زیاده
شود تا آنکه تمام آن نقطه را بپوشاند و هر گاه آن سیاهی بالکلیه بپوشاند صاحب او بکار خیر باز گردد نکند و دائم در معاصی باشد لهذا از آن فرموده است
منع قول خدا تعالی ران علی قلوبهم الآیه و ابو عبد الله علیه السلام فرموده دل زنگ میگیرد بگشتن نعمای الهی سالها یا او وادی از آن زنگ منجلی میشود و
روشن میگردد و کلا باید که باز ایستند کفره و مخن از کفر و فجور که گرد دلهای ایشان غالب میشود و سبب آن زنگ غفلت بدان انشته عیب و
عود ران را معطی ختم بر دل میکردند ثم انهم عن ربهم بدرستی که ایشان از مثوبت و رحمت پروردگار خود یومئذ در آن روز لمحجوبون
در پوشیدگان باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه تفسیر این آیه پرسیدند فرمود ای محرومون عن ثوابه
و کرامته ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم در آینده کان اند بدوزخ و جهنم سوزنده کان در آن ثم یقال پس گفته
شود بایشان با ثنا کونا ز روی توبیخ هذا این عذاب الذی کنتم به عذابیست که بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا
ردع است از تکذیب یعنی باز گرد از تکذیب این توعیدات و تهدیدات باز ایستند و تصدیق نمایید بوقوع آن بعد از وعید کفار در وعد
ابرار میفرماید ان کتاب الابرار بدرستی که آنچه نوشته میشود از اعمال نیکوکاران یا دیوان اعمال ایشان لفی علیین در علیین است و آن علم
دیوان خیرات است که مدون شده و ما ادریک و چه دانا ساخت ترا که باید ما علیون چه چیز است علیون کتاب مرقوم کتابی ا
مسطور با مکان کتابت که مبین و روشن است حروف کتابت آن یا موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در وی چه
نیست یشهده المقربون حاضر شوند بدان کتاب ملائکه مقرب درگاه کبریا و حفظ آن بکنند و آن را بجهت علو مرتبه [illegible] یا گواهی د
بر آنچه در آنست در روز قیامت و آن کتاب مرفوع است در آسمان هفتم و در زیر قائمه عرش که مسکن کروبیان است و این بجهت تعظیم و تکریم آن و
بروایت ضحاک علیین سدرة المنتهی است و بروایتی ابن عباس لوحیست از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار در آن مکتوب است
و از کعب و قتاده و مجاهد منقولست که علیین در آسمان هفتمست و ارواح مؤمنان در وست و اصح آنست که کتاب مرقوم تفسیر کتاب الابرار است
و تقدیر آنکه کتاب الابرار کتاب مرقوم [illegible] آنست که نامه اعمال ابرار در جاییست که آن را علیین گویند و توجه اطلاق علیین چرا
بر آن یا نیست بلندی قدر و مکانت و رفعت و نامه اعمال ابرار نامه ایست نوشته یا نشان کرده شده که هر که آن را بخواند یا ببیند داند که صاحب
آن نیکوکاران اند و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که ملائکه حفظه چون عمل بنده بر دارند باستقلال تمام آن را باسمان برند و در جایی که اراده
الهی باشد برسانند وحی آید بایشان که شما نگاهبان بوده اید بر اعمال بنده من و من نگهبانم بر آنچه در دل او بود و او عمل خود را باخلاص کرده
و بغرض آلوده نساخته آن را در علیین جای دهید که فرا آن امرزیدم و چون عمل بنده دیگر بردارند و نه که آن کنند و از اعمال آن بالا برند وحی آید بدیشان که
شما حافظان اعمال او بوده اید و من نگهبان بودم بر اسرار دل او عمل خود را باخلاص نکرده و آن را بریا و سمعه آمیخته پس آن را بسجین برید
در صفت ابرار میفرماید که ان الابرار بدرستی که نیکوکاران لفی نعیم در لذت بهشت اند علی الارائک بر تختها و حجلهای آراسته ینظرون
مینگرند بکرامتی که [illegible] داده اند و حاکی مشوند از مناظر جنت و انواع نعمت و کرامت یا از عرش بانبیا و اوصیا یا نگرند بکفار در جهنم
که انواع عذاب معذب باشند تعرف شناسی ای محمد فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای بهشت یعنی

وامت [illegible] ی بر اراییک علی الارائک ینظرون [illegible] یسقون آب میدهند ایشانرا مِن رَحِیقٍ از شراب خالص بی‌غش که سفید و خوشبوی باشد

مَختُومٍ مهر کرده شده او [illegible] الکواب [illegible] بقیت خِتامُهُ مِسکٌ مهر او که از گل مشک است و [illegible] آنکسانی که تا توهم [illegible] نبود

کرده [illegible] رسیده موجب [illegible] پس [illegible] خود [illegible] آن [illegible] و این [illegible] است [illegible] از [illegible]

مسک شراب سفیدیست مانند نقره و اهل بهشت ختم شراب خود را بدان کنند و در روایت ابن عباس ختام آن [illegible] آن بروی [illegible]

مسک است [illegible] آمیخته [illegible] بوی مشک از [illegible] خود [illegible] و در روایت آمده که اگر مردی از اهل دنیا انگشت خود [illegible] زد

و [illegible] آید [illegible] روی [illegible] که [illegible] آن انگشت [illegible] و در [illegible] آن [illegible] وَفِی ذٰلِکَ و در این شراب [illegible]

فَلْیَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ باید رغبت کنند رغبت کنندگان [illegible] عملی که [illegible] استحقاق شرب آن [illegible] در حدیث آمده که هر

در روزهای تابستان روزه [illegible] از شراب رحیق مختوم از [illegible] امیرالمؤمنین علی که

[illegible] هر [illegible] رحیق مختوم آب دهد وَمِزاجُهُ و آمیختگی رحیق مِن تَسْنِیمٍ

از چشمه تسنیم است [illegible] از ابن عباس مرویست که تسنیم [illegible] است که از زیر عرش بهشت [illegible] و آن اشرف [illegible]

بهشت است [illegible] از ابن عباس [illegible] که تسنیم [illegible] از [illegible] آن [illegible] فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْیُنٍ

پس هیچ نفسی [illegible] آنچه نهان [illegible] از [illegible] بهشتیان از [illegible] روشنی [illegible] که تسنیم از [illegible]

که [illegible] از [illegible] بهشت [illegible] شرابیست که از بلندی [illegible] بهشتیان [illegible] جویی است جاری [illegible] اهل بهشت [illegible]

[illegible] و [illegible] عَیْناً یَشْرَبُ

بِهَا المُقَرَّبُونَ [illegible] نزدیکان [illegible] آن [illegible] و از ابن عباس نقلست که

[illegible] شراب [illegible] صرف است و [illegible] آمیخته باشد شراب

[illegible] ممزوج باشد [illegible] و [illegible] ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وایل و اتباع ایشان هر گاه [illegible] صهیب و عمار و

و خباب و بلال [illegible] بر ایشان [illegible] و [illegible] که [illegible] آیه آمد که

إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا بدرستی که آنانکه شرک آوردند و [illegible] سیاه کردند کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا

[illegible] یَضْحَکُونَ میخندیدند وَإِذا مَرُّوا بِهِم و چون بگذرند بر مؤمنان یَتَغامَزُونَ غمز میکنند [illegible]

[illegible] میکنند [illegible] که روزی امیرالمؤمنین علی با [illegible] از [illegible] مسلمانان [illegible]

منافقان [illegible] و [illegible] آوردند و [illegible] خود [illegible] و گفتند [illegible] الیوم الاصلع

[illegible] امروز [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] بود و [illegible] بسیار [illegible] علیه السلام

رسیده بود [illegible] آیه [illegible] منافقان [illegible] مؤمنان [illegible] وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون بازگردند إِلىٰ

أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا بازگردند فَکِهِینَ [illegible] و [illegible] کرده [illegible] خوشحال [illegible]

فاکهین است و حاکم ابوالقاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل باسناد خود از ابی صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده که ان الذین اجرموا
منافقان قریش‌اند و الذین آمنوا علی ابن ابی طالب و اصحاب اوست و این روایت را ابو سعید بلخی که از روات اهل سنت است در خود
روایت کرده است و از ابن عباس که مراد از من الذین اجرموا جماعتی از منافقان قریش‌اند چون علی بن ابی طالب با جمعی از مومنان را
مسخره میکردند ... بر علی بن ابی طالب ... و مراد از الذین آمنوا علی بن ابی
طالب است و خواص اهل بیت او ... علیه و آله ... دانا او بودند ... که الیوم ... فی
الارائک ... که نشسته در ... ایشان ... و ... ان الظالم سیعلم ...
روایت ... در آخر آن گفته که ... از غم و استهزای منافقان ... و خواص اهل ... حضرت
رسالت ... علیه و آله ... آیه را ... و آن سرور ... از این حال ... در فی ... ولایت
علی ... و منکشف ... صفت اهل کفر و نفاق ... و اذا رأوهم و چون ... کافران و منافقان مومنان را
قالوا گویند ... ان هولاء بدرستی که این گروه ... لضالون هر آینه گمراهانند و ما ارسلوا ... علیهم و نفرستاده‌اند
اهل کفر و نفاق علیهم بر مومنان حافظین نگهبانان ... گواهی دهنده بر ضلالت و هدایت ایشان ... و حجت
کفار ... مومنان ... استهزاء ... فالیوم پس امروز که روز قیامت است الذین آمنوا
آنانکه گرویده‌اند من الکفار از حال کافران ... علی الارائک در حالتی که بر تختها و حجله‌ها ... ینظرون می‌نگرند
کفار در ... انواع عذاب ... و در سلاسل و اغلال ... اهل ایمان در روضه جنان ... در ... و کافران
و منافقان ... کنند ... که ... بر تختهای ... ایشان ... نشسته
باشند ... از ... و ... بهشت ... مومنان از ... خدای ...
هل ثوب الکفار آیا جزا داده شدند کافران ما کانوا یفعلون آن عملها که بودند ... میکردند ... و استفهام ...
... مومنان میکردند از استهزاء و ضحک ... عذاب ...
گرفتار گشته. سورة الانشقاق. ... ابی بن کعب ... روایت کرده که هر که سوره انشقت بخواند خدای تعالی او را ... داد
خود ... از آنکه نامه اعمال او ... و ... ختم سوره ... ذکر
احوال قیامت افتتاح این سوره کرد ... و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت
آنگاه که آسمان شکافته شود ... آن بر زمین ... و از امیر المومنین علیه السلام ... که آسمان شکافته ...
و اذنت لربها و بشنود فرمان ... و ... انقیاد ... و ... مطاع ...
... و مراد آنست که آسمان ... انشقاق ... فرمان ... و ... حقت ...
... آسمان ... استماع و انقیاد ... مطیع و منقاد فرمان ... و اذا الارض مدت

و آنگاه که زمین کشیده شود یا منوجه که کوهها و جنبش طبقها را از میان بردارند و او را اهموار گردانند که هیچ موضعی از آن مرتفع و منخفض نماند چنانکه از کجی
مرغی و مشرق نهند از موت اینکه لوئن دیده و نکس ما فراخی و کشادگی او زیاده گردد وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا و بیرون افکند آنچه در درون او
از کنوز و اموات وَ تَخَلَّتْ و تکلف کند در خالی شدن این هرچه وجه که درین باب او را ممکن باشد تا آنکه هیچ چیز در باطن او نماند
وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا و فرمان ببرد زمین مر حکم خدای خود را در بیرون افکندن و خالی شدن از آنچه در وی است وَ حُقَّتْ و سزاوار گردیده مر حکم رب
را چه مخلوق را و رید و اوست و بعضی اختیار و رقیه آنکه او را ده در جزالت کرده باشد کاینات که جواب اذا محذوف است ظاهر که در بیان آنچه در دی
باشد هر چیز اندازه بار های مکر خود جنب سبکهای زر و سیم خالی کویند که کجا است این ظلم و قبل از وی چار شده بر تو کوید کس این چیز ها را
قطع کردند بس هم فانی شدیم و انبها را که شیم يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مراد جنس آدمیت و خطاب راجع است به هر یکی از مکلفان
از اولاد آدم إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستی که تو کار کننده و رنج کشنده الی رنج ها إِلَىٰ رَبِّكَ و قتی که برای جزای رو و کار خود گذ کدحا کار کردنی بجد
و جهد بسیار که اثر آن در نفس تو ظاهر شود فَمُلَاقِيهِ پس تو رسنده ملاقات جزای کار خود یا کار خود مراد ملاقات است بجزای که از تو آن کار
البته یا بس خود را در آن معذور چاره نداری و یا ملاقات کننده حکم خداوند که بغیر از حکم او حکم دیگر جاری نشده معنی آن که ای انسان
در حصول جزای سعی بسیار میکنی الا که بجزای آن رسی فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه اعمال او بِيَمِينِهِ بدست راست او
فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود باشد که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان که اصلا در آن مناقشه و مضایقه نباشد و اعراض
کنند از آنچه از وی بوده باشد و از آن مشقت باید کشید که حساب اصحاب شمال که با مناقشه و اعراض باشد عایشه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده
که حساب یسیر آنست که ذنوب بنده را بر او عرض کنند و بعد از آن تعلیم عفو آنرا محو کنند و از حضرت امیر علیه السلام که مروی است که هر که حساب کرده شود معذب
شود گفتند یا رسول الله پس حق تعالی میفرماید که حساب یسیرا فرمود مراد ازین حساب یسیر عرض ذنوب است بر او چه اگر هر که در حساب
با او مناقشه کنند البته عذاب کرده شود وَيَنْقَلِبُ و باز گردد آنکه کتاب او را بدست راست او داده باشند إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود در بهشت چه از
اهل ایمان یا مراد مومنان یا زنان خود از حور العین مَسْرُورًا شادمان و خوشحال باشد طلب آنچه میباید از خیرات و کرامات و فرحت در کار
خود دو روز آمده که هر که را حق تعالی بنده حسنات حساب او را بر وی آن کند و در بهشت در آرد گفتند که آن بنده کیست یا رسول الله فرمود
کی آنست که عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد و حلیم باشی بکسی که ترا به بیوندی بکسی که از تو بریده باشد سیم آنکه عفو کنی و در گذری از کسی که بر تو ستم کرده باشد
وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدین وجه که دستهای او را در گردن او غل کنند و دست چپ او را از پس پشت او بیرون آورند و از آن طرف نامه در دست او نهند و گویند که افرا کتابک او کوید من نامه را چگونه از پس پشت خود بخوانم
پس کردن او را باز راست کنند تا نامه خود را ببیند تا رنگ و سیاه عاجز و متحیر شود و نتواند که او را بخواند و بمقابل که نه حجت اوست یا انخلع کردند
برپشت او و نامه عمل را در آن نهند فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا هلاک را یا کوید واثبوراه یا هلاکم
طلب هلاک کردنست وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا و در آید با آتش افروخته و همیشه ملازم آن باشد إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ بود
اینکس پیوسته در دنیا فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود مَسْرُورًا شادمان و خرم از مال فانی و جاه ناپایدار و کیف قطع عز و ر آن فارغ بود از روز

إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که وی گمان برد أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدا ... بَلَىٰ آری او را بازگشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ
بدرستی که پروردگار او كَانَ بِهِ هست او را و باعمال او بَصِيرًا بینا پس او را و فرو نخواهد گذاشت بلکه مجازات خواهد ... او خواهد رسید
فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بسرخی که بعد از آفتاب فرو رفتن پیدا شود یا بیاضی که در عقب حمرت باشد و گویند ... غایب میشود
بلکه سرخ است از افق ... و محول اول مرویست از ائمه هدی علیهم السلام و اکثر جمهور علما وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و فراهم آورد
و بپوشد ... چهارپا یکی ... کنند و دیده بود ... و در روز منتشر شده باشند از انواع حیوانات چه در شب همه بسوی ... مأوای خود
رجوع میکنند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که مجتمع و مستوی شود و تمام و کامل گردد و این قسمها که مرتبه بمرتبه ... است
جواب قسم اینکه لَتَرْكَبُنَّ هر آینه برنشینید و مرکب شوید ... اقدام کنید و ملاقات نمائید طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالی پس از حالی که مطابق یکدیگر
باشند در شدت و هول امر مرگ و شداید آن و اهوال قیامت و مواطن عظام آن که یکی پس از دیگری دیده شوند و گویند مراد آنکه گل بنی آدم ...
از حالی بحالی پس از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و لحم و خلق دیگر ... و جنین و ولید و رضیع و فطیم ... بالبلوغ
و تنزع عن الشرف بالقوة و مراهق و محتلم و بالغ و امرد و ... و همچنین ... کهولت و شیخوخت ...
طبیعی این احوال مشاهده میکنند و از صادق علیه السلام مرویست که لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ و آن ... مراد است که در میان
شما واقع میشود آنچه در میان قوم ... بود و هر چه جاری میشود آنچه بر ایشان جاری شده پس میان شما و ایشان تطابقی و توافقی تمام ...
... دیگر که آن محاذی اوست و از عطا مرویست که مراد حالت بعد از شدت و شدت بعد از رجا و فقر بعد از غنی و غنی بعد از فقر و صحت بعد از سقم
و سقم بعد از صحت بعد از آن بر سبیل تعجب و انکار میفرماید که فَمَا لَهُمْ پس چیست کفار را ... با وجود این احوال و ... لَا يُؤْمِنُونَ
نمیگروند بخدا و بروز آخرت و بقرآن و ... رسالت ... با وجود وضوح دلایل و ظهور حجج وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ و چون خوانده
شود بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ فروتنی نمیکنند و منقاد آن نمیشوند یا نماز نمیگذارند و یا سجده نمیکنند بر تلاوت و باتفاق علما این سجده
از سجدات مسنونه است نه مفروضه و بجهت ... کفار ... قصور ... و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شده‌اند
يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را و ... در آیات آن و ایمان نمی‌آورند ... از روی ... و تقلید با آبای خود در تکذیب
وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناتر است بِمَا يُوعُونَ بآنچه نگاه دارند در دلهای خود از کفر و آنچه میپوشند از کینه و عداوت مؤمنان و بآنچه جمع
میکنند در صحف خود از اعمال سیئه و ذخیره مینهند از انواع عقوبات اخروی فَبَشِّرْهُمْ پس مژده ده ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک ...
بشارت در مقام ... إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه ایمان آورده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردار شایسته کرده لَهُمْ
أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده یا بی منت ...

سورة البروج

ابی بن کعب از حضرت نقل کرده
که هر که سوره بروج تلاوت کند حق تعالی بعدد هر روز جمعه و روز عرفه که در دنیا ... ده حسنه ... و در ... از امام ... علیه السلام نقل کرده که هر که
... البروج در فرایض تلاوت کند محشر و موقف او با انبیای مرسلین ... سوره ... است ... آنکه ختم سوره ... بذکر ...
مؤمنان ... افتتاح این سوره نیز بذکر مؤمنان اصحاب اخدود ... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ

سوگند بآسمان که خداوند برجهاست برجهای اثنی عشر است که آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت

وانها شبیه به قصورند در ارتفاع منازل ماه در هر برجی دو روز و ثلثی است و آفتاب در هر برجی یکماه و [illegible] ابواب نجوم است که فرو آید از آن

منازل میشود و گویند مراد کواکب اند از زینت و زیب بسیار بنظر مینمایند و گوهر و مروارید و آن مواضع عبادات ملائکه است [illegible]

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده مراد روز قیامت است که خلایق در آن مجازات خواهند یافت وَشَاهِدٍ و سوگند بهر که حاضر شود درین روز

از مکلفان و غیر آن وَمَشْهُودٍ و آنچه حاضر کرده شود در آن از عجایب و غرایب علما را درین دو لفظ اختلاف بسیار است و از آنجمله آنست

که مراد بشاهد و مشهود بنده است [illegible] گواه است بر وجود [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] و مشهود [illegible]

و مشهود حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و شهود روز قیامت و او خود [illegible] علیهم السلام فرموده اند [illegible] جمعه است و مشهود روز عرفه چه جمعه

گواهی دهنده است بر هر عاملی که در آن عمل کند و روز عرفه مردمان در آن حاضر میشوند در موسم حج و ملائکه نیز در آن حاضر میشوند و بعضی گفته اند حجر الاسود

و مشهود حاجیان [illegible] و [illegible] بنی آدم و [illegible] اقوال اختلاف و وجوه [illegible] از آن [illegible] جواب

قسم است که قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ و هو انه هلاک شدند و ملعون گشتند خداوندان شکافها در زمین یعنی جایی که خندقها در زمین کنده

و پر از آتش کرده برای تعذیب مؤمنان و قصه اصحاب اخدود بر طریقی که مسلم در صحیح خود از عمار بن سلم نقل کرده وی از عبد الرحمن بن ابی لیلی

و او از صهیب و صهیب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنست که ایشان جمعی مشرک بودند از اصحاب ذو نواس یمنی و در زمان او ساحری بود که ساحری

و شعبده کردی ملک وی را بود چون [illegible] پیر شد و مرض [illegible] ملک را گفت که من پیر شده ام و ضعیف گشته ام [illegible]

[illegible] آنست که جوانی اصیل عاقل قابل بمن بسپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم تا بعد از من [illegible] که امور ملک بوی منتظم [illegible] بود

ملک [illegible] آمده بر وفق مدعای او پسری [illegible] و آن ساحر از روی اهتمام بتعلیم وی پرداخت و در راهگذر او صومعه راهبی بود و در

آن پسر را گذار [illegible] که در آن صومعه در آید و آن راهب [illegible] بروی در آمد و از اقوال و افعال او متعجب شد و در احوال وی تامل

طریقه راهب [illegible] و میل او [illegible] و هر روز که نزد ساحر رفتی و بیرون آمدی پاره ای در بارگاه صحبت

[illegible] راهب [illegible] ساحر او میزد [illegible] چون [illegible]

اهل خانه [illegible] راهب عرض کرد راهب گفت اگر ترا ساحر گوید که چرا دیر می آیی بگو که [illegible]

[illegible] اهل خانه [illegible] که چرا دیر کردی بگو که نزد ساحر ماندم القصه جوان در خدمت راهب [illegible] الدعوة گشت

قضا را روزی از نزد راهب [illegible] خود میرفت اژدهایی بر سر راهی آمده بود و مردم [illegible] از هر طرف حیران مانده بودند

جوان پیش آمده با خود گفت حقیقت راهب و بطلان ساحر حالی بر من متعین خواهد شد [illegible] سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر راهب [illegible]

از ساحر [illegible] این اژدها را بکش [illegible] سنگ [illegible] اژدها [illegible] و در روایتی آنست که [illegible]

[illegible] از راه [illegible] بمنزل خود باز [illegible] رفت [illegible] آمد [illegible] گفت [illegible]

[illegible] الاسم الاعظم [illegible]

وبه جای او مرا داد هم حاصل نشد چون این خبر به راهب رسید او را گفت تو به بلایی مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا به کسی نشان ندهی جوان

چنین نمود پس حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد و مال بسیار از برای وی آورد و شفا طلبید جوان گفت من شفا نمی‌توانم داد الله تعالی شفا دهد

اگر ایمان آوری ... دعا کنم حاجب گفت ... حاجب ... کلمه شهادت تلقین نمود و دعا کرد چشم او روشن

حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ... ملک گفت کی چشم ترا روشن کرد گفت خدای من ملک گفت مرا می‌گوید گفت

غیر از من خدای دیگر هست او جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ربی و ربک ... ملک ... حاجب ... تا ...

و حاجب ... السلام ملک ... جوان ... آورد ملک او را طلبید و گفت ... تو ... شفا می‌دهی

... شفا نمی‌توانم داد ولیکن خدا شفا دهد ... خدای دیگر هست ... و ... راهب

عذاب می‌کرد ... راهب ... ملک راهب را حاضر گردانید و او را گفت از دین خود برگرد ... قبول نکرد ...

دو پاره ساخت ... ملک ... او را در دریا غرق کنند ... آوردند ... کشتی ... دریا

رسید ... جوان گفت ... خدایا ... کشتی منقلب شد و همه غرق

شدند او سلامت ... نزد ملک ... بر سر کوه ... جوان گفت اللهم اکفنیهم

کوه بلرزید ... از کوه ... ملک ... گفت ... کجااند

ملک ... آتش ... جوان ... تیر ...

کارگر نیاید جوان گفت ای ملک ... آوری ... ملک ... هم ... قتل ... جوان ...

مرا ... و ... بگو بسم الله رب الغلام ... خدای این غلام

... آن جوان ... شهادت ... ایمان ...

... ملک ... آتش ...

آتش ... آن ...

... کودک ... خندق آورد ...

... خندق ... طفل ... ای ... فان ... الحق ... صبر کن ...

... آتش ... جهنم ... کودک ... آتش ...

... میان آتش ... آن ...

... آن زن ...

... ملک ... قیام ... و ... عرض ...

روایت ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... سؤال کرد ...

امیر المؤمنین ... و ... که چنین است که گفتی لیکن غرض ما از آن خبر پرسیدن آنکه خداوند مردی حبشی را برسالت بحبشه فرستاد و این که ...
و بعضی اصحاب خود را بکشتند و او را بعضی دیگر از اصحاب او گرفتند بعضی بگریختند و بنابی ساختند و آتش در آن کردند و هم مؤمنان را
آن جمع کردند و بایشان گفتند هر که بر دین ما است و بامر ما اقرار دارد بیک طرف روند و هر که بر دین خداست خود را در این آتش اندازد پس اهل
ایمان حمله کردند و خود را در آتش انداختند زنی ماند با طفلی که ماهه بود آن آتش آمد طفل گفت که خود را درین آتش انداز
منقوص ... آمده که ... خود را با آن طفل در آتش انداخت ... فان الله هدف ... قتل اصحاب الاخدود
نفی ملعون کشته اصحاب اخدود ... آن النار ذات الوقود آتشی بود ... اذ هم علیها قعود
در وقتی که ایشان بودند بر کنارهای حفرهای آتش نشسته برای القای اهل ایمان در آن وهم ولعنان علی ما یفعلون
بالمؤمنین ... شهود گواهی دهند که ایشان بودند ... نزدیک ... برای بعضی ... که ... تقصیر نکردند در
... امر که بود ... و اصحاب او ... و علم ... بایشان میکردند و گفته اند که کفار ... بودند بعضی ... اهل ایمان میکردند
احراق و بعضی ... بودند و بآن عمل شنیع ... و ما نقموا و انکار کردند اصحاب اخدود منهم از مؤمنان چیزی را
... الا ان یؤمنوا مگر آنکه میگرویدند بالله العزیز بخدای غالب که از عقاب او ...
الحمید ستوده که ... خلاصه معنی آنست که مؤمنان هیچ کاری نکرده بودند که مستوجب این شوند که ...
... بجز ... ایمان ... بخدای غالب بر همه چیزها که مستحق جمیع حمد و ثناست الذی له ملک
السموات والارض ... والله علی کل شیء شهید و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال ... گواه و عالم
... آنکه ... مستحق آنست که بوی ایمان آرند و او را پرستش نمایند ...
کنند ان الذین ... فتنوا المؤمنین والمؤمنات ... آتش عذاب کردند
ثم لم یتوبوا ... و از کفر و طغیان توبه نکردند فلهم پس مر ایشان راست عذاب جهنم ... ولهم عذاب
الحریق ... عذاب آتش ... آتش جهنم ... در احراق ... آتش ... بود
... اهل ایمان ... عذاب جهنم ... عذاب حریق ... احراق ... اهل ایمان ... از عذاب جهنم
... زقوم و غسلین ... در آخرت انواع عذاب و عقاب ... رسول خدا
... از آتش ...
پاره پاره کنند ... عضوی دیگر ... از عذاب حریق ... بود
در ... آتش ...
ان الذین آمنوا ... و عملوا الصالحات ... لهم
... جنات تجری ... من تحتها الانهار ... ذلک الفوز الکبیر ...

بزرگ که دنیا وما فیها در جنب آن در نهایت صغر و پستی است إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن پروردگار تو ای محمد لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است یعنی عقاب
و عقوبت و بطش مخصوص او هم اندک است نه ضعیف و این آیت کنایه از ظلم کفار است و شدت انتقام اکثر کفار و سلاطین و اهل ظلم و عذاب و عقاب
کننده هر گرا بینه که اثر از آن مشاهده نماید إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی هُوَ يُبْدِئُ او آشکار میکند بطش خود را بر کافران در دنیا وَيُعِيدُ و اعاده میکند
آن را در عقبی برای جزا وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست کثیر الغفران مر آنان را که از کفر توبه کنند یا بسیار آمرزنده ذنوب مؤمنان است که اهل طاعت باشند
یا انابت کننده الْوَدُودُ دوست دارنده مر اهل طاعت را که مطیع او شوند و کسب طلب رضای او از معاصی اجتناب نمایند که دوستی او بر ایشان اعطای نعیم جلیله و مرتبه
رفیعه است و قبول اعمال او دوستی مر اعمال بندگان است اوامر آن از او در قلوب عباد کقوله تعالى سيجعل لهم الرحمن ودا ذُو الْعَرْشِ صاحب عرش
عظیم و مالک آن یا مالک ملک و علو و صاحب ذات الْمَجِيدُ بزرگوار در ذات و صفات و عالی بر جمیع ممکنات فَعَّالٌ او بسیار کننده است لِمَا يُرِيدُ
هر چه خواهد اصلا منع او از مراد او از صفات کمال خود خبر میدهد از حال جمعی که کفر علی الاطلاق بر او هَلْ أَتَاكَ آیا آمده است تو را یعنی برای
تو رسیده است که آمد تو را حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکر های اهل کفر که بر انبیا خروج آمده و ایشان را از کمال عناد و عداوت در میان رسته و تکذیب ایشان
نموده بسبب آن انقلاب دنیا و عقبا گرفتار گشته فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بدل جنود است یعنی شناختی حدیث فرعون و قوم او و قبیله ثمود
یا کران تکذیب بودند و استیصال ایشان بسبب آن و هلاک شدن انبیا که صبر بر ایذای ایشان نمودند پس بر صبر و شکیبائی اقتدا بانبیا باید
بلکه این است که کفار بکرده بر خدا و رسول و بروز قیامت تصدیق ندارند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنان که کافر شده اند از مردمان کافر فِي تَكْذِيبٍ در تکذیب
از لشکر ایشان یعنی وقوع قیامت و حساب و جزا او در سرمیدارند وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم و خدای تعالی از وراء ایشان مُّحِيطٌ احاطه کننده است یعنی
بعلم و قدرت بدین از فوت ما نخواهند و توانند گریخت این کلام مستعمل است برای پیوستگی حوادث جناب خدا احاطه و کمال و آن
نابشد تعالی چه احاطه بسیطان محروم و مانع است علی ما الکافلا نهایت من توجه فلان از ایشان بر جمیع مسالک طرق او سایر و هیچ
محل که گریز او از آن مکانت بنهد بَلْ هُوَ بلکه آن است که ایشان بیکو میکنند هُوَ آنچه تکذیب آن کردند قُرْآنٌ مَّجِيدٌ قرآن شریف بزرگوار است
و وجیه در نظم و اعجاز و جلیل القدر و کثیر منفعت آن اعتبار است که منسلک است بر جمیع علوم جلیله و وافی است برای احیای همه انبیاء از باطل نوشته شده
فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ در لوحی که نگه داشته شده است از تغییر و تحریف و زیاده و نقصان و از دسترس شیاطین از ابن عباس و مجاهد منقول است که لوح محفوظ که از
در سفید است طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از مشرق تا مغرب و کنارهای آن از یاقوت سرخ است و دوات مقابل لوح کنار و نوشته اند
بر جبین عرش و لب ساطرا بر آن کو تیر از آتش بر آب است که لوح در جبهه اسرافیل است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که لوح محفوظ
هر طرف دو برابر مسافت میان زمین و آسمان است و طرف دیگر غائب است آنچه حق تعالی اراده و حی سکینه مرد است که حفظه در شب
سعید و شقی را در لوح نظر میکنند برای احیای ایشان و اسرار و ادلال قرآن و دلائل است که در لوح هیئت خط نور است و هفتاد هزار ای
احوال از بیان است از ابتدا تا انتها و چهار خط و نیم از برای احوال قیامت از نشر و حشر تا وقت رسیدن اهل بهشت و دوزخ به دو منزل

سورة الطارق

ابی بن کعب از حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند حق تعالی بعدد هر ستاره که در آسمان است
ده حسنه بنویسد و علی بن حسین از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که قرائت او در فریضه سوره الطارق باشد او را در قیامت نزد حق عزت

جاه و منزلت است و او را از رفقای انبیا و اصحاب ایشان باشد در جنت مانند که ختم سوره البروج نمود و بعضه افتتاح این سوره بذکر مثل آن کرد
فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم و رکّ فـ آوله که در بعضی روایت آمده که شبی رسول صلی الله علیه و آله با عم خود ابوطالب نشسته بود
ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از آن ظاهر شد ابوطالب بترسید و گفت این چه چیز است آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که این ستاره ایست
که بدان از آسمان بر ایشان میرانند و نشانیست از قدرت الهی و در حال جبرئیل نازل شد بدین سوره و السماء و سوگند بحق آسمان که در غایت
ارتفاع و عظمت است و الطارق و سوگند بستاره که ظاهر شونده در شب درونده و ما ادریک و چه خبر دارد ترا داننده تا بدانی که ما الطارق
چیست طارق النجم الثاقب ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش که از غایت درخشندگی گویا ثقب میکند تاریکی شب را
و در آن نفوذ میکند و یا ثقب افلاک میکند مراد از آن جنس است یا شهب ثاقبه که رجم شیاطین میکنند جواب قسم ان کل نفس
نیست هیچ نفسی لما علیها حافظ الا که بر وی نگهبانیست و آن حق تعالی است و کان الله علی کل شیء رقیبا و یا فرشته که نگاه میدارد قول
و عمل او را و جهای آن مینویسد از خیر و شر از حضرت رسالت مرویست که صد و شصت فرشته بر هر بنده مؤمن موکلند که آفات و بلیات
و شر شیاطین را از وی دفع میکنند همچنانکه مگس از کاسه عسل دفع کرده شود و اگر لحظه بنده با نفس خود باز گذاشته شود شیاطین او را
بربایند و جمعی چنین بیان فرموده که بر هر نفسی حافظی و راهنمائی هست و در عقب آن امر میکند آدمی را بتامل در نشئه اولی تا عالم
شود با آخرت و میگوید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی از روی فکر که منشاء نشو او است و بنگرد در اصل ایجاد خود که
مم خلق از چه چیز آفریده شده خلق من ماء دافق آفریده شده است از آبی جهنده و ریزنده در رحم یا آبی که صاحب آن ریزاننده است
در رحم یخرج بیرون می‌آید آن آب من بین الصلب از میان پشت مردان و الترائب و از سینه‌های زنان که موضع
قلاده است یعنی محل کشیدن منی از اعضای صلب و ترائب است و نزد بعضی دیگر تکون منی در صلب و ترائب است و از آنجا بیرون شده
بر فرج می‌آید من بین الصلب ای میان پشت مردان انه بدرستی که خدای که آفریننده او است از نطفه علی رجعه بر بازگردانیدن
او بحیات و اعاده او در روز بعث و نشور لقادر توانا است [illegible] که قادر است بر بازگردانیدن آدمی از پیری بجوانی
و از جوانی بطفلی و از طفلی بنطفه و از نطفه بصلب و ترائب و قول اول اظهر است [illegible] یوم تبلی السرائر
در روزی که آزموده شود نهانیها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات ضمایر و عقاید و نیات تا طیب آن از خبیث متمیز گردد و از ابن عباس
فرض کند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن اطلاع نیابد و مکلف بعمل آن [illegible] منقول است از ابو الدردا
و [illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی هر یک از [illegible] ظاهر گرداند تا دانسته شود که کدام عمل [illegible]
و در جبین [illegible] سرور [illegible] که کدام [illegible] خواهد شد تا سبب [illegible] غم و غصه [illegible] فما له پس نباشد مر انسان را
که منکر بعث و نشور است [illegible] من قوة هیچ توانائی در نفس او تا عذاب را از خود باز دارد و لا ناصر و نه یاری کننده که
او عذاب از خود دفع نماید و بعد از آن [illegible] والسماء ذات الرجع و سوگند باسمان که [illegible]
یعنی باز گرداننده است [illegible]

دانسته آن رجع جهت آنست که هر سال [illegible] خود رجوع میکند و عود مینماید و تکرار میشود و وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است

یعنی شکافته میشود تا از آن نباتات بیرون می آید و چشمها روان میکردد و جواب قسم اینست إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستی که قرآن هر آینه سخنیست جدا کننده میان

حق و باطل [illegible] و ولیست [illegible] که هیچ شبهه در آن نیست و قول اول از امام علیه السلم منقولست وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست آن بازی و باطل

و سخن [illegible] که در صدور [illegible] باشد و در قلوب معظم و معزز و وقار [illegible] از قصه هر [illegible] و العقاید

[illegible] سموات [illegible] میکند و چنان تصور باید کرد و عده و وعید و امر و نهی [illegible] میشود و جمیع آیات وعده [illegible] کرده

باشد که از اهل آن باشد و چون آیت وعید [illegible] پناه کیرد که او از اهل آن نباشد [illegible] إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان قریش یَكِيدُونَ

كَيْدًا مکر میکنند مکر کردنی در ابطال امر [illegible] و اطفای نور حق و کویند این اخبار است قبل از وقوع آن [illegible] که کفار مکر خواهند کرد [illegible] دار

الندوه وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا میدهم مکر ایشان را [illegible] و انتقام کشیدن از ایشان از جایی که گمان [illegible] نداشته باشند

[illegible] فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافران را و تعجیل مکن در نفرین کردن بر ایشان و استعجال مکن در هلاک

ایشان و مشغول مشو بانتقام کشیدن از ایشان [illegible] بر خدا در باره ایشان أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا [illegible] که [illegible]

زودی همه هلاک خواهند شد [illegible] و در روز [illegible] که رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ثقیف [illegible]

[illegible] این سوره را میخواند [illegible] قومی از [illegible] ایشان [illegible] از محمد [illegible] این سوره را

برخواندم ثقیف [illegible] که این [illegible] و آنچه میکوید از نزد خدا [illegible] زیرا که این کلام ما فوق کلام [illegible]

[illegible] ولیکن [illegible] انشاء الله [illegible]

فلعنت الله علی من اتبع الهوی والسلام علی من اتبع الهدی

سوره الاعلی

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس این سوره

بخواند [illegible] ابراهیم و موسی و محمد [illegible] از امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که [illegible]

این سوره را دوست داشت و گفت که اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود [illegible] عرش خدا با عظمت و طول [illegible] سبح

در آن سجده [illegible] و از ابن عباس روایت است که رسول صلی الله علیه و آله چون این سوره خواندی فرمودی سبحان ربی الاعلی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

از جبرئیل پرسید که ثواب [illegible] در نماز و غیر آن [illegible] ثواب آن [illegible] از عرش و کرسی و کوههای [illegible]

[illegible] سبحان ربی الاعلی [illegible] فوق کل شیء [illegible] و جبرئیل و میکائیل [illegible]

باشد [illegible] در قیامت [illegible] ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلم روایت کرده که هر که این سوره را [illegible]

یا نافله [illegible] در قیامت [illegible] و [illegible] از [illegible] امیر المؤمنین علیه السلم

[illegible] سبح اسم ربک الاعلی [illegible] سوره [illegible] ثواب این سوره [illegible]

[illegible] صحف ابراهیم و موسی [illegible] ختم سوره [illegible] کفار [illegible] این سوره که [illegible]

صفات علیه و قدرت خود [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن اسم پروردگار خود را

که برتر است آن نام و نیز از هر چه صحیح در روایت اطلاق کنی بر آن مانند حمل آن بر جزو و تنبیه منغران ملک السمای الحسنی را که در شان کبریایی او نباشد

مثل آنکه تفسیر نمای الحسنی را بالطیف کرمت قهر و اقتدار است نه بمعنی علو در مکان و ذکر او کن به وجه خشوع و تعظیم و القعاد تنزیه لایق است او را اعلی

صفوت ذاتیه یعنی خداوندی که برتر است از روی اقتدار و قدرت و قهر که هیچ چیز را او اقدر نیست بلکه همه در تحت قهر و قدرت او اند و برتر است

از شائبه ادراک و جسم و جواهر الذی آنکه خلق آفرید همه چیزها را فسوّی پس سوی فرمود هر یک را

کرد ... اعضا و اجزای او را ساخت و آن احکام دلالت کرد دلالت بر آنکه خالق آن علیم و قدیر است والذی قدّر و آنکه

که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع و اشخاص و مقادیر و صفات و افعال و آجال و ارزاق آنها را مقدر ساخت از برای هر چیزی آنچه صلاح او در آنست

فهدی پس راه نمود او را و [illegible] ساخت آنچه انتفاع او باشد از الهامات و دلالات همچنانکه طفل را بپستان راه نمود و حیوانات را

و ذکر در الهام فرمود که چگونه با جفت خود خلوت کند تا از روی فرزند بیاورند تا تعهد کردن او در شکم مادر و [illegible] وهمات ...

بر گرفتن از شکم در وقتی که تمام الخلقه شده بود و هدایت کرد راه خروج و بیرون آمدن بجز مرگ شود و از شر محتنب گردد تا بعد از تمتع فرموده است ...

هدایت کرد و مستخرج الزمان نفع از آن پس قصد اعدا کرد و دفع شر از خود و بعضی را اسم و بعضی را اجرای آلات و ادوات و هدایت کرد و آدمی را

الطاف و توفیق و اقتدار بعضی بنفس او لهو الطاف که آیه علی العموم شامل است برای هر حیوانی آنچه صلاح او در آنست تقدیر نمود و آنها را

معرفت و اطلاق انتفاع ... الهام فرموده و در خبار آمده که افعی چون بهزار سال رسد کور می شود و حق تعالی او را الهام فرموده است

... تازه بیالد تا بینا گردد و اگر درختان خشک باشد که میان او در سنه چند روز راه باشد طی آن مسافت کند تا خود را بیعنی

و ... مسافت ... ته به پسته رازیانه بمالد و چشم خود را بآن بمالد روشن شود و هدایت او سخت ...

از حوائج و مصالح و دینیه و دنیویه و الهامات بهایم و طیور و هوام و حیوانات است که از حد حصا متجاوز است چنانکه وصف آن جمیع احاطه نتوان کرد

فسبحان ربی الاعلی و حکمته والذی اخرج المرعی و آنکه بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را از سبز و تازه خرم گردانید چهارپایان بچرند

فجعله پس گردانید آن گیاه را بعد از سبزی آن غثاء گیاه خشک و خرد شده ریزیده احوی سیاه و تیره در هوا که در ... ظاهر

از این آیه فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیا اگرچه اول تازه و سیراب و سبز و خرم می نماید اما در آخر وقتی است که باد خزان حوادث

تیره و تباه خواهد شد مرویست که حضرت جبرئیل آیتی یا سورتی از قرآن نازل شدی پیش از اتمام جبرئیل او تمام کرده آنحضرت ... در

قرائت آن فرمودی لبب آنکه مبادا که فراموش کند حق تعالی این آیه فرستاد سنقرئک زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را زبان جبرئیل یا بر ما

ره تو خوانیم یا تلافی کردیم بالهام قرائت فلا تنسی پس تو آنرا فراموش نکنی آنرا که به ... حفظ کرده از آن ... الا

ما شاء الله مگر آنچه خواهد الله که فراموش کنی آنرا ... تلاوت آن منسوخ گردد و حق تعالی آنرا از صحیفه خاطر تو محو ... کند

... در ... که حضرت قرآن بر آنحضرت نازل گشت جبرئیل ... فرمود که ملک جلیل ... را تمام ... آنحضرت ...

برای ذکر ... آنه یعلم الجهر بدرستی که او است که میداند ... ها از اقوال و افعال شما و ما یخفی و آنچه پنهان است در نفس تو

از آنچه واقع است ... ترا از خوف نسیان ... در تلقین ... آنچه صلاح در ابقا است در خاطر تو ... مصلحت

در لسان آن است که و نیسّرک داستان کردانیم و توفیق دهیم ترا لِلیُسری برای طریقه که آن شریعت است و آن حفظ وحی است با شریعتی که آسان‌تر است

از روی امّة بعثتهم فذکّر پس پند ده بقرآن مردمان را اِن نفعت الذکری اگر سود کند پند دادن ایشان را است. اگر چه تذکیر در صورت و جهت که نفع آن

تصوّر باشد از جهت مأمور شد آنحضرت باعراض کردن از کسی که متولی شود و از پند گرفتن روی بگرداند کقوله تعالی و اعرض عنهم و اعرض عمّن تولّی عن ذکرنا

سیذّکّر زود باشد که پند پذیرد مَن یخشی کسی که بترسد از خدای چه او تفکر خواهد کرد در موعظ و از بهر عاقبت اندیشی خواهد بود و کیفیت آن عالم

خواهد شد و آن پند خواهد گرفت و یتجنّبها و دوری کند از موعظ الاشقی بدبخت‌ترین کافری که اشقی از فاسق است تا ازین کفر رکب

توکل او در کفر و نیز اینکه این آیه در حق ولید مغیره و عتبة بن ربیعه نازل گشته و بعد تعبیر الذی یصلی النار الکبری آنکه درآید آتش

در آیه آتش بزرگ آتش درکه جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده است و در حدیث آمده که این آتش یکی از هفتاد جزو است

از هفتاد جزو آتش دوزخ و کفته‌اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای اکابر کفر و منافقان و منکران مانده عیسی باشد و نار صغری در طبقه علیا که

جای گناهکاران است از اهل ایمان و مؤمنین نار کبری عظمی آتش آخرت و نار صغری آتش دنیا ثُمَّ لَا یَمُوتُ پس نمیرد فِیهَا

در آن نار کبری تا آسایش یابد وَلَا یَحْیَیٰ و نه زنده باشد زندگانی که از آن راحت یابد بلکه آن حیوة و بال او باشد و موت تمنای زوال آن کند

مستلزم فنون عقاب و الوان عذاب شد قَدْ أَفْلَحَ رستگاری یافت مَن تَزَکَّیٰ آنکه پاک شد از کفر و معصیت یا آنکه زکوة داد و تقوی وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ

و یاد کرد نام پروردگار خود را با اول فَصَلَّیٰ پس نماز گذارد یعنی رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت پس نماز پنجگانه بگذارد

جابر بن عبدالله انصاری فرمود تفسیر این آیه را از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم فرمود آنکه رستگار شد آنکه باطن خود را از خبث پاک کرد

و نیز از او مروی است که پس متوجه شد مصلی پس گذارد نماز عید را و از ابن عمر و ابن العالیه و ابن سیرین مرویست که مراد آیه زکوة فطرت و تکبیر

عید و الصلوة نماز عید است و از اهل سعادت است که ما مشغول شده کار آخرت بیت نه خطاب مسکین که الشقی است مستوجب عقوبت

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا بلکه اختیار می‌کنید زندگانی دنیا را و کیت این عمل نمی‌کنید که موجب سعادت شما باشد و سبب فوز و فلاح شما در آخرت

ابن مسعود فرمود که دنیا از ما فرا رسید و آمد از مطاعم و مشارب دنیا که ما بلذات لذت یافتیم است که دانستیم و آخرت را از ما غایب کردند و قصار

بر وصف آن نمودند و کیت این ما دنیا را و آخرت اختیار کردیم و نقد را از نسیه برگزیدیم و کیت غرور و جهالت و غفلت تعلق کردیم در هلاک نسیه باقی

بهر است ای تعدادی وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ و سرای آخرت بهتر است وَأَبْقَیٰ و پاینده‌تر نعیم آن با لذات خالص است از کدورت

و نیز تعالی اِنَّ هٰذَا بدرستی که این سخن که مضمون قد افلح تا آخر آیه که در بیان است لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَیٰ هر آینه در صحیفه‌های پیشین است

نخستین که قبل از قرآن نازل شده که صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ صحیفه‌های ابراهیم خلیل کرده است وَمُوسَیٰ و صحف موسی کلیم الله توریه مراد است که

امر نه کور که در قرآن مجید و حجت در کتاب الله نیز هم و حجت ابوذر غفاری رحمه الله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفتم یا رسول الله انبیا چند اند فرمود

صد و بیست و چهار هزار گفتم انبیا مرسل چند نفر فرمود سیصد و سیزده و باقی غیر مرسل گفتم آدم پیغمبر بود فرمود بلی خدای با او تکلم فرمود و به قدرت خود او را

آفرید فرمود ای ابا ذر چهار پیغمبر از عرب هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو گفتم یا رسول الله چه کتاب حق تعالی انزال نمود فرمود صد و چهار کتاب از آنجمله

ده صحف بر آدم نازل شده و بر شیث پنجاه و بر اخنوخ که ادریس اوست سی و اول کسی که خط نوشت او بود و بر ابراهیم ده و بر موسی توریه و بر عیسی انجیل

و برادو وزا بر و مرم فرقان سورة الغاشية ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند حق تعالی حساب او را
روز قیامت آسان گرداند و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که این سوره را در نوافل و فرائض مداومت کند حق تعالی او را غرق رحمتهای
خود گرداند و ابو بصیر از ابو عبدالله [illegible] روز جزا و در آخرت و او را ایمن گرداند از عذاب آتش جهنم [illegible] حق تعالی هم سوره الاعلی بود بر عباد
در ثواب روز معاد که آن افضل از ذوات افتتاح این سوره نیز بر بیان احوال آخرت کرد و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
هل اتیک آیا آمد ترا ای محمد حدیث الغاشیة خبر داهیه [illegible] پوشنده است مراد قیامت است که اهوال و شدائد آن احاطه خلائق نماید و
هیبت آن بهمه کس در رسد یا آتش جهنم که بر همه دوزخیان فرود آید وجوه یومئذ رویهای کفار در آن روز خاشعة ترسناک بود
و ذلیل مراد اصحاب وجوه اند و ذکر وجوه جهت آنست که اثر ذلت در وجه پیدا شود مراد آنست که اهل کفر خوار و ذلیل باشند و همچنان
عاملة عمل کننده ناصبة رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان در آن عمل مشغول باشند که رنج [illegible] شامل کشیدن سلسلههای
آتشین که بر گردنها و کردنها نهاده باشند و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات جهنم و غیر آن از انواع عذاب [illegible] رنج
و تعب کشیده اند در عملی که نفع [illegible] بلکه آنها را در مهالک [illegible] انداخته و رنج کشنده باشند در دنیا در چیزی که خلاف آنچه
امر الهی بود و آنها را [illegible] صوم و [illegible] و امثال آن [illegible] از سعید بن جبیر و زید بن اسلم [illegible]
مرویست که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که هر که ناصب عداوت ما کرد [illegible] اگر چه در عبادت [illegible] تمام کند [illegible]
طاق شود که از اهل این آیت است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که [illegible]
[illegible] روزه و [illegible] نماز که [illegible] اند که ناصب عداوت امیرالمؤمنین کرده پس حق تعالی اعمال ایشان را قبول نخواهد کرد
تصلی در آیند [illegible] نارا حامیة در میان آتشی بنهایت حرارت [illegible]
بر [illegible] خدا [illegible] آن باشد [illegible] تسقی آب داده شوند [illegible] عطش [illegible]
رسیده [illegible] من عین آنیة از [illegible] گفته [illegible] از آن روز که آتش [illegible]
[illegible] شراب ذکر طعام ایشان [illegible] لیس لهم نیست مر دوزخیان را طعام الا من ضریع مگر ضریع و آن نوع گیاهی است
خار [illegible] شبرق [illegible] ضریع [illegible]
[illegible] آن نکرده و در آخرت [illegible] و ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که ضریع چیزیست که در میان آتش دوزخ [illegible] تلخ تر از صبر و گنده تر از مردار و حرارت آن بیشتر از آتش و حق تعالی
آن را ضریع نام نهاده جهت آن که اکل آن ضراعت کند [illegible] از اکل آن [illegible] که ایشان در قیامت [illegible] اهل
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] طعام طلبند [illegible] ضریع دهند که [illegible] در گلوی ایشان بماند [illegible]
[illegible] و طلب [illegible] غصه [illegible] در گلوی ایشان [illegible] آب [illegible] آن آب طلبند

تا آن بگلوی ایشان فرو رود و نه بواز هر اسال لب تر از چشمه آنیه آب دهند چنین نزدیک دهن آرند تا مانند روی ایشان همه سوده و [illegible]

بازگذارد که در تو گوئی یشوی الوجوه بئس الشراب چنین ماء مانند احشای آنها را پاره کردند که و سقوا ماء حمیما فقطع امعائهم او گفته اند که [illegible]

و اطعام او اهل آتش را [illegible] گفته [illegible] از چیزی نیست نه که چنین شتران را از آن میخورند سیر میکردند و فربه میشوند و قوت [illegible] مسکینی [illegible]

[illegible] و این مردم تکذیب و تو میگفتند [illegible] و لا یسمن فربه میکند ضریع [illegible]

و لا یغنی و رفع میکند من جوع [illegible] گرسنگی را [illegible] مقصود از طعام [illegible] همچنان [illegible]

اهل بهشت [illegible] وجوه [illegible] تازه شند [illegible] رویهای بهشتیان در آن روز ناعمة تازه باشند و از نعمت [illegible] و سرور و از ارباب وجوه

تنعم و مردم باشند و در انواع لذات لسعیها [illegible] از عمل خود [illegible] راضیة پسندیده کننده [illegible] عملی که کرده باشند آن راضی شوند در آن وقت که جزا

آن را ببینند و انواع کرامت [illegible] چون نفع اعمال و جزای عبادات [illegible] ظاهر گردانند بآن راضی و خشنود [illegible] فی جنة

عالیة در بهشت رفیع مقدار و بلند قدر باشند و مرتفع القصور و الدرجات [illegible] علو الشرف و الکلام و علو المکان و المنزلة

لا تسمع [illegible] آن وجوه [illegible] لاغیة در آن بهشت [illegible] لاغیة لغوی و بیهوده [illegible]

نه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فیها عین جاریة در آن جنت چشمه [illegible] بود [illegible] عظمت و کثرت [illegible] منقطع نگردد و بعضی از آن

[illegible] بعضی از آن انگبین و بعضی از شیر و بعضی از آب [illegible] و انهار بر روی زمین بهشت [illegible] بهشتیان [illegible] فیها سرر

در آنجا تختها باشد مرفوعة رفیع القدر یا بلند [illegible] مومن که بر بالای آن [illegible] دائمی [illegible]

و جمیع تختها از زر بود و مکلل بزبرجد و در و یاقوت [illegible] مرفوع باشد در هوا چون [illegible] خواهد که بر وی نشیند نزدیک آید و چون

بر آن قرار گیرد باز [illegible] بموضع خود باز رود و اکواب و در جنت کوزه‌های [illegible] باشند موضوعة نهاده شده پیش بهشتیان

و مهیا و آماده [illegible] تا هر گاه طلب کنند [illegible] نهاده [illegible] شراب و نمارق مصفوفة و بالشها

نهاده بهم [illegible] متصل بجنب یکدیگر تا هر کدام که خواهد [illegible] و زرابی مبثوثة و فرشهای فاخر عریض گسترده شده باشد در هر جا که

اراده بهشتی باشد [illegible] عاصم بن ضمره از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت ذکر اهل جنت [illegible] فرمود بهشتیان

[illegible] در بهشت داخل شوند [illegible] از سنگ لؤلؤ باشد و در آنجا سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نمارق مصفوفة و زرابی مبثوثة

باشد و اگر نه آن بودی که حق تعالی آنها را از برای [illegible]

و ایشان دست در گردن زوجات خود [illegible] و بر بالای تختها [illegible]

[illegible]

[illegible] آیا نمینگرند

الی الابل بسوی شتر [illegible] کیف خلقت [illegible]

[illegible]

مهار او در کشیده بر جنیبه و چنین شتر که بنشیند سر فرود آورد و سبزه و در سر بر آرد نهاد و مردمان دانند شنیده گفته سبحان الله جانوری بدین عظمت مسخر و بی
بدین ضعیفی شده و در میان آدمیان مخاطب عرب را اکثر اهل بر بوده که مال ایشان شتر است و هم طرف که مسکن خراسان و زمین کوهستانی
لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید که و الی السماء و آیا نمی نگرند با سمان که بلند کرده شد که بلندی است و الی الجبال
و نمی نگرند بکوهها که بچه صورت عالیه کیف نصبت آیا نگاه نمیکنند به زمین و الی الارض و نمینگرند بزمین که کیف
سطحت گسترده شده که بسط کرده اند تا جای آرام مخلوقات باشد خلاصه معنی آنست که نظر کنند در انواع مخلوقات تا بدانند مرکبات تا شکر شود
بر کمال قدرت خالق و انکار نمایند از اعاده بر بعث و نشور و لهذا در عقب میفرماید فذکر پس پند گوی ای محمد ایشان را و اگر از روی عناد انکار اعاده
مذکوره کنند تا راه برند بقدرت باری و ابلاغ احکام نمای زیرا که بر تو همین تذکیر است انما انت مذکر جز این نیست که تو پند دهنده لست
علیهم بمصیطر نیستی بر ایشان مسلط تا اجبار کنی ایشان را بر ایمان الا من تولی لیکن هر کس روی گرداند از ذکر و کفر ورزد و کرد
دعوت پوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدا او را العذاب الاکبر عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت که اعظم از عذاب
دنیاست که آن قحط و قتل و اسیر است ان الینا ایابهم بدرستی که بسوی ماست بحکم ما بازگشت ایشان ثم ان علینا
پس بدرستی که بر ماست حسابهم شمار اعمال ایشان در محشر این آیات عام و عده و وعید است و وعید کفار و خلاصه معنی آنست که ای محمد
اندوه و ملال بر خاطر عاطر خود راه مده که کفار اگر چه با تو معانده میکنند و ایذا و آزار تو میرسانند باز گشت همه ایشان بحکم ماست و ما را
ایشان محاسبت و عقوبت ایشان نموده ایم تو فارغ شوی و تو دلمول مده عذاب ایشان بعد از اینکه بر تو واجب است

سورة الفجر

اوبی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را در لیالی عشر ذی الحجه بخواند آمرزیده شود و اگر در روزهای آن بخواند هر روز
نوری دهد و هر که در سایر ایام بخواند از برای او نوری که هر در قیامت داده و بدین فرقه از ابا عبدالله علیه السلام روایت کرده که سوره الفجر بخوانید
در فرایض و نوافل که این سوره حسین بن علی است علیهما السلام هر که قرات کند در روز قیامت با حسین بن علی علیهما السلام باشد در درجه او در بهشت
رفیع اشبه باشد چون حسن حسین چون سوره مذکوره نموده بلکه مرجع علی و بیت و جناب ایشان بود افتتاح این سوره نموده با که افتتح
آن قسم است بر مرصاد و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم و الفجر سوگند باول صبح اول که مانند عمود از افق ظاهر شود در اثبات
لیالی عشر و این هنگام صبح صوم است اول که رکن وا نوافق مناجات و محل دعای حسنات است یا سپیده صبح جمعه که هنگام نماز و زکات
اجتماع بند گان است یا آن با نماز صبح که در شگفتن در آن ساعت که آن قرآن الفجر کان مشهودا و ابن عباس ضبط روایت کرده که
مراد اول محرم است که سال از آن منفجر میشود یا اول ذی الحجه که ابتدای لیالی عشر است یا صبح جمعه که صبح مسکینان است یا صبح روز عرفه
که وظایف دعا و نماز در آنست یا سپیده دم روز عید یا اول روز قیامت یا انفجار زلالی از حجر و در بیان کو یند که مراد انفجار
آب از اصابع مبارک حضرت رسالت است و آن در وقتی بود که آنحضرت در طایف بود و آن لشکر اسلام که چهار هزار مرد بودند از غایت تشنگی روی
گسستن نمودند و گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای خدای و رسول باد اگر ما هلاک شویم کافران خرم شوند حضرت قدحی طلبید و انگشت خود را
در آنجا نهاد و بقدرت عالم چشمه آب از انگشتان او شگافت و روان گشت تا همه چون شدند آب از چشمه از آن بر میجوشید و هم لشکر سیراب و خلاص

و سایر ظروف بهشت و ایراد انفجار ایشانست یا انفجار آب از کوه یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا انفجار موقف از عرفات

یا صبح عرفان از قلوب عارفان که روشنتر از آفتاب است چه نور آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت بهیچ حجاب ممنوع نگردد یا انفجار اشک

از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بشبهای دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا محرم که روز عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که

[illegible] ایشان [illegible] ازوست و [illegible] موسی که متمم [illegible] بود که وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ و الاصح و المشهور انها عشر ذی الحجه

از انس مالک مرویست که حضرت [illegible] فرمود که این ده روز [illegible] بر ایام دیگر حضرت از دهه ذی الحجه [illegible] هر روز داران در ثواب [illegible]

و قیام هر شب از آن مانند قیام [illegible] قدر [illegible] در حدیث نبوی آمده که درین ده روزه [illegible] که هزار بنده آزاد کند و هزار اسپ [illegible]

که و هزار [illegible] قربان [illegible] که در راه خدا غزا کنند و [illegible] ساله [illegible] قبل از آن و هر که درین دهه [illegible]

چنان باشد که [illegible] و هر که در آن [illegible] چنان باشد که رسول خدا [illegible] وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ

و سوگند بجفت و طاق [illegible] اند که روز عید و [illegible] شفع [illegible] است و وتر آن [illegible] ایام [illegible] روز عرفه که

تاسع است و از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام مرویست که شفع یوم ترویه است و وتر یوم عرفه [illegible] شفع خلق [illegible]

که جفت است و شفع [illegible] ایام و لیالی است و وتر روزی [illegible] و شفع [illegible] اوصاف مخلوقات است چون عز و ذل

و قدرت و عجز و علم و جهل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیوة و وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل

و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیوة بی موت یا شفع جمیع مخلوقات وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و وتر [illegible]

قل هو الله احد و باقی احوال [illegible] وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد [illegible]

[illegible] اذا ادبر [illegible] آنست که در تعاقب آن قوت دلالت بر کمال قدرت [illegible]

نقض آن [illegible] دلالت [illegible] عز و جلال [illegible] مجاهد و قتاده [illegible]

[illegible] روز [illegible] مجاهد و عکرمه و کلبی مراد لیله مزدلفه است که اجتماع مردمان [illegible]

آید و [illegible] در آن شب از عرفات بمزدلفه [illegible] در آن [illegible]

تعظیم [illegible] مذکوره [illegible] هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست در آنچه قسم یاد کردیم قَسَمٌ [illegible] لِّذِي حِجْرٍ مر خداوند عقل [illegible]

برای [illegible] و تحقیق [illegible] اقسام مذکوره [illegible] عظیم آن کافیست مر خداوندان عقول [illegible] در آن [illegible]

[illegible] سوگند [illegible] عذاب کرده شوند کافران [illegible] أَلَمْ تَرَ خطاب بحضرت رسالت

[illegible] آیا ندیدی [illegible] ای محمد [illegible] كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ [illegible] پروردگار تو بعاد

اولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام که قوم هود بودند [illegible]

[illegible] عاد [illegible] اسم [illegible]

عاد [illegible] ذَاتِ الْعِمَادِ [illegible]

تیز هر یک از ایشان چون ستونی بود و درازی بالای هر یک کمتر از هزار گز و بیشتر از چهارصد گز نبود و از رسول صلی الله علیه وآله روایتست که از قوم
عاد مردانی بودند که از ایشان یکی اگر ... قوت و توانایی ایشان بانجا رسیده بود که از کوه سنگی بر میداشتند باندازه قبیله ایشان
و بر در خانه آن قبیله زدندی و به یکبار هلاک کردندی و بعضی گویند ذات العماد یعنی که اهل چادرها و خرگاهها بودند
و صحرانشین بودندی و خیمه‌های ایشان بر ستونها افراشته التی لم یخلق مثلها آن قبیله که آفریده نشد مانند ایشان در بلادی
قد و بزرگی جثه و زور و قوت و ثبات و قوت فی البلاد یعنی در شهرها یا شهر آنست که ارم بلده عادیان است و ذات العماد صفت آن یعنی
شهر ارم خداوند ستونهای عظیم و بنای رفیع است که مثل آن در هیچ بلادی عظیم نیست و آن شهر است که شداد بن عاد آن را بنا کرد و عاد دو پسر بود
شداد و شدید هر دو پادشاه روزگار و قهرمان اقتدار بودند چون شدید در گذشت سلطنت جمیع ممالک به شداد قرار گرفت و همه ملوک سر اطاعت
بر خط فرمان او بر زمین نهادند و پادشاهی او استقلال گشت و دعوی خدایی کرد و هر چند انبیا که به سوی او مبعوث شدند او را دعوت و وعید کردند و معجزات
مینمودند عناد او بیشتر میشد و چون ذکر بهشت از انبیا شنیده بود و در دعا تمرد کرد گفت من نیز مثل آن بسازم پس بر مثال آن در یمن
از صحاری عدن باغی بنا کرده و آن را ارم نام نهاد و بعد از تمام با اهل مملکت خود متوجه آن شد و یک روز راه مانده بود که صیحه از آسمان بر ایشان
نازل شد و همه هلاک شدند و وهب بن منبه روایت کرده که عبدالله بن قلابه گفت در طلب شتری گم شده در صحاری عدن گشتم بشهری رسیدم
که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار و منارهای عالی بود امیدوار شدم که کسی را بینم و احوال شتر خود پرسم و به حصار در آمدم دری عظیم دیدم که
به بزرگی آن دری ندیده بودم و هر دو مصراع آن از طلا بود و مرصع و مکلل به لؤلؤ و یاقوت سرخ و سفید و بر آن ... خواهان ... مشتمع
و تحیر و تعجب نمودم و چون کسی پیدا نشد وارد خود ... و بشهر در آمدم و در آن شهر هیچکس ندیدم هیبت بر من
مستولی گشت قصرها دیدم بر ستونها از زبرجد و یاقوت و خشتی از زر و خشتی از نقره و بر بالای غرفها ... و فوق آن غرفهای
دیگر از طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت و مصاریع آن مثل مصراع در شهر به همین طریق ... و در مشک و زعفران و بجای سنگ ریزه
مرواریدهای آبدار ریخته و بجای خاک مشک و زعفران پاشیده و چون ... هیچکس را آنجا ندیدم خوف و ترس بر من غالب شد از آنجا ...
کوچه‌ها و بازارها شدم درختهای بسیار در ... تنهای آن از زر ... و برگها از زبرجد و شکوفه از سیم و میوه‌های آن ...
و در زیر آن درختان آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان و نهرهای آن از زر و سیم و ... از فضه که ... روشنی روز غالب بود
... که محمد صلی الله علیه وآله ... مثل این ... هذه الجنة التی وعد المتقون ... آن بهشت است که حق سبحانه
آن وعده داده پس قدری از آن جواهر و لؤلؤ و مشک و زعفران برداشتم و برگشتم و از آن شهر بیرون آمدم و خواستم که ...
در های آن شهر بگیرم نتوانستم پس برگشتم و آنها را ... میفروختم و ... در آن ... معاویه
حاکم شام بود اعلام کردند پس معاویه مرا طلبید و صورت حال را از من پرسید من قصه خود را از اول تا آخر باو اخبار کردم پس مرا از مجلس ...
و کعب الاحبار را طلبید و گفت ... در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان آن مکلل بجواهر گفت آری شهری است که حق تعالی
در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و آن را شداد بن عاد ساخته ... قصه آنجا ... کعب گفت ... عادی که قوم هود ...

زیرا که ایشان از هود بودند از نسل عاد اولی بودند و عاد که پدر قبیله عاد اولی بود و ایشان را بنام او مسمی شده بعد چون پسر دو شد شدید و شداد و چون عاد بمرد هر

دو پسر او پادشاه ممالک شدند و همه پادشاهان عهد خود را مقهور و مغلوب ساختند بعد از آن شدید هلاک شد و پادشاهی بر شداد مقرر شد و همه ملوک متفق

او شدند تا آنکه هیچ پادشاهی نبود که او را معاونت نتوانست نمود و نهصد سال عمر داشت و چون صفات بهشت شنید که از رسل رسیده که مثل آن [illegible] در دنیا

بنا نهم [illegible] و همه ساخته که من چنین بهشتی بنا نهم که از جنس جواهر از قبیل و کنیز [illegible] نباشد و همچو بهشت موعود از

رسل او آنچه داشته باشند کافران او و شداد به مقدار عظمی تو خود نگه داشته و دو صد قهرمان مقرر کرد و با هر یکی دو هزار سوار داشته و سر کرد

و امیران در تمام عالم فرستاد تا بهر کجا [illegible] کرات و هوای خوش [illegible] آنجا عمارت کنند به از صحرای عدن یافتند [illegible] بنیاد باغ

ارم کردند از زر و نقره و مرصع با انواع جواهر و آلات چشمهای آب روان کردند و درختها بنشاندند و همه را از زر و سیم ممتاز کردند و در عرض سیصد سال

باتمام رسید و چون اتمام تمام کردند فرمود بعضی در اطراف آن باغ خشت و در گرد اگرد آن چهل هزار قصر بنا کردند از جواهر و در وقت چون خبر اتمام آن

رسید با سپاه دیگر نهضت بسوی آن شتافت نمود و امراء و وزرا همراه گرفت و از دار السلطنه خود به یک منزلی آن شهر رو نهاد و چون یک روزه راه آن رسید خشم الهی او را

تا صیحه جبرائیل هلاک کرد و همچنین قوم او و آن شهر از نظر مردمان پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت [illegible] کوتاه بالای سرخ رنگ چون شتر گم کرده

فانا و [illegible] از آن زمانه [illegible] شتری به آنجا رسید و تماشا [illegible] چون از [illegible] و این قلعه پیاده [illegible] ذلک الرجل کذا که این مرد

از عمال [illegible] روایت که چون شد [illegible] و اتباع او بصیحه هلاک گشتند [illegible] دختر الموت [illegible] نام او مرثد بن شداد او پادشاه ممالک خلیفه کرد

در سال [illegible] دختر الموت آورد و [illegible] و در غاری [illegible] از زر [illegible] و هفتاد [illegible] منسوج زر و سیم بر روی [illegible] لوح در

بالای سر وی نهاد وَثَمُودَ و آیا ندیدی و خبر نمی رسید که چه کرد آفریدگار تو بثمود که قوم صالح پیغمبر بودند الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه میبریدند

سنگها و کوهها را برای خانه ها بِالْوَادِ که وادی قری گفتندش وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ و گویند اول کسی که بریده کوهها و سنگها رخام ثمود

بود و ایشان [illegible] هزار هزار و [illegible] هزار [illegible] از سنگ [illegible] ایشان فرستاد تعالی [illegible] کردند و آخر عذاب

برایشان نازل شد و هم [illegible] تفصیل آن در [illegible] گذشته وَفِرْعَوْنَ و آیا ندیدی [illegible] چه کرد پروردگار تو بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ

که خداوند [illegible] بسیار و اموال [illegible] بود [illegible] از آن بود [illegible] چوب [illegible]

خیمه ها [illegible] خیمه [illegible] از [illegible]

ذی الاوتاد [illegible] و بازی میکردند و [illegible] مشغول [illegible] حبیب [illegible]

عذاب [illegible] هلاک [illegible] فرعون [illegible]

بغرق هلاک کرد چنانکه تفصیل آن در [illegible] الَّذِينَ این گروه آنانکه کمال و غوایت طَغَوْا از حد

در گذشته [illegible] فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا [illegible] کردند فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها [illegible]

از قتل [illegible] بود [illegible] و غصب اموال [illegible] از انواع تعدی و چون کفر و ظلم [illegible] مستوجب عذاب شدند

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ [illegible] عذاب [illegible] نوع عذاب [illegible] سوط

و از بندها بکاهد این سرها میگویند که مخلوط الطافات است و بعضی از آن ملامتی یعنی دیگر پس حقیقت معنی آنست که فرداً فرداً ایشان انجمن شده بود
برای ایشان از انواع عقوبت در دنیا و آخرت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه در گذرگاه است و در موضع رصد
همچنانکه کسی که در مرصاد نشسته بر رصد گذرندگان است و هیچ خبر از وی فوت نمیشود از حرکت و سکون هر کسی ... میکرد از افعال و اقوال بندگان
هر آینه هیچ نمی‌ماند و میشنود و اعمال ... و پوشیده و نهان نیست و هم‌چنانکه در آن خبر خواهد داد و از صادق علیه السلام ... در ... است
بر صراط که از آن گذر کسی که ظلم کرده باشد برنجد و از بندگان خدا مرا ... مکافات ... علم او ... است آنکه و لهذا از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند
که پروردگار ما در کجا بود قبل از آنکه آفرید آسمانها را و زمینها را فرمود این سؤال عن مکان و کان الله و لا مکان یعنی این که پرسیدی سؤال
است از مکان و حال آنکه خدا بود و هیچ مکانی نبود ... مسلک حقیقت عالم است با افعال بندگان در مرتبه ایشان از ایشان کار ... فَأَمَّا
الْإِنسَانُ اما آدمی ... ... و سلطنت آن ... إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ چون بیازماید او را پروردگار
او ... ... او را ... که ... سپاس داری او ... توانگری ... ظاهر ... فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کند او را ... و نَعَّمَهُ و نعمت دهد
او را ... ... کرده ... کار ... فَيَقُولُ رَبِّي پس گوید ... پروردگار من أَكْرَمَنِ گرامی کرد مرا ... که
... کان ... ... کرامت ... ... خدای ... و مستحق ... افضال ... وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ
و اما آدمی چون بیازماید او را پروردگار او ... و بصبر ... فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ پس تنگ ... رزق او را فَيَقُولُ رَبِّي پس گوید ... از روی
جزع ... آفریدگار من أَهَانَنِ خوار کرد مرا ... سبب ... است و ... که ... خوار ... حاصل
آنست که آدمی ... ... و لذات آن کرامت ... توانگری داند و ... بدانید و ... از قصور نظر و قلت همت
... ... کرامت ... طاعت و ... معصیت ... ... کرامت ... است ... که ... ...
كَلَّا بَل ... است که آدمی ... ... فقر ... ... فعل ... از قول ... و ... است ... هلاکت
بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ گرامی نمیدارید طفل ... ... و ... او ... ... عطیه ... یتیم ... آنست او را
کافی ... ... که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... ... و کافل یتیم ... چون
... در ... و دخول بهشت ... و ... ... در حجر امیه بن خلف یتیم بود ... او را از حق خود
منع میکرد و مال او که ... در انفاق ... میکرد ... که مال یتیم را ... ... کنید و این
عادت کفار بود که یتیم را محروم میداشتند از مال که ... ارث ... وَلَا تَحَاضُّونَ و ترغیب نمیکنید یکدیگر را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ
بر دادن طعام ... آنست که ... ... طعام دادن یتیم را ... مسکین ... ... مسکین ... ترغیب ... از آن
ترغیب مسکین وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را أَكْلًا لَّمًّا خوردنی که ... جمع ... از حلال و حرام ... ...
میان آنها ... ... محروم ... ...
... ... وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ...

المال حبا جما حبی بسیار و فراوان با حرص و شره و منع حقوق حق مساوات به کثرت اموال از روی حرص که بیت آن جمع میکنید و از غیر آن منع مینمائید و از پی

عاقبت آن اندیشه نمیکنید کلا نه چنانست که می‌پندارید از این امور بازایستید و یاد کنید محشر روزی را که اذا دکت الارض چون شکافته شود زمین و ریزه گردد آن دکا دکا

شکستنی بعد از شکستنی یعنی کوه و تلال و جبال آن همه هموار گردد همچنانکه ... کرده هوا پراکنده شود و جاء ربک و بیاید پروردگار تو یعنی ظاهر گردد قدرت و آثار

... پروردگار تو والملک صفا صفا و بیایند فرشتگان در عرصه محشر صفی از پس صفی به حسب منازل و مراتب و بعضی تفسیر آوردند که

اهل هر آسمانی صفی علیحده باشند از صحاک منقولست که در آن روز آسمان منزل شود و فرشتگان ... بر زمین نازل شوند و صف صف شده احاطه

جمیع جنیان و آدمیان نمایند و جهنم را ... کرده ... وجیء یومئذ بجهنم و آورده شود از پس آن جهنم ... اهوال آن و اهل

محشر ... یومئذ یتذکر الانسان یاد کند آدمی گناهان خود ... کرد زیرا که عالم شود ... خود ... از آن

و انی له الذکری و از کجا باشد او را ... یاد کردن ... که ... یاد کردن و ... که ...

باشد نه ... امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که چون این آیه نازل شد روی مبارک آنحضرت بسیار متغیر شد ...

از آنحضرت ... فرمود جبرئیل نزد من آمده و این آیات بر من خوانده و ... امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ... چگونه ... یا رسول الله فرمود

... هفتاد هزار ... هفتاد هزار ... و ... در روایت دیگر ... از جهات ...

... فرشتگان ... آن ...

کرای ... حرام کرده‌اند ... نفسی نفسی ... ای پروردگار من امتی امتی ...

... حسرت و ندامت یقول ... گوید یا لیتنی کاشکی قدمت پیش فرستادمی عمل خیر لحیاتی برای زندگانی من در این عالم

... فیومئذ پس در آن روز لا یعذب عذابه عذاب نکند ... عذاب خدای احد هیچ یکی از ... و لا یوثق

... و الغلال ... وثاقه ... احد هیچ یکی ... عذاب خدا ... او ... از ...

... پس ... مؤمن ... دخول او در جنت ... خطاب کند ...

... یا ایتها النفس المطمئنة ای نفس آرام گرفته ... ای ...

از سر اطمینان و یقین ... و اختلاج ... از خوف ... عذاب ... ارجعی الی ربک

... راضیة ... که ... تو ... دنیا ... تو رسیده بود ... خشنودی ...

... آن ... مرضیة ... فادخلی پس در آی فی عبادی در زمره بندگان ...

منتظم شو در سلک ... وادخلی جنتی و در آی در بهشت من ... از ... بنده مؤمن ...

... ای نفس آرمیده ... آی راضی و مرضی ...

... طیبه ... بوی مشک خوشبوتر ... آن ... فرشتگان آسمان ... که نفس بنده مؤمن ... درها

آسمان ... و بر و صلوات دهند ... و ... فرشتگان ... بنده ... سجده کنند

ذکر نه بار خدایا از عالمی که این بنده مومن است [illegible] پرستیده و در هر لحظه با تو آغازی نکرده حقتعالی با میکائیل خطاب کند که ای میکائیل نزدیک او نفس ریحان
بهشت [illegible] و بسیار در طول و عرض فضا در گور او بنه و از روح و ریحان جنت مطیب گردانید پس او در گور چون عروس خواب کند که [illegible] بالای
جامه خواب او آید و قتی که از خوابگاه خود بر خیزد هم چو کسی باشد که بجای خود خواب کرده باشد و چون کافر را [illegible] حقتعالی [illegible] نوشته با او گوید
یا ایتها النفس الخبیثة ارجعی الی الجحیم والعذاب الالیم از سعید بن جبیر روایت است که عبدالله عباس در طائف وفات یافت [illegible]
کسی ندیده بود در نعش وی آمد و در کفن او رفت و دیگر بیرون نیامد و آن وقت که او را دفن کردند بر سر قبر وی از هاتفی آوازی شنیدند که میگفت یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی **سورة البلد** [illegible] ابی بن کعب روایت کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله که هر که قرائت آورد [illegible] لا اقسم بهذا البلد باشد در دنیا موفق شود [illegible] و در آخرت مشهور کرده [illegible]
و از [illegible] و شهدا و صلحا [illegible] تلاوت سورة البلد که [illegible] او را امان دهد از غضب و خشم خود در روز [illegible]
حق تعالی ختم سورة الفجر فرموده بذکر نفس مطمئنه و در این سوره تبیین وجه اطمینان نمود که آن نظر است در طریق معرفت حقتعالی [illegible]
[illegible] فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم البته سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر یعنی مکه و چگونه
سوگند نخورم بدین شهر و انت حل و حال آنکه تو فرود آینده بهذا البلد بدین شهر با آنکه موضع امن و منشاء [illegible] و مکان [illegible] کرام
و محل ابراهیم و اسمعیل [illegible] کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
شرف مکان [illegible] اهل آنست یعنی این شهر که مکه مولد تو [illegible] سوگند خورم
[illegible] آنست که در حالتی که تو حلالی [illegible] حلال است [illegible] که کسی دیگر را حلال [illegible] از قتل [illegible]
امر کرد که کافر را [illegible] بکشد [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] از آن فرمود [illegible] که حرام گردانید حقتعالی مکه را روزی که بیافرید آسمان و زمین [illegible] حلال
[illegible]
آنرا قطع [illegible] کند و گیاه تر آنرا [illegible] و لفظ آن حلال [illegible] ابن عباس [illegible] فرمود
یا رسول الله [illegible] ووالد و ما ولد [illegible] آدم [illegible] ابراهیم علیه السلام
که [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] و ما ولد [illegible] ذریت [illegible]
و اوصیا و اتباع [illegible] ابو عبدالله علیه السلام [illegible] جواب قسم لقد خلقنا الانسان [illegible]
[illegible] در سختی و رنج [illegible] ظلمات رحم [illegible] ارضاع و فطام [illegible] تکلیفات شرعی [illegible]
و عقاب و غیر آن [illegible] دنیا [illegible] آخرت و از ابن عباس روایت است که [illegible]
منتصب القامه [illegible] ایستاده بر [illegible] خود بر خلاف حیوانات دیگر که [illegible] افتاده [illegible] مراد [illegible]
است [illegible] القوة [illegible] قوت او

بوجهی بود که ادیم عکاظی در زیر پای نهادی و ده تن ادیم را بکشیدندی و ادیم پاره شدی و از پای او بیرون نیامدی و دعوی کردی که کسی با او بر نیاید در قوت

پیغمبر صلی الله علیه و آله بارها زور وی آزموده بود و او را بر زمین زده و او بر زمین آمده بود یعنی آن آدمی که این صفت دارد و قوت وی بر خاصه بیعنی آن قوت نفس

اگر کار در باب او بیک شدیده او بر ... کار و انتقام بجان اداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بکشد و مکافات ابدا و آزار او در باب ...

و آنست که قوت وی با نفع کسی این انتقام ... در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که مراد ازین انسان عمرو بن عبدود است

در جنگ امیر المؤمنین علیه السلام رو داد اما عن عرضه که در روز خندق او را از آن ایام که در کفر بود النخیل رفت **يَقُولُ** که به از دو جهت در وقت

در توقع قیامت **أَهْلَكْتُ** هلاک کردم یعنی ضایع گردانیدم در دنیا **مَالًا لُبَدًا** مالی انبوه و بسیار در اکثر انفاق ... درجهات ... کار

جاهلیت و از مکارم و اخلاق و ... و آگر صرف اموال برای جمعیت ... انفاق است در معاودت پیغمبر صلی الله علیه و آله

و در رد ... آنکه صرف اموال سعی رشوه بمردم داده ... پیغمبر ... بقول ... آن معاند از روی افتخار ...

که مال بسیار در عداوت محمد انفاق کرده ام **أَيَحْسَبُ** آیا می پندارد **أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ** که ندیده است او را هیچ احدی یعنی خدا و ندیده ... بر آن ...

که نفقه کرده چرا خواهد بود و از و مطالبه خواهد کرد که آن مال را از کجا کسب کرده و در چه صرف نمود و از ابن عباس منقول است که هیچ بنده ای گام از

که قدم از قدم بر نگیرد تا از عهده چهار سؤال بیرون آید از عمر که در چه بسر برده و از مال که از کجا جمع آورده و در کجا نفقه کرده و از علم که چگونه بآن

عمل نموده و از محبت اهل البیت علیهم السلام بعد از آن بکیت نعمتی برونه که بعضی معظم است **أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ** آیا نکرده ایم از برای قدرت وی نعمتی از ...

عَيْنَيْنِ دو چشم که بدان می بیند آثار رحمت و قدرت ما را و هر چه می خواهد از مرئیات مشاهده میکند **وَلِسَانًا** و زبانی که بدان سخن

میگوید و از ما فی الضمیر خود خبر دهد **وَشَفَتَيْنِ** و دو لب که دهان را بدان بپوشد و در تقویم اکمل ... معاون ... اوست ... و از آن روایت کرده

که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میفرماید ای فرزند آدم اگر زبانت بر تو منازعت کند در آنچه بر تو حرام کرده ام از کلمات ... ام ترا

بر منع از آن به دو لب ... آن ... بر هم نه و اگر چشم بر تو نزاع کند بر آنچه بر تو حرام کرده ام دیدن آن لبهای ... به چشمت ... نمایم بر یکدیگر

نه و اگر فرج بر تو منازعت کند بر آنچه بر تو حرام گردانیده ام از مباشرت ... که دم تر است و ران بر یکدیگر نه ... حرام ...

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و راه نمودیم او را بر طریق خیر و شر از آلت و ارسال رسل ... نمودیم او را ... از ولادت در ... سینه ... خورد

پستان ... قول اول از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است و از امام جعفر علیه السلام منقول است که مراد بنجدین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

که مظهر نبوت و ولایت است و در ... امیر المؤمنین علیه السلام و نفسین حسن و حسین و نجدین ولایت ایشان ... و بعد ... مولوی ...

محبت و علی ای علیه السلام بقرب محبت و ... صلی الله علیه و آله ... حسن ... صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که ... و مود ...

نجدین نجد خیر است و نجد شر پس چه چیز گردانیده است نجد شر را محبوب تر ... از نجد خیر ... است که ... وجود ظهور ... در ...

این طریق خوبست ... و در طریق شر سلوک نمود **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ** پس تکلف در نیامد ... و در ... سخن ... زیرا گسسته ...

نفس و مجاهده ... شیطان و ... اعمال صالحه ... بقصد منع ... و تکلیف ... که ... ام ... نموده ... قیام نمود مراد آنست که چرا آدمی

مالی که در طریق شر صرف کرد ... عداوت پیغمبر و غیر آن از وجوه قبیحه در اقتحام عقبه که طریق خیرات و وجوه البر

انفاق نکرد لیکن از آن گفت تعظیم عقبه میفرماید که وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا که مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی تو نمیدانی که چیست آنرا

بر نفس و کنه ثواب آنرا تفصیل فرمود که فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردن است از بند بندگی و تکمیل آن آزادیست أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعامی

فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی که صاحب گرسنگی است یعنی در وقتی که طعام دشوار یابند و سالی که قحط باشد يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که

خداوند قرابت و خویشی است یعنی که یتیم خویش طعام دهد أَوْ مِسْكِينًا یا درویشی را که ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند فاقه بود یعنی بخاک افتاده

باشد و این کنایت است از احتیاج و بیکسی و در مقدم کنایه و تشبیهست در آنکه فک رقبه و اطعام یتیم و مسکین در وقت تعسر طعام شفقت مجاهده و کار

و تحمل مشقت و شدت در وی آمده هر که آزاد کند رقبه مسلمانی آزاد کند خدای عضوی از آن رقبه عضوی بوی از آتش دوزخ و هر که سیر گرداند

گرسنه را در روز قحطی خدای در روز قیامت او را در آورد و از دری از درهای بهشت که داخل شود در آن مگر کسی که کرده باشد مثل آنچه او کرده و جابر

عبد الله از آن حضرت روایت کرده که از جمله اسباب رحمت امور است طعام دادن مسلمان گرسنه ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا پس بوده

از معاشر جماعتی که ایمان آورده اند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت و باز ماندن از معصیت و بر تحمل

بلاها و شفقت با خلق و محنتی که بنده مومن بآن مبتلا میشود وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کرده اند یکدیگر بمهربانی و ترحم بر بندگان خدا خصوصا اهل

حاجت و ذوی الحاجات و بآنچه باعث رحمت خداست از لطف و طاعت و اجتناب از معصیت أُولَئِكَ آن گروه مومنان که بصبر

و رحمت یکدیگر را وصیت کنند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ یاران دست راست اند که از جانب یمین عرش بهشت درآیند و نامهای ایشان بدست راست

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه کافر شدند بآیتهای ما یعنی آیات قرآنی و دلایل که نصب کرده ایم بر توحید از کتاب و وحی ایشانند و آن هم أَصْحَابُ

الْمَشْأَمَةِ ایشانند اصحاب دست چپ که از جانب شمال عرش بدوزخ روند یا نامها بدست چپ ایشان دهند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ

بر ایشان است در دوزخ آتشی پوشیده یعنی سر آن در کرده که ایشان در آن بسته باشند و طعمه آتش مطبق شوند که هیچ گرمی از وی بیرون نرود و راحت

باشد در آن و رایحه ای هوائی از آن بدر نیاید و بیرون آن گلی امید نیست اندر و آتش دائم معذب باشند ایشان سُورَةُ الشَّمْسِ

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند ثواب آن چنان باشد که هر چه شعاع آفتاب و ماه بر وی افتاده

صدقه کرده باشد و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هر که سوره وَالشَّمْسِ و وَاللَّيْلِ و وَالضُّحَى و أَلَمْ نَشْرَحْ بسیار بخواند در روزها در شب هر چیز

نزد او حاضر باشد گواهی دهد در روز قیامت برای او گواهی دهد از موی و پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام وی و جمیع آنچه زمین

برداشته و حق تعالی فرماید قبول کردم شهادت شما را از برای بنده خود و او را از آتش دوزخ نگاه داشتم بر وی و او را بهشت و از بهشت هر جا که

خود اختیار کند او را ساکن گردانید بمحض رحمت و فضل الهی که ارزنده و خوش گوار باد و آن بهشت از برای بنده مومن مر اهل ختم سوره البلد

نموده که این سوره را در سوره ها از مبرکات و فضل آن در کس است که بترکیه نفس خود کند و گفت کسی که قسم یاد کرد و قوم ثمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ سوگند با آفتاب عالمتاب وَضُحَاهَا و بروشنی و درخشندگی او در آن وقت که بلند شود

بر وضع حالت و ضوء آن منتشر و منبسط گردد بر زمین و آن محل چاشت است و قتاده گفته که مراد هم روز است وَالْقَمَرِ و بماه جهان پیما

إِذَا تَلَاهَا چون در پی آید آفتاب را یعنی در عقب طلوع آفتاب طلوع کند یا طالع شود بعد از غروب آفتاب در لیلة البدر یا مقابل آفتاب باشد

استدارت و کمال نور و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که از ابی عبدالله الحسین علیه السلام روایت کرده که مراد از آفتاب حضرت رسالت است که بنور هدایت

او تمام عالم را منور ساخت و بقمر امیرالمؤمنین است که کسب نور از آنحضرت نمود فی جمیع الوجوه بالتمام و تا ساده شده و النهار و سوگند بروز اذا جلّیها

چون ظاهر گرداند و روشن گرداند آفتاب را وقت انبساط خروج آفتاب در وقت نیک منجلی میشود و بنهایت انجلا میرسد و جرم آن بر وجه ظهور می یابد

و اللیل و سوگند بشب اذا یغشیها چون بپوشاند آفتاب را یعنی روشنی آفتاب را و ظلمت شب روی زمین را پوشیده گرداند و فرو گیرد آفاق عالم را و السماء

و سوگند باسمان و ما بنیها و کسی که او را بنا کرده است یعنی کامل قدرت او و الارض و ما طحیها و سوگند بزمین و آنکه در تمام قدرت گسترده آنرا

و مسطح گردانیده برای متوطنان و نفس و ما سوّیها و بنفس آدم و آنکه مطیع نفس حکیم علی الحکم که تسویه فرموده اعضا او را و در ایست [illegible] گردانید

فالهمها پس الهام کرد و افهام نمود آن نفس را فجورها و تقویها [illegible] در خیر کاری و نیکو کاری [illegible]

الهام او کرده که فجور معصیت و انواع شرور قبیح است و تقوی طاعت و اصناف فعل خیر حسن است و تمکین او داده در اختیار کردن هر کدام از آن

جواب قسم اینکه قد افلح من زکّیها رستگار شد هر که پاکیزه گرداند نفس خود را از ادناس و رذایل کفر و معصیت [illegible]

و قد خاب من دسّیها و بی رستگی [illegible] هر که گم کرد نفس خود را بجهالت کفر و ضلالت [illegible] در رتبه او در فسق و معصیت ابن

عباس از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت در وقت تلاوت این آیه فرمودی [illegible]

از لوث [illegible] بسوی [illegible] شکر گذاری [illegible] مشغول شود [illegible] کاری [illegible]

قسم محذوف و آن اینست که سوگند با امور مذکوره که فرود آورد خدای عذاب بر کفار که تکذیب ایشان رسول خدا را [illegible] ثمود

تکذیب آنها صالح [illegible] کذّبت ثمود تکذیب کرد قبیله ثمود بطغویها بسبب طغیان و عدوان خود صالح را یعنی طغیان ایشان

در تکذیب [illegible] اذ انبعث وقتی که برخاست اشقیها بدترین قبیله ایشان که قدار بن سالف بود فقال لهم پس گفت مر ایشان را

رسول الله فرستاده خدای یعنی صالح علیه السلام ناقة الله [illegible] ناقه خدا را [illegible] از سنگ بیرون آورد و سقیها

[illegible] فکذّبوه پس تکذیب کردند صالح را [illegible]

که بود از حلول عذاب [illegible] فعقروها پس [illegible] فدمدم علیهم پس فرود

آورد عذاب بر ایشان ربّهم پروردگار ایشان بذنبهم بسبب گناه ایشان فسوّیها پس یکسان کرد [illegible] مستاصل

ساخت زیرا که همه بعقر آن راضی بودند [illegible] و لا یخاف و نترسید [illegible] عقبیها عاقبت [illegible]

عاقبت اهلاک همه [illegible] اهلاک واقع میشود [illegible] انتقام [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] عثمان بن صهیب [illegible]

که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را [illegible] اشقی [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

که [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] سورة اللیل [illegible] سوره اللیل [illegible]

خیلی از علما و کرامت و غیره که بآن راضی و خرسند شود و او را از عسرت و تنگی عافیت دهد و حسب امور دنیوی و اخروی با او سهل و آسان کرداند
و در روایت و حکایات وارد شده که این او را کفایت کند و او را بشهداء اصلی حشر کند و بدانکه چون ختم شد در سوره سابق بیان احوال مؤمنان و کافران بود
درین سوره نیز بمثل آن افتتاح کرده آغاز نمود که حق تعالی قسم فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم والليل سوگند بشب
اذا يغشى چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را یا جمیع عالم را بظلمت خود و النهار و سوگند بروز اذا تجلى چون آشکارا گردد
بزوال ظلمت شب یا بمعنی که ظاهر شود بطلوع آفتاب و چون شب و روز از اعظم منافع بندگانند و لهذا افتتاح قسم بآنها شده و لهذا و ما خلق
الذكر و الانثى و سوگند بقادر عظیم القدرت که آفریده نر و ماده را مثل حوا و آدم که منشأ وجود آدمیان اند یا جمیع نر و ماده
از انواع حیوانات جواب قسم اینکه ان سعيكم لشتى بدرستی که سعیهای شما در اعمال و اقوال هر آینه پراکنده و مختلف است
بجهت عقل بعضی از سعی شما موجب نجات است و رستگاری و بعضی دیگر سبب هلاکت و گرفتاری و از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت
که مردم بر دو نوع اند یکی آنکه خود را بخرد و آزاد کند و دیگری آنکه خود را بفروشد و هلاک کند پس بیان اعمال مختلفه داده بیان آن میکند
که فاما من اعطى پس اما هر که بدهد حقوق مال خود را در راه خدا و اتقى و پرهیز کند از معاصی و صدق بالحسنى و تصدیق نمود بکلمه
نیکوتر که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که اینست که و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه یا بقرآن از هر کلمه که دال است
بر حق و یا بوده دولت مثوبت حسنی که جنت است فسنيسره پس زود باشد که آماده سازیم و اسباب لطف را که آسان
فرمائیم یا آماده شود لليسرى برای طاعتی که آسیر او حول امور با بر و بطیب نفس و بی اقدام نماید یا برای آماده سازیم
او را برای حالتی که منتهی شود بیسر و راحت که آن دخول جنت است و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ روز آفتاب برنمی‌آید
الا که بدو جانب او دو فرشته هستند که میگویند بار خدایا هر کس مال نفقه میکند عوض ده بمتحمل تری برسان و هر که انفاق نمیکند مال او مثل
تلف کن و لهذا آن فرمود مصداق این سخن این است که فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى فسنيسره لليسرى و اما من بخل و هر که
بخل کند بدادن حقوق مال خود یا بکلی توحید و استغنى و بی‌نیاز دید خود را بشهوات دنیا از ثواب خداوند یا بسبب کم جاست
آن کار ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت توجه نمود و كذب بالحسنى و تکذیب کرد کلمه نیکوتر که توحید است یا غیر آن
از کلمات حقه یا خصلت نیکوتر را که دین اسلام است فسنيسره پس مهیا گردانیم او را برای خصلت آن عادت لسبب لطف و توفیق
از و باز گیریم و او را بوادی خذلان فرو گذاریم تا آماده شود للعسرى برای خصلتی یا حالتی یا طریقی که منتهی شود بعسرت و شدت امور
که آن دخول نار است یا بتبع الطاف کنیم از و تا طاعت نفس او دشوارتر چیزی شود که قال بخل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد
في السماء و ما يغنى عنه و دفع کند از و عذاب را ماله مال او که بدان بخل کرد اذا تردى چون هلاک شود یا در گور افتد
و افتد یا بدوزخ مذکور است که ابن عباس فرموده که سبب نزول این آیات آن بود که مردی از انصار در سرای وی نخلی از خرما بود که بعضی
از شاخهایش در سرای همسایه مردی درویش عیالبار او پخته شده بود و صاحب آن درخت هر گاه که بر بالای درخت رفتی و میوه آن چیدی
اگر خرما از آن میوه بیفتادی و اطفال همسایه آنرا برداشتندی آمده از دست ایشان میگرفت و از دهن ایشان بیرون آوردی و اگر ایشان

آنرا در خانه داشتند بی آنکه ورثه آن ابن کودکی دیدن آوردی مرد بشکایت او با پیغمبر رسالت صلی الله علیه و آله معروض داشت آنحضرت
صاحب درخت را طلبیده گفت ای مرد فلان نخله خود را که سر او در خانه فلان است بمن بفروش بنخله که در بهشت ترا دهم امروز گفت مرا
نخلستان بسیار است و این نخله بهترین نخلهاست و ما طرفه بسیار با آن متعلق است و گفت ابو و چون آنرا بخود قرار نمیتوانم داد
ابو دحداح چون این سخن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید گفت یا رسول الله اگر من آن نخله را از او بخرم تو آنرا از من میخری بآن درختی که
در بهشت با وی وعده دادی حضرت فرمود آنرا از تو میخرم بآن درختی بنخله از نخلهای بهشت گفتا وعده دادم پس ابو دحداح نزد آن مرد رفت و از او طلب
بیع آن کرد و آنشخص گفت که تو دیدی آنچه پیغمبر تعالی از من میخواهد که در بهشت نخلی بمن دهد و من نفروختم آن که آن درخت بهترین نخلهای من بود
و لیکن تمام آن دستم بوی الا رخصتم اما اگر تو آنرا بعوض نه دعای خر میخری تو میفروشم ابو دحداح گفت بعوض نه چند گفت اینکه
آنرا بعوض از چهل نخله تو فروشم ابو دحداح هر چند بسیار مبالغه میکرد و گفت از چهل درخت را می نشد پس آن درخت را از وی بخرید بچهل نخل که مشتمل بر چهل درخت
بود در مدینه و معامله را در آن بیع گواه گرفت و بعد از آن نزد پیغمبر رفت و گفت یا رسول الله آن نخله را از صاحبش خریدم حضرت آن نخله را
از ابو دحداح بخرید بدرختی در بهشت بوی دهد پس برای بستان رفت و گفت این نخله را بخشیدم بتو و عیالان تو خرما این سوره را فرستاد
و در آن بیان فرمود که سعی آدمی مختلف است و سعی انصاری از برای دنیا بود و سعی ابو دحداح از برای آخرت بود پس قوله فاما من اعطی مراد
ابو دحداح است که آن درخت را بخرید و برسول فروخت و گفت آن در طلب نیل اجر بهشت قرار گرفت و قوله واما من بخل
مراد انصاری است که بخیلی کرد و آن درخت برسول صلی الله علیه و آله نفروخت و گفت آن نخواب نی اگر فقر رسد مال او آن عذاب را از او دفع نکند
و این روایت از عطا منقول است و چون خصوص سبب موجب تخصیص حکم نمیشود چنانچه در مواضع خود مقرر شده پس هر که متصف بصفت ابو دحداح
یا انصاری باشد بحکم داخل خواهد بود إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ بدرستیکه بر ماست واجب راه نمودن بحق یعنی حکمت و مصلحت ما مقتضی آنست که هدایت
مردمان کنیم بجهت دلایل و بیان شرایع این دلیل است بر وجوب لطف بر خدا وَإِنَّ لَنَا و بدرستیکه مراست لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ
سرای عقبی و سرای پیشین که دنیاست و چون مالک هر دو ملک ماییم هر چه خواهیم بهر که خواهیم دهیم تا ثواب دارین را بمهتدی دهیم
تارک اهتدی ضرر با ما تواند رسانید بلکه ضرر راجع بخود شخص شود که منفعت خیانه فَأَنذَرْتُكُمْ پس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّىٰ
باتشی که زبانه میزند لَا يَصْلَاهَا در نیاید در آن آتش بطریق دوام و لزوم إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي مگر بدبخت تری که كَذَّبَ تکذیب کرد دعوت را
و جهنمی است وَتَوَلَّىٰ روی بگردانید از اطاعت معروضه و مرتکب آن شد چون مرد انصاری که منافق بود و تکذیب پیغمبر کرد و اراطی
او الفراض کرده فاسق مومن اگر چه بآتش داخل شود اما نه بطریق دوام باشد وَسَيُجَنَّبُهَا و دور کرده شود از آن آتش الْأَتْقَى پرهیزکارتر
یعنی محترز از شرک و معصیت الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ آنکه میدهد مال خود را بطریق در مصارف خیر صرف میکند يَتَزَكَّىٰ میجوید آن را که پاک شود نزد خدای
با خلاص آنرا میدهد نه برای ریا و سمعه بعد از آن در صفت اتقی که معطی مال است از روی اخلاص میفرماید که وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ و نیست هیچ کسی را
نزد آن معطی مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ نعمتی و منتی که مکافات کرده شود یعنی با قصد کننده عطای کسی مجازات آن نعمت را بلکه اعطای آن مسکینه إِلَّا
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ مگر برای طلب رضای پروردگار خود که برتر و بزرگ است نه برای مکافات او وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ و زود باشد که خشنود

شود با آنچه خدا اوی دهد از مثوبات عظیمی از برای مجازات اعطاء المال نفقه اخلاص و تقرب بنفع حضرت ذو الجلال از جهت آنکه هرگاه که رسول صلی الله علیه

نجات یابد او دعا اینکه بکنی فرمودی که او دعا اینکه را او بهشت عوض بهتر از این خواهد بود **سورة الضحى** ابی بن کعب از معصوم صلی الله علیه و آله

روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را از جمله کسانی گرداند که از برای شفاعت محمد صلی الله علیه و آله مرضی باشند و آن حسنه و ده

با شنیده و بهشت عنبر سرشت در آید و بعدد هر یتیمی و سایلی او را ده حسنه باشد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره واللیل نمود بآنکه اتقی را جبه

ثواب بدهند که او راضی شود عقب آن فرمود بآنکه حق تعالی حضرت رسالت را در روز قیامت چندان کرامت و زلفی بدهد که او راضی گردد

و فرمود که بسم الله الرحمن الرحيم والضحى سوگند بآن هنگام که آفتاب برآید و از تحت الافق ارتفاع یابد و لیب آن نور انها او را

گشته و قوت تمام گرفته والليل اذا سجى و سوگند بشب آنگاه که چادر اندازد تاریکی آن یا ساکن شوند اهل آن و اطراف الاسلام از آن

او آمده اند که حضرت در مبدأ احوال سید عالم صلی الله علیه و آله اظهار دعوت نمود و مردمان را بدین اسلام خواند اهل کفر به او بد گفته و تا دید که شخصی در

میان قبیله آمده نام وی محمد بن عبد الله بود در کمال عقل و فرزانگی است و نسب وی از همه برتر و خلق و خلق حسن او بنهایت رسیده و لکن دعوی

دینی میکند که آبای ما بر آن دین نبوده اند و مردمان را بدان میخواند ما هم امینیم و حقیقت و بطلان آن نمیدانیم شما که کتب ابا خوانده اید در حقیقت

احوال او را دانسته باید ما را خبر دهید و در کتب نام و نشان این مرد خوانده اید ایشان جواب فرستادند که ما در کتب انبیا خوانده ایم

نبی امی که دیده ایم و خوانده و پیغمبران سابق بوجود او خبر داده اند و الحال وقت ظهور رسیده است که آمده موعود این شخص باشد

و میزان امتحان وی سه مسئله تجربه کنید یکی قصه اصحاب کهف و دوم حکایت ذی القرنین و سیم حقیقت روح اگر هر سه را جواب دهد یا هیچ کدام

را نداند رسول نیست و اگر دو را جواب دهد و یکی را جواب ندهد بدانید که وی رسول خدا است و آنچه میگوید حق و صدق است و آن دو اوت

که در کتب موصوف و منقولست چون رسول اهل کفر این پیغام را باهل مکه آوردند اشراف ایشان برخواستند و نزد پیغمبر آمدند و آن سه مسئله را

از وی سؤال کردند آنحضرت فرمود انما انا بشر مثلکم من آدمی ام مانند شما و وحی بمن می آید علم بحری به ایشان بگویم امروز بروید و فردا بیایید تا جواب شما

بگویم و نگفت انشاء الله آنحضرت کلمه ان شاء الله در عقب آن ذکر نفرمود تا پانزده روز و بروایتی دیگر از ده روز و بقولی اثنی عشر و بقولی چهل روز وحی نیامد

و آنحضرت از این سبب بسیار دلتنگ شد و کفار زبان تعرض دراز کردند و گفتند ان محمدا ودعه ربه و قلاه خدای محمد او را واگذاشت و دشمن

گرفت خبر از طعن کافران منحرف گشت و در کوه حرا برآمد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوندا تو عالمی بآنچه گفتند و میگویند هنوز سر از سجده برنداشته بود که جبرئیل

فرود آمد حضرت از وی پرسید که چرا دیر آمدی که من بلقای تو مشتاق بودم در این آیه را بر وی خواند که و ما نتنزل الا بامر ربک و بعد از آن

این آیه دیگر را که ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله پس قصه اصحاب کهف و ذو القرنین را تعلیم آنحضرت داد که در قرآن مجید

در سوره الکهف گفته است و در جواب سؤال از حقیقت روح این آیه آورد که و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و بجهت آن قول

کفار که قایل آن بودند که ودعه ربه و قلاه این سوره را بر وی نازل ساخت والضحی واللیل قسم و که جواب ما ودعک ربک یعنی ترک نکرد ترا

خدای تو و دور ترا بر نگزید و ما قلی و دشمن نگرفت ترا بلکه حبیب خدایی و برگزیده ای و تا زنده باشی هرگز وحی از تو منقطع نشود و بعد از مردن

و مهین تو باشد در دنیا وللآخرة و هر آینه آن سرای دیگر خير لك بهتر است مر ترا من الاولى از این سرای فانی که آن سرا بود آخرت بهتر است

از کان او بتر از دنیا چه آخرت باقیست و خالص از شوائب و دنیا فانی است و مشوب بمعایب و نوائب و نا تمامات امر تو بهتر است از آنچه

ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعدی و روز بروز در کمال مترقی ولسوف یعطیک و زود باشد که بدهد ترا پروردگار تو آنقدر که تو بقسم

خود را فترضی پس خشنود شوی بآن این وعده لیست شامل جمیع آنچه با و عطا فرماید در دنیا از کمال نفس و نصرت و ظفر بر اعدا و اعلا دین

در دور فتح مکه و داخل شدن فوج فوج در دین اسلام و غالب گشتن او بر جزیرة العرب و غلبه و استیلای ایشان و نشر عساکر و سرایای او در بلاد عرب و عجم

و فتح یمن و حجاز و اقطار ارض و هدم ممالک جبابره و بدعت که ظهر بکردی و القای رعب و خوف در قلوب اهل شرک

و عرب و اعلای دین اسلام و نشر دعوت و استیلای مسلمانان بر جمیع اهل ملل و در آخرت از مثوبات جلیله و درجات عالیه و مراتب متعالیه

که هیچکس بکنه آن نرسد مگر ذات او سبحانه و از منصب شفاعت و مکان عصاه امت که میان آن و شهرت دارد که تفضیل آن از عقوبت لست شفاعت

موجب رضا و خشنودی آنحضرت خواهد بود از عبدالله عمرو روایت که روزی رسول صلی الله علیه و آله فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور

رحیم تلاوت فرمود که حکایت است از استعطاف ابراهیم علیه السلام از حق برای امت خود و بعد از آن آیه ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم

فانک انت العزیز الحکیم که حکایت است از استرحام عیسی علیه السلام از برای عاصیان قوم خود پس دست مبارک برداشت و گفت رب امتی امتی حق تعالی

جبرئیل را امر کرد که حبیب ما را از ما سلام برسان و بگوی که چون … و تقرب تو بدرگاه ما از همه … جبرائیل بجا آورد …

است خود میخوری جبرئیل چون این پیغام بکله برد حضرت فرمود خدایا است گناه کار دارم و در … غم ایشان میخورم و … السیار فانهم دو دل

از آن … ایشان … محروم … و از دار الشفاء مغفرت خود نرهی که مفرح دل من باشد عطا فرما حقتعالی وحی

خطاب کرد که هیچ غم مخور که امت ترا کامل کنیم … این آیه برد و نازل … ولسوف یعطیک ربک فترضی رسول صلی الله علیه و آله از … حق …

گشته فرمود اذا لا ارضی و واحد من امتی فی النار و چون حق تعالی مرا … تا کسی از امت من در دوزخ باشد … خبر آنحضرت

فرموده که روز قیامت … چندان شفاعت دهند که گویم … رضیت رضیت … راضی شدم و خشنود گشتم و در … گاه

چون رسول صلی الله علیه و آله این کلمات گوید حق تعالی او را و امت او را بجماعت رساند که در دوزخ مانده باشند ایشان فریاد درآرند که بار خدایا از شفاعت رسول

بار شده … فرماید که از شفاعت او … رحمت من … و سبقت … کسی … پس فرماید که اهل توحید را از دوزخ بیرون آرند و به بهشت

برند حرب بن شریح از محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که در کوفه میفرمود ای اهل عراق زعم شما آنست که امیدوارترین آیتی از قرآن

این است که یا عبادی الذین اسرفوا تا آخر ما اهل البیت برآنیم که امیدوارترین آیتی از قرآن این است ولسوف یعطیک ربک فترضی بخدا سوگند

که مراد از این شفاعت است که او حق تعالی … در حق اهل توحید تا آنکه او گوید ای پروردگار من راضی و خشنود شدم و متواتر است که آنحضرت راضی

نخواهد بود که یکی از امت وی در دوزخ باشد و از صادق علیه السلام روایت که روزی رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه زهرا درآمد دید که کلیمی از پشم

پوشیده و بدست مبارک خود آسیا دستی میگرداند و فرزند خود را شیر میداد و آب در چشم مبارک … حضرت فرمود که ای دختر من بشتاب

تلخی دنیا را بشیرینی آخرت که حقتعالی این آیه را بمن نازل کرده است ولسوف یعطیک ربک فترضی و نیز از صادق روایت است که …

راضی خواهد شد که هیچ موحدی در دوزخ ماند و از ابن عباس روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از … کار خود … سینه م …

گاه نیز برسیده می گفتم سلیمان پیغمبر را ملک عظیم دادی و فلان و فلان را این و آن عطا نمودی حق تو بود که ای محمد الم یجدک یتیما فآوی ...

ترا یتیما گردی که ... پدر ... عالم بود به یتیمی تو فاوی ای ... در کنف کفایت ... و عم و تو را نگهبان بود و ... سال ...

هنوز شش ماهه بود در شکم مادر که پدر او عبدالله رحلت نمود و عبدالمطلب نیز رحلت نمود و حضانت منتقل با بوطالب که برادر عبدالله بود

از جانب پدر و مادر و هر یک از عبدالمطلب و ابو طالب بر و حضرت پدر شفیق بودند او را ... تا آنکه ... بلوغ رسید ...

علیه السلام برسیده که چرا پیغمبر را یتیم گردانید ... آخر ... را ... نموده باشد ... کار او خدا کند ...

که ... یتیمی ... یتیم ... آنست که ... میان ... نظر و ... فضل و کمال ...

و ... نسبت ... سوی ... و ... ووجدک ضالا فهدی ... راه ...

وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود با بچه بسیار ... و فهدی ... تو را ...

مادر ... از ... برای ... عبدالمطلب حلیمه بنت ابی ذویب ... از قبیله بنی سعد بود ... ارضاع ... حلیمه ...

قبیله خود برد ... ایام رضاع ... و ...

... رسول ... از ... که ... حلیمه ... عبدالمطلب محمد را ... پروردم ...

پس با خود ... نمودم ... بالای کوهی روم و خود را ... اندازم و هلاک کنم ... پس ... مکه در آمدم ...

... و محمد ... که ... خود را ... هبل ...

الاعظم ... کعبه آمده ... هبل ...

رسیل ... فرزندی محمد نام ... داد ...

و محمد ... هبل ...

... محمد ...

... محمد بن عبدالمطلب ... شمشیر ...

...

... ای ... طواف کرد ... یا رب ... ولدی محمدا ... یا رب ان محمدا ...

...

... محمد ...

و ... عبدالمطلب ... عبدالمطلب ...

... رسول الله صلی الله علیه و آله ...

از درختان ... عبدالمطلب ... انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب

کن فدیک نفسی نفس من فدای تو باد بپاداش و دادند و ابر کرفت و بوسید و در کنار خود نشاند ... و بعضی در تفسیر آیه گفته اند که ای محمد ما

در ایام نبوت و احکام شریعت غافل یافت ... هدایت کرده و عالم کردانید چنانکه فرمود ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان مراد احکام ایمانست نه ذات

ایمان چه آنحضرت از اول عمر تا آخر عمر از دانش کفر ... بود ... وجوه در این باب در منهج الصادقین قرآن ما

وَوَجَدَكَ عائِلاً و یافت ترا فقیر فَأَغْنَىٰ پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه ... بکار تجارت کردی و بعد از آن بغنایم دار الحرب

یا دل ترا ... قناعت که القناعة کنز لا یفنی و راضی و خرسند ساخت ترا بانچه عطا فرمود ... خود ازای ...

نبوی الرضا علیه السلام روایت کرده اند ... در تفسیر این آیه فرموده ... یتیم ... در میان ...

... بسوی تو ... در میان قوم ... بسوی تو ... عائل ...

ساخت ... بعلم ... غنی کردانید ... از آن ... ای محمد ... تنها ...

فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیم را فَلَا تَقْهَرْ پس قهر مکن ... در آن ... و عطف

... فَأَمَّا السَّائِلَ و اما ... خواهنده را فَلَا تَنْهَرْ زجر مکن ... محروم ...

خود ... بتعلیم و افاده ... بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ...

... فرمودی ... محروم ...

و از حضرت صلی الله علیه و آله روایت است که ... یتیم ... نیکو کرداند ... خود ...

... برای او ... از و ... دهی ... برای او ... یتیمی ...

... یتیم ... خدا ... تو دانا تری ...

... یتیم ... کند و خشنود ... در روز قیامت از و خشنود ...

سید عالم صلی الله علیه و آله ... تفقد ... یتیم ... رسول صلی الله علیه و آله ...

از طعام ... ای رسول الله دل ... یتیم ... کردانیدیم ...

... آن کودک یتیم ... بر او ... و ... میکردم ... اجر جمیل ...

و از دیگری این غرض حاصل ... رسول صلی الله علیه و آله فرموده ...

... کرداننده و اکر ... سائل را محروم ... اکر ...

در حق او ... حدیث قدسی ... منقول از ابو عبد الله علیه السلام ...

... کردانند ... الا صدقه ... در آن ... اکر ...

صدقه ... روز قیامت ... صدقه ...

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمت پروردگار خود که آن نعمت ... فَحَدِّثْ پس سخن کن ... نبوت ... علم ...

و ثنای آن کن که تکذیب نعمت شکر نعمت است و اخفای آن مظنه کفران نعمت و نعمت بجمیع مراد نفس نبوت است که اعظم نعم است و تکذیب آن تعلیم ا
بهم علمای و نمود کلی نعمت قرآن است و تکذیب نمودن بآن قلادت کردن آنست **سورة الم نشرح** ابی بن کعب از حضرت صلی الله علیه و آله
نقل کرده که هر که این سوره را بخواند ثواب او مانند ثواب کسی باشد که بمن ملاقات کرده باشد و مرا از غمها بار کرده و شفاعت او بر من واجب
و جار نباط این سوره بسوره پیش آنکه تعداد نعمت ربانیه و فاده هر دو بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لك
آیا گشاده نکردیم برای تو سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت و اعبای رسالت در وی گنجد تا آیا دل ترا
کجا نیسل این نهادیم که هر چه از اسرار وحی و حکمت بر تو وارد شود قبول تواند کرد مراد از استفهام انکار نفی است یعنی التبته ازاندیم ما
خاطر ترا میفیس حق بود از تبلیغ رسالت که خاص و عام منقادات در دعوت هر دو آتش از دل تو زایل گردانیدیم با منشرح ساختیم اندا
از برای علوم و حکم و حفظ قرآن و ثبات آن کردانیدیم تلقی وحی بر این بود از گسواری آن بر تو و وضعنا عنك و برداشتیم از تو وزرك
بار گران ترا الذی انقض ظهرك آن باری که شکسته و گران ساخت بود پشت ترا و آن تحمل اعبای رسالت بود و انکار و تکذیب کفار
و عجز او از آن و آنانکه خون تحمل آن بار بر او آسان کردانیدیم بمعجزات و براهین و پشت او را قوی کردانیدیم و او در انکار ایشان برهم الرابع والکراء
لش و الاسلام رسیده و آنی در دست او بود ظاهر هلاک گرفتار شدند و بار وضع کردیم از تو ثقل احکام شرایع را و آنرا بر تو سهل و آسان
کردانیدیم و رفعنا لك ذكرك و بر داشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا آنکه نام ترا قرین نام خود
در اذان و اقامت و تشهد و خطبه و امثال کرده مگر آنکه ترا در عقب آن یاد کنند با خود در تو صلوة فرستادیم و نبه کار نام فرمودیم به ورود
و داد بر تو اطاعت ارضای خود را و اطاعت و رضای تو کردانیدیم و الله و رسوله احق ان یرضوه و من یطع الله و رسوله و اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول تبلیغ الله و رسول الله ملحق کردانیدیم تا هر زمن ترا در کتب سابقه مذکور ساختیم بار و در قیامت ترا شافع و کان
کردانیدیم و مقدم و پیشوای ملل اولین و آخرین ساختیم ذا النون مصری فرموده رفعت ذکر اشارت آنست که همه انبیا جواد رسل
جولان میشود و طایر همت آن حضرت بالای عرش پرواز میکرد و آورده اند که مشرکان تعییر مؤمنان میکردند بفقر و فاقه و اکثر کیست
این قوم بود که مبادا آن سرور السلام رغبت کردند بجمع مال الغنیمه خود را که بر وعطاء و فقر بود و بعد ایشان و بعد از آن فرمود
که ای محمد صبر کن و دلخوش دار که فان مع العسر یسرا پس بدرستی که با هر دشواری که در نهایت آسانی است در عقب
ان مع العسر یسرا بدرستی که با هر دشواری که در کمال است آسانی است در بنیه و در موضع آن اول در حمد عسری هر دو دیده تا
بیرون در بهشت و بیضاوی گفته هر کلام او را جمع نماید با ضیق صدر و وزر که منقض ظهر با و ضلال قوم و ایذای ایشان
نزه صدر است و وضع وزر و توفیق اهتدا و طاعت ایشان از رفع صاحبان رسیده موفقیتی که عم و هم ترا طاری شود و کلام ثانی تکرار
اول است برای تاکید یا استیناف وعده باشد عسر مشفوعست بیسری که ثواب آخرت است و این قول اول الفصل است بمقام از
قول اول در طبری از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی و محمد کرده آوردیم یک عسر را دو یسر پس هرگز غالب نشود یک عسر بر دو یسر
و در حسن تر منقول است که روزی رسول صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد مسرور و خندان و میگفت هرگز غالب نگردد یک عسر بر دو یسر

فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و صاحب کشف نقل نموده در تفسیر این آیه او که حضرت پیغمبر خود را بصورت حیرت در روی کی نشانی کرد

درویش بود و قریش سرزنش او کردند و گفتند اگر غرض تو ازین دعوت طلب غنا است ما جمع کنیم از برای تو مال که توانگر شوی پیغمبر از حیثیت این معنی مغموم

شد و گمان برد که قوم او بجهت فقر تکذیب او میکنند حق تعالی این آیه فرستاد و او را وعده غنا داد تسلیه دل او پس حقیقت معنی آنست که اگر فقر او را

اهل مکه سرزنش ترا میکنند زود باشد که بعد از عسر یسری خواهد بود در دنیا و آخرت و انگاه آن وعده نمود و بجا رسانید اسلام عرب و غنائم و بلاد

ساز برای او مفتوح شد و چون این سوره نزول یافت آن حضرت بیرون آمد خرم و خندان و میگفت لن یغلب عسر یسرین و از این معنی

وجه آن آنست که حق تعالی فرمود که ان مع العسر یسرا و بعد از آن که ترغیب نمود بر شکر و اجتهاد در عبادت و ادای حق نعمت

فاذا فرغت پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در امر عبادت یا چون از نماز فارغ کردی جهد کن در دعا

یا چون از گذاردن احکام و تبلیغ رسالت فارغ شدی باستغفار مشغول شو یا چون از نوعی از انواع عبادت بپردازی شروع کن در نوع دیگر

و از آن حضرت مرویست که ملاذ مشغول عبادت باشی و هیچ وقتی از وقت طاعت فارغ نباشی و یا چون از فرایض فارغ شوی به نماز تهجد

و دعا کن برای حوائج دنیویه و اخرویه خود و برای اهل ایمان و امام صادق علیه السلام نیز فرموده که مراد به نصب اجتهاد در دعا است بعد از نماز و چون ...

از غزو فارغ شوی مشغول عبادت کن و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که چون فارغ شوی از جهاد آنگاه

و اداء شرایع نصب کن علی را برای خلافت و جانشینی خود و الی ربک و بدعای پروردگار خود فارغب رغبت کن در همه اوقات

خواهی از وی و خواه نه از غیر او که کار بر تو اسعاف حاجات و انجاح مرادات غیر او نیست و بسوی پروردگار رغبت کن در دعوات و طلب ...

تو در محل قبول و از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام منقول است که چون از نماز واجبه فارغ شوی دعا کن و بسوی پروردگار خود رغبت کن

کتاب او در مشکل آیات که هر چند توانی از دنیا و در همه احوال و در تفسیر عسکری علیه السلام مسطور است که علی را نصب کن برای امامت

و خلافت خود و رغبت کتاب ... ثواب کن و از برای کارها خود ... و لو اجتمع ... در مقعد صدق ...

سورة التين ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را دو خصلت دهد

یکی عافیت و دیگری یقین مادام که در دنیا باشد و چون وفات کند بعدد هر که این سوره را خوانده باشد ثواب روزه یک روزه باو عطا نماید و عفو

از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که و التین در نوافل و فرائض بخواند هر موضعی که در بهشت آرزو کند باو دهند و چون اختتام سوره سابقه

امر بنصب بود در عبادت کردن که مقتضای افتتاح این سوره انطباق شد که او خالقی است که مستحق عبادت است آنکه او را میکنند خلق و وجود

بسم الله الرحمن الرحیم والتین سوگند بانجیر والزیتون و بزیتون که تخصیص بهر دو میوه بعد از جمیع ثمار بجهت آنکه

انجیر فاکهه طیبه است و منفعت غذای لطیف و سریع الهضم و دوای کثیر النفع و ملین طبع و محلل بلغم و مطهر کلیتین و مزیل ...

و منفع شده که و طعام و ... در حدیث آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده دهد و الزیتون میوه است ... و نان خورش

و دوا و روغنی کثیر المنفعه دارد و گفته اند مراد از تین و زیتون منبت آنهاست که دو کوه است در ارض مقدسه یا تین و زیتون

طور سینا کوهیست که ... مسجد ... تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ... در زبان کوهی جبل جودی و جبل

بیت المقدس است و از ابن عباس نقلست که تین مسجد نوح است و زیتون بیت المقدس و ابن ضحاک تین مسجد الحرام است و زیتون مسجد اقصی و طور
سینین کوهی است که طور سینا گویند کوه زیرا که محل مناجات حضرت کلیم بود علیه السلام و سینین و سینا هر دو یک معنی است ذات الشجر
دار کوه است که در وی اشجار مثمر بسیار بوده باشد و نزد عکرمه بمعنی کثیر النبات و الشجر است و از علما بعضی نقلست که بعضی گفته اند که مراد
حسن و نیکو است اول طور سینا که نعیم است که محل مناجات موسی است و دوم طور زیتا که بیت المقدس است سیم طور تینا که دمشق
است چهارم طور تیما که مکه است وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و سوگند به این شهر که امان دهنده اهل او است از خوف و رجف و سبی و قتل
و حافظ هر که در وی داخل شود و پس امین بمعنی مؤمن است یعنی امین ساخته و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد به تین امام حسن است
و از زیتون امام حسین که هر دو میوه از دل مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا اند و طور سینین امیر المؤمنین علی علیه السلام و از بلد امین فاطمه علیها السلام و ملک
عشق سوگند خورده این امور که متضمن برکات عظیمه اند بر آنکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم جنس انسان را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
در نیکوترین تعدیلی و راست کردنی در شکل و صورت و تسویه اعضا که مخصوص گردانیدیم او را از سایر حیوانات به انتصاب قامت و حسن صورت
و اعتدال مزاج و کمال نفس و نطق و تمیز و تدبیر و استجماع خواص کاینات اعلی و ادنی و او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اعظم و اشمل که حامل امانت الهی
و مستجمع فیض نامتناهی تواند بود ساختیم لیکن او از این نعم شکرگذاری او نکرده بلکه قوت سلیمه سویه و صورت حسنه خود را ثُمَّ رَدَدْنَاهُ
باز گردانیدیم او را در وقت پیری او أَسْفَلَ سَافِلِينَ فروتر از همه فروتران در خلق و ترکیب صورت حسنه او را با قبح صورت گردانیدیم و
او را با سوء خلقت و اطوار ناخوش که در آخر عمر بصورت منکره و خلق مستقبحه مخلوق کرده ایم باز گردانیدیم او را بدترین همه و زبون تر از اهل
درکات یعنی او را در آخر عمر در کمال ضعف و نقصان گردانیدیم او را پس از آن تقویم و تحسین بشکل قبیح گردانیدیم از حسن صورت و شکل
نیکوی او که بودیم در خلق چون نقوش ظاهر بود از اعتدال و امتزاج شده بود از اسوداد و نشیب بود از غضاضه و نضاضه و اعتدال و حسن که
و نیز چون پس از طراوت و قوت علم که از شدت ادراک آن باید او را بازگردانیدیم بسن خراف که از ارذل عمر است و در آن هیچ کاری نتواند کرد
و کسی او را در آن سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنهایی که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته فَلَهُمْ
پس مر ایشان را است أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مزدی نابریده و کم ناشده و مراد از فهم دائمی است بی منت یعنی که در جوانی همه
عبادات انجام میداشتند در پیری و ضعف از آن عمل نکنند همان دستور ثواب ایشان نوشته است چنانچه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
که اطفال تا بحد بلوغ رسند هر چه طاعت کنند از ایشان بر مادر و پدر نوشته شود و ثواب آن ایشان را باشد و اگر گناهی کنند آن را بر ذمه ایشان ننویسند و چون به حد بلوغ رسند
از اطفال بنقل آیه باشد و هر گناه که ایشان کنند بر ایشان نوشته شود و چون که به چهل سال رسند بر هر کدام چون کسی که از ایشان فوت شده ...
و چون چهل سال در اسلام بگذرد از بلایای گرداند چون دیوانگی و جذام و چون به پنجاه رسند تخفیف حساب کنند و چون به شصت رسند
او را توفیق توبه دهند و چون به هفتاد رسند اهل آسمان او را دوست گیرند و چون به هشتاد رسند حسنات او را مضاعف کنند و سیئاتش
محو کنند و چون به نود رسند گناه اول عمر تا آخر عمر او را بیامرزند و شفاعتش در حق اهل بیت او قبول کنند و او را اسیر الله فی ارض
نام نهند و چون از ارذل عمر رسد حق تعالی صدر حسنات که او در جوانی بجا آوردی در نامه او بنویسند چنانکه فرمود که الا الذین آمنوا الی آخر الآیه

ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند ایشان را در کبر سن ضعف قوت و خرافت فرو نمی‌شود که آنرا منقطع و ناقص گردانند بلکه خدا مزد در حق او
کرده تمام عمل می‌نویسد و از ابن عباس منقولست که مراد مؤمنان قرآن خوانانند که چون بنهایت پیری رسند و قصوری در عقل ایشان پیدا نشود و آخر
منقطع گشته نبود دهند بطریق چون بنده بود از آن بطریق التفات آدمی را خطاب میکند که فما یکذبک پس چه چیز ترا بتکذیب مبعوث میدارد ای
منکر بعث بعد پس از ظهور دلایل واضحه بالدین بروز جزا و چه چیز ترا کاذب گرداند ای بسبب تکذیب دین و انکار آن بعد از
ادله ساطعه مراد آنست که تو کاذب و قسمی که تکذیب میشمارد بجزا خلاصه معنی آنست که آفرینش آدمی از نطفه و تقویم و تسویه اعضای او و تدریج
او در مراتب زیاده بحد کمال و استوا و نقل از آن تکمیل او و برسانیدن او بارذل العمر اوضح دلیلست بر قدرت حق تعالی و هر که قادر باشد بر هر یک از این
عاجز نخواهد بود از اعاده او پس چه سبب تکذیب میکنی ای آدمی بجزا بعد از این دلایل قاطعه الیس الله آیا نیست خدای باحکم الحاکمین
حکم کننده‌ترین حکم کنان استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق و یقین که او احکم الحاکمین است در هر حکم که کند و فرماید از تعذیب کفار و غفران مؤمنان و در خبر
آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه خواندی الیس الله باحکم الحاکمین گفتی بلی و انا علی ذلک من الشاهدین از مقاتل منقولست که معنی آیه آنست که ای محمد
آیا نیست خدا اقضی القاضین در حکم کردن میان تو و اهل تکذیب

سورة العلق

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره را
بخواند همچنان است که جمیع سوره مفصل را خوانده و محمد بن حسان از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که در روز یا شب اقرأ باسم ربک بخواند
اگر در آن روز یا شب بمیرد شهید مرده باشد و همچنان باشد که با رسول صلی الله علیه و آله در راه خدا شمشیر زده و چون ختم سورة التین باسم حق جل و
که این سوره است مفتتح شد باسم خود فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک اکثر مفسران برانند که
اول چیزی که بر رسول صلی الله علیه و آله نازل گشت این آیاتست از اول این سوره و بعضی سوره فاتحة الکتاب و بعضی دیگر سوره مدثر و زهری
از عروه و عائشه روایت کرده که در بدایت کار رسول صلی الله علیه و آله هر خواب که دیدی همه در بیداری واقع شدی و چنین بتنها بودن دوست داشتی و اکثر
شبها بگذرانیدی در غار حرا تکیه و محمد بود ناگاه کرد هی ایستاده ناگاه جبرئیل علیه السلام ظاهر گشت و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده‌اند و تو رسول هستی
بر این امت اکنون قرآن بخوان حضرت فرمود ما انا بقاری من خواننده نیستم جبرئیل مرا گرفت و بفشرد چنانکه بیطاقت شدم پس گذاشت و گفت
بخوان همان جواب دادم که ما انا بقاری دیگر باره مرا گرفت و سخت بفشرد و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول فرمود که من برگشتم و تب
لرزه بر اعضای من افتاد و بخانه خدیجه رفتم و گفتم زملونی زملونی مرا بپوشید و جامه در سر من افکنید خدیجه جامه بر سر من افکند بخفتم دیگر
باره جبرئیل آمد و آیت یا ایها المدثر آورد برخاستم و احوال با خدیجه گفتم و با وی گفتم که میترسم بر جان خود خدیجه گفت حاشا ای رسول
از تو دور باد تو مردی راستگوئی و نیکوخویی و صله رحم بجای می‌آری و متحمل آزار مردمان میشوی و مهمان را طعام میدهی و قوم را
بر مصائب روزگار معاون میگردی پس خدیجه مرا نزد عم زاده خود برد و او از جمله پیران نصاری بود و در توریة و انجیل رفتیم او کتب اوایل خوانده بود
چون بشنید گفت هیهات لک یا محمد انت الناموس الاعظم در کتب اوایل مثل توریة و انجیل و زبور خوانده‌ام که تو پیغمبر آخر الزمانی چون تو
مبعوث شوی کاش من در زمان تو بودمی تا نصرت تو کردمی چون [illegible] کشته و خدای هیچ پیغمبر را نفرستاد که او را
آنگاه رسول گفت هر گاه جبرئیل آمدی من خواستمی که خود را از بلندی بزیر اندازم [illegible] از هیبتی که در خود داشتم که ای محمد

خود را بینداز بالا بر جای خود بایست وانگه که بشنود و یادگیرد دیگر بار که جبرئیل آمد گفت بنی حقا اقرا گفتم چه خوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و تا آخر سوره بر وی خواند و گفت بگو لا اله الا الله پس بخود در آمدم و صورت حال با او باز گفتم گفت مژده باد مر ترا ای پسر عم
که ای پسر عم که تو آنکسی که عیسی بن مریم بآمدن او مژده داده و تو رسول موسی پیغمبر مرسلی و در فردا که کسانی مامور شوی [illegible] تو جهاد کنم
جنزده وفات کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که قس را دیدم در بهشت و دیدم جامهای حریر بر او پوشیده زیرا که او ایمان آورده بود و تصدیق
کرد و قس معنی امام نصاری است در علم و پیشوای ایشان روایتست حاکم ابو عبد الله حافظ باسناد خود از ابا میسره عمرو بن شرحبیل نقل کرد
و در روایت دیگر آمده که آنحضرت فرمود که جبرئیل علیه السلام از زیر [illegible] نمطی از حریر بهشت که به یواقیت منسوج بود بیرون آورده گفت اقرا
و گفت بخوان گفتم خواننده نیستم و در بیان او چیزی نمی بینم جبرئیل مرا فرو گرفت و مضغوط ساخت چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم
تا سه نوبت این صورت واقع شد بعد از آن مرا گفت [illegible] خواند که اقرا باسم ربک یعنی قرآن را ابتدا کن و افتتاح کننده باش باستعانت
کننده بنام پروردگار خود الذی خلق آنخدایی که بیافرید همه چیز را خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن آدمیان را [illegible] اظهار
[illegible] دلالت [illegible] وجوب عبادت معبود و از خلق [illegible] خلق الانسان آفرید آدمیان را من علق
از خونهای بسته از آن که نطفه بود اقرا تکرار برای مبالغه است یا اول امرست تو [illegible] برای نفس خود و دوم برای تبلیغ و
ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او بیشتر از همه کریمان چه او منعم است بی غرض و عوض و مالک [illegible]
و از روی حقیقت کریم بالذات اوست [illegible] الذی علم
آنخدای که آموزاننده نوشتن بالقلم بقلم یعنی علم را بخط قید کننده [illegible] آگاهی [illegible] مراد [illegible]
علم خط را تعلیم او داد [illegible] ابن عباس [illegible]
بشنوم از [illegible] علم الانسان ما لم یعلم [illegible]
و [illegible] دلایل [illegible] از آیات [illegible] تعلیم [illegible] احکام [illegible]
آدم را تعلیم [illegible] آدم [illegible] حاصل کرد [illegible] اظهار
[illegible] ربوبیت [illegible] خود کلا [illegible] ان الانسان
[illegible] ان الانسان [illegible] لیطغی [illegible]
[illegible] ان رآه استغنی [illegible] خود را [illegible] توانگر [illegible] کثرت [illegible] اموال [illegible]
[illegible] آمده [illegible] توانگر [illegible]
[illegible] ان الی ربک [illegible] الرجعی [illegible]
در آخرت [illegible] خود [illegible] آدمی [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] ابوجهل [illegible]

پس نحو ابو جهل کس با و سوگند میخورد که اگر او را ببینم که نماز گذارد پای بر گردن او نهم و او را در زیر پای خود هلاک کنم گفتند اینک محمد نماز میگذارد دلشاد شد

نزد آنحضرت شتافت و نارسیده باز گشت و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند یا ابا الحکم ترا چه رسید گفت چون نزدیک رفتم که قصه محمد کنم

میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهایی دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسید فرمود که بدان خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست

که اگر نزدیک شدی فرشتگان او را پاره پاره کردندی و عضو عضو او را بربودندی پس این آیات نازل شد که أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو الَّذِي آنکس را

که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را یعنی محمد صلی الله علیه و آله إِذَا صَلَّى وقتی که نماز میگذارد و حاصل آنکه حق تعالی بطریق تعجب خطاب میکند و میگوید

ای محمد چه دیدی که شخصی که نهی کند و بنده را از نماز باز دارد جزای او چگونه باشد و حال آنکس نیز چه باشد أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو

ناهی عبد از صلوة إِن كَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز عَلَى الْهُدَى بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا فرماید خلق را بِالتَّقْوَى به پرهیزکاری او را باز داشتن

ولت از آن أَرَأَيْتَ آیا می بینی إِن كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا حق را سخن حق را وَتَوَلَّى و روی بگرداند از ایمان و بر کفه طرف

فرمان کردن چه نوع عذاب باشد در آن حال أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته است ابو جهل بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى که خدا می بیند از روی تحقیق

می بیند قصد او را و مطلع است بر احوال او و جزای او خواهد داد ای رسول حتی از برای انتقام میکشد از باطل

خطاب اول و آخر راجع است بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و خطاب اوسط راجع ناهی که ابو جهل است در حکم کلام

خصم نیز او حاضر شود و از هر یک سوالی بخواطب باز دهد که مناسب او باشد از اکابر علما منقولست که در کلام این آیه بیم و عده و عید

ای زاهد ... بطریق خلوص کرده تعالی می بیند ... تو که ... تعالی می بیند ای مراتب اخلاص ... تعالی می بیند ... قصه

گناه که مشغول شوی ... می بیند در ... که ... و ... بعد از گناه توبه کند ... گفته چه ... خدای تعالی عفو غفور ... چنانکه

عفو کند ... بدانکه ... از خود ... کنم ... دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز میگذارد ابو جهل ... ای محمد

... کردم از نماز آنحضرت او را ... بسیار در ... ابو جهل ... و حال آنکه مجلس من از همه ... بزرگتر است ... مجلس

آیت آمد که كَلَّا ... آنکه ... که ابو جهل ... لَئِن لَّمْ يَنتَهِ اگر باز نه ایستد ابو جهل از ایذای محمد صلی الله علیه و آله

و از نهی او از عبادت لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ هر آینه ... بگیریم او را بموی پیشانی و ... کشیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ

خَاطِئَةٍ ... موی پیشانی ... که ... دروغ گوست و خطاکار ... ابو جهل و ... تمام ... کشیم فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ

پس باید که بخواند اهل مجلس و عشیره خود را ... او ... سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ... که ... بخوانیم ... که ملائکه غلاظ شداد ...

برای بردن او ... ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که اگر ابو جهل اهل مجلس خود را میخواند ... زبانیه او را ... در ساعت

هلاک میکردند كَلَّا ... ابو جهل از این قول باطل ... که ... او میکوید ... لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را ای محمد ...

نماز ... وَاسْجُدْ و سجده کن ... سجود ... وَاقْتَرِبْ

و نزدیک شو ... قربت ... از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود ...

... در سجود ... این سوره ... سجده ... علما ... و ... سامع ... والله اعلم

روایت است که الم تنزیل و حم السجده و النجم اذا هوی و اقرأ باسم ربک و ما عداها جمیع القرآن مسنون است مفروض نیست این
چهار سوره از عزایم اند و ما عدای آن در جمیع قرآن سنت است مفروض نیست

سورة القدر

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که این سوره را بخواند همچنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته و لیلة القدر را در طاعت و عبادت احیا کرده و از ابو عبد الله
علیه السلام منقول است که هر که آنرا در نماز [illegible] بخواند آنچنان باشد که شمشیر کشیده باشد در راه خدای و هر که آنرا [illegible] بخواند [illegible] از دیوان
او محو شود [illegible] چون ختم سوره العلق بود بسجود و نور کتاب او افتتاح این سوره که بذکر لیلة القدر که نور آن بیشتر و زیاده
است از باقی لیالی و ایام سال فرمود بسم الله الرحمن الرحیم نقلی در تفسیر خود آورده از وهب بن منبه که روزی
که رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمعون نام که هزار سال با اسلام [illegible] در راه خدا جهاد کرده اصحاب
متعجب شده گفتند یا رسول الله این عمر کوتاه و عملهای قاصر چگونه توانیم رسید حق تعالی این آیه فرستاد که انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم
تو همه را از لوح محفوظ [illegible] فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتدای نزول آن در این شب بود و یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ
به آسمان دنیا و در بیت العزة [illegible] فرود آورده و در مدت بیست سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح [illegible]
مقرر است و ما ادریک و چه چیز ترا دانا گردانید تا بدانی که ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی در آیه تو تعظیم و عزت و شرف
و غایت فضل و نهایت علو و قدر آن [illegible] و کثرت قدر و عزت و شرف این است که هر که در طاعت کند عزیز و گرامی [illegible]
گردد و [illegible] قدر بود [illegible] گفته اند لیلة القدر [illegible] آنست که در این شب از [illegible] ذی قدر
کتاب ذی قدر نازل شده بر رسول ذی قدر برای امت ذی قدر [illegible] ملک ذی قدر و گویند قدر یعنی [illegible] تقدیر کنند هر کاری [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] بسیاری [illegible] لیلة القدر خیر
شب قدر بهتر است من الف شهر از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل شمعون در آن جهاد کرده [illegible]
او آن مرد است که شمعون مردی قوی هیکل و شجاع بود و کفار هر [illegible] از محاربه او عاجز بودند و در دفع او [illegible]
و آخر [illegible] زن وی [illegible] دادند [illegible] کشته [illegible] هلاک کنیم زن [illegible]
آگاه شد [illegible] و از آن [illegible] واکنون [illegible]
[illegible] وزن کفار را خبر داد [illegible] و پای خود [illegible]
و چشمهایش برآوردند و گوش و بینی او را ببریدند [illegible] جمع [illegible] زد [illegible]
و ملک [illegible] شمعون [illegible] ملک [illegible]
هلاک شد و لشکر او [illegible] هزار ماه [illegible] حق تعالی [illegible]
که تو و امت ترا [illegible] شب قدر [illegible] ثواب آن بهتر باشد از این هزار ماه که شمعون با کفار جهاد کرد و بعضی گفته اند که رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] هشتاد سال [illegible] او [illegible] گشته [illegible] و زکریا [illegible]

صحابه را عجب آمد این را آورده و اظهار نمود که عبادت در شب قدر بهتر از هزار ماه عبادت است انا انزلناه و راقی و در حدیث که ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک
ذوالقرنین هزار ماه جبرئیل گفت هر آن مومن که این شب را دریابد بهتر از ملک سلیمان و ملک اسکندر بود از امام حسن بن علی علیهما السلام روایت
از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود در خواب دیدم که بوزینگان بر منبر من برفتند چون جبرئیل آمد صورت واقعه را باو اعلام کردم گفت اینها بنی امیه
باشند که بعد از تو بناحق بر منبر تو بر آیند عرض کردم مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم جبرئیل مرا تسلی داد و سوره الکوثر
و سوره القدر را آورد و در آن اظهار نمود که شب قدر بهتر از هزار ماه بنی امیه است قتیبه گوید که از اول عهد بنی امیه شماره کردم تا آخر هزار ماه
بود نه زیاده و نه کم و مراد است که علما را در این شب اختلاف بسیار است جمهور برین برآمده که شب قدر در ماه رمضان است و در تعیین آن اختلاف
کرده اند آنچه مشهور است نزد علما از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم بیرون نیست و اصح اقوال آن است که در عشر آخر رمضان است و از امیر
المؤمنین علیه السلام مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل خود را در عشر آخر رمضان بیدار میکرد و بعبادت ترغیب میفرمود و میگفت شب قدر را
در این ده شب طلب کنید و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که چون دهه آخر رمضان میرسید ازار را محکم میبست و از زنان اجتناب
مینمود و همه شب احیا میکرد و بعبادت و دعا و زاری بسر میبرد و نقل ابو سعید خدری که شب قدر بیست و یکم رمضان است در صحیح بخاری مذکور است
ابو سعید خدری گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که شب بیست و یکم نماز میگذارد و آن شب تا صبح از آسمان باران می آمد و در مسجد آب فرود آمد رسول
صلی الله علیه و آله در میان آب و گل سجده میکرد بامداد چون از مسجد بیرون آمد اثر گل بر جبهه و انف مبارک او بود و اکثر علمای اهل بیت بیست و یکم
و اخبار اهل البیت بیست و سوم است عیاشی باسناد خود از زراره روایت کرده که عبدالواحد بن مختار انصاری گفت که از ابا جعفر علیه السلام سؤال کردم از لیلة
القدر فرمود در جستجوی آن باش در شب بیست و سوم و بیست و یکم گفتم اگر این دو شب را قدرت نداشتم فرمود چه میشود ترا که عمل کنی در دو شب که لیلة القدر
از آن دو شب است و سهل بن ... گفت از ابا عبدالله علیه السلام سؤال کردم که خبر ده مرا از لیلة القدر فرمود در شب بیست و یکم و شب بیست و سوم
عبدالله بن بکیر از زراره روایت کند که از صادق صلوات الله علیه پرسیدم که در لیالی رمضان در کدام شب غسل است فرمودند در شب نوزدهم
و بیست و یکم و شب بیست و سوم و بعد از آن فرمود که شب بیست و سوم لیلة الجهنی است و تسمیه این شب بلیلة الجهنی جهت آن است که مردی جهنی
نزد حضرت رسول آمد گفت یا رسول الله منزل من از مدینه دور است از شبهای ماه رمضان تعیین فرما تا بمدینه آیم و بعبادت قیام نمایم حضرت
فرمود که علیک بلیلة الثالث والعشرین مراد آنکه شب بیست و سوم اختیار کنی برای عبادت و بعضی از علما شب بیست و هفتم را شب قدر
میدانند و ... منقول ... نوشته و در خبر آمده که شیطان در شب قدر بیرون نیاید تا طلوع فجر ... نتواند که کسی را آزار
رساند و سحر ساحری در آن اثر نکند و از ابن عباس منقول است که حق تعالی در این شب جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته از سدرة المنتهی بزمین فرستد
با ایشان علمهای نور و آنها را در چهار جا بزنند بر پشت خانه کعبه و بر سر روضه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و در بیت المقدس و در
طور سینا و جبرئیل علیه السلام ملائکه را گوید پراکنده شوید در زمین پس هیچ سرای و بقعه نماند در آنجا مؤمنی و مؤمنه باشد که نروند مگر خانه
که سگ یا خوک یا خمر یا جنب از حرام یا صورت مجسم باشد با همه زبان تهلیل و تسبیح گویند و استغفار کنند برای امت محمد صلی الله علیه و آله
و چون صبح شود روی بآسمان نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند از کجا می آیید گویند از دنیا لیلة القدر بود.

گویند خدای این محمد چه کرامت فرموده که تو میان ملکان امت را بامرزید و شفاعت ایشان در حق اهل ایمان قبول فرمود پس فرشتگان آسمان دنیا آواز تسبیح و تهلیل بر
دارند آنگاه فرشتگان دوم آسمان بر آمده فرشتگان آن آسمان همان پرسند همان جواب شنوند و اظهار مسرت و سرور کنند بتسبیح و تهلیل مشغول شوند
همین سؤال تا آسمان هفتم برسند مانند سدرة المنتهی همین حدیث گویند و همین جواب شنوند و زبان به تسبیح کشایند اهل بهشت صدای آواز
ایشان را بشنوند با رضوان گویند این چه آوازست گوید فرشتگان اند که در لیلة القدر تسبیح و تهلیل میکنند برای محمد صلی الله علیه و آله ایشان نیز آواز
بتسبیح و تحمید و حاملان عرش نیز چون آواز ایشان بشنوند و کیفیت احوال را معلوم کنند به تسبیح و تهلیل قیام نمایند از جانب الهی خطاب رسد
که این چه آوازست و او عالمتر باشد گویند شنیدیم که امت محمد بشرف مغفرت مشرف شده اند و شفاعت ملکان در حق ایشان قبول
درگاه تو شده خشنود فرما یاری ای ملائکه تو من آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته در حق
ایشان آماده کرده‌ام و جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بزمین فرود آید و میکائیل با هفتاد هزار فرشته لوای احمدی را بیارند و آنرا نزد واپسین بام
کعبه بزنند و یکی بموت دیگر با آسمان و یکی بزمین برلوای احمدی که نوشته باشد که ای امت ... در بهشت غیر هیچ را باشد و جبرئیل با آن
در آنجا نزد و سلام بکنند و السلام ای اهل ایمان تا خانه‌ها منور گردد تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین وَالرُّوحُ فرود آید
جبرئیل با ایشان فِيهَا در شب قدر الحدیث که جبرئیل از فرشتگان که ایشان را علاقه و آشنائی با اهل زمین هست فرود آیند و به کاشانهای
مؤمنان در روند و جبرئیل مؤمنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و گریستن چشم باشد و ملائکه
شرافت این شب ملائکه در رفع فرود آیند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان آفریدگار خود تا تسلیم بر دهند کار خود کما قال اِنَّ لِیَدِ مِّن كُلِّ أَمْرٍ
از جهت هر کاری بزرگ که حکمت قضا بر موجب است و کاری از امر خیر و برکت با ایشان امری از روز قیامت اهل اسلام ثم هی تقدیم خبر
آن از حضرت تیغ نیز این شبی اسلام ... تقدیر که نشود در و انا السلام است و خبر خلاف تنها هم دیگر که حر [illegible]
تقدیر که میشود با بیت این شب که سلام کنند که سلام کردن ملائکه در این شب بر قائم و قاعد و راکع و ساجد اهل ایمان تا بسلامت
از شیاطین ... این چه دیدی این شب مصیبت باشد که ضرری و اذیتی بکسی رسانند و این سلامتی و برکت و فضیلت که گفت و آن
شب ممتدست حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سپیده صبح

سورة البينة

از ابی بن کعب روایت است که محمد
صلی الله علیه و آله فرموده که هر که این سوره را بخواند روز قیامت الذين آورده گان باشد در شبانگاه و بامداد و در بهشت ... و از ابیات دردا
مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر مردمان بدانستندی آنچه در این سوره است از فضیلت و شرف اهل دار اسلام ... گردندی در این سوره
بامرزیدندی ... منافقی این سوره بخواند که ... در خدا ... باشد و بخدا آورده که از آن ... آسمان و زمین که آفرینش فرشتگان
این سوره را خوانده ... و در هیچ وقت و در روزی از ایشان بمیرد و بلکه هیچ بنده این سوره را بخواند مگر او سمانه و فرشتگان از نوشته تا می
او کنند در دین و دنیای او و از برای وی طلب مغفرت و رحمت کنند و اگر در روز قیامت کند لعبد هر چه ... تا ... تا در بهشت
او را ثواب دهند ابو جعفر علیه السلام فرموده که هر که اهل کتاب که ایشان را ... از شرک بری که در زمین محمد صلی الله علیه و آله تا ... بسوی
و در روز قیامت تا صفت ایمان بسوی کعبه ... او سلامت کنند و آنکه چون ختم در سوره القدر بیان فرموده قرآن مجید

درین سوره بیان فرموده که کفاری که قبل از نزول قرآن بودند در هیچ وقتی خالی از حجت نبوده‌اند و سوره هشت آیه است بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین
کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب از اهل کتاب و مشرکان یعنی پیش از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مبعوث شود کفار هم باز
نمی‌ایستادند از دین خود و ترک آن نمی‌کردند منفکین تا آنکه پیغمبر موعود که در توریت و انجیل مذکور است مبعوث گردد یعنی محمد صلی الله علیه وآله خصوصا اهل عهد از
اهل توریت و انجیل یعنی یهود و نصاری که ملحد شدند در صفات خدا والمشرکین و از مشرکان یعنی آنان که عبده اصنام بودند منفکین باز ایستادگان
از کفر حتی تاتیهم البینة تا آنکه آید بدیشان حجتی روشن یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله و قرآن که بسبب حجت یا سایر معجزات و آن حجت
آن حجت رسول من الله فرستاده شده از خدا است یتلوا میخواند بر ایشان صحفا مطهرة صحیفه‌های پاکیزه از کذب و بهتان و باطل یعنی قرآن
نسبت قرآن بصحف عبارت از آن است که آن جامع اسرار جمیع صحائف است فیها در آن صحیفه‌ها کتب قیمة نوشته‌ها راست و درست و محکم یعنی
که بر وعظ و احکام است خلاصه معنی آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وآله بیامد و ایشان را بایمان خواند و بعضی ایمان
آوردند و بعضی از عناد و جحود [illegible] بشرف ایمان رسیدند وما تفرق و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در پیغمبر صلی الله علیه وآله الذین اوتوا
الکتاب آنانکه داده شدند کتاب توریت و انجیل الا من بعد ما جاءتهم البینة مگر از پس آنکه آمد ایشان را حجتی روشن یعنی محمد صلی الله علیه وآله
یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی بوی گرویدند و بعضی کافر گشتند و استعمال کرد اهل
کتاب قبل از بعثت آن حضرت از جهت وعده‌ها که داده بودند بر اجتماع کلمه و اتفاق کردن در وجود آنحضرت تا که چون مبعوث شد بعضی از حق برگشتند
شدند و بر کفر و طغیان ثابت ماندند مگر اندکی [illegible] وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا وما امروا و امر
نشدند اهل کتاب بآنچه در توریت و انجیل است الا لیعبدوا الله مگر بجهت آنکه پرستش کنند خدا را مخلصین در حالتی که خالص کنندگان باشند
له الدین برای او کیش خود را از شرک و ریا حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام ویقیموا الصلوة و بپای دارند نماز و
بادا دادن آن ویؤتوا الزکوة و بدهند زکوة و جمیع اوامر را محمل خود وذلک و آنچه مامور شدند بآن دین القیمة دین ملت [illegible] و در
آن است ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب از اهل کتاب که یهود و نصاری اند والمشرکین و از مشرکان که
عبده اصنام اند فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن و اگرچه عذاب ایشان در درجه متفاوت
یعنی عذاب اهل شرک اشد باشد از اهل کتاب اولئک آن گروه هم شر البریة ایشانند بدترین آفریدگان ان الذین آمنوا
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کردند عملهای ستوده و پسندیده اولئک هم خیر البریة آن گروه ایشان بهترین
آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان که خیر البریة اند عند ربهم نزد پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای با اقامت تجری
من تحتها الانهار میرود از زیر اشجار و قصور آن جویهای آب که بوستانهای ایشان مرغوب است خالدین فیها جاوید باشند در آن
ابدا همیشه این حکم جلود است رضی الله عنهم خشنود است خدای از ایشان بکثرت توجه و تنزیه او سبحانه از ما لا یلیق و کسب
طاعات و خیرات [illegible] ورضوا عنه
و خشنودند ایشان از او [illegible] ذلک آنچه مذکور شد [illegible] لمن خشی ربه

برای کسیست که بترسد از عقوبت پروردگار خود پس از معاصی اجتناب نماید و بموجبات مثوبات اشتغال نماید در کتاب شواهد التنزیل از حاکم حسکانی

روایت کرده که حاکم ابو عبد الله حافظ جد والد او باسناد خود مرفوع به یزید بن شراحیل الانصاری کاتب امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدم از

آنحضرت که فرمود در وقت رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پشت مبارک او را بسینه خود استناد کرده بودم فرمود که ای علی آیا نشنیده قول خدای

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة ایشان شیعیان تواند و وعده گاه من و وعده گاه شما کنار حوض کوثر خواهد بود

در وقتی که جمع شوند طوایف [illegible] آیند برای حساب [illegible] شما را بخوانند و شما سفید روی و محجل باشید

شما نورانی و درخشنده بوده و شما سادات آن روز غر المحجلین ندا کنند و موجب فوز و فلاح شیعیان اکثر است و [illegible] سلیمان حنفی

نقل کرده که ابن عباس گفت که اولئک هم خیر البریة نازل شده در شان علی و اهل بیت او و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که مسمی است

بحلیة الاولیاء روایت میکند باسناد خود از ابن عباس که چون این آیت نازل شد حضرت رسالت خطاب کرد با امیر المؤمنین علیه السلام و گفت

که ای علی ایشانند خیر البریة تو و شیعه تو و چون روز قیامت [illegible] در آن روز تو و شیعه تو از خدا راضی و خشنود باشید

و حق سبحانه از شما خشنود باشد و اعدای تو یا علی در آن روز محشور شوند و ایشان در آن روز از مغضوبان و مقهوران باشند و طبری نیز در کتاب بشارت

ذکر کرده باسناد از مسروق که او گفت که من از عایشه شنیدم میگفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که در حق خوارج میفرمود که هم شر الخلق

و الخلیقة یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة و قاتلهم علی بن ابی طالب النهروان [illegible] که بکشد ایشان را بهترین امت و

و باتفاق امیر المؤمنین علیه السلام در نهروان ایشان را بقتل رسانید

سورة الزلزلة

ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که

هر که قرائت این سوره کند چنان باشد که قرائت سورة البقره کرده و ثواب کسی که ربع قرآن را تلاوت نماید باو دهند و در کشاف از

حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که چهار بار این سوره را بخواند چنان باشد که تمام قرآن را تلاوت کرده و این روایت از امام علی بن [illegible]

علیه السلام مرویست از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله از مردی از اصحاب پرسید که ای فلان تزوج کردی (?)

گفت نه یا رسول الله [illegible] فرمود آیا [illegible] قل هو الله احد [illegible] فرمود آن ثلث قرآن است

فرمود آیا نیست با تو قل یا ایها الکافرون گفتم بلی گفت آن ربع قرآن است فرمود آیا نیست با تو اذا زلزلت الارض گفتم بلی

فرمود آن ربع قرآن است پس ازآن فرمود تزوج تزوج تزوج [illegible] و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که

ملال نگیرید از قرائت اذا زلزلت هر که قرائت او کند در نوافل اذا زلزلت [illegible] هرگز او را بلای زلزله گرفتار نگرداند

و بصاعقه و آفتی از آفات دنیا هلاک نشود و چون بمیرد مامور شود بداخل شدن در بهشت و در وقت دخول خطاب کند که

مباح گردانیدم بهشت خود را برای تو [illegible] هر جا که خواهی آرام گیر که ممنوع نیستی از آن و چون ختم سورة البینة بود

به بیان حال مؤمنان و کافران افتتاح این سوره فرمود به بیان وقت آن و گفت بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت

الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدنی که مقدر است نزدیک نفخه اولی یا ثانیه و اخرجت الارض

و چون بیرون آورد زمین اثقالها بارهای گران خود را که جواهر و اموات و دفاین و کنوز است از شکم خود [illegible]

اخراج او معادن و کنوز و اظهار آن تحسر عظامست و در قیمتی که اظهار آن کنند زیرا که ایشان بوسیط آن در صد اعامی شده و مصدر و آمال او که گشته واز

نفع آن محروم گشته وَقَالَ الْإِنْسَانُ و گوید آدمی یعنی کافر و منکر بعث و اهمه آنکه بیان است بدو دفعه هذه الحال از روی تعجب گوید که مَا لَهَا

چیست مر زمین را که بدین منزل است و پوشیده‌های خود را آشکارا میکند و قول اول اصح است چه کافران تکذیب تصدیق بعث [illegible] امر مطلع بر بینه قائل این قول

همچنانکه گوید من بعثنا من مرقدنا و اما مؤمنان گویند هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون يَوْمَئِذٍ آنروز تُحَدِّثُ سخن گوید زمین بزبان حال

ابلغ آنست که خلق وقت الکلام در وی آفریند همچنانکه در شجر موسی سخن در آمد و گوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را یعنی خبر دهد که این چنین و چنین در من

آمده و نبود سبب چیست خبر دهد از عملهای هر یک از مکلفان که بر بالای آن کرده باشند از خیر و شر و این قول اشهر و اولی است و مصدق این

که در حدیث واقع شده که حضرت با اصحاب میگفت میدانید که خبرهای زمین چه باشد گفتند خدا و رسول اعلم فرمود اخبار زمین آنست که گواهی دهد بر هر مرد

و زنی با آنچه عمل کرده باشند بر بالای آن گوید که فلان و فلان عمل چنین و چنین کردند در روز چنین و چنین پس اخبار زمین این باشد مروی است که ابو امامه در

احرام نماز میکرد و هر بازی در بقعه از آن از وی پرسیدند چرا چنین میکنی گفت تا همه زمین روز قیامت گواه باشد و این تلاوت کرد که یومئذ تحدث اخبارها

بِأَنَّ رَبَّكَ یعنی سخن گوید زمین بسبب آنکه پروردگار تو أَوْحَىٰ لَهَا وحی کند مراد از این امر کند و دستوری دهد او را که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو

واقع شده یا معنی این باشد که حدیث زمین با موجب آن باشد که گوید خدای وحی کرده بمن خبرها پس خبر دهم شما را با آنچه از شماها در شده و واقع شده

باشد و [illegible] روایت کرده که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که محافظت کنید بر وضوء که بهترین عمل خود که نماز است و محافظت کنید و خود را

نگهدارید از زمین که آن مادر شماست و هیچکس از عمل خیر و شر نکند الا که او خبر دهنده باشد بآن در روز قیامت يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ و آنروز

باز گردند مردمان از مخرج خود که قبور است متفرق أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند عملهای خود را بر وجه [illegible]

جزا دیده کنند یا ببینند جزای کردارهای خود را با صحایف اعمال خود را ببینند و آنچه کرده باشند از صغیره و کبیره [illegible] در آیه همچنین

سفره بیه فَمَنْ يَعْمَلْ هر که از اهل ایمان عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خرد یا مقدار ذره آفتاب خَيْرًا نیکی را يَرَهُ ببیند

باشد [illegible] وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره [illegible] شَرًّا بدی را يَرَهُ ببیند مکافات آنرا اکر

الهی استعمال او نشود و در اسباب نزول آورده‌اند که هر کس نیفه کمی [illegible] و کسره نمی تواند [illegible] این آیه که [illegible] جزا کرد

[illegible] آن نه دهنده و دیگری گناه خورد را خوار میداشت [illegible] از نظر و دقت مؤاخذه نخواهد شد بلکه [illegible] عذاب خواهد کرد

[illegible] آیه نکو [illegible] در باب این جوکی [illegible] مرویست که صعصعة بن ناجیه که جد فرزدق است [illegible] آمد و گفت یا رسول الله از آنچه بر تو

فرود آمده بر من خوان اگر این آیه بر وی خواند گفت حسبی همین بسنده است مرا [illegible] اگر نشنوم از قرآن غیر این آیه و از عبد الله

مسعود منقولست که محکم‌ترین آیتی در قرآن این آیتست و پیغمبر خدا این آیه را جامعه فاذه گفتی و از ابن عباس مرویست که هیچ مؤمنی و کافری

نباشد که در دنیا خیری یا شری نکند مگر آنکه خدایتعالی در قیامت عمل او را بدو باز نماید اما حسنات مؤمن را با مزد و حسنات او سالم و حسنات

کافر ساقط کند و سیئات مؤمن بیامرزد و مجرم بن کعب گفته که معنی آنست که هر که در دنیا مثقال ذره نیکی کند و او کافر باشد جزای آن در دنیا دریابد و حصل

[illegible] چون از دنیا مفارقت کند او را هیچ خیری نباشد و اگر مثقال ذره بدی کند و او مؤمن بود در دنیا عقوبت آن بیابد که ادنیه [illegible] در نعیم و مال

و اهل یمن از وی با منافقت کنند او را کسی فضل نبی ندانند و در خبر است که چون این آیه نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که هر مثقال
ذره از عملی که از ما صادر شود حساب کنند فرمود مکاره که در دنیا بشما میرسد از رنج و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شماست و اما مثاقیل
خیر ذخیره آخرت است روز قیامت بشما دهند **سورة العادیات** ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند
بعدد هر که بمزدلفه بیتوته کرده باشد در مزدلفه و در جمع حاضر شده ده حسنه برای او نوشته شود و از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که هر که والعادیات بخواند
و بر آن مداومت نماید حق تعالی او را در روز قیامت با امیر المؤمنین علیه السلام مبعوث سازد و از رفقای او باشد در جنت عدن و چون
این سوره در ذکر قیامت است و جزای اعمال متصل آمد بسوره الزلزال از این جهت این را بآن متصل ساخت و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
در بعضی از تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منذر بن عمرو انصاری را با خیلی از اصحاب بقبیله از کنانه فرستاد و فرمود تا بروز فلان
بوقت صبح لشکر بر سر ایشان برسند و غارت کنند و باز گردند فلان روز باید بیایند ایشان حیران کردند و در باز آمدن لشکر از وقت موعود در گذشت و تأخیر نمود
منافقان زبان دراز کردند با یکدیگر می گفتند که تمام این سریه در بادیه هلاک شده اند و کسی خبر ایشان نرسانده این سخن بمؤمنان رسید
اندوهناک شدند حق تعالی برای دلجوئی اهل ایمان از حال آن سپاه خبر داد این سوره فرستاد و ابو عبدالله علیه السلام و جمعی کثیر از مفسران
و محدثان در سبب نزول این سوره فرمودند که جماعتی از اعراب از بنی سلیم نزدیک مدینه آمدند در وادی یابس جمع شدند و غرض ایشان از اجتماع
آن بود که بر مسلمانان شبیخون آورند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بکشند و ایذا و آزار آن سرور رسانند چون آن حضرت از حال
ایشان مطلع شد علم اسلام بابوبکر داد و او را با جمعی از اهل اسلام بسوی ایشان روان ساخت و بمحاربه امر فرمود چون ابوبکر بکنار آن وادی
رسید ایشان بر حال او مطلع شدند و تهیه جنگ کردند و در محاربه مبادرت نمودند و خود را بلشکر اسلام رسانیدند و آغاز جنگ کردند ابوبکر
از ایشان بترسید و روی بهزیمت نهاد و از سطوت انهزام او و عدم ثبات در شیوه او در جنگ بسی از مسلمانان بقتل آمدند و چون ابوبکر بهزیمت
و ترفعی فتح و فیروزی نیافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روز دیگر علم بعمر بن خطاب داد و او را با جمعی از اصحاب بکنار آن
وادی فرستاد و عمر چون نزدیک آن وادی رسید اصحاب آن وادی بقصد محاربه او بیرون تاختند و او را ساعتی مشکر و منهزم ساختند
چون عمر برگشت و فتحی و نصرتی میسر نشد پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار از این حالت ملول گشت و غبار ملال بر خاطر عاطر آن حضرت نشست عمرو بن
عاص برخاست و گفت یا رسول الله مرا بفرست که من صاحب حرب و طریق مکر و حیله را خوب میدانم و امید دارم که از روی غدر و مکر
بر ایشان غالب شوم و مظفر و منصور باز آیم حضرت التماس او را قبول فرمود و او را با جمعی کثیر بآن وادی روان ساخت عمرو چون بکنار آن وادی رسید از حال
او آگاه شدند و آغاز جنگ کردند و عمرو در ایشان شکسته جماعتی کثیر از لشکر اسلام کشته و چون کار بر عمرو تنگ شد فرار نمود و حضرت رسالت
از کشتن جمعی از ایمانداران متألم و غمگین شد فرمود علی بن ابی طالب را بگوئید تا نزد من حاضر شود آن حضرت حاضر شد فرمود یا علی این علم را بگیر و بجانب ایشان
متوجه شو و ابوبکر و عمر و عمرو عاص را با جمعی دیگر همراه خود ببر امیر المؤمنین علیه السلام رو دو لشکر کردانید و چون امیر المؤمنین علیه السلام توجه
فرمود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تا بحد احزاب بمشایعت آن سرور رفت و در حق شاه ولایت دعا فرمود و لهذا از آن برگشت و گویند
آن سرور چنان بود که در شب میراند و در روز مختفی میشد و قرار میگرفت تا کسی بسر آن سرور مطلع نشود و بر این نهج خود را بکنار آن وادی رسانید

و از مقابل ایشان در آمد عمرو عاص چون آن صاف از ایشان دید دانست که آن حضرت را اعدا منظور خواهد شد پس او را عرق عصبیت حرکت آمد
و آن طرف را کرد و با ابوبکر گفت که تو گفتی این ابطال [illegible] که درین وادی شیران اند که ایشان بسیارند و ما از شر ایشان ایمن نیستیم احتیاط آن کرد
از دهنهٔ این وادی برسر رویم و بر بالای این وادی برآییم و از صدر سباع ایمن باشیم تا آسیبی از سباع بما نرسد و غرض عمرو ازین
نصیحت نبود بلکه مقصود وی آن بود که چون ایشان بر بالای وادی برآیند اطلاع آن وادی از حرکات و اصوات ایشان آگاه شوند و براین
تازند چنانکه او و یاران او مغلوب شدند چنانچه ابطال نیز مغلوب گشتند و در سالم تیمی برایشان بیاید چنانچه ابوبکر و یاران را بعمر و کشتن عرض کرد
شده و لیکن ایشان التفات بگفتار او نکرد و از مقاله او اعراض نمود و عمرو همین حکایت بعمر بن خطاب گفت و عمر همین حال با ایشان خدمت
التفات بگفتار او نیز نکرد و آنکه تحقیق رای شریف آنحضرت بود عمل نمود تا در اول صبح خود را نزدیک اطلاع رسانید و بیخبر برایشان تاخت
و با ایشان اظهار جنگ نمود بتأیید الهی و برکات انفاس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله برایشان غالب شد و منظور و منصور گشت و بعضی را
مقتول ساخت و بعضی را اسیر گردانید و در سلسل کشید و از غنیمت این غزوه با غزوه سلسله خوانند چنانچه مفسر منصور گردید و متوجه مدینه
در وقتی که نزدیک مدینه رسید سید عالم صلی الله علیه و آله با استقبال امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه بیرون آمد و حضرت جبرئیل با اولیای حضرت
منور رسید اینها افتاد از مرکب فرود آمد و در رکاب آنحضرت ایستاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق او دعا فرمود و تحسین او نمود و از غایت فرح
فرمود ای علی اگر مرا اندیشه آن نبودی که گروهی از امت من در حق تو آن گویند که نصاری در عیسی گفتند هر آینه در شأن تو سخنی گفتمی که در هیچ
سالله گذشته چنانکه امت عیسی در حق او توغل نمودند و گمراه گشتند هر آینه در شأن تو امروز بر وجهی سخن میگفتم و مدح تو ادا میکردم تا بهر طایفه
که از طایفه از امت من که تو را می‌دیدند خاک اقدام ترا برمی‌داشتند و از آن استشفا می‌جستند یا علی برمرکب خود سوار شو
که خدا و رسول از تو راضی اند و در آن وقت که حضرت شاه اولیا بر طایفهٔ بنی سلیم در آن وادی غالب شد هنوز خبر فتح بآنحضرت
نرسیده بود که جبرئیل از نزد حضرت ملک جلیل بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و آنحضرت را بفتح و فیروزی و نصرت امیر المؤمنین علیه السلام
بشارت داد و این سوره را بآنحضرت فرود آورد که وَالْعَادِيَاتِ سوگند باسبان دونده که از غایت سرعت دونده تند نفس زنند ضَبْحًا آواز دهند
به آوازی که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ پس سوگند به ایشان که بر می‌آورند آتش را از سنگ بسمهای خود یعنی اسبان که بسم بر سنگ زنند تا برآید آتش
قَدْحًا آتش زدنی و مراد آنست که چون سم بر سنگ زنند از آن آتش جهد بسمهای ایشان فَالْمُغِيرَاتِ پس سوگند باسبان غارت کننده
صُبْحًا در وقت صبح و مراد ازین اسبان آن کسانند که غارت کننده اموال اعدا اند و چون سبب غارت کردن عدو اسبان است مجاز بایشان غارت
کننده گفته و غارت یعنی بر عدو ناگاه آمدن پس سوگند باسبان شتاب کننده در رفتار در وقت صبح فَأَثَرْنَ پس برانگیختند بآن وقت به دم
نَقْعًا غباری در کنار آن قبیله و در بیان حرب دویدند و بتاختند فَوَسَطْنَ پس اسبان درآمدند بآن وقت صبح جَمْعًا گروهی را از دشمنان دین
که بنی سلیم اند جواب قسم اینکه إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی یعنی ابن آدم و در انواع او کار در جنگ در میان مردمان می‌افکند یعنی کفار
لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس است چنانچه گفته اند که کنود آنست که صاحب نعمت را ناسپاس شمرد و نعمت را فراموش کند و در حدیث آمده که الکنود
هو الذی یأکل وحده و یمنع رفده و یضرب عبده و لیکن کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را زند و فضل من عباص کند که کنود آن کس است که مصیبت

بر پستیها سازد و بیرون کند ما فیها و بدرستی که او علی ذلک بر کل و کفران خود لشهید هر آینه گواه است که بظهور آثار آن بر وی آنچه بعض

خود گواهی دهد یا آنکه خدای بر کل و ناسپاسی او گواه است و انه و بدرستی که او لحب الخیر که محبت مال دوست انفاق آن

لشدید هر آینه سخت است یعنی بخیل است و اساکه او نهایت رسیده گونه ممکن است که او محبت دارنده مال است از [illegible] کار

[illegible] که از مال محبت دارد [illegible] و برای دارات [illegible] که داغ حسرت بر دل او نهند پس حقتعالی بر طریق تهدید و عید میفرماید که

افلا یعلم آیا نمیداند آدمی اذا بعثر چون برانگیخته و زنده کرده شود ما فی القبور آنچه در گورهاست از اموات و حصل

و حاصل کرده شود و جمع کرده شود در صحف یا ظاهر ساخته شود در آن ما فی الصدور آنچه در سینهاست از خیر و شر یا تمیز کرده شود آنچه در صدورها

از بد و نیک و [illegible] مراد آنست که خفایای صدور که اعتقادات حق و باطل است و [illegible] و اخلاص از یکدیگر

ممیز ساخته شود و بر وفق آن جزا دهند چنانکه اعمال ظاهره مکافات نمایند ان ربهم بدرستی که پروردگار ایشان بهم یومئذ لخبیر

با حوال و اعمال ایشان در آن روز [illegible] هر آینه آگاه و داناست [illegible] علم او [illegible] در روز قیامت مجازات او [illegible]

بر مقادیر اعمال ایشان [illegible] علم او [illegible] سورة القارعة ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله روایت

کرده که هر که این سوره را بخواند حقتعالی روز قیامت ترازوی اعمال او را گران سازد و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که هر که سوره القارعه بخواند

حقتعالی او را از فتنه دجال نگاه دارد و از فیح جهنم او را ایمن گرداند بدانکه اتصال این با قبل اتصال نظیر است بنظیر چه این سوره نیز در احوال

آخرت است قال بسم الله الرحمن الرحیم القارعة [illegible] کوبنده ما القارعة چیست آن [illegible] کوبنده

و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت است که [illegible] اهوال و هیبت دلهای

مردمان را بکوبد یوم روزی که یکون الناس باشند مردمان [illegible] از شدت [illegible] کالفراش المبثوث [illegible] پراکنده

در کثرت و [illegible] و [illegible] اضطراب و [illegible] بر [illegible] و تکون الجبال و گردند کوهها از هول آن روز

کالعهن المنفوش [illegible] که [illegible] تفرق اجزای آن [illegible] کوهها [illegible] آنست که

[illegible] است [illegible] بر [illegible] تفرق آن [illegible] سنگین [illegible] در آن روز [illegible]

فاما من ثقلت پس اما هر که گران باشد موازینه اعمال موزون او [illegible] اعمال او [illegible] در آن روز [illegible] حسنات او

راجح باشد فهو فی عیشة پس او در زندگانی باشد راضیة [illegible] و اما من خفت و اما هر که سبک باشد موازینه اعمال [illegible]

با میزانهای کردار او [illegible] فامه هاویة پس [illegible] او [illegible] و آن [illegible]

[illegible] و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا ما هیه [illegible] نار حامیة آتشی است [illegible]

[illegible] که [illegible] اهل [illegible] در آن [illegible] که [illegible] فردای قیامت

صحایف اعمال را وزن خواهند کرد [illegible] صحیفه طاعت [illegible] و صحیفه معصیت [illegible] هر کدام راجح باشد [illegible]

[illegible] حقتعالی [illegible] سورة التكاثر ابی بن کعب از سید

صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی حساب او بکند بنعمتهایی که در دنیا بر او انعام کرده باشد و ثواب کسی که هزار آیه خوانده باشد

در نامه او ثبت کنند و از ابو عبدالله علیه السلام منقولست که هر که سوره الهیکم التکاثر را در فریضه قرائت کند حق تعالی ثواب صد شهید را از برای او

نویسد و اگر در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید و چهل صف از ملائکه در نماز فریضه با او نماز بگذارند و نیز ابو عبدالله علیه السلام از محمد صلی الله علیه و آله

روایت کرده که هر که این سوره را در وقت خواب بخواند از فتنه قبر محفوظ باشد و ابو امامه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که بخواند

این سوره را … بهشت … و در روایت صحیح ثابت شده که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و قل هو الله

احد ده بار و در دوم یکبار فاتحه و ده بار الهیکم التکاثر و این نماز را هدیه میت کند و بعد از آن بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد

و ابلغ ثوابها الی قبر فلان حق تعالی هزار … بقرآن کش فرشته را بر قبر او بگذارد و با هر فرشته … و حله و قبر او

فراخ گرداند تا روز نفخ صور … آنکه آفتاب بر آن واقع میشود و مصلی را حسنات دهد و هزار درجه او را بردارد بدانکه حق تعالی در سوره القارعه

صفت قیامت فرموده در این سوره نیز ذکر … میکند که تفاخر بکثرت قبیله و مال … از یاد آن … بسم الله الرحمن الرحیم

از مقاتل و کلبی منقولست که بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو با یکدیگر تفاخر کردند بکثرت قبیله و هر یک گفتند که مردان ما بیشتر

و سادات و اشراف در میان ما زیاده … یکدیگر را شمار کردند … بنی عبد مناف غالب آمدند بنی سهم گفتند

بسیار مردان ما در جاهلیت کشته شده و هم با مرده و زنده قبیله یکدیگر را شمار میکنیم چون برین نوع شمردند قوم بنی سهم زیاده

شدند و حق تعالی این سوره را نازل ساخت از قتاده مرویست که یهودان گفتند ما از بنی فلان بیشتریم و بنی فلان اکثر از فلان قبیله

دیگر و این مشغول گردانید … تا آنکه بصفت کفر و ضلالت مردند حق تعالی این سوره را درباره ایشان فرستاد الهیکم

التکاثر مشغول کرد شما را مفاخرت بیکدیگر ببسیاری قبیله و عشیره از طاعت و ذکر آخرت حتی زرتم المقابر

تا وقتی که زیارت کردید … آمدید بگورستان و شمار کردید مردگان خود را یا بتکاثر اولاد و … مشغول شدید تا آنگاه که بمردید

و آمدید بمقابر کلا نه چنانست که … عاقل … دنیا شود و از آخرت غافل … عاقبت آن وبال و حسرت است

و … سوف تعلمون زود باشد که بدانید خطای رای خود … تفاخر بتکاثر … قیامت

مشاهده اهوال و شداید عظیم کنید ثم کلا … سوف تعلمون زود باشد که …

تکاثر و تباهی … وقت موت و حشر … در قبر … چون قدم در دروازه

مرگ نهید … هذا عذاب … و اهوال منکر و نکیر … قبر … و …

قیامت در آیید … اعمال … کردار و انواع نکال و عقوبات … عذاب و عقوبت عقاب

… کلا نه چنانست که بکثرت مرده و زنده خود … تفاخر کنید

لو تعلمون اگر بدانید … علم الیقین …

از تفاخر بتکاثر لترون الجحیم … ثم لترونها …

انما البعث عین الیقین یعنی همچون ببینید چیزی بکمال الیقین و دیدن یکسان و فرقی که در آن در آیه و شهرت کرده علم ... [illegible]
ثم لتسألن یومئذ عن النعیم پس هر آینه پرسیده شوید یومئذ در آن روز یعنی روز قیامت عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول شده اید و از عبادات حق
کشیده ... [illegible] که شغل دنیا و ... از امر دین باز دارد و نعیم مخصوص است بآنچه شغل متنعم باشد از امر آخرت ... [illegible]
کشد که در آن قال من حرم زینة الله ... و کلوا من الطیبات و از حسن ... لا یسأل عن النعیم الا اهل الجحیم و گویند هر روز
عموم خود است زیرا که هر کس از شکر نعمت سؤال خواهد کرد یعنی آنست که ای معاشر مکلفان پرسیده خواهید شد از هر نعمتی که بشما داده ام
و منقول اکثر مفسران است و از قتاده نقلست که حق سؤال خواهد کرد از هر صاحب نعمتی که نعمت ... انعام وی کرده باشد و از سعید بن جبیر روایت که
نعیم ماکول و مشروبست و غیر آن از ملاذ و نزد عکرمه صحت و فراغت است و مرویست که ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که
دو نعمت اند که بیشتر مردمان مغبون شده در قدر آن نمی دانند و آن صحت است و فراغت و این از احادیث ... [illegible] و گویند که از
هر نعمتی سؤال کنند مگر آنچه حدیث مخصص آن شده و آن قول حضرت رسالت است که سه چیز که بنده را از آن سؤال نکنند خرقه که عورت خود را
بآن پوشیده باشد و نان ریزه که بآن گرسنگی خود را دفع کرده باشد و خانه که بآن خود را از گرما و سرما نگاه داشته باشد و بعضی مراد آب سرد و
سایه خنک ... [illegible] و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود ... [illegible]
... [illegible] سؤال کنند و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند
... [illegible] ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ... [illegible] و ائمه علیهم السلام نعمتی ... [illegible]
... [illegible] روایت کرده که ابوحنیفه ... این آیه را از ابوعبدالله علیه السلام پرسید فرمود ای نعمان چه نعمتی ...
ابوحنیفه گفت طعام است و آب سرد فرمود اگر حق تعالی در روز قیامت ترا از هر لقمه ... [illegible]
سؤال کند پس ... [illegible] در آن موضع بطول انجامد ... [illegible] فما النعیم ... [illegible] اهل البیت
... [illegible]
... [illegible] سؤال خواهد کرد ... [illegible] صلی الله علیه و آله
و عترت اطهار او صلوات الله علیهم و سلامه و در عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که آنحضرت فرمود
مراد از نعیم در این آیه نه آب سرد است و نه سایه خنک و نه خواب ... [illegible] و نه طعام پاکیزه و غیر آن ... [illegible]
اهل خلاف ... [illegible] سؤال کند بندگان ... [illegible] و برای ایشان نهند
... [illegible] ولیکن مراد از نعیم در این آیه ... [illegible] اهل البیت
و موالات او ... [illegible] سؤال کند بعد از توحید و نبوت زیرا که بنده ... [illegible]
... [illegible] علیهم السلام ... [illegible] صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] سؤال ... [illegible] ولایت و محبت ... [illegible] اقرار کند ... [illegible]

وسعادت ابدی برسد **سورة العصر** ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سوره والعصر بخواند حق تعالی ختم او بصبر کند و در
قیامت با صابران و اهل حق حشر کنند و روایت دیگر از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که هر که والعصر تلاوت کند حق تعالی او را سلامت دارد و از جمله کسانی باشد که
بحق و صبر وصیت کرده باشد و از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که هر که والعصر را در نوافل قرائت کند حق تعالی در روز قیامت روی او را نورانی گرداند
و دندانهای او را خندان و چشمهای او را روشن و آنچنان که روی او درخشان و دندانش خندان و چشم روشن بهشتش در آرد و چون حق تعالی ختم سوره
التکاثر نمود بوعید کسانی که مشغول حطام دنیا شده ترک طاعت و عبادات کرده و از افکار آخرت بغفلت [illegible] در این سوره بخسران ایشان ندا کرده میگوید که
بسم الله الرحمن الرحیم والعصر سوگند بعصر [illegible] یعنی بعصر پیغمبر که افضل اعصار است یا بروزگار که مشتمل است بر اقسام [illegible]
و عبرتها [illegible] روزگار یا بنماز عصر صلوة وسطی است [illegible] الاکثر [illegible] فضیلت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده هر که نماز عصر ازو فوت شود
چنانست که اهل و مال خود مسلوب و منقطع شده و بی کس و تنها گشته [illegible] جواب قسم اینست که ان الانسان لفی خسر
بدرستی که آدمی هر آینه در زیانکاریست بسبب صرف اعمار در مطالب [illegible] و سعی در مقاصد [illegible] الف لام تعریف برای [illegible]
استثنا یعنی جنس انسان در زیانکاری اند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کرده اند
کارهای شایسته زیرا که هر روزی و شبی از آن که گذشته برایشان عمر خود [illegible] درجه از درجات جنات کرده اند و کسب این از معامله آخرت
رابح آمده اند و بکتابت ابدیه و سعادت سرمدیه فایز گشته چه در دنیا [illegible] حق [illegible] از توحید خدا و تصدیق انبیا و اوصیا و عمل بجمیع
طاعات و عبادات [illegible] و اجتناب نموده اند از معاصی و تواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالحق [illegible]
و درست از عقاید و اعمال که [illegible] عقلا و شرعا [illegible] توحید و طاعت و اتباع [illegible] رسل [illegible] و تواصوا
و وصیت کرده اند همه یکدیگر را بالصبر بر تحمل مشاق [illegible] طاعات [illegible] و مصیبت [illegible] گفته که من تفسیر این سوره را
از رسول صلی الله علیه وآله پرسیدم فرمود والعصر سوگند است بآخر زمان [illegible] ابوجهل [illegible] مؤمنان که عمل صالح کرده اند یعنی اهل [illegible]
علی بن ابی طالب و آل اطهار [illegible] والذین آمنوا و تواصوا بالحق یعنی بولایت علی بن ابی طالب
که الحق مع علی و علی مع الحق و تواصوا بالصبر یعنی صبر بر اذیتی که از اعدای آل محمد بایشان رسد **سورة الهمزة**
ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد هر کس که [illegible] و اصحاب او ده حسنه از برای او
بنویسد و ابوبصیر از امام علیه السلام روایت کرده که هر که ویل لکل همزة را در فرایض خود قرائت کند درویشی از وی زایل کند و روزی بسوی
او آرد و از مرگ بد ایمن گردد [illegible] حق تعالی بعد از ذکر احوال خاسران در سوره العصر تفصیل آن میکند درین سوره و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریق ثقفی پیوسته غیبت رسول صلی الله علیه وآله کردی در حضور [illegible] و از آن [illegible] در غیبت او
[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible] چشم [illegible] و طعنه زدی [illegible] عمل [illegible]
نموده حق تعالی درباره ایشان فرمود ویل لکل همزة لمزة وای [illegible] کننده [illegible] و طعنه زننده را در مواجهه [illegible]
عکس آن [illegible] همزه بمعنی طعنت در مواجهه و لمز عیب در غیبت و از ابن زید نقلست که همزه طعن [illegible] و لمز [illegible] چشم [illegible]

این آیه درباره امیة بن خلف نازل شده که همیشه بهمز و لمز حضرت رسالت مشغول بودی و در هر نقصان سعی نمودی که جامع این صفت الَّذِي جَمَعَ مَالًا

آنکسی است که گرد کرد مال بسیار وَعَدَّدَهُ و شمرده آنرا من بعد اخری یعنی آماده آنرا نگاهداشت که بکار آید یا بجهت دوام تمتع

او یکبار دیگر آنرا معد و آماده ساخت برای رسیدن نوازل و حوادث آن که کمال امر است بسبب آنکه بخیل کاوش او و ارث یَحْسَبُ میپندارد

أَنَّ مَالَهُ آنکه جمع کرده و نگهداشته أَخْلَدَهُ جاوید خواهد ساخت او را و در دنیا که این امر احمق مینماید که خود را همیشه

در دنیا باقی دارد آنست که حب مال او را از مرگ غافل خواهد ساخت یا امل او را در آن خواهد کرد این بنا بر دعوای اوست و کمال

عملی سکنه حر کرده است به تفصیل کسی که مطلع نشده باشد بر دولت که اخنس چهار هزار دینار بیرون داشت و گفته ده هزار در دو طاق

او بآن در نهایت کمال رسیده بود و شدت محبت او بآن بمرتبه غایت انجامیده با وجود این کیفیت از جمله اهل بود و یکی از آن

خصلت و لیاقت این فعل کرد و فساد او بسیار دیگر معاندت و جحود حضرت رسالت علیه السلام و آخرت را انکار نمودن

و نیز ابدی و عقاب سرمدی گرفتار است كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ هر آینه انداخته شود در حطمه یعنی در آتشی که حطم و کسر

چیزی کند در او اندازند خرد میشود و این نام در که ایست از درکات جحیم وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و چه دانا گردانید ترا که چیست

که این صاحب دال و بعد از آن تفسیر آن میکند بقوله نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ یعنی حطمه آتش خداست که افروخته شده یعنی آتشی که خدای

تعالی بقهر و غضب خود آنرا برافروخته و هرچه را از افروزد دیگری نتواند که آنرا فرو نشاند الَّتِي آن آتشی که تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ

بر آید و غالب شود و مردمان را از جمله لطف اطراف او در کنند و بمیان دل در آید و هم ظاهر و باطن آنرا فرا گیرد و تخصیص افئده

بجهت آنست که محل عقاید خبیثه است و دیگر آنکه دل الطف اعضاست و الم او اشد و اصعب است الم او را با سینه ای با جحیم برود و دعا

مرتبه باشد که فوق آن متصور نباشد إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بدرستی که آن آتش بر کافران فرو بسته است یعنی بمحکم در آنرا چیزی

فرو بندند آتش بر کافران فرو بسته شود فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ در ستونهای کشیده شده یعنی ستونها را بر در افکنند و آنها را بستونها

محکم سازند همچنین آتش را بر کافران فرو بندند و در آنها اینان مضبوط و مستحکم سازند متقابل که در آتش بر کفار رود

و تنها بیچاره هیچکس از آتش بشد و محکم سازند تا غم و حرارت آتش بر ایشان راجح شود و هیچ روح و راحت در ایشان

داخل نشود و عذابی باشد معتبر از مجرای اعتبار نقل کرده از حضرت صلوات الله علیه و آله که فرمود کافران در کان دوزخ

زبان دراز کنند عصاة اهل توحید را سرزنش کنند و بآن گویند توحید شما بکار نیامد و عذاب دوزخ شما را دفع نکرد و ما و شما

هر دو در یکجا گرفتاریم حق تعالی از برای ایشان خشم گیرد و ملائکه را امر فرماید که شفاعت ایشان کنند پس گنهکاران اهل توحید

که مستحق آتش بودند را شفاعت کنند بعد از آن انبیا خطاب رسد که شفاعت عصاة امت خود کنید ایشان نیز شفاعت کنند

شفاعت نمایند پس مومنان خطاب رسد که شفاعت عاصیان اهل ایمان کنید ایشان نیز بر طبق امر الهی ادعیه زبان گشایند

کرم الهی را شفاعت کننده بعد از آن فرماید انا ارحم الراحمین اخرجوا برحمتی من رحم کننده ترین رحم کنندگانم از دوزخ بیرون

آئید بر حمت و کرم من همه عصاة اهل ایمان حق تعالی بیرون آیند پس امر فرمود که بعد از آن ستونها آتش را بکشند و بر کفار فرو بندند

و کجا امر کند که در میان الحزمیله و جاوید باشد هرکه آن را از ملاهی باز **سورة الفيل** ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کند که هر که
سورة الفيل بخواند حق تعالی او را از خسف و مسخ و قذف ایمن گرداند و ابو بصیر از ابو عبدالله روایت کند که هر که در فرائض خود الم تر کیف بخواند
زمینها و حیوانات و سایر جمادات از زمین هموار و کوهها و سنگ و کلوخ و غیر آن که در عالم باشند برای او گواهی دهند که او از نمازگزاران
است در روز قیامت منادی از جانب عزت ندا کند که ای شهود که شما در شهادت بر بنده من صادق بودید به جهت گواهی شما او را بهشت در آورید
و را در بهشت ببرید مراد او بهشت وی است او مکینه که او از آنکسی است که حق دارم او و حسب بسیار عمل او را با الحمد در سورة الهمزه
ذکر الحطمه کرده که معد و مهیا بود برای طاعن و عیب جوی و مغتاب و اهل بد نمائی و امر که عقبی در این سوره بیان فرمود که مکینه که اصحاب الفيل
را زنده و منفور است **بسم الله الرحمن الرحيم** در روایات صحیحه و احادیث و تفاسیر ذکر کرده اند و با اطلاع امیر من صورت بسته
که ابرهه بن الصباح الاشرم از قبل اصحمه نجاشی که ملک حبشه بود و به نجاشی مشهور در عهد رسول صلی الله علیه وآله بود پادشاه یمن شد قصد هدم
کعبه کرد و سبب این بود که در عهد ذونواس یهودی که پادشاه حمیر بود جمعی از ترسایان که در نجران از دین عیسی ظاهر بودند و در طرق اتفاق
افتاده بودند بر دین یهودی ترغیب نمود ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و بعضی را بسوخت و یکی از ایشان که او را دوس بن ذونواس گفتندی
ملتجی شد به ایران و نزد قیصر روم رفت و این قصه را عرض کرد و مدد خواست تا انتقام از ایشان بکشد
قیصر گفت مسافت بعید است و نمی‌توانم که از آن طرف لشکر بر تو بفرستم اما کتابتی به ملک حبشه بنویسم که در این باب امداد کند تا از ایشان انتقام
کشی چون نامه به ملک حبشه رسید به نزدیک اریاط نام با لشکری عظیم به یمن فرستاد و ابرهه را همراهی داد از آن غالب گشته و ملک یمن را بگرفت
و ذونواس آواره گردانید او بیش از آن که ایشان مفرق شوند خود را به دریا انداخت و ملک یمن بر اریاط قرار گرفت و از لشکر حبشه بعضی
به خاطر خواستند اریاط در عقب وی رفتند تا آن که در دریا هلاک شد و اریاط بعضی از آنها را بکشت و بعضی را اسیر کرده
و بعضی از شهر القرایه گریختند و کیفیت حال به ملک حبشه الحاح کرده ملک حبشه این صورت را به نجاشی اعلام نمود که نجاشی فرمود که به لشکر خود
هم آنجا باشد و بعد از آن ابرهه را با وی خصومت افتاد و هر دو به یکدیگر آوردند و در میان محاربه درآمدند اریاط مردی تنومند
و جسیم بود و ابرهه کوتاه و دلکیم غلام خود را با نیزه‌ای سلاح او داد و همراه گرفته بود تا اگر عاجز شود غلام به مدد وی شود و چون به کارزار محاربه
اریاط حربه به روی ابرهه زد و دهان ابرهه بریده شد بکشت او را اشرم خواندندی ابرهه بیفتاد و غلام پیش آمد و اریاط را زخمی کرد و بکشت
لشکر بر ابرهه جمع شدند و او را پادشاه خود ساختند این خبر به نجاشی رسید خشم گرفت و نامه به ابرهه نوشت که چرا کس را که امیر کرده بودم
اریاط را بکشتی و سوگند یاد کرد که لشکری بفرستم تا سر تو را و خاک مملکت تو را از شهر خود آورم ابرهه نامه را مطالعه کرد در حال موی سر خود را
تراشیده و موی سر خود را با پاره‌ای از خاک در انبانی کرده نزد نجاشی فرستاد و در نامه اعلام کرد که اینک تو را به سوگند خود وفا کردن آسان کار
کردم من بنده توام و این مملکت از آن تو و می‌خواهم که رای رای تو است و حکم حکم تو و السلام نجاشی را خوش آمد و او را پادشاهی بگذاشت و
ابرهه در ایام پادشاهی خود در صنعا کنیسه ساخت از رخام ملون و در و دیوار آن را به زر و جواهر مرصع گردانید و قلیس نام نهاد
و به نجاشی نامه نوشت که من از برای تو کنیسه ساخته‌ام که در جهان مثل آن نیست و مردم از جوانب به زیارت آن کنیسه و امید هست که حاجیان کرد

که سیم معطوف کعبه اکبار نمودی بنای آن آیینه کاشی شد مان گشت و اورا انواع عجایب نمودی و تعظیم و تکریم بجای آوردی و در صدد آن شد که وجوه حجاج اهل یمن

معطوف گرداند و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود لیکن هیچ چاره نداشتند یکی از بنی کنانه که بآن مشغول شده رفته مجاور شد

و شبی آن بیت مجدد را ملوث گردانید و فرار نموده این خبر را آن ... و اقطار منتشر گشت و اطلاع تمام از طرف آن ملوث شد ابرهه را خبر

در غضب شده لشکر حبش که افزون از ... بود با یک ... فیل ... خراب ... حرم محترم متوجه با معظم شد و فیل محمود ... لعین ... بود

با خود برد و بهر بلده از بلاد عرب میرسید ... آن بلاد با او محاربه برمی آمد اول ... که اول ... ذی نفر ... حمیر

ابرهه بر او غالب آمده او را اسیر کرد و خواست که او را بکشد گفت ای ملک مرا مکش که من در این عزم که کرده ... دلالت تو ... کنم ابرهه او را آزاد کرد و

گفت و قبیله ... او ... شدند و چون بقبایل خثعم رسید نفیل بن حبیب خثعمی از خثعمیان بیرون آمد ابرهه بر وی

غالب شد خواست که او را بکشد ذی نفر گفت ... ابرهه او را آزاد کرد و بطایف آمد مسعود بن معتب ... رود

آمد و گفت ایها الملک ما را با تو ... نیست اگر خواهی دلیلی که ترا ... بکعبه راه نماید ... با ... بفرستیم ... و با او فرستادند

نام او ابو رغال چون بمنزل مغمس رسید ... مرد و جان ... سپرد و او را هم آنجا دفن کردند و علامت ... شده هر که

آنجا رسد سنگی بر گور وی زند القصه ابرهه از آنجا مقدمه لشکر عظیم ... از خود ... فرستاد تا ... آنجا ... غارت کنند ... حیوانات حرم

را جمع کردند و چهارصد شتر عبد المطلب ... گرفت و شخصی را نزد عبد المطلب ... فرستاد که من آمده ام خانه کعبه خراب کنم اگر با من

ترا قتال کنم و الا با تو کاری ندارم عبد المطلب کسی را با او فرستاد که کار ... ما را ... گذاری ... دو من ... جواب ... با ... اولاد

و اقارب و بزرگان قوم با آنجا رفت چون ... ملک حبشه بود ... که عبد المطلب ... آید ابرهه گفت ای ملک عبد المطلب سید قریش است

و در عرب او را ... و در شرف و بزرگی ... است و او ... که هم مردان را طعام میدهد و در سهل و جبل و حوش و طیور را ...

... و ... داری ... که ... او ... دل ... گواهی که سزاوار ... است ... عبد المطلب ...

که ... ابرهه ... عبد المطلب ... نیکو بود ... و ... نور محمدی در ناصیه او درخشان

و ... ابرهه ... عظیم ... در دل ابرهه ... از تخت بزیر آمد ... خود ...

و خود ... زانوی ادب نشست و ... طلبید ... عبد المطلب گفت ... ملک چهارصد شتر مرا ... اند ... التماس

... ابرهه ... گفت این سخن عجب است ... عقل ... ملک ... مکان ... است ... ساکن ...

از کمال عقل و دانش ... و ... لشکر عظیم آمده ام تا خانه ... خراب کنم ...

از آن هیچ چیزی نمیگویی ... شتران ... خود ... سؤال میکنی ... ترجمه ... عبد المطلب ... عبد المطلب گفت انا رب الابل

خداوند ... آن ... خانه ... حفظ ... آن ... خداوند ... که ... خواهد ... گاه ...

... خواهد کرد ... آن کاری ... ابرهه از این سخن ... و ... شتران ... عبد المطلب ... کرد ... عبد المطلب ...

... ابرهه ... عبد المطلب ... آمد ... از ... تمام ...

که تو را تخریب خانه کعبه که قبول کنم و گفت اگر به ساختن آن آمده اند تا شتران و فیلان خود را بزم ... ام مکرم عبد المطلب بازگشت و از
کنگره کوهها وادیها منفرد شدند پس ابرهه و لشکر او به نزد الحرف و جنبیدند و الاکرد و معمون آنکه از خدا بخانه خود سلام آن شهان را خود
حاضر کند و آنها را در پناه خود نگاهدارد پس چون آمده در خانه سواری شد و ابرهه روی بکعبه نهاد با پیلان جنگی و فیل که سپه خثعم بود و مانده در سر
در کوش فیل محمود نهاد که بمرو پیلان بود که اگر دی از تو ... دیگران برفتند و اگر ایستادی همه ایستادندی آنگه گفت ای محمود دانم ایجا حای این
حرم خداوند خانه و بیت نهادکرد و آن کردی که البته هلاک امدی که هماره سوی این که بود و زبان ... این بگرفت و در بعضی کوهها یاد کرد که پیلان
هرچند معاودت بر جسمه و سیده بکمین و پس نشیب رفت و پیلان دیگر همچنان بجهای خود ایستاده بودند و آن وقت طلوع آفتاب بود خطی ازده ها
دریا مرغان فرستاده بر شکل خطاف و اهرییکی از سنگ بود که در منقار و دو در چنگال هر سنگی بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود و بر دامن آن عبد المطلب
مرغان آن جمع خطاف بودند و در منقار هر یکی سنگی بود بمقدار عدسی بر بالای سر هر کس مرغی ایستاده هر کدام را که سنگ بر سر زدندی از مقعد او بیرون
آمدی و بر پیشانی او هر کدام آمدی جز و همه گردی و علی الفور هلاک شدی ایشان روی بگریز نهادند و مرغان از بالای ایشان میرفتند و سنگ می آمد چنانکه
تنبل بر ... چون آنگاه ... اکثر آمده غالب شد و اثر مطلوب گشت و ایشان نگاه میکردند هلاک شدند و اهل خثعم دارالملک هم
هزار بار شد و ابرهه بردی و علتی شد که تمام استخوان ... و اعضای او بیفتاد و چندین ... از آن روان شد و چون بصنعا رسید سینه و شکم او
که و شکافته شده بجهنم پیوست و در روایت آنست که لشکریان همه هلاک شدند مگر ابرهه تنها بگریخت و در پی کیست نهاد مرغی که افتادی بود
بر بالای سر او میرفت تا بکنار رسید و چون بدرگاه نجاشی درآمد آن مرغ در بالای سر وی پرواز میکرد و ابرهه صورت حال با نوشیروان نجاشی باز
نمود و نجاشی پرسید که ... چگونه مرغان بوده که سنگ زده چنین سپاه را هلاک ساختند ابرهه را و ... نظر بر آن مرغ افتاده گفت ای ملک یکی از مرغان
همین بود لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سر او افکند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و این برای آن بود تا نجاشی قوت قهر الهی بداند و از غرور
عبرت گیرد و باقی احوال در باب ... حق سبحانه و تعالی ... خبر داد بخبر خود و از این واقعه خبر داده میفرماید که الم تر آیا نه دیدی کیف فعل ربک
که چگونه کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او همه از برای نور ایست و اگر چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آن واقعه را ندیده بود اما چون آثار آن مشاهده کرده و هم در اخبار آن را متواتر شنیده و بر وجهی که آن متیقن شده بود پس گویا آن را دیده
بود و ایراد ما بعد علم است یعنی آیا نه تعجبی در آن است قصه اصحاب فیل الم یجعل کیدهم آیا نه ساخت مکر ایشان را که میخواستند در ترویج کنیسه
داشتند و در تخریب خانه کعبه فی تضلیل در تباهی و تضیع و ابطال و گمراهی و ارسل علیهم و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای حبشه
طیرا مرغانی ابابیل در عالمی حرکت کرده بودند یعنی مرغان متفرق بر ایشان گرد تر میهم می افکند ایشان را بحجارة من سجیل بسنگی از
سنگ گل یعنی گل سنگ شده و این معرب سنگ گل است ابن عباس فرمود که آن گل پخته بود مانند آجر فجعلهم پس گردانید خدای ایشان را
مانند سنگ کعصف ماکول چون برگ کاه خورده شده یعنی جو زده و در دین افتاده و نابود که ... گاهی که چهارپایان خورده باشند و سرگین
گردانیده و برهر تقدیر این کنایت است از آن ... از اعظم آیات دالیست بر کمال قدرت او سبحانه چه مرغان ضعیف
سنگهای طیبه که ... بمقدار عدسی بود بر سر این لشکر ایشان خشته هم پیش آن هلاک کننده سوره قریش ... از مقصد ...

روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را بعدد هر که طواف خانه کعبه کرده و در آنجا معتکف شده ده حسنه دهد و ابو العباس از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده

هر که لایلاف قریش بخواند حق تعالی او را در روز قیامت بر مرکبی از مراکب بهشت سوار کند و به بهشت رساند و او را بر موائد نور بنشاند و علمای ما باسناد صحیح

از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که جمع کنید در یک رکعت مگر والضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف که هر یک از این دو در حکم سوره واحده اند

و باجماع علمای ما جمع میان این دو سوره در یک رکعت واجب است اگر چه حق تعالی از عظیم شفقت خود کرده بر اهل مکه را از آن مستحقات اصحاب فیل

متعلق است بقوله فجعلهم کعصف مأکول بنابرآن در عقب آن بیان تعظیم دیگر میکند برای ایشان بقوله بسم الله الرحمن الرحیم در تعقیب این آیه

که قریش را برای تجارت در سفر زمستان بیمن میرفتند و در تابستان بشام و اهل یمن و شام بواسطه ایشان که اهل حرم بودند

ایشان را گرامی میداشتند و از غارت ایمن بودند و حق تعالی برای اثبات این نعمت بر ایشان این سوره فرستاد لایلاف قریش

برای الفت دادن قریش الفهم رحلة الشتاء و الصیف ایلاف ایشان در رحلة الشتاء سفر زمستان و الصیف و تابستان فلیعبدوا

پس باید که پرستش کنند رب هذا البیت پروردگار و خداوند این خانه معظم که تعظیم و تکریم ایشان بسبب آنست یعنی همچنین مخصوص

گشته اند پس باید که پرستند خداوند این خانه بزرگوار را نه غیر او را الذی اطعمهم آنکه داد ایشان را طعام و داد ایشان خلاصی

و سیر گردانید من جوع از گرسنگی که ایشان را بسبب شدت قحط و فاقه گرسنه بودند و بکثرت آن از اموات و عظام و جیف مجروش

خود ترا میکردند و بسبب این حرکت اموال بسیار از آن بسیار کرامت فرمود ایشان را از آن گرسنگی برهانید و منعم گردانید و آمنهم

و ایمن ساخت ایشان را از آنکه اهل حرم محترم بودند من خوف از ترس عظیم آنها که در حوالی مکه اند و در نواحی بلاد یمن و شام یکدیگر را

میکشتند و غارت میکردند یا از خوف اصحاب فیل و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که مراد از آمنهم من خوف آنست که حق تعالی ایشان را

ایمن گردانید از خوف آنکه خلافت در میان غیر ایشان باشد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقلست که حق تعالی از فرزندان اسمعیل کنانه را برگزید

و از کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از هاشم مرا و از ثعلبی مرویست که اول کسی که از ملوک عرب سفر کرد و به یمن و شام رفت و از آنجا متاع و طعام آورد

هاشم بن عبد مناف بود و بعد از آن قریش در تجارت دلیر شدند و در بلاد شام و یمن تردد میکردند تا مرجع قوم و جمع اموال ایشان گشته

و جمیع اهل مکه از آن خوشحال میشدند و نام هاشم عمرو العلی بود چون او طعام از برای مهمانان هشم یعنی ترید میکرد و آن طعام مهمانان میشد

چون ضیافت در غلا و قحط از جهت اهل حرم کرد

سورة الماعون

ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این

سوره را بخواند حق تعالی او را بیامرزد اگر ادای زکوة داده باشد از ابو جعفر علیه السلام منقولست که هر که ارأیت الذی یکذب بالدین را در فرایض

و نوافل بخواند حق تعالی از نماز و روزه وی قبول فرماید و حکم در دنیا از وی حساب نکند چون حق تعالی در سوره مذکوره

ذکر نعم خود نمود بر قریش در این سوره اظهار نعمی میفرماید از تکذیب ایشان با وجود اعطای عظیم نعم خود بر ایشان و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم

ارأیت الذی یکذب آیا دیدی ای محمد و دانستی آنکس را که تکذیب میکند بالدین بروز جزا یا بدین اسلام و باور نمیدارد آنرا

با وجود وضوح امارات و قیام حجج دلیل بر صحت آن و بعضی از مفسران بر آنند که نصف اول این سوره در مکه نازل شده و نصف آخر

درباره منافقان در مدینه و بعضی گفته اند این سوره درباره عاص بن وائل سهمی فرود آمده و مقاتل بن حیان گوید در ولید بن مغیره

روایت کرده که ابو سفیان هر هفته دو شتر را نحر کردی و چون یتیمی از وی چیزی طلبیدی عصا بر وی زدی و او را زجر فرمودی حق تعالی این سوره را در شأن او فرستاد

و بعضی دیگر گفته‌اند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی و هرگاه وصی یتیمی بود و او را به وقت طلب طعمه و کسوه از مال خود زجر کردی و براندی و هیچ نبودی او را

از انفاق بار دیگر حق تعالی این سوره را از آن فرموده آیا بشناختی آن کس که تکذیب روز جزا کرد که آن کس را اگر نشناختی او را فذلک الذی پس آن کس است

یَدُعُّ الْیَتِیمَ و منع میکند به عنف و ستم یتیم را و میراند او را به درشتی و خشونت و زجر قبیح و او را [illegible] تکلیف نکند و ترغیب نمی‌نماید اهل خود را

و سایر مردمان را عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش محتاج نمی‌دهد و نه مردم را به دادن امر میکند که عدم [illegible] داد و در جزا حق

دفع یتیم و عدم تحریص بر اطعام که از اوصاف قبیح آن خواسته است از عدم مبالات به صلوة که از ارکان اسلام است نیست تکذیب جزا فویل

پس سختی عذاب لِلْمُصَلِّینَ برای نمازگزارندگان ریائی است یعنی ابو جهل و اصحاب او و منافقان الَّذِینَ هُمْ آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ

از نماز خود سَاهُونَ غافلان و بی‌خبراند و او را وقعی نمی‌نهند و ترک میکنند و گفته‌اند عدم التفات او را به ثواب آن و عدم خوف عقاب

بر ترک آن و گفته‌اند که صرف اهل اسلام از خود در نظر مردمان با شروط و آداب میکنند و در خفیه و خلوت ترک آن میکنند الَّذِینَ هُمْ یُرَاءُونَ

آنکه ایشان ریا میکنند در کردار خود با مردمان [illegible] وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و منع میکنند الزکوة را از اهل استحقاق یعنی آنانکه

و شبهه‌ای در انکار تکذیب روز جزا [illegible] صاحب [illegible] آن مانع جمیع انواع خیرات است [illegible]

بن عمار روایت کرده که او گفت ابو عبدالله علیه السلام را از این آیه سؤال کردم و گفتم مراد از این وسوسه شیطان است در نماز فرمود مراد از آن سهو

نیست [illegible] هر کس را واقع میشود بلکه مراد آن کس است که از نماز غافل شود [illegible] تا آخر وقت و [illegible] مروی است که مراد ترک نماز

و کاهلی از آن و محمد بن فضیل از ابوالحسن علیه السلام نقل کرده که مراد ضایع کردن نماز است و عدم اتیان شروط و ارکان و در ماعون از امیر المؤمنین علیه السلام

و ابو عبدالله علیه السلام و ابن عمر و حسن و قتاده و ضحاک روایت کرده که مراد از آن زکوة مفروضه است چنانکه مفسر شده و ابن مسعود و ابن عباس و سعید بن جبیر

گفته‌اند که ماعون متاع خانه است که مردمان آن را به یکدیگر دهند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و آب و نمک و آتش و ابو بصیر از ابو عبدالله نقل

کرده که ماعون قرض است و عاریه دادن متاع خانه و اقدام نمودن به امر معروف که از جمله آن زکوة است گفتیم [illegible]

هستند چون [illegible] عاریه میدهیم میشکنند و فاسد میکنند اگر ما از آن منع کنیم ما را گناهی [illegible] فرمود [illegible] گناهی نیست اگر از ایشان

از ایشان منع کنی که از امثال مکسور و معیوب سازند و بعضی ماعون را منحصر ساخته در آب و آتش و نمک از معصوم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که نمکی به کسی دهد

چنان باشد که [illegible] طعام [illegible] و اگر کسی آب [illegible] دهد چنان باشد که [illegible] بنده‌ای آزاد کرده

سورة الکوثر

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را از همه انهار جنت آب دهد و به عدد قربانی که عباد

تقرب جویند [illegible] در روز نحر و اهل کتاب و مشرکین [illegible] ده حسنه [illegible] و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده

که هر که این سوره را در فرایض و نوافل قرائت کند حق تعالی او را از حوض کوثر آب دهد و در زیر طوبی با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله محدث او باشد [illegible]

حق تعالی در سوره ماعون ذکر تارکان صلوة و مانعان زکوة نمود در این سوره بیان میکند [illegible] نماز و زکوة [illegible] خیر کثیر [illegible]

که عاص بن وائل سهمی با سید عالم نزدیک [illegible] ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند [illegible] رسالت [illegible] رفت و عاص [illegible] جمعی از صنادید قریش

که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که سخن با که میگفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر کرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی بجهت آنکه نسل وی منقطع است واز

او عقب نخواهد ماند و در ایام پسران حضرت که عبدالله نام داشت ملقب بطاهر و از فرزندی قاسم نام فوت شده در که گفته بود سخن این خبر که بحضرت رسالت رسید

دل مبارکش از آن متألم شد حق تعالی برای تسلی خاطر آن حضرت و تنبیه اعدا این سوره فرستاد که بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستی که عطا کردیم ترا خیر بسیار که آن اولاد و اعقاب بیشمار اند و کثرت نسل و ذریت اطهار از فاطمه زهرا

علیها السلام نسب فاطمی شریف سلسله سادات و هیچکس منکر آن نیست که با مقالا کثرت ایشان در عقب و نسل که در زمین هیچ بقعه و خطه نمانده که فرزندان تو در آنجا نیستند

و این مشهور است که بعد از شهادت امام مظلوم معصوم ابا عبدالله الحسین علیه السلام بغیر از امام زین العابدین علیه السلام از ذکور اهل بیت احدی نمانده

بود حق تعالی ابکار و عقد جمع ... از نسل او عالم را پر گردانید و اولاد اولاد او را از حد حصر متجاوز ساخت و از ابو عبدالله منقولست که حوض کوثر

کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس و انس نقلست که یکروز رسول الله صلی الله علیه و آله با اصحاب نشسته بود ناگاه از وی چیزی ظاهر شد که خواب بود سر

انداخت و بعد از آن سر بر داشت و بر لبهای مبارکش خنده ظاهر بود گفت حالا سوره بمن فرستاد و در آنکه من نوازش بسیار کرده

کنند این سوره کریمه است حضرت این سوره را بر ایشان خواند و فرمود هیچ میدانید که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود جوییست در بهشت

و در آن خیر کثیر مرا وعده داده اند و آن از شیر سفید ترست و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر و از مسکه نرم تر و بعدد

ستارهای آسمان قدحهای هموار در پیرامون آن نهاده از مروارید و قبهای آن از یاقوت و لعل مرجان و اطراف آن از زبرجد در کنار

آن انهار از یاقوت و مروارید و منبع آن از اصل درخت سدره المنتهی طول آن از مشرق تا مغرب هر کرا از وی آب خورد هرگز تشنه نگردد

و هر که از آن وضو سازد هرگز گرد ... و الفقر مقعد او است ... در آن از دحام کنند و انبوهی نمایند و جمعی را از جهان بایستی ... آنجا برا

و خوار گردانیده و ایشان در میان امت من که در میان ستاران که گرد آید در میان ستاران باشد که ... گویم خداوندا بهینم که ایشان اصحاب منند

ایشان را صحابه منند خطاب آید که تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چها کردند و چه بدعتها انداختند و همچنین روایت را لیس مسلم در صحیح آورده

در احادیث معراج حضرت آمده که در بالای آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی قبها دیدم از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی

خیمها دیدم از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این چیست فرمود این کوثر است که حق تعالی

بتو عطا کرده و در معالم التنزیل همین روایت نقل کرده و گفته اند این آبی که در آن ابو طالب باشد که از کسستان جوی آب دهد یا یازده فرزند دی

و حسنین از خدا و نیز رسیده و از علی بن الحسین علیه السلام در این باب حدیث منقولست **شعر** نحن علی الحوض ذواده

نذود و نسقی وراده و ما فاز من فاز الا بنا و ما خاب من حبنا زاده و من سرنا نال منا السرور و من ساءنا ساء میلاده

و من کان غاصبا حقنا فیوم القیامة میعاده و از صادق علیه السلام نقل کرده اند که کوثر شفاعت آن حضرت است و گفته اند کثرت ذکر او در آسمان

و زمین و غیر آن از نعیم دنیا و آخرت و گفته اند پیغمبری که چون خیر دنیا و آخرت ... کرامت فرموده ام مرو چیزی که هیچکس دیگر را نداده ام

فَصَلِّ لِرَبِّكَ پس نماز بگذار برای پروردگار خود که نیست مداومت کن بر ادای الصلوة برای رضای وی بجهت ادای شکر گذاری آن نعمت

او بر توجه نماز جامع آن قسم شکرست وَانْحَرْ و ذبح کن شتر را که خیار اموال عرب است و تصدق نما با اهل محاویج برای رضای وی

و توب بر رحمت او کلافر مرکان که اهل احتیاج را از آن منع میکنند و اعون اربعین باز میدارند و با برای بیان شتر را قربان بکنند این سوره در مقابل

سوره متقدمه است یعنی تو بعکس سلوک اهل شرک و عناد را اختیار کن و از عظیم دولت که مراد ملوه نماز است در مزدلفه و نحر بدن در منی و نمد قتاده و عطا

و عکرمه نماز عید است یعنی نماز عید بگذار و نحر هدی کن و گویند بعض آنست که نماز و بعد را او کن و نحر خود مستقبل قبله سو و حمیل درایع

سر عود کردن است عبد الله علیه السلام بر سیدم از نحر که نحرکت هر حرکت خود را برابر روی خود او [illegible] در افتتاح نماز دو بر از آن فرموده هکذا

نحر او بود حالت از تعالی بر جان مروی است که اصبغ بن نباته روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که چون این سوره نازل شد پیغمبر از جبرئیل سؤال کرد علیه و آله

جبرئیل را پرسید که این نحر که حق تعالی مرا بدان امر فرموده چه چیز است گفت آن نحیره نیست ولیکن ترا امر کرده که از برای نماز چون تکبیر احرام گویی دو دستها

خود را بردار و چون رکوع کنی و از رکوع سر برداری و سجده کنی تکبیر احرام را این است نماز ما و نماز جمیع ملائکه که در هفت آسمان اند یاد

طرف آسمان بتسبیح ... هر چیز را زینتی است و زینت نماز دستها برداشتن است نزد هر تکبیری و از عطا روایت کرده نه آنست که نماز

بگذار و سر از رکوع و سجود برداشتن بر دار چنانکه نحر مرتفع سینه نوبه انشود إِنَّ شَانِئَكَ به درستی که شمن و بد گوینده تو آنکس عاص هُوَ الْأَبْتَرُ او است بریده دم

و منقطع از خیر نسل و ذریت و چنانچه که منقطع از نسل خود او عاص و اتباع او که در حق رسول این سخن گفته اند عقب ایشان منقرض شد و بر او اثر حسن

و ذکر ایشان را اثر نماند از ذکر حضرت سید مختار صلی الله علیه و آله و حسن صیت و اشتهار او را از فضل بسیار است اهل ذرکا روز و ذریت بسیار تا قیامت باقی مانده

و در آخرت مرتبه مرتبه و نهایت قرب و حضرت عزت برو جهی خواهد بود که درک وصف آن نه نهایت و توجه هیچکس در احصی آن نکند

سورة الکافرون

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که قل یا ایها الکافرون بخواند چنان باشد که ربع قرآن خوانده

و مرده شیاطین از دو دور شوند و از شرک بری گردد و از فزع اکبر ایمن شود و از جبیر بن مطعم روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای جبیر می خواهی

که چون سفر روی از همه چیزی در نیا منتفعتر باشی و حسن و ثبات تو از همه همراهان بیشتر باشد و در کثرت مال از همه در پیش باشی گفتیم نعم یا رسول الله

فرمود پنج سوره ولو خوب قل یا ایها الکافرون و اذا جاء نصر الله والفتح و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس

و در قرائت هر یک از این سوره افتتاح خواهی بکن جبیر گفت ما چنان شدیم جبیر برآت این سوره ها مواظبت کردم الی در آخرم از همه

کس بیشتر بودم ... بر رفیق شدم و هیچ وسط و پس از همه کسی و از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است

و حسن از قرائت او فارغ میگفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده و نیز مروی است از حسن بن ابی العلا که هر که قل یا ایها الکافرون و قل

هو الله احد را در فریضه از فرایض قرائت کند حق تعالی او را و پدر او را و مادر او را و هر چه اولاد او را بیامرزد و اگر شقی باشد اسم او را از دیوان اشقیا

محو کند و در دیوان سعدا ثبت نماید و تا زنده باشد سعید و نیک بخت باشد و شهید بمیرد و شهید مبعوث گردد و از ابن عباس مروی است که در قرآن هیچ سوره بر شیطان

سخت تر از این سوره نیست که چون حق تعالی در سوره الکوثر ذکر فرمود که اعدای حضرت پیغمبر ابتر و منقطع اند از خیر و این در این سوره امر نمود

او را به برائت از ایشان و میگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ جمیع مفسران برآنند که این سوره در جمعی از قریش نازل شد و سبب آن بود

که قیس بن حارث سهمی و عاص بن وائل و ولید بن مغیره و اسود بن عبد یغوث زهری و اسود بن مطلب بن اسد و امیة بن خلف و غیر ایشان از صنادید

قریش رسول را گفتند که ای محمد بیا و با ما موافقت کن و تابع دین ما شو تا ما نیز تابع دین تو شویم و یکسال تو معبود ان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال پرستش

معبود تو کنیم تا اگر دین تو بهتر از دین ما باشد ما شریک تو شده باشیم در آن و از آن حظ خود یافته و اگر دین ما بهتر از دین تو باشد تو شریک ما شده باشی
در آن و از آن حظی یافته حضرت فرمود که معاذ الله که من غیر خدای را شریک او سازم و بعبادت گیرم پس گفتند پس بعضی آلهه ما را مس کن تا تصدیق
و تقبیل آن تا ما تصدیق تو کنیم و خدای ترا پرستش نماییم فرمود من منتظرم تا هیچ امری نمیشوم تا فرمان الهی نازل شود پس اگر حکم پروردگار من
درین باب فرود آید من نیز بنمایم و در این حال جبرئیل ... ایشان ... این سوره آورد که قل یا ایها الکافرون بگو ای محمد ای
گروهی کافران جاحد و کافر ... لا اعبد نمی پرستم ما تعبدون آنچه را که می پرستید در آینده و لا انتم و نیستید شما
عابدون پرستندگان در زمان حال ما اعبد آنچه را که می پرستم در استقبال و لا انا عابد و نیستم من پرستنده هرگز ما عبدتم آنچه
پرستش کرده اید در ماضی و لا انتم و نیستید شما عابدون پرستندگان در هیچ وقتی از اوقات زمان ما اعبد آنچه پرستش میکنیم
لکم دینکم مر شما راست کیش شما یعنی شرک که معتقد آنید و از آن تجاوز نخواهید داشت و لی دین و مراست دین من یعنی
توحید که برآنم و ... [illegible] ... ام سوره ... حق ... خواهم پس اگر قول
قول من ... [illegible] ... خود باز گردید ... این سوره ... حضرت رسالت ... از اخبار
بانچه ... استقبال ... ایمان نیاوردن ... در زمان مستقبل و مردن ... [illegible]
سوره حضرت در مسجد الحرام ... قرآن خواند ... آن از آنحضرت ...
رسانید و گرفته **سورة الفتح** املای کبیر از معصوم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند هر که این سوره بخواند همچنان باشد که در روز فتح مکه
همراه آنحضرت ... علیه السلام ... هر که اذا جاء نصر الله و الفتح در نافله یا در فریضه بخواند حق تعالی او را بر جمیع
اعدا نصرت دهد و ... گردد ... کتابی از جوف قبر او بیرون آورد و ... دهد و در آن ... امان است از جهنم
و از ... و حق تعالی ... طی کرده تا ... تا به بهشت رسد و در روز قیامت ...
... و جنت ... تا آنکه بجنت عدن در آید ... ختم سوره ... در این
سوره ... فرمود ... که بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله چون آید یاری دادن خدای ترا ...
... و الفتح و ... فتح ... اهل
... و رأیت الناس ... یدخلون ... فی دین الله
... افواجا ...
... فسبح ...
... بحمد ربک ...
... و استغفره ...
... [illegible]

ترک اوطان و طلب آمرزش از رسول کنیم و ابو عوض ازین لطفی باشد برای ایشان تا آنکه بحضرت نامه در استغفار دو ... انّه کان توّابا .

قبول کنند و روایت از منقول است که ... و ... الشان از ام سلمه ربیع ... بعد از نزول این سوره رسول صلی الله علیه و آله در

نشستن و برخاستن و ایستادن و رفتن و آمدن و خفتن بسیار میگفتی سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک و قصه فتح مکه بر ... محرم ...

و عزوه برین نهج بود که چون رسول صلی الله علیه و آله در عام الحدیبیه با قریش صلح کرد یکی از شرطها که هر که از قبایل خواهد که در عهد رسول آید و هر که خواهد

باشد و هر که از رسول صلی الله علیه و آله اراده نماید که در عهد قریش در عهد رسول ... بنی خزاعه در عهد رسول صلی الله علیه و آله درآمدند و

بنی بکر در عهد قریش و بعد از آن میان آن دو قبیله قتل عظیم حادث گشت ... چند که بنی بکر بر بنی خزاعه میکردند و چون قریش دیدند

که بنو بکر در عهد ایشان درآمدند مدد ایشان کردند و بر بنی خزاعه شبیخون کردند و مردی ... کشتند و این مجادله در قرب حرم بود و از جمله معاونان

بنی بکر عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه ... بحرم آوردند و ... بنی بکر گفتند ... حرم ... خود ...

... ملاحظه حرمت حرم ... که در حرم ... کارها ... چنین ... ازاله ... بنی خزاعه ...

بودند و ... قوم بود ... آمد و گفت ای قوم این آن عهد است که با محمد کرده ایم و اکنون ... شکسته ... حرمت حرم ... حرام

... اگر ... حرم ... هلاک ... مردی ... عمرو بن سالم خزاعی

... به مدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود ... آنحضرت ... عمرو ...

... نصرت ... آب ... آنحضرت ازان غسل میکرد

... بنی کعب ... عمرو بن سالم بودند ... بنی خزاعه بودند و ...

بعد حضرت آمدند ... بنی قریش و بنی بکر بر بنی خزاعه و نقض عهد ایشان را ... صلی الله علیه و آله ...

... ابو سفیان خواهد آمد

تا عهد ... مدت مصالحه را زیاده گرداند ... ملاقات خواهد کرد ... حضرت ازان ... قریش

کشته ... بیاید ... ابو سفیان از مکه ... آمد در عسفان بدیل ... از کجا می آیی ...

... رفته بودم ... ابو سفیان گفت ... محمد ... بدیل گفت ... چنین ...

ابو سفیان با یاران خود گفت ... بدیل ... محمد ... بود ... اگر ... بدیل ...

... آمد ... اهل مدینه ... ابو سفیان ... آمد ... حضرت

... گفت ای محمد حفظ خون قوم خود کن و ... مدت مصالحه را زیاده کن حضرت ... نقض عهد کرده اید

و اکنون ... آن ... ما ... ایم ... حضرت جواب ...

ابو سفیان ... ابو بکر آمد و گفت یا ابا بکر ... ایشان ... گفت ... ابو سفیان ... عمر

... ام حبیبه ... رسول ... خواست ...

ام حبیبه گفت ای حبیبه چولت و فرش رسول را درهم پیچیده و جامه خود را از وی دور کرد گفت ای دختر چرا چنین کردی گفت این فرش رسول خداست و تو مرد مشرک
نجس ناپاکی نشاید که عضو تو برابر فرش رسول خدا برسد پس از آن ابوسفیان از آنجا بیرون آمد و بخانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و آنحضرت در حجره فاطمه علیها السلام
با امام حسن و امام حسین که کودک بودند بر بالین نشسته گفت یا علی ابن ابی طالب در کار من فکری و اندیشه کن فرمود رأیی در صلاح تو در این باب و نفعی بنظر
نمی‌بینم پس با فاطمه گفت ای دختر سید العرب ای دختر بهترین عرب پس پسران ده و فرمای که امان بدهند تا بهترین زنان عالم باشی
فاطمه علیها السلام گفت جواری جوار رسول است امان و کار من [illegible] امان دادن رسول خداست گفت پس فرمای که مرا حاجتی است و امان چند فرمود
پسران من هنوز بمرتبه نرسیده که ایشان [illegible] و هیچکس بر پیغمبر تقدم نتواند کرد با امان دادن پس امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که کارها بر خود دشوار
[illegible] نمی‌بینم بیان حل این مشکل کن فرمود تو سید قریشی خود به مسجد برو و در میان قریش [illegible] ببین که کدام رأی بهترین است بکن
و بلند [illegible] فرمود [illegible] اگر غیر از این راه دیگری ببینم ابوسفیان بمکه آمد گفت ای مردمان [illegible] قریش آمد هیچکس جواب
در سر اصحاب [illegible] ابوسفیان [illegible] قریش [illegible] از قصه خود اعلام کرد [illegible] حاطب بن ابی بلتعه
[illegible] سوی مکه [illegible] گفت [illegible] پس رسول الله صلی الله علیه و آله با اصحاب گفت که [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] بعد از آن [illegible] بر احوال ما مطلع [illegible] ظاهر کرد [illegible] بعد از آن اصحاب امر فرمود [illegible] از مردمان پنهان دارند
حاطب بن ابی بلتعه [illegible] نامه نوشت [illegible] از آمدن پیغمبر [illegible] جبرئیل [illegible]
از [illegible] اخبار نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین و زبیر را [illegible] آن نامه را از آن زن [illegible] و تفصیل این در سوره الممتحنه [illegible]
القصه سید عالم [illegible] ده هزار [illegible] آمده [illegible] ماه رمضان [illegible] سال هشتم از هجرت ابوسفیان
بن حارث و عبدالله بن ابی امیه [illegible] راه [illegible] که [illegible] خواستند [illegible] پیغمبر [illegible]
آنحضرت [illegible] آن جفاها و ایذاها که از ایشان [illegible] آن [illegible] بعد از آن [illegible] آمد که یا رسول
یکی پسر عم تو است و دیگری پسر عمه و داماد تو فرمود [illegible] پسر عم [illegible] و داماد [illegible]
[illegible] ابوسفیان [illegible] که [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] کودک [illegible] گرسنگی و تشنگی [illegible] هلاک شوم [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] اسلام آوردند و آنحضرت می‌آمد تا بمنزل مر الظهران نزول اجلال فرمود [illegible] همگی [illegible]
[illegible] احوال [illegible] بسیار [illegible] در همین شب [illegible] پیغمبر در ظهران فرود آمده بود و ابوسفیان
حرب و حکیم بن حزام [illegible] عباس [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] سوار شدم [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله امان خواهند [illegible] ابوسفیان [illegible]

وچون آتشهای عظیم را که در اطراف آن صحرا افروخته بودند از دور دید گفت این چه آتش است بدیل گفت آتش بنی خزاعه است ابوسفیان گفت
این آتش زیاده از آنست بلکه لشکر رسول الله است تجاهل میکرد عباس گفت چون آواز ابوسفیان شنیدم گفتم یا اباسفیان گفت یا ابا الفضل
تو بودی گفتم عباس است ابوسفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد این چه حالت است گفتم این رسول خداست با لشکر عظیم که ده هزار
مرد بهمراه اوست متفق است گفت یا ابا الفضل تو در این باب چه رای می بینی و صلاح چیست گفتم صلاح آنست که بر پشت این استر سوار شوی و با هم نزد
پیغمبر روی تا از او طلب امان کنیم و بخدا سوگند که اگر بر تو ظفر یابد گردن ترا بزند پس در عقب من سوار شد و با هم روانه شدیم با او در میان لشکر آوردم و بهر آتش
که میگذشتیم میگفتند این عم رسول الله است بر استر اوست تا آنکه گذشتیم بر آتش عمر بن خطاب ابوسفیان را دید گفت شکر خدا را که ترا بی عهدی و عقدی
بدست داد پس بسوی پیغمبر دوید من استر را دوانیدم و پیش از او رسیدم و داخل شدم پیش پیغمبر و عمر در عقب من درآمد و گفت یا رسول الله این ابوسفیان است
که حق تعالی او را بی عهدی و عقدی بدست تو داده پس رخصت ده که گردن او را بزنم گفتم یا رسول الله من او را
امان داده ام پس نزد پیغمبر نشستم و گفتم بخدا که امشب غیر از من کسی با پیغمبر راز نگوید و چون عمر در باره ابوسفیان بسیار مبالغه کرد
گفتم ای عمر آهسته باش بخدا اگر این مرد از بنی عدی بود چنین نمیگفتی
گفت ای عباس آهسته باش بخدا که اسلام تو در روزی که آوردی نزد من محبوبتر بود از اسلام خطاب پس پیغمبر فرمود که او را امان دادیم او را ببر بخانه خود و فردا صبح
او را بیاور پس روز دیگر صبح او را بخدمت پیغمبر آوردم فرمود ویحک یا اباسفیان وقت آن نشد که بدانی که بغیر از خدا خداوندی نیست ابوسفیان گفت
پدر و مادرم فدای تو باد چه رحیم و کریم و حلیمی بخدا سوگند که گمان داشتم اگر با خدا خدای دیگر بود مرا نفعی میرسانید فرمود
آیا وقت آن نشد که بدانی من رسول خدایم گفت پدر و مادرم فدای تو باد در این کلمه در نفس من تردیدی هست عباس گفتم وای بر تو گواهی بحق بده پیش از
آنکه گردن ترا بزنند پس گواهی داد ... پیغمبر فرمود که او را ببر و در تنگنای راه بدار تا لشکر
خدا را ببیند گفتم یا رسول الله ابوسفیان مردیست که فخر را دوست میدارد چیزی باو عطا کن که سبب فخر او باشد پس
فرمود هر که در سرای ابوسفیان داخل شود ایمن است و هر که در مسجد الحرام آید ایمن است و هر که در خانه خود در را ببندد در امان است
عباس گفت پس او را بردم در تنگنای راه بازداشتم تا قبیله قبیله از ده ده از لشکر میگذشتند و او میگفت اینها کیستند و من میگفتم فلان
قبیله اند تا آنکه رسول خدا در کتیبه خضرا ظاهر شد که سواد عظیم بود از مهاجر و انصار همه غرق آهن که هیچ نمایان نبود مگر چشمهای
ایشان گفت ... اینها کیستند گفتم این رسول الله است در میان مهاجرین و انصار گفت یا ابا الفضل پادشاهی برادرزاده تو
عظیم شد گفتم وای بر تو این پادشاهی نیست پیغمبری است پس متوجه مکه شدند و حضرت فرمود که آب ... در حجون که ... بزنند و از آنجا ...
پس همه سپاهرا از جنگ منع کرده بود مگر آنکه در مقام محاربه درآیند و گفت چهار کس را بکشند عبدالله بن سعد بن ابی سرح
و حویرث بن نقید و عبدالله بن خطل و مقیس بن صبابه و دو زن مغنیه را که در هجو پیغمبر میخواندند و فرمود که این گروه را
بکشید اگر چه در پرده کعبه آویخته باشند پس امیرالمؤمنین علیه السلام حویرث را یکی از آن دو زن را بقتل رسانید و دیگری گریخت و مقیس را ...
و ابن خطل در میان پرده های کعبه آویخته بود سعید بن حریث و عمار یاسر بسوی او دویدند سعید پیشی گرفت و ابن خطل را کشت و امیرالمؤمنین علیه السلام ...

شوهر سرای ابوطالب شد ام هانی در آنجا بود و جمعی که از پناه با آن خانه آورده بودند و آنحضرت روی پوشیده بود و خود و خود بر سر نهاده بود و از دو که

کز اهل این سرا هر کدام که حسن ضلالت بر فرار آمده ام با نیزه بر خانه آمده و علی را نشناخت گفت ای جوان من دختر ابوطالبم و خواهر علی

حرمت من نگهدار امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] که اعدای خدا را از خانه بیرون کن ام هانی گفت که اگر شکایت ترا به پیغمبر کنم امیرالمؤمنین علیه السلام

خود از سر برداشت ام هانی چون برادر را [illegible] بسیار بر جست و از کار برادر با رسول [illegible] گفت ای علی که خواهم از شکایت ترا

برسول کنم در این قضیه [illegible] ام هانی [illegible] و رسول را در وادی ابطح فرود آمده یافت ام هانی گفت [illegible] دیدم رسول

از غسل [illegible] گفتم [illegible] رسول [illegible] امروز از علی فاطمه علیها السلام گفت ای ام هانی شرم نداری که شکایت علی با رسول خدا میکنی

گفت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود [illegible] در سرای تو [illegible] توانند [illegible] برای مکان

[illegible] تو خواهر علی [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] تشریف بمکه معظمه آورد [illegible] قریش [illegible]

[illegible] مشغول خواهد [illegible] در اندرون کعبه [illegible] آنحضرت در مسجد الحرام آمد [illegible] در خانه [illegible] آن [illegible] وعده

[illegible] الاحزاب [illegible] از آن [illegible] مکان [illegible]

[illegible]

حلال نبود [illegible] از من بوده و حلال [illegible] روز و آن [illegible] تا قیام قیامت [illegible]

[illegible] قطع کنند [illegible] نکند [illegible] فرمود [illegible]

ای معشر قریش که خدا [illegible] قطع [illegible] تکذیب کردید [illegible]

[illegible] رضی [illegible] امروز [illegible] کشته [illegible]

حضرت فرمود که بروید که همه شما را آزاد کردم [illegible] از خانهای خود بیرون آمدند [illegible] از قبرها [illegible] و از این روز

اهل مکه را طلقا گفتند آنحضرت [illegible] مردم [illegible] اسلام [illegible] عرض [illegible]

از مقاتل [illegible] این سوره [illegible] آنحضرت [illegible] فرمان [illegible] نمودند [illegible]

[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] که این سوره [illegible] وفات [illegible]

حضرت [illegible] از مقاتل مرویست که چون این سوره نازل گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] اخبار کردند [illegible] قبض [illegible] شود [illegible] در منهج الصادقین [illegible]

[illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده [illegible] فرمود [illegible] این سوره [illegible] ابی لهب [illegible]

ابولهب [illegible] علیه السلام مرویست که [illegible] ابولهب [illegible]

از تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] آنحضرت [illegible] آمده [illegible] این سوره [illegible]

[illegible] در [illegible] ابی لهب

از پیغمبر صلی الله علیه وآله بخاری در صحیح خود نقل کرده از سعید بن جبیر که ابن عباس فرموده که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد عالم صلی الله

علیه وآله وسلم بر کوه صفا برآمده ندا کرد یا صباحاه و این کلمه را در وقت نزول بلیه عظیمه چون غارت و قتل استعمال کنند رؤسای قریش که از

آن رب حضرت بوده همه از منازل خود که بوی اصوات معرفت جمع گشته ما الخبر میشود تا دیده شده حضرت فرمود که اگر خبر دهم

شما را که در پایان این کوه جمعی از دشمنان آمده اند بر اعیه اگر صباح یا شام بر شما تازند و قتل و غارت بکنند مرا باور دارید

گفتند بلی سکینه یا گفته ای جا العذیب گفتم ذنوبرد ما هر روغ شنیده فرمود حضرت عبد من دروغ نگفته همه را که تو لیهه ام بس من

که من ترسانندم شما را از عذاب جحیم و عقاب الیم پس ابولهب گفت که ابولهب بر خواست و گفت تبا لک هلاک باد مرا برای این

ما را خوانده و در روایتی آنست که ابولهب سنگی برداشت و خواست که بر آنحضرت زند در همان حال حق جل جلاله این سوره فرو فرستاد

بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا ابی لهب زیان کار و هالک باد هر دو دست ابولهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب

ما زند و گوینده مراد از یدین جمله ذات اوست یعنی اخرا در دنیا و عقبی از ناچار باد هر دو دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود و پسر

عبد المطلب و عبد العزی نام داشت و ذکر وی باطریق کنیت که ابولهب است از آن جهت و تب و هلاک شد ذات

ابولهب ونداب الهی رسید از طارق محاربی منقولست که در اول اسلام روزی در بازار ذی المجاز میرفتم جوانی دیدم که حله سرخ پوشیده و بر بان

فصیح میگفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا این کلمه شهادت بگوئید تا رستگار شوید و مردی را دیدم که در پی میرفت و سنگ بر سر او میزد و میگفت که دروغ گوست و سنگ

بر وی اند اخت و پاشنه وی بسیار کردی او را خون آلود بود پرسیدم که اینها چه کسانند گفتند آن جوان که لباس سرخ دارد محمد و لیست که ملک الله ای

الشبهه دعوت میکند و آنکه در عقب وی سنگ بر وی می اندازد و تکذیب میکند او ابولهب است و اکثر مفسرین و جمعی در قصه متفق خود که از عبد الله

مسعود روایت است که چون ابولهب سلام پیغمبر و انواع عذاب آن آمده را شنود گفت اگر آنچه برادرزاده ام میگوید حق باشد فردا مال و فرزند خود را فدای نفس خود میکنم

له قول او که فرموده که ما اغنی عنه دفع نکرد از وی هلاک و عذاب حق تعالی ماله مال او و ما کسب جمع مال او و آنچه کسب کرده یعنی فرزندان او عتبه و غیر

او یا مکسوب او از ارباح تجارت و نسل و مواشی و آنچه از انعام حاصل کرده آن نزد او ذخیره بسیار و گویند مراد به ماله مال اصل است و ما کسب ما اکتسب او

و بنا بر این مال السنه به اصل و ما کسب آنکه مکسوب و محصول است و بدر کاسب و محصل آن در جزانست که روزی پسران ابولهب که حمومی

که با هم داشتند محاکمه نزد ابن عباس آمده و وی در بحث با ایشان نشسته بود آنی در هم اوفتادند و از مناصحه بمقاتله منجر شد ابن عباس فرمود اخرجوا عنی الکسب الخبیث

جو رکینه از من که خبیث را یعنی پسران ابولهب از مجلس من بیرون کنید نقل کرده که مضمون آیه آنست که مال و خواسته او در عداوت پیغمبر انفاق میکرد و فیصل خبث او که

و مکر کرد در باره آنحضرت کاری میآورد که هیچ نفعی او نداد در دنیا سیصلی زود باشد که درآید نارا ذات لهب آتشی صاحب زبانه شعله

زننده و دو رخشنده مراد آتش دوزخ است کو اقرانه در قعر باشد که در آید به آتش دوزخ زن ابولهب که ام جمیل است حمالة الحطب خواهر ابو سفیان اولاد

وی در جمیع بحکم یکی رسول صلی الله علیه وآله غایره داشت که روز ها بستها و خار و خسها جمع کردی و شب آورده در سر راه پیغمبر صلی الله علیه وآله

ریختی تا خارها در دو پای آنحضرت رود و بایشان قلد و آنحضرت صلی الله علیه وآله چون بقصد نماز از مسجد بر فانه بیرون آمدی آنها را از سر راه بر طرف نمودی بطریق ملایمت

کنی این چه نوع همسایگی است که با ما میکنید و حمیت کینت او را و عذر او نقول نکردی و گفت از آن بابت مذمت شده و وی که فرمود

حمالة الحطب یعنی بردارنده هیمه و کشنده هیزم یعنی آن زن بوم لهب او را با بار صفت میفرمود بسکنم و جستنام میدهم از
ابن عباس و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی روایتست که هیزم کشی وی عبارتست از نمامی و سخن چینی وی که موجب افروخته شدن
آتش خصومت بود میان ایشان چنانکه هیمه آتش را مشتعل میشود و ابن زید گفته هیمه او خار بود که بر راه رسول میافکند سخن چین
هیزم کش است و گویند حقیقة او هیزم میکشید برای خود چنانکه رسم زنان عربست روزی پشته هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم
بر گردن بست بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را از پس بست او از سنگ فرو کرد تا بدان رسن در گردن او بماند و گلوی او بدان گرفته شد
و نفسش منقطع گشته بدوزخ رفت و حق تعالی بجهت تحقیر او فرمود که او هیزم کشست فی جیدها در گردن او حبل من مسد
رسنی است محکم تابیده از لیف خرما که هیزم بدان بر پشت می بندد از مقاتل نقلست که بر طبق آن رسن در گردن میکرد و خار و هیزم میکشید در دنیا
بر پس آن آتش لختهای خار آتش از درخت زقوم بر پشت او بندند و بدان آن عذاب کشد از آن عباس منقولست که آن رسن زنجیری باشد
از آهن آتشین و درازی آن هفتاد گز و آن را در دهن کشند و از مقعدش بیرون آرند و باقی بر گردن بپیچند سوره الاخلاص
از ابی بن کعب منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این سوره بخواند چنان باشد که ثلث قرآن خوانده باشد و بعدد
هر که ایمان آورده بخدا و ملائکه و کتابها و رسل وی بروز قیامت ده حسنه در نامه او ثبت کنند و اخبار و روایات در فضیلت این بسیار آمده از آن جمله
نقل کرده که فرمود آیا هیچ کدام از شما نمیتوانید که در یک شب ثلث قرآن بخوانید گفتند یا رسول الله که میتواند که ثلث قرآن در یک شب بخواند
فرمود قل هو الله احد بخوانید که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآنست و اگر دو بار بخواند چنانست که دو ثلث خوانده باشد و اگر سه
بار بخواند چنان باشد که همه قرآن ختم کرده یعنی ثواب او مثل ثواب ختم کننده قرآنست و هر که در خانه خود در وقت درآمدن این سوره
بخواند فقر و احتیاج از آن خانه بدر رود و توانگری و فراخی بدان خانه درآید انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که یکبار این سوره بخواند حق تعالی برکت دهد او را در نفس و مال و هر که دو بار بخواند او را و اهل او را برکت دهد
و هر که سه بار بخواند برکت دهد و همسایگان او همه را شود و اگر ده بار بخواند ده قصر برای او در بهشت
بنا کنند و حفظه و نگاهبانان او گویند که بیایید تا قصرهای برادر خود را ببینیم که او چگونه بنا کرده اند و اگر صد بار بخواند گناه
بیست و پنج ساله او آمرزیده شود غیر از حق ناحق و غصب اموال و اگر چهارصد بار بخواند معاصی چهارصد ساله او مغفور شود
و اگر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت نه بیند یا از برای او ببینند سهل بن سعد الساعدی روایت کرده که مردی آمد به خدمت آمده و از فقر و فاقه
و تنگی معیشت شکایت کرد آنحضرت فرمود که هر گاه در خانه خود در روی سلام کن خواه کسی را ببینی یا نه و یکبار سوره قل هو الله احد بخوان آن مرد بدین
عمل اقدام نمود حتی که در زمان اندک برو فراخی روزی آن کرد که همسایهای خود را نیز از آن محظوظ گردانید سکونی از ابی عبد الله نقل کرده
چون سعد بن معاذ وفات کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز بروی گزارد و فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه سعد نماز کرد از وی
گفتند یا رسول الله سعد این فضیلت از چه یافت فرمود قل هو الله احد را در خواندن دوست بود و در همه احوال در نشستن و در خاستن و ایستادن
و سوار گشتن و پیاده شدن در خواندن آن بودی انس روایت کرده که روزی با رسول خدا در تبوک بودیم آفتاب برآمد طالع شد

بنوری و سجایی که هر کس [illegible] آن ندیده بودیم گفتیم یا رسول الله این چه نور است که بر آفتاب غلبه کرده آنحضرت تبسم کرد جبرئیل علیه السلام

آمد و گفت ای جان این رسول الله که معاویه لیثی در مدینه فوت شده و حق تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده و ایشان را امر کرده که از بعد [illegible] صلی الله علیه و آله جبرئیل

پرسید که این [illegible] بازگیاف گفت بود و قل هو الله احد را ایستاده و نشسته و آمده و شده گاه و بیگاه میخواند رسول گفت ای جبرئیل

میل دارم که بروی نماز گذارم پس طی الارض شد و آنحضرت از تبوک بمدینه آمد و با فرشتگان بروی نماز گذارد و از ابو عبدالله علیه السلام

منقول است که هر که یک روز بر وی بگذرد و در پنج نماز یومیه یکبار قل هو الله احد را نخواند گویند او را ای بنده خدا تو از نمازگزاران

نیستی و از اسحق بن عمار نقل است که ابو عبدالله علیه السلام فرمود هر که جمعه بر وی بگذرد و در آن قل هو الله احد نخوانده باشد و بمیرد بر دین ابو لهب

مرده باشد و نیز از آنحضرت مرویست که هر که ایمان بخدا و بروز آخرت دارد باید که قل هو الله احد را در عقب نماز ترک نکند

چه هر که بخواند آن خیر دنیا و آخرت جمع کند و [illegible] پدر و مادر او را و هر فرزندی را که از وی متولد شود عبدالله بن حجر

روایت کرده که از امیر المؤمنین شنیدم که فرمود هر که در عقب نماز صبح یازده بار قل هو الله احد بخواند در آن روز هیچ گناهی از وی صادر نشود و [illegible]

[illegible] و از ابو الحسن علیه السلام روایت است که هر که خواهد نزد سلطان جابر رود [illegible] باید که قل

هو الله احد در پیش روی خود و [illegible] خود [illegible] حتی خیر آن سلطان [illegible] و شر او را از وی دفع کند

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که قل هو الله احد را وقت خواب صد بار بخواند حق تعالی

گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و از ابن عباس منقول است که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند

عامر گفت ای محمد ما را بچه دعوت میکنی فرمود شما را بخدا [illegible] مستجمع جمیع صفات کمال است دعوت میکنم [illegible] صفات [illegible]

از برای ما که او از طلاست یا از نقره یا از آهن یا از چوب این سوره نازل شد [illegible] گردن [illegible] در عقب [illegible] صاعقه

و اربد [illegible] عامر [illegible] هلاک گشت و معلوم شد که آن [illegible] التنزیل [illegible]

که یهودان گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدا را تا بتو ایمان آریم که اوصاف او در توریت دیده ایم و دانسته بگو که چه چیز است و چه میخورد

و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره فرود آمد که بسم الله الرحمن الرحیم قل

بگو ای محمد [illegible] هو الله او است خدای مستجمع صفات کمال احد یکتاست [illegible] منزه [illegible] و متفرد [illegible]

[illegible] که هو ضمیر [illegible] اسم اعظم است [illegible] [illegible]

علیه السلام روایت است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود [illegible] که الله معبودیست [illegible] مخلوقات [illegible] ادراک او [illegible]

از اوهام [illegible] در [illegible] فرموده که معنی کلام امیر المؤمنین علیه السلام آنست که الله معبودیست که [illegible] در [illegible]

از ادراک ماهیت او [illegible] ذات و صفات الله الصمد معبودی که [illegible] همه محتاجان و نیازمندانست

و او بی نیاز از غیر خود [illegible] خلاف [illegible] و در [illegible] گفته که [illegible] که هر چه خواهد کند

[illegible] از امام [illegible] موسی الرضا علیه السلام نقل کرده [illegible] که [illegible] اطلاع بر کیفیت [illegible] و از امام

محمد باقر علیه السلام روایت کرده که پدرم زین العابدین علیه السلام از پدر خود حسین بن علی علیهما السلام روایت کرد که صمد آنست که در سودد و
علو بنهایت رسیده باشد صمد آنست که لم یزل و لا یزال باشد صمد آنست که او را جوف نباشد صمد آنست که نخورد و نیاشامد
صمد آنست که خواب نکند یعنی زنده او را احتیاج باین صفات نباشد صمد سیدی مطاعست که فوق او آمری و ناهی نباشد
و از محمد حنفیه نقل فرموده که صمد قائم بنفس خود است و غنی الذات از غیر خود و مستغنی از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر و امثال و از علی بن
الحسین زین العابدین علیهما السلام روایتست که صمد چیست فرمود که صمد کسیست که او را شریکی نباشد و [illegible] او را که هستی چیزی
و پنهان نباشد از وی چیزی و از وهب نقلست که صمد آنست که چون اراده وجود چیزی کند بلفظ کن ایجاد آن کند و ابداع اشیا کند و پیدا
آفریننده اضداد و اشکال و ازواج مختلفه و منفرد بوحدت باشد و او را ضدی و شکلی و مثلی و ندی نباشد از امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که صمد را تفسیر فرمود بعد از آن تفسیر کرد لم یلد را که بیرون نیاید از وی چیزی کثیف که آن ولد است و سایر
اشیا کثیفه که از مخلوق بیرون می آید و نه چیزی لطیف چون نفس و منبعث نشود از وی عوارض چون سنه و نوم و فترت و غم
و حزن و ابتهاج و ضحک و بکا و خوف و رجا و رغبت و سامه و جوع و شبع و غیر آن یعنی متعالیست از آنکه متولد شود و بیرون
آید از وی اشیا کثیفه و لطیفه و لم یولد و ذلک انه لیس بیرون نیامد از چیزی همچنانکه اجزای کثیفه بیرون می آید از عناصر خود
مانند حصول حیوان و نبات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار و همچنانکه اشیای لطیفه که از مراکز خود بیرون می آید چون بصر از عین و سمع از
اذن و شم از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه او صمد است که لا من شیء است و لا فی شیء
و لا علی شیء مبدع اشیا و منشی امور بقدرت و منتهی آن بمشیت و مبقی آن بمصلحت و لم یکن له کفوا احد و مخصوص مر او را کفوا
همتا و مماثل احد همچکس نیست او را شبیهی و نظیری و شبیهی در ذات و صفات نیست بعد از آن فرمود که صمد [illegible]
بدانکه لم یلد رد جماعتی است که گفتند عزیر و مسیح پسران خداست و لم یولد رد نصاری است که گفتند مسیح خداست و لم یکن له کفوا احد رد
مجوسی و مشرکان که گفتند او را شریک و انباز است و گویند کفو بمعنی مانند است یعنی او را مانندی نیست از [illegible]
بعضی زوجه نمی باشد [illegible] آنست که اول کفو [illegible] عالم ربانی [illegible] فلاسفه برا
[illegible] او را نام [illegible] آنست که شریک دارد و [illegible]
و یهود و نصاری گویند او را زن و فرزند است و الحق چنان خیالست که کفو دارد [illegible]
از گفتار فلاسفه مبرا گشت و چون گفت احد [illegible] برائت نمود و چون بر زبان راند آیه الصمد از مذهب [illegible] دور شد و چون
لم یلد و لم یولد قرائت نمود از یهود و نصاری بیزار شد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از [illegible] بیزار شد و باقی اسرار و نکات و سخنان
اهل کشف در این سوره [illegible]

سورة الفلق

در حدیث آمده که هرکه قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس بخواند همچنان باشد که جمیع کتبی که حق تعالی بر انبیا نازل کرده [illegible] و مسلم در صحیح خود از عقبه بن عامر روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چند آیه بر من نازل شده که هرگز مثل آن نازل نشده [illegible] معوذتین و نیز عقبه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه

بن کعب که ای عقبه ترا تعلیم کنم دو سوره که آن افضل قرآنست گفتم بلی یا رسول الله پس آنحضرت معوذتین را تعلیم فرمود و [illegible] از آن آنها در نماز
صبح میخواند و مکان این سوره در محل [illegible] آنحضرت میخواندند و ابو جعفر علیه السلام فرموده که هر که در نماز وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند
او را گویند ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدای تعالی وتر ترا قبول فرمود و آنکه ختم [illegible] ذم ابی لهب [illegible] رسول بود در سوره تبت و [illegible]
ذکر توحید بود در سوره اخلاص در عقب آن رسول را امر فرموده باستعاذه از مکر ساحران و حاسدان پس گفته حق سبحانه در سبب نزول این
دو سوره آورده اند که کودکی از یهود در خدمت رسول صلی الله علیه و آله مشغول بود و چون لبید بن اعصم یهودی از آن کودک مبالغه بسیار [illegible]
از موی سر آنحضرت و دندانه شانه [illegible] بستند و بنام آنحضرت [illegible] سحر کرده در پوست طلع خرما نهادند و در چاه زروان زیر سنگی
پنهان کردند و آنحضرت بعلت این بیمار گشت و جبرئیل بامام علیه السلام از این خبر کرد آنحضرت امیر المؤمنین علی را بفرستاد و عمار یاسر را امر فرمود
آب چاه را بکشید و سنگ را بر گرفتند و آن پوست را بر آوردند اندر آن یافتند گره بر آن موی زده [illegible] معوذتین را [illegible]
گره زده آیت است جبرئیل علیه السلام فرو آمد [illegible] بهر آیتی عقده از آن ریسمان گشوده میشد و در روایتی دیگر آمده که لبید بن اعصم آنحضرت را سحر کرد
و آن را در چاه بنی زریق پنهان کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بیمار شد [illegible] ناگاه آنحضرت در خواب دید که یکی بر بالین سر
مبارک او نشسته و دیگری پائین پای او [illegible] خبر دادند و آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را [illegible] فرستاد و جبرئیل علیه السلام معوذتین را بر وی خواند و آن
باطل شد و رسول صلی الله علیه و آله [illegible] که کسی از بند گران خلاص شود و بعضی [illegible] که سحر در آن حضرت اثر نکرده و جبرئیل علیه السلام
او را بر فعل [illegible] اخبار فرموده [illegible] معجزه وی باشد و هم علمای امامیه [illegible] دلیل [illegible] این دو سوره آورده کم بسم الله الرحمن الرحیم
قل اعوذ بگوی ای محمد پناه میگیرم برب الفلق بآفریدگار شکافنده صبح که ظلمت شب را زائل میگرداند من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده [illegible]
از موذیات انس و جن و سباع و هوام [illegible] و غیر آن از بدی
[illegible] و غضب [illegible] و از بدی هدم و غرق و حرق [illegible]
و معاون [illegible] و من شر غاسق و از بدی شب تاریک اذا وقب چون در آید تاریکی آن در هر چیزی [illegible]
مراد از غاسق ماه سیاه است [illegible] و گفته اند که غاسق [illegible]
و من شر النفاثات و از بدی [illegible] زنانی که کلمات سحر میگویند و میدمند فی العقد در گرهها [illegible] دختران لبید [illegible]
[illegible] سحر [illegible] ظاهر عارض میشود [illegible]
[illegible] مراد از المستغاث [illegible]
از عمل [illegible] که آن [illegible] سحر است [illegible] باطل [illegible]
و در [illegible] از نفع و ضرر [illegible] بر قول باطل [illegible] عمل [illegible] کردن [illegible]
سحر [illegible] و عالم بعلوم غیبیه [illegible] امر فرموده [illegible] و من شر حاسد
و از بدی [illegible] اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را [illegible] آن عمل [illegible] مقتضای [illegible] که مغموم شدن او است

بر دو محسود و تخصیص این صفت از میان انواع شر و برکت آنست که آن عمده است در اضرار آن مکاید چون لبید جهود حکم سحر در باب رسالت پناه

ترین صفات رذیله است چنانکه از ابن عباس منقول است که اگر در عالم بدتر از حسد چیزی بودی حق تعالی این سوره را بآن ختم کردی و اول خطیئه

و اول حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و گفته اند که گناهی که در زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل و گویند مراد نفس حاسد و عین او است

چشم زخم از کلی وارد چنانکه مشهور است و [illegible] آن در سوره ن مذکور شد و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بآن حسن و حسین

علیهما السلام تعویذ میفرمود **سورة الناس** فضیل بن یسار روایت کرده است از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله را مرض وجع

شد جبرئیل و میکائیل نزول فرمودند و جبرئیل بر بالین وی بنشست و میکائیل بر پایین جبرئیل تعویذ کرد بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل بقل

اعوذ برب الناس و وی از آن مرض و وجع خلاص شد و ابو خدیجه از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که جبرئیل نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و آنحضرت

مشتکی بود از مرض پس وی را رقیه نمود و تعویذ کرد بقل هو الله احد و بعد از آن گفت بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یؤذیک

فذها فلیهنئک [illegible] الاستعاذه در متقدم بر سوره بود که امر از ان و غیر آن و الاستعاذه در این سوره از اضراری که عارض

نفوس بشر میشود و مخصوص است آن از جهت تعمیم الناس فرمود و نهی تخصیص آن نمود بایشان و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس به پروردگار آدمیان که مالک امور ایشان است و مربی ایشان و مستحق عبادت

ایشان ملک الناس پادشاه آدمیان اله الناس معبود مردمان و این نظم دلالت است بر آنکه او سبحانه حقیق است باعاذه و قادر بر آن

و غیر ممنوع از آن و [illegible] ناظر و [illegible] حاصل میکند [illegible]

میشود و [illegible] که او غنی است از جمیع مکنات و هر چیزی که [illegible] امر [illegible] او است و ملک

[illegible] آن بر آنکه او مستحق عبادت است [illegible] آنست که اظهار آن مردمان است [illegible]

و تخصیص [illegible] آنست که الاستعاذه از شری است که آن مرسوم است در سینه و [illegible] برب و ملک و اله

که معبود مردمان است من شر الوسواس از شر دیو وسوسه کننده مردمان پروردگار ایشان که مالک امور ایشان است و معبود و اله

ایشان [illegible] از عبید که چون امری عظیم گرفتار میشوند [illegible] و [illegible] امر خود و [illegible]

یعنی از شر دیوی که خداوند وسوسه است الخناس بازپس رونده و نهان شونده وقتی که یاد خدا کنند یعنی از عادت او آنست که [illegible]

او که دیو بازپس جهد و بگریزد و چون از ذکر حق تعالی غافل شود وسوسه در آید الذی یوسوس آن دیو وسوسه کننده و نهان شونده در وقت یاد خدا آنکه

که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان وقتی که از ذکر خدا غافل شوند [illegible] علیه السلام از حق تعالی درخواست

تا موضع شیطان در [illegible] آدم [illegible] در جوف آدمی که [illegible] سر مار بود [illegible] آن [illegible] ذکر خدا [illegible]

سر مار پس میرود و نهان میشود و [illegible] چون از ذکر خدا غافل میشد دل و [illegible] لقمه [illegible] من الجنة و الناس بیان [illegible]

یعنی الجن و وسوسه میکند از نوع آدمی است یعنی شیطان [illegible] شیاطین الانس و الجن و مراد شیاطین الانس اهل کفر و ضلال

که مردم را به کفر و ضلال [illegible] و [illegible] [illegible] آمده که [illegible] در این سوره [illegible] واقع شده

و چون بحسب ظاهر کراریست اما بحسب معنی مکرر نیست چه مراد از اول المقابله و معنی ربوبیت و الست بر آن و ما بسا خوانان و نعوذ مالک کرد کلی

ت تور بیست مقولست آن و ثانی بر این دلیل الکم کر مشغولست بطاعت و عبادت مبنی است بر آن و مراتع همان

و بر لیس موقوفست باغوای ایشان و دیگر بسیار سفهان و عطف آن بر معبود منه و الناس مسکنه بر آن و هنگام در افتتاح کلام الهی بحر

بو ختام آن بحرف سین سری عزیز و نکته غریب است چه آیه این دو حرف تقدیر کرده است و عرب مسکوی است که

حسبک معنی آن که حسبک من الکونین ما العطیناک بین الحرفین یعنی کافیست ترا از هر دو جهان آنچه تو عطا کرده ام از میان

این دو حرف یعنی قرآن که مابین است از برای هر مومنی و هر شه در تکمیل مراتب دنیویه و اخرویه بر کت تلاوت آن و توجه بان

اشتغال بمطالعه آن و عمل بما مورد و منهی آن و از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت فارسی هم بمعنی حسب است

یعنی سینه و علم سنایی در این گفته اول و آخر و آنچه مابین [illegible] و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

حسبنا الله و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و الیه المرجع و المصیر

و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و الحمد لله رب العالمین قد تم کتابة هذا

الکتاب المسمی بخلاصة المنهج فی ترجمة کلام الله رب العالمین تاریخ

الثانی عشرین شهر رمضان المبارک سنه [illegible]

من الهجرة النبویة المصطفویة [illegible]

بالعزم [illegible] علی [illegible] محمد رضا

محمد حسین المرودآبادی عفی عنهما

بالنبی و آله

[illegible]

